



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فضائل پیرچین

در صحاح شکار اهل سنت

تالیف

میرزا آقا علی اکبر خاں سید مرتضیٰ فیروز آبادی ریزی

جلد ۱-۴

ترجمہ:

فضائل پیرچین صحاح شکار

انتشارات
فیروز آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضائل پنج تن علیه السلام در صحاح ششگانه اهل سنت

نویسنده:

مرتضی حسینی فیروز آبادی یزدی

ناشر چاپی:

دار العلم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	[مقدمه]
۲۴	[خطبه]
۲۴	پیش گفتار
۲۵	[زندگانی مؤلف]
۲۵	ولادت و تحصیل
۲۷	حالات معنوی و عرفانی
۲۸	تألیفات
۳۰	روش تدریس و بعضی از صفات حمیده
۳۱	وفات
۳۱	جلد اول
۳۱	اشاره
۳۱	مقصد اول: در فضائل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
۳۲	اشاره
	باب اول نسب و خاندان آن حضرت و اینکه نسب آن حضرت از روزگار حضرت آدم علیه السلام تا هنگامی که متولد شد، همواره از هر گونه آلودگی
۳۳	باب دوم برتری رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دیگران، از نظر فرقه و قبیله و عنوان خانوادگی و حسب و نسب
۳۶	باب سوم وجوب نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله از روزگاری بود که حضرت آدم علیه السلام در میان روح و جسد قرار داشت
۳۶	باب چهارم میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۳۷	باب پنجم شمائل ظاهری رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۳۸	باب ششم اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل
۴۰	باب هفتم در راهنمائیهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بهترین راهنمائیهاست

- باب هشتم در اسامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۴۰
- باب نهم در نقش انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۴۱
- باب دهم در زیبایی چهره مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نورانی بودن سیمایش ۴۲
- باب یازدهم خوشبوئی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نرمی بدن مبارک و تمایل در راه رفتن و خوشبوئی عرق بدنش و پوشیده داشتن زمین مدینه ۴۳
- باب دوازدهم تبرک جستن مردم به وضو و آب دهان و موی سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۴۴
- باب سیزدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت «حجر الاسود» را با دست مبارک خود در محفلش گذاشت ۴۷
- باب چهاردهم آثار و نشانه‌های نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از بعثت و پس از بعثت ۴۸
- باب پانزدهم گواهی دادن راهبان و حبرها به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از بعثت و پس از بعثت ۵۳
- باب شانزدهم بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بهترین قرن‌ها اتفاق افتاده است و موجبات رانده شدن جن را به وجود آورد ۶۳
- باب هفدهم پیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نجاشی و ایمان آوردن او ۶۳
- باب هیجدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ فرزندان آدم و حبیب خدا و برترین آفریدگان و خلیل خدا و محبوب‌ترین و گرامی‌ترین آفرید ۶۴
- باب نوزدهم خدای تعالی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پنج صفت ارزنده ارزانی داشته که به کسی از آفریدگان پیش از او مرحمت نکرد ۶۵
- باب بیستم پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ پیغمبران و پیشوای آنان بود و آنها به او ایمان داشتند ۶۸
- باب بیست و یکم پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت افزونتر از پیروان پیغمبران دیگر می‌باشند ۷۰
- باب بیست و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است ۷۰
- باب بیست و سوم در مورد اینکه پیش آمدهائی که اتفاق می‌افتاد پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت سر مبارک می‌دید و در تاریکی هم هر چه پدید می‌آمد ۷۱
- باب بیست و چهارم در اینکه شیطان به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله مجسم نمی‌شود ۷۲
- باب بیست و پنجم خدای متعال به پیغمبر خود غذا و آب می‌دهد ۷۲
- باب بیست و ششم معجزه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آب وضوء ۷۳
- باب بیست و هفتم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تهیه آب ۷۵
- باب بیست و هشتم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غذا دادن ۷۹
- باب بیست و نهم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه ستونی که در مسجد بود و اوقاتی که به ایراد خطبه می‌پرداخت به آن تکیه می‌کرد ۸۰
- باب سی‌ام اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در «شق القمر» ۸۶
- باب سی و یکم معجزات متفرقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۸۷

- باب سی و دوم گواهی دادن «عتبۀ بن ربیعہ» که قرآن شعر و جادو و کهنانت نیست ۹۸
- باب سی و سوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و طلب باران ۱۰۰
- باب سی و چهارم بخشی از دعاهاى مستجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۱
- باب سی و پنجم علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۰۳
- باب سی و ششم بخشی از اخبار غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۵
- باب سی و هفتم شکافتن سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف به «شق الصدر» ۱۱۱
- باب سی و هشتم آغاز نزول وحی و چگونگی آن ۱۱۶
- باب سی و نهم معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۷
- باب چهل و یکم جود و بخشش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲۱
- باب چهل و دوم دلآوری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علاقه آن حضرت به شهادت و کارزار کردن جبرئیل و میکائیل از طرف آن حضرت ۴ ۱۲۲
- باب چهل و سوم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲۶
- باب چهل و چهارم شرم و آزر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۰
- باب چهل و پنجم روزگاری که ابو سفیان در لباس کفر می‌زیست در پیشگاه هرقل امپراطور روم گواهی داد که پیغمبر اسلام دروغگو نیست ۱۳۰
- باب چهل و ششم «ابن سلام» پیغمبر صلی الله علیه و آله را شناخت و دانست که به دروغ ادعای نبوت نکرده است و یاد آوری از آنچه که دلیل بر ۱۳۰
- باب چهل و هفتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بینوایان را دوست می‌داشت و حاضر نمی‌شد در هنگام ورود بر مردم به احترام او از جای برخیز ۱۳۰
- باب چهل و هشتم مزاح و لبخند زدن رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۵
- باب چهل و نهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به همه مردم از گناه دورتر بود و در تقسیم مال الله (بیت المال) شتاب تمام داشت ۱۳۶
- باب پنجاهم مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حرکت کردن فرشتگان از پشت سر آن حضرت ۱۳۸
- باب پنجاه و یکم در فضیلت درود و صلوات بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ۱۳۸
- باب پنجاه و دوم نماز رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۳۹
- باب پنجاه و سوم گریستن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز و هنگام تلاوت قرآن کریم ۱۴۲
- باب پنجاه و چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ساختمان مسجد آجر تهیه می‌کرد و در روز خندق به حفر خندق می‌پرداخت و بخشی از ۱۴۲
- باب پنجاه و پنجم توکل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدای تعالی ۱۴۴

- باب پنجاه و ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین حالیکه از همه مردم خردمندتر بود با اصحاب خود، مشورت می‌کرد ----- ۱۴۵
- باب پنجاه و هفتم زندگی و پارسائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ----- ۱۴۵
- باب پنجاه و هشتم بلای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو چندان و پاداش وی هم دو چندان است ----- ۱۵۱
- باب پنجاه و نهم عزرائیل در هنگام قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست در حالی که پیش از
- باب شصتم نخستین کسی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت نماز گزارد خدای تعالی است که از فراز عرشش بر جناز
- باب شصت و یکم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات و ممات خوشبو بود ----- ۱۵۵
- باب شصت دوم در فرود آمدن همه روزه فرشتگان کنار مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بیان فضیلت زیارت مرقد پیغمبر صلی الله علیه و آ
- باب شصت و سوم کوثر و مقام محمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به همسری گرفتن خدیجه، مریم بنت عمران، آسیه زن فرعون و کلثوم >
- مقصد دوم: در فضائل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ----- ۱۵۹
- اشاره ----- ۱۵۹
- باب اول فضیلت‌های فراوان حضرت علی علیه السلام ----- ۱۵۹
- باب دوم نور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام و آفرینش آن دو بزرگوا
- باب سوم حضرت آدم علیه السلام حق تعالی را به حقیقت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و توبه‌اش پذیرفته شد
- باب چهارم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام از یک درخت‌اند ----- ۱۶۳
- باب پنجم خدای تعالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام را برگزیده است ----- ۱۶۴
- باب ششم خدای تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به وجود مقدس حضرت علی علیه السلام تقویت فرمود ----- ۱۶۵
- باب هفتم حضرت علی علیه السلام در «کعبه» تولد یافت و خود نیز به منزله کعبه است ----- ۱۶۶
- باب هشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را از ابو طالب گرفت و تحت سرپرستی خویش در آورد ----- ۱۶۷
- باب نهم حضرت علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام را اختیار کرده است ----- ۱۶۸
- باب دهم حضرت علی علیه السلام بزرگواری است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده است ----- ۱۷۴
- باب یازدهم در برتری ایمان حضرت علی علیه السلام ----- ۱۷۷
- باب دوازدهم در اینکه علی علیه السلام نخستین نمازگزار بود ----- ۱۷۸
- باب سیزدهم حضرت علی علیه السلام مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد ----- ۱۸۴
- باب چهاردهم چهره زیبای حضرت علی علیه السلام و نقش انگشترهای آن حضرت ----- ۱۸۵

- باب پانزدهم کنیه‌ها و بخشی از لقبهای حضرت علی علیه السلام ۱۸۶
- باب شانزدهم دعا بدون درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، به اجابت نمی‌رسد ۱۸۹
- باب هفدهم نماز بدون درود بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» پذیرفته نمی‌شود ۱۹۰
- باب هیجدهم چگونگی درود بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» ۱۹۱
- باب نوزدهم حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آل محمدند ۱۹۹
- باب بیستم نهی کردن از صلوات ناقص (بتراء) ۲۰۱
- باب بیست و یکم «آیه تطهیر» درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین
- باب بیست و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام مباحله
- باب بیست و سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود: من
- باب بیست و چهارم کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام را دوست بدارد، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه
- باب بیست و پنجم سوره «هل اتي» در شأن حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است ۲۲۵
- باب بیست و ششم «آیه مودت» در شأن نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام
- باب بیست و هفتم بخشی از آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- آیه اول إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۲۳۵
- آیه دوم أَمْ مَنْ أَمْنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ۲۳۶
- آیه سوم أَمْ مَنْ أَمْنَ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ۲۳۸
- آیه چهارم فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ۲۳۸
- آیه پنجم وَ تَعِيَهَا أُنْزِلَتْ وَ آيَاتُهَا ۲۴۰
- آیه ششم الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۲۴۱
- آیه هفتم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۲۴۲
- آیه هشتم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۲۴۳
- آیه نهم أَمْ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَشْجَدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ ۲۴۴
- آیه دهم وَ قَفُوهُمْ إِتْمَانًا وَ قَفُوهُمْ إِتْمَانًا ۲۴۶

- آیه دوازدهم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۲۴۷
- آیه سیزدهم فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۲۴۸
- آیه چهاردهم وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ۲۴۸
- آیه پانزدهم فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ ۲۴۸
- آیه شانزدهم قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۲۴۸
- آیه هفدهم فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لِأَقْبِهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۲۴۹
- آیه هیجدهم أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۲۴۹
- آیه نوزدهم وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ۲۵۰
- آیه بیستم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً ۲۵۰
- آیه بیست و یکم وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۲۵۰
- آیه بیست و دوم مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَ الْمَرْجَانُ ۲۵۱
- آیه بیست و سوم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۲۵۱
- آیه بیست و چهارم أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا الشَّيْءَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَ مِمَّا تَهُمُ سَاءٌ مَا يَخْتُمُونَ ۲۵۱
- آیه بیست و پنجم وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا ۲۵۲
- باب بیست و هشتم بخشی از آیاتی که در شأن دشمنان حضرت علی علیه السلام نازل شده است ۲۵۲
- باب بیست و نهم خدای تعالی از برکت وجود حضرت علی علیه السلام بر امت اسلامی تخفیف داد و صدقه نجوی را از آنها برداشت و معاف کرد ۲
- باب سی‌ام علی تنها کسی بود که به آیه نجوا عمل کرد ۲۵۴
- جلد دوم ۲۵۶
- ادامه مقصد دوم در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۵۶
- اشاره ۲۵۶
- باب سی و یکم موقعیت حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۲۵۶
- باب سی و دوم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، که منزلت تو در پیشگاه من، برابر با موقعیت هارون نسبت به ۲۵۶
- باب سی و سوم حضرت علی علیه السلام برادر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است ۲۷۵
- باب سی و چهارم حضرت علی علیه السلام وزیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است ۲۸۷

- باب سی و پنجم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی از من است و من از علی» ۲۹۱
- باب سی و ششم حضرت علی علیه السلام گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله است ۲۹۸
- باب سی و هفتم حضرت علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ۲۹۹
- باب سی و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود ۳۰۲
- باب سی و نهم «عمر» و «ابو بکر» به علی علیه السلام گفتند: هر بامداد و شامگاه مولای مردان و زنان مؤمنی ۳۳۱
- باب چهلیم در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه‌ای بر سر حضرت علی علیه السلام گذاشت که فرشتگان آنگونه عمامه بر سر می ۳۳۳
- باب چهل و یکم آیه شریفه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ در روز غدیر خم و در فضیلت حضرت علی علیه السلام نازل شده است ۳۳۴
- باب چهل و دوم آیه أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر خم نازل شده است ۳۳۴
- باب چهل و سوم نزول عذاب بر «حارث بن نعمان» به جهت انکار نصب علی علیه السلام به مقام ولایت در روز غدیر خم ۳۳۵
- باب چهل و چهارم استدلال به حدیث غدیر برای خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله -- ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- مقدمه مؤلف قدس سره ۳۵۰
- باب چهل و پنجم درباره فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که «علی علیه السلام پس از من ولی شماس» ۳۵۰
- باب چهل و ششم استدلال به حدیث «علی ولیکم من بعدی» در رابطه با خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۳۵۹
- باب چهل و هفتم آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است ۳۶۳
- باب چهل و هشتم استدلال به آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ برای امامت و پیشوائی بلافصل حضرت علی علیه السلام ۳۶۳
- باب چهل و نهم حضرت علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ۳۶۳
- باب پنجاهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که پس از رحلت من دوازده تن حق خلافت دارند ۳۶۶
- باب پنجاه و یکم استدلال و بهره گیری از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلفای من دوازده تن هستند ۳۶۸
- باب پنجاه و دوم علی علیه السلام وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است ۳۶۹
- باب پنجاه و سوم با توجه به حدیث «حضرت علی علیه السلام وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است» می توان برای اثبات امامت آن حضرت ۳۸۰
- باب پنجاه و چهارم حضرت علی علیه السلام وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در این رابطه شایسته ترین افراد نسبت به آن حضرت م ۳۸۰
- باب پنجاه و پنجم استدلال بر امامت علی علیه السلام با حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، علی علیه السلام وارث من است ۳۸۰
- باب پنجاه و ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آئی تارک فیکم الثقلین» ۳۸۱

- باب پنجاه و هفتم حدیث ثقلین دلالت می‌کند که حضرت علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه بلافصل بوده است
- باب پنجاه و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح و مثل باب حطه در بنی اسرائیل است» --- ۳۹۲
- باب پنجاه و نهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من برای امتم امن و امان هستند ----- ۳۹۴
- باب شصتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه سبب و نسبی در قیامت منقطع می‌شود مگر سبب و نسب من ----- ۳۹۵
- باب شصت و یکم خدای تعالی اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شکنجه نمی‌کند ----- ۳۹۸
- باب شصت و دوم بخشی از آیاتی که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نازل شده است ----- ۳۹۹
- باب شصت و سوم بخشی از فضائل متفرقه اهل بیت علیهم السلام ----- ۴۰۱
- باب شصت و چهارم احادیثی در محبت اهل بیت علیهم السلام ----- ۴۰۵
- باب شصت و پنجم بخشی از ابیات «شافعی» و برخی دیگر در رابطه با محبت اهل بیت پیغمبر علیهم السلام ----- ۴۰۹
- باب شصت و ششم احادیثی که درباره دوستی و دشمنی اهل بیت اطهار علیهم السلام وارد شده است ----- ۴۱۱
- باب شصت و هفتم حضرت علی علیه السلام صدیق اکبر است ----- ۴۱۵
- باب شصت و هشتم حضرت علی علیه السلام بهترین آفریده است ----- ۴۱۷
- باب شصت و نهم علی علیه السلام و شیعیانش بهترین آفریدگانند ----- ۴۱۸
- باب هفتادم حضرت علی علیه السلام و پیروانش رستگارانند ----- ۴۱۹
- باب هفتاد و یکم اطاعت از حضرت علی علیه السلام اطاعت از خداست ----- ۴۲۰
- باب هفتاد و دوم حضرت علی علیه السلام حجت خداست ----- ۴۲۰
- باب هفتاد و سوم حضرت علی علیه السلام سید اصحاب است ----- ۴۲۱
- باب هفتاد و چهارم حضرت علی علیه السلام سید عرب است ----- ۴۲۱
- باب هفتاد و پنجم حضرت علی علیه السلام سید مسلمانان و امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و راهبر پیشانی سپیدان و فاروق امت و راهنمای ۴۲۱
- باب هفتاد و ششم حضرت علی علیه السلام سرور و سید در دنیا و آخرت است ----- ۴۲۷
- باب هفتاد و هفتم همانا علی با حق است و حق با علی است ----- ۴۲۹
- باب هفتاد و هشتم علی علیه السلام همراه و همراز با قرآن است و قرآن هم همراه و همراه با حضرت علی علیه السلام است ----- ۴۳۲
- باب هفتاد و نهم دیدار علی علیه السلام و یاد کردن از ایشان عبادت است ----- ۴۳۳
- باب هشتادم خدای تعالی با علی علیه السلام نجوا می‌کرد ----- ۴۳۵

- باب هشتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی علی علیه السلام را داخل نمود و شما را خارج کرد ----- ۴۳۶
- باب هشتاد و دوم ردّ شمس به دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام ----- ۴۳۷
- باب هشتاد و سوم در بخشی از کرامات و قسمتی از دعاهاى مستجاب حضرت علی علیه السلام ----- ۴۴۰
- باب هشتاد و چهارم همانندی حضرت علی علیه السلام با پیغمبران و جبرئیل علیهم السلام ----- ۴۴۵
- باب هشتاد و پنجم خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از بهترین خانه‌های پیغمبران است ----- ۴۴۶
- باب هشتاد و ششم خدای تعالی حضرت زهراى مرضیه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام در آورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ----- ۴۴۸
- باب هشتاد و هفتم ایراد خطبه از دواج علی علیه السلام و زهرا علیها السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۴۵۰
- باب هشتاد و هشتم جهیزیه علی و فاطمه علیها السلام ----- ۴۵۰
- باب هشتاد و نهم ولیمه عروسی حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ----- ۴۵۱
- باب نودم زفاف علی و فاطمه علیهما السلام ----- ۴۵۳
- باب نود و یکم نثار کردن درختان بهشت در هنگام تزویج علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام ----- ۴۵۹
- باب نود و دوم خدای تعالی همه درهائی را که به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مفتوح می‌شد مسدود کرد مگر در خانه علی علیه السلام ----- ۴۶۷
- باب نود و سوم بر پیغمبر و علی علیهما السلام جایز است که در مسجد جنب شوند ----- ۴۶۷
- باب نود و چهارم نهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه کسی نمی‌تواند نام و کنیه مرا توأماً برای فرزندش انتخاب نماید مگر علی علیه السلام ----- ۴۶۹
- باب نود و پنجم نسل هر پیغمبری در پشت خود اوست و نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشت علی علیه السلام است ----- ۴۶۹
- باب نود و ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: به راستی که علی علیه السلام خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول ----- ۴۸۸
- باب نود و هفتم روز خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام دعا کرد که در نتیجه آن خدای تعالی اثر حرارت، سردی، درد چ ----- ۴۸۹
- باب نود و هشتم خدای تعالی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد تا مردم را به دوستی حضرت علی علیه السلام و «ابوذر» و «مقدا ----- ۴۹۲
- باب نود و نهم بیان احادیثی که از شدت محبت و علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام حکایت می‌کند ----- ۴۹۲
- باب صد و یکم حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردان محبوبتر و ارجمندتر بود ----- ۴۹۲
- باب صد و دوم حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله عزیزتر از فاطمه علیها السلام بود و حضرت فاطمه علیها السلام ----- ۵۰۰
- باب صد و سوم درباره امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به دوست داشتن حضرت علی علیه السلام ----- ۵۰۰
- باب صد و چهارم کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد خدا را دوست داشته است و کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد خدا را دشمن ----- ۵۰۰

- باب صد و پنجم دوستی علی علیه السلام ایمان است و دشمنی با او نفاق ۵۰۸
- باب صد و ششم اخباری که در رابطه با حبّ و بغض حضرت علی علیه السلام وارد شده است ۵۱۱
- جلد سوم ۵۱۵
- آدامه مقصد دوم در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۱۵
- اشاره ۵۱۵
- باب صد و هفتم سرلوحه نامه مؤمن دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام است ۵۱۵
- باب صد و هشتم بدیهی است محبت علی بن ابیطالب علیه السلام حسنه‌ای است که گناهان را می‌بلعد و اجازه گذشتن از دوزخ را صادر می‌کند و ؛
- باب صد و نهم به راستی که خدای تعالی از بشر و شجر و میوه و بذر پیمان گرفته است تا علی علیه السلام را دوست بدارند ۵۱۷
- باب صد و دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: یا علی! تو در دنیا و آخرت ولی من هستی ۵۱۷
- باب صد و یازدهم کسی که حضرت علی علیه السلام را سب کند و ناسزا بگوید خدا را سب کرده است ۵۱۹
- باب صد و دوازدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی علیه السلام را بیازارد مرا آزرده است ۵۲۱
- باب صد و سیزدهم کسی که راهش را از راه حضرت علی علیه السلام جدا کند از راه خدا جدا شده است ۵۲۳
- باب صد و چهاردهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با علی علیه السلام دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی کرده است ۵۲۴
- باب صد و پانزدهم هیچ کسی کینه و دشمنی علی علیه السلام را به راه دل نمی‌گیرد مگر اینکه شیطان در همبستری پدرش شرکت داشته ۵۲۴
- باب صد و شانزدهم دانش حضرت علی علیه السلام ۵۲۵
- باب صد و هفدهم آگاهی حضرت علی علیه السلام از قرآن کریم و نخستین صحیفه‌ها ۵۲۹
- باب صد و هجدهم حضرت علی علیه السلام از همگان داناتر و بردبارتر و با فضیلت‌تر بود ۵۳۳
- باب صد و نوزدهم به راستی علی علیه السلام بزرگواری است که هیچیک از پیشینیان در اوصافی که داشت بر وی سبقت نگرفتند و پسینیان هم ؛
- باب صد و بیستم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خانه حکمت‌ام و علی علیه السلام در خانه است ۵۳۹
- باب صد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است ۵۴۰
- باب صد و بیست و دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: تو در اختلافات امتم پس از من حقایق را بیان می‌کنی
- باب صد و بیست و سوم بخشی از پیش‌بینی‌های علی علیه السلام ۵۴۲
- باب صد و بیست و چهارم خطبه بدون «الف» که حضرت علی علیه السلام بالبداهه انشاء فرموده است ۵۴۴
- باب صد و بیست و پنجم دعا کردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام هنگامی که او را برای امر قضاوت به یمن اعزام می‌کرد

- باب صد و بیست و ششم همدانی‌ها به دست علی علیه السلام مسلمان شدند ۵۵۷
- باب صد و بیست و هفتم علی علیه السلام از همه مردم بهتر داوری می‌کرد و کمال اطلاع را از هر گونه داوری داشت ۵۵۸
- باب صد و بیست و هشتم بخشی از قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام ۵۶۱
- باب صد و بیست و نهم مراجعه «ابو بکر» به حضرت علی علیه السلام ۵۶۵
- باب صد و سی و یکم «عمر بن خطاب» در حل بسیاری از امور به حضرت علی علیه السلام مراجعه می‌کرد و کمک می‌گرفت و چنانکه معروف است می ۵۹۱
- باب صد و سی و یکم کمک خواستن عثمان از حضرت علی علیه السلام ۵۹۱
- باب صد و سی و دوم کمک خواستن معاویه از حضرت علی علیه السلام ۵۹۳
- باب صد و سی و سوم «عایشه» و پسر «عمر» در مشکلاتی که برای آنها اتفاق می‌افتاد از حضرت علی علیه السلام کمک می‌گرفتند ۵۹۶
- باب صد و سی و چهارم خوابیدن حضرت علی علیه السلام در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شبی که پیغمبر به مدینه هجرت کرد (لیله ال ۵۹۶)
- باب صد و سی و پنجم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز بدر و در همین رابطه فرشته‌ای ندا داد: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» و سلا ۵۹۶)
- باب صد و سی و ششم مبارزه حضرت علی علیه السلام در جنگ احد ۶۰۵
- باب صد و سی و هفتم مبارزه حضرت علی علیه السلام در روز خندق و اینکه آن مبارزه تا روز قیامت برتر از اعمال امت است ۶۰۶
- باب صد و سی و هشتم در ذیل آیه وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ ۶۰۹
- باب صد و سی و نهم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز خیبر و کندن در خیبر را به نیروی ربّانی ۶۰۹
- باب صد و چهل نبرد حضرت علی علیه السلام در روز حنین ۶۱۰
- باب صد و چهل و یکم حضرت علی علیه السلام شیر خدا و شمشیر او در روی زمین بود و ذکر بخشی از دل‌آوری‌های او ۶۱۱
- باب صد و چهل و دوم پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر نبردی حضرت علی علیه السلام بود ۶۱۲
- باب صد و چهل و سوم حضرت علی علیه السلام صلحنامه روز حدیبیه را به خط مبارک خویش تویق فرمود ۶۱۶
- باب صد و چهل و چهارم خدای تعالی دل علی علیه السلام را به پذیرش ایمان آزمایش فرموده است ۶۱۸
- باب صد و چهل و پنجم پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد و علی علیه السلام هم آنها را می‌نوشت ۶۱۹
- باب صد و چهل و ششم حضرت علی علیه السلام برای سرنگون کردن بت‌ها بر روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت ۶۲۰
- باب صد و چهل و هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا سوره براءت را از «ابو بکر» باز پس بگیرد و خود ۶۲۰)
- باب صد و چهل و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را بسوی جنّ گسیل داشت تا آنان را به دین اسلام دعوت نماید ۶۲۰)
- باب صد و چهل و نهم حضرت علی علیه السلام برای تأویل قرآن با مخالفان می‌جنگید چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تنزیل قرآن با ۶۲۰)

- باب صد و پنجاهم هنگامی که حضرت علی علیه السلام با دشمنان نبرد می‌کرد، «جبرئیل» از طرف راست و «میکائیل» از طرف چپ از ایشان حد
- باب صد و پنجاه و یکم پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد «۱»----- ۶۳۴
- باب صد و پنجاه و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به «زبیر» فرمود که پس از من دست ستمکاریت را بسوی علی علیه السلام دراز می‌کنی و
- باب صد و پنجاه و سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله «عایشه» را از جنگ کردن با علی علیه السلام نهی کرد و به او اطلاع داد که سگهای حوآب
- باب صد و پنجاه و چهارم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسران خود دستور داد تا در خانه بنشینند و به هیچ کاری اقدام نکنند ---- ۶۴۶
- باب صد و پنجاه و پنجم حضور و همراهی بدری‌ها و بیعت کنندگان شجره با حضرت علی علیه السلام در صفین ----- ۶۴۷
- باب صد و پنجاه و ششم اظهار نظر فقیه‌ترین مردم شام درباره فضائل حضرت علی علیه السلام ----- ۶۴۸
- باب صد و پنجاه و هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمّار یاسر» فرمود که تو را گروه ستمگر به شهادت می‌رسانند. همانا مردم شام او را ک
- باب صد و پنجاه و هشتم کسانی که در جنگ صفین بخاطر «عمّار» و «اویس» که در لشکر حضرت علی علیه السلام بودند، به علی علیه السلام پی
- باب صد و پنجاه و نهم «عبد الله بن عمر» متأسف بود از این که چرا علی «فته باغیه» نجنگید ----- ۶۶۰
- باب صد و شصتم «عبد الله بن عمرو عاص» از این متأسف بود که چرا با «فته باغیه» همراهی کرده است ----- ۶۶۱
- باب صد و شصت و یکم هنگام بروز فتنه و اختلاف باید از علی علیه السلام و «عمّار» پیروی کرد ----- ۶۶۲
- باب صد و شصت و دوم خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره شورش خوارج و اینکه آنها علیه گروهی از مردم نیک قیام می‌کنند و همچنیر
- باب صد و شصت و سوم آیتی که در نکوهش خوارج نازل شده است ----- ۶۷۲
- باب صد و شصت و چهارم در معیشت حضرت علی علیه السلام و اینکه ایشان برای هر سطل آب کشیدن یک خرما به عنوان دستمزد می‌گرفت و
- باب صد و شصت و پنجم زهد و پارسائی حضرت علی علیه السلام ----- ۶۷۷
- باب صد و شصت و ششم پرهیزکاری و دادگری و عصمت علی علیه السلام ----- ۶۸۳
- باب صد و شصت و هفتم فروتنی و سخاوتمندی و عفو حضرت علی علیه السلام ----- ۶۸۷
- باب صد و شصت و هشتم همانا حضرت علی علیه السلام شیفته ذات خدا بود و در راه خدا سرسختی و جدیت بی‌نهایتی از خویش بروز می‌داد ۱۲
- باب صد و شصت و نهم حضرت علی علیه السلام همواره به ذکر خدا می‌پرداخت ----- ۶۹۳
- باب صد و هفتادم «ضرار کنانی» آنچنان به توصیف حضرت علی علیه السلام پرداخت که «معاویه» از شنیدن آن اوصاف گریست ----- ۶۹۵
- باب صد و هفتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات زندگی، علی علیه السلام را در زیر جامه خواب خویش درآورد و در کنار
- باب صد و هفتاد و دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت کرد که سر مبارکش در دامان حضرت علی علیه السلام بود ----- ۶۹۷
- باب صد و هفتاد و سوم روح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک علی علیه السلام تماس پیدا کرد و علی علیه السلام آنرا به رخسار م

- باب صد و هفتاد و چهارم در عهد و پیمان، حضرت علی علیه السلام نزدیک‌ترین شخص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ----- ۶۹۹
- باب صد و هفتاد و پنجم حضرت علی علیه السلام بدن شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد ----- ۷۰۰
- باب صد و هفتاد و ششم حضرت علی علیه السلام مردم را دسته دسته اجازه می‌داد تا بر بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن صفوفی ۵
- باب صد و هفتاد و هفتم پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرشتگان به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیم گفتند ----- ۷۰۶
- باب صد و هفتاد و هشتم حضرت خضر علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیم
- باب صد و هفتاد و نهم حضرت علی علیه السلام قرضهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ادا می‌کرد و به وعده آن حضرت وفا می‌نمود ----- ۷۰۷
- باب صد و هشتادم حضرت علی علیه السلام در روز عید قربان باقیمانده قربانی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نحر می‌کرد ----- ۷۱۰
- باب صد و هشتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش کرد تا پس از رحلت آن حضرت بجای او قربانی کند ----- ۷۱۱
- باب صد و هشتاد و دوم حضرت علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جمع آوری قرآن اشتغال ورزید. ----- ۷۱۲
- باب صد و هشتاد و سوم پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم از طریق حیل‌گری با علی علیه السلام درآمدند و حضرتش را از این ۵
- باب صد و هشتاد و چهارم گریستن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حضرت علی علیه السلام ----- ۷۱۴
- باب صد و هشتاد و پنجم رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا علیه مخالفانش نفرین کند ----- ۷۱۶
- باب صد و هشتاد و ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت علی علیه السلام خبر داد و خود حضرت علی علیه السلام هم شهادت
- باب صد و هشتاد و هفتم حضرت علی علیه السلام به قاتل و شب شهادت خود اشاره کردند ----- ۷۱۸
- باب صد و هشتاد و هشتم پیش از آنکه حضرت علی علیه السلام از خانه بسوی قتلگاه حرکت کند مرغابی‌هایی که در خانه حضرت بودند اطراف ۵
- باب صد و هشتاد و نهم علی علیه السلام «ذو القرنین» امت اسلامی است ----- ۷۲۰
- باب صد و نودم قاتل حضرت علی علیه السلام از بدبخت‌ترین مردمان است ----- ۷۲۲
- باب صد و یکم هر روز پرنده‌ای جسد این ملجم ملعون را می‌بلعد و پس از آن، قی کرده بیرون می‌آورد ----- ۷۲۵
- باب صد و دوم و نودم علی علیه السلام با قاتل خود خوش رفتاری می‌کرد ----- ۷۲۶
- باب صد و نود و سوم پاسخ از یاهو گوئیهای عمران بن حطان خارجی - لعنه الله تعالی - ----- ۷۲۷
- باب صد و چهارم پس از آنکه «ابن ملجم» ضربتی بر سر حضرت علی علیه السلام وارد آورد گروههای مختلفی از فرشتگان و ارواح طیبه پیغ
- باب صد و نود و پنجم علی علیه السلام در حال گرسنگی دعوت خدای تعالی را لیبیک گفت ----- ۷۳۰
- باب صد و نود و هشتم خدای تعالی روح مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و روح طیب و طاهر حضرت علی علیه السلام را به مشیت خود قب
- باب صد و نود و هفتم حضرت علی علیه السلام را با باقیمانده حنوط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حنوط کردند ----- ۷۳۱

- باب صد و هفتم حضرت علی علیه السلام از خدای تعالی درخواست می‌کرد تا مرقد او را در ربوۀ که نجف است قرار بدهد ----- ۷۳۱
- باب صد و نهم کرامت شگفت انگیزی که در بامداد روز شهادت حضرت علی علیه السلام به ظهور رسید ----- ۷۳۲
- باب دویستم حضرت علی علیه السلام در شبی قبض روح شد که وصی حضرت موسی علیه السلام در آن شب قبض روح شد و در همان شب هم -----
- باب دویست و یکم حضرت علی علیه السلام به سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسید ----- ۷۳۴
- باب دویست دوم حضرت علی علیه السلام آمرزیده است ----- ۷۳۴
- باب دویست و سوم بهشت و حوریه و آسمانی‌ها و پیغمبران الهی مشتاق دیدار حضرت علی علیه السلام هستند ----- ۷۳۶
- باب دویست و چهارم حضرت علی علیه السلام از بهشتیان است ----- ۷۳۸
- باب دویست و پنجم در روز قیامت نخستین کسی که از قبر بیرون می‌آید و نخستین کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در صحرای محشر مش -----
- باب دویست و ششم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام لباس می‌پوشد و بر -----
- باب دویست و هفتم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت بر شتری از شتران بهشت سوار می‌شود ----- ۷۴۱
- باب دویست و هشتم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت لوای رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به دوش می‌گیرد ----- ۷۴۴
- باب دویست و نهم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت حامل لوای حمد است ----- ۷۴۵
- باب دویست و دهم حضرت علی علیه السلام و شیعیانش در کنار حوض کوثر قرار می‌گیرند ----- ۷۴۷
- باب دویست و یازدهم حضرت علی علیه السلام اختیاردار حوض کوثر و ساقی آن است و منافقان را از آن حوض دور می‌کند ----- ۷۴۷
- باب دویست و دوازدهم هیچیک از اهل محشر از صراط عبور نمی‌کند مگر در صورتی که جواز عبور از حضرت علی علیه السلام در دست داشته با، -----
- باب دویست و سیزدهم حضرت علی علیه السلام بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کند ----- ۷۵۲
- باب دویست چهاردهم نخستین کسانی که وارد بهشت می‌شوند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاط -----
- باب دویست و پانزدهم حضرت علی علیه السلام در حیات و ممات همدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است ----- ۷۵۴
- باب دویست و شانزدهم حضرت علی علیه السلام در بهشت با پیغمبر صلی الله علیه و آله است ----- ۷۵۴
- باب دویست و هفدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام سادات و سروران -----
- باب دویسا و هجدهم در روز قیامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در یک جایگاه می‌ایستند - ۷۵۶
- باب دویست و نوزدهم کاخ علی علیه السلام در بهشت میان کاخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاخ حضرت ابراهیم علیه السلام واقع شده است -----
- باب دویست و بیستم بهشت علی و فاطمه علیها السلام ----- ۷۵۸
- باب دویست و بیست یکم حضرت علی علیه السلام در بهشت رفیق و همدم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ----- ۷۵۹

- باب دویست و بیست و دوم حضرت علی علیه السلام و پیروان آن حضرت نشانی از بهشت‌اند و معاویه و همدستان او نشانی از دوزخ‌اند --- ۷۶۰
- باب دویست و بیست و سوم حضرت علی علیه السلام و پیروان او در بهشت‌اند ----- ۷۶۱
- باب دویست و بیست و چهارم حوریه مخصوص حضرت علی علیه السلام در بهشت ----- ۷۶۲
- باب دویست و بیست و پنجم حضرت علی علیه السلام در بهشت برین مانند ستاره صبحگاهی می‌درخشد ----- ۷۶۳
- جلد چهارم ----- ۷۶۳
- اشاره ----- ۷۶۳
- مقصد سوم در فضائل حضرت زهراء علیها السلام ----- ۷۶۳
- اشاره ----- ۷۶۳
- [مقدمه مؤلف] ----- ۷۶۳
- باب اول نطفه حضرت زهرا علیها السلام از میوه‌های بهشتی بسته شده است و آن حضرت حوریه انسانی است چنانکه نه حیض می‌بیند و نه به عادت
- باب دوم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در رحم مادر با حضرت خدیجه علیها السلام سخن می‌گفت و در هنگام ولادت، حضرت حوا و آسیه و ک
- باب سوم علت نامگذاری حضرت زهرا علیها السلام به فاطمه و بتول و بیان کنیه «۱» آن حضرت ----- ۷۶۶
- باب چهارم حضرت فاطمه علیها السلام از جهاتی شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت را می‌بوی
- باب پنجم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محبت و مهربانی خاصی نسبت به پدرش داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز محبت و دلسوزی و
- باب ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مسافرت با آخرین کسی که وداع می‌گفت فاطمه علیها السلام بود و هنگام بازگشت از مسافرت از
- باب هفتم حضرت زهرا علیها السلام خود شخصا به کارهای خانه می‌پرداخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله «تسبیح» را به او آموخت -- ۷۷۲
- باب هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید ----- ۷۷۴
- باب نهم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بانوی بانوان جهان و برترین آنهاست ----- ۷۷۴
- باب دهم بخشی از کرامتهای حضرت فاطمه علیها السلام ----- ۷۸۱
- باب یازدهم فاطمه علیها السلام صدیقه و خیره الله است ----- ۷۸۲
- باب دوازدهم فاطمه علیها السلام از همگان راستگوتر بود ----- ۷۸۲
- باب سیزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من پدر فرزندان فاطمه علیها السلام و از خویشاوندان نزدیک پدری آنها می‌باشم --- ۷۸۳
- باب چهاردهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است کسی که فاطمه علیها السلام را دشمنانک بسازد مرا
- باب پانزدهم همانا خداوند غضب می‌کند هنگامی که فاطمه علیها السلام به خشم آید و راضی می‌شود آنگاه که او راضی و خشنود گردد --- ۷۸۸

- باب شانزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رحلت بطور پنهانی به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: تو نخستین کسی از خاندانم هستی
- باب هفدهم شیون و زاری حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدر بزرگوارش و شدت اندوه او در این مصیبت ۷۹۱
- باب هجدهم حضرت فاطمه علیها السلام به اسماء بنت عمیس دستور داد تا برای حمل جنازه‌اش سریری بسازد ۷۹۲
- باب نوزدهم فاطمه علیها السلام هنگام ارتحالش خبر داد که در حال قبض روح است ۷۹۳
- باب بیستم برانگیخته شدن زهرا علیها السلام در روز رستاخیز و عبور ایشان از صراط ۷۹۴
- باب بیست و یکم خدای تعالی آتش دوزخ را بر ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حرام کرده است ۷۹۵
- باب بیست و دوم فاطمه زهرا علیها السلام چون عروسی سوی جنت می‌رود ۷۹۶
- باب بیست و سوم فاطمه علیها السلام نخستین کسی است که به بهشت وارد می‌شود ۷۹۶
- مقصد چهارم: در فضائل مشترک میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۷۹۶
- اشاره ۷۹۶
- [مقدمه مؤلف] ۷۹۶
- باب اول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را به نام حسن و حسین و محسن که به ترتیب نام عبری فرزندان هار
- باب دوم هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از حضرت فاطمه علیها السلام تولد یافتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش آ
- باب سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از حسنین عقیقه «۱» کرد و دستور داد موی سر آنها را بتراشند و هم وزن موسی آنها نقره تهیه
- باب چهارم رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به گونه‌ای تعویذ کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندان
- باب پنجم رسول اکرم صلی الله علیه و آله زبان مبارکش را در دهان حسنین می‌نهاد و از آنها رفع تشنگی می‌کرد ۸۰۴
- باب ششم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو عضو از اعضای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند ۸۰۵
- باب هفتم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو دسته گل خوشبوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله راضی
- باب هشتم رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را روی دوش می‌گرفت و می‌فرمود: چه سواران نیکوئی هستید ۸۰۹
- باب نهم هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند حسنین علیهما السلام بر پشت آن حضرت می‌پریدند و حضرت رسول ص
- باب دهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطابه خود را ناتمام گذارد و از منبر فرود آمد و حسنین علیهما السلام را به آغوش کشید ۸۱۴
- باب یازدهم حسنین علیهما السلام از خاندانی هستند که صدقه دادن به آنها حرام است ۸۱۶
- باب دوازدهم حسنین علیهما السلام کشتی می‌گرفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را تشویق می‌کرد و «جبرئیل» حسین ع
- باب سیزدهم امام حسن و امام حسین علیهما السلام محبوبترین افراد خاندان پیغمبراند ۸۱۹

- باب چهاردهم احادیثی که در رابطه با حب و بغض حسنین علیهما السلام رسیده است ۸۲۰
- باب پانزدهم احادیثی که درباره شباهت حسنین علیهما السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است ۸۲۵
- باب شانزدهم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت‌اند ۸۲۷
- باب هفدهم همانا خدای تعالی بهشت را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام زینت داده است ۸۳۰
- باب هجدهم حسنین علیهما السلام دو گوشواره عرش خدایند ۸۳۱
- باب نوزدهم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سبط این امت‌اند ۸۳۲
- باب بیستم حسنین علیهما السلام از جهت جدّ و جدّه و پدر و مادر از بهترین مردمان به شمار می‌آیند ۸۳۳
- باب بیست و یکم احادیثی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در خصوص دعا و امثال آن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند ۸۳۴
- باب بیست و دوم بخشی از فضائل متفرقه امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۸۳۶
- باب بیست و سوم هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین لحظات زندگی را سپری می‌کرد بخشی از صفات پسندیده خود را به حسن مقصد پنجم: در فضائل ویژه حضرت امام حسن علیه السلام و فضائل ویژه امام حسین علیه السلام ۸۳۸
- اشاره ۸۳۸
- مقام اول: در فضائل ویژه حضرت امام حسن علیه السلام ۸۳۹
- اشاره ۸۳۹
- باب اول معانقه و روبوسی کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام حسن مجتبی علیه السلام و بخشی دیگر از فضائل آن حضرت -- ۸۳۹
- باب دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم حسن علیه السلام سید و بزرگوار است شاید که خدای تعالی به برکت وجود او میان د
- باب سوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسن از من است و اینکه امام حسن علیه السلام آخرین کسی بود که هنگام سپردن جسد ه
- باب چهارم خطابه‌ای که امام حسن مجتبی علیه السلام پیش از قرارداد مصالحه با «معاویه» ایراد فرموده است ۸۴۶
- باب پنجم بی‌لیاقتی «معاویه» و آنچه در این خصوص بیان شده است ۸۴۷
- باب ششم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه معاویه را بر فراز منبر من مشاهده کردید او را بکشید ۸۴۸
- باب هفتم شب قدر از هزار ماه که مدت حکومت بنی امیه می‌باشد، بهتر است ۸۴۹
- باب هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه از منبر او بالا می‌روند و مانند بوزینگان جست و خیز می‌کنند و همانا بنی
- باب نهم امام حسن مجتبی علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به حج بیت الله شتافت و سه مرتبه ثروتش را در راه خدا به بینوایان بخشید ا
- باب دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حسن علیه السلام را بیازارد مرا آزوده است ۸۵۲

باب یازدهم سخاوتمندی و دانش و بردباری امام حسن مجتبی علیه السلام و اینکه امام حسن علیه السلام هدف خنجر قرار گرفت و با مسموم

مقام دوم: در فضائل ویژه حضرت امام حسین علیه السلام ۸۵۷

اشاره ۸۵۷

باب اول امام حسین علیه السلام همانند حضرت عیسی علیه السلام در شش ماهگی متولد شد ۸۵۷

باب دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گریه حسین علیه السلام مرا ناراحت و غمگین می‌سازد ۸۵۷

باب سوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرزندش ابراهیم علیه السلام را فدای امام حسین علیه السلام فرمود ۸۵۸

باب چهارم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زبانش را برای حسین علیه السلام بیرون می‌آورد و دهان و دندانهای او را می‌بوسید ۸۵۸

باب پنجم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من است و من از حسینم کسی که حسین علیه السلام را دوست بدارد خدا هم او ر

[باب ششم حسین علیه السلام روی سینه پیغمبر بالا می‌رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تشویق او می‌فرمود: «تَرَقَّ عَیْنُ بَقَّةٍ» ۲

باب هفتم حسین علیه السلام به مصداق کتاب خدا از ذریه و وابستگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ۸۶۳

باب هشتم امام حسین علیه السلام در پیشگاه فرشتگان آسمان از محبوبترین افراد روی زمین است ۸۶۴

باب نهم «عمر بن خطاب» به امام حسین علیه السلام عرض کرد: موهائی که بر سر ما روئیده است خدا روئیده و پس از او شما روئیده‌اید ۵

باب دهم بخشی از جود و بخشش امام حسین علیه السلام ۸۶۶

باب یازدهم بخشی از کرامتهای امام حسین علیه السلام ۸۶۷

باب دوازدهم «جبرئیل» از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داد و مقداری از تربت مدفن آن

باب سیزدهم حضرت علی علیه السلام از شهادت امام حسین علیه السلام و محل شهادتش خبر داده است ۸۷۳

باب چهاردهم «کعب» از شهادت امام حسین علیه السلام اطلاع داد ۸۷۴

باب پانزدهم رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردم حسین علیه السلام را یاری کنند ۸۷۵

باب شانزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لعنت کرده کسی را که حلال بشمارد آنچه را خدا درباره اهل بیت علیه السلام حرام فرموده اس

باب هفدهم خدای تعالی به جبران شهادت حضرت یحیی علیه السلام هفتاد هزار تن از مردم را از پای درآورد و به جبران شهادت امام حسین

باب هجدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری تربت مرقد مبارک امام حسین علیه السلام را به «ام سلمه» سپرد و فرمود: زمانیکه این تر

باب نوزدهم رؤیای «ام سلمه» در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام ۸۷۹

باب بیستم رؤیای «ابن عباس» در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام ۸۸۰

باب بیست و یکم نوحه‌سرایی و سوگواری جنّ به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام ۸۸۰

- باب بیست و دوم آیات و نشانه‌هایی که در روز شهادت امام حسین علیه السلام و پس از آن واقع شده است ۸۸۱
- باب بیست و سوم امام حسین علیه السلام علیه برخی از آنهایی که با وی نبرد می‌کردند نفرین کرد و خدا هم نفرین آن حضرت را به اجابت رب ۸۸۸
- باب بیست و چهارم عذاب دنیوی قاتلان و دشمنان امام حسین علیه السلام ۸۹۰
- باب بیست و پنجم قاتل اهل بیت بطور کلی از بهشت و کوثر محروم خواهد بود ۸۹۱
- باب بیست و ششم احادیثی که بطور کلی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در نکوهش بنی امیه روایت شده است ۸۹۳
- باب بیست و هفتم احادیثی که در خصوص نکوهش «مروان» و فرزندش و همچنین پدرش «حکم بن ابی العاص» رسیده است ۸۹۳
- باب بیست و هشتم احادیثی که در نکوهش از «یزید بن معاویه»، «عبید الله بن زیاد»، «عمر بن سعد» و «شمر بن ذی الجوشن» رسیده است ۹۰۲
- باب بیست و نهم «معاویه بن یزید بن معاویه» خطبه‌ای را در نکوهش پدر و جدش ایراد کرد ۹۰۲
- باب سی‌ام فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و گریستن بر خاندان آن حضرت که در روایات آمده است ۹۰۳
- باب سی و یکم امام حسین علیه السلام و اصحاب باوفایش بدون حساب به بهشت خواهند رفت ۹۰۵
- خاتمه: روایاتی که در خصوص حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد ۹۰۵
- اشاره ۹۰۵
- [مقدمه مؤلف] ۹۰۵
- باب اول امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - همان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ۹۰۵
- باب دوم هنگام ظهور مهدی (عج)، حضرت عیسی علیه السلام پشت سر ایشان نماز می‌گزارد و حاضر نمی‌شود، حضرت بقیه الله (عج) به وی اقتد ۹۰۷
- باب سوم مهدی (عج) از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام و از صلب حسین علیه السلام است ۹۱۱
- باب چهارم مدت خلافت حضرت مهدی (عج) ۹۱۵
- باب پنجم احادیثی که درباره مهدی (عج) با مضمونهای مختلف آمده است ۹۱۹
- [مصادر کتاب] ۹۴۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۹۴۰

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی فیروزآبادی، مرتضی، ۱۲۸۹ - ۱۳۶۸.

عنوان قرارداد: فضائل الخمسة من الصحاح الستة و غيرها من الكتب المعتمدة عند اهل السنة والجماعة. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت / تالیف سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی یزدی؛ مترجم محمدباقر ساعدی.

مشخصات نشر: قم: دار العلم، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۴ ج.

شابک: دوره: ۳-۲۰۴-۲۰۴-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۲-۱۹۹-۲۰۴-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۵-۲۰۰-۲۰۴-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۳: ۳-۲۰۴-۹۶۴-۹۷۸

۲-۲۰۱؛ ج. ۴: ۹-۲۰۲-۲۰۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خاندان نبوت -- فضائل

موضوع: خاندان نبوت -- احادیث اهل سنت

شناسه افزوده: ساعدی خراسانی، محمدباقر، ۱۳۰۶، - مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۵/ح ۵ف ۶۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۴۷۹۷۲

[مقدمه]

[خطبه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على اشرف المخلوقين و خاتم المرسلين، سيد الكونين و نور الثقلين، حبيب اله العالمين محمد و آله الطاهرين، الانوار الساطعة في الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة، لم تنجسها الجاهلية بانجاسها و لم تلبسها من مدلهمات ثيابها، و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين.

پیش گفتار

پیوسته پیروان علم و فضیلت و شیفتگان خاندان عصمت و طهارت در اثر صفای باطن و تمسک به نعمت ولایت اهل بیت عصمت و طهارت که پس از ایمان به توحید و رسالت از اعظم واجبات شرعی به شمار می‌رود و پایه احکام فرعی الهیه بلکه از اصول مذهب می‌باشد و هیچ چیز به پایه آن نمی‌رسد، خواهان شرح زندگانی پدر بزرگوارم بودند که خود از پیروان و دل باختگان قرآن و عترت بوده و عمر گرامیش را در خدمت به این ثقل الهی گذرانده و تا آخرین لحظات زندگانی از این دو جدا نبوده است. چه بسا این شرح حالها حاوی پاره‌ای از معارف الهی و دستورات دینی و رهنمودهای ولایتی هم باشد و خواندن و یادآوری آن درسی است

آموزنده برای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۲

دوستان اهل بیت علیهم السلام.

گویا سزاوار این عزیزان چنین درخواستی را از این جانب داشتند و اصرار به این کار می‌ورزیدند، این باشد که در اثر بسیاری معاشرت با ایشان و شدت ارتباط و استفاده‌ام از منبع فیوضات کامله‌شان، طبعاً اطلاعات وسیعتری از خصوصیات علمی و عملی و مراتب روحی و عرفانی این عالم بزرگوار خواهم داشت، پس بنظر عزیزان خودم مناسب می‌نمود که در این موضوع چیزی بنگارم. اما کثرت مشاغل علمی و پاره‌ای از گرفتاریهای شخصی، مانع از این توفیق عظیم بود تا اینکه کتابهای اصولی و فقهی ایشان مکرر در عراق و ایران و لبنان چاپ شد و نوبت به نشر مؤلفات ولایی و بررسی احوال گذشتگان رسید، مخصوصاً هنگامی که کتاب پراج «فضائل الخمسة من الصحاح الستة» که شرح امتیازاتش از سایر کتابهای مشابه خواهد آمد و کتاب «السبعة من السلف» و ترجمه آن بنام «هفت تن از پیش تازان صدر اسلام» منتشر شد و اهل تحقیق از مذاهب مختلف اسلامی از آن بهره بردند. نشر این کتابها بیشتر موجب اصرار و درخواست مکرر نگارش شرح حال مؤلف گردید.

در این روزها که در آستانه چاپ و نشر ترجمه کتاب «فضائل الخمسة» می‌باشیم، با خود اندیشیدم که مبدا اهمال در این امر خطیر و کوتاهی نمودن در اعلام پاره‌ای از حقایق علمی و ادبی و اخلاقی ایشان سزاوار نباشد، بلکه قصور یا تقصیری باشد درباره پدری که (ولدنی و علمنی و ربانی) نسبت به فرزندش که در دامن پرفیض چنین پدری نهایت تربیت را یافته و از فیوضات علمی و اخلاقیش بهره‌ها برده است، فکر کردم شاید این سستی تقصیری باشد نابخشودنی. از این جهت تصمیم گرفتم بقدر امکان و تا اندازه‌ای که قدرت علمی و توانائی بدن اجازت می‌دهد در انجام این کار کوتاهی نکنم و با درخواست توفیق از درگاه الهی به نگارش احوال و آثار پدرم مبادرت ورزم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۳

ضمناً ناگفته نماند که در این نوشتار طبق مقتضای وظیفه انسانی و اسلامی خود، جابجا اشاره به شرح حال بزرگان که با ایشان نحوه ارتباطی داشته‌اند می‌نمایم تا وسیله عبرتی برای خودم و کسانی که با این نوشته‌ها آشنائی پیدا می‌کنند باشد و درسهای اخلاقی و دینی از روش تحصیل و زندگانی شخصی و معاشرتهای اجتماعی و خلوتها و راز و نیازهای آنان عبرت و درسی بگیریم و این بزرگان را الگو و مقتدای خود قرار دهیم. امید است این صحائف ناچیز تذکره و ذکری لأولی الألباب و مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ باشد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

زندگانی مؤلف

ولادت و تحصیل

بگفته برخی از دانشمندان و مترجمین علماء اعلام و در آغاز کتاب «منتخب المسائل» چنین آمده است:

سید العلماء و المجتهدین علامه فقیه متبوع آیه الله فی العالمین حاج سید مرتضی فرزند فقیه الطائفه علامه بزرگوار آیه الله العظمی حاج سید محمد فیروزآبادی یزدی طاب ثراه که از مراجع بزرگ شیعه پس از درگذشت فقیه نامدار سید محمد کاظم طباطبائی یزدی بشمار می‌رفت و گروه بسیاری ایشان را جانشین آیه الله یزدی می‌دانستند.

نسب شریفشان از این قرار است: سید مرتضی فرزند سید محمد فرزند سید محمد باقر فرزند سید حسین حسینی فیروزآبادی، که نسب شریفش منتهی می‌شود به سید الساجدین حضرت علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام.

آخر ماه ربیع الاول ۱۳۲۹ هجری قمری در نجف اشرف چشم بدین جهان گشود و در خانواده علم و فضیلت و تقوی پرورش یافت و در دامن پر مهر پدر بزرگوارش دوران کودکی را گذراند و از تربیت والای وی برخوردار شد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۴

پس از فرا گرفتن مقدمات خواندن و نوشتن بشیوه عربی و فارسی از ارباب فن آن زمان مانند آقا حسین مشاق، به تحصیل علوم اسلامی به روش متعارف در حوزه‌های علمیه پرداخت و از روزگار کودکی و نوجوانی به هوش و حسن سلیقه و استعداد در میان اقران و همسالان خود معروف بود و در اندک مدتی گوی سبقت از دیگران ربود. سبک خط و مشق ایشان چنانچه در نوشته‌هایشان مشهود است، اختصاص بخود دارد و در زیبایی و نحوه تحریر از جهت انشاء و املاء کم نظیر است.

ادبیات و سطوح عالی علم اصول و فقه را نزد استادان نامی حوزه علمیه نجف اشرف درک نمود و ضمناً مدتی به فلسفه الهی و کلام اشتغال داشت و بین طلاب علوم دینی به کوشش و دقت نظر و بردباری در تحصیل و تعلم معروف بود. از منبع موثق شنیده شد که کراراً استاد ایشان مرحوم آیه الله حاج میرزا علی ایروانی به فرزند ارشد خویش و سایر شاگردانش می‌فرمود: جدیت در تحصیل و پشت کار را از آقا سید مرتضی بیاموزید، این در هنگامی بود که کفایه الاصول را نزد ایشان می‌خواند و هر روز نوشته‌های خویش را به ایشان عرضه می‌داشت و استاد برای تشویق آنها را بررسی می‌نمود و پس از مقداری اصلاح تحسین فراوان می‌کرد.

بعضی از اعظام مترجمین این مرحله از تحصیل والد بزرگوارم را چنین توصیف می‌کند:

«ظهرت فيه مخايل النجابه و حب العلم من أولى سنی حياته، حيث كان سابقاً في الدراسة ميالا الى الهدوء و هو لم يزل بعد في دور الطفولة المبكرة، برز بين اقرانه بها أوتى من الجلد على التحصيل و الصبر على الدراسة الجادة و الشوق الى المزيد من العلم و المعرفة».

آنچه را که نگارنده بیاد دارد و می‌توان بطور قطع بیان داشت اینست که پس از انقضای دوران تحصیل، شبانه روز دوازده ساعت در تدریس و تألیف وقت می‌گذراند و بیشتر اینگونه کارها را در روز انجام می‌داد و ایام تعطیل را به تألیف و اثر گرانقدر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۵

«فضائل الخمسة» و «السبعة من السلف» اختصاص داده بود.

سرّ اینکه این دو کتاب (تولا و تبرا) امروزه در جهان اسلام از جمله کتب مدرکی قرار گرفته آنست که دسترسی به کتابهای معتبر اهل سنت جماعت در چاپهای مختلف بولاق و مصر و اسلامبول و بمبئی و سایر اماکن کاری بسیار دشوار بود و هست، ایشان پیوسته در کتابخانه‌های بزرگ شیعه و بلاد اسلامی مخصوصاً کتابخانه علامه سماوی که از کتابخانه‌های پر ارزش آن عصر بود، در شدت گرمای تابستان ایام تعطیل تردد داشت. درست بیاد دارم بعضی از کتابهای ارزشمند را با ودیعه گذاشتن پنجاه دینار جهت دقت بیشتر به منزل می‌آوردند.

شیوه تألیفی ایشان چنین بود که سرتاسر کتابهای تفسیر و رجال و حدیث را با دقت کامل و حوصله فراوان ملاحظه می‌نمود تا اگر در موردی غیر از ابواب فضایل و مطاعن روایتی قابل استفاده باشد از وی فوت نشود، آنچه را که مناسب موضوع مورد نظرش می‌دید یادداشت می‌کرد و بدین ترتیب مواد تألیفاتش را فراهم می‌ساخت. بگفته خود ایشان علامه امینی که از بزرگان و نویسندگان عالم تشیع است، با کثرت تتبع و پشتکاری که داشت احیاناً جهت تشویق یا غیره به ایشان مراجعه می‌نمود که فلان روایت از اهل سنت در فضایل یا مطاعن مشهور است شما در کجا برخورد نموده‌اید؟ ایشان هم در اثر تتبع در موارد غیر معهوده می‌فرموده باشند: در فلان باب از اخبار ابواب فقهی یا فلان جلد از تفسیر کذائی یا فلان کتاب رجالی اهل سنت مسطور است.

از امتیازات قابل توجه مؤلفات ایشان اینست که از کتابهای طراز اول اهل سنت نقل می‌کند مانند صحاح سته و مسانید معتبر،

هیچگاه از کتابهای مانند «الفصول المهمه ابن صباغ» یا «کفایه الطالب کنجی» یا «ینایع الموده قندوزی» حدیثی نمی‌آورند هر چند این کتابها هم تا اندازه‌ای از اعتبار برخوردار می‌باشند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۶

اساتید و مربیان پس از آنکه ادبیات و مقداری از علم فلسفه و کلام را نزد اساتید آن زمان بیاموخت، مهیای حضور در درس فقه و اصول گردید، در اصول از محضر مرحوم آیه الله میرزا ابو الحسن مشکینی صاحب حاشیه معروف بر کفایه بهره برد و نگارنده این درسها را در مسجد مرحوم شیخ انصاری (قده) مشاهده می‌کردم. و نیز در حوزه درسی مرحوم آیه الله میرزا علی ایروانی صاحب حاشیه مکاسب و کفایه شرکت می‌نمود و بیشتر استفاده‌های علمی وی از این استاد بود که عنایت بسیاری به شاگرد خود داشت.

در فقه سالها از محضر آیه الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی بزرگ مرجع جهان تشیع کسب فیض می‌نمود و به نظر دارم که می‌فرمود: در درس آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی چندی حاضر شدم و در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان سؤالهای علمی می‌نمودم و کسب فیض در معقول و منقول می‌نمودم و چون گاهی اصرار زیاد در استفاده داشتم می‌گفت: آن وقت که نشاط بیشتری داشتم کجا بودی.

در سالهای اخیر مجلس استفتای خصوصی مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد کاظم شیرازی حاضر می‌شد و رد و بدل‌هایی ما بین این دو بزرگوار رخ می‌داد، ریشه‌یابی مطالب کفایه الاصول از ایشان و افاضه تحقیقات و نظرات مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی از جانب آیه الله شیرازی بود. از فرایای اخلاقی آیه الله شیرازی تواضع و فروتنی و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود، تا آنجا که روزهای غدیر دست سادات و مخصوصا دست پدرم را می‌بوسید با امتناع شدید ایشان و حفظ مقام شامخ ایشان (اللهم ارزقنا مکارم الاخلاق، و زاد الله فی علو درجات الماضین من العلماء العالمین، آمین یا رب العالمین).

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۷

حالات معنوی و عرفانی

مناسب می‌بینم که بعضی از حالات عرفانی و شیوه زندگانی بی‌آلایش مرحوم پدرم را در اینجا نقل کنم تا شاید وسیله‌ای برای تشویق مشتغلین به تحصیل شود:

درست بخاطر دارم که در امور زندگانی فوق العاده قانع و عقیف النفس بودند، تا آنکه مقدار زیادی از کندن زیر زمینی خانه خویش بدست خود انجام داد با اشتغالات علمی بسیاری که داشت.

هر روز صبح با آواز نسبتا بلند و لحنی شیوا مقید به تلاوت قرآن کریم بود.

این شیوه نیکو را بسیاری از علما و مؤمنین عادت داشتند و کسبه اول صبح که مغازه‌ها را می‌گشودند تلاوت آیاتی چند را بر تمام کارها مقدم می‌داشتند.

شبهای چهارشنبه و در سالها آخر شبهای پنجشنبه که خلوت بود، پیاده به مسجد سهله کوفه می‌رفتند و از جمله ملازمینشان در این زیارتها علامه دوانی مؤلف «نهضت روحانیت در ایران» بود و خاطراتی جالب از ایشان نقل می‌کند، از آن جمله وضع حجره خاصی در مسجد سهله که فقط دارای حصیر بوریا و بالشی از سبوس گندم و آفتابه‌ای بود جهت تطهیر. در یکی از این شبها شبه اعجازی از امام زمان علیه السلام رخ داد، و آن چنین بود که با کفتاری درنده در خندق نزدیک مسجد سهله برخورد و با اینکه کسی آنجا نبود که حمایت کند، آن حیوان متعرض نشده و آسیبی نرساند.

در مسجد کوفه مانند مسجد سهله مقامهایی از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام برپاست که از آنجمله مقام حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد، ایشان به این مقام علاقه مفراطی داشت تا آنجا که می‌فرمود: دوست دارم پس از مرگم مرا دور مقام ابراهیم چند مرتبه

طواف دهند.

از محضر عالم ربانی، عارف والامقام مرحوم حاج سید علی قاضی استاد علامه طباطبائی صاحب «المیزان»، اخلاق و عرفان را کسب نمود و می‌توان گفت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۸

بسیاری تهجد و ملازمت رفتن به مسجد سهله مخصوصاً پیاده به اشاره این استاد بود. تمام شبهای ماه مبارک رمضان در درس اخلاق و عرفان وی حاضر می‌شد و از حالات وی فیض کامل می‌برد. مرحوم قاضی در همسایگی ایشان منزل داشت و غالب اسرارش را به پدر بزرگوارم می‌گفت.

از جمله اساتید علمی و عرفانیش نیز مرحوم آیه الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی بود و از محضر وی کسب فیوضات علمی و عرفانی می‌نمود. نگارنده و ایشان ملازم نماز جماعت این عالم وارسته بودیم و بیشتر ارباب فضل و ایمان به نمازش حاضر می‌شدند.

تألیفات

آیه الله فیروزآبادی از آغاز جوانی و در عهد والد ماجدش اشتیاق زیاد به حفظ و تدوین و نشر معارف اسلامی داشت و در راستای ضبط معارف حقه و تحقیقات علمی دمی نیاسود. چنانچه یادآور شدیم در آغاز کار در ضبط مطالب اصولی همت داشت و گذشته از حواشی و تعلیقات وی بر رسائل مرحوم شیخ انصاری (قده) که نسخه خطی آن نزد اکبر اولاد ذکورشان، اینجانب موجود است، در تحقیق مطالب کفایه الاصول اهتمام بسیار داشت. اهتمام بدین گونه کتب که ناموس حوزه‌های علمی می‌باشند و در تعلیم و تعلم رایج‌اند، بسی بجا و چه خوب گفته‌اند:

ثلاثه لیس لها نهاییه رسائل مکاسب کفایه از بررسی نظرات مرحوم شیخ انصاری چیزی فروگذار نمود، در مباحث الفاظ کفایه متعرض فرمایشات تقریرات ایشان می‌شود و در مباحث عقلی متعرض مطالبشان در رسائل می‌باشند و در اثر دقت فراوان نسخه‌های خطی متعددی از «عنایه الاصول» تحریر شده و بیشتر آنها نزد فرزند مذکورش موجود است.

پس از تحقیق وافی در مسائل علم اصول به علم فقه توجه نمود و بحثهای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۹

اجتهادی ممتازی در این فن برشته تألیف در آورد، در عبادات کتابهای «الفروع المهمه» و «منتخب المسائل» و «خلاصه الجواهر» و در معاملات حواشی بر مکاسب، شاهد بر این سخن می‌باشد و نسخه خطی آنچه را که چاپ نشده در دست اینجانب هست. در ایام تعطیل بیشتر به تحقیق پیرامون روایات ولایتی و عقیدتی می‌پرداخت و کتابهای «فضائل الخمسه» و «السبعه من السلف» و مجموعه‌ای در دعاها و اعمال مسجد کوفه و سهله، نتیجه اینگونه کوششها بود. متأسفانه اثر اخیر بجهت فشار حزب میثوم بعث مفقود و شاید در عراق باقی باشد.

بعضی از محققین در ارزیابی آثار تألیفی معظم له چنین گفته‌اند:

«تمتاز مؤلفات سیدنا المؤلف بالجدة فی الموضوع و التحقیق فی مختلف المصادر المهمه، كما تمتاز کتاباته الاصولیه و الفقهیه بعمق البحث و الشمول و طلاوة التعبير، و هی بصورة عامه تدل علی ذوق جید فی الاختیار و العرض و التنیق، و لذا حضیت باقبال الباحثین و القراء علیها، و اشتهرت فی الحوزات العلمیه و الاوساط الدینیة، و کانت موضع قبول و عنایه لدی کبار العلماء و جهابذة العلم».

خلاصه گفتار آنکه تألیفات فقیه سعید بر حسب ترتیب از این قرار است:

۱- عنایه الاصول در شش جلد. شرح کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی است حاوی بر تحقیقاتی پیرامون کتابهای تقریرات

شیخ انصاری و رسائل و فصول و بدایع و معالم و قوانین و هدایه المسترشدين و سایر کتابهای مهم اصولی. این شرح با اینکه بدون متن چاپ شده، از سایر شرحها و حواشی که دارای متن نیز می‌باشد، مشهورتر و از جهت تیراژ چاپ بر همه تفوق دارد و استاد و شاگرد هر دو از آن می‌توانند بهره‌مند شوند، زیرا در ریشه‌یابی مطالب کفایه امتیاز دارد و بعضی را عقیده چنین است که عنایه در حقیقت ایراد بر بسیاری از مضامین کفایه است، و یکی از مراجع بزرگ نجف اشرف که خود شرحی بر کفایه دارد، چون عنایه را ملاحظه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۱۰

نمود، فرمود: اگر می‌دانستم عنایه چاپ می‌شود به نوشتن شرح خود اقدام نمی‌کردم.

البته این گفتار از تواضع این بزرگ مرد می‌باشد که شیوه علماست یا بقصد تشویق گفته شده ولی دلیلی روشن است بر اهمیت عنایه.

مدرسین حوزه‌های علمیه و بسیاری از طلاب همواره از مؤلف بزرگوار عنایه تشکر و سپاسگزاری می‌نمودند. یکی از نوایح حوزه علمیه قم که اخیراً در نجف اشرف در گذشت، ضمن قدردانی از مؤلف گفته بود: شما به نوشتن عنایه الاصول ما را از دقایق کفایه آگاه ساختید، آیا قصد ندارید که بر رسائل و مکاسب شرحی مبسوط بنویسید تا از دقایق این دو کتاب نیز آگاه شویم.

۲- الفروع المهمة فی احکام الذمه در سه جلد قطور در طهارت، استدلالی و مشتمل بر مباحث مهم و مناسب مسائل مختلف می‌باشد. یکی از علمای نامی قم هنگام عیادت از فقید سعید و پس از ملاحظه کتاب گفت: این اثر بمراتب در دقت نظر و حسن اسلوب از «خلاصه الجواهر» بهتر است جا داشت که در چاپش سعی شود.

نگارنده گوید: قبلاً به ایشان گفته شده بود: چرا در ادامه به تألیف «الفروع المهمة» تردید دارید؟ فرمود: می‌ترسم عمرم برای تألیف چنین کتابی مفصل وفا نکند چه اینکه کمتر کسی از فقها موفق به تألیف و تدریس دوره کامل مفصل فقه شده مانند کتاب معروف «جواهر الکلام».

۳- خلاصه الجواهر سه جلد از کتاب طهارت آن بچاپ رسیده و صلاه و صوم و زکاة و خمس و حج بخط مؤلف موجود است که هر یک از این ابواب بقدر چاپ شده می‌باشد. متن این کتاب، «منتخب المسائل»، خود راجع به مؤلف است و با اینکه نام آن نماینگر اینست که خلاصه‌ای از کتاب «جواهر الکلام» باشد ولی در تفصیل مطالب از آن کمتر نیست و به روش کتابهای حاج آقا رضا همدانی در دقت و حسن تعبیر تألیف شده و شاید نظر مؤلف این باشد که: اگر جواهر الکلام استعاره‌ایست از گوهر گرانبها این تألیف خلاصه گوهر گرانبهاست، و خلاصه هر چیز شاید سهل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۱۱

التناول تر و نزدیکتر به مقصود باشد. انسب اینست که بحثهای چاپ نشده این کتاب «خلاصه الخواطر» نامیده شود نسبت به کتاب «الفروع المهمة». لکن رعایت در امانت مانع از آن می‌باشد.

۴- منتخب المسائل مجموعه‌ای است از مسائل فقهی فتوائی به روش منهج و وسیله النجاة با در داشتن احکام نماز جمعه و مقداری از احکام مساجد و ریش تراشی. غرض از چاپ این کتاب آن بود که اگر موفق به چاپ «خلاصه الجواهر» نشود لااقل متن آن را تا کتاب حج که تألیف شده بود، بچاپ رساند. پس در حقیقت منظور چاپ کتابی فقهی بوده نه رساله علمی گر چه رساله‌ای به فارسی و مفصل داشته و با درخواست مکرر در چاپ آن، اقدام به این کار نکردند.

۵- فضائل الخمسة من الصحاح الستة و غيرها من الکتب المعتمرة. این کتاب در اثر حسن اسلوب و دقت در تنظیم و در برداشتن احادیث و روایتهای فضائل و مناقب پنج تن آل عبا، پیامبر گرامی و حضرت زهراى اطهر و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین شهید علیهم السلام، انتخاب شده از مهمترین کتابهای اهل سنت و جماعت می‌باشد و گذشته از رواج آن در جمیع بلاد خصوصاً بلاد

اسلامی، مدرکی ارزنده برای مؤلفین در این موضوع می‌باشد. بلکه بگفته جمعی این کتاب از جمله کتابهای درسی بشمار می‌رود. عالم متبع علامه سید احمد حسینی اشکوری در سفرهائی که به یمن داشته مشاهده کرده است که در حلقات درسی علمای زیدیه فضائل الخمسه را تدریس می‌نمودند چنانچه شیوه اهل سنت تدریس «صحیح بخاری» می‌باشد.

علامه امینی - اعلی الله مقامه - که در ترجمه حال ایشان آمده است که از جمله شاگردان والد فقید سعید بوده و خود مؤلف کتاب پیراج و بی نظیر «الغدیر» می‌باشد، مکررا کتاب فضائل الخمسه را خریده و به بلاد اسلامی می‌فرستاده و چون پدر بزرگوارم به ایشان می‌گفتند: جا دارد به فرستادن کتاب «الغدیر» اکتفا کنید. پاسخ می‌دادند: «الغدیر» در موضوع ولایت جای خود دارد ولی «فضائل» در دست‌بندی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۱۲

روایتهای ولایتی متقن و مانند «وسائل الشیعه» دارای ترتیبی آسان می‌باشد و با سرعت می‌توان روایت مورد نیاز را از آن استخراج نمود.

بر حسب نقل متواتر، در بلدان اسلامی بسیاری از اهل سنت در اثر خواندن این کتاب به مذهب تشیع گرویده‌اند. مؤلف کتاب «ثم اهتدیت» مکرر نام ایشان را یاد می‌کند و معلوم می‌شود که بخدمتش رسیده و از محضرش استفاده کرده است.

در سفری که فقید سعید به مکه برای حج مشرف می‌شود، با یکی از دانشمندان اهل سنت یا وهابی مسلک به بحث می‌نشیند و پس از گفتگوهای مذهبی ضمن اعتراف می‌گوید: انتم الشیعه مع ما بأیدیکم من الادله ضعفاء فی النشر و الدعایه، شما شیعیان با ادله متقنی که در دست دارید در نشر و تبلیغ ضعیف هستید و آنطور که باید و شاید مذهب اهل بیت را بین مسلمانان اشاعه نمی‌دهید.

از استاد محقق ما نابغه دهر و فیلسوف عصر حضرت آیه الله العظمی حاج میرزا حسن بجنوردی مکررا شنیدم که می‌فرمود: هیچگاه از کتابهای اصولی یا فقهی آقا سید مرتضی غبطه نمی‌خورم زیرا چنین کتابهایی بحد وافی در دسترس می‌باشد، به چیزی که غبطه می‌خورم همانا کتاب «فضائل الخمسه» است که محققا این کتاب در روز رستاخیز نجات دهنده مؤلفش می‌باشد. شاید نظرشان به روایت معروف

«بنی الاسلام علی خمس ... و ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه»

بوده است.

۶- السبعه من السلف این کتاب گزارشی است از گفتار و کردار هفت نفر از پیش‌تازان صدر اسلام، مستند به چهل کتاب از مهمترین کتابهای حدیثی و تاریخی اهل سنت و در روزهای تعطیل ضمن جمع‌آوری روایتهای فضائلی، تدوین گردیده و به صلاح دید مؤلف کتاب «الذریعه» در نجف اشرف و بعضی از بزرگان حوزه علمیه قم، بدین عنوان نامیده شده است، هر چند در اصل او را نام دیگری است.

۷- حاشیه رسائل چاپ نشده و موجود است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۱۳

۸- حاشیه بر مکاسب این حاشیه نیز موجود می‌باشد و چاپ نشده است.

۹- رساله عملی فارسی به اسلوب کم‌نظیری نگاشته شده و موجود است.

۱۰- جزوه‌ای در ادعیه و مناجات و زیارات متأسفانه در دست نیست.

روش تدریس و بعضی از صفات حمیده

فقید سعید از آغاز جوانی، پس از کسب فیض نزد اساتید بزرگوار چو مرحوم مشکینی و مرحوم حاج میرزا علی ایروانی - قدس

الله سرهما- به تدریس کفایه در مسجد شیخ انصاری پرداخت و بیشتر شاگردان زنده و درگذشته دوره اول ایشان از بزرگان علما و دانشمندان بنام بوده و هستند، و شاگردان دوره اواخر ایشان نیز از علمای نامی و ائمه جماعت تهران و اصفهان و گرگان و سایر شهرستانها می‌باشند.

پس از هجرت به قم به درس خارج فقه تحت عنوان «خلاصه الجواهر» مشغول شدند و این درس چند سال ادامه داشت تا بواسطه کسالت تعطیل شد.

از خصائص اخلاقی معظم له، حلم و بردباری بود و مخصوصا با شاگردان حلم بیشتری می‌ورزید تا آنان به بحث نشینند و به تحقیق و کنجکاوی عادت کنند.

در حرکات بسیار موقر و در بیان شیرین و شیوا بود و محافل ایشان با سرشار بودن از فواید علمی، جذاب و با حلاوت بود و همواره سخنانش با ذکر شواهد تاریخی و نکات ادبی جاذبیت خاصی داشت.

پاره‌ای از صفات اخلاقی و خصوصیات ایشان در کتابهای مختلف فارسی و عربی آمده و در این مختصر بیش از این گنجایش گفتار نیست.

وفات

پس از کسالتی طولانی و مرضی ممتد، که در اثر ناراحتیهای ویرانی حوزه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، مقدمه، ص: ۱۴

علمیه نجف اشرف و فشار حزب میثوم بعث عراق عارض شده بود، در شب هفدهم ذی الحجه سال ۱۴۱۰ هجری قمری دیده از جهان فرو بست و شب هجدهم بخاک سپرده شد.

از طرف مراجع عظام و علمای ذوی الاحترام مجالس ختم در قم و مشهد مقدس و یزد و شهرهای دیگر برپا گردید و تجلیل فراوان از مقام علمی ایشان شد و گروهی از شعرا قصاید و ابیاتی در سوگشان سرودند و این ابیات نغز از جمله آن قصاید می‌باشد:

عالم از خم غدیر پر نور شد مرتضی با مرتضی محشور شد

فلک بنال که نالد اهل فضل و یقین که رفت آیت حق پیشوای شرع مبین

هفده ذی الحجه زاه چهارصد بعد از هزار مرتضی از بهر جانان کرد جان خود نثار در خاتمه یادآور می‌شوم که برای فقید سعید رؤیای صادقی در مظلومیت حضرت امیر المؤمنین و زهرای اطهر علیهما السلام می‌باشد که در بعضی از کتابها ذکر شده و جمله‌ای از وعظ محترم در منبرها گوشزد می‌نمایند.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ابْنِ الْمُؤَلَّفِ مُحَمَّدِ الْحُسَيْنِيِّ الْفَيْرُوزِآبَادِيِّ ۲۳ / ۸ / ۱۳۷۳ هجری شمسی مطابق با ۲۳ جمادی الاولی ۱۴۱۵ هجری قمری

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰

جلد اول

اشاره

(۱)

مقصد اول: در فضائل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

اشاره

این مقصد مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲:

(۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همواره خدا را می ستایم و شب و روز به تسبیح او می پردازم و او را از هر گونه عیب و نقص، منزّه می دانم.

و درود و سلام من بر محمّد صلی الله علیه و آله که خدا او را برانگیخت تا آفریدگان را به رحمت و بخشایش او مژده دهد و از شکنجه روز رستاخیز بیمناک بسازد.

و بر خاندان او که حق تعالی هرگونه پلیدی را از ایشان دور گردانید و آنان را پاک و پاکیزه بیافرید بویژه پسر عموی بزرگوارش که پرچم استوار اسلام، و امیر عالی مقام است.

و نفرین خدا بر دشمنان ایشان و بر دشمنان دوستداران ایشان و بر کسانی که دشمنان ایشان را که دشمنان خدایند، دوست می دارند. و دوزخ، جایگاه ایشان باد! آنجا که آوای خشمگین آن، از دورترین مکان، به گوش می رسد.

اما بعد: کتاب حاضر را که مشتمل بر بخشی از فضائل پنج تن آل عبا علیهم السّلام است، از «صحاح سته» [شش کتاب صحیح] و کتابهای معتبر دیگر، که مورد توجه علمای اهل سنت و جماعت است، گرد آورده، و در این صفحات که از نظر شما می گذرد به ودیعت نهاده‌ام.

به این امید که همه مسلمانان، از آنها برخوردار گردند و اطمینان دارم که هر گاه مخالفان به این احادیث بنگرند، راه هدایت خواهند پیمود و آنهایی که از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳:

ارباب ایمان و شیعیانند، به ایمانشان خواهد افزود.

آری، خدای مَنان است که توفیق می دهد و وسیله راهی شدن به راه ایمان را عنایت می فرماید. این کتاب مشتمل بر پنج مقصد و یک خاتمه است.

مقصد اول: در فضایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و این مقصد از چند باب تشکیل شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴:

(۱)

باب اول نسب و خاندان آن حضرت و اینکه نسب آن حضرت از روزگار حضرت آدم علیه السلام تا هنگامی که متولد شد، همواره از هر گونه آلودگی پاک و منزّه بوده است

(۲) [کنز العمال ۶ / ۳۰۰] از «ابن عباس»، روایت کرده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود: من محمّد

فرزند «عبد الله» فرزند «عبد المطلب»، فرزند «هاشم» فرزند «عبد مناف»، فرزند «قصی» فرزند «کلاب» فرزند «مرّه» فرزند «کعب»،

فرزند «لؤی» فرزند «غالب» فرزند «فهر» فرزند «مالک» فرزند «نضر» فرزند «کنانه» فرزند «خزیمه» فرزند «مدرکه» فرزند «الیاس» فرزند

«مضر» فرزند «نزار» فرزند «معدّ» فرزند «عدنان» «۱» فرزند «ادّ» فرزند «ادد» فرزند «همیسع» فرزند «یشحب» فرزند «نبت» فرزند «حمیل»

فرزند «قیدار» فرزند «اسماعیل» فرزند «ابراهیم» فرزند «تارخ» فرزند «ناحور» فرزند «اشوع» فرزند

(۱) مورخان گفته‌اند نسب رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا «عدنان» اتفاقی است و از «عدنان» تا حضرت آدم علیه السلام مورد اختلاف است. به همین مناسبت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:
اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا.
(مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵

«ارعوس» فرزند «فالع» فرزند «عابر» (هود پیغمبر (ع)) فرزند «شانح» فرزند «ارفخشد» فرزند «سام» فرزند «نوح» فرزند «لمک» فرزند «متوشلخ» فرزند «اخنوع» (ادریس پیغمبر (ع)) فرزند «یرد» فرزند «قینان» فرزند «انوش» فرزند «شیت» فرزند «آدم علیه السلام» هستم.
مؤلف گوید: این سلسله نسب را «دیلمی» هم نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۱۰۶/۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام در بهشت بود، در پشت او بودم و هنگامی که حضرت نوح علیه السلام در کشتی نشست، در پشت او بودم و هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، در صلب او بودم.

پدر و مادرم، هیچگاه به آلودگی دچار نگشتند و همواره خدای تعالی، مرا از صلب‌های پسندیده به رحمهای پاکیزه و هدایت یافته، انتقال می‌داد. دو شعبه و گروه بوجود نیامد مگر اینکه من، در بهترین آنان قرار گرفتم.

خدای تعالی، پیمان پیغمبری مرا از همگان اخذ کرده است و پیمان مرا با آمدن دین اسلام برقرار داشته است. در تورات و انجیل از من یاد کرده است و همه پیغمبران، امتیازات مرا به پیروان خود گوشزد کرده‌اند. زمین به نور من روشن می‌شود و ابر به خاطر من می‌بارد، خدای تعالی کتاب خود، قرآن را به من آموخت و مرا به آسمان برد و نامی از نامهای خودش را برای من اختیار کرد. آری، صاحب عرش، محمود است و من محمدم، به من وعده داد، آنهایی که مرا دوست بدارند، از حوض کوثر سیراب می‌شوند. و مرا نخستین شفاعت‌گر و اولین کسی که شفاعتش مقبول پیشگاه خداست، قرار داد و مرا از بهترین قرن‌ها که ویژه امتم است، از مادر بوجود آورد.

بدیهی است پیروان من، بهترین ستایشگرانند که مردم را به کار پسندیده می‌خوانند و از کار بد، بیم می‌دهند.

مؤلف «کنز العمال» گوید: این حدیث را «ابن عساکر» از «ابن عباس» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶

(۱) [طبقات ابن سعد معروف به «طبقات کبری» ۱/ ۳۱] به سند خود، از حضرت صادق علیه السلام و او هم از پدر بزرگوارش، امام محمد باقر علیه السلام، او هم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من از ازدواج زناشوئی صحیح ولادت یافتم و از آغاز، که از آدم علیه السلام باشد، به هیچگونه آلودگی رحمی دچار نگشتم و چیزی از آلودگی جاهلی دامان مرا آلوده نساخت و به این نسبت تنها از رحم پاکیزه به دنیا آمدم.

مؤلف گوید: اخباری که دلیل بر آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آغاز هبوط حضرت آدم علیه السلام از نکاح صحیح بوجود آمده و دامان شریفش هرگز آلوده نشده، بسیار است. و ما در این کتاب، تنها به یادآوری دو خبر از آن همه اخبار، اکتفا نمودیم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷

(۱)

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۶۹] به سند خود، از «مطلب بن ابی وداعه» روایت کرده است که در یکی از روزها، «عباس»، عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور مبارک شرفیاب شد، مثل اینکه پیش از شرفیابی، سخنی شنیده بود که موجب توهّمش شده بود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله - که از اندیشه او اطلاع داشت، به محض ورود او برای رفع توهّم وی - به فراز منبر تشریف برد و خطاب به حاضران فرمود: من کیستم؟ در پاسخ عرض کردند: شما رسول خدایید، فرمود: من، محمد بن عبد الله بن عبد المطلبم. و اضافه کرد: به راستی، آنگاه که خدای تعالی، آفریدگان خویش را به پیوندهای گوناگون آفرید، مرا در بهترین آفریدگان خویش، قرار داد. و آن فرقه را که از فرقه‌های دیگر، برتر و والاتر بود، به دو گروه تقسیم کرد و مرا در گروهی که بهتر از گروه دیگر بود، در آورد. پس از آن، فرقه‌های مختلف را به قبیله‌ها و عشیره‌ها، منقسم ساخت، آنگاه مرا در بهترین قبیله‌ها قرار داد. در این موقع، آنان را به خانواده‌هایی منتسب فرمود و مرا، در بهترین خانواده‌ها و از والاترین

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸

پیوندها، از نظر حسب و نسب قرار داد.

(۱) [مستدرک صحیحین ۴/ ۷۳] به سند خود، از «عبد الله بن عمر» روایت کرده است که گفت: هنگامی که در کنار خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، زنی از آنجا عبور کرد، در این هنگام یکی از حاضران گفت: این زن، دختر محمد است! «ابو سفیان» که در جمع حاضران بود، اظهار داشت: مثل محمد در میان بنی هاشم، مثل گل خوشبوئی است که در میان کاه روئیده باشد.

آن زن، سخن ناشایست وی را شنید، و بدون آنکه سخن بگوید، به راه خود ادامه داد و بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و جریان را بطوری که شنیده بود، به عرض مبارک تقدیم داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن آن سخن، خشمناک شد، از خانه بیرون آمد و در حالیکه آثار خشمناکی از چهره مبارکش نمایان بود، خطاب به حاضران فرمود:

چه پیش آمده است که سخنان ناهنجاری از برخی از مردمان، به گوشم می‌رسد و در ادامه آن، فرمود: به راستی، خدای تبارک و تعالی، آسمانها را بیافرید و بالاترین آسمانها را اختیار کرد و آفریدگانی را که خود می‌خواست، در آنجا جای داد سپس به آفرینش موجودات دیگر پرداخته و از میان آنها، فرزندان آدم علیه السلام را برگزید و از همگی آنها، عرب را برگزید و از میان گروه عرب، قبیله «مضر» را انتخاب کرد و از این قبیله، گروه قریش را برگزید و از مردم قریش، بنی هاشم را اختیار کرد. و مرا از میان بنی هاشم، انتخاب فرمود.

پس، من از بنی هاشم که برگزیده برگزیدگانند. اینک، کسی که مرا دوست می‌دارد، به خاطر علاقه‌مندی به من، عرب را هم دوست می‌دارد و کسی که مرا دوست نمی‌دارد، بر اثر کینه‌ورزی با من، به مردم عرب اظهار علاقه‌مندی نمی‌کند و کینه آنان را در دل می‌گیرد.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۰] از «وائله بن اسقع» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خدا از فرزندان آدم علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹

برگزید، و او را خلیل خود قرار داد و از فرزندان ابراهیم علیه السلام، اسماعیل (ع) را اختیار کرد و از فرزندان اسماعیل (ع)، «نزار» را برگزید. و از فرزندان «نزار»، «مضر» را انتخاب کرد و از فرزندان «مضر»، «کنانه» را انتخاب کرد و از فرزندان «کنانه»، قریش را اختیار فرمود و از قریش، بنی هاشم را برگزید و از بنی هاشم، فرزندان «عبد المطلب» را اختیار نمود و مرا از فرزندان «عبد المطلب»،

به سراپرده «اصطفی» در آورد.

مؤلف «ذخائر» می‌گوید: حدیث مزبور را به همین روش و سیاق «ابو القاسم حمزه بن یوسف سهمی» روایت کرده است و «مسلم» و «ترمذی» و «ابو حاتم» همین روایت را به اختصار، نقل کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶/۱۰۸] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت در ضمن بیانیه‌ای فرمود: پیوند من از بهترین پیوندهاست، در عین حال به این پیوند مباحثات نمی‌کنم و موقعیت من از مردم دیگر، بیشتر است و به این هم، افتخار و مباحثات نمی‌نمایم.

سپس خطاب به مردم، فرمود: کسی که نزد ما آید، پیش او خواهیم آمد.

و کسی که ما را گرامی بدارد، او را گرامی می‌داریم. و کسی که با ما مکاتبه نماید، با او مکاتبه می‌نمائیم. و کسی که از درگذشتگان ما تشییع کند، از مردگان او تشییع خواهیم کرد، و کسی که قیام کند و حق ما را از مخالفان ما بگیرد، حق او را از مخالفان وی، خواهیم گرفت.

ای مردم! با مردمان، در خور حسب و نسبشان رفتار کنید و با آنان در خور آئینی که دارند آمیزش نمایید. و در رابطه با مرورت و جوانمردی که دارند، آنها را در جای مناسب خودشان بنشانید. و با مردمان به مدارا رفتار کنید تا خدا شما را بیامزد.

مؤلف «کنز العمال» گوید: این حدیث را «دیلمی» از «جابر بن عبد الله انصاری»، او هم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت کرده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] ذیل آیه تطهیر، در سوره شریفه «؟؟؟؟»،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰

و به نقل از حکیم «ترمذی» و «طبرانی» و «ابن مردویه» و «ابو نعیم» در کتاب «الدلائل»، از «ابن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی، خدای تعالی آفریدگان خود را به دو گروه تقسیم کرده است و مرا در گروه شایسته‌ای از آن دو گروه، قرار داد، چنانکه خود در قرآن به این دو گروه اشاره کرده است: أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشَّمَالِ (سوره واقعه، آیه‌های ۴۱ و ۹۱) و در این رابطه، من از اصحاب یمین و از بهترین آنان، هستم. پس از آن، آن دو گروه را به سه بخش تقسیم کرد و مرا در بخش بهترین آنها قرار داد، چنانکه فرموده است: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (سوره واقعه، آیه ۹) و من در جرگه سابقانم و از بهترین آنها، به‌شمار می‌آیم.

(۱) بعد از آن، بخشهای سه‌گانه را به لباس عشیره‌ها آراست و مرا در بهترین قبیله‌ها قرار داد، چنانکه خود فرموده است: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (سوره حجرات، آیه ۱۳)؛ شما را به شعبه‌ها و قبیله‌های مختلف در آوردیم تا از این راه، به مقام شناخت خدا برسید و بدانید که خدا، شما را برای شناخت، آفریده است، به راستی که گرامی‌ترین شما مردم در پیشگاه پروردگار، پرهیزگارترین شماست.

با توجه به این آیه شریفه، من که پیغمبرم، در پیشگاه خدای تعالی، پرهیزگارترین و گرامی‌ترین شمایم و به اینکه از چنین موقعیتی برخوردارم، مباحثات نمی‌کنم و به خود مغرور نمی‌گردم.

آنگاه، قبیله‌ها را به خانواده‌هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خانواده‌ها قرار داد، چنانکه فرموده است: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِيَّ الْأَيْمِيَّتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (سوره احزاب، آیه ۳۳)؛ اراده خدا چنان است که شما خاندان را از هر گونه پلیدی، پاکیزه سازد و شما را به نیکوترین روشی، از هر گونه آلودگی، دور گرداند. در این رابطه، من و بستگانم، از هر گناهی پاک و پاکیزه‌ایم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱

باب سوم وجوب نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله از روزگاری بود که حضرت آدم علیه السلام در میان روح و جسد قرار داشت

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۸۲] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، روزی که گروهی از اصحاب، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودند، پرسیدند: وجوب و گزینش مقام نبوت برای شما، از چه هنگامی بوده است؟ در پاسخ فرمود: از آن هنگام که حضرت آدم علیه السلام در میان روح و جسد بود.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۶۰۰] به سند خود، از «عرباض بن ساریه سلمی» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: به راستی که در آغاز کتاب تکوین، در پیشگاه خدای تعالی به عنوان خاتم پیغمبران نام برده شده‌ام. و این موقعیت از آن هنگام نصیب من شد که آدم علیه السلام در طینت آفرینش قرار گرفته بود.

(۴) [حلیه الاولیاء ۷/ ۱۲۲] به سند خود، از «میسرة الفجر» روایت کرده است که از مقام نبوی صلی الله علیه و آله، پرسیدم: از چه هنگامی نام شما در پرونده رسالت نگاشته شده بود؟ حاضران از شنیدن این گفتار، ناراحت شده و او را از ابراز چنین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲

سؤالی، سرزنش کردند و امر به سکوتش نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان، فرمود: او را از سؤالی که کرده است، ملامت نکنید و بگذارید تا پاسخ او را اظهار نمایم. آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نبوت من، از آن هنگامی است که حضرت آدم علیه السلام در میان روح و جسد بود.

(۱) [تاریخ بغداد ۳/ ۷۰] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: از چه هنگامی حکم نبوت شما به امر الهی صادر شده است؟ فرمود: از هنگامی که خدای تعالی طینت حضرت آدم علیه السلام را به دست توانای خود سرشت و روح خویش را در او دمید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳

(۱)

باب چهارم میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ ۶۳] با سندهای متعدده، روایت کرده است که «آمنه بنت وهب»، مادر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، گفت: از هنگامی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله حامله بودم تا هنگامی که آن حضرت ولادت یافت، هیچگونه رنج و زحمتی در خود احساس نکردم، و هنگامی که به دنیا آمد، نور درخشانی همراه با او، مشاهده کردم که فاصله شرق و غرب را روشن نمود. آنگاه به دو دست خود تکیه زد و مشتی از خاک را در دست مبارک گرفت و سر بسوی آسمان بلند کرد.

بعضی از راویان گفته‌اند: هنگامیکه متولد شد، بر دو زانوی خود، قرار گرفت و سر بطرف آسمان بالا برد و نوری از او درخشید که از درخشش آن، کاخهای شام و بازارهای آن را مشاهده می کردم و گردنهای شتران بصری را می دیدم. «۱»

(۱) «بصری» (به ضم باء) یکی از بلاد شام و شهرکی است در «حوران»، از آثاری که در آن به چشم می خورد، برمی آید که در گذشته از مجد و عظمتی برخوردار بوده است و نخستین شهری است از کشور شام که بدست «خالد» از پای درآمده است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴

(۱) [طبقات ابن سعد ۱/ ۶۴] به سند خود، از «ابن عباس»، او هم از «عباس بن عبد المطلب»، نقل کرده است که گفت:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، ختنه شده و ناف بریده بود. در این موقع که «عبدالمطلب» شگفت زده شده بود، موقعیت آن حضرت را دریافت و از این پیشآمد، فال نیک زد و گفت: این کودک دارای مقام ارجمندی است. چنان شد که او گفته بود.

(۲) [هیثمی در مجمع ۸ // ۲۲۰] از «عثمان بن ابی العاص» روایت کرده است که مادرم گفت: به خاطر دارم که پیش از تولد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دیدار «آمنه بنت وهب» رفتم، در همان هنگام، آثار حمل از وی ظاهر گردید، ناخودآگاه به آسمان توجه کردم، دیدم ستارگان به زمین می‌آیند، آنچنان که بیم آن داشتم که روی سرم فرو بریزند و هنگامی که متولد شد، نوری از حضرتش، مشاهده کردم که خانه و صحن آن را روشن ساخت و به هر چیزی که می‌نگریستم آن را نورانی می‌یافتم! «هیثمی» گفته، این روایت را «طبرانی» هم، نقل کرده است.

(۳) [تاریخ بغداد ۱ / ۳۲۹] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از امتیازاتی که دارم اینکه هنگام تولدم ختنه شده به دنیا آمدم و کسی عورت مرا ندید
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵
(۱)

باب پنجم شمائل ظاهری رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [طبقات ابن سعد ۱ / قسم ۲ / ۱۲۰] به سند خود، از مردی از انصار، روایت کرده است روزی که حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه حضور داشت و دست به قائمه شمشیر گرفته بود که در این موقع، آن مرد بحضور رسیده و قیافه و شمایل ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله را از حضرت علی علیه السلام جويا شد.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: چهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله سفید و متمایل به قرمزی بود؛ حدقه چشمش سیاه و موهای سرش فرو هشته بود، محاسنش انبوه و گونه‌اش کم گوشت بود، موهای سر مبارکش ظریف و تا نرمه گوشش را فرا گرفته بود، گردن مبارکش از سپیدی، نقره‌فام بود، و رشته‌ای از موهایش مانند شاخه‌ای، از سینه تا نافش را فرا گرفته بود و در روی شکم و روی سینه جز آن موی، موی دیگر نداشت، کف دست و پایش پر گوشت بود؛ در راه رفتن هر گاه سریع حرکت می‌کرد، مانند بارانی بود که پی‌درپی فرو می‌ریزد و هر گاه آهسته حرکت می‌نمود، مانند سنگی بود که از کوه به زیر می‌آید، هنگامی که به کسی توجه می‌کرد، با تمام بدن بسویش برمی‌گشت، عرقی که در گونه‌هایش گرد می‌آمد، به مروارید غلطان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶

می‌ماند و بوی عرق بدنش، خوشبوتر از مشک ناب بود، اندام آن حضرت نه کوتاه بود و نه بلند؛ نه در مانده بود و نه بخیل و فرومایه؛ هرگز کسی را نه پیش از او، و نه پس از او، به آن قیافه و شمایل ندیده‌ام!

(۱) [کنز العمال ۴ / ۳۴] از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول، رحلت کرد. بامداد روز پنجشنبه پیر مردی بر ما وارد شد و گفت من، یکی از دانشمندان بیت المقدس، سپس خطاب به حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: شمایل ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای ما توصیف کن، آنچنان که گوئی همین لحظه، او را با چشم خود می‌بینم! حضرت علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای آن حضرت باد! اندام آن حضرت، نه کوتاه بود و نه بلند و قامت متوسطی داشت، چهره مبارکش سفید و متمایل به قرمزی بود، موهایش مجعد و جدای از یکدیگر بود و تا نرمه گوشش را فرا گرفته بود، پیشانی‌ش گشاده و نمایان بود، دو گونه‌اش کم گوشت و آشکار بود و ابروانش از یک طرف به یکدیگر پیوسته و حدقه‌های چشمش، سیاه رنگ و پلک‌هایش، فرو ریخته، بینی آن حضرت میان کشیده و تنگ پره و ظریف بود،

دندانهایش گشاده و محاسنش انبوه و گردنش از سپیدی، نقره‌فام و گودی گلویش چنان بود که گویا طلائی بر آن آویخته شده است! عرق رخسارش مانند مروارید غلطان بود و کف دست و پایش پر گوشت بود و موهایش مانند شاخه‌ای، از سینه تا شکمش روئیده بود و روی شکم و پشت مبارکش، مو نداشت و هر گاه در میان مردم قرار می‌گرفت، بوی مشک از حضرتش ساطع بود و هر گاه راه می‌رفت، گویا سنگی بود که از جای خود کنده می‌شد و هر گاه با کسی سخن می‌گفت، با تمام بدن به او متوجه می‌شد و هنگامی که به سرعت حرکت می‌کرد، گویا بارانی بود که از بالا- به پائین می‌ریخت؛ اخلاقش، از همه بهتر و دلش، از همگان نیرومندتر و سخاوتمندتر، از همه بیشتر بود. در میان آفریدگان- در گذشته و آینده- همتائی نداشت!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷

دانشمند مزبور پس از استماع اوصاف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به عرض رسانید:

یا علی! اوصاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله را بطوریکه بیان فرمودید، در تورات خوانده‌ام! گواهی می‌دهم که خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست.

(۱) مؤلف «کنز العمال» گوید: «ابن عساکر» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۱۹۵]، از «ابن عمر» نقل کرده است که گروهی از یهودیان با «ابو بکر» ملاقات کرده و از وی خواستند، اوصاف ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای آنها بیان کند، «ابو بکر» آنان را به حضرت علی علیه السّلام حواله داد. حضرت علی علیه السّلام شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ضمن بیانی که نزدیک به حدیث «ابو هریره» بود، بیان فرمود و ما پس از این، به یاری خدا، حدیث مزبور را در باب «رجوع ابو بکر به حضرت علی علیه السّلام» خواهیم آورد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸

(۱)

باب ششم اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۲ / ۱۷۴] به سند خود، از «عطاء بن یسار» نقل کرده است که گفت: به ملاقات «عبد الله بن عمرو بن عاص» رفتم و از وی خواستم، مرا از اوصاف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، آنچه در تورات آمده است، آگاه سازد. وی گفت: به خدا سوگند! اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات به همان گونه توصیف شده است که حق تعالی، در قرآن متذکر گردیده است. در قرآن کریم خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا؛ ای پیغمبر، ما تو را به آن دلیل برانگیختیم، تا گواه بر آفریدگان ما باشی و آنها را به بخشایش ما بشارت دهی و از شکنجه ما، بیمناک سازی.

در تورات، اضافه بر آن چنین فرموده است: تو استوانه استواری برای مردم مکه میباشی و تو، بنده و رسول منی، تو را «متوکل» نامیدم. تو تندخو، و سخت دل نیستی و در بازارها، فریاد نمی‌کشی.

«یونس» علاوه بر مطالب مذکور، چنین اضافه کرده است: پیغمبر ما، بدی را به بدی پاسخ نمی‌دهد و از کار جاهلان چشم پوشی می‌کند و آنها را می‌بخشد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹

و از این جهان به جهان دیگر نخواهد شتافت مگر اینکه مردمی را که از حق تعالی، منحرف‌اند، به راه راست هدایت کند و آنها را به یکتائی خدا بخواند و دیدگان کور را، بینا و گوشهای کر را، شنوا و دل‌های تیره را، روشن گرداند.

«عطا» گفته است: برای بهره‌گیری بیشتر از اوصاف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِ«كعب» ملاقات کردم و در پاسخ سؤال من، اوصاف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به همان طریق که شنیده بودم، بیان کرد، تنها تفاوتش آن بود که الفاظ را به زبان معمولی خودش می‌گفت؛ چنانکه «عمیا» را که در اصل حدیث آمده است، «عمومی» و «صما» را «صمومی» و «غلفا» را «غلوفی» بیان کرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ۵/ ۳۸۶] به سند خود، از برادرزاده «کعب»، از «کعب» نقل کرده است که ما صفت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در سطری از کتاب خدا که در جمله «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

است، دریافته‌ایم و در وصف پیروان او چنین آمده است:

آنان «حمیاد» اند، یعنی همواره و در هر حال، از خدا سپاسگزاری می‌کنند و او را به بزرگواری یاد می‌کنند و طلوع و غروب خورشید را رعایت کرده و نمازهای پنجگانه را در اوقات معینه، انجام می‌دهند و تا آنجا رعایت اوقات نماز می‌کنند که اگر در جایگاه کثیفی هم باشند، به اقامه نماز می‌پردازند! «آزار» می‌پوشند و رعایت نظافت و طهارت می‌کنند و هنگام راز و نیاز، مانند زبوران در کندوی خودشان، به مناجات با خدا می‌پردازند.

و در سطر دیگر چنین یافته‌ام: «محمد» که برگزیده ماست، تندخو و سخت دل نیست و در بازارها فریاد نمی‌کشد و بدی را به بدی، پاداش نمی‌دهد.

از کرده‌های افراد نادان، چشم‌پوشی می‌کند و برای آنان آموزش می‌طلبد.

زادگاهش، مکه است و هجرتش، به مدینه و آوازه و حکومتش، سراسر شام را فرا می‌گیرد!

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۲/ ۸۹] به سند خود، از «سهل»، آزادشده «عتیبه»، که مردی ترسا و از مردم «مریس» بود و روزگارش را به یتیمی، تحت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۰

کفالت مادرش و عمومیش، سپری کرده بود و انجیل خوانده و از چگونگی آن، اطلاع داشته است، روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، کتاب عمومیم را که خود نگاشته بود، مطالعه می‌کردم و پیدا بود که یادداشتهائی از احوال خود و بستگانش را نوشته بود، در ضمن یادداشتهای، به مطالبی که مربوط به خودم بود رسیدم و از دیدن آنها ناراحت شده و عبارتها را با دست خود محو کردم؛ در تعقیب آن به فصلهائی از یادداشتهای رسیدم که آنها به یکدیگر چسبیده بود، آنها را از یکدیگر گشودم، در آنها اوصاف محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به این شرح نوشته شده بود:

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اندامی متوسط دارد که نه طولانی است و نه کوتاه، چهره‌اش سپید رنگ است و موهای سرش از دو طرف بافته شده، مهر نبوت در میان دو شانه‌اش جلوه‌گر است، عباپوشی را بسیار دوست می‌دارد، صدقه نمی‌پذیرد، بر الاغ و شتر سوار می‌شود و خود از حیوان، شیر می‌دوشد و جامه کهنه و وصله‌دار می‌پوشد و کسی که به اینگونه لباس بسنده کند، خود خواه و متکبر نمی‌باشد و او چنان لباسی استفاده می‌کرد و متکبر نبود و او از بازماندگان حضرت اسماعیل علیه السّلام، و نامش «احمد» است.

«سهل» گفته است: هنگامی که به این بخش از اوصاف رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیدم، عمومیم وارد شد و به مجردیکه مرا سرگرم خواندن آن یادداشت‌ها دید، پیش آمده ضربه‌ای به من وارد آورد و گفت: چرا این اوراق را گشودی و به چه اجازه‌ای به خواندن آنها پرداختی؟ در پاسخ گفتم: در این اوراق، اوصاف پیغمبر احمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نگاشته شده است. گفت: آری! او هنوز ظهور نکرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱

(۱)

باب هفتم در راهنماییهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بهترین راهنماییهاست

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «جمعه» در باب تخفیف نماز و جمعه، به سند خود، از «جعفر بن محمد» از پدرش، او هم از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت کرده است که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه می‌پرداخت، دیدگانش سرخ گشته و صدایش بالا می‌گرفت و غضب بر او مستولی می‌شد تا آنجا که گوئی سپهداری است که لشکریان خود را با شدت هر چه تمامتر، به کارزار می‌خواند و می‌فرمود: بامداد شما چنین گذشت و شام شما هم، چنان سپری خواهد شد و می‌فرمود: فاصله من و روز رستاخیز، مانند این دو انگشت است؛ آنگاه انگشت شهادت و انگشت میانه را از یکدیگر گشود و به حاضران نشان داد و گفت: بهترین سخن، سخنان خدا و قرآن است. و بهترین راهنماییها، راهنمایی محمد است و بدترین رفتارها، رفتارهایی است که دیگران از خود بروز می‌دهند و بدعت می‌گذارند و هر گونه بدعت، دلیل بر گمراهی بدعتگذار است.

و می‌فرمود: من از همه مؤمنان، اولیترم به خود آنها لذا، اگر کسی از خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲

ثروتی باقی بگذارد، از آن باز ماندگانش می‌باشد و کسی که از خود قرضی یا زمینی به جای بگذارد، پرداخت آن وام به عهده من است و امور مربوط به آن زمین در اختیار من می‌باشد، بدلیل آنکه من، ولی مؤمنانم.

(۱) [صحیح نسائی ۱/ ۲۳۴] به سند خود، از امام جعفر صادق، از پدر بزرگوارش علیهما السلام از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن خطابه‌ای که ایراد کرد، پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: کسی که خدای تعالی او را هدایت می‌کند، گمراه نمی‌شود و کسی که خدا او را گمراه نماید، کسی به هدایت او نمی‌پردازد؛ بدلیل آنکه کتاب خدا، راستگوترین گویندگان است و بهترین رهبریه‌ها، رهبری محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین کارها، بدعت گذاری است و هر چه از آئین من نباشد، بدعت است و هر گونه بدعتی، گمراهی است و سرانجام گمراهی، دوزخ است.

(۲) [صحیح نسائی ۱/ ۱۹۳] به سند خود، از امام جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیهما السلام از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت کرده است که معمول رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فراغت از نماز آن بود که خطاب به حاضران می‌فرمود:

بهترین گفتارها، گفتار خدا و بهترین راهنماییها، راهنمایی محمد صلی الله علیه و آله است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳

(۱)

باب هشتم در اسامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «تفسیر» در ذیل آیه شریفه سوره «صف»:

يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛ پس از من، رسولی برانگیخته می‌شود به نام احمد. به سند خود، از «محمد بن جبیر بن مطعم» از پدرش روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: برای من، نامهایی است. من، محمدم. من، احمدم. من، ماحی هستم، یعنی آن کسی هستم که از برکت وجود من، خدای تعالی آشیانه کفر را ویران می‌سازد و من، حاشرم، یعنی آن کسی هستم که مردم پس از گام نهادن من در صحرای محشر، محشور می‌شوند. و من، عاقبم.

مؤلف گوید: همین حدیث را «مسلم» در «صحیح» خود، در کتاب «فضائل» در باب «اسامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله» نوشته است که فرموده: از اسامی من، «عاقب»

است و عاقب، به کسی گویند که پس از او پیغمبری نباشد.

(۳) [مسند احمد حنبل ۴/۴۰۴] به سند خود، از «ابو موسی» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را بنامهای چندی نامیده است که ما برخی از آنها را به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴

خاطر سپردیم و برخی از آنها را فراموش کردیم، از جمله فرمود: من، محمّدم و من، احمدم و من، مقفی و حاشر و پیغمبر توبه و پیغمبر نبردم. (۱)

(۱) [مسند احمد حنبل ۵/۴۰۵] به سند خود، از «حذیفه» روایت کرده است، آنگاه که در طریق مدینه پا به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می کردم، حضرت فرمود:

من، محمّدم. من، احمدم. من، پیغمبر رحمت و توبه‌ام. من، حاشر و مقفی و پیغمبر کارزارهایم.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۴/۲۷۳] به سند خود، از «نافع بن جبیر» روایت کرده است که به دیدار «عبد الملک بن مروان» رفتم، از من پرسید: آیا اسامی رسول خدا صلی الله علیه و آله که «جبیر بن مطعم» آنها را شماره می کرد، قابل شمارش است؟ در پاسخ گفتم: آنها شش اسم‌اند: محمد، احمد، خاتم، حاشر، عاقب و ماحی؛ آن حضرت به این دلیل، حاشر است که هنگامی که در محشر، محشور شود، از شکنجه و عذاب سخت که در برابر شماست، شما را انداز کند. و عاقب به آن جهت است که در پی انبیای پیشین ظهور کرده است و ماحی به این دلیل است که خدای تعالی، گناهان پیروانش را از برکت وجود او، محو می سازد.

(۳) [کنز العمال ۶/۱۱۶] رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسامی خود را چنین ایراد کرده است و آنها، ده اسم است: محمد، احمد، ابو القاسم، فاتح، خاتم، ماحی، عاقب، حاشر، یس و طه.

مؤلف مزبور گوید: این حدیث را «ابن عدی» و «ابن عساکر» از «ابو الفضل» روایت کرده‌اند.

(۱) «مقفی»، «حاشر»، «نبی الملحمه»، هر یک از اسماء آنحضرت میباشد. و بترتیب، بمعنی آخرین پیامبر متبع، و پیامبری که مردمی از امتش در محشر بدنبال او محشور میشوند و پیامبر نبرد، آمده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵

(۱)

باب نهم در نقش انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «علم» در باب آنچه در مناو له «۱» ذکر می شود، به سند خود، از «انس بن مالک» نقل کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نامه‌ای مرقوم داشت و یا تصمیم گرفته بود تویق فرماید، برخی از اصحاب اظهار داشتند که آنان نامه بدون مهر را نمی خوانند! رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد، انگشتری را از نقره ترتیب بدهند و نقش آن را «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

حک کنند و آن انگشتری در انگشت آن حضرت بود و من هم اکنون سپیدی آن را بخاطر دارم.

مؤلف گوید: این حدیث را نسائی در [صحیح خود ۲/۲۸۹] آورده و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم داشت

نامه‌ای برای قیصر روم، توفیق فرماید، اصحاب به اطلاع رسانیدند، معمول رومی‌ها آنست که به نامه بدون مهر ترتیب اثر نمی‌دهند

...

(۳) [صحیح ترمذی ۱/ ۳۲۵] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده

(۱) مناوَلَةٌ: تسلیم، اعطاء چیزی.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶

است، نگین انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله، در سه سطر قرار گرفته بود که در یک سطر

«محمد»

، در سطر دیگر

«رسول»

، و در سطر سوم

«الله»

(۱) [صحیح نسائی ۲/ ۲۹۵] به سند خود، از «ابن عمر» روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشتری از طلا در

انگشت می‌کرد پس از آن از انگشتر طلا اعراض کرد و انگشتری از نقره برای خود ترتیب داد و

«محمد رسول الله»

را بر آن نقش کرد و فرمود: شایسته نیست، نقش انگشتری خود را مانند نقش انگشتری من قرار بدهید. حضرت نگین آن را در

باطن دست خود می‌نهاد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷

(۱)

باب دهم در زیبایی چهره مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نورانی بودن سیمایش

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در ضمن صفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «ابو اسحاق» روایت

کرده است که گفت: از «براء» شنیدم می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم زیباتر بود. و از همگان، خوش‌خوی‌تر

و اندام متوسطی داشت که نه کوتاه بود و نه بلند.

(۳) [صحیح بخاری] در باب یاد شده از «براء» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، اندامی متوسط داشت و فاصله دو

شانه‌اش از یکدیگر زیاد بود و موی سرش تا نرمه گوشش را فرا گرفته بود و زمانیکه حله صورتی رنگ بر سر مبارک افکنده بود و

او را در آن حال دیدار کردم، چنان جلوه‌گری داشت که هیچگاه انسانی را به آن زیبایی مشاهده نکرده بودم.

(۴) [صحیح بخاری] در باب پیشین از «ابو اسحاق» روایت شده است، شخصی از «براء» پرسید: آیا چهره رسول خدا صلی الله علیه و

آله مانند شمشیر بود؟ در پاسخ گفت: نه! بلکه چهره آن حضرت مانند ماه بود.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸

(۱) [صحیح بخاری] در همان باب از «عبد الله بن کعب» نقل کرده است، هنگامی که از تبوک بازمی‌گشتیم با «کعب بن مالک» که

سخن می‌گفتیم، از وی شنیدم می‌گفت: زمانیکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردم رخسار حضرتش از خوشحالی مانند

برق می‌درخشید! معمول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن بود که هر گاه فرحناک بود، نور صورتش مانند پاره‌ای از ماه

می‌درخشید و ما، هر گاه آن حضرت را بدان حال مشاهده می‌کردیم می‌دانستیم فرحناک و خوشحال است.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در بابی که در رابطه با چهره سپید و نمکین آن حضرت، تدوین نموده، به سند خود، از «جریری» از «ابو طفیل» نقل کرده است که از وی پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ای؟ گفت: آری، چهره‌ای سپید و نمکین داشت.

(۳) [صحیح ترمذی ۱۳۳/۲] به سند خود، از «جابر بن سمره» نقل کرده است که گفت: در یکی از شبهای مهتابی، رسول خدا صلی الله علیه و آله که حله صورتی رنگی بر سر انداخته بود، مشاهده کردم. در آن حال، گاهی به ماه می‌نگریستم و گاهی به رخسار شریف حضرت. از نظر من، چهره شریف آن حضرت، بهتر و زیباتر از ماه بود.

(۴) [مسند احمد حنبل ۳۰۵/۲] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که می‌گفت: موجودی را زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده‌ام، و اطمینان دارم از زیبایی و درخشندگی مانند آن بود که گوئی چشمه خورشید، در چهره مبارکش، جاری گشته است. و کسی را مشاهده نکردم که در راه رفتن، از آن حضرت سریع‌تر حرکت کند، و آنچنان که گوئی «طی الارض» می‌کند. و زمین در زیر پای حضرت در هم می‌نوردد و ما، در راه رفتن هر چه می‌کوشیدیم، به آن حضرت نمی‌رسیدیم و آن جناب هم در این رابطه به حرکت ما توجهی نداشت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹

(۱) [سنن دارمی ۳۰/۱] به سند خود، از «ابو عبيده بن محمد بن عمار یاسر» روایت کرده است که از «ربیع» دختر «معوذ بن عفراء» درخواست کردم تا پاره‌ای از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای ما بیان نماید. وی گفت: ای پسر، هر گاه تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده بودی و به چهره‌اش می‌نگریستی، چنان بود که گوئی خورشید طلوع کرده است!

(۲) [سنن دارمی ۳۰/۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، دندانهای رسول خدا صلی الله علیه و آله گشاده بود و آنگاه که سخن می‌گفت، گویا نوری از میان ثنایای آن حضرت می‌درخشید.

(۳) [تاریخ بغداد ۴۳۹/۵] به سند خود، از «جابر» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خدای تعالی، سلام می‌رساند و می‌فرماید: حبیب من! زیبایی چهره یوسف، از نور کرسی بود و درخشندگی چهره تو از نور عرش من است. ای محمد! آفریده‌ای بهتر و زیباتر از تو، نیافریده‌ام!

(۴) [کنز العمال ۲۹۷/۶] از «عایشه» روایت کرده است که گفت: از «حفصه» دختر «رواحه» سوزنی گرفتم تا جامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدوزم، سوزن از دستم افتاد، دنبالش گشتم، پیدایش نکردم. در این حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، از درخشندگی رخسار شریفش، سوزن را پیدا کرده و خندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای حمیرا! چرا می‌خندی؟ جریان را به عرض مبارک تقدیم داشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله با فریاد بلند فرمود: وای بر آن کس! وای بر آن کس! که از دیدن چنین رخسار درخشانی محروم گردد! هیچ مؤمن و کافری نیست مگر اینکه آرزو می‌کند به رخسارم نظاره گر شود و آنرا مشاهده نماید.

مؤلف مزبور گوید: این حدیث را «دیلمی» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۵) [هیثمی در مجمع ۲۷۹/۸] از «ابو فرصانه» نقل کرده است هنگامی که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰

من و مادر و خاله‌ام با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرده و از حضور حضرتش مرخص شدیم، مادر و خاله‌ام خطاب به من گفتند: ما، زیباتر از این مرد ندیده‌ایم! جامه‌اش، از همگان پاکیزه‌تر و سخنش، از همه شیرین‌تر است و در هنگام گفتار، نوری از دهان مبارکش نمایان می‌گردد.

«هیثمی» گوید: این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» در [کنوز الحقائق ص ۱۵۵] حدیث مرسلی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که مناسبت دارد در پایان این باب، به آن اشاره نمائیم. و آنچه از بیان مؤلف آن برمی آید این است که: «نظر کردن به رخسار رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبادت است.»

همین حدیث را «طبرانی» و «حاکم» روایت کرده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱

(۱)

باب یازدهم خوشبوئی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نرمی بدن مبارک و تمایل در راه رفتن و خوشبوئی عرق بدنش و پوشیده داشتن زمین مدفوع آن حضرت را

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت پیغمبر، به سند خود، از «ابو جحیفه» روایت کرده است. در یکی از روزهای گرم نیمروز، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به «بطحاء» رفت و در آنجا وضو گرفت پس از آن، دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را در حالی که عصائی در برابرش بود، بجای آورد.

(تا آن جا که گفته است) مردمی که حضور داشتند پس از اتمام نماز، از جای برخاستند و صورت خودشان را به دست مبارک مسح می کردند. من دست مبارک آن حضرت را گرفتم و به صورتم گذاشتم، احساس کردم از برف، سردتر است و بوئی که از دست آن حضرت به مشام رسید، از مشک ناب، خوشبوتر بود.

(۳) [صحیح مسلم] در کتاب «فضایل» در باب خوشبوئی بدن مبارک رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲

اکرم صلی الله علیه و آله به سند خود، از «انس» روایت کرده است که هیچ مشک ناب و عنبر و چیز خوشبوی دیگری را، خوشبوتر از بوی بدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله استشمام نکرده‌ام و هیچ دیبا و حریری نرمتر از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافته‌ام.

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «فضایل» در باب خوشبوئی بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «انس» روایت کرده است، بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله نقره فام و سپید بود و عرق رخسارش مانند لؤلؤ بود و هنگام راه رفتن، قدمها را کشیده برمی داشت. و هیچ دیبا و حریری را نرمتر از دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتم و مشک ناب و عنبری را، خوشبوتر از بوی بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله استشمام نمودم.

(۲) [صحیح ترمذی ۱/ ۳۳۶] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که مدت ده سال خدمتکاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده داشتم در ظرف این مدت، هیچگاه کلمه «اف» از آن حضرت نسبت به خودم، نشنیدم و هر کاری که انجام می دادم، هرگز نمی فرمود، چرا این کار را انجام دادی و هر چه را ترک می کردم نمی فرمود، چرا ترک کردی! اخلاق آن حضرت از همگان بهتر بود و هیچ خز و حریر و چیز دیگر را، نرمتر از دست رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتم و هیچ مشک و عطری را، خوشبوتر از عرق بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله استشمام نکردم.

(۳) [مسند حنبل ۳/ ۱۳۶] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل ما تشریف فرما شده بود، خوابید و عرق کرد، مادرم از فرصت استفاده کرد شیشه‌ای آورد. عرقهای چهره مبارک را می گرفت و در آن می ریخت. پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و فرمود: ای امّ سلیم! چه می کنی؟ به عرض رسانید، عرق رخسار شما را

می‌گیرم تا آنرا در مایعات خوش خود بریزم، خوشبوتر شود. آری، بوی عرق چهره مبارک از هر بویی خوشبوتر بود.

(۴) [مسند حنبل ۴ / ۱۶۱] به سند خود، از «جابر بن یزید اسود سوائی» از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳

پدرش نقل کرده است که وی نماز بامداد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آورد (تا آن جا که گفته است) پس از پایان نماز، مردم یکی بعد از دیگری، بحضور می‌رسیدند و دست مبارک آن حضرت را به صورتهایشان می‌مالیدند. من هم پیش رفتم دست مبارک آن حضرت را به صورتم کشیدم، آن را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک یافتم.

(۱) [سنن دارمی ۱ / ۳۱] به سند خود، از مردی از «بنی حریش» نقل کرده است که گفت: در هنگامی که «ماعز بن مالک» به امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رجم می‌شد، من به اتفاق پدرم در آن جا حضور داشتیم. به مجردی که سنگی برداشتم تا وی را رجم کنم، حالت وحشتی به من دست داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای برطرف ساختن خوف و ترس، مرا در بغل گرفت و عرق زیر بغل مبارکش، روی من ریخت، احساس کردم بوی عرق مبارکش، مانند مشک ناب است.

(۲) [سنن دارمی ۱ / ۳۲] به سند خود، از «جابر» نقل کرده است که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد و کسی که به دنبال آن حضرت در حرکت بود، احساس خستگی نمی‌کرد و متوجه بود که این آرامش، از بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله است که به مشام او می‌رسد.

(۳) [تاریخ بغداد ۵ / ۲۳] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که گفت:

مردی حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد یا رسول الله، دخترم را به ازدواج همسرش درآورده‌ام، در این رابطه از شما تمنا دارم کمکی به من بنمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون، پولی ندارم تا به تو کمک نمایم فردا نزد من بیا و شیشه‌ای سرگشاد و شاخه درختی هم، همراه خود بیاور. طبق دستور قبلی، آن مرد با آوردن شیشه و شاخه درختی، به حضور مبارک شرفیاب شد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شیشه را از وی گرفت و از عرق دست مبارک خود (از آرنج تا سر انگشتان)، آن شیشه را پر کرد. و در این رابطه فرمود: به خانواده خود دستور بده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴

هر گاه می‌خواهد خوشبو شود، این شاخه را در میان آن شیشه فرو برد و با مالیدن آن شاخه به بدن خویش، خود را خوشبو نماید. این بود که هر گاه کسان او به وسیله آن شاخه خود را خوشبو می‌کردند، به مشام مردم مدینه، بوی بسیار خوشی می‌رسید و می‌دانستند این بوی خوش از کجاست! بهمین لحاظ مردم آن خانه را «مطیبین» می‌گفتند.

(۱) [تاریخ بغداد ۸ / ۶۲] به سند خود، از «عایشه» نقل کرده است که می‌گفت: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به قضای حاجت می‌رفت، بعد از آن حضرت، به «بیت الخلاء» وارد می‌شدم لکن اثری از آن مشاهده نمی‌کردم! در یکی از روزها، به عرض رسانیدم: چگونه است که هر گاه به قضای حاجت می‌روید، من اثری از زوائد بدن شما را مشاهده نمی‌نمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای عایشه! مگر نمی‌دانی اجساد ما، بر پایه ارواح بهشتیان آفریده شده است. این است که هر چه از ما دفع بشود، زمین آنرا می‌بلعد! مؤلف گوید: در روایتی که «قندوزی» مؤلف «ینابیع المودة» نقل کرده است، چنین آمده است که زیربنای وجودی آنها بر پایه ارواح بهشتی آفریده شده است.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۴ / ۷۲] به سند خود، از «عایشه» روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قضای حاجت رفت، پس از آن، من وارد آن مکان شدم ولی اثری از آن ندیدم و بجای آن، بوی مشک از آن محل به مشام می‌رسید. جریان را به عرض مبارک رسانیدم، در پاسخ فرمود: آری! زمین موظف است که آنچه از ما پیغمبران دفع

می‌شود، در خود فروکش نماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵

(۱)

باب دوازدهم تبرک جستن مردم به وضو و آب دهان و موی سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «لباس» در باب «قبة الحمراء»، به سند خود، از «ابو جحیفه» روایت کرده است، زمانیکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در «قبة الحمراء» (خیمه سرخ‌فام) که از پوست تهیه شده بود، تشریف داشت به حضور مبارکش شرفیاب شدم، حضرتش وضوء می‌گرفت، در آن حال، مشاهده کردم، بلال آب وضوی آن حضرت را بعنوان تبرک، می‌گرفت و مردم دیگر برای تبرک جستن به آب وضوی آن حضرت، بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و هر یک از آنان که از آب وضوی حضرت نصیبی می‌برد، صورت خود را با آن مسح می‌کرد و کسی که از آب وضوی حضرت، سهمی نصیبش نشده بود، از مقدار تری که در دست دیگری بود، استفاده می‌نمود!

(۳) [مسند ابن حنبل ۴/۳۲۳] به سند خود، از «مسور بن مخرمه» و «مروان بن حکم» روایت کرده است که در سال حدیثیه، همان سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منظور زیارت خانه خدا عازم بود (تا آنجا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶

به همراهان، فرمود: در اینجا فرود آئید. اصحاب به عرض مبارک رسانیدند: در این بیابان آبی وجود ندارد تا همراهان فرود آیند.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله، تیری از ترکش بیرون آورد و آن را به یکی از اصحاب مرحمت کرده و دستور داد، به درون یکی از چاههای کهنه که در آن بیابان به چشم می‌خورد، وارد شده و آن تیر را در آن فرو ببر! وی طبق دستور رفتار کرد، آن چاه، از آب لبریز شده و فواره زد! حاضران و شترانشان از آن آب سیراب گردیدند. (تا آن جا که گفته است) مشرکان، «عروة بن مسعود ثقفی» را به منظور پیام رسانی به سوی آن حضرت، گسیل داشتند (تا آنجا که گوید) «عروة» در آن حال که از حضور مبارک مرخص می‌شد، مشاهده کرد که اصحاب با حضرتش چگونه رفتار می‌کنند، آنچنانکه وضوء نمی‌گیرد مگر اینکه اصحاب برای بدست آوردن آب وضوی حضرت بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و برای تبرک جستن به آب دهان مبارک، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و برای گرفتن تار موئی که از سر مبارکش کنده می‌شود، بر یکدیگر تقدم می‌جویند! «عروة» پس از آنکه پیام خود را به عرض مبارک تسلیم کرد و مرخص شد، در ملاقاتی که با قریش داشت خطاب به آنان گفت: ای گروه قریش! براستی با «کسری» پادشاه ایران و با «قیصر» پادشاه روم و با «نجاشی» پادشاه حبشه، ملاقات کرده‌ام، بخدا سوگند! هیچ پادشاهی را مانند «محمد» در میان پیروانش، مشاهده نکرده‌ام! آری، با مردمی برخورد داشتم که از هیچگونه تواضع و فروتنی نسبت به او خودداری نمی‌کردند. اکنون درباره چنان مرد و چنان مردمانی چه می‌گویید؟

(۲) مؤلف گوید: همین حدیث را «احمد حنبل» در [مجلد ۴/۳۲۸] از قول «عروة» چنین نقل کرده است، به خدا سوگند! مشاهده کردم، هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست آب دهان فرو بریزد، یکی از اصحاب، دستش را جلو می‌آورد، آب دهان مبارکش را می‌گرفت و به صورت و اعضایش می‌مالید. و هر گاه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷

دستوری صادر می‌کرد، برای انجام فرمانش بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و هر گاه وضوء می‌گرفت، برای دست‌یابی به باقیمانده آب وضوی حضرت، هجوم آورده تا آنجا که بخاطر آن، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند! و هر گاه در حضورش بودند، هنگام

گفتگو با یکدیگر، آهسته سخن می‌گفتند و احترام او را تا آنجا رعایت می‌کردند که به رخسارش چشم نمی‌انداختند.

(۱) [مسند احمد حنبل ۳/ ۱۳۳] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که به خاطر دارم هنگامی که سلمانی می‌خواست موهای سر حضرت را اصلاح کند، اصحاب گرداگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله را فرا می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند حتی یک موی حضرت به زمین بیفتد، هر یک به هر نحوی که شده بود، تاری از موی حضرت را به دست می‌آورد!

(۲) [مسند احمد حنبل ۳/ ۱۴۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست سر مبارکش را اصلاح کند، «ابو طلحه» موی یک طرف از سر مبارکش را به دست می‌گرفت و آنچه که اصلاح شده بود، بدست آورده و آن را به «ام سلیم» هدیه می‌داد؛ او هم همان موها را در میان ظرف بوهای خوش خود، قرار می‌داد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص ۳۸:

(۱)

باب سیزدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت «حجر الاسود» را با دست مبارک خود در محلش گذاشت

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۹۳] یک حدیث طولانی که ویژه گزارش خراب کردن خانه کعبه و ساختمان آن پیش از بعثت است، چنین نقل کرده است، هنگامی که مردم قریش تصمیم گرفتند دسته جمعی خانه کعبه را ویران کرده و بار دیگر از نو بنیان نمایند، برخی از آنان اظهار داشتند، مواظب باشید وجهی که از مال خود برای ساختمان خانه کعبه به مصرف می‌رسانید، از پول حلال باشد و از پول حرام برای مصرف ساختمان کعبه استفاده نکنید و در ضمن، رفتاری نکنید که موجبات «قطع رحم» و نادیده گرفتن خویشاوندی را دربرداشته باشد و در این خصوص هم، با کسی ستمگری ننمائید.

نخستین کسی که به ویران کردن خانه کعبه اقدام نمود «ولید بن مغیره» بود.

وی برای انجام آن کار، کلنگ را بدست گرفت و سنگهای کعبه را از بالا به زیر می‌افکند و می‌گفت: پروردگارا، ما از انجام این کار مقصود و نیت سوئی نداریم،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص ۳۹:

بلکه می‌خواهیم کار شایسته‌ای به انجام رسانیم و آنرا از نو سازیم.

(۱) و بالاخره او، با همکاری مردم قریش، به ویرانی کعبه پرداخت و پس از ویرانی، تصمیم گرفتند تا دوباره خانه کعبه را بنیان کنند و برای تعیین آنکه کدام قبیله، کدام رکن از آنرا بنیان کند، قرعه زدند؛ نخستین قرعه به نام «عبد مناف» و «زهره» اصابت کرد و مقرر شد که آن دو نفر ما بین «رکن اسود» تا «رکن حجر» را که مکانش روبروی کعبه است، بنیان کنند و بالاخره با قرعه مقرر شد، «بنی اسد بن عبد العزی» و «بنی عبد الدار بن قصی» میان رکن حجر تا خود رکن حجر را بنیان کنند و با قرعه دیگر مقرر شد «تیم» و «مخزوم» میان رکن حجر تا رکن یمانی را بنیان کنند و در آخرین قرعه، قرار بر این شد «سهم» و «جمح» و «عدی» و «عامر بن لؤی» میان رکن یمانی تا رکن اسود را بنیان نمایند. و بدین ترتیب خانه کعبه را دوباره ساختند. در این رابطه آنجا رسیدند که «حجر الاسود» را در محل خود نصب نمایند، در این مورد، میانشان اختلاف و نزاع بوقوع پیوست و هر قبیله اظهار می‌داشت، ما باید «حجر الاسود» را در محل خود نصب کنیم. دامنه اختلاف بالا گرفت تا حدی که نزدیک بود دست به کشتار بزنند! و عاقبت، برای دفع نزاع مقرر شد، نخستین کسی که از باب «بنی شیبه» وارد مسجد الحرام می‌شود، همان کس، «حجر الاسود» را در محل خود نصب کند. حاضران گفتند: ما به این قرارداد خرسندیم و تسلیم فرمان او خواهیم بود. در این موقع، نخستین کسی که از باب «بنی شیبه» وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. به مجردی که او را مشاهده کردند، گفتند: آری، او امین است و ما به آنچه او در میان ما داوری کند، خرسندیم. آنگاه جریان را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند. رسول خدا صلی الله علیه

و آله بلافاصله، عباى خود را در روی زمین پهن کرد و «حجر الاسود» را در میان آن گذاشت و خطاب به قریش، فرمود: چهار تن از قبیله قریش را انتخاب کنند، از دسته اول که از «عبد مناف» بود، «عتبه بن ربیعہ» انتخاب شد و از دسته دوم، «ابو زمعه» و از دسته سوم، «ابو حذیفه بن مغیره» و از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰

گروه چهارم، «قیس بن عدی» را انتخاب کردند سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به چهار نفری که انتخاب شده بودند، فرمود: هر یک از شما گوشه‌ای از این عبا را بدست گرفته و همه باتفاق عبا را بلند کنند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله «حجر الاسود» را از میان عبا برداشت و در محل خود گذاشت.

(۱) در این موقع، یکی از نجدیها پیش آمد تا سنگی به حضرتش بدهد که بوسیله آن «حجر الاسود» را استوار و محکم سازد. «عباس بن عبد المطلب» از وی ممانعت کرده و خود به کمک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شتافت و بدین وسیله «حجر الاسود» در محل خود استوار گردید.

مرد نجدی از ممانعتی که «عباس بن عبد المطلب» انجام داده بود به سختی ناراحت شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع ناراحتی او، فرمود: در استواری «حجر الاسود»، دیگری جز خود ما نمی‌تواند در آن شرکت داشته باشد.

مرد نجدی گفت: شگفتی من از آن است که ارباب شرف و خرد و ثروتمند، چگونه حاضر شده‌اند کسی را که سَنَس از آنها کمتر است و مال و منالی ندارد، در کارهای مهم خود بگمارند و ریاست قوم خود را بعهده او واگذارند و او را سبب بزرگواری و پشتیبان خود بدانند، بدانگونه که آنها خادم و فرمانبر او باشند! بخدا سوگند، آنچه را که از ایشان مشاهده می‌کنم، طولی نمی‌کشد بزرگواری خود را از دست می‌دهند و از حظوظی که دارند و از موقعیتی که از سوی نیاکانشان در اختیار دارند، محروم خواهند شد.

گویند، وی شیطان بود که به صورت مرد نجدی در آمده بود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱

(۱)

باب چهاردهم آثار و نشانه‌های نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از بعثت و پس از بعثت

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضایل» در باب اهمیت نسب و پیوند رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «جابر بن سمره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سنگی را در مکه بخاطر دارم که پیش از آنکه مبعوث به نبوت شوم، بر من سلام کرد! و هم اکنون، همان سنگ را می‌شناسم و هنوز هم فراموش نکرده‌ام.

(۳) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۸۴] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در مکه مکرمه، در یکی از نواحی آن، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، به هیچ کوه و درختی نمی‌رسید مگر اینکه به حضرتش سلام می‌کرد!

(۴) [مسند حنبل ۴/ ۷۵] به سند خود، از «مجاهد» نقل کرده است، آنگاه که در کارزار «رودس» سرگرم جنگ با دشمنان بودم، پیرمردی را به نام «ابن علبس» که روزگار جاهلیت را دریافته بود، ملاقات کردم. در ضمن مطالبی که فیما بین رد و بدل می‌شد گفت: در یکی از روزها، گاوی که متعلق به یکی از بستگانم بود پیش

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲

انداخته، می‌بردم که در آن حال از درون آن حیوان شنیدم که می‌گفت: «یا آل ذریح قول فصیح رجل یصیح: لا اله الا الله»؛ «ای آل

ذریح، مردی با زبان فصیح فریاد می‌زند: خدای تعالی یکتا و بی‌همتا است» پس از آنکه وارد مکه شدم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه ظهور کرده است!

(۱) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۱۴] به سند خود، از «ابو سعید حضرمی» روایت کرده است، آنگاه که مردی از مردم اسلم، گوسفندان خود را می‌چرانید و در بیابان «ذو الحلیفه» سرگرم آنها بود، گرگی در رسید و یکی از گوسفندان را به دندان گرفت و فرار کرد. آن مرد با سنگ او را دنبال کرد تا اینکه توانست گوسفند را از دندان آن خونخوار، بازپس گیرد؛ گرگ در برابر آن مرد، بر روی دم خود قرار گرفت و گفت: از خدا نترسیدی گوسفندی را که خدای تعالی روزی من قرار داده است، از چنگالم در آوردی! آن مرد گفت: تا آن روز، چنین اتفاقی برای من پیش نیامده بود که درنده‌ای سخن بگوید. گرگ خطاب به من گفت: از چه چیزی به شگفت آمده‌ای؟ در پاسخ گفتم: از این که گرگی با من سخن می‌گوید. گرگ گفت: شگفت‌آورتر از اینرا از دست داده‌ای. پرسیدم: آن کدام است؟ در پاسخ گفت: آن امر شگفت‌آور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هم اکنون در «حرتین» در نخلستانها، با مردم سخن می‌گوید و آنان را از گذشته و آینده، خبر می‌دهد؛ حال آنکه تو در اینجا گوسفندچرانی و چوپانی می‌کنی.

به مجردی که آن مرد، این سخن را شنید، گوسفندان خود را به حرکت در آورد تا به «قبا» که دهکده انصار بود، وارد شد و از احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله جويا گشت، در اثر جستجو، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خانه ابو ایوب انصاری دیدار کرد و جریان گرگ و آنچه را از وی شنیده بود، به عرض رسانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳

سخن وی را تصدیق کرد و گفت: شب هنگام که مردم اجتماع کرده‌اند، آنچه را مشاهده کرده‌ای به اطلاع آنان برسان. شبانگاه پس از انجام نماز که مردم حضور داشتند، جریان گرگ را برای آنان شرح دادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: راست است و از این قبیل پیش‌آمدهای شگفت‌آور بر اثر ظهور من، بوجود خواهد آمد.

سپس سوگند یاد کرد: بخداییکه جان محمّد در اختیار اوست طولی نمی‌کشد یکی از شما صبح و شام از زن و فرزندش دور می‌گردد و چگونگی آنرا، تازیانه یا عصا یا کفش آن شخص، از هنگامی که از زن و فرزندش غایب شده است و آنچه برای خانواده اتفاق افتاده، به اطلاع او می‌رساند!

(۱) [اسد الغابه ۴/ ۱۵۳] حدیث مسندی را از «هشام بن کلبی» نقل کرده است، «عوام بن جهیل مسامی» از قبیله همدان بود و خدمتکاری «یغوث» را بعهده داشت. پس از آنکه اسلام آورد، در ضمن اتفاقاتی که برای او رخ داده بود، گفت:

در یکی از شبها، با گروهی از خویشاوندانم به افسانه‌سرائی پرداخته بودیم پس از آنکه آنان برای استراحت به خوابگاه خویش رفتند من هم برای استراحت در بتخانه خوابیدم. در آن شب، باد وزید و صدای رعد و برق همه جا را فرا گرفته بود، کم کم نیمه شب فرا رسید، صدائی از بت «یغوث» که تا آن وقت چنان صدائی از وی نشنیده بودم، به گوشم رسید که می‌گفت: ای پسر جهیل! روزگار بدبختی و از پای در آمدن بتها فرا رسیده است و این بوسیله نوری است که از سرزمین حرم می‌درخشد اینک، از بت «یغوث» وداع کن.

«پسر جهیل» گوید: از شنیدن این سخن، نفرت و بیزارى از بتها در دلم افتاد و شنیدن این سخن، کار مرا به جائی رسانید که از بستگان و دوستان بت پرستم، بطور کلی، جدا شدم و صدای هاتفی به گوشم رسید که می‌گفت:

هل تسمعن القول یا عوام قد صممت عن مدتی الکلام

قد کشف دیاجر الظلام و اصفق الناس علی الاسلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴

؛ «ای عوام! آنچه گفته شد، شنیدی و یا به آن گفته ترتیب اثری نداده، گوش خود را به کری زدی؟ اطمینان دارم شبهای تیرگی به آخر رسیده و مردم با دین اسلام دست بیعت داده و به آئین آن گرویده‌اند. در پاسخ گفتم:

(۱)

یا ایها الهاتف بالتوام لست بذی و قرعن الکلام فینن عن سنه الاسلام؛ «ای کسی که افراد بخواب رفته را بیدار می‌کنی، اطمینان داشته باش از شنیدن گفتار تو روی بر نمی‌تابم و از تو تقاضا دارم چگونگی آئین اسلام را برای من بیان کنی» به خدا سوگند! تا پیش از این، نام اسلام به گوشم نرسیده بود، او گفت:

ارحل علی اسم الله بالتوفیق و حله لا و ان و لا مشیق

الی فریق خیر ما فریق الی النبی الصادق الصدوق؛ «به نام خدا و درخواست توفیق از او و بدون آنکه اندک مشقت و سهل انگاری در خود احساس کنی، این راه را ادامه بده و بسوی فرقه‌ای حرکت کن که بهترین فرقه‌ها بشمار می‌آید و به دیدار پیغمبری بشتاب، که راستگو و تصدیق شده است.» با توجه به آنچه برایم گوشزد شد، دست از بت کشیده و از بتخانه بیرون خرامیدم و به عزم دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راهی شدم. در مسیر خود، با گروهی از «بنی همدان» برخورد کردم که تصمیم داشتند به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شوند؛ جریان را به اطلاع آنان نیز رسانیدم، اظهار خوشوقتی کرده و گفتند:

پیش‌آمدت را به اطلاع مسلمانان هم، برسان. آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا بتها را از پای درآورم. طبق دستور، عازم یمن شدم و خدای تعالی دل‌های ما را به آئین اسلام امتحان کرد.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۲۸۵] از «زمل بن عمر و عذری» روایت کرده است که قبیله «بنی عذره» بتی داشتند بنام «حمام» و خادم آن، مردی بنام «طارق» بود،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵

هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کرد، صدائی به گوش رسید که می‌گفت: ای بنی وهب بن حزام! حق ظاهر شد و «حمام» از پای درآمد و دین اسلام، شرک و دوئیت را، از پای درآورد.

از شنیدن این سخنان، وحشتی در ما ایجاد شد، پس از چند روز، این صدا به گوش ما رسید: ای طارق! ای طارق! برانگیخته شد پیغمبر صادق، همراه با وحی ناطق، پیغمبری در سرزمین تهامه که با فصاحت هر چه تمامتر، کفر را ریشه کن می‌کند و کسی که او را یاری نماید، از هر گزند در امان خواهد بود و هر که از یاری او سرپیچی کند، پشیمان خواهد شد. اینک، من تا روز رستاخیز با شما وداع می‌کنم. در آن حال، آن بت به روی درافتاد و سرنگون گشت! «زمل» گفت: در این موقع، مرکبی خریدم و همراه با چند نفر از اهل قبیله‌ام، به دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافتم و چند بیت شعر در ستایش آن حضرت گفتم از آن جمله است: و اشهد ان الله لا شیء غیره ادین له ما اثقلت قدمی نعلی؛ «گواهی می‌دهم خدای تعالی یکی است و خدائی جز او نیست و من، به آئین او می‌گروم، مادامیکه گام من در کفشم سنگینی نماید. (تا آخرین لحظه‌ای که نفس می‌کشم و راه می‌روم، در ایمانم پایدار می‌باشم). «طارق» گوید: پس از این، دین اسلام را پذیرفتم و به دست آن جناب، بیعت کردم و آنچه را که شنیده بودم، به عرض مبارک رسانیدم.

این حدیث را «ابن عساکر» هم، روایت کرده است.

(۱) [کنز العمیال ۶/ ۳۰۸] از «عبّاس بن مرداس سلمی» روایت کرده است که نیمروزی مشغول تلقیح درختهای نخل بودم، در آن حال، شتر مرغ سپید رنگی ظاهر شد که بر فراز آن، شخصی که لباسش در سپید رنگی مانند شیر بود، قرار گرفته بود، آن شخص سپیدپوش، خطاب به من گفت: ای عباس بن مرداس! آیا نمی‌بینی که آسمان از ریزش باران خودداری می‌کند؛ و جنگ و جدال جرعه مرگ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶

را به جنگجویان می‌چشانند؛ و اسبها، زین از پشت خود به زیر می‌افکنند و آیا متوجه نمی‌باشی که نیکی و پرهیزکاری، در روز دوشنبه و شب سه‌شنبه، همراه با بزرگواری که بر ناقه قصوی سوار است، نازل شده است؟ مرداس گوید: از آنچه دیده و شنیده بودم، وحشت عجیبی در من به وجود آمد. در آن هنگام برای آرامش قلبم به سوی بتی که داشتم و بنام «ضماد» موسوم بود، شتافتم و ما این بت را می‌پرستیدیم. من اطراف آن بت، طواف کرده سپس آن را مسح کرده و بوسیدم. در این موقع، صیحه‌ای از درون آن بت به گوشم رسید که می‌گوید:

(۱)

قل للقبائل من سلیم کلهاهلک الضماد و فاز اهل المسجد

هلک الضماد و کان یعبد مره قبل الصلوة مع النبی محمد

ان الذی بالقول ارسل بالهدی بعد ابن مریم من قریش مهتدی؛ «به همگی قبیله‌های «سلیم» بگو که «ضماد» از پای درآمد و آنها که اهل مسجد بودند، به رستگاری رسیدند، «ضماد» از پای درآمد و آن بتی بود که پیش از آن که مردم نماز خود را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جای آورند، یکبار مورد پرستش قرار گرفت؛ آن پیغمبری که به یکتائی خدا قائل است، پس از عیسی بن مریم به رسالت مبعوث شده و از مردم قریش است که از سوی خدا به هدایت آنان نایل آمده است» شنیدن این اشعار مرا به سختی به وحشت انداخت تا اینکه با مردم خود ملاقات کردم و جریان را بطوری که اتفاق افتاده بود، به اطلاعشان رسانیدم. آنگاه همراه با سیصد تن از «بنی حارثه» که از مردم بودند، بدیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافتم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن هنگام در مدینه تشریف فرما بود، بلافاصله، به مسجد آن حضرت رهسپار شدیم، به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید، اظهار فرحناکی کرده و فرمود: ای عباس! اسلام تو چگونه است؟ پیش‌آمدی را که دیده بودم به عرض رسانیدم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خوشحال شد و فرمود: راست گفتی، آنگاه من و همراهانم اسلام آوردیم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷

این حدیث را «خرائطی» در بخش «هواتف» و «ابن عساکر» هم نقل کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶۴ / ۷] از «عمر بن مره جهنی» نقل کرده است که در روزگار جاهلیت، همراه با گروهی از اهل قبیله‌ام، به حج بیت الله رفتیم، هنگامی که در مکه بودم، در خواب دیدم نوری از کعبه درخشید و در حال درخشش به سوی مدینه راهی شد و مردم جهینه، از درخشش آن، باخبر شدند. و ندائی از آن نور، به گوشم رسید که می‌گفت: تیرگی برطرف شد و روشنی آشکار گردید و خاتم پیغمبران مبعوث گشت. پس از آن، نور دیگری جلوه نمود تا آنجا که کاخهای «حیره» و کاخ سفید «مداین» را مشاهده کردم و ندائی از آن نور به گوشم رسید که می‌گفت: اسلام ظاهر شد و بتها از پای افتاد و خویشاوندان به یکدیگر نزدیک گردیدند. از وحشت این خواب، بیدار شدم و به قوم خود گفتم: به خدا سوگند! در قبیله قریش حادثه‌ای رخ خواهد داد و در این هنگام، خوابی را که دیده بودم به اطلاعشان رسانیدم. پس از آنکه وارد شهرهای خود شدیم، شنیدیم مردی به نام «احمد» به نبوت مبعوث شده است. از محل خود بیرون آمده به حضورش رسیدم و او را از رؤیائی که دیده بودم آگاه ساختم؛ حضرت فرمود: ای عمرو بن مره! من پیغمبری هستم که به سوی همه بندگان خدا برانگیخته شده‌ام، تا آنها را به آئین اسلام فراخوانم و آنان را از خونریزی باز بدارم و به دیدار خویشاوندانشان، تشویق نمایم و به آنها گوشزد کنم که؛ عبادت، ویژه خدای یکتاست و ایشان را به حج بیت الله و روزه ماه رمضان که یکی از ماههای دوازدهگانه است، دعوت نمایم. اینک هر کسی فرمان مرا پذیرفت، بهشت از آن اوست و کسی که مخالفت نماید، دوزخ، سرانجام او خواهد بود. آنگاه خطاب به من، فرمود: ای عمرو! ایمان بیاور تا از بیم دوزخ در امان خدا باشی. عمرو گوید: در این هنگام به عرض رسانیدم:

«اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله» و افزودم، به آن سلسله از احکام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۸

حلال و حرام که از سوی خدا به تو ابلاغ شده است، ایمان دارم؛ هر چند پذیرش اینها برای بسیاری از مردم دشوار باشد.

(۱) سپس ابیاتی را که در هنگام استماع نبوت او سروده بودم برایش خواندم:

(آن هنگام، بتی داشتیم و پدرم خدمتکاری آنها به عهده داشت، پس از ایمان به خدا و رسول آن بت را شکستم و به پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله پیوستم) و بخشی از ابیات به شرح زیر است:

شهدت بان الله حق و اننی لالهة الاحجار اول تارک

و شمّرت عن ساقی الازار مهاجرا اجوب الیک الوعث بعد الدکادک

لاصحب خیر الناس نفسا و والدارسول ملیک الناس فوق الحبائک؛ «گواهی می‌دهم خدای تعالی بر حق است و من نخستین کسی

هستم از قوم خویش که به تو، ایمان آورده‌ام. دامن همت به کمر زدم تا بسویت راهی شوم؛ راه پر مشقت را بیمایم و رنج آنها را از

هر جهت متحمل کردم تا در نتیجه، به مصاحبت بهترین مردم که خود و پدرش از بهترین افراد به شمار می‌آیند، نایل آیم و از

رسولی که به حق، مالک مردم است و از بالای آسمان حق سفارت بر آنان را دارد، بهره‌مند گردم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن ثناگستری، او را مورد مرحمت قرار داده و بر طبع سرشار او آفرین گفت.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۹۶] از «عبّاس بن عبد المطلب» روایت کرده است که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم:

یا رسول الله! برای من دعا کن تا از برکت دعای شما، برای پذیرش دین اسلام توفیق یابم و این بدان جهت است که آثار درستی

نبوت شما را کاملا احساس کرده‌ام؛ بخاطر دارم آنگاه که کودک گهواره‌ای بودی، شبها با ماه سخن می‌گفتی و با انگشت به آن

اشاره می‌کردی و به هر کجا که انگشت تو به آن توجه می‌کرد، ماه هم، به همان جهت متمایل می‌گشت! پیغمبر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۹

اکرم صلی الله علیه و آله گفتار وی را تصدیق کرد و توضیح داد که من با ماه حرف می‌زدم و او هم، با من حرف می‌زد و پاسخ

مرا می‌داد و از گریه کردن مرا باز می‌داشت و صدای او را در زیر عرش خدا که سجده می‌کرد، می‌شنیدم! این حدیث را «بیهقی»،

«ابو عثمان»، «خطیب» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۸/ ۲۵۰] از «حسن بن زبیر اسدی» نقل کرده است که در یکی از روزها، «عمر خطاب» به «ابن عبّاس» گفت:

از حکایت‌های شگفت آور خود حکایتی برای من نقل کن. «ابن عبّاس» در پاسخ گفت: «حزیم بن فاتک اسدی» به من گفت: در

یکی از اوقات، شترم از نظر ناپدید شد، به تعقیب آن برخاستم و بالاخره آن حیوان را در محل «ایرق عراق» یافتیم؛ آنگاه عقال کرده

و همچنان که عقال بود، برای رفع خستگی، به پشت و پای آن حیوان تکیه داشتم، این پیشآمد، نزدیک به ظهور رسول اکرم صلی

الله علیه و آله بود و طبق آئین جاهلیت و به منظور پیش‌گیری از خطرات احتمالی، به خواندن این تعویذ پرداختم

«اعوذ بکبیر هذا الوادی، اعوذ بعظیم هذا الوادی»

؛ در این حال صدای هاتنی به گوشم رسید که می‌گفت:

ویحک عذ بالله ذی الجلال منزل الحرام و الحلال

و وّحد الله و لا تبال ما هول ذی الجن من الاهوال

اذ یذکر الله علی الامیال و فی سهول الارض و الجبال

و صار کید الجن فی سفال الا التقی و صالح الاعمال؛ «وای بر تو! به جای آن که به کبیر بیابان پناه بری، به خدای بزرگوار که

صادرکننده حکم حلال و حرام است، پناهنده شو و خدا را به یکتائی یاد کن و از ترس جن که ترسی ندارد، بیمناک مباش؛ زیرا او

هم، از فرسنگها، در بیابانها و کوهها، به او پناهنده می‌شود. آری، پرهیزگاری و نیکوکاری است که حيله جن را از پای درمی‌آورد. «حزیم» گوید: در پاسخ او گفتم:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۰ یا ایها الداعی ما تحیل ارشد عندک ام تضلیل؛ «ای خواننده! در این رابطه مرا به کجا رهنمائی می‌کنی، آیا براهی می‌خوانی که هدایت من در آن است، یا به طریقی که مایه گمراهیم است؟» در پاسخ من این ابیات را سرود:

(۱)

هذا رسول الله ذو الخیرات جاء بیاسین و حامیمات

و سور بعد مفصلات محرمت و محلات

یا مر بالصوم و بالصلوة و یزجر الناس عن الهنات قد کن فی الایام منکرات؛ «آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله با در دست داشتن همه گونه خوبیها ظاهر شد، از جمله قران کریم است که در آن نخست سوره «یس» و سوره‌های «حم» نازل شده است و بعد از آن، سوره مفضیله (سوره‌هایی است که دارای فواصل کوتاه می‌باشد) و در ضمن آن به احکام حلال و حرام پرداخته و مردم را به روزه گرفتن و نماز خواندن، دعوت نموده و از کارهای ناشایست و پلید که روزگاری آن مردم گرفتار بودند، نهی می‌کند.

در تعقیب گفتگوها، از وی پرسیدم: تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من! مالکم؛ از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور جئان نجدم. اظهار داشتم: هر گاه کسی را سراغ داشتم که شترانم را مواظبت نماید، نزد او رفته و ایمان می‌آوردم. در پاسخ گفت:

من از آنها محافظت می‌کنم و بیاری خدا، بسلامت در اختیار کسان تو در قرار می‌دهم. در این هنگام عقال از پای شتر برداشتم و به سوی مدینه روانه شدم. روز جمعه، وارد مدینه شدم، و رود من مصادف با نماز جمعه بود که مسلمانان همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزار می‌کردند، با خود گفتم باشد تا پس از فراغت از نماز، به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب گردم. بدین منظور از شتر پیاده شدم و شتر را عقال کردم. در این هنگام، ابوذر (ره) با من ملاقات کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۱

را بحضور می‌طلبید. بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رهسپار شدم، به مجردی که مرا دید، فرمود: پیرمردی که ضمانت کرده بود شترهای را به خانه تو رساند، به عهد خود وفا کرد و آنها را به سلامت به خانه‌ات برد. گفتم: خدا او را بیامرزد! فرمود: آری، خدا او را بیامرزد. در این حال به یکتائی خدا اعتراف کردم و مسلمان شدم.

این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۲

(۱)

باب پانزدهم گواهی دادن راهبان و خبرها به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از بعثت و پس از بعثت

(۲) [مستدرک الصحیحین ۲ / ۶۰۱] به سند خود، از «ابن عباس» از پدرش، نقل کرده است که «عبد المطلب» گفت: در رحله الشتاء (مسافرت زمستانی) وارد یمن شدیم و به خانه یکی از خبرهای یهودی رفتیم، مردی که از مؤمنان به «کتاب زبور» بود، خطاب به من گفت: ای عبد المطلب! آیا اجازه می‌دهی به بدن تو، به استثنای عورت، نظر کنم؟ عبد المطلب گفت، پس از آنکه به وی اجازه دادم، نخست در یکی از دو سوراخ بینی من نگاه کرد سپس به جانب دیگر بینی‌ام توجه کرد و آنگاه گفت: گواهی می‌دهم در یک دست تو، سلطنت است و در دست دیگر، نبوت! و افزود: همین حقیقت را هم در «بنی زهره» مشاهده کرده‌ام. چگونه ممکن

است هر دو قبیله از یک موضوع حقیقی برخوردار باشند؟ در پاسخ گفتم: از آن چه ابراز می‌داری، اطلاعی ندارم. از من پرسید: آیا همسری داری؟ در پاسخ گفتم: در حال حاضر همسری ندارم. وی گفت: هر گاه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۳

باز گشتی، همسری برای خود اختیار نما. هنگامی که «عبد المطلب» به مکه باز گشت، طبق دستور او با دختر «وهب بن عبد مناف» ازدواج کرد؛ از آن زن، «حمزه» و «صفیه» تولّد یافت و «عبد الله بن عبد المطلب» هم، با «آمنه بنت وهب» ازدواج کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از او بوجود آمد. در این رابطه قریش اظهار داشت، عبد الله بر پدرش، غالب گشت.

(۱) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۰۴] به سند خود، از «ابو سفیان» آزاد شده «ابن ابی احمد»، نقل کرده است که به راستی، اسلام آوردن «ثعلبه بن سعیه» و «اسید بن سعیه» و «اسد بن عبید»، پسر عمشان، در رابطه حدیثی بوده که «ابو عمیر ابن هیان» نقل کرده است.

«ابو عمیر» یکی از یهودیان شام بود، چند سال پیش از ظهور دین اسلام به مدینه آمد؛ وی مردی پارسا و عابد بود. هیچ کس نماز پنجگانه را به خوبی او انجام نمی‌داد.

گاهی که به خشکسالی دچار می‌شدیم، دست نیاز به سوی او دراز می‌کردیم و او را برای نماز استسقا دعوت می‌نمودیم و برای حضور در این نماز، وی می‌گفت: اگر می‌خواهید برای بارش باران با شما شرکت کنم، باید پیش از آن، صدقه‌ای بدهید! پرسیدیم: چه صدقه‌ای باید بدهیم؟ در پاسخ گفت: یک صاع خرما یا دو مدّ «۱» گندم، به عدد هر یک از نفرات حاضر پردازید. ما به دستور او، قبلا یک صاع خرما یا دو مدّ جو می‌پرداختیم و او همراه ما به بیابان می‌آمد. به خدا سوگند! از محل استسقاء هنوز بیرون نرفته، ابرها در آسمان پدیدار می‌شد و باران مفضّلی می‌بارید چندین بار این عمل از وی بظهور رسیده بود و هر بار از برکت دعای او، زمینهای خشک، سیراب شد و کشت و کار ما رو به خوبی و شادابی

(۱) یک صاع چهار مد است و هر مدی، دو مشت دست گندم یا مثل آن است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۴
گذاشته بود.

(۱) در یکی از اوقات که در کنار ما بود، به حالت جان دادن و مرگ در آمد و در حال احتضار، خطاب به ما، گفت: ای گروه یهود! می‌دانید چرا از سرزمین خمر و خمیر (آسایش) دست برداشته و در زمین اندوه و گرسنگی زندگی می‌کنم؟ در پاسخ گفتیم: ای ابا عمیر! تو خود، بهتر می‌دانی. در پاسخ گفت: بدان جهت در اینجا ماندگار شده‌ام که در انتظار ظهور پیغمبری هستم که روزگار او فرا رسیده و سایه مهر و محبتش بر سر شما افتاده است؛ این شهر، محل هجرت اوست و من امیدوارم هر گاه ظهور او را دریابم، به وی ایمان آورم و از پیروان او باشم. اینک به شما توصیه می‌کنم، هر گاه از ظهور او خبردار شدید، زنها را بر خلاف فرمائش رفتار نکنید که خون شما، ریخته خواهد شد و زن و فرزند شما، بدست جهاد گراننش، به اسارت درمی‌آیند؛ البته خونریزی و اسیر گرفتن او، بر حق است و زنها را این معنی شما را از پذیرفتن اوامر او مانع نشود و چنان نباشد که از ایمان به او، خودداری نمائید. «ابو عمیر» پس از بیان این توصیه، در گذشت.

شبی که فردای آن، قلعه «بنی قریظه»، به دست مسلمانان افتاد و فتح گردید، «ثعلبه» و «اسید»، فرزندان «سعیه» و «اسد بن عبید»، پسر عموی ایشان، که دوره جوانی را طی می‌کردند، خطاب به یهودیان گفتند: ای گروه یهود! به خدا سوگند، این مرد که سپهسالاری مسلمانان را به عهده گرفته و رهبر آنهاست، همان کسی است که «ابو عمیر ابن هیان» اوصاف و چگونگی حال او را برای ما بیان کرد و توصیه نمود که در اولین فرصت، به وی ایمان بیاوریم! در این رابطه، از خدا بترسید و از وی پیروی کنید. یهودیان از همه جا

بی‌خبر گفتند: این شخص، آن مرد نیست! گفتند: به خدا سوگند! این، همان مرد است و بالاخره، فرود آمدند و اظهار ایمان کردند ولی قوم ایشان از پذیرش فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری نمود.

(۲) [همان کتاب ص ۱۰۶] به سند خود، از «عبد الرحمن بن زید بن خطاب»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۵

روایت کرده است که «زید بن عمرو بن نفیل» گفت: یهود و نصاری، از نظر من، شوم بودند و از رفت و آمد با آنها اظهار کراهت داشتم و همان روزها، در شام و اطراف آن می‌گشتم که در مسیر خود، به صومعه راهبی رسیدم، در آن جا توقف کرده به اطلاع او رسانیدم که از قوم خود و از عبادت بتها و همچنین از یهود و نصارا بیزارم و از شومی آنان در هراسم، راهب گفت: از گفتار تو چنین بر می‌آید که علاقه‌مند به آئین حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشی. و اضافه کرد. ای برادر مکی! در صدد بدست آوردن دینی هستی که امروز کمتر کسی از آن سراغ می‌گیرد و آن دین پدر تو، ابراهیم علیه السلام است که نه نصرانی است و نه یهودی بلکه دین حنیف است؛ ابراهیم کسی بود که نماز می‌گذارد و در برابر خانه‌ای که در بلاد تو است، سجده می‌کرد. اینک، به شهر خود بازگرد که پیغمبری از مردم تو، در آنجا، مبعوث می‌شود و از دین «حنیف» حمایت می‌کند، او از والاترین آفریدگان خداست.

(۱) [همان کتاب] پیش از حدیث سابق بدون فاصله به سند خود، از «عامر بن ربیع» نقل کرده است، گفت: از «زید بن عمرو بن نفیل» شنیدم که می‌گفت: من در انتظار دیدار پیغمبری هستم که از نسل اسماعیل و از فرزندان عبدالمطلب است.

گمان ندارم تا روزگار ظهورش زنده باشم و به وی ایمان آورم و پیغمبری او را تصدیق نمایم؛ پس گواهی می‌دهم که او، پیغمبر خداست. اکنون اگر روزگار تو به طول انجامد و او را دیدار کنی، سلام مرا به او ابلاغ کن و اکنون اوصاف او را تا آنجا که هر نوع پوشیدگی و مانعی را از سر راه تو برطرف سازد، برای تو بیان می‌نمایم. گفتم: در این رابطه اوصاف او را بیان کن و من سراپا گوشم.

وی گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله اندامی متوسط دارد، نه کوتاه است و نه بلند، موهای بدنش نه کم است و نه زیاد، حدقه چشمهایش لعل فام، مهر نبوت در میان دو شانه‌اش جلوه‌گر است و نامش «احمد» است؛ شهر مکه زادگاه و محل بعثت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۶

اوست، هنگامی که اظهار پیغمبری می‌کند، مردم او را از زادگاهش، اخراج می‌کنند و احکام و دستورها و کتابی که از سوی خدا بر وی نازل شده است، انکار می‌کنند و از پذیرش آنها کراهت دارند. آنگاه حضرت به مدینه هجرت می‌کند و در آنجا کارش بالا گرفته و پیغمبریش آشکار می‌شود. زنه‌ار! از پذیرش آئین او خودداری نکنی. و این توصیه بدان جهت است که من همه شهرها را برای دست‌یابی به آئین ابراهیم علیه السلام گشته‌ام و از فرقه یهود و نصاری و مجوس، از چگونگی آن آئین، پرسیده‌ام و آنها گفتند: دین ابراهیم علیه السلام در گذشته بوده و اکنون اثری از آن باقی نیست. لیکن پیغمبر گرامی اسلام را- که حامی آئین ابراهیم علیه السلام است به همان صفاتی که برای تو بیان کردم- می‌ستودند و می‌گفتند: او آخرین پیغمبر است و پیغمبری جز او، از سوی خدا، بر گزیده نخواهد شد.

«عامر بن ربیع» گفت: هنگامی که به آئین اسلام گرویدم آنچه را که از «زید بن عمرو» شنیده بودم، به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانیدم و سلام او را به حضرتش ابلاغ کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام او را پاسخ گفت و از خدای تعالی برای او طلب رحمت کرد. و افزود: او را در بهشت دیدار کردم که دامن کشان و با غرور تمام می‌خرامید.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۳۰۱] از «حسان بن ثابت» نقل کرده است که گفت:

نوجوانی بودم هفت یا هشت ساله، چنان که هر چه را می‌شنیدم، واقعیت آن را ادراک می‌کردم. به خاطر دارم، یکی از یهودیان بر فراز مدینه قرار گرفته بود و خطاب به یهودیان می‌گفت: ستاره «احمد»، دیشب طلوع کرد و به دنیا آمد! این حدیث را «ابن عساکر»

هم نقل کرده است.

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۰۶] به سند خود، از «عایشه» روایت کرده است که یکی از یهودیان در مکه مکرمه ساکن بود و به خرید و فروش و بازرگانی اشتغال می‌ورزید، در شب میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از مجالس فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۷

قریش حضور داشت و در ضمن گفتگوها از حاضران پرسید: آیا می‌دانید در چنین شبی، در میان شما، فرزندی به دنیا می‌آید؟ در پاسخ گفتند: ما از میلاد چنان کودکی که تو می‌گوئی، اطلاع نداریم. یهودی گفت: شگفت خطائی کردم در جایی قرار گرفتم که در انتظار آن نبودم. سپس خطاب به حاضران گفت: ای گروه قریش! دقت کنید و آنچه را به اطلاع شما می‌رسانم، به خاطر بسپارید.

(۱) امشب پیغمبر این امت به نام «احمد» که آخرین پیغمبران است، در سرزمین شما به دنیا می‌آید. و هر گاه در این سرزمین متولد نشود، اطمینان دارم در فلسطین، به دنیا خواهد آمد؛ خال سیاه زرد رنگی در میان دو شانهاش وجود دارد که موهای چندی بر آن روئیده است. گفتار یهودی تا اینجا به پایان می‌رسد و حاضران، مجلس را ترک گفته، شگفت زده به خانه‌های خود برمی‌گردند و جریان را به اطلاع بستگان خود می‌رسانند. به یکی از آنها خبر داده می‌شود امشب، از «عبد الله بن عبد المطلب» فرزندی به دنیا آمده و او را «محمد» نامیده است. فردای آن شب، حضار مجلس شب گذشته، به منزل آن یهودی می‌روند و به او می‌گویند:

آیا اطلاع پیدا کرده‌ای که کودکی در خاندان ما، بدنیا آمده است؟ یهودی سؤال می‌کند: به دنیا آمدن او، پیش از خبری بوده که به شما اطلاع دادم یا پس از آن؟ در پاسخ گفتند: پیش از آنکه تو ما را از متولد شدنش آگاه سازی، به دنیا آمده است و نام او «احمد» (محمد) است. یهودی می‌گوید: اکنون مرا نزد او ببرید. حاضران آن مجلس همراه آن یهودی به خانه «عبد الله» رفته و از مادر کودک تقاضا کردند تا نوزاد را در معرض دید آنها قرار بدهد، «آمنه بنت وهب» کودک ارجمندش را در اختیار آنها گذاشت و به مجردی که چشم یهودی به خال نبوت که در میان دو شانها حضرت بود افتاد، غشوه‌ای به او دست داد و به زمین افتاد، پس از آنکه از حالت بیهوشی به هوش آمد، از وی پرسیدند: چه حالتی به تو دست داد که اینگونه به حال غشوه درآمدی؟ در پاسخ گفت: پیغمبری از بنی اسرائیل رخت بر بست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۸

و کتاب خدا از اختیار آنان، خارج شد و این مهر نبوت که در میان دو شانها این کودک، رؤیت می‌شود، دلیل بر آنست که یهودیان به فرمان این کودک کشته می‌شوند و بی‌اعتبار می‌گردند. در مقابل ایشان از برکت نبوت این کودک، مردم عرب به رستگاری می‌رسند. ای گروه قریش! آیا از به دنیا آمدن این کودک خوشحالیید؟ به خدا سوگند! این کودک، عظمت و سطوتی پیدا می‌کند که خاور و باختر جهان را به خود متوجه خواهد ساخت!

(۱) [همان کتاب ص ۹۷] به سند خود، از «عبد الله بن زید بن اسلم» از پدرش، روایت کرده است، هنگامی که «حلیمه» برای دایگی به مکه آمده بود همسر و فرزند خردسالش، به نام «عبد الله» که شیرخوار بود نیز، همراهش بودند، گذشته از اینها الاغ سپید رنگ و شتر ناتوان و ضعیفی هم همراه داشتند که از بی‌شیری، بچه‌اش را از دست داده بود و در آن هنگام هم قطره‌ای شیر در پستان «حلیمه» وجود نداشت ولی در عین حال آرزو داشتند کودکی را بدست آورند تا «حلیمه» دایگی او را به عهده گیرد و از این راه، هزینه زندگیش تأمین گردد.

همزمان با ورود «حلیمه» به مکه معظمه، گروهی از زنان بنی سعد به منظور دایگی به مکه آمده و پس از چند روز که ماندگار شدند، فرزندان را برای دایگی در اختیار درآوردند. لیکن «حلیمه» در این مدت، کودکی را در اختیار نداشت که به دایگی او پردازد، در این موقع که احساس ناامیدی می‌کرد. نوزاد «عبد الله» (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) را به وی عرضه داشتند و او به

عنوان کودک یتیمی به وی معرفی شد. اینک، «حلیمه» آخرین دایه‌ای است که کودک یتیمی به وی عرضه داشته‌اند و یک روز پس از آن است که، هم قبیله‌های او، با کمال شادی، از مکه بسوی قبیله خود، رهسپار شدند. در این موقع، «آمنه»، مادر کودک، شادی کنان، خطاب به «حلیمه» گفت: این کودکی که به عنوان یتیمی به تو معرفی شده است، کودک شایسته و بزرگواری است که از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. به خدا سوگند!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۵۹

هنگامی که او در رحم من بود، هیچگاه احساس ناراحتی در خود نکردم و پیش از آنکه به دنیا بیاید، کسی خطاب به من گفت: به زودی فرزند پسری از تو به دنیا خواهد آمد،

(۱) او را به نام «احمد» موسوم کن و او بزرگ عابدان است. هنگامی که این کودک تولد یافت، بر دو دست خود، تکیه زد و سر به طرف آسمان بالا برد! حلیمه که این سخنان را شنید، خرسند شد و چگونگی ولادت آن حضرت را به اطلاع همسرش رسانید، او هم خوشحال گشته و هر دو تن بر مرکب سوار شده، به قبیله خود بازگشتند و در آنحال شتر بینوای آنان که از بی‌شیری، بچه خود را از دست داده بود، پستانهایش مملو از شیر شد چنانکه در مسیر راه، صبح و شام از شیر آن حیوان استفاده می‌کردند و بدین ترتیب وارد قبیله خود شدند. زنانی که پیش از او، فرزندان را در اختیار گرفته بودند که به دایگی آنها، پردازند، به پیشواز او آمدند و از وی پرسیدند: چه کودکی را به عنوان دایگی در اختیار گرفته‌ای؟ جریان کودک را چنانکه شنیده بود، به اطلاع آنان رسانید. زنان قبیله سعد گفتند:

آرزومندیم کودک مبارک پای باشد. «حلیمه» گفت: آری، برکت او را مشاهده کرده‌ایم، چرا که پیش از آنکه، این کودک در اختیار من درآید، نمی‌توانستم کودک خودم، «عبدالله»، را شیر کامل بدهم بلکه از بی‌شیری نمی‌خواهید و به ما هم اجازه نمی‌داد تا آرامش داشته باشیم. اکنون این کودک و «عبدالله» به قدری که می‌خواهند، شیر می‌آشامند و می‌خواهند و شیر پستان من به اندازه‌ای است که اگر کودک سومی هم باشد، می‌تواند از پستان من، شیر بیاشامد! «حلیمه» گوید: از جمله وظایفی که به عهده من گذاشته شده بود اینکه مادرش به من دستور داد تا طالع او را بدست آورم و بدانم سرانجام او به کجا منتهی خواهد شد. این بود که او را به سرزمین مادرش بردم و در آنجا ماندم تا بازار عکاظ سراپا گردید. به دنبال برپائی بازار عکاظ، او را نزد ستاره‌شناس و کاهنی که از مردم «هذیل» بود بردم، تا مانند کودکان دیگر، ستاره و طالع او را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۰

بررسی نماید. به مجردی که کاهن هذیلی او را دید، فریاد زد: ای گروه هذیل! و ای گروه عرب!، مردمی از هذیل و عرب که در بازار حضور داشتند، گرد او اجتماع کردند و علت فریاد او را جویا شدند، اظهار داشت: این کودک را بکشید! «حلیمه» گوید، هنگامی که این سخن را از کاهن هذیلی شنیدم، او را در دامن خود پوشیده داشتم. مردمی که حضور داشتند از کاهن پرسیدند: کدام کودک را؟ گفت: این کودک. خوشبختانه به هر طرف نگاه می‌کردند کودکی را نمی‌دیدند. «حلیمه» گوید: از فرصت استفاده کردم و او را بدست مادرش سپردم. مردم که از فریاد او به شگفت آمده بودند، از وی پرسیدند: منظور تو چه بود و چه کودکی را مورد نظر داشتی؟ گفت: کودکی را دیدم که سرانجام، هم کیشان شما را می‌کشد و خدایان شما را از پای درمی‌آورد و شما را به فرمان و آئین خود می‌خواند. مردم عکاظ که اطمینان به گفته او داشتند، به طلب آن کودک برآمدند و اثری از او نیافتند. سرانجام، «حلیمه» او را به منزلش برد و از آن پس او را از نظر ستاره‌شناس و کاهن و مردم دیگر مخفی داشت.

(۱) [همان کتاب ص ۱۵۳] به سند خود، از «ابراهیم بن محمد بن طلحه» روایت کرده است که «طلحه بن عبیدالله» گفت: به بازار بصری رفتم، در مسیر خود به راهبی رسیدم که در صومعه بسر می‌برد و می‌گفت: از مردم حاضر پرسید، آیا از مردم مکه کسی در اینجا حضور دارد؟ من در پاسخ گفتم: آری، من از مردم مکه‌ام. از من پرسید: آیا پس از بیرون آمدن تو، «احمد» ظهور کرد؟

گفتم: «احمد» کیست؟ در پاسخ گفت: پسر «عبد الله بن عبد المطلب»، و اضافه کرد که این ماه که در آن بسر می‌بریم، ماه ظهور اوست! و او آخرین پیغمبران است. ظهور او، در مکه است و هجرت او، به نخل و حزه و سبخ (مدینه). زنها! از فرمان او سربیزی نمائی. «طلحه» گفت، سخن او، در دل من اثر کرد و با سرعت هر چه تمامتر، از بصری بیرون آمدم و به مجردیکه وارد مکه شدم، پرسیدم: آیا به تازگی در مکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۱

حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتند: آری! «محمد بن عبد الله» امین، ادعای پیغمبری کرده است.

(۱) [همان کتاب ص ۹۹] به سند خود، از «داود بن حصین» روایت کرده است، هنگامی که حضرت «ابو طالب» به شام حرکت می‌کرد، برای اولین بار رسول خدا صلی الله علیه و آله را که جوانی دوازده ساله بود همراه خود برد؛ هنگامی که قافله وارد بصرای شام شد، در آنجا، راهبی بود به نام «بحیرا» که در صومعه‌اش زندگی می‌کرد. و علمای نصاری در آن صومعه گرد می‌آمدند و از کتابی که در اختیار داشت، استفاده می‌نمودند.

قافله در کنار صومعه او منزل کرد و چه بسیار اتفاق افتاده بود که قبلاً قافله در آنجا، منزل می‌کرد و «بحیرا» هیچگاه با ایشان هم کلام نمی‌شد ولی آن سال که رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه آنان بود، غذائی برای آنان تهیه کرد و آنها را به میهمانی خود دعوت نمود! این دعوت، به خاطر نزول قافله در کنار صومعه او نبود، بلکه بدان جهت بود، هنگامی که قافله از دور پیدا شد، «بحیرا» مشاهده کرد که ابری، پا به پای قافله، حرکت می‌کند و از میان مردم قافله، فقط سایه بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله افکنده است و این ابر همچنان بر فراز قافله در حرکت بود تا قافله در زیر درختی که در آنجا بود، منزل کرد. و آن ابر همچنان بر فراز درخت سایه افکند و شاخه‌هایی هم بمنظور سایه‌افکنی بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. «بحیرا» که از این موضوع خبردار شد، از صومعه بیرون آمد و دستور داد غذای آماده را حاضر کردند و پیغام فرستاد که ای گروه قریش، غذائی آماده کرده‌ام، شما را به مهمانی دعوت می‌کنم و تقاضا دارم، همگی از کوچک و بزرگ، بنده و آزاد، در کنار سفره من حضور بهم رسانید و اگر دعوت مرا بپذیرید، منّتی بر من نهاده‌اید.

یکی از افراد قافله، اظهار داشت: ای «بحیرا!» بدیهی است موقعیت تو محفوظ است ولی هیچگاه چنین دعوتی از ما به عمل نیاورده بودی! امروز چه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۲

شده است که ما را به سفره خود دعوت می‌کنی و به میهمانی خویش فرا می‌خوانی؟

(۱) «بحیرا» در پاسخ گفت: به خاطر اهمیتی که دارید، تصمیم گرفته‌ام سفره‌ای بگسترانم و شما را به آن دعوت کنم. همگی قافله، دعوت او را پذیرفتند و یکی بعد از دیگری، کنار سفره نشستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از همگان خردسالتر بود، در زیر درخت و برای مواظبت از مال التجاره، گذاشتند. «بحیرا» هنگامی که اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هیچیک از افراد مشاهده نکرد، به ویژه که ابر را بر سر آنها ندید بلکه مشاهده نمود که ابر همچنان بر سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله سایه افکنده است، اظهار داشت: تقاضای من آنست هر کسی که با قافله همراه بوده در کنار سفره من حضور یابد. گفتند: از مردان قافله همه آمده‌اند. تنها جوانی که از همه ما خردسالتر است، برای نگهداری مال التجاره باقی مانده است.

«بحیرا» گفت: او را هم در کنار سفره من حاضر کنید. شایسته نیست همگی شما در کنار سفره من قرار بگیرید و یکی از شما که از بستگان خودتان هم می‌باشد حضور پیدا نکند. گفتند: به خدا سوگند، او نسبش از ما فروتر است. و برادرزاده «ابو طالب» و از فرزندان «عبد المطلب» است. «حارث بن عبد المطلب» که این سخن را شنید. ناراحت شد و گفت: به خدا سوگند! بر ما ننگ است که فرزند «عبد المطلب» در دعوتی که از ما به عمل آمده، حضور نداشته باشد. آنگاه از جا برخاست و حضور مبارک شرفیاب شد،

مقام اقدس را به سینه چسبانید و دست مبارکش را گرفت و کنار سفره آورد و ابر رحمت الهی همچنان بر سر مبارکش سایه افکنده بود. «بحیرا» حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با فراست و دقت تمام مورد بررسی قرار داد و به آثاری که در بدن مبارکش، نمایان بود و از صفات ظاهری آن حضرت بشمار می‌آمد، نگریست. پس از آنکه میهمانان، غذا صرف کرده متفرق شدند. «راهب» بحضور انور شرفیاب شد و گفت: ای بزرگوار! بحق «لات» و «عزی» سوگند می‌دهم، هر چه از تو می‌پرسم پاسخ مرا به شایستگی بده. رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۳
خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(۱) مرا به «لات» و «عزی» سوگند مده که به خدا سوگند، هیچ موجودی در نزد من، مبعوض تر و پلیدتر از «لات» و «عزی» نمی‌باشد. «بحیرا» گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آنچه را از تو می‌پرسم، به راستی پاسخ بده! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. «بحیرا» از حالات مختلف آن حضرت سؤال می‌کرد و حتی چگونگی خوابیدن آن حضرت را پرسید، پاسخ صحیح همه را که موافق با آنچه او می‌دانست، شنید! پس از آن «بحیرا» میان دو دیدگان حضرت را بررسی کرد و بعد از آن، جامه را از پشت مبارک برگرفت و مهر نبوت را در میان دو شانه آن حضرت زیارت کرد- و در همان محلی قرار گرفته بود که خود او از وجود مهر نبوت در آن محل باخبر بود- سپس آن موضع را بوسید. قریش که این همه بزرگداشت را از «راهب» نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کردند، ابراز داشتند پیدا است «محمد» در نزد «بحیرا» از موقعیت خاصی برخوردار است.

«ابو طالب» که این همه تفحص را از «بحیرا» نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرد، بیمناک شد و ترسید که مبادا آسیبی به برادرزاده‌اش برسد.

«بحیرا» از «ابو طالب» پرسید: این بزرگوار با تو چه نسبتی دارد؟ «ابو طالب» گفت: این جوان، فرزند من است. «راهب» گفت: این جوان، پسر تو نیست بلکه پدر او در گذشته است «ابو طالب» گفت: آری! او برادرزاده من است و پدرش وفات یافته است و هنگامی از جهان رخت بر بسته که این جوان در رحم مادر بوده است. پرسید: مادرش کجاست؟ «ابو طالب» گفت: مدت زمان کوتاهی است که وفات یافته است. «بحیرا» پاسخهای «ابو طالب» را تصدیق کرده و گفت:

برادرزاده‌ات را به شهرش برگردان و از گزند یهود نسبت به او، بیمناک باش؛ زیرا به خدا سوگند! هر گاه او را ببینند و بشناسند، آن نشانه‌هایی که من از وجود او شناختم، او را از پای درمی‌آورند؛ زیرا نشانه‌هایی را که در او مشاهده کردم،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۴

حقیقی است که ما در کتابهای خود یافته‌ایم و از پدرانمان روایت داریم و من آنچه را در وی مشاهده کردم در طبق اخلاص گذاشتم و توصیه‌ای که درباره او دارم به اطلاع تو می‌رسانم و آن اینکه به مجردیکه از خرید و فروش آسوده خاطر شدی او را با سرعت هر چه تمامتر، به مکه بازگردان. «ابو طالب» اندرز وی را شنید و بکار برد!

(۱) در این رابطه باید گفت: گروهی از رجال یهود، به مجردی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و آثار نبوت را در او یافتند، تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند و خواستند بطور ناگهانی آن حضرت را از پای در آورند و برای انجام این کار با «بحیرا» به مشورت نشستند. «بحیرا» با جدیت هر چه تمامتر، آنها را از تصمیمی که داشتند، نهی کرد و به آنها گفت: آیا آثار نبوت را در وی مشاهده کردید؟ اظهار داشتند: آری! به همان کیفیت است که تو اطلاع داری. گفت:

بنابر این به وی دست پیدا نخواهید کرد بلکه نبوت او را تصدیق کنید و او را به حال خود واگذارید. این بود که «ابو طالب» برای آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از گزند یهود، سالم بماند، دیگر او را در سفرهاییکه به شام داشت همراه نبرد!

(۲) مؤلف گوید: حدیث «بحیرا» را «خطیب بغدادی» در مجلد اول [تاریخ بغداد ص ۲۵۲] بطور مختصر نقل کرده و اضافه نموده است: پس از آنکه «بحیرا» آن حضرت را شناخت، دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: این بزرگوار، سید عالمیان و رسول رب العالمین است و خدا او را برای جهانیان رحمت قرار داده است.

(۳) [همان کتاب ص ۸۲] به سند خود، از «نفسه بنت منیه»، خواهر «یعلی بن منیه»، روایت کرده است، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سن بیست و پنج سالگی رسید، «ابو طالب» خطاب به آن حضرت، عرض کرد: من مرد تهیدستم، ثروتی ندارم و روزگار هم بر من تنگ گرفته است. اینک قافله قوم تو عازم شام فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۵

است و «خدیجه بنت خویلد»، افرادی را استخدام کرده تا مال التجاره او را به شام برده و به فروش برسانند، مناسب می دانم هر گاه خودت را به او معرفی کنی و آمادگی خود را برای فروش مال التجاره اش ابراز نمائی، تو را زودتر از دیگران، برای فروش مال التجاره اش، استخدام خواهد کرد. گفتگوی عمو و پسر برادر، به اطلاع خدیجه رسید. خدیجه شادمان شد و پیام فرستاد من تو را (محمد)، به استخدام «مال التجاره» خود می پذیرم و دو برابر آنچه را به دیگران در مقابل کارکردشان می پردازم، به تو پرداخت خواهم کرد.

(۱) در حدیث دیگر چنین آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه با «میسره»، غلام خدیجه، عازم شام شد، عموهای آن حضرت سفارش های زیادی درباره مواظبت کردن از آن حضرت به اهل قافله نمودند. قافله حرکت نمود، بیابان ها و کوهها و درهها را پشت سر گذاشت تا وارد «بصری» شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و «میسره»، در زیر سایه درختی قرار گرفته بودند، «نسطور» راهب که آنها را مشاهده کرد، گفت:

در زیر این درخت، جز پیغمبر، انسان دیگری نمی آید. سپس از «میسره»، پرسید: آیا در میان دیدگانش قرمزی مشاهده می شود: گفت: آری، قرمزی مشاهده می گردد و عارضی هم نیست، بلکه همواره این اثر در چشمان او هویدا است.

«نسطور» گفت: آری، او پیغمبر و «خاتم الانبیاء» است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فروش مال التجاره اش با مردی در خصوص پاره ای از آنچه فروخته بود مشاجره ای برایش اتفاق افتاد، مرد مشاجره گر خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: اگر خود را ذیحق می دانی به «لات» و «عزی» - دو بت معروف - سوگند یاد کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچگاه به نام آنها سوگند یاد نمی کنم و به تو هم دستور می دهم، از آنها اعراض کنی! آن مرد در پاسخ گفت: امر همان است که تو می گوئی. پس از این خطاب، آن مرد به «میسره» گفت: به خدا سوگند! این بزرگوار، همان پیغمبری است که بزرگان ما اوصاف او را در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۶
کتابهایشان متذکر شده اند.

(۱) «میسره» گوید: در نیمروز که هوا به شدت گرم می شد، دو فرشته را مشاهده می کردم که سایه بر سر او افکنده و او را از گرمای خورشید، نگه می داشتند. باری «میسره» همه این احوال را از آن حضرت مشاهده کرده بود و خدای تعالی محبت آن حضرت را در دل «میسره» آنچنان افکنده بود که بنده وار خدمت می کرد.

بالاخره مال التجاره ای که در اختیار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و «میسره» بود، بفروش رسید و دو برابر آنچه دیگران فروخته بودند، سود بردند.

در بازگشت، به «مرّ الظهران» رسیدند و «میسره» اظهار داشت: ای محمد! از اینجا هر چه زودتر، به دیدار خدیجه برو و او را از آنچه

خدای تعالی به برکت وجود تو، به وی ارزانی داشته است، آگاه ساز تا از چگونگی گنجی که عاید او شده است، خبردار گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشنهاد او عمل کرد و در نیمروز که وارد مکه شد، همان زمان، خدیجه در جایگاه رفیعی که ویژه او بود در استراحت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوار بر شتر در حالی که دو فرشته بر او سایه افکنده بودند، مشاهده کرد و کنیزان خود را از این جریان خبردار کرد، همگی از دیدن آن صحنه اظهار شگفتی نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شتر خود را عقال کرده، وارد خانه خدیجه شد و از سودی که از فروش مال التجاره، عاید خدیجه شده بود به وی اطلاع داد.

خدیجه اظهار خوشوقتی نمود و در این حال، «میسره» هم وارد شده و خدیجه پیشدستی کرد و آنچه را از سایه افکندن دو فرشته بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بود (و اینکه تنها من شاهد این جریان نبودم بلکه کنیزان هم آنرا دیده‌اند) به اطلاع «میسره» رسانید. «میسره» اظهار داشت: من این جریان را پیش از تو، یعنی از موقعی که از شام بیرون آمدم، مشاهده کردم. در ضمن آن خبری که «نسطور» راهب داده بود و گزارشی از درگیری رسول الله صلی الله علیه و آله با آن مرد بازاری و سخن او درباره نبوت حضرتش را به اطلاع خدیجه رسانید. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله با سود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۷

سرشاری که عایدش شده بود، از سفر شام بازگشت و خدیجه هم حقی که برای آن حضرت مقرر داشته بود، دو برابر آنرا به وی، تقدیم کرد.

(۱) [الاصابه ۱ / قسم ۳ / ۱۸۱] «هیثم بن عدی» در «الاجبار» خود، از «سعید بن عاص» نقل کرده است، در روز جنگ بدر که «أبو العاص بن سعید بن عاص» کشته شد، در آن هنگام، من در دامن عموم، «ابان بن سعید بن عاص»، و تحت کفالت او بودم. «ابان» به عنوان خرید و فروش و بازرگانی به شام رفت و مدت یک سال سفرش به طول انجامید. معمول وی آن بود همواره نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می‌گفت؛ پس از بازگشت از سفر شام، نخستین سؤالش آن بود که: محمد چه کرد؟ عموم «عبد الله» گفت: وی در بهترین عزت و ارجمندی به سر می‌برد و کارش بالا- گرفته است! «ابان» سکوت کرد و طبق معمول، به وی ناسزا نگفت! پس از آن، غذائی ترتیب داد و بزرگان بنی امیه را به میهمانی خود دعوت نمود و خطاب به آنان، گفت: من در این مسافرت، در قریه‌ای سکونت داشتم که در آنجا راهبی بود، بنام «بکاء» که مدت چهل سال از صومعه خود که در بلندی قرار داشت، به پائین نیامده بود؛ در یکی از روزها که از صومعه به پائین آمد، مردم که این عمل بر خلاف انتظار را از وی مشاهده کردند، او را گرفته و نگران بودند تا علت فرود آمدنش را از صومعه توضیح بدهد. من از فرصت استفاده کرده از مردمی که گرد او بودند، درخواست کردم تا به من اجازه دهند در خلوت حاجتم را به او بگویم، پس از آنکه با وی خلوت کردم، گفتم: مردی از ما، خروج کرده و خود را رسول خدا میدانند و ادعای نبوت دارد. راهب پرسید: نام او چیست؟ گفتم: اسم او «محمد» است. پرسید: از چه وقت خروج کرده است؟

گفتم: مدت بیست سال است که بر اریکه نبوت تکیه زده است. گفت: می‌خواهی اوصاف او را برای تو بازگو کنم؟ گفتم: آری! سپس اوصاف او را بدون اندک خطائی، برای من توضیح داد. و اضافه کرد، به خدا سوگند! او پیغمبر این امت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۸

است؛ به خدا سوگند! او ظهور می‌کند و دینش جهانگیر می‌شود. این سخن را گفت و وارد صومعه‌اش شد و گفت: سلام مرا به او ابلاغ کن! این پیشآمد در روزگار حدیثیه اتفاق افتاده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۸ / ۲۳۱] از «أبو سفیان بن حرب» روایت کرده است که گفت: در محل «غزه» یا «أیلیا» همراه با «امیه بن ابی صلت» بودم در هنگام بازگشت از آن محل، خطاب به من، گفت: ای ابا سفیان! (و حدیث را ادامه داد تا آنجا که گفت) در کتابهایی که در اختیار دارم به این حقیقت رسیده‌ام که پیغمبری از سرزمین ما، مکه مکرمه، مبعوث خواهد شد؛ از قرائن چنان

بدست آوردم که آن پیغمبر، من باشم و در این گمان که مرا به خود مشغول ساخته بود، شکی نداشتم ولی پس از آنکه با علماء و آگاهان گفتگو کردم به این نتیجه رسیدم که آن پیغمبر، از خاندان «عبد مناف» است، با پیوند «عبد مناف» که تماس یافتم، کسی را که سزاوار این مقام باشد، بهتر و شایسته‌تر از «عتبه بن ربیع» ندیدم. هنگامی که با وی ملاقات کردم و نسب و مدت عمر او را از وی جویا شدم، معلوم شد سن او از چهل سال تجاوز کرده و وحی از سوی خدا به او، نازل نشده است.

«ابو سفیان» گفت: روزگاری از این گفتگو گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث گشت و وحی الهی به او نازل شد، همان زمان با قافله‌ای از قریش، به عنوان بازرگان، آهنگ یمن کردم، در مسیر به «امیه بن ابی صلت» برخورد کردم و با تمسخر و استهزاء به او گفتم: ای امیه! پیغمبری که در انتظارش بودی، ظهور کرده است. «امیه» گفت: ای ابا سفیان! آری، او پیغمبر بر حق است، از وی پیروی کن! گفتم: اگر او پیغمبر بر حق است، پس تو چرا از وی پیروی نمی‌کنی؟ گفت: از زنان «ثقیف» حیا می‌کنم، چه آنکه همواره به آنها می‌گفتم، من همان پیغمبری هستم که باید ظهور کند؛ اکنون اگر از وی پیروی نمایم، خواهند گفت: «امیه» با همه موقعیتی که دارد، از جوانی از پیوند «عبد مناف» پیروی کرده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۶۹

است، سپس اضافه کرد: ای ابا سفیان! می‌بینم که اگر با وی مخالفت کنی، گردن تو را مانند بزی می‌بندند و تو را به نزد او می‌برند، در آنحال، او هر گونه، فرمانی که بخواهد در باره تو صادر می‌کند.

«هیثمی» گوید: این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۸ / ۲۳۲] از «جبیر بن مطعم» نقل کرده است، از اینکه مردم قریش، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار می‌رسانیدند، ناراحت می‌شدم، هنگامی که متوجه گشتم، آنان در صدد کشتن او برآمده‌اند، از مکه بیرون رفته به یکی از دیرها رسیدم، اهل دیر به بزرگ خود، ورود مرا اطلاع دادند. وی دستور داد، سه شبانه‌روز از من پذیرائی کنند. اهل دیر که اقامت او را پس از این مدت، دیدند. با رئیس خود ملاقات کرده و گفتند: از وضع و حال او پیداست که می‌خواهد در اینجا ماندگار شود. وی گفت:

به او بگوئید، اگر خستگی راه، تو را ناراحت کرده است، رفتاری که شایسته تو بوده به انجام آوردم و اگر قصد ملاقات با کسی را داری، اینک زمان دیدار او فرا رسیده است و اگر بازرگانی، زمانش رسیده است که به بازرگانی خود پردازد.

اهل دیر پیام رئیس خود را به اطلاع «جبیر» رسانیدند. در پاسخ گفت: هیچیک از آنها که اظهار می‌دارید، قصدش را ندارم، اهل دیر پاسخ او را به اطلاع رئیس خود رسانیدند. وی گفت: از پاسخ او برمی‌آید که کار مهمی دارد، از او پرسید، پس قصد تو چیست؟ اهل دیر با وی ملاقات کرده و علت اقامتش را جویا شدند. گفت:

پسر عموی من در سرزمین ابراهیم، ادعای پیغمبری کرده است و در این رابطه، مردم او که چنین انتظاری از او نداشتند، تصمیم گرفته‌اند تا او را از پای در آورند و من برای آنکه شاهد کشتن او نباشم، از مکه بیرون آمده‌ام. اهل دیر جریان قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از وی شنیده بودند، بحضور رئیس خود ابلاغ داشتند. رئیس دیر گفت: وی را نزد من آورید. به مجردیکه «جبیر» بحضور او رسید، جریان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۰

ادعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تصمیم قتل او را به اطلاع وی رسانید،

(۱) رئیس گفت: آیا از اینکه او را می‌کشند بیمناکی؟ گفتم: آری! رئیس گفت: اگر عکس او را به تو نشان دهم، او را خواهی شناخت؟ «جبیر» گفت: آری، به تازگی او را دیده‌ام. آنگاه عکسهای چندی که پرده بر روی آنها کشیده شده بود، یکی بعد از دیگری، به وی نشان داد. او از شناخت آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. تا اینکه عکس دیگری را که در پس پرده پنهان بود، به

«جبر» نشان داد، «جبر» پس از دیدن عکس، گفت:

چیزی را شبیه‌تر به چیز دیگر از این صورت، نسبت به عموزاده‌ام، ندیده‌ام، آری! اندامی که در عکس مشاهده می‌شود، مساوی با اندام او، و جسد آن، برابر با جسد او، و تفاوت میان دو شانه این عکس، برابر با تفاوت میان دو شانه اوست.

رئیس دیر گفت: آیا باز هم از کشته شدن او بیمناکی؟ در پاسخ گفتم: بر خلاف انتظار او را کشته و از ریختن خون او آسوده خاطر گردیده‌اند. رئیس دیر اظهار داشت: به خدا سوگند، او کشته نمی‌شود بلکه هر که را بخواهد می‌کشد؛ آری، او پیغمبر است و خداست که او را به پیغمبری برگزیده است، اینک، حق تو بر ما واجب است؛ بنابراین در برابر آنچه برای تو ابراز می‌شود، درنگ کن و هر چه را می‌خواهی از دست بده.

این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۱

(۱)

باب شانزدهم بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بهترین قرن‌ها اتفاق افتاده است و موجبات رانده شدن جن را به وجود آورد

(۲) [مسند احمد حنبل ۳۷۳/۲] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بعثت من در بهترین قرن‌هاست، قرن‌ها یکی بعد از دیگری، آغاز شده است و همچنان ادامه داشته است تا به قرنی رسیده است که خود، در آن قرن، مبعوث گردیدم.

(۳) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۱۰] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد، جنیان از رفتن به آسمان رانده شدند و هدف ستارگان قرار گرفتند.

معمول گروهی از مردم آن روزگار آن بود که هر گاه می‌خواستند از سرانجام خود یا آینده دیگری اطلاع پیدا کنند، جایگاهی را ویژه قبیله‌ای از جن، تهیه می‌کردند و به سخنان آنان که مربوط به آینده آنها بود، گوش فرا میدادند. در این هنگام، بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خوف و بیمی برای مردم بوجود آورد، نخستین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۲

مردمی که از واقعه، ناخودآگاه، بیمناک شدند، مردم «طائف» بود، اینان برای رفع نگرانی خویش، شتر و گوسفند قربانی می‌کردند و هر روز به این عمل می‌پرداختند تا جائی که نزدیک بود آنچه در اختیار ایشان بود، همه از دست برود و از آنجا که از کار خود نتیجه نگرفتند، از قربانی کردن، خودداری نمودند و چنان می‌پنداشتند که این پیشآمد از بلاهای آسمانی است و پس از اندک تأملی، خطاب به یکدیگر می‌گفتند: هر گاه این پیشآمد از نوع گرفتاریهای آسمانی باشد چگونه است که آثار بلا در آسمان به وجود نیامده و راههای آسمان همچنان به حال پیشین خود، باقی است؟ شیطان در پاسخ آنها گفت: بدیهی است که اینگونه ناراحتی و بیمناکی، مربوط به زمین است و رابطه‌ای با آسمان ندارد. اینک برای دریافت واقعیت آن، از هر بخشی از زمین، مقداری خاک تهیه کرده به حضورم بیاورید، به دستور او، از هر نقطه زمین، مقداری خاک برای او آوردند، او یک‌یک آن خاکها را می‌بویید و دور می‌ریخت تا به خاک «تهامه» (مکه) رسید، آنرا بوئیده و گفت: هر گونه پیشآمدی اتفاق بیفتد، از این سرزمین است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۳

(۱)

باب هفدهم پیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نجاشی و ایمان آوردن او

(۲) [مسند احمد حنبل ۱ / ۴۶۱] به سند خود، از «ابن مسعود» روایت کرده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را که هشتاد مرد بودند، از قبیل «عبد الله بن مسعود»، «جعفر بن ابیطالب»، «عبد الله بن عرفطه»، «عثمان بن مظعون» و «ابو موسی» را بسوی «نجاشی» گسیل داشت، همزمان، مردم قریش هم «عمرو بن عاص» و «عمارۀ بن ولید» را با هدیه به سوی او، گسیل داشتند. به مجردی که این دو تن، بحضور «نجاشی» رسیدند، سجده کردند سپس در جانب راست و چپ نجاشی قرار گرفتند و گفتند: گروهی از عموزادگان ما، وارد سرزمین شما شده‌اند و از آئین ما دست برداشته‌اند. «نجاشی» گفت: آنان کجا هستند؟ گفتند: در حال حاضر در سرزمین شما به سر می‌برند، آنها را بحضور خود دعوت کن! «نجاشی» مأموری را گسیل داشت تا آنها را به حضور بیاورد.

«جعفر» از همراهان خود خواست تا به او اجازه دهند که شخصا با «نجاشی»، به صحبت پردازد. آنها پیشنهاد او را پذیرفتند. فرستادگان رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۴

خدا صلی الله علیه و آله عازم دربار «نجاشی» شدند، به مجردیکه «جعفر» بحضور «نجاشی» رسید، سلام کرد و طبق معمول، در برابر او سجده نکرد! درباریان، خطاب به او گفتند: چرا در برابر «نجاشی» سجده نکردی؟ در پاسخ گفت: ما برای غیر خدا سجده نمی‌کنیم! «نجاشی» گفت: با دستور چه کسی برای غیر خدا، سجده نمی‌کنی؟ «جعفر» در پاسخ گفت: خدای عزّ و جلّ، رسولی را برای ما مبعوث کرده است و به ما دستور داده که جز برای خدا، برای دیگری سجده نکنیم، گذشته از این، به ما فرمان داده است تا نماز بخوانیم و زکات بدهیم.

(۱) «عمرو بن عاص» خطاب به «نجاشی»، گفت: عقیده ایشان درباره «عیسی بن مریم» بر خلاف عقیده شماست! «نجاشی» پرسید: شما درباره «عیسی بن مریم» و مادر او چه می‌گویید؟ «جعفر» گفت: ما در حق «حضرت عیسی علیه السلام» همان سخنی را می‌گوییم که خدای تعالی فرموده است: «عیسی»، کلمۀ الله و روح اوست که خدا آنرا در رحم «عذرای بتول» که دست بشری هرگز به دامن پاک او، نرسیده است، قرار داد و خدا او را فرزند خود می‌داند.

در آنحال، «نجاشی»، چوب دستی که در برابرش به زمین افتاده بود، برداشت و به دست گرفت و خطاب به مردم حبشه و کشیش‌ها و راهبها، گفت: به خدا سوگند! اینها درباره «عیسی» بیشتر از آنچه ما معتقدیم، معتقدند! سپس اضافه کرد: آفرین بر شما! و بر کسی که از سوی او، بدینجا آمده‌اید و من گواهی می‌دهم، آن شخص رسول خداست و همان بزرگواری است که اوصاف و ویژگیهای او را در انجیل خوانده‌ایم و او رسولی است که «عیسی بن مریم» بعثت او را به پیروان خویش، مژده داده است. و به دنبال اعترافی که کرد، خطاب به «جعفر» و همراهان او گفت: هر کجا می‌خواهید منزل بگیرید و به خدا سوگند، هر گاه موقعیت سلطنت من مانع نمی‌شد بحضور حضرت می‌رسیدم و کفشهای او را در برابرش مرتب کرده و حبل انقیاد او را به گردن خویش، می‌افکندم!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۵

سپس دستور داد هدیه‌های آن دو تن را باز گردانند. گفتگوها تا به اینجا که به پایان رسید، «عبد الله بن مسعود» با شتاب تمام، از همراهان خود، جدا شد تا جنگ بدر را دریابد و معتقد بود هر گاه بمیرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او، از خدای تعالی، آمرزش می‌خواهد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۶

(۱)

باب هیجدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ فرزندان آدم و حبیب خدا و برترین آفریدگان و خلیل خدا و محبوب‌ترین و گرامی‌ترین آفریدگان در پیشگاه خدای تعالی است

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در باب برتری پیغمبر ما از همگی آفریدگان، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ فرزندان آدم، در روز قیامت، منم و نخستین کسی هستم که در آن روز از قبر بیرون می‌آید و اولین کسی هستم که شفاعت می‌کنم و نخستین فردی هستم که خدا شفاعتم را می‌پذیرد.

(۳) [صحیح ترمذی ۱۹۵/۲] به سند خود، از «ابو سعید» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز که برپا می‌شود، من بزرگ فرزندان آدم علیه السّلام می‌باشم و به این بزرگی، به خود نمی‌بالم و لوای حمد، در اختیار من است و به آن نمی‌بالم و حضرت آدم علیه السّلام و پیغمبران دیگر، در آن روز در زیر لوای من، قرار دارند و من نخستین کسی هستم که در روز قیامت از خاک سر برمی‌آورم و به این هم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۷

مباهات نمی‌کنم.

(۱) [همان کتاب ۲/۲۸۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که گروهی از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله در انتظار تشریف‌فرمائی آن حضرت بودند، طولی نکشید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد و نزدیک به آنان که رسید متوجه شد با یکدیگر گفتگو دارند، در مسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی اصحاب خود راهی می‌گشت، گفتگوهای آنان را به این شرح شنید:

یکی می‌گفت: شگفت آنست که خدا، خلیلی از آفریدگان خود برای خویش برگزیده است و به راستی آن خلیل، ابراهیم علیه السّلام است. دیگری گفت:

شگفت آورتر، آنکه با موسی علیه السّلام سخن گفته است. دیگری گفت: مهمتر آن است که عیسی علیه السّلام «کلمه الله» و روح اوست، دیگری گفت: بالاتر از اینها، حق تعالی، حضرت آدم علیه السّلام را از میان آفریدگان خویش برگزیده است.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها وارد شد و سلام کرد و فرمود: سخنان و اظهار شگفتی‌های شما را شنیدم، بدیهی است حضرت ابراهیم علیه السّلام، خلیل الله و موسی، نجی الله و عیسی، روح الله و کلمه او بود و آدم، صفی الله است. در عین حال، تفاوت میان من و آنها، آن است که من حبیب خدایم و تنها به این موضوع، افتخار می‌کنم. در روز رستاخیز، پرچمدار حدم و به این نمی‌بالم و نخستین کسی هستم که در روز قیامت از گناهکاران، شفاعت می‌کنم و شفاعت من، مقبول پیشگاه خدا است و به این هم، افتخار نمی‌کنم و نخستین کسی هستم که حلقه در بهشت را به حرکت در می‌آورم و خدای تعالی، در بهشت را به روی من می‌گشاید و من همراه با مؤمنان فقیر و تهیدست، وارد بهشت می‌شوم و به این هم، نمی‌بالم و من از گذشتگان و آیندگان در پیشگاه خدا گرامی‌ترم و به این هم، فخر نمی‌کنم.

(۲) [کنز العمال ۶/۱۰۴] با توجه به حدیث مزبور، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۸

خدای تعالی حضرت ابراهیم علیه السّلام را به مقام خلت و حضرت موسی علیه السّلام را برای مناجات با خود، مفتخر گردانید و مرا حبیب خود قرار داد و در این رابطه فرمود:

سوگند به عزّت و جلالم! حبیبم را، بر خلیل و نجی خودم، برتری می‌دهم.

این حدیث را «بیهقی» در ضمن گفتگوئی از شعبه‌ها و مراتب ایمان، از «ابو هریره» روایت کرده است.

(۱) [مسند احمد حنبل ۱/۳۹۵] به سند خود، از «معمر» در ذیل آیه شریفه وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا نقل کرده است، «عبد الملک بن عمیر» از «خالد بن ربیع» او هم، از «ابن مسعود» روایت کرده است که خدای تعالی در این آیه شریفه می‌فرماید: خداست که صاحب شما را به مقام خلت برگزیده است. و مراد از «صاحب»، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۲/۳۰۱] به سند خود، از «عبد الله» نقل کرده است که به راستی، خدای تعالی، حضرت ابراهیم علیه السلام را به مقام خلت برگزید و صاحب شما را خلیل خود، قرار داد. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت، بزرگ فرزند آدم است سپس این آیه را تلاوت کرد: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ امید است که پروردگارت، تو را به مقام محمود نایل گرداند.

(۳) [کنز العمال ۶/۱۱۴] از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که خدای تعالی، مرا خلیل خود قرار داد.

این حدیث را «حاکم» در کتاب «المستدرک»، از «جندب» روایت کرده است.

(۴) [همان کتاب ۶/۱۱۴] چنین آورده است، هنگامیکه حضرت آدم علیه السلام مرتکب «ترک اولی» شد و از عمل خویش پشیمان گشت، در مقام تضرع، گفت:

پروردگارا! از تو می‌خواهم، بحق محمد صلی الله علیه و آله، مرا بیامرزی! خدای تعالی از وی پرسید: چگونه محمد را شناختی، حال آنکه هنوز او را نیافریده‌ام؟ در پاسخ به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۷۹

عرض رسانید: هنگامیکه مرا به دست خود آفریدی و از روح خودت، در من دمیدی، سر بالا بردم و بر قائمه‌های عرش، این جمله را مشاهده کردم: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» دانستم به غیر از محبوب‌ترین آفریدگانت، دیگری را در ردیف نام خودت، متذکر نمی‌شوی! خدای تعالی در پاسخ وی فرمود: راست گفتی، ای آدم! او، محبوب‌ترین آفریدگان من است. و هر گاه مرا به حق او بخوانی، گناهان تو را می‌آمرزم. و هر گاه وجود محمد صلی الله علیه و آله، منظور من نبود، تو را نمی‌آفریدم! این حدیث را «ابو داود طیالسی»، «سعید بن منصور»، «ابو نعیم»، «حاکم»، «بیهقی» و «ابن عساکر» از «ابن عمر» روایت کرده‌اند.

(۱) [فیض القدير ۴/۱۰۷] در متن حدیث مزبور چنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته‌ای بر من نازل شد و گفت: همواره از کردگار توانا درخواست داشتم تا مرا به ملاقات شما، مفتخر سازد. اینک، همان هنگام فرا رسیده است (به روایت دیگر، به من اجازه داد تا حضور مبارک شریفاب شوم) به شما مژده می‌دهم که در پیشگاه خدا، گرامی‌تر از شما، آفریده نشده است.

این حدیث را «ابن عساکر» نقل کرده است.

(۲) [سنن دارمی ۱/۲۶] به سند خود، از «انس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز، نخستین کسی هستم که از قبر ظاهر می‌شوم و نخستین کسی هستم که پیشوائی اهل محشر را به عهده دارم و هنگامی که مردم محشر ساکت شوند، برای آنها به ایراد خطابه می‌پردازم. و هر گاه بر اثر گناهایی که انجام داده‌اند در زندان قیامت گرفتار گردند، به شفاعت آنان اقدام می‌کنم و هر گاه از خود و اعمالشان ناامید گردند، آنان را به رحمت خدا، مژده می‌دهم. کلیدهای روز رستاخیز، در اختیار من است. در آن روز، در پیشگاه خدای تعالی، از همه آفریدگان، برتر و والامقام‌ترم. در آن روز، هزار تن خدمتکار سپید اندام که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۰

بدنهایشان مانند مروارید غلطان می‌درخشد، گرداگرد مرا فرا گرفته‌اند.

پیش از این، در باب دوم، ضمن حدیثی که «سیوطی» در «الدر المنثور»، از «ابن عباس» نقل کرده است که من پرهیزگارترین فرزند آدم، و گرامی‌ترین ایشان، در پیشگاه خدا هستم و به این هم، نمی‌بالم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۱

(۱)

باب نوزدهم خدای تعالی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پنج صفت ارزنده ارزانی داشته که به کسی از آفریدگان پیش از او

مرحمت نکرده است و آن حضرت را با داشتن شش صفت ویژه بر انبیای دیگر برتری داده است

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «تیمم» در ذیل حدیث دوم، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پنج صفت از سوی خدا به من ارزانی شده است که به هیچیک از پیغمبران پیشین، آن اوصاف، داده نشده است:

۱- از فاصله یک ماه راه، خوف از من، در دل دشمنانم قرار می‌گیرد.

۲- زمین را خدای متعال برای من وسیله سجده و طهارت قرار داده است؛ بنا بر این هر مردی از امت من، در هر کجا که وقت نماز را ادراک نماید، باید نماز را بجای آورد.

۳- غنیمت‌های جنگی را برای من، حلال کرده است؛ حال آنکه برای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۲

هیچیک از پیغمبران پیشین، حلال نبوده است.

۴- شفاعت روز قیامت در اختیار من است.

۵- هر پیغمبری بر قوم خود، مبعوث گشته بود، تنها منم که بر عموم مردم، مبعوث گردیده‌ام.

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «المساجد»، در ذیل حدیث هفتم، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با در اختیار داشتن شش خصلت، والاتر از انبیاء دیگر می‌باشم:

۱-

جوامع کلم

در اختیار من در آمده است.

۲- از ترس و خوفی که از من، در نهاد دشمنانم پدید می‌آید، بر آنها چیره می‌گردم.

۳- غنیمت‌های جنگی برای من حلال شده است.

۴- زمین وسیله سجده و طهارت من است.

۵- بر همه مردم مبعوث گردیده‌ام.

۶- پیغمبری با من پایان یافته است (خاتم الانبیاء هستم).

(۲) [مسند احمد حنبل ۱/ ۹۸] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خصلتهائی حضرت پروردگار به من اعطا کرد که به هیچیک از پیغمبران دیگر، آن صفات را عنایت نفرمود. پرسیدم:

آن صفات کدام است؟ در پاسخ فرمود: بر اثر ترسی که از من در دل دشمنانم ایجاد می‌شود، بر آنها چیره می‌گردم؛ کلیدهای زمین در اختیار من در آمده است؛ به نام «احمد» موسوم گردیده‌ام؛ خدای تعالی، خاک را وسیله طهارت من قرار داده است؛ پیروان مرا از بهترین پیروان، مقّرر داشته است.

(۳) [مشکل الآثار ۲/ ۱۶۳] به سند خود، از «مجاهد مکی» از «ابو هریره» روایت کرده است، در یکی از جنگها (غزوات) که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۳

می‌کردیم، در شبی از شبها، عازم محلی شدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا به استراحت می‌پرداخت، بر خلاف انتظار، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در استراحتگاهش مشاهده نکردم،

(۱) با خود گفتم ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اقامه نماز از استراحتگاهش بیرون رفته باشد، از اینرو بسوی

راست و چپ آن محل، نگاه می‌کردم که درختی را دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر آن درخت، به اقامه نماز مشغول است. به جانب آن درخت، رهسپار شدم. همزمان، مردی را دیدم که او هم مانند من، تصمیم به دیدار حضرت را داشت. سرانجام هر دو تن، پشت سر مبارک ایستاده و به نماز حضرتش اقتدا کردیم، به قدری که خدا اراده کرده بود، به نماز خود ادامه داد؛ به دنبال یکی از نمازها به حالت سجده در آمد و آنقدر سجده‌اش طولانی شد که پنداشتم در گذشته است! با سرعت از محل خود حرکت کرده در برابر حضرتش قرار گرفتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حال از ما سؤالاتی کرد، ما هم، از آن جناب پرسش‌هایی نمودیم، سپس فرمود: در نماز امشب که به من اقتدا نمودید، آیا عملی بر خلاف انتظار از من مشاهده کردید؟ عرض کردیم:

آری، در میان نماز سجده‌ای طولانی به جای آوردید که پنداشتیم از دنیا رحلت کرده‌اید! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ ما، فرمود: در این دنیا خدای تعالی پنج گونه عطیه به من ارزانی داشته است که به هیچیک از پیغمبران گذشته، آن عطایا را مرحمت نفرموده است:

۱- نبوت من عمومی است و بر همگان، سرخ پوست باشد یا سیاه پوست، مبعوث گردیده‌ام. حال آنکه پیغمبران پیش از من، یا بر خاندان خودشان مبعوث شده‌اند، یا بر اهل قریه‌ای که در آنجا ساکن بوده‌اند.

۲- بر اثر ترسی که از من در دل دشمنانم پیدا می‌شود، آنچنانکه مسیر یک ماه، از پس و پیش، بیمناک می‌شوند و من بر آنها پیروز می‌گردم.

۳- غنیمت‌های جنگی و خمس‌های اموال برای من حلال شده است؛ حال

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۴

آنکه بر پیغمبران پیش از من حلال نبوده است و بر آنها لازم بوده که غنائم جنگی را در محلی گرد آورند و آتش سپید رنگی از آسمان به زیر می‌آمد و آنها را طعمه خود قرار می‌ساخت.

(۱) ۴- زمین را سجده‌گاه و وسیله طهارت من قرار داد، تا هر کجا که بخواهم، بتوانم نماز بگذارم.

۵- مقام ویژه‌ای به من اعطا نموده و من آنرا برای شفاعت امتم در روز قیامت ذخیره کرده‌ام.

«مجاهد» گفته است، «ابو هریره» گفت: رفیق من افضل از من بود، اینک به خاطر ندارم کدام یک از فضائلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرمود: برتر از دیگری است و یا آخرین فضیلت این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آرزومندم در میان امت من، کسی نباشد که اندک شرکی نسبت به خدای تعالی داشته باشد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۵

(۱)

باب بیستم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ پیغمبران و پیشوای آنان بود و آنها به او ایمان داشتند

(۲) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۵۴۶] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که بزرگ پیغمبران پنج تن‌اند و محمد صلی الله علیه و آله، بزرگ آن پنج تن می‌باشد و آنان عبارتند از: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۱۰۸] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من، سید پیغمبرانم، هنگامی که آنان به نبوت مبعوث می‌شوند، پیش از آنها هستم و هنگامی که وارد صحرای محشر می‌شوند، مژده‌دهنده آنهایم. هنگامی که از کار خود مأیوس می‌شوند، بشارت‌دهنده آنانم. هنگامی که آنان سر به سجده می‌گذارند، و موقعی که اجتماع می‌کنند، نزدیکتر از همه آنها،

به خدا می‌باشم.

هنگامی که لب به سخن می‌گشایم، خدای تعالی گفته مرا تصدیق می‌کند و شفاعت مرا درباره بزهکاران می‌پذیرد و هر گونه سؤالی که از او داشته باشم، پاسخ مرا می‌دهد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۶
«ابن نجار» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۶۱۴] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است که گفت: خدای تعالی خطاب به حضرت عیسی علیه السّلام، فرمود: ای عیسی! به محمد، ایمان بیاور و به هر یک از پیروانت، دستور بده اگر روزگار او را دریابند، به آئین او ایمان بیاورند. چرا که اگر وجود محمّد، منظور نظر نبود، آفریدگان را نمی‌آفریدیم! و اگر وجود محمّد نبود، بهشت و دوزخ را نیز نمی‌آفریدیم! هنگامی که عرشم را بر روی آب بوجود آوردم، حالت اضطرابی به آن دست داد، با خامه قدرت بر روی آن، نگاشتم: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و همین جمله، اضطراب عرش را آرام ساخت.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۶۱۷] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که در یکی از سفرها، در رکاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم، در مسیر خود به منزلگاهی رسیدیم و در آن بیابان به مردی برخورد کردیم که می‌گفت: «پروردگارا! مرا از امت محمد قرار بده که آنان مورد رحمت تو قرار گرفته و بزهکاریشان بخشیده شده است و از ثواب تو برخوردارند» «انس» گوید: برای آنکه بیشتر از حال او خبردار شوم، نزدیکتر رفتم، مردی را که درازای اندام او از سیصد ذراع «۱» بیشتر بود. به مجردی که مرا دید، گفت: تو کیستی؟ در پاسخ گفتم: من «انس بن مالک»، خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

پرسید: رسول خدا کجاست؟ در پاسخ گفتم: او در آنجاست و گفتار تو را می‌شنود.

وی گفت: سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو برادرت «الیاس» ابلاغ سلام می‌نماید.

پس از این از حضورش مرخص شدم و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیده و جریان را به عرض رسانیده و از سوی «الیاس» ابلاغ سلام نمودم؛ در این حال، خود «الیاس» وارد شد، سلام کرده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله معانقه نمود آنگاه هر دو

(۱) ذراع، فاصله میان سرانگشتان تا آرنج است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۷

بزرگوار در کنار یکدیگر قرار گرفته و به گفتگو پرداختند. «الیاس» گفت: یا رسول الله، من تمام سال را با روزه به سر می‌برم و سالی یکبار، افطار می‌کنم و امروز مصادف با روز افطار من است، دوست دارم امروز را با حضور شما، افطار نمایم در این حال، مائده‌ای از آسمان که مرکب از نان، ماهی و کرفس بود، نازل شد، به خوردن غذا پرداختند و به من هم، از آن مائده، عنایتی فرمودند. پس از صرف غذا، نماز عصر را با اقتدای به رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جای آوردیم، «الیاس» با رسول خدا صلی الله علیه و آله وداع کرد و مرخص شد و چنان دیدم که بر ابری سوار بود و بسوی آسمان راهی گردید.

(۱) [سنن دارمی ۱/ ۱۱۵] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که در یکی از روزها، «عمر بن خطاب» با نسخه‌ای از تورات که در دست داشت، به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید: یا رسول الله! کتاب حاضر، نسخه‌ای از تورات است و حرف دیگری نزد. پس از آن، به خواندن آن پرداخت و در آن حال، چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد. «ابو بکر» که حضور داشت، گفت: مادرت به عزایت بنشیند! مگر متوجه نیستی از خواندن تو، چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است. «عمر خطاب» گفت: «پناه می‌برم به خدا از غضب او و از خشمناک شدن فرستاده او و اضافه کرد،

ما به خدا که پروردگار ماست خرسندیم و به اسلام که دین ماست خوشحالیم و به محمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر ماست شادمانیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: به خدایی که جان محمد در کف باکفایت اوست، هر گاه حضرت موسی علیه السلام آشکار گردد و شما از وی پیروی کنید و دست از آئین من بکشید، بدون شک از راه راست گمراه شده‌اید. و اینرا هم بدانید هر گاه موسی علیه السلام زنده بود و روزگار مرا دریافت می‌کرد، چاره‌ای نداشت جز آنکه باید به من ایمان می‌آورد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۸

(۱)

باب بیست و یکم پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت افزونتر از پیروان پیغمبران دیگر می‌باشند

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «ایمان» در باب سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله که من برای ورود مردم به بهشت، شفاعت می‌کنم، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: در روز رستاخیز، پیروان من از پیغمبران دیگر، افزونتر است و من نخستین پیغمبری هستم که حلقه در بهشت را به صدا در می‌آورم.

(۳) [همان کتاب] در باب مزبور، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من نخستین پیغمبری هستم که برای ورود مردم به بهشت، از آنان شفاعت می‌کنم و پیروان من در آن روز، از پیروان پیغمبران دیگر، افزونتر است.

(۴) [همان کتاب] در ذیل باب پیش، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نخستین پیغمبری هستم که شفاعت بهشتیان را عهده‌دار می‌شوم و گفته صدق هیچیک از پیغمبران را به اندازه گفتار صدق من

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۸۹

پذیرا نمی‌شوند. و بسا هست گفته یکی از پیغمبران درباره یک فرد از پیروانش را می‌پذیرند و بس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۰

(۱)

باب بیست و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۱ ۹۰ باب بیست و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است
ص: ۹۰

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب خاتم پیغمبران، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل من و مثل پیغمبران پیش از من: مثل مردی است که خانه‌ای را در کمال زیبایی که از هر جهت جلب توجه کند، بنیان نماید و در یکی از گوشه‌های آن بنا، محل خشتی را خالی بگذارد، مردمی که در گرداگرد آن عمارت به تماشا می‌پردازند، از محل خشتی که خالی مانده است، به شگفت می‌آیند و خطاب به صاحب خانه، می‌گویند چرا محل خشتی را در آنجا، خالی گذارده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیان مثل مزبور، فرمود: اینک در بنای وزین نبوت، من همان خستم که بنای عظیم نبوت از آن خالی است و من خاتم پیغمبران می‌باشم.

(۳) [صحیح مسلم] در کتاب «فضایل» در باب خاتم النبیین و با توجه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است، به سند خود، از «جابر» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل من و

مثل پیغمبران پیش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۱

از من: مثل مردی است که خانه‌ای را بنا می‌کند و آنرا به اتمام می‌رساند، تنها محل خشتی را در آن، خالی می‌گذارد. مردمی که وارد آن خانه می‌شوند، از خالی ماندن محل خشت مزبور، شگفت‌زده می‌شوند و علت آن را از وی می‌پرسند که چرا محل خشتی را خالی گذارده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ایراد مثل مزبور، فرمود: من همان خستم که بنیان عظیم نبوت، از آن خالی است. اینک من مبعوث شده‌ام تا محل خشت یاد شده را پر کنم. آری! من، خاتم پیغمبرانم.

(۱) [مسند احمد حنبل ۵/ ۳۹۶] به سند خود، از «حدیفه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان پیروان من، بیست و هفت تن، کذاب و دجالند و چهار تن از آنها، از زنان هستند. و من، خاتم پیغمبرانم و پس از من، پیغمبری از سوی خدا، برانگیخته نخواهد شد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۲

(۱)

باب بیست و سوم در مورد اینکه پیش آمده‌ای که اتفاق می‌افتاد پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت سر مبارک می‌دید و در تاریکی هم هر چه پیش می‌آمد مشاهده می‌کرد

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «صلوة» در باب اندرزی که امام در ضمن اتمام نماز برای مردم ایراد می‌کند، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: آیا مشاهده می‌کنید که اینجا قبله من است؟ سوگند به خدا! خشوع و رکوع شما از نظر من پوشیده نمی‌باشد و من شما را از پشت سر مشاهده می‌کنم.

(۳) [همان کتاب] در باب مذکور، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، پس از آنکه نماز را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آوردیم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر قرار گرفت و حقایقی درباره نماز و رکوع در نماز، بیان فرمود و اضافه کرد: من شما را از پشت سرم می‌بینم، همانگونه که از روبرو مشاهده‌تان می‌کنم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۳

(۱) [همان کتاب] در باب آراستن صفهای نماز، به سند خود، از «انس» روایت کرده است، آنگاه که هنگام اقامه نماز فرا می‌رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما توجه کرده، می‌فرمود: صفهای نماز را بخوبی آراسته کنید، زیرا من از پشت سرم شما را می‌بینم.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «صلوة» در باب دستور به نیکو انجام دادن نماز، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، در یکی از روزها که همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را بیای داشتیم، خطاب به یکی از حاضران فرمود: نماز را به خوبی بجای نمی‌آوری، آیا نماز گزار به خود توجه نمی‌کند که چگونه نماز را بجای می‌آورد؟ آری او برای خود نماز می‌گزارد. و اضافه فرمود: بخدا سوگند! من، شما را از پشت سرم آنچنان می‌بینم که در برابرم شما را مشاهده می‌نمایم.

(۳) [همان کتاب] در باب نهی از سبقت گرفتن بر امام جماعت، به سند خود، از «انس» روایت کرده است. در یکی از روزها که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز را به جماعت برگزار کرد پس از اتمام نماز به ما توجه کرده و خطاب به حاضران فرمود: ای مردم! من امام شما هستم، بنابر این در رکوع و سجود و قیام و سلام بر من پیشی نگیرید؛ چه آنکه من شما را از پشت سر و از برابرم مشاهده می‌کنم.

پس از این فرمود: سوگند به خدائی که جان من در دست اوست، هر گاه شما هم ببینید آنچه را که من دیده‌ام کمتر می‌خندید و

بیشتر می‌گیرید. پرسیدند: مگر چه دیده‌اید؟ فرمود: بهشت و دوزخ را مشاهده کردم.
 (۴) [تاریخ بغداد ۴/ ۲۷۲] به سند خود، از «عایشه» نقل کرده است گفت:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاریکی آنچنان می‌دید که در روشنائی مشاهده می‌نمود
 فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۴
 (۱)

باب بیست و چهارم در اینکه شیطان به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله مجسم نمی‌شود

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «علم» در باب بزهکاری کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تکذیب نماید، به سند خود، از «ابو هریره» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: فرزندان خود را به نام من بنامید و کنیه «ا» آنها را به کنیه من بخوانید و کسی که مرا در خواب ببیند، شخص مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من مجسم نمیشود و کسی که آگاهانه مرا تکذیب کند، به آتش دوزخ گرفتار خواهد شد.
 (۳) [همان کتاب] در کتاب «تعبیر» در باب کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
 کسی که مرا در خواب ببیند، قطعاً مرا دیده است؛ برای اینکه شیطان به صورت من مجسم نمی‌شود. و خواب مؤمن، چهل و شش جزء از اجزای پیغمبری است.

(۱) کنیه (با تقدیم نون بر یا) نامی است که آغاز آن برای مرد با «آب» مانند «ابو القاسم» و برای زن با «ام» مانند «ام کلثوم»، باشد.
 (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۵

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «رؤیا» به مناسبت فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله «کسی که مرا در خواب ببیند مرا دیده است»، به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: کسی که مرا در خواب ببیند، طولی نمی‌کشد که مرا در بیداری می‌بیند و در روایتی دیگر، چنان است که مرا در بیداری دیده است؛ برای اینکه شیطان به صورت من مجسم نمی‌شود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۶

(۱)

باب بیست و پنجم خدای متعال به پیغمبر خود غذا و آب می‌دهد

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «صوم» در باب روزه وصال، از «انس» روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روزه وصال «ا» نگیرید. گفتند: چگونه است که خود شما روزه وصال می‌گیرید؟ در پاسخ فرمود: من غیر از شما هستم؛ زیرا آب و غذای من، از سوی خدا تأمین می‌شود یا شب را به روز می‌آورم در حالی که از سوی خدا، خوراکی و آشامیدنی من تأمین می‌شود.
 (۳) [همان کتاب] در باب مزبور، به سند خود، از «ابو سعید» نقل کرده است که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: روزه وصال نگیرید و در صورتی که یکی از شما بخواهد به گرفتن چنان روزه‌ای اقدام کند، روزه خود را تا سحر افطار نکند.

در برابر نهی که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به روزه وصال شد، عده‌ای

(۱) روزه وصال، روزه‌ای است که افطار اول شب را به سحر متصل کنند یا دو روز پی در پی روزه بگیرند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۷

به عرض رسانیدند: شما که ما را از چنین روزه‌ای نهی می‌کنید، چرا خودتان به روزه وصال اقدام می‌فرمایید؟ فرمود: من از این نظر با شما مساوی نمی‌باشم؛ من شب را به روز می‌آورم در حالی که طعام دهنده‌ای است که مرا اطعام می‌کند و ساقی است که سقاییت مرا به عهده می‌گیرد.

(۱) [همان کتاب] در باب خودداری از صوم وصال، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از صوم وصال نهی کرد، یکی از مسلمانان خاطر نشان ساخت: چگونه ما را از صوم وصال باز می‌دارید با آنکه خود شما به گرفتن چنان روزه‌ای اقدام می‌فرمایید؟ در پاسخ فرمود: کدام یک از شما مانند من می‌باشید؟ حال آنکه من، بیتوته می‌کنم و پروردگارم، مرا غذا می‌دهد و به من آب می‌آشامد. «۱»

در عین حال، حاضر نشدند از صوم وصال خودداری کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها گفت: حال که چنین است یک روز در میان، به گرفتن روزه وصال اقدام نمایید، در این موقع بود که هلال شوال آشکار شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه طلوع شوال به تأخیر افتاده بود بیشتر از آنچه باید، به اطلاع شما می‌رسانیدم و نتیجه عدم اطاعت را که حاضر نشدند از صوم وصال خودداری کنند، برای آنها بیان می‌کردم.

(۲) [همان کتاب] به مناسبت باب مذکور، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مسلمانان دوبار به منظور تأکید فرمود: از روزه وصال خودداری کنید! یکی از حضار در پاسخ عرض کرد: اکنون که ما را از روزه وصال، نهی می‌کنید، پس چرا خودتان به روزه وصال اقدام می‌فرمایید؟ فرمود: من بیتوته می‌کنم و پروردگارم خوراکی و آشامیدنی مرا جبران می‌فرماید؛

(۱) منظور از بیتوته آن است که خدای تعالی نیروئی در پیغمبر به وجود می‌آورد که بتواند با استفاده نکردن از غذا و آب با روزه به سر برد و از عبادت پروردگار اظهار خستگی ننماید. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۸

بر شما لازم است تکلیفی که در خور تاب و توان شماست انجام دهید.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «صوم» در باب نهی از روزه وصال، به سند خود، از «انس» روایت کرده است در آغاز ماه مبارک رمضان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزه وصال گرفت و جمعی از مسلمانان هم به پیروی از آن حضرت، روزه وصال گرفتند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کرده آنها با خبر شد. خطاب به آنان فرمود:

اگر ماه رمضان ادامه پیدا می‌کرد، چنان روزه وصالی می‌گرفتم که اندیشمندان از چگونگی آن درمانده شوند. آری، شما مانند من نمی‌باشید. و یا فرمود: من مانند شما نمی‌باشم، من کسی هستم که پروردگارم مرا غذا می‌دهد و آب می‌آشاماند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۹۹

(۱)

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «اشربه» در باب شربت با برکت و آب مبارک، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است در یکی از سفرها، همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که هنگام نماز عصر فرا رسید و ما بیش از اندک آبی، همراه نداشتیم و همان مقدار را در ظرفی ریختیم، در این حال، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد و دست مبارک را در میان آن ظرف فرو برد و انگشتان را از یکدیگر جدا کرد و فرمود: برکت الهی را برای وضو گیران، از خداوند متعال خواهانم! بلافاصله مشاهده کردیم که آب از میان انگشتان مبارکش فواره می‌زند! در این موقع، مردم از آن آبها وضو گرفتند و رفع تشنگی نمودند. و از آنجا که دانستیم برکتی در آن آب نهفته است، تا جایی که توانستیم از آشامیدن آن آب دریغ نکردیم.

«سالم بن ابی جعد» گوید: از «جابر» پرسیدم: در آن روز چند تن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؟ در پاسخ گفت: هزار و چهارصد تن.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های نبوت در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۰

اسلام، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» رضی الله عنه روایت کرده است، در روز «حدیبیه»، تشنگی بر مردم روی آورد و در همان هنگام، دلو کوچکی از پوست، در حضور مبارک حضرت بود، همراهان به سوی آن دلو بسیج شدند، پیغمبر پرسید: علت هجوم شما بسوی این دلو چیست؟ در پاسخ گفتند: آبی در اختیار نداریم که با آن، وضو بگیریم و رفع تشنگی نمائیم و آبی که حاضر داریم همان است که در میان این دلو پوستی است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله، دست مبارکش را در میان آن دلو فرو برد، ناگهان آب از میان انگشتانش مانند چشمه جوشان، جاری گشت در این موقع، همگی از آن آب آشامیدیم و وضو گرفتیم.

- راوی گوید- از وی پرسیدم: در آن روز چند تن در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودید؟ «جابر» در پاسخ گفت: اگر صد هزار تن هم بودیم، آن آب، همگی ما را کفایت می‌کرد! لیکن در آن روز، ما صد و پانزده تن بودیم.

(۱) [مسند احمد حنبل ۳/ ۳۷۵] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است، در یکی از مسافرتها، در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، هنگام نماز فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: آیا در میان شما کسی هست که آب برای وضو داشته باشد؟ مردی که مقداری آب همراه داشت، بحضور مبارک شرفیاب گردید، حضرت فرمود: آب را در میان ظرفی بریزد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن آب وضو گرفت و همراهان از فرصت استفاده کرده از باقیمانده آن آب، وضو گرفته و می‌گفتند: تنها مواضع وضو را مسح کنید و به همین مقدار اکتفا نمائید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن آنها را شنید، فرمود: آرام بگیرید و شتاب نکنید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک را در میان آن ظرف فرو برد و فرمود: «وضوی کامل» بگیرید و به مسح تنها اکتفا نمائید.

«جابر» که در آن هنگام، نابینا بود، گفت: به خدائی که مرا نابینا آفریده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۱

است، می‌دیدم که چگونه آب از میان انگشتان مبارکش مانند فواره جاری می‌شد و حضرت دست از میان آن ظرف برنداشت تا همگان وضو گرفتند.

«اسود» که راوی حدیث است، اظهار می‌دارد چنین می‌پندارم، «جابر» گفت: افرادی که از آن ظرف، وضو گرفتند متجاوز از دویست تن بودند.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۶۹] به سند خود، از «ثابت» و او از «انس بن مالک»، روایت کرده است که به «انس» پیشنهاد کردم از عجائبی که خود شخصا دیده‌ای، بدون آنکه از کسی بشنوی، پاره‌ای از آنها را برای من، نقل کن. «انس» گفت: در یکی از روزها، رسول

خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جای آورد و پس از اتمام نماز به حالی قرار گرفت که در آن حال در انتظار آمدن جبرئیل بود، طولی نکشید «بلال» آمد و نماز عصر را اعلام کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضار فرمود: هر کسی که اهل مدینه است و از خود خانه‌ای دارد به خانه خود برود و تجدید وضوء و طهارت کند و مردمی که مهاجر بودند و خانه‌ای از خود نداشتند، به انتظار ماندند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها، چه دستوری صادر می‌فرماید، در این موقع قدحی که اندک آبی، در آن بود، بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، و از آنجا که قدح کوچک بود و نمی‌توانست کف دست پیغمبر صلی الله علیه و آله را کاملاً در خود جای بدهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار انگشت مبارک را در میان قدح فرو برد و فرمود: حالا همگی نزدیک آئید و از این آب وضوء سازید. «انس» گفت: حاضران، همه، از آن قدح وضوء گرفتند و کسی بی‌وضوء نماند.

سخن که به اینجا رسید، گفتیم: ای ابا حمزه! مردمی که در آن روز از آن قدح وضوء گرفتند، چند تن بودند؟ در پاسخ گفت: عدد آنها هفتاد تا هشتاد تن بود.

مؤلف گوید: اخبار بسیاری در خصوص اعجاز آب وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است و ما- در این جا به منظور اینکه کلام به درازا نکشد- به همین چند خبر اکتفا کردیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۲

(۱)

باب بیست و هفتم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تهیه آب

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های نبوت در اسلام، به سند خود، از «براء» نقل کرده است، روز حدیبیه، هزار و چهار صد تن بودیم- حدیبیه نام چاهی است در نزدیکی مکه- برای بهره‌گیری از آب آن چاه، همگی آب آنرا بیرون کشیدیم. حتی یک قطره هم در آن باقی نماند. و از آنجا که کاملاً رفع احتیاج ما را نکرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر لبه چاه نشست و آب طلبد، مقداری از آن را مضمضه کرده و در میان چاه ریخت، طولی نکشید، آن چاه پر از آب شد! چنان که خود و مرکبها را سیراب کردیم.

(۳) [صحیح بخاری] در همان باب، به سند خود، از «عمران بن حصین» نقل کرده است که در مسیری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم- تا آنجا که گوید- تشنگی طاقت فرسایی به ما روی آورد، در حالیکه به مسیر خود ادامه می‌دادیم، به زنی برخوردیم که پاهای خود را در میان دو مشک آب- که روی مرکبش قرار داشت- آویخته بود، از او پرسیدم: در این بیابان، از کجا می‌توان مقداری آب بدست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۳

آورد؟ در پاسخ گفت: در این بیابان آبی وجود ندارد. گفتیم: فاصله میان جایگاه تو تا آب چه مقدار است؟ گفت: یک شبانه روز. گفتیم: همراه ما بیا تا بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برسیم. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ دیگری را امان نداده و او را بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بردیم، آنگاه که حضور مبارک حضرت شرفیاب شد، آنچه را که در پاسخ ما گفته بود، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید و اضافه کرد که اندوهناک است و بینوا. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آن دو مشک را به زیر آوردند و حضرت دستی به دهانه مشکها کشید، ناگهان آب فواره زنان از دهانه مشکها بیرون زد! و چهل نفر تشنه که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، سیراب گشتیم و مشکها و ظرفهای خود را از آن آب، پر ساختیم و چنان نبود که آنها را بار، بر شتر کنند و یا از زیادی آبی که در درون مشکها بود، برای شتران حمل آنها مشکل

بود.

آنگاه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دل‌داری دادن و کمک کردن به آن زن، خطاب به همراهان فرمود: هر کس، هر چه دارد- از نان و خرما- حاضر کند. سپس همگی آنچه را که جمع شده بود، به آن زن بخشید، و آن زن بینوا از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله مرخص شد. هنگامی که به قبیله خود وارد شد، پیش‌آمدش را به اطلاع اهل قبیله رسانید و گفت: شخصی را که من ملاقات کردم یا از بزرگترین جادوگران است و یا به گمان مسلمانان، پیغمبری از پیغمبران است! سرانجام، خدای تعالی مردم آن قبیله را از نور هدایت خود بهره‌مند ساخت و بواسطه آن زن، اهل قبیله همگی اسلام آوردند.

(۱) [صحیح ترمذی ۷۸ / ۲] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، گفت: «اهل صفه» (۱) مهمان مسلمین بودند و از خود مال و ثروت و اهل و عیالی

(۱) «اهل صفه» یعنی اصحاب سکو، اینان مسلمانان بینوا و غریبی بودند که در مسجد سکونت داشتند تا آنکه به رسول خدا (ص) وحی شد، مسجد جای سکونت نیست، اینها باید در خارج مسجد منزل کنند. به دستور رسول خدا (ص)، در جلوی مسجد سایبانی ساختند و آن مسلمانان فقیر و غریب به آنجا منتقل شدند که به این ساکنین، «اهل صفه» اطلاق می‌شد و ربطی به کلمه «صوفی» ندارد. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۴

نداشتند. به خدائی که جز او، خدائی نیست روزی اتفاق می‌افتاد که از گرسنگی، کبدم را به زمین می‌فشردم و گاهی از شدت گرسنگی سنگ به شکم می‌بستم! در یکی از روزها در سر راهی که مردم از آنجا عبور می‌کردند نشسته بودم، «ابو بکر» از کنار من می‌گذشت، درباره آیه‌ای از قرآن، از وی پرسیدم و به این بهانه می‌خواستم حال مرا دریابد و عطوفتی نماید و غذایی برایم تهیه کند، ولی ابو بکر بدون آنکه توجهی به من بنماید، از کنارم عبور کرد و راه خود در پیش گرفت.

طولی نکشید، عمر آمد از جلوی من عبور کند، باز به همان نیت، آیه‌ای از قرآن پرسیدم عمر نیز اعتنائی نکرد و به راه خود رفت. (۱) دیری نپائید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از برابر من عبور کرد به مجردی که مرا دید لبخندی زد و فرمود: ای ابا هریره! پاسخ دادم: لیبیک یا رسول الله، فرمود:

ملحق شو! و سخن دیگری نفرمود و عبور کرد، من به دنبال آن حضرت به راه افتادم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانه‌اش شد، اجازه ورود به منزل آن حضرت را درخواست کردم، اجازه فرمود. هنگامی که وارد منزل حضرتش شدم، ظرفی پر از شیر را در آنجا دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل خانه پرسید: این ظرف شیر از کجاست؟ در پاسخ به عرض رسانیدند: فلان شخص، این شیر را اهداء کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا هریره! هم اکنون به «اهل صفه» بپیوند و آنان را که در واقع، میهمان مسلمین هستند و از ثروت و خانواده بی‌بهره‌اند، به اینجا دعوت کن. روش پسندیده رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر گاه صدقه‌ای برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آوردند، آنرا برای «اهل صفه» می‌فرستاد و خود چیزی از آن تناول نمی‌کرد و اگر هدیه‌ای برای حضرتش می‌آوردند، آن هدیه را برای بینویان «اهل صفه» می‌فرستاد و خود هم در بهره‌گیری از آن، به آنها می‌پیوست و شریک می‌شد.

از فرمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر کرده بود که «اهل صفه» را به خانه‌اش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۵

دعوت کنم، ناراحت شدم و با خود گفتم: مگر این قدح چقدر شیر دارد تا همه «اهل صفه» از آن بیاشامند؟! ولی چاره‌ای نیست، باید امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را اطاعت کنم و آنها را به خانه حضرتش دعوت نمایم. و گمان ندارم، سهمی از آن شیر

نصیب من شود! هر چند امیدوار بودم به قدری که می‌خواهم از آن قدح شیر بیاشامم. ولی چاره‌ای نیست باید از خدا و رسولش اطاعت کرد!

(۱) ناچار «اهل صفه» را ملاقات کرده و به فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله همه آنها را به خانه آن حضرت، دعوت کردم. دعوت شدگان، یکی بعد از دیگری، بحضور مبارک شرفیاب شدند و آنگاه که همه آنها نشستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای ابا هریره! قدح را به دست بگیر و از یکایک حاضران، پذیرائی کن! طبق دستور، قدح را به ترتیبی که نشسته بودند به دست یکایک آنها می‌دادم و او به قدری که می‌خواست، از آن قدح، شیر، می‌آشامید و قدح را در اختیار دیگری می‌گذاشت. و بدین ترتیب، از میهمانان پذیرائی به عمل آمد، تا اینکه نوبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، در حالی که همه دعوت شدگان، به قدری که امکان داشت از آن شیر آشامیده بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله قدح را از من گرفت و سرش را بلند کرد و لبخندی زد و خطاب به من گفت: ای ابا هریره! از این قدح شیر، بیاشام! به فرموده آن حضرت مقداری شیر آشامیدم. باز فرمود: بیاشام، مقداری دیگر آشامیدم، همواره می‌فرمود، شیر بیاشام، تا کار به جایی رسید که به عرض رسانیدم: به آن خدائی که تو را به حقیقت مبعوث کرده است، بیش از این، قدرت آشامیدن شیر را ندارم! در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله قدح را از دست من گرفت و سپاس خدای را به جای آورد و بسم الله گفته از آن قدح آشامید.

(۲) [مسند احمد حنبل ۵/۲۹۸] به سند خود، از «ابو قتاده» روایت کرده است، گفت: در یکی از سفرها، در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص ۱۰۶

خطاب به همراهان فرمود: اکنون اگر آبی برای خود تهیه نیند، فردا به تشنگی گرفتار خواهید شد! همراهان از شنیدن این موضوع، با شتاب تمام، به تهیه آب پرداختند- حدیث ادامه دارد تا آن جا که گوید-

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب شد و به راه خود ادامه داد و ما هم سوار شده به دنبال آن حضرت به راه افتادیم، در مسیر خود در محلی منزل کرد و فرمود: آیا همراهتان آب هست؟ در پاسخ به عرض رسانیدم: آری، با من آفتابه‌ای است که مقداری آب در آن وجود دارد.

فرمود: آن آفتابه را بیاور، آفتابه را به حضورش بردم. آنگاه خطاب به همراهان فرمود: با این آفتابه وضو بگیرید. همراهان وضو گرفتند و بیش از جرعه‌ای آب در آفتابه باقی نماند. حضرت فرمود: ای ابا قتاده! این جرعه آب را نگهدار که به زودی پیش‌آمدی مربوط به آن، اتفاق خواهد افتاد- حدیث ادامه دارد. تا آنجا که می‌گوید- هنگام ظهر فرا رسید، همراهان به عرض رسانیدند: هوا بسیار گرم است و تشنگی ما را از پای در آورده و طاقت فرسا شده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مالک، دیگری است و مرگ و زندگی بدست اوست! سپس خطاب به «ابو قتاده»، فرمود:

آفتابه‌ات را حاضر کن و قدح آب مرا هم بیاور. آفتابه و قدح را حاضر کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آفتابه در میان آن قدح، آب ریخت و به همراهان می‌آشامانید. در این موقع همراهان، برای آشامیدن آب، هجوم آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید که همگی شما سیراب خواهید شد، همراهان یکی بعد از دیگری آب می‌آشامیدند تا همگی سیراب شدند تنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و من، آبی نیاشامیدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آفتابه، آبی در قدح ریخت و به من دستور داد تا از آن آب بیاشامم، عرض کردم: شما بیاشامید. فرمود: ساقی قوم، آخرین نفر است که سیراب می‌شود، به فرمان آن حضرت، آب آشامیدم و پس از من، رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله آشامید و آبی که قبلا در آفتابه بود، به همان اندازه باقی مانده بود! و مردمی که در آن هوای گرم آب آشامیدند و سیراب شدند، سیصد تن بودند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۷

(۱) [همان کتاب ۲۳۷/۵] به سند خود، از «معاذ» روایت کرده است، در سالی که «غزوه تبوک» اتفاق افتاد، در رکاب آن حضرت بودم- تا آنجا که گوید- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فردا به یاری خدا، به چشمه تبوک خواهید رسید و هنگام ظهر که هوا به شدت گرم است در کنار آن چشمه قرار خواهید گرفت و متوجه باشید هر کسی زودتر به آن چشمه رسید، آبی نمی‌آشامد تا من بیایم، پیش از همه دو تن از همراهان زودتر رسیدند چشمه تبوک چنان مملو از آب بود که گویا می‌خواهد اطراف خود را بشکافد- تا آنجا که گوید- بر اثر بی‌مبالاتی آن دو تن، آب چشمه به حدی از کاستگی رسید که همراهان با دست خود اندک اندک از آن آب می‌آشامیدند. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست و صورت مبارکش را در آب آن چشمه شستشو داد و ناگهان چشمه لبریز از آب شد! و مردم از آن آب آشامیدند.

سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به «معاذ» فرمود: ای معاذ! هر گاه زنده بمانی و در کنار این چشمه بیایی آنرا همچنان مملو از آب خواهی دید!

(۲) [همان کتاب ۳۴۳/۳] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است، در یکی از روزها، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت تشنگی، به آن حضرت شکایت کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قدح بزرگی که مقداری آب در آن باشد، بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک را در میان آن قدح گذاشت و فرمود: بیاید از این آب، بیاشامید. همگی آمدند و از آن آب، سیراب شدند.

«جابر» گوید: در آن روز شاهد بودم که گویا چشمه‌های آب از لابلای انگشتان مبارکش فواره می‌زند!

(۳) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۹۸] به سند خود، از «عمرو بن سعید» روایت کرده است، «ابو طالب» گفت: در «ذو المجاز» همراه با برادرزاده‌ام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم در آنجا، تشنگی شدیدی مرا تهدید می‌کرد با برادرزاده‌ام، این حالت را در میان گذاشتم و اظهار عطش نمودم، با آنکه می‌دانستم بیان حال

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۸

و اظهار تشنگی، سودی نمی‌بخشد چرا که خود حضرت هم مانند من گرفتار هوای گرم و تشنگی بود. طولی نکشید، برادرزاده‌ام از مرکب پیاده شد و خطاب به من فرمود: عمو جان! تشنه‌ای؟ به عرض رسانیدم: آری تشنه‌ام. برادرزاده‌ام نگاهی به عقب انداخت، ناگهان چشمه آبی، از زمین جاری گشت! فرمود: عمو جان! از این آب بیاشام، من نیز از آن آشامیدم.

(۱) [تاریخ بغداد ۱۲/ ۲۸۷] به سند خود، از «نافع»- که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود- نقل کرده است، گوید: در یکی از مسافرت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک چهار صد تن بودیم که افتخار همسفری آن حضرت را داشتیم، در محلی منزل کردیم که از هر گونه آبی، تهی بود. این معنی بر همراهان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گران آمد، در عین حال گفتند، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله صلاح کار را بهتر می‌داند که در اینجا فرود آمده است. طولی نکشید که در این هنگام گوسفند کوچکی که دارای دو شاخ بود، در برابر حضرتش قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از پستان آن حیوان شیر دوشید و تناول کرد تا سیراب شد و به اصحاب خود هم از شیر آن حیوان آشامانید تا همگی سیراب شدند.

سپس خطاب به «نافع» فرمود: ای نافع! امشب از این حیوان کاملاً نگهداری کن، هر چند می‌دانم از نگهداری این حیوان عاجزی! «نافع» گوید: بنا به فرمان آن حضرت، میخی و ریسمانی تهیه کردم و آن حیوان را کاملاً بستم تا قدرت حرکت و جابجا شدن را نداشته باشد. پاسی از شب گذشته بود، از جای برخاستم و اثری از آن حیوان ندیدم و ریسمان هم به کناری افتاده بود! بلافاصله، حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پرسشی درباره آن حیوان بنماید، جریان ناپدید شدن آن حیوان را به اطلاع آن حضرت رسانیدم.

فرمود: آری، ای نافع! کسی که آن حیوان را آورد همان کس آن را برد!
(۲) [شیبانی در الاثار ص ۵۳] در باب فضیلت روزه، به سند خود، از «علی
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۰۹

بن اقمربا روایت کرده است، روش معمول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن بود که روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت به سر می برد، پس از پاسی از شب به مقداری شیر که قبلا برای آن حضرت آماده کرده بودند، اکتفا می کرد و با همان مقدار شیر که تناول می فرمود، افطار و سحری خود را تا افطار و سحری دیگر به پایان می آورد. در یکی از شبها که می خواست افطار کند، هنوز از آن ظرف شیر تناول نکرده بود که صدای یکی از اصحاب که اظهار گرسنگی می کرد به گوش مبارکش رسید، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ظرف شیر خودش را در اختیار او قرار داد. پس از آن، حضرت برای افطار کردن به حجره های همسرانش رفت ولی چیزی از خوراکی و آشامیدنی، در آنجا نیافت، آنگاه برای افطاری خود با اصحاب خویش ملاقات کرد، آنها هم اظهار تهیدستی نمودند، دو بار این جمله را تکرار فرمود:

کسی که مرا اطعام کند- تا افطار نمایم- خداوند متعال او را اطعام کند! اصحاب هم از هر جهت، دست خالی بودند و حضرت پاسخی از آنها نشنید. حضرت بسوی بزی که حاضر داشتند توجه کرد و فرمود: به آن بز نزدیک شوید. وقتی چنین کردند، دیدند شیر در پستان آن حیوان جمع شده است! به همان اندازه که هر شب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ظرف شیر خود استفاده می کرد، برای آن حضرت از آن حیوان، شیر دوشیدند و تقدیم حضور مبارک نمودند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۰
(۱)

باب بیست و هشتم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غذا دادن

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «ضیافت» در باب استحباب مخلوط کردن خوراکی یا توشه را هر گاه اندک باشد، به سند خود، از «ایاس بن سلمه» او هم از پدرش روایت کرده است، در یکی از غزوات همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، گرسنگی شدیدی به ما روی آورد تا آنکه تصمیم گرفتیم از گوشت برخی از مرکب های خود استفاده نمائیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد برای جلوگیری از گرسنگی، همه زاد و توشه ای که همراهان دارند، به حضور بیاورند، همگان به فرمان آن حضرت، ما حضری که داشتند به حضور حضرتش آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد سفره بگسترانند و همگی آن ماحضر را در روی سفره قرار دهند. در این هنگام، می خواستم بدانم همه ماحضری که روی سفره جمع شده، چقدر است، پس اندک دقتی معلوم شد، آنچه در روی سفره گذاشته شده، به اندازه علوفه ایست که جلو بزی می ریزند، حال آنکه ما، در آن روز هزار و صد نفر بودیم، در عین حال همگی ما از آن ماحضر خوردیم و سیر شدیم و انبانهای خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۱

را از آن، مملو ساختیم! پس از آن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا برای وضوء آب دارید؟ در این هنگام، یکی از حاضران، آفتابه ای که مقداری آب در آن بود، به حضور آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مقدار آب را در قدحی ریخت و همه هزار و صد نفر از آن قدح «وضوی کامل» ساختیم و همه شرائط وضو را بجا آوردیم! در آن هنگام هشت تن دیگر فرا رسیدند و سؤال کردند: آیا آبی برای وضو دارید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد از آب آن قدح وضو بگیرند.
(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «اشربه» در باب جواز مهمان کردن کسی که به خانه شخصی بدون دعوت آمده در حالی که میزبان،

راضی است، (مهمان طفیلی)، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است، در جنگ خندق، پس از آن که از حفر خندق فارغ شدیم، آثار فرسودگی و گرسنگی در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس کردم. بلافاصله با همسر ملاقات کرده و از او پرسیدم: آیا محضری داری؟ چرا که آثار گرسنگی شدیدی در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده‌ام، وی انبانی که در آن یک صاع (۱) جو بود، حاضر کرد و چهارپائی - از قبیل بز - که در اختیار بود، کشتم و آن را پاره پاره کرده و در میان دیگ سنگی که حاضر داشتم ریختم و یک صاع جو را آرد کردم. هنگامی که خواستم بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم و جریان را به عرض برسانم، همسرم گفت: مواظب باش مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان آن حضرت شرمنده نسازی! به مجردی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، جریان را در گوشه به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدم که حیوانی را ذبح کرده و جو را آرد کرده‌ام، اکنون حضور رسیده‌ام تا به ما افتخار دهید و با چند تن از اصحاب، سفره ناقابل ما را متبرک

(۱) صاع، پیمان‌های است که از چهار مد، تشکیل می‌شود و هر مدی به اندازه دو مشت دست است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۲

فرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اهل خندق فرمود: اینک، «جابر» سفره‌ای گسترانیده و شما را به میهمانی خود دعوت کرده است، برای رفتن به منزل او آماده شوید! و ضمناً دستور داد تا آمدن من، گوشت را طبخ نکرده و آرد را نان نکنید. به خانه رفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیش و اصحاب به پیروی از آن حضرت، عازم خانه‌ام شدند، همسرم پرسید: چه کردی و چه گفتی؟! در پاسخ گفتم: آنچه را که به من گفته بودی به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدم. به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه من شد آرد و دیگ گوشت را به حضورش آوردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر یک از آنها مقداری از آب دهان مبارکش را ریخت سپس دستور داد تا همراه با همسرم به پختن غذا و نان اقدام کنم، آن روز مردمی که به خانه من آمدند، هزار تن از مسلمانان بودند. به خدا سوگند! همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند و از خانه‌ام من بیرون رفتند، در حالی که دیگ گوشت به حال اولش بود و نان هم به همان مقدار که اول بود باقی ماند و کم نشد!!

(۱) [همان کتاب] در کتاب «نکاح» در باب ازدواج کردن با «زینب بنت جحش»، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرش «زینب بنت جحش» ازدواج کرده بود، مادر من «امّ سلیم» غذائی از خرما و روغن و آرد ترتیب داده و آن را در میان ظرف کوچکی ریخت و به من گفت: ای انس! این غذا را حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم بدار و بگو این غذا را مادرم، تهیه کرده و سلام میرساند و می‌گوید، غذای ناقابلی است که حضور شما تقدیم داشته‌ام. «انس» گوید: ظرف غذا را حضور مبارک تقدیم داشتم و عرض کردم: مادرم ابلاغ سلام کرده و عرضه داشته است: این غذای اندک را بپذیر، هر چند در خور وجود مبارک شما نمی‌باشد. حضرت فرمود: ظرف غذا را به نزد من بگذار و اضافه کرد هم اکنون برو فلان و فلان و هر که را که در راه ملاقات می‌کنی - و باز هم جمعی را نام برد - به کنار این سفره دعوت کن! از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۳

حضور مبارک مرخص شدم، آنهایی را که نام برده بود و کسانی را که ملاقات کردم، بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت نمودم. دعوت شدگان، یکی بعد از دیگری حضور بهم رسانیدند تا تمام صفا و حجره را فرا گرفتند! کسی از «انس» پرسید، جمعیتی که آن روز حضور پیدا کردند، چند تن بودند؟ «انس» گفت: در حدود سیصد تن بودند. پس از آنکه دعوت شدگان در محل خود قرار گرفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: ده نفر ده نفر، حلقه‌وار بنشینید و هر کسی از جلو

خودش غذا را تناول کند، «انس» گوید: میهمانان به دستور رفتار کردند. دسته دسته وارد می شدند و غذا می خوردند و همگان از آن غذا تناول کرده و با کمال سیری، از خانه بیرون رفتند. پس از پذیرائی از میهمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ظرف غذا را بردار. وقتی ظرف غذا را برداشتم، پی نبردم هنگامی که ظرف غذا را حضور مبارک گذاشتم، سنگین تر بود یا هنگامی که ظرف را از حضور مبارکش برداشتم!

(۱) [همان کتاب] در کتاب «اشربه» در باب اکرام میهمان، به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی بکر» روایت کرده است، با صد و سی تن از اصحاب حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: آیا با یکی از شما طعامی نیست؟ یکی از افراد، یک صاع خوراکی همراه داشت، در آن هنگام، مرد مشرکی که رمه بزرگی از گوسفند در برابر داشت، ظاهر گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این گوسفندان فروشی است و یا عطیه و هبه است؟ در پاسخ گفت: این گوسفندان فروشی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آن گوسفندان را خرید و دستور داد آن حیوان را ذبح کنند و طبّاخ آنرا بریان نماید.

راوی گوید: افراد حاضر، صد و سی تن بودند، در آن موقع دو کاسه برای صرف غذا آماده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعه‌های گوشت بریان را از طبّاخ می گرفت و خود پاره پاره می کرد و در میان آن کاسه‌ها می ریخت. حاضران همه خوردند فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۴

و سیر شدند و سهمی از آن هم برای افراد غایب نگهداشت و با این همه، گوشت اضافه آمد و من آن را با شتر حمل کردم!

(۱) [همان کتاب] در کتاب «اشربه» در باب جواز حرکت کردن مهمان ناخوانده - شخص طفیلی - به خانه کسی که از آمدن او، همراه میهمانش خشنود است، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده، می گوید: «ابو طلحه» به «امّ سلیم» گفت: امروز سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را آهسته و همراه با ضعف و ناتوانی شنیدم، می پندارم حضرتش گرسنه باشد. آیا غذائی حاضر داری که برای رفع گرسنگی حضور حضرتش تقدیم دارم؟ «امّ سلیم» گفت: آری! سپس چند قرص نان جو حاضر کرد و آنها را در پارچه‌ای پیچید و در زیر بغل من گذاشت و مرا به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله گسیل داشت.

به دستور او، بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله عزیمت کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با گروهی از مردم، در مسجد تشریف فرما بود. در برابر آنها قرار گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من (انس بن مالک)، فرمود: «ابو طلحه» تو را نزد من گسیل داشته است؟ عرض کردم: آری! فرمود: طعامی همراه خود آورده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: از جای برخیزید! حاضران از جای برخاسته، از مسجد بیرون آمدند، من پیشتر از آنها به راه خود ادامه دادم و با «ابو طلحه» ملاقات کرده مراتب را به اطلاع رسانیدم. «ابو طلحه» به «امّ سلیم» گفت: اینک! رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق اصحاب به خانه ما می آیند و این در حالی است که غذائی حاضر نداریم تا از آنها پذیرائی نمائیم. «امّ سلیم» گفت: خدا و رسول صلی الله علیه و آله از حقیقت امر باخبرند، «ابو طلحه» به پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و با حضرتش ملاقات کرد. و به اتفاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانه شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به «امّ سلیم» گفت: غذائی را که داری برای پذیرائی میهمانان حاضر کن! «امّ سلیم»، بسته نان را به حضور آورد و مقداری روغن زیتون روی آنها ریخت. رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۵

خدا صلی الله علیه و آله، آن قدر دعائی را که حق متعال اراده کرده بود، بر آن نان خواند سپس فرمود: به افراد حاضر بگو، ده نفر ده نفر بیایند و از آن نان بخورند، حضار به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، ده نفر ده نفر سر سفره حضور پیدا کردند و از آن نان به اندازه‌ای که سیر می شدند تناول نمودند و بدین ترتیب، جمعیت حاضر که هفتاد تن یا هشتاد تن بودند از آن نان خوردند!

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۸۴] به سند خود از «سمره بن جندب» روایت کرده است، در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

حضور داشتیم و کاسه غذائی در برابر حضرتش بود که ما از صبح تا شام ده نفر ده نفر از آن ظرف استفاده می کردیم و غذا همچنان به حال خود بود، و این معنی، موجبات شگفتی مرا همراه داشت که این غذا از کجا تأمین می شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شگفتی من باخبر شد و فرمود:

جای هیچگونه شگفتی نیست، این غذا از آسمان تأمین می شود و به همین سبب هم این غذا تمام شدنی نیست!

(۲) [مسند احمد حنبل ۳/ ۳۳۷] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است، مردی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و از آن حضرت در خواست غذا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله یک پیمانه جو به او مرحمت کرد، همواره او و همسرش و میهمانانی که به خانه آنها می آمدند، از آن جو استفاده می کردند و آن تمام نمی شد، تا اینکه آن جو را با پیمانه اندازه کردند- تا ببینند چند پیمانه است و چرا تمام نمی شود- بلافاصله، آن جو تمام شد! رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: هر گاه از بودن آن، اظهار خستگی نکرده بودید و آنرا اندازه نمی کردید، پیوسته از آن استفاده می نمودید و تمام شدنی نبود!

(۳) [همان کتاب ۳/ ۳۴۰] به سند خود، از «جابر» نقل کرده است، در یکی از اوقات «ام مالک بهزیه» یک کوزه روغن به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه او را پذیرفت و ظرف روغن را برای او پس فرستاد. از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۶

آن به بعد، هر گاه فرزندان «ام مالک» از وی درخواست غذا می کردند و محضری نداشت، به جانب همان کوزه می رفت، روغنی در آن مشاهده می کرد و از همان روغن غذائی برای فرزندان خود تهیه می دید، تا این که بر اثر کم حوصلگی کوزه را واژگون کرد و اثری از روغن در آن نیافت، همزمان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کوزه را واژگون نمودی؟ عرض کرد: آری.

حضرت فرمود: هر گاه کم حوصلگی نکرده بودی و کوزه را به حال خود گذاشته بودی، همیشه از آن، استفاده می کردی!

(۱) [همان کتاب ۳/ ۴۸۴] به سند خود، از «ابو عیید» روایت کرده است، در یکی از روزها، آبگوشی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تهیه دیده بودم، هنگامی که سفره گسترده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاچه آنرا به من بده! پاچه ای را به حضرتش دادم، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تناول کرده و باز فرمود: پاچه دیگری بده! آنرا هم تناول فرمود، تا چهار مرتبه چنین کرد، بار دیگر فرمود: پاچه گوسفند را بده!! عرض کردم: یا رسول الله! مگر گوسفند چند پاچه دارد؟ فرمود: هر گاه شکیبائی کرده بودی، هر اندازه که پاچه، از تو می خواستم به تو ارزانی می شد!

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۲۴۶] به سند خود، از «نوفل بن حارث بن عبد المطلب» نقل کرده است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا زنی را برای او خواستگاری کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی را برای او تزویج کرد و از آنجا که «نوفل» مرد بینوا و تهیدستی بود و چیزی در خانه نداشت که به مصرف هزینه زندگی خود برساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ابو رافع» و «ابو ایوب» دستور داد، تا زره حضرتش را به بازار ببرند، ما، در برابر سی صاع جو در نزد یک یهودی آنرا گرو گذاشتیم، مقدار جو را بحضور مبارک تقدیم کردیم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، همگی آنها را به «نوفل» داد. «نوفل» گوید: مدت نیمی از سال (شش ماه)، از آن جو استفاده می کردیم تا اینکه در یکی از اوقات به خاطرم رسید که آیا این مدت که از این جو استفاده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۷

می کنیم، چیزی از آن کاسته شده یا نه؟ در این رابطه، جو را وزن کردیم و دیدیم همان مقدار است که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا شده است. «نوفل» گوید:

جریان را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم. حضرت فرمود: هر گاه آنرا وزن نکرده بودی، مادامیکه زنده بودی از آن بهره‌مند می‌شدی!

(۱) [همان کتاب ۴/ ۱۱۶] به سند خود، از «وائله بن اسقع» که یکی از «اهل صفه» است، نقل کرده است، معمول آن بود هر سه روز یک بار برخی از افراد که وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شدند، به اندازه توانائی که داشت به دو نفر یا سه نفر از «اهل صفه» کمک می‌کرد و خرج آنها را در این مدت به عهده می‌گرفت. در این رابطه، من از کسانی بودم که در ظرف این مدت، کسی کمک و مساعدتی به من نمود و مدت سه شبانه روز در گرسنگی به سر بردم، نیمه روزی بود، «ابو بکر» را مشاهده کردم، نزد او رفته و بخشی از سوره «سبا» را بر او قرائت کرده و پا به پای او تا منزلش رفتم و امیدوار بودم به من کمک می‌کند و غذائی می‌دهد، او هم به دنبال آیاتی که من تلاوت کردم، ادامه آیات را تلاوت کرد و به همین ترتیب تا در خانه‌اش رسیدم، آنجا هم مابقی آیات را تلاوت کرد، سپس به خانه‌اش وارد شد و بدون آنکه کمکی به من بنماید در خانه‌اش را به روی من بست. [!] در مسیر خود، به «عمر» رسیدم آیاتی را تلاوت کردم او هم آیاتی را تلاوت نمود و بالاخره همان رفتار را با من انجام داد که «ابو بکر» انجام داده بود، بامداد روز بعد، به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و جریان را به عرض رسانیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به کنیز خود فرمود: آیا چیزی در خانه حاضر داریم؟ عرض کرد: آری! یک گرده نان و مقداری روغن حاضر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنها را بیاور. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نان را بدست خود ریزه کرد و آن مقدار روغن را در ظرفی ریخته و «تریدی» درست کرد. فرمود: هم اکنون برو و نه نفر را با خود بیاور. به فرمان آن حضرت، نه نفر را که با خود من ده نفر می‌شدند به حضورش آوردم، حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۸

فرمود: بنشینید و کاسه «ترید» را در مقابل آنها گذاشت و فرمود: نام خدا را به زبان بیاورید و بخورید و از اطراف این کاسه استفاده کنید، نه از بالای آن، زیرا برکت از بالا به زیر می‌آید! همگی، از غذا خوردیم و سیر شدیم و پس از سیر شدن به کاسه نگریستیم و با شگفتی دیدیم که غذا به حال خود باقیست، تنها اثر انگشتان ما بر آن ظاهر می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله کاسه غذا را بدست گرفت و اثر انگشتان ما را محو کرد و فرمود: ده نفر دیگر را برای صرف غذا به حضور بیاور و بدین ترتیب، ده نفر، ده نفر، افراد را به حضور می‌طلبید تا گروه زیادی از آن غذا استفاده کردند و باز همچنان افزون بود!

(۱) [طبقات ابن سعد ۸/ ۲۳۴] به سند خود، از «امّ عامر اسماء بنت یزید بن سکن» روایت کرده است، در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مسجد خودمان ملاقات کردم که به نماز مغرب اشتغال داشت، بلافاصله به منزل خود رفتم و استخوان گوشتدار و چند گرده نان آوردم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! از این غذا میل بفرمائید. رسول خدا صلی الله علیه و آله، به اصحاب خود و کسانی از اهل خانه که حاضر بودند، فرمود: بسم الله بگوئید و از این غذا میل کنید «ام عامر» گوید: به خدایی که جانم در اختیار اوست، نه از گوشت آن استخوان کم شد و نه از گرده‌های نان! حال آنکه افرادی که گرد آن سفره اجتماع کرده بودند، چهل تن بودند. سپس از مشک خشکیده‌ای که حاضر بود و مقداری آب داشت، آشامید و پس از آن، از مسجد بیرون رفت.

من آن مشک خشک شده را چرب کردم و از آن آب به بیماران می‌آشامیدم و خود هم گاهی برای برکت از آن آب استفاده می‌کردم.

(۲) [همان کتاب ۱/ قسم ۱/ ۱۱۴] به سند خود، از «سالم بن ابی الجعد» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تن از اصحاب خود را برای انجام کاری گسیل داشت، آن دو تن عرضه داشتند: یا رسول الله! توشه راه نداریم. حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۱۹

فرمود: مشک آبی را حاضر کنید. پس از آنکه مشک را حاضر کردیم، فرمود: از آب پر کنید و دهانه آنرا ببندید و با خود حمل کنید و حرکت کنید تا به فلان مکان برسید، در آنجا آنچه خدا اراده فرموده است به شما ارزانی خواهد شد. آن دو تن به راه خود ادامه دادند تا به همان مکان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود رسیدند، دهانه مشک را گشودند و با تعجب مشاهده کردند که در میان آن، شیر و کره است! از آن شیر و کره خوردند و آشامیدند تا سیر شدند.

(۱) [اسد الغابۀ ۵ / ۶۲۹] «محمد بن اسحاق»، از «سعید بن مینا»، روایت کرده است، دختر «بشیر» - خواهر «نعمان بن بشیر» - گفت: مادرم - عمره دختر رواجه - مرا بحضور طلبید و یک مشت خرما در پارچه‌ای ریخت و گفت: این خرما را بمنظور چاشت برای پدر و دایم - عبد الله بن رواجه - ببر. دختر «بشیر» گوید: خرما را گرفتم و راهی آن مکان شدم. در راه به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و از محل پدر و دایم جويا شدم، حضرت پرسید: چه در دست داری؟ عرض کردم: مقداری خرماست که مادرم برای تناول پدر و دایم فرستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنرا به من بده و دو کف دست مبارکش را گشود، خرماها را در میان دو کف مبارکش ریختم در حالی که بسیار اندک بود بطوری که دو کف مبارکش را پر نکرد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد پارچه‌ای بیاورند، آنرا حاضر نموده روی زمین پهن کردند و حضرت آن یک مشت خرما را روی پارچه ریخت، سپس به کسی که در محضر مبارکش بود دستور داد: در میان «اهل خندق» فریاد بزن و همه آنها را به خوردن چاشت دعوت کن! هنگامی که «اهل خندق» دعوت به چاشت را شنیدند، دسته دسته از هر طرف، به جانب سفره گسترده، هجوم آوردند و از آن خوردند، در حالی که خرما آنقدر زیاد بود که اطراف سفره بیرون می‌ریخت. گروه حاضری که در کنار سفره گرد آمده بود، سه هزار نفر بودند.

(۲) [مجمع هیشمی ۸ / ۳۰۹] از مادر «انس بن مالک» روایت شده است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۰

گفت: گوسفندی داشتم که روغن از آن تهیه می‌کردم، هنگامی کوزه‌ای از روغن پر کرده و توسط «ریبه» به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادم تا از آن استفاده نماید.

«ریبه» کوزه را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و به عرض رسانید: یا رسول الله! کوزه روغنی است که «امّ سلیم» به حضورتان فرستاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد، روغن را خالی کرده و کوزه را به او تحویل دهند.

(۱) «ریبه» کوزه را گرفته به خانه آمد و کوزه را به «امّ سلیم» داد. «امّ سلیم» دید کوزه همچنان لبریز از روغن است و از اطراف آن قطره‌های روغن می‌چکد. «امّ سلیم» مانند اینکه ناراحت شود، روی به من کرد و گفت: مگر نه آنکه به تو گفتم کوزه روغن را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقدیم کن؟ «ریبه» گفت: دستور تو را عملی کردم و کوزه روغن را حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم، و آنرا خالی به من تحویل دادند! اکنون اگر سخن مرا تصدیق نمی‌کنی، خودت به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شو و جریان را بطوری که گفتم از آن حضرت سؤال نما. «امّ سلیم» به اتفاق «ریبه»، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و معروض داشت: یا رسول الله! توسط «ریبه»، کوزه روغنی تقدیم کرده بودم، به این امید که آنرا به مصرف برسانید؟ حضرت فرمود: آری، تو آن کوزه را فرستادی و «ریبه» هم دستور تو را اجرا کرد و کوزه روغن را آورد. «امّ سلیم» عرض کرد: هنگامی که «ریبه» کوزه روغن را باز پس آورد، مشاهده کردم کوزه لبریز از روغن است، به خدایی که تو را برای دین حق برانگیخته و تو را راهنمای مردم قرار داده است، چنان لبریز از روغن بود که قطرات روغن از گرداگرد آن می‌چکید! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از این که کوزه‌ات پر از روغن، به دست رسیده تعجب می‌کنی؟ این روغن، اعطای الهی است و همانطور که تو پیغمبر او را اطعام کردی، خدا هم متقابلاً به تو اطعام فرموده است، اینک از آن روغن بخورید و به دیگران هم بخورانید. «امّ سلیم» گوید، پس از این گفتگو، به خانه برگشتم و آن روغن را در میان کاسه‌های چوبینی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۱

که داشتم تقسیم نمودم و از هر یک از آنها، با یک ماه یا دو ماه استفاده می‌کردم! این حدیث را «ابو یعلی» و «طبرانی» روایت کرده‌اند، با این تفاوت که بجای «ربیبه»، «زینب» آورده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۸ / ۳۰۹] از «ام مالک انصاری» روایت کرده است، کوزه روغنی را حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا کردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنرا پذیرفته و به «بلال» دستور داد تا روغن آن کوزه را خالی کند، «بلال» به فرموده آن حضرت، ظرف روغن را خالی کرد و کوزه روغن را به او پس داد. «ام مالک» پس از مراجعت از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که کوزه مملو از روغن است! بلافاصله، بحضور مبارک بازگشت، عرض کرد: یا رسول الله! پس از مراجعت از حضورتان در درون خود احساس ناراحتی کردم! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

ناراحتی تو از چیست؟ «ام مالک» به عرض رسانید: ناراحتیم از آن است که هدیه مرا نپذیرفتید و روغن را به همان صورت که بود، باز پس فرستاده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله «بلال» را بحضور طلبید و جریان را از او جویا شد، «بلال» پاسخ داد: به آن خدایی که تو را براستی مبعوث فرموده است، کوزه را کاملاً خالی کردم و در این رابطه کوشش زیادی کردم تا آنجا که از کوشش خود برای بیرون آوردن تمام روغن، شرمند شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «ام مالک» فرمود: روغنی که در آن مشاهده می‌کنی، گوارای تو باد! خدای تعالی بلافاصله، ثواب آن کار نیک تو را داده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ام سلیم» دستور داد تا پس از هر نماز، ده مرتبه

«سبحان الله»

و ده مرتبه

«الحمد لله»

و ده مرتبه

«الله اکبر»

بگوید.

این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۲

(۱)

باب بیست و نهم اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه ستونی که در مسجد بود و اوقاتی که به ایراد خطبه می‌پرداخت به آن تکیه می‌زد

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانهای نبوت در اسلام، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» رضی الله عنه روایت کرده است، در آغاز کار که مسجد از شاخه‌های درخت خرما پوشیده شده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به ایراد خطابه می‌پرداخت، به یکی از آن ستونها، تکیه می‌داد و به ایراد خطابه می‌پرداخت. وقت آن رسید که برای حضرت منبری تهیه دیدند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اولین بار بر فراز آن منبر قرار گرفت، در این هنگام ناله دلخراشی مانند صدای شتر از آن ستون به گوش رسید و همچنان ادامه داشت تا پیغمبر از منبر به زیر آمد و دست مبارک بر آن نهاد و ستون ساکت شد! [این ستون مشهور به «ستون حنانه» است]

(۳) [همان کتاب] در کتاب «بیوع» در باب نجاری کردن، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» رضی الله عنه «جابر» نیز از زنی از

انصار، روایت کرده است که آن زن به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا اجازه می‌دهید، چیزی برای شما بسازم که در هنگام ایراد خطابه، بر فراز آن قرار گیرید؟ اگر اجازه فرمائید، می‌توانم چنین وسیله برایتان فراهم نمایم، چرا که مرا غلامی است که می‌تواند آنچه را که در فکر آن هستم، تهیه نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به عهده خود تو است اگر بخواهی می‌توانی آنچه را در نظر داری تهیه نمایی. آن زن در تعقیب پیشنهاد خود منبری برای آن حضرت تهیه کرد.

روز جمعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایراد خطابه بر فراز آن منبر قرار گرفت، ستونی از درخت خرما که حضرت در هنگام خطابه بر آن تکیه می‌زد و به ایراد خطابه می‌پرداخت، فریادی کشید چنانکه ممکن بود از وسط، دو نیم شود! پیغمبر صلی الله علیه و آله از فراز منبر پائین آمد و آن ستون را در بر گرفت و در این هنگام، ستون ناله‌ای مانند ناله کودکی که ناآرام باشد، سر داد! «جابر» گفت: ناله او به خاطر ذکری بود که می‌شنیده است.

(۱) [صحیح نسائی ۱/۲۰۷] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» رضی الله عنه روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه می‌خواست به ایراد خطابه‌ای بپردازد، معمولاً به ستون خرمائی از ستونهای مسجد تکیه می‌زد و به ایراد خطبه می‌پرداخت، هنگامی که برای آن حضرت منبری تهیه دیدند، آن ستون مضطرب شد و مانند شتری ناله‌ای سر داد که همه مردم مسجد، ناله او را شنیدند؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از فراز منبر به پائین آمد و آن ستون را در بر گرفت تا اینکه آن ستون آرام گشت! مؤلف: اخبار فراوانی در این باب آمده است که در اینجا به همین اندازه بسنده کردیم، زیرا مجموع همه اخبار یاد شده و مضمون آنها نزدیک به یکدیگر است و به جز اندک تفاوتی در برخی الفاظ، مطلب دیگری به نظر نمی‌آید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۴

(۱)

باب سی‌ام اعجاز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در «شق القمر»

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب «شق القمر» (دو نیمه شدن ماه)، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند تا یکی از نمایشهای ولایتی را به آنان نشان دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه را به آنان نشان داد که دو نیمه شده است و انشقاق قمر به اندازه‌ای بود که حاضران، «کوه حراء» را در میان دو شکاف آن مشاهده نمودند!

(۳) [صحیح بخاری] در همان باب، به سند خود، از «عبد الله» نقل کرده است، گفت: در آن هنگامی که انشقاق قمر اتفاق افتاد، ما در «منی» همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: مشاهده کنید! در این حال گروهی از مردم بسوی کوه رفتند [تا از بالای کوه بهتر ببینند].

«ابو الضحی» از «مسروق» او هم از «عبد الله» نقل کرده است: انشقاق قمر در مکه اتفاق افتاد.

(۴) [همان کتاب] در کتاب «تفسیر» در باب قول خدای تعالی وَ انشَقَّ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۵

وَ انشَقَّ الْقَمَرُ، به سند خود، از «ابن مسعود» روایت کرده است، انشقاق قمر در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و مردم در آن هنگام دو گروه بودند: بعضی بالای کوه و برخی پایین کوه، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به هر دو گروه فرمود: انشقاق قمر را مشاهده کنید!

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۱۱] به سند خود، از «انس»، روایت کرده است، مردم مکه معجزه‌ای از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کردند؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه مکرمه دوبار، معجزه انشقاق قمر را بر رؤیت آنان رسانید و در این رابطه آیه افْتَرَبَتِ السَّاعِيَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ؛ رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت! اگر (کافران) معجزه‌ای ببینند، روی بگردانند و اعراض نمایند و گویند این جادویی کامل و مستمر است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۱۱] از «جبیر بن مطعم» روایت کرده است، گفت:

انشقاق قمر در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد و مردم آن هنگام به دو دسته تقسیم شدند: دسته‌ای بر فراز این کوه و دسته‌ای بر فراز آن کوه قرار گرفتند. در عین حال باز هم حقیقت آن را انکار کرده و ابراز داشتند، محمد با این کاری که انجام داد، ما را مسحور خود قرار داد! برخی در پاسخ آنها گفتند: اگر محمد ما را به جادوگری خویش دچار کرده باشد، دارای آن توان نیست که بتواند همه مردم را تحت تأثیر جادوی خود قرار دهد؟!

(۳) [مسند احمد حنبل ۱/ ۴۱۳] به سند خود، از «عبد الله» روایت کرده است، گفت: «شق القمر» در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و تا آنجا، انشقاق آن، آشکار شده بود که من «کوه حراء» را در میان دو شکاف آن مشاهده کردم.

مؤلف گوید: خبرهای مربوط به انشقاق قمر بسیار است و از آنجا که مضمون همگی نزدیک به هم است و داستان «شق القمر» مشهور است، به همین چند خبر اکتفا نمودیم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۶

(۱)

باب سی و یکم معجزات متفرقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های نبوت در اسلام، به سند خود، از «عبد الله» نقل کرده است، پیغمبر فرمود: ما آیات الهی را خیر و برکت می‌دانیم در حالی که شما سبب ترس می‌شمارید! در یکی از سفرها، همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم، آبی که باید از آن استفاده کنیم کاهش یافت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه اندکی آب یافتید بحضورم بیاورید، ظرفی را که اندکی آب در آن بود، به حضورش آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را در آن فرو برد و خطاب به همراهان فرمود: بشتابید و از این آب با برکت که برکتش از سوی خداست، بهره بگیرید! بخدا سوگند! در آنحال مشاهده می‌کردم که چگونه آب از لابلای انگشتانشان فواره می‌زند! و هم او می‌گوید: هر گاه در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم و حضرت غذا تناول می‌فرمود، صدای تسبیح طعام را می‌شنیدیم!

(۳) [همان کتاب] در باب پیشین، از «انس» روایت کرده است، مردی ترسا (مسیحی) اسلام آورد و سوره بقره و آل عمران را فرا گرفت، آنگاه به عنوان کاتب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۷

و نویسنده پیغمبر، به کار پرداخت، طولی نکشید، از آئین اسلام اعراض کرد و به آئین ترسا بازگشت و همه جا می‌گفت: محمد! بیش از آنچه که من برای او نوشته‌ام، مطلب دیگری نمی‌داند؛ خدای تعالی، آن ترسای دروغگو را به سزای عملش رساند و جاننش را گرفت! و جسد او را دفن کردند، فردا صبح که کنار گور او آمدند، دیدند جسدش از گور بیرون افتاده است. گفتند: این کار را محمّد و یارانش، به خاطر آنکه از آئین آنها دست برداشته نسبت به وی روا دانسته، گورش را شکافته و بدن او را از قبر بیرون کشیده‌اند! ناچار شدند گور گودتری برایش حفر کنند و جسد او را در میان آن گور نهند. باز هم گور، جسد او را بیرون انداخت! فردای آن روز که کنار قبر او آمدند، دوباره همان صحنه را دیدند! باز هم این عمل را به محمد و یاران او نسبت دادند. برای

سومین بار تا آنجائی که می‌توانستند گور بسیار عمیقی حفر کردند و جسد او را در میان آن گور نهادند، روز بعد که کنار قبرش آمدند، همان صحنه دوباره تکرار شده بود! این بار گفتند:

این کار آدمیان نیست! جسد او را به همان حال گذاشتند و رفتند.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «بیوع» در باب کیل بایع و معطی، از «جابر بن عبد الله» نقل کرده است، «عبد الله بن عمرو بن حرام» از دنیا رفت، در حالی که قرض دار بود و از او چیزی باقی نمانده بود تا متکفل طلبکاران باشد. با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کردم از آن حضرت در خواست نمودم تا طلبکاران او را بحضور طلبیده از آنها بخواهد که از طلب خود دست بردارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا به درخواست من، طلبکاران را بحضور طلبید و از آنها در خواست تا از طلب خود صرفنظر کنند ولی آنها نپذیرفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: اکنون خرماهایی که در اختیار داری در چند ردیف گرد آور چنانکه خرما می «عجوه» را جدا، خرما می «عذق زیدی» را جدا، سپس به من اطلاع بده. «جابر» گوید: من طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کردم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۸

سپس خرماها را به حضورش فرستادم و حضرت در بالای سفره یا در وسط آن قرار گرفت و طلبکارها را به حضور طلبید و به من فرمود: به هر یک از حاضران به اندازه طلبی که دارد، از این خرماها بده. پیمانهای آورده و به اندازه طلبی که هر یک از حاضران داشتند از آن خرماها پیمان کرده و حقیش را پرداختم و همگی آنها به حق خود رسیدند و خرماهای من همچنان به حال خود باقی بود و چیزی از آن کم نشده بود!

(۱) [الادب المفرد بخاری ص ۵۶] به سند خود، از «عبد الله» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود، در یکی از منازل میان راه اترق فرمود، در آنجا، مردی از همراهان، تخم «حزّه» ای (به ضم حاء، نام پرنده‌ای است کوچکتر از گنجشک) را از لانه‌اش برگرفت، وقتی پرنده با چنان دستبندی روبرو شد، بلافاصله در بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به بالا زدن کرد! رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان اطلاع یافت، فرمود: کدام یک از شما به تخم این پرنده دستبرد زده است؟! آن مرد در پاسخ گفت: تخم این پرنده را من از لانه‌اش برداشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بمنظور آرامش خاطر این پرنده، تخم او را به لانه‌اش برگردان.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «الجهاد و السیر» در باب جنگ حنین، به سند خود، از «ایاس بن سلمه» او هم از پدرش روایت کرده است، در جنگ حنین که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم به مجردی که با دشمن روبرو شدیم، بر فراز عقبه‌ای قرار گرفتیم، در آن حال یکی از دشمنان آهنگ مرا نمود، او را هدف تیر قرار دادم، وی متواری شد و از سرنوشتش دیگر اطلاعی پیدا نکردم، در این حال، متوجه شدم دشمن از محور و عقبه‌ای دیگر ظاهر گشته و با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درگیر شده و بر خلاف انتظار، لشکر اسلام ضربه دیده و مسلمانان پراکنده شده‌اند. در آن هنگام، دو «برد» پوشیده بودم: یکی به عنوان پیراهن و دیگری به عنوان عبا، برای آنکه بهتر بتوانم از شر دشمنان در امان باشم، دامن پیراهن خود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۲۹

را جمع کرده و همچنان که در حال فرار بودم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم که حضرت در آن حال، بر قاطر سیاه و سپید رنگ خود سوار بود، فرمود: «ابن اکوع» ناراحت شده است و آنگاه که متوجه شد اصحاب شکست خورده‌اند، از مرکب خود به زیر آمد، مشتی خاک، از روی زمین برداشت و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «زشت باد صورتهای ایشان!» و مشت خاک را بسوی آنان پاشید، هر دو چشم اهل آن گروه از خاک پر شد و در این هنگام، دشمنان پشت به جنگ کرده و پا به فرار گذاشتند!

غنیمت‌هایی که در آن حال از دشمنان باقی مانده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان تقسیم کرد.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «زهد» در باب حدیث طولانی «جابر»، به سند خود، از «عباده بن ولید» نقل کرده است، من و پدرم به منظور تحصیل علم، از خانه بیرون آمده تا بتوانیم با فلان قبیله از انصار، پیش از آنکه از بین بروند، ملاقات کرده و از آنها بخواهیم تا ما را در فرا دادن علم یاری کنند. به این منظور، وارد قبیله مذکور شده و با نخستین کسی که روبرو گشتیم «ابو الیسر»- مصاحب رسول اکرم صلی الله علیه و آله- بود (تا آنجا که گوید) سپس به راه خود ادامه دادیم تا در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به دیدار «جابر» موفق شدیم، که مشغول نماز بود (تا آنجا که گوید) «جابر» گفت: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در حالی که به راه خود ادامه می‌دادیم، در مسیر خود، به بیابان پهناور و بی‌انتهایی رسیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، در آنجا، بمنظور قضای حاجت، از همراهان جدا شد. من هم آفتابه‌ای بدست گرفتم و به دنبال آن حضرت حرکت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطراف بیابان می‌نگریست تا محل مناسبی را برای رفع حاجت پیدا کند، در آن نزدیکی، محل مناسبی به نظر مبارک حضرت نرسید. ناگهان در کناره آن بیابان، چشم حضرتش به دو درخت افتاد، آنگاه بسوی آنها عزیمت کرد، به مجردی که به یکی از آنها رسید شاخه‌ای از آن را بدست گرفت و فرمود: به اذن خدا، از من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۰

اطاعت کن! شاخه درخت مانند شتری که چوب در بینی‌اش می‌گذارند تا از ساریان اطاعت کند، از حضرتش اطاعت کرد، تا به درخت دیگری که در محل دورتری بود رسید، حضرت فرمود: به اذن خدا، به یکدیگر پیوندید، هر دو درخت به یکدیگر پیوستند! (تا آنکه گوید) چگونگی حال رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام، بر من پوشیده ماند. در این هنگام مشاهده کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی من می‌آید و آن دو درخت نیز از یکدیگر جدا شده و هر یک به صورت اول خود در آمده‌اند!

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۸۵] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، عربی از بیابان نشینان، حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید: چگونه و به چه نشانی بفهمم که شما پیامبر و برگزیده خدا هستید؟ حضرت فرمود: به این دلیل، که از آن درخت خرما می‌خواهم به نبوت من گواهی دهد! سپس به آن درخت، اشاره کرد؛ درخت خرما زمین را کاوید تا به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید! آنگاه حضرت فرمود: به جای اول خود باز گرد، درخت به محل خود باز گشت! آن اعرابی اسلام آورد.

(۲) [صحیح نسائی ۲/ ۶۴] به سند خود، از یکی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خود را به حفر خندق دستور داده بود، سنگی بسیار بزرگ پدیدار شد که مانع از کندن خندق بود. جریان آن سنگ به عرض مبارک رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله از محل خود برخاست و کنار آن سنگ آمد و ردای شریف از دوش برداشته و به یک طرف نهاد. آنگاه کلنگی بدست گرفت و آیه شریفه تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ را تلاوت فرمود و کلنگ را به آن سنگ زد یک سوم از آن سنگ شکست جناب «سلمان» که در آنجا حضور داشت گفته به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگ را بر آن سنگ فرود آورد، برقی از آن جهید. دوم بار همان آیه را تلاوت کرد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۱

و کلنگ را بر فراز آن سنگ فرود آورد ثلث دوم آن سنگ شکافته شد و برقی جهید (که «سلمان» ناظر آن بود) برای سومین بار رسول خدا صلی الله علیه و آله همان آیه را تلاوت کرد و کلنگ را بر روی آن سنگ فرود آورد و آخرین قسمت آنرا شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله، از خندق بیرون آمده ردا بر دوش افکند و در همانجا جلوس فرمود.

«سلمان» به عرض مبارک رسانید: یا رسول الله! شاهد بودم هر بار که کلنگ شما بر فراز سنگ فرود می‌آمد، برقی می‌جهید! رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «سلمان» فرمود: به راستی در هنگام فرود آمدن کلنگ بر آن سنگ، شاهد جهش آن برق بودی؟ در پاسخ به عرض رسانید: به خدایی که تو را به راستی برگزیده است، شاهد جهش آن نور درخشنده بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ضربه اولی که بر آن سنگ نواختم، برقی از آن سنگ جهید که مدائن کسرا و اطراف آن و مدینه‌های دیگر را به چشم خود دیدم! رزمندگان پس از شنیدن این جریان، به عرض رسانیدند: یا رسول الله! از خدا بخواه تا آن شهرها به دست ما فتح گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله این درخواست رزمندگان را به عرض کبریائی تقدیم داشت، سپس فرمود: ضربه دوم که بر آن سنگ فرود آوردم، شهرهای قیصر روم و اطراف آنرا مشاهده کردم، اصحاب تقاضا کردند: از خدا بخواهید تا این شهرها را نیز به دست ما بگشاید و شهرهای ایشان را در غنیمت ما در آورد، و بلاد ایشان را به نیروی ما ویران سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای آنها را به عرض الهی رسانید.

آنگاه فرمود: ضربه سوم را که فرود آوردم، شهرهای حبشه و قریه‌های اطراف آنرا مشاهده نمودم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: مادامیکه حبشه دعوت شما را اجابت می‌کند او را به آئین خویش و همکاری با خودتان بخوانید و مادامیکه ترکها از شما اعراض کنند، شما هم از آنها اعراض نمائید.

(۱) [صحیح ابو داود ۲۵۴/۱۶] به سند خود، از «عبد الله بن جعفر» روایت کرده است، در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در ردیف خود، بر فراز مرکبش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۲

سوار کرد و یکی از اسرار را به من بازگو کرد که من هنوز آن را با هیچیک از افراد، در میان نگذاشته‌ام، از اموری که حضرت بسیار مواظب بود پوشیده بماند، قضای حاجت بوده که سعی داشت در ریگزار یا مخفیگاهی از نخلستان انجام پذیرد. در یکی از اوقات، بخاطر این موضوع، وارد محوطه باغ یکی از انصار شد، در آنجا شتری خوابیده بود، به مجردی که چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد ناله‌ای کشید و اشک از دیدگانش فرو ریخت! و حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سر و صورت خود مالید، سپس ساکت شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صاحب این شتر کیست و متعلق به چه شخصی است؟ جوانی از انصار، به حضور مبارک رسید و عرض کرد: یا رسول الله! این شتر از آن من است. حضرت فرمود:

آیا از خدا باکی نداری! این حیوان را که خدا در اختیار تو گذاشته این چنین ناراحت می‌سازی؟! این شتر از آزار و بارکشی بیش از حد، به من شکایت کرده است!

(۱) [مسند احمد حنبل ۳۰۳/۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، گفت: گروهی از قریش، در کنار «حجر» اجتماع کرده و به «لائت» و «عزّی» و «منات»، بت سوّم «۱» و «نائله» و «اساف» (همگی نام بتهاست) سوگند یاد کرده و دسته جمعی قرار گذاشتند: به مجردی که «محمد» را دیدیم، همزمان قیام کنیم آنگونه که گویا فقط یک مرد قیام می‌کند. آنگاه همه با هم او را به قتل رسانیم! حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از گفتگو و توطئه آنها اطلاع یافت و ناراحت گشته گریه کنان، به حضور محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و آنچه را که دیده و شنیده بود، حضرت را از آن آگاه ساخت، و افزود: آنها به این وسیله می‌خواهند، قاتل تو، یک فرد مشخص نباشد تا قصاص گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: برای من، آب وضو

(۱) اشاره به آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ...» سوره نجم، آیه ۱۹ و ۲۰

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۳

بیاور. رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و وارد مسجد الحرام شد، به مجردی که چشم مخالفان به آن حضرت افتاد، گفتند: او محمد است! رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون اندک بیمی پیش می‌آمد و بر خلاف انتظار، دیدگان آنها، از دیدار فرو ماند و گردنهایشان، در سینه‌شان فرو رفت و نیروی حرکت از آنها گرفته شد چنانکه نتوانستند آن حضرت را ببینند و احدی از این هم‌پیمانان و توطئه‌گران، توان برخاستن از جای خود را پیدا نکرد! رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و بالای سر آنها ایستاد و مثنی خاک برداشت و «شاهت الوجوه» گفت و مثنی خاک را به سر و صورت آنها پاشید و پس از آن، مثنی ریگ، از ریگهای مسجد بدست گرفت و توطئه‌گران را هدف ریگها قرار داد. و به هر کسی که یکی از آن ریگها اصابت کرد، در جنگ بدر، در حالی که کافر بود، کشته شد!

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۵۸] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، خانواده‌ای از انصار، یک شتر آب کش در اختیار داشتند، آن حیوان بر اثر سرسختی زیادی که داشت، هرگز به آنها اجازه نمی‌داد تا مشک آب و وسائل دیگر را بر پشتش بگذارند. خانواده انصار از این موضوع، به سختی رنج می‌برد و آزرده خاطر بود. ناچار بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده، اظهار داشتند:

شتر آب کشی داریم که سرکشی می‌کند و اجازه نمی‌دهد وسایل آب کشی را بر پشت او بگذاریم و در این رابطه کشت و زرع و نخلهای ما تشنه مانده و بیم آن می‌رود که هر چه داریم، از زرع و نخل، نابود گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از استماع شرح حال آنان، خطاب به اصحابش فرمود:

از جای برخیزید تا دسته جمعی به بوستان آن مرد رهسپار شویم. همه برخاسته به آنجا رفتند و در آن حال، آن شتر در گوشه‌ای از آن بوستان قرار داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی آن شتر رفت، انصار به عرض رسانیدند: این شتر مانند سگ، هار است بیم آن داریم که گزندی از آن حیوان به شما برسد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۴

و هراسی از آن حیوان نسبت به من نداشته باشید. به مجردی که چشم شتر به آن حضرت افتاد، به سوی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرکت کرد و خود را به حالت سجده، در برابر حضرت، به زمین انداخت! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله موهای پیشانی آن شتر را بدست گرفت، شتر چنان بدست حضرت رام شده بود که از زمانیکه او را به کار گرفته‌اند تا آن هنگام چنین سابقه‌ای نداشت! اصحاب از فرصت استفاده کرده به عرض رسانیدند: هر گاه این حیوان که از نعمت عقل و خرد، بی‌بهره است، برای شما سجده کند ما که خردمند و عاقل هستیم، سزاوارتریم که در برابر حضرت، سجده نمائیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: در شأن بشر نیست که برای بشری همانند خودش، سجده کند و هر گاه بشر از این صلاحیت برخوردار می‌شد دستور می‌دادم، زن برای شوهرش که حق عظیمی به گردن او دارد، سجده نماید.

(۱) [همان کتاب ۴ / ۱۳۸] از «عثمان بن حنیف» نقل کرده است، مرد نابینائی بحضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده عرض کرد: یا رسول الله! آرزومندم که از خدای تعالی بخواهی تا مرا از نابینائی نجات بدهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: اکنون در یکی از دو امری که به تو پیشنهاد می‌کنم، صاحب اختیاری: یکی اینکه، به همین حال نابینائی بمانی و من برای آخرت تو دعا کنم، که آخرت، برتر از دنیا است، دیگر آنکه دعا کنم تا در این دنیا تو را از نابینائی رهائی بخشد. آن مرد عرض کرد: از شما تمنا دارم برای بهبودی من دعا فرمایید که برای من بهتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد، وضو بگیرد و دو رکعت نماز به جای آورد و پس از سلام نماز، این دعا را بخواند

«اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بمحمد نبیک بنبی الرحمه، یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه فتقضی و تشفعنی فیه

و تشفعه فی»

؛ «پروردگارا! به تو توجه می‌کنم و از تو می‌خواهم، به حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله، که پیغمبر رحمت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۵

توست، بسویم توجه نمای. اینک ای محمد! بوسیله تو به پیشگاه خدای تعالی متوسل می‌شوم و امید دارم حاجت مرا برآورده سازی! و تقاضای شفاعتی که در حق خود، از آن حضرت دارم، بپذیری».

آن مرد، این دعا را چند مرتبه خواند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گویا چنان است که باید از خدا بخواهی که مرا در انجام حاجت شفیع قرار بدهد. آن مرد، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کرد. آنگاه، درخواستش برآورده گشته و شفا یافت!

(۱) [همان کتاب ۴/۱۰۷] از «یعلی بن مرّة» نقل کرده است، سه کار ویژه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردم که هیچ کس پیش از من آنها را ندیده است و نخواهد دید.

یکی آنکه، در بعضی از سفرها که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، در مسیری گذر ما به زنی افتاد که با پرسش در کناری نشسته بود، به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد، خطاب به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! ای پسر من به بلائی دچار گشته و ما هم بر اثر گرفتاری او، دچار ناراحتی سختی شده‌ایم و هر روز چند بار- که عدد آنرا نمی‌دانم- به آزار صرع گرفتار می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کودک را به من بده. کودک را بدست گرفته و تا نزدیکی جهاز شتر آن حضرت نگاهداشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله کودک را از وی گرفت و دهان او را گشود و سه بار در میان دهان او دمید و فرمود: «بسم الله انا عبد الله اخس عدو الله»

؛ «بنام خدا، من بنده خدایم و تو ای دشمن خدا، از این کودک دور شو و او را آسیب مرسان». سپس کودک را به مادرش سپرد. راوی گوید: به راه خود ادامه داده و رفتیم و در بازگشت به همان مکان که رسیدیم، جریان حال کودک را از وی پرسیدیم؟ پاسخ داد: از آزار صرع رهائی یافته است! بار دیگر که به آن مکان بازگشتیم، آن زن را در آن مکان مشاهده کردیم که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۶

سه عدد گوسفند در کنارش هست، رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: آن فرزند تو چه می‌کند و آیا از آزار صرع بهبودی کامل یافته است یا نه؟ زن در پاسخ عرض کرد:

سوگند به خدائی که شما را به راستی برگزیده است تا این لحظه، که در حضور شما هستم، فرزندم در کمال آرامش است و احساس هیچگونه ناراحتی نمی‌کند و چوپانی این گوسفندان را به عهده دارد.

(۱) راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از مرکب پیاده شو و یکی از گوسفندان را بگیر و باقی آنرا به حال خود بگذار.

پیشامد دیگر، در یکی از روزها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحرا رفتیم. در میان بیابان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: در اطراف این صحرا بنگر، آیا محل مناسبی را می‌بینی که مرا در پوشش خود قرار بدهد تا بتوانم قضای حاجت نمایم؟ پس از دقتی که به عمل آوردم، به عرض رسانیدم: محل آماده‌ای را نمی‌بینم، جز این که درختی بنظر می‌آید حال آنکه آن درخت مناسب برای پوشش شما نیست. حضرت فرمود: آیا در نزدیکی آن درخت، چیز دیگری را مشاهده نمی‌کنی؟ گفتم: درخت دیگری را هم در نزدیکی آن می‌بینم. فرمود:

نزدیک آن دو درخت برو و بگو، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به اذن خدا، هر دو در کنار یکدیگر قرار بگیرد! راوی

گوید: فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنها ابلاغ کردم، بی‌درنگ، هر دو درخت، کنار یکدیگر قرار گرفتند و به هم پیوستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت آنها قرار گرفت و قضای حاجت کرد. هنگامی که مراجعت کرد، به من فرمود: پیش آن درختها برو و بگو، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد، هر کدامتان به حال اول خود باز گردید. دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنها ابلاغ کردم و آنها به جایگاه اول خود باز گشتند! پیش‌آمد سوّم: در یکی از روزها، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۷

در این هنگام شتری افتان و خیزان، در حالی که اشک از چشمانش روان بود، در برابر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زانو در آمد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که شتر را به آن وضع ناراحت کننده مشاهده کرد، خطاب به من، فرمود: برو و جویا شو، که این شتر از کیست؟ زیرا از وضع این حیوان پیداست که از صاحبش شکایت دارد.

به فرمان آن حضرت، از حضور مبارک بیرون رفته و جویای احوال صاحب شتر بودم که در حین جستجو، به مردی از انصار، برخورد کردم، معلوم شد همان شخص، صاحب شتر است. او را بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مرد پرسید: شتر تو چه حالی دارد و با او چگونه رفتار کرده‌ای که به شکایت، نزد من آمده است؟ آن مرد انصاری به عرض رسانید: به خدا سوگند! از چگونگی حال او و شکوه‌ای که بحضور مبارک نموده است، اطلاعی ندارم، همین قدر می‌دانم، از هنگامی که در اختیار من در آمده است، از آن حیوان برای آب کشی بهره گرفته‌ام تا اینکه از کار افتاد و نیروی آب کشی را از دست داد، دیشب تصمیم گرفتیم، که آنرا نحر کنیم و گوشتش را تقسیم نمائیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نحر کردن آن حیوان یا خودداری کن، یا آنرا به من ببخش و یا به من بفروش. آن مرد عرض کرد: آن حیوان را به شما می‌بخشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد تا نشان صدقه را بر روی آن حیوان، نصب کردند و آنرا به حال خود گذاشت.

(۱) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۲۵] از «زید بن اسلم» و غیره، نقل کرده است، چشم «قتاده بن نعمان» بر اثر برخورد با چیزی، از حدقه بیرون افتاد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم او را با دست مبارک خود، در حدقه چشم گذاشت. آن چشم، از چشم دیگرش، جلوه و زیبایی بهتری پیدا کرد!

(۲) [همان کتاب و همان صفحه] به سند خود، از «زید بن اسلم» و «یزید بن رومان» و «اسحاق بن عبد الله بن ابی فروه» و دیگران روایت کرده است، در جنگ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۸

بدر، شمشیر «عکاشه بن محسن» شکسته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه درختی را به وی داد و ناگهان آن شاخه درخت، به صورت شمشیر برنده تیز و محکمی درآمد!

(۱) [سنن دارمی ۱/ ۲۹] از «سلمه سکونی» روایت کرده است، زمانی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، گوینده‌ای خطاب به آن حضرت، عرض کرد: یا رسول الله! آیا غذائی از آسمان برای شما نازل شده است؟ فرمود: آری.

غذای آسمانی برایم نازل شده است. عرض کرد: یا نبی الله! آیا غذائی که برای شما از آسمان نازل شد، به غذای زمینی تفاوت و برتری داشت؟ فرمود: آری! پرسید: آن غذا چه شد؟ فرمود: به آسمان رفت!

(۲) [همان کتاب ۱/ ۹] به سند خود، از «ابن عمر» روایت کرده است، در یکی از سفرها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، یکی از صحرائشیمان بسوی ما آمد، به مجردی که نزدیک ما رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: عزیمت کجا داری؟

گفت: به سوی اهل و خانه‌ام می‌روم. حضرت فرمود: آیا می‌خواهی از کار شایسته‌ای، تو را برخوردار سازم؟ عرض کرد: آن کار شایسته چیست؟ فرمود:

گواهی بدهی که خدائی، جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و محمد، بنده و رسول اوست. بادیه‌نشین گفت: چه کسی راستی و درستی تو را گواهی می‌کند؟

فرمود: درختی که در کنار بیابان به چشم می‌خورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله درخت مزبور را که درخت خاردار بود، بسوی خویش فرا خواند، طولی نکشید، درخت خاردار- که همان «سلمه» باشد- زمین را کاوید و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار آن درخت را به گواهی دادن، به خدای یکتا و نبوت خود، دعوت نمود. هر سه بار، به یکتائی خدا و نبوت آن حضرت، گواهی داد.

سپس به امر رسول خدا، به جای نخستین خویش بازگشت! بادیه‌نشین به مسیر خود ادامه داد و گفت: هر گاه مردم من در ایمان آوردن به تو، از من پیروی کردند، آنها را به حضور شما دعوت خواهم کرد و در غیر این فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۳۹ صورت، خودم به حضورتان خواهم رسید و ملازمت شما را اختیار خواهم کرد.

(۱) [همان کتاب ۱/۱۳] از «ابن عباس» روایت کرده است، یکی از مردم بنی عامر، بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود:

می‌خواهی نشانی از پیغمبری خویش را برای تو آشکار نمایم؟ آن مرد گفت:

آری. حضرت فرمود: کنار آن درخت خرما، قرار گیر و آن را بسویم بخوان. نزدیک درخت رفت و آن را بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد. درخت زمین را کاوید تا اینکه بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله به او فرمود: به این درخت بگو، به محل خود بازگردد. آن مرد خطاب به درخت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به جایگاه نخستین بازگرد. درخت اطاعت کرده، به محل خود بازگشت! آن مرد با قبیله بنی عامر ملاقات کرد و گفت: تا به حال، هیچ جادوگری را مانند محمد ندیده‌ام.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۳/۱۲۸] به سند خود، از «مکلبه بن ملکان» «۱» نقل کرده است، گفت: در یکی از غزوات که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، کارزار با مشرکان به اوج خود رسید و سرسختی جنگ تا آنجا پیش رفت که مشرکان، نهر آب را در اختیار گرفتند و در نزدیکی آن مستقر شدند و اجازه ندادند که مسلمانان از آن آب، استفاده کنند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت تشنه شده، چنانکه حالت اضطراب و لرزشی در آن حضرت احساس می‌شد، در این هنگام، لباسهایش را آورد و خود را، به ردای خویش پیچید و به پشت، در روی زمین خوابید. در این شرایط که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا این حد، ناراحت می‌دیدم، ظرف آبی برداشته، به این امید که دسترسی به آب پیدا کنم، روی به صحرا گذاشتم. در مسیر خود به ریگراری

(۱) «مکلبه بن ملکان» یکی از صحابه بود که در ۲۴ غزوه، همراه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جنگید. (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۰

رسیدم، در آن هنگام، پرنده‌ای را به شکل درّاج یا کبک، مشاهده کردم که زمین را می‌کاود. به این منظور که ممکن است اثری از آب بدست آورم، بسوی آن پرنده رفتم، به مجردی که آن پرنده مرا مشاهده نمود، پرواز کرد. به نزدیک محل کاوش آن پرنده رسیدم، محل نمناکی به نظر آمد و تا حدی امیدوار گشتم که شاید دسترسی به آب پیدا نمایم. در این هنگام که محل مزبور را می‌کاویدم، آبی از زمین جوشید. از آن آب، به قدر لزوم آشامیدم و آنگاه ظرف آبی را که همراه داشتم، از آن مملوّ ساختم و به

لشکرگاه آوردم. و بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجردی که مرا مشاهده کرد، فرمود: ای مکلبه! آیا آب بدست آوردی؟ عرض کردم: آری! فرمود: نزد من بیا! نزد من بیا! نزدیک شده، از آن آب، به حضرتش نوشانیدم، به اندازه کافی از آن آشامید و برای اقامه نماز، از آن آب وضو ساخت. سپس فرمود: ای مکلبه! دستت را روی قلب من بگذار، تا بدینوسیله قلبم، خنک شود و آرام گیرد. به فرموده حضرت، دستم را روی قلبش گذاشتم، تا قلب مبارکش سرد شد و آرام گرفت سپس فرمود: ای مکلبه! خدای تعالی از این طریق، در تو معرفتی ایجاد کرد. آنگاه که دستم را از روی قلب مبارکش برداشتم، دست خود را نورانی یافتم! از آن هنگام که «مکلبه» در دست خود چنین نوری احساس کرد، مردم دور او جمع می‌شدند و از چگونگی آن سؤال می‌کردند، «مکلبه» از این وضعیت رنج می‌برد و مجبور شد، روزها دستش را بپوشاند تا از این سؤال و جواب، در امان باشد.

«مظفر» که راوی این حدیث است به ما گفت: در یکی از شبها، با «مکلبه» ملاقات کردم، دست او را دیدم که نورافشانی می‌کند! (۱) [همان کتاب ۳/ ۴۴۲] به سند خود، از «معرض بن عبد الله بن معرض» او هم از پدرش، پدرش نیز از جدش، روایت کرده است، گفت: سالی که به «حجّه الوداع» رفتم، در مکه وارد خانه‌ای شدم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آن خانه زیارت فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۱

کردم. چهره مبارکش مانند ماه می‌درخشید و من سخن شگفت آوری، از حضرتش شنیدم، آن سخن از این قرار بود که مردی از مردم «یمامه»، در آن خانه وارد شد و نوزادی را که همان روز، از مادر متولد شده بود، در پارچه‌ای پیچیده، در بغل داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن کودک نوزاد، فرمود: ای کودک! من کیستم؟ بلافاصله، کودک به زبان آمد گفت: تو رسول خدائی! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی، خدای تعالی برکتش را در وجود تو افزون فرماید. آن کودک از آن روز به بعد، با کسی سخن نگفت، تا اینکه بالید و به جوانی رسید. پدرم گفت: ما آن نوزاد را «مبارک یمامه» نامیدیم.

(۱) [الاصابه ۶/ قسم ۱/ ۲۹۲] حدیثی را به سند خود، از «همام بن نفیل» نقل کرده است که گفت: آن هنگام که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! چاهی را حفر کرده‌ایم ولی آب آن، شور است و برای آشامیدن مناسب نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله آفتابه‌ای که در آن آب بود، به من مرحمت کرده و فرمود: این آب را در آن چاه بریز. من چنین کردم، ناگهان آب شور، به آب شیرین، تغییر یافت!

(۲) [الاستیعاب ۲/ ۵۵۶] حدیثی را به سند خود، از «عبد الله بن بریده»، او هم از پدرش، پدرش نیز از «سلمان فارسی» روایت کرده است که در یکی از روزها جناب «سلمان»، در نخلستان به کار خود اشتغال داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد. «سلمان» جهت پذیرائی از آن حضرت (در واقع به دست آوردن نشانه‌های نبوت که یکی از آنها، نپذیرفتن صدقه است)، طبق خرمائی را بحضور مبارکش آورد و به عرض رسانید: این طبق خرما، صدقه‌ای است که برای شما و یارانتان تقدیم می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «سلمان» فرمود: ای سلمان! صدقه بر «اهل بیت» من حرام است! «سلمان»، طبق را از حضور مبارک برداشت.

فردای آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار «سلمان» رفت، سلمان، طبق خرمائی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۲

آورد و به عرض رسانید: یا رسول الله! این طبق خرما، هدیه است. حضرت به همراهان خود فرمود: از این طبق بخورید. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب «سلمان» را از مردم یهود- که «سلمان» زرخیر آنها بود- به فلان مبلغ از درهم، خریداری کرد و مقرر شد، علاوه بر مبلغ مزبور، چند درخت خرما هم، «سلمان» غرس کند و مواظب باشد که آنها به ثمر

برسد.

همه آن نخلها را، رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تنهایی شست و هسته‌های خرما را به دست مبارکش، در زمین غرس نمود و یکی از آنها را هم «عمر» در زمین کاشت [!؟] طولی نکشید، همه آنها، نخل شد و بار داد، تنها نخل «عمر»، به بار نشست! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: این درخت بی بار را چه کسی کاشته است؟! گفتند: «عمر» هسته آنرا در زمین فرو برده است! رسول خدا صلی الله علیه و آله آن درخت را کند و بار دیگر آنرا غرس کرد و آن نیز نخل شد و بار داد.

(۱) [اسد الغابۀ ۲/ ۳۳] حدیثی را به سند خود، از «دختر حکم بن ابی العاص» روایت کرده است که «دختر حکم»، خطاب به پدرش گفت: در میان این همه مردم، هیچ گروهی را مانند بنی امیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله، سست رأی و درمانده‌تر ندیده‌ام! «حکم» گفت: ای دخترک! ما را در این باره، سرزنش مکن.

اینک، برای درماندگی خودمان، حدیثی را نقل میکنم که خود، به دو چشم خویش دیده‌ام، و آن اینست که همواره از قریش می شنیدم، این صائبی [ستاره پرست، منظورشان پیامبر اسلام بود]، در مسجد ما، نماز می گزارد! سرانجام مقرر داشتند که او را از پای در آورند، ما هم به پشتیبانی از آنها برخاستیم به محض آنکه او را دیدیم ناگهان صدای سهمناکی به گوشمان رسید! چنان پنداشتیم که گویا همه کوههای «یمامه»، بر سر ما، فرو خواهد آمد، از آن پس، چیزی احساس نکردیم و توان هیچ کاری را در خود نیافتیم و او در این فرصت، نمازش را خواند و به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۳

خانه‌اش بازگشت. شب دیگر برای کشتن او، پیمان بستیم. بمحض اینکه وارد مسجد شد، از جا برخاستیم و خود را برای کشتن او آماده کردیم، در این هنگام، کوه «صفا» و «مروه» به یکدیگر پیوست و میان ما و او حائل شد! به خدا سوگند! هیچیک از تصمیمهایی که برای کشتن حضرت محمد صلی الله علیه و آله بکار گرفتیم، به حال ما- بنی امیه- سود نبخشید!!

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۷۸] از «عمر» نقل کرده است، در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحابش بود، بادیه نشینی از آنجا می گذشت. او سوسماری شکار کرده و آن را در میان همیانی نهاده بود تا به خیمه خود برده آنرا بریان کرده بخورد که در این هنگام با جماعتی روبرو گشت و پرسید: علت اجتماع این مردم چیست؟ در پاسخ گفتند: شاهد جریان حال مردی هستیم که ادعای پیغمبری کرده است. بادیه نشین، ازدحام مردم را شکافت و در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و با کمال نخوت و خودخواهی گفت: سوگند به «لات» و «عزی»، هیچ زنی صاحب لهجه‌ای را نزیایده است که مبعوض تر و بی اعتبارتر از تو در نزد من باشد! اگر ترس از آن نداشتم که مردم، مرا شتاب زده و عجول، به شمار آورند، با شتاب هر چه تمامتر، تو را از پای درمی آوردم و با کشتن تو، سرخ پوستان و سیاه پوستان و سفید پوستان و همه مردم را خوشحال می کردم؟! «عمر» که از شنیدن سخنان ناروا و ناسنجیده مرد بادیه نشین، به شدت ناراحت شده بود، به عرض پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید: اجازه فرماید تا این ناسزاگوی بدسرشت را از پای در آورم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر! آرام باش مگر نشنیده‌ای که «انسان بردبار، نزدیک است، بر اثر حلم و بردباری، به مقام نبوت نایل آید» سپس به بادیه نشین توجه کرده و فرمود: چه موضوعی سبب شده که بر ما درشتی نمائی و هر چه می خواهی به زبان آوری؟ و مطالبی را به ناحق ایراد کنی و احترام مجلس مرا رعایت نمائی؟ وی با کمال بی شرمی و به شکل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۴

تحقیر آمیزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو کیستی که با من سخن می گوئی!

(۱) سوگند به «لات» و «عزی»، به تو ایمان نمی آورم، مگر آنکه پیش از من، این سوسمار ایمان بیاورد. آنگاه سوسمار را از انبان خویش بیرون آورده و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمین افکند و اضافه کرد: اگر این سوسمار ایمان بیاورد، من هم

ایمان می‌آورم. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به سوسمار فرمود: ای سوسمار! سوسمار به زبان عربی فصیحی که همگان می‌شنیدند گفت: لئیک و سعدیک! ای زیور مردمی که در روز رستاخیز سر از خاک برمی‌دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: چه کسی را می‌پرستی؟ در پاسخ گفت: خدائی را که عرشش در آسمان و سلطنتش در روی زمین و رازش در دریا و رحمتش در بهشت و شکنجه‌اش در دوزخ است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: من کیستم؟ گفت: شما رسول پروردگار جهانیان و خاتم پیغمبران هستید. کسی که شما را به پیغمبری تصدیق کرد، رستگار گشت و کسی که شما را تکذیب کرد، زیانبار گردید. بادیه‌نشین که این گفتگو را شنید، گفت: من ایمان آوردم و از این پس هیچگونه نیازی به معجزه و خارق‌العاده‌ای ندارم و راه دیگری، جز راه شما، نخواهم پیمود! به خدا سوگند! هنگامی که با شما ملاقات کردم هیچ کس در روی زمین، مبعوض تر از شما در نظر من نبود؛ اما امروز، هیچ کس محبوبتر از شما، در نزد من نیست و شما از خود من و از زن و فرزندم، برایم محبوبتر هستید. و من، شما را از درون و بیرون، آشکار و نهان، با تمام وجود - دوست می‌دارم و گواهی می‌دهم که خدائی، جز خدای یکتا، نیست و تو پیغمبرش هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدائی سپاسگزارم که تو را به این دین که برتر از همه ادیان است و هیچ آئینی بر آن برتری نیافته و نخواهد یافت، راهنمایی فرمود و افزود: قبولی این دین، منحصر به اقامه نماز است و درستی اقامه نماز، به پذیرش قرآن است.

بادیه‌نشین درخواست کرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را قرآن بیاموزد. رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۵

اکرم صلی الله علیه و آله سوره «حمد» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» را به او آموخت. آن مرد عرضه داشت: بیش از این بیاموزید، چرا که تا کنون، هیچ شعری - از «بسیط» و «رجز» - را شیواتر از قرآن نشنیده‌ام! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی! آنچه شنیدی، کلام خدای جهانیان است، نه گفته شاعران و سراینندگان! دقت کن، هر گاه یک بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» را تلاوت کنی، اجر کسی را دریافته‌ای که یک سوم از قرآن، را تلاوت کرده باشد و اگر همین سوره را دوبار تلاوت نمائی، پاداش کسی را دریافته‌ای که دو سوم از قرآن را تلاوت کرده باشد و اگر سه بار سوره مزبور را تلاوت کنی، اجر کسی را بدست آورده‌ای که تمام قرآن را تلاوت کرده است. بادیه‌نشین گفت:

خدای ما چه خوب خدائی است که عمل اندک را می‌پذیرد و پاداش فراوان در برابر آن، ارزانی می‌دارد! این حدیث را «طبرانی»، «ابن عدی»، «حاکم»، «ابو نعیم»، «بیهقی» و «ابن عساکر» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۲۸۱] روایت کرده است که «جرهد» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، در آن موقع، سفره غذا در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله گسترده بود، «جرهد» که دست راستش بر اثر بیماری از کار افتاده بود، دست چپش را دراز کرد تا از آن غذا تناول نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با دست راست، غذا بخور! «جرهد» به عرض رسانید: یا رسول الله! دست راستم صدمه دیده است و از کار افتاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دست راستش دمید، ناگهان دستش توان خود را بازیافت و تا هنگام مرگ، احساس ناراحتی نکرد! این حدیث را «طبرانی» از «جرهد» روایت کرده است. (۱)

(۲) [مجمع هیشمی ۹ / ۱۰] از «ابن عباس»، روایت کرده است که مردی، از

(۱) در قاموس می‌نویسد «جرهد» بر وزن جعفر یا «جرهد» بر وزن سنبل، به کسی گفته می‌شود که همواره با نشاط خاطر در سفر باشد و نام کامل وی «جرهد بن خوئیلد» است که یکی از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۶

مردم بنی عامر، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد- این مرد، بیماران را مداوا و معالجه می کرد- و به عرض رسانید: یا محمد! از سخنان پیداست، یک سلسله ناراحتی هائی در تو است! آیا می خواهی تو را مداوا نمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بحضور خواست و فرمود: از برخورد تو پیداست که تو خود، بیماری! آیا می خواهی تو را مداوا نمایم؟ عرض کرد: آری! در آن نزدیکی، نخل خرما و درخت دیگری وجود داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به درخت خرما اشاره نموده و آنرا بحضور طلبید؛ نخل خرما، زمین را می کاوید و در هر کاوشی، سجده می کرد و سر برمی داشت تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به درخت، فرمود: به محل خود بازگرد! درخت اطاعت کرده به محل نخستین خود بازگشت!! آن مرد که این معجزه را مشاهده نمود، گفت: به خدا سوگند! از این پس هر چه فرمائی همه گفته های شما را می پذیرم! این حدیث را «ابو یعلی» روایت کرده است.

(۱) [مجمع هیشمی ۹/ ۲۱] از «ابو امامه» روایت کرده است، زنی بدکاره بود و همواره با مردها می آمیخت. در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز سنگی جلوس کرده و «ترید» تناول می فرمود که آن زن، از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله عبور کرد و گفت: به این مرد بنگرید که مانند بندگان جلوس کرده و مانند بردگان «ترید» می خورد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام بنده ای مقامش از من والا تر است! آن زن گفت: شکفت اینجا است که این مرد غذا می خورد و به من تعارف نمی کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیا با من هم غذا شو! گفت: می خواهم از دست تو، غذا تناول کنم! رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه ای با دست مبارکش به وی داد. آن زن گفت: نه! بلکه می خواهم از لقمه ای که در دهان داری، تناول کنم! رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه ای که در دهان داشت، به وی داد. به مجردی که آن لقمه را بلعید، آثار حیا و عفت در او

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۷

ظاهر گردید و تا آخر عمر با هیچ مرد بیگانه ای همبستر نگشت.

این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۸

(۱)

باب سی و دوم گواهی دادن «عتبه بن ربیع» که قرآن شعر و جادو و کهنات نیست

(۲) [کنز العمال ۶/ ۲۸۹] از «محمّد بن کعب قرظی» روایت کرده است که گفت: به خاطر دارم، «عتبه بن ربیع»- که بزرگی بردبار بود- در یکی از روزها، در میان گروه قریش حضور داشت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم به تنهائی در مسجد تشریف فرما بود، «عتبه» خطاب به قریش گفت: هم اکنون، به سوی محمد می روم و با او مذاکره کرده و پیشنهادهایی به او می دهم که شاید پاره ای از آنها را بپذیرد و هر کدام را که پذیرفت، آنرا در اختیارش قرار می دهم تا بدینوسیله، رنجی را که از ناحیه او، تحمّل می کنیم، برطرف سازم.

- این پیشنهاد همزمان با اسلام «حمزه بن عبد المطلب» بود و کفار می دیدند که چگونه هر روز بر گروه مسلمانان افزوده می شود- قریش پیشنهاد «عتبه» را پذیرفته، یک دل و یک زبان گفتند: ای ابا ولید! اینک، آماده باش و با او هر گونه که صلاح می دانی، حرف بزنی و پیشنهادهای خود را به اطلاع او برسان! «ابو ولید» از محل خود حرکت کرد و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور یافت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۴۹

و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

(۱) ای برادرزاده! تو، از ما هستی و از موقعیت عشیره و حسب و نسبی که داریم، کاملاً آگاهی و در عین حال، با مردم خود، به گونه‌ای رفتار کرده‌ای که در میان ایشان تفرقه ایجاد شده است، آنان را مردمی سفیه و بی‌خرد پنداشته و از خدایان و آلهه ایشان عیبجویی نموده و نیاکان آنها را که سالهاست در گذشته‌اند کافر قلمداد کرده‌ای، اکنون امور چندی را پیشنهاد می‌کنم و امیدوارم پس از دقت کامل در آنها، برخی از آنها را بپذیری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا ولید! پیشنهادهای تو چیست؟ «ابو ولید» گفت: ای برادرزاده! هر گاه منظور تو از سخنانی که به اطلاع مردم می‌رسانی و آنها را منحرف می‌گردانی، دست یافتن به ثروت باشد، ما حاضریم که از ثروت خود، آنقدر سیم و زر در اختیار قرار دهیم که از همه ما، ثروتمندتر شوی! و اگر نظر تو به اینست که می‌خواهی از این راه، برای خود کسب شرافت و عزت نمایی، ما حاضریم که تو را، به مقام شرافت و بزرگواری بپذیریم! و کاری را بدون حضور و اجازه تو انجام ندهیم! و اگر تصمیم داری با این شیوه به حکومت دست یابی حاضریم، مقام سلطنت را به عهده تو واگذاریم و همگی ما، طناب رعیتی تو را به گردن خود بیاویزیم! و هر گاه کسی که در رؤیا، بر تو ظاهر می‌شود، به اندازه‌ای تواناست که قدرت دور کردن او را، از خود نداری، برای بهبودی تو، طیبی را در نظر می‌گیریم و از اموال خود، آنقدر به مصرف دارو و درمان تو می‌رسانیم، تا کاملاً بهبودی حاصل کنی، چه ممکن است این گونه، پیشآمدها بر اثر غلبه کردن تابع و همزاد باشد که گاهی آدمی گرفتار آزار او می‌شود و بر اثر مداوای طیب، دست او از سر تو کوتاه خواهد شد و یا ممکن است آنچه را که به صورت آیه بر مردم تلاوت می‌کنی، شعر و خیال باشد که دلت را به آن متوجه ساخته‌ای. به جان خودم قسم! شما فرزندان «عبدالمطلب» در ساختن اشعار، از دیگران نیرومندتر هستید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه سخنان او را گوش داد و آنگاه پرسید: آیا پیشنهادهایت تمام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۰

شد؟ «ابو ولید» گفت: آری، پیشنهادهای من تمام شد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینک پاسخ مرا بشنو. «ابو ولید» گفت: بفرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به تلاوت آیات شریفه سوره «فصیلت» پرداخت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَم تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تلاوت آیات پس از آن پرداخت، «عقبه» که سراپا گوش بود دستها را پشت سر زده و سر را بر آن تکیه داده، به آیات قرآن گوش می‌کرد. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم خواندن آیات را یکی بعد از دیگری ادامه داد تا به «آیه سجده» رسید و سجده کرد، پس از آنکه سر از سجده برداشت، به «ابو ولید» فرمود: آیا پاسخ مرا شنیدی؟! این تو و این آیات (قضاوت با تو است).

«ابو ولید» برخاست و به جانب قریش که در انتظار او بودند، آمد. یارانش که او را دیدند به هم گفتند: سوگند به خدا که «ابو ولید»، نه چنان آمد که رفته بود.

وقتی نشست، یارانش پرسیدند: بر تو چه گذشت؟ آیا مذاکرات نتیجه بخش بود یا نه؟

«ابو ولید» گفت: به خدا سوگند! ماجرا آنست که سخنانی از وی شنیدم که هرگز مانندش را، از کسی نشنیده بودم. به خدا سوگند، سخنان او نه «شعر» است و نه «جادوگری» است و نه «کهنات».

ای گروه قریش! از من پیروی کنید و دست از این مرد بردارید و او را به حال خود بگذارید و از وی اعتزال نمائید. به خدا سوگند، در یک یک کلمات او خیر بزرگی نهفته است. پیشنهاد من نسبت به شما آن است که هر گاه عرب برای نابودی او تصمیمی گرفت و بر او پیروز شد، بدیهی است کار او تمام شده و از این ناحیه آسوده خاطر خواهید شد، و هر گاه او بر عرب چیره شد شما از سوی او بهره‌های کافی خواهید برد چنانکه سلطنت او، سلطنت شماست و عزت او، عزت شما و در این موقع، شما در ردیف سعادت‌مندترین مردم خواهید بود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۱

قریش به پیشنهاد او ترتیب اثری نداده و گفتند: از ظاهر گفتار تو چنان برمی آید، که به خدا سوگند، زبان او تو را هم جادو کرده است. «ابو ولید» در پاسخ آنها گفت: این رأی و پیشنهاد بود که به اطلاع شما رسانیدم، اینک قضاوت با خود شماست.

این خبر را «بیهقی» در کتاب «الدلائل» [دلائل النبوة] و «ابن عساکر» هم نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۲

(۱)

باب سی و سوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و طلب باران

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های نبوت در اسلام، به سند خود، از «انس» روایت کرده است، در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم مدینه دچار قحطی و خشکسالی شدند. در یکی از روزهای جمعه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه پرداخته بود، مردی از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! چهارپایان ما به هلاکت رسیدند! گوسفندان ما نابود شدند! از خدا بخواه، باران رحمتش را از ما دریغ نفرماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر عجز و ناله او، دست به دعا برداشت.

«انس» گفت: در آن هنگام که آسمان مانند شیشه می‌درخشید، طولی نکشید، بادی وزید و ابرهای باران ریز سراسر آسمان را فرا گرفت و باران سیل آسائی بارید. چنانکه ما در هنگام رفتن به منزلهایمان، مانند آن بود که در میان آب غوطه‌ور باشیم! باران پیوسته می‌بارید و تا جمعه دیگر ادامه یافت! روز جمعه آینده، همان مرد یا دیگری، به عرض رسانید: یا رسول الله! از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۳

شدت باران، نزدیک است که خانه‌های ما ویران شود. اینک، از خدا بخواه تا باران از باریدن باز ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و خطاب به باران فرمود: اینک، در اطراف مدینه بیار و ما را از گزند خود محفوظ بدار! «انس» گوید: ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند.

(۱) [صحیح ابو داود ۱۱۵/۷] به سند خود، از «عایشه» روایت کرده است که گفت: مردم از قحطی و خشکسالی‌های پی در پی به ستوه آمده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که از خدای تعالی درخواست باران نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست آنها را پذیرفت و روز معینی را برای انجام درخواست آنان، در نظر گرفت و به آنها دستور داد تا در آن روز، در مصلی گرد آیند و ضمناً منبری برای ایراد خطابه و دعا در آنجا برپا سازند.

«عایشه» گوید: تازه آفتاب از مشرق طلوع کرده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفت و عازم مصلی شد، همزمان با ورود در مصلی، بر فراز منبر قرار گرفت. نخست، تکبیر گفت و خدای تعالی را ستایش نمود، سپس خطاب به حاضران فرمود: به راستی، از خشکسالی و از اینکه هنگام آمدن باران گذشته است، شکوه نمودید. بدیهی است خدای تعالی به شما دستور داده است تا در مواقع گرفتاری، او را بخوانید و او هم دعوت شما را اجابت نماید. سپس فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَفْعَلْ مَا يَرِيدُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغَنِيُّ وَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ، أَنْزِلْ عَلَيْنَا الْغَيْثَ وَاجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ لَنَا قُوَّةً وَبَلَاغًا إِلَى حِينٍ»

؛ «خدای جهانیان را ستایش می‌کنم، او که خدای بخشنده و مهربان و فرمانروای روز رستاخیز است، خدائی جز خدای یکتا نیست، هر چه اراده کند انجام می‌دهد، پروردگارا! خدائی جز تو نیست و تو از همه چیز، بی‌نیازی و ما به تو نیازمندیم؛ اینک باران رحمتت را از ما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۴

دریغ مدار و بارانی را که فرو می‌فرستی وسیله نیرومندی و رسیدن به آرزوی ما قرار بده».

آنگاه، دستهای خود را تا آنجا فرا برد که زیر بغل مبارکش، نمودار گردید.

سپس پشت به مردم کرد و ردای خویش را از پائین به بالا، بر دوش خود افکند همچنان که دستها را بالا برده بود، توجهی به مردم کرد و از منبر به پائین آمد. و دو رکعت نماز به جای آورد. در آن هنگام ابری در آسمان پدید آمد و رعد و برق، گوشهای مردم را به خود متوجه ساخت و به دنبال آن، باران شدیدی - به امر خدا - بارید و هنوز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مسجد نشده بود که سیلها از هر طرف جاری گشت و مردم، با سرعت هر چه تمامتر، به خانه‌های خود رهسپار شدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دیدن این صحنه، لبخندی زد که دندانهای مبارکش نمودار گردید و فرمود: گواهی می‌دهم که خدا بر همه چیز تواناست و من بنده و رسول او می‌باشم.

(۱) [مسند احمد حنبل ۲۳۵/۴] به سند خود، از «شرحییل بن سمط» روایت کرده است، در ملاقاتی که با «کعب بن مره» داشت خطاب به او گفت: ای کعب! حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کن. - «کعب»، حدیث را تا آنجا ایراد نمود که - مردی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و معروض خاطر داشت: برای مردم «مضر» از خدای تعالی، درخواست باران کن! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از درخواست تو پیداست که میانجی «قبیله مضر» هستی؟ عرض کرد: آری، یا رسول الله! مقام و موقعیت شما در پیشگاه خدا تا آنجا محفوظ است که از وی علیه دشمنان یاری خواستی، تو را یاری کرد. دعا نمودی، دعایت را اجابت فرمود.

اکنون، خواسته مرا که خواسته «قبیله مضر» است، برآورده فرما! رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله دستهایش را به طرف آسمان بالا برد و به عرض رسانید: پروردگارا! بارانی به ما روزی کن که زمینها را سبز و خرم، نماید و بر ما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۵

گوارا باشد و تأخیر در آمدن باران مفرما. باران فراوانی بفرست که هیچگونه زیانی بر ما وارد نسازد. دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد. باران فراوانی بارید، چنانکه مردم از کثرت باران، به ستوه آمده، به عرض رسانیدند: خانه‌های ما، از زیادی باران، رو به ویرانی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستهایش را به دعا برداشت و به عرض رسانید: پروردگارا! باران را در حوالی اطراف نازل کن و از ریزش آن بر ما، جلوگیری فرما. بلافاصله، ابرها، قطعه قطعه شد و به طرف راست و چپ قبیله، پراکنده گشت! (۱) [سنن دارمی ۴۳/۱] به سند خود، از «اوس بن عبد الله» روایت کرده است که سالی، خشکسالی سختی مردم مدینه را تهدید کرد. مردم قحطی زده، نزد «عایشه» آمده و از خشکسالی شکوه کردند. «عایشه» گفت: خود را به مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله متوجه سازید و از آنجا، روزنه‌ای که سقفی حائل نباشد، بسوی آسمان بگشایید. به مجردی که به این عمل اقدام کردند، باران شدیدی بارید و آن سال، بر اثر باران، گیاهها روید و شترها به قدری فربه شدند که حالت فتق به آنها دست داد و آن سال را، «سال فتق» نامیدند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۶

(۱)

باب سی و چهارم بخشی از دعا‌های مستجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [مستدرک الصحیحین ۶۲۱/۲] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی بکر» روایت کرده است که فلان شخص، همواره کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گفت، حالت اضطراب و نگرانی در

چهره‌اش ظاهر می‌شد. روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: امید است، همواره همین نگرانی را در چهره داشته باشی! دعای پیغمبر، به اجابت رسید و تا هنگام مرگ، همان نگرانی در چهره او نمایان بود!

(۳) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۵۷] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب دوشنبه، چهارم ربیع الاول، از غار «ثور» بیرون آمد و روز سه‌شنبه، به محل «قدید» وارد شد. هنگامی که از آنجا کوچ کرد، در مسیر خود، با «سراقه بن مالک بن جعشم» که سوار بر اسب بود، روبرو شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از نیت او آگاه بود، نفرینش کرد و پاهای اسب او در زمین فرو رفت و از راه باز ماند! «سراقه» دانست که این پیشامد از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. گفت: ای محمد! فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۷

اگر از خدا بخواهی، پاهای اسب مرا از زمین رها سازد، از نیتی که دارم، دست برمی‌دارم و خودم باز می‌گردم. و کسانی را که در تعقیب تو هستند و هم اکنون از پی می‌رسند، همه را، برمی‌گردانم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای او را پذیرفت، دعا کرد.

پاهای اسب، از فرو رفتگی در زمین، رها شد و همانطور که گفته بود، بازگشت و در راه با گروهی برخورد کرد که در تعقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، خطاب به آنها گفت: باز گردید! برای اینکه تمام این منطقه را زیر نظر گرفتم، ولی اثری از محمد صلی الله علیه و آله نیافتم؛ با آنکه می‌دانید تا چه حدی، برای یافتن اشخاص، چشم تیز است. آنها همه بازگشتند.

(۱) [اسد الغابۀ ۴/ ۳۶۳] حدیثی را به سند خود، از «ابو نوفل بن ابی عقرب» از پدرش روایت کرده است، «لهب بن ابی لهب»، همواره به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می‌گفت! در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد: پروردگارا! سگی از سگهای خودت را بر او مسلط گردان! در این موقع، همراه با قافله‌ای عازم شام بود. در راه، در منزلی، شب را ماندگار شدند. «لهب» گفت: به خدا سوگند، از نفرین محمد بيمناکم! همراهان که او را بيمناک یافتند، مال التجاره خود را اطراف او گرد آوردند و خودشان هم به منظور حراست از او، گرداگردش نشستند ولی با این همه، درنده‌ای آمد و او را برداشت و برد!

(۲) [مجمع هیشمی ۶/ ۱۸۳] از «مصعب بن شیبۀ» او هم از پدرش، روایت کرده است که گفت: در روز جنگ حنین، در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، حضور من در رکاب آن حضرت، بدان جهت نبوده که از اسلام بوئی به مشام من رسیده باشد و یا شناختی با دین آن حضرت داشته باشم، بلکه حضور من در جنگ حنین، بدین منظور بود که نمی‌خواستم مردم «هوازن» بر «قریش»، چیره گردد. هنگامی که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتم، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! لشکر انبوهی از مخالفان را، مشاهده می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: جز انسان کافر،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۸

کس دیگری، آنها را انبوه مشاهده نمی‌کند! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سینه من گذاشت و فرمود:

«اللهم اهد شیبۀ»

؛ پروردگارا!

«شیبۀ»

را هدایت کن. بار دوم، دست بر سینه من نواخت و فرمود:

«اللهم اهد شیبۀ»

. سوم بار، بر سینه‌ام نواخت و هنوز دست برنداشته بود که احساس کردم در میان آفریدگان خدا، هیچ کس به اندازه آن حضرت،

نزدم محبوب‌تر نیست! این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۵۹

(۱)

باب سی و پنجم علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در باب علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و شدت خشیت آن حضرت، به سند خود، از «عایشه» روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی را انجام داد و در رابطه با آن، اجازه داد، هر گاه دیگران هم بخواهند به آن کار اقدام نمایند.

گروهی که پی به چگونگی آن کار بردند، انجام آن کار، مورد انکارشان بود و از انجام آن خودداری می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از اقدام نایبای آنها اطلاع یافت، به ایراد خطابه‌ای پرداخت و فرمود: چرا برخی از افراد، عملی را که من انجام داده‌ام و به دیگران نیز اجازه انجامش را داده‌ام [با این همه] باز آن عمل را انکار کرده و از بجا آوردنش خودداری می کنند! حال آنکه من از همه آنها، به خواسته و خشنودی خدا، داناتر و خشیت و خوف من از خدای تعالی، از دیگران زیادتر است.

مؤلف گوید: این روایت را، «بخاری» نیز، در «صحیح» خود، با اندک

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۰

اختلافی در الفاظ آن، آورده است.

(۱) [طبقات ابن سعد / ۱ / قسم ۱ / ۱۱۵] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، گروهی از سرشناسان یهود، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و گفتند: یا ابا القاسم! اکنون، چند پرسش از تو داریم که جز پیغمبر خدا، دیگری از پاسخ آنها، عاجز و درمانده است! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر پرسشی که دارید مطرح کنید و همان تعهد را پس از ارائه پاسخ، بپذیرید که حضرت یعقوب به فرزندانش، پیشنهاد کرده بود و آن اینست، در صورتی که من به پرسشهای شما، درست پاسخ دهم و حقیقت آنها را برای شما معلوم دارم، آئین مرا قبول کنید و از من تبعیت نمایید. یهودیان گفتند: حکم آن است که شما فرمودید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سؤالهای خود را مطرح نمایید.

یهودیان گفتند: سؤال ما از چهار موضوع است، به این شرح؛ سؤال اول: کدام خوراکی بود که بنی اسرائیل پیش از نزول تورات، بر خود حرام کرده بود؟

سؤال دوم: چگونگی نطفه زن نسبت به نطفه مرد را توضیح دهید؟ همچنین بگوئید که نطفه چگونه پسر و چگونه دختر می شود؟

سؤال سوم: پیغمبر «امی» در خواب چگونه است؟

سؤال چهارم: کدام یک از فرشتگان، دوست شفیق این پیغمبر است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله، بار دیگر تجدید قرار داد کرد و فرمود: با خدا معاهده بندید که هر گاه پاسخ شما را آن چنانکه باید و شاید، ارائه نمایم، از من پیروی کنید و آئین مرا بپذیرید. آنان معاهده کردند که به قرارداد فیما بین، با توجه به درستی پاسخ، عمل نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سو گند می دهم شما را به خدائی که تورات را بر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۱

موسی علیه السلام نازل کرد، آیا می دانید حضرت یعقوب اسرائیل، هنگامی که به بیماری سختی دچار گردید و بیماریش به طول انجامید، برای بهبودیش، نذر کرد که بهترین آشامیدنیها و بهترین خوراکیها را، بر خود حرام نماید؟ منظورش از بهترین آشامیدنیها، شیر شتر و بهترین غذاها، گوشت این حیوان بوده است.

(۱) یهودیان گفتند: آری! خدا گواه است که آنچه فرمودی، درست است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا، تو گواهی که اینان گفته مرا تصدیق کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند می‌دهم شما را به خدائی که جز او خدائی نیست و تورات را بر موسی نازل کرده است که آیا می‌دانید که نطفه مرد، مایعی سپید رنگ و غلیظ و نطفه زن، مایعی زرد رنگ و رقیق است؟ اینک، هر گاه هر یک از دو نطفه، بر نطفه دیگری، برتری یابد و غلبه نماید، فرزندی که از آن نطفه بوجود می‌آید، - به اذن خدا- به شکل صاحب آن نطفه مجسم می‌شود. و هر گاه نطفه مرد، بر نطفه زن، چیره گردد، فرزندی که از آن نطفه، بوجود می‌آید- به امر خدا- پسر است و اگر نطفه زن، بر نطفه مرد، چیره شود، فرزندی که از آن نطفه متولد می‌شود، دختر است.

یهودیان گفتند: آری! خدا می‌داند، آنچه فرمودی، درست است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا، گواه باش که آنان گفته مرا تصدیق کردند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند می‌دهم شما را به خدائی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرده است، آیا می‌دانید که این پیغمبر امی، در هنگام خواب، دیدگانش به خواب می‌رود و دلش بیدار است؟ یهودی‌ها گفتند: آری! خدا می‌داند که سخن تو، درست است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا، تو شاهدی که پاسخ شایسته‌ای دادم.

یهودی‌ها اظهار داشتند: از پاسخهای بجائی که فرمودی، پیداست که همان پیغمبر امی، تو هستی.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۲

اینک، این سؤال را پاسخ بده که از فرشتگان الهی، کدامیک بیشتر با تو همدم و همراز است و اضافه کن که آیا فرشته‌ای که علاقه مند به توست، در نزد تو می‌ماند یا باز می‌گردد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته همدم من، «جبرئیل» است و هیچ پیغمبری مبعوث نمی‌شود مگر آنکه «جبرئیل»، همدم اوست.

یهودیان که این پاسخ را شنیدند، گفتند: در این رابطه، ما از تو پیروی نمی‌کنیم! و هر گاه فرشته همدم تو، فرشته دیگری، غیر از «جبرئیل» بود، از تو، پیروی می‌کردیم و پیغمبری تو را می‌پذیرفتیم!! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چرا و به چه سبب، موقعیت وی را قبول ندارید؟ در پاسخ گفتند: برای اینکه او دشمن ماست! در این هنگام، این آیه نازل شد قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - تا آنجا که فرموده است - كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱) در این هنگام بود که بیش از پیش، به غضب الهی دچار شدند.

(۱) [مجمع هشمی ج ۸/ ۲۶۳] «ابن عمر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی کلیدهای همه چیز و علم به آنها را در اختیار من در آورده است؛ به استثنای پنج خصلت که فرموده است: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۱- از انگیزش روز قیامت و هنگام وقوع آن؛ ۲- از نزول باران که در چه موقع، نازل می‌شود؛ ۳- از چگونگی فرزندان که در رحم مادران هستند؛ ۴- از سرانجام فردای دیگران؛

(۱) سوره بقره، آیه ۹۷ و ۱۰۱

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۳

۵- از هر کسی که در هر زمینی می‌میرد [از پنج مسئله اطلاعی ندارم] آری، خداست که بر همه چیز عالم است و از چگونگی همه

چیز با خبر است.

«احمد» و «طبرانی» این حدیث را نقل کرده‌اند و رجالی که «احمد» از آنها نقل کرده است، «رجال صحیح» است فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۴ (۱)

باب سی و ششم بخشی از اخبار غیبی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

خدای تعالی در سوره «جن» (آیه ۲۶) فرموده است: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛** خدائی که از راز همه موجودات با خبر است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسول خود را که مورد خرسندی اوست. (۲) [مسند احمد حنبل ۳۵۳/۴] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، «ابو اليسر بن عمرو» - همان «کعب بن عمرو» است که یکی از مردم «بنی سلمه» بود - که «عباس بن عبد المطلب» را اسیر ساخته بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از وی پرسید: چگونه «عباس» را در قید اسارت در آوردی؟ در پاسخ گفت: در رابطه با اسیر ساختن او، مردی به من کمک کرد. من او را پیش از این ندیده بودم و بعد از این هم نخواهم دید، سپس شرحی از هیئت و قیافه او را به عرض مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسانید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: آن شخص، فرشته محترمی است که خدا او را برای یاری کردن تو گسیل داشته بود. و در این حال، خطاب به «عباس»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۵

فرمود، ای عباس! اکنون برای رهائی از قید اسارت، سربهای خود و برادرزاده گانت، «عقیل بن ابی طالب»، و «نوفل بن حارث» و هم سوگندت، یعنی «عتبه بن جحدم» را - که یکی از افرادی «بنی حارث بن فهر است» - فراهم کن! (۱) «عباس»، از پرداخت سربها برای خود و نامبردگان، امتناع ورزید و اظهار داشت: پیش از آنکه به قید اسارت در آیم، مسلمان بودم لیکن نمی‌توانستم در برابر مخالفان ابراز دین اسلام را نمایم. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اگر ادعای تو راست باشد، خدا از چگونگی آن خبردار است و پاداش تو در اختیار اوست.

لیکن ما موظفیم، هر گاه شخصی را اسیر می‌سازیم، بدون پرداخت «فدیه»، او را از بند اسارت خویش، رها ننمائیم. پیش از آنکه «عباس» به اسیری در آید، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مقدار بیست اوقیه «۱» طلا - از «عباس» گرفته بود. در این هنگام «عباس» از فرصت استفاده کرده، به عرض رسانید که مقدار بیست اوقیه طلا از شما طلبکارم، شما می‌توانید همان مبلغ را بجای سربهای من، حساب کنید. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: این چنین نیست که مبلغ مزبور را بجای فدائی تو حساب کنم؛ مبلغ یاد شده، عطیته‌ای بوده که خدای تعالی، از سوی تو، به من ارزانی داشته است.

«عباس» گفت: حقیقت آن است که جز آن مبلغ، پول دیگری ندارم که بتوانم فدائی خود قرار بدهم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: چگونه پول دیگری نداری حال آنکه هنگامی که می‌خواستی از مکه بیرون بیائی، مبلغ پولی به دست «امّ الفضل» [همسرت] سپردی و سفارش کردی هر گاه در این سفر پیش‌آمدی بر خلاف انتظار برای من اتفاق افتاد، فلان مبلغ را به «قثم» و فلان مبلغ را به «فضل» و فلان مبلغ را به «عبدالله»، خواهی داد و در این ماجرا، کسی جز تو و او گواه نبوده است!

(۱) هر «اوقیه» چهل مثقال است. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۶

«عباس» که چنان انتظاری نداشت، اظهار کرد: به خدائی که تو را به راستی، به پیغمبری، مبعوث فرموده است، جز من و «امّ الفضل»،

کس دیگر از این ماجرا اطلاعی نداشت؛ حقیقت آن است که تو رسول خدائی!

(۱) [مستدرک صحیحین ۳/ ۲۴۶] به سند خود، از «علی بن عیسی نوفلی» روایت کرده است که در جنگ بدر که «نوفل بن حارث» به قید اسارت در آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: ای نوفل! اگر بخواهی از اسارت رهایی پیدا کنی، باید فدائی پردازی! «نوفل» در پاسخ گفت: پولی ندارم تا فدائی خویش پردازم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای فدائی خودت از نیزه‌هایی که در «جده» داری، استفاده کن! «نوفل» که چنان انتظاری نداشت گفت: بخدا سوگند! به غیر از من و خدا، کسی دیگر از نیزه‌هایی که در «جده» دارم، اطلاعی نداشت. اینک، گواهی می‌دهم که شما رسول خدایید! آنگاه برای رهایی خویش از هزار نیزه‌ای که در «جده» داشت، استفاده کرد.

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۲۵] از پیرمردی از قریش روایت کرده است که بنی هاشم، از تسلیم کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروه قریش، امتناع ورزیدند.

قریش برای پیشبرد مقصودشان، دست به قراردادی به این شرح زدند: اگر محمّد را به ما تسلیم نکنید، از شما دختر نمی‌گیریم و دختری به همسری شما در نمی‌آوریم. با شما معامله نمی‌کنیم و نمی‌گذاریم کسی با شما معامله نماید و بالاخره در هیچ امری با شما همراهی نمی‌نمائیم و با شما هم کلام نمی‌شویم.

بنی هاشم مدت سه سال، در شعب ابیطالب محصور بودند و فرزندان «مطلب بن عبد مناف» در آن شعب نیز همراه آنان به سر می‌بردند. تنها «ابو لهب» از همراهی کردن با محصورشدگان، خودداری ورزید. بدین ترتیب، سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان آن حضرت گذشت. پس از سه سال محاصره‌ای که مسلمانان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۷

شب و روز خود را به رنج و زحمت سپری کردند، خدای تعالی به پیغمبرش خبر داد که اعلامیه قریش که به امضای سران قریش رسیده، و در داخل کعبه دفن شده است، توسط موربانه خورده و نابود شده است! و تنها مواضعی که در آن نامه، نام خدا نوشته شده است [بسمک اللهم]، باقی مانده است.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را به اطلاع «ابو طالب» رساند، «ابو طالب» عرضه داشت: ای برادرزاده! آنچه را به اطلاع من رسانیدی، حقیقت دارد؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! آنچه را به اطلاع رساندم، حقیقت است. «ابو طالب»، جریان را با برادرانش، در میان گذاشت و در پاسخ آنها که پرسیدند گمان تو چیست؟ گفت: به خدا سوگند، تا به حال، سخن دروغ به من نگفته است. پرسیدند: در این رابطه، رأی تو چیست؟

«ابو طالب» در پاسخ آنها گفت: بهترین جامه‌های خود را بپوشید، سپس با قریش ملاقات کنید، تا از آن آگاه نشده، خبر نابودی نامه را به اطلاع آنها برسانیم. آنگاه «ابو طالب» و همراهان از شعب بیرون آمده، وارد مسجد الحرام شدند و بسوی حجر آمدند- معمول آن بود کسانی در کنار حجر می‌نشستند که از دیگران مسن‌تر و خردمندتر باشد- در این حال به محض اینکه «ابو طالب» و همراهان، ظاهر گردیدند، بزرگان قریش به احترام «ابو طالب» و همراهانش، از جای برخاسته و در انتظار بودند تا چه خواهند گفت و رأیشان چیست؟ «ابو طالب»، آغاز سخن کرد و گفت: ما بخاطر موضوعی نزد شما آمده‌ایم و امیدواریم در صورتی که حقیقت آن برای شما معلوم شود، پاسخ پیشنهاد ما را بدهید. بزرگان قریش استقبال گرمی از «ابو طالب» به عمل آورده و گفتند: ما هم سعی خواهیم کرد تا موجبات مسرت شما را فراهم سازیم، حال بگوئید چه می‌خواهید؟

«ابو طالب» گفت: برادرزاده‌ام که امانت و صداقت او برای همگان مشهود است و هرگز سخن دروغ هم از وی نشنیده‌ام، اظهار می‌دارد که خدای تعالی، موربانه را بر نامه‌ای که شما نوشته‌اید، مسلط کرده و مطالبی را که از ظلم و جور

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۸

و قطع رحم در آن یادآور شده‌اید، نابود ساخته است و تنها مواضعی که نام خدا در آنها نوشته شده است به حال خود باقی و گزندی نیافته است!

(۱) اینک، اگر برادرزاده‌ام در اطلاعی که داده است سخن به راستی گفته باشد، دلیل بر بدگمانی و نابسامانی رأی شماست و اگر دروغ گفته باشد، او را به شما تسلیم خواهم کرد تا هر گونه رفتاری که بخواهید درباره‌اش، اعمال نمائید؛ خواستید او را بکشید و یا زنده بگذارید. بزرگان قریش خطاب به «ابو طالب»، گفتند: سخن تو منصفانه است. سپس فرستادند آن نامه را آوردند. «ابو طالب» از آنها خواست تا نامه را گشوده و بخوانند. به مجردی که نامه را گشودند، دیدند نامه به وضعی درآمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داده است: سراسر نوشته‌ها، به استثنای مواضعی که نام خدا در آن یاد شده، به وسیله موریانه نابود گشته است! سران قریش که چنان گمانی نداشتند، با تمام شگفتی و شرمندگی، سر بزیر افکندند. «ابو طالب» اظهار داشت: اکنون پیدا است که شما مردم ستمکارید که هم قطع رحم نمودید و هم نسبت به بنی هاشم، بی‌احترامی کردید. بزرگان قوم که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بودند، پاسخی نداشتند بلکه نسبت به کار ناشایستی که با بنی هاشم انجام داده بودند، یکدیگر را سرزنش می‌کردند. پس از درنگی که داشتند، «ابو طالب» و همراهان به شعب بازگشتند، «ابو طالب» خطاب به قریش گفت: با توجه به این که حقیقت معلوم شد، پس چرا ما در این شعب محبوس باشیم؟ آنگاه «ابو طالب» و همراهان در برابر خانه کعبه قرار گرفته و گفتند: پروردگارا! ما را بر ستمکاران پیروز گردان و از آنها که قطع رحم کردند و آنچه را که بر ما حرام بود، حلال شمرند، انتقام بگیر! سپس از مسجد بیرون آمدند و باز گشتند.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۶۷/۳] به سند خود، از «زید بن ارقم» نقل کرده است که بادیه نشینی که خود را در عبای خویش استوار کرده بود، وارد مسجد شد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۶۹
و پرسید: در میان شما، محمد کیست؟ گفتند: آنکه چهره‌اش می‌درخشد، محمد صلی الله علیه و آله است. بادیه‌نشین اظهار داشت: اگر تو پیغمبری، بگو، با من چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بگویم با تو چیست؟ به رسالت من گواهی خواهی داد؟ [«ابو العلاء» نقل کرده است، هر گاه پاسخ تو را دادم، ایمان خواهی آورد؟] پاسخ داد: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مسیر خود از وادی آل فلان- و بنا بر روایتی از شعب آل فلان- گذشتی و در آنجا به لانه کبوتری متوجه شدی که در آن لانه، دو جوجه بود و تو هر دوی آنها را از لانه، بیرون آوردی و طولی نکشید، کبوتر در رسید و در لانه، جوجه‌ها را ندید و آنگاه برای پیدا کردن جوجه‌هایش، در بیابان، از این طرف به آن طرف، پرواز می‌کرد که کسی را جز تو در آن بیابان مشاهده نکرد، به سوی متوجه گردید، در این هنگام عبا یا همیان خود را گشودی و آن پرنده را در میان آن نهادی. اکنون این پرنده، در برابر جوجه‌های خود، بال گشوده است. بادیه‌نشین همیان یا عبای خود را گشود، اصحاب، پرنده را به همان حال که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده بود، مشاهده کردند و از دیدن چنان امری به شگفت آمدند و از توجهی که پرنده به جوجه‌ها داشت، تعجب کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از توجهی که این پرنده به جوجه‌های خود دارد، تعجب می‌کنید، حال آنکه توجه خدای تعالی به بنده‌ای که از کرده‌های خود، توبه کرده باشد، بیشتر از توجهی است که این پرنده نسبت به جوجه‌های خود دارد!

(۱) [مرفأة المفاتیح ۴۸۱/۵] از «انس» روایت کرده است که گفت: در مسیر مکه و مدینه، همراه «عمر» بودم- تا آنجا که گوید- «عمر» درباره پیشآمد بدری‌ها، با ما سخن می‌گفت- تا آنجا که گفت- رسول خدا صلی الله علیه و آله روز پیش از جنگ، محل کشته شدن اهل بدر را به ما، نشان داد و گفت: فردا محل کشتن فلان کس- اگر خدا بخواهد- اینجاست و محل کشتن فلان کس دیگر، آنجاست. فردا که شد همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله محل کشتن افراد مورد نظر را فرموده بود-

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۰

بدون هیچ اشتباهی - در محل خود به خاک افتاده بودند! از سوی دیگر، برخی از افراد را در میان چاه ریخت و در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار چاه عبور می کرد خطاب به مردگان چاه، فرمود: ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان، آیا به وعده حقیقی خدا و رسول رسیدید؟ من به وعده حقیقی خدا نایل آمده‌ام، شما چطور؟! «عمر» پیش آمد و به عرض رسانید: یا رسول الله! چگونه با جسد های بی روح، سخن می گوئید؟ حضرت فرمود: آنچه را که به آنها می گویم، بهتر از شما می شنوند، تنها تفاوت آنها با شما، این است که آنان نمی توانند پاسخ مرا بدهند.

«مسلم» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [مجمع هیشمی ۸ / ۲۸۴] از «محمّد بن جعفر بن زبیر» روایت کرده است که پس از پایان یافتن جنگ بدر، «عمیر بن وهب جمحی» و «صفوان بن امیئه»، در کنار حجر نشسته بودند. «عمیر بن وهب»، یکی از شیطانهای قریش بود و از کسانی به شمار می رفت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت را در مکه، به سختی آزار می داد، از سوی دیگر، «وهب بن عمیر بن وهب» که فرزند او بود، در اسارت مسلمانان به سر می برد.

در آن هنگام، سخن از کشته شدگان روز بدر به میان آمد که چگونه جسد های آنها، به امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان چاه بدر سرنگون گشت. مرگ آنها و سرانجام نکبت بارشان، تأثر این دو تن را برانگیخت. «صفوان» گفت: پس از مرگ آنها، خیری در زندگی نیست. «عمیر» در پاسخ گفت: به خدا قسم راست گفتم، سوگند به خدا اگر بدهکار نبودم - با توجه به اینکه از پرداخت قرضم عاجزم - و اگر بیم نداشتم که پس از من، خانواده ام به ناتوانی و بیچاره گی دچار شوند، بر مرکب سوار می شدم و بسوی محمّد رفته و او را می کشتم! گذشته از آنچه گفتم، ناراحتی دیگری که دارم که فرزندم در دست مسلمانان اسیر است.

صفوان از فرصت استفاده کرد - برای اینکه هر چه بیشتر او را به انجام نیتش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۱

تشویق کرده باشد - گفت: اگر چنان تصمیمی داری، آسوده خاطر باش. من بدهی تو را می پردازم و از زن و فرزندانمان مانند زن و فرزند خودم نگهداری می کنم و نمی گذارم به هیچ وجه احساس ناراحتی کنند و مطمئن باش که آنچه از من بر آید، کوتاهی نخواهم کرد.

(۱) «عمیر» گفت: اکنون آنچه که میان من و تو گذشت، پوشیده دار. «صفوان» گفت: بسیار خوب. این گفتگو پوشیده ماند. «عمیر» تصمیم گرفت تا به نیت خود، جامه عمل، ببوشاند، در این رابطه دستور داد، شمشیرش را تیز و زهر آگین کنند.

سپس عازم مدینه شد. هنگامی که «عمر» با گروهی از اصحاب، در مسجد گرد آمده بودند و از جنگ بدر و منتی که خدا بر آنها گذارده و آنان را بر دشمنانشان چیره ساخته بود، سخن می گفتند، ناگهان دیدند «عمیر بن وهب» شترش را بر در مسجد خوابانید و در حالیکه شمشیر حمایل داشت از شتر پیاده شد. «عمر» به حاضران گفت: به خدا سوگند! این سگ با چنان حالتی که از شتر پیاده گشت، آمده است تا شتری به پا کند، این همان کسی است که در روز بدر دشمنان را علیه ما تشویق می کرد و آنان را به نابودی ما فرا می خواند. آنگاه «عمر» بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید: یا رسول الله! اینک، «عمیر بن وهب» که خود را به شمشیر آراسته است، وارد مسجد شد و قصد ملاقات با شما را دارد.

حضرت فرمود: بلا مانع است. رخصت بدهید به حضورم آید. «عمر»، بند شمشیر «عمیر» را که به گردن آویخته بود، بدست گرفت و به گروه انصار که در مسجد بودند، گفت: همگی بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برسید و نزدیک حضرتش بنشینید و از این سگ [عمیر بن وهب] بهراسید که ایمنی از او نداریم.

«عمیر»، همچنان که بند شمشیرش در دست «عمر» بود، بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله خطاب به «عمر» گفت: بند شمشیرش را رها کن و به «عمیر»، فرمود: نزدیک بیا! «عمیر» نزدیک رفت و به آئین جاهلیت به ادای فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۲

احترام پرداخت و گفت: «انعموا صباحا»؛ بامداد شما، با نعمت باد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی برای ادای احترام دستوری به ما داده است که بهتر از ادای احترام شماست و آن اینست که به ما فرموده برای ادای احترام «سلام» کنید، که سلام کردن، شیوه احترام بهشتیان است. «عمیر» گفت: ای محمد! تو هم به تازگی از ادای احترام ما رو گردانده‌ای!

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: به چه کاری به اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد: آمده‌ام تا فرزند اسیرم را در برابر فدائی که می‌پردازم، از قید اسارت آزاد کنم! حضرت فرمود: پس چرا شمشیر را به گردنت حمایل کرده‌ای؟ گفت: خدا زشت کند رخسار این شمشیر را که خدمتی به ما نکرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله بار دیگر فرمود: راست بگو، برای انجام چه کاری به مدینه آمده‌ای؟ «عمیر» گفت:

همانطور که گفتم برای آزادی فرزندم آمده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینطور نیست! علت آمدنت آنست که تو و «صفوان بن امیه»، در کنار حجر نشسته بودید و از کشته‌های بدر که جسدهایشان در چاه تخلیه شده، اظهار تأثر و تأسف می‌کردید. در حالیکه کمال تأثر از او و تو ظاهر بود، گفتم اگر بدهکار نبودم و بیمی از ناراحتی زن و فرزندم نداشتم، از مکه به مدینه می‌رفتم و محمد را می‌کشتم، «صفوان» که به سخنان تو گوش می‌داد گفت: اگر چنین تصمیمی داری ناراحت مباش، من بدهکاری تو را می‌پردازم و هزینه زن و فرزندت را به عهده می‌گیرم.

اکنون آمده‌ای تا مرا بکشی! حال آنکه خدای تعالی میان تو و اراده ناروایی که کرده‌ای، حائل شده و مانع از وقوع چنین حادثه‌ای به دست توست. «عمیر» پس از شنیدن طرح توطئه‌اش از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله، اظهار داشت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدائی! چنانکه اطلاع دارید، ما شما را نسبت به اخبار آسمانی که ادعا می‌کردی و همچنین وحیی که بر تو نازل شده است، تکذیب کردیم و جریانی را که بیان فرمودی، رازی است که میان من و «صفوان» ردّ و بدل شده بود و احدی از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۳

آن آگاه نبود. به خدا سوگند! یقین دارم جز خدای تعالی، دیگری تو را از آن ماجرا باخبر نساخته است.

(۱) اینک، خدای بزرگ را سپاسگزارم که مرا به حقیقت دین اسلام هدایت کرد و این راه را در پیش پای من نهاد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حاضران دستور داد، آئین اسلام و قرآن کریم را به برادران بیاموزید و اسیرش را آزاد کنید.

«عمیر» به دنبال پذیرش آئین اسلام، به عرض رسانید: یا رسول الله! پیش از این، کوشش من در آن بود تا جائی که می‌توانم با کارهایم نور خدا را خاموش کنم و آنهایی که به دین اسلام گرویده‌اند، با شدت هر چه تمامتر، آزرده خاطر سازم. اینک از شما تقاضا می‌کنم به من اجازه بدهید تا به جبران قدمهای ناشایستی که برداشته‌ام، به مکه بازگردم و مردم آن سرزمین را بسوی خدا و دین اسلام دعوت کنم؛ شاید خدای تعالی آنها را به وسیله من، به راه حق هدایت فرماید و به هیچ وجه به آنان آزار نرسانم، چنانکه پیش از این، آنها را به چنگال آزار خود رنجانیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد او را پذیرفت و به وی اجازه داد تا هر گونه خدمتی که از او برمی‌آید به انجام برساند. این بود که «عمیر» عازم مکه شد و به یاران خود پیوست. قابل توجه آنست که پس از آنکه «عمیر» عازم مدینه شده بود، «صفوان» مژده می‌داد که به زودی پیشامدی اتفاق خواهد افتاد که بر اثر آن، جنگ بدر و ناراحتی آن را فراموش خواهید کرد. این بود که «صفوان» از هر قافله‌ای که از مدینه به مکه وارد می‌شد، می‌پرسید: آیا به تازگی واقعه‌ای در مدینه اتفاق افتاده است؟ قافله‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. در یکی از روزها، قافله‌ای از راه رسید و به اطلاع رسانید که «عمیر» به آئین اسلام گرویده است! «صفوان» که چنان انتظاری نداشت، به سختی ناراحت شد و سوگند یاد کرد که با او برای

همیشه قطع مرادده کند و هیچ گونه کمکی نسبت به او ننماید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۴

به مجردی که «عمیر» وارد مکه شد. مردم را به آئین اسلام دعوت نمود و با مخالفانش، به شدت برخورد کرد. در اثر دعوت او، گروه بسیاری از مردم مکه به آئین اسلام گرویدند.

«طبرانی» این حدیث را به طور ارسال، روایت کرده است و سند آن، خوب است.

(۱) [مجمع هیثمی ۸ / ۲۸۷] از «ابو بکر» روایت کرده است که به محض اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث شد و دعوت خود را علنی ساخت، «کسری»، پادشاه ایران، به عامل خود به نام «بازان» (۱) که حکومت یمن و شهرهای دیگر عربستان را به عهده داشت، پیام داد، بطوریکه شنیده‌ام، مردی در سرزمین نزدیک تو، ادعای نبوت کرده است. از طرف من، به او بگو که دست از ادعای خود بردارد، در غیر اینصورت، شخصی را گسیل خواهم داشت که او یا مردمش را از پای در آورد.

پیام «کسری» که به «بازان» رسید، او هم بلافاصله، به وسیله شخصی پیام «کسری» را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: هر گاه آنچه را که ادعا می‌کنم از سوی خودم باشد، بایستی از ابلاغ آن خودداری کنم لیکن اقدام به این کار، از ناحیه خود من نیست بلکه خدای تعالی مرا بر مردم برانگیخته است. پیام آور «بازان» چندی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله اقامت نمود. در یکی از آن روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مأمور «بازان» گفت: پروردگار من، «کسری» را از پای در آورد و از این پس کسرائی وجود ندارد! و قیصر کشته شد و پس از این، قیصری نیست! پیام آور «بازان»، ساعت وقوع حادثه قتل «کسری» و روز و ماه آنرا که قتل او

(۱) در سال ششم هجری، پیامبر اسلام «خسرو پرویز» را به دین اسلام دعوت کرد و آن هنگام «بازان بن ساسان» حکومت یمن را در دست داشت و بر سرزمینهای حجاز و تهامه نیز نظارت داشت. در متن عربی بجای «بازان»، «بادام» آمده است. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۵

اتفاق افتاده، یادداشت کرد و به سوی «بازان» بازگشت و به مجردی که به خدمت او رسید، معلوم شد که در همان روز و همان ساعت و همان ماه، «کسری» مرده و قیصر از پای در آمده است.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است و رجال سند او صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۸ / ۲۸۸] از «خریم بن اوس» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: اینک «حیره بیضا» است که در دست من قرار می‌گیرد و اینک «شما» دختر «بقیله ازدی» است که بر قاطر سیاه و سپید رنگ سوار می‌شود و سرپوش سیاه رنگی بر سر می‌افکند. «خریم» گوید: از فرصت استفاده کرده و به عرض رسانیدم: هر گاه وارد «حیره» شدیم و «شما» را به همان حال که فرمودید، ملاقات کردم، او از آن من باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، او از آن توست.

طولی نکشید که عربها سر به طغیان برآورده مرتد شدند، لیکن هیچیک از مردم قبیله «طی» به لباس ارتداد در نیامدند. و ما در آن هنگام، با مردم «قیس» که علیه اسلام برخاسته بودند، مبارزه می‌کردیم و «عتبه بن حصن» از این قبیله بود- تا آنجا که گفته است- در این موقع، «خالد بن ولید» به سرکوبی «مسيلمه» حرکت کرد و ما هم او را همراهی می‌کردیم. پس از آنکه «خالد بن ولید» از نابود کردن او و همدستانش آسوده خاطر شد، از آنجا بسوی بصره حرکت کردیم، در کاظمه با «هرمز» که در میان گروه زیادی از همراهانش بود روبرو گشتیم. در آن هنگام هیچ کس به اندازه «هرمز»، دشمنی عرب را اساس کار خود، قرار نداده بود. «خالد بن

ولید» او را به مبارزه دعوت کرد. «هرمز» با نیرومندی هر چه تمامتر، در برابر «خالد»، قرار گرفت و با او به مبارزه پرداخت، و سرانجام به تیغ «خالد»، از پای درآمد. پس از کشتن او، لباسهای زربفت و گران‌بهای او را به غنیمت گرفت؛ از جمله کلاه او را به مبلغ صد هزار درهم قیمت گذاشتند! از آنجا، از راه «طف» وارد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۶

«حیره» شدیم، نخستین کسی را در آنجا ملاقات کردیم، «شما» دختر «بقیله» بود که بر قاطر سفید و سیاه رنگی سوار بود. چادر سیاه رنگی بر سرش افکنده بود.

بلافاصله، دهانه استر او را بدست گرفتم و گفتم: این زن را رسول خدا صلی الله علیه و آله به من بخشیده است! «خالد» مرا بحضور طلبید و برای اثبات ادعائی که کردم، گواه خواست، گواه آوردم. او را به من تسلیم کرد. اسیری «شما» به گوش برادرش «عبدالمسیح» رسید، در ضمن ملاقاتی که با من داشت پیشنهاد کرد تا «شما» را به او بفروشم، به او گفتم به خدا سوگند! این زن را کمتر از هزار درهم نمی‌فروشم، او در برابر آزادی خواهرش، هزار درهم به من داد و خواهرش را به وی تسلیم کردم، یکی از مسلمانان اظهار داشت هر گاه به «عبدالمسیح» گفته بودی، خواهرت را به صد هزار درهم می‌فروشم، همان مبلغ را می‌پرداخت. گفتم: گمان نمی‌کنم، خواهر او بیشتر از هزار درهم بیارزد.

این روایت را «طبرانی» نقل کرده است.

(۱) [سنن دارمی ۱/ ۳۳] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که یکی از زنان یهود خیبر، گوسفندی را کشت و به زهر آلوده کرد و آنرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاچه‌ای از آن گوسفند را برداشت و بقیه را در اختیار اصحاب قرار داد و همگی از آن گوسفند تناول کردند، بلافاصله خطاب به اصحاب، فرمود: دست از تناول غذا بکشید! دستور داد تا آن زن یهودی را بحضور بیاورند. هنگامی که آن زن بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، حضرت فرمود: آیا این گوسفند را آلوده به زهر کرده بودی؟ عرض کرد: آری! چه کسی زهر آگین بودن آن را به شما اطلاع داده است؟ فرمود: پاچه آن گوسفند که در دست من بود، از آلودگی گوسفند، اطلاع داد! زن یهودی گفت: آری، این گوسفند را زهر آگین کرده بودم. فرمود: چرا به چنین عملی اقدام کردی و نظرت از این کار چه بود؟ زن یهودی در پاسخ گفت: با فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۷

خود گفتم، هر گاه پیغمبر باشی، زهر آگین بودن گوسفند، زانی به شما نمی‌رساند و اگر پیغمبر نباشی، از دست تو آرامش خواهیم یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از کار او چشم‌پوشی فرمود و او را مجازات نکرد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۸

(۱)

باب سی و هفتم شکافتن سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف به «شق الصدر»

(۲) [مسند احمد حنبل ۵/ ۱۳۹] به سند خود، از «ابن کعب» روایت کرده است، «ابو هریره» که در سؤال کردن، از اصحاب دیگر، جرأت بیشتری داشت و هر گاه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات می‌کرد، پرسشهایی از آن حضرت می‌نمود که دیگران چنان پرسشهایی را مطرح نمی‌ساختند.

در یکی از روزها، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: نخستین پیشامدی که در مورد امر نبوت برای شما اتفاق افتاد، چه بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر حال داده و کاملاً در محل خود آرام گرفت و فرمود: از مطلب مهمی پرسیدی، دهسال و اندی ماه از عمرم گذشته بود. روزی در صحرا بودم که از بالای سرم، صدائی شنیدم که یکی به دیگری می‌گفت: آیا این جوان نونهای

همان است؟ آن دیگری پاسخ داد: آری، همان است. آنگاه آن دو تن به چهره بسیار زیبایی که مانند آن را ندیده بودم، و با بوی بسیار خوشی که مانند آنرا استشمام نکرده بودم، و با جامه‌های گران‌بهایی که هرگز مانندش را در اندام کسی نیافته بودم، بسویم آمدند. در این حال، بازوی مرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۷۹

گرفتند طوری که احساس نکردم که بازوی مرا گرفته‌اند! یکی از آن دو، به دیگری گفت: این جوان را به پهلو بخوابان. مرا با کمال آرامش که احساس هیچگونه ناراحتی نکردم به پهلو خوابانیدند. یکی از آن دو به دیگری گفت: سینه‌اش را بشکاف. سینه‌ام را طوری شکافت که نه خونی دیدم و نه دردی احساس کردم! به او گفت: زنگار کینه و حسد را از درون او بیرون کن. او چیزی را مانند زالو، از درون من، بیرون کرد و دور افکند. به او گفت: رأفت و مهربانی را در درونش قرار بده. او چیزی را که مانند نقره بود در درون من فرو برد و انگشت پای راست مرا به حرکت آورد و گفت: از این به بعد، در کمال آرامش و بدون اندک ناراحتی خواهی زیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانکه گفته بود، از فردای آن روز، عطفی در من نمایان گشت که نسبت به کوچک و بزرگ علاقه ویژه‌ای پیدا کردم.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۰۵] از «شداد بن اوس» نقل کرده است که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که مردی از مردم «بنی عامر» (که از بزرگان و معتبران قوم خود بود)، در حالیکه به چوب دستی خود تکیه داده بود، در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نام جدش «عبد المطلب» خطاب کرد و گفت: ای پسر عبد المطلب! بطوری که اطلاع یافته‌ام، خود را پیغمبر می‌پنداری؟ و گفته‌ای از سوی خدا، برای هدایت مردم گماشته شده‌ام و با همان موقعیت که ابراهیم و موسی و عیسی و پیغمبران دیگر- علیهم السّلام- داشته‌اند، رهبری مردم را به عهده گرفته‌ام؛ باید گفت، به امر مهمی اقدام کرده و سخن از والاترین مقامات به زبان آورده‌ای. در حالیکه پیغمبران و پادشاهان، در دو خانه، به عبارت دیگر، در دو سلسله از سلسله‌های بنی اسرائیل، ظهور کرده است: یکی، خانه نبوت و دیگری، خانه سلطنت. و تو از هیچیک از آنها، به شمار نمی‌آیی، بلکه تو مردی از عرب هستی، و تو را با نبوت چه کار است! لیکن برای هر کاری و هر گونه ادعائی، حقیقتی است که نمی‌توان از آن گذشت و حقیقت را نادیده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۰

گرفت؛ اکنون حقیقت گفتار و کرداری را که برای خود، ادعا کرده‌ای آشکار کن تا در ضمن آن واقعیت رفتار تو، به اثبات برسد. (۱) مطالبی را که آن مرد به عرض رسانید، موجبات شگفتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را فراهم آورد و حضرت فرمود: ای برادر بنی عامری! هر سخنی که به زبان می‌آید و هر سؤالی که مطرح می‌شود، متضمن پاسخ ویژه‌ای است که با شتابزدگی و در حالیکه تو ایستاده‌ای، نمی‌توان پاسخ داد. بنابراین، بهتر است بنشین و با کمال توجه و دقت به پاسخ خود بررسی! آن مرد عامری، بلافاصله نشست و مانند شتر بر دو زانوی خود قرار گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله به بیان پاسخ پرداخت و فرمود: ای برادر بنی عامری! حقیقت گفتار من و آغاز موقعیت پیغمبریم از دعوت ابراهیم علیه السّلام و بشارتی بوده که برادرم، عیسی علیه السّلام داده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را به طریق دیگر چنین نقل کرده است.

مرد عامری در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که من در رحم مادر بودم، مادرم در رؤیا مشاهده کرد که نوری از باطن او تلالؤ کرد و او به آن نور می‌نگریست، تا آنجا که سراسر فاصله زمین و آسمان را فرا گرفت! خواب را مادرم برای یکی از بستگانش که مرد دانشمندی بود، بازگو کرد، وی پس از آنکه خواب را کاملاً مورد دقت قرار داد خطاب به مادرم، گفت: به خدا سوگند، هر گاه به راستی چنین خوابی دیده باشی، از

رحم تو، فرزندی بوجود می‌آید که آوازه‌اش در گیتی می‌پیچد! راه و رسم آن روزگار این بود که طائفه‌ای از زنان بنی سعد بن هوازن به مکه می‌آمدند و دایگی فرزندان اهل مکه را می‌پذیرفتند. و از مزدی که برای آنان در نظر گرفته می‌شد، بهره می‌بردند. سالی که از مادر متولد شدم، طبق معمول، دایه‌ها به مکه آمدند، و پیش از تولد، پدرم را از دست داده در دامان «ابو طالب» پرورش می‌یافتم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۱

کسی از دایه‌ها حاضر نشد مرا به شیرخواری بپذیرد؛ چنانکه اظهار می‌داشتند که این کودک یتیم است و امیدوار نیستیم، از ناحیه او بهره‌ای نصیبمان گردد و خیری از سوی او به ما برسد!

(۱) در میان زنان دایه، زنی بود به نام «ام کبشه دختر حارث» که گفت: به خدا سوگند! امسال دست خالی به قبیله خود باز نمی‌گردم و دایگی و حضانت این کودک را به عهده می‌گیرم. این بود که دایگی مرا به عهده گرفت و پستانش را در میان دهان من گذارد، شیر فوران کرد و حضانت مرا پذیرفت. به مجردی که «ابو طالب» اطلاع یافت، بی‌نهایت خوشحال شد و یک شتر و چند لباس در اختیار او قرار داد و عموهایم، یکی بعد از دیگری، جامه‌ها و هدایائی به آن زن اهداء نمودند. هنگامی که زنان قبیله از پرداخت آن هدیه‌ها اطلاع یافتند، با «ام کبشه» ملاقات کرده و اظهار داشتند که هر گاه می‌دانستیم این کودک یتیم دارای این همه برکات است، هیچگاه به تو فرصت نمی‌دادیم که در دایگی او، بر ما پیشی بگیری! من اندک اندک رشد یافته و بزرگ می‌شدم، همان هنگام از بتهای قریش و عرب متنفر بودم، چنانکه به آنها نزدیک نمی‌شدم و در کنار آنها قرار نمی‌گرفتم.

مؤلف گوید: در روایت اول که پاره‌ای از آغاز آن را نقل کردیم، چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از آنکه رشد کردم، بغض و عداوت بتها و سرایندگی که در آن روزگار رونق فراوانی داشت، در دل من پدید آمد. و همچنان در قبیله «بنی جشم بن ابی بکر» نشو و نما می‌کردم.

در یکی از روزها که همراه با کودکان قبیله در صحرا بودم، سه مرد را مشاهده کردم که در دست آنها طشت طلائی مملو از برف بود به محض اینکه نزدیکم رسیدند، مرا از میان کودکان، جدا کردند و کودکان از این پیشآمد، سخت هراسان گشتند و تا کنار وادی، پا به فرار گذاشتند. طولی نکشید، باز گشتند و خطاب به آنان گفتند: چرا این کودک را از میان ما جدا کردید؟ او از کودکان قبیله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۲

ما نیست؛ او فرزند بزرگ قریش است و یتیمی است که پدر ندارد و تحت دایگی و حضانت یکی از زنان قبیله ما قرار دارد. چرا می‌خواهید او را از پای در آورید؟

اگر چنین تصمیمی دارید، یکی از ما را بجای او، از پای در آورید و این کودک را رها کنید.

آن سه مرد پاسخی به کودکان ندادند.

کودکان که پاسخی نشنیدند، با سرعت هر چه تمامتر، به قبیله باز گشتند.

جریان را به اهل قبیله اطلاع دادند و آنها را به دادخواهی من تشویق و تحریص نمودند.

(۱) در آن هنگام، یکی از آنان مرا - به آرامی - در روی زمین خوابانید و سینه مرا تا عانه‌ام شکافت. و من که شاهد عمل او بودم، هیچگونه احساس ناراحتی و دردی در خود نمودم! سپس دل و روده مرا بیرون کشید و با آن برفها، به خوبی شستشو داد سپس همگی آنها را در محل اولش نهاد. آنگاه دومی پیش آمد و اولی را دور کرد و خود دست در باطن من برد، قلبم را بیرون آورد. اینجا هم ناظر عمل او بودم، لخته خون بسته‌ای از درون قلبم بیرون آورد و آنرا دور افکند. سپس چیزی به دستش گفت، مثل اینکه چیزی را به دست گرفته و می‌خورد، ناگهان دیدم از نگین انگشترش نوری جهید که دیدگان همه حاضران - جز خودش - را خیره

می‌کرد! آن دست را به طرف قلبم آورد و آنرا با همان نگین انگشترش مهر کرد! در آن حال، دل من از نور و حکمت لبریز شد. سپس قلبم را در محل خودش نهاد؛ چنانکه مدتی در قلبم احساس سردی می‌نمودم. آنگاه سومی پیش آمد و آن دو تن را دور کرد و دستش را در میان سینه و عانه من گذاشت و شکاف را به یاری خدا التیام داد و دست مرا گرفت و به آسانی مرا نشانید.

در این موقع، مرد اولی که سینه و شکم مرا شکافته بود به آن دو گفت، این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۳

کودک را با ده تن از پیروانش بسنجید، مرا با ده تن از آنها سنجدند، برتر از آنها بودم. گفت: او را با صد تن از آنها بسنجید. (۱) مرا با صد تن از آنها، سنجدند، باز هم وزن من از آنها بیشتر بود؛ گفت: او را با هزار تن از پیروانش بسنجید، باز هم وزن من از آنها، بیشتر بود. آخر الامر گفت: دست از او بردارید که اگر او را با همه امتش بسنجید، باز هم بر همگی آنها برتری خواهد داشت. سپس از جای برخاستند و مرا به سینه چسبانیدند و سر و میان دو دیدگان مرا بوسه دادند. و گفتند: ای حبیب ما! واهمه نداشته باش، هر گاه بدانی چه خیری در آینده توست، از شدت خوشحالی، دیدگانت روشن می‌شود. در این هنگام، همگی اهل قبیله بسوی من می‌آمدند و پیشاپیش آنها، دایه‌ام با صدای بلند فریاد می‌زد: «یا ضعیفاء»؛ ای ناتوان و ضعیف! فرشتگانی که به صورت مردها، مجسم شده بودند، به مجردی که سخن او را شنیدند. مرا بوسیدند و گفتند: خوشا به حال چنین ضعیفی! دایه‌ام فریاد زد: «یا وحیداه»؛ ای تنها و بی‌کس! باز هم فرشتگان مرا به سینه چسبانیدند و گفتند:

خوشا به حال تنهائی مانند تو! حال آنکه تو تنها نیستی، خدا، فرشتگان و مؤمنان روی زمین پشتیبان تو هستند. سپس دایه‌ام گفت: «یا یتیمه»، آری تو یتیم بودی که چنین در میان کودکان امثال خودت ضعیف و ناتوان شدی تا اینکه تو را ربودند و تو، از پای در آمدی و به تیغ جفا کشته شدی! فرشتگان این بار هم مرا به سینه چسبانیدند و سرم را بوسه داده، گفتند: خوشا به حال تو یتیمی که خدای تعالی، تو را گرامی داشته است، چه خوب بود که می‌دانستی خدای تعالی، چه موقعیت و عزتی به تو مرحمت کرده است! اهل قبیله اندک اندک به کرانه وادی رسیدند، به مجردی که چشم دایه‌ام به من افتاد، گفت: با خبری که شنیده بودم، گمان نمی‌کردم تو را زنده یابم. سپس از خوشحالی مرا به سینه چسبانید. به خدائی که جان من در کف با کفایت اوست همچنان که دایه‌ام مرا به سینه خود چسبانیده بود، متوجه شدم که یکی از آن مردها دست مرا گرفته است. در این هنگام، می‌پنداشتم که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۴

مردم قبیله آن مردها را مشاهده می‌کنند ولی با گذشت اندک زمانی دریافتم که مردم قبیله آنها را نمی‌بینند. در این موقع یکی از مردم قبیله پیش آمده، گفت: این کودک دردی دارد یا دچار آزار جن شده است، بهتر است او را نزد کاهنی ببریم تا پس از معاینه دقیقی، او را مداوا نماید.

(۱) در پاسخ او گفتم: بر خلاف انتظار تو، دردی ندارم و جنی هم، به من آزاری نرسانیده است و صحیح و سالم هستم و دلم از هر گونه ناراحتی، آرام است. همسر دایه‌ام گفت: چگونه ممکن است دچار تغییر و دگرگونی احوال شده باشد، در حالی که بخوبی و درستی سخن می‌گوید و پیشنهاد تو را با درستی کلماتش، مردود می‌سازد و من امیدوارم که از هر گونه گزند در امان باشد. با این همه، مردم قبیله به پیشنهاد آن مرد، ترتیب اثر داده و متفقا رأی دادند که مرا نزد کاهنی ببرند.

در این موقع مرا بر دوش خود گذاشته و نزد کاهنی که مورد نظرشان بود، بردند و او را از پیش‌آمدی که برایم اتفاق افتاده بود، آگاه ساختند. کاهن گفت: اکنون آرام بگیرد تا سخن حق را از خود او بشنویم؛ زیرا او از اتفاقی که برایش پیش آمده است، بهتر از دیگران آگاه است. به محض اینکه پیش‌آمدم را برای کاهن شرح دادم، وی مرا به سینه‌اش چسبانید و با صدای بلند، خطاب به حاضران گفت: مرا و او را بکشید که سوگند به «لات» و «عزی» هر گاه او را به حال خود واگذارید، دین شما را تغییر می‌دهد و

بزرگان شما و پدران آنها را نادان، قلمداد می‌کند و با رفتار شما، مخالفت می‌نماید و آئینی در میان شما برقرار می‌کند که مانند آن به گوش شما نرسیده است. سخن کاهن که به اینجا رسید، دایه‌ام، به سختی ناراحت شد و مرا از دست او گرفت و گفت: از وضع تو پیدا است که تو دچار درد شده و یا از جنی آسیب دیده‌ای و اگر می‌دانستم که درباره فرزندم، چنین قضاوت نابجائی می‌کنی، هرگز او را نزد تو نمی‌آوردم و به مداوای تو علاقه‌ای نشان نمی‌دادم. سپس مرا به دوش گرفته و به خاندانم باز گردانید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۵

از این پیش‌آمد که برایم اتفاق افتاده بود، سخت نگران بودم. از سوی دیگر، اثر شکافتگی را که از سینه تا منتهای عانه‌ام بود، مانند بندی مشاهده می‌کردم. این بود، حقیقت گفتار و آغاز کار نبوت.

(۱) مرد عامری که این واقعیات را شنید، گفت: گواهی می‌دهم که خدا یکی است و تو پیغمبر اوئی و فرمان تو، راست و درست است و شایسته است که آن را بپذیریم. پس از آن، خاطر نشان ساخت، اکنون سؤالاتی دارم که آرزو مندم پاسخ آنها را ایراد فرمائی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سل عنک»

حال آنکه پیش از این هر کسی بحضور می‌رسید و سؤالی داشت، می‌فرمود:

«سل عما بدالك»

اینک به طرزی که معمول میان بنی عامری بود، فرمود:

«سل عنک»

[بالاخره پاسخ سؤالات را در خور فهم او ایراد کرد؛ در ضمن با جمله

«سل عنک»

ثابت کرد که من از اصطلاحات شما آگاهم] مرد عامری شروع به سؤال کرد و گفت: ای پسر عبد المطلب! چه خصلتی، کار بد را تقویت می‌کند و به آن می‌افزاید؟ فرمود: دنبال کردن و ادامه کار بد و گناه، آنرا افزون نماید! سؤال دیگر، آیا کسی که مرتکب کار زشتی می‌شود ممکن است نیکوکاری به حال او سودبخش باشد؟ فرمود: آری، «توبه» زشتی گناه را می‌شوید و نیکوکاری، آثار بدکرداری را نابود می‌سازد. اینک، هر بنده‌ای که در حال آرامش و راحتی، به یاد خدا باشد، خدای تعالی در هنگام ناراحتی او را یاری می‌نماید! مرد عامری گفت: چگونه ممکن است که خدای تعالی با بنده‌اش چنین نماید؟

فرمود: خدای تعالی می‌فرماید که هیچگاه برای بنده‌ام، دو گونه ایمنی و دو گونه بیمناکی بوجود نمی‌آورم؛ اینک هر بنده‌ای که در دنیا، خود را از شکنجه من در امان بدارد، در قیامت هنگامی که بندگانم را گرد می‌آورم، او را از شکنجه خود،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۶

بیمناک می‌سازم و هر گاه در دنیا از من بهراسد و گناه نکند، او را در روز رستاخیز در «حظیره قدس» که بندگانم در آنجا گرد آمده‌اند، ایمنی می‌بخشم.

(۱) و از ایمنی همیشگی، برخوردارش می‌سازم و به عذاب بد کرداران گرفتارش نمی‌نمایم. مرد عامری گفت: ای پسر عبد المطلب! مردم را به انجام چه کاری دستور می‌دهی؟

فرمود: مردم را به عبادت خدای یکتا دعوت می‌کنم و از آنها می‌خواهم تا برای او نظیر و همتائی قرار ندهند و به «لات» و «عزی» به چشم کفر و نفرت بنگرند و به کتاب و رسول او، اقرار نمایند و نمازهای پنجگانه را با شرایطی که دارد، بجای آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند و زکات مالشان را به منظور تطهیر مال خود، پردازند و از مال حلال، استفاده کنند و در صورتی که مستطیع باشند، به حج بیت الله بروند و غسل جنابت بنمایند و به زنده شدن پس از مرگ و به بهشت و دوزخ، معتقد باشند.

مرد عامری گفت: هر گاه طبق دستور شما رفتار کنم، چه بهره‌ای از به کار بستن آنها نصیبم می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ، این آیه را تلاوت فرمود:

جَنَاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى؛؛ بهشتهای جاوید که در آن نهرها جاریست و آنجا نعمت و حیات ابدی است و این بهشت پاداش کسی است که پاکخوئی را پیشه خود ساخته و خود را پاکیزه (از کفر و عصیان) گرداند. «۱»
مرد عامری گفت: ای پسر عبد المطلب! آیا علاوه بر پاداش اخروی، که در آینده در اختیار ما قرار می‌گیرد، سود دنیوی هم برای ما دارد؟ و این بدان جهت است که از معیشت در دنیا و آسودگی در آن، احساس لذت می‌کنیم! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، کسی که به دستوره‌های من رفتار کند، خدا او را یاری می‌کند و وسیله تمکّن و آسایش او را در شهرها، فراهم می‌سازد. آنگاه مرد عامری، دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت و از کارهای خویش توبه نمود.

(۱) سوره طه، آیه ۷۶

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۷

«ابو یعلی»، «ابو نعیم»، «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند و بزودی در باب معراج از «صحیح مسلم» حدیثی را نقل خواهیم کرد که «جبرئیل» سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شکافت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۸

(۱)

باب سی و هشتم آغاز نزول وحی و چگونگی آن

(۲) [مجمع هیثمی ۲۵۵/۸] از «ابن عباس» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «خدیجه»، فرمود: در این روزها، درخششی را مشاهده می‌کنم و صدائی را می‌شنوم، بیم آن دارم که این روشنی و صدا، از ناحیه جنّ باشد که می‌خواهد از این طریق مرا بیازارد! «خدیجه» گفت: ای پسر عبد الله! آرزو می‌کنم که هیچگاه گزندى به شما نرسد، و خدای تعالی، از هر گونه پیشامدی شما را محفوظ دارد! «خدیجه» بدنبال آنچه که شنیده بود، به ملاقات «ورقه بن نوفل» رفت و جریانی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به اطلاع وی رسانید «ورقه» گفت:

اگر محمد آنچه را که دیده و شنیده است راست باشد، همانا ناموسی است که بر موسی بن عمران علیه السلام نازل شده است. و اطمینان دارم که هر گاه به پیغمبری مبعوث شود و در آن هنگام زنده باشم، از هیچگونه احترامی نسبت به وی دریغ نداشته باشم و او را یاری کرده و به وی ایمان بیاورم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۸۹

«هیثمی» گفته است که این روایت را «احمد» به طریق اتصال و ارسال، روایت کرده و «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته و کلمه «اعینه» را به نقل از «ورقه»، به حدیث اضافه کرده و رجال «احمد»، رجال صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۲۵۶/۸] از «خدیجه» روایت کرده است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: آیا ممکن است هر گاه شخصی که بر شما فرود می‌آید، هنگام ورودش را به من اطلاع بدهید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ممکن است ورودش را به تو اطلاع دهم.

«خدیجه» گوید که در یکی از روزها که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، «جبرئیل» بر او نازل شد، رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود: اینک ای خدیجه! همان دوست من که بر من فرود می‌آمد، به حضورم رسیده است. «خدیجه» خطاب به آن حضرت، گفت: اکنون از محل خود حرکت کن و روی ران راست من بنشین.

پیغمبر صلی الله علیه و آله روی پای «خدیجه» قرار گرفت. پرسید: آیا کسی را مشاهده می‌کنی؟ پیغمبر فرمود: آری. «خدیجه» گفت: از روی ران راست من حرکت کن و روی پای چپ من بنشین، رسول خدا صلی الله علیه و آله روی پای چپ او، قرار گرفت.

«خدیجه» پرسید: آیا کسی را می‌بینی؟ فرمود: آری، همان دوستم را می‌بینم.

«خدیجه» گفت: از پای چپم حرکت کن و در میان دامنم بنشین. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان دامن وی قرار گرفت. «خدیجه» گفت: آیا باز هم کسی را می‌بینی؟ فرمود:

آری. در این هنگام که خدیجه حالت اندوه باری به خود گرفته بود، بلافاصله، چادر از سر برداشت و پرسید: آیا کسی را می‌بینی؟ فرمود: نه! «خدیجه» گوید: این سخن را که شنیدم، گفتم به خدا سوگند! آن دوست تو، فرشته محترم خداست و قطعاً شیطان نیست. «خدیجه» گوید: جریان را چنانکه آزمایش کردم به اطلاع «ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی» رسانیده و اضافه کردم، آنچه به اطلاع تو رساندم، نتیجه آزمایشهایی است که انجام دادم و محمد صلی الله علیه و آله همه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۰

سؤالات مرا پاسخ گفته است. «ورقه» پاسخ رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد و گفت: آری! آنچه را که گفته، درست است.

این حدیث را «طبرانی» در کتاب «اوسط» روایت کرده و اسنادش «حسن» است.

(۱) [همان کتاب ۸/ ۲۵۶] از «ورقه انصاری» روایت کرده است، در ملاقاتی که با محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله داشتیم، پرسیدم: چگونه «جبرئیل» بر شما نازل می‌شود؟ در پاسخ فرمود: در حالی جبرئیل از آسمان بر من نازل می‌شود که بالهای او، گوهر گرانبهاست و کف پای او، زمرد سبز است! «طبرانی» این حدیث را در کتاب «کبیر» و «اوسط» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۸/ ۲۵۶] از «عبد الله بن عمر» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا هنگامی که «جبرئیل» بر شما نازل می‌شود، نزول او را احساس می‌فرمائید؟ فرمود: آری، در آن هنگام، صدائی مانند زنگ به گوشم می‌رسد و در آن حال، سکوت می‌کنم. و اتفاق نیفتاده که وحی الهی بر من نازل شود، و من حالت آرامش داشته باشم بلکه همواره احساس قبض و گرفتگی در خود می‌نمایم.

این حدیث را «احمد» و «طبرانی» به «سند حسن» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: این حدیث را «بخاری» در «صحیح» خود، با عباراتی که نزدیک به عبارات مزبور است، در آغاز باب چگونگی نزول وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۱

(۱)

باب سی و نهم معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «ایمان» در باب معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که «ابوذر» می‌گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هنگامی که در مکه مکرمه بودم، ناگهان سقف منزل شکافته شد و «جبرئیل» بر من نازل گردید و بلافاصله، سینه مرا شکافت و آنرا با آب زمزم شستشو داد. سپس طشت زرینی که مملو

از حکمت و ایمان بود، آورد و آنچه در آن بود، از ایمان و حکمت، در سینه من ریخت. سپس شکافتگی سینه مرا التیام داد و دست مرا گرفت و به آسمان دنیا بالا برد. هنگامی که به آسمان دنیا رسیدم، «جبرئیل» به دربان آسمان گفت: در آسمان را بگشا. دربان آسمان پرسید: تو کیستی؟ گفت: جبرئیل! پرسید: آیا کسی همراه توست؟ در پاسخ گفت: آری! محمد همراه من است. پرسید: آیا به مقام رسالت نایل آمده است؟ گفت: آری! دربان در آسمان را گشود. در اولین لحظه‌ای که وارد آسمان دنیا شدیم، مردی را دیدیم که گروهی از سیاه چهرگان در طرف راستش، و گروهی دیگر از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۲

سیاه چهرگان در طرف چپش، قرار دارند و این مرد هر گاه به طرف راستش می‌نگرد می‌خندد و هر گاه به طرف چپش می‌نگرد، گریه می‌کند! هنگامی که مرا مشاهده کرد، گفت: آفرین بر پیغمبر شایسته، آفرین بر پسر انسان شایسته!

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از «جبرئیل» پرسیدم، این مرد کیست؟ «جبرئیل» در پاسخ گفت:

این مرد، حضرت آدم علیه السلام است و این گروه سیاه چهرگان که در طرف راست و چپ او ایستاده‌اند، صحنه‌ای از حالات فرزندانش می‌باشد. آنانکه در جانب راست او قرار گرفته‌اند، اهل بهشت‌اند و آنها که در طرف چپ او واقع شده‌اند، اهل دوزخ‌اند؛ اینست که هر گاه به طرف راستش می‌نگرد فرزندان بهشتی خود را می‌بیند و لبخند می‌زند. و هر گاه به جانب چپش می‌نگرد، فرزندان دوزخی خود را می‌بیند و گریه می‌کند. پس از آن، به اتفاق «جبرئیل»، به آسمان دوم عروج کردیم.

در این آسمان هم، «جبرئیل» به دربان آن، گفت: در را بگشا. همان پاسخ و پرسش پیشین اتفاق افتاد و آخر الامر وارد آسمان دوم شدیم. «انس بن مالک» اظهار داشته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آسمانها، آدم، ادریس، عیسی، موسی و ابراهیم-علیهم السلام- را ملاقات کرده بود، لیکن از منازل آنها، بیانی نکرده و نشانی نداده است؛ جز اینکه فرموده است: آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم ملاقات کردم.

هنگامی که با «جبرئیل»، از کنار ادریس عبور کردیم، وی گفت: آفرین به پیغمبر شایسته و برادر شایسته! پس از آنکه از برابر او گذشتیم، از «جبرئیل» پرسیدم، این مرد که بود؟ در پاسخ گفت: این مرد، ادریس علیه السلام بود. در مسیر به حضرت موسی علیه السلام رسیدیم. به مجردی که حضرت موسی علیه السلام مرا دید، گفت:

آفرین به پیغمبر شایسته و برادر شایسته! از «جبرئیل» پرسیدم، این شخص کیست؟ پاسخ داد: این شخص، موسی علیه السلام است. سپس گذرمان به حضرت عیسی علیه السلام افتاد، او هم گفت: آفرین به پیغمبر شایسته و برادر شایسته! از «جبرئیل»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۳

پرسیدم، این مرد کیست؟ پاسخ داد: این مرد، عیسی علیه السلام است. در مسیر خود به حضرت ابراهیم علیه السلام رسیدیم، او هم گفت: آفرین به پیغمبر شایسته و فرزند شایسته! از «جبرئیل» پرسیدم، این بزرگوار کیست؟ گفت: ابراهیم علیه السلام است.

(۱) «ابن شهاب» از «ابن حزم» نقل کرده است که «ابن عباس» و «ابو حبه انصاری» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، فرمود: در شب معراج به محل همواری رسیدم. در آنجا صدای قلم‌ها به گوشم می‌رسید. «ابن حزم» و «انس بن مالک» از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل کرده‌اند که در شب معراج، خدای تعالی پنجاه رکعت نماز بر امت واجب گردانید، در بازگشت و هنگامی که از برابر موسی بن عمران علیه السلام، عبور کردم، موسی علیه السلام پرسید: خدای تعالی چند رکعت نماز بر امت واجب گردانید؟ در پاسخ گفتم: پنجاه رکعت. موسی علیه السلام پیشنهاد کرد، هم اکنون بازگرد و از خدای تعالی در خواست کن تا از عدد رکعات نماز، بکاهد! زیرا پیروان تو تا بآنجا انجام این همه رکعات نماز را ندارند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد وی را پذیرفت و بحضور حق تعالی شرفیاب شد و درخواست کرد تا از عدد رکعات نماز بکاهد. خدای تعالی مقداری از رکعات نماز را تخفیف داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که در مراجعت از حضور پروردگار، دوباره با موسی علیه

السَّلام ملاقات کردم و جریان کاهش رکعات را به اطلاع او رسانیدم. موسی علیه السَّلام از فرصت استفاده کرد و گفت: این بار هم بحضور حق تعالی شرفیاب شو و درخواست کن باز هم، از رکعات نماز بکاهد؛ زیرا اَمّت توان انجام این رکعات را هم ندارند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، بنا به پیشنهاد موسی علیه السَّلام، بار دیگر بحضور حق تعالی شرفیاب شدم. و درخواست کردم تا از عدد رکعات نماز بکاهد. خدای تعالی در پی درخواست من، فرمود: اوقات نماز در پنج وقت است و این پنج وقت در برابر پنجاه رکعت است و آنچه را دستور داده‌ام، تغییر و تبدیلی نخواهد داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، در مراجعت باز هم چنین ملاقات و گفتگویی با

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۴

حضرت موسی علیه السَّلام صورت پذیرفت و من به موسی علیه السَّلام گفتم: از پروردگرم شرم دارم که از او بخواهم تا از عدد رکعات نماز بکاهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، از آنجا، «جبرئیل» مرا به «سدره المنتهی» برد، رنگهای مختلفی را در مقام «سدره المنتهی» ملاحظه کردم که مانند آنها را هرگز ندیده بودم. پس از آن، وارد بهشت شدم. در بهشت گنبدهایی از گوهرهای ارزنده، چشمم را نوازش داد و خاک آنجا از مشک ناب بود!

(۱) [صحیح ترمذی ۱۹۲/۲] به سند خود، از «انس» روایت کرده است، شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم معراج گردید، برای حرکت آن حضرت، «براق» حاضر شد، در حالی که لگام به دهن آن افتاده و زین بر پشت آن گذاشته شده بود، «براق» از سوار شدن آن حضرت امتناع می‌ورزید. «جبرئیل» خطاب به آن حیوان، گفت: آیا برای سوار شدن بر پشت تو، امتناع می‌نمائی؟ حال آنکه هیچ سواره‌ای، بهتر از محمد صلی الله علیه و آله، بر فراز تو قرار نگرفته است، آنگاه «براق» از سرپیچی باز ایستاد.

(۲) [صحیح نسائی ج ۱/ ۷۷] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که تصمیم داشتم به معراج بروم، برایم مرکبی حاضر کردند که از الاغ، بزرگتر و از استر، کوچکتر بود. گامهای تند برمی‌داشت، چنانکه در هنگام حرکت، پاهایش تا نزدیک سرش می‌رسید. من بر آن سوار بودم و «جبرئیل» هم، مرا همراهی می‌کرد، مسیر را طی می‌کردم تا به محلی رسیدم که «جبرئیل» اشاره کرد تا پیاده شوم و نماز بگذارم و از من پرسید: آیا می‌دانی در کجا نماز گزاردی؟ گفتم: نه! گفت: در مدینه که محل هجرت توست، نماز گزاردی. از آنجا، حرکت کردم و به محل دیگری رسیدم. باز اشاره کرد پیاده شو و نماز بگذار.

پیاده شدم و نماز گزاردم! پرسید: می‌دانی اینجا کجاست؟ اینجا، طور سیناست که خدا با حضرت موسی علیه السَّلام گفتگو کرده است! پس از آن، سوار شده به راه خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۵

ادامه دادم تا به محلی وارد شدم، «جبرئیل» اشاره کرد، پیاده شو و نماز بگذار. پس از فراغت از نماز، پرسید: می‌دانی اینجا کجاست؟ اینجا «بیت اللحم» زادگاه حضرت عیسی علیه السَّلام است. به دنبال آن، وارد «بیت المقدس» شدم؛ تمام پیغمبران در آنجا حضور یافتند. «جبرئیل» مرا مقدم داشت تا پیغمبران به من اقتدا کنند.

پس از انجام نماز، مرا به آسمان دنیا بالا برد و در آنجا با حضرت آدم علیه السَّلام ملاقات کردم. پس از آن به آسمان دوم رفتم، در آنجا با عیسی علیه السَّلام و یحیی علیه السَّلام که پسر خاله یکدیگر بودند، ملاقات نمودم. سپس به آسمان سوم رفتم و در آنجا با یوسف علیه السَّلام ملاقات دست داد. بعد از آن، به آسمان چهارم رفتم و در آنجا با هارون - برادر حضرت موسی علیه السَّلام - ملاقات داشتم. بعد از آن، به آسمان پنجم رفتم، در آنجا با ادریس علیه السَّلام ملاقات کردم. بعد از آن به آسمان ششم رفتم و در آنجا با موسی علیه السَّلام ملاقات کردم. بعد از آن، به آسمان هفتم رفتم و در آنجا با حضرت ابراهیم علیه السَّلام ملاقات کردم.

(۱) پس از آن به بالای آسمانهای هفتگانه صعود کردم، به «سدره المنتهی» رسیدم. در آنجا ابر ماندی در برابر من ظاهر گشت، در هنگام پیدایش آن ابر، به سجده در آمدم و در حال سجده به گوشم رسید: از روزی که آسمانها و زمین را آفریدم، بر تو و پیروانت، پنجاه رکعت نماز واجب کرده‌ام، اینک، از جای برخیز و خود و پیروانت، این نمازها را برگزار نمایید.

در بازگشت، با حضرت ابراهیم علیه السلام ملاقات کردم، سؤالی از من نکرد. در هنگام ملاقات با حضرت موسی علیه السلام از من پرسید: خدای تعالی بر تو و بر امت چند رکعت نماز واجب کرده است؟ در پاسخ گفتم: پنجاه رکعت نماز بر من و پیروانم واجب فرموده است. موسی علیه السلام گفت: از فرصت استفاده کن و بسوی خدا بازگرد و از خدا بخواه که تخفیفی در نمازها بدهد؛ زیرا تو و پیروانت، تاب و توان این همه نماز را ندارید. بنا به پیشنهاد حضرت موسی علیه السلام، بحضور حضرت حق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۶

تعالی شرفیاب شدم، و درخواست کردم تا از نمازها بکاهد. خدای تعالی ده رکعت نماز را تخفیف داد. در بازگشت دوباره با موسی علیه السلام ملاقات رخ داد و جریان تخفیف را به او گفتم. موسی علیه السلام گفت: بار دیگر، با حق تعالی ملاقات کن و درخواست کن تا در رکعات نماز تخفیفی بدهد. این بار هم بحضور حضرت حق تعالی رسیدم، ده رکعت دیگر تخفیف داد تا به پنج وقت نماز منتهی شد. باز هم موسی علیه السلام پیشنهاد کرد بازگرد و درخواست تخفیف کن، به دلیل آنکه خدای تعالی به بنی اسرائیل دستور داد دو رکعت نماز بگذارند، آنان به انجام آن نپرداختند! این بار هم بحضور پروردگار شرفیاب شدم و درخواست تخفیف کردم. خدای تعالی فرمود: از روزی که آسمانها و زمین را آفریده‌ام، بر تو و بر امت، پنجاه رکعت نماز واجب کرده‌ام. اینک، پنج وقت نماز در برابر پنجاه رکعت نماز است. خود و امت به انجام آنها پردازید. آنجا دانستم که بجای آوردن پنج وقت نماز، از سوی پروردگار حتمی است و تغییر و تبدیلی در آن نیست. در بازگشت که با موسی ملاقات دست داد، جریان را بازگو کردم. موسی علیه السلام برای آخرین دفعه مرا وادار کرد که بار دیگر بحضور برسم و درخواست تخفیف کنم، نظر به اینکه متوجه شدم پنج وقت نماز، واجب است پیشنهاد او را نپذیرفتم و برای تخفیف نماز، دیگر بسوی حق تعالی بازنگشتم.

(۱) [تاریخ بغداد ۱۳/۵] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، «ابو هریره» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: شبی که به معراج رفتم، «جبرئیل» مرا به «سدره المنتهی» رسانید و در آنجا، مرا در دریای نور فرو برد و خود از من کناره گرفت، به «جبرئیل» گفتم: ای دوست من! در چنین مکانی که از هر جهت به تو نیازمندم، چرا از من کناره می‌گیری؟ در پاسخ گفت: ای محمّد! در جایی قرار گرفته‌ای که هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرب، تاب و توان توقف در آنجا را ندارد! تو، به خدای تعالی، نزدیکتر از زه کمان به کمانی! در آن حال،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۷

فرشته‌ای از سوی پروردگار آمد و گفت: خدای تعالی، خود را، تسبیح می‌گوید و شنیدم که خدای رحمان چنین می‌فرمود:
«سبحان الله ما اعظم الله لا اله الا الله»

؛ «منزه است خداوند سبحان، چه قدر بزرگ است خداوند متعال! خالقی جز خدا نیست».

(۱) [مسند احمد حنبل ۳۰۹/۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که به معراج رفتم، بامداد آن، در مکه بودم. از سفری که برای من اتفاق افتاده بود به سختی بیمناک بودم و می‌دانستم هر گاه جریان سفر خویش را برای مردم بیان کنم، گفته‌ام را نمی‌پذیرند و مرا تکذیب می‌کنند، در این هنگام با کمال اندوهی که داشتم، از مردم کناره گرفتم. در این حال، «ابو جهل» - دشمن خدا- که از آنجا عبور می‌کرد، آمد و پهلویم نشست.

هنگامی که آثار اندوه را در من مشاهده کرد، از در استهزاء و تمسخر در آمد و گفت:

مگر پیش‌آمد ناراحت کننده‌ای برایت رخ داده است؟! من [رسول خدا صلی الله علیه و آله] در پاسخ او، گفتم: آری، پیش‌آمدی برای

من اتفاق افتاده که سبب اندوهم گشته است.

«ابو جهل» پرسید: آن پیشآمد چیست؟ گفتم: دیشب مرا به معراج بردند. پرسید: تا کجا؟ گفتم: تا «بیت المقدس»! «ابو جهل» گفت: بامداد آن خودت را در میان ما مشاهده کردی؟ گفتم: آری! «ابو جهل» که همگی این گفتگوها را بجهت تمسخر طرح می کرد، با خود اندیشید، اگر او را در رابطه با اظهاراتی که می کند، تکذیب نمایم، در برابر کسان خود- که می خواهم آنها هم ادعای او را بشنوند- دست به انکار خواهد زد. این بود که ماجرای سفرم را آن طوری که از خودم شنیده بود، پذیرفت و گفت: حاضرید، کسان شما را هم دعوت کنم تا آنچه را برای من شرح دادید، برای آنها هم بازگو نمائید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، گفتم: آری! هر کس را بخواهی، برای شنیدن ماجرای سفرم، دعوت کن. «ابو جهل» با توجه به گمان بیهوده اش که در باطن پلید خود، تقویت می کرد، گروه «بنی کعب بن لؤی» را برای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۸

شنیدن ماجرای سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد. دعوت شدگان، از هر طرف، برای شنیدن ماجرای سفر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، هجوم آوردند و سراسر مجلس، مملوّ از جمعیت شد. وقتی همگان در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و «ابو جهل» که صدر مجلس که ویژه این دو تن بود، قرار گرفتند، سکوت، همگی را فرا گرفت. «ابو جهل» سکوت مجلس را در هم شکست و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: آن ماجرا را که برایم گفתי، حالا برای قوم خود نیز بازگو کن!

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیشب مرا به معراج بردند. سؤال کردند: تا کجا؟

فرمود: تا «بیت المقدس». اضافه کردند: پس از مراجعت از سفر، بامداد امروز، خود را در میان ما یافتی؟ فرمود: آری. در این هنگام حاضران در مجلس به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را تصدیق می کردند، دست دادند و دسته دیگر که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند، دست روی سر گذاشتند و پرسیدند: آیا می توانی مسجد بیت المقدس را آن چنانکه مشاهده کرده‌ای، برای ما بیان فرمائی؟! قابل توجه اینکه در میان حاضران، بعضی بودند که به بیت المقدس رفته و مسجد بیت المقدس را از نزدیک دیده بودند و از چگونگی آن اطلاع کامل داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، به مجردی که تصمیم گرفتم شرح مسجد بیت المقدس را برای آنها وصف کنم، به گمانم رسید؛ ممکن است پاره‌ای از آنچه را دیده‌ام، از خاطر پوشیده باشد. ناگهان موانع برطرف شد و مسجد بیت المقدس را همچنان که از نزدیک می‌نگریستم شرح دادم و تمام جزئیات مسجد را برای آنان، بیان کردم، تا آنجا که حاضران گفتار مرا تصدیق نموده و سوگند یاد کردند، آنچه را که بیان می‌کنی، همه مطابق با واقع و راست است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۱۹۹

(۱)

باب چهارم علاقه و محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «ایمان»، در باب علاقه به رسول خدا صلی الله علیه و آله که یکی از شرایط ایمان است، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدائی که جان من در دست اوست، هیچیک از شما، ایمان نمی‌آورد مگر اینکه من، در نزد او، از پدر و فرزندش و از همگی مردم، عزیزتر باشم.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «ایمان»، در باب حلاوت و شیرینی ایمان، به سند خود، از «انس» روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه کسی از سه گونه خصلت که در باطن او قرار می‌گیرد، برخوردار باشد کام باطن خود را از حلاوت ایمان، شیرین کرده است: ۱- خدا و رسول را از همه، عزیزتر بدارد. ۲- کسی که بخواهد که جز خدا دیگری او را دوست نداشته باشد.

۳- کسی که نخواستہ باشد کہ دامنش بہ نکبت کفر، آلودہ گردد؛ آنچنان کہ نمی‌خواهد در آتش بیفتد و بسوزد.

(۴) [صحیح مسلم] در کتاب «ایمان»، در باب وجوب دوستی رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۰

خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بہ سند خود، از «انس» روایت کرده است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: هیچ بندہ‌ای ایمان نمی‌آورد، مگر اینکہ من، در نظر او، از اهل و مال و از همه مردم، عزیزتر و ارجمندتر باشم.

(۱) [حلیۃ الاولیاء ۴/ ۴۲] بہ سند خود، از «عبد المنعم بن ادیس»، او ہم از پدرش، و پدرش از جدش «وہب» روایت کرده است کہ در بنی اسرائیل مردی بود کہ دو بیست سال خدا را نافرمانی کرده بود و پس از آنکہ مرد، پاهای او را گرفتند و کشان کشان برده و جسدش را بہ زبالہ‌دان، انداختند. بر خلاف انتظار، خدای تعالی بہ حضرت موسی علیہ السلام دستور داد تا بر جنازه او نماز بگذارد! حضرت موسی علیہ السلام بہ عرض رسانید: پروردگارا! بنی اسرائیل گواهی داده‌اند کہ این مرد، مدت دو بیست سال نافرمانی کرده است. خداوند متعال بہ او فرمود: آری چنان است کہ آنان گواهی داده‌اند، با این تفاوت کہ ہر گاہ او تورات را می‌گشود و بہ نام محمّد می‌نگریست، آنرا می‌بوسید و بہ دیدہ می‌گذارید. من از کار او تشکر کردم و گناہانش را آمرزیدم و یکی از حوریہ‌ها را بہ ہمسری او، در آوردم!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۱

(۱)

باب چہل و یکم جود و بخشش پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در باب دلاوری پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ، بہ سند خود، از «انس بن مالک» نقل کرده است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از بہترین مردم، از بخشندہترین مردم و از دلاورترین آنها بود.

مؤلف گوید: این حدیث را «ترمذی» در «صحیح» خود روایت کرده است و در آنجا می‌گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از پر جرات‌ترین مردم و از بخشندہترین و دلاورترین آنها بود.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «فضائل» در باب اینکہ پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ در کار خیر، از دیگران بخشندہتر و مقدّم‌تر بود. از «ابن عباس» نقل کرده است: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ در کار خیر پیش قدمتر از دیگران و بخشندہترین مردمان بود و اثر بخشندگی او در ماہ رمضان، بیشتر از ہمگان بہ ظہور می‌رسید.

ہر سال کہ ماہ رمضان فرا می‌رسید، «جبرئیل» بہ ملاقات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ می‌آمد و تا آخر ماہ، قرآن را بر آن حضرت القاء می‌کرد. از اینرو ہر گاہ «جبرئیل» فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۱، ص ۲۰۲ باب چہل و یکم جود و

بخشش پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ ص: ۲۰۱

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۲

بہ ملاقات آن حضرت می‌آمد، پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ از باد وزندہ ہم، بہ بخشش خیر، پیش قدمتر بود.

مؤلف گوید: این حدیث را «مسلم» بہ طرق متعددی نقل کرده و «بخاری» ہم در «صحیح» خود، این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۸۶] بہ سند خود، از «ابراہیم بن محمد» کہ از فرزندان حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام است، روایت کرده است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ اندامی متوسط داشت [تا آنجا کہ گوید]: در میان دو کتف مبارکش، «مہر نبوت» بود و او خاتم پیغمبران است، جودش از ہمگان، بیشتر و سینہ‌اش از ہمگان، گشادہتر و زبانش از ہمگان، راستگوتر و فروتنیش از ہمگان، بیشتر و بستگانش از ہمگان، محترم‌تر بود. کسی کہ او را اولین بار، مشاہدہ می‌کرد، بیمی از او در دلش می‌افتاد و کسی

که کاملاً با او انس و مراوده داشت، محبت آن حضرت را در دل خود احساس می‌کرد. کسی که اوصاف و اخلاق حضرت را می‌ستود، گفت: من هرگز مانند او را پیش از این ندیده و پس از این هم، نخواهم دید!

(۲) [موطأ مالک بن انس در کتاب جهاد ص ۱۹۵] به سند خود، از «عمرو بن شعیب» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از «حنین» عازم «جعرانه» شد، اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند تا از حرکت به جعرانه خودداری فرماید. و در مسیر، عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله به درختی پیچید، چنانکه عبا، از شانه حضرت جدا گردید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: عبای مرا بیاورید و افزود: آیا بیم دارید که هر گاه در این مسیر، غنیمتی بدست آوردم، شما را از آن بی‌نصیب سازم و غنیمتی را که خدا به شما عنایت فرموده، از شما دریغ دارم؟

حال آنکه چنین نیست. به خدائی که جان من در اختیار اوست، هر گاه غنیمتی نصیبم شود، اگر چه درخت خاردار تهامه باشد، باز هم آنرا در میان شما، تقسیم می‌کنم و در اختیار شما می‌گذارم؛ به دلیل آنکه، نه بخلم، و نه ترسو و نه دروغگو.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۳

(۱) [مسند احمد حنبل ۳/ ۱۷۵] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که مرد تهیدستی، حضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و تقاضای کمک و مساعدت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله رمه گوسفندی را که فاصله میان دو کوه را پر کرده بود، به وی ارزانی داشت! مرد بینوا که چنین انتظاری نداشت، با قوم خود ملاقات کرد و گفت: ای بستگان من! در برابر فرمان محمّد صلی الله علیه و آله، تسلیم باشید و به او ایمان بیاورید؛ چرا که به گونه‌ای مرا مساعدت کرد، مانند شخصی که هیچگونه بیمی از تهیدست شدن ندارد یا گفت: مساعدتی کرد که بیمی از فقر ندارد.

(۲) [سنن دارمی ۱/ ۳۴] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که هیچگاه پیش نیامد، کسی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای مساعدتی بنماید و حضرت به تقاضای او ترتیب اثری ندهد و بگوید: نه!

(۳) [همان کتاب ۱/ ۳۰] به سند خود، از «ابن عمر» روایت کرده است که کسی را بزرگوارتر، سخاوتمندتر، دلاورتر، نیکوسیماتر و پاکیزه‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم.

(۴) [مجمع هیشمی ۹/ ۱۳] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب فرمود: آیا می‌خواهید به شما بگویم که سخاوتمندترین مردم کیست؟ آری، سخاوتمندترین سخاوتمندان، خدای متعال است و من سخاوتمندترین فرزندان آدم علیه السلام هستم.

این روایت را «ابو یعلی» نقل کرده است.

(۵) [همان کتاب ۹/ ۱۳] از «ابن عمر» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: در یکی از روزها، بزّازی نزد من آمد. پیراهنی را به چهار درهم، از وی خریدم و به محض اینکه پارچه فروش از نزد من رفت، آنرا پوشیدم. مردی از انصار وارد شد و اظهار داشت: یا رسول الله! اندام مرا به پیراهنی بیارای، تا خدای تعالی، جامه‌های بهشت را بر اندامت بیاراید! رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن را از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۴

اندام خود بیرون آورد و به او مرحمت فرمود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دکان پارچه فروش رفت و پیراهنی را به چهار درهم خرید و دو درهم دیگر باقی ماند. در راه به کنیزی رسید که گریه می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ در پاسخ گفت: مولایم دو درهم به من داده بود که برایش خرید کنم، اکنون آن دو درهم را گم کرده‌ام و از رفتن به خانه بیمناکم.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله دو درهم باقیمانده را به آن کنیزک داد، در این هنگام همین که خواست به خانه برگردد،

رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس کرد کنیزک باز گریه می کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بحضور طلبید و فرمود: دو درهم را که به تو دادم، دیگر چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: بیم دارم مرا بزنند و شکنجه کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آن کنیزک را تا منزلش همراهی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت در خانه آمد سلام کرد، صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدند و دانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، در عین حال پاسخی ندادند. بار دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام کرد، باز هم پاسخی نشنید. بار سوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام داد، پاسخ سلامش را گفتند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر بار اول صدای مرا نشنیدید؟ در پاسخ گفتند:

آری، صدای شما را شنیدیم لیکن دوست داشتیم، بیشتر از این، صدای شما را- که پدر و مادرمان به فدایتان باد- بشنویم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این منظور اینجا آمده‌ام، تا تأخیر این کنیزک را در آمدن به خانه، نادیده گرفته و او را آزرده خاطر نسازید. صاحب آن کنیزک به عرض رسانید: به احترام آمدن شما و شفاعتی که از وی فرمودید، او را به خاطر خدای تعالی، آزاد می کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خرسند شد و به آنها مژده خیر و بهره گیری از بهشت داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شگفتا! از این ده درهم که جامه‌ای بر اندام پیغمبرش پوشانید، مردی از انصار را صاحب پیراهن کرد و کنیزی را آزاد نمود. و من از خدای تعالی، سپاسگزارم که به قدرت خود، این همه، لطف و محبت ارزانی داشت.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۵

(۱)

باب چهل و دوم دلاوری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علاقه آن حضرت به شهادت و کارزار کردن جبرئیل و میکائیل از طرف آن حضرت

مؤلف گوید: در باب گذشته، بخشی از احادیث که مربوط به دلاوری آن حضرت بوده است، آوردیم و در این باب، به نقل احادیثی که ویژه شجاعت آن حضرت است، می پردازیم.

(۲) [صحیح بخاری] در ضمن «جهاد و سیر» در باب کسی که مرکب دیگری را برای رفتن به جنگ جلوداری می کند، به سند خود، از «ابو اسحاق» روایت کرده است که مردی به «براء بن عازب» گفت: آیا درست است که در جنگ حنین پا به فرار گذاشتید و از نبرد رو گردانیدید؟ گفت: آری! لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار نکرد.

و اضافه کرد، وقتی گروه هوازن که در تیراندازی مهارت داشتند، روبرو گشتیم، بر آنها چیره شدیم! مسلمانان از فرصت استفاده کرده به گردآوری غنائم پرداختند، گروه هوازن که مسلمانان را سرگرم غنائم یافتند، از پشت سر، در آمده و مسلمانان را هدف تیرهایشان قرار دادند؛ همگان پا به فرار گذاشتند، تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۶

فرار نکرد و پشت به جنگ نمود. بخاطر دارم در آن روز، آن حضرت سوار بر استر سپید رنگ خود بود و «ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب»- عموزاده رسول اکرم صلی الله علیه و آله- لجام مرکب آن حضرت را بدست گرفته و در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

انا التبی لا کذب انا ابن عبد المطلب

؛ «من براستی پیغمبرم و بیمی از کسی ندارم، من پسر عبد المطلب‌ام».

(۱) [مسند احمد حنبل ۱/ ۸۶] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که روز بدر، از هر طرف به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهنده می شدیم، حال آنکه آن حضرت از همه ما به دشمن نزدیکتر بود و در آن روز برای پیشبرد

جنگ، از همه بی‌باکتر، دیده می‌شد.

(۲) [همان کتاب ۱/ ۱۵۸] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه جنگ به اوج خود می‌رسید و از شدت کشتار، گویا مبارزان جامه‌های سرخ رنگ بر اندام خود پوشیده باشند، ما از بیم دشمن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، پناهنده می‌شدیم و آن حضرت در این هنگام، دلاور بی‌مانند در برابر دشمن بشمار می‌آمد و از همه ما به دشمن نزدیکتر بود.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۲۷۶] از «براء بن عازب» روایت کرده است، هر گاه جنگ به اوج می‌رسید و از شدت ریزش خون، گویا جامه‌های سرخ فام بر اندام مبارزان پوشیده‌تر شده باشد، ما احساس خطر کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهنده می‌شدیم و آن حضرت در آن روز، دلاور بی‌مانندی بود.

این حدیث را «ابن ابی شیبیه» هم روایت کرده است.

(۴) [همان کتاب ۵/ ۲۷۵] از «انس»، او هم از «مقداد» روایت کرده است که در جنگ احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر لوای «مصعب بن عمیر» قرار داشت، هنگامی که پرچمداران دشمن، از پای در آمدند، مسلمانان برای اولین بار بر فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۷

دشمن پیروز شدند. دشمن منهزم شد و مسلمانان به گرد آوری غنائم پرداختند؛ دشمنان که مسلمانها را سرگرم غنائم یافتند، از پشت سر آنان حمله آوردند و مسلمانان متفرق شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچمداران خویش را به سر و سامان دادن لشکر اسلام دعوت کرد. از جمله «مصعب بن عمیر» بود که پرچم بدست گرفت و از پای در آمد [تا آنجا که گفته است] مشرکان به شعار «یا للعزی یا للهل» پرداختند و مسلمانان را به وضع فجیعی و سرعت هر چه تمامتر از پای در می‌آوردند و هر چه نیرو داشتند علیه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بکار بردند. به خدائی که رسول گرامیش را براستی مبعوث کرده، در آن روز شاهد بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای خود ثابت قدم بود؛ چنانکه به اندازه یک وجب هم از محل خودش به جای دیگر قدم برنداشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنروز یک تنه، در برابر دشمن، قرار گرفته بود و اصحاب گاهی به حمایت آن حضرت می‌آمدند و گاهی متفرق می‌شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گاهی با تیر و گاهی با سنگ، با آنها مبارزه می‌کرد و آنها را از خود دور می‌ساخت.

«واقدی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [صحیح بخاری] در ذیل احادیث «تمنا» در حدیث اول، به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: به خدائی که جان من در دست اوست، اگر پس از من، مردانی نبودند که مخالفت کردن از من، مورد کراهت طبع آنها باشد و همچنین افرادی را نمی‌دیدم که چه کاری موجبات تخلف آنها را ایجاد می‌کند، دوست می‌داشتم در راه خدا کشته شوم سپس زنده شوم، بعد از آن کشته شوم و پس از آن زنده شوم، سپس کشته شوم، بار دیگر زنده شوم! و به همین ترتیب کشته شوم و زنده شوم!

(۲) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَاتٍ»، به سند خود، از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۸

کردم که دو مرد سفیدپوش همراهش بودند که به شدت هر چه تمامتر، با دشمنان، مبارزه می‌کردند و من مانند آنها را پیش از این ندیده بودم و پس از این هم هرگز نخواهم دید.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «مسلم» در «صحیح» خود، در کتاب «فضائل» در باب مقاتله کردن «جبرئیل» و «میکائیل» از جانب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز احد، نقل کرده است. و در همان کتاب است که آن دو تن که با دشمنان می جنگیدند، «جبرئیل» و «میکائیل» بودند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۰۹
(۱)

باب چهل و سوم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [فخر رازی] در تفسیر خود، در ذیل تفسیر آیه شریفه وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ در سوره قلم، گفته است: «هشام بن عروه» از پدرش و پدرش هم از «عایشه» نقل کرده است که هیچ فردی، خوش اخلاق تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ چنانکه در پاسخ هر یک از صحابه و بستگان خویش، «لَبِیک»

می گفت و پاسخ آنها را می داد. در این رابطه است که خداوند متعال، درباره آن حضرت، فرموده است:

وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ (سوره قلم، آیه ۴)؛ [ای محمد صلی الله علیه و آله] در حقیقت تو، به بهترین و نیکوترین صفات برجسته اخلاقی، آراسته شده‌ای.

(۳) [فخر رازی] در تفسیر خود، در ذیل آیه اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الرَّجْعِی، در سوره «علق» آیه ۸، روایت می کند که یکی از فصحای یهود، در روزگار خلافت «عمر»، نزد او آمد و گفت: اخلاق پیغمبرتان را برای من شرح بده. «عمر» گفت: شرح اخلاق او را از «بلال» در خواست کن؛ به دلیل آنکه، او از من، به اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله، آشناتر است. یهودی نزد «بلال» آمد. «بلال» او را بسوی حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۰

فاطمه زهرا علیها السلام هدایت کرد. یهودی بحضور حضرت زهرا علیها السلام شرفیاب شد.

حضرت زهرا علیها السلام او را بحضور حضرت علی علیه السلام آورد. یهودی بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد، سؤال خود را مطرح کرد. حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: «متاع دنیا» را برای من توصیف کن، تا من نیز، اخلاق آن حضرت را برای تو تعریف کنم. یهودی گفت: چنین پیشنهادی که فرمودید، از عهده من ساخته نیست. حضرت علی علیه السلام فرمود: اکنون که تو از توصیف «متاع دنیا» عاجزی، با آنکه خدای تعالی «متاع دنیا» را اندک توصیف کرده است، آنجا که می فرماید:

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ چگونه می توانم اوصاف آن حضرت را برای تو ترسیم کنم! با آنکه خدای تعالی اخلاق آن حضرت را، بزرگ شمرده است، آنجا که می فرماید: وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ

(۱) [صحیح بخاری] در کتاب «وکالت» در باب وکالت در ضمن پرداخت وامها، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که مردی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله، شرفیاب شد و با کمال خشونت، از آن حضرت درخواست کرد تا قرض او را ادا کند، اصحاب که از طرز برخورد او با رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شده بودند، خواستند او را بیازارند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را به حال خود بگذارید که صاحب حق هم، مقالی دارد. اینک، نظیر حاجتی را که در نظر دارد، در اختیارش بگذارید. در پاسخ گفتند: بهتر از حاجت او را حاضر داریم. فرمود: همان چیز را حاضر دارید، به او بپردازید، که بهترین شما کسی است که، بهتر بتواند حاجت نیازمند را برآورده سازد.

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «ادب» در باب لبخند و خنده، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از مسیرها حرکت می کردم، در آن موقع، رسول خدا صلی الله علیه و آله برد نجرانی که

کناره آن، درشت و زبر بود، پوشیده بود. مرد بادیه‌نشین از کنار آن حضرت عبور کرد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۱

و عبای حضرت را به شدت کشید. وقتی متوجه به گردن شریفش شدم، اثر درشتی کنار برد، در گردن آن حضرت ظاهر گردیده بود. بادیه‌نشین خطاب به آن حضرت، عرض کرد: به اصحاب دستور بده تا پولی که از مال خدا، در دست توست، به من بدهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی توجه نموده و خندید، آنگاه دستور داد به او پولی بدهند.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «هبه» در باب اندکی از هبه، به سند خود، از «ابو هریره» که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: هر گاه مرا به تناول کردن پاچه گوسفند دعوت کنند، آن دعوت را می‌پذیرم و اگر پاچه گوسفندی به من اهداء کنند، آنرا قبول می‌کنم.

(۲) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که هیچگاه اتفاق نیفتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از طعامی عیجونی نماید؛ در این رابطه، هر گاه حضرت به خوردن طعامی اشتها داشت، آنرا تناول می‌کرد و اگر اشتها نداشت، از خوردن آن امتناع می‌ورزید.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «وصایا» در باب استخدام یتیم در سفر و حضر، به سند خود، از «انس» روایت کرده است، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، خدمتکاری نداشت. «ابو طلحه» دست مرا گرفت و بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و خاطر نشان ساخت، «انس» غلام باهوشی است و شایسته خدمتکاری شماست، از آن به بعد، در سفر و حضر، خدمتکار آن حضرت بودم. در این مدت هیچگاه اتفاق نیفتاد، کاری را انجام بدهم و حضرت بفرماید، چرا آن کار را انجام دادی و یا اگر کاری را انجام نداده باشم، حضرت بفرماید، چرا آن کار را انجام ندادی.

(۴) [همان کتاب] در کتاب «ادب» در باب خوش اخلاقی و سخاوتمندی، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که مدت ده سال، خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۲

بودم. در این مدت، به من «اف» هم نگفت! و هرگز به من نگفت: چرا چنین کردی و چنان نکردی.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش»، در باب صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «عبد الله بن عمر» روایت کرده است، از ویژگی‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که هیچگاه ناسزا نمی‌گفت و رفتار ناسزاگونه و دور از ادب نداشت و می‌فرمود:

برترین شما کسی است که خوش اخلاق باشد.

(۲) [همان کتاب] در کتاب «ادب» در باب خود خواهی و نخوت، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که هر گاه کنیزی از کنیزان مدینه، دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می‌گرفت، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست او را رها نمی‌کرد و او به هر کجا که می‌خواست، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را همراه خود می‌برد.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «اجازه خواستن» در باب سلام کردن به کودکان، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود، به کودکان می‌رسید، به آنها سلام می‌کرد. و این عمل را همواره انجام می‌داد.

(۴) [همان کتاب] در کتاب «ادب» در باب کنیه برای کودک، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله از همه مردم، خوش اخلاقتر بود. من برادری داشتم به نام «ابو عمیر» گمان می‌کنم از شیر باز گرفته شده بود، هر گاه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «یا ابا عمیر ما فعل النغیر»؛ ای ابا عمیر!

بچه گنجشک چه شد تا با آن بازی کنی؟

(۵) [ادب المفرد ص ۴۲] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، نسبت به همه مردم، مهربان بود و هر کسی به ملاقات آن حضرت شرفیاب می‌شد و حضرت وعده‌ای به او می‌داد، اگر حاضر داشت، بلافاصله به وعده‌اش وفا می‌کرد. در یکی از اوقات، که صفهای نماز منظم شده بود،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۳

بادیه نشینی وارد شد و جامه آن حضرت صلی الله علیه و آله را بدست گرفت و گفت: اندکی از حاجتم نگفته مانده است، می‌ترسم فراموش کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله از جای خود برخاست و همراه او رفت و حاجتش را برآورد و بازگشت و به اقامه نماز پرداخت.

(۱) [ادب المفرد بخاری ص ۱۶۹] به سند خود، از «ابو رفاعه عدوی» نقل کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول ایراد خطابه بود، بحضور مبارکش شرفیاب شدم و عرض کردم: مرد غریبی هستم که دوست دارم، احکام و دستورهای دینی را به من یاد دهی. رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به من کرد و از ادامه خطبه خودداری نمود و فرمود: کرسی (صندلی) حاضر کنند- که به نظر می‌آمد پایه‌هایش از آهن باشد و یا به گفته «حمید»، چنان به نظر می‌رسید که پایه‌هایش، از چوب سیاه رنگ باشد- چنین کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز آن قرار گرفت، از احکامی که خداوند متعال به آن حضرت القاء کرده بود به من یاد داد سپس خطبه را ادامه داده و به آخر رسانید.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در باب خوش اخلاقی و اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم خوش اخلاق‌تر بود، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم، خوشخوتر بود؛ در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای انجام کاری گسیل داشت، به زبان گفتم، به خدا سوگند این کار را انجام نمی‌دهم و در دل گفتم، به فرمان آن حضرت رفتار خواهم کرد؛ بدین منظور از حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شدم، در بازار به کودکانی رسیدم که سرگرم بازی بودند، اندکی ایستاده و به بازی آنها نگاه کردم که در این هنگام احساس کردم دستی از پشت سر به گردنم برخورد کرد، بی‌درنگ به پشت سر برگشتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم که می‌خندد و به من فرمود: ای انس! از وضع تو پیداست که دنبال انجام دادن فرمان من می‌روی! عرض کردم: بدیهی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۴

است هم اکنون به دنبال اجرای فرمان شما هستم. «انس» گوید: به خدا سوگند! مدت نه سال، خدمتکاری آن حضرت را به عهده گرفتم، در ظرف این مدت، یک مورد هم به خاطر ندارم که کاری را انجام داده باشم که پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرماید، چرا این کار را انجام دادی. و یا دستوری انجام نداده باشم، بفرماید، چرا به فرمان من رفتار نکردی. [خلاصه هرگز نمی‌گفت: چنین بکن و چنین نکن]

(۱) [همان کتاب] در کتاب «فضائل» در باب چشم‌پوشی کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله از گناهان دیگران، به سند خود، از «عایشه» روایت کرده است که هیچگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همسر خود یا خادم خویش را با دست تنبیه نمی‌کرد، مگر در جهاد در راه خدا که از هیچگونه تنبیه و ضرب دستی دریغ نمی‌داشت و در این رابطه، از صحابه خویش انتقام نمی‌گرفت، مگر اینکه مرتکب یکی از محارم الهی می‌شدند که در این صورت، از وی انتقام می‌گرفت و مجازات می‌کرد.

(۲) [همان کتاب] در کتاب «فضائل» در باب ترخم کردن به کودکان و همسران، از «انس بن مالک» روایت کرده است که کسی را به اندازه رسول خدا صلی الله علیه و آله، مهربان‌تر به زن و فرزندش، ندیدم.

(۳) [صحیح ترمذی ۸۰ / ۲] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که هر گاه کسی به ملاقات رسول خدا صلی الله

علیه و آله شرفیاب می‌شد و با آن حضرت، مصافحه می‌کرد، دست مبارکش را از دست او نمی‌کشید، مگر اینکه خود او، دست از دست حضرتش می‌کشید، و چهره از چهره کسی که برابر او بود بر نمی‌داشت، مگر آنکه خود او چهره برمی‌گرداند و در برابر کسی که برابر او قرار گرفته، زانوهایش را بالا نمی‌گرفت.

(۴) [صحیح ترمذی ۲/۲۵۵] به سند خود، از «ابن عمر» روایت کرده است که معمولاً- رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه می‌خواست از کسی وداع کند، دست او را بدست مبارکش می‌گرفت و دست خود را از دست او جدا نمی‌کرد، مگر اینکه آن فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۵

شخص دست خود را از دست آن حضرت، جدا نماید و ضمناً برای او دعا می‌کرد و می‌گفت: دین و امانت و سرانجام عمل تو را در ودیعه خدای تعالی قرار می‌دهم.

(۱) [همان کتاب ۱/۳۶۳] به سند خود، از «ابو عبد الله جدلی» روایت کرده است، در ملاقاتی که با «عایشه» داشتیم، چگونگی خلق و خوی پیغمبر را از او پرسیدم. در پاسخ گفت: او سخن پلید نمی‌گفت و مرتکب فعل قبیح و ناپسند نمی‌شد، در بازارها فریاد نمی‌زد و کار ناپسند را به ناپسندی پاسخ نمی‌داد، بلکه از عملکرد شخص ناپسند، چشم پوشی می‌فرمود.

(۲) [صحیح ابو داود ۳/۱۷۵] از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجالسی که اتفاق می‌افتاد با ما همنشین می‌شد و گاهی که از مجلس، حرکت می‌کرد، به احترام او، از جای برمی‌خاستیم و همچنان در حال قیام نظاره‌گر آن حضرت می‌شدیم تا اینکه به خانه یکی از همسرانش، وارد می‌شد. در یکی از روزها که طبق معمول با ما همنشین بود و از سخنان دلنشین وی لذت می‌بردیم، از محل خود برخاست، ما هم به احترام او، از جای برخاستیم.

بادیه‌نشینی سر رسید و عبای حضرتش را که عبای خشن و ضخیمی بود، دور گردنش پیچانید، چنانکه آثار قرمزی در گردن آن حضرت ظاهر گردید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بسوی او توجهی کرد، بادیه‌نشین خطاب به آن حضرت، گفت: اکنون این دو شتر را که همراه دارم از خوراکی و هزینه زندگی، بار کن و بدان که آنچه را بر آنها بار میکنی، نه از مال خودت هست، و نه از مال پدرت! رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون کوچکترین ناراحتی از گفته آن مرد، دو بار فرمود:

«لا و استغفر الله لا و استغفر الله»

، چیزی بر شتران تو بار نخواهم کرد، مگر اینکه مرا مقید کنی به همان چیزی که مرا مقید به آن ساختی؛ یعنی باز هم عبا را گرداگرد گردن من بیچانی.

بادیه‌نشین مانند کسی که از عمل خود اظهار پشیمانی کند، در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز به چنان کاری اقدام نخواهم کرد. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۶

خطاب به مردی، گفت: یکی از دو شتر او را جو و دیگری را خرما، بار کن سپس خطاب به ما که حضور داشتیم، فرمود: باز گردید، خدای تعالی به شما برکت عنایت فرماید.

(۱) [صحیح ابو داود ۳/۱۸۷] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که هیچگاه ندیدم، کسی بخواهد در گوشی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنی بگوید و حضرت برای شنیدن سخن او، سر پائین آورد و پس از تمام شدن سخن او، پیش از او، سر بالا کند و همچنان سر پائین می‌داشت تا او خود سرش را بالا ببرد.

و هیچگاه ندیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با کسی مصافحه نماید و پیش از او دست از دستش جدا کند تا اینکه آن شخص، خود دستش را از دست آن حضرت، جدا نماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۷

(۱)

باب چهل و چهارم شرم و آزرَم رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که حیا و آزرَم رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیشتر از زنان با عفت پرده‌نشین بود! مؤلف گوید: این حدیث را «شعبه» نیز نقل کرده است و در آن حدیث آمده:

هر گاه از چیزی احساس کراهت می‌فرمود، اثر آن در چهره‌اش نمایان می‌شد.

(۳) [مجمع هیثمی ۲۶/۸] از «انس» روایت کرده است، شرم و آزرَم رسول خدا صلی الله علیه و آله، از زنان با عفت پرده‌نشین، زیادتر بود و هر گاه از چیزی ناراحت می‌شد، آثار ناراحتی در چهره‌اش هویدا می‌گردید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «حیا همه‌اش، خیر است» (آزرَم داشتن نسبت به همه چیز، دلیل بر خوبی و پاکدامنی انسان است). این حدیث را «بزاز» نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۱۳/۹] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، معمول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۸

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که هر گاه موضوعی از آن حضرت سؤال می‌شد و تصمیم داشت آن کار را انجام بدهد، می‌فرمود: «آری» و اگر تصمیم داشت آن کار را انجام ندهد، ساکت می‌ماند و هیچگاه کلمه «نه»، از دهانش، بیرون نمی‌آمد.

این حدیث را «طبرانی» در «اوسط»، در ضمن حدیثی طولانی، در کتاب «أدعیه» روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۱۹

(۱)

باب چهل و پنجم روزگاری که ابو سفیان در لباس کفر می‌زیست در پیشگاه هرقل امپراتور روم گواهی داد که پیغمبر اسلام دروغگو نیست

(۲) [صحیح بخاری] در اولین باب از کتاب، به سند خود، از «عبد الله بن عباس» روایت کرده است که در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با «ابو سفیان» قراردادی امضا کرده بود، «ابو سفیان» با قافله‌ای از قریش برای تجارت به شام رفته بود و در محل «ایلیا» منزل کرده بودند، در ضمن مطالبی که با من در میان گذاشت، یکی این بود: به مجردی که «هرقل» امپراتور روم از ورود ما به شام اطلاع یافت، مجلسی که گروه بسیاری از بزرگان و سرشناسان روم، در آنجا حضور داشتند، آراست و ما را به آن مجلس دعوت کرد و مترجمی را فرا خواند تا سخنان ما را ترجمه نماید. آنگاه سؤال کرد در میان شما بازرگانان عرب، کدامیک وابستگی نزدیکتری با این شخص که ادعای نبوت کرده است دارد؟ «ابو سفیان» اظهار داشت: وابستگی من به او از جمعیت حاضر بیشتر است. امپراتور دستور داد، مرا به جایگاه او نزدیک کنند و همچنین کسانی را که با من همراه بودند، نزدیک به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۰

امپراتور و در پشت سر من، نشانند.

(۱) آنگاه خطاب به مترجمش، گفت: به جمعیت عرب بگو مطالبی که از این مرد می‌پرسم، هر گاه بر خلاف واقع جواب گفت، شما او را تکذیب نمایید. اگر حیا مانع نمی‌شد، از این که مبادا مرا به دروغ نسبت بدهند، آنچه را که او گفت، تکذیب می‌کردم. امپراتور در نخستین سؤالش، پرسید: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در میان شما از چگونه نسبی برخوردار است؟ در پاسخ گفتم: او از حسب و نسب شایسته‌ای برخوردار است. امپراتور پرسید: آیا پیش از او هم دیگری از خاندان شما ادعای پیغمبری

کرده است؟ «ابو سفیان» گفت: جز او، دیگری چنین ادعائی نکرده است. امپراطور پرسید: آیا از نیاکان او کسی پادشاه بوده است؟ «ابو سفیان» در پاسخ گفت: هیچیک از نیاکان او پادشاه نبوده است. امپراطور پرسید: آیا مردم ثروتمند از او پیروی می‌کنند، یا مردم ضعیف و ناتوان؟ «ابو سفیان» گفت: افراد ناتوان. امپراطور پرسید: آیا به عدد پیروان او افزوده می‌شود، یا از عدد پیروان او می‌کاهد؟ «ابو سفیان» گفت: بر خلاف انتظار، به عدد پیروان او هر روز افزوده می‌شود. امپراطور پرسید: آیا اتفاق افتاده است کسی آئین او را بپذیرد و پس از پذیرش آئین اسلام، دوباره اعراض کند و مرتد شود؟ «ابو سفیان» گفت: چنان نیست که مردمی به آئین او بگرایند و از دین او اعراض نمایند. پرسید: آیا پیش از آنکه شخص مورد نظر، ادعای نبوت کند، شما او را به دروغگوئی متهم کرده بودید؟ «ابو سفیان» گفت: او انسان دروغگوئی نبوده است. امپراطور پرسید: آیا هیچگاه اقدام به حيله گری نموده است؟ «ابو سفیان» گفت: از آغازی که او را می‌شناسم تا به حال، دست به هیچگونه حيله گری دراز نکرده است. امپراطور گفت: کلمه‌ای به غیر از مکر و حيله در اختیار نداشتم که از آن باز پرسم، امپراطور بار دیگر پرسید: آیا با او نبرد کرده‌اید؟ «ابو سفیان» گفت:

آری. امپراطور پرسید: طرز نبرد شما با او چگونه بوده است؟ «ابو سفیان» گفت:

نبرد میان ما و او ادامه پیدا می‌کرد چنانکه گاهی از ما به او آزار می‌رسید، و گاهی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۱

از او به ما صدمه وارد می‌شد. امپراطور پرسید: دستورات او چیست؟ «ابو سفیان» گفت: فرمان می‌دهد که خدای یکتا را بندگی کنید و شریک و همتائی برای او قرار ندهید و گفتار پدرانان را در رابطه با عبادت بتها نادیده انگارید و ما را به نماز خواندن، راستگوئی، پاکدامنی و صلح دعوت می‌کند.

(۱) پس از پایان پرسش و پاسخ، امپراطور به مترجم گفت: به این عرب بگو، از نسب او پرسیدم، گفתי دارای حسب و نسب است. آری، پیامبرانی که از سوی خدا مبعوث می‌شوند، با مردم خویش هم‌نسب و هم‌پیوندند. پرسیدم آیا پیش از او دیگری ادعای نبوت کرده است، گفתי پیش از او کسی در میان ما ادعای پیغمبری نکرده است؛ در این رابطه می‌گویم، هر گاه پیش از او دیگری ادعای نبوت می‌کرد، می‌گفتید این مرد هم، تأسی به او کرده و سخن تازه‌ای نیاورده است.

از تو پرسیدم، آیا از نیاکان او کسی بوده است که مقام سلطنت را داشته باشد، گفתי چنین کسی را سراغ ندارم که در نیاکان او مقام سلطنت را داشته باشد؛ آری، هر گاه یکی از نیاکان او پادشاه بود، می‌گفتید این مرد در رابطه با ادعائی که دارد، تصمیم گرفته است به مقام یکی از نیای خود که پادشاه بوده است، دست یابد. از تو پرسیدم، آیا او را متهم به دروغگوئی نموده‌اید، آیا پیش از آنکه ادعای چنان مقامی را بنماید، به شما دروغ گفته است؟ پاسخ دادی پیش از این، دروغی از او نشنیده‌ام. از پاسخ تو چنین استفاده می‌شود که او نه، به مردم دروغ گفته و نه نسبت به خدا دروغ روا داشته است. از تو پرسیدم، آیا بزرگان قوم به او ایمان می‌آورند یا تهیدستان؟ در پاسخ گفתי مردم ناتوان از او پیروی می‌نمایند. آری، همواره مردم ناتوان از پیغمبران پیروی می‌کنند. از تو پرسیدم، آیا به پیروان او افزوده می‌شود یا کاسته؟ پاسخ دادی بر خلاف انتظار، به پیروان او روز بروز افزوده می‌شود. آری، ایمان واقعی مستلزم آنست که پیروان او روز افزون شوند. پرسیدم، آیا پیش آمده است که کسی با پذیرفتن آئین او، از وی اعراض نماید؟ پاسخ دادی کسی از دین

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۲

او اعراض نکرده است.

(۱) آری ایمان واقعی همان است که سراسر وجود مؤمن را فرا می‌گیرد و از حقیقت اعراض نمی‌کند. از تو پرسیدم، آیا در رفتار خود از حيله گری استفاده می‌کند؟ پاسخ دادی حيله و تزویری در کارش نیست؛ بدیهی است پیغمبر راستین، حيله و تزویری ندارد. پرسیدم، شما را به چه کاری می‌خواند؟ گفתי یادآوری می‌کند که خدا را عبادت کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید و شما را

از پرستش تنها نهی می‌کند و به شما دستور می‌دهد، نماز بگزارید و راستی و پاکدامنی پیشه کنید. اینک، اگر پاسخهای تو درست باشد، بطور قطع این جایگاه شاهانه مرا که در حال حاضر قدم در آن گذاشته‌ام، در ملک خود در می‌آورد! و ادامه داد، گمان نداشتم شخص مورد نظر، از کسان شما باشد و هر گاه چنین می‌پنداشتم بی‌درنگ خود را به او رسانده و با وی ملاقات می‌کردم و با آب، پاهای مبارکش را شستشو می‌دادم! سپس دستور داد، نامه‌ای را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه با «دحیه» به پادشاه بصری تویع فرموده است، هر چه زودتر، برای امپراطور حاضر کرده و قرائت نمایند.

در آن نامه چنین آمده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

. این تویعی است از محمد بن عبد الله و رسول خدا، به «هرقل»، امپراطور روم. درود خدا بر کسی که از راهنمایی به خدا پیروی نماید! اما بعد، ای امپراطور! تو را به آئین اسلام دعوت می‌کنم. اسلام اختیار کن تا خدای تعالی، دو گونه پاداش به تو ارزانی دارد و هر گاه از فرمان من سرپیچی کنی، گناه اریسیها (۱) هم بر تو خواهد بود. سپس این آیه را در تویع مبارک ضمیمه کرده بود یا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ

(۱) درباره کلمه «اریسین» و چگونگی تلفظ آن و شرح و منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کلمه، رجوع شود به کتاب ارزنده «مکاتیب الرسول» ۱/۱۰۷ نوشته «آیه الله احمدی میانجی».

(ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۳

اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ «۱»؛ ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است (و همه آنرا بر حق می‌دانیم)، پیروی کنیم (و آن کلمه اینست) که بجز خدای یکتا هیچکس را نپرستیم و برخی از ما، برخی دیگر را بجای خدا به ربوبیت تعظیم نکنند (یعنی رؤسای مذهب را به رتبه پرستش و اختصاصات الهی نرسانیم) پس اگر از حق روی گردانید، بگوئید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

(۱) «ابو سفیان» گفت: پس از آنکه امپراطور گفتارش را تمام کرد و قرائت تویع مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله هم به پایان رسید، سر و صدا و جنجال زیادی در بارگاه امپراطور روم بر پای شد و در این رابطه، ما را از دربار امپراطور اخراج کردند. در هنگام خروج از دربار روم، به همراهانم گفتم، کار «ابن ابی کبشه» (۲) به کجا کشیده که پادشاه «بنی الاصف» را به وحشت انداخته است. اینجا بود که یقین کردم آفتاب حقیقت محمد صلی الله علیه و آله در دل من تابش خواهد کرد و خدای تعالی مرا به راه اسلام هدایت خواهد کرد. [!]

در این رابطه، «ابن ناظر»، کارگزار «ایلیا» و «هرقل» اسقف مسیحیان شام می‌گویند: هنگامی که «هرقل»، امپراطور روم، وارد «ایلیا» شد، بامدادی از خواب برخاست، در او ناراحتی و بدخوئی شدیدی احساس می‌شد. یکی از کشیشان خطاب به او گفت: امروز شما را سخت ناراحت می‌بینم (قبلا- باید گفت، امپراطور علاقه شدیدی به فن ستاره‌شناسی داشت و گاهی از پیش‌آمدهائی که برای ستارگان پیش می‌آمد، کارهائی را بر طبق حرکات نجوم انجام می‌داد.

هنگامی که کشیش به وی گفت، امروز شما را سخت ناراحت مشاهده می‌کنم) در

(۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴

(۲) منظورش از «ابن ابی کبشه»، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و «ابو کبشه» جدّ مادری پیامبر، «وهب» و همچنین کنیه «ابو

سلمه» مادر جدش، «عبدالمطلب»، بوده است و معانی دیگری هم گفته‌اند که جهت اطلاع مراجعه کنید به «مکاتیب الرسول» ج ۱ / ۱۱۱ (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۴
پاسخ او گفت:

(۱) دیشب که به ستارگان می‌نگریستم چنان دریافتم که پادشاه ختنه شدگان ظهور کرده است. اکنون به این سؤال پاسخ دهید که در این امت کدام دسته از مردم ختنه می‌کنند؟ در پاسخ گفتند: بجز یهودیان، مردم دیگر اقدام به این عمل نمی‌نمایند و آنها هم مردم قابل توجهی نمی‌باشند که بیم و هراسی از آنها به خود راه دهی. پیشنهاد ما آنست که به شهرهائی که در تحت امپراطوری توست، فرمان دهی تا یهودیان آن سرزمینها را از پای در آورند. در حالی که به پیشنهاد آنان گوش فرا می‌داد، مردی را که از سوی پادشاه «غسان» فرستاده شده بود، بحضور امپراطور معرفی کردند؛ وی پیام پادشاه «غسان» را به اطلاع امپراطور رسانید و ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی اعلام کرد. امپراطور که تا آن هنگام نتیجه آنچه را که در ستارگان مشاهده کرده بود در سر می‌پرورانید، دستور داد آن مرد را به خلوتی برده و ببیند، ختنه شده است یا نه! پس از معاینه به اطلاع امپراطور رساندند که وی ختنه شده است. امپراطور از او پرسید: آیا عرب هم ختنه می‌کند؟ در پاسخ گفت: آری، عرب هم ختنه می‌کند! امپراطور گفت: از آنچه این مرد عرب ابراز می‌کند پیداست که پادشاه ختنه شدگان، همان کسی است که در این امت ظهور کرده است. سپس «هرقل» نامه‌ای به دوست خود که در «رومیه» می‌زیست و از نظر دانشوری و ستاره شناسی همتای او بود، مرقوم داشت و خود به «حمص» «۱» رفت، مدتی از ورود او به «حمص» نگذشته بود که نامه دوستش رسید که با وی در ظهور شخص مورد نظر، هم عقیده بود و او را پیغمبر دانسته بود. در این رابطه، «هرقل» دستور داد، بزرگان و سرشناسان روم را در صومعه‌ای که در «حمص» واقع بود، بحضور آورند و پیش از این، دستور داد که همه درهای صومعه را محکم ببندند. پس از آن خود به محلی که سران روم اجتماع کرده بودند وارد شد و خطاب به آنها گفت: ای سران روم! آیا می‌خواهید از رشد و رستگاری

(۱) حمص: از شهرهای سوریه امروز، میان دمشق و حلب است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۵
بهره‌مند شوید و سلطنت شما باقی بماند! هر گاه چنین تصمیمی دارید،

(۱) باید با پیغمبری که در سرزمین عرب ظهور کرده است بیعت نمائید. و او را به پیغمبری بپذیرید. سران روم که انتظار چنان پیشنهادی را نداشتند، به سختی ناراحت شده و مانند گورخرها، فریادکنان خود را به درهای صومعه رسانیدند که از آنجا فرار کنند، بر خلاف انتظار، تمام درها بسته بود. «هرقل» که این همه ناراحتی و نفرت و یأس از ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنها مشاهده کرد، دستور داد آنان را بحضور آورده و (بناچار) خطاب به آنان گفت: منظورم از پیشنهادی که با شما کردم، این بود که از شما آزمایشی به عمل آورم و ببینم تا چه اندازه‌ای در آئین خود پایدارید. اینک با توجه به عملی که شما انجام دادید، بر من ظاهر شد که شما علاقه شدیدی به آئین خود دارید. سران رومی‌ها در برابر او تعظیم کردند و از آنچه که از وی شنیدند، اظهار خرسندی نمودند. این بود پایان ماجرای «هرقل».

این حدیث را «صالح بن کیسان» و «یونس» و «معمر» از «زهري» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: این حدیث را «بخاری» و «مسلم» به طرق متعدد روایت کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۶

باب چهل و ششم «ابن سلام» پیغمبر صلی الله علیه و آله را شناخت و دانست که به دروغ ادعای نبوت نکرده است و یاد آوری از آنچه که دلیل بر راستی و وفای به عهد اوست

(۲) [صحیح ابن ماجه در کتاب «صلوة» ص ۹۵] به سند خود، از «عبد الله بن سلام» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، مردم بسوی او رو آوردند، من هم در میان مردم به سویش رفتم تا از نزدیک شاهد حال او باشم.

به مجردی که چهره مبارکش متمایل به من شد، دانستم که چهره او شباهتی به چهره دروغگویان ندارد. در این موقع نخستین سخنی که از حضرت او شنیدم، این بود که فرمود: ای مردم! به سلام کردن تظاهر کنید (آشکارا سلام کنید) و سفره بگسترانید و شبانگاه در حالی که دیگران به خوابند، نماز بگزارید و با آرامش خاطر به بهشت بروید.

(۳) [اسد الغابة ۳/ ۱۴۶] به سند خود، از «عبد الله بن ابی الحمساء» روایت کرده است که در یکی از روزها، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معامله‌ای کردم و این در حالی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۷

بود که جنس مورد معامله حاضر نبود و قرار گذاشتم آن جنس را همان روز تهیه کرده و در همان مکان، بحضور مبارکش تقدیم کنم. بر خلاف انتظار، آن روز و روز بعدش، تحویل جنس مورد معامله را فراموش کردم. روز سوم به یاد آوردم و جنس را تهیه کرده و به همان مکان رفتم، حضرت را در آنجا دیدم! رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال خوشروئی بدون کمترین ناراحتی، خطاب به من گفت: ای جوانمرد! مرا به رنج افکندی، مدت سه شبانه روز است که در اینجا انتظار تو را می کشم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۸

(۱)

باب چهل و هفتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بینوایان را دوست می داشت و حاضر نمی شد در هنگام ورود بر مردم به احترام او از جای برخیزند و دست او را بیوسند و پشت سرش حرکت کنند

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۵۶] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: پروردگارا! مرا بینوا زنده بدار و بینوا بمیران و در روز قیامت مرا در زمره بینوایان محشور فرما. «عایشه» که این دعا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید، پرسید: چرا چنین درخواستی از خدا دارید؟ در پاسخ فرمود: برای آنکه بینوایان چهل سال زودتر از توانگران به بهشت می روند رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عایشه» فرمود:

ای عایشه! بینوا را از نزد خودت دور مکن و حاجت آنها را برآورده ساز، هر چند به اندازه نیمی از خرما باشد. ای عایشه! بینوایان را دوست بدار و به آنها نزدیک شو تا در نتیجه آن، در روز قیامت خدا به تو نزدیک گردد.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۴/ ۳۲۲] از «ابو سعید» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود: پروردگارا! مرا بینوا زنده بدار و بینوا بمیران و در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۲۹

زمره بینوایان قرار بده و فرمود: بدبخت ترین و تیره دل ترین افراد، کسی است که دچار بینوایی دنیا و شکنجه آخرت باشد.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۱۲۵] از «انس» روایت کرده است که گفت: هیچ فردی از افراد در نظر صحابه، محبوب تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود و در عین حال، هر گاه آن حضرت را مشاهده می کردند، محض احترام آن وجود مبارک، از محل خود قیام نمی کردند؛ به دلیل آنکه می دانستند اینگونه احترام مورد بی مهری حضرت می باشد.

(۲) [صحیح ابی داود ۳۲/ ۲۲۴] از «ابو امامه» روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که

عصائی در دست داشت بر ما وارد شد.

محض احترام، همگی در برابر حضرتش، از جای برخاستیم. حضرت فرمود: به خاطر من قیام نکنید؛ آنگونه که برخی از عجمها برای احترام یکدیگر چنین می‌کنند.

(۳) [میزان الاعتدال ۲/ ۱۰۵] از «ابو هریره» نقل کرده است که همراه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بازار رفتیم، در دکان یکی از بزّازها جلوس فرمود. و زیر جامه‌ای از او به مبلغ چهار درهم خرید.

بازاریهای آن روز، معمولاً شخصی را که در سنجش اشیاء مهارت داشت، به عنوان وزّان (ترازودار) معین کرده بودند؛ در آن روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: آیا به خوبی از عهده وزّانی بر می‌آیی؟ در پاسخ گفت: تا به حال چنین سخنی را از کسی نشنیده‌ام. من (ابو هریره) خطاب به او گفتم: در بی‌اعتباری و تا حدی در بی‌دینی تو همین بس، که هنوز پیغمبر را نمی‌شناسی. آن مرد که متوجه شد این بزرگوار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، بلافاصله دست از وزّانی برداشت و با سرعت دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفت که ببوسد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را عقب کشید و فرمود: دست بوسی، روش عجمها است!! که نسبت به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۰

پادشاهان خود چنان عملی را انجام می‌دهند. و من پادشاه نیستم، بلکه من مردی از شما هستم، بر تو لازم است اشیاء را درست و کامل وزن کنی و بدانی چه رفتاری داری! سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر جامه را از بزّاز گرفت و حرکت کرد. «ابو هریره» گفت پیش رفتم زیر جامه را از آن حضرت بگیرم و به منزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ببرم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چیزی را خریداری می‌کند، خودش شایسته‌تر است آنرا حمل کند، مگر در صورتی که آن شخص، ضعیف و ناتوان باشد و قدرت حمل آنرا نداشته باشد. در این موقع بر دوست مسلمان او لازم است، وی را در حمل آن بار کمک کند. «ابو هریره» گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا شما هم زیر جامه می‌پوشید؟ فرمود: آری، در سفر و حضر و در شب و روز، از آن استفاده می‌کنم؛ زیرا مأمورم همواره بدن خودم را بپوشانم و بهتر از آن چیزی نمی‌بینم.

این حدیث را «ابن حیان» از «ابو یعلی» و او هم از «ابو هریره» روایت کرده است.

(۱) [تاریخ بغداد ۱۲/ ۹۱] از «ابن عباس» روایت کرده است که در مسیری، پشت سر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حرکت می‌کردم. و در نظر داشتم ببینم آیا آن حضرت از اینکه شخصی پشت سرش حرکت می‌کند، خرسند می‌شود یا ناراحت؟ در این موقع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و مرا پهلوی خودش قرار داد. چند گامی در کنارش حرکت کردم، بار دیگر پشت سرش قرار گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و پهلوی خود آورد، آنگاه دانستم از اینکه کسی پشت سر آن حضرت حرکت کند، ناراحت می‌شود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۱

(۱)

باب چهل و هشتم مزاح و لبخند زدن رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح ترمذی ۱/ ۳۵۹] از «ابو هریره» روایت کرده است، در یکی از اوقات، اصحاب به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدند: یا رسول الله! با ما مزاح می‌کنی! فرمود: آنچه می‌گویم جز حقیقت، چیز دیگری نیست.

(۳) [همان کتاب ۲/ ۲۸۷] از «عبد الله بن حارث بن حزم» روایت کرده است، هیچکسی را ندیدم که بیشتر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لبخند بزند.

(۴) [همان کتاب ۲/ ۲۸۷] از «عبد الله بن حارث بن حزم» روایت کرده است، خنده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، لبخند بود.
 (۵) [همان کتاب ۲/ ۲۸۷] از «جابر بن سمره» روایت کرده است، ساق پای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نازک و دقیق بود. و هنگام خنده کردن، لبخند می‌زد. و هر گاه آن حضرت را می‌دیدم گمان می‌کردم دیدگان خود را سرمه کشیده است، با آنکه از سرمه استفاده نکرده بود.

(۶) [سنن بیهقی ۷/ ۵۲] از «سماک بن حرب» روایت کرده است که از «جابر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۲

بن سمره» پرسیدم: آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله همنشین بوده‌ای؟ در پاسخ گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوتش طولانی و خنده‌اش کم بود. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی که حضور مبارکش بودند، شعر می‌خواندند و پاره‌ای از امور خود را یادآوری کرده و می‌خندیدند و آن حضرت همچنان ساکت بود و گاهی لبخندی بر لبان مبارکش نقش می‌بست.

(۱) [تاریخ بغداد ۸/ ۳۰۸] از «عکرمه» از «ابن عباس» نقل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگواری خوش‌رو و اهل شوخی بود.

(۲) [مرفاة المفاتیح ۴/ ۶۵۰] از «انس» روایت کرده است که در یکی از اوقات، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به پیرزن کهنسالی، فرمود: پیرزان، به بهشت نمی‌روند! پیرزن گفت: چرا آنها به بهشت نمی‌روند- و حال آنکه قرآن قرائت می‌کنند- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای که می‌فرماید: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا؛ ما پیرزان را آنچنان که خود می‌دانیم، در روز قیامت زنده می‌کنیم و آنها را به شکل دوشیزگان در می‌آوریم.

(۳) [مجمع هیثمی ۹/ ۱۷] از «جابر» نقل کرده است که هر گاه وحی یا دستور اندرزی از سوی خدا نازل می‌شد، تصور می‌کردم، بیم دهنده قوم (پیامبر)، مأمور به عذاب است و هر گاه از حالت وحی بیرون می‌آمد، چهره مبارکش از همه بشاش‌تر می‌شد و از همگان بیشتر می‌خندید.

مؤلف گوید: از حقیقت دور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگران بیشتر بخندد؛ چنان که در روایت اخیر آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر خنده می‌کرد.

آری، با توجه به روایت سوم و چهارم که می‌گوید، خنده رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخند بوده است، دور نیست که مضمون روایت «جابر» را به لبخند تعبیر کنیم و مراد آن باشد که آن حضرت، بسیاری از اوقات لبخند می‌زد. بنابر این، روایت «جابر» مطابق با روایت دوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از دیگران لبخند می‌زد. اکنون

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۳

باید توجهی به روایت «بیهقی» داشت که در آن آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر اوقات را به سکوت برگزار می‌فرمود و کمتر می‌خندید. مراد از آن، خنده معمولی می‌باشد، نه لبخند. و از مجموع روایات این باب استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر می‌خندید، لیکن از دیگران بیشتر لبخند می‌زد و از دیگران خوش‌روتر و بشاش‌تر بود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۴

(۱)

باب چهل و نهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به همه مردم از گناه دورتر بود و در تقسیم مال الله (بیت المال) شتاب تمام داشت

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از «عایشه» روایت کرده است که

هیچگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در انتخاب یکی از دو امر مخیر نمی‌شد، مگر آنچه را که زودتر به دست آید و همراه با گناه نباشد، انتخاب می‌کرد. و هر گاه در آنچه مخیر می‌شد احساس گناه می‌کرد، از همگان، دورتر به ارتکاب گناه بود. و هیچگاه شخصا در صدد انتقام بر نمی‌آمد، مگر آنکه کسی موجبات هتک حرمت فرمان خدا را ایجاد می‌کرد که در این صورت، برای خدا، از وی که مرتکب خطا کاری شده بود، انتقام می‌گرفت.

(۳) [مسند احمد حنبل ۴/۳۸۴] از «عقبه بن حارث» روایت کرده است، نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آوردم. پس از سلام نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله با شتاب هر چه تمامتر، به خانه یکی از همسرانش رفت و پس از بازگشت از منزل، متوجه شد اصحاب از اینکه حضرت با سرعت هر چه تمامتر به منزل یکی از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۵

همسرانش رفته است، به شگفت آمده‌اند؛ برای دفع شگفتی آنان، فرمود: هنگامی که در نماز بودم، به خاطر آمد مقداری دینار در منزل فلان همسر من موجود است، نخواستم این مبلغ در خانه‌ام باشد، برای همین نماز را سلام دادم و به خانه رفتم و دستور دادم آنرا قسمت نمایند.

(۱) [همان کتاب ۶/۱۰۴] از «موسی بن جیر» از «أبو امامه بن سهل» روایت کرده است، گفت: در یکی از روزها، من و «عروه بن زبیر» به ملاقات «عایشه» رفتیم و در ضمن گفتگوها، سخن «عایشه» به اینجا رسید که چقدر مناسب بود اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در یکی از روزهای بیماریش مشاهده می‌کردید؟ به خاطر دارم در همان وقت، حضرت مبلغ شش دینار - و به قول «موسی»، هفت دینار - در خانه من داشت، در حال بیماری به من دستور داد تا آن مبلغ را در میان نیازمندان تقسیم کنم، بیماری آن حضرت مانع از آن شد که فرصت کرده و به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتار کنم، تا اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خودی یافت. پس از بهبودی یافت. پس از بهبودی، آیا آن مبلغ را به مصرف نیازمندان رساندی؟ گفتم: به خدا سوگند! دردمندی شما، مانع از آن شد که دستور شما را اجراء کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن مبلغ را حاضر کن. سپس آن مبلغ را در دست گرفت و فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چه گمانی به خود دارد؟! هر گاه خدا را ملاقات کند، در حالی که این مبلغ در اختیار او باشد و به دست نیازمندان نرسیده باشد.

(۲) [حلیه الاولیاء ۸/۱۲۷] از «ابن عباس» روایت کرده است که در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که قطعه‌ای از طلا در دستش بود، از خانه بیرون آمد، و به «عبد الله عمر» گفت: تا هنگامی که این قطعه طلا در دست محمد است، به خدای خودش قائل نمی‌باشد! سپس پیش از آنکه به کار دیگر بپردازد، آن قطعه طلا را به مصرف نیازمندان رسانید.

مؤلف گوید: باقیمانده حدیث را در باب «معیشت و زهد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۶

ایراد خواهیم کرد.

(۱) [اسد الغابہ ۱/۲۸] روایت کرده است که «عایشه» گفت: شش دینار پول در دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، چهار دینار از آنرا به مصرف نیازمندان رسانید و دو دینار از آنها باقی مانده بود که به مصرف برساند، در این هنگام، خواب بر آن حضرت غالب می‌شد، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پیشنهاد کردم که بخوابید و بامداد که بیدار شدید، دو درهم دیگر را به مصرف رسانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بامداد چه خبر دارم که بر من، چه خواهد شد؟!

(۲) [مجمع هبشمی ۱۰/۲۳۸] از «ام سلمه» روایت کرده است که در یکی از اوقات، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی بر من وارد شد که آثار ناتوانی و برافروختگی از چهره‌اش نمودار بود، پنداشتم این اثر از دردی است که در خود احساس می‌کند،

معروض داشتیم: یا رسول الله! سبب چیست که آثار ناراحتی و برافروختگی را در چهره شما مشاهده می‌کنم؟ فرمود: اثر ناراحتی به خاطر هفت دینار است که دیروز در اختیار من در آمد و دیشب را در جامه خواب گذرانیدم و آنها را به مصرف نرسانیدم. این حدیث را «احمد» و «ابو یعلی» روایت کرده‌اند و سند هر دو صحیح است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۷

(۱)

باب پنجاهم مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حرکت کردن فرشتگان از پشت سر آن حضرت

(۲) [صحیح ابو داود ۳ / ۱۹۰] از «عبد الله بن سلام» روایت کرده است که معمولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه در محلی جلوس می‌فرمود و به گفتار دلنشین خود دلها را می‌ربود، به افراد مجلس توجه نمی‌کرد و همه توجهش به طرف آسمان بود.

(۳) [مسند احمد حنبل ۲ / ۲۱] از «ابن عمر» روایت کرده است، گاهی که مجلسی، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، آن حضرت صد مرتبه می‌گفت:

«رب اغفر لی و تب علیّ اَنک انت التّوّاب الغفور»

«پروردگارا! مرا ببامرز و توبه مرا بپذیر که تو همواره توبه‌پذیر و بخشنده‌ای.»

این حدیث را «ابن ماجه» در «صحیح» خودش از «ابن عمر» روایت کرده است و بجای

«انت التّوّاب الغفور»

، «انت التّوّاب الرّحیم»

آورده است.

(۴) [مسند احمد حنبل ۳ / ۳۳۲] از «جابر» روایت کرده است که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون می‌آمد، ما پیشاپیش آن حضرت حرکت می‌کردیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۸

و پشت سر مبارک را در اختیار فرشتگان قرار می‌دادیم.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۳۹۷] از «جابر بن عبد الله» در ضمن حدیث طویلی روایت کرده است که معمولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه از انجام کاری یا پایان یافتن مجلسی، آسوده خاطر می‌شد، برخاسته و به راه می‌افتاد و اصحاب آن حضرت پیشاپیش ایشان حرکت می‌کردند و حضرت می‌فرمود: پشت سر مرا در اختیار فرشتگان قرار دهید (پشت سرم حرکت نکنید)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۳۹

(۱)

باب پنجاه و یکم در فضیلت درود و صلوات بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله

(۲) [سنن دارمی ۲ / ۳۱۷] از «ابو طلحه» روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحابش را ملاقات کرد، در حالی که چهره مبارکش از بشاشت و شادابی می‌درخشید، یکی از اصحاب به عرض رسانید: چه اتفاق شایسته‌ای پیش آمده است که چهره مبارک را بی‌اندازه بشاشت مشاهده می‌کنیم، چنان که تا به حال نظیر آن شادابی را در چهره شما ندیده‌ایم؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، فرشته‌ای بر من نازل شد و خاطر نشان ساخت، ای محمد! پروردگارت می‌فرماید: آیا

خرسند نیستی پیش از آنکه پیروانت بر تو، درود بفرستند، من ده بار بر تو درود بفرستم و پیش از آنکه پیروانت بر تو، سلام کنند، من ده بار بر تو سلام کنم؟ گفتم: همان خواهم که حضرت حق اراده فرموده است.

(۳) [تاریخ بغداد ۸ / ۴۰] از «ابو طلحه» روایت کرده است که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و به اندازه‌ای آن حضرت را فرحناک

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۰

و خوشحال یافتم که تا آن روز، آن حضرت را آنچنان ندیده بودم. گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد! هیچگاه شما را مانند امروز فرحناک و خوشحال ندیده‌ام؟ فرمود: ای ابو طلحه! چرا شاد و خوشحال نباشم، حال آنکه ساعت گذشته که «جبرئیل» از حضور من مرخص شد، خطاب به من گفت: ای محمد! پروردگارت مرا به سویت گسیل داشته و می‌فرماید، هیچیک از امت تو، بر تو درود نمی‌فرستد، مگر آنکه خدای تعالی، مانند آن درود را بر تو، ارزانی می‌دارد و ده گونه پاداش در نامه عمل او ثبت می‌فرماید و ده گونه سیئه و گناه را از پرونده عمل او می‌زداید. و ده درجه به او اعطاء می‌کند. و منتهی الیه درود او، کمتر از عرش الهی نیست و درود او به هیچ فرشته‌ای نمی‌رسد، مگر آنکه از خدای تعالی درخواست می‌کند مانند آنرا بر کسی که درود می‌فرستد، عنایت فرماید.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۲۵۰] از «عبد الله» از «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» از «جبرئیل» از «میکائیل» از «اسرافیل» از «رفیع» از «لوح محفوظ»، از خدای تعالی روایت کرده است، خدای تعالی به لوح دستور داد تا به «رفیع» اطلاع بدهد و «رفیع»، به «اسرافیل»، «اسرافیل» به «میکائیل»، «میکائیل» به «جبرئیل»، و «جبرئیل» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع بدهد: کسی که در هر شب و روز صد مرتبه درود و صلوات بر تو بفرستد، من که خدا هستم بر آن شخص، دو هزار درود می‌فرستم و هزار گونه حاجت او را که آسانتر و کمترین آن آزادی از دوزخ باشد، روا می‌سازم.

(۲) [همان کتاب ۸ / ۳۸۱] از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یکبار بر من صلوات فرستد، خدای تعالی ده برابر آن، بر وی درود فرستد و ده گونه خطاکاری را از نامه عمل او محو فرماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۱

(۱)

باب پنجاه و دوم نماز رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح بخاری] در «شب‌زنده‌داری به نماز» در باب قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای انجام تهجد، از «مغیره» روایت کرده است که آنقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و تهجد بجای می‌آورد که قدمها و ساقهای پای مبارکش ورم می‌کرد، و در پاسخ کسی که می‌گفت: چرا تا این اندازه خود را به رنج می‌افکنید؟ می‌فرمود: مگر نمی‌خواهی بنده سپاسگزار حق تعالی باشم.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «تفسیر»، در ذیل آیه شریفه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ «۱» از «عایشه» نقل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله شبها را آنقدر به تهجد به سر می‌برد که پاهای مبارکش ورم کرد! در یکی از شبها «عایشه» پرسید: چرا این همه نماز می‌خوانید و خود را این گونه به رنج می‌افکنید؟ با آنکه خدای تعالی گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از گفتار تو چنین بدست می‌آید که نمی‌خواهی من بنده‌ای سپاسگزار باشم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۲

(۱) [همان کتاب] در ذیل «تهجد شبانه» در باب طول قیام، از «عبد الله» روایت کرده است که در یکی از شبها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردم، به اندازه‌ای قیام را طولانی کرد که من در دلم اراده سوء کردم. از او پرسیدیم که اراده سوء تو چه بود؟ گفت: تصمیم داشتم بر اثر خستگی بنشینم و پیغمبر را به حال خود بگذارم!

(۲) [همان کتاب] در «تهجد شبانه» و باب قیام رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب ماه رمضان و شبهای دیگر، به سند خود، از «ابو سلمه بن عبد الرحمن» روایت کرده است که از «عایشه» پرسید: نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان چگونه بود؟ در پاسخ گفت: نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان و ماههای دیگر، بیشتر از یازده رکعت نبوده است و این یازده رکعت را به این کیفیت انجام می‌داد که چهار رکعت را به خوبی هر چه تمامتر همراه با طولانی بودن رکعات، بجای می‌آورد که در این مورد هیچ سؤال نکن! و پس از آن، چهار رکعت دیگر را به خوبی هر چه تمامتر و با طولانی قرار دادن رکعات، انجام می‌داد. پس از آن سه رکعت باقی مانده دیگر را به همان کیفیت، بجای می‌آورد و پیش از آن که نماز «وتر» را بجای آورد، می‌خوابید. «عایشه» گوید: به عرض مبارک تقدیم داشتم: آیا پیش از آنکه نماز «وتر» را بجای آورید، می‌خوابید؟ مگر خواب مبطل نماز نمی‌باشد؟ حضرت فرمود: دید گانم می‌خوابد و دلم بیدار است.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «روزه» در باب ویژگیهای مربوط به روزها، از «علقمه» روایت کرده است که از «عایشه» پرسیدم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله عملی را ویژه روزهای خود قرار می‌داد؟ در پاسخ گفت: نه، هر کاری را که انجام می‌داد همیشگی بود و کدامیک از شما می‌توانید پا به پای آن حضرت طی طریق کنید!؟

(۴) [صحیح ترمذی ۲ / ۱۵۲] از «یعلی مملک» روایت کرده است، در ملاقاتی که «یعلی» با «ام سلمه»، همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، داشت از کیفیت قرائت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۳

و نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسید. «ام سلمه» در پاسخ گفت: شما را چه با نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله! سپس اضافه کرد: معمول رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبها آن بود که نماز می‌گزارد و به همان اندازه که نماز گزارده بود، می‌خوابید سپس از جای حرکت می‌کرد و باندازه‌ای که خوابیده بود، نماز می‌خواند سپس به قدری که نماز خوانده بود، می‌خوابید و به این عمل ادامه می‌داد. و در کیفیت قرائت آن حضرت، گفته است: قرآن کریم را حرف به حرف، تلاوت می‌کرد.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۹۰] از «عایشه» نقل کرده است که معمول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن بود که یک شب را با تلاوت یک آیه قرآن به پایان می‌آورد. (یعنی آیه را بارها تلاوت می‌کرد)

(۲) [صحیح نسائی ۱ / ۱۴۰] از «عاصم بن ضمره» روایت کرده است، از حضرت علی بن ابیطالب - علیهما السلام - از کیفیت نمازهای روزانه که پیش از نماز واجب انجام می‌داده، سؤال کردم، در پاسخ گفت: چه کسی می‌تواند مانند آن حضرت نماز بگذارد!

(۳) [همان کتاب ۱ / ۱۵۶] از «ابوزر» (ره) روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جای بر می‌خواست و آیه *إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* «۱»؛ اگر آنان را شکنجه دهی، ایشان بندگان تو هستند و اگر آنها را بیامیزی، تو بزرگوار و نیرومند و فرزانه‌ای. و تا بامداد سرگرم تلاوت این آیه بود!

(۴) [مسند احمد حنبل ۵ / ۴۰۰] از «حذیفه» روایت کرده است که در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای حرکت کرده و به نماز ایستاد. در هنگام تکبیر، فرمود:

«الله اکبر ذو الملك و الملکوت و الجبروت و الکبرياء و العظمة»

، پس از آن به تلاوت سوره مبارکه

(۱) مائده، آیه ۱۱۸

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۴

«بقره»، سوره «نساء» و «آل عمران» پرداخت و به آیات عذاب که رسید، توقف کرد.

بعد از آن به رکوع رفت و فرمود:

«سبحان ربِّي العظيم»

و همان عبارات را گفت که در حال قیام فرموده بود. بعد از آنکه سر از رکوع برداشت، فرمود:

«سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد»

و همان عبارات را به زبان آورد، که در حال قیام فرموده بود. سپس سر به سجده نهاد و گفت:

«سبحان ربِّي الاعلی»

و در تعقیب آن، همان جملاتی را که در حال قیام فرمود، عرضه داشت. سپس سر از سجده برداشت و فرمود:

«رب اغفر لی»

و همان کلمات را به زبان آورد. بار دیگر سجده کرد و فرمود:

«سبحان ربِّي الاعلی»

و همان کلمات را به زبان آورد. سپس سر از سجده برداشت. رکعت دوم را هم به همین کیفیت بجای آورد. و نمازها را دو رکعت،

دو رکعت، بجای آورد و پیوسته در حال نماز بود، تا «بلال» آمد و آن حضرت را برای رفتن به مسجد، فرا خواند.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۰۱] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نمازها را مختصر و کامل انجام می‌داد.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۱۷۳] از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نماز را از هر انسانی، سبکتر و

در عین حال، با تمام شرایطش بجای می‌آورد.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۲۳۳] از «انس بن مالک» روایت کرده است که پشت سر هیچ امام جماعتی نماز نگزاردم که مانند رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نماز را خفیف‌تر و تمام‌تر، بجای آورد و هر گاه در حال نماز، صدای گریه کودکی را می‌شنید، نماز را

مختصر انجام می‌داد؛ بیم آن داشت که هر گاه نماز را آهسته بخواند، مادر آن کودک ناراحت می‌شود.

مؤلف گوید: با توجه به این روایت، می‌توان اخباری را که دلالت بر نماز طولانی آن حضرت دارد و اخباری را که دلالت بر

تخفیف دادن نماز رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۵

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دارد، جمع کرد؛ به این کیفیت که هر گاه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نماز را به جماعت می‌گزارد،

تخفیف می‌داده و هر گاه فرادی می‌خوانده، طولانی بر گزار می‌کرد.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۳۰۲] از «براء» نقل کرده است که در یکی از شبها، حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودم، پیغمبر اکرم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نماز عشاء، سوره «تین» را با لحن دلکشی می‌خواند که هیچ کس را مانند آن حضرت، خوش لحن‌تر و

دلکش‌تر، ندیده بودم.

(۲) [کنز العمال ۱/ ۲۷۳] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، هنگامی که سوره یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نازل شد

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تمام آن شب را به عبادت پرداخت، تا اینکه قدمهای مبارکش ورم کرد؛ تا آنجا که یک قدم بر

می‌داشت و قدم دیگری را بجای آن می‌گذاشت. در این رابطه، «جبرئیل» نازل شد و این آیه را برای آن حضرت تلاوت کرد طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛ ای محمد! ای آن کسی که زمین را در می‌نوردی (طی الارض هستی طه) قرآن را بدان جهت بر تو نازل نکرده‌ایم که تمام شب را به عبادت بسر آوری و بر اثر رنجی که بر خود هموار می‌کنی، از راه رفتن بازمانی.

این حدیث را «ابن مردویه» نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۶

(۱)

باب پنجاه و سوم گریستن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز و هنگام تلاوت قرآن کریم

(۲) [صحیح ابو داود ۵ / ۹۱] از «مطرف» او هم از پدرش، روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حالی ملاقات کردم که از سینه مبارکش فریادی از گریه، مانند صدای آسیاب به گوش می‌رسید.

(۳) [مسند احمد حنبل ۱ / ۲۷۴] از «ابن مسعود» روایت کرده است، گفت:

در یکی از روزها این آیه فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً؛ چگونه خواهد بود هر گاه از هر امتی گواه حاضر کنیم و تو را گواه آنان قرار بدهیم. از سوره نساء را، بر آن حضرت تلاوت کردم، دیدگان حضرتش از شنیدن این آیه پر از اشک شد.

(۴) [همان کتاب ۱ / ۳۸۰] از «عبد الله» روایت کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من گفت: برای من آیاتی از قرآن تلاوت کن! به عرض رساندم: آیا من بر شما آیات شریفه را تلاوت کنم! حال آنکه قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: آری، دوست می‌دارم تلاوت قرآن را از دیگری بشنوم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۷

بنا بدستور آن حضرت، آیاتی از قرآن را تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم:

فَكَيفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً در این هنگام مشاهده کردم دیدگانش از شنیدن این آیه شریفه، اشک آلود شد و گریست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۸

(۱)

باب پنجاه و چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ساختمان مسجد آجر تهیه می‌کرد و در روز خندق به حفر خندق می‌پرداخت و بخشی از سروده‌های آن حضرت صلی الله علیه و آله

(۲) [مسند احمد حنبل ۲ / ۳۸۱] از «ابو هریره» روایت کرده است، هنگامی که مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌ساختند، مردم برای ساختمان مسجد خشت می‌بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم با آنها همراهی می‌کرد. بخاطر دارم خشتها را بدست گرفته و بر شکم مبارکش قرار داده بود، پنداشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله از برداشتن آن خشتها به رنج افتاده است. پیش آمدم و درخواست کردم تا آن خشتها را به من بدهد تا من آنها را حمل کنم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می‌خواهی در کار ساختمان کمک نمائی، خشتهای دیگر را به مسجد ببر و اضافه کرد ای ابا هریره! عیش و خوشی در آخرت است و بس.

(۳) [مشکل الاثار ۴ / ۲۹۹] از «براء بن عازب» روایت کرده است می‌گفت:

در روز خندق مشاهده کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سطل خاکی را که از حفر خندق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۴۹

حاصل می‌شد، بدوش می‌گرفت و از سویی به سوی دیگر می‌برد و به اندازه‌ای خاک خندق را بدوش کشیده بود که گرد و غبار سر و سینه آن حضرت را آلوده ساخته بود و در همان حال، رجزی را که «عبد الله بن رواحه»، در جنگ می‌خوانده ترنم می‌فرمود:

اللهم لو لا انت ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا

فانزلن سکینه علینا و ثبت الاقدام ان لاقینا

ان الذین قد بغوا علینا و ان ارادوا فتنه ابینا

؛ «پروردگارا! اگر عنایت تو نبود، ما از نعمت هدایت برخوردار نمی‌شدیم و تو را به راستی و درستی نمی‌شناختیم و نماز نمی‌گزاردیم، اینک، آرامشی در درون ما ایجاد کن و گامهای ما را استوار بدار و از لغزش باز دار و ما را از دست ستمکاران نگهدار و ما را از فتنه و فساد که ایجاد می‌کنند، که بر خلاف میل ماست، محافظت فرما».

راوی اظهار داشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این رجز را با صدای بلند ایراد می‌فرمود و در ضمن، مردم را متوجه می‌کرد که مبادا در صدد خلاف کاری بر آیند و یا از کاری که به عهده آنها گذاشته شده است، خودداری نمایند.

(۱) [همان کتاب ۴ / ۲۹۸] از «انس» روایت کرده است که در یکی از روزهای بسیار سرد، که مهاجر و انصار سرگرم حفر خندق بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر اصحاب ظاهر شد و فرمود:

اللهم ان العیش عیش الاخره فاغفر للانصار و المهاجره (۱)

؛ «پروردگارا! شادی منحصر به آخرت است. اینک، مهاجر و انصار را بیامرزد و از گناهانشان در گذرد».

(۱) از آنجا که سرابندگی در خور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است. بیت مزبور، شعر اصطلاحی نیست. نثری است که به صورت نظم جلوه کرده است. (مؤلف)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۰

(۱) [همان کتاب ۴ / ۲۹۸] به سند خود، از «انس» روایت کرده است هنگامی که اصحاب این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند در پاسخ آن حضرت گفتند:

نحن الذین بايعوا محمدا على الجهاد ما بقينا ابدا؛ «ما کسانی هستیم که در جهاد با دشمنان، با حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌ایم و مادامی که زنده‌ایم، از بیعت با آن حضرت صلی الله علیه و آله دست بر نمی‌داریم».

(۲) [همان کتاب ۴ / ۲۹۹] از «جندب» روایت کرده است که گفت: در یکی از جنگها حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، انگشت آن حضرت آسیب دید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به انگشتش، فرمود:

هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیته

؛ «آیا تو همان انگشتی که آسیب دیده و خون آلوده شده‌ای؟ باید هیچگونه اظهار ناراحتی نکنی، چرا که آنچه برای تو اتفاق افتاده است، در راه رضا و خرسندی خداست».

(۳) [سنن بیهقی ۷ / ۴۳] از «عایشه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز شعر نمی‌گفت و تنها این بیت به زبان مبارکش جاری شده است.

تفأل بما تهوی یکن، فلقلمایقال لشیء کان الا تحقّق

؛ «هر چیزی را که دوست می‌داری، به فال نیک بگیر تا در نتیجه، آن چیز در اختیار تو قرار بگیرد؛ به دلیل آنکه کمتر اتفاق افتاده

است که چیزی به زبان آید و تحقق پیدا نکند».

«عایشه» گوید: از آنجا که شاعری دون مقام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، کلمه «تحقق» را به رفع خوانده است، نه به نصب، تا مبادا هم قافیه شده و صورت شعری پیدا نماید.

مؤلف گوید: پیش از این، در باب شجاعت آن حضرت در روز حنین، این کلام که شبیه شعر است، از حضرت نقل شد.

انا التبی لا کذب انا بن عبد المطلب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۱

(۱)

باب پنجاه و پنجم توکل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدای تعالی

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل» در ضمن توکل رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت پروردگار، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که پیش از واقعه «نجد»، جنگی اتفاق افتاد و ما در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیابانی که سراسر آن را درخت خاردار فرا گرفته بود، وارد شد و در زیر یکی از آن درختها قرار گرفت و شمشیرش را از کمر باز کرد و به یکی از شاخه‌های آن درخت آویخت و هر یک از همراهان به پیروی از آن حضرت، در زیر درختی به استراحت پرداختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که به استراحت پرداخته و بخواب رفتم، مردی سر رسید و شمشیر مرا از درخت برداشت، من در حالی از خواب بیدار شدم که آن مرد با شمشیر کشیده بالای سرم ایستاده بود.

جز آن مرد و شمشیر کشیده، حالت دیگری در خود احساس نکردم و بیمی از او، در دل خود راه ندادم. آن مرد خطاب به من گفت: اینک در چنین حالی چه کسی می‌تواند تو را از دست من رهائی بخشد؟ در پاسخ گفتم: خدا! بار دیگر سخن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۲

خود را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید! آن مرد از شنیدن سخن من و از اینکه بیمی از او در دل راه ندادم، شمشیر را در غلاف گذاشت و در برابر من، دو زانو نشست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله عکس العملی نسبت به وی نشان نداد.

(۱) مؤلف گوید: در «ریاض الصالحین» «نووی»، در باب فتنه‌ها و توکل، گفته است: «جابر» گفت: در «ذات الرقاع» همراه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، معمولا در هر کجا که منزل می‌کردیم و درخت پر شاخه‌ای آنجا بود که سایه‌اش از درختهای دیگر بیشتر بود، در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذاشتیم تا به استراحت پردازد. در یکی از منازل که طبق معمول، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر درختی به استراحت پرداخته و بند شمشیر را به یکی از شاخه‌های آن درخت آویخته بود، یکی از مشرکان سر رسید و شمشیر را از شاخه آن درخت برداشته و بسوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کشید و گفت: آیا از من نمی‌هراسی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچگونه هراسی از تو ندارم! آن مرد گفت: چه کسی از تو حمایت می‌کند و جلو مرا می‌گیرد؟ فرمود:

خدا! «نووی» گوید: بنا به روایت «ابو بکر اسماعیلی» در «صحیح» خود، آن مشرک گفت: در این حال، چه کسی شر مرا از سر تو، دفع می‌کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خدای تعالی است که از من حمایت می‌کند. بلافاصله، شمشیر از دست او به زمین افتاد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر بدست گرفت و فرمود: اینک چه کسی تو را از دست من، رهائی خواهد داد؟ آن مرد مشرک که پاسخی نداشت، گفت: تو بهترین کسی هستی که شمشیر به کف گرفته‌ای! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

گواهی بده که خدا، یکتای و بی‌همتا است و من پیغمبر اویم. مشرک گفت: چنین گواهی نخواهم داد، لیکن متعهد می‌شوم که با تو

هرگز نبرد نکنم و با کسانی که با تو نبرد می‌کنند، همراهی ننمایم! رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مرخص کرد. آنگاه آن مشرک با همدستان خود ملاقات کرد و جریان را به اطلاع آنان رسانید، و گفت: من از نزد بهترین مردمان، پیش شما می‌آیم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۳

(۱)

باب پنجاه و ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین حالیکه از همه مردم خردمندتر بود با اصحاب خود، مشورت می‌کرد

خدای تعالی در ثلث آخر سوره آل عمران (آیه ۱۵۹) خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ با آنان (مردم) مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن.

(۲) [سنن بیهقی ۴۵/۷] از «ابو هریره» نقل کرده است، با هیچ کسی برخورد نکردم که بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خود مشورت نماید.

(۳) [حلیه الاولیاء ۲۶/۴] به سند خود، از «وهب بن متبه» روایت کرده است که هفتاد و یک کتاب را خواندم و در همگی آنها آمده است، خدای تعالی از آغاز دنیا تا انجام آن، مردمی را که از خرد برخوردار ساخته است، خردمندی هیچیک از آنها را به اندازه خردمندی محمد صلی الله علیه و آله قرار نداده است و در مقام مقایسه باید گفت، خردمندی آنان در برابر خردمندی محمد صلی الله علیه و آله، مساوی با یک ریگ است از همگی ریگهای دنیا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عقل و فضل، از همه مردم برتر و والاتر بود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۴

(۱)

باب پنجاه و هفتم زندگی و پارسائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) در کتاب «بیوع» در باب معامله به نسیه کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «انس» روایت کرده است که روزی چند گرده نان جو و مقداری روغن بو گرفته تهیه کرده حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زره‌اش را در مدینه نزد یک یهودی گرو گذاشته و از پول آن، برای خانواده‌اش جو خریده بود، و همان هنگام از آن حضرت صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: شب گذشته را در حالی به سر آوردم که آل محمد یک صاع گندم و غیر گندم (دانه دیگر از قبیل نخود و لوبیا) در اختیار نداشتند. در آن زمان نزد آن حضرت نه همسر نانخور بود.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «هبه» ذیل حدیث دوم، از «عایشه» روایت کرده است، ملاقاتی که با «عروه»، خواهر زاده‌ام، داشتم خطاب به او گفتم: سه بار هلال اول ماه را دیدیم و بالاخره در ظرف این دو ماه که بر ما گذشت، در خانه‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله آتشی افروخته نشد که با آن غذایی تهیه کنیم. «عروه» پرسید: در ظرف این مدت، از چه غذایی استفاده می‌کردید؟ در پاسخ گفتم: در این مدت،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۵

غذای خوراکی ما، خرما و آب بود! آری، در همسایگی رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از انصار بودند که شیر از گوسفندان خود می‌دوشیدند و آنها را تقدیم حضورش می‌کردند و آن حضرت از آن شیر به ما هم می‌نوشاند.

(۱) [صحیح بخاری] در کتاب «جهاد و سیر» در باب آنچه درباره زره رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد شده است، از «عایشه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رحلت فرمود که زره آن حضرت در برابر سی صاع جو، در

نزد یک یهودی گرو بود.

(۲) [همان کتاب] در کتاب «اطعمه» در حدیث دوم، از «ابو هریره» روایت کرده است، خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در ظرف سه روز، غذای سیر نخوردند تا اینکه حضرت چشم از جهان فرو بست.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «اطعمه» در باب نان نازک (دو آتشه یا لواش) از «قتاده» نقل کرده است، در یکی از اوقات، به ملاقات «انس» رفتم، همزمان نانوائی در آنجا حضور داشت. وی می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچگاه نان نازک یا لواش، تناول نفرمود و تا هنگامی که از دنیا رحلت کرد، از گوشت بریان هم استفاده نکرد!

(۴) [همان کتاب] در باب «اطعمه» از «قتاده» از «انس» روایت کرده است که هیچگاه اطلاع پیدا نکردم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ظرف کوچکی غذا تناول کند و یا از نان نازک (لواش) تناول نماید و یا از غذائی که روی میز گذاشته شود، استفاده نماید. از «قتاده» پرسیدند: پس حضرت چگونه غذای خود را تناول می کردند؟ در پاسخ گفت: غذای خود را در روی سفره می گذاشتند و می خوردند.

(۵) [همان کتاب] در کتاب «اطعمه» در باب غذائی که پیغمبر و اصحابش تناول می کردند، از «ابو حازم» نقل کرده است که از «سهل بن سعد» پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله مغز گندم تناول کرده است؟ در پاسخ گفت: از نخستین روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نبوت برانگیخته شد تا هنگامی که رحلت کرد، مغز گندم ندید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۶

و نخورد. پرسیدم: آیا شما در روزگار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سبوس گندم و جو را می گرفتید؟ در پاسخ گفت: از آغاز نبوت تا هنگام رحلت، آرد سبوس گرفته شده را مشاهده نکرد. پرسیدم: پس چگونه آرد جو سبوس دار را تناول می فرمود؟ در پاسخ گفت: جو را دستاس می کردیم و سپس بر آن می دمیدیم، هر مقدار از سبوس آن که با دمیدن جدا می شد، از آن استفاده نمی کردیم و آنچه باقیمانده بود، با همان وضع و حالی که داشت، پخته و تناول می کردیم.

(۱) [همان کتاب] در باب «اطعمه» از «ابو هریره» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به گروهی رسید که در برابر آنها گوسفند بریان شده قرار داشت، آنان حضرت را به سفره خود دعوت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت آنها را نپذیرفت و از هم غذا شدن با آنها امتناع ورزید. «ابو هریره» گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رحلت کرد که نان جوین، سیر نخورده بود!

(۲) [همان کتاب] در کتاب «رقاق» در باب فضیلت و ارزش فقر، از «عایشه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک روز دو بار غذا نمی خورد، مگر یکی از آن دو بار غذا، خرما باشد.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «رقاق»، از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام دعا و درخواست، به عرض می رسانید:

«اللهم ارزق آل محمد قوتا»

؛ «پروردگارا! به خاندان محمد همان مقدار روزی کرامت فرما که بتواند روی پای خود بایستد.» (غذای بخور و نمیر عطا کن)

(۴) [همان کتاب] در باب فضیلت فقر، از «عایشه» روایت کرده است که گفت:

لحاف و زیرانداز حضرت رسول صلی الله علیه و آله، از پوست و میان آن بجای پنبه و پر و امثالش، مملو از لیف خرما بود!

(۵) [صحیح مسلم] در کتاب «زهد» پیش از باب «لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا»، از «عایشه»، همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایت کرده است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۷

در حالی از دنیا رحلت کرد که در دوران زندگی پیش نیامد که در یک روز، دو بار از نان و روغن زیتون، به سیری استفاده نماید.

(۱) [همان کتاب] پیش از باب مذکور، از «عایشه» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رخت بر بست که ما نان، سیر نخوردیم و آب به قدری که رفع تشنگی کامل بنماید، نیشامیدیم.

(۲) [همان کتاب] پیش از باب مذکور، از «سَمَاک» نقل کرده است که گفت: از «نعمان بن بشیر» شنیدم می گفت: مگر نه اینست که شما هر غذائی را که می‌خواهید تناول می‌کنید و هر آبی را که بخواهید می‌آشامید؟ بر خلاف شما، در برخوردی که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتیم، هیچگاه مشاهده نکردم که شکمش را از خرمای معمولی و بی‌ارزش مملو سازد، چه رسد به غذاهای دیگر!

(۳) [صحیح بخاری] در کتاب «پوشش و زیور» در باب فروتنی و احتراز از لباس ارزنده، از «عایشه» روایت کرده است، پشتی را که پیغمبر برای خود برگزیده بود، از پوستی بود که از لیف خرما انباشته شده بود.

(۴) [صحیح ترمذی ۵۷/۲] از «ابن عباس» روایت کرده است که شبها، پی در پی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذشت و حضرتش، گرسنه به سر می‌برد و خانواده‌اش، غذا و خوراکی نداشتند و حداکثر نان آنها، نان جوین بود!

(۵) [همان کتاب ۵۹/۲] از «ابو طلحه» روایت کرده است که گفت: هنگامی که از گرسنگی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت بردیم، هر یک از ما از شدت گرسنگی، سنگی به شکمهای خود آویخته بودیم و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که از ما گرسنه‌تر بود، دو عدد سنگ به شکم مبارکش آویخته بود!

(۶) [صحیح ترمذی ۷۷/۲] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را در راه خدا از عذاب او بیم می‌دادم، در حالی که کسی از خدا، بیمناک نبود و در راه خدا آزارهایی تحمل کردم که کسی آن همه آزار را تحمل فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۸

نکرده است؛ سی شبانه روز بر من و «بلال» سپری شد که در این مدت، خوراک، سیر نخوردیم بلکه چیزی بدست نیاوردیم که رفع گرسنگی از ما نماید، مگر همان اندازه‌ای که «بلال» برای خود تحصیل می‌کرد.

(۱) [همان کتاب ۶۰/۲] از «عبد الله» روایت کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی حصیری خوابیده بود، هنگامی که از خواب بیدار شد، اثر حصیر در پهلو مبارکش ظاهر بود، به عرض رسانیدیم: چه خوب بود، به ما اجازه می‌فرمودی تا برای شما فرشی می‌گسترانیدیم! فرمود: زیر انداز، از لوازم دنیوی است و مرا با دنیا و امور مربوط به آن، سر و کار نیست. در این رابطه، باید گوشزد کنم: من در این دنیا مانند سواره‌ای هستم که در زیر درختی به استراحت می‌پردازد. سپس از زیر آن درخت برخاسته و به راه خود ادامه می‌دهد.

«ترمذی» گوید: این حدیث، «حسن صحیح» است.

(۲) [همان کتاب ۵۶/۲] از «ابو امامه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پروردگرم به من اطلاع داد، که هر گاه رسول ما بخواهد، سرزمین مکه را سراسر طلا خواهیم ساخت! به عرض رسانیدم: پروردگارا! هیچگاه چنین آرزویی ندارم، بلکه می‌خواهم یک روز سیر، و یک روز گرسنه باشم! و به روایتی سه روز گرسنه، و سه روز سیر باشم و در این رابطه هر گاه گرسنه باشم، به سوی تو، زاری کنم و بیاد الطاف تو باشم و هر گاه سیر باشم، به سپاسگزاری و ستایش تو پردازم.

(۳) [همان کتاب ۵۷/۲] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچگاه چیزی از خوراکی را، برای فردای خود ذخیره نمی‌ساخت.

(۴) [صحیح ابن ماجه در ابواب زهد ص ۳۱۶] از «ابو هریره» روایت کرده است که در یکی از روزها، برای رسول خدا صلی الله

علیه و آله غذای گرم آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن غذا تناول کرد و پس از فراغت از آن، فرمود:

«الحمد لله ما دخل بطني طعام سخن منذ کذا و کذا»

؛ «سپاس خدای را که چندین مدت است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۵۹

غذای گرم تناول نکرده بودم».

(۱) [همان کتاب در ابواب زهد ص ۳۱۶] از «خالد بن عمیر» روایت کرده است که در یکی از اوقات، «عتبه بن غزوان» به منبر رفت و در ضمن خطابه‌ای که ایراد می‌کرد، گفت: من هفتمین نفری بودم که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و غذائی برای تناول نداشتیم و خوراکی ما منحصر به برگ درخت بود و از بسیاری برگ درخت که تناول می‌کردیم، دهان ما مجروح شده بود.

(۲) [همان کتاب در ابواب اطعمه ص ۲۴۷] از «ام ایمن» روایت کرده است که گفت: آرد را غربال کردم و از پخته آن، گرده نانی برای خوراک رسول اکرم صلی الله علیه و آله تهیه نمودم. حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کردم: در سرزمین ما معمول است آرد را می‌پزند و از پخته آن، نانی ترتیب می‌دهند. اینک همان کار را انجام دادم و گرده نانی برای شما تهیه کردم. فرمود: پخته و ناپخته را مخلوط کن و از خمیر کرده آن، نانی تهیه کن!

(۳) [همان کتاب در ابواب اطعمه ص ۲۴۷] از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه پشمین می‌پوشید و کفش وصله‌دار به پای می‌کرد.

در روایتی گفته است، «بشع» تناول می‌کرد و جامه خشن می‌پوشید؛ از «حسن» پرسیدند، «بشع» چیست؟ در پاسخ گفت: جو بسیار خشکی است که برای آرد کردن آن، نخست باید با آب نمناک شود تا قابل کوبیدن باشد.

(۴) [همان کتاب در ابواب زهد ص ۳۱۶] از «عبد الله بن عمر» روایت کرده است، در یکی از اوقات که به تعمیر خانه‌ای که از نی و شاخه درخت بود، پرداخته بودیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به آنجا رسید و از ما پرسید: این چیست؟ من در پاسخ گفتم: خانه‌ای است از نی که اکنون به تعمیر خرابی‌های آن مشغولیم. حضرت فرمود: بهتر است از تعمیر این خانه دست بردارید و به کاری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۰

که شتاب در آن مهمتر است، اشتغال ورزید.

(۱) [مسند احمد حنبل ۳/ ۳۰۰] از «جابر» روایت کرده است که گفت: سه روز پی در پی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش به حفر خندق می‌پرداختند و در طی این مدت، غذائی نداشتند که تناول نمایند، همزمان به عرض رسانیدند: قطعه سنگی است که شکستن آن دشوار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آب بر روی آن پاشند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، کلنگ یا بیلی بدست گرفت و کنار آن سنگ آمد و بسم الله گفت و سه ضربه بر آن نواخت. چنان از هم پاشید که پشته هولناکی را بوجود آورد. «جابر» گوید: در آن حال، نظرم به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که از گرسنگی سنگ به شکم بسته بود.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۳۰۱] از «جابر» نقل کرده است، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت به حفر خندق مشغول بودند، گرسنگی شدیدی به آنها دست داد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت گرسنگی، سنگ به شکم مبارک بسته بود.

(۳) [همان کتاب ۱/ ۳۰۰] از «ابن عباس» روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به کوه احد

کرد و فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، مرا خوشحال نمی‌کند اینکه کوه احد برای آل محمد، به طلا تبدیل شود تا در راه خدا انفاق گردد. و در روزی که از دنیا می‌روم، دو دینار از آن باقی مانده باشد، مگر آنکه دو دینار به مصرف بدهکاری برسد. آری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دینار، درهم، برده و کنیز چیزی پس از خود باقی نگذارد. و هنگامی دست از این جهان برداشت که زره حضرتش، در برابر سی صاع جو که از یک یهودی گرفته بود، گرو بود!

(۴) [همان کتاب ۴/ ۱۵۰] از «عقبه بن عامر جهنی» روایت کرده است که در یکی از اوقات، پیراهن کوچکی از حریر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۱

آنها پوشید و با همان پیراهن، نماز مغرب را با اصحاب بجای آورد. به مجردی که نماز را سلام داد، پیراهن را با زحمت از تن خود بیرون آورد و پرت کرد. اصحاب گفتند: چرا با چنین حالتی، آن پیراهن را از تن خود بیرون آوردی؛ با آنکه آنها پوشیدی و نماز گزاردی؟ فرمود: اینگونه پیراهن در خور پرهیزکاران نیست.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۰۴] از «موسی بن جبیر» از «ابو امامه بن سهل» روایت کرده است که در یکی از روزها، من و «عروه بن زبیر» به ملاقات «عایشه» رفتیم، «عایشه» در ضمن گفتگوها گفت: چه خوب بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در روزی که بیمار بود، مشاهده می‌کردید؛ در آن موقع، شش دینار- و یا به قول «موسی بن جبیر» هفت دینار- پول آن حضرت صلی الله علیه و آله نزد من بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود:

آن مبلغ را به مصارف معین برسان. بر خلاف انتظار و به علت بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا به خود مشغول کرده بود، از انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، بازماندم، تا اینکه خدای تعالی آن حضرت را عافیت داد؛ از من پرسید: آن شش دینار- و به قولی هفت دینار- را به مصارف معینه رسانیدی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! بیماری شما مرا از انجام فراماتان بازداشت و اصولاً به کاری نپرداختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دینارها را بیاور. سپس آنها را در میان کف دست خویش چید و فرمود: گمان نمی‌کند پیغمبر خدا که خداوند را ملاقات کند، در حالی که این مبلغ از دینار در دست او باشد.

مؤلف گوید: این حدیث را پیش از این، در باب «دورترین مردم از گناه، پیغمبر خداست» متذکر شدیم و یادآوری کردیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اسرع وقت آن مبلغ را به مصارف معینه رسانید.

(۲) [حلیه الاولیاء ۸/ ۱۳۸] از «ابن عباس» روایت کرده است، در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که قطعه طلائی در دست داشت، از خانه خارج شد و خطاب به «عبد الله عمر»، فرمود: محمد، قائل به ربوبیت پروردگار خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۲

نمی‌باشد مادامی که قطعه طلائی در اختیار اوست! این بود که پیش از آنکه به کار دیگر پردازد، آن قطعه طلا را به مصرف معینش رسانید و فرمود: خوشحال نمی‌شوم هر گاه آل محمد به اندازه کوه احد، طلا داشته باشند و همگی آنها را در راه خدا، به مصرف نیازمندان برسانند و یک دینار از آن را باقی بگذارند. در این رابطه، «ابن عباس» گفته است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رحلت کرد که درهم، دینار، بنده و کنیزی از خود باقی نگذاشت و هنگامی که از دنیا رفت، زره آن حضرت در برابر سی صاع جو، در گرو یکی از یهودیان بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هزینه خود و بستگانش را از آن جو اداره می‌کرد.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۲۶۲] از «زید بن حارث» روایت کرده است، در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز حصیری خوابیده بود و فرو رفتگی حصیر در پهلوی مبارکش ظاهر بود، «عایشه» خطاب به آن حضرت عرض کرد: اینک، «کسری» و «قیصر»، کشورهای پهناوری را در سلطه خود دارند، و از همه گونه نعمت برخوردارند و شما که رسولخدا هستید، از همه چیز تهیدست می‌باشید؛ چنان که بر روی حصیر استراحت می‌کنید، و لباس بی‌ارزش می‌پوشید. حضرت فرمود:

چه می‌پنداری؟ هر گاه من بخواهم، کوهها طلا می‌شوند! و با من به حرکت در می‌آیند. آری، «جبرئیل» بر من نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجینه‌های عالم را در اختیار من گذاشت، نپذیرفتم. اینکه، ای عایشه! حصیر را بالا بگیر. - به امر آن حضرت، حصیر را بالا گرفتم - در هر گوشه‌ای از آن، شاخه یا شمش بزرگی از طلا، مشاهده کردم که یک مرد به تنهایی، توانائی حمل آنرا نداشت! و خطاب به من گفت: ای عایشه نگاه کن! و شمش‌های طلا - را از نزدیک مشاهده کن و بدان که دنیا و خوبی‌های آن، از نظر خدای تعالی، به اندازه بال‌پشه‌ای ارزش و اعتبار ندارد. سپس شمش‌های طلا از نظر او پوشیده گشت.

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۲/ ۱۱۴] از «انس بن مالک» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۳

که در یکی از روزها، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرده نانی حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! این گرده نان چیست؟ معروض داشت: گرده نانی است که حاضر نشدم آنرا به تنهایی تناول کنم، حال حضور شما تقدیم می‌دارم تا تناول فرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مدت سه روز است که پدرت غذا نخورده است و این گرده نان تو، نخستین غذائی است که تناول می‌کنم.

(۱) [همان کتاب ۱/ قسم ۲/ ۱۱۴] از «عایشه» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، پیش نیامد که آل محمد سه روز پی در پی نان گندم بخورند و تا هنگامی که از این دنیا چشم فرو بست، نانی از سفره آنها، هرگز زیاد نیامد، یعنی همان قدر نان تهیه می‌شد که خوراک آن روزشان باشد و ذخیره‌ای نداشتند.

(۲) [همان کتاب ۱/ ۲/ ۱۱۵] از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن خطابه‌ای که ایراد می‌فرمود، اظهار داشت: به خدا سوگند! شبی بر خاندان پیغمبر سپری نشد که یک صاع از طعام داشته باشند؛ با توجه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تن نانخور داشت. امام حسن علیه السلام افزود: به خدا سوگند! این سخن در رابطه ناچیز شمردن رزق الهی نبوده است، بلکه منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایراد چنین موضوعی، آن بود که امتش از زندگی او عبرت بگیرند و در اینگونه امور، به ایشان تاسی نمایند.

(۳) [تاریخ بغداد ۱۱/ ۱۰۲] از «عایشه» روایت کرده است که در یکی از روزها، زنی از انصار به خانه‌ام آمد - جامه خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبائی بود که روی جامه‌های دیگر می‌پوشید - آن زن از دیدن لباس خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله، به شگفت آمد، بلافاصله به خانه خود بازگشت و لحاف پشمین فرستاد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه آمد و آن لحاف را دید، پرسید: این چیست؟ عرض کردم:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۴

فلان زن انصاری به خانه‌ام آمد، وقتی جامه خواب شما را دید، به خانه خود رفته و این جامه خواب را فرستاد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این لحاف را به او برگردان. با اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده بود آن فرش خواب را به صاحبش برگردانم، چنین نکردم [!] مایل بودم آن جامه خواب را زینت خانه خود قرار بدهم، پیغمبر سه بار به من دستور داد تا آنرا به صاحبش برگردانم و من به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله ترتیب اثری نندادم [!!] آخر الامر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به اینگونه تجملات بی‌ارزش توجهی ندارم و اگر به چنین تظاهراتی متمایل بودم، خدای تعالی کوههای طلا و نقره را در اختیار من قرار می‌داد.

(۱) [همان کتاب ۱۴/ ۳۱۵] از «انس بن مالک» روایت کرده است که در یکی از اوقات، سه پرنده بریان شده بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء شد. خدمتکار، یکی از آنها را برای تناول پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و دو عدد دیگر را، برای روز بعد نگهداشت. صبح آن روز که خدمتکار صبحانه برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر می‌کرد، آن دو پرنده را به

حضورش آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: این دو پرنده از کجاست؟ معروض داشت: آن دو پرنده همراه پرنده دیروزی بود که یکی از آنها را تناول فرمودید و من دو پرنده دیگر را برای امروز ذخیره کردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ناراحت شد و فرمود: مگر به تو یادآور نکرده بودم که چیزی را برای فردا ذخیره نکن؛ زیرا خدای تعالی، روزی هر روزی را در هنگام خود مقرر خواهد فرمود.

(۲) [الدّر المنثور سیوطی] در ذیل آیه فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، در سوره احقاف (آیه ۳۵)، می‌نویسد: «ابن ابی حاتم» و «دیلمی» از «عایشه» روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز پی در پی روزه گرفت و در ظرف این مدت، غذایی حاضر نداشت که با آن افطار کند و سرانجام خطاب به «عایشه» فرمود: ای عایشه! دنیا در خور محمد و آل محمد نیست؛ ای عایشه! فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۵

خدای تعالی در صورتی از پیغمبران اولوا العزم خود اظهار خرسندی می‌فرماید که در برابر مکروهات دنیا و ناراحتی‌های آن، شکیبا باشند و در برابر رسیدن به خوبی‌ها هم، شکیبائی را از دست ندهند؛ در برابر راحتی و ناراحتی تاب و توان را از دست ندهند و به همین نسبت هم در صورتی از من خرسند می‌شود که مانند آنها، به تکلیفی که به عهده آنها گذاشته شده است، رفتار نمایم، همانطور که خطاب به من فرموده است: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، آری، به خدا سوگند! مانند آنها شکیبائی می‌ورزم و از خدای تعالی برای پیشبرد مقاصدش، کمک می‌خواهم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۶

(۱)

باب پنجاه و هشتم بلای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو چندان و پاداش وی هم دو چندان است

(۲) [صحیح ابن ماجه، ابواب فتن ص ۳۰۰] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است، در یکی از روزها، حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، در حالی که آن حضرت به تب شدیدی دچار بود و هنگامی که دست روی لحاف آن حضرت گذاشتم، حرارت تب را از بالای لحاف احساس کردم. عرض کردم: یا رسول الله! چقدر تب شما شدید است؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ما چنینیم، گرفتاریمان دو چندان و پاداشمان هم، دو چندان است. در این رابطه از فرصت استفاده کرده پرسیدم: در میان مردم، گرفتاری چه کسانی بیشتر از دیگران است؟ در پاسخ فرمود: گرفتاری پیغمبران، از همه بیشتر است. پرسیدم: پس از پیغمبران، گرفتاری چه کسانی بیشتر از دیگران است؟ فرمود: گرفتاری مردم نیکوکار، از دیگران زیادتر است؛ گرفتاری آنان به حدی است که اگر بینوا شوند، بینوایی آنان به حدی می‌رسد که به غیر از عبا، پوشش دیگری نخواهند داشت و خرسندی آنان از بلاء و گرفتاری، مانند خرسندی شما، از آسایش و راحتی است!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۷

(۱) [مشکل الاثار ۳/ ۶۳] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، در حالی که آن حضرت، تب کرده بود بدن حضرتش را مس کردم، تب شدیدی در آن حضرت احساس نمودم، عرض کردم: یا رسول الله! از ظاهر بدن شما احساس می‌شود که به تب شدیدی دچار شده‌اید؟ فرمود: آری، تب من به گونه‌ای است که دو تن از شما، تب کنید! معروض داشتم: بنابر این، پاداش شما هم دو چندان خواهد بود. در این ماجرا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ فرد مسلمانی به آزار بیماری دچار نمی‌شود، مگر اینکه خدای تعالی گناهان او را می‌ریزد و محو می‌کند؛ به گونه‌ای که درخت برگهای خود را می‌ریزد.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۶۴] از «عایشه» روایت کرده است، در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله درد شدیدی گرفت،

چنانکه در میان بستر، از پهلوی به پهلوی می‌غلطید، «عایشه» به آن حضرت عرض کرد: اگر یکی از ما دچار بیماری شویم و چنین رفتاری داشته باشیم، مورد اعتراض قرار می‌گیریم (بالاخره چنین رفتاری شایسته شما نمی‌باشد) حضرت فرمود: ای عایشه! بندگان مؤمن به سخت‌ترین بلاها گرفتار می‌شوند و هیچ مؤمنی گرفتار نکبت و دردمندی نمی‌شود، مگر اینکه خدا به درجه او می‌افزاید، و خطاهای او را از پرونده عملش محو می‌کند.

(۳) [الانثار شیبانی ص ۱۴۵] از «ابراهیم» روایت کرده است، در یکی از اوقات که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تب دچار شده بود، «عمر» به عیادت آن حضرت رفته خطاب به ایشان گفت: آیا شما هم با اینکه رسول خدائید، دچار تب می‌شوید؟ در پاسخ او فرمود: آری، من هم به تب دچار می‌شوم. و هر گاه به این ناراحتی مبتلا می‌گردم، از شدت ناراحتی احساس سنگینی و مشقت می‌نمایم. به راستی، گرفتار و پرمشقت‌ترین این امت، پیغمبر آنهاست. پس از او، هر کسی که به خیر و نیکوکاری برتر از دیگران است، به گونه‌ای، دچار درد و رنج می‌شود. و به همین نسبت، انبیاء و امت‌هایشان هم، نوعی گرفتاری داشته‌اند!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۸

(۱)

باب پنجاه و نهم عزرائیل در هنگام قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست در حالی که پیش از آن از هیچیک از افراد برای قبض روح اجازه نخواست بود

(۲) [کنز العمال ۴/ ۵۴] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

سه روز مانده به رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، «جبرئیل» به حضورش هبوط کرد و گفت:

یا احمد! خدای تعالی، به منظور احترام و فضیلت دادن و خصوصیتی که با تو دارد، مرا بحضور تو، اعزام داشته و پرسشی از تو دارد، هر چند خداوند تعالی به پاسخ آن داناست، از تو می‌پرسد، چگونه خود را می‌یابی و چه حالتی داری؟ (تا آنجا که گفته است) «جبرئیل» خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فرمود: اینک این شخص، فرشته مرگ (عزرائیل) است که برای ورود بر تو، اجازه می‌خواهد؛ حال آنکه پیش از تو، از احدی اذن نخواست است، و پس از تو هم، از کسی اجازه نخواهد خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به «جبرئیل»، فرمود: به «عزرائیل» اجازه بده.

(تا آنجا که گفته است) پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد و مجلس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۶۹

سوگواری بر پا شد، کسی بر سوگواران وارد شد، که همه صدای او را می‌شنیدند، ولی شخصی او را نمی‌دید؛ در حالی که می‌گفت: سلام و درود بر شما ای اهل بیت! و رحمت خدا بر شما باد! سوگواری از هر اندوهی، در راه خداست و کسی که از دنیا رحلت کند، خدا جانشین اوست، و هر چه از دست رفته باشد، جبران پذیر است. اینک، به خدا اطمینان داشته باشید و به او امیدوار باشید؛ چرا که محروم کسی است که از پاداش نیک محروم باشد، و اندوه برای کسی است که از پاداش خدا بی‌بهره باشد. آنگاه خداحافظی کرد و رفت.

حضرت علی علیه السلام خطاب به بستگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، گفت: آیا می‌دانید این شخص که در سوگواری ما شرکت کرد، چه کسی بود؟ در پاسخ عرضه داشتند:

نمی‌دانیم. حضرت علی علیه السلام فرمود: این مرد، حضرت خضر علیه السلام بود.

این حدیث را «عدنی»، «ابن سعد» و «بیهقی» در «الدلائل»، نقل کرده‌اند.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/۲ قسم ۴۸/۲] از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش - علیهم السلام - روایت کرده است که سه روز از عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله باقی مانده بود، «جبرئیل» بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا احمد! همانا خدای تعالی بر اثر گرامی داشتن و فضیلت تو و خصوصیتی که با تو داشته مرا بسوی تو فرستاده است و از موضوعی می‌پرسد که خود او، نسبت به آن از تو، داناتر است. و آن سؤال اینست که می‌فرماید، چگونه خود را می‌یابی؟ در پاسخ گفت: ای جبرئیل! خود را اندوهناک و دلگیر مشاهده می‌کنم. روز دوم، «جبرئیل» فرود آمد و به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و همان مطالب روز قبل را گفت و اضافه کرد: یا احمد! خدایتعالی از تو می‌پرسد، حال خود را، چگونه احساس می‌کنی؟ در پاسخ فرمود: احساس غم و اندوه می‌کنم. «جبرئیل» بازگشت. و روز سوم، بحضور مبارک شرفیاب شد و همان مطالب دو روز پیش را تکرار نمود و افزود: خدایتعالی چگونه حال تو را جویا می‌شود؟ در پاسخ فرمود: خود را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۰

اندوهناک و غمناک مشاهده می‌کنم. در این روز، «جبرئیل» به اتفاق «عزرائیل» و فرشته‌ای به نام «اسماعیل» به حضور مبارک شرفیاب گردیده بود.

(۱) «اسماعیل»، فرشته‌ای است که در هوا زندگی می‌کند و هیچگاه به آسمان صعود نکرده و به همین نسبت، به زمین هم، هبوط نکرده است، یعنی از آغازی که زمین بر فراز هفتاد هزار فرشته بود و هر فرشته‌ای ریاست هفتاد هزار فرشته را عهده‌دار بود، تا آن زمان که شرفیاب حضور مبارک گردید، به زمین نیامده بود.

«جبرئیل»، پیش از «عزرائیل» و «اسماعیل» به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و پس از پرسش و پاسخ روز اول، «عزرائیل» برای ورود بحضور مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست. «جبرئیل» به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت: اینک «عزرائیل»، اجازه ورود بر شما را دارد، با اینکه پیش از شما از احدی اذن ورود نخواست و پس از شما هم، از کسی اجازه نخواهد خواست! رسول خدا صلی الله علیه و آله به «جبرئیل» گفت: به وی اجازه ورود بده. «عزرائیل» بحضور مبارک شرفیاب شد و در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله توقف کرد. و گفت: یا رسول الله! یا احمد! خدای تعالی مرا بسوی تو اعزام کرده است و دستور داده، هر چه بفرمائی، اطاعت کنم؛ اگر دستور دهی، جان تو را قبض کنم، قبض می‌کنم. و اگر دستور دهی، تو را به حال خود واگذارم، از تو اطاعت کرده و قبض روح نخواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر وظیفه‌ای که نسبت به من داری، انجام بده.

«عزرائیل» گفت: وظیفه من بسته به فرمان شماست. «جبرئیل» گفت: یا احمد! خدای تعالی اشتیاق دیدار تو را دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عزرائیل! مأموریت خود را بجای بیاور. «جبرئیل» نزدیک به قبض روح پیغمبر صلی الله علیه و آله، گفت: درود خدا بر تو، ای رسول خدا! اینک آخرین گامی است که بر روی زمین می‌گذارم. و از این پس، به زمین نخواهم آمد؛ زیرا منظور من، از آمدن به زمین، وجود مقدس تو بود. و اکنون که از این جهان به جهان دیگر می‌خرامی، دیگر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۱

نیازی به فرود به زمین ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین گونه دار فانی را وداع گفت.

(۱) هنگامی که مجلس سوگواری بر پا گشت، شخصی برای شرکت در سوگواری حاضر شد که هیچکس او را مشاهده نمی‌کرد، لیکن سخن او را می‌شنیدند که می‌گفت: درود و رحمت خدا، بر شما اهل بیت باد! کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۱»؛ هر کس مرگ را می‌چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت. همانا عزادار هر اندوهی، خداست، و جانشین هر کسی که عمرش سپری می‌شود، خداست و آنچه را از دست داده، جبران می‌شود. اینک، به خدا اطمینان کنید و به او امیدوار باشید؛ اندوه از آن کسی است که از ثواب خدا محروم باشد و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

(۱) سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۲

(۱)

باب شصتم نخستین کسی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت نماز گزارد خدای تعالی است که از فراز عرشش بر جنازه آن حضرت نماز گزارد

(۲) [حلیه الاولیاء ۷۷/۴] از «جابر بن عبد الله» و «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که آیه شریفه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ تا آخر سوره نازل شد، (تا آنجا که گفته است) حضرت علی علیه السلام خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! هنگامی که از این جهان به جهان دیگر ارتحال فرمودی، چه کسی شما را غسل دهد؛ چه کسی کفن کند؛ چه کسی بر شما نماز گزارد و چه کسی بدن شریف شما را در قبر دفن کند؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: یا علی! تو مرا غسل می‌دهی و «ابن عباس»، آب می‌ریزد و «جبرئیل» سومین کسی است که در این امور با شما شرکت می‌کند. هنگامی که از غسل بدن من آسوده خاطر شدید، مرا در سه پارچه تازه کفن کنید و «جبرئیل»، «حنوط» مرا از بهشت می‌آورد و هنگامی که جنازه مرا در تابوت گذاشتید، سریر مرا به مسجد ببرید و در آنجا گذاشته و از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۳

مسجد بیرون بروید؛ چرا که نخستین کسی که بر جنازه من نماز می‌گزارد، پروردگار عزت است که از فوق عرشش، بر جنازه من نماز می‌گزارد.

(۱) پس از مقام کردگاری، به ترتیب، «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» و فرشتگان، دسته دسته بر جنازه من نماز می‌گزارند. سپس شما وارد مسجد شوید و صف‌ها را تشکیل داده و بر جنازه من نماز بخوانید و متوجه باشید که کسی بر جنازه من تقدم پیدا نکند (تا آنجا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد و دار فانی را وداع گفت.

چنانکه فرموده بود، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام جسد شریفش را غسل داد و «ابن عباس» بر جنازه آن حضرت آب ریخت و «جبرئیل» در غسل آن حضرت شرکت داشت و با سه جامه نو، کفن شد و جنازه را در تابوت گذاشته، به مسجد بردند و در آنجا گذاشتند، آنگاه مردم از مسجد بیرون رفتند و همانطور که فرموده بود، خدای تعالی، نخستین کسی بود که بر جنازه آن حضرت از فوق عرش، نماز گزارد. پس از حضرت باریتعالی، به ترتیب «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» و دسته‌های مختلف فرشتگان، بر جسد شریف آن حضرت، نماز گزارند.

حضرت علی علیه السلام فرموده، در آن هنگام، در مسجد همه‌هائی به گوش می‌رسید لیکن شخصی را مشاهده نمی‌کردیم در این هنگام صدای هاتفی به گوش رسید که می‌گفت: خدا شما را پیامرزد! به مسجد در آید و بر جسد شریف پیغمبرتان، نماز بگزارید. به دنبال این صدا، وارد مسجد شدیم و چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده بود، صفوفی از مردم تشکیل یافت و ما با تکبیری که «جبرئیل» گفت، تکبیر گفتیم و با نماز او، به اقامه نماز پرداختیم و هیچکس مقدم بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نگرفت. هنگام دفن جسد شریف، حضرت علی علیه السلام وارد قبر شد و جنازه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دفن کرد.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۶۰/۳] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت

بیماری در بستر خوابیده بود و ما هم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۴

حضور داشتیم، از حضرتش پرسیدم: یا رسول الله! چه کسی بر جنازه شما نماز می‌گزارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و ما هم به پیروی از آن حضرت گریستیم، آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید. خدا شما را بیمارزد، و از جانب پیغمبران، پاداش خیر عطا بفرماید، هنگامی که مرا غسل دادید و «حنوط» و کفن نمودید، جسد مرا در کنار قبرم بگزارید، سپس خودتان از جنازه من دور شوید، برای اینکه نخستین افرادی که بر جنازه من نماز می‌گزارند، دو تن خلیل و جلیسم، «جبرئیل» و «میکائیل»، می‌باشند. پس از ایشان، «اسرافیل» بر جسد من نماز می‌گزارد. بعد از او، «عزرائیل» با گروهی از فرشتگان، بر جنازه من نماز می‌گزارند. سپس در درجه اول، مردان اهل بیت، بر جنازه من نماز می‌گزارند، پس از آن زنان اهل بیت، نماز می‌خوانند، آنگاه شما دسته دسته و فرد فرد، بر جنازه‌ام نماز بگزارید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۵

(۱)

باب شصت و یکم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات و ممات خوشبو بود

(۲) [مسند احمد حنبل ۱ / ۲۶۰] از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که مردم برای غسل دادن جسد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه آن حضرت گرد آمدند، به غیر از «عباس بن عبدالمطلب»، عموی پیغمبر، و علی بن ابی طالب علیه السلام، «فضل بن عباس»، «قثم بن عباس»، «اسامه بن زید بن حارثه» و «صالح»، آزادشده آن حضرت، که جمعی از آنها، از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، دیگری حضور نداشت. هنگامی که برای غسل جسد شریفش آماده شدند، از پشت در خانه صدای «اوس بن خولی انصاری» و پس از او صدای یکی از «بنی عوف بن خزرج» که از بدری‌ها بود، به گوش رسید که خطاب به حضرت علی علیه السلام گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم، ما را از شرکت در غسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محروم مفرما! حضرت علی علیه السلام به آنها اجازه ورود به منزل را داد. بدین ترتیب، «اوس بن خولی» هنگام غسل دادن جسد شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشت، لیکن به امور غسل آن حضرت نمی‌پرداخت. حضرت علی علیه السلام، جسد شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۶

حالی که پیراهن، اندام حضرتش را پوشانیده بود، به سینه چسباند و «عباس» و «فضل» و «قثم» باتفاق حضرت علی علیه السلام، جسد شریف را از پهلوی به پهلوی دیگر بر می‌گردانیدند

(۱) و «اسامه بن زید» و «صالح»، که هر دو تن از آزاد شدگان بودند- بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آب می‌ریختند و امیر المؤمنین علی علیه السلام بدن شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد و چیزهایی را که غسل از بدن مردگان دیگر در هنگام غسل مشاهده می‌کند، مشاهده نمی‌کرد و می‌فرمود: پدر و مادرم فدای شما باد! چقدر بدن شما در حیات و ممات خوشبو است. و بدین ترتیب، از غسل بدن شریف فارغ گشتند؛ جسد شریف را با آب و سدر، غسل دادند. سپس جسد آن حضرت را خشک کردند و اموری را که با میت انجام می‌دهند، با آن حضرت انجام دادند. سپس بر بدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه کفن پوشانیدند؛ دو تنی از آنها، پارچه سفید رنگ و یکی «برد حبره» (منقش) بود.

سپس «عباس» به دو تن از افراد دستور داد، یکی از آنها، نزد «ابو عبیده جراح»- که قبرکن مردم مکه بود- برود و او را برای کندن قبر، دعوت کند. به دیگری دستور داد، تا «ابو طلحه بن سهل انصاری» را- که قبر ساز مردم مدینه بود- ملاقات کند و او را برای آماده ساختن قبر دعوت نماید. پس از آنکه «عباس» آن دو تن را برای احضار «ابو عبیده» و «ابو طلحه»، روانه کرد، گفت:

پروردگارا! آنچه برای رسول خودت شایسته است، برای او ذخیره کن. آن دو تن برای احضار آن دو شخص راهی شدند. بر خلاف انتظار، شخصی که مأمور آوردن «ابو عبیده» بود، با وی ملاقات نکرد و به تنهایی به خانه برگشت. و آن دیگری که مأمور آوردن «ابو طلحه» بود، با وی دیدار کرده و جریان را به اطلاع او رسانید و او را به محل مأموریت هدایت کرد و سرانجام، جسد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شد.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۱/ ۳۶۲] از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۷

روایت کرده است، در حالی که جسد مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل می‌دادم، به ذهنم خطور کرد که آیا آثاری که از مردگان دیگر هنگام غسل دادن احساس می‌شود، از بدن شریف حضرت هم به ظهور می‌رسد یا نه؟ خدا را شکر که هیچگونه آثار آنچنانی، از حضرتش آشکار نشد و بدنش همچنان که در حیات، خوشبو بود، در ممات هم، خوشبو بود!

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۶۳] به طرق متعدد، از «سعید بن مسیب» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام بدن شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد، جدیت کرد تا ببیند آنچه از اموات دیگر احساس می‌شود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم احساس می‌کند، به خواست خدای تعالی، هیچیک از آن علائم را احساس نکرد و فرمود: پدر و مادرم به فدای شما باد! در حیات خوشبو بودی و اینک که هنگام ممات است، باز هم خوشبو هستی! مؤلف گوید: در این باب احادیث بسیاری به همین مضمون وارد شده است و ما به بخشی از آنها بسنده کردیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۸

(۱)

باب شصت دوم در فرود آمدن همه روزه فرشتگان کنار مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بیان فضیلت زیارت مرقد پیغمبر صلی الله علیه و آله

(۲) [سنن دارمی ۱/ ۴۴] از «نبیه بن وهب» روایت کرده است که در یکی از روزها، «کعب» به ملاقات «عایشه» رفت، سخن در اطراف حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به میان آمد، «کعب» گفت: هیچ روزی سپری نمی‌شود مگر اینکه هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل می‌شوند و گرداگرد مرقد مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرا می‌گیرند و بالهای خود را به مرقد مبارک می‌سایند و بر آن حضرت درود می‌فرستند. و بدین حال تمام روز را به پایان می‌رسانند و شب هنگام، به آسمان بالا می‌روند. و مانند آنها، فرشتگان دیگری هبوط می‌کنند و همان عمل را انجام می‌دهند. و این نزول و هبوط فرشتگان ادامه دارد تا روز قیامت که زمین شکافته می‌شود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون می‌آید، و هفتاد هزار فرشته آن حضرت را بدرقه می‌کنند.

(۳) [کنز العمال ۸/ ۹۹] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است، کسی که به حج خانه خدا مشرف شود و مرقد مرا پس از درگذشتم زیارت کند، چنان است که مرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۷۹

در حال حیاتم دیدار کرده باشد.

این حدیث را «طبرانی» و «بیهقی» از «ابن عمر» نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۸/ ۹۹] از آن حضرت نقل کرده است، کسی که مرقد مرا زیارت کند، شفاعت او بر من واجب می‌باشد.

این حدیث را «ابن عدی» و «بیهقی» از «عبد الله بن عمر» روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۸/ ۹۹] کسی که در مدینه مرا زیارت کند و چشم داشتی از زیارت من داشته باشد، روز قیامت، شاهد اعمال او- و

یا به روایتی شافع او- خواهیم بود.

این روایت را «بیهقی» از «انس» روایت کرده است.

(۳) [مجمع هیثمی ۲/۳] از «ابن عمر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به زیارت من بیاید و به غیر از زیارت، حاجت دیگری نداشته باشد، بر من لازم است که در روز قیامت از وی شفاعت کنم.

این روایت را «طبرانی» در دو کتاب «الاوسط» و «الکبیر» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۰

(۱)

باب شصت و سوم کوثر و مقام محمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به همسری گرفتن خدیجه، مریم بنت عمران، آسیه زن فرعون و کلثوم خواهر حضرت موسی بن عمران علیه السلام در بهشت

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «صلوة» در باب حجت کسی که «بسملة» را آیه دانسته است، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، در یکی از روزها که حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی به خواب رفت. سپس تبسم کنان از خواب سر برداشت، پرسیدیم: چه چیزی شما را به خنده آورده است؟ فرمود: اندکی پیش سوره‌ای بر من نازل شد. آنگاه سوره کوثر را تلاوت فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْکُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ؛ ما، کوثر به تو ارزانی داشتیم. اینک به شکرانه آن، نماز بگزار و قربانی کن. (و بدان که) دشمن و کسی که از تو نکوهش می کند (عاص بن وائل)، مقطوع النسل است (و نسل تو تا قیامت بکثرت و عزت باقی است). پس از تلاوت آیه شریفه خطاب به حضار، فرمود: آیا می دانید «کوثر» چیست؟ در پاسخ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۱

گفتیم: خدا و رسول او به حقیقت «کوثر» دانانترند. فرمود: «کوثر» نام نهری است که خدا به من وعده داد و از آن نهر، خیر بسیاری به من روزی می فرماید. «کوثر» همان حوضی است که در روز قیامت، امت من گرد آن اجتماع می کنند و ظرفهای اطراف آن گذاشته شده تا پیروانم بوسیله آنها، از آب کوثر، استفاده کنند، آن ظرفها به عدد ستارگان است! در این موقع یکی از بندگان کنار حوض کوثر می آید تا آب بیاشامد، وی را از نوشیدن آب کوثر جلوگیری می کنند، می گویم:

پروردگارا! این شخص از امت من است! خدای تعالی در پاسخ می فرماید: از آنچه پس از رحلت تو اتفاق افتاده است بی خبری!

(۱) [همان کتاب] در کتاب «فضائل» در باب اثبات حوض پیغمبر ما، از «عبد الله بن عمرو بن عاص» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درازا و پهنای حوض من در روز قیامت، به اندازه مسیر یک ماه، راه است! گوشه‌های آن یکسان است، و آب آن، سفیدتر از کاغذ و خوشبوتر از مشک است، و عدد ظرفهای آن، به عدد ستارگان آسمان است! کسی که از آن حوض بیاشامد، هرگز تشنه نمی شود.

از «اسماء» دختر «ابو بکر» نقل کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من همواره در کنار حوض ایستاده‌ام، تا بینم کدام یک از شما به کنار حوض می آید.

در عین حال، برخی از مردم را از آشامیدن آب کوثر، محروم می سازند! آنگاه به عرض می رسانم: پروردگارا! اینان از من و از پیروان من هستند! خداوند متعال در پاسخ می فرماید: آری، اینان از پیروان تو هستند، لیکن اطلاع نداری پس از تو، مرتکب چه کارهایی شده‌اند! به ذات خودم سوگند! پس از ارتحال تو، طولی نکشید که همین گونه افراد، به آئین نیاکان خود بازگشتند و از دین حق، اعراض کردند. از این جهت است که «ابن ابی ملیکه» در مقام دعا و تضرع، می گفت:

«اللَّهُمَّ اَنَا نَعُوذُ بِكَ اِنْ نَرَجِعُ عَلٰى اَعْقَابِنَا اَوْ نَفْتَنُ عَنْ دِينِنَا»

؛ «پروردگارا! به تو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۲

پناه می‌بریم از اینکه به آئین نیاکان خود برگردیم و پس از پذیرش دین الهی، دچار فتنه و فساد شویم».

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۴۰] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مناسبت آیه اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثُرَ فرمود: «کوثر» نام نهری است در بهشت که اطراف آنرا گنبد هائی از لؤلؤ فرا گرفته است و از «جبرئیل» پرسیدم: این چیست؟ در پاسخ گفت: این، همان کوثری است که خدای تعالی آنرا به تو عطاء کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۴۰] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: آنگاه (شب معراج) که در بهشت تفرج می‌کردم، نهری را دیدم که اطراف آنرا قبه‌هائی از لؤلؤ فرا گرفته بود؛ از فرشته‌ای که همراه من بود، پرسیدم: این چه نهری است؟ در پاسخ گفت: این نهر کوثر است که خدا آنرا به تو عطاء فرموده است. حضرت فرمود: آن فرشته دست بر روی گلی زد، بوی مشک از آن، برخاست! سپس در آنحال، «سدره المنتهی» ظاهر گشت و نور عظیمی را مشاهده کردم.

(۳) [همان کتاب ۲/ ۲۴۰] از «عبدالله عمر» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «کوثر» نام نهری است در بهشت که دیواره آن از طلا و ریگهای آن از درّ و یاقوت، خاک آن خوشبوتر از مشک، آب آن شیرین‌تر از عسل و رنگ آن سپیدتر از برف است.

(۴) [مسند ابو حنیفه ص ۲۷۲] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذیل آیه شریفه عَسَى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا؛ به زودی خدای تعالی تو را به مقام محمود، نایل می‌گرداند. که حضرت فرمود: خداوند متعال، گروهی از مؤمنان را که اهل ایمان و نمازند- ولی بخاطر گناهای در دوزخند- به شفاعت محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از آتش دوزخ خارج می‌کند و مراد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۳

از «مقام محمود» همین شفاعت است، پس از شفاعت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دسته از مؤمنان، در نهری بنام «حیوان» قرار می‌گیرند و در آنجا رشد می‌کنند و پس از رویش و نمو، از آن نهر بیرون می‌آیند و وارد بهشت می‌شوند و بنام «دوزخیان» از آنها نام می‌برند! اینان از چنین نامی که به آنها داده می‌شود، ناراحت گردیده و از خدای تعالی می‌خواهند این نام را از ایشان برگیرد تا بیش از این، شرمنده بهشتیان نباشند. خدا هم به تقاضای آنان، ترتیب اثر داده و امر عمومی صادر می‌کند که از این به بعد، آنها را دوزخی نخوانند.

(۱) [مجمع هیشمی ۹/ ۲۱۸] از «ابو داود» روایت کرده است، هنگامی که «خدیجه»، همسر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیمار بود و به همان بیماری هم از دنیا رحلت کرد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر اثر علاقه بی‌نهایتی که نسبت به او داشت خطاب به وی گفت: خوشایند نیستم از بیماری که در تو مشاهده می‌کنم با توجه به اینکه می‌دانم، خدای تعالی در این ناخوشایندی، خیر کثیری قرار داده است. آیا به این حقیقت نرسیده‌ای که خدای تعالی علاوه بر تو که در بهشت همچنان همسر من خواهی بود، «مریم» دختر «عمران» و «آسیه» همسر «فرعون» و «کلثوم» خواهر موسی علیه السّلام را هم به همسری من در خواهد آورد؟ «خدیجه» گفت: براستی، خدای متعال آنچه را که فرمودی، انجام خواهد داد؟ در پاسخ فرمود: آری، «خدیجه» که از این حقیقت خبردار شد اظهار داشت: اینک آسایشی در خود احساس می‌کنم و دوست دارم فرزندانم از رحلت من، هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه ندهند.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [فیض القدير ۲/ ۲۳۷] روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

براستی، حضرت پروردگار، «مریم» دختر «عمران» و «آسیه» زن «فرعون» و «کلثوم» خواهر موسی علیه السّلام را در بهشت، به همسری من، بر می‌گزیند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۴

این روایت را «طبرانی» از «سعد بن جناح» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۰۳] از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «خدیجه»، فرمود: آیا می‌دانی که حضرت پروردگار در بهشت، «مریم» دختر «عمران» و «کلثوم» خواهر موسی علیه السّلام و «آسیه» زن «فرعون» را به همسری من بر می‌گزیند؟

«طبرانی» این روایت را از «ابو امامه» نقل کرده است.

خدا را سپاسگزارم که با کمی بضاعت موفق شدم، مقصد اول از مقاصد پنجگانه کتاب شریف و ارزنده «فضائل الخمسة» را که مشتمل بر فضائل نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و نیمی از مجلد اول، از مجلدات سه گانه کتاب مزبور را در بر دارد، ترجمه بنمایم و آرزو مندم با توفیقات خدا و تأییدات ائمه هدی علیهم السّلام به ترجمه مابقی آن نایل آیم.

روز جمعه ۱۹ جمادی الاولی سال ۱۴۱۴ هجری، برابر با ۱۳ مهر ماه سال ۱۳۷۲ شمسی، در جوار عتبه عالیّه رضویه علی صاحبها الاف الثناء و التحیه.

و انا الحقیقیر محمد باقر ساعدی ابن الحجّه المغفور له الشیخ حسین المقدس قدّس سرّه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۵

(۱)

مقصد دوم: در فضائل حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام

اشاره

این مقصد مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۷

(۱) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی خدای را شکر که ترجمه مقصد اول از کتاب ارزنده «فضائل الخمسة»، در فضائل و احوال خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به پایان رسید و اینک، به ترجمه مقصد دوم آن کتاب که در فضائل و مناقب حضرت مولا علی علیه السّلام است، می‌پردازم و آرزو مندم از عنایات خداوند متعال و توجهات ائمه هدی- صلوات الله علیهم اجمعین-، به ترجمه این مقصد و مقاصد دیگر آن، موفق گردم.

و انا الحقیقیر محمد باقر ساعدی ابن الشیخ حسین المقدسی (قدس سره) روز دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۱۴ هجری

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۸

(۱)

باب اول فضیلت‌های فراوان حضرت علی علیه السّلام

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۴] از «عمر بن خطاب» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هیچکسی به اندازه

علی علیه السّلام به کسب فضائل نائل نیامده است؛ فضائل آن حضرت به اندازه‌ای است که هر کسی به حقیقت آنها برسد، او را به راه راست هدایت می‌کند و از گمراهی رهائی می‌بخشد.

«طبرانی» هم، این روایت را نقل کرده است.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۱۰۷/۳] از «محمد بن منصور طوسی» روایت کرده است که از «احمد بن حنبل» شنیدم، می‌گفت: فضائلی که برای علی علیه السّلام شمارش شده به اندازه‌ای است که، برای هیچیک از صحابه پیغمبر، آنچنان فضائلی، ذکر نشده است.

(۴) [الاستیعاب ۴۶۶/۲] می‌نویسد: «احمد بن حنبل» و «اسماعیل بن اسحاق قاضی» اظهار داشته‌اند، احادیثی که به «سند حسن» درباره فضائل حضرت مولی علی علیه السّلام روایت شده است، درباره هیچیک از صحابه، روایت نشده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۸۹

است. و «احمد بن شعیب بن علی نسائی» همین موضوع را هم متذکر شده است.

مؤلف گوید: همین حدیث را «ابن حجر عسقلانی» در «صفحه ۷۲ صواعق» و در «فتح الباری ۷۱/۸» و «شبلنجی» در «نور الابصار» صفحه ۷۳، متذکر شده‌اند و به سند مزبور، علاوه بر «احمد حنبل» و «اسماعیل بن اسحاق» و «نسائی»، «ابو علی نیشابوری» را اضافه کرده‌اند.

(۱) [الامامة و السياسة ص ۹۳] نقل کرده است، گویند مردی از قبیله همدان به نام «برد» بر معاویه وارد شد، در این هنگام «عمرو بن عاص» از حضرت علی علیه السّلام نکوهش می‌کرد، مرد همدانی خطاب به او گفت: ای عمرو! از پیرمردان خودمان شنیده‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«من كنت مولاة فعلي مولاة»

[هر که را باشم منش مولا و دوست این عمّ من، علی، مولای اوست] و اضافه کرد: آیا این حدیث که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، صحیح است یا باطل، درست است یا نادرست؟ «عمرو» گفت: این حدیث صحیح و درست است. و من برای تأیید درستی آن، اضافه می‌کنم که مناقب و فضائل هیچیک از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به اندازه مناقب و فضایل علی علیه السّلام نیست! مرد همدانی از شنیدن آن، شگفت زده و بیمناک شد.

(۲) [تاریخ بغداد ۲/۲۲۱] از «ابن عباس» روایت کرده است که سیصد آیه در قرآن کریم، در شأن حضرت علی علیه السّلام، نازل شده است.

(۳) [الصواعق المحرقة ص ۷۶ و نور الابصار شبلنجی ص ۷۳] اظهار داشته‌اند، «ابن عساکر» از «ابن عباس» نقل کرده است، آیاتی که در قرآن کریم در شأن حضرت علی علیه السّلام روایت شده، در حق هیچیک از صحابه، نازل نشده است.

و گویند: «ابن عساکر» از «ابن عباس» روایت کرده است که سیصد آیه در قرآن کریم در شأن حضرت علی علیه السّلام نازل شده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۰

(۱)

باب دوم نور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام و آفرینش آن دو بزرگوار از یک سرشت است

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۶۴] از «سلمان فارسی» روایت کرده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم، می‌فرمود: من و علی، چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم علیه السَّلام، نوری بودیم در برابر حضرت پروردگار، هنگامی که حق تعالی، آدم را بیافرید، آن نور را دو بخش فرمود، که یک بخش آن، من بودم و بخش دیگرش، علی علیه السَّلام. و همین حدیث را «احمد حنبل» در کتاب مناقبش روایت کرده است.

(۳) مؤلف گوید: همین حدیث را، «ذهبی» در [میزان الاعتدال ۱/ ۲۳۵] از تاریخ «ابن عساکر» نقل کرده است و سند آن منتهی به جناب «سلمان» می‌شود.

(۴) [مجمع هیثمی ۹/ ۱۲۸] از «بریده» روایت کرده است که در یکی از اوقات، حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حضرت علی علیه السَّلام را به امارت لشکر تعیین کرد و آن حضرت را بسوی یمن، گسیل داشت و «خالد بن ولید» را هم بسوی جبل، فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۱ و فرمود: اگر این دو تن با یکدیگر گرد آمدند،

(۱) علی علیه السَّلام امور همه مردم را به عهده بگیرد. لشکر به راه خود ادامه داد و با دشمن روبرو شد و آنها را شکست داد و غنیمتهای بسیاری نصیب مسلمانان شد که مانند آنها بدست نیاورده بودند، حضرت علی علیه السَّلام کنیزکی را از باب خمس به اختیار در آورد. «خالد بن ولید»، «بریده» را به حضور طلبید، و گفت: این کنیزک را جزء غنائم قرار بده و از کاری که علی علیه السَّلام انجام داده است، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مطلع ساز. «بریده» به دستور «خالد» عازم مدینه شد و هنگامی وارد مسجد شد که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در منزل تشریف فرما بود و گروهی از اصحاب در بیرون منزل منتظر دیدار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودند؛ به مجردی که «بریده» را دیدند، از وی پرسیدند: از جنگ چه خبر؟ در پاسخ گفت: جنگ بخوبی برگزار شد و خدای تعالی یمن را بدست مسلمانان فتح کرد.

پرسیدند: اکنون برای چه، به مدینه آمده‌ای؟ در پاسخ گفت: علی علیه السَّلام کنیزکی را از باب خمس در اختیار در آورده است، در این رابطه به مدینه آمده‌ام، تا گزارشی خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تقدیم کنم. اصحاب تشویق کردند که هر چه زودتر عملی را که علی علیه السَّلام انجام داده، به اطلاع پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برسان؛ بدیهی است با این گزارش که تو می‌دهی، علی علیه السَّلام از چشم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله افتاده و بی‌اعتبار می‌گردد. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تمام گفتگوها را شنید، در حالی که خشمگین شده بود، از منزل بیرون آمد و فرمود: مگر چه شده است که جمعی از شما از علی علیه السَّلام انتقاد می‌کنید و دم از نکوهش او می‌زنید؟ آگاه باشید! هر کس از علی علیه السَّلام نکوهش کند، از من نکوهش کرده است. و کسی که از او دوری کند، از من دوری کرده است. برآستی که من از علی هستم، و علی از من است. علی علیه السَّلام از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم علیه السَّلام هستم و من از ابراهیم علیه السَّلام با فضیلت‌ترم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱» سپس خطاب به «بریده»،

(۱) سوره آل عمران، آیه ۳۴

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۲

فرمود: مگر ندانسته‌ای که برای علی کنیزهائست بیشتر از آن کنیزی که او را، از باب خمس، در اختیار در آورده است؟ و او پس از من، ولی شماس است. در این هنگام از فرصت استفاده کرده، عرض کردم: به حق صحبتی که با شما دارم، دست مبارک بگشائید و با من، به اسلام تازه‌ای که افتخار آنرا پیدا کرده‌ام، بیعت فرمائید.

«بریده» گوید: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جدا نشدم تا به اسلام تازه‌ای که عرض داشتم، با من بیعت فرمود.

این حدیث را «طبرانی» در کتاب «الاوسط» روایت کرده است.

(۱) [تاریخ بغداد ۵۸/۶] به سند خود، از حضرت موسی بن جعفر بن محمد علیهم السّلام از پدرش، او هم از جد بزرگوارش، روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریّا و علی بن ابیطالب، از یک سرشت آفریده شده‌ایم.

(۲) [حلیه الاولیاء ۸۴/۱] از «ابن عباس» روایت کرده است، کسی که دوست می‌دارد به حیات من زنده بماند و به مردن من، بمیرد و در بهشت عدن که درختان آنرا خدای تعالی با دست با برکت خود کاشته است، آرام گیرد، پس از من، علی علیه السّلام را دوست بدارد و دوست او را هم دوست بدارد و به پیشوایان پس از من، اقتدا نماید؛ چرا که آنان عترت من‌اند، و از سرشت من، آفریده شده‌اند و از نعمت فهم و علم برخوردار گردیده‌اند. وای بر ائمتّم که فضیلت ایشان را انکار کند و قطع صله رحم از آنها بنماید، اینان که به چنین کارهایی اقدام می‌کنند، به شفاعت من نایل نمی‌گردند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۳

(۱)

باب سوم حضرت آدم علیه السّلام حق تعالی را به حقیقت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام سوگند داد و توبه‌اش پذیرفته شد

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] ذیل تفسیر آیه شریفه فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ در سوره بقره (آیه ۳۷) اظهار داشته است، «ابن نجّار» از «ابن عباس» روایت کرده است که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدم: کلماتی را که حضرت پروردگار، به حضرت آدم علیه السّلام تلقین کرد و در نتیجه آنها، توبه حضرت آدم علیه السّلام را پذیرفت، چگونه کلماتی بوده است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: حضرت آدم علیه السّلام در ضمن درخواست توبه، خدا را به حقیقت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام سوگند داد و در این هنگام خدای تعالی توبه او را پذیرفت؛ بنابر این اسامی پنج تن، کلماتی بوده است که خدای تعالی به حضرت آدم تلقین فرموده و توبه‌اش را پذیرفته است.

(۳) [کنز العمال ۲۳۴/۱] حضرت علی علیه السّلام گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدم:

مقصود این آیه چیست؟ که خدا می‌فرماید: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۴

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

(۱) خدای تعالی آدم را در هند، و «حوّا» را در جدّه، و «ابلیس» را در میسان «۱» و مار را، در اصفهان فرود آورد و در آن هنگام، مار، دارای چهار پا مانند پاهای شتر بود، در تعقیب آن، حضرت آدم علیه السّلام مدت صد سال، بمناسبت خطائی که از وی سرزده بود، گریست. خدای بخشنده، «جبرئیل» را بر او نازل کرد. و پیام خداوند متعال را به این شرح، به حضرت آدم علیه السّلام ابلاغ کرد:

مگر نه اینست که تو را به دست لطف و قهر خویش آفریده‌ام؟ مگر نه اینست که از روح خود در تو دمیدم؟ مگر نه اینست که فرشتگانم را به سجده کردن بر تو، دستور دادم؟ مگر نه اینست، «حوّا» را که کنیز من بود، به همسری تو در آوردم؟

حضرت آدم علیه السّلام همگی آنها را تصدیق کرد. «جبرئیل» گفت: پس گریه تو از چیست؟ در پاسخ گفت: چگونه مرا از گریستن باز می‌داری و بلکه سرزنش می‌کنی؟ حال آنکه از جوار خدای رحمان دور افتاده‌ام. «جبرئیل» گفت: هر گاه بخواهی مشمول عنایت حق تعالی قرار بگیری، و توبه‌ات پذیرفته شود، به خواندن کلماتی که اینک بر تو، تلقین می‌کنم، پرداز، تا خدای

بخشنده و مهربان، توبه تو را بپذیرد و از گناه (ترک اولی) تو در گذرد و آن کلمات اینست:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بحقِّ مُحَمَّدٍ، سبحانك لا اله الا انت، عملت سوء و ظلمت نفسی فتب عليّ؛ اِنَّكَ انت التَّوَابُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بحقِّ مُحَمَّدٍ و آل مُحَمَّدٍ، عملت سوء و ظلمت نفسی فتب عليّ؛ اِنَّكَ انت التَّوَابُ الرَّحِيمُ جمله‌های مزبور، همان کلماتی است که برای پذیرش توبه به حضرت آدم علیه السّلام تلقین شد. «دیلمی» هم این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: سیوطی در «الدر المنثور» ذیل تفسیر آیه شریفه فَتَلَقَّی

(۱) میسان به فتح میم و سکون یاء ممکن است همان «ميسان» باشد که در [معجم البلدان ۵ / ۲۴۲] از آن یاد کرده و می نویسد: شهر بزرگی است واقع میان بصره و واسط؛ و به شرح تفصیلی آن پرداخته است. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۵

آدمٌ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ حَدِيثٍ مَزْبُورٍ را نقل کرده و گفته است: این حدیث را «دیلمی» در کتاب «الفردوس» به سند خود، از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده است و تفاوت مختصری با حدیثی که ما نقل کردیم، دارد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۶

(۱)

باب چهارم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام از یک درخت‌اند

(۲) [مستدرک الصحیحین ۲ / ۲۴۱] از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به حضرت علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! مردم از درختهای مختلف آفریده شده‌اند و من و تو، از یک درختیم. سپس این آیه را در تأیید بیان خویش، تلاوت فرمود: وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ، صَوْنَانٌ وَ غَیْرُ صَوْنَانٍ یُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ (سوره رعد، آیه ۴) «حاکم» گفته است:

حدیث مزبور از سندهای صحیحی برخوردار است.

مؤلف گوید: حدیث مذکور را «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه: وَ فِی الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صَوْنَانٌ وَ غَیْرُ صَوْنَانٍ در آغاز سوره «رعد» روایت کرده و گفته است: این حدیث را «ابن مردویه» هم، نقل کرده است.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۳ / ۱۶۰] به سند خود، از آ زادشده «عبد الرحمن بن عوف» نقل کرده است که وی خطاب به حضار گفت: ای مردم! پیش از آنکه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۷

حدیثها به چنگال اختلاط و امتزاج دچار شوند تا آنجا که حق از باطل و باطل از حق، امتیاز پیدا نکنند، حدیثی را برای شما بیان می‌کنم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من درختم و فاطمه شاخه آن درخت و علی، لقاح آنست و حسن و حسین، میوه آن و شیعیان ما، برگ آن درختند؛ ریشه این درخت، در بهشت عدن است و درختهای دیگر، در بهشتهای دیگر است. (۱) [کنوز الحقائق ص ۱۵۵] از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختهای مختلف آفریده شده‌اند و من و علی علیه السلام، از یک درختیم.

این حدیث را «طبرانی» نقل نموده است.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۱۵۴] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم و

مردم، از درختهای مختلف.

این حدیث را «دیلمی» از «جابر» روایت کرده است.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۶] از «عبد العزیز» به سند متصل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: من و خاندانم از درختی در بهشت می‌باشیم که شاخه‌های آن، در دنیا آویخته شده است. اینک کسی که دست نیاز به دامن ما، دراز کند، راهی بسوی خدا، برای خویشتن، برگزیده است.

این حدیث را «ابو سعد» در کتاب «شرف النبوة» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۸

(۱)

باب پنجم خدای تعالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام را برگزیده است

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳ / ۱۲۹] از «ابو هریره» نقل کرده است در یکی از اوقات، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! علت چه بود که مرا به همسری علی بن ابیطالب علیه السلام که مرد بینوا و تهیدست است در آوردی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آن حضرت فرمود: ای فاطمه! آیا خرسند نیستی از اینکه خدای تعالی همه مردم را مورد توجه خود قرار داد و از میان آنان، دو مرد را برگزیده که یکی از آنها، پدرت، و دیگری همسرت، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴ / ۱۹۵] به طرق متعددی نقل کرده است و در آن کتاب اظهار داشته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام در آورد، حضرت فاطمه علیها السلام به عرض آن حضرت تقدیم داشت ... (تا آخر حدیث که ذکر شد)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۲۹۹

(۱) [اسد الغابة ۴ / ۴۲] حدیث مسندی را از «علی بن علی هلالی» نقل کرده است که گفت: در بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به آن بیماری درگذشت، حضور اقدسش شرفیاب شدم و این در حالی بود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر بالین حضرتش می‌گریست و گریه‌اش ادامه پیدا کرد و شدت یافت تا صدایش به گریه بلند شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه محبت آمیزش را به طرف زهرا علیها السلام معطوف ساخت و فرمود: ای فاطمه، ای حبیبه من! چرا گریه می‌کنی؟ فاطمه علیها السلام به عرض رسانید: گریه من از اینست که بیم آن دارم که پس از شما، آبرویم به خطر افتد و مردم از من، رو برگردانند! فرمود: ای حبیبه من، مگر نمی‌دانی که خداوند متعال به مردم روی زمین توجهی کرد و از آنها پدرت را برگزید. بار دیگر، توجهی به آنان نمود و از میان ایشان، شوهرت را انتخاب کرد و به من وحی کرد تا تو را به همسری او در آورم! این حدیث را «ابو نعیم» و «ابو موسی» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: این حدیث را «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۶۵] و «محب طبری» در [ذخائر العقبی ص ۱۳۵] به تفصیل آورده‌اند. و حدیثی به همین مناسبت در باب «علی، وصی پیغمبر است» ذکر خواهد شد. «ابو نعیم» گوید: این حدیث را «طبرانی» در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» نقل کرده است و «ابو موسی» گوید: این حدیث را «حافظ ابو العلاء همدانی» روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی که خدای عزّ و جل توجهی به مردم روی زمین نمود و از میان آنها، پدرت را برگزید و او را به مقام پیغمبری مفتخر ساخت و بار دیگر، به آنان توجه کرد و از میان ایشان، شوهر تو را اختیار کرد و به من دستور داد تا او را به دامادی و جاننشینی خودم، برگزینم.

مؤلف «کنز العمال» گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله این سخنان را با فاطمه علیها السلام در میان نهاد. و اضافه کرده است: حدیث مزبور را «طبرانی» از «ابو ایوب» روایت فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۰ کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مذکور را «هیثمی» هم در [مجمع الزوائد ۸/ ۲۵۳] متذکر شده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه تو را به همسری بزرگواری در آورده‌ام که اولین گرونده به اسلام بوده و از نظر علم و دانش، بر همه مسلمانان برتری دارد؟ و تو هم، بزرگ زنان امت هستی؛ چنانکه «مریم» بزرگ زنان مردم خود بود. ای فاطمه! مگر نمی‌دانی، خدای تعالی توجهی به مردم روی زمین نمود و از میان آنها، دو مرد را برگزید، که یکی از آندو، پدرت و دیگری، همسرت می‌باشد. «حاکم»، «طبرانی» و «خطیب» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۰۳] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی در حالی مرا برای مقام رفیع پیغمبری بر امتم برگزید که در کنار سه تن از خاندان خویش خوابیده بودم - من بزرگ آن سه تن بشمار می‌آمدم و بزرگ فرزندان آدم تا روز قیامت هستم و در عین حال، به این مقام نمی‌بالم - افاضه مقام پیغمبری در حالی انجام پذیرفت که من، «علی بن ابیطالب»، «حمزه بن عبد المطلب» و «جعفر بن ابیطالب» علیهم السلام در سرزمین ابطح، در کنار یکدیگر خوابیده بودیم؛ با توجه به اینکه هر یک از ما، در لباس مخصوص به خودش، خوابیده بود و بدین ترتیب که علی طرف راست من، «جعفر» طرف چپ من، و «حمزه» در پائین پای من قرار گرفته و آنچنان به خواب عمیق فرو رفته بودم که چیزی مرا از خواب بیدار نکرد، مگر صدای بال فرشتگان، و سردی بازوی علی علیه السلام که زیر گونه من گذاشته بود. «جبرئیل» را همراه با سه تن از فرشتگان مشاهده کردم. یکی از سه فرشته خطاب به «جبرئیل» گفت: بر کدام یک از این چهار تن، فرستاده شده‌ای؟ در پاسخ بسوی من اشاره کرد و گفت: بر این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۱

شخص که سید فرزندان آدم علیه السلام است. آن فرشته پرسید: این افراد را به نام و نشان معرفی کن. «جبرئیل» گفت: این بزرگوار، محمد بن عبد الله، سید پیغمبران است؛ و این شخص، علی بن ابیطالب است؛ و آن دیگر، «حمزه بن عبد المطلب»، سید شهیدان است؛ و آن یکی هم «جعفر» است که خدای تعالی دو بال به او مرحمت می‌کند که در بهشت، به هر کجا که بخواهد، پرواز کند.

«یعقوب بن سفیان»، «خطیب» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۹۲] از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: براستی خدای تعالی از گروه مردم جهان، عرب را برگزید و از مردم عرب، قریش را انتخاب فرمود و از طائفه قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از خاندانی که علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین علیهم السلام جزو آن هستند، انتخاب فرمود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۲

(۱)

باب ششم خدای تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به وجود مقدس حضرت علی علیه السلام تقویت فرمود

(۲) [تاریخ بغداد ۱۱/ ۱۷۳] از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج، بر

ساق عرش حضرت پروردگار، این مکتوب را مشاهده کردم:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ائدته بعلي»

؛ «خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست، او را به نیروی علی علیه السلام تقویت و تأیید نمودم»

(۳) [الدّر المنثور] «سیوطی» در این کتاب، در ذیل تفسیر آیه شریفه:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَظْهَرَ دَاشْتَهُ اسْت: «ابن عدی» و «ابن عساکر» از «انس» روایت کرده‌اند که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج، این مکتوب را بر ساق عرش دیدم:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ائدته بعلي»

(۴) [ذخائر العقبی ص ۶۹] از «ابو الخمیس» نقل کرده است که رسول فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۱ ۳۰۳ باب

ششم خدای تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به وجود مقدس حضرت علی علیه السلام تقویت فرمود ص: ۳۰۲

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۳

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج، به ساقه راست عرش، مکتوبی را به این شرح مشاهده کردم:

«محمد رسول الله ائدته بعلي و نصرته به»

؛ «محمد رسول الله است، او را به نیروی علی تأیید کردم و او را یاور وی قرار دادم» این حدیث را «ملما» در کتاب «سیره» اش

یادآوری کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «علی متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] با اندک اختلافی متذکر شده است و «طبرانی» در کتاب «الکبیر»

از «ابو الحمراء» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که در شب معراج، این جملات را بر ساق عرش مشاهده

کردم:

«انی انا الله لا اله غیري، خلقت جنه عدن بیدی، محمد صفوتی من خلقی، ائدته بعلي و نصرته بعلي»

؛ «براستی خدائی جز من نیست، بهشت عدن و جاویدان را بدست خویش آفریدم، محمد از میان آفریدگانم، برگزیده من است و او

را به نیروی علی علیه السلام تقویت کردم و علی را یاورش قرار دادم» این حدیث را «ابن عساکر» و «ابن جوزی» از دو طریق، از «ابو

الحمراء» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابو نعیم» در کتاب [حلیه الاولیاء ۳/ ۲۶] به سند خود، و با اندک اختلافی، از «ابو الحمراء» روایت

کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۸] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که خدای تعالی دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها

و زمین، بر در بهشت مکتوب فرموده است:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ائدته بعلي»

این حدیث را «عقیلی» از «جابر» روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۴

(۱)

باب هفتم حضرت علی علیه السلام در «کعبه» تولد یافت و خود نیز به منزله کعبه است

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۴۸۳] در اخبار متواتر آمده است که «فاطمه بنت اسد»، حضرت علی علیه السلام را در درون خانه

کعبه، به دنیا آورد.

(۳) [نور الابصار ص ۶۹] اظهار داشته است: بنا به قولی حضرت علی علیه السلام در روز جمعه، ۱۳ رجب، سی سال از «عام الفیل» گذشته، و بیست و سه سال به هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مانده، در مکه مکرمه درون خانه کعبه متولد شد و به قول دیگر، بیست و پنج سال پس از «عام الفیل»، و دوازده سال پیش از بعثت، ولادت یافته است. و به قول دیگر، ده سال پیش از بعثت، متولد شده و پیش از حضرت علی علیه السلام هیچ فرزندی در خانه کعبه، تولد نیافته است. و این جمله را «ابن صباح» اظهار داشته است.

(۴) [کنوز الحقایق ص ۱۸۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: تو یا علی، به منزله خانه کعبه‌ای!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۵
این حدیث را «دیلمی» روایت کرده است.

(۱) [اسد الغابه ۴/ ۳۱] به سند خود، از «صنابحی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنحضرت، فرمود: تو در منزلت و مقام، همچو کعبه‌ای، که مردم از راه نیازمندی، بسوی تو می آیند و تو نیازی به آنها نداری

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۶
(۱)

باب هشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را از ابو طالب گرفت و تحت سرپرستی خویش در آورد

(۲) [مستدرک الصحيحین ۳/ ۵۷۶] از «ابو الحجاج مجاهد بن جبر» روایت کرده است که گفت: از نعمتهایی که خدای تعالی به علی بن ابیطالب علیه السلام ارزانی فرموده است، همانا خیر و برکتی است که به وی روزی فرموده و اراده حق تعالی در این رابطه نصیبش گردیده است. از جمله، در یکی از سالها، قبیله قریش به خشکسالی شدیدی دچار شد- این در حالی بود که جناب ابو طالب علیه السلام نانخور زیادی داشت و از عهده هزینه زندگی آنان آنهم در چنین وضعیتی بر نمی آمد- در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش، «عباس»، که در میان بنی هاشم از همه توانگرتر بود، فرمود: ای ابا الفضل! بدیهی است برادرت، «ابو طالب»، نانخور زیادی دارد، اینک که مردم دچار چنین بحران خشکسالی گردیده‌اند، پیشنهاد من اینست که با «ابو طالب» ملاقات کرده و از کثرت نانخور او بکاهیم؛ به این معنی که من سرپرستی یکی از پسران او را به عهده بگیرم و تو هم، یکی از پسرانش را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۷

تحت کفالت خود قرار بدهی. «عباس» پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت و هر دو به ملاقات «ابو طالب» رفتند و در ضمن ملاقات، به اطلاع وی رساندند که به این منظور به خانه تو آمده‌ایم تا از نانخورهای تو بکاهیم و تا زمانی که مردم در خشکسالی هستند، ما تو را یاری نمائیم. «ابو طالب» گفت: اکنون که چنین تصمیمی دارید، «عقیل» را در اختیار من بگذارید و راجع به فرزندان دیگرم، بگونه‌ای که اراده دارید و صلاح می‌دانید، عمل نمائید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را از میان فرزندان انتخاب کرد و او را در ردیف نانخورهای خود قرار داد و «عباس» هم، «جعفر بن ابیطالب» را از فرزندان او برگزید و به نانخورهای خود افزود. حضرت علی علیه السلام همچنان در تحت کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا اینکه روزگار بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و حضرت علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیروی کرد و نبوت

آن حضرت را تصدیق نمود. از سوی دیگر، «جعفر بن ابیطالب» هم در تحت حمایت «عباس» بود تا اسلام اختیار کرد و از حمایت «عباس»، بی‌نیاز گردید.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۵۷۶] از «زید بن علی بن الحسین» از پدرش، او هم از جدش علیهم السّلام روایت کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق عموهایش، «عباس» و «حمزه»، متوجه به «علی» و «جعفر» و «عقیل» شدند که در زمین مجاور مشغول کار بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عباس» و «حمزه»، توجه کرده، فرمود: از این سه برادر هر یکی را که می‌خواهید برای خود برگزینید. یکی از آن دو گفت: من «جعفر» را بر می‌گزینم و آن دیگری، گفت: من «عقیل» را انتخاب می‌کنم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما برگزیده خویش را اختیار کردید، خدای تعالی هم، علی علیه السّلام را برای من انتخاب کرده است

!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۸

(۱)

باب نهم حضرت علی علیه السّلام نخستین کسی است که اسلام را اختیار کرده است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۱] از «ابو حمزه» که مردی از انصار بود، روایت کرده است که از «زید بن ارقم» شنیدم، می‌گفت: نخستین کسی که افتخار تشرف به آئین اسلام را پذیرفت، علی علیه السّلام بود.

مؤلف گوید: این حدیث را «حاکم» در کتاب [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۳۶] روایت کرده است و صحت آنرا تصدیق نموده است و «نسائی» نیز در کتاب [خصائص ص ۲] نقل کرده است و «ابن سعد» هم، در [طبقات ۳/ قسم ۱/ ۱۲] روایت کرده است و «ابن اثیر» هم در [اسد الغابه ۴/ ۱۷] و «متقی» هم، در [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] نقل کرده و اضافه نموده است: این حدیث را «ابن ابی شیبه» روایت کرده است و «احمد بن حنبل» در مجلد چهارم مسندش این حدیث را به دو سند، روایت کرده یکی در صفحه ۳۶۸ و دیگری در صفحه ۳۷۱ و این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تاریخ طبری ۲/ ۵۵] به دو سند نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۰۹

(۱) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/ ۵۷] از «محمد بن منکدر» و «ربیع بن ابی عبد الرحمن» و «ابو حازم مدنی» و «کلبی» روایت کرده است که به اتفاق گفته‌اند:

حضرت علی علیه السّلام نخستین بزرگواری است که اسلام آورده است. «کلبی» اضافه کرده است: اسلام او، در سنین نه سالگی بوده است.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۴۶۵] از «ابن عباس» روایت کرده است، «ابو موسی اشعری» گفت: علی علیه السّلام نخستین بزرگواری است که به رسول گرامی صلی الله علیه و آله پیوسته و آئین او را پذیرفته است. «حاکم» گوید: این حدیث از سند صحیح برخوردار است.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۳۶] از «سلمان فارسی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین کسی که کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده است، او همانا علی بن ابیطالب علیه السّلام است.

مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۲/ ۱۸] روایت کرده است و همچنین «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۵۷] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۱۷] و «مناوی» در «کنوز الحقایق» نقل کرده و اضافه نموده است: این حدیث را «دیلمی» متذکر شده است و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] یادآوری کرده و می‌نویسد: این حدیث را «ابن ابی شیبه» نقل کرده است و «هیثمی» در

[مجمع ۹/ ۱۰۲] متعرض شده است و می‌افزاید: «طبرانی» آنرا نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۳/ ۴۹۹] از «قیس بن ابی حازم» روایت کرده است که گفت:

در بازار مدینه به گردش می‌پرداختم در مسیر خود به دکانهای روغن زیتون فروشی رسیدم، سواره‌ای را دیدم، که گروهی از مردم اطراف او را فرا گرفته‌اند و آن سواره بر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا می‌گوید، در این هنگام، «سعد بن ابی وقاص» فرا رسید و توقف کرده، پرسید: این سواره کیست؟ در پاسخ گفتند: مردکی است که به حضرت علی علیه السلام ناسزا می‌گوید. پیش آمد و جمعیت مردم را شکافت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۰

تا در برابر آن مرد قرار گرفت و گفت: ای مرد! چرا به علی علیه السلام ناسزا می‌گوئی؟ مگر نه اینست که او نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است؟ و اولین کسی است که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز خوانده است؟ مگر نه اینست که او از همه مردم پارساتر، و از همگان داناتر است (تا آنجا که گفته است) مگر نه اینست که او داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرچمدار او، در جنگهای آنحضرت است؟ سپس «سعد بن ابی وقاص» رو به قبله ایستاد و دستهایش را بالا برد و گفت: پروردگارا! براستی که این از ولئی از اولیای تو عیجی می‌کند و به او ناسزا می‌گوئی، اینک پروردگارا پیش از آنکه این جمعیت متفرق شوند، قدرت خویش را در نابودی این مردک، به آنها نشان بده. «قیس» می‌گوید: به خدا سوگند! هنوز مردم متفرق نشده بودند که اسب، او را بسوی دکان روغن فروشی پرتاب کرد، چنان سرش به زمین خورد که سر و مغزش شکافت! «حاکم» گوید: این حدیث بنابر رویه «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

(۱) [مسند احمد حنبل ۵/ ۲۱] از «معقل بن یسار» نقل کرده است، در یکی از روزها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سرگرم وضو گرفتن بود، حضور مبارکش شرفیاب شدم. پس از اندک فاصله‌ای، فرمود: آیا می‌خواهی از «فاطمه» عیادت کنی؟ در پاسخ گفتم: البته، مایلم از ایشان، عیادتی بعمل آورم. پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر من تکیه داشت، از محل خود برخاست و فرمود: بزودی سنگینی آنرا دیگری متحمل می‌شود و پاداش آن، از آن تو خواهد بود. «معقل» گوید: با آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر من تکیه داشت ولی من هیچگونه احساس سنگینی در خود نمی‌کردم، در همین حال، بحضور فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله احوال فاطمه علیها السلام را جویا شده و فرمود: خود را چگونه می‌یابی؟ حضرت فاطمه علیها السلام در پاسخ به عرض رسانید: به خدا سوگند! اندوه و بینوائی من از حد گذشته است و دردمندیم زیاد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۱

شده است.

«ابو عبد الرحمن» گفته است: در کتابی که بخط پدرم بود، حدیث مزبور را یافتم که دارای این جملات بود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا شادمان نیستی از اینکه تو را به همسری مردی در آوردم که پیش از سایر پیروانم، اسلام اختیار کرده و علم و دانش او، از همگان بیشتر و بردباری او، از دیگران افزونتر است؟

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمّال ۶/ ۱۵۳] و «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۱ و ۱۱۴] متذکر شده‌اند و هر دو تن گفته‌اند: این حدیث را «طبرانی» هم، نقل کرده است. «متقی» گوید: این حدیث را «طبرانی» در «الکبیر» روایت کرده و «هیشمی» گوید: سند این حدیث، از رجال موثقی برخوردار است.

(۱) [مسند ابو حنیفه ص ۲۴۷] از «حبه» روایت کرده است، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من نخستین کسی هستم که اسلام اختیار کرده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده‌ام.

مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب» بغدادی در [تاریخ بغداد ۴/ ۲۳۳] روایت کرده است.

(۲) [الاصابة ۴ / قسم ۱ / ۱۱۸] می‌نویسد: «ابن شاهین» از طریق «ابراهیم بن جعفر»، او هم از پدرش، «جعفر بن عبد الله بن سلمه»، او هم از «عمرو بن مرّة جهنی» و «عبد الله فضاله مزنی» که دوست یکدیگر بوده‌اند، از «جابر» روایت کرده است، مسلمانان به اتفاق ابراز داشته‌اند که علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است.

(۳) [همان کتاب ۸ / قسم ۱ / ۱۸۳] می‌نویسد: «ابن منده» از روایت «علی بن هاشم بن برید» نقل کرده است که «لیلای غفاری» گفته است: من در جنگها حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و به مداوای مجروحان می‌پرداختم و به فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۲

عیادت بیماران می‌رفتم آنگاه که حضرت علی علیه السلام بسوی بصره حرکت کرد، همراه آن حضرت، عازم بصره شدم، در ملاقاتی که با «عایشه» دست داد، از وی پرسیدم: آیا فضیلتی راجع به حضرت علی علیه السلام، از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ در پاسخ گفت: آری! بخاطر دارم در یکی از روزها که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه بودیم، علی علیه السلام - که جامه پنبه‌ای پوشیده بود - وارد شد و در میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست، به او گفتم: مگر جای دیگر در این خانه گشاده‌تر از اینجا، پیدا نکردی که در میان من و پیغمبر نشستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! برادر مرا برای من، واگذار؛ چرا که او، نخستین کسی است که اسلام آورد، و آخرین کسی است که پیمان خود را با من استوار می‌دارد و اولین کسی است که روز قیامت، با من ملاقات می‌کند.

(۱) [اسد الغابة ۵ / ۵۲۰] به سند خود، از «حارث» از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که «ابو بکر» و «عمر» به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و حضرت زهرا مرضیه علیها السلام را از آن حضرت، خواستگاری کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری آنان را پاسخ نداد و از ازدواج حضرت زهرا علیها السلام با آنان، امتناع ورزید. وقتی که آن دو تن به آرزوی خود نرسیدند، «عمر» در ملاقاتی که با حضرت علی علیه السلام داشت، خطاب به آن حضرت گفت: تو یا علی، شایسته‌ای که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به همسری خود درآوری. علی علیه السلام فرمود: من تهیدستم و جز زهری که آنرا در معرض گرو درآورم، چیز دیگری ندارم. سرانجام حضرت علی علیه السلام به خواستگاری آن حضرت اقدام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد خواستگاری او را پاسخ داد. هنگامی که پاسخ خواستگاری علی علیه السلام به اطلاع حضرت زهرا علیها السلام رسید، گریست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملاقات حضرت زهرا علیها السلام تشریف فرما شد و فرمود: ای فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند! تو را به همسری بزرگواری در آوردم که عملش، از همگان بیشتر، و بردباریش، از همه فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۳

بیشتر، و نخستین کسی است که اسلام آورده است.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۳۹۲] روایت کرده است. و از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به همسری من در آورد - تا آخر حدیث - و اضافه کرده است: این حدیث را «ابن جریر» روایت کرده و صحت آنرا امضا کرده است و «دولابی» هم در کتاب «الدّرریة الطّاهرة» به نقل این حدیث پرداخته است.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۱۸۲] از «انس» روایت کرده است، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام در آورد، به «امّ ایمن» فرمود: وسائل زفاف دخترم را فراهم کن و او را به خانه علی علیه السلام هدایت نما و به زهرا بگو تا پیش از آنکه من با او ملاقات کنم، به انجام کاری شتاب نکند. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عشاء را بجا آورد. کوزه آبی را بدست گرفت و به اندازه‌ای که خدا می‌خواست، دعا خواند و در آن کوزه دمید و با همان کوزه به خانه علی علیه السلام رهسپار شد، به علی علیه السلام فرمود: از آب این کوزه بیاشام و با آن وضو

بگیر. به حضرت زهرا علیها السلام هم، فرمود: از آب این کوزه بیاشام و با آن وضو بگیر. پس از آن، در خانه را به روی آن دو نفر بست و از خانه بیرون رفت، در همین حال فاطمه علیها السلام گریست! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا گریه می کنی؟ با آنکه تو را به همسری بزرگ مردی در آورده‌ام که از همه مردم، پیشتر اسلام اختیار کرده است و از همه آنها، اخلاقش بهتر و والاتر است.

این حدیث را «ابو الخیر حاکمی» هم، روایت کرده است.

(۲) [الاستیعاب ۲/۴۵۶] گفته است: از «سلمان فارسی»، «ابوذر»، «مقداد»، «خِیَاب»، «جابر»، «ابو سعید خدری»، و «زید بن ارقم» روایت شده است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است. و خود آنها که راوی این حدیثند، حضرت علی علیه السلام را بر دیگران، برتری می دادند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۴

(۱) [همان کتاب ۲/۴۵۷] به سند خود، از «عمرو» آزاده شده «عفره»، روایت کرده است که از «محمد بن کعب قرظی» پرسیدند، آیا اول کسی که اسلام اختیار کرد، حضرت علی علیه السلام بود یا ابو بکر؟ در پاسخ گفت: سبحان الله! از سؤال شما در شگفتم، حضرت علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام اختیار کرد و نظر به اینکه پذیرش دین اسلام را از پدرش «ابو طالب»، پوشیده می داشت، پذیرش اسلام او و اینکه او نخستین کسی است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرویده است، بر مردم پوشیده ماند؛ لیکن «ابو بکر» که چنین واهمه‌ای نداشت، اسلام آورد و به پیروی کردن از آئین اسلام تظاهر نمود، اینست که مردم پنداشته‌اند «ابو بکر» نخستین فردی است که اسلام آورده است. و ما شکی نداریم که حضرت علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/۴۵۸] از «قتاده» از «حسن» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام نخستین کسی است که آئین اسلام را پذیرفت و به حقیقت هر چه تمامتر، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی نمود و این در حالی بود که از سن مبارکش پنج سال یا شانزده سال گذشته بود.

(۳) [همان کتاب ۲/۴۵۸] از «ابن عباس» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است. و اضافه نموده است که این روایت از «ابن عمر» به دو طریق شایسته، روایت شده است. مؤلف گوید: این روایت را «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/۱۷] و «هیثمی» در [مجمع الزوائد ۹/۱۲] نیز نقل نموده‌اند و «طبرانی» هم متذکر شده است.

(۴) [کنز العمال ۶/۳۹۵] از «عمر» نقل کرده است که گفت: هرگز به مقام و موقعیت علی علیه السلام پی نخواهید برد؛ به دلیل آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود: سه خصلت پسندیده است که اگر دارای یکی از آن خصال بودم، نزد محبوبتر از هر چیزی می بود که آفتاب بر آن می تابد. این بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۵

در حالی بود که من و «ابو بکر» و «ابو عبیده جراح» و گروهی از اصحاب، در محضر مبارکش شرفیاب بودیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر روی شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: یا علی! تو نخستین کسی هستی که اسلام آوردی و تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی؛ منزلت و مقام تو در نزد من، مساوی با منزلت و مقامی است که «هارون»، برادر حضرت موسی علیه السلام، نسبت به حضرت موسی علیه السلام داشت.

این حدیث را «ابن نجار» روایت کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را به سند دیگر نقل کرده است. و در آنجا می گوید: «ابن عباس» از «عمر بن خطاب» روایت کرده است

که از «علی» عیجوتی نکند؛ بدلیل آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود: در وجود اقدس علی علیه السّلام سه خصلت پسندیده موجود است و حدیث را به طرزى که بیان کردیم ادامه داده است. در حدیث دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السّلام فرمود: یاوه می گوید آنکس که می پندارد مرا دوست می دارد در حالی که با تو دشمنی می کند. این حدیث را «حسن بن بدر» در کتاب «فیما رواه الخلفاء» متذکر شده است و «حاکم» هم، در «الکنی» و «شیرازی» در «اللقاب» و نیز «ابن نجار» روایت کرده اند.

(۱) [کنز العمال ۵/ ۱۵۳] از «ابو اسحاق» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام با حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام ازدواج کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی، فرمود: ای فاطمه! تو را به همسری مردی در آوردم که از اصحاب من نخستین کسی است که اسلام آورده است و از همه مردم، عملش زیادترو بردباریش بیشتر است. این حدیث را «طبرانی» روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السّلام فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۶

فرمود: تو را به همسری بهترین خاندانم در آوردم که دانش و بردباری او، از همه بیشتر و در پذیرش آئین اسلام، مقدم بر همه بود. این حدیث را «خطیب» در کتاب «المتفق و المقترق» از «بریده» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه تو را به همسری بزرگوارى در آوردم که در پذیرش اسلام، بر همه مسلمانان مقدم بود و علمش از همه آنها بیشتر. و تو بزرگ اتم هستی آنچنان که «مریم»، سیده زنان مردم خود بود.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگان الهی بر من و علی، درود می فرستادند. این حدیث را «ابن عساکر» روایت کرده است.

(۳) [حلیة الاولیاء ۴/ ۲۹۴] از «حسن» روایت کرده است، آنگاه که «سعید بن جبیر» را به دار الاماره «حجاج بن یوسف» بردند، «حجاج» خطاب به او گفت:

تو شقی بن کسیری؟ در پاسخ گفت: نه! بلکه من «سعید بن جبیرم». گفت: چنین نیست، بلکه تو «شقی بن کسیر» می باشی! «سعید» گفت: مادرم در نامگذاری من، از تو داناتر بوده است. «حجاج» گفت: در حق محمد چه سخنی داری؟ «سعید» گفت: آیا مرادت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است؟ «حجاج» گفت: آری. «سعید» گفت:

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سید فرزندان آدم و برگزیده خدای عالم و بهترین باقی ماندگان و والاترین گذشتگان است - تا آنجا که - «حجاج» گفت: درباره علی چه می گوئی؟ «سعید» پاسخ داد: حضرت علی علیه السّلام پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نخستین کسی است که اسلام آورده است و همسر حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام و پدر ارجمند امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السّلام است.

(۴) [مجمع هیثمی ۹/ ۲۲۰] از «مالک بن حویرث» نقل کرده است، اولین مردی که اسلام اختیار کرد، علی علیه السّلام و از زنان خدیجه علیها السّلام بود. این روایت را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۷
«طبرانی» هم نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۲۲۰] از «بریده» روایت کرده است که گفت: خدیجه نخستین زن، و علی بن ابیطالب علیه السّلام اولین مردی است که به آئین اسلام گرویده اند و این روایت را «طبرانی» هم، نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۲۲۰] از «ابو رافع» روایت کرده است که گفت: اولین کسی که از مردان، اسلام آورده، علی علیه السلام است و اولین کسی که از زنان، اسلام اختیار کرد، خدیجه علیها السلام است. این حدیث را «بزاز» نقل کرده است و سند آن متضمن رجال صحیحی است.

(۳) [الدر المنثور] سیوطی در این کتاب، در ذیل تفسیر آیه شریفه: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا... در سوره مبارکه «واقع»، نقل کرده است که «ابن مردویه» در ذیل آیه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ گفته است، این آیه درباره «حزقیل»، مؤمن آل فرعون، و «حیب نجار» که در سوره «یس» به او اشاره شده است و در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده است. و هر یک از ایشان در ایمان به حق تعالی بر مردم خود، پیشی گرفته‌اند و علی علیه السلام در پیشی گرفتن به ایمان به حق تعالی، برتر و والاتر از آنان بود.

(۴) [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] گفته است: پیشی گیرندگان در ایمان به خدا، سه تن می‌باشند: ۱- «یوشع بن نون»، نخستین کسی است که در پیروی از حضرت موسی علیه السلام بر دیگران پیشی گرفت؛ ۲- صاحب یاسین که در ایمان به حضرت عیسی علیه السلام، بر دیگران پیشی گرفت؛ ۳- حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که در ایمان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، بر دیگران پیشی گرفت. این حدیث را «طبرانی» و «ابن مردویه» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «مناوی» در [فیض القدر ۴/ ۱۳۵] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۲] نقل کرده است و اظهار کرده: این حدیث را «دیلمی» از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۸

«عایشه» روایت کرده است و «محب طبری» در [ذخائر ص ۵۸] و همچنین در [الریاض النضره ۲/ ۱۵۸] روایت کرده است و اظهار می‌دارد این حدیث را «ابن ضحاک» در «الاحاد و المثنائی» روایت نموده و «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل آیه شریفه وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً سوره «واقع»، آورده و گفته است که این حدیث را «ابن ابی حاتم» از «ابن عباس» روایت کرده است.

(۱) [قصص ثعلبی / ۳۳۸] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، پیشی گیران در ایمان به خدا، سه نفرند که اینان هیچگاه به خدای تعالی کفر نوزیده و یک چشم به هم زدن بسوی کفر تمایل پیدا نکرده‌اند. ۱- «حزقیل» (مؤمن آل فرعون)، ۲- «حیب نجار» (صاحب یاسین)، ۳- علی بن ابیطالب علیه السلام که والامقام‌تر از آن دو نفر است.

مؤلف گوید: در صفحه ۲۵۷ نوشته است و از آن سه تن علی علیه السلام است که مؤمن آل محمدی می‌باشد و افضل از همه آنهاست و در صفحه ۵۵۸ حدیث را با ذکر سند یادآور شده است و گفته است «خمشاوی» به سند خود، از «ابن ابی لیلی» از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، و حدیث را بطوری که ذکر شد متذکر گردیده است. و همین حدیث را «زمخسری» در کتاب «کشاف» ذیل تفسیر آیه شریفه وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ در سوره «یس»، روایت کرده است.

(۲) [الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه شریفه: وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ سوره مبارکه «یس»، می‌نویسد: «ابن عدی» و «ابن عساکر» گفته‌اند: به خدا سوگند، سه تن بزرگوارند که هیچگاه مرتکب بزهکاری نشده‌اند: ۱- مؤمن آل یاسین، ۲- علی بن ابیطالب علیه السلام، ۳- «آسیه» (زن فرعون)

(۳) [تاریخ بغداد ۱۴/ ۱۵۵] از «جابر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه تن از بندگان مخصوص خدایند که حتی یک چشم بهم زدن هم، به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۱۹

وحی الهی، به دیده کفر نگاه نکرده‌اند: مؤمن آل یاسین، و علی بن ابیطالب علیه السلام، و «آسیه» (زن فرعون)

(۱) [تهذیب التهذیب ۷/ ۲۳۶] ذیل شرح احوال «عقیف کنندی» می‌نویسد:

«عسکری» گفته است: آنگاه که «عقیف» اسلام اختیار کرد، گفت: هر گاه خدای تعالی نعمت اسلام را به من روزی فرماید، همراه با علی علیه السلام، دومین نفری خواهم بود که به حقیقت اسلام ایمان آورده‌ام.

مؤلف گوید: بدلیل التزام، از این حدیث برمی آید که علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است. و ما پس از این در باب «علی نخستین کسی است که نماز گزارده است» به شرح حال «عقیف»، به طرق مختلف خواهیم پرداخت.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۲۵] با دو سند، از «ابو اسحاق» روایت کرده است که گفت: از «قثم بن عباس» سؤال کردم، چگونه علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث برده و شما ارث نبردید؟ در پاسخ گفت: بدلیل آنکه حضرت علی علیه السلام جلوتر از همه ما، به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیوست و با استواری و پایمردی هر چه تمامتر، با او ارتباط و اتحاد پیدا کرد. «حاکم» گوید: این حدیث از سندهای صحیحی برخوردار است.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] از «ابن ابی شیبه» روایت کرده است.

(۳) [نور الابصار ص ۶۹] از «فاطمه بنت اسد»، مادر مکرمه حضرت علی علیه السلام، نقل کرده است که هر گاه وی می‌خواست در برابر بتها کرنش نماید، (در آن زمان که حضرت علی علیه السلام در رحم وی بود)، نمی‌توانست کرنش کند. و این بدانجهت بود که حضرت علی علیه السلام در آن هنگام، پاهای مبارکش را بر شکم مادر و پشتش را بر پشت مادر می‌چسبانید و فشار می‌داد و «فاطمه» هم نمی‌توانست در برابر بت، به حالت خمیدگی و تواضع در آید. و همین معنی ایجاب کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۰

گاهی که نام علی علیه السلام را به زبان می‌آوردند و یا می‌نویسند، به منظور بزرگداشت آن حضرت، جمله «کرم الله وجهه» را دنبال نام حضرت بکار برند و چنان وانمود می‌کنند که ما با یادآوری از این جمله به این واقعیت می‌رسیم که سیمای شریف آن حضرت گرامی‌تر از آن بود، که حتی بواسطه مادرش هم، در برابر بت سجده کند.

مؤلف گوید: از این حدیث بدست می‌آید که حضرت علی علیه السلام پیش از آنکه به دنیا بیاید و قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث به نبوت بشود، مؤمن و موحد بوده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۱

(۱)

باب دهم حضرت علی علیه السلام نخستین بزرگواری است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده است

(۲) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/ ۷۵] از «ابن اسحاق» نقل کرده است، نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و با آن حضرت نماز خواند و دستورهائی را که از سوی خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود که آنهنگام سنین ده سالگی را سپری می‌کرد. و از نعمتهائی که خدا به حضرت علی علیه السلام ارزانی داشته است، اینست که آن حضرت پیش از ظهور دین مبین اسلام، در دامن پر مهر و وفا و ملامال از جود و سخای رسول الله صلی الله علیه و آله پرورش یافته است.

(۳) [الدر المنثور] در سوره نساء در ذیل تفسیر آیه: فَبَايَعْتُوَا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا گفته است: «طبرانی»، «حاکم»، «ابو نعیم» در «حلیه» و «بیهقی» در «سنن»، از «عبد الله بن عباس» روایت کرده‌اند که گفت: هنگامی که خوارج از حضرت علی علیه السلام کناره‌گیری کردند، در بیابانی گرد آمدند، به امیر المؤمنین علیه السلام پیشنهاد کردم، اندکی از نماز پایداری کنید تا من با این گروه که از شما کناره

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۲

گرفته‌اند، گفتگو نمایم. حضرت علی علیه السلام پیشنهاد مرا پذیرفت، در این هنگام بهترین جامه‌هایم را پوشیدم و به ملاقات آنها رفتم. هنگامی که با آن لباسها مرا مشاهده کردند، از روی تمسخر، به من آفرین گفتند و اضافه کردند: این چه لباسهایی است که پوشیده‌ای؟ گفتم: در پوشیدن این لباسها، از من عیجونی نکنید، بیاد دارم در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه‌های گرانبها پوشیده بود و جهت تأیید عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (سوره اعراف، آیه ۳۲) خوارج پرسیدند: به چه منظوری اینجا آمده‌ای؟ در پاسخ گفتم: آمده‌ام تا از شما بپرسم، چرا از علی علیه السلام که پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد اوست، کناره گرفته‌اید؟ با این که او نخستین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرویده است، گذشته از این، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با او همراه و همرازند. سپس حدیث را با تفصیلی که دارد ایراد کرده و می‌نویسد: سرانجام بیست هزار تن از آنان، از اندیشه‌ای که داشتند اعراض کرده و چهار هزار نفر آنان، به مخالفتی که داشتند باقی ماندند که همگی آنان از پای در آمدند و کشته شدند.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع الزوائد ۶/ ۲۳۹] این روایت را نقل کرده است و افزوده است: «طبرانی» و «احمد» پاره‌ای از این حدیث را متذکر شده است. سند آن، مشتمل بر رجال صحیح است.

(۱) [الدر المنثور] در سوره «توبه» ذیل آیه: أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ «سیوطی» گفته است: «ابو نعیم» در کتاب «فضائل الصحابه» و «ابن عساکر» از «انس» روایت کرده‌اند، در یکی از روزها، «عباس» و «شیه» که امور خانه کعبه را بعهده داشت، یکدیگر گفتگو می‌کردند و بر خود می‌بالیدند. در این موقع، «عباس» به «شیه» گفت: شرافت و اهمیت من از تو بیشتر است؛ بدلیل آنکه من، عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی پدرش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۳

می‌باشم، گذشته از آن، امور آبرسانی حاجیان نیز، بعهده من است. «شیه» گفت:

شرافت و موقعیت من از تو بیشتر است؛ بدلیل آنکه من امانتدار خانه خدا و خازن آن هستم. بدیهی است امانتداری من بیشتر از امانتداری تو می‌باشد و بالاخره اگر موقعیت تو از من بیشتر بود، باید تو را امین خانه خود قرار می‌داد. در این حال، حضرت علی علیه السلام وارد شد و از گفتگویی که با هم داشتند، حضرت را باخبر ساختند. حضرت علی علیه السلام فرمود: شرافت و موقعیت من، از هر دوی شما بیشتر است؛ بدلیل آنکه من نخستین کسی هستم که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌ام و در هجرت به مدینه، با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشارک بودم. سخن که به اینجا رسید، مقرر داشتند تا هر سه تن بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و جریان گفتگو را به اطلاع آن حضرت برسانند، پس از شرفیابی و ایراد گفتگو، رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی نداد: هر سه تن از حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرخص شدند و پس از چند روز، آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به حضور طلبید و آیه أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ را تا آخر آیات دهگانه، بر آنها تلاوت فرمود.

(۱) [سنن بیهقی ۶/ ۲۰۶] به سند خود، از «حسن» و دیگری نقل کرده است، نخستین کسی که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود که در سنین پانزده سالگی یا شانزده سالگی به سر می‌برد.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم، این روایت را در [مجمع ۹/ ۱۰۲] از «طبرانی» نقل کرده است و سندش از رجال صحیح برخوردار است. (۲) [خصائص نسائی ص ۳] به سند خود، از «عمرو بن عباد بن عبد الله» نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبرم؛ و این مراتب را پس از من کسی نمی‌تواند ادعا نماید، مگر اینکه دروغگو باشد. آری، من هفت سال پیش از مردم دیگر، به خدا و رسول او ایمان آوردم.

(۳) [اسد الغابه ۴/ ۱۹] می‌گوید: خبر داد به ما «ابو جعفر بن سمین» به سند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۴

منتهی به «یونس بن بکر»، از «ابو اسحاق» در ضمن یادآوری از نام و نشان کسانی که از قریش و بنی هاشم در جنگ بدر حضور داشتند، اظهار داشته که از آن جمله، علی بن ابیطالب علیه السّلام است و او نخستین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است.

(۱) [الاستیعاب ۲ / ۷۵۹] در ذیل یادآوری از زندگی «لیلای غفاری» می‌نویسد: از جمله حدیثهای اوست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عایشه»، فرمود: این بزرگوار، علی بن ابیطالب علیه السّلام است، نخستین مردی است که بخدا و رسول او ایمان آورده است. مؤلف مزبور گوید: «محمد بن قاسم طائی» از کسانی است که از «لیلای غفاری» روایت کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۱۵۷] از «ابوذر غفاری» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به علی علیه السّلام، می‌فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و نبوت مرا تصدیق کردی. گفته است: این حدیث را «حاکمی» روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۲ / ۱۵۷] از «معاذ عذویه» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام در بصره به منبر رفته بود، از حضرتش شنیدم، می‌فرمود: من صدیق اکبرم و پیش از آنکه «ابو بکر» ایمان بیاورد، ایمان آوردم و پیش از آنکه «ابو بکر» اسلام اختیار کند، مسلمان شدم. این حدیث را «ابن قتیبه» در «معارف» متذکر شده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶ / ۴۰۵] روایت کرده است. این حدیث را «محمد بن ایوب» در «جزء» روایت نموده و «عقیلی» هم، به روایت آن حدیث پرداخته است. و «ذهبی» هم، در [میزان الاعتدال ۱ / ۴۱۷] به اختصار از کتاب «عقیلی» نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۲ / ۱۹۸] از «معاذ بن جبل» نقل کرده است که رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۵

خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژه خودت است، با همه مردم به مخاصمت می‌پردازی و هیچیک از مردم قریش تاب محاجه و گفتگوی با تو را ندارد، آن هفت صفت عبارتند از: ۱- نخستین کسی از آنها هستی که بخدای تعالی ایمان آوردی؛ ۲- از همه آنها به پیمان خدا بهتر وفا می‌کنی؛ ۳- فرمان خدا را بهتر از دیگران انجام می‌دهی؛ ۴- بهترین آنهائی در تقسیم (اموال و غنائم) بطور مساوی؛ ۵- بهترین آنهائی در اجرای عدالت؛ ۶- در تشخیص و چگونگی وقوع قضیه، از همگان بیناتری؛ ۷- موقعیت تو در پیشگاه خدای تعالی، از همه زیادتر است.

این حدیث را «حاکمی» روایت کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابو نعیم» در [حلیة الاولیاء ۱ / ۶۶] متذکر شده است.

(۱) [الاصابه ۷ / قسم ۱ / ۱۶۷] «ابو احمد» و «ابن منده» و دیگران، از طریق «ابراهیم بن بشر اسدی» از «خالد بن حارث» او هم از «عوف» از «حسن» از «ابو لیلای غفاری» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: پس از من، طولی نمی‌کشد که آشوبی بر پا می‌شود، در این هنگام ملازم علی باشید و از علی بن ابیطالب دست بردارید؛ بدلیل اینکه او نخستین کسی است که به من، ایمان آورده است، و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او صدیق اکبر و فاروق این امت است، و علی بن ابیطالب یعسوب «۱» مؤمنان است و مال و ثروت، یعسوب منافقان است.

(۲) [فیض القدر ۴ / ۳۵۸] «طبرانی» و «بزاز» هر دو از «ابوذر» و «سلمان» در ضمن حدیث طولانی، روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را بدست خود گرفت و فرمود: این بزرگوار نخستین کسی است که به من ایمان آورده است

(۱) یعسوب، ملکه زنبور عسل است و هم مهتر مردم است. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۶

و فاروق این امت است و یعسوب مؤمنان و مال و ثروت، یعسوب و مهتر ستمگران است.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۱۵۶/۶] متذکر شده است و آنرا از «طبرانی» در کتاب «الکبیر» از «سلمان» و «ابوذر» نقل کرده است و همچنین از کتاب «سنن کبری» بیهقی نقل کرده است و «ابن عدی» هم، در کتاب «الکامل» از «حذیفه» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۳۹۳/۶] به سند خود، از «مأمون» از «رشید» از «مهدی» از «منصور» از پدرش، او هم از «عبد الله بن عباس» نقل کرده است که از «عمر خطاب» شنیدم، می‌گفت: از علی علیه السلام عیجوثی نکنید و بزشتی از او یاد ننمائید؛ برای آنکه براستی صفت‌هایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در او مشاهده کردم که هر گاه فقط یکی از آنها در «آل خطاب» یافت می‌شد نزد من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد! در این رابطه لازم است بگویم در یکی از روزها، من و «ابو بکر» و «ابو عبیده» با گروهی از اصحاب به عزم دیدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله روانه شدیم تا اینکه در مسیر خود، به خانه «ام سلمه» رسیدیم، علی علیه السلام را در کنار خانه ایشان دیدار کرده و به عرض رسانیدیم: تصمیم داریم بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم. علی علیه السلام فرمود: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه، خارج می‌شود. پس چنین شد و همراه آن حضرت، حرکت کردیم. در مسیر، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام تکیه داشت. سپس دست مبارکش را روی شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: یا علی! دیری نباید که مورد بی‌مهری افراد قرار بگیری! آنها باید بدانند کسی را مورد بی‌مهری خود قرار داده‌اند که پیشتر از همه، ایمان آورده است و از همه مردم به روزهای خدا داناتر است و بهتر از همه به عهد خدا وفا می‌نماید. و از همه بهتر، تقسیم بالسویه می‌کند و از همگان مهربانتر به رعیت است و از همه بیشتر به گرفتاریهای عظیم دچار می‌شود. سپس خطاب به حضرت علی علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۷

فرمود:

(۱) یا علی! تو، بازوی توانای من می‌باشی و تو، مرا غسل می‌دهی و کفن می‌کنی و در هر پیشآمد ناراحت کننده‌ای، پیشوا و پیشآهنگ دیگران هستی و پس از من، هرگز به کفر باز نمی‌گرددی و در دین خدا ثابت قدم خواهی بود. و در روز قیامت در حالی که لوای حمد را در دست داری، پیشاپیش من حرکت می‌کنی و مخالفان را از حوض من (حوض کوثر) دور می‌کنی. پس از این گفته، خود «ابن عباس» در توصیف از حضرت علی علیه السلام اظهار داشت که آری، علی علیه السلام از دامادی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عالیترین مراتب رستگاری نایل آمد و از عشیره‌ای گسترده برخوردار گردید و از هیچگونه کمک به بینویان خودداری نمی‌کرد، عالم به تنزیل قرآن و فقیه تأویل آن بود و به مراتب آن، از اقران خویش، بیشتر رسیده بود.

مؤلف گوید: پیش از این در باب سابق، در این رابطه از «کنز العمال» از «عمر» نقل کردیم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را روی شانه علی علیه السلام گذاشت و خطاب به آن حضرت، فرمود: تو نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی و تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۸

(۱)

(۲) [کنز العمال ۱۵۶/۶] در ضمن روایتی آورده است که هر گاه آسمانها و زمین را در کفه ترازو بگذارند و ایمان حضرت علی علیه السلام را در کفه دیگر آن، ایمان حضرت علی علیه السلام بر آسمانها و زمین برتری خواهد یافت و سنگین تر از آنها خواهد بود. این حدیث را «دیلمی» از «ابن عمر» نقل کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/۲۲۶] از «عمر خطاب» نقل شده است که گفت:

وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاهد می‌گیرم که از آن حضرت شنیدم، می‌فرمود: هر گاه آسمانهای هفتگانه را در کفه ترازو بگذارند و ایمان حضرت علی علیه السلام را در کفه دیگر آن، ایمان علی علیه السلام، از آسمانها سنگینتر خواهد بود
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۲۹
(۱)

باب دوازدهم در اینکه علی علیه السلام نخستین نماز گزار بود

(۲) [صحیح ابن ماجه ص ۱۲] به سند خود، از «عباد بن عبد الله» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدیق اکبرم؛ و اگر کسی پس از من، مراتب یاد شده را ادعا کند، دروغگو است. من هفت سال پیش از همه مردم، نماز گزاردم.

مؤلف گوید: این روایت را «حاکم» در [مستدرک الصحیحین ۳/۱۱۱] روایت کرده است و در پایان حدیث مزبور این جمله را اضافه کرده است: «پیش از آنکه یکی از این امت به عبادت خدا اقدام نماید» و «ابن جریر طبری» هم، در [تاریخ ۲/۵۶] به نقل حدیث مزبور پرداخته است.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۳/۱۱۲] به سند خود، از «حبه بن جوین» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هفت سال پیش از آنکه یکی از این امت به عبادت خدا پردازد، من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبادت حضرت پروردگار می‌پرداختم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۰

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۴] این حدیث را از «حاکم» و «ابن مردویه» نقل کرده است.

(۱) [اسد الغابه ۴/۱۸] به سند خود، از «ابو ایوب انصاری» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مدت هفت سال فرشتگان الهی بر من و علی علیه السلام درود می‌فرستادند و این در آن هنگام بود که مرد دیگری جز علی علیه السلام، با من نماز نمی‌گزارد.

مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [ریاض النضره ۲/۱۶۵] از «ابو الحسن خلعی» نقل کرده است و این جمله را اضافه نموده: «علت درود فرشتگان آن بوده است، هنگامی که ما نماز می‌گزاردیم، به غیر از من و علی، دیگری در نماز ما شرکت نداشت». لیکن «ابو الحسن خلعی»، مدت هفت سال را نکرده است.

(۲) [مسند احمد حنبل ۱/۹۹] به سند خود، از «حبه عنری» روایت کرده است، در یکی از روزها که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر تشریف داشت چنان خندید که دندانهای مبارکش ظاهر گردید و من تا آنروز حضرت را چنین خندان ندیده بودم. سپس فرمود: - در این هنگام، بیاد «ابو طالب» علیه السلام افتادم هنگامی که در زیر درخت خرما همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردم، «ابو طالب» ظاهر شد و گفت: ای برادرزاده چه می‌کنی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به پذیرش اسلام دعوت کرد. «ابو طالب» گفت: در آنچه می‌کنید- یا در آنچه می‌گویید- ایرادی نیست. سپس حضرت علی علیه السلام سه

بار فرمود: پروردگارا! سراغ ندارم کسی از این امت را به استثناء رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که پیش از من سر اطاعت و عبادت در برابر تو به خاک گذاشته باشد. پس از این علی علیه السلام اضافه کرد: همانا هفت سال پیش از دیگران، به عبادت خدا پرداختم.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۵] از «ابو داود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۱

طیالسی» و «احمد بن حنبل» و «ابو یعلی» و «حاکم» در «مستدرک الصحیحین» نقل کرده است و «هیثمی» هم، در [مجمع ۹/ ۱۰۲] آورده و گفته است: این حدیث را «احمد» و «ابو یعلی» و «بزاز»، و «طبرانی» در «الاوسط» نقل کرده‌اند و «ابن عبد البر» هم، در [استیعاب ۲/ ۴۵۸] به نقل این حدیث پرداخته است. و عبارت حضرت علی علیه السلام را به این مضمون ایراد کرده است: «پنج سال پیش از آنکه مردم دیگر به عبادت حضرت پروردگار پردازند، به بندگی خدا اشتغال داشتم». «ابن اثیر» هم، در کتاب [اسد الغابه ۴/ ۱۷] این حدیث را نقل کرده و سال عبادت حضرت علی علیه السلام را پیش از دیگران، پنج سال یا هفت سال متذکر شده است. (۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۵] از «حبه عرنی» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: پروردگارا، تو می‌دانی که پیش از من، هیچیک از این امت، به عبادت تو پرداخت و من شش سال پیش از آنکه این امت به عبادت تو پردازد، به بندگی تو اشتغال داشتم.

این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» روایت کرده است.

(۲) [خصائص النسائی ص ۳] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی از این امت را نمی‌شناسم که بغیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و من، به عبادت خدا پرداخته باشد و من نه سال پیش از آنکه دیگران به عبادت خدا اشتغال بورزند، خدا را عبادت می‌کردم.

(۳) [واحدی در اسباب النزول ص ۱۸۲] گفته است: آیه ذیل به نقل «حسن» و «شعبی» و «قرظی»، در حق حضرت علی علیه السلام و «عباس» و «طلحه بن شیبه» نازل شده است. و نزول آیه در این رابطه است که آنان نسبت به یکدیگر اظهار فخر و مباهات می‌کردند؛ چنانکه «طلحه» گفت: خانه خدا در اختیار من است و کلید آن، در دست من است و پرده پوشی خانه کعبه بعهده من واگذار شده است. «عباس» گفت: آبرسانی به حاجیان در دست من است و من به این امر مهم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۲

می‌پردازم. حضرت علی علیه السلام فرمود: من از این مطالبی که اظهار می‌دارید، اطلاعی ندارم و همین قدر می‌دانم که مدت شش سال پیش از همه مردم، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردم و من کسی هستم که با دشمنان خدا جهاد می‌کردم، در آن حال این آیه نازل شد: أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ آیا رتبه آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خدا و به روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده (همچون علی علیه السلام)، یکسان می‌شمارید؟ هرگز آن نزد خداوند متعال با این، یکسان نخواهد بود و خدا ستمکاران را هرگز (به راه بهشت) هدایت نخواهد کرد. آنانکه ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خدا، بلندترین و ارجمندترین مقامات است. همانا آنان رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند. (سوره توبه، آیه ۲۰ و ۲۱) مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۱۰/ ۶۸] به اسناد خود، از «محمد بن کعب قرظی» روایت کرده است و «فخر رازی» هم، در تفسیر خود، در ذیل آیه مزبور سوره توبه متذکر گردیده است.

(۱) [الاستیعاب ۲/ ۴۵۹] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان، نماز گزاردم، در حالی که جز من و «خدیجه»، کسی دیگر با آن حضرت نماز نمی‌گزارد.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/۳۰۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، حضرت علی علیه السلام بود.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۲/۵۵] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۱۵۸] نقل کرده‌اند و «محب طبری» اظهار داشته

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۳

است: این حدیث را «ابو القاسم» در کتاب «الموافقات» آورده است.

(۱) [مستدرک الصحیحین ۳/۱۱۱] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است که گفت: حضرت علی علیه السلام از چهار خصلت پسندیده برخوردار بود که جز او، در دیگران آن صفات یافت نمی‌شد: ۱- نخستین عرب و عجمی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ ۲- نخستین دلاوری بود که در تمام جنگها، پرچم اسلام را به اهتزاز در می‌آورد؛ ۳- شخصیتی بود که در روز «مهراس» کمال شکیبائی را در همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بظهور رسانید؛ ۴- کسی بود که جسد شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد و در قبر گذاشت.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/۴۵۷] آورده است. «ابو السعادات ابن اثیر جزری» در کتاب «النهاية فی غریب الحدیث و الاثر» چنین می‌گوید: در حدیث آمده است روز جنگ احد، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احساس تشنگی نمود، حضرت علی علیه السلام از «مهراس» آبی آورد که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفع تشنگی نماید و هم پیشانی مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله را که خونین شده بود، شستشو دهد. پس از این می‌نویسد: «مهراس»، سنگ بسیار بزرگ و تو خالی است که می‌تواند آب زیادی را در خود جای دهد و گاهی بزرگی آن به اندازه‌ای است که می‌توان، از آن حوضهای کوچکی تشکیل داد. دیگری گفته: «مهراس» در این حدیث، نام آبی است در محل «احد».

پیش از این، در باب نهم از «حاکم» به سند خود، از «قیس» نقل کردیم که «سعد» خطاب به سواره‌ای که به حضرت علی علیه السلام ناسزا می‌گفت، گفت: چرا از علی علیه السلام بدگویی می‌کنی؟ با آنکه او نخستین بزرگواری است که اسلام آورده است و نخستین مردی است که با آن حضرت نماز گزارده است و در همان باب گذشت که، «ابو حنیفه» به سند خود از «حبه» روایت کرده است از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من نخستین کسی هستم که اسلام اختیار کردم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۴

نماز گزاردم.

(۱) [خصائص نسائی ص ۲] به سند خود، از «حبه عنری» روایت کرده است که از حضرت علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: من نخستین کسی هستم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم.

مؤلف گوید: این حدیث را «احمد حنبل» در [مسند ۱/۱۴۱] روایت کرده است و «ابن سعد» هم، در [طبقات ۳/قسم ۱/۱۳] به نقل آن پرداخته است و «ابن اثیر» هم، در [اسد الغابه ۴/۱۷] روایت کرده است و بجای جمله «با رسول الله نماز گزاردم»، «با پیغمبر نماز گزاردم» را آورده است.

(۲) [همان کتاب ص ۲] به سند خود، از «ابو عمره» از «زید بن ارقم» روایت کرده است گفت: نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، حضرت علی علیه السلام بود.

(۳) [همان کتاب ص ۲] به سند خود، از «ابو حمزه» آزاد شده انصار، روایت کرده است که گفت: از «زید بن ارقم» شنیدم می‌گفت: نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، حضرت علی علیه السلام بود.

مؤلف گوید: این روایت را «احمد حنبل» در [مسند ۴/ ۳۶۸ و ۳۷] روایت کرده است و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۳/ ۹۳] نقل کرده است و «بیهقی» هم، در [سنن ۶/ ۲۰۶] متذکر شده است و «ابن عبد البر» هم، در [استیعاب ۲/ ۴۵۸] روایت کرده است و «ابن جریر طبری» هم، در [تاریخ ۲/ ۵۶] نقل کرده است و گفته است نخستین مردی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، علی علیه السلام بود.

(۴) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱۳/ ۱] به سند خود، از «مجاهد» نقل کرده است که گفت: نخستین کسی که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارد، علی علیه السلام بود و این در حالی بود که از سن مبارکش ده سال سپری گشته بود.

(۵) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۵

نخستین کسی که با من نماز گزارد، علی علیه السلام بود.

این حدیث را «حاکم» در تاریخش و «دیلمی» از «ابن عباس» نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۵] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

من نخستین مردی بودم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم. این حدیث را «ابو داود طیالسی» و «ابن ابی شیبه» و «احمد حنبل» و «ابن سعد» روایت کرده‌اند.

(۲) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/ ۷۵] به سند خود، از «ابن اسحاق» روایت کرده است که گفت: نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با حضرتش نماز گزارد و آنچه را از ناحیه خدا آورده بود تصدیق کرد، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و آن حضرت در این هنگام، در سن دهسالگی بود و از نعمتهائی که خدا به حضرت ارزانی داشته این بود که پیش از اسلام تحت کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته بود.

(۳) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۰] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به پیغمبری مبعوث شد و روز سه‌شنبه حضرت علی علیه السلام با آن حضرت، نماز گزارد و در همان باب نوشته است که این روایت، از حضرت علی علیه السلام نقل شده است و همین حدیث را از «مسلم» از «حبه» او هم از علی علیه السلام روایت کرده است.

(۴) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/ ۵۵] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به پیغمبری مبعوث شد و حضرت علی علیه السلام روز سه‌شنبه با آن حضرت نماز گزارد.

(۵) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۱۲] به سند خود، از «بریده» نقل کرده است، «ابوذر» حرکت کرد- تا آنجا که گفته است- روز دوشنبه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی شد و روز سه‌شنبه حضرت علی علیه السلام با آن حضرت نماز گزارد.

«حاکم» پس از نقل خبر مزبور، اظهار داشته است: این حدیث از سند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۶

صحیح برخوردار می‌باشد.

(۱) [خصائص نسائی ص ۳] به سند خود، از «عقیف کندی» نقل کرده است که گفت: در روزگار جاهلیت وارد مکه شدم و تصمیم داشتم برای خانواده‌ام، لباس و عطر بخرم، در این رابطه با «عباس بن عبد المطلب» که مردی بازرگان و تاجر بود، ملاقات کردم، آنگاه که در کنار «عباس» نشسته بودم، و به خانه کعبه در حالیکه آفتاب حلقه‌وار در آسمان بر خانه کعبه می‌تابید، نظاره می‌کردم

در همین موقع مردی ظاهر شد و سر بالا کرد و به آفتاب که در دایره نصف النهار قرار گرفته بود، توجهی نموده و به دنبال آن، برابر کعبه ایستاد، طولی نکشید جوانی (کم سن و سال) آمد و در جانب راست او ایستاد و باز فاصله‌ای نشد زنی آمد، پشت سر هر دوی آنها ایستاد، در این حال، آن مرد به رکوع رفت و آن دو تن، به پیروی از او، به رکوع رفتند، پس از اندک فاصله‌ای آن مرد سر از رکوع برداشت، آن دو نفر هم، به حال قیام درآمدند. سپس آن مرد به سجده رفت و آنها هم، به تبع او، به سجده رفتند. از مشاهده این احوال به «عباس»، گفتم: عمل مهمی را امروز دیدم. «عباس» گفت: آری! امر مهمی است. از من پرسید: آیا می‌دانی اینان چه کسانی هستند؟ گفتم: نه! «عباس» گفت: آن مرد محمد بن عبد الله، برادرزاده من است؛ آیا می‌دانی آن غلام کیست؟ (غلام فرزند نه ساله را گویند) گفتم: نه! گفت:

او علی، برادرزاده من است؛ پرسید: آیا آن زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه! گفت: آن زن خدیجه، دختر «خوئیلد» و همسر محمد صلی الله علیه و آله است.

آری برادرزاده‌ام به اطلاع من رسانیده است، پروردگار او که پروردگار آسمان و زمین است، به وی دستور داده است تا دینی را که به آن عمل می‌کند، ترویج نماید و مردم را به آن آئین، دعوت کند. بخدا سوگند! در روی زمین بغیر این سه تن، دیگری وجود ندارد که از آئین او پیروی کند.

مؤلف گوید: این حدیث را «احمد حنبلی» در [مسند ۱/ ۲۰۹] روایت کرده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۷

است و در پایان آن آمده است:

(۱) از دستور او بغیر همسرش و همین جوان (کم سن و سال) که پسر عموی اوست، دیگری پیروی نمی‌نماید و او چنین می‌پندارد بزودی گنجهای کسری و قیصر بدست او گشایش پیدا می‌کند. پس از این اضافه کرده است: «عقیف» که پسر عموی «اشعث بن قیس» است و پس از این اسلام آورد و بخوبی از عهده دستوره‌های آن برآمد، گفته است: اگر خدا در آن هنگام، اسلام را به من ارزانی فرموده بود، سومین کسی بودم که همراه علی علیه السلام و «خدیجه»، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز می‌ایستادم. این حدیث را «حاکم» در [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۸۳] نقل کرده است. و در پایان آن، گوید: «عقیف کنندی» که اسلام اختیار کرد و کمال علاقه‌مندی را به آئین اسلام داشت گفته است، چه بسیار دوست می‌داشتم که در آن روز اسلام اختیار می‌کردم تا چهارمین مسلمان باشم.

«حاکم» پس از نقل حدیث مزبور، اظهار می‌دارد: این حدیث «صحیح الاسناد» است. «ابن سعد» در کتاب [طبقات ۸/ ۱۰] این حدیث را متذکر شده است و اضافه می‌کند: «عقیف» گفته است، آرزو داشتم چهارمین آنها در اسلام بودم. «ابن حجر» در کتاب [الاصابه ۴/ ۲۴۸] در ضمن شرح حال «عقیف کنندی» روایت او را به «بغوی» و «ابو یعلی» و «نسائی» و «عقیلی» و «بخاری» و «ابن ابی خيثمه» و «ابن منده» و صاحب «غیلانیات» نسبت داده است و «ابن عبد البر» هم، در [استیعاب ۲/ ۴۵۸ و ۵۱۱] این حدیث را نقل کرده است و «متقی» هم، در [کنز العمال ۶/ ۳۹۱] از «ابن عدی» در «الکامل» و از «ابن عساکر» روایت کرده است و «ابن اثیر» هم، در [اسد الغابه ۳/ ۴۱۴] و «هیشمی» دوباره در [مجمع ۹/ ۱۰۳] و «احمد» و «ابو یعلی» و «طبرانی» به سندهای خود، و «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۲/ ۵۶ و ۵۷] به طرق متعدد و کلمات نزدیک به یکدیگر، روایت کرده‌اند.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۵۹] از «ابن اسحاق» نقل کرده است که یکی از علماء گفته است: هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۸

علی بن ابیطالب علیه السلام، به یکی از دره‌های مکه می‌رفت و در آنجا، به اقامه نماز می‌پرداخت و رفتار خویش را از عمویش،

«ابو طالب»، و عموهای دیگرش، پوشیده می‌داشت و پس از اقامه نماز شب هنگام بازمی‌گشتند و این شیوه را تا مدتی که خدا می‌خواست، ادامه دادند.

(۱) در یکی از برخوردها، «ابو طالب» متوجه شد که آنان نماز می‌گزارند، به عرض مبارک تقدیم کرد: ای برادرزاده! می‌بینم به آئین تازه‌ای رفتار می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ای عمو جان! این طریقه‌ای که مشاهده می‌کنی، آئین خدا و فرشتگان و رویه رسولان و آئین پدر ما، ابراهیم علیه السلام است. به روایت دیگر، در پاسخ «ابو طالب»، فرمود: این طریقه‌ای است که خدا مرا به منظور پیغمبری، بسوی بندگان خود، فرستاده است. در این رابطه، ای عمو جان! تو از دیگران، شایسته‌تری که اندرز مرا بپذیری تا تو را به راه هدایت رهبری نمایم و سزاوارتری که دعوت مرا، اجابت کنی و در راه به ثمر رسیدن فرمان الهی، بمن کمک نمائی. «ابو طالب» گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند! نمی‌توانم از دین پدرانم دست بردارم و از رویه آنان سرپیچی کنم؛ لیکن به خدا سوگند، تعهد می‌کنم مادامی که جان در بدن دارم، از هیچگونه کمک و همراهی از تو دریغ نداشته باشم و به خود اجازه ندهم که کمترین ناراحتی به تو برسد.

گویند همانا در برخوردی که «ابو طالب» با فرزند ارجمندش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام داشت، به او گفت: ای فرزند! این چه رویه و آئینی است که برای خود اختیار کرده‌ای؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: با این رویه که مشاهده می‌کنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و گفتار او و آئین وی را پذیرفته‌ام و با او برای خدا نماز گزارده و از وی پیروی کرده‌ام. گویند همانا حضرت علی علیه السلام پس از این، فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را بسوی خیر و صلاح دعوت کرد، شایسته است دعوت او را اجابت کنی.

«ابن اسحاق» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۳۹

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۲/ ۵۸] از «ابو اسحاق» نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۵۶] از «ابن مسعود» نقل کرده است که نخستین چیزی که از رویه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آموختم، در این رابطه بود که به اتفاق عموهایم وارد مکه شدیم و خواستیم به پاره‌ای از تحقیقاتی که در نظر داشتیم، دست یابیم، مردم ما را به دیدار «عباس بن عبد المطلب» راهنمایی کردند. به این منظور به دیدار او شتافتیم. در آن هنگام در کنار چاه زمزم نشسته بود، ما که مشتاق دیدارش بودیم، در نزد او قرار گرفتیم. آنگاه مردی از باب «صفا»، وارد مسجد الحرام شد که چهره گندم گون داشت و موهای مجعد او تا بناگوشش را فرا گرفته، بینش کشیده و تنگ پرده بود، دندانهایش از سپیدی می‌درخشید و چشمهایش سیاه فام بود، محاسنش انبوه و دست و پایش پرگوش بود. دو جامه سپید بر اندامش افتاده بود و چهره مبارکش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، در جانب راست او جوان زیبا چهره‌ای که به حد بلوغ رسیده- یا نرسیده- حرکت می‌کرد و در پشت سر او زنی قرار داشت که کاملاً خود را پوشیده بود و به این ترتیب بسوی «حجر الاسود» می‌رفتند که وقتی به حجر رسیدند، نخست آن مرد که پیشاپیش حرکت می‌کرد، استلام حجر نمود پس از او، آن جوان به استلام حجر پرداخت و بعد از جوان، آن زن استلام حجر نمود. بعد از استلام حجر، هفت مرتبه به طواف خانه کعبه پرداختند. در این رابطه از «ابو الفضل» (عباس بن عبد المطلب)، پرسیدم: آیا این رویه ویژه شما بوده است که ما از چگونگی آن اطلاعی نداریم و یا رویه تازه‌ای است که پیش آمده است؟ عباس قبل از پاسخ، به معرفی آنان پرداخت، گفت: این مرد برادرزاده‌ام، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، و آن نوجوان، علی بن ابیطالب علیه السلام است و آن زن، خدیجه کبری علیها السلام، همسر محمد صلی الله علیه و آله است و گفتنی است که در تمام روی زمین، از کسی شنیده نشده است که خدا را به این دین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۰

و آئین، عبادت کند و تنها این سه تن هستند که به این آئین، رفتار می‌کنند. این حدیث را «یعقوب بن شیبه» و «ابن عساکر» روایت کرده‌اند.

(۱) مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۲۲۲] از «طبرانی» نقل کرده است و پس از گفته «ابن مسعود» که اظهار داشته بود: «همراه با او، جوان تازه سال و زنی به طواف پرداختند»، اضافه کرده است: «پس از آن به استلام رکن پرداخت و دستها را بالا برد و تکبیر گفت و آن جوان کم سن و سال و آن زن هم به پیروی از او، دستها را به تکبیر بالا بردند و حالت قیام او به طول انجامید، سپس به رکوع آمد و رکوع را طولانی کرد سپس سر از رکوع برداشت و همچنان که ایستاده بود، قنوت خواند سپس به سجده رفت و آن جوان و آن زن هم، به سجده رفتند و بالاخره در تمام کارهایی که او انجام می‌داد، آنها هم، به پیروی از او، انجام می‌دادند». از «ابن مسعود» نقل کرده است، هنگامی که وارد مکه شدیم، کارهایی مشکل آفرین را مشاهده کردیم که تا آن هنگام، ندیده بودیم. برای رفع این مشکلات با «عباس بن عبدالمطلب» ملاقات کردیم و خطاب به او، گفتیم: ای ابالفضل، رویه و دینی را امروز دیدیم که تا به حال، آن دین را نشناخته و گمان هم نمی‌کنیم که در میان شما هم سابقه داشته باشد؛ آیا آنچه مشاهده کردیم مرام تازه‌ای است؟ «عباس» گفت: آری، به خدا سوگند! مرام تازه‌ای است. سپس گفت:

آیا این افراد را می‌شناسی؟ اظهار بی‌اطلاعی کردیم و «عباس» گفت: این مرد برادرزاده‌ام، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و آن جوان، علی بن ابیطالب علیه السلام است و آن زن، «خدیجه دختر خویلد» است. به خدا سوگند! در روی زمین به غیر از این سه تن، کسی دیگر نیست که به این آئین رفتار نماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۱

(۱)

باب سیزدهم حضرت علی علیه السلام مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «صلوة» در باب اتمام تکبیر در رکوع، به سند خود، از «مطرف» از «عمران بن حصین» روایت کرده است که گفت: در بصره با علی علیه السلام نماز گزاردیم و همانجا متذکر شدیم که این مرد، به گونه‌ای نماز گزارد که ما آنگونه نماز را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودیم. آری، او مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به رکوع می‌رفت و تکبیری می‌گفت و چون سر از رکوع برمی‌داشت باز، تکبیر می‌گفت.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «صلوة» در باب اتمام تکبیر در سجود، به سند خود، از «مطرف بن عبد الله» روایت کرده است که گفت: من و «عمران بن حصین» پشت سر علی بن ابیطالب علیه السلام نماز می‌گزاردیم که متوجه بودیم هر گاه به سجده می‌رود، تکبیر می‌گوید و هر گاه سر از سجده برمی‌دارد باز، تکبیر می‌گوید و پس از انجام هر دو رکعت، تکبیر می‌گوید پس از اتمام نماز، «مطرف» دست «عمران بن حصین» را گرفت و گفت: امروز نمازی که علی علیه السلام بجای آورد، مرا بیاد نماز

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و یا گفت: امروز علی علیه السلام بگونه‌ای نماز گزارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد.

مؤلف گوید: «بخاری» این روایت را در باب دیگر از ابواب «صلوة» نقل کرده است و «مسلم» هم، این روایت را در صحیح خود، در کتاب «صلوة» در باب اثبات تکبیر در هر بالا و پائین رفتن در حال نماز، روایت کرده است و «نسائی» در [صحیح خود ۱/ ۱۶۴] و [۱۶۷] و «ابو داوود» در [صحیح خود ۵/ ۸۴] و «احمد حنبل» در [مسند خود ۴/ ۴۲۸] روایت کرده‌اند که «مطرف» گفت: با «عمران بن حصین» در کوفه بودیم و نماز آن هنگام را به حضرتش اقتدا کردیم (تا آخر حدیث) و در صفحه ۴۲۹ و ۴۴۰ نیز، همین حدیث

را متذکر شده است.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در کتاب «صلوة» در باب تسلیم، به سند خودش، از «ابو موسی» روایت کرده است که گفت: در روز جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام بگونه‌ای نماز خواند که ما را بیاد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و یاد آوری ما، یا از آنجهت بود که کیفیت نماز آن حضرت را از خاطر برده بودیم، و یا به آن کیفیت نماز می‌خواندیم! باری پس از آنکه نماز را سلام گفت، علی علیه السلام به راست و چپ خود سلام داد.

مؤلف گوید: این روایت را «احمد حنبل» در [مسند خود ۴/۳۹۳ و ۴۰۰ و ۴۱۵] به دو طریق، روایت کرده است و اندک اختلاف لفظی در کار برده است.

(۲) [فتح الباری در شرح و صحیح بخاری ۲/۴۱۳] «احمد» و «طحاوی» به سند صحیح، از «ابو موسی اشعری» نقل کرده است که گفت: بیاد دارم علی علیه السلام بگونه‌ای نماز بجای آورد که ما را بیاد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت. اینک این یاد آوری یا به خاطر فراموشی، ما بود، و یا نماز گزاردن به این کیفیت را عمدا ترک کرده بودیم! و در صفحه ۴۱۴ و در ضمن روایت «قتاده» از «مطرف» او هم، از «ابن حصین» نقل کرده است: مدت زمانی بود که پس از نماز با علی که شباهت بسیاری به نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، به این کیفیت نماز نخوانده بودم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۳

(۱)

باب چهاردهم چهره زیبای حضرت علی علیه السلام و نقش انگشترهای آن حضرت

(۲) [استیعاب ۲/۴۶۹] گفته که جالبترین روایتی که در شمائل حضرت علی علیه السلام دیده‌ام، آن است که حضرت علی علیه السلام میانه بالا و سیاه چشم و خوش سیما بود و مانند ماه شب چهارده، از زیبایی می‌درخشید! شکم مبارکش، بزرگ و شانه‌هایش، پهن و درشت انگشت بود و اندامی لطیف داشت و گردنش از سپیدی، مانند تنگی از نقره بود. جلو سرش مو نداشت و محاسنش، انبوه بود. استخوان شانه استواری، مانند استخوان شانه شیر درنده بود. بازو و بند دستش از پیچیدگی قابل تشخیص امتیاز نبود. در هنگام راه رفتن گامها را کشیده برمی‌داشت و هر گاه بازوی کسی را می‌گرفت، چنان بود که جان او را گرفته تا آنجا که تاب نفس کشیدن را احساس نمی‌کرد. دست و بند دستش، فربه بود. گاهی که به میدان نبرد وارد می‌شد، هروله می‌کرد. دلی ثابت داشت و دلاوری نیرومند بود و با هر هموردی روبرو می‌شد و بر او پیروز می‌گردید.

(۳) [اسد الغابه ۴/۳۹] «ابن ابی الدنيا» گوید: «ابو هریره» از «عبد الله بن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۴

داوود» او هم، از «ابو الحجاج مدرک» روایت کرده است، در یکی از روزها دیدم که حضرت علی علیه السلام به ایراد خطبه پرداخته است، در آن هنگام چهره‌اش از همه مردم، زیباتر بود.

(۱) [الریاض النضره ۲/۲۰۲] «ملا» در «سیره» خود روایت کرده است، یکی از افراد در ضمن ملاقاتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت به عرض رسانید، چگونه علی علیه السلام می‌تواند «لواء الحمد» را به دوش بکشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: چگونه علی علیه السلام تاب تحمل آنرا نداشته باشد، حال آنکه خصلتهای چندی را در اختیار دارد: ۱- شکیباییش مانند شکیبایی من است. ۲- و چهره زیبایش مانند چهره زیبای یوسف علیه السلام است. ۳- نیرویش مانند نیروی جبرئیل است.

(۲) [همان کتاب ۲/۲۱۸] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد به حلم حضرت ابراهیم علیه السلام و به حکم نوح علیه السلام و به زیبایی چهره یوسف علیه السلام پی ببرد، همانا به علی بن ابیطالب علیه

السلام نظر نماید (که همه این ویژگیها در او جمع شده است).

«ملا» این حدیث را در «سیره» اش نقل کرده است.

(۳) [کنز العمال ۳/ ۳۳۶] از «عبد خیر» روایت کرده است که حضرت علی علیه السّلام چهار فقره انگشتی داشت که از آنها برای انگشت خویش استفاده می کرد: ۱- «یاقوت»، برای رسیدن به حاجت ۲- «فیروزه»، برای پیروزی بر خصم ۳- «حدید چینی»، برای نیرومندی ۴- «عقیق»، برای نگهداری. نقش انگشتی یاقوتش:

«لا اله الا الله الملك الحق المبين»

، نقش فیروزه اش:

«الله الملك»

، نقش حدید چینیش

«العزة لله»

، نقش عقیقش از سه سطر تشکیل یافته بود:

«ما شاء الله، لا قوة الا بالله، استغفر بالله»

. «حاکم» در تاریخش و «صابونی» در «المآتین» و «ابو عبد الرحمن سلمی» در امالی خود، این حدیث را آورده اند.

(۴) [نور الابصار ص ۹۴] نقش نگین انگشتر حضرت علی علیه السلام،

«أسندت ظهري الى الله»

و به قولی «حسبی الله» بوده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۵

(۱)

باب پانزدهم کنیه‌ها و بخشی از لقبهای حضرت علی علیه السلام

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب مناقب حضرت علی علیه السلام، به سند خود، از «ابو حازم» روایت کرده است که مردی پیش «سهل بن سعد» آمد و گفت: امیر مدینه در روی منبر علی علیه السلام را بنامی که شایسته مقام او نبود، یاد کرد، «سهل» گفت: به چه اسمی از آن حضرت یاد کرد؟ در پاسخ گفت: او را به عنوان «ابو تراب» نام برد! «سهل» از شگفتی او خندید و گفت: کسی بغیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به این عنوان، نخوانده است و هیچ اسمی برای آن حضرت، محبوبتر از این اسم نبوده است. برای اینکه هر چه بیشتر به حقیقت این موضوع پی ببرم، گفتم: ای ابا عتّاس، چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به این اسم نامیده است؟

در پاسخ گفت: در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام بخانه فاطمه علیها السلام وارد شد و بیرون آمد و بلافاصله عازم مسجد شد و در آنجا به پهلو خوابید، طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام آمد و پرسید: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: علی علیه السلام به مسجد رفته است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۶

توجه کرد که عبا از روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاده و پشت علی که روی زمین قرار گرفته و خاک آلود است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک را از پشت علی علیه السلام پاک کرد و دوبار خطاب به او، گفت:

یا ابا تراب

! از خواب برخیز و بنشین.

مؤلف گوید: همین حدیث را «بخاری» با اختلاف اندکی در کتاب «صلوة» در باب خوابیدن مردها در مسجد، و در کتاب «ادب» در باب کنیه نهادن به «ابو تراب»، و در کتاب «استیذان» در باب خواب قیلوله در مسجد، متذکر شده است. و همچنین «بخاری» در کتاب «الادب الفرد» در باب کسی که دیگری را به کنیه بنامد که اثری از آن چیز در آن باشد، آورده است.

«مسلم» هم، در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام و «ابن جریر طبری» هم، در [تاریخ ۱۲۴/۲] متذکر شده‌اند.

(۱) [خصائص نسائی ص ۳۹] به سند خود، از «عمّار بن یاسر» روایت کرده است که من و علی بن ابیطالب علیه السلام در غزوه عسیره که در بطن ینبع اتفاق افتاد به مرافقت یکدیگر به انجام وظیفه می‌پرداختیم. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنجا وارد شد، مدت یکماه در آنجا اقامت گزید. و با «بنی مدلیج» و هم سوگندان آنان از مردم «ضمهره» مصالحه کرد و از آنان وداع نمود، در این رابطه، حضرت علی علیه السلام به من، فرمود: ای ابا الیقظان آیا حضری با گروهی از بنی مدلیج که به کار چشمه خود پرداخته‌اند ملاقات کرده تا ببینیم آنان چه می‌کنند و رفتارشان چگونه است؟

بعرض رسانیدم: در صورتی که مایل باشید، حاضریم همراه شما بیدارشان بروم. بنا به پیشنهاد حضرت علی علیه السلام بسوی آنها رفتیم و ساعتی به طرز رفتارشان نظاره‌گر بودیم، طولی نکشید که احساس خستگی کرده و تمایل بخواب پیدا کردیم در این هنگام از کنار آنها دور شده و در سایه درخت خرما در روی خاک آرمیدیم. بخدا سوگند! کسی مانع از خواب ما نشد مگر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کنار ما تشریف‌فرما گشته و ما را که خاک آلود شده بودیم، از خواب بیدار کرد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۷

و خطاب به علی علیه السلام، فرمود:

یا ابا تراب

! چگونه است تو را خاک آلود مشاهده می‌کنم. پس از این فرمود: آیا می‌خواهید به شما اطلاع دهم از دو مردی که شقی‌ترین و بدبخت‌ترین مردمانند؟ در پاسخ گفتیم: آری! فرمود: یکی از آن دو تن، «احیمر ثمود» است که ناقه صالح را پی کرد و دیگری کسی است که ضربتی بر سر تو وارد می‌آورد آن چنانکه محاسنت را از خون سرت آلوده می‌سازد! مؤلف گوید: این حدیث را «احمد حنبل» در [مسند ۴/۲۶۲] و «حاکم» در [مستدرک الصحیحین ۳/۱۴۰] و «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/۳۵۱] و «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۹] متذکر شده‌اند و اظهار داشته است این حدیث را «بغوی» و «طبرانی» و «ابن مردویه» و «ابو نعیم» و «ابن عساکر» و «ابن النجار» هم، متعرض شده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۴/۳۹۰] روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، مشاهده کرد که حضرت علی علیه السلام خوابیده در حالی که عبا از روی بدنش یک طرف افتاده و پشتش از خاک زمین، خاک آلود شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارکش خاک را از پشت حضرت علی علیه السلام پاک کرد و فرمود:

ای ابا تراب

! از خواب برخیز. از آن به بعد، هیچ اسمی را حضرت علی علیه السلام بهتر از آن اسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نهاده بود، نمی‌دانست. این حدیث را «ابو نعیم» در باب «معرفت» از «سهل بن سعد ساعدی» روایت کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/۱۱۱] از «ابن عباس» روایت کرده است، گفت:

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار، برادری برقرار کرد و برادری از آنان، برای علی علیه السلام معین

نکرد. حضرت علی علیه السلام از این پیشآمد ناراحت شد و از آن محل بیرون آمد و در کنار جوی آبی دست زیر سر گذاشت و خوابید. در این هنگام باد وزید و بدن حضرتش را خاک آلود ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۸

ندید، تصمیم گرفت تا آن حضرت را پیدا کند و در مسیر خود کنار آن جوی رسید مشاهده کرد علی علیه السلام دست زیر سر گذاشته و به خواب رفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله با پا اشاره‌ای به حضرت علی علیه السلام نمود و فرمود: یا علی! از جا برخیز که تو شایستگی نخواهی داشت مگر اینکه «ابو تراب»

باشی. سپس فرمود: آنگاه که برادری، میان مهاجر و انصار، برقرار کردم و تو را با هیچیک از آنان برادری ندادم و تو به خشم آمدی، آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من برابر با انتساب و ارتباط هارون با موسی باشد؟ با این تفاوت که پس از من، پیغمبری نخواهد بود. آگاه باش کسی که تو را دوست داشته باشد، از ایمنی و ایمان کامل برخوردار است و کسی که کینه تو را در دل داشته باشد، خدای تعالی او را به مرگ جاهلیت بمیراند و به حساب او، بر اساس آئین اسلام رسیدگی می‌شود. این حدیث را «طبرانی» در «کبیر» و «اوسط» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم، این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] روایت کرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ۳/ ۲۰۱] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام، فرمود: درود بر تو، ای ابا الریحانتین! سفارش می‌کنم از هیچگونه خیری نسبت به دو ریحانه‌ام (حسن و حسین علیهما السلام) فروگذاری نکنی؛ طولی نمی‌کشد، دو رکن تو از پای در می‌آید و در این رابطه، خدای تعالی، خلیفه من، بر تو خواهد بود. «جابر» گوید:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، حضرت علی علیه السلام فرمود: رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو رکن من بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از انهدام آن، به من اطلاع داد و پس از آنکه حضرت زهرا ی مرضیه علیها السلام رحلت کرد، فرمود: در گذشت فاطمه زهرا ی علیها السلام رکن دوم من بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از انهدام آن، به من خبر داد.

مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۵۴]

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۴۹

و «علی بن سلطان» در [شرح مرقات ص ۵۹۷] نقل کرده‌اند و هر دوی آنها، حدیث مذکور را از «مناقب احمد» روایت کرده‌اند. وی در «مناقب» گفته است: «هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام در گذشت، علی علیه السلام فرمود: رحلت آن حضرت، رکن دوم من بود» و «مناوی» هم، در [کنوز الحقائق ص ۷۹] به مختصری از آن به نقل «دیلمی» پرداخته است و «متقی» هم، در [کنز العمال ۶/ ۱۵۹] از «ابو نعیم» و «ابن عساکر» روایت کرده است و در جلد ۷ صفحه ۱۰۷ در باب معرفت، از «ابو نعیم» نقل کرده است و «دیلمی» و «ابن عساکر» هم، آنرا نقل کرده‌اند.

(۱) [نور الابصار ص ۹۴] گفته است: لقبهای امام علی علیه السلام «مرتضی»، «حیدر»، «امیر المؤمنین» و «انزع البطین» (بزرگ شکم) است و کنیه «ابو تراب» کنیه‌ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای آن حضرت تعیین فرموده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۵۵] گفته است: حضرت علی علیه السلام ملقب به این القاب است: «بیضة البلد»، «امین»، «شریف» و «هادی»، «مهتدی» و «ذو الاذن الواعیه» و در حدیث صحیح آمده است آن حضرت فرمود:

«انا الذی سمّتی امی حیدره»

تا آنجا که نوشته است) «حیدره» نام «شیر» است. هنگامی که آن حضرت از «فاطمه بنت اسد» متولد شد، فاطمه او را به نام پدر خود، نامگذاری کرد. و هنگامی که «ابو طالب» بر او وارد شد، از اسمی که مادرش برای او انتخاب کرده بود، اظهار ناراحتی و کراهت نمود و او را بنام «علی» نامید.

مؤلف گوید: علاوه بر القابی که یاد شد، حضرت علی علیه السّلام لقبهای دیگری دارد که - انشاء الله تعالی - در بخشی از ابواب آینده، به آنها اشاره خواهیم کرد.

از آن جمله است: «یعسوب الدین»، «امام المتقین» و «قائد الغرّ الحجلین» و امثال اینها.

(۱) کنیه به ضم کاف و نون ساکن بعد از کاف، اسمی است که در آغاز آن برای مردان با لفظ «اب» و برای زنان با لفظ «ام» (امّ کلثوم) شروع می‌شود و معمول عرب آنست که افراد را با کنیه نام می‌برند. (مترجم)
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۰
(۱)

باب شانزدهم دعا بدون درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، به اجابت نمی‌رسد

(۲) [کنز العمال ۱/ ۱۷۳] هیچ دعائی بوجود نمی‌آید مگر اینکه میان آن دعا و خدای تعالی، حجاب و مانعی ایجاد می‌شود و تا بر محمد صلی الله علیه و آله درود نفرستد، دعای او به اجابت نمی‌رسد و در صورتی که درود بر محمد صلی الله علیه و آله نفرستد، آن حجاب بر طرف می‌گردد و دعا وارد می‌شود و مورد اجابت قرار می‌گیرد و هر گاه درودی بر محمد نفرستد، دعا باز می‌گردد و به اجابت نمی‌رسد. این حدیث را «دیلمی» از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مذکور را «ابن حجر» در [صواعق ص ۸۸] یاد کرده است و چنین نقل نموده است: «دیلمی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: دعای دعاکننده به هدف اجابت نمی‌رسد مگر اینکه پیش از آن، بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود نفرستد و بگوید:

«اللّهم صلّ علی محمد و آله»

(۳) [فیض القدير ۵/ ۱۹] «طبرانی» در «الاوسط» از حضرت علی علیه السّلام به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۱

روایت موقوف «۱» نقل کرده است. هر گونه دعائی از رسیدن به هدف اجابت ممنوع است مگر آنکه برای اجابت آن، بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» درود نفرستد.

«هیثمی» رجال سند این حدیث را از ثقات یاد کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «متقی» در [کنز العمال ۱/ ۲۱۴] از «عبید الله بن ابو حفص عیشی» در کتاب حدیثش و «عبد القهار رهاوی» در «اربعین» اش و «طبرانی» در «الکبیر» و «بیهقی» در «شعب الایمان» نقل کرده‌اند.

(۱) [فیض القدير ۳/ ۵۴۳] دعای دعوت کننده از نیل به حضور خدا و اجابت آن، مردود است مگر آنکه بر «محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» درود نفرستد. این حدیث را «ابو الشیخ» از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است.

و در شرح آن گفته است: «بیهقی»، حدیث مزبور را از «شعب الایمان» به همان طریق که ذکر شده است، به حدیث مرفوع و

موقوف، نقل کرده است. گذشته از این، «ترمذی» هم، آن روایت را از «ابن عمر» با اندک تغییری روایت کرده است. مؤلف گوید: روایتهای مزبور را دو روایت دیگر تأیید کرده‌اند یکی از آنها، روایتی است که «متقی» متعرض شده است. (۲) [کنز العمال ۱/ ۱۸۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: یا علی! هر گاه از پیشامدی اندوهناک شدی، این دعا را بخوان:

«اللهم احسنی بعینک الّتی لا تنام و اکنفنی بکنفک الذی لا یرام»

(این دعا را ادامه داده است تا آنجا که فرموده است)

«اسئلك ان تصلی علی محمد و آل محمد و بك ادرء فی نحور الاعداء و الجبابرة»

. این حدیث را «دیلمی» در «مسند الفردوس» از حضرت امیر المؤمنین، علی علیه السلام، نقل کرده است.

(۳) [ثعلبی در کتاب قصص خود، در قصه حضرت یوسف علیه السلام ص ۱۵۷]

(۱) شهید ثانی (ره) گوید: موقوف، روایتی است که از مصاحب معصوم علیه السلام (پیغمبر یا امام معصوم) نقل می‌شود و گاهی به آن «اثر» اطلاق می‌گردد، اگر موقوف علیه، صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. (الدرايه ص ۴۵). (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۲

نقل کرده است، پس از چهار روز که حضرت یوسف علیه السلام در چاه بود، «جبرئیل» نازل شد و خطاب به او گفت: ای غلام! (غلام فرزند بالغ) چه کسی تو را در میان این چاه انداخته است؟ یوسف علیه السلام گفت: برادران پدرم مرا در این چاه انداخته‌اند. «جبرئیل» پرسید: چرا و به چه سبب تو را در چاه افکندند؟ در پاسخ گفت: به جهت موقعیتی که نزد پدرم داشتم، بر من حسد ورزیدند و مرا در چاه افکندند. «جبرئیل» گفت: آیا می‌خواهی از این چاه رهائی پیدا کنی؟ یوسف علیه السلام گفت: آری! «جبرئیل» گفت: برای رهائی خودت، از این دعا استفاده کن: «یا

صانع کلّ مصنوع و یا جابر کلّ مکسور و یا حاضر کلّ ملاء و یا شاهد کلّ نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کلّ وحید و یا غالباً غیر مغلوب و یا علّام الغیوب و یا حیّ لا یموت و یا محیی الموتی لا اله الا انت سبحانک، اسئلك یا من له الحمد یا بدیع السموات و الارض یا مالک الملک و یا ذالجلال و الاکرام اسئلك ان تصلی علی محمد و علی آل محمد و ان تجعل لی من امری و من ضیعی فرجا و مخرجا و ترزقنی من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب».

حضرت یوسف علیه السلام دعای مزبور را بطوری که «جبرئیل» گفته بود، خواند.

خدای تعالی او را از چاه و از گزند برادرانش رهائی بخشید و او را به ملک مصر نایل ساخت، که انتظار چنین مقامی را نداشت!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۳

(۱)

باب هفدهم نماز بدون درود بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» پذیرفته نمی‌شود

(۲) [سنن بیهقی ۲/ ۳۷۹] به سند خودش، از «ابو مسعود» نقل کرده است که گفته: هر گاه نماز گزارم و در آن نماز، بر «محمد و آل محمد» درود نفرستم، یقین دارم که نماز کاملی بجای نیآورده‌ام.

مؤلف گوید: بار دیگر حدیث مزبور را با اندک فاصله‌ای روایت کرده است و در آن حدیث، بجای «صل علی محمد و آل محمد»، «علی محمد و آل محمد» آورده است و «دارقطنی» هم، در [سنن خود/ ۱۶۳] به ذکر این حدیث پرداخته است.

(۳) [سنن دارقطنی ص ۱۳۶] به سند خود، از «ابو مسعود انصاری» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی

که نماز بگزارد و در آن نماز، بر من و اهل بیتم درود نفرستد، نمازش مقبول نخواهد بود.

(۴) [ذخائر العقبی ص ۱۹۹] از «جابر» روایت کرده است که می‌گفت: هر گاه نماز بگزارم و در آن نماز، بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» درود نفرستم، گمان ندارم آن فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۴ نماز مقبول پیشگاه الهی قرار بگیرد.

(۱) [الصواعق المحرته ص ۸۸] شافعی گفته است: یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له؛ «ای خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، محبت و علاقه‌مندی به شما، از سوی خدا تعالی واجب شده است و وجوب آنرا خدای بزرگ در قرآن کریم نازل کرده است. درباره بزرگی شما همین بس که هر گاه کسی در هنگام نماز درود بر شما نثار نکند، نمازش مقبول پیشگاه حق تعالی نخواهد بود». مؤلف گوید: دو بیت مزبور را «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۰۴] آورده است و بزودی در باب آینده به بخشی از اخبار اشاره می‌شود که در آنها آمده است که در تشهد نماز دستور داده است، بر «محمد و آل محمد» درود بفرستند. چنانکه در این حدیث آمده است: «هر گاه یکی از شما به تشهد نماز می‌پردازد، بر اوست که بگوید: اللهم صل علی محمد و (علی) آل محمد»

از این حدیث پیداست که امر به گفتن صلوات فرموده است و «امر» هم، دلیل بر وجوب است و هر گاه یکی از واجبات نماز بدون جهت ترک شود، نماز باطل است و مقتضای قاعده، بطلان نماز است تا آنجا که اگر آن واجب، بطور سهو هم ترک شود، باز هم، نماز باطل است مگر اینکه دلیلی بر صحت آن نماز دلالت کند، از قبیل: «لا تعاد الصلوة الا من خمس»

(تا به آخر حدیث). «فخر رازی» در تفسیرش، در ذیل تفسیر «آیه مؤدت»، سوره «شورا» اظهار داشته است: درود فرستادن بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله از موقعیت بزرگ و بی‌سابقه‌ای برخوردار است؛ به همین دلیل است که دعای برای اهل بیت را پایان‌گیر تشهد نماز قرار داده است و فرموده است در پایان تشهد بگویید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۵ (۱)

باب هیجدهم چگونه درود بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله»

(۲) مؤلف گوید: در کیفیت درود فرستادن بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» اخبار بسیار و بیشماری رسیده است و از مراجعه کردن به «الدر المنثور سیوطی» که در ذیل آیه کریمه سوره احزاب إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، ابراز داشته، به این حقیقت می‌رسیم و او بهمین مناسبت از «کعب بن عجره» و «یونس بن ختیاب» و «ابراهیم» و «عبد الرحمن بن ابی‌کثیر» و مردی از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و «طلحه بن عبیدالله» و «ابو سعید خدری» و «ابو هریره» و «ابو مسعود» و «عقبه بن عمرو» و حضرت علی علیه السلام و «زید بن ابی‌خارجه» و «بریده» و «ابن مسعود»، احادیث متواتری، که همگان به نقل آنها پرداخته‌اند، آورده است و ما در این باب به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم.

(۳) [صحیح بخاری] در کتاب «دعوات» در باب درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی»

روایت کرده است که گفت: «کعب بن عجره» با من ملاقات کرد و اظهار داشت آیا می‌خواهی هدیه‌ای به تو اهداء نمایم؟ در یکی فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۶

از روزها، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، به عرض رسانیدیم: یا رسول الله! به ما آموخته‌اید که چگونه بر شما سلام کنیم لیکن از کیفیت درود و صلوات فرستادن بر شما بی‌اطلاعم! فرمود: در هنگام درود فرستادن بر من، بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید»

. مؤلف گوید: این حدیث را «بخاری» در کتاب «آغاز آفرینش» و در کتاب «تفسیر» آورده است و «مسلم» هم، در صحیح خود در کتاب «صلاة» در باب درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از تشهد در نماز، به طرق متعددی نقل کرده است و «نسائی» و «ابن ماجه» و «ابو داوود»، در «صحاح» خودشان و «حاکم» در «مستدرک الصحیحین» و «احمد حنبل» در «مسند» اش و «ابو داوود طیالسی» در «مسند» خود و «دارمی» در «سنن» اش و «بیهقی» در «سنن» خود و «ابو ابراهیم» در «حلیه» و «طحاوی» در «مشکل الآثار» و «خطیب بغدادی» در «تاریخ» خود و گروه دیگر از پیشوایان حدیث، هر یک از آنها حدیث مزبور را به طرق متعددی، از «کعب بن عجره» روایت کرده‌اند.

(۱) [صحیح بخاری] در کتاب «تفسیر» در باب فرمایش خداوند متعال إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که گفت: به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتیم کیفیت سلام کردن بر شما را می‌دانیم لیکن از کیفیت درود فرستادن بر شما اطلاع نداریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد و رسولک کما صلیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم».

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «بخاری» با اندک اختلافی در کتاب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۷

«دعوات» در باب درود فرستادن بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت کرده است و همچنین «نسائی» در [صحیح ۱ / ۱۹۰] و «احمد حنبل» در [مسند ۲ / ۴۷] و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۳ / ۷۳] روایت کرده‌اند.

(۱) [الادب المفرد بخاری ص ۹۳] به سند خودش، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: کسی که هنگام درود فرستادن بر من بگوید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و ترخّم علی محمد و علی آل محمد کما ترخمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم»

، در روز قیامت، به شهادت او گواهی می‌دهم و از او در پیشگاه خدا، شفاعت می‌کنم.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «صلاة» در باب درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از تشهد، به سند خود، از «ابو مسعود انصاری» روایت کرده است که گفت:

هنگامی که ما در مجلس «سعد بن عباد» حضور داشتیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مجلس تشریف‌فرما شد، پس از انجام احترامات لازم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل خود قرار گرفت، مجلس در کمال سکوت و آرامش بود، «بشیر بن سعد» با اجازه از مقام معظم رسول خدا صلی الله علیه و آله، سکوت مجلس را درهم شکست و به عرض مبارک تقدیم داشت: یا رسول الله! خدای تعالی دستور داده است بر تو درود بفرستیم، اینک بفرمائید چگونه بر شما درود و صلوات بفرستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ او را نداد و به سکوت برگزار کرد. از اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسش او را پاسخ نداد، متأسف شدیم

و آرزو داشتیم ای کاش چنان سؤالی مطرح نمی‌شد. ولی طولی نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینگونه درود بر من بفرستید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»

تا به اینجا کیفیت درود است و سلام همچنان است که می‌دانید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۸

مؤلف گوید: این حدیث را «ترمذی» در [صحیح ۲۱/۲۱۲] نقل کرده است و در باب تشهد، حدیث مزبور را از حضرت علی علیه السلام، «ابو حمید»، «کعب بن عجره»، «طلحه بن عبید الله»، «ابو سعید»، «زید بن خارجه» که همان «حارثه» باشد و «بریده» نقل نموده و اشاره کرده، حدیث مزبور، حدیث حسن و صحیح است. و حدیث مذکور را «نسائی» در «صحیح» و «ابو داوود» در «صحیح» خود و «مالک بن انس» در «موطأ» و «احمد بن حنبل» در «مسند» و «حاکم نیشابوری» در «مستدرک الصحیحین» و «دارمی» در «سنن» خود و «بیهقی» در «سنن» و «طحاوی» در «مشکل الآثار» نقل کرده‌اند و عده‌ای از ایشان، حدیث مزبور را به طرق متعدده نقل کرده‌اند.

(۱) [صحیح نسائی ۱/ ۱۹۰] به سند خود، از «ابو موسی بن طلحه» از پدرش نقل کرده است، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتیم: کیفیت درود بر خودتان را به ما فرا بدهید. فرمود: بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

مؤلف گوید: حدیث مزبور را به طریق دیگر از «ابو موسی بن طلحه» روایت کرده است. و همین حدیث را «ابن جریر طبری» در «تفسیر» و «احمد بن حنبل» در «مسند» و «ابو نعیم» در «حلیه» و «طحاوی» در «مشکل الآثار» و «ابن عبد البر» در «استیعاب» نقل کرده‌اند و برخی از محدثان، به دو طریق دیگر، روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۱/ ۱۹۰] به سند خود، از «موسی بن طلحه» روایت کرده است که از «زید بن خارجه» شنیدم گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: بر من درود بفرستید و در دعا بکوشید و بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۵۹

مؤلف گوید: این حدیث را «احمد بن حنبل» در «مسند» و «ابو نعیم» در «حلیه» و «طحاوی» در «مشکل الآثار» و «مناوی» در «فیض القدر» در متن و شرح، از برخی محدثان نقل کرده است و «ابن اثیر» در «اسد الغابه» متذکر شده است.

(۱) [صحیح ابن ماجه ص ۶۵] در کتاب «صلاة» به سند خود، از «ابن مسعود» نقل کرده است: هر گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود می‌فرستید، بگونه‌ای بکوشید که بهترین درودها را به حضور آن حضرت، تقدیم کرده باشید؛ به دلیل آنکه ممکن است درود شما به حضور آن حضرت عرضه شود. حاضران گفتند:

بهر آنست کیفیت درود بر آن حضرت را به ما فرا بدهی! وی در پاسخ گفت: در هنگام درود بگویید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتَكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ بَرَكَاتَكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ (تا آنجا که گفته است) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

مؤلف گوید: این حدیث را «ابو نعیم» در [حلیه ۴ / ۲۷۱] نقل کرده است.

(۲) [فتح الباری فی شرح البخاری ۱۳ / ۴۱۱] «طبری» در کتاب «تهذیب»، از طریق «حنظله بن علی» و او هم از «ابو هریره» به حدیث مرفوع، نقل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بگوید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و ترخمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم»
، در روز قیامت، گواه او بوده و از وی، شفاعت خواهم کرد.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۱ / ۲۶۹] به سند خودش، از «ابن مسعود» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: کسی که تشهد نماز را بجای می آورد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۰
پس از آن بگوید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترخمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید»

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «بیهقی» در [سنن ۲ / ۲۷۹] و «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۲۲ / ۳۱] نقل کرده‌اند و «طبری» به سند خود، از «ابو اسرائیل» از «ابو یونس بن خباب» روایت کرده است که گفت: آنگاه که در فارس بودیم، «یونس» در ضمن خطابه‌ای که کرد به تلاوت آیه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ ...**

پرداخت و گفت: کسی که مطالب زیر را، از «ابن عباس» شنیده بود، از وی چنین نقل کرده است پس از آنکه آیه مزبور نازل شد، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتیم: یا رسول الله! کیفیت سلام بر حضرتت را به ما یاد دادی، اکنون کیفیت درود و صلوات بر خودت را به ما یاد بده، حضرت فرمود: در هنگام درود بر من، بگوئید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید»

(۲) [تفسیر ابن جریر ۲۲ / ۳۱] به سند خود، در ضمن آیه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ** از «ابراهیم» نقل کرده است که گروهی از اصحاب، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند: یا رسول الله! کیفیت سلام کردن بر شما را می‌دانیم لیکن از چگونگی درود فرستادن بر شما اطلاعی نداریم. فرمود: در هنگام درود فرستادن بر من، بگوئید:

«اللهم صلّ علی محمد عبدک و رسولک و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید»

(۳) [مسند احمد حنبل ۵ / ۳۵۳] به سند خود، از «بریده خزاعی» نقل کرده است که به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدیم: چگونگی سلام بر شما را اطلاع داریم لیکن از کیفیت درود بر شما بی‌خبریم. فرمود: بگوئید:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۱

«اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی محمد و علی آل محمد کما جعلتها علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید».

مؤلف گوید: این روایت را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۸ / ۱۴۲] نقل کرده است.

(۱) [سنن بیهقی ۲ / ۱۴۷] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» از «کعب بن عجره» او هم، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از تشهد در نماز، می‌فرمود:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و

آل ابراهیم اَنک حمید مجید»

. مؤلف گوید: این حدیث را «شافعی» در [مسند ص ۲۳] نقل کرده است.

(۲) [سنن دارقطنی ص ۱۳۵] به سند خود، از «ابن لیلی» یا «ابو معمر» نقل کرده است که گفت: «ابن مسعود» تشهد نماز را به من آموخت و اضافه کرد تشهد نماز را رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله بگونه‌ای به من فرا داد که سوره‌ای از قرآن را به من فرا می‌داد و تشهدی که از حضرتش آموختم، به این کیفیت است:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَامَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ اَنِّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْنَا مَعَهُمُ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ اَنِّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

(۳) [همان کتاب ص ۱۳۵] به سند خود، از «ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری» نقل کرده است، گفت: در یکی از روزها که ما در محضر مبارک رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله حضور داشتیم، مردی به حضور رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله رسید و در برابر آن حضرت قرار گرفت و گفت: یا رسول الله! کیفیت سلام کردن بر شما را فرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۲

گرفته‌ایم لیکن از چگونگی صلوات فرستادن بر شما در تشهد نماز، خبری نداریم. «ابو مسعود» گوید: رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله پاسخی نداد، آرزو می‌کردیم که یکاش چنین سؤالی مطرح نمی‌شد. طولی نکشید رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله فرمود: هر گاه نماز می‌خوانید در تشهد نماز بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ».

(۱) [مسند شافعی ص ۲۳] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله عرض کردم: یا رسول الله! در تشهد نماز چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» پس از آن، بر من سلام کنید.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۱۰۳/۴] از «شافعی» و «بیهقی»، در کتاب «المعرفة» از «ابو هریره» روایت کرده است و «طحاوی» هم، در [مشکل الآثار ۷۵/۳] روایت کرده است.

(۲) [تاریخ بغداد ۳۰۳/۱۴] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، گروهی که در محضر رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله حضور داشتند از آن حضرت جويا شدند کیفیت درود بر شما چگونه است؟ فرمود: بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ اَنِّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ».

(۳) [کنز العمال ۱۲۴/۱] سلام و درودی که بدست «جبرئیل» رسیده است و «جبرئیل» گفته با همین الفاظ مأمور شده‌ام تا سلام و درود را به امت تو فرا دهم و به این کیفیت است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ اَنِّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۳

ابراهیم و آل ابراهیم اَنک حمید مجید اللهم بَارک علی محمد و آل محمد کما بَارک علی ابراهیم و آل ابراهیم اَنک حمید مجید اللهم و ترحم علی محمد و علی آل محمد کما ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، اَنک حمید مجید اللهم و سلم علی محمد و

علی آل محمد کما سلّم علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید»

. این حدیث را «بیهقی» در «شعب الایمان» و «دیلمی» از «عمر» روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۲۱۴] از «علوم الحدیث حاکم» نقل کرده است که درود و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل پیغمبر به طریقی که از «ابو بکر بن ابی حازم» رسیده است و (حدیث را ادامه داده تا آنجا که گوید) به طریقی که در اختیار حضرت علی علیه السّلام در آمده، به طریقی که در اختیار رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و به طریقی که در اختیار «جبرئیل» آمده و او گفته است از سوی خدا به کیفیت زیر موظّف می‌باشم تا مردم را به درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت نمایم:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم ترخّم علی محمد و علی آل محمد کما ترخمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم و تحنّ علی محمد و آل محمد کما تحننت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم و سلّم علی محمد و علی آل محمد کما سلّمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید»

. این حدیث را «بیهقی» در «شعب الایمان» از «حاکم» روایت کرده است و «تمیمی» و «ابن مفضل» و «ابن سدّی» در مسلسلاتشان و «قاضی عیاض» در «شفا» و «دیلمی» هم، نقل نموده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۱/ ۲۱۵] در مسند «انس و ابن عساکر» از «ابو المعلی فضل بن سهل» روایت مزبور را با سند ادامه داده است تا آنجا که «انس بن مالک» از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله، او هم از «جبرئیل» از «میکائیل» از «اسرافیل» از حضرت پروردگار نقل کرده که خدا به من دستور داده است تا به مردم بگویم، اینگونه بر من درود بفرستند:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم ارحم محمدا و آل محمد کما ترخمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید اللهم تحنّ علی محمد و علی آل محمد کما تحننت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید»

این حدیث را «ابن عساکر» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۱۲۵ و ۲۱۷] از «عایشه» نقل کرده است، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار می‌داشتند: یا رسول الله! ما موظّفیم که همواره در شب تاریک و روز روشن، بر شما درود بفرستیم و بگونه‌ای می‌خواهیم درود بفرستیم که مورد علاقه شما باشد. حضرت فرمود: بگویید

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و ارحم محمدا و آل محمد کما رحمت ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید»

. پس از این پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اینست کیفیت درود فرستادن و چگونگی سلام را که می‌دانید، این حدیث را «ابن عساکر» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۱۰۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر گاه تصمیم دارید بر من صلوات بفرستید، اینگونه صلوات بفرستید:

«اللهم صلّ علی النبی الامّی و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی النبی الامّی و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید»

این حدیث را «ابن حیان» از «ابن مسعود» روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۵] چنین نقل کرده است: هیچ مسلمانی نیست که در شب عرفه، در موقف عرفات قرار بگیرد و رو بقبله بایستد و صد مرتبه بگوید:

«لا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۵

اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد بيده الخير و هو على كل شيء قدير»

و صد مرتبه سوره حمد را تلاوت نماید و صد مرتبه بگوید:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله»

و صد مرتبه بگوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله»

و صد مرتبه سوره

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

تلاوت نماید و صد مرتبه بگوید:

«اللهم صلّ على محمد و على آل محمد كما صلّيت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد و علينا معهم»

آگاه باش! آنگاه خدای تعالی خطاب به فرشتگان می‌فرماید: ای فرشتگان من! چیست پاداش این بنده‌ام که مرا تسبیح و تهلیل گفته و به بزرگی و عظمت و جلالت من، اعتراف کرده و به نسب من، اقرار نموده و مرا شناخته است و از من ثنا گستری نموده و بر پیغمبر من درود فرستاده. اینک، ای فرشتگان من! گواه باشید که او را آمرزیدم و او را در پیشگاه خود، شفیع قرار داده تا اگر بخواهد از اهل محشر، شفاعت کند و من شفاعت او را خواهم پذیرفت.

این حدیث را «بیهقی» در «شعب الایمان» و «ابن نجار» و «دیلمی» از «جابر» روایت کرده‌اند.

(۱) مؤلف گوید: از «صواعق ابن حجر» بدست می‌آید، سؤالی که مردم در رابطه با درود بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله، از حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله داشتند، پس نزول آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (سوره احزاب، آیه ۵۶)، بوده است و سؤالی که آنان نموده و پاسخی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله داده است که بگویید:

«اللهم صلّ على محمد و على آل محمد»

، دلیل بر آنست که درود بر آل پیغمبر صلّی الله علیه و آله مراد و منظور از آیه بوده است و خدا می‌خواسته که «آل محمد» هم، در درود با رسول خدا صلّی الله علیه و آله شریک باشند و ما اینک، گفتار او را متذکر می‌شویم.

(۲) «ابن حجر» در [صواعق ص ۸۷] ذیل دومین آیه، از آیاتی که درباره اهل بیت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۶

نازل شده است که همان آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ ... می‌باشد، اظهار می‌دارد: به حدیث صحیح، از «کعب بن عجره» روایت شده است، هنگامی که آیه مزبور نازل شد، گفتیم: یا رسول الله! پیش از این دانستیم چگونه بر شما «سلام» کنیم، اینک می‌خواهیم بدانیم چگونه باید به شما درود و صلوات بفرستیم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در هنگام درود بر من، بگویید:

(۱)

«اللهم صلّ على محمد و على آل محمد ...»

«حاکم» گفته سؤالی را که مردم مطرح کرده و به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدند، پس از نزول آیه مزبور بود و پاسخی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده که بگوید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد»

، دلیل آشکاری است که دستور درود فرستادن بر «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان دیگر او، مراد و منظور آیه بوده است و اگر «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله مصداق آیه منظور نباشند، از درود فرستادن بر «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن هم بدنبال نزول آیه، سؤال نمی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم، به آنها چنان پاسخی که یادآوری شد، نمی داد و از آنجا که به آنها اینگونه پاسخ داده است، دلیل بر آن است که درود بر «اهل بیت» مصداق آیه بوده و یکی از افراد «مأمور به» بشمار می آیند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم، خانواده خود را مقام نفس خود، قرار داده و درود بر آنان را لازم دانسته است؛ بدلیل آنکه منظور از درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، رعایت مقام آن حضرت است و «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، از آن عظمت برخوردارند. این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر کسا قرار گرفتند، فرمود: پروردگارا! اینان «اهل بیت» من می باشند و از من به شمار می آیند و من هم، از آنها می باشم. اینک، درود و رحمت و بخشش و خرسندی خودت را برای من و ایشان نصیب فرما، و مقتضای استجابت دعای مزبور، آنست که خدای تعالی، «اهل بیت» رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۷

اکرم صلی الله علیه و آله را در درود بر او هم ردیف نبی گرامی صلی الله علیه و آله قرار داده و از مؤمنان بخواهد تا همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر آنان نیز، درود بفرستند.

(۱) مؤلف گوید: انصاف آنست که «ابن حجر» بخوبی از عهده استدلال بر آمده است و ثابت کرده است که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مصداق درود بوده و آیه شریفه هم، در درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنان نظر دارد؛ بدلیل آنکه خدای تعالی از مؤمنان خواسته است تا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستند، در این رابطه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می پرسند چگونه درود بفرستیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ آنها فرمود: بگویید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد»

، از این پاسخ استفاده می شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواست موقعیت امری آیه شریفه را برای مردم توضیح بدهد. و هر گاه مراد خدای تعالی از نزول آیه شریفه، درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده که عبارت از درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان او باشد، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال آنان، به آنها دستور نمی داد تا بر او و خاندانش درود بفرستند.

«ابن حجر» در استدلال خود گفت: «مقتضای استجابت ...» معنای گفته او اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را در زیر کساء پذیرفت - چنانکه روایت آنرا در چندین باب از ابواب متذکر خواهیم شد - برای آنها دعا کرد و از خدای تعالی خواست که درود و برکاتش را بر او و بر آنان، عنایت فرماید و مقتضای استجابت دعایش این بود که خدای تعالی بر او و بر آنان درود بفرستد و از بندگان مؤمن هم، بخواهد بر آنان درود بفرستد؛ چنانکه خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، درود فرستاده است.

(۲) «ابن حجر» در [صواعق ص ۸۹۱] مطلبی از «فخر رازی» نقل کرده است که یادآوری از آن، مناسب با بحث فعلی ما می باشد. «فخر رازی» گفته است، اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در پنج خصلت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برابری دارند:

۱- در سلام که گفته است

«السَّلامُ عَلَیکَ ایُّهَا النَّبِیُّ»

و فرموده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۸

«سلام علی آل یسین».

(۱) ۲- در تشهد، که بر ایشان و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستند.

۳- در طهارت، خدا فرموده است طه؛ یعنی ای طاهر، و فرموده است وَ یُطَهِّرُکُمْ تَطْهِیراً (سوره احزاب، آیه ۳۳).

۴- در تحریم صدقه ۵- در محبت، خدا فرموده است: فَاتَّبِعُونِی یُحِبِّکُمُ اللَّهُ (سوره آل عمران، آیه ۳۱) و فرموده است قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۲۳)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۶۹

(۱)

باب نوزدهم حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آل محمدند

(۲) [مسند احمد حنبل ۶/ ۳۲۳] به سند خود، از «شهر بن حوشب» از «ام سلمه» روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهراى مرضیه علیها السلام، فرمود: همسر و دو فرزندت را نزد من آور. پس از آنکه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله کساء (عبای) بافت فدک را بر روی آنان انداخت و دست مبارکش را بر روی سرشان گذاشت و فرمود:

پروردگارا! اینان «آل محمد» اند. اینک، درود و برکتهای خودت را بر «محمد و آل محمد» عنایت کن که تو پسندیده و با عظمتی. «ام سلمه» گوید: پیش آمدم و گوشه عبا را بالا بردم که زیر کساء داخل شوم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گوشه عبا را از من گرفت و پایین افکند و فرمود: عاقبت تو بخیر است!

(۳) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۰۸] به سند خود، از «عامر بن سعد» روایت کرده است که در یکی از روزها، «معاویه» خطاب به «سعد بن ابی وقاص» گفت: چه چیزی مانع توست که از پسر ابو طالب نکوهش نمی کنی؟ «سعد» گفت:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۰

از علی بدگویی نمی کنم، هر گاه بیاد سه خصلت می افتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را ویژه علی علیه السلام قرار داده است و اگر یکی از آنها، در اختیار من بود، بیشتر دوست می داشتم از مرکبهای قرمز رنگ که در اختیار من است! «معاویه» از او، پرسید: ای ابو اسحاق! آنها را بیان کن. گفت:

(۱) ۱- از علی بدگویی نمی کنم مادامی که بیاد می آورم آن موقع را که وحی نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و دو فرزندش، حسن و حسین، و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در زیر جامه خود برد و گفت: پروردگارا! اینان «اهل بیت» من هستند.

۲- از وی نکوهش نمی نمایم، برای آنکه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم غزوه تبوک شد، علی را در مدینه بجای خود باقی گذاشت. علی که احساس ناراحتی کرد، به عرض رسانید: مرا در میان زنان و کودکان باقی می گذاری که خلیفه تو بر آنان باشم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خرسند نیستی که منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون به موسی باشد؟ با این تفاوت که پس از من، پیغمبری نمی باشد.

۳- از وی نکوهش نمی کنم برای آنکه بخاطر دارم در روز خبیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینک، پرچم اسلام را در

دست کسی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدای تعالی، خبیر را به دست او می‌گشاید! همه ما دستها را آماده کرده بودیم تا پیغمبر صلی الله علیه و آله، پرچم را در اختیار ما در آورد ولی در آن موقع فرمود: علی کجاست؟ در پاسخ گفتند: او را درد چشم است. فرمود: او را به حضورم بیاورید. پس از آنکه حاضر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در چشم او افکند و پرچم را در اختیار او در آورد و خبیر را خدای تعالی بدست او فتح کرد. «سعد» گوید: مادامیکه «معاویه» در مدینه بود، لب به سخن نگشود.

«حاکم نیشابوری» گفت: این حدیث، مطابق اصول و قواعد حدیثی «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح، بشمار می‌آید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۱

مؤلف گوید: این حدیث را «حاکم» در جلد ۳ صفحه ۸۴۷ به اختصار متذکر شده است و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۵] از «ابن نجار» نقل کرده است و «نسائی» هم، در [خصائص ص ۱۶] ذکر نموده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۴۷] به سند خودش، از «عبد الله بن جعفر بن ابی طالب» نقل کرده است، هنگامی که رحمت الهی نازل می‌شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که ناظر به رحمت الهی بود، می‌فرمود: فرا خوانید نزد من! فرا خوانید نزد من! «صفیه» پرسید: یا رسول الله! چه کسی را به حضور بطلیم؟ فرمود: اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن، حسین بمحض اینکه به حضور مبارک شرفیاب شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله عباي خویش را بر روی سر آنان افکند و دستها به آسمان برافراشت و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. اینک، بر «محمّد و آل محمّد» درود فرست. خدای تعالی به جبران آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهل بیتش خواسته بود، این آیه را نازل کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** (سوره احزاب، آیه ۳۳)؛ همانا خداوند می‌خواهد که رجس و ناپاکی را از شما «اهل بیت» دور سازد. و شما را پاک و تطهیر نماید. «حاکم» گفته: این حدیث، صحیح الاسناد است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه تطهیر در سوره احزاب نقل کرده است، «ابن جریر» و «حاکم» و «ابن مردویه» از «سعد» نقل کرده‌اند، هنگامی که آیه تطهیر بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین را در زیر جامه‌اش فرا خواند و فرمود: اینان اهل من و اهل بیت من هستند.

(۳) [مسند احمد حنبل ۶/ ۲۹۶] به سند خود، از «امّ سلمه» نقل کرده است، در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من تشریف فرما بود، خدمتکار به عرض رسانید: علی و فاطمه در پشت در خانه هستند و اجازه می‌خواهند تا به حضور برسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود: از اهل بیت من، فاصله بگیر.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۲

بنا به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوشه خانه نشستم، در این هنگام، علی و فاطمه و حسنین که دو تن کودک خردسال بودند، وارد شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین را روی زانو نشانید و رخسارشان را بوسید. پس از آن، دستی به گردن علی علیه السلام و دستی به گردن حضرت زهرا علیها السلام گذاشت و رخسار فاطمه و علی را بوسید. پس از آن، جامه سیاه رنگی را بر روی سر آنان افکند و فرمود: پروردگارا! من و اهل بیتم بسوی تو عزیمت می‌کنیم، نه بسوی آتش، «امّ سلمه» پرسید: آیا سرانجام من هم، بسوی خدای تعالی منتهی می‌شود؟ فرمود: آری! مؤلف گوید: این حدیث را «محبّ طبری» در [ذخائرش ص ۲۱] متذکر شده و گفته است: این حدیث را «احمد» متذکر شده است و «دولابی» بطور اختصار آورده است و بخشی از لغات آنرا (که در اصل آمده) شرح کرده است؛ از قبیل: السده: در، أغدف: فرستاد و از «اصمعی» نقل کرده که «خمیصه» جامه پشمین سیاه رنگ یا پوست خز نشان‌دار را گویند و جمع آن «خمائنص» است.

حدیث فوق را «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۳] آورده و اشاره کرده است: این حدیث را «ابن ابی شیبیه» روایت کرده است و بار

دیگر در (ص ۱۰۳) بطور اختصار، حدیث مزبور را آورده و می‌نویسد: این حدیث را «طبرانی» هم، نقل نموده است.

(۱) [کنز العمال ۲۱۷/۷] چنین نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دعا برای اهل بیت طاهرینش، به این مضمون، فرموده است: پروردگارا! تو آن خدائی هستی که درود و رحمت و بخشش و خرسندی خودت را بر ابراهیم و آل ابراهیم عنایت فرموده‌ای اینک، ای خدا! ایشان از منند و من از ایشانم، آرزو می‌کنم که درود و رحمت و بخشش و خرسندی خودت را بر من و بر آنان مرحمت فرمائی.

«متقی» پس از بیان مضامین فوق، اظهار داشته است: منظور از «آنان» علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است. این روایت را «طبری» از «وائله» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۳

(۱) [همان کتاب ۹۲/۷] از «وائله» نقل کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه و علی و حسنین علیهم السلام را در زیر جامه‌ای گرد آورد و به این مضمون فرمود: پروردگارا! درود و رحمت و بخشش و خرسندی خودت را به ابراهیم و آل ابراهیم عنایت فرمودی، خداوند! اینان از من هستند و من از اینان هستم. اینک، از تو می‌خواهم تا رحمت، مغفرت و رضوانت را بر من و آنان یعنی بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام ارزانی فرمائی. «وائله» گفته است: آن هنگام من بر در خانه حضور داشتم، عرض کردم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، آیا من هم، از این دعا نصیبی دارم؟ فرمود: خدایا رحمت و مغفرتت را بر «وائله» هم ارزانی فرما. «دیلمی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۱۶۷/۹] از «وائله بن اسقع» روایت کرده است که گفت: در یکی از اوقات، تصمیم گرفتم به دیدار علی علیه السلام مشرف گردم، کسی به من گفت: علی علیه السلام در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، بسوی ایشان رهسپار شدم، آنان در نیستان بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر جامه‌ای گرد آورده و به این مضمون دعا می‌فرمود: پروردگارا! درود، رحمت، مغفرت و رضوان خودت را بر من و بر اینان ارزانی دار. این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است.

مؤلف گوید: اخباری که نقل شده در این رابطه است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام «آل پیغمبر» اند و اخبار یاد شده منحصر به اخباری نیست که ما در این باب آوردیم بلکه بزودی در باب نزول «آیه تطهیر» که درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است به اخبار بسیاری اشاره خواهد شد که از همگی آنها استفاده می‌شود، حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهم السلام «آل پیغمبر اکرم» هستند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۴

(۱)

باب بیستم نهی کردن از صلوات ناقص (بتراء)

(۲) [الصواعق المحرقة ص ۸۷] در روایتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: بر من صلوات و درود «بتراء» نفرستید. اصحاب پرسیدند: درود «بتراء» کدام است؟ فرمود: درودی است که شما می‌گویید:
«اللهم صلّ علی محمد»

و پس از آن، از بردن نام خاندان من، خودداری می‌کنید بلکه بگوئید:

«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد»

. مؤلف گوید: شگفتی بی‌نهایت من از علماء و محدثان و مؤلفان و مصنفان اهل سنت و جماعت است، آنان اخباری را که پیش از

این دانستی، نقل می‌کنند که همگی آنها بر این دلالت می‌کند که دعا به هدف اجابت نمی‌رسد مگر اینکه انسان دعا کننده در مقام دعا، بر «محمد و آل محمد» درود بفرستد و همچنین اخباری که حاکی از آنست که نماز نمازگزار مقبول پیشگاه خدا نمی‌باشد مگر آنکه بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» درود بفرستد. و خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که درود «بتر» بر من نفرستید، یعنی تنها بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درود نفرستید بلکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۵

درود شما باید همزمان با درود بر «اهل بیت» باشد.

(۱) از ظاهر نهی که در اصل روایت به آن اشاره شده است، استفاده می‌شود که، درود تنها، بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد نهی قرار گرفته است. و نهی از چیزی، دلیل بر حرمت آن چیز است. در عین حال و آشکارا مشاهده می‌شود که اهل سنت کوشش بسیار و اصرار بی‌اندازه‌ای دارند که در هنگام درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، «آل پیغمبر» را استثناء کرده و بر آنها درود نمی‌فرستند؛ به این معنی، هر گاه تصمیم دارند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستند، می‌گویند:

«صَلِّ اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلِّمْ»

و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را بطور کلی نادیده می‌گیرند! و این واقعیتی است که یاد آوری کردم و هر گاه نسبت به آنچه اظهار داشتم، مشکوک هستید، به کتابهایی که در احادیث، تفاسیر، مناقب، رجال و سیر و امثال اینها تألیف کرده‌اند، مراجعه کنید تا صدق گفتار ما برای شما روشن شود.

و شگفت‌تر از همه آنچه یاد آوری کردم، روش آنها این است که در ضمن اخبار «تصلیه» (درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) و در ضمن احادیث مربوط به «تصلیه» و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، هر گاه تصمیم دارید بر من درود بفرستید، بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»

، نامبردگان گاهی که نام پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد آوری می‌کنند،

«صَلِّ اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلِّمْ»

می‌گویند.

و آل پیغمبر را در شمار «تصلیه» به آن حضرت، نمی‌گنجانند و اهما می‌ورزند.

بجان خودم سوگند! این روش ناپسند بجز از تعصب و مخالفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله- که هیچگاه سخنی از روی هوا و هوس نگفته است- موضوع دیگری نمی‌تواند باشد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۶

(۱)

باب بیست و یکم «آیه تطهیر» درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضایل صحابه» در باب فضایل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «صفیه دختر شبیه» او هم از «عایشه» روایت کرده است، بامداد یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله گلیمی را که از پشم سیاه بافته شده بود، بر دوش داشت و عازم بود از خانه بیرون برود، در آنحال، حسن بن علی علیه السلام وارد شد، حضرت او را در زیر آن گلیم

جای داد پس از آن، حسین علیه السلام وارد شد، او را هم در زیر گلیم قرار داد بعد از آن، فاطمه علیها السلام آمد، او را هم در زیر گلیم برد پس از آن، علی علیه السلام آمد، او را هم در زیر گلیم در آورد سپس این آیه را تلاوت کرد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِيَّ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً مؤلف گوید: این حدیث را «حاکم نیشابوری» در [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۴۷] نقل کرده و گفته است: این حدیث طبق نظریه «بخاری»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۷

و «مسلم» از احادیث صحاح است. «بیهقی» هم، در [سنن ۲/ ۱۴۹] این روایت را نقل کرده است و «ابن جریر» در [تفسیر ۲۲/ ۵] حدیث مزبور را از «عایشه» نقل کرده است و «سیوطی» در «الدّر المنثور»، ذیل آیه تطهیر، در سوره احزاب، به نقل آن پرداخته و گفته است: این حدیث را «ابن ابی شیبّه» و «احمد» و «ابن حاتم» روایت کرده‌اند. و «زمخشری» در «کشاف» در ذیل آیه مباحله، به مناسبتی متعرض نقل حدیث مزبور گردیده است و «فخر رازی» هم، در تفسیر آیه مباحله به نقل آن حدیث پرداخته است و اظهار می‌دارد این روایت تا حدی مورد اتفاق مفسران و محدثان است و صحت آنرا پذیرفته‌اند.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۰۹] به سند خود، از «عمر بن ابی سلمه»، ربیب پیغمبر صلی الله علیه و آله (پسر زن)، نقل کرده است، هنگامی که آیه تطهیر:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه «امّ سلمه» بود، در این رابطه، رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و آنان را در حالیکه حضرت علی علیه السلام پشت سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در زیر کساء قرار داد و آنگاه گفت: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان بر طرف کن و آنها را پاک و پاکیزه گردان. «امّ سلمه» از فرصت استفاده کرد به عرض رسانید: آیا من هم، از ایشانم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو در جای خودت باش، تو سرانجام خوبی خواهی داشت.

مؤلف گوید: این روایت را «ترمذی» در (۲/ ۳۰۸) هم، روایت کرده و در باب «فضایل» از «امّ سلمه»، «معقل بن یسار»، «أبو حمراء» و «أنس»، روایت کرده است و «طحاوی» نیز، در [مشکل الاثار ۱/ ۳۳۵] به نقل آن پرداخته است و «ابن اثیر جزری» هم، در [اسد الغابه ۲/ ۱۲] نقل کرده است و «ابن جریر طبری» نیز، در [تفسیر ۲۲/ ۶ و ۷] آنرا نقل کرده و اظهار می‌دارد: این حدیث از «امّ سلمه» روایت شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۸

(۱) [همان کتاب ۲/ ۳۱۹] به سند خود، از «شهر بن حوشب» او هم از «امّ سلمه» روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با علاقه هر چه تمامتر، امام حسن و امام حسین و حضرت زهرا و حضرت علی علیهم السلام را در زیر کساء قرار داد و گفت: بار پروردگارا! اینان اهل بیت و از مخصوصان من بشمار می‌آیند، پلیدی را از آنان بر طرف کن و آنان را پاک و پاکیزه گردان. «امّ سلمه» گفت: یا رسول الله! آیا من هم، از ایشانم؟ فرمود: سرانجام تو به خیر است.

«ترمذی» گوید: این حدیث، از بهترین احادیثی است که در باب فضیلت اهل بیت، روایت شده است. پس از این اظهار داشته است: روایت مزبور که ویژه باب فضیلت است، از «عمر بن ابی سلمه» و «أنس بن مالک» و «ابو حمراء» و «معقل بن یسار» و «عایشه» نقل شده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۲۲/ ۶] نقل کرده و از «امّ سلمه» روایت کرده است، به احترام میهمانان عزیز که خانه مرا منور ساخته بودند حریره‌ای (۱) ترتیب داده و آنان از آن غذا تناول کرده و خوابیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عباى خود را بر روی آنها انداخت و فرمود: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند...» و همین روایت را «احمد بن حنبل» در [مسند ۶/ ۳۰۶]، و «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۴/ ۲۹] و «ابن حجر عسقلانی» در [تهذیب التهذیب ۲/ ۲]

[۲۹۷] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۱] با اختلاف اندکی، روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۹] به سند خودش، از «انس بن مالک» روایت کرده است، مدت شش ماه هنگام نماز صبح که فرا می‌رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه حضرت زهرا علیها السلام که عبور می‌کرد، می‌فرمود: ای اهل بیت! موقع نماز

(۱) حریره بفتح حاء بی نقطه، آرد را با شیر یا روغن تف می‌دهند، این غذا حریره نامیده می‌شود. (مؤلف)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۷۹

بامدادی فرا رسیده است. پس از آن، «آیه تطهیر» را تلاوت می‌فرمود. «ترمذی» گفته است: این حدیث در باب «فضایل» از «ابو الحمراء» و «معقل بن یسار» و «ام سلمه» روایت شده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۲۲/ ۵] و «حاکم نیشابوری» در [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۵۸] روایت کرده و اظهار می‌دارد: حدیث مزبور بنا به طریقه «مسلم»، از احادیث صحیح است و «احمد بن حنبل» در [مسند ۲/ ۲۵۲] و «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۵/ ۲۵۱] و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۳] از «ابن ابی شیبه» و «سیوطی» در «الدر المنثور» ذیل تفسیر آیه تطهیر، در سوره احزاب، روایت کرده است و اظهار داشته: این حدیث را «ابن منذر» و «طبرانی» و «ابن مردویه» روایت کرده‌اند.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ در آخر سوره طه، گفته است: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» و «ابن نجار»، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است، هنگامی که آیه شریفه: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ (سوره طه، آیه ۱۳۲) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تا مدت هشت ماه هنگام فرا رسیدن نماز بامدادی در خانه علی علیه السلام می‌آمد و می‌فرمود: موقع نماز صبح فرا رسیده است. پس از آن، «آیه تطهیر» را تلاوت می‌فرمود.

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۲۲/ ۷] به سند خود، از «حکیم بن سعد» روایت کرده است، در یکی از روزها که به حضور «ام سلمه» رسیدیم، سخن از علی علیه السلام به میان آمد، «ام سلمه» گفت: آیه تطهیر در شأن آن حضرت علیه السلام نازل شده است.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۴۱۶] به سند خود، از «ام سلمه» روایت کرده است که گفت: آیه تطهیر در هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در خانه من تشریف فرما بود. پس از نزول آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۰

و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و پس از شرفیابی آنان، فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. «ام سلمه» به عرض رسانید: یا رسول الله! من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: سرانجام تو به خوبی سپری خواهد شد و این بزرگواران، اهل بیت من هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه کرد: پروردگارا! تو می‌دانی که اهل بیت من، شایسته‌ترند که مصداق آیه تطهیر باشند. «حاکم» گفته است: این حدیث به طریقه «بخاری»، از احادیث صحاح است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «حاکم» در (۳/ ۱۴۷) و «بیهقی» در [سنن ۲/ ۱۵۰]، «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/ ۳۳۴]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۹/ ۱۲۶]، «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۲۲/ ۷]، «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۵/ ۵۲۱ و ۵۸۹] و «محب طبری» در [ذخایر ص ۲۳] روایت کرده‌اند «محب طبری» اظهار داشته: این حدیث را «ابو الخیر قزوینی» روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۴۷] به سند خود، از «عبد الله بن جعفر بن ابی طالب» روایت کرده است، در یکی از روزها که رحمت الهی (باران) می‌بارید، رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به ریزش باران کرده و فرمود: بسوی من فرا خوانید! بسوی من فرا خوانید! «صفیة» پرسید: چه کسی را به حضور شما فرا خوانیم؟ فرمود: اهل بیت مرا! علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را. بمحض اینکه آنان حضور پیدا کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در زیر ردای خویش گرد آورد و دستهای مبارک را بسوی

آسمان بالا برد و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. اینک، بر محمد و خاندان او، درود بفرست. و خدا «آیه تطهیر» را بر آن حضرت نازل فرمود.

«حاکم» گفته: این حدیث صحیح الاسناد است. (۱)

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه تطهیر در سوره احزاب [ج ۵ / ۱۹۸ و ۱۹۹] گفته است: «ابن مردویه» از «ام سلمه» روایت کرده است که آیه

(۱) این خبر بطور کامل در باب نوزدهم آمده است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۱

تطهیر در خانه من نازل شد و در آن هنگام، هفت تن در خانه‌ام بودند: «جبرئیل»، «میکائیل»، «علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و من هم، در کنار در خانه ایستاده بودم و عرض کردم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت شما بشمار نمی‌آیم؟ فرمود: سرانجام کار تو بخوبی منتهی می‌شود و تو از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله هستی.

(۱) [همان کتاب] «ابن مردویه» و «خطیب» از «ابو سعید» روایت کرده‌اند، در روزی که نوبت «ام سلمه» بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل او تشریف داشت، در آن هنگام «جبرئیل» نازل شد و «آیه تطهیر» را آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسنین و فاطمه و علی علیهم السلام را بحضور طلید و آنها را نزدیک خود آورده در زیر عبای خود قرار داد. در آن موقع میان آنها و «ام سلمه» پرده‌ای حایل بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند؛ پروردگارا! پلیدی را از آنها دور کن و آنان را آنچنان که شایسته است، پاکیزه فرما. «ام سلمه» گفت: یا نبی الله! آیا من هم، از آنان هستم؟ فرمود: ای ام سلمه! تو از حدی که داری تجاوز مکن که سرانجام تو بخوبی منتهی خواهد شد.

(۲) [همان کتاب] «ترمذی» به روایت صحیح، و «ابن جریر»، «ابن منذر» و «حاکم» به روایتی که صحت آنرا امضاء کرده است و «ابن مردویه» و «بیهقی» در «سنن»، از چندین طرق از «ام سلمه» - رضی الله عنها - روایت کرده‌اند که گفت:

آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آن هنگام، فاطمه، علی و حسنین علیهم السلام در خانه من بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به منظور عظمت دادن به خاندان خویش، عبای خود را بر فراز سر آنان قرار داد و فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. اینک، پلیدی را از آنان برطرف فرما (به عبارت بهتر، آنان را مصداق «آیه تطهیر» قرار داده) و بخوبی هر چه تمامتر، آنان را پاکیزه گردان.

(۳) [همان کتاب] «ابن جریر» و «ابن ابی حاتم» و «طبرانی» از «ابو سعید خدری» روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیه تطهیر در شأن من، علی،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۲

فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

(۱) [همان کتاب] «ابن ابی شیبه»، «احمد»، «ابن جریر»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم»، «طبرانی» و «حاکم» با توجه به صحت اسانید و «بیهقی» در «سنن» از «وائله بن اسقع» روایت کرده‌اند که در یکی از روزها، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به خانه حضرت زهرا علیها السلام رفت و علی و زهرا را در برابر خودش و حسنین را بر روی زانوهای خود نشاند و جامه خود را بر فراز سر آنان قرار داد و من هم، در پشت سر ایشان ایستاده بودم، در آن هنگام «آیه تطهیر» را تلاوت فرمود.

(۲) [همان کتاب] «حکیم ترمذی»، «طبرانی»، «ابن مردویه»، «ابو نعیم» و «بیهقی» باتفاق یکدیگر در «الدلائل»، از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: براستی، خدای تعالی آفریدگان خویش را به دو بخش فرمود و مرا در بهترین آن دو بخش، قرار داد (تا آنجا که فرموده است) قبیله‌ها را به خانه‌هایی منقسم ساخت و مرا در بهترین خاندان، قرار داد سپس آیه تطهیر را تلاوت کرد و فرمود: من و خاندانم از گناهان پاکیزه‌ایم.

(۳) [همان کتاب] «ابن جریر» و «ابن ابی حاتم» از «قتاده» در ذیل آیه تطهیر، اظهار داشته‌اند: آنان اهل بیتی هستند که خدا آنان را از پلیدی پاکیزه گردانیده و آنان را ویژه رحمت خود قرار داده است و «ضحاک بن مزاحم» گفته است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آنان را از پلیدی پاکیزه قرار داده است و از درخت نبوت بوجود آمده‌اند و جایگاه رسالت الهی و آمد و رفت فرشتگانند و آنان خانه رحمت و معدن دانش می‌باشند.

(۴) [همان کتاب] «ابن مردویه» از «ابو سعید خدری» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام به خانه زهرا علیها السلام درآمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مدت چهل بامداد به در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود: «السلام علیکم اهل البیت و رحمه»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۳

الله و برکاته»

؛ درود بر شما ای خاندان و رحمت و برکات خدا بر شما ارزانی باد.

اینک، هنگام نماز فرا رسیده است. سپس آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود:

من با کسانی ستیز می‌کنم که با شما ستیز کنند و با کسانی به مسالمت می‌پردازم که با شما با مسالمت به سر آورند.

(۱) [همان کتاب] «ابن جریر» و «ابن مردویه» از «ابو الحمراء» روایت کرده است، مدت هشت ماه در مدینه به حساب آوردم که اتفاق نیفتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بامدادی را به مسجد بروم جز اینکه پیش از ورود به مسجد، به در خانه علی علیه السلام می‌آمد و دو طرف در خانه را به دست می‌گرفت و می‌فرمود: «الصَّلوة الصَّلوة»

و آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد.

(۲) [همان کتاب] «ابن مردویه» از «ابن عباس» روایت کرده است مدت نه ماه، شاهد بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز هنگام نماز که فرا می‌رسید، در خانه علی علیه السلام می‌آمد و می‌فرمود: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما «اهل بیت» ارزانی باد، آنگاه آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد و هر روز پنج بار می‌فرمود: «الصَّلوة رحمکم الله».

(۳) [همان کتاب] «طبرانی» از «ابو الحمراء» روایت کرده است، شش ماه پی در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد و من خود این واقعه را به چشم خود دیده‌ام.

(۴) [مسند احمد حنبل ۱/ ۳۳۰] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت کرده است. گفت در کنار «ابن عباس» نشسته بودم در آن حال، نه تن فرا رسیدند و خطاب به «ابن عباس» گفتند: سخنی داریم که باید به اطلاع تو برسانیم. اینک یا از جا حرکت کن و با ما بیا تا مطالب را با تو در میان گذاریم و یا از کسانی که در کنار تو می‌باشند درخواست کن تا ما را با تو تنها بگذارند! «ابن عباس» گفت: من با شما همراه می‌شوم - «عمرو بن میمون» به این معنی اشاره کرده که این واقعه در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۴

هنگامی بود که «ابن عباس» هنوز نابینا نشده بود - «عمرو» گوید:

(۱) «ابن عباس» از جا برخاست و با آنها همراه شد. در فاصله‌ای که از ما کناره گرفتند مطالبی را به اطلاع وی رسانیدند که ما از چگونگی آن بی‌خبر بودیم. پس از اتمام گفتگو، «ابن عباس» در حالی که گوشه عبایش به زمین کشیده می‌شد، برگشت و با کمال ناراحتی و اظهار تأسف گفت: اینان از مردی نکوهش می‌کردند که ده خصلت ویژه، خدا به وی عنایت فرموده است. از بزرگواری نکوهش می‌کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: دلاوری را به کارزار می‌فرستم که خدا او را خوار نمی‌سازد و خدا و رسول را دوست می‌دارد و گفته است در هنگامه نبرد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل رفیعی قرار گرفت و به اطراف نظاره کرد و فرمود: علی کجاست؟ در پاسخ گفتند: در آماده‌گاه مشغول آسیا کردن است! فرمود: مگر دیگری نیست که عهده‌دار کار او باشد. (گفته است) حضرت علی علیه السلام دچار درد چشم بود و در حالی که از درد چشم، جایی را مشاهده نمی‌کرد بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در دیدگان او ریخت، بلافاصله بهبودی یافت سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را سه بار به اهتزاز در آورد و آن پرچم را در اختیار حضرت علی علیه السلام در آورد (گفته است) به فلان کس سوره توبه را داد تا بر مشرکان تلاوت کند! طولی نکشید علی را گسیل داشت تا سوره را، تلاوت کند و فرمود: کسی شایسته است این سوره را بر مشرکان تلاوت کند که از من است و من از او می‌باشم (گفته است) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عموزادگان خود گفت: کدامیک از شما با پیشنهادهای من موافقت می‌کنید تا در دنیا و آخرت دوست من بشمار آید؟ این سخن را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی ایراد کرد که حضرت علی علیه السلام در کنار آن حضرت جلوس فرموده بود. هیچیک از حاضران پاسخی ندادند بلکه از پاسخگویی امتناع ورزیدند. حضرت علی علیه السلام پاسخ داد:

من دوستدار دنیا و آخرت تو می‌باشم و ولایت شما را در هر دو سرا می‌پذیرم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۵

(۱) حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: آری، تو در دنیا و آخرت دوست من می‌باشی. رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر همان جمله را به زبان آورد لیکن پاسخی نشنید و حاضران از پاسخ آن حضرت، امتناع ورزیدند. حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: من در دنیا و آخرت دوستدار شما می‌باشم و ولایت شما را در هر دو سرا می‌پذیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ آن حضرت را پذیرفت و فرمود: آری، تو در دنیا و آخرت دوست من می‌باشی. (گفته است) علی علیه السلام پس از حضرت خدیجه، نخستین مردی بود که اسلام اختیار کرد (گفته است) در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله دامن عبا را بالا زد و آنرا روی سر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام افکند و آیه تطهیر را تلاوت نمود. (گفته است) حضرت علی علیه السلام خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود و جامه آن حضرت را پوشید و بجای آن جناب، خوابید. (گفته است) مشرکان در انتظار دستگیری رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و چشم از خانه آن حضرت بر نمی‌داشتند تا در فرصت مناسبی آن حضرت را دستگیر کنند. در آن موقع که حضرت علی علیه السلام در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده بود، «ابو بکر» به گمان آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بخواب رفته است، نزدیک آمده و گفت: یا نبی الله! حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: همانا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانب بئر میمون عزیمت کرده است، آن حضرت را دریاب! (گفته است) «ابو بکر» به سوی بئر میمون عزیمت کرد و به اتفاق آن حضرت به غار ثور رفت. (گفته است) علی علیه السلام مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هدف سنگهای دشمن قرار گرفت (تا آنجا که گفته است) علی علیه السلام باتفاق مردم، به جنگ تبوک رفت (گفته است) علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای آن کرد تا همراه آن حضرت در جنگ با کفار شرکت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای آن حضرت را نپذیرفت. امیر المؤمنین علیه السلام از اینکه تقاضایش در محضر مبارک مقبول واقع نشده بود گریست! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دلداری آن حضرت، فرمود: آیا خرسند نیستی از

اینکه منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون علیه السلام نسبت به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۶

حضرت موسی علیه السلام باشد، با این تفاوت که تو پس از من، پیغمبر نمی‌باشی و اضافه کرد:

(۱) شایسته نیست به این سفر عزیزت کنم مگر اینکه تو جانشین من باشی (گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: تو پس از من، ولی مؤمنان هستی (گفته است) همه درهائی که به مسجد گشاده می‌شود، باید بسته شود جز در خانه علی علیه السلام که باید همچنان گشاده بماند (گفته است) علی علیه السلام می‌تواند با حال جنابت وارد مسجد شود و این رویه ویژه علی مرتضی است. (گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که من مولای او باشم، علی علیه السلام هم مولای اوست.

(گفته است) خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است که از «اصحاب شجره» خرسند بوده و از نیت قلبی آنها باخبر می‌باشد. آیا تا بحال از کسی شنیده شده است که خدای تعالی از آنها اظهار ناخرسندی نماید؟

مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در [خصائص ص ۸] روایت کرده و اظهار داشته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله، «ابو بکر» را موظف داشت تا سوره توبه را برای مشرکان تلاوت نماید و طولی نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را برای تلاوت سوره توبه گسیل داشت و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۲۰۳] به نقل این حدیث پرداخته و گفته است: همه حدیث را «احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و در «الاربعین الطوال» ایراد نموده و اظهار داشته است «نسائی» بخشی از آنرا متذکر شده است و «هیثمی» هم، در [مجمع ۹/۱۱۹] به ذکر آن پرداخته و اشاره نموده که «احمد» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» مختصری از آنرا یاد کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۴/۱۰۷] به سند خود، از «شَداد بن ابی عمار» نقل کرده است در یکی از اوقات، به خانه «وائله بن اسقع» وارد شدم و همزمان عده‌ای در آنجا حضور داشتند و سخن از علی علیه السلام می‌گفتند، پس از آنکه از منزل وی بیرون رفتند، «وائله» گفت: آیا می‌خواهی آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ام به اطلاع تو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۷

برسانم؟ در پاسخ گفتم: آری، می‌خواهم از آنچه دیده‌ای باخبر شوم! «وائله» گفت: در یکی از روزها، بحضور حضرت زهرا علیها السلام شرفیاب شدم و از ایشان خواستم تا مطالبی راجع به حضرت علی علیه السلام به اطلاع من برساند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دقت کن تا آنچه را که می‌خواهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنوی. این بود که منتظر ماندم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بیاورند، طولی نکشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی و حسین علیهما السلام در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود، وارد خانه حضرت زهرا علیها السلام شدند. در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در برابر خود نشانید و حسن و حسین علیهما السلام را در روی زانوی خود قرار داد. سپس جامه یا عبای خود را روی سر آنها قرار داد و «آیه تطهیر» را تلاوت کرد و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند.

و اهل بیت من، شایسته‌تر به این آیه‌اند. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۱ ۳۸۷ باب بیست و یکم «آیه تطهیر» درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده است ص: ۳۷۶

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» به دو طریق در [تفسیر ۲۲/۶] و «حاکم» در [مستدرک ۲/۴۱۶] نقل کرده و اظهار داشته: این حدیث طبق شرطی که «مسلم» نموده است، حدیث صحیح است و در (۳/۱۴۷) هم متذکر آن شده و اشاره کرده است،

این حدیث بنا به قاعده «مسلم» و «بخاری»، از احادیث صحاح است و «بیهقی» هم، در [سنن ۲/ ۱۵۲] به دو طریق روایت کرده است و «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/ ۳۳۶] نقل کرده است و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۹۲] به یاد آوری حدیث مزبور پرداخته است و این حدیث از «ابن ابی شیبیه» و «ابن عساکر» نقل کرده است و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۶۷] متعرض این حدیث شده و گفته است: مختصری از این حدیث را «احمد» و «ابو یعلی» آورده‌اند. و «طبرانی» هم، به نقل آن پرداخته و در صفحه ۱۶۷ به لفظ دیگری به ذکر آن پرداخته است و گفته است: «طبرانی» آنرا به دو سند آورده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۲۹۲] به سند خود، از «ام سلمه» نقل می‌کند در یکی از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۸

روزها که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل من بود، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با ظرفی از حریره وارد شد، (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هم اکنون همسر و دو فرزندت را به منزل من دعوت کن. حضرت زهرا علیها السلام به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به خانه خود رفت و علی و حسن را به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت نمود. طولی نکشید هر چهار تن بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تناول حریره پرداختند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی کسای خیری خود، به استراحت پرداخته بود. «ام سلمه» گوید: در آنحال که میهمانان وارد شدند و من در حجره دیگر مشغول نماز بودم، آیه تطهیر نازل شد پس از نزول آیه تطهیر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قسمتی از عبای خویش را بر سر علی و فاطمه و حسن افکند و دستهای خود را بسوی آسمان برداشت و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من و از مخصوصان من می‌باشند، پلیدی را از اینان ببر و آنها را کاملاً پاکیزه گردان.

«ام سلمه» گوید: در خواستی را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدای تعالی داشت شنیدم، در حجره را گشوده و سر در درون حجره بردم و عرض کردم: یا رسول الله! من هم، با شما و از اهل بیت شمایم؟ فرمود: سرانجام تو به خیر منتهی می‌شود. مؤلف گوید: این حدیث را «واحدی» در [اسباب النزول/ ۲۶۷] و «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/ ۳۳۲ و ۳۳۴] به دو طریق و «محب طبری» در [الذخائر ص ۲۳] متذکر شده‌اند و «طبری» در آخر حدیثی که به نقل آن پرداخته است، این جمله را اضافه کرده است: «من با کسانی که با آنان جنگ کنند، نبرد می‌کنم و با کسانی که با ایشان به مسالمت رفتار نمایند، به مسالمت می‌پردازم و با آنها که با ایشان دشمنی کنند، دشمنی می‌کنم». و همچنین «ابن قبابی» در «مجمع» اش و «سیوطی» در «الدر المثور» در تفسیر آیه تطهیر، در سوره احزاب و «ابن جریر» و «ابن منذر» و «ابن ابی حاتم» و «طبرانی» و «ابن مردویه» حدیث مزبور را از «ام سلمه» نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۸۹

(۱) [همان کتاب ۶/ ۲۹۲] به سند خود، از «شهر بن حوشب» نقل کرده است، هنگامی که خبر شهادت حضرت سید الشهداء، حسین بن علی علیهما السلام به اطلاع «ام سلمه»، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، گفت: خدا لعنت کند عراقیها را، خدا بکشد آنان را که حسین علیه السلام را شهید کردند، خدا لعنت کند آنها را که حسین علیه السلام را فریب دادند و او را با رفتار فریبکارانه خود، ذلیل و ناتوان ساختند؛ خاطر دارم در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود، حضرت زهرا علیها السلام با ظرفی از حلوا که آنرا در میان طبقی گذاشته بود، وارد شد و آن حلوا را بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: پسر عمویت کجاست؟ پاسخ داد: در خانه است. فرمود: هم اکنون برو و او و دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام را بحضور من دعوت کن. «ام سلمه» گفت: طولی نکشید در حالی که حضرت زهرا علیها السلام دستهای فرزندانش را به دست گرفته و علی علیه السلام هم پشت سر آنها در حرکت بود، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن را در روی زانو قرار داد و علی را در جانب راست و فاطمه را

در جانب چپ خویش نشانید و کساء خبیری را که در مدینه زیر انداز ما بود، بر روی آنان کشید و با دست چپ یک طرف از آن کساء را گرفته و دست راستش را به طرف آسمان بالا برده و فرمود: بار پروردگارا! پلیدی را از ایشان بر طرف گردان و آنان را کاملاً پاکیزه گردان؛ پروردگارا، اینان اهل بیت من اند! سه بار این جمله را تکرار کرد، «امّ سلمه» گوید، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟

فرمود: آری، تو از اهل بیت من هستی (بیا و) در زیر کساء وارد شو. ورود من در زیر کساء در هنگامی صورت گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دعا کردن برای علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام فارغ شده بود. مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۶/۲۲]، «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/۳۳۵] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۲] نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۰

(۱) [خصائص نسائی / ۴] به سند خود، از «عمر بن سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است که در یکی از روزها، «معاویه» به «سعد» دستور داد تا علی علیه السلام را سب کند و به حضرت او ناسزا بگوید! «سعد» از فرمان او سرپیچی کرد. «معاویه» پرسید: چرا از او بدگویی نمی‌کنی و به سب و دشنام او نمی‌پردازی؟ در پاسخ گفت: بخاطر سه خصلتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده است که هر گاه یکی از آنها در من وجود می‌داشت، دوست‌تر می‌داشتم از شتران سرخ موئی که در دست اختیار و انتفاع من بوده باشد! در یکی از کارزارها که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی مرتضی اجازه شرکت در جنگ را نداده و او را به جانشینی خود در مدینه موظف داشت، علی علیه السلام ناراحت شد و به عرض رسانید: مرا برای زنان و کودکان به جانشینی خود بر می‌گزینی؟ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر ناراحتی علی علیه السلام شنیدم که خطاب به او فرمود: آیا خوشحال نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون علیه السلام، برادر موسی علیه السلام، باشد، با توجه به اینکه پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود و از آن حضرت در روز خیر شنیدم، می‌فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار بزرگواری قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم، او را دوست می‌دارند. در این موقع همگی حاضران خود را برای پرچمداری اسلام آماده کرده و دستها را از آستین بیرون آوردند، در این حال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی را بحضورم فراخوانید! حضرت علی علیه السلام در هنگامی بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد که به درد چشم دچار بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در میان دیدگان علی علیه السلام ریخت و بلافاصله بهبودی یافت و پرچم اسلام را در اختیار آن حضرت در آورد. و نیز هنگامی که «آیه تطهیر» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و آله علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را بحضور طلبید و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۰/۲۷۸] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از پیغمبر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۱

اکرم صلی الله علیه و آله، در ذیل آیه تطهیر روایت کرده است، هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را بحضور طلبید و عباي خود را روی سر آنان انداخت و فرمود: اینان اهل بیت من می‌باشند؛ بار پروردگارا! پلیدی را از آنان دور کن و آنها را آنچنان که باید پاکیزه گردان، در این موقع، «امّ سلمه» که دم در خانه حضور داشت از فرصت استفاده کرد و به عرض رسانید: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت شما بشمار نمی‌آیم؟ فرمود: تو در راه خیر گام بر می‌داری و سرانجام تو بخوبی ختم می‌شود.

مؤلف گوید: این حدیث را هم «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۷/۲۲] از «امّ سلمه» روایت کرده است.

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۵/۳۲] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیه تطهیر در حق پنج تن نازل شده است، در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۴] به نقل این خبر پرداخته است و اظهار داشته: این حدیث را «احمد» در «مناقب» نقل کرده است.

و «طبرانی» هم آنرا متعرض شده است و «هیثمی» در [مجمع ۱۶۷/۹] به نقل آن پرداخته و گفته است: حدیث مزبور را «بزاز» روایت کرده است و به طریق دیگر چنین روایت شده: از «ابو سعید خدری» روایت شده گفت: اهل بیتی که خدا پلیدی را از آنها دور ساخته و آنها را کاملاً پاکیزه گردانده، پنج تن می‌باشند و آنها را با انگشت خود چنین یاد کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام (تا آنجا که گفته است) این حدیث را «طبرانی» در «اوسط» نقل کرده و «علی بن سلطان» هم، در [مرقاة ۵/ ۵۹۰] در شرح آن، به ذکر حدیث اشاره کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۸۸] گفته است: هنگامی که «آیه تطهیر» نازل شد،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه و علی و حسین علیهم السّلام را به خانه «ام سلمه» دعوت کرد و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند؛ آنها را از هر گونه پلیدی پاکیزه مدار.

و گفته است این حدیث را «قلعی» نقل کرده است.

(۱) [استیعاب ۲/ ۵۹۸] از «أبو الحمراء» «۱» روایت کرده است که می‌گوید:

یکماه در مدینه بودم، در ظرف این مدت، هر روز بامداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه فاطمه و علی علیهما السّلام می‌آمد و می‌فرمود:

«الصّلوة الصّلوة»

سپس آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۵/ ۶۶ و ۱۷۴] روایت کرده است.

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۲۲/ ۶] به سند خود، از «ابو الحمراء» نقل کرده است که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله، مدت هفت ماه در مدینه بودم. در این مدت، مشاهده می‌کردم بمحضی که فجر طالع می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه علی و زهرا علیهما السّلام می‌آمد و آنان را به اقامه نماز دعوت می‌کرد و آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود.

(۳) [مسند ابو داوود طیالسی ۸/ ۲۷۴] به سند خود، از «انس» نقل کرده است که مدت یکماه پیش از نماز صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار خانه حضرت فاطمه علیها السّلام عبور می‌کرد و می‌فرمود:

«الصّلوة یا اهل البیت»

(۴) [کنز العمال ۷/ ۹۲] از «وائله» نقل کرده است که در یکی از روزها، حضور حضرت زهرا علیها السّلام شرفیاب شدم و از آن حضرت خواستم تا شمه‌ای از موقعیتها و حالات حضرت علی علیه السّلام را برایم بیان کند. حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: در انتظار باش تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف‌فرما شود و آنچه را می‌خواهی از آن

(۱) ابو الحمراء، خادم پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب حضرت علی علیه السّلام بوده است و اسمش «هلال بن حارث» است [تنقیح المقال ۳/ ۱۳ فصل الکنی]. (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۳

حضرت بپرس. طولی نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام در حالی که

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسنین را در دست مبارک خود گرفته بود، وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی و فاطمه علیهما السلام را در برابر خود و حسنین علیهما السلام را روی زانوهای خود نشانید سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه یا عبای خود را بر روی سر آنها افکند و «آیه تطهیر» را تلاوت کرد و فرمود:

پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزاوارتر به این آیه شریفه‌اند.

«وائله» گوید: به عرض رسانیدم: آیا من هم، از اهل بیت شما بشمار می‌آیم؟
فرمود: آری، تو هم اهل من هستی! «وائله» گوید: از شنیدن این سخن به بهترین آرزوهای خود رسیدم.
این حدیث را «ابن ابی شیبه» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۱) [اسد الغابه ۲/ ۲۰] گفت: «اوزاعی» از «شداد بن عبد الله» روایت کرده است که گفت: از «وائله بن اسقع» شنیدم، هنگامی که سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را وارد شام کردند، یکی از شامی‌ها از حضرت علی علیه السلام سخن به ناسزا گفت! «وائله» از جا برخاست و گفت: بخدا سوگند! همواره حضرت علی و حسنین علیهم السلام را دوست می‌دارم و این پس از آنست که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را که در خور شایستگی آنان بوده، شنیده‌ام. از جمله در یکی از روزها، در خانه «ام سلمه» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم، همان زمان امام حسن علیه السلام وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را روی زانوی راست خود نشانید و رخسار مبارکش را بوسید. پس از اندکی امام حسین علیه السلام وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را روی زانوی چپش نشانید و رخسار شریفش را بوسه داد پس از آن، حضرت فاطمه علیها السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را در برابر خود نشانید سپس حضرت علی علیه السلام را بحضور طلبید و «آیه تطهیر» را تلاوت کرد.

«شداد» گوید: از «وائله» پرسیدم مقصود از «رجس» چیست؟ در پاسخ
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۴
گفت: رجس، شک در وجود خداست.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۴۱۳] در گزارش احوال «عطیه» نوشته است، «اسماعیلی» او را در شمار صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرده و به اسناد خود، از «ابو عرفه عمیر» از «عطیه» روایت کرده است که گفت: در یکی از اوقات، حضرت فاطمه علیها السلام بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، حلوائی که تهیه کرده بود را نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت، همان زمان حسن و حسین علیهما السلام هم حضور داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را بحضور طلبیدند. اهل بیت از آن حلوا تناول کردند پس از فراغت از تناول حلوا، رسول خدا صلی الله علیه و آله همان سفره‌ای را که در آن غذا تناول می‌کردند، روی سر آنان افکند و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنها دور کن و آنها را آنچه‌ای که شایسته است پاکیزه گردان. از «ام سلمه» شنیدم گفت: یا رسول الله! آیا من هم، از ایشان می‌باشم؟ فرمود: تو از خیر برخورداری! «ابن حجر» در [الاصابه ۴/ ۲۴۷] این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [مشکل الآثار ۱/ ۳۳۲] به سند خود، از «ام سلمه» روایت کرده است که گفت: «آیه تطهیر» در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است.

(۳) [همان کتاب ۱/ ۳۳۳] به سند خود، از «ام سلمه» روایت کرده است که «آیه تطهیر» در خانه من و در حق هفت تن: «جبرئیل»، «میکائیل»، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده و مرا از اهل بیت بشمار نیآورده است.

(۴) [همان کتاب ۱/ ۳۳۲] به سند خود، از «عامر بن سعد» از پدرش روایت کرده است، هنگامی که «آیه تطهیر» نازل شد، رسول

خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را بحضور طلبید و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۵

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۷/۲۲] روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/۳۳۶] به سند خود، از «عمره همدانی» نقل کرده است که گفت: بحضور «امّ سلمه» رسیدم. پس از احترامات لازم، از من پرسید: تو کیستی؟ در پاسخ گفتم: عمره همدانی هستم. اینک، ای امّ المؤمنین! از این مردی که در برابر چشم ما با مخالفان می‌جنگید، بیانی کن که آیا او (علی علیه السّلام) محبوب است یا مبغوض؟ «امّ سلمه» از وی پرسید: آیا او را دوست می‌داری یا کینه او را در دل داری؟ در پاسخ گفتم: نه او را دوست می‌دارم، و نه کینه او را در دل دارم. «۱»

آنگاه «امّ سلمه» گفت: خدای تعالی «آیه تطهیر» را نازل کرد، حال آنکه در آن هنگام در خانه من بغیر از رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السّلام دیگری حضور نداشت. «امّ سلمه» گوید: به عرض رسانیدم، آیا من هم، از اهل بیتم؟ فرمود: تو از اهل بیت نیستی لیکن در پیشگاه خدا از خیر بهره‌مند می‌باشی. «امّ سلمه» گوید: چقدر دوست می‌داشتم پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰه علیه و آله پرسش مرا پاسخ می‌داد.

و اگر پاسخ مرا داده بود، در نظرم بهتر بود از آنچه خورشید، بر آن طلوع و غروب می‌کند!

(۲) [همان کتاب ۱/۳۳۸] به سند خود، از «أبو الحمراء» نقل کرده است: نه ماه صبحگاهان متوجه بودم رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله از کنار در خانه حضرت زهرا علیها السّلام عبور می‌کرد و می‌فرمود:

«السّلام علیکم یا اهل البیت»

و «آیه تطهیر» را تلاوت می‌کرد.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/۱۶۹] گفته است: از «ابو سعید خدری» روایت است، پس از آنکه حضرت علی علیه السّلام به افتخار دامادی رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله نایل آمد تا چهل بامداد، پیغمبر از در خانه فاطمه زهرا علیها السّلام عبور می‌کرد و می‌فرمود:

(۱) در «مشکل الآثار» بجای این جمله

(ما احبّه و لا ابغضه)

سفید بوده است. (مؤلف)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۶

«السّلام علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته»

و «آیه تطهیر» را تلاوت می‌فرمود.

این حدیث را «طبرانی» در «اوسط» روایت کرده است.

(۱) [در همان کتاب ۹/۱۲۱] از «ابو الحمراء» نقل شده که گفت: شش ماه مداوم مشاهده می‌کردم رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله از کنار منزل فاطمه علیها السّلام عبور می‌کند و «آیه تطهیر» را تلاوت می‌نماید. «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/۱۶۹] از «ابو برزه» روایت کرده است که گفت: هفت ماه با رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله نماز بامدادی را بجای می‌آوردم و در این مدت، هر گاه رسول اکرم صَلَّی اللّٰه علیه و آله از کنار خانه فاطمه علیها السّلام عبور می‌کرد و می‌فرمود:

«الصّلوة علیکم»

و «آیه تطهیر» را تلاوت می‌فرمود. این حدیث را «طبرانی» هم، نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۹/ ۲۰۶] از «أنس» روایت کرده است که «عمر خطاب» در ملاقاتی که با «ابو بکر» داشت خطاب به وی، گفت: چه مانعی پیش آمده است که با دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج نمی‌کنی؟ وی پاسخ داد: حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر نمی‌شود مرا به دامادی خود مفتخر فرماید. حدیث را ادامه داده تا به ازدواج حضرت علی علیه السلام منتهی شده آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «امّ ایمن» فرمود:

یا امّ ایمن! قدح آبی حاضر کن. «امّ ایمن»، کاسه چوبینی را آب کرد و حضور مبارک آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آنرا آشامید و مقداری را، از دهان مبارک در آن ریخت و به حضرت زهرا علیها السلام دستور داد تا از آب آن کاسه بنوشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را بر پیشانی و میان دو شانه و سینه حضرت زهرا علیها السلام پاشید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کاسه را بدست علی علیه السلام داد و فرمود: یا علی! از این آب بیاشام. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آب ظرف را بر پیشانی و میان دو شانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پاشید. پس از آن فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور کن و آنان را هر چه بهتر و بیشتر پاکیزه گردان. «بَرَّاز» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۷

(۱) [همان کتاب ۹/ ۲۰۷] از «ابن عبّاس» نقل کرده است، پیش از آنکه حضرت علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام ازدواج کند، افراد بسیاری به خواستگاری آن حضرت آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد هیچیک از آنها را نپذیرفت تا اینکه مردم از خواستگاری آن حضرت علیها السلام مأیوس گردیدند. همان زمان «سعد بن وقاص» با حضرت علی علیه السلام ملاقات کرد- حدیث را تا ازدواج حضرت علی و زهرا علیهما السلام ادامه داده- پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به «اسماء»، فرمود: ای اسماء! طشت آب را بیاور. «اسماء» طشت آب را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آب را در دهان مبارک قرار داد و در میان طشت ریخت پس از آن مقداری از پیشانی و دو پای مبارک خود را با آن آب شست سپس حضرت زهرا علیها السلام را بحضور خواند و مثنی از آب آن طشت را گرفت و بر سر مبارک حضرت زهرا علیها السلام ریخت و مثنی دیگری از آن آب را در میان دو پستان حضرت زهرا علیها السلام ریخت. آنگاه بدن شریف خود و حضرت زهرا علیها السلام را با آن آب، اندک شستشویی داد و حضرت زهرا علیها السلام را به سینه چسبانید و فرمود: پروردگارا! زهرا از من است و من از زهرایم، بار خدایا آنچنان که پلیدی را از من زدودی و مرا پاکیزه ساختی، او را نیز، از هر گونه پلیدی پاکیزه گردان. سپس طشت دیگری طلبید و حضرت علی علیه السلام را بحضور طلبید و با آن حضرت همان رفتاری را انجام داد که با حضرت زهرا علیها السلام بجای آورده بود و همان گونه برای حضرت امیر علیه السلام دعا نمود که برای حضرت زهرا علیها السلام دعا کرده بود. بعد از آن، خطاب به حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام، فرمود: برخیزید و به خانه خود بروید که خدا دل شما را با یکدیگر مهربان قرار بدهد و امور ظاهری و باطنی را اصلاح فرماید.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۴۶] از «ابو طفیل» روایت کرده است که در یکی از روزها، امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام به ایراد خطابه‌ای پرداخت، و به حمد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۸

و ثنای پروردگار اشاره فرمود- تا آنجا حدیث را ادامه داده که- امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: من فرزند مژده دهنده‌ام، من فرزند انداز کننده‌ام، من فرزند پیغمبرم، من فرزند کسی هستم که مردم را به امر خدا، بسوی حضرتش دعوت کرد، من فرزند چراغ

درخشانم، من فرزند بزرگواری هستم که خدا او را رحمت جهانیان قرار داده است، من از خاندانی هستم که خدا پلیدی را از آنها زدوده است و آنها را از هر گونه ناشایستی پاکیزه ساخته است.

«هیثمی» گفته است: این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» و «الکبیر»، به اختصار، متعرض شده است و «ابو یعلی» هم، مختصری از آنرا متذکر گردیده و «بزاز» هم، به مختصر آن اکتفا نموده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۷۲] از «ابو جمیل» روایت کرده است که پس از آنکه حضرت علی علیه السلام شهید شد و امام حسن مجتبی علیه السلام جانشین آن حضرت گردید.

همان زمان که با مردم به اقامه جماعت پرداخته بود، مردی از پشت خنجری به پای مبارک حضرت زد که در اثر آن خنجر مدت یکماه، حضرت مجتبی علیه السلام بیمار شد. پس از بهبودی بر منبر رفت و به ایراد خطابه پرداخت و خطاب به عراقی‌ها، فرمود: ای عراقی‌ها! از خدا بهراسید و موقعیت ما را در پیشگاه او محفوظ بدارید و بدانید که ما امیران شمائیم و میهمان الهی هستیم که باید از هر جهت، مقام ضیافت ما را رعایت کنید؛ ما اهل بیتی هستیم که حق تعالی درباره ما، فرموده است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام در مردم آنچنان تأثیر کرد که در مسجد کسی نبود مگر اینکه گریست! «هیثمی» گفت: این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است و رجال آن همگی از ثقات رجال حدیث هستند.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۷۲] به سند خود، از «علی بن حسین»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۳۹۹

روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام شهید شد، امام حسن مجتبی علیه السلام به ایراد خطابه‌ای پرداخت و به حمد و ثنای الهی اشاره کرد- تا آنجا حدیث را ادامه داده که- خطاب به مردم فرمود: ای مردم! هر کسی که مرا می‌شناسد، در شناخت من شکی ندارد و کسی که مرا نمی‌شناسد، در مقام معرفی خویش می‌گویم، من حسن بن علی هستم، من فرزند پیغمبرم، من فرزند وصی پیغمبرم، من پسر مژده دهنده و فرزند پیغمبری هستم که مردم را از خدا بیم می‌داد، من فرزند کسی هستم که مردم را به فرمان خدا، بسوی او دعوت می‌کرد، من از خاندانی هستم که «جبرئیل» بر ما نازل می‌شد و از سوی ما به عالم بالا صعود می‌کرد و من از خاندانی هستم که خدا آنان را از هر پلیدی، پاکیزه ساخته است.

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۷/ ۲۷] به سند خود، از «ابو دیلم» نقل کرده است که گفت: حضرت علی بن حسین علیهما السلام به مردی از مردم شام فرمود: آیا «آیه تطهیر» را که در سوره احزاب آمده، تلاوت کرده‌ای؟ او گفت: آیا شما از مصادیق آن آیه شریفه‌اید؟ فرمود: آری.

مؤلف گوید: در لغت، کلمه «اهل الزجل» را به معنای عشیره و نزدیکان آورده‌اند و کلمه «آل» و «اهل»، به یک معنی بکار رفته است؛ بدلیل آنکه «آل» در اصل، «اهل» بوده که «هاء» آن، مبدل به «همزه» شده است؛ بجهت آنکه تصغیر آن، «اهیل» است و مطابق با قاعده معروف تصغیر است که کلمات را به اصل اولیش باز می‌گرداند. در هر حال، اهل بیت فرد، گذشته از آنکه به معنی عشیره و نزدیکان است، گاهی هم به کسی گفته می‌شود که در خانه او بطور کلی زندگی کرده باشد چه از نزدیکان او باشد و یا از همسران او و یا اصولاً با او هیچگونه نسبتی نداشته باشد. لیکن بطوری که از اخبار این باب استفاده می‌شود، اهل بیت که در آیه شریفه آمده است، منحصر به حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است و توجهی به نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد تا چه رسد که مصداق آن آیه، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۰

یا شخص اجنبی باشد!

(۱) در همین رابطه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهم السلام را در زیر

کساء قرار داد و در هنگام دعا فرمود:

بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنان دور کن و آنان را آنچه‌ای که شایسته است پاکیزه گردان. و در بعضی از اخبار تصریح شده است که «آیه تطهیر» در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است و در برخی از اخبار آمده است که «آیه تطهیر» در شأن هفت تن نازل شده است:

«جبرئیل»، «میکائیل»، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام. با توجه به تصریحی که شده است، باز هم «ام سلمه» به عرض رسانیده: یا رسول الله! من از اهل بیت شما نیستم؟ فرموده است: آری و یا «وائله» به عرض رسانیده است: آیا من از خانواده شما نیستم؟ فرموده است: آری، تو از اهل من می‌باشی. در عین حال، مطلب به این سادگی نیست. بلکه جهات ذیل مانع از آنست که «آیه تطهیر» جنبه عمومی داشته باشد و ویژه اهل بیت نباشد:

(۲) ۱- اخبار «ام سلمه» و «وائله» تاب مقاومت با اخباری که اهل بیت را عده معینی می‌داند ندارد؛ بدلیل آنکه اخباری که جنبه عمومی آیه را نفی میکند، عددش زیاده‌تر و سندش قویتر و شهرتش بیشتر است.

(۳) ۲- در برخی از اخبار آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ «ام سلمه»، فرمود: تو در جای خودت قابل توجه می‌باشی و یا تو در جایگاه خوبی قرار گرفته‌ای و یا سرانجام تو بخوبی منتهی می‌شود و یا خود «ام سلمه» گفته است:

هنگامیکه گوشه عبا را بالا زدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه عبا را از دست من گرفت و فرو انداخت. و این موضوع را پیش از این، در باب اینکه علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام آل محمداند، متذکر شدیم. این خبر حاکی است که «ام سلمه» از مصادیق «آیه تطهیر» نمی‌باشد با آنکه آیه مزبور در خانه او نازل شده است، و نزول آیه در خانه او دلیل بر آن نیست که «ام سلمه» از اهل بیت باشد تا چه رسد همسران دیگر آن حضرت!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۱

(۱) ۳- در بعضی از اخبار آمده است، «ام سلمه» گفت: آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: آری، هستی. در برخی دیگر از آنها آمده «ام سلمه» گفته است، در هنگامی وارد کساء شدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دعا کردن برای اهل بیتش، فارغ شده بود، این خود دلیل بر آنست که «ام سلمه» مصادیق «آیه تطهیر» بوده است و آیه شریفه شامل او نمی‌شود و در نفی رجس، شرکت ندارد. چنانکه «وائله» هم، مصادیق آیه شریفه نبوده است. زیرا سؤال «وائله» که آیا من از اهل بیت شما نمی‌باشم؟ پس از انجام دعا بوده است.

(۲) ۴- علاوه بر مطالبی که ایراد کردیم، دلیل دیگری در اختیار ما می‌باشد که «ام سلمه» و همسران دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصادیق آیه نیستند تا چه رسد به اینکه «وائله» از مصادیق آیه باشد! و اصولاً با مطالبی که در آیه آمده است ارتباطی ندارند و از مضامین اخبار یاد شده بهره‌ای نمی‌برند. از جمله گفته «زید بن ارقم» است که در «صحیح مسلم»، در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل حضرت علی علیه السلام، چنین آمده است که «حصین» از «زید بن ارقم» می‌پرسد: ای زید! اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله، از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، بشمار نمی‌آیند؟ «زید» در پاسخ گفته است: همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت او می‌باشند لیکن اهل بیتی که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، صدقه بر آنان حرام بوده، بحساب نمی‌آیند. «حصین» پرسید: پس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانیند؟ در پاسخ گفت: اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس‌اند. «حصین» گفت: آیا پرداخت صدقه بر همگی آنان که نام بردی، حرام است؟ در پاسخ گفت: آری.

(۳) در روایت دیگر که صراحتش از این روایت، بیشتر است، «مسلم» در «صحیح» خود، در باب فضائل علی علیه السلام، نقل کرده است که از «زید بن ارقم»، پرسیدیم: آیا همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او بشمار می‌آیند؟ «زید» پاسخ داد:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۲

بخدا سوگند! همسران پیغمبر از اهل بیت او محسوب نمی‌شوند؛ بدلیل آنکه چه بسا پیش آمده است که زن روزگاری با همسر خود زندگی می‌کند و پس از آن طلاق داده شده و از قید همسری او بیرون آمده و به نزد پدر و بستگان خود باز می‌گردد، باری اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن گروه از نزدیکان حضرت‌اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدقه دادن به آنها حرام است.

(۱) مؤلف گوید: بنا بر آنچه تا به حال آوردیم به این نتیجه می‌رسیم، کسانی که ادعا می‌کنند همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله از مصادیق آیه شریفه‌اند و از جمله آنهایی بشمار می‌آیند که خدای تعالی پلیدی را از آنها زدوده و آنها را کاملاً پاکیزه قرار داده است، ادعائی بس بیهوده کرده‌اند که شایسته گوش دادن نمی‌باشد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۳

(۱)

باب بیست و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام مباهله فرمود

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل صحابه» در باب فضائل حضرت علی علیه السلام، به سند خود، از «عمر بن سعد بن ابی وقاص» از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها، «معاویه بن ابی سفیان» به «سعد» دستور داد تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید! «سعد» از دستور او سرپیچی کرد.

«معاویه» از وی پرسید: به چه سبب است که علی را آماج ناسزا و دشنام نمی‌سازی؟ «سعد» گفت: بخاطر آنست که سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آنها، هیچگاه به سب و دشنام آن حضرت، اقدام نمی‌کنم و هر گاه یکی از آنها برای من بود، بهتر و ارزنده‌تر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد، بشمار می‌آوردم.

۱- کارزاری که به جهتی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: یا رسول الله!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۴

مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظف می‌داری! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او، فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من، همانند نسبت و منزلت هارون علیه السلام، به حضرت موسی علیه السلام باشد؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود.

(۱) ۲- در روز جنگ خیبر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: پرچم اسلام را به دست کسی به اهتزاز می‌آورم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم، او را دوست می‌دارند! از شنیدن این سخن همه ما در انتظار چنان عطیه‌ای بودیم و دستها از آستین بیرون آورده تا پرچم اسلام را در اختیار بگیریم، همان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را بحضورم بیاورید. علی علیه السلام را در حالی بحضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعوت کردند که حضرتش به درد چشم دچار بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در چشم حضرت علی علیه السلام چکانید، دید گانش شفا یافت و پرچم اسلام را که یادبود نصرت الهی بود، به دست او سپرد و از برکت وجود حضرت علی علیه السلام، فتح و پیروزی نصیب اسلام شد.

۳- هنگامی که آیه مباهله فُقِلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ (سوره آل عمران، آیه ۶۱) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله،

حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را بحضور طلبید و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند.

مؤلف گوید: این روایت را «ترمذی» در [صحیح ۲ / ۳۰۰]، «احمد حنبل» در [مسند ۱ / ۱۸۵] و «سیوطی» در «الدّر المنثور»، در ذیل تفسیر آیه مباحله در سوره آل عمران، روایت کرده‌اند. «سیوطی» اظهار داشته است: این حدیث را «ابن منذر» و «حاکم نیشابوری» و «بیهقی» در «سنن»، از «سعد بن ابی وقاص» نقل کرده‌اند.

(۲) [صحیح ترمذی ۲ / ۱۶۶] به سند خود، از «عامر بن سعد بن وقاص» از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۵ پدرش روایت کرده است که گفت: هنگامی که آیه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَ كُمْ نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بحضور طلبید و فرمود:

بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

(۱) مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۱۵۰] روایت کرده و اظهار داشته است: این حدیث به نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است و «بیهقی» هم، در کتاب [سنن ۷ / ۶۳] روایت کرده است. «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» در ذیل تفسیر آیه مباحله در سوره آل عمران و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۰۰] روایت کرده‌اند و مطالب ذیل به نقل از «نور الابصار» چنین است: مفسّران گفته‌اند: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آیه مباحله را بر نجرانی‌ها تلاوت فرمود و آنان را به مباحله فرا خواند، اظهار داشتند: به ما اجازه بدهید تا باز گردیم و تصمیم لازمی اتخاذ کنیم و فردا به ملاقات شما بیایم و تصمیم خود را به اطلاع شما برسانیم. در مراجعت، برخی با برخی دیگر، راجع به مباحله به گفتگو پرداختند و همان زمان از «عاقب» که بزرگ آنان بود و نجرانی‌ها او را صاحب رأی و دانشمند خود می‌دانستند، پرسیدند: ای عبدالمسیح! نظر تو درباره مباحله کردن با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله چیست؟ «عاقب» در پاسخ آنها گفت: ای گروه ترسایان، می‌دانید که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله پیغمبر برگزیده‌ای است و هر گاه شما با او به مباحله پردازید، همگی ما به هلاکت خواهیم رسید. در روایت دیگر آمده است که خطاب به آنان گفت: بخدا سوگند! هیچ قومی در صدد مباحله با پیغمبری برنیامد مگر آنکه همگی آنها به آتش هلاکت سوختند و نابود گردیدند.

بهر آنست از تصمیمی که گرفته‌اید روی برتابید و با او وداع کنید و به دیار خود باز گردید.

فردای آن روز، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در حالیکه امام حسن علیه السلام را در کنار خود قرار داده و دست امام حسین علیه السلام را بدست گرفته بود و حضرت زهرا علیها السلام و حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۶

علی علیه السلام در پشت سر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حرکت می‌کردند، در محل مباحله حضور یافتند.

(۱) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله خطاب به آنان فرمود: هر گاه من نفرین کردم، شما «آمین» بگویید. به محض اینکه اسقف ترسایان، پیغمبر و همراهان او را به چنان وضعی مشاهده کرد، خطاب به ترسایان گفت: ای گروه نصاری! رخسارهائی را مشاهده می‌کنم که اگر از خدا بخواهند که کوه را از جای خود برکنند، دعای آنان را می‌پذیرد و کوه را از جای می‌کند. اینک با وی مباحله نکنید که همگی شما هلاک می‌شوید و تا روز قیامت ترسائی بر جای نمی‌ماند. ترسایان که از چنان حالی باخبر شدند، خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله گفتند: ای ابا القاسم! رأی ما بر آن قرار گرفت که با تو مباحله ننمائیم و تو را به دین خود واگذاریم و ما به دین خود پایدار باشیم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: حال که برای مباحله اقدام نمی‌کنید، اسلام اختیار نمائید تا به نفع شما همان گونه رفتار شود

که به نفع مسلمانان رفتار می‌شود و (در مسائل حقوقی و غیره) آنطور با شما رفتار خواهد شد که با مسلمانان رفتار می‌شود. ترسایان اظهار داشتند: ما حاضر نیستیم از دین خود دست برداریم و به آئین شما بگراییم. حضرت فرمود: پس حال که شما اسلام اختیار نمی‌کنید، چاره‌ای نیست جز اینکه با شما نبرد کنیم. ترسایان گفتند: ما تاب نبرد با عرب را نداریم. لیکن حاضریم با شما مصالحه کنیم که با ما جنگ نکنید و ما را به هراس نیندازید و از دین ما ممانعت به عمل نیاورید و مقرر می‌داریم، در هر سال دو هزار حله تقدیم نمائیم که یک هزار از آنرا در ماه صفر و یک هزار دیگر را در ماه رجب تحویل گیرید. در روایت دیگر آمده است که اظهار داشتند: علاوه بر آنها، سی و سه زره عادی و سی و سه شتر و سی و چهار اسب جنگی، به شما اعطاء نمائیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله با پرداخت آنچه گفته شد، حاضر به مصالحه با ترسایان نجران گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال این جریان فرمود: بخدائی که جان من در دست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۷

توانای اوست، عذاب بالای سر ترسایان قرار گرفته بود و هر گاه به مباحله اقدام می‌کردند، همگی آنها به شکل بوزینه و خوک، مسخ می‌شدند و آتشی، بیابان را فرا می‌گرفت و همه آنها می‌سوختند و خدای تعالی سرزمین نجران و مردم آن و حتی پرنده‌گان روی درختان را مستأصل می‌ساخت و سالی بر آنها سپری نمی‌شد مگر آنکه همگی آنها به هلاکت می‌رسیدند. «خازن» و دیگران این خبر روایت کرده‌اند.

(۱) مؤلف گوید: پس از آنکه «زمخشری» قصه نجران را نقل کرده، اظهار می‌دارد: هر گاه کسی بگوید مقصود از «مباحله» آنست که راستگو از دروغگو، و دشمن از دوست، امتیاز داده شود، بنابر اینکه مراد از مباحله، امتیاز دوست از دشمن باشد، مناسب آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا به مباحله بر می‌خاست و فرزندان و زنان را همراه نمی‌آورد؟ «زمخشری» در پاسخ این پرسش می‌گوید:

بر خلاف انتظار، آوردن زن و فرزند بیشتر از آنچه تصور می‌شود، دلیل بر وثاقت آنست و استواری به خویش است و یقین به صداقت خود دارد و دلیل بر آنست که با جرأت هر چه تمامتر، حاضر شده است عزیزترین افراد و پاره جگر و محبوبترین اشخاص را، در معرض خطر احتمالی قرار دهد و تنها حاضر نشده است خود را، در معرض هلاکت قرار بدهد؛ از سوی دیگر، یقین داشته است دشمنش دروغ می‌گوید و هر گاه دستور دهد زن و فرزند را همراه بیاورند، محبوبترین و عزیزترین آنها به هلاکت می‌رسند و مباحله به نفع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بانجام می‌رسد. و لازم به تذکر است، از میان بستگان دیگر به این جهت فرزندان و زنان را از طرفین انتخاب کرده است که اینان عزیزترین اهل بیت آنها می‌باشند و از سایر بستگان، علقه بیشتر و دلبستگی زیادتری با بزرگ خاندان دارند و به اندازه‌ای این علاقه‌مندی در سطح بالا قرار گرفته است که بزرگ خاندان حاضر است جان خود را فدای آنان نماید و در برابر حفاظت از آنها، کشته بشود؛ همین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۸

علاقه قلبی و ایجاد دلبستگی است که هر گاه نبردی آغاز می‌شد، از طرف شخص فرمانده اعلام می‌شد که جنگجویان، زن و فرزند خود را همراه بیاورند تا وجود اینان در پشت جبهه، وسیله‌ای برای فرار جنگجویان و سلحشوران از میدان جنگ نباشد. و اینگونه از خود گذشتگی‌ها را که بزرگ خاندان انجام می‌داد «حماء الحقایق» (پشتیبان حقیقتها)، می‌نامیدند.

(۱) گفتنی است که چرا در «آیه مباحله» فرزندان بر خود و دیگر افراد، مقدم ذکر شده‌اند؟ این بدانجهت است که ثابت کند فرزندان از لطف و مهربانی بیشتر و از منزلت زیادتری برخوردارند. و به این نتیجه می‌رسیم که فرزندان، مقدم بر شخص خانواده و مقدم بر شخص دیگری است که همانند بزرگ خانواده می‌باشد، و از کسانی هستند که فدائی شخص خانواده قرار می‌گیرند.

«زمخشری» گوید: مباحله و چگونگی آن، استوارترین دلیل بر فضیلت و اهمیت اصحاب کساء است و دلیل روشنی است بر صحت

نبوت پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، بدلیل اینکه هیچیک از موافقان و مخالفان، اظهار نداشته‌اند که ترسایان با مقام نبوت، مباحله کردند و اقدام برای این عمل نموده‌اند (پایان سخن زمخشری).

«فخر رازی» در «تفسیر کبیر»، پس از آنکه به نقل قضیه مباحله پرداخته است، اظهار می‌دارد: «آیه مباحله» بر این حقیقت دلالت می‌کند که امام حسن و امام حسین علیهما السَّلام دو فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌باشند؛ بدلیل آنکه در ضمن پیشنهاد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که فرزندان خود را برای مباحله بخوانیم، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، حسنین علیهما السَّلام را برای مباحله همراه خود برد. با توجه به این رفتار، ثابت می‌شود که حسنین، فرزندان آن حضرت می‌باشند. گذشته از این، قرآن کریم هم در تأیید و تأکید این موضوع در سوره انعام می‌فرماید: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى بِهِ نَبَالَ آن، اظهار داشته است: بدیهی است حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۰۹

عیسی علیه السَّلام از سوی مادر به ابراهیم علیه السَّلام می‌پیوندد و اگر فرزند دختری، فرزند بشمار نیاید، درست نیست که عیسی علیه السَّلام فرزند ابراهیم علیه السَّلام باشد! بار دیگر در ذیل آیه وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ در سوره انعام، اظهار می‌کند آیه مزبور، گواه بر اینست که حسنین علیهما السَّلام از ذریه و بازماندگان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌باشند؛ بدلیل آنکه خدای تعالی، حضرت عیسی علیه السَّلام را از ذریه حضرت ابراهیم علیه السَّلام بشمار آورده است با آنکه حضرت عیسی علیه السَّلام از سوی مادر، به حضرت ابراهیم علیه السَّلام می‌پیوندد.

بهمین نسبت، حسنین علیهما السَّلام از ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌باشند. هر چند انتسابشان به حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از ناحیه مادر عالیمقامشان می‌باشد.

و نیز اضافه کرده است که بطوری که اطلاع یافته‌ایم، حضرت ابو جعفر باقر علیه السَّلام در مجلس «حجاج بن یوسف»، از همین آیه استفاده کرد و حسنین - علیهما السَّلام - را، فرزندان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله معرفی نمود.

(۱) «فخر رازی» در تفسیر آیه شریفه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا در سوره بقره، از «شعبی» نقل کرده است که گفت: در دربار «حجاج» حضور داشتم، همزمان «یحیی بن یعمر»، فقیه خراسان، را با زنجیر که بر او بسته بودند، از بلخ بحضور «حجاج» آوردند. «حجاج» خطاب به او، گفت: تو آن کسی نیستی که می‌پنداری حسن و حسین، از ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله هستند؟ در پاسخ گفت: آری! «حجاج» گفت: برای ادعای خویش، دلیل روشنی باید اقامه کنی و در غیر اینصورت، اعضای بدنت را قطعه قطعه خواهم کرد. گفت: ای حجاج! بدیهی است برای ادعای خودم، دلیل روشنی از کتاب خدا خواهم آورد. راوی گفته است، از اینکه «یحیی»، با جمله «یا حجاج» به وی خطاب کرد و چنان جرأتی را به خرج داد، به شکفت آمدم. «حجاج» به او گفت: برای اثبات ادعای خودت از آیه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ استفاده نخواهی کرد، «یحیی» گفت: غیر از آن آیه، از آیه روشن تری از کتاب الهی استدلال می‌کنم و آن آیه اینست: وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۰

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى پس از تلاوت آیه، از «حجاج» پرسید: پدر عیسی علیه السَّلام کیست که خدای تعالی او را، از ذریه حضرت ابراهیم علیه السَّلام قلمداد کرده است؟ «حجاج» که پاسخی نداشت، شرمنده شده و اندکی سر به زیر افکند سپس سر برداشت و گفت: گویا این آیه از کتاب الهی را تلاوت نکرده بودم! سپس دستور داد غل و زنجیر را از گردن و دست و پای او باز کردند و به او جایزه داد.

مؤلف گوید: «سیوطی» قصه «یحیی بن یعمر» را در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه وَ هَدَيْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَلَّا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ در سوره انعام، نقل کرده است و روایت مربوط به این آیه را از دو طریق، آورده، یکی از «ابن ابی حاتم» از

«ابو حرب بن ابوالاسود» و دیگری را، از «ابو الشیخ» و «حاکم» و «بیهقی» از «عبد الملک بن عمیر».

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۳/ ۲۱۲] به سند خود، از «زید بن علی»، در ذیل آیه شریفه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ روایت کرده است که مصداق این آیه مبارکه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است.

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۳/ ۲۱۲] به سند خود، از «سدی» روایت کرده است، هنگامی که آیه فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ (سوره آل عمران، آیه ۶۱) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسنین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام، فرمود: تو هم به متابعت از ما حرکت کن و به این ترتیب به مباحله اقدام فرمود: بر خلاف انتظار، ترسایان به مباحله اقدام نکردند و گفتند: بیم آن داریم که این شخص پیغمبر باشد و شکی نیست که نفرین پیغمبر، غیر از نفرین مردم عادی می‌باشد و برای همین بود که از اقدام به مباحله خودداری کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که به امتناع آنان از مباحله پی برد، فرمود: چه خوب بود که برای مباحله، حاضر نشدند و اگر به مباحله برمی‌خواستند، همگان طعمه آتش الهی قرار می‌گرفتند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۱

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۳/ ۲۱۳] به سند خود، از «علباء بن احمر یشکری» روایت کرده است، هنگامی که «آیه مباحله» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را بحضور طلید و از سوی دیگر، یهودیان را به مباحله دعوت کرد. جوانی از یهود که از پیشنهاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع یافت، خطاب به یهودیان، گفت: وای بر شما مگر گذشته را فراموش کرده‌اید که برادران شما به صورت بوزینگان و خوکها مسخ شدند. اینک، از مباحله با محمد، خودداری کنید که سرانجام شما منتهی به سرانجام آنان خواهد شد.

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۳/ ۲۱۳] به سند خود، از «ابن زید» روایت کرده است که هرگاه مقرر شود با ترسایان مباحله فرمائید همراه چه کسانی به مباحله اقدام خواهیم کرد و منظور شما از «ابنائنا و ابنائکم» چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: حسن و حسین.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه مباحله در سوره آل عمران، گفته است: «حاکم نیشابوری» با توجه به صحت سند حدیث، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» در «الدلائل» از «جابر» روایت کرده‌اند، هنگامی که «عاقب» و «سید» که دو تن از دانشمندان ترسا بودند، بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد. به عرض رسانیدند: ای محمّد! ما اسلام آورده‌ایم. فرمود: دروغ می‌گوئید! اگر بخواهید به شما خبر خواهم داد علت اینکه به اسلام روی خوش نشان نمی‌دهید و آئین اسلام را نمی‌پذیرید چیست؟ علتش علاقه‌مندی شما به صلیب (چلیپا)، باده گساری و خوردن گوشت خوک است. «جابر» گوید: پس از آنکه آنان از پذیرش آئین اسلام امتناع ورزیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را برای مباحله دعوت کرد، «سید» و «عاقب»، مباحله را به فردای آن روز موکول کردند. فردای آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله، دست علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفت و در محل مباحله حضور یافت و برای آن دو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۲

تن، پیغام فرستاد که اکنون برای مباحله اقدام نمائید. «سید» و «عاقب» از حضور برای مباحله امتناع ورزیدند و به نبوت آن حضرت اقرار کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با عدم حضور آنان برای مباحله، فرمود: هرگاه آنان برای مباحله حاضر شده بودند، خدای تعالی در آن بیابان، مانند باران، آتش بر سر آنها فرو می‌ریخت! «جابر» گفته است: «آیه مباحله» در شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است. پس از آن، به توضیح بخشی از جملات آیه مباحله پرداخته و می‌گوید: مراد از «أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِکُمْ» رسول الله صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام و منظور از «أَبْنَاءَنَا»، امام حسن و امام

حسین - علیهما السلام - است و غرض از «نساءنا»، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

(۱) [سیوطی گوید] «ابو نعیم» در کتاب «الدلائل»، از طریق «کعبی» از «ابو صالح» از «ابن عباس» روایت کرده است، گروهی از ترسایان که چهارده تن از اشراف و سرشناسان ایشان بودند بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. پس از این به تفصیل، قصه ترسایان را نقل کرده (تا آنجا که) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: خدای تعالی به من دستور داده است که اگر حاضر نشوید آئین اسلام را بپذیرید، با شما مباحله نمایم. ترسایان گفتند: اینک، به ما مهلت بدهید تا مراجعت کنیم و در خصوص مباحله تصمیم بگیریم و فردا بحضور می‌رسیم و جریان را به اطلاع شما تقدیم می‌داریم (تا آنجا که گفته است) فردای آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق حسنین، فاطمه و علی علیهم السلام، در محل مباحله حضور یافتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهان، فرمود: هرگاه من دعا کردم، شما «آمین» بگویید.

سرانجام ترسایان از مباحله روی برتافتند و به پرداخت جزیه اقدام نمودند.

(۲) [واحدی در اسباب النزول ص ۷۵] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» نقل کرده است، گروهی از ترسایان همراه با «عاقب» و «سید» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تن را به پذیرش آئین

اسلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۳

دعوت کرد. در پاسخ گفتند: پیش از آنکه شما پذیرش اسلام را به ما پیشنهاد کنید، ما اسلام آورده‌ایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می‌گویید! اگر بخواهید به شما اطلاع می‌دهم به چه علت و سبب، اسلام اختیار نمی‌کنید. گفتند: علت اینکه ما اسلام را نمی‌پذیریم چیست؟ فرمود: علاقه‌مندی به صلیب و باده گساری و خوردن گوشت خوک. هنگامی که ترسایان از جریان اطلاع پیدا کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به مباحله دعوت کرد، ترسایان اقدام به مباحله را موکول به فردا کردند. فردای آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی، حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام در محل مباحله حضور یافتند سپس به ترسایان پیام داد، اینک برای مباحله حاضر شوید. ترسایان از حضور در مباحله امتناع ورزیدند و دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، را برای انجام مباحله، اجابت نکردند و حاضر شدند که «جزیه» پردازند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند بخدائی که مرا به حق برانگیخت، اگر مباحله می‌کردند، سراسر بیابان طعمه آتش قرار می‌گرفت و آتش چون باران بر سر آنها می‌بارید! «جابر» اظهار داشته است که «آیه مباحله» در شأن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است. «شعبی» گوید: مراد از «أَبْنَاءَنَا»، حسن و حسین علیهما السلام است و مراد از «نساءنا»، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «أَنْفُسَنَا»، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

مؤلف گوید: جریان مباحله را، «واحدی» در [اسباب نزول ص ۷۴] به سند خود، از «حسن» که به گمان من «حسن بصری» باشد، نقل کرده است.

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۹۳] از «دار قطنی» نقل کرده است که در روز شورا، حضرت علی علیه السلام هنگامی که با مردم احتجاج می‌کرد، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما حاضران کسی هست که پیوند او به رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک‌تر از پیوند من، به آن حضرت باشد؟ آیا جز من، دیگری هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را، چون خود و فرزندان و زنانش را، چون فرزندان و زنان خود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۴

بداند؟ همگان تصدیق کرده و به صحت فرمایش حضرت علی علیه السلام اعتراف نمودند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۵

(۱)

باب بیست و سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود:
من با کسی نبرد می‌کنم که با شما نبرد کند و با کسی صلح و سازش می‌کنم که با شما صلح نماید

(۲) [صحیح ترمذی ۳۱۹ / ۲] به سند خود، از «صبیح»، آزاد شده «ام سلمه»، از «زید بن ارقم» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام، فرمود: من با کسانی نبرد می‌کنم که با شما نبرد کنند و با کسانی سازش می‌کنم که با شما سازش کند.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در [صحیح ص ۱۴] بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین نقل کرده است:

«انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم»

و «حاکم» در [مستدرک ۱۴۹ / ۳]، «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابۀ ۵ / ۵۲۳]، «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۲۱۶] به نقل از صحیح «ابن حبان» و در جلد ۷ صفحه ۱۰۲ به نقل از «ابن ابی شیبه»، و «ترمذی» و «ابن ماجه» و «ابن حبان» و «طبرانی» و «حاکم» و «ضیاء مقدسی»، روایت کرده است. «محبّ طبری» در [ذخائر ص ۲۵] روایت کرده و اظهار داشته: حدیث مزبور را «ابو حاتم» نقل کرده است و بیان رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۶

خدا صلی الله علیه و آله را چنین متذکر شده که فرمود:

«انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم»

(۱) [مسند احمد حنبل ۲ / ۴۴۲] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که گفت: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله توجه خاصی به حضرت علی علیه السلام، امام حسن مجتبی، امام حسین و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام نموده و فرمود:

«انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم»

؛ صلح و جنگ من با کسانی است که با شما صلح و جنگ کنند.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ص ۱۴۹] نقل کرده و اضافه نموده: سند این حدیث حسن است و «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۷ / ۱۳۶] و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۲۱۶] به نقل از «طبرانی» آورده است.

(۲) [اسد الغابۀ ۳ / ۱۱] به سند خود، از «صبیح»، آزاد شده «ام سلمه»، نقل کرده است که گفت: در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور انورش شرفیاب بودم، که حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: شما در جایگاه خیر و خوبی قرار گرفته‌اید سپس عبای خبیری خود را روی سر آنان افکند و فرمود:

«انا حرب لمن حاربکم، سلم لمن سالمکم»

. مؤلف گوید: «هیشمی» این حدیث را در [مجمع ۹ / ۱۶۹] روایت کرده و اظهار داشته است: «طبرانی» هم، در «الاوسط» به نقل آن پرداخته است.

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۱۹۹] از «ابو بکر» روایت کرده است که گفت: در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله سراپرده‌ای برپا کرده بود و خود به کمان عربی تکیه زده و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر خیمه قرار داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مسلمانان فرمود: ای گروه مسلمانان! من سازگاری دارم با کسی که با این سراپرده نشینان من سازگاری دارد. و نبرد می‌کنم با هر کسی که با ایشان نبرد کند. و دوست می‌دارم هر کسی را که آنان را دوست بدارد؛ دوست نمی‌دارد اینان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۷

را مگر آنکسی که نیای او از نیکبختی برخوردار و نطفه‌اش از آلودگی پاک باشد و دشمن نمی‌دارد اینان را مگر آنکسی که نیای او دچار بدبختی گردیده و نطفه‌اش ناپاک و آلوده به پلیدی است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۲۳] از «ام سلمه» روایت کرده است، در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل من بود دچار سردرد شد همان لحظه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حریره‌ای ترتیب داده و همراه با حسنین علیهما السلام به منزل وارد شد و غذا را حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله از فاطمه پرسید:

همسرت کجاست؟ برو و او را بحضور من دعوت کن. فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام را بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و آن غذا را با هم تناول کردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عباى خود را بر سر آنان افکند و گوشه‌ای از آنرا به دست چپ خود گرفت و دست راست را بسوی آسمان بالا برد و گفت: پروردگارا! اینان اهل بیت من و از نزدیکان و مخصوصان من هستند؛ پروردگارا، پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را هر چه بهتر و بیشتر پاکیزه گردان. پروردگارا، هر که با آنان دشمنی کند، من با او دشمنی می‌کنم و هر که با آنان دوستی و سازش نماید، با او سازش می‌کنم و هر که کینه آنها را در دل راه دهد، با وی کینه‌توزی خواهم کرد. «قبایی» این حدیث را در معجم خود نقل کرده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر «آیه تطهیر» در سوره احزاب (آیه ۳۳) گفته است: «ابن مردویه» از «ابو سعید خدری» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام با زهرا علیها السلام ازدواج کرد، تا چهل بامداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد و می‌فرمود:

«السلام علیکم اهل البيت و رحمۃ الله و برکاته؛ الصلوة رحمکم الله»

آنگاه «آیه تطهیر» را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود: من با کسی نبرد می‌کنم که آنان با خاندان من نبرد کنند و با کسی سازش می‌کنم که با خاندان من سازش نمایند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۸

(۱)

باب بیست و چهارم کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه و حسنین علیهم السلام را دوست بدارد، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم درجه خواهد بود

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۱] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسنین علیهما السلام را بدست مبارک خود گرفته و فرمود: کسی که مرا و این دو فرزند و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت، هم درجه من خواهد بود.

مؤلف گوید: این روایت را «عبد الله بن احمد بن حنبل» در [زیادات مسند پدرش ۱/ ۷۷] و «خطیب» در [تاریخ ۳/ ۲۸۷] روایت کرده‌اند و «ابن حجر عسقلانی» در [تهذیب التهذیب ۱۰/ ۴۳۰] نقل کرده و گفته است: «ابو علی بن صوّاف» از «عبد الله بن احمد» روایت کرده است، هنگامی که «نصر بن علی» حدیث مزبور را روایت کرد، «متوکل عباسی» که از شنیدن آن به سختی ناراحت شده بود، دستور داد هزار ضربه شلاق به او بزنند! «جعفر بن عبد الله» درباره او با «متوکل» صحبت و وساطت کرد و مطالبی راجع به شخصیت او به «متوکل»، گفت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۱۹

و از جمله اظهار داشت: «نصر بن علی» از اهل سنت است و با شیعه و آئین آن، سر و کاری ندارد و سرانجام بر اثر اصراری که

درباره او نزد «متوکل» نمود، «متوکل» را وادار کرد تا از فرمانی که علیه وی داده است، صرف نظر کند.

حدیث مزبور را «متقی» در [کنز العمال ۶/۲۱۷] روایت کرده است و اشاره نموده که حدیث مزبور را «طبرانی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده است و در در جلد ۷ صفحه ۱۰۲ اظهار داشته: این حدیث را «ترمذی»، «عبد الله بن احمد بن حنبل» در «زیادات المسند»، «نظام الملک» در «امالی»، «ابن نجار» و «سعید بن مسعود» روایت کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶/۲۱۷] چنین روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که آنان را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و کسی که با آنان کینه‌توزی نماید، با من کینه‌توزی نموده است. نوشته است مراد از «آنان»: حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام است و این حدیث را «ابن عساکر» از «زید بن ارقم» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۰

(۱)

باب بیست و پنجم سوره «هل اتی» در شأن حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر جزری ۵/۵۳۰] در ذیل گزارش احوال «فضّه نوبیه» به سند خود، از «مجاهد» از «ابن عباس» روایت کرده است در ذیل آیه شریفه یُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَ یَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا وَ یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مَسْکِینًا وَ یتیمًا وَ اَسیرًا؛ به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی بیمناکند که گزند آن همه جا را فرا گرفته است و از خوراکی که مورد استفاده خود آنهاست، صرف نظر می‌کنند و آنرا به بینوا و بی‌سرپرست و گرفتار می‌خورانند.

گفته است: امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و گروهی از عرب به عیادت آنان رفتند و پیشنهاد کردند که برای بهبودی حسنین علیهما السلام نذر کنند. حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: هر گاه خدای تعالی این دو فرزند را بهبودی عطا فرماید، سه روز به شکرانه بهبودی آنان، روزه خواهم گرفت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم، چنین نذر کرد و «فضّه نوبیه» هم گفت: هر گاه این دو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۱

سید و سرور من، از بیماری بهبودی پیدا کنند، به شکرانه بهبودی آنان، روزه خواهم گرفت.

(۱) خدای تعالی نذر آنان را پذیرفت و لباس بهبودی بر اندام آنان راست آورد و این در حالی بود که در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله هیچ چیزی حتی اندک غذائی هم وجود نداشت. حضرت علی علیه السلام برای تهیه افطاری به نزد «شمعون خیبری» رفت و سه صاع جو قرض گرفت و آنها را به خانه آورد. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک صاع از آنها را دستاس کرد و چند گرده نان پخت. حضرت علی علیه السلام به مسجد رفته بود پس از آنکه نماز مغرب و عشا را با پیغمبر صلی الله علیه و آله بجای آورد، به خانه بازگشت. سفره افطاری گسترده شد و نان جوین در برابر حضرت علی علیه السلام گذاشته شد، هنوز اندکی از آن تناول نفرموده بود که مسکین بینوائی در پشت در خانه توقف کرد و گفت:

«السلام علیکم اهل بیت محمد»

بینوائی از مسلمان زادگانم، غذائی بدست نیاورده‌ام، طعامی به من ارزانی دارید تا خدای تعالی از مائده‌های بهشت به شما ارزانی فرماید. حضرت صدای بینوا را شنید، خود و حاضران، نانهای خویش را به آن بینوا دادند و آن شب را با آشامیدن آب افطار کردند. فردای آن شب را بنا به نذری که داشتند، روزه گرفتند. حضرت زهرا علیها السلام یک صاع دیگر از آن جو را آرد کرد و نان پخت حضرت علی علیه السلام نماز مغرب و عشاء را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بجای آورد و به منزل بازگشت. سفره افطاری گسترده شد، چند گرده نان جوین روی سفره گذاشتند، هنوز اندکی از آنها تناول نشده بود که یتیم بی‌سرپرستی پشت در خانه

توقف کرد و صدا زد:

«السلام علیکم اهل بیت محمد»

یتیم بی سرپرستی هستم از فرزندان مهاجران، پدرم در جنگ به شهادت رسیده است، غذائی نخورده‌ام از آنچه حاضر دارید به من کمک کنید. مانند شب گذشته حضرت و دیگران نانهای خود را به آن یتیم ارزانی داشتند و خود با آب افطار کردند. روز سوم، سومین صاع جو را حضرت زهرای مرضیه علیها السلام آرد کرد و نان پخت. حضرت از مسجد بازگشت، نانهای که به کف با کرامت حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۲

زهرای علیها السلام پخته شده بود، در روی سفره گسترده برای افطار در برابر هر یک از حاضران قرار گرفت، هنوز مقداری از آنها تناول نشده بود که اسیری پشت در خانه توقف کرد
(۱) و گفت:

«السلام علیکم اهل بیت النبوة»

و اضافه کرد: ما را اسیر می‌کنید و بر ما از هر جهت سخت می‌گیرید و در عین حال هزینه زندگی و خوراک ما را تأمین نمی‌کنید! اینک گرسنه‌ام، غذائی به من بدهید. حضرت و دیگران، غذای خود را هم به اسیر اعطا کردند و سرانجام سه شبانه‌روز بر آنها گذشت که چیزی جز آب نیاشامیدند؛ روز چهارم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به ملاقات آنان آمد مشاهده کرد از گرسنگی تاب و توان ظاهری را از دست داده‌اند، همان لحظه آیه شریفه هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ تَالَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً نازل شد. «ابن اثیر» پس از نقل جریان مزبور، اظهار داشته: «ابو موسی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «زمخشری» در کتاب «کشاف» در تفسیر آیه وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً در سوره «هل اتی» آورده است و متذکر شده که «واحدی» هم، بنقل آن پرداخته است. «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» حدیث مزبور را نقل کرده و اشاره نموده: «واحدی» که از اصحاب ما، یعنی از «اشاعره» می‌باشد، در کتاب «البسیط» می‌نویسد: آیه «جَزَاهُمْ» در شأن علی علیه السلام نازل شده است و مؤلف «کشاف» که از «معتزله» است، این واقعه را ذکر کرده و از «ابن عباس» نقل نموده است.

(۲) [واحدی در اسباب النزول ص ۳۳۱] در بیان نزول آیه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِيناً وَ تَيْمِماً وَ أَسِيراً در سوره «هل اتی» از «عطا» از «ابن عباس» نقل کرده است که در یکی از اوقات، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اجیر شد تا نخلی را از اول شب تا صبح در برابر مقداری جو، آبیاری کند. پس از انجام قرار داد و آبیاری نخل، مقداری جو که مزد آبیاری حضرتش بود گرفت و به خانه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۳

آمد. یک سوم از آن جو را آرد کرده از آرد آن، حریره ساختند، به مجردی که پخته شد و در سفره گذاشتند تا تناول نمایند، بینوائی بر در منزل حضرت علی علیه السلام توقف نموده و تقاضا کرد تا کمکی به وی نمایند. تمام آن حریره را به وی دادند.

سپس یک سوم دیگر را حریره ساختند، به مجردیکه خواستند تناول کنند، یتیمی بر در سرای ایشان قرار گرفت و تقاضای کمک کرد. همگی، آن حریره را به وی دادند. پس از آن، یک سوم باقیمانده را حریره ساختند، هنوز تناول نکرده بودند که اسیری از مشرکان بر در ولایت سرای آن حضرت قرار گرفت و تمنای کمک کرد. همگی، حریره باقیمانده را به وی دادند و بدین ترتیب، تمام روز را به گرسنگی بسر بردند و آیه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ در شأن آنان نازل شد.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۲۷] نقل کرده و گوید: «حریره»، غذائی است که با آرد تهیه می‌شود و روغنی در آن بکار نمی‌برند و اشاره کرده که «حسن» و «قتاده» گفته‌اند: اسیر مزبور از مشرکان بوده است. «سعید بن

جبر» اظهار داشته: اسیر مذکور از محبوسى از مسلمان بوده است و در کتاب [ذخائر ص ۱۰۲] به این حدیث اشاره شده است.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا در سوره «هل اتی» گفته است: «ابن مردویه» از «ابن عباس» روایت کرده است که آیه وَ يُطْعَمُونَ... در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام و حضرت فاطمه علیها السّلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، نازل شده است.

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۲] گفته است: در «المسامرات» شیخ اکبر آمده است، «عبد الله بن عباس» در ذیل آیه شریفه يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا گفته است امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در حالیکه کودک بودند بیمار شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق «ابو بکر» و «عمر» به عیادت آنان رفت. «عمر خطاب» به حضرت علی علیه السّلام گفت: ای ابا الحسن! اگر برای بهبودی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۴

فرزندانت نذر کنی، امید است خدای تعالی آن دو را عافیت و سلامتی دهد.

(۱) حضرت علی علیه السّلام در پاسخ پیشنهاد او، فرمود: به شکرانه اینکه خدای تعالی آن دو را شفا کرم کند، سه روز روزه خواهم گرفت. حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: من هم به شکرانه عافیت آنان روزه می گیرم و حسنین علیهما السّلام فرمودند: ما هم برای صحت و عافیت خودمان روزه می گیریم. «فضّه»، خادمه درگاه حضرت علی علیه السّلام، گفت: من هم به همین مناسبت روزه می گیرم. حضرت پروردگار نذر آنان را پذیرفت و لباس عافیت بر اندام آندو بزرگوار پوشانید. فردای روزیکه حسنین علیهما السّلام به برکت نذری که کرده بودند عافیت یافتند، همگی روزه گرفتند و این در حالی بود که در خانه آنان طعامی وجود نداشت. حضرت برای تهیه افطاری روزه داران، به خانه همسایه اش «شمعون یهودی» که به شغل ریسندگی اشتغال داشت، تشریف فرما شد و فرمود: آیا حاضری مقداری پشم در اختیار من بگذاری تا آنها را دختر محمد، در برابر سه صاع جو، بریسد؟ در پاسخ گفت: آری. یهودی مقداری پشم و سه صاع جو به حضرت علی علیه السّلام داد. حضرت پشمها و سه صاع جو را به خانه آورد و جریان را به اطلاع حضرت زهرا علیها السّلام رسانید. حضرت زهرا علیها السّلام پیشنهاد حضرت علی علیه السّلام را پذیرفت و اطاعت کرد، و یک سوم از آن پشمها را رشت و یک صاع از جو را آرد کرد و پنج گرده نان جوین به عدد افراد تهیه نمود. پس از آنکه حضرت علی علیه السّلام فریضه مغرب و عشاء را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجای آورد، به منزل آمد. سفره افطار گسترده شد و دور سفره نشستند، به مجردیکه حضرت علی علیه السّلام خواست نخستین لقمه را تناول فرماید، بینوائی پشت در خانه ایستاد و گفت: «السّلام علیکم یا اهل بیت محمد» من بینوائی از بینوایان مسلمان هستم، از آنچه تناول می کنید به من ارزانی دارید تا به جبران آن، خدای تعالی از مائده های بهشتی به شما اعطاء فرماید. حضرت علی علیه السّلام لقمه ای را که برای تناول آماده کرده بود، به زمین گذاشت و خطاب به حضرت زهرا علیها السّلام، فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۵

(۱)

فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین

اما تری ذا البائس المسکین جاء الی الباب له حنین

کل امرء بکسبه رهین؛ ای فاطمه بزرگوار! ای کسی که از مراتب یقین کمال بهره را برده ای، ای دختر بهترین مردمان، آیا به بینوا و درمانده ای که به در خانه ما آمده و از گرسنگی می نالد توجه نمی کنی؛ حال آنکه می دانیم هر انسانی در گرو کاری است که انجام می دهد.

حضرت زهرا علیها السّلام بلا درنگ پاسخ داد:

امرک سمع یابن عمّ و طاعة مالی من لوم و لا ضراعة
باللبّ قد عذیت بالبراعة ارجو اذا انفقت من مجاعة
ان الحق الابرار و الجماعه و ادخل الجنة بالشفاعة

؛ ای پسر عموی بزرگوار! فرمان تو را شنیدم و از دستور تو سرپیچی نمی‌کنم و از هیچگونه سرزنش و ناراحتی که پیش آید، هراسی ندارم؛ زیرا تو کسی هستی که از هر گونه فراستی برخورداری و امیدوارم هر گاه انفاقی از ما انجام گیرد، از گرسنگی و قحطی، در امان باشیم و آرزو دارم که در ردیف نیکوکاران قرار بگیرم و از نعمت شفاعت برخوردار باشم و به بهشت بروم.
در این هنگام، حضرت زهرا علیها السلام تمام نانهای را که در سفره نهاده بود، به آن بینوا بخشید و آن شب را گرسنه بسر بردند و فردا صبح، روزه گرفتند در حالیکه جز آب، از چیز دیگری استفاده نکرده بودند. حضرت زهرا علیها السلام یک سوم دیگر از آن پشم را رشت، و یک صاع دیگر از آن جو را، آرد کرد و پنج گرده نان از آن آرد تهیه کرد. پس از آنکه حضرت علی علیه السلام از نماز با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بازگشت و در کنار سفره که تمامی آن سفره را پنج گرده نان جو، برای پنج نفر، فرا گرفته بود جلوس فرمود، دست دراز کرد و نانی که ویژه آن حضرت بود (که خشک بود) در دست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۶

گرفت و لقمه‌ای از آن را شکست که تناول فرماید، یتیمی از یتیمان مسلمانان پشت در منزل توقف کرد و گفت: «السلام علیکم اهل بیت محمد» من یتیمی از یتیمان مسلمانان هستم، از آنچه تناول می‌کنید به من هم اطعام کنید تا خدای تعالی به جبران آن، از مانده‌های بهشتی به شما ارزانی دارد. حضرت علی علیه السلام لقمه‌ای را که از گرده نان بریده بود، به زمین نهاد و خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

(۱)

فاطم بنت سید الکریم قد جائنا الله بذی الیتیم

من یطلب الیوم رضا الرّحیم موعده فی جنّة النّعم

؛ ای فاطمه! ای دختر بزرگ‌بخشندگان! توجه داری که خدای تعالی یتیمی را بر در خانه ما گسیل داشته است تا ما از این راه، خوشنودی خدای بخشنده را، بدست آوریم. بدیهی است کسی که امروز خوشنودی خدای رحیم را بدست آورد، وعده‌گاه او در بهشت پر نعمت است.

حضرت زهرا علیها السلام با کمال خرسندی توجهی به حضرت علی علیه السلام کرده و بلادرنگ پاسخ داد:

فسوف اعطیه و لا ابالی و اوثر الله علی عیالی

امسوا جیاعا و هم امثالی اصغرهم یقتل فی القتال

؛ بزودی آنچه از خوراکی در سفره ما حاضر است، به آن یتیم خواهیم داد و از تقدیم آن هیچگونه احساس ناراحتی نمی‌کنم و از این راه، خرسندی خدا را بر خرسندی نان خوران فعلی خود، ترجیح می‌دهم و حاضریم نان خوران فعلی من که مانند خود من هستند، به گرسنگی بسر ببرند و یتیمی که خدا او را به در خانه ما فرستاده است میسر باشد و از این حقیقت هم باخبرم که کوچکترین فرزندان من، در واقعه کربلا به شهادت می‌رسد! به دنبال پاسخی که حضرت زهرا علیها السلام فرمود، بلافاصله تمام گرده‌های نان را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۷

که در سفره بود، به آن یتیم عطا فرمود و آن شب را همگی با آشامیدن آب بسر بردند و فردا را مانند دو روز گذشته، روزه گرفتند و حضرت فاطمه علیها السلام به رسیدن باقیمانده پشمها پرداخت و سومین صاع را آرد کرد و پنج گرده نان برای افطاری تهیه

نمود.

(۱) حضرت علی علیه السلام پس از برگزاری نماز با رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از مسجد مراجعت کرد و در کنار سفره جلوس فرمود. نخستین لقمه را برای تناول آماده کرد و هنوز به دهان مبارک نزدیک نکرده بود که فریاد اسیری از اسیران مسلمان، بلند شده «السلام علیکم اهل بیت محمد» کافران ما را اسیر کردند و به قید زنجیر در آوردند و از هر جهت بر ما سخت گرفتند اینک، دستم از همه جا کوتاه است و از هر گونه غذائی محروم. حضرت علی علیه السلام به مجردیکه سخن را شنید، لقمه‌ای را که در دست داشت به زمین انداخت و خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

فاطمة ابنة النبی احمد بنت نبی سید مسود

هذا اسیر جاء لیس یهدم مکبل فی قیده المقید

یشکو الینا الجوع و التشدد من یطعم الیوم یجده فی غد

عند العلی الواحد الموحد ما یزرع الزارع یوما یحصد

؛ ای فاطمه! ای دختر پیغمبر، احمد، ای دختر پیغمبری که از همه بزرگواران بزرگوارتر است. اینک، شخصی که در کنار منزل ما توقف کرده است، اسیری است که راه بجائی ندارد و هنوز از اثر غل و زنجیر خاطره‌های ناخوشی دارد. آری، او گرسنه مانده است و پیش ما آمده به این امید که او را از گرسنگی و تنگدستی برهانیم و این حقیقت هم برای ما آشکار است که هر کسی امروز دست کرم و بخشش بسوی نیازمندی دراز کند و او را از بیچارگی برهاند، فردای قیامت از آثار آن بهره‌مند خواهد شد.

حضرت زهرا علیها السلام بلا درنگ به پاسخ حضرت علی علیه السلام پرداخت و گفت:

لم یبق ممّا جاء غیر صاع قد دبرت کفی مع الذراع

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۸ و ابنای و الله ثلاثا جا عایا رب لا تهلكهما ضیاعا

؛ بیش از یک صاع جو، نزد من باقی نمانده بود که آنرا با دست و بازوی خود آرد کردم. بخدا سوگند! فرزندان من سه روز است غذا نخورده‌اند.

پروردگارا! آنان را از هلاکت و نابودی برهان.

(۱) آنگاه زهرای مرضیه علیها السلام از جای برخاست و تمام ماحضر را به آن اسیر، مرحمت فرمود. فردای آن روز در حالی از نذر خود فراغت یافتند که چیزی از خوردنی در اختیار نداشتند. همزمان حضرت علی و حسنین علیهم السلام، در حالیکه آن بزرگواران از شدت گرسنگی مانند دو جوجه می‌لرزیدند، حضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله که حال آنان را بدان کیفیت مشاهده کرد خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: ای ابا الحسن! دشوارترین حالتی را که در خود مشاهده می‌کنم، به راستی همان حالتی است که در شما می‌نگرم. اینک آماده شوید تا بدیدار دخترم فاطمه علیها السلام برسم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی و حسنین علیهم السلام به خانه زهرای مرضیه علیها السلام رهسپار گردیدند، فاطمه علیها السلام در محراب عبادت به راز و نیاز مشغول بود و از شدت گرسنگی، شکم مبارکش به پشتش چسبیده و دیدگان شریفش به گودی فرو رفته بود، به مجردیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت را به آن حال مشاهده کرد، زهرای مرضیه علیها السلام را به سینه چسبانید و فرمود:

وا غوثاه؛ که اشاره به پناهندگی به حق تعالی دارد. در این حال، «جبرئیل» نازل شد و خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عرض رسانید: وسیله میهمان‌داری از اهل بیت را بگیر! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: وسیله میهمان‌داری من از آنها چیست؟ «جبرئیل» آیه و یطعمون الطعام ... و کان سَعِیْکُمْ مَشْکُوراً را بر آن حضرت تلاوت کرد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۲۹

(۱)

باب بیست و ششم «آیه مودت» در شأن نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام میباشند، نازل شده است

راجع به آیه مودت، قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى که در سوره شوری است و در شأن نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، اخبار زیادی رسیده که ما در این باب به اندازه‌ای که به آنها دست یافته‌ایم، اشاره می‌کنیم.

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۶/۲۵] به سند خود، از «سعید بن جبیر» در ذیل آیه مودت قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ نقل کرده است که مراد از «قربی» همانا نزدیکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» حدیث مزبور را در کتاب «ذخائر» نقل کرده است و اشاره نموده که حدیث قربی را «ابن السری» هم، نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۱۷/۲۵] به سند خود، از «أبو اسحاق» نقل کرده است که از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۰

«عمره بن شعیب» پرسیدم: مراد از «قربی» در آیه مودت، چیست؟ در پاسخ گفت: مراد از آن، نزدیکان پیغمبرند.

(۱) [حلیه الاولیاء ۳/۲۰۱] به سند خود، از «جابر» نقل کرده است که یکی از بیابان نشینان، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید: ای محمد! اسلام را بر من عرضه کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی بده که خدا یکتا و بی‌همتاست و محمد، بنده و فرستاده اوست. بیابانی گفت: در برابر اینکه اسلام را بر من عرضه داشتی، آیا تقاضای مزدی هم از من داری؟ فرمود: در برابر اینکه اسلام را بر تو عرضه داشتم مزدی نمی‌خواهم و هر گاه از تو طالب مزدی باشم، اینست که نزدیکان مرا دوست بداری. وی گفت: نزدیکان خودم را دوست بدارم یا نزدیکان تو را؟ حضرت فرمود: نزدیکان مرا. بیابانی عرضه داشت: اینک دست مرا بگیر تا با تو، به پذیرش دین اسلام بیعت نمایم. پس از انعقاد بیعت، به عرض رسانید: لعنت خدا بر آن کس باد که تو را و نزدیکان تو را دوست ندارد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آمین.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه مودت در سوره شوری گفته است: «عبد بن حمید» و «ابن منذر» از «مجاهد» نقل کرده‌اند که اظهار داشته است: خدای تعالی در آیه مودت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده است که به شما بگوید: درخواستی از شما ندارم و مزدی در برابر انجام پیغمبری خویش نمی‌خواهم مگر اینکه از شما تقاضا دارم از فرمان من پیروی کنید و پیغمبری مرا بپذیرید و نزدیکان مرا دوست بدارید. وی نیز گفته است: «ابن مردویه» از طریق «ابن مبارک» از «ابن عباس» روایت کرده است که در ذیل آیه مودت گفته است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: موقعیت مرا با گرامیداشت و حفاظت از نزدیکان من، رعایت نمائید. باز گفته است: «ابو نعیم» و «دیلمی» از «مجاهد» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذیل آیه شریفه مودت، فرموده است:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۱

موقعیت مرا در گرامیداشت و حفاظت از نزدیکانم، رعایت نمائید و آنها را دوست بدارید. باز گفته است: «سعید بن منصور» از «سعید بن جبیر» روایت کرده است که مراد از قربی در آیه مودت، نزدیکان پیغمبرند.

(۱) [مستدرک الصحیحین ۳/۱۷۲] به سند خود، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه السلام خطابه‌ای ایراد کرد. پس از حمد و ستایش از خدای تعالی - تا آنجا

حدیث را ادامه داده که - امام حسن علیه السّلام خطاب به مردم فرمود: ای مردم! آنکه مرا می‌شناسد، می‌شناسد و آنکه مرا نمی‌شناسد، بداند من، فرزند علی و فرزند پیغمبرم. من پسر آنکسی هستم که مردم را به رحمت خدا، مژده داد و از شکنجه خدا بیمناک فرمود. من فرزند کسی هستم که مردم را به فرمان خدا فرا خواند. من فرزند چراغ نورانی راه خدایم. من از خاندانی هستم که «جبرئیل» بسوی ما نازل می‌شد و از سوی ما، به سوی خدا، صعود می‌کرد. من از خاندانی هستم که خدای تعالی دوستی آنان را بر مسلمانان واجب گردانید. من از خاندانی هستم که خدای تعالی دوستی آنان را بر مسلمانان واجب گردانید و خطاب به پیغمبرش فرمود: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ فرمود:

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا مَرَادُهَا «اقتراف حسنه» (بدست آوردن حسنه)، دوستی ما خانواده است که اگر کسی دست بدامن محبت ما دراز کند، خدای تعالی به بهره‌وری بیشتر او می‌پردازد و او را از هر چیزی که پسندیده است، برخوردار می‌گرداند. مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۳۸] متذکر شده است و اشاره کرده: حدیث مزبور از «زید بن حسن» نقل شده است و «دولابی» هم به یاد آوری از آن پرداخته است. «هیثمی» هم، حدیث مزبور را در [مجمع ۱۴۶/۹] نقل کرده است و افزوده است: حدیث مزبور از «ابو الطفیل» نقل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۲

شده است و «طبرانی»، «ابو یعلی»، «بزاز»، «احمد» به ذکر آن پرداخته‌اند و «ابن حجر» هم، در [صواعق ص ۱۰۱] از حدیث مزبور یاد کرده است و اضافه نموده:

حدیث مزبور را «بزاز» و «طبرانی» نقل کرده‌اند.

(۱) [اسد الغابه ۵/ ۳۶۷] می‌نویسد: «حکیم بن جبیر» از «حیب بن ابی ثابت» نقل کرده است که در یکی از روزها، حضور گروهی از پیرمردان خود بودیم، در آن هنگام حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از کنار ما عبور کرد با برخی از مردم قریش در رابطه با زنی که با او ازدواج کرده و از این ازدواج راضی نبود، با کسی که آن زن به همسری حضرتش در آورده بود منازعه داشت؛ پیرمردان انصار گفتند: از منازعه‌ای که با حضرت دارید در شکفتیم؛ زیرا بخاطر داریم چندی قبل بین شما و فلان قبیله نزاع بود و خود شما می‌گفتید: پیران قبیله ما روایت کرده‌اند که گروهی از مردم قبیله ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرده و اظهار داشتند، اگر اجازه دهید، به جبران آنچه خدا از برکت وجود شما به ما اعطا فرموده بوسیله شما ما را فضیلت بخشیده و مورد اکرام خود قرار داده است، عطیائی حضور انور شما تقدیم داریم؟ حق تعالی در برابر پیشنهاد آنها این آیه را نازل فرمود:

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ ای پیغمبر! به پیشنهاد آنان توجهی نکن و در پاسخ آنها بگو ما مزدی از شما نمی‌خواهیم اگر مایل هستید کار ما را در حدّ توانائی خود جبران کنید دوستی و علاقه‌مندی نزدیکان ما از خاطر نبرید. ما هستیم که شما را به آن مردم دلالت می‌کنیم.

«ابن منذر» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۲۵] گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی مزد رسالت مرا محبت و علاقه‌مندی شما به اهل بیتم قرار داده است و من فردای قیامت شما را مسئول می‌دانم که با بازماندگان من چه کردید! «ملا» این حدیث را در «سیره» اش روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۳

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۱۰۱] گفته است: «ابو الشیخ» و دیگری از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند که درباره مودت ما، «آل حتم» آیه‌ای نازل شده است که جز مؤمن، دیگری موقعیت آن آیه را که در شأن ما نازل شده به کار نمی‌بندد و آن آیه اینست: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱/ ۲۱۸] روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ص ۱۰۲] گفته است: «ثعلبی» و «بغوی» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند، هنگامی که آیه شریفه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ ... نازل شد گروهی از نابخردان گفتند: محمد می‌خواهد با ایراد این آیه ما را وادار کند تا پس از درگذشت او، دست نیاز به دامان بستگانش دراز کنیم و بارکش آنها باشیم.

«جبرئیل» از چنین اتهامی که به حضرتش وارد کرده بودند، حضرت را آگاه ساخت، و خدا هم در رفع اتهامی که آنان به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسته بودند، این آیه را نازل کرد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟ نه چنین است که آنان پنداشته‌اند بلکه با اندیشه نابخردانه خود بر پیغمبر ما افترا می‌زنند و او را دروغگو می‌پندارند.

افترا زنان از آیه که علیه آنان نازل شده بود، با خبر گردیده و به عرض رسانیدند: یا رسول الله! بر خلاف انتظار، ما دروغگو می‌باشیم و شما هر چه بفرمائی، برآستی سخن گفته‌اید و به این ترتیب اظهار ندامت کردند. در این رابطه خدای تعالی این آیه را نازل کرد وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ (سوره شوری، آیه ۲۵)؛ آری خداست که توبه‌پذیر است و توبه‌بندگان بزهدارش را می‌پذیرد.

(۳) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۶/ ۲۵] به سند خود، از «ابو دیلم» روایت کرده است، هنگامیکه که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را اسیر کرده بودند در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۴

مسیری که عبور می‌دادند، ابتدای دروازه شام آن حضرت را متوقف ساختند.

مردمی از شامی‌ها از جا برخاست و گفت: خدا را سپاسگزارم که شما را کشت و بیچاره کرد و بر اثر کشتن شما ریشه فساد و فتنه را نابود ساخت و دو شاخ فتنه و فساد را از پای در آورد! حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آیا قرآن کریم تلاوت کرده‌ای؟ گفت: آری! قرآن کریم را تلاوت کرده‌ام. امام علیه السلام فرمود: آیا «آل حم» را تلاوت کرده‌ای؟ در پاسخ گفت: قرآن را تلاوت کرده‌ام لیکن «آل حم» را نخوانده‌ام! فرمود: آیا آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ ... تلاوت نکرده‌ای؟ مرد شامی شگفت زده شد. گفت: مگر شما «آل حم» هستید؟ فرمود: آری.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن حجر» در کتاب [صواعق ص ۱۰۱] متذکر شده است و اظهار داشته: این حدیث را «طبرانی» هم، نقل کرده است.

اخبار مذکور پاره‌ای از اخباری است که دلالت دارد که آیه مودت، در شأن نزدیکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. و اما سخن از اینکه «قربی»، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند، اخبار دیگری رسیده است که حاکم بر روایات یاد شده و مفسر اخبار مذکور می‌باشند و ما با توجه به عجله‌ای که داشتیم به پاره‌ای از آنها دست یافته‌ایم که اشاره می‌نمائیم.

(۱) [زمخشری در کشاف] ذیل تفسیر آیه مودت قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ در سوره شوری گفته است: در روایت آمده هنگامی که آیه مودت نازل شد، یکی از اصحاب معروض داشت: یا رسول الله! نزدیکان شما که مودت آنان بر ما لازم است چه کسانی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: نزدیکان من که مودت آنها بر شما واجب است، علی و فاطمه و دو فرزند ایشان هستند.

مؤلف گوید: «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» در ذیل آیه مودت واقع در سوره شوری، در تعقیب روایت «کشاف» اظهار داشته: از روایت مزبور بدست می‌آید این چهار تن (علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام) از نزدیکان پیغمبر اکرمند و زمانی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۵

ثابت شد افراد یاد شده از نزدیکان پیغمبرند، باید از ویژگی خاصی برخوردار باشند و تعظیم و احترام زیادتری لازم داشته باشند و دلیل بر این ویژگی و احترام خاص، وجوه چندی است که ذیلاً می‌آوریم:

(۱) وجه اول: حق تعالی فرموده است: *إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ* وجه استدلال بطوری که پیش از این بیان شد، آل محمد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که سرانجام کار و نسبت ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله منتهی می‌شود. بدیهی است هر کسی و یا کسانی که سرانجامشان بهتر و بیشتر از دیگران، منتهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشود همانها، آل او بشمار می‌آیند. در این رابطه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام ارتباطشان با رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه بیشتر بوده و کسی اینگونه ویژگی را در شأن آنان انکار نکرده است و به تواتر ثابت است که شدت تعلق آنان به رسول گرامی صلی الله علیه و آله، از دیگران زیادتر و بیشتر است.

وجه دوم: بدون شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام را دوست می‌داشته، به حدی که فرموده است: «فاطمه بضعة منی، یوذینی ما یوذیها»

؛ فاطمه پاره تن من است هر پیشآمد بر خلاف انتظاری که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. و به نقل متواتر ثابت شده است که رسول گرامی صلی الله علیه و آله، علی و حسن و حسین را دوست می‌داشته و زمانی که علاقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به آنها ثابت باشد، بر تمام امت لازم است همچنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را دوست می‌دارد، آنها هم، آن بزرگواران را دوست بدارند؛ بدلیل آنکه خدای تعالی فرموده است:

وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۵۸)؛ از پیغمبر ما پیروی کنید بدین امید که از هدایت برخوردار گردید. و فرموده است: *فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ* (سوره نور، آیه ۶۳)؛ بدیهی است آنان که تصمیم دارند از فرمان پیغمبر ما سرپیچی نمایند، از سرانجام ننگین آن باید بر حذر باشند. و فرموده است: *لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ* (سوره احزاب، آیه ۲۱)؛

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۶

شکی نیست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سرانجام نیک و بد همه چیز خبردار است و به واقعیت همه چیزی رسیده است اینک در برابر فرمان چنین پیغمبری کمال استقامت و پایمردی را داشته باشید و به فرمان او که بهترین الگوی پسندیده است، رفتار نمائید. (۱) سخن از این بود که مودت اهل بیت بر همگان لازم است. زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل بیت طاهرین را، دوست داشته و هر کسی در دوستی آنان با پیغمبر صلی الله علیه و آله همراهی نداشته باشد، از فرمان او سرپیچی کرده و از هدایت نصیب و سهمی ندارد؛ پیغمبر واجب الطاعة است. مخالفت فرمان او، به حکم نهی که در میان است، حرام می‌باشد. و فرموده است: *قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ* (سوره آل عمران، آیه ۳۱)؛ (مردم به علاقه‌مندی خدا دل بسته‌اند و می‌خواهند حضرت او را دوست بدارند). تو ای پیغمبر، در پاسخ آنان بگو هر گاه تصمیم دارید اظهار علاقه‌مندی به خدا نمائید، نخست از فرمان من اطاعت کنید تا به جبران آنکه خدا را دوست می‌دارید، خدا هم شما را دوست بدارد.

وجه سوم: دعا کردن برای اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اوج اهمیت است و از مناصب عالیه بشمار می‌آید به همین مناسبت است که در پایان تشهد نماز دستور صادر شده است تا بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستند و بگویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ»

و اینگونه تعظیم و احترام، در خور هیچ فردی از افراد غیر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله، روا نمی‌باشد. بدین ترتیب ادله سه گانه، دلیل بر آنست که حب آل محمد و علاقه‌مندی به ایشان بر یکایک امت پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم است و مؤید این واقعیت و لزوم آنرا، می‌توان از گفته «شافعی» استفاده کرد. آنجا که می‌گوید:

یا را کبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجيج الی منی فیضا کما نظم الفرات الفاض

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۷ ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی مترجم گوید:

محضّب، محلی است در مکه مکرمه در سر راه منی که آنرا «بطحاء» هم می‌گویند و به جایگاهی در منی که رمی جمرات می‌کنند، «محضّب» گفته‌اند. «خیف» با سکون یاء، طرف بالای وادی را که آب از آنجا به پائین جاری می‌شود گفته‌اند و «مسجد خیف» در محل منی می‌باشد که در طرف بالای وادی قرار گرفته است.

ای سواره! گاهی که در محضّب از سرزمین منی، رسیدی به آنها که در خیف ساکنند و به آنها که از آنجا در سحرگاه کوچ می‌کنند و به حاجیانی که عازم منی می‌باشند و چون فرات به روش خاصی پیش می‌روند، بگو اگر دوستی آل محمد دلیل بر رفض باشد، جنّ و انس گواهی بدهند که من «رافضی» هستم.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه مؤدّت سوره شوری، می‌نویسد:

«ابن منذر» و «ابن ابی حاتم» و «طبرانی» و «ابن مردویه» از طریق «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند، هنگامی که آیه مؤدّت نازل شد، گروهی از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! نزدیکان شما که محبت آنها بر ما لازم می‌باشد، چه کسانیست؟ در پاسخ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان حسن و حسین علیهم السلام.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۲۵] از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامیکه آیه شریفه مؤدّت نازل شد، گروهی از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! نزدیکان شما که مؤدّتان بر ما واجب است، چه کسانیست؟ در پاسخ فرمود: علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند. «احمد حنبل» هم، این روایت را در «مناقب» آورده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم، در [مجمع ۷/ ۱۰۳ و ۹/ ۱۶۸] روایت کرده و در هر دو مجلد اظهار داشته است: «طبرانی» هم، آنرا روایت کرده و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۱] به نقل آن پرداخته است و اضافه کرده: «احمد حنبل»، «طبرانی»، «ابن ابی حاتم» و «حاکم» روایت مزبور را از «ابن عباس» نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۸

و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۰۱] از تفسیر «بغوی» روایت مزبور را نقل نموده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۳۹

(۱)

باب بیست و هفتم بخشی از آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است

اشاره

(۲) مؤلف گوید: پیش از این، در باب «کثرت فضائل حضرت علی علیه السلام» که نخستین باب فضائل آن حضرت است که ما در این مجلد به مناسبت فضائل ایشان تشکیل داده‌ایم، از تاریخ «خطیب بغدادی» (۶/ ۲۲۱) به سند او، از «ابن عباس» نقل کردیم که سیصد آیه در قرآن کریم، در شأن آن حضرت علیه السلام نقل شده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۶] و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۳] از «ابن عساکر» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند، آیاتی که در قرآن کریم در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده، درباره هیچیک از صحابه، نازل نشده است. و از «ابن عباس» روایت شده که سیصد آیه در قرآن کریم در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است.

مؤلف گوید: نظر ما از تشکیل این باب، آن نیست که تمام آیاتی که در قرآن کریم در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است، اینجا بیاوریم؛ زیرا بطوریکه پس از این در محل خود خواهید دید، آیه شریفه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۰

إِلَيْكَ

(۱) و آیه شریفه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و آیه شریفه سَيَأْتِيَنَّكُمْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعَ دَرَبَارَهٗ اعْتِرَاضُ «حارث بن نعمان» نازل شده است. زمانی که او به نصب علی علیه السّلام بوسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی خود، اعتراض کرد و آنرا انکار نمود و همچنین آیه إِنَّمَا وَثَّابُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا و آیه وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و امثال اینها از آیات دیگر که هر یک از آنها بطور مستقل در جای خود، یادآوری شده است و همچنین آیه شریفه فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ وِیْزَهٗ سَوَّالِی است که حضرت آدم علیه السّلام از پروردگارش داشت و خدا را به جاه و مقام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام سوگند داد و همچنین «آیه تطهیر» در شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه و حسنین علیهم السّلام نازل شده است و «آیه مباهله» هم ویژه مباهله با اهل نجران است که در شأن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی، حضرت زهرا و حسنین علیهم السّلام نازل شده است و «آیه موّدت» در شأن نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که حضرت علی، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السّلام باشند و چنانکه از ظاهر قسمت بندی ما بدست می آید، هر یک از آیات مذکور را در بابهای مستقل به خودشان یادآوری کرده ایم. بلکه غرض ما از انعقاد این باب، یادآوری بخشی از آیاتی است که در فضیلت شخص علی بن ابیطالب علیه السّلام نازل شده است و باب علی حدّه‌ای برای آنها منعقد نساختم.

با توجه به مقدمه‌ای که ایراد کردیم در این باب، بیست و پنج آیه از آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السّلام نازل شده است و ویژه آن حضرت است، متذکر می شویم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۱

(۱)

آیه اول إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

؛ به راستی که مردم را از شکنجه الهی بیم می دهی و همگان را هدایت می کنی.

(سوره رعد، آیه ۷)

(۲) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۲۹] به سند خود، از «عباد بن عبد الله اسدی» از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر (انذار کننده) است و من هادی (هدایت کننده).

[إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِّعِبَادِی لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ] «حاکم» گفته است: حدیث مزبور از سندهای صحیحی برخوردار است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱/ ۲۵۱] نقل کرده و گفته است: این حدیث را «ابن ابی حاتم» روایت کرده و «هیثمی» در [مجمع ۷/ ۴۱] نقل کرده و گفته است: مراد از «هادی»، مردی است از بنی هاشم. «هیثمی» گوید: این حدیث را «عبد الله بن احمد» روایت کرده است و «طبرانی» در کتاب «الصغیر» و «الاوسط» آنرا آورده و رجال «المسند» افراد ثقاتی هستند.

مؤلف گوید: مراد امام علیه السّلام که فرموده است: «هادی»، مردی است از بنی هاشم. شخص خود را در نظر گرفته است و پیداست که نخواستہ بنام خود تصریح نماید. «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل تفسیر آیه در سوره رعد، گوید:

این حدیث را «ابن مردویه» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند و اشاره نموده که «هادی»، مردی است از بنی هاشم. و از این جمله، امام علیه السّلام شخص خود را در نظر گرفته است.

(۳) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۳/ ۷۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که آیه انذار نازل شد، رسول گرامی

صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۲

روی سینه‌اش گذاشت و فرمود:

«إِنَّا الْمُنْذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

؛ «من بیم دهنده‌ام و هدایت مردم در دست اختیار من است». پس از آن دست مبارکش بر شانه حضرت علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

«إِنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بَكَ يَهْتَدِي الْمَهْتَدُونَ بَعْدِي»

؛ «یا علی! تو آن بزرگواری هستی که مردم را به راه راست می‌خوانی و پس از من، آنانکه قابلیت هدایت دارند، از برکت وجود تو، به نعمت هدایت نایل می‌گردند».

مؤلف گوید: این حدیث را «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل تفسیر آیه انذار سوره رعد روایت کرده است. و اظهار داشته: «ابن مردویه» و همچنین «ابو نعیم» در کتاب «المعرفة» و «دیلمی»، «ابن عساکر» و «ابن نجار» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه انذار در سوره رعد، اظهار داشته است: اهل ظاهر از مفسران در ذیل آیه مزبور گفتاری را متعرض شده‌اند (تا آنجا که گفته است) گفتار سوّم: «منذر» پیغمبر صلی الله علیه و آله است و «هادی»، علی علیه السلام است پس از آن، از «ابن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک را روی سینه خویش گذاشت و فرمود: من منذر و بیم دهنده می‌باشم سپس دست خود روی شانه حضرت علی علیه السلام گذاشت و خطاب به آن حضرت، فرمود: تو آنکسی هستی که مردم را هدایت می‌کنی و مردمی که خواهان هدایت باشند، پس از رحلت من، بدست تو هدایت خواهند شد.

(۲) [سیوطی در الدّر المنثور] در ذیل تفسیر آیه انذار سوره رعد، گفته است: «ابن مردویه» از «ابو برزه اسلمی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست مبارکش را روی سینه حضرت علی علیه السلام گذاشته بود، خطاب به آن حضرت، فرمود: به راستی تو آنکسی هستی که مردم را از شکنجه خدای تعالی بیمناک می‌سازی و همگان را از نعمت هدایت خود، برخوردار خواهی نمود. پس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۳

از این، اظهار داشته: این حدیث را «ابن مردویه» و همچنین «ضیاء» در کتاب «المختار» از «ابن عباس» در ذیل آیه انذار روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: منذر و هادی، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: من بیم دهنده و علی هدایت کننده است و خطاب به آن حضرت فرمود: یا علی! پس از رحلت من، آنها که لایق هدایت می‌باشند، از نعمت هدایت تو برخوردار خواهند شد.

و اشاره کرده که این حدیث را «دیلمی» از «ابن عباس» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۰] و «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۴۲] به نقل این حدیث پرداخته‌اند.

(۲)

آیه دَوْمَ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ

بدیهی است مؤمن و فاسق برابر نمی‌باشند.

(سوره سجده، آیه ۱۸)

(۳) [تفسیر ابن جریر طبری ۲۱/ ۶۸] در ذیل تفسیر آیه مؤمن و فاسق در سوره سجده، به سند خود، از «عطاء بن یسار» روایت کرده است که آیه مزبور در مدینه، دربار علی و «ولید بن عقبه بن ابی معیط» نازل شده است و جریان از این قرار بود که «ولید» به حضرت علی علیه السلام، گفت: زبان من از تو، گویاتر و نیزه من از نیزه تو، تیزتر است و بهتر از تو می‌توانم دلاوران لشکر را از

پای در آورم [!] حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: ساکت باش که تو موجود پلید و فاسقی هستی و خدای تعالی آیه مزبور را درباره آنان نازل فرمود *أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ...*؛ آیا آنکس که بخدا ایمان آورده، مانند کسی است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۴

فاسق بوده است؟ هرگز مؤمن و فاسق یکسان نخواهند بود. اما آنان که ایمان آورده و نیکوکارند، از بهشت خدا بهره‌مند می‌گردند و امّا آنان که فاسق و بدکارند، جایگاه آنان دوزخ است و هر گاه تصمیم می‌گیرند از دوزخ بیرون آیند، آنان را بدوزخ برمی‌گردانند و در پاسخ اعتراض آنان می‌گویند: عذاب آتش را که (در دنیا) تکذیب کردید، اینک بچشید.

مؤلف گوید: این حدیث را «زمخشری» در «تفسیر کشاف» در تفسیر آیه سوره سجده، نقل کرده است و «سیوطی» هم، در «تفسیر الدر المنثور» ذیل آیه مزبور حدیث فوق را از «ابن اسحاق» و او هم از «عطاء بن یسار» نقل کرده است و گفته: «ابن ابی حاتم» هم مثل آن حدیث را یادآوری کرده است.

(۱) [واحدی در اسباب النزول ص ۲۶۳] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است که «ولید بن عقبه بن ابی معیط» خطاب به حضرت علی علیه السلام می‌گفت:

نیزه من از نیزه تو، تیزتر و زبان من از تو، گویاتر و نیروی من برای از پای در آوردن سرهنگان سپاه، از تو بیشتر است [!] حضرت علی علیه السلام فرمود: ساکت باش که فاسقی بیش نیستی. در این رابطه آیه *أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ* نازل شد. بدیهی است مصداق حقیقی مؤمن در این آیه، حضرت علی علیه السلام و منظور از نمونه اصلی فسق، «ولید بن عقبه» است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه ایمان و فسق در سوره سجده گفته است: «ابن ابی حاتم» از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» در ذیل آیه مذکور اظهار داشته: آیه مزبور درباره علی بن ابیطالب علیه السلام و «ولید بن عقبه» نازل شده است.

«سیوطی» گفته: «ابن مردویه» و «خطیب» و «ابن عساکر» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که اظهار داشته است: مصداق واقعی مؤمن در آیه *أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا*، علی بن ابیطالب علیه السلام است و منظور اصلی از فاسق در همان آیه، «ولید بن عقبه» است و نزول آیه مزبور به این مناسبت بوده که گفتگوی سب آمیزی میان این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۵

دو تن بوجود آمد و خدای تعالی آیه ایمان و فسق را نازل فرمود.

(۱) [تاریخ بغداد ۱۳/۳۲۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که «ولید بن عقبه» (با بی‌حیائی هر چه بیشتر) به علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: آیا چنین نیست که زبان من از تو گویاتر و نیزه من از تو تیزتر و بی‌باکیم از تو بیشتر است؟ خدای تعالی آیه *أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا* را نازل کرد و در این رابطه ثابت فرمود که مؤمن و فاسق با یکدیگر برابری نمی‌کنند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه ایمان و فسق در سوره سجده آورده و گفته است: این حدیث را «ابو الفرج اصفهانی» در کتاب «أغانی» و «ابن عدی»، «ابن مردویه»، «خطیب» و «ابن عساکر»، از طرق مختلف، از «ابن عباس» روایت کرده‌اند.

(۲) [الریاض النضره ۲/۲۰۶] گفته است: از آیاتی که در فضیلت حضرت علی علیه السلام نازل شده، آیه *أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا* است. «ابن عباس» گفت: آیه مزبور درباره علی بن ابیطالب علیه السلام و «ولید بن عقبه» نازل شده است. آنهم به خاطر پاره‌ای از سخنان که فیما بین آنها بزبان آمده است و این حدیث را «حافظ سلفی» نقل کرده است و جریان این بود که «ولید بن عقبه» (با کمال بی‌شرمی و بی‌پروائی) خطاب به حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: نیزه من از نیزه تو، تیزتر و زبان من از تو، گویاتر و نیروی من برای از پای در آوردن دلاوران جنگ از تو، زیادت است. حضرت علی علیه السلام فرمود: ساکت باش که تو

فاسقی بیش نیستی. در روایت دیگر حضرت علی علیه السّلام فرمود: تو فاسق و دروغگوئی بیش نیستی. خدای تعالی به منظور تصدیق و تأیید پاسخ علی علیه السّلام، آیه أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا رَا نَازِلًا فرمود. «قتاده» در این رابطه اظهار داشته است: بخدا سوگند! در دنیا و در پیشگاه خدا و در روز رستاخیز، مؤمن و فاسق برابر نخواهند بود. پس از این خدای تعالی منازل هر دو دسته، مؤمن و فاسق را، بیان فرموده است، آنجا که می‌فرماید: أَمَّا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۶

الَّذِينَ آمَنُوا... که ترجمه آن گذشت و این حدیث را «واحدی» نقل کرده است.

(۱)

آیه سَوْمَ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ

آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن و معجزه‌ای (مانند قرآن) دارد، با گواهی صادق (مانند علی علیه السّلام) که نبوتش را تصدیق می‌کند ...

(سوره هود، آیه ۱۷)

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ اظهار داشته است: «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» هم در کتاب «المعرفة» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: هیچ مردی از قریش نیست مگر اینکه بخشی از قرآن درباره او نازل شده است. مردی که حضور داشت پرسید: چه آیه‌ای در شأن، شما نازل شده است؟ حضرت فرمود: مگر این آیه را در سوره هود تلاوت نکرده‌ای که می‌فرماید: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و در توضیح پاسخ خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگواری است که از سوی پروردگارش «بینه» بر درستی گفتار و کردارش دارد و من هم گواه بر راستی و درستی او می‌باشم.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۱ / ۲۵۱] نقل کرده است باز گفته است: «ابن مردویه» و «ابن عساکر»، از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات درستی خود، «بینه» ای از سوی پروردگارش داشت و من گواه راستی و درستی آن حضرت می‌باشم. و باز گفته است: «ابن مردویه» به طریق دیگری، از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از سوی پروردگارش دلیلی بر درستی گفتار و کردارش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۴۷

دارد، همانا منم و گواه بر درستی رفتار من هم، علی علیه السّلام است.

(۱) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل آیه مورد نظر که در سوره هود نازل شده است، اظهار می‌دارد: مفسران در تفسیر کلمه «شاهد»، جوهری را متعرض شده‌اند (تا آنجا که گفته است) وجه سوم: مراد از «شاهد»، علی بن ابیطالب علیه السّلام است که گواه بر «بینه» آن حضرت است و توضیح «منه» به این خاطر است که گواه مزبور جزئی از محمد بشمار می‌آید و با ایراد کلمه «منه» شرافتی برای گواه می‌باشد که علی علیه السّلام در این آیه بعضی و جزئی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشمار رفته است.

(۲)

آیه چهارم فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ

خدا و جبرئیل و شایسته‌ترین مؤمنان، امور او را به عهده می‌گیرند و از وی پاسداری می‌نمایند.

(سوره تحریم، آیه ۴)

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه فوق واقع در سوره تحریم، گفته است: «ابن مردویه» از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام است. باز گفته است: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۴) [کنز العمال ۱/۲۳۷] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مصداق راستین صالح مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام است. این حدیث را «ابن ابی حاتم» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» در [صواعق/۱۴۴] چنین اظهار داشته است: در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص ۴۴۸

حدیث موقوف و مرفوع آمده آمده است که مراد از صالح مؤمنان، علی علیه السلام - کرم الله وجهه - می‌باشد. «۱»

(۱) [عسقلانی در کتاب فتح الباری ۱۳/۲۷] گفته است: «طبری» از «مجاهد» نقل کرده است: صالح المؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام است. باز گفته است: «نقاش» از «ابن عباس» و از امام محمد باقر علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است: صالح المؤمنین، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/۱۹۴] از «حیب بن یسار» روایت کرده است، هنگامیکه امام حسین علیه السلام شهید شد، «زید بن ارقم» در کنار در مسجد قرار گرفت و گفت: آیا آنچه را که تصمیم داشتید به انجام رسانیدید؟! گواهی می‌دهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«اللهم انی استودعکهما و صالح المؤمنین»

؛ از خدا می‌خواهم تا شما دو تن و صالح مؤمنان را در کنف حمایت خود، محافظت فرماید. سخن گذاران و مفتشان، گفت، «زید بن ارقم» و گواهی او را به اطلاع «عبید الله زیاد» رسانیدند که وی چنین و چنان گفته و آشوب قلبی در دل مردم ایجاد کرده است. «ابن زیاد» به سختی غضبناک شد ولی پاسخی نداد، تنها به این سخن اکتفاء کرد که وی پیرمرد جاهلی است که عقلش را از دست داده است! این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است.

مؤلف گوید: مراد از ضمیر تشبیه (هما) در فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله «انی استودعکهما»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و منظور از صالح مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام است و معنای جمله دعا اینست که پروردگارا! حسن و حسین

(۱) پیش از این در آخر باب نهم از «نور الابصار» از «فاطمه بنت اسد» نقل کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام در رحم تابناک مادرش فاطمه بود می‌خواست در برابر بت به سجده در آید امیر المؤمنین علیه السلام با پاهایش به شکم مادر فشار می‌داد و پشت به پشت مادرش تکیه می‌داد و او را از سجده کردن برای بت باز می‌داشت. بهمین جهت گاهی که از علی علیه السلام یاد می‌کنند - کرم الله وجهه - می‌گویند، یعنی ذات او مانع از آن بود که در برابر غیر خدا به سجده در آید. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص ۴۴۹

و علی بن ابیطالب علیهم السلام را در کنف حمایت خود، از هر گونه خطری محافظت فرما. و هنگامیکه این خبر را از ناحیه «زید بن ارقم» به اطلاع «عبید الله» رسانیدند که «علی علیه السلام، صالح مؤمنان است»، «عبید الله» خشمناک شد تا آنجا که تاب نیاورده اظهار داشت: زید پیرمرد بی‌عقلی است و از چنان نابخردی توقعی نمی‌توان داشت!

آیه پنجم وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ

گوش شنواست که حقایق الهی را می‌شنود.

(سوره الحاقه، آیه ۱۲)

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۳۵ / ۲۹] به سند خود، از «مکحول» نقل کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت کرد سپس به جانب علی علیه السلام توجه کرده، فرمود: از خدای تعالی در خواست کردم تا تو را مصداق آیه شریفه قرار بدهد و أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ (گوش شنوا) تو باشی. حضرت علی علیه السلام فرمود:

از برکت درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سخنی را که از آن حضرت می‌شنیدم، هرگز فراموش نمی‌کردم.

(۳) [همان کتاب ۳۵ / ۲۹] به سند خود، از «بریده» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی! خدای تعالی به من دستور داده است همواره به تو نزدیک باشم و از تو دور نگردم و دستور داده است تا حقایق الهی را به اطلاع تو برسانم و از این راه رنجی بر تو وارد نیورم و بر خداست که تو را از هر گونه رنجی حتی رنجش شنیدن در امان بدارد و در این رابطه آیه مورد بحث نازل شد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۰

مؤلف گوید: «طبری» همین حدیث را در [۳۶ / ۲۹] به طریق دیگر و با اختلاف اندکی، از «بریده اسلمی» روایت کرده است.

(۱) [زمخشری در کشف] در تفسیر آیه وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ در سوره الحاقه، گفته است: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، هنگامی که آیه شریفه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: از خدای تعالی درخواست کردم تا «أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» گوش تو باشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: از آن هنگام به بعد، به درخواست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنی از آن حضرت نشنیدم مگر آنکه همگی آنرا به خاطر داشتم و فراموش نمی‌کردم.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «فخر رازی» در تفسیرش، به آن طریق که از «کشف» نقل کردیم، آورده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۱ / ۱۳۱] از «ابو رافع» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: به راستی خدای تعالی به من دستور داده است تا حقایقی را بدون آنکه احساس ناراحتی بکنی به تو بیاموزم و همواره با تو باشم و از تو جدا نگردم. بنابر این بر من لازم است تا آنچه را که لازم می‌دانم، به تو فرا دهم و بر تو لازم است تا آنچه را از من فرا می‌گیری، بخاطر بسپاری.

«هیثمی» گفته است: این حدیث را «بزاز» روایت نموده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۳۹۸] از «بریده» با کلماتی نزدیک به آنچه نوشتیم، روایت کرده است و در همان کتاب گفته است پس از چنین درخواستی، آیه وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ نازل شد و همین خبر را هم، «ابن عساکر» متذکر شده است.

(۳) [حلیه الاولیاء ۱ / ۶۷] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت، فرمود: یا علی! خدای تعالی به من دستور داده تا به تو نزدیک باشم و حقایقی را بدون آنکه احساس رنجی بنمائی به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۱

تو بیاموزم و آیه مزبور بهمین لحاظ نازل شده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه شریفه خطاب به آن حضرت، فرمود: تو همان گوش شنوا هستی که حقایق الهی را از زبان من می‌شنوی و محفوظ می‌داری.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه شریفه فوق در سوره الحاقه گفته است: «سعید بن منصور»، «ابن جریر»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از «مکحول» روایت کرده‌اند، هنگامی که آیه مزبور نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از

خداوند متعال خواسته‌ام تا گوش علی علیه السلام را «گوش شنوا» قرار بدهد.

«مکحول» گفته است، این بود که علی علیه السلام فرمود: هیچ سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم مگر آنکه آنرا بدون رنج و زحمت بخاطر می سپردم.

(۲) [همان کتاب] «ابن جریر»، «ابن ابی حاتم»، «واحدی»، «ابن مردویه»، «ابن عساکر»، و «ابن نجار» از «بریده» نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: خدای تعالی به من دستور داده است که همواره همراه تو باشم و از تو دور نگردم و فرمان داده است تا حقایق الهی را به تو فرادهم و بر تو لازم است آنچه را که از من فرا می گیری فراموش نمائی و بهمین مناسبت آیه مورد بحث نازل شد.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را در [اسباب النزول واحدی ص ۳۲۹] دیده‌ام، و در آنجا آمده است: بر خدا لازم است «گوش شنوا» به تو ارزانی فرماید.

(۳) [کنز العمال ۶/۴۰۸] از حضرت علی علیه السلام در ذیل آیه مورد بحث روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: از خدای تعالی در خواست کرده‌ام که «گوش شنوا» را گوش تو قرار بدهد؛ این بود که هیچگاه اتفاق نیفتاده که سخنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشنوم و آنرا از خاطر ببرم. «متقی» گفته است: این روایت را «ضیاء مقدسی» و «ابن مردویه» و «ابو نعیم» در کتاب «المعرفة»، نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۲

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۰] متذکر شده است و از امیر المؤمنین علیه السلام آورده است که فرمود: کلامی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استماع نکردم مگر آنکه آنرا بخاطر سپردم و هرگز فراموش نکردم.

(۱)

آیه ششم الدین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سراً و علانیة فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

آنانکه اموال خویش را شب و روز، نهان و آشکارا، در راه خدا انفاق می کنند، پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان است و نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.

(سوره بقره، آیه ۲۷۴)

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر جزری ۴/۲۵] به دو طریق از «مجاهد» از «ابن عباس» روایت کرده است که آیه فوق، در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است.

جریان از این قرار است که حضرت علی علیه السلام چهار درهم در اختیار داشت یکی از آنها را در شب و دیگری را در روز، یکی را در نهان و دیگری را آشکارا، در راه خدا انفاق کرد.

مؤلف گوید: «زمخشری» حدیث انفاق حضرت علی علیه السلام را در «تفسیر کشاف»، ذیل آیه فوق که در اواخر سوره بقره است، نقل کرده است. «سیوطی» هم در «الدّر المنثور» در تفسیر آیه انفاق در سوره بقره، آن حدیث را نقل کرده و افزوده: «عبد الرزاق»، «عبد بن حمید»، «ابن جریر»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم»، «طبرانی» و «ابن عساکر»، از طریق «عبد الوهاب بن مجاهد»، از پدرش، از «ابن عباس» به نقل حدیث انفاق پرداخته است و «هیثمی» هم، در [مجمع ۶/۳۲۴] به نقل آن اشاره کرده و گفته است: حدیث مزبور را «طبرانی» نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۳

(۱) [الریاض النضره ۲/۲۰۶] از «ابن عباس» روایت کرده است آیه انفاق در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است و جریان

این بود که حضرت علی علیه السلام چهار درهم در اختیار داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی را آشکار و درهمی را نهانی، در راه خدا انفاق کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرتش پرسید: علت اینگونه انفاق چه بوده است؟ در پاسخ عرض کرد: می‌خواستم مستوجب وعده‌ای که خدا به انفاق‌گران داده است، قرار بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، تو هستی که مستوجب وعده الهی می‌باشی. و آیه مورد بحث در شأن آن حضرت نازل شد. مؤلف «ریاض النضره» گوید: «مجاهد»، «ابن سائب» و «مقاتل» در نقل روایت مزبور از «ابن عباس»، پیروی کرده‌اند.

مؤلف گوید: «فخر رازی» هم در «تفسیر کبیر» ذیل آیه مورد بحث با اندک اختلافی، حدیث مورد نظر را نقل کرده است.

(۲) [الصواعق المحرقة ص ۷۸] گوید: «واقدی» از «ابن عباس» نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام بیش از چهار درهم در اختیار نداشت، یکی را در شب و دیگری را در روز، یکی را پنهانی و دیگری را آشکارا، در راه خدا انفاق کرد و آیه مورد بحث بهمین مناسبت نازل گردید.

مؤلف گوید: همین حدیث را «شبلینجی» در [نور الابصار ص ۷۰] روایت کرده و افزوده است: «واحدی» هم آنرا در تفسیرش، به سند مرفوع، از «ابن عباس» نقل نموده است.

(۳) [واحدی در اسباب النزول ص ۶۴] به سند خود، از «مجاهد» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام چهار درهم پول داشت، یکی از آنها را در شب و دیگری را در روز، سومی را پنهانی و چهارمی را آشکارا، انفاق کرد و آیه الّذین یُنفِقُونَ در شأن آن حضرت نازل شد.

و گفته است: «کلبی» اظهار داشته است که آیه انفاق در شأن علی بن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۴

ایطالب علیه السلام نازل شده است و شأن نزولش آن بود که حضرت علی علیه السلام به غیر از چهار درهم بیشتر نداشت، یکی را در شب و دیگری را در روز، سومی را پنهانی و چهارمی را آشکارا، انفاق کرد و هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرتش، سؤال فرمود: علت اینگونه انفاق چیست؟ در پاسخ، معروض داشت، می‌خواستم تا مستوجب وعده الهی قرار بگیرم و از چهار گونه انفاق بهره‌مند بشوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری از پاداش هر چهار گونه انفاق برخوردار خواهی شد. و خدا هم به جبران عمل خالص حضرت علی علیه السلام آیه مورد بحث را نازل فرمود.

(۱)

آیه هفتمِ إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

آنانکه ایمان آورده‌اند و به کارهای پسندیده اشتغال ورزیده‌اند، طولی نمی‌کشد خدای تعالی که بخشنده و مهربان است وسیله دوستی آنان را با خود، فراهم می‌آورد.

(سوره مریم، آیه ۹۶)

(۲) [زمخشری در تفسیر کشاف] ذیل آیه فوق که در اواخر سوره مریم نازل شده است، اظهار می‌دارد: رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی، به خدای تعالی عرضه بدار: بار پروردگارا! پیمانی از من در پیشگاه خودت قرار بده و دوستی مرا در دل‌های مؤمنان پا بر جا فرما. خدای تعالی آیه مورد بحث را در برابر این دعای حضرت علی علیه السلام نازل فرمود. و ثابت کرد، مؤمنان آنهایی هستند که پیمان ایمان و عمل صالح را استوار ساخته‌اند و خدای تعالی هم، علاقه‌مندی به ایشان را در دل‌های مؤمنان استوار ساخته است.

مؤلف گوید: «سیوطی» در «الدر المنثور» در تفسیر آیه مذکور، از پیغمبر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۵

اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: در مقام دعا و درخواست، به خدا بگو: مودتی از من در پیشگاه خودت قرار بده و دل‌های مؤمنان را جایگاه دوستی من مقرر فرما. خدای تعالی به جبران درخواست حضرت علی علیه السلام، آیه مورد بحث را نازل فرمود و اضافه نمود: این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است. و همین حدیث را «ابن مردویه» و «دیلمی» از «براء» روایت کرده‌اند.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر آیه مورد بحث که در آخر سوره مریم نازل شده است، اظهار می‌دارد: آیه مزبور را «طبرانی» و «ابن مردویه» از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است و مراد از «ودّ» محبت آن حضرت است که در دل‌های مؤمنان استوار است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۲۵] ایراد کرده است و اضافه نموده: حدیث مزبور را «طبرانی» در «الاوسط» آورده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۲۰۷] گفته است: از آیاتی که در فضیلت حضرت علی علیه السلام نازل شده، آیه مورد بحث است. «ابن حنفیه» فرزند حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی به ایمان خود استوار نیست مگر اینکه، محبت علی علیه السلام و خاندان او در دلش پایدار باشد.

حدیث مزبور را «حافظ سلفی» یاد کرده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۲] مانند همان را نقل نموده و «شبلنجی» هم، در [نور الابصار ص ۱۰۱] متعرض آن شده و گفته است: حدیث مزبور را برخی از محدثان از «محمد حنفیه» روایت کرده‌اند (تا آنجا که) گوید: آیه مورد بحث در شأن علی علیه السلام نازل شده است و «نقاش» هم، به ذکر آن حدیث مبادرت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۶

(۱)

آیه هشتم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

مؤمنان و صالحان، بهترین آفریدگانند.

(سوره بینه، آیه ۷)

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۳۰/ ۱۷۱] به سند خود، از «ابو الجارود» از «محمد بن علی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: یا علی! تو و شیعیانت، بهترین آفریدگان خدایید.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه مورد بحث در سوره «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» (سوره بینه) گفته است: «ابن عساکر» از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، در این هنگام علی علیه السلام بسوی ما آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدائی که جان من در دست توانای اوست، به راستی این شخص و شیعیان و پیروانش، در روز قیامت از رستگارانند. در آن هنگام، آیه مورد بحث نازل شد و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله را استوار ساخت. از آن به بعد، معمولاً اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر گاه حضرت علی علیه السلام را می‌دیدند. می‌گفتند: «جاء خیر البریة»؛ بهترین آفریدگان آمد.

[دل قوی دار و هیچ ناله مکن بهترین آفریدگان آمد]

(۴) [باز سیوطی گوید] «ابن عدی» و «ابن عساکر» در ضمن حدیث مرفوعی از «ابو سعید» روایت کرده‌اند که علی علیه السلام بهترین آفریدگان است او نیز گوید: «ابن عدی» از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که آیه مورد بحث نازل شد، رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطَابَ بِهِ حَضْرَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: تُو وَشِيعِيَانَت، اَزْ أَنْهَائِي هَسْتِيدِ كِهْ دَر رُوزِ قِيَامَتِ رَاضِي اَزْ خُدَائِ وَ مُورِدِ خِرْسَنَدِي حَقِّ تَعَالِي مِي بَاشِيد.

او گفته است: «ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۷

خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطَابَ بِهِ مِنْ، فَرَمُود: آيَا سَخْنِ خُدَا رَا كِهْ فَرَمُودِهْ اَسْت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ رَا نَشْنِيدِهْ اِي؟ آري! تُو وَشِيعَات، مُؤْمِنَان وَصَالِحَان وَبَهْتَرِينِ آفَرِيدِ كَانِ خُدَائِ جِهَانِ مِي بَاشِيد، وَعَدِهْ گَاهِ مِنْ وَشَمَا دَر رُوزِ قِيَامَتِ، دَر كِنَارِ حَوْضِ كَوْثَرِ اَسْت وَاضَافِهْ فَرَمُود: رُوزِ رَسْتَخِيْزِ كِهْ اَمْتَهَا دَر مَعْرُضِ حَسَابِ قَرَارِ مِي گِيرِنْد، تُو وَپيروَانَت، بَا رِخْسَارِهَائِ نُورَانِي دَر وَعَدِهْ گَاهِ قِيَامَتِ حُضُورِ خَوَاشِيدِ يَافَت.

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۹۶] گفته است: آیه یازدهم، آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... است که آیه مورد بحث می باشد، سپس گفته است: «حافظ جمال الدین زرندی» از «ابن عباس» نقل کرده است، هنگامی که آیه مورد بحث نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطَابَ بِهِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَمُود: تُو وَشِيعِيَانَت، مَصْدَاقِ كَامِلِ آيِهْ مُورِدِ بَحْثِ مِي بَاشِيد وَرُوزِ رَسْتَخِيْزِ كِهْ پِيَشِ مِي آيِد، تُو وَشِيعِيَانَتِ دَر حَالِي وَارِدِ مَحْشَرِ خَوَاشِيدِ شُدْ كِهْ خُدَا اَزْ شَمَا خِرْسَنْدِ وَشَمَا هَمِ اَزْ خُدَا خِرْسَنْدِيدِ وَدَشْمَنِ تُو دَر حَالِي وَارِدِ مَحْشَرِ مِي شُودِ كِهْ اَزْ خَشْمِ خُدَا كَامِلَا بِيْمَنَاكِ وَچِهْرَهْ اَش قِيرِگُونِ اَسْت. حَضْرَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سْؤَالِ كَرْد: دَشْمَنِ مِنْ كِيَسْت؟ فَرَمُود: كَسِي كِهْ اَزْ تُو تَبْرِي جُويِدِ وَبِهْ لَعْنِ وَسَبِّ تُو پَرْدَازِد.

مؤلف گوید: این حدیث را «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۰ و ۱۰۱] نقل کرده است.

(۲)

آيِهْ نِهْمِ أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ

آيا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۸

دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا مساوی نیستند! (سوره توبه، آیه ۱۹)

(۱) [واحدی در اسباب النزول ص ۱۸۲] گفته است: «حسن» و «شعبی» و «قرطبی» اظهار داشته اند: آیه فوق در شأن حضرت علی علیه السلام، «عباس» و «طلحه بن شیبه» نازل شده است و علت نزول آیه شریفه آن بود که در یکی از اوقات، «عباس» و «طلحه» در مسجد الحرام در کنار یکدیگر قرار گرفته و به افتخارات و ویژگیهای خود می بالیدند و از این راه می خواستند تفوق خود را بر دیگری به اثبات رسانند.

«طلحه» گفت: من از تو والا مقام ترم، برای اینکه صاحب خانه منم و کلیدداری خانه خدا و پرده داری آن به عهده من است. «عباس» گفت: من از تو بالاترم برای اینکه سقائی حاجیان در دست من است و من عهده دار این منصب مهمم می باشم.

در این حال، حضرت علی علیه السلام که حضور داشت فرمود: من از سخنان شما مطلبی نمی دانم ولی همین قدر می دانم که شش ماه پیش از همه مردم، با پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَازِ گَزَارَدَمِ وَ دَر هَرِ غَزْوَه وَجَنَگِي كِهْ اِتْفَاقِ مِي اِفْتَادِ بَا پَايْمَرْدِي هَرِ چِهْ تَمَامَتَرِ شَرَكْتِ دَاشْتَمِ وَ اَزْ وَظِيْفَهْ اِي كِهْ دَر اِيْنِ رَا هِ بِهْ عَهْدِهْ اَمِ بُوْد، كُوتَاهِي نَكْرَدَم. دَر اِيْنِ هَنَگَامِ خُدَائِ تَعَالِي اِيْنِ آيِهْ رَا دَر شَأْنِ حَضْرَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَرِ پِيْغَمْبَرِ اِسْلَامِ بَرِ پِيْغَمْبَرِ اِسْلَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَازِلِ فَرَمُود: أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...؛ آيا شَأْنِ وَرْتَبِهْ آبِ دَادَنِ بِهْ حَاجِيَانِ وَ تَعْمِيرِ كَرْدَنِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ رَا، بَا شَأْنِ وَ مَقَامِ آنْكَسِ كِهْ بِهْ خُدَا وَ بِهْ رُوزِ قِيَامَتِ اِيْمَانِ آوَرْدِهْ وَ دَر رَا هِ خُدَا جِهَادِ كَرْدِهْ (چون علی علیه السلام) يَكْسَانِ مِي پِنْدَارِيد؟! (شأن و مقام علی علیه السلام بسیار بالاتر از «ابن عباس» و دیگران

است؛ پس بر مقام یکدیگر حسد نورزید و ظلم نکنید) هرگز مقام آن شخص با این یکسان نخواهد بود که خدا ستمکاران را هرگز به راه بهشت هدایت نخواهد کرد. آنانکه ایمان آوردند، و از وطن هجرت گزیدند، و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، آنها را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۵۹

نزد خدا مقامی بس بلند و ارجمند است و آنان بخصوص، رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۱۰/۶۸] به سند خود، از «محمد بن کعب قرظی» روایت کرده است و «فخر رازی» هم، در «تفسیر کبیر» در ذیل آیه مورد بحث سوره توبه آورده است.

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۰/۶۸] به سند خود، از «سدی» در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده است که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام، «عباس» و «شیبۀ بن عثمان» طبق با معمول عرب، به مفاخرت پرداختند، «عباس» گفت: من از همه شما برترم، به دلیل آنکه سقائی حاجیان «بیت الله» با من است. «شیبه» گفت: من از شما والاترم، بخاطر آنکه تعمیر و آبادانی مسجد بعهد من واگذار شده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: من از شما والاترم چرا که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مکه به مدینه هجرت نمودم و در راه خدا همراه با رسول او، با مشرکان و منافقان نبرد کردم. در این هنگام خدای تعالی آیه مورد بحث را نازل فرمود که قسمتی از آنرا ترجمه کردیم و مابقی آن به این مضمون است: اینان که از رستگارانند، پروردگارشان آنها را به رحمت و خشنودی خود مژده می‌دهد و بهشتی را در اختیار آنان می‌گذارد که از هر گونه نعمت جاودانه‌ای برخوردار است.

(۲) [فخر رازی در تفسیر] در ذیل آیه شریفه سوره توبه و در برخی از روایاتی که از «ابن عباس» روایت شده است، از وی نقل کرده است: زمانی اتفاق افتاد که حضرت علی علیه السلام با «عباس» به درشتی سخن گفت «عباس» ناراحت شد و گفت: اگر شما در پذیرش دین اسلام و مهاجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نبرد با کافران بر ما پیشی گرفته‌اید، ما هم تعمیر مسجد الحرام و سقایت حاجیان را عهده‌دار بوده‌ایم! آنگاه آیه مورد بحث بهمین منظور نازل گردید. و باز در تفسیر «سوره تکاثر» گفته است: قانون عقل، ناظر به آنست که تکاثر و تفاخر در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۰

نیکبختی‌های حقیقی ناپسند نیست از آن جمله، اظهار تفاخر «عباس» است که سقائی حاجیان بعهد اوست و تفاخر «شیبه» که کلید خانه خدا در دست او بود (تا آنجا که) علی علیه السلام فرموده است: من خرطوم پیل کفر را با شمشیرم که از نیام کشیده بودم بریدم و کفر را مثله (گوش و بینی بریدن) کردم و این کار من باعث شد که شما به سعادت دین مبین اسلام نائل آمدید و ایمان آوردید. این معنی بر «عباس» گران آمد، خدای تعالی برای از بین بردن تفاخر آنها، آیه مورد بحث را نازل فرمود.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه شریفه سوره توبه گفته است:

«ابو نعیم» در «فضائل الصحابه» و «ابن عساکر» از «انس» روایت کرده است که در یکی از اوقات، «عباس» و «شیبه» - که امور خانه خدا بعهد او بود- با هم به مفاخرت پرداختند. «عباس» گفت: شرافت من از تو بیشتر است، بدلیل اینکه من عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی پدرش هستم و سقای حاجیان می‌باشم. «شیبه» گفت: شرافت و موقعیت من از تو بیشتر است، برای اینکه من امین خانه خدا و خزانه‌دار «بیت الله» می‌باشم و هر گاه غیر از این بود باید تو را امین خانه خود قرار می‌داد نه مرا. در همین هنگام حضرت علی علیه السلام فرا رسید، هر دو تن مراتب فخریه خود را که در گفتگوی فیما بین ایراد کرده بودند به عرض مبارک حضرت علی علیه السلام تقدیم داشتند. حضرت علی علیه السلام فرمود: من از هر دوی شما شریف‌تر و بزرگوارترم، برای آنکه من نخستین کسی بودم که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرویدم و در خدمت آن حضرت از مکه به مدینه هجرت کردم. هر سه تن برای اثبات مفاخر خویش به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و در این رابطه گفتگوی فیما بین را معروض

داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی به آنها نداد. آنان از حضور مبارک مرخص شدند، پس از چند روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به حضور طلبید و آیه مورد نظر را به ضمیمه آیات دیگر که ده آیه بود برای آنان تلاوت کرد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۱

و گفته است: «عبد الرزاق»، «ابن ابی شیبیه»، «ابن جریر»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم» و «ابو الشیخ» از «شعبی» روایت کرده‌اند که آیه مورد بحث درباره حضرت علی علیه السلام و «عباس» که بر یکدیگر مفاخرت می‌کردند، نازل شده است.

و باز گفته است: «ابن مردویه» از «شعبی» روایت کرده فیما بین حضرت علی علیه السلام و «عباس»، منازعه‌ای رخ داد، «عباس» خطاب به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: من عموی پیغمبرم و تو پسر عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله، سقایت حاجیان و نگهداری مسجد الحرام هم بعهد من است. برای اثبات حقانیت حضرت علی علیه السلام، آیه مورد بحث نازل شد. و باز گوید: «عبد الرزاق» از «حسن» روایت کرده است که آیه مورد بحث درباره گفتگویی که میان حضرت علی علیه السلام، «عباس»، «عثمان» و «شیبیه» که دم از مفاخرت می‌زدند، نازل شده است.

(۱)

آیه دهم و قفوههم إنهم مسؤولون

بخاطر مسئولیتی که دارند آنها را در موقف حساب، متوقف سازید.

(سوره صافات، آیه ۲۴)

(۲) [الصواعق المحرقة ص ۸۹] گفته است: آیه چهارمی که در فضیلت و شخصیت حضرت علی علیه السلام نازل شده است آیه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ است. در این رابطه «دیلمی» از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را چنین توضیح داد: آنان را از حرکت باز بدارید و متوقف سازید؛ زیرا آنان مسئولند تا از ولایت علی علیه السلام پاسخ بدهند که آیا پذیرای ولایت او بوده‌اند یا نه؟ آری توجیه مزبور، ناظر به گفته «واحدی» است که در ذیل آیه مورد بحث اظهار داشته که مسئولیت فردای قیامت امت اسلام، از ولایت علی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۲

و اهل بیت علیهم السلام است و این بدان جهت است که خدای تعالی به پیغمبرش دستور داد خطاب به مردم بگوید: من در برابر رسالتی که از سوی حق تعالی برای شما داشتم، درخواست هیچگونه مزد ظاهری، از شما ندارم و اگر درخواست پاداشی داشته باشم در رابطه مودت و علاقه‌مندی به نزدیکانم می‌باشد. و سرانجام معنای آیه مورد بحث به اینجا می‌رسد که از مردم در روز رستاخیز سؤال می‌شود که آیا خاندان نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله را آنچنانکه سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله و شایسته مقام آنان بود، دوست داشته‌اند یا حقشان را ضایع کرده‌اند؟ بنابر این، مطالبه حق تعالی از مردم و مسئولیت آنان، در محور دوستی ایشان و شکنجه خدای بزرگ هم در رابطه با تضييع حقوق آنهاست.

(۱)

آیه یازدهم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ای مؤمنان! آگاه باشید هر که از شما از دین خود دست بکشد و مرتد شود، بزودی خداوند متعال گروهی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و معتقدند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) به نصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین، از ملامت و نکوهش احدی باک ندارند. اینست فضل خدا، هر که را خواهد

عطاء فرماید و خدا رحمت گسترده و نامنتهاست، و به احوال همه کسانی که استحقاق آنرا دارند، داناست.

(سوره مائده، آیه ۵۴) «۱»

(۱) ذلت به کسر ذال بمعنای سهل انگاری و آسان گرفتن است و ذلت به ضم ذال بمعنای خواری و بی‌اعتباری است و عزت بمعنای سختگیری است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۳

[فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه مورد بحث که در سوره مائده آمده است، اظهار می‌دارد: گروهی از مفسران معتقدند که آیه مزبور در شأن حضرت علی علیه السّلام نازل شده است و برای اثبات این قول، میتوان از دو دلیل استفاده کرد: یکی آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه در روز خیبر پرچم اسلام را در اختیار مردی در آورد، خطاب به مردم گفت: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی در می‌آورم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. و این ویژگی ناظر به همان صفتی است که در آیه مورد بحث آمده است. دلیل دوم اینکه خدای تعالی در آیه بعد از این فرموده است: **إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**؛ به راستی ولی و صاحب تصرف شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پای می‌دارند و در حالیکه در رکوع‌اند، به بینوایان کمک می‌کنند.

بدیهی است این آیه در شأن حضرت علی علیه السّلام نازل شده است «۱» و اگر این آیه در شأن آن حضرت نازل شده باشد، به طریق اولی آیه مورد بحث هم در شأن آن حضرت نازل شده است.

(۱)

آیه دوازدهم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای مؤمنان! از مخالفت کردن با فرمان الهی پرهیزید و با راستگویان همراه باشید

(۱) در [مجمع البیان ۳/ ۲۱] می‌نویسد: درست نیست شخصی در مقام ایراد بگوید: «الذین آمنوا» جمع است و اطلاق به یک شخص نمی‌شود و گروهی مصداق این معنی می‌باشند و شخص علی علیه السّلام که شخص واحدی است مصداق منحصر این آیه نمی‌باشد! در پاسخ می‌گوئیم معمول لغویها اینست که گاهی برای احترام افراد از شخص واحد، تعبیر به جمع می‌کنند و این تعبیر به اندازه‌ای است که نیازی به استدلال ندارد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۴

و از آنها جدا نگردید. (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه مورد بحث در سوره توبه اظهار داشته است: «ابن مردویه» از قول «ابن عباس» در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده است که مراد از «صادقین»، علی بن ابیطالب علیه السّلام است و خدای تعالی با نزول این آیه مردم را تشویق می‌کند تا با آن حضرت که جامع همه خصال پسندیده است همراه باشند.

و باز گوید: «ابن عساکر» از حضرت ابو جعفر باقر العلوم علیه السّلام در ذیل آیه مورد بحث روایت کرده است که خدای تعالی که مردم را به همراهی با صادقان تشویق فرموده است، مراد از صادقان، همانا علی بن ابیطالب علیه السّلام است.

(۲)

آیه سیزدهم فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

هر گاه مطلبی را نمی‌دانید و دسترسی به حقیقتی ندارید، از آنها که اهل ذکرند سؤال نمائید.

(سوره نحل، ۴۳ و سوره انبیاء، آیه ۲۱)

(۳) [تفسیر ابن جریر طبری ۵/۱۷] به سند خود، از «جابر جعفی» روایت کرده است، هنگامی که آیه مورد بحث نازل شد حضرت علی علیه السلام فرمود: ما خانواده، «اهل ذکر»

می‌باشیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۵

(۱)

آیه چهاردهم وَ أَذَانُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

اعلامیه و اطلاعیه‌ای است که در روز حج اکبر از سوی خدا و رسول صادر شده است ...

(سوره توبه، آیه ۳)

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه مورد بحث که در آغاز سوره توبه آمده است، می‌نویسد: «ابن ابی حاتم» از «حکیم بن حمید» روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن حسین علیهما السلام خطاب به من، فرمود: در قرآن کریم خدای تعالی نامی برای حضرت علی علیه السلام یاد کرده که تو از وجود چنان نامی بی‌اطلاعی! پرسیدم: چه نامی است؟ فرمود: آیا آیه وَ أَذَانُ مِنَ اللَّهِ ... به گوش تو رسیده است؟ بخدا سوگند! مراد از آن اوست.

(۳)

آیه پانزدهم فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ

پس از اینکه آیت الهی و آئین او را می‌پذیرد، ایرادی نمی‌کند.

(سوره تین، آیه ۷)

(۴) [تاریخ بغداد ۹۷/۲] به سند خود، از «انس» روایت کرده است، هنگامی که سوره مبارکه «التین» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌اندازه احساس خوشحالی کرد تا جائی که همه ما از سرور ایشان اطلاع یافتیم پس از چندی، تفسیر سوره «التین» را از «ابن عباس» درخواست کردیم در پاسخ گفت: التین بلاد شام است و سخن خود را ادامه داد (تا آنجا که) گفت: نظر آیه شریفه، به علی بن ابیطالب علیه السلام و در شأن آن حضرت می‌باشد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۶

(۱)

آیه شانزدهم قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

ای پیغمبر! به مردم ابلاغ کن که شما باید منحصرًا به فضل و رحمت خدا شادمان شوید (و به نزول قرآن مسرور باشید) که آن

مفیدتر و ارزنده‌تر از ثروتی است که برای خود می‌اندوزید.

(سوره یونس، آیه ۵۸)

(۲) [تاریخ بغداد ۵/ ۱۵] از «ابن عباس» نقل کرده است که مراد از فضل خدا، وجود مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از رحمت خدا، وجود نازنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.

(آری، باید به چنین فضل و رحمتی افتخار کرد. پروردگارا! نعمت فضیلت محمدی و رحمت علوی علیهما السلام را از دل و جان ما، بیرون مکن).

(۳)

آیه هفدهم فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَنَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

آیا آنکس که ما به او وعده نیکوی بهشت ابدی را داده‌ایم و قطعاً به آن وعده الهی خواهد رسید، مانند کسی است که او را از زندگی ناپایدار دنیا بهره‌مند ساخته و متمتع گردانیده‌ایم، بدیهی است چنین دنیاداری را در روز قیامت برای هر گونه شکنجه‌ای آماده خواهیم ساخت.

(سوره قصص، آیه ۶۱)

(۴) [تفسیر ابن جریر طبری ۲۰/ ۶۲] به سند خود، از «مجاهد» نقل کرده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۷

است که آیه مورد بحث در شأن حضرت علی علیه السلام و حضرت حمزه علیه السلام و (سرنوشت نگونبخت) «ابو جهل» نازل شده است.

مؤلف گوید: این حدیث را «واحدی» در [اسباب النزول ص ۲۵۵] به سند خود، از «مجاهد» نقل کرده و گفته است: آیه شریفه در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت حمزه علیه السلام و (سرنوشت نگونبخت) «ابو جهل» نازل شده است. و «محبّ طبری» هم در [الریاض النضرة ۲/ ۲۰۷] روایت کرده و گفته است:

آیه شریفه بنا به نقل «مجاهد» در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت حمزه علیه السلام و (سرنوشت نگونبخت) «ابو جهل» نازل شده است.

(۱)

آیه هیجدهم أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

آیا کسی که خدای تعالی دلش را برای پذیرش دین اسلام گشایش داده است بر فراز نوری که از ناحیه پروردگارش درخشید قرار گرفته (با کسی که سراسر دلش را تیرگی فرا گرفته است یکسان است؟) (بدیهی است هیچگونه برابری در میان اینان وجود ندارد بلکه به حقیقت باید گفت) وای بر آنان که دل‌هایی سخت در برابر پذیرش ذکر خدا دارند! آنها در گمراهی آشکاری هستند.

(سوره زمر، آیه ۲۲)

(۲) [الریاض النضرة ۲/ ۲۰۷] اظهار داشته: از آیاتی که در فضیلت و شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است، آیه مورد بحث می‌باشد که در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت حمزه علیه السلام و (کفر) «ابو لهب» و فرزندان او که هر یک از آنان نمونه کاملی از تیره دلی و قساوت بوده‌اند، نازل شده است. «محبّ طبری»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۸ گفته است: «واحدی» و «ابو الفرج» هم این روایت را نقل کرده‌اند. مؤلف گوید: همانطور که «محبّ طبری» اظهار داشته است، حدیث مزبور را در «اسباب النزول واحدی»، دیده‌ام. (۱)

آیه نوزدهم و عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ

بر فراز «اعراف» (که محل بالائی است میان بهشت و دوزخ) مردانی هستند که همگان (بهشتیان و دوزخیان) را، از سیمایشان می‌شناسند.

(سوره اعراف، آیه ۴۶)

(۲) [الصواعق المحرقة ص ۱۰۱] گفته است: سومین آیه‌ای که در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است، آیه مورد بحث می‌باشد و اضافه کرده: «ثعلبی» در تفسیر آیه اعراف از «ابن عباس» نقل کرده است که «اعراف» محل بلندی از صراط است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، «عباس»، «حمزه»، «جعفر طیار»، بر فراز آن، قرار گرفته‌اند و در این رابطه دوستانشان را با چهره سپیدی که دارند و دشمنانشان را با چهره تیره و سیاهی که دارند، می‌شناسند. (۳)

آیه بیستم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبَدُّلًا

برخی از آن مؤمنان بزرگمردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند، کاملاً وفا کردند؛ پس گروهی از آنها بر آن عهد ایستادگی کردند (تا اینکه در راه خدا شربت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۶۹

شهادت نوشیدند) و گروهی دیگر به انتظار (فیض شهادت)، مقاومت کرده و هیچگونه تغییری در عهد و پیمان با خدا ندادند. (سوره احزاب، آیه ۲۳)

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۸۰] می‌نویسد: در یکی از روزها که حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر کوفه قرار گرفته بود، یکی از حاضران پرسید: آیه رِجَالٌ صَدَقُوا... درباره چه کسانی و در فضیلت کدامیک از مسلمانان نازل شده است؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: این آیه در شأن من و عمویم «حمزه» و پسر عمویم «عبیده بن حارث بن عبد المطلب» نازل شده است «عبیده» و «حمزه» به ترتیب در جنگ بدر و احد به شهادت نائل آمدند و به حضور حق تعالی رسیدند و من که اکنون باقی هستم در انتظار آن هنگامی می‌باشم که بدبخت‌ترین مردم از جای برخیزد و محاسن مرا به خون سرم رنگین کند! اضافه کرد: این پیشآمد موافق با پیمانی است که حبیب من، ابو القاسم صلی الله علیه و آله آنرا از من تعهد گرفته است. مؤلف گوید: این حدیث را «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۹۷] از کتاب «الفصول المهمة ابن صباغ» نقل کرده است. (۲)

آیه بیست و یکم وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

پیغمبری که به راستی از سوی خدا برای ارشاد مردم مبعوث شد و کسی که پیغمبری و آئین او را به راستی پذیرفت، اینان از

پرهیزکارانند.

(سوره زمر، آیه ۳۳)

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه مورد بحث در سوره زمر، می‌نویسد: «ابن مردویه» از «ابو هریره» روایت کرده است آن کسی که از راه راستی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۰

بر مقام پیغمبری قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن کسی که از طریق درستی منصب آن حضرت را تصدیق کرد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

(۱)

آیه بیست و دوم مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرَجَانُ

دو دریا را (با معانی مختلفی که برای آنها شده است) بهم در آمیخت و میان آن دو دریا برزخ و فاصله‌ایست که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند. اینک، ای جن و انس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و از این دو دریا، در و مرجان بدست می‌آید.

(سوره الرحمن، آیه ۱۹-۲۲)

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] می‌نویسد: در آیات مورد بحث سوره الرحمن بنا به نقلی که «ابن مردویه» از «ابن عباس» نقل کرده است، مراد از دو دریا، علی و فاطمه علیهما السلام است و برزخ و فاصله آن دو دریا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و لؤلؤ و مرجان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و باز گوید: «ابن مردویه» از «انس بن مالک» روایت کرده است که دو دریا، علی و فاطمه علیهما السلام هستند و لؤلؤ و مرجان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.

(۳) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۱] از «انس» روایت کرده است که علی و فاطمه علیهما السلام دو دریائی هستند که لؤلؤ و مرجان،

یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام از آنها بوجود می‌آیند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۱

(۱)

آیه بیست و سوم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مگر آنهایی که به راستی ایمان آورده‌اند و به کارهای شایسته پرداخته‌اند.

(سوره العصر، آیه ۳)

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] گوید: «ابن مردویه» از «ابن عباس» نقل کرده است که وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، اشاره به «ابو جهل» است که بر اثر بی‌دینی و بی‌بندوباری در منجلا ب زیانکاری گرفتار شده بود و منظور از إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، حضرت علی علیه السلام و «سلمان» است که هم مؤمن بودند و هم نیکوکار.

(۳)

آیه بیست و چهارم أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَمَمَانُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

آیا کسانی که مرتکب بدیها و گناهان شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند! (سوره جاثیه، آیه ۲۱)

(۴) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه فوق که در سوره جاثیه آمده است از «کلبی» نقل کرده است که آیه مورد نظر، در شأن حضرت علی علیه السلام، «حمزه»، «عبیده» نازل شده است و ناظر به سه تن از مشرکان است که «عتبه»، «شبهه» و «ولید بن عتبه» باشد و شأن نزول آیه در این رابطه بود که آنان خطاب به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۲

مؤمنان می‌گفتند: بخدا سوگند! شما هیچگونه اعتبار و ارزشی ندارید و در صورتی که آنچه را می‌گوئید راست و درست باشد باز هم در جهان دیگر از شما بهتر خواهیم بود چنانکه در دنیا هم از شما بهتر می‌باشیم. خدای تعالی گفته آنها را بی اساس دانسته و در پاسخ آنها فرموده است: چنان نیست که حالت مؤمن فرمانبردار با حالت کافر معصیت‌کار، در درجات ثواب مساوی و در منازل سعادات یکسان باشد. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۱ ۴۷۲ آیه بیست و چهارم أم حسب الذین اجترحو السیئات أن نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون ص : ۴۷۱

(۱)

آیه بیست و پنجم وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا

او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس برای او نسب و سبب قرار داد.

(سوره فرقان، آیه ۵۴)

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۲] از «محمد بن سیرین» در ذیل آیه مورد نظر گفته است: روایت شده که این آیه در شأن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است. آری حضرت علی علیه السلام از طریق نسب، پسرعموی پیغمبر است و از نظر سبب، داماد آن حضرت و همسر دختر اوست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۳

(۱)

باب بیست و هشتم بخشی از آیاتی که در شأن دشمنان حضرت علی علیه السلام نازل شده است

(۲) [زمخشری در کشاف] در ذیل تفسیر آیه شریفه وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اَکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ اِثْمًا مُّبِینًا (سوره احزاب، آیه ۵۸)؛ و آنها که مردان و زنان مؤمن را بدون آنکه مرتکب خطائی بشوند آزار می‌دهند، (باید بدانند که) متحمل بار گران بهتان گردیده و بزهداری آشکاری را به دوش کشیده‌اند. اظهار داشته است: بطوریکه اطلاع یافته‌ایم، آیه مورد بحث درباره مردمی از منافقین، نازل شده است که حضرت علی علیه السلام را آزار می‌دادند و از آن حضرت بدگویی می‌کردند و تصمیم خود را هم به اطلاع آن حضرت می‌رسانیدند.

(۳) «واحدی» در [اسباب النزول ص ۲۷۳] نوشته است: «مقاتل» اظهار داشته که «آیه ایذاء» که مورد بحث است، درباره حضرت علی

علیه السلام است و به این منظور نازل شد که گروهی از منافقان، آن حضرت را آزار می‌دادند و بی‌حیائی را به آنجا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۴

رسانیدند که آن حضرت را از نیت سوئی که داشتند، مطلع می‌ساختند!

(۱) [همان کتاب] در ذیل تفسیر آیه شریفه إِنَّ الَّذِینَ أُجْرِمُوا کَانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یُضْحَکُونَ (سوره مطففین، آیه ۲۹)؛ همانا

بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند. آورده که شأن نزولش آنست که در یکی از اوقات حضرت علی علیه السلام با جمعی از مسلمانان همراه بود، منافقان آنان را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند و پس از آنکه با هم مسلکان خویش ملاقات کردند، گفتند:

امروز با «اصلح» (کسی که جلوی سرش بی‌مو است) روبرو شدیم. آنان از شنیدن این سخن خندیدند. پیش از آنکه حضرت علی علیه السلام بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد، آیه مورد بحث نازل شد و چگونگی تمسخر ایشان را به اطلاع آن حضرت رسانید.

مؤلف گوید: «فخر رازی» همین حدیث را در «تفسیر کبیر» آورده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در سوره محمد صلی الله علیه و آله که آنرا سوره قتال هم گفته‌اند، در ذیل تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا تَا وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ نقل کرده است: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» از «ابو سعید خدری» روایت کرده‌اند، نزول آیه مزبور بخاطر کینه توزی بوده است که منافقان نسبت به حضرت علی علیه السلام از خود بروز می‌دادند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۵

(۱)

باب بیست و نهم خدای تعالی از برکت وجود حضرت علی علیه السلام بر امت اسلامی تخفیف داد و صدقه نجوی را از آنها برداشت و معاف کرد

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۲۷] در ابواب تفسیر قرآن، به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامیکه آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ (سوره مجادله، آیه ۱۲)؛ هرگاه تصمیم دارید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نجوا کنید، پیش از آنکه اقدام نمائید، صدقه‌ای بپردازید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا چنین افرادی می‌توانند در هر نجوایی یک دینار بپردازند؟ گفتم: طاققت پرداخت یک دینار ندارند. فرمود: آیا می‌توانند نیم دینار بپردازند؟ پاسخ دادم: باز هم طاققت پرداخت آنرا ندارند. پرسید: پس چه مقدار صدقه می‌توانند بپردازند؟ عرض کردم: یک «شعیره» می‌توانند بپردازند! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیداست که پارسائی و تهیدستی تو از حد گذشته است و دیگران را هم مانند خودت می‌دانی و در همین موقع بود که آیه نازل شد أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۶

صِدَقَاتٍ (سوره مجادله، آیه ۱۳)؛ آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا، خودداری کردید؟! امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: از برکت وجود من بود که خدای تعالی بر این امت منت نهاد و تخفیفی مقرر داشت که از پرداخت صدقه آنچنانی معاف گردیدند.

«ترمذی» گفت: مراد از «شعیره»، مقدار طلائی است که هموزن مقداری از جو باشد.

(۱) مؤلف گوید: «فخر رازی» هم این حدیث را در ذیل آیه مورد نظر که در سوره مجادله آمده است متذکر شده و اشاره کرده است: در این حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از پایان سؤال و جواب، خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ لَزْهِيدٌ أَرَى، تُوْ تَهْيِدُ سَتِي وَ دِيْغِرَانِ رَا هَم دَر تَهْيِدُ سَتِي هَمْچُو خُوْشِ مِي پنداری! «ابن جریر طبری» در [تفسیر ۲۸/ ۱۵] و «متقی» در [کنز العمال ۱/ ۲۶۸] حدیث مزبور را متذکر شده و گفته: حدیث مزبور را «ابن ابی شیبه»، «عبد بن حمید»، «ابو یعلی»، «ابن جریر»، «ابن منذر»، «دورقی»، «ابن حبان»، «ابن مردویه» و «سعید بن منصور» نقل کرده‌اند «محب طبری» نیز در کتاب [الذخائر ص ۱۰۹] متعرض آن حدیث شده و اظهار داشته است: «ابو حاتم» هم این حدیث را نقل کرده است. «سیوطی» هم در «الدر المنثور» ذیل تفسیر آیه سوره مجادله، به نقل حدیث نجوا پرداخته است و اشاره می‌کند: گروه بسیاری از پیشوایان حدیث، متعرض آن شده‌اند و به نام

جمعی از آنها که «متقی» در «کنز العمال» اشاره کرده، پرداخته و از برخی دیگر نیز نام برده است.

(۲) [خصائص النسائی ص ۳۹] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام در ذیل آیه نجوا روایت کرده است، هنگامیکه آیه نجوا نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد: به این مردم بگو، پیش از آنکه درباره امری با من نجوا کنند و از من در خصوص آن دستوری بخواهند، صدقه‌ای بپردازند. پرسیدم: چه مقداری صدقه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۷

بدهند؟ فرمود: یک دینار. عرض کردم: طاقت پرداخت آنرا ندارند. فرمود: نیم دینار. در پاسخ گفتم: طاقت این مبلغ را هم ندارند. فرمود: پس چه مقدار صدقه می‌توانند بدهند؟ عرض کردم: مبلغی به وزن یک جو! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از پاسخ تو پیدا است که تو آنها را در تهیدستی با شخص خود مقایسه کرده‌ای! خدای تعالی آیه **أَشْفَقْتُمْ ...** را نازل کرد. حضرت علی علیه السلام پس از ذکر سؤال و جواب فرمود: از برکت وجود من بود که خدای تعالی تخفیفی برای امت اسلامی داد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۸

(۱)

باب سی‌ام علی تنها کسی بود که به آیه نجوا عمل کرد

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۴/۲۸] به سند خود، از «لیث» از «مجاهد» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: به راستی، آیه‌ای در قرآن کریم نازل شده است که هیچ کس پیش از من و پس از من، به آن آیه عمل نکرده است و آن آیه نجوا است یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...** «ابن جریر» گفته است: عمل کردن به این آیه واجب بود سپس نسخ شد.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «زمخشری» در «کشاف» در ذیل آیه مذکور که در سوره مجادله آمده، آورده است و در پایان آن می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام فرموده است که یک دینار پول در اختیار من بود، آنرا به چند درهم تبدیل کردم و هر گاه تصمیم داشتم در خصوص کاری با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا و مشورت کنم، یک درهم از آنها را پیش از مشورت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدقه می‌دادم. «ابن جریر» اضافه کرده است: حضرت علی علیه السلام تمام آنها را در برابر ده سؤالی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت، در راه خدا صدقه داد!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۷۹

(۱) «واحدی» در [اسباب النزول ص ۳۰۸] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: یک دینار پول داشتم آنرا با چند درهم عوض کردم و هر گاه می‌خواستم با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشورت و نجوائی کنم، پیش از مشورت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یکی از آن درهمها را صدقه می‌دادم و به این ترتیب رفتار کردم تا درهمها تمام شد! سپس آیه نجوا، به آیه **أَشْفَقْتُمْ ...** نسخ شد.

«فخر رازی» هم حدیث مزبور را در تفسیرش آورده و در پایان آن می‌نویسد: «ابن جریر»، «کلبی» و «عطا» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مشورت کردن با آن حضرت ممنوع بودند مگر آنکه پیش از گفتگوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، مبلغی صدقه بدهند؛ در این رابطه هیچ یک از اصحاب به این دستور توجهی نکرد و تنها علی علیه السلام بود که پیش از نجوای با رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک دینار صدقه داد و با مقام نبوی گفتگو کرد سپس آیه نسخ آمد و حکم صدقه دادن پیش از نجوا، منسوخ گردید.

(۲) «ابن جریر» در [تفسیر ۱۴/۲۸] به طریق دیگر، از «لیث» از «مجاهد» حدیث نجوا را نقل کرده و در آن حدیث از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که یک دینار پول در اختیار داشتم آنرا با ده درهم عوض کردم و هر گاه برای نجوا و مشورتی حضور

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شدم پیش از شرفیابی، یک درهم از آنها را صدقه می‌دادم، تا اینکه آیه نجوا نسخ شد و کسی پیش از من به مضمون آیه نجوا عمل نکرد.

(۳) [تفسیر ابن جریر ۱۴/۲۸] به سند خود، از «ابن ابی نجیح» از «مجاهد» در ذیل تفسیر آیه نجوا نقل کرده که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از نجوا کردن با رسول خدا صلی الله علیه و آله ممنوع شدند مگر در صورتی که پیش از نجوا با آن حضرت، صدقه بدهند و به این دستور کسی جزء علی بن ابیطالب علیه السلام عمل نکرد و هنگامی که اراده کرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کند، یک دینار صدقه داد سپس آیه نجوا نسخ شد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۸۰

مؤلف گوید: حدیث نجوا را «طبری» به طریق دیگر - با اندک اختلافی - از «ابن ابی نجیح» روایت کرده است.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه نجوای سوره مجادله، از «سعید بن منصور»، «ابن راهویه»، «ابن ابی شیبه»، «عبد بن حمید»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه» و «حاکم» با اطمینان به صحت حدیثش، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: به راستی، در کتاب خدا آیه‌ای است که پیش از من و پس از من، کسی به آن آیه عمل نکرده است و آن آیه، آیه نجواست. جریان این بود که پس از نزول آیه نجوا یک دینار پول در اختیار داشتم آنرا به ده درهم عوض کردم و هر گاه تصمیم داشتم با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کنم، یک درهم از آنها را صدقه می‌دادم تا اینکه با آمدن آیه أَشْفَقْتُمْ... آیه نجوا نسخ شد. اینست که کسی پیش از من به آن عمل ننمود.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [کنز العمال ۱/ ۲۶۸] نقل کرده است و گروهی از محدثان را که «سیوطی» در «الدر المنثور» نام برده و اسامی آنها را ذکر کردیم، اسم برده و اضافه کرده: اینان حدیث مزبور را به سند خود متذکر شده‌اند. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۰] به ذکر حدیث نجوا پرداخته و افزوده: «ابن جوزی» در «اسباب النزول» حدیث نجوا را آورده است.

باز گوید: «عبد الرزاق»، «عبد بن حمید»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: کسی غیر از من، به مضمون آیه نجوا عمل نکرد تا اینکه آیه نجوا نسخ شد و آیه نجوا بیش از یک ساعت به حکم خود باقی نماند.

باز گفته است: «عبد بن حمید»، «ابن منذر» و «ابن ابی حاتم» از «مجاهد» نقل کرده‌اند گفت: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از نجوا کردن با آن حضرت ممنوع گردیدند مگر در صورتی که پیش از نجوا کردن صدقه‌ای بپردازند و از آنجا که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۸۱

موضوع پرداخت صدقه عنوان شده بود هیچ یک از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا نکردند و تنها علی بن ابیطالب علیه السلام بود که دیناری صدقه داد و پس از آن به نجوای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت و در همین هنگام بود که چگونگی ده خصلت را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد و پس از آن، آیه نجوا نسخ شد.

باز گفته است: «سعید بن منصور» از «مجاهد» روایت کرده است، کسی که نخست صدقه داد و بعد با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نجوا کرد و کسی که برای نخستین بار به پرداخت صدقه پیش از نجوا اقدام نمود، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و به دنبال آن خدای تعالی نجوا را به آیه فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ نسخ فرمود.

باز گفته است: «عبد بن حمید» از «سلمه بن کهیل» ذیل آیه نجوا، روایت کرده: نخستین کسی که به مضمون این آیه شریفه عمل کرد، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و پس از آن آیه نجوا نسخ شد.

(۱) [کنز العمال ۳/ ۱۵۵] از «عامر بن وائله» روایت کرده است که گفت: در روز شورا که مردم برای تعیین خلیفه به مشورت

می‌پرداختند کنار خانه‌ام ایستاده بودم که در این هنگام سر و صدا اوج گرفت و شنیدم حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: مردم با «ابو بکر» بیعت کردند در حالیکه بخدا سوگند، من از او، به امور خلافت شایسته‌ترم و حقی است که من در خور آن می‌باشم (حدیث را ادامه داده است تا آنجا که خطاب به مردم) فرمود: ای مردم! شما را بخدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که - جز من - برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ همه گفتند: خدا داناست که جز شما، دیگری برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد (تا آنجا که فرموده است) آیا در میان شما کسی جز من هست که دوازده مرتبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کرده باشد و هر بار پیش از نجوا صدقه داده باشد؟ آنگاه «آیه نجوا» را تلاوت فرمود. همگان اعتراف کردند: خدا می‌داند جز شما، احدی به مضمون آیه نجوا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۱، ص: ۴۸۲

رفتار نکرد.

(۱) مؤلف گوید: در تعقیب احادیث مذکور یک حدیث باقی مانده است که مناسب است آنرا در پایان باب حاضر متذکر شویم و آن حدیث اینست:

«زمخشری» در «کشاف» در تفسیر آیه نجوا در سوره مجادله، از «ابن عمر» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام دارای سه خصلت ویژه‌ای است که هر گاه یکی از آنها را دارا بودم، اثر وجودی آن خصلت برای من بیشتر بود از شتران سرخ‌مو که در اختیار داشتم: ۱- همسری او با فاطمه علیها السلام؛ ۲- اعطاء پرچم به او در روز خیبر؛ ۳- آیه نجوا.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱

جلد دوم

ادامه مقصد دوم در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

(۱)

باب سی و یکم موقعیت حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲) [صحیح نسائی ۱ / ۱۷۱] به سند خود، از «عبد الله بن نجی» از پدرش روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام خطاب به من، فرمود: من موقعیت ویژه‌ای در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم که هیچیک از آفریدگان حق تعالی، از چنان موقعیتی برخوردار نمی‌باشد. معمول من آن بود که در سپیده صبح، پشت در خانه پیغمبر آمده و می‌گفتم:

«السلام علیک یا نبی الله»

هر گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

تنحنح

(صدا در گلو گردانیدن) می‌کرد، به خانه باز می‌گشتم و هر گاه

تنحنح

نمی‌کرد، به خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد می‌شدم.

مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در کتاب [اختصاص ص ۳۰] روایت کرده و نزدیک به این روایت را در صفحه ۲۹ و ۳۰

روایت نموده است و «احمد حنبل» هم، در [مسند ۱/ ۸۵] نقل کرده است.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۳۹۳] از «شعبی» روایت کرده است که در یکی از اوقات، «ابو بکر» حضرت علی علیه السّلام را دید، در این هنگام گفت: کسی که می‌خواهد خرسند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲

و مسرور شود از دیدار شخصی که موقعیت و منزلتش در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه زیاده‌تر و نزدیک‌تر به حضرت او از همه بیشتر و بهره‌مندیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همگان فراوان‌تر بود، به این شخص (علی علیه السلام) بنگرد (تا آخر حدیث).

«متقی» گوید: «ابن ابی الدنیا» این حدیث را در کتاب «الاشراف»، «ابن مردویه» و «حاکم» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۳] این حدیث را آورده است و اظهار می‌دارد: حدیث مزبور را «ابن السّیمان» نقل کرده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۶] به نقل آن پرداخته و اشاره کرده: این حدیث را «دارقطنی» از «شعبی» روایت کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۳، کنز العمال ۶/ ۴۰۲] به اتفاق از «عبد الله بن حارث» روایت کرده‌اند که در یکی از روزها، به حضرت علی علیه السلام عرض کردم:

شما را از بهترین منزلتهایی که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتید، بیان فرمائید.

حضرت علی علیه السلام تقاضای مرا پذیرفت و فرمود: در یکی از شبها که پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز شده بود، من خوابیده بودم، پس از فراغت از نماز، خطاب به من فرمود: یا علی! هیچ خیری را برای خودم از خدا نخواستم مگر آنکه مانند آنرا از خدای تعالی برای تو درخواست کردم، و از هیچ شری به خدا پناه نبردم مگر آنکه مانند آنرا از خدای تعالی برای تو درخواست نمودم تا از گزند آن در امان باشی! هر دو مؤلف اظهار داشته‌اند: این روایت را «محاملی» هم نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۱۰] همین حدیث را آورده و اضافه کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پایان فرمود: هر چه را از خدای تعالی برای تو درخواست کردم، حضرت پروردگار آنها را به من اعطا فرمود؛ به جز پیغمبری پس از خود را که برای تو درخواست نکردم.

«هیثمی» گفته است: «طبری» این روایت را در «الاوسط» آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳

و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۹ و ۳۹۲] به حدیث مزبور اشاره کرده و در هر دو صفحه از «فضائل الصحابه ابو نعیم» نقل شده است و در صفحه ۴۰۶ اظهار می‌کند:

«ابن ابی عاصم»، «ابن جریر»- با توجه به صحت سند آن- «طبرانی» در «الاوسط» و «ابن شاهین» به نقل روایت مزبور پرداخته‌اند. و «نسائی» هم در [خصائص ص ۳۷ و ۳۸] به دو طریق حدیث مزبور را آورده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۱۶۳] روایت کرده است که شش روز پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و «ابو بکر» به زیارت مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: شما جلوتر بفرمائید. «ابو بکر» گفت: در زیارت قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی پیشی نمی‌گیرم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود، منزلت علی علیه السلام در پیشگاه من، برابر با منزلتی است که من در پیشگاه پروردگارم دارم! مؤلف «ریاض» گوید: «ابن سمان» این حدیث را در کتاب «الموافق» آورده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۶] نقل نموده است.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۲/۶] از «براء» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: منزلت علی علیه السلام در نزد من، برابر با منزلت سرم نسبت به بدن من می باشد.

مؤلف گوید: «شبلنجی» این حدیث را در [نور الابصار ص ۷۲] آورده و اضافه کرده: حدیث مورد نظر را «دیلمی» به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۵] و «مناوی» در [فیض القدير ۴/۳۵۷] به نقل حدیث مزبور اقدام کرده و «ابن حجر» و «مناوی» به نقل از «خطیب» از «براء»، و از طریق «دیلمی» از «ابن عباس»، حدیث مزبور را آورده‌اند.

(۳) [مستدرک الصحيحین ۳/۱۳۰] به سند خود، از «ام سلمه» روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴

کرده است که هرگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمناک می شد، کسی جرئت نمی کرد که با آن حضرت سخن بگوید، مگر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام این اجازه و جرئت را به خود می داد و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گفت. «حاکم» پس از نقل حدیث مزبور، اظهار می دارد که این حدیث از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» همین حدیث را در [حلیه ۹/۲۲۷] آورده و «مناوی» هم در [فیض القدير ۵/۱۵۰] متذکر شده و در شرح آن، کتاب نوشته است.

«طبرانی» حدیث مزبور را از «ام سلمه» روایت کرده است.

(۱) [الاصابة ابن حجر عسقلانی ۱/ قسم ۴/۲۱۷] از کتاب «مؤتلف خطیب»، به سند خود، از «انس بن مالک» نقل کرده است که هرگاه ما می خواستیم راجع به موضوعی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤالی داشته باشیم، از حضرت علی علیه السلام یا «سلمان» یا «ثابت بن معاذ» درخواست می کردیم که سؤال ما را به عرض پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برسانند و پاسخ بگیرند؛ برای اینکه آنها از اصحاب دیگر با جرأت تر بودند.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/۲۲۹] به سند خود، از «عبد الرحمن بن عبد الله» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام می فرمود: هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی داشتم، پاسخ مرا می داد و هرگاه ساکت بودم و سؤالی نداشتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیانات خویش، مرا مستفیض می فرمود.

مؤلف گوید: از این حدیث بر می آید که حضرت علی علیه السلام از منزلت ارزنده‌ای در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخوردار بود و هیچیک از اصحاب از چنین موقعیتی بهره‌مند نبودند. «ترمذی» همین حدیث را در باب منزلت حضرت علی علیه السلام، به دو طریق دیگر، روایت کرده است و «حاکم» هم در [مستدرک ۳/۱۲۵] و «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۴] به نقل از «ابن ابی شیبه» و «ترمذی»، «شاشی»، «ابو نعیم»، در «حلیه»، «دورقی»، «ابن عساکر» و «سعید بن منصور» آورده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵

و «نسائی» هم در [خصائص ص ۳۰] به طرق دیگر، حدیث را نقل کرده است.

(۱) [الطبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/۱۰۱] از حضرت علی علیه السلام نقل نموده است که سؤال شد: چگونه است که شما از اصحاب دیگر، احادیث بیشتری نقل می کنید؟ فرمود: به این دلیل که در ملاقاتهایی که با مقام اقدس نبوی دست می داد، هرگاه از آن حضرت سؤالی داشتم، به پاسخ آن می پرداخت و هرگاه سؤالی نمی کردم، خود آن حضرت آغاز سخن می فرمود.

مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ص ۱۰۶] آورده که اصحاب گفتند: یا علی! از خود بگو که چگونه این همه حدیث را، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کنی؟ فرمود: علت آن اینست که هرگاه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب می شدم و سؤالی می کردم، ایشان پاسخ مرا می داد و اگر سؤالی نمی کردم و ساکت بودم، آن حضرت آغاز سخن می فرمود.

«ابو نعیم» هم در [حلیه ۱ / ۶۸ و ۴ / ۳۸۲] حدیث مزبور را به این مضمون نقل کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود: هر گاه سؤالی می‌کردم، پاسخ می‌شنیدم و هر گاه ساکت بودم، آغاز به سخن می‌شدم. (مرا به سخن و سؤال و می‌داشتند)

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل آیه وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (سوره الضحی، آیه ۱۱) حدیثی را نقل کرده و در آخر آن حدیث آمده است:

جمعی از اصحاب به حضرت علی علیه السلام گفتند: یا علی! از خود بگو، حضرت فرمود: آرام باشید که خدای تعالی مردم را از خود نمائی نهی فرموده است. در پاسخ گفتند: مگر خدای تعالی نمی‌فرماید: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛ نعمت پروردگارت را بازگو کن. حضرت فرمود: اکنون نعمت الهی را که به من ارزانی داشته است، برایتان بیان می‌کنم. هر گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی می‌کردم به پاسخ سؤالم می‌رسیدم و هر گاه ساکت می‌ماندم و سؤالی نمی‌کردم، آغاز به سخن می‌شدم و سخن می‌شنیدم؛ اینک، تمام وجودم را علم و دانش بی‌نهایت فرا گرفته است و آنچه می‌خواهید از من پرسید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶

(۱)

باب سی و دوم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، که منزلت تو در پیشگاه من، برابر با موقعیت هارون نسبت به موسی است

(۲) [این فرموده به «حدیث منزلت» معروف است] [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب مناقب حضرت علی علیه السلام، به سند خود، از «ابراهیم بن سعد» از پدرش روایت کرده که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو در نزد من، مساوی با منزلت هارون علیه السلام در نزد موسی علیه السلام باشد؟

مؤلف گوید: «مسلم» هم این حدیث را در «صحیح» خود، در باب فضایل صحابه در بخش فضایل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، آورده است و «ابن ماجه» در [صحیح ص ۱۲]، «احمد حنبل» در [مسند ۱ / ۱۷۴]، «ابو داوود طیالسی» در [مسند خود ۱ / ۲۸]، «ابو نعیم» در [حلیه ۷ / ۱۹۴] و «نسائی» در [خصایص ص ۱۵ و ۱۶] به دو طریق، روایت کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب غزوه تبوک، به سند خود،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷

از «مصعب بن سعد» از پدرش روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک شد حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه تعیین فرمود.

حضرت علی علیه السلام که چنان انتظاری نداشت به عرض مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت: آیا مرا به جانشینی خود در میان زنان و فرزندان، معین می‌فرمائی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من، برابر منزلت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام باشد و از هیچ جهتی میان تو و او تفاوتی نیست، تنها تفاوت آنست که پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود.

مؤلف گوید: «مسلم» این حدیث را در «صحیح» خود، در باب فضائل صحابه در بخش فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام آورده است و «ابو داوود طیالسی» هم در [مسند ۱ / ۲۹]، «ابو نعیم» در [حلیه ۷ / ۱۹۵ و ۱۹۶] به طرق بسیار، «طحاوی» در [مشکل الآثار ۲ / ۳۰۹]، «احمد حنبل» در [مسند ۱ / ۱۸۲]، «خطیب» در [تاریخ ۱۱ / ۴۳۲] به دو طریق و «نسائی» در [خصایص ص ۱۶] نقل کرده‌اند.

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل صحابه» در بخش فضائل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، به سند خود، از «سعید بن مسیب» از «عمر بن سعد بن ابی وقاص» از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است؛ جز اینکه پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود. «سعید بن مسیب» گفته است: آرزویم این بود که این حدیث را خودم از «سعد» بشنوم، در ملاقاتی که با «سعد» دست داد حدیث مزبور را که از «عمر» شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم. «سعد» گفت: آری، «حدیث منزلت» را خودم شنیده‌ام سپس دو انگشت را، یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت: آری! با این دو گوش، حدیث منزلت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و اگر بر خلاف آنچه شنیده‌ای، شنیده باشم، امیدوارم شنوایی هر دو گوش را از دست بدهم!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۸:

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابۀ ۴/ ۲۶] و «نسائی» در [خصایص ص ۱۵] متذکر شده است و نظیر همین حدیث را از «ابراهیم بن سعد» از پدرش در (صفحه ۱۵) نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «فضایل صحابه» در بخش فضایل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، به سند خود، از «عمر بن سعد بن ابی وقاص» از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها، «معاویۀ بن ابی سفیان» به «سعد» دستور داد تا از حضرت علی علیه السلام نکوهش کند و آن حضرت را سب نماید!! «سعد» به دستور او اعتنائی نکرد و به نکوهش آن حضرت نپرداخت. «معاویۀ» پرسید: امتناع تو از سب ابو تراب چیست؟ در پاسخ گفت: بخاطر اینست که در شأن علی علیه السلام سه خصلت ارزنده از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و همین خصال سه گانه ایجاب می‌کند که از نکوهش علی علیه السلام، امتناع نمایم و هرگاه یکی از آن خصال را دارا بودم، برای من بهتر بود از اینکه شترهای سرخ موی زیادی داشته باشم! سپس نظریه خود را این چنین توضیح داد: در یکی از جنگها که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه تعیین کرد، علی علیه السلام به عرض رسانید: آیا مرا به جانشینی خود در میان زنان و کودکان قرار می‌دهی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من، مساوی با منزلت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام باشد؛ جز اینکه پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود. تمام این حدیث را در آغاز باب مباحله، آورده‌ایم.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را ترمذی در [صحیح ۲/ ۳۰]، «احمد حنبل» در [مسند ۱/ ۱۸۵] و «نسائی» در [خصائص ص ۴ و ۱۶] روایت کرده‌اند و «عسقلانی» در [فتح الباری ۸/ ۷۶] پس از آنکه حدیث مورد بحث را از «مسلم» و «ترمذی» نقل کرده است، اظهار می‌دارد: حدیث مزبور را «ابو یعلی» از «سعد بن ابی وقاص» بطور دیگری نقل کرده است که بی تناسب نیست آنرا در این باب، یاد آوری کنیم:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۹:

«سعد» در پاسخ «معاویۀ» گفت: هرگاه ارّه بر فرق سرم بگذارند تا از علی علیه السلام نکوهش کنم، (از این باکی ندارم) هرگز از حضرت علی علیه السلام نکوهش نکرده و او را سب نمی‌کنم!! «عسقلانی» اظهار داشته است: حدیث منزلت را غیر از «سعد»، دیگران نیز روایت کرده‌اند، از جمله: «عمرو» از خود امیر المؤمنین علی علیه السلام و «ابو هریره»، «ابن عباس»، «جابر بن عبد الله»، «براء»، «زید بن ارقم»، «ابو سعید»، «انس»، «جابر بن سمره»، «حبشی بن جناده»، «معاویۀ»، «اسماء بنت عمیس» و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. پس از این می‌نویسد: طرق حدیث منزلت را، «ابن عساکر» در ضمن شرح حال حضرت علی علیه السلام به تفصیل آورده است.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۱] به سند خود، از «سعید بن مسیب» از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السّلام فرمود: منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون علیه السّلام نسبت به حضرت موسی علیه السّلام است؛ با این تفاوت که پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود. این حدیث از طریق دیگر از «سعد» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است.

مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» حدیث منزلت را در [مسند ۱/ ۱۷۹]، «ابو داوود طیالسی» در [مسند ۱/ ۲۹]، «ابو نعیم» در [حلیه ۷/ ۱۹۵] به چهار طریق و در (صفحه ۱۹۶) به طریق پنجم، «خطیب» در [تاریخ ۱/ ۳۲۴] و در ۲۰۴/۴ و در ۳۹۴/۹ و «نسائی» در [خصایص ص ۱۴] به دو طریق و در (صفحه ۱۵) به طریق سوم، روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۳۰۱] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السّلام، فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

«ترمذی» گوید: حدیث منزلت در همین باب، از «سعد»، «زید بن ارقم»، «ابو هریره» و «ام سلمه» روایت شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰

مؤلف گوید: «احمد حنبل» حدیث منزلت را در [مسند ۳/ ۳۳۸] و «خطیب» در [تاریخ ۳/ ۲۸۸] به دو طریق، روایت کرده‌اند؛ در یکی از دو طریق آمده:

«إلا أنه لا نبی بعدی و لو كان، لکنته»

؛ (در ضمن حدیث منزلت خطاب به علی علیه السّلام فرمود) پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود و اگر پیغمبری مبعوث می‌شد، همانا آن پیغمبر تو می‌بودی!

(۱) [صحیح ابن ماجه ص ۱۲] به سند خود، از «عبد الرحمن» معروف به «ابن سابط»، از «سعد بن ابی وقاص» نقل کرده است که در یکی از سالهای حج که «معاویه» به مکه رفته بود، «سعد بن ابی وقاص» به ملاقات او رفت. در این هنگام، حاضران برای خوشحال کردن، «معاویه»، از حضرت علی علیه السّلام نکوهش می‌کردند.

«سعد» از شنیدن نکوهش آنان، خشمناک شد و گفت: چنین سخنان نابجا و نابخردانه را درباره بزرگواری می‌گوئید که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

«من كنت مولاة فعلى مولاة»

و شنیدم خطاب به حضرت علی علیه السّلام، می‌فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

و شنیدم که فرمود:

«لاعطین الزایة رجلا یحب الله و رسوله»

؛ همانا پرچم جنگ را به مردی می‌سپارم که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد.

(۲) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۳۳۷] به سند خود، از «حسن بن سعد» - آزاد شده حضرت علی علیه السّلام - روایت کرده است، در یکی از جنگها که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم جهاد با کفار بود، جعفر بن ابیطالب علیهما السّلام را بحضور طلبید و به وی دستور داد تا در مدینه بماند و به جانشینی از آن حضرت، امور شهر مدینه را به عهده بگیرد. «جعفر» به عرض رسانید: من هیچگاه حاضر نیستم جانشینی شما را عهده‌دار شوم. حضرت علی علیه السّلام فرمود: پس از «جعفر» مرا بحضور طلبید و بدون آنکه سخنی ردّ و بدل بشود، مرا به جانشینی خود در مدینه معین فرمود.

در این هنگام گریستم! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا علی! برای چه گریه می‌کنی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱

و علت گریه تو چیست؟ عرض کردم: چند جهت در رابطه با جانشینی شما مرا نگران می‌سازد؛ یکی آنکه، قریش می‌گوید چقدر زود محمد صلی الله علیه و آله از پسر عمویش کناره گرفت و او را از درجه اعتبار ساقط کرد و جهت دیگر آنکه، اراده من آنست که در راه خدا جهاد کنم؛ بدلیل آنکه خدای تعالی می‌فرماید: *وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا...* (سوره توبه، آیه ۱۲۰)؛ مسلمانان سلحشور هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر اینکه بخاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

(۱) با توجه به این آیه شریفه، می‌خواهم در نبرد با کافران، شرکت کنم تا از این طریق از فضل و بخشش خدای تعالی برخوردار گردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: اینکه گفתי قریش در نکوهش از تو خواهند گفت که تو را در اسرع وقت، از خود دور ساختم و به خواری انداختم، بدیهی است که نباید از این بابت ناراحتی در دل خود ایجاد کنی و تو باید از هر جهت، مرا اسوه خودت قرار بدهی؛ بدلیل اینکه همین مردم بودند که مرا جادوگر و کاهن و دروغگو می‌گفتند! سپس فرمود: هرگاه بخواهی از فضل و رحمت الهی بهره‌مند گردی، چندین رطل فلفل که از یمن برای ما آورده‌اند بفروش و از پولی که بدست می‌آوری خود و فاطمه از آن بهره‌مند شوید تا از فضل خدا برخوردار گردید. گفتنی است که اصلاح مدینه بسته به وجود من و تو می‌باشد و دیگران نمی‌توانند امور آنرا عهده‌دار بشوند! «حاکم» گفته است: این حدیث از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه *مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ* (سوره توبه، آیه ۱۲۰) متذکر شده و اضافه می‌کند که این حدیث را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲

«ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

(۱) [مسند احمد حنبل ۱/ ۱۷۰] به سند خود، از «عایشه» دختر «سعد» از پدرش روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام همراه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفت تا به محل «ثَبَّتِيَةُ الْوَدَاعِ» رسید، علی علیه السلام در حالی که می‌گریست به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: تصمیم دارید مرا در میان گروه مخالفان باقی گذارید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خرسند نیستی که منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد موسی علیه السلام باشد، با این تفاوت که نبوتی پس از من نیست.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» روایت مزبور را در [تاریخ بغداد ۸/ ۵۲] و «نسائی» هم در [خصایص ص ۱۶ و ۱۷] نقل کرده است و «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در تفسیر آیه *رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ* (سوره توبه، آیه ۸۷ و ۹۳) حدیث مورد بحث را نقل نموده و اضافه کرده: حدیث مزبور را «ابن مردویه» از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است و در آن حدیث چنین روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمنظور غزوه تبوک، از مدینه بیرون رفت. در مسیر خود به محل «ثَبَّتِيَةُ الْوَدَاعِ» رسید (تا آخر حدیث).

(۲) [مسند احمد بن حنبل ۱/ ۱۷۳] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت کرده است که به «سعد بن مالک» گفتم: می‌خواهم حدیثی از تو بپرسم لیکن از پرسیدن آن واهمه دارم! «سعد» گفت: چنان اندیشه‌ای در دل خود راه مده، ای برادر زاده! هرگاه می‌دانی از موضوعی باخبرم، آنرا از من بپرس و بیم و هراسی در دل خود راه مده! گفتم: سؤال من اینست، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست عازم تبوک شود، سخنی به علی علیه السلام فرمود، می‌خواهم از چگونگی آن باخبر شوم! در پاسخ گفت: آری، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست عازم تبوک شود، علی علیه السلام را در مدینه به جانشینی خود

برگزید؛ حضرت علی علیه السلام که چنان انتظاری نداشت، عرضه داشت: یا رسول الله! مرا در میان زنان و کودکان و کسانی که از حضور در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳

جنگ خودداری می‌کنند، جانشین خود قرار می‌دهی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با چنین حالی که از خود ابراز می‌داری، خرسند نیستی که نسبت به من همان منزلت را داشته باشی که هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام داشت؟ حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: آری! از چنان نسبتی کمال خرسندی را دارم. سپس حضرت علی علیه السلام چنان با سرعت از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم مدینه شد که جز غبار قدمهای مبارکش چیز دیگری از آن حضرت ظاهر نمی‌شد.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۱۷۵] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت کرده است که به «سعد بن مالک» گفتم: تو شخص باهوش و زیرکی هستی در این رابطه از تو سؤالی دارم. «سعد» گفت: چه سؤالی؟ گفتم: سؤال من از حدیث علی علیه السلام است. «سعد» پاسخ داد: حدیث آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، فرمود:

«اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی»

علی علیه السلام فرمود عرضه داشتم: آری! به این منزلت خرسند می‌باشم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی بلی» (پذیرش حضرت علی علیه السلام را با تأکیدی که آورده است، تصدیق نمود).

(۲) [همان کتاب ۱/ ۱۷۷] به سند خود، از «ابن مسیب» از «ابن سعد بن مالک» از پدرش روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، به ملاقات «سعد» رفتم. پس از تعارفات لازم گفتم: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را بجای خود در مدینه برگزید، حدیثی از تو نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام آن حدیث را بیان فرمود، اینک غرض از ملاقات من با تو شنیدن همان حدیث هست. «سعد» از شنیدن این سخن خشمناک شده پرسید: چه کسی این موضوع را برای تو گفته است؟ نخواستم بگویم این حدیث را از فرزندت شنیده‌ام؛ بدلیل اینکه می‌دانستم هرگاه بگویم از پسر تو شنیده‌ام، بر او خشمگین می‌شود. سپس خود او گفت: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک می‌شد، امیر المؤمنین علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه برگزید. حضرت علی علیه السلام به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴

عرض رسانید: یا رسول الله! دوست نمی‌دارم به سویی روی آوری مگر اینکه من افتخار همراهی با شما را داشته باشم. پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

«ا و ما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعده»

(۱) [همان کتاب ۱/ ۱۸۴] به سند خود، از «عبد الله» از «سعد» روایت کرده است، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک بود، علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه تعیین نمود، در این هنگام حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: مرا از شرکت در جنگ تبوک محروم می‌فرمائید و به جانشینی خویش در مدینه برمی‌گزینید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اما ترضی ان تکون بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

. مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن سعد» در «طبقات ۳/ ۱۵» و «نسائی» هم در [خصائص ص ۱۷] به دو طریق روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۱/ ۲۳۰] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت کرده که گفت: در کنار «ابن عباس» نشسته بودم، زمانی

نگذشت که نه تن از افراد در برابر «ابن عباس» قرار گرفتند و گفتند: یا برخیز و با ما به جای خلوتی بیا و یا کسانی را که در کنارت نشسته‌اند، از خود دور کن تا اینجا خلوت شود و ما آنچه را در دل داریم با تو در میان گذاریم. «ابن عباس» گفت: نخستین پیشنهاد شما را می‌پذیریم و با شما همراه می‌شوم - گفتنی است در آنروز که این پیشنهاد به «ابن عباس» شد، «ابن عباس» نابینا نشده بود - پیشنهاد کنندگان باتفاق «ابن عباس» در محلی دور از ما قرار گرفتند و مطالبی رد و بدل شد که ما از چگونگی آنها آگاه نشدیم. طولی نکشید «ابن عباس» برگشت در حالیکه از کثرت اندوهناکی لباسهایش روی زمین کشیده می‌شد و می‌گفت: بدا به حال این مردم! از مردی بدگوئی می‌کنند که دارای ده گونه ویژگی است. «عمرو بن میمون» حدیث را ادامه داده (تا آنجا که گفته) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق مردم، عازم جنگ تبوک شد، حضرت علی علیه السلام به عرض

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵

رسانید: آیا من هم در این سفر افتخار همراهی با شما را دارم باشم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: خیر! علی علیه السلام که چنان انتظاری را نداشت گریست! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنك لست نبی»

و اضافه فرمود: شایسته نیست من به این سفر عزیمت کنم، مگر اینکه تو جانشین من باشی.

تمام حدیث پیش از این، در باب آیه تطهیر بیان شده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «نسائی» در [خصایص ص ۸] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۳] روایت کرده و گوید: همگی حدیث مزبور را، «احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» بترتیب در «الموافقات» و در «الاربعین الطوال» و برخی از آنرا، «نسائی» و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۱۹] روایت کرده و اظهار داشته: حدیث مورد بحث را «احمد» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» به اختصار روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۶۹] به سند خود، از «موسی جهنی» روایت کرده که گفت: همراه با دوستم، «ابو سهل»، بحضور فاطمه دختر علی علیه السلام، رسیدیم.

«ابو سهل» از فاطمه علیهما السلام، پرسید: چند سال از عمرت سپری شده؟ در پاسخ گفت:

هشتاد و شش سال از عمرم سپری شده است. «ابو سهل» گفت: در این مدت لابد حدیثی از پدر بزرگوارتان شنیده‌اید - با واسطه یا بی واسطه - که آنرا برای ما روایت فرمایید. فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: آری، «اسماء بنت عمیس» به من گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسى الا أنه ليس بعدی نبی»

. مؤلف گوید: «احمد حنبل» حدیث مزبور را به طریق دیگر، در (صفحه ۴۳۸) از «موسی جهنی» روایت کرده است و همچنین

«خطیب بغدادی» در [۴۳/ ۱۰ و ۳۲۳/ ۱۲]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۵۹] و «نسائی» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶

«خصائص» به چند طریق، در (صفحه ۱۷) و به چند طریق دیگر در (صفحه ۱۸)، نقل کرده‌اند.

(۱) [خصایص نسائی ص ۴] به سند خود، از «عبد الرحمن بن سابط» از «سعد» روایت کرده است که در میان جمعی حضور داشت،

در این هنگام سخن از نکوهش علی بن ابیطالب علیه السلام به میان آمد، از شنیدن آن اظهار ناراحتی کردم و گفتم:

از کسی نکوهش می‌کنید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او (علی علیه السلام) سه گونه ویژگی شنیدم که آرزویم بود که دارای یکی از آن خصلتها بودم. که هرگاه چنین می‌بود از نظر من، بهتر بود از شتران سرخ موئی که در اختیارم هستند.

آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام، فرمود:

«أَنَّهُ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»

و فرمود:

«لَا عَطِيْنَ الزَّايَةَ غَدَا رَجُلَا يَحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلَهُ»

و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

۲) [همان کتاب ص ۱۴] به سند خود، از «سعید بن مسیب» از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم غزوه تبوک شد، مخالفانی که در مدینه بودند گفتند: اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در مدینه باقی گذاشت، دلیل بر اینست که از مصاحبت با او ملول و رنجیده خاطر شده و حاضر به هم صحبتی با او نمی باشد! بمجردیکه این سخن به گوش حضرت علی علیه السلام رسید. سوار مرکب شد و در پی آن حضرت حرکت کرد، در مسیر بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، به عرض رسانید: مرا در مدینه، در میان زنان و کودکان باقی گذاشته‌ای تا آنجا که مخالفان اظهار می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مصاحبت با علی رنجیده خاطر شده است و بهمین دلیل او را در مدینه باقی گذاشته است! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تو را به جانشینی بر خاندانم برگزیده‌ام و حدیث منزلت را در پاسخ او بیان فرمود.

مؤلف گوید: «نسائی» این جریان را در (صفحه ۱۴) به طریق دیگر با اندک

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷

اختلافی آورده است.

۱) [همان کتاب ص ۱۷] به سند خود، از «حرب بن سلک» از «سعد بن مالک» نقل کرده است، در یکی از جنگها که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر شتر جداء بود، عازم آن جنگ شد و علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه برگزید. مخالفان از فرصت استفاده کرده، سر به نکوهش برداشتند، تا آنجا که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصاحبت علی علیه السلام رنجیده خاطر شده است! حضرت علی علیه السلام از شنیدن این سخن ناراحت شده، بر اسب خود سوار شد و با سرعت هر چه تمامتر در پی آن حضرت حرکت کرد تا اینکه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و مقداری از شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشی گرفت و بازگشت و روبروی آن حضرت قرار گرفت، و با دیده گریان به عرض رسانید: اکنون که مرا به جانشینی خود در مدینه انتخاب فرموده‌ای، قریش اظهار میدارد این جانشینی بخاطر آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی رنجیده خاطر گردیده است! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن ماجرای قریش در میان مردمی که همراه حضرتش بودند، فریاد زد: هیچیک از شما نیست مگر اینکه از جهتی به پسر ابوطالب علیهما السلام نیازمند هست. سپس خطاب به علی علیه السلام، حدیث منزلت را بیان فرمود. حضرت علی علیه السلام در پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرض رسانید: من تنها از خودم خرسند نمی باشم، بلکه از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم، خرسندم.

۲) [همان کتاب ص ۱۹] به سند خود، از «هانی بن هانی» از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: موقعی که از مکه باز می گشتیم، صدای دختر حمزه به گوش ما رسید که یا عمو، یا عمو می گفت، حضرت علی علیه السلام پیش رفت و دست او را گرفت. و به زنی که همراهش بود سپرد و فرمود: از دختر عمویت مواظبت کن. او هم وی را در آغوش گرفت. در این هنگام، گفتگوئی میان حضرت علی علیه السلام، «زید» و «جعفر» اتفاق افتاد. حضرت علی علیه السلام فرمود: دست آن دختر را به آنجهت گرفتم که دختر عمویم بود. «جعفر» گفت: دختر عموی من بود و خاله او هم، همسر من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸

است. «زید» گفت: دختر برادر من است. برای داوری نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفْتند و نظرشان این بود تا روشن کنند که دختر حمزه، به کدام یک از آنها، نزدیکتر است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خاله بودن را با اهمیت‌تر دانست و فرمود: خاله به منزله مادر است و به علی علیه السلام فرمود: منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون نسبت به موسی است؛ تو از منی و من از تو! به «جعفر»، فرمود: از لحاظ اخلاق و آفرینش، شباهت به من داری و به «زید» فرمود: تو برادر و مولای (آزاده شده) ما می‌باشی.

(۱) [همان کتاب ص ۳۲] به سند خود، از «عبد الله بن ابی نجیح» روایت کرده است که یکی از روزها، «معاویه» در حضور جمعی، از جمله «سعد بن ابی وقاص» از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. «سعد» گفت: علی از سه خصلت ویژه‌ای برخوردار است که من آن سه خصلت را بهتر از همه چیزهایی می‌دانم که آفتاب بر آنها می‌تابد! ۱- چه بسیار دوست می‌داشتم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنچه را که در هنگام منصرف ساختن او (علی علیه السلام) از شرکت در جنگ تبوک به وی فرمود، در حق من می‌فرمود و آن، حدیث منزلت است که در برابر احساس ناراحتی علی علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

؛ آیا خرسند نیستی از اینکه نسبت تو به من، نسبت هارون به موسی باشد؛ جز اینکه پس از من پیغمبری نیست. آری، اینگونه منزلت از لحاظ من، ارزنده‌تر از هر چیزی است که خورشید بر آن می‌تابد! ۲- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در کارزار خیبر فرمود:

«لاعطین الزایة رجلا یحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیه لیس بفزار»

؛ فردا پرچم اسلام را به مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدای تعالی پیروزی را به دست او، برقرار می‌دارد و او کسی است که هیچگاه از دشمن نمی‌گریزد. و این همان ویژگی فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۱۹:

است که من از هر چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، بیشتر دوست می‌دارم! ۳- او داماد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و من دوست می‌داشتم که دختر نیک گوهر او در حباله همسری من بود تا از او فرزندی می‌داشتم که این برتر از هر چیزی بود که آفتاب بر آن می‌تابد!

(۱) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱/ ۱۴] به سند خود، از «ابو سعید» روایت کرده است، هنگامیکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عازم جنگ تبوک بود، علی علیه السلام را به جانشینی خود بر خاندانش برگزید؛ در این هنگام برخی از مخالفان اظهار داشتند: به این دلیل، از شرکت علی علیه السلام در آن جنگ، ممانعت کرد که از هم صحبتی با او ملالت خاطر داشت! علی علیه السلام که این سخن را از آن گروه نابخرد شنید، جریان را به عرض پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تقدیم داشت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به آن حضرت فرمود: ای پسر ابو طالب! آیا خرسند نیستی که منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام باشد؟

مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۸/ ۳۰۷] بطور اختصار و همچنین «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴/ ۳۸۲] بطور اختصار ایراد کرده‌اند و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۹] آورده است و گفته: «احمد حنبل» هم این روایت را نقل کرده است. مؤلف گوید: این حدیث را بطوریکه «هیثمی» نقل نموده است، در [مسند احمد ۳/ ۳۲] دیده‌ام.

(۲) [همان کتاب ۳/ قسم ۱/ ۱۵] به سند خود، از «براء بن عازب» و «زید بن ارقم» باتفاق نقل کرده است که در جنگ «جیش العسرة» که همان «جنگ تبوک» باشد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله پیش از شروع به کارزار خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود:

چاره‌ای نیست، جز اینکه یا من باید در مدینه بمانم و تو عازم جنگ بشوی، یا تو در مدینه باقی باشی و من به کارزار تبوک بروم.

سرانجام علی علیه السلام را به جانشینی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰.

خود در مدینه برقرار داشت. بمجردیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفت، گروهی از مخالفان بی اعتبار گفتند: به این دلیل، علی علیه السلام را در این جنگ با خود همراه نبرد که از مصاحبت با او کراهت دارد! حضرت علی علیه السلام که از این سخن پلید، اطلاع یافت بلافاصله سوار مرکب شده در پی پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا مدینه را ترک گفته‌ای؟ در پاسخ به عرض رسانید: مردمی چنین می‌پندارند که از همراهی من اظهار کراهت داشته‌اید! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن، لبخندی زد و فرمود: با آنکه چنان سخن بی اساسی شنیدی، آیا راضی نیستی از اینکه نسبت به من، مانند هارون باشی نسبت به موسی؛ جز اینکه تو پس از من پیامبر نیستی. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: آری! خرسندم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدیهی است که خرسند خواهی بود. مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۱۱] با اندک اختلاف لفظی ایراد کرده و اضافه نموده: «طبرانی» هم این حدیث را به دو سند نقل کرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/ ۳۴۵] به سند خود، از «حبشی بن جناد» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی».

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۹] حدیث مورد بحث را از «طبرانی» در کتابهای سه گانه خود نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۹۵] از «سعد بن ابراهیم» از «عامر بن سعد» او هم از پدرش، «سعد»، روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«الا ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی».

(۳) [همان کتاب ۷/ ۱۹۶] از «سعید بن مسیب» از حضرت علی علیه السلام روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱.

کرده است که در جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت، فرمود: تو را در خاندانم خلیفه خویش قرار می‌دهم. علی علیه السلام به عرض رسانید: نمی‌خواهم پس از شما خلیفه باشم! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آن حضرت، حدیث منزلت را ایراد فرمود.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۴] و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۱۰] و هر دو تن روایت مورد نظر را، از کتاب «الاوسط طبرانی» نقل کرده‌اند. «هیثمی» رجال این حدیث را صحیح دانسته است.

(۱) [تاریخ بغداد ۴/ ۷۱] به سند خود که منتهی به «مأمون» است، از پدرش «رشید»، از «مهدی عباسی» روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، «سفیان ثوری» نزد من آمد، از فرصت استفاده کردم و از او خواستم تا از بهترین فضیلت‌هایی که درباره حضرت علی علیه السلام بخاطر دارد، برای من بیان کند. «سفیان» گفت: خبر داد به من، «سلمه بن کهیل» از «حجیه بن عدی» از حضرت علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود: «

انت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی».

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۴۰۲] از «ابن نجار» نقل کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۲] روایت نموده و اظهار داشته است: «حافظ سلفی» در «النسخه البغدادیه» آنرا نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۴۲۵] از «عمر بن خطاب» روایت کرده است که مردی در حضور او، از حضرت علی علیه السلام بدگویی کرد،

«عمر» گفت: به گمان من، تو منافقی؛ بدلیل اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

«أَنَا عَلَىٰ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»

. مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۳] نقل کرده و افزوده: حدیث مزبور را «ابن سمان» متعرض است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲

(۱) [تاریخ ابن جریر طبری ۲ / ۳۶۸] از «ابن اسحاق» در ذیل حدیث غزوه تبوک نقل کرده است، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم غزوه تبوک شد، «عبد الله بن ابی» باتفاق گروهی از منافقان و شکاکان از همراهی با آن حضرت تخلف ورزیدند. «عبد الله بن ابی» همدست با «قبیله بنی عوف بن خزرج»، «عبد الله بن نبیل» همراه با «بنی عمرو بن عوف»، «رفاعه بن یزید بن تابوت» همگام با «بنی قینقاع» بود و همگی آنان از سردمداران منافقان و از کسانی بودند که از هیچگونه حیل‌های نسبت به اسلام کوتاهی نمی کردند (تا آنجا که گفته است) آیه شریفه:

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (سوره توبه، آیه ۴۸)؛ آنان (منافقان) پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آنکه حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت، در حالیکه آنها (منافقان) کراهت داشتند. «ابن اسحاق» گفته است: برای اینکه منافقان دست از پا خطا نکنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را به جانشینی خود تعیین کرد و دستور داد تا در مدینه بماند (تا آنجا که گفته است) منافقان از طریق بدکرداری در آمده و گفتند: به این دلیل، پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در مدینه باقی گذاشت که از همراهی و هم صحبتی او بستوه آمده بود و این بار گران را بدین وسیله از دوش خود افکند! به مجردیکه حضرت علی علیه السلام از سخن بی اساس و پلید آنها اطلاع یافت، خود را به سلاح جنگ آراست و از مدینه بیرون رفت تا در محل جرف بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، به عرض رسانید: یا نبی الله! منافقان اظهار می دارند بدلیل آنکه همراهی من با شما موجبات ناراحتی شما را فراهم می آورد و از هم صحبتی با من ملول شده‌اید، مرا در مدینه باقی گذاشتید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منافقان دروغ می گویند. من تو را جانشین خاندان و بستگان خود قرار داده‌ام تا از شر آنان در امان باشی. اینک برگرد و وظیفه جانشینی خودت را انجام بده و از همسران من

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳

و زن و فرزند خودت، نگهداری کن. سپس برای خرسندی دل حضرت علی علیه السلام، حدیث منزلت را ایراد فرمود و حضرت علی علیه السلام به مدینه بازگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم عازم تبوک شد.

(۱) [اسد الغابه ۳ / ۱۵۴] به سند خود، از «ابوذر» (ره) نقل کرده است که در نخستین روزی که می بایست مردم با «عثمان» بیعت کنند، مهاجر و انصار در مسجد گرد آمده بودند. حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد خطابه‌ای آغاز کرد و فرمود: شایسته ترین کاری که مردم به آن کار آغاز می کنند و بهترین نطقی که ناطقان به آن می پردازند و گویندگان، لب به آن می گشایند، سپاسگزاری از خدا و بهترین ثناگستری است که او به بهترین آنها شایستگی دارد. و همچنین بهترین گفتارها، درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان اوست (تا آنجا که فرمود) بدیهی است به اطلاع شما رسیده و از آن آگاهید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود:

«أنت منِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ»

. در ادامه بیانات شریفه اش فرمود: آیا در میان آفریدگان خدا کسی وجود دارد که به این پایه از منزلت نایل شده باشد؟

آری! ما شکیبائی می ورزیم. تا خدای تعالی در برابر پیش آمدی که اتفاق افتاده است، داوری فرماید! «ابن عساکر» این حدیث را

روایت نموده است.

(۲) [کنز العمال ۵ / ۴۰] گفته است: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در میان اصحاب خویش اخوت و برادری برقرار کرد، حضرت علی علیه السَّلام عرض کرد: امروز میان همه پیمان اخوت و برادری را بستید ولی مرا با کسی هم پیمان و برادر نساختی؟! اینک نزدیک است روح از بدنم مفارقت کند و پشتم بشکند! اگر این بی‌توجهی احیانا بخاطر خلافتی است که از من سر زده، آرزومندم از من درگذری و مرا مورد عفو و بخشش خودت قرار بدهی. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: سوگند به خدائی که مرا به راستی، مبعوث فرموده است، به این دلیل اخوت تو را به تأخیر انداختم تا تو را به اخوت خویش مفتخر سازم چرا که منزلت تو نسبت به من،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۲۴.

برابر با منزلت و مقام هارون با حضرت موسی است؛ جز اینکه پیغمبری پس از من مبعوث نخواهد شد و اضافه فرمود: آری! تو برادر و وارث من می‌باشی.

حضرت علی علیه السَّلام پرسید: چه ارثی از شما به من می‌رسد که مرا «وارث» خود خواندی؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پاسخ داد: همان ارثی که پیغمبران پیش از من از خود باقی گذاشته‌اند. حضرت علی علیه السَّلام پرسید: پیغمبران پیش از شما چه ارثی از خود باقی گذاشته‌اند؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در پاسخ فرمود: کتاب پروردگار و سنت پیغمبریشان را. آری! فردای قیامت، تو و فرزندم فاطمه در کاخ من در بهشت خواهید بود. و تو برادر و رفیق من می‌باشی. این حدیث را «احمد حنبل» در کتاب «مناقب علی علیه السَّلام» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مورد نظر را در [کنز العمال ص ۴] به تفصیل تمام ذکر کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضرة ۱/ ۱۳] مفصلاً ایراد کرده است و هر دو تن در پایان حدیث گفته‌اند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از بیان مطالب خویش این آیه را تلاوت فرمود: إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (سوره حجر، آیه ۴۷)؛ برادرانی هستند که بر اریکه‌های بهشت قرار گرفته‌اند، در حالی که روبه‌روی یکدیگرند. اضافه کرده: بگونه‌ای بوده‌اند که در راه خدا با یکدیگر اظهار دوستی می‌کرده‌اند و با همان محبت خاصی که داشتند، نظاره‌گر به حال هم بوده‌اند.

«متقی» اظهار داشته است: این حدیث را گروهی از محدثان از قبیل «بغوی»، «طبرانی»، «معجم» خودشان، «باروردی» در «المعرفة» و «ابن عدی» نقل کرده‌اند. «محب طبری» گفته است: این حدیث را «حافظ ابو قاسم» «دمشقی» در کتاب «الاربعین الطوال» نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۱۵۴] از فرمایش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حضرت علی علیه السَّلام چنین نقل کرده است:

«اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۲۵.

موسی»

و گفته: این حدیث را «طبرانی» از «مالک بن حویرث» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۱۵۴] چنین آورده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السَّلام، فرمود:

«یا علی! انت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»

این حدیث را «طبرانی» هم از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۰۹] با اندک اختلاف لفظی، حدیث مزبور را روایت نموده و گفته که «احمد» و «طبرانی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۱۸۸] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که خطاب به «عقیل»، فرمود: ای عقیل! به خدا سوگند، تو را بخاطر دو خصلت پسندیده‌ای که داری دوست می‌دارم؛ یکی در رابطه قرابتی که با تو دارم و دیگری بخاطر علاقه‌مندی که پسر ابو طالب علیهما السَّلام با تو دارد و خطاب به «جعفر»، فرمود: ای جعفر! تو از جهت آفرینش شباهت به من داری و به حضرت علی علیه السَّلام، فرمود: یا علی!

«فانت منِّي بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي».

(۳) [همان کتاب ۶ / ۳۹۵] از «ابن عباس» نقل کرده است که «عمر خطاب» به گروهی از مردم گفت: از نکوهش و بدگوئی نسبت به علی بن ابیطالب علیه السَّلام خودداری کنید چرا که خودم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که فرمود: در وجود علی علیه السَّلام سه خصلت است که هرگاه یکی از آنها در من (عمر خطاب) وجود می‌داشت، از لحاظ من بهتر بود از هر چیزی که خورشید بر آن می‌تابد. سپس به توضیح بیشتری پرداخته است و می‌گوید: در یکی از روزها، من، «ابو بکر»، «ابو عبيده جراح» و چند تن از اصحاب، حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیدیم در آن هنگام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تکیه بر علی علیه السَّلام داده بود، با دست مبارک روی شانه علی علیه السَّلام زد و فرمود: یا علی! تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی، و تو اولین کسی هستی که آئین اسلام را برگزیدی، سپس فرمود:

«انت منِّي بمنزلة هارون من موسى»

و اضافه کرد، نبوت مرا تکذیب کرده است کسی که می‌پندارد مرا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۲۶:

دوست می‌دارد و کینه تو را در دل گرفته است! «حسن بن بدر» این حدیث را در کتاب «ما رواه الخلفاء» و «حاکم» در «الکنی» و «شیرازی» در «اللقاب» و «ابن نجار»، آورده‌اند.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ص ۳۹۵] به طریق دیگر با اندک اختلافی نقل کرده است و در پایان آن جمله «کذب علی» نیاورده است. و گفته است: «ابن نجار» آنرا روایت کرده و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۳ و ۱۷۵] به نقل این حدیث پرداخته است و در پایان آن به جمله «کذب علی» اشاره‌ای نکرده است و می‌افزاید: «ابن سمان» هم این حدیث را آورده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۴۰۵] از «سعد» روایت کرده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که فرمود: حضرت علی علیه السَّلام دارای سه خصلت است که هرگاه یکی از آنها در اختیار من بود، بهتر بود از دنیا و آنچه در آنست، از آن جناب شنیدم خطاب به علی علیه السَّلام، فرمود:

«انت منِّي بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي»

و فرمود:

«لاعطین الزایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله لیس بفزار و سمعته»

و فرمود:

«من كنت مولاة فعلي مولاة».

این حدیث را «ابن جریر» هم نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۴۰۵] از «عامر بن سعد» نقل کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای علی علیه السَّلام سه خصلت بیان فرموده که هرگاه یکی از آنها در من بود، ارزنده‌تر از شتران سرخ موئی بود که آنها را در اختیار داشته باشم. در یکی از اوقات، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وحی نازل شد، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و علی و فاطمه و حسنین علیهم السَّلام را در زیر لباس خویش قرار داد و فرمود:

«اللهم هؤلاء اهلی و اهل بیتی»

و در یکی از غزوات، علی علیه السّلام را به جانشینی خود در مدینه برقرار کرد، علی علیه السّلام به عرض رسانید: مرا از جنگ با کفار بازمی‌داری و بر زنان و کودکان خلافت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷

می‌دهی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی»

و در روز خیبر، فرمود:

«لا عطین الزایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله و علی یدیه»

در ادامه این بیان می‌نویسد: به مجردیکه اصحاب از چنین موضوعی اطلاع یافتند- بخصوص مهاجران- هر چه بیشتر خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک می‌کردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را ببیند و افتخار پرچمداری اسلام را به یکی از آنها بدهد. بر خلاف انتظار همگان، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفتند: علی علیه السّلام به درد چشم دچار شده است. فرمود: او را به حضور من بخوانید. علی علیه السّلام طبق دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضور مبارک، شرفیاب شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهان مبارک را در میان دیدگان علی علیه السّلام ریخت، بلافاصله درد چشم زایل گردید و سرانجام خدای تعالی قلعه خیبر را بدست نیرومند حضرت علی علیه السّلام فتح کرد.

«ابن نجار» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۸/ ۲۱۵] از «یحیی بن عبد الله بن حسن» از پدرش روایت کرده است، در یکی از روزها که حضرت علی علیه السّلام به ایراد خطابه پرداخته بود، مردی از جای برخاست و گفت: اهل جماعت کیستند و اهل فرقت چه کسانی می‌باشند؟ اهل سنت و اهل بدعت چه گروهی هستند؟ حضرت علی علیه السّلام در پاسخ فرمود: وای بر تو! اکنون که این سؤال را مطرح کردی پاسخ آنرا از من بشنو و بخوبی ادراک کن و متوجه باش که حقیقت همان است که من پاسخ داده‌ام و اگر پس از من هم از دیگری سؤال نکردی، زبانی به حال تو نخواهد داشت. (حدیث را ادامه داده تا آنجا که) همه حاضران در مسجد، درستی سخن حضرت علی علیه السّلام را تصدیق کردند و اظهار داشتند: آنچه فرمودی صحیح است. و خداست که سخن صواب و درست را به زبان تو جاری می‌سازد. در این هنگام، «عمّار یاسر» از جای برخاست و خطاب به مردم گفت: ای مردم! به خدا سوگند، هر گاه از حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸

علی علیه السّلام پیروی کنید و از فرمان او تجاوز ننمائید،

(۱) به اندازه (قیس شعرة) یک تار مو، از راهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گام برداشته است. منحرف نخواهید شد. چگونه چنین نباشد حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی آنچه مربوط به مرگها و وصیتهاست به وی آموخته و او را حد فاصل میان حق و باطل قرار داده و امتیاز حق از باطل را به وی فرا داده است و به رویه «هارون بن عمران» (برادر موسی) گام برمی‌دارد و از منزلت او برخوردار است؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی، فرموده است:

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

آری! این موقعیت و فضیلت ویژه‌ای است که خدای تعالی به وی ارزانی داشته است و احترام خاصی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی بجا آورده است و منزلتی به وی عطا فرموده است که به هیچیک از آفریدگان حق تعالی آن موقعیت اعطا نشده است.

حدیث مورد بحث را به اندازه‌ای که متناسب با باب حاضر بود، آوردیم و همگی آنرا در باب «قتال با ناکثان (عهد شکنان) و

قاسطان (همدستان معاویه) و مارقان (خوارج نهروان) ذکر خواهیم کرد. مؤلف به مناسبت کلمه «قیس شعرة» که اشاره شد از «نهایه ابن اثیر» نقل کرده است، «قیس»- به کسر قاف و سکون یاء و سین بی نقطه-، به معنای قدر و اندازه است. گفته می‌شود (بینهما قیس شعیره) یا (قیس رمح) یعنی فاصله میان آن دو، به اندازه یک تار مو یا به اندازه طول نیزه است؛ چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده است

«لیس ما بین فرعون من الفراعنة و فرعون هذه الامة قیس شبر»

؛ میان فرعونى از فرعونها و فرعون این امت فاصله‌ای به اندازه یک وجب هم نمی‌باشد.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۰۹] از «ام سلمه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود:

«اما ترضی ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدى»

«هیثمی» گفته است: «ابو یعلی» و «طبرانی» این حدیث را روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۰۹] از «ابن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود:

«ما ترضی ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى»

. «بزاز» و «طبرانی» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۱۰] از «ابن عمر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود:

«اما ترضی ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدى»

. «طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۹/ ۱۰۹] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک به علی علیه

السلام، فرمود: تو باید جانشین من در خاندانم باشی.

علی علیه السلام عرض کرد: بیم آن دارم هرگاه در مدینه بمانم و سمت جانشین شما بر خاندانتان را عهده‌دار شوم، عرب بگوید که

علی پسر عمویش را ناتوان ساخت و از کمک به او تخلف ورزید! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اما ترضی ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى»

. این حدیث را «بزاز» روایت کرده است.

(۴) [همان کتاب ۹/ ۱۰۹] از «جابر بن سمره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام،

فرمود: آیا از این واقعیت خرسند نمی‌باشی که موقعیت تو نسبت به من، همانند منزلت هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه

السلام است، جز اینکه پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود. این حدیث را «طبرانی» روایت کرده است.

(۵) [همان کتاب ۹/ ۱۱۱] حدیث منزلت را از «ابو ایوب» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و «طبرانی» هم آنرا روایت

نموده است.

(۶) [همان کتاب ۹/ ۱۱۱] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ام سلمه»، فرمود: این بزرگوار،

علی بن ابیطالب علیه السلام، گوشت او گوشت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰

من و خون او خون من است و منزلت او در پیشگاه من، برابر با منزلت هارون در نزد موسی است؛ با این تفاوت که پس از من

پیغمبری مبعوث نمی‌شود. «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۱۱] از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب از مهاجر و انصار عقد اخوت برقرار ساخت و برای علی بن ابیطالب علیه السلام با هیچیک از صحابه عقد اخوت مقرر نداشت، علی علیه السلام از این ماجرا خشمناک شد و با خشمگینی بیرون رفت و در کنار آبی نشست و به دو دست خود تکیه داد (تا آنجا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: از جای برخیز که برای هیچ نامی شایسته نیستی، جز اینکه در این حال تو را بنام «أبو تراب» بخوانم. سپس فرمود: آیا از اینکه عقد اخوت میان مهاجر و انصار برقرار کردم و تو را با هیچیک از آنها برادری ارزانی نکردم، خشمناک شده‌ای؟ مگر از این حقیقت خرسند نمی‌باشی که منزلت تو در برابر من، مساوی با منزلتی است که هارون با موسی داشت؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود. آنگاه فرمود: آگاه باش! کسی که تو را دوست بدارد، از امن و ایمان کامل برخوردار است و کسی که کینه تو را در دل بگیرد، خدای تعالی او را به مرگ جاهلیت بمیراند و با عملی که در حال مسلمان بودن ظاهری انجام داده است، به حساب او رسیدگی شود.

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» آورده است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] روایت کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۶۲] از «سعد» نقل کرده است، در مسیر تبوک به مجردیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد محل «جرف» شد گروهی از منافقان، در خصوص امارت علی علیه السلام، زبان به طعن بر آورده و گفتند: به این دلیل، علی علیه السلام را بجای خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱

در مدینه نصب کرد که همراهی وی با پیغمبر صلی الله علیه و آله، حاکی از گرانباری اوست که پیغمبر صلی الله علیه و آله نخواسته بار گران همراهی علی را به دوش بکشد! حضرت علی علیه السلام از شنیدن این طعن نابجا، بدون آنکه پاسخی به آنها بدهد، سلاح نبرد بر اندام شریف بیار است و از مدینه بیرون رفت و در پی پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به محل «جرف» رسید. در آنجا با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مواجه شد و عرض کرد: یا رسول الله! تا به حال در هیچ کارزاری اتفاق نیفتاده است که من در رکاب شما نباشم، در این جنگ مرا از همراهی با خود محروم ساخته‌اید و در این رابطه، منافقان می‌پندارند که همراهی من با شما بار گرانی است که شما بر دوش می‌کشید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منافقان دروغ می‌گویند، آری! تو باید جانشین من بر خاندانم باشی. اینک باز گرد و وظیفه جانشینی خودت را نسبت به آنان به انجام رسان. سپس حدیث منزلت را برای آن حضرت ایراد کرد. این حدیث را «ابن اسحاق» روایت کرده است و معنای آنرا: «حافظ دمشقی» در «معجم» خود، آورده است.

مؤلف گوید: همین حدیث را هم در [الریاض النضره ۱/ ۱۵۶] آورده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۱۶۴] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: منزلت علی علیه السلام در نزد تو، برابر با منزلت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام است؛ با این تفاوت که پیغمبری پس از تو مبعوث نمی‌شود.

مؤلف «ریاض» اظهار می‌دارد: این حدیث را امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت فرموده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۱۹۵] از «ابو حازم» نقل کرده است که مردی با «معاویه» ملاقات کرد و مسئله‌ای از او پرسید، «معاویه» گفت:

پاسخ این مسئله را از علی بن ابیطالب علیه السلام پرس که او دانایتر به پاسخ این پرسش می‌باشد. آن مرد بهر مناسبتی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲

خود می‌دانست گفت: ای امیر! پاسخی که از تو بشنوم، از نظر من ارزنده‌تر است از جوابی که از علی علیه السلام بشنوم!! «معاویه»

گفت: چقدر سخن پست و پلیدی به زبان تو جاری شد! پیداست از پاسخ مردی اظهار کراهت داری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را ملامت از دانش ستوده است و درباره او، حدیث منزلت را فرموده است و هرگاه «عمر» با مشکلی روبرو می‌شد، از او کمک می‌گرفت [الفضل ما شهدت به الاعداء].

«احمد حنبل» این حدیث را در کتاب «المناقب» نقل کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۲۰] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است، هنگامی که امام مجتبی علیه السلام از مادر مکرمه‌اش، حضرت زهرا علیها السلام، متولد شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه آن معظمه تشریف فرما شد و خطاب به «اسماء»، فرمود:

فرزند مرا به نزد من بیاور! «اسماء» آن مولود پاک و منزّه را در پارچه زرد رنگی پیچیده بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن پارچه را باز کرد و در کناری افکند و فرمود: مگر با شما تعهد نکرده بودم که مولود را در پارچه زرد رنگ نیچید! «اسماء» گوید: در این رابطه بود که فرزند گرامی را در پارچه سپید رنگی پیچیده دوباره به دست مبارکش دادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله نوزاد را از من گرفت، اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش فرمود. پس از آن از علی علیه السلام پرسید: برای این کودک چه نامی در نظر گرفته‌ای؟ علی علیه السلام عرض کرد: من در نامگذاری این نوزاد بر شما پیشی نگرفته‌ام و در انتظار بودم تا شما چه نامی برای او تعیین می‌فرمائید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هم در نامگذاری این کودک بر خدای تعالی پیشی نمی‌گیرم تا حضرت پروردگار چه نامی برای او تعیین بفرماید. در این حال، جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت ابلاغ سلام می‌کند و می‌فرماید: منزلت علی در نزد تو، برابر با منزلت هارون نسبت به موسی است؛ لیکن پس از تو پیغمبری مبعوث نمی‌شود. اینک این نوزاد را به نام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳

فرزند هارون نامگذاری کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر فرزند هارون به چه نامی نامگذاری شده است؟ جبرئیل گفت:

«شبر»

! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این نام عبری است و زبان من عربی می‌باشد! جبرئیل گفت: او را به نام

«حسن»

نامگذاری بفرما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خدای تعالی رفتار کرد و نام نخستین نوزاد حضرت علی علیه السلام را

«حسن»

نامید.

(۱) پس از یک سال، فرزند دیگر حضرت علی علیه السلام یعنی آن بزرگواری که به نام حسین علیه السلام نامیده شده متولد گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنظور تبریک نوزاد به خانه علی و فاطمه علیهما السلام آمد و همان رفتاری را با این نوزاد انجام داد که با اولین نوزاد انجام داده بود و قصه نامگذاری او هم به آنجا رسید که برای اولین نوزاد اتفاق افتاده بود و جبرئیل به امر پروردگار به اطلاع رسانید، او را به نام فرزند هارون که «شبر» است نامگذاری کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با نامگذاری، همان مسائل را فرمود که در نامگذاری امام حسن مجتبی علیه السلام ابراز فرموده بود و بالاخره موظف گردید تا آن حضرت را بنام حسین علیه السلام نامگذاری فرماید. مؤلف «ذخائر» گوید:

این حدیث را حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت فرموده است.

مؤلف گوید: در پایان این باب، حدیث دیگری است که مناسب است در اینجا بیاوریم که ذیلاً ذکر می‌شود.

(۲) [محب طبری در ریاض النضره ۲/ ۱۶۴] از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ تبوک خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود:

«اما ترضی ان یکون لک من الاجر مثل مالی و لک من الغنم مثل مالی»

؛ «آیا حاضر نیستی از همان پاداشی بهره‌مند شوی که من از آن بهره‌مند می‌شوم و از همان غنیمی برخوردار گردی که من از آن برخوردار می‌شوم؟» «قلعی» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴

(۱)

باب سی و سوم حضرت علی علیه السلام برادر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) نظر ما از تشکیل این باب آن نیست که همگی اخباری را که مشتمل بر برادری علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، در این باب ایراد کنیم بلکه به نقل اخباری می‌پردازیم که مشتمل بر اخوت آن حضرت است و از وزارت آن حضرت بحثی نمی‌کند و اخباری که مشتمل بر هر دو مقام می‌باشد را، در باب «علی علیه السلام وزیر پیغمبر است» به یاری خدای تعالی، ایراد خواهیم کرد.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۹] از «ابن عمر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد برادری برقرار کرد، در این هنگام حضرت علی علیه السلام با دیدگانی اشک آلود، حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! میان اصحابت اخوت برقرار کردی و مرا با هیچیک از آنها سمت اخوت ارزانی نفرمودی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بلا درنگ فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی! «ترمذی» گوید: این حدیث از «زید بن اوفی» هم نقل شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵

مؤلف گوید: «حاکم» هم در [مستدرک ۳/ ۱۴] حدیث مورد نظر را نقل کرده است و «مناوی» هم در «کنوز الحقایق» بطور اختصار، حدیث مزبور را نقل نموده و چنین گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی در دنیا و آخرت برادر من است!

(۱) [صحیح ابن ماجه ص ۱۲] به سند خود، از «عباد بن عبد الله» او هم از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و صدیق اکبرم؛ پس هر کسی که خود را صدیق اکبر بداند، دروغگو است. من هفت سال پیش از همه مسلمانان با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارده‌ام.

مؤلف گوید: «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۱۱۱] و «ابن جریر طبری» در [تاریخ خود ۲/ ۵۶] حدیث مورد نظر را روایت کرده‌اند و «نسائی» هم در [خصایص ۳/ ۱۸] به اختصار ایراد نموده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۳۹۴] به نقل آن پرداخته و گفته است:

حدیث مزبور را «ابن ابی شیبه»، «نسائی» در «خصایص»، «ابن ابی عاصم» در «السنة»، «عقیلی»، «حاکم» و «ابو نعیم» در «المعرفة»، به نقل آن اشاره نموده‌اند و در صفحه ۳۹۴ به روایت حدیث پرداخته و در پایان آن می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام فرمود این دو موقعیت را پس از من به غیر از انسان دروغگو، دیگری ادعا نخواهد کرد. شاهد بر این مدعا، اینست که شخصی چنان ادعائی کرد و بلافاصله دیوانه شد و همین حدیث را «عدنی» هم روایت نموده و محب طبری هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۵۵] به ذکر این حدیث اقدام نموده و اضافه کرده است که «قلعی» هم به روایت آن پرداخته است.

(۲) [مستدرک الصحيحین ۱۴/۳] از «ابن عمر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش، عقد اخوت برقرار کرد، چنان که «ابو بکر» را با «عمر»، «طلحه» را با «زبیر» و «عثمان بن عفان» را با «عبد الرحمن بن عوف» برادر یکدیگر فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶

نمود. تنها علی علیه السلام باقی ماند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با کسی به عنوان برادر تعیین نفرمود. این بود که علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! میان اصحاب خود عقد اخوت برقرار فرمودی، اینک برادر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا از این خرسند نمی‌باشی که من برادر تو باشم؟ («ابن عمر» گفته است: علی دلاوری چابک بود) در این هنگام علی علیه السلام گفت: آری! از برادری با شما خرسندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنا بر این تو در دنیا و آخرت برادر من هستی! مؤلف گوید: حدیث مزبور را «محب طبری» در [الریاض النضره ۱۶۷/۲] روایت کرده و اضافه نمود، «قلعی» هم این روایت را نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۱۲۶/۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام در حال حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می‌فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟ آیا هرگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درگذرد یا شهید شود شما به آئین گذشتگان خویش باز می‌گردید؟ در پاسخ گفتند:

به خدا سوگند! با درگذشت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله یا شهادت آن حضرت و با توجه به ایمانی که داریم، به آئین پدران خویش باز نمی‌گردیم، زیرا خدا است که ما را از برکت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به راه راست هدایت کرده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یابد یا شهید شود، راه آن حضرت را ادامه می‌دهم و با آلهائی خواهم جنگید که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها نبرد کرد و تا هنگام مرگ دست از وظیفه‌ای که دارم برنمی‌دارم. به خدا سوگند! من برادر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، ولی، پسر عمو و وارث علم آن حضرت هستم. در این رابطه، کدام یک از افراد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌تر از من می‌باشد؟

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «نسائی» در [خصایص ص ۱۸] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲۲۶/۲] روایت کرده و اضافه نموده است: این حدیث را «احمد حنبل» در «المناقب» روایت کرده و «هیثمی» هم در [مجمع ۱۳۴/۶] به فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷

نقل آن پرداخته و اظهار می‌دارد «طبرانی» هم به نقل آن اشاره نموده و سند آن صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۱۵۹/۳] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده که در زفاف فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتم. فردای شب زفاف، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه «ام ایمن» خطاب به وی گفت: برادرم علی علیه السلام را به حضور من دعوت کن! به عرض رسانیدم: در عین حال که علی برادر شما است باز هم دخترتان را به حباله ازدواج او در آورده‌اید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری! ای ام ایمن! او هم برادر من است و هم داماد من.

«ام ایمن» حضرت علی علیه السلام را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری آب به رخسار مبارک حضرت علی علیه السلام پاشید و برای آن حضرت دعا کرد! سپس به «ام ایمن»، فرمود: فاطمه علیها السلام را به حضور من بخوان. «ام ایمن» فاطمه علیها السلام را به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت کرد. حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که از شرمندگی تاب حرکت نداشت، به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: آرام باش! تو را به ازدواج محبوب‌ترین خاندانم در آوردم. ما بقی حدیث را به یاری خدا در ابواب تزویج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ایراد خواهیم کرد.

مؤلف گوید: «ابن سعد» در [طبقات ۱۴/۸] حدیثی را در رابطه با همسری علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه «ام ایمن» آمد، کوبه در را زد، «ام ایمن» از خانه بیرون آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم اینجاست؟ «ام ایمن» گفت: چگونه علی علیه السلام برادر شماست با آن که دخترتان را به ازدواج او در آورده‌اید؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری! چنان است که می‌گوئی - تا آن جا که - رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه! من در حق تو هیچ گونه کوتاهی نکردم و تو را به همسری بهترین دودمانم در آوردم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸

(۱) «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۱۳] حدیثی را در رابطه با ازدواج علی با فاطمه علیهما السلام ایراد کرده و در آن جا آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله درب خانه «ام ایمن» آمد و فرمود: برادر من اینجاست؟ «ام ایمن» شگفت زده شده و گفت: اگر علی علیه السلام برادر شماست پس چگونه دختر خود را به همسری او در آورده‌اید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! در عین حال که علی علیه السلام برادرم است باز هم دخترم را به همسری او اختیار کرده‌ام.

(۲) «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۲۰۵] درباره ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام حدیثی را نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از «ام ایمن» پرسید: آیا برادرم علی در خانه توست؟

«ام ایمن» عرض کرد: در حالی که علی علیه السلام برادر شماست باز هم او را به دامادی خود اختیار کرده‌اید؟

(۳) «هیشمی» گوید: این روایت را «طبرانی» هم نقل کرده است. «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۲۰۹] حدیث دیگری نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درب خانه «ام ایمن» آمد و فرمود: آیا برادرم اینجاست؟ «ام ایمن» (که مادر «اسامه بن زید» می‌باشد از مردم حبشه به شمار می‌رفته و زن شایسته و صالحی بوده است) عرض کرد: یا رسول الله! در حالی که علی علیه السلام برادر شماست باز هم دختر بزرگوار خود را به همسری او در آورده‌اید؟ سؤال «ام ایمن» و بلکه شگفتی او در این رابطه بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میان اصحاب خود عقد اخوت برقرار کرده بود و علی علیه السلام را به عنوان برادر خویش انتخاب فرموده بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از شگفتی او فرمود: آری! ای ام ایمن! بدیهی است علی علیه السلام برادر من و داماد من است.

(۴) «هیشمی» در [ص ۲۱۰ مجمع] حدیث سومی را متعرض است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به «ام ایمن»، فرمود: برادرم را به حضور من دعوت کن، «ام ایمن» به عرض رسانید: با آنکه علی علیه السلام برادر توست باز هم او را به همسری دخترت فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹

اختیار کرده‌ای؟

(۱) «نسائی» در [خصایص ص ۳۲] حدیثی را در رابطه با ازدواج حضرت علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درب خانه «ام ایمن» آمد و کوبه درب را کوبید، «ام ایمن» در را گشود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برادر من اینجاست؟ «ام ایمن» گفت: چگونه علی برادر شماست، حال آنکه دخترتان را به همسری او در آورده‌اید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری! علی علیه السلام برادر من است.

(۲) [مسند احمد حنبل ۱/ ۱۵۹] از «ربیع بن ناجذ» از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را گرد آورد و یا به حضور خود دعوت کرد. آنان مردمی آکول و پر خور بودند چنانکه در هر بار، یک بره دو ساله را با دوازده مدّ که شانزده رطل آب باشد می‌خوردند! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوتی که از آنها به عمل آورد یک مدّ طعام برای پذیرائی از آنها تهیه کرد و همگان از آن غذا خوردند و سیر شدند و آن غذا به حال اولی خود باقی بود! دستور داد ظرفی از آب حاضر کردند و همگی از آن ظرف آب، آشامیدند و سیراب شدند و آب ظرف به حال خود باقی بود! پس از آنکه

سفره برچیده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: من بر شما، خصوصا، و بر همگی مردم عموما، مبعوث شده‌ام و شما آنچه را باید از این معجزه ببینید، دیدید اکنون کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و مصاحب من باشد؟ از حاضران کسی پاسخی نداد. علی علیه السلام می‌فرماید من که در میان آن جمع از همگی کم سن و سال‌تر بودم، دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجابت کردم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین و تا سه بار دعوت به بیعت از سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد شد و در هر مرتبه، من دعوت پیغمبر را اجابت کردم مرتبه سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بدست من گذاشت و درخواست مرا اجابت کرد.

مؤلف گوید: این حدیث را «هیشمی» در [مجمع ۸ / ۳۰۲] متذکر است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰

و رجال آن را از ثقات راویان معرفی کرده است

(۱) و «ابن جریر طبری» در تاریخش [۶۳ / ۲] حدیث مورد بحث را روایت کرده و جمله‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبران بیعت کردن با حضرتش فرموده، چنین نقل نموده است:

«علی ان یكون اخي و صاحبی و وارثی»

(۲) و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۷] روایت کرده و افزوده است: حدیث مزبور را «احمد حنبل» در «المناقب» متعرض است و «نسائی» هم در [خصایصش ص ۱۸] روایت نموده و در آخر حدیث چنین آورده است:

«و ایکم یبایعنی علی ان یكون اخي و صاحبی و وارثی»

(تا آنجا که روایت کرده است) حضرت علی علیه السلام فرمود:

«فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی»

اگر معترضانی بگویند به چه دلیلی تو وارث پیغمبر می‌باشی؟ در پاسخ خواهیم گفت: به همان دلیل که در روز موعود من حاضر شدم با پسر عمویم بیعت کنم و عمویم برای بیعت با او حاضر نشد.

(۳) «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۰۸] حدیث مورد نظر را نقل کرده و افزوده است: «احمد حنبل» و «ابن جریر» به نقل آن اشاره کرده‌اند. و «ضیاء مقدسی» هم حدیث مزبور را ایراد نموده است و در صفحه ۴۰۱ روایت کرده است که پس از پذیرائی از مهمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما حاضر است با من بیعت کند تا به جبران آن، برادر، مصاحب و ولی شما پس از رحلت من باشد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: در این هنگام بود که من دستم را دراز کرده و عرض کردم: من با شما بیعت می‌کنم (تا آنجا که نوشته است) این حدیث را «ابن مردویه» نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۱ / ۲۳۰] از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه بیرون رفت، حضرت علی علیه السلام به پیروی از آن حضرت به اتفاق دختر «حمزه» از مکه خارج شدند، در این رابطه گفتگویی به شرح زیر فیما بین حضرت علی علیه السلام، «جعفر» و «زید» اتفاق افتاد. حضرت علی علیه السلام فرمود: ایشان دختر عموی من بود و من همراه او از مکه بیرون آمدم، «جعفر» گفت: دختر عموی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱

من است و خاله او در حباله همسری من می‌باشد. «زید» گفت: برادرزاده من است.

(و این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان «زید» و «حمزه» عقد اخوت برقرار فرموده بود.) داوری این گفتگو به عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به «زید»، فرمود: تو مولای من و مولای آن دختر

می‌باشی. و به علی علیه السّلام، فرمود: تو برادر و مصاحب من می‌باشی. و به «جعفر»، فرمود: تو در اخلاق و آفرینش مشابه من هستی و او به خاله‌اش (أسماء دختر عمیس) مناسب‌تر است. (بدین ترتیب نگهداری «عمارۀ» را با «جعفر» واگذاشت). مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۱] بطور اختصار متعرض است و اظهار داشته «ابن نجار» هم آن را روایت کرده است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۸/ ۱۱۴] از «ابن عباس» روایت کرده که «عمارۀ» دختر «حمزۀ بن عبد المطلب» و مادرش، «سلمی دختر عمیس»، در مکه بودند، به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد حضرت علی علیه السّلام در رابطه دختر «حمزۀ» با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگو کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به منظور رعایت حال مشار الیها خطاب به علی علیه السّلام فرمود: کوشش کن مبادا دختر عموی ما که در حال حاضر یتیم و بی‌سرپرست است، در میان مشرکان تنها بماند. از این فرمان پیداست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام را از همراهی با دختر «حمزۀ» ممانعت نکرده بود که حضرت علی علیه السّلام همراه با «عمارۀ» از مکه بیرون رفت. «زید بن حارثه» که از جریان اطلاع پیدا کرد گفت: مناسب آن بود من با «عمارۀ» از مکه بیرون می‌رفتم و من به بیرون بردن او از مکه، سزاوارترم، برای این که من وصی حمزۀ ام و گذشته از این، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میان من و «حمزۀ» عقد اخوت برقرار کرده است و او دختر برادر من است. «جعفر بن ابیطالب» که از ماجرا اطلاع یافت گفت: خاله حکم مادر را دارد و من به خاطر این که خاله‌اش، «أسماء بنت عمیس»، همسر من است سزاوارترم تا در بیرون رفتنش از مکه وی را همراهی کنم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲

حضرت علی علیه السّلام که از ماجرا اطلاع حاصل کرد فرمود: از قرائن پیداست که در رابطه با دختر عمویم به گفتگو پرداخته‌اید، من آن کسی بودم که «عمارۀ» را از دست مشرکان رهائی دادم و بجز من، هیچیک از شما ارتباط و انتسابی با وی ندارید و من از شما سزاوارتر به «عمارۀ» می‌باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از گفتگوی آن‌ها با خبر شد فرمود: اینک من درباره گفتگوی شما داوری می‌کنم. سپس خطاب به «زید»، فرمود: تو ای زید؛ مولای خدا و مولای رسول او هستی. و تو یا علی! برادر و مصاحب من می‌باشی. و تو ای جعفر! از نظر خوی و آفرینش مشابه من هستی.

اینک تو نسبت به «عمارۀ» سزاوارتری، برای این که خاله او همسر تو است و خواهرزاده و برادرزاده نمی‌توانند علیه خاله و عمه خود، به ازدواج شوهران ایشان در آید. و بدین وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع «جعفر بن ابی طالب» داوری کرد (۱).

مؤلف گوید: «متقی» هم این حدیث را در [کنز العمال ۳/ ۱۲۴] با اندکی زیاده متذکر است و اضافه کرده که «ابن عساکر» هم این روایت را نقل نموده است

(۱) [طبقات ابن سعد ۳/ ۱۳] به سند خود، از «محمد بن عمر بن علی علیه السّلام» روایت کرده است، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، عقد اخوت میان برخی از مهاجران با برخی دیگر برقرار نمود و به همین نسبت هم

(۱) اهل سنت با توجه به ذیل حدیث مزبور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تنکح المرأة علی خالتها و عمتها

؛ و امثال آن از قبیل قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله:

لا یجمع الرجل بین المرأة و عمتها و لا بین المرأة و خالتها

؛ چنین ازدواج‌هایی را جایز نمی‌دانند و «محمد بن حسن شیبانی» در شرح «موطا» می‌نویسد: به عقیده ما و «ابو حنیفه» و عموم فقهای ما، اینگونه ازدواجها درست نمی‌باشد. لیکن شیعه معتقد است اگر عمه و خاله اجازه دهند ازدواج مزبور جایز است، «شیخ طوسی»

در «النهاية» می‌گوید: لا يجوز العقد على امرأة و عند الرجل عمتها و خالتها الا برضا منهما؛ و در «الاستبصار» در باب نکاح زن علیه عمه و خاله‌اش، از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است:

لا تتزوج على الخالة و العمه ابنة الاخ و ابنة الاخت بغير اذنها

؛ و در حدیث دیگری از آنحضرت روایت کرده است:

لا تتزوج بنت الاخت على خالتها الا باذنها و تتزوج الخالة على ابنة الاخت بغير اذنها

؛ و در حدیث دیگری بخلاف دو حدیث مزبور متعرض است و در پایان آنها اظهار می‌دارد دو خبر فوق، مفصل است و عمل به آن دو حدیث، شایسته‌تر و سزاوارتر است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳

میان مهاجر و انصار عقد اخوت برقرار ساخت. این پیمان برادری پیش از جنگ بدر بود. و مقصود اصلی از پیمان برادری آن بود که از راه حقیقت منحرف نشوند و مواسات و برابری را کاملاً مراعات نمایند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان خود و علی علیه السلام هم، عقد اخوت برقرار داشت.

(۱) مؤلف گوید: در [همان کتاب ص ۱۴] حدیث دیگری از «محمد بن عمر بن علی علیه السلام» روایت کرده است که در آن حدیث آمده، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد اخوت برقرار داشت، دست مبارک را روی شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: تو برادر من می‌باشی، تو از من و من از تو ارث می‌برم. هنگامیکه آیه ارث نازل شد، این معنی از برادری. ساقط شد و از اعتبار افتاد.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (سوره انفال، آیه ۷۲) اظهار داشته است: «ابن مردویه» از «ابن عباس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان- از مهاجر و انصار- عقد اخوت برقرار کرد، آنچنان که میان «حمزه بن عبد المطلب» و «زید بن حارثه»، میان «عمر بن خطاب» و «معاذ بن عفر»، میان «زبیر بن عوام» و «عبد الله بن مسعود»، میان «ابو بکر» و «طلحه بن عبید الله» و میان «عبد الرحمن بن عوف» و «سعد بن ربیع»، عقد اخوت برقرار داشت و خطاب به دیگران فرمود: شما هم با خود عقد اخوت برقرار کنید و فرمود: این بزرگوار، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام هم برادر من است.

(۳) [همان کتاب] در ذیل تفسیر آیه رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي [سوره طه، آیه ۲۵] از «الطیوريات» «سلفی»، از حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده است، هنگامیکه دو آیه وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي، هَازُوْنَ اَخِي اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِي نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز کوه قرار داشت، عرض کرد:

پروردگارا! علی علیه السلام را پشتیبان من قرار بده. خدای تعالی دعوت آن حضرت را به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴

اجابت رسانید.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۴]، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بین عمر و ابو بکر، حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، عبد الله بن مسعود و زبیر بن عوام، عبد الرحمن بن عوف و سعد بن مالک و من و خود حضرتش، پیمان برادری نهاد.

این حدیث را خلعی در «خلعیات»، بیهقی، عقیلی و سعید بن منصور روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: حدیث یاد شده را محب طبری در [الریاض النضره ۱/ ۱۷] نقل کرده و اظهار کرده که خلعی هم آن را متذکر است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] از «ابو رافع» از «ابو تمامه» روایت کرده است، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب

عقد اخوت برقرار کرد، بین خود و علی علیه السلام هم عقد اخوت برقرار داشت.

این حدیث را «ابن عساکر» هم متذکر است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۱۲] نقل کرده و اظهار می‌دارد:

«ابو رافع» از «ابو امامه» (به جای «ابو تمامه») نقل نموده است پس از آن افزوده است که حدیث مزبور را طبرانی متعرض است و «مناوی» هم در [فیض القدر ۴/ ۳۵۵] به نقل آن پرداخته و «طبرانی» در «الاوسط» و «دیلمی» هم به نقل آن اشاره کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۵۵] از «زافر» از مردی که او هم از «حارث بن محمد» از «ابو طفیل عامر بن وائله» روایت کرده است، در روز شورا در آستانه خانه ام ایستاده بودم که از آن طرف صداهائی به گوشم رسید در این هنگام شنیدم که علی علیه السلام می‌فرمود: مردم با «ابو بکر» بیعت کردند، به خدا سوگند! من از او به امر خلافت سزاوارتر و ذیحق‌تر بودم. آری دعوت او را شنیدم و از گفته او پیروی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵

کردم، به دلیل اینکه اگر مخالفت می‌کردم بیم آن می‌رفت که مردم کافر گردند و گردن یکدیگر را با شمشیر قطع کنند. پس از «ابو بکر»، مردم با «عمر» بیعت کردند. به خدا سوگند! من به امر خلافت از وی برتر و سزاوارتر بودم. این بار هم سخن او را شنیدم و از گفته او اطاعت کردم؛ چه آن که بیم داشتم اگر به خواسته او اعتنا نکنم مردم از دین برگردند و یکدیگر را از پای در آورند. پس از قتل او، شما خواستید با عثمان بیعت کنید، باز هم می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و اضافه فرمود:

«عمر» مرا در رابطه با خلافت ششمین آن پنج نفر که برای خلافت در نظر گرفته شده بودند، قرار داد و برای من نسبت به آن‌ها از نظر صلاحیت هیچگونه توصیه‌ای نکرد و موقعیت مرا به اطلاع آنان نرسانید و همه حاضران از جمله مرا، برابر با یکدیگر قرار داد. به خدا سوگند! هر گاه می‌خواستم برای احقاق حق خود مطالبی ابراز کنم، سخنانی می‌گفتم که عرب و عجم و معاهد و مشرک تاب انکار آنها را نداشتند! پس از این، خطاب به مردم فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی وجود دارد که جز من، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ همگان برادری آن حضرت را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تصدیق کردند. سپس حدیث مزبور را که مفصل می‌باشد ادامه داده و به فضائل ارزنده‌ای که ویژه حضرت علی علیه السلام بود پرداخته است، و ما هر یک از آنها را در باب ویژه خودش ایراد خواهیم کرد.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۵۴] حدیث مسندی را از «ابوذر» به شرح زیر روایت کرده است که در اولین روزی که مقرر شد برای خلافت «عثمان» از مردم اخذ بیعت کنند، مهاجر و انصار در مسجد حضور یافتند. در این هنگام حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، وارد شد و خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: شایسته‌ترین سخنی که سخن پروران به آن آغاز می‌کنند و بهترین گفتاری که گویندگان به آن ابراز می‌دارند و از آن گفتگو می‌کنند، ستایش و ثناگستری از خدای تعالی است که حضرتش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶

سزاوار آن ستایش است و درود بر پیغمبر گرامی او (پس از این، خطابه‌ای طولانی ایراد کرده است تا آن جا که خطاب به مردم می‌فرماید) شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آگاهید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج که مرا به آسمان هفتم بردند، در آن مسیر به کاخهائی از نور رسیدم از آن جا مرا به حجابهائی از نور هدایت کردند و سخنان ارزنده‌ای از سوی خدا به من وحی شد، هنگام بازگشت از پیشگاه خدای تعالی، منادی از پشت حجابها خطاب به من گفت: ای محمد! ابراهیم پدر خوبی است برای تو و علی علیه السلام هم برادر خوبی است برای تو و سپس خطاب به مهاجر و انصار اظهار کرد: آیا براستی از چنین حدیثی خبردار می‌باشید؟ «عبد الرحمن عوف» از میان جمعیت و گروه حاضر در مسجد، صدا بلند نمود: آری! من حدیث مزبور را با همین دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کر بشود!

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۲۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز از داخل عرش ندائی می‌رسد: ای محمد! ابراهیم خوب پدری است برای تو و علی هم نیکو برادری است برای تو.

«رافعی» نیز این حدیث را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۶۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در مسیر معراج مرا به آسمان هفتم هدایت کردند، «جبرئیل» به من گفت: ای محمد! پیش از من به حرکت خود ادامه بده، به خدا سوگند! تا به حال هیچ پیغمبر مرسلی به این موقعیت و کرامت، که تو در حال حاضر نایل آمده‌ای، دست نیافته است! در همین هنگام مطالبی از سوی حق تعالی به سمع من رسید و هنگامی که می‌خواستم برگردم، از پشت حجاب ندائی رسید که «ابراهیم» برای تو خوب پدری و علی هم برای تو نیکو برادری می‌باشد، پس از بازگشت از معراج، بزرگی و عظمت او را برای مردم گوش زد کن!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷

مؤلف مزبور همین حدیث را در صفحه ۴۲۳ بار دیگر یاد کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۸] از «جابر» نقل کرده است که گفت: در یکی از اوقات که حضرت علی علیه السلام در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بود، این آیات را انشا نمود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم گوش فرا می‌داد.

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیت و سبطاه هما ولدی

جدی وجد رسول الله منفردو فاطم زوجتی لا قول ذی فند

صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلالة و الاشراک و النکد

فالحمد لله شکر لا شریک له البر بالعبد و الباقي بلا امد «۱».

؛ «من برادر پیغمبری هستم که از سوی خدا برای راهنمایی بندگان او انتخاب شده است، و مانند دیگران که شک و شبهه در نسب آنان موجود است، شک و شبهه در نسب من وجود ندارد. به دست او تربیت شدم و دو فرزند من، دو نواده او هستند. جد من و جد او، یکی است و براستی دختر ارجمند او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، همسر من است. در حالی که همه مردم در تاریکی به سر می‌بردند و ظلمت و شرک سرپای آنان را فرا گرفته بود، به حضرت او ایمان آوردم و نبوت او را تصدیق کردم اینک، از خدای بی‌انبار شکر گزارم که همواره پایدار است و خلق خدا از حضرتش بهره‌مندند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این آیات خرسند شد و لبخند محبت آمیزی بر لبان حضرتش نقش بست و فرمود: آنچه که گفتمی راست بود! «ابن عساکر» این

(۱) «حسین میبیدی» در شرح دیوان، پس از روایاتی که در خصوص فضائل حضرت علی علیه السلام است و پاره‌ای از آنها در این کتاب آورده شده است، این رباعی را سروده است:

ای آنکه ترا نبی برادر خوانده با جان و دل خویش برابر خوانده

مانند خلیل رفته در آتش قیرگر نام تو را کسی برادر خوانده و در پایان می‌نویسد: گویند یکی از یهودیان علیه حضرت اقامه دعونی نمود، هر دو نزد «شریح قاضی» رفتند، هنگام ورود حضرت علی علیه السلام کنار شریح نشست و فرمود اگر خصم من مسلمان بود کنار او می‌نشستم و پس از این آیات بالا از حضرت بیان فرمودند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸

حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۶۱] از «ابن عمر» روایت کرده است، در حجة الوداع هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر

ناقه‌اش شده و دست بر شانه علی علیه السلام گذاشته بود، شنیدم می‌فرمود: پروردگارا! پشت مرا بوجود علی علیه السلام و نیروی او استوار بدار! پروردگارا! فرمان تو را به انجام رسانیدم، اینک، این بزرگوار، برادر من و پسر عمو و داماد و پدر فرزندان من است. بار پروردگارا! دشمن او را به صورت، در آتش دوزخ بیفکن! این حدیث را «ابن نجار» هم نقل کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را مؤلف [کنز العمال در ۶/ ۱۵۴] روایت کرده و در آن، آمده است: بار پروردگارا! تو خود گواه باش که من فرمان تو را برای این مردم ابلاغ کردم. پس از این اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را «شیرازی» در «اللقاب» و «ابن نجار» از «ابن عمر» روایت کرده‌اند.

(۲) [الریاض النضره ۱/ ۱۳] از «زید بن ابی اوفی» روایت کرده است که گفت:

در یکی از روزها، وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن شخص (فلانی) کجاست؟ و در این هنگام به اصحاب خود نگاه می‌کرد و برخی را که حضور نداشتند، از احوالشان جویا می‌شد و دستور می‌داد کسانی که غائب‌اند حاضر شوند. تا کم کم همگی اصحاب در مسجد گرد آمدند. پس از حضور اصحاب، رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ثنای الهی را بجای آورد و خطاب به حاضران فرمود: حدیثی را به اطلاع شما می‌رسانم و از شما می‌خواهم آنرا به حافظه بسپارید و از آن کمال نگهداری را به عمل آورید و به اطلاع آنهایی که پس از شما می‌آیند برسانید. خدای تعالی از میان آفریدگان خود خلقی را برگزید و این آیه را گواه آورد

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ خَلَقًا يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ

؛ خدای تعالی از فرشتگان برخی را به عنوان رسالت برگزید. و همچنین از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹

مردمان، گروهی را برای ورود به بهشت اختیار کرد.

(۱) و من هم از میان شما، بهترین افرادی که شایستگی انتخاب را دارد بر می‌گزینم و پیمان برادری در میان شما برقرار می‌دارم، آن چنان که خدا در میان فرشتگان خویش انعقاد برادری نمود.

سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب پیمان برادری برقرار ساخت و دو تن، دو تن را به عنوان برادری برگزید (حدیث را ادامه داده تا آنجا که) علی علیه السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: هنگامی که متوجه شدم انعقاد برادری در میان اصحابت برقرار کردی و مرا از این موقعیت محروم داشتی، چیزی نمانده بود که روح از بدنم جدا شود و پشتم بشکند! اینک، این بی‌توجهی اگر به خاطر آن است که بر من خشمگین شده‌اید، امید است که مرا مورد لطف و بخشش خود قرار بدهید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدائی که مرا به راستی مبعوث فرموده است، برادری با تو را به این دلیل به تأخیر انداختم تا تو را برای برادری خویش برگزینم و منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت «هارون» در نزد «موسی بن عمران» است؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمیشود و تو برادر و وارث من می‌باشی.

علی علیه السلام از شنیدن این سخن ابراز خرسندی نمود و پرسید: یا نبی الله! چه ارثی از شما به من می‌رسد؟ فرمود: بگونه‌ای که از پیامبران گذشته ارثی به امتشان رسید.

بدیهی است ارثی که از انبیاء گذشته باقی مانده بود، کتاب خدا و سنت پیغمبران بوده و تو یا علی علیه السلام! روز رستاخیز همراه با دختر من فاطمه علیها السلام، در کاخ بهشتی من خواهی بود. سپس این آیه را تلاوت فرمود: إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ؛ برادرانی که برابر یکدیگر بر اریکه‌های بهشتی قرار گرفته و در راه خدا با یکدیگر ابراز محبت می‌کنند و با کمال خرسندی به یکدیگر می‌نگرند.

این حدیث را «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الاربعین الطوال» و «احمد حنبل» در کتاب «مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام» معنای

حدیث مؤاخات را بطور اختصار ایراد کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «متقی» در [کنز العمال ۴۰ / ۵] نقل کرده است و اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را گروهی از محدثان از قبیل: «بغوی»، «طبرانی» در معجمشان، «باروردی» در «المعرفه» و «ابن عدی» نقل کرده‌اند.

«سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه **اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا** (سوره حج، آیه ۷۵) گفته است: حدیث مورد بحث را علاوه بر یاد شدگان، «ابن قانع» و «ابن عساکر» هم نقل کرده‌اند و «محب طبری» بار دیگر در [۴۰ / ۵] حدیث را به طور اختصار آورده است و اظهار می‌دارد که پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، فرمود: یا علی! تو و فاطمه علیها السلام، در کاخ بهشتی من قرار خواهید داشت و تو، برادر و رفیق من می‌باشی، پس از آن، رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرَّرَ مُتَقَابِلِينَ** را تلاوت فرمود. این حدیث را «احمد» در «المناقب» نقل کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۱ / ۱۵] گفته است: «ابن اسحاق» حدیث مؤاخات مهاجر و انصار را نقل کرده است و اضافه نموده به طوری که به اطلاع ما رسیده، رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ اصْحَابَ خُودِ** فرمود: هر دو تن از شما حاضران، برای خدا با یکدیگر عقد اخوت انعقاد کنید سپس دست مبارک **عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** را بدست با برکت خویش گرفت و فرمود: این بزرگوار هم برادر من است. بدین ترتیب رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، «حمزه بن عبد المطلب» و «زید بن حارثه» آزاد شده رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، «جعفر بن ابی طالب» و «معاذ بن جبل» برادر «بنی سلمه» و اصحاب دیگر، عقد اخوت منعقد ساختند.

(۲) [الریاض النضره ۱ / ۱۷] «ابو عمرو بن عبد البر» اظهار می‌دارد رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، میان مهاجران اخوت برقرار کرد و پس از آن، عقد اخوت میان مهاجر و انصار مقرر داشت، در هر دو بار خطاب به علی علیه السلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من می‌باشی. و بدین ترتیب اخوت کامل میان خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱

و علی علیه السلام را استوار ساخت.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۱۶۸] از «عمر بن عبد الله» از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ اصْحَابَ خُودِ** پیمان برادری برقرار کرد و تا پایان این مراسم، را برادری برای علی علیه السلام برنگزید، در این هنگام علی علیه السلام خطاب به رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** عرض کرد بین همه اصحاب «پیمان برادری» انجام پذیرفت ولی هنوز کسی را به برادری من برنگزیده‌ای؟ رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود: از کجا فهمیدی تو را تنها گذاشته‌ام، حال آنکه تو را برای برادری خویش در نظر گرفته‌ام، آری! تو برادر من و من برادر توام. از این پس هر کس از تو یاد کرد، خود را این چنین معرفی کن: «من بنده خدا و برادر رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** و کسی پس از من چنین ادعائی نمی‌کند مگر این که دروغگو و کذاب است. این حدیث را «احمد» در کتاب «المناقب» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۵۳] به نقل حدیث مزبور پرداخته و اشاره کرده است که این حدیث را «ابن عدی» در «کامل» ایراد کرده و در صفحه ۳۹۹ حدیث مورد بحث را با اندک اختلاف لفظی، آورده است و همچنین اظهار داشته «ابو یعلی» به نقل آن اشاره کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۲۰۱] از «مخدوج بن زید ذهلی» روایت می‌کند که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَاطَبَ بِهِ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، فرمود: یا علی! آیا می‌دانی نخستین کسی که او را برای روز قیامت دعوت می‌کنند من هستم؟ پس از این، حدیث طولانی در رابطه «لواء الحمد» که آن را در اختیار حضرت علی علیه السلام قرار می‌دهد، آورده است و ما حدیث مربوط به لواء الحمد را در جای خود متذکر خواهیم شد. (تا آن جا که گفته است) پس از آنکه حضرت علی علیه السلام «لواء الحمد» را در اختیار گرفت، رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فرمود: تو با لواء حمد به حرکت خود ادامه می‌دهی در حالی که حضرت امام حسن علیه السلام در جانب راست، و حضرت امام حسین علیه السلام در طرف

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۲

چپ، حرکت می‌کنند و با این هیئت حرکت می‌کنید تا در برابر من و حضرت ابراهیم علیه السلام که در سایه عرش خدا قرار گرفته‌ایم، توقف می‌کنی و لباسی از حله‌های بهشتی بر اندام تو پوشیده و منادی از زیر عرش پروردگار خطاب به من ندا می‌دهد: خوب پدری است ابراهیم علیه السلام برای تو و نیکو برادری است علی علیه السلام از برای تو. اینک به تو مژده می‌دهم هرگاه بر اندام من حله‌ای راست آید بر اندام تو هم آن لباس پوشیده خواهد شد و هرگاه مرا دعوت کنند تو را هم دعوت می‌کنند و هر چه به من کرم شود به تو هم کرم خواهد شد. این حدیث را «احمد» در «المناقب» آورده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۹۲] از «انس بن مالک» نقل کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه منبر رفت و پس از یاد آوری‌های بسیاری، فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام کجاست؟ حضرت علی علیه السلام بلا درنگ خود را بحضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه رسانید عرض کرد: من در خدمت حاضرم یا رسول الله! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه سینه چسبانید و میان دو دیدگانش را بوسید و با صدای بلند فرمود: ای گروه مسلمانان! این بزرگوار، برادر و پسر عمو و داماد من است، این شخص به منزله گوشت و خون و موی بدن من است، این بزرگوار، پدر دو نواده من حسن و حسین علیهما السلام است که دو سید جوانان اهل بهشتند.

(۲) [اسد الغابه ۳/ ۳۱۷] حدیث مسندی را از «عبد الرحمن بن عویم بن ساعده انصاری» روایت کرده که وی به حضور مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه شرفیاب شد و آئین نبوی را پذیرفت و گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه خطاب به مردم فرمود: میان خود عقد اخوت برقرار کنید و هر دو نفر با هم برادر باشید و خود آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه دست در دست علی علیه السلام گذاشته، دست او را گرفت و فرمود: این بزرگوار هم برادر من است.

(۳) [الاستیعاب ۲/ ۴۲۰] به سند خود، از «ابو طفیل» روایت کرده است،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۳

هنگامی که «عمر» در بستر احتضار افتاده و خلافت را در میان علی علیه السلام، «عثمان»، «طلحه»، «زبیر»، «عبد الرحمن بن عوف» و «سعد» به عهده شورا در آورده بود، حضرت علی علیه السلام خطاب به حاضران، فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی دیگر هست که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه در روز مواخات میان او و خودش، عقد اخوت برقرار کرده باشد؟ همگی اعتراف کردند جز شما دیگری نیست که پیغمبر با او عقد اخوت بسته باشد.

مؤلف مزبور گوید: ما از طرق مختلف به این واقعیت رسیده‌ایم که حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه هستم و کسی جز من نمی‌تواند این واقعیت را به خود نسبت دهد؛ هر کسی خود را، بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه قلمداد کند دروغگو و کذاب است.

(۱) [حلیه الاولیاء ۷/ ۲۵۶] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه فرمود: بر در بهشت به قلم قدرت الهی نوشته شده:

«لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخو رسول الله»

، تاریخ این نگارش دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین است! مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۷/ ۳۸۷]، «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۹] به نقل از کتاب «المتفق و المفق» و «ابن جوزی» آورده‌اند و «متقی» در [۶/ ۳۹۸] حدیث فوق را از «ابن عساکر» نقل کرده است و «مناوی» هم در [فیض القدر ۴/ ۳۵۵] به نقل از «الاوسط طبرانی»، از حدیث مورد

بحث یاد کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۹] از «مناقب» احمد حنبل روایت کرده است.

(۲) [تاریخ بغداد ۱۲ / ۲۶۸] از محمد بن علی بن الحسین از پدر بزرگوارش از حضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: تو در بهشت برادر، مصاحب و رفیق من خواهی بود.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۴

مؤلف گوید: این حدیث را ابن «عبد البر» در [استیعاب ۲ / ۴۶۰] از «ابن عباس» روایت کرده است.

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۷۴] گفته است: «دیلمی» از «عایشه» روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین برادرانم علی علیه السلام است و بهترین عموهایم «حمزه» است «و ذکر علی عبادة»

؛ یاد کردن از علی عبادت است.

مؤلف گوید: «مناوی» حدیث مزبور را در متن [فیض القدير ۳ / ۴۸۲] آورده است و اظهار می‌دارد: حدیث مورد بحث را «دیلمی» در «الفردوس» از «عابر بن ربیع» نقل کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶ / ۱۵۲] به ذکر حدیث مزبور پرداخت و گفته که حدیث یاد شده را در کتاب «الفردوس» از «عایشه» روایت نموده و «ابن حجر» هم در کتاب [الاصابه ۴ / ۷۵] به آن اشاره کرده است. (۲) [همان کتاب ص ۷۵] از «مناقب احمد حنبل» نقل است که حضرت علی علیه السلام فرمود: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا می‌طلبید تا اینکه در کنار دیوار بوستان مرا یافت با پای مبارک مرا تکان داد و، فرمود: از جای برخیز! به خدا سوگند، خرسندی من در آن است که تو برادر و پدر فرزندان من می‌باشی.

اینک برای برقراری سنت من با مخالفان نبرد کن. به خاطر داشته باش کسی که با عهده‌ای که با من استوار کرده است بمیرد، در گنجینه بهشت جای خواهد داشت و کسی که عهده‌دار ولایت تو باشد و به همان عهد باقی باشد، به مرگ طبیعی خود مرده است و کسی که پس از رحلت تو به دوستی تو برقرار باشد، تا خورشید طلوع و غروب می‌کند سرانجامش به امن و ایمان منتهی شده است. (۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۲۷] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! آیا خرسند نیستی از این که تو برادر منی و من برادر توام؟ این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۵

(۱) مؤلف گوید: «هیشمی» هم در [مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۱] این حدیث را نقل کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در طلب من بود، آن هنگام من در کنار جوی آبی به خواب رفته بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بیدار کرد و فرمود: هرگاه مردم تو را «ابو تراب» بخوانند آنها را از این اسمی که برای تو تعیین کرده‌اند سرزنش نخواهم کرد، از فرمایش حضرت چنان احساس کردم که هرگاه این کینه را به من بدهند، مخالف با دلخواه من نخواهد بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: تو برادر و پدر فرزندان من می‌باشی از سنت من جانبداری می‌نمائی و دین مرا می‌پردازی و کسی که با پیمانی که برای پذیرش نبوت من استوار داشته است برقرار باشد، در حمایت پروردگار باقی خواهد بود و کسی که با معاهده ولایت تو پایدار باشد، به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و کسی که پس از رحلت تو با علاقه‌ای که به تو دارد جان تسلیم کند، تا خورشید طلوع و غروب می‌کند خدای تعالی سرانجام او را به امن و ایمان منتهی می‌دارد و کسی که بمیرد و کینه تو را در دل داشته باشد، به مرگ جاهلین می‌میرد و به کاری که در اسلام انجام داده است محاسبه می‌شود! «هیشمی» گفته این حدیث را «ابو یعلی» هم روایت کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶ / ۴۰۴] حدیث مورد نظر را از «ابو یعلی» روایت کرده و اضافه نمود: «بو صیری»،

روایت این حدیث را، از ثقات راویان معرفی کرده است. «هیشمی» [در صفحه ۱۵۵ همان کتاب] حدیث مزبور را چنین نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی مزده‌ای به تو بدهم که موجبات خشنودی تو را فراهم آورد؟ تو برادر و وزیر من می‌باشی و تو کسی هستی که وام مرا می‌پردازی و وعده مرا به انجام می‌آوری و ذمه مرا بری می‌کنی (بری الذمه)، این حدیث را «طبرانی» از «ابن عمر» روایت کرده است و «شقیطی» هم در [کفایة الطالب ص ۳۴] نقل کرده و اضافه نموده که «احمد» هم در «المناقب» به ذکر آن پرداخته است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۶

(۱) [اصابه ابن حجر ۸/ قسم ۱/ ۱۸۳] در ذیل زندگی «لیلی غفاری»، می‌نویسد: «ابن منده» از «علی بن هاشم بن برید» روایت کرده است «لیلی غفاری» گفت: در جنگ‌هایی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق می‌افتاد وظیفه من بود که به مداوای مجروحان پردازم و به عیادت بیماران بروم، علی علیه السلام برای جنگ جمل به بصره رفت همراه آن حضرت بودم به مجردی که «عایشه» را دیدم از فرصت استفاده کرده و به ملاقات او رفتم. پرسیدم: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی در مورد علی علیه السلام شنیده‌ای؟ گفت: آری! در یکی از روزها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه من بود و جامه‌ای از پنبه پوشیده بر اندام داشت و من نزدیک به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشسته بودم، علی علیه السلام وارد شد و بین من و پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست! از کار علی علیه السلام ناراحت شده گفتم: مگر جایی از اینجا وسیع‌تر پیدا نکردی که میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! ساکت باش که علی برادر من است، و نخستین فردی است که اسلام اختیار کرده، و آخرین کسی است که عهده‌دار امور من می‌شود و اولین شخصی است که در رستخیز با من ملاقات می‌نماید!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۷

(۱)

باب سی و چهارم حضرت علی علیه السلام وزیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۱/ ۱۲۴] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، به «خدیجه» دستور داد غذایی تهیه کند و به علی علیه السلام امر کرد بنی عبدالمطلب را به میهمانی دعوت نماید.

حضرت علی علیه السلام چهل تن از آنها را دعوت کرد. میهمانان یکی بعد از دیگری به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند. پیغمبر به علی علیه السلام فرمود: سفره بگستران و غذایی که آماده شده است حاضر کن. حضرت علی علیه السلام کاسه ثریدی (اشکنه) آورد که فقط خوراک یکی از آنها بود، بر خلاف انتظار همگی آن چهل تن از آن غذا خوردند و سیر شدند و به میل خود دست از غذا کشیدند! سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد: جام آبی بیاور. جام آبی آوردم که بیش از یکی از آنها را سیراب نمی‌ساخت، اما همگان از آن جام نوشیدند و سیراب شدند! در این هنگام، «ابو لهب» بجای هر گونه تشکری، گفت: محمد شما را با رفتار امروزش جادو کرد! میهمانان سیر و سیراب شده از جا برخاستند و هر یک بطرفی رهسپار شدند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۸

و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به حال خودشان وا گذاشت و پیشنهادی نکرد. چند روزی از این میهمانی گذشت، بار دیگر مانند میهمانی آنروز، غذایی ترتیب داد و به من دستور داد تا آنها را به حضور مبارکش دعوت کنم. بنا به فرموده آن حضرت، بنی عبدالمطلب را بر سر سفره با برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کردم. این بار بمجردی که سفره غذا

برچیده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: کدامیک از شما حاضر است در پیشبرد پیغمبریم به من کمک کند و دعوت مرا اجابت نماید تا هم برادرم باشد و هم در رستاخیز به بهشت برود؟ من در آن روز از حاضران کوچکتر و نازک ساق‌تر بودم، بمجردی که پیشنهاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان رسید، هیچ یک از حاضران پاسخی ندادند و من به عرض رسانیدم: یا رسول الله! من از هیچ گونه کمکی در راه پیشبرد دین اسلام دریغ نخواهم داشت. حاضران که چنان انتظاری نداشتند به «ابو طالب» گفتند: آیا متوجه نیستی پسر ت چه می‌گوید؟ «ابو طالب» در پاسخ گفت: او را به حال خود بگذارید که او از هیچ گونه کار شایسته‌ای نسبت به پسر عمویش دریغ نمی‌دارد.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۳۹۷] از حضرت علی علیه السلام روایت شده است: هنگامی که آیه شریفه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ خویشاوندان خود را از مخالفت فرمان خدا بیم ده نازل شد، مرا به حضور طلبید و فرمود: یا علی! خدای تعالی به من دستور داده است تا خویشاوندانم را به یاری خود دعوت نمایم و آنها را از عذاب خدا بیمناک سازم. این فرمان بر من گران است؛ زیرا یقین دارم هرگاه آنان را به آئین خود دعوت کنم، سخنانی می‌گویند که برخلاف انتظار من است. این موضوع ایجاب کرد تا از گفتگوی با آنها صرفنظر کنم، در همین موقع بود که جبرئیل بر من نازل شد و پیام داد هرگاه از مأموریتی که داری دست برداری، پروردگار توانا تو را به عذاب الهی گرفتار خواهد کرد! به ناچار به اندازه یک صاع طعام غذایی تهیه کن و پاچه گوسفندی به آن اضافه نما و برای ما هم قدحی شیر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۹

آماده ساز سپس فرزندان عبدالمطلب را به میهمانی من دعوت کن تا با آنها گفتگو کنم و مأموریت خود را به اطلاع آنان برسانم. (۱) علی علیه السلام فرموده است: دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را اجراء کردم و فرزندان عبدالمطلب را که در آن روز چهل تن تمام، یا یکی کمتر یا بیشتر بود، به ضیافت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کردم. در میان دعوت شدگان، عموهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، «ابو طالب» و «حمزه» و «عباس» و «ابو لهب»، حضور داشتند. پس از آنکه دعوت شدگان به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا سفره بگسترانم و غذایی را که برای پذیرایی از آنان ترتیب داده بودم، حاضر کنم غذا برای تناول کردن در سفره قرار داده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعه‌ای از گوشت را با دندان خویش ریز ریز کرد و در اطراف کاسه غذا ریخت و به حاضران دستور داد

بسم الله

بگوئید و تناول کنید. همگان از آن کاسه غذا تناول کردند و کاملاً سیر شدند و غذا همچنان به حال اول خود باقی بود. و ما جز اثر انگشتان، کمبودی در آن کاسه مشاهده نکردیم. خدا گواه است غذایی که آماده شده بود به اندازه‌ای بود که می‌توانست تنها یک نفر از آنان را سیر کند! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: آب حاضر کن. در همان قدح که مقداری شیر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده کرده بودم و حضرت آنرا آشامیده بود، مقدار آبی که یک نفر را سیراب کند در آن قدح ریختم و آوردم و همگان از آن قدح آشامیدند و سیراب شدند! به مجردی که سفره برچیده شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم داشت مأموریت خود را ابراز نماید [ناگهان]، «ابو لهب» آغاز به سخن کرد و خطاب به حاضران گفت:

براستی، صاحب شما (محمد) به جالبترین طرزی شما را جادو کرد! این سخن باعث تفرق حاضران شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنی با آنان در میان نگذاشت.

فردای آن روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! دیروز متوجه بودی که «ابو لهب» بر من پیشی گرفت و آنچه شنیدی به زبان آورد و موجبات تفرق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۰

حاضران را پیش از آنکه من پیشنهاد خود را باطلاع آنان برسانم، بوجود آورد.

(۱) اینک مانند همان غذا و آب را فراهم کن و فرزندان عبدالمطلب را به حضور ما دعوت کن. بنا به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله غذا تهیه کردم و فرزندان عبدالمطلب را به ضیافت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت نمودم. پس از آن که میهمانان حضور یافتند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد غذا را حاضر کنم. غذا در میان سفره گذاشته شد و همان کار دیروزی را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد. همگان خوردند و آشامیدند و سیر و سیراب شدند. با اندک فاصله‌ای که سفره برچیده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فرزندان عبدالمطلب، فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! خدا شاهد است که تا بحال سراغ ندارم که جوانی از عرب قیام کرده و چیزی را برای قوم خودش آورده باشد که بهتر از آن چیزی که من برای شما آورده‌ام، بوده باشد. آری! من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. پروردگرم دستور داده است تا شما را بسوی او دعوت کنم. اکنون کدامیک از شما حاضر است در پیشبرد مقصودم با من کمال همراهی را داشته باشد و وزارت مرا به عهده بگیرد؟ از حاضران کسی پاسخ نداد.

من - که از همگان، کم سال و بینا و بزرگ شکم و نازک ساق تر بودم - به عرض رسانیدم: یا رسول الله! من وزارت شما را به جان و دل می‌پذیرم و از هیچگونه کمکی دریغ نمی‌دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله شادمانه دست بر روی گردن من گذاشت و فرمود: این بزرگوار، برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست؛ اینک سخن او را بشنوید و از فرمان او پیروی کنید. حاضران خنده کنان از جای برخاستند و تمسخر کنان به «ابو طالب» گفتند: به تو فرمان می‌دهد که سخن فرزندت را بشنوی و از فرمان او پیروی کنی! این حدیث را «ابن اسحاق»، «ابن جریر»، «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «ابو نعیم»، و «بیهقی» در «الدلائل»، نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: این حدیث را بطوری که «متقی» نقل کرده است در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۱

[تاریخ ابن جریر طبری ۲ / ۶۲] با اندک اختلافی که در لفظ داشت، بدست آورده‌ام.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۳۹۲] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمود: ای بنی عبدالمطلب! با بعثت خویش بهترین دستورهایی را آورده‌ام که خیر دنیا و آخرت شما را در بر دارد. خدای تعالی به من دستور داده است تا شما را بسوی او بخوانم. اینک هر کدام از شما که مرا در بثمر رسانیدن آئینی که در نظر دارم کمک کند و وزارت مرا بعهده بگیرد، برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود. فرزندان عبدالمطلب که چنین گمان و انتظاری نداشتند متفقا سرها را بزیر انداخته و پاسخی ندادند، در این هنگام عرض کردم: یا نبی الله! من وزارت شما را به عهده می‌گیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر گردن من گذاشت و فرمود: این بزرگوار، برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. بنا بر این، سخن او را بشنوید و از فرمان او اطاعت کنید. این حدیث را «ابن جریر» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۱۵۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: آیا می‌خواهی با مژده‌هایی که به تو می‌دهم تو را خرسند سازم؟ تو، برادر و وزیر من می‌باشی. دین مرا ادا می‌کنی و وعده مرا به پایان می‌رسانی و ذمه مرا بری می‌کنی. اینک کسی که در زنده بودن من تو را دوست بدارد، به مرگ طبیعی می‌میرد و کسی که پس از رحلت من و در روزگار زندگی تو، تو را دوست بدارد، خدای تعالی سرانجام او را به امن و ایمان نائل می‌گرداند و کسی که تو را پس از رحلت من دوست بدارد در حالی است که تو را ندیده است، خدای تعالی ایمنی و ایمان به او ارزانی می‌فرماید و او را از بیم روز قیامت ایمنی می‌بخشد و کسی که کینه تو را در دل داشته باشد و با چنین حالی بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده و به آنچه در اسلام عمل کرده است محاسبه خواهد شد. این حدیث را «طبرانی» از «ابن عمر» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۲

(۱) [الاصابه ۱/ قسم ۴/ ۲۱۷] «خطیب» در کتاب «المؤتلف»، از طریق «قاسم بن خلیفه» از «ابو یحیی تیمی» از «اسماعیل بن ابراهیم» از «مطین بن خالد» از «انس بن مالک» روایت کرده است معمول ما آن بود هر گاه می‌خواستیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوالی بنمائیم، از علی علیه السّلام یا «سلمان» یا «ثابت بن معاذ»، تقاضا می‌کردیم که پرسش ما را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم بدارند و این بدان جهت بود که جرأت ایشان از ما بیشتر و موقعیتشان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما زیادتر بود و این روش ادامه داشت تا اینکه آیه شریفه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نَازِلٌ شَدَّ. پس از آن حدیث مفصلی را ایراد کرده است و در آن حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السّلام، برادر و وزیر و خلیفه من در خاندانم می‌باشد و بهترین کسی است که پس از من، خلافت مرا عهده‌دار می‌شود.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۶۳] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: پروردگارا، همان درخواستی را که «موسی بن عمران علیه السّلام» از تو داشت، من نیز همان در خواست را از تو دارم، بار پروردگارا! از تو می‌خواهم وزیری از خاندانم برای من قرار بدهی و آن برادرم علی علیه السّلام است که پشتیبان من باشد و او را در امور من شریک نمائی تا تو را همواره تسبیح کنیم و به یاد تو باشیم و تو هم ما را از هر جهت یاری نمائی و بینای به حال ما باشی، این حدیث را «احمد حنبل» در «المناقب» آورده است.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (سوره طه، آیه ۲۵) گفته است «سلفی» در «الطیوریات» از حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیهما السّلام روایت کرده است، هنگامی که آیات وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ اَهْلِي هَاؤُنَّ اَخِي اشْدُدْ بِهِ اُزْرِي نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام بر فراز کوه بود از خدا در خواست کرد: پروردگارا! پشت مرا به نیروی علی علیه السّلام استوار بدار. در خواست حضرتش از ناحیه خدا به اجابت رسید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۳

مؤلف گوید: (ازر) به تقدیم حرف (زا) بر حرف (را) به معنای «پشت» است بنا بر این بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جمله

اشدد به ازری باخی علی

« اشاره به آن است که علی علیه السّلام را پشتیبان من قرار بده و پشت مرا به برادرم علی علیه السّلام استوار بدار.

(۱) [نوار الابصار شبلیجی] و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» در ذیل تفسیر آیه شریفه اِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ در سوره مائده نقل کرده‌اند و آنچه در حال حاضر آورده می‌شود ترجمه مفاد کلماتی است که «شبلیجی» صفحه ۷۰ از «ابوذر غفاری» نقل کرده است که در یکی از روزها، در هنگام ظهر که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردم سائلی وارد مسجد شد و درخواستی از مردم کرد. کسی به درخواست او اعتنائی نکرد و چیزی به او نداد. سائل، دستهایش را به طرف آسمان بالا برد و گفت: پروردگارا! گواه باش به مسجد پیغمبر تو آمدم و درخواستی از مردم کردم، کسی به درخواست من توجهی نکرد و چیزی به من نداد. در آن حال که حضرت علی علیه السّلام در رکوع بود، دست راستش را دراز کرد و به سائل اشاره نمود تا انگشتری را از انگشت حضرتش بیرون آورد و به مصرف هزینه خود برساند. سائل پیش آمد و انگشتر را از انگشت علی علیه السّلام بیرون آورد و این عمل را حضرت علی علیه السّلام در برابر دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن هنگام در مسجد تشریف داشت، انجام داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که این بخشش را از حضرت علی علیه السّلام مشاهده کرد، سر بطرف آسمان بالا برد و گفت: پروردگارا! برادرم حضرت موسی علیه السّلام از تو درخواست کرد و گفت: «پروردگارا شرح صدری به من اعطا کن و کار مرا آسان گردان و لکنت از زبانم بگشا تا مردم سخن مرا کاملاً دریابند و وزیری از خاندانم به من ارزانی فرما که آن وزیر، برادرم هارون باشد، تا پشت و پناه من باشد و او را شریک من قرار بده. [پروردگارا] تو در قرآن آیه نازل کردی که به خواسته او ترتیب

اثر داده و فرموده‌ای که «به زودی بازوی تو را به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۴

کمک برادرت استوار خواهیم داشت و شما را بر دشمنانتان مسلط خواهیم کرد تا دست آنها به آزار شما دراز نگردد»

(۱) پروردگارا! اینک، من محمد و برگزیده توام، شرح صدر به من ارزانی کن و دشواری کار مرا به آسانی به سامان برسان و علی علیه السلام را که از خاندان من است، وزیر و یار و یاور من قرار بده و پشت مرا به نیروی او استوار دار. ابوذر گفته است: هنوز دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان نرسیده بود که جبرئیل از سوی خدای تعالی نازل شد و به عرض رسانید: یا محمد! این آیه را تلاوت کن: **إِنَّمَا وَثِّقْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (مائده آیه ۵۵)؛ سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

این حدیث را «ابو اسحاق محمد ثعلبی» در تفسیرش روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۵

(۱)

باب سی و پنجم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی از من است و من از علی»

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «صلح» در این رابطه که صلح نامه را چگونه باید نوشت مثلاً «آنچه در این مصالحه آمده موافق مصالحه است که فلان کس با فلان کس دیگر نموده است».

«بخاری» به سند خود، از «براء بن عازب» روایت کرده است که در ماه ذیقعد رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق اصحاب راهی مکه شد تا عمره‌ای بجای آورد.

مردم مکه از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مقرر فرمود که بیشتر از سه روز در مکه نخواهد ماند بالاخره قرار بر این شد که نامه‌ای فیما بین آنها رد و بدل شود، در آغاز نامه چنین نوشته شد «هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله»؛ این قرار دادی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با مردم مکه منعقد می‌سازد.

مردم مکه از پاسخ دادن به این نامه امتناع ورزیدند و اظهار داشتند: ما به این صلح نامه توجهی نداریم؛ بدلیل آنکه هر گاه تو را رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم بر ما لازم است از تو پیروی کنیم و تو را از ورود به مکه نمی‌توانیم مانع شویم، آری این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۶

معنی را می‌دانیم که تو محمد فرزند عبد الله می‌باشی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آری! من رسول خدا صلی الله علیه و آله و محمد بن عبد الله‌ام. سپس به علی علیه السلام فرمود: یا علی! کلمه «رسول الله» را از صدر قرار داد صلح (حدیبیه) محو کن، علی علیه السلام بعرض رسانید: من هرگز نام شما را محو نخواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صلح نامه را بدست گرفت و نام «رسول الله» را بدست مبارک خویش به «محمد بن عبد الله» تعویض فرمود. و صلح نامه به این کیفیت نگاشته شد: آنچه در این صلح نامه آمده است، مصالحه خطی است که محمد بن عبد الله طبق شرایط زیر به نگارش در آورده است:

(۱) ۱- در حالی وارد مکه شود که شمشیرش در نیام باشد؛ ۲- هر گاه کسی خواهان پیروی از او بود او را از مکه بیرون نبرد؛ ۳-

هر گاه یکی از اصحابش تصمیم داشته باشد در مکه بماند، او را از ماندن در مکه ممانعت ننماید.

پیغمبر با توجه به شرایط یاد شده «صلح نامه» را پذیرفت و بدنبال آن وارد مکه شد. و بمجردی که مدت اقامت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بسر آمد، مردم مکه با علی علیه السلام ملاقات کردند و اظهار داشتند: به صاحب و دوست بگو، اینک مدت اقامت شما در مکه منقضی شده است. و مطابق قرار دادی که امضا کرده، باید از مکه بیرون بروی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده بیرون رفتن از مکه بود که در این هنگام، دختر «حمزه» (عمار) با فریاد «ای عمو جان، ای عمو جان» بدنبال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دوید، حضرت علی علیه السلام او را به سوی خود خواند و دستش را گرفت و به فاطمه علیها السلام فرمود: اینک، دختر عمویت را به تو سپردم فاطمه علیها السلام هم او را در پشت سر خویش بر شتر سوار کرد. در همین موقع بود که میان «علی»، «جعفر» و «زید» گفتگویی اتفاق افتاد. حضرت علی علیه السلام فرمود: من شایسته‌تر به «عمار» ام؛ چرا که او دختر عموی من است. «جعفر» گفت: من نسبت به او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۷

سزاوارترم؛ بدلیل آنکه او دختر عموی من است و هم خاله‌اش همسر من است.

«زید» گفت: من به او سزاوارترم؛ بجهت آنکه پدر او برادر من است. داوری این گفتگو بعهده رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حق با کسی است که خاله او را در حباله ازدواجش دارد؛ بدلیل آنکه خاله بمنزله مادر است سپس برای توضیح بیشتر، خطاب به علی علیه السلام، فرمود:

«انت منی و انا منک»

و به «جعفر»، فرمود: تو از نظر خوی و آفرینش مشابه من هستی و به «زید»، فرمود: تو برادر و مولای (آزاد شده) ما هستی.

(۱) مؤلف گوید: «بخاری» هم حدیث را با همان متن و سند و بدون کم و زیاد، در کتاب «آغاز آفرینش» در باب «عمره القضاء» و «بیهقی» هم در سنن خویش [۵/۸] از «براء» و «نسائی» هم در [الخصائص ص ۵۱] و «احمد حنبل» در [المسند ۱/۹۸] از «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السلام با اندک اختلافی در لفظ و «حاکم» در [مستدرک ۳/۱۲۰] از «هانی بن هانی» و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۴/۱۷۳] از «هانی بن هبیره» از حضرت علی علیه السلام و «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴/۱۴۰] از «هانی بن هبیره» از حضرت علی علیه السلام، روایت کرده‌اند.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/۲۹۷] از «عمران بن حصین» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگها، مسلمانان را بفرماندهی حضرت علی علیه السلام به کارزار فرستاد در این جنگ کیزی مورد توجه حضرت علی علیه السلام قرار گرفت این قضیه برای جمعی از رزمندگان دستاویزی شد (تا کینه خود را نسبت به او آشکار سازند) چهار تن از اصحاب با یکدیگر هم داستان شده تا در ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را به اطلاع آن حضرت برسانند معمول آن بود هر گاه مبارزان از جنگ باز می‌گشتند، نخست به سلام کردن به آن حضرت می‌شتافتند، پس از آن به خانه‌های خود می‌رفتند. پس از بازگشت از این سریه (جنگی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شرکت نداشته را «سریه» می‌گویند)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۸

مطابق معمول، سلحشوران اسلامی برای عرض سلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. یکی از آن چهار تن از جا برخاست و اظهار داشت: یا رسول الله! آیا علی علیه السلام را نمی‌بینید که در این سریه چنین و چنان کرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی رو گردانید و به سخن او اعتنائی نکرد. دومی برخاست و همان سخن را تکرار کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او هم اعتنائی نکرد. سومی برخاست و همان جملات را به زبان آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به این شخص هم اعتنائی نکرد. چهارمی از جا برخاست همان مسائل را گفت. در این موقع بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شده و- در حالیکه خشم از رخسار مبارکش ظاهر بود- فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ و در

این هنگام فرمود:

«ان علیا منی و انا منه»

آری! او پس از رحلت من، ولی مؤمنان و اولی بتصرف بجان و مال آنهاست.

مؤلف گوید: این حدیث را «احمد حنبل» در [مسند ۴/۴۳۷]، «حاکم» در [مستدرک ۳/۱۱۰]، «ابو داوود طیالسی» در [المسند ۳/۱۱۱]، «ابو نعیم» در [حلیه ۶/۲۹۴] و «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۹] به نقل از «ابن جریر» و اعتقاد به صحت آن حدیث، و در [۶/۱۵۴] به دو طریق مختصر، از «ابن ابی شیبه» نقل کرده است و همچنین «نسائی» هم در [خصائص ص ۲۳] به نقل این حدیث پرداخته است.

(۱) [همان کتاب ۲/۲۹۹] از «براء بن عازب» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود:

«انت منی و انا منک»

مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در صفحه ۱۹ خصائصش متذکر است.

(۲) [همان کتاب ۲/۲۹۹] از «حبشی بن جناد» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«علی منی و انا من علی»

و اضافه کرد جز من و علی، دیگری نمی‌تواند خواسته آئین الهی را برآورده سازد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۶۹

مؤلف گوید: ابن ماجه در صفحه ۱۲ صحیحش، «احمد حنبل» در جلد چهارم مسندش، به پنج طریق که دو طریق از آنها در صفحه ۱۶۴ و ما بقی را در ص ۱۶۵، «نسائی» در خصائص به دو طریق یکی در صفحه ۱۹ و دیگر در صفحه ۲۰ و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۱۴۷] روایت کرده و اظهار داشته «حافظ سلفی» هم حدیث مورد نظر را نقل نموده است.

(۱) [مسند احمد حنبل ۱/۱۰۸] از «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، زمانی من، «جعفر» و «زید» به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «زید»، فرمود: تو مولای من می‌باشی وی شرمنده لطف رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، به «جعفر»، فرمود: خوی و آفرینش تو، مانند من است. «جعفر» بیشتر از زید شرمنده لطف حضرت گشت. به من فرمود:

«انت منی و انا منک»

من هم بیشتر از «جعفر» شرمنده رسول الله صلی الله علیه و آله شدم.

مؤلف گوید: این حدیث را «بیهقی» در [سنن ۱۰/۲۲۶] و «نسائی» در [خصایص ص ۵۱] با اختلاف لفظی، ایراد کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۵/۳۵۶] از «بریده» به سند خود، نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیشبرد اسلام دو لشکر آماده کرد و آنها را به سوی یمن گسیل داشت. فرماندهی یکی از دو لشکر را به عهده حضرت علی علیه السلام گذاشت و سرپرستی لشکر دیگر را به «خالد بن ولید» داد و فرمود: هر گاه هر دو لشکر به اتفاق هم با دشمن روبرو شد، علی علیه السلام پیشوا و سردار همگان است و اگر جدائی میان دو لشکر اتفاق افتاد بر هر دو سردار لازم است لشکری را که تحت کفالت قرار داده است نگهداری کرده به وظیفه خود عمل کند. «بریده» گفته: در این رابطه با گروه بنی زید که از مشرکان یمن بودند روبرو شدیم و با آنها نبرد کردیم و پیروز شدیم. مردان آنها را از پای در آوردیم و زنانشان را اسیر کردیم. حضرت علی علیه السلام یکی از زنان اسیر را برای خود برگزید. این عمل بر «خالد بن ولید» گران آمد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۰

نامه‌ای در این رابطه نوشت و آنرا من بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم. هنگامی که حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و نامه را تقدیم کردم پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مضمون آن اطلاع یافت، خشمگین شد چنان که آثار خشم از چهره‌اش هویدا گردید، از خشمگینی آن حضرت به هراس افتادم به عرض رساندم: یا رسول الله! اینک در مکانی قرار گرفته‌ام که امید پناهندگی دارم، شما مرا به همراهی با مردی گسیل داشتی و دستور دادی از وی اطاعت کنم، من هم به فرمان شما از دستور او تخلف نکردم و اکنون این نامه را هم مطابق با دستوری که صادر فرموده بودید به حضور شما آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در حق علی کینه توزی نکنید و از او نکوهش ننمایید؛

«فانّه منی و انا منه»

و اضافه فرمود: او پس از رحلت من ولیّ شما است، آری! او از من است و من از اویم «۱»!

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را هیثمی مجمع ۹/۱۲۷ ذکر کرده و افزوده است:

روایت مورد بحث را «احمد» و «بزاز» به اختصار نقل کرده‌اند. و «نسائی» هم در اختصاص ص ۲۳ با اندک اختلافی در پاره‌ای از الفاظ، به نقل آن پرداخته و گفته است که در آن ماجرا «خالد بن ولید» نامه‌ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و به من دستور داد تا در ضمن تقدیم نامه به رسول خدا صلی الله علیه و آله، از علی علیه السلام اظهار نارضایتی کنم! پس از آنکه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و نامه را تقدیم نموده و از علی علیه السلام اظهار ناخوشایندی کردم. چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله در هم آشفت و خطاب به من فرمود: ای بریده! در حضور من از علی ابراز کینه توزی ننماید؛

«فانّ علیاً منی و انا منه»

و او پس از رحلت من، اولی به تصرف و ولی بر همه شما است. «هیثمی» بار دیگر در مجمع ۹/۱۲۸ همان حدیث را ذکر کرده و گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اطلاع یافتن از مضمون نامه، با کمال خشمناکی

(۱) این مضمون در اصل کتاب دو بار ذکر شده است یا از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و یا مکرر است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۱

از مسجد بیرون رفت و در برابر مردم قرار گرفت و فرمود: چه لثامت طریقه‌اند مردمی که از علی علیه السلام نکوهش می‌کنند، بدیهی است کسی که از علی علیه السلام نکوهش کند، از من نکوهش کرده است و کسی که از علی علیه السلام جدا شود و از وی مفارقت نماید، از من دوری و جدائی اختیار کرده است چرا که

«انّ علیاً منی و انا منه»

، علی از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت حضرت ابراهیم علیه السلام بوجود آمده‌ام و من برتر از ابراهیم علیه السلام هستم (تا آن جا که خطاب به «بریده» فرمود) یا بریده! مگر نمی‌دانی که موقعیت و اختیارات علی علیه السلام به پایه‌ای است که شایسته است بیشتر از یک کنیز اختیار نماید. او پس از رحلت من، ولیّ شما و اولی به تصرف در جان و مال شماست!

(۱) «بریده» به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت: به حق مصاحبتی که با شما دارم، دست مبارک را بگشائید تا مجدداً با شما بیعت کنم! در این هنگام از حضرتش جدا نشدم تا سرانجام با مقام مقدس نبوی صلی الله علیه و آله تجدید بیعت کردم.

«احمد» گوید: این روایت را «طبرانی» در «الاوسط» ایراد کرده است.

«متقی» هم در [کنز العمال ۶/۱۵۴] روایت مزبور را بطور اختصار بیان کرده و افزوده است: حدیث مورد بحث را «ابن ابی شیبه» از «عبد الله بریده» از پدرش روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۱ / ۳۳۰] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت کرده است که گفت: در کنار «ابن عباس» نشسته بودم نه تن از عرب نزد او آمده و خطاب به او گفتند: مطلبی داریم که باید به اطلاع تو برسانیم؛ اینک یا با ما بیا تا آن مطلب را برای تو بازگو کنیم و یا از کسانی که در کنار تو می‌باشند درخواست کن تا ما را با تو تنها بگذارند. «ابن عباس» گفت: برای شنیدن مطلب با شما می‌آیم.

- «عمرو بن میمون» در اینجا اضافه کرده است که این اتفاق در موقعی بود که هنوز «ابن عباس» نابینا نشده بود و خود بتنهائی می‌توانست راه برود و احتیاجی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۲

نداشت تا کسی دست او را بگیرد و همراهیش بکند- به هر حال، «ابن عباس» با آن نه نفر در جائی دور از ما به گفتگو پرداخت و ما از گفتگوی آنها چیزی نشنیدیم تا اینکه سخنانشان به آخر رسید و «ابن عباس» خشمگین به سوی ما برگشت، در حالی که از شدت ناراحتی عبای او از یک طرف شانهاش به زمین کشیده می‌شد و می‌گفت: وای بر اینها! تفو بر اینها! از بزرگواری نکوهش می‌کنند که ده خصلت منحصر به فرد دارد (حدیث را ادامه داده تا آنجا که گفته است) سپس فلانی را با همراه داشتن «سوره توبه» به سوی مکه گسیل داشت و طولی نکشید به علی علیه السلام دستور داد تا به دنبال او رفته و سوره را از او بگیرد و علت آن را چنین وانمود کرد که آن سوره را کسی جز شخصی که از من است و من از اویم دیگری نمی‌تواند بر مردم مکه تلاوت نماید! تا آخر حدیث که همگی آنرا در باب آیه تطهیر آورده‌ایم، مراجعه شود.

(۱) مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «نسائی» در صفحه ۸ خصایص و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۰۳] ایراد کرده و اظهار داشته است:

همگی این حدیث را «احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی»، به ترتیب در «الموافقات» و «الاربعین الطوال» آورده‌اند و می‌گویند: «نسائی» پاره‌ای از آنرا نقل کرده است. و «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۱۹] روایت کرده و گفته است که حدیث مزبور را «احمد حنبل» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» بطور اختصار ذکر کرده‌اند.

(۲) [خصائص نسائی ص ۱۹] به سند خود، از «عمران بن حصین» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علی از من است و من از علی می‌باشم و او پس از رحلت من، بر تمامی مؤمنان ولایت دارد.

(۳) [همان کتاب ص ۱۹] از «هبیره بن مریم» و «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند، هنگامی که اراده داشتیم از مکه بیرون برویم دختر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۳

«حمزه» (عمار) صدا به «ای عمو جان، ای عمو جان» بلند کرد، حضرت علی علیه السلام دست او را گرفت و به فاطمه علیها السلام، فرمود: دختر عمویت را در پشت سر خود سوار کن، پس از این، میان علی علیه السلام، «جعفر» و «زید» گفتگو شد. حضرت علی علیه السلام فرمود:

من دست او را گرفتم، چرا که دختر عمویم بود. «جعفر» به او گفت: من احوق به آن دخترم، چرا که دختر عمویم هست و گذشته از این، خاله او هم همسر من است.

«زید» گفت: من سزاوارتر به او هستم، چرا که برادر زاده‌ام می‌باشد. داوری به عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله «جعفر» را ذیحق شناخت؛ به خاطر آن که خاله‌اش همسر «جعفر» بود و خاله به منزله مادر است و به حضرت علی علیه السلام، فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی و انا منک»

؛ منزله تو نسبت به من برابر با منزله هارون نسبت به موسی است و من از تو می‌باشی. و به «جعفر»، فرمود: تو از نظر اخلاق و آفرینش، مشابه من هستی. و به «زید»، فرمود: تو برادر و آزاد شده ما هستی.

(۱) [تاریخ ابن جریر طبری ۱۹۷/۲] از «ابو رافع» از پدرش از جدش روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام اصحاب الویة (پرچمداران) را از پای در آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروهی از مشرکان متوجه شد خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: بر این ناکسان حمله کن! حضرت علی علیه السّلام بر آنها حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت و در این حمله، «عمرو بن عبد الله جمحی» را از پای در آورد. بار دیگر گروه دیگری از مشرکان قریش را دید، خطاب به علی علیه السّلام فرمود: بر اینان هم حمله کن! حضرت علی علیه السّلام هم بر آنان حمله آورد و گروه آنها را متفرق ساخت و «شیبۀ بن مالک» را که یکی از مردم «بنی عامر بن لوی» بود، به مالک دوزخ سپرد.

«جبرئیل» نازل شد عرض کرد: یا رسول الله! عمل امروز علی علیه السّلام دلیل بر مواسات او با شما است! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این بدان جهت است که فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲ ۷۳ باب سی و پنجم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی از من است و من از علی» ص: ۶۵
«أنه منی و انا منه»

. «جبرئیل» گفت: من هم از شما دو تن می‌باشم! راوی گفته است:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۴
در این رابطه بود که صدائی به گوش مردم رسید که
«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

؛ شمشیر منحصر به ذو الفقار و جوانمردی و دلآوری منحصر به حضرت علی علیه السّلام است!

(۱) [الریاض النضره ۱۷۲/۲] «علی بن سلطان» در [شرح مرقات ۵/۵۶۸] از «ابو رافع» نقل کرده است، هنگامی که در جنگ احد حضرت علی علیه السّلام اصحاب الویة را از پای در آورد، «جبرئیل» نازل شد و به عرض رسانید: یا رسول الله! همانا عمل امروز علی علیه السّلام دلیل بر مواسات و از خود گذشتگی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: این مواسات از آن جهت است که
«أنه منی و انا منه»

«جبرئیل» عرض کرد: من هم یا رسول الله، از شما دو تن محسوب می‌شوم! «محب طبری» و «علی بن سلطان» گفته‌اند که این حدیث را «احمد حنبل» در کتاب «المناقب» نقل کرده است.

مؤلف گوید: هیشمی هم در [مجمع ۱۱۴/۶] این حدیث را نقل کرده است و اظهار می‌دارد که «طبرانی» هم روایت کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۴۰۰/۶] از «طبرانی» نقل نموده است.

(۲) [همان کتاب ۲/۲۰۲] اظهار می‌دارد «ابو سعید» در کتاب «شرف النبوة» می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به و هیچیک از مردم من، عنایت نفرموده است:
۱- پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است؛ ۲- همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است؛ ۳- حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده است؛ آری! من از شما می‌باشم و شما از من می‌باشید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۵

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۳۷] چنین آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علی از من است و من از علی می‌باشم و او بر همه مؤمنان سمت ولایت دارد.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۳/۱۲۳] از حضرت علی علیه السّلام نقل می‌کند که «زید بن حارثه» به مکه رفت و در بازگشت از مکه، دختر «حمزه بن عبد المطلب» را همراه خود آورد. در رابطه با نگهداری و سرپرستی او، میان او و حضرت علی علیه السّلام و «جعفر بن ابی طالب» گفتگویی به این شرح اتفاق افتاد. «جعفر» گفت: من نگهداری او را به عهده می‌گیرم؛ برای اینکه دختر عمومی من است و خاله او هم همسر من می‌باشد و خاله به منزله مادر است. حضرت علی علیه السّلام فرمود: من به نگهداری و حمایت از او سزاوارترم؛ بدلیل آنکه هم دختر عمومی من است و از طرف دیگر، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر من می‌باشد و شکی نیست که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوار به نگهداری او است و من برای سزاواری خویش فریاد می‌زنم تا پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه بیرون رود، دلیل مرا برای حمایت از مشار الیها بشنود.

«زید» اظهار داشت: من به نگهداری از او شایسته‌ترم؛ برای آنکه من او را در این سفر همراه خود آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفتگوی آنها اطلاع پیدا کرد و فرمود: علت گفتگوی شما چیست؟ حضرت علی علیه السّلام در پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرض رسانید، گفتگوی ما از نگهداری «عمار» دختر حمزه است که من می‌گویم نگهداری «عمار» به عهده من است؛ به این دلیل که او دختر عمومی من است و گذشته از این، دختر پاکیزه گوهر رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر من می‌باشد و شکی نیست دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نگهداری او سزاوارتر از دیگران است. «جعفر» گفت: من به حمایت و نگهداری از او سزاوارترم؛ برای این که دختر عمومی من است و خاله او همسر من است و خاله به منزله مادر است و سزاوارتر به نگهداری او از دیگران.

«زید» به عرض رسانید: یا رسول الله! من به نگهداری از او سزاوارترم؛ زیرا من او را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۶

همراه خود آوردم و زحمت سفر را بر خود همواره ساختم و نفقه سفر و خرج راه او را بعهده گرفتم.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره شما، در این مورد و غیر این مورد داوری خواهم کرد. حضرت علی علیه السّلام فرمود: به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله (و غیر این مورد را قضاوت خواهم کرد) را بزبان آورد، بلافاصله متوجه شدم که قرآن ما را از فریاد زدن در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوره حجرات نهی فرموده است (قرآن می‌فرماید لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ... رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس خطاب به «زید»، فرمود: ای زید بن حارثه! تو مولای من و مولای دختر «حمزه» می‌باشی «زید» گفت: به این قضاوت خرسندم، و به «جعفر»، فرمود: تو از نظر خوی و آفرینش مشابه من هستی و تو میوه همان درختی هستی که من میوه آن درخت‌ام. «جعفر» اظهار خرسندی کرد و به حضرت علی علیه السّلام، تو برگزیده من و امین من می‌باشی

«انت منی و انا منک»

علی علیه السّلام می‌فرماید از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله اظهار خرسندی کردم. و درباره دختر «حمزه» فرمود: خرسندی من در آن است که «عمار» در حمایت «جعفر» و خاله‌اش باشد که به منزله مادر اوست.

هر سه تن قضاوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفتند. و به این ترتیب داوری رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان رسید.

«متقی» گوید: حدیث مزبور را «عدنی»، «بزاز» و «ابن جریر» هم روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «طحاوی» در [مشکل الآثار ۴/۱۷۴] با اندک اختلافی در لفظ و در صفحه ۱۷۵ به دو طریق دیگر، با اندک اختلاف

لفظی و «نسائی» هم مقداری از آن حدیث را در [خصائص ص ۲۰] روایت کرده است و اظهار می‌دارد:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطَابَ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فرمود:

«أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ صَفِيٌّ وَأَمِينِي»

(یعنی در عبارت «کنز العمال» فصیفی با حرف «فا» آمده و در این روایت، بدون «فا» ذکر شده است)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۷

(۱)

باب سی و ششم حضرت علی علیه السلام گوشت و خون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲/۲۰۴] به سند خود، از «ابو العباس» روایت کرده است، در یکی از روزها، حضور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب بودم.

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت امام حسین علیه السَّلام را روی زانوی راست و «ابراهیم» را روی زانوی چپ خود نشانیده بود. گاهی حسین علیه السَّلام را می‌بوسید و گاهی رخسار «ابراهیم» را با بوسه خویش نوازش می‌داد. در آن حال، «جبرئیل» نازل شد و فرمان الهی را به حضرتش ابلاغ کرد. پس از آنکه «جبرئیل» مرخص شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل شد و اظهار داشت: ای محمد! پروردگارت ابلاغ سلام می‌فرماید و در ضمن فرموده است که ما این دو کودک را برای تو نگه نمی‌داریم و فرمان این است که یکی از این دو تن را فدای دیگری بنمائی. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد از شنیدن این فرمان، نگاهی به فرزندش ابراهیم علیه السَّلام کرد و گریست و پس از آن، نگاهی به امام حسین علیه السَّلام نمود و گریست و فرمود: مادر ابراهیم، کنیز است و هرگاه ابراهیم را از دست بدهم جز من، دیگری در مرگ او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۸

اندوهناک نمی‌شود از سوی دیگر، مادر حسین علیه السَّلام فاطمه است و پدر او علی علیه السَّلام است که گوشت و خون من است و هرگاه رحلت کند، دخترم فاطمه و پسر عمویم علی و خود من در مرگ او سوگوار می‌شویم و من اندوه خود را در رابطه با درگذشت «ابراهیم» و اندوه فرزندم و همسر او ترجیح می‌دهم. سپس جریان را به اطلاع «جبرئیل» رسانیدم و گفتم: ابراهیم را فدائی حسین علیه السَّلام می‌نمایم؛ ای جبرئیل! روح ابراهیم را قبض کن.

تمامی حدیث را در باب مناقب امام حسین علیه السَّلام ایراد خواهیم کرد.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۹۲] از «انس» روایت کرده است که در یکی از روزها پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به منبر تشریف برد و بیانات مفصلی ایراد فرمود، سپس فرمود:

علی بن ابیطالب کجاست؟ حضرت علی علیه السَّلام بلادرنگ خود را به حضور مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ معرفی کرد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی علیه السَّلام را به سینه چسبانید و میان دو دیدگانش را بوسید و با صدای بلند خطاب به حاضران فرمود: ای گروه مسلمانان! این بزرگوار، برادر و پسر عمو و داماد من است. این بزرگوار، گوشت و خون و موی من است. این شخصیت ارزنده، پدر دو نواده‌ام حسن و حسین است که دو سید جوانان اهل بهشت می‌باشند ...

تمام حدیث را در برخی از ابواب خواهیم آورد.

(۲) [مجمع هیثمی ۹/ ۱۱۱] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به «ام سلمه»، فرمود: همانا علی بن ابیطالب گوشت و خون من است و منزلت او در نزد من، برابر با منزلت هارون علیه السَّلام نزد موسی علیه السَّلام است؛ جز این که پیغمبری پس از من نخواهد بود. این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] ذکر کرده و در حدیث مزبور بجای «ام سلمه»، «ام سلیم» آورده است

(تا آنجا که گفته است) حدیث مورد بحث را «عقیلی» از «ابن عباس» روایت کرده است. «مناوی» هم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۷۹

حدیث مورد نظر را در [کنوز الحقایق ص ۱۶۱] به نقل از «طبرانی» و به طور اختصار متذکر است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۰

(۱)

باب سی و هفتم حضرت علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در «باب مباحله» اخبار فراوانی را به مناسبت نزول آیه شریفه فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ آوردیم و در آنجا متذکر شدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین - علیهم السلام - را برای انجام مباحله دعوت کرد. و در آن باب به این واقعیت رسیدیم که علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «و نِسَاءَنَا» اشاره به فاطمه زهرا علیها السلام و «ابْنَاءَنَا» متوجه به حسنین - علیهما السلام - و اگر به غیر این آیه شریفه، آیه دیگری درباره این که علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و اخباری که در تفسیر آیه مذکور آمده است وجود نمی‌داشت، آیه مباحله برای این که علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، کافی می‌بود. با این حال، اخبار دیگری در اختیار ما می‌باشد که همگی آنها در این رابطه است که علی علیه السلام نفس نبی است و ما برخی از اخبار را که بدست آورده‌ایم، برای نمونه در این جا بیان می‌کنیم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۱

(۱) [مستدرک الصحیحین ۲/ ۱۲۰] به سند خود، از «عبد الرحمن بن عوف» نقل کرده است، پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، از آن جا به طائف عزیمت فرمود و مدت هشت شبانه روز یا نه شبانه روز آن جا را به محاصره خویش در آورد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من دوستار شما هستم و سفارش می‌کنم تا از هیچگونه خیری نسبت به خاندان من دریغ نداشته باشید و وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدائی که جان من در دست اوست، بر شماست که نماز به پای دارید و زکات پردازید و در غیر این صورت، مردی را بر شما بر می‌انگیزانم که از من است و یا نفس من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند.

مردم طائف گمان می‌کردند آن مرد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی اشاره کرده است، «ابو بکر» یا «عمر» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دفع توهم ایشان و بر خلاف انتظار آنان، دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: آن مرد که از من است یا نفس من است، این بزرگوار می‌باشد.

«حاکم» گوید: سند این حدیث «صحیح» است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۴۰۵] و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۷۵] و هر دو تن از «ابن ابی شیبه» نقل کرده‌اند و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۳۴] به ذکر این حدیث پرداخته و اظهار می‌دارد که این حدیث را «ابو یعلی» روایت کرده است و در صفحه ۱۶۳ هم به نقل حدیث پرداخته و اضافه می‌کند که حدیث مورد نظر را «بزاز» هم روایت کرده است.

(۲) [کشاف زمخشری] در تفسیر آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِیَاتٍ فَتَبَيَّنُوا (سوره حجرات، آیه ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۲

گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. زمخشری اظهار می‌دارد: رسول خدا صلی الله علیه و آله، «ولید بن عقبه» برادر مادری عثمان را به سوی بنی مصطلق گسیل داشت. پیش از این، میان او و مردم بنی مصطلق کدورتی وجود داشت، به مجردی که بنزدیکی قبیله آنان رسید، مردم بنی مصطلق به استقبالش آمدند. او پنداشت در رابطه اختلافی که پیش از این داشتند، آنان به جنگ با او برخاسته‌اند. «ولید» بیمناک شد و بلاد رنگ بازگشت و بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «بنی مصطلق» مرتد گردیده و از پرداخت زکات (که او برای اخذ زکات از سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت داشت) امتناع ورزیدند! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن، خشمگین شد و تصمیم گرفت که با بنی مصطلق نبرد کند. مردم بنی مصطلق که از تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع یافتند، بلافاصله از سرزمین خود حرکت کرده وارد مدینه شدند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: از غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خدا پناه می‌بریم. طبق آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از «ولید» شنیده بود آنان را متهم دانسته و فرمود: یا از مخالفت کردن با فرمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرهیزید، و یا مردی را که در نزد من است و مانند خود من است، به سوی شما می‌فرستم که با جنگجویان شما بجنگد و زن و فرزند را شما اسیر کند، آنگاه دست بر شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: این شخص، همان مرد است!

(۱) [خصایص نسائی ص ۱۹] از «أبی» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «بنی ولیع» فرمود: اینک بنی ولیع یا از مخالفت خود دست بردارند و یا آنکه مردی را که مانند خود من است، به سوی آنها می‌فرستم تا فرمان مرا اجرا نماید و با جنگجویان شما بجنگد و زن و فرزندشان را به بند اسیری بکشد. طولی نکشید، «عمر» از پشت سر دست در دامن گذاشت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را در نظر دارد؟ گفتم: تو و دوست تو را! بار دیگر از من (ابی) پرسید: چه فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۳

کسی را برای کارزار با بنی ولیع در نظر دارد گفتم: آن کسی که کفشش را وصله می‌زند! آری، حضرت علی علیه السلام در آن هنگام کفش خود را وصله می‌زد.

مؤلف گوید: از قرینه پیداست پاسخی که «ابی» در اول داده است حاکی از تمسخر بوده است که گفت: نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو و دوست «ابو بکر» است.

«عمر» که از سخن وی احساس استهزاء کرده بود، بار دیگر از او می‌پرسد که آیا برآستی نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من و دوستم می‌باشد؟ «ابی» در پاسخ این سؤال، بطور جدی و قطعی می‌گوید: نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام است.

نظیر همین حدیث را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۴] آورده و حدیث مورد نظر را از «زید بن نقیع» روایت کرده و اظهار داشته که این حدیث را «احمد حنبل» در «المناقب» آورده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۷ / ۱۱۰] از «جابر بن عبد الله» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «ولید بن عقبه» را به دیار بنی ولیع گسیل داشت (تا آن جا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شکی نیست که بنی ولیع چاره‌ای جز این ندارد که از مخالفت و کار شکنی دست بردارد و در غیر این صورت، مردی را که مانند خود من است، بر آنها مسلط می‌کنم تا رزم آوران آنها را از پای در آورد و زن و فرزندان آنها را اسیر کند و آن شخص، این بزرگوار است. سپس دست مبارک را به روی شانه علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت! «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۴۰۰] از «عمرو بن عاص» نقل کرده است، هنگامی که از غزوه ذات السلاسل باز می‌گشتم با خود می‌پنداشتم کسی محبوبتر از من در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامیک از

مردم در نزد شما محبوبتر از دیگران است؟ در «کنز العمال» عده‌ای را نام برده است تا آن جا که «عمرو عاص» می‌گوید: در میان این عده‌ای که بر شما درود از علی علیه السلام یاد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۴

نکردید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به اصحاب کرد و فرمود: این مرد از نفس من (خود من) است. می‌پرسد که آیا کسی از اصحاب محبوب‌تر از خود من می‌باشد؟! «ابن نجار» هم این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۴] می‌نویسد: «معمر» از «ابن طاووس» او هم از پدرش از «مطلب بن عبد الله بن حنطب» روایت کرده است، هنگامی که گروهی از مردم ثقیف بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند، خطاب به آنان فرمود: یا تسلیم فرمان خدا و رسول او باشید و یا این که مردی را که مانند خود من است، بر شما مسلط می‌کنم. تا گردن‌های شما را بزند و زن و بچه شما را اسیر نماید و اموالتان را از دست اختیار شما بیرون سازد. «عمر» گفت: به خدا سوگند! هیچگاه آرزوی امارت نکردم مگر همان روز که سینه خود را برای بدست آوردن امارت و ریاست آماده ساخته بودم و آرزو می‌کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید: آن مرد (که توصیفش را کردم) همانا این شخص (عمر) است! بر خلاف انتظار من، توجهی به علی علیه السلام نمود و دست او را گرفت و گفت: آن مردی که توصیف او کردم همانا این بزرگوار است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۴] این حدیث را آورده است و در آنجا آمده

«لأبعثن رجلا منی أو قال مثل نفسی»

و در آخر حدیث آورده است که دوباره فرمود:

«هو هذا، هو هذا»

. سپس گفته است این حدیث را «عبد الرزاق» در «جامع» خود، «ابو عمرو» و «ابن سمان» هم روایت کرده‌اند. گذشته از روایات یاد شده روایات دیگری هم رسیده است که آنها را در پایان این باب می‌آوریم.

یکی از آن روایات آن است که، «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۱۲۶] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن خطابه‌ای که در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۵

«حجۃ الوداع» بیان فرمود، اظهار داشت: در کتیبه است که عمالقه «۱» را خواهم کشت «جبرئیل» گفت: یا به دست علی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته «جبرئیل» را تأیید کرد و فرمود: یا بدست علی بن ابیطالب علیه السلام از پای در می‌آورم!

(۱) دوم: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۴] از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه در میان امتش نظیری داشته است، علی در امت اکرم، نظیر من است! «محب طبری» گوید: «قلعی» هم این حدیث را نقل کرده است.

سوم: «مناوی» در [فیض القدر ۴/ ۳۵۶] در متن و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] و عبارت هر دو کتاب به این مضمون است: علی علیه السلام اصل من و «جعفر» فرع من است. و هر دو مؤلف گفته‌اند که حدیث مورد نظر را «طبرانی» و «ضیاء مقدسی» از «عبد الله بن جعفر» روایت کرده‌اند.

(۱) عمالیق یا عمالقه گروهی از فرزندان عملیق‌اند که در شهرها منتشر می‌باشند و عملیق نام «لاوز بن آدم بن سام بن نوح» است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۶

(۱)

باب سی و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود

: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»

(۲) [صحيح ترمذی ۲/ ۲۹۸] به سند خود، از «شعبه» از «سلمه بن كهيل» روايت کرده است گفت: از «ابو طفيل» شنيدم که از «ابو سريجه» يا «زيد بن ارقم» (ترديد از «شعبه» است) از پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

«ترمذی» گفته است: این حدیث را «شعبه» از «ميمون بن ابی عبد الله» از «زيد بن ارقم» از پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «علی بن سلطان» در [مرقاة ۵/ ۵۶۸] در شرح، از «جامع» روايت کرده است و «ترمذی»، و «نسائی» و «ضیاء» از «زيد بن ارقم» روايت نموده‌اند که پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

(۳) [صحيح ابن ماجه] در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله صفحه ۱۲ از «براء بن عازب» نقل کرده است که در «حجة الوداع» که افتخار همراهی با رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۷

خدا صلی الله علیه و آله را داشتیم، در بازگشت، در یکی از مسیرها دستور داد برای نماز جمع شویم و در آنجا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟»

آیا من اولی نیستم به مؤمنان از خود آنها؟ همگی تصدیق کرده و بله گفتند. باز فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟»

باز هم تصدیق کرده و بله گفتند. سپس اشاره به حضرت علی علیه السلام کرده و فرمود:

«فهذا وليّ من أنا مولاه»

؛ اکنون که فرموده مرا تصدیق کردید، بدانید که علی بهر مؤمنی همان مقام اولویت را دارد که من نسبت به آن مؤمن دارم.

(۱) سپس فرمود: «پروردگارا! دوست علی علیه السلام را دوست بدار، و دشمن او را خوار و ذلیل فرما» مؤلف گوید: این حدیث را «احمد حنبل» در [مسند ۴/ ۲۸۱] نقل کرده و مضمونش آن است که «براء» گفت: در یکی از سفرها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در مسیر خود در محل غدیر خم وارد شدیم. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا منزل کرد و دستور داد مردم را به نماز جمعیتی بخوانند سپس در زیر دو درختی که در آنجا بود، فرشی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گسترانیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در آنجا برگزار کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: بدیهی است که همگی شما معترفید که من نسبت به مؤمنان از آنها به خود آنها اولتر می‌باشم؟ حاضران تصدیق کرده و گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: این را می‌دانید که من به هر مؤمنی اولتر از او به خود او می‌باشم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

پس از آن، فرمود:

پروردگارا! دوست علی علیه السلام را دوست بدار، و دشمن او را دشمن بدار. «براء» گفته است: در همین رابطه بود که «عمر» پس از معرفی حضرت علی علیه السلام به ملاقات حضرتش آمد و گفت: «گوارای تو باد ای پسر ابوطالب که صبح و شام (یعنی همواره) مولای زنان و مردان مؤمن می‌باشی!» «ابو عبد الرحمن» فرزند «احمد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۸

حنبل» گفته است: «هدبئه» به سند خود، تا منتهی به «براء بن عازب» می‌شود از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آنچه گذشت، روایت کرده است. «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۳۹۷] نظیر حدیث «احمد حنبل» را نقل کرده است و اظهار داشته که «ابن ابی شیبه» هم این حدیث را روایت نموده است. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۱۶۹] نظیر حدیث «ابن حنبل» را آورده و اظهار می‌دارد که «ابن سمان» هم این حدیث را متذکر است. «محب طبری» در «ذخایر» نظیر حدیث «ابن حنبل» را نقل کرده است و اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را «احمد» در «مسند» و در «مناقب» هم از حدیث «عمر»، روایت نموده و پس از آن اضافه می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از جمله «و عاد من عاداه»

فرمود: «یاری کن کسی را که علی را یاری می‌کند، و دوست بدار کسی که علی را دوست می‌دارد» «شعبه» گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کینه توزی کن با کسی که کینه علی را در دل می‌گیرد.

(۱) [همان کتاب] در باب فضایل اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله صفحه ۱۲ به سند خود، از «عبد الرحمن» معروف به «ابن سابط» از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است که در یکی از سالهائی که «معاویه» به حج بیت الله آمده بود، «سعد» به دیدار او شتافت، همان زمان سخن از علی و نکوهش از او به میان آمد، «سعد» از شنیدن سخنان یاوه سرایان ناراحت شد و گفت: از کسی نکوهش می‌کنید که خود من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

و هم شنیدم خطاب به علی علیه السلام، می‌فرمود:

«أنت منی بمنزلۃ ہارون من موسیٰ إلا أنه لا نبی بعدی»

و شنیدم می‌فرمود:

«لا عظیم الزایۃ الیوم رجلا یحبّ اللہ و رسوله».

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «نسائی» در صفحه ۴ خصایصش با اختلافی که در لفظ دارد ایراد کرده است و پس از آنکه سند حدیث را به «عبد الرحمن بن سابط» به نقل از «سعد» منتهی کرده است می‌نویسد: «سعد» گفت: نشسته بودم در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۸۹

آن حال شنیدم یاوه سرایان از علی علیه السلام نکوهش می‌کنند، در پاسخ آنها گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: در علی سه خوی ارزنده است که من (سعد) اگر یکی از آنها را دارا بودم در نظرم ارزنده‌تر از شتران سرخ مو بود! و شنیدم می‌فرمود:

«أنه منی بمنزلۃ ہرون من موسیٰ إلا أنه لا نبی بعدی»

و از آن حضرت شنیدم می‌فرمود:

«لا عظیم الزایۃ غدا رجلا یحبّ اللہ و رسوله»

و شنیدم می‌فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

(۱) [مستدرک الصحیحین حاکم ۳/ ۱۰۹] به سند خود، از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده است که پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع راهی مدینه شد، در مسیر خود به غدیر خم رسید. در آنجا درخت‌های چندی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا در زیر آن درختها محلی برای آن حضرت آماده کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر سایه درختها قرار گرفت و خطاب به اصحاب، فرمود: پیداست که عمر من به پایان رسیده است و من هم دعوت حق را اجابت گفته‌ام همانا در میان شما دو اثر گرانبار (یا گرانبها) از خود بیادگار می‌گذارم که یکی از آن دو اثر، بزرگتر و ارجمندتر از دیگری است: یکی کتاب خدای تعالی و دیگری خاندان من است؛ بنگرید که در نبود من با آنها چگونه رفتار خواهید کرد، و این بدان جهت است که این دو اثر هیچگاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در روز رستاخیز که کنار حوض کوثر بر من وارد می‌گردند. سپس فرمود: خدای عز و جل مولاى من است و من مولاى همه مؤمنان می‌باشم پس از آن، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاہ فہذا ولیہ، اللہم وال من والاہ و عاد من عاداہ».

بعد از این، «حاکم» حدیث غدیر را مفصلاً بیان کرده است و اظهار داشته که این حدیث طبق نظریه بخاری و مسلم «صحیح» است و از آنجا که حدیث مفصّلی است، به ذکر آن پرداخته‌اند. بعد از این گوید: گواه بر این حدیث، روایت «سلمه بن کھیل» است که از «ابو طفیل» روایت کرده است و این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۰

حدیث هم طبق قانون «بخاری» و «مسلم» صحیح است و سند حدیث را چنین ایراد کرده است: حدیث کرد ما را «محمد بن سلمه بن کھیل» از پدرش از «ابو طفیل» از «ابن وائله» از «زید بن ارقم» و او روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از منازل واقع میان مکه و مدینه، به پنج درخت بزرگ رسید و همان جا منزل کرد. اصحاب زیر درختها را تمیز و مرتب ساختند و بقیه روز را در آنجا به سر آوردند. شب هنگام که فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز مغرب را با اصحاب به جای آورد و به ایراد خطابه‌ای پرداخت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و به قدری که خدای می‌خواست به اندرز مردم پرداخت تا آنجا که خطاب به مردم فرمود: ای مردم! دو امر در میان شما باقی می‌گذارم که هرگاه از آنها پیروی کردید، هرگز گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خداست، دیگری خاندان و عترت من است.

سپس سه بار فرمود: آیا می‌دانید که من از بندگان مؤمن خدا شایسته‌تر به خود آنها می‌باشم؟ حضار در سه مرتبه گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاہ فعلى مولاہ»

(۱) مؤلف گوید: همین حدیث را «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۵۳۳] به طریق دیگر از «زید بن ارقم» روایت کرده است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه خویش ادامه می‌دادیم تا به غدیر خم رسیدیم. در آنجا درختی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن درخت اشاره کرد و اصحاب زیر آن درخت را تمیز و مرتب ساختند و آن روز به اندازه‌ای هوا گرم بود که ما روز گرم و پر حرارتی را مانند آن روز ندیده بودیم.

در آنجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه پرداخت. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نمی‌شود مگر آنکه نیمی از مقدار زندگی پیغمبر پیشین خود را عهده‌دار می‌شود؛ طولی نمی‌کشد، دعوت الهی را اجابت می‌کنم و دو اثر گران بار (یا گرانبها) در میان شما به جای می‌گذارم که اگر از خواسته و رویه آنان پیروی نمایید، هرگز به گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۱

کتاب خداست و دیگری عترت من است. سپس دست علی علیه السلام را بدست گرفت و خطاب به مردم گفت: ای مردم! چه

کسی از جان و مال شما، از خود شما سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله داناتر و اولیتر به جان و مال است آنگاه فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

«حاکم» گفته است که این حدیث از احادیثی است که از سند صحیح برخوردار می‌باشد.

«متقی» در [کنز العمال ۱/ ۴۸] حدیث غدیر را مانند حدیثی که ما از [مستدرک ۳/ ۱۰۹] نقل کردیم، روایت کرده و اظهار می‌دارد که «طبرانی» هم در «الکبیر» از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» حدیث غدیر را روایت نموده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۱۶] به سند خود، از «خیثمه بن عبد الرحمن» روایت کرده است که مردی به «سعد بن مالک»، گفت: بطوری که اطلاع یافته‌ام، علی علیه السلام از تو ناراحت بوده و فرموده است تو از وی تخلف ورزیدی و برخلاف انتظار او رفتار کردی! «سعد» گفت: آری! چنین است و این بدان جهت بوده که من می‌خواستم به رأی خودم رفتار کنم و آن حضرت می‌خواست رأی خود را جامه عمل بپوشاند و به رأی من ترتیب اثر نمی‌داد. در عین حال حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از سه خصلت ارزنده برخوردار است که اگر من از یکی آنها برخوردار بودم، از دنیا و آنچه در آن است برای من محبوب‌تر و ارزنده‌تر بود:

۱- در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطابه‌ای برای مردم ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی از مردم پرسید: آیا به این حقیقت اعتراف دارید که من از همه مؤمنان اولیتر از خود آنها به خودشان می‌باشم؟ همگی ما در پاسخ به عرض رساندیم:

آری! از این واقعیت با خبریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال اعتراف ما فرمود:

«أَللَّهُمَّ من كنت مولاة فعلی مولاة، وال من والاه و عاد من عاداه»

؛ پروردگارا! (این حقیقت به فرمان تو است که)

[هر که را باشم منش مولا و دوست این عم من، علی، مولای اوست]

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۲

خدایا، دوستان علی را دوست بدار، و دشمنانش را دشمن بدار ۲- در هنگام جنگ خیبر، علی به درد چشم مبتلا بود به اندازه‌ای که قدرت دیدن چیزی را نداشت، حضرت علی علیه السلام حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و به عرض رسانید: یا رسول الله! به درد چشم گرفتارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک در میان دیدگان علی علیه السلام ریخت و برای شفای او دعا کرد، بلافاصله شفا یافت و تا زنده بود و به تیغ پسر مرادی (ابن ملجم) به شهادت نرسیده بود، به درد چشم مبتلا نشد و در آن هنگام قلعه خیبر را فتح کرد.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش «عباس» و اصحاب دیگر را از مسجد بیرون کرد (یعنی آنها که درب خانه‌هاشان به مسجد باز می‌شد) «عباس» به عرض رسانید:

ما که از بستگان شماستیم، ما را از مسجد بیرون می‌کنی و علی علیه السلام را در آنجا باقی می‌داری؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی را باقی نگذاشتم، بلکه خدا شما را از خانه خود بیرون کرد و علی علیه السلام را به جای گذاشت!

(۱) [همان کتاب ۳/ ۳۷۱] به سند خود، از «رفاعة بن ایاس ضبّی» از پدرش از جدش روایت کرده است که در جنگ جمل در رکاب حضرت علی علیه السلام بودم. به «طلحه بن عبید الله» پیام داد می‌خواهم با تو ملاقات کنم «طلحه» به حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد. حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی می‌فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

. عرض کرد: آری! آنچه می‌فرمائی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام! علی علیه السلام فرمود: با این اعتراف چگونه با من جنگ می‌کنی؟! «طلحه» در پاسخ گفت: این سخن از خاطر من رفته بود و اینک در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته‌ام! این سخن را گفت و باز گشت.

مؤلف گوید: این حدیث را متقی در [کنز العمال ۸۳/۶] با اندک اختلافی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۳

نقل کرده است و اظهار داشته که این حدیث را «ابن عساکر» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۱۱۰/۳] «حاکم نیشابوری» که مؤلف این کتاب است اظهار می‌دارد: حدیث «بریده اسلمی»، طبق نظر «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح است سپس به ذکر سند حدیث پرداخته تا آنجا که می‌نویسد: «ابن عباس» از «بریده اسلمی» روایت کرده است که در رکاب حضرت علی علیه السلام به کارزار یمن رفتیم تا اینکه بحضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، در حضور آن حضرت از علی علیه السلام نکوهش کردم! متوجه شدم از شنیدن سخنان من، چهره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دگرگون شد. خطاب به من فرمود: ای بریده!

«ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»

؛ مگر نه این است که من از جان مؤمنان اولیتر به خود آنها می‌باشم؟ عرض کردم: یا رسول الله! چنان است که می‌فرماید. آنگاه فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

مؤلف گوید: «احمد حنبل» در [مسند ۳۴۷/۵] حدیث مورد بحث را متذکر است و «متقی» در [کنز العمال ۱۵۴/۶] حدیث یاد شده را بطور اختصار آورده و اظهار داشته است که حدیث مزبور را «احمد حنبل»، «ابن حبان»، «سمویه»، «حاکم» و «سعید بن منصور» از «ابن عباس» از «بریده» نقل کرده‌اند و «متقی» بار دیگر در [کنز العمال ۳۹۷/۶] حدیث مزبور را آورده است و «نسائی» در [خصایص ص ۲۲] از «ابن عباس» از «بریده» به دو طریق روایت کرده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۲۶] نقل کرده است و پیش از آن می‌گوید: «ذهبی» به صحت حدیث یاد شده، توجه داشته است و «علی بن سلطان» در [مقات ۵۶۸/۹] به نقل آن پرداخته و گفته است که «ذهبی» به نقل حدیث مزبور پرداخته و آن را از «بریده» نقل کرده و صحت آن را تضمین نموده است.

(۲) [همان کتاب ۱۲۹/۲] به سند خود، از «ابو عوانه» از «أعمش» از «سعد بن عبيدة» از «عبد الله بن بریده اسلمی» روایت کرده است که در یکی از روزها،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۴

همراه پدرم حرکت می‌کردم در مسیر خود به گروهی برخورد کردیم که از علی علیه السلام بدگویی می‌کردند،

(۱) به مجردی که پدرم سخن‌های بی‌پایه آنها را در حق علی علیه السلام استماع کرد خطاب به آنان گفت: من هم مانند شما از کسانی بودم که کینه علی علیه السلام را در دل داشتم و از وی نکوهش می‌کردم، در یکی از جنگها در لشکر «خالد بن ولید» بودم که پس از پیروزی مسلمانان غنائمی بدست آوردند و حضرت علی علیه السلام به کنیزی برخورد کرد و او را از وجه خمس در اختیار خود در آورد. پیش از این ماجرا، بین علی علیه السلام و «خالد» کدورتی وجود داشت، «خالد» (از فرصت استفاده کرد) به من که می‌دانست علاقه‌ای به علی علیه السلام ندارم خطاب کرد و گفت: اکنون با عملی که علی علیه السلام انجام داد، فرصت خوبی بدست آمد که بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و رفتار علی علیه السلام را در رابطه با در اختیار در آوردن کنیزک به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانی. بنا به دستور او از لشکریان جدا شده به مدینه رفتم. از ویژگی‌های

من این بود که هرگاه با کسی سخن می‌گفتم تا آخرین گفتارم سر به زیر می‌افکندم سپس سر بر می‌داشتم، من با چنین حالی بحضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم، جریان لشکر و پیروزی آنها را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم و در ضمن آن، از رفتاری که علی علیه السلام نسبت به کنیزک انجام داده بود مطالبی را عرض کردم. پس از آنکه عرایضم به پایان رسید، سر بالا گرفتم و دیدم رگهای گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله از شنیدن سخنان من نسبت به حضرت علی علیه السلام، سرخ گردیده و به سختی ناراحت شده است! در این هنگام فرمود:

«من كنت وليه فإن عليا وليه»

؛ کسی که من عهده‌دار ولایت و اولیتر به جان و مال او از خود او می‌باشم، علی هم همان موقعیت را دارد. به مجردی که این سخن را از حضرتش شنیدم، خاطرات تلخی که از علی علیه السلام داشتم ناخود آگاه از درونم بیرون رفت.

«حاکم» گفته است: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح به شمار می‌آید. لیکن آنها این حدیث را با سیاقی که در حال حاضر دارد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۵

روایت نکرده‌اند. سپس اظهار داشته است که در باب غدیر و احادیث مربوط به آن، حدیثی صحیح‌تر از حدیث «ابو عوانه» از «أعمش» از «سعد بن عبيده» در اختیار ما نمی‌باشد. سپس حدیث غدیر را به طریق دیگر، از «أعمش» از «سعد بن عبيد» از «ابن بريدة» نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: حدیث غدیر را «ابو نعیم» در [حلیه ۲۳ / ۴] از «بریده» بطور اختصار روایت کرده و جمله

«من كنت مولاة فعلي مولاة»

را به جای جملات دیگر که بخشی از آنها بیان شده است، متذکر می‌باشد. «متقی» هم در [کنز العمال ۱۵۲ / ۶] حدیث مزبور را به طور اختصار آورده است، او هم جمله

«من كنت مولاة فعلي مولاة»

را به جای جملات مذکور، آورده و اظهار می‌دارد که «احمد» و «نسائی» از «براء» و «باز» «احمد» از «بریده» و «ترمذی»، «نسائی» و «ضیاء» از «زید بن ارقم» روایت کرده‌اند. و باز هم «احمد حنبل» در [مسند ۳۵۸ / ۵] و در صفحه ۳۶۱ به طور مختصر از «بریده» و محب طبری هم در [الریاض النضره ۱۷۲ / ۲] بطور اختصار از برید روایت کرده است و گفته که ابو حاتم هم آن را ذکر کرده است و مناوی در [متن فیض القدر ۲۱۸ / ۶] بطور اختصار متعرض است و اظهار داشته که «احمد»، «نسائی» و «حاکم» از «بریده» نقل کرده‌اند و در شرح آن کتاب گفته است: «هیشمی» در محلی، رجال آن را موثق دانسته و در جای دیگر از کتابهایش، رجال آن را صحیح شمرده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ در سوره احزاب گفته است: «ابن ابی شیبه»، «احمد» و «نسائی» از «بریده» روایت کرده‌اند که در کارزار یمین در رکاب حضرت علی علیه السلام بودم، در آن جنگ از حضرتش احساس ناراحتی کردم، هنگامی که حضور مقدس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم از علی علیه السلام مطلبی به عرض رسانیدم و از آن حضرت نکوهش کردم! در این رابطه مشاهده کردم که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله به سختی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۶

دگرگون شد و خطاب به من، فرمود: ای بریده!

«ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»

؛ مگر نه این است که من از جان مؤمنان اولیتر به خود آنها می‌باشم؟

عرض کردم: یا رسول الله! همانطور است که می‌فرمائید: آنگاه فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

(۱) [مسند احمد حنبل ۴/ ۳۷۲] به سند خود، از «ابو عبد الله (میمون)» روایت کرده است، در حالی که حضور داشتیم و سخن «زید بن ارقم» را می‌شنیدم می‌گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمینی به نام «خم» وارد شدیم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد همراهان را به نماز دعوت کنند. در گرمای نیمروز با آن حضرت نماز گزاردیم. پس از انجام نماز، پارچه‌ای بر روی درخت خار داری افکندند و سایبانی درست کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر سایبان قرار گرفت و به ایراد خطابه پرداخت. در آن سخنرانی فرمود: البته می‌دانید و البته گواهی می‌دهید که من نسبت به هر مؤمنی اولیتر از خود او می‌باشم؟ در پاسخ گفتند: آری! چنان است که می‌فرمائید. فرمود: به همین دلیل، هر کسی که من اولیتر به جان او می‌باشم، علی علیه السلام هم اولیتر به جان او است. سپس برای دوستان علی دعا کرد و برای دشمنانش نفرین.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [۳۷۲/۴] به طرز دیگر از «ابو عبد الله میمون» روایت کرده است که گفت: در زیر سرپرده‌ای در حضور «زید بن ارقم» بودم، مردی از آخر سرپرده نزدیک «زید» آمد. «زید» از او پرسید:

چه شنیده‌ای؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: آیا چنان نیست که از همه مؤمنان اولیتر به جان شما می‌باشم؟ عرضه داشتند: آری! چنان است که می‌فرمائید. فرمود: بنا بر این

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

«میمون» گفته است که برخی از مردم از «زید بن ارقم» نقل کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از جمله مزبور، فرمود: «پروردگارا! دوست علی را دوست و دشمن او را دشمن بدار».

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۷

همیشی در [مجمع ۹/ ۱۰۴] حدیث مزبور را نقل کرده است. و از «عمرو ذومر» و «زید بن ارقم» روایت کرده است که هر دو تن گفتند: در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطابه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

و اضافه کرد: «پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و کسی که او را یاری کند و اعانت نماید، او را یاری و اعانت کن» سپس گفته است: این حدیث را «طبرانی» و «احمد» تنها از «زید» روایت کرده‌اند (تا آنجا که می‌گوید) «بزاز» هم به نقل آن پرداخته است. «متقی» نیز در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] این حدیث را نقل کرده است. و اظهار می‌دارد: «طبرانی» حدیث مزبور را از «عمرو و ذومر» و «زید بن ارقم» (یعنی از هر دو تن) نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۳۶۸] به سند خود، از «عطیه عوفی» روایت کرده است که گفت: در دیداری که با «زید بن ارقم» داشتیم، به او گفتم که دامادم حدیثی از تو، درباره علی علیه السلام در روز غدیر خم نقل کرده است و من می‌خواهم آن حدیث را از شخص خودت بشنوم. «زید بن ارقم» گفت: در درون شما عراقی‌ها حالات خاصی است که من ناچار از سکوت می‌باشم! به وی گفتم: از سوی من کمال ایمنی را داشته باش و ناراحتی به خود راه نده! سپس گفت: آری، در جحفه (غدیر خم) بود که هنگام ظهر فرا رسید و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام بدست گرفت و خطاب به مردم، فرمود: ای مردم! مگر نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها اولیتر می‌باشم؟ همه گفتند: بدیهی است که از همه مؤمنان نسبت به جان آنان اولیترید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین دلیل که اولیتر از همه مؤمنان می‌باشند فرمود:

«فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ»

«عطیه» گوید: از وی پرسیدم:

آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهِ»

؟ «زید» گفت:

آنچه را که شنیده بودم به تو گفتم.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۳۹۰] روایت کرده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۸

و گفته است که «عطیه عوفی» از «زید بن ارقم» روایت کرده است: در روز غدیر خم در سرزمین جحفه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هر دو بازوی علی علیه السَّلام را بدست گرفت و فرمود: «مگر نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی‌ترم؟ همگان تصدیق کردند. آنگاه فرمود:

«من كنت مولا فاعلى مولا»

«متقی» گوید: «ابن جریر» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۱ / ۱۵۲] به سند خود، از حضرت علی علیه السَّلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز غدیر خم فرمود:

«من كنت مولا فاعلى مولا»

. مؤلف گوید: این حدیث را هیشمی در [مجمع ۹ / ۱۰۷] روایت کرده و اضافه نموده که حدیث مورد بحث را «احمد حنبل» روایت نموده است پس از این گوید: راویان حدیث مزبور، از موثقان به شمار می‌آیند.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۳۳۰] به سند خود، از «عمر بن میمون» نقل کرده است.

کنار «ابن عباس» نشسته بودم، در آن هنگام نه تن از اعراب با وی ملاقات کرده گفتند: ای پسر عباس! سخنی با تو داریم اینک برای شنیدم آن یا با ما بیا که آن سخن را به اطلاع تو برسانیم و یا از حاضران بخواه تا ما را با تو تنها بگذارند. «ابن عباس» گفت: دوستانم را از خود دور نمی‌کنم و برای شنیدن سخنان شما، همراهتان می‌آیم. «ابن عباس» که در آن هنگام هنوز چشمش نابینا نشده بود، همراه با آنان به محلی دور از ما رفت و مطالبی فیما بین آنان رد و بدل شد که ما از چگونگی آنها اطلاعی حاصل نکردیم. دیری نپائید که «ابن عباس» در حالی که عبایش از شدت ناراحتی به زمین کشیده می‌شد بازگشت و گفت: وای بر اینها! تفو بر اینها باد! از بزرگواری نکوهش می‌کنند که ده خصلت منحصر به فرد دارد (حدیث را ادامه داده است تا آن جا که گفته است) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

«من كنت مولا فانّ مولا عليّ»

. همه این حدیث را در باب آیه تطهیر آوردیم، به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۹۹

آن جا رجوع فرمایید.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «نسائی» در [خصایص ص ۸] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۰۳] و در [ذخائر ص ۸۳] روایت کرده و در کتاب اخیر اظهار داشته که همگی آن حدیث را «احمد» در «الموافقات» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الاربعین الطوال» نقل کرده‌اند و گفته است برخی از آن را «نسائی» نقل کرده است و «هیشمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۱۹] نقل کرده و گفته است حدیث مورد بحث را «احمد» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» بطور اختصار آورده است.

(۲) [همان کتاب ۵ / ۳۶۶] به سند خود، از «سعید بن وهب» روایت کرده است در یکی از اوقات حضرت مولی علی علیه السَّلام

برای احقاق حقیقت، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داد که آیا چنین و چنان شنیده‌اید؟ پنج تن یا شش تن از اصحاب گواهی دادند که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم می‌فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در [خصایص ص ۲۲] روایت کرده است و «هیثمی» در [مجمع ۹/۱۰۴] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: حدیث مزبور را «احمد» نقل کرده و رجال آن صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۱/۱۱۸] به سند خود، از «سعید بن وهب» و از «زید بن یثیع» روایت کرده است که هر دو تن گفتند: حضرت علی علیه السلام در رحبه، حاضران را سوگند داد که هر کس در روز غدیر خم سخنی در حق من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است از جا برخیزد. در این هنگام شش تن از کنار «سعید» و شش تن از پهلوی «زید» برخاستند و گواهی دادند که آنان در آنروز از رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل غدیر شنیدند، خطاب به مردم فرمود:

«ا لیس الله اولی بالمؤمنین»
! حاضران گفتند:

آری! خدا بر همگی آنان اولویت دارد. به همین دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۰

«اللهم من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

مؤلف گوید: این حدیث را «هیثمی» در [مجمع الزوائد ۹/۱۰۷] آورده است و در حدیث او آمده که پس از سوگند حضرت علی علیه السلام، شش تن از کنار «سعید» و هفت تن از کنار «زید» برخاستند. پس از آن گفته است: حدیث مورد نظر را «عبد الله» و «بزاز»، بهتر و کاملتر بیان کرده‌اند و «نسائی» نیز در [خصایص ص ۲۲ و ص ۴۰] آورده است. در این رابطه «احمد بن حنبل» پس از آنکه حدیث مزبور را از «ابو اسحاق» از «سعید بن وهب» و از «زید بن یثیع» روایت کرده، اظهار می‌دارد: حدیث مورد نظر از «ابو اسحاق» از «عمرو بن ذی مر» روایت شده و به همین ترتیب از «ابو اسحاق» از «سعید» و «زید» روایت کرده و در آن حدیث این جملات آمده است

«و انصر من نصره و اخذل من خذله»

پس از این روایت سومی را از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، مانند آن نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/۱۱۹] به سند خود، از «عبد الرحمن ابی لیلی» روایت کرده که گفت: در محل رحبه، علی علیه السلام را مشاهده کردم که مردم را سوگند می‌داد، آنان که در روز غدیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

از جا برخیزند و گواهی دهند. «عبد الرحمن» گفته است در این هنگام، دوازده نفر بدری (که در جنگ بدر شرکت داشتند) که هم اکنون رخسار آنها از خاطر محو نشده است، از جای برخاستند و شهادت خود را اعلام کردند:

گواهی می‌دهیم در روز غدیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود:

«ا لست اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم»

؛ آیا چنان نیست که من اولیتر به مؤمنان از خود آنها هستم و همسران من، مادران آنان هستند؟ همگی در پاسخ به عرض رسانیدیم: آری، یا رسول الله! شما اولیتر بر همه ما می‌باشی. به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فمن كنت مولاة فعلی مولاة»

«اللهم وال من

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۱

والاه و عاد من عاداه»

. مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۲۳۶/۱۴] و «هیثمی» در «مجمع» نقل کرده و اضافه کرده است که «ابو یعلی» هم به نقل آن پرداخته است و رجالش موثق می‌باشد و گفته که «عبد الله» بن احمد هم این روایت را نقل کرده است. «متقی» در [کنز العمال ۴۰۷/۶] آن را آورده و افزوده است که «ابو یعلی» و «ابن جریر» و «سعید بن منصور» به نقل آن توجه داشته‌اند و «ابن اثیر جزری» هم در [اسد الغابه ۲۸/۴] آن را آورده است. و «طحاوی» هم در [مشکل الاثار ۳۰۸/۲] نقل کرده است. (۱) [همان کتاب ۸۸/۱] به سند خود، از «زیاد بن ابی زیاد» روایت کرده است که از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم مردم را سوگند می‌داد که اگر یک مسلمان در روز غدیر خم مطلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، گواهی خویش را اعلام نماید. در این هنگام، دوازده تن بدری از جای برخاستند و گواهی خویش را اعلام نمودند.

مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [الریاض النضره ۱۷۰/۲] و «هیثمی» در [مجمع ۱۰۶/۹] نقل کرده و افزوده است که «احمد حنبل» آن را روایت کرده و رجال آن از ثقات به شمار می‌آیند.

(۲) [همان کتاب ۸۴/۱] به سند خود، از «زاذان بن عمر» روایت کرده است که گفت: در رحبه در حالی که حضرت علی علیه السلام مردم را سوگند می‌داد فرمود:

هر کسی که در روز غدیر خم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد که ولایت مرا تثبیت فرمود، شهادت خود را اعلام نماید. در این هنگام، سیزده تن از جای برخاستند و گواهی دادند که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم می‌فرمود: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه».

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۴۰۷/۶] نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۲

و اضافه نموده که «احمد حنبل» در «مسند» و «ابن ابی عاصم» در «السنه» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [همان کتاب ۳۰۷/۵] به سند خود، از «زید بن ارقم» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام برای اقامه شهادت مردم را سوگند داد که هر کس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است که فرموده: «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه وال من والاه و عاد من عاداه»

گواهی خود را به اطلاع مردم برساند شش مرد برای شهادت قیام کردند و آنچه را شنیده بودند گواهی نمودند.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [الریاض النضره ۱۷۰/۲] و «هیثمی» در [مجمع ۱۰۶/۹] حدیث مزبور را ذکر کرده‌اند.

«هیثمی» از گفته راوی نقل کرده است که یاد شدگان شهادت خود را اعلام کردند و من که در میان آنها بودم به اعلام شهادت قیام نکردم و کتمان نمودم و در نتیجه این حق‌کشی، بینائی خود را از دست دادم و کور شدم! «هیثمی» گفته است که «طبری» حدیث مورد بحث را در «الکبیر» و «الاوسط» نقل کرده است و از کور شدن راوی و کتمان او و نفرین کردن حضرت علی علیه السلام در حق او یاد نکرده است. و در روایتی که در اختیار او بوده اظهار داشته است که علی علیه السلام بر کسی که اعلام شهادت را کتمان نمود نفرین کرد. سپس گفته است رجال «الاوسط» محل وثوق می‌باشند.

(۲) [همان کتاب ۲۷۰/۴] به سند خود، از «ابو طفیل» نقل کرده است حضرت علی علیه السلام مردم را در حبه گرد آورد. و فرمود: سوگند می‌دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را بخاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، از جای قیام کند. در نتیجه این پیشنهاد، سی تن از مردم برای اقامه شهادت بر پای خاستند.

«ابو نعیم» گفته است که در رابطه با پیشنهاد حضرت علی علیه السلام گروه بسیاری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۳

قیام کردند و اعلام کردند آن هنگام که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست امیر المؤمنین علی علیه السّلام را بدست مبارک خود گرفت خطاب به مردم فرمود: آیا اطلاع دارید که من اولیتر به مؤمنان از خود آنها می‌باشم؟ همگی فرمایش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تصدیق کردند و به همین دلیل بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«من كنت مولاه فهذا مولاه»

و اضافه فرمود: «پروردگارا! دوست علی را دوست بدار، و دشمن علی را دشمن بدار.» «ابو طفیل» گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که در خودم احساس ناراحتی می‌کردم، و در بازگشت از اجتماع مردم، به دیدار «زید بن ارقم» رفتم و به او گفتم: از علی چنین و چنان شنیدم و ناراحت شدم! «زید» گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن! به دلیل آنکه، آنچه را که استماع کرده‌ای من خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیده‌ام!

(۱) مؤلف گوید: حدیث مزبور را «نسائی» در [خصایص ص ۲۴] به دو طریق از «ابو طفیل» از «عامر بن وائله» نقل کرده است. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۹] نقل کرده و می‌نویسد: مردمی از جا برخاسته و آنچه را شنیده بودند اظهار داشتند. در آخر آن گوید: «ابو نعیم» گفته است که از «فطر» که راوی حدیث است، پرسیدم: فاصله میان گفتار و مرگ او چه مقدار بود؟ در پاسخ گفت:

صد روز. «ابو حاتم» همین حدیث را نقل کرده است و می‌گوید: مراد از مرگ، شهادت علی بن ابیطالب علیه السّلام است. مؤلف گوید: ممکن است مراد از فاصله میان قول حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرموده است:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

در روز غدیر و ارتحال حضرتش بوده است که صد روز می‌باشد. - خدا داناتر است -

(۲) [همان کتاب ۵/ ۴۱۹] از «ریاح بن حارث» روایت کرده است که گروهی در رحبه حضور مبارک حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدند. سلام بر آن حضرت کرده گفتند: «السّلام علیک یا مولانا» حضرت علی علیه السّلام از آنان پرسید: چگونه من فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۴

مولای شما هستم با آنکه شما از گروه عرب می‌باشید؟ در پاسخ گفتند: به دلیل آن که در روز غدیر خم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدیم می‌فرمود:

«من كنت فانّ هذا مولاه»

«ریاح» گوید: پس از آنکه گروه مورد نظر از حضور مبارک مرخص شدند، دنبال آنان رفته و از کسانی پرسیدم که اینان از چه تیره‌ای هستند؟ گفتند: از مردم «انصار» هستند.

مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» پس از اندک فاصله‌ای و با تغییر مختصری، حدیث مزبور را به طریق دیگری روایت کرده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۰۳] روایت کرده و می‌افزاید: حدیث مزبور را «احمد» نقل کرده است.

«طبرانی» هم بنقل آن پرداخته و در روایت «طبرانی» آمده است که عده‌ای از حاضران گفتند: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدیم می‌فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

سپس برای تأیید گواهی خویش گفتند: اینک این شخص، «ابو ایوب» است که گواهی ما را امضاء می‌کند. در همان موقع، «ابو ایوب» صورتش را با عمامه‌اش لثام کرده بود، عمامه و لثام از چهره برداشت و گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که فرمود

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

«طبرانی» گفته است که رجال احمد حدیث از ثقات هستند.

(۱) [همان کتاب ۵ / ۳۵۰] به سند خود، از «ابن بریده» از پدرش روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را تحت فرماندهی حضرت علی علیه السلام به یکی از سریه‌ها (جنگ‌هایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها شرکت نداشته است «سریه» می‌گفتند) گسیل داشت. در مراجعت از جنگ، بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و مطابق با روال همیشگی، سؤال فرمود که در این مسافرت صاحب خودتان علی علیه السلام را چگونه یافتید، و رفتار او با شما چگونه بود؟ عادت من آن بود هر گاه با کسی گفتگو می‌کردم سر به زیر می‌افکندم و به سخن خود ادامه می‌دادم، اینجا هم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۵

طبق رویه‌ای که داشتم، سر به زیر انداخته و به عرض رسانیدم: آیا من از علی علیه السلام شکوه کنم یا دیگری از او شکوه نماید؟! پس از آنکه سر بالا بردم، متوجه شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخنی که گفته‌ام چنان ناراحت شده که چهره مبارکش، سرخ گون گشته است! در این هنگام، فرمود:

«من كنت مولاه فعلي وليه»

. مؤلف گوید: «نسائی» این روایت را در [خصایص ص ۲۱] و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۳۹۸] نقل کرده و در آخر آن آمده است که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله تأثیر عمیقی در روح من گذاشت بطوریکه متعهد شدم که هیچگاه از علی علیه السلام نکوهش نکنم. «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۰۸] روایت مزبور را متذکر شده و در پایان آن آورده که «بریده» می‌گوید: با خود چنین گفتم: (ای علی!) از این تاریخ به بعد، هرگز از تو بد نخواهم گفت و از تو نکوهش نخواهم کرد. «هیثمی» گفته است که این روایت را «بزاز» نقل کرده و رجال حدیث او صحیح است.

(۱) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (سوره مائده، آیه ۶۷) اظهار داشته: همین وجه از شأن نزول آیه، آنست که این آیه در فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است و همزمان با نزول آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

در این هنگام، «عمر» با وی ملاقات کرد و گفت: «هنینا لک، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه!» «فخر رازی» می‌گوید: اینکه گفتیم آیه شریفه در فضیلت علی علیه السلام نازل شده، قول «ابن عباس» و «براء بن عازب» و «محمد بن علی علیه السلام» است.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۵ / ۲۶] به سند خود، از «عمیره بن سعد» روایت کرده است که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام منبر تشریف فرما شد و در ضمن بیانات خود خطاب به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جمله «ابو هریره»، «انس بن مالک» و نه نفر دیگر گرداگرد منبر آن حضرت علیه السلام جای گرفته بودند، مطالبی را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۶

تذکر داد و آنان را سوگند داد هر کسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که در حق من، فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

از محل خود قیام نماید و گواهی خود را اعلام کند. همگان از جای برخاستند و اعلام کردند که ما این سخن را در حق شما، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم. تنها یکی از حاضران همچنان نشسته بود و اعلام شهادت نکرد! حضرت علی علیه السلام از وی پرسید: تو چرا از محل خود برنخاستی؟ گفت: یا امیر المؤمنین! من پیر مرد فرتوتی هستم و هر چه شنیده‌ام از خاطر محو

شده است! حضرت فرمود: بار پروردگارا! اگر این شخص دروغ می‌گوید، او را به گرفتاری خوبی مبتلا کن! (شل و کور و امثال اینها نباشد) راوی گفت: پس از این ماجرا نقطه سفیدی (نوعی پیسی) در پیشانی‌اش ظاهر شد که مایه شرم‌آوری او بود و چنان بود که هر اندازه می‌خواست روی آنرا به عمامه‌اش بپوشاند می‌سیر نمی‌شد و با این شرمساری بسر می‌برد تا زمانی که مرد و جان به مالک دوزخ سپرد! مؤلف گوید: مردی که هنگام اعلام شهادت از محل خود قیام نکرد، بدلیل آنکه پیر شده و خاطراتش را از دست داده بود و سرانجام به نفرین حضرت علی علیه السلام گرفتار شد و در بعضی از اخبار هم به نام او تصریح شده است، «انس بن مالک» است و ممکن است «ابو نعیم» مؤلف «حلیه» به جهاتی که خود می‌خواسته، نامی از وی نبرده است. این حدیث را «هیثمی» در [مجمع ۱۰۸/۹]، «طبرانی» در «الاوسط» و «الصغیر» و «متقی» در [کنز العمال ۴۰۳/۶] نقل کرده و می‌گوید که «طبرانی» در «الاوسط» به ذکر آن پرداخته است.

(۱) [همان کتاب جلد ۵] در پایان گزارشهای «عمر بن عبد العزیز»، به سند خود، از «یزید بن عمر بن مرق» روایت کرده است که در شام بودم، همزمان شنیدم که «عمر بن عبد العزیز» عطیه‌هائی در میان مردم پخش می‌کند. من هم از فرصت استفاده کرده نزد او رفتم. از من پرسید: از کدام قبیله‌ای؟ در پاسخ گفتم: از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۷

قبیله قریش. پرسید: از کدام تیره قریش به شمار می‌آئی؟ جواب دادم: از تیره بنی هاشم. پرسید: از کدام دسته از بنی هاشم هستی؟ ساکت ماندم! باز پرسید: از کدام دسته بنی هاشمی؟ گفتم: آزاد شده علی علیه السلام هستم. پرسید: علی کیست؟ پاسخی ندادم! در این هنگام، دست به سینه من گذاشت و گفت: واهمه نداشته باش! به خدا سوگند، من هم آزاد شده علی بن ابیطالب علیه السلام - کرم الله وجهه - می‌باشم! سپس گفت: عده‌ای برای من گفتند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم که فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

سپس خطاب به «مزاحم» که وکیل پرداخت او بود، گفت: به امثال این شخص، چند درهم باید عطیه داد؟ در پاسخ گفت: باید به او صد درهم یا دویست درهم اعطا کرد. «عمر» گفت: بلکه باید به او پنجاه دینار - و بنا به قول «ابن داود» - شصت دینار اعطا کرد؛ به دلیل آنکه وی از موالیان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است! سپس خطاب به «یزید بن عمر» گفت: اینک، به شهر خود بازگرد و در انتظار باش در مواقع اعطا، آنچه که به امثال تو پرداخت می‌شود، به شخص تو هم پرداخت خواهد شد.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۳۸۳/۵] با اندک اختلافی آورده است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳۷۷/۷] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

(۲) [همان کتاب ۲۹۰/۸] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که گفت: کسی که روز هیجدهم ذیحجه را روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن را در نامه عمل او می‌نگارند! و هیجدهم ذیحجه، روز غدیر خم بود. آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب علیه السلام را بدست گرفت و فرمود:

«الست ولی المؤمنین؟»

. حاضران تصدیق کردند. آنگاه فرمود:

«من كنت مولاة فعلی»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۸

مولاه»

. «عمر بن خطاب» به حضرت علی علیه السلام، گفت: «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا بَنَ ابِطَالِبِ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُسْلِمٍ!» خدای تعالی در تأیید تعیین حضرت علی علیه السلام، این آیه را نازل فرمود الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (تا آخر حدیث).
مؤلف گوید: روایت مزبور را به طریق دیگر که مثل همان حدیث است روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۲/۳۴۳] به سند خود، از «فضل بن ربیع» او هم از پدرش، از «منصور» او هم از پدرش، از جدش، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:
«من كنت مولاه فعلي مولاه»

(۲) [خصایص نسائی ص ۱۲] به سند خود، از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» نقل کرده است، هنگامی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از حَبِیْةُ الْوَدَاعِ بازمی گشت، در محل غدیر خم منزل کرد و به درختان چندی که در آن نزدیکی بود اشاره کرد. اصحاب بلافاصله زیر آن درختها را تمیز کرده و سایبانی برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تشکیل دادند. حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در زیر آن سایبان قرار گرفت و خطاب به حاضران فرمود: روزگار من به پایان رسیده و مرا بسوی خدا و عنایات حضرت او دعوت کرده‌اند، دعوت حضرت او را اجابت کرده‌ام. اینک، دو اثر گرانبار (یا گرانبه‌اء) در میان شما بجای می‌گذارم که یکی از آن دو، مهمتر از دیگری است و آن دو اثر گرانبار، کتاب خدا و عترت اهل بیت من است؛ اینک بنگرید تا پس از رحلت من با آنها چگونه رفتار خواهید کرد. بدیهی است این دو یادگار از یکدیگر دور نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر با من ملاقات نمایند. سپس فرمود:

«انَّ اللهُ مَوْلَايَ وَ اَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ»

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

«ابو طفیل» گوید: از «زید» پرسیدم: آیا تو از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله این جملات را شنیده‌ای؟ «زید» در پاسخ گفت: آری! همه آنها که در اطراف درختها حضور داشتند آن حضرت را دیدند
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۰۹
و سخن ایشان را شنیدند.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۰] این حدیث را نقل کرده و می‌گوید: «ابن جریر» هم آنرا روایت نموده است. سپس اظهار داشته که از «عَطِيَّةُ عَوْفِي» از «ابو سعید خدری» هم مثل آن روایت شده است و «ابن جریر» هم به نقل آن پرداخته است.
(۱) [خصایص نسائی ص ۲۲] به سند خود، از «سعد» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:
«من كنت مولاه فعلي مولاه»

(۲) [همان کتاب ص ۲۵] به سند خود، از «سعد» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دست علی علیه السلام را گرفت، آنگاه خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: «آیا نمی‌دانید که من به جان شما، از خود شما اولی‌ترم؟» گفتند: آری! شما از خود ما نسبت به خودمان اولی‌تر هستید. سپس دست حضرت علی علیه السلام را بدست خود بالا برد و فرمود:
«من كنت وليه فهذا وليه و ان الله ليوالي من والاه و يعادي من عاداه»

. مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/۱۰۷] مختصری از حدیث مورد نظر را آورده است و اظهار می‌دارد که «بزاز» هم این حدیث را نقل کرده است و رجال حدیث او از موثقان به شمار می‌آیند.

(۳) [همان کتاب ص ۲۵] به سند خود، از «سعد» روایت کرده است که در راه مکه که حضور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

بودیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله عازم مکه مکرمه بود، به مجردیکه وارد در غدیر خم شد، دستور داد همراهان توقف کنند و آنهایی که پیش رفته بودند باز گردند و آنهاییکه هنوز به گروه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله نپیوسته بودند، به آنها ملحق شوند. پس از آنکه همگان گرد آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم پرسید:

ولئى شما کیست؟ سه بار پاسخ دادند: خدا و رسول ولی ماست. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بر پای داشت و فرمود:

«من کان الله و رسوله ولیه فهذا ولیه»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۰

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

(۱) [همان کتاب ص ۲۲] از «عمرو بن سعد» روایت کرده است که از علی علیه السلام در رجبه شنیده است که مردم را سوگند می‌داد: هر کسی که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

گواهی خود را اعلام نماید.

در این هنگام، شش تن از جای برخاستند و گواهی دادند که ما آن سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم.

(۲) [همان کتاب ص ۲۳] از «شریک» از «ابو اسحاق» از «زید بن یثیع» نقل کرده است که بر فراز منبر کوفه از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شما را سوگند می‌دهم که یک مرد از میان شما قیام کند- با آنکه می‌دانم جز اصحاب محمد صلی الله علیه و آله دیگری خواسته مرا انجام نخواهد داد- و اعلام نماید که در روز غدیر خم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

در این هنگام، شش نفر از طرف دیگر منبر از جای برخاستند و گواهی دادند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که فرمودید شنیده‌ایم.

«شریک» از «ابو اسحاق» پرسید: آیا تو این حدیث را از «براء بن عازب» شنیده‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را علی علیه السلام گفت، شنیده باشد؟ «ابو اسحاق» گفت: آری! من این حدیث را از «براء» شنیده‌ام.

(۳) [همان کتاب ص ۲۶] از «عمرو ذی مَرّ»، به سند خود، روایت کرده است که در رجبه حضور داشتم و از نزدیک شاهد جریان بودم، علی علیه السلام، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را سوگند می‌داد که هر کدام از شما که در روز غدیر خم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است که آن حضرت چنین و چنان گفت، از جا برخیزد و گواهی خود را اعلام نماید. در این هنگام، گروهی از مردم از جای برخاستند و گواهی دادند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۱

نصره»

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۱۶۹] از «ریاح» نقل کرده است، در یکی از اوقات که حضرت علی علیه السلام جلوس فرموده بود، مردی که آثار سفر و گرد و غبار وی را فرا گرفته بود وارد شد و گفت: «السلام علیک یا مولای!»؛ درود بر تو ای مولای من! حضرت علی علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ در پاسخ گفتند: «ابو ایوب انصاری» است. فرمود: او را راه دهید. وی را راه داده تا بحضور مبارک حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

این حدیث را «بغوی» در «معجم» خود نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۱۶۹] «ابن سمان» از «عمر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و در صفحه ۱۷۰ از «عمر» نقل کرده است که گفت: «علی مولای کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مولای اوست». در این رابطه، از «سالم» نقل کرده است که مردی به «عمر» گفت: گاهی با علی علیه السلام به طرزی برخورد می‌کنی که با اصحاب دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله آنگونه برخورد محترمانه نداری؟ در پاسخ گفت: این بدان جهت است که او مولای من است! مؤلف گوید: خبر اخیر، را «ابن حجر» در [صواعق ص ۲۶] نقل کرده است و اظهار داشته که این خبر را «دارقطنی» هم نقل نموده است.

(۳) [الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۵] به سند صحیح که «طبرانی» و دیگران به صحت آن اقرار کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم که در زیر سایبان درختها قرار گرفته بود، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! خدای مهربان و دانا، مرا مطلع ساخته که هیچ پیغمبری عمر طبیعی نمی‌کند مگر آنکه مساوی با نیمی از عمر پیغمبر پیش از او باشد و من می‌پندارم بزودی دعوت حق را اجابت کنم و به سرای دیگر رهسپار شوم. در این رابطه خود و شما را مسئول می‌دانم.

اینک، گفتار و داوری شما درباره من چگونه است؟ در پاسخ گفتند: همگی ما

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۲

گواهی می‌دهیم که شما به تمام معنی از هیچگونه اقدامی دریغ نداشتید و از هیچگونه کوششی باز نایستادید و از هیچ اندرزی فرو گذاری نکردید.

(۱) پروردگار پاداش نیک به شما ارزانی بدارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نه اینست که شما به یکتائی خدا گواهی می‌دهید؟ و اعتراف دارید که محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ و مرگ حق است و پس از مرگ مردم برانگیخته می‌شوند و رستخیز بدون هیچ شک و شبهه‌ای فرا می‌رسد و خدا مردم را در گورها برمی‌انگیزاند؟ گفتند: به همگی آنها اقرار و اعتراف داریم. فرمود: پروردگارا! گواهی آنان را شاهد باش. پس از آن فرمود: ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و من از جان آنها به خود آنها، اولتر می‌باشم. آنگاه فرمود: به همین دلیل، کسی که من مولای او می‌باشم، این بزرگوار (علی علیه السلام) مولای اوست. اینک، پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. بار دیگر خطاب به مردم فرمود: من پیش از شما کنار حوض کوثر حاضر می‌شوم و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید. حوض کوثر پهناورتر از مساحت میان بصری تا صنعاست! در کنار حوض، قدح‌هایی بیشتر از ستارگان آسمان آماده است و هنگامی که کنار حوض کوثر بر من وارد شدید، از شما از طرز رفتاری که با دو اثر گرانبار من داشته‌اید، می‌پرسم. اینک، به خود برسید تا با آنها که یادگار من هستند، چگونه رفتار خواهید کرد؟ آری! یکی از آنها، کتاب خداست که ثقل اکبر است و وسیله‌ای است که یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش در دست شماست. دست از قرآن بردارید تا گمراه نشوید و تغییر در آن روا ندارید.

دیگری عترت و اهل بیت من است، خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده است که این دو یادگار، همواره توأم با یکدیگرند و جدائی آنها امکان پذیر نیست تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۲) [کنز العمال ۱ / ۴۸] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۳

عمرهای پیغمبران کاوش کرده به این مطلب رسیده‌ام که هر پیغمبری که مبعوث می‌شود عمر پیغمبر پس از او، برابر با نیمی از عمر پیغمبر پیش از اوست.

(۱) لذا طولی نمی‌کشد که دعوت حق را اجابت می‌گوییم. اینک، از شما می‌خواهم تا بگوئید درباره من چه می‌اندیشید و قضاوت شما در حق من چگونه است؟ حضرت را به عرض رسانیدند: شما از هیچگونه اقدام خیر و اندرزی در حق ما، فرو گذاری نکردید. فرمود: آیا چنین نیست که به یکتائی خدا گواهی می‌دهید و محمّد را بنده و رسول او میدانید و معترفید که بهشت و دوزخ و زنده شدن در روز رستاخیز، حق است؟ همگان گفتند: آری! به همگی آنچه فرمودی، اقرار داریم و حقانیت همگی آنها را گواهی می‌کنیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم با شما به حقیقت آنچه خاطر نشان ساختم اعتراف دارم و فرمود: آیا شنیده‌اید که من پیش از شما کنار حوض کوثر قرار می‌گیرم و شما پس از من بر من وارد می‌شوید؟ و آیا می‌دانید که پهنای حوض کوثر بیشتر از فاصله میان صنعاء و بصری است و در کنار حوض ظرفهای سیمین، به عدد ستارگان آماده است؟ اینک، بنگرید تا پس از من، با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار می‌کنید؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو اثر گرانبهای شما چیست؟ فرمود: یکی کتاب خداست که جانبی از آن در دست خدا می‌باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ دست از قرآن برندارید و موجبات گمراهی خویش را فراهم نکنید. و دیگری عترت من است؛ خدای بینا و دانا، مرا مطلع ساخته که این دو اثر با هم هستند و هیچگاه جدائی در میانشان پدید نمی‌آید تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من هم از پروردگارم همین اتحاد و یگانگی را برای آنها درخواست کرده‌ام؛ پس بر این دو یادگار پیشی نگیرید که به هلاکت می‌رسید و از فراگیری دستورهای قرآن کوتاهی نورزید که هلاک خواهید شد و از بازماندگان من حقایق الهی را فرا گیرید و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما داناتر و بیناترند. آری، کسی که من نسبت به جان او، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۴

خود او اولیترم، علی هم اولیتر است به جان او پروردگارا! دوست علی را دوست و دشمن علی را دشمن بدار. «متقی» گفته که این حدیث را «طبرانی» در «الکبیر» از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده است.

(۱) مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/۱۶۳] با اندک اختلافی حدیث مذکور را آورده است و از «زید بن ارقم» چنین نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در «جحفه» نزول کرد و پس از حمد و ثنای خدا، خطاب به مردم فرمود: من عمرهای پیغمبران را بررسی کرده‌ام (تا آخر حدیث) و در روایت مختصرتر از این حدیث، چنین آمده است: در کنار حوض کوثر قدح‌هایی از طلا و نقره به عدد ستارگان آماده است (تا آنجا که گفته است در روایتی آمده است) هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع باز می‌گشت، در محل غدیر خم دستور داد تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاکیزه کردند و سایبانی را بر پا ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر سایبان قرار گرفت و فرمود: پیداست که عمر من به پایان رسیده است و طولی نمی‌کشد داعی حق را لیبک می‌گویم. (در پایان می‌نویسد) از «زید» پرسیدم:

آنچه روایت کردی از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ در پاسخ گفت: تنها من آنرا روایت نکردم بلکه کلیه افرادی که گرداگرد درختان بودند، شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند و سخن آن حضرت را به گوش خود شنیدند.

(۲) [همان کتاب ۱/۴۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: ای مردم! خدای مهربان و دانا به من اطلاع داده است که هیچ پیغمبری مبعوث نمی‌شود مگر اینکه وقتی از دنیا رحلت می‌کند، عمر او برابر با نیمی از عمر پیغمبر پیش از اوست؛ اینک، نزدیک است داعی حق را لیبک بگویم و من و شما مسئولیم. اکنون درباره من نظر تان چیست؟ و در حق من چه می‌گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می‌دهیم که شما از هیچگونه تبلیغی فرو گذاری نکردید و از هیچ کوششی باز نایستادید و از هیچ اندرزی کوتاهی نفرمودید! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گواهی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۵

می‌دهید که خدا یکتا و بی‌همتا است و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ و مرگ و زنده شدن پس از مرگ حق است و

روز رستاخیز هم بدون هیچ شک و شبهه‌ای فرا می‌رسد.

(۱) و خدا مردگان را در گور زنده می‌کند؟ ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و از جان آنها، به آنها اولیترم؛ اینک، کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و دشمن او را ذلیل کن. ای مردم! من پیش از شما کنار حوض کوثر قرار می‌گیرم و حوض کوثر پهناورتر از فاصله میان بصری و صنعاست و در کنار آن ظرفهائی به عدد ستارگان از طلا و نقره آماده شده است. هنگامی که کنار حوض کوثر با من ملاقات می‌کنید، از شما می‌پرسم: درباره بازماندگان من چه کردید و چه عکس‌العملی انجام دادید؟ با قرآن کریم چگونه رفتاری داشتید؟ اینک، خود بنگرید با دو اثر ارزنده‌ای که از من باقی می‌ماند، چگونه رفتار خواهید کرد: یکی از آنها «ثقل اکبر» است که کتاب خداست؛ کتاب خدا مانند ریسمان محکمی است که یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگر آن در دست شماست. اینک، اگر بخواهید به جاده گمراهی وارد نشوید، دست از قرآن بردارید و در آیات آن، تغییر و تبدیلی به وجود نیاورید و دیگری، عترت و اهل بیت من است. خدای مهربان و دانا به من اطلاع داده است که این دو اثر مهم و ارزنده از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بحضور من برسند.

«متقی» گفته است: این حدیث را «حکیم ترمذی» در کتاب «نوادیر الاصول» و «طبرانی» در «الکبیر» از «ابو طفیل» از «حذیفه بن اسید»، روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۶۴] نقل کرده و در آغاز آن، به گفته «حذیفه بن اسید» چنین آمده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع باز می‌گشت، دستور داد در سایه هیچیک از درختان میان راه منزل نکنند تا به درختهائی رسیدند که در سرزمین «جحفه» قرار داشت. در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۶

آنجا که رسید امر کرد خار و خاشاک را از زیر آنها بروبند تا در سایه آنها نماز گزارد. پس از پایان نماز به ایراد خطابه پرداخت و خطاب به همراهان فرمود:

(۱) خدای مهربان و دانا (تا آخر حدیث بطوری که ذکر شد). «هیثمی» گوید که این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است و بار دیگر «متقی» در [کنز العمال ۳/ ۶۱] از «ابو طفیل عامر بن واثله» از «حذیفه بن اسید غفاری» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع باز می‌گشت (حدیث را بطوریکه از «هیثمی» نقل کردیم ادامه داده است) و همین حدیث را «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۳/ ۹۲] آورده است و می‌گوید: از «ابو طفیل عامر بن واثله» از «حذیفه بن اسید غفاری» و «عامر بن لیلی بن ضمیره» نقل کرده است که هر دو تن گفته‌اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع باز می‌گشت - و پس از آن به حج خانه خدا مشرف نشد - به راه خود ادامه داد تا در روز غدیر خم به محل «جحفه» که مسجد معروفی هم دارد وارد شد و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده است (تا آخر خبر که پیش از این آوردیم) این حدیث را «ابن حجر» در [اصابه ۴/ قسم ۱/ ۶۱] روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام مولای کسی است که من مولای اویم. «محملمی» این حدیث را در «امالی» از «ابن عباس» روایت نموده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد نظر را «مناوی» هم در متن [فیض القدير ۴/ ۳۵۸] آورده است و در [کنوز الحقایق ص ۹۲] و «علی بن سلطان» در [مرقات شرح فیض القدير ۵/ ۵۶۸] نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۱۵۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آگاه باشید! خدا ولی من است و من ولی مؤمنانم و کسی که من ولی او باشم، علی هم مولا و ولی اوست. «متقی» گوید: این حدیث را «ابو نعیم» در «فضائل الصحابه» از «زید بن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۷

ارقم» و «براء عازب» نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۵۴] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است که فرمود: بار پروردگارا! کسی که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست.

پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و هر کسی که علی علیه السلام را یاری کند، تو هم او را یاری کن و هر کسی که به علی اعانت نماید، تو هم به او کمک و اعانت بنما. «متقی» گوید: «طبرانی» این روایت را از «حبشی بن جناد» روایت کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد نظر را «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۶] از «حبشی بن جناد» نقل کرده است که در روز غدیر خم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود:

«اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه»

(تا آخر حدیث که پیش از این گذشت) سپس گفته است که این حدیث را «طبرانی» نقل کرده و رجال آن، موثق‌اند. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۹] به ذکر آن پرداخته است و اظهار می‌دارد: «مخلص ذهبی» هم آنرا نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

. و اظهار داشته که «طبرانی» از «ابن عمر»، «ابن ابی شیبه» از «ابو هریره» و دوازده تن دیگر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله، «احمد بن حنبل»، «طبرانی»، «سعید بن منصور» از «ابو ایوب» و گروهی از صحابه و «حاکم» از حضرت علی علیه السلام، «طلحه»، «احمد»، «طبرانی» و «سعید بن منصور» از علی علیه السلام و سی تن از صحابه، «ابو نعیم» در «فضائل الصحابه» از «سعد» و «خطیب» از «انس»، این روایت را نقل کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۳۹۰] از «ابو عبد الله میمون» نقل کرده است که در یکی از روزها، نزد «زید بن ارقم» بودم مردی وارد شد. و اطلاعاتی راجع به علی علیه السلام از وی درخواست کرد. «زید» گفت: در سفر میان مکه و مدینه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۸

بودم، در مکانی به نام «غدیر خم» منزل کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به نماز اجتماعی (صلاة جامعه) دعوت کرد، مردم گرداگرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه‌ای پرداخت. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! نه اینست که من بر هر مؤمنی اولیتر به جان او می‌باشم؟ گفتیم: چنین است یا رسول الله! ما گواهی می‌دهیم که شما اولیترید به هر مؤمنی از خود او. فرمود: اینک، به همان دلیل می‌گوییم:

«من كنت مولاه فهذا مولاه»

سپس دست علی علیه السلام را گرفت؛ من اطلاع دیگری جز این ندارم که پس از آن فرمود:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

. «متقی» گفته است که «ابن جریر» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۰] از «ابو الضحی» از «زید بن ارقم» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت وليه فعلي وليه»

. گفته که «ابن جریر» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۳۹۷] از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» نقل کرده است که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام خطابه‌ای

ایراد کرد و حاضران را سوگند داد و فرمود: سوگند می‌دهم هر کسی که در روز غدیر خم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید، هنگامی که دست مرا گرفت و فرمود: «ای گروه مسلمانان! چنین نیست که من از جان شما به شما اولیترم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

سپس دعا و نفرین کرد که پروردگارا دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار یاور او را یاری کن و خوار کننده او را، خوار و ذلیل فرما»، از جای برخیزد و گواهی خود را اعلام کند. در این هنگام، ده نفر و اندی از جای برخاستند و گواهی خود را اعلام داشتند و آنها که کتمان کردند و گواهی ندادند، از دنیا نرفتند مگر اینکه به نایبانی و بیماری پسی دچار شدند! «خطیب» این خیر را در «الافراد» نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۱۹

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۷] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: نه اینست که من نسبت به مؤمنان اولیتر از جان آنهایم؟ در پاسخ گفتند: چنین است. فرمود: بنا بر این هر کسی که من ولیّ او هستم، او (علی علیه السلام) ولیّ اوست. «ابن ابی عاصم» این روایت را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۳۹۸] از «جابر بن سمره» نقل کرده است که در سرزمین «جحفه» در محل غدیر خم حضور داشتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر ما قرار گرفت و دست علی علیه السلام را بدست گرفته فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

. «ابن ابی شیبہ» هم این حدیث را نقل نموده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۳۹۸] از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که گفت:

در «جحفه» در محل غدیر خم بودیم و همزمان مردم بسیاری از «جهینه»، «مزینه» و «غفار» حضور داشتند. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله از سر پرده بیرون آمد و سه مرتبه با دست خود اشاره کرد آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

. «بزاز» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۶/ ۳۹۹] «جریر بجلی» گفته است: مراسم حج را در حجه الوداع حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای

آوردیم و در بازگشت به مکانی رسیدیم به نام «غدیر خم» که در آنجا، با اعلام «الصّیلوۃ جامعۃ» مهاجر و انصار گرد آن حضرت اجتماع کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما قرار گرفت و فرمود: به چه واقعتی گواهی میدهید؟ در پاسخ گفتند: به

یکتائی خدا پرسید: پس از این به چه چیزی گواهی می‌دهید؟ عرض کردند: گواهی می‌دهیم که محمد بنده و رسول خداست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ولیّ شما کیست؟ گفتند: خدا و رسول خدا، مولا و ولیّ ماست. سپس دست به بازوی علی علیه السلام گذاشت و او را برپا داشت و دو بازوی علی علیه السلام را بدست گرفت و فرمود: «کسی که خدا و رسول، مولای

اوست، این شخص (علی علیه السلام) مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۰

را دشمن بدار. پروردگارا هر یک از مردم که علی علیه السلام را دوست بدارد، تو هم او را دوست بدار و کسی که با او کینه ورزی نماید، تو هم با او کینه ورزی بنما».

«طبرانی» هم این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] حدیث مورد بحث را بطور اختصار و «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۶] با اختلاف اندکی،

نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۹] حضرت علی علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر درختی در محل «خم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا (علی علیه السلام) را گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه اینست که گواهی می‌دهید، خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود:

مگر نه اینست که گواهی می‌دهید، خدا و رسول او از جان شما به شما اولی‌ترند؟

و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنا بر این، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، براستی این شخص (علی علیه السلام) مولای اوست. اینک، در میان شما دو اثر ارزنده و قابل توجه باقی می‌گذارم که هرگاه دست نیاز بدامان آنها دراز کنید، هرگز در منجلا ب گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی، کتاب خداست که ریسمان استوار میان شما و خدا می‌باشد که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.

«متقی» گوید: این حدیث را «ابن جریر»، «ابن ابی عاصم»، «محملمی» در «امالی»، روایت کرده‌اند و حدیث صحیحی است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۴۰۳] از «عمیر بن سعد» روایت کرده است، در یکی از اوقات که من هم حضور داشتم حضرت علی علیه السلام مردم را در «رحبه» گرد آورد و فرمود: سوگند می‌دهم اگر کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

، شهادت خود را اعلام کند. هیچ‌ده تن از حاضران از محل خود قیام کرده و گواهی دادند که آنچه را فرمودی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۱

شنیده‌ایم. «متقی» گوید: «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» آورده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۰۸] به ذکر آن اقدام کرده و می‌گوید: سند این حدیث حسن است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۴۰۳] از «زید بن ارقم» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام در اجتماع مردم فرمود: سوگند می‌دهم هر کسی که در روز عید غدیر خم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود: بدیهی است که می‌دانید من اولی‌ترم به مؤمنان، از خود آنها. مردم فرمایش حضرت را تصدیق کردند. آنگاه حضرت فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»،

گواهی خود را اعلام کند. دوازده مرد به آنچه شنیده بودند گواهی دادند.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۴۰۳] از «ابو اسحاق» از «عمرو بن ذی مر»، «سعید بن وهب» و «زید بن یثیع» باتفاق همگان روایت کرده‌اند که از حضرت علی علیه السلام شنیدیم، سوگند می‌داد که اگر کسی از شما از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آنچه را درباره من فرموده، شنیده است، شهادت خود را اعلام نماید. سیزده تن از حاضران از محل خود قیام کردند و گواهی خود را اعلام داشتند که از آن حضرت صلی الله علیه و آله شنیدیم، فرمود: نه اینست که از جان مؤمنان اولی‌تر از خود آنها می‌باشم؟ مردم فرموده آن حضرت را تصدیق کردند. در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

. «متقی» گوید: این روایت را «بزاز»، «ابن جریر» و «خلعی» در «الخلعیات» نقل کرده‌اند و «هیثمی» رجال این حدیث را توثیق کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۴۰۵] از «سعد» روایت کرده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم، فرمود: علی علیه السَّلام از سه خصلت و ویژگی برخوردار است که هرگاه یکی از آنها را دارا بودم، محبوبتر بود برای من از دنیا و آنچه در آن است! ویژگیهای فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۲

حضرت علی علیه السَّلام را به این شرح شنیدم که فرمود:

۱-

انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي

۲-

لا عطين الزاوية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله ليس بفزار.

۳-

من كنت مولاه فعلي مولاه.

«ابن جریر» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۴۰۶] از حضرت علی علیه السَّلام روایت کرده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست علی علیه السَّلام را در روز غدیر خم گرفت و فرمود:

«اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه»

. «ابن راهویه» و «ابن جریر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) [الاصابة ۱/ قسم ۱/ ۳۱۹] «ابن عقده» در کتاب «الموالاة» اظهار داشته که حدیث «حبيب بن بدیل بن ورقاء خزاعی» را از روایت «ابو مریم» از «زرین بن حبیب» چنین نقل کرده است، حضرت علی علیه السَّلام در یکی از روزها، خطاب به حاضران فرمود: از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چه کسانی در اینجا حضور دارند؟

دوازده تن از جمله «قیس بن ثابت» و «حبيب بن بدیل بن ورقاء» قیام کردند و اظهار داشتند که ما از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدیم می‌فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه».

مؤلف گوید: «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۱/ ۳۶۸] می‌نویسد: هنگامی که حضرت علی علیه السَّلام از قصر بیرون رفت، با سواران شمشیردار روبرو شد، به مجردیکه حضرت علی علیه السَّلام را دیدند، عرض کردند: «السلام عليك يا امير المؤمنين السَّلام عليك يا مولانا ورحمة الله وبركاته»؛ «درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر مؤمنان و ای مولای ما!» حضرت علی علیه السَّلام فرمود: آیا در میان شما از اصحاب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کسی هست؟ دوازده تن از جمله «قیس بن ثابت»، «هاشم بن عتب» و «حبيب بن بدیل بن ورقاء» خود را معرفی کردند و گواهی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۳

دادند که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیده‌اند که فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه».

(۱) [همان کتاب ۲/ قسم ۱/ ۵۷] می‌نویسد: «ابن عقده» در کتاب «الموالاة» از «حبه بن جوین» روایت کرده است که در روز غدیر خم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با اعلام

«الصلوة جامعة»

مردم را گرد آورد و حدیث

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

را بیان فرمود. «حَبَّيْة» گوید: من در آن هنگام مشرک بودم و هنوز آئین اسلام را نپذیرفته بودم (ولی) در عین حال بخاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و آنقدر دست پیغمبر و علی علیهما السلام بالا رفت که زیر بغل هر دو را مشاهده کردم.

مؤلف گوید: «ابن اثیر جزری» بار دیگر در [اسد الغابة ۱/ ۳۶۷] اظهار می‌دارد: «يعقوب بن يوسف» (سند را ادامه داده تا) از «حَبَّيْ بن جوين عرنی عجلی» روایت کرده است که نیمروز غدیر خم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اعلام «الصلوة جامعة»

مردم را گرد خود جمع کرد و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! «آیا می‌دانید من بر جان همگی شما اولیترم؟ گفتند: آری! فرمود: به همین دلیل می‌گویم: «فمن كنت مولاة فعلی مولاة»

سپس فرمود: پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و آنقدر بالا برد که من (حَبَّيْ)، زیر بغل هر دوی ایشان را مشاهده کردم (من هنوز اسلام را نپذیرفته بودم).

(۲) [همان کتاب ۳/ قسم ۱/ ۲۹] «ابن عقدة» در کتاب «الموالاة» از طریق «عمرو بن عبد الله بن يعلى بن مرة» از پدرش، از جدش، روایت است، هنگامی که علی علیه السلام وارد کوفه شد، خطاب به مردم فرمود: سوگند می‌دهم اگر کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

شهادت بدهد. ده نفر و اندی که از جمله ایشان «زید- یا یزید- بن شراحیل انصاری» بود، به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند، گواهی دادند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۵/ ۶] آورده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۴

و می‌گوید: خبر داد به ما «ابو موسی»- تا آنجا که خبر داد- «ابو العباس بن عقدة» تا گوید: از «عمر بن عبد الله بن يعلى بن مرة» از پدرش، از جدش که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و فرمود:

پروردگارا! دوست علی را دوست و دشمن علی را دشمن بدار. پس از آنکه حضرت علی علیه السلام وارد کوفه شد، مردم را بحضور طلبید و سوگند داد تا هر کس آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حضرتش استماع کرده، گواهی نماید. از آن گروه ده نفر و اندی مرد که «ابو ایوب»، میزبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به مدینه، و «ناجیه بن عمرو خزاعی» از آنها بودند، گواهی خود را اعلام داشتند.

و همین حدیث را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۲/ ۲۳۳] نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۴/ قسم ۱/ ۱۶] «ابن عقدة» از طریق «عمرو بن عبد الله بن يعلى بن مرة» از پدرش، از جدش، روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و هنگامی که حضرت علی علیه السلام وارد کوفه شد، مردم را برای استماع آن حدیث سوگند داد. هفده نفر از جمله آنها «عامر بن لیلی غفاری» آنچه را که شنیده بودند، گواهی دادند.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن حجر» در [مجلد ۶ / ۲۲۳] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۳ / ۹۳] روایت کرده‌اند و پس از «من کنت مولاه فعلی مولاه»

«اضافه کرده‌اند، فرمود:»

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

«(۲) [همان کتاب ۴ / قسم ۱ / ۱۴] «ابن عقده» در «الموالاه» از طریق «موسی بن اکتل بن عمیر نمیری» به روایت از عمویش، «عامر بن عمیر»، حدیث غدیر را روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۴ / قسم ۱ / ۱۴۳] «ابو العباس بن عقده» آنگاه که به گرد آوری طرق حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»

پرداخته بود، به سند خود که منتهی به «ابراهیم بن محمد» که به گمان من «ابن ابی یحیی» باشد، از «جعفر بن فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۵

محمد» از پدرش و از «ایمن بن نابل بن عبد الله بن یامیل» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود: «من کنت مولاه ...»

سپس گفته است که سند حدیث را «ابو موسی» استدراک نموده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۳ / ۲۷۴] نقل کرده و گفته است: «من کنت مولاه فعلی مولاه»

(۱) [همان کتاب ۴ / قسم ۱ / ۱۶۹] گفته است: «ابن عقده» در کتاب «الموالاه»، «عبد الرحمن بن عبد رب انصاری» را در ردیف محدثانی نام می‌برد که حدیث «

من کنت مولاه فعلی مولاه

را روایت کرده‌اند و حدیث را از طریق «اصبغ بن نباته» ادامه داده تا آنجا که گوید: هنگامی که در «رحبه» حضرت علی علیه السلام مردم را سوگند داد که هر کس در روز غدیر خم سخنی را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده است، استماع نموده برای گواهی قیام کند و جز آنها که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیده‌اند دیگران قیام نمایند. ده نفر و اندی که از آن جمله بودند «ابو ایوب»، «ابو زینب» و «عبد الرحمن بن عبد رب» بر پای خاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: «خدا ولی من است و من ولی مؤمنانم و کسی که من ولی او می‌باشم، علی هم مولا و ولی اوست».

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن حجر» در [مجلد ۷ / قسم ۱ / ۷۸] نقل کرده است و در آن حدیث چنین آمده است: گواهی می‌دهیم که در روز غدیر در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست شما را گرفته و بالا برده بود، فرمود: بدیهی است که گواهی می‌دهید آنچه در وظیفه‌ام بود به شما ابلاغ کردم. گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. فرمود: اینک می‌گویم: «من کنت مولاه فعلی مولاه»

و همین حدیث را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۵ / ۲۰۵] نقل نموده و مضمون این جملات را به حدیث مزبور افزوده است: «پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و هر که او را دوست می‌دارد، تو هم او را محبوب خویش قرار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۶

و هر کس به وی کمک می‌کند، به او کمک کن و کسی که کینه او را در دل می‌گیرد او را به کین خود دچار کن» و «طحاوی» نیز در [مشکل الآثار ۲/ ۳۰۷] حدیث غدیر را نقل کرده و مضمون این دو جمله را بر آنچه «ابن اثیر» آورده اضافه کرده است: «یاور او را یاری کن و خوار کننده او را ذلیل کن».

(۱) [همان کتاب ۴/ قسم ۱/ ۱۸۲] «ابو العباس بن عقده» در کتاب «الموالاة» از «عبد الرحمن بن مدلج» و از طریق «موسی بن نصر بن ربیع حمّصی» از «ابو الغیلان سعد بن طالب» از «ابو اسحاق» از گروه بی‌شماری روایت کرده است که در «رحبه» (میدان) حضرت علی علیه السلام مردم را سوگند داد و فرمود: چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود: «من كنت مولاة فعلی مولاة».

جمعی در پاسخ حضرت علی علیه السلام از جمله «عبد الرحمن بن مدلج»، گواهی دادند که ما این جمله را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم. «ابن شاهین» از «ابن عقده» همین حدیث را نقل کرده و «ابو موسی» به استدراک آن اقدام نموده است. «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۳/ ۳۲۱] به نقل حدیث غدیر پرداخته و آورده: گروهی از حاضران، گواهی دادند که حدیث «من كنت مولاة فعلی مولاة»

را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند و عده‌ای کتمان کردند و از شهادت امتناع ورزیدند، این گروه از دنیا نرفتند، مگر اینکه نابینا شدند و یا به گزند دچار گردیدند از جمله آنها، «یزید بن ودیعه» و «عبد الرحمن بن مدلج» بود. (۲) [همان کتاب ۷/ قسم ۱/ ۱۵۶] «ابو العباس بن عقده» در کتاب «الموالاة» که طرق حدیث «من كنت مولاة فعلی مولاة»

را گرد آورده است، از «ابو قدامة انصاری» در آن کتاب یاد کرده است و از طریق «محمد بن کثیر» از «فطر» از «ابو طفیل» روایت نموده است که در حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب بودیم، علی علیه السلام خطاب به حاضران فرمود: سوگند می‌دهم هر کسی که روز غدیر خم را درک کرده است، از جای برخیزد و گواهی خود را اعلام دارد. در این هنگام هفده فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۷

تن از جمله «ابو قدامة انصاری» قیام کردند و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان فرمود. «ابن حجر» گوید: این حدیث را «ابو موسی» استدراک نموده است.

(۱) مؤلف گوید: حدیث غدیر را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۵/ ۲۷۶] نقل کرده است و پس از ذکر سند، اظهار داشته که «ابو طفیل» می‌گوید: در حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب بودیم، خطاب به حاضران فرمود: سوگند می‌دهم، هر یک از شما که روز غدیر خم را دریافته است، برای اعلام گواهی خویش قیام کند.

هفده نفر از جمله «ابو قدامة انصاری» از جای خاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم هنگامی که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع باز می‌گشتیم، موقع ظهر که رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به درختهایی اشاره کرد و دستور داد تا زیر آنها را از خار و خشاک پاکیزه بسازند و سایبانی بر پا ساختند. سپس مردم را به نماز دعوت کرد.

ما با آن حضرت نماز ظهر را بجای آوردیم. بعد از انجام نماز خطبه‌ای آغاز کرد.

پس از حمد و ثنای باری تعالی، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! البته می‌دانید که خدای - عزّ و جلّ - مولای من است و من هم مولای مؤمنانم و من از جان آنها نسبت به خودشان، اولیترم. این موضوع را چند بار تکرار نمود. در پاسخ عرض کردیم: آری! شما مولای ما می‌باشید. آن حضرت دست تو (علی علیه السلام) را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

و این جملات را سه بار تکرار فرمود.

(۲) [اسد الغابۀ ۱/ ۳۰۸] می‌گوید: «ابو احمد عسکری» به سند خود، از «عمارۀ بن یزید» از «عبد الله بن علا» از «زهری» - تا آنجا که گفته است - از «ابو جنیدۀ جندع بن عمرو بن مازن» شنیدم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود:

«من کذب علی متعمدا فلیتبؤ مقعده من النار»

؛ «کسی که به دلخواه خود بر من نسبت دروغ ببندد، نشیمنگاه او از آتش دوزخ پر خواهد شد» و همچنین به گوش خود شنیدم - اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کر شود! -

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۸

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجۀ الوداع باز می‌گشتند، در محل غدیر خم نزول اجلال فرمود و خطبه‌ای آغاز کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کسی که من ولی او می‌باشم، علی علیه السلام ولی اوست. اینک، پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. «عبد الله» می‌گوید: به «زهری» پیشنهاد کردم: زنهرا! که این حدیث را در شام نقل نکنی، همانطور که می‌دانی گوشه‌های تو از شنیدن سب علی علیه السلام، محل خالی ندارد!! «زهری» گفت: به خدا سوگند! از فضائل علی علیه السلام به اندازه‌ای در خاطر دارم که اگر همگی آنها را بیان کنم، کشته می‌شوم!!

(۱) [همان کتاب ۲/ ۳۰۷] به سند خود، از «اصبغ بن نباته» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام در محل «رحبه» تشریف فرما بود، مردم را سوگند داد و فرمود: هر کسی که در روز غدیر خم شاهد ماجرا بوده و آنچه را که می‌بایست از پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنود، شنیده است، اینک برای اعلام گواهی خویش قیام کند، کسانی قیام کنند که خود سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیده باشند، نه آنکه از قول دیگران نقل نمایند. در این هنگام بیشتر از ده تن از حاضران قیام کردند که از آن جمله «ابو ایوب انصاری»، «ابو عمرۀ بن محسن»، «ابو زینب»، «سهل بن حنیف»، «خزیمۀ بن ثابت»، «عبد الله بن ثابت انصاری»، «حبشی بن جنادۀ سلولی» و «عبید بن عازب انصاری»، «نعمان بن عجلان انصاری»، «ثابت بن ودیعۀ انصاری»، «ابو فضالۀ انصاری» و «عبد الرحمن بن عبد رب» که افراد یاد شده و دیگران اظهار داشتند: ما خود شاهد بودیم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود:

«به آگاهی شما برسانم که خدا ولی من است و من ولی مؤمنانم. اینک کسی که من مولای او می‌باشم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را از پای در آور. و کسی که اظهار محبت به او می‌کند، وی را محبوب خود قرار بده و کسی که کینه او را در دل می‌گیرد، به کین خویش دچار فرما».

(۲) [الامامۀ و السیاسۀ ابن قتیبه ص ۹۳] اظهار داشته که می‌گویند: مردی از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۲۹

قبیله «همدان» به نام «برد» بر «معاویه» وارد شد، همزمان از «عمرو عاص» شنید که از حضرت علی علیه السلام نکوهش می‌کند و به آن حضرت ناسزا می‌گوید!! وی ناراحت شده و خطاب به «عمرو»، گفت: از پیروان خویش شنیده‌ایم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

آیا آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، حق است یا آنچه که تو می‌گوئی؟! «عمرو» گفت: بدیهی است آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، حق است و من بیش از این درباره حقانیت علی علیه السلام می‌گویم، که مناقب هیچیک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه مناقب حضرت علی علیه السلام نمی‌باشد!! آن جوان از شنیدن سخن «عمرو» به فریاد در آمد و ناله سر داد ...

(۱) [مشکل الآثار طحاوی ۲/۳۰۷] به سند خود، از «محمد بن عمر بن علی» از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که در غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار درختی ایستاد و دست علی علیه السلام را گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه اینست که گواهی می‌دهید، خدای تعالی پروردگار شماست؟ گفتند: آری! فرمود: مگر نه اینست که گواهی می‌دهید، خدا و رسول او از جان شما، اولیترند به شما؟ و خدا و رسول مولای شمایند؟ گفتند: آری، یا رسول الله! آنگاه فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

و اضافه کرد: در میان شما دو یادگار ارزنده به جای می‌گذارم که هرگاه پس از من خواسته آنها را پذیرا شدید هیچگاه به بند بیچارگی دچار نخواهید شد. یکی، کتاب خداست که در حال حاضر در اختیار شماست و دیگری، عترت من است.

(۲) [فیض القدير مناوی ۶/۲۱۸] در شرح آن کتاب گفته است: حدیث غدیر را «دیلمی» به این لفظ آورده است: «من كنت نبیة فعلي وليه»

وی گوید:

بنا به گفته «دارقطنی» همین حدیث ایجاب کرده است که «ابو بکر» بگوید: علی، عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۰

مؤلف گوید: این حدیث را [کنوز الحقایق ص ۱۴۷] ایراد کرده و عبارت مزبور چنین است: «من كنت وليه فعلي وليه»

و «دیلمی» هم این عبارت را بیان نموده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۷/۱۷] از «عمار یاسر» نقل کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام در رکوع بود، فقیری وارد شد و به درخواست از مردم پرداخت:

حضرت علی علیه السلام انگشتی را از انگشت بیرون آورد و به وی داد. سائل پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و جریان را بازگو کرد. در این هنگام، آیه إِنَّمَا وَرِثَةُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ... نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه را بر مردم تلاوت کرد و فرمود: «کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار».

«هیثمی» گفته است: «طبرانی» این روایت را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/۱۰۵] از «زید بن ارقم» روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله درختهایی را مورد نظر قرار داد و دستور فرمود تا زیر درختان را پاکیزه کنند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه‌ای پرداخت و در ضمن آن فرمود: هر گونه حکم و دستوری که تا روز قیامت مورد نیاز شماست تاکنون بیان کرده‌ام.

پس از آن پرسید: اولیتر به شما از جان خود شما کیست؟ در پاسخ گفتند: خدا و رسول او اولیترند به ما از خودمان. فرمود: بنا بر این کسی که من اولیتر به جان اویم، این بزرگوار (علی علیه السلام) مولای او خواهد بود. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و گشود و فرمود: پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

«هیثمی» گفته است: این حدیث را «طبرانی» بطور ناتمام ایراد کرده است و «بزاز» کاملتر از آن آورده است.

(۳) [همان کتاب ۹/۱۰۵] از «داود بن یزید» از پدرش روایت می‌کند:

«ابو هریره» وارد مسجد شد و مردم گرد او اجتماع کردند. جوانی برخاست و گفت:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۱

تو را به خدا سوگند! آیا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ای که فرمود: «کسی که من مولای او باشم، علی هم مولای

اوست. پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار؟ «ابو هریره» گفت: آری! گواهی می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

. «هیثمی» گفته است: این روایت را «ابو یعلی»، «بزاز» و «طبرانی» در «الاوسط» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۰۶] از «مالک بن حوریث» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

«طبرانی» هم این روایت را نقل کرده است و رجال او موثق می‌باشد.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۰۷] از «حمید بن عماره» روایت است که گفت: از پدرم شنیدم می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود شنیدم که فرمود: «

من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

«بزاز» هم این روایت را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۹/ ۱۰۸] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

این روایت را «بزاز» در ضمن حدیث نقل کرده و رجالش موثق است.

(۴) [همان کتاب ۹/ ۱۰۸] از «ابو سعید» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

این حدیث را «طبرانی» در کتاب «الاوسط» نقل کرده است.

گذشته از احادیث یاد شده، احادیث دیگری در اختیار است که مناسب است آنها را در پایان این باب یاد آوری کنیم. هر چند در

آن احادیث، از جمله «

من كنت مولاه فعلي مولاه

« استفاده نشده است.

(۵) از آن جمله: «احمد بن حنبل» در [المسند ۱/ ۱۱۹] از «عبد الرحمن بن ابی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۲

لیلی» نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام در محل «رحبه» در برابر مردم ظاهر شد و خطاب به آنان فرمود: سوگند به خدا!

اگر مردی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم دیده و از ایشان سخنانی در حق من، شنیده است، قیام کند و شهادت

خود را اعلام نماید و کسانی به اعلام شهادت اقدام نمایند که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده و سخن وی را

شنیده‌اند. در این هنگام دوازده تن قیام کردند و گفتند: ما آن حضرت را دیده و در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود،

شنیدیم که فرمود:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

؛ «پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار، یاور او را یاری و ذلیل کننده او را ذلیل گردان». از میان آنها سه

تن - که سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را شنیده و خود آن حضرت را در حالی که به ایراد خطابه پرداخته بود مشاهده کرده

بودند - قیام نکردند و به کتمان آن پرداختند؛ حضرت علی علیه السلام درباره آنها نفرین کرد و نفرینش به هدف اجابت رسید!

(۱) از آن جمله: «احمد حنبل» در [المسند ۳/ ۷۱] از «ابو سعید خدری» به سند خود، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود:

«لا یمنعنَ رجلا مهابة الناس ان یقوم بحقّ اذا علمه»

؛ «حشمت مردم نباید شخصی را بر آن وادار کند که حقیقت و درستی را در حالی که از آن باخبر است انکار نماید» پس از نقل این حدیث، «ابو سعید» گریست و گفت: به خدا سوگند! آن روز که در غدیر خم حضور داشتیم، حقایقی را مشاهده کردیم که متأسفانه از آنها چشم پوشیدیم و حقیقت آنها را ابراز نکردیم! مؤلف گوید: از این حدیث به خوبی پیداست که «ابو سعید» معترف است که آنها روز غدیر خم را ادراک کردند و بخاطر اهمیت نابجائی که برای دیگران در نظر داشتند، از بیان حق، خودداری کردند و گواهی خود را اعلام ننمودند.

(۲) از آن جمله: «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابة ۴/ ۱۱۴] در گزارش احوال

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۳

«عمرو بن شراحیل» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللهم انصر علیا اللهم اکرم من اکرم علیا» فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲ ۱۳۳ باب سی و هشتم پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود ص : ۸۶

«پروردگارا! علی را یاری کن و هر کس که علی را گرامی می‌دارد، او را گرامی بدار».

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن حجر» در [الاصابة ۴/ ۳۰۵] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] روایت کرده و در پایان آن آمده است:

«اللهم اخذل من خذل علیا»

؛ «پروردگارا! خوار کننده علی را خوار گردان».

(۱) از آن جمله: «نسائی» در [خصایص ص ۴] از «عایشه» دختر «سعد» روایت کرده است که از پدرم شنیدم که می‌گفت: در روز «جحفه» رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و خطابه‌ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! همانا من ولیّ شمایم. مردم تصدیق کردند و همانطور که دست علی علیه السلام در دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، دستش را بالا برد و فرمود: این بزرگوار، ولیّ من است و دین مرا ادا می‌کند و من کسی را دوست می‌دارم که او را دوست می‌دارد و با کسی دشمنم که با او دشمنی می‌کند.

(۲) از آن جمله: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۵] می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگارا! کمک کن به او و دیگران را به یاری او توفیق بده؛ بر او مهربان باش و دیگران را به یاور او بخوان و دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی می‌کند». مراد از «او»، علی علیه السلام است. «طبرانی» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده است.

(۳) از آن جمله: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۷] از «نذیر» نقل کرده است که در جنگ «جمل» از علی علیه السلام شنیدم خطاب به «طلحه»، فرمود: سوگند می‌دهم تو را ای طلحه! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که در حق من فرمود: «پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار» گفت: آری! و باز گشت.

«بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۴

(۱) از آن جمله: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۶۶] از «ام سلمه» روایت کرده است که در یکی از روزها، حضرت زهرا علیها السلام همراه با حسینین علیهما السلام، در حالی که ظرفی از غذا در دست داشت بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. به

مجردی که ظرف غذا را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام کجاست؟

عرض کردند: در خانه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را بحضور طلبید. پس از ورود علی علیه السلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام، فاطمه و حسنین علیهم السلام به تناول غذا پرداختند. «ام سلمه» گوید: آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در تناول آن غذا شریک نکرد، حال آنکه پیش از آن روز، هر گاه در خانه من غذا تناول می‌کرد، مرا در تناول غذا با خود همراه می‌ساخت. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از تناول غذا دست کشیدند، جامه‌ای بر سر آنها انداخت و فرمود: «پروردگارا! دوستانشان را دوست بدار و دشمنانشان را دشمن بدار». «هیثمی» گوید: «ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده و سند این روایت مورد پسند است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۵
(۱)

باب سی و نهم «عمر» و «ابو بکر» به علی علیه السلام گفتند: هر بامداد و شامگاه مولای مردان و زنان مؤمنی

(۲) [مسند احمد حنبل ۴ / ۲۸۱] از «براء بن عازب» روایت کرده است، در سفری که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در غدیر خم، منزل کردیم - حدیث را بطوری که در باب سابق ذیل حدیثی که از «صحیح ابن ماجه» نقل کردیم ادامه داده تا آنجا که گفته است - رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «کسی که من مولای او می‌باشم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار». «احمد» گوید: در این هنگام، «عمر» با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: «هینا یابن ابیطالب! اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه!» «گواری تو ای پسر ابو طالب! که در تمام بامدادها و شامگاهان، مولای همه مردان و زنان مؤمن هستی». مؤلف گوید: در باب سابق آمده است که این حدیث را گروه دیگری هم نقل کرده‌اند و تفصیل آنرا در آن باب یاد آور شدیم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۶

(۱) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در سوره مائده ذیل آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (سوره مائده، آیه ۶۷) بطوری که پیش از این در باب سابق آمده است، اظهار داشته است: وجه دهم از وجوه نزول آیه شریفه، اینست که آیه شریفه در فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است و به دنبال نزول آیه شریفه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «کسی که من مولای او می‌باشم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار». در این هنگام «عمر» با وی ملاقات کرد و گفت: گواری تو باد! که مولای من و مولای همه زنان و مردان مؤمن شدی.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸ / ۲۹۰] به سند خود، و بطوری که در باب پیش، از «ابو هریره» نقل کردیم که کسی که در روز هجدهم ذیحجه روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه در نامه عمل او ثبت می‌شود! و آن روز مصادف با روز غدیر خم است و همان روزی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! ولی مؤمنان هستید. فرمود: کسی که من ولی اویم، علی ولی اوست. «عمر بن خطاب» به علی علیه السلام گفت: خیلی تبریک عرض می‌کنم، ای پسر ابو طالب! که امروز مولای من و مولای همه مسلمانان شدی. همان روز خدای تعالی آیه شریفه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ را نازل فرمود (تا آخر حدیث).

مؤلف گوید: مثل این حدیث را به طریق دیگر هم روایت کرده است.

(۳) [فیض القدير ۶/ ۲۱۷] در شرح آن آمده است: هنگامی که «ابو بکر» و «عمر» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدند که فرمود:

«من كنت مولاة فعلي مولاة»-

بنا به روایت «دار قطنی» از «سعد» بن ابی وقاص»- هر دو تن گفتند: ای پسر ابو طالب! مولای همه مردان و زنان مؤمن هستی. مؤلف گوید: این روایت را «ابن حجر» در [صواعق ص ۲۶] روایت کرده فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۷ است.

(۱) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۶۷] نقل کرده است دو تن صحرانشین به داوری پیش «عمر» آمدند. «عمر» به علی علیه السّلام گفت: برای رفع خصومت این دو تن در میان آنها داوری کن. به مجردی که حضرت علی علیه السّلام اراده کرد که قضاوت نماید، یکی از آن دو با کمال بی‌شرمی گفت: این شخص، در میان ما داوری کند؟! «عمر» ناراحت شد و از جای برخاست و یقه او را گرفت و گفت: وای بر تو! می‌دانی این شخص کیست؟ این بزرگوار، مولای من و مولای مؤمنان است و کسی که او را به مولویت نپذیرد، مؤمن نمی‌باشد!!! «محب طبری» گوید: این حدیث را «ابن سمان» در کتاب «الموافقات» روایت کرده است. مؤلف گوید: «ابن حجر» هم این حدیث را در [صواعق ص ۱۰۷] نقل کرده و اظهار داشته که حدیث مزبور را «دار قطنی» هم نقل نموده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۷۰] روایت کرده است که مردی درباره مسئله‌ای با «عمر» نزاع کرد. «عمر» گفت: این شخص که در اینجا نشسته است میان من و تو داوری خواهد کرد. و اشاره به علی بن ابیطالب علیه السّلام نمود. آن مرد با کمال بی‌شرمی گفت: این مرد شکم بزرگ میان من و تو داوری خواهد کرد؟! «عمر» از گفته او ناراحت شد، بطوری که یقه او را بدست گرفت و روی زمین می‌کشید و می‌گفت:

می‌دانی این بزرگوار که تو او را کوچک پنداشتی، کیست؟! این بزرگوار، مولای من و مولای همه مسلمانان است. «ابن سمان» هم این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۷۰] از «سالم» روایت کرده است، شخصی به «عمر» گفت: با علی علیه السّلام طوری رفتار می‌کنی که با هیچیک از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنگونه رفتار نمی‌نمائی. وی در پاسخ گفت: اینگونه رفتار به جهت آنست که وی مولای من است! «ابن سمان» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۸

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۲۶] نقل کرده و اظهار داشته که «دار قطنی» هم آنرا روایت نموده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۱۷۰] از «عمر» نقل کرده است که گفت: علی علیه السّلام مولای کسی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اوست.

«محب طبری» گوید: «ابن سمان» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۳۹

(۱)

باب چهارم در روز غدیر خم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عمامه‌ای بر سر حضرت علی علیه السّلام گذاشت که فرشتگان آنگونه عمامه بر سر می‌گذارند

(۲) [مسند ابو داود طیالسی ۱/ ۲۳] به سند خود، از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه‌ای بر سرم پیچید که قسمتی از آن بر پشت سرم آویخته بود و اضافه کرده است: خدای تعالی در جنگ بدر و حنین، فرشتگانی را به کمک بر من گسیل داشت که همگی آنها همین گونه عمامه بر سر گذاشته بودند. مؤلف گوید: این حدیث را «بیهقی» در [سنن ۱۰/ ۱۴] آورده است و «ابن حجر» هم در [الاصابه ۴/ قسم ۱/ ۴۱] ذکر کرده و اظهار داشته است: حضرت علی علیه السّلام فرموده است: عمامه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر من پیچید، عمامه سیاه رنگی بوده که دو طرف آن بر روی شانه‌ام قرار داشت.

«بغوی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [کنز العمال ۸/ ۶۰] از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده است که رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۰

خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، عمامه‌ای بر سر من پیچید که قسمتی از آن بر پشت سرم قرار گرفته بود. در روایت دیگر آمده است که قسمتی از آن بر دو طرف شانه‌ام قرار داشت. سپس فرموده است: در جنگ بدر و حنین، خدای تعالی فرشتگانی را به کمکم گسیل داشت که همگی آنها دارای چنان عمامه‌ای بودند. و فرموده است:

عمامه حدّ فاصل میان کفر و ایمان است. و در روایتی آمده است که حد فاصل میان مسلمانان و مشرکان است. «متقی» گفته است که این حدیث را «ابن ابی شیبّه»، «ابو داود طیالسی»، «ابن منیع» و «بیهقی» روایت کرده‌اند.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۳/ ۱۱۴] به سند خود، از «عبد الاعلی بن عدی» روایت کرده است که در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه‌ای بر سر آن بزرگوار گذاشت که بخشی از آن بر پشت سرش آویخته بود. سپس فرمود: اینگونه عمامه بر سر بگذارید؛ و این بدان جهت است که عمامه چهره اسلامی را در مسلمانان بوجود می‌آورد و حد فاصل میان مسلمانان و مشرکان است.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۷] روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۱

(۱)

باب چهل و یکم آیه شریفه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي رُوحِ الْقُدُسِ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَسُولِهِ أَوْ عَصِيبَ مُوسَىٰ إِيَّاهُ أَن يُخْبِرُوا إِذٍ أَحَدُهُمْ شَيْئًا مِمَّا نَزَّلَ فِيهَا إِلَّا أَن يَحْكُمُوا فِي ظَاهِرِهِمْ وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِلَّا لِأَن يُحْكُمُوا فِي ظَاهِرِهِمْ أَتَدْرِكُونَ مَا نَحْنُ بِعَاذِلِينَ إِلَّا أَجْرًا مِمَّا ظَنَنَّا أَن لَمْ نَسْأَلِ لَكُمْ مِنْهَا شَيْئًا مَّا كُنْتُمْ بِآيَاتِنَا أَكْفَرًا وَمَا كُنْتُمْ بِمُعْذِرِينَ وَلَا تَحْسَبُوهَا خُفْيًا

(۲) [واحدی در اسباب النزول ص ۱۵۰] از «ابو سعید محمد بن علی صفّار» از «حسن بن احمد مخّلدی» از «محمد بن حمدون بن خالد» از «محمد بن ابراهیم خلوتی» از «حسن بن حماد سجاده» از «علی بن عابس» از «اعمش» و «ابو حجاب» از «عطیه» از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که آیه شریفه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (سوره مائده، آیه ۶۷)، در روز غدیر خم در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام نازل شده است.

(۳) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ ...

اظهار می‌دارد: دهمین وجه از وجوهی که مفسران ویژه نزول آیه شریفه دانسته‌اند، اینست که آیه تبلیغ در فضیلت حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام نازل شده است و همزمان با نزول آن آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: «کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۲

را دشمن بدار». و هنگامی که «عمر» با حضرت علی علیه السّلام ملاقات کرد خطاب به او، گفت: گوارای تو باد، ای پسر ابو طالب!

که مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن هستی. «فخر رازی» گفته که این قول «ابن عباس»، «براء بن عازب» و «محمد بن علی علیه السلام» است.

مؤلف گوید: یعنی، اینکه شأن نزول آیه شریفه در فضیلت حضرت علی علیه السلام، قول «ابن عباس»، «براء بن عازب» و «محمد بن علی علیه السلام» است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۳
(۱)

باب چهل و دوم آیه اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر خم نازل شده است

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه شریفه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (سوره مائده، آیه ۳) گفته است: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» به اتفاق، از «ابو سعید خدری» نقل کرده‌اند، هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز غدیر، علی علیه السلام را به ولایت و مولویت نصب فرمود، جبرئیل نازل شد و آیه اکمال دین را آورد.

(۳) [همان کتاب] در ذیل آیه اکمال دین، از «ابن مردویه»، «خطیب» و «ابن عساکر» از «ابو هریره» روایت کرده است که در روز غدیر خم که روز هیجدهم ذیحجه می‌باشد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که من مولای او می‌باشم، علی علیه السلام مولای اوست، در این هنگام آیه اکمال دین نازل شد.

(۴) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸ / ۲۹۰] به سند خود، از «ابو هریره» روایت شده کسی که روز هیجدهم ذیحجه را روزه بگیرد، برابر با آنست که شصت ماه روزه گرفته باشد! و آن روز همزمان با روز غدیر خم بوده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۴

در پاسخ گفتند: آری، یا رسول الله! تو ولی مؤمنانی. آنگاه فرمود: کسی که من مولای او می‌باشم، علی مولای اوست. «عمر بن خطاب»، خطاب به علی علیه السلام گفت: آفرین بر تو و خوشا به حال تو! ای پسر ابو طالب! که مولای من و مولای همه مسلمانان هستی. و در تأیید آن، خدای تعالی آیه اکمال را نازل فرمود.

مؤلف گوید: «خطیب» مثل این حدیث را به طریق دیگر، روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۵
(۱)

باب چهل و سوم نزول عذاب بر «حارث بن نعمان» به جهت انکار نصب علی علیه السلام به مقام ولایت در روز غدیر خم

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۷۱] «امام اسحاق ثعلبی» در تفسیر خود آورده است: شخصی با «سفیان بن عیینه» ملاقات کرد و از وی پرسید: آیه شریفه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ در شأن چه کسی نازل شده است؟ «سفیان» گفت: از مسئله‌ای می‌پرسی که پیش از تو کس دیگری این سؤال را از من نکرده است! سپس گفت: پدرم از «جعفر بن محمد» از آبای گرامیش علیهم السلام روایت کرده است که در روز غدیر خم، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بحضور خود طلبید و همگان گرد آن حضرت، اجتماع کردند. آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

مقام، موقعیت و مولویت حضرت علی علیه السّلام شهرت یافت و به شهرها رسید و مردم از موقعیت حضرت علی علیه السّلام آگاه شدند. در این هنگام بود که «حارث بن نعمان فهري» از انتصاب حضرت علی علیه السّلام برای مقام مولویت اطلاع یافت، بلافاصله بر ناقه خود سوار شد و بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۶

شتافت. ناقه را خوابانید و پیاده شد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

(۱) یا محمد! از سوی خدا، یکتائی خدا و نبوت خودت را ابلاغ کردی، پذیرفتیم؛ دستور دادی نماز را در پنج وقت بجای آوریم، بجای آوردیم؛ فرمان دادی زکات پردازید، پرداختیم؛ امر کردی ماه رمضان روزه بگیریم، گرفتیم؛ اعلام کردی به حج بیت الله برویم، رفتیم، این دستورها کافی نبود که اینک بازوی پسر عمویت را برافراشته و او را بر ما برتری بخشیدی و به مقام مولویت برقرار داشتی!! و گفتی:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

. اکنون این سؤال مرا به خود مشغول کرده است که آیا مقام مزبور از پیش خودت است، یا این انتصاب از سوی خدای تعالی است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدائی که جز او خدائی نیست، این انتصاب از سوی خدای تعالی است. «حارث» که از این موضوع سخت برآشفته بود، بلافاصله پشت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده، در حالی که بسوی ناقه خویش می‌رفت، می‌گفت:

پروردگارا! اگر آنچه محمّد می‌گوید حق است، سنگهائی از آسمان بر سر ما فرو ریز و یا ما را به عذاب دردناکی دچار گردان!! هنوز به ناقه‌اش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و از مقعدش خارج شد «۱» و به این وسیله از پای در آمد. خدای تعالی آیه سأل سائل... (سوره معارج، آیه ۱) را نازل فرمود.

مؤلف گوید: «مناوی» در [فیض القدير ۶/ ۲۱۷] همین حدیث را نقل کرده، لیکن از «سفیان» نام نبرده است و می‌نویسد: حدّثنی ابی عن جعفر بن محمد علیهما السّلام.

(۱)

سنگی به سر رسید و زمقعد شدی برون ورنه نزع سنگ و دبر بی‌شمار بود (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۷

(۱)

باب چهل و چهارم استدلال به حدیث غدیر برای خلافت بلافضل حضرت علی علیه السّلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

(۲) مؤلف گوید: حدیث غدیر- که بخشی از طرق آنرا در باب پیشین، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن ابلاغ

من كنت مولاه فعليّ مولاه

« بیان فرموده بود، آوردیم- از قوی‌ترین دلیلهای شیعه و آشکارترین آنهاست بر خلاف امیر المؤمنین علی علیه السّلام و پایگاه

امامت بلافضل آن حضرت. و استدلال به حدیث مزبور، متضمن دو امر «سند» و «دلالت» است. حدیث مزبور از نظر سند، در عالیت‌ترین مرتبه صحت و قوت است؛ به دلیل آنکه حدیث، متواتر و همگانی است و بزرگان و سرشناسان صحابه آنرا روایت کرده‌اند. از جمله حضرت علی علیه السّلام، «عمیرا»، «عمر»، «سعد»، «طلحه»، «زید بن ارقم»، «براء بن عازب»، «ابو ایوب»، «بریده اسلمی»، «ابو سعید خدری»، «ابو هریره»، «انس بن مالک»، «حذیفه بن اسید»، «جابر بن عبد الله»، «جابر بن سمره»، «ابن عباس»، «ابن عمر»، «عامر بن لیلا»، «حبشی بن جناده»، «جریر بجلی»، «قیس بن ثابت»، «سهل بن حنیف»،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۸

«خزیمه بن ثابت»، «عبید الله بن ثابت انصاری»،

(۱) «نعمان بن عجلان انصاری»، «ابو فضالة انصاری»، «ثابت بن ودیعه انصاری»، «عبید بن عازب انصاری»، «حبیب بن بدیل»، «هاشم بن عتبّه»، «حبه بن جوین»، «یعلی بن مره»، «یزید بن شراحیل انصاری»، «ناجیه بن عمرو خزاعی»، «عامر بن عمیر»، «ایمن بن نابل»، «ابو زینب»، «عبد الرحمن بن عبد رب»، «عبد الرحمن بن مدلیج»، «ابو قدامه انصاری»، «ابو جنیده جندع بن عمرو بن مازن»، «ابو عمره بن محسن»، «مالک بن حویرث»، «عمارة»، «عمرو بن ذی مر» و دیگران که گروه زیادی از روایان حدیث غدیر را تشکیل می‌دهند و من با شتابی که دارم نتوانستم اسامی همه روایان حدیث غدیر را بدست بیاورم. آری، «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۷/ ۳۳۷] اسامی گروهی از صحابه‌ای را که روایان حدیث غدیر بوده‌اند، متذکر شده است و در [همان کتاب ص ۳۲۹] اظهار داشته است: «ابن جریر طبری»، حدیث موالات را در کتابی گرد آورده است و چندین برابر آنچه ما نام بردیم، متذکر شده است و صحت روایت همگی آنها را اقرار کرده است. و پس از این گفته که «ابو العباس بن عقده» به گرد آوری طرق حدیث مزبور همت گماشته که هفتاد تن صحابه یا بیشتر است، در [فتح الباری ۸/ ۷۶] آمده است: حدیث

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

را «ترمذی» و «نسائی» نقل کرده‌اند و برآستی طرق بسیاری برای این حدیث در دست است و «ابن عقده» در کتاب مستقلی بطور فراگیر، روات حدیث غدیر را نقل کرده است و سندهای بسیاری از آن حدیث که وی متعرض است، صحاح و حسان می‌باشند.

(۲) «قندوزی» در «ینابیع المودة» در باب چهارم، اظهار داشته است: در «المناقب» آمده است که «محمد بن جریر طبری» مؤلف «تاریخ» خبر غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و برای حدیث مزبور و طرق آن، کتاب مستقلی به نام «الولایة» تألیف کرده است. باز گوید: حدیث غدیر را «ابو العباس

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۴۹

احمد بن محمد بن سعید بن عقده» در کتابی به نام «الموالاة» آورده است و از صد و پنج طریق، حدیث مزبور را روایت کرده است. باز «قندوزی» گوید: از «ابو المعالی علامه علی بن موسی بن محمد جوینی» ملقب به «امام الحرمین» (استاد ابو حامد غزالی) نقل شده است که با کمال شگفتی می‌گفت: کتابی در بغداد در دست صحاف دیدم که مشتمل بر روایات غدیر خم بود و مهمتر آنکه پشت جلدش نوشته بود: مجلد بیست و هشتم از طرق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و در پی آن مجلد بیست و نهم در طرق روایت مزبور است!!

(۱) تا به اینجا آنچه را مرقوم داشتیم، مربوط به «سند» حدیث بود. اما دلالت حدیث غدیر: دلالت حدیث غدیر بر حقیقت ولایت بلافضل حضرت علی علیه السّلام از لحاظ قرائن حالی و مقالی می‌باشند، به این توضیح که: لفظ «مولا» در لغت عرب، متوجه به معانی چندی است از قبیل: مالک، عبد، معتق (بنده آزاد کن)، عتیق (غلام آزاد شده)، محب (علاقه مند)، جار (همسایه)، حلیف (هم سو گند) و عصبه (پیوند خانوادگی)؛ چنانکه خدا هم فرموده است إِنَّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَائِی (سوره مریم، آیه ۵)؛ (زکریا

گفت) من از بستگانم بعد از خودم، بیمناک هستم (از اینکه از دین تو حراست نکنند). اینگونه موالی را از آنجهت به این عنوان نامیده‌اند که از جهت پیوندی، نزدیکتر از دیگرانند و این معنی از «ولّی» به معنای «قرب» استفاده شده است. معنی دیگر «مولا»، «ناصر» است؛ چنانکه حق تعالی فرموده است ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (سوره محمد، آیه ۱۱)؛ یادآوری شده است بدان خاطر می‌باشد که خدای تعالی یاور مؤمنان است و کافران یآوری ندارند. معنای دیگرش، دوست است؛ چنانکه فرموده است يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا (سوره دخان، آیه ۴۱)؛ روزی که به اندازه پیشیزی دوستی از دوست دیگر بهره‌مند نمی‌باشد. معنای دیگر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۰

آن، «وارث» است؛

(۱) آنجا که فرموده است وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ (سوره نساء، آیه ۳۳)؛ بر هر کس، وارثانی قرار دادیم، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند. و امثال این معانی آمده است. در طی معانی مختلفی که برای «مولا» بیان کردیم، کامل‌ترین و مهمترین و مشهورترین و ظاهرترین معانی مولا، به کسی گفته می‌شود که اولیتر بر دیگری از خود او باشد؛ بنا بر این مولا- متوجه به هر شخصی است که مقام عالی و رفیعی داشته باشد که دیگران همواره از او پیروی نمایند و فرمانش در آنها نفوذ داشته باشد؛ بطوریکه به او بگویند: «انت مولای»، یعنی تو کسی هستی که از خود من به خودم اولیتری.

و همین معنا را می‌توان از مالک رقبه (کسی که زر خریدی دارد) استفاده کرد و این شخص اولیتر بر بنده‌اش می‌باشد از خود او؛ به دلیل آنکه آقا در کلیه امور و شئون بنده خود حق تصرف دارد و بنده چیزی از خود ندارد و بار گرانی است بر دوش مولای خود و نیروی کاری هم از خود ندارد. با توجه به آنچه گفتیم، به این نتیجه می‌رسیم که مالک رقبه (آقا)، معنای مستقلی برای لفظ مولا نبوده است تا بتوان آنرا در برابر کسی که اولیتر بر دیگری از جان او باشد، بکار برد، بلکه مالک رقبه از مصادیق و افراد اولی به نفس و حدّ جامع میان اولی به نفس و مالک رقبه می‌باشد و پیش از این هم گفتیم که مولا کسی است که از مقام عالی و رفیعی برخوردار است و همگان از او پیروی می‌کنند و حبل اطاعت او را به گردن می‌نهند و فرمانش همگان را فرا گرفته است؛ بنا بر این هر کسی که از چنین موقعیتی برخوردار است، نسبت به پائین‌تر از خودش مولای او بشمار می‌آید و به عبارت دیگر، اولیتر از او، به او می‌باشد. اعم از اینکه مالک او باشد که اگر بخواهد او را به دیگری بفروشد، یا چنان مالکیتی نداشته باشد.

کوتاه سخن اینکه لفظ «مولا» در بیان شریف رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که فرموده است:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

، منحصر به همان معنای اولویت به نفس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۱

است، یعنی حضرت علی علیه السلام از همه مردم اولیتر به خود آنها بوده است و این معنی به تعبیر دیگر همان «امام» و «امیر» است و معنای اولویت در حق علی علیه السلام به گواهی قرینه‌های قطعی، مسلم و ثابت است و قرائن به شرح ذیل است:

(۱) از جمله: رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است:

«الست اولی من انفسهم؟»

«آیا من اولیتر از مؤمنان به خود آنها نیستم؟ پس از آنکه اصحاب فرمایش آن حضرت را تصدیق کردند، فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و اینکه جمله را به دنبال جمله

«الست اولی بکم»

فرموده، دلیل روشنی است بر اینکه مراد از

«مولا»

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اولویت در جان و مال است و در غیر این صورت جمله

«الست اولی بکم»

بیهوده و بی اساس خواهد بود، بویژه که در بسیاری از طریقها، جمله مزبور با «فاء» تفریع شده و فرموده است:

«فمن كنت مولاة فعلی مولاة»

بدیهی است با «فاء» تفریع آوردن، ظاهرتر و آشکارتر در تفریع است همانطور که پوشیده نیست.

(۲) از آن جمله: بطوریکه در بعضی از طرق یاد شده آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله مولای و انا مولی المؤمنین اولی بهم من انفسهم فمن كنت مولاة فهذا مولاة»

؛ «همانا خدای تعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم، یعنی از جان آنها اولیتر به خود آنها می‌باشم؛ پس به همین دلیل، کسی

که من مولای اویم، این بزرگوار (علی علیه السلام) هم مولای اوست».

از بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که جمله

«اولی بهم من انفسهم»

را، بیان برای

«انا مولی المؤمنین»

و مفسّر معنای آن قرار داده است. این قرینه دلیل واضحی است که مراد از «مولا» در مورد بحث، همان اولویت به تصرف در جان و

مال است.

(۳) از آن جمله: در یکی از طرق، با لفظ «اولی به من نفسه» آمده است.

چنانکه همین معنی از حدیث «کنز العمال» و «هیشمی» که در آغاز آن

«انّی لا اجد»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۲

آمده است، استفاده می‌شود تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله است علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه»

این قرینه هم دلیل روشنی است بر اینکه مراد از «مولا» در مابقی طرق حدیث همان اولویت به نفس است، بدلیل آنکه اخبار مفسّر

یکدیگرند.

(۱) از آن جمله: در بعضی از طرق که همراه با حدیث ثقلین بوده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«انه لم یعمر نبی الا نصف عمر الذی یلیه من قبله»؛

«پیغمبری عمر نمی‌کند مگر اینکه عمر او نیم عمر پیغمبر پیش از اوست» در حدیث دیگر، فرموده است:

«انّی لا اجد لنبی الا نصف عمر الذی کان قبله»؛

«از آثار و احوال پیغمبران آن اندازه که بدست آورده‌ام اینست که، هر پیغمبری که پس از پیغمبر دیگر آمده است، عمر پیغمبر

بعدی مساوی با نیم عمر پیغمبر پیش بوده است».

«و انّی یوشک ان ادعی فاجیب»

؛ «طولی نمی‌کشد که دعوت حق را اجابت می‌کنم». در روایت دیگر،

«اَنی قد یوشک ان ادعی فاجیب»

؛ «طولی نمی کشد که دعوت حق را اجابت می کنم».

«و اَنی مسئول و اَنکم مسئولون»

؛ «من و شما در مقام مسئولیت قرار خواهیم گرفت»

«فماذا انتم قائلون»

؛ «بنا بر این چه پاسخی خواهید داد».

آری، از همه بیانات شریفه بدست می آید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیان عبارات مزبور تصمیم داشته تا وصیتی بنماید و خلیفه و امامی پس از خود را تعیین کند، تا مردم پس از رحلت او، از آن امام پیروی نمایند، و از راهنمائیهای او کمال بهره را بدست آورند و پی سپر و اثر او باشند و آنها را به حال خود نگذاشت که مانند حیوانات از این سوی به آن سوی روند و بی اراده باشند. و در صدد نبود تا با امثال این کلمات به مردم بگویند هر کسی که من محبوب او هستم، علی هم محبوب اوست. یا هر کسی که من یاور او هستم، علی هم یاور او می باشد. پس امثال این کلمات آن هم نزدیک به رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «اجل من فرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۳

رسیده است» در خور بیان و ایراد نمی باشد.

(۱) از آن جمله: مجموع اعمالی که در روز غدیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ظهور رسید، با قطع نظر از هر گونه قرینه لفظی، قوی ترین دلیل و گواه مهمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم داشته که پس از خود، امام و خلیفه ای معین بفرماید و مراد از مولا، همان اولی به تصرف در جان و مال است و به معنای دیگری نیست.

توضیح مطلب به این شرح است: پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آخرین سفر حج بازگشت و در محل غدیر خم وارد شد. روزی در نهایت گرمی بود؛ چنانکه- در روایت «حاکم» از «زید بن ارقم» وارد شده است- گرمی هوا شدیدتر از آن روز برای اصحاب نبوده است! در آنجا توقف نمود تا آیندگان برسند و آنها که پیش رفته اند باز گردند- چنانکه همین موضوع در بعضی از روایات «نسائی» از «سعد» نقل شده است- در این هنگام مردم در آن محل گرد آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا زیر درختان را تمیز کنند و آب بپاشند و سایبان ترتیب بدهند. آنگاه عمامه ای بر سر علی علیه السلام گذاشت، بگونه ای که فرشتگان بر سر می گذارند.- احادیث عمامه گذاری در باب پیش آورده شد- پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه ای پرداخت و در ضمن آن، به نزدیک شدن رحلتش اشاره کرد. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و چنان بالا برد که زیر بغل هر دو نمایان گردید.

- چنانکه «ابن حجر» در «الاصابه» از «حَبِیْةُ بن جَوین» نقل کرده است.- سپس آیه الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ نازل شد و پیش از آن، آیه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ نازل شده بود. و شأن نزول هر دو آیه را در باب مناسب با خودشان ایراد کرده ایم.

از تمامی مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به «جحفه» و انجام دادن امور دیگر، تصمیم داشته وصیت کند و شخصی که از هر جهت به صلاح دین و دنیای مردم است، بر آنها بگمارد و در ضمن گفتار خود علی علیه السلام را مقتدای مردم قرار داده و او را اولی به تصرف به جان و مال آنان، معرفی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۴

کرده است.

(۱) نه اینکه بفرماید هر کس که من محبوب یا ناصر اویم، علی هم چنین است. در تأیید آنچه بیان کردیم، از گفته «ابو بکر» و

«عمر» استفاده می‌کنیم و در این رابطه می‌گوئیم: اینان پس از آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به مولویت معرفی کرده است، گفتند: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه»؛ «ای پسر ابو طالب! با بیانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق تو ایراد فرمود، مولای همه مردان و زنان مؤمن هستی» «عمر» گفت: «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا بَنَیْ أَبِیْطَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «زهی سعادت! آفرین بر تو ای پسر ابو طالب! که مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن هستی» گفتنی است که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در رابطه با علی علیه السلام بیانی نکرده و عملی انجام نداده بود و او را به منصب جدید، نصب فرموده بود، «عمر» و «ابو بکر» با جمله «امسیت» یا «اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه» و امثال اینها، به وی تبریک نمی‌گفتند؛ زیرا اینگونه تعبیرات در خور منصب جدید است و اگر مراد از مولا، انتصاب جدید نباشد و معنای محبوب و غیره بدهد، حضرت علی علیه السلام پیش از این واقعه، محبوب کسی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله محبوب او بود و یاور کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله یاور او بود. و تمامی این امور به حدی آشکار است که نیازی به تذکر و یاد آوری ندارد. چنانکه انکار «حارث بن نعمان فهری» که در باب چهل و سوم عنوان کردیم، در مقام اعتراض به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت که به ما چنین و چنان امر کردی، همگی را پذیرفتیم. اکنون به آنها اکتفا نکرده بازوی پسر عمویت را گرفته او را بر ما برتری می‌دهی! باری انکار این بی‌شرم، مؤکد آنست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را فعل و قول مورد توجه قرار داده و او را به عنوان امام پس از خود، برای مردم معین فرموده بود. و همین معنا، سینه «حارث بن نعمان» را در تنگنا قرار داد و به شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در پاسخ او فرمود که این انتصاب از ناحیه من نبوده، بلکه خدای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۵

تعالی حضرت علی علیه السلام را به این مقام منصوب فرموده است. در این هنگام «حارث» چاره‌ای ندید، جز اینکه علیه خود نفرین کرد و به عذاب الهی گرفتار آمد و به هلاکت رسید. و هرگاه منظور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مولویت علی علیه السلام این بود که مردم را به محبت و نصرت علی علیه السلام و امور دیگر دعوت کند، عمل با اهمیتی نبود که سینه «حارث» را تا آنجا در تنگنا در آورد که علیه خود نفرین کند و خدا هم او را به هلاکت برساند.

(۱) ما گفتیم از حدیث غدیر استفاده می‌شود که علی علیه السلام خلیفه بلافضل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. علمای اهل سنت اظهار می‌دارند، از حدیث غدیر استفاده نمی‌شود که علی علیه السلام خلیفه بلافضل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. و برای اثبات نظریه خود به بیان امور ضعیف و بی‌پایه‌ای پرداخته‌اند.

از جمله: هیچیک از لغوی‌ها نگفته‌اند که کلمه‌ای که بر وزن «مفعول» است، به معنای «افعل» آمده باشد؛ بنا بر این «مولا» که بر وزن «مفعول» است به معنای «اولی» که «افعل» است، بکار برده نمی‌شود. در پاسخ می‌گوئیم: گویا آنهایی که چنین ادعایی می‌کنند سخن مفسران شیعه و سنی را از قبیل «کشاف»، «جلالین»، «بیضاوی»، «ابو السعود»، «طبری»، «تیبان» و دیگران، نشنیده و ندیده‌اند. آری! خدای تعالی فرموده است **مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ**، مفسران «مولاکم» در این آیه را به معنای «اولاکم» معنی کرده‌اند؛ یعنی جایگاه شما دوزخ است و شما شایسته‌تر و اولی‌تر به آتش دوزخ‌اید.

«اخطل» در ثنا گستری از «عبد الملک بن مروان» گفته است:

فما وجدت فيها قریش لامرها عاف و اوفى من ابيك و امجد

و اوری بزندیه و لو كان غیره غداة اختلاف الناس الوی و اصلدا

فاصبحت مولاها من الناس کلهم و احری قریش ان تهاب و تحمدا؛ «طائفه قریش برای پیشبرد کار خود، شخصی را پاکدامن تر و با

وفا تر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۶

و بزرگوارتر از پدر تو بدست نیاورده است که با آتش زنه آتش بر افروخت، هر چند در روزی که مردم اختلاف کردند دیگران محکمتر و استوارتر بودند. در این هنگام بود که اختیار همگان را بدست آورد و بر همه مردم مولویت پیدا کرد و همگان از او اطاعت نمودند و شایسته‌ترین مردم قریش بود که از او هراس داشته باشند یا ممدوح دیگران واقع بشود.

(۱) «اخطل» در شعر خود با کلمه «مولا» از وی یاد کرده است و ثابت کرده خلیفه‌ای است که همگان باید از وی اطاعت نمایند، اولویت بر همگان دارد و بالاخره معنائی را در نظر گرفته که احتمال می‌داد از بهترین الفاظی است که در حق او می‌گوید. «اخطل» یکی از سراینندگان عرب است و از افرادی بشمار نمی‌آید که از لغات عرب و معانی آنها با خبر نباشد و مسلمان هم نبوده تا علاقه به اسلام او را به آوردن چنین لفظی، تشویق کرده باشد، بلکه او از افراد معدودی است که در علم لغت مهارت خاصی داشته است (۱) و همچنین «ابو عبیده معمر بن مثنی» در علم عربیت بر همگان حق تقدم داشته است و کسی نیست که بتوان در شناخت لغات عرب به او طعنه زد. او در کتاب [المجاز ۲/ ۲۵۴] که متضمن تفسیر غریب القرآن است در تفسیر آیه مزبور اظهار داشته است: «مولاکم» به معنی «اولی بکم» می‌باشد و برای تأیید نظریه خود، به شعر «لبید» که در ضمن معلقه مشهور خود گفته است: فغدت کلا الفرَجین تحسب أنه مولى المخافة خلفها و امامها (۲) استشهاد کرده است که معنای «مولى المخافة»، «اولی بالمخافة» است. «لبید» در این شعر می‌گوید: این مرکب راهوار متحیر است چنانکه می‌پندارد که دشمن با سگان شکاری‌اش، هم از پیش است و هم از پس. «ابو عبیده معمر بن

(۱) «اخطل» نصرانی است و از شعرای بنام دوره اموی بشمار می‌آید. (مترجم)

(۲) معلقه لبید، بیت ۴۸.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۷

مثنی» از کسانی نیست که بتوان او را در استعمال لفظ به کوتاهی و سهل‌انگاری نسبت داد و همچنین تمایلی به امیر المؤمنین علی علیه السلام نداشته است که لفظ «مولا» را بخاطر علاقه‌مندی به آن حضرت، به معنای «اولی» بکار برده باشد، بلکه «ابو عبیده» از خوارج بوده است.

(۱) «ابن قتیبه دینوری» در کتاب [غریب القرآن و مشکله ۲/ ۱۶۴] در ذیل آیه مِأْوَاکُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاکُمْ تصریح کرده است: «مولاکم» به معنای «اولی بکم» است. سپس برای اثبات نظریه خود، از شعر مذکور «لبید» استفاده کرده است.

«زوزنی» در [شرح معلقه لبید ص ۱۰۶] منطبعه سال ۱۳۷۷ هجری مطابق با ۱۹۵۸ میلادی در بیروت، در شرح بیت مزبور اظهار داشته است که «ثعلب» می‌گوید: «مولى» در این شعر به معنای اولای به چیزی است، چنانکه خدای تعالی فرموده است: مَأْوَاکُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاکُمْ، یعنی «اولی بکم».

همچنین در «صحیح بخاری» در تفسیر «هی مولاکم» اظهار داشته که به معنی «اولی بکم» است. چنانکه «ابن حجر عسقلانی» در [فتح الباری فی شرح البخاری ۸/ ۴۸۲] اظهار می‌دارد که «ابو عبیده» هم «مولاکم» را به معنی «اولاکم» آورده است.

همچنین از «ابو بکر محمد بن قاسم انباری» نقل است که وی در کتاب معروفش به نام «تفسیر المشکل فی القرآن» در ضمن اقسام مولا-اظهار داشته است: «مولا» به معنای ولی و کسی است که حق اولویت به چیزی را دارد و برای استشهاد از آیه مزبور و بی‌تی از «لبید» استفاده کرده است، آنجا که می‌گوید:

کانوا موالی حق یطلبون به فادر کوه و ما ملوا ولا تبعوا؛ آنان اولویت به گرفتن حق داشتند و در صدد بدست آوردن حق خود بودند تا اینکه حق را بدست آوردند و برای گرفتن حق هیچگاه احساس خستگی و رنج نمودند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۸

(۱) «فخر رازی» از «کلبی»، «زجاج»، «فراء» و «ابو عیبه» نقل کرده است که همگی آنان باتفاق، آیه مذکور را به «اولی» تفسیر کرده‌اند.

گذشته از این، اگر هم برای اینکه «مولا» به معنای «اولی» است، آیه و شعری نباشد و هیچ واژه شناسی تصریح نکرده باشد که مولی به معنای «اولی» است، تنها سخن ارجمند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه «مولا» به معنای «اولی» است کافی خواهد بود، آنجا که می‌فرماید:

«الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی قال من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

. و فرموده است:

«ان الله مولای و انا مولی المؤمنین، اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دو بیان شریف، نخست به اولویت خویش اشاره کرده پس از آن به مولویت حضرت علی علیه السلام اشاره نموده که همان اولویت باشد. قابل توجه است اینکه مولویت به معنی اولویت باشد، تنها به آن جهت است که طبیعت مولویت مقتضی اولویت است نه آنکه بر اثر تقابل با اولویت به این معنی آورده شده است.

از ادله بی‌اساس دیگر مخالفان آنکه: هرگاه مولی به معنای اولی باشد، می‌توان یکی از آندو را به جای دیگری بکار برد. و صحیح است بگویند: «هذا مولی بزید» به جای «هذا اولی بزید» و یا «اولی زید»، به جای «مولی زید»، حال آنکه چنین استعمالی درست نیست.

در پاسخ گوئیم: منظور از اینکه «مولا» به معنای «اولی» است آنست که کلمه «اولی» را با حرف جر استعمال کنیم و بگوئیم «اولی به» و در این صورت می‌توان «مولی» را بجای آن بکار برد. بنا بر این می‌گوئیم: «هذا مولی زید»، یعنی «اولی بزید» یا می‌گوئیم «هذا اولی بزید»، یعنی «مولی زید». آری، کلمه «اولی به» هنگامی بکار می‌رود که منظور از آن، اولیتری نفس باشد همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الست اولی بالمؤمنین من انفسهم»

و گاهی همان کلمه را استعمال می‌کنند و معنای آن، سزاوار بودن از غیر است. چنانکه در این آیه آمده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۵۹

است: «أُولَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ؛ سزاوارترین افراد نسبت به حضرت ابراهیم علیه السلام، آنهایی هستند که از حضرت او پیروی کنند و گام در جای گام او بنهند. و یا می‌گویند: «أُولَى النَّاسِ بِالْمَيْتِ أَوْ لَاهِمِ بِمِيرَاثِهِ»؛ «سزاوارترین افراد به مرده کسانی هستند که از ما ترک او ارث می‌برند». و تفاوت میان اولویت به ابراهیم علیه السلام و اولویت به متوفی، به این شرح است که در اولویت به ابراهیم علیه السلام، رعایت علو مقامی و رفعت جاهی می‌شود و در اولویت به متوفی، این معنی معتبر نیست، بلکه مطلق تساوی و نزدیکی مراد است.

(۱) از ادله دیگری که آنان ایراد کرده‌اند اینکه می‌گویند: هرگاه ما کلمه «مولا» را در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است:

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

را بر اولویت به نفس حمل کنیم و بگوئیم مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنست که علی علیه السلام نسبت به مؤمنان اولیتر از خود آنهاست و اولویت را بر معنای ناصر یا محب یا امثال اینها حمل نکنیم، مستلزم تباهی بسیار و عیب جوئی شیعی از اصحاب می‌شود و رخنه جبران ناپذیری به بار می‌آورد و ناظر به آنست که همگی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مهاجر و

انصار، خطا کارند و باید اولیتری از آنها، به جان و مالشان وجود داشته باشد که بر آنها مسلط باشد.

پاسخ از این دلیل بی‌اساس آنست که خطا کردن همه اصحاب در کار مخصوصی، امر نامعقولی نمی‌باشد. گذشته از این، امت اسلامی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر بیعت با «ابو بکر» اجماع کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرموده است:

«ان امتی لا تجتمع علی الخطاء»

؛ «پیروان من برای انجام کار خطائی اجتماع نمی‌کنند». از لحاظ صغری و کبری قابل قبول نمی‌باشد. عدم مقبولیت صغری بخاطر آنست که چنان اجماعی، تحقق پیدا نکرد و بخشی از این موضوع را بزودی در کلام «ابن قتیبه» خواهیم دید و تفصیل آنرا از مراجعه به تاریخهای مفصل باید بدست آورد. و کبری دلیل از آن جهت قابل قبول نمی‌باشد که حدیث

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۰

مزبور «ان امتی...» مورد پذیرش همگی علمای شیعه و سنی قرار نگرفته است، تا در هنگام مناظره بتوان از آن استفاده کرد، (۱) بلکه از احادیث ساختگی و موضوعه است تا در این رابطه سازنده آن حدیث بتواند حداکثر، رفتار صحابه را که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب شده‌اند، درست قلم داد کند و ضمناً سرپوشی بر روی اعمال خلاف آنها بگذارد. این موضوع مسلم است که پیشآمدهای روزگار حضرت موسی علیه السلام که چه پیش از رحلت او و چه در زمان زنده بودن او، واقع شده است مهمتر و بیشتر از پیشآمدهائی بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در امت اسلام بوجود آمده است؛ بدلیل اینکه پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام مردم خودش را با داشتن ید بیضا، عصا، شکافتن دریا، بلعیده شدن سحر ساحران و معجزات دیگر، به توحید و یکتا پرستی دعوت کرد و روزگاری طولانی مردم به آئین وی رفتار کردند و با ایمان به خدا و یکتائی او، به عبادت پرداختند و موسی علیه السلام برای مدت کوتاهی از آنها دور شد تا به مناجات با خدا پردازد و هارون علیه السلام را بجای خود انتخاب کرد. هارون علیه السلام، برادر حضرت و شریک در نبوت او بود، چنانکه خدای تعالی فرموده است: وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا؛ رحمت ما، شامل حال موسی گردید و در این رابطه برادرش، هارون، را که پیغمبر الهی بود، به وی ارزانی داشتیم. باری موسی بن عمران علیه السلام در هنگام سفر مناجات، به مردم دستور داد تا از اوامر هارون علیه السلام سرپیچی نکنند و همواره ملازم او باشند. بر خلاف انتظار به مجردیکه حضرت موسی علیه السلام از میان آنها غائب شد، جز اندکی از مؤمنان به موسی علیه السلام، دیگران در صدد ترساندن هارون علیه السلام برآمدند و او را در صورتی که ابراز مخالفت نماید، تهدید به قتل کردند! و از او دست برداشتند و به عبادت گوساله پرداختند و به تشویق «سامری» که آنان را گمراه کرده بود، مشرک شدند. بنا بر این هرگاه درست باشد که امت موسی علیه السلام گوساله پرستی را روش خود قرار بدهند و مشرک شوند و از هارون علیه السلام پس از آنکه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۱

وی را به قتل تهدید کنند دست بردارند، در این امت هم درست است که اکثر صحابه دم از خطا کاری بزنند و «ابو بکر» را به خلافت بر خود بگمارند و از حضرت علی علیه السلام که وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله است دست بردارند و او را چنانکه «ابن قتیبه» اظهار داشته است، تهدید به قتل کنند!!

(۱) «ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السياسة» به مناسبت قصه بیعت علی علیه السلام، می‌نویسد: عده‌ای از مردم از پذیرش خلافت امتناع ورزیدند و در خانه حضرت علی علیه السلام متحصن شدند. «ابو بکر» که از عمل آنها بر آشفته و برای اینکه آنان هم با وی بیعت کنند، به «عمر» دستور داد تا آنها را به بیعت خود دعوت کند. «عمر» طبق مأموریتی که داشت به خانه حضرت علی علیه السلام آمد و آنها را به بیعت با «ابو بکر» دعوت کرد. متحصنان از بیرون آمدن از خانه حضرت علی علیه السلام امتناع کردند.

«عمر» دستور داد هیزم حاضر کنند و فریاد زد به خدائی که جان «عمر» در دست اوست، یا از خانه علی علیه السلام بیرون بیاید، و یا خانه را با کسانی که در آن هستند، آتش خواهم زد!! یکی از حاضران خطاب به او، گفت: ای ابا حفص! در این خانه فاطمه علیها السلام است! «عمر» پاسخی که در شأن خودش بود به وی داد. متحصّنان که چاره را منحصر به خارج شدن از خانه علی علیه السلام دیدند بیرون آمدند و با «ابو بکر» بیعت کردند و تنها علی علیه السلام در خانه باقی ماند- تا آنجا که نوشته است- «عمر» پیش «ابو بکر» آمد و گفت: آیا این مرد متخلّف (علی علیه السلام) را که حاضر نیست با تو بیعت کند، مؤاخذه نمی کنی؟- تا آنجا که می نویسد- «عمر» با گروهی از همدستانش به در خانه فاطمه علیها السلام آمد، کوبه در را به حرکت آورد، به محض اینکه حضرت زهرا علیها السلام صدای آنان را شنید، با فریاد بلند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای پدر! ای رسول خدا! بین پس از رحلت تو، از پسر «خطاب» و پسر «ابو قحافه» چه می کشیم و چه می بینیم! حاضران که صدای زهرا علیها السلام و گریه آن حضرت را شنیدند، همگی گریستند و با چشم گریان بازگشتند و به قدری ناراحت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۲

بودند که نزدیک بود دل‌هایشان پاره شود و جگرهایشان فرو ریزد!!

(۱) «عمر» بدون کمترین ناراحتی و با کمال بی‌شرمی با جمعی از همدستانش، آنجا توقف کرد تا علی علیه السلام را از خانه بیرون آورد و آن حضرت را پیش «ابو بکر» برد. به حضرتش گفتند: با «ابو بکر» بیعت کن! فرمود: اگر با او بیعت نکنم با من چه خواهید کرد و اکنش شما چیست؟ در پاسخ گفتند: در این صورت، به خدائی که جز او خدائی نیست، گردنت را خواهیم زد، حضرت علی علیه السلام فرمود: اینجاست که بنده خدا و برادر رسولش را کشته‌اید. «عمر» گفت: بنده خدا بودن تو را قبول داریم، لیکن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن تو را نمی‌پذیریم!! در آن هنگام «ابو بکر» ساکت بود و سخنی نمی‌گفت! «عمر» ناراحت شد و به «ابو بکر» گفت: آیا او را به بیعت با خودت نمی‌خوانی؟ در پاسخ گفت: تا هنگامی که فاطمه علیها السلام در کنار اوست، او را به کاری که مورد اکراهش می‌باشد، مجبور نمی‌کنم. در این گیر و دار حضرت علی علیه السلام کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. صیحه می‌زد و گریست و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله- سخنی را به زبان آورد که «هارون» گفته است- گفت: »

يا اِبْنَ اُمَّمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنِي»

؛ «ای برادر! براستی که قوم حاضر مرا ناتوان ساختند و دور نیست که مرا بکشند».

(۲) مؤلف گوید: از بی‌توجهی «عمر» استفاده می‌شود که، روز مواخات و انعقاد برادری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش برقرار کرد و علی علیه السلام را برادر خود خواند و تفصیل آنرا در باب «علی برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله است» نگارش داده‌ایم، فراموش کرده بود! و در این رابطه است که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه فاصله‌ای نبوده است، برادری حضرت علی علیه السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و می‌گوید: بنده خدا بودن تو را قبول داریم و برادری تو را با رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار می‌کنیم!! در هر حال، هنگامی که درست باشد امت موسی علیه السلام دست بدست یکدیگر بدهند و گوساله را خدای خویش قرار بدهند و به آلودگی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۳

شرک دچار شوند و معجزات موسی علیه السلام را نادیده بگیرند و از هارون علیه السلام پس از آنکه او را تهدید به قتل کنند اعراض نمایند، جای تعجب نیست که اکثر صحابه، «ابو بکر» را به خلافت بر خود گمارند و از علی علیه السلام اعراض کنند و او را به طریق اولی تهدید به قتل نمایند.

(۱) وجه اولویت اینست: علی علیه السلام که مورد بی‌مهری مردم قرار گرفت و از او اعراض کردند و حاضر نشدند با وی بیعت

کنند، نسبتش با رسول اکرم صلی الله علیه و آله کمتر از نسبت هارون علیه السلام با موسی علیه السلام بوده است چرا که هارون علیه السلام از نظر نسب برادر تنی حضرت موسی علیه السلام بود و چنانکه گفتیم هارون علیه السلام علاوه بر آنکه برادر مادری حضرت موسی علیه السلام بود، با موسی علیه السلام در امر نبوت هم شرکت داشت؛ لیکن علی علیه السلام پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه آن حضرت در میان امت اسلام بود و شرکتی در نبوت با رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت. و «ابو بکر» که مورد توجه مردم قرار گرفت، بالاتر از گوساله بود که امت موسی علیه السلام، او را خدای خود خواندند، چنانکه در قرآن کریم فرموده است: *عِجْلًا جَسِدًا لَّهُ خُوَازٍ*؛ هیکل گوساله‌ای بود که صدای گوساله از آن به گوش می‌رسید. از طرف دیگر، «ابو بکر» انسان بود، روح داشت، سخن می‌گفت و خطبه می‌خواند. گذشته از این، پیروان موسی علیه السلام گوساله را خدا و معبود خود می‌دانستند. و اکثر صحابه «ابو بکر» را خلیفه می‌دانستند که باید از فرمان او اطاعت کنند و او را شریک خدا نمی‌دانستند.

هر چند رفتار اکثر صحابه که «ابو بکر» را به خلافت پذیرفتند، کمتر از شرک نیست.

آنچه ایراد شد وجوه متعددی است که ثابت می‌کند، اکثر صحابه خطا کار بودند؛ دلیل اینکه «ابو بکر» را به خلافت خود گماردند و دست از علی علیه السلام به طریق اولی برداشتند و او را مورد بی‌مهری و بی‌توجهی خود قرار دادند.

(۲) خلاصه اینکه: کسی که در این مقام، دقت کامل داشته باشد، خواهد فهمید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۴

رفتاری که اکثر اصحاب پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به امامت برگزید، از خود نشان دادند، کار بی‌سابقه و دور از انتظاری نبوده است؛ برای اینکه نظیر آن در قوم موسی علیه السلام پیش آمده است که دست از هارون علیه السلام برداشتند و منصوص بودن او را رعایت نکردند، همانطور که اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، منصوص بودن حضرت علی علیه السلام را رعایت ننمودند. با توجه به نصوص زیادی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام رسیده است و در کلیه آنها اشاره‌ای به طرز رفتار اصحاب با علی علیه السلام شده است و از اینکه اعمالی را نسبت به او مرتکب خواهند شد، بطور آشکار اشاره فرموده است، بلکه اشارات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمل اصحاب و مخالفان حضرت علی علیه السلام، از عنوان اشاره تجاوز کرده و صورت «نص» به خود گرفته است. از جمله از ارتداد برخی از اصحابش سخن گفته است. به این معنی که آنان، پس از پذیرش به آئین اسلام، اینک بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به روش گذشتگانشان باز می‌گردند. دیگر آنکه، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت، کارهای بی‌سابقه‌ای را که وجود نداشته است، ایجاد و احداث می‌نمایند و بالاخره بدعت‌هایی از خود بوجود می‌آورند. باری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتار اصحاب را پس از خود به عنوان جمع یاد آوری کرده است، با آنکه بطور معلوم، اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت به غیر از آنکه نص پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و آنرا با بی‌اعتنائی کاملی پشت سر انداختند و از حضرت علی علیه السلام به جهاتی که ذیلا بیان می‌شود کناره‌گیری کردند، عمل دیگری را انجام ندادند.

(۱) از جمله: کم سن و سال و جوان بودن آن حضرت علیه السلام؛ «ابن قتیبه» در «الامامه و السیاسة» می‌نویسد: *آنگاه که حضرت علی علیه السلام از بیعت با «ابو بکر» امتناع ورزید و خود را شایسته خلافت قلمداد کرد، «ابو عبیده جراح» خطاب به آن حضرت گفت: شما شایسته مقام خلافت نیستی؛ به دلیل آنکه جوان کم سن و سالی و خلیفه*

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۵

باید پیر مردی کهنسال باشد! دیگر اینکه حضرت علی علیه السلام از فضائل بسیاری برخوردار بود و مناقب بی‌شماری داشت و

اینگونه فضائل و مناقب، آتش حسد را در درون آنها شعله‌ور می‌ساخت.

(۱) از جمله آنها: حضرت علی علیه السّلام نخستین کسی بود که به آئین اسلام گرویده بود و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارد. علی علیه السّلام کسی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در واقعه مباحله همراه خود برد و خدا او را در چنین موقعیتی، نفس نبی اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده و فرموده است و أَنْفُسِنَا، علی علیه السّلام کسی است که آیه تطهیر در شأن او نازل شده است. علی علیه السّلام کسی است که حدیث منزلت شاهد موقعیت اوست. علی علیه السّلام کسی است که روز خبیر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به دست او داد. علی علیه السّلام کسی است که در تناول مرغ بریان با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک بود. علی علیه السّلام کسی است که در روز مواخات، به برادری با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آله مفتخر گردید. علی علیه السّلام کسی است که در خانه‌ها از مسجد بسته شد، جز در خانه علی علیه السّلام و امثال اینها از مناقب و فضائل دیگری که در این کتاب آورده شده است و همین فضائل ایجاب کرد که مورد حسد مردم قرار بگیرد و جز عده اندکی که خدا آنها را هدایت کرد و ثابت قدم داشت، دیگران به چشم حسادت به او می‌نگریستند و یا به این خاطر بود که در انجام دستورهای الهی سخت پافشاری می‌کرده و اجازه نمی‌داد تا کسی قدم خلافی بردارد و با کمال دلاوری در جنگها شرکت داشته و سرشناسان عرب و سلحشوران آنها را از پای در آورده است. آری! دین اسلام بر اثر پایمردی علی علیه السّلام پایدار ماند. این بود که عرب در صدد آزار او بر آمد و از آنجا که در حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌توانستند به حضرتش گزند وارد سازند، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرصت استفاده کرده دست به آزار آن حضرت زدند و برای آنکه سریر خلافت از دست آن حضرت خارج شده و به دام دیگری بیفتند، از هیچگونه مخالفت و کار شکنی و خود کامگی دریغ نداشتند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۶

پیش از این اشاره شد که گروهی از مسلمانان پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتد شدند و نصوصی که دلیل بر ارتداد آنهاست، بسیار است و ما به پاره‌ای از طرق آنها اشاره می‌کنیم و در این رابطه به روایاتی که مؤلفان «صحاح» در کتابهای خود آورده‌اند، اکتفا می‌نمائیم و به نقل روایات دیگر که مؤلفان دیگر به آن پرداخته‌اند نمی‌پردازیم.

(۱) «بخاری» در کتاب «صحیح» خود، در کتاب «آغاز آفرینش» در باب قول خدای تعالی وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب فرمود: روز جزا که فرا می‌رسد، شما در حالی وارد محشر می‌شوید که پا برهنه و بی لباس و وامانده از هر گونه پیوند و تبار هستید و برای تأیید بیان خویش از این آیه استفاده کرد کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ غَدَاً عَلَيْنَا، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ؛ آنچه‌ان که در آغاز آفرینش شما را برهنه و وامانده از هر گونه پیوندی بوجود آوردیم، در سرای دیگر هم شما را وامانده از همه چیز زنده خواهیم کرد و این تعهدی بوده که ما بر خویش مقرر داشتیم و بدون شک و شبهه به اراده خویش عمل خواهیم کرد. و اضافه فرمود: نخستین کسی که در روز جزا جامه بر اندام او پوشیده می‌شود و از برهنگی رهائی پیدا می‌کند، حضرت ابراهیم علیه السّلام است. و همان زمان، گروهی از اصحاب من بسوی اصحاب شمال، سوق داده می‌شوند و از آنجا که علاقه‌مند به اصحاب خود می‌باشم «اصحابی اصحابی» می‌گویم، آنگاه خدای تعالی در پاسخ من، می‌فرماید: اینان که در ردیف اصحاب شمال و بد کرداران قرار می‌گیرند، از کسانی می‌باشند که به مجردیکه ارتحال شما پیش آمد، بلافاصله مرتد شده و به روش پیشینیان برگشتند و از آنها پیروی کردند. و من در آن هنگام همان سخنی را به عرض می‌رسانم که بنده نیکو کار، عیسی بن مریم علیهما السّلام، به عرض رسانید: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ تا آنجا که فرموده است الْحَكِيمُ.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۷

(۱) «بخاری» هم همین حدیث را به سند دیگر و با الفاظ نزدیک به یکدیگر، در کتاب «آغاز آفرینش» در باب و اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَزِيَمٍ و در کتاب «تفسیر» در باب وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً می گوید: به خدا عرض می کنم «یا ربِّ اصحابی!» «پروردگارا! اصحاب مرا دریاب» خدا می فرماید: اکنون که از آنان در حضور من وساطت و میانجیگری می نمائی، آیا می دانی آنان پس از مفارقت تو از دنیا چه بدعت‌هایی نهادند و چه حوادثی آفریدند؟ در پاسخ پروردگار همان سخن را به عرض می رسانم که بنده نیکو کار، حضرت عیسی علیه السلام، به عرض رسانید: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ تا آخر آیه دوم که الْحَكِيمُ است. و در کتاب «تفسیر» در باب كَمَا يَدُّنَا أَوْلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ و در کتاب «الرفاق» در باب کیفیت حشر مردگان و در همان کتاب در باب حوض، به طرق متعدد حدیث مورد بحث را ایراد کرده است و در کتاب «الفتن» حدیث دوم را متذکر شده است.

«مسلم» همین حدیث را در «صحیح» خود در کتاب «طهارت» در باب «استحباب اطالۃ الغرۃ و التحجیل فی الوضوء» «۱» و در کتاب «فضائل» در باب اثبات حوض کوثر، به طرق متعدد نقل کرده است و در کتاب «جنت» در باب «فنای دنیا» هم متعرض این حدیث است.

«ترمذی» همین حدیث را در [صحیح ۶۸/۲] به دو طریق و در [۱۹۹/۲] به دو طریق دیگر و «نسائی» در [صحیح ۲۹۵/۱] و «ابن ماجه» در «صحیح» خود در ابواب مناسک صفحه ۲۲۶، روایت کرده اند. گذشته از اینها در ضمن روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره نمایانی است در خصوص «ابو بکر» به این معنی که وی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حوادث آفرینی هائی کرد و بدعت‌هایی به انجام رسانید.

(۲) «مالک بن انس» در «صحیح» اش که موسوم به «مؤطا» است در کتاب

(۱) غرۃ: شستن جلو سر با صورت. تحجیل: شستن پاره‌ای از بازو و شستن پاره‌ای از ساق پا در صورتی که دست و پا را با هم بشوید. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۸

«جهاد» صفحه ۱۹۷ به سند خود، از «ابو النضر»، آزاد شده «عمر بن عبید الله»، روایت است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در ارتباط با شهدا، فرمود: اینان کسانی بودند که من به درستی آنها گواهی می دهم. «ابو بکر» اظهار داشت: مگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنها که اسلام آورده اند، اسلام نیاورده ایم؟ مگر ما مانند آنها جهاد نکرده ایم؟ فرمود: آری! همگی این امور را انجام داده اید، لیکن نمی دانم پس از رحلت من، چه حوادث و بدعت‌هایی را ایجاد خواهید کرد! «ابو بکر» از شنیدن این سخن گریست و گریه اش زیاد شد و با چشم گریان گفت: آیا ما پس از شما مرتکب چنان حوادثی خواهیم شد؟!

(۱) مؤلف گوید: شگفت اینجاست که علمای سنی پس از آنکه نتوانستند در سند این سلسله از احادیث که در رابطه با ارتداد جمعی از صحابه رسیده است، مناقشه کنند و آنها را از درجه اعتبار اسقاط نمایند، محملی ساخته و بدعتی هم آنها بوجود آورده و اظهار می دارند که این سلسله از احادیث ارتباطی با صحابه ندارد، بلکه در رابطه با گروه بیابان نشینان است که از پرداخت زکات امتناع می ورزیدند از قبیل «مالک نویره» و امثال او! و اینان در بیرون مدینه زندگی می کردند و در طول عمرشان بیش از یکبار یا دو بار، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات نکرده بودند. و از این محمل‌ها تراشیده اند.

بدیهی است این تأویل در کمال بی انصافی است و ما چگونه آنرا در ضمن دو کلمه توضیح می دهیم:

کلمه اول در لفظ ارتداد است: بدیهی است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - به مقتضای اخبار متواتر - تصریح کرد که حضرتش اولیتر به آنها از خود آنهاست و اصحاب هم به این واقعیت اعتراف کردند، پس از این فرمود:

«فمن كنت مولاه»

و به قرینه کلام پیشین که من اولی هستم به شما از خود شما:

«فعلی مولا»

و بطوری که پیش از این یاد آوری شد، این توصیه را در هنگامی فرمود که روزگارش سر آمده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۶۹

و مرگش نزدیک بود و پیداست که این خبر از آن لحاظ بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقام وصیت بوده و می‌خواسته خلیفه پس از خود را تعیین کند.

(۱) پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد و دعوت پروردگار را اجابت نمود، اصحاب دم از مخالفت و نافرمانی زدند و نص پیغمبر صلی الله علیه و آله و توصیه آن حضرت را پشت سر انداختند و «ابو بکر» را به خلافت بر خود گماردند و شخصی را به ناحق در جای صاحب حق پذیرفتند و آن کس را که توصیه در حق او از مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود، نادیده گرفتند و به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و تصمیم گرفتند در صورت مخالفت متحصّنان، خانه را با اهلش آتش بزنند!! حال آنکه در آن خانه حضرت فاطمه علیها السلام، سیده زنان عالم، تشریف فرما بود، همان کسی در آنجا حضور داشت که آزرده خاطر ساختن و آزار رسانیدن به او، برابر با آزرده ساختن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و ما چگونگی آزرده ساختن آن حضرت را در محل خود بیاری خدا متعرض خواهیم شد و علی علیه السلام را با کمال بی‌شرمی از خانه بیرون آوردند و او را تهدید به قتل کردند، و پیش از این، به اینگونه اقدامات بر خلاف اراده حق تعالی، اشاره کردیم. با توجه به اینکه حضرت علی علیه السلام برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله، داماد، پسر عموی آن حضرت و پدر دو نواده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و از آن عده پاکان بشمار می‌آید که خدا به تمام معنی پلیدی را از آنها دور ساخته است و منزلت او نسبت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مساوی با منزلت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام می‌باشد. بنا بر این حمل لفظ ارتداد بر این فعل شنیع که نص پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و ناحق را بجای حق برقرار داشتند، بهتر از آنست که ارتداد را حمل کنیم به گروهی از بادیه نشینان که از پرداخت زکات امتناع ورزیده‌اند.

(۲) کلمه دوم در رابطه با لفظ صحابه است: هر گاه لفظ صحابه را بر کسی که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مصاحبت کرده و در سفر و حضر و در جنگها و در خلوتها و جلوتها همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و نماز پنجگانه و جمعه و جماعت را با آن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۰

حضرت برگزار می‌کرده و در هیچ مجلسی از مجالس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نبوده از قبیل «ابو بکر»، «عمر»، «عثمان»، «عبد الرحمن بن عوف»، «سعد بن ابی وقاص»، «ابو عبیده بن جراح» و دیگران حمل کنیم، نزدیکتر به حقیقت است تا آنکه لفظ صحابه را در رابطه با کسی بکار ببریم که تنها جایگاهش بیرون از مدینه بوده و در طول عمرش جز یکبار یا دو بار یا نزدیک به آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده است.

(۱) قسم به جان خودم، کلیه آنچه را که ابراز داشتیم، در کمال وضوح و روشنی است، چنانکه نیازی به اطاله کلام و نقض و ابرام ندارد، مگر برای کسی که خدای تعالی نوری برای او برقرار نکرده باشد؛ بدیهی است چنین کسی از داشتن هر گونه نوری که راهی به واقع باشد، محروم خواهد بود و چنین فردی از کور دلان است و کسی که خدا چشم دل او را نابینا ساخته باشد و از کوردلان بشمار آید، داروی درد او جز آتش دوزخ چیز دیگری نخواهد بود، چنانکه حق تعالی در این رابطه فرموده است: وَ لَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبْنَمَ کَثِیرًا مِّنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ دوزخ را برای بسیاری از جن و انس آفریدیم و این گروه از دوزخیان آنهایی هستند که دل دارند

و فهم ندارند، چشم دارند و بینائی ندارند، گوش دارند و شنوائی ندارند؛ اینان مانند چهار پایان، بلکه گمراه‌تر از آنان هستند و اینان از سرانجام کار خود بی‌خبرند.

اکنون آنچه مربوط به غدیر خم بود تا اینجا، به پایان رسید و مناسب است سخن خود را با ابیاتی که «حسان بن ثابت انصاری» در رابطه با قصه غدیر سروده است خاتمه بدهیم. «حسان بن ثابت» پس از اینکه حضرت علی علیه السّلام از سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، به امامت و خلافت پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله معین شد، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گشته و عرض کرد: یا رسول الله! آیا اجازه می‌فرمایید، ابیاتی را فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۱

که موجبات خرسندی خدای تعالی را فراهم می‌آورد و در خصوص واقعه غدیر بسرایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حسان! به نام خدا شروع کن و آنچه به خاطر رسیده، به اطلاع ما برسان. (۱) «حسان» بنا به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل بلندی ایستاد و مسلمانان به منظور شنیدن ابیات او اجتماع کردند. «حسان» ابیات ذیل را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نیّهم نجّم و اسمع بالرسول منادیا
و قال فمّن مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدو هناك التعامیا
الهک مولا نا و انت ولینا و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمّن کنت مولا فهدا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهمّ وال ولیه و کن للذی عادی علینا معادیا؛ «در روز غدیر خم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را ندا داد و آنان را برای استماع کلام خویش بسوی خود دعوت نمود و در ضمن خطابه‌ای که ایراد کرد، از آنها پرسید: مولا و ولیّ شما کیست؟ و آنان بلا-درنگ پاسخ دادند: خدای تو مولای ماست و تو هم ولیّ ما هستی. و در این پاسخی که به عرض رسید، هیچیک از ما نافرمانی نخواهیم کرد و امروز با کمال علاقه به سؤال شما پاسخ می‌دهیم. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مولا-علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! از جای برخیز چه آنکه رضایت خاطر من در آنست که پس از رحلت من، پیشوای مردم و راهنمای ایشان باشی. سپس خطاب به مردم فرمود: هر کسی که من مولای او هستم، این شخص (علی علیه السّلام) ولیّ او خواهد بود. اینک، شما ای مردم! با راستی و درستی او را یاری نمائید و دوست دار او باشید و او را برتر از خود بدانید. در پایان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم دعا کرد و فرمود: پروردگارا! ولیّ علی علیه السّلام را دوست بدار و با دشمن او دشمنی نما».

ابیات «حسان» تا اینجا به پایان رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۲

فرمود: ای حسان! مادامیکه به زبان خودت از ما یاری و جانب‌داری می‌نمائی، روح القدس تو را یاری خواهد کرد و در کنف حمایت و تأیید او خواهی بود.

(۱) مؤرخان با انصاف شیعه و سنی، اشعار «حسان» و مراتب تشویق رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او را نقل کرده‌اند. به یاری خدای تعالی و با ثنا و ستایش از حضرت او، مجلد اول از کتابم را که به «فضائل الخمسة من الصحاح السنّة» موسوم است، به پایان رسید. درود خدا بر محمد و آل او که خدای تعالی هر گونه پلیدی را از آنها زدوده و ایشان را به تمام معنی پاکیزه قرار داده است. و در پی این مجلد، جلد دوم این کتاب را می‌نگاریم و آغاز آنرا، باب اول که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی پس از من ولیّ شماس» قرار خواهیم داد.

*** خدا را شکر که این بی‌بضاعت به ترجمه مجلد اول این اثر شگرف موفق گردید.

و ترجمه این مجلد در شب سه شنبه دوازدهم شعبان المعظم که مقارن با ایام ولادت با سعادت حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف -، سال ۱۴۱۴ هجری و مطابق با ۱۱۵۸ میلاد مسعود آن بزرگوار است در جوار عتبه علیه رضویه - علی صاحبها الالف الثناء و التحیه - به پایان رسید.

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن العلم الراحل الشیخ حسین المقدس قدس سرّه

از گلشن نرگس گل خوشبوی جوددر باغ امام عسکری چهره گشود

آن باغ سزد که این گل از وی ظاهر گردد ز عنایات خدای معبود

گنجی که نهان بود و خدا داد ظهورز اجبت که حق گفت جهان شد مسرور

آن خلق خلاق بدان شد ظاهر مهدی است که سال مولدش آمده (نور)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۳

(ترجمه مجلد دوم کتاب فضائل الخمسه)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۵

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ سَهِّلْ وَ تَمِّمِ الْحَمْدَ لِلَّهِ وَ سَلِّمْ عَلَيَّ عَبْدِهِ الَّذِي اصْطَفَىٰ مِنْ خَلْقِهِ عَجَلِ اللَّهُ عَجَلًا مَا يَرْضَىٰ
 را موفق داشت مجلد اول کتاب ارزنده «فضائل الخمسه من الصحاح الستة» تألیف منیف علامه جلیل حضرت آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی قدس سرّه را با بی‌بضاعتی که دارم ترجمه کرده و این، بیاری حق تعالی، به ترجمه مجلد دوم آن که ویژه بخش مهمی از فضائل و مناقب حضرت مولی علی بن ابیطالب علیهما السلام است، می‌پردازم و از خدای تعالی می‌خواهم این ناتوان را به ترجمه این مجلد و مجلد سوم آن، موفق بدارد. [روز جمعه، نیمه شعبان ۱۴۱۴ ه و مصادف با سالروز میلاد حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف].

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۶

مقدمه مؤلف قدس سرّه

(۱) الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين محمد خاتم النبيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعنة على اعدائهم و معادى اوليائهم و موالى اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين اما بعد، كتاب حاضر، جزء دوم از كتاب ما مى‌باشد كه موسوم به «فضائل الخمسه من الصحاح الستة» است. اين كتاب را به خوانندگان محترم تقديم مى‌داريم. و از آنها مى‌خواهيم تا اين كتاب را مورد توجه خود قرار داده و هر كجا به خطا و لغزشى كه از ناحيه ما پيش آمده است، برخورد كردند، به ما تذكر بدهند؛ چرا كه انسان در معرض خطا و فراموشى است و از ديرباز گفته‌اند: «هر كه تأليفى به وجود آورد، هدف تير [ايراد گران و اهل علم] قرار مى‌گيرد» و از خدا كمك مى‌خواهم كه توفيق دهنده و ياور ما مى‌باشد مؤلف

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۷

(۱)

باب چهل و پنجم درباره فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که «علی علیه السلام پس از من ولی شماست»

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۷] به سند خود، از «عمران بن حصین» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) گسیل داشت، حضرت علی علیه السلام به فرمان پیغمبر به آن مأموریت رفت. پس

از پیروزی، کنیزکی را که جزو اسیران بود، برای خود برگزید. این عمل علی علیه السلام مورد نارضایتی لشکریان قرار گرفت و از آنها، چهار تن تعهد کردند و گفتند: هر گاه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنیم، رفتار ناخوشایند حضرت علی علیه السلام را به اطلاع ایشان می‌رسانیم.

معمول مسلمانها این بود که هر گاه از سریه‌ای باز می‌گشتند. نخست به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شدند و سلام می‌کردند؛ پس از عرض سلام، هر یک به مقرر خویش باز می‌گشت. این بار هم طبق معمول، لشکر بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. پس از عرض سلام، یکی از چهار تن از جای برخاست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۸

و گفت: یا رسول الله! آیا از رفتاری که علی بن ابیطالب علیه السلام در این مأموریت انجام داده، اطلاع یافته‌اید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی از او برتافت و پاسخی نداد؛ دومی از جای برخاست و همان سخن را باز گو کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او نیز روی برگردانید و پاسخی نداد؛ سومی از جای برخاست و همان شکایت را نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفته او هم اعتنائی نکرد؛ چهارمی برخاست و گفته‌های آن سه نفر را تأیید کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله در حالیکه آثار خشم و غضب از چهره مبارکش هویدا بود، برآشفست و سه بار فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ و فرمود: علی از من است و من از علی و او پس از من، ولی همه مؤمنان است.

(۱) مؤلف گوید: «احمد حنبل» در [مسند ۴/ ۴۳۷] این روایت را با اندکی اختلاف لفظی آورده و در آن روایت آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: از علی دست بردارید! از علی دست بردارید! از علی دست بردارید! که علی از من است و من از علی و او پس از من، ولی همه مؤمنان است و «أبو داود طیالسی» هم در [مسند ۳/ ۱۱۱] با اندک اختلافی، همان روایت را نقل کرده و در آن روایت آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مردم با علی چکار دارند؟! علی از من است و من از علی و پس از من، او ولی همه مؤمنان است. «أبو نعیم» در [حلیه ۶/ ۲۹۴] همین روایت را آورده است و «نسائی» هم در [خصایص ص ۱۹ و ص ۲۳] بطور اختصار روایت کرده و در آن روایت آمده است: پس از گفتگوهای آن چهار تن، آثار خشم و غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می‌شد! پس از این فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ چرا از او شکایت می‌کنید؟ همانا علی از من است و من از علی و او پس از من، ولی همه مؤمنان است. «محب طبری» هم این روایت را در [الریاض النضره ۲/ ۱۷۱] نقل کرده می‌گوید که «ترمذی»، «ابو حاتم» و «احمد حنبل» این روایت را متذکر شده‌اند و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] به دو طریق، این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۷۹

روایت را نقل کرده و گفته است که «ابن ابی شیبه» هم به نقل این روایت اشاره نموده و در ص ۳۹۹ اظهار داشته است که «ابن ابی شیبه» به نقل آن پرداخته و «ابن جریر» هم آن را روایت کرده و سند آن را صحیح دانسته است.

(۱) [مسند احمد حنبل ۵/ ۳۵۶] از «بریده» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه از سران عرب را به یمن گسیل داشت. سرپرستی یکی را به عهده علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت و سرپرستی گروه دیگر را به عهده «خالد بن ولید» گذاشت و توصیه کرد که هر گاه میان دو لشکر جدائی پیش نیاید، علی علیه السلام امور دو لشکر را عهده‌دار خواهد بود و اگر دو لشکر از یکدیگر جدا شدند، هر یک از دو تن، سرپرست لشکر خود خواهد بود. بریده گفت: با مسئولیتی که هر دو نفر به عهده گرفته بودیم، لشکریان اسلام عازم یمن شدند و با «بنی زید» که اهل یمن بودند، جنگیدیم و گروه بسیاری از آنان را از پای در آوردیم و مسلمانان پیروز شدند؛ چنانکه مردان آنها را از پای در آوردیم و زنان آنان را اسیر کردیم و در پایان جنگ غنائمی

بدست آوردیم. علی علیه السّلام زنی را که از اسیران بود، برای خود برگزید. این مسئله، بر «خالد بن ولید» گران آمد و در این رابطه نامه شکایت آمیزی نگاشت و آن را توسط من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. هنگامی که به مدینه رسیدم، نامه را به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم. نامه خالد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت شد، به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مضمون نامه اطلاع یافت، آثار غضب بر چهره مبارکش هویدا شد- از خشم آن حضرت بیمناک گردیده- عرض کردم: یا رسول الله! اینک در محلی قرار گرفته‌ام که باید از غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدای تعالی پناه ببرم. بدیهی است شما مرا تحت فرمان مردی قرار دادید و فرمودید تا از او اطاعت کنم و در واقع، من از فرمان شما اطاعت کرده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درباره علی علیه السّلام سخن به گزاف نگویند و از وی نکوهش ننمایید؛ چه آن که «او از من است و من از اویم و او پس از من، ولی شما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۰
خواهد بود.»

مؤلف گوید: «نسائی» در کتاب [خصایص ص ۲۴] این حدیث را با اندک اختلافی آورده «و هیشمی» در [مجمع الزوائد ۹/ ۱۲۷] روایت کرده و اظهار داشته است که «احمد» و «بزاز» این روایت را به اختصار نقل کرده‌اند. و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴] مختصری از آن را آورده است و می‌گوید که «ابن ابی شیبّه» به نقل آن پرداخته و در ص ۱۵۵ می‌گوید: این روایت را «دیلمی» از حضرت علی علیه السّلام روایت نموده است و «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۱۸۶] به نقل آن پرداخته است و اظهار می‌دارد که «دیلمی» از آن حدیث یاد کرده است و به جای

«هو ولینکم بعدی»

، «انّ علیا ولینکم من بعدی»

آورده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۲۸] از «بریده» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از سران عرب را به فرماندهی حضرت علی علیه السّلام به سوی یمن، و جمعی را به سرپرستی «خالد بن ولید» به سوی جبل گسیل داشت و توصیه کرد که هر گاه میان دو لشکر جدائی نیافتاد، امور جنگی و نظارت بر غنائم، به عهده علی علیه السّلام است. لشکر به جانب یمن حرکت کرد و جنگ سختی در گرفت و غنیمت‌های زیاد و بی سابقه‌ای نصیب مسلمانان شد از یمنی‌ها، عده‌ای را اسیر کردند.

حضرت علی علیه السّلام کنیزکی را از وجه خمس برای خود انتخاب کرد. این عمل بر «خالد بن ولید» گران آمد و در این رابطه، «خالد بن ولید»، «بریده» را به حضور طلبید و گفت: دیدی چگونه علی، کنیزک را در حیطة اختیار خود در آورد؟ اینک، به سوی مدینه راهی شو و این کار خلاف (!) علی علیه السّلام را به اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله برسان. «بریده» گوید؟ به دستور او، به مدینه رفتم وارد مسجد شدم. آن هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منزل خود تشریف فرما بود و گروهی از اصحاب کنار منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و منتظر تشریف فرمائی آن جناب بودند. به مجردی که مرا دیدند، پرسیدند: ای بریده! از پیکار مسلمانان چه خبر آورده‌ای؟ در پاسخ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۱

گفتم: خبر خوشحال کننده‌ای دارم خدای تعالی یمن را بدست مسلمانان فتح کرد!

(۱) پرسیدند: چه پیشامدی ایجاب کرده است که تو، پیش از دیگران وارد مدینه شوی؟ در پاسخ گفتم: علی علیه السّلام کنیزکی را به عنوان خمس برای خویش برگزیده است و من زودتر از دیگران به مدینه آمدم تا خلاف او را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانم! مسلمانان مرا تشویق کرده و گفتند: هر چه زودتر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از این پیشامد مطلع ساز؛ تا علی

از چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بیفتد! رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن آنها را شنید و خشمگین از خانه بیرون آمد و فرمود: شگفت است از مردمی که با کمال بی‌شرمی از علی نکوهش می‌کنند! اینان باید بدانند کسی که از علی نکوهش نماید، از من نکوهش کرده و کسی که از علی مفارقت کند، از من مفارقت کرده است! به راستی که علی از من است و من از علی هستم؛ علی علیه السلام از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم آفریده شده‌ام و از ابراهیم برتر می‌باشم و این آیه را گواه آورد «آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و فضیلت)، بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست» (سوره آل عمران/ آیه ۳۴) سپس خطاب به «بریده»، فرمود: ای بریده! مگر نمی‌دانی که علی علیه السلام می‌تواند بیشتر از یک کنیزک هم در اختیار خود در آورد و او پس از من، ولی شماست. این سخن را که از آن حضرت شنیدم، عرض کردم: سوگند به افتخار مصاحبتی که با شما دارم، دست مبارکتان را بگشایید تا با شما بیعت تازه‌ای بکنم و اسلام جدیدی برای خود اختیار نمایم! «بریده» اصرار کرد و از آن حضرت جدا نشد تا اینکه با آن حضرت، به عنوان اسلام جدید، بیعت کرد. «هیثمی» گفته است که «طبرانی» در «الاوسط» این روایت را آورده است.

(۲) [مسند ابو داوود طیالسی ۱۱ / ۳۶۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: «تو پس از من ولی همه مؤمنان هستی.»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۲

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴ / ۳۳۹] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از خدای تعالی پنج چیز درباره تو درخواست کردم که چهار خصلت از آنها را که خواسته من بود، اجابت فرمود. و یکی از آنها را در اختیار من درنیامورد. از خدا درخواست کردم: روز جزا که فرا می‌رسد تو نخستین کسی باشی که سر از خاک برمی‌داری؛ تو همه جا با من باشی؛ حامل «لوی حمد» باشی؛ از حضرت او درخواست کردم تا پس از من، ولی مؤمنان باشی.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۳۹۶] این حدیث را روایت کرده و اظهار داشته است که «ابن جوزی» این حدیث را روایت نمود و در [ج ۶ / ۱۵۹] هم به ذکر این حدیث پرداخته است همچنین می‌گوید: «خطیب» و «رافعی» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۴۰۱] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، هنگامی که آیه انذار و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (الشعراء / ۲۱۴) نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را به خانه خود دعوت کرد و غذای اندکی برای آنها ترتیب داد. هنگامی که سفره گسترانیده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به میهمانان، فرمود: خدا را یاد کنید و از این غذا تناول نمائید و سعی کنید از کنار کاسه، غذا بخورید که برکت از اطراف و جوانب آن فرود می‌آید! نخست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست در درون کاسه غذا فرو برد، سپس آنها به خوردن غذا پرداختند و همگان از آن کاسه، غذا تناول کردند و سیر شدند. سپس حضرت دستور داد تا قلدح آبی حاضر کردند، نخست خود از آن آشامید سپس حاضران از آن قلدح آشامیدند و همگان سیراب شدند. «ابو لهب» که چنان انتظاری نداشت با کمال بی‌شرمی خطاب به حاضران گفت: بدیهی است که محمد شما را مسحور جادوگری خود قرار داد! در این هنگام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: ای پسران عبدالمطلب! همانا شما را به پذیرش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۳

حقیقتی می‌خوانم که تا حال، کسی مانند آن حقیقت را به اطلاع شما نرسانیده است و آن حقیقت این است که شما را به گواهی دادن به یکتائی خدا می‌خوانم و به پذیرش کتاب او دعوت می‌کنم. حاضران از شنیدن این سخنان اظهار تنفر کرده و متفرق شدند.

روز دیگر برای دومین بار، آنرا به منزل خود دعوت کرد و همان غذا را برای آنان ترتیب داد و همان رفتاری را به جای آورد که روز گذشته انجام داده بود و همان سخنان را اظهار داشت که روز پیش اظهار کرده بود. «ابو لهب» هم همان سخنان خودش را تکرار کرد. سپس در حالی که حضرت دست مبارکش را دراز کرده بود، فرمود: چه کسی حاضر است با من بیعت کند تا به جبران آن بیعت، برادر و مصاحب من و ولی شما پس از رحلت من باشد! من (علی) که در آن روز، از گروه حاضر، کم سن تر از همه بودم، دستم را دراز کرده و عرض کردم: من با شما بیعت می‌کنم! رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بلافاصله با من بیعت کرد. علی علیه السلام فرموده است که غذای آنروز را من پخته و تهیه کرده بودم. «متقی» گوید؟ «ابن مردویه» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۰۳] از «عمرو بن میمون» روایت است که گفت: در کنار «ابن عباس» نشسته بودم، هفت تن در برابر ما ظاهر شدند و پیشنهاد کردند:

ای پسر عباس! مطلبی داریم که باید با تو در میان بگذاریم، یا همراه ما بیا تا آنچه در خاطر داریم به اطلاع تو برسانیم، و یا از این عده‌ای که گرد تو نشسته‌اند بخواه تا ما را با تو تنها بگذارند. «ابن عباس» گفت: حاضر نیستم آنها را از گرد خود دور کنم لیکن حاضرم با شما بیایم تا آنچه را که می‌خواهید بگوئید، بشنوم. این پیشآمد و پیشنهاد، در هنگامی بود که «ابن عباس» نابینا نبود. «ابن عباس» تقاضای آنها را پذیرفت و با آنها به فاصله دوری رفت. گفتگوهایی نمودند که من از چگونگی آنها اطلاعی بدست نیاوردم؛ همین قدر می‌دانم که «ابن عباس» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۴

حالی بازگشت که از شدت ناراحتی یک طرف عبایش، از دوشش بزیر افتاده بود و به زمین کشیده می‌شد و می‌گفت: اف بر این مردم! تفو بر آنها! از بزرگواری نکوهش می‌کنند که ده خصلت در او وجود داشت که در دیگران اثری از آنها یافت نمی‌شد. حدیث را در فضیلت علی علیه السلام ادامه داده تا آنجا که گفته است - رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: یا علی! تو پس از من، ولی همه مؤمنان هستی.

«محب طبری» گفته است که همگی این حدیث را، «احمد حنبل» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و در «الاربعین الطوال» نقل کرده‌اند و «نسائی» هم بخشی از این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم این روایت را در [مجمع ۹/ ۱۹۹] روایت کرده و اظهار داشته که حدیث مورد نظر را «احمد حنبل» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» به طور اختصار روایت کرده‌اند و ما همگی حدیث را در باب آیه تطهیر نقل کرده‌ایم، به آنجا مراجعه شود.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۵/ ۹۴] در ذیل شرح حال «وهب بن حمزه» می‌نویسد: از «یوسف بن صهیب» از «وکین» از «وهب بن حمزه» روایت است که گفت: از مدینه تا مکه با علی علیه السلام هم صحبت بودم. در این مسیر، کارهایی از ایشان سر می‌زد که از لحاظ من ناخوشایند بود، برای همین گفتم: هنگام بازگشت که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات می‌کنم از تو شکایت خواهم کرد. در مراجعت که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیدم، عرض کردم: در مسیر از مدینه تا مکه رفتارهایی از علی علیه السلام مشاهده کردم که بر خلاف انتظار من بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این گونه نکوهش‌ها را از علی علیه السلام نداشته باشید که او پس از من، از همه مردم به شما اولتر است!

(۲) مؤلف گوید: «مناوی» در شرح [فیض القدر ص ۳۵۷] این حدیث را نقل

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۵

کرده (و ادامه داده تا آنجا که) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درباره علی علیه السلام چنین سخنانی را به زبان نیاور! «فهو

اولی الناس بکم بعدی» و همین حدیث را «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۰۹] آورده و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که فرموده است:

«فهو اولی الناس بکم بعدی»

و گفته است که «طبرانی» هم این حدیث را روایت کرده و «ابن حجر» هم در [الاصابة ۶ / قسم ۱ / ۳۲۵] روایت نموده و گفته است که پیغمبر فرمود:

«لا تقولنّ هذا لعلی فانه ولیکم بعدی»

و «متقی» هم در [کنز العمّال ۶ / ۱۵۵] به ذکر این حدیث پرداخته و از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده که خطاب به آن همسفر علی علیه السّلام فرمود:

«لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی»؛

«چنین نگو که او پس از من اولتر از دیگران به شماست» و «متقی» اضافه کرده است که مرجع ضمیر «هو»، علی علیه السّلام است و اشاره کرده که این حدیث را «طبرانی» از «وهب بن حمزه» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۶

(۱)

باب چهل و ششم استدلال به حدیث «علی ولیکم من بعدی» در رابطه با خلافت بلافضل حضرت علی علیه السّلام پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

(۲) مؤلف گوید: فرموده رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

«علی ولیکم من بعدی»

که برخی از طرق آن، در باب پیشین یاد آوری شده است، از جمله دلیل‌های قوی و از نصوصی است که اثبات می‌کند حضرت علی علیه السّلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خلیفه بلافضل آن حضرت است و استدلال بر خلافت بلافضل آن حضرت به حدیث مزبور متوقف بر بیان سند و دلالت حدیث می‌باشد.

اما از لحاظ سند: باید گفت گروهی از بزرگان صحابه از جمله: حضرت علی علیه السّلام، «ابن عباس»، «عمران بن حصین»، «وهب بن حمزه» و «بریده اسلمی» این حدیث را روایت کرده‌اند و گروهی از محدثان از قبیل: «ترمذی» در «صحیح» خود، «نسائی» مؤلف صحیح در «خصایص» خود، «احمد حنبل» در «مسند»، «ابو داوود طیالسی» که از مشایخ بخاری است. در «مسند»، «ابو نعیم» در «حلیه»، «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد»، «ابو حاتم»، «ابن ابی شیبّه»، «ابن جریر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۷

طبری»، «بزاز»، «طبرانی»، «ابن جوزی»، «رافعی»، «ابن مردویه»، «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و در «اربعین طوال»، «یوسف بن صهیب»، «دیلمی» و امثال ایشان از محدثان دیگر - که در حال حاضر و با شتابی که داریم به نام آنها دست پیدا نکرده‌ام - به نقل این روایت پرداخته‌اند. گذشته از این، «محبّ طبری» در [الریاض النضره ۱ / ۱۵۲] به نقل برخی از احادیث پرداخته است که شیعه با توجه به آنها برای خلافت بلافضل حضرت علی علیه السّلام استدلال نموده است.

از آن جمله: حدیث منزلت و حدیث غدیر است. سپس گفته است از جمله آنها که سند و متنش از احادیث دیگر قوی‌تر و ارزنده‌تر است، حدیث «عمران بن حصین» است - تا آنجا که گفته است - و حدیث «بریده»، که حضرت فرموده است: «از علی نکوهش مکن

که علی از من است و من از اویم و او پس از رحلت من، ولی همه شماست.»

(۱) مؤلف گوید: هر چند «محبّ طبری» در رابطه با حدیث «عمران» و «بریده» کوشش دارد که سند و متن آن را، از سند و متن حدیث منزلت و حدیث غدیر قوی‌تر و مهم‌تر معرفی کند، در عین حال از گفته او چنین استنباط می‌شود که سند و متن هر دو حدیث، در کمال قوت و ارزندگی است. این کل آن مطلب است که در رابطه با سند حدیث مورد بحث، باید گفت. اینک، آنچه مربوط به دلالت حدیث است، به شرح ذیل بیان می‌شود.

حدیث مزبور با توجه با قرینه لفظی که متصل به حدیث شریف است که همان کلمه «من بعدی» باشد، دلالتش ظاهر در مقصود ما می‌باشد و منظور ما را کاملاً توجیه می‌نماید و با توضیحی که ذیلاً ایراد می‌شود حقیقت را آشکار می‌کند. و آن این است: لفظ «ولّی» از نظر لغت در معانی چندی بکار رفته است از قبیل: حب، صدیق، ناصر، همسایه، هم سوگند و معانی دیگر و ظاهرترین و مشهورترین معنای آن، «مالک امر» است؛ بنا بر این هر کسی که کاری را در اختیار خود در آورد و حق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۸

تصرف در امور و شئون آن را داشته باشد آن شخص، ولّی آن کار است. به همین دلیل سلطان، ولّی رعیت است یعنی کسی است که امر مردم را در اختیار دارد.

و حق هر گونه تصرفی در امور و شئون آنها را خواهد داشت و به همین نسبت پدر یا جد، ولّی کودک یا دیوانه‌اند و می‌توانند مالک امر کودک و مجنون باشند و در امور و شئون مربوط به آنها تصرفات لازم را انجام بدهند و همچنین کسی که ولایت زنی را به عهده دارد تا امور همسری او را فراهم آورد، و یا ولّی دم (خون‌بها گیر) و یا ولّی میت که باید به کارهای آنان پردازد. گاهی لفظ «ولّی» را بمعنای «اولی بتصرف» به کار برده‌اند. و هر گاه این معنی مورد لحاظ قرار بگیرد، سلطان اولیتر به تصرف در امور رعیت است از خود آنها، و پدر و جدّ که اولویت بتصرف در امور کودک یا مجنون دارند، اولیتر از خود آنها می‌باشند. و مثال‌های دیگر تأیید می‌کند که «ولّی» در معنای «اولی بتصرف»، به درستی به کار رفته است و پاره‌ای از اخبار، بطوری که پیش از این اشاره شد، دلالت بر مقام اولی بتصرف دارد از قبیل:

«فهو أولی الناس بکم بعدی»

(۱) گاهی گفته‌اند: «ولّی» به معنای «متصرّف» است. و در این صورت هر گاه بگویند سلطان، ولّی رعیت است، کسی را مورد نظر قرار می‌دهند که در امور رعیت حق هر گونه تصرفی را داشته باشد و ولّی کودک و ولّی مجنون، کسی است که می‌تواند در کلیه امور آنها تصرف نماید. در هر حال، به معنای معروف و مشهور آن، چه «مالک امر» یا «اولی به تصرّف» یا «متصرّف» باشد، بر کسی اطلاق می‌شود که تسلط و برتری بر غیر خود داشته باشد و متصرف در امور و شئون او باشد؛ بنا بر این معانی دیگر آن از قبیل: همسایه یا هم سوگند، از لفظ «ولّی» که در حدیث آمده است به هیچ وجه مناسب با مقام فعلی ما که مورد بحث قرار گرفته است، نیست بلکه هیچگونه نتیجه مثبتی هم نخواهد داشت. و آنچه را که می‌توان استثنا کرد، معنای محبّ، صدیق، ناصر، مالک امر، اولی بتصرف یا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۸۹

متصرف است، آن هم با اختلاف تعبیرهایی که در معنای آخری شده است.

و هویدا است که لفظ

«من بعدی»

با معنای محب، یا صدیق، یا ناصر هم تناسبی ندارد بلکه کلمه مزبور با معنای محبّ، صدیق و ناصر، منافات و نارسائی هم دارد؛ به دلیل آنکه علاقه‌مندی حضرت علی علیه السّلام به مسلمانان، یا رفیق بودن با آنها و یا جانبداری از آنها، منحصر به زمان پس از

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد، بلکه حضرت علی علیه السلام پیش از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نسبت به مسلمانان علاقه‌مند بود و با صداقت هر چه تمامتر با آنان رفتار می‌کرد و از هیچگونه یاری و کمک به آنها دریغ نمی‌داشت؛ این است که مراد از لفظ «ولی» در حدیث شریف، معنای دیگری است که همان مالک امر، یا اولی بتصرف، یا متصرف در امور و شئون مسلمانان می‌باشد. و انحصار لفظ «ولی» به معنای اخیر، بدان دلیل است که این معنی با کلمه «من بعدی»

تناسب محکم و استواری دارد و این استواری حاکی از آن است که معنای اخیر از میان معانی دیگر، متعین برای لفظ ولی خواهد بود که از آن تعبیر به امام و خلیفه می‌شود و این معنی از نظر هر انسان با انصافی، آشکار و واضح است.

(۱) پیش از این گفتیم ما با توجه به حدیث «علی ولیکم من بعدی»

استدلال می‌کنیم که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافصل رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. برخی از علمای اهل سنت برای رد استدلال ما، مطالب ضعیف و بی‌پایه‌ای را بیان کرده‌اند از جمله می‌گویند: ما هم می‌پذیریم که علی علیه السلام، مالک امر یا اولی بتصرف در امور مسلمانان و یا متصرف در شئون آنهاست، لیکن این اولویت، پس از «عثمان» و در رابطه با خلافت خود آن حضرت خواهد بود! به جان خودم سوگند، هر گاه انسان بی‌طرفی به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه کند، از ظاهر بیان شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدست می‌آورد که ولایت آن حضرت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و فاصله‌ای در کار نمی‌باشد. و عرف

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۰

مردم و ارباب لسان هم می‌فهمند که جمله «علی ولیکم من بعدی»

دلیل بر خلافت بلافصل آن جناب است که باید بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بدون درنگ، امور امت را بدست می‌گرفت. و جمله مزبور دارای معنای عامی است و مقید به قیدی نشده است - پس از رحلت من، یا پس از رحلت ابو بکر، و عمر و عثمان؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابراز «من بعدی»

در مقام خطاب و بیان بوده و باید گفتار خود را بگونه‌ای بیان کند که هر قیدی را لازم دارد متذکر شود، تا امت گرفتار خطا نشوند. و هر گاه قیود مزبور لازم بود، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مقام بیان بوده است، آنها را متذکر می‌شد و از آنجا که چنان قیودی لازم نبوده است،

(۱) دلیل قاطعی بر لزوم آنها نداریم. گذشته از این، حدیث شریف مورد نظر از جمله نصوصی است که بر خلافت علی علیه السلام دلالت می‌کند و خود خصم هم معترف به آن می‌باشد و همین دلیل بر بطلان خلافت آن سه تن می‌باشد.

دلیل بطلان به این توضیح است: آنهاست که معتقد به خلافت آن سه تن می‌باشند، مطابق با اعترافی که دارند اظهار داشته‌اند که خلافت نامبردگان به نص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است بلکه خلافت آنان به اجماع امت بود؛ آن چنانکه اجماع امت را در خلافت «ابو بکر» و تنصیب «ابو بکر» را بر خلافت «عمر» و رأی «عبد الرحمن بن عوف» را که یکی از شش تن اهل شورا بود در خلافت «عثمان»، قبول دارند. و شکی نیست که اجماع امت و تنصیب «ابو بکر» و رأی اصحاب شورا، در صورتی قابل قبول است که نصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با شخص معینی صادر نشده باشد و در غیر این صورت، هیچ یک از اجماع، و تنصیب و رأی، مفید فائده نخواهد بود. هنگامی که ثابت شد تنصیبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه

شخص معینی، از سوی آن حضرت صادر شده چنان که خود خصم معترف است، جایی برای اجماع امت در حق «ابو بکر» و تنصیب «ابو بکر» درباره «عمر» و رأی شورا در رابطه با خلافت «عثمان»، باقی نمی‌ماند. و پر واضح است با

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۱

توجه به آنچه گفته شد، خلافت هر سه تن باطل خواهد بود. از استدلالهایی که مخالفان آورده‌اند، این است که می‌گویند: حدیث مورد نظر را با توجه به دو دلیل ذیل، بگونه‌ای حمل می‌کنیم که علی علیه السّلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، خلیفه بلافضل نبوده است بلکه خلافت آن حضرت بعد از خلافت آن سه تن (ابو بکر، عمر و عثمان) بوده است.

(۱) دلیل اول: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم اطلاع داد که علی علیه السّلام پس از رحلت او، ولی مسلمانان است. بر خلاف انتظار، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مصداق پیدا نکرد و علی علیه السّلام پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله به مقام خلافت بلافضل نایل نیامد؛ اکنون علی علیه السّلام به خلافت، بلافاصله دست پیدا نکرده است، چاره‌ای نیست جز آنکه خلافت «بلافضل» علی علیه السّلام را، به خلافت «مع الفصل» حمل کنیم تا گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راست باشد و آن حضرت را دروغگو ندانیم (!؟) دلیل دوم: هر گاه حدیث مورد نظر را متوجه به خلافت بلافضل علی علیه السّلام بدانیم، مستلزم مفسده بزرگی است و آن این که با توجیه مزبور، امت اسلامی بر امری که دلیل بر ضلالت و گمراهی است اجماع کرده باشند و اکثر صحابه را که با «ابو بکر» بیعت کرده و او را به خلافت بر خود برگزیده‌اند، خطاکار بدانیم (!؟) (پس برای اینکه به گفتار پیغمبر و رأی صحابه لطمه‌ای وارد نشود، باید حدیث را تفسیر به رأی بکنیم!)

(۲) مؤلف گوید: به جان خودم سوگند، این ایراد از ایراد نخستین، ضعیف‌تر و ناپایدارتر است؛ به دلیل آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیان حدیث مورد نظر تصمیم نداشته است که علی علیه السّلام را از ولایتی که مردم آن را برای علی علیه السّلام جعل کرده‌اند، خبر بدهد تا در صورتی که سریر خلافت بدست آن حضرت قرار نگرفته باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ فرموده باشد، بلکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایراد حدیث مورد نظر، از ولایت واقعی آن حضرت که منصب الهی و مقام ربّانی است و مدار اجماع امت بر محور آن نمی‌چرخد و آنها از رسیدن به حقیقت آن دورند، اطلاع داده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۲

و همین بی‌اطلاعی آنان از آن مقام مقدس بوده که پس از سه خلیفه، با آن حضرت بیعت کردند و حق آن حضرت را پایمال نمودند؛ بنا بر این از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن دروغی به ظهور نرسیده است. گذشته از این، خطا کاری اکثر صحابه در بیعتی که با ابو بکر انجام دادند و پاسخ از آن، در باب استدلال به حدیث غدیر بیان شده است (به آن جا که در اواخر جزء اول است مراجعه نمائید).

(۱) از ادله آنها این است که می‌گویند: چرا مراد از «ولی» در بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به معنای «محب» نباشد (یعنی علی علیه السّلام پس از رحلت من، دوستدار شماست) و مراد از کلمه «بعد»، بعدیت رتبی است که رتبه او در مقام محبت پس از رتبه من است، به اینکه او پس از در گذشت من، محبت مردمان را در وجود خود قرار خواهد داد. و نتیجه دلیل آن است که من در محبت و علاقه‌مندی به مسلمانان، مقدم بر مسلمانان می‌باشم و علی در این رابطه در درجه دوم قرار دارد.

(۱) مؤلف گوید: برای افرادی که از مختصر شناختی برخوردارند هویدا است که این ایراد از همه ایرادهای پیش، ضعیف و بی‌پایه‌تر است؛ به دلیل آنکه حدیث شریف متضمن ظاهری است که هر یک از عرف مردم و افرادی که اهل زبانند، یقین دارند که مراد از «ولیکم بعدی»

، بعد از وفات است و بعدیت رتبی نمی‌باشد. و با توجه به این معنی ظاهری که عرف و زبان با آن آشناست، دلیلی ندارد از ظاهر آن دست برداریم و به احتمال بعیدی که گروهی از متعصبان و دشمنان پیش می‌کشند، قائل شویم.

به جان خودم سوگند، امثال این احتمالات بی پایه در مقابل معنای ظاهر و واضحی که حدیث شریف آن را به ما هدیه می کند، از قبیل به حرکت آمدن شخص کشته شده، یا از باب دستاویز شدن انسان غریق است که در دریای ژرفی، در حال غرق شدن است و به هر گونه علفی که در برابر او ظاهر می گردد، چنگ می اندازد تا نجات یابد! آری، خداست که هر کسی را بخواهد به راه راست هدایت می فرماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۳ (۱)

باب چهل و هفتم آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه شریفه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (سوره مائده/ آیه ۵۵)؛ منحصرًا سرپرست و ولی شما، خداست و رسول خدا و آنان که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند. گفته است: از «ابوذر غفاری» (رحمة الله علیه) روایت است که گفت: در یکی از روزها، نماز ظهر را با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می گزاردم بینوائی وارد مسجد شد و از مردم تقاضائی کرد. کسی به تقاضای او ترتیب اثری نداد، آن مرد بینوا دست به سوی آسمان بالا برد و گفت: پروردگارا! گواه باش که در مسجد رسول تو تقاضائی کردم و کسی تقاضای مرا بر نیاورد و کمکی به من نکرد. در آن هنگام حضرت علی علیه السلام در حال رکوع بود، با دست راست که در آن انگشتری بود به فقیر اشاره کرد که در انگشت مبارکش انگشتری است. بینوا نزدیک آمد و در برابر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۴

چشم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انگشتری را از انگشت آن حضرت بیرون آورد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که این جریان را مشاهده فرمود، به عرض رسانید: بار خدایا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند؛ و وزیری از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را، تا با او پشتم استوار گردد و در کارم - او را - شریک ساز» (سوره طه/ آیه ۲۵-۲۳) تو در پاسخ او در قرآن کریم فرمودی: به زودی بازوی تو را به کمک برادرت استوار خواهم ساخت و برایتان تسلط و قدرتی قرار می دهیم که دشمنان به شما نرسند. اینک، من محمد، فرستاده و برگزیده توام. خدایا! سینه ام را گشایش ده و کار مرا آسان گردان و علی علیه السلام که از خاندان من است، به وزارت من برگزین و او را پشتیبان من قرار ده. «ابوذر» گوید: به خدا سوگند! هنوز سخن و تقاضای رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله به پایان نرسیده بود، «جبریل» نازل شد و خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، گفت: ای محمد! بخوان که: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...

مؤلف گوید: «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۷۰] این روایت را آورده و اظهار می دارد که این روایت را «ابو اسحاق احمد ثعلبی» در تفسیرش نقل کرده است.

(۱) [زمخشری در کشاف] در ذیل تفسیر آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ می نویسد:

جمله وَهُمْ رَاكِعُونَ، جمله حالیه است از برای يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ؛ به این توضیح که اعطاء زکات را در حالی انجام دادند که در رکوع بودند. این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است و مصادف با هنگامی است که حضرت علی علیه السلام در رکوع بود و در این هنگام، بینوائی وارد شد و از مردم تقاضای کمک کرد. علی علیه السلام انگشتری را که در انگشتش بود بسوی او افکند؛ از این عمل پیداست که انگشتری چسبیده به انگشت آن حضرت نبوده تا برای بیرون آوردن آن مرتکب عمل زیادی بشود و در نتیجه آن،

نمازش باطل گردد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۵

زمخشری پس از بیان رفتار حضرت علی علیه السلام با بینوا، اظهار داشته است: اگر معترضی بگوید که چگونه این آیه در شأن علی علیه السلام به تنهائی نازل شده است، حال آن که کلمه جمع در آن بکار رفته است و فرموده يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

در پاسخ وی خواهیم گفت: درست است که لفظ جمع در این آیه آمده است و یک شخص معین یعنی علی علیه السلام چنین رفتاری را انجام داده است، ولی لفظ جمع به این مناسبت است تا دیگران هم به انجام چنین کاری پردازند تا از پاداش آن بهره‌مند گردند و دلیل بر آن اینست که، طبیعت و اراده باطنی انسان مؤمن، او را وادار می‌کند، تا به نیکو کاری و کمک به بیچارگان همواره کوشا باشد و از حال بینوایان خیردار شود. و به قدری به این عمل توجه دارد که آن را در حال نماز هم از خاطر نمی‌برد و به تأخیر نمی‌اندازد و به فارغ شدن از نماز هم موکول نمی‌نماید.

مؤلف گوید: «ابو السعود» و «بیضاوی» هم تفسیر آیه را نزدیک به نظریه «زمخشری» تفسیر کرده‌اند و افزوده‌اند که از این آیه استفاده می‌شود که صدقه مستحبی هم به عنوان زکات نامیده می‌شود.

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۸۶/۶] به سند خود، از «عتبه بن حکیم»، در ذیل آیه ولایت گوید: مراد از وَالدِّينِ آمَنُوا و مصداق آن، علی بن ابیطالب علیه السلام است که در حال رکوع، صدقه داد.

مؤلف گوید: «سیوطی» در «الدر المنثور» این حدیث را آورده است و اظهار داشته که حدیث مورد نظر را، «ابن جریر طبری» از «سدیر» و «عتبه بن حکیم» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۱۸۶/۶] به سند خود، از «غالب بن عبید الله» روایت کرده است که از «مجاهد» شنیدم می‌گفت: آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ در شأن علی علیه السلام نازل شد که در حال رکوع، صدقه داده بود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۶

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ ... می‌نویسد:

«خطیب» در کتاب «المتفق» از «ابن عباس» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام در حال رکوع بود و در همان هنگام، انگشتی خود را به بینوایی مرحمت کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از سائل پرسید: این انگشتی را چه کسی به تو اعطا کرد؟ در پاسخ گفت: همان مردی که در حال رکوع است. همزمان خدای تعالی آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ را نازل فرمود.

«سیوطی» گفته است: «عبد الرزاق»، «عبد بن حمید»، «ابن جریر»، «ابو الشیخ»، «ابن مردویه» از «ابن عباس» در ذیل آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ ... نقل کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

او می‌گوید: «ابو الشیخ» و «ابن مردویه» از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ ... در حالی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌اش تشریف فرما بود. پس از نزول آیه از خانه به مسجد آمد. در حالی که مردم مشغول نماز بودند؛ چنان که برخی در حال رکوع، و بعضی در حال سجود، و جمعی هم در حال قیام بودند. در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله با سائلی برخورد کرد و پرسید: آیا کسی به تو کمکی کرد؟ در پاسخ گفت: هیچ یک از حاضران توجهی به من نکردند، تنها همان «راکع»- و اشاره به حضرت علی علیه السلام نمود- به من کمک نمود و انگشترش را به من اعطا کرد! او گفته است: «ابن ابی حاتم»، «ابو الشیخ» و «ابن عساکر» از «سلمه بن کهیل» روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام در حالی که سرگرم رکوع بوده، انگشترش را صدقه داد و آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ در شأن او نازل شد.

همچنین گفته است: «ابن مردویه» از طریق «کلبی» از «ابو صالح» از «ابن عباس» روایت کرده است که هنگام نیمروز بود، «عبد الله بن

سلام» همراه گروهی از اهل کتاب به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: یا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۷

رسول الله! خانه‌های ما خالی است و کسی نیست که با ما مجالست و معاشرت نماید؛ تنها امید ما همین مسجد است و از هنگامی که کسان ما متوجه شده‌اند که ما به خدا و رسول او ایمان آورده‌ایم، و از آئین آنها اعراض کرده‌ایم، با ما به دشمنی برخاسته‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که با ما آمیزش نکنند و با ما هم غذا نشوند. و این موضوع بر ما گران است. همزمان که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از کسان خود شکوه می‌کردند، آیه **إِنَّمَا وَثِقُكُمُ اللَّهُ نَازِلٌ شَدَّ**

(۱) و در این هنگام صدای مؤذن به گوش رسید که مردم را برای نماز ظهر به مسجد دعوت می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد با سائلی برخورد کرد و از سائل پرسید: آیا کسی از حاضران در مسجد، به تو کمکی کرد؟ در پاسخ گفت: آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی به تو کمک کرد؟ در پاسخ گفت: همان مردی که ایستاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: در چه حالی به تو کمک کرد؟ پاسخ داد: در حال رکوع! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری آن شخص، علی بن ابیطالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت! و این آیه را تلاوت کرد **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ** (سوره مائده/ آیه ۵۶)؛ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

مؤلف گوید: «واحدی» در [اسباب النزول ص ۱۴۸] این حدیث را از «ابو صالح» از «ابن عباس» نقل کرده و قصه را از «جابر بن عبد الله» هم روایت نموده است و در پایان آن قصه گوید: «کلبی» گفته است که آخر آیه در رابطه با حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است، به دلیل آنکه حضرت در حال رکوع بود که انگشتی را به سائل داد.

«فخر رازی» در تفسیر آیه ولایت، مختصری را نقل کرده است که با بحث حاضر ما بی تناسب نیست. «عبد الله بن سلام» گفته است که هنگامی که آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: یا رسول الله! من خود شاهد بودم که علی علیه السلام فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۸

در حال رکوع، انگشتی را به بینوا بخشید. و از اینرو است که ما او را دوست می‌داریم.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۱۹] از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: حضرت علی علیه السلام در حال رکوع، انگشتی خود را صدقه داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که با بینوا ملاقات کرد، پرسید: این انگشتی را چه کسی به تو اعطا کرده است؟ در پاسخ گفت: آن بزرگواری که در حال رکوع است. در این هنگام، خدای تعالی آیه **إِنَّمَا وَثِقُكُمُ اللَّهُ** را در حق علی علیه السلام نازل فرمود. در نکین آن انگشت، این جمله حک شده بود:

«سبحان من فخری بأنی له عبد»

؛ خدای تعالی از هر گونه عیب و نقصی منزّه است و افتخار من این است که بنده اویم. سپس این جمله در روی آن انگشتی حک شده بود،

«الملک لله»

. «متقی» گفته است که این حدیث را «خطیب» در «المتفق» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۳۰۵] از «ابو رافع» روایت کرده است که در یکی از روزها، به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم. در آن هنگام، یا رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده بود، و یا حالت وحی به آن حضرت دست داده بود. همزمان ماری را دیدم که در گوشه خانه قرار گرفته است و من قصد کشتن آن مار را نداشتم، زیرا بیمناک بودم که اگر آن حیوان را بکشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار بشود. خودم میان آن حضرت و آن مار، خوابیدم! و منظورم این بود که هر گاه آن

مار بخواهد گزندى به آن حضرت وارد آورد، من گزند آن را تحمل نمايم. طولی نکشید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیدار شد و آیه **إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ تَلَاوتُ كَرَدَ**. و پس از آن به ستایش خدا پرداخت و در ضمن مرا دید که در کنار حضرتش خوابیده‌ام. پرسید: چرا در اینجا، خوابیده‌ای؟ گفتم: به خاطر آن مار که در آن گوشه قرار گرفته است. فرمود:

هم اکنون آن را بکش. به دستور آن حضرت آن مار را کشتم. سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست مرا گرفت و فرمود: ای ابا رافع! پس از رحلت من، مردمی با علی علیه السلام نبرد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۱۹۹

می‌کنند، فرمان خدا این است که با آنها پیکار شود و کسی که تاب مقاتله با آنها را ندارد با زبان با آنها پیکار کند و کسی که نمی‌تواند با زبان با آنها بجنگد، در دل از آنها اظهار بیزاری نماید و جز این روش، دستور دیگری نیست.

«متقی» گوید: «طبرانی»، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۷/۷] از «عمار یاسر» روایت کرده است که علی علیه السلام در نماز مستحبی و در حال رکوع بود که در این حال، بینوائی وارد مسجد شد.

حضرت علی علیه السلام انگشتی را از انگشت بیرون آورد و به او اعطا فرمود. بینوا حضور مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید جریان بخشش حضرت علی علیه السلام را به عرض رسانید. در این هنگام، آیه **إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ نَازِلٌ شَدَّ**. پس از آن که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تلاوت کرد. فرمود:

«من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

«هیثمی» گفته است که «طبرانی» در «الاوسط» این روایت را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «سیوطی» هم این روایت را در «الدر المنثور» در تفسیر آیه **إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ نَازِلٌ شَدَّ** نقل کرده و اضافه نموده است که «طبرانی» در «الاوسط» و «ابن مردویه» از «عمار یاسر» روایت کرده‌اند.

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۸۸] چند تا از آیاتی که در شأن علی علیه السلام نازل شده است، آورده- تا آنجا که گفته- از جمله آنها آیه **إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ** است که در شأن علی علیه السلام نازل گردیده و «واحدی» هم آن را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب، ص ۱۰۲] از «عبد الله بن سلام» نقل کرده است که «بلال» اذان ظهر را اعلام کرد. مردم برای اقامه نماز برخاستند. برخی در حال رکوع بودند و جمعی در حال سجود؛ در آن حال، بینوائی وارد شد و تقاضای کمک از اهل مسجد نمود. علی علیه السلام که در حال رکوع بود، انگشتی خود را به او اعطا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۰

فرمود. سائل در بازگشت، جریان بخشش حضرت علی علیه السلام را به اطلاع رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تقدیم داشت. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مجردی که سخنان آن سائل را شنید، آیه **إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ** را تلاوت فرمود.

(۱) «محب طبری» گفته است: «واحدی» و «ابو الفرج ابن جوزی» این حدیث را روایت کرده‌اند و در [الریاض النضره ۲/۲۲۷] هم حدیث مزبور را نقل کرده و گفته که علاوه بر «واحدی» و «ابو الفرج»، «فضائلی» هم روایت کرده است.

مؤلف گوید: در پایان این باب، مناسب است حدیثی را که مؤید احادیث پیشین است، از [تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۱۱] در ذیل شرح حال «یونس بن حباب اسیدی» نقل کنیم. در صفحه ۴۳۹ می‌نویسد: «ابراهیم بن زیاد سبلان» از «عباد بن عباد» روایت کرده است که با «یونس بن حباب»، ملاقات کردم و از عذاب قبر سؤال نمودم. پاسخ مرا داد و اضافه کرد که مناسب با آنچه گفتم، سخنی است که ناصبی‌ها آن را پوشیده داشته‌اند! پرسیدم: آن سخن کدام است؟ در پاسخ گفت:

در قبر از مرده می‌پرسند: ولئی تو کیست؟ اگر در پاسخ بگویند که ولئی من، علی است، نجات می‌یابد!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۱

(۱)

باب چهل و هشتم استدلال به آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** برای امامت و پیشوائی بلافضل حضرت علی علیه السلام

(۲) مؤلف گوید: با توجه به اخبار پیشین که در باب سابق یاد آوری کردیم و همگی آنها در راستای این واقعیت بود که آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**، در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. به این نتیجه می‌رسیم که حدیث مزبور در رابطه با امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام است و آنچه که از آیه به دست می‌آید با انضمام احادیث مذکور، این است که: «خدا و رسول و علی بن ابیطالب، ولی شمایند».

بنا بر این فرموده حق تعالی **وَالَّذِينَ آمَنُوا** اگر چه لفظ جمع است، ولی منظور از آن، شخص واحد است و حمل کردن لفظ جمع را بر واحد، هر گاه منظور از آن تعظیم و تکریم آن شخص باشد، درست است. و لفظ «ولی» هم اگر چه برای معانی متعددی وضع شده است و پیش از این در باب چهل و ششم معناهای ولی را بطور تفصیل بیان کردیم که از قبیل: محب، صدیق، ناصر، جار، حلیف، مالک امر، یا اولی بتصرف، یا متصرف می‌باشد. لیکن آنچه از ظاهر ولی در بحث حاضر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۲

بدرست می‌آید

(۱) و با توجه به حصری که از کلمه «انما» استفاده می‌شود، کلمه «ولی» به معنای مالک امر، یا اولی بتصرف، یا متصرف است و همین معنی، مناسب با حصر ولی در خدای عز و جل، رسول صلی الله علیه و آله او و علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ نه معنای محب، یا صدیق، یا ناصر و یا معانی دیگر. و پر واضح است که بعضی از مردان و زنان مؤمن، اولیای برخی دیگر از مؤمنان می‌باشند. چنانکه در قرآن کریم به اینگونه ولایت اشاره شده است و در این راستا، مقام ولایت اختصاصی به خلفای سه گانه ندارد. و در بعضی از روایات پیش اگر چه «ولی» به معنای محب، یا صدیق و یا ناصر دانسته شد، ولی ظهور کلمه «انما» در حصر و بلکه وضع کلمه «انما» برای حصر است، به مقتضای تبادل عرفی و با توجه به اینکه تبادل نشان حقیقت است و در «فن اصول» هم این معنی به اثبات رسیده است؛ به این نتیجه می‌رسیم هر گاه «ولی» را به معنی مالک امر، یا اولی بتصرف و یا متصرف بدانیم، اطلاق ولی بر خدا و رسول و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، بهتر و مناسب‌تر است و به راستی و درستی و دور از تعصب بی‌اساس و عناد، نزدیک‌تر و به مقام خدا و رسول و حضرت علی علیه السلام شایسته‌تر است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۳

(۱)

باب چهل و نهم حضرت علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

(۲) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/ ۶۲] به سند خود، از «ابن عباس» او هم از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است، هنگامی که آیه شریفه **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به حضور طلبید فرمود: یا علی! خدای تعالی به من امر فرموده تا خویشاوندان نزدیکم را انذار کنم؛ انجام این دستور بر من گران و مشقت بار است و می‌دانم که هر گاه آنها را به آئین خویش بخوانم و از مخالفت با خدا، آنها را انذار نمایم، رفتاری از آنان به ظهور می‌رسد که مکروه طبع من است؛ برای همین از انذار آنها باز ایستادم و سکوت کردم تا اینکه «جبرئیل» آمد و گفت: ای محمد! چاره‌ای جز این نیست که دستور الهی را به مرحله

اجرا در آوری و اگر از فرمان الهی سرپیچی نمائی، پروردگار، تو را شکنجه خواهد کرد! اینک (ای علی!) غذائی تهیه کن و یک پاچه گوسفند پخته شده در روی آن بگذار و برای ما هم ظرف شیری مهیا کن، آنگاه فرزندان عبدالمطلب را به حضورم دعوت کن تا با آنها گفتگو کنم و در ضمن آن، مأموریت خویش را به آنان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۴

ابلاغ نمایم.

(۱) علی علیه السلام فرموده است که دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن چنانکه فرموده بود، اطاعت کردم و فرزندان عبدالمطلب که در آن هنگام چهل تن مرد یا کمتر از آن بودند، عموهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را، «ابو طالب»، «حمزه»، «عباس» و «ابو لهب» که در شمار آنان بودند، به میهمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کردم. هنگامی که دعوت شدگان به حضور مبارک شرفیاب گردیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد غذائی را که برای آنان تهیه دیده‌ام، حاضر نمایم. سفره گسترده شد و کاسه غذا را همراه با پاچه گوسفندی که پخته بودم، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعه‌ای از آن گوشت را تناول فرمود و ما بقی آن را ریز ریز کرده در اطراف ظرف غذا قرار داد. و به حاضران فرمود: به نام خدا از این غذا تناول کنید! حاضران از آن ظرف غذا تناول کردند؛ با توجه به اینکه همگان سیر شدند و از کاسه غذا چیزی کاسته نشد و جز اثر انگشتها چیزی در آن کاسه دیده نمی‌شد. به خدائی که جان علی در دست توانای اوست، مقدار غذا به اندازه‌ای بود که فقط یکی از آنها را سیر می‌کرد! ولی همه آنها تناول کردند و سیر شدند! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: آشامیدنی هم برای ما حاضر کن. کاسه شیر را آوردم. همگان از آن نوشیدند و سیراب شدند. به خدا سوگند! کاسه شیر به اندازه‌ای بود که فقط یک نفر از آنها را سیراب می‌کرد! ولی همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند و مقداری از آن کاسته نشد! پس از آنکه سفره بر چیده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده کرد مأموریت خود را به اطلاع آنان برساند، در این هنگام، «ابو لهب» پیشدستی کرد و گفت: نمی‌بینید چگونه میزبانان شما را مسحور خود ساخته است؟! به دنبال این سخن بی‌اساس، دعوت شدگان از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفته و متفرق شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت ابلاغش انجام نپذیرفت.

(۲) روز بعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: متوجه بودی که دیروز «ابو لهب» بر من پیشدستی کرد و آنچه شنیدی، به زبان آورد و مردم را پیش از آنکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۵

سخنی بگویم متفرق ساخت؟ امروز همان غذا را ترتیب بده و فرزندان عبدالمطلب را به حضورم دعوت کن. علی علیه السلام فرموده است بطوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده بود، غذائی مثل دیروز تهیه دیدم و فرزندان عبدالمطلب را به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کردم، میهمانان یکی پس از دیگری حضور یافتند. پس از اجتماع آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که سفره گسترده شود و غذا حاضر گردد. سفره گسترده شد و کاسه غذا در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته شد، پیغمبر همان رفتار دیروزی را اجرا کرد و میهمانان را به تناول غذا دستور داد.

(۱) همگان خوردند و سیر شدند. آنگاه فرمود: آشامیدنی حاضر کن. همان کاسه شیر را به حضورش آوردم و همگان از آن آشامیدند و سیراب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله آغاز به سخن کرد و خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمود: سوگند به خدا! در میان عرب، جوانی را سراغ ندارم که برای قومش حقیقتی را بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، آورده باشد؛ بدیهی است که نیکی دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. پروردگارم، به من دستور داده است تا شما را به سوی او دعوت کنم.

در این رابطه کدام یک از شما حاضر است وزارت مرا به عهده بگیرد و در پیشبرد نبوتم به من کمک نماید تا برادر، وصی و خلیفه

من در میان سایرین باشد؟

علی علیه السّلام فرموده است که افراد همگی سر بزر افکندند و پاسخی ندادند- و من که از آنها، سنم کمتر، چشمم ریزتر، شکم بزرگتر و ساقم نازکتر بود- عرض کردم:

یا رسول الله! من حاضرم عهده‌دار وزارت شما باشم و در پیشبرد امور نبوتی پشتیبان شما باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را روی گردن من گذاشت و فرمود: این بزرگوار، برادر و وصی و خلیفه من در میان شما می‌باشد. در این راستا سخن او را بشنوید و از فرمان او اطاعت نمائید. حضرت علی علیه السّلام می‌فرماید: پس از این جریان، حاضران از محل خود برخاسته در حالی که می‌خندیدند بطور تمسخر آمیز خطاب به «ابو طالب» گفتند: محمد به تو دستور

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۶

می‌دهد تا سخن فرزندان را بشنوی و از دستور او فرمان ببری!

(۱) مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۲] این حدیث را بطور اختصار ایراد کرده و اظهار می‌دارد که این حدیث را «ابن جریر» روایت نموده است و در مجلد ۶ صفحه ۳۹۸ با اختلاف اندکی، همین حدیث را آورده است و اظهار می‌دارد که این حدیث را «ابن اسحاق»، «ابن جریر»، «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «ابو نعیم» و «بیهقی»- هر دو تن اخیر در کتاب «الدلائل»- نقل کرده‌اند.

در رابطه با حدیث مورد بحث، بخشی از احادیث وارد شده، که مناسب است آنها را در پایان این باب متذکر شویم.

(۲) از جمله، حدیثی است که در جزء اول، در باب سی و دوم در ذیل فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام که فرمود: «أنت منی بمنزلة هرون من موسى». «احمد حنبل»، «نسائی»، و «طبرانی» و دیگران به سندهای خود، از «عمر بن میمون» از «ابن عباس» نقل کرده‌اند و در این حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: شایسته نیست از دنیا رحلت کنم مگر آنکه تو خلیفه من باشی.

(۳) و نیز از آن جمله: هیشمی در [مجمع ۸/ ۳۱۴] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که در شب جن، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در ردیف خود سوار بر مرکب کرد تا به بالاترین مکان مکه رفتیم، در آنجا خطی برای من ترسیم نمود تا آنجا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به من وعده داده شده است که جن و انس به من ایمان می‌آوردند. بدیهی است که آدمیان به من ایمان آوردند و جنیان را هم دیده‌ام که به من ایمان آورده‌اند و سپس فرمود: چنان می‌پندارم که مرگ من نزدیک است! عرض کردم: اگر ارتحال شما فرا رسیده است، آیا «ابو بکر» را به خلافت پس از خود معین نمی‌فرمائی؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از پاسخ دادن به من اعراض نمود و با پیشنهاد من موافقت نکرد. گفتم: آیا «عمر» را به جانشینی خود بر نمی‌گزینی؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۷

باز هم پیغمبر صلی الله علیه و آله صورتش را از من برگردانید و با پیشنهاد من موافقت نمود.

پرسیدم: آیا «عثمان» را به جانشینی خود انتخاب نمی‌فرمائی؟ این بار هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از پاسخ دادن به من اعراض کرد و اظهار موافقتی نفرمود. پرسیدم: آیا علی علیه السّلام را به جانشینی خود بر نمی‌گزینی؟ در پاسخ فرمود سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست!- علی، وصی و خلیفه پس از من است- اگر با او بیعت کنید و از فرمان او سرپیچی ننمائید، همگی شما را به بهشت خواهم برد.

(۱) «هیشمی» گفته که «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

و نیز از آن جمله: «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۴۵] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: کسی که بر سر خلافت با علی علیه السّلام پیکار نماید، او را بکشید، هر کس که می‌خواهد باشد! «مناوی» گفته که «دیلمی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) و نیز از آن جمله: «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱/ ۱۳۵] به سند خود، از «عبد الله»، پسر «احمد حنبل»، نقل کرده است که در یکی از روزها، در حضور پدرم نشسته بودم که گروهی از کرخیهای بغداد وارد شدند و راجع به خلفای سه گانه مطالب بسیاری به زبان آوردند. و درباره خلافت علی علیه السلام مطالب فراوانی متذکر شدند و سخن به درازا کشید. پدرم سر بالا کرد و خطاب به آنان گفت: ای مردم! چه سخنان بسیاری درباره خلافت علی علیه السلام اظهار می‌دارید! همین اندازه باید گفت و اعتراف کرد که خلافت، به علی علیه السلام اعتبار و شخصیت نداده و لباس خلافت، به اندام او زینت نبخشیده است بلکه علی علیه السلام است که به خلافت، ارج و بهاء داده و اندام آنرا زینت بخشیده است! «خطیب» از «سیاری» نقل نموده است، هنگامی که سخن «احمد حنبل» را به اطلاع یکی از شیعیان رسانیدم، وی گفت: نیمی از خاطره تلخ و کینه‌ای که از فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۸

«احمد حنبل» به دل داشتم، به سبب این سخن دلنشین، از دل خود زدودم «۱»!!

(۱) و نیز از آن جمله: «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۴/ ۳۲] به سند خود، از «مدائنی» نقل کرده است، هنگامی که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وارد کوفه شد، یکی از دانشمندان عرب به حضور مقدسش شرفیاب شد و عرض کرد: سوگند به خدا، ای امیر المؤمنین! تو خلافت را زینت دادی و خلافت تو را زینت نبخشید. خلافت را به سر حد کمال بالا بردی و خلافت در رفعت مقام چیزی به تو نیفزود. خلافت نیاز زیادی به تو دارد و تو با مراتب معنویت و قداستی که داری به هیچ وجه نیازی به آن نداری.

(۱) از این به بعد، به جبران سخن والائی که «احمد حنبل» گفته است و به پیروی از شیعه یاد شده، در ترجمه این کتاب از وی به نام «امام» یاد خواهیم کرد و امید است به همین جمله که اظهار کرده است، رضایت حضرت مولی علی علیه السلام را جلب نموده باشد (مترجم)

نشابور نیفزود ز خیام و ز عطار خدا بود که افزود ادیب الادبارا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۰۹ (۱)

باب پنجاهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که پس از رحلت من دوازده تن حق خلافت دارند

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «احکام» به سند خود، از «جابر بن سمره» روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: دوازده تن امیر خواهند بود. به دنبال آن کلمه‌ای فرمود که آنرا نشنیدم پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همگی آنان از قریش‌اند.

مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد بن حنبل» هم در [مسند ۵/ ۹۰، ۹۲] به دو طریق روایت کرده است.

(۳) [صحیح مسلم] در کتاب «امارت» در باب تبعیت مردم از قریش، به دو سند، از «جابر بن سمره» روایت کرده است که به اتفاق پدرم بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: امر ولایت ما (یا امر دنیا) به پایان نمی‌رسد تا اینکه دوازده تن خلافت نمایند پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی فرمود که آن را نشنیدم و از پدرم پرسیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۰

سخنی فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که همگی این دوازده خلیفه از قریش‌اند.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «امارت» در باب پیروی مردم از قریش، به دو سند، از «عامر بن سعد» از «جابر بن سمره» روایت کرده است که در روز جمعه که شب آن، «اسلمی» را سنگسار کردند، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: این دین تا روز قیامت همواره بر پاست و گزندی نمی بیند و یا فرمود: همواره دوازده تن خلیفه که همگی آنها از قریش اند، بر شما حکومت می کنند.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» در [مسند ۵/ ۸۹] این روایت را آورده است.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۵] به دو سند از «جابر بن سمره» روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، دوازده تن امیر، بر مردم امارت می کنند. پس از آن، سخنی به زبان آورد که نفهمیدم و از کسی که در کنارم بود، پرسیدم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: همگی آن امیران از قریش اند.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» در [مسند ۵/ ۹۲ و ۹۴ و ۹۹ و ۱۰۸] این روایت را آورده است و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۱۳] ذکر کرده و اظهار داشته که «طبرانی» هم آن را یاد کرده است.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۴/ ۵۰۱] به سند خود، از «مسروق» روایت کرده است که در یکی از شبها، حضور «عبد الله» بودیم و او به تلاوت قرآن مشغول بود که یکی از حاضران خطاب به او، گفت ای ابا عبد الرحمن! آیا هیچ اتفاق افتاد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که پس از ارتحالش، چند تن بر مردم حکومت می کنند؟ «عبد الله» در پاسخ گفت: از هنگامی که وارد عراق شده ام پیش از تو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۱

کسی این سؤال را نکرده است. آری! همین سؤال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که ایشان هم فرمود: خلفای پس از من دوازده تن، به عدد نقبای بنی اسرائیل، می باشند.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» هم در «مسند» به طریق در صفحه ۳۸۹ و ۴۰۶ این روایت را نقل کرده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۵/ ۱۹۰] روایت کرده و اظهار داشته که «امام احمد»، «ابو یعلی» و «بزاز» به نقل آن پرداخته اند و «متقی» هم در [کنز العمال ۳/ ۲۰۵] چنین نقل کرده است که تعداد خلفای من به تعداد نقبای موسی علیه السلام است و می گوید که «ابن عدی» و «ابن عساکر» این روایت را از «ابن مسعود» نقل کرده اند و در [جلد ۶/ ۲۰۱] هم معترض است و اضافه کرده که «طبرانی» این حدیث را از «ابن مسعود» یاد نموده و باز هم در صفحه ۲۰۱ می نویسد: «نعیم بن حماد» این حدیث را در کتاب «فتن» از «ابن مسعود» روایت کرده و «مناوی» هم در شرح [الفیض القدير ۲/ ۴۵۸] گفته است که حدیث مزبور را «ابن عدی» و «ابن عساکر» در تاریخ خود، از «ابن مسعود» روایت کرده است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۵/ ۸۶] به سند خود، از «جابر بن سمره» روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا دوازده تن خلیفه از قریش هستند، همواره این دین پابرجاست.

(۲) [همان کتاب ۵/ ۹۲] از «جابر بن سمره» روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: پس از من دوازده تن خلیفه که همگی آنها از مردم قریش اند بر مسلمانان حکومت می کنند.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابو نعیم» در [حلیه ۴/ ۳۳۳] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۶۰] می نویسد: حدیث مورد بحث را «طبرانی» و «ابو نعیم» در «المعرفه» از «ابن عمر» یاد کرده و در صفحه ۲۰۱ اضافه کرده که «طبرانی» حدیث یاد شده را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۲

از «ابن عباس» نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۵/ ۱۰۶] از «جابر بن سمره» روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: برای این امت

دوازده خلیفه است.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۲۰۱] چنین روایت کرده است که بر این امت دوازده تن خلافت می‌کنند و در پایه‌ای هستند که مخالفان نمی‌توانند به آنان زبانی برسانند و آنها همه از قریش‌اند.

«متقی» گوید که «طبرانی» این حدیث را از «جابر بن سمره» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» در [مجمع ۵ / ۱۹۰] روایت کرده که دشمنی دشمنان زبانی به حال آنان ندارد. راوی گوید: در آن حال متوجه شدم که «عمر بن خطاب» پشت سر من در میان مردم قرار گرفته است و (مردم) حدیث را بطوریکه شنیده بودم تصدیق کردند و «طبرانی» هم آنرا روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۳

(۱)

باب پنجاه و یکم استدلال و بهره گیری از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلفای من دوازده تن هستند

(۲) مؤلف گوید: از اخبار پیشین که در باب خلفای دوازده گانه نقل کردیم، بدست می‌آید که اخبار یاد شده از ادله قاطعه و نصوص آشکاری است که حقیقت مذهب شیعه دوازده امامی را تأیید می‌کند و مذاهب دیگر را بطور کلی از اساس باطل می‌شمارد و بطلان آنها از آن نظر است که دوازده تن خلیفه در حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله، با عقیده عامه که خلفای راشدین را چهار تن و به انضمام خلافت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پنج تن می‌دانند، و عددشان کمتر از دوازده نفر است، منطبق نمی‌شود.

و همچنین با خلافت دیگران از «بنی امیه» یا «بنی عباس»، مطابقتی ندارد؛ زیرا عدد آنان از دوازده تن زیادتر است و علاوه بر این اکثر خلفای «بنی امیه» و «بنی عباس»، فاسق و فاجر بوده‌اند و بیشتر عمر خود را، به باده‌گساری و لهو لعب و گوش دادن به نوای خوانندگان و نواختن دف و خون‌ریزی‌های بر خلاف شرع

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۴

اسلام و محرمات دیگر، سپری کرده‌اند؛ پس چگونه ممکن است که اینان خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند؟! و همچنین اخبار یاد شده که ویژه خلفای دوازده گانه است، با اعتقادات فرقه‌های دیگر شیعه از قبیل: «زیدی»، «اسماعیلی»، «فطحی» و امثال آنها، موافقتی ندارد؛ برای اینکه پیشوایان این سلسله‌ها تعدادشان، از تعداد ائمه شیعه اثنی عشری، کمتر است. در این رابطه باید گفت: اخبار مزبور متوجه و منطبق با عقیده شیعه دوازده امامی است که همان «ائمه طاهرین» باشند که عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشانند که نخستین آنها حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرین ایشان حضرت مهدی حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. و در پایان این کتاب، اخباری که درباره ایشان رسیده، بطور تفصیل بیان خواهیم کرد.

(۱) «قندوزی» در کتاب «ینابیع المودّه» باب هفتاد و هفتم، از یکی از علماء عامه نقل کرده که وی حدیث «جابر بن سمره» را متذکر شده و اظهار داشته‌اند که در آخر این حدیث چنین آمده است: همگی خلفای من از طائفه «بنی هاشم» اند.

(۲) «حافظ ابو نعیم» در [حلیه ۱ / ۸۶]، به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد به مثل من زندگی کند و به مثل من بمیرد و در بهشت جاویدان که درختان آن را حق تعالی به دست خود کاشته است، جایگاهی به او اعطاء شود بر اوست که پس از من، علی علیه السلام را ولی خود بداند و پیروی از ولایت او نماید. و به ائمه و

پیشوایان پس از من اقتدا کرده و از آنها پیروی نمایند. آری! اینان عترت من هستند و از سرشت من آفریده شده‌اند و کمال فهم و علم به اینها ارزانی شده است. وای بر امت من که فضیلت آنان را تکذیب کنند و رعایت صله و پیوند آنان را با من ننمایند! آری، این گروه که از دروغگویان و قاطعان رحم هستند خدای تعالی ایشان را از شفاعت من محروم می‌سازد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۵

(۱)

باب پنجاه و دوم علی علیه السلام وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) [مستدرک الصحيحین ۳/ ۱۷۲] به سند خود، از حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) روایت کرده است که فرمود: هنگامی که حضرت علی علیه السلام شهید شد، حضرت حسن علیه السلام خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای حضرت پروردگار، فرمود: در این شب مردی به شهادت نائل آمد که هیچیک از گذشتگان در عمل کردن و بکار بستن دستوره‌های الهی، بر وی پیشی نگرفته است و آیندگان هم نمی‌توانند حقیقت او را آنچنان که باید و شاید دریابند! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم برافراشته اسلام را به دست توانای او سپرد و او نیز در حالی به پیکار با دشمنان و مخالفان پرداخت که «جبرئیل» در جانب راست و «میکائیل» در طرف چپ او قرار گرفته بودند و او از این نبرد بی‌سابقه باز نگشت مگر آنکه خدای تعالی فتح و پیروزی اسلام را به دست او نمایان ساخت.

علی علیه السلام زمانی که شربت شهادت نوشید از زر و سیم دنیا بجز هفتصد درهم، نقدینه‌ای از خود باقی نگذاشت و آن مبلغ هم مازاد بر عطیه‌هایی بود که به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۶

مصارف معین رسانیده بود و می‌خواست با این مبلغ خدمتکاری برای خانواده خود استخدام نماید. آنگاه خطاب به مردم، فرمود: ای مردم! کسی که مرا می‌شناسد، که می‌شناسد (نیازی به توضیح بیشتر نمی‌باشد) و کسی که مرا نمی‌شناسد بداند که من «حسن بن علی» و فرزند پیغمبر و فرزند وصی پیغمبرم.

- تا آخر حدیث- و بزودی در باب نبرد «جبرئیل» و «میکائیل» از راست و چپ حضرت علی علیه السلام اشاره خواهیم کرد.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» هم در کتاب [ذخائر ص ۱۳۸] این حدیث را آورده است و اشاره کرده که این حدیث را «دولابی» هم نقل نموده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۴۶] از «ابو طفیل» روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین یاد کرده است: علی علیه السلام خاتم اوصیاء، و وصی انبیاء، و امین صدیقان و شهیدان بود. سپس فرمود: ای مردم! مردی از شما دور شد که گذشتگان بر او سبقت نگرفته و آیندگان به عظمت روح و مراتب معنوی او، پی نخواهند برد! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به دست او داد و او در حالی با مشرکان نبرد می‌کرد که «جبرئیل» در سمت راست و «میکائیل» در سمت چپ او بود. و از کارزار با مخالفان در حالی بازگشت، که خدای تعالی فتح و پیروزی را بدست او قرار داده بود و در شبی روح او قبض شد و دنیا را وداع گفت، که وصی حضرت موسی علیه السلام در آن شب چشم از جهان فرو بسته بود. روح او در هنگامی به آسمان عروج کرد که در آن شب، روح عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان عروج کرده بود و مصادف با شبی بود که قرآن کریم نازل شده بود؛ به خدا سوگند! درهم و دینار و زر و سیمی از خود باقی نگذاشته بود مگر هفتصد و پنجاه درهم که مازاد از عطایایی بود که بمصارف معین رسانید و تصمیم داشت با آن مبلغ

خدمتکاری برای «ام کلثوم»، دختر نیک اخترش، استخدام نماید. آنگاه حضرت حسن علیه السلام خطاب به مردم،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۷

فرمود: ای مردم! کسی که مرا می‌شناسد، مرا می‌شناسد (و نیازی نیست خود را به او معرفی کنم) و کسی که مرا نمی‌شناسد، در مقام معرفی خودم می‌گویم که من «حسن بن محمد صلی الله علیه و آله» هستم! سپس این آیه را که حاکی از گفتار یوسف علیه السلام است، تلاوت فرمود: وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ.

«هیثمی» گوید: «طبرانی» این حدیث را بطور اختصار در «اللاوسط» و «الکبیر» آورده و همچنین «ابو یعلی» بطور اختصار، «بزاز» بطور اختصار و «امام احمد حنبل» در کمال اختصار، نقل کرده‌اند و اسناد «امام احمد» و برخی از طرق «بزاز» و «طبرانی» در «الکبیر»، از احادیث حسان است.

(۱) [همان کتاب ۹/۱۱۳] از «سلمان» (ره) نقل کرده که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! هر پیغمبری وصی دارد، وصی شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد و پاسخ مرا نداد. پس از اینکه مرا دید، فرمود: یا سلمان! و من با سرعت هر چه تمامتر به سوی حضرتش شتافتم و گفتم: لیبیک! فرمود: آیا می‌دانی که وصی موسی علیه السلام کیست؟ در پاسخ عرض کردم: «یوشع بن نون» حضرت پرسید: چرا او از میان همه مردم، باید وصی موسی باشد؟ در پاسخ گفتم: برای اینکه او در آن روزگار از همه مردم داناتر بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهمین نسبت وصی من و آنکه در درونش از اسرار من مملو است و بهترین کسی که پس از من باقی می‌ماند و مومنان را نجات می‌دهد و دین مرا ادا می‌کند، همانا علی بن ابیطالب علیه السلام است.

«هیثمی» گوید: «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۳/۱۰۶] از «انس» از «سلمان» (ره) نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: این بزرگوار، وصی من و جایگاه مخزن اسرار من و بهترین کسی است که پس از من باقی می‌ماند. «متقی» هم در [کنز

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۸

العمال ۶/۱۵۴] حدیث مزبور را یاد کرده و حضرت چنین فرموده است: وصی و صاحب سر من و بهترین کسی که پس از رحلت من باقی می‌ماند و وعده مرا بر آورده می‌سازد و قرض مرا ادا می‌کند، همانا علی بن ابیطالب علیه السلام است.

و گفته است که این حدیث را «طبرانی» به روایت «ابو سعید» از «سلمان» (ره) آورده است.

(۱) [محب طبری در ریاض النضره ۲/۱۷۸] از «انس» روایت کرده است که در یکی از روزها، از «سلمان» درخواست کردیم تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد که: وصی شما کیست؟ «سلمان» - بنا به درخواست «انس» و دیگران - در هنگام ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرتش پرسید: یا رسول الله! وصی شما کیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای سلمان! وصی حضرت موسی علیه السلام چه کسی بود؟ «سلمان» در پاسخ معروض داشته است که «یوشع بن نون». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وصی، وارث و کسی که قرض مرا می‌پردازد و به وعده‌ای که با من پیمان بسته است وفا می‌کند، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

«طبری» گفته است که این حدیث را در «مناقب» آورده است.

مؤلف گوید: از ظاهر گفته «طبری» چنین بر می‌آید که «امام احمد حنبل» حدیث مزبور را در کتاب مستغنی که درباره فضائل علی علیه السلام تدوین نموده بود و تا بحال بطبع نرسیده، ذکر کرده است و علماء و محدثان از نسخه خطی آن استفاده کرده‌اند. پیش از این دانستی که اکثر طرق حدیث چنان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ «سلمان» فرمود: علی علیه السلام موضع سر

من است. و در حدیث دیگر که «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۸۳] نقل کرده است که بجای «موضع سزی»، «صاحب سزی علی بن اَبیطالب» آمده است. «طبری» گفته که «دیلمی» هم این حدیث را آورده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۶۵] از «علی بن علی هلالی» از پدرش نقل

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۱۹

کرده است، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود همان بیماری که بر اثر آن دار فانی را وداع گفت، به عیادت حضرتش رفته بودم که همان هنگام حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) در بالا سر مبارکش نشسته بود و می‌گریست بطوری که صدای گریه‌شان رسول خدا صلی الله علیه و آله را متوجه خود ساخت، دیده بسوی ایشان گشاده، فرمود:

(۱) ای حبیبه من! ای فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ در پاسخ فرمود: بیم آن دارم که پس از رحلت شما، حیثیت خود را از دست بدهم و بی‌اعتبار بشوم! فرمود: ای حبیبه من! مگر نمی‌دانی خدای تعالی توجه خاصی به مردم روی زمین فرمود و پدرت را از میان آنها برگزید و او را به رسالت خویش گماشت؛ خدای تعالی بار دیگر توجهی فرمود و شوهر تو را از میان آنان برگزید و به من دستور داد تا تو را به همسری او در آورم. ای فاطمه! ما خاندانی هستیم که حضرت پروردگار هفت گونه خصلت به ما اعطاء فرموده است که به هیچیک از پیشینیان و آیندگان، اعطاء ننموده است: من خاتم پیغمبران و گرامی‌ترین آنها در پیشگاه پروردگار و محبوبترین آفریدگان حق تعالی هستم و من پدر توام و وصی من، از همه اوصیاء پیغمبران بهتر و والا مقامتر است و از همه آنها در پیشگاه پروردگار محبوبتر است و همانا او شوهر توست. و شهید ما، بهترین شهیدان و محبوبتر از همه آنها در نزد خداست و همانا او عموی تو، (حمزه بن عبدالمطلب) و عموی همسر توست و از خانواده ما بزرگواری است که با دو بال سبز رنگ که خدای تعالی به او مرحمت کرده است، همراه فرشتگان در فضای بهشت پرواز می‌کند و به هر کجای بهشت که بخواهد بال می‌گشاید و همانا او پسر عموی پدرت و برادر همسرت می‌باشد. از ما است دو سبط این امت که هر دوی آنها فرزندان تو می‌باشند و آنان حسن و حسین‌اند که دو سید جوانان بهشت بشمار می‌آیند و بخدایی که مرا براستی مبعوث فرموده است، پدر آنها از خود آنان نیز بهتر است. ای فاطمه! به آن خدایی که مرا به درستی برانگیخته است، مهدی این امت از این دو بزرگوار است و ظهور

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۰

او هنگامی است که سراسر دنیا را هرج و مرج فرا گرفته باشد و فتنه‌ها و آشوبها از هر طرف سر بر آورده و راهها برای راهروان، نأمن و مسدود گردیده و مردم فرصت طلب دست به غارتگری دراز کرده باشند و شفقت و مهربانی از میان مردم رخت بر بسته بطوری که بزرگ بر کوچک ترخم نماید و کوچک احترام بزرگتر از خود را رعایت نکند،

(۱) در این هنگام است که خدای تعالی از نسل این دو تن، بزرگواری را بر می‌انگیزاند تا حصارهای گمراهی را بگشاید و گمراهان را از پای در آورد و دل‌های تیره را که قفل ظلمت بر آنها آویخته شده است، باز می‌کند و به شکلی دین الهی را در آخر الزمان رواج می‌دهد که من در آغاز رسالتم بترویج آن قیام کردم و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند در حالی که دنیا از ظلم و جور مملو گردیده است.

ای فاطمه! اندوهگین مباش و گریه مکن! از ناگواری پس از من بیمناک مشو؛ برای اینکه خدای تعالی از همگان بر تو مهربانتر و از من به تو رؤف‌تر است و این بجهت آن است که در دل من، موقعیت ویژه‌ای داری و همسری به تو ارزانی داشته است که حسب و نسب او، از همه اهل بیت من بیشتر و منصب و مقامش از همگان گرامیتر و به زیر دستانش مهربانتر است و بطور مساوی حقیقت عدالت را در میان ایشان برقرار می‌دارد و در داوری میان آنها از خودشان بیناتر می‌باشد. از پروردگارم درخواست کرده‌ام تا تو را از میان اهل بیت من زودتر به من ملحق گرداند! حضرت علی علیه السلام فرموده است: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت کرد، فاطمه زهرا (علیها السلام) هفتاد و پنج روز بیشتر پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیست نکرد!

و خدای تعالی او را به پدر بزرگوارش ملحق ساخت.

«هیثمی» گوید: «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» این روایت را آورده است.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» هم در [ذخائر ص ۱۳۵] روایت مورد بحث را نقل کرده و اضافه نموده که «حافظ ابو العلاء همدانی» هم این روایت را معترض است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۱

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهراء (علیها السلام)، فرمود: آیا نمی‌دانی که خدای عز و جل مردم روی زمین را در معرض دید خود قرار داد و از آنها، پدر تو را برای پیامبری برگزید؟ و در انتخاب دیگر از میان آنان، همسرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به همسری او در آوردم و او را وصی خود قرار بدهم؟

«متقی» گوید: «طبرانی» این روایت را از «ابو ایوب» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم روایت مزبور را در [مجمع ۸/ ۲۵۳] نقل کرده و گفته که «طبرانی» هم آن را روایت نموده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹۲] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فرزندان عبد المطلب، فرمود: من خوبی دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدای تعالی به من دستور داده است تا شما را بسوی او بخوانم؛ اینک کدامیک از شما حاضر است در پیشبرد آئین اسلام به من کمک نماید و وزارت مرا عهده‌دار شود تا به جبران آن، برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ علی علیه السلام فرمود بجای آنکه به پیشنهاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ بدهند، همگی سرها را بزیر افکنده و تنها من پاسخ دادم و عرض کردم: یا نبی الله! من حاضرم برای پیشبرد آئین اسلام به شما کمک کنم و وزارت شما را به عهده بگیرم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پاسخ من خوشحال شد و دست مبارک روی گردن من گذاشت و فرمود:

اینک این بزرگوار (حضرت علی علیه السلام)، برادر و وصی و خلیفه من در میان شما می‌باشد؛ بنا بر این، سخن او را بشنوید و از فرمان او اطاعت کنید.

«متقی» گوید: «ابن جریر» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۳۹۷] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، هنگامی که آیه شریفه وَ أُنذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به حضور طلبید و حدیث را بطوری که پیش از این، در باب (علی خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله است)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۲

یاد کردیم، ادامه داده تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرزندان عبد المطلب فرمود:

اینک! این شخص (یعنی علی علیه السلام)، برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست؛ بنا بر این، سخن او را بشنوید و از فرمان او اطاعت نمائید. حاضران بمجردی که سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدند خنده کنان از جای برخاستند و به «ابو طالب»، گفتند:

محمد، به تو فرمان می‌دهد تا سخنان علی (فرزندت) را بشنوی و از فرمان او اطاعت کنی! «متقی» می‌گوید که «ابن اسحاق»، «ابن جریر»، «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «ابو نعیم» و «بیهقی» هم در «الدلائل» این حدیث را آورده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۸/ ۲۱۵] از «یحیی بن عبد الله بن حسن» از پدرش روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام سرگرم ایراد خطابه بود مردی از جای خود برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! اهل جماعت، اهل فرقت، اهل سنت، و اهل بدعت چه کسانی‌اند؟

علی علیه السّلام فرمود: وای بر تو! اکنون که چنین سؤال کردی، پاسخ مرا بشنو و زیانی نکرده‌ای اگر پس از من، چنین سؤال از دیگری نکرده باشی!- «متقی» حدیث مزبور را ادامه داده است تا آنجا که- مردم از هر طرف صدا بلند کردند که یا امیر المؤمنین! پاسخ به صواب دادی، خدا تو را برای هدایت مردم و پایداری ایشان، پایدار بدارد! «عمّار» که در آن اجتماع حضور داشت از جای برخاست و خطاب به مردم گفت: ای مردم! به خدا سوگند، هر گاه شما از حضرت علی علیه السّلام پیروی کنید و فرمان او را بپذیرید، هیچگاه به اندازه سر موئی، از راهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته است گمراه نخواهید شد. و چگونه ممکن است با پیروی از او از راه حق منحرف گردید حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علم منایا، و وصایا و فصل الخطاب را به حضرتش فرا داده است و موقعیتی را حائز شده که «هارون بن عمران»، برادر حضرت موسی بن عمران علیه السّلام از آن موقعیت برخوردار بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرتش، فرمود:

«أنت منى بمنزلة هارون من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۳

موسی إله أنه لا نبی بعدی»

آری این موقعیت، فضیلتی بوده است که خدای تعالی ویژه او قرار داده است و منزلتی بوده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را بدان گرامی داشته است. و این مقام را خدای تعالی به وی اعطاء فرموده و به هیچ یک از آفریدگان خویش اعطاء نکرده است.

«متقی» گوید: «وکیع» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۴۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من خاتم پیامبرانم و ای علی تو خاتم اوصیائی.

«مناوی» گوید: «دیلمی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: نزدیک به مضامین این حدیث است روایتی که «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱۰/ ۳۵۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت: هنگامی که مرگ «ابو بکر» نزدیک بود، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بر فراز صراط، عقبه‌ای است که کسی آن عقبه را پشت سر نمی‌گذارد مگر آنکه از علی بن ابیطالب علیه السّلام گذرنامه بگیرد. - تا آن جا که «انس» گفته است- هنگامی که نوبت خلافت به «عمر» رسید، علی علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: من خاتم پیامبرانم و تو، ای علی! خاتم اولیائی.

(۲) [همان کتاب ص ۱۲۱] چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر پیامبری وصی و وارثی است، علی علیه السّلام هم، وصی و وارث من است. این حدیث را «دیلمی» هم نقل کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۷۸] از «بریده» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر پیغمبری وصی و وارثی است و براستی علی علیه السّلام هم وصی و وارث من است. «بغوی» این حدیث را در معجم خود روایت کرده است.

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۳] به سند خود، از «انس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: ای انس! آب برای وضو گرفتن آماده کن. پس از آنکه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۴

وضو گرفت، دو رکعت نماز بجای آورد و خطاب به من فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود امیر مؤمنان، بزرگ مسلمانان، پیشوای رؤسایان و خاتم اوصیاست؛ «انس» گوید: هنگامی که این سخن را شنیدم با خود گفتم که پروردگارا آن شخص را که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف کرد، یکی از مردان انصار قرار بده! (و در ضمن، چگونگی آنرا پوشیده داشتیم و با کسی در میان نگذاشتیم) در این حال، علی علیه السّلام وارد شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ای

انس! چه کسی وارد شد؟ در پاسخ گفتیم: علی علیه السلام! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن نام علی علیه السلام به شدت خرسند گردید و بلافاصله از جای برخاست و علی علیه السلام را بسینه چسبانید و عرق چهره مبارک علی علیه السلام را که بصورتش می ریخت، با چهره خویش پاک کرد.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! امروز از شما رفتاری مشاهده کردم که تا حال چنین رفتاری سابقه نداشته است؟! فرمود: چگونه چنین رفتاری با تو انجام ندهم، حال آنکه تو قرض مرا ادا می کنی و ندای مرا به گوش مردم می رسانی و اختلافاتی که پس از من بوجود می آید، بر طرف می گردانی.

«ابو نعیم» گفته است که این حدیث را «جابر جعفی» از «ابو طفیل» از «انس» روایت کرده است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳۰۵/۱۲] به دو سند، از «ابو سعید» روایت کرده و در یکی از آن دو می گوید: «ابو سعید تیمی» گفته است هنگامی که همراه حضرت علی علیه السلام از «صفین» باز می گشتیم وارد کربلا شدیم. آفتاب که به دایره نصف النهار رسیده بود (نیم روز بود)، همراهان اظهار تشنگی کردند. در ضمن روایت دوم می گوید: «ابو سعید عقیصا» گفته است، هنگامی که در رکاب حضرت علی علیه السلام از «انبار» باز می گشتیم و تصمیم داشتیم به کوفه برویم، علی علیه السلام در میان مردم بود، در مسیر خود از ساحل فرات عبور می کردیم که طولی نکشید حضرت علی علیه السلام راه صحرا را پیش گرفت و گروهی از اصحاب از آن حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۵

پیروی کرده و بجانب صحرا حرکت کردند و جمعی در کنار نحر فرات باقی ماندند که با آشامیدن آب، رفع تشنگی بنمایند. «ابو سعید» گوید: من از آن عده اصحاب بودم که همراه آن حضرت به صحرا رفتم؛ وقتی به وسط صحرا رسیدیم، اصحاب از تشنگی اظهار ناراحتی کرده و عرض کردند: یا امیر المؤمنین! از تشنگی زیاد بر خود بیمناکیم. حضرت علی علیه السلام فرمود: از تشنگی بیمی در خود نداشته باشید، بزودی خدای تعالی شما را سیراب خواهد ساخت. «ابو سعید» گوید: در نزدیکی ما راهبی اقامت داشت و حضرت علی علیه السلام نزدیک دیر راهب رفته و به محلی اشاره کرد و فرمود: این محل را بکاوید! همراهان به کندن آن مکان مشغول شدند و من هم در حفر آن مکان شرکت داشتم سنگی در برابر ما ظاهر شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: سنگ را بلند کنید. سپس خود آن حضرت کمک کرد و ما آن سنگ را به طرفی افکندیم، چشمه سرد و گوارائی ظاهر شد که از آب آن چشمه نوشیدیم. پس از یک میل راه، بار دیگر تشنه شدیم، برخی از حاضران گفتند: باز گردیم و از آب آن چشمه سیراب شویم؛ جمعی که از جمله من هم با آنها بودم باز گشتیم و هر چه تفحص کردیم از آن چشمه اثری ندیدیم، با آن راهب ملاقات کردیم و پرسیدیم: چشمه‌ای که در اینجا بود، کجاست؟ در پاسخ گفت:

کدام چشمه؟ گفتیم: چشمه‌ای که ما از آن نوشیدیم و سیراب شدیم. اینک هر چه تفحص می کنیم اثری از آن چشمه نمی یابیم. راهب در پاسخ گفت: آن چشمه را جز پیغمبر یا وصی پیغمبر، دیگری نمی تواند ظاهر بسازد!

(۱) [همان کتاب ۱۱۲/۱۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز جز ما چهار تن، دیگری بر مرکب سوار نخواهد بود. عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، «عباس بن عبد المطلب»، پرسید: یا رسول الله! آن چهار تن را معرفی فرمایید. فرمود: یکی از آنها، من هستم که بر «براق» سوار می شوم- تا آنجا که فرموده است- دیگری برادرم صالح است که بر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۶

«ناقه‌ای» که مردمش آنرا پی کردند سوار می شود. «عباس» پرسید: سومی کیست؟

در پاسخ گفت: عمویم، «حمزه بن عبد المطلب» که شیر خدا و رسول خداست و همچنین سید شهادت است که بر ناقه من سوار

می‌شود. «عباس» پرسید: چهارمین شخصی که بر مرکب سوار می‌شود کیست؟ فرمود: برادرم علی است که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌شود؛ آن ناقه شتری است که دهانه آن از گوهر گران بهاست و بر روی آن ناقه جهازی از یاقوت سرخ افکنده شده است. قضیب آن از گوهر سپید است و تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد رکن است و در هر رکنی از آن یاقوت سرخ فامی است که برای سواره تند سیر می‌درخشد و بر اندام او دو حله سبز رنگ پوشیده شده است او لواء حمد را در دست دارد و ندا می‌کند:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» مردم محشر که او را با چنان جلال و عظمت مشاهده می‌کنند، گویند که این شخص، یا پیغمبر مرسل است و یا فرشته مقرب؛ در پاسخ آنها منادی از باطن عرش فریاد می‌زند که این شخص، فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و حامل عرش نیست، بلکه این بزرگوار، علی بن ابیطالب علیه السلام وصی رسول پروردگار جهانیان، امام متقیان و پیشوای رو سفیدان است! در این رابطه بخشی از روایات رسیده است که مناسب است آنها را در پایان این باب متذکر شویم.

(۱) از آن جمله: «ابو نعیم» در [حلیه ۱/ ۶۸] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که در یکی از اوقات، گفتگویی با برخی از مسلمانان درباره اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد گونه پیمان با علی علیه السلام استوار کرده است که با هیچیک از صحابه آنها را استوار نموده است، داشتیم.

مؤلف گوید: این روایت را «ابن حجر» در [التهذیب ۱/ ۹۷] آورده است و اظهار می‌دارد که این روایت را «طبرانی» در «معجم» ایراد کرده است و «مناوی»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۷

هم در شرح [فیض القدير ۴/ ۳۵۷] متذکر شده است و می‌گوید که حدیث مزبور را «طبرانی» از «ابن عباس» نقل کرده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۱۳] به ذکر آن پرداخته است و می‌گوید که حدیث مورد بحث را «طبرانی» در «الصغیر» آورده است.

(۱) از آن جمله: «ابن سعد» در [طبقات ۳/ قسم ۲/ ۳۴] به سند خود، از «سهل بن سعد» روایت کرده است که هفت درهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست «عایشه» بود، هنگامی که در بستر بیماری بود خطاب به «عایشه» فرمود: آن مبلغ را در اختیار علی علیه السلام قرار بده. و به دنبال آن حالت بیهوشی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست داد. و در ضمن «عایشه» به کار خود پرداخت و به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توجهی نکرد، تا سه مرتبه این گفتگو ادامه پیدا کرد و در هر مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله به حالت بیهوشی در می‌آمد و او هم توجهی نمی‌کرد! سرانجام، مبلغ مزبور را در اختیار حضرت علی علیه السلام قرار داد. و حضرت علی علیه السلام آن مبلغ را از سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله صدقه داد.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۳/ ۱۲۴] نقل کرده و اظهار داشته است که حدیث مزبور را «طبرانی» در کتاب «الکبیر» متعرض است و رجال آن صحیح است.

(۲) از آن جمله: «مناوی» در [فیض القدير ۴/ ۳۵۹] گفته که «طبرانی» از «ذویب» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، «صفیه» همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: برای هر یک از همسرانان بستگانی است که در هنگام وقوع حوادث به آنها پناهنده می‌برند، و شما که کسان مرا از دستم گرفته‌اید «۱» هر گاه حادثه‌ای برای من رخ بدهد و شما در حال حیات نباشید به چه

(۱) یکی از اسیران جنگ خیبر، «صفیه» دختر «حسین بن اخطب یهودی» و همسر «کنانه یهودی» بود. رفتار پسندیده پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تحت تأثیر قرار داد و بعدا به همسری پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و آنچنان علاقه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت که هنگام احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله، از همه زنان بیشتر اشک می‌ریخت و در اینجا هم اشاره دارد به کشته

شدن پدر و شوهرش بدست مسلمانان. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۸

کسی پناه ببرم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه چنان حادثه‌ای رخ داد به علی علیه السّلام پناهنده شو! «مناوی» پس از نقل حدیث مزبور می‌گوید: «هیثمی» اظهار داشته که این حدیث صحیح است و رجال آن، افراد معتبری هستند. مؤلف گوید: حدیث مزبور را بطوری که «مناوی» ذکر کرده، در [مجمع هیثمی ۹/ ۱۱۲] یافتیم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۲۹

(۱)

باب پنجاه و سوم با توجه به حدیث «حضرت علی علیه السّلام وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است» می‌توان برای اثبات امامت آن حضرت استدلال نمود

(۲) مؤلف گوید: اخبار باب قبل در این رابطه بود که علی علیه السّلام وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از جمله، ادله قوی و حجتهای آشکاری است که اثبات می‌کند حضرت علی علیه السّلام پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امام و خلیفه است. توضیح آن، نیاز به بیان مقدمه‌ای دارد به این شرح: کلمه وصیت بطوری که از «قاموس» و امثال آن بدست می‌آید از جمله «اوصاه» یا «وصاه توصیه» گرفته شده و به معنای استوار کردن عهد و پیمان است و شاید هم از فعل «وصی، یصی» بدست آمده باشد و اشاره به آنست که شئی اتصال به شئی دیگر پیدا کند زیرا «موصی» کسی است که تصرفات پس از مرگش را متصل به تصرفات پیش از مرگش می‌سازد. و از دو معنایی که ایراد کردیم - یکی استواری و دیگری اتصال -، معنی اول، نزدیک و اقرب به بحث حاضر است. در این رابطه باید گفت که بحثی نیست در اینکه شخص وصی - چه آنکه وصایت مأخوذ از عهد باشد یا مأخوذ از وصی یصی به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۰

معنای وصل باشد -

(۱) به کسی گفته می‌شود که حق تصرف در اموری را دارد که «موصی» حق تصرف در آنها را داشته است و به همین مناسبت می‌گویند وصایت به این معنی است که «موصی» پس از درگذشتش به شخصی نیابت می‌دهد که پس از مرگش در کلیه آنچه که حق تصرف در آنها داشته، تصرف نماید؛ از اینکه حقی را باز بگیرد و استیفای حق بنماید و یا ولایت بر طفل یا مجنون را به عهده بگیرد که مالک ولایت بر آنها می‌باشد. از مطالب مذکور به این نتیجه می‌رسیم که ولایت وصی از نظر زیاد و کمی، یا وسعت و ضیق، بگونه‌ای اختلاف ولایت موصی است از نظر سعه و ضیق پس ولایت اوصیای مردم دیگر، منحصر است در ولایت بر اموال از خانه‌ها و زمین‌ها و امثال اینها و یا منحصر است به ولایت بر کودکان و دیوانگان و سفیهان و آنهایی که «موصی» ولایت بر آنها داشته است. در این رابطه، اوصیای پیغمبران، ولایتشان منحصر و محدود نبوده است بلکه ولایت آنها عمومی است و بر همگان از پسر و دختر، آزاد و زر خرید، بزرگ و کوچک، و بر اموال از منقول و غیر منقول، حق ولایت و تصرف در آنها را دارند؛ زیرا هر پیغمبری که حق اولویت بر جان رعیت خود داشته باشد، به طریق اولی و با ولایت قطعی که دارد، حق اولویت بر مال آنها را خواهد داشت. پس هر گاه پیغمبری حق اولویت بر جان و مال امت خود داشته باشد، وصی آن پیغمبر هم به همین نسبت، حق اولویت بر جان و مال امت آن پیغمبر را خواهد داشت؛ بنا بر این جناب «شیث»، وصی حضرت آدم، و جناب «سام»، وصی حضرت نوح، جناب «یوشع»، وصی حضرت موسی و جناب «شمعون»، وصی حضرت عیسی علیهم السّلام بودند.

و اوصیای پیغمبران دیگر هم هر یک به سهم خود وصی پیغمبر خویش بوده و امور مربوط به او را به انجام می‌رساندند. و در این رابطه با شناخت معنای وصیت و اینکه اوصیای پیغمبران مانند اوصیای مردم دیگر نمی‌باشند که ولایت آنان منحصر به اموال موصی و بازماندگان او باشد، بلکه ولایت اوصیای پیغمبران،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۱

ولایت عمومی است و همانگونه ولایت را دارند که «موصی» آنها داشت،

(۱) یعنی همانطور که پیغمبر در جان و مال مردم تصرف می‌کرد، وصی او هم چنین قدرت و ولایتی دارد. در این رابطه، اخبار باب قبل که دلالت می‌کرد بر آنکه علی وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و یا خاتم اوصیا، و یا از همگان بهتر و والاتر می‌باشد از ادله قوی و حجت‌های آشکاری است بر اینکه آنچه را از تصرف در جان و مال مردم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت بوده است، برای آن حضرت هم ثابت می‌باشد و حق تصرف در جان و مال مردم را دارد و معنای امام و خلیفه جز این نیست که دارای تصرف عمومی می‌باشد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۲

(۱)

باب پنجاه و چهارم حضرت علی علیه السلام وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در این رابطه شایسته‌ترین افراد نسبت به آن حضرت می‌باشد

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در باب علی وصی پیغمبر است، احادیث زیادی را درباره اینکه علی علیه السلام وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله است، آوردیم.

از جمله: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث «سلمان»، فرموده است: وصی و وارث من کسی است که وام مرا می‌پردازد و به انجام وعده من قیام می‌کند، همانا او علی بن ابیطالب علیه السلام است. و در حدیثی که «مناوی» آورده، چنین است: برای هر پیغمبری وصی و وارثی است و علی علیه السلام وصی و وارث من است. و در حدیث «بریده»، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: برای هر پیغمبری وصی و وارثی است و همانا، علی علیه السلام وصی و وارث من است. و اینکه در این رابطه احادیثی که رسیده در ذیل باب بطور مستقل می‌آوریم.

(۳) [مستدرک الصحیحین ۳/ ۱۲۵] به دو سند، از «ابو اسحاق» روایت کرده است که گفت: از «قثم بن عباس»، پرسیدم: چگونه علی علیه السلام پیش از شما

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۳

وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد؟ وی در پاسخ گفت: برای آنکه حضرت علی علیه السلام پیش از ما، به او پیوست و بیشتر از همه ما با آن حضرت صلی الله علیه و آله ارتباط داشت.

«حاکم» گوید: حدیث مزبور از احادیث «صحیح الاسناد» است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] نقل کرده و اظهار می‌دارد که این حدیث را «ابن ابی شیبه» هم نقل کرده است و «نسائی» هم در [خصائص ص ۲۸] متعرض گردیده و از دو طریق - که اختلاف در لفظ دارند- روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۲۶] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام در حال حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: خدای تعالی می‌فرماید:

أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ آیا هر گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمیرد یا به شهادت برسد، شما از فرصت استفاده

کرده به آئین پیشینیان باز می‌گردید. سپس خود حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! پس از آنکه حضرت پروردگار ما را به وسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدایت نایل ساخته، هرگز به آئین پیشینیان خود باز نمی‌گردیم؛ به خدا سوگند! هر گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمیرد یا بدست پلیدان و پست فطرتان از پای در آید تا جان در بدن دارم بگونه‌ای که او نبرد می‌کرد، نبرد می‌کنم تا اینکه عمرم به سر آید؛ به خدا سوگند! من برادر، ولی، پسر عمو و وارث علم پیغمبرم. پس چه کسی از من به او شایسته‌تر است؟ فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲ ۲۳۳ باب پنجاه و چهارم حضرت علی علیه السلام وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در این رابطه شایسته‌ترین افراد نسبت به آن حضرت می‌باشد ص: ۲۳۲

لف گوید: «هیشمی» این حدیث را [مجمع ۹/۱۳۴] روایت کرده و اضافه نموده که «طبرانی» هم آنرا نقل کرده و حدیث صحیحی است «محبّ طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۲۲۶] حدیث مورد نظر را روایت کرده و اظهار داشته که این حدیث را «امام احمد» در «مناقب» آورده و «نسائی» هم در [خصایص ص ۱۸] آنرا متعرض است و «ذهبی» هم بطور اختصار در [میزان الاعتدال ۲/۲۸۵] به نقل آن پرداخته است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۴

(۱) [خصائص نسائی ص ۱۸] به سند خود، از «ربیع بن ماجد» روایت کرده که مردی خطاب به حضرت علی علیه السلام گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه شد که شما وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیدید و عموهای تو از این موهبت محروم ماندند؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان «عبد المطلب» را گرد آورد (به قولی دعوت کرد) و به وزن یک مد «۱» غذا برای آنان تهیه دید فرزندان «عبد المطلب» از آن غذا به قدری که سیر شدند تناول کردند و آن یک مد طعام به حال خود باقی بود؛ چنانکه گوئی دستی به آن نرسیده است. سپس دستور داد قدح آبی آورده و همگان از آن قدح آب نوشیدند و از آن آب چیزی کم نشد؛ چنانکه گوئی آبی از آن قدح نوشیده نشده است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فرزندان «عبد المطلب» گفت: ای فرزندان عبد المطلب! من بسوی شما خصوصا و بسوی مردم عموما برگزیده شده‌ام و شما از این معجزه آنچه را که باید مشاهده کنید، مشاهده کردید، اینک کدامیک از شما حاضرید به نبوت من اقرار کنید و به جبران پذیرش آئین من، برادر و صاحب و وارث من باشد؟ سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را حاضران نشنیده گرفتند و کسی سؤال آن حضرت را پاسخ نداد و من که از همه حاضران کم سن و سال‌تر بودم، از جای برخاستم و خواسته آن حضرت را پاسخ دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا بنشینم و سه بار رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته خود را به اطلاع آنان رسانید و در هر سه بار من به سؤال رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادم و آنان به گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله ترتیب اثری ندادند و در مرتبه آخر، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را روی دست من گذاشت. این بود که من از آن حضرت ارث بردم و عمویم از ارث آن حضرت محروم گردید.

مؤلف گوید: «ابن جریر طبری» این حدیث را در [تاریخ ۲/۶۳] روایت کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۴۰۸] به نقل آن پرداخته و گفته است که

(۱) یک مد معادل یک چارک که تقریباً یک کیلو می‌باشد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۵

«امام احمد حنبل»، «ابن جریر» و «مقدسی» به آن اشاره کرده‌اند.

(۱) [الریاض النضره محبّ طبری ۲/۱۷۸] از «معاذ» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و

آله پرسید: یا رسول الله! چه ارثی از شما می‌برم؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همان ارثی که پیغمبران پیش از من برای یکدیگر به ارث گذاشتند همانا آن کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان است.

«طبری» گفته است که «ابن حزمی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۵/ ۴۰] هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خویش عقد اخوت برقرار کرد. علی علیه السلام می گوید به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم از اینکه برادری برای من تعیین نمودی، نزدیک بود روح از بدنم مفارقت کند و پشتم بشکند، پس اگر چنین بی توجهی از آن جهت باشد که بر من خشمگین شده‌ای از شما امید آن دارم که مرا ببخشائی و در نتیجه بخشایش، گرامی بداری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدائی که مرا به راستی برانگیخته است برادری تو را از این جهت به تأخیر انداختم که تو را برای برادری خویش اختیار کنم

«انت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی»

و تو برادر و وارث من هستی.

علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله! چه ارثی از شما می برم؟ فرمود: همان ارثی که پیغمبران پیش از من به ارث گذاشتند. علی علیه السلام پرسید: پیغمبران پیشین چه ارثی از خود باقی گذاشته‌اند؟ در پاسخ فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبرانشان را. و تو در بهشت، همراه با دخترم فاطمه علیها السلام در کاخ من خواهی بود و تو، برادر و رفیق من هستی.

«متقی» گفته است که «امام احمد حنبل» این حدیث را در کتاب «مناقب علی علیه السلام» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: همین حدیث را بار دیگر «متقی» در [کنز العمال ۵/ ۴۰] در ضمن حدیثی طولانی ایراد کرده است و همچنین «محب طبری» در [الریاض

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۶

النضرة ۱/ ۱۳] حدیث مزبور را آورده و در پایان آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ؛ برادرانی که بر روی سریرهای بهشت نشسته و در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و در راه خدا بدوستی یکدیگر نائل گردیده و بیدار هم می‌رسند و ناظر به یکدیگر می‌باشند.

«متقی» گوید: این حدیث را گروهی از محدثان از قبیل «بغوی»، «طبرانی» در «معجم» خود، «باوردی» در کتاب «المعرفة» و «ابن عدی» نقل کرده‌اند. «محب طبری» گوید: حدیث مورد بحث را «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الاربعین الطوال» متذکر است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۵۵] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که در یکی از اوقات بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضورش شرفیاب شدم و مشاهده کردم که در بالین رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردی نشسته که به زیبایی او کسی را ندیده بودم، آن مرد سر مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در دامان گذاشته است. هنگام ورود پس از سلام، گفتم: آیا نزدیک شوم؟ آن مرد گفت: به پسر عمویت نزدیک شو که تو سزاوارتری از من به او نزدیک به هر دو شدم. آن مرد از جای برخاست و من بجای او نشستم و سر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بگونه‌ای که آن مرد در دامان خود گذاشته بود، در دامان خویش گذاشتم. طولی نکشید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدار شد و فرمود:

مردی که سر مرا در دامان خود گرفته بود کجاست؟ عرض کردم به مجردیکه حضورتان رسیدم، آن مرد مرا پیش خواند و گفت:

به پسر عمویت نزدیک شو که تو شایسته‌تری از من به او سپس از جای برخاست و من بجای او نشستم. رسول اکرم صلی الله علیه و

آله فرمود: آیا دانستی آن مرد چه کسی بود؟ در پاسخ گفتم: پدر و مادرم فدای شما! او را نمی‌شناسم. فرمود: آن مرد، «جبرئیل»

بود که با من سخن می‌گفت تا از لذت سخنان شیرین او، درد من تخفیف یافت و در حالی که سرم در میان دامان او بود، به خواب

رفتم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۷

«متقی» گوید: این حدیث را «ابو عمر» و «زاهد» در کتاب «فوائد» خود، نقل کرده‌اند.

(۱) مؤلف گوید: حدیث مزبور را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۹] روایت کرده و می‌گوید: حدیث مذکور را «ابو عمر محمد لغوی» متعرض است. از این حدیث بر می‌آید که حضرت علی علیه السلام، «جبرئیل» را - هر چند به صورت مردی هم که باشد - مشاهده کرده است و در این رابطه، «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۹] از «ابن عباس» نقل کرده است که در یکی از اوقات، در حضور وی سخن از حضرت علی علیه السلام به میان آمد، گفت: از کسی سخن می‌گوئید که صدای پای «جبرئیل» را از فراز اطاقش استماع می‌کرده است. «متقی» گوید: این حدیث را «امام احمد حنبل» در «المناقب» آورده است.

و در تأیید اینکه حضرت علی علیه السلام در دامان گرفتن سر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایسته‌تر از دیگران بود، حدیثی وجود دارد که «زمخشری» در «کشاف» در ذیل تفسیر آیه وَ جِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ (سوره فجر، آیه ۲۳) نوشته است، هنگامی که این آیه نازل شد چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد و حالت تأثر به خود گرفت، چنانکه آثار تأثر از چهره‌اش هویدا بود و این حالت بر اصحاب گران آمد، و چگونگی حال را به عرض حضرت علی علیه السلام رسانیدند، حضرت علی علیه السلام حضور یافت و از پشت سر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت و پشت گردن آن حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای شما! چه حادثه‌ای امروز رخ داده است و چه چیزی ایجاب کرده که اینگونه متأثر باشید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله مزبور را تلاوت کرد. علی علیه السلام پرسید: چگونه دوزخ را می‌آورند؟ فرمود: هفتاد هزار فرشته همراه با هفتاد هزار مهار آنرا می‌کشند و مانند شتر مهار آنرا در اختیار دارند که اگر آنرا به حال خود بگذارند، همه اهل محشر را می‌سوزاند!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۸

(۱)

باب پنجاه و پنجم استدلال بر امامت علی علیه السلام با حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، علی علیه السلام وارث من است

(۲) مؤلف گوید: اخبار باب قبل که دلالت داشت بر آنکه علی علیه السلام وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از جمله حقایقی است که ممکن است بر امامت آن حضرت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرد. و توضیح استدلال محتاج به یاد آوری مقدمه مختصری است به شرح ذیل و در این مقدمه برای اثبات بحث حاضر، لازم است به طور اجمال به معنای «تعصیب» و «عول» اشاره نمود. به همین مناسبت و در این رابطه می‌گوئیم: هرگاه وارث میت، منحصر به کسی باشد که در قرآن کریم مقدار ارثیه او معلوم باشد از قبیل نصف یا ثلث یا ربع و امثال اینها، در این صورت گاهی ما ترک میت، زائد بر ارثیه‌ای است که در قرآن اشاره شده است، در این رابطه است که عامه به کمک «تعصیب» اقدام می‌کنند و زائد بر ارثیه معلوم را به «عصبه» که خویشاوندان میت از پدر و پسرش است، می‌دهند و مادر و دخترش را از مازاد بر ترکه محروم می‌دارند. و هرگاه وارث میت، منحصر به دختر باشد،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۳۹

نیمی از ماترک را که فریضه الهی است به وی می‌دهند و نیم دیگر از آنرا به خویشاوندان او می‌پردازند؛

(۱) گاهی است که ماترک از حد فریضه کمتر است که در این رابطه، علمای عامه از «عول» استفاده می‌کنند یعنی نقیصه‌ای که پیش آمده است، بر همه وارثان وارد می‌آورند؛ بنا بر این، هرگاه میت پس از خود، دو دختر و دو تن پدر و مادر و یکی از دو زوج را باقی گذاشته باشد، ماترک وی این چنین تقسیم می‌شود که دو تن دختر، دو ثلث از ما ترک و هر یک از پدر و مادر، یک ششم

و زوج یک چهارم ارث می‌برند و فریضه بر اندازه یک چهارم، نقص پیدا کرده است و این نقص بر همه کسانی که ارث می‌برند، وارد می‌شود. بدیهی است «عول» و «تعصیب» به حکم نصّ و فتوا از نظر امامیه باطل است و مازاد بر فریضه را به وارثانی می‌دهند که به حکم قرآن، فریضه‌ای برای آنها تعیین شده است و به بستگان میت چیزی از ماترک او نمی‌دهند؛ بنا بر این در مثال اول، همه ماترک را به دختر می‌دهند، به این معنی که نیمی از ماترک را به عنوان «فرض» و نیم دیگر آنرا به منظور «ردّ» می‌دهند و هرگاه ما ترک کمتر از مقدار فریضه باشد، نقص ما ترک به سهم دو دختر وارد می‌شود و بطوری که نصّ حاکی از آن است، نقیصه بر سهمیه همگان وارد نمی‌شود.

با توجه به آنچه ابراز داشتیم، گفتنی است که حضرت علی علیه السلام به اجماع مسلمانان - از عامه و خاصه - از کسانی نیست که از ما ترک رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث ببرد و از نظر عامه به این شرح است که آنان اگر چه قائل به تعصیب‌اند، و لیکن عمو را بطور کلی مقدّم می‌دارند چه اینکه از یک پدر باشد (و از مادر دیگری)، مانند «عباس» نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه عموی ابوی نبی باشد مانند حضرت علی علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به غیر از فاطمه زهرا علیها السلام فرزند دیگری نداشت، به قول علمای عامه، نیمی از ماترکش سهم حضرت زهرا علیها السلام و نیم دیگر از ما ترک آن حضرت صلی الله علیه و آله، سهم «عباس» است. و اما از نظر خاصه که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۰

قائل به «تعصیب» نمی‌باشند، همه ما ترک رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان «فرض» و «ردّ» متعلق به حضرت زهرا مرضیه علیها السلام می‌باشد.

(۱) بنا بر این به اجماع مسلمانان، حضرت علی علیه السلام از کسانی است که سهمی در ما ترک رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد و از آن حضرت ارث نمی‌برد و در این رابطه اخباری که وارد شده است که علی علیه السلام وارث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، منظور آنها سهم ما ترک نیست، بلکه مراد از همگی این سلسله از اخبار، در این رابطه است که علی علیه السلام وارث نبوی است؛ چنانکه در روایت «ابن عباس» آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من، برادر و ولی و وارث علم پیغمبرم» و در روایت «معاذ» آمده است که حضرت علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، پرسید: چه ارثی از شما می‌برم؟ فرمود: همان ارثی که برخی از پیغمبران از پیغمبران دیگر ارث می‌بردند:

کتاب خدا و سنت پیغمبر او و در حدیث مواخات آمده است: چه ارثی از شما نصیب من می‌شود؟ فرمود: همان ارثی را که پیغمبران پیش از من از خود باقی گذاشته‌اند. علی علیه السلام پرسید: انبیای پیش از شما چه ارثی باقی گذاشته‌اند؟ فرمود:

کتاب پروردگار و سنت پیغمبر خودشان. اینکه اگر ثابت شود که علی علیه السلام وارث علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و علم کتاب و سنت پیغمبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده است، ثابت می‌شود که حضرت علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام است، چنانکه روش پیغمبران پیشین در این رابطه بود که هر کسی که وارث علم پیغمبران بود و بطور کامل از سنت آنان اطلاع حاصل می‌کرد، همان فرد هم، امام پس از آن پیغمبر بود. گفتنی است که علما و دانشوران اگر چه وارث پیغمبرانند و نعمت علم را از آنان به ارث دریافته‌اند و لیکن چنان نیست که علم آنان برابر با علم امام باشد؛ بنا بر این وارث کتاب و سنت بطور کلی، غیر از امام، دیگری نخواهد بود و علمای امت از علوم پیغمبران مقدار کمی بهره برده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۱

(۱)

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل صحابه» در باب بخشی از فضائل علی علیه السلام، به سند خود، از «یزید بن حیان» روایت کرده است که من، «حصین بن سیره» و «عمر بن مسلم» به دیدار «یزید بن ارقم» رفتیم، به مجردیکه در کنار او نشستیم «حصین» خطاب به «یزید» گفت: ای زید! خیرات و خوبی‌های بسیاری بدست آورده‌ای که از آن جمله توفیق دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که نصیبت شده است. و از آن حضرت حدیث شنیدی و در رکاب آن حضرت با دشمنان خدا نبرد کردی و پشت سر آن حضرت اقامه نماز نمودی، اینک از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی که خودت از آن حضرت شنیده‌ای برای ما بیان کن. «یزید» خطاب به «حصین» گفت: ای برادر زاده! سوگند به خدا که پیر شده‌ام و روزگارم به درازا کشیده است و پاره‌ای از کلمات ارزنده رسول خدا صلی الله علیه و آله را که شنیده‌ام، از خاطر برده‌ام ولی در عین حال آنچه را که برای شما ایراد می‌کنم بپذیرید و آنچه را که بیان نمی‌کنم، مرا به بیان آنها تکلیف ننمایید! «یزید» گفت: آن روز که در کنار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۲

گودال آب موسوم به «خم» - واقع میان مکه و مدینه - قرار گرفتیم،

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه‌ای پرداخت، پس از حمد و ثنای الهی و اندرزهای لازم، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! من هم بشر می‌باشم، طولی نمی‌کشد که رسول پروردگار می‌آید و من دعوت او را اجابت می‌کنم، اینک، پیش از آنکه دعوت حق را اجابت کنم، دو اثر گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم یکی کتاب خدا که وسیله هدایت شماسست و نوری است که جلو راه شما را روشن می‌سازد؛ کتاب خدا را در اختیار خود بگیرید و آنرا دستاویز نجات خویش قرار بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنجا که لازم بود مردم را به فراگیری قرآن کریم و عمل به دستورهای آن، تشویق کرد و آنگاه فرمود: یکی دیگر از آن دو اثر گرانبار و گرانبها، اهل بیت من است، خدا را، از آنها غفلت نکنید، خدا را، شما آنها را فراموش ننمائید و خدا را، از وجود ارزنده آنان کمال استفاده را بکنید! «حصین» از «یزید»، پرسید: اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانی‌اند، آیا همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل بیت او نمی‌باشند؟ در پاسخ گفت: آری، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، لیکن اهل بیت او در حقیقت آنهایی هستند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدقه بر آنها حرام است. باز پرسید:

اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانی‌اند، آیا آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس، اهل بیت پیغمبر نیستند؟ در پاسخ گفت: همگی ایشان اهل بیت پیغمبرند و صدقه بر آنها حرام است! مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را، «مسلم» به سندهای دیگر، از «یزید بن ارقم» روایت کرده است؛ در یکی از آنها چنین آمده است که از «یزید» پرسیدیم:

آیا همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او به شمار نمی‌آیند؟ «یزید» پاسخ داد: خیر! و اضافه کرد: به خدا سوگند! زن با همسر خود مدتی زندگی می‌کند و پس از آن به یکی از جهات از وی ناراحت می‌شود و او را طلاق می‌دهد، آن زن به خانه پدر و بستگان خود می‌رود. آری، «اهل بیت» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که پایه اساسی و زیر بنای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۳

استوار و پا بر جای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، پس از ارتحال او، صدقه بر آنها حرام می‌باشد.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۴/۳۶۶] و «بیهقی» در [سنن ۲/۱۴۸ و ۷/۳۰] با اندک اختلاف لفظی بیان کرده است و «دارمی» هم در [سنن ۲/۴۳۱] بطور اختصار آورده است. و «متقی» در [کنز العمال ۱/۴۵] با رعایت اختصار نقل نموده است و گفته که «عبد بن حمید» در «مسند» خود، از «یزید بن ارقم» روایت کرده و در [۱۰۲/۷] به دو طریق، حدیث مزبور را نقل نموده است و در ذیل هر دوی آنها می‌گوید: این حدیث را «ابن جریر» نقل نموده و «طحاوی» هم در [مشکل الآثار ۴/۳۶۸] به نقل آن پرداخته است.

(۱) [صحیح ترمذی ۳۰۸/۲] به سند خود، از «ابو سعید» و «اعمش» از «حیب بن ابی ثابت» از «زید بن ارقم» روایت کرده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: «همانا من پس از رحلت خود، اثری از خویش می‌گذارم که اگر به آن دست آویز شوید، هرگز پس از من، گمراه نخواهید شد: یکی از آن دو که مهمتر از دیگری است، کتاب خداست که مانند ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده و دیگری، عترت و اهل بیت من است، این دو اثر گرانها (و گرانبار) هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر به ملاقات من برسند. پس بنگرید که بعد از رحلت من، با آنها چگونه مدارا خواهید کرد.

مؤلف گوید: «ابن اثیر جزری» این حدیث را در [اسد الغابۀ ۱۲/۲] و «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل آیه مؤدت (سوره شوری، آیه ۲۲) روایت نموده است و می‌گوید: «ابن انباری» این حدیث را در «المصاحف» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۳۰۸/۲] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» نقل کرده است که گفت: در روز عرفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که سوار بر ناقه قصوی خود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۴

بود، مشاهده کردم که به ایراد خطابه پرداخته و شنیدم که فرمود: ای مردم! همانا در میان شما اثری از خود باقی گذاشته‌ام که اگر از آن اثر، کمال پیروی را داشته باشید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و اهل بیت من است. «ترمذی» گفته است که حدیث مزبور در این باب، از «ابو ذر»، «ابو سعید»، «زید بن ارقم» و «حذیفه بن اسید» نقل شده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد نظر را «ابن ابی شیبه» و همچنین «خطیب» در «المتفق و المفترق» از «جابر» روایت کرده‌اند.

(۱) [مستدرک الصحیحین ۱۰۹/۳] به سند خود، از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّۀ الوداع باز می‌گشت، در محل غدیر خم منزل کرد و دستور داد تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کنند، سپس به ایراد خطابه پرداخت و در ضمن آن، فرمود: به زودی دعوت حق را اجابت می‌کنم و از میان شما رخت برمی‌بندم، پیش از آنکه راهی آخرت بشوم، دو اثر ارزنده که یکی از دیگری مهمتر است، در میان شما باقی می‌گذارم: آندو کتاب خدا و عترت من است. پس بنگرید بعد از ارتحال من، چگونه با آنها مدارا خواهید کرد؛ این دو، هیچگاه از یکدیگر مفارقت نمی‌کنند تا اینکه در کنار حوض کوثر به ملاقات من برسند. سپس فرمود: همانا خدای - عزّ و جلّ - مولای من است و من مولای مؤمنان. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: بنا بر این، کسی که من مولای اویم، این بزرگوار (علی علیه السلام) ولیّ اوست؛ پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. و حدیث طولانی را ایراد کرده است و می‌گوید: این حدیث به قواعد حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، از حدیثهای صحیح است.

مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [خصایص ص ۲۱] نقل نموده و در پایان آن آمده است که به «زید» گفتم: آیا تو خود این جملات را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۵

شنیدی؟ در پاسخ گفت: همگی آنها در آن روز در زیر سایه درختان قرار داشتند، هم آن حضرت را مشاهده کردند و هم سخن آن جناب را شنیدند و «متقی» هم در [کنز العمال ۴۸/۱] حدیث مزبور را نقل کرده است و می‌گوید: «طبرانی» حدیث مذکور را در «الکبیر» از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده است و در [۳۹۰/۶] هم به یاد آوری از حدیث پرداخته است و می‌گوید: حدیث مزبور را «ابن جریر» روایت کرده است. سپس می‌گوید که از «عطیه عوفی» از «ابو سعید خدری» مثل همین حدیث نقل است و «ابن جریر» هم روایت نموده است.

(۱) [همان کتاب ۱۰۹/۳] به سند خود، از «سلمه بن کهیل» از پدرش از «ابو طفیل» از «ابن واثله» نقل کرده است که از «زید بن ارقم» شنیده که می‌گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در فاصله میان مکه و مدینه در محلی فرود آمد که در آنجا پنج درخت بود، مسلمانان خاک و خاشاک را از زیر آنها پاک کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه آنها استراحت کرد. شب هنگام که فرا رسید پس از اقامه نماز، به ایراد خطابه پرداخته و در آن خطبه پس از ستایش حضرت پروردگار و اندرزهایی - به اندازه‌ای که خدا می‌خواست - خطاب به مردم فرمود: همانا در میان شما دو اثر از خود بیادگار می‌گذارم و اطمینان دارم که هرگاه از آنها پیروی نمائید، هرگز گمراه نگردید و آن دو یادگار: کتاب خدا و اهل بیت و عترت من می‌باشند. آنگاه فرمود: آیا می‌دانید من اولیترم به مؤمنان از خودشان؟ - و این جمله را سه بار تکرار فرمود - در پاسخ گفتند: آری! - رسول خدا صلی الله علیه و آله اولیتر از همه مؤمنان بر خود آنهاست - آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»؛

«کسی که من مولای او می‌باشم، پس علی هم مولای اوست».

«حاکم» گوید: حدیث «سلمه بن کهیل» با قواعد حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» همین حدیث را در [صواعق ص ۸۹] بطور

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۶

اختصار آورده و گفته که روایت آن، صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۱۴۸/۳] به سند خود، از «مسلم بن صبیح» از «زید بن ارقم» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا در میان شما دو اثر گرانبار (یا گرانبها) باقی می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من. این دو اثر از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر به ملاقات من برسند.

«حاکم» گفته است که این حدیث با قواعد حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است. (۱)

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱۷/۳] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: طولی نمی‌کشد که دعوت حق را اجابت می‌کنم و در میان شما دو اثر گرانبار (یا گرانبها) به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من. کتاب خدا، ریسمان استواری است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت من، اهل بیت من هستند. و خدای لطیف و مهربان به من اطلاع داده است که این دو اثر، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر به ملاقات من برسند. پس بنگرید که چگونه با آنان رفتار می‌کنید.

مؤلف گوید: این حدیث را بار دیگر (صفحه ۱۴ و ۲۶ و ۵۹) با اندک اختلافی در لفظ بیان کرده است و «فخر رازی» هم در ذیل تفسیر آیه وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳) آورده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۱/۴۰۷] نقل کرده و ضمناً گفته است که «ابن ابی شیبه» و «ابو یعلی» از «ابو سعید» روایت نموده و در صفحه ۴۷ برای بار دوم، با اندک

(۱) در درایه «ابن کثیر» آمده است نخستین محدثی که از علمای سنت به جمع آوری احادیث صحیح پرداخت، «ابو عبد الله بخاری» بود پس از او شاگردش «مسلم نیشابوری» و هر دو کتاب از بهترین کتابهای حدیث است. «بخاری» معتقد است، «حدیث صحیح» حدیثی است که راوی آن معاصر با شیخش باشد و سماع راوی از شیخ به ثبوت رسیده باشد. «مسلم» به مجرد معاصر بودن اکتفا کرده است. این است که جمهور محدثان، «صحیح بخاری» را برتر از «صحیح مسلم» می‌دانند. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۷

اختلافی روایت نموده و می‌گوید: «باوردی» هم حدیث مورد نظر را از «ابو سعید» روایت کرده است و سومین بار، در صفحه ۴۷ و ۴۸ با اختلاف اندکی به نقل آن پرداخته است و می‌گوید: «ابو یعلی» در «مسند» خود و «طبرانی» در «الکبیر» از «ابو سعید» روایت

کرده است و در صفحه ۹۷ گفته است که حدیث مزبور را «ابن جریر» در «تهذیب الآثار» آورده است. و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۶۳] متذکر شده و می‌گوید که حدیث مزبور را «طبرانی» در «الاوسط» نقل کرده است. و «ابن سعد» هم در [طبقات ۲/ ۲/ ۲] حدیث فوق را آورده است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۳۷۱] به سند خود، از «علی بن ربیع» روایت کرده است، هنگامی که «زید بن ارقم» به دربار «مختار» وارد می‌شد- و یا هنگامی که از دربار او بیرون می‌آمد- او را ملاقات کردم و به او گفتم: آیا شنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«أني تارك فيكم الثقلين»

؟ در پاسخ گفت: آری.

مؤلف گوید: «طحاوی» این حدیث را در [مشکل الآثار ۴/ ۳۶۸] نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۵/ ۱۸۱] به دو طریق، از «زید بن ثابت» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا پس از خود، دو جانشین در میان شما باقی می‌گذارم:

یکی کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده میان زمین و آسمان (و بقولی ریسمانی است کشیده از میان آسمان تا زمین) و دیگری عترت من که اهل بیت من است و این دو یادگار از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند.

مؤلف گوید: «متقی» این روایت را در [کنز العمال ۱/ ۴۴] نقل کرده است و گفته که «طبرانی» هم در «الکبیر» از «زید بن ثابت» روایت نموده است و در صفحه ۴۷ گوید که روایت فوق را «عبد بن حمید» و «ابن انباری» از «زید بن ثابت» روایت کرده‌اند و بار دیگر، در صفحه ۴۷ اظهار داشته است که «طبرانی» در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۸

«الکبیر» و «سعید بن منصور» در «سنن» از «زید بن ثابت» روایت کرده‌اند و باز هم «طبرانی» در «الکبیر» از «زید بن ارقم» روایت نموده است و در صفحه ۹۸ می‌گوید: حدیث مورد نظر را «ابن جریر» در «تهذیب الآثار» متذکر است و «مناوی» در [متن فیض القدير ۳/ ۱۴] متعرض شده و در شرح آن پس از آنکه روایت آنرا از قول «هیثمی» توثیق کرده است، می‌نویسد: حدیث مذکور را «ابو یعلی» به سندی که تا حدی قابل اعتماد است، روایت نموده است و «حافظ عبد العزیز اخضر» به نقل آن پرداخته است و اضافه کرده که در حجّة الوداع چنین فرمود- تا آنجا که اظهار داشته است- «سمهودی» گوید: در این باب، بیشتر از بیست نفر از صحابه حدیث مورد نظر را نقل کرده‌اند. «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۳۶] می‌نویسد: حدیث مورد نظر را، از طرق بسیاری، بیشتر از بیست نفر از صحابه نقل کرده‌اند. و ما در حال حاضر نیازی به بسط کلام درباره آنها نمی‌بینیم.

(۱) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۳۵۵] به سند خود، از «حذیفه بن اسید غفاری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: من پیش از شما از دنیا رحلت می‌کنم و شما در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید و هنگام ورود، از چگونگی رفتار شما با «ثقلین» می‌پرسم، اکنون بنگرید که چگونه باید با آنان مدارا نمائید. آری «ثقل اکبر»، کتاب خداست و ریسمان استواری است که یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگر آن، در دست شماست. اینک قرآن کریم را دستاویز خود قرار بدهید و از آیات آن، روگردان نشوید و تغییر و تبدیلی در آن، روا مدارید. و دیگر عترت و اهل بیت من می‌باشد که خدای مهربان به من اطلاع داده است که این دو یادگار، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر با من ملاقات نمایند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۸/ ۴۴۲] متذکر است و «متقی» هم در [کنز العمال ۷/ ۲۲۵] روایت کرده و می‌نویسد: حدیث

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۴۹

مورد بحث را «طبرانی»، «ابو نعیم» در «حلیه»، «خطیب» در «تاریخ» و «هیثمی» در [مجمع ۱۰/۳۶۳] روایت نموده و اظهار می‌دارد که حدیث مذکور را «طبرانی» به دو سند روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/۶۴] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در محل جحفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطابه‌ای ایراد کرد و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! نه اینست که من اولیتر از شما به جان شما می‌گفتم؟ همگان گفتند: چنین است.

فرمود: من زودتر از شما کنار حوض کوثر قرار می‌گیرم و شما پس از آنکه کنار حوض کوثر بر من وارد شدید، از رفتاری که با قرآن و عترت من داشته‌اید، سؤال می‌کنم.

مؤلف گوید: «ابن اثیر جزری» این حدیث را در [اسد الغابه ۳/۱۴۷] از «عبد الله بن خطیب» و «هیثمی» در [مجمع ۵/۱۹۵] از «عبد الله بن حنطب» روایت کرده و اظهار داشته که «طبرانی» هم آنرا نقل نموده است.

(۲) [کنز العمال ۱/۴۷] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: من زودتر از شما از دنیا رحلت می‌کنم و در روز جزا کنار حوض کوثر قرار می‌گیرم. عرض حوض کوثر به اندازه فاصله میان صنعاء و بصری است و در کنار حوض به عدد ستارگان قدهای طلائی و نقره‌ای گذاشته شده است. اینک متوجه باشید که پس از رحلت من، با دو ثقل من چگونه رفتار خواهید کرد. یکی از حاضران پرسید: آن دو کدام‌اند؟ در پاسخ فرمود: «ثقل اکبر»، کتاب خداست و ریسمانی را می‌ماند که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست. اکنون قرآن کریم را دستاویز خود قرار بدهید و متوجه باشید که از فراگیری آیات آن، کوتاهی نکنید و از بی‌توجهی به آن، موجبات گمراهی خویش را فراهم نسازید و «ثقل اصغر» آن، عترت من است و یقین دارم که این دو ثقل همواره به یکدیگر پیوسته‌اند و از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۰

کوثر مرا دریابند و من اینگونه اتحاد بین آنها را از خدای تعالی درخواست کرده‌ام؛ بنا بر این از آنها پیشی نگیرید که به هلاکت خواهید رسید و مطلبی به آنها ندهید که آنها دانایان از شما باشند.

«متقی» گفته است که این حدیث را «طبرانی» در «الکبیر» از «زید بن ثابت» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/۹۶] از «محمد بن عمر بن علی» از پدرش از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان شما اثری باقی می‌گذارم که اگر آنرا دستاویز خود سازید، هرگز گمراه نمی‌شوید: یکی کتاب خداست که مانند ریسمانی است که یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری اهل بیت من است.

«متقی» گوید: «ابن جریر» این حدیث را در «تهذیب الآثار» نقل کرده و صحت آنرا تضمین کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد نظر را «هیثمی» در [مجمع ۹/۱۶۳] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی از این جهان چشم فرو می‌بندم و دو اثر گرانبها (یا گرانبار) در میان شما باقی می‌گذارم: یکی کتاب خداست و دیگری اهل بیتم. و بدانید که هرگاه به خواسته این دو، رفتار ننمائید، هرگز گمراه نمی‌شوید. «هیثمی» گفته که این روایت را «بزاز» نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/۱۶۴] از «حذیفه بن اسید» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع باز می‌گشت، به اصحاب فرمود: از منزل کردن در زیر درختهایی که جدای از یکدیگر، در سرزمین بطحاءست، احتراز نمائید. در

مسیر خود به محلی رسید که چندین درخت بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خار و خاشاک را از زیر آن درختان بزدایند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۱

سایه آنها قرار گرفت. پس از انجام نماز، از محل خود برخاست و خطاب به همراهان فرمود: ای مردم! خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده است که هیچ پیغمبری از دنیا رحلت نمی‌کند مگر اینکه عمر او برابر با نیمی از عمر پیغمبر پیش از خود باشد؛ اینک من در سنینی به سر می‌برم که می‌دانم به زودی حق تعالی مرا بسوی خود دعوت می‌کند و بر من است که دعوت او را اجابت کنم. و شکی نیست که من و شما هر دو مسئولیم، اینک از شما می‌پرسم که در این رابطه چه پاسخی خواهید داد؟ عرض کردند: یا رسول الله! گواهی می‌دهیم که تو فرمان خدا را به ما ابلاغ کردی و از هیچگونه کوشش و اندرزی دریغ نکردی؛ خدای تعالی به تو پاداش خوبی ارزانی فرماید.

(۱) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نه اینست که گواهی می‌دهید که خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ حق است و مرگ و زنده شدن پس از مرگ حق است و روز جزا هم بدون شک و شبهه خواهد آمد و خدا هم مردگان را از قبرها برمی‌انگیزاند؟ حضار به عرض رسانیدند: آری! ما به همه آنچه که فرمودی، گواهی می‌دهیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! اعتراف اینان را گواهی فرما. سپس فرمود: ای مردم! همانا، خدا مولای من است و من هم مولای مؤمنانم و اولیتر به خود آنهایم، از خودشان، اینک کسی که من مولای اویم، این بزرگوار (علی علیه السلام) مولای اوست؛ پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار. سپس فرمود: همانا من از شما زودتر راهی آخرت می‌شوم و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید. طول و عرض حوض کوثر، برابر با مقدار فاصله میان صنعاء و بصری است. در کنار حوض کوثر قدح‌های طلائی و نقره‌ای به عدد ستارگان گذاشته شده و من از شما در رابطه با رفتاری که با ثقلین داشته‌اید، سؤال می‌کنم. اکنون بنگرید که پس از رحلت من، با آنها چگونه رفتاری انجام می‌دهید. آن دو، یکی ثقل اکبر است که کتاب خدای-

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۲

عزّ و جلّ - می‌باشد و همان ریسمان محکمی است که یک طرف آن بدست خدا و طرف دیگرش در دست شماست. اینک کتاب خدا را دستاویز خود قرار بدهید و بکوشید تا گمراه نشوید و تغییر و تبدیلی در آن انجام نگیرد و دیگری عترت، یعنی اهل بیت من است و خدای لطیف و خبیر به اطلاع من رسانیده است که این دو ثقل اکبر و اصغر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر به ملاقات من نائل شوند.

«هیثمی» گفته است که این حدیث را «طبرانی» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۱/ ۴۸] روایت مورد بحث را نقل کرده است و اظهار می‌دارد که «حکیم ترمذی» در «نوادیر الاصول» و «طبرانی» در «الکبیر» حدیث مزبور را از «ابو طفیل» از «حذیفه بن اسید» روایت کرده‌اند و در [۳/ ۶۱] اظهار نموده که حدیث مزبور را «ابن جریر» در «تهذیب الآثار» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۶۳] از «زید بن ارقم» نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراجعت از حجّه الوداع وارد جحفه شد در آنجا خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: عمر هر پیغمبری برابر با نصف عمر پیغمبر پیش از خود است و به زودی دعوت الهی را لیبیک خواهم گفت، اینک از شما می‌پرسم درباره من چگونه داوری می‌کنید؟ گفتند: از هیچگونه اندرزی در حق ما دریغ نداشتی. فرمود: مگر نه اینست که گواهی می‌دهید که خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ حق است؟ گفتند: البته به آنچه فرمودی گواهی می‌دهیم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله دستها را بالا برد و روی سینه‌اش گذاشت و فرمود: من هم بدرستی آنچه که گفتم گواهی می‌دهم.

سپس فرمود: آیا سخن مرا می‌شنوید؟ عرض کردند: آری! فرمایش شما را می‌شنویم. فرمود: روز رستاخیز کنار حوض کوثر می‌ایستم و شما بر من وارد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۳

می‌شوید. عرض حوض کوثر مساوی با فاصله میان صنعاء و بصری است و در کنار آن به عدد ستاره‌ها، قدح‌هایی از نقره هست. پس ببینید که چگونه با دو ثقل کدامند؟ در پاسخ فرمود: کتاب خدا که جانبی از آن در دست خداست و جانب دیگر آن در دست شماست. آری قرآن را دستاویز خود سازید تا به گمراهی دچار نشوید. و دیگر عشیرت من است. و خدای که مهربان و آگاه از حال همگان است، به من گفته که این دو یادگار پیوند ناگسستنی دارند و همواره پا به پای یکدیگر دوران دنیا را می‌گذارند تا در رستاخیز کنار حوض کوثر به دیدار من نائل آیند؛ و من هم این یگانگی را برای آنها از خدای بخشنده درخواست کرده‌ام! پس بر آنها پیشی نگیرید که نابود می‌گردید و از آموزش دادن به آنها خودداری کنید، چرا که آنان از شما داناترند. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: کسی که من از جان او به خود او، سزاوارترم، علی علیه السلام هم از جان او به خود او شایسته‌تر است. بار پروردگارا! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [کنز العمیال ۱/ ۴۸] یاد کرده است و بجای «عشیرتی»، «عترتی» آورده و گفته است که «طبرانی» در «الکبیر» از طریق «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۶۳] از «ابو هریره» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو یادگار از خود در میان شما پایدار می‌دارم و می‌دانم که هر گاه از خواسته آنها جانبداری کنید، برای همیشه از گمراهی رهایی یافته‌اید آن دو عبارتند از: یکی کتاب خدا و دیگر بستگان من و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر مرا دریابند. «بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۷۵] در روایتی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری مرگش خطاب به مردم فرمود: ای مردم! طولی نمی‌کشد که با

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۴

سرعت هر چه تمامتر از میان شما رخت برمی‌بندم و اینک گفتاری پوزش خواهانه دارم، همانا در میان شما کتاب پروردگار و عترت یعنی اهل بیت را برقرار می‌دارم.

آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است؛ پیوندی ناگسستنی در میان این دو است تا کنار حوض کوثر به من نائل شوند، آنجاست که از شما می‌پرسم که چگونه با قرآن و عترت من رفتار کردید؟! در پایان این باب شایسته است دو حدیث را که در این مورد است، بیان کنیم.

(۱) یکی از آن دو، «ابو نعیم» در «حلیه» و دیگران در کتب خود، از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی - که همه آنرا در باب «علی علیه السلام سید العرب» ایراد خواهیم کرد - خطاب به انصار فرمود: آیا می‌خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که هر گاه آنرا دستاویز خود قرار بدهید، هرگز گمراه نمی‌شوید؟ انصار در پاسخ گفتند: آری، یا رسول الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام همان کسی است که باید دست بدامانش شد، اینک به خاطر محبتی که با من دارید، او را محبوب خود قرار بدهید. همانا آنچه را که برای شما گفتم، «جبرئیل» از قول خدای تعالی به من ابلاغ کرده بود.

«ابو نعیم» گوید: این روایت را «ابو بشر» از «سعید بن جبیر» از «عایشه» نقل نموده و در کتاب «السؤدد» هم به اختصار آورده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد نظر را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۷۷] روایت کرده و اظهار داشته که حدیث مزبور را

«فضائلی» و «خجندی» نقل کرده‌اند.

(۲) دوم: «ثعلبی» در [قصص الانبیاء ص ۱۴] می‌گوید: «یزید رقاشی» از «انس بن مالک» روایت کرده است که نماز بامداد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آوردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان نافله بسوی ما توجه کرده و فرمود: ای مسلمانان!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۵

کسی که در شب به نور خورشید دسترسی نداشته باشد، از نور ماه استفاده می‌کند و کسی که دسترسی به نور ماه نداشته باشد، از نور ستاره زهره بهره می‌گیرد و کسی که به نور ستاره زهره دسترسی نداشته باشد، از نور فرقدین بهره‌مند می‌شود. یکی از حضار پرسید: مقصود شما از خورشید و ماه و ستاره زهره و فرقدان چیست؟ در پاسخ فرمود: من خورشیدم، علی ماه است، فاطمه زهرا همان زهره است و حسنین فرقدانند؛ اینان از کتاب خدا دوری نمی‌گزینند تا کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند.

مؤلف گوید: در اصل نسخه

«فی کتاب الله»

آمده است ولی احتمال آن می‌رود اشتباه باشد و جای آن

«هم مع کتاب الله»

صحیح باشد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۶

(۱)

باب پنجاه و هفتم حدیث ثقلین دلالت می‌کند که حضرت علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه بلافضل بوده است

(۲) مؤلف گوید: حدیث ثقلین که بسیاری از طرق آنرا در باب پیشین ذکر کردیم، از جمله ادله استوار و حجت‌های پایداری است که ثابت می‌کند حضرت علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، جانشین بلافضل آن حضرت است و هرگاه شیعه برای اثبات خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام دلیل دیگری جز حدیث ثقلین نمی‌داشت همان حدیث کافی بود که شیعه بتواند به وسیله آن با مخالفان خویش در آویزد و خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام را اثبات نماید. اینک اثبات خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام با کمک حدیث ثقلین، متوقف بر بیان سند و دلالت آن است در رابطه با سند حدیث ثقلین، باید گفت: سندش در کمال صحت و قوت است و از احادیث صحیح، مستفیض و متواتر است و این حدیث را بزرگان و مشاهیر صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند از قبیل: حضرت علی علیه السلام، «ابوذر»، «جابر بن عبد الله انصاری»، «زید بن ارقم»، «ابو سعید خدری»، «زید بن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۷

ثابت»، «حذیفه بن اسید غفاری»، «عبد الله بن حنطب»،

(۱) «ابو هریره» و جمع بسیار دیگر، پیش از این، کلام [فیض القدیر مناوی ۱۴/۳] را نقل کردیم که «سمهودی» گفته که متجاوز از بیست نفر از صحابه حدیث ثقلین را نقل کرده‌اند و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۳۶] گفته که حدیث ثقلین به طرق زیادی از بیست و اندی صحابی نقل شده و حاجتی به بسط کلام ندارد. و در رابطه با دلالت حدیث، باید گفت: دلالت آن هم مانند سندش در

کمال قوت بلکه با رعایت قرائن قطعی و شواهد جلیّی که محفوف به آنهاست، در عالیترین مراتب قوّت قرار گرفته است. قرائن مزبور از قبیل فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که «جان من در قبضه کردگار است»، و یا «من هم بشرم و طولی نمی کشد دعوت رسول کردگار را اجابت می کنم»، و یا «من دو یادگار گرانبها (یا گرانبار) در میان شما باقی می گذارم» و همین جمله را با کلمه

«آئی ...»

بیان کرده، چنانکه جمله اوّل را با کلمه

«انا ...»

ایراد فرموده است، و یا «به احوال هر پیغمبری که رسیده‌ام چنین یافته‌ام که عمر پیغمبر بعدی نصف عمر پیغمبر قبلی است»، و یا فرموده است «دو خلیفه از خود باقی می گذارم»، و یا «بینید پس از رحلت من با آن دو یادگار چگونه رفتار خواهید کرد»، و یا «چگونه با ثقلین رفتار خواهید کرد»، و یا «بر ایشان پیشی نگیرید که نابود خواهید شد»، یا «دانشی به آنها یاد ندهید که آنان دانایانتر از شمایند». آری، قرائن مذکور شواهد آشکاری است که اجل پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک بود و مرگش فرا رسیده بود و بالاخره در حالی بوده که می‌بایست پس از رحلت خود خلیفه را تعیین کند. در این رابطه است که کتاب خدا و اهل بیتش را به جانشینی خود معین فرموده است و به مردم فهمانیده که اینان دانایانتر از مردمانند و کسی نمی‌تواند بر آنها پیشی بگیرد و کسی حق تقدّم بر آنها را ندارد و کسی نمی‌تواند از فرمان آنها سرپیچی نماید. زمانیکه از مجموع قرائن و شواهد بدست آمد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، کتاب خدا و اهل بیتش را خلیفه خود قرار داده است و این دو ثقل اکبر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۸

(قرآن) و اصغر (اهل بیت) را در میان امت اسلامی به یادگار گذاشته است خلافت حضرت علی علیه السلام از میان خاندانش - به خصوص برای او - ثابت می‌شود؛ برای اینکه علی علیه السلام، اعلم و افضل از خاندان دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است و مادامیکه حضرت علی علیه السلام در قید حیات بود، هیچیک از خاندان نبوت، ادّعی منصب امامت و خلافت نکرد. مطالب مذکور در راستای قرائنی بود که به بخشی از آنها اشاره شد و با قطع نظر از احادیثی که در آنها به نام علی بن ابیطالب علیه السلام تصریح شده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از جملات

«آئی قد ترکت فیکم الثقلین»

، یا

«آئی تارک فیکم امرین کتاب الله و اهل بیتی»

دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«من کنت مولاه»

یا

من اولی به نفسه فعلی مولاه

یا

«ولّیّه»

. (۱) تا به حال آنچه لازم بود گوشزد کردیم. در این رابطه برای توضیح باید گفت از میان اهل بیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به خلافت خود برگزیده و آنها را همپای قرآن و در کنار کتاب الهی قرار داده است، کسی که متعین و مشخص بوده است همانا علی بن ابیطالب علیه السلام است که ویژگی خاصی با این موقعیت دارد. و حدیثی که «ابن حجر هیثمی» - با تعصب

شدیدی که علیه شیعه دارد و شیعیان علی علیه السلام را، «زندیق» و بدعت گذار می‌داند و کتاب صواعقش را این چنین نامیده «الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه» (۱) - آورده و حق مطلب را آنچنان که باید ادا کرده است. و ما مطلب او را در این باب متذکر می‌شویم تا هویدا شود که چگونه خدای تعالی، حق را به زبان او جاری کرده و در کتاب خود به آن اعتراف کرده است!

(۲) وی در [صواعق ص ۹۰] ذیل تنبیهی، می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترتش را که همانا اهل و نسل و خویشاوندان نزدیکش باشد، به نام «ثقلین» نامیده است. و این نامگذاری بدان جهت است که ثقل (با دو فتحه)، هر چیز

(۱) سید بزرگوار، «قاضی نور الله شوشتری» که در سال ۱۰۱۹ هجری بدست سنی‌ها به فجیع‌ترین وضعی شهید شد، کتاب مزبور را به نام «الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة» پاسخ داده است - رضوان الله علیه - (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۵۹
نفیس و ارزنده‌ای است که محفوظ از هر گونه دستبردی باشد

(۱) و شکی نیست که قرآن و اهل بیت، از همان ارزش و ارزندگی برخوردارند و محفوظ از هر گونه خطا و خطل می‌باشند و هر دوی آنها معدن علوم لدنی و اسرار و حکم عالی و دارای احکام شرعی می‌باشند. و همین صفات برجسته ایجاب کرده است تا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به اقتدا کردن به آنها و دستاویز ساختن آنها و فراگیری از آنها تشویق فرماید و گفته است: «سپاس خدا را که ما اهل بیت را سرچشمه حکمت و دانش خود قرار داد». دیگری گفته است که قرآن و اهل بیت را به عنوان «ثقل» خوانده است تا ثابت کند که بر مردم لازم است حقوق این دو اثر گرانبار و نفیس را بطور کامل رعایت نمایند و گفتنی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن جهت، مردم را به پیروی از عترت خود تشویق کرده که آنان، از کتاب خدا و سنت رسول او کمال اطلاع را داشتند و همانها هستند که تا رسیدن به کنار حوض کوثر از یکدیگر جدا نمی‌شوند و مؤید آن خبر پیشین است که فرمود: «مطلبی به اهل بیت من یاد ندهید که آنان دانایانتر از شمایند» و بدین ترتیب، از علمای دیگر امتیاز داده می‌شوند؛ برای اینکه خدای تعالی هر گونه پلیدی را از آنها زدوده است و آنان را آنچنان که باید و شاید پاک و پاکیزه ساخته است و آنان را به کرامات شگفت‌انگیز و مزایای فراوان، ممتاز ساخته است و ما برخی از آنها را پیش از این متذکر شدیم و پس از این هم خبری را که درباره قریش فرموده است که «از آنان حقایقی را بیاموزید که آنان دانایانتر از شمایند» یاد آور خواهیم شد. هرگاه دانائی برای عموم قریش پا بر جا باشد اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این صفت برجسته اولیتر از قریش خواهند بود؛ برای آنکه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ویژگی‌هایی برخوردارند که بقیه قریش در آن ویژگیها با آنان شریک نیستند. و در احادیثی که درباره تمسک به اهل بیت وارد شده، اشاره به این است که عده‌ای از اهل بیت که قابلیت این موقعیت و مقام را دارند، تا روز قیامت از قرآن جدا نخواهند بود؛ چنانکه کتاب الهی با همه ارزشهایی که دارد از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۰

اهل بیت دور نخواهد بود و برای همین، اهل بیت وسیله امان مردم روی زمین خواهند بود - که به زودی به این معنی اشاره می‌شود - (۱) و گواه بر آن، خبر پیشین است که فرمود: «در میان هر دسته از بازماندگان امت من افراد عادلانی از اهل بیت من وجود دارد» باید اعتراف کرد که از میان خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی که شایسته‌تر است تا مردم دست به دامان او بشوند، امام و عالم ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام - کرم الله وجهه - است، این هم به خاطر دانش سرشار و استنباطهای دقیق اوست، که در هر مسئله‌ای از خود به ظهور رسانیده است و برای همین، «ابو بکر» می‌گفت: «علی عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است»، یعنی علی علیه السلام از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن توصیه از اهل بیت خویش، به مردم دستور داده است

که همواره دست به دامان علی علیه السلام باشند و این اختصاص، به خاطر مطالبی است که پیش از این بیان کردیم و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، مطالبی که ویژه علی علیه السلام بود بیان فرمود. - تا اینجا سخنان «ابن حجر» می‌باشد- سخنانی که محل شاهد بود از «صواعق ابن حجر» آوردیم، برای دیدن تفصیل اعترافات «ابن حجر» به کتابش مراجعه کنید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۱

(۱)

باب پنجاه و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح و مثل باب حطه در بنی اسرائیل است»

(۲) [مستدرک حاکم ۳۴۳/۲] به سند خود، از «حنش کنانی» روایت کرده است که از «ابوذر غفاری» در حالیکه در خانه کعبه را به دست گرفته بود، شنیدم خطاب به مردم می‌گفت: ای مردم! کسی که مرا می‌شناسد، نیازی ندارد که خودم را به او معرفی کنم و کسی که مرا نمی‌شناسد، من ابوذر! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند، کسانی که در آن کشتی جای گرفتند، از غرق شدن در آب نجات یافتند و آنها که از کشتی فاصله گرفتند و از آن تخلف ورزیدند، غرق شدند.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق قواعد حدیث شناسی «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: «حاکم» همین حدیث را در [۳/ ۱۵۰] به طریق دیگر از «حنش» روایت کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۲۱۶] نقل کرده و اظهار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۲

داشته که این روایت را «ابن جریر» از «ابوذر» آورده است و «هیشمی» هم در [مجمع ۱۶۸/۹] متذکر است و ابراز می‌دارد که «بزاز» و «طبرانی» در کتابهای «الکبیر»، «الصغیر» و «الاوسط»، به نقل آن پرداخته‌اند و «علی بن سلطان» هم در [مراقات ۵/ ۶۱۰] در متن کتاب متذکر شده و در شرح آن می‌گوید: حدیث مزبور را «امام احمد حنبل» روایت نموده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ۴/ ۳۰۶] به سند خود، از «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

؛ «اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند، کسی که به آن کشتی سوار شد، از غرق شدن در دریا رهائی یافت و کسی که از آن کناره گیری نمود، در دریا غرق شد».

مؤلف گوید: «هیشمی» هم این حدیث را در [مجمع ۱۶۸/۹] روایت کرده و اظهار داشته که «بزاز» و «طبرانی» هم آنرا نقل کرده‌اند و در [۱۶۸/۲] هم از «عبد الله بن زبیر» روایت نموده و حدیث را متذکر شده و می‌گوید که «بزاز» هم آنرا نقل کرده است و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۲۰] از حدیث مزبور یاد آوری نموده و اضافه کرده که حدیث مذکور را «بزاز» از «ابن عباس» و «ابن زبیر» روایت کرده است.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۲/ ۱۹] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا مثل من و مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است، کسی که در کشتی نوح نشست، از غرق شدن در آب مصون ماند و کسی که از آن کناره گیری کرد، غرق شد».

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه شریفه **وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَاكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً، نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ** (سوره بقره، آیه ۵۸)؛ و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۳

در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می‌خواهید بخورید و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگویید:

خداوندا! گناهان ما را بریز! تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکو کاران پاداش بیشتری خواهیم داد. «سیوطی» نوشته است که «ابن ابی شیبیه» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مثل خانواده ما در میان این امت، مانند کشتی نوح و باب حطه است».

(۱) [کنز العمال ۱/ ۲۵۰] از «عبد بن عبد الله اسدی» روایت کرده است، هنگامی که در «رحبه» حضور علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب بودیم، مردی بحضور مبارک علی علیه السلام رسید و از آن حضرت معنی این آیه را پرسید أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: هیچیک از افراد قریش وجود ندارد که تیغهایی بر سر او کشیده شود مگر اینکه در رابطه با او، بخشی از آیات قرآن نازل شده است. به خدا سوگند! هر گاه مردم بدانند چه سخن شایسته‌ای از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ما جاری شده است، محبوب‌تر بود در نزد من، از اینکه همگی سرزمین «رحبه» از طلا و نقره مملو باشد؛ به خدا سوگند! مثل ما اهل بیت در این امت، مثل کشتی نوح است در میان مردم نوح، و مثل ما در این امت، مثل باب حطه در بنی اسرائیل است.

«متقی» گفته که این حدیث را «ابو سهل قطان» در «امالی» و همچنین «ابن مردویه» نقل کرده‌اند.

(۲) بار دیگر «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۱۶] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که: «مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح در میان قوم نوح است، کسی که در کشتی نوح نشست، نجات یافت و کسی که تخلف ورزید، به هلاکت رسید. و همچنین مثل باب حطه در بنی اسرائیل است» و گفته است که «طبرانی» این حدیث را از «ابوذر» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۴

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۶۷] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: برآستی مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، کسی که بر آن کشتی نشست، نجات یافت و کسی که تخلف ورزید، غرق شد؛ و برآستی مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در بنی اسرائیل است، کسی که به داخل آن باب راه یافت گناهایش آمرزیده شد.

«هیثمی» گفته است این روایت را «طبرانی» در «الصغیر» و «الأوسط» روایت کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۲۰] از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، کسی که در آن کشتی سوار شد، نجات یافت و کسی که به آن کشتی راه یافت برستگاری رسید و کسی که از آن تخلف ورزید، به دوزخ افتاد.

«طبری» گوید: «ابن السری» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۳۲] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: مثل عترت من مثل کشتی نوح است، کسی که در آن نشست، نجات یافت.

«ثعلبی» این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] علی بن ابیطالب علیه السلام، باب حطه است، کسی که در آن باب داخل شد مؤمن است و کسی که از ورود در آن خودداری کرد، کافر است.

«دارقطنی» این حدیث را در «الافراد» از «ابن عباس» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این روایت را در [صواعق ص ۷۵] و همچنین گفته:

«دارقطنی» در «الافراد» از «ابن عباس» و «مناوی» در [متن فیض القدير ۴ / ۳۵۶] این حدیث را آورده‌اند. و در شرح گوید: معنی باب حطه آن است، آنچنانکه خدای تعالی ورود بنی اسرائیل را از باب حطه با خضوع و خشوع، وسیله آمرزش آنان قرار داد، دوستی علی علیه السلام و پذیرش هدایت او و ادامه راهش و ولایت او را، وسیله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۵

آمرزش و دخول در بهشت و نجات از آتش قرار داده است. و مراد از «خروج از او»، در حدیث، خروج بر اوست.

مؤلف گوید: بنا بر این کسی که بر علی علیه السلام خروج کند، کافر است. آری! حقا کافر است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۶

(۱)

باب پنجاه و نهم بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من برای امت امن و امان هستند

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۹] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان موجب ایمنی مردم روی زمین‌اند و آنها را از غرق شدن نگهداری می‌کنند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی از اختلاف هستند؛ بنا بر این هر گاه قبیله‌ای از عرب بر خلاف اهل بیت من رفتار کند، اختلاف در آنها بوجود می‌آید و در نتیجه آن، از گروهی بشمار می‌آیند که سرپرستی شیطان را برای خود اختیار کرده است. «حاکم» پس از نقل خبر مزبور اظهار داشته است که این حدیث، صحیح است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۱۴۰] ایراد کرده و گفته است که حدیث صحیحی است.

(۳) [همان کتاب ۳ / ۴۵۸] به سند خود، از «محمد بن منکدر» از پدرش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در یکی از شبها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهتی نماز عشاء را به تأخیر انداخت تا اینکه مقداری از وقت نماز گذشت (و یا ساعتی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۷

از موقع نماز گذشته بود) و مردم در مسجد همچنان در انتظار آمدن حضرت بودند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، خطاب به مسلمانان فرمود:

در انتظار چه چیزی به سر می‌برید؟ گفتند: در انتظار بر پائی نماز هستیم. فرمود:

شما همواره در نمازید، مادامیکه انتظار بر پائی آنرا می‌کشید! سپس فرمود: متوجه باشید اینگونه نماز را هیچیک از امتهای پیش از شما بجای نیاورده‌اند. سپس سر به طرف آسمان بالا برد و فرمود: ستارگان وسیله ایمنی برای اهل آسمانها هستند.

اگر ستارگان نبود شوند، اهل آسمانها به آنچه که وعده داده شده‌اند، می‌رسند (تا آنجا که) فرمود: اهل بیت من هم وسیله ایمنی امت هستند و هر گاه اهل بیت من از این جهان به جهان دیگر انتقال پیدا کنند، سرانجام امت من به آنجا منتهی خواهد شد که به آنها وعده داده شده است (بهشت یا دوزخ).

(۱) [کنز العمال ۱۶ / ۱۱۶، صواعق ص ۱۱۱] چنین روایت کرده‌اند:

ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمانند و اهل بیت من، موجب ایمنی امت من هستند.

و هر دو مؤلف اظهار داشته است که این حدیث را «ابو یعلی» از «سلمه بن اکوع» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» حدیث مورد نظر را در [مجمع ۹/ ۱۷۴] نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم آنرا متذکر است و «مناوی» هم در [متن فیض القدير ۶/ ۲۹۷] حدیث مذکور را نقل کرده و در شرح آن گفته که «طبرانی»، «مسدد» و «ابن ابی شیبه» حدیث مزبور را از «سلمه بن اکوع» روایت کرده‌اند و «متقی» هم بار دیگر در [کنز العمال ۷/ ۲۱۷] روایت کرده است و می‌گوید که حدیث مزبور را «ابن ابی شیبه»، «مسدد»، «حکیم»، «ابو یعلی»، «طبرانی» و «ابن عساکر» از «سلمه بن اکوع» نقل کرده‌اند.

(۲) [ذخائر عقبی محب طبری ص ۱۷] از «ایاس بن سلمه» از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان ویژه ایمنی اهل آسمانند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۸

و اهل بیت من وسیله ایمنی ائمتم هستند.

«ابو عمر غفاری» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ص ۱۷] از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمانند؛ بنا بر این هر گاه ستارگان نابود شوند اهل آسمان که وسیله ایمنی ندارند نابود می‌شوند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی اهل زمین‌اند و هر گاه اهل بیت من از این جهان انتقال پیدا کنند، موجودات این زمین هم نابود می‌شوند. «احمد حنبل» این حدیث را در «مناقب» آورده است.

مؤلف گوید: «علی بن سلطان» هم در [مرقات ۵/ ۶۱۰] متذکر است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۶۹

(۱)

باب ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه سبب و نسبی در قیامت منقطع می‌شود مگر سبب و نسب من

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۸] به سند خود، از «مسور بن مخرمه» روایت کرده است که «حسن بن حسن علیه السلام» خواستگاری برای همسری دختر «مسور» فرستاد، «مسور» پیام داد که فردا هنگام نماز عشاء نزد من بیاید. هنگامی که «حسن» با وی ملاقات کرد، «مسور» پس از حمد و ثنای الهی گفت: به خدا سوگند! هیچ نسب و سبب و داماد گرفتن از نظر من بهتر از نسب و سبب و دامادی با شما خانواده نمی‌باشد لیکن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر گونه عملی که موجبات ناراحتی خاطر او را فراهم آورد، موجبات ناراحتی خاطر مرا فراهم می‌آورد و هر کاری که وسیله آرامش خاطر او را ایجاد کند، موجبات آرامش خاطر مرا فراهم می‌سازد؛ دیگر آنکه همه نسبها در روز قیامت به انقطاع می‌گراید، جز نسب و سبب و دامادی با من و تو ای حسن! دختری از زهرا علیها السلام به همسری برگزیدی و من هر گاه دخترم را به همسری تو در آوردم، بیم آن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۰

دارم که حضرت زهرا علیها السلام از چنین ازدواجی ناراحت شود و من حاضر نیستم حضرت زهرا علیها السلام را آزرده خاطر سازم. «حسن» سخن او را پذیرفت، پوزش خواسته از خانه «مسور» خارج شد. «حاکم» این حدیث را از احادیث «صحیح الاسناد» شمرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۷/ ۳۱۴] به سند خود، از «جابر» نقل کرده است که گفت: از «عمر خطاب» شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه سبب و نسبی فردای قیامت منقطع می‌شود، مگر سبب و نسب من.

(۲) [هیشمی در مجمع ۸/ ۲۱۶] از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت:

پسر «صفیه»، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله، وفات یافت، «صفیه» از مرگ او می‌گریست و فریاد می‌زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفت و گفت: عمه جان! چرا می‌گریی؟ در پاسخ گفت: پسر من از دست رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمه جان! هر گاه فرزند مسلمانی بمیرد و والدین شکیبائی ورزند، خدای تعالی به جبران شکیبائی که ورزیده‌اند، خانه‌ای در بهشت برای ایشان بنیان می‌فرماید. «صفیه» به مجردیکه این مژده را شنید از گریستن باز ایستاد. هنگامی که وی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت، در راه با «عمر خطاب» روبرو شد، «عمر» گفت: ای صفیه! صدای گریه و ناله تو را شنیدم، اطمینان داشته باش که خویشاوندی تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نیست که تو را از خدا بی‌نیاز سازد! «صفیه» بار دیگر گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای گریه او را شنید و از آن جهت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «صفیه» را گرامی می‌داشت، به «صفیه» فرمود: عمه جان! باز هم که گریه می‌کنی در حالیکه آنچه لازم بود، با تو در میان گذاشتم. «صفیه» عرض کرد: گریه من برای درگذشت پسر من نیست بلکه بخاطر سخن «عمر خطاب» است که به من گفت: ای صفیه! خویشاوندی تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نیست که تو را از خدا بی‌نیاز سازد! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن خشمگین شد و بلافاصله به «بلال» دستور داد:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۱

مردم را به مسجد دعوت کن. «بلال» با اعلام «الصلوة جامعة»، مردم را به مسجد دعوت کرد پس از اجتماع مردم در مسجد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به منبر تشریف برد و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: چرا چنین باشد که برخی از شما می‌پندارند که خویشاوندی با من، هیچ نفعی ندارد و حال آنکه در روز رستاخیز همه سبب و نسبه‌ها گسیخته می‌شود، مگر سبب و نسب من که در دنیا و آخرت به پیوند خود باقی است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۱۳۸] نقل کرده و اظهار داشته که این حدیث را «بزاز» هم روایت کرده است و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۶] به ذکر آن پرداخته است، جز اینکه در روایت خود چنین آورده است که به مجردیکه «صفیه» از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شد، در راه با مردی ملاقات کرد و آن مرد به وی گفت: خویشاوندی تو با محمد، هرگز تو را بی‌نیاز نمی‌سازد! در این حدیث اسم «عمر بن خطاب» را نیاورده و بجای آن کلمه مردی را به کار برده است! (۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۷۳] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت که بر پا می‌شود، هر گونه سبب و نسب گسیخته می‌شود، جز سبب و نسب من که به پیوند خود باقی است. «طبرانی» این حدیث را ذکر کرده و رجال آنرا از ثقات بشمار آورده است.

(۲) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۷۳] از «ام بکر»، دختر «مسور بن مخرمه»، روایت کرده است که امام حسن مجتبی علیه السلام خواستگاری به خانه «مسور» فرستاد و دختر او را به همسری خویش خواست. او خواستگاری امام حسن علیه السلام را پذیرفت و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت هر گونه سبب و نسبی گسیخته می‌شود، مگر سبب و نسب من که به پیوند خود باقی است.

«طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۲

(۱) [فیض القدير مناوی ۵/ ۲۰] در متن آن کتاب گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه سبب و نسب روز قیامت منقطع می‌شود، مگر سبب و نسب من.

وی گوید: این حدیث را «طبرانی»، «حاکم» و «بیهقی» از «عمر» روایت کرده‌اند.

و «طبرانی» حدیث مورد بحث را از «ابن عباس» و «مسور» روایت کرده و آنرا حدیث صحیح دانسته است.

(۲) [همان کتاب ۳۵/۵] چنین نقل کرده است: هر گونه نسب و دامادی روز قیامت منقطع می‌شود، مگر نسب و دامادی با من.

«مناوی» گفته است که «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن عمر» روایت کرده و حدیث مزبور از احادیث صحیح است.

(۳) [کنز العمال متقی ۹۸/۱] از «ابو سعید» روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر می‌فرمود: شگفت از مردمی است که می‌پندارند بستگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت، سودی به حال بستگانش ندارد! حال آنکه چنین نیست، بستگی با من در دنیا و آخرت همیشگی است و در دنیا و آخرت سودمند است.

«ابن نجار» هم این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» بار دیگر در [۴۲/۷] همین حدیث را روایت کرده و افزوده که حدیث مزبور را «ابو داود طیالسی»، «امام احمد حنبل»، «عبد بن حمید»، «ابو یعلی»، «حاکم» و «ابن ابی شیبه» از «ابو سعید» روایت کرده‌اند و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۳۸] متذکر شده است و در آخر حدیث اضافه کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: ای مردم! فردای قیامت در کنار حوض کوثر در انتظار شما می‌باشم.

(۴) [ذخائر العقبی ص ۶] از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زن خدمتکاری داشتند به نام «بریره»، در یکی از روزها مردی با

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۳

او ملاقات کرد و خطاب به او گفت: ای بریره! موهبت را بپوشان و چنین انتظاری در فردای قیامت نداشته باش که محمد بتواند تو را از خدا بی‌نیاز سازد و به کار قیامت تو کمکی بنماید! «بریره» سخن ناهنجار و زشت او را به عرض پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن آن سخن، به سختی خشمگین شد بطوریکه آثار خشم و غضب، دو گونه شریفش را سرخ فام ساخت و در حالی که گوشه عبایش به زمین کشیده می‌شد از خانه بیرون آمد!

(۱) «جابر» گوید: ما از حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فهمیدیم که هر گاه گونه‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سرخ می‌شود و گوشه عبایش به زمین کشیده می‌شود، دلیل بر خشم و غضب آن حضرت است؛ در این هنگام بود که هر چه تمامتر خود را به لباس جنگ آراستیم و حضور مبارک شریفاب شدیم. و گفتیم: هر دستوری که می‌خواهی صادر فرما! به خدائی که تو را به راستی برانگیخته و تاج پیغمبری را بر سر تو نهاده است، هر گاه دستور بدهی که پدران، مادران و فرزندان خودمان را بکشیم، خواهیم کشت! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخی نداد و به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی، از مردم پرسید: من کیستم؟ در پاسخ گفتند: شما رسول خدائید.

فرمود: آری! در این معنی شکی نیست، در عین حال من کیستم؟ گفتیم: شما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف می‌باشید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سید فرزندان آدم می‌باشم و به این مقام نمی‌بالم، من نخستین کسی هستم که سر از قبر بیرون می‌آورم و خاک قبر از سر و روی خود می‌زدایم و به این هم افتخار نمی‌کنم، من نخستین کسی هستم که به بهشت وارد می‌شود، به این هم نمی‌بالم، من صاحب لوی حدمم به این هم نمی‌نازم، من در سایه حضرت رحمان قرار می‌گیرم، روزی که سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، به همین هم افتخار نمی‌کنم ولی با توجه به مراتبی که فردای قیامت در پیشگاه خدای تعالی دارم، از مردمی در شگفتم که می‌پندارند ارتباط خویشاوندی با من در روز قیامت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۴

سودمند نمی‌باشد، بلکه خویشاوندی با من آنگونه سودمند است که حتی دو قبیله «حکم» و «حاء» (۱) هم از خویشاوندی با من بهره‌مند می‌گردند؛ روز قیامت از مردم شفاعت می‌کنم و شفاعتم پذیرفته می‌شود. و اثر شفاعت من تا آنجاست که از آنهایی که مورد شفاعتم قرار گرفته‌اند، دیگران را شفاعت می‌کنند. و شیطان هم چشم شفاعت به من دارد! «ابن بختری» این حدیث را نقل

کرده است.

(۱) حکم و حاء، هر یک قبیله‌ای از یمن می‌باشند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۵

(۱)

باب شصت و یکم خدای تعالی اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شکنجه نمی‌کند

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۰] به سند خود، از «عمر بن سعید ابیح» از «سعید بن ابی عروبۀ» از «قتادۀ» از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی به من وعده داده است، هر یک از اهل بیت من که به یکتائی خدا و نبوت من اقرار کند، خدا آنان را شکنجه نمی‌کند. «عمر بن سعید ابیح» گفته است که «سعید بن ابی عروبۀ» در روز جمعه این حدیث را روایت کرد و یک هفته پس از آن، در روز پنجشنبه در مسجد وفات یافت. وفات او موجب اختلاف مردم شد؛ گروهی گفتند: خدا جزای خیر به تو ندهد که «رافضی» بودی! و از این ناحیه گرفتاری برای مردم بوجود آوردی؛ دیگران گفتند: خدای تعالی پاداش خیر به تو عنایت فرماید که اهل سنت و جماعت بودی و آنچه را شنیده بودی به گوش مردم رساندی. «حاکم» گفته است که این حدیث، صحیح است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۴۰] نقل کرده و صحت حدیث را تصدیق نموده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۶

(۱) [کنز العمال ۶ / ۲۱۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که از پروردگام درخواست کردم تا هیچیک از اهل بیتم را به دوزخ گرفتار نکند، خدای تعالی درخواست مرا در حق خویشاوندانم پذیرفت.

«متقی» گوید: «ابو القاسم بن بشران» این حدیث را در کتاب «امالی» از «عمران بن حصین» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مورد بحث را در [صواعق ص ۱۱۱ و ۹۵] نقل کرده و اظهار داشته که این حدیث را «ملا» در «السیره» نقل کرده و «محب طبری» هم در [الذخائر ص ۱۹] به نقل آن پرداخته است و گفته است که این حدیث را «ملا» در «السیره» و «ابو سعد» نقل نموده‌اند و «مناوی» هم در متن [فیض القدير ۴ / ۷۷] نقل کرده و در شرح آن می‌نویسد که حدیث مزبور را «ابو القاسم بن بشران» در «امالی» از «عمران بن حصین»، «ابو سعید» در «شرف النبوة»، «ابن سعد» و «ملا» در «سیره» روایت کرده‌اند و «دیلمی» و فرزندش هم بدون سند، آن حدیث را نقل کرده‌اند.

«مناوی» گوید: حدیث مزبور موافق با حدیث «ابن ابی حاتم» است که از «ابن عباس» در ذیل آیه شریفه *وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى* نقل کرده‌اند که از جمله خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی این بود که خدای تعالی هیچیک از اهل بیتش را به دوزخ نبرد.

مؤلف گوید: «ابن حجر» در [صواعق ص ۹۵] به نقل این حدیث پرداخته و اشاره کرده که «قرطبی» هم این حدیث را از «ابن عباس» روایت کرده است.

و «سدی» هم به نقل آن پرداخته که خرسندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن بود که هیچیک از اهل بیتش دچار آتش دوزخ نشود.

(۲) [کنوز الحقایق مناوی ص ۲۴] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام دعا، عرض کرد: «

اللهم اليك لا الی التارانا و اهل بیتی

«؛ پروردگارا! من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۷

و اهل بیتم را بسوی خودت هدایت کن، نه بسوی آتش.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: بار دیگر «متقی» در [کنز العمال ۶/۲۱۷] نقل کرده و می گوید:

حدیث مزبور را «طبرانی» از «ام سلمه» روایت نموده است. پیش از این در باب «علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام آل محمداند» حدیثی را متذکر شدیم که در آن آمده بود:

«اللهم اليك لا الی النار انا و اهل بیتی»

(۱) [الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۰۲] گفته است، «قرطبی» و دیگران از «سدی» نقل کرده‌اند که وی در ذیل آیه إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ شکور گفته است:

خدای تعالی گناهان آل محمد را می‌بخشد تا بدین وسیله از حسنات آنان تشکر نماید.

مؤلف گوید: از حدیث مزبور بدست می‌آید که هر گاه خدای تعالی گناهان اهل پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیامرزد و از حسنات آنان، سپاسگزاری فرماید، ثابت می‌شود که خدای تعالی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شکنجه خویش دچار نمی‌سازد. این حدیث هم از جمله احادیثی است که دلالت بر عنوان باب حاضر دارد با این تفاوت که دلالت آن بر عنوان حاضر به «دلیل التّرام» است، نه به «دلیل مطابقه».

(۲) و نظیر این حدیث، حدیثی است که «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۰] از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«بار پروردگارا! اینان عترت رسول تو هستند، اینک بدکار ایشان را به نیکوکارشان و آنها را هم به من ببخشای». رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از این، فرمود: خدای تعالی که «فاعل ما یشاء» است درخواست مرا پذیرفت. عرض کردم چگونه به کار خود پرداخت؟ فرمود: آنچه را خواستم درباره شما بجای آورد و در حق آنانکه پس از شما می‌آیند به انجام می‌آورد. این حدیث را «ملا» در «سیره» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۸

(۱)

باب شصت و دوم بخشی از آیاتی که در فضیلت اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/۱۷۲] به سند خود، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام به دست پلید پسر «ملجم مرادی» به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه السّلام به ایراد خطبه‌ای پرداخت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: امشب مردی به شهادت رسید که با هر گونه عمل شایسته‌ای که پیشینیان انجام می‌دادند باز هم نمی‌توانستند به پایه عملی از اعمال او برسند، و متأخران هم نمی‌توانند شخصیت او را درک کنند! او کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در دست توانای او قرار داد و او به نبرد با دشمن پرداخت، در حالی که «جبرئیل» طرف راست او، و «میکائیل» در جانب چپ او قرار داشت،- تا آنجا که فرمود- ای مردم! هر کس که مرا می‌شناسد، نیازی ندارد خودم را به او معرفی نماید و هر کس که مرا نمی‌شناسد، من حسن بن علی‌ام- تا آنجا که فرموده است- ما از خاندانی هستیم که خدای تعالی مودّت و دوستی‌شان

را بر مسلمانان واجب گردانیده است، و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قُلْ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۷۹

لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا؛ بگو ای پیغمبر! من هیچ پاداش و مزدی از شما برای رسالت نمی خواهم، جز دوستی خویشاوندان و نزدیکانم و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزایم ... حضرت امام حسن علیه السلام فرموده است که مراد از «اقتراف حسنه»، مودت ما «اهل بیت» است.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۳۸] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۳۶] نقل کرده‌اند و گفته‌اند که «دولابی» هم آنرا نقل کرده است.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۰۱] گفته است که «امام احمد حنبل» از «ابن عباس» در ذیل آیه و مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا روایت کرده است که مراد از «حسنة»، مودت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

(۲) [زمخشری در کشاف] در ذیل تفسیر آیه مزبور در سوره شوری از «سدی» نقل کرده است که مراد از «حسنة» مودت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۲۲) اظهار داشته است که «ابن ابی حاتم» از «ابن عباس» روایت کرده است که مراد از «اقتراف حسنه»، تحصیل مودت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

(۴) [کنز العمال ۱/ ۲۵۱] و «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)؛ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن است؛ آگاه باشید! تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد. هر دو تن از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند، هنگامی که آیه أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ نازل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۰

شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه در رابطه با کسی است که خدا و رسول و اهل بیت مرا، صادقانه (بدون کمترین دروغی) دوست داشته باشد. و به همین نسبت به بندگان مؤمن - از شاهد و غائب - علاقه‌مند باشد؛ آری! یاد خداست که موجبات علاقه‌مندی را بوجود می‌آورد.

«سیوطی» گفته است که «ابن مردویه» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (سوره صافات، آیه ۱۲۳) گفته است: «ابن ابی حاتم»، «طبرانی» و «ابن مردویه» از «ابن عباس» در ذیل آیه سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، نقل کرده است که ما «آل محمد»، «آل یاسین» هستیم.

(۲) [صواعق محرقه ص ۸۸] آیه سوم، آیه سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ است.

در ذیل این آیه، گروهی از مفسران از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که منظور از آیه، سلام بر «آل محمد» است. و در صفحه ۸۹ گفته است که «فخر رازی» اظهار می‌دارد: اهل بیت در پنج خصلت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشترک‌اند: ۱- در «سلام» «السلام علیک ایها النبی» و در حق آل پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ ۲- در «تشهد» که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آل او درود می‌فرستند؛ ۳- در «طهارت». خدا فرموده است: طه، یعنی ای «طاهر» و درباره اهل بیت فرموده است: وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا ۴- در «تحريم صدقه»؛ ۵- در «محبّت» که در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ در حق اهل بیت آمده است قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

مؤلف گوید: بیان «فخر رازی» را بطوری که مشاهده می‌کنید، در آخر باب «چگونه باید بر محمد و آل محمد درود فرستاد» متذکر شده‌ایم، به آنجا مراجعه شود.

(۳) [همان کتاب ص ۹۰] می‌نویسد: آیه پنجم، آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۱

جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا است. «ثعلبی» در تفسیر این آیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما همان ریسمان خدا هستیم که خدای تعالی در حق ما فرموده است: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا. مؤلف گوید: «شبلنجی» هم همین حدیث را در [نور الابصار ص ۱۰۱] نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ص ۹۱] می‌نویسد: آیه ششم، قول خدای تعالی است: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ گفته است: «ابو الحسن مغزلی» از حضرت امام محمد باقر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در ذیل کلمه «ناس» در آیه فوق فرموده است: به خدا سوگند! ما همان «ناس» (مردمی) هستیم که بر اثر فضائل فراوانی که داریم، مردم بر ما حسد می‌ورزند.

مؤلف گوید: «شبلنجی» هم این حدیث را در [نور الابصار ص ۱۰۱] متذکر شده است. و در آنجا گوید: مراد از «ناس» در آیه، اهل بیت است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (سوره آل عمران، آیه ۳۳) گفته است: «ابن جریر»، «ابن منذر» و «ابن ابی حاتم» از طریق علی علیه السلام از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که او در ذیل وَآلَ إِبْرَاهِيمَ گفته است: مراد مؤمنانی هستند از آل ابراهیم، آل عمران، آل یاسین و آل محمد صلی الله علیه و آله.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۲

(۱)

باب شصت و سوم بخشی از فضائل متفرقه اهل بیت علیهم السلام

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۳] از «امام احمد حنبل»، «محاملی»، «مخلص»، «ذهبی» و دیگران از «عایشه» نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در یکی از اوقات «جبرئیل» بر من نازل شد و گفت: مشرق و مغرب عالم را گشتم، مردی را برتر و والاتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافتم؛ و خاور و باختر زمین را گشتم، پسران پدری را عالی مقام‌تر از بنی هاشم نیافتم. مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [متن فیض القدير ۴/ ۴۹۹] آورده است و اظهار می‌دارد که این حدیث را «حاکم» در «الکنی و الالقاب» و «ابن عساکر» از «عایشه» روایت کرده‌اند.

(۳) [ثعلبی در قصص الانبیاء ص ۱۴] گفته است: باب پنجم، در یادآوری از چیزهایی که زمین به وسیله آنها زینت پیدا می‌کند، می‌باشد و آنها هفت چیز هستند: زمانها، زینت زمانها چهار ماه است؛ مکانها، زینت مکانها به چهار چیز است - تا آنجا که گوید - زینت مکانها به پیغمبران است و زینت پیغمبران، چهار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۳

تن‌اند: ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی وجیه و محمد حبیب - تا گفته است - زینت کانه‌ها به آل محمد است و زینت آل محمد به چهار تن است: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۱۸] ما اهل بیت از موقعیت ویژه‌ای برخورداریم که هیچ کسی را نمی‌توان با ما مقایسه کرد.

«متقی» گفته است که این حدیث را «دیلمی» از «انس» روایت کرده است و «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۱۵۳] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۷] نقل کرده و می‌گوید: «ملا» هم در «سیره» به نقل آن پرداخته است و در [الریاض النضرة ۲/ ۲۰۸] نقل کرده است که مردی به «ابن عمر»، گفت: یا ابا عبد الرحمن! درباره علی چه می‌گویی؟ در پاسخ گفت: علی علیه السلام از اهل بیت است و کسی همتای اهل بیت نیست!

(۲) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۷ / ۲۰۱] به سند خود، از «بختری» نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام خطاب به ای ابراد کرد- حدیث را ادامه داده است تا آنجا که گفت: - مردی از جای خود برخاست و گفت: و تو یا امیر المؤمنین؟ در پاسخ فرمود: ما اهل بیتی هستیم که کسی را نمی‌توان با ما قیاس کرد.

(۳) [هیشمی در مجمع ۹ / ۱۷۲] از «سلمان» روایت کرده است که آل محمد را به منزله سر از جسد و به منزله دو چشم از سر بدانید؛ همانطور که جسد بدون سر، کاری از پیش نمی‌برد و سر هم بدون دو چشم، مقصودی را بدست نمی‌دهد. [آل محمد نیز چنین موقعیتی دارند].

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۰] از «سیره ملا» نقل کرده است که در میان هر دسته‌ای از آیندگان امت من، عدل پیشگانی از اهل بیت من هستند که با تحریف گمراهان و مرام یاهو گرایان و تأویل جاهلان، مقابله می‌کنند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۴

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۷] از «ابن عمر» روایت کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۲۰] از «حمید بن عبد الله بن یزید» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا سپاسگزارم که حکمت اشیاء و پی‌بردن به حقایق آنها را در وجود ما اهل بیت نهاده است.

«محب طبری» گوید: این حدیث را «امام احمد» در «مناقب» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۹۰] به نقل از «امام احمد» آورده است.

(۲) [الاصابة ۱ / قسم ۱ / ۱۴۴] گوید: «ابو الشیخ» در «تفسیر» اش از طریق «قیس بن براء» از «عبد الله بن بدر» از پدرش روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد به خوبی بمیرد و از آنچه در اختیار دارد به خوبی بهره‌مند گردد، مرا بهترین خلیفه اهل بیتم بداند و به خوبی از آنان نگهداری و جانبداری کند.

مؤلف گوید: «ابن حجر هیشمی» در [صواعق ص ۱۱۱] این حدیث را نقل کرده و در آخر آن حدیث، چنین آورده است: کسی که مرا در اهل بیتم خلیفه نداند و آنها را جانشین من به حساب نیاورد، از عمرش بهره‌ای نمی‌برد و در روز قیامت در حالی بر من وارد می‌شود که صورتش سیاه گردیده! «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۲۱۶] - با اضافات پیشین - نقل کرده است.

(۳) [هیشمی در مجمع ۹ / ۱۶۳] از «ابن عمر» نقل کرده است که آخرین سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار این بود که مرا در اهل بیتم خلیفه بدانید و آنها را جانشین من بشمار آورید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۵

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» نیز در [صواعق ص ۹۰ و ۱۳۶] نقل کرده است.

(۱) [فیض القدیر مناوی ۳ / ۴۹۷] در متن آن کتاب آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما آن کسی است که پس از من، دست از اهل بیت من بر ندارد.

«مناوی» گوید: این حدیث را «حاکم» از «ابو هریره» نقل کرده و حدیث هم صحیح است. و در شرح «فیض القدیر» می‌گوید: این حدیث را «ابو یعلی»، «ابو نعیم» و «دیلمی» نقل کرده‌اند و رجال آن موثق است.

(۲) [فیض القدیر مناوی ۲ / ۵۵۳] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پس از من خدای تعالی شما را به اهل بیت من آزمایش خواهد کرد.

«مناوی» گوید: «طبرانی» این حدیث را از «خالد بن عرفطه» نقل کرده است.

(۳) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۸] از «عبد العزیز» نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: توصیه می‌کنم تا هر چه بهتر و بیشتر با اهل بیت من مدارا نمائید که هرگاه بر خلاف اراده من با آنها رفتار کردید، فردای قیامت با شما مخاصمه خواهم کرد و اطمینان داشته باشید با کسی که با او دشمن باشم، با او دادخواهی و مرافعه خواهم کرد و با هر کسی مخاصمه کنم، جایگاه او دوزخ خواهد بود! «محب طبری» گوید: این حدیث را «ابو سعد» و «ملا» در «سیره»، بیان کرده‌اند.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۹۰] متعرض است و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۰۳] ذکر کرده است

(۴) و در [ذخائر العقبی ص ۱۸] هم آورده است و از «عبد العزیز» به سند او، از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۶

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که توصیه مرا درباره اهل بیت رعایت نماید، عهد خود را با خدا استوار داشته است. و می‌گوید که «ابو سعد» و «ملا» آنرا نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۹۰] نقل کرده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۶۸/۹] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خدای را سه گونه حرمت است و کسی که آن سه حرمت را رعایت نماید، خدای تعالی امر دین و دنیای او را محفوظ می‌کند. و کسی که حق آن سه حرمت را رعایت ننماید، خدای تعالی هیچگونه امر مربوط به او را حفاظت نمی‌کند و آنها عبارتند از: ۱- حرمت اسلام ۲- حرمت من ۳- حرمت رحم من.

«هیثمی» گفته که این حدیث را «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» متعرض شده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۹۰] ذکر کرده و می‌گوید: «طبرانی» و «ابو الشیخ» این حدیث را متعرضند.

(۲) [کنز العمال ۲۱۶/۶] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است، کسی که نیاز ظاهری یکی از اهل بیت مرا بر آورده سازد، روز قیامت امور مهم او را کفایت خواهد کرد.

«ابن عساکر» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [متن فیض القدیر ۱۷۲/۶] متذکر شده و در شرح آن گوید: این حدیث از حضرت علی علیه السلام روایت شده است و همچنین «جعابی» در «تاریخ الطالین»، از حضرت علی علیه السلام حدیث مزبور را نقل نموده و اظهار داشته است: در این حدیث، ادله چندی است در رابطه با عنایت خدا و رسول، اینک گوارای آن کس باد که گره از کار اهل بیت بگشاید، یا دعوت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۷

آنان را لیبیک گوید، یا آنان را به مقصودشان برساند. و همچنین پیشآمدهای چندی، دلیل بر آنست که از شمارش بیرون است و مشهورتر از آن است که نیازی به یاد آوری داشته باشد و کسی که می‌خواهد به بسیاری از آنها دست یابد، باید به کتاب «توثیق عری الایمان» تألیف «بارزی» و تألیفات «ابن جوزی» مراجعه نماید.

و «ابن حجر» نیز در [صواعق ص ۱۱۱]

(۱) و «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۹] و طریق دیگری که منتهی به غیر از حضرت علی علیه السلام می‌شود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که کارهای شایسته و خیر برای اهل بیت من انجام بدهد و اهل بیت من نتواند جبران کار خیر آن شخص را در دنیا بنماید، من در روز قیامت جبران کار او را خواهم کرد. این حدیث را «ابو سعد» روایت کرده است و «ملا» به تبع از او طریق اول را مورد نظر قرار داده است.

(۲) [همان کتاب ۸ / ۱۵۱ و ۶ / ۲۱۷] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است:

چهار تیره مردم‌اند که من در روز قیامت، آنان را شفاعت می‌کنم: ۱- کسی که ذرّیه و بازماندگانم را گرامی بدارد؛ ۲- کسی که نیازمندیهای ایشان را بر آورده سازد؛ ۳- کسی که بکوشد تا رفع گرفتاری و ناراحتی از ایشان بنماید؛ ۴- کسی که ایشان را به دل و زبان دوست بدارد.

«متقی» گوید: «دیلمی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۸] این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۵۰] از «دیلمی» به حدیث مرفوع «۱» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است: کسی که می‌خواهد خودش را به من نزدیک کند،

(۱) «ابن کثیر» در «درایه» می‌نویسد: حدیث مرفوع، حدیثی است که قول و فعلی را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ استناد بدهند و تفاوتی نیست که آن حدیث متصل باشد، یا منقطع و یا مرسل. شهید ثانی فرموده: حدیث مرفوع، حدیثی است که قول و فعلی و تقریری را به معصوم مستند بسازند؛ اعم از اینکه اسنادش متصل باشد یا منقطع. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۸

و وسیله‌ای در نزد من داشته باشد تا از طریق آن در روز قیامت از وی شفاعت نمایم، خود را به اهل بیت من نزدیک کند و آنها را مسرور و خوشحال سازد.

(۱) [کنز العمال ۷ / ۲۱۴ و مناوی در متن فیض القدير ۴ / ۱۷۶] اظهار داشته‌اند: شفیعیان روز قیامت به پنج دسته تقسیم شده‌اند: ۱- قرآن ۲- خویشاوندی ۳- امانت ۴- پیغمبر ۵- اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. هر دو تن گفته‌اند که این حدیث را «دیلمی» در کتاب «الفردوس» نقل کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۸] از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: روز جزا اهل بیت من و هر کس از امت من که آنان را دوست داشته است، مانند این دو انگشت در کنار حوض کوثر قرار می‌گیرند.

«محب طبری» گوید: «ملا» این حدیث را در «سیره» آورده است.

(۳) مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۲۱۷] با اندک اختلافی، چنین نقل کرده است: نخستین کسانی که کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند، اهل بیت من و کسانی از امت من می‌باشند که مرا دوست می‌داشتند. «دیلمی» این حدیث را از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است.

(۴) [متن فیض القدير ۳ / ۹۰] رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: نخستین کسانی از امت من که در روز قیامت شفاعت می‌کنم، اهل بیت من هستند و پس از ایشان، نزدیکترین مردم قریش را شفاعت می‌نمایم، پس از ایشان از انصار، بعد از ایشان مردمانی از اهل یمن که به من ایمان آورده و از من پیروی کرده‌اند و پس از ایشان از عربهای دیگر و بعد از ایشان عجم‌ها را شفاعت می‌کنم و از میان این همه مردمی که به شفاعت من می‌رسند، گروه اول که اهل بیت من باشند از همه با فضیلت‌ترند.

«مناوی» گوید: «طبرانی» این حدیث را از «ابن عمر» روایت کرده است.

و در شرح «فیض القدير» گوید: حدیث مزبور را «دارقطنی» در «الافراد» روایت نموده است- تا آنجا که ادامه داده است که می‌گوید- حدیث مزبور را «ابو طاهر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۸۹

مخلص» در حدیث ششم کتابش متذکر شده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۱۱] این حدیث را نقل کرده و گفته که «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته است. «مناوی» در صفحه ۹۵ می‌نویسد:

این حدیث را «مخلص»، «طبرانی» و «دارقطنی» آورده‌اند و «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۰] یاد کرده است و می‌گوید که «دیلمی» مؤلف کتاب «الفردوس» هم به نقل آن پرداخته است.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۹۵] «امام احمد» در «مناقب» گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به بنی هاشم، فرمود: ای گروه بنی هاشم! به خدائی که مرا به راستی مبعوث به نبوت کرده است، هرگاه در روز قیامت، حلقه بهشت را در اختیار در آوردم، پیش از همه بهشتیان، شما را وارد بهشت خواهم کرد.

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۶] از «عبد العزیز» به سند خود او، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: من و اهل بیتم درختی هستیم در بهشت که شاخه‌های آن در دنیا است؛ اینک کسی که دست نیازمندی بسوی ما دراز کند، از این طریق راهی بسوی پروردگارش یافته است.

«ابو سعد» این حدیث را در «شرف النبوة» آورده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۹۰] یاد کرده است.

(۳) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۴] از «زید بن اسلم» از پدرش روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب» به «زبیر بن عوام» گفت: حسن بن علی علیهما السلام بیمار است، آیا حاضر هستی به عیادتش برویم؟ «زبیر» مثل اینکه در عیادت از آن حضرت درنگ نمود. «عمر» گفت: مگر نمی‌دانی که عیادت بنی هاشم فریضه است و زیارتشان نافله!! «محب طبری» گوید که در روایت دیگر چنین آمده است: عیادت بنی هاشم سنت است و زیارتشان نافله است. این حدیث را «ابن سمان» در «الموافق» آورده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۰

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا (سوره شوری، آیه ۲۲) گفته است: «بخاری» از «ابو بکر» روایت کرده که گفت: بکشید تا آرامش خاطر محمد صلی الله علیه و آله را در خاندانش ایجاد نمائید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۱

(۱)

باب شصت و چهارم احادیثی در محبت اهل بیت علیهم السلام

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۸/۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را دوست بدارید از اینکه بر شما نعمت ارزانی داشته است و مرا به خاطر محبتی که خدا به من دارد، دوست بدارید.

و اهل بیت مرا بخاطر محبتی که به آنها دارم، دوست بدارید و نسبت به آنها اظهار علاقه‌مندی ننمایید.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۱۴۹/۳] به دو طریق نقل کرده است و آنرا حدیث «صحیح الاسناد» می‌داند. و

«ابو نعیم» در [حلیه ۲۱۱/۳]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ ۱۵۹/۴]، «ابن اثیر جزیری» در [اسد الغابه ۱۲/۲] و «سیوطی» در «الدر

المنثور» در ذیل تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا (سوره شوری، آیه ۲۲) نقل کرده است و اظهار می‌دارد که «ترمذی» این حدیث را روایت کرده و آنرا از احادیث حسن می‌داند «۱» و «طبرانی» و «بیهقی» در «الشعب»،

(۱) ابن کثیر در «درایه» می‌نویسد: حدیث حسن به قول «ترمذی»، حدیثی است که در سند آن شخصی که متهم بر کذب است، وجود نداشته باشد و حدیث شاذ نباشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۲
روایت کرده‌اند.

(۱) [تاریخ بغداد ۱۴۶ / ۲] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعتم نصیب آن دسته از امت من می‌باشد که اهل بیت مرا دوست بدانند و اینان شیعیان من می‌باشند.

(۲) [کنز العمال ۱ / ۲۵۱] و «سیوطی» در «الدر المنثور» ذیل تفسیر آیه الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ (سوره رعد، آیه ۲۳) از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند، هنگامی که آیه أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنهایی که از آرامش دلها برخوردارند، دوستان خدا و رسول و اهل بیت‌اند که برآستی و درستی، آنان را دوست می‌دارند و دروغ نمی‌گویند.

«ابن مردویه» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى گفته است: «امام احمد» و «ترمذی» با توجه به صحت حدیث، و «نسائی» و «حاکم»، عموی «مطلب بن ربیع»، روایت کرده‌اند که در یکی از روزها، «عباس» بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت:

هنگامی که از خانه بیرون آمدم در مسیر خود به گروهی از قریش رسیدم که مشغول گفتگو بودند، به مجردیکه مرا مشاهده کردند، ساکت شدند! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن، غضبناک شد بطوریکه عرق، میان دو چشمش را فرا گرفت و فرمود: به خدا سوگند! ایمان در دل انسان مؤمن قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه شما را برای خدا و به جهت خویشاوندی که با ما دارید، دوست بدارد.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۹] متذکر شده است و حدیث را از «ابن عباس» یاد کرده، نه از «عباس» و «امام احمد» هم آنرا نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۳

(۱) [همان کتاب] «طبرانی» و «خطیب» از طریق «ابو الضحی» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که «عباس» حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! از هنگامی که آغاز به دعوت نمودی، ما را به چنگال مردم حسود گرفتار ساختی و همواره از آتش حسادت آنان می‌سوزیم! حضرت فرمود: مردم حسود طرفی نمی‌بندند و از خوبی‌ها و از نعمت ایمان بهره‌ای نمی‌گیرند تا اینکه شما را دوست بدانند.

(۲) [همان کتاب] «خطیب» از طریق «ابو الضحی» از «مسروق» از «عایشه» نقل کرده است که «عباس بن عبد المطلب» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! بر اثر موقعیتی که از ناحیه شما نصیب ما شده است و ما کارهایی را به پشتیبانی شما انجام می‌دهیم، گروهی از مردم خودمان نسبت به ما حسادت می‌ورزند! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند! اینان که در آتش حسادت می‌سوزند طرفی نمی‌بندند و از هیچگونه کار شایسته‌ای بهره نمی‌گیرند تا اینکه شما را به خاطر نزدیکی که با ما دارید، مورد محبت قرار بدهند. آری، ای عباس! تو بر اثر پیوند نزدیکی که با ما داری از شفاعت ما برخوردار خواهی شد و پسران دیگر «عبد المطلب» بر اثر حسادتی که می‌ورزند از شفاعت ما محروم می‌گردند.

(۳) [کنز العمال ۱ / ۱۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی از نعمت ایمان بهره‌ای ندارد، مگر اینکه مرا از خودش محبوبتر بداند و اهل بیت مرا از اهل بیت خویش، بیشتر دوست بدارد و عترت و ذریه مرا از عترت و ذریه خویش، محبوبتر بداند.

«متقی» اظهار می‌دارد که این حدیث را «طبرانی» در «الکبیر» و «بیهقی» در «شعب الایمان» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «هیشمی» هم در [مجمع ۱/ ۸۸] روایت کرده است و اظهار می‌دارد که «طبرانی» در «اولاسط» و «الکبیر» روایت کرده است. «شبلنجی» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۴

[نور الابصار ص ۱۰۳] به نقل حدیث مزبور پرداخته و گفته است که «دیلمی»، «طبرانی»، «ابو الشیخ بن حبان» و «بیهقی» به طریق مرفوع، نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۵۴] پنج گونه عطیه است که هرگاه به کسی ارزانی شود، نمی‌تواند کارهای مربوط به آخرت را ترک نماید و عذرش هم پذیرفته نمی‌شود:

۱- همسر نیکوکار ۲- فرزندان شایسته ۳- آمیزش پسندیده با مردم ۴- داشتن هزینه زندگی در محلی که زندگی می‌کند ۵- علاقه‌مندی و محبت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.

مؤلف گوید: «ناوی» هم این حدیث را در [متن فیض القدیر ۳/ ۴۵۹] روایت کرده و اظهار می‌دارد که «دیلمی» هم در «الفردوس» همین حدیث را از «زید بن ارقم» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۲۱۸ و ۷/ ۱۰۳] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: یا علی! اسلام برهنه است، لباس آن تقوا و وسائل تجمل آن هدایت است و زیورش حیاست و زنده نگه دارندگان، پرهیز و دارندگان آن، نیکوکاری و عمل صالح است. و پایه اساسی و زیر بنای آن محبت من و محبت اهل بیت است.

«متقی» گفته که «ابن عساکر» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۲۱۲] فردای قیامت که فرا می‌رسد، هیچ بنده‌ای گامی بر نمی‌دارد مگر اینکه پیش از آن چهار چیز از او می‌پرسند: ۱- از عمرش که در چه راهی و در انجام چه کاری به پایان رسانیده است ۲- از جسدش که در چه کاری آنرا کهنه و فرسوده ساخته است ۳- از ثروتش که در چه کاری مصرف کرده و از کجا بدست آورده است ۴- از محبت اهل بیت.

«متقی» گوید: «طبرانی» این حدیث را از «ابن عباس» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۵

و «هیشمی» هم در [مجمع ۱۰/ ۳۵۶] متذکر شده است و می‌گوید: حدیث مزبور را «طبرانی» در «الکبیر» و «الاولسط» آورده است و بار دیگر حدیث مورد بحث را بلافاصله یاد کرده و می‌گوید: از «ابو برزه» روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در روز جزا بنده‌ای قدم از قدمی بر نمی‌دارد (تا آخر حدیث که ذکر شد و در پایان آن گوید) یکی از حضار پرسید: نشان محبت شما چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر پشت علی علیه السلام گذاشت (کنایه از آنکه ولایت علی علیه السلام نشان محبت ماست) و گفته است این حدیث را «طبرانی» در «الاولسط» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۲۱۷ و ۸/ ۱۵۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که چهار تیره از مردم‌اند که من از آنها شفاعت می‌کنم: ۱- کسی که ذریه مرا گرامی بدارد ۲- کسی که حوائج آنان را برآورده بسازد ۳- کسی که در کارهای ضروری، آنان را کمک نماید ۴- کسی که اهل بیت مرا به دل و زبان دوست بدارد.

«متقی» می‌گوید که «دیلمی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۸] آنرا نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۸/ ۲۷۸] روایت کرده است که فرزندان خود را سه گونه خصلت بیاموزید: ۱- دوستی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲- علاقه‌مندی به اهل بیت او ۳- تلاوت قرآن کریم؛ چه آنکه حاملان قرآن در روز قیامت، همراه با پیغمبران و برگزیدگان او

در سایه حمایت الهی قرار می‌گیرند، آن روزی که سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد.

«متقی» گفته است که «ابو نصر عبد الکریم شیرازی» این حدیث را در «فوائد»، «دیلمی» در «فردوس» و «ابن نجار» از حضرت علی علیه السلام، روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [متن فیض القدير ۱/ ۲۲۵] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۳] آنرا روایت کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۲۱۶] برای هر دسته از پسران پدر، خویشاوندی است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۶

که پسران پدر (برادران) خود را به او پیوند می‌دهند، مگر پسران فاطمه که من ولی و پیوند اساسی آنهایم و آنان عترت من هستند و از سرشت من آفریده شده‌اند؛ وای بر آنهایی که فضیلت و ارج ایشان را تکذیب نمایند. و کسی که آنان را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و کسی که با آنها کینه توزی نماید خدا هم با او کینه توزی خواهد کرد.

«ابن عساکر» از «جابر» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [زمخشری در کشف] در ذیل آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۲۳) می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است:

کسی که بمیرد در حالیکه محبت آل محمد در دل اوست، شهید مرده است؛ آگاه باش! کسی که با دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده است؛ آگاه باش! کسی که با محبت آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است؛ آگاه باش! کسی که با محبت آل محمد بمیرد، مؤمنی است که کمال ایمان را دارا بوده است؛ آگاه باش! کسی که با محبت آل محمد بمیرد، نخست جناب «عزرائیل» و پس از او «نکیر» و «منکر» وی را به بهشت برین مژده می‌دهند؛ آگاه باش! کسی که با محبت آل محمد بمیرد، او را به گونه‌ای به بهشت هدایت می‌کنند که عروس را به خانه شوهرش می‌برند؛ آگاه باش! کسی که با محبت آل محمد بمیرد، خدای تعالی در قبر او، دو در از بهشت به روی او می‌گشاید؛ آگاه باش! کسی که به محبت آل محمد بمیرد، خدای تعالی قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد؛ آگاه باش! کسی که به محبت آل محمد بمیرد، به آئین سنت و جماعت مرده است؛ کسی که با کینه توزی آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که میان دو چشمش نوشته شده است: این شخص از رحمت خدا مأیوس است! آگاه باش! کسی که دشمنی آل محمد را در دل داشته باشد، کافر مرده است؛ آگاه باش! کسی که بغض آل محمد در دل داشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۷

«فخر رازی» در «تفسیر کبیر» ذیل آیه مودت سوره شوری پس از آنکه روایت مزبور را از «کشف زمخشری» نقل کرده، اظهار می‌دارد که آل محمد آنهایی هستند که سرانجامشان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منتهی می‌شود. بنا بر این کسانی که سرانجامشان به حضرت او می‌پیوندد، استوارتر و کاملتر از دیگران بوده و اینان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اند و شکی نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام علاقه و پیوندشان با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ استوارترین پیوندهاست و این معنی به تواتر رسیده است، در نتیجه لازم است که اینان آل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۷۲] از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: دوستی ما اهل بیت را بر خود لازم بدانید، به این دلیل، کسی که ما را دوست بدارد و خدا را با چنین حالی ملاقات کند، بر اثر شفاعت ما به بهشت خواهد رفت و به خدائی که جان من در دست اوست بنده‌ای از کاری که انجام می‌دهد بهره‌مند نمی‌شود، مگر اینکه حق ما را بشناسد. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۱۰/ ۲۸۱] از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که ما را بخاطر دنیا دوست بدارد، از

اهل دنیا به شمار می‌آید و اهل دنیا را نیکوکار و بدکار دوست می‌دارد. و کسی که ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت می‌باشیم (و اشاره به انگشت شهادت و انگشت وسط فرمود). «طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۵] استوارترین شما بر روی صراط، پایدارترین شما بر محبت اهل بیت من است.

«دیلمی» این حدیث را روایت کرده است.

(۴) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۸] از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما خاندان را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۸

پرهیزکار، و دشمن نمی‌دارد مگر منافق بدبخت.

«ملا» در «سیره» این روایت را آورده است.

(۱) [همان کتاب ص ۱۸] از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کنار حوض کوثر اهل بیت و علاقه‌مندان آنان از امت، بر من وارد می‌شوند، در حالیکه مانند این دو انگشت (شهادت و وسط)، در کنار هم هستند.

«ملا» در «سیره» این روایت را بیان کرده است.

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۳] «ابو الشیخ» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است: در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین از خانه بیرون آمد و با همان حال به منبر تشریف برد، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: چرا چنان باشد که مردهائی مرا در اهل بیتم بیازارند، سوگند به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، بنده‌ای ایمان نمی‌آورد تا اینکه مرا دوست بدارد، و کسی مرا دوست نمی‌دارد تا اینکه ذریه مرا دوست بدارد.

(۳) [همان کتاب ص ۱۰۳] «ابن مسعود» روایت کرده است: کسی که یک روز، محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در دل داشته باشد، بهتر است از یکسال بندگی برای خدای تعالی!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۲۹۹

(۱)

باب شصت و پنجم بخشی از ابیات «شافعی» و برخی دیگر در رابطه با محبت اهل بیت پیغمبر علیهم السلام

(۲) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۱۵۲/۹] خبر داد به ما «عبد الله بن محمد» از «ابو بکر سبأی» که گفت: از یکی از مشایخ شنیدم که «شافعی» تمایل و علاقه شدیدی به اهل بیت داشت تا آنجا که بخاطر این علاقه، گروهی از او عیبجوئی می‌کردند و او را «رافضی» می‌گفتند! «شافعی» در رابطه با اظهار آنها گفت:

یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بقاعد خیفها و الناهض

ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی؛ ای سواره! در «محصب» - نام محلی در مسیر منی است - توقف کن و به آنها که در محل «خیف» توقف کرده یا از محل خود برخاسته و آماده حرکت می‌باشند، بگو که هرگاه دوستی و علاقه به «آل محمد» دلیل بر رفض باشد، جن و انس گواهی دهند که من رافضی (شیعه) هستم!! مؤلف گوید: ابیات مذکور را با اندک اختلاف و زیاده‌تر از آنچه نقل شد،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۰

«ابن حجر» در [صواعق ص ۷۹] آورده و اظهار می‌دارد که بار دیگر «شافعی» می‌گوید:

(۱)

یا را کبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجيج الى منی فیضا کملتطم الفرات الفاض

ان کان رفضا حبّ آل محمد فلیشهد الثقلان انّی رافضی؛ ای سواره! در «محصب» - که از سرزمین منی بشمار می‌آید - توقف کن و در آنجا کسی را که در «خیف» ساکن است، و یا کسی را که از محل «خیف» عازم مقصد خود می‌باشد، بویژه حاجیان را که در سحرگاه مانند آب نهر فرات می‌غلطند و موج می‌زنند و پشت سر یکدیگر عازم مقصد می‌شوند، مورد خطاب قرار داده و بگو که هرگاه محبت و علاقه به «آل محمد» دلیل بر رفض باشد، جن و انس گواهی بدهند که من رافضی‌ام!! «ابن حجر» گفته است که «بیهقی» اظهار داشته: «شافعی» ابیات مزبور را هنگامی می‌سراید که خارجی‌ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی‌ها (شیعه) نسبت می‌دادند.

«فخر رازی» هم ابیات مذکور را در تفسیر آیه مودت، (سوره شوری، آیه ۲۳)، بگونه‌ای که «ابن حجر» نقل کرده است، آورده و «شبلنجی» هم در [نور الابصار ص ۱۰۴] به همان گونه نقل کرده که «ابن حجر» آورده است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۰۸ و شبلنجی در نور الابصار ص ۱۰۵] ابیات زیر را با انتساب به «شافعی» آورده‌اند:

آل النبّی ذریعتی و هم الیه وسیلتی

ارجو بهم اعطی غدا یددی الیمین صحیفتی؛ آل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسیله منند و همانا آنان در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله از من یاد می‌کنند؛ آرزو مندم که فردای قیامت به برکت محبت آل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نامه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۱

عمل مرا بدست راست بدهند و از ترس و وحشت در امان باشم.

(۱) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۴] دو بیت زیر را از «شافعی» نقل کرده است.

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله

یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصلّ علیکم لا صلوت له؛ ای خاندان رسول خدا! محبت شما از سوی خدا بر ما واجب شده است همانطور که قرآن تأیید کرده و محبت شما را بر ما لازم شمرده است. در بزرگواری و عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز درود بر شما نفرستد، نماز او مقبول پیشگاه خدای تعالی قرار نمی‌گیرد! مؤلف گوید: «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۴] بیت اول را نقل کرده و بیت پس از آنرا نیآورده است.

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۰۴] «ابو بکر بیهقی» در کتابی که درباره مناقب «امام شافعی» تألیف کرده است، می‌نویسد: به

«شافعی» گفتند که مردم تاب و تحمّل شنیدن منقبت یا فضیلت اهل پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندارند، اگر کسی هم بخشی از مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام را ذکر نماید، به دیگران توصیه می‌کنند که از این شخص رافضی کناره‌گیری کنید! «شافعی» وقتی این مطلب را شنید، ابیات زیر را سرود:

اذا فی مجلس نذکر (ذکروا) علیا و سبطیه و فاطمه الزکیّه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا فهدنا من حدیث الرافضیّه

برئت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حبّ الفاطمیّه؛ هنگامیکه در مجلسی، از حضرت علی علیه السلام، حسن و حسین، دو نواده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام سخن به میان آید و فضائل آنها ذکر شود، برخی از مردم جاهل، اظهار می‌کنند که از اینگونه سخنان دست بردارید و اطمینان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۲

داشته باشید این چنین مناقبی ساخته و پرداخته رافضیان است! از چنان مردمی بیزارم که محبت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله،

فاطمه زهرا علیها السّلام، را «رفض» می‌دانند! و در صفحه ۱۰۵ می‌گوید: «شیخ شعرانی» اظهار می‌دارد که «شیخ اکبر محیی الدین عربی» در کتاب «فتوحات» دو بیت زیر را مدح اهل بیت آورده و چه نیکو سروده است:

فلا تعدل باهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السیادة

فبعضهم من الانسان خسر حقیقی و حُبهم عبادۀ؛ هیچ آفریده‌ای را بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله برتری مده؛ بدلیل آنکه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، بزرگوارانی هستند که از مقام سیادت برخوردارند. پس انسانی که دشمنی آنها را به دل بگیرد، به زیان حقیقی رسیده است و کسی که محبت آنها را در دل داشته باشد، از عبادت پروردگار و حقیقت آن بهره‌مند شده است.

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۰۱] شیخ جلیل «شمس الدین ابن عربی» دو بیت زیر را در مدح اهل بیت سروده است:

رأیت ولائی آل طه فریضة علی رغم اهل البعد یورثنی القربی

فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتبلیغه ألما المودة فی القربی؛ چنان دیدم که علاقه به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، بر خلاف انتظار آنها که از حقیقت دورند، بر ما واجب است و موجبات نزدیکی را فراهم می‌آورد. پس برای همین است که پیغمبر مبعوث در برابر زحمات خویش از ما مزدی نمی‌خواهد و مزد رسالت او، همانا دوستی خاندان اوست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۳

(۱)

باب شصت و ششم احادیثی که درباره دوستی و دشمنی اهل بیت اظهار علیهم السلام وارد شده است

(۲) [مستدرک حاکم ۱۴۸ / ۳] به سند خود، از «عبد الله بن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فرزندان «عبد المطلب»، فرمود: ای پسران عبد المطلب! از خدای تعالی درخواست کرده‌ام تا سه خصلت ارزنده به شما ارزانی فرماید: ۱- کسی که از شما برای پیشبرد حق قیام نماید، او را پایدار بدارد؛ ۲- اگر کسی از شما گمراه شد، او را هدایت فرماید؛ ۳- کسی که از شما نادان باشد، به او دانش بدهد. و همچنین درخواست کرده‌ام تا شما را مردمی بخشنده، بزرگوار و مهربان قرار بدهد. اینک اگر کسی همواره به نماز و روزه پردازد ولی کینه اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به دل بگیرد، و خدا را با این حال ملاقات نماید، به دوزخ می‌رود! «حاکم» اظهار داشته است که این حدیث بنا به قواعد حدیث شناسی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۴

«مسلم» حدیث حسن و صحیح است. (۱)

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۲۰۳] متذکر شده است و چنین توضیح می‌دهد که هرگاه کسی میان «رکن» و «مقام» روزها را به روزه و شبها را به عبادت بسر ببرد- تا آخر حدیث- سپس می‌گوید: حدیث مزبور را «طبرانی» و «حاکم» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۴۰] این حدیث را آورده است و گفته که هرگاه کسی تمام همت خود را در این رابطه مصروف بدارد که در میان «رکن» و «مقام» به روزه و نماز بسر آورد و هنگامی که می‌میرد خدا را با این حال ملاقات نماید که کینه آل محمد را در دل دارد، به دوزخ خواهد رفت.

«محب طبری» هم حدیث مزبور را در [ذخائر ص ۱۸] بطور اختصار بیان کرده است و «ابن سری» هم به نقل آن پرداخته و در صفحه ۱۵ هم از «جابر بن عبد الله» نقل کرده تا آنجا که «ملا» هم در «سیره» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۵۰] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدائی که جان من در دست توانای اوست، هیچ کس کینه ما اهل بیت را در دل نمی‌گیرد مگر اینکه خدای تعالی او را به دوزخ

می‌برد! «حاکم» گوید: این حدیث بنا به رأی «مسلم» صحیح است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۴۳] به نقل آن پرداخته و صحت حدیث را تأیید کرده است. و «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در تفسیر آیه مودت سوره شوری یاد کرده و اظهار می‌دارد که «امام احمد»، «ابن حبان» و «حاکم» از «ابو سعید» روایت کرده‌اند.

(۱) «ابن کثیر» در «درایه» می‌نویسد: رتبه «حدیث حسن صحیح» بالاتر از حدیث «حسن» و فروتر از حدیث «صحیح» است. (مترجم فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۵)

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۲۲/۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت فقط ما سواره هستیم و ما فقط چهار نفریم و همه مردم پیاده‌اند- تا آنجا که فرموده- من، «حمزه»، «صالح» و علی بن ابیطالب علیه السلام. آنگاه فرمود: هرگاه بنده‌ای در میان «رکن» و «مقام» هزار سال و هزار سال به عبادت خدا بپردازد تا از زیادی بندگی خدا به مشک خشکیده‌ای بماند و با خدا در حالی ملاقات کند که کینه آل محمد را در دل دارد، خدای تعالی او را به روی در آتش دوزخ می‌افکند!

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] ذیل تفسیر آیه مودت، (سوره شوری آیه ۲۳)، نقل کرده است که «ابن عدی» از «ابو سعید» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، منافق است. مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۸] روایت کرده است و اظهار داشته که حدیث مزبور را «امام احمد» در «مناقب» یاد کرده است.

(۳) «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۳۴] نقل کرده و متعرض است که «دیلمی» هم آنرا آورده است. بار دیگر «سیوطی» گوید: «طبرانی» به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی کینه ما را در دل نمی‌گیرد و بر ما حسد نمی‌ورزد مگر آنکه در روز قیامت بر او تازیانه‌های آتشین فرود می‌آید.

(۴) [هیثمی در مجمع ۲۷۸/۴] از «معاویه بن خدیج» روایت کرده است که «معاویه بن ابی سفیان» مرا بحضور حضرت امام حسن بن علی علیه السلام فرستاد تا دختر یا خواهر او را برای «یزید» خواستگاری نمایم. در این رابطه با حضرت مجتبی علیه السلام ملاقات کردم و جریان را به عرض رساندم. امام حسن علیه السلام فرمود: ما مردمی هستیم که دختران خویش را به نکاح مردی در نمی‌آوریم مگر اینکه پیش از ازدواج، با آنها مشورت می‌نمائیم، برای همین موقعیت «یزید» را برای دختر (یا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۶)

خواهر) امام شرح دادم ایشان فرمود: به خدا سوگند! هرگز همسری «یزید» را نمی‌پذیریم مگر آنکه صاحب تو (معاویه) با ما همان رفتاری را انجام دهد که فرعون با مردم اسرائیل رفتار کرد، یعنی فرزندان ما را بکشد و زنان را زنده بگذارد!! پس از شنیدن این سخنان بسوی امام مجتبی علیه السلام باز گشتم و گفتم: دختر نیک اختر شما که ماه از چهره در پرده او شرمنده است، امیر مؤمنان ما را «فرعون» می‌خواند.

امام حسن علیه السلام خطاب به پسر «خدیج»، فرمود: ای معاویه! از کینه‌توزی با ما خانواده خودداری کن، برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هیچ کسی کینه ما را در دل نمی‌گیرد و نسبت به ما حسادت نمی‌ورزد مگر اینکه در روز قیامت با تازیانه‌های آتشین از کنار حوض کوثر رانده می‌شود.

«هیثمی» گوید: «طبرانی» هم این روایت را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [۱۷۲/۹] به مختصری از آن بسنده کرده است و گفته است که «طبرانی» هم در «الاوسط» به ذکر آن

پرداخته است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۲۱۸] به مختصری از آن اکتفا نموده و اشاره کرده که «طبرانی» هم حدیث مزبور را از امام حسن علیه السلام نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۷۲] از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت دارد که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه مشغول بود، از حضرتش شنیدم می فرمود: ای مردم! کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز رستاخیز او را یهودی محشور می کند! عرض کردم: هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد؟ فرمود: آری! هر چند هم نماز بگذارد و روزه بگیرد، او با کینه تیزی و حسدورزی که دارد خود را مسلمان می داند حال آنکه نماز و روزه را وسیله‌ای قرار داده تا مسلمان بشمار آید و خورش ریخته نشود و «جزیه» ندهد و خوار و ذلیل نشود- تا آنجا که در آخر حدیث آمده- برای علی و شیعه او فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۷
آمزش می خواهم.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۸/ ۱۹۱] روایت کرده است که خدای تعالی دشمن می دارد کسی را که پس از سیری، غذا بخورد، و کسی که از فرمان پروردگارش سرپیچی نماید، و کسی که سنت پیغمبرش را ترک کند، و به پیمانی که بر ذمه دارد ترتیب اثری ندهد، و کینه اهل بیت پیغمبرش را در دل داشته باشد. و همسایگان را آزار بدهد.
«دیلمی» این حدیث را از «ابو هریره» روایت کرده است.

(۲) [زمخشری در کشاف] در تفسیر آیه قُلْ لَا أَشْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۲۳) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: بهشت بر کسانی که نسبت به خاندان من ستم کنند، حرام شده است و همچنین بر آنهایی که مرا در رابطه با آنان آزار می رسانند، حرام گردیده است.

و کسی که گامی برای رفع نیاز یکی از فرزندان «عبدالمطلب» بردارد و پاداشی از نیند هنگامی که در روز قیامت مرا ملاقات می نماید پاداش او را خواهم داد!

(۳) مؤلف گوید: «شبلنجی» این حدیث را در [نور الابصار ص ۱۰۰] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۲۰] با اختلاف لفظی، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی بهشت را بر کسی که نسبت به اهل بیت ستم نماید، یا با آنها جنگ کند، و یا کینه آنها را به دل بگیرد و یا به سب آنان پردازد، حرام کرده است. و گفته است که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- روایت فرموده است.

(۴) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۴۳] در روایت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که اهل بیت مرا سب کند و از آنان نکوهش نماید، مرتدّ خدا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۸

و رسول است و کسی که مرا در رابطه با اهل بیت آزار دهد، لعنت خدا بر او باد! و کسی که مرا در رابطه با اهل بیت آزار دهد، خدا را آزرده است. خدای تعالی بهشت را بر کسی که نسبت به اهل بیت ستم کند یا با آنان نبرد کند و یا دشمنان را علیه آنان کمک نماید و یا به سب آنان اقدام نماید، حرام گردانیده است- تا آنجا که فرمود: پنج (یا شش) تیره از مردمند که من و همگی پیغمبران الهی، آنها را لعنت کرده اند: کسی که در کتاب خدا بیفزاید؛ کسی که قضا و قدر الهی را دروغ بیندارد؛ کسی که حرام خدا را حلال انگارد؛ کسی که آنچه را خدا بر عترت من حرام کرده است، حلال بشمارد و کسی که سنت مرا ترک بگوید.

(۱) [متن فیض القدیر مناوی ۱/ ۵۱۵] خشم خدا بر کسانی که مرا در عترتم آزار دهند از حد گذشته است.

«مناوی» می گوید: «دیلمی» این حدیث را در «الفردوس» از «ابو سعید» نقل کرده و در شرح آن کتاب گوید: «ابو نعیم» هم از «ابو

سعید خدری» روایت نموده است.

(۲) [کنز الحقایق ص ۱۳۴] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده است که فرمود:

کسی که مرا در رابطه با اهل بیتم آزار دهد خدا را آزار داده است. «دیلمی» این حدیث را نقل کرده است. مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۲۱۷] نقل کرده و بجای «اهل بیته»

در حدیث اول، «اهلی» آورده و گفته که «ابو نعیم» حدیث مزبور را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

(۳) [کنز العمال ۱/۶۷] خشم خدا نسبت به یهود از حد گذشت، بدلیل آنکه «عزیز» را پسر خدا پنداشتند. و خشم خدا نسبت به نصاری هم زیاد شد چرا که نصرانی‌ها گفتند: مسیح پسر خداست. همچنین غضب خدا بر مردمی شدت می‌گیرد که خون مرا، در رابطه با عترتم، بریزند و با آزار دادن به عترتم، مرا آزار فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۰۹ بدهند.

«ابن نجار» این حدیث را از «ابو سعید» روایت کرده است.

(۱) مؤلف گوید: همین حدیث را در [۲۷۶/۵] از «ابو سعید» روایت کرده است که در روز جنگ احد، پیشانی و دندانهای پیشین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شکست، در آن هنگام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دستهای مبارک را بالا برد و فرمود: خشم خدا بر یهود بالا گرفت (تا آخر حدیث بطوری که روایت شده است).

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۷] از «ابو هریره» روایت کرده است که گفت: در یکی از اوقات، «سبیعه» دختر «ابو لهب» بحضور مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله! مردم به من می‌گویند تو دختر حطب الثاری! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از شنیدن این سخن خشمگین شد و با همان حال از جای برخاست و فرمود: این چه جرأتی است که مردم نزدیکانم را آزار می‌رسانند؛ آگاه باشید! کسی که نزدیکان مرا بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا آزرده باشد، خدا را آزرده است.

«ملا» این حدیث را در «سیره» اش آورده است.

مؤلف گوید: تا اینجا بخشی از احادیث را که درباره عواقب کینه‌توزی و آزار اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله بود، با شتابی که داشتیم، متذکر شدم. و پیش از این هم در باب «آنچه در محبت اهل بیت رسیده است» از «جابر» نقل کردیم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که خاندان مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که کینه آنها را به دل راه بدهد، با خدای تعالی کینه‌ورزی کرده است. و همچنین از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله نقل کرده است که فرمود: کسی ما اهل بیت را دوست نمی‌دارد، بجز مؤمن پرهیزکار و جز منافق بدکردار، دیگری ما را دشمن نمی‌دارد.

(۳) در «کشاف» در ذیل حدیثی طولانی که در پایان آن چنین آمده، گفته است:

آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد از دنیا برود، روز جزا در حالی وارد محشر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۰

می‌شود که میان دو چشمانش مکتوب است: این موجود از رحمت خدا دور است؛ آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، کافر مرده است؛ آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد. به زودی در باب «رجوع عمر به علی علیه السلام» در ضمن حدیثی طولانی که «ثعلبی» در «قصص الانبیاء» ذکر کرده، می‌آوریم که «عمر» در این ملاقات خبرهائی را از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد. از جمله گفت: به ما بگو که پرستو در فریاد خود چه می‌گوید؟

فرمود: می‌گوید: پروردگارا! کینه توزان محمد و آل محمد علیهم السّلام را لعنت کن!!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۱

(۱)

باب شصت و هفتم حضرت علی علیه السلام صدیق اکبر است

(۲) [خصائص النسائی ص ۳] به سند خود، از «عمر بن عباد بن عبد الله» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدیق اکبرم؛ این اوصاف را پس از من، کسی نمی‌تواند به خود نسبت دهد، مگر انسان دروغگو! من هفت سال پیش از همه مردم به آئین اسلام گرویدم.

مؤلف گوید: «ابن جریر طبری» این حدیث را در [تاریخ ۲/ ۵۶] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۵۵] نقل کرده و گفته که «قلعی» آنرا روایت کرده و در صفحه ۱۵۸ می‌نویسد: «خلعی» آنرا روایت نموده است.

(۳) [الاصابه ابن حجر ۷/ قسم ۱/ ۱۶۷] می‌نویسد: «ابو احمد» و «ابن منده» و دیگران، از طریق «اسحاق بن بشر اسدی» از «خالد بن حارث» از «عوف» از «حسن» از «ابو لیلیا غفاری» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پس از رحلت من آشوبی برپا می‌شود که در این هنگام بر شما لازم است، ملازم و همراه پسر «ابو طالب» باشید، چرا که او نخستین کسی است که به من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۲

گرویده است و اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او «صدیق اکبر» است و او «فاروق» این امت است و او راهبر مؤمنان است و مال و ثروت، جلودار منافقان است.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۶۵۷] و «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۵/ ۲۸۷] این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۱۵۵] از «ابوذر غفاری» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: تو «صدیق اکبر» ی و تو «فاروق» این امتی که همانا حق را از باطل جدا می‌سازی. و در روایتی، تو «یعیسوب» این دین هستی.

«محب طبری» گوید: «حاکمی» هر دو روایت را نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۰۲] از «ابوذر» و «سلمان» -رضی الله عنهما- نقل کرده است که هر دو تن گفتند: در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و فرمود: همانا این بزرگوار، نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و نخستین کسی است که در روز جزا با من مصافحه می‌کند و این بزرگوار «صدیق اکبر» و «فاروق» این امت است که حق را از باطل جدا می‌کند و این شخص پیشوای مؤمنان است و مال و ثروت، جلودار منافقان است.

«طبرانی» و «بزاز» این روایت را فقط از «ابوذر» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «مناوی» حدیث مزبور را در [شرح فیض القدير ۴/ ۳۵۸] نقل کرده و گفته که «طبرانی» و «بزاز» از «ابوذر» و «سلمان» نقل کرده‌اند و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] آورده است و می‌گوید: «طبرانی» از «سلمان»، «ابوذر»، «ابن عدی» و «بیهقی» روایت مزبور را از «حذیفه» نقل کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۴۰۵] از «سلیمان بن عبد الله» از «معاذ بن عدویه» روایت کرده که گفت: هنگامی که حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر سخنرانی می‌کرد،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۳

شنیدم که فرمود: من صدیق اکبرم؛ پیش از آنکه «ابو بکر» ایمان بیاورد، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرویدم و پیش از او به دین اسلام پیوستم. «متقی» گفته که این حدیث را «محمد بن ایوب رازی» در جزوه اش و «عقیلی» در کتابش نقل کرده است. مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ذهبی» در [میزان الاعتدال ۴۱۷/۱] بطور اختصار از کتاب «عقیلی» از «معاذ» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۱۵۷/۲] به نقل آن پرداخته و می گوید: «ابن قتیبه» هم آنرا نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۴۰۲/۶] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود: یا علی! روز محشر، سواره‌ای جز ما وجود ندارد و ما چهار تن سواره هستیم. مردی از انصار از جای برخاست و گفت: پدر و مادرم به فدای شما، آنان کیستند؟ فرمود: یکی از آنها منم که بر «براق» سوام و دیگری برادرم «صالح» که بر ناقه‌ای که آنرا پی کردند، سوار است و سومی عمویم، «حمزه» است که بر «ناقه عضباء» (بریده گوش) سوار است و برادرم علی علیه السلام بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار است در این حال پرچم در دست اوست و ندا می دهد:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله»

آدمیان می گویند: این بزرگوار، یا فرشته مقرب است، و یا پیغمبر مرسل و یا حامی عرش الهی است؛ فرشته‌ای از درون عرش فریاد می زند که ای گروه آدمیان! این بزرگوار، نه فرشته مقرب است، و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش، این عالی مقام، «صدیق اکبر»، علی بن ابیطالب علیه السلام، است.

(۲) [همان کتاب ۱۵۲/۶] صدیقان سه تن هستند: ۱- «حزقیل» مؤمن آل فرعون ۲- «حبيب نجار» صاحب آل یاسین ۳- علی بن ابیطالب علیه السلام.

«ابن نجار» این حدیث را از «ابن عباس» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۴

مؤلف گوید: «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابِ الْقَرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (سوره یس، آیه ۱۳) اظهار می دارد که «بخاری» در «تاریخ» خود از «ابن عباس» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدیقان سه تن اند (و حدیث را بطوری که بیان کردیم، آورده است) و «مناوی» هم در [شرح فیض القدیر ۲۳۷/۴] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۴] نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۵۲/۶] صدیقان سه تن اند: ۱- «حبيب نجار»، مؤمن آل یاسین، که گفته است: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۲- «حزقیل»، مؤمن آل فرعون، که گفته است: اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ۳- علی بن ابیطالب علیه السلام که از دو تن دیگر برتر و والاتر است.

«ابو نعیم» این حدیث را در «المعرفة» و «ابن عساکر» از «ابو لیلی» نقل کرده است.

مؤلف گوید: بار دیگر «سیوطی» در «الدر المنثور» در تفسیر آیه وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا (سوره یس، آیه ۱۳) گفته است که حدیث مزبور را «ابو داوود»، «ابو نعیم»، «ابن عساکر» و «دیلمی» از «ابو لیلی» نقل کرده اند.

«فخر رازی» هم در «تفسیر کبیر» در ذیل آیه وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهُ (سوره مؤمن، آیه ۲۸) و «مناوی» در [متن فیض القدیر ۲۳۸/۴] و در شرح آن، پس از بیان مطالبی، می نویسد: «ابن عساکر» از «ابو لیلی»، و «ابن مردویه» و «دیلمی» از حدیث «عبد الرحمن بن ابی لیلی» از پدرش، «ابو لیلی» «۱» و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۵۶] و در [الریاض

(۱) «ابو لیلی» از مردم «کنده» و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است. نامش «بلال» یا «بلیل» (با تصغیر) یا «یسار» یا «داود» یا

«اوس» است. جنگ بدر و جنگهای بعد از آن را شاهد بوده و تا خلافت حضرت علی علیه السّلام زندگی کرده و پس از جنگ احد و جنگهای دیگر به کوفه رفته و در یکی از جنگهای حضرت علی علیه السّلام به شهادت رسید. (مؤلف)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۵

النضرة ۲/ ۱۵۳] و در هر دو کتاب، از «امام احمد حنبل» در کتاب «المناقب» نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۶

(۱)

باب شصت و هشتم حضرت علی علیه السّلام بهترین آفریده است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷/ ۴۲۱] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السّلام بهترین آفریده (یا بهترین بشر) است و کسی که در این مورد شک کند کافر است!

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۹] به سند خود، از «زر» از «عبد الله» از علی علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی علیه السّلام را بهترین مردم نداند، کافر است! مؤلف گوید: «ابن حجر عسقلانی» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۹/ ۴۱۹] آورده است.

(۴) [الریاض النضرة ۲/ ۲۲۰] از «عقبه بن سعد عوفی» روایت کرده است که به دیدار «جابر بن عبد الله» رفتیم، در حالی که موهای ابروانش از درازی، روی چشمش افتاده بود، از چگونگی حال علی علیه السّلام از وی جویا شدیم. «جابر» با دست خود موهای ابروان را از روی دیدگانش کنار زد و گفت: او از بهترین انسانهاست.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۷

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «مناقب» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۹۶] آنرا نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۸] از «بریده» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السّلام، فرمود: تو را به همسری بهترین امتم در آوردم، چنانکه علم او از همه بیشتر و حلمش از همه زیادت است و نخستین کسی است که به اسلام گروید.

«خطیب» این حدیث را در «المتفق» آورده است.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/ ۳۹۱] به سند خود، از «علقمه» از «عبد الله» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم، فرمود: بهترین مردان شما، علی بن ابیطالب علیه السّلام است و بهترین جوانان شما، حسن و حسین علیهما السّلام است و بهترین زنان شما، فاطمه علیها السّلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۱۷] حدیث مزبور را آورده و می گوید: «ابن عساکر» هم آنرا از «ابن مسعود» روایت کرده است.

(۳) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۱۶] از «ابن مسعود» روایت می کند که هفتاد سوره از قرآن کریم را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کردم و قرآن را بر بهترین مردم، علی بن ابیطالب علیه السّلام ختم نمودم.

«طبری» این حدیث را در «الاوسط» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» هم این حدیث را در [۲/ ۲۸۸] نقل نموده است.

(۴) [همان کتاب ۹/ ۱۵۸] از «ربعی بن حراش» نقل نموده است که در یکی از اوقات، «ابن عباس» از «معاویة» اجازه ملاقات گرفت. «معاویة» درخواست او را اجابت کرد. «ابن عباس» در حالی بر او وارد می‌شد که گروهی از شکم بارگان قریش در حضورش بودند و «سعید بن عاص» هم در طرف راست «معاویة» نشسته بود، به مجردیکه چشم «معاویة» به «ابن عباس» افتاد به «سعید»، گفت: به فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۸

خدا سوگند! هم اکنون مسائلی از وی می‌پرسم که در پاسخ آنها اظهار عجز و ناتوانی نماید!

(۱) «سعید» به او گفت: موقعیت «ابن عباس» بالاتر از آن است که در پاسخ پرسشهای تو اظهار ناتوانی نماید. به مجردیکه «ابن عباس» در محل خود قرار گرفت «معاویة» احوال جمعی از افراد را (که «هیثمی» در کتابش نام برده) پرسید. پس از آن از وی پرسید: ای پسر عباس! درباره علی بن ابیطالب چه می‌گوئی؟! «ابن عباس» در پاسخ گفت: خدای تعالی حضرت ابو الحسن علی بن ابیطالب علیه السّلام را بیمارزد، به خدا سوگند! (او این اوصاف منحصر به فرد را دارد) او پرچم برافراشته هدایت، و پناهگاه پرهیز کاری، پایگاه عقل و خردمندی، کوه و یژگیهای سر به آسمان کشیده، و نور فروزان در تاریکی، دعوت کننده به نیکیبختی دائمی، باخبر از حقایق کتابهای پیغمبران پیشین، دانای از تأویل و یاد حق، و دریابنده وسائل هدایت، تارک جور و اذیت، مانع از راههای انحرافی، بهترین ایمان آورندگان، پاکیزه‌ترین پرهیزگاران، سید آنهاست که خود را به جامه وردا بیارایند، برترین کسی که حج و سعی را انجام داده، سخاوتمند عادل که همه را برابر می‌نگرد، سخورترین مردمان؛ بجز از انبیاء و پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله، آیا همتائی می‌توان برای علی یافت؟ او همسر سیده‌زنان، پدر دو سبط خاتم پیغمبران است. آری! دیدگانم مانند او را ندیده و تا رستاخیز هم مانند او را مشاهده نخواهم کرد! کسی که او را لعن کند و دم از نکوهش او بزند، خدا و بندگان خدا، چنین کسی را تا روز قیامت لعن و نفرین خواهند کرد.

(۲) [الاصابة ابن حجر ۱/ قسم ۴/ ۲۱۷] «خطیب» در «المؤتلف» از طریق «قاسم بن خلیفه» از «ابو یحیی تیمی» از «اسماعیل بن ابراهیم» از «مطین بن خالد» از «انس بن مالک» روایت کرده است که گفت: معمول ما آن بود که هر گاه می‌خواستیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی بکنیم، از علی علیه السّلام، یا «سلمان»، یا «ثابت بن معاذ» درخواست می‌کردیم تا سؤال ما را با نبی اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نمایند، زیرا آنان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۱۹

در میان اصحاب از دیگران پر جرات‌تر بودند. هنگامی که آیه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نازل شد- پس از این، حدیثی را در فضیلت حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است و در آن حدیث آمده که- او (علی علیه السّلام) برادر، وزیر و خلیفه من در اهل بیتم می‌باشد و بهترین جانشین من است.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث در باب «علی علیه السّلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله است» در ضمن حدیث «سلمان» که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: براستی وصی و صاحب سر من و بهترین کسی که پس از خود باقی گذارده‌ام که به وعده من وفا می‌کند و دین مرا می‌پردازد، علی بن ابیطالب علیه السّلام است. به آن باب مراجعه شود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۰

(۱)

باب شصت و نهم علی علیه السّلام و شیعانش بهترین آفریدگانند

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در باب «بخشی از آیاتی که در فضیلت حضرت علی علیه السّلام نازل شده است» در ذیل آیه شریفه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ مؤمنان و نیکو کاران از برترین آفریدگانند.

روایات چندی را بیان کردیم که برخی از آنها را از «تفسیر ابن جریر» و برخی دیگر از آنها را از «صواعق ابن حجر» نقل کردیم. و همگی احادیث مزبور در این رابطه بود که حضرت علی علیه السّلام و شیعیانش از برترین آفریدگانند. به مجلد اول این کتاب مراجعه شود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۱
(۱)

باب هفتم حضرت علی علیه السلام و پیروانش رستگارانند

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (سوره بینه، آیه ۷) اظهار می‌دارد که «ابن عساکر» از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که گفت: در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب بودیم که علی علیه السلام به جانب ما آمد، به مجردیکه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دید، فرمود: به خدائی که جان من در دست قدرت اوست، این بزرگوار و پیروانش در روز قیامت از رستگارانند. و در این هنگام آیه مذکور نازل شد و از آن پس هر گاه اصحاب، علی علیه السلام را مشاهده می‌کردند که بسویشان می‌آید، می‌گفتند: «خیر البریة» آمد!

(۳) [کنوز الحقایق ص ۹۲] علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت از رستگارانند.
«دیلمی» این روایت را نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ص ۸۲] روایت کرده است: شیعه علی از رستگارانند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۲
«دیلمی» این روایت را آورده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۱۳۱ / ۹] از «عبد الله بن ابی نجی» روایت کرده است که در روز بصره حضرت علی علیه السلام طلا و نقره آورد و خطاب به آنها فرمود: ای سیم و زر، مرا فریب مدهید! دیگری را فریب دهید. ای سیم و زر، اهل شام را فریب دهید! آنگاه که شما را پشتیبان خود قرار می‌دهند. این سخن بر آن مردم گران آمد، اجازه ملاقات خواستند و حضرت به آنان اجازه ورود داد. پس از ورود آنها، فرمود: دوست من رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به من فرمود: یا علی! طولی نمی‌کشد تو و پیروانت در حالی بر خدا وارد می‌شوید که از خدا خرسند و خدا از شما خرسند می‌باشد و از سوی دیگر، دشمن تو در حالی وارد محشر می‌شود که مغضوب و مغلول خدا قرار گرفته است. آنگاه چگونگی مغلول شدن آنان را به این شکل نشان داد: دستهای مبارک را بر روی گردن گذاشته و سر و گردن را در میان آنها در آورد (و «اقماح» را به آنها نشان داد که با چنان حالتی، دست و گردن مغلول می‌شود).

«طبرانی» این روایت را در «اللاوسط» آورده است.

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۹۶] گفته است: «دیلمی» از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! خدای تعالی تو، و نوادگان، و فرزندان، و خانواده و شیعیان و دوستداران شیعیان را آمرزیده است. اینک مژده باد تو را که «انزع البطين» هستی و در صفحه ۱۳۹ گفته که در روایت دیگر آمده است: خدای تعالی تو و شیعه و دوستدار شیعهات را آمرزیده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۳

(۱) فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲ ۳۲۳ باب هفتاد و یکم اطاعت از حضرت علی علیه السلام اطاعت از خداست ص: ۳۲۳

باب هفتاد و یکم اطاعت از حضرت علی علیه السلام اطاعت از خداست

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۲۱] به سند خود، از «ابوذر» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و کسی که از فرمان من سرپیچی نماید، از فرمان خدا سرپیچی کرده است؛ و کسی که از علی علیه السلام اطاعت نماید، از من سرپیچی کرده است. «حاکم» گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است.

مؤلف گوید: در [۳ / ۱۲۹] به طریق دیگر روایت کرده است.

(۳) [محب طبری در الرياض النضرة ۲ / ۱۶۷] از «ابوذر غفاری» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: کسی که از تو فرمانبرداری داشته است، از من فرمانبرداری داشته است؛ و کسی که از فرمان من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است؛ و کسی که از فرمان تو سرپیچی کند، از فرمان من سرپیچی کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۴

«محب طبری» گوید: این حدیث را «ابو بکر اسماعیلی» در «معجم» و «خجندی» روایت کرده و چنین آورده‌اند: کسی که از دستور من اطاعت کند، از فرمان خدا اطاعت کرده است؛ و کسی که از تو اطاعت کند، از من اطاعت نموده است؛ و کسی که از فرمان من امتناع ورزد، از دستور خدا امتناع ورزیده است؛ و کسی که از فرمان تو امتناع کند، از فرمان من سرپیچی کرده است.

(۱) مؤلف گوید: در رابطه با آنچه که اظهار شد، دو حدیث دیگر وجود دارد که مناسب است آنها را در پایان این باب متذکر شویم.

(۲) اول: حدیثی است که «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۶۴] نقل کرده که می‌گوید: حق علی بر این امت، مانند حقی است که پدر نسبت به فرزندش دارد.

«دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) دوم: «محب طبری» در [الرياض النضرة ۲ / ۱۷۲] از «عمار یاسر» و «ابو ایوب» روایت کرده که هر دو تن اظهار داشتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: حق علی بر مسلمانان، مانند حقی است که پدر بر فرزندش دارد.

«حاکمی» هم این روایت را نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۵

(۱)

باب هفتاد و دوم حضرت علی علیه السلام حجت خداست

(۲) [کنوز الحقایق مناوی ص ۴۳] از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است که فرمود: من و علی علیه السلام حجت خدا بر بندگانش هستیم.

«مناوی» گفته است: «دیلمی» این روایت را نقل کرده است.

(۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲/ ۸۸] به سند خود، از «انس بن مالک» نقل کرده است که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، طولی نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را مشاهده کرد که بسوی حضرتش می‌آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من و این بزرگوار، در روز قیامت حجت این امت خواهیم بود.

(۴) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۱۹۳] از «انس بن مالک» نقل کرده است که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم، در این هنگام علی علیه السلام بسوی ما می‌آمد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که او را مشاهده کرد، فرمود: ای انس! گفتم: لیک یا رسول الله! حضرت فرمود: این بزرگوار که بسوی ما تشریف می‌آورد، در روز قیامت حجت من بر امتم خواهد بود. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۶

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۷۷] روایت کرده و گفته است که «نقاش» هم روایت نموده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۷

(۱)

باب هفتاد و سوم حضرت علی علیه السلام سید اصحاب است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸/ ۴۳۷] به سند خود، از «رشید» (هارون الرشید) نقل کرده است که در یکی از روزها در حضور «مهدی عباسی» بودم، سخن از علی علیه السلام به میان آورد و گفت: پدرم از جدّم از پدرش از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و گروهی از اصحاب اطراف آن حضرت را فرا گرفته بودند. در این هنگام حضرت علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان، فرمود: تو «عبقری» اصحاب من می‌باشی. «مهدی» کلمه «عبقری» را به معنای «سید» گفته است، یعنی تو سید اصحابی.

مؤلف گوید: «فیروز آبادی» در «قاموس» می‌گوید: «عبقری»، کامل از هر چیز است و سید و بزرگی را گویند که چیزی برتر از آن نباشد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۸

(۱)

باب هفتاد و چهارم حضرت علی علیه السلام سید عرب است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۴] به سند خود، از «سعید بن جبیر» از «عایشه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است.

«حاکم» می‌گوید: این حدیث «صحیح الاسناد» است.

مؤلف می‌گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] می‌نویسد: این حدیث را «حاکم» از «عایشه» نقل می‌نماید و «دارقطنی» هم در «الافراد» از «ابن عباس» و همچنین «حاکم» از «جابر» نقل می‌کنند.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۲۴] به سند خود، از «عروه» از «عایشه» نقل می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سید عرب را بحضورم بخوانید! گفتم: یا رسول الله! مگر شما سید عرب نیستید؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب

است.

«حاکم» می‌گوید: برای درستی این حدیث گواه دیگری داریم از حدیثی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۲۹

اظهار می‌دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: سید عرب را بحضورم دعوت کنید! «عایشه» می‌گوید: مگر شما سید عرب نیستید؟ می‌فرماید: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۳] به سند خود، از حضرت حسن بن علی علیهما السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سید عرب، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام، را بحضورم بخوانید! «عایشه» می‌گوید: مگر شما سید عرب نیستید؟ می‌فرماید: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است. پس از آنکه حضرت علی علیه السلام بحضور مبارک شرفیاب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان صادر کرد تا گروه انصار به محضر شریف شرفیاب شوند. پس از شرفیابی خطاب به آنها، فرمود: آیا می‌خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که هر گاه آنرا دستاویز خود قرار بدهید، هرگز به دام گمراهی دچار نمی‌شوید؟ انصار در پاسخ گفتند:

آری، یا رسول الله! فرمود: آن همانا محبت و علاقه به علی علیه السلام است. او را به خاطر علاقه‌مندی به من دوست داشته باشید و به کرامتی که من دارم او را گرامی بدارید.

آری «جبرئیل» به من دستور می‌داد تا آنچه را ابراز داشتم برای شما بیان کنم.

این حدیث را «ابو البشر» از «سعید بن جبیر» از «عایشه» در کتاب «السود» به اختصار آورده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۷۷] «فضائل»، «خجندی» و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] و «طبرانی» هم از امام حسن مجتبی علیه السلام و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۳۱] و به قول «هیثمی»، «طبرانی» هم نقل کرده‌اند.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۵/ ۳۸] به سند خود، از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «انس»، فرمود: ای انس! به راستی که علی سید عرب است! «عایشه» گفت: مگر شما سید عرب نیستید؟ فرمود: من

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۰

سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۱/ ۸۹] به سندی که دارد، از «سلمه بن کهیل» آورده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و «عایشه» نشسته بودند، در این هنگام علی علیه السلام از جلوی آنها عبور کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عایشه»، فرمود: اگر شاداب می‌شوی از اینکه به سید عرب بنگری به علی بن ابیطالب بنگر! «عایشه» گفت: یا نبی الله! مگر شما سید عرب نیستید؟ در پاسخ فرمود: من امام مسلمانان و بزرگ پرهیزکارانم؛ بنا بر این اگر خوشحال می‌شوی از اینکه سید عرب را مشاهده کنی، به علی بن ابیطالب، بنگر! مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] آورده است و اظهار می‌دارد که حدیث مورد بحث را «خطیب بغدادی» از «سلمه بن کهیل» به طریق ارسال «۱»، نقل می‌کند و «ابن جوزی» هم در «العلل المتناهیة» یاد آور می‌شود.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] از «عایشه» نقل می‌کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! شما سید عربید؟

فرمود: من، سید فرزندان آدم هستم و علی علیه السلام سید عرب است.

«ابن نجار» این روایت را یاد آور کرده است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۶] از «انس بن مالک» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب، فرمود:

سید عرب کیست؟ در پاسخ گفتند: شما یا رسول الله! سید عرب هستید. فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [صواعق ابن حجر ص ۷۳] «بیهقی» گوید: در یکی از اوقات که اصحاب

(۱) «ابن کثیر» در «درایه» می‌نویسد: حدیث مرسل، آن حدیثی است که یکی از اکابر تابعان که گروهی از صحابه را درک کرده و با آنان همنشین بوده است، نقل نماید. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۱

گرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند، حضرت علی علیه السلام از دور مشاهده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بزرگوار، سید عرب است. «عایشه» که در جمع حضار بود گفت: مگر شما سید عرب نیستید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: من سید جهانیانم و علی سید عرب است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۲

(۱)

باب هفتاد و پنجم حضرت علی علیه السلام سید مسلمانان و امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و راهبر پیشانی سپیدان و فاروق امت و راهنمای دین است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۷] به سند خود، از «عبد الله بن اسعد بن زراره» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از راه وحی چنان دریافته‌ام که علی علیه السلام دارای سه خصلت است: ۱- سید مسلمانان است ۲- پیشوای پرهیزگاران است ۳- راهبر سپید چهرگان است.

«حاکم» گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار می‌باشد.

(۳) مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] به دو طریق، حدیث مزبور را متعرض است. در یکی از آن دو آمده است: هنگامی که به معراج رفتم، در مسیر خود به کاخی رسیدم از لؤلؤ و طلا، که چون خورشید می‌درخشید! در این هنگام حضرت پروردگار به من وحی کرد که علی علیه السلام دارای سه خصلت ارزنده است: ۱- سید مسلمانان است ۲- امام پرهیزکاران است ۳- راهبر پیشانی سپیدان است. این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۳

حدیث را «باوردی»، «ابن قانع»، «بزاز»، «حاکم» و «ابو نعیم» روایت کرده‌اند

(۱) و در طریق دیگر گوید: در شبی که به معراج رفتم و بحضور حضرت پروردگار شرفیاب شدم، خدای تعالی وحی کرد که علی علیه السلام دارای سه خصلت است: ۱- او سید مسلمانان است ۲- او ولی پرهیزکاران است ۳- او پیشوای سپید چهرگان است.

این حدیث را «ابن نجار» از «عبد الله بن اسعد بن زراره» روایت نموده است

(۲) و «ابن حجر» در [الاصابة ۴/ قسم ۱/ ۳۳] آورده است و پس از یاد آوری از سند حدیث می‌گوید: از «عبد الله بن اسعد بن زراره» به روایت رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج به «سدره المنتهی» رسیدم. خدای تعالی درباره حضرت علی علیه السلام به من وحی کرد که او پیشوای پرهیزکاران است (تا آخر حدیث) «ابن اثیر جزری» هم دو بار این حدیث را متعرض است؛ یکی در [اسد الغابة ۱/ ۶۹] و دومی در [۳/ ۱۱۶]. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۷۷] نقل کرده است و اظهار می‌دارد که این حدیث را «محملمی» هم یاد آور شده است

(۳) و «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۲۱] آورده و می‌گوید: حدیث مزبور را از «عبد الله بن حکیم» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: خدای تعالی در شب معراج درباره علی علیه السلام سه خصلت، برایم ذکر فرمود: ۱- او سید مؤمنان است ۲- او امام پرهیزگاران است ۳- او راهبر چهره سپیدان است. «طبری» این حدیث را در «الصغیر» آورده است.

(۴) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۱۷۷] از حضرت علی علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود: تو سید مسلمانان، پیشوای پرهیزگاران، راهنمای چهره سپیدان و «یعسوب» دین هستی.

(۵) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۶] به سند خود، از «شعبی» روایت دارد که علی علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من، فرمود: آفرین بر سید مسلمانان و پیشوای متقیان! یکی از حاضران گفت: یا علی! در برابر این نعمتی که به تو ارزانی شده فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۴

است، چگونه خدا را شکر می‌کنی؟ علی علیه السلام فرمود: خدا را حمد می‌کنم از اینکه چنین نعمتی به من ارزانی داشته است و از وی سپاسگزارم و از خدای می‌خواهم که بیش از آن به من اعطا فرماید.

(۱) [حلیه الاولیاء ۱/ ۶۳] به سند خود، از «انس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «انس»، فرمود: ای انس! آب برای وضو حاضر کن. بعد از آن دو رکعت نماز بجای آورد و فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در وارد شود، امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای چهره سپیدان و خاتم اوصیای پیغمبران است! «انس» گفت با خود گفتم که پروردگارا! آن شخص را یکی از انصار قرار بده و راز دلم را پنهان داشتم. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

ای انس! چه کسی وارد شد؟ عرض کردم: علی علیه السلام. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن نام علی علیه السلام با خوشحالی هر چه تمامتر از جای برخاست و علی علیه السلام را در آغوش گرفت و عرق چهره‌اش را پاک کرد و به چهره خود مالید! علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! امروز طوری با من رفتار کردی که آنچنان رفتاری سابقه نداشته است.

حضرت فرمود: اینگونه رفتار به آن خاطر است که تو دین مرا می‌پردازی و صدای مرا به گوش جهانیان می‌رسانی و اختلافاتی که پس از رحلت من اتفاق می‌افتد برطرف می‌گردانی.

«ابو نعیم» می‌گوید: «جابر جعفی» این حدیث را از «ابو الطفیل» از «انس» روایت کرده است.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۳/ ۱۲۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز جزا سواره‌ای جز ما چهار تن نیست. عمویش، «عباس»، پس از استماع این سخن گفت: پدر و مادرم فدای شما! غیر از شما، آن سواره‌ها چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بر ناقه «براق» سوادم و برادرم «صالح» بر ناقه‌ای که خدا در اختیار او در آورد و بدکرداران

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۵

آنها پی کردند و عمویم، «حمزه» شیر خدا و شیر رسول خدا، بر «ناقه غضباء» من، و برادر و پسر عمو و دامادم، علی بن ابیطالب علیه السلام، بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت می‌نشینند که بر پشت آن دیبای بهشتی زین شده است، پاهای آن از زمرد سبز و مزین به طلای سرخ، سر آن از کافور سفید، و دم آن از عنبر، و زانوهای آن از مشک اذفر، و گردن آن از لؤلؤ، قبه‌ای از نور الهی بر فراز آن گذاشته شده است که باطن و درون آن، بخشش خدا و ظاهر و بیرون آن، رحمت الهی است و لواء حمد در دست اوست. به هر گروه از فرشتگان که می‌گذرد، می‌گویند: این بزرگوار، یا فرشته مقرب است، و یا پیغمبر برگزیده و یا حامل عرش پروردگار جهانیان.

همزمان منادی از درون عرش الهی ندا می‌دهد که این شایسته هر گونه مرحمت الهی، نه فرشته مقرب است، و نه پیغمبر مرسل و نه

حامل عرش حضرت پروردگار عالم؛ بلکه او علی بن ابیطالب علیه السّلام، امیر مؤمنان و امام پرهیزگاران و راهبر پیشانی سپیدان است. او با این تجلیل بسوی پروردگار عالمیان می‌آید؛ آری! آن کس که ولایت او را تصدیق کرده رستگار شده و آن کس که وی را تکذیب نموده است، زیانکار گردیده است. و هر گاه بنده‌ای هزار سال و هزار سال در بین «رکن» و «مقام» به عبادت حق تعالی بپردازد تا از کثرت عبادت مانند مشک خشکیده شود، و خدا را در حالی ملاقات نماید که کینه آل محمد را در دل دارد، خدای تعالی او را به صورت در دوزخ می‌افکند!

(۱) مؤلف گوید: حدیث مزبور را به طریق دیگری، در [۱۱۲/۱۱] نقل کرده است و در آن طریق آمده است که: «این بزرگوار علی بن ابیطالب علیه السّلام جانشین رسول رب العالمین و امام متقین و راهنمای مؤمنین است». پیش از این، طریق مزبور را در باب «علی وصی پیغمبر است» متذکر شدیم، به آنجا مراجعه فرمائید.

(۲) [اصابه ابن حجر ۷/ قسم ۱/ ۱۶۷] گفته است: «ابو احمد»، «ابن منده» و دیگران، از طریق «اسحاق بن بشر اسدی» از «خالد بن حارث» از «عوف» از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۶

«حسن» از «ابو لیلا غفاری» روایت کرده‌اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

به زودی پس از رحلت من آشوبی بوجود می‌آید، در آن هنگام ملازم علی باشید! برای اینکه او نخستین فردی است که به من ایمان آورده است، و اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او «صدیق اکبر»، «فاروق» این امت و راهبر مؤمنان است؛ همانطور که جاه و مقام راهنمای منافقان است.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۶۵۷] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵/ ۲۸۷] آورده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۰۲] روایت کرده است که «ابوذر» و «سلمان» نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: همانا این عالیمقدار نخستین کسی است که به من ایمان آورده است، و اولین کسی خواهد بود که در قیامت با من مصافحه می‌کند و این بزرگوار «صدیق اکبر» و «فاروق» این امت است که حق را از باطل جدا می‌سازد، این شخصیت پیشوای مؤمنان است و مال، پیشوای ستمگران.

این حدیث را «طبرانی» و «بزاز» تنها از «ابوذر» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [شرح فیض القدر ۴/ ۳۵۸] و «طبرانی» و «بزاز» از «ابوذر» و «سلمان» و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] روایت کرده‌اند.

«متقی» گوید: حدیث مورد بحث را «طبرانی» از «سلمان» و «ابوذر»، و «بیهقی» و «ابن عدی» از «حذیفه»، روایت کرده‌اند.

(۲) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۱۵۵] از «ابوذر» روایت کرده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: تو «صدیق اکبری» و «فاروق» هستی که حق را از باطل جدا می‌کنی.

(۳) در روایت دیگر، فرمود: تو «یعسوب» دین می‌باشی. هر دو روایت را «حاکمی» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۷

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۴] از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

من «یعسوب» مؤمنانم و مال و جاه «یعسوب» «۱» ستمگران است.

(۲) «متقی» گفته است: این حدیث را «ابو نعیم» نقل کرده است و در [۳۹۴/ ۶] از «ابو مشعر» روایت کرده است که گفت: در یکی

از اوقات، حضور علی علیه السّلام شریفاب شدم، در برابرش مقداری طلا بود. حضرت علی علیه السّلام فرمود: من «یعسوب» مؤمنانم

و این طلا «يعسوب» منافقان است و فرمود: مؤمنان به من پناهنده می‌شوند و منافقان به طلا دل می‌بندند.

(۳) گفته: این حدیث را «ابو نعیم» روایت کرده است و در [۱۵۳/۶] اظهار داشته است که علی علیه السلام «يعسوب» مؤمنان است و مال «يعسوب» منافقان است. این خبر را «ابن عدی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۷۵] و «مناوی» هم در متن [فیض القدير ۴/۳۵۸] روایت کرده‌اند و هر دو تن اظهار می‌دارند که این حدیث را «ابن عدی» هم نقل کرده است و «مناوی» نیز در [کنوز الحقایق ص ۹۲] با لفظ «علی یعیسوب المؤمنین» روایت کرده و اظهار می‌دارد که «طبرانی» آنرا نقل کرده است.

گذشته از اخبار مذکور، بخشی از اخبار رسیده است که یادآوری آنها در پایان این باب بی‌تناسب نخواهد بود.

(۴) از آن جمله: حدیثی است که «هیثمی» در [مجمع ۹/۱۵۸] از «ربعی بن حراش» روایت کرده است که گفت: «عبد الله بن عباس» از «معاویة» اجازه ملاقات خواست و به ملاقاتش رفت. در این هنگام گروهی از شکم بارگان قریش در دربارش حضور داشتند و «سعید بن عاص» در جانب راستش نشسته بود، «عبد الله» وارد شد، به مجردیکه «معاویة» او را دید به «سعید»، گفت: به خدا

(۱) «يعسوب»، ملکه زنبور عسل و هم به معنای رئیس بزرگ می‌باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۸

سوگند! هم اکنون مسائلی از وی می‌پرسم که قدرت پاسخ آنها را نداشته باشد! «سعید» گفت: اشتباه می‌کنی، «ابن عباس» کسی نیست که در پاسخ پرسشهای تو درمانده شود. به مجردیکه «ابن عباس» در محل خویش قرار گرفت، «معاویة» چگونگی حال برخی از مردان را، که «هیثمی» از آنها در کتابش یاد کرده است، از وی پرسید (تا آنجا که گفته بود) در حق علی بن ابیطالب علیه السلام چه می‌گوئی؟ «ابن عباس» پاسخ داد: خدای تعالی حضرت ابو الحسن را بیامرزد، به خدا سوگند! او پرچم بر افراشته هدایت بود (تا آنجا که گفته است) علی علیه السلام بزرگ مردانی است که خود را به پیراهن و عبا مزین و ملبیس می‌دارند، و برترین شخصی است که به حج مشرف می‌شوند و «سعی» بین «صفا» و «مروه» می‌کنند و سخاوتمندترین فردی است که از زیر بنای عدالت و تسویه تجاوز نمی‌کند.

تا آخر حدیث که تمام آنرا در باب «علی علیه السلام بهترین بشر است» متذکر شدیم. به آنجا مراجعه کنید.

(۱) از آن جمله: حدیثی که «ابو نعیم» در [حلیه ۱/۶۴] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا را نازل نکرد مگر اینکه علی علیه السلام مصداق حقیقی آن آیه بود و ریاست و امارت همه مؤمنان را به عهده داشت.

(۲) مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۷۶] و «شبلنجی» در [نور الانوار ص ۷۳] نقل کرده و هر دو تن اظهار می‌دارند که این حدیث را «طبرانی» و «ابن ابی حاتم» آورده‌اند و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/۱۱۲] متذکر شده است و در پایان آن این جمله را افزون بر آن آورده است که خدا آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا را نازل نفرمود مگر اینکه علی علیه السلام رئیس و شریف مؤمنان بشمار می‌آید؛ خدای تعالی در چند موضع، از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله سخن به عتاب گفته است و از علی علیه السلام بجز خوبی، چیز دیگری ذکر نکرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۳۹

«هیثمی» گوید: «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۲۰۷] می‌نویسد: در قرآن کریم آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نازل نشده است مگر اینکه علی علیه السلام نخستین مصداق آن و امیر و شریف مؤمنان است. خدای تعالی در قرآن کریم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله

نکوهش کرده است، و از علی علیه السلام به غیر از خوبی، مطلب دیگری یاد نکرده است.

«محب طبری» گوید: این حدیث را «امام احمد» در «المناقب» آورده است.

و «متقی» هم در [کنز العمال ۶ / ۳۱۹] حدیث مزبور را متذکر شده است.

(۲) از آن جمله: «حاکم» در [المستدرک ۳ / ۱۲۹] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود: این بزرگوار، امیر آفریدگان و قاتل فاجران است؛ کسی که بیاری او برخیزد، خدا او را یاری می‌کند و کسی که او را خوار کند، خدا او را خوار و ذلیل می‌سازد. این سخنان را رسول اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند در محضر اصحاب بیان فرمود.

«حاکم» صحت این حدیث را تأیید کرده است.

(۳) مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» این حدیث را در [تاریخ بغداد ۴ / ۲۱۹] روایت کرده است و در روایت او آمده: در روز «حدیبیه» در حالی که بازوی علی علیه السلام را گرفته بود، این حدیث را بیان فرمود:

(۴) و در [۲ / ۳۷۷] در پایان حدیث چنین آورده است: «من شهر دانشم و علی علیه السلام دروازه آن است. بدیهی است کسی که می‌خواهد وارد خانه‌ای بشود از در آن وارد می‌شود».

(۵) از آن جمله: «ابو نعیم» در [حلیه ۱ / ۶۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله من و «ابو برزه اسلمی» را بحضور مبارک طلید و خطاب به «ابو برزه» - در حالی که من سخن آن حضرت را می‌شنیدم - فرمود: ای ابا برزه! پروردگار جهانیان درباره ویژگیهای علی علیه السلام از من تعهد گرفت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۰

تا آنها را برای شما بازگو نمایم: علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت و جایگاه نور فروزان ایمان است و پیشوای اولیای من و روشنی بخش دلهای مطیعان می‌باشد؛ ای ابا برزه! علی بن ابیطالب علیه السلام در روز قیامت امین من است و پرچم برافراشته من در آن روز در دست توانای اوست و کلیدهای خزانه‌های رحمت پروردگارم در اختیار او خواهد بود.

(۱) مؤلف گوید: «ابو نعیم» بار دیگر در [۱ / ۶۶] به سند خود، از «ابو برزه» روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی با توجه به ویژگیهایی که علی بن ابیطالب علیه السلام دارد از من تعهد گرفت تا آنها را به اطلاع مردم برسانم: علی علیه السلام پرچم هدایت و پیشوای اولیای من و نور مطیعان من و کلمه‌ای است که پرهیزگاران همواره آنرا فرا راه خویش قرار می‌دهند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۱

(۱)

باب هفتاد و ششم حضرت علی علیه السلام سرور و سید در دنیا و آخرت است

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۲۷] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به علی علیه السلام نموده و فرمود: یا علی! تو سید و سرور دنیا و آخرت هستی. دوست تو، دوست من است و دوست من، دوست خداست و دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست؛ وای بر آن کس که پس از ارتحال من، کینه تو را به دل می‌گیرد! «حاکم» گوید: این حدیث بنا بر شرطی که «بخاری» و «مسلم» دارند، صحیح است.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» این روایت را در [تاریخ بغداد ۴ / ۴۱] به پنج طریق، روایت کرده است. «ابن حجر» هم در [تهذیب

التهدیب ۱/ ۱۲] مختصری از آنرا نقل کرده است. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۶] و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۳] و «علی بن سلطان» در [مرفاه ۵/ ۵۷۳] و همگی از «مناقب» امام احمد حنبل، نقل نموده‌اند و «محب طبری» هم بار فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۲

دیگر در [الریاض النضره ۲/ ۱۷۷] مختصری از آنرا روایت کرده است و اظهار می‌دارد که «ابو عمر» و «ابو الخیر حاکمی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۵/ ۵۹] به سند خود، از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که گفت: بامداد شب زفاف، حالت اضطراب و نگرانی در فاطمه علیها السلام بوجود آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آرامش دل زهرا علیها السلام، فرمود: ای فاطمه! تو را در این دنیا به همسری بزرگواری در آوردم که سید دنیا و آخرت است و در جهان دیگر از نیکو کاران بشمار می‌آید. ای فاطمه! آنگاه که خدا اراده فرمود که تو را به همسری علی علیه السلام در آورم، به «جبرئیل» دستور داد که مراسم ویژه‌ای برگزار نماید. آنگاه «جبرئیل» در آسمان چهارم در برابر صفهای بی‌شماری از فرشتگان ایستاد و تو را به همسری علی علیه السلام در آورد. آنگاه به درختان بهشت امر کرد، تا زیورها و حله‌های بهشتی که سرپای آنها را پوشیده است، بر فرشتگان نثار کنند؛ هر یک از فرشتگان که چیزی از آن هدایا را بدست می‌آورد، بیشتر از آن چیزی بود که دیگری بدست آورده بود و به آنچه بدست آورده است تا روز قیامت مباحات می‌کند.

«ام سلمه» با شنیدن آن، گفت: بنا بر این باید فاطمه علیها السلام بر زنان و عروسان دیگر بیالده؛ چرا که «جبرئیل» خطبه عقد او را خوانده است.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» هم این حدیث را در [تاریخ بغداد ۴/ ۱۲۸] آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۴۲] به سند خود، از «عمران بن حصین» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من گفت: فاطمه علیها السلام بیمار است، آیا می‌خواهی به عیادتش برویم؟ عرض کردم: آری، از محل خود حرکت کرده به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه فاطمه علیها السلام رسیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و اجازه ورود خواست! و اضافه کرد که آیا اجازه می‌دهی من و کسی که همراهم است به خانه‌ات

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۳

وارد شویم؟ عرض کرد: آری، ای پدر! شما و شخصی که همراهتان هست می‌توانید به خانه‌ام وارد شوید؛ لیکن به خدا سوگند! در حال حاضر بدن پوشی جز عبا ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنرا چنین و چنان بر اندام خود راست آور و چگونگی پوشش آنرا به حضرت فاطمه علیها السلام بیاموخت. فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله! به خدا سوگند! در حال حاضر پارچه‌ای برای پوشش سرم ندارم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه‌ای را که همراه داشت به فاطمه علیها السلام داد و فرمود: این پارچه را سرپوش خود قرار بده. آنگاه فاطمه علیها السلام اجازه داد تا هر دو تن به خانه‌اش وارد شوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و «عمران» بحضور حضرت فاطمه علیها السلام رسیدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای دختر عزیزم! چگونه تو را می‌یابم؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: چنانکه مشاهده می‌فرمایید بیمارم، همچنین غیر از این بیماری، غذائی هم ندارم که آنرا تناول نمایم! رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌دانست فاطمه علیها السلام چه می‌گوید، فرمود: آیا خرسند نیستی که سرور زنان جهان هستی؟ عرض کرد: اگر من سرور زنان جهان هستم پس حضرت مریم علیها السلام چه مقام و مرتبه‌ای دارند؟ فرمود: او سیده زنان دوران خود بود و تو سیده زنان دوران خودت هستی اینک، به خدا سوگند! همسر تو، علی علیه السلام سید دنیا و آخرت است.

(۱) مؤلف گوید: «ابن عبد البر» این حدیث را در [استیعاب ۲/ ۷۵۰] و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۱/ ۵۰] نقل کرده‌اند و در آخر

حدیث «طحاوی» آمده است: «جز منافق دیگری کینه او را در دل نمی‌گیرد».

(۲) «محبّ طبری» هم در [ذخائر ص ۴۳] حدیث مزبور را روایت کرده و در پایان آن آمده است که «جز منافق دیگری او را دشمن نمی‌دارد» و گفته است که «حافظ ابو القاسم دمشقی» هم از حدیث مزبور یاد کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۳] از «معقل بن یسار» روایت کرده است، در یکی از روزها، که رسول خدا صلی الله علیه و آله اندک ناراحتی داشت، به من گفت: آیا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۴

می‌خواهی با هم به عیادت فاطمه علیها السّلام برویم؟ گفتم: آری، یا رسول الله! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که به من تکیه داده بود، از جای برخاست و فرمود: سنگینی بدن مرا دیگری به دوش می‌کشد، (ولی) تو از پاداش آن بهره‌مند می‌شوی! «معقل» گوید: همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله متذکر شد، هیچگونه ناراحتی و سنگینی از آن حضرت احساس نکردم. با این حال به دیدار فاطمه علیها السّلام نایل آمدیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله احوال فاطمه علیها السّلام را جو یا شد. فاطمه علیها السّلام عرض کرد: همانطور که مشاهده می‌فرمایید، اندوه و ناداری و بیماریم بسیار است.

(۱) «محبّ طبری» می‌گوید: «عبد الله بن احمد حنبل» گفت: به خط پدرم، در ذیل حدیث مزبور چنان یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السّلام، فرمود: آیا از این حقیقت خرسند نیستی که تو را به همسری بزرگواری در آوردم که قبل از همه به آئین اسلام گرویده، و دانش او از همگان زیادتر است، و حلم و بردباریش از همه مردم افزونتر می‌باشد؟ این حدیث را «امام احمد» و «قلعی» متعرضند و در حدیث «قلعی» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به همسری بزرگواری تو را در آوردم که سید دنیا و آخرت می‌باشد.

(۲) [کنوز الحقایق ص ۱۸۸] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! تو سید دنیا و آخرت می‌باشی. «دیلمی» هم این حدیث را آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۵

(۱)

باب هفتاد و هفتم همانا علی با حق است و حق با علی است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۸] حدیث مسندی را از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده و در آن حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا علی علیه السّلام را پیامرزد، پروردگارا! هر کجا علی علیه السّلام هست، حق و حقیقت را در آنجا به دست او برقرار ساز.

مؤلف گوید: «حاکم» هم این حدیث را بیان کرده است و در [مستدرک ۳/ ۱۲۴] اظهار می‌دارد که این حدیث طبق قاعده «مسلم»، صحیح است.

(۳) «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» ذیل تفسیر «بسمله»، می‌نویسد: علی بن ابیطالب علیه السّلام آیه «بسمله» را در نماز بلند تلاوت می‌کرد و اینگونه رفتار علی علیه السّلام به تواتر نقل شده است و کسی که در امور دینی به علی بن ابیطالب علیه السّلام اقتدا کند، از نعمت هدایت برخوردار گردیده است؛ و دلیل آن فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، آنجا که در حق علی علیه السّلام، فرمود: پروردگارا! چراغ حقیقت را بر محور علی علیه السّلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۶

گردش در آور.

«فخر رازی» - تقریباً پس از شصت صفحه - اظهار داشته است: کسی که علی علیه السّلام را پیشوای دینی خود قرار بدهد، در نگهداری دین و شخص خود، ریسمان محکمی را دستاویز خود ساخته است!

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۹] به سند خود، از «عمره» دختر «عبد الرحمن» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام عازم بصره می شد، برای وداع به خانه «ام سلمه»، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله، رفت. «ام سلمه» گفت: آرزومندم در حفظ و پناه خدا و به یاری حمایتش، سفر کنی؛ به خدا سوگند! تو با حقی و حق هم با توست و اگر این نبود که از خدا و رسول نافرمانی نمایم - چرا که خداوند متعال به ما، زنان پیامبر، دستور داده است در خانه‌های خود آرام بگیریم - در این سفر با تو همراه می شدم. و لیکن کسی را به همراهی تو می گمارم که همانا او در نزد من، از دیگران برتر، از خودم هم عزیزتر است و او پسر من است.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۴ / ۳۲۱] به سند خود، از «ابو ثابت»، آزاد شده «ابوذر»، روایت کرده است که گفت: به دیدار «ام سلمه» رفتم و او می گریست و از حضرت علی علیه السّلام یاد می کرد و می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی با حق است و حق با علی است و این دو هرگز از یکدیگر مفارقت نمی کنند، تا اینکه در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر با من ملاقات نمایند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۷ / ۲۳۵] از «محمد بن ابراهیم تیمی» نقل کرده است که فلان کس (یعنی معاویه) به اسم حج بیت الله وارد مدینه شد مردم به سلام و خوش آمد گوئی نزد او رفتند. «سعد» داخل شد و سلام گفت. «معاویه» گفت: این شخص، ما را که حقیق یاری نکرده بلکه بر باطلی که غیر ما می باشد کمک کرده است! «سعد» پاسخی نداد. «معاویه» گفت: چرا ساکتی؟ «سعد» گفت: فتنه و ظلمت هجوم آورده است. و در همان حال خطاب به شترم، گفت: «اخ اخ» شتر را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۷

بخوابان و از آن فرود آی. شتر را خوابانیدم و از روی آن پیاده شدم. مردی که در آنجا حضور داشت گفت: تمام قرآن را از آغاز تا انجام تلاوت کرده ام کلمه «اخ اخ» را در آن نیافته ام. «سعد» به «معاویه» گفت: اکنون که مرا به سخن گفتن وادار می کنی، حال می گویم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«علی مع الحقّ و الحقّ مع علی حیث کان»

، «معاویه» گفت: چه کسی این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است. «سعد» گفت: این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه «ام سلمه» بیان فرموده است. «معاویه» کسی را فرستاد تا چگونگی آنرا از «ام سلمه» جویا شد. «ام سلمه» پاسخ داد: آری! این حدیث را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه من، فرموده است. آن مرد به «سعد» گفت: از آغاز عمرم تا به حال اینگونه که امروز دچار ملامت و سرزنش قرار گرفتم، به بند ملامت و سرزنش دچار نشده بودم! «سعد» گفت: چگونه و چرا؟ در پاسخ گفت: اگر این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم تا هنگام مرگ، خدمتکاری علی علیه السّلام را به عهده می گرفتم.

«هیثمی» گفته است که این حدیث را «بزاز» هم روایت کرده است.

(۱) مؤلف گوید: کلمه «اخ اخ» (به کسر همزه و سکون خای نقطه دار) کنایه از صدائی است که برای خوابانیدن شتر بکار می برند و ممکن است در حدیث سقطی اتفاق افتاده باشد که بجای «فقال لبعیری» در اصل حدیث، «قال الله لبعیری اخ اخ» باشد که کنایه از مانند اینکه خدا به من فرمود: شترت را بخوابان و حقیقت را باز گو کن. این بود که شترم را خوابانیدم و دلیل بر عبارت «قال الله» آن است که آن مرد گفت: از آغاز قرآن تا آخر آن را تلاوت کرده ام و چنین کلمه‌ای را ندیده ام. و همانطور که در پراکنده آوردم مراد از «فلان کس» در آغاز حدیث «معاویه بن ابی سفیان» است و مقصود «معاویه» که «سعد» ما را کمک نکرده است، اشاره به

جنگ «صفین» دارد که «سعد» در آن جنگ شرکت نکرده و از هر دو لشکر، علی علیه السلام و «معاویه» خود را کنار کشید! (نه به «معاویه» کمک کرد و نه به علی علیه السلام)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۸

این جمله را هم «مترجم» می‌افزاید: سخن آن مرد که گفت: هر گاه این حدیث را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودم تا آخر عمر خدمتکار علی علیه السلام بودم، تعریضی است که بر «سعد» که تو با اینکه آن حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودی، ولی حاضر به هیچگونه همراهی با آن حضرت نشدی!!

(۱) [همان کتاب ۱۳۴/۹] از «ام سلمه» روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام با حق بود و هر کسی هم که از وی پیروی کرد، از حق و حقیقت پیروی کرده است و هر کسی که او را واگذارد، حق را واگذارده است و این پیمانی است که قبلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را از امت خود گرفته بود! «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲۴۳/۷] از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که می‌گوید: با تنی چند از مهاجر و انصار در کنار خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودیم - تا آنجا که گوید - طولی نکشید علی بن ابیطالب علیه السلام از آنجا عبور کرد، در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق با این شخص است، حق با این شخص است.

«هیثمی» گفته است: «ابو یعلی» این روایت را نقل کرده و راویانش موثقند.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۶۵] مختصری از آنرا از «ابو یعلی» روایت کرده است. «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۱۵۷] از «ابو یعلی» و «سعید بن منصور» نقل کرده است.

(۳) [کنز العمال ۶/۱۵۷] گفت: هنگامی که در میان مردم تفرقه و اختلاف پدید آید، علی علیه السلام و یاران او بر حقند. این حدیث را «طبرانی» از «کعب بن عجره» روایت کرده است.

در ذیل احادیث مذکور، دو حدیث دیگر وجود دارد که مناسب است آنها را در پایان این باب ذکر کنیم:

(۴) ۱- «متقی» در [کنز العمال ۳/۱۵۸] از «ابو مجلز» نقل کرده است که در یکی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۴۹

از اوقات، «عمر» به همدستانش گفت: پس از من چه کسی را به خلافت انتخاب می‌کنید؟ مردی از آنها ابراز داشت: «زبیر بن عوام» را برای خلافت برمی‌گزینیم! «عمر» گفت: در این صورت، آدم بدخوئی را برگزیده‌اید! دیگری گفت: «طلحه بن عبد الله» را برمی‌گزینیم! گفت: کسی را به خلافت خود انتخاب می‌کنید که نخستین زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی بخشید، آنرا در گرو یهودی در آورد.

مردی از حاضران گفت: خلافت را به علی علیه السلام می‌سپاریم. «عمر» گفت: به جان خودم سوگند! چنین کاری نخواهد کرد و هر گاه تصمیم بگیرید او را به عنوان خلافت بر خود بگمارید، به خدایی که جان من در دست توانای اوست، شما را هر چند بر خلاف میل و طبع‌تان باشد، بر پایه حق و حقیقت استوار می‌دارد. «ابن راهویه» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) ۲- «بخاری» در «الادب المفرد» در باب کسی که دوست می‌دارد سزای را کتمان نماید، به سند خود، از «محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد القاری» از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها، «عمر بن خطاب» با مردی از انصار نشسته بودند، «عبد الرحمن بن عبد القاری» وارد شد و در کنار آنها نشست.

«عمر» گفت: دوست نمی‌داریم کسی با ما همنشین باشد و سخن ما را به این و آن برساند و آنها را از اسرار ما باخبر گرداند! «عبد الرحمن» گفت: امیر مؤمنان آسوده باشد، من با این مردم آمیزش ندارم. «عمر» گفت: این رفتار زبینه نیست بلکه با این و آن، نشست و برخاست کن ولی گفتار ما را با آنها در میان مگذار! سپس خطاب به آن مرد انصاری گفت: مردم بعد از مرگ من چه

کسی را به خلافت برمی‌گزینند؟ انصاری، گروهی از مردان مهاجر را نام برد که ممکن است اینان پس از تو، به خلافت برسند. و از حضرت علی علیه السّلام نامی به میان نیاورد! «عمر» گفت: چرا مردم از خلافت علی علیه السّلام اظهار بی‌میلی می‌نمایند؟! حال آنکه اگر علی علیه السّلام بر سریر خلافت جلوس فرماید، آنان را به راه حق هدایت می‌نماید و از هر گونه گمراهی رهائی می‌بخشد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۰
(۱)

باب هفتاد و هشتم علی علیه السّلام همراه و همراز با قرآن است و قرآن هم همراه و همراه با حضرت علی علیه السّلام است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۴] به سند خود، از «ابو سعید تیمی» از «ابو ثابت»، آزاد شده «ابوذر»، روایت کرده است که گفت: در روز جمل، زمانی که چشمم به «عایشه» افتاد که ایستاده است، پاره‌ای از خیالات که در دل دیگران خلجان می‌کند، در دل من پدید آمد و به همین حال بودم تا هنگامی که نماز ظهر فرا رسید و خدای تعالی پرده پندار را از برابر دیدگانم برطرف ساخت و سرانجام به پشتیبانی از حضرت علی علیه السّلام با دشمنان او نبرد کردم. پس از پایان جنگ به مدینه بازگشتم. و به خانه «ام سلمه» رفتم و به او گفتم: به خدا سوگند! به منظور درخواست خوراکی و آشامیدنی به خانه تو نیامده‌ام. من آزاده شده «ابوذر» هستم.

«ام سلمه» به من خوش آمد گفت و من حکایت حال خود را در روز جمل بازگو کردم. «ام سلمه» گفت: آنگاه کجا بودی که دلها بسوی پرواز گاه خود بودند؟ در پاسخ گفتم: تا آنجا پرواز کردم که خدای تعالی پرده پندار را از چشم دل من فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۱

برطرف کرد و در هنگام زوال شمس، در حقیقت به روی من گشوده و در راه حقیقت، از جان گذشته و عاشقانه با دشمنان نبرد کردم. «ام سلمه» از شنیدن سخنان من، شادمان گشت و به من آفرین گفت و اظهار داشت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: علی همراز و همراه با قرآن است و قرآن هم، همراه و همراز با علی علیه السّلام است. هیچگاه علی علیه السّلام از قرآن و قرآن از علی علیه السّلام مفارقت نمی‌کنند تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

«حاکم» اظهار داشته است که حدیث مزبور از احادیث صحیح است و راوی حدیث «ابو سعید تیمی» که همان «عقیصا» است، مردی مورد وثوق و اطمینان بوده است. (۱)

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «مناوی» هم در متن [فیض القدير ۴/ ۳۵۶] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] نقل کرده‌اند و هر دو تن بطور اختصار به ذکر آن پرداخته‌اند و گفته‌اند که از «طبرانی» در کتاب «الاوسط» روایت شده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۳۴] از «ام سلمه» روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، مگر اینکه در روز قیامت در کنار حوض کوثر مرا دریابند. «هیثمی» گفته است: این حدیث را «طبرانی» در «الصغیر» و «الاوسط» روایت نموده است.

(۱) «ابو سعید» نامش دینار و معروف به «عقیصا» بنام «ابو سعید تیمی» شهرت دارد و جمله فوق را از آن جهت «حاکم» یاد کرده که علمای حدیث در حق او به اختلاف سخن گفته‌اند؛ چنانکه برخی او را «غیر ثقه» و بعضی «متروک الحدیث» گفته‌اند. «ابن حجر» در [لسان المیزان ۲/ ۴۳۴] می‌نویسد: روایت مورد اطمینانی از صحابه نقل نکرده است و تنها به پاره‌ای از قصه‌ها پرداخته است و او را بدتر از «رشید هجری»، «حبه عننی» و «اصبغ بن نباته» شمرده‌اند و از علی «و «عمار» روایت می‌کرده تا آنجا که جمله فوق را از

«مستدرک حاکم» نقل کرده است و او را از شیعیان حضرت علی علیه السلام بشمار آورده‌اند. «شیخ طوسی»، «ابو سعید» را در ضمن اصحاب حضرت علی علیه السلام نام برده است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۲

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۷۴] و «شبلنجی» هم در [نور الابصار ص ۷۲] به ذکر این حدیث پرداخته‌اند و هر دو تن ابراز داشته‌اند: این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» آورده است.

(۱) [الصواعق المحرقة ص ۷۵] در روایتی آمده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین روزهای زندگی خویش را سپری می‌کرد، خطاب به مردم فرمود:

ای مردم! نزدیک است که به زودی زود دار فانی را وداع گویم. اینک سخنی با شما دارم که جای هر گونه پوزش را از بین می‌برد: آگاه باشید! من کتاب پروردگار - عزّ و جلّ - و عترتم را که اهل بیت منند، در میان شما باقی می‌گذارم. آنگاه دست علی علیه السلام را بالا - گرفت و فرمود: این بزرگوار که علی علیه السلام است، همراه و همراز با قرآن است و قرآن هم، همراه و همراز با اوست. و جدائی میان این دو نیست تا اینکه در کنار حوض کوثر مرا دریابند. آن روز که فرا می‌رسد از شما می‌پرسم که با آنان چه کردید و چگونه مراعات حال ایشان را نمودید؟!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۳

(۱)

باب هفتاد و نهم دیدار علی علیه السلام و یاد کردن از ایشان عبادت است

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۱] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از «عمران بن حصین» روایت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیدار علی علیه السلام عبادت و بندگی حق تعالی است.

«حاکم» گفته است: این حدیث صحیح است و گواه بر صحت آن، روایت صحیح «عبد الله بن مسعود» است.

(۳) [همان کتاب] به دو سند، از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که یکی از آن دو، در [۳ / ۱۴۱] و دیگری در [۳ / ۱۴۲] از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: نگاه کردن به علی علیه السلام، عبادت است.

مؤلف گوید: همین حدیث را «ابو نعیم» در [حلیه ۵ / ۵۸] و «هیثمی» باز در [مجمع ۹ / ۱۱۹] روایت کرده و اظهار می‌دارد: این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است و «محبّ طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۹] نقل کرده می‌گوید:

«ابو الحسن» این حدیث را روایت کرده است. پس از این می‌گوید: مانند این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۴

حدیث هم از «عمرو عاص» روایت شده و «بختری» هم روایت کرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲ / ۱۸۲] به سند خود، از «عروه» از «عایشه» روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نظر کردن به علی علیه السلام، عبادت است.

(۲) [تاریخ بغداد ۲ / ۵۱] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که گفت: همواره متوجه بودم که «معاذ بن جبل» به حضرت علی علیه السلام نگاه می‌کند؛ در یکی از اوقات، از او پرسیدم: سبب چیست که همواره به علی بن ابیطالب علیه السلام می‌نگری و چنان نگاهش می‌کنی که گویا او را ندیده‌ای؟ «معاذ» گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به رخسار علی، عبادت است.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۱۵۲] و «مناوی» در متن [فیض القدیر ۶ / ۲۹۹] گفته‌اند:

نگاه به رخسار علی علیه السلام، عبادت است. و گفته‌اند که این حدیث را «طبرانی» و «حاکم» از «ابن مسعود» از «عمران بن حصین» روایت کرده‌اند. «مناوی» در «شرح فیض القدر» می‌نویسد: «زمخشری» از «ابن اعرابی» نقل کرده است که هرگاه علی علیه السلام در جمع مردم ظاهر می‌شد، مردم شگفت زده گشته و می‌گفتند: «لا اله الا الله»، چقدر رخسار این جوان درخشنده است، چقدر داناست، چقدر عالیمقام است، چقدر بردبار است و چقدر دلاور است!! دیدار او به پایه‌ای ارتقا یافته است که خود بخود انسان را به عبادت حق تعالی می‌خواند! ای بس بر این نیکبختی که آدمی را در کنف خویش قرار می‌دهد. «متقی» این حدیث را بار دیگر در [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] و «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۵۵] روایت کرده‌اند و هر دو گفته‌اند که «ابن عساکر» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۹] از «طریق بن محمد» نقل می‌کند که گفت:

«عمران بن حصین» را مشاهده کردم که تیز بینانه به علی علیه السلام می‌نگرد، یکی از اصحاب، علت اینگونه نگریستن به حضرت علی علیه السلام را جویا شد. او در پاسخ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۵

گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: نگاه به چهره مبارک علی علیه السلام عبادت است.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [الاصابه ابن حجر ۸/ قسم ۱/ ۱۸۳] حدیثی را به شرح ذیل از «عمره» روایت کرده است که گفت: «معاذ غفاری» به من گفت: من همراه و انیس رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم؛ بطوریکه در سفرها با آن حضرت همسفر می‌شدم و از سوی آن حضرت به عیادت بیماران می‌رفتم و جراحات زخم یافتگان را مداوا می‌کردم. در یکی از روزها، به دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله که در خانه «عایشه» بود، رفتم و در این هنگام، علی علیه السلام در خارج از خانه حضور داشت. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به «عایشه»، فرمود: این مرد (علی بن ابیطالب علیه السلام) از بهترین مردانی است که آنها را دوست می‌دارم و از گرامی‌ترین افرادی است که آنها را گرامی می‌دارم. اینک ای عایشه! حق او را بشناس و جایگاه او را گرامی بدار.

(۲) «ابن حجر» پس از نقل حدیث، گفته است: در این حدیث آمده است: و نظر کردن به علی علیه السلام، عبادت است.

(۳) مؤلف گوید: «محبّ طبری» حدیث مزبور را از آغاز تا انجام و بطور کامل، در [ریاض النضره ۲/ ۲۱۹] از «معاذ غفاری» نقل کرده است که گفت: من انیس و همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم؛ بطوریکه با آن حضرت در سفرها هم رکاب می‌شدم و به دستور ایشان به عیادت بیماران می‌رفتم و جراحات یافتگان را مداوا می‌کردم. در یکی از روزها، عازم ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم. در این هنگام حضرت پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله در خانه «عایشه» تشریف فرما بود و علی علیه السلام در بیرون خانه ایستاده بود. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به «عایشه»، فرمود: این بزرگوار (علی علیه السلام) از بهترین مردان و از گرامی‌ترین افرادی است که آنها را دوست و گرامی می‌دارم. اینک، ای عایشه! حق او را بشناس و جایگاهش را گرامی بدار.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۶

«معاذ» می‌گوید: در ماجرای که میان او و حضرت علی علیه السلام در بصره رخ داد و سرانجام، «عایشه» به مدینه بازگشت، به دیدار «عایشه» رفتم و به او گفتم: ای مادر مؤمنان! امروز دل تو در مورد علی علیه السلام پس از آنچه که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودی که در حق علی علیه السلام به تو چنین و چنان گفت، چگونه است؟ «عایشه» در پاسخ گفت: چگونه دلم خواهان مردی نباشد که هر گاه علی علیه السلام بر ما وارد می‌شد و پدرم در خانه ما بود، از نظر کردن به چهره مبارک علی علیه السلام احساس ملالت و خستگی نمی‌نمود و هنگامی که به او می‌گفتم: ای پدر! می‌بینم که پیوسته به رخسار علی علیه السلام می‌نگری!

وی در پاسخ می‌گفت: ای دختر! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: نظر کردن به چهره علی علیه السلام، عبادت است. «خجندی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۹] از «عایشه» نقل کرده است که گفت: می‌دیدم پدرم، «ابو بکر»، همواره به چهره علی علیه السلام می‌نگرد، به او گفتم: ای پدر! چرا همواره به چهره علی علیه السلام می‌نگری؟ گفت: ای دختر! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: نظر کردن به چهره علی علیه السلام، عبادت است.

«ابن سمان» این حدیث را در «المواقفه» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۱۹] از «جابر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! «عمران بن حصین» بیمار است، از او عیادتی بکن. حضرت علی علیه السلام با تفاق «معاذ» و «ابو هریره» به عیادت او رفتند. به مجردیکه عیادت کنندگان هر یک در جای خویش قرار گرفتند، «عمران» با دقت هر چه تمامتر و با کمال تیزی به علی علیه السلام نگاه می‌کرد. «معاذ» از وی پرسید: چرا به این شدت به علی علیه السلام می‌نگری؟ در پاسخ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

نظر کردن به علی علیه السلام، عبادت است. «معاذ» گفت: من هم همین سخن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ام.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۷

«ابن ابی فرات» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۲۲۰] از یکی از فرزندان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت است که به «عمران بن حصین» که تیزی‌ناهنه و با دقت نظر به علی علیه السلام نگاه می‌کرد، گفت: علت این نگاه مداوم تو به علی علیه السلام، چیست؟ در پاسخ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: نظر کردن به علی علیه السلام، عبادت است. «ابو الخیر حاکمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [متن فیض القدر مناوی ۳/ ۵۶۵] روایت است: ذکر (نام و فضائل) علی علیه السلام، عبادت است. این حدیث را «دیلمی» در «فردوس» از «عایشه» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] نقل کرده و اظهار می‌دارد که حدیث مورد نظر را «دیلمی» در «الفردوس» از «عایشه» روایت کرده است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۷۳] روایت کرده است: ذکر (نام و فضائل) علی علیه السلام، عبادت است. و گفته است که این حدیث را «خلیلی» هم روایت نموده است.

(۴) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۷۴] «دیلمی» به سند خود، از «عایشه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهترین برادرانم، علی علیه السلام و بهترین عموهام، «حمزه» است. و یاد علی علیه السلام، عبادت است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۸

(۱)

باب هشتم خداي تعالی با علی علیه السلام نجوا می‌کرد

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۰] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که در روز طائف، رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بحضور طلبید و با او نجوا کرد. مردم گفتند: چقدر با پسر عمویش نجوا می‌کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تنها من با علی علیه السلام نجوا نمی‌کنم، بلکه خدا هم با او نجوا می‌کند! مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۹] حدیث

مزبور را روایت کرده است و می‌گوید: «ترمذی» و «طبرانی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۳) «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴۰۲/۷] پس از ذکر سند حدیث، از «جابر» روایت کرده است که در یکی از روزهای جنگ طائف، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت علی علیه السلام به نجوا پرداخت و نجوا بطول انجامید. مردم گفتند: نجوای شما امروز با علی علیه السلام، از اندازه گذشت! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تنها من با علی نجوا نمی‌کنم، بلکه خدا هم با او نجوا می‌کند!

(۴) «ابن اثیر جزیری» در [اسد الغابۀ ۲۷/۴] پس از ذکر سند حدیث، از «جابر»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۵۹

نقل کرده است که در روز طائف، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بحضور طلبید و با او نجوا کرد و نجوایش بطول انجامید، بعضی از اصحاب گفتند: نجوای پیغمبر صلی الله علیه و آله با پسر عمویش، بطول انجامید! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تنها من با علی علیه السلام نجوا نمی‌کنم، بلکه خدا هم با او نجوا می‌کند!

(۱) [کنز العمال ۳۹۹/۶] از «جندب بن ناحیه»- یا ناحیه بن جندب- روایت می‌کند که در جنگ طائف، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام آهسته حرکت کرد و در محلی با علی علیه السلام نجوا کرد. پس از آنکه از بیان رازهای خود فارغ شد، «ابو بکر» گفت: یا رسول الله! نجوای شما امروز با علی، بطول انجامید! فرمود:

تنها من با علی علیه السلام نجوا نمی‌کنم، بلکه خدا هم با علی علیه السلام نجوا می‌کند و اسراری را به او می‌گوید! «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۰

(۱)

باب هشتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی علی علیه السلام را داخل نمود و شما را خارج کرد

(۲) [خصائص نسائی ص ۳] به سند خود، از «ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص» از پدرش روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و گروهی هم در محضرش نشسته بودند که حضرت علی علیه السلام وارد شد، به مجردیکه علی علیه السلام وارد شد، همگی آنها که جلوس کرده بودند، از جای برخاسته و بیرون رفتند و در این هنگام یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: به خدا سوگند! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که ما را از خانه‌اش بیرون نکرد، پس سببش چه بود که همزمان با ورود علی علیه السلام از خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون آمدیم.

این بود که از اندیشه‌ای که داشتند صرف نظر کردند و دوباره بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانطور که به زبان آورده‌اید، به خدا سوگند! من علی علیه السلام را وارد خانه نکردم و شما را از خانه‌ام بیرون نکردم، بلکه خدا بود که علی علیه السلام را به خانه من وارد کرد و شما را از خانه‌ام خارج ساخت!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۱

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۱۱۵/۹] نقل کرده است.

و می‌افزاید که «بزاز» هم آنرا نقل کرده است و رجالش موثقند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲۹۴/۵] به سند خود، از «عمرو» نقل کرده است که در یکی از اوقات، من و «ابو جعفر» با هم بودیم که در مسیر خویش، به «ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص» برخورد کردیم. «ابو جعفر» به من گفت: همین جا بمان و در انتظار من باش تا از «ابراهیم» در رابطه با حدیثی که نقل می‌کند، پرسشی بکنم. «عمرو» گوید: این پیشنهاد را با من کرد و خود بسوی

«ابراهیم» رفت. در بازگشت از این ملاقات، به من گفت که «ابراهیم» می‌گوید: در یکی از روزها، گروهی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند، همان زمان علی علیه السلام وارد شد، به مجردیکه حضرت علی علیه السلام وارد شد، آن گروه که در حضور مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوس داشتند، از جای برخاستند و بیرون رفتند. به دنبال خروج از خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله با خود گفتند: به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما را از خانه‌اش بیرون نکرد، پس چرا از خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون آمدیم. این بود که بازگشتند و بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند! من شما را از خانه‌ام بیرون نکردم و علی علیه السلام را هم وارد خانه‌ام نکردم، بلکه خدا بود که او را وارد خانه‌ام کرد و شما را از خانه من بیرون برد.

مؤلف گوید: «خطیب» این حدیث را به دو طریق دیگر، نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۲

(۱)

باب هشتاد و دوم ردّ شمس به دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر سوره کوثر، اظهار می‌دارد:

برای حضرت سلیمان علیه السلام یکبار ردّ شمس اتفاق افتاد. و برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم ردّ شمس واقع شد و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر در دامان علی علیه السلام گذاشته بود و به خواب رفته بود، هنگامی از خواب برخاست که آفتاب غروب کرده بود؛ به دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله خورشید بازگشت، تا علی علیه السلام نمازش را بجای آورد.

و بار دیگر ردّ شمس اتفاق افتاد، تا علی علیه السلام نماز عصر را در هنگام خود بجای آورد.

(۳) [ثعلبی در قصص الانبیاء ص ۳۴۰] روایت کرده است که خیر داد «احمد بن عبد الله بن حامد اصفهانی» به سند خود، از «عروه بن عبد الله» که گفت:

بحضور فاطمه، دختر علی علیه السلام شرفیاب شدم در حالی که گلوبندی به گردن و دست بندی در دست داشت و این زیور را در هنگامی به خود آویخته بود که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۳

پیر زنی کهنسال بود. به او گفتم: با این سن و سال مناسب نیست که خود را به زیورها بیارائی! در پاسخ گفت: شایسته است زن در هر حالی که باشد، خود را شبیه به مردها نماید و از زیور زنانه استفاده کند. سپس به من گفت: «اسماء بنت عمیس خثعمیه» به من گفت که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در آن هنگام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی نازل شد، شدت وحی به اندازه‌ای بود که حضرت امیر علیه السلام آن حضرت را به جامه‌اش پوشانید و به همین حال بود که تا هنگامی که خورشید غروب کرد- یا نزدیک به غروب کردن آن بود- پیغمبر صلی الله علیه و آله به حال عادی برگشت و از علی علیه السلام پرسید: آیا نماز گزارده‌ای؟

علی علیه السلام گفت: نخیر! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بار پروردگارا! خورشید را برای علی علیه السلام بازگردان، خورشید بازگشت تا حدی که تابش آن، نیمی از مسجد را فرا گرفت!

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۷۷] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که آنگاهی که در خیبر بودیم، تمام شب را با مشرکین نبرد

می‌کردیم. فردای آن شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را بجای آورد و پیش از نماز عصر، از شدت خستگی سر در دامن من گذاشت و همچنان به خواب بود تا آفتاب غروب کرد. در آن هنگام از خواب برخاست به عرض رسانیدم یا رسول الله نماز عصر را بجای نیاورده‌ام، بخاطر آنکه حاضر نبودم شما را از خواب بیدار کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان اطلاع یافت، دستهای مبارک را بالا برد و فرمود: پروردگارا! بنده تو (علی علیه السلام) خودش را فدای پیغمبر تو قرار داد، اکنون آفتاب را باز گردان تا علی علیه السلام نماز عصرش را در وقتش ادا نماید. علی علیه السلام فرمود: طولی نکشید آفتاب برگشت؛ آنچنان که هنگام ادا کردن نماز عصر فرا رسید و خورشید با کمال درخشندگی در آسمان می‌درخشید. من از جای برخاستم و با کمال آسودگی وضو گرفتم و نماز عصر را بجای آوردم. پس از آن، خورشید غروب کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۴

«متقی» گوید: این حدیث را «ابو الحسن سادان فضلی عراقی» در کتاب «ردّ الشمس» آورده است.

(۱) [الریاض النضره محب طبری ۱۷۹ / ۲] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده که گفت: سر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دامن علی علیه السلام بود. علی علیه السلام مکروه طبعش بود که از جای حرکت کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیدار نماید. و این حال همچنان ادامه داشت تا خورشید غروب کرد و در این هنگام حضرت علی علیه السلام از خواندن نماز عصر بازماند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و علی علیه السلام به عرض رسانید: بخاطر اینکه سر شما را در دامن داشتم و نخواستم شما را از خواب بیدار کنم، از نماز عصر باز ماندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت پروردگار درخواست کرد تا خورشید را که غروب کرده است باز گرداند. دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجابت رسید، صدائی از حرکت خورشید به گوش رسید و آفتاب هنگام وقت نماز عصر را اعلام کرد و علی علیه السلام نماز عصر را بجای آورد و خورشید باز گشت و غروب کرد.

«حاکمی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۲۹۷ / ۸] از «اسماء بنت عمیس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در محل صهباء بجای آورد، پس از آن، علی علیه السلام را برای انجام مأموریتی گسیل داشت. علی علیه السلام عازم مأموریت شد و در بازگشت هنگامی رسید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز عصر را بجای آورده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع کسالت، سر در دامن علی علیه السلام گذاشت و خوابید. علی علیه السلام همچنان سر مبارک را در دامن داشت و از جای حرکت نکرد تا خورشید غروب نمود. پس از غروب آفتاب، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدار شد و علی علیه السلام جریان قضا شدن نماز عصر را به عرض مبارک تقدیم داشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! بنده تو علی، خود را محبوس آسایش و آرامش پیغمبر تو قرار داده است، اینک خورشید را برگردان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۵

تا علی علیه السلام نماز عصرش را در وقت خود بجای آورد. «اسماء بنت عمیس» گوید:

در این هنگام با دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله خورشید طلوع کرد بطوریکه نورش همه جا، کوهها و زمین را روشن ساخت و علی علیه السلام از جای برخاست و وضو گرفت و نماز عصر را بجای آورد و خورشید غروب کرد. این واقعه یعنی ردّ شمس، در محل صهباء به وقوع پیوست.

مؤلف گوید: این حدیث را «طحاوی» در [مشکل الآثار ۸ / ۲] آورده است و به سند خود، از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۱۷۹ / ۲] از حضرت حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده است، یکی از روزها که وحی می‌شد، سر مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دامن حضرت علی علیه السلام بود و نزول وحی بطول انجامید تا نماز عصر علی علیه

السلام قضا شد.

پس از آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از حال وحی به حال عادی برگشت، از علی علیه السَّلام سؤال فرمود: آیا نماز عصر را بجای آورده‌ای عرض کرد: نه! پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مقام کبریائی عرضه داشت: پروردگارا! علی، حاجت تو و حاجت پیغمبرت را بر آورد، اینک خورشید را برگردان، تا علی علیه السَّلام نماز عصرش را در وقت خود بجای آورد. دعای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مستجاب گردید. خورشید باز گشت و علی علیه السَّلام نماز عصر را بجای آورد و پس از آن خورشید غروب کرد. «دولابی» هم این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «طحاوی» در [مشکل الآثار ۸/۲] به سند خود، از «فاطمه» دختر امام حسین علیه السلام، از «اسماء بنت عمیس» با اندک اختلافی بیان کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۸/۱۹۷] از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است که معمول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هر گاه وحی بر حضرتش نازل می‌شد، حالت غشوه ماندی به حضرتش دست می‌داد. در یکی از روزها که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۶

در دامان علی علیه السلام گذاشته بود، وحی بر حضرتش نازل شد و همچنان به حال وحی بود تا خورشید غروب کرد. پس از آنکه به حال عادی برگشت و سر از روی دامان علی علیه السلام برداشت، از علی علیه السَّلام پرسید: آیا نماز عصر را بجای آورده‌ای؟ علی علیه السَّلام عرض کرد: نه، یا رسول الله! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دعا کرد. خدای تعالی خورشید را برگردانید، تا علی علیه السلام نماز عصر را در محل خود بجای آورد. «اسماء» گوید:

خورشید را دیدم پس از آنکه غروب کرده بود، دوباره طلوع نمود، تا علی علیه السلام نماز را بجای آورد. پس از آن دوباره غروب کرد.

«هیثمی» گوید: همه روایات ردّ شمس را «طبرانی» به سندهای خود، روایت کرده است و رجال یکی از آنها صحیح است و آن، حدیثی است که از «ابراهیم بن حسن» روایت کرده است و «ابراهیم» از رجال موثق است و «ابن حبان» او را توثیق نموده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/۱۸۰] حدیثی را نقل کرده که در آن آمده است: پس از آنکه وحی به پایان رسید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله از علی علیه السَّلام پرسید: آیا نماز گزارده‌ای؟ علی علیه السَّلام عرض کرد: خیر! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: پروردگارا! خورشید را برای آنکه علی علیه السَّلام نمازش را بجای آورد، بازگردان. خورشید باز گشت تا آنجا که نورش نیمی از مسجد را فرا گرفت.

«محبّ طبری» گوید: «حاکمی» این حدیث را از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۷۶] از کرامات آشکار حضرت علی علیه السَّلام است که خورشید بخاطر او در عین حالی که غروب نموده بود، طلوع کرد. و این بدان جهت بود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حین نزول وحی، سر در دامان علی علیه السَّلام گذاشت و سر از دامانش بر نداشت تا خورشید غروب کرد و حضرت علی علیه السلام در چنین حالی از انجام نماز عصر باز ماند. هنگام غروب آفتاب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۷

حالت وحی به حالت عادی بازگشت، معلوم شد در این مدت، حضرت علی علیه السَّلام نتوانسته نماز عصر را بجای آورد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از چگونگی حال علی علیه السلام اطلاع یافت دست به دعا برداشت و عرض کرد: پروردگارا! علی در این مدت به فرمان برداری از تو و پیغمبر پرداخته است، اینک خورشید را برگردان، تا نمازش را بجای آورد. دعای رسول خدا صَلَّى اللهُ

الله علیه و آله به اجابت رسید و خورشید با آنکه غروب کرده بود، طلوع کرد.

(۱) «ابن حجر» اظهار می‌دارد که حدیث ردّ شمس از جمله احادیثی است که «طحاوی» سند آنرا صحیح دانسته و «قاضی» هم در «الشفاء» سند آنرا صحیح شمرده است و «شیخ الاسلام ابو زرعه» سند آنرا حسن دانسته و دیگران هم در این رابطه از وی پیروی کرده‌اند. تا آنجا که می‌گوید- «سبط ابن جوزی» اظهار داشته است که در باب ردّ شمس، حکایت بی‌سابقه‌ای است که گروهی از مشایخ عراقی ما آنرا برای ما نقل کرده‌اند و گفته‌اند: ما خود گواه بودیم که «ابو منصور مظفر بن اردشیر قباوی واعظ» پس از نماز عصر به منبر رفت و حدیث ردّ شمس را عنوان گفتار خود قرار داد و آنرا با الفاظ دلنشین آرایش داد و در ضمن آن، به ذکر فضائل اهل بیت پرداخت. در این حال، ابر تاریکی چهره خورشید را پوشانید، بطوریکه مردم پای منبر او گمان کردند خورشید غروب کرد. در این هنگام که «ابو منصور» روی منبر بود، از جای برخاست و اشاره به خورشید کرد و ابیات زیر را سرود:

لا تغربی یا شمس حتّی ینتهی مدحی لآل المصطفی و لنجله

و اثنی عنانک ان اردت ثنائهم انسیت اذ کان الوقوف لاجله

ان کان للمولی و قوفک فلیکن هذا الوقوف لخیله و لرجله وی خطاب به خورشید گفت: «ای خورشید تا ثنا گستری من برای خاندان مصطفی و اولاد پاکیزه گوهر او به پایان نرسیده است، غروب مکن! و عنان حرکت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۸

را در اختیار بگیر و اگر تو هم مانند من به ثنا گستری آنان می‌پردازی، فراموش مکن که باید به خاطر آنها هم توقف کنی و راه غروب کردن را پیش نگیری. و اگر توقف کردن تو به خاطر مولا- بوده است، باید به خاطر وابستگان او هم، توقف بنمائی!»
شاهدانی که از جریان باخبر بودند اظهار داشتند که طولی نکشید، ابر برطرف شد و چهره خورشید نمایان گشت!

(۱) مؤلف گوید: «شبلنجی» در «نور الابصار» حکایت مزبور را با اندک اختلافی آورده است و در صفحه ۱۰۴ می‌نویسد: گویند یکی از واعظان بر فراز منبر در مدح اهل بیت و فضائل آنان، سخن بدرازا کشانید تا آنجا که نزدیک بود آفتاب غروب کند؛ آن واعظ خطاب به خورشید ابیات زیر را سرود:

لا تغربی یا شمس حتّی ینقضی مدحی لآل محمّد و لنسله

و اثنی عنانک ان اردت ثنائهم انسیت اذ کان الوقوف لاجله

ان کان للمولی و قوفک فلیکن هذا الوقوف لفرعه و لنجله در این هنگام ناگهان خورشید باز گشت و آن مجلس غرق شادی و سرور گردید. پایان آنچه از «درر الاصداف» بدست آمده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۶۹

(۱)

باب هشتم و سوم در بخشی از کرامات و قسمتی از دعاهاى مستجاب حضرت علی علیه السلام

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل آیه شریفه اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابَ الْكُفْهِ وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا؛ آیا می‌پنداری که سرانجام اصحاب کهف و اصحاب رقیم از آیات و نشانه‌های ما شگفت‌آمیزتر است. می‌نویسد: در روایت آمده است، یکی از محبّان و ارادتمندان علی علیه السلام که بنده سیاه چهره‌ای بود، دزدی کرد. او را به جرم اینکه دزدی کرده است بحضور علی علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام از وی پرسید: آیا دزدی کرده‌ای؟ گفت: آری، یا امیر المؤمنین! حضرت علی علیه السلام دستور داد دست او را به جرم دزدی جدا کردند. آن شخص از حضور حضرت علی علیه السلام مرخص شد و در راه به «سلمان فارسی» و «ابن الکرا» رسید.

«ابن الکرا» پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ در پاسخ گفت: دست

(۱) ممکن است بجای «ابن الکوا»، «ابن الکرا» ضبط شده باشد و در هر حال از ظاهر آن خبر بدست می‌آید که این پیش‌آمد، در موقعی بوده که علی علیه السلام به خلافت ظاهری نرسیده بود و این هم به گواهی آنست که در زمان زندگی «سلمان» اتفاق افتاده است. (مؤلف)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۰

مرا امیر مؤمنان، یعسوب مسلمانان، داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر بتول، قطع کرده است!! «ابن الکرا» گفت: شگفت اینجاست که او دست تو را بریده و او را مدح و ثناء می‌گوئی! وی در پاسخ گفت: چرا از وی سپاسگزاری ننمایم، چرا که او دست مرا به برحق برید و مرا از آتش دوزخ رهایی بخشید. «سلمان» که شاهد گفتگوی این دو بود، در هنگام شرفیابی بحضور حضرت علی علیه السلام، جریان را به عرض مبارک تقدیم داشت. حضرت علی علیه السلام آن بنده سیاه چهره را بحضور طلبید و دست مبارکش را روی بند دست او گذاشت و آنرا با پارچه‌ای بست و دعاهائی خواند. در این هنگام، ندائی از آسمان به گوش رسید که یا علی! دست از روی دست او بردار. هنگامی که دست از روی دستش برداشت، حضار مشاهده کردند که دستش در اثر دعای علی علیه السلام به اذن خدا، به حالت اول در آمده و شفا یافته است!

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷/ ۵۶] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! بر ناقه من سوار شو و بسوی یمن حرکت کن، هنگامی که وارد «عقبه افیق» شدی و بر بالای آن قرار گرفتی، می‌بینی که مردمی بسوی تو می‌آیند و تصمیم دارند بر تو بشورند و تو را از پای در آورند، بگو «ای سنگ و کلوخ، ای درخت! رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما سلام می‌رساند!» علی علیه السلام گفته است که به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله عازم یمن شدم و در مسیر خود به «عقبه افیق» رسیدم، به مجردیکه بر فراز آن عقبه قرار گرفتم، همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، ای سنگ، ای کلوخ، ای درخت! رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شما درود می‌فرستد. در این هنگام اضطراب شدیدی در عقبه بوجود آمد و همگان گفتند: درود خدا بر رسول او، و بر تو یا علی! آن مردم از تصمیمی که داشتند صرف نظر کرده و در حالی که اسلام اختیار کرده بودند با من روبرو شدند.

(۲) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۲۲۲] از «ابوذر» روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا گسیل داشت تا علی علیه السلام را بحضور حضرتش بخوانم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۱

به این منظور به خانه حضرت علی علیه السلام رفتم. او را به بیرون از خانه خواندم، پاسخی نداد. باز گشتم و جریان را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باز گرد و علی را که در خانه است بسوی من بخوان. برای بار دوم، به خانه آن حضرت رفتم و او را به خارج از خانه دعوت کردم، در این حال صدای آسیای دستی که به آرد کردن مشغول بود، بگوشم رسید. از شکاف در نگاه کردم دیدم آسیا به کار خود مشغول است و کسی آنرا حرکت نمی‌دهد. در همین موقع، علی علیه السلام را صدا کردم و ایشان پاسخ مرا داد و با کمال خوشروئی از خانه بیرون آمد. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بسوی خویش می‌خواند. علی علیه السلام با سرعت بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافت. پس از ورود بحضور مبارک، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نگریستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بسوی من می‌نگریست. در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباذر! در ضمن انجام مأموریت خویش چه دیده‌ای؟ گفتم:

کار شگفت آوری که تاکنون ندیده بودم؛ در خانه علی علیه السلام دیدم که آسیاب حرکت می‌کند ولی کسی آنرا حرکت

نمی‌دهد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباذر! همانا برای خدای تعالی فرشتگان جهانگردی است که ایشان را موظف داشته تا آل محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنند.

«ملا» این حدیث را در «سیره» اش آورده است.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۰۵] یاد کرده و اظهار می‌دارد که «ملا» هم در «سیره» اش آنرا آورده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۴۵] از «ابو سعید» روایت کرده است که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام خطاب به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، فرمود: آیا غذای آماده داری، تناول کنم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: به خدائی که پدرم را به پیغمبری برانگیخته است، غذای آماده برای شما ندارم و پس از شما هم غذائی نخواهیم خورد، حتی مدت دو روز است که غذائی برای مصرف خود و دو فرزندانم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۲
نداشتیم!

(۱) علی علیه السلام خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود: چرا از این جریان مرا مطلع نساخته‌ای تا غذائی برای شما تهیه بینم؟ فاطمه علیها السلام پاسخ داد: از خدای تعالی شرم داشتم از اینکه تو را به کاری وادار کنم که توان انجامش را نداری. در این هنگام، علی علیه السلام از خانه بیرون رفت و با اطمینان به خدا و خوش گمانی به حضرت حق تعالی، یک دینار وام گرفت. همچنان که مبلغ مزبور در دست حضرتش بود و می‌خواست غذائی برای خانواده خود تهیه کند، در راه با «مقداد» روبرو شد، و آن روز در نهایت گرمی بود چنانکه از بالا- سر صورت «مقداد» را برافروخته کرده و از زیر پا هم، از شدت حرارت آزار می‌داد. حضرت علی علیه السلام که او را به آن حال مشاهده کرد، از وی پرسید: به چه سبب در چنین روز گرمی از خانه بیرون آمده‌ای؟ «مقداد» گفت: ای ابا حسن! مرا به حال خودم واگذار و از آنچه در ورای من اتفاق افتاده است، پرسش مکن! حضرت علی علیه السلام خطاب به او، فرمود: ای برادرزاده! درست نیست که چگونگی حال و پیشآمدت را از من پوشیده بداری.

«مقداد» گفت: اکنون که مرا وادار می‌کنی تا شرح حالم را بگویم، به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی به پیغمبری برگزیده است، هیچ جهتی مرا وادار نکرد که در چنین روزی از خانه بیرون بیایم، مگر گرسنگی و رنج ناداری؛ آن چنانکه زن و فرزندم از شدت گرسنگی تاب و توان را از دست داده و می‌گریستند. آنگاه که صدای ناله و گریه خانواده‌ام را شنیدم، چنان بود که نیروی ماندن در روی زمین را در خود احساس نمی‌کردم. با کمال رنج و محنت از خانه بیرون آمدم تا ناله خانواده‌ام را نشنوم. این است حکایت حال من، دیدگان حضرت علی علیه السلام از شنیدن جریان «مقداد»، پر از اشک شد، بطوریکه قطرات اشک بر محاسن شریفش جاری گشت! آنگاه فرمود: ای مقداد! به آن کسی که سوگند به نام و نشان او یاد کردی، من هم به همان جهت که تو از خانه بیرون آمده‌ای، بیرون آمده‌ام. اینک، یک دینار وام گرفته‌ام و تو را در مصرف کردن آن دینار بر خود ترجیح می‌دهم. در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۳

این هنگام آن دینار را به مقداد داد و خود دست خالی بازگشت تا اینکه بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و نماز ظهر و عصر و مغرب را با آن حضرت بجای آورد.

(۱) پس از اتمام نماز مغرب، پیغمبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و با پای مبارک به علی علیه السلام که در صف اول جماعت قرار داشت، اشاره‌ای کرد. حضرت علی علیه السلام از جای خود برخاست و در پی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راه افتاد تا اینکه در کنار در مسجد، به حضرتش ملحق شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: ای ابا

حسن! آیا در منزل شما غذائی هست تا شام را مهمان شما باشم؟ حضرت علی علیه السلام سر به زیر انداخت و در برابر شرمی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خود احساس می‌کرد پاسخی نداد تا مبادا پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاع حاصل کند که با چه حالی از خانه بیرون آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا بگو غذائی حاضر ندارم تا از آمدن به خانه شما منصرف شوم، یا بگو غذائی آماده دارم تا به اتفاق تو، به خانه شما بیایم.

علی علیه السلام پیشنهاد آن حضرت را به دیده منت پذیرفت و از ایشان تقاضا کرد تا به خانه‌اش تشریف فرما بشود. از قرینه پیداست که خدای تعالی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده بود تا شام را در منزل علی علیه السلام تناول فرماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و عازم خانه علی علیه السلام شد و هر دو تن هنگامی وارد منزل شدند که حضرت زهرا علیها السلام در محراب عبادت تشریف داشت. و در پشت سر مبارکش، کاسه غذائی بود که بخار از آن متصاعد می‌شد. به مجردیکه حضرت فاطمه علیها السلام صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید، از محراب برخاسته به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد- فاطمه علیها السلام از عزیزترین افراد در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود- رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ سلامش را داد و دست مهر و محبت بر سر مبارکش کشید. و از فاطمه علیها السلام پرسید: چگونه امروز را به شام رسانیدی؟ همانا از خدا خواسته‌ام تا مغفرتش را شامل حال تو قرار بدهد و او هم به حسب لطفی که دارد درخواست مرا درباره تو پذیرفته است. آنگاه حضرت زهرا علیها السلام کاسه غذا را در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۴

داد. در این هنگام که علی علیه السلام کاسه غذا را دید و بوی غذا به مشامش رسید، خشمگینانه به زهرا علیها السلام نگریست. (۱) فاطمه علیها السلام شگفت زده شد و گفت: یا علی! چرا با نظر غضب به من می‌نگری، مگر گناهی میان من و تو اتفاق افتاده است که این چنین نگاهم می‌کنی؟ علی علیه السلام گفت: گناهی بالاتر از این چیست که امروز به خدا سوگند یاد کردی که دو روز است غذا نخورده‌ای؟ حضرت زهرا علیها السلام سر به طرف آسمان بالا کرد و گفت: پروردگارا! از آنچه در زمین و آسمان است باخبری و می‌دانی آنچه امروز گفته‌ام جز حق، سخن دیگری نبوده است. «۱» علی گفت: اگر چنان است که می‌گوئی، پس این کاسه غذا از کجاست که مانند آنرا ندیده و بوئی به خوبی آن به مشام نرسیده است و پاکیزه‌تر و بهتر از آنرا تاکنون تناول نکرده‌ام! در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارک را در میان دو شانه علی علیه السلام گذاشت و حرکتی داد و فرمود: یا علی! این کاسه غذا پاداش آن دیناری است که به «مقداد» بخشیدی و او را بر خود و فرزندان، ترجیح دادی. آری! این کاسه غذا، از ناحیه خداست. و به راستی هر کسی را که خدا بخواهد، پاداش بی حساب کرامت می‌فرماید. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گریست و در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: از خدا سپاسگزارم که شما را از دنیا نبرد، تا اینکه تو را موقعیت زکریا علیه السلام بخشید و فاطمه علیها السلام را، به مقام مریم علیه السلام نایل گردانید و این آیه را تلاوت کرد: *كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجِدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا* (سوره آل عمران، آیه ۳۷)؛ هر گاه زکریا وارد محراب مریم می‌شد، غذای مخصوص در نزد او آماده می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجاست؟! «محب طبری» می‌گوید: این حدیث را «حافظ دمشقی» در «الاربعین

(۱) نسبت دادن اینگونه عبارات عوامی به معصومین دور از انصاف و ایمان است و این حرفها در خور مردم عوام است نه علی علیه السلام؛ زیرا هر دو صاحب ولایت کلیه‌اند و مصداق *وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ* می‌باشند و بدین حال به سر می‌برند تا با ضعیف‌ترین مردم امت همراهی کرده باشند و خدا پاداششان را آنچنان مرحمت می‌کند که نمونه‌اش در حدیث فوق بدون اضافات عوامی آمده است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۵

الطوال» نقل کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۲] از «علی بن زاذان» روایت کرده است که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السّلام حدیثی نقل فرمود. مردی که در آنجا حضور داشت، مقام مقدّس علوی را تکذیب کرد. حضرت علی علیه السّلام فرمود: اینک، در برابر تکذیبی که از من به عمل آوردی، اگر به گمان خودت سخن به صدق گفته باشی، تو را نفرین می‌کنم. گفت: آنچه گفتم، راست است! حضرت علی علیه السّلام او را نفرین کرد، هنوز از حضور مبارک بیرون نرفته بود که دو چشمانش کور شد! «محبّ طبری» گفت: این روایت را «ملا» در «سیره» و «امام احمد» در «المناقب» آورده‌اند.

(۲) مؤلف گوید: حدیث مزبور را «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۱۶] متذکر است و گفته است که این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» آورده و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۷۷] یاد کرده است و پیش از این در جزء اول در باب «من کنت مولاه فعلی مولاه»

«آمده است که حضرت علی علیه السّلام مردم را به گواهی خواند و فرمود: سوگند می‌دهم هر کسی که در روز غدیر حدیث مزبور را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است، گواهی خود را اعلام نماید. شانزده تن از حاضران گواهی خویش را اعلام کردند. در آخر حدیث راوی می‌گوید: من از آنهایی بودم که گواهی خویش را کتمان نمودم و به همین سبب کور شدم! در همان باب آمده است که حضّار برای گواهی از جای برخاستند و گواهی خویش را اعلام کردند؛ تنها مردی از جای خویش قیام نکرد. حضرت علی علیه السّلام از وی پرسید: تو چرا برای گواهی قیام نکردی؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من پیر شده‌ام و کهولت سن، مرا فراموشکار ساخته است. امیر المؤمنین در برابر پاسخ مغرضانه او، فرمود: بار پروردگارا! اگر این نابخرد دروغ می‌گوید، او را به بلائی که آسیبی به اعضا و جوارحش نداشته باشد، مبتلا گردان (او را به بلاء حسن مبتلا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۶

ساز). راوی گفته است: آن فوتوت بد فرجام هنوز نمرده بود که در میان دو دیدگان، نقطه سپیدی ظاهر گشت که عمامه‌اش نمی‌توانست آنرا از مردم بپوشاند!

(۱) [اصابه ابن حجر ۵ / قسم ۳ / ۲۸۷] در ضمن شرح حال «قیس بن تمیم طائی کیلانی اشبح»، می‌نویسد: «جندی» در «تاریخ یمن» می‌گوید: «قیس بن تمیم» در سال پانصد و هفده هجری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السّلام، روایت می‌کرده است و «ابو الخیر طالقانی»، «محمود بن صالح»، «علی طرازی» و «محمود بن عبید الله بن صاعد مروزی»، همگی از وی روایت کرده‌اند. گفته است: ما چهار صد و پنجاه تن بودیم که از شهر بیرون آمدیم. راه را گم کرده و به بی‌راهه افتادیم. در این حال، مردی ظاهر شد، در سه حمله که به ما کرد، در هر حمله‌ای بیشتر از صد مرد از همراهان ما از پای در آورد، تا اینکه سی و هشت تن از ما باقی ماند. ما از وی امان خواستیم. ما را امان داد. سرانجام معلوم شد که این مرد، علی بن ابیطالب علیه السّلام است. ما را بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برد که در آن حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم غنیمتهای جنگ بدر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به حضرت علی علیه السّلام بخشید. در این هنگام ملازمت آن حضرت را اختیار کردم. پس از جندی از حضرتش تقاضا کردم تا به من اجازه بدهد که بدیدار زن و فرزندم بروم. حضرت علی علیه السّلام تقاضای مرا پذیرفت. به شهر خود بازگشتم و پس از قتل «عثمان» بحضور مبارک حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدم. ملازمت حضرتش را برگزیدم و رکاب داری آن حضرت را اختیار کردم. در یکی از روزها، استری مرا هدف سمّ خویش قرار داد، بطوریکه سرم شکست و خون از آن جاری شد.

حضرت علی علیه السّلام بر شکافی که در سرم ایجاد شده بود، دست کشید و فرمود:

خدای تعالی عمر تو را طولانی گرداند.

(۲) مؤلف گوید: آری! دعای حضرت علی علیه السلام در حق او به اجابت رسید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۷

و عمرش طولانی گردید بطوریکه تا سال پانصد و هفده هجری زنده بود! و همانطور که از آغاز کلام «ابن حجر» بر می آید، در آن سال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، حدیث نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۸

(۱)

باب هشتم و چهارم همانندی حضرت علی علیه السلام با پیغمبران و جبرئیل علیهم السلام

(۲) [مستدرک حاکم ۱۴۳/۳] به سند خود، از «ربیعۀ بن ناجد» از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بحضور طلبید و فرمود: یا علی! همانا از حضرت عیسی علیه السلام در تو نمونه‌ای وجود دارد و آن اینکه یهودیان کینه او را در دل داشتند تا جائی که نسبت به مادرش بدبین گردیده و به او بهتان زدند! و از سوی دیگر ترسایان (نصرانیان) او را به حدی دوست داشتند و به جائی رسانیدند که عیسی علیه السلام شایسته آن منزلت و مقام نبود (خدائی)! «حاکم» گوید: حضرت علی علیه السلام فرموده است که دو گروه از مردم در حق من، به بیچارگی و هلاکت افتاده‌اند: یکی دوست بس ثنا گستر و غالی که موضوعی را به من نسبت می‌دهد که در خور آن نیستم. گروه دیگر، کینه‌ورز افتراگر که افتراهای او به حدی است که مرا با نسبت‌ها و افتراهائی که بر من وارد می‌کند مبهوت و حیران می‌سازد! «حاکم» سند این حدیث را صحیح می‌داند.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/ ۱۶۰] به دو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۷۹

طریق و «نسائی» در [خصائص ص ۲۷] و «متقی» در [کنز العمال ۱۵۸/۶] نقل کرده‌اند و «ابن عدی»، «حاکم» و «ابو نعیم» در «فضائل صحابه» و صفحه ۳۵۵ و همچنین «ابو یعلی»، «دورقی»، «ابن ابی عاصم»، «ابن شاهین» در «السننه» و «ابن جوزی» روایت کرده‌اند. و «ابن جریر» هم صدر این حدیث را روایت کرده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۱۳۳/۹] متعرض است و اظهار داشته که مختصری از حدیث مزبور را «عبد الله» و «بزاز» روایت کرده‌اند و «ابو یعلی» کاملتر از آنرا آورده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۴] و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۲] نقل کرده‌اند و گفته‌اند: «بزاز»، «ابو یعلی» و «حاکم» هم آنرا روایت کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۱/ ۲۲۶] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در حضور گروهی از مردم قریش به محضر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، به مجردیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید، فرمود: یا علی! همانا مثال تو در این امت، مثال عیسی بن مریم علیهما السلام است که ترسایان او را دوست می‌داشتند و دوستی او را به حدی رسانیدند که او را خدا قلمداد کردند! آن گروه حاضر در مجلس فریاد زدند: پیغمبر پسر عمویش، علی، را به عیسی علیه السلام تشبیه می‌کنند! در این هنگام، آیه و لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (سوره زخرف، آیه ۵۷)؛ و هنگامی که درباره فرزند مریم (عیسی علیه السلام) مثلی زده شد، ناگهان قوم تو بخاطر (آن مثل) داد و فریاد راه انداختند.

«ابن جوزی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۱/ ۲۶۴] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است: آیه و لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ ... در حق من نازل شده است.

«ابن مردویه» هم این روایت را نقل کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۸] از «ابو حمراء» روایت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که می‌خواهد به علم آدم علیه السلام، فهم نوح علیه السلام، حلم و بردباری

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۰

ابراهیم علیه السلام، پارسائی یحیی بن زکریا علیه السلام و تعصب دینی موسی علیه السلام بنگرد و حقیقت آنها را دریابد، به علی بن ابیطالب علیه السلام باید بنگرد (و حقیقت اینگونه صفات پسندیده را از حضرت علی علیه السلام بدست آورد).

«قزوینی» و «حاکمی» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۲۱۸] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که می‌خواهد حقیقت بردباری ابراهیم علیه السلام، حکمت نوح علیه السلام و زیبایی یوسف علیه السلام را بدست آورد، به علی بن ابیطالب علیه السلام بنگرد.

«ملا» این حدیث را در «سیره» اش روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۰۲] «ملا» در «سیره» خود آورده است: یکی از اصحاب از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: چگونه علی علیه السلام می‌تواند در روز قیامت پرچم حمد را به دوش بکشد! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: چگونه علی علیه السلام تاب به دوش کشیدن لواء حمد را نداشته باشد، حال آنکه خدای تعالی ویژگیهای چندی در وجود او نهاده است: صبری مانند صبر من، جمالی چون جمال یوسف علیه السلام و نیروئی مثل نیروی «جبرئیل» علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۱

(۱)

باب هشتاد و پنجم خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از بهترین خانه‌های پیغمبران است

(۲) [سیوطی در تفسیر الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه فی بُیوتِ اَٰذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُدْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ (سوره نور، آیه ۳۶) اظهار داشته است که «ابن مردویه» و «بریده» روایت کرده‌اند. هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود، مردی از جای برخاست پرسید: خانه‌های آن چنانی که در کمال رفعت بنیان شده‌اند و نام خدا در آنها برده می‌شود، چه خانه‌هایی هستند؟ فرمود:

خانه‌های پیغمبران الهی علیهم السلام می‌باشند. «ابو بکر» در پی پرسش او سؤال کرد: آیا خانه علی و فاطمه علیهما السلام هم بگونه خانه‌های پیغمبران است؟ فرمود: آری! از بهترین خانه‌های پیغمبران بشمار می‌آید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۲

(۱)

باب هشتاد و ششم خدای تعالی حضرت زهرا را به همسری علی علیه السلام در آورد و به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم دستور داد تا او را به همسری علی علیه السلام در آورد

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۳۲] از «انس» روایت کرده است، زمانیکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مسجد تشریف فرما بود، خطاب به علی علیه السلام فرمود:

اینک، «جبرئیل» است که به من اطلاع می‌دهد: پروردگار، فاطمه علیها السلام را به همسری تو در آورده است و چهل هزار فرشته را گواه این عقد ساخته است! «ملاً» این حدیث را در «سیره» اش آورده است.

(۳) [همان کتاب ص ۳۱] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرشته‌ای حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای محمّد! خدای تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: زهرای مرضیه را در «ملاً اعلی» به همسری علی بن ابیطالب علیه السلام در آوردم، تو هم او را در روی زمین به همسری علی علیه السلام نامزد کن.

(۴) [همان کتاب ص ۸۶] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۳

خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! خدای تعالی به من دستور داده است تا تو را به دامادی خویش برگزینم.

«ابن سَمّان» این حدیث را در «الموافق» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۱۵۲/۶] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی به من دستور داده است تا فاطمه علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام نامزد کنم.

«طبرانی» این حدیث را از «ابن مسعود» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۲۰۴/۹] نقل کرده است و اضافه نموده: «طبرانی» آنرا روایت کرده و رجال آن از ثقاتند. و «مناوی» در [متن فیض القدير ۲/۲۱۵] نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» حدیث مزبور را از «ابن مسعود» نقل کرده و حدیث حسن است. در [کنوز الحقایق ص ۲۹] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۴] روایت نموده‌اند و «طبرانی» هم از «ابن مسعود» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۱۵۳/۶] از «انس» به روایت آورده است که در حضور حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بودم، در آن حال، وحی بر حضرت نازل شد. پس از آنکه از حال وحی به حال عادی برگشت، خطاب به من فرمود: ای انس! آیا می‌دانی وحیی که از صاحب عرش در این حال مرا به خود متوجه نمود، در چه رابطه‌ای است؟ فرمود: خدای تعالی به من فرموده است که فاطمه علیها السلام را به همسری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نامزد نمایم.

این حدیث را «بیهقی»، «خطیب»، «ابن عساکر» و «حاکم» در «مستدرک»، نقل کرده‌اند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۲۰۴/۹] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که گفت: هم اکنون حدیثی را برای شما روایت می‌کنم که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۴

شنیده‌ام (تا آنجا که گفته است) در جنگ تبوک که افتخار همسفری با رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتم، فرمود: هنگامی که خدای تعالی به من دستور داد تا فاطمه علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام نامزد کنم و من فرمان را اجرا کردم، در آن موقع «جبرئیل» گفت: همانا به میمنت این ازدواج مبارک، خدای تعالی بهشتی از لؤلؤ ساخت!- و این حدیث را در بیان بنیان آن بهشت ادامه داده و همگی آنرا به یاری خدا در باب «بهشت علی و فاطمه» می‌آوریم، تا آنجا که- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از «جبرئیل»، پرسید: این بهشت از آن کیست؟ «جبرئیل» پاسخ داد: این بهشت را خدای تعالی برای دختر شما، فاطمه علیها السلام، و برای علی بن ابیطالب علیه السلام آفریده است؛ این بهشت علاوه بر بهشتهای دیگر است که برای ایشان آفریده است. این بهشت تحفه‌ای است که خدا به این دو همسر بزرگوار مرحمت فرموده است.

اکنون ای رسول خدا! شادمان باش و آنرا چشم روشنی خود بدان.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۳۱] در یکی از اوقات، در حضور «عمر» سخن از حضرت علی علیه السّلام به میان آمد، گفت: آری، علی علیه السّلام داماد رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و اضافه کرد: «جبرئیل» بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا محمد! خدای تعالی فرمان می‌دهد تا دخترت فاطمه علیها السّلام را به همسری حضرت علی علیه السّلام نامزد نمائی.

«ابن سمّان» این حدیث را در «المواقفه» آورده است.

(۲) [همان کتاب ص ۳۱] از «عبدالله» نقل کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت فاطمه علیها السّلام را با علی علیه السّلام روبرو کند، و رعشه‌ای در اندام حضرت زهرا علیها السّلام بوجود آمد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای دختر نیک اختر من! بیتابی مکن که من تو را به همسری وی نامزد نکردم، بلکه خدا به من دستور داد تا تو را به همسری او در آوردم.

«غسانی» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۵

(۱) مؤلف گوید: پیش از این، در باب «علی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است» و قبل از آن، در حدیث «علی هلالی» آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السّلام، فرمود:

به من وحی شده است تا تو را به همسری علی علیه السّلام در آورم و در حدیث دیگر از «ابو ایوب» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السّلام، فرمود: خدا به من دستور داده است تا تو را به ازدواج علی علیه السّلام در آورم و او را وصی و جانشین خود قرار بدهم. به زودی در باب آینده و در باب نثار کردن درختهای بهشت در هنگام تزویج علی علیه السّلام با زهرا علیها السّلام حدیثی را متذکر خواهیم شد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدای تعالی فاطمه علیها السّلام را به ازدواج حضرت علی علیه السّلام در آورد، بلکه خدا خودش او را به تزویج علی علیه السّلام در آورده است.

(۲) در طی این باب حدیثی است که مناسب است آنرا در خاتمه باب حاضر بیان کنیم و آن حدیث را «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۲۴۱] این چنین روایت کرده است: اگر علی علیه السّلام آفریده نشده بود برای فاطمه علیها السّلام همتائی و کفوئی وجود نداشت تا ازدواج صورت پذیرد! «دیلمی» این حدیث روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۶

(۱)

باب هشتم و هفتم ایراد خطبه ازدواج علی علیه السلام و زهرا علیها السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) [الریاض النضره ۱۸۳/۲ و ذخائر العقبی ص ۲۹] از «انس بن مالک» روایت کرده‌اند: «ابو بکر» برای خواستگاری حضرت زهرا علیها السّلام بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا بکر! هنوز قضای الهی به مرحله اجرا نرسیده است تا او را به همسری تو در آورم. پس از او، «عمر» با گروهی شرفیاب شدند. همان سخن را به آنان فرمود که به «ابو بکر» فرموده بود. در این هنگام به حضرت علی علیه السّلام پیشنهاد شد که اگر تو زهرا را مرضیه علیها السّلام را خواستگاری نمائی، بدیهی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهادت را می‌پذیرد و او را به همسری تو در می‌آورد. حضرت علی علیه السّلام فرمود: چگونه من می‌توانم از دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با تهیدستی که دارم، خواستگاری نمایم؟ حال آنکه ثروتمندان قریش با همه مال و جاهی که دارند به خواستگاری آن حضرت رفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب مثبت

ندادند. در عین حال حضرت علی علیه السلام به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام اقدام کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد مولای متقیان را پذیرفت و فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۷

پروردگار جهان به من دستور داده تا خواستگاری علی علیه السلام را بپذیرم و دخترم را به همسری او در آورم.

(۱) «انس» گفته است: پس از چند روز که از خواستگاری حضرت علی علیه السلام گذشته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا طلبید و فرمود: «ابو بکر»، «عمر بن خطاب»، «عثمان بن عفان»، «عبد الرحمن بن عوف»، «سعد بن ابی وقاص»، «طلحه»، «زبیر» و گروهی از انصار را به حضورم دعوت کن. «انس» به امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را دعوت کرد. دعوت شدگان حضور یافته و هر یک در خور مقامی که داشت در جای خود قرار گرفت، در آن مجلس، حضرت علی علیه السلام حضور نداشت و به انجام یکی از دستوره‌ای پیغمبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور گروه دعوت شدگان، خطبه عقد را به این مضمون ایراد فرمود: از خدائی سپاسگزارم که با اعطا نعمت، محمود آفریدگان است و با نیروئی که دارد، همگان او را بندگی می‌نمایند و با تسلطی که بر ماسوای خود دارد، همگی سر اطاعت در برابر او به زیر می‌آورند و از شکنجه و عذاب و از مخالفت با او در هراسند. فرمان او در آسمان و زمین نافذ است. خدائی که آفریدگان خویش را آفرید و با دستورهائی که صادر کرد امتیازی میان ایشان به وجود آورد. و مردم را با اعلام دین خویش، عزت بخشید و از برکت وجود پیغمبرش، محمد صلی الله علیه و آله، آنان را گرامی داشت. به راستی خدائی که نامش بابرکت است و بزرگواریش عالتر از آنست که به زبان آید. مصاهرت و دامادی را وسیله پیوندی قرار داد و آنرا بر مردم لازم کرد تا پیوندها برقرار بماند و در این رابطه مردم را به پیوستن آنها الزام کرد و فرمود:

او خدائی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را وسیله نسب و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره بر همه چیز تواناست. (سوره فرقان، آیه ۵۴) آری! فرمان خدا به قضای او می‌پیوندد و قضای او با قدر او ارتباط می‌یابد؛ و برای هر قضا، قدری است و برای هر قدری، مدتی است و برای هر مدتی، پرونده‌ای است، چنانکه فرموده است: آنچه را بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد، پایدار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۸

می‌دارد و امّ الکتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

(۱) اینک، پروردگار به من دستور داده است که فاطمه علیها السلام دختر خدیجه را، به همسری علی بن ابیطالب علیه السلام نامزد کنم و شما گواه باشید که اگر او راضی باشد، فاطمه علیها السلام را به کابین چهار صد درهم به همسری وی در آوردم. آنگاه دستور داد طبقی از خرما حاضر کردند و در برابر دعوت شدگان قرار دادند و فرمود: از این خرما که به منظور عقد همسری زهرا علیها السلام با علی علیه السلام تهیه شده است، تناول نمایند. در حالی که ما به تناول خرما مشغول بودیم، علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از ورود او شادمان شد و لبخندی زد.

آنگاه خطاب به علی علیه السلام، فرمود: آیا راضی هستی که دخترم، فاطمه علیها السلام را به کابین چهار صد درهم به عقد تو در آورم؟ گفت: آری، یا رسول الله! راضیم. «انس» گفته است: در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و فرمود: خدای تعالی اجتماع شما دو همسر را برقرار بدارد، و کوشش شما را در گردآوری امور زندگی به نیکبختی منتهی بسازد، و برکاتش را بر شما جاری گرداند و پیوندهای بسیار شایسته از شما بوجود آورد.

«انس» گفته است که آری همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرده بود، پیوندهای بسیار پاکیزه‌ای از آنها به ثمر رسید.

«ابو الخیر قزوینی» و «حاکمی» این روایت را آورده‌اند.

مؤلف گوید: «ابن حجر هیثمی» این روایت را در [صواعق ص ۸۴ و ۸۵] از «شیخ الاسلام حافظ ابن حجر عسقلانی» از کتاب «لسان المیزان» او نقل کرده است و در صفحه ۹۷ با اندک اختلافی متعرض آن می‌باشد و اظهار می‌دارد که این حدیث را «ابو علی حسن بن شاذان» روایت کرده است و «علی بن سلطان» هم در [شرح مرقات ۵/ ۵۷۴] از آن یاد کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۸۹

(۱)

باب هشتاد و هشتم جهیزه علی و فاطمه علیها السلام

(۲) [صحیح ابن ماجه در ابواب نکاح ص ۱۳۹] به سند خود، از «عایشه» و «ام سلمه» روایت کرده است که گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد تا جهیزه فاطمه علیها السلام را برای رفتن به خانه علی علیه السلام آماده سازیم. بنا به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست سطح خانه را از خاکهای نرم زمین بطحاء پوشانیدیم. پس از آن، دو عدد بالش تهیه نمودیم و آنرا با دست خودمان از لیف خرما مملو ساختیم. بعد از آن، غذائی از خرما و کشمش ترتیب داده و آب گوارائی هم آماده نمودیم. سپس چوبی در یک طرف خانه گذاشتیم که لباسها و مشک آب را بدان بیاویزند. ما هیچ عروسی را بهتر از عروسی فاطمه علیها السلام ندیده بودیم.

(۳) [همان کتاب در ابواب زهد ص ۳۱۶] می‌نویسد: از «عطاء بن سائب» از پدرش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله قطیفه سپید رنگی از پشم به حضرت زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام مرحمت فرمود. آن بزرگواران خود را به آن قطیفه آراستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه آنها رفت و پشینی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۰

که از اذخر (فریز یا گیاه سبز رنگ) پر شده بود و مشک آبی را به عنوان جهیزه به آنان مرحمت فرمود.

(۱) [همان کتاب در ابواب زهد ص ۳۱۶] به سند خود، از «حارث» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - زهرا علیها السلام - هدیه‌ای به مناسبت ازدواجمان تقدیم کرد که تا آن هنگام، فرش و زیر انداز شب ما، منحصر به پوست گوسفند بود!

(۲) [مستدرک حاکم ۲/ ۱۸۵] به سند خود، از «عطاء بن سائب» از پدرش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است، جهیزه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دختر گرامیش تهیه دیده بود عبارت بود از، قطیفه‌ای از پشم، مشک آب و پشینی که از لیف خرما پر شده بود.

«حاکم» گوید: این روایت «صحیح الاسناد» است و «بخاری» و «مسلم» آنرا نقل نکرده‌اند.

(۳) مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد حنبل» در [مسند ۱/ ۸۴ و ۹۳ و ۱۰۴ و ۱۰۸] نقل کرده است و در صفحه ۱۰۴ اظهار می‌دارد که از جمله جهیزه زهرا علیها السلام آسیای دستی، مشک آب و دو کوزه آب بوده است

(۴) و «متقی» هم در [کنز العمال ۷/ ۱۱۳] اضافه کرده است از جمله جهیزه حضرت زهرا علیها السلام، پشینی یا بالشی پر شده از اذخر بوده است. و «بیهقی» این حدیث را در «الدلائل» آورده است.

(۵) [طبقات کبرای ابن سعد ۸/ ۱۵] از مردی که دائی‌های او از انصارند، از جده‌اش که از زنانی بوده که حضرت زهرا علیها السلام را در رفتن به خانه علی علیه السلام همراهی می‌کردند، گفته است: از هدایایی که برای حضرت زهرا علیها السلام تهیه شده بود،

بردی که دو آویزه آن از نقره بود و آنها را به رنگ زعفرانی، زرد کرده بودند، و به این ترتیب، وارد خانه علی علیه السلام شدیم و در آنجا این وسائل زندگی موجود بود: پوست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۱

گوسفند و بالشی پر شده از لیف خرما، مشک آب، آرد بیز، حوله و قدح.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۳ / ۳۲۹] به سند خود، از «عکرمه» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام درآورد، از جمله جهیزیه آن حضرت: تختی بود که آنرا با برگهای خرما ساخته و به یکدیگر پیوند داده بودند، و بالشی از پوست که آنرا با لیف خرما پر کرده بودند، و کاسه مسین از کشک و فرش آن از خاک نرم بطحاء بوده که سطح خانه را با آن پوشانیده بودند.

(۲) [طبقات کبری ابن سعد ۸ / ۱۴] به سند خود، از «اسماء بنت عمیس» نقل کرده است که گفت: جدۀ تو زهرا علیها السلام را در حالی به خانه جدت علی علیه السلام بردم، که بالش و زیر اندازشان بجز لیف خرما چیز دیگری نبود و حضرت علی علیه السلام به مبارکی همسری با فاطمه علیها السلام ولیمه‌ای ترتیب داد و آن روزگار، ولیمه‌ای بهتر از ولیمه حضرت علی علیه السلام تهیه نشده بود. در این هنگام حضرت علی علیه السلام زره خویش را در نزد یک یهودی گرو گذاشت و مقداری جو قرض گرفت.

(۳) مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۳۴] نقل کرده است و در صفحه ۳۳ می‌گوید: ولیمه‌ای که حضرت علی علیه السلام برای پذیرائی از میهمانان خویش ترتیب داد عبارت بود از: یک صاع (ده سیر) جو، و یک صاع خرما و یک صاع حیس (غذائی است از ترکیب روغن و خرما و سویق). و در هر دو صفحه اظهار می‌دارد که هر دو روایت را «دولابی» نقل کرده است.

(۴) [طبقات کبری ابن سعد ۸ / ۱۳] به سند خود، از «عامر» روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: هنگامی که با زهرا مرضیه علیها السلام ازدواج کردم، زیراندازی جز پوست گوسفند نداشتیم؛ شبها آنرا زیرانداز خود قرار می‌دادیم، و روزها شتر آب کش خود را بر روی آن علوفه می‌دادیم! و خدمتکاری جز آن شتر نداشتیم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۲

مؤلف گوید: «محب طبری» هم این حدیث را در [ذخائر ص ۳۵] نقل کرده و اضافه می‌نماید: حدیث مزبور در «صفوت» ذکر شده است.

(۱) [همان کتاب ۸ / ۱۴] به سند خود، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت کرده است، هنگامی که علی علیه السلام پس از عقد همسری به خانه زهرا علیها السلام وارد شد، زیرانداز آنها پوست گوسفندی بود که هر گاه می‌خواستند بخوابند، طرف پشمین آنرا زیرانداز خود قرار می‌دادند. و بالشی از پوست دباغی شده داشتند که پر شده از لیف خرما بود.

مؤلف گوید: در باب «زفاف حضرت زهرا علیها السلام» خواهد آمد که برخی از جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام عبارت بود از: تختی که از شاخه و برگ درخت خرما تهیه و به هم پیوسته شده بود، و یک پستی از پوست دباغی شده که درون آن با لیف خرما مملو گردیده بود و مشک آبی. و در برخی از روایات آمده که از جمله جهیزیه او: کوزه آبی بود و سطح خانه نشیمن آنها از ریگهای نرم بطحا بجای فرش پوشیده بود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۳

(۱)

(۲) [طبقات کبری ابن سعد ۸/ ۱۲] به سند خود، از «ابو بریده» از پدرش روایت کرده است که گروهی از انصار خطاب به علی علیه السلام، گفتند: فاطمه علیها السلام را دریاب! امیر المؤمنین علی علیه السلام بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: پسر ابو طالب برای چه حضورم رسیده‌ای؟ عرض کرد: به حضورتان رسیده‌ام تا تذکری راجع به فاطمه علیها السلام به عرض مبارک برسانم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مرحبا و اهلا»

! جز این دو کلمه

«مرحبا و اهلا»

، مطلب دیگری ابراز نفرمود. علی علیه السلام از حضور مبارک بازگشت و به دیدار آن چند تن از انصار که منتظرش بودند، رسید. پرسیدند: چه شد؟ علی علیه السلام گفت: خبر مهمی نیست جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ من فرمود:

«مرحبا و اهلا»

! انصار گفتند: یکی از این کلمه‌ها از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای پاسخ به شما کافی است، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به شما همسری داده است که از هر نظر اهل و شایسته است و هم فراخی روزی را برای شما از خدا درخواست فرموده است. سرانجام پس از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۴

آنکه زفاف اتفاق افتاد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! عروسی بی مهمانی و ولیمه نمی‌شود. در این هنگام، «سعد» پیش قدم شد و گفت: من گوسفندی را برای پذیرائی میهمانان تقدیم می‌کنم. گروهی از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند. پیش از آنکه شب میهمانی فرا برسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با کسی راجع به ولیمه بدون ملاقات من صحبت نکن. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لگن و آفتابه‌ای برای وضو بیاورند! پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن ظرف وضو گرفت و آب وضویش را بر روی علی علیه السلام پاشید و فرمود: بار الها! برکات را در وجود این دو زوج و در آنچه در اختیار ایشان قرار می‌گیرد و نسلی که از آنها به ظهور می‌رسد، مبارک گردان.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۳۳] نقل کرده و گفته است که «ابو عبد الرحمن نسائی» و «دولابی» هم آنرا نقل نموده‌اند و «ابن اثیر جزیری» هم در [صواعق ص ۱۴۰] به نقل آن پرداخته و گفته است که «نسائی» در «عمل الیوم و اللیلة» آنرا آورده است.

(۱) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۱۸۲] از «جابر» روایت کرده است که در مجلس عروسی علی علیه السلام شرکت کردیم، هیچ مجلس عروسی را به خوبی مجلس عروسی علی علیه السلام ندیده بودیم؛ خانه را از بوی عطر آکنده ساختیم و خرما و روغن زیتون ترتیب داده، تناول کردیم. گفتنی است که زیرانداز شب زفاف علی و فاطمه علیهما السلام پوست گوسفند بود! «محب طبری» گوید: «ابو بکر بن فارس» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: این حدیث را در [ذخائر ص ۳۴] و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۲۰۹] روایت کرده‌اند و «هیثمی» گوید: «بزاز» هم آنرا آورده است.

پیش از این در باب گذشته پاره‌ای از آنچه در رابطه با ولیمه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است متذکر شدیم. به آنجا رجوع شود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۵

(۱)

باب نودم زفاف علی و فاطمه علیهما السلام

(۲) [مستدرک حاکم ۱۵۹/۳] به سند خود، از «ابو یزید مدنی» از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده است که گفت: در مجلس زفاف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتم. بامدادان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه آمد و فرمود: ای امّ ایمن! برادرم را بحضورم بخوان. عرض کردم: با توجه به اینکه علی علیه السلام برادر شماس است، باز هم دخترتان را به همسری او در آوردید؟ فرمود: آری! او برادر من است و دخترم را هم به همسری او در آورده‌ام. «امّ ایمن» بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله مقداری از آبی که در حضورش بود، به صورت و بدن علی علیه السلام پاشید و برای آن حضرت دعا کرد! سپس فرمود: زهرا علیها السلام را هم بحضورم دعوت کن.

حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که آثار شرم و حیاء از رخسارش هویدا بود، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دلداری او فرمود: ای فاطمه! آرام باش و اظهار دلتنگی مکن؛ برای این که تو را به همسری بهترین فرد خاندانم،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۶

در آوردم. آنگاه مقداری از آن آب را هم به روی فاطمه علیها السلام پاشید! هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد مراجعت داشت با زن سیاه چهره‌ای روبرو شد. پرسید: تو کیستی؟ گفتم: من اسماء هستم. فرمود: تو «اسماء بنت عمیس» هستی؟! عرض کردم: آری! فرمود: در مراسم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشتی؟ گفتم: آری. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من دعا کرد. «۱»

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۲۱۰/۹] متذکر است و اظهار می‌دارد که این حدیث را «طبرانی» هم نقل کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۱۸۱/۲] نقل نموده است و می‌گوید: «امام احمد حنبل» هم در «مناقب» به ذکر آن پرداخته است و در [ذخائر ص ۲۹] نقل کرده و اظهار می‌دارد:

این حدیث را «دولابی» هم آورده است.

(۱) [خصایص نسائی ص ۳۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام در آورد، از جمله هدایائی که به آن حضرت، اهداء شد: تختی بود که پایه‌ها و سطح آنرا با شاخه و برگهای خرما پیوسته بودند، و پشتی از پوست دباغی شده که از لیف خرما پوشیده بود، و مشکی برای تهیه آب آشامیدنی و سطح خانه آن حضرت را از ریگهای نرم بطحا پوشیده بودند. در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: هر گاه به حجله رفتی از هر گونه نزدیکی با همسرت خودداری کن، تا من به دیدار تو بیایم. طولی نکشید رسول اکرم صلی الله علیه و آله کنار

(۱) با توجه به اینکه «اسماء بنت عمیس» در آن موقع همسر «جعفر بن ابی طالب» بوده و تا سال هفتم هجری در حبشه اقامت داشتند، تعارضی در این روایت پیش آمده که محققین شیعه و سنی، جوابهایی برای توجیه آن داده‌اند. بعضی گفته‌اند «اسماء» نثی که شب زفاف و مراسم عروسی و در ولادت امام حسن علیه السلام (سال سوم هجری) شرکت داشت، «اسماء بنت یزید انصاری» یا

«اسماء بنت ذات النطاقین» - دختر ابو بکر و همسر زبیر - بوده یا «سلمی بنت عمیس» خواهر «اسما بنت عمیس» بوده که به اشتباه به دوّمی که مشهور بوده، شهرت یافته است و یا اینکه «اسماء» در دوران هجرت حبشه به مدینه رفت و آمد داشته است که این توجیه مشکل می‌باشد. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۷

خانه علی علیه السّلام آمد. کوبه در را به صدا در آورد. «امّ ایمن» در را گشود. حضرت فرمود: آیا برادرم اینجاست؟ «امّ ایمن» گفت: چگونه علی علیه السّلام برادر شماست، حال آنکه دخترتان را به ازدواج او در آورده‌اید؟ فرمود: آری! او برادر من است.

(۱) بعد از آن وارد خانه شد و در آنجا سیاه چهره‌ای را دیدار کرد. پرسید این کیست؟

پاسخ شنید: او «اسماء بنت عمیس» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود:

آیا برای احترام و تجلیل از مراسم عروسی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینجا آمده‌ای؟

معمول یهود آن بود که هر گاه زنی به خانه شوهر می‌رفت، از ورود او به خانه شوهر ابراز خرسندی و نشاط می‌کردند! در این موقع، دستور فرمود تا ظرف آبی حاضر کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آنرا در دهان مبارک برد و در میان آن آب ریخت و تعویذ خواند و علی علیه السّلام را بحضور طلبید؛ مقداری از آن آب را به صورت و سینه و دو بازوان علی علیه السّلام پاشید! سپس حضرت زهرا علیها السّلام را بحضور طلبید؛ حضرت زهرا علیها السّلام در عین حالی که آثار شرم از چهره مبارکش ظاهر بود و دامن بر پا می‌پیچانید به محضر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را بر صورت و سینه و دو بازویش پاشید. سپس خطاب به آن حضرت علیها سلام فرمود: ای دخترم! به خدا سوگند، از ازدواجی که میان تو و علی برقرار ساختم، به غیر از خیری که عائد خاندانم باشد، نظر دیگری نداشتم. آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست و از منزل بیرون رفت.

مؤلف گوید: این روایت را بار دیگر «ابن سعد» در [طبقات ۸/ ۱۴ و ۱۵]

(۲) و «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۲۰۹] با اندک اختلافی آورده‌اند. «هیشمی» گفته است:

هنگامی که حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را به خانه حضرت علی علیه السّلام هدایت و همراهی می‌کردند و وارد خانه شدند، در خانه حضرتش بجز ریگی که در اطاق نشیمن مفروش شده بود، بالشی که مملو از لیف خرما بود و کوزه آبی، چیز دیگری وجود نداشت (تا آخر حدیث).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۸

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۲۰۷] از «ابن عباس» روایت می‌کند، هنگامی که فاطمه علیها السّلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگو داشت، افرادی این ملاقات را تحمیل نمی‌کردند و همچنان در انتظار ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند تا اینکه مأیوس شدند.

در این هنگام «سعد بن معاذ» با علی علیه السّلام ملاقات کرد و گفت: به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جز شما را، در این حال اجازه ورود نمی‌دهد (و حدیث را ادامه داده تا آنجا که گفته است) پیغمبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و به دیدار زنان آمد و فرمود: همانا دخترم زهرا را به همسری پسر عمویم در آوردم و شما می‌دانید که منزلت و موقعیت دخترم در نزد من تا چه اندازه است و اکنون که وی را به همسری علی علیه السّلام نامزد کرده‌ام، آماده باشید و او را به بوی خوشی که ویژه زنان است، خوشبو کنید و لباسهایی که در خور زنان است، به او بپوشانید و او را به زیورهای زنان بیارید. پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستورهای لازم را به زنان داد، و آنها برای تهیه لوازم و وسائل عروس رفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل اتاق شد. و از آنجا که پرده‌ای میان حضرت و زنان آویزان بود، وقتی داخل شد، دید تنها «اسماء بنت عمیس» آنجاست. فرمود: تو

کیستی؟ چرا با زنها برای تهیه وسایل عروسی بیرون نرفتی؟ در پاسخ گفت: من زنی هستم که از دختر شما نگهداری می‌کنم، چرا که می‌دانم شب زفاف دوشیزه‌ای، باید زنی در دسترس او باشد که اگر حاجتی داشت یا فرمانی صادر کرد، آن زن آنرا بر آورده سازد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا می‌خواهم تا تو را از برابر و از پشت سر و از راست و چپ از گزند شیطان در امان بدارد. آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السّلام را بحضور طلبید. حضرت زهرا علیها السّلام وارد اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و آله شد و علی علیه السّلام را دید که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته است، در این هنگام گریست! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بی‌مناک شد که مبادا گریه زهرا علیها السّلام از بینوایی و تهیدستی علی علیه السّلام باشد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ فکر نمی‌کردم که تو برای تهیدستی علی علیه السّلام ناراحت شوی، حال آنکه تو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۳۹۹

را به ازدواج بهترین فرد خاندانم در آوردم؛ به خدایی که جان من در دست توانای اوست، تو را به همسری بزرگواری در آوردم که در دنیا از نیکبختی کاملی برخوردار است و در آخرت هم از نیکو کاران بشمار می‌آید.

(۱) سپس به «اسماء بنت عمیس» دستور داد تا ظرف آبی بیاورد. «اسماء» ظرف آبی بحضورش آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را در دهان مبارک چرخاند و پس از آن آب را در ظرف ریخت و صورت و دو پایش را با آن آب، مسح کرد و فاطمه علیها السّلام را بحضور طلبید و مثنی از آن آب را بر سر و مثنی را میان دو پستان آن حضرت ریخت.

آنگاه مقداری آب را بر پشت خود و پشت دخترش پاشید و او را نزدیک خویش خواند و فرمود: پروردگارا! فاطمه علیها السّلام از من است و من از اویم. بار الها! همانطور که مرا از پلیدی رهایی بخشیدی و از هر گونه آلودگی پاکیزه ساختی، علی و فاطمه را از هر گونه پلیدی پاکیزه ساز. سپس ظرف آب دیگری طلبید و علی علیه السّلام را بحضور خواست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همان رفتاری را که با فاطمه علیها السّلام انجام داده بود، با حضرت علی علیه السّلام انجام داد. و برای آن حضرت دعا کرد، آن چنانکه برای فاطمه علیها السّلام دعا کرده بود. بعد از این خطاب به علی و زهرا علیهما السّلام، فرمود: اینک از جا برخیزید و به اتاق خود بروید. امید است خدای تعالی در نهانگاه میان شما جمع نماید و دل شما را به یکدیگر الفت بخشد و خواسته‌های شما را روا سازد.

فاطمه علیها السّلام و علی علیه السّلام وارد اتاق بخت شدند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک خویش در را به روی آنها بست.

«ابن عباس» گفته است که «اسماء بنت عمیس» اطلاع داد که همواره مواظب و متوجه بودم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعای ویژه‌ای برای علی و زهرا علیهما السّلام می‌فرمود و دیگری را در این دعا مشارکت نمی‌داد تا هنگامی که وارد حجره خود شد.

«هیثمی» گفته است که این روایت را «طبرانی» هم نقل نموده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۰

مؤلف گوید: مختصری از روایت فوق را «ابو نعیم» هم در [حلیه ۷۵ / ۲] یاد کرده است.

(۱) [همان کتاب ۲۰۶ / ۹] از «انس» روایت کرده است که در ملاقاتی که «عمر بن خطاب» با «ابو بکر» داشت به او، گفت: چرا از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: پیغمبرم او را به همسری من نامزد نمی‌کند! «عمر» گفت: اگر به همسری تو حاضر نشود، پس چه کسی با دخترش، هم پیوند خواهد شد؟ تو (ابو بکر) در پیشگاه مقدس او از

همه گرامی‌تر و سابقه اسلام تو هم از دیگران زیادتر است!! «ابو بکر» تشویق شده و به خانه دخترش «عایشه» رفت و خطاب به او، گفت: هر گاه دیدی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با خاطری آسوده به سویت آمد به حضرتش گوشزد کن که پدرم قصد دارد به خواستگاری دخترت فاطمه بیاید. ممکن است خدای تعالی بوسیله وساطت تو در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، کار مرا آسان کند و من بتوانم افتخار همسری دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دست بیاورم. «عایشه» توصیه پدرش را شنید و هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با خوشحالی بر او وارد شد، عرض کرد: پدرم، «ابو بکر»، خواهان دختر شماست و مرا مأمور ساخته تا شما را در جریان امر بگذارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تا خدا چه خواهد و قضای الهی چه باشد. طولی نکشید «ابو بکر» با «عایشه» ملاقات کرد و نتیجه امر را از او جویا شد. «عایشه» در پاسخ گفت: ای پدر! دوست می‌داشتم که پیشنهاد تو را به عرض پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌رسانیدم! به دنبال آنچه از «عایشه» شنید با «عمر» ملاقات کرد و چگونگی امر و اعراض پیغمبر صلی الله علیه و آله را بازگو کرد. «عمر» که در انتظار فرصت مناسب بود، به خانه دخترش، «حفصه»، رفته به او گفت: ای حفصه! هر گاه احساس کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با طیب خاطر بر تو وارد می‌شود و با نشاط هست، پیشنهاد مرا نسبت به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان. ممکن است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۱

خدای تعالی از وساطت تو وسیله آرام بخشی ایجاد کند و افتخار همسری دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست آورم. «حفصه» پیام پدرش، «عمر»، را عهده‌دار شد و هنگامی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر او وارد شد و احساس نشاط در رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود، پیشنهاد پدرش را به اطلاع آن حضرت رسانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: تا خدا چه خواهد و قضای الهی چه باشد. «عمر» با دخترش ملاقات کرد و نتیجه پیامش را جویا شد. «حفصه» گفت: دوست می‌داشتم که چنان پیامی را به عرض رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌رسانیدم (تا با چنان پاسخی دل سرد کننده روبرو شوم).

(۱) «عمر» در ملاقاتی که با حضرت علی علیه السلام داشت گفت: چه چیز مانع است که تو از زهرای مرضیه علیها السلام خواستگاری نمی‌کنی؟ فرمود: بیم آن دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری مرا نپذیرد. «عمر» گفت: پس اگر دخترش را به همسری شما در نیاورد، به همسری چه کسی در خواهد آورد؟ حال آنکه شما از همه آفریدگان به آن حضرت نزدیک‌ترید، علی علیه السلام پیشنهاد او را پذیرفت و بدون آنکه مانند «عایشه» و «حفصه» واسطه‌ای داشته باشد، شخصا با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و به عرض رسانید: بحضور مبارک شرفیاب شده‌ام تا از حضرت فاطمه علیها السلام خواستگاری نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله و با کمال خرسندی پیشنهاد حضرت علی علیه السلام را پذیرفت و فرمود: هر چه زودتر مقدمات ازدواج با دخترم را فراهم آورد. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: همانطور که می‌دانیم از ثروت دنیا جز زره «حطمیه» (۱) چیز دیگری ندارم! فرمود: هر چه داری از خرد و کلان، همه را حاضر کن. حضرت علی علیه السلام به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله مایملک خویش را تخمین زده، دوازده أوقیه (معادل چهارصد و هشتاد درهم) بود. همگی آنها را

(۱) «حطمیه» منسوب به «حطمه بن محارب» است که زره ساز معروفی بوده است و یا زرهی است که از استواری، شمشیرها را می‌شکند و یا زره سنگینی است. (مؤلف)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۲

حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت

(۱) و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری آن حضرت در آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مبلغ را به سه بخش نمود و آنها را در اختیار «ام ایمن» قرار داد و فرمود: یک بخش از آنرا به مصرف بوی خوش (عطر) برسان و به

گمانم فرمود، مابقی آنرا برای خرید لوازم زنانگی به مصرف برسان. آنگاه، آنچه تهیه شده بود همگی را در اتاقی جمع کرد و به علی علیه السلام توصیه نمود، هنگامی که وارد حجله شدی دست بکاری نمی‌زنی تا من به ملاقات تو بیایم. اینک هر دو تن در اتاق در انتظار آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشند. طولی نکشید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد حجره شده در حالی که حضرت زهرا علیها السلام رو بند به رخسار زده و علی علیه السلام در محل خویش آرام گرفته و «امّ ایمن» ظرف آبی حاضر کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را آشامید و باقیمانده آنرا از دهان مبارکش در آن ظرف ریخت. سپس به فاطمه زهرا علیها السلام دستور داد که مقداری از آن آب را بیاشامد. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آب ظرف را به پیشانی و میان دو شانه و سینه مبارک حضرت زهرا علیها السلام ریخت و به علی علیه السلام فرمود: مقداری از آب این ظرف را بیاشام. سپس خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را به پیشانی و میان دو شانه‌اش ریخت. آنگاه به خدا عرض کرد: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، آنها را از پلیدی برهان و به خوبی ایشان را پاکیزه گردان.

پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق «امّ ایمن» از آن اتاق بیرون آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: اینک تو و همسرت! «بزاز» هم این روایت را نقل کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۱۸۰] از «انس بن مالک» روایت کرده است که «ابو بکر» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: همانطوری که می‌دانید تا به حال از هیچگونه خدمتی فرو گذاری نکرده و از همه جلوتر به آئین اسلام گرویده‌ام! اینک حضور مبارک شرفیاب شده‌ام تا از حضرت زهرا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۳

مرضیه علیها السلام خواستگاری نمایم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سکوت کرد و پاسخی نداد.

«ابو بکر» از حضور مبارک مرخص شد و با «عمر» ملاقات کرد و گفت: هلاک شدم و هلاک کردم. «عمر» گفت: مگر چه پیشامدی رخ داده است که چنین می‌گوئی؟!

(۱) «ابو بکر» گفت: برای خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی مرا به سکوت برگزار کرد و جوابی نداد. «عمر» به او گفت: همین جا بمان، تا بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم. و آنچه را که از آن حضرت خواستی، از ایشان بخواهم، به این امید که پیشنهاد من مورد پذیرش حضرتش قرار گیرد. حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و در برابر حضرتش قرار گرفت و به عرض رسانید: همانطور که می‌دانید از هیچگونه خدمتی دریغ نکرده‌ام و بیشتر از دیگران به آئین اسلام گرویده‌ام! اینک خدمت رسیده‌ام تا فاطمه علیها السلام را به همسری من در آوری! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی نداد.

«عمر» که از هر جهت ناامید شده بود، از حضور مبارک مرخص شد. و با «ابو بکر» که در انتظار او بود، ملاقات کرد و جریان را بازگو نمود و اظهار داشت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این رابطه، منتظر فرمان الهی است. و اضافه کرد که به دیدار علی علیه السلام برویم و از او بخواهیم تا آنچه را که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستیم، تقاضا کند.

حضرت علی علیه السلام فرموده است: در حالی که به آراستن نهالهای خود مشغول بودم، «ابو بکر» و «عمر» به ملاقاتم آمدند و از من تقاضا کردند تا بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم و از حضرت زهرا علیها السلام خواستگاری نمایم. پیشنهاد آنان را پذیرفتم.

از جای برخاستم و در حالی که گوشه عبایم به روی زمین کشیده می‌شد به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم. بحضورش رسیده و عرض کردم: همانطور که مستحضرید، من از همه مسلمانان پیشتر به آئین اسلام گرویده‌ام و از هیچگونه فداکاری هم دریغ نکرده‌ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینک، چه می‌خواهی؟ عرض کردم: برای خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام

آمده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینک، چقدر نقدینه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۴

داری؟ عرض کردم: اسب و سلاحی در اختیار دارم!

(۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدیهی است داشتن اسب جزء ضروریات است و گریزی از آن نیست. لیکن سلاح را بفروش و به مصارف عروسی برسان! علی علیه السلام فرمود که بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله سلاح جنگی خویش را به چهار صد و هشتاد درهم فروختم و پول آنرا در اختیار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشتی از آن مبلغ را بدست مبارک برداشت و به «بلال» دستور داد تا بوی خوش (عطر و طیب) از آن بخرد. و به دیگران امر کرد تا جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام را فراهم نمایند. جهیزیه عبارت بود از: تختی که از شاخ و برگ درخت خرما به هم پیوسته بود، و بالشتی پوستی که از لیف خرما پر شده بود. پیش از هر چیزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: هر گاه فاطمه علیها السلام به خانه تو وارد شد به هیچ کاری اقدام نمی‌کنی تا من به ملاقات تو بیایم. علی علیه السلام می‌فرماید که فاطمه علیها السلام همراه با «ام ایمن» به خانه‌ام وارد شدند و فاطمه علیها السلام در یک طرف اتاق نشست و من هم در طرف دیگر اتاق نشستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و از «ام ایمن»، پرسید: برادرم در این اتاق است؟

«ام ایمن» گفت: علی علیه السلام برادر توست، باز هم فاطمه را به همسری او در آورده‌ای؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری! با توجه به اینکه او برادر من است، دخترم را به ازدواج او در آورده‌ام! «۱» در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد اتاق شد. به فاطمه فرمود: مقداری آب حاضر کن! فاطمه علیها السلام از جای برخاست و ظرف آبی که در اتاق بود برداشت و پر از آب کرده و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیغمبر صلی الله علیه و آله جرعه‌ای از آن آب را در دهان مبارک گرداند، سپس آنرا در میان ظرف آب ریخت. آنگاه به زهرا علیها السلام فرمود: پیش بیا! زهرا علیها السلام نزدیک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی از آن آب را برداشت بر سر و روی و میان دو پستان حضرت

(۱) این پاسخ به آن خاطر است که مردم نپندارند که برادر خوانده، برادر است، همانطور که پسر خوانده، پسر نیست. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۵

فاطمه علیها السلام ریخت

(۱) و فرمود: پروردگارا! این دختر و نوادگان او را از گزند شیطان رجیم، در امان بدار. پس از آن به زهرا علیها السلام فرمود: پشتت را به طرف من قرار بده.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مقداری آب در میان دو شانه او ریخت و فرمود: پروردگارا! این دختر و نوادگانش را از گزند شیطان رجیم، نگهدار. بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آب بیاورید. علی علیه السلام می‌گوید: از آنجا که دانستم تصمیم حضرت چیست، بلافاصله از جای برخاستم و ظرف را پر از آب کرده بحضور آوردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن آب را در دهانش گرداند، سپس آب باقیمانده در دهان مبارک را در میان ظرف آب ریخت و خطاب به من فرمود: پیش بیا! مقداری آب ظرف را بر سر و سینه‌ام ریخت و فرمود: پروردگارا! این بزرگوار و نوادگانش را از گزند شیطان، در پناه خودت قرار می‌دهم. آنگاه به من امر کرد تا پشت به آن حضرت قرار بگیرم. مقداری از آب ظرف را در میان دو شانه‌ام ریخت و گفت:

بار خدایا! اینک این شخص و نوادگانش را از گزند شیطان رجیم، در پناه خودت قرار می‌دهم. سرانجام به علی علیه السلام، فرمود:

اینک، به نام خدا و در سایه برکت او، به اتاق زفاف وارد شو.

«محب طبری» گفته است که این حدیث را «ابو حاتم» روایت کرده است و در صفحه ۱۸۱ می‌نویسد: حدیث مورد نظر را «امام احمد» در «المناقب» از حدیث «ابو یزید مدائنی» بیان کرده است و پس از آن، حدیث مزبور را به صورت دیگری نقل نموده که به آنجا مراجعه شود.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۷/۱۱۳] حدیث مورد بحث را آورده است و اظهار می‌دارد که «ابن حجر» هم آنرا روایت نموده است و «هیثمی» نیز در [مجمع ۹/۲۰۹] به روایت آن پرداخته و می‌گوید: این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۸۴] روایت نموده و می‌گوید که این حدیث را «ابن ابو حاتم» متذکر شده است و «محب طبری» هم در [ذخائر فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۶]

ص ۲۷] با اندک اختلافی آنرا ذکر کرده و گفته است: «ابو حاتم» هم به نقل آن پرداخته است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷/۵] به سند خود، از «ابن عباس» نقل کرده است، هنگام زفاف، که زهرای مرضیه به خانه علی علیه السلام رفت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پشت سرش و «جبرئیل» طرف راست و «میکائیل» طرف چپ او و هفتاد هزار فرشته که تا بامداد به تسبیح و تقدیس خدا اشتغال داشتند، پشت سر آنها حرکت می‌کردند! مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [ذخائر ص ۳۲] نقل کرده و می‌گوید: «حافظ ابو القاسم دمشقی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۲۹] قصه ازدواج حضرت زهرا علیها السلام را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده - تا آنجا که آن حضرت فرمود - هنگامی که زهرا علیها السلام قرار بود به خانه‌ام وارد شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من توصیه کرد تا هنگامی که من به ملاقات شما نیامده‌ام دست به هیچ کاری نزنید. طولی نکشید پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد. در آن هنگام قطیفه‌ای - یا عبائی - روی ما قرار داشت، به مجردیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کردیم خواستیم به احترام آن حضرت حرکت کنیم، فرمود: به حال خود باشید. سپس ظرف آبی طلبید و دعائی بر آن خواند.

آنگاه آن آب را به روی ما ریخت. علی علیه السلام گوید: در آن حال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: یا رسول الله! من در پیشگاه شما محبوبترم، یا دخترتان زهرا علیها السلام؟ فرمود:

زهرا علیها السلام از نظر من محبوبتر از توست و تو در پیشگاه من، عزیزتر و ارجمندتر از او هستی.
«یحیی بن معین» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۳] نقل کرده و اظهار می‌دارد که حدیث مورد نظر را «حمیدی»، «امام احمد حنبل»،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۷

«عدنی»، «مسدد»، «دورقی» و «بیهقی» نقل کرده‌اند و در مجلد اول این کتاب باب «علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام اختیار کرد» برخی از اخبار زفاف علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را آورده‌ایم. به آنجا مراجعه شود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۸

(۱)

باب نود و یکم نثار کردن درختان بهشت در هنگام تزویج علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام

(۲) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۵/۵۹] از «عبد الله بن مسعود» نقل کرده است که در بامداد روز عروسی، حالت رعشه‌ای در وجود

حضرت زهرا علیها السلام ایجاد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله - محض دل‌داری او - فرمود: ای فاطمه! تو را به همسری بزرگواری در آوردم که سرور و بزرگ‌دنیاست و در آخرت هم، در شمار نیکوکاران است. ای فاطمه! هنگامی که خدا اراده فرمود تا تو را به همسری علی علیه السلام در آورم، خدای تعالی به «جبرئیل» دستور داد تا در آسمان چهارم به پا خیزد و همزمان صف‌هائی از فرشتگان تشکیل داده شد و پس از آن، «جبرئیل» در حضور آنها خطابه‌ای ایراد فرمود و تو را به ازدواج علی علیه السلام در آورد. آنگاه به درختان بهشت دستور داد تا زیورها و حله‌های بهشتی بر خود بیاریند و آنها را بمنظور شاد باش عقد همسری تو با علی علیه السلام، بر فرشتگان نثار کنند. در آن روز برکات حضرت حق تعالی به اندازه‌ای بود که هر فرشته هر چه از آن نثار بهره می‌برد، زیادتر از سهمی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۰۹

بود که فرشته دیگر بدست می‌آورد و به آن نثاری که به دست آوردند، تا روز قیامت مباحثات می‌کنند. «ام سلمه» گفته است: زهرا مرضیه علیها السلام هم در این هنگام بر زنان دیگر مباحثات می‌کرد؛ برای اینکه زهرا علیها السلام نخستین زنی است که خطبه عقدش را «جبرئیل» انشا کرده است! مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب» در [تاریخ بغداد ۴ / ۱۲۸] نقل کرده است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴ / ۲۱۰] از [بلال بن حمّامه] روایت کرده است، در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت خندان که آثار نشاط از رخسارش نمایان بود، بر ما وارد شد. همزمان «عبد الرحمن عوف» از جای برخاست و گفت: یا رسول الله! علت چیست که امروز چنین خندان و بانشاط هستید؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سرور و نشاط من از آنست که از سوی پروردگارم مژده داده شد، هنگامی که حضرت عزت اراده فرمود، زهرا علیها السلام را به همسری علی علیه السلام نامزد فرماید، به فرشته‌ای دستور داد تا درخت طوبی را به حرکت در آورد. آن فرشته بنا به دستور حضرت پروردگار درخت طوبی را حرکت داد و نامه‌هایی از آن به زیر می‌ریخت و همزمان فرشته‌هایی را آفرید که آنان همه آن نامه‌ها را جمع‌آوری کردند؛ روز قیامت که فرا می‌رسد، فرشتگان مزبور که حامل آن نامه‌ها هستند، آن نامه‌ها را در میان اهل محشر پخش می‌کنند. هر یک از مردم محشر که به راستی، ما اهل بیت را دوست داشته نامه‌ای که دلیل بر برائت از دوزخ است، در دست او قرار می‌گیرد! و این برائت از آتش از برکت وجود برادر و پسر عمویم، علی علیه السلام و دخترم، زهرا علیها السلام، است که مردان و زنان امت را از آتش دوزخ رهائی می‌بخشند.

مؤلف گوید: این روایت را «ابن جریر جزری» در [اسد الغابه ۱ / ۲۰۶] نقل کرده و می‌گوید: همین حدیث را هم «موسی» متذکر شده است

(۲) و «ابن حجر» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۰

[صواعق ص ۱۰۳] از «ابو بکر خوارزمی» روایت کرده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه‌اش بیرون آمد، در حالی که رخسار شریفش مانند ماه بدر می‌درخشید، «عبد الرحمن بن عوف» پیش رفت (تا آخر حدیث).

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۲ / ۳۵۸] به سند خود، از «سنان بن شفعله اوسی» «۱» روایت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از «جبرئیل» حدیث کرده است: هنگامی که خدای تعالی حضرت زهرا علیها السلام را به همسری حضرت علی علیه السلام در آورد، به «رضوان»، خادم بهشت، دستور داد تا درخت طوبی را حرکت دهد. درخت طوبی بدنبال حرکتی که در او ایجاد شد، نامه‌هایی به عدد محبان آل محمّد نثار کرد! هنگامی که روز جزا فرا می‌رسد، فرشته‌ای همراه با آن نامه‌ها از سوی خدا، هیوط می‌کند و به هر یک از محبان آل محمد صلی الله علیه و آله نامه‌ای می‌دهد؛ در آن نامه برائت از آتش دوزخ اعلام شده است! «ابن اثیر» گوید: این حدیث را «ابو موسی» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم این روایت را در [اصابه ۳/ قسم ۱/ ۱۳۴] آورده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۸۴] از «انس» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسجد تشریف فرما بودند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السلام، فرمود: اینک، «جبرئیل» به من اطلاع می‌دهد که خدای تعالی فاطمه را به همسری تو انتخاب کرده است و چهل هزار فرشته را برای این ازدواج گواه قرار داده است! به درخت طوبی وحی فرستاده که به میمنت این همسری، درّ یاقوت نثار کن! درخت طوبی درّ یاقوت نثار کرد. نخست حور العین‌ها به تحصیل درّ یاقوت بر دیگران پیشی گرفتند و آنان تا روز قیامت آنچه را که بدست آورده‌اند،

(۱) «ابن اثیر» در همان صفحه می‌نویسد: بطوری که از کتاب «امیر بن ماکولا» استفاده می‌شود، اسم پدر «سنان» «شمعه» - با «میم» است - نه «شفعه» - با «فاء» - . (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۱
در میان خود به رسم تعارف به یکدیگر هدیه می‌دهند.
«ملا» این حدیث را در «سیره» خود روایت کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ۲/ ۱۸۴] از «عبدالله» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هنگامی که حضرت را به خانه علی علیه السلام روانه می‌کرد، فرمود: آنگاه که حق تعالی به من دستور داد تا تو را به همسری علی علیه السلام در آورم، به فرشتگان دستور داد در بهشت صف‌هایی را از خود تشکیل دهند؛ به درختان بهشت فرمان داد تا خود را به زیورها و حله بیاریند؛ به «جبرئیل» امر کرد تا منبری در بهشت سراپا کند. به دنبال آن «جبرئیل» بر فراز منبر قرار گرفت و در این رابطه خطبه‌ای ایراد کرد. آنگاه از آن زیورها و حله‌ها در میان فرشتگان نثار کرد. و هر یک از فرشتگان که بهتر یا بیشتر توانست جمع آوری کند نسبت به دیگری، که کمتر نصیب شده است، تا روز قیامت مباحات می‌نماید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پی ماجرائی که در بهشت اتفاق افتاده است، خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: این ماجرا در بزرگداشت مقام تو و اهمیت همسری تو کافی است.
«نسائی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ص ۳۲] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: فرشته‌ای بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خدای تعالی می‌فرماید به درخت طوبی دستور دادم تا درّ و یاقوت و مرجان بر خود بیاویزد. و آنها را به فرشتگان و حور العین، که در مراسم عقد حضرت زهرا علیها السلام شرکت داشتند، نثار کند. آری، اینان و آسمانی‌های دیگر از این عقد همسری کمال خوشحالی را ابراز داشتند و در نتیجه این همسری، دو فرزند از ایشان بوجود می‌آید که سید دنیا و سید پیر و جوان بهشتیان هستند. و اهل بهشت بخاطر این شادمانی، خود را به زیور بهشتی آراستند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۲

و تو ای محمد! شادمان باش و دیدگان خود را به این عنایت الهی روشن گردان چرا که سید گذشتگان و آیندگان هستی! «محب طبری» گوید: این روایت را حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت فرموده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۳

(۱)

باب نود و دوّم خدای تعالی همه درهائی را که به مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خانه علی

السلام را که باز گذاشت

(۲) [سیوطی در تفسیر الدر المنثور] ذیل تفسیر آیه وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (سوره نجم، آیه ۳) از «ابن مردویه» از «ابو الحمراء» و «حبه عرنی» روایت کرده که این دو تن گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دستور داد تا همه درهای خانه‌هایی که به مسجد باز می‌شود، مسدود نمایند. این فرمان بر آنها که درهای خانه‌شان به مسجد مفتوح می‌شد، گران آمد. «حبه» گفته است: در این هنگام، به «حمزه بن عبد المطلب» که در زیر قتیفه سرخ رنگی قرار گرفته و چشمانش غرق در اشک بود، نگاه می‌کردم و او در آن حال خطاب به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله گفت: با این دستوری که دادی، عمویت، «ابو بکر»، «عمر» و «عباس» را از خانه خدا بیرون کردی و بجای آنها، پسر عمویت، علی علیه السلام را ساکن ساختی! مردی گفت: چه نظری دارد از بالا بردن پسر عمویت!! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از ناراحتی نامبردگان و از گفتار مغرضانه آنها اطلاع یافت و دستور داد مردم را به مسجد حاضر کنند. پس از آنکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۴

گروه مهاجر و انصار در مسجد گرد آمدند، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به منبر تشریف برد و خطابه‌ای در کمال بلاغت و مشتمل بر تمجید و توحید الهی که تا آن روز چنان خطبه‌ای از آن حضرت استماع نشده بود، ایراد فرمود و در ضمن آن خطاب به مردم فرمود: من به خاطر خودم نه در خانه شما را مسدود کردم، و نه در خانه شما را مفتوح ساختم و نه شما را از مسجد بیرون کردم، و نه علی را در درون مسجد جای دادم. آنگاه این آیا را قرائت فرمود: سوگند به خدائی که ستاره را فرو آورد پیغمبر شما که مصاحب خوبی از برای شما می‌باشد در فرمانی که صادر می‌کند گمراه نگردیده است و از روی خواهش نفس گفتگوئی نمی‌کند و هر چه ابراز می‌دارد، بر وفق وحی الهی است. (سوره نجم).

(۱) [صحیح ترمذی ۳۰۱ / ۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دستور داد همه درها که به مسجد گشوده می‌شود، مسدود گردد، بجز در خانه علی علیه السلام.

(۲) [مستدرک حاکم ۱۲۵ / ۳] از «زید بن ارقم» روایت کرده است که گروهی از اصحاب درهائی به مسجد گشوده بودند که می‌توانستند به آسانی وارد مسجد شوند. در یکی از روزها، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله خطاب به مردم فرمود: همه این درها را ببندید، مگر در خانه علی علیه السلام که باید همچنان گشوده بماند. مردم در این فرمانی که صادر فرمود، به گفتگو نشستند و هر یک سخن نابجائی گفتند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که از ناراحتی آنان اطلاع یافته بود، به میان مردم آمد و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: از پیش خود فرمانی صادر نکردم، بلکه از سوی خدای تعالی مأمور بودم تا همه درها، جز در خانه علی علیه السلام را، مسدود بسازم. بنا بر این آنچه در این باره ابراز داشته‌اید بر خلاف حقیقت بوده است. به خدا سوگند! از پیش خود دری را مسدود نکردم و دری را گشوده نگذاشتم، بلکه مأمور بودم و ناچار باید از مأموریتی که داشتم پیروی می‌کردم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۵

«حاکم» گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد حنبل» هم در «مسند» خود و «ضیاء» هم از «زید بن ارقم» روایت نموده‌اند و «حاکم» بار دیگر در [۱۵۷ / ۶] نقل کرده و می‌گوید: «امام احمد» در «مسند» و «سعید بن مسعود» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱۲۵ / ۳] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که «عمر خطاب» گفت: خدای تعالی سه منزلت برای علی علیه السلام قرار داده است و من آرزومندم که اگر یکی از آنها را دارا بودم، برای من بهتر بود از شتران سرخ موئی که به من اهدا می‌شد! یکی از حضار پرسید: آن سه خصلتی که خدا به وی مرحمت فرموده چیست؟ در پاسخ گفت: یکی آنکه با دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ازدواج کرد، دیگری آنکه با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در مسجد ساکن گردید؛ چنانکه آنچه برای

رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، برای او هم حلال بود و سوم اینکه، پرچم اسلام را روز خیبر در اختیار او در آورد. «حاکم» گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۳] نقل کرده و می‌گوید: این حدیث را «ابن ابی شیبیه» و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۶] روایت کرده‌اند و «ابن حجر» گفته که «ابو یعلی» هم آنرا نقل نموده است. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۱۹۲] روایت نموده و می‌گوید: «ابن سمان» در «الموافق» به ذکر آن پرداخته است.

(۲) [همان کتاب ۳/۱۱۶] به سند خود، از «خیثمه بن عبد الرحمن» روایت می‌کند که از «سعد بن مالک» شنیدم، مردی به او گفت: علی علیه السلام در حق تو ناسزا گفته است، به جهت اینکه از وی تخلف ورزیدی. «سعد» گفت: تخلف من از او به خاطر رأیی بود که به اطلاع رسانیدم و او با رأی من مخالفت نمود. همانا علی علیه السلام فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۶

از سه خصلت برخوردار بود که اگر یکی از آنها به من اعطا شده بود، برای من از دنیا و آنچه در آنست بهتر و ارزنده‌تر بود: یکی آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر خم پس از حمد و ثنای الهی خطاب به مردم فرمود: آیا می‌دانید که من اولای به مؤمنان هستم؟ همه گفتیم: آری! فرمود: «پروردگارا! هر کسی که من اولای به او هستم، علی هم اولای به اوست. اینک پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار». دیگر اینکه، حضرت علی علیه السلام در روز خیبر، دچار درد چشم بود؛ آن چنانکه چیزی را نمی‌دید و هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد عرض کرد: درد چشمم! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک در چشم او ریخت و دعا کرد. درد چشمش بهبود یافت؛ چنانکه تا هنگام شهادت به درد چشم مبتلا نگردید و قلعه خیبر را در این هنگام فتح کرد و سوم اینکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش، «عباس»، و دیگران را از مسجد اخراج کرد تا آنجا که «عباس»، عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله قدم اعتراض پیش گذاشت و گفت: ما را که عموی تو هستیم از مسجد اخراج می‌کنی و علی علیه السلام را بجای خویش باقی می‌گذاری! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ اعتراض او، فرمود: من شما را از مسجد اخراج و او را هم باقی نگذاشتم، بلکه خدا بود که شما را اخراج کرد و او را باقی گذاشت!

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/۱۷۵] به سند خود، از «عبد الله بن رقیم کنانی» روایت کرده است که گفت: در هنگام جنگ جمل وارد مدینه شدم و در آنجا با «سعد بن مالک» رویارو شدم، به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده است تا همه درهائی که به مسجد راه دارد، مسدود کنند و در خانه علی علیه السلام را به حال خود باقی گذارند.

مؤلف گوید: این حدیث را «هیشمی» هم در [مجمع ۹/۱۱۴] نقل کرده و می‌گوید: این حدیث را «امام احمد»، «ابو یعلی»، «بزاز» و «طبرانی» در «الاوسط» روایت کرده و می‌گوید: بدنال این دستور کسانی که خود را ذیحق می‌دانستند در فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۷

مقام اعتراض بر آمده و گفتند: یا رسول الله! دره‌های همه ما را مسدود کردی، مگر در خانه علی علیه السلام را که همچنان باز گذاشتی؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من در خانه‌های شما را مسدود نکردم، بلکه خدا بود که دره‌های شما را مسدود نمود. این حدیث را «ابن حجر عسقلانی» در [فتح الباری ۸/۱۵] نقل کرده و می‌گوید: «امام احمد» و «نسائی» با سندی قوی، آنرا آورده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱/۳۳۰] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت کرده است که نزد «ابن عباس» نشسته بودم، همان هنگام نه نفر از افراد پیش او آمده گفتند: ای پسر عباس! یا از محل خود حرکت کن و با ما بیا و یا برای ابراز مطلبی که داریم از کسانی که هم نشین تو هستند درخواست کن تا ما را با شما تنها بگذارند.

«ابن عباس» گفت: آنان را آزار نمی‌دهم، بلکه خودم با شما می‌آیم. «عمرو» اشاره کرده آنگاه که این پیشنهاد به وی شد، دیدگانش بینا بود و هنوز نابینا نشده بود.

«ابن عباس» به اتفاق آنان به گوشه‌ای رفتند و مطالبی بین آنان ردّ و بدل شد که ما از چگونگی آنها اطلاعی نیافتیم. پس از آنکه از یکدیگر جدا گردیدند، «ابن عباس» در حالی که از ناراحتی جامه به زمین می‌کشید برگشت و پیوسته می‌گفت: وای بر ایشان! و تف بر آنها، درباره بزرگواری سخن به ناسزا می‌گویند که از ده خصلت برجسته برخوردار است؛ از شخصیت عظیمی سخن به ناسزا می‌گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردا کسی را به مبارزه با یهود می‌فرستم که هیچگاه خدا او را خوار و ذلیل نفرموده است! اوست که خدا و رسول صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد (و حدیث را ادامه داده است تا آنجا که) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه درهائی که به مسجد گشوده می‌شود را مسدود بسازید، مگر در خانه علی علیه السلام که باید مفتوح بماند. او می‌توانست با حال جنابت وارد مسجد بشود و جز همان راه که به مسجد باز می‌شد، راه دیگری نداشت.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۶] به سند خود، از «ابن عمر» روایت کرده است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۸

گفت: ما در روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان می‌پنداشتیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم بهتر است (تا آنجا که گفته است) پسر «ابو طالب» از سه خصلت برخوردار است که هرگاه یکی از آنها از آن من بود، محبوبتر می‌داشتم از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد: ۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر ارجمندش را به همسری او در آورد و از او صاحب فرزند شد؛ ۲- همه درها را که به مسجد باز می‌شد مسدود کرد، مگر در خانه علی علیه السلام را که همچنان گشوده داشت؛ ۳- پرچم اسلام را در روز خیبر به دست توانای او داد.

مؤلف گوید: این روایت را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۱۹] روایت کرده است و می‌گوید: که «ابن ابی شیبه» هم این روایت را نقل نموده است و «ابن اثیر جزری» هم در [اسد الغابه ۳/ ۲۱۴] به نقل آن پرداخته است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/ ۱۵۳] به طرق متعدد از «ابو بلج» از «عمرو بن میمون» از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه درهائی که به مسجد باز می‌شود مسدود کنید، مگر در خانه علی علیه السلام را که باید مفتوح بماند.

مؤلف گوید: این روایت را «نسائی» در «خصایص» به دو طریق، از «عمرو بن میمون» از «ابن عباس» روایت کرده است. یکی از آن دو در صفحه ۱۳ و دیگری در صفحه ۱۴ و در روایت اخیر آمده است که «ابن عباس» گفت که همه درهای مسجد بسته شد، مگر در خانه علی علیه السلام که آن حضرت با حال جنابت وارد مسجد می‌شد و در دیگری نداشت که به سمت بیرون از مسجد باشد. (۱)

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷/ ۲۰۵] به سند خود، از «زید بن علی بن الحسین» از برادرش، محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده است که از «جابر بن عبد الله» شنیده که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: همه درهائی که به مسجد گشوده می‌شود ببندید، مگر در خانه علی علیه السلام که باید گشوده باشد و برای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۱۹

رفع اشتباه اشاره‌ای به خانه علی علیه السلام فرمود.

مؤلف گوید: این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۲/ ۳۹۸] یاد کرده و می‌گوید: «ابن عساکر» این حدیث را نقل نموده است. و «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۷۸] آنرا ذکر کرده و اظهار می‌دارد که «دیلمی» هم آنرا متذکر شده است.

(۱) [خصائص نسائی ص ۱۳] از «حارث بن مالک» نقل کرده است که گفت:

به مکه رفتم و در آنجا با «سعد بن ابی وقاص» ملاقات کردم. به او گفتم آیا منقبتی در حق علی علیه السّلام شنیده‌ای؟ در پاسخ گفت: در مسجد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که سخن از مسدود کردن درهای مسجد به میان آورد و فرمود: باید همه درهائی که به مسجد گشوده می‌شود مسدود گردد، مگر در خانه آل رسول و آل علی علیهم السّلام. «سعد» گوید: طولی نکشید که ما همه از حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرخص شدیم. بامداد عمویش، «عباس»، شرفیاب حضور مبارک شد و معترضانه گفت: یا رسول الله! اصحاب و عموهایت را از مسجد بیرون کردی و درهای آنان را بستی، تنها این جوان (علی علیه السّلام) را در آنجا باقی گذاشتی و در خانه‌اش را نبستی! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی اعتراض او فرمود: من شما را از مسجد بیرون نکردم و این جوان را باقی نگذاشتم، بلکه خداست که دستور داد همه درها بسته شود، جز در خانه علی علیه السّلام.

«نسائی» گفته است که «قطر» از «عبد الله بن شریک» از «عبد الله بن ارقم» از «سعد» روایت کرده است که به دنبال دستور «سَد ابواب»، «عباس» حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: درهای ما را بستی و تنها در خانه علی علیه السّلام را باز گذاشتی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه من در خانه‌ها را گشودم، و نه در خانه‌ها را مسدود کردم.

(۲) [کنز العمال ۳/ ۱۵۵] از «زافر» از مردی از «حارث بن محمد» از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۰

«ابو طفیل عامر بن وائل» روایت کرده است که گفت: در روز برپائی شورا در کنار خانه‌ام ایستاده بودم. صداها و فریادهای اهل شورا به گوشم می‌رسید. همزمان صدای علی علیه السّلام به گوشم می‌رسید که می‌فرمود: (تا آنجا که گوید) آیا جز من کسی در میان شما هست که در هنگام بستن درهای مهاجران، در کتاب خدا «مطهر» نام برده شود. همان هنگام که عموهای پیغمبر صلی الله علیه و آله، «حمزه» و «عباس»، از جای برخاستند و خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رسول الله! درهای ما را بستی و در خانه علی علیه السّلام را باز گذاشتی! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمود: من به اختیار خودم در خانه علی علیه السّلام را باز نگذاشتم و به اختیار خودم هم در خانه شما را نبستم. معترضین گفتند: آری، خدای می‌داند که شما به اختیار خودتان چنین عملی را انجام ندادید.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۴۰۸] از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود: حضرت موسی علیه السّلام از خدای تبارک و تعالی تقاضا کرد تا مسجدش را بوسیله هارون علیه السّلام پاکیزه گرداند. من هم از خدا درخواست کردم تا مسجدم را بوسیله تو و نوادگانت پاکیزه گرداند. آنگاه «ابو بکر» را بحضور طلبید و خطاب به او، فرمود: در خانه‌ات را که به مسجد گشوده می‌شود مسدود کن. «ابوبکر» نخست استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گفت) پس از آن پذیرفت (سمعا و طاعة گفت) و در خانه‌اش را بست. به دنبال او «عمر» را بحضور طلبید، به او هم دستور داد تا در خانه‌اش را مسدود کند. و بعد از او «عباس» را بحضور طلبید، به او هم فرمان داد تا در خانه‌اش را مسدود سازد و هر دو تن ناچار در خانه‌شان را مسدود کردند و تنها دری که بازماند، در خانه علی علیه السّلام بود. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من در خانه علی علیه السّلام را باز نگذاشتم، بلکه خدا بود که در خانه علی علیه السّلام را باز گذاشت و در خانه شما را مسدود ساخت.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۱

«متقی» گوید: «بزاز» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۱۴] به نقل این حدیث پرداخته و می‌گوید: «بزاز» هم آنرا نقل نموده است.

(۱) [میزان الاعتدال ذهبی ۲/ ۱۹۴] به سند خود، از «ابو اسحاق» نقل کرده است که از پسر «عمر» چگونگی برتری علی علیه السّلام و «عثمان» را پرسیدم. در پاسخ من گفت: در قرب و منزلت علی علیه السّلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین اندازه

بسنده می‌کنم که همه درها را بست، جز در خانه علی علیه السلام را.

(۲) [مجمع الزوائد هیشمی ۱۱۵/۹] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با من بیا و به آنهایی که در خانه‌شان به مسجد گشوده می‌شود دستور بده تا درهای خانه‌شان را مسدود کنند. بنا به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه آن حضرت حرکت کرده و به کسانی که در خانه‌شان به مسجد باز می‌شد، دستور دادم تا در خانه‌شان را ببندند. همگان به دستور رفتار کردند، جز «حمزه». به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: همه به دستور عمل کردند بجز «حمزه». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به «حمزه» بگو که پیغمبر به تو امر می‌کند، در خانه‌ات را مسدود بکنی. «حمزه» ناچار در خانه‌اش را مسدود کرد. علی علیه السلام پس از اعلام دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله به «حمزه»، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و حضرتش به خواندن نماز مشغول بود. بعد از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام نماز را گفت، به علی علیه السلام فرمود: اکنون به خانه خود برو.

این روایت را با کیفیتی که بیان کردیم، «بزاز» روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۱۱۵/۹] از «علاء بن عرار» روایت نموده است که از «ابن عمر» تفاوت میان علی علیه السلام و «عثمان» را جویا شدم. وی پاسخ داد: از شخص علی علیه السلام و چگونگی برتری او بر «عثمان» سؤال نکنید، بلکه ناظر به منزلت او باشید که در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته است؛ منزلت او در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۲

تا آنجاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله درهای خانه ما را مسدود کرد و در خانه علی علیه السلام را به حال خود باز گذاشت. از سوی دیگر، «عثمان» هنگامی که دو لشکر برابر یکدیگر قرار گرفتند، مرتکب گناه بزرگی شد و خدای تعالی از آنجا که به بندگان خود مهربان است، از گناه او درگذشت. بار دیگر گناهی که نسبت به گناه نخستین او، اندک بود مرتکب شد و مردم از گناه او صرف نظر نکردند و او را از پای در آوردند.

«هیشمی» گوید: این روایت را «طبرانی» در «الاوسط» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر عسقلانی» در [فتح الباری ۷۳/۸] مختصری از حدیث مزبور را نقل نموده است و اظهار می‌دارد که حدیث مورد بحث را «نسائی» به روایت «علاء بن عیزار» نقل نموده است و پیش از این در [۱۵/۸] حدیث مذکور را با بسط بیشتری نقل کرده است و می‌گوید: «نسائی» حدیث مزبور را از طریق «علاء» آورده است و رجال آن را رجال صحیح معرفی کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۱۵/۹] از «جابر بن سمره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد، همه درهایی که به مسجد باز می‌شود مسدود نمایند و تنها در خانه علی علیه السلام را باز گذارند. «عباس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد: اجازه فرمایید که در خانه من به اندازه‌ای باز باشد که بتوانم رفت و آمد کنم! فرمود: از طرف حق تعالی موظفم تا همه درها را به غیر از در خانه علی علیه السلام کاملاً مسدود نمایم و بجز این، دستور دیگری ندارم. این بود که همه درها را به استثنای در خانه علی علیه السلام مسدود فرمود و گاهی اتفاق افتاده که علی علیه السلام در حال جنابت هم وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شد (!) «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «ابن حجر عسقلانی» در [فتح الباری ۱۵/۸] روایت کرده است و می‌گوید: حدیث فوق را «طبرانی» هم آورده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۳

باب نود و سوم بر پیغمبر و علی علیهما السلام جایز است که در مسجد جنب شوند

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۰ / ۲] به سند خود، از «ابو سعید» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! به غیر از من و تو، جایز نیست که دیگری در مسجد جنب شود.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «بیهقی» در [سنن ۶۶ / ۷] از «ابو سعید» نقل کرده است و اظهار می‌دارد که روایت مزبور را به طریق دیگری، از «عطیه» نقل نموده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۱۵۹ / ۶] روایت کرده است و اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را «ترمذی»، «ابو یعلی» و «بیهقی» از «ابو سعید» روایت می‌کند

(۳) و «ابن حجر» هم در [تهذیب التهذیب ۳۸۷ / ۹] در ذیل شرح حال «محمد بن عیسی بن سوره ترمذی» می‌نویسد: «ترمذی» از «علی بن منذر بن فضیل» از «سالم بن ابی حفصه» از «عطیه» از «ابو سعید» روایت می‌کند که رسول گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام خطاب کرد: یا علی! به غیر از من و تو، جایز نیست که در این مسجد کسی جنب شود.

و اضافه می‌کند که این حدیث را «محمد بن اسماعیل بخاری» از من سماع

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۴

کرده است.

(۱) [سنن بیهقی ۶۵ / ۷] به سند خود، از «ام سلمه» روایت کرده است که در یکی از روزها، نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خانه عازم مسجد شد و خطاب به مردم فرمود: آگاه باشید! که جایز نیست مردی و زنی در این مسجد جنب شود یا حائض گردد، مگر رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین. آگاه باشید! اسامی افرادی که استثنا شده‌اند برای شما بیان کردم، مواظب باشید که بر خلاف آنچه گفتم رفتار نکنید که گمراه می‌شوید.

مؤلف گوید: «بیهقی» حدیث مزبور را به طریق دیگر، از «ام سلمه» روایت کرده است که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر زنان و مردان حرام است که در مسجد من حائض شوند و یا به جنابت گرفتار گردند، مگر محمد و اهل بیت او، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، که از این حکم مستثنی هستند.

این دو طریق را «متقی» در [کنز العمال ۲۱۷ / ۶] متذکر شده است. و در ضمن طریق اول، می‌گوید: آنرا «بیهقی» و «ابن عساکر» آورده‌اند و در ضمن طریق دوم، اظهار می‌دارد: «بیهقی» آنرا روایت نموده است.

(۲) [کنز العمال ۱۵۴ / ۳] از «عثمان بن عبد الله قرشی» (تا آنجا که گوید) از «ابوذر» نقل شده است که روز اولی که مردم با «عثمان» بیعت کردند، مهاجر و انصار در مسجد اجتماع کرده بودند. در این هنگام حضرت علی علیه السلام وارد شد و به بیان حقایقی پرداخت و در ضمن خطبه‌ای که انشاد کرد، فرمود: شایسته‌ترین سخنی که سخن گویان به بیان آن می‌پردازند، و گویندگان به گفتن آن اقدام می‌نمایند و سخن آفرینان به گفتن آن، لب می‌گشایند، ستایش و نیایش مخصوص پروردگار است که از هر جهت برای بهترین ثنا گستری شایستگی دارد و درود و سلام بر روان تابناک محمد صلی الله علیه و آله. اینک، خدای یکتائی را ستایش می‌کنم که همواره جاوید و برقرار است (تا آنجا خطابه را ادامه داده است که می‌فرماید) آیا فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲، ۴۲۵ باب نود و سوم بر پیغمبر و علی علیهما السلام جایز است که در مسجد جنب شوند ص: ۴۲۳

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۵

به این واقعیت پی برده‌اید که جز من دیگری با حالت جنابت حق ورود در مسجد رسول خدا را ندارد! همگان اظهار داشتند: آری، جز شما دیگری با حالت جنابت حق ندارد به مسجد وارد شود و یا به حال خود بماند.

(۱) [همان کتاب ۱۵۹ / ۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سزوار نیست کسی در این مسجد جنب شود، مگر من یا علی علیه

السّلام.

«طبرانی» این روایت را از «امّ سلمه» روایت کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۵] از «خارجة بن سعد» از پدرش «سعد» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: حلال نیست کسی در این مسجد جنب شود، مگر من و تو. «بزاز» هم این روایت را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم این روایت را در [صواعق ص ۷۳] نقل کرده و گفته است که «بزاز» هم آنرا روایت می‌کند. مؤلف گوید: در باب سابق اظهار داشتیم که «ابن عباس» گفته است: گاهی اتفاق می‌افتاد که علی علیه السّلام در حال جنابت وارد مسجد شود و راه دیگری برای خروج از خانه به غیر از مسجد نداشت و از «جابر بن سمره» هم در آن باب روایت شده بود که علی علیه السّلام در حال جنابت از مسجد عبور می‌کرد.

(۳) [فتح الباری در شرح بخاری ۸/ ۱۶] گفته است: «اسماعیل قاضی» در «احکام القرآن» از طریق «مطلب بن عبد الله بن حنطب» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام عمومی فرمود، هیچ کسی حق ندارد با حال جنابت از مسجد عبور کند، مگر علی بن ابیطالب علیه السّلام (و این استثناء به آن جهت بود که خانه علی علیه السّلام در مسجد بود)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۶
(۱)

باب نود و چهارم نهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه کسی نمی‌تواند نام و کنیه مرا توأما برای فرزندش انتخاب نماید مگر علی علیه السّلام که می‌تواند توأما فرزندانش را اینگونه نامگذاری نماید

(۲) مؤلف گوید: امّیا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را نهی کرده است تا نام و کنیه فرزندانشان را، نام و کنیه آن حضرت - توأم - قرار ندهند، بخاطر اخبار فراوان، بلکه به مناسبت اخبار متواتری است که در «صحاح سته» و کتابهای احادیث دیگر آمده است و ما در این باب به سه بخش از آنها اشاره می‌نمائیم:

(۳) ۱- «امام احمد حنبل» در [مسند ۳/ ۳۱۳] به سند خود، از «جابر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فرزندش را هم نام من قرار می‌دهد، کنیه او را کنیه من قرار ندهد و کسی که فرزندش را بگونه کنیه من مکنی می‌کند، او را هم نام با من قرار ندهد. «۱»

(۴) ۲- «امام احمد» در [مسند ۲/ ۳۱۲] به سند خود، از «ابو هریره» از پیغمبر

(۱) کنیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «ابو القاسم» و نام شریفش «محمد» است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۷

اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: کسی که هم نام من باشد، هم کنیه من نخواهد بود.

و کسی که به کنیه من مکنی شود، هم نام با من نخواهد بود.

(۱) ۳- «طحاوی» در [شرح معانی الآثار ۲۰/ ۳۹۵] به سند خود، از «براء بن عازب» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده است از اینکه مردم فرزندانشان خود را به نام و کنیه من - توأم - نامگذاری نمایند.

مؤلف گوید: در ضمن اخبار مذکور به بخشی از اخبار می‌رسیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده از اینکه مردم

فرزندان خود را هم کنیه با آن حضرت قرار دهند؛ چنانکه در این حدیث آمده است: فرزندان را به نام من نامگذاری کنید، لیکن آنها را به کنیه من مکنی نسازید.

گفتیم رسول خدا صلی الله علیه و آله از اعلام عمومی که کنیه و نام فرزندان را کنیه و نام من قرار ندهید، حضرت علی علیه السلام را استثناء کرده و این بخاطر اخبار فراوانی است که به پاره‌ای از آنها - با توجه به شتابی که دارم - اشاره می‌نمایم.

(۲) [صحیح ترمذی ۱۳۷/۲] به سند خود، از «منذر» از «محمد بن حنفیه» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که به عرض رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشتیم: آیا اجازه می‌دهید که اگر پس از شما، صاحب فرزندی شدم، او را به نام «محمد» و به کنیه شما مکنی بسازم؟ فرمود: آری. حضرت علی علیه السلام فرمود: این پاسخ دلیل بر آن بود که می‌توانم به چنین کاری اقدام نمایم.

مؤلف گوید: این حدیث را «بخاری» در [الادب المفرد ص ۱۲۳] و «ابو داود» در [صحیح جلد ۳۱] در باب «رخصت جمع میان اسم و کنیه» و «حاکم» در [مستدرک ۲۷۸/۴] روایت کرده و می‌گوید: این حدیث با قواعد حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است. و «امام احمد» هم در [مسند ۹۵/۱] و «ابن سعد» در [طبقات ۶۶/۵] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۱۷۹] نقل کرده و می‌گوید: حدیث مورد نظر را «مخلص» و «ذهبی»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۸

آورده‌اند و «بیهقی» هم در «سنن» به دو طریق، در [۳۰۹/۹] ذکر کرده است.

(۱) [الطبقات الکبری ابن سعد ۶۶/۵] به سند خود، از «منذر ثوری» روایت کرده که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام با «طلحه» گفتگو می‌کرد و مشاجر به آنجا رسید که «طلحه» به حضرت علی علیه السلام گفت: اگر تجزی هم در کار باشد، مانند تجزی تو نخواهد بود که نام و کنیه فرزندان را نام و کنیه آن حضرت قرار دادی، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده از اینکه در نامگذاری فرزندان جمع بین نام و کنیه آن حضرت بنمایند! حضرت علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: متجزی کسی است که علیه خدا و رسول صلی الله علیه و آله تجزی نماید! اینک ای طلحه! برو فلان و فلان را - جمعی از قریش را نام برد - بحضور من دعوت کن. به مجردیکه حضور پیدا کردند، با بیان مشاجرهای که «طلحه» با آن حضرت علیه السلام داشت، فرمود: شما چه گواهی می‌دهید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به شما فرمود: پس از من به زودی فرزندی برای شما متولد می‌شود و من به تو اجازه می‌دهم که او را به نام و کنیه من بنامی! و پس از من برای هیچیک از امت جایز نیست که فرزندان خود را به نام و کنیه من بنامند.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابه ۳۶۱/۵] نقل کرده است.

(۲) [الاصابه ابن حجر ۸/قسم ۱/۶۸] در ضمن شرح حال «خوله» دختر «ایاس بن جعفر حنفیه»، می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشار الیها را در خانه خود دید، لبخندی زده و فرمود: یا علی! طولی نمی‌کشد که پس از من با این دختر ازدواج می‌کنی و از او صاحب پسری می‌شوی؛ او را به نام و کنیه من نامگذاری نما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۲۹

(۱)

باب نود و پنجم نسل هر پیغمبری در پشت خود اوست و نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشت علی علیه السلام است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳۱۶/۱] به سند خود که به «منصور عباسی» و از او به «عبد الله بن عباس» منتهی می‌شود، نقل

کرده است که من و پدرم «عباس بن عبد المطلب» در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، در این هنگام حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام وارد شد و سلام داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ گفت و از آمدن علی علیه السّلام خوشحال شد و از جای برخاست و علی علیه السّلام را در آغوش گرفت و میان دو دیدگانش را بوسید و او را طرف راست خود نشانید. «عباس» که ناظر جریان بود به عرض رسانید: یا رسول الله! آیا این شخص (علی علیه السّلام) را دوست می‌داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای عمومی رسول الله! به خدا سوگند! حضرت پروردگار او را از من بهتر دوست می‌دارد. در همین رابطه است که نسل هر پیغمبری از پشت خود اوست و نسل من در پشت این شخص (علی علیه السّلام) است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۰

مؤلف گوید: این حدیث را «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۸] نقل کرده و می‌گوید: حدیث مزبور را «ابو الخیر حاکمی» هم نقل کرده است و در صفحه ۲۱۳ اظهار می‌دارد که «ابو الخیر قزوینی» هم آنرا روایت کرده است و «ابن حجر» در [صواعق ص ۹۳] روایت کرده و می‌گوید: حدیث مزبور را «ابو الخیر حاکمی» و مؤلف «کنوز المطالب فی بنی ابی طالب» آورده است و مؤلف «کنوز المطالب» در ضمن روایتش آورده است، آنگاه که روز جزا فرا می‌رسد، مردم را به نام مادرشان می‌خوانند تا حفظ آبرویی برای آنان باشد، مگر علی علیه السّلام و نسل او را که به نام پدرهایشان دعوت می‌کنند؛ زیرا شکی در نسب پاک ایشان نمی‌باشد. (۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۷۲] از «جابر بن عبد الله» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خدای تعالی نسل هر پیغمبری را در صلب خود آن پیغمبر قرار داده است و نسل مرا در صلب علی بن ابیطالب علیه السّلام مقرر داشته است.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] و «مناوی» در [متن فیض القدر ۲/ ۲۲۳] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۴] گفته‌اند که «طبرانی» از «جابر» و «خطیب» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای تعالی نسل هر پیغمبری را در صلب خود او قرار داده است و ذریه مرا در صلب علی بن ابیطالب علیه السّلام مقرر داشته است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۱

(۱)

باب نود و ششم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز خیر فرمود: به راستی که علی علیه السّلام خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند

(۲) [صحیح بخاری] در «جهاد و سیر» در باب «آنچه در رابطه پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است» به سند خود، از «سلمه بن اکوع» روایت کرده است که علی علیه السّلام در روز خیر، بر اثر درد چشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور افتاد و از این نظر کمال ناراحتی را داشت و با خود می‌گفت: چرا باید از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دور باشم. طولی نکشید که خود را بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. شبی که فردای آن قلعه خیر مفتوح شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی می‌گذارم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و خداست که خیر را بدست او فتح می‌کند. بر خلاف انتظار طولی نکشید، علی را مشاهده کردیم. همگان گفتند: این علی علیه السّلام است! در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در اختیار آن حضرت گذاشت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۲

و خدای تعالی خبیر را بدست او فتح نمود.

مؤلف گوید: همین حدیث را «بخاری» در کتاب «آغاز خلقت» در باب «مناقب علی بن ابیطالب علیه السّلام» و در باب «غزوه خبیر»، آورده است و «مسلم» هم در «صحیح» خود، در کتاب «فضائل صحابه» در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه السّلام و «بیهقی» در [سنن ۳۶۲/۶] و «ابو نعیم» در [حلیه ۲۶/۱] روایت کرده‌اند.

(۱) [صحیح بخاری] در «جهاد و سیر» در باب «فضیلت کسی که مردی به دست او اسلام اختیار کند»، به سند خود، از «سهل بن سعد» روایت کرده است گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خبیر، فرمود: فردا پرچم اسلام را به مردی اعطا می‌کنم که خبیر به دست او فتح می‌شود و خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. مسلمانان آن شب را استراحت کردند در حالی که در اندیشه بودند که فردا پرچمدار اسلام چه کسی خواهد بود؟ اینک فردا رسیده است، همه چشمها بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله دوخته شده که پرچم را بدست چه شخصی به اهتزاز در می‌آورد. در این حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟

یکی از حاضران پاسخ داد: علی علیه السّلام به درد چشم گرفتار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السّلام را پیش خود طلید و آب دهان مبارک را در میان دیدگان علی علیه السّلام ریخت. و دعا کرد و بلافاصله درد چشم برطرف شد، آنچنان که از آغاز دردی نداشته است! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم پر افتخار اسلام را به حضرت علی علیه السّلام داد (۱) و فرمود: با این مردم نبرد می‌کنم تا مانند خودمان از نعمت اسلام برخوردار شوند. سپس خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: اینک با کمال قدرت و توانائی و با آرامش خاطر به مسیر خود ادامه بده همین که به خبیر رسیدی، نخست آنان را به آئین اسلام دعوت کن و آنچه بر آنها واجب می‌گردد به اطلاعشان برسان. به خدا

(۱)

زان جا که لوای حمد در روز جزا باشد بکف مقدس شیر خدا

شک نیست که در خبیر و آن فتح عظیم پرچم به کف علی است بی چون و چرا (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۳

سوگند! اگر خدا بوسیله تو مردی را به اسلام هدایت کند، بهتر است از اینکه شترهای سرخ مو برای تو ارزانی دارد.

مؤلف گوید: «مسلم» این روایت را در «صحیح» خود، در کتاب «فضائل صحابه» در باب بخشی از فضائل علی علیه السّلام، و «امام احمد» در [مسند ۳۲۲/۵] و «نسائی» در [خصایص ص ۶] و ذیل حدیث را، «علی بن سلطان» در [مرقات ۵/۵۶۶] روایت کرده (۱) و می‌گوید: «طبرانی» به طریق مرفوع «۱»، از «ابو رافع» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: هر گاه خدای تعالی مردی را بوسیله تو هدایت کند، ارزش آن از هر چیزی که خورشید بر آن می‌تابد، بهتر و ارزنده‌تر است.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «جهاد و سیر» در باب غزوه «ذی قرد»، به چندین سند، از «عکرمه بن عمّار» از «ایاس بن سلمه» از پدرش روایت کرده است (و حدیث را ادامه می‌دهد تا آنجا که) هنگامی که وارد خبیر شدیم، بزرگ اهل خبیر (مرحب) در حالی که به شمشیر و زور و بازوی خود می‌بالید به میدان آمد و رجز خواند و گفت:

قد علمت خبیر ائی مرحب شاکی السّلاح بطل مجزّب اذ الحروب اقبلت تلّهّب؛ خبیر می‌داند که من مرحبم، کسی هستم که با شوکت هر چه تمامتر علیه دشمنان هر سلاحی را بکار می‌گیرم. و دلاور با تجربه‌ای هستم که در برابر آتش شعله‌ور جنگها، بیمی به خود راه نمی‌دهم و از هیچگونه پایمردی باز نمی‌ایستم.

«سلمه» گوید: عموی من، «عامر»، برای مبارزه با او بیرون رفت. رجز خواند و گفت:

قد علمت خيبر اُني عامر شاكي السلاح بطل مغامر

(۱) حدیث مرفوع حدیثی است که از گفتار و کردار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می‌کند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۴

؛ خيبر می‌داند که من عامرم، کسی هستم که با شوکت تمامتر با سلاح در دست، بر دشمن می‌تازم و از مرگ هراسی ندارم.

(۱) در این هنگام دو ضربت شمشیر، در میانشان فرو آمد. مرحب پیشدستی کرد و شمشیری بر کلاه خود او فرو آورد. و ضربت شمشیر دیگری هم بر او وارد آورد و رگ دستش را برید و «عامر» به شهادت رسید. (تا آنجا که گفته است) پس از این فاجعه، مرا به سوی علی علیه السلام فرستاد تا آن حضرت را بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخوانم. حضرت علی علیه السلام در آن روز به درد چشم مبتلا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر اصحاب خطاب به آنان فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد- یا فرمود خدا و رسول او را دوست می‌دارند- «سلمه» گوید: بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدم و جریان مأموریتم را به عرض رسانیدم و دست او را که به درد چشم سختی گرفتار بود گرفتم و پا به پا حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله آب دهان شریف خویش را در میان دو چشم علی علیه السلام ریخت. بلافاصله دیدگانش بهبود یافت و همزمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در دست علی علیه السلام قرار داد.

فردا که «مرحب خیبری» وارد میدان نبرد شد، همان رجزی را که در مقام معرفی خود برای «عامر» خوانده بود در برابر حضرت علی علیه السلام خواند. حضرت علی علیه السلام در مقام معرفی خویش، این رجز را خواند:

انا الذي سمّني امي حيدرۃ كليث غابات كرية المنظرۃ

اوقاهم بالصاع كيل السندرة؛ [منم آنکه مادر مرا شیر گفت چه شیری که طعنه به شمشیر گفت]

[دهم کیل هر کس به اندازه اش زین برکنم نام و آوازه اش] مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد» در [مسند ۴ / ۵۱] و «ابن سعد» در [طبقات ۲ / قسم ۱ / ۸۰] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲ / ۴۵۰] و «متقی» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۵

[کنز العمال ۵ / ۲۸۴] روایت کرده و می‌گوید: «ابن ابی شیبه» هم این روایت را متذکر است و «محب طبری» در [الریاض النضرۃ ۲ / ۱۸۵] آورده و گفته است که «ابو حاتم» این روایت را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «فضائل الصحابه» در باب بخشی از فضائل علی علیه السلام، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: البتّه پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا، خیبر را بدست او فتح می‌کند. «عمر بن خطاب» گفت: آن روز بود که خواهان امارت بودم و در این رابطه با همدستانم، آهسته سخن گفتم و آرزو می‌کردم (که ای کاش) رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا پرچمدار اسلام معرفی کند.

(ولی بر خلاف انتظار) رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بحضور طلبید و پرچم اسلام را بدست او داد و فرمود: بسوی خیبر حرکت کن و به جایی توجه مکن تا خدا، خیبر را بدست تو فتح کند. راوی گفته است: پس از آنکه حضرت علی علیه السلام پرچم اسلام را بدست گرفت، آهسته آهسته به راه خود ادامه داد تا در مسیر خود- با توجه به اینکه به جایی توجه نداشت- توقف کرده و فریاد زد: یا رسول الله! چگونه و با چه شرطی با مخالفان مقاتله کنم؟ فرمود: با آنها نبرد کن تا به یکتائی خدا و نبوت محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله اعتراف کنند و هر گاه به این واقعیت اعتراف نمودند، خون و مالشان از ناحیه تو محفوظ

خواهد ماند و اگر حق و حسابی جز این دارند، به عهده حضرت پروردگار است.

مؤلف گوید: این روایت را «امام احمد» در [مسند ۲/۳۸۴] و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱۰/۳۲۰] و «ابن سعد» در [طبقات ۲/قسم ۱/۸۰] و «متقی» در [کنز العمال ۵/۲۸۵] و گفته است که «ابن جریر» این روایت را آورده است و در [۶/۳۹۳] می گوید: «ابن منده» در «تاریخ اصفهان» به این حدیث اشاره کرده است و «نسائی» در [خصایص ص ۶] با چهار طریق و «خطیب بغدادی» در [تاریخ ۸/۵]

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۶
به مختصری از آن اکتفا کرده است.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «فضائل الصحابه» در باب بخشی از فضائل علی بن ابیطالب علیه السّلام، به سند خود، از «عمر بن سعد بن ابی وقاص» از پدرش روایت می کند که «معاویه» از «سعد»، پرسید: چرا ابو تراب را سب نمی کنی؟ در پاسخ گفت: بخاطر سه خصلت پسندیده‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او ذکر کرده است و برای همین است که من هیچگاه به سب او نمی پردازم و اطمینان دارم که هر گاه دارای یکی از آن خصال بودم، برای من ارزنده تر بود از شتران سرخ مو! هنگامی که در یکی از جنگها، علی علیه السّلام را بجای خود گذاشت - علی علیه السّلام که چنان انتظاری نداشت - عرض کرد: یا رسول الله! مرا با زنان و کودکان باقی می گذاری؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو در پیشگاه من، برابر با منزلت هارون علیه السّلام در پیشگاه موسی علیه السّلام باشد؛ در روز خیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: بدون شک، پرچم را در اختیار پرچمداری در می آورم که خدا و رسول را دوست می دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند. ما همه خود را برای این افتخار آماده کرده بودیم که بر خلاف انتظار همه ما، دستور داد علی علیه السّلام را بحضور بیاورند. در آن روز علی علیه السّلام به درد چشم مبتلا بود. آب دهان مبارکش را در دیدگانش ریخت و پرچم را در اختیار او گذاشت. و خدای تعالی خیر را به کف با کفایت علی علیه السّلام مفتوح ساخت؛ هنگامی که آیه مباهله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السّلام - را بحضور طلبید و همراه آنان به محل مباهله تشریف فرما شد و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من اند.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «ترمذی» در [صحیح ۲/۳۰۰] در ضمن مناقب حضرت مولا علی علیه السّلام، و «نسائی» هم در [خصائص ص ۴] نقل کرده و بجای آیه مباهله، آیه تطهیر را ذکر کرده و در صفحه ۱۶ تقدیم و تأخیری در الفاظ حدیث فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۷

نموده است و «امام احمد» در [۱/۱۸۵] با اندک اختلافی به ذکر آن پرداخته است

(۱) و «متقی» در [کنز العمال ۶/۴۰۵] و بار دیگر در همان مجلد و در همان صفحه، مختصری از آنرا متذکر شده است و می گوید: «ابن جریر» هم آنرا نقل کرده است و از «سعد» روایت می کند که هر گاه ازّه بر سرم بگذارند و مرا به سب علی علیه السّلام وادارند، هرگز به سب آن حضرت اقدام نمی کنم!! و این بدان جهت است که ویژگیهای علی علیه السّلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. این روایت را «ابن ابی شیبه» و «ابن مخلد» نقل کرده‌اند.

(۲) [صحیح ترمذی ۱/۲۱۸] به سند خود، از «براء» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای از پای در آوردن دشمنان دو لشکر آماده کرد، فرماندهی یکی از دو لشکر را به عهده علی بن ابیطالب علیه السّلام و دیگری را به عهده «خالد بن ولید» گذاشت و فرمود: هر گاه جنگی اتفاق افتاد، علی علیه السّلام فرماندهی همگان را به عهده می گیرد و هر دو لشکر تحت فرمانش خواهند بود. علی علیه السّلام قلعه‌ای را فتح کرد و از میان اسیران، کنیزی را برای خود برگزید. «خالد» نامه شکوه آمیزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و آن نامه را به من داد تا به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم بدارم. نامه را گرفته

از لشکرگاه به مدینه رفتیم. پس از آنکه مضمون نامه به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رنگ از صورت مبارکش پرید و فرمود: چه گمان می‌بری به مردی که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. در آن حال گفتم: از غضب خدا و رسول به حق تعالی پناه می‌برم. آنگاه پوزش خواستم که من بی‌تقصیرم (مأمور و معذورم) رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی نداد.

«ترمذی» گفته که در این رابطه هم حدیثی از پسر «عمر» روایت شده است.

مؤلف گوید: «ترمذی» همین حدیث را با توجه به سند و متن آن، در [۲/ ۳۰۰] آورده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۳۹۷] آنرا یاد آوری کرده و می‌گوید که این حدیث را «ابن ابی شیبه» هم متذکر شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۸

(۱) [صحیح ابن ماجه] در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، صفحه ۱۲ به سند خود، از «عبد الرحمن ابی لیلی» روایت می‌کند که «ابو لیلی» همواره با علی علیه السلام بوده و کارش آن بود که جامه‌های تابستانی را در زمستان، و لباسهای زمستانی را در تابستان، می‌دوخت. «۱» در یکی از اوقات، از «ابو لیلی» در خواست کردیم تا از حضرت علی علیه السلام سؤالی بنماید. «ابو لیلی» تقاضای ما را پذیرفت و حکایت خاطره‌ای را از علی علیه السلام تقاضا کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: در روز خیبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا بحضور طلبید و من در آن روز به درد چشم مبتلا بودم.

عرض کردم: یا رسول الله! به درد چشم مبتلایم! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در میان دیدگانم ریخت، بلافاصله بهبود یافت. و دعا کرد و گفت: بار خدایا! اثر گرمی و سردی را از علی برطرف کن! از آن روز تا به حال، به هیچ وجه احساس گرمی و سردی نمی‌کنم. و در ضمن آن فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی می‌گذارم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند؛ او کسی است که هیچگاه از دشمن نمی‌گریزد. اصحاب که این سخن را شنیدند همه خود را آماده کرده که پرچمدار اسلام باشند. بر خلاف انتظار آنها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بحضور طلبید و پرچم را در اختیار او در آورد.

(۲) مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد» در [مسند ۱/ ۹۹ و ۱۳۳] و «نسائی» در [خصایص ص ۵] با اختلاف لفظی آورده است و می‌گوید: در یکی از روزها، «ابو لیلی» به عرض حضرت علی علیه السلام - که پیوسته همراه آن حضرت بود - تقدیم داشت: مردم بر شما ایراد می‌کنند که چرا و چگونه است علی علیه السلام بر خلاف معمول همه مردم لباس نازک را در زمستان، و لباس خشن و ضخیم را در تابستان،

(۱) از قرائن پیداست این دو گونه لباس را برای حضرت علی علیه السلام دوخته و حضرت علی علیه السلام بر خلاف معمول همگان لباس زمستانی را در تابستان و لباس تابستانی را در زمستان می‌پوشیده است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۳۹

می‌پوشد و هیچگونه احساس حرارت در تابستان و احساس برودت در زمستان نمی‌نماید؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: مگر نه اینست که همواره با ما بوده‌ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: بخاطر داری که در جنگ خیبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچمی برای «ابو بکر» تهیه کرد و او را به جنگ فرستاد و «ابو بکر» بدون آنکه نبردی کند، بازگشت! برای «عمر» هم پرچمی ترتیب داد. او هم دست خالی بازگشت! فرمود: پرچم اسلام را به مردی خواهیم داد که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و هیچگاه از جنگ نمی‌گریزد و پشت به دشمن نمی‌کند (آندو پشت به دشمن کردند و گریختند) در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بحضور طلبید و این در حالی بود که من به درد چشم مبتلا بودم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمهای من ریخت و گفت: بار خدایا! آزار حرارت و سردی را از علی علیه السلام برطرف کن! این است که هیچگاه از سرما و گرما آسیبی نمی بینم و احساس گرمی و سردی نمی کنم.

(۱) این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/۳۹۴] آورده و می گوید:

«عبد الرحمن ابو لیلی» گفته است: معمول حضرت علی علیه السلام آن بود که در زمستان یک پیراهن و عبای نازک می پوشید، و در تابستان از قبائی که درون آن از پشم پر شده و لباس گرانی بود، استفاده می کرد (تا آنجا حدیث را ادامه داده است که) رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را به اتفاق تنی چند از مردم به جنگ فرستاد. «ابو بکر» شکست خورده و بازگشت! پس از او، «عمر» را همراه با گروهی به جنگ فرستاد، او هم طرفی نبسته دست خالی و مأیوسانه، بازگشت! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون که کار بدینجا کشید، پرچم اسلام را به مردی خواهم داد (تا آخر حدیث) و اظهار می کند که این حدیث را «ابن ابی شیبه»، «امام احمد»، «ابن ماجه»، «بزاز» و «ابن جریر» نقل کرده اند و صحت حدیث را پذیرفته اند و «طبرانی» هم در «الاوسط» و «حاکم» در «الدلائل»، و «ضیاء مقدسی» متذکر شده اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۰

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/۱۲۴] به نقل حدیث پرداخته و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر، «ابو بکر» را بحضور طلبید و پرچمی برای او ترتیب داد و او را همراه با جمعی به میدان فرستاد. او منهزم شده و دست خالی از جنگ بازگشت! پس از او، «عمر» را بحضور طلبید و پرچمی برای او ترتیب داد و همراه جمعی او را به میدان فرستاد. او هم تاب نیاورده منهزم گردیده و بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را به کسی می دهم (تا آخر حدیث).

«هیثمی» گفته است که این حدیث را «بزاز» متذکر است و در [۹/۱۲۳] حدیث مزبور را بطور اختصار بیان کرده است و می گوید: «طبرانی» در «الاوسط» و «الکبیر» به نقل آن پرداخته است.

(۲) [صحیح ابن ماجه] در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، صفحه ۲۰ به سند خود، از «ابن سابط» (عبد الرحمن) از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده است که «معاویة» در یکی از سفرهای حج که به مکه رفت. «سعد» به دیدارش رفت. حضار از علی علیه السلام ناسزا می گفتند! «سعد» خشمگین شده گفت: اینگونه یاوه گوئی را در حق مردی می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

؛ شنیدم می فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدی»

؛ شنیدم می فرمود:

«لا عطين الراية اليوم رجلا يحب الله ورسوله»

. مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در [خصایص ص ۴] با تقدیم و تأخیر، و «متقی» در [کنز العمال ۶/۴۰۵] روایت کرده است و اظهار می دارد که «ابن جریر» هم آن را آورده است.

(۳) [مستدرک حاکم ۳/۳۸] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت می کند. روز خیبر که فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را به کارزار با دشمن فرستاد و او از مقابله با دشمنان ترسید! در این حال «محمد بن مسلمه» بحضور رسید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۱

و عرض کرد: یا رسول الله! هیچگاه مانند امروز نیستم، برای اینکه «محمود بن مسلمه» کشته شد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچگاه در انتظار دیدار دشمن نباشید، بلکه از خدای تعالی درخواست عافیت نمائید،

برای اینکه نمی‌دانید چه گرفتاریهائی در حالت روبرو شدن با دشمنان خواهید داشت. اینک، هرگاه با دشمنان رویاروی شدید، به خدا عرض کنید: خداوندا! تو پروردگار ما و آنها هستی. اختیار ما و آنها در دست توست و تو هستی که آنان را از پای در می‌آوری.

سپس روی زمین بنشینید و به مجردیکه شب هنگام فرا رسید، از محل خود حرکت کنید و تکبیر بگوئید و به آنها حمله بیاورید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. او مردی است که از دشمن هراسی ندارد و پشت به دشمن نمی‌کند و خدا بدست او فتح و پیروزی را نصیب اسلام می‌فرماید. از شنیدن این سخن مردمی که خواهان سروری بودند، خود را آماده کردند تا ببینند پرچم اسلام در دست کدامیک از آنان قرار خواهد گرفت.

علی علیه السلام در آن روز به درد چشم گرفتار بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود:

اینکه بسوی دشمنان حرکت کن. معروض داشت: یا رسول الله! چشمم به اندازه‌ای درد می‌کند که چیزی و جائی را نمی‌بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در دیدگانش ریخت و پرچم اسلام را به دست او داد. علی علیه السلام پرسید: با چه شرطی با آنان نبرد کنم؟ فرمود: تا زمانی که به یکتائی خدا و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار نمایند و در این هنگام مال و خون آنان در پناه من است، و حق و حساب دیگر آنها به عهده خداست. علی علیه السلام به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم میدان نبرد شد و با آنها نبرد کرد تا خدای تعالی بدست او دین اسلام را یاری کرد.

مؤلف گوید: این حدیث را «هیثمی» در [مجمع ۶ / ۱۵۱] روایت کرده است و اظهار می‌دارد که «طبرانی» هم در «الصغیر» به روایت آن پرداخته است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۲

(۱) [همان کتاب ۳ / ۴۳۷] به سند خود، از «عبد الله بن بریده اسلمی» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان، در پشت قلعه خیبر قرار گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. فردا که فرا رسید گروهی از صحابه که خود را سزاوار آن موهبت می‌پنداشتند سرها کشیده و دستها از آستین بیرون آوردند تا پرچم اسلام در دست کدامیک از آنها در می‌آید. بر خلاف انتظار آنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بهبودی دیدگان او آب دهان مبارکش را در چشمهای آن حضرت ریخت و علی علیه السلام بهبودی یافته، پرچم اسلام را به او اعطا کرد. حضرت علی علیه السلام با همراهان عازم خیبر شد. در نخستین برخورد، با «مرحب خیبری» رویارو شد. «مرحب» که از هر جهت خود را برای مبارزه آماده کرده بود، رجز خواند و گفت:

قد علمت خیبر ائی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب

اذا السیوف اقبلت تلهب اطعن احیانا و حینا یضرب ؛ خیبر می‌داند که من مرحبم، کسی هستم که با شوکت و جرأت هر چه تمامتر تیغ بر دشمن می‌کشم و دلاور با تجربه‌ای هستم که در هنگام شعله‌ور شدن آتش شمشیرها، با مهارت ویژه‌ای نیزه می‌زنم و شمشیر بر گردن مبارزان فرو می‌آورم.

(علی علیه السلام در برابر یلی قرار گرفت که سران و دلاوران عرب تاب برابری با او را نداشتند) در این هنگام، دو ضربت فیمابین ایشان اتفاق افتاد، آخر الامر حضرت علی علیه السلام ضربتی بر سر او فرود آورد که «کلاه خود» را شکافت و به سرش اصابت کرد و در سر او تا آنجا فرو رفت که تیزی شمشیر به دندانهای او رسید و به اندازه‌ای محکم بر فرق او فرو آمد که صدای ضربت شمشیر

حضرت علی علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۳

لشکر را به خود متوجه ساخت! هنوز عقب ماندگان از لشکریان نرسیده بودند که فتح و گشایش نصیب اسلام شد و قلعه خیبر به تصرف مسلمانان درآمد.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد» در [۵/ ۳۵۹] نقل کرده و می گوید:

پرچم اسلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست در اختیار «عمر» در آورد. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: فردا لواء اسلام را (تا آخر حدیث) و لواء اسلام را به حضرت علی علیه السلام اعطا فرمود.

(۲) [متقی در کنز العمال ۵/ ۲۸۴] می نویسد: در جنگ خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، «عمر» و گروهی از اصحاب را به جنگ با خیبری ها گسیل داشت.

خیبری ها در نخستین مبارزه، او و اصحابش را منهزم ساختند و آنان در حالی که یکدیگر را از بیم خیبری ها می ترسانیدند، شکست خورده بازگشتند! رسول خدا صلی الله علیه و آله که این وضعیت را بر خلاف انتظار خود مشاهده کرد، فرمود: پرچم اسلام را فردا در اختیار مردی در می آورم که خدا و رسول را دوست می دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند. فردای آن شب که فرا رسید «ابو بکر» و «عمر» خود را برای پرچمداری آماده کرده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بحضور طلبید. (حدیث را تا به آخر ادامه داده است).

این حدیث را «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۲/ ۳۰۰] به دو طریق، و «هیشمی» در [مجمع ۶/ ۱۵۰] آورده و گفته است که «امام احمد» و «بزاز» روایت کرده اند و «نسائی» در [خصایص ص ۵] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۸۷] روایت کرده و می گوید: «غیبانی» و «حافظ دمشقی» در «الموافقات» نقل کرده اند.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۵/ ۳۵۳] به سند خود، از «بریده» روایت کرده است که می گوید: خیبر را محاصره کردیم. لواء اسلام را «ابو بکر» بدوش گرفت و به میدان رفت، لیکن دست خالی بازگشت، روز دیگر به میدان رفت، آن روز هم طرفی نبسته بازگشت. دست خالی برگشتن او، مسلمانان را دچار اندوه فراوان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۴

ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آرامش دل‌های مسلمانان، فرمود: فردا پرچم اسلام را در دست مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول او را دوست می‌دارند، و او هم خدا و رسول را دوست می‌دارد. آری، او از میدان باز نمی‌گردد، مگر اینکه بر دشمن چیره می‌شود و فتح و پیروزی را همراه می‌آورد. آن شب را با آرامش به خواب رفتیم و اطمینان داشتیم که فردا فتح و پیروزی نصیب ما خواهد شد. بامداد فردا رسید و خورشید چهره نورانی خود را نمایان کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از طلوع آفتاب همین که نماز بامدادی بجای آورد، از جای برخاست و پرچم اسلام را بدست گرفت. در حالی که مردم در قرارگاههای خود آماده باش بودند و علی علیه السلام را که به درد چشم گرفتار بود بحضور طلبید. آب دهان مبارکش را در چشم او ریخت و پرچم اسلام را بدست آن حضرت سپرد. علی علیه السلام عازم میدان شد، از میدان نبرد بازنگشت، مگر آنکه فاتحانه حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید.

«بریده» گفت: من هم یکی از آنها بودم که گردن می‌کشیدم به این امید که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در اختیار من قرار بدهد!

(۱) مؤلف گوید: این روایت را «نسائی» در [خصایص ص ۵] نقل کرده و می نویسد: «ابو بکر» پرچم اسلام را بدوش گرفت و وارد میدان شد ولی فتح و پیروزی نصیبش نشد. فردای آن روز، «عمر» پیش قدم شد او هم بدون پیروزی بازگشت. پس از او، حضرت

علی علیه السلام پرچم را بدست گرفت (تا آخر حدیث).

«محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۸۷] و «علی بن سلطان» در [مرقات ۵/ ۵۶۶] اظهار می‌دارند که این حدیث را «امام احمد» در «المناقب» آورده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۶/ ۱۵۰] ذکر کرده و گفته است: صاحب «مناقب» هم آنرا روایت کرده است و رجال آن صحیح است. و «متقی» هم در [کنوز العمال ۵/ ۲۸۳] گفته است: «ابن جریر» هم نقل کرده است و مضامین همه روایات مذکور، مساوی با مضمون روایت «نسائی» است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۵

(۱) [همان کتاب ۱/ ۳۲۰] به سند خود، از «عمرو بن مسعود» روایت کرده است که گفت: در کنار «ابن عباس» نشسته بودم، در این حال نه نفر وارد شدند و خطاب به «ابن عباس» گفتند: یکی از این دو پیشنهاد را بپذیر؛ یا با ما بیا تا خاطره‌ای که در نظر داریم به اطلاع تو برسانیم، و یا از ایشان که در کنار تو نشسته‌اند درخواست کن تا ما را با تو تنها بگذارند. «ابن عباس» در پاسخ گفت: چنان نیست که من یارانم را از کنار خود برانم و با شما تنها باشم، بلکه من با شما می‌آیم تا ببینم چه می‌کنید و چه می‌گویید. در آن روز «ابن عباس» بینا بود و می‌توانست با آنان همراهی کند. در این رابطه بود که با آنها در محلی دور از ما قرار گرفت و سخنانی بین آنها رد و بدل شد که ما از چگونگی آنها اطلاعی بدست نیاوردیم. همین قدر می‌دانیم که «ابن عباس» هنگام بازگشت به اندازه‌ای ناراحت بود که گوشه جامه‌اش به زمین کشیده می‌شد و می‌گفت: اف بر این مردم و تف بر آنها! درباره مردی لب به ناسزا می‌گشایند که از ده و یژگی ارزنده برخوردار بود، از مردی یاوه گوئی می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: مردی را بسوی دشمنان می‌فرستم که خدا هیچگاه او را خوار نمی‌سازد، و خدا و رسول را دوست می‌دارد. بازتاب این سخن تا آنجا بود که همگان خود را برای این مقام آماده کرده بودند در عین حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هیچکدام از یاران خود توجهی نکرد و فرمود: علی علیه السلام کجاست؟ در پاسخ گفتند: او در آسیاب مشغول آرد کردن گندم است. فرمود: مگر در میان شما دیگری نیست که بتواند سرگرم این مهم باشد.

اینک او را بحضور من دعوت کنید. خبر احضار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اطلاع حضرت علی علیه السلام رساندند. حضرت علی علیه السلام در عین حالی که به درد چشم گرفتار بود تا آنجا که چیزی و جایی را نمی‌دید، دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرد و بحضورش شرفیاب شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمان علی علیه السلام توتیا کرد و پرچم اسلام را سه بار به اهتزاز در آورد و به حضرت علی علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۶

اعطا نمود. پس از آن، «صفیه» دختر «حی» (تا آخر حدیث) که همگی آنرا در جلد اول در باب «آیه تطهیر» آورده‌ایم. مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در [خصایص ص ۸] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۳] نقل کرده و گفته است که حدیث را «امام احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» در «الاربعین الطوال» نقل کرده و می‌گوید: «نسائی» برخی از آنرا آورده است. و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۱۹] روایت کرده و می‌گوید: «امام احمد» و «طبرانی» مختصری از آنرا در «الکبیر» و «الاوسط» متعرض می‌باشد.

(۱) [حلیه الاولیاء ۱/ ۶۲] از «سلمه بن اکوع» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم نبرد را به «ابو بکر» داد و او را بسوی قلعه‌های خیبر گسیل داشت تا نبرد کند و خیبر را تصرف کند او با آن که جدیت نمود بازگشت و فتحی نصیبش نشد. همینطور «عمر» را فرستاد، او هم با کوششی که کرد، طرفی از جنگ نبست و بازگشت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فردا لوای اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و از جنگ با کفار روگردان نمی‌باشد و حق تعالی، دژهای خیبر را بدست او فتح می‌کند.

«سلمه» گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را بحضور طلبید. علی علیه السَّلَامُ در آن روز به درد چشم مبتلا بود. به مجردیکه فرمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دریافت کرد، با شتاب هر چه تمامتر بحضور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آب دهان مبارکش را در دیدگان علی علیه السَّلَامُ ریخت و فرمود: اینک، لوی اسلام را در اختیار بگیر، و عازم دژهای خیبر شو، تا خدای تعالی آنها را بدست تو مفتوح فرماید.

«سلمه» گوید: علی علیه السَّلَامُ عازم خیبر شد و من پشت سر آن حضرت حرکت می‌کردم، علی علیه السَّلَامُ هروله کنان به پای حصار خیبر رسید و پرچم خود را در میان سنگی فرو برد. در آن هنگام یکی از یهودیان که در میان برجی در بالای حصار فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۷

قرار داشت و ناظر جریان بود، پرسید: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابیطالبم! یهودی که نام علی علیه السَّلَامُ را شنید، گفت: (سوگند) به توراتی که خدا به حضرت موسی علیه السَّلَامُ نازل فرمود، اینک پیروزی با شماست. «سلمه» گوید: حضرت علی علیه السَّلَامُ بازنگشت، مگر آنکه خدای تعالی، دژهای خیبر را به دست او مفتوح ساخت.

مؤلف گوید: این روایت را «محب طبری» در [الریاض النضره ۱۸۷/۲] روایت کرده و گفته که این حدیث را «ابن اسحاق» هم نقل نموده است.

(۱) [خصائص نسائی ص ۴] از «عبد الواحد بن ایمن» از پدرش روایت کرده است که «سعد» گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: برآستی که پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و خدا دژهای خیبر را به دست او فتح می‌کند. اصحاب خود را برای انجام خواسته پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آماده کردند و بر خلاف انتظار آنان، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرچم را بدست علی علیه السَّلَامُ داد.

(۲) [همان کتاب ص ۸] از «هبیره بن هدیم» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السَّلَامُ شهید شد، امام حسن مجتبی علیه السَّلَامُ در حالی که عمامه سیاه رنگی بر سر بسته بود مردم را گرد آورد و به ایراد خطابه‌ای پرداخت و در طی آن، فرمود: دیروز مردی را شهید کردید که پیشینیان در ویژگیهائی که داشت بر او پیشی نگرفتند و آیندگان هم مقام و موقعیت او را درک نخواهند نمود و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حق او، فرمود: فردا لوی اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ، او حرکت می‌کنند و به این ترتیب با دشمنان مبارزه می‌کند، تا اینکه خدا دژهای خیبر را بدست او فتح می‌کند. و پرچم اسلام را بدون فتح و نصرت باز نمی‌گرداند. آری کسی را بدست بی اعتبار خود از پای در آوردید که درهم و دیناری از خود باقی نگذاشت، تنها نهصد دینار از عطائی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۸

به او شده بود از وی باقی است که تصمیم داشت به وسیله آن مبلغ، خدمتکاری برای رفاه حال خانواده‌اش استخدام نماید.

(۱) [همان کتاب ص ۳۲] از «عبد الله بن ابی نوح» از پدرش، او هم از «معاویه» روایت کرده است که در یکی از روزها، «معاویه» از علی علیه السَّلَامُ صحبت می‌کرد و همان زمان «سعد بن ابی وقاص» حضور داشت، گفت: اگر یکی از سه ویژگی که علی علیه السَّلَامُ داشت، دارا بودم برای من بهتر و ارزنده‌تر بود از هر چیزی که خورشید بر آن می‌تابد! از جمله: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از این راضی نیستی که منزلت تو نسبت به من، برابر با منزلت هارون علیه السَّلَامُ نسبت به موسی علیه السَّلَامُ باشد؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری نمی‌باشد. آری! هرگاه این جملات را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرموده بود، از نظر من ارزنده‌تر از هر چیزی بود که خورشید بر آن می‌تابد! دیگر اینکه، در روز خیبر فرموده بود که فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست

می‌دارد و خدا هم، خیبر را به دست او فتح می‌کند و او هرگز از جنگ نمی‌گریزد. هرگاه این جملات را رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من گفته بود، بهتر بود از هر چیزی که خورشید بر آن می‌تابد! ویژگی سوم اینکه، هرگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دختر ارجمندش را به همسری من در آورده بود و فرزندان از آن حضرت روزی من می‌شد، برای من ارزنده‌تر از هر چیزی بود که خورشید بر آن می‌تابد!

(۲) [کنز العمال ۵/ ۲۸۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر، فرمود: اطمینان داشته باشید مردی را بسوی این قوم می‌فرستم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و خدای تعالی بدست او قلعه‌های خیبر را فتح می‌کند. طولی نکشید، فرمود: علی علیه السّلام را بحضورم بخوانید. حضرت علی علیه السّلام در آن روز به درد چشم سختی مبتلا بود چنانکه چیزی را مشاهده نمی‌کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۴۹

در عین حال علی علیه السّلام را گرفته و او را بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در میان دیدگان آن حضرت ریخت و شفای آنرا از خدای تعالی خواستار شد و پرچم اسلام را در اختیار او در آورد و فرمود: به نام خدا به راه خود ادامه بده. علی علیه السّلام وارد میدان نبرد شد، هنوز عقب ماندگان به همراهان علی علیه السّلام نپیوسته بودند که خیبر را فتح کرد! «متقی» گفته است که این حدیث را «ابو نعیم» در کتاب «المعرفه» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۵/ ۲۸۳] از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه عازم خیبر شد، به مجردیکه در آنجا پیاده شدند، «عمر» را به اتفاق تنی چند از اصحاب به قلعه‌ها و کاخهای خیبر گسیل داشت. مسلمانان به نبرد پرداختند و طولی نکشید که «عمر» و همراهانش منهزم گردیدند. بیم جنگ چنان آنها را متحیر ساخته بود که او به همراهانش بیم می‌داد و همراهان هم او را بیمناک می‌ساختند. بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از شکست آنها اطلاع یافت، ناراحت شده و فرمود: کسی را برای نبرد با خیبری‌ها انتخاب می‌کنم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. او از دشمن نمی‌گریزد و با آنان می‌جنگد، تا خدا خیبر را بدست او فتح کند. مسلمانان که این سخن را شنیدند، همگی گردن می‌کشیدند و برای اثبات اینکه کدامیک از آنها لایق پرچم اسلام است، برای یکدیگر ایجاد مزاحمت می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی درنگ نمود و پس از آن، فرمود: علی کجاست؟

گفتند: او به درد چشم مبتلا است. فرمود: او را بحضورم بخوانید. حضرت علی علیه السّلام فرموده است: هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، دو چشم مرا گشود و آب دهان مبارک که داروی شفابخش همه دردهاست، در میان دیدگانم ریخت و لوای اسلام را در اختیار من در آورد. با سرعت هر چه تمامتر به طرف

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۰

خیبر رفتم. (بیم آن داشتم که هرگاه اندک درنگی بنمایم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نظرش را از من برگردد و این مأموریت را از من باز پس بگیرد و به عهده دیگران بگذارد (!)) و به راه خود ادامه دادم تا آنجا که کاملاً برای نبرد با آنان آماده گشتم. در این هنگام «مرحب خیبری» به مبارزه آمد. او رجز خواند و من پاسخ او را دادم.

درگیری شروع شد. سرانجام، خدای تعالی او را بدست من از پای در آورد. و همدستان او منهزم گردیده و در قلعه متحصن گردیدند و در قلعه را مسدود کردند. بسوی در قلعه حرکت کردم و بدون توقف به نبرد پرداختم تا خدای تعالی در قلعه را به رویم گشود.

«متقی» گوید: این روایت را «ابن ابی شیبّه» و «بزاز» نقل کرده‌اند و سندش حسن است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۶/ ۱۵۱] روایت مزبور را نقل کرده و گفته است که «بزاز» هم به روایت مزبور اشاره نموده

است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۳۹۵] از «عمر بن خطاب» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لوای اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. او همواره به دشمن حمله می‌کند و از دشمن نمی‌گریزد و قلعه‌های خیبر را فتح می‌کند در حالی که «جبرئیل» از جانب راست، و «میکائیل» از جانب چپ، او را مدد می‌کنند. مردم آن شب را به این امید خوابیدند که لوای اسلام در دست یکی از آنها قرار خواهد گرفت. فردا صبح بر خلاف انتظار همگان، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: علی کجاست؟ در پاسخ گفتند: علی به درد چشم مبتلا شده است آنچنان که چیزی را نمی‌بیند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نزد من بیاورید. به محضی که علی علیه السلام بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک من بیا. علی علیه السلام نزدیک آن حضرت رفت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در چشم ایشان ریخت و با فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۱

دست خود چشم او را مسح کرد. حضرت علی علیه السلام در حالی که از مکان خویش برخاست که گویا هرگز به درد چشم مبتلا نبوده است! «خطیب» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [همیشی در مجمع ۹ / ۱۲۳] از پسر «عمر» نقل کرده است که گفت: یکی از انصار حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید: یا رسول الله! یهودیان برادر مرا کشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اندوهناک مباش که فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و خدای تعالی بدست او خیبر را فتح می‌کند و در نتیجه این امکان را به تو می‌دهد که بتوانی از قاتل برادرت انتقام بگیری. در این رابطه اصحاب آماده شدند که ببینند کدامیک از آنها افتخار پرچمداری اسلام را بدست می‌آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموری را فرستاد تا علی علیه السلام را بحضور بیاورد و پیش از آمدن علی علیه السلام، پرچم اسلام را برای او تهیه کرد و منعقد ساخت. علی علیه السلام بنا به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضور مبارک شرفیاب شد و عرض کرد: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید به درد چشم مبتلا می‌باشم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بهبود درد چشم آن حضرت، آب دهان مبارک در چشم او ریخت، و تا آخر عمر از هرگونه درد چشمی در امان بود.

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹ / ۱۲۳] از «جمیع بن عمیر» روایت کرده است که به «عبد الله عمر» گفتم: سخنی از علی علیه السلام برایم بیان کن. گفت: در روز خیبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. هم اکنون که با تو سخن می‌گویم گویا پرچمی را که فردا باید در اختیار آن شخص قرار بگیرد مشاهده می‌کنم و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنرا آماده کرده بود تا به صاحبش برساند. در آن هنگام، فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۲

علی علیه السلام بر اثر دودی که از قلعه به اطراف پخش می‌شد، به درد چشم گرفتار شده بود. در عین حال پرچم اسلام را در اختیار علی علیه السلام در آورد. پیش از آنکه لشکر به خواب بروند، خدای تعالی خیبر را به دست علی علیه السلام فتح کرد. «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹ / ۱۲۴] از «عمران بن حصین» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم اسلام را به

بزرگی می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. به دنبال این ابلاغیه، پرچم اسلام را در اختیار علی علیه السلام در آورد.

«طبرانی» این حدیث را به سندهای خود روایت کرده است.

مؤلف گوید: «نسائی» هم در [خصایص ص ۷] با اندک اختلاف لفظی آورده است.

(۲) [همان کتاب ۱۲۴/۹] از «ابن عباس» روایت کرده است که در جنگ خیبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را که گمان می‌کنم «ابو بکر» بود، همراه گروهی از صحابه به نبرد فرستاد. او و همراهانش در حالی که شکست خورده بودند بازگشتند. فردای آن روز، «عمر» را به مبارزه با خبیری‌ها گسیل داشت. او هم شکست خورده بازگشت. در حالی که همدستانش را از رویارو شدن با خبیری‌ها هراس می‌داد و آنها هم او را می‌ترسانیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از انهزام آنان ناراحت شده بود، فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار شخصی در می‌آورم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. از میدان باز نمی‌گردد، مگر اینکه خدای تعالی فتح و پیروزی را بدست او برقرار می‌سازد.

مردم که خواهان چنان مقامی بودند، آمادگی خود را برای بدست آوردن پرچم اسلام اعلام کردند. بر خلاف انتظار آنان، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: علی کجاست؟

همزمان علی علیه السلام از درد چشم شکوه می‌کرد. در ملاقاتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۳

داشت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست آب دهان در چشمهای حضرت علی علیه السلام ریخت.

سپس پرچم اسلام را در اختیار او قرار داد. علی علیه السلام پرچم اسلام را به اهتزاز در آورد و خدا فتح و پیروزی را نصیب او فرمود.

«طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

(۱) [تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ۳۳۷/۷] «سعد بن ابی وقاص»، «ابو هریره»، «سهل بن سعد»، «بریده»، «ابو سعید»، «ابو عمر»، «عمران بن حصین» و «سلمه بن اکوع»، «ابن حجر» از همه این راویان - با توجه به اینکه روایت همه اینها از یک معنی برخوردار است - نقل می‌کند. در روز خیبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند و خدا بدست او خیبر را فتح می‌کند. در این رابطه، پرچم اسلام را به علی علیه السلام اعطا کرد. و در [۳۳۹/۷] اظهار می‌دارد که روایت پرچم در روز خیبر، از احادیثی است که از علی علیه السلام، حسین علیه السلام، «زبیر بن عوام»، «ابو لیلای انصاری»، «عبد الله بن عمرو بن عاص»، «جابر» و دیگران، روایت شده است. در باب مزبور بخشی از اخبار رسیده است که مناسب است آنها را در پایان این باب متذکر شویم.

(۲) از آن جمله: «زمخشری» در «کشاف» در تفسیر آیه نجوا در سوره مجادله، از «ابن عمر» روایت کرده است که علی علیه السلام سه خصلت داشت که اگر یکی از آنها را من داشتم، بهتر بود برایم از شتران سرخ مو و آن سه ویژگی عبارتند از: ۱- همسری با فاطمه علیها السلام؛ ۲- پرچم اسلام در روز خیبر به او اعطا شد؛ ۳- عمل کردن به آیه نجوا.

(۳) از آن جمله: «ابن اثیر جزیری» در [اسد الغابة ۳/۳۴] از «ضحاک انصاری» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم خیبر شد، علی علیه السلام را در جلو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۴

لشکر قرار داد و فرمود: کسی که وارد نخلستان بشود در امان است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را اعلام کرد، حضرت علی علیه السلام ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اطلاع مردم رساند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

توجهی به «جبرئیل» کرد: مشاهده کرد که «جبرئیل» لبخند می‌زند! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چرا می‌خندی؟ در پاسخ گفت:

همانا من علی علیه السّلام را دوست می‌دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام را از این جریان آگاه ساخت که «جبرئیل» اظهار می‌دارد تو را دوست می‌دارد. علی علیه السّلام گفت: به راستی به عرض شما رسانیده است که مرا دوست می‌دارد؟ فرمود: آری، او و کسی که بهتر از «جبرئیل» است یعنی خدا، تو را دوست می‌دارند.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «ابن اثیر» بار دیگر در [اسد الغابۀ ۵ / ۲۳۱] آورده است و «ابن حجر عسقلانی» هم در [الاصابۀ ۷ / قسم ۱ / ۱۰۸] و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۵۸] و «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۲۶] یاد کرده و می‌گوید که «طبرانی» هم آنرا نقل نموده است.

(۲) از آن جمله: «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابۀ ۴ / ۳۰] به سند خود، از «حسن بصری» روایت کرده که می‌گوید: از «انس بن مالک» شنیدم می‌گفت: پرنده‌ای را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! از تو می‌خواهم، مردی را بفرستی، که خدا و رسول را دوست می‌دارد. «انس» گفته است که همان زمان علی علیه السّلام پشت در آمد و کوبه در را به حرکت در آورد. در را گشودم و به او گفتم که هم اکنون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است. و دوست داشتم بدین وسیله مردی از انصار بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شود! این بود که علی علیه السّلام را اجازه ورود ندادم! بار دوم، علی علیه السّلام کوبه در را به حرکت در آورد، در را گشودم و همان مطلب را گفتم. بار سوم، علی علیه السّلام کوبه در را به حرکت در آورد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! بگذار تا علی علیه السّلام وارد شود که مطلوب من، علی است! هنگامی که علی علیه السّلام وارد شد و بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۵

الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللّهم وال اللهم وال ...»

«۱»؛ «خدایا علی علیه السّلام را دوست بدار».

«ابن اثیر» گفته است که این روایت را تنی چند از محدّثان، از «انس» نقل کرده‌اند. از جمله آنها «حمید الطویل»، «ابو الهندی» و «یغتم بن سالم» را می‌توان نام برد.

(۱) از آن جمله: «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۰۶] از «عبد الله قشیری» روایت می‌کند که «انس بن مالک» به من گفت: در بانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده داشتم، شنیدم می‌فرمود: پروردگارا! طعام بهشت را روزی ما گردان. طولی نکشید مرغ بریان شده‌ای در برابر حضرتش قرار گرفت! فرمود: پروردگارا! اکنون که این مرغ را روزی ما قرار دادی کسی را بفرست که تو او را دوست می‌داری، و او هم تو را دوست می‌دارد؛ کسی را بر سر این سفره حاضر کن که پیغمبرت را دوست می‌دارد، و پیغمبرت او را دوست می‌دارد. «انس» گفته است: به دنبال آنچه که شنیدم از خانه بیرون رفتم. علی علیه السّلام را در کنار در خانه مشاهده کردم. از من اجازه خواست تا بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شود، به او اجازه ندادم! باز گشتم و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله باز همان درخواست را دارد. از خانه بیرون رفتم و این بار هم علی علیه السّلام را در کنار در خانه دیدم. باز هم از من اجازه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله را خواست و من اجازه ندادم. بار سوم، علی علیه السّلام بدون آنکه اجازه ملاقات بخواهد، با کمال بی‌اعتنائی به من، وارد خانه شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: علت تأخیر چه بود؟ در پاسخ گفت: یا رسول الله! علت آن بود که «انس» مانع می‌شد و اجازه ملاقات نمی‌داد! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

ای انس! چرا اجازه نمی‌دادی؟ گفتم: یا رسول الله! هنگامی که دعای شما را شنیدم، دوست می‌داشتم که مردی از بستگانم به در خانه بیاید و او را بحضور شما معرفی کنم تا با شما در

(۱) در «اسد الغابۀ» در دو موضع که به نقل روایت پرداخته است، کلمه «وال» بدون «یاء» آورده شده است و در بعضی از روایات «اللهم والی»

با «یاء» مشدد، ذکر شده و ممکن است صحیح باشد. (مؤلف)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۶

تناول این مرغ شرکت نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علاقه‌مند به بستگانش باشد، زیانی نبرده مادامی که کینه دیگری را در دل نداشته باشد، «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) از آن جمله: «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱/ ۲۵۹] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شب معراج کنار در بهشت رسیدم. بر در بهشت نوشته بود:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حب الله، والحسن والحسين صفة الله، فاطمة خيرة الله، علی باغضهم لعنة الله»

؛ «خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست، علی محبوب خداست، حسن و حسین برگزیدگان خدایند، فاطمه برگزیده حق تعالی است. و لعنت خدا بر کینه توزان آنان باد!».

(۲) مؤلف می‌نویسد: «حب» - به کسر حای بی نقطه و باء نقطه‌دار مشدد - به معنی «محبوب» است.

(۳) از آن جمله: در آن کتاب [۴۰۱/۷] از «ابی عبد الله جدلی» از «ام سلمه» روایت می‌کند که «ام سلمه» خطاب به من گفت: ای ابا عبد الله! آیا مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناسزا می‌گویند؟ و آیا بر فراز منبرها از آن حضرت نکوهش می‌کنند؟ از شنیدن این سخن به شگفت آمدم؛ سبحان الله! چگونه ممکن است که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نکوهش کنند؟ «ام سلمه» گفت: مگر نه اینست که مردم علی علیه السلام و کسی را که دوستدار علی علیه السلام است، سب می‌کنند؟! و اضافه کرد: من از آنهایی هستم که گواهی می‌دهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دوست می‌داشتم؛ بنا بر این کسی که از علی علیه السلام نکوهش نماید، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نکوهش کرده است!

(۴) از آن جمله: [کنز العمال ۶/ ۴۰۴] از علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتن از خبیر، مطلبی فرمود که برای من از همه دنیا محبوبتر بود!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۷

«ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۸

(۱)

باب نود و هفتم روز خبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام دعا کرد که در نتیجه آن خدای تعالی اثر حرارت، سردی، درد چشم و سردرد را از آن حضرت برطرف گردانید

(۲) مؤلف گوید: در باب پیشین حدیث «عبد الرحمن بن ابی لیلی» را که به طرق متعدد روایت شده است، آوردیم. در این روایت چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام دعا کرد که پروردگارا! اثر حرارت و سردی را از علی علیه

السلام برطرف گردان. و در روایت آمده است: علی علیه السلام کسی است که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. همه اخبار یاد شده (طرق حدیث «عبد الرحمن») در باب پیشین مشتمل بر محبت خدا و رسول بود؛ که خدا و رسول او را دوست می‌دارند، و علی علیه السلام هم آنها را دوست می‌دارد. و در بخشی از طرق روایات گفتگویی از محبت آنها نیست ولی به پاره‌ای از ویژگیهای حضرت علی علیه السلام اشاره شده، در ابتدای این باب برخی از آنها را ذکر می‌کنیم.

(۳) [خصائص نسائی ص ۳۸] به سند خود، از «عبد الرحمن ابی لیلی»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۵۹

روایت می‌کند که در گرمای بسیار شدیدی علی علیه السلام را ملاقات کردیم. آن هنگام جامه زمستانی پوشیده بود و بر عکس آن، در زمستان ایشان را دیدیم که لباس تابستانی پوشیده است! در زمستان از ما آب خوردن خواست، آب برای ایشان آوردیم، حضرت علی علیه السلام آب می‌آشامید و عرق از جبین مبارکش پاک می‌کرد! «عبد الرحمن» گفته است: پس از آنکه به خانه بازگشتم، خطاب به پدرم، «ابو لیلی» گفتم: ای پدر! آیا امروز به حال امیر المؤمنین علی علیه السلام توجه کردی؟

پرسید: منظورت چیست؟ گفتم: بخاطر داری که در زمستان لباس تابستانی، و در تابستان لباس زمستانی می‌پوشد؟ پدرم، «ابو لیلی»، گفت: تا حال به این مسئله توجه نکرده‌ام. آنگاه دست مرا گرفت و بحضور حضرت علی علیه السلام، شرفیاب شدیم.

پدرم طرز لباس پوشیدن حضرت را که «عبد الرحمن» دیده بود به عرض رسانید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: آری، چنان است که «عبد الرحمن» توضیح داده است. در جنگ خیبر که به درد چشم شدیدی مبتلا بودم رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا بحضور طلبید.

و آب دهان مبارک را در میان دو چشم من ریخت و فرمود: چشمهای خودت را بگشای. دیدگانم را گشودم و از آنروز تاکنون هرگز احساس درد چشم ننموده‌ام.

و همچنین در آن هنگام برای من دعا کرد و فرمود: پروردگارا! اثر گرما و سرما را از علی علیه السلام برطرف کن. از آنروز تاکنون من هرگز احساس گرمی و سردی نکرده‌ام.

مؤلف گوید: این حدیث را «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۲۲] نقل کرده و می‌گوید: حدیث مورد نظر را «طبرانی» در «الاوسط» یاد کرده و سند آن را حسن شمرده است. و «مناوی» هم مختصری از آن را در [کنوز الحقایق ص ۲۵] آورده است و می‌گوید: حدیث مزبور را «دیلمی» هم نقل کرده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۲۲] از «سويد بن غفله» روایت کرده است که گفت: در ملاقاتی که با حضرت علی علیه السلام، در فصل زمستان دست داد، مشاهده کردم حضرت علی علیه السلام دو جامه تابستانی پوشیده است. عرض کردم: یا علی! به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۰

ظاهر هوای سرزمین ما مغرور نباش چرا که سرزمین ما بسیار سرد است و مانند سرزمین شما که هوای گرم دارد، نیست. علی علیه السلام فرمود: آری! هوای سرزمین شما سرد است، لیکن هیچگونه احساس سردی و گرمی نمی‌کنم! و این بدان جهت است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مرا به جنگ خیبر اعزام فرماید، به درد چشم مبتلا بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در چشمان من ریخت و از آن موقع تاکنون، احساس گرما و سرما نمی‌کنم و به درد چشم هم گرفتار نشده‌ام. «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [مسند ابو داود طیالسی ۱/ ۲۶] به سند خود، از «امّ موسی» روایت کرده است که از علی علیه السلام شنیدم می‌فرمود: از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در روز خیبر در دست من قرار داد، تا به حال به درد چشم و به سردرد مبتلا نشده‌ام.

(۲) مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد» در [مسند ۱ / ۷۸] نقل کرده و می‌گوید: از آغازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمان من ریخت، تا به حال به درد چشم مبتلا نشده‌ام

(۳) و «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۲۲] به نقل آن روایت پرداخته و می‌گوید: از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: از هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را به چهره من کشید و آب دهان در چشمهای من ریخت، آنگاه پرچم اسلام را در روز خیبر بدست من داد، تا به حال به درد چشم و سردرد مبتلا نشده‌ام و همین حدیث را «ابو یعلی» و «امام احمد» به اختصار متذکر شده‌اند

(۴) و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۸۹] نقل کرده و از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به رخسارم کشید، تا به حال به درد چشم مبتلا نگردیده‌ام. و حدیث را بطوریکه از «هیثمی» نقل کردیم ادامه داده است و اشاره می‌کند که حدیث مزبور را «ابو الخیر قزوینی» روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۱
(۱)

باب نود و هشتم خدای تعالی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد تا مردم را به دوستی حضرت علی علیه السلام و «ابوذر» و «مقداد» تشویق نماید و به اطلاعشان برساند که خدای تعالی آنها و همچنین «عمار» را دوست می‌دارد

(۲) [صحیح ترمذی ۲ / ۲۹۹] به سند خود، از «ابن بریده» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی خدای تعالی به من امر کرده است تا به اطلاع شما برسانم که چهار تن را باید دوست بدارید. و خدا خودش هم آن چهار تن را دوست می‌دارد. پرسیدند: یا رسول الله! آن چهار تن کیانند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان سه مرتبه فرمود: علی علیه السلام یکی از آنهاست و سه تن دیگر، «ابوذر»، «مقداد» و «سلمان» هستند که باید آنها را دوست بدارید، و خدای تعالی هم آنها را دوست می‌دارد.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» در «صحیح» خود، در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله صفحه ۴ و «حاکم» در [المستدرک ۳ / ۱۳۰] به ذکر حدیث

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۲
پرداخته، لیکن به نام «ابوذر»، «مقداد» و «سلمان» تصریح نکرده است و می‌گوید:

این حدیث، طبق قاعده «مسلم» صحیح است و «امام احمد» در [مسند ۵ / ۳۵۱] و «ابو نعیم» در [حلیه الاولیاء ۱ / ۱۹۰] و «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۵۵] آورده و می‌گوید که «طبرانی» در «الاوسط»، «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۱۰ / ۲۸۶] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱ / ۲۸۰ و ۲ / ۵۵۷] نقل کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۴۲۸] از «ابن عباس» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت مشتاق ملاقات چهار تن از یاران من است.

پروردگارم هم دستور داده است تا آنها را دوست بدارم. در این هنگام، «صهیب رومی»، «بلال بن ابی رباح»، «طلحه»، «زبیر»، «سعد بن ابی وقاص»، «حذیفه بن یمان» و «عمار بن یاسر» پرسیدند: آن چهار تن چه کسانی هستند تا ما هم آنها را دوست بداریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنها نخست به «عمار»، فرمود: خدای تعالی تو را به منافقان معرفی کرده است. و اما آن چهار تن: نخستین آنها، علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ دومین ایشان، «مقداد بن اسود کندی» است؛ سومین آنها، «سلمان فارسی» است؛ چهارمین ایشان، «ابوذر غفاری» است.

«متقی» گوید: «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۱۵۵/۹] حدیث مزبور را آورده است و اشاره می‌کند که «طبرانی» در «الاوسط» به نقل آن پرداخته است.

(۲) [همان کتاب ۴۲۹/۶] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که «جبرئیل» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای محمد! خدای تعالی سه تن از اصحاب تو را دوست می‌دارد، و تو هم آنها را دوست بدار آنها عبارتند از: علی بن ابیطالب علیه السّلام، «ابوذر» و «مقداد». «ابو یعلی» این حدیث را روایت کرده است. مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۱۱۷/۹ و ۳۳۰] روایت کرده و در هر دو موضع گوید که حدیث مزبور را «ابو یعلی» نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۳

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۱۷/۹] از «انس» روایت کرده است که «جبرئیل» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای محمد! خدای تبارک و تعالی سه تن از اصحاب تو را دوست می‌دارد. بار دیگر فرود آمد و گفت: ای محمد! بهشت مشتاق ملاقات سه تن از اصحاب تو می‌باشد. «انس» گفته است که تصمیم گرفتم سؤال کنم که آنان چه کسانی هستند، ولی ابّهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مانع از این سؤال شد. در این هنگام با «ابو بکر» ملاقات کردم و به او گفتم که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها بودیم، «جبرئیل» نازل شد و گفت: ای محمد! بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب تو می‌باشد. اطمینان دارم تو یکی از آنها می‌باشی (!) پس از او با «عمر» گفتگو کردم و همان مطلب را نیز به او تذکر دادم سپس با علی بن ابیطالب علیه السّلام ملاقات کردم و همان سخن را به وی یاد آوری کردم که به «عمر» و «ابو بکر» گفته بودم. حضرت علی علیه السّلام فرمود: اینک، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شوم و جریان را می‌پرسم. هر گاه من یکی از آن سه تن باشم، از خدا سپاسگزارم که این افتخار را نصیب من کرده است، و اگر از آنها بشمار نیامدم، احساس هیچگونه ناراحتی نمی‌کنم، بلکه باز هم به حمد خدا می‌پردازم. در این رابطه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: یا رسول الله! همانا «انس» می‌گوید: که «جبرئیل» بر شما نازل شده و گفته است که بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب شماست. اینک، اگر من یکی از آنها بشمار می‌آیم، از خدا سپاسگزارم و اگر از آنها به حساب نمی‌آیم، باز هم سپاسگزارم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو از آنهائی، تو از آنهائی. و دیگری، «عمار یاسر» است. و مشاهداتی دارد که فضیلت آنها آشکار و پاداش آنها بزرگ است و دیگری، «سلمان» است که از ما اهل بیت بشمار می‌آید. او را مصاحب خود گردان.

«بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۱۵۴/۳] حدیث مسندی را از «ابوذر» نقل کرده است که در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۴

نخستین روزی که مهاجر و انصار در مسجد اجتماع کرده و آماده بیعت با «عثمان» بودند، علی بن ابیطالب علیه السّلام وارد مسجد شد و خطابه‌ای ایراد فرمود: سزاوارترین سخن که گویندگان به آن آغاز می‌کنند و مهمترین مطلبی که سخنرانان گفتار خود با به آن می‌آریند و سخن گویان بر زبان جاری می‌سازند، ستایش خدای تعالی و ثنا گستری از حضرتش نسبت به آنچه که او را سزاوار است، می‌باشد درود بر نبی اکرم محمد صلی الله علیه و آله (و حدیث را ادامه داده تا آنجا که فرمود) اینک، ای حاضران! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که «جبرئیل» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! خدای تعالی دستور می‌دهد که علی را دوست بداری و دوستدار علی را هم دوست بداری؛ چرا که خدای تعالی علی علیه السّلام را دوست می‌دارد و دوستدار او را هم دوست می‌دارد. حاضران فرمایش حضرت را تصدیق کرده و گفتند: خدای می‌داند آنچه را که می‌فرمائی درست

است و ما هم آنرا می‌پذیریم.

«ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۵

(۱)

باب نود و نهم بیان احادیثی که از شدت محبت و علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام حکایت می‌کند

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در باب «علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آل پیغمبرند» در جلد اول، آوردیم که «ام سلمه» روایت می‌کند: در یکی از روزها، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، بلافاصله رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسنین را در میان دامان خود گذاشت و چهره ایشان را بوسید. و آنگاه دستی به گردن علی علیه السلام و دست دیگرش را به گردن حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت و آنها را می‌بوسید. و در باب نود و پنجم ترجمه حاضر آمده است: نسل همه پیغمبران در صلب خود آنهاست و نسل من در صلب علی علیه السلام است. حدیثی از «ابن عباس» نقل شده که گفت، در یکی از اوقات، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال خوشروئی پاسخ او را داد. و از جا برخاست و علی علیه السلام را در آغوش گرفت و میان دو دیدگانش را بوسید و او را در طرف راست خود نشانید (تا آخر حدیث) از مضمون این دو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۶

حدیث بدست می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه شدیدی به علی علیه السلام داشته است.

و احادیث دیگر نیز حکایت می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بی‌اندازه به آن حضرت علاقه مند بوده است و ما آن احادیث را- با شتابی که داشتیم- بدست آورده‌ایم که به شرح ذیل می‌باشد و لازم است دقت کامل را نسبت به آنها به عمل آوریم.

(۱) [صحیح ترمذی ۱/ ۵۸] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: یا علی! آنچه برای خود دوست می‌دارم، برای تو هم دوست می‌دارم و آنچه مکروه طبع من است، برای تو هم مکروه می‌دارم.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/ ۲۵] و «امام احمد» در [مسند ۱/ ۱۴۶] و «دارقطنی» در [سنن ص ۴۴] و «متقی» در [کنز العمال ۴/ ۲۲۹] آورده‌اند و «متقی» گوید که «دورقی» این حدیث را نقل کرده است و در [۵۸/ ۸] گفته که «ابو اسحاق» در «امالی» و در [۵۸/ ۸] می‌گوید: «قاضی عبد الجبار» هم در «امالی» نقل کرده است و در [۱۹۵/ ۸] گفته است: «عبد الرزاق» و «بیهقی» هم از آن یاد آوری کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۳۰۱] به سند خود، از «ام عطیه» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری به جنگ با دشمن فرستاد که علی علیه السلام هم شرکت داشت. پس از آنکه لشکر عازم جنگ شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم- در حالی که دستهایش را بسوی آسمان بالا برده بود- می‌فرمود: پروردگارا! عمر مرا به پایان مرسا، مگر آنگاه که علی را ببینم.

(۳) [کنز العمال ۵/ ۲۸۲ و ۶/ ۱۵۸] از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خندق، اظهار داشت: پروردگارا! «عبیده بن حارث» را در روز بدر از من گرفتی، و «حمزه بن عبد المطلب» را در روز احد از من گرفتی، اینک این علی علیه السلام است! او را از من مگیر و مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی.

«دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۷

(۱) [مستدرک حاکم ۲/ ۶۲۰] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در یکی از اوقات بیمار شدم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت آمد و من در آنحال چنین مناجات می کردم:

«اللهم ان كان اجلي قد حضر، فارحنی؛ و ان كان متأخراً، فارفعنی؛ و ان كان للبلاء فضبرنی»

؛ «پروردگارا! اگر مرگ من فرا رسیده است، مرا آسوده ساز؛ و اگر اجل من به آینده موکول است، ناراحتی‌ها را از من دور کن؛ و اگر بیماری من به علت آزمایش و امتحان است، به من شکیبائی و صبر مرحمت فرما». رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه می گوئی؟ آنچه را که به عرض خدا رسانده بودم، باز گو کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللهم اشفه اللهم عافه»

؛ «پروردگارا! به علی علیه السلام شفا کرم کن و او را عافیت بده». سپس فرمود: یا علی! برخیز. به فرمان حضرت از جای برخاستم، در حالی که هیچگونه احساس درد و ناراحتی نمی کردم و پس از آن هم هرگز بیمار نشدم! «حاکم» گفته است که این روایت با قواعد حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، صحیح بشمار می آید.

مؤلف گوید: این حدیث را «امام احمد حنبل» در [مسند ۱/ ۸۳ و ۸۴ و ۱۲۸] با اندک اختلافی و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/ ۲۱]، «ابو نعیم» در [حلیه ۵/ ۹۶] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۶] روایت کرده و افزوده که «ابو حاتم» هم آنرا نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۶/ ۶۹] از «رفاعة بن رافع بن مالک بن عجلان انصاری» روایت می کند که روز بدر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می کردیم که ناگهان دیدیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیستند. ناچار در محل خود توقف نمودیم. طولی نکشید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به ما رسیدند. اصحاب عرض کردند: ما شما را گم کردیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، علی علیه السلام پیچشی در دل خود احساس می کرد و من او را همراهی کردم تا اینکه بهبود یافت.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۸

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» هم آنرا در [استیعاب ۲/ ۴۶۱] نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۶۹

(۱)

باب صدم حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردان محبوبتر و ارجمندتر بود

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۱۹] از «ابن بریده» از پدرش روایت کرده است که گفت: محبوبترین زنان در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود؛ و ارجمندترین مردان هم حضرت علی علیه السلام بوده است.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۵۵] روایت کرده و می گوید: این حدیث از احادیث صحیح است و «نسائی» هم در [خصایص ص ۲۹] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۷۵۱] آنرا آورده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۲/ ۳۱۰] به سند خود، از «جمیع بن عمیر تیمی» روایت می کند که همراه با عمه‌ام به دیدار «عایشه» رفتیم. عمه‌ام از وی پرسید: کدامیک از افراد در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله محبوبتر از دیگران بود؟ در پاسخ گفت:

محبوبترین افراد در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام بود. سؤال شد: از مردان چه کسی محبوبتر بود؟ در

پاسخ گفت: شوهر فاطمه علیها السلام در نزد آن حضرت از دیگران

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۰

ارجمندتر به شمار می‌آمد. آری، او بود که روزها را به روزه، و شبها را به عبادت به سر می‌برد.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۷۵۱] نقل کرده و صحت آنرا تأیید نموده است و «خطیب بغدادی» در [تاریخ

۱۱ / ۴۳۰]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲ / ۷۵۱] و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۰۰] آنرا آورده‌اند.

و «متقی» می‌گوید: «خطیب» و «ابن نجار» هم روایت مزبور را نقل کرده‌اند.

(۱) و «محب طبری» در [ذخائر ص ۳۵] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: «ابن عبید» حدیث مزبور را نقل نموده و اضافه کرده که

علاوه بر آنکه حضرت علی علیه السلام همیشه روزه‌دار و شبها در عبادت بود، شایسته‌ترین افراد برای پذیرش سخن حق بود.

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۴] به سند خود، از «جمیع بن عمیر» روایت می‌کند که گفت: باتفاق مادرم به دیدار «عایشه» رفتیم.

مادرم از چگونگی احوال علی علیه السلام جويا شد! صدای او را از پشت پرده شنیدم که می‌گفت: جويای احوال مردی می‌شوی

که به خدا سوگند! هیچ مردی مانند علی علیه السلام، در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوبتر نبود و هیچ زنی هم در روی

زمین، مانند همسرش حضرت زهرا علیها السلام محبوبتر نبود.

«حاکم» گفته است که حدیث از احادیث صحیح بشمار می‌آید.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «نسائی» هم در [خصایص ص ۲۹] نقل کرده است.

(۳) [خصائص نسائی ص ۲۹] از «جمیع بن عمیر» نقل کرده است باتفاق پدرم بدیدار «عایشه» رفتیم. «عایشه» در پس پرده بود. پدرم

چگونگی شخصیت علی علیه السلام را از وی جويا شد. «عایشه» در پاسخ گفت: از مردی می‌پرسی که هیچ مردی در نزد پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله گرامی‌تر از او نبود و همسرش، فاطمه علیها السلام در پیشگاه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه زنان محبوبتر بود.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۴ / ۲۵۷] به سند خود، از «نعمان بن بشیر» نقل کرده، در یکی از روزها، «ابو بکر» برای تشرّف بحضور

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه می‌خواست که همزمان صدای «عایشه» را شنید که فریاد می‌زند! به خدا سوگند! اینک

متوجه شدم که علی علیه السلام از پدر من و از خود من در نزد تو محبوبتر است- و این جمله را دو بار یا سه بار تکرار کرد- «ابو

بکر» پس از اذن ورود داخل منزل شد و به مجردیکه بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید به «عایشه» حمله برده و گفت:

ای دختر فلانه! آگاه باش که من می‌شنوم چگونه صدایت را به فریاد بلند کرده و علی علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله داد می‌زنی!

(۲) «نسائی» همین حدیث را در [خصائص ص ۲۸] آورده است که «ابو بکر» به دخترش «عایشه» حمله برد تا سبلی به رخسارش بزند

و به او گفت: ای دختر فلانه! می‌بینم که تو علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد می‌زنی! رسول خدا صلی الله علیه و آله در

این حالت جلوی «ابو بکر» را گرفت. «ابو بکر» خشمگین شد و از منزل بیرون رفت.

«هیشمی» در [مجمع ۹ / ۱۲۶] روایت کرده است و می‌گوید: این روایت را «بزاز» نقل کرده و سند آن صحیح است و «طبرانی» هم

نقل نموده است ...

(۳) [اسد الغابه ابن اثیر جزری ۵ / ۵۴۷] به سند خود، از «معاذ غفاری» نقل کرده که گفت: من انیس رسول خدا صلی الله علیه و

آله بودم؛ بطوریکه در سفرها خدمتکاری آن حضرت را به عهده داشتم و از بیماران عیادت به عمل می‌آوردم و مجروحان را مداوا

می‌کردم. در یکی از روزها، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- که در خانه «عایشه» تشریف فرما بود- شرفیاب شدم. در آن

روز علی علیه السلام در بیرون خانه تشریف داشت. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به «عایشه»، می‌فرمود: ای

عایشه! این شخص (علی علیه السّلام)، از محبوبترین و گرامی‌ترین افراد در نزد من است؛ حق او را بشناس و جایگاه او را گرامی بدار.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۲

(۱) مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [الاصابه ۸/ ۱۸۳] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۱] نقل کرده است و اضافه می‌نماید: «خجندی» هم این روایت را آورده است و در [۲/ ۲۱۹] افزوده است که «معاذ» اظهار داشته:

هنگامی که ماجرای بصره میان او و علی علیه السّلام اتفاق افتاد و «عایشه» به مدینه بازگشت، به ملاقات «عایشه» رفتم و به او گفتم: ای مادر مؤمنان! چگونه ماجرای بصره را برپا ساختی در حالی که آنچه را که لازم بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارها بیان فرموده بود! اکنون با چه دل و جرأتی به جنگ علی علیه السّلام رفتی؟! در پاسخ گفت:

چگونه دل از علی تهی سازم (!) حال آنکه هر گاه او بر ما وارد می‌شد و پدرم حضور داشت، از نظر کردن به علی علیه السّلام خسته نمی‌شدم! در این هنگام به او می‌گفتم:

از زمانی که علی علیه السّلام بر ما وارد شده، چشم از او بر نمی‌داری و همچنان به او خیره شده‌ای؟! در پاسخ من می‌گفت: ای دخترم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«النظر الی وجه علی، عبادة»

؛ «نگاه کردن به چهره علی، عبادت است».

«خجندی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۵/ ۳۱۴] به سند خود، از «ابو هاشم» آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت: مادرم کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت پدر و مادرم را آزاد کرد. در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد به خانه علی علیه السّلام وارد شد، در حالی که علی و فاطمه خوابیده بودند و آفتاب بر آنها می‌تابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله عبای خبیری را که در اختیار داشت به روی آنها افکند و فرمود: برخیزید! ای کسانی که از هر حاضر و غائبی محبوب‌ترید. این جمله را رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار تکرار کرد. «ابو موسی» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [زمخشری در کشاف] ذیل آیه شریفه إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ (سوره بقره، آیه ۱۴۳)؛ ... این حکم (تغییر قبله)، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود! و خدا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۳

هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

«زمخشری» می‌نویسد: از «حجاج» حکایت کرده‌اند که از «حسن بصری»، پرسید: عقیده تو درباره ابو تراب چیست؟ وی آیه فوق را تلاوت کرد و گفت:

علی علیه السّلام یکی از مصادیق آیه فوق است و او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، داماد، نزدیکترین و محبوبترین افراد، نزد آن حضرت بود.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۸۴] راوی گوید: از «عایشه» پرسیدم: محبوبترین افراد در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ در پاسخ گفت: علی بن ابیطالب علیه السّلام.

پرسیدم: علت خروج تو بر آن حضرت چه بود؟ در پاسخ گفت: علت ازدواج پدر تو با مادرت چه بود؟! در پاسخ گفتم: قضای الهی بر این عمل جاری بود. در جواب گفت: علت خروج من هم بر علی علیه السّلام، قضای الهی بوده است!! «متقی» می‌گوید: «بزاز» هم این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۱۶۱] از «مجمع» روایت می‌کند که همراه پدرم به دیدار «عایشه» رفتیم. پدرم از وی پرسید: چرا جنگ جمل را بر پا کردی؟ در پاسخ گفت: علت آن، قضای الهی بود!! از چگونگی شخصیت علی علیه السلام پرسید. «عایشه» گفت: از محبوبترین افراد در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و همسر محبوبترین افراد در نزد آن حضرت، سؤال می‌کنی.

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۱۶۱] از «عایشه» نقل شده است که در نزد او سخن از علی بن ابیطالب علیه السلام به میان آمد. در پاسخ گفت: مردی را محبوبتر از او در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم و زنی را محبوبتر از همسر او (فاطمه علیها السلام)، در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتم. «مخلص» و «حافظ» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۴) [الریاض النضره ۲ / ۱۶۱] از «معاویه بن ثعلبه» نقل کرده است، در یکی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۴

از روزها که «ابوذر» در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مردی به ملاقاتش آمد و خطاب به او گفت: محبوبترین افراد در نزد تو کیست؟ این سؤال از آن جهت است که می‌دانم محبوبترین افراد در نزد تو، محبوبترین آنها در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «ابوذر» گفت: آری! به پروردگار کعبه سوگند! محبوبترین افراد در نزد من، محبوبترین آنها در نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و او آن بزرگوار است - اشاره به حضرت علی علیه السلام کرد - این حدیث را (ملاً) در «سیره» خود آورده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۵

(۱)

باب صد و یکم حضرت علی علیه السلام محبوبترین افراد در پیشگاه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است

(۲) [صحیح ترمذی ۲ / ۲۹۹] به سند خود، از «سدی» از «انس بن مالک» روایت می‌کند که در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرنده‌ای پخته شده بود، گفت:

پروردگارا! محبوبترین آفریدگان خودت را بفرست تا این پرنده را با هم تناول نمائیم. در این حال، علی علیه السلام وارد شد و با هم آن پرنده را تناول فرمودند.

«ترمذی» گوید: این حدیث به طرق دیگر هم، از «انس» روایت شده است.

(۳) مؤلف گوید: «نسائی» هم در [خصائص ص ۵] روایت مزبور را نقل کرده است و در آن آمده: پس از این دعا، «ابو بکر» آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اذن ورود داد. «عمر» آمد، او را هم رد کرد. علی علیه السلام آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم او را گرامی داشت و اذن ورود داد.

(۴) «ابن اثیر» این روایت را در [اسد الغابة ۴ / ۳۰] آورده و در آن حدیث نقل است که «ابو بکر» آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اذن ورود نداد «عثمان» آمد، به او هم اجازه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۶

ورود نداد. پس از آنها علی علیه السلام آمد و حضرت به او اذن ورود داد. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ص ۶۱] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: حدیث مزبور را «ترمذی» و «بغوی» در «مصابیح» ذکر کرده و آنرا از احادیث حسان بشمار آورده‌اند و «حرابی» هم آنرا ذکر کرده است.

(۱) در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۰] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: «انس» گفت: علی علیه السّلام آمد، او را بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه ندادم. بار دیگر آمد، باز هم به او اجازه ورود ندادم. برای بار سوم یا چهارم، علی علیه السّلام وارد منزل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: علت تأخیر شما چه بود؟

عرض کرد: بار اول خواستم که حضورتان شرفیاب شوم، «انس» مانع شد. دوم بار هم مانع شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنان توقعی نداشت از «انس» پرسید: چرا مانع علی علیه السّلام شده‌ای و اجازه ملاقات به ایشان نداده‌ای؟ «انس» گفت: علت آن بود که می‌خواستم یکی از انصار بیاید و با شما در تناول این پرنده شرکت نماید! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او، فرمود: آیا در میان انصار، شخصی بهتر و بافضیلت‌تر از علی علیه السّلام وجود دارد؟! «عمرو بن شاهین» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۳۰] به سند خود، از «یحیی بن سعید» از «انس بن مالک» روایت می‌کند که من خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. در یکی از روزها، مرغ بریان شده‌ای بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بار پروردگارا! بهترین آفریده‌ات را بفرست تا با هم این غذا را تناول کنیم. من هم به دنبال این دعا گفتم: پروردگارا! یکی از انصار را برای تناول این مرغ برسان.

«انس» گوید: طولی نکشید که علی علیه السّلام آمد و در زد. من از این که دعا به اجابت نرسید ناراحت شدم - گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم انجام کاری است (به این بهانه از ورود علی علیه السّلام به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ممانعت کردم) پس از اندک فاصله‌ای علی علیه السّلام دوباره آمد. باز هم اجازه ورود ندادم و گفتم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۷

سرگرم کاری است. بار سوم آمد، خواستم این بار هم مانع شوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در را باز کن! بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در را گشودم. علی علیه السّلام وارد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! علت تأخیرت چه بود؟ به عرض رسانید: یا رسول الله! این سومین بار بود که اجازه ورود خواستم، «انس» مانع می‌شد و می‌گفت که شما سرگرم کاری هستید و به همین علت در خانه را به روی من باز نمی‌کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «انس»، فرمود: چرا در را به روی علی علیه السّلام نگشودی؟

عرض کردم: دعای شما را شنیدم و دوست می‌داشتم که مردی از قوم من بیاید و با شما در تناول این مرغ شرکت نماید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البته طبیعی است که انسان قوم خویش را دوست بدارد.

(۱) «حاکم» گفته است که این حدیث بنا به رأی «بخاری» و «مسلم»، حدیث صحیح است. سپس اظهار داشته است: این حدیث را گروهی از اصحاب که متجاوز از سی تن می‌باشند، نقل کرده‌اند و روایت صحیحش همان روایتی است که علی علیه السّلام، «ابو سعید خدری» و «سفینه» روایت کرده‌اند.

(۲) مؤلف گوید: حدیث مزبور را «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۲۵] نقل کرده است و در پایان آن گوید: در روایتی چنین آمده است که «انس» گفت: در مکانی، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مرغی بریان تقدیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمودند. در روایت دیگر آمده که «ام ایمن»، مرغ بریان را در میان دو گرده نان گذاشت، در همین هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا غذایی برای تناول دارید؟ «ام ایمن» همان مرغ را که در میان دو گرده نان گذاشته بود، بحضور مبارک حضرت آورد.

(۳) «حاکم» می‌گوید: این روایت را «طبرانی» در «الاووسط» و «الکبیر» بطور اختصار، آورده است و «ابو یعلی» هم، مختصری از آنرا روایت نموده و اضافه می‌کند که نخست «ابو بکر» اجازه ورود خواست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ورود نداد. پس از او «عمر» آمد، او هم از رسیدن بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله محروم گردید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۸

پس از آنها حضرت علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بحضور پذیرفت.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۳۱] با دو سند، از «ثابت بنانی» روایت می‌کند که «انس بن مالک» بیمار شد. «محمد بن حجاج» با گروهی از همدستانش به عیادت او آمدند. از هر طرف سخن گفتند. تا اینکه سخن به یاد علی علیه السلام منتهی شد.

«محمد بن حجاج» از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. «انس» که سخنان ناهنجار و پلید او را شنید، پرسید: این کیست؟ اینک مرا بنشانید. آنگاه خطاب به پسر «حجاج» گفت: ای محمد بن حجاج! می‌بینم که از علی علیه السلام بد گوئی می‌کنی؟ به خدائی که محمد را به راستی برگزید، من خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و هر روز در برابر حضرتش آماده به خدمت می‌ایستادم. در یکی از روزها که نوبت خدمت من بود ولی آن روز جوانی از انصار خدمتکاری آن حضرت را به عهده گرفته بود. «امّ ایمن» - آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله - وارد شد و پرنده بریان شده‌ای را در برابر حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال فرمود: ای امّ ایمن! این پرنده چیست؟ پاسخ داد: پرنده‌ای است که به دستم رسیده، آنرا بریان کرده حضور مبارک آوردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! بهترین آفریده نزد خودت و مرا، بسوی من بفرست، تا با من در تناول این پرنده شرکت نماید. طولی نکشید صدای کوبه در نواخته شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! بین کیست. با خود گفتم: پروردگارا! امید آن دارم که پشت در، یکی از انصار باشد. آمدم در را گشودم ولی دیدم علی علیه السلام پشت در ایستاده است. از آنجا که آمدن علی علیه السلام بر خلاف میل بود، به او اجازه ورود نداده و گفتم که در حال حاضر، پیغمبر صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است. بلافاصله بازگشتم و در محل خود آرام گرفتم. مدتی نگذشت، باز کوبه در را نواختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! در را باز کن و اضافه کرد: تو تنها مردی نیستی که قوم خودت را دوست می‌داری؛ همانا این شخص از مردم انصار خواهد بود! ناچار به طرف در رفتم، در را گشودم و به او اجازه ورود دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۷۹

فرمود: ای انس! مرغ بریان را نزدیک ایشان بگذار. بنا به فرموده آن حضرت، مرغ بریان را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشتم و هر دوی آنها تمام مرغ را تناول کردند.

«محمد بن حجاج» خطاب به «انس» گفت: مرغ بریان شده را که علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله تناول کردند، در حضور تو اتفاق افتاده است؟ در پاسخ گفتم: آری، تمام آنچه ابراز داشتم در حضورم پیش آمده بود. «ابن حجاج» گفت: اینک تصمیم گرفتم که هرگز از او نکوهش نکنم و هر گاه کسی از وی نکوهش نماید، او را به جزایش برسانم و صورتش را با سیلی، سرخ گون نمایم.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۶ / ۳۳۹] به سند خود، از «اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه» از «انس» روایت می‌کند که در یکی از روزها، «امّ سلیم» مرغ بریان شده‌ای را با چند گرده نان جوین در اختیار من گذاشت و از من خواست تا آنها را بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمایم. آنها را از وی گرفتم بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! برو و یکی از اصحاب را بحضور دعوت کن تا این مرغ و نان را با او تناول نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به این اندازه اکتفا نکرد، بلکه عرض کرد: پروردگارا! بهترین آفریدگان را بفرست تا در تناول این پرنده با من شریک باشد. بنا به

فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفتم و تمام همتم آن بود که یکی از مردم خود را به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کنم.

بر خلاف انتظار، به علی بن ابیطالب علیه السّلام برخورد کردم. و دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی اعلام نکردم! بلافاصله به خانه برگشتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی را ندیدی که دعوتش کنی؟ عرض کردم: کسی از اصحاب را ندیدم! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر فرمود: از خانه بیرون برو شاید این بار با یکی از آنها ملاقات نمائی. این بار هم که بیرون رفتم، با علی علیه السّلام برخورد کردم. باز هم بنا به وسوسه نفسانی، دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان اعلام نکردم! و تا سه بار این حرکت نابجا از من سر زد. مرتبه سوم، از خانه بیرون رفتم در بازگشت بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۰

عرضه داشتم: یا رسول الله! بجز علی علیه السّلام، کسی از صحابه شما را ندیدم. اینک علی است که اجازه ملاقات می‌خواهد. فرمود: به او اجازه ورود بده. به مجردیکه علی علیه السّلام وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم والی، اللهم والی»

. این جمله را می‌فرمود و با دست راست در حالی که آنرا حرکت می‌داد، به علی علیه السّلام اشاره می‌کرد.

«ابو نعیم» گوید: این روایت را گروه بسیاری از محدثان، از «انس» روایت کرده‌اند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳ / ۱۷۱] به سند خود، از «ابو الهندی» از «انس» روایت کرده است که گفت: در یکی از اوقات، مرغ بریان شده‌ای تقدیم حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدای تعالی تمنی کرد تا محبوبترین آفریدگانش را بفرستد تا با وی در تناول آن مرغ شریک باشد. در این هنگام علی علیه السّلام پشت در آمد کوبه در را نواخت. در را گشودم، لیکن از ورود علی علیه السّلام به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمودم. این عمل، دو بار تکرار شد. مرتبه سوم، علی علیه السّلام را اجازه دادم. هنگامی که حضرت علی علیه السّلام وارد منزل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علت تأخیر تو چه بود؟ و چه مانعی داشتی؟ علی علیه السّلام عرض کرد:

این بار که افتخار حضور پیدا کردم، سومین دفعه است که می‌خواستم شرفیاب حضور مبارک شوم، هر دفعه، «انس» مانع می‌شد! رسول خدا صلی الله علیه و آله از «انس»، پرسید: چرا از ورود علی علیه السّلام به خانه‌ام ممانعت می‌کردی؟ «انس» گفت: دعای شما را شنیدم و می‌خواستم یکی از بستگانم در تناول آن مرغ با شما شرکت نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طبیعی است که مرد به قوم خود علاقه‌مند باشد (لیکن این علاقه نباید بر خلاف دستور خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد).

مؤلف گوید: این روایت را «خطیب» بار دیگر در [۳۶۹ / ۹] آورده است.

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر ۴ / ۳۰] به سند خود، از «ابراهیم» از «انس» روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۱

کرده است که گفت: مرغ بریان شده‌ای حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! بهترین آفریدگانت را بحضورم بفرست تا در تناول آن شرکت نماید! طولی نکشید علی علیه السّلام وارد شد و آن مرغ را با هم تناول فرمودند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۴۰۶] از «انس» روایت می‌کند که «امّ سلمه» چند کبک بریان کرده بود، آنها را بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

پروردگارا! بهترین آفریدگانت را بفرست تا در تناول این پرندگان مرا همراهی کند. طولی نکشید علی علیه السّلام پشت در آمد و

به من فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم اجازه ملاقات بگیر. به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حاضر، سرگرم انجام حاجتی است! این پاسخ بدان جهت بود که می‌خواستم مردی از انصار بیاید و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در تناول آن شرکت نماید. علی علیه السّلام حرف مرا پذیرفت و رفت. بار دیگر آمد و از من اجازه ورود خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای آن حضرت را شنید، فرمود: یا علی! وارد شو. همزمان با ورود حضرت علی علیه السّلام، حضرت صلی الله علیه و آله سه بار فرمود:

«اللهم والی، اللهم والی، اللهم والی»

. «ابن عساکر» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/۴۰۶] به سند خود، از «عمرو بن دینار» از «انس» روایت کرده است که گفت: در یکی از روزها، همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در باغی بودیم.

پرنده بریان شده‌ای بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

پروردگارا! یکی از محبوبترین آفریدگانت را بفرست تا از این مرغ تناول نماید.

در این هنگام، علی علیه السّلام پشت در باغ آمد و کوبه در را نواخت. در را گشودم.

علی علیه السّلام گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله برایم اجازه ملاقات بگیر. (بهانه آوردم) گفتم:

پیغمبر صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است. و در را بستم. پس از اندک فاصله‌ای پشت در آمد و کوبه در را نواخت باز هم به او اجازه ورود ندادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! در را به روی علی بگشای، که چندین بار است، از آمدن او مانع می‌شوی. در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۲

پاسخ گفتم: از این کارم غرضی نداشتم، جز اینکه می‌خواستم، مردی از انصار بیاید و با شما در تناول این مرغ بریان هم غذا بشود. آنگاه علی علیه السّلام وارد شد و در تناول آن مرغ، پیغمبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (طبیعی است که) بشر قوم خود را دوست بدارد.

«ابن عساکر» و «ابن نجار» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [ذخائر العقبی محبّ طبری ص ۶۱] «امام ابو بکر محمد بن عمر بن بکیر نجار» از «انس» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، مرغ بریانی تقدیم حضور مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه‌ای از آن تناول کرد و فرمود: بار پروردگارا! بهترین آفریدگان در پیشگاه تو و مرا بفرست تا از این مرغ بریان تناول نماید. طولی نکشید که صدای کوبه در به گوشم رسید. پشت در رفتم و پرسیدم: کیستی؟ در پاسخ فرمود: علی هستم. گفتم: اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله به انجام کاری سرگرم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه دیگری تناول نمود و همان درخواست را از خدای تعالی کرد. بار دیگر کوبه در به صدا در آمد، پشت در رفتم پرسیدم: کیستی؟ گفت: علی هستم. در پاسخ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است و وقت ملاقات ندارد. بار سوّم، علی علیه السّلام کوبه در را کوبید. در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله لقمه سوم را تناول می‌کرد و همان درخواست را داشت، این بار هم پرسیدم: کوبنده در کیست؟ فرمود: علی است. گفتم: پیغمبر صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است و اجازه ورود به آن حضرت را ندارم. باز گشتم در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله لقمه دیگری را تناول می‌نمود، همان درخواست را به عرض الهی رسانید. بار چهارم، علی علیه السّلام کوبه در را نواخت. این بار حضرت علی علیه السّلام به حرف من اعتنائی نکرد و صدایش را بلند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شده، فرمود: ای انس! در را بگشا. در را گشودم. علی علیه السّلام وارد شد به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را دید،

لبخندی زد و شکر خدا را بجای آورد، فرمود: هر لقمه‌ای را که تناول می‌کردم، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۳

حضرت او درخواست داشتم تا محبوبترین اشخاص در نزد خودش و مرا بفرستد تا در تناول این مرغ با من همراهی نماید. اکنون بر من هویدا گردید که بهترین آفریدگان نزد خدا و من، همانا تو هستی. علی علیه السّلام گفت: به خدائی که تو را به راستی مبعوث فرموده است، سه بار کوبه در خانه را نواختم ولی «انس» به من اجازه ورود نداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از «انس»، پرسید: چرا به او اجازه ورود نمی‌دادی؟ در پاسخ گفتم: امید آن داشتم که یکی از مردم انصار بیاید و با شما هم غذا شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود: آدمی دوستدار قوم خود می‌باشد و شخصی که اینگونه ابراز علاقه‌مندی به خویشان خود می‌نماید، سرزنش نمی‌شود.

(۱) [الریاض النضره محب طبری ۲ / ۱۶۱] از «سفینه» نقل کرده است، یکی از زنان انصار، دو جفت پرنده را بریان کرده و آنها را در میان دو گرده نان قرار داده بود، تقدیم حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! بهترین آفریدگان نزد خودت و مرا گسیل بدار (تا آخر حدیث).

«محب طبری» پس از ادامه خبر، معنی حدیث را که از «ذخائر» نقل کردیم از قول «نجار» متذکر شده است و می‌گوید: آخر حدیث چنین است که حضرت علی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن مرغها خوردند تا همگی آنها تمام شد.

(۲) مؤلف گوید: این حدیث را «هیشمی» در [مجمع ۹ / ۱۲۶] با اندک اختلاف لفظی، آورده و در آخر آن گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! محبوبترین آفریدگان را بسوی من بفرست تا در تناول این پرنده، با من همراهی نماید. در این هنگام، علی علیه السلام وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللهم والی»

. این حدیث را «بزاز» و «طبرانی» به اختصار نقل کرده‌اند.

(۳) [هیشمی در مجمع ۹ / ۱۲۶] از «انس بن مالک» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، چند عدد مرغ بریان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد. پیغمبر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۴

اکرم صلی الله علیه و آله آنها را در میان همسرانش پخش کرد؛ به هر یک از همسرانش سه پرنده رسید.

(۱) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن شب را در خانه «صفیه» - یا یکی از همسرانش - به سر می‌برد. فردا صبح آن همسر، مرغهایی را که نصیبش شده بود، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! محبوبترین آفریدگان خویش را بسوی من بفرست تا با من در تناول این مرغها همراهی نماید. «انس» گوید:

هنگامی که این درخواست را شنیدم، با خود گفتم: پروردگارا! شخصی از انصار را مصداق تقاضای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار بده. طولی نکشید که کوبه در به صدا در آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای انس! بین چه کسی است. در را گشودم و دیدم علی علیه السّلام است. گفتم: پیغمبر صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است و وقتی برای دیدار ندارد. در را بستم و برگشته، کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستم. بار دیگر صدای کوبه در بلند شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بین چه کسی پشت در است، بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت در آمده و در را گشودم، باز دیدم علی علیه السّلام است. همان جواب رد را به او دادم. بالاخره سه مرتبه این عمل تکرار شد. مرتبه آخر، علی علیه السّلام وارد خانه شد و من هم پشت سر آن حضرت حرکت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: خدا تو را بیامرزد، مانع ورود تو به خانه‌ام چه کسی بود؟ علی علیه السلام عرض

کرد: ای بار، سومین مرتبه‌ای بود که می‌خواستم بحضور برسم و هر دفعه که «انس» در را می‌گشود، مانع ورودم می‌شد و می‌گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرگرم کاری است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به «انس» فرمود: انگیزه تو از این ممانعت چه بود؟ عرض کردم: غرض خاصی نداشتم (!) آنگاه که تقاضای شما را به درگاه خدای تعالی شنیدم، دوست داشتم که یکی از بستگانم بحضورتان برسد و شما را در تناول مرغ بریان همراهی کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: این مرد قومش را دوست می‌دارد. «بزاز» هم این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۵

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۲۶] از «ابن عباس» روایت کرده است که در یکی از اوقات، پرنده‌ای بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پروردگارا! بهترین آفریدگان خودت را بحضورم بفرست تا در تناول این پرنده با من همراهی نماید. طولی نکشید، علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللهم والی»

. «طبرانی» این روایت را نقل نموده است. (۱)

(۱) حدیث طیر از جمله احادیث معروفی است که حضرت علی علیه السلام برای اثبات حقانیت خود- علاوه بر ادله دیگری که داشته است- استدلال کرده است. و بعضی از محدثان اهل سنت، کتاب ویژه‌ای بمنظور نقل اقوال مختلف درباره این حدیث تألیف نموده‌اند و مرحوم آیه الله «میر حامد حسین هندی» قدس سره مجلد چهارم «عبارات الانوار» را اختصاص به این حدیث داده و مطالبی را در خصوص مدرک و سند آن بیان نمود و در این کتاب، نام نود و یک نفر از ناقلان «حدیث طیر» را آورده است و در ضمن آن، به شرح حال ناقلان حدیث طیر و اهمیت آن پرداخته است.

(مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۶

(۱)

باب صد و دوم حضرت علی علیه السلام در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله عزیزتر از فاطمه علیها السلام بود و حضرت فاطمه علیها السلام در نزد آن حضرت محبوبتر از علی علیه السلام بشمار می‌آمد

(۲) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۵/ ۵۲۲] به سند خود، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: به عرض رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم که کدامیک از ما- من و فاطمه علیها السلام- در نزد شما محبوبتر است؟ فرمود:

فاطمه در نزد من محبوبتر از تو، و تو عزیزتر از او برایم هستی.

(۳) [خصائص نسائی ص ۳۷] به سند خود، از مردی نقل کرده است که در یکی از روزها، علی علیه السلام در کوفه بالای منبر تشریف داشت، در ضمن مطالب گیرا و شیوای خود، فرمود: هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کردم، درخواست مرا پذیرفت. و زهرا علیها السلام را به همسری من در آورد.

در همان اوقات، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: یا رسول الله! من در پیشگاه شما محبوبترم یا فاطمه علیها السلام؟ فرمود:

فاطمه، محبوبتر از توست در نزد من، و تو در نزد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۷

من، عزیزتر از فاطمه‌ای.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۳] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

هنگامی که تصمیم گرفتم به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام اقدام کنم، با خود گفتم با چه ثروت و مکنتی به خواستگاری زهرا علیها السلام اقدام نمایم؟ به دنبال این اندیشه، بیاد خویشاوندی و محبت ویژه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من دارد افتادم آنگاه زهرا علیها السلام را از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستگاری نمودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا علی! آیا چیزی (پولی) داری؟ عرض کردم: در حال حاضر از زر و سیم تهیدستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زره حطمیه را که در فلان روز به تو اعطا کردم، چه کردی؟ گفتم: هنوز آن زره را دارم. فرمود: همان زره را به دختر من بده. بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله زره حطمیه را به آن مجله عظیم الشأن تقدیم کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به همسری من در آورد. هنگامی که فاطمه علیها السلام را به خانه من آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به هر دوی ما فرمود: در حجله عروسی دست به کاری نزنید تا اینکه من به ملاقات شما بیایم. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، ما در زیر کساء (یا قطیفه) خوابیده بودیم. به مجردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم، خواستیم تغییر حالت بدهیم، فرمود: همانطور در جای خود بمانید. در این موقع، کاسه آبی طلید و دعائی بر آن کاسه خواند. و مقداری از آن را به روی ما پاشید. پرسیدم: یا رسول الله! من در پیشگاه شما محبوبترم یا فاطمه علیها السلام؟ فرمود: فاطمه در نزد من محبوبتر از توست و تو عزیزتر از اوئی.

«متقی» گوید: این حدیث را «حمیدی»، «امام احمد حنبل»، «عدنی»، «مسدد»، «دورقی» و «بیهقی» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مزبور را در [ذخائر ص ۲۹] روایت کرده و می‌گوید: این حدیث را «یحیی بن معین» هم نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۲۱۹] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که خطاب به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۸

حضرت علی علیه السلام، فرمود: فاطمه در نزد من محبوبتر از تو و تو در پیشگاه من عزیزتر از اوئی.

این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» از «ابو هریره» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [متن فیض القدير ۴/ ۴۲۲] آورده است و می‌گوید: این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط»، از «ابو هریره» روایت کرده و می‌گوید که حدیث مزبور، صحیح است. [کنوز الحقایق ص ۹۶] حدیث مزبور را یاد کرده و می‌گوید که «طبرانی» هم به ذکر آن پرداخته است.

(۱) و «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۷۳] حدیث مزبور را روایت می‌کند و از «ابو هریره» نقل می‌نماید که علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسد: یا رسول الله! کدامیک از ما دو تن - فاطمه و من - در نزد شما محبوبترم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: فاطمه در نزد من محبوبتر از تو و تو عزیزتر از او هستی. این حدیث را «طبرانی» در «الاوسط» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۹] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای دخترم! از آنجا که تو فرزندم هستی، علاقه قلبی در کار است و

تو محبوبترین افراد نزد من هستی، (ولی) علی علیه السلام در نزد من عزیزتر از تو می‌باشد.

«طبرانی» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده است.

مؤلف گوید: این حدیث را «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۸۴] آورده است. و می گوید: «طبرانی» هم این حدیث را روایت می کند.

مؤلف گوید: یک حدیث باقی مانده است که با احادیث مذکور مناسبت دارد، و ویژه شخصیت حضرت زهرا علیها السلام و عنوانی از حضرت علی علیه السلام در آن نیست و مناسب است آن حدیث را در پایان این باب متذکر شویم.

(۳) حدیث مزبور در [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۵] چنین آمده است که «حاکم» به سند خود، از «عمر» روایت می کند بحضور فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۸۹

فاطمه! به خدا سوگند که هیچکسی را در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوبتر از تو ندیدم.

به خدا سوگند! پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ یک از مردم در نزد من، محبوبتر از تو نمی باشد (!!!) «حاکم» می گوید: این حدیث صحیح است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۰

(۱)

باب صد و سوم درباره امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به دوست داشتن حضرت علی علیه السلام

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۵/ ۳۵۰] به سند خود، از «عبد الله بن بریده» از پدرش روایت می کند که کینه علی علیه السلام را به اندازه‌ای در دل داشتم که هیچکس را تا آن اندازه به زهر کینه خود از پای در نیاورده بودم و هیچ فردی از قریش را دوست نمی داشتم، مگر اینکه او هم کینه علی علیه السلام را در دل خود می پرورانید!! از آن جمله مردی «۱» که او را دوست نمی داشتم، مگر به خاطر اینکه علی علیه السلام را دشمن می داشت و نسبت به او کینه توزی می کرد! در یکی از سریه‌های (جنگ‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرماندهی آنرا شخصا به عهده نداشت) تحت فرماندهی آن مرد (خالد) بودم. سریه به پایان رسید جمعی را اسیر ساختم. آن مرد نامه‌ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاشت و در آن نامه تقاضا کرد که مردی از اصحاب را بسوی ما گسیل کن تا اسیران و آنچه بدست آمده است تخمیس نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را برای تخمیس گسیل داشت.

(۱) منظور «خالد بن ولید» است که در روایات دیگر تصریح به اسمش شده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۱

در میان اسرا، کنیزی بود که در میان اسیران، فریباتر از او نبود.

(۱) علی علیه السلام اسیران را تخمیس و تقسیم کرد. پس از آن در حالی که حضرت علی علیه السلام سرش را بسته بود از خیمه بیرون آمد. پرسیدم: یا ابا الحسن! چرا سر خود را بسته‌ای؟ فرمود: آیا به آن کنیز وجیهه که در میان اسیران است توجهی نداشتید؟

آری، من اسیران را تخمیس و تقسیم کردم و آن کنیزک جزء خمس قرار گرفت. و جزء اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شد.

پس از آن در زمره آل علی در آمد و من با او مواجهه کردم. آن مرد که سرپرستی لشکر را به عهده داشت نامه شکایت آمیزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت. به وی گفتم: نامه را بوسیله من بفرست. تا هم نامه را برای آن حضرت قرائت کنم، و هم

جریانی را که تذکر داده‌ای تصدیق نمایم. وی درخواست مرا پذیرفت. نامه را گرفته بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

رسیدم. پس از آنکه نامه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت کردم، اظهار داشتم آنچه در این نامه به عرض رسید، درست و بجاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله دست مرا با کاغذی که در آن بود گرفت، پرسید: آیا کینه دشمنی علی علیه السّلام را در دل داری؟ عرض کردم: آری! فرمود: کینه او را در دل قرار مده و اگر او را دوست می‌داری به دوستی خودت نسبت به او بیفزا. به خدائی که جان محمد در دست اوست، نصیب آل علی علیه السّلام در خمس، بیشتر و برتر از آن کنیزک است. «بریده» گوید: از آن روز که آن سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، هیچ کسی را به اندازه علی علیه السّلام دوست نمی‌دارم و او از همه مردم برایم محبوبتر است.

«عبد الله» گوید: به خدائی که جز او خدائی نیست، این حدیثی را که نقل کردم جز پدرم، «بریده»، واسطه دیگری نبود و من بدون واسطه از پدرم شنیده‌ام.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «امام احمد» در [۳۵۶/۵]، «نسائی» در [خصائص ص ۲۵] با اندک اختلافی، و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۴/۱۶۰]، «بیهقی» در [سنن ۶/۳۴۲] بطور اختصار،

(۲) و «هیشمی» در [مجمع ۹/۱۲۸] نقل کرده‌اند که «بریده» می‌گوید: پس از قرائت نامه، سر به زیر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۲

انداختم و مطالبی که خود می‌دانستم در نکوهش از علی علیه السّلام به عرض رسانیدم.

پس از آنکه صحبت تمام شد، سر بالا آوردم، مشاهده کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای خشمگین شده که آنچنان خشم و غضبی را فقط در جنگ «قریظه» و «بنی نضیر» از ایشان دیده بودم! رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به «بریده» نمود و فرمود: ای بریده! علی علیه السّلام را دوست بدار؛ علی علیه السّلام از پیش خود، کاری انجام نمی‌دهد و هر کاری که می‌کند به فرمان من است. این بود از جای برخاستم در حالی که هیچکسی در نزد من محبوبتر از علی علیه السّلام نبود. «طبرانی» در «الاوسط» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۱/۶۳] به سند خود، از «ابن ابی لیلی» از حسن بن علی علیهما السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سید و سرور عرب- یعنی علی بن ابیطالب علیه السّلام- را بحضورم بخوانید. «عایشه» پرسید: مگر شما سید عرب نیستید؟ فرمود: من سید و سرور فرزندان آدمم، و علی علیه السّلام سید عرب است.

پس از آنکه حضرت علی علیه السّلام بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: انصار را بحضورم دعوت کنید. پس از آنکه گروه انصار بحضورش رسیدند، خطاب به آنان فرمود: ای گروه انصار! آیا می‌خواهید شما را به حقیقتی رهبری کنم، مادامیکه پیوندتان را با آن استوار بدارید، هرگز گمراه نشوید؟ حاضران گفتند: آری، یا رسول الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این علی است.

او را بخاطر علاقه‌ای که به من دارید، دوست بدارید، و او را بر اثر گرامی بودن من، گرامی بدارید؛ و این بدان جهت است که «جبرئیل» از سوی خدا بر من نازل شد و به من دستور داد تا آنچه را که اکنون گفتم، حتماً به اطلاع شما برسانم.

«ابو نعیم» گفته است که این حدیث را «ابو بشر» از «سعید بن جبیر» از «عایشه» نقل کرده و مختصری از آن هم در «سؤدد» آمده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/۱۵۷] نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۳

از حضرت امام حسن علیه السّلام روایت می‌کند و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۱۷۷] نقل کرده و اظهار می‌دارد که «فضائلی» و «خجندی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۴۰] از «انس» روایت کرده است که روز جمعه‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه‌ای پرداخت و در ضمن آن فرمود: ای مردم! مردم قریش را بر خودتان مقدم بدارید و بر آنها مقدم نشوید. از آنها دانش فرا گیرید و به آنها دانش یاد ندهید. ای مردم! نیروی یک تن از مردم قریش برابر با نیروی دو تن از مردم دیگر است، و امانت‌پذیری یک تن از قریش برابر است با امانت‌پذیری دو تن از مردم دیگر. ای مردم! به شما توصیه می‌کنم تا نزدیکان مرا از برادر و پسر عمویم، علی بن ابیطالب علیه السلام، دوست بدارید و این توصیه بدان جهت است که او را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن؛ و او را دشمن نمی‌دارد، مگر منافق. آری، کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و کسی که با او کینه توزی نماید، با من کینه توزی کرده است و کسی که با من کینه توزی نماید، خدای تعالی او را عذاب می‌کند. «ابن نجار» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۴] پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: توصیه می‌کنم آنکس که به من ایمان آورده و نبوت را تصدیق کرده، تمسک به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بنماید؛ اینک کسی که ولایت او را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته است و کسی که ولایت مرا قبول کند، ولایت خدا را قبول کرده است.

«طبرانی» و «ابن عساکر» این حدیث را از «عمار یاسر» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «متقی» در [۶/ ۱۵۵] هم مختصری از این حدیث را آورده است و «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۰۸] نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» همبا اسانید خود نقل می‌کند.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۴] از «مطلب بن عبد الله بن حنطب» از پدرش

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۴

روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! به شما توصیه می‌کنم که نزدیکان مرا از جمله برادر و پسر عمویم، علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست بدارید، و توصیه من به آن خاطر است که او را جز مؤمن، دیگری دوست نمی‌دارد، و جز منافق، دیگری دشمن نمی‌دارد.

«امام احمد» این حدیث را در «مناقب» متذکر است.

(۱) مؤلف گوید: «علی بن سلطان» هم در [شرح مرقات ۵/ ۵۶۵] ذکر کرده است.

(۲) در اینجا، حدیث دیگری است که مناسب است آنرا در پایان این باب تذکر دهیم. «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۰۶] می‌نویسد: «دارقطنی» از «ابن مسیب» نقل می‌کند که «عمر خطاب» گفت: طوری رفتار کنید که مردم شرافتمند با شما دوست شوند. و محبت آنها را نسبت به خودتان جلب نمائید و بکوشید تا آبروی شما بدست فرومایگان ریخته نشود و اطمینان داشته باشید که شرافتمندی جز از راه ولایت علی علیه السلام از راه دیگری بدست شما در نمی‌آید!!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۵

(۱)

باب صد و چهارم کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد خدا را دوست داشته است و کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۷] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به علی علیه السلام نمود، فرمود: یا علی! تو سید و سرور دنیا و آخرت هستی؛ دوست تو دوست من است، و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست؛ وای بر کسی که پس از من، دشمنی تو را در دل داشته باشد.

«حاکم» گفته است که این حدیث به رأی و طریقه «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» هم این روایت را در [تاریخ بغداد ۴/ ۴۰] به پنج طریق از «ابن عباس» روایت می‌کند و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۶۶] و «علی بن سلطان» در [شرح مرقات ۵/ ۵۷۳] و هر دو تن گفته‌اند:

«امام احمد» این حدیث را در «مناقب» آورده است. و «محب طبری» هم بار دیگر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۶

در صفحه ۱۶۷ متذکر است و می‌گوید: «حاکمی» هم آنرا روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۳۰] به سند خود، از «عوف بن ابی عثمان» نقل کرده است که مردی به «سلمان» گفت: چه بسیار علی علیه السلام را دوست میداری؟ در پاسخ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

«حاکم» گوید: این حدیث به رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۱۴۲] از «حیان اسدی» نقل می‌کند که از علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من می‌فرمود: یا علی! پس از من، مردم با حيله گری با تو رفتار می‌کنند و تو به آئین من پایدار می‌باشی و تو را بخاطر آنکه از آئین من تجاوز نمی‌کنی و بر راه و روش من رفتار می‌کنی، می‌کشند. اکنون کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. سپس فرمود: طولی نمی‌کشد محاسنت از خون سرت رنگین می‌شود! «حاکم» گفته است: این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] نقل کرده است و می‌گوید: «دارقطنی» در «الافراد» و «خطیب» از علی علیه السلام، روایت کرده‌اند.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۶] به سند خود، از «ابو بزره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی درباره علی علیه السلام از من پیمانی می‌گرفت که من پرسیدم: پروردگارا این پیمان چیست؟ فرمود: بشنو! عرض کردم: می‌شنوم. فرمود: علی پرچم برافراشته هدایت، و پیشوای اولیای من، و نور کسانی است که از من اطاعت می‌کنند. علی کلمه‌ای است که همواره ملازم پرهیزگاران است (که در همه حال، از نام و یاد او، غفلت نمی‌کنند و «یا علی» می‌گویند) اکنون کسی که علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که کینه او را در دل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۷

بگیرد، کینه مرا در دل گرفته است؛ آری، این پیام و بشارت را به علی گوشزد نما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که طولی نکشید علی علیه السلام وارد شد و آنچه را شنیده بودم به اطلاعش رساندم. علی علیه السلام در پاسخ گفت: یا رسول الله! من بنده خدا و در قبضه قدرت اویم؛ بنا بر این هرگاه مرا عذاب کند، بر اثر بزهکاری بوده که مرتکب شده‌ام، و هرگاه آنچه را که به من مژده دادید به کمال برساند، برخاسته از عنایت ویژه اوست. به دنبال اظهارات علی علیه السلام، گفتم: پروردگارا! دریای دل علی علیه السلام را پرخروش گردان، و بهار ایمان را در دل او سبز و خرم بفرما. خدای تعالی فرمود:

دعای تو را به اجابت رسانیدم و باید بگویم که طولی نمی‌کشد علی علیه السلام به گرفتاریهای مبتلا می‌شود که هیچیک از اصحاب به آن گرفتاری دچار نمی‌شوند.

عرض کردم: پروردگارا! او برادر و مصاحب من است. فرمود: آری، لیکن در علم من گذشته که او به چنان وضعی گرفتار شود و دیگران هم به سرانجام گرفتاری او مبتلا شوند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۳ / ۳۲] به سند خود، از «عبد الله بن مسعود» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، بر اوست که علی علیه السّلام را دوست بدارد. و کسی که علی را دشمن می‌دارد، کینه مرا در دل گرفته است. و کسی که با من دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که با خدا دشمنی کند، به عذاب دوزخ گرفتار می‌شود.

(۲) [اسد الغابة ۴ / ۳۸۳] «ابو الجحاف داود بن ابی عوف» از «معاویة بن ثعلبة حمانی» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

«جزری» گفته که این حدیث را «ابو موسی» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم در [اصابة ۶ / قسم ۱ / ۲۰۵] و «اسماعیلی» از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۸

طریق «عامر بن سمط» از «ابو الجحاف» از «معاویة بن ثعلبة» نقل کرده و حدیث را به طریقی که ذکر شد، روایت نموده و می‌گوید: حدیث مزبور را «ابو موسی» آورده است و اشاره می‌کند حدیث مزبور را «بخاری» به همین سند، از «معاویة بن ثعلبة» از «ابوذر» روایت نموده و «ابو حاتم» و دیگران هم به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۱۵۴] رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌فرماید: توصیه می‌کنم آنها را که به نبوت من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده‌اند، به تمسک ولایت علی علیه السّلام؛ کسی که ولایت او را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته است. و کسی که ولایت مرا پذیرفته باشد، ولایت خدا را پذیرفته است. و کسی که علی علیه السّلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. و کسی که کینه او را در دل بگیرد، کینه مرا در دل گرفته است. و کسی که با من کینه توزی کند، با خدای تعالی کینه توزی کرده است.

«طبرانی» و «ابن عساکر» این حدیث را از «عمار یاسر» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «متقی» در صفحه ۱۵۵ نقل نموده است و «هیثمی» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۶] آورده است و می‌گوید: «حاکمی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۱۵۷] رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السّلام، فرموده است:

یا علی! دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من.

«طبرانی» این حدیث را از «سلمان» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» حدیث مزبور را در [مجمع ۹ / ۱۳۲] از «سلمان» نقل کرده است و می‌گوید: همان حدیث را «طبرانی» و «بزاز» روایت نموده‌اند و «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۱۸۸] آورده است و می‌گوید: «دیلمی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۱۵۸] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می‌کند، کسی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۴۹۹

علی علیه السّلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست می‌دارد. و کسی که با علی علیه السّلام کینه ورزی نماید، با خدا کینه ورزی کرده است.

«طبرانی» این حدیث را از «ام سلمه» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۳۲] نقل کرده و می‌گوید:

«طبرانی» هم به نقل آن اشاره نموده و می‌گوید که سند آن حسن است. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۶۶] حدیث

مزبور را نقل کرده و می‌نویسد: این حدیث را «مخلص» از «ام سلمه» روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۱۵۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: کسی که تو را دوست بدارد بخاطر اینکه من علاقه‌مند به تو هستم، من هم او را دوست خواهم داشت؛ زیرا بنده خدا از ولایت من بهره‌ای ندارد، مگر آنگاه که دوستدار تو باشد.

«دیلمی» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۳۹۱] از «ابن عباس» نقل کرده است که در یکی از کوچه‌های مدینه با «عمر خطاب» همراه بودم، «عمر» گفت: به گمان من مردم برای آقای تو (علی علیه السلام) ارجی قائل نیستند و برای همین است که امور خود را به عهده او واگذار نکردند! در پاسخ گفتم: اگر مردم برای علی علیه السلام ارجی قائل نمی‌شوند، لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او ارج و احترام خاصی قائل بود و برای همین به او دستور داد تا سوره براءت را بر مردم مکه تلاوت نماید. «عمر» که پاسخ مرا پسندیده بود، گفت: به خدا سوگند! از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام، فرمود: کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. و کسی که خدا را دوست بدارد، خدای تعالی او را به بهشت می‌برد. «ابن عساکر» این روایت را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۳۹۱] از «ابن عباس» نقل کرده است که در یکی از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۰

روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را بدست گرفته بود از خانه بیرون آمده و می‌فرمود: آگاه باشید! کسی که این بزرگوار را دشمن بدارد، دشمن خدا و رسول خداست و کسی که این عالی‌مقدار را دوست بدارد، خدا و رسول خدا را دوست داشته است.

می‌گوید: «ابن نجار» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۷ / ۱۴۰] از «انس» روایت شده است که در روز جمعه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطابه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! قریش را بر خود مقدم بدانید و بر آنها پیشی نگیرید، از آنان دانش فرا گیرید و به آنها دانش نیاموزید. متوجه باشید که نیروی یک تن از آنان برابر با نیروی دو تن از مردم دیگر است. ای مردم! توصیه می‌کنم که نزدیکان مرا که از جمله آنها برادر و پسر عموم، علی بن ابیطالب علیه السلام، است دوست بدانید؛ برای اینکه بجز مؤمن، کس دیگری او را دوست نمی‌دارد، و به غیر از منافق، کس دیگر با او کینه توزی نمی‌نماید. و کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با او کینه توزی نماید، با من کینه توزی کرده است. و کسی که دشمنی مرا در دل گرفته باشد، خدای تعالی او را به عذاب خود گرفتار می‌سازد.

«ابن نجار» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همیشه در مجمع ۹ / ۱۲۹] از «ابو رافع» نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب را با فرماندهی علی علیه السلام بسوی یمن اعزام کرد. همراه با آن حضرت، مردی از مردم «اسلم» به نام «عمرو بن شاس» حرکت کرد. در مراجعت از علی علیه السلام نکوهش می‌کرد و از وی شکوه می‌نمود. نکوهش او به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. او را بحضور طلبید و فرمود: دور شو، ای فرومایه! مگر در حکومت و داوری علی علیه السلام خلافتی مشاهده کرده‌ای و یا بر خلاف قانون، در تقسیم غنیمت‌ها عملی انجام داده است؟ وی پاسخ داد: به خدا سوگند! هیچگونه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۱

مخالفتی از وی مشاهده نکرده‌ام. فرمود: پس چرا در حق او جفا می‌کنی و سخنانی که شنیده‌ام درباره او به زبان می‌آوری؟! در

پاسخ گفت: کینه درونی و حسادت باطنی مرا بر آن داشت که در غیاب ایشان چنین و چنان بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این پاسخ چنان خشمناک شد که آثار خشم و غضب در چهره‌اش هویدا گردید. سپس فرمود: کسی که با علی علیه السلام کینه‌توزی نماید، با من کینه‌توزی کرده است. و کسی که کینه مرا در دل بگیرد، کینه خدا را در دل نهاده است. و کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

«بزاز» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۳۱] از «ابو رافع» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام، فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

و کسی که مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است. و کسی که با او کینه ورزی نماید، با من کینه ورزی نموده است. و کسی که کینه مرا در دل بگیرد، خدا را دشمن داشته است.

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۳۳] از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نظری به علی علیه السلام کرد و فرمود: یا علی! جز مؤمن، کسی دیگر تو را دوست نمی‌دارد، و جز منافق، دیگری با تو دشمنی نمی‌کند. کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با تو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

بدیهی است دوست من، دوست خداست و دشمن من، دشمن خداست؛ وای بر کسی که پس از من با تو دشمنی نماید. «طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۳] از «مطلب بن عبد الله بن حنطب» از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: ای مردم! توصیه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۲

می‌کنم تا از نزدیکان من بویژه برادر و پسر عمویم، علی بن ابیطالب علیه السلام که در کلیه امور همتای من است، غفلت نکنید. همانا او را جز مؤمن دوست نمی‌دارد، و جز منافق با وی دشمنی نمی‌ورزد. آری، کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با او کینه ورزی نماید، با من کینه‌توزی کرده است.

«طبری» گوید: «امام احمد» این حدیث را در «مناقب» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «علی بن سلطان» هم در [شرح مرقات ۵/ ۵۶۵] آورده است و می‌گوید: «امام احمد» هم آنرا در «المناقب» روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۱۶۶] از «عمرو بن شاس اسلمی» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستدار علی علیه السلام دوستدار من است و دشمن علی علیه السلام، دشمن من است. و کسی که به علی علیه السلام آزار برساند، به من آزار رسانیده است.

و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است.

«ابو عمر» این حدیث را روایت نموده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۰۹] از «عبد الله» روایت کرده است، هنگامی که من و همه مهاجر و انصار - به استثنای آنان که در سریه به سر می‌بردند - حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، علی علیه السلام که آثار خشم از چهره‌اش ظاهر بود حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را خشمگین دید، فرمود:

کسی که علی علیه السلام را خشمگین نماید، مرا خشمگین ساخته است. پس از آنکه علی علیه السلام در جای خویش آرام

گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا خشمگینی؟ و از چه چیزی ناراحتی؟ علی علیه السلام در پاسخ گفت: ناراحتی من از ناحیه پسر عموهای شماست! حضرت فرمود: یا علی! از آنها ناراحت مباش؛ آیا راضی نیستی که با من در بهشت باشی و حسن و حسین و ذریه ما پشت سر ما و زنان ما هم پشت ذریه ما و شیعیان ما در جانب راست و چپ ما باشند.

«محب طبری» گوید: «احمد» این حدیث را در «المناقب» و «ابو سعد» در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۳

«شرف النبوة» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۲۱۶] از «حوثره بن محمد بصری» روایت کرده که گفت: چهار شب پس از درگذشت «یزید بن هارون واسطی»، او را در خواب دیدم. از وی پرسیدم: پس از آنکه از دنیا رفتی و به جهان باقی پیوستی، خدا با تو چگونه رفتار کرد؟ در پاسخ گفت: کارهای پسندیده مرا پذیرفت و از کارهای ناپسند من چشم پوشید. و هر گونه سختی را از من دور ساخت. (تا آنجا ادامه داده است که) پرسیدم: آیا «نکیر» و «منکر» - دو فرشته الهی - حق است؟ گفت: آری، به خدائی که جز او خدائی نیست، آن دو تن فرشته - نکیر و منکر - مرا نشانیدند و به پرسش از من پرداختند و گفتند: پروردگار تو کیست؟ تا آنجا که یکی از دو فرشته - نکیر و منکر - از من پرسیدند: آیا از «حریر بن عثمان» هم حدیثی یادداشت کرده‌ای؟ گفتم: آری، او در نقل احادیث مورد وثوق محدثان بود. در پاسخ من گفت: آری، او در نقل احادیث مورد وثوق محدثان بوده است، لیکن با علی علیه السلام کینه توزی داشت و خدای عز و جل هم در این رابطه او را مبغوض داشته است!! «محب طبری» گوید: «ابن طباطبائی» این روایت را در کتاب «امالی» خود نقل کرده است.

(۲) [خصائص نسائی ص ۲۸] به سند خود، از «سعید بن عبید» نقل کرده است که مردی پیش پسر «عمر» رفت و از منزلت علی علیه السلام پرسید. وی در پاسخ گفت: در این باره مطلبی برای تو نمی‌گویم و لیکن از تو می‌خواهم به خانه او، که یکی از خانه‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، توجه کنی! آن مرد گفت: من با علی علیه السلام دشمن هستم! «ابن عمر» در پاسخ گفت: به همین جهت هم خدای تعالی با تو دشمن خواهد بود!

(۳) [کنز العمال ۶/ ۳۹۹] از «جریر بجلی» نقل کرده است که گفت: در یکی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۴

از سالهای حج بیت الله، در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم - و حدیثی را نقل کرده که در آخر آن چنین آمده است - رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام، فرمود:

پروردگار! از مردم، هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، تو هم او را دوست بدار. و هر کسی که او را دشمن بدارد، تو هم او را دشمن بدار.

«متقی» گوید: «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۵] حدیثی را آورده که در پایان آن چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: به درستی مرا نپذیرفته است، آنکس که می‌پندارد مرا دوست می‌دارد (ولی) با تو دشمنی می‌کند.

در ضمن احادیث مذکور، به دو حدیث دیگر می‌رسیم که مناسب است آن دو حدیث را در پایان این باب یاد آوری کنیم.

(۲) ۱- «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۳۲] گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! همانا خدای تعالی برای خشمگینی تو خشمگین می‌شود، و برای خرسندی تو خرسند می‌گردد.

«مناوی» گوید: «ابن ابی الدنيا» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۳) ۲- «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۹] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است، کسی که نسبت به علی علیه السلام حسد بورزد، نسبت به من حسد ورزیده است. و کسی که بر من حسد ورزد، کافر است.
وی گوید: «ابن مردویه» این حدیث را از «انس» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۵
(۱)

باب صد و پنجم دوستی علی علیه السلام ایمان است و دشمنی با او نفاق

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «ایمان» در باب استدلال بر اینکه دوستی انصار و علی علیه السلام از ایمان است، به سند خود، از «عدی بن ثابت» از «زر» نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: به آن خدائی که دانه را شکافته و مردمان را آفریده است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حین یاد آوری به اطلاع من رسانید که مرا جز مؤمن، دیگری دوست نمی‌دارد، و به غیر از منافق، دیگری با من دشمنی نمی‌ورزد.

مؤلف گوید: «ترمذی» این حدیث را در [صحیح ۲/ ۳۰۱] و «نسائی» در [صحیح ۲/ ۲۷۱] به دو طریق، و در [خصائص ص ۲۷] به سه طریق، و «ابن ماجه» در [صحیح ص ۱۲] و «امام احمد» در [مسند ۱/ ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸] و «خطیب بغدادی» در [تاریخ ۲/ ۲۵۵ و ۸/ ۴۱۷ و ۱۴/ ۴۲۶] و «ابو نعیم» در [حلیه ۴/ ۱۸۵] به سه طریق، از «عدی بن ثابت» از «زر» نقل کرده است و می‌گوید: این حدیث صحیح است و همگان به درستی آن اتفاق کرده‌اند و در این رابطه گروه زیادی که این حدیث را از «عدی بن ثابت» نقل نموده‌اند نام می‌برد. و «متقی» هم در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۶

[کنز العمال ۶/ ۳۹۴] متعرض می‌شود و می‌گوید: «حمیدی»، «ابن ابی شیبه»، «امام احمد حنبل»، «عدنی»، «ترمذی»، «نسائی»، «ابن ماجه»، «ابن حبان»، «ابو نعیم» و «ابن ابی عاصم» به ذکر آن پرداخته‌اند. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۴] به نقل آن اشاره نموده است و می‌گوید: «ابو حاتم» هم آنرا نقل کرده است.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۹] به سند خود، از «ابو سعید» نقل می‌کند که ما گروه انصار، منافقان را، از کینه و نکوهش کردن آنان نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام، می‌شناختیم.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابو نعیم» در [حلیه ۶/ ۲۹۴] روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۹۹] به سند خود، از «مساور حمیری» از مادرش روایت می‌کند که گفت: بحضور «ام سلمه» رسیدم و از وی شنیدم، می‌گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منافق، علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد و مؤمن هم، کینه او را به دل راه نمی‌دهد.
«ترمذی» گوید: مضمون این حدیث هم در همین باب از علی علیه السلام روایت شده است.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» هم حدیث مزبور را در [مسند ۶/ ۲۹۲] آورده است.

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۹] به سند خود، از «ابو عبد الله جلالی» از «ابوذر» نقل می‌کند: ما، منافقان را با توجه به دارا بودن این اوصاف می‌شناختیم:

گفتار خدا و رسول را تکذیب می‌کردند، نماز نمی‌گزاردند و کینه علی بن ابیطالب علیه السلام را در دل داشتند.
«حاکم» پس از نقل حدیث مزبور، اظهار می‌دارد که این حدیث بنا به رأی «مسلم»، از احادیث صحیح بشمار می‌آید.

مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را «متقی» هم در [کنز العمال ۶ / ۳۹] نقل

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۷

کرده و اظهار می‌دارد که «خطیب» هم در «المتفق» به نقل آن پرداخته است.

و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۴] نقل کرده و می‌گوید: «ابن شاذان» هم آنرا نقل کرده است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳ / ۱۵۳] به سند خود، از «ابن عباس احوص» روایت کرده است که نزد «ابن مسعود» بودیم، «ابن عباس» که یکی از حاضران بود آیه مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ را تلاوت کرد (و حدیث را ادامه داده تا آنجا) که «ابن عباس» تلاوت کرد يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ و اشاره کرد که مراد از این بخش از آیه، علی بن ابیطالب علیه السلام است. و اضافه کرده است که در روزگار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد منافق را با کینه توزی که نسبت به علی علیه السلام داشتند، می‌شناختیم.

(۲) [مشکل الآثار طحاوی ۱ / ۵۰] به سند خود، از «عمران بن حصین» روایت کرده است که در یکی از روزها، از خانه بیرون آمدم و در مسیر خود دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله دست داد. فرمود: ای عمران! فاطمه علیها السلام بیمار است، آیا می‌خواهی از ایشان عیادت کنی؟ در پاسخ گفتم: پدر و مادرم فدای شما! چه شرافتی بالاتر از اینکه همراه شما به عیادت ایشان بروم. فرمود: همراهم بیا. همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کردم تا اینکه به در خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام داد و اجازه دخول گرفت. (حدیث را ادامه داده است و در آخر آن آمده) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، فرمود: ای فاطمه! تو را به همسری بزرگواری مفتخر ساختم که سید و سرور دنیا و آخرت است و جز منافق، کسی کینه او را به دل نمی‌گیرد.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۴۳] روایت کرده و می‌گوید: «خواجه حافظ ابو القاسم دمشقی» حدیث مزبور را در ضمن فضائل حضرت زهرا علیها السلام روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۸

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲ / ۴۶۴] می‌نویسد: «عمار دهنی» از «ابو زبیر» از «جابر» روایت می‌کند که روش ما آن بود که منافقان را، از کینه توزی که نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام ابراز می‌داشتند، می‌شناختیم.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹ / ۱۳۲] روایت کرده و اضافه می‌کند که «طبرانی» این حدیث را در «اللاوسط» و «بزاز» هم نقل کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۴] به نقل آن پرداخته است و می‌گوید: «امام احمد حنبل» در «المناقب» آنرا نقل کرده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه شریفه إِنَّ الدِّينَ اِذْتَدَا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ در آخر سوره محمد صلی الله علیه و آله - که آنرا سوره «قتال» هم گفته‌اند - می‌نویسد: «ابن مردویه» از «ابن مسعود» روایت می‌کند، منافقان را، از کینه توزی که نسبت به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام داشتند، می‌شناختیم.

همچنین ایشان می‌گوید: «ابن مردویه» و «ابن عساکر» از «ابو سعید خدری» در ذیل آیه وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، روایت کرده که مراد از «لحن قول و بد زبانی کردن»، کینه ورزی با علی بن ابیطالب علیه السلام است و ما هم منافقان را، با کینه توزی که نسبت به آن حضرت علیه السلام ابراز می‌کردند، می‌شناختیم.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۱۵۶] گفته است: مؤمن، با علی علیه السلام دشمنی نمی‌ورزد و منافق هم، او را دوست نمی‌گیرد. «ابن ابی شیبه» این حدیث را از «ام سلمه» روایت کرده است.

(۴) [کنز العمال ۶ / ۱۵۸] گفته است: حضرت علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی‌گیرد، مگر منافق.

«متقی» می‌گوید: «طبرانی» این حدیث را از «ام سلمه» نقل کرده است.

(۵) [همان کتاب ۷/ ۱۴۰] از «انس» روایت کرده است که در روز جمعه‌ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن خطابه‌ای که ایراد کرد، فرمود: ای مردم! قریش را بر خود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۰۹

مقدم بدارید و بر آنها پیشی نگیرید. از ایشان دانش یاد بگیرید و به آنها دانش نیاموزید. متوجه باشید که نیروی یک قریشی برابر با نیروی دو تن از مردم دیگر است، و امانت یک مرد قریشی مساوی با امانت دو تن از مردم دیگر است. ای مردم! شما را توصیه می‌کنم به نزدیکترین شخص از طائفه قریش به من، که همانا برادر و پسر عمویم، علی بن ابیطالب علیه السلام، است او را جز مؤمن، کسی دوست نمی‌گیرد و جز منافق، کسی با وی کینه توزی نمی‌نماید. اینک کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است. و کسی که با من دشمنی کند، خدا او را عذاب می‌کند. «ابن نجار» این حدیث را روایت می‌کند.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۳۳] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به حضرت علی علیه السلام نمود و گفت: دوست نمی‌دارد تو را، مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را، مگر منافق. اضافه فرمود: کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. آری، دوست من دوست خداست و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که پس از من با تو دشمنی کند! «طبرانی» در «الاوسط» این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۳۳] از «عمران بن حصین» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: دوست نمی‌دارد تو را، مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را، مگر منافق.

«طبرانی» در «الاوسط» این حدیث را روایت می‌کند.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۶۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: دوستی علی علیه السلام، دلیل بیزاری از نفاق است. «دیلمی» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۰

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۳] از «مطلب بن عبد الله بن حنطب» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم، فرمود: ای مردم! شما را توصیه می‌کنم که برادر و پسر عمویم، علی بن ابیطالب علیه السلام، را که از هر جهت مساوی با من است، دوست بدارید؛ چرا که دوست نمی‌دارد او را، مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد او را، مگر منافق. و کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

«امام احمد» در «المناقب» این حدیث را ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «علی بن سلطان» حدیث مورد بحث را در [شرح مرقات ۵/ ۵۶۵] نقل کرده و می‌گوید: «امام احمد» این حدیث را در «مناقب» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۱۴] از «حارث بن همدانی» نقل می‌کند که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر قرار داشت، پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: قضای الهی بر زبان پیغمبر شما که پیغمبر امی است چنین جاری شده است که جز مؤمن، کسی مرا دوست نمی‌دارد و غیر از منافق هم، کسی مرا دشمن نمی‌گیرد.

«ابن فارس» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [نور الابصار شبلنجی ص ۷۲] می‌نویسد: از کتاب «الآل» «ابن خالویه» از «ابو سعید خدری» نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: علاقه به تو، دلیل بر ایمان است و کینه توزی نسبت به تو، دلیل بر نفاق است. و نخستین

کسی که روز قیامت وارد بهشت می‌شود، دوستدار توست، و نخستین کسی که وارد دوزخ می‌شود، دشمن توست. در این بخش، پاره‌ای اخبار در دست داریم که مناسب است آنها را در این باب متذکر شویم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۱

(۱) از جمله: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۲] از حدیثی که سند آن منتهی به حضرت علی علیه السلام می‌شود، نقل می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: یا علی! هر گاه وجود تو نبود، بندگان مؤمنی که پس از من زندگی می‌کنند، از غیر مؤمن امتیاز داده نمی‌شد.

(۲) از جمله: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۳۲] از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، دختر ارجمند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل شده که فرمود: شب عرفه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و فرمود: به راستی که خدای تعالی در چنین شبی به وجود شما مباهات می‌کند و شما را بطور عموم و علی علیه السلام را بطور خصوص، می‌آمزد. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۲ ۵۱۱ باب صد و پنجم دوستی علی علیه السلام ایمان است و دشمنی با او نفاق ص: ۵۰۵
من فرستاده خدا بسوی شما هستم، - با این همه باز- امت من خویشان مرا دوست نمی‌دارند! اینک پیک الهی «جبرئیل» است که به من اطلاع می‌دهد، کسی از حقیقت سعادت و نیکبختی بهره کامل برده است که علی علیه السلام را در حال حیات و ممات، دوست بدارد. و بدبخت به تمام معنی کسی است که در زندگی و مرگ، حضرت علی علیه السلام را دشمن بدارد.
«طبرانی» هم این روایت را نقل کرده است.

(۳) مؤلف گوید: «متقی» حدیث مورد بحث را در [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] نقل کرده است و می‌گوید: «طبرانی»، «بیهقی» در «فضائل صحابه» و «ابن جوزی» هم به نقل آن پرداخته است و «علی بن سلطان» هم در [مرقات ۵/ ۵۶۵] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۹۲] نقل کرده و هر دو تن می‌گویند: این حدیث را «امام احمد» روایت کرده است.

(۴) از جمله: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۸۹] از «ابو بکر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کنار خیمه‌ای مشاهده کردم، به کمان عربی تکیه داده و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تشریف داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم، فرمود: ای گروه مسلمانان! اینک من با کسانی دوستم که فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۲

با اهل خیمه دوست باشند، و دشمن کسی هستم که با اهل خیمه دشمن باشند، و ولی کسی هستم که ولایت آنان را دارا باشد. آری، دوست نمی‌دارد ایشان را، مگر کسی که جدش سعادت‌مند و نطفه‌اش پاک بوده است. و دشمن نمی‌دارد ایشان را، مگر آن کسی که جدش بدبخت و نطفه‌اش به حرام بسته شده بوده است!!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۳

(۱)

باب صد و ششم اخباری که در رابطه با حبّ و بغض حضرت علی علیه السلام وارد شده است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۸] به سند خود، از «زید بن ارقم» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد برابر با زندگی من زندگی کند، و مانند مرگ من بمیرد، و در بهشت جاویدان که پروردگار به من وعده داده است گام نهد، علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست بدارد؛ چرا که آن حضرت شما را از راه هدایت منحرف نمی‌سازد و هرگز شما را به گمراهی نمی‌کشاند.

«حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

مؤلف اظهار می‌دارد: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۴ / ۳۴۹] به دو طریق روایت نموده، و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۵۵] نقل کرده و می‌گوید:

«طبرانی»، «حاکم» و «ابو نعیم» آنرا روایت کرده‌اند و «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۰۸] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم آنرا نقل نموده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۴

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۳۵] به سند خود، از «عمار یاسر» نقل کرده که می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد، و حقایق را که در وجود توست تصدیق نماید، و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد و حقایق نهفته در تو را تکذیب نماید. این حدیث از سند صحیح برخوردار است.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» حدیث مزبور را در [تاریخ ۹ / ۷۱] به دو طریق، و «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۳۲] روایت کرده است و می‌گوید: «طبرانی» و «حاکم» و «خطیب» حدیث مذکور را از «عمار یاسر» نقل کرده‌اند و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۲۱۵] روایت می‌کند و می‌افزاید «ابن عرفه» به نقل آن پرداخته است و در [ذخائر ص ۹۲] از «ابن عباس» نقل کرده است.

(۲) [حلیه الاولیاء ۱ / ۸۶] به سند خود، از «زید بن وهب» از «حذیفه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خرسند است از اینکه مثل من زندگی کند و مثل من هم بمیرد و نی یاقوت فامی که خدا به دست خود آفریده است، به اختیار خویش در آورد، و به آن بگوید: باش تا باشد! باید پس از من علی علیه السلام را دوست بدارد. «ابو طفیل» و «سدی» این حدیث را از «زید بن ارقم» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» بار دوم در [۴ / ۱۷۴] همان حدیث را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۱ / ۸۶] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خوشحال است که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت عدن که خدا آنرا ایجاد کرده ساکن شود، پس از من علی علیه السلام را دوست بدارد، و دوست او را دوست بدارد، و به ائمه پس از او اقتدا نماید؛ که ایشان عترت من هستند، و از سرشت من آفریده شده‌اند، و از نعمت فهم و علم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۵

برخوردار گردیده‌اند. وای بر امت من که فضیلت و موقعیت علم و کمال آنان را تکذیب نماید و رعایت صله رحم مرا ننماید و به قطع صله رحم من اقدام کند! آری، اینان به شفاعت من نایل نمی‌گردند.

مؤلف گوید: «طبرانی» و «رافعی» از «ابن عباس» روایت کرده‌اند.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۴ / ۲۳] به سند خود، از «ابو مریم سلولی» روایت می‌کند که از «عمار یاسر» شنیدم، می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام، فرمود: یا علی! خدای تعالی تو را به زیوری آراسته است که هیچیک از آفریدگان خویش را به زیوری که بهتر از آن باشد، نیاراسته است: زهد در دنیا برایت قرار داد که نه چیزی از دنیا دست تو را می‌گیرد و نه دنیا چیزی از تو بدست می‌آورد؛ علاقه به بینوایان را در وجود تو نهاد که آنان را دوست بداری و آنها هم به امامت تو خرسند باشند و تو هم از پیروی آنان از تو خرسند باشی.

اینک خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و حقایق نهفته در تو را تصدیق نماید! و وای بر آنکه تو را دشمن بدارد و حقایق پوشیده در تو را تکذیب نماید! بنا بر این آنهایی که تو را دوست می‌دارند و حقایق درونی تو را تصدیق می‌نمایند، در آخرت همسایگان تو هستند و انیس تو در کاخ ویژهات خواهند بود. و آنها که با تو کینه توزی می‌نمایند و فضائل تو را انکار می‌کنند، بر

خدای تعالی لازم است در روز قیامت آنان را در قرارگاه کاذبان در آورد.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۳۲] نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» آورده است.
 (۲) [الاصابه ابن حجر ۳/ قسم ۱/ ۲۰] می‌گوید: «مطین»، «باوردی»، «ابن جریر» و «ابن شاهین» از «زیاد بن مطرف» نقل کرده‌اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که دوست می‌دارد همانند من زندگی کند و به دوش من چشم از جهان فرو بندد و در روز بازخواست به بهشت برود، علی و ذریه او را پس فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۶ از من دوست بدارد.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۵] نقل کرده و می‌گوید: این حدیث از «مطین»، «باوردی»، «ابن شاهین» و «ابن منده» نقل شده که آنها هم از «زیاد بن مطرف» نقل کرده‌اند.
 (۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۰۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: به دوستانان علی علیه السلام و ارادتمندان آن حضرت ابلاغ کنید که خود را برای داخل شدن به بهشت آماده کنند. «دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.
 (۲) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۵] از «زید بن ارقم» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد دست به نی سرخ فامی که خدا آنرا بدست خود در بهشت عدن کاشته است دراز کند و آنرا دستاویز خود قرار بدهد، باید محبت و علاقه به علی علیه السلام را دستاویز خویش سازد.
 «امام احمد» این حدیث را در «مناقب» آورده است.

(۳) [اسد الغابه ابن اثیر ۴/ ۱۰۱] حدیثی را از «یحیی بن عبد الرحمن انصاری» نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که علی علیه السلام را در حال حیات و ممات آن حضرت دوست بدارد، خدای تعالی امن و امان را تا زمانیکه خورشید طلوع و غروب می‌کند، برای او برقرار می‌دارد. و کسی که در حال حیات و پس از ممات حضرت علی علیه السلام، کینه او را به دل می‌گیرد، خدا او را به مرگ جاهلیت می‌میراند و به اعمالی که در اسلام احداث کرده و به بدعت‌هایی که ایجاد کرده است محاسبه می‌نماید.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۶/ قسم ۱/ ۳۳۵] یاد کرده است.
 (۴) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۱] از «ابن عباس» روایت کرده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود- از مهاجر و انصار- عقد اخوت برقرار

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۷
 کرد و میان علی علیه السلام و یکی از آنها اخوتی مقرر نداشت، علی علیه السلام خشمگین شد، از مسجد خارج شد و به کنار نهری رفت. زره‌اش را زیر سر گذاشت و همچنان که باد می‌وزید روی زمین خوابید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را در مسجد ندید، در جستجوی او بر آمد تا اینکه آن حضرت را در کنار نهر آب با همان وضع یافت.
 نزدیک آمد و اشاره‌ای به آن حضرت کرد و فرمود: برای هیچ مقامی از مقام‌های ظاهری شایستگی نداری، مگر اینکه پایه اساسی خاک باشی، یعنی «ابو تراب».

و اضافه کرد: آیا خشمگین شدی آنگاه که میان مهاجر و انصار عقد اخوت برقرار کردم، میان تو و یکی از آنها عقد اخوت برقرار نساختم؟ آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من، مانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ با این تفاوت که پس از من، پیغمبری مبعوث نمی‌شود، آگاه باش! کسی که تو را دوست بدارد، دایره امن و امان در محور او به گردش می‌آید، و کسی که تو را دشمن بدارد، خدا او را به مرگ جاهلیت می‌میراند و به هر گونه عملی که در اسلام انجام داده است محاسبه شود و از هیچ گونه

گناه او چشم پوشی نفرماید.

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۱۵۴] نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۹/۱۲۱] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جستجوی من بر آمد تا آنجا که مرا در راه آبی مشاهده کرد که در آنجا به خواب رفته بودم، حضرت فرمود: یا علی! از جا برخیز! در محلی بخواب رفته‌ای که اگر مردم تو را با چنین وضعی مشاهده کنند و تو را «ابو تراب» بنامند، آنها را سرزنش نخواهم کرد. در آن هنگام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در من احساس ناراحتی کرد، فرمود: یا علی! به خدا سوگند! خرسندم از اینکه تو برادر من و پدر فرزندان من باشی. آری، تو هستی که برای پایداری سنت من می‌جنگی، و ذمه مرا بری می‌کنی. کسی که با توجه به عهد من جان سپارد، و یا در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۸

روزگار من بمیرد، گنجینه خداست. و کسی که در روزگار تو بمیرد، جان به راحتی تسلیم کرده است. و کسی که بمیرد و تو را در حالی که جان تسلیم کرده‌ای دوست بدارد، خدای تعالی تا خورشید طلوع و غروب می‌کند سرانجام او را به ایمنی و ایمان سپری می‌سازد. و کسی که بمیرد و کینه تو را در دل داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. و دست به هر کاری که در روزگار اسلام زده است به حساب او رسیدگی می‌شود و چیزی از او فرو گذار نمی‌گردد.

«ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۴۰۴] به نقل آن پرداخته و اظهار می‌دارد که «ابو یعلی» هم آنرا آورده است. «بو صیری» گفته است: راویان این حدیث از محدثان ثقاتند. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۱۶۷] با اندک اختلافی، حدیث مورد بحث را یاد کرده و گفته است: «امام احمد» هم در «مناقب» نقل می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۹/۱۲۱] از «ابن عمر» نقل می‌کند که در یکی از روزها، همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه دیوارهای مدینه حرکت می‌کردیم، همزمان در جستجوی علی علیه السلام بر آمدیم و در مسیر خود به کنار دیواری رسیدیم که در آنجا علی علیه السلام به خواب رفته و گرد و غبار ظاهر آن حضرت علیه السلام را فرا گرفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بیدار کرد و فرمود: با چنین وضعی که در تو مشاهده می‌شود، هر گاه مردم تو را به کینه «ابو تراب» بخوانند، آنان را سرزنش نخواهم کرد. روای گفته است: در آن حال، چهره علی علیه السلام را مشاهده کردم که تغییر یافت. و این معنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گران آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آرامش قلب علی علیه السلام، فرمود:

می‌خواهی سخنی بگویم که از شنیدن آن سخن خرسند گردی؟! گفت: آری، یا رسول الله! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر و وزیر من می‌باشی، و تو هستی که قرض مرا ادا می‌کنی، و به وعده من وفا می‌نمائی، و مرا از هر چه در ذمه‌ام می‌باشد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۱۹

آسوده خاطر می‌سازی. اینک کسی که تو را در حال حیات من دوست بدارد، با امن و ایمان از دنیا به سرای دیگر رحلت می‌کند. و کسی که در زندگی تو و پس از در گذشت من، تو را دوست بدارد، سرانجام او به امن و ایمان به پایان می‌رسد و از ناراحتی روز رستاخیز آسوده خاطر خواهد بود. و کسی که بمیرد و کینه تو را در دل داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و خدا، از هیچ عمل او که در اسلام انجام داده است چشم پوشی نکرده و مورد بازخواست قرار خواهد داد.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مذکور را در [کنز العمال ۶/۱۵۵] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم آنرا از «ابن عمر» نقل می‌کند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/۱۰۲] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام فرمود: در حق تو همین کافی است که دوستدار تو در هنگام مرگ اندوهی ندارد، و در قبر هم احساس تنهایی نمی‌کند، و روز قیامت هم فزعی ندارد.

(۲) [همان کتاب ۱/۲۵۹] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج که می‌خواستم به بهشت وارد شوم، این جملات بر در آن نوشته شده بود:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حب الله، و الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة خيرة الله علی باغضهم لعنة الله»
پیش از این ترجمه شد که «حب»- به کسر حاء- به معنای «محبوب» است.

(۳) [کنز العمال ۶/۱۵۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت است که هر گاه در کسی باشد، از امت من بشمار نمی‌آید و من هم پیغمبرش نیستم؛ دشمنی با علی علیه السلام، نکوهش اهل بیت من و کسی که ایمان را کلام تنها بداند و به حقیقت ایمان نپردازد.

«دیلمی» این حدیث را از «جابر» روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص: ۵۲۰

(۱) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۹۲] از «انس بن مالک» روایت کرده که در یکی از اوقات، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به منبر تشریف برد و پس از ایراد بیانات مفصلی، فرمود: علی کجاست؟ حضرت علی علیه السلام با شتاب از محل خود برخاست و عرض کرد: اینک من حاضر و آماده به خدمتم! رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را بحضور خواند و به سینه چسبانید و پیشانی مبارکش را بوسید و با صدای بلند فرمود: ای گروه مسلمانان! این بزرگوار، برادر و پسر عمو و داماد من است. این عالیمقدار، گوشت و خون و موی من است. این بزرگوار، پدر دو نواده‌ام، حسن و حسین، است که دو بزرگ جوانان اهل بهشتند. این بزرگوار است که ناراحتی‌ها را از من می‌زداید. این بزرگوار، شیر خدا و شمشیر خدا در روی زمین است. لعنت خدا و لعنت کنندگان، بر دشمنان و کینه توزان او باد! من و خدا از چنان افرادی بیزاریم؛ پس کسی که همچنان می‌خواهد خدا و من از او بیزار باشیم، (راه گمراهی را ادامه دهد) نسبت به علی علیه السلام اظهار تبری نماید. اینک سخنان مرا آنها که حاضر و شاهدند به اطلاع آنان که غائبند برسانند. سپس خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! در محل خود آرام بگیر، که خدا از موقعیت و مقام تو آگاه است.

«محب طبری» گوید: «ابو سعید» این حدیث را در کتاب «شرف النبوة» نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱

جلد سوم

[ادامه مقصد دوم در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام]

اشاره

(۱)

باب صد و هفتم سرلوحه نامه مؤمن دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/۴۱۰] به دو سند خود، از «ابو نعمان عارم بن فضل» از «قدامه بن نعمان» از «زهری» روایت می‌کند

که از «انس بن مالک» شنیدم که گفت: به خدائی که جز او خدائی نیست، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود: سرلوحه نامه مؤمن، محبت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۹۳] از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

سرلوحه مؤمن، حبّ علی بن ابیطالب علیه السلام است.

«دیلمی» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰

(۱)

باب صد و هشتم بدیهی است محبت علی بن ابیطالب علیه السلام حسنه‌ای است که گناهان را می‌بلعد و اجازه گذشتن از دوزخ را صادر می‌کند و برائت از آتش را امضا می‌نماید و آدمی را ثابت قدم می‌دارد و کینه علی علیه السلام بزهکاری است که هیچ حسنه‌ای نمی‌تواند جبران آنرا بنماید

(۲) [کنوز الحقایق مناوی ص ۶۲] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

دوستی علی علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به آن زیانی وارد نمی‌سازد.

«دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ص ۶۳] دوستی علی علیه السلام گناه را می‌بلعد و محو می‌کند، آنچنان که آتش هیزم را می‌سوزاند و محو می‌کند.

«دیلمی» این حدیث را نقل نموده است.

(۴) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۵] از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی علی علیه السلام گناهان را محو می‌کند، آنچنان که آتش هیزم را می‌سوزاند و محو می‌کند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳

«ملا» این حدیث را در «سیره» خود آورده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: دوستی علی علیه السلام گناهان را می‌بلعد و محو می‌کند، آنچنان که آتش هیزم را می‌سوزاند و محو می‌سازد.

«تمام» و «ابن عساکر» این حدیث را از «ابی» روایت نموده‌اند.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/ ۱۹۴] به سند خود، از «عطاء» از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی علی علیه السلام اعمال ناپسند را آنچنان محو می‌کند، که آتش هیزم را خاکستر می‌سازد.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۶۱] به سند خود، از «ابن عباس» نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا برای عبور از دوزخ هم جوازی لازم است؟ فرمود:

آری! پرسیدم: آن جواز چیست؟ فرمود: دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام.

(۴) [کنوز الحقایق مناوی ص ۶۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دوستی علی علیه السلام برات آزادی از دوزخ است.

«دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۵) [کنز العمال ۶ / ۱۵۸] رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: خدای تعالی دوستی علی علیه السَّلام را در دل هیچ مؤمنی که لغزش قدمی برای او پیش آید پایدار نمی‌دارد، مگر اینکه خدای تعالی پاهای او را در روز قیامت بر صراط پایدار می‌دارد. «خطیب» این حدیث را در «المتفق و المفتح» روایت کرده است.

(۶) [کنوز الحقایق مناوی ص ۵۳] از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می‌کند که فرمود: دشمنی و کینه ورزی با علی بن ابیطالب علیه السَّلام سیئه و کار ناپسندی است که حسنه و کار پسندیده سودی به حال آن ندارد و نمی‌تواند عمل ناپسند را جبران نماید.

«دیلمی» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴
(۱)

باب صد و نهم به راستی که خدای تعالی از بشر و شجر و میوه و بذر پیمان گرفته است تا علی علیه السَّلام را دوست بدارند

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۱۵] از «انس» روایت کرده است که گفت:

حضرت علی علیه السَّلام درهمی به «بلال» داد تا خربزه بخرد. «بلال» خربزه را خرید و حضور حضرت علی علیه السَّلام آورد. هنگامی که خربزه را پاره کرد و مقداری از آن تناول فرمود، احساس کرد که خربزه تلخ است. فرمود: ای بلال! این خربزه را به صاحبش برگردان و آن یک درهم را از او بگیر، برای اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرموده که خدای تعالی محبت تو را به بشر و شجر و ثمر و دانه عرضه داشته است، هر یک از آنها که محبت تو را پذیرفته است، شیرین و گوارا است و هر یک که اظهار علاقه به تو نکرده باشد، تلخ و ناگوار است! این خربزه از آن دسته از میوه‌هایی است که محبت مرا نپذیرفته و علاقه‌ای به من ابراز ننموده است.

«محب طبری» پس از نقل حدیث مزبور، اظهار می‌دارد که «ملاً» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵

مؤلف گوید: بار دیگر «محب طبری» در [ذخائر ص ۹۲] به ذکر این حدیث پرداخته و می‌گوید: «ملاً» در «سیره» خود به نقل این خبر اشاره کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶

(۱)

باب صد و دهم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السَّلام فرمود: یا علی! تو در دنیا و آخرت ولی من هستی

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۳۵] به سند خود، از «عمر بن میمون» از «ابن عباس» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السَّلام خطاب به حاضران، فرمود: کدامیک از شما حاضرید که در دنیا و آخرت امور مرا به عهده بگیرید و متولی کارهای من باشید؟ به هر کدام که می‌گفت: آیا تو حاضری امور دنیا و آخرت مرا به عهده بگیری؟ پاسخ می‌داد: من نمی‌توانم امور شما را عهده‌دار بشوم و اکثر حاضران همین پاسخ را در برابر پرسش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السَّلام عرضه داشت: من حاضر امور دنیا و آخرت شما را به عهده بگیرم! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: آری، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.

«حاکم» گفته است: اسناد این روایت صحیح است.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۱ / ۳۳۰] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت کرده است که در کنار «ابن عباس» نشسته بودم که نه نفر آمدند و گفتند: ای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷

پسر عباس! اکنون بخاطر مطلبی که به تو باید گوشزد کنیم، نزد تو آمده‌ایم.

(۱) اینک یا از محل خویش برخیز و با ما بیا تا آنچه را در نظر داریم به اطلاع تو برسانیم، و یا از ایشان که در کنار تو نشسته‌اند درخواست کن که ما را با تو تنها بگذارند! «ابن عباس» گفت: من با شما می‌آیم. «ابن عباس» که هنوز بینائیش را از دست نداده بود، همراه آنان رفت. مطالبی بین آنها ردّ و بدل شد که ما از چگونگی آنها خبردار نبودیم. طولی نکشید «ابن عباس» - در حالی که از شدت ناراحتی لباسش به زمین کشیده می‌شد - بازگشت و گفت: اف بر آنها و تف بر ایشان! از بزرگواری نکوهش می‌کردند که دارای ده خصلت کمال است (و حدیث را تا آنجا ادامه داده که) رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به عموزاد گانش، فرمود: کدامیک از شما حاضرید امور دنیا و آخرت مرا عهده‌دار شوید؟ همان روز هم علی علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، هنگامی که مشاهده کرد آنان حاضر نشدند امور آن حضرت را به عهده بگیرند در پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرض کرد: من حاضریم که امور دنیا و آخرت شما را به عهده بگیرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی. بار دیگر به مردی توجه کرده فرمود: کدامیک از شما حاضرید که امور دنیا و آخرت مرا به عهده بگیرد؟ هیچ کدام پاسخی ندادند. این بار هم حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: من امور دنیا و آخرت شما را به عهده می‌گیرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، تو ولی دنیا و آخرت من هستی.

(۲) مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [خصائص ص ۸] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۰۳] نقل کرده و می‌گوید: «امام احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و «الاربعین الطوال» آورده‌اند و «دمشقی» گفته است:

«نسائی» مختصری از آن را نقل نموده است. و «هیشمی» در [مجمع ۹ / ۱۱۹] روایت کرده و می‌افزاید: «امام احمد» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» به مختصری از آن اکتفا نموده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸

(۱) [هیشمی در مجمع ۹ / ۱۰۸] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفته و می‌فرمود: این شخص، ولی من است و من ولی اویم.

«طبرانی» این روایت را در «الاوسط» آورده است.

(۲) مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۷۲] یاد نموده و در آخر آن آمده است

«والیت من والاه و عادیت من عاداه»

و «حاکمی» هم آنرا نقل کرده است.

(۳) [خصائص نسائی ص ۴] به سند خود، از «عایشه» دختر «سعد» روایت می‌کند که از پدرم شنیدم، می‌گفت: در روز جحفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفته و به ایراد خطابه پرداخت. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! اطمینان دارید که من ولی شما هستم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! و همچنان که دست علی علیه السلام در دست مبارکش بود، دست او را بلند کرد و فرمود:

این شخص، ولی من است؛ بطوریکه دین مرا می‌پردازد، و من هم با دوست او دوست، و با دشمن او دشمن هستم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۰

(۱)

باب صد و یازدهم کسی که حضرت علی علیه السلام را سب کند و ناسزا بگوید خدا را سب کرده است

(۲) [مستدرک حاکم ۱/ ۱۲۱] به سند خود، از «ابو عبد الله جدلی» روایت می‌کند که بحضور «ام سلمه» رسیدم، گفت: آیا در میان شما و در جرگه شما کسی هست که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ناسزا بگوید و آن حضرت را، سب کند؟! گفتم: معاذ الله - یا گفته است سبحان الله، و یا کلمه دیگر که ناظر به همان معنی است - «ام سلمه» گفت: چگونه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناسزا نمی‌گویند، حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود: کسی که به علی علیه السلام ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است!! «حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

(۳) مؤلف گوید: در احادیث آینده می‌آید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

کسی که مرا سب کند، خدا را سب کرده است. و نتیجه این دو مقدمه آنست، کسی که علی علیه السلام را سب کند، خدا را سب کرده است. «امام احمد» روایت مزبور را در [مسند ۶/ ۳۲۳] و «نسائی» در [خصائص ص ۲۴] نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۲۱] به سند خود، از «ابو عبد الله جدلی» روایت می‌کند، خردسال بودم که عازم حج بیت الله گردیدم. در مدینه به گروهی از مردم برخورد کردم و همراه آنان حرکت کردم تا اینکه به خانه «ام سلمه»، همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدیم. پس از آنکه حضار نشستند، از «ام سلمه» شنیدم که صدا زد:

ای شیب بن ربیع! مردی که آثار خشکی و خشمگینی از وی ظاهر بود، پاسخ داد:

چه می‌فرمائی، ای مادر! فرمود: آیا معمول شماست که هرگاه مجلسی منعقد می‌سازید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را سب می‌کنید و به آن حضرت ناسزا می‌گوئید؟! وی پاسخ داد: هرگز چنان نیست! «ام سلمه» گفت: آیا در مجالستان، از علی علیه السلام نکوهش می‌کنید؟ در پاسخ گفت: در پاره‌ای از امور دنیوی از وی بدگویی می‌نمائیم. «ام سلمه» گفت: این سؤال بدان جهت بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که به علی علیه السلام ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است. و کسی که مرا سب کند، خدا را سب کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۴۰۱] نقل کرده و می‌گوید: «ابن ابی شیبه» حدیث فوق را نقل کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۶۶] از «ابن عباس» روایت می‌کند که خدا گواه است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که از علی علیه السلام نکوهش کند، مرا سب کرده است. و کسی که مرا، سب کند، خدا را سب کرده است. و کسی که خدا را سب کند، خدای تعالی او را به روی به آتش دوزخ می‌افکند.

«محب طبری» گوید: «ابو عبد الله جدلی» این حدیث را آورده است. «علی بن سلطان» هم در [شرح مرقات ۵/ ۵۳۸] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: «ابو عبد الله جدلی» هم آنرا روایت کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۶۶] از «ابن عباس» روایت می‌کند زمانیکه او نابینا شده بود، روزی وارد مجلسی از مجالس قریش شد. در آن مجلس، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱

حضرت علی علیه السلام بدگویی می‌شد و حضرتش را سب می‌کردند!

(۱) «ابن عباس» به کسی که دستش را گرفته بود، گفت: آیا نمی‌شنوی که اینان به سب خدای تعالی اقدام کرده‌اند! وی که از

سخن او به شگفت آمده بود، گفت: سبحان الله! کسی که از خدا بدگوئی بکند، مشرک است. «ابن عباس» روی به حصار کرد و گفت: کدامیک از شما به سب رسول الله صلی الله علیه و آله پرداختید؟ در پاسخ گفتند: این چه سؤالی است؟ کسی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نکوهش نماید، کافر است. پرسید: آیا هیچیک از شما از علی علیه السلام نکوهش می‌کند؟ گفتند: این عمل اتفاق می‌افتد و از نکوهش و سب علی علیه السلام دریغ نمی‌داریم! «ابن عباس» گفت: خدا گواه است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: کسی که علی علیه السلام را سب کند، مرا سب کرده است. و کسی که مرا سب کند، خدا را سب کرده است. و کسی که خدا را سب کند، خدا او را به روی به آتش دوزخ می‌افکند. «ابن عباس» بازگشت و به آن شخص که دستش را گرفته بود و عصای دست او بود، گفت: آیا آنچه را که اظهار کردند شنیدی؟ گفتم: آری. مقداری از آن را شنیدم. «ابن عباس» گفت: هنگامی که از نتیجه ناسزا گفتن به علی علیه السلام اطلاع یافتند، رخسارشان را چگونه یافتی؟ گفتم:

نظروا اليك بأعين محمدة نظر التيوس الى سفار الجازر؛ هنگامی که آن سخنان را بیان می‌کردی، با چشمهای خون فرا گرفته به تو می‌نگریستند؛ آنچنان که بزها به مژگان شتران، نگاه می‌کنند! «ابن عباس» گفت: پدر و مادرم فدای تو! بیش از این بگو، گفتم: جزر الحواجب ناکسی أذقانهم نظر الدليل الى العزيز القاهر؛ چشم‌هایشان مژه می‌زد، و چانه‌هایشان بزیر افتاده بود؛ طوری به تو نگاه می‌کردند که انسان بیچاره به عزیز با شوکتی می‌نگرد! گفت: پدر و مادرم فدای تو! باز هم بیشتر بگو، گفتم: به غیر از آن دو بیت، فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲

بیت دیگری حاضر ندارم، لیکن این شعر را در برابر تقاضای تو می‌گویم: أحيائهم حزني على أمواتهم و الميئون مسبب للغباب؛ زندگان آنها بر مردگانشان محزونند و مردگان آنها مورد نکوهش آیندگان می‌باشند.

«محب طبری» گوید: «ابو عبد الله ملا» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «شبلنجی» هم حدیث مزبور را در [نور الابصار ص ۹۹] نقل کرده و می‌گوید: «ابن عباس» در مسیر خود به صفه زمزم رسید و در آنجا با جمعی از شامی‌ها روبرو شد که از حضرت علی علیه السلام نکوهش می‌کردند! در اینجا به بخشی از اخبار می‌رسیم که مناسب است آنها را در پایان این باب ذکر کنیم.

(۱) از جمله: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۵] از «ابو صادق» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: در حسب من همین بس که پیوند من، به رسول خدا صلی الله علیه و آله منتهی می‌شود و در دین من همین بس که آئین آن حضرت را برگزیده‌ام؛ بنابراین کسی که حقیقتی از من فرا بگیرد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته است. «خطیب» این حدیث را در «المتفق» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۲) از جمله: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۲۹] از «ابو بکر بن خالد بن عرفطه» نقل می‌نماید که گفت: در ملاقاتی که با «سعد بن مالک» داشتیم به او گفتم: بطوری که اطلاع یافته‌ام، شما در کوفه، در مجامعی که گرد می‌آورید، از حضرت علی علیه السلام نکوهش می‌کنید و به سب او می‌پردازید! «سعد» گفت: چنین نیست، به خدائی که جان «سعد» در دست توانای اوست، حقیقتی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام شنیده‌ام که اگر از او بر سرم گذارند، هرگز از علی علیه السلام نکوهش نخواهم کرد! «هیثمی» گفته است: «ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده و سندش حسن است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳

(۱) مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [خصائص ص ۲۴] نقل کرده است، جز اینکه متن حدیثش مضطرب است. «۱»

(۲) از جمله: «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۱۷] گفته است که «بارزی» از «منصور» نقل کرده است که مردی را در شام دید که

صورتش، مانند صورت خوک بود! از او پرسید: چرا به این حالت گرفتار شده‌ای؟ در پاسخ گفت: علتش آنست که هر روز هزار مرتبه، و هر جمعه چهار هزار مرتبه، علی و فرزندانش را سب می‌کردم! شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم- و خوابش را که طولانی بود برایم نقل کرد و از آن، به این مقدار اکتفا می‌نمائیم که- امام حسن علیه السلام از آن مرد بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را لعنت کرد و آب دهان به روی او انداخت و محلی که آب دهان پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنجا رسیده بود، به صورت خوک بر چهره‌اش نقش بست! و نشانی برای شناسائی این ملعون شد و مردم از این نشانه به ذات پلید او پی می‌بردند.

(۱) در «شرح درایه ابن کثیر» آمده است: مضطرب، حدیثی است که متن یا سند حدیث از طرف یک راوی یا چند راوی به وجوه مختلفی نقل شده باشد. اینک هر گاه حدیث مزبور یا احادیث دیگر، به یکی از وجوه ترجیح، از قبیل حفظ راوی، یا ضبط او ترجیحی داشت حدیث راجح قابل توجه است و مرجوح قابل توجه نمی‌باشد و اگر روایات برابر بودند و ترجیحی در کار نبود، حدیث مضطرب است. و اضطراب دلیل بر ضعف حدیث است. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴

(۱)

باب صد و دوازدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی علیه السلام را بیازارد مرا آزرده است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۲] به سند خود، از «عمرو بن شاس اسلمی» که از اصحاب حدیثیه است، روایت می‌کند که در سفری که همراه علی علیه السلام به یمن رفته بودم، احساس کردم که مرا مورد جفا قرار داده است. نسبت به ایشان در دل خود کدورتی یافتم. هنگامی که به مدینه باز گشتم، از چگونگی برخورد علی علیه السلام با خودم، به اهل مسجد شکایت می‌کردم تا اینکه این شکایت به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. یک روز صبح که به مسجد وارد شدم، اصحاب گرداگرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرا گرفته بودند، در این هنگام چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله به من افتاد، فرمود: ای عمرو! به من نگاه کن! همچنان به آن حضرت چشم دوخته بودم تا در محل خود قرار گرفتم. آنگاه فرمود: ای عمرو! به خدا سوگند! مرا آزرده‌ای. گفتم: پناه می‌برم به خدای تعالی از اینکه مرتکب کاری بشوم که موجبات آزار شما را فراهم آورد. فرمود: آری، کسی که علی علیه السلام را آزرده خاطر و ناراحت سازد، مرا آزرده است.

«حاکم» گفته است: اسناد این حدیث صحیح است، لیکن «بخاری»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵

و «مسلم» در «صحیح» خودشان به آن اشاره نکرده‌اند.

مؤلف گوید: «امام احمد» این حدیث را در [مسند ۳/ ۴۸۳] و «ابن اثیر» در [اسد الغابة ۴/ ۱۱۳] و «ابن حجر» در [اصابة ۴/ قسم ۱/ ۳۰۴] آورده‌اند. و «ابن حجر» می‌گوید: «احمد» و «بخاری» در «تاریخ» خود و «ابن حبان» در «صحیح» خود، و «ابن منده» و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۴۲] به دو طریق، و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] نقل کرده و می‌گوید: «احمد» و «بخاری» در «تاریخ» و «حاکم» از «عمرو بن شاس» و «متقی» در [۴/ ۴۰۰] می‌گوید: «ابن ابی شیبه» و «بخاری» در «تاریخ» و «طبرانی» نقل کرده‌اند و «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۲۹] آورده است و می‌گوید: حدیث مزبور را «امام احمد» ... مختصری از آنرا «طبری» و «بزاز» مختصرتر از آن، یاد کرده‌اند و «محب طبری» در [الریاض النضره ۳/ ۱۶۵] نقل نموده و می‌گوید: «امام احمد» آنرا آورده است و مختصری از آنرا هم «ابو حاتم» نقل کرده است.

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۱] به سند خود، از «عبید الله بن ابی ملیکه» از پدرش نقل کرده است یکی از شامی‌ها در حضور «ابن عباس» از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. «ابن عباس» که به شدت ناراحت شده بود، گفت: ای دشمن خدا! با این نکوهشی که از حضرت علی علیه السلام نمودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرده خاطر ساختی؛ حق تعالی می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (سوره احزاب، آیه ۵۷)؛ آنها که خدا و رسول او را آزار می‌دهند، خدای تعالی آنان را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده ساخته است. ای مردک! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت ظاهر زنده بود، گفتار تو او را آزرده می‌ساخت.

«حاکم» گفته است: این حدیث صحیح است، لیکن «بخاری» و «مسلم» در کتاب «صحیح» خودشان از آن یاد نکرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۲۸] از «سعد بن ابی وقاص» نقل می‌کند که من و دو تن دیگر که همراه من بودند، در مسجد نشسته بودیم و از علی علیه السلام بدگویی می‌کردیم. در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله که آثار خشم و غضب از چهره‌اش نمایان بود بسوی ما آمد. و من از ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدا پناه بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را با من و مرا با شما چه کار است؟! و اضافه فرمود: کسی که علی علیه السلام را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.

«هیثمی» گوید: این حدیث را «ابو یعلی» و مختصری از آنرا «بزاز» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مورد بحث را در [صواعق ص ۷۳] و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۲] و هر دو تن گفته‌اند که «ابو یعلی» و «بزاز» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۲) [فیض القدر مناوی ۶/ ۱۸] در شرح آن کتاب می‌نویسد: «دارقطنی» از «عمر» روایت کرده است که در نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود. یکی از حاضران از مقام حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. «عمر» گفت: وای بر تو! آیا علی را می‌شناسی؟ و اشاره به مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده گفت: علی، پسر عموی صاحب این قبر است و اضافه کرد: با این نکوهشی که کردی، به خدا سوگند! پیغمبر صلی الله علیه و آله را در قبرش آزار رسانیدی (!!)

(۳) [مرقاة المفاتیح ۵/ ۵۳۷] «علی بن سلطان» در شرح این کتاب، از «عروه بن زبیر» روایت می‌کند که یکی از حاضران در محضر «عمر»، از علی علیه السلام بدگویی کرد. «عمر» گفت: آیا صاحب این قبر را می‌شناسی؟ صاحب این قبر، محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است. توصیه می‌کنم از علی علیه السلام به خوبی یاد کن؛ چرا که هرگاه از وی بدگویی کنی، صاحب این قبر را آزرده‌ای (!!)

«علی بن سلطان» گوید: «امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [الریاض النضرة ۲/ ۱۶۷] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: «امام احمد» در «المناقب» و «ابن سمان» در «الموافق» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [محب طبری در ذخائر العقبی ص ۶۵] از «عمرو بن شاس اسلمی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

و کسی که به او آزار رساند، به من آزار رسانده است. و کسی که مرا آزار بدهد، خدا را آزار رسانده است. «ابو عمر نمری» این حدیث را نقل نموده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸

(۱)

باب صد و سیزدهم کسی که راهش را از راه حضرت علی علیه السلام جدا کند از راه خدا جدا شده است

(۲) [مستدرک حاکم ۱۲۳/۳] به سند خود، از «معاویة بن ثعلبة» از «ابوذر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! کسی که از من جدا شود، از راه خدا جدا شده است. و کسی که راه و روش خود را از تو جدا نماید، از دین من جدا شده است.

«حاکم» گوید: اسناد این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «حاکم» بار دیگر، همین حدیث را در [۱۴۶/۳] نقل کرده است و «ذهبی» در [میزان الاعتدال ۱/۳۲۳] به ذکر حدیث مزبور پرداخته و سند آنرا، صحیح شمرده است و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/۱۳۵] روایت کرده و می‌گوید: «بزاز» هم به روایت آن اقدام نموده و رجال آن، ثقاتند و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/۱۶۷] روایت کرده و می‌گوید: «امام احمد» در «المناقب» و «نقاش» به نقل آن پرداخته‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹

(۱) [کنز العمال ۱۵۶/۶] روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

کسی که از علی علیه السلام، مفارقت نماید، از من مفارقت کرده است. و کسی که از من مفارقت نماید، از خدای تعالی جدایی اختیار نموده است.

(۲) مؤلف گوید: «متقی» بار دیگر، حدیث مزبور را در صفحه ۱۵۶ نقل نموده و در آنجا می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: یا علی! کسی که از تو جدا شود، از راه من جدا شده است. و کسی که از من مفارقت نماید، از خدا جدا گردیده است. سپس اظهار داشته که «طبرانی» این حدیث را از «ابن عمر» روایت کرده است.

(۳) «هیثمی در مجمع ۹/۱۲۸» از «بریده» روایت می‌کند که گفت: در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب را به سپهسالاری حضرت علی علیه السلام بسوی یمن، و جمعی را به سرپرستی «خالد بن ولید» بسوی جبل، روانه کرد. و در ضمن توصیه فرمود که هرگاه دو لشکر به یکدیگر رسیدند، علی علیه السلام فرماندهی هر دو لشکر را به عهده می‌گیرد. لشکر عازم محل مأموریت گردید و سرانجام بر مخالفان پیروز شدند و مسلمانان غنیمتهای فراوانی به دست آوردند (حدیث را تا آنجا ادامه داده است که همگی آنرا در باب

«علی منی و انا منه»

و در باب دیگر متذکر شدیم؛ تا آنجا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم ظاهر گشت و فرمود: از مردمی در شگفتم که از علی علیه السلام نکوهش می‌کنند! بدیهی است کسی که از علی علیه السلام بدگویی کند، از من بدگویی کرده است. و کسی که از او جدائی اختیار کند، از من جدا شده است. آری، علی از من است و من از علی هستم. او از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت حضرت ابراهیم علیه السلام وجود یافته‌ام. تا آنجا که «بریده» به عرض می‌رساند: یا رسول الله! به حق صحبتی که با شما دارم دست مبارک خود را بگشایید تا با شما برای پذیرش اسلام تجدید بیعت نمایم. «بریده» گفته که پیوسته درخواست می‌کردم تا تجدید بیعت نمودم و اسلام جدیدی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰

نصیب شد! «هیثمی» گفته است: «طبرانی» این حدیث را در کتاب «الاوسط» نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱

(۱)

باب صد و چهاردهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با علی علیه السلام دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی کرده است

(۲) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۲/ ۱۵۴] در ضمن یادآوری از «رافع»، آزاد شده «عایشه»، می‌نویسد: «ابو ادريس مرهبي» (یا «مرهبي») از وی نقل کرده است که برده‌ای بودم که خدمتکاری «عایشه» را به عهده داشتم. در یکی از اوقات که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه «عایشه» بود، فرمود: خدای تعالی دشمنی می‌کند با هر کسی که با علی علیه السلام دشمنی نماید.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [الاصابه ۲/ قسم ۱/ ۹۱] نقل کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] آورده است و می‌گوید: «ابن مندۀ» از «رافع»، آزاد شده «عایشه» روایت می‌کند.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۸۸] گفته است: خدا دشمنی می‌کند با هر کسی که با علی علیه السلام دشمنی نماید. «ابن ماجه» این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲

(۱)

باب صد و پانزدهم هیچ کسی کینه و دشمنی علی علیه السلام را به دل نمی‌گیرد مگر اینکه شیطان در همبستری پدرش شرکت داشته

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳/ ۲۸۹] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است، زمانی در کعبه مقدسه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ما سخن می‌گفت ناگهان موجود عظیمی که از فیل بزرگتر بود، از پشت رکن یمانی ظاهر شد. به مجردیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا مشاهده کرد آب دهان به او انداخت و فرمود: تو ملعونی! و یا فرمود: تو بیچاره‌ای - تردید از «اسحاق» راوی خبر است - حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: یا رسول الله! این چیست؟ فرمود: مگر آنرا نمی‌شناسی؟ عرض کرد: خدا و رسول از آن، آگاه است.

فرمود: این شیطان است! به محض اینکه علی علیه السلام نام او را شنید به وی حمله برد و موهای جلو سرش را بدست گرفت و او را که چون کوه گرانباری بود، از جای کند. عرض کرد: یا رسول الله! آیا اجازه می‌فرمایید او را بکشم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی که او باید تا وقت معلوم باشد و به کار خود ادامه بدهد؟ این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳

بود که علی علیه السلام دست از او برداشت. شیطان با کمال حقارت در گوشه‌ای ایستاد و خطاب به حضرت علی علیه السلام گفت: من و تو را چه کار است، ای پسر ابو طالب! به خدا سوگند، هیچیک از افراد کینه تو را در دل نمی‌گیرند، مگر اینکه هنگام آمیزش پدرش من با او مشارکت می‌نمایم! شاهد بر این مطلب این آیه است وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ.

(۱) [تاریخ بغداد ۳/ ۲۹۰] به سند خود، از «عبد الله» نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: بخاطر دارم در محل «صفا» شخصی را به صورت فیل مشاهده کردم و در همان حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله لعنت کنان بسوی او حرکت می‌کرد.

پرسیدم: یا رسول الله! این چه موجودی است که لعنتش می‌کنید؟ فرمود: این شیطان رجیم است که به این شکل مجسم شده است! این سخن را که شنیدم خطاب به او گفتم: به خدا سوگند! ای دشمن خدا! اینک تو را می‌کشم و مردم را از شر تو راحت می‌کنم. شیطان گفت: این جزای من نیست! پرسیدم: جزای تو چیست؟ گفت: به خدا سوگند! هیچ کس تو را دشمن نمی‌دارد، مگر اینکه در همخوابی پدر و مادرش، من با پدرش همکاری کرده‌ام. «خطیب» گوید: «قاضی ابو الحسین اشعری» این روایت را از «اسحاق بن

محمد نخعی» - که همان «اسحاق احمر» است - روایت می‌نماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴
(۱)

باب صد و شانزدهم دانش حضرت علی علیه السلام

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (سوره آل عمران، آیه ۳۳) از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من فرا داد که از هر باب آن، هزار باب استنباط کردم. «فخر رازی» گوید: هرگاه حال مولا در فراگیری و استنباط به این حد باشد، حال پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه خواهد بود!

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۳] می‌نویسد: معمول «معاویة» آن بود که هرگاه با مطلب مشکلی مواجه می‌شد آنرا یادداشت می‌کرد تا در فرصت مناسبی حل آن مشکل را از حضرت علی علیه السلام بپرسد. هنگامی که خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به اطلاع او رسید، گفت: با شهادت علی علیه السلام، فقه و علیم لباس نیستی پوشید و از بین رفت! برادرش، «عتبه»، که این سخن را شنید گفت: احتیاط کن! مبادا این سخن به گوش شامی‌ها برسد. «معاویة» گفت: دست از اندرز من بردار! (من به خوبی می‌شناسم جهان اسلام چه شخصیتی را از دست داده است).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵

(۱) [همان کتاب ۲/ ۴۶۲] به سند خود، از «عبد الله بن عباس» روایت کرده است که گفت: به خدا سوگند! علی بن ابیطالب ۹/ ۰ (نه دهم) از علم را فرا گرفته و در ۱/ ۰ (یک دهم) آن هم با شما شریک است. مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابة ۴/ ۲۲] آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۴۶۲] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت کرده است که جز حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کسی دیگر از مردم نمی‌تواند ادعای «سلونی» کند! مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابة ۴/ ۲۲] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۶] و گفته: «ابن سعد» این حدیث را روایت نموده است و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۸] نقل کرده و می‌گوید: «امام احمد» در «المناقب»، «بغوی» در «المعجم» و «ابو عمرو» روایت کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۳۹۲] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من فراداد که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شود! «ابو احمد فرمنی» این حدیث را در کتاب «جزء» نقل کرده است.

(۴) مؤلف گوید: به زودی در باب «رجوع عمر» به علی علیه السلام، حدیثی طولانی که «ثعلبی» در «قصص الانبیاء» نقل کرده، متذکر خواهیم شد. در آن حدیث آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من فرا داد که از هر باب آن، هزار شعبه مفتوح می‌گردد!

(۵) [همان کتاب ۶/ ۴۰۵] از ابن عباس» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: آنچه شنیده‌ام گفتار ناپسندی است که از شما به اطلاع من رسیده است. به خدا سوگند! «طلحه» و «زبیر» قطعاً کشته می‌شوند و بطور قطع هم بصره فتح می‌گردد و شش هزار و پانصد تن یا پنج هزار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶

و ششصد و پنجاه تن سلحشور از کوفه قیام می‌کنند. «ابن عباس» گوید، من گفتم:

جنگ همراه با نوعی حيله گری و خدعه است. بالاخره از خانه بیرون آمده و با آنها که آماده کارزار بودند ملاقات کرده، پرسیدم: چند نفرید؟ همان عدد را که از علی علیه السّلام شنیده بودم، گفتند. گفتم: آری! سخن علی علیه السّلام از همان سلسله از اسراری می‌باشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با علی علیه السّلام در میان گذاشته بود. آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار هزار کلمه به علی علیه السّلام آموخت که از هر کلمه آن، هزار کلمه بوجود می‌آید.

«متقی» گوید: «اسماعیلی» این حدیث را در «المعجم» آورده است.

مؤلف گوید: «عسقلانی» هم در [فتح الباری ۱۶ / ۱۶۵] با اندک اختلافی، به نقل حدیث مزبور پرداخته و می‌گوید: «طبرانی» آنرا نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۴۰۵] از «ابو معتمر مسلم بن اوس» و «جاریه بن قدامة سعدی» نقل کرده است که هر دو تن بحضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدند، همان زمان حضرت به ایراد خطبه اشتغال داشت و در ضمن مطالب عالیّه فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»

[پیش از آنکه مرا دهید از کف هر چه خواهید ز من کنید سؤال] و این به آن معنی است که مادون عرش تا آخرین نقطه فرش را از من بخواهید، تا از یک یک آنها شما را آگاه سازم.

«ابن نجار» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: بزودی در باب آینده حدیثی را از «کنز العمّال» از «ابو طفیل، عامر بن وائله» نقل می‌کنیم. وی می‌گوید: علی بن ایطالب علیه السّلام را در حالی مشاهده کردم که به ایراد خطبه مشغول بود و در ضمن خطابه فرمود: «از من پرسید، به خدا سوگند! از هر چه که تا روز قیامت بوجود می‌آید سؤال نمی‌کنید، مگر اینکه تمام آنها را پاسخ می‌گویم».

(۲) [همان کتاب ۶ / ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علی علیه السّلام صندوق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷

دانش من است. «ابن عدی» این حدیث را از «ابن عباس» که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، روایت کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [فیض القدر ۴ / ۳۵۶] این حدیث را نقل کرده است و در شرح آن می‌نویسد: «ابن درید» گفته که جمله مزبور که ترجمه

«علی عیبۀ علمی»

می‌باشد، جمله موجزی است که هیچ ضرب المثلی که بخواهند آنرا در امور باطنی که دیگری از آن خبردار نمی‌باشد به کار ببرند، به پایه آن نمی‌رسد و این جمله دلیل بر تعظیم بی‌نهایتی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت علی علیه السّلام بجای آورده است.

از آنچه به مناسبت ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که دل‌های دشمنان مولا، مملوّ از اعتقاد به عظمت اوست.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴ / ۱۵۸] به سند خود، از «انس» روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول الله! مطالب علمی را از زبان چه کسی فرا گیریم و یادداشت کنیم؟ فرمود: از زبان علی علیه السّلام و «سلمان».

(۲) [همان کتاب ۶ / ۳۷۹] حدیثی طولانی روایت می‌کند که در آن آمده است، حضرت علی علیه السّلام خطاب به «کمیل» فرمود: آگاه باشید که در اینجا علمی فراوان است - و با دست اشاره به سینه خود کرد - کاش کسانی می‌یافتند تا آنرا فرا گیرند؛ آری، به کسی برخوردیم که می‌توانست فراگیرد، لیکن مورد اعتماد نبود، می‌خواست دین را وسیله کار دنیا سازد.

(۳) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (سوره و الضّحی، آیه ۱۱) حدیثی را نقل کرده که در

آن آمده است، از حضرت علی علیه السلام درخواست کردند، سخنی از خود بگویند. علی علیه السلام فرمود: آرام گیرید که خدای تعالی آدمی را از خودستائی نهی کرده است. یکی از حاضران گفت: مگر نه اینست که خدای تعالی فرموده است: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸

فَحَدِّثْ؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: آری، اینک می گویم: معمول من آنست که هرگاه کسی از من سؤال نماید، پاسخ او را می دهم؛ و اگر سؤالی در کار نبود، خود به سخن گفتن می پردازم. انبوهی از دانش در درون سینه و سراسر وجود مانند دریای پهناوری موج می زند، اینک هر چه می خواهید از من بپرسید.

(۱) [حلیه الاولیاء ۱/ ۶۵] به سند خود، از «ابو صالح حنفی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتیم: یا رسول الله! توصیه ای بفرمایید؟ فرمود: بگو پروردگرم خداست و در این رابطه پایدار باش! در جواب عرض کردم: خدا پروردگار من است، و توفیقم تنها به خداست، و توکلم به اوست و باز گشتم به اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا الحسن! علمی که فرا گرفته ای گوارای تو باد! آری، از سرچشمه دانش سیراب شده ای و هر گونه عطشی را از خود رفع کرده ای.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۲۱] روایت کرده و می گوید: «ابن بختری» و «رازی» این حدیث را نقل کرده اند.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۳۴] به سند خود، از «عطا بن مسلم» روایت می کند که از «سفیان» شنیدم، می گفت: علی علیه السلام با هیچ فردی محاجه و گفتگو نمی کرد، مگر اینکه در اقامه حجّت بر او چیره می شد.

(۳) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۱۰۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می کند که هرگاه شخصی مورد وثوق و اطمینان، فتوایی از حضرت علی علیه السلام نقل می کرد آنرا می پذیرفتم و در اطراف آن کنجکاو می نمودم.

مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مزبور را در [اصابه ۴/ قسم ۱/ ۲۷۰] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۲] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۲۳] با اندک اختلاف لفظی، نقل کرده اند.

(۴) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۴] از «ابن عباس» روایت می کند که گروهی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹

پرسیدند: علی علیه السلام چگونه مردی بود؟ «ابن عباس» در پاسخ گفت: علی علیه السلام مردی بود که سراپای وجودش را دانش فرا گرفته بود، از احکام الهی کمال برخوردار داشت، و از هیچ دلاوری بیمی در خود راه نمی داد، و سلحشوری بی باک و شجاع بود و از همه مهمتر افتخار دامادی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشت.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۷۸] از «ابن عباس» نقل می کند که از چگونگی احوال و ویژگیهای حضرت علی علیه السلام را پرسیدند. وی در پاسخ گفت: خدا رحمت کند حضرت ابو الحسن علی علیه السلام را؛ به خدا سوگند! علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت، و پایگاه تقوا، و کوه سر به فلک کشیده خردمندی، و جایگاه عقل، و باران سخاوت مندی بود؛ منتهی الیه دانش دانشمندان، و روشنی بخش تاریکیها، و راهنمای راههای عظمت، و دستاویز ریسمان استوار خدا بود؛ پرهیزگارترین کسانی که خود را به لباس پرهیزگاری آراسته اند و گرامی ترین مردمی که پس از محمد صلی الله علیه و آله به مشاهدات نهفتنیها رسیده اند، بوده است؛ به دو قبله نماز گزارد، و پدر دو نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و همسری بهترین زنان را به عهده داشت؛ کسی برتر و والاتر از او نبود و بهتر از او را ندیدم و عالی مقام تر از او را نشنیدم. لعنت خدا و لعنت همه بندگان خدا تا روز واپسین بر دشمنان او باد! «ابو

الفتح قواس» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۱] از «ابو زهرا» از «عبد الله مسعود» روایت کرده گفت: دانشمندان روی زمین سه نفرند: دانشمندی در شام، دانشمندی در حجاز، دانشمندی در عراق؛ دانشمند شام، «ابو دردا» است، دانشمند حجاز، علی بن ابیطالب علیه السلام است. دانشمند عراق، برادر شماس است - یعنی خودم که «ابن مسعود» باشم - آری، دانشمندان مذکور در عرض هم نبوده‌اند، بلکه دانشمند عراق و شام، نیازمند به دانشمند حجاز می‌باشند و دانشمند حجاز هیچگونه فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰ نیازی به دانشمندان شام و عراق ندارد. «حضر می» حدیث مزبور را روایت کرده است.

(۱) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۷ / ۳۳۸] «سعید بن عمرو بن سعید بن عاص» می‌گوید که به «عبد الله بن عباس بن ابی ربیع»، گفتیم: چرا شما تمایل به علی علیه السلام دارید؟ گفت: ای برادرزاده! علتش آنست که هر گاه مردم از او سؤالی می‌کنند، بی‌درنگ به پاسخ آنها می‌پردازد و جواب دندان شکنی به آنها می‌دهد؛ و دیگر اینکه در میان عشیره خود نفوذ فوق العاده‌ای دارد؛ از همگان در پذیرش اسلام پیش قدم بوده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله را پشتیبان خود می‌داند؛ از سنت الهی کمال برخوردار را دارد؛ در کارزارها دلاوری بی‌باک و شجاع است؛ نیاز نیازمندان را برطرف می‌کند. مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۷۹] نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۸ / ۲۱۵] از «یحیی بن عبد الله بن حسن»، از پدرش روایت می‌کند که در یکی از اوقات که حضرت علی علیه السلام به ایراد خطبه اشتغال داشت، مردی از جای خود برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! بفرمایید اهل جماعت، و اهل فرقت، و اهل سنت و اهل بدعت چه کسانی هستند؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! اکنون که چنین سؤالی کردی، پاسخ مرا با دقت کامل گوش کن و اطمینان دارم پس از پاسخ من، دیگر نیازی نداشته باشی که آنها را از دیگری بررسی (حدیث را ادامه داده تا آنجا که) هر یک از سؤالها را پاسخ می‌داد و حاضران در مجلس تصدیق می‌کردند و می‌گفتند: یا امیر المؤمنین! پاسخ شما صحیح است و امید داریم خدای تعالی در کلیه امور شما را باقی بدارد و استواری شما را زیادتر فرماید! در این هنگام «عمار» از جای خود برخاست و خطاب به مردم گفت: ای مردم! به خدا سوگند! هر گاه از علی علیه السلام پیروی کنید و از اطاعت او فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱

رو گردان نشوید، هرگز شما را از رویه پیغمبرتان به طریق دیگر راهبری نمی‌کند و به اندازه موئی راه خطا نمی‌پیماید؛ چگونه ممکن است به راه مخالفت گام نهد با آنکه علومی از سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار اوست و از مرگها و وصیتهای آگاه است و کاملاً حق را از باطل امتیاز می‌دهد و به رویه هارون برادر حضرت موسی علیه السلام گام برمی‌دارد؛ برای همین بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: منزلت تو در پیشگاه من، برابر با منزلت هارون در نزد موسی بن عمران است؛ جز اینکه پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود. آری! موقعیتی است که خدا به او داده است و کرامتی است که از ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نصیب او شده است. خدای تعالی، مقامی به او داده است که به هیچیک از آفریدگان خویش عطا نفرموده است.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۱۰۳] از «اصیغ بن نباته» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضور مبارک حضرت علی علیه السلام شرفیاب بودیم، یکی از یهودیان وارد شد و گفت: یا امیر المؤمنین! خدا چه زمانی وجود یافته است (متی کان الله)؟ از شنیدن سخن او ناراحت شدیم و نزدیک بود او را بکشیم! امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: دست از او بازدارید. سپس خطاب به یهودی فرمود: ای برادر یهودی! مطالبی را که در پاسخ تو می‌گویم با گوش بشنو و با دل از آن نگهداری کن؛ برای اینکه آنچه را که می‌گویم از

کتاب خود تو است (تورات) که خدای تعالی آنرا در اختیار حضرت موسی علیه السلام در آورده است. اینک هر گاه آن کتاب را خواننده و مطالب آنرا به خاطر سپرده باشی، به این حقیقت خواهی رسید که آنچه می‌گویم مطابق با کتاب (تورات) است. همانا کلمه «متی» را در جائی و نسبت به کسی بکار می‌برند که وجود نداشته، بعدا وجود یافته است. و کسی که همواره بوده است و از کیفیت برخوردار نمی‌باشد، خود بوده و نیازی در وجود یافتن، به کسی و به چیزی ندارد.

پیش از پیش‌ها بود، و پس از پس‌ها هم خواهد بود. آری، همواره هست و نهایتی برای او متصور نمی‌باشد. تمام غایت‌ها و نهایت‌ها به او منتهی می‌شود و او غایت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲

غایت‌هاست. یهودی از شنیدن سخنان شیوای حضرت علی علیه السلام گریست و گفت:

به خدا سوگند! ای امیر مؤمنان! آنچه را که فرمودی، همگی آنها- حرف به حرف و بدون کم و زیاد- در تورات آمده است و من اینک گواهی می‌دهم: لا اله الا الله، محمد عبده و رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله.

«اصفهان» این حدیث را در «الحجّه» آورده است.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «متقی» پیش از این از «ابن عساکر» و پس از آن، بطور مفصّل از «حلیه ابو نعیم» روایت کرده است. و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۷۸] بطور مختصر آورده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۱۲۲] از «محمّد بن قیس» نقل می‌کند که گروهی از یهودیان، حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدند و گفتند: بیش از بیست و پنج سال از رحلت پیغمبرتان نگذشته است که آرام و قرار نداشتید و یکدیگر را از پای در آوردید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این ناآرامی به خیر ما بوده است و از این راه متحمل زبانی نشده‌ایم، لیکن شما درنگ نکردید و هنوز آب پاهای شما که از نیل گذشتید خشک نشده بود، به موسی گفتید: برای ما هم خدایانی قرار بده، همچنانکه برای فرعونیان خدایانی (بت‌هایی) قرار داده شده است.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۲۲] از «ابن عباس» روایت می‌کند که پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از هیچ گفتاری بهره‌مند نشده‌ام، مگر آنچه را که حضرت علی علیه السلام- به این شرح- مرقوم فرموده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَمَا بَعْدُ

، ای برادر! به آنچه که به تو می‌رسد از آنچه که از دست نداده‌ای، خرسند و مسرور می‌شوی، از آنچه که داری و آنرا از دست می‌دهی، ناراحت می‌گرددی. ای برادر! به آنچه از امور دنیا در اختیار تو قرار می‌گیرد خرسند مباش، و از آنچه از دست تو بیرون می‌رود ناراحت نشو. در این رابطه هر عملی که انجام می‌دهی برای پس از مرگ

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳

خودت آماده کن. والسلام.

«مخلص» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴

(۱)

(۲) [حلیه الاولیاء ۱/ ۶۵] به سند خود، از «عبد الله بن مسعود» روایت می‌کند که قرآن کریم بر هفت حرف نازل شده است. و هر حرفی از آن حروف، مشتمل بر ظاهر و باطن است، و به راستی علی بن ابیطالب علیه السلام از ظاهر و باطن آنها آگاه است.

(۳) [همان کتاب ۱/ ۶۷] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ آیه‌ای از سوی خدای تعالی نازل نشده است، مگر اینکه می‌دانم راجع به چه امری می‌باشد، و در کجا نازل شده است؛ همانا خدای تعالی دل عاقل و زبان گویا و سائل به من عطا فرموده است.

مؤلف گوید: «ابن سعد» حدیث مزبور را در [طبقات ۲/ قسم ۲/ ۱۰۱] نقل کرده و در آن آمده که خدای تعالی به من زبان فصیح و گویا ارزانی داشته است.

«متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۳۹۶] نقل کرده و می‌گوید: «ابن سعد» و «ابن عساکر» حدیث مزبور را روایت کرده‌اند. و «ابن عساکر» می‌نویسد: «طلق»، به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵
کسی می‌گویند که همواره سؤال نماید.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۱۰۱] به سند خود، از «ابو طفیل» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرموده است: از من درباره حقایق کتاب الهی پرسید؛ بخاطر اینکه هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم نازل نشده است، مگر اینکه می‌دانم آن آیه شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این روایت را در [تهذیب التهذیب ۷/ ۳۳۷] روایت کرده و در آن آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: از من پرسید، به خدا سوگند! از چگونگی چیزی نمی‌پرسید، مگر اینکه پاسخ شما را می‌دهم. از کتاب خدا پرسید؛ به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای نازل نشده است، مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز. «ابن حجر» هم در [اصابه ۴/ قسم ۱/ ۲۷۰] و «ابن عبد البر» هم در [استیعاب ۲/ ۴۶۳] ذکر کرده‌اند.

(۲) [تفسیر ابن جریر ۲۶/ ۱۱۶] به سند خود، از «ابو طفیل» روایت می‌کند که از علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: از کتاب ناطق و سنت‌های گذشته سؤال نمی‌کنید، مگر اینکه من چگونگی آنها را برای شما بیان می‌کنم.

«ابن کوا» که حضور داشت پرسید: یا امیر المؤمنین! «ذاریات» چیست؟
در پاسخ فرمود: بادهاست.

(۳) [همان کتاب ۲۶/ ۱۱۶] به سند خود، از «ابو صهباء بکری» از علی بن ابیطالب علیه السلام - که بر فراز منبر تشریف فرما بود - روایت می‌کند، فرمود: هیچیک از شما نیست که آیه‌ای از کتاب خدا را پرسید، مگر اینکه چگونگی آنرا به اطلاع او می‌رسانم. در این حال «ابن کوا» از جای برخاست و پرسید: معنای «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» چیست؟ فرمود: بادهاست.

(۴) [کنز العمال ۱/ ۲۲۸] از «ابو طفیل عامر بن واثله» روایت می‌کند که به خاطر دارم در یکی از اوقات، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به ایراد خطابه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶

پرداخت و در ضمن مطالبی که متذکر می‌شد، فرمود: از من پرسید؛ به خدا سوگند! تا روز قیامت از چیزی نمی‌پرسید، مگر اینکه از چگونگی آن شما را مطلع می‌سازم. از کتاب خدا پرسید؛ به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای نازل نشده است، مگر اینکه از همه شما دانانترم که شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه. در این هنگام «ابن کوا» از جای خود برخاست

(۱) و گفت: یا امیر المؤمنین! معنای «الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» چیست؟ فرمود: وای بر تو! متوجه باش که هرگاه سؤالی می‌کنی، سؤالی باشد که به کمالات و معلومات بیفزاید، نه سؤالی که به نخوت و تکبرت اضافه نماید. سپس فرمود: «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا»، بادهاست؛

«فَالْحَامِلَاتِ وَفِرًّا»، ابرهاست؛ «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا»، کشتی هاست؛ «فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا»، فرشته هاست. «ابن کوا» پرسید: سیاهی که در ماه دیده می شود چیست؟ فرمود: کسی که کور است سؤالی که می کند در رابطه با کور دلی اوست! سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (سوره اسراء، آیه ۱۲)؛ ما شب و روز را دو نشانه (توحید و عظمت خود) قرار دادیم؛ سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی بخش ساختم. بنابراین، نشانه شب که محو می گردد، همان رنگ سیاه است که در ماه دیده می شود، پرسید: آیا «ذو القرنین» پادشاه بوده یا پیغمبر؟

فرمود: نه پادشاه بوده است و نه پیغمبر؛ بلکه بنده خدا بوده که خدا را دوست می داشته و خدا هم نسبت به او اظهار محبت کرده است. به فرمان خدا رفتار می کرده و خدا هم دیگران را به فرمان او دعوت می کرد. خدای تعالی او را برای هدایت مردمی گسیل داشت او به فرمان الهی آن مردم را به راه هدایت فراخواند.

آنها که حاضر نبودند دعوت او را بپذیرند، ناحیه راست سرش را شکافتند! در ظرف مدتی که خدا می خواست، به مداوای خود پرداخت تا بهبود یافت. بار دیگر خدای تعالی او را برای هدایت مأمور ساخت. او به وظیفه هدایت پرداخت.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷

این بار جانب چپ او را شکافتند! بنابراین بخاطر این دو شکافتگی وی را به عنوان ذو القرنین شناختند، نه آنکه بر سرش دو شاخ مانند شاخ گاو داشته که او را بدین جهت «ذو القرنین» نامیده باشند. پرسید: قوسی که در آسمان پدیدار می شود چیست؟ فرمود: قوس، علامتی میان نوح و پروردگارش بود و راهنمایی و امانی از غرق شدن در دریاست. پرسید: «بیت المعمور» کجاست؟ فرمود: خانه‌ای است در بالای آسمانها و در زیر عرش قرار گرفته است و به نام «ضراح» موسوم است؛ هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن خانه می شوند و تا روز قیامت دوباره به آنجا باز نمی گردند! پرسید: چه کسانی نعمت خدا را کفران کردند؟ فرمود: مردم فاسق و بد کرداری از قریش که شما در جنگ بدر آنها را نابود ساختید. پرسید: چه کسانی مصداق این آیه شریفه اند الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ کسانی که رنجشان در زندگی دنیا به هدر رفته، در حالی که آنان می پنداشتند کارهای شایسته انجام می دهند. فرمود: مصداق آیه شریفه، خوارج نهروانند که خود را نیکوکار می پنداشتند.

«ابن انباری» این حدیث را در «المصاحف» و «ابن عبد البر» در «العلم» ذکر کرده اند.

مؤلف گوید: «عسقلانی» حدیث مورد بحث را در [فتح الباری ۱۰ / ۲۲۱] و «عبد الرزاق» روایت کرده اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۳۹۳] به سند خود، از «مأمون» از «رشید» از «مهدی» از «منصور» او هم از پدرش از «عبد الله بن عباس» روایت می کند که از «عمر بن خطاب» شنیدم خطاب به مردم، می گفت: از نکوهش علی بن ابیطالب علیه السلام خودداری کنید؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام، ویژگیهایی شنیدم که هر گاه یکی از آنها در آل خطاب وجود داشت، برای من بهتر بود از هر چیزی که خورشید بر آن می تابد (حدیث را ادامه داده است و تمام آنرا در جلد اول این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸

کتاب در باب «علی علیه السلام نخستین کسی است که ایمان آورده است» متذکر شده ایم.

تا آنجا که «ابن عباس» در پایان حدیث اظهار می دارد) علی علیه السلام که به دامادی پیغمبر صلی الله علیه و آله دست یافت و با زهرای مرضیه علیها السلام ازدواج کرد، به عالیترین درجات رستگاری نایل آمد، در بستگان خویش نفوذ داشت، و از هیچگونه کمکی به در ماندگان خودداری نمی کرد، و از نزول آیات قرآن با خبر بود، و از تأویل آنها اطلاع کامل داشت و به مراتبی نایل آمده بود که اقران و امثالش توان رسیدن به آنها را نداشتند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹ / ۱۵۸] از «ربعی بن حراش» نقل کرده است که «عبد الله بن عباس» از «معاویه» اجازه خواست تا با وی ملاقات کند، هنگامی که «معاویه» اجازه ورود داد، «ابن عباس» وارد شد. همان هنگام گروهی از شکم بارگان قریش هم در آنجا

حضور داشتند و «سعید بن عاص» هم در طرف راست او نشسته بود. به محض اینکه «معاویه» «ابن عباس» را دید به «سعید».

گفت: به خدا سوگند! مسائلی را از پسر «عباس» می‌پرسم که در پاسخ آنها عاجز خواهد ماند. «سعید» گفت: اشتباه می‌کنی، «ابن عباس» شخصیتی نیست که از عهده سؤالیهای تو بر نیاید. هنگامی که «ابن عباس» در محل خود آرام گرفت (حدیث را ادامه داده تا آنجا که) «معاویه» از «ابن عباس» پرسید: درباره علی علیه السلام چه می‌گوئی؟ «ابن عباس» در پاسخ وی، گفت: خدای تعالی حضرت ابو الحسن علیه السلام را بیامزاد، به خدا سوگند! علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت، و پناهگاه پرهیز و پرهیزگاران، و جایگاه خردمندی، و کوه سر به فلک کشیده دانشوری، و چراغ نورانی شبهای تاریکی، و دعوت کننده به راههای بزرگواری، آگاه از صحیفه‌های نخستین، بود؛ در تأویل و یادآوری آیات تنزیل همیشه آماده بود، و دست به وسائل هدایت داشت، نابود کننده جور و اذیت بود، ویران کننده راههای جهل و ضلالت، و بهترین ایمان آوردندگان، و برترین پرهیزکاران بود؛ بزرگ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹

آنهايي بود که پیراهن بر اندام خود راست آورده و عبای راستی و درشتی بر شانه خویش افکنده‌اند؛ برترین کسی است که حج بیت الله بجای آورده، و به سعی بین «صفا» و «مروه» پرداخته، و سخاوتمندترین کسانی است که بر پایه عدالت استوار گردیده‌اند؛ و خلق خدا را به چشم دادگری و عزت نگریسته و جز پیغمبران و پیغمبران، هیچ سخن پردازی به پایه سخن سرائی‌های او نمی‌رسد؛ به دو قبله نماز گزارد، هیچ مؤیدی از لحاظ توحید به پایه او نمی‌رسد، همسر بهترین زنان، و پدر تو تن بهترین نوادگان است؛ دیده‌ام چون او ندیده و تا روز رستاخیز هم مانند او را نخواهد دید. اکنون کسی که او را لعنت کند، لعنت خدا و بندگانش تا روز قیامت بر چنین شخص ملعونی باد!

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۱] از «سعید بن عمر بن سعید بن عاص» روایت کرده است که به «عبد الله بن عباس بن ابی ربه» گفتیم: آیا بخشی از احوال «ابو بکر» و علی علیه السلام را برای من بیان می‌کنی؟ با آنکه می‌دانم «ابو بکر» از علی علیه السلام، مسنّ تر و نسبت به مردم دیگر بیشتر با پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست و برخاست داشته است (!) - با این همه نمی‌دانم - چگونه مردم به علی علیه السلام تمایل و علاقه بیشتری دارند؟! در پاسخ گفت: ای برادرزاده! علت تمایل و علاقه مردم به علی علیه السلام آنست که حضرت علی علیه السلام سخنی که می‌گوید قاطعانه و دندان شکن است، گذشته از این قرابت و انتساب نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و داماد آن حضرت است، و سابقه اسلامی او بیش از همگان است، از قرآن و دقایق آن با خبر است، از فقه و سنت آگاه است، در جنگ با دشمنان هراسی ندارد و از هیچگونه کمکی به درماندگان دریغ نمی‌کند.

«مخلص» و «ذهبی» این حدیث را آورده‌اند.

مؤلف گوید: «مناوی» در [شرح فیض القدير ۳ / ۴۶] می‌نویسد: «غزالی» گفته است: گذشتگان و آیندگان معترفند که فهمیدن حقایق و معارف قرآن و پی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰

بردن به اسرار نهانی آن، منحصر به علی علیه السلام است و جز او کسی از دانشوران قدرت فهمیدن آیات قرآن را ندارد و کسی که این واقعیت را انکار نماید، از دری که خدای تعالی به لطف و کرم خویش به روی دانشوران گشوده است، محروم گردیده و حجاب نادانی و جهالت را بر دل خود افکنده است، مگر آنکه دست به دامن یقین بزند و پرده حسادت را از دل خود برگیرد!!

(۱) [مشکل الآثار طحاوی ۲ / ۳۷۳] به دو سند، از «عبید بن ابو رفاعه انصاری» روایت می‌کند که در یکی از روزها، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در محضر «عمر بن خطاب» بودند و به گفتگو می‌پرداختند، سخن از «عزل» به میان آمد. در چگونگی آن و اینکه مراد از «عزل» «۱» چیست؟ اختلاف کردند، «عمر» گفت: شگفت است از شما که از اصحاب خوب بدر بشمار می‌آید، در حالی که درباره چنین مسئله‌ای اختلاف دارید! پس چه توقعی می‌توان داشت از مردمی که پس از شما خواهند آمد؟

در آن حال، دو تن از حاضران در گوشی با یکدیگر سخن می‌گفتند. «عمر» پرسید: چه می‌گویید و چه سخنی را از ما پوشیده می‌دارید؟ یکی از آنها گفت: یهود می‌پندارد «عزل» همان «مووده صغیر» است.

حضرت علی علیه السلام که در آن، مجمع حاضر بود، فرمود: «مووده» در صورتی است که تارات هفتگانه را پیموده باشد و آیه وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ را دلیل آورد. «عمر» از پاسخی که حضرت علی علیه السلام بیان فرمود، به شگفت آمده و گفت: خدای تعالی به شما جزای خیر دهد!

(۲) مؤلف گوید: آیه مزبور در سوره مؤمنون آمده و همگی آن آیه این است:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ ۱۲-۱۴

(۱) در «نهایه ابن اثیر» آمده: [«عزل» آنست که مرد کاری کند که نطفه در خارج از رحم زن قرار بگیرد. در حدیث آمده است که مردی از انصار از «عزل» پرسید. گفته‌اند «عزل الشیء یعزله عزلا» و در حدیث چند بار آورده شده است] در کتابهای فقهی در ردیف مسائل دخول از آن بحث شده است. در «عروه الوثقی» هم راجع به «عزل» از کنیز و حرّ سخن گفته است، به آنجا مراجعه شود.

(مؤلف - مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱

خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (سوره مؤمنون، آیه ۱۳ و ۱۴)؛ و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم؛ سپس نطفه را بصورت علقه (خون بسته)، و علقه را بصورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را بصورت استخوانهایی در آوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آنرا آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! بنابراین مراد از «تارات هفتگانه» که حضرت علی علیه السلام فرموده است، گل و نطفه و علقه و مضغه و عظام و گوشت و آفرینش است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲

(۱)

باب صد و هجدهم حضرت علی علیه السلام از همگان داناتر و بردبارتر و با فضیلت‌تر بود

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۴۹۹] به سند خود، از «قیس بن ابو حازم» روایت می‌کند که در مدینه بودم و در حالی که در بازار گردش می‌کردم، به دکانهای روغن زیتون فروشی رسیدم. در آنجا مردمی را دیدم که گرد سواره‌ای را گرفته‌اند و او هم نسبت به حضرت علی علیه السلام ناسزا می‌گوید! در این هنگام، «سعد بن ابی وقاص» فرا رسید، توقیف کرده و پرسید: این اجتماع برای چیست؟ در پاسخ گفتند: مردی است که نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا می‌گوید! «سعد» پیش رفته و مردم را از یکدیگر شکافت، در برابر او قرار گرفت. گفت: ای مردک! چرا از علی بن ابیطالب علیه السلام بدگویی می‌کنی؟ مگر او نخستین کسی نیست که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد؛ مگر او نخستین کسی نیست که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ مگر او داناترین مردم نمی‌باشد و یک یک اوصاف حضرت علی علیه السلام را برشمرد تا آنجا که گفت: مگر او داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر دختر گرانمایه‌اش، فاطمه زهرا علیها السلام نمی‌باشد؛ مگر او پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در

کلیه غزوه‌ها نبوده است؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳

آنگاه «سعد» رو به قبله ایستاد و دستها را به آسمان بالا برد و گفت:

پروردگارا! این شخص، از ولّی از اولیای تو نکوهش می‌کند و به وی ناسزا می‌گوید، این مردم تا از این محل حرکت نکرده‌اند، قدرت خودت را نشان بده و این شخص را به مکافات عملش برسان. «قیس» گفته است: به خدا سوگند! هنوز مردم پراکنده نشده بودند، اسبش رم کرد و او را از روی زمین در میان دکانهای روغن فروشان انداخت، سرش شکافت و مغزش فرو ریخت و مرد! «حاکم» می‌گوید: این حدیث بنا به رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۵/ ۲۶] به سند خود، از «معقل بن یسار» نقل می‌کند که در یکی از روزها، پس از آنکه آب وضو برای

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضر کردم وضو گرفت و فرمود: فاطمه بیمار است آیا می‌خواهی به عیادتش برویم؟

گفتم: آری، یا رسول الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به من تکیه می‌داد از جای برخاست و فرمود: سنگینی که از ناحیه تکیه کردن من احساس می‌کنی بزودی دیگری متحمل خواهد شد و پاداش آن از آن تو خواهد بود. گفتمی است با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تکیه داشت لیکن به هیچوجه احساس سنگینی در خود نمی‌کردم! با همان حالت به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود: خودت را چگونه می‌یابی؟ عرض کرد: به خدا سوگند! در حالی خود را مشاهده می‌کنم که اندوهم فراوان و دردم بسیار است.

(۲) «ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل» اظهار می‌دارد که این حدیث را به خط پدرم دیدم و در آن آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، فرمود: آیا خرسند نیستی که تو را به همسری بزرگواری در آوردم که از همه پیشتر، دین اسلام را برگزید، و علمش از همه بیشتر، و بردباریش از همه زیادتر است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] آورده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴

و می‌نویسد: «امام احمد حنبل» و «طبرانی» آنرا نقل کرده‌اند. «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۰۱ و ۱۱۴] به نقل آن پرداخته و اشاره می‌کند که «امام احمد» و «طبرانی» آنرا نقل کرده و رجالش را مورد وثوق می‌دانند.

(۱) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۵/ ۵۳۰] به سند خود، از «حارث» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که «ابو بکر» و «عمر» برای خواستگاری حضرت زهرا علیه السلام، به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. ایشان را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستگاری نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشنهاد آنها پاسخی نداد. در بازگشت از حضور مبارک و ملاقاتی که «عمر» با علی علیه السلام داشت، گفت: مناسب است شما به خواستگاری زهرا علیها السلام مبادرت کنید، و ممکن است خواستگاری شما را بپذیرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: در این اندیشه بودم که من جز یک زره، چیز دیگری ندارم که بتوانم کابین حضرت زهرا علیها السلام قرار بدهم. ناچار باید آن زره را تا مدت معینی گرو بگذارم. با این اندیشه به خواستگاری زهرا علیها السلام اقدام کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام را به همسری من درآورد. هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام از همسری با من اطلاع یافت، گریست! رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه ناراحتی حضرت زهرا علیها السلام شد و به خانه او رفت و در ضمن دل‌داری حضرت زهرا علیها السلام، فرمود:

ناراحتی تو از چیست و چرا گریه می‌کنی؟ حال آنکه تو را به همسری بزرگواری درآوردم که عملش از همه بیشتر، و بردباریش از همگان زیادتر و نخستین کسی است که آیین اسلام را از دل و جان پذیرفته است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۳۹۲] آورده است و می گوید: «ابن جریر» این حدیث را نقل کرده و آنرا حدیث صحیحی می داند و «دولابی» هم در «الذریة الطاهرة» به این حدیث پرداخته است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

مگر خرسند نیستی از اینکه تو را به همسری بزرگواری در آوردم که نخستین کسی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵

است که اسلام را پذیرفت، و از همه مردم داناتر است. و بانوی بانوان امت من هستی؛ چنانکه «مریم» بانوی بانوان مردم خود بود و فرمود: ای فاطمه! خدای تعالی به مردم روی زمین توجهی کرد و از میان آنان دو مرد را برگزید: یکی پدر توست، و دیگری شوهر تو.

«حاکم» این حدیث را از «ابو بریده»، و «طبرانی» و «حاکم» و «خطیب» از «ابن عباس» روایت کرده اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: تو را به همسری بهترین بستگان خود در آوردم؛ آری، علم او از همگان بیشتر، و حلمش فراوانتر و اسلامش از همه مقدمتر بود.

«خطیب» این حدیث را در «المتفق و المتفرق» از «بریده» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [۳۹۸/ ۶] آورده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۳] از «ابو اسحاق» روایت می کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام ازدواج کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، فرمود: بدان جهت تو را به همسری علی علیه

السلام در آوردم که مقدم بر همه اصحابم، در ایمان به من بود، و علمش از همه بیشتر، و حلمش از همه برتر است.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۰۱] به نقل این حدیث پرداخته است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۱۵۶] «دیلمی» از «سلمان» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از درگذشت من علی بن ابیطالب علیه السلام داناترین فرد امت من است.

مؤلف گوید: «مناوی» هم این حدیث را در [کنوز الحقایق ص ۱۸] آورده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶

(۱) [همان کتاب ۶/ ۱۵۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علی بن ابیطالب علیه السلام داناترین مردمان به خدای تعالی است.

«متقی» می گوید: «ابو نعیم» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۳۹۶] از «ابو زعراء» نقل کرده است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می فرمود: خردسالان نسل پاکیزه و عترت نیکوکار من، از همه مردم بردبارتر، و بزرگانشان، از همه داناترند. خدای تعالی از برکت وجود ما دروغگوئی را از شما دور

می سازد، و دندانهای گرگان خون آشام را از دریدن گوشتهای باطنی و ظاهری شما حفظ می کند، و به وسیله ماست که آشتی در میان شما ایجاد می فرماید، و گردنهای شما را از یوغ بردگی آزاد می سازد و آغاز و انجام کارها را به سبب ما مقرر می دارد.

«عبد الغنی بن سعد» این حدیث را در «ایضاح الاشکال» آورده است.

(۳) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۱۳] از «سلمان» نقل کرده است که به عرض رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم: یا رسول الله! هر پیغمبری وصیی دارد، وصیی شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت ماند و پاسخ مرا نداد. پس از چندی که

حضورش شرفیاب گردیدم، فرمود: ای سلمان! بلا درنگ عرض کردم: لیبیک! فرمود: آیا می دانی وصی موسی بن عمران کیست؟

گفتم: آری، «یوشع بن نون» است. فرمود:

چرا؟ عرض کردم: برای آنکه «یوشع» در آن روزگار، از همه مردمان داناتر بود.

فرمود: همانا وصی من و کسی که اسرار من در اختیار اوست و کسی که برترین فرد از خاندانم می‌باشد، که پس از رحلت من برقرار می‌ماند و به وعده من وفا می‌کند و قرض مرا ادا می‌کند، علی بن ابیطالب علیه السّلام است. «طبرانی» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: چنانکه از حدیث استفاده می‌شود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷

«سلمان» پرسید که به چه علت، «یوشع بن نون» وصی موسی علیه السّلام است؟ «سلمان» پاسخ داد به خاطر آنکه «یوشع» در آن روزگار از همه مردم داناتر بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وصی پس از خود را بگونه وصی موسی علیه السّلام معرفی کرد و این خود دلیل است بر اینکه حضرت علی علیه السّلام پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، داناترین افراد امت آن حضرت می‌باشد و به همین دلیل بایستی وصی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد.

(۱) [طبقات ابن سعد ۶/ ۱۶۷] به سند خود، از «جبله» دختر «مصفتح» از پدرش روایت می‌کند که حضرت علی علیه السّلام به من فرمود: ای برادر بنی‌عامر! از آنچه که خدا و رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، از من بپرس؛ بدلیل آنکه ما اهل بیت به آنچه که خدا و رسول او فرموده‌اند، از دیگران داناتریم. (حدیث طولانی است).

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۶/ ۲۲] «یحیی بن معین» از «عبد بن سلیمان» از «عبد الملک بن سلیمان» روایت می‌کند که از «عطا» پرسیدم که آیا در میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی داناتر از علی علیه السّلام بود؟ در پاسخ گفت: به خدا سوگند! در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی داناتر از علی علیه السّلام نبود.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۲] و «مناوی» در [شرح فیض القدر ۳/ ۴۶] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۴] و «قلعی» نقل کرده‌اند.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۲] حدیث مسندی را از «جبیر» نقل کرده که «عایشه» گفت: چه کسی به شما فرمان داده و فتوا صادر کرده است به روزه گرفتن روز عاشورا؟ در پاسخ گفتم: علی علیه السّلام! گفت: او از سنت، کمال اطلاع را دارد. «۱»
مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۴/ ۳۴۳] نقل کرده

(۱) ذیل حدیث مقبول است و صدر آن مقبول نمی‌باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸

و اظهار می‌دارد که «ابن جریر» در «تهذیب الآثار» به نقل آن پرداخته است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۴۶۲] به سند خود، از «سعید بن وهب» از «عبد الله» نقل می‌کند که داناترین مردم مدینه به امور ارث و مسائل آن، علی بن ابیطالب علیه السّلام است.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» حدیث مزبور را به طریق دیگر، از «مغیره» روایت می‌کند و می‌گوید: گفتار هیچیک از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله در ارتباط با مسائل ارث، استوارتر از گفتار علی بن ابیطالب علیه السّلام نبوده است؛ در حالی که خود «مغیره» در امور ارث از افراد بنام می‌باشد.

مؤلف گوید: «محب طبری» هر دو حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۴] آورده است و گفته که «قلعی» هر دو حدیث را نقل می‌نماید.

(۲) [سنن بیهقی ۵/ ۵۹] به سند خود، از «عمرو» از «ابو جعفر» روایت کرده است، هنگامی که «عبد الله بن جعفر» در حال احرام دو جامه کهنه پوشیده بود، «عمر بن خطاب» - که او را با چنان هیئتی مشاهده کرد که به لباس ژنده درآمده است - از وی پرسید: این چه لباسی است پوشیده‌ای؟! حضرت علی علیه السلام که حضور داشت فرمود: گمان ندارم کسی باشد که بتواند سنن الهی را به ما بیاموزد! «عمر» از شنیدن این سخن ساکت ماند و چیزی نگفت.

مؤلف گوید: پاسخ حضرت مولا در رابطه با اعتراض «عمر»، دلیل بر آنست که حضرت مولا علیه السلام از چنان لباسی که «عبد الله» پوشیده بود، ناراضی نبود و «عبد الله» هم از لحاظ شرع، مرتکب خلافی نشده بود؛ چنانکه سکوت «عمر» پس از شنیدن بیان حضرت علی علیه السلام، دلیل روشنی است که وی اطمینان داشته است که حضرت مولا علی علیه السلام از همه مردم به سنت الهی، داناتر است و سزاوار نیست دیگری به حضرت مطلبی بیاموزد.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۶] از «عبد الله بن مسعود» نقل کرده است،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹

گاهی از اوقات که با اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرد می‌آمدیم از هر دری سخن می‌گفتیم، از جمله مطالب ارزنده‌ای که ابراز می‌داشتیم این بود که علی بن ابیطالب علیه السلام از همه مردم مدینه، داناتر و با فضیلت‌تر است. «بزاز» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «عسقلانی» حدیث مورد بحث را در [فتح الباری ۸/ ۵۹] نقل کرده و اظهار می‌دارد که رجال این حدیث موثق هستند. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۹] به نقل آن می‌پردازد و می‌گوید: «امام احمد» هم در «المناقب» به ذکر آن پرداخته است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۶۱] از «عمر بن خطاب» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هیچ دانشوری مراتب علمی را به اندازه علی بن ابیطالب علیه السلام بدست نیاورده است، و او کسی است که دوستش را به راه هدایت رهبری می‌کند و از جاده گمراهی می‌رهاند. «طبرانی» هم این حدیث را نقل نموده است.

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۵۶] از «سلمان»، «ابو ذر»، «مقداد»، «خباب»، «جابر»، «ابو سعید» و «زید بن ارقم» روایت است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، نخستین کسی است که دین مقدس اسلام را پذیرفت و اشخاص فوق، او را بر دیگران برتری می‌دادند.

مؤلف گوید: در باب پیشین نقل کردیم، هنگامی که «ابن عباس» بر «معاویه» وارد شد و گروهی از شکم بارگان قریش در حضور او بودند، «معاویه» از وی پرسید: درباره علی علیه السلام چه می‌گوئی؟ «ابن عباس» پاسخ داد: خدا حضرت ابو الحسن علی علیه السلام را بیامرزد! به خدا سوگند که آن حضرت پرچم برافراشته هدایت، و پناهگاه تقوی، و جایگاه خردمندی، و کوه دانشوری، و نور تاریکی بود (تا آنجا که گفته است) بهترین کسی بود که به حج بیت الله رفت، و سعی بین «صفا» و «مروه» نمود، و سخاوتمندترین کسانی بود که از طریق دادگری وارد شد، و همه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰

را به یک چشم می‌نگریست.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۳۱] «طبرانی» به سند خود، روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: به خدائی که جان من در دست توانای اوست، اگر این نبود که گروهی از امت من، در حق تو همان سخنی را می‌گفتند که ترسایان در حق عیسی بن مریم علیهما السلام گفته‌اند، امروز سخن را درباره تو به جایی می‌رسانیدم که به هیچیک از مسلمانان عبور نمی‌کردی، مگر اینکه خاک قدم تو را به تبرک می‌گرفتند و توتیای چشم خویش قرار می‌دادند! مؤلف گوید: این حدیث

شریف اگر چه به دلیل مطابقت، دلالت ندارد بر آنکه علی علیه السّلام افضل از دیگران است، لیکن به دلیل التزام حاکی از مقام فضیلت اوست و این معنی آشکارتر از آنست که بر کسی پوشیده بماند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱

(۱)

باب صد و نوزدهم به راستی علی علیه السّلام بزرگواری است که هیچیک از پیشینیان در اوصافی که داشت بر وی سبقت نگرفتند و پسینیان هم به مقام و موقعیت او پی نبرند

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۱۹۹] می گوید: حدیث کرد برای ما «وکیع» از «شریک» از «ابو اسحاق» از «هیره» و او نقل کرده است که در هنگام شهادت حضرت علی علیه السّلام، حضرت حسن بن علی علیهما السّلام در ضمن ایراد خطابه‌ای فرمود: دیروز مردی از میان شما رخت بریست که پیشینیان به مقام دانشوری او نرسیده‌اند، و متأخران هم موقعیت او را درک نکرده‌اند؛ و این بزرگوار عالمقدار همان یگانه‌ای است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به دست او سپرد و او را در حالی به رزم کافران گسیل داشت که «جبرئیل» از جانب راست، و «میکائیل» از جانب چپ، از وی حمایت می کردند. و از میدان بازنگشت، مگر اینکه خدای تعالی فتح و پیروزی را نصیب او کرد.

(۳) مؤلف گوید: بار دیگر با اندک اختلافی، در سند و متن، گفته است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲

«وکیع» از «اسرائیل» از «ابو اسحاق» از «عمرو بن حبشی» نقل می کند که حضرت حسن بن علی علیهما السّلام پس از شهادت حضرت علی علیه السّلام، در ضمن خطابه‌ای که ایراد فرمود، اظهار داشت: دیروز مردی از میان شما رفت که گذشتگان در دانشوری بر او پیشی نگرفته، و متأخران هم به مقام و منزلت او پی نبرده‌اند، و هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای مبارزه با دشمنان برگزید، پرچم اسلام را به ایشان سپرد و او هم از میدان بازنگشت، مگر آنکه فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان ساخت. او بزرگی بود که سیم و زری از خود بجای نگذاشت، تنها هفتصد درهم از عطائی که به او شده بود در اختیار داشت. و می خواست با آن مبلغ، خدمتکاری برای خاندان خویش استخدام نماید.

(۱) «ابو نعیم» هم در [حلیه ۱/ ۶۵] حدیث مورد نظر را نقل کرده و در آن آمده است: حضرت علی علیه السّلام از موقعیتی برخوردار بود که گذشتگان بر او پیشی نگرفتند و متأخران هم قدرت ادراک مراتب علمی او را ندارند. «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۴۱۲] از «عاصم بن ضمره» روایت می کند، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام شهید شد، حضرت حسن بن علی علیهما السّلام خطابه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن، به عراقی‌ها فرمود: در میان شما مردی می زیست که دیشب به شهادت رسید.

و امروز ما در اندوه او فرو رفته‌ایم. مردی بود که گذشتگان به پایه علمی او نمی رسیدند و حاضران هم موقعیت و مقامات او را درک نکردند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای عملیاتی (سریه‌ای) گسیل می داشت، «جبرئیل» در جانب راست، و «میکائیل» در جانب چپ، از وی حمایت می کردند و از میدان باز نمی گشت، مگر آنکه خدای تعالی، فتح و پیروزی را بدست او برقرار می داشت.

«ابن ابی شیبه» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۳

(۱)

باب صد و بیستم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من خانه حکمت‌ام و علی علیه السلام در خانه است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۹۹] به سند خود، از «سوید بن غفله» از «صنابجی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من خانه حکمت‌ام و علی علیه السلام در آن خانه است.

«ترمذی» می‌گوید: حدیث مزبور در همین باب از «ابن عباس» روایت شده است.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۱/ ۶۴] نقل کرده و می‌گوید:

«اصبغ بن نباته» و «حارث» حدیث مورد نظر را از علی علیه السلام نقل کرده‌اند. و «مجاهد» هم از «ابن عباس» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت نموده است.

(۳) «مناوی» هم در «متن فیض القدر» به نقل آن پرداخته و اضافه می‌کند که «ترمذی» هم این حدیث را ذکر کرده است و در شرح آن می‌گوید: در روایتی آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«انا مدینه الحکمه»

، بجای

«انا دار الحکمه»

. و در ضمن شرح

«علی بابها»

می‌نویسد: یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام همان دری است که مردم باید از آن در، وارد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۴

خانه حکمت شوند. آری، از این جمله بدست می‌آید که موقعیت علی علیه السلام تا چه پایه‌ای رسیده است و این خود منقبتی است در کمال ارجمندی و کسی که می‌پندارد مراد از

«علی بابها»

، ارتفاع و از ریشه «علو» است، یعنی علی علیه السلام کسی است که دارای درجه رفیعی است، تصمیم داشته غرض فاسد و بی‌اساس خود را اعمال نماید و سخنی ارائه داده است که ناپسند است و چنان معنای بی‌اساسی نه‌گوینده را فربه می‌سازد و نه او را از نظریه فاسدی که دارد بی‌نیاز می‌گرداند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۱/ ۲۰۴] به سند خود، از «مجاهد» از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من شهر حکمت‌ام و علی علیه السلام در آن شهر است؛ اینک کسی که می‌خواهد از حقایق حکمت برخوردار شود، بر اوست که از در وارد شود.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۰۱] «ترمذی» و «ابن جریر» از «اسماعیل بن موسی» روایت کرده‌اند (تا آنجا که) از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من خانه حکمت‌ام و علی علیه السلام در آن خانه است.

«ابو نعیم» این حدیث را در «حلیه» روایت می‌کند و پس از آن اظهار می‌دارد که «ابن جریر» گفته است: سند این حدیث از نظر ما صحیح است. (تا آنجا که گفته است) «ابن جریر» می‌گوید: تنها این حدیث را علی علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نکرده است، بلکه دیگران هم در نقل این حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با علی علیه السلام موافقت دارند.

در ارتباط با احادیث مذکور، دو حدیث دیگر وارد شده است که مناسب است آن دو را در این باب بیاوریم.

(۳) [ابو نعیم در حلیه ۱/ ۶۴] به سند خود، از «عبد الله» نقل می‌کند که در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب بودم، سخن از علی علیه السَّلام به میان آمد؛ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: حکمت به ده جزء تقسیم شده است، نه جزء از آن در اختیار

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۵

علی علیه السَّلام است و یک جزء آن در اختیار مردم دیگر است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۴ و ۴۰۱] نقل کرده است و در آخر آن آمده است: علی علیه السَّلام همان یک جزء را از دیگران بهتر می‌فهمد و به حقیقت آن بهتر می‌رسد. سپس می‌گوید که «ابو نعیم» حدیث مزبور را در «حلیه» و «ازدی» و «ابو علی حسین بن علی» و «بردعی» در «معجم»، و «ابن نجار» و «ابن جوزی» از «ابن مسعود»، روایت می‌کنند.

(۱) [محب طبری در الرياض النضره ۲/ ۲۰۰] از «جمیل بن عبد الله بن یزید مدنی» نقل می‌کند که یکی از قضاوتها که به داوری حضرت علی علیه السَّلام برگزار شده بود، به عرض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از حسن داوری علی علیه السَّلام به شگفت آمد و فرمود: از خدای تعالی سپاسگزارم که حکمت را در میان ما اهل بیت قرار داد، و ما را از آن برخوردار ساخت.

«محب طبری» گوید: «امام احمد» این حدیث را در «المناقب» ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «علی بن سلطان» حدیث مزبور را در [شرح مرقات ۵/ ۶۰۰] نقل کرده و اظهار می‌دارد که «امام احمد» حدیث مزبور را در «المناقب» آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۶

(۱)

باب صد و بیست و یکم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۶] به سند خود، از «مجاهد» از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من شهر علمم و علی علیه السَّلام در آن شهر است؛ اکنون کسی که می‌خواهد وارد این شهر بشود، باید از آن شهر وارد شود. «حاکم» گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «حاکم» همین حدیث را به طریق دیگر، در [۳/ ۱۲۷] نقل کرده است و «خطیب بغدادی» هم در [تاریخ بغداد ۴/ ۳۴۸] و به طریق دیگر، در [۷/ ۱۷۲] و به طریق سوم، در [۱۱/ ۴۸] و به طریق چهارم، در [۱۱/ ۴۹] روایت نموده و می‌گوید: «قاسم» گفته است که از «یحیی بن معین» سؤال کردم که آیا این حدیث صحیح است؟ در پاسخ گفت: آری، حدیث صحیحی است.

«ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۲۲]، «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۶/ ۳۲۰ و ۷/ ۴۲۷]، «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۲] و «مناوی» در [متن فیض القدير ۳/ ۴۶] و «متقی» و «مناوی» اظهار می‌دارند که حدیث «مدینه العلم» را «عقیلی» و «ابن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۷

عدی» و «طبرانی» و «حاکم» از «ابن عباس»، و «ابن عدی» و «حاکم» از «جابر»، نقل کرده‌اند و «مناوی» در «شرح فیض القدير» گفته است که «ابو الشیخ» در «السَّیْنَه» هم نقل کرده است و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۱۴] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] نقل کرده‌اند و می‌گویند: «طبرانی» هم آنرا نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۲۷] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام در آن است؛ کسی که طالب علم باشد، از در آن وارد شود.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲/ ۳۷۷] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که در روز حدیبیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته بود شنیدم، می‌فرمود: این بزرگوار، امیر آفریدگان است و فاجران را از پای در می‌آورد؛ کسی که از او یاری کند، یاری می‌شود و کسی که او را خوار و حقیر سازد، ذلیل می‌گردد. سپس با صدای بلند فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است؛ کسی که می‌خواهد وارد این خانه شود، از در آن باید وارد شود.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۳] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خانه علمم و علی علیه السلام در آن خانه است.

و اضافه می‌کند که این حدیث در «المصابیح» در ردیف احادیث حسن آمده است.

(۴) [کنز العمال ۶/ ۴۰۱] از «ابن جریر» حکایت می‌کند که وی گفت: حدیث کرد برای ما، «محمد بن اسماعیل ضراری» (و سند حدیث را ادامه داده تا آنجا که) «ابن عباس» گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است؛ کسی که می‌خواهد وارد این شهر شود، از در آن وارد شود.

(۵) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام در آن شهر است. «ابو نعیم» این حدیث را در «المعرفه» آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۸

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۴۳] از «دیلمی» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام در آن شهر است.

(۲) [الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۷۳] «بزاز» و «طبرانی» در «الاوسط» از «جابر بن عبد الله»، «حاکم»، «عقیلی»، «ابن عدی» از «ابن عمر»، «ترمذی» و «حاکم» از علی علیه السلام، روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام باب آن شهر است- و در روایتی آمده است- کسی که خواهان علم باشد، از در آن وارد می‌شود.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام باب علم من است و فرمانهائی را که از طریق رسالت دارم، پس از من برای امتم بیان می‌کند. دوستی او نشانه ایمان است و کینه‌ورزی با او، دلیل بر نفاق می‌باشد و نظر کردن به او، حاکی از رأفت و مهربانی است.

«متقی» گوید: «دیلمی» این حدیث را از «ابو ذر» روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۷۳] روایت کرده و می‌گوید: «ابن عدی» آنرا نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۹

(۱)

باب صد و بیست و دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: تو در اختلافات امتم پس از من حقایق را بیان می‌کنی

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۲] از «حسن بن بصری» از «انس بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: پس از من، اختلافاتی در میان امت پدید می‌آید که تو حقایق را بیان می‌کنی و اختلافات آنها را برطرف

می‌سازی.

«حاکم» گوید: این حدیث بنا به نظریه «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [کنز الحقایق ص ۱۸۸] و «متقی» در [کنز العمال ۶/۱۵۶] روایت کرده‌اند و هر دو تن می‌گویند که «دیلمی» حدیث مزبور را ذکر کرده است. «مناوی» می‌گوید: «انس بن مالک» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/۶۳] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا آب وضوء برای حضرتش حاضر کنم. پس از وضوء دو رکعت نماز بجای آورد و فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امیر مؤمنان، سرور مسلمانان، و پیشوای چهره سپیدان و خاتم اوصیاء است. «انس» می‌گوید: با خود گفتم که پروردگارا! این شخصیت را یکی از انصار قرار بده! این اندیشه را پوشیده داشتم. در این هنگام، علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کیست؟ عرض کردم: علی علیه السلام است. پیغمبر صلی الله علیه و آله از شنیدن نام علی علیه السلام شاد شد از جای برخاست و علی علیه السلام را در آغوش گرفت؛ عرق رخسارش را، با رخسار خویش پاک می‌کرد و عرق صورتش را، به صورت خود می‌مالید، علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! طوری رفتار می‌کنی که تا به حال چنان رفتاری با من انجام نداده بودید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه مانعی است که چنین نکنم در حالی که تو همان کسی هستی، که دین مرا ادا می‌کنی، و صدای مرا به گوش مردم می‌رسانی، و اختلافاتی که پس از من بوجود می‌آید برطرف می‌سازی.

«ابو نعیم» می‌گوید: «جابر جعفی» این حدیث را از «ابو طفیل» از «انس» روایت کرده است.

(۱) مؤلف گوید: پیش از این در پایان باب پیشین، حدیثی از «ابو ذر» به نقل از «متقی» در «کنز العمال»، و از «ابن حجر» در «صواعق»، نقل کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علی علیه السلام باب علم من است و پس از ارتحال من، مراتب رسالت و احکام را برای مردم نقل می‌کند ...

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۱

(۱)

باب صد و بیس و سوم بخشی از پیش‌بینی‌های علی علیه السلام

(۲) [مستدرک حاکم ۲/۳۵۸] به سند خود، از «عبد الله بن طاووس» از پدرش روایت می‌کند که «حجر بن قیس مدری» از کسانی بود که ویژگی خاصی در حضور حضرت علی علیه السلام داشت. در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام خطاب به وی، فرمود: ای حجر! پس از من، تو را بر آن می‌دارند که مرا لعنت کنی، البته به لعن من بپرداز، لیکن از من تبری مجو! «طاووس» گفته است: بخاطر دارم «حجر» را در حالی دیدم که «احمد بن ابراهیم»، خلیفه اموی، دستور داده بود وی را به مسجد جامع ببرند و کسی را بر او گمارده بود که «حجر» علی علیه السلام را لعنت کند، و در صورت امتناع، کشته شود! گفت: ای مردم! امیر «احمد بن ابراهیم» به من دستور داده است تا علی علیه السلام را لعنت کنم، اینک او را لعنت کنید که لعنت خدا بر او باد! گفتار «حجر»، ایهام داشت (دو پهلو بود) و برای همین است که «طاووس» می‌گوید: خدای تعالی گوش دل مخالفان را کر کرد، بطوریکه متوجه نشدند که منظور «حجر» چیست.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۲

مؤلف گوید: «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۷] این حدیث را نقل کرده و گفته است: «عبد الرزاق» این حدیث را آورده است.

همچنین «ابن حجر» می‌نویسد: این پیشآمد از کرامات علی علیه السلام و پیش‌بینی‌های غیبی اوست!

(۱) [طبقات ابن سعد ۵ / ۳۰] در شرح حال «مروان» می‌نویسد: در یکی از روزها، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام توجهی به «مروان» کرده فرمود: این شخص پس از آنکه موهای شقیقه‌اش سپید شد، پرچم ضلالت را به دوش می‌کشد و همسری دارد که مانند سگ زبانش را به بینی‌اش می‌مالد.

(۲) [الاصابه ابن حجر ۵ / قسم ۳ / ۳۲۵] از «جریر» از «مغیره» نقل می‌کند که «حجاج» در صدد دستگیری «کمیل بن زیاد» برآمد. «کمیل» از دست او گریخت. «حجاج» دستور داد، حقوقی که از بیت المال به قوم او پرداخت می‌شد، قطع کنند. «کمیل» که از عمل ناجوانمردانه او اطلاع یافت، گفت: من پیرمرد کهن سالی هستم. عمرم به پایان رسیده است؛ سزاوار نیست بر اثر فرار من، حقوق بیت المال خویشاوندانم قطع شود. برای همین خود را به «حجاج» معرفی کرد.

«حجاج» که او را دید، گفت: بسیار دوست می‌داشتم که به خوبی و بدون هیچگونه رنجی به تو دست یابم. «کمیل» گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده است، هر گونه حکمی که می‌خواهی در حق من صادر کن! همانا وعده‌گاه ما پیش خداست؛ چرا که حضرت علی علیه السلام مرا مطلع ساخته بود که قاتل من، تو هستی! «حجاج» گفت: آری، چنین است و تو را به آن جهت می‌کشم که در قتل «عمر» مداخله داشته‌ای (!؟) آنگاه دستور داد گردن او را زدند.

(۳) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۷ / ۳۵۸] در شرح حال «علی بن عبد الله بن عباس» می‌نویسد: «مبّرد» و دیگران گفته‌اند، هنگامی که «علی بن عبد الله» متولد شد، پدرش او را بحضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آورد. حضرت علی علیه السلام فرمود: او را به چه نامی نامیده‌ای؟ عرض کرد: مگر امکان دارد که بدون

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۳

اجازه برای او اسمی انتخاب نمایم؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: من او را به نام خودم می‌نامم، و کنیه خود را بر او برمی‌گزینم که همان «ابو الاملاک» است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۶ / ۳۴۱] از «جندب» روایت می‌کند، هنگامی که خوارج از حضرت علی علیه السلام جدا شدند و از یاری او دست برداشتند، حضرت در تعقیب آنها برآمد. همراه با آن حضرت حرکت کردیم تا به لشکرگاه آنها رسیدیم.

صدای قرآن از خیمه‌های آنها بگوش می‌رسید که مانند زنبورها صدا در صدا انداخته بودند، در میان آنها افرادی بودند که در اثر عبادت پیشانی‌هایشان پینه بسته بود، و برخی هم کلاه‌های زاهدان را- که کلاه درازی بود و ترسایان بر سر می‌گذاشتند- بر سر داشتند؛ هنگامی که آنها را در حال تلاوت قرآن یافتیم، ناراحتی شدیدی درون مرا فرا گرفت. ناچار از لشکر کناره گرفته و نیزه‌ام را به زمین فرو بردم و از اسب پیاده شدم و زره‌ام را بر فراز نیزه‌ام افکندم. زین اسبم را گرفتم و بسوی نیزه‌ام ایستادم و مشغول نماز شدم. و در حین نماز می‌گفتم:

پروردگارا! اگر جهاد و سرکوبی این مردم (خوارج)، اطاعت از تو می‌باشد، پس به من اذن بده تا با جنگیدن با آنها تکلیف خود را بجای آورم و اگر نبرد با ایشان برخلاف فرمان توست، مرا از این جنگ معاف بدار! در همین اندیشه بودم که ناگهان علی علیه السلام- که بر مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود- در برابر من ایستاد و فرمود: ای جندب! از شرّ شک و دودلی، به خدا پناه ببر! خواستم با حضرتش عزیمت کنم که از مرکب به زیر آمد و به نماز ایستاد. طولی نکشید، سواره‌ای آمد و به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: شما در اینجا هستید در حالی که خوارج تصمیم گرفته‌اند جلو آب نهر را بگیرند و ما را گرفتار تشنگی سازند. حضرت فرمود:

چنان نیست که بتوانند جلو نهر آب را بگیرند (و حدیث را ادامه داده تا آنجا که) فرمود: آری، آنان قدرت قطع کردن آب را ندارند و پیش از آنکه به این کار اقدام نمایند، کشته می‌شوند! این معاهده‌ای است که خدا و رسول با من به انجام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۴

آورده‌اند. «جندب» می‌گوید: از شنیدن این سخن «تکبیر» گفتم! سپس از جای برخاستم و رکاب گرفتم و حضرت سوار بر اسب شد. من هم زره پوشیده و کمانم را بدست گرفتم و در رکاب حضرت علی علیه السّلام حرکت کردم. حضرت فرمود: ای جندب! عرض کردم: لیبک، یا امیر المؤمنین! فرمود: من قصد مبارزه با خوارج را نداشتم؛ برای همین، یک نفر قاری قرآن بسوی آنان فرستادم تا آنان را از تصمیمی که دارند منصرف سازد، و آنها را به کتاب خدا و سنت رسول او دعوت نماید، ولی خوارج بسوی او نیزه پرتاب کردند و او را به شهادت رساندند! ای جندب! اطمینان داشته باش که در این کارزار، ده نفر از ما کشته نمی‌شود، و ده نفر آنها از دست ما سالم در نمی‌روند. به این ترتیب به لشکرگاه بازگشتم و مبارزه آغاز شد (تا آنجا که گفته است) پس از آنکه از شک بیرون آمدم و چهره حقیقت رخسار خودش را بسوی من گشود؛ به جنگ پرداختم تا پیش از نماز ظهر هشت تن از آنان را از پای در آوردم و همانطور که حضرت علی علیه السّلام فرموده بود، از ما بیشتر از ده تن کشته نشد، و از آنها هم، بیشتر از ده تن باقی نماندند! «طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۲۲] از «اصبغ بن نباته» نقل است که به‌مراه حضرت علی علیه السّلام در مسیری، به محل قبر امام حسین علیه السّلام رسیدیم. حضرت علی علیه السّلام فرمود: اینجا محل فرود آمدن مرکبهایشان است، اینجا محل اتراق آنهاست اینجا محل ریختن خون آنهاست! آری، جوانانی از آل محمد صلی الله علیه و آله در این عرصه به شهادت می‌رسند که آسمان و زمین در شهادت آنها می‌گریند! مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۱۱۵] با اندک اختلافی نقل کرده است و می‌گوید: «ملاً» هم در «سیره» خود این حدیث را نقل می‌کند. پس از این فضائل حضرت سید الشهداء علیه السّلام را در باب «خبر دادن علی علیه السّلام از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام» که خبرهای بسیاری در مورد محل شهادت ایشان است، خواهیم آورد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۵

(۱)

باب صد و بیست و چهارم خطبه بدون «الف» که حضرت علی علیه السلام بالبداهه انشاء فرموده است

(۲) [کنز العمال ۸/ ۲۲۱] «ابو الفتوح یوسف بن مبارک بن کامل خفاف» در «مشیخه» خود، می‌نویسد: خبر داد به ما «شیخ ابو الفتح عبد الوهاب» (سند را تا آنجا ادامه داده است) از «ابو صالح» روایت است که گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در محلی گرد آمده به گفتگو می‌پرداختند، در این هنگام، گفتارشان به اینجا رسید که در میان حروف الفباء کدام حرف بیشتر در گفتگوها بکار برده می‌شود؟ در نتیجه، گفتار دسته جمعی‌شان به اینجا منتهی شد که حرف «الف» از حروف دیگر بیشتر به کار می‌رود.

حضرت علی علیه السّلام که در جمع اصحاب، حضور داشت، از محل خویش برخاست و بالبداهه به انشاء خطبه‌ای بدون «الف» پرداخت! و آنرا «موقعه» نامید.

و فرمود:

«حمدت و عظمت من عظمت منته»

؛ خدائی را می‌ستایم و تعظیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۶

می‌کنم که منت او بر آفریدگانش عظیم است،

(۱)

«و سبغت نعمته»

؛ و نعمت او همگان را در پرتو خویش قرار داده است،

«و سبقت رحمته غضبه»

؛ و رحمت او بر خشم او پیشی گرفته است،

«و تمت کلمته»

؛ و کلمه او به کمال رسیده و به هر کس هر چه لایق و شایسته بوده داده است،

«و نفذت مشیته»

؛ خواست او در همه چیز نفوذ کرده است،

«و بلغت قضیته»

؛ و قضای او به امضای او رسیده است،

«حمدته حمد عبد مقرر بر بویته»

او را به گونه‌ای می‌ستایم که بنده‌ای به مقام ربوبیت او اقرار می‌کند،

«متخضع لعبودیته»

؛ و در برابر بندگی او فروتنی می‌کند، «منتصل لخطیته»؛ و به خطاکاری خویش اعتراف می‌نماید،

«معترف بتوحیده»

؛ و به یکتائی او اقرار می‌نماید،

«مؤمل من ربّه»

؛ و از پروردگارش آرزومند است،

«مغفرة تنجیه یوم یشغل عن فصیلته و بنیه»

؛ تا او را ببخشد و رهائی دهد از روزی که اعراض می‌کند از بستگان و فرزندان،

«و یستعینه و یسترشده و یستهدیه»

؛ و از وی می‌خواهد تا او را ارشاد کند و از نعمت هدایت برخوردار بسازد،

«و یؤمن به و یتوکل علیه»

؛ و به او ایمان می‌آورد و بر او توکل می‌کند،

«و شهدت له تشهد مخلص موقن»

؛ و گواهی می‌دهم بر او به گونه گواهی دادن کسی که با کمال اخلاص و یقین بوجود او گواهی می‌دهد،

«و بعزته مؤمن»

؛ و به عزت و ارجمندی او ایمان دارد،

«و فرّده تفرید مؤمن متقن»

؛ و او را به یکتائی و یگانگی می‌ستایم، همانطور که مؤمن اهل یقین او را به یگانگی می‌شناسد و می‌ستاید

، «و وحدت له توحید عبد مدعن»

؛ و او را به گونه‌ای یکتا می‌دانم که بنده معترف به عبودیت به یکتائی او لب می‌گشاید،

«لیس له شریک فی ملکه»

؛ در سلطنتش انبازی ندارد،

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ فِي صِنْعِهِ»

؛ در ایجاد موجودات یار و یآوری ندارد؛

«جَلَّ عَن شَرِيكٍ وَ وَزِيرٍ»

؛ آری او عالیمقام‌تر از آنست که انبازی داشته و یا کسی در نبود او به کارهای او بپردازد،

«وَعَن عَوْنٍ وَ مَعِينٍ وَ نَظِيرٍ»

؛ و والاتر از آنست که یاور و کمک کار و همتائی داشته باشد،

«عَمَّ فَسَّرَ»

؛

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۷

همگان را در پرتو عنایت خود قرار داده است و به آن خوشحال است،

(۱)

«و بطن فجبر»

؛ در حالی که از دیدگان مخفی است شکستگی‌های خلق را جبران می‌کند،

«مَلِكٌ فَقْهَرٌ»

؛ بر همگان مالک است و بر همه قاهر است،

«و عَصِيٌّ فَغَفَرٌ»

؛ نافرمایان را می‌آمرزد، «و حکم فعدل»؛ حکومت به دادگری می‌کند،

«لَمْ يَزَلْ وَ لَنْ يَزُولَ»

؛ همیشه بوده و همیشه خواهد بود،

«أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»

؛ چیزی مانند او نمی‌باشد،

«و هو قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ»

؛ او پیش از همه چیز بوده و پس از همه چیز خواهد بود،

«رَبٌّ مُنْفَرِدٌ بِعِزَّتِهِ»

؛ پروردگاری است که در ارجمندی بی‌همتاست،

«مَتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ»

؛ به نیروی خویش پابرجاست،

«مَتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ»

؛ قداست او در عالی مقامی اوست،

«مَتَكَبَّرٌ بِسُمُوِّهِ»

؛ کبریائی او در والا مقامی اوست،

«لیس یدرکه بصر»

؛ دیده‌ای او را در نمی‌یابد،

«و لیس یحیط به النظر»

؛ اندیشه به کنه او نمی‌رسد، »

قوی معین منیع

؛ نیرومند و یاور والاست،

«علیم سمیع»

؛ دانا و شنواست،

«بصیر رؤف»

؛ بینا و مهربان است،

«رحیم عطوف»

؛ بخشنده و دوستدار است،

«عجز عن وصفه من یصفه و ضلّ عن نعته من یعرفه»

؛ کسی که می‌خواهد او را بستاید از ستایش او درمانده است و کسی که او را می‌شناسد و ادعای شناخت او را دارد از چگونگی

شناخت او گمراه است،

«قرب فبعد»

؛ نزدیک است و دور، »

و بعد فقرب»

؛ و دور است و نزدیک،

«یجیب دعوه من یدعوه»

؛ کسی که او را بخواند دعوت او را به اجابت می‌رساند،

«و یرزقه و یحبّوه»

؛ به او روزی می‌دهد و او را دوست می‌دارد،

«ذو لطف خفی»

؛ لطف او پوشیده است، فضائل پنج تن(ع)در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۳ ۶۷ باب صد و بیست و چهارم خطبه بدون «الف» که

حضرت علی علیه السلام بالبداهه انشاء فرموده است ص : ۶۵

«و بطش قوی»

؛ با نیرومندی هر چه تمامتر سخت گیر است،

«و رحمه موسعه»

؛ رحمت او همه جا را فرا گرفته است،

«و عقوبه موجعه»

؛ عذاب او دردآور است،

«رحمته جنه عریضه موفقه»

؛ نتیجه بخشایش او بهشتی پهناور و چشم نواز است،

«عقوبته جحیم ممدوده موبقه»

؛ و شکنجه او دوزخی است کشیده شده و هلاک کننده.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۸

(۱)

«و شهادت بیعت محمد عبده و رسوله و صقیه»

؛ گواهی می‌دهم به انگیزش محمد که بنده و رسول و برگزیده خداست،

«و نیبه و حیبه و خلیله»

؛ محمد پیغمبر و دوست و خلیل اوست؛

«صلی علیه صلوة تحظیه»

؛ درودی بر او می‌فرستد که از هر حظی بهره‌ور می‌گردد،

«و تزدلفه و تعلیه»

؛ او را به خود نزدیک می‌کند و از مقام والائی برخوردار می‌گرداند،

«و تقربه و تدنیه»

؛ او را تا آنجا مقرب خود می‌گرداند تا به مقام

«دنی و تدلی»

می‌رساند،

«بعثه فی خیر عصر»

؛ او را در بهترین روزگار به پیغمبری برگزید،

«و حین فتره و کفر»

؛ و موقعی او را به پیغمبری برگماشت که فترت رسولان و زمان جولان کافران بود،

«رحمه منه لعبیده»

؛ انگیزش او بخاطر آرامش بندگانش بود،

«و منه لمزیده»

؛ تا هر چه بیشتر بر آنها منت گذارد،

«ختم به نبوته»؛

پیغمبری را به او پایان داد، »

و وضع به حجت

؛ و حجت خود را بوسیله او آشکار ساخت،

«فوعظ و نصح»

؛ او هم از هیچ اندرزی دریغ نداشت،

«و بلغ و کدح»

؛ از هیچگونه تبلیغی دریغ نفرمود و از هیچ رنجی باز نایستاد،

«رؤف بکل مؤمن»

؛ به تمام مؤمنان مهربان است،

«رحیم سخی»

؛ رحیم و سخاوتمندی پر توان است،

«رضی ولی زکی»

؛ از همگان خرسند است و همه را دوست می‌دارد و از هر عیبی می‌زاست،

«علیه رحمه و تسلیم و برکه و تکریم»

؛ رحمت و درود و برکت و کرم بر او باد!

«من رب غفور»

؛ این عده از عنایات از ناحیه پروردگار بخشنده است که نصیب او می‌شود،

«قرب مجیب»

؛ خدا نزدیک است و دعوت خواننده را اجابت می‌کند.

«وصیتکم معشر من حضرنی بوصیة ربکم»

؛ اینک توصیه‌ام به شما که در حضورم می‌باشید، به گونه‌ای است که پروردگار شما توصیه فرموده است،

«و ذکر تکم سنه نبیکم»

؛ و شما را بیاد سنت پیغمبرتان می‌آورم،

«فعلیکم برهبة تسکن فی قلوبکم»

؛ اینک بر شما لازم است که طوری در هراس باشید که آرامش در دل‌های شما بوجود بیاورد،

«و خشية تذری دموعکم»

؛ و ترسی که از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۶۹

دیدگانتان، اشک جاری سازد،

(۱)

«و تقيّة تنجیکم قبل یوم یدهلمکم»

؛ و شما را به تقوا می‌خوانم، تقوائی که شما را از روز درماندگی رهائی می‌بخشد،

«و بید لکم یوم یفوز فیہ من ثقل وزن حسنته و خف وزن سیئته»

؛ و ناتوان می‌سازد شما را از رسیدن به سنگینی کارهای پسندیده و سبکی کارهای ناپسند،

«و لتکن مسألتکم و تملقکم مسئلة ذلّ و خضوع»

؛ و سؤالی که می‌کنید و چاپلوسی که از خود هویدا می‌سازید، به گونه خواری و افتادگی باشد،

«و شکر و خشوع»

؛ و به گونه سپاسگزاری و فروتنی باشد،

«و توبه و نزوع»

؛ و به گونه توبه و جان از کف دادن باشد،

«و ندم و رجوع»
 ؛ از طریق پشیمانی و بازگشت باشد
 «و لیغتنم کلّ مغتنم منکم صحّته قبل سقمه»
 ؛ و هر یک از شما تندرستی را پیش از مریضی غنیمت بشمارد،
 «و شبیته قبل هر مه و کبره»؛
 و جوانی را پیش از پیری مغتنم بشمارد،
 «و سعته قبل فقره»
 ؛ و دارائی را پیش از ناداری،
 «و فرغته قبل شغله»؛
 و آسایش خاطر را پیش از گرفتاری،
 «و حضره قبل سفره»
 ؛ در محل بودن را پیش از مسافر بودن غنیمت بشمارد،
 «یکبر فیهرم و یمرض و یسقم»
 ؛ بزرگ می‌شود و فرتوت می‌گردد، بیمار می‌شود و ناتوان گردد،
 «و یملّه طیبه و یعرض عنه حبیبه»
 ؛ طیب از مداوای او ملول می‌شود و دوست از او دوری می‌کند،
 «و ینقطع عمره و یتغیّر عقله»
 ؛ عمرش به آخر می‌رسد و عقلش زایل می‌شود،
 «ثمّ قیل هو موعوک و جسمه منهوک»
 ؛ به دنبال آن حالات می‌گویند: او تبار است و هذیان می‌گوید و جسمش لاغر شده و از کار افتاده است،
 «ثمّ جدّ فی نزع شدید و حضره کلّ حیب قریب و بعید»
 ؛ پس از آن به حال جان‌کندن می‌رسد و دوستان از نزدیک و دور به بالین احتضار او حاضر می‌شوند،
 «فشخص ببصره و طمح بنظره»
 ؛ چشم به آنان می‌دوزد و با نظر آزمندی به آنان می‌نگرد،
 «و رشح جینه»
 ؛ عرق مرگ بر پیشانی او می‌نشیند،
 «و خطیف عرینه»
 ؛ بینی او تیغ می‌کشد،
 «و سکن حینه»
 ؛ ناله‌اش آرام می‌شود،
 «و جذبت نفسه»
 ؛ نفسش به

شماره می‌افتد،

(۱)

«و بکته عرسه»

؛ همسرش در مفارقت او می‌گرید،

«و حفر رمسه»

؛ گورش آماده می‌شود،

«و یتّم منه و ولده»

؛ فرزندش یتیم می‌شود، »

و تفرّق عنه صدیقه و عدوّه

«؛ دوست و دشمن از او جدا می‌گردند،

«و قسم جمعه»

؛ و آنچه را گرد آورده است در میان وارثان تقسیم می‌شود،

«و ذهب بصره و سمعه»

؛ چشم و گوشش از دیدن و شنیدن باز می‌ماند،

«و کفنّ و مدّد»

؛ کفنش مهیا می‌گردد،

«و وجّه و جرّد»

؛ و رو به قبله گذاشته می‌شود و دست از همه جا تهی می‌کند،

«و غسل و عری»

؛ غسل داده می‌شود و عریان می‌گردد،

«و نشف و سجدی»

؛ آب غسل او خشک می‌شود و جامه بر وی می‌افکند،

«و بسط و هیء»

؛ و آن جامه را در زیر او پهن می‌کنند و او را برای کارهای بعدی آماده می‌سازند،

«و نشر علیه کفنه»

؛ و کفنش را بر روی می‌افکنند،

«و شدّ منه ذقنه»

؛ و چانه‌اش را می‌بندند،

«و قمص منه و عمّم»

؛ پیراهنی سرتاسری روی او می‌اندازند و عمامه بر سر او می‌بندند،

«و ودّع و علیه سلّم»

؛ با او وداع می‌کنند و به روح او درود می‌فرستند،

«و حمل فوق سریره»

؛ او را در میان تابوت می گذارند و حمل می کنند،

«و صلی علیه بتکبیره»

؛ و تکبیر نماز میت بر او می گویند،

«و نقل من دور مزحزفه و قصور مشیده و حجر منجده»

؛ او را از خانه‌هایی که با انواع تجملات زیور یافته و از بهترین کاخها که با سنگهای گرانبها آراسته شده است منتقل می کنند،

«فجعل فی ضریح ملحود ضیق موسود بلبن منضود مسقف بجلمود»

؛ و او در گوری که بر فراز آن لحد است و کاملا اطراف آن مسدود شده و با خشت آراسته‌اند و سقفی از سنگ بر روی او

نهاده‌اند، قرار داده می شود،

«و هیل علیه عفره»

؛ و خاک بر روی آن ریخته می شود،

«و حشی مدره»

؛ و با کلوخ آن را انباشته می کنند،

«فتحقق جذره»

؛ اینجا معلوم می شود که به کلی چشم از ما سوا پوشیده است،

«و نسی خبره»

؛ و از او فراموش شده است؛

«و رجع عنه ولیه و صفیه و ندیمه و نسیبه»

؛ پس از آنکه او را به گور سپردند دوستان و برگزیدگان و ندیمان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۱

و افسانه گویان از وی دور می شوند،

(۱)

«و تبدل به قرینه حبیه»

؛ و با دیگری هم قرین می شود،

«فهو حشو قبر و رهین فقر»

؛ او در دل خاک خفته و در گرو ناداری است،

«یسعی فی جسمه دود قبره»

؛ کرم‌های گور در بدن او جای می گیرند و به خوردن گوشت بدن او می پردازند،

«و یسیل صدیده علی صدره و نحره»

؛ و زرد آب دهان او بر سینه و گلویش سرازیر می شود،

«و تستحق تربته لحمه»

؛ خاک، گوشت او را صاحب می شود،

«و تنشف دمه»

؛ خون بدن او خشک می شود،

«و یرم عظمه»

؛ استخوان او خاک می‌شود،

«حتّی یوم حشره»

؛ به این حال برگذار می‌کند تا روز قیامت،

«فینشر من قبره»

؛ آنجا از قبرش بیرون می‌آید،

«و ینفخ فی صوره»

؛ و در صور می‌دمد،

«و یدعی لحشره و نشوره»

؛ و او را برای حشر و نشر می‌خواهند،

«فتمّ بعثرت قبور»

؛ در آنجاست که قبرها شکافته می‌شود، »

و حصلت سریره صدور

«؛ و باطن سینه‌ها هویدا می‌گردد،

«و جیبیء بکلّ نبی و صدیق و شهید»

؛ و آن روز است که همگی پیغمبران و صدیقان و شهیدان زنده می‌شوند،

«و قصد للفصل بعبده خبیر بصیر»

؛ و خدائی که از همه چیز با خبر و به همه چیز بیناست برای داوری متوجه به بنده‌اش می‌شود، »

فکم زفره تغنیه و حسره تفضیه»؛

پس چه بسیار ناله‌ای که بکار او می‌آید و چه اندوهی او را بهره‌مند می‌سازد، «فی موقف مهیل»؛ در قرارگاه وحشتناک،

«و مشهد جلیل»

؛ در برابر چشم بزرگواری،

«بین ملک عظیم»

؛ در مقابل پادشاه با عظمتی،

«بکلّ صغیره و کبیره علیم»

؛ که از کرده‌های کوچک و بزرگ با خبر است،

«حینئذ یلجمه عرقه و یحفر قلقه»

؛ در این هنگام او را با رگ گردنش دهانه می‌زنند و به اضطراب او افزوده می‌شود،

«عبرته غیر مرحومه و ضرعته غیر مسموعه»

؛ به اشک چشمش بخشیده نمی‌شود و آه و زاری او شنیده نمی‌شود،

«و حجّته غیر مقبوله»

؛ و دلیل او هم پذیرفته نیست، »

تنشر صحیفته و تبیین جریرته حین نظر فی سوء عمله

«؛ نامه عمل به دست او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۲
می‌رسد و جرم او در هنگام دیدن کارهای ناپسندش آشکار می‌گردد،
(۱)

«و شهادت عینه بنظره»

؛ چشم او بدانچه دیده است گواهی می‌دهد،

«و یده ببطشه»

؛ و دست او به هر جا دراز شده است شهادت می‌دهد،

«و رجله بخطوه و فرجه بلمسه و جلده بمشه»

؛ پایش به هر کجا رفته و فرجش با هر کس و ناکسی تماس حاصل کرده و پوستش بهر جا مالیده شده- به نفع یا ضرر او- گواهی می‌دهند،

«و تهدده منکر و نکیر»

؛ «نکیر» و «منکر» او را در برابر اعمال ناپسند تهدید می‌کنند،

«فکشف له عن حنث یسیر»

؛ و پرده از گناه اندک یا قسم ناچیزی که گفته است برداشته می‌شود،

«فلسل جیده و غلغل یده»

؛ آنجاست که زنجیر به گردن و غل بدست می‌بندند،

«و سیق بسحب و حده فورد جهنم بکرب و شده»

؛ و او را به سختی هر چه تمامتر می‌کشانند پس با ناراحتی و شدت به دوزخ می‌اندازند،

«فظل یعدب فی جحیم و یسقی ضربه من حمیم یشوی وجهه و یسلخ جلده

»؛ در دوزخ به شکنجه گرفتار می‌شود و از آب بسیار جوش آمده می‌آشامد که صورتش را بریان می‌کند و پوستش را می‌کند،

«یضربه ملک بمقمع من حدید»

؛ و فرشته‌ای او را با گرز آهنین می‌زند،

«یعود جلده بعد نضجه کجلد جدید»

؛ پوست بدن او پس از بریان شدن دوباره به صورت پوست تازه‌ای ظاهر می‌گردد،

«فیستغیث فیعرض عنه خزنة جهنم»

؛ فریاد می‌زند و موکلان دوزخ از او روی برمی‌گردانند،

«و یستصرخ فلم یجب»

؛ دادخواهی می‌کند پاسخی نمی‌شنود،

«ندم حیث لم ینفعه ندم»

؛ پشیمان می‌شود در حالی که پشیمانی سودی ندارد،

«فیلبث حقبه»

؛ هشتاد سال در دوزخ درنگ می‌کند!

«نعود برّ قدير من شرّ كلّ مصير»

؛ پناه می‌بریم به پروردگار توانا از شرارت هر گونه سرانجام ناپسند،

«و نستله عفو من رضی عنه»

؛ از او می‌خواهیم تا ما را به گونه آنهایی که از ایشان خرسند است مورد عفو خویش قرار بدهد،

«و مغفرة من قبل منه»

؛ و ما را به گونه آنهایی بیامرزد که آمرزش آنها را پذیرفته است،

«فهو ولیّی»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۳

مسئلتی و منجع طلبتی»

؛ آری، خدا سؤال مرا می‌شنود و می‌پذیرد و درخواست مرا جامه عمل می‌پوشاند

(۱)

«فمن زحزح عن تعذيب ربّه جعل في جنته بقربه و خلد في قصور مشيّدة و ملك حور عين و حفدة»

؛ اینک کسانی که از شکنجه خدا در امانند، در بهشت خدا و در کنار او قرار دارند و همواره در کاخهای عظیم و استوار زندگی

می‌کنند و حور عین و غلمان، خدمتکاری آنها را به عهده دارند،

«و طيف عليه بكؤس و سکن حظيرة قدس في فردوس»

؛ فرشته‌ها و حور عین‌ها جامهای شراب به آنها می‌آشامانند و در باغ سرسبز در بهشت جاوید به سر می‌برند،

«و تقلّب في نعيم و سقى من تسنيم»

؛ در بهشت همواره در نعمت به سر می‌برند و از شراب خوشگوار بهشت می‌آشامند،

«و شرب من عين سلسيل قد مزج بزنجيل»

؛ از چشمه سلسیل که آب آن آمیخته با آب زنجیل (نهری است در بهشت) است می‌آشامند،

«ختم بمسك و عنبر»

؛ چشمه‌ای که با مشک و عنبر مهر شده است،

«مستديم للملك»

؛ همواره در اختیار کسی است که مالک آن باشد،

«مستشعر للشعور يشرب من خمور»

؛ شرابهائی می‌آشامد که هیچگاه آزاری به او نمی‌رساند و عقلش را زایل نمی‌سازد،

«في روض مغدق ليس ينزف في شربه»

؛ در باغهایی که آبهای همواره روان است و هیچگاه کاسته نمی‌شود،

«هذه منزلة من خشي ربّه و حذر نفسه»

؛ اینست موقعیت و مقام آن کسی که از پروردگارش بهراسد و جانش را از بلای نافرمانی در حذر داشته باشد،

«و تلك عقوبة من عصي منشيه و سؤلت له نفسه معصيته»

؛ و آنست پاداش کسی که نافرمانی کند و نفس، او را به نافرمانی بخواند،

«لهو قول فصل و حكم عدل»

؛ آری اینست گفتاری که حد و فاصل میان باطل و حق است و فرمانی است که بر زیر بنای دادگری استوار گردیده است،
«خیر قصص قصّ و وعظ نصّ»

؛ آری آنچه گفته است نیکوترین قصه‌هایی است که آورده شده و بهترین اندرزی است که بیان شده است،
«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۴

نزل به روح قدس مبین من عند ربّ کریم»

؛ از ناحیه حکیمی که کارهای او پسندیده است فرود آمده و روح القدس به بیان آن پرداخته و از ناحیه خدائی انشا شده است که
پروردگار با کرامتی است،

(۱)

«من قلب نبی مهتد رشید صلّت علیه سفره مکرّمون برره»

؛ از دل پیغمبری برخاسته است که از کمال هدایت برخوردار است و رشد ولایتی خویش را به کمال رسانیده است و سفیران
بزرگوار و نیکوکار بر او درود می‌فرستند،

«و عدت برّب علیم حکیم قدیر رحیم من شرّ عدوّ لعین رجیم»؛

پناه می‌برم به پروردگار دانا، حکیم، توانا، و مهربان از شرارت دشمن لعنت شده و به تیر بلا گرفتار گردیده،

«يَتَضَرَّعُ مُتَضَرِّعِكُمْ وَ يَبْتَهِلُ مَبْتَهِلِكُمْ وَ نَسْتَغْفِرُ رَبَّ كُلِّ مَرْبُوبٍ لِي وَ لَكُمْ»

؛ در رابطه با آنچه گفته زاری کننده شما زاری می‌کند و نفرین کننده شما نفرین می‌کند و از خدا برای شما و خودم آمرزش
می‌خواهم که پروردگار همه کسانی است که به دست توانای او تربیت یافته‌اند.

پس از آنکه خطبه شریفه را به پایان رسانید، به تلاوت این آیه پرداخت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (سوره قصص، آیه
۸۳)؛ بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. خانه رستاخیز را برای کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین از برتری جوئی دوری می‌کنند
و فسادی از خود آشکار نمی‌سازند و عاقبت نیک با اهل تقواست.

سپس حضرت علی علیه السلام از منبر به پائین تشریف آورد.

(۲) مؤلف گوید: منظور از حرف «الف» که حضرت علی علیه السلام در خطبه مبارکه خود آنرا بکار نگرفته، همان حرف معروفی
است «ا» که حرکت نمی‌پذیرد، مانند کلمات «غزا» و «رجا» و امثال اینها و در اینجا مراد «همزه» نیست که قابل حرکت است، مانند

«جیء» و «سیء». و اگر مراد حرف «ء» می‌بود، بسیاری از کلمات

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۵

خطبه شریفه مشتمل بر حرف همزه (ء) است، از قبیل «خطیئه»، «سینئه»، «مؤمل»، «یؤمن»، «مؤمن»، «شیء»، «رؤف»، «مسئله»، «کؤوس»
و امثال اینها، پس این مسئله را که یادآوری کردیم، مدنظر قرار بده و از این نکته غافل مشو. «۱»

(۱) خطبه دیگری حضرت علی علیه السلام دارد که خالی از «نقطه» است و اینجانب آنرا شرح کرده و به نام «ملاذ العارفين» موسوم
نموده‌ام و در ۱۹ رجب سال ۱۳۹۵ هجری به پایان رسیده است. هر دو خطبه بدون «الف» و بدون «نقطه»- را در پایان «شرح نهج
البلاغه ملا فتح الله کاشانی» ضمیمه کرده‌اند که به آنجا مراجعه شود. اللهم وفقنا لما تحبّ و ترضى. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۶

(۱)

باب صد و بیست و پنجم دعا کردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام هنگامی که او را برای امر قضاوت به یمن اعزام می‌کرد

(۲) [صحیح ابن ماجه در باب قضا و داوری ص ۱۶۸] به سند خود، از «ابو بختری» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای داوری به یمن فرستاد. عرض کردم: یا رسول الله! مرا در حالی که جوانم برای داوری به یمن می‌فرستی در صورتی که از امور قضاوت اطلاعی ندارم (!؟) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را روی سینه من گذاشت و فرمود:

«اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه»

؛ پروردگارا! دل او را هدایت کن و زبانش را استوار ساز.

علی علیه السلام فرموده است که از آن دعا، من در قضاوت بین دو شخص، به هیچ گونه شک و شبهه‌ای دچار نشدم.

مؤلف گوید: «ابو داود» هم این حدیث را در «صحیح» خود، در «قضاء» در باب کیفیت داوری، «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۱۳۵ و ۴/ ۸۸] «نسائی» در [خصائص ص ۱۱] به هفت طریق، و «امام احمد» در [مسند ۱/ ۸۳ و ۸۸ و ۱۱۱ فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۷]

و ۱۳۶ و ۱۴۹] به دو طریق، و [۱/ ۱۵۶] و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/ ۱۶ و ۱۹]، «بیهقی» در [سنن ۱۰/ ۸۶] به دو طریق، و «ابو نعیم» در [حلیه ۴/ ۳۸۱]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱۲/ ۴۴۳]، «ابن سعد» در [طبقات ۲/ قسم ۲/ ۱۰۰] به دو طریق، و در صفحه ۱۰۱ به یک طریق، «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۲۲] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] در این صفحه می‌نویسد: «بیهقی» این حدیث را در «شعب الایمان» آورده است و در [۶/ ۳۰۲] می‌نویسد: «ابن حجر» هم این روایت را نقل نموده است و در [۶/ ۳۹۴] می‌نویسد: «ابن سعد»، «ابن ابی شیبه»، «بیهقی» در «الدلائل» و در [۶/ ۳۹۵] می‌نویسد: «عدنی»، «مروزی»، «ابو یعلی»، «بیهقی»، «دورقی»، «سعید بن منصور» و «ابن جریر» حدیث مزبور را با توجه به صحت حدیث نقل کرده‌اند و در [۶/ ۳۹۵] بار دیگر حدیث را آورده است و می‌گوید:

«عدنی»، «ابو یعلی»، «ابن جریر»، «ابن حیان» و «بیهقی» به نقل آن پرداخته‌اند و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۸] حدیث داوری را نقل کرده و اضافه می‌کند «اسماعیلی» و «حاکمی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۱) [سیوطی در الدر المنصور] در ذیل تفسیر آیه بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ اظهار می‌دارد که «ابو الشیخ» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره براءت را به من داد و مرا به یمن فرستاد. عرض کردم: یا رسول الله! من جوانی کم سن و سال هستم، اگر از من سؤال کنند نمی‌دانم در مقام داوری چه پاسخی بدهم و چگونه قضاوت کنم (!؟) فرمود: چاره‌ای نیست باید این مأموریت را بپذیری- و یا فرمود من ترا برای این مأموریت انتخاب کرده‌ام- عرض کردم: اگر چاره منحصر در آن است که من این سمت را بپذیرم، پس اینک عازم یمن می‌شوم. فرمود: آری، با سمتی که به عهده گرفته‌ای بسوی یمن عزیمت کن و اطمینان داشته باش که خدای تعالی زبان تو را از هر گونه اشتباهی نگاه می‌دارد و دل تو را به نور هدایت متور می‌گرداند. سپس اضافه کرد: آری، بسوی یمن برو و سوره براءت را برای مردم یمن تلاوت کن.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۸

(۱)

(۲) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۰۹] از «براء بن عازب» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله «خالد بن ولید» را همراه با گروهی از مسلمانان بسوی یمن گسیل داشت تا مردم آن سامان را به پذیرش دین اسلام دعوت نماید. من هم در آن سفر همراه او بودم. «خالد» مدت شش ماه در آن سرزمین درنگ کرد؛ برخلاف انتظار، کسی از آن مردم به وی پاسخی نداد و برای پذیرش اسلام اقدامی نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السّلام را بحضور طلبید و دستور داد بسوی یمن عزیمت کند و «خالد» را همراه کسانی که می‌خواهند بازگردند به مدینه بازگرداند و هر کس متمایل بود می‌تواند همراه تو در آنجا به مأموریتش ادامه دهد. «براء» گفت: من از جمله کسانی بودم که در رکاب حضرت علی علیه السّلام باقی ماندم. به محضی که به نزدیکی یمن رسیدیم و مردم از آمدن حضرت علی علیه السّلام اطلاع یافتند پیش از طلوع فجر، گرد حضرت علی علیه السّلام اجتماع کردند.

نماز بامدادی را همراه علی علیه السّلام بجای آوردیم پس از نماز، همه ما - مدنی و یمنی فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۷۹

(۱) در یک صف قرار گرفتیم و حضرت علی علیه السّلام در برابر ما ایستاد. پس از حمد و ثنای الهی، نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که خطاب به همدانی‌ها بود برای آنها خواند. سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شخصیت حضرت علی علیه السّلام در دل آنان اثر ویژه‌ای گذاشت و همه همدانی‌ها در یک روز اسلام اختیار کردند! حضرت علی علیه السّلام جریان اسلام همدانی‌ها را در ضمن نامه‌ای به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. به محض اینکه نامه حضرت علی علیه السّلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده شکر بجای آورد. و پس از آن دو بار فرمود: درود بر همدانی‌ها! درود بر همدانی‌ها! «ابو عمر» این روایت را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «عسقلانی» هم در [فتح الباری ۹/ ۱۲۸] و «اسماعیلی» هم این حدیث را روایت کرده‌اند. فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۰ (۱)

باب صد و بیست و هفتم علی علیه السّلام از همه مردم بهتر داوری می‌کرد و کمال اطلاع را از هر گونه داوری داشت

(۲) [صحیح بخاری در کتاب تفسیر] در باب آیه ما نَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا به سند خود، از «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» حدیثی را از «عمر» نقل کرده است که علی علیه السّلام از همه ما به داوری آشناتر می‌باشد. مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۳۰۵]، «امام احمد حنبل» در [مسند ۵/ ۱۱۳] به سه طریق، و «ابو نعیم» در [حلیه ۱/ ۶۵] و «سیوطی» در ذیل آیه مزبور در «الدر المنثور» در سوره بقره، حدیث مزبور را به «نسائی»، «ابن انباری» در «المصاحف» و «بیهقی» در «الدلائل»، نسبت داده است.

(۳) [صحیح ابن ماجه در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ص ۱۴] حدیثی را به دو سند، از «انس بن مالک» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علی بن ابیطالب علیه السّلام آگاه‌ترین شخص به امر قضاوت است.

(۴) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۵] به سند خود، از «علقمه» از «عبد الله بن فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۱

مسعود» روایت می‌کند که در ضمن گفتگوهائی که با اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشتیم، اظهار می‌کردیم که علی بن ابیطالب علیه السَّلام از همه مردم مدینه به امر قضاوت آگاه‌تر است.

«حاکم» اظهار می‌دارد که این حدیث بنا به نظریه «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

مؤلف گوید: «ابن سعد» هم حدیث مزبور را در [طبقات ۲/ قسم ۲/ ۱۰۲] به دو طریق، «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۲۲]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۱ و ۴۶۲]، «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۶] و «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۳] آورده‌اند و گفته‌اند: «ابن عساکر» از «ابن مسعود» روایت می‌کند که علی علیه السَّلام از همه مردم مدینه به امور ارث و قضاوت آشناتر بود. «عسقلانی» هم در [فتح الباری ۹/ ۲۳۶] روایت کرده و اظهار می‌دارد که «بزاز» هم نقل نموده است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۱۰۲] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که «عمر خطاب» گفت: علی علیه السَّلام از همه ما به داوری آشناتر است.

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۸/ ۱] حدیثی را به طرق متعدد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است: علی علیه السَّلام از همه امت اسلام به داوری آشناتر و آگاهتر است. و در ضمن حدیث دیگری که به طرق متعدد نقل کرده است، از «حسن» نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: علی علیه السَّلام از همه امت به قضاوت آگاهتر است. و در حدیث دیگری از «حسن» نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: علی علیه السَّلام قاضی القضاات امت من است.

حدیث سومی را از «ابو سعید خدری» از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می‌کند که فرمود:

علی بن ابیطالب علیه السَّلام از همه مردم به امور داوری آشناتر است.

«ابن عبد البر» گفته است که به وجوه مختلفی از «عمر» نقل شده که گفت:

علی علیه السَّلام از همه ما به قضاوت آشناتر است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص ۸۲

(۱) [همان کتاب ۲/ ۴۶۱] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» نقل می‌کند که «عمر بن خطاب» گفت: علی علیه السَّلام در امر قضاوت از همه ما برتر است.

(۲) مؤلف گوید: همین حدیث را در [۴۶۲/ ۲] نقل کرده است که «عسقلانی» در [فتح الباری ۹/ ۲۶۹] گفته است که «بغوی» حدیث مزبور را از «انس» در ضمن حدیث مرفوع نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: علی بن ابیطالب از همه امت به داوری آگاهتر است.

(۳) [سنن بیهقی ۱۰/ ۲۶۹] به سند خود، از «رقبه» روایت می‌کند که «یزید بن ابی مسلم» از پیش «حجاج» آمد و گفت: امیر قضاوت کرده است. «شعبی» پرسید: چگونه قضاوت کرده است؟ در پاسخ گفت: آنچه برای مرد است باری اوست، و آنچه برای زن است متعلق به اوست. «شعبی» گفت: مردی از بدری‌ها هم قضاوت کرده است. «یزید» پرسید: آن مرد کیست؟ گفت: او را به تو معرفی نمی‌کنم! «یزید» گفت: در پیشگاه خدای تعالی تعهد می‌کنم که نام او را برای «حجاج» نگویم! «شعبی» گفت: او علی بن ابیطالب علیه السَّلام است! «یزید» در ملاقات با «حجاج» جریان قضاوت علی علیه السَّلام را که از «شعبی» شنیده بود برای او نقل کرد. «حجاج» گفت: «شعبی» راست گفته است و اضافه کرد: وای بر تو! ما در قضاوت با علی علیه السَّلام سر مخاصمه نداریم و می‌دانیم که علی علیه السَّلام از همه مردم به داوری آشناتر بود.

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۵] به سند خود، از «معاذ بن جبل» نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السَّلام فرمود: در نبوت با تو مجادله می‌کنم آن هم بخاطر اینکه پیغمبری پس از من نمی‌باشد، لیکن مردم در هفت ویژگی که

در تو وجود دارد با تو دشمنی می‌کنند! در عین حال هیچیک از مردم قریش در آن خصال با تو محاجه و گفتگو ندارند و هفت ویژگی این است: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده‌ای؛ تو از همه بهتر به عهد خدا وفا می‌کنی؛ تو از همه فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۳

بیشتر امر الهی را استوار می‌داری؛ و از همه بهتر تقسیم مساوی می‌کنی؛ و از همه بهتر عدالت را در میان مردم رعایت می‌کنی؛ از همه بهتر و بیشتر به امور قضاوت آشنائی داری؛ و از همه زیاده‌تر و مهمتر در پیشگاه خدا از موقعیت و مقام برخوردار می‌داری. مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۸] آورده است و می‌گوید که «حاکمی» هم حدیث مزبور را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۶۶] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، در حالی که دست روی پشتش گذاشت، فرمود: یا علی! هفت خصلت در تو هست که روز قیامت هیچکس نمی‌تواند با آن صفات برجسته با تو به محاجه و مخاصمه پردازد: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده‌ای؛ و بیشتر از همه به عهد خدا وفا کرده‌ای؛ از همه بهتر امر الهی را استوار داشته‌ای؛ از همه بهتر به رعیت مهربانی؛ از همه بهتر تقسیم بالسویه می‌کنی؛ از همه بهتر قضاوت می‌کنی؛ و منزلت تو در روز رستاخیز از همه بیشتر است.

(۲) [همیشه در مجمع ۹/ ۱۶۵] از «علی هلالی» از پدرش روایت می‌کند که گفت: در آخرین بیماری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن درگذشت، بحضور مبارکش شرفیاب بودم، در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام بر بالین حضرتش نشسته بود و در این هنگام، فاطمه علیها السلام چنان می‌گریست که صدای گریه‌اش به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به آن حضرت کرده فرمود: ای حبیب من، ای فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: بیم آن دارم پس از رحلت شما در نزد مردم، عزت و آبرویی نداشته باشم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من! مگر ندانسته‌ای که خدای تعالی نظری به مردم روی زمین کرد و پدرت را از میان آنان برگزید و او را به پیغمبری برگماشت. و نظر دیگری کرد و همسرت را از میان آنان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۴

انتخاب کرد (و حدیث را ادامه داده و ما تمام آن حدیث را در باب «علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است» بیان کرده‌ایم تا آنجا که) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همسری برای تو برگزیدم که از بهترین خاندان من است و حسب او بهترین حسبهاست، و منصبش از همه گرامی‌تر، و مهربانیش به رعایا از همه زیاده‌تر است، و در میان همه آنها عدالت را به بهترین وجه اجرا می‌کند و داوری او از همه بهتر است.

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» نقل نموده است.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۸ و ذخائر العقبی ص ۸۳] در هر دو کتاب، از «انس» روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام از همه امت من به قضاوت شایسته‌تر است. این حدیث را در «المصابیح» در ردیف احادیث حسان آورده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۱۹۸] از «عمر بن خطاب» روایت می‌کند که بهترین داور ما، علی بن ابیطالب علیه السلام است. «سلفی» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [مراقات المفاتیح علی بن سلطان در متن این کتاب ۵/ ۵۸۲] روایت مرسلی از «معمر» از «قتاده» نقل می‌کند که در آن روایت آمده است:

بهترین و برترین قاضی بین آنها، علی علیه السلام است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۵

(۱)

باب صد و بیست و هشتم بخشی از قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام

(۲) [صحیح نسائی ۱۰۸/۲] در باب قرعه راجع به فرزند مورد نزاع، به سند خود، از «زید بن ارقم» روایت می‌کند که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم، در آن هنگام علی علیه السلام در یمن به سر می‌برد. مردی بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! شاهد بودم که سه مرد حضور علی علیه السلام آمده و هر یک از آنها ادعا کردند که این کودک که در اختیار این زن است، فرزند من می‌باشد. علی علیه السلام به یکی از آن سه تن گفت: بگذار تا این فرزند از آن این مرد باشد. گفت: به چنین امری حاضر نمی‌شوم. به دیگری همین پیشنهاد را کرد.

او هم نپذیرفت. به سومی هم همین پیشنهاد را کرد. او هم قبول ننمود. علی علیه السلام فرمود: شما شریکان بدخوئی هستید؛ اینک در میان شما قرعه می‌زنم، قرعه به نام هر یک از شما اصابت کرد، کودک از آن اوست و باید دو ثلث از دیه را بپردازد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله که شرح قضاوت حضرت علی علیه السلام را شنید خندید، بطوریکه دندانهای پیشین آن حضرت، نمایان شد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۶

(۱) مؤلف گوید: «نسائی» همین حدیث را پس از این که به چهار طریق دیگر روایت کرده است. «ابن ماجه» هم در «صحیح» خود، در باب قضاوت صفحه ۱۷۱، حدیث مزبور را نقل می‌کند و در آنجا آمده است: حضرت علی علیه السلام از دو تن از آنها، پرسید: آیا برای اینکه معلوم شود کودک از آن کیست قرعه زده‌اید؟ گفتند: خیر. از دو تن دیگر هم همان سؤال را کرد و همان جواب را شنید.

سرانجام خود حضرت علی علیه السلام برای رفع نزاع، قرعه زد (تا آخر روایت) «ابو داود» هم در [صحیح ۲۲۲/۱۴] حدیث مورد بحث را به دو طریق روایت می‌کند که در یکی از آنها آمده است: چند نفر درباره کودک اختلافی داشتند و کسانی بودند که با زنی در یک طهر، نزدیکی کرده بودند.

(۲) «حاکم» همین حدیث را در [مستدرک ۱۳۵/۳ و ۱۳۶] به طریق دیگر روایت می‌کند و در آن آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درباره قضاوت مزبور من هم جز آنچه علی علیه السلام قضاوت کرده است داوری نمی‌نمایم. «حاکم» پس از این، می‌نویسد: این حدیث صحیح است. و در [۹۶/۴] به طریق سوم همان حدیث را روایت نموده است. و «امام احمد حنبل» در [۳۷۳/۴ و ۳۷۴] به دو طریق دیگر همان حدیث را نقل کرده است. و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۲۶/۱]، «بیهقی» هم در [سنن ۲۶۶/۱۰ و ۲۶۷] به طریق دیگر، «طحاوی» در [مشکل الآثار ۳۲۰/۱] به دو طریق، و «متقی» در [کنز العمال ۱۸۱/۳] آورده‌اند و «متقی» می‌گوید: «بیهقی» حدیث مزبور را در «شعب الایمان»، «ابن ابی شیبه»، «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۲۰۰] و «امام احمد» در «المناقب» روایت کرده‌اند.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۷۷/۱] به دو سند، از «حنس» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را بسوی یمن اعزام کرد. در مسیر خود به گروهی رسیدیم که گودالی برای شکار شیر حفر کرده بودند و در حالی که برای شکار شیر آماده شده بودند، یکی از آنها در آن گودال سقوط کرد و در حال

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۷

سقوط به دیگری آویخت و آن دیگری هم به دیگری آویخت و در نتیجه هر چهار تن به گودال سقوط کردند.

(۱) شیر آنها را به شدت زخمی کرد؛ سرانجام یکی از آن گروه توانست با سلاحی که در اختیار داشت آن حیوان را بکشد ولی هر چهار نفر بخاطر جراحت شدید، مردند. خاندان مرد اول علیه خاندان دیگری قیام کردند و سلاح کشیدند تا با یکدیگر بجنگند که در این هنگام امیر المؤمنین علی علیه السلام فرا رسید و فرمود: در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده است، می‌خواهید به کشتار یکدیگر قیام کنید. اکنون برای رفع نزاع در میان شما قضاوت می‌کنم؛ اگر به داوری من راضی شدید، رفع نزاع از شما شده است، و اگر به داوری من راضی نشدید، از یکدیگر جدا می‌شوید و بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسید و آن حضرت در میان شما قضاوت می‌فرماید. و شکی نیست پس از قضاوت رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچیک از شما حق ندارد که قضاوت ایشان را نادیده بگیرد و به دعوای خود خاتمه ندهد. اینک داوری من این است که از قبیله‌های آنان که برای شکار شیر گودال حفر کرده‌اند پولهایی بگیرند، به این طریق که یک چهارم دیه و یک سوم دیه و نصف دیه و دیه کامل؛ سپس یک چهارم دیه را به اولی بدهند که از بالای حفره به زیر افتاده و سه تن دیگر روی او افتاده و به هلاکت رسیده‌اند، و یک سوم دیه را به دومی، و نصف دیه را به سومی و دیه کامل را به چهارمی بدهند. صاحبان کشته شدگان به داوری حضرت علی علیه السلام راضی نشدند و بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. در آن موقع، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم بود. حکایت را بطور کامل به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من به هر گونه که صلاح بدانم در میان شما قضاوت می‌کنم. یکی از آنها گفت: علی علیه السلام برای رفع نزاع در میان ما قضاوت کرد. و چگونگی قضاوت حضرت علی علیه السلام را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله قضاوت آن حضرت را پسندید و دستور آن حضرت را امضا فرمود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص ۸۸

(۱) مؤلف گوید: «امام احمد» هم این روایت را در [مسند ۱/ ۱۲۸ و ۱۵۲] روایت کرده است و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/ ۱۸]، «بیهقی» هم در [سنن ۸/ ۱۱۱] و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۳/ ۵۸] نقل کرده است و در آن آمده است: یک چهارم دیه به اولی داده می‌شود که سه تن از بالای او به گودال افتاده و هلاک شده‌اند، یک سوم دیه را به کسی می‌دهند که پس از اولی روی او افتاده و دومین کسی است که هلاک شده است، و نصف دیه را به سومی می‌دهند که یکی به آخر مانده است و دیه کامل را هم به چهارمی می‌پردازند. آنگاه مختصری از معنای حدیث را در «مشکل الآثار» آورده است. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۹] روایت کرده است و می‌گوید: «امام احمد» این قضاوت را در «المناب» ذکر کرده است.

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۲] به سند خود، از «زر بن حبیب» روایت می‌کند که دو نفر مرد در محلی قرار گرفتند و خواستند غذا بخورند که یکی از آنها پنج گرده نان داشت و دیگری سه گرده نان. به محض اینکه سفره غذا گسترده شد و مشغول به تناول شدند. مردی از کنار آنها گذشت و بر آنها سلام کرد. پاسخ او را داده و از او خواستند که بنشیند و با آنها هم غذا شود. او هم دعوت آنها را پذیرفت.

و هر سه تن از آن هشت گرده نان تناول کردند. آن دعوت شده پس از صرف غذا و در هنگام خداحافظی، هشت درهم به آنها داد و گفت: این مبلغ را در برابر غذائی که از شما خوردم از من بگیرید. هنگامی که آن مرد رفت، در تقسیم آن مبلغ نزاعی بین آن دو تن به وقوع پیوست. آنکه پنج گرده نان داشت گفت: پنج درهم از آن مبلغ به من می‌رسد، و سه درهم دیگر از آن توست. آن کسی که سه گرده نان داشت گفت: من به این تقسیم راضی نمی‌باشم، بلکه باید درهم‌ها را به دو قسمت کرد؛ نیمی از تو، و نیمی از آن من. برای رفع نزاع بحضور امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب شدند و جریان را به عرض مبارک تقدیم داشتند. حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۸۹

علی علیه السلام به آن شخص که دارای سه گرده نان بود، فرمود:

(۱) رفیق تو که نانش از تو بیشتر بود تقسیمی را که به عمل آورده است بپذیر و سه درهم را از او بگیر و به نزاع خاتمه بده. آن مرد گفت: به خدا سوگند! به تقسیمی که او کرده است راضی نیستم و از شما تقاضا دارم بر اساس حق قضاوت فرمائید. حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر می‌خواهی بر اساس حق قضاوت بنمایم، بیش از یک درهم هم از آن تو نمی‌باشد و هفت درهم دیگر از آن اوست. وی از شنیدن این سخن به شگفت آمد و گفت: شگفتا، یا امیر المؤمنین! او حاضر است سه درهم از آن هشت درهم را به من بدهد به تقسیم او راضی نیستم و شما هم که فرمودید به تقسیم او راضی باشم باز هم اظهار رضایت نکردم، اینک می‌فرمایید حقیقت قضاوت آنست که سهم من یک درهم از هشت درهم است؟! امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: رفیق تو برای رفع نزاع حاضر شد سه درهم به تو بدهد و به این وسیله با تو مصالحه نماید، تو گفتی من به این تقسیم راضی نیستم و تقسیم عادلانه‌ای نیست. و طالب قضاوت واقعی شدی. اینک قضاوت واقعی چنین است که بیش از یک درهم از آن هشت درهم سهم تو نمی‌باشد. آن مرد گفت: اگر قضاوت واقعی این است، دلیل آنرا ارائه فرمایید تا فرمان داوری شما را بپذیرم. امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: به این دلیل است که اگر هشت (تعداد نان) در سه (نانخورها) ضرب کنیم، حاصل آن بیست و چهار می‌شود و شما سه تن که از آن نانها استفاده کرده‌اید، معلوم نیست کدامیک از شما بیشتر و کمتر از دیگری، نان مصرف کرده است؛ پس شما در تناول آن نانها یکسان می‌باشید. آن مرد تصدیق کرد. حضرت فرمود: بنابراین تو سه هشتم از آنرا تناول کرده‌ای و اگر سه را در سه ضرب کنیم، حاصل آن نه می‌شود، پس سه نهم آن درهم‌ها از آن توست و رفیق تو هم سه هشتم آن را تناول کرده و پنج گرده نان داشته است که اگر پنج را در سه ضرب کنیم، حاصل آن پانزده می‌شود. نتیجه اینست که رفیق تو هشت پانزدهم از آن را تناول کرده است و هفت قسمت از نان رفیق باقی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۰

مانده است که میهمان شما آنرا خورده است و یک قسمت هم از نان تو تناول کرده؛ بنابراین، یک سهم از آن توست و هفت سهم از آن رفیق تو! آن مرد عرض کرد: اکنون به قضاوتی که بیان فرمودید خرسندم.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۳/ ۱۸۰]، «حافظ مزنی» در «تهذیب»، «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۹]، «قلعی» و «ابن حجر» در [صواعق ص ۷۷] نقل کرده‌اند.

(۱) [مسند امام احمد ۵/ ۵۸] به سند خود، از «معاویة بن قره» از یکی از انصار روایت می‌کند، مردی در حالی که به لباس احرام آراسته بود، شتر او لانه شترمرغی را که تخمهایی در آن بود پامال کرد و آنها را شکست. آن مرد برای جبران آن و حکم شرعی تخمهای شکسته شده، حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و جریان را به عرض رسانید. حضرت علی علیه السلام فرمود: در برابر هر تخم شکسته شده، جنین ناقه پس از وضع حمل یا فرستادن شتر نر در میان ماده‌هایی که جنینی بوجود بیاورد، به عدد آن تخمها جنین‌ها را در مکه قربانی نماید. آن مرد پس از آنکه این قضاوت را از حضرت علی علیه السلام شنید، بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و جریان را همراه با قضاوت حضرت علی علیه السلام به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حکم همان است که علی علیه السلام گفته است. در عین حال اگر قادر به انجام آنچه، علی علیه السلام گفته است نیستی، به تو اجازه می‌دهم که در برابر هر تخمی که شکسته شده است، روزه بگیری و یا غذایی به ناتوانان بدهی.

(۲) [کنز العمال ۳/ ۵۳] از «ابن عباس» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه محرمی به تخم شتر مرغ صدمه وارد آورد، شتر نر را در میان شترهای ماده گسیل بدارد و توجه داشته باشد که شتر نر با چند شتر ماده لقاح صورت داده است و

تخم‌هایی که شکسته شده حساب نماید. هر چند عدد که جنین به وجود آمد، در مکه قربانی نماید. در جواب معترض، فرمود: چنان نیست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۱

که همه شترها باردار شوند، چنانکه لازم نیست از همه تخمها، جوجه به ثمر برسد. «معاویه» از قضاوتی که حضرت علی علیه السلام کردند، به شگفت آمد!

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۷۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب نشسته بود، دو نفر متخاصم بحضور رسیدند. یکی از آن دو گفت: یا رسول الله! من الاغی داشتم و این شخص هم گاوی، گاو این مرد، الاغ مرا کشت. یکی از حاضران اظهار داشت، چهارپایان عهده‌دار ضمان نمی‌شوند (!) در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! در میان این دو تن، قضاوت کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: هنگامی که این اتفاق افتاد، هر دو در بند بودند یا هر دو رها؟ یا یکی از آن دو بسته و در بند بود و دیگری رها؟ در پاسخ گفتند: الاغ بسته بود و گاو رها و صاحب گاو هم همراه او بود. علی علیه السلام فرمود: در این صورت صاحب گاو ضامن است و باید وجه ضمان را به صاحب الاغ بپردازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله قضاوت حضرت علی علیه السلام را تأیید کرد و داوری علی علیه السلام را امضا فرمود.

مؤلف گوید: «شبلنجی» همین داوری را در [نور الابصار ص ۷۱] آورده است.

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۹] از «حارث» نقل کرده است، زن و مردی حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدند. مرد گفت: این زن دیوانه است و هنگامی که او را به همسری من در آوردند، از دیوانگی او چیزی به من نگفتند و تدلیس بکار بردند و عیب او را پوشانیدند. زن چهره زیبایی داشت. حضرت علی علیه السلام خطاب به آن زن، فرمود: این مرد چه می‌گوید؟ آیا ادعائی که علیه تو می‌کند درست است یا نه؟ زن گفت: به خدا سوگند! من دیوانه نیستم. آری، هنگامی که همسرم اراده نزدیکی با من را دارد، حالت غشوه به من دست می‌دهد. حضرت به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۲

آن مرد، فرمود: ای بینوا! وای بر تو! دست زنت را بگیر و برو و به او نیکوئی کن که تو، اهلیت داشتن چنین زن زیبایی را نداری! «سلفی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [نور الابصار شبلنجی ص ۷۱] تحت عنوان «نادره» می‌نویسد: مردی با خنثائی که هم آلت زنانگی داشت و هم مردانگی ازدواج کرد و کنیزکی که داشت، کابین آن خنثی قرار داد و با او همبستر شد. آن خنثی به فرزندی حامله شد. سپس همان خنثی با کنیزی که کابینش بود نزدیکی کرد و دختری از او بوجود آمد. این پیشآمد شهرت پیدا کرد و نقل محافل گردید. و طولی نکشید که مسئله آنها به عرض امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید. حضرت علی علیه السلام از چگونگی حال آن خنثی پرسید. گفتند: این شخص حیض می‌شود، همخوابی می‌کند و با او همخوابی می‌کنند، و از هر دو آلتش منی بیرون می‌آید، آبستن می‌شود و آبستن می‌کند! مردم در پاسخ از چگونگی حال او حیرت زده شدند و گفتند: درباره او چه قضاوتی می‌توان کرد که حق از باطل امتیاز داده شود؟! حضرت علی علیه السلام دستور داد دو کودک نابالغ دنده‌های راست و چپ او را شمردند که اگر دنده‌های هر دو جانب او مساوی باشد زن است، و اگر جانب چپش یک دنده کمتر دارد مرد است. آن دو کودک همین کار را کردند، معلوم شد طرف چپش یک دنده کمتر دارد مرد است. آن دو کودک همین کار را کردند، معلوم شد طرف چپش یک دنده کم دارد. حضرت علی علیه السلام فرمود: این شخص مرد است و دستور داد تا زن و مرد از یکدیگر جدا شدند.

«شبلنجی» پس از بیان حدیث مزبور، متعرض دلیل قضاوت حضرت علی علیه السلام شده است و به اینجا می‌رسد که «حوّا» از ضلع

چپ حضرت آدم علیه السلام بوجود آمده است و همین معنی ایجاب کرده است که دنده چپ مرد کمتر از دنده فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۳ طرف راستش باشد. (۱)

(۱) کتابهای چندی از قدیم و جدید، ویژه قضایای حضرت مولا علی علیه السلام تألیف شده و در [الذریعه ۱۷ / ۵۲] کتابهایی را به همین عنوان یاد می‌کند که از جمله: «قضایای امیر المؤمنین علیه السلام» تألیف «ابراهیم قمی» پدر «علی بن ابراهیم قمی» و کتابی به همین نام از «ابو الحسن معلی بصری» از همین کتاب «الذریعه» از «شیخ بهائی» نقل می‌کند که داوری‌های بی سابقه‌ای که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده زیاد است بخشی از آنها در «تهذیب»، «کافی» و «من لا یحضر» آمده و برخی از علما کتاب بزرگی از قضایای امیر المؤمنین تألیف کرده‌اند که من در خراسان به آن کتاب دست یافتم.

از جمله آنها در این زمان کتاب «قضاوت‌های محیر العقول» است که ترجمه کتاب عربی مرحوم «سید محسن عاملی» به نام مزبور، به ترجمه آقای «سید محمود زرنندی» می‌باشد و دیگری «قضاوت‌های امیر المؤمنین» است که مرحوم «شیخ ذبیح الله محلاتی» تألیف کرده است و در صفحه ۱۲۳ قضاوتی که در اینجا ترجمه شد مفصل تر بیان کرده و از کتاب «ترجمه عجائب احکام امیر المؤمنین» نقل می‌کند که حضرت امیر المؤمنین به «دینار» که آلتش بریده شده بود دستور می‌دهد دنده‌های او را بشمارد. و در جواب سؤال شوهرش فرمود: من قضاوت را به حکم خدا کردم چه آن که خدا «حوّا» را از دنده بالای چپ حضرت آدم علیه السلام آفرید؛ این است که دنده‌های زن تمام است و دنده‌های مرد یکی کمتر از زن است. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۴

(۱)

باب صد و بیست و نهم مراجعه «ابو بکر» به حضرت علی علیه السلام

گاهی پیش‌آمدهای مشکل و لا ینحلی برای «ابو بکر» اتفاق می‌افتاد که از حلّ آنها درمی‌ماند برای حلّ آن مشکل، دست به دامان حضرت علی علیه السلام می‌شد. این سلسله از مشکلات بسیار است و ما به پاره‌ای از آنها که اعلام اهل سنت در تألیفهای خود به ذکر آنها پرداخته‌اند اشاره می‌کنیم.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۴] گفته است: در یکی از روزها، «ابو بکر» درباره نبرد با مرتدان با گروهی از صحابه مشورت کرد. آنان نظرهای مختلفی ارائه دادند. ناچار به حضرت علی علیه السلام، عرض کرد: نظر شما درباره جنگ با مرتدان چیست؟ حضرت فرمود: نظر من این است که اگر به یکی از کارهائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است اعتنا نکنی، بر خلاف سنت آن حضرت رفتار کرده‌ای! «ابو بکر» گفت: اکنون که نظر شما چنین است هر گاه پای مرا در بند کنند از کارزار با آنها به هیچ وجه دریغ نخواهم کرد. «ابن سمان» هم این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۵

(۱) [کنز العمال ۳ / ۳۰۱] از «یحیی بن برهان» روایت می‌کند که «ابو بکر» درباره جنگ با مرتدان، با حضرت علی علیه السلام مشورت کرد. حضرت علی علیه السلام در پاسخ او اظهار داشت: به راستی که خدای تعالی در قرآن کریم نماز و زکات را با یکدیگر بیان فرموده است و من حاضر نیستم این دو حکم الهی از هم تفکیک شود.

«ابو بکر» گفت: اگر پای مرا در عقاب کنند و به بند بکشند باز هم با آنها بگونه‌ای می‌جنگم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها نبرد کرد. «مسدد» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۳ / ۹۹] از «محمد بن منکدر» روایت می‌کند که «خالد بن ولید» در ضمن نامه‌ای که برای «ابو بکر» نوشت به اطلاع رسانید، در یکی از نواحی عرب نشین، مردی است که مردان با او ازدواج می‌کنند! (همان ازدواج همجنس‌بازان!) «ابو بکر» جمعی از اصحاب را که حضرت علی علیه السّلام هم در میان آنان بود به مقرّ خلافت دعوت کرد. در آن روز، بیان و حکم علی علیه السّلام از دیگران بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ حضرت فرمود: این عمل گناهی است که هیچ امتی از امته مرتکب نشده‌اند؛ آری، قوم لوط مرتکب چنین عملی شدند و سرانجام آنها، به آنجا منتهی شد که همگی شما از چگونگی آن با خبرید. رأی من آنست که او را دستگیر کنند و بسوزانند. «ابو بکر» رأی آن حضرت را پذیرفت و نامه‌ای به «خالد بن ولید» نوشت که او را بسوزان.

«ابن ابی الدنیا» این حدیث را در کتاب «ذمّ الملاحی» و «ابن منذر» و «ابن بشران» هم نقل کرده‌اند.

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۱۹۵] از «ابن عمر» نقل کرده است که در یکی از روزها، گروهی از یهودیان پیش «ابو بکر» آمده و به او گفتند: صاحب (رسول الله صلی الله علیه و آله) را برای ما معرفی کن. در پاسخ گفت: ای گروه یهود! در غار با او مانند این دو انگشت به یکدیگر پیوسته بودیم و با او به کوه «حرا» می‌رفتم در حالی که فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۶

انگشت کوچک من در میان انگشت کوچک او بود، لیکن معرفی کردن و سخن گفتن از او آنچنان که در خور او باشد، بسیار دشوار است. کشف این حقیقت در دست علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۱) یهودیان بسوی امیر المؤمنین علی علیه السّلام آمدند و گفتند: ای ابا الحسن! پسر عموی خودت را برای ما معرفی کن. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اندامی متوسط داشت، چهره مبارکش سفید و متمایل به قرمزی بود، موهای سرش مجعد و تا نیمه گوشش را فرا گرفته بود، پیشانی‌اش گشاده، چشمهایش سیاه، موهای سینه‌اش نرم بود، دندانهایش از سفیدی می‌درخشید، بینی‌اش قلمی، گردنش مانند جام سیمین بود، یک رشته موی سیاه که مانند شاخه مستقیمی بود از زیر گلو تا نافش روئیده بود و جز آن رشته مو، موی دیگری در بدنش وجود نداشت، کف دست و پایش گوشتی و نرم بود، هرگاه راه می‌رفت به گونه‌ای بود که گویا با حرکت خود، سنگ را از پای درمی‌آورد، هرگاه به کسی توجه می‌کرد با تمام بدن به او متوجه می‌شد، هنگامی که می‌ایستاد یکسر و گردن از همه بزرگتر بود، هرگاه می‌نشست باز هم یکسر و گردن از همه بالاتر بود، و هرگاه سخن می‌گفت همه مردم در برابر شنیدن سخنان او سراپا گوش بودند، و هرگاه خطابه‌ای ایراد می‌کرد شنوندگان می‌گریستند، از همه مردم به آنها مهربانتر بود، برای یتیمان پدری مهربان، و برای بیوه زنان پناهگاهی مملو از احسان بود، از همه دلاوران دلاورتر، و از همگان سخاوتمندتر، و از هر زیبایی خوش‌سیماتر بود، جامه‌اش عبا بود، و خوراکش نان جوین، و خورشش شیر بود، پستی و تشکش از لیف خرما پر شده بود، و تختخوابش از ام غیلان (درخت خاردار بیابانی است که شاخه‌های آن از شاخه‌های درختهای خاردار دیگر بهتر است) بود و آنرا با شاخه‌های دیگر به هم پیوسته بود، دو عمامه داشت یکی به نام «سحاب» و دیگری به نام «عقاب»، شمشیر او «ذو الفقار» بود، و پرچم او به نام «غراء»، و ناقه او «عضباء»، و استر او «دلدل»، و الاغ سواری او «یعفور»، و اسبش «مرتجز»،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۷

و گوسفندش «برکت»، و تازیانه‌اش «حمشوق»، و پرچم روز قیامتش «لواء الحمد» بود، جامه و کفشش را می‌دوخت و وصله می‌کرد! «محب طبری» گفته: «ابن سلمان» این حدیث را در «الموافق» نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: چنانکه در صدر حدیث آمده است، یهودیها از «ابو بکر» درخواست کردند تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را معرفی کند و حالات او را توضیح دهد، او بجای آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را معرفی نماید در پاسخ آنها از فضائل خود سخن گفت! که چگونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار ثور بود، و همراه آن حضرت بر کوه حرا بالا- می‌رفته است. و چنانکه می‌دانیم این پاسخ هیچگونه تناسبی با پرسش آنها نداشته است و بهمین جهت بود که آنان زود از وی اعراض کرده و به

در گاه ولایت توجه کردند. و از پاسخ «ابو بکر» به این نتیجه می‌رسیم که او در آن هنگام، پاسخی جز آنچه گفته است حاضر نداشته و برای همین آنان را به حضرت علی علیه السلام ارجاع داد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۸
(۱)

باب صد و سیام «عمر بن خطاب» در حل بسیاری از امور به حضرت علی علیه السلام مراجعه می‌کرد و کمک می‌گرفت و چنانکه معروف است می‌گفت: «لو لا علی لهلك عمر» و امثال این جملات «۱»

بدیهی است «عمر بن خطاب» در پیشآمدهای مشکل، دست به دامان حضرت علی علیه السلام می‌شد و از آن حضرت تقاضای کمک می‌کرد و کسی این مسئله را انکار نکرده است. ما در اینجا به پاره‌ای از آنها می‌پردازیم.

(۲) [صحیح ابو داود ۱۴۷/۲۸] در باب دیوانه‌ای که دزدی می‌کند آیا باید حدّ شرعی درباره او اجرا کرد یا نه؟ به سند خود، از «ابو ظبیان» از «ابن عباس» روایت می‌کند که زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود بحضور «عمر» معرفی کردند. او با جمعی که حاضر بودند درباره حدّی که باید بر او جاری شود با آنها مشورت

(۱) از قبیل «اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن» و یا «لا بقیت فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن». (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۹۹

کرد. و بالاخره حکم آن شد که باید سنگسار شود! «عمر» دستور سنگساری او را صادر کرد. مأموران در راه با علی علیه السلام روبرو شدند. امیر المؤمنین علی علیه السلام جریان را پرسید؟ در پاسخ گفتند: زن دیوانه‌ای است از فلان قبیله که زنا داده است، «عمر» فرمان صادر کرده است تا او را سنگسار کنند. علی علیه السلام فرمود: او را به مقرّ خلافت بازگردانید و خود بلا فاصله به آنجا تشریف فرما شد. فرمود: ای عمر! نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه تن برداشته شده است: از دیوانه تا عاقل شود؛ از خوابیده تا بیدار شود؛ از کودک تا بالغ شود. عرض کرد: آری می‌دانم! فرمود: پس چرا دستور سنگسار را داده‌ای؟! «عمر» گفت: بنابراین حدّی بر او نیست! فرمود:

نیست او را رها کن. آنگاه حضرت علی علیه السلام تکبیر گفت!

(۱) مؤلف گوید: «ابو داود» همین حدیث را در همان باب به چند طریق دیگر روایت کرده است و در بعضی از طرق روایات آمده که «عمر» وقتی به اشتباه خود پی برد و به دست علی علیه السلام از مهلکه نجات یافت، تکبیر گفت! «بخاری» هم بخشی از این حدیث را در «صحیح» خود در کتاب «محاربین» در باب اینکه مرد و زن دیوانه رجم نمی‌شوند، آورده است.

(۲) و «امام احمد حنبل» هم در [مسند ۱ / ۱۴۰ و ۱۵۴] به نقل آن پرداخته است و می‌گوید: پس از آن، «عمر» دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام آن زن دیوانه را از دست مأموران رها کرد و آنها را به مقرّ خلافت بازگردانید. «عمر» پرسید: دستور مرا اجرا نکرده بازگشتید؟ در پاسخ گفتند: ما را علی علیه السلام بازگردانید! «عمر» گفت:

علی علیه السلام کاری را بدون جهت انجام نمی‌دهد. آنگاه مأموری فرستاد تا علی علیه السلام را به دار الخلافه دعوت کند. حضرت علی علیه السلام در حالی که غضبناک بود وارد مقرّ خلافت شد. «عمر» گفت: چرا مأموران ما را از انجام وظیفه بازداشتید؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: مگر نشنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قلم تکلیف از سه تن برداشته شده است و حدیث را بطوری که پیش از این آوردیم با اختلاف اندکی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۰

روایت می‌کند. و «دار قطنی» هم در «سنن» خود در کتاب «حدود» صفحه ۳۴۶ نقل کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۳/ ۹۵] به ذکر آن پرداخته و اظهار می‌دارد که «عبد الرزاق» هم آن حدیث را نقل می‌نماید

(۱) و «مناوی» هم در [شرح فیض القدیر ۴/ ۳۵۶] نقل می‌نماید و می‌گوید: «امام احمد» نقل می‌کند که «عمر» دستور داد تا زن دیوانه را بخاطر زنائی که داده است سنگسار کنند! در مسیر اجرای حکم، حضرت علی علیه السّلام آن زن را از دست مأموران نجات داد. (تا آنجا که فرموده است) این زن که از فلان قبیله است گرفتار جنون می‌باشد و ناخودآگاه بدست مردی افتاده است و با او نزدیکی کرده، بنابراین حکم رجم درباره او اجرا نمی‌شود. «عمر» که این سخن را شنید، گفت: «لو لا علی لهلك عمر»؛ اگر علی نبود، هر آینه «عمر» هلاک می‌شد! «مناوی» می‌گوید: این قضیه هم در دوران «ابو بکر» اتفاق افتاده است.

(۲) از بیان «عسقلانی» در [فتح الباری ۱۵/ ۱۳۱] استفاده می‌شود که این حدیث را گروهی از علمای حدیث به غیر از آنهایی که نام بردیم، نقل کرده‌اند. و حدیث مزبور به چند طریق و به الفاظ مختلف نقل شده است، چنانکه در برخی از آنها آمده است: زن دیوانه‌ای که آبستن بود، زنا داد و در بعضی از روایات آمده است که «عمر» به علی علیه السّلام عرض کرد: راست گفتی! در نتیجه، آن دیوانه را آزاد کرد.

(۳) [مؤطا مالک بن انس] در کتاب «اشربه» صفحه ۱۸۶، به سند خود، از «ثور بن زید دلیلی» روایت می‌کند که «عمر» درباره حد شرابخوار که چند ضربت تازیانه به او زده می‌شود، با اصحاب خود مشورت می‌کرد، در آن جمع هم حضرت علی علیه السّلام تشریف فرما بود. حضرت علی علیه السّلام فرمود: رأی ما اینست که باده‌گسار را باید هشتاد تازیانه زد، به دلیل آنکه با نوشیدن شراب، سست می‌شود هنگامی که مست شد، هذیان می‌گوید و هنگام هذیان، به دیگران افترا می‌زند. «عمر» چنین کرد و هشتاد تازیانه به باده‌گسار زدند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۱

(۱) مؤلف گوید: «شافعی» این حدیث را در «مسند» در کتاب «اشربه» صفحه ۱۶۶ نقل کرده است. «حاکم» در [مستدرک ۴/ ۳۷۵] حدیث طولانی و مسندی را از «ثور بن زید دلیلی» از «عکرمه» از «ابن عباس» روایت می‌کند و در آخر آن چنین آمده است که خلیفه پرسید: نظریه شما درباره حدّ باده‌گسار چیست؟ حضرت علی علیه السّلام فرمود: رأی ما اینست که باده‌گسار هنگامی که شراب می‌نوشد، سست می‌شود و پس از آنکه سست شد، هذیان می‌گوید و آنگاه در حال هذیان، به دیگران افترا می‌زند و به افترا زننده، باید هشتاد تازیانه زد. و به همین نسبت باده‌گسار را باید هشتاد تازیانه زد. «عمر» دستور داد به باده‌گسار هشتاد تازیانه زدند. «حاکم» گفته است که سند این حدیث صحیح می‌باشد. «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در ذیل آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ...

(سوره مائده، آیه ۹۰) حدیث مزبور را آورده است و می‌گوید: «ابو الشیخ»، «ابن مردویه» و «حاکم» این حدیث را نقل کرده‌اند. و «حاکم» حدیث مزبور را صحیح می‌داند و از «ابن عباس» نقل می‌کند.

(۲) و «دار قطنی» هم در [سنن در کتاب حدود ص ۳۴۶] حدیثی آورده است که در آخر آن آمده است، حضرت علی علیه السّلام فرمود:

هنگامی که باده خوار شراب می‌نوشد، مست می‌شود و پس از مستی، هذیان می‌گوید و در حال هذیان، افترا می‌زند و به افترا زننده باید هشتاد تازیانه زد. در این هنگام «عمر» دستور داد که باده‌خوار را هشتاد تازیانه بزنند. و «متقی» هم در [کنز العمال ۳/ ۱۰۱] حدیث مزبور را از کتاب «ابن وهب» و از «ابن جریر» به دو طریق نقل می‌نماید.

(۳) [مستدرک حاکم ۴/ ۳۷۵] به سند خود، از «وبره کلبی» نقل می‌کند که «خالد بن ولید» مرا گسیل داشت تا به دیدار «عمر» رفته و پیغامی به او برسانم. در هنگام ورود من به مسجد، حضرت علی علیه السّلام «عثمان»، «عبد الرحمن عوف»،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۲

«طلحه» و «زبیر» نزدیک «عمر» نشسته بودند. به «عمر» گفتم: «خالد بن ولید» مرا بحضورت فرستاده است پس از ابلاغ سلام، می‌گوید: مردم بی‌اندازه به باده‌گساری می‌پردازند و به شکنجه آن اعتنائی ندارند! «عمر» گفت: از این گروه که در مسجد حاضرند پرس تا در حق آنان قضاوت نمایند. حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: رأی ما اینست که باده‌گسار هنگامی که مست می‌شود، هذیان می‌گوید و پس از هذیان‌گوئی، افترا می‌زند و به افترا زننده باید هشتاد تازیانه زد.

«عمر» به او گفت: آنچه را شنیدی به «خالد» ابلاغ کن. «خالد» پیام را دریافت کرد و از آن به بعد، هر کس باده‌گساری می‌کرد، به او هشتاد تازیانه می‌زد.

«حاکم» می‌گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «طحاوی» همین حدیث را در [شرح معانی الآثار ۲ / ۸۸] به دو طریق نقل کرده است و در صدر آن گوید: معمول «ابو بکر» آن بود که باده‌گساری را چهل ضربت می‌زد؟! و «عمر» هم وی را چهل ضربت می‌زد؟! «وبره» گوید: در یکی از اوقات، «خالد بن ولید» مرا بسوی «عمر» فرستاد (و ادامه حدیث همانطور است که یادآوری شد) و «دارقطنی» هم این حدیث را در [سنن در کتاب حدود ص ۳۴۶] ذکر کرده است.

(۱) [فتح الباری در شرح بخاری ۱۵ / ۷۳] گفته است: «طبرانی»، «طحاوی» و «بیهقی» از طریق «اسامه بن زید» از «زهری» از «حمید بن عبد الرحمن» روایت می‌کند که مردی از مردم «بنی کلب» به نام «ابن دبره» به اطلاع رساند که معمول «ابو بکر» و «عمر» آن بود که باده‌گسار را چهل تازیانه می‌زدند؟! همو گوید: در یکی از اوقات «خالد بن ولید» مرا بسوی «عمر» روانه کرد تا پیام وی را به او ابلاغ نمایم که: مردم با علاقه هر چه تمامتر به باده‌گساری می‌پردازند و از حدی که برای آنها معین شده است بی‌می‌دارند و به شکنجه آن به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۳

چشم حقارت می‌نگرند. «عمر» به اطرافیانش که من، علی علیه السلام، «طلحه»، «زبیر» و «عبد الرحمن عوف» در مسجد بودیم توجهی نمود و استمداد خواست حضرت علی علیه السلام فرمود: رأی ما آنست که باده‌گسار را هشتاد تازیانه بزنند، بدلیل آنکه شرابخوار هرگاه باده‌گساری می‌کند، سست می‌شود و هنگامی که سست شد، هذیان می‌گوید و در حال هذیان‌گوئی، به دیگران افترا می‌زند این بود که «عمر» دستور داد به باده‌گسار هشتاد تازیانه بزنند. و در صفحه ۷۴ همان کتاب می‌گوید:

«عبد الرزاق» از «معمر» از «ایوب» از «عکرمه» روایت می‌کند که «عمر» در خصوص حدّ باده‌گسار با اطرفیان خود مشورت کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود:

انسان باده‌گسار به محض اینکه جام شراب را لا جرعه سر می‌کشد، هذیان می‌گوید ...

(۱) [مستدرک حاکم ۱ / ۴۰۰] به سند خود، از «حارثه بن مضرب» نقل می‌کند که گروهی از شامی‌ها پیش «عمر» آمده گفتند: اموال و اسب و برده‌هایی بدست آورده‌ایم که می‌خواهیم زکات آنها را پردازیم تا از مال پاک و حلالی استفاده نمائیم. «عمر» گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه روش دو تن پیش از خویش (رسول خدا صلی الله علیه و آله و «ابو بکر») را پیش گیرم، در ضمن با حضرت علی علیه السلام که در جمع حضور داشت مشورت کرد. حضرت فرمود: تصمیم تو درست است در صورتی که آنچه را می‌پردازد جزیه نباشد. «حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

(۲) مؤلف گوید: «طحاوی» حدیث مزبور را در «شرح معانی الآثار» در کتاب «زکات» در باب «خیل سائمه» که در بیابان می‌چرد، گفته است که حضرت علی علیه السلام دستور داد از هر بنده‌ای ده درهم، و از هر اسبی ده درهم، و از هر هجین (کسی که پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد یا اسبی که پدرش عرب و مادرش غیر عرب باشد) هشت درهم و از هر برزون (که پدر و مادرش غیر

عربی باشد) یا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۴

استر، در سال، پنج درهم بگیرند.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۴۵۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که همراه با «عمر» به حج بیت الله رفتیم. در حال طواف، «عمر» برابر «حجر الاسود» قرار گرفت و گفت: می‌دانم سنگی بیش نیستی و سود و زینانی نداری و اگر خود ندیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می‌بوسید نمی‌بوسیدم؛ آنگاه «حجر» را بوسید.

حضرت علی علیه السلام که حضور داشت، فرمود: چنان نیست که تو پنداشته‌ای بلکه «حجر الاسود» هم سود دارد و هم زیان! «عمر» گفت: در کجای قرآن این مسئله آمده است؟ علی علیه السلام فرمود: این سخن را از بیان الهی استفاده می‌کنم آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (سوره اعراف، آیه ۱۷۲)؛ و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» و در این رابطه، پیمان‌هایی با آنان استوار کرد و همه آنها را در کاغذی ثبت فرمود. در آن هنگام، همین «حجر الاسود» موجود بود، دو چشم داشت و یک زبان که خدای تعالی خطاب به آن سنگ، فرمود: اکنون دهانت را بگشای! دهانش را باز کرد و آن نوشته را در میان دهان او افکند و فرمود: برای کسانی که تا روز قیامت به خواسته تو وفا می‌کنند گواه باش! آنگاه علی علیه السلام فرمود:

گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت که برپا می‌شود «حجر الاسود» را در حالی که زبان فصیحی دارد می‌آورند و او گواهی می‌دهد به وفاداری آنان که وی را «استلام» کرده‌اند. اینک، ای عمر! هم این سنگ سود دارد و هم زیان؛ سود دارد برای آنهایی که به عهد خود وفا کرده‌اند و به حج رفته‌اند. و زیان دارد برای آنهایی که می‌توانستند به حج بیت الله مشرف شوند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۵

امتناع ورزیدند. «عمر» پس از شنیدن این حقایق، گفت: پناه می‌برم به خدا از اینکه در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابا الحسن در میان آنها نباشی!

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «متقی هندی» در [کنز العمال ۳/ ۳۵] ذکر کرده است و می‌گوید: «هندی» در «فضائل مکه» و «ابو الحسن قطان» در «المطولات» و «حاکم» در «المستدرک» و «عبد الرزاق» در «الجامع» یاد کرده‌اند. «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ... (سوره اعراف، آیه ۱۷۲) علاوه بر اشخاص یاد شده شخص دیگری را افزوده است و اشاره می‌کند که «بیهقی» در «شعب الایمان» روایت مزبور را نقل کرده است. «فخر رازی» هم مختصری از آنرا در «تفسیر کبیر» در ذیل تفسیر آیه وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ نقل کرده و در آخر آن آمده است، «عمر» گفت: ای ابا الحسن! در میان مردمی نمانم که تو در میان آنها نباشی! «مناوی» در [شرح فیض القدر ۳/ ۴۶] به طرق متعدد و صحیح حدیث مزبور را از «عمر» روایت کرده و او از بودن با قومی که علی علیه السلام در میان آنها نباشد به خدا پناه می‌برد!

(۲) [همان کتاب ۳/ ۱۴] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت کرده که می‌گوید: «عمر» برای اینکه مبدأ تاریخ اسلامی را مقرر داشته باشد مردم را گرد خود جمع کرد و پرسید: مبدأ تاریخ اسلامی را از چه روزی قرار بدهیم، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد و سرزمین شرک را ترک گفت. «عمر» نظریه آن حضرت را پذیرفت و مبدأ تاریخ اسلامی را آغاز هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام نمود. «حاکم» گفته است که سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن جریر» در [تاریخ ۲/ ۱۱۲] و «متقی» در [کنز العمال ۵/ ۲۴۴] دو مرتبه یادآوری کرده است که در یکی از آن دو آمده است:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۶

حدیث مزبور را «بخاری» در «تاریخ صغیر» و «حاکم» در «مستدرک» آورده است و در دیگری آمده که «ابن مسیب» می گوید: نخستین تاریخ اسلامی، تاریخی بود که «عمر» در دو و نیم سال خلافتش که مصادف با شانزدهمین سال هجرت بود بنا به مشورت حضرت علی علیه السلام مقرر داشت. و باز گفته است که «بخاری» در «تاریخ» خود و «حاکم» در «مستدرک» خود این حدیث را آورده‌اند.

(۱) [سنن بیهقی ۶/ ۱۲۳] از «حسن» (بصری) روایت کرده است که می گوید: به اطلاع «عمر» رسید که زن بدکاری هست که مردهای بیگانه با او رفت و آمد دارند.

«عمر» مأموری را بسوی او فرستاد. مأمور نزد او آمد و گفت: دعوت امیر را اجابت کن! وی از شنیدن این کلام بسیار وحشت کرد آنچنانکه فزع او در رحمش ایجاد ناراحتی نمود و در نتیجه درد مخاض و وضع حمل او را امان نداد و جنینی که در رحم داشت سقط کرد. با همان وضع آن زن را نزد «عمر» بردند! «عمر» با مهاجران ملاقات کرد و چگونگی حال آن زن و وضع حمل او را به اطلاع آنان رساند و پرسید: رأی شما درباره سقطی که اتفاق افتاده است چیست؟ دیه‌ای در کار هست یا نه؟ مهاجران گفتند: دیه‌ای به عهده خلیفه نیست؛ به دلیل اینکه خلیفه باید خطاکاران را تأدیب و تنبیه نماید و احکام الهی را به آنان بیاموزد. همان هنگام حضرت علی علیه السلام در میان آن جمع بود و سکوت اختیار کرده بود. «عمر» خطاب به حضرت علی علیه السلام، گفت: رأی شما چیست؟ فرمود: مهاجران با رأیی که دادند اگر می‌خواستند از این طریق تقرّبی به تو پیدا کنند با دادن چنان رأیی به مقصود خود رسیدند و در نتیجه آن بزهکار گردیدند، و اگر با ارائه چنان رأیی قصد تقرب به تو نداشتند و رأیشان آن بود که دیه‌ای بر تو نیست اشتباه کردند و رأی من آنست که باید دیه وضع حمل را پردازی.

«بیهقی» حدیث را ادامه داده است تا آنجا که می گوید: «عمر» گفت: راست فرمودی!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۷

(۱) [همان کتاب ۷/ ۳۴۳] به سند خود، از «ابو الحلال عتکی» روایت می‌کند که مردی پیش «عمر» آمد و گفت: به زنش گفته است «جبلک علی غاربک»؛ ریسمان تو بر گردن توست (به عبارت دیگر گفتم: از قید زوجیت من آزادی) «عمر» پاسخی به او نداد و گفت: موعده ما، موسم حج است آنجا بیا تا پاسخ تو را بدهم! پس از فرارسیدن موسم حج، آن مرد در مسجد الحرام با «عمر» ملاقات کرد و جریان گذشته را به او یادآوری نمود. «عمر» گفت: آن مرد را که جلوی سرش مو ندارد و مشغول طواف بیت الله است می‌بینی؟ نزد او برو و از او بخواه تا پاسخ مسئله تو را بگوید. در بازگشت، پاسخی را که به تو داده است به اطلاع من نیز برسان. آن مرد، بسوی آن شخص رفت و ناگهان دید او علی بن ابیطالب علیه السلام است.

حضرت علی علیه السلام از وی پرسید: چه کسی تو را نزد من فرستاد؟ در پاسخ گفت:

«عمر». و جریان خود را که به زنش گفته است «ریسمان تو به گردنت است» به عرض رسانید: حضرت علی علیه السلام فرمود: اینک رو به خانه خدا قرار بگیر و بگو:

سوگند یاد می‌کنم که منظورم از این جمله، آن نبوده است که وی مطلقه من باشد و اراده طلاق او را هم نداشتم. آن مرد گفت که من از این جمله نظری جز طلاق نداشتم! حضرت فرمود: اگر چنین است که می‌گوئی، آن زن مطلقه است و از قید همسری تو رها می‌باشد.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۴۴۲] به سند خود، از «شعبی» روایت می‌کند که زنی را پیش «عمر» آوردند و اظهار داشتند که این زن در حال

عده، شوهر کرده است! «عمر» مهریه او را گرفت و دستور داد آن را به بیت المال واریز کنند و گفت: این زن و مرد باید از یکدیگر جدا شوند و حق ارتباط با یکدیگر را ندارند و اگر همچنان با رابطه زناشویی باقی بمانند، باید آنها را شکنجه کرد! حضرت علی علیه السلام فرمود:

چنین دستوری بر خلاف شرع است و چنین اتفاقی از ناحیه جهالت آنها بوده است و مردم جاهل، به چنین اعمالی می‌پردازند و حق آن است که این زن و مرد از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۸

یکدیگر جدا شوند و زن ما بقی عده شوهر اولش را به کمال برساند؛ سپس عده دیگری بگیرد و مهریه‌ای هم در برابر اینکه خود را در اختیار دومی در آورده است به وی پردازد. «عمر» از شنیدن این فرمان خرسند شد و حمد و سپاس الهی را بجای آورد و خطاب به مردم گفت: هر گاه نسبت به هر چیزی در مانده شدید به سنت رجوع کنید.

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مزبور را در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۶] نقل کرده است و از «مسروق» روایت می‌کند که زنی را نزد «عمر» آوردند و گفتند که وی در عده با مردی ازدواج کرده است. «عمر» بلافاصله جدائی آنها را از یکدیگر اعلام کرد و گفت: این زن و مرد برای همیشه از یکدیگر جدا می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام از فرمان «عمر»، خیردار شد و فرمود: هر گاه این پیشآمد از روی جهل و نادانی باشد مهریه زن را در برابر اینکه خود را در اختیار مرد دوم در آورده است به وی پردازند و آن دو را از یکدیگر جدا کنند و هر گاه عده‌اش سرآمد، مرد دوم یکی از خواستگاران او باشد (حق خواستگاری از او را دارد) «عمر» پس از این، خطابه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن، خطاب به مردم گفت: هر گاه با اموری که از چگونگی آن اطلاعی ندارید و نسبت به آنها جاهل هستید مواجه شدید، به سنت توجه کنید و از راهنمایی‌های آن بهره‌مند گردید. در این رابطه بود که خود «عمر» فرمان علی علیه السلام را پذیرفت و به دستور آن حضرت رفتار کرد.

«محب طبری» گوید: «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» یاد کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۴۴۲] به سند خود، از «ابو الاسود دثلی» روایت کرده که زنی را پیش «عمر» آورده گفتند: این زن در عرض شش ماه بچه‌ای زاییده است.

«عمر» که چنین تولدی را برخلاف معمول می‌دانست تصمیم گرفت که زن را سنگسار کند! فرمان «عمر» در این رابطه به اطلاع حضرت علی علیه السلام رسید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۰۹

بلافاصله نزد «عمر» آمد و فرمود: این زن نباید سنگسار شود. این حکم حضرت علی علیه السلام به گوش «عمر» رسید (تا آنجا که) گفت: چرا سنگسار نمی‌شود؟ فرمود:

برای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِيْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ خَوْلِيْنَ كَامِلِيْنَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ (سوره بقره، آیه ۲۳۳)؛ مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند. و این موضوع برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و باز فرموده است: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (سوره احقاف، آیه ۱۵)؛ مدت حمل فرزند در رحم مادر و مدت زمانی که او را از شیر می‌گیرد، سی ماه است. بنابراین حداقل حمل جنین شش ماه است و مدت شیر دادن کودک دو سال تمام است و در این رابطه، حدی بر این زن نمی‌باشد- و یا فرمود: این زن محکوم به رجم نمی‌باشد- «عمر» به دنبال آن، زن را رها کرد.

(۱) مؤلف گوید: «بیهقی» حدیث مزبور را به طریق دیگر از «ابو الاسود» روایت کرده و اضافه نموده که «حسن بصری» هم حدیث مزبور را به طریق ارسال روایت کرده است. «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۴] از همان حدیث یاد می‌کند. و در آن

آمده است که «عمر» از رجم آن زن دست برداشت و گفت: «لو لا- علی لهلك عمر!» گفته است که «عقیلی» و «ابن سمّان» هم این حدیث را نقل کرده‌اند. «متقی هندی» در [کنز العمال ۳/ ۹۶] حدیث مزبور را آورده است و گفته که «عبد الرزّاق»، «عبد بن حمید»، «ابن منذر» و «ابن ابی حاتم» به ذکر آن پرداخته‌اند و در [۲۲۸/ ۳] آن کتاب می‌نویسد: حدیث مزبور را «عبد الرزّاق» از «قتاده» روایت نموده است و در همان صفحه می‌نویسد: «قتاده» از «ابو حرب بن اسود دثلی» از پدرش روایت می‌کند که به «عمر» اطلاع دادند که زنی در مدت شش ماه بچه‌ای زائیده است. «عمر» تصمیم گرفت تا او را سنگسار کند. در این هنگام خواهر آن زن بحضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام شرفیاب شد و عرض کرد: یا علی! «عمر» بنا به بدبینی که نسبت به خواهرم پیدا کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۰

می‌خواهد او را سنگسار کند. شما را به خدا اگر امکانش هست او را از این عمل بازدارید. حضرت علی علیه السّلام فرمود: آری، برای نجات او وسیله‌ای دارم. سپس حضرت علی علیه السّلام تکبیری گفت که صدای آن به گوش «عمر» و کسانی که در کنار او بودند رسید! همزمان، خواهر آن زن پیش «عمر» رفت و گفت: علی علیه السّلام، دلیلی دارد که می‌تواند پاکدامن بودن خواهرم را اثبات نماید. «عمر» کسی را نزد حضرت علی علیه السّلام فرستاد و گفت: دلیل بر پاکدامنی آن زن چیست؟ در پاسخ فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ و باز فرموده است: حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. بنابراین، حمل جنین در رحم مادر شش ماه و از شیر بازگرفتن او دو سال است، یعنی بیست و چهار ماه این بود که «عمر» آن زن را رها کرد. «عبد الرزّاق» و «عبد بن حمید» و «ابن منذر» همین حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۱] آورده که «عمر» تصمیم گرفت تا زن دیوانه‌ای را که زنا داده و زنی را که در مدت شش ماه بچه‌ای آورده است، سنگسار کند! حضرت علی علیه السّلام برای پاکدامنی آن زن، فرمود: خدا می‌فرماید: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و برای بی‌گناهی زن دیوانه، فرمود: «خدا قلم تکلیف را از دیوانه برداشته است» و در این رابطه بود که «عمر» از فرمان خود دست برداشت و گفت: «لو لا علی لهلك عمر!»

(۲) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۱۰۲] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت می‌کند که در یکی از روزها «عمر» با اصحاب خود ملاقات کرد و خطاب به آنان گفت: کاری امروز از من سرزده است که از شما می‌خواهم درباره آن فتوا دهید. پرسیدند: یا امیر المؤمنین! چه کاری از تو سرزده است؟ «عمر» در پاسخ گفت: کنیز زیبایی که داشتم که از کنار من عبور کرد و مرا فریفته خود ساخت و با او

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۱

در حالی که روزه‌دار بودم نزدیکی کردم!! عمل او بر اصحاب گران آمد و ساکت ماندند! حضرت علی علیه السّلام که در جمع حاضران بود مانند دیگران اظهار نظری نکرد. «عمر» خطاب به آن حضرت علیه السّلام عرض کرد: نظر شما چیست؟ حضرت علی علیه السّلام فرمود: با حلال خود نزدیکی کرده‌ای، روزه تو باطل است. (و نظر به اینکه روزه ماه رمضان نبوده است کفارهای بر تو نمی‌باشد) و بجای آن یک روز، روزه بگیر. «عمر» گفت: تو در فتوا دادن از همه بهتری! مؤلف گوید: «دارقطنی» این حدیث را در [سنن در کتاب صائم ص ۲۳۸] در باب انسان روزه‌داری که زنی را بیوسد، آورده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ قسم ۱/ ۲۲۱] به سند خود، از «ابو امامه بن سهل بن حنیف» روایت کرده است که «عمر» مدت زمانی بود که از بیت المال چیزی استفاده نمی‌کرد. پس از مدتی کار او به دشواری کشید و دستور داد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بحضور او دعوت کنند تا با آنها در این رابطه، مشورت نماید.

پس از آنکه آنان حضور پیدا کردند، گفت: با توجه به اینکه مدت زمانی است از بیت المال استفاده نمی‌کنم، اکنون نفسم وسوسه

می‌کند که از بیت المال امور خود را اداره کنم چه مصلحتی در کار من می‌بیند؟ «عثمان بن عفان» گفت: از بیت المال استفاده کن بخور و به دیگران هم اطعام بده! «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» هم همان را به زبان آورد «عثمان» گفته بود. «عمر» از حضرت علی علیه السّلام پرسید: نظر شما چیست؟ فرمود: به اندازه صبحانه در بامداد و به قدر شام در شامگاه، از بیت المال استفاده کن. «عمر» پیشنهاد حضرت علی علیه السّلام را پذیرفت و مطابق آن رفتار می‌کرد.

(۲) مؤلف گوید: «ابن سعد» در همان صفحه (۲۲۱) به سند خود از «سعید بن مسیب» با اندک اختلاف لفظی، می‌نویسد: «عمر» پس از مشورت با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بهره‌گیری از بیت المال، خطاب به آنان گفت: به خدا فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۲

سو گنند! اگر آنچه صلاح من است در این رابطه که از بیت المال استفاده کنم، با من در میان نگذارید، طوقی به گردن شما می‌افکنم به گونه طوق کبوتر. امیر المؤمنین علی علیه السّلام در پاسخ او فرمود: به اندازه نیازی که در حد ضرورت داری بامداد و شامگاهان از بیت المال استفاده کن. «عمر» پیشنهاد حضرت علی علیه السّلام را تصدیق کرد.

(۱) [همان کتاب ۲/ قسم ۲/ ۱۰۲] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت می‌کند که معمول «عمر» آن بود در هر گونه گرفتاری که برایش رخ می‌داد، وجود حضرت علی علیه السّلام را مغتنم می‌شمرد و از اینکه حضرت علی علیه السّلام در رفع آن مشکل دستی نداشته باشد به خدا پناه می‌برد.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/ ۲۲]، «ابن حجر» در [اصابه ۴/ قسم ۱/ ۲۷۰] و در [تهذیب التهذیب ۷/ ۳۲۷]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۱]، «متقی» در [کنز العمال ۵/ ۲۴۱]، «ابن سعد» و «مروزی» در «العلم»، روایت کرده‌اند.

(۲) [شرح معانی الآثار طحاوی در کتاب قضا ۲/ ۲۹۴] از «سماک» از آزاده شده‌ای از «بنی مخزوم» نقل کرده است دو مرد در یک طهر با زنی همبستر شدند. در نتیجه آن عمل، آن زن آبستن شد و معلوم نبود که کودک از آن کیست و به کدامیک از آن دو مرد انتساب دارد. در این رابطه با یکدیگر به مخاصمه برخاستند و برای رفع نزاع پیش «عمر» رفتند. «عمر» گفت: نمی‌دانم برای رفع مخاصمت شما چگونه داوری کنم؟ بهتر آنست حضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شوید و از او داوری بخواهید. یاد شدگان بحضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدند و جریان را به عرض حضرتش تقدیم داشتند. علی علیه السّلام فرمود: آن کودک از هر دوی شما به شمار می‌آید، بطوریکه از شما ارث می‌برد و شما از او ارث می‌برید و از بازماندگان شما محسوب می‌شود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۳

«طحاوی» گفته است که هرگاه چنین اتفاقی پیش آید ما طبق فرمان علی علیه السّلام رفتار می‌کنیم و «ابو حنیفه»، «ابو یوسف» و «محمد» هم در این فتوا با ما هم عقیده‌اند و در باب «بوسیدن زن در حال روزه»، به سند خود از «ابو حیان تیمی» از پدرش روایت می‌کند که در ملاقاتی که «عمر» با حضرت علی علیه السّلام داشت، «عمر» پرسید: اگر مرد روزه‌داری زنش را ببوسد آیا روزه او باطل می‌شود یا نه؟

حضرت علی علیه السّلام در پاسخ او، فرمود: از خدا بپرهیزد و دوباره به چنین کاری اقدام ننمایید. «عمر» گفت: آری چنین است که می‌فرمایید ممکن است بوسه، مقدمه‌ای برای انجام دادن کار دیگری بشود.

(۱) [همان کتاب در کتاب حدود ۲/ ۸۸] به سند خود، از «ابو عبد الرحمن سلمی» از حضرت علی علیه السّلام نقل می‌کند که گروهی از شامی‌ها که در آن روزگار، «یزید بن ابی سفیان» بر آنها حکومت می‌کرد، به باده‌گساری پرداختند و آنرا حلال دانسته و این آیه را به نفع خود تأویل کردند: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا؛ آنچه را که مردم مؤمن و نیکوکار تناول می‌کنند در تناول آنها مرتکب گناهی نمی‌شوند. وضع و حال آنها را در ضمن نامه‌ای به «عمر» گزارش داد. وی در پاسخ نوشت: آنها را پیش از آنکه مرتکب فسادی از ناحیه خود شوند بسوی من گسیل دار. به محض اینکه آنان به «عمر» معرفی شدند، با

اصحاب خود درباره آنها مشورت کرد. همگان باتفاق گفتند: رأی ما آنست که آنان فرمان خدا را تکذیب کرده و بدعتی در دین خدا ایجاد کرده‌اند که موافق با حکم خدا نبوده است و باید گردن آنها زده شود. علی علیه السلام در جمع اصحاب حضور داشت و ساکت بود. «عمر» گفت: یا ابا الحسن! رأی شما چیست؟ فرمود:

رأی من آنست که آنها را به توبه وادار کنی که هرگاه توبه کردند، بخاطر باده گساری هشتاد و هشت تازیانه بر آنها می‌زنند و اگر حاضر نشدند توبه کنند، گردن آنها را بزن؛ به جهت آنکه هم خدا را تکذیب نموده‌اند و هم آیه قرآن را بدون فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۴ آنکه از سوی خدا مأذون باشند به نفع خود توجیه کرده‌اند.

«عمر» آنها را به توبه دعوت کرد. آنان هم توبه کردند. سپس هشتاد و هشت تازیانه در رابطه باده گساری به آنها زد.

(۱) مؤلف گوید: «عسقلانی» این حدیث را در [فتح الباری ۷۳/۱۵] نقل کرده و می‌گوید: «ابن ابی شیبه» هم آنرا روایت می‌کند. و «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... (سوره مائده، آیه ۹۰) گفته است که حدیث مورد نظر را «ابن ابی شیبه» و «ابن منذر» روایت کرده‌اند و در پایان آن آمده است که «عمر» به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره شامیان باده گسار چیست؟ فرمود: نظر من اینست که آنان در دین خدا بدعت گذاشته‌اند و بدون آنکه اجازه‌ای داشته باشند آیه قرآن را به نفع خود توجیه نموده‌اند. اینک اگر باده گساری را حلال می‌دانند، آنها را بکش که حرام خدا را حلال کرده‌اند. و اگر باده گساری را حرام می‌دانند، آنها را هشتاد و هشت تازیانه بزن چرا که به خدا افترا زده‌اند و خدا هم به ما دستور می‌دهد، هرگاه برخی از ما به برخی دیگر افترا بزنند باید او را هشتاد و هشت تازیانه زد.

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۴۶۳/۲] از «عبد الرحمن بن اذینه عبدی» از پدرش، «اذینه بن سلمه عبدی»، نقل می‌کند، در ملاقاتی که با «عمر» داشتم از وی پرسیدم: از کجا به احرام عمره درآیم؟ گفت: برای پاسخ خود نزد علی علیه السلام برو و از او سؤال کن. «ابن عبد البر» گوید: در آن حدیث آمده است که «عمر» گفت: دستور همان بوده است که علی علیه السلام فرموده است و من از حکم او تعدی نمی‌کنم.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۱۹۵/۲] نقل کرده است و می‌گوید: «ابو عمرو» و «ابن سمان» در «الموافق» حدیث مزبور را آورده‌اند.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۵

زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ (سوره آل عمران، آیه ۷)؛ آنهايي که شك و شبهه در دلهايشان راه يافته است، از متشابهات قرآن استفاده می‌کنند تا از این راه به فسادگری پردازند و آیات الهی را به نفع خود توجیه نمایند.

می‌نویسد: «نصر» در کتاب «الحجه» از «ابو هریره» روایت می‌کند که نزد «عمر بن خطاب» بودیم، مردی وارد شد و پرسید: قرآن مخلوق (حادث) است یا غیر مخلوق (قدیم)؟ «عمر» از این سؤال بسیار ناراحت گردید و ناگهان از جای خود برخاست و گریبان او را گرفت و رها نکرد تا او را بحضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آورد و گفت: یا ابا الحسن! آیا می‌شنوی این مرد چه می‌گوید؟! علی علیه السلام گفت: چه می‌گوید: گفت: نزد من آمده است و از من می‌پرسد: آیا قرآن، مخلوق است یا غیر مخلوق؟ حضرت فرمود: سؤال او کلمه‌ای است که بزودی ثمره ویژه‌ای خواهد داشت که اگر من به امارت ظاهری برسم و امور کشوری را عهده‌دار شوم، گردن این مرد را خواهم زد.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۲۲۹/۱] نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۲۲۱/۲] از «انس بن مالک» روایت می‌کند که مردی عرب شتران چندی همراه داشت و می‌خواست آنها را به

فروش برسانند. «عمر» او را دید و مقرر شد که شتران او را بخرد دستور داد شتران را بخواباند و همچنان که شتران چندی همراه داشتند، «عمر» یک یک آنها را با پا می‌زد که از محل برخیزند تا شترها را آزمایش کنند که هنگام برخاستن، عیب و نقصی در آنها نباشد.

اعرابی که او را نمی‌شناخت گفت: دست از شتران من بردار و ناسزائی هم به او گفت. در عین حال «عمر» به سخن او اعتنائی نمی‌کرد و شتران را به منظور آزمایش از محل خود حرکت می‌داد. اعرابی که سخت ناراحت شده بود گفت: از ظاهر کارهای تو پیداست که مرد بدکرداری هستی! «عمر» پس از آنکه آزمایش لازم را به عمل آورد. شتران را از آن اعرابی خریداری کرد و گفت: آنها را بران

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۶

و پول آنها را بگیر. اعرابی گفت: آرام باش تا جهاز از روی آنها بگیرم سپس آنها را به مقصدی که تو می‌خواهی می‌رانم. «عمر» گفت: من این شترها را با جهازشان از تو خریدم. اعرابی گفت: اینک گواهی می‌دهم که مرد بدکرداری هستی! در این هنگام نزاعی فیما بین اتفاق افتاد. در آن حال حضرت علی علیه السلام رسید. «عمر» گفت:

آیا راضی هستی این مرد در میان من و تو قضاوت کند؟ اعرابی گفت: آری! حضرت علی علیه السلام فرمود: ای عمر! در هنگام معامله، اگر شتران را با جهازها و مسائل دیگرش خریده‌ای، آنها از آن توست؛ در غیر این صورت، حقی در آنها نداری. قضاوت به انجام رسید و اعرابی جهاز شتران را از روی آنها برداشت و «عمر» بهای شتران را به اعرابی پرداخت.

«بیهقی» این روایت را در «السُّنَنِ الْكُبْرَى» نقل می‌نماید.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۵۳] از «محمد بن زبیر» روایت می‌کند که وارد مسجد دمشق شدم، پیرمرد فرتوتی را که از زیادی سن و کهولت، خمیده قامت شده بود، مشاهده کردم. به او گفتم: ای پیرمرد! با این سنی که داری چه کسی را دیده‌ای؟ در پاسخ گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دریافته‌ام. پرسیدم: آیا در رکاب آن حضرت هم در جنگها شرکت کرده‌ای؟ در پاسخ گفت: آری، در جنگ یرموک در رکاب آن حضرت بودم. گفتم: از آنچه که شنیده‌ای برای من بیان کن. پیرمرد گفت: با عده‌ای از جوانان «عک» و گروهی از اشعری‌ها به عزم زیارت خانه خدا به لباس احرام در آمده بودیم. در سر راه به تخم شترمرغی برخورد کردیم و آنرا شکستیم. این عمل را متناسب با حال احرام ندانستیم و برای اطمینان خاطر با «عمر بن خطاب» ملاقات کردیم و جریان را گفتیم. او پاسخی به این مسئله نداد و گفت:

همراه من بیائید، در مسیر به خانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، کوبه یکی از درها را نواخت. زنی از پشت در پاسخ داد. «عمر» پرسید: آیا ابو الحسن در اینجا است؟ در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۷

پاسخ گفت: در مزرعه «قَت» «۱» می‌باشد. «عمر» عازم آن مزرعه شد و به ما هم گفت که دنبالش برویم. هنگامی که به آن مزرعه رسید، حضرت علی علیه السلام به او خوش آمد گفت. «عمر» ما را بحضور آن حضرت معرفی کرد. اینان جوانانی از قبیله عک هستند که همراه جمعی از اشعری‌ها عازم مکه مکرمه‌اند و در حالی که احرام بسته بودند با تخم شترمرغی برخورد کرده و آنرا شکسته‌اند. اینک، چگونه عمل خود را جبران نمایند؟ علی علیه السلام نخست فرمود: چرا به من پیغام ندادی تا خودم برای حل مسئله بدیدارت بیایم؟ «عمر» گفت: سزاوار است که من خدمت شما بیایم! آنگاه علی علیه السلام در پاسخ مسئله ما گفت: بر ایشان لازم است شتر نری را در میان شتران ماده و بکرها کنند تا با آنها نزدیکی کرده و هر اندازه بچه شتر از آنها بوجود آمد، آنها را به موقع خود، به خانه خدا اهدا نمایند. «عمر» گفت: پس امکان دارد پیش از آنکه موقع زایمانشان برسد بچه خود را سقط کنند. حضرت فرمود: این امکان هم هست که پیش از آنکه در تخمها، جوجه به وجود آید، تخمها فاسد شود. هنگامی که باز گشتند،

«عمر» گفت: پروردگارا! آرزوی آن دارم که هیچ پیشآمد ناگواری برای من اتفاق نیفتد که ابو الحسن برای رفع آن در کنارم نباشد! «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مزبور را در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۴] نقل کرده و می گوید: «ابن بختری» هم حدیث مورد نظر را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۷۹] از «ابن عباس» نقل کرده است که پیشآمد ناگواری برای «عمر» رخ داد، بطوریکه آرام نمی گرفت؛ هر آن برمی خاست و می نشست و از بیمنای رنگ صورتش تغییر می کرد و حالت ناخوشایندی داشت. در این هنگام، برای حل آن مسئله اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را فرا خواند و گفت: از شما می خواهم که هر چه زودتر چاره‌ای برای این ناراحتی بنمائید. اصحاب گفتند: یا

(۱) گیاه معروفی است و عرب به آن مزرعه که «قت» کشت شده است، «مقتاه» گویند. (مؤلف)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۸

امیر المؤمنین (عمر)! مشکل و حل مشکل به دست توست. «عمر» از شنیدن این سخن (چاپلوسانه)، خشمناک شد

(۱) و گفت: از خدا بهر اسید! سخن استواری بگوید که به کارهای پسندیده شما کمک نماید. گفتند: یا امیر المؤمنین (عمر)! اینک باید بگوئیم که ما چیزی برای گفتن نداریم و نمی توانیم این مشکل را حل نمائیم. «عمر» گفت: از بیان شما پیداست که پیشنهادی ندارید تا ناراحتی مرا بر طرف سازد، لیکن به خدا سوگند! کسی را می شناسم که راهنما و شخصیت برانده‌ای است که همه ناراحتی‌ها را با اندک بیانی بر طرف می سازد و خوب می داند مشکل چیست و حل آن چگونه است! اصحاب گفتند: از این جملات بدست می آید که مراد تو از آن شخصیت، علی بن ابیطالب علیه السلام است! «عمر» گفت:

آری، همان بزرگوار، علی است که مادر زمانه مانند او را نژائیده و نخواهد زائید! اینک همگی از جای برخیزید تا به حضورش برویم. اصحاب گفتند: درنگ کن تا او را بحضور تو بخوانیم! «عمر» گفت: هیئات! که ما او را بحضور خود بخوانیم؛ برای اینکه او قربت نزدیکی با بنی هاشم دارد، بویژه اینکه از نزدیکان خاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و دانشوری تواناست که همگان دانش خود را از او فرا می گیرند، و او در دانشوری، به کسی نیازی ندارد، و تمام حکمتها و ریشه اساسی هر گونه خردمندی و فطانت و امیری در خانه اوست! اصحاب که با چنان کلماتی مواجه شدند، از جای برخاسته و همراه «عمر» به دیدار علی علیه السلام شتافتند.

آن حضرت را در بوستانی یافتند که در حال تلاوت این آیه بود: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؛ آیا انسان چنین می پندارد که ما او را به حال خود رها کرده ایم. این آیه را مکرر تلاوت می کرد و می گریست! هنگامی که با حضرت علی علیه السلام به گفتگو نشستند، «عمر» خطاب به «شریح قاضی»، گفت: آنچه را برای ما نقل کردی بدون کم و کاست برای حضرت ابو الحسن علیه السلام بازگو کن! «شریح» گفت: در مجلس داوری، حضور داشتم که مردی وارد شد و گفت: مردی، دو زن را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۱۹

که یکی آزاد بود و دیگری بنده (کنیز)، تحت حفاظت من قرار داد

(۱) و گفت که اینک عازم سفری می باشم، هزینه آنها را عهده دار باش تا من بازگردم. شب بعد از آن هر دوی آنها که باردار بودند وضع حمل کردند: یکی از آنها پسر زائید، و دیگری دختر و هر دو زن ادعا می کردند که من این پسر را زائیده ام! و دختر را بخاطر ارث از خود نمی دانستند، حضرت علی علیه السلام از وی پرسید: درباره آنها چگونه قضاوت کردی؟ گفت: اگر من چگونگی قضاوت درباره آنها را می دانستم، دیگر حضور شما نمی آمدم! علی علیه السلام پر کاهی را از روی زمین برداشت و

بدست گرفت و فرمود: حقیقت اینست که قضاوت کردن درباره آن دو زن، از برداشتن این کاه از روی زمین، آسانتر است! سپس حضرت علی علیه السلام دستور داد قدحی بیاورند و به یکی از آن زنها دستور داد که در میان قدح، شیر بدو شد. وی بنا به دستور حضرت علی علیه السلام مقداری شیر از پستان خود در آن قدح دوشید تا جائی که شیری در پستان وی نماند. پس از آن، شیر میان آن قدح را وزن کرد و به دیگری گفت: تو هم چنین کن. او هم مانند آن زن مقداری شیر در آن ظرف ریخت. حضرت علی علیه السلام آن را هم وزن کرد. معلوم شد که شیر دومی نصف شیر اولی است. به آن زن که شیرش بیشتر از آن یکی بود، فرمود: تو پسر را بگیر! و به آن یکی هم، گفت: تو دختر را بگیر! سپس به «شریح»، گفت: ای شریح! مگر ندانسته‌ای که شیر دختر نصف شیر پسر است، میراث دختر نصف میراث پسر است. و عقل دختر نیمی از عقل پسر است، میراث و شهادت دختر نیمی از شهادت پسر است و دیه دختر نیمی از دیه پسر است و در همه احکام، این قاعده (نصف بودن) جاری است. «عمر» از قضاوت حضرت علی علیه السلام بی نهایت به شگفت آمد! و گفت: ای ابا الحسن! خدا مرا با هیچ مشکلی مواجه نسازد که در رفع آن مشکل تو مرا یاری نمائی، و در شهری نمانم که تو در آن شهر نباشی! «ابو طالب علی بن احمد کاتب» این روایت را در جزئی از حدیثش نقل فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۰ کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۷۹] از «سعید بن جبیر» روایت می‌کند که زنی را نزد «عمر» آوردند که فرزندی زائیده بود که در نیمه بالای آن، دو بدن، و دو شکم، و چهار دست، و دو سر و دو فرج داشت! و نیمه زیرین آن مانند افراد دیگر، دوران، دو ساق و دو پا داشت و آن زن، از شوهرش که پدر این موجود عجیب الخلقه باشد، تقاضای دو سهم میراث برای آن کودک عجیب الخلقه را داشت. «عمر» برای داوری، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بحضور طلبید و با آنها به مشورت پرداخت، با کمال تأسف پاسخی برای این مسئله نداشتند. علی بن ابیطالب علیه السلام را برای حل این مسئله دعوت کرد. و جریان را به عرض مبارک تقدیم داشت.

علی علیه السلام فرمود: چنین پیشامدی را از قبل اطلاع داشتم و می‌دانستم که چنین مولودی به وجود خواهد آمد، اینک آن مادر و فرزند عجیب الخلقه‌اش را تحت نظر خود قرار بده، و اموال آنها را در اختیار خود بگیر، و خدمتکاری را برای آنها تعیین نما و به اندازه معمول خوراک و غذا به آنها بده. «عمر» به دستور عمل کرد.

طولی نکشید مادر آنها درگذشت و آن فرزند عجیب الخلقه بزرگ شد، میراث خود را مطالبه کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: اکنون اخته‌ای (مردی که بیضه‌هایش را کشیده باشند) را به خدمتکاری آن شخص بگمار تا هر دو فرج او را مواظبت نماید. و همان رفتاری با آن انجام دهد که مادران نسبت به فرزندان‌شان بجای می‌آورند و جز آن مرد اخته دیگری نمی‌تواند کارهای آن چنانی آن شخص را عهده‌دار شود. طولی نکشید که یکی از دو بدن، تقاضای همسر کرد! «عمر» با حضرت علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای ابا الحسن! درباره این موجود چه تصمیمی دارید، یکی از دو تن، احساس شهوتی می‌کند که آن دیگری خلاف آن را طالب است (یکی مرد می‌خواهد و دیگری زن!) و شهوت به اندازه‌ای بر آنها چیره شده است که در حال حاضر یکی از آنها طالب جماع است. حضرت پس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۱

از شنیدن این جریان، تکبیر گفت و اضافه کرد:

(۱) خدای تعالی بردبارتر و بزرگوarter از آنست که ببیند برادری در برابر چشم برادرش با همسر خود نزدیکی می‌کند. در عین حال او را تا سه روز سرگرم بسازید که بیش از سه روز زنده نمی‌ماند! همانطور که حضرت علی علیه السلام فرموده بود، آن قسمت از بدن، پس از سه روز مرد.

در این هنگام «عمر» اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را گرد آورد و درباره یک قسمت از بدن آن موجود که مرده بود، مشورت کرد. برخی از حضار گفتند: قسمت مرده را با شمشیر جدا کنید تا زنده از مرده جدا شود و همان قسمت را کفن و دفن کن.

«عمر» گفت: پیشنهاد عجیبی است چگونه ممکن است بدن زنده را بخاطر بدن مرده که آن را باید از قسمت زنده ببریم بدن زنده را هم گرفتار ناراحتی کرده و سرانجام او را هم به گورستان بکشانیم. در این هنگام، آن قسمت زنده بدن که بوی مرگ بمشامش رسید، فریاد زد که تو را به خدا، مرا نکشید! چرا که من به یکتائی خدا اقرار می‌کنم و به رسالت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعتراف دارم و قرآن می‌خوانم.

«عمر» دوباره حضور علی علیه السلام را مغتنم شمرد و ایشان را برای حل این مسئله دعوت کرد و عرض کرد: یا ابا الحسن! میان این دو خلق که یکی مرده و دیگری زنده است حکم کن. علی علیه السلام در پاسخ فرمود: داوری در این باره در کمال وضوح و آسانی است، اینک باید آن قسمت مرده را غسل دهند و کفن کنند و آن را همچنان در کنار پسر مادرش بجای گذارند و هرگاه آن بخش از زنده بخواهد حرکت کند، خادم او را حمل می‌کند و قسمت مانده جسد برادرش را معاونت می‌نماید و پس از سه روز آن قسمت مرده خشک می‌شود و آن قسمت را همچنان که خشک شده است می‌برند و قسمت باقیمانده بهیچ وجه اظهار دردی نمی‌نماید و من می‌دانم که خدای تعالی بیش از سه روز او را باقی نمی‌گذارد. و از بوی عفونتی که از خود احساس می‌کند او هم می‌میرد. سرانجام به دستور حضرت علی علیه السلام رفتار کردند و آن بخش باقیمانده پس از سه روز درگذشت.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۲

«عمر» گفت: ای پسر ابوطالب! همانا تو گره مشکلات را گشودی و شبهه ما را زدودی. تو مرجع هر حکم لا ینحلی هستی! «ابو طالب علی بن احمد کاتب» این حدیث را روایت می‌کند و از رجال و سند آن به عنوان ثقه یاد می‌کند.

(۱) [کنز العمال ۴/۲۲۳] از «قاسم بن ابی امامه» نقل می‌کند که گفت: روزی «عمر» در حالیکه غسل جنابت را انجام نداده بود، با مردم نماز گزارد. سپس غسل را انجام داد و نمازش را اعاده کرد، ولی مردم که به او اقتدا کرده بودند، اعاده نکردند. حضرت علی علیه السلام به «عمر» فرمود: سزاوار بود که آن مردم هم نمازشان را اعاده می‌کردند. سپس «عمر» به فتوای علی علیه السلام عمل کرد و به مردم مسئله بطلان نمازش را گفت و فتوای علی علیه السلام را به آنها ابلاغ کرد. «قاسم» می‌گوید که «ابن مسعود» هم مثل فتوای علی علیه السلام فتوا داده است و باز می‌گوید: «عبد الرزاق بیهقی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/۴۰۶] از «ابن عمر» روایت می‌کند که در یکی از روزها، «عمر بن خطاب» به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا ابا الحسن! چه بسیار اتفاق می‌افتد که شما حاضرید و ما غائبیم! اینک سه سؤال از شما دارم؛ آیا از پاسخ آنها اطلاع دارید یا نه؟! حضرت علی علیه السلام فرمود: سؤالهای تو چیست؟ گفت: یکی آنست که مردی، مرد دیگری را دوست می‌دارد، حال آنکه خیری از او مشاهده نمی‌کند که وسیله دوستی با او باشد و مردی، هم نسبت به مرد دیگر کینه می‌ورزد، در حالی که شری از او مشاهده نمی‌کند که سبب کینه تیزی او را بوجود آورد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: آری، پاسخ تو را بیان می‌کنم، همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است که ارواح مردم که در هوا می‌زیستند، مانند لشکریانی بودند که در میدان بسیار وسیعی گرد یکدیگر درآیند. اکنون هر یک از آنها که در آن فضای بی‌نهایت، با یکدیگر انس و الفت پیدا کرده بودند، در این عالم هم با یکدیگر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۳

مأنوس می‌شوند و هر یک از آنها که الفتی با یکدیگر نیافتند، در این جهان هم با یکدیگر مأنوس نخواهند بود.

(۱) سؤال دوم: گاهی اتفاق می‌افتد که انسان مطلبی را به خاطر دارد و به بیان آن می‌پردازد، و گاهی همان مطلب را فراموش

می‌کند؟ حضرت علی علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هیچ قلبی نیست مگر اینکه ابر ماندی بر آن مسلط می‌باشد، همانطور که گاهی اتفاق می‌افتد. ماه می‌تابد و بلافاصله ابری در برابر آن قرار می‌گیرد، و مانع تابش نور آن می‌شود، همین طور است هرگاه مطلبی را از خاطر می‌برد، بر اثر همان ابر ماندی است که روی آنرا می‌گیرد و حالت فراموشی به انسان دست می‌دهد.

سؤال سوم: انسانی که می‌خواهد، دو گونه خواب می‌بیند که یکی از آنها صادق است و دیگری کاذب، علت آن چیست؟ حضرت علی علیه السّلام در پاسخ او فرمود: از حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر مرد و زنی که بخواب عمیق و سنگین می‌رود، روح او بسوی عرش بال می‌کشد. بنابراین هر روحی که در کنار عرش الهی بیدار شود، آنچه را که در رؤیا مشاهده می‌کند، راست است.

و هرگاه نرسیده به عرش الهی بیدار شود، رؤیای او دروغ خواهد بود. «عمر» گفت: سه پرسشی را در خاطر داشتم اینک خدا را سپاسگزارم که پیش از مرگ به هر سه پاسخ آنها نایل آمدم. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» و «دیلمی» هم نقل کرده است. (۲) [الریاض النضره ۱۷۰ / ۲] روایت کرده که در یکی از روزها، مردی درباره مسئله‌ای با «عمر بن خطاب» به منازعه پرداخت. «عمر» گفت: برای حلّ و رفع اختلاف، این مرد را قاضی خود قرار می‌دهیم - و اشاره به حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام نمود - آن مرد گفت: قاضی میان من و تو، همین شخص بزرگ شکم باشد؟ این سخن بر «عمر» گران آمد و بلافاصله از محل خویش برخاست و یقه او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۴

را چنان محکم گرفت که از زمین کنده شد. و گفت: می‌دانی به چه کسی توهین کردی؟! آری! او مولای من و مولای همه مسلمانان است! «ابن سمان» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۹۵ / ۲] از «زید بن علی» از پدر، از جدش علیهم السّلام نقل کرده است که زن بارداری را به جرم اینکه زنا داده است نزد «عمر» آوردند. آن زن به عمل زشت خویش اعتراف کرد. «عمر» دستور داد او را سنگسار کنند. مأموران اجرای حکم در مسیر خود با حضرت علی علیه السّلام روبرو شدند. حضرت پرسید: چرا این زن را دستگیر کرده‌اید؟ در پاسخ گفتند: این زن، زنا داده است و «عمر» فرمان صادر کرده که سنگسار شود. علی علیه السّلام آن زن را پیش «عمر» آورد و فرمود: گیرم که تو بر این زن تسلط داری (که می‌توانی حکم رجم او را بدهی) پس چه تسلطی بر آن کودکی که در رحم اوست داری؟! گذشته از این، ممکن است وی را تهدید کرده یا ترسانده باشی؟ «عمر» گفت: امکان دارد همینطور باشد. حضرت علی علیه السّلام فرمود: مگر سخن پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله را ننشیده‌ای آنجا که می‌فرماید: اگر انسانی با تهدید و شکنجه به گناه خود اعتراف نماید، حدّ شرعی بر او جاری نمی‌شود.

اینک ممکن است که او را به زنجیر کشیده، یا حبس کرده و یا تهدید کرده باشند (و این بیچاره به خاطر آنکه از رنج و زنجیر و تهدید نجات یابد به عمل نافرجام زنا اقرار کرده است) بنابراین، اقرار او درست نیست و باید او را رها کنی! «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» آورده است. فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۳، باب صد و سی ام «عمر بن خطاب» در حل بسیاری از امور به حضرت علی علیه السّلام مراجعه می‌کرد و کمک می‌گرفت و چنانکه معروف است می‌گفت: «لو لا علی لهلك عمر» و امثال این جملات ص: ۹۸

(۲) [همان کتاب ۱۹۶ / ۲] از «عبد الرحمن سلمی» روایت کرده است که زنی را پیش «عمر» آوردند و جریان پیش‌آمد او را چنین گزارش دادند که این زن در بیابان به رنج تشنگی گرفتار شده و در مسیر خود به چوپانی برخورد کرده است که از او برای رفع تشنگی مقداری آب طلبیده ولی به دادن آب حاضر نشده، مگر اینکه این زن خود را در اختیار او درآورده و با او همبستر گردد. (و

چون در تشنگی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۵

شدیدی گرفتار آمده بود) چاره‌ای نداشته و برای رهائی از چنگال مرگ، پیشنهاد ناجوانمردانه آن چوپان را پذیرفته است. «عمر» با حاضران مجلس به مشورت نشست. حضرت علی علیه السلام که در آن مجلس بود، اظهار داشت که این زن در اثر تشنگی، در اضطرار قرار گرفته و به چنین عملی تن داده است؛ بنابراین او را رها کن! «عمر» به دستور حضرت علی علیه السلام عمل کرد و او را رها نمود. «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۱۹۷/۲] از «حنش بن معتمر» روایت می‌کند که دو مرد قریشی نزد زنی آمدند و در نزد او مبلغ صد دینار گرو گذاشتند و به او گفتند که این مبلغ را در نزد خود نگه دار و به هیچیک از ما دو نفر بدون حضور دیگری نپرداز، مگر اینکه هر دو نفر ما حاضر و شاهد باشیم. یک سال از این قضیه گذشت. پس از یک سال یکی از آن دو نفر، نزد آن زن آمد و گفت: دوست من مرده است، آن مبلغ صد دینار را به من بده! آن زن از پرداخت مبلغ مزبور امتناع ورزید. آن مرد دست به دامان خویشاوندان آن زن شد و سرانجام به اصرار آنها، توانست آن مبلغ را از او بگیرد. یکسال هم از این پرداخت گذشت. پس از سرآمد سال پرداخت، آن مرد دیگر، که مرده قلمداد شده بود، نزد آن زن آمد و گفت: مبلغ صد دینار را به من بده! آن زن گفت: رفیق تو سال گذشته آمد و گفت که تو مرده‌ای و من هم آن سپرده شما را به او دادم. آن مرد از شنیدن این قصه برآشفته و برای رفع این مشکل، نزد «عمر» رفتند و از وی خواستند تا درباره آنها قضاوت کند. و در روایتی آمده- پس از آنکه «عمر» از چگونگی امر اطلاع یافت، به آن زن گفت: تو ضامنی و باید مال گروی را به این مرد بپردازی! آن زن، گفت: تو را به خدا سوگند، از داوری خود اعراض کن و ما را به سوی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اعزام کن، تا آن حضرت در این باره داوری فرماید! «عمر» درخواست آن زن را پذیرفت و آنها را نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد. حضرت علی علیه السلام دانست که آن دو نفر حيله‌ای بکار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۶

برده‌اند، خطاب به آن مرد، فرمود: مگر قرار بر آن نبود که مال گروی، بدون حضور دیگری، پرداخت نشود؟! آن مرد پاسخ داد: چنان است که می‌فرمایید. حضرت علی علیه السلام فرمود: مال گروی در نزد ما می‌باشد، برو و دوستت را بیاور تا آن مال را به تو و رفیقت بپردازیم! «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۱۹۷/۲] از «موسی بن طلحه» روایت می‌کند که مبلغ مالی در نزد «عمر» حاضر بود. آنها را در میان اصحاب تقسیم کرد و قسمتی از آن باقی ماند، با یاران خود درباره مصرف، و یا نگاه داشتن آن، به مشورت پرداخت. آنان گفتند: رأی ما آنست که آن مبلغ باقیمانده را نزد خود نگه بدار تا اگر احتیاجی به آن داشتی، بلافاصله از آن مال، رفع احتیاج نمایی. علی علیه السلام که در جمع حاضران ساکت نشسته بود، حرف نمی‌زد. «عمر» گفت: یا علی! شما چرا ساکت نشسته‌ای؟ در پاسخ گفت: آنچه را لازم می‌دانستند گفتند! گفت: از شما هم می‌خواهم که در این رابطه سخنی بفرمایید! فرمود: رأی من اینست که باقیمانده مال را هم تقسیم کنی. «عمر» به دستور آن حضرت عمل کرد. «ابن سمان» این حدیث را در کتاب «الموافق» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۱۹۷/۲] از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که «عمر» پس از پاسخ سؤالاتی که از حضرت علی علیه السلام استماع کرد خطاب به آن حضرت، گفت: پناه می‌برم به خدا از اینکه در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابو الحسن، در میان آنها نباشی! «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» نقل کرده است.

(۳) مؤلف گوید: این حدیث را «مناوی» در [شرح فیض القدير ۳۵۶/۴] نقل کرده و می‌گوید: «دارقطنی» هم آنرا نقل کرده و گفته است که در روایتی، جمله‌ای که «عمر» گفت، چنین آمده است: «لا ابقانی الله بعدک یا علی، ان اعیش فی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۷

قوم لست فیهم!»! و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۰۷] آورده است و اشاره می‌کند که «دار قطنی» هم از آن یاد کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۹۷/۲] از «یحیی بن عقیل» نقل می‌کند که هرگاه «عمر» از حضرت علی علیه السلام سؤالی می‌کرد و از چگونگی حل مشکل اطلاع می‌یافت، در برابر گشایشی که برایش ایجاد شده بود، می‌گفت: «لا ابقانی الله بعدک یا علی!»! «ابن سمان» این حدیث را در «الموافق» آورده است.

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۱۷۱] می‌نویسد: مردی را حضور «عمر» آوردند. در پاسخ گروهی که از وی پرسیدند: چگونه شب را به روز آوردی؟ گفت:

در حالی که «فتنه» را دوست می‌دارم، و «حق» را نمی‌پسندم و «یهود» و «نصارا» را تصدیق می‌کنم، و به چیزی که نمی‌بینم، ایمان می‌آورم. و به چیزی که آفریده نشده است، اقرار می‌کنم. «عمر» کسی را به دنبال حضرت علی علیه السلام فرستاد. هنگامی که حضرت علی علیه السلام تشریف فرما شد، گفتار آن مرد را برای ایشان بازگو کردند.

حضرت فرمود: او راست گفته است که «فتنه» را دوست می‌دارد، چرا که خدا می‌فرماید: *إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ* (سوره تغابن، آیه ۱۵)؛ اموال و فرزندان شما فتنه و آزمایش برای شماست. می‌گوید: «حق» را دوست نمی‌دارم، مراد او، مرگ است که مکروه طبع او می‌باشد، همانطوری که خدا فرموده است:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ (سوره ق، آیه ۱۹)؛ رنج و سختی مرگ، در حالی فرا رسید که همراه با حق و مرگ بود. و او می‌گوید: «یهود» و «نصارا» را تصدیق می‌کنند، در این رابطه است که خدا می‌فرماید: *وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ* (سوره بقره، آیه ۱۱۳)؛ و یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند»... او می‌گوید: به چیزی که ندیده است ایمان می‌آورد، آری او خدا را ندیده است و به او که وی را نمی‌بیند ایمان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۸

می‌آورد. و او که گفته است، به چیزی که آفریده نشده است، اقرار می‌کند. مرادش، روز قیامت است!! «عمر» در پایان توضیحات حضرت علی علیه السلام، اظهار داشت: پناه می‌برم به خدا، از پیشآمد مشکلی که علی علیه السلام در رفع آن مشکل حضور نداشته باشد!

(۱) [فتح الباری در شرح بخاری ۱۷/۱۰۵] می‌نویسد: در کتاب «التوادر حمیدی» و «طبقات محمد بن سعد» به روایت «سعید بن مسیب»، چنین آمده است: «عمر» همواره از مشکلی که حضرت ابو الحسن علیهما السلام در رفع آن مداخله داشته باشد، به خدا پناهنده می‌شد و مراد او از ابو الحسن، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است.

(۲) [ثعلبی در قصص الانبیا ص ۵۶۶] در تفسیر آیه شریفه *إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً* (سوره کهف، آیه ۱۰)؛ زمانی را که به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا! ما را از سوی خود رحمتی عطا کن... در ذیل این آیه اظهار می‌دارد که حکایت آنان از این قرار است: هنگامی که «عمر بن خطاب» بر سریر خلافت قرار گرفت، گروهی از پیشوایان یهود نزد او آمدند و خطاب به او گفتند: ای عمر! تو پس از محمد صلی الله علیه و آله، ولی امر مسلمانان هستی و همچنین مصاحب پیغمبر بودی (! اینک، پرسشهایی از تو داریم که اگر پاسخ ما را آنچنان که هست بیان کنی، می‌دانیم که اسلام حق است، و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خداست. و در غیر این صورت، اسلام باطل است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نمی‌باشد! «عمر» گفت: هر چه می‌خواهید پرسید! یهودیان سؤال کردند: قفل‌های آسمان کدام است؟ کلیدهای آسمانها چیست؟ گوری که با صاحبش در حرکت بود چه گوری است؟ موجودی که مردم خود را انداز می‌کرد، در حالی که نه از جن بود، و نه از انس؟ پنج موجودی که روی زمین حرکت می‌کردند، در حالی که در رحم مادر روزگار جنینی خود را طی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۲۹

نکرده بودند؟ درآج در فریاد خود چه می گوید؟

(۱) خروس در آواز خواندن خود چه می گوید؟ اسب در هنگامی که شیهه می کشد چه می گوید؟ قورباغه در صدائی که می کند چه می گوید؟ الاغ در هنگام عرعر کردن چه می گوید؟ در صدای قبره (چکاوک یا جل و ابو الملیح) چه چیزی نهفته است؟ «عمر» که از پاسخ پرسشهای آنان در مانده بود، سر به زیر انداخت و گفت: ننگی بر «عمر» نیست که پرسشی از او کنند، نتواند پاسخ بدهد و همچنین ننگی بر او نیست که چیزی را نداند و آنرا از دیگران پرسد. یهود که چنان توقعی نداشتند از محل خود برخاستند و گفتند: گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نبوده است و اسلام هم باطل است! در این هنگام، «سلمان» از جای برخاست و گفت: اکنون اندکی در جای خود قرار بگیرید. آنگاه بسوی حضرت علی علیه السلام رفت و عرض کرد: یا ابا الحسن! به فریاد اسلام برس! حضرت علی علیه السلام از وی پرسید: مگر چه پیشامدی اتفاق افتاده است؟ «سلمان» جریان را به عرض آن حضرت تقدیم داشت.

حضرت علی علیه السلام برخاست و «برد» رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و از خانه بیرون آمد.

به محض اینکه «عمر»، علی علیه السلام را دید، از جای خود برخاست و با حضرت معانقه کرد و گفت: ای ابا الحسن! همواره برای رفع سختی ما و سؤالات مشکل به چنین مجالسی دعوت می شوی! حضرت علی علیه السلام خطاب به یهودیان، فرمود: هر چه می خواهید برسید، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب علم به من فرا داده است که از هر باب آن، هزار باب دانش گشوده می شود! یهودیان پرسشهای خود را مطرح نمودند. حضرت علی علیه السلام فرمود: پاسخ سؤالهای شما با این شرط همواره است که اگر پاسخ شما را آنچنان که در تورات شما آمده است بیان کنم، دین ما را بپذیرید و به آئین ما ایمان بیاورید. یهودی ها شرط مزبور را پذیرفتند. آنگاه حضرت علی علیه السلام فرمود: یک یک سؤالهای خود را مطرح نمایید.

پرسیدند: قفلهای آسمان چیست؟ فرمود: شرک به خداست؛ زیرا بنده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۰

و کنیز، هر گاه مشرک باشند عمل آنها بالا نمی رود.

(۱) پرسیدند: کلیدهای آسمان چیست؟ فرمود: گواهی دادن به یکتائی خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله که بنده و رسول اوست. در این هنگام، برخی به برخی دیگر توجه کرده و گفتند: این جوان راست گفت. پرسیدند: قبری که همراه با صاحبش حرکت می کرد کدام قبر است؟ فرمود:

ماهی بود که «یونس بن متی» را بلعید و او را در دریاها هفتگانه سیر می داد.

پرسیدند: موجودی که مردم خود را انذار می کرد و از جن و انس نبوده چیست؟

فرمود: مورچه سلیمان ابن داود علیه السلام بود که خدای تعالی از وی چنین اطلاع داده است: قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (سوره نمل، آیه ۱۸)؛ ای مورچگان! به لانه های خود پناه ببرید، تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند! پرسیدند: آیا پنج موجودی که در روی زمین حرکت می کردند و از رحمی به وجود نیامده بودند، چه موجوداتی هستند؟ فرمود: آنها: آدم، حوّا، ناقه صالح، گوسفند ابراهیم و عصای موسی است.

پرسیدند: درآج در فریادی که می زند چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدای تعالی بر عرش خود استیلا دارد (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) پرسیدند: خروس در هنگام خواندن چه می گوید؟ فرمود: می گوید: ای غافلان! خدا را یاد کنید.

پرسیدند: اسب در شیهه خود چه می گوید؟ فرمود: می گوید: پروردگارا! بندگان خودت را، در حالی که بسوی کافران می روند و تصمیم جدال با آنان را دارند، یاری کن.

پرسیدند: الاغ در هنگام عرعر کردن چه می‌گوید؟ فرمود: در چشم شیطان‌ها نعره می‌زند و می‌گوید: پروردگارا! ده یک بگیرها (عشار) را لعنت کن.

پرسیدند: قورباغه در فریاد خود چه می‌گوید؟ فرمود: می‌گوید:
«سبحان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۱
رَبِّ الْمَعْبُودِ الْمَسْبُوحِ فِي لُحَجِّ الْبَحَارِ»

؛ پاک و منزّه است پروردگار من، که معبود همگان می‌باشد و بیرون از عیب و نقص است در آخرین نقطه دریاها.
(۱) پرسیدند: قبری (چکاوک) در آواز خود چه می‌گوید؟ فرمود: می‌گوید:
پروردگارا! کینه توزان محمد و آل محمد را لعنت کن.

یهودیانی که برای پرسش آمده بودند سه نفر بودند که دو نفر از آنها با شنیدن فرمایشهای حضرت علی علیه السلام اسلام اختیار کردند و به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقرار کردند. یکی از آنها گفت: سخنان شما تأثیر خود را در دل یاران من گذاشت و آنها ایمان آوردند و درستی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند. سؤال دیگری باقی مانده است که اگر اجازه فرمائی، مطرح کنم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: هر سؤالی که می‌خواهی بکن! یهودی گفت: گروهی در روزگار پیشین مدت سیصد و نه سال مرده بودند پس از سرآمد این مدت، خدای تعالی آنها را زنده کرده، اینک بگو که گزارش حال آنان چه بوده است؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! آنان اصحاب کهف‌اند. خدای تعالی در قرآنی که بر پیغمبر ما نازل فرموده، به گزارش حال آنان اشاره کرده است. اگر می‌خواهی، آیات مربوط به ایشان را برای تو تلاوت کنم، یهودی گفت: آیات قرآن را بسیار شنیده‌ام، اگر از چگونگی احوال آن مردم با خبری، نام‌های ایشان، و پدران‌شان، و نام شهر، و پادشاهی که بر آنها حکومت می‌کرد، و نام سگ، و کوه، و غار و بالاخره جریان حال آنها را از آغاز تا انجام، برای من بیان کنید. حضرت علی علیه السلام کاملاً «برد» رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر بدن خویش آراست و فرمود: ای یهودی! حیب من، محمد صلی الله علیه و آله، فرمود: در سرزمین روم شهری است به نام «افسوس» - که آن را «طرسوس» هم می‌گویند - نام نخستین آن شهر در روزگار جاهلیت «افسوس» بود و پس از آنکه دین اسلام در آن سرزمین اعلام گردید، به نام «طرسوس» نامگذاری شد. پادشاه نیکوکاری بر آنها سلطنت می‌کرد. پس از آنکه وی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۲

درگذشت، چگونگی احوال رعیت‌های او به گوش یکی از شهریاران ایران به نام «دقیانوس» «۱» رسید. وی پادشاهی ستمکار و کافر بود.

(۱) در یکی از اوقات، به همراهی لشکریانش به شهر «افسوس» «۲» عزیمت کرد و آنجا را پایتخت خویش قرار داد و کاخ پادشاهی در آنجا بنیان نهاد. یهودی از فرصت استفاده کرد و گفت:

اگر راست می‌گوئی طرح ساختمان آن کاخ و مجالس آن را بیان کن! حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! کاخی را از سنگ مرمر بنیان کرد، در حالی که درازا و پهنای آن کاخ یک فرسنگ در یک فرسنگ بود؛ آن کاخ، دارای چهار هزار ستون طلا و هزار قنديل طلا بود که آنها را با زنجیرهای سیم از سقف آن کاخ آویخته بودند و هر شب آنها را با روغن‌های خوشبو روشن می‌کردند، در جانب شرقی و غربی آن کاخ، مجلسی بنیان کرده بود که هر کدام از آن دو جهت دارای صد و هشتاد روزنه و دریچه بود و خورشید از هنگام طلوع تا غروب اطراف آن کاخ را روشن می‌کرد، و تختی در آن کاخ تهیه دیده بود که هشتاد

ذراع طول و چهل ذراع عرض داشت و آن تخت را به انواع گوهرهای گرانبها آراسته بود؛ در طرف راست آن تخت، هشتاد کرسی طلا، گذاشته بود که جایگاه سرلشکران و سرهنگان بود، و در طرف چپ آن نیز هشتاد کرسی گذاشته بود که بزرگان و سرشناسان در آنجا می‌نشستند، و خود او روزها بر آن تخت قرار می‌گرفت و تاج بر سر می‌گذاشت.

یهودی باز از فرصت استفاده کرد و گفت: یا علی! هرگاه از چگونگی احوال «دقیانوس» با خبری، بگو تاج او چگونه است؟ فرمود: ای یهودی! تاج او از طلا- و دارای نه رکن بود و در هر رکنی از آن، گوهر درخشانده‌ای نصب شده بود که در شب تاریک، مانند چراغی می‌درخشید! و پنجاه تن جوان را، از فرزندان سرداران

(۱) «دقیانوس» نام امپراتور روم است که همان «دسیوس» است که مسیحیان می‌گویند. و دشمن سرسخت مسیحیان بود و پیش از اینکه روم مسیحی شود، آنها را بسیار شکنجه می‌کرد و می‌کشت. (ویراستار)

(۲) «افسوس» از شهرهای آسیای صغیر است و امروز جزء کشور ترکیه، در جنوب «ازمیر»، واقع شده است. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۳

خود، استخدام کرده بود

(۱) که هر یک از آنها، کمربندی از دیبای سرخ فام و پیراهنی از ابریشم سبز رنگ پوشیده، و تاجی بر سر گذاشته، و دست‌بندها و پابندها (خلخال) از طلا بدست و پای خود داشتند و در دست هر یک از آنها، گزری از طلا بود که آنها را در فراز سر خود جای داده بود و شش تن جوان را، از فرزندان دانشوران، به وزیری خویش برگزیده بود، بطوریکه بدون مشورت با آنها، دست بکاری نمی‌زد؛ سه تن از آنها در طرف راست، و سه تن دیگر در طرف چپ او قرار داشتند. یهودی این بار هم از فرصت استفاده کرد و گفت: یا علی! اگر آنچه می‌گوئی راست است، بگو نامهای این شش تن دانشور چیست؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: حبیب، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، فرمود: نامهای آن سه تن که در طرف راست او بودند: «تملیخا»، «مکسلمینا» و «محسلمینا» و نام آنهایی که در طرف چپ او بودند: «فمرطلیوس»، «کشطوس» و «سادنیوس» است و چنانکه گفتیم این شش تن طرف مشورت او بودند و در کلیه امور از نظرات آنها بهره می‌گرفت. و هرگاه در صحن خانه خود می‌نشست، دستور عمومی صادر می‌کرد تا مردم بحضورش برسند. از در خانه، سه نفر غلام قدم به صحن خانه می‌گذاشتند که در دست یکی از آنها جام طلائی مملو از مشک، و در دست دومی جام نقره مملو از گلاب، و در دست سومی پرنده‌ای بود که به محض اینکه او را صدا می‌زد، از روی دست غلام پرواز می‌کرد و خود را در میان جامی که مملو از گلاب بود، می‌افکند و پر و بال خود را به گلاب آغشته می‌ساخت؛ و بار دیگر که آن پرنده را صدا می‌زد، پرواز می‌کرد و خود را در میان جام مشک می‌افکند و پر و بال خود را مشک آلود می‌نمود، و بار سوم که آن پرنده را صدا می‌زد، بر روی تاج و «دقیانوس» می‌نشست و پر و بال خود را که آلوده به گلاب و مشک بود، به حرکت می‌آورد و سر و صورت و تاج او را از گلاب و مشک خوشبو می‌ساخت! «دقیانوس» با کمال آرامش خاطر و سطوت و قدرت و عزت و عظمت مدت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۴

سی سال بر آن مردم سلطنت می‌کرد و در این مدت برای یک مرتبه هم به دردسر و دردهای دیگر از تب و امثال آن، مبتلا نشد! و در کمال نظافت بود تا آنجا که لعاب دهانش هم نمی‌ریخت، و اخلاط و آب بینی هم از او ظاهر نمی‌شد!

(۱) «دقیانوس» که اینگونه عظمت و عزت و آسایش ظاهری و باطنی را در خود احساس کرد، سر به طغیان برآورد و به سرکشی و نافرمانی پرداخت و ادعای ربوبیت و خدائی کرد! سرشناسان و مردم دیگر را به الوهیت و ربوبیت خود دعوت کرد؛ هر کسی که دعوت او را اجابت می‌نمود، به وی عطیه می‌داد و خلعتها و لباسهای گرانبها به وی اعطا می‌کرد. و هر کسی که دعوت او را اجابت

نمی‌نمود، او را می‌کشت؛ سرانجام همه مردم از وی اطاعت کرده و او را به خدائی خویش پذیرفتند! مدت زمانی او را می‌پرستیدند. در یکی از روزها که «دقیانوس» برای برگزاری مراسم عید بر تخت نشسته و تاج سلطنتی بر سر داشت، یکی از سپهبدان و سرلشکرانش بر او وارد شد و گفت: لشکریان ایران، هجوم آورده‌اند و تصمیم دارند که او را بکشند. «دقیانوس» از شنیدن این سخن بسیار ناراحت و اندوهناک شد، چنانکه تاج او از سرش افتاد و خود او هم از تخت، سرنگون شد. یکی از آن سه جوان که در طرف راست او قرار می‌گرفتند و جوان خردمندی به نام «تلمیخا» بود، به دنبال آنچه اتفاق افتاده بود با خود اندیشید و گفت: هرگاه «دقیانوس» چنانکه خود ادعا می‌کند، خدا باشد. از شنیدن خبری محزون نمی‌شود گذشته از این نمی‌خواهد و بول نمی‌کند و فضولات از او بروز نمی‌کند. بدیهی است اینگونه حالات و این چنین فضولات از صفات خدا نمی‌باشد.

معمول شش تن وزیر آن بود که هر روز طبق نوبت و قراردادی که داشتند در خانه یکی از خودشان گرد می‌آمدند. آن روز که آن اندیشه «تلمیخا» را سرگرم کرده بود مطابق با نوبتی که داشتند آن پنج تن دیگر باید به خانه او می‌رفتند و به خوردن و آشامیدن می‌پرداختند، «تلمیخا» آن روز از خوردن و آشامیدن، امتناع فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۵ ورزید.

(۱) دوستانش پرسیدند که امروز این چه حالی است که داری؟ چرا چیزی نمی‌خوری و نمی‌آشامی؟ «تلمیخا» پاسخ داد که ناراحتی و اندیشه‌ای در دلم افتاده است که خواب و خوراک را از من سلب کرده است، چنانکه نه میل خوردن دارم، و نه میل آشامیدن. پرسیدند: آن اندیشه چیست؟ آن ناراحتی از چیست؟ در پاسخ گفت: درباره آسمان اندیشه می‌کنم و با خود می‌گویم که چه کسی آسمان را مانند سقفی بالای سر ما قرار داده است و آن بدون آنکه از بالا به چیزی بسته باشد و یا ستونی در زیر آن قرار داده باشند، همچنان پابرجاست؟ و باز در این اندیشه‌ام که چه کسی خورشید و ماه را در آسمان به حرکت می‌آورد که طلوع و غروب دارد و چه کسی ستارگان را زینت آسمان قرار داده است؟ باز در این اندیشه‌ام که زمین را چه کسی هموار ساخته و آنرا روی دریای متلاطم قرار داده است؟ برای اینکه ارتباط ما با زمین محفوظ بماند و حرکت زمین را احساس نکنیم، کوه‌های سر به فلک کشیده را بر روی آن برقرار داشته است؟ اندیشه دیگر آنست که چه کسی مرا در حالی که در رحم مادرم جنینی بودم، از رحم به این دنیا آورده است. و چه کسی مرا در رحم مادرم غذا داده و پرورانیده است؟ سرانجام به این نتیجه می‌رسم که جهان و آنچه در آن است، خدائی بغیر از «دقیانوس» دارد که همه اختیارات عالم در دست اوست! دوستان او که از اندیشه‌های وی با خبر شدند بلا درنگ از جای برخاسته و روی پاهایش افتاده و می‌بوسیدند. و می‌گفتند: ای تلمیخا! در دل ما هم همان اندیشه‌ها شکل گرفته که تو بر زبان جاری ساختی!! اکنون که تو از ما خردمندتری، از تو می‌خواهیم تا به ما دستور دهی و رأی و نظرت را برای ما اظهار کنی؟ «تلمیخا» در پاسخ گفت: چاره در اینست که از این ستمکار بگریزیم و خود را در اختیار پادشاه آسمانها و زمین درآوریم. دوستانش گفتند:

رأی همان است که تو ابراز داشتی. در این هنگام بود که «تلمیخا» از جای برخاسته و از منزل بیرون رفت. نخلستانی که داشت به سه درهم فروخت، و وجه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۶

آنرا برای هنگام احتیاج در میان عبای خویش پنهان ساخت و همگی بر اسبهای خود سوار شده از شهر بیرون رفتند. (۱) سه میل از شهر را پشت سر گذاشته بودند، «تلمیخا» خطاب به همراهان گفت: ای دوستان! علاقه به دنیا و موقعیت فریبده آن، از دل ما رخت بر بسته؛ اینک سزاوار است از اسبهای خود پیاده شویم و پا برهنه به راه خود ادامه دهیم تا فرج و گشایشی از سوی خدا برای ما حاصل شود.

از اسبهایشان پیاده شده و هفت فرسخ پیاده‌روی کردند و از آنجا که به پیاده‌روی عادت نداشتند پاهایشان خون آلود گردید. در این هنگام بود که با چوپانی رویارو گردیدند، به او گفتند: آیا آب یا مقداری شیر داری؟ در پاسخ گفت: هر چه بخواهید و دوست داشته باشید دارم؛ لیکن در رخسار شما آثار بزرگی و نشانه‌های شهرت می‌بینم و می‌پندارم که شما از پیشامد ناگواری گریخته باشید؟ اگر چنین است پیشامدتان را برای من بیان نمایید؟ در پاسخ وی گفتند: ما به آئینی گرویده‌ایم که با توجه به آن آئین دروغ گفتن شایسته نیست؛ آیا اگر راست بگوئیم راه نجاتی برای ما هست؟ در پاسخ گفت: آری. پیشامد و اندیشه‌های خود را برای او نقل کردند. چوپان بلافاصله به پای آنها افتاد و بوسید و اظهار داشت که در دل من نیز همان اندیشه پدید آمده که در دل شما بظهور رسیده است. پس از آنکه مقداری شیر که رفع تشنگی آنها را می‌کرد به ایشان تقدیم کرد، گفت: خواهش من آنست که در همین جا توقف کنید تا من، گوسفندان را به صاحبشان برگردانم و نزد شما برگردم. «تلمیخا» و همراهان در آنجا توقف کردند. طولی نکشید چوپان همراه با سگش با سرعت هر چه تمامتر بازگشت.

یهودی هم اینجا فرصت بدست آورد و به علی علیه السلام، گفت: هرگاه به ماجرای آنها متوجه باشی بگو رنگ سگ چگونه بوده و نامش چیست؟ فرمود: ای یهودی! حبیب من، محمد صلی الله علیه و آله، در ضمن حکایت احوال اصحاب کهف می‌فرمود که رنگ سگ، ابلق (یعنی مخلوط از سیاه و سفید بود) و نامش «قطمیر» بوده است. به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۷

مجردی که چشم جوانان به آن سگ افتاد، یکی از آنها به دیگری گفت:

(۱) بیم آنست که هرگاه این سگ همراه ما باشد، با صدائی که می‌کند، ما را لو داده و رسوا سازد.

در این هنگام بود کوشیدند، آن حیوان را با پرتاب سنگ بسویش، از خود دور کنند. آن حیوان روی دو پای خود نشست و به زاری پرداخت و با زبان فصیحی خطاب به آنان گفت: ای مردم! چرا مرا از خودتان دور می‌کنید، حال آنکه من، گواهی می‌دهم: خدائی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد! بگذارید شما را همراهی کنم و شما را از دشمنانتان نگهداری نمایم. و به این ترتیب، تقریبی به خدای تعالی یابم. این بود که متعرض آن سگ نشدند و به راه خود ادامه دادند. چوپان، آنان را به کوهی که غاری در آن بود، راهنمائی کرد و به آنجا رفتند.

یهودی سخن حضرت علی علیه السلام را قطع کرد و پرسید: نام آن کوه و نام آن غار چه بود؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: ای یهودی! اسم کوه «ناجاووس» و نام آن غار «وصید» و به قولی «خیرم» بوده است. جلوی آن غار، درختان میوه بسیار بود و چشمه آبی جریان داشت؛ آنها از آن میوه‌ها تناول کردند و از آب آن چشمه نوشیدند. شب هنگام فرا رسید. وارد غار شدند و سگ آنها دم غار، در حالی که دو دستش را زیر پوزش گذاشته بود، خوابید و آنها هم خوابیدند. در این هنگام، خدای تعالی دستور داد «عزرائیل» جان آنها را قبض کرد و حق تعالی برای هر یک از آنها دو فرشته را موکل داشت تا آنها را از طرف راست به چپ، و از طرف چپ به راست برگرداند. و به خورشید هم فرمان داد، در هنگامی که طلوع می‌کند از جانب راست غار آنها طلوع نماید، و در هنگام غروب از جانب چپ آنها غروب نماید.

هنگامی که «دقیانوس» از مراسم عید بازگشت، احوال آن شش تن جوان را جویا شد. گفتند که آنان، خدای دیگری را که غیر تو می‌باشد، برگزیده‌اند و بجهت بیمی که از تو داشتند، فرار کردند. «دقیانوس» همراه هشتاد هزار تن از لشکریان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۸

خود از شهر بیرون رفت و آثار قدم و خصوصیات دیگر ایشان را مورد شناسائی خود قرار داد و پا به پای آنان حرکت کرد تا به کوهی رسید که آنان در غار آن کوه جای گرفته بودند. «دقیانوس» از کوه بالا رفت تا به در غار رسید. توجهی به آنان کرد که پهلو بر زمین گذاشته و به خواب رفته‌اند. «دقیانوس» به همراهان خود گفت:

هر گاه بخواهم آنها را شکنجه کنم بهتر از شکنجه‌ای که خود آنها برای خویش آورده‌اند، شکنجه‌ای نخواهد بود؛ برای همین دستور داد، بناها در آن غار را با گچ و سنگ، مسدود کردند. سپس خطاب به همراهانش گفت: به آنان بگویید اگر راست می‌گویید، از خدای آسمان بخواهید تا شما را از غاری که اکنون با گچ و سنگ مسدود شده است، بیرون بیاورد.

(۱) باری مدت سیصد و نه سال در آن غار بدان کیفیت که بود گذشت، تا اینکه خدای تعالی اراده کرد، روح در ایشان دمیده شود. پس از نفخ روح مانند اینکه از خواب بیدار شده باشند از جای برخاستند. بیداری آنان همزمان با طلوع آفتاب بود. یکی به دیگری گفت: شگفتا! که ما دیشب را به غفلت گذرانیدیم و از عبادت شبانه غفلت کردیم. اکنون از غار بیرون شویم و از چشمه آب، طهارت به عمل آوریم. به این اندیشه از غار بیرون رفتند، برخلاف انتظار دیدند که چشمه و درختها خشک شده و اثر از چشمه و سرسبزی درختها نیست! به یکدیگر گفتند:

شگفتا! که در یک شب، هم چشمه خشک شده، و هم درختها نابود گشته‌اند. در آن حال، احساس گرسنگی کردند و گفتند: کدامیک از ما حاضر است مبلغ پولی را به شهر ببرد و برای رفع گرسنگی غذائی تهیه نماید و مواظب باشد غذائاتی تهیه کند که آلوده به پیه خوک نباشد! چنانکه خدا هم فرموده است: *فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكى طَعَاماً* (سوره کهف، آیه ۱۹)؛ یکی از خودتان را با پولی که حاضر دارید به شهر بفرستید تا طعامی که از نوع طعامهای پاکیزه و حلال باشد خریداری نماید. «تلمیخا» پیشقدم شد و اظهار داشت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۳۹

من این کار را به عهده می‌گیرم

(۱) سپس به چوپان گفت: صلاح در اینست از جامه‌های تو استفاده کنم، زیرا می‌ترسم که هر گاه با جامه خود به شهر بروم مرا بشناسند و برای من گرفتاری پیش آید. آنگاه جامه‌های چوپان را پوشید و عازم شهر شد. در مسیر خود به جاها و ساختمانهایی رسید که آنها را نمی‌شناخت و راههایی دید که هرگز آنها را به یاد نمی‌آورد. بدین ترتیب به راه خود ادامه داد تا به دروازه شهر رسید. بر فراز در آن شهر پرچم افراشته سبز رنگی مشاهده کرد که بر روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله، عیسی روح الله» در این هنگام، «تلمیخا» به آن پرچم با کمال حیرت و شگفتی می‌نگریست و برای رفع تحیر چشمهای خود را می‌مالید تا اطمینان یابد که خواب نیست! در این حال با خود می‌گفت: آیا آنچه را مشاهده می‌کنم، خواب است یا بیداری؟! سرانجام پس از مدتی سرگردانی وارد شهر شد. در مسیر خود به مردمی برخورد کرد که انجیل می‌خوانند و با مردمی روبرو شد که آنها را نمی‌شناخت. اندک اندک به نزدیکی بازار رسید. به نانوائی برخورد کرد و از او پرسید: نام این شهر چیست؟ پاسخ داد: «افسوس» است. سؤال کرد: نام پادشاه چیست؟ پاسخ داد: «عبد الرحمن»! «تلمیخا» گفت:

اگر راست می‌گوئی، اتفاق عجیبی برای من رخ داده است! این درهم بگیر و طعامی بده. - درهم‌ها، درهمهای سنگین وزن روزگار «دقیانوس» بود- نانوا از دیدن آنها شگفت زده شد! دانشمند یهودی سخن حضرت علی علیه السلام را قطع کرد و سؤال کرد: وزن هر درهمی از آن درهمها چه قدر بوده است؟ فرمود: ای یهودی! حبیبم، محمد صلی الله علیه و آله، فرمود که وزن هر درهمی از آن درهمها، برابر با سیزده درهم بوده است. نانوا که از دیدن آن درهمها به شگفت آمده بود، گفت: ای مرد! از حال تو پیداست که گنجی پیدا کرده‌ای، مرا هم در بهره‌بری از آن گنج شریک کن و در غیر این صورت به پادشاه اطلاع خواهم داد. «تلمیخا» از شنیدن آن سخن شگفت زده شده بود، گفت: گنجی بدست نیاورده‌ام، بلکه این درهم‌ها، را سه روز پیش از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۰

فروش نخلستانم به دست آورده‌ام. و من در حالی از این شهر بیرون رفتم که مردم آن، «دقیانوس» را به خدائی پذیرفته و او را می‌پرستیدند.

(۱) ناناوا به شدت غضبناک شد و گفت: حاضر نیستی از گنجی که بدست آورده‌ای چیزی در اختیار من بگذاری، اکنون برای این که به تنهایی از آن گنج استفاده کنی، نام پادشاه ستمکاری را که ادعای خدائی می‌کرده و سیصد سال پیش از این مرده است، به میان می‌آوری؟! و با این سخنان بی‌پایهات مرا مسخره می‌کنی؟! سرانجام بر اثر داد و فریادی که راه انداخت، مردم دور او را گرفته و جمع شدند، و او را به نزد پادشاه بردند. پادشاه مرد خردمند و دادگستری بود. پرسید: این مرد چه کرده است؟ گفتند: این مرد، گنجی یافته است و حاضر نیست به آن اعتراف نماید.

پادشاه گفت: بیمناک مباش! پیغمبر ما، عیسی علیه السلام، به ما دستور داده است که از گنج‌ها تنها به یک پنجم آن اکتفا کنید، و ما بقی را در دست انتفاع کسی قرار بدهید که آن گنج را بدست آورده است. اینک، یک پنجم از آن گنج را به من بده و به سلامت از نزد من برو و از آن گنج استفاده کن! «تلمیخا» گفت: ای پادشاه! درباره من اندک تأمل کن و اطمینان داشته باش که گنجی بدست نیاورده‌ام. و من از مردم این شهر می‌باشم. پادشاه گفت: برآستی از مردم این شهر بشمار می‌آیی؟ «تلمیخا» گفت: آری! پادشاه گفت: کسانی را می‌شناسی که نام و نشان، آنان را به ما بگوئی؟

«تلمیخا» نزدیک به هزار نفر از افرادی که می‌شناخت نام برد، متأسفانه یکی از آنها را هم نمی‌شناختند. پادشاه گفت: ای مرد! این عده از افرادی را که نام بردی نمی‌شناسیم و اینگونه اسامی در حال حاضر و عصر ما مرسوم نیست حال بگو که آیا خانه‌ای در این شهر داری؟ گفت: آری! خانه‌ای دارم، یکی از مأموران را همراهم ساز، تا خانه‌ام را به او نشان بدهم! پادشاه گروهی را همراه او کرد.

«تلمیخا» عازم خانه‌اش شد. خانه او در آن روزگار از بهترین خانه‌ها بود.

«تلمیخا» گفت: اینجا خانه من است. حلقه در را نواخت. پیرمرد فرتوت و بزرگ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۱

سالی، که از زیادی پیری ابروهایش روی چشمش را فرا گرفته بود، در را گشود.

(۱) پیرمرد از دیدن آن جمعیت بیمناک شد. پرسید: ای مردم! برای چه امری در اینجا جمع شده‌اید؟ فرستاده پادشاه اظهار داشت که این جوان می‌گوید که این خانه، متعلق به من است. پیرمرد غضبناک شد و بسوی «تلمیخا» توجه کرده و با ناراحتی از وی پرسید: تو کیستی و نام تو چیست؟ پاسخ داد: من «تلمیخا» فرزند «فلسطین» هستم. پیرمرد مثل این که نام آشنائی به گوشش رسیده باشد، گفت:

دوباره خودت را معرفی کن. «تلمیخا» بار دیگر خود را معرفی کرد. پیرمرد بلافاصله به دست و پای او افتاد و گفت: ای مردم! به پروردگار کعبه سوگند! این جوان، جد من و یکی از جوانانی است که از دست «دقیانوس» ستمکار فرار کرده به خدای آسمانها و زمین گرویده است و حضرت عیسی علیه السلام پیشآمد او و همراهانش را به ما اطلاع داده است (؟) و فرموده که آنان بزودی زنده خواهند شد! این خبر به گوش پادشاه رسید. بلا درنگ بر اسب سوار شده به آنجا رفت. آنها را بحضور طلبید. به محض اینکه با «تلمیخا» روبرو شد، از اسب به زیر آمد و پس از احترامات لازم، «تلمیخا» را روی دوشش سوار کرد! مردم با خوشحالی هر چه بیشتر و به منظور تبرک جستن به مرد خدا، دست و پای او را می‌بوسیدند و از «تلمیخا» می‌پرسیدند: یاران تو کجا هستند و بر سر آنها چه آمده است؟ «تلمیخا» گفت: همگی آنان سالمند و در غار کوه به سر می‌برند.

در آن شهر، دو پادشاه - یکی مسلمان و دیگر نصرانی - سلطنت داشتند.

هر دو تن به اتفاق همراه‌هایشان عازم غار شدند و «تلمیخا» پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد. به مجردی که نزدیک غار رسیدند، «تلمیخا» پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد. به مجردی که نزدیک غار رسیدند، «تلمیخا» به آنان گفت: ای مردم! در اینجا توقف کنید، بیم آنست که دوستانم از صدای پای اسبان و لجامها و سلاحهای شما، بپندارند که «دقیانوس» از محل آنها اطلاع یافته است که در

این صورت، از ترس جان از کف خواهند داد. صلاح در اینست که من خود به تنهایی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۲

به ملاقات آنها بروم و جریان را بطوری که اتفاق افتاده است برای آنان توضیح دهم.

(۱) مردم بنا به تقاضای «تملیخا» توقف کردند. هنگامی که «تملیخا» وارد غار شد. دوستان که در انتظار او بودند بی اختیار از جای برخاسته او را در آغوش گرفتند و دست به گردن او در آورده و گفتند: خدا را شکر که از شر «دقیانوس» در امان ماندی! «تملیخا» گفت: دست بردارید و از «دقیانوس» سخنی نگوئید! اینک، به من بگوئید که مدت درنگ کردن ما در این غار چقدر است؟ در پاسخ گفتند:

مدت اقامت ما در این غار، یک روز است یا برخی از روز! «تملیخا» گفت: چنان نیست که اظهار می دارید بلکه ما مدت سیصد و نه سال است که در این غار بوده‌ایم!! «دقیانوس» مرده و چند قرن از مرگ او گذشته است و مردم شهر به خدای یکتا گرویده‌اند و اینک گروهی از مردم همراه با پادشاهان بیدار شما آمده‌اند.

گفتند: ای تملیخا! می خواهی ما را انگشت نما و آزمایش جهانیان سازی؟! «تملیخا» گفت: رأی شما چیست؟ گفتند: رأی ما آنست که دستها بسوی آسمان بالا- ببریم و دعا کنیم. دستها را بالا بردند و گفتند: پروردگارا! به حق آن عجائبی که به ما نشان داده‌ای، ارواح ما را قبض کن و ما را انگشت نما ی خلق قرار مده! خدای تعالی دعای آنها را اجابت کرد و به «عزرائیل» دستور داد تا روح آنان را قبض کند.

آنها از دنیا رفتند و خدا هم در غار را مسدود ساخت. آن دو پادشاه که بیدار آنها نایل نیامدند و در غار را هم نمی دانستند در کجاست مدت یک هفته اطراف غار می گشتند. سرانجام نه در غار را یافتند، و نه روزنه‌ای مشاهده کردند. «۱» این

(۱) همانطور که علامه طباطبائی (ره) در المیزان می نویسد، این غار با شهر «افسوس» با علائمی که در قرآن برای آن ذکر شده، درست نمی آید، بلکه با غار دهکده «رجیب» که در فاصله هشت کیلومتری عمان، پایتخت اردن، است، بهتر جور درمی آید؛ چرا که غار رو به جنوب است و اطراف آن از شرق و غرب باز است و شعاع آفتاب بر آن میافتد و در داخل غار سکوئی است ۳ متر در ۵/۲ متر و در غار چند قبر است که بصورت بیزانسی است که گویا هشت یا هفت تا هستند و بر دیوارهای آن نقوش و خطوطی است به خط یونانی قدیم و ثمودی، که خوانده نمی شود و نیز نقش سگی هست که با رنگ سرخ رنگ آمیزی شده ... (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۳

جاست که باید به صنع لطف الهی توجه کرد و در ضمن آن باید متوجه به این هم بود که احوال آنان را موجب عبرت دیگران قرار داده است.

(۱) هنگامی که در غار مسدود شد و راهی به جایی نبردند، آن پادشاه مسلمان گفت: اینان به دین من مرده‌اند بر من لازم است در کنار غار ایشان، مسجدی بنا کنم. پادشاه نصرانی گفت: اینان به آئین ترسایان از دنیا رفته‌اند بر من لازم است در کنار غار ایشان کلیسایی بسازم. در این هنگام، پادشاه مسلمان با پادشاه ترسا به جنگ پرداختند (!؟) و پادشاه مسلمان بر پادشاه ترسا چیره شد و پادشاه مسلمان مسجدی کنار غار ایشان بنیان کرد، چنانکه خدا هم فرموده است: قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا؛ آنها که بر رقیبان خویش چیره شدند، گفتند: باید بیاد آنها مسجدی بسازیم.

حضرت علی علیه السلام به دنبال آنچه در پاسخ دانشمند یهودی بیان کرد، می فرماید: ای یهود! این بود سرانجام اصحاب کهف و آیا آنچه گفتیم، با تورات شما مطابق است یا نه؟ یهودی در پاسخ گفت: ای ابا الحسن! حرفی را کم و زیاد نکردید و تقاضای من آنست از این به بعد، مرا یهودی نخوانید، چرا که گواهی می دهم: خدائی جز خدای یکتا نیست، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و

رسول اوست و شما هم داناترین مردم این امت هستید.

(۲) مؤلف گوید: ظاهر آنست که «تملیخا» پس از گذشت مدت سیصد و نه سال به شهر «افسوس» وارد شده است و ورود او به شهر مزبور پس از ظهور حضرت عیسی علیه السّلام و پیش از طلوع خورشید اسلام است. بنابراین، مطالبی که در حدیث شریف آمده است که شهر «افسوس» در اختیار دو نفر سلطان بوده است که یکی از مسلمان و دیگری ترسا، و سلطان مسلمان ادعا کرده است که اینان از ما مسلمانانند و باید بر در غار آنها مسجدی برپا کنیم، و ترسا گفته است که آنان بر آئین ترسایند و باید بر در غارشان، کلیسائی بسازم. و سرانجام، مسلمان بر ترسا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۴

چیره شد و مسجدی بر در غار آنان بنیان کرد، خالی از اجمال نبوده است. ممکن است بگوئیم که مراد از مسلمان در این حدیث، آئین ابراهیم علیه السّلام باشد، چنانکه خدا فرموده است: *مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ*؛ از آئین پدرتان ابراهیم پیروی کنید اوست که شما را مسلمان نامیده است. (۱)

(۱) ممکن است چنین توجیه کرد که در شهر «افسوس» دو تن پادشاه، یکی یهودی و دیگری نصرانی حکومت می‌کرد. هنگامی که دین عیسی علیه السّلام در آن شهر پرچم عیسوی خود را به اهتزاز درآورد و مردم آئین آنرا پذیرفتند و تسلیم فرمان عیسی شدند، آنها را بدلیل تسلیم شدن، «مسلمان» نامیدند. بنابراین، مراد از شاه مسلمان، همان پادشاهی بوده باشد که دین عیسی را پذیرفته و مسلمان شده بود و مراد از غیر مسلمان، پادشاه یهودی بوده باشد که به آئین تهوود باقی مانده و تسلیم فرمان عیسی علیه السّلام نشده بود. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۵

(۱)

باب صد و سی و یکم کمک خواستن عثمان از حضرت علی علیه السلام

کسانی که از وقایع تاریخی اطلاع دارند می‌دانند که «عثمان بن عفّان» در بسیاری از امور از حضرت علی علیه السّلام کمک می‌گرفته و به حلّ مشکلات خویش می‌پرداخته است. و ما در این باب به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

(۲) [موطا مالک بن انس در ضمن طلاق مریض ص ۳۶] می‌نویسد: از «محمد بن یحیی بن حبان» روایت است که گفت: جدّم، «حَبّان»، دو همسر داشت که یکی هاشمی، و دیگری از انصار بود. «حَبّان»، همسر انصاری را طلاق گفت و این در حالی بود که بچه شیر می‌داد. یکسال از طلاق گذشت، «حَبّان» مرد و آن زن از عادت زنانه فراغت نیافت؛ برای همین ادعا کرد که من از وی ارث می‌برم، زیرا از موقعی که مرا طلاق گفته تا حال که مرده است، عده من منقضی نشده است. برای رفع نزاع نزد «عثمان» رفتند. «عثمان» گفت: همین طور است، این زن در ادّعائی که می‌کند بر حق است و ارث می‌برد. زن هاشمی از داوری وی ناراحت شد و «عثمان» را سرزنش کرد. وی پاسخ داد که این داوری از آن من نمی‌باشد،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۶

بلکه دستور پسر عمویت می‌باشد و اشاره به علی بن ابیطالب علیه السلام نمود.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «بیهقی» در [سنن ۷/ ۴۱۹]، «شافعی» در [مسند در کتاب العدد ص ۱۷۱]، «ابن حجر» در [اصابة ۸/ قسم ۱/ ۲۰۴]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۷۶۴] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۹۷] ذکر کرده‌اند و در حدیث «طبری» آمده که برای مرافعه نزد «عثمان» آمدند. «عثمان» گفت: من از چگونگی آن اطلاعی ندارم. مرافعه به عرض مبارک علی علیه

السَّلام رسید. حضرت فرمود: آن زن اگر مدعی میراث است، کنار مرقد مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضور یابد و سوگند یاد کند. زن انصاری در کنار مرقد مطهر حاضر شد. حضرت علی علیه السَّلام خطاب به او، فرمود: سوگند یاد کن که سه حیض ندیده‌ای و در صورتی که سوگند یاد کردی، از ارث متوفی بهره‌مند خواهی شد. وی سوگند یاد کرد و در ارث متوفی، شریک شد.

«ابن حرب طائی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [موطا مالک بن انس در کتاب حدود ص ۱۷۶] می‌گوید: زنی را به «عثمان» معرفی کردند که در عرض شش ماه وضع حمل کرده است. «عثمان» دستور داد تا او را رجم کنند! حضرت علی بن ابیطالب علیه السَّلام فرمود: نباید او را رجم کرد، به خاطر اینکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا؛ مدت حمل جنین و از شیر باز گرفتن او سی ماه است. از سوی دیگر، می‌فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ؛ مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند. بنابراین شش ماه دیگر باقی می‌ماند که سی ماه تمام شود. «عثمان» سوگند یاد کرد که تا به حال به این حقیقت دسترسی پیدا نکرده است. آنگاه دستور داد دست از سنگسار کردن آن زن باز دارند. هنگامی این فرمان از سوی «عثمان» صادر شد که آن بیچاره سنگسار شده بود!! و آن زن به خواهرش، گفت: اندوهناک مباش! که جز همسرم، کسی دیگر سر بر بالین من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۷

نگذاشته است. آن کودک بزرگ شد و شوهر آن زن اعتراف کرد که این فرزند از من است. او شبیه‌ترین مردم به پدرش بود.

(۱) [تفسیر ابن جریر ۲۵ / ۶۱] به سند خود، از «بعجه بن زید جهنی» نقل کرده که زنی را به ازدواج مردی از قبیله «جهنی» در آوردند، بیش از شش ماه از ازدواج او نگذشته بود که وضع حمل کرد. این خبر که در آن قبیله بی سابقه بود به اطلاع «عثمان» رسید. وی که او را اهل زنا تشخیص داد دستور سنگسارش را صادر کرد! در آن حال علی بن ابیطالب علیه السَّلام وارد شد و فرمود: او را سنگسار نکنید، به خاطر آنکه خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا؛ و در آیه دیگر فرموده است: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ بنابراین از شیر بازگرفتنش دو سال است، پس این زن در موقع خود، وضع حمل نموده است. «عثمان» که این سخن را شنید، گفت: به خدا سوگند! استنکافی ندارم که اگر دستور داده باشم زنی را سنگسار کنند، دوباره او را صحیح و سالم برگردانم و از سنگسار کردن او دست بردارم.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱ / ۱۰۰] به سند خود، از «عبد الله بن حارث بن نوفل هاشمی» روایت می‌کند که «حارث» در روزگار «عثمان» پاره‌ای از امور مکه را عهده‌دار بود. در همان اوقات، «عثمان» به مکه رفت و «عبد الله بن حارث» که از عزیمت او اطلاع یافت تا منزل «قدید» به استقبال آمد. همان هنگام، کبکی صید کرده آنرا با آب و نمک پختیم و همراه با ترید در سفره گسترده و در برابر «عثمان» قرار دادیم. همراهان «عثمان» از تناول آن شکار امتناع ورزیدند.

«عثمان» گفت: شکاری است که ما آن را صید نکرده و دستور شکار آن را هم صادر نکرده‌ایم، مردمی که از حال احرام بیرون آمده‌اند، برای ما که محرم هستیم، تهیه دیده‌اند؛ بنابراین استفاده از این شکار برای ما اشکالی ندارد. «عثمان» پرسید: چه کسی به شما دستور داده است که از چنین شکاری در حال احرام استفاده نکنید؟

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۸

در پاسخ گفتند: حضرت علی علیه السَّلام چنین فتوایی داده‌اند.

(۱) «عثمان» کسی را دنبال حضرت علی علیه السَّلام فرستاد تا او را دعوت کند. «عبد الله بن حارث» گوید: در حالی حضرت علی علیه السَّلام وارد شد که دستهایش به برگ درخت خبط، که خوراک شتر است، آلوده بود. «عثمان» به آن حضرت گفت: شکاری که ما هیچگونه مداخله‌ای در شکار آن نداشتیم، مردمی که در لباس احرام نبوده‌اند شکار کرده و غذائی برای ما تهیه دیده‌اند، چه

اشکالی دارد که از تناول دست نگهداریم؟! حضرت علی علیه السلام که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود، خطاب به اصحاب فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که گواهی دهد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله محرم بود و ران گورخر پخته را حضورش آوردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خوردن آن گوشت امتناع ورزیدند و فرمود: آن را به کسانی بدهید که محل اند و از لباس احرام بیرون آمده‌اند. در این هنگام، دوازده نفر از اصحاب گواهی دادند که یا علی! آری چنانکه می‌فرمائید ما شاهد این قضیه بودیم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن گوشت تناول نفرمود. باز فرمود: مردی را به گواهی می‌طلبم که گواهی دهد هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال احرام بود، تخم شتر مرغ پخته‌ای را حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدلیل اینکه محرم بود، از آن استفاده نکرد و فرمود: این غذا را به افرادی که محل اند بدهید تا تناول نمایند. کمتر از دوازده نفر از اصحاب، فرموده حضرت علی علیه السلام را تصدیق کردند. «عثمان» که آشفته خاطر شده بود، از خوردن گوشت کبک منصرف شد و از سفره دست کشید و گفت: آنرا در اختیار افراد محل قرار بدهید.

مؤلف گوید: مختصری از این حدیث را «امام احمد» به دو طریق دیگر روایت کرده، «طحاوی» هم در [شرح معانی الآثار در کتاب حج ص ۳۸۶] به اختصار آورده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۳/۵۳] نقل کرده و اظهار می‌دارد که «ابن جریر» هم از این حدیث یاد کرده و سند آنرا صحیح شمرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۴۹

و «طحاوی» و «ابو یعلی» هم به ذکر آن پرداخته‌اند. و «هیثمی» هم در [مجمع ۳/۲۲۹] روایت کرده و می‌گوید که «امام احمد»، «ابو یعلی» و «بزاز» هم به نقل آن پرداخته‌اند و گفته است که از روات این حدیث، «علی بن زید» است که سخنانی در حق او ابراز شده و مورد وثوق است.

(۱) [همان کتاب ۱/۱۰۴] به سند خود، از «حسن بن سعد» از پدرش روایت می‌کند که «یحسن» و «صفیه» از اسرای خمس بودند. «صفیه» با مردی، که او هم از اسرای خمس بود، زنا کرد و از او فرزندی متولد شد. زنا کننده و «یحسن» نسبت به آن کودک ادعای پدری کردند و برای رفع خصومت پیش «عثمان» رفتند. «عثمان» آن دو تن را بحضور حضرت علی علیه السلام فرستاد. حضرت علی علیه السلام فرمود: امروز درباره این دو تن به گونه‌ای قضاوت می‌کنم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قضاوت فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«الولد للفراش وللعاهر الحجر»

؛ فرزند از آن کسی است که از هم بالینی استفاده کرده است و زناکار را باید سنگسار کرد.

سپس به هر یک از آن دو نفر، پنجاه تازیانه زد.

مؤلف گوید: «متقی» هم این حدیث را در [کنز العمال ۳/۲۲۷] نقل می‌کند و اظهار می‌دارد که «دورقی» هم آنرا نقل نموده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۰

(۱)

باب صد و سی و دوم کمک خواستن معاویه از حضرت علی علیه السلام

«معاویه» بیشتر اوقات راجع به مسائل مهم و مسائلی که برایش پیش می‌آمد، بحضور حضرت علی علیه السلام برای حل مسائل، احساس نیاز می‌کرد و از آن حضرت کمک می‌گرفت. و تاریخ صحیح گواه این موضوع است و کسی که این واقعیت را انکار کند، دشمن سرسخت است و با اموری که «متواتر» و ثبوتش قطعی است، مخالفت کرده است. من در این باب به پاره‌ای از آن

موارد، از مصادر در دسترس اشاره می‌کنم و همین مقدار را برای کسانی که اهل انصاف هستند، کافی می‌دانم.

(۲) [مؤطا مالک بن انس در کتاب اقصیه ص ۱۲۶] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت کرده است، یکی از شامی‌ها به نام «ابن خیبری» وارد منزل خود شد، مشاهده کرد که مرد بیگانه‌ای کنار زنش خوابیده است. از آنجا که سخت ناراحت شده بود، هر دو نفر - یا یکی از آنها - را کشت. قضاوت این پیشآمد به عهده «معاویه» گذاشته شد. «معاویه» که قادر به این داوری نبود، نامه‌ای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۱

به «ابو موسی اشعری» نوشت و از وی خواست تا با علی علیه السلام ملاقات کند و چگونگی داوری درباره آن پیشآمد را از حضرت علی علیه السلام بپرسد! «ابو موسی» بنا به وظیفه‌ای که از سوی «معاویه» به او محول شده بود، بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و پرسید: اگر چنین پیشامدی اتفاق افتد، چگونه باید داوری کرد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: این پیشامدی است که در سرزمین من اتفاق نمی‌افتد و مردم آن بی‌عفتی را تا این حد مرتکب نمی‌شوند. اینک، تو را سوگند می‌دهم تا حقیقت را بیان کنی! «ابو موسی» گفت: حقیقت آنست که «معاویه» در ضمن نامه‌ای به من، خواسته این قضیه را با تو در میان بگذارم و حکم آنرا برایش بفرستم! حضرت فرمود: من ابو الحسن، از مردی که مرتکب چنین قتلی شده است، چهار نفر شاهد می‌طلبم؛ اگر توانست شاهدان را بیاورد، حق با اوست.

و در غیر این صورت، برای جلوگیری از فرارش، دستهای او را مانند اسیری می‌بندم و به کار او رسیدگی می‌کنم.

مؤلف گوید: این روایت را «بیهقی» در [سنن ۸ / ۲۳۰]، به طریق دیگر در [۸ / ۲۳۷] و به طریق سوم در [۱۰ / ۱۴۷]، «شافعی» در [مسند در کتاب الجائز و الحدود ص ۲۰۴] و «متقی» در [کنز العمال ۷ / ۳۰۰] روایت کرده و اظهار می‌دارد که «شافعی»، «عبد الرزاق»، «سعید بن منصور» و «بیهقی» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲ / ۴۶۳] روایت می‌کند که معمول «معاویه» آن بود که هرگاه پیشامدی برای او اتفاق می‌افتاد، نامه‌ای به یکی از همدستانش می‌نوشت و غیر مستقیم پاسخ آنرا از حضرت علی علیه السلام می‌گرفت! هنگامی که حضرت علی علیه السلام شهید شد و او اطلاع یافت - با همه عداوتهائی که نسبت به آن حضرت ابراز می‌داشت - گفت: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»؛ فقه و علم با مرگ پسر «ابو طالب» از میان رفت. به دنبال این اظهار تأسف، برادرش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۲

«عتبه» گفت: مواظب باش که سخن تو و اظهار تأسفی که نسبت به مرگ پسر «ابو طالب» می‌داری به گوش شامی‌ها نرسد! «معاویه» گفت: (دست از این یاهو گوئی‌ها بردار) مرا به حال خود واگذار!

(۱) [کنز العمال ۶ / ۲۱] از «شعبی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در ضمن بیان خطابه‌ای، فرمود: از خدا سپاسگزارم که دشمن ما را در سطحی قرار داده است که هرگاه در امور دینی پیشامدی برایش اتفاق می‌افتد، از ما می‌پرسد و از ما کمک می‌خواهد. از جمله در نامه‌ای که بوسیله‌ای به ما مرقوم داشته است، از کیفیت «خنتی» سؤال می‌کند. در پاسخ او نوشتم:

چگونگی حال او را از ادرار کردن او بدست آورید (تا آخر حدیث) «سعید بن منصور» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: در [شرح فیض القدير ۴ / ۳۵۶] چنین گوید: در «شرح الهمزیه» آمده است که معمول «معاویه» آن بود، مشکلات خود را در ضمن پیامی که به یکی از همدستانش می‌داد از حضرت علی علیه السلام می‌پرسد و حضرت علی علیه السلام پاسخ او را مرحمت می‌فرمود. در یکی از روزها که چنین پیامی رسیده بود، یکی از فرزندانش به عرض رسانید: آیا پاسخ دشمن خود را هم می‌دهید؟! فرمود: درباره عزت ما همین بس که دشمن ما هم به ما نیازمند است و رفع مشکل خود را از ما می‌خواهد!

(۲) [همان کتاب ۳ / ۱۸۰] از «ابو الوضین» روایت می‌کند که مردی دختر آزاد خود را به ازدواج یکی از شامی‌ها درآورد و هنگام

زفاف، دختر کنیزش را نزد آن مرد فرستاد. آن مرد از دختر در هنگام ورود به اتاق زفاف و پس از مقاربت، از وی پرسید: دختر کدامیک از زنانش هستی؟ در پاسخ گفت: من دختر فلان کنیز می‌باشم. آن مرد ناراحت شد و گفت: من دختر زن آزاد او را به عقد خود درآورده‌ام و اینک دختر کنیزش را به زفاف من فرستاده است. در این رابطه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۳

اختلافی بوجود آمد. برای رفع مخاصمه به نزد «معاویه» رفتند. وی گفت: ازدواج درست است! زنی برابر زن دیگر به خانه زفاف رفته است! از اطرافیان خود که گرداگرد او حضور داشتند استفتاء کرد. آنها هم گفته او را تصدیق کردند. آن مرد گفت: برای رفع نزاع بهتر آنست ما را بحضور علی بن ابیطالب علیه السلام معرفی نمائی! «معاویه» گفت: بسوی او بروید.

متخاصمان بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شده و جریان خود را به حضرت گفتند. حضرت علی علیه السلام چیزی را از روی زمین برداشته بدست گرفت و فرمود: برخلاف انتظار، قضاوت درباره اختلاف شما، آسانتر از این ناچیز است که من از روی زمین برداشتم. سپس به آن مرد فرمود: همان مقدار مهریه‌ای را که برای دختر مورد نظرت تعیین کرده‌ای، همان را هم برای این دختر مقرر بدار و بر پدرش لازم است مهریه آن زن را خود او پردازد و ضمناً توصیه فرمود، تا هنگامی که عده این دختر به پایان نرسیده است، با اولی نزدیکی نکند. راوی گوید: به گمانم حضرت علی علیه السلام پدر دختر را تازیانه زد و یا می‌خواست تازیانه بزند.

«ابن ابی شیبه» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۸۱] از «حجّار بن ابهر» روایت می‌کند که در نزد «معاویه» بودم، دو تن وارد شدند که در رابطه با جامه‌ای با یکدیگر مخاصمه داشتند. یکی از آن دو گفت: این لباس متعلق به من است و گواهی بر ملکیت آن اقامه کرد. دیگری گفت: این لباس از آن من است و از مردی خریده‌ام که او را نمی‌شناسم. «معاویه» گفت: اگر ابن ابی طالب حضور می‌داشت، ما را از این نگرانی نجات می‌داد! «حجّار» گوید: به «معاویه» گفتم: نظیر همین جریان و داوری درباره آنرا از حضرت علی علیه السلام مشاهده کرده‌ام. «معاویه» گفت: برای حلّ این مسئله علی علیه السلام چگونه داوری کرد؟ «حجّار» گفت: حضرت علی علیه السلام در ضمن داوری فرمود که لباس متعلق به کسی است که «بینه» دارد. و به دیگری گفت: تو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۴

مال خودت را ضایع ساختی! «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۱۹۵] از «ابو حازم» روایت است که گفت: مردی پیش «معاویه» آمد و مسئله‌ای از او پرسید. «معاویه» گفت: پاسخ این مسئله را از علی علیه السلام درخواست کن، که داناتر است. آن مرد برای خوشایند «معاویه»، گفت:

پاسخ تو ای امیر! از جهت من ارزنده‌تر از پاسخ علی علیه السلام است! «معاویه» گفت:

بد سخنی اظهار داشتی و از پاسخ مردی اظهار کراهت می‌نمائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده: علی علیه السلام چشمه جوشان دانش است و از علمی فراوان برخوردار است و خطاب به او فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

و معمول «عمر» هم آن بود که هرگاه مشکلی برای او رخ می‌داد، از علی علیه السلام کمک می‌گرفت.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۲) مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [شرح فیض القدير ۳ / ۴۶] با اندک اختلافی نقل کرده و می‌گوید: «کلاباذی» نقل می‌کند که مردی از «معاویه» مسئله‌ای پرسید. «معاویه» گفت: این مسئله را از علی علیه السلام سؤال کن که از من داناتر است. گفت: از تو می‌خواهم پاسخ مرا بدهی! «معاویه» گفت: وای بر تو! از پاسخ مردی اظهار کراهت داری که رسول خدا صلی الله علیه

و آله در حق او فرمود: علی علیه السلام دانش را، مانند پرنده‌ای که غذا را با منقار خود به جوجه‌اش می‌خوراند، در دل‌های شما قرار می‌دهد. و بزرگان صحابه به این موقعیت که علی علیه السلام داشته است اعتراف کرده‌اند و «عمر» هم هرگاه مسئله مشکلی برایش پیش می‌آمد، از علی علیه السلام کمک می‌گرفت.

مردی نزد او آمد و مسئله‌ای پرسید: در پاسخ گفت: در آنجا علی علیه السلام است (مسائل خود را از او پرسید). آن مرد گفت: ای امیر! می‌خواهم پاسخم را از تو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۵

بشنوم. او ناراحت شد گفت: برخیز که خدا تو را بر روی پاهایت برقرار ندارد! آنگاه اسم او را از لیست دیوان محو کرد! «ابن حجر» این روایت را در [صواعق ص ۱۰۷] نقل کرده است و می‌گوید:

«امام احمد» این حدیث را آورده است و دیگران هم مانند آنرا نقل کرده‌اند

(۱) و در کتاب [فتح الباری در شرح بخاری ۱۷/ ۱۰۵] با اندک تقدیم و تأخیری روایت مزبور را مشابه با روایت «کلابادی» ذکر کرده و گفته است که در «القطعیات» از «ابو خالد»، «اسماعیل» از «قیس بن ابی حازم» روایت کرده‌ایم که مردی پیش «معاویه» آمد و مسئله‌ای پرسید. «معاویه» گفت: پاسخ این مسئله را از علی علیه السلام درخواست کن! سپس «معاویه» گفت: به خاطر دارم که هرگاه مسئله‌ای برای «عمر» مشکل می‌شد، پاسخش را از علی علیه السلام درخواست می‌کرد. و می‌گفت که آسوده خاطریم که علی علیه السلام حاضر است.

(۲) [سنن بیهقی ۱۰/ ۱۲۰] به سند خود، از «ابو حسان» روایت است که پسر عموهای «عباس بن خراشه کلابی» و پسر عموهای زن او به وی گفتند: زن تو دوستدار تو نیست و علاقه‌ای به تو نشان نمی‌دهد و هرگاه می‌خواهی از این واقعیت با خبر شوی او را مخیر ساز. وی به زنش، «برزه» دختر «حزّ»، گفت: در طلاق گرفتن مختاری! او سه بار گفت: بدیهی است علاقه‌ای به تو ندارم و دیگری را بر تو برمی‌گزینم. پسر عموهای هر دو طرف گفتند که با توجه به آنچه گفت، او سه طلاقه است و بر تو حرام شده است. «عباس» سخن آنها را نپذیرفت و گفت:

شما دروغ می‌گویید، او بر من حرام نشده است. آنگاه برای دریافت حقیقت بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد. جریان را به عرض حضرتش تقدیم داشت حضرت علی علیه السلام فرمود: آری، او بر تو حرام است و تا شوهر دیگری اختیار نکرده، نباید با او نزدیکی کنی و الا تو را سنگسار خواهم کرد (!؟) این ناراحتی در دل او باقی بود تا «معاویه» به خلافت رسید. آن مرد از فرصت استفاده کرد پیش

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۶

وی رفته، جریان را به اطلاع او رسانید و گفت: «ابو تراب» با قضاوتی که کرد، میان من و همسرم جدائی انداخت. «معاویه» در پاسخ گفت: قضاوتی که علی علیه السلام در حق تو کرده است، مورد تصدیق ماست!- و یا گفت: ما قضاوتی را که علی علیه السلام در حق تو کرده است مردود نمی‌دانیم.-

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۷

(۱)

باب صد و سی و سوم «عایشه» و پسر «عمر» در مشکلاتی که برای آنها اتفاق می‌افتاد از حضرت علی علیه السلام کمک می‌گرفتند

از کتابهای ششگانه اهل سنت و کتابهای معتبر دیگر آنها، استفاده می‌شود که هرگاه امر مشکلی برای «عایشه» و پسر «عمر» اتفاق می‌افتاد و موجبات ناراحتی آنها را فراهم می‌ساخت، برای رفع ناراحتی، از حضرت علی علیه السلام کمک می‌گرفتند و ما در این

باب به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «طهارت» در باب توقیت در مسح کردن پشت دو کفش، به دو سند، از «حکم بن عتیه» از «قاسم بن مخیمه» از «شریح بن هانی» روایت می‌کند که نزد «عایشه» رفته و از وی پرسیدم: رأی تو درباره مسح کردن بر پشت کفش در هنگام وضو چیست؟ گفت: پاسخ این مسئله را از علی بن ابیطالب علیه السلام جویا شو.

(۳) [همان کتاب در همان باب] از «حکم» از «قاسم بن مخیمه» از «شریح بن هانی» روایت می‌کند که راجع به مسح بر روی دو کفش در هنگام وضو، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۸

«عایشه» پرسیدم، گفت: برای پاسخ این مسئله از علی علیه السلام استفاده کن که او از من داناتر است.

(۱) مؤلف گوید: «مسلم» حدیث مزبور را در همان باب، به دو طریق دیگر، نقل کرده است و «نسائی» هم در [صحیح ۱/ ۳۲]، «ابن ماجه» در [صحیح ص ۴۲]، «امام احمد» در [مسند ۱/ ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۲۱۰، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، و ۱۱۰/ ۶]، «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/ ۱۵]، «بیهقی» در [سنن ۱/ ۲۷۲] به دو طریق، و [۱/ ۲۷۷] به طریق سوم، «ابو نعیم» در [حلیه ۱/ ۸۳]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱۱/ ۲۶۴]، «طحاوی» در [شرح معانی الآثار در کتاب طهارت ص ۴۹] و به طریق دیگر در صفحه ۵۰، در [مسند ابو حنیفه ص ۱۲۹] و [کنز العمال ۵/ ۱۴۷] که «متقی» در این کتاب می‌گوید: حدیث مورد نظر را «ابو داود طیالسی»، «حمیدی»، «سعید بن منصور»، «عبد الرزاق»، «ابن ابی شیبه»، «امام احمد حنبل»، «عدنی»، «دارمی»، «مسلم»، «نسائی»، «ابن ماجه»، «ابن خزیمه»، «طحاوی»، «ابن حبان»

(۲) و در کتاب [فتح الباری در شرح بخاری ۱۶/ ۱۶۸]، روایت کرده‌اند و در این کتاب آمده است که «ابن ابی شیبه» به سند خود، از «عبد الرحمن بن أبزی» روایت می‌کند که گفت: در جنگ جمل، «عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی» به هودج «عایشه» رسید و خطاب به او گفت: آیا به خاطر داری که هنگام کشته شدن «عثمان» نزد تو آمدم و از تو دستور خواستم که در چنین موقعیتی چه وظیفه‌ای دارم؟ تو گفתי از ملازمت و همراهی با علی علیه السلام دست بردار! «عایشه» ساکت ماند و پاسخی نداد. در این رابطه بود که حضرت علی علیه السلام دستور داد شتر «عایشه» را پی کنند. من و برادرش، «محمد بن ابی بکر»، که سوار بودیم پس از پی شدن شتر «عایشه» از مرکب پیاده شدیم و هودج او را روی مرکبهای خود گذاشته و در برابر حضرت علی علیه السلام از مرکب پیاده‌اش کردیم. حضرت علی علیه السلام به «عایشه» امر کرد که داخل خانه‌ای شود، پس او هم به منزلی وارد شد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۵۹

(۱) [سنن بیهقی ۵/ ۱۴۹] به سند خود، از «ابو مجلز» روایت کرده است که مردی از پسر «عمر» پرسید: در هنگامی که به رمی جمرات می‌پرداختم. شک کردم که آیا شش ریگ زده‌ام. یا هفت ریگ؟ «ابن عمر» گفت: هم اکنون حضور علی علیه السلام شرفیاب شو و این مسئله را از او پرس. آن مرد حضور مبارک شرفیاب شد و پاسخ آنرا دریافت کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۰

(۱)

باب صد و سی و چهارم خوابیدن حضرت علی علیه السلام در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شبی که پیغمبر به مدینه هجرت کرد (لیله المیت)

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] ذیل تفسیر آیه شریفه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (سوره بقره، آیه ۲۰۷)؛ در میان مردم برخی از کسانی هستند که به منظور بدست آوردن خرسندی خدای تعالی خود را می‌فروشند؛ و خدا نسبت

به بندگان مهربان و رؤف است. می‌نویسد: این آیه در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام نازل شده است و این پیشآمد در هنگامی اتفاق افتاد که حضرت علی علیه السّلام در شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم غار ثور بوده است، بجای ایشان، در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید. و می‌گوید: در روایت آمده است، شبی که حضرت، در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خوابیده بود، «جبرئیل» در بالا سر آن حضرت و «میکائیل» در پایین پای آن حضرت حضور داشتند؛ «جبرئیل» در این هنگام فریاد می‌زد: خوشبحال تو، آفرین به وفای تو، ای پسر ابو طالب! که خدا بوجد تو، بر فرشتگان مباهات می‌کند و آیه و مِنَ النَّاسِ ... در آن موقع نازل شد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۱

(۱) [اسد الغابة ابن اثیر ۴/ ۲۵] به سند خود، از «ثعلبی» روایت می‌کند در یکی از کتابها دیدم، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم هجرت به مدینه بود، علی بن ابیطالب علیه السّلام را به جانشینی خود در مکه برگزید تا قرضهای حضرتش را بردارد و گروهائی که از دیگران در اختیار آن حضرت بوده است، به صاحبانش برگرداند و در شب غار (لیله المبيت) به آن حضرت دستور داد تا برد حضرمی سبز رنگش را بپوشد و فرمود: اثر این «برد» آنست که نمی‌گذارد آسیبی به تو برسد. حضرت علی علیه السّلام فرمان آن حضرت را اجابت کرد. در آن هنگام خدای تعالی خطاب به «جبرئیل» و «میکائیل» علیهما السّلام، فرمود: در میان شما دو تن، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما دو تن را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، اینک کدامیک از شما حاضرید به نفع دیگری دست از عمر بشوید و خود را فدای دیگری کنید؟ هر دو تن، زندگی را بر مرگ، ترجیح دادند. خدای تعالی خطاب به آنها فرمود: شگفت است که چرا مانند علی بن ابیطالب علیه السّلام نیستید، که من میان علی و محمد صلی الله علیه و آله، برادری برقرار کردم؛ او حاضر شده زندگی خود را فدای زندگی محمد نماید و اینک بجای او خفته است. هم اکنون به زمین نزول کنید و او را از شر دشمنان حفاظت کنید. هر دو تن به زمین فرو آمدند؛ «جبرئیل» در بالا سر حضرت علی علیه السّلام، و «میکائیل» در پائین پای آن حضرت قرار گرفتند. در این هنگام، «جبرئیل» فریاد زد: آفرین بر تو و خوشا بحال تو! چه کسی مثل تو است که اینگونه وفا و صفا داشته باشد که خود را فدای حبیبش نماید و در راه سلامتی او از جان خویش دست بردارد. آری، خدای تعالی به وجود تو، بر فرشتگان مباهات می‌نماید. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم مدینه بود، خدای تعالی آیه و مِنَ النَّاسِ ... را که در شأن علی علیه السّلام است، در مسیر مکه به مدینه، بر پیغمبرش نازل کرد.

(۲) مؤلف گوید: «شبلنجی» این حدیث را در [نور الابصار ص ۷۷] بطور

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۲

اختصار بیان کرده و می‌گوید: یکی از محدثان گفته است که خدای تعالی به «جبرئیل» و «میکائیل» خطاب کرد که امشب (لیله المبيت) بحضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شوید و تا بامداد او را از شر دشمنان حفاظت کنید. «جبرئیل» و «میکائیل»، به فرمان خدای جلیل، به زمین فرو آمدند و گفتند: خوشا بحال تو ای علی! چه کسی مثل تو است؛ آری، خدا به وجود تو و به صفا و وفای تو بر فرشتگان مباهات و فخر می‌کند.

پس از این گفته است که «غزالی» در کتاب «احیاء العلوم» می‌نویسد: شبی که علی علیه السّلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام گرفت، خدای تعالی خطاب به «جبرئیل» و «میکائیل»، فرمود: (و حدیث را به همان طرزى که «ابن اثیر» از «ثعلبی» روایت می‌کند، ادامه داده است) «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۳۱] گفته است که همه روزه خدای تعالی به وجود علی علیه السّلام بر فرشتگان مباهات می‌کند. «دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [خصائص نسائی ص ۸] به سند خود، از «عمرو بن میمون» روایت می‌کند که کنار «ابن عباس» نشسته بودم، نه نفر آمدند و گفتند: ای پسر عباس! یا از محل خود برخیز و با ما بیا، و یا به کسانی که در کنار تو نشسته‌اند دستور بده این محل را خلوت کنند تا

مطالبی را که در نظر داریم با تو در میان بگذاریم. «ابن عباس» گفت: من با شما می‌آیم. - «ابن میمون» گفت: این واقعه زمانی بود که هنوز «ابن عباس» بینایش را از دست نداده بود- «ابن میمون» گوید: اندکی از ما دور شدند و مطالبی گفتگو شد که ما از چگونگی آنها خبردار نشدیم. طولی نکشید «ابن عباس» بر آشفته خاطر و در حالی که گوشه عبایش از شدت ناراحتی روی زمین کشیده می‌شد، بازگشت و می‌گفت: اف بر اینها و تف بر آنان! از مردی بدگوئی می‌کنند که از ده خصلت ارزنده برخوردار است (تا آنجا که گفته است) علی علیه السلام جان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را خرید و جان خود را در بهای آن تسلیم کرد؛ آری،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۳

جامه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را پوشید و بجای آن حضرت در بستر ایشان خوابید که مشرکان از بیرون خانه در انتظار فرصت بودند تا بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حمله کنند و آن حضرت را به شهادت رسانند. در این هنگام که علی علیه السلام بجای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابیده بود، «ابو بکر» که گمان می‌کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای خویش آرمیده است وارد شد. علی علیه السلام که به اشتباه او متوجه شد، فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانب «بئر میمون» رفته است، آن حضرت را دریاب. «ابو بکر» بسوی بئر میمون حرکت کرد و همراه آن حضرت به غار داخل شد. کفار قریش حضرت علی علیه السلام را به گونه پیغمبر صلی الله علیه و آله هدف سنگ قرار دادند و آن حضرت بدون اندک واهمه‌ای سر مبارک را در جامه پوشانیده و تا بامداد به همان حال بود ... همگی این حدیث را در باب «آیه تطهیر» در مجلد اول آورده‌ایم.

«حاکم» در [مستدرک ۴/۳] مختصری از این حدیث را نقل کرده است و «امام احمد» هم در [مسند ۱/۳۳۰] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/۲۰۳] و در [ذخائر ص ۸۶] روایت کرده و می‌گوید: همگی آن را «احمد»، «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و در «الاربعین الطوال» و بخشی از آنرا «نسائی» روایت نموده‌اند و «متقی» هم در [کنز العمال ۸/۳۳۳] به اختصار و «هیثمی» در [مجمع ۹/۱۱۹] و مختصری از آنرا «احمد»، «طبرانی» هم در «الکبیر» و «الاوسط»، آورده‌اند.

(۱) [مستدرک حاکم ۴/۳] به سند خود، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت می‌کند، نخستین کسی که در راه بدست آوردن خرسندی خدا از خود گذشتگی کامل نشان داد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و هنگامی که بجای آن حضرت آرمیده بود این ابیات را انشا کرد و می‌گفت:

وقیت بنفسی خیر من وطا الحصى و من طاف بالبيت العتیق و بالحجر

رسول اله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۴ و بات رسول الله فی الغار آمنموقی و فی حفظ الاله و فی ستر

و بت اراعیهم و لم یتهمونی و قد وطنت نفسی علی القتل و الاسر

جان من فدای بهترین مردی که بر ریگها (زمین) گام نهاد و کسی که خانه عتیق (کعبه) و حجر اسماعیل را طواف کرد؛ آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمناک بود از اینکه دچار حيله گری دشمنان می‌شود، لیکن خدای تعالی صاحب کرامت بر حضرت او منت گذارد و او را از شر آنها رهایی بخشید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار ثور با کمال ایمنی شب را به روز آورد، در حالی که در حمایت خدا از هر گونه آسیبی در امان بود و در پس پرده محافظت او آن شب را به پایان رسانید؛ و من هم آن شب را به روز آوردم در حالی که آمادگی کامل برای کشته شدن و اسارت به دست دشمنان خونخوار را داشتم.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/۳۴۸] به سند خود در ذیل آیه شریفه و اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیْسْتُوکَ (سوره انفال، آیه ۳۰)؛ (یاد کن ای رسول ما!) هنگامی که کافران از راه حيله گری تصمیم گرفتند تا تو را به بند کشند ... از «ابن عباس» روایت می‌کند که در یکی از شبها، کفار قریش در شهر مکه به مشورت پرداختند و نتیجه مشورتشان آن بود که بعضی گفتند: بامداد که شد، محمد

را دستگیر کرده او را به بند کشیم؛ دیگری پیشنهاد کرد: چنین نیست بلکه او را می کشیم؛ دیگری پیشنهاد کرد او را تبعید می کنیم. خدای تعالی، رسول صلی الله علیه و آله را از تصمیمهای قریش، آگاه ساخت. آن شب علی علیه السّلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت تا به غار ثور رسید. کافران آن شب علی علیه السّلام را که خیال می کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تحت نظر گرفته بودند که مبادا شبانه از خانه بیرون برود! بامداد که به خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حمله ور شدند، علی علیه السّلام را مشاهده کردند و دانستند که از حيله گری خود بهره‌ای نبرده‌اند. از علی علیه السّلام پرسیدند:

مصاحب تو (پیغمبر صلی الله علیه و آله) کجاست؟ حضرت علی علیه السّلام اظهار بی اطلاعی کرد کفّار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۵

قریش اثر پای حضرت را دنبال کرده تا به کوه منتهی شد. آنجا اثر پائی به چشم نخورد، ناچار بر فراز کوه آمدند غار ثور را دیدند، تارهایی بر در غار تنیده شده بود، گفتند: اگر پیغمبر با وجود همین تارهای عنکبوت وارد غار شده بود، تارهای عنکبوت از هم گسیخته می شد. و به این ترتیب، از تصمیمی که داشتند منصرف شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در غار به سر برد.

مؤلف گوید: این حدیث را «خطیب بغدادی» در [۱۳ / ۱۹۱]، «هیشمی» در [مجمع ۲۷ / ۷]، «احمد»، «طبرانی» و «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل آیه وَاذْ يَمْكُرُ... (سوره انفال، آیه ۳۰) روایت کرده و می گوید: «عبد الرزاق»، «عبد بن حمید»، «ابن منذر»، «ابو الشیخ»، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» در «الدلائل»، روایت کرده‌اند.

(۱) [سیوطی در الدّر المنثور] در ذیل تفسیر آیه وَاذْ يَمْكُرُ بِكَ... (سوره انفال، آیه ۳۰) می گوید: «عبد الرزاق» و «عبد بن حمید» از «قتاده» روایت می کنند که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دار الندوه آمدند. و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشورت نشستند. (و حدیث را ادامه داده تا آنجا که) علی بن ابیطالب علیه السّلام در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آرامید و از سوی دیگر مشرکان خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله را محاصره کردند و شخص آن حضرت را تحت نظر گرفتند و می پنداشتند کسی که در بستر خوابیده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. به مجردی که به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم آوردند، حضرت علی علیه السّلام در برابر آنان قد برافراشت. کفّار با همه حيله گریهایی که داشتند، حیرت زده و شرمند شدند. از علی علیه السّلام پرسیدند: دوست (محمد صلی الله علیه و آله) کجاست؟ حضرت اظهار بی اطلاعی کرد. کفّار قریش ناچار اثر پای آن حضرت را دنبال کرده تا به غار رسیدند ولی به هدف خود نائل نشده و آشفته برگشتند.

(۲) [طبقات کبری ابن سعد ۸ / ۳۵ و ۱۶۲] به سند خود، از «امّ بکر» دختر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۶

«مسور» از پدرش روایت می کند که «رقیقه» دختر «ابو صیفی بن هاشم بن عبد مناف» که همان «امّ مخرمه بن نوفل» است، در ملاقاتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، به عرض مبارک رسانید که کفّار قریش در نشستی که داشتند تصمیم گرفته‌اند تا شما را شبانه بکشند. «مسور» گوید: بنا به اطلاعی که «امّ مخرمه» به حضرت داده بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن شب علی بن ابیطالب علیه السّلام را در بستر خویش خوابانید.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۴ / ۱۸] به سند خود، از «ابن اسحاق» روایت می کند، پس از آنکه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم مدینه شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در انتظار نزول «جبرئیل» بود، تا اینکه «جبرئیل» نازل شد و به آن حضرت دستور داد که خدا می فرماید: به مدینه هجرت کن. پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم مدینه شود، قریش در نشستی که داشتند تصمیم گرفتند با هر حيله‌ای که هست، پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شهادت رسانند. «جبرئیل» نازل شد و رسول خدا

صلی الله علیه و آله را از توطئه آنان، اطلاع داد و دستور داد تا از محلی که معمولاً بیتوته می‌کرده به محل دیگر انتقال یابد. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بحضور دعوت کرده و به آن حضرت دستور داد تا در محل حضرتش بیارامد و برد سبز رنگ آن جناب را بپوشد. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله، با وجودی که کفار اطراف خانه‌اش را زیر نظر داشتند از برابر آنان، بیرون رفت! «ابن اسحاق» گفته است که مسلمانان دسته دسته از مکه عازم مدینه شدند و آخرین کسی که با در دست داشتن شمع فروزان دین، از مکه به مدینه هجرت کرد، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی دستور داده بود تا در مکان آن حضرت بیتوته کند، و سه روز بعد از آن به مدینه هجرت نماید، و حق هر کسی را که به جهتی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته است بپردازد. حضرت علی علیه السلام دستورهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را انجام داد. پس از آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوست.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۷

مؤلف گوید: «محب طبری» مختصری از این حدیث را در [ذخائر ص ۶۰] از «ابن اسحاق» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۱۹/۴] به سند خود، از «ابو رافع»، در ضمن مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از هجرت به مدینه به علی علیه السلام دستور داد در مکه بماند و امانتها و وصیتها و هر گونه اموالی که از مردم به عنوان امانت پذیرفته بود، به آنها برگرداند، آنگاه به اتفاق بستگان به مدینه هجرت نماید. و همچنین به علی علیه السلام دستور داد، شبی که به غار ثور می‌رود، علی علیه السلام در بستر آن حضرت بخوابد و خاطر نشان ساخت که اگر تو بجای من در بستر بخوابی و قریش تو را در بستر من ببیند، در صدد پیدا کردن من بر نمی‌آیند. برای همین علی علیه السلام در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و کفّار که از هر جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تحت نظر داشتند، می‌پنداشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله در بستر خویش خوابیده است.

بامداد که علی علیه السلام را بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردند، گفتند: اگر محمد از شهر خارج شده بود، با علی بیرون می‌رفت (پس حتما در شهر هست) و خدا بوسیله این خیالی که در آنها شکل داد، آنها را از جستجوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بازداشت.

و علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داشت که پس از انجام سفارشها، به مدینه هجرت کند. علی علیه السلام بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق خویشاوندان عازم مدینه شد.

و مسیر مکه تا مدینه را این چنین طی کرد که شبها حرکت می‌کرد و روزها در پناهگاهی پنهان می‌شد و بدین ترتیب آن مسیر را پیمود تا وارد مدینه شد. خبر ورود علی علیه السلام و همراهان به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، حضرت فرمود: علی علیه السلام را بحضورم بخوانید. به عرض رسید: یا رسول الله! علی علیه السلام توانائی حرکت کردن را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا به دیدار علی علیه السلام شتافت. به محض اینکه علی علیه السلام را دید، او را به آغوش کشید و از ورم‌هایی که در مسیر راه بر پای آن حضرت عارض شده بود و خونی که از آنها بیرون می‌زد، گریست. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۸

به جبران رنجی که حضرت علی علیه السلام تحمل کرده بود، آب دهان مبارکش را در کف دستهایش ریخت و پای علی علیه السلام را نوازش داد و دعا کرد، خدای تعالی ناراحتی پاهای ایشان را التیام داد و تا هنگام شهادت، هرگز به درد پائی دچار نشد. صلوات الله علیه-

(۱) [کنز العمال ۳/۱۵۵] از «ابو طفیل عامر بن واثله» روایت می‌کند که گفت:

در روز شورا، دم در خانه ایستاده بودم، فریادهای زیادی از اهل شورا به گوش رسید! در آن هنگام، صدای علی علیه السلام به

گوشم می‌رسید که می‌فرمود: در حالی مردم با «ابو بکر» بیعت کردند که من از او به امر خلافت اولی‌تر و سزاوارتر بودم (تا آنجا که فرمود) «عمر» در هنگام وصیت مرا در میان پنج تن قرار داد تا ششمی آنها به شمار می‌آید، و مرا همتای آنها قرار داد و هیچگونه برتری برای من نسبت به آنها قائل نشد. و آنها هم مرا در امر خلافت برتر از خود نمی‌دانستند و همه ما، در امر خلافت یکسان بودیم. به خدا سوگند! اگر لب به سخن بگشایم مطالبی را بیان خواهیم کرد که هیچ عرب، عجم، معاهد و مشرکی قدرت انکار آن را نخواهد داشت. (تا آنجا که فرمود) آیا در میان شما جز من کسی هست که در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده باشد، و جان خود را فدای او کرده باشد و خورش را در راه مرام او جاری ساخته باشد؟! همه گفتند: به خدا، چنین کسی جز تو سراغ نداریم (حدیث ادامه دارد)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۶۹

(۱)

[باب صد و سی و پنجم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز بدر و در همین رابطه فرشته‌ای ندا داد: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» و سلام کردن «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» بر آن حضرت]

باب صد و سی و پنجم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز بدر و در همین رابطه فرشته‌ای ندا داد:
«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

و سلام کردن «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» بر آن حضرت

(۲) [صحیح بخاری در کتاب آغاز خلقت] در باب جنگ کردن «ابو جهل»، به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرموده است: نخستین کسی هستم که در روز قیامت برابر خدای تعالی قرار می‌گیرم و اظهار خصومت می‌کنم. در این رابطه «قیس بن عباد» گفته است که آیه هذَانِ خَصِيْمَانِ اِخْتَصَمُوْا فِی رِبِّهِمْ درباره بدریون نازل شده است، یعنی آنهایی که در آن روز با مخالفان نبرد کردند؛ از قبیل «حمزه»، علی علیه السلام، «عبیده بن حارث»، «شیبیه بن ربیع» و «عتبه» و «ولید بن عتبه».

مؤلف گوید: «مسلم» این حدیث را در «صحیح» خود در کتاب «تفسیر»، «ابن ماجه» در «صحیح» خود در ابواب جهاد، «حاکم» در مجلد دوم «مستدرک» در تفسیر سوره حج و گروه بسیاری از محدثان نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۰

(۱) [سنن بیهقی ۲/۳] به سند خود، در ضمن نبرد بدر، از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که در روز بدر، «عتبه» و برادرش، «شیبیه»، و فرزندش، «ولید»، به میدان آمده مبارز طلبیدند. گروهی از جوانان انصار به مبارزه رفتند و در برابر «شیبیه» قرار گرفتند، در این هنگام «عتبه» فریاد زد که ما با اینان مبارزه نمی‌کنیم و با عموزادگان خود و فرزندان «عبد المطلب» می‌جنگیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «حمزه» و «عبیده» و حضرت علی علیه السلام، فرمود: شما آماده مبارزه با این سه تن باشید. بلافاصله وارد میدان شدند: «حمزه» در برابر «عتبه» و «عبیده» در مقابل «شیبیه» و حضرت علی علیه السلام رویاروی «ولید» به مبارزه ایستادند. و در نتیجه «عتبه» بدست «حمزه»، و «ولید» بدست حضرت علی علیه السلام و «شیبیه» بدست «عبیده» از پای درآمدند. لیکن «شیبیه» شمشیری بر پای «عبیده» زد و آنرا قطع کرد؛ «حمزه» و علی علیه السلام بلافاصله، او را از میدان به لشکرگاه بردند و به همان حال بود تا در محل «صفرا» چشم از جهان فروبست.

مؤلف گوید: «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۷۸] در ضمن قصه مبارزه حضرت علی علیه السلام، حدیث مزبور را مبسوط‌تر از «بیهقی» نقل کرده است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه *أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْمَآرِضِ* (سوره ص، آیه ۲۸)؛ چنان نیست که مؤمنان و نیکوکاران را، مانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین به تبهکاری می‌پردازند؟ اظهار داشته است که «ابن عساکر» از «ابن عباس» در ذیل آیه مزبور، نقل کرده است که مراد از مؤمنان، علی علیه السّلام و «حمزه» و «عبیده بن حارث» می‌باشد و منظور از تبهکاران، «عتبه» و «شبهه» و «ولید» است که در روز بدر با مؤمنان نبرد کردند.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱۴۵/۹] به سند خود، از «محمد بن ادریس شافعی» روایت می‌کند که مردی از «بنی کنانه» به دربار «معاویه بن ابی سفیان»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۱

وارد شد، «معاویه» از او پرسید: آیا در جنگ بدر شرکت داشتی؟ گفت: آری.

پرسید: در آن روز مانند چه کسی بودی و چه ویژگی داشتی؟ در پاسخ گفت:

گردنی درشت و سخت مانند سنگ داشتم! «معاویه» گفت: از آن روز خاطره‌ای برایمان بگو. در پاسخ گفت: پیشآمدها به اندازه‌ای پیچیده و در هم بود که ما در عین حالی که شاهد جریانها بودیم، مانند آن بود که در آن کارزار حاضر نیستم و پیروزی، لحظه به لحظه نصیب مسلمانان می‌شد. «معاویه» گفت: باز هم بگو! گفت: در آن روز، علی بن ابیطالب علیه السّلام را مشاهده کردم که جلوتر از همه لشکریان برای سرکوبی دشمن شتاب می‌کرد؛ علی جوانی بود به دلاوری شیر ژیان که در آن روز چنان با دشمنان می‌جنگید که دلاوران از کارزار او به شگفت آمده بودند! با هر دلاوری روبرو می‌شد، او را از پای درمی‌آورد و شمشیر به جایی یا به کسی وارد نمی‌آورد مگر آنکه او را پاره می‌کرد و اعضایش را از هم می‌گسیخت. کسی را در حمله‌وری و در دقت و کار آزمودگی مانند او ندیده بودم، اطراف خویش را کاملاً زیر نظر داشت تا آنجا که گویا دو چشم در پشت گردن داشت، از پیش و پس همه چیز و همه کس را مشاهده می‌کرد.

(۱) [الریاض النضره ۲/۲۲۵] از حضرت علی علیه السّلام روایت است که فرمود:

در روز بدر پس از کشتاری که کردم، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و این در حالی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله سر به سجده گذاشته و می‌فرمود:

«یا حیی یا قتیوم»

، باز گشتم و پس از کشتار دیگر، دوباره بحضورش رسیدم، باز هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سر به سجده داشت و می‌فرمود:

«یا حیی یا قتیوم»

، از برکت همین اسم شریف بود که خدای تعالی در جنگ بدر، فتح و پیروزی را نصیب آن حضرت ساخت.

این حدیث را «نسائی» و «حافظ دمشقی» در «المواقفات» نقل کرده‌اند.

(۲) [تاریخ ابن جریر طبری ۲/۱۹۷] به سند خود، از «ابو رافع» از پدرش، از جلدش روایت می‌کند، هنگامی که روز بدر حضرت علی علیه السّلام، پرچمداران کفر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۲

را از پای درآورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از مشرکان قریش را دید، در این هنگام به علی علیه السّلام، فرمود: بر آنان حمله کن! علی علیه السّلام در یک حمله گروه آنان را متفرق ساخت و «عمرو بن عبد الله جمحی» را در این حمله از پای درآورد. بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از کفار را دید، باز به علی علیه السّلام گفت: به آنها حمله کن! این بار هم در یک حمله آنها را متفرق ساخت و «شبیّه بن مالک» را که یکی از «بنی عامر بن لوی» بود، از پای درآورد. «جبرئیل» که حضور داشت خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! اینست حقیقت مواسات که امروز از علی علیه السّلام

بظهور رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بدان جهت است که او از من است و من از اویم.

«جبرئیل» گفت: من هم از هر دوی شمایم! در این حال، این جمله به گوش حاضران رسید:

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

؛ شمشیری نیست مگر ذوالفقار، و جوانمردی نیست مگر علی علیه السلام.

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» مختصری از این روایت را در [الریاض النضره ۲ / ۱۷۲] و «علی بن سلطان» در [مرقات ۵ / ۵۶۷]

آورده‌اند و از «ابو رافع» نقل کرده است که در روز احد، هنگامی که علی علیه السلام پرچمداران را از پای درآورد (تا آخر

حدیث) لیکن بطوری که از «ابن جریر» یاد کردیم، تصریحی به روز احد نشده است، بلکه از جمله

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

که در ذیل حدیث «ابن جریر» آمده است و به انضمامی که از تصریح روایت حضرت ابو جعفر علیه السلام استفاده می‌شود، در روز

بدر صدای سروش آسمانی به گوش رسید که می‌گفت:

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

و در روز احد چنین سخنی شنیده نشده است.

(۲) [کنز العمال ۳ / ۱۵۴] به سند خود، از «ابو ذر» نقل می‌کند که در روز اول خلافت «عثمان» که از مردم بیعت می‌گرفتند، مردم

مهاجر و انصار در مسجد اجتماع کردند. حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و خطبه‌ای را چنین آغاز فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۳

شایسته‌ترین سخنی که مردم به آن آغاز می‌کنند و بهترین سخنی که گویندگان به زبان می‌آورند، حمد و ثنای الهی است که

شایسته پروردگار است. و همچنین درود بر پیغمبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله. آنگاه گفت: سپاس خدائی را که سزاست که

بی‌همتا و همیشه جاویدان است. (خطبه را ادامه داده) یادآوری می‌کنم و شما را سوگند می‌دهم آنگاه که «جبرئیل» بر پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله نازل شد و خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت:

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

، آیا مصداق این جمله افتخارآمیز، بجز من کسی دیگر بوده است؟!

(۱) [ذخائر العقبی محب طبری ص ۷۴ و ریاض النضره ۲ / ۱۹۰] از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام روایت

کرده‌اند که در روز بدر، فرشته‌ای به نام «رضوان» از آسمان فریاد می‌زد:

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»

. (۱)

«حسن بن عرفه عبیدی» هم این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۵ / ۲۷۳] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که در شب بدر و در برابر گروه بسیاری از دشمنان، رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی حاضر است (در چنین شبی) آبی برای رزمندگان تهیه کند؟ اصحاب از بیم دشمنان، سر به زیر

انداختند و پاسخی ندادند! حضرت علی علیه السلام برخاست و مشک آب را بدوش افکند و به جانب چاهی عمیق و تاریک رفت.

مشک را به ریسمانی بسته آنرا در چاه افکند. در این رابطه، خدای تعالی خطاب به «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل»، فرمود که هم

اینک محمّد و یارانش را دریابید! مأموران الهی بانگ زنان که هر شنونده‌ای را به لرزه می‌آورد، از آسمان فرود آمدند و هنگامی

که

(۱) «محب طبری» در کتاب «ذخائر» همان صفحه ذیل حدیث مزبور، می‌نویسد: «ذوالفقار» نام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به مناسبت شکافهای کوچکی که در آن بود، آن شمشیر بدان نام خوانده شده است و «ابو عبید» هم گفته که «مفقر» شمشیری است که در بیرون آن شکافهای چندی وجود دارد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۴
از جلوی آن چاه عبور کردند، به علی علیه السلام سلام دادند و درود فرستادند.

«محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۶۸] نقل کرده و اضافه می‌کند که حدیث مزبور را هم «امام احمد» در «المناقب» آورده است.

(۱) در اینجا، حدیثی نقل شده است که مناسب است در پایان باب حاضر بیاوریم. حدیث به این شرح است که «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» در ذیل آیه فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (سوره انفال، آیه ۱۷)؛ شما دشمنان را نکشتید، بلکه خدا بود که آنان را کشت؛ و تو ای پیغمبر! دشمنان را هدف تیر قرار ندادی، بلکه خدا بود که آنان را هدف قرار داد! و ما این حدیث را از «کشاف زمخشری» نقل می‌کنیم.

«زمخشری»- پیش از بیان آیه و بدون فاصله- می‌نویسد: هنگامی که لشکر قریش از دور نمایان شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! اینک قریش مباحات کنان سوار بر اسبها، در حالی که پیامبران تو را تکذیب می‌کنند، بسوی ما می‌آیند. پروردگارا! آرزو دارم که به وعده‌ای که به من داده‌ای عمل فرمائی. در این هنگام «جبرئیل» نازل شد و گفت: مشتی از سنگ ریزه‌های این بیابان را بدست بگیر و بسوی آنان بیا نواز. به محض اینکه دو لشکر برابر یکدیگر قرار گرفتند، به علی علیه السلام، فرمود: مشتی از سنگ ریزه‌های بیابان را به من بده. حضرت علی علیه السلام بلا درنگ مشتی از آنها را بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را بسوی دشمنان پاشید و فرمود:

«شاهت الوجوه»

؛ صورت‌هایشان زشت باد! مشرکی نبود مگر اینکه مشغول پاک ساختن چشم و صورت خود بود! و بدین ترتیب، دشمنان نابود شدند و جمعی از آنها به دست مسلمانان کشته شدند، و گروهی هم اسیر گشتند.

مؤلف گوید: «سیوطی» حدیث مزبور را در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه «رمی» بیان کرده و می‌گوید: این حدیث را «طبرانی»، «ابو الشیخ» و «ابن مردویه»، از «ابن عباس» نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۵
(۱)

باب صد و سی و ششم مبارزه حضرت علی علیه السلام در جنگ احد

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر ۲۰ / ۴] به سند خود، از «سعید بن مسیب» روایت می‌کند که در جنگ احد به حضرت علی علیه السلام شانزده ضربت اصابت کرد و هر ضربتی که به ایشان اصابت می‌کرد به زمین می‌افتاد و جز «جبرئیل» کسی دیگر نبود که او را از زمین بلند کند!

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۱۷۲] و «علی بن سلطان» در [شرح مرقات ۵ / ۵۶۷] از «ابو رافع» نقل کرده‌اند که در روز احد که پرچمداران دشمن بدست حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند، «جبرئیل» به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید: این است مواسات و از خود گذشتگی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینگونه مواسات از آن کسی است که او از من است، و من از

اویم. «جبرئیل» گفت: من هم از شما میم.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۶/۱۱۴] حدیث مزبور را نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم آنرا روایت می‌کند. «متقی» در [کنز العمال ۶/۴۰۰]

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۶
روایت کرده و اظهار داشته که «طبرانی» هم آنرا آورده است.

(۱) [نور الابصار شبلنجی ص ۷۹] می‌نویسد: «حافظ محمد بن عبد العزیز جنابذی» در کتاب «معالم العترة النبویة» به حدیث مرفوع، از «قیس بن سعد»، از پدرش نقل می‌کند که از علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: در روز احد شانزده ضربت به من اصابت کرد، در چهار ضربت از آنها به زمین افتادم. در این هنگام، مرد خوش سیما و خوشبوئی بازوی مرا می‌گرفت و از زمین بلند می‌کرد و می‌گفت: بر دشمنان حمله کن که تو از خدا و رسول اطاعت می‌کنی، و خدا و رسول هم از تو خرسند می‌باشند. علی علیه السلام فرموده است: پس از اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کردم، جریان را به ایشان گفتم. فرمود: یا علی! خدای تعالی دیدگانت را نورانی کند، آن جوان «جبرئیل» بوده است.

(۲) [همان کتاب ص ۷۸] از «ابن عباس» روایت می‌کند که در روز احد، «طلحه بن ابی طلحه»، که پرچمدار کافران بود، وارد میدان شد و گفت: ای یاران محمد! شما که می‌پندارید خدای تعالی بزودی با شمشیرهای شما ما را بدوزخ می‌برد، و شما را با شمشیرهای ما به بهشت می‌برد، اینک هر کدام از شما که می‌خواهد با شمشیر من به بهشت برود، به مبارزه‌ام بیاید! علی علیه السلام برای مبارزه با او وارد میدان شد و در برابر او قرار گرفت و فرمود: به خدا سوگند! از تو جدا نمی‌شوم مگر آنکه بیاری خدا تو را با شمشیرم بدوزخ روانه کنم. دو ضربت میان این دو رد و بدل شد. در این هنگام حضرت علی علیه السلام شمشیری به پای او زد و آن را قطع کرد. «طلحه» به زمین افتاد. حضرت خواست او را از پای درآورد که در این هنگام «طلحه» حضرت علی علیه السلام را سوگند داد و گفت: ای پسر عمو! خدا پشت و پناهت باشد، خویشاوندی را فراموش مکن. علی علیه السلام از کشتن او صرف نظر کرد و به لشکرگاه برگشت. مسلمانان گفتند: چرا از کشتن او صرف نظر کردی؟ فرمود:

مرا سوگند داد و می‌دانم که چیزی به پایان عمرش نمانده است. «طلحه» همان دم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۷

مرد و به دوزخ گرفتار شد. هنگامی که خبر مرگ او به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان از کشته شدن او خرسند گردیدند.

«شبلنجی» گوید: «ابن اسحاق» گفته: فتح جنگ احد بر اثر پایمردی و پایداری علی علیه السلام بوده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۸

(۱)

باب صد و سی و هفتم مبارزه حضرت علی علیه السلام در روز خندق و اینکه آن مبارزه تا روز قیامت برتر از اعمال امت است

(۲) [مستدرک حاکم ۲/۳۲] به سند خود، از «سفیان ثوری» از «بهن بن حکیم» از پدرش، از جدش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مبارزه علی بن ابیطالب علیه السلام با «عمرو بن عبدود» در روز خندق، برتر از اعمال امت من است تا روز قیامت!

(۳) مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» این روایت را در [تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۹] از «اسحاق بن بشر قرشی» از «بهبز بن حکیم» از پدرش، از جدش، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند حدیث فوق را نقل کرده است و «فخر رازی» هم در «تفسیر کبیر» در ذیل تفسیر سوره قدر، گفته است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مبارزه علی علیه السّلام با «عمرو بن عبدود»، برتر از اعمال امت من است تا روز قیامت!

(۴) [همان کتاب ۳ / ۳۲] به سند خود، از «ابن اسحاق» روایت می‌کند که «عمرو بن عبدود» سومین دلاور قریش بشمار می‌آمد و در روز بدر در گروه کفار

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۷۹

قریش بود و با مسلمانان نبرد کرد و جراحی برداشت و همان جراحی و ناتوانی سبب شد که در جنگ احد شرکت ننماید. در روز خندق برای اینکه حضور خود را نشان بدهد، با نشان ویژه‌ای از جمع لشکریان خود بیرون آمد. در این هنگام که او و همراهانش بر سر خندق ایستاده بودند، حضرت علی علیه السّلام خطاب به او، فرمود:

شنیده‌ام که تو با خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش، یکی از دو کار را از تو نخواهد مگر آنکه آن را از او بپذیری. «عمرو» گفت: آری چنین است. حضرت علی علیه السّلام فرمود: تقاضای نخستین من این است که تو را بسوی خدا و رسول او و پذیرش اسلام دعوت می‌کنم. «عمرو» گفت: این تقاضا را نمی‌پذیرم و نیازی به آن ندارم.

(۱) حضرت علی علیه السّلام فرمود: تقاضای دوم من آنست که تو را به مبارزه با خود می‌خوانم! «عمرو» گفت: چرا چنین تقاضائی داری؟ به خدا سوگند! دوست نمی‌دارم تو را بدست خویش از پای در آورم. حضرت علی علیه السّلام در پاسخ فرمود:

لیکن، به خدا قسم من دوست دارم تو را بکشم. «عمرو» از شنیدن این سخن که در حدّ انتظارش نبود ناراحت شده از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد. آنگاه به جانب علی علیه السّلام آمد. پیش از آنکه علی علیه السّلام با «عمرو بن عبدود» رویاروی شود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به همراهان فرمود: کدامیک شما حاضر است که با «عمرو» بجنگد و دین اسلام را با کشتن او پشتیبانی نماید؟ حاضران که از دلاوری او با خبر بودند پاسخی ندادند! حضرت علی علیه السّلام پیشقدم شد و گفت: من حاضرم، یا نبی الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین! دوباره «عمرو» مبارز طلبید. و صدای «الا رجل» او پشت مسلمانان را به لرزه در آورد. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام اجازه داد تا خود را برای مبارزه با او آماده سازد. حضرت علی علیه السّلام در حالی که بسوی «عمرو» می‌تاخت، این رجز را می‌خواند:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۰

(۱)

لا تعجلنّ فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نبهة و بصیره و الصدق منجی کلّ فائر

انی لا رجوا ان اقیم علیک نائحه العجائز من ضربه نجلاء بقی ذکرها عند الهزاهز

؛ ای عمرو! شتاب مکن و فریاد مزن که شخص توانا و نیرومندی می‌آید تا فریاد تو را پاسخ دهد؛ او مردی است مشهور و زیرک و بینا و راستگو که هر فرد رستگار را، از گرفتاری رها می‌سازد؛ من امیدوارم از ضربت بی‌سابقه‌ای که بر تو وارد می‌آورم، زنان کهنسال بر مرگ تو نوحه سرائی کنند و از یاد این مصیبت همیشه پیشآمد و ناراحتی، در دل آنها برقرار باشد! «عمرو» پرسید: تو کیستی؟ فرمود: پسر «عبد مناف»، علی بن ابیطالبم.

«عمرو» گفت: ای برادرزاده! آیا از عموهایت کسی نبود که از تو بزرگتر باشد! بهتر آنست از مبارزه با من منصرف شوی؛ به خاطر اینکه نمی‌خواهم خون تو را بریزم! حضرت علی علیه السّلام در پاسخ او فرمود: لیکن، به خدا سوگند! که من در ریختن خون تو کراهتی ندارم. «عمرو» خشمگین شد و از اسبش به زیر آمد و شمشیر آتش بارش را از نیام کشید و با همه غضبناکی که داشت

بسوی حضرت علی علیه السّلام حمله کرد. حضرت علی علیه السّلام سپر روی سر گرفت و شمشیر «عمرو» سپر حضرت علی علیه السّلام را دو نیمه کرد و شمشیرش از کلاه خو حضرتش گذشت و فرق شریف حضرتش را شکافت. حضرت علی علیه السّلام چابکی کرد شمشیری بر پشت گردنش زد و او را به زمین افکند و از افتادن او بر روی زمین، گرد و غباری برخاست و این هنگام صدا به تکبیر بلند کرد! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صدای تکبیر علی علیه السّلام را شنید و دانست که حضرت علی علیه السّلام، «عمرو» را از پای در آورده است (تا آنجا که می گوید) چون علی علیه السّلام از کشتن «عمرو» فراغت یافت، و با روئی برافروخته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت، «عمر خطّاب» به علی علیه السّلام گفت: چرا زره او را از تنش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۱

بیرون نیوردی، به خاطر آنکه زرهش در میان عرب بی مانند است؟ علی علیه السّلام فرمود: هنگامی که ضربتی بر او وارد آوردم، طوری در برابرم ظاهر شد که شرمنده شدم که زره را از تنش جدا سازم و حیا کردم از اینکه عموزاده ام را برهنه سازم. «۱» در این رابطه بود که لشکریان او منهزم شدند و از خندق گریختند.

(۱) مؤلف گوید: «شبلنجی» حدیث مزبور را در [نور الابصار ص ۷۹] آورده است و می نویسد: هنگامی که «عمرو» با حضرت علی علیه السّلام رویاروی شد، این رجز را می خواند:

و لقد بحت من النداء لجمعکم هل من مبارزو وقت اذ وقت الشّجاع مواقف القرن المناجز

و کذاک انّی لم ازل متترّعا قبل الهزاهزان الشّجاعه فی الفتی و الجود من خیر الغرائز؛ از اینکه شما را به مبارزه خویش خواندم و پاسخی ندادید، به تنگ آمدم و گلویم گرفت، در عین حال در محل خود مانند دلاور بیباکی قرار گرفتم؛ این آرامش را تنها در اینجا ندارم، بلکه پیش از هر گونه گرفتاری همین حالت را داشته ام، چرا که دلاوری و بخشندگی از بهترین خوبی هاست. حضرت علی علیه السّلام رجز او را بطوری که پیش از این نوشتیم پاسخ داد.

(۲) [همان کتاب ۳/۳۳] به سند خود، از «عاصم بن عمر بن قتاده» ایباتی را از خواهر «عمرو بن عبدود» نقل کرده است که در سوگ برادرش می خوانده است.

جریان این است هنگامی که حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام، «عمرو بن عبدود» را از پای در آورد، خواهرش «عمره» دختر «عبدود» در رثای سوگ او گفت:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله بکیته ما اقام الرّوح فی جسدی

(۱) اینکه حضرت علی (ع)، «عمرو» را عموزاده خود دانسته، به این علت است که «عمرو» از «بنی عامر بن لؤی بن غالب» بوده و «لؤی» جدّ هشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی (ع) بوده است.

(ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۲ لکن قاتله من لا یعاب به و کان یدعی قدیما بیضه البلد؛ اگر کشنده «عمرو»، غیر از او (علی علیه السّلام) بود، تا هنگامی که روح در بدن داشتم بر او می گریستم؛ ولی (خوشبختانه) قاتل برادرم کسی است که نمی توان از او عیبجویی کرد، او کسی است که از دیرباز بزرگ قوم و یگانه مرد این دیار نامیده می شد.

(۱) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در تفسیر آیه تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ در سوره بقره گفته است که پس از آنکه «عمرو بن عبدود» بدست حضرت علی علیه السّلام کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: در هنگام مبارزه با «عمرو» چه حالتی در خود احساس می کردی؟ عرض کرد: احساس می کردم که اگر تمام مردم مدینه در برابرم جبهه بگیرند، می توانستم یک تنه از عهده آنها برآیم! و این حدیث مشهور است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۳

(۱)

باب صد و سی هشتم در ذیل آیه وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ (سوره احزاب، آیه ۲۵)؛ خدا کافران را با دلی پر از خشم بازگرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا قوی و شکست ناپذیر است. گفته است: «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه» و «ابن عساکر» از «ابن مسعود» - رضی الله عنه - روایت کرده‌اند که وی آیه فوق را چنین قرائت می‌کرد وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلی بن ابیطالب؛ خدای تعالی حضرت علی علیه السلام را بر آن داشت تا او به تنهایی برای مقاتله با کفار کافی باشد و آنها را از پای در آورد.

(۳) [میزان الاعتدال ذهبی ۱۷/۲] حدیث مسندی را از «ابن مسعود» روایت کرده است که او آیه را همانطور که در بالا ذکر شد، قرائت می‌کرد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۴

(۱)

باب صد و سی و نهم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز خیبر و کندن در خیبر را به نیروی ربانی

مؤلف گوید: پیش از این در باب (نود و ششم) «علی علیه السلام خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند»، کیفیت نبرد حضرت علی علیه السلام را در روز خیبر با «مرحبا» و کشته شدن او بدست حضرت علی علیه السلام را متذکر شدیم و نوشتیم که فتح خیبر بدست حضرت علی علیه السلام اتفاق افتاد و در این باب پاره‌ای از آنچه را که مربوط به آن روز است می‌آوریم.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۸/۶] به سند خود، از «ابو رافع»، آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را بدست حضرت علی علیه السلام داد، همراه آن حضرت به قلعه خیبر نزدیک شدیم، خیبری‌ها از قلعه بیرون آمدند و حضرت علی علیه السلام با آنها به نبرد پرداخت. یکی از یهودی‌ها چابکی کرد و با ضربه‌ای که به حضرت وارد آورد، سپر از دست حضرتش به زمین افتاد. علی علیه السلام از فرصت استفاده کرد و در قلعه را از جا برکند و مانند سپری روی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۵

سر خود قرار داد و همواره آن در روی سر حضرتش بود و با خیبری‌ها می‌جنگید تا خدای تعالی قلعه خیبر را بدست آن حضرت، گشود. سپس آن در را به زمین افکند. پس از آن من و هفت نفر دیگر کنار آن در، آمدیم و هر چه کوشیدیم که آن را از روی زمین بلند کنیم، نتوانستیم! مؤلف گوید: این روایت را «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۳۰۰/۲] و «علی بن سلطان» در [مرقات ۵/۵۶۶] و «امام احمد» در «المناقب» آورده‌اند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳۲۴/۱۱] به سند خود، از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام

در روزی که با خبیری‌ها نبرد می‌کرد، در خبیر را از جا کند. پس از آن، اصحاب در کنار در، قرار گرفتند، هر چه کوشش کردند، نتوانستند آن را حرکت دهند. سرانجام معلوم شد که دری است سنگین که چهل نفر باید آنرا از جای حرکت بدهند! مؤلف گوید: این حدیث را «ذهبی» در [المیزان الاعتدال ۲/ ۲۱۸]، و «عسقلانی» در [فتح الباری ۹/ ۱۸]، «حاکم» و «علی بن سلطان» در [شرح مرقات ۵/ ۵۶۷] و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۱۸۸] و هر دو تن گفته‌اند که پس از پایان جنگ، هفتاد مرد با کوشش فراوان نتوانستند آنرا در جای اول خود بر پا سازند. و باز هر دو تن - «محب طبری» و «علی بن سلطان» - اظهار داشته‌اند که «حاکمی» در «الاربعمین» این حدیث و حدیث پیشین را که «ابو رافع» نقل می‌کند، روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹۸] از «جابر بن سمره» نقل می‌کند، علی علیه السلام در روز خبیر، در قلعه خبیر را کند و روی دست گرفته و در این هنگام مردم از روی آن عبور کردند و قلعه را فتح نمودند و پس از پایان جنگ، به این نتیجه رسیدند که آنرا تنها چهل مرد می‌توانند به حرکت در آورند! «ابن ابی شیبه» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۶

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۷۸۰] «زبیر بن بکار» از «عبد الله بن بریده» از پدرش روایت می‌کند که «ام سلمه» که در غزوه خبیر حضور داشت، می‌گفت: در آن هنگامه شنیدم، شمشیر حضرت علی علیه السلام آنچنان سر «مرحب» را شکافت که شمشیر از سرش گذشت و به دندانهایش رسید!

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] ذیل تفسیر آیه *أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَضِلَّحَبَّ الْكُهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا* (سوره کهف، آیه ۹)؛ آیا گمان کردی اصحاب «کهف» و «رقیم» از آیات عجیب ما بودند؟! در ضمن دلیل ششم از دللهائی که برای اثبات کرامات بیان کرده است، می‌نویسد: به همین مناسبت می‌بینیم، هر کسی که بهتر و بیشتر از احوال عالم غیب با خبر است، قویدل و پر شهامت‌تر است و ضعف و سستی باطنی او کمتر است. در این رابطه بود که علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - فرمود: به خدا سوگند! در قلعه خبیر را به نیروی بدنی از جا در نیاوردم، بلکه آن را، با نیروی ربّانی از جا بلند کردم. و این بدان جهت است که حضرت علی - کرم الله وجهه - در آن وقت از عالم اجساد منقطع بود و از سوی دیگر، انوار عالم کبریا درخشید، و فرشتگان رحمت از برکت آن انوار، منور گردیدند، و روح علی علیه السلام را تقویت کردند، و تشابهی با گوهرهای ارواح ملکی پیدا نمود، و پرتوهای عالم قدس و عظمت متلاطّف شد و در نتیجه آن، نیروئی بدست آورد و کارهائی انجام داد که هیچ نیرومندی توانائی انجام آنها را نداشت!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۷

(۱)

باب صد و چهلم نبرد حضرت علی علیه السلام در روز حنین

(۲) [هیشمی در مجمع ۶/ ۱۸۰] از «انس» روایت کرده است که روز حنین، همه اصحاب از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شدند و انهرامی در آنها بوجود آمد، تنها «عباس بن عبد المطلب» و «ابو سفیان بن حارث»، که پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، به پشتیبانی از آن حضرت باقی ماندند، (تا آنجا که گفته است) و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از همه بیشتر جانفشانی کرد و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله با دلاوری هر چه بیشتر، با مخالفان به نبرد پرداخت.

«ابو یعلی» و «طبرانی» هم در «الاوسط» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۱۸۲] از «ابن عباس» روایت است که در روز حنین که کارزار سختی بود و اصحاب از بیم دشمنان رو به هزیمت گذاردند، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مثنی خاک به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را به صورت مخالفان پاشید.

«بزاز» هم این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۸

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» هم در [تاریخ بغداد ۴/ ۳۳۴] از «ابن عباس» نظیر حدیث مزبور را روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۸۹

(۱)

باب صد و چهل و یکم حضرت علی علیه السلام شیر خدا و شمشیر او در روی زمین بود و ذکر بخشی از دلاوریهای او

(۲) [ذخائر العقبی ص ۹۲] از «انس بن مالک» روایت می کند که در یکی از روزها، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منبر تشریف برد و مطالب بسیاری بیان کرد و از هر دری سخنی گفت، آنگاه فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام کجاست؟ حضرت علی علیه السلام بلافاصله از جای برخاست و عرض کرد: هم اکنون، حاضر در خدمتتم یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بحضور خواند و حضرتش را در آغوش گرفت و پیشانیش را بوسید و با صدای بلند خطاب به مسلمانان فرمود: ای مسلمانان! این بزرگوار، برادر و پسر عمو و داماد و گوشت و خون و موی من است؛ این بزرگوار، پدر دو نواده من، حسن و حسین، دو سید جوانان بهشت است؛ علی، کسی است که هر گونه ناراحتی را از من می زداید؛ علی، شیر خدا و شمشیر از نیام کشیده حضرت اله است که دشمنان او را از پای درمی آورد. خدای تعالی دشمن او را به لعنت خود و لعنت کنندگان دچار فرماید! خدای تعالی و من از دشمن او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۰

بیزاریم؛ بنابراین کسی که می خواهد از خدا و رسول بیزار شود، از علی بیزاری جوید! و اضافه فرمود: اینک گروهی که حاضرند و سخن مرا می شنوند، به آنان که غائب اند، ابلاغ نمایند. سپس به علی علیه السلام فرمود: در محل خود قرار بگیر و اطمینان داشته باش آنچه را که بیان کردم، از خود نگفتم، بلکه حقیقتی بود که خدای تعالی آنرا به تو ارزانی داشته است.

(۱) [الامامة و السیاسة ابن قتیبه ص ۹۷] می گوید: «عبد الله بن ابی محجن ثقفی» پیش «معاویه» رفت. «معاویه» پرسید: از کجا می آئی؟ در پاسخ گفت: یا امیر المؤمنین (معاویه)! از نزد انسانی کودن و ترسو و بخیل یعنی از نزد پسر «ابو طالب» می آیم!! «معاویه» گفت: تو را به خدا سوگند! آیا به گفته خود متوجهی که چه می گوئی؟ به خدا سوگند! هر گاه زبانهای مردم را گرد آوردند و زبان واحدی تشکیل بدهند، زبان علی به تنهایی پاسخگوی همه آنها خواهد بود! و این که گفتی، علی ترسو است، مادرت به عزایت بنشیند! آیا دلاوری را سراغ داری که با علی بجنگد و از دست او جان سالم به در برد؟! و این که گفتی، علی بخیل است، به خدا قسم می خورم که اگر دو خانه در اختیار علی علیه السلام باشد که یکی طلا، و دیگر مملو از گاه باشد، علی خانه پر از طلا را به نیازمندان می بخشد! پسر «ابو محجن» که این ستایشها را از زبان «معاویه» شنید، پرسید: پس چرا با او نبرد می کنی؟

«معاویه» که پاسخی نداشت، گفت: به خاطر خونخواهی «عثمان»!!!

(۲) [الریاض النضره محب طبری ۲/ ۲۲۵] در روایت است: مردی از «ابن عباس»، پرسید: آیا علی علیه السلام خودش هم در روز صفین شمشیر می زد؟ «ابن عباس» پاسخ داد: به خدا سوگند! مردی را مانند علی علیه السلام ندیده‌ام که خود را بدون هیچ هراسی در معرض نابودی قرار دهد. آری، علی علیه السلام را در آن روز از نزدیک مشاهده کردم، در حالی که کلاه خودی بر سر نداشت شمشیر از نیام کشید و با مردی که خود را به زره آراسته بود، جنگید و او را کشت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۱

«محب طبری» می‌گوید: «واحدی» این حدیث را نقل کرده است و همچنین در [ذخائر ص ۹۹] می‌نویسد: «واقدی» هم این حدیث را آورده است. پس از آن اظهار می‌دارد که «ابن هشام» می‌گوید: یکی از اهل علم، که مورد وثوق من بود، گفت: هنگامی که مسلمانان مردم بنی قریظه را محاصره کرده بودند، علی علیه السلام فریاد زد:

«یا کتیبۃ الایمان»

! در این هنگام، خود آن حضرت و «زبیر بن عوّام» برای نبرد با دشمن، پیش قدم شدند و فرمود: به خدا سوگند! یا امروز شربت شهادتی را که «حمزه» لا جرعه سر کشید، سر می‌کشم و یا قلعه «بنی قریظه» را فتح می‌کنم.

«بنی قریظه» که خود را از هر جهت درمانده یافتند، پیشنهاد کردند که ما حاضریم هر حکمی را که «سعید بن معاذ» در حق ما بکند، بپذیریم.

(۱) [استیعاب ابن عبد البرّ ۲ / ۴۵۷] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که علی علیه السلام از چهار خصلت برخوردار بود که کسی دیگر جز او، از آن صفات بهره‌ای نداشت: او نخستین مرد عرب و عجمی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ علی علیه السلام کسی بود که در هر نبردی پرچمداری رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده داشت؛ علی علیه السلام کسی است که در هنگام پا به فرار گذاشتن دیگران، پایداری کرد و از کارزار دست نکشید؛ علی علیه السلام کسی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و بدن شریف آن حضرت را دفن کرد.

مؤلف گوید: این حدیث را در باب آینده از «مستدرک حاکم» نقل خواهیم کرد.

(۲) [الاصابه ابن حجر ۵ / قسم ۳ / ۲۸۷] در شرح حال «قیس بن تمیم طائی گیلانی اشج» می‌نویسد: در «تاریخ یمن جندی» خواندم که «قیس بن تمیم» در سال ۵۱۷ هجری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام روایت می‌کرد! «ابو الخیر طالقانی»، «محمود بن صالح»، «علی طرازی» و «محمود بن عبید الله بن صاعد مروزی» از «قیس» روایت کرده‌اند. «قیس» گوید: به اتفاق چهار صد و پنجاه مرد از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۲

شهر خویش بیرون آمدیم. راه را گم کردیم و در مسیر خود با مردی روبرو شدیم که او سه بار به ما حمله کرد و در هر حمله‌ای، بیشتر از صد مرد ما را کشت تا اینکه بیش از سی تن باقی نماندیم. از وی امان خواستیم. به ما امان داد. در این حال دانستیم که او علی بن ابیطالب علیه السلام است. او ما را نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و در حالی که حضرت رسول مشغول تقسیم غنائم بدر بود، مرا به علی بن ابیطالب علیه السلام بخشید و من ملازم او بودم. در یکی از روزها، از حضرتش درخواست کردم تا به من اجازه بدهد تا به ملاقات زن و فرزندم بروم. حضرت علی علیه السلام تقاضای مرا پذیرفت و من به شهر خود رهسپار شدم. پس از قتل «عثمان» بازگشتم و باز هم خدمتکاری آن حضرت را به عهده گرفتم و رکاب دار آن حضرت بودم. در یکی از روزها، مرکب آن حضرت بر من لگد زد، بطوری که سرم شکست و خون جاری شد. حضرت علی علیه السلام دست بر سر من کشید و فرمود: ای اشج (سر شکسته)! خدای تعالی عمر طولانی به تو ارزانی فرماید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۳

(۱)

باب صد و چهل و دوم پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر نبردی حضرت علی علیه السلام بود

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۱۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده است که علی علیه السلام از چهار خصلت ویژه برخوردار

بود که کس دیگری آن ویژگیها را نداشت: ۱- نخستین مرد عرب و عجم بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ ۲- پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هر نبردی که پیش می‌آمد، به دوش می‌کشید؛ ۳- در روز مه‌راس (روز احد) از جنگ فرار نکرد و پایمردی نشان داد؛ ۴- پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و دفن نمود.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» حدیث مزبور را در [استیعاب ص ۳۲۸] و همچنین در [۴۵۷/۲] نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۱۳۷/۳] به سند خود، از «مالک بن دینار» نقل می‌کند که از «سعید بن جبیر» پرسیدم: یا ابا عبد الله! چه کسی پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟

«سعید» نگاه عمیقی به من کرد و گفت: از سؤالت پیداست که شخص آسوده‌خاطری هستی! «مالک دینار» می‌گوید: از پاسخ «سعید» خشمگین شدم و به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۴

قاریان قرآن که برادرهای دینی او بودند، گلایه کردم و گفتم: آیا از «سعید» تعجب نمی‌کنید که از او می‌پرسم، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ او به من می‌گوید، تو آسوده‌خاطری! آنان گفتند: این جواب بدان جهت بود که از شر «حجاج» ایمنی نداشته و می‌ترسیده که اگر پاسخ تو را آنچنانکه باید و شاید بدهد، به چنگال عقاب سیرت «حجاج» گرفتار شود و افزودند: هرگاه او به خانه‌اش رفت، در آنجا با وی ملاقات کن. «مالک» می‌گوید: بنا به پیشنهاد آنان به خانه‌اش رفتم و پرسیدم:

چه کسی پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ در پاسخ گفت: حضرت علی علیه السلام و همین اظهار نظر را هم از «عبد الله بن عباس» شنیده بودم. «حاکم» می‌گوید که حدیث مزبور «صحیح الاسناد» است.

مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۱۵/۳] با اندک اختلاف لفظی نقل کرده و می‌گوید: «معبده جهنی» به من گفت: من پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تو معرفی می‌کنم. آنگاه گفت: پرچمداری در راه، به عهده «ابن مسیره عبسی» و در هنگام کارزار، به عهده علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۷۵] و «امام احمد» در «المنقب» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۴۹۹/۳] به سند خود، از «قیس بن ابی حازم» روایت می‌کند، هنگامی که در مدینه بودم، روزی حین گردش در بازار، به دکانهای زیتون فروشی رسیدم. گروهی را دیدم که گرد سواره‌های اجتماع کرده و او هم از علی بن ابیطالب علیه السلام بدگوئی می‌کند. در این هنگام، «سعد بن ابی وقاص» آمد و در برابر جمعیت ایستاد و پرسید: این سواره کیست؟ در پاسخ گفتند: شخصی است که از حضرت علی علیه السلام بدگوئی می‌کند. «سعد» پیش رفت و مردم به او راه دادند تا در برابر آن سواره قرار گرفت و گفت: ای فلان! چرا از علی بن ابیطالب علیه السلام بدگوئی می‌کنی؟ مگر او نخستین کسی نیست که ایمان آورده است؟ مگر او نخستین کسی نیست که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارده است؟ مگر او زاهدترین مردم و عالترین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۵

مردم نمی‌باشد؟ و در این هنگام اوصاف برجسته حضرت علی علیه السلام را یک یک بیان می‌کرد تا آنجا که گفت: مگر علی علیه السلام داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و همسر گرانمایه فاطمه اطهر علیها السلام نیست؟ مگر او پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگها نبود؟ سپس رو به قبله در حالی که دستها به سوی آسمان بلند کرده بود، عرض کرد: پروردگارا! این شخص، درباره ولئی از اولیاء تو بدگوئی می‌کند و به وی ناسزا می‌گوید، پیش از آنکه این مردم پراکنده شوند، قدرت خودت را به آنها نشان ده. «قیس» گوید: به خدا سوگند! هنوز متفرق نشده بودیم که اسب آن پلید، رم کرد و او را با سر در میان دکان زیتون فروشی انداخت؛ بطوری که سرش شکست و مغزش متلاشی شد و مرد! «حاکم» گوید: این حدیث بنا به رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۳۶۸] به سند خود، از «مقسم»، نقل می‌کند که گفت: یقین دارم این حدیث از «ابن عباس»، به دو طریق روایت شده است:

پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله در کف با کفایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قرار داشت، و پرچم انصار در دست «سعد بن عباد» بود.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۳/ ۴۷۵] روایت کرده که «مقسم» از «ابن عباس» نقل می‌کند: حمل پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در کلیه وقایع و همچنین پرچم مهاجران، به عهده حضرت علی علیه السلام بود، و پرچم انصار در اختیار «سعد بن عباد» قرار می‌گرفت.

(۲) [اسد الغابۃ ابن اثیر ۴/ ۲۰] به سند خود، از «ثعلبۃ بن ابی مالک» نقل کرده است که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از جنگ، همیشه در دست «سعد بن عباد» بود، و در هنگام جنگ، در اختیار حضرت علی علیه السلام قرار می‌گرفت.

(۳) [کنز العمال ۵/ ۲۹۵] از «ابن عباد» روایت می‌کند که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا، و همچنین پرچم مهاجران، در اختیار حضرت علی بن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۶

ایطالب علیه السلام بود. «ابن عساکر» این روایت را نقل می‌کند.

(۱) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱/ ۱۴] به سند خود، از «قتاده» نقل می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در جنگ بدر و جنگها دیگر، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

(۲) [الریاض النضرۃ ۲/ ۱۹۱] از «ابن عباس» نقل می‌کند که در روز بدر، علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

«حاکم» می‌گوید: حضرت علی علیه السلام تنها، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر به شمار نمی‌آید، بلکه این افتخار را در همه جنگها داشته است.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۵/ ۳۲۱] از «ابن عباس» نقل است که به راستی علی علیه السلام در روز بدر، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و «قیس بن سعد» عهده‌دار پرچم علی علیه السلام بود و حضرت علی علیه السلام در همه جا، پرچم مهاجران را به عهده داشت. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» و «الکبیر» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: پرچم مهاجران، همان پرچم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و پیش از این، به آن اشاره کردیم.

(۴) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۱] به سند خود، از «مقسم» از «ابن عباس» روایت می‌کند که در روز بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در اختیار علی علیه السلام قرار داد و این در حالی بود که بیست سال از عمر شریف حضرت علی علیه السلام سپری شده بود.

«حاکم» گوید: این حدیث بنا به نظریه «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «بیهقی» در [سنن ۶/ ۲۰۷]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۵۹]، «سراج» در «تاریخ» خود، «هیثمی» در [مجمع ۶/ ۹۲] و «طبرانی» نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۷

(۱) [کنز العمال ۵/ ۲۶۹] از «ابن عباس» روایت می‌کند که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر، در اختیار علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و پرچم انصار هم در دست «سعد بن عباد» قرار داشت. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن جریر» هم در [تاریخ ۲/ ۱۳۸] نقل کرده است.

(۲) [مجمع هیشمی ۶/ ۱۱۴] از «ابن عباس» روایت می‌کند در روز احد، از آن همه لشکر جز چهار تن با پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی نماندند و همه فرار کردند! یکی از استقامت کنندگان، «عبد الله بن مسعود» بود. از وی پرسیدم: در آن هنگامه، علی علیه السلام کجا بود؟ در پاسخ گفت: پرچم مهاجران را به دوش می‌کشید. «بزاز» و «طبرانی» این حدیث را نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: پیش از این، اشاره شد که پرچم مهاجران، همان پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۹۱] در روز احد، دست راست حضرت علی علیه السلام شکست و پرچم اسلام از دستش به زمین افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را به دست چپش بدهید که او در دنیا و آخرت، پرچمدار من است. «حضرمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۱۶] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که به خاطر دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را بدست گرفت و به اهتزاز در آورد و فرمود: چه کسی حاضر است این پرچم افراشته اسلام را بدست بگیرد و حقش را آنچنان که هست، برآورده سازد؟ از میان اصحاب، فلان کس پیش آمد و گفت: من حاضرم آن پرچم را به دست بگیرم و حقش را ادا سازم! فرمود: دور شو! دیگری آمد و همان ادعا را کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دور شو! سپس فرمود: به خدائی که ذات محمد را گرامی داشته است، پرچم اسلام را در دست مردی قرار می‌دهم که از جنگ فرار نمی‌کند. آنگاه خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۸

این پرچم را بگیر و به میدان نبرد عزیزت کن، تا خدای تعالی قلعه خیبر و فدک را به دست تو بگشاید. آری، علی علیه السلام با شهامت و قدرت به میدان رفت و خیبر و فدک را فتح کرد. و عجوه و قدید آن دو محل را، که کنایه از فتح آنهاست، بحضور مبارک آورد. «۱»

مؤلف گوید: «هیشمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۲۴] روایت کرده و اضافه می‌کند که «ابو یعلی» هم آنرا نقل کرده است.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۴/ ۲۱] به سند خود، از «عبد الله بن بریده» فرمود:

پدرش روایت می‌کند که در جنگ خیبر، نخست «ابو بکر» پرچم اسلام را به دست گرفت و عازم میدان شد (از آنجا که کاری از پیش نبرد)، فردای آن روز، «عمر» - و به قولی «محمد بن مسلمه» - پیشقدم شد و پرچم را به دست گرفت و به میدان رفت (او هم نتوانست کاری انجام دهد). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که از میدان باز نگردد مگر اینکه خدای تعالی به پایمردی او قلعه خیبر را بگشاید. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بامدادی را بجای آورد و دستور داد پرچم اسلام را آورند و از سوی دیگر، علی علیه السلام را بحضور طلبید. حضرت در آن هنگام به درد چشم مبتلا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک به دیدگان علی علیه السلام دست کشید و درد چشم او بهبود یافت و پرچم اسلام را به دست علی علیه السلام داد. حضرت علی علیه السلام عازم میدان شد و همانطور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود، قلعه خیبر را فتح کرد و بازگشت.

راوی گفته است از «عبد الله بن بریده» شنیدم، می‌گفت: پدرم به من گفت که: علی علیه السلام توانائی آن را داشت که با «مرحب خیبری» رویاروی شود و بر او تسلط یابد.

(۱) «منتخب اللغه» می‌نویسد: عجوه (به فتح عین)، خرماي خوبی است در مدینه. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی هر روز بامداد هفت عدد خرماي عجوه بخورد، از گزند و آسیب و زهر در امان باشد. همان کتاب می‌نویسد: قدید، گوشت خشک

شده (قرمه) و گوشتی که به درازا بریده باشند.

(عارفان هر دمی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند) (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۱۹۹

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۷۶] «ابو یعلی» به نقل از «ابو هریره» اظهار داشته است که «عمر بن خطاب» می گفت، علی علیه السلام از سه خصلت برخوردار بود که هر گاه یکی از آنها را دارا بودم، از شتران سرخ مو برای من ارزنده تر بود. پرسیدند: آن ویژگی‌هایی که علی علیه السلام داشت چیست؟ در پاسخ گفت:

ازدواج کردن با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله، سکنی گزیدن در مسجد، حلال بودن کاری برای او در مسجد که برای من حرام است و در روز خیر پرچم به دست او داده شد.

«امام احمد» این حدیث را به سند صحیح، از «ابن عمر» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۰

(۱)

باب صد و چهل و سوم حضرت علی علیه السلام صلحنامه روز حدیبیه را به خط مبارک خویش تویع فرمود

(۲) [صحیح بخاری در کتاب صلح] در باب کیفیت مصالحه فلانی با فلان شخص دیگر، به سند خود از «ابو اسحاق» نقل کرده است که از «براء بن عازب» شنیدم، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مردم حدیبیه صلح نمود، صلحنامه را حضرت علی علیه السلام به خط مبارک خویش تویع فرمود. آغاز صلحنامه جمله «محمد رسول الله» را نوشت. مشرکان ایراد کرده و گفتند که این جمله را ننویس، به خاطر آنکه اگر گواهی می دادیم که تو پیغمبر خدائی، دیگر چرا با تو می جنگیدیم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: جمله‌ای را که نوشته‌ای پاک کن! حضرت علی علیه السلام عرض کرد: من نمی توانم این جمله را (که سرپای وجودم شیفته و فریفته آن می باشد) پاک کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آن جمله را پاک کرد. و با آنها چنین توافق کرد که خود و اصحابش بیش از سه شبانه روز در مکه ماندگار نشوند، و در حالی وارد مکه شوند که شمشیرها در نیام داشته باشند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۱

(۱) مؤلف گوید: «بخاری» حدیث مزبور را در باب جزیه و مواعده با جنگجویان، مبسوطتر از باب مصالحه سه روزه بیان کرده و می نویسد: «براء بن عازب» گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت و برای انجام «عمره» به مکه معظمه تشریف فرما شود پیامی به مردم مکه فرستاد و از آنها اجازه خواست تا برای انجام «عمره» وارد مکه شود. مردم مکه درخواست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با این شرط پذیرفتند که بیش از سه شبانه روز در مکه اقامت نکنند، و با شمشیر آخته از نیام وارد مکه نشود، و حق هیچگونه دعوت و تبلیغی نداشته باشد. حضرت علی علیه السلام قرارداد فیما بین را به خط مبارک خود تویع فرمود و در آغاز آن چنین نوشت: آنچه در این صلحنامه آمده است، قراردادی است که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم مکه انعقاد فرموده است. مردم مکه اعتراض کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که هرگاه ما یقین می کردیم که تو رسول خدائی، مانع ورود تو به مکه نمی شدیم و با تو بیعت می کردیم و اگر بخواهی به تقاضای تو ترتیب اثر بدهیم، باید چنین تویع فرمائی: آنچه در این صلحنامه آمده است، قراردادی است که محمد بن عبد الله با مردم مکه منعقد می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند! من هم محمد بن عبد الله، و هم رسول خدایم! و نظر به اینکه خود رسول خدا صلی الله علیه و

آله توییعی مرقوم نمی داشت به علی علیه السلام فرمود: جمله

«رسول الله»

را پاک کن! علی علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز این جمله را محو نخواهم کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محلی که آن جمله توییعی شده به من نشان بده! علی علیه السلام محل آن جمله را نشان داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود آن جمله را پاک کرد. پس هنگامیکه وارد مکه شد و سه روز سرآمد، مردم مکه در ملاقات با حضرت علی علیه السلام خاطر نشان ساختند که به دوست خود بگو که مدت سه روز سپری شده و باید از مکه خارج شوید. علی علیه السلام پیغام مردم مکه را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مکه را ترک گفت.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۲

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «جهاد و سیر» در باب صلح حدیبیه، به سند خود، از «ابو اسحاق» از «براء بن عازب» نقل می کند، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کنار بیت محصور شد، مردم مکه با او چنین قرار داد بستند: در هنگام ورود به مکه بیش از سه روز در آنجا توقف ننماید؛ و با شمشیرهای آخته وارد مکه نشود؛ و کسی را از مردم مکه با خود به بیرون از مکه نبرد؛ و از کسانی که همراه اویند اگر بخواهند در مکه اقامت کنند، از اقامت او ممانعت ننماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: شرایط ایشان را بنویس. حضرت علی علیه السلام مرقوم داشت:

«بسم الله»

(تا آخر حدیث).

(۲) [هیشمی در مجمع ۶/ ۱۴۵] از «عبد الله بن مغفل مزنی» نقل کرده که در حدیبیه در زیر درختی حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که قرآن هم از آن یاد کرده است. به خاطر دارم بر گهای آن درخت هم بر پشت آن حضرت می ریخت و همان وقت علی بن ابیطالب علیه السلام و «سهیل بن عمرو» در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: صلحنامه را به این شرح توییعی کن:

بسم الله الرحمن الرحيم

. بلاد رنگ «سهیل» دست مبارک علی علیه السلام را گرفت و گفت: ما رحمن و رحیم را نمی شناسیم و در صلحنامه باید جوری

مرقوم شود که ما با آن سابقه آشنائی داریم؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس

«باسمک اللهم هذا ما صالح علیه محمد رسول الله اهل مکه»

. این بار هم «سهیل بن عمرو» دست مبارک علی علیه السلام را گرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه تو را

رسول خدا می دانستیم این همه آزار به تو روا نمی داشتیم؛ بنابراین در سرلوحه صلحنامه، نامی را مرقوم بدار که ما تو را به آن نام

می شناسیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس

«هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و انا رسول الله»

؛ این قراردادی است که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب آن را منعقد ساخت و من رسول خدایم. این جمله کنایه از آن دارد که

تغییر عنوان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۳

موجب انکار رسالت نمی شود.

«امام احمد حنبل» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۱۹۱] به نقل از «ابن عباس» می‌نویسد: کاتبی که صلحنامه حدیبیه را مرقوم داشت، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. از «معمرب» یاد کرده در ملاقاتی که با «زهری» داشتم از وی پرسیدم: چه کسی صلحنامه حدیبیه را نوشت؟ وی خندید- یا لبخند زد- و گفت: کاتب صلحنامه حضرت علی علیه السلام است و هرگاه از بنی امیه می‌پرسیدی، در پاسخ می‌گفتند: صلحنامه را «عثمان» نوشته است!! این حدیث در «المناقب» آمده و «غسانی» هم نقل نموده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۴
(۱)

باب صد و چهل و چهارم خدای تعالی دل علی علیه السلام را به پذیرش ایمان آزمایش فرموده است

(۲) [صحیح ترمذی مجلد ۲] در ضمن مناقب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، به سند خود، از «ربعی بن خراش» روایت می‌کند، هنگامی که علی علیه السلام در رجبه بود، فرمود: در روز حدیبیه گروهی از مشرکان از جمله «سهیل بن عمرو» و جمعی از سران قریش که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده بودند، عرض کردند: یا رسول الله! جمعی از مردم که فرزندان و برادران و بردگان ما هستند بدون آنکه از امور دینی اطلاع داشته باشند، فقط به منظور اینکه جزو اموال ما هستند و می‌خواهند از تسلط ما خارج شوند، به شما پیوسته‌اند، اینک آنها را به ما برگردان. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از امور دینی بی‌اطلاع باشند، ما اصول و فروع دین را به آنها می‌آموزیم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به قریش، فرمود: یا از این تصمیمی که گرفته‌اید دست بردارید، و یا اینکه منتظر باشید تا خدای تعالی کسی را بر شما مسلط کند و با شمشیر دینی که در نیام دارد گردنهای شما را بزند و

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۵
او کسی است که حق تعالی دل او را به پذیرش ایمان آزمایش کرده است.

پرسیدند: آن شخص «ابو بکر» است؟! فرمود: نه. پرسیدند: آن شخص «عمر» است؟! فرمود: نه. پرسیدند: پس او کیست؟ فرمود: آن کسی که در آنجا جلوس کرده و کفش را وصله می‌زند. همان موقع علی علیه السلام کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله می‌زد. راوی گوید: حضرت علی علیه السلام پس از بیان ماجرا، بسوی ما توجهی کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که بطور عمد دروغی به نقل از من جعل کند، جایگاه او از آتش دوزخ پر خواهد شد.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۰۷] حدیث مزبور را نقل کرده و می‌گوید: «ابن جریر» این حدیث را نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است.

(۱) [خصائص نسائی ص ۱۱] به سند خود، از «ربعی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که گروهی از مردم قریش حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند و عرض کردند: ای محمد! ما همسایه شما و هم سوگند با شما هستیم، اینک خاطر نشان می‌سازیم که برخی از بردگان ما که رغبتی به دین و آئین شما ندارند و فقط به منظور اینکه از تسلط ما خارج شوند و از حیطة مال و منال ما فرار کنند به شما پیوسته‌اند، امیدواریم که آنها را به ما تحویل دهی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ابو بکر»، فرمود: نظر تو چیست؟ وی گفت: اینان درست می‌گویند، اینان از همسایگان و هم سوگندان شما هستند! پیغمبر صلی الله علیه و آله از شنیدن نظریه بی‌اساس او متأثر گردید چنانکه رنگ رخسارش تغییر کرد. سپس از «عمر»، پرسید: نظر تو چیست؟ او هم همان پاسخ را داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ناراحت شد و رنگ چهره‌اش دگرگون شد. سپس خطاب به قریش، فرمود: اگر از تصمیم خود دست بردارید، خدای تعالی مردی را که دل او را برای پذیرش ایمان امتحان کرده است برمی‌انگیزد (تا برای پیشبرد

اسلام) همگی یا برخی از شما را گردن بزند.

«ابو بکر» پرسید: آن شخص که فرمودید منم؟! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه. «عمر»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۶

گفت: آن شخص که معرفی فرمودید منم؟! فرمود: نه. بلکه آن شخص همان بزرگواری است که به وصله زدن کفش مشغول است و همان موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله کفشش را به علی علیه السلام داده بود که وصله بزند.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۱۳۷/۲ و در ۲۹۸/۴]، «متقی» در [کنز العمال ۳۹۶/۶] «احمد» و «ابن جریر» روایت کرده‌اند. و «ابن جریر» می‌گوید: حدیث صحیحی است و در [۴۰۷/۶] گفته است که «ابن ابی شیبه»، «ابن جریر» و «یحیی بن سعید» حدیث مزبور را روایت کرده‌اند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/۱۳۳] به سند خود، از «ربعی بن خراش» روایت می‌کند که در مدائن از علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: «سهیل بن عمرو» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد که عده‌ای از بردگان ما که از امور دینی بهره‌ای نمی‌توانند ببرند به شما پیوسته‌اند، از شما تقاضا داریم که آنها را به ما تحویل دهی. «ابو بکر» و «عمر» از فرصت استفاده کرده، گفتند: یا رسول الله! «سهیل» راست می‌گوید! رسول خدا صلی الله علیه و آله (به سخن آندو اعتنائی نکرد و) خطاب به قریش، فرمود: ای گروه قریش! اگر از این تصمیم منصرف نشوید، خدای تعالی مردی را علیه شما برمی‌انگیزد که دلش را به نور ایمان امتحان کرده است و او گردن شما را که مانند شتران بیمناک و سرکنده از این طرف به آن طرف می‌روند، می‌زند. «ابو بکر» گفت: یا رسول الله! آن مرد من هستم؟! حضرت فرمود:

نه. «عمر» گفت: آیا آن مرد من هستم؟! حضرت فرمود: نه. بلکه آن مرد همان کسی است که کفش را وصله می‌زند. همان هنگام علی علیه السلام داشت کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله می‌زد.

مؤلف گوید: «خطیب» همین روایت را به طریق دیگر در [۴۳۳/۸] روایت می‌کند و «طحاوی» مختصری از آن حدیث را در [شرح معانی الآثار ۲/۴۰۸] نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۷

(۱)

باب صد و چهل و پنجم پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنانی می‌کرد و علی علیه السلام هم آنها را می‌نوشت

(۲) [صحیح ابو داود] در جزء بیست و پنجم، در باب مجاز بودن در پوشش لباس قرمز رنگ صفحه ۱۱۶، می‌گوید: «ابو معاویه مسدد» از «هلال بن عامر» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منی دیدم که برد قرمز رنگی پوشیده و ایراد خطابه می‌کرد. و علی علیه السلام جلوی حضرت ایستاده بود و سخنان آن حضرت را تقریر می‌کرد و به گوش مردم می‌رسانید.

مؤلف گوید: «بیهقی» این حدیث را در [سنن ۳/۲۴۷] آورده است.

(۳) [اسد الغابة ۲/۱۵۵] از «هلال بن عامر کوفی» از «رافع بن عمر» روایت می‌کند که در ظهر روز عید قربان، بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و این در حالی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر استر شهبائی نشسته و ایراد خطابه می‌فرمود. حضرت علی علیه السلام سخنان ایشان را برای مردم، که برخی ایستاده و بعضی نشسته بودند، تقریر و تعبیر می‌فرمود.

مؤلف گوید: همین حدیث را در [همان کتاب ۳/۸۹] از «هلال بن عامر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۸

مزنّی از پدرش روایت کرده که در منی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حال سخنرانی مشاهده کردم که برد سرخ فامی پوشیده بود و مردی از بدری‌ها هم سخنان ایشان را برای مردم تقریر و تعبیر می‌فرمود.

«ابن اثیر» می‌گوید: از «ابراهیم بن معاویه» نقل شده که علی بن ابیطالب علیه السلام سخنان آن حضرت را تعبیر می‌فرمود.

(۱) [همان کتاب ۱۱/۵] در ذیل شرح حال «نافع بن عمرو مزنّی» نقل می‌کند که در روز حجّه الوداع، کودکی پنج ساله یا بیشتر بودم، پدرم دست مرا گرفت تا بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدیم. در آن روز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر استر شهبائی سوار بود و ایراد خطابه می‌فرمود و حضرت علی علیه السلام سخنان آن حضرت را با شیوائی هر چه تمامتر برای مردم تقریر و تعبیر می‌کرد. من از میان جمعیت کم کم خودم را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک کردم تا نزدیک رکاب استرش رسیدم. در آن حال دست بر زانوهای حضرت گذاشته و مسح می‌کردم تا به ساقهای مبارک آن حضرت رسیدم. در این حال دستم را در میان کفش آن حضرت برده کف پای مبارک را مسح کردم و اثر سردی پای ایشان را احساس نمودم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۰۹

(۱)

باب صد و چهل و ششم حضرت علی علیه السلام برای سرنگون کردن بتها بر روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت

(۲) [خصائص نسائی ص ۳۱] به سند خود، از «ابو مریم» نقل می‌کند که علی علیه السلام فرمود: در فتح مکه مسیر خود را پیمودیم تا به کعبه رسیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سرنگون کردن بتها قدم بر روی شانه‌ام گذاشت و من او را بلند کردم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در من احساس ضعف و ناراحتی کرد که نمی‌توانم آن حضرت را بر دوش خود نگه دارم، برای همین فرمود: یا علی! بنشین. من نشستم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دوش من فرود آمد و نشست و به من فرمود: یا علی! اینک تو، روی شانه من بالا برو. به روی شانه ایشان قرار گرفتم و مرا بالا برد و چنان حالت رفعت و عظمت در خود احساس کردم که می‌توانستم از دوش آن حضرت به عالی‌ترین افق آسمان دست یابم! آنگاه بر فراز کعبه قرار گرفتم. در آنجا بتی بود که از قلع یا مس ساخته بودند. این بت را که از پیش و پس، و راست و چپ، بر پشت بام خانه کعبه استوار کرده بودند از جای کندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را از بام کعبه به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۰

زیر بیفکن. آن بت را به زیر افکندم مانند ظرفهای قاروره از هم متلاشی شد. پس از آن از بام کعبه پائین آمدم و به اتفاق پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسیر خود ادامه داده تا به خانه‌های مکه رسیدیم و از بیم آنکه مبدا کسی ما را ببیند از پشت خانه‌ها عبور می‌کردیم.

(۱) مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۲/۳۶۶] نقل کرده و می‌گوید: علی علیه السلام گفت: روی خانه خدا قرار گرفتیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله اندک فاصله‌ای گرفت و فرمود: بت بزرگ را به زیر بیفکن. این بت برای مردم قریش بود و از مس تهیه شده و بوسیله میخهای آهنین به زمین نصب شده بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: سعی کن از این بت اثری در بام کعبه باقی نماند. و هر بار مرا به کندن میخهای بت و سرنگون ساختن آن تشویق می‌کرد و این آیه را تلاوت می‌فرمود:

جاء الحقّ و زهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً (سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱)؛ حق فرا رسید و باطل نابود شد؛ حقا باطل نابود شدنی

است.

علی علیه السّلام فرموده است: نهایت جدّیت خود را در سرنگونی آن بت و آثارش بکار گرفتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن بت را از بام کعبه به زیر بیفکن. آن را از بالا به زیر افکندم و متلاشی شد. سپس از بالای کعبه پائین آمده و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله از کعبه باز گشتیم و به مسیر خود ادامه دادیم و بیم از آن داشتیم که مبادا از قریشها یا کسی دیگر، ما را ببیند. علی علیه السّلام پس از نقل این جریان، فرمود: تا کنون غیر از من، کسی دیگر قدم بر فراز کعبه نگذاشته است.

«امام احمد حنبل» در [مسند ۱/ ۸۴ و ۱۵۱] مختصری از این حدیث را آورده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۴۰۷] روایت کرده و می گوید: آن را «ابن ابی شیبّه»، «ابو یعلی» و «ابن جریر» روایت می نمایند و «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۰] نقل کرده و می گوید: «امام احمد»، مؤلف «الصفوه» و «حاکمی» این حدیث را روایت کرده اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۱

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۵] به سند خود، از «ابو مریم اسدی» از علی علیه السّلام روایت کرده است: همان شب که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد در بسترش بخوابم و خود نیز عازم مدینه بود، مرا بسوی بت‌هائی که در خانه خدا بود برد. من و آن حضرت کنار خانه خدا نشستیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و روی دوش من قرار گرفت و به من فرمود: برپای خیز. من از جای برخاستم. پس زمانیکه ضعف مرا دید که نگهداشتن ایشان بر دوش من سنگینی می کند، فرمود:

بنشین. نشستیم. و آن حضرت از روی دوش من پائین آمد. سپس خود آن حضرت نشست و به من فرمود: یا علی! روی دوش من قرار بگیر. من هم روی دوش مبارکش قرار گرفتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست در این هنگام احساس کردم که به مقامی بس رفیع نایل آمده‌ام که اگر بخواهم می توانم به آسمان صعود نمایم! از روی دوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز خانه کعبه گام نهادم رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی از آنجا فاصله گرفت و من بت بزرگ بت پرستان را از بالا به زیر افکندم. بت بزرگ را که از بت‌های دیگر بزرگتر بشمار می آمد و از مس ساخته شده بود، از فراز کعبه که بوسیله زنجیرهای از بالای کعبه به زمین مهار شده بود، به زمین انداخته و سرنگون ساختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سعی کن زنجیرهای آن را جدا سازی.

با تشویق رسول خدا صلی الله علیه و آله و با جدیت تمام، مهارهای که سالیان دراز آن بت را استوار ساخته بود، از یکدیگر گسیختم و به فرمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بت را از بام کعبه به زیر انداختم و متلاشی ساختم و از بام کعبه پائین آمدم. «حاکم» گوید: این روایت از سند صحیح برخوردار است.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» حدیث مزبور را در [تاریخ ۱۳/ ۳۰۲] آورده است.

(۲) [زمخسری در کشف] در تفسیر آیه وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱) اظهار می دارد، هنگامی که این

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۲

آیه در روز فتح مکه نازل شد، «جبرئیل» عرض کرد: یا رسول الله! یک یک این بت‌ها را با چوب دستی کوچکی که داری سرنگون ساز. رسول خدا صلی الله علیه و آله چوب دستی خود را به دست گرفت و در میان چشمان بت‌ها فرو می برد و می فرمود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ بلافاصله آن بت به روی، به زمین می افتاد. و بدین ترتیب همه بت‌ها را سرنگون ساخت. از جمع بت‌ها، بت «خزاعه» که روی بام کعبه قرار داشت و از شیشه زرد ساخته شده بود (و یا به شیشه‌های زرد آراسته بود) باقی ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! آن بت را خرد کن. در این هنگام روی دوش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و بالا-رفت و آن بت را در هم شکست و سرنگون ساخت. مردم مکه (از رفتار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی

علیه السّلام) به شکفت آمده می‌گفتند: ما هیچ مردی را ندیده‌ایم که در جادوگری از محمد صلی الله علیه و آله سبقت گرفته باشد!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۳

(۱)

باب صد و چهل و هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا سوره برائت را از «ابو بکر» باز پس بگیرد و خود بر مردم مکه تلاوت کند و «ابو بکر» را از هر کجا که می‌بیند به مدینه بازگرداند

(۲) [صحیح ترمذی ۱۸۳/۲] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند، هنگامی که سوره برائت نازل شد، نخست «ابو بکر» را فرا خواند و دستور داد تا آن سوره را برای مردم مکه بخواند. طولی نکشید دوباره «ابو بکر» را فرا خواند و فرمود: از سوی خدای تعالی دستور رسیده است که این سوره را جز کسی که از اهل من است و پیوند بسیار نزدیکی با من دارد، کس دیگری بر مردم مکه تلاوت نکند. آنگاه علی علیه السلام را بحضور طلبید و دستور تلاوت سوره برائت را به ایشان ابلاغ فرمود.

مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» در [خصائص ص ۲۰]، «امام احمد» در [مسند ۳/۲۸۳]، «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل تفسیر آیه برائت مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...، «ابن ابی شیبّه»، «ترمذی» - که اصل حدیث را حسن می‌داند -

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۴

«ابو الشیخ» و «ابن مردویه» از «انس» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱۸۳/۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را بحضور طلبید و دستور داد تا آیات برائت را بر مردم مکه تلاوت کند و آنها را به پیوستن به آئین اسلام دعوت نماید. پس از اندک فاصله‌ای علی علیه السلام را بحضور طلبید و مأموریت داد تا به دنبال «ابو بکر» برود.

«ابو بکر» مقداری از راه را طی کرده بود که ناگهان صدای شتر قسّوای رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوشش رسید. بیمناک و نگران شد و گمان کرد که این خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است که دنبالش آمده است، ولی در این هنگام دید که او علی علیه السلام است. («ابو بکر» پس از دریافت دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله) سوره برائت را به علی علیه السلام داد و به او گفت که با این کلمات مردم مکه را آگاه ساز. (حدیث ادامه دارد) در ذیل حدیث فوق از «زید بن یثیع» نقل کرده است که از علی علیه السلام پرسیدم: در آن مأموریتی که به مکه داشتی، با چه دستورهائی به آنجا رفتی؟

علی علیه السلام فرمود: در آن مأموریت، چهار حکم به همراه داشتم: ۱- به آنها بگویم که برهنه در اطراف بیت الله طواف نکنند؛ ۲- کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله تعهدی بسته، موکول به رسیدن مدت آن است. و کسی که تعهدی با آن حضرت ندارد، مدت سرآمد تعهدش تا چهار ماه است؛ ۳- جز مؤمن دیگری به بهشت نمی‌رود؛ ۴- مشرکان و مؤمنان از این سال به بعد با هم گردهمائی نخواهند داشت.

(۲) [خصائص نسائی ص ۲۰] به سند خود، از «زید بن یثیع» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست به «ابو بکر» دستور داد تا آیات برائت را بر مردم مکه تلاوت نماید. آنگاه به من فرمان داد: او را دنبال کن و هر کجا که وی را یافتی، آیات برائت را از وی بگیر و عازم مکه شو. و من او را در راه ملاقات کردم و آیات را از وی گرفتم. «ابو بکر» با ناراحتی به مدینه بازگشت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۵

آیه‌ای علیه تو نازل نشده است، مگر اینکه از سوی خدا مأموریت یافتم که آیات برائت را، خود من یا یکی از خاندانم، (به مردم مکه) ابلاغ نماید.

(۱) [همان کتاب ص ۲۰] به سند خود، از «سعد» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ابو بکر» دستور داد تا آیات برائت را بر مردم مکه تلاوت نماید. هنوز «ابو بکر» به مکه نرسیده بود که علی علیه السلام مأموریت یافت تا آیات برائت را از او گرفته و خود به مردم مکه ابلاغ نماید. «ابو بکر» از این پیشآمد احساس ناراحتی کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز احساس ناراحتی نکن که بنا به دستور خداوند متعال آیات مزبور را، یا من باید بخوانم یا مردی که از من است. مؤلف گوید: «سیوطی» این حدیث را در «الدر المنثور» در ذیل آیه بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ با اندک اختلاف لفظی، و «ابن مردویه» از «سعد بن ابی وقاص» روایت کرده‌اند.

(۲) [تفسیر ابن جریر ۴۶/۱۰] به سند خود، از «زید بن یثیع» روایت می‌کند که سوره برائت نازل شد. نخست «ابو بکر» را مأموریت داد تا آن سوره را بر مردم مکه تلاوت کند. پس از آن، علی علیه السلام را گسیل داشت تا در راه با «ابو بکر» ملاقات کند و آیات برائت را از وی گرفته و خود به مردم مکه تلاوت نماید. «ابو بکر» در بازگشت به مدینه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: آیا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟! حضرت فرمود: نه. بلکه مأمور گردیدم که آیات برائت را، خود یا مردی که از اهل بیت من است، تلاوت نماید.

(۳) [همان کتاب ۴۶/۱۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را مأموریت داد تا آیات برائت را بر مردم مکه تلاوت نماید. سپس علی علیه السلام را گسیل داشت تا آیات را از وی گرفته عازم مکه شود و آنها را بر مردم مکه تلاوت نماید. «ابو بکر» در بازگشت به مدینه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا آیه‌ای درباره من نازل شده است؟! فرمود: نه. (تا آخر حدیث)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۶

(۱) [همان کتاب ۴۷/۱۰] به سند خود، از «سدی» روایت می‌کند، هنگامی که آیات برائت، که چهل آیه می‌شود، نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را بحضور خواند و دستور داد حج گزارد و در ضمن مناسک حج، آیات برائت را بر مردم مکه تلاوت نماید. «ابو بکر» به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفت.

همین که به درختی در موضع ذوالحلیفه [میقات اهل مدینه] رسید، حضرت علی علیه السلام او را دریافت و آیات برائت را از او گرفت. «ابو بکر» بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: پدر و مادرم فدای شما! آیا چیزی درباره من نازل شده است؟! حضرت فرمود: نه، و لیکن (وحی نازل شده که) باید یا خود من این آیات را ابلاغ نمایم و یا مردی که از خود من بشمار می‌آید (حدیث ادامه دارد)

(۲) [مستدرک حاکم ۵۱/۳] به سند خود، از «جمیع بن عمیر لیشی» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، به ملاقات «عبد الله بن عمر» رفتم و درباره علی علیه السلام، سؤالی کردم. وی با کمال بی‌اعتنائی مرا از پیش خود دور کرد و گفت: آیا نمی‌خواهی درباره علی علیه السلام برای حدیثی گویم؟ همانا این خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد است و این هم خانه علی علیه السلام در مسجد! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات برائت را به «ابو بکر» و «عمر» داد تا در موسم حج برای مردم مکه تلاوت کنند.

پس آنها برای این مأموریت روانه شدند و در مسیر خود صدای پای اسبی شنیدند. گفتند: این کیست؟ او گفت: من علی هستم؛ ای ابا بکر! نامه‌ای را که در دست توست، به من واگذار کن. «ابو بکر» گفت: درباره من خبری است؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ گفت: به خدا سوگند! جز خیر، سخن دیگری نمی‌دانم. علی علیه السلام کاغذ را از «ابو بکر» گرفت و عازم مکه شد. «ابو

بکر» و «عمر» به مدینه بازگشتند و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، گفتند: یا رسول الله! چه عمل خلافی از ما سرزده که از این مأموریت، ما را برگرداندی؟ حضرت فرمود: جز خیر کار دیگری از شما سر نزده است، لیکن مأمور شده‌ام که یا خودم آیات برائت را بخوانم و یا مردی که از من بشمار می‌آید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۷

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۳/۱] به سند خود، از «زید بن یثیع» از «ابو بکر» نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را به منظور تلاوت آیات برائت به مکه گسیل و در ضمن توقیعی فرموده بود که از این تاریخ به بعد، مشرکان حق ندارند به حج بیت الله اقدام نمایند؛ و همچنین کسی نمی‌تواند با بدن برهنه به طواف خانه خدا پردازد؛ و جز مسلمان دیگری به بهشت نمی‌رود؛ و کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله تعهدی دارد، تعهد او تا پیش سرآمد مدت قابل قبول است. و خدا و رسول از مردم مشرک بیزارند! «ابو بکر» بیش از سه منزل از مدینه دور نشده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد که خودت را به «ابو بکر» برسان و آیات برائت را از او بگیر و او را برگردان و خودت آنها را به مردم مکه ابلاغ کن. علی علیه السلام با شتاب از مدینه بیرون آمد و همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود مأموریت را انجام داد. «ابو بکر» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گریست، گفت: یا رسول الله! آیا درباره من مسئله‌ای رخ داده است؟ حضرت فرمود: جز خیر چیز دیگری درباره‌ات رخ نداده است، لیکن مأمور شده‌ام که آیات برائت را یا خودم بر مردم مکه تلاوت کنم و یا مردی که از خود من است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱/۲۴۶]، «ابن خزیمه»، «ابو عوانه»، «دارقطنی» در «الافراد» و «محب طبری» در ضمن حدیثی در این معنی در [ذخائر ص ۶۹]، نقل کرده‌اند و «طبری» اظهار داشته که مراد از آن مرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است، علی علیه السلام می‌باشد و «ابو حاتم» هم حدیث مزبور را روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۱/۱۵۱] به سند خود، از «حنش» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که ده آیه از سوره برائت نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را بحضور طلید و به وی دستور داد تا آیات مزبور را به مکه ببرد و بر مردم مکه تلاوت نماید. «ابو بکر» بنا به مأموریتی که داشت از مدینه بیرون رفت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۸

طولی نکشید که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: بسوی «ابو بکر» بشتاب و هر جا او را یافتی، نامه را از او بگیر و به جانب مکه برو و آن را بر مردم مکه تلاوت کن. بنا به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله با شتاب از مدینه بیرون رفتم و در جحفه او را دریافتم و نامه را از او گرفتم و عازم مکه شدم. «ابو بکر» به مدینه بازگشت و به پیغمبر صلی الله علیه و آله، عرض کرد: آیا آیه‌ای در حق من نازل شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیه‌ای در شأن تو نازل نشده است، لیکن «جبرئیل» بر من نازل شد و گفت: هیچ کس جز خودت و یا مردی از خودت، نمی‌تواند ادای رسالت نماید و این آیات را بر مردم مکه تلاوت کند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱/۲۴۶] روایت کرده و افزوده است: «ابو الشیخ» و «ابن مردویه» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱/۳۳۰] به سند خود، از «عمر بن میمون» روایت می‌کند که در کنار «ابن عباس» نشسته بودم. در همان هنگام، نه نفر نزد او آمده و گفتند: ای پسر عباس! سخنی با تو داریم، یا با ما بیا تا تو را از آن مطلب آگاه سازیم و یا اینها (جمع حاضر) ما را با تو تنها بگذارند. «ابن عباس» گفت: من خودم با شما می‌آیم. «ابن عباس» با آنها در گوشه‌ای به صحبت پرداخت. طولی نکشید که «ابن عباس» در حالی که بسیار ناراحت بود، آنچنانکه از شدت ناراحتی گوشه عبایش از دوشش افتاده بود و به زمین کشیده می‌شد بسوی ما آمد و گفت: نفو بر این مردم! بددا به حالشان! از مردی بدگوئی می‌کنند که ده ویژگی برجسته دارد (تا آنجا که

گفته است) سپس فلانی («ابو بکر») را موظف کرد که آیات سوره توبه را بر مردم مکه تلاوت کند ولی طولی نکشید که علی علیه السلام را به دنبالش فرستاد و آیات برائت را از او گرفت. و در جواب سؤال «ابو بکر» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دستور است که آیات برائت را بجز مردی که از من است و من هم از اویم؛ دیگری برای مردم مکه تلاوت ننماید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۱۹

(۱) مؤلف گوید: همگی این روایت در باب «آیه تطهیر» نقل شده است و «نسائی» همین روایت را در [خصائص ص ۸] روایت کرده و می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله نخست سوره توبه را برای تلاوت بر مردم مکه به دست «ابو بکر» سپرد. و پس از آن علی علیه السلام را برای گرفتن آنها بسوی «ابو بکر» فرستاد. «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۳] حدیث مزبور را نقل می کند و اضافه می نماید که همگی حدیث مورد بحث را «امام احمد» و «حافظ ابو القاسم دمشقی» در «الموافقات» و در «الاربعین الطوال» نقل کرده و می گوید: «نسائی» مقداری از آن را آورده است.

«هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۱۹] به نقل آن پرداخته و می گوید: «امام احمد» و «طبرانی» در «الکبیر» و «الاوسط» مختصری از آن را یاد کرده اند.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ گفته است که «ابن حبان» و «ابن مردویه» از «ابو سعید خدری» روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابو بکر» را موظف کرد تا اظهار بیزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مشرکان به مردم مکه ابلاغ نماید. پس از آنکه «ابو بکر» از مدینه بیرون رفت، طولی نکشید که علی علیه السلام را بحضور طلبید و فرمود: یا علی! آیات برائت را جز من یا تو، دیگری حق ندارد بر مردم مکه تلاوت نماید؛ اینک بر ناقه عضباء سوار شده و بسوی «ابو بکر» بشتاب. علی علیه السلام بر ناقه عضباء سوار شد و به راه افتاد تا اینکه به «ابو بکر» رسید. سوره توبه را از او گرفت. «ابو بکر» به جانب مدینه بازگشت، و در حالی که می ترسید، مبادا آیه ای در بی اعتباری او نازل شده باشد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدار کرد و گفت: یا رسول الله! چه خطائی از من به ظهور رسیده است؟ («سیوطی» حدیث را ادامه می دهد تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جز من یا مردی که از من است، دیگری حق ندارد سوره برائت را بر مردم مکه تلاوت نماید.

با توجه به احادیث مذکور، اینک حدیث دیگری را که مناسب است، در پایان این باب می آوریم. آن حدیث به این شرح است:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۰

(۱) «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۹] از «جابر» نقل می کند، هنگامی که مردم قبا در ضمن پیشنهادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کردند تا مسجدی را برای آنها بسازد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای آنها را پذیرفت و خطاب به مردم گفت: یکی از شما برخیزد و بر این ناقه سوار شده تا هر کجا که ناقه ایستاد، همانجا را برای ساختن مسجد اختصاص دهیم. نخست «ابو بکر» پیشقدم شد و بر روی ناقه نشست و هر چه کرد آن حیوان حرکت کند، حرکتی نکرد! از ناقه پیاده شد. «عمر» از جای برخاست و بر فراز ناقه نشست و او هم هر چه کوشید، ناقه حرکت نکرد! آنگاه علی علیه السلام از جای برخاست و به محض اینکه پای در رکاب چرمین آن حیوان گذاشت، ناقه بلادرنگ از جای برخاست و حرکت کرد!! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دهانه آن حیوان را در اختیار خودش بگذار و هر کجا که می رود با وی همراهی کن؛ چرا که این حیوان مأمور است تا محل مناسبی را برای ساختن مسجد نشان بدهد.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» هم در [مجمع ۴/ ۱۱] و «طبرانی» در «الکبیر» نقل کرده اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۱

باب صد و چهل و هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را بسوی جن گسیل داشت تا آنان را به دین اسلام دعوت نماید

(۲) [اصابه ابن حجر ۴/ قسم ۱/ ۲۳۵] در ذیل شرح حال «عرفطه بن شمرح جنی» - از بنی نجاح - به نقل از «خرائطی» در «الهواتف»، حدیث مسندی را از «سلمان فارسی» نقل کرده است که گفت: در یکی از روزهای بارانی، در مسجد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که صدای «السلام علیک یا رسول الله» به گوش رسید به دنبال آن جواب پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم شنیدیم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: تو کیستی؟ جواب داد: من عرفطه‌ام و به همان نسبی که نقل کردیم خود را معرفی کرد. اینک در حالی که آئین اسلام را پذیرفته‌ام بحضورتان آمده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خوش آمد گفت و فرمود: خودت را به همان صورتی که داری ظاهر کن! «سلمان» گفته است که در این هنگام، پیرمرد خارپشت شکل پرموئی که چهره‌اش را موی درشت و پرپشتی فرا گرفته بود، ظاهر شد. چشمهایش به درازا شکافته بود، دهانی در سینه داشت و نیشهای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۲

درازی از دهانش بیرون آمده بود و در انگشتهایش ناخنهای تیزی بود مانند نیشهای درندگان! از دیدن «عرفطه»، پوست بدن به لرزه درآمد. آن پیرمرد خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، عرض کرد: یا نبی الله! شخصی را با من همراه کن تا گروهی از مردم را به آئین اسلام دعوت کند. و من تعهد می‌کنم که او را پس از انجام مأموریت، به سلامت بازگردانم.

(۱) «ابن حجر» گفته: «خرائطی» حکایت طولانی همراهی علی علیه السلام با او را نقل کرده است. خلاصه آن اینست که حضرت علی علیه السلام بر شتر سوار شد و «سلمان» را هم در ردیف خود سوار کرد. به راه ادامه دادند تا قدم به بیابانی خشک و بدون علف و درخت (کویر) گذاشتند. علی علیه السلام همواره ذکر خدا می‌گفت. در آن بیابان «سلمان» نماز صبح را با آن پیرمرد بجای آورد. پس از نماز، حضرت علی علیه السلام از جای برخاست و خطابه‌ای بیان کرد. طولی نکشید که جنیان از اطراف بیابان ظاهر شدند. حضرت علی علیه السلام، به خواندن دعائی طولانی پرداخت. در این هنگام، صاعقه‌ای از آسمان پدیدار شد و بیشتر آنها را که حاضر به پذیرش دین اسلام نبودند، سوزاند. آنهایی که باقی مانده بودند، به دین مبین اسلام اقرار کردند و علی علیه السلام و «سلمان» به سلامت بازگشتند. علی علیه السلام ماجرا را بطوری که اتفاق افتاده بود به عرض رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! آن گروه باقیمانده و نسل آنان، تا روز قیامت از هیبت و عظمت تو در هراسند!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۳

(۱)

باب صد و چهل و نهم حضرت علی علیه السلام برای تأویل قرآن با مخالفان می‌جنگید چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تنزیل قرآن با مخالفان و گردن‌کشان جنگ می‌کرد

(۲) [خصائص نسائی ص ۴۰] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که در مسجد نشسته و در انتظار تشریف فرمائی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم.

طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی وارد شد که بند کفش آن حضرت گسیخته بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن کفش را به علی علیه السلام داد و فرمود: بند کفشم را بدوز.

در همین هنگام فرمود: همانا مردی از شما مسلمانان است که با مخالفان برای تأویل قرآن می‌جنگد، همانطور که من برای تنزیل

قرآن با آنها جنگیدم. «ابو بکر» گفت: آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. «عمر» گفت: آیا من این افتخار را خواهم داشت؟ فرمود: نه، لیکن آن مرد همان شخصی است که اینک بند کفشم را می‌دوزد.

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۲] به دو طریق، از «ابو سعید» روایت می‌کند که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۴

در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگهان بند کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله گسیخته شد.

بلافاصله علی علیه السلام آن کفش را گرفت تا بندش را بدوزد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی حرکت کرد و گفت: همانا یکی از شما کسی است که برای تأویل قرآن با مخالفان نبرد می‌کند، همانطور که من برای تنزیل آن با مخالفان جنگیدم. در این هنگام، افراد که «ابو بکر» و «عمر» هم در جرگه آنها بودند، سر بالا کردند و از میان آنها «ابو بکر» گفت: آیا آن شخص من هستم؟ حضرت فرمود: نه. «عمر» گفت: آیا من هستم؟ فرمود: نه، لیکن آن شخص که اینک کفش مرا وصله می‌زند، همان مردی است که برای تأویل قرآن با مخالفان مبارزه می‌نماید. آری علی علیه السلام بود که افتخار وصله زدن کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده داشت. اصحاب که این سخن را شنیدند می‌گویند: بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدیم و این بشارت افتخار آمیز را به او دادیم. علی علیه السلام همچنان به کار خود مشغول بود، و سر خویش را هم بالا نکرد و مژده ما را پاسخی نداد؛ گویا پیش از این، این موضوع را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود.

«حاکم» گوید: این حدیث بنا به نظر و شرط «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۳۳] به سند خود، از «ابو سعید» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا از شما کسی است که برای تأویل قرآن با مخالفان رزم می‌کند، همانطور که من برای تنزیل آن با مخالفان جنگیدم. «ابو بکر» و «عمر» از جای برخاستند و گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای تأویل قرآن می‌جنگیم؟ حضرت فرمود: نه، لیکن آن بزرگواری که کفش مرا وصله می‌زند، این افتخار را خواهد داشت. آری علی علیه السلام بود که کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله می‌زد.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۸۲] به دو طریق، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که در انتظار تشریف فرمائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. فاصله‌ای نشد که پیغمبر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۵

اکرم صلی الله علیه و آله از خانه یکی از همسرانش بیرون آمد. از جای برخاستیم و به اتفاق آن حضرت به راه افتادیم. اندکی که حرکت کردیم بند کفش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گسیخت. علی علیه السلام کفش را گرفت و به وصله زدن آن پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرکت خود ادامه داد و ما همه همراه آن حضرت حرکت کردیم. پس از اندک فاصله‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و ما هم به پیروی از ایشان ایستادیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله منتظر آمدن علی علیه السلام بود. در این هنگام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی یکی از شما برای تأویل قرآن می‌جنگد، همانطور که من برای تنزیل آن جنگیدم.

«ابو بکر» و «عمر» گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای بیان تأویل قرآن می‌جنگیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، لیکن آن کس که کفش مرا وصله می‌زند، برای تأویل قرآن با مخالفان نبرد می‌کند. به ملاقات علی علیه السلام رفتیم تا او را به مأموریتی که در آینده خواهد داشت، مژده دهیم. - در یکی از دو طریق آمده است - حضرت علی علیه السلام به مژده ما توجهی نکرد و گویا این موقعیت را از خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود. - در طریق دیگر آمده - علی علیه السلام پس از شنیدن این مژده به کار خود مشغول بود و سر بالا نکرد مثل اینکه خود از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود.

(۱) [حلیه الاولیا ابو نعیم ۱/ ۶۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسیری حرکت می‌کردیم. بند کفش حضرت صلی الله علیه و آله گسیخت. علی علیه السلام آن کفش را به دست گرفت که وصله زند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد و خطاب به مسلمانان فرمود: ای مردم! همانا پس از من یکی از شما قیام می‌کند و برای تأویل قرآن می‌جنگد، همانطور که من برای تنزیل قرآن، با آنها نبرد کردم. «ابو سعید» گفت: در این هنگام با علی علیه السلام ملاقات کردم و آنچه را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودم، به ایشان بازگو کردم. علی علیه السلام از شنیدن آن هیچگونه احساس خوشحالی نکرد و چنان بود که گویا، خود از کیفیت فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۶ آن با خبر بود.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۳/ ۲۸۲] می‌گوید: «سری بن اسماعیل» از «عامر شعبی» از «عبد الله بن بشیر» روایت می‌کند که حضور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم. خطاب به ما فرمود: مردی قیام می‌کند و برای ظهور تأویل آیات قرآن، گردنتان را می‌زند، همانطور که من برای تنزیل قرآن گردن شما را زدم. «ابو بکر» گفت: یا رسول الله! آیا من همان مرد هستم؟ فرمود: نه. «عمر» پرسید: آیا آن مرد، من هستم؟ فرمود: نه، لیکن آن شخص که کفش مرا وصله می‌زند، همان کسی است که برای تأویل قرآن گردن مخالفان را می‌زند و آنها را نابود می‌سازد. همان هنگام علی علیه السلام کفش آن حضرت را وصله می‌زد.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۳۳] به سند خود، از «ابو سعید» روایت می‌کند که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان بند کفش آن حضرت گسیخت. علی علیه السلام آن را گرفت که تعمیر کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله با پای بی کفش به راه خود ادامه داد و فرمود: همانا مردی از شماست که برای تأویل و تفسیر قرآن با مخالفان نبرد می‌کند، همانطور که من برای تنزیل و حقایق آن جنگیدم. همراهان سر برداشته که کدامیک از آنها از چنان موقعیتی برخوردار خواهد شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد، همان کسی است که کفش مرا تعمیر می‌کند. برای اینکه از این موضوع علی علیه السلام را آگاه سازیم و این بشارت افتخار آمیز را به او بدیم، بحضورش شرفیاب شدیم. جریان را گفتیم. هیچ عکس العملی نشان نداد و اظهار خوشحالی نکرد، گویا قبلا از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود.

(۳) [اصابه ابن حجر ۱/ قسم ۱/ ۲۲] به سند خود، از «اخضر بن ابی اخضر» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: همانا مردی از شماست که برای تفسیر و تأویل قرآن نبرد می‌کند، همانطور که من برای تنزیل و حقایق آن جنگیدم. اصحاب برای اینکه بدانند کدامیک از آنها چنین افتخاری را خواهند فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۷

داشت سر بالا بردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچیک از شما از چنان موقعیتی برخوردار نمی‌شوید، تنها کسی که کفش مرا وصله می‌زند از این مقام برخوردار خواهد شد. در این هنگام علی علیه السلام آمد. او را مژده دادیم، لیکن علی علیه السلام از شنیدن آن اظهار خوشحالی نکرد، گویا خودش این حقیقت را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود.

(۱) [اصابه ابن حجر ۱/ قسم ۱/ ۲۲] به سند خود، از «اخضر بن ابی اخضر» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من برای تنزیل قرآن می‌جنگم و علی علیه السلام برای تأویل آن می‌جنگد. «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۵] نقل کرده و می‌گوید: «دارقطنی» هم در «الافراد» آن حدیث را آورده است.

(۲) [همان کتاب ۴/ قسم ۱/ ۱۵۲] می‌گوید: «باوردی» و «ابن منده» از طریق «سیف بن محمد» از «سری بن یحیی» از «شعبی» از «عبد

الرحمن بن بشیر» روایت می‌کند که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم. حضرت فرمود: مردی از شما برای پذیرش تأویل قرآن گردن شما را می‌زند، همانطور که من برای پذیرش آن، گردن شما را زدم. «ابو بکر» گفت: من، همان شخص هستم یا رسول الله؟ فرمود: نه. «عمر» گفت: من چطور؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، لیکن آن شخص کسی است که اینک کفش تعمیر می‌کند. ما بسوی آن شخص رفتیم، ناگهان دیدیم، او علی علیه السلام است که کفش پیغمبر صلی الله علیه و آله را وصله می‌زند. در این هنگام که او را در خانه «عایشه» یافتیم، آن بشارت افتخار آمیز را به ایشان دادیم.

(۳) [استیعاب ابن عبد البرّ ۲/ ۴۲۳] «اعمش» از «ابو عبد الرحمن سلمی» روایت می‌کند که در جنگ صفین، در رکاب حضرت علی علیه السلام حضور داشتیم. در آنجا شاهد این واقعت بودیم که وقتی «عمّار یاسر» در جایی از صفین استقرار می‌یابد، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گرد «عمّار» اجتماع می‌کنند، گوئی شانه و راهنمایی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۸

برای آنها بود! در آن هنگام می‌شنیدم که «عمّار» خطاب به «هاشم بن عتبّه» (۱) می‌گفت: سبقت بگیر برای ورود به بهشت که این سعادت در سایه شمشیرهاست.

امروز من همراه دوستانم، به دیدار محمد صلی الله علیه و آله و یارانش نائل خواهم شد. به خدا سوگند! چنان در عقیده خود پایدارم که اگر ما را شکست دهند و تا نخلستانهای هجر دنبال کنند، و باز هم خود را بر حق می‌دانم و دشمن را باطل؛ سپس این ابیات را انشاد کرد:

نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل عن خلیله او یرجع الحقّ الی سیبله؛ آن روز برای نزول و حقانیت قرآن با شما جنگیدیم و امروز هم برای تفسیر و تأویل قرآن بر شما می‌تازیم، آنچنانکه همگان از جایگاه خود کنده شوند و دوست از حمایت دوست غافل شود و یا اینکه حقیقت به راه خویش باز گردد.

«اعمش» گفت: آن روز اصحاب محمد صلی الله علیه و آله با این تشویق و اطمینان جنگیدند. که در هیچ موطن و کارزاری، آنگونه نجنگیده بودند! مؤلف گوید: «عمّار» در این ابیات اشاره به حدیث مشهور نموده که بخشی از روایات مربوط به آن را بیان کردیم و گویا بیان «عمّار» در ارتباط با حدیثی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود.

(۱) [کنز العمّال ۶ / ۱۵۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا یکی از شما مردم است که برای تأویل قرآن می‌جنگد، همانطور که من برای تنزیل آن جنگ کردم.

گویند که «ابو بکر» و «عمر» پرسیدند: آیا ما همان شخص هستیم؟ فرمود: نه، لیکن آن کس است که اینک کفش تعمیر می‌کند (علی علیه السلام) همان مرد است.

(۱) «هاشم بن عتبّه» پرچمدار علی (ع) در روز صفین بود و در همین جنگ هم به فیض شهادت رسید. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۲۹

«امام احمد» این حدیث را در «مسند»، «ابو یعلی» در «مسند»، «بیهقی» در «شعب الایمان»، «حاکم» در «مستدرک»، «ابو نعیم» در «حلیه» و «سعید بن منصور» در «سنن» و همه اینها حدیث مزبور را از «ابو سعید خدری» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۳۹۰] از «ابو ذر» روایت شده که در «بقیع غرقده» (۱) حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم فرمود: به خدائی که جان من در دست اوست، به راستی در میان شما مردی است که پس از من برای تأویل قرآن با مردم مبارزه می‌کند، همانطور که من برای تنزیل قرآن با مشرکان نبرد کردم.

آری آنها برای نپذیرفتن تأویل قرآن کشته می‌شوند، در حالیکه به یکتائی خدا گواهی می‌دهند! و این کشتار برای جمعی از مردم شگفت آور خواهد بود و در این هنگام بر ولی الله طعنه خواهند زد و اعتراض خواهند نمود و بر عمل او (و کشتن مسلمان نمایان) خشمگین خواهند شد؛ همانطور که حضرت موسی علیه السلام به کارهای حکمت آمیز دوستش در سوراخ ساختن کشتی، کشتن آن بچه و ساختن آن دیوار، اعتراض می‌کرد. در حالیکه همه آن کارها از روی حکمت و برای رضای خداوند متعالی بود. «دیلمی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۳۹۱] از «ابو سعید» روایت است که گفت: در مسجد نشسته بودیم. طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد و در جمع ما حضور یافت. و چنان از هیبت آن حضرت ساکت بودیم که گویا پرنده مرگ بر سر ما سایه افکنده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت را شکست و فرمود: همانا یکی از شما برای تأویل قرآن با مخالفان خواهد جنگید، آن چنانکه شما برای تنزیل قرآن با

(۱) بقیع، نام محلی است که درختان بسیاری در آن باشد و «غرقد»، به درختهای بزرگ خاردار گفته می‌شود. و محل بقیع را که دارای درختان بسیار - بخصوص درختهای خاردار - بود به این نام نامیده‌اند. و گورستان عمومی مدینه بود و آرامگاه چهار تن از ائمه طاهرین: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در آنجاست. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۰

آنها جنگیدید. «ابو بکر» از جای برخاست و گفت: آیا من هستم؟ فرمود: نه. به دنبال او «عمر» از جای برخاست و گفت: آیا من هستم؟ فرمود: نه، لیکن آن مرد، کسی است که در حجره آرام گرفته است و کفش مرا تعمیر می‌کند. در این هنگام، علی علیه السلام در حالی که کفش در دست داشت، از حجره بیرون آمد.

«متقی» گوید: «ابن ابی شیبیه»، «امام احمد» در «مسند»، «ابو یعلی» در «مسند»، «ابن حبان» در «صحيح»، «حاکم» در «مستدرک»، «ابو نعیم» در «حلیه» و «سعید بن منصور» در «سنن» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [هیشمی در مجمع ۵ / ۱۸۶] از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: همانا یکی از شما است که برای اشاعه تأویل قرآن جنگ می‌کند، آن چنانکه من برای تنزیل آن جنگ کردم. «ابو بکر» پرسید: آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه. «عمر» پرسید: آیا آن جنگجو منم؟ فرمود: نه، لیکن او تعمیر کننده کفش است. پیش از این پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کفشش را به حضرت علی علیه السلام داده بود که اصلاح کند و آن حضرت هم به تعمیر کفش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول بود.

«ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده و رجال آن را صحیح شمرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۱۹۲] این حدیث را روایت کرده و می‌گوید: «ابو حاتم» هم آن را نقل نموده است.

مؤلف گوید: با توجه به احادیث مذکور حدیثی است که مناسب است آنرا در پایان این باب یادآوری کنیم.

(۲) [محب طبری در الریاض النضره ۲ / ۱۶۷] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دنبال می‌گشت و مرا در حالی که خواب چشمانم را ربوده بود، در سایه دیواری یافت و با پای مبارکش مرا تکان داد و فرمود: یا علی! از جای برخیز که خرسندم از اینکه تو برادر من و پدر فرزندانم هستی؛ تو آن کسی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۱

هستی که برای جاودان ساختن سنت من، با مخالفان نبرد می‌کنی اینک کسی که در روزگار من بمیرد، در گنجینه بهشت درآمده

است. و کسی که در روزگار تو بمیرد، اجلس فرا رسیده است. و کسی که پس از درگذشت تو، تو را دوست بدارد تا هنگامی که خورشید طلوع و غروب می کند خدای تعالی او را از امن و ایمان برخوردار خواهد ساخت.

«امام احمد» این حدیث را در «المناقب» نقل نموده است.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مزبور را در [کنز العمال ۶/۴۰۴] آورده است و می گوید: «ابو یعلی» و «بوصیری» هم آن را نقل کرده‌اند و «بوصیری» راویان حدیث را توثیق کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۲

(۱)

باب صد و پنجاهم هنگامی که حضرت علی علیه السلام با دشمنان نبرد می کرد، «جبرئیل» از طرف راست و «میکائیل» از طرف چپ از ایشان حمایت می کردند

(۲) [مستدرک حاکم ۳/۱۷۳] به سند خود، از علی بن حسین علیهما السّلام روایت کرده است که به دنبال شهادت حضرت علی علیه السّلام، امام حسن مجتبی علیه السلام به ایراد خطابه‌ای پرداخت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: در این شب مردی به جهان جاوید پیوست که پیشینان در هیچ صفت برانده‌ای بر او پیشی نگرفتند و آیندگان هم مقام والای او را نخواهند یافت. آن بزرگوار شخصیتی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به دست ایشان می سپرد و او به نبرد با کفار می پرداخت، در حالیکه «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ، از وی حمایت می کردند. و بدین ترتیب از میدان باز نمی گشت تا اینکه خدا چهره فتح و پیروزی را به او نشان می داد. او هنگام وداع با این جهان، جز هفتصد درهم که آن هم از پول هدایائی که به مستمندان می داد باقی مانده بود، و جهت استخدام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۳

خدمتکار برای خانواده‌اش کنار نهاده بود، نه دیناری باقی گذاشت و نه درهمی!

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/۱۹۹] به سند خود، از «هبیره» روایت می کند که امام حسن علیه السلام در ضمن خطابه‌ای که برای ما ایراد کرد، فرمود: دیروز مردی از میان شما رفت و به حق پیوست که نه پیشینان در علم به او رسیدند و نه آیندگان. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به او می سپرد و به جنگ با مخالفان گسیل می داشت در حالی که «جبرئیل» از جانب راست، و «میکائیل» از سوی چپ، از او پشتیبانی می کردند و او از میدان باز نمی گشت مگر آنکه خورشید پیروزی از چهره او می درخشید.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۷۶] نقل کرده و می گوید: «امام احمد» و «ابو حاتم» هم آنرا نقل نموده‌اند.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/۶۵] به سند خود، از «هبیره بن یریم» نقل می کند که امام حسن بن علی علیهما السّلام در ضمن خطابه‌ای که ایراد کرد، فرمود: دیروز مردی از میان شما رفت و به حق پیوست که نه پیشینان در علم بر او سبقت گرفته بودند و نه آیندگان. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به او می سپرد و به سرکوبی دشمنان گسیل می داشت و او از میدان جنگ باز نمی گشت مگر آنکه فتح و پیروزی نصیب او می شد. و «جبرئیل» و «میکائیل» - به ترتیب - از راست و چپ، او را حمایت می کردند. او هنگام وداع با این جهان، جز هفتصد درهم که آن هم از پول عطایا و هدایائی که به مستمندان می داد باقی مانده بود، و جهت استخدام خدمتکاری برای خانواده‌اش کنار نهاده بود، نه دیناری باقی گذاشت و نه درهمی! مؤلف گوید: «ابن سعد» این روایت را در [طبقات ۳/۲۵] با اندک اختلاف لفظی آورده است.

(۳) [طبقات ابن سعد ۳/قسم ۱/۲۶] به سند خود، از «هبیره بن یریم» نقل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۴

می‌کند، هنگامی که علی بن ابیطالب علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه السلام به منبر تشریف برد و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! دیشب مردی را از دست دادید که نه پیشینیان بر او سبقت گرفتند و نه آیندگان. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به جنگ با دشمنان گسیل می‌داشت در حالی که «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ، از وی حمایت می‌کردند، آری او از میدان جنگ گام بیرون نمی‌گذاشت مگر آنکه خدای تعالی در پیروزی را به دست او می‌گشود. از زر و سیم چیزی نداشت مگر هفتصد درهم که تصمیم داشت با آن مبلغ خدمتکاری برای خانواده‌اش استخدام نماید. و در شبی روح مبارکش از این جهان پر کشید که روح عیسی بن مریم علیه السلام در چنین شبی، به آسمان عروج کرده بود که همان شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است.

(۱) [خصائص نسائی ص ۸] به سند خود، از «هیرة بن یریم» روایت می‌کند که حضرت حسن بن علی علیهما السلام پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، عمامه سیاهی که نشانه سوگواری بود بر سر نهاد و مردم را برای شنیدن سخنانش گرد خویش دعوت کرد. سپس خطابه‌ای به این شرح ایراد فرمود: همانا دیروز مردی را به شهادت رساندید که نه پیشینیان بر او سبقت گرفته‌اند و نه آیندگان مقام شامخش را خواهند دریافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر اصحابش فرمود: فردا پرچم اسلام را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. آن حضرت در حالی به نبرد با دشمنان می‌پرداخت که «جبرئیل» از سوی راست، و «میکائیل» از جانب چپ، از وی حمایت می‌کردند. و پرچم را از میدان به لشکرگاه نیاورد مگر آنکه پیروزی را همراه داشت. آری او چیزی از سیم و زر نداشت و تنها نهصد درهم از مازاد عطایا باقی مانده بود که می‌خواست خدمتگزاری برای خانواده‌اش استخدام نماید.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹۵] از «عمر بن خطاب» در ضمن حدیث مسندی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۵

روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم اسلام را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. او کسی است که بر دشمنان حمله‌ور می‌شود و از دشمنان بیمی ندارد و فرار نمی‌کند و در حالی فتح و گشایش نصیب او می‌شود که «جبرئیل» از جانب راست، و «میکائیل» از طرف چپ، از او پشتیبانی می‌کنند آن شب را مردم به شوق اینکه فردا پرچم اسلام به دست آنها سپرده خواهد شد، خوابیدند. فردا برخلاف انتظار آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: علی کجاست؟ گفتند: علی علیه السلام به درد چشم مبتلاست چنانکه جائی نمی‌بیند. فرمود: او را بحضورم بیاورید. به محض اینکه علی علیه السلام حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیا. علی علیه السلام نزدیک رفت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در چشمهای علی علیه السلام ریخت و چشمهای او را با دست مبارک مسح کرد. علی علیه السلام در حالی از محل خویش برخاست که از درد چشم راحت شده بود. «دارقطنی» این حدیث را در «سنن»، «خطیب» در «تاریخ» و «ابن عساکر» روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۳ ۲۳۵ باب صد و پنجاهم هنگامی که حضرت علی علیه السلام با دشمنان نبرد می‌کرد، «جبرئیل» از طرف راست و «میکائیل» از طرف چپ از ایشان حمایت می‌کردند ص: ۲۳۲

(۱) [همان کتاب ۶/ ۴۱۲] از «عاصم بن ضمره» روایت می‌کند که پس از آنکه حضرت علی علیه السلام دنیا را وداع گفت، حضرت حسن بن علی علیهما السلام در ضمن خطابه‌ای فرمود: ای عراقی‌ها! در جمع شما مردی بود که دیشب بدست پلیدی، شهید شد. و امروز ما را به درگذشت خود اندوهناک ساخت. آری بزرگی را از دست دادید که نه پیشینیان بر او سبقت گرفتند و نه آیندگان درکش می‌کنند.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که او را به جنگی گسیل می‌داشت «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» در طرف چپ، از او پشتیبانی می‌نمودند و او از میدان جنگ بر نمی‌گشت مگر با پیروزی.

«ابن ابی شیبه» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۴۱۲] از «هبیره بن یریم» روایت است که در ضمن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۶

خطابه‌ای که امام حسن علیه السلام ایراد می‌فرمود، شنیدم خطاب به مردم گفت: ای مردم! دیروز مردی از جمع شما به سرای دیگر شتافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته و آیندگان هم او را درک نخواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به نبردی گسیل داشت و پرچم اسلام را به دستش سپرد. او به میدان جنگ رفت و از آنجا بازنگشت مگر با خیر فتح و پیروزی. این در حالی بود که «جبرئیل» و «میکائیل» - به ترتیب - از راست و چپ، او را حمایت می‌کردند. او هنگامی دیده از جهان فرو بست که زر و سیمی از خود باقی نگذاشته بود و تنها هفتصد درهم از پولهایی که به مستمندان عطا می‌کرد برای خویش باقی گذاشته بود که می‌خواست بوسیله آن، خدمتگزاری برای کمک به خانواده‌اش استخدام نماید.

«ابن ابی شیبه»، «امام احمد حنبل» در «مسند»، «ابو نعیم» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند. «ابن جریر» همین حدیث را از طریق امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایت کرده است.

(۱) [همیشی در مجمع ۹/ ۱۴۶] از «ابو طفیل» روایت می‌کند که امام حسن علیه السلام سخنانی ایراد کرد و در آغاز خطابه، به حمد و ثنای الهی پرداخت و حضرت علی علیه السلام را به این طریق معرفی فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السلام، خاتم اوصیا و وصی پیغمبران و امین راستگویان و شهیدان است. سپس خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مردی از جمع شما رخت بر بست که نه پیشینیان بر او سبقت گرفتند و نه آیندگان او را درک خواهند کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به او می‌سپرد و او در حالی به کارزار با دشمنان خدا و رسول او می‌پرداخت که «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ، یاور او بودند و از میدان جنگ باز نمی‌گشت مگر آنکه خدای تعالی چراغ فتح و پیروزی را به پایمردی او برمی‌افروخت. حق تعالی شبی جان شریف او را قبض کرد، که در آن شب جان موسی بن عمران علیه السلام را قبض فرموده بود و در شبی روحش عروج کرد، که در آن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۷

شب عیسی علیه السلام به آسمان عروج کرده بود و در شبی جان به جان آفرین سپرد، که در آن شب قرآن کریم - که فارق میان حق و باطل است - از سوی خداوند متعال نازل شده بود. به خدا سوگند! امیر المؤمنین در هنگامی از دنیا رحلت کرد که طلا و نقره‌ای از خود باقی نگذاشته بود و در بیت المال او جز هفتصد و پنجاه درهم که از مازاد عطایایش باقی مانده بود، پول دیگری وجود نداشت و این مبلغ را هم برای استخدام خدمتکاری برای کمک به «ام کلثوم» کنار نهاده بود.

«همیشی» گوید: «طبرانی» مختصری از این حدیث را در «الاوسط» و «الکبیر»، «ابو یعلی» هم باختصار و «بزاز» هم مختصری از آن را نقل کرده‌اند و «امام احمد» هم در کمال اختصار آورده است و اضافه می‌کند که سند «امام احمد» و برخی از طرق «بزاز» و همچنین «طبرانی» در «الکبیر»، از احادیث حسان است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۸] از «زید بن حسن» علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید، امام مجتبی علیه السلام در ضمن خطابه‌ای که برای مردم ایراد فرمود، پس از حمد و ثنای حضرت پروردگار، خطاب به مردم گفت: دیشب مردی از جمع شما به جهان جاویدان خرامید که گذشتگان در هیچ صفتی بر او پیشی نگرفتند و آیندگان هم پی به مقام و موقعیت او نخواهند برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم خویش را به او می‌سپرد و او در حالی با مشرکان نبرد می‌کرد که «جبرئیل» از سوی راست، و «میکائیل» از سوی چپ، به یاری او کمر بسته بودند و از میدان باز نمی‌گشت تا اینکه خدای تعالی

پیروزی را نصیبتش می‌فرمود. او در حالی از دنیا رهسپار آخرت شد که نه دیناری از خود باقی گذاشت و نه درهمی! تنها هفتصد درهم از مازاد عطای او باقی بود که تصمیم داشت با آن مبلغ هم خدمتکاری برای خانواده‌اش استخدام نماید.

«دولابی» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۸

با توجه به احادیث گذشته حدیث دیگری است که مناسبت دارد در پایان این باب بیاوریم.

(۱) [متقی در کنز العمال ۳/ ۱۵۴] از «عثمان بن عبد الله» - تا آنجا که - از «ابو ذر» روایت می‌کند که نخستین روزی که مهاجر و انصار برای بیعت با «عثمان» در مسجد اجتماع کرده بودند، حضرت علی علیه السلام وارد شد و فرمود: براستی شایسته‌ترین کاری که مردم به آن اقدام می‌کنند و بهترین سخنی که گویندگان به زبان می‌آورند و سخنوران به آن لب می‌گشایند، حمد و ثنای الهی می‌باشد.

آنچنان سپاسی که شایسته حق تعالی است. و درود بر پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله. آنگاه خطابه را با این جمله آغاز کرد که

«الحمد لله المتفرد بدوام البقاء»

(و خطبه طولانی را ادامه داد تا آنجا که فرمود) آیا می‌دانید وقتی از جانب راست پیغمبر صلی الله علیه و آله با مخالفان نبرد می‌کردم، فرشتگان از جانب چپ او به رزم با مخالفان برمی‌خاستند. همگان به حقیقت سخن حضرت علی علیه السلام اعتراف کرده و می‌گفتند:

«اللهم نعم!»؛ آری به خدا سوگند! آنچه فرمودی، کاملاً صحیح است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۳۹

(۱)

باب صد و پنجاه و یکم پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد «۱»

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۹] به سند خود، از «عقاب بن ثعلبه» روایت می‌کند که «ابو ایوب انصاری» در دوران خلافت «عمر خطّاب» به من گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب علیه السلام دستور داد تا پس از رحلتش، با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کند.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۳۹] به سند خود، از «اصبغ بن نباته» از «ابو ایوب انصاری» نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام، فرمود: می‌بینم که با ناکثان («طلحه» و «زبیر») و با قاسطان («معاویه» و لشکریانش)، در راهها و کنار نهرها و در نخلستانها، نبرد می‌کنی. «ابو ایوب» گفته

(۱) منظور از «ناکثین»، کسانی هستند که بیعت و عهد خود را که با علی علیه السلام بسته بودند، شکستند و جنگ جمل را راه انداختند؛ «قاسطین» کسانی‌اند که ظلم و ستم را پیشه خود ساخته بودند و جنگ صفین را به سرکردگی «معاویه» برپا ساختند؛ «مارقین» هم کسانی بودند که بعد از جنگ صفین از علی علیه السلام بریدند و از دین خارج شدند و جنگ نهروان به دست همین خوارج شکل گرفت و قاتل علی علیه السلام هم از این گروه بود. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۰

است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: این مردم با چه شخصی می‌جنگند؟ فرمود: با علی بن ابیطالب علیه السلام!

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸/ ۳۴۰] به سند خود، از «خلید عصری» روایت می‌کند که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه

السلام در روز نهروان شنیدم، می‌فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من دستور داده تا با ناکثان و مارقان و قاسطان، نبرد کنم. (۲) [همان کتاب ۱۳ / ۱۸۶] به سند خود، از «علقمه» و «اسود» نقل می‌کند، هنگامی که «ابو ایوب» از صفین بازمی‌گشت، به دیدارش شتافتم و گفتم: ای ابا ایوب! خدای تعالی تو را مورد اکرام خود قرار داد که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به خانه‌ات قدم نهاد و ناقه‌اش کنار خانه تو به زمین نشست و این همه به سبب موقعیت ویژه تو بود و دیگران از این منزلت بی‌نصیب ماندند. از تو توقع نبود که شمشیر روی گردن بگذاری و با آنهایی که خدا را به یکتائی می‌ستایند و (لا اله الا الله) می‌گویند، نبرد کنی! «ابو ایوب» در پاسخ به این ضرب‌المثل متمسک شد که: «ان الرائد لا يكذب اهل»؛ راهنمای کاروان به اهل آن دروغ نمی‌گوید. رائد به کسی می‌گویند که امور آبرسانی قافله را به عهده دارد اینک اگر به اهل قافله دروغ گوید که آبی به دست نیاوردم، خود و قافله را از تشنگی هلاک کرده است. همانا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به ما دستور داد، با سه دسته از مردم که با علی علیه السلام جنگ می‌کنند، نبرد کنید: با «ناکثان»، «قاسطان»، «مارقان». با ناکثان که پیروان «طلحه» و «زبیر» بودند و آتش جنگ جمل را دامن می‌زدند، نبرد کردیم؛ و با قاسطان هم که پیروان «معاویه» و «عمرو عاص» اند، نبرد کردیم؛ و اکنون از مبارزه با آنان برگشتیم؛ و با مارقان که در راهها در انتظار ما هستند و در نخلستانها و در کنار نهرها جای گرفته‌اند، نبرد خواهیم کرد.

لیکن به خدا سوگند که در حال حاضر نمی‌دانم آنان در کجا به سر می‌برند ولی بیاری خدا با آنها هم مبارزه خواهیم کرد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۱

(۱) همچنین «ابو ایوب» گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که خطاب به «عمار»، می‌فرمود: ای عمار! گروهی از بدکاران و ستمکاران تو را می‌کشند و تو در آن حال، به راه حق قدم گذاشته و حق هم همراه و حامی توست. ای عمار یاسر! هرگاه مشاهده کنی که علی علیه السلام در راهی گام می‌نهد و دیگران به راههای دیگر قدم می‌گذارند، تو با علی علیه السلام همراه باش و همان راهی را پیمای که او پیموده است؛ چرا که او هرگز به راه خلاف تو را نمی‌کشانند و از راه هدایت هم تو را بیرون نمی‌سازد. ای عمار! کسی که برای حمایت از علی علیه السلام و کشتن دشمنان او شمشیر، حمایل نماید، خدای تعالی در روز قیامت دو گردن‌بند از مروارید بر گردن او می‌آویزد و او را به این زینت الهی می‌آراید. و کسی که شمشیر، حمایل کند تا به دشمنان علی علیه السلام کمک کند و آنان را برای قتل علی علیه السلام اعانت نماید، در روز قیامت خدای تعالی دو گردن‌بند از آتش بر گردن او می‌آویزد. سخن «ابو ایوب» تا اینجا به پایان رسید و ما به منظور تشویق و تأیید او گفتیم: آری این موقعیت برای تو کافی و بسنده است و آرزو می‌کنیم که خدا تو را به خاطر چنین مرامی که داری مورد رحمت و لطف خود قرار دهد.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [کنز العمال ۴ / ۱۵۵] با اندک اختلافی در پاره‌ای از عبارات ایراد کرده و می‌گوید: «دلمی» این حدیث را از «عمار یاسر» روایت می‌کند.

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر ۴ / ۳۲] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ما را به نبرد با ناکثان و قاسطان و مارقان، فرمان داد.

عرض کردیم: یا رسول الله! شما که می‌فرمایید با این گروه نبرد کنیم اینان با چه کسی می‌جنگند؟ فرمود: با علی بن ابیطالب علیه السلام و «عمار» هم با حمایتی که از علی علیه السلام می‌کند، به شهادت می‌رسد!

(۳) [همان کتاب ۴ / ۳۳] به سند خود، از «مخنف بن سلیم» روایت می‌کند که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۲

گفت: به دیدار «ابو ایوب انصاری» رفتیم. در ضمن سخنانی که ردّ و بدل شد به او گفتیم که همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با مشرکان نبرد کردی، اینک تغییر رویه داده با مسلمانان نبرد می‌کنی؟! «ابو ایوب» گفت: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من دستور داده با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۸۸] روایت کرده و در پایان آن می‌آورد: من هم به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله با ناکثان و قاسطان نبرد کردم و اگر خدا بخواهد با مارقان هم خواهم جنگید و افزوده است که «ابن جریر» آن را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۳۳] از «علی بن ربیع» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام به منبر تشریف برد در ضمن بیانات شریفه‌ای که ایراد می‌کرد، فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از من تعهد گرفته است تا با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم. (۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (سوره زحرف، آیه ۴۱)؛ و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت. می‌نویسد: «ابن مردویه» از طریق «محمد بن مروان» از «کلبی» از «ابو صالح» از «جابر بن عبد الله» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آیه فوق در شأن علی علیه السلام نازل شده است و اوست که پس از ارتحال من، از ناکثان و مارقان انتقام می‌گیرد.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۸۲] از «علی بن ربیع» روایت است که گفت: در یکی از روزها که حضرت علی علیه السلام برفراز منبر تشریف فرما بود، مردی وارد شد و گفت: یا امیر المؤمنین! چرا مردم را تحریک می‌کنی بگونه‌ای که ساربان، شترانش را برای حرکت آماده می‌کند؟ آیا این کار را به خاطر تعهدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله داری انجام می‌دهی؟ و یا به رأی خود اقدام به چنین عملی می‌کنی؟ فرمود: به خدا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۳

سوگند! تا به حال دروغ نگفته‌ام و راستگو را هم تکذیب نکرده‌ام و گمراه نبوده‌ام و کسی هم از ناحیه من گمراه نشده است، بلکه آنچه را به کار می‌برم تعهدی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته‌ام و تهمتی هم به آن حضرت وارد نمی‌آورم؛ چرا که می‌دانم کسی که از راه افترا وارد شود، زیانکار است. آری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با من تعهد کرده است که با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم. «بزاز» و «ابو یعلی» این حدیث را روایت می‌کنند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۸۸] از «ثوری» و «معمّر» از «ابو اسحاق» از «عاصم بن ضمره» از «ابو صادق» روایت می‌کند، هنگامی که «ابو ایوب» وارد عراق شد به او گفتیم: ای ابا ایوب! خدای تعالی تو را به مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارد شدن آن حضرت بر منزل تو، گرمی داشت. اکنون می‌بینم که با مردم درگیر شده‌ای و با آنها نبرد می‌کنی، چنانکه یکبار با گروهی و بار دیگر با گروه دیگر جنگیدی! «ابو ایوب» در پاسخ من گفت: من این رفتار را به خواست خود انجام نمی‌دهم، بلکه این عمل مطابق با تعهدی است که آن حضرت با من در میان نهاده بود تا در رکاب علی علیه السلام، با ناکثان روبرو بشوم و بجنگم و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله با من تعهد فرموده تا به اتفاق علی علیه السلام با مارقان، نبرد کنم و تاکنون آنها را ندیده‌ام. «ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۳۱۹] از «ابن مسعود» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه «ام سلمه» شد و علی علیه السلام همان هنگام به خانه «ام سلمه» آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «ام سلمه»، فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند که این بزرگوار پس از من، با قاسطان و ناکثان و مارقان، نبرد می‌کند. «حاکم» در «الاربعین» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مورد نظر را در [الریاض النضره ۲/ ۲۴۰] روایت می‌کند و گفته است که «حاکمی» هم آن را روایت می‌نماید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۴

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۹۲] گفته است که «زید بن علی بن الحسین بن علی» از پدرش از جدش و او هم از علی علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من دستور داده تا با ناکثان و مارقان و قاسطان، نبرد کنم. «ابن عساکر» هم این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۷۲] از حضرت علی علیه السَّلام روایت کرده که فرمود: مأمورم تا با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم. «ابن عدی» در «الکامل»، «عبد الغنی بن سعید» در «ایضاح الاشکال»، «اصفهانی» در «الحجّه»، «ابن منده» در «غرائب شعبه» و «ابن عساکر» از طرق متعدد، این حدیث را روایت می‌کنند.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۷۲] از حضرت علی علیه السَّلام نقل می‌کند که مأمورم با سه گروه از مخالفان: قاسطان و ناکثان و مارقان، نبرد کنم. قاسطان، مردم شام‌اند؛ و ناکثان، «طلحه» و «زبیر» هستند؛ و مارقان، خوارج نهروانند که آنها را «حروریه» هم می‌گویند. «حاکم» در «الاربعین» و «ابن عساکر» این روایت را نقل کرده‌اند. (۱)

(۴) [همان کتاب ۸/ ۲۱۵] از «یحیی بن عبد الله بن حسن» از پدرش روایت است، هنگامی که حضرت علی علیه السَّلام سخنرانی می‌کرد، مردی از جای برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! (تا آنجا که گفته است) آیا از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیده‌ای که مراد از «فتنه» چیست؟ فرمود: آری، هنگامی که آیه شریفه نازل شد که الم، أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (سوره عنکبوت، آیه ۲)؛ آیا

(۱) همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم، صاحب مجمع البحرین ذیل «نکث» و به مناسبت حدیث مأموریت علی علیه السَّلام که در بالا ترجمه شد، می‌نویسد: «ناکثان»، کسانی هستند که در جنگ جمل حضور داشتند و بیعت حضرت مولا علی علیه السَّلام را نادیده گرفته و جنگ جمل را برپا کردند و سرانجام «عایشه» را از شتر به زیر آوردند و به بصره فرستادند و در ذیل «مرق»، می‌نویسد: «مارقان»، کسانی هستند که از دین خدا اعراض کردند و با خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نبرد کردند و آنان «عبد الله بن وهب» و «حرقوس بجلی» معروف به «ذو الثدیة» بودند و جنگ آنان را نهروان گویند که در چهار فرسخی بغداد واقع شده است و حروریه منسوب به حروری است که قریه‌ای می‌باشد نزدیک به کوفه که خوارج در آغاز کار در آنجا اجتماع کرده بودند و آنها را به همین مناسبت حروریه می‌گویند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۵

این مردم پنداشته‌اند که به (صرف) اینکه گویند ایمان داریم، رها شوند و امتحان نشوند! دانستم تا هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جمع ما تشریف دارد، دچار فتنه نمی‌شویم. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیدم: منظور از «فتنه» که خدای تعالی در این آیه فرموده است، چیست؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در پاسخ فرمود: پس از آنکه از دنیا رحلت کنم، امت من دچار فتنه می‌شوند (تا آنجا که فرموده به عرض رسانیدم) پدر و مادرم فدای شما! این فتنه که دامنگیر مردم می‌شود، چیست؟ و پس از شما چگونه با آشوب‌گران مبارزه کنم؟ فرمود: پس از من با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد می‌کنی و نامهای یکایک آنها را بیان کرد.

(۱) [همیشی در مجمع ۹/ ۲۳۵] از «عبد الله بن مسعود» نقل است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما را به مبارزه با ناکثان و قاسطان و مارقان دعوت کرد. «طبرانی» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: [همان کتاب ۷/ ۲۳۸] به نقل آن حدیث اشاره کرده و می‌گوید:

علی علیه السَّلام مأمور بود که با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کند و «طبرانی» این حدیث را در «اللاوسط» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۲۳۵] از «مخنف بن سلیم» روایت می‌کند که در صنعاء یمن به دیدار «ابو ایوب انصاری» رفتیم و این در حالی بود که اسبان خود را علف می‌داد. به او گفتیم: ای ابا ایوب! همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نبرد با مشرکان پرداختی،

(چطور شده) اینکه با مسلمانان می‌جنگی؟! «ابو ایوب» در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داده با سه گروه: ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم. بنا به فرمان آن حضرت با ناکثان و قاسطان نبرد کردم و از خدا می‌خواهم با مارقان که در زیر نخلستانها و نهرها بسر می‌برند، نبرد کنم و اکنون نمی‌دانم آنان در کجا هستند.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۲۳۸] از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۶

خدا صلی الله علیه و آله با من تعهد کرد که با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم - و در روایتی آمده که حضرت علی علیه السلام فرمود - من مأمورم با این سه گروه نبرد کنم. «بزاز» و «طبرانی» در «الاوسط» این حدیث را نقل می‌کنند.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۲۳۸] از «ابو سعید عقیصاء» نقل است، هنگامی که عازم صفین بودیم، از «عمار» شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمان داده تا پس از ارتحالش، با ناکثان و قاسطان و مارقان، نبرد کنم.

«هیثمی» گفته است که «طبرانی» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۷

(۱)

باب صد و پنجاه و دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به «زبیر» فرمود که پس از من دست ستمکاریت را بسوی علی علیه السلام دراز می‌کنی و با او می‌جنگی

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۳۶۶] به سند خود، از «قیس بن ابی حازم» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام خطاب به «زبیر»، فرمود: به خاطر داری که روزی با هم در سقیفه جمعی از انصار، حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به تو فرمود: آیا علی علیه السلام را دوست می‌داری؟ و تو گفتی: چرا او را دوست نداشته باشم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: با این همه باز تو بر او خروج می‌کنی و با او می‌جنگی و تو در چنان حالی، ستمکاری! «زبیر» پاسخی نگفت و باز گشت.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۳۶۶] به سند خود، از «ابو الاسود دثلی» روایت می‌کند که گفت: هنگامی که «زبیر» علیه حضرت علی علیه السلام خروج کرد، حضرت علی علیه السلام خطاب به او، فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا به خاطر داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو فرمود: تو هستی که با علی می‌جنگی و به او ستم می‌کنی؟ «زبیر» با کمال بی‌حیائی در پاسخ گفت: از آنچه می‌گوئی اطلاعی ندارم - و یا به قولی - فراموش

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۸

کرده‌ام!! آنگاه «زبیر» باز گشت.

«حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۳۶۶] به سند خود، از «ابو الاسود دثلی» در ملاقاتی که میان حضرت علی علیه السلام و «زبیر» اتفاق افتاد، «زبیر» از جنگ منصرف شد و در حالی که بر اسب خود سوار بود و در صفوف لشکر برای خود راهی باز می‌کرد، فرزندش، «عبد الله»، در برابرش ایستاد و پرسید: چه تصمیمی داری؟ در پاسخ گفت: علی علیه السلام حدیثی را به یادم آورد که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و فراموشش کرده بودم. در یکی از اوقات رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من گفت: تو با علی

علیه السلام می‌جنگی و بر او ستم می‌کنی! برای همین است که از جنگ با او دست کشیدم. پسرش برای آنکه او را از تصمیمی که گرفته باز دارد، گفت: پس تو برای نبرد در این معرکه حضور پیدا نکردی، بلکه آمده‌ای تا میان مردم سازش برقرار کنی و (تو چنین می‌پنداری که) خدا هم به تو کمک می‌کند تا هر چه زودتر صلح را میان مردم برقرار سازی! «زبیر» گفت: سوگند یاد کرده‌ام که با علی علیه السلام ننگم! پسرش گفت: (برای کفاره این قسم) غلام خود، «جرجس»، را آزاد کن. اندکی توقف کن. در این هنگام اختلاف بین لشکریانش افتاد و «زبیر» سوار بر اسب شد و راه خود را پیش گرفت و از آنها دور شد.

«حاکم» گوید: اقراری که «زبیر» برای حضرت علی علیه السلام نمود، منحصر به این بخش از روایات نیست، بلکه وجوه و روایات دیگری هم مؤید اقرار و اعتراف «زبیر» می‌باشد.

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۱۹۹/۲] در ضمن شرح حال «زبیر» می‌نویسد:

«زبیر» در جنگ جمل حضور یافت و تصمیم داشت با علی علیه السلام نبرد کند. حضرت علی علیه السلام او را بحضور طلبید و در محلی دور از لشکریان به او گفت: آیا آنروز را به خاطر داری که با هم حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۴۹

توجهی به من کرد و لبخندی زد و من هم در پاسخ ایشان لبخندی زدم. و تو گفتی:

پسر «ابو طالب» دست از بزرگ منشی خود بر نمی‌دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علی علیه السلام ترشرو نیست؛ آری ای زبیر! تو ظالمانه به جنگ او می‌روی! «زبیر» بیاد آن روز افتاد و از نبرد با حضرت علی علیه السلام منصرف شد.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱/۲۰۳] این حدیث را با اندک اختلاف لفظی آورده است.

(۱) [الاصابه ابن حجر ۳/۶] «ابو یعلی» از طریق «ابو جرو مازنی» روایت می‌کند، به خاطر دارم در جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام با «زبیر» ملاقات کرد و به او فرمود: تو را سوگند به خدا می‌دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که به تو فرمود: تو با علی علیه السلام نبرد می‌کنی و به او ستم می‌نمائی؟ «زبیر» گفت: آری! و لیکن تا به حال به یاد آن حدیث نبودم. و همین یادآوری باعث شد که «زبیر» از جنگ با حضرت علیه السلام دست بکشد.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/۳۶۷] به دو طریق از «مازنی» نقل کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/۸۵] روایت کرده و می‌گوید:

«ابو یعلی»، «عقیلی»، «بیهقی» در «الدلائل» و «ابن عساکر» آن را نقل کرده‌اند.

(۲) [تهذیب التهذیب ۶/۳۲۵] در ذیل شرح حال «عبد السلام کوفی»، می‌نویسد: «اسماعیل بن خالد» از «عبد السلام» - که مردی از حیه بود - نقل می‌کند که در روز جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام در محلی دور از لشکر با «زبیر» به گفتگو پرداخت و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به «زبیر» فرموده بود، تو با علی علیه السلام نبرد می‌کنی و در حق او ستم می‌نمائی، برایش یادآوری کرد.

(۳) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/۸۵] روایت کرده که در جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام در محلی دور از لشکر با «زبیر» خلوت کرد و فرمود: آیا آنروز را به خاطر داری که در سقیفه بنی فلان در کنار من نشسته بودی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۰

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو با علی می‌جنگی و به او ستم می‌کنی؟ گفت: آری! این حدیث را به خاطر دارم و اینک از جنگ با تو دست می‌کشم. «ابن ابی شیبه»، «مسدد»، «حارث»، «ابن عساکر»، «عسقلانی» در [فتح الباری ۱۴/۱۶۵] و «اسحاق» از

طریق «اسماعیل بن خالد»، این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۸۲] از «قتاده» نقل کرده است، در جنگ جمل که «زبیر» از جنگ کردن با حضرت علی علیه السّلام منصرف شد، حضرت علی علیه السّلام فرمود: اگر پسر «صفیّه» اطمینان داشت که گام برداشتن در این جنگ بر حق است، از ادامه آن منصرف نمی‌شد. و انصراف او به این جهت بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام و «زبیر» را در سقیفه بنی ساعده دید و به «زبیر»، فرمود: آیا علی علیه السّلام را دوست می‌داری؟ «زبیر» گفت: مانعی در کار نیست که او را دوست نداشته باشم. حضرت فرمود: چگونه خواهد بود زمانیکه تو با او مقاتله کنی و در حقش ستم نمائی؟! آری مردم می‌پندارند که علت انصراف «زبیر»، همین حدیث بوده است.

«بیهقی» این حدیث را در «الدلائل» روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۸۲] از «ابو الاسود دثلی» نقل کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السّلام و یارانش به «طلحه» و «زبیر» نزدیک شدند و صفهای جنگ آراسته شد، علی علیه السّلام در حالی که بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود فریاد زد: «زبیر» را بحضورم بخوانید. «زبیر» را بحضورش دعوت کردند. علی علیه السّلام فرمود: ای زبیر! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آنروز را به یاد داری که من و تو در فلان مکان بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار ما عبور کرد و خطاب به تو فرمود: ای زبیر! آیا علی علیه السّلام را دوست می‌داری؟ تو در پاسخ گفتی: چگونه ممکن است که پسر دایی و پسر عمه خود را که هم کیش من است، دوست نداشته باشم؟ و به من فرمود: یا علی! او را دوست می‌داری؟ عرض کردم: چگونه ممکن است که پسر عمه‌ام و هم کیش خود را دوست نداشته باشم؟ سپس خطاب به تو فرمود: ای زبیر! به خدا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۱

سوگند، شگفت اینجاست که با او می‌جنگی و به او ستم می‌کنی! «زبیر» گفت:

آری، به خدا سوگند! آن حدیث را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم از خاطر برده بودم و اینک به خاطر آمد. به خدا سوگند! با تو نبرد نمی‌کنم. این سخن را گفت و از تصمیمی که گرفته بود منصرف شد و بازگشت. پسرش، «عبد الله»، گفت: چرا عزم بازگشت داری؟ «زبیر» گفت: علی علیه السّلام حدیثی را به من یادآوری کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم می‌فرمود: تو با علی می‌جنگی و به وی ستم می‌کنی! اینک من از جنگ با او دست کشیده‌ام. پسرش گفت: آیا تو برای جنگ و مبارزه آمده‌ای؟! (نه بلکه) آمده‌ای تا میان مردم سازش برقرار کنی و (می‌پنداری که) خدا هم تو را کمک می‌کند و صلح در میان مردم منعقد می‌شود. «زبیر» در پاسخ گفت: سوگند یاد کرده‌ام که با علی علیه السّلام نبرد نکنم! «عبد الله» پیشنهاد کرد: (برای کفاره قسم خود) غلامت را آزاد کن و اندکی درنگ نما تا صلح را میان مردم برقرار سازی.

«زبیر» بنا به پیشنهاد فرزندش، غلامش را آزاد کرد و توقف نمود. و زمانیکه با اختلاف مردم روبرو شد، بر اسبش سوار شد و راه خود را پیش گرفت و از آنها دور شد.

«بیهقی» این حدیث را در «الدلائل» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۸۳] از «نذیر ضبّی» روایت کرده است که حضرت علی علیه السّلام «زبیر» را در میان دو صف از لشکریان بحضور طلبید و فرمود: تو در امانی، نزدیک بیا تا مطلبی را به تو خاطر نشان سازم. «زبیر» نزدیک آمد. حضرت علی علیه السّلام فرمود: به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، تو را سوگند می‌دهم که آیا به خاطر داری در یکی از روزها با هم همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می‌کردیم که ناگهان حضرت دست بر شانه تو زد و فرمود: ای زبیر! چنان می‌بینم که تو با این بزرگوار نبرد خواهی کرد. «زبیر» گفت: آری، خدا گواه است همانطور که می‌فرمائی، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گوشزد کرد. «زبیر» این سخن را گفت و از معرکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۲

بیرون رفت.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۸۳] از «ابن عباس» روایت است که حضرت علی علیه السّلام به «زبیر» گفت: تو را به خدای تعالی سوگند می‌دهم، آیا به خاطر داری روزی که با هم در سقیفه بنی ساعده حضور داشتیم و با یکدیگر به گفتگو نشستیم بودیم. در این هنگام بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: یا علی! آیا «زبیر» را دوست می‌داری؟ عرض کردم: آری و چیزی مرا از دوستی او ممانعت نمی‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخلاف انتظار، او با تو جنگ می‌کند و بر تو ستم می‌نماید. «زبیر» گفت: آری گفتاری خاطر نشان ساختی که آن را از خاطر برده بودم. این سخن را گفت و از معرکه کناره گرفت.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۸۵] از «اسود بن قیس» روایت است که گفت: خبر داد به من کسی که «زبیر» را در جنگ جمل دیده بود. در این رابطه حضرت علی علیه السّلام «ابو عبد الله زبیر» را بحضور طلبید. «زبیر» بلافاصله فرمان حضرت علی علیه السّلام را اطاعت کرد و آنقدر به حضرت نزدیک شد که گردن هر دو اسب به یکدیگر پیوست. حضرت علی علیه السّلام فرمود: آن روز را به یاد داری که با هم در محلی دور از خلق نشستیم و با یکدیگر آرام آرام سخن می‌گفتیم که در همان لحظه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: یا علی! با «زبیر» نجوا می‌کنی؟ به خدا سوگند که او با تو می‌جنگد و به تو ستم می‌کند! «زبیر» از شنیدن این سخن ناراحت شد.

دست به صورت اسبش زد و از جنگ منصرف شد.

«ابن ابی شیبه» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۳) [الامامة و السياسة ابن قتیبه ص ۶۳] در ذیل گزارش جنگجویان جمل، اظهار داشته است: حضرت علی علیه السلام که بر استر شهبای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شده و در حالی که بر سرانجام این مردم اندوهناک بود، فرمود: «زبیر» کجاست؟ «زبیر» جلو آمد و به ولی خدا نزدیک شد، دست در گردن یکدیگر افکندند و گریستند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۳

آنگاه علی علیه السّلام به «زبیر»، فرمود: ای ابا عبد الله! چه شده که اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد: برای خونخواهی «عثمان» آمده‌ام. حضرت علی علیه السّلام با شگفتی فرمود: تو برای خونخواهی «عثمان» آمده‌ای؟! خدای تعالی قاتل او را بکشد! اینک ای زبیر! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آنروز را به یاد داری در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو تکیه داده بود، از کنارم عبور کردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله با لبخند شیرینی بر من سلام کرد و سپس به تو التفاتی کرد و فرمود: ای زبیر! تو با علی خواهی جنگید و در حقش ستم خواهی نمود. «زبیر» گفت: آری به خدا می‌دانم که حضرت چنین فرموده بود. حضرت علی علیه السلام فرمود: پس چرا به جنگم آمده‌ای؟! «زبیر» گفت: به خدا سوگند! آنچه را بیان فرمودی از خاطر برده بودم. و اگر آن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر داشتم، بر تو خروج نمی‌کردم و برای ستیز نمی‌آمدم.

در این خصوص اخباری به نظر رسیده که مناسب می‌دانیم آنها را در پایان این باب بیاوریم.

(۱) ۱- «هیثمی» در [مجمع ۷/ ۲۷] از «مطرف» نقل کرده است که به «زبیر» گفتیم: چه چیزی باعث شده که در این معرکه حاضر شوی؟ آری ای زبیر، شما بودید که خلیفه «عثمان» را ضایع کردید و سپس او را کشتید و اکنون ادعای خونخواهی او را دارید!! «زبیر» گفت: ما آیه و اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً را در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت «ابو بکر» و «عمر» و «عثمان»، می‌خواندیم ولی نمی‌پنداشتیم که خودمان هم به این «فتنه» گرفتار خواهیم شد! «هیثمی» می‌گوید: «امام احمد» این حدیث را به دو سند روایت کرده و سند یکی از آن دو حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) ۲- «ابن عبد البرّ» در [استیعاب ۱/ ۲۰۷] در شرح حال «طلحه بن عبید الله»، می‌نویسد: «طلحه بن عبید الله» در روز جمل، برای جنگ با علی علیه السلام حضور

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۴

داشت و برخی از علماء پنداشته‌اند که حضرت علی علیه السلام او را بحضور طلبید و مطالبی را از سوابق و فضائل او، برایش یادآوری کرد «طلحه» هم متبّه شد و مانند «زبیر» از جنگ دست کشید در حالیکه در یکی از صفها به حال انتظار و اعتزال نشسته بود، هدف تیر قرار گرفت و رگ پایش آسیب دید و پی آنرا گسیخت و آنقدر خون از آن جاری شد تا مرد.

(۱) ۳- «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل آیه شریفه شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ سوره بقره، از «بیهقی» از «ابوهریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از این نماز واجب تا نماز واجب آینده کفار گناهان است؛ از جمعه تا جمعه دیگر کفار ما بین جمعه تا جمعه آینده است؛ از ماه رمضان تا ماه رمضان آینده کفار گناهان است. از این رحمت و آمرزش، سه گروه مستثنا هستند:

۱- مشرک به خدا؛ ۲- تارک سنت؛ ۳- ناکث صفت. گفتیم: یا رسول الله! معنای شرک به خدا را می‌دانم، لیکن معنای «نکث صفت» و «ترک سنت» چیست؟

فرمود: نکث صفت به این معنی است که کسی با دست راست با دیگری بیعت کند و پس از آن به مخالفت او برخیزد و با او نبرد نماید. و ترک سنت به این معنی است که از جماعت مردم، صرف نظر نماید و در اجتماع آنان حضور نیابد و در امور دسته جمعی شرکت ننماید.

(۲) ۴- «عسقلانی» در [فتح الباری ۱۶/ ۱۶۸] می‌گوید: «شافعی» به سند خود از حضرت علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده که «مروان بن حکم» به من گفت: در کرامت و بزرگواری کسی را مانند پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام ندیده‌ام! به خاطر دارم در جنگ جمل به همراهان خود، فرمود: هر کس از مخالفان فرار کند دنبالش نکنید و هیچ مجروحی را نکشید

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۵

(۱)

باب صد و پنجاه و سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله «عایشه» را از جنگ کردن با علی علیه السلام نهی کرد و به او اطلاع داد که سگهای حوآب «۱» بر او پارس می‌کنند او با حضرت علی علیه السلام نبرد کرد و پشیمان شد

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۹] به سند خود، از «ام سلمه» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خروج برخی از امّ المؤمنین (همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله) یادآوری می‌کرد، در همان لحظه «عایشه» خندید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او، فرمود:

ای حمیرا! مواظب باش که تو آن زن نباشی! (حدیث ادامه دارد)

(۳) [کنز العمال ۶/ ۸۴] از «طاووس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: کدامیک از شماست که سگان حوآب بر او پارس خواهند کرد؟

سپس خطاب به «عایشه»، فرمود: ای حمیرا! زنه‌ار که تو آن زن نباشی. «نعیم بن حماد» این حدیث را در کتا «الفتن» روایت کرده و سند آن را صحیح می‌داند.

(۴) [تاریخ ابن جریر طبری ۳/ ۴۸۵] به سند خود، از «زهری» روایت

(۱) حوَاب، منزلی است واقع در میان بصره و مکه. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۶

می‌کند، هنگامی که «طلحه» و «زبیر» به ذی قار که حضرت علی علیه السلام در آنجا منزل کرده بود رسیدند، راه بصره را در پیش گرفتند و در منکدر (۱) که صدای سگها به گوش «عایشه» رسید، پرسید: این چه آبی است و چه مکانی؟ در پاسخ گفتند: اینجا حوَاب است. «عایشه» گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آری من همان زنم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حضور همسرانش فرموده بود که ای کاش می‌دانستم کدامیک از شماست که سگان حوَاب بر او پارس می‌کنند؟! برای همین «عایشه» تصمیم گرفت که از این سفر منصرف شود، لیکن «عبدالله بن زبیر» پیش او آمد و گفت: کسی که گفته این محل، حوَاب است، دروغ گفته است! و همواره او را از بازگشتن ممانعت کرد تا اینکه به بصره رسیدند.

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۲۰] به سند خود، از «قیس بن ابی حازم» روایت می‌کند، هنگامی که «عایشه» به یکی از دیار بنی عامر رسید، سگان آنجا پارس کردند و «عایشه» پرسید: این چه آبی است؟ گفتند: حوَاب. «عایشه» گفت: اگر چنین است چاره‌ای جز برگشتن و انصراف از این جنگ ندارم. «زبیر» گفت:

بازگشت تو پس از آنکه از مدینه بیرون آمده‌ای و مردم تو را دیده‌اند درست نیست، به سفر خود ادامه بده، ممکن است خدای تعالی سازشی در میان مردم برقرار سازد! «عایشه» در جواب گفت: چاره منحصر به اینست که از این سفر صرف نظر کنم چرا که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به همسران خود فرموده بود: چگونه خواهد بود هنگامی که سگان حوَاب بر یکی از شما پارس می‌کنند؟! «عسقلانی» در [فتح الباری ۱۶/ ۱۶۵] اظهار داشته است که «امام احمد»، «ابو یعلی» و «بزاز» این حدیث را روایت کرده‌اند و «ابن حبان» آنرا صحیح می‌داند و «حاکم» می‌گوید: سند آن از شرایط صحت برخوردار است.

(۱) [معجم البلدان ۵/ ۲۱۶] می‌نویسد: منکدر- به ضم میم و سکون نون- راهی است میان شام و یمامه و یا راهی است از کوفه به یمامه (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۷

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۶/ ۹۷] به سند خود، از «قیس بن ابی حازم» نقل می‌کند، هنگامی که «عایشه» به حوَاب وارد شد و پارس سگان آنجا را شنید، گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه از این سفر صرف نظر کنم؛ چرا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به ما، همسرانش فرمود: کدامیک از شماست که سگان حوَاب بر او پارس می‌کنند؟ «زبیر» گفت: چگونه ممکن است از این سفر، صرف نظر کنی در حالی که امید آن می‌رود که خدای تعالی با حضور تو سازشی در میان مردم برقرار سازد! مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۷/ ۲۳۴]، «امام احمد»، «ابو یعلی» و «بزاز» روایت کرده‌اند و سند حدیث «امام احمد» صحیح است.

(۲) [اصابه ابن حجر ۸/ قسم ۱/ ۱۱۱] در طی شرح حال «سلمی» دختر «مالک بن حذیفه»، می‌نویسد: «سلمی» اسیر شد و به کنیزی «عایشه» درآمد.

«عایشه» او را آزاد کرد و در اختیار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درآمد. او می‌گوید: در همان اوقات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به همسرانش فرمود: به راستی یکی از شماست که سگان حوَاب بر او پارس می‌کنند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۷/ ۲۳۴] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به همسرانش فرمود: ای کاش می‌دانستم کدامیک از شما بر شتر پر مو می‌نشیند و خروج می‌کند و سگان حوَاب بر او پارس می‌کنند و مردم بسیاری از جانب

راست و چپ او کشته می‌شوند و او سرانجام رهائی پیدا می‌کند. «بزاز» این حدیث را روایت کرده و سندش صحیح است. مؤلف گوید: «عسقلانی» این حدیث را در [فتح الباری ۱۶ / ۱۶۵] روایت کرده و می‌گوید: «بزاز» این حدیث را روایت کرده و رجالش از ثقات‌اند.

(۴) [همان کتاب ۸ / ۲۸۹] از «عایشه» روایت می‌کند. سالی یک روز همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضور آن حضرت شرفیاب می‌شدند و همان روز را تا شب حضور ایشان بسر می‌بردند (حدیث را ادامه داده تا آنجا که می‌گوید): در فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۸

چنین روزی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه خواهد بود هنگامی که سگان حوآب بر یکی از شما پارس می‌کنند! «طبرانی» حدیث مزبور را در «الاوسط» روایت می‌کند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۸۳] از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: سگان حوآب بر کدامیک از شما پارس می‌کنند؟ جریان حوآب از این قرار بود که شب هنگام «عایشه» به یکی از آبهای بنی عامر وارد شد و سگان حوآب بر او پارس کردند. وی پرسید: آب اینجا چه نامیده می‌شود؟ در پاسخ گفتند: آب حوآب. «عایشه» از شتر پیاده شد و گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه باز گردم؛ برای اینکه در یکی از روزها از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهد بود هنگامی که سگان حوآب بر یکی از شما پارس کنند؟ در پاسخ گفتند:

ای مادر مؤمنان! تو برای صلح دادن آمده‌ای (تو برای وصل کردن آمدی)!! «ابن ابی شیبه» و «نعیم بن حماد» این حدیث را در «الفتن» نقل کرده‌اند.

(۲) [استیعاب ابن عبد البرّ ۲ / ۷۴۵] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: کدامیک از شما بر شتر پر مو می‌نشیند و گرداگردش مردم بسیاری کشته می‌شوند و خودش نجات می‌یابد؟ «ابن عبد البر» اظهار می‌دارد که این حدیث از دلیلهای نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید.

(۳) [الامامة و السياسة ابن قتیبه ص ۵۵] به مناسبت رفتن «عایشه» و «طلحه» و «زبیر» به بصره، می‌نویسد: هنگامی که در طی مسیر به آب حوآب رسیدند، سگان آنجا بر «عایشه» پارس کردند. وی به «محمد بن طلحه»، گفت:

این آب را چه می‌نامند؟ در پاسخ گفت: آب حوآب. «عایشه» گفت: چاره‌ای ندارم جز اینکه از این سفر صرف نظر کنم. پرسید: چرا؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به همسرانش می‌فرمود: کدامیک از شماست که سگان حوآب بر او

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۵۹

پارس می‌کنند و اضافه کرد: ای حمیرا! مبادا آن زن تو باشی! «محمد بن طلحه» گفت: خدا تو را بیامرزاد، به راه خود ادامه بده و از اینگونه گفتار دست بردار. در این هنگام «عبد الله بن زبیر» فرا رسید و گفت: به خدا سوگند! اول شب از حوآب گذشتیم و چند تن از عربها را آورد و آنان را مجبور کرد که گواهی دهند محل حاضر حوآب نیست!! گواهی آنان نخستین گواهی دروغ در اسلام بود.

(۱) [نور الابصار شبلنجی ص ۸۱] در ذیل حکایت جنگ جمل، می‌نویسد:

گروه بسیاری گفته‌اند که همراهان «عایشه» به محلی رسیدند به نام حوآب و در آنجا سگها بر «عایشه» پارس کردند. «عایشه» پرسید: این آب، چه نامیده می‌شود؟ در پاسخ گفتند: آب حوآب. «عایشه» فریاد زد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در حضور همسرانش می‌فرمود: ای کاش می‌دانستم بر کدامیک از شما سگان حوآب پارس می‌زنند؟ سپس «عایشه» دست به بازوی شتر زد و آن را خوابانید و گفت: مرا باز گردانید. و یک شبانه روز در آنجا بسر بردند. سرانجام «عبد الله بن زبیر» با

«عایشه» ملاقات کرد و گفت: کسی که به تو گفته، اینجا حوآب است، دروغ گفته است. و همواره این سخن در میان این دو تن ردّ و بدل می‌شد. تا اینکه «عبد الله» با جمله «النجا النجا» مردم را به حرکت کردن تشویق نمود و اضافه کرد: هر چه زودتر، از این منزل خارج شوید که مبادا گرفتار علی بن ابیطالب گردید. سپاهیان ناکثین حرکت کردند و در بصره فرو آمدند (ادامه دارد).

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۹] به سند خود، از «هشام» و «قیس» از «عایشه» روایت می‌کند که گفت: دوست می‌داشتیم به سوگ ده تن مانند «حارث بن هشام» می‌نشستم و همراه پسر «زبیر»، مسیر مدینه تا بصره را نمی‌پیمودم!

(۳) [فتح الباری در شرح بخاری ۱۶/ ۱۶۵] «طبرانی» از طریق «محمد بن قیس» روایت می‌کند که در حضور «عایشه» سخن از روز جمل به میان آمد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۰

«عایشه» پرسید: آیا مردم هم روز جمل می‌گویند؟ گفتند: آری. وی در پاسخ گفت:

دوست داشتم مانند همسران دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه می‌نشستم که برای من بهتر بود از اینکه صاحب فرزندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شدم!

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۴۸] به سند خود، از «ابو الضحی» نقل می‌کند که خبر داد مرا کسی که از «عایشه» شنیده بود هنگامی که آیه وَ قَوْلَ فِی بُیُوتِکُمْ را تلاوت می‌کرد به اندازه‌ای می‌گریست که روسریش از زیادی گریستن، تر می‌شد!

(۲) [طبقات ابن سعد ۸/ ۵۶] به سند خود، از «عمار بن عمیر» نقل می‌کند، کسی از «عایشه» شنیده بود در حین تلاوت آیه وَ قَوْلَ فِی بُیُوتِکُمْ چنان می‌گریست که روسریش تر می‌شد!

(۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۹/ ۱۸۵] به سند خود، از «هشام بن عروه» از پدرش روایت می‌کند که هیچگاه پیش نیامد «عایشه» از روز جمل یاد کند مگر اینکه به شدت می‌گریست بطوریکه روسریش اشک آلود می‌شد! و می‌گفت: ای کاش «نسیا منسیا» بودم. «خطیب» گفته است که «سفیان» می‌گوید: «نسیا منسیا» کنایه از جنین سقط شده‌ای است که از زن باردار دفع می‌شود.

(۴) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۱۲] از «جمیع بن عمیر» روایت می‌کند که مادر و خاله‌اش به دیدار «عایشه» رفتند. سخن از هر جا به میان آمد. پرسیدند: از علی علیه السلام برایمان بگو! «عایشه» گفت: درباره چه کسی سؤال می‌کنید؟ کسی که در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله با او دست می‌داد، دست خود را (که با دست علی علیه السلام تماس حاصل کرده بود) به رخسار خود می‌کشید! درباره مدفن او اختلاف کردند و سرانجام از خود او پرسیدند: در کجا می‌خواهی دفن شوی؟ در پاسخ گفت: در بهترین سرزمین خدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۱

دعوت حق را لَبَّیک گفته است.

مادر و خاله «جمیع» گفتند: (با توجه به مقامات منحصر بفرد علی علیه السلام پس) چرا علیه او شورش کردی؟! در پاسخ گفت: قضای الهی بر آن حکومت داشته است (!؟) «ابو یعلی» هم این روایت را نقل می‌کند.

(۱) [تاریخ ابن جریر طبری ۳/ ۵۴۸] به سند خود، از «ابو یزید مدینی» روایت می‌کند، پس از آنکه جنگ جمل پایان یافت، «عمار یاسر» با «عایشه» ملاقات کرد و به او گفت: ای مادران مؤمنان! چقدر دور است راهی که تو پیش گرفته‌ای از پیمانی که با تو بسته شده بود! وی گفت: ای ابا یقظان! به خدا سوگند! از حال آن کس که همواره سخن به حق می‌گوید خبری نداری. «عمار» گفت: بله.

گفتم: از خدا سپاسگزارم که آنچه را قضای الهی بوده بر زبان تو جاری کرده است.

در طی احادیث مذکور به دو حدیث دیگر می‌رسیم که مناسب است در پایان این باب متذکر شویم.

(۲) ۱- «امام احمد حنبل» در [مسند ۶ / ۳۹۳] به سند خود، از «ابو رافع» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام، فرمود: به زودی میان تو و «عایشه» اتفاقی رخ می‌دهد. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! میان من و او؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، میان تو و او! علی علیه السلام دوباره پرسید: من؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آری، میان تو و او! در این هنگام علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! در چنین صورتی من شقی‌ترین آنها خواهم بود. حضرت فرمود: چنین نیست، لیکن در آن هنگام او را به جایگاهش برگردان! مؤلف گوید: «عسقلانی» این حدیث را در [فتح الباری ۱۴ / ۱۴۵]، «امام احمد»، «بزاز» به سند حسن، و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۱۰] نقل کرده‌اند و «متقی» می‌گوید: «امام احمد» در «مسند» و «طبرانی» از «ابو رافع» روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۲

کرده‌اند. «هیثمی» هم در [مجمع ۷ / ۳۳۴] آورده و می‌گوید: «احمد»، «بزاز» و «طبرانی» با رجال ثقات روایت کرده‌اند.

(۱) ۲- «بخاری» در «صحیح» در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نامه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «کسری» و «قیصر» تویق فرمود، و در کتاب «الفتن» از «عثمان بن هیثم» از «عوف» از «حسن» از «ابو بکر» روایت می‌کند، به راستی که خدای تعالی مرا بهره‌مند ساخت تا از کلمه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله (درباره زنان) فرموده بود، در جنگ جمل آن را بکار گیرم. هنگامی که تصمیم داشتم به اصحاب جمل پیوندم و علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام بجنگم، فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطرم خطور کرد، زمانیکه ایرانی‌ها، دختر یزد گرد را به پادشاهی بر خود گزیدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردمی که زنی را پادشاه خود سازند، هرگز روی رستگاری نخواهند دید (و من هم این سخن را آویزه گوش ساختم و از «عایشه» پیروی نکردم).

(۲) مؤلف گوید: «ترمذی» این حدیث را در «صحیح» خود در ابواب فسادها، به سند خود، از «ابو بکر» روایت می‌کند که خدای تعالی مرا بوسیله سخنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم از بیچارگی رهانید و آن سخن این است: هنگامی که «کسری»، شهریار ایران، در گذشت. و هلاکت او به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پرسید: چه کسی را بر پادشاهی خود برگزیده‌اند؟ در پاسخ گفتند: دختر او را به پادشاهی خود انتخاب کرده‌اند. فرمود: هرگز مردمی که زنی را بر خود پادشاه کنند، روی رستگاری نمی‌بینند. بدین ترتیب، هنگامی که «عایشه» به سرداری جنگجویان و آتش افروزان جنگ جمل وارد بصره شد، به یاد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله افتادم و خدا مرا از شر آن روز در امان داشت.

«نسائی» در جلد دوم «صحیح» خود، در نهی از گماردن زنان برای حکومت بر مردم، و «حاکم» در [مستدرک ۳ / ۱۱۸] و ۴ / ۲۱۹ و ۵۲۴] و گروه بسیاری از محدثان علاوه بر آنها که ذکر کردیم - که در حال حاضر احتیاجی به استقصاء همگی آنها نداریم - حدیث مزبور را نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۳

(۱)

باب صد و پنجاه و چهارم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسران خود دستور داد تا در خانه بنشینند و به هیچ کاری اقدام نکنند

(۲) [طبقات ابن سعد ۸ / ۱۵۰] به سند خود، از «عطاء بن یسار» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به همسرانش فرمود: هر یک از شما که از خدا بهراسد و به اعمال ناپسند نپردازد و ملازم خانه و حصیر خود باشد، در جهان دیگر همسر من

خواهد بود.

(۳) [همان کتاب ۸ / ۱۵۰] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع خطاب به همسرانش فرمود: این حج، آخرین حج است و پس از آن باید حصر نشین شوید (و از خانه خود خارج نشوید).
«ابن سعد» گفت: همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ارتحالش، همه ساله به حج بیت الله راهی می‌شدند و تنها «سوده» دختر «زمعه» و «زینب بنت جحش» از رفتن به سفر حج خودداری می‌کردند. و می‌گفتند: پس از نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حاضر نمی‌شویم بر مرکبی سوار شویم و آنرا به حرکت درآوریم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۴

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۵ / ۴۶۴] در شرح حال «زینب بنت جحش» متذکر شده است.

(۱) [همان کتاب ۸ / ۱۵۰] به سند خود، از «عبد الرحمن بن سعید بن یربوع» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع به همسرانش فرمود: این حج، آخرین حج است و بر شما لازم است از این پس خانه‌نشین باشید و بر روی حصیرها قرار بگیرید.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷ / ۱۱۰] به سند خود، از «واقف بن ابی واقد» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین حج، به همسرانش فرمود: این حج، آخرین حج است و پس از این بر شماست که بر روی حصیرها جای گیرید.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۱۱ / ۱۰۷] ذکر کرده است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۳ / ۲۱۴] از «ام سلمه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع به ما فرمود: این حج، آخرین حج شماست و از این پس باید بر روی حصیرهای خانه‌های خود بنشینید.

«ابو یعلی» و «طبرانی» در «الکبیر» این حدیث را نقل کرده‌اند و رجال حدیث «ابو یعلی» از ثقاتند.

(۴) [همان کتاب ۳ / ۲۱۴] از پسر «عمر» روایت می‌کند، سال آخری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه همسرانش به مکه معظمه تشرّف یافت، خطاب به همسرانش فرمود: شکی نیست که این سفر، آخرین سفر شما به مکه است و از این پس بر شما لازم است روی حصیرهای خانه خود بنشینید و قدم از خانه بیرون نگذارید. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۵

(۱)

باب صد و پنجاه و پنجم حضور و همراهی بدری‌ها و بیعت کنندگان شجره با حضرت علی علیه السلام در صفین

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۰۴] به دو طریق از «حکم» نقل می‌کند که در جنگ صفین، هشتاد تن از مسلمانان شرکت کننده در جنگ بدر، و دویست و پنجاه تن از کسانی که زیر درخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، در رکاب حضرت علی علیه السلام شرکت داشتند و او را یاری می‌کردند.

(۳) [اصابه ابن حجر ۴ / ۱۴۹] «ابن سکن» از طریق «جعفر بن ابی المغیره» از «عبد الرحمن بن ابزی» نقل کرده است که هشتصد تن از کسانی که در زیر درخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیعت رضوان حضور داشتیم، در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شرکت کردیم؛ شصت و سه نفر از ما از جمله «عمار یاسر»، به شهادت رسیدند.

«ابن عبد البر» همین حدیث را در [استیعاب ۲ / ۴۱۳] نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۶

(۱)

باب صد و پناه و ششم اظهار نظر فقیه‌ترین مردم درباره فضائل حضرت علی علیه السلام

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۳/ ۳۱۸] در ذیل شرح حال «عبد الرحمن بن غنم اشعری»، می‌نویسد: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد مسلمانی در شام می‌زیست و عموم تابعان را از فقه اسلامی بهره‌مند می‌ساخت و مردی عالیمقام بود. هنگامی که «ابو ذر» و «ابو هریره» به منظور ابلاغ رسالت از سوی حضرت علی علیه السلام به نزد «معاویه» گسیل می‌شدند، آن مرد شامی با این دو تن در حمص ملاقات کرد و از جمله مطالبی که به آنان گوشزد کرد این بود که چگونه به خود اجازه می‌دهید علی علیه السلام را وادار کنید که خلافت را در دست شورا قرار دهد، حال آنکه می‌دانید علی علیه السلام کسی است که مهاجر و انصار و مردم حجاز و عراق با او بیعت کرده‌اند و شکی نیست کسی که از او خرسند باشد، بهتر است از کسی که نسبت به علی علیه السلام اظهار ناخشنودی می‌کند؛ و کسی که با او بیعت کرده، بهتر از کسی است که با او بیعت ننماید. اینک «معاویه» چه موقعیتی می‌تواند در شورا داشته باشد (که این چنین تلاش می‌کند)؟ و سرانجام آن دو تن را در رابطه با راهی که در پیش گرفته

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۷

بودند مورد سرزنش قرار داد و طولی نکشید که آن دو تن در حضور او توبه کردند.

(۱) مؤلف گوید: «ابن عبد البر» این حدیث را در [استیعاب ۲/ ۴۰۲] ذکر کرده است و این جمله را آورده است: «معاویه» حق مداخله در شورا را نداشت؛ چرا که «معاویه» از «طلاق» بود (در فتح مکه آزاده شده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) که خلافت بر مسلمین برای آنها شایسته نیست و او و پدرش، «ابو سفیان» از سرکردگان احزاب بودند. و همین معنا ایجاب کرد که «ابو ذر» و «ابو هریره» از رفتار خود اظهار پشیمانی کرده و در حضور آن فقیه عالیقدر، توبه کنند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۸

(۱)

باب صد و پنجاه و هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمار یاسر» فرمود که تو را گروه ستمگر به شهادت می‌رسانند. همانا مردم شام او را کشتند

(۲) مؤلف گوید: سند فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار یاسر» که تو را گروه ستم پیشه و بدکردار به شهادت می‌رسانند، از طرق بسیاری برخوردار است و می‌توان حدیث قتل و شهادت او را «متواتر» دانست و ما، در این باب به بخش مهمی از آن سندها اشاره می‌کنیم و نیازی نمی‌بینیم که همه آنها را ذکر کنیم چرا که شهرت این حدیث به حدی رسیده که می‌توان آنرا از ضروریات به شمار آورد.

(۳) [صحیح بخاری] در کتاب «صلوة» در باب همیاری مردم برای ساختمان مسجد، به سند خود، از «عکرمه» روایت می‌کند که «ابن عباس» به من و فرزندش، «علی»، گفت: با «ابو سعید» ملاقات کنید و از وی سماع حدیث نمایید. ما بنا به وظیفه‌ای که داشتیم بسوی او رفتیم. همان هنگام «ابو سعید» به امور بوستان خویش اشتغال داشت و به محضی که از ورودمان اطلاع یافت، عبا بدوش افکند و مقدممان را گرمی داشت. با او به گفتگو پرداختیم تا اینکه سخن از ساختمان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۶۹

مسجد شد. «ابو سعید» گفت: ما برای ساختمان آن، یکی یکی قطعه‌های سنگ را می‌آوردیم و «عمار» دو قطعه سنگ را با هم حمل می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در آن حال دید و گرد و غبار از چهره او زدود و فرمود: افسوس بر عمار که گروهی ستم پیشه او را می‌کشند، در حالی که «عمار» آنها را بسوی بهشت می‌خواند و آنان او را بسوی دوزخ دعوت می‌کنند. در این هنگام «عمار» گفت: از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم.

مؤلف گوید: «بخاری» همین حدیث را در کتاب «جهاد و سیر» در باب زدودن غبار از مردم، با اندک اختلاف لفظی، آورده است. (۱) [صحیح مسلم] در کتاب «الفتن و اشراط الساعة» در باب «قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه مردی از کنار قبر مردی عبور کند و آرزو کند که ای کاش من بجای این مرد در قبر دفن شده بودم.» وی در آن کتاب به دو طریق، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که گفت: خبر داد مرا کسی که از من بهتر بود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام حفر خندق دست به سر «عمار» کشید و فرمود: ای پسر سمیه! تو را گروه ستم پیشه‌ای به شهادت می‌رسانند.

(۲) [همان کتاب] در باب مذکور، به چند طریق، از «ام سلمه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمار»، فرمود: ای عمار! تو را گروه ستم پیشه و بدکرداری به شهادت می‌رسانند.

(۳) [صحیح ترمذی مجلد دوم] در باب مناقب «عمار»، به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: ای عمار! مژده باد تو را، که گروه ستمگری تو را می‌کشند.

«ترمذی» گوید: در همین باب، «شهادت «عمار» به دست گروه بدکردار و ستمگر»، از «ام سلمه»، «عبد الله بن عمر»، «ابو ایسر» و «حذیفه» روایت شده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۰

(۱) [مستدرک حاکم ۲/ ۱۴۸] از «خالد عربی» نقل است که گفت: من و «ابو سعید خدری» بحضور «حذیفه» رسیدیم. گفتیم: ای ابا عبد الله! آنچه را ویژه ظهور فتنه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای به اطلاع ما برسان. «حذیفه» گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: همواره بر محور قرآن بچرخید و پیوسته دل به قرآن ببندید. سؤال کردیم که اگر مردم اختلاف کردند و دم از مخالفت زدند در آن حال با چه کسی همراه باشیم؟ فرمود: به گروهی بپیوندید که «ابن سمیه» با آنهاست و پیوسته با آن گروه به سر ببرید که دایره مدار کتاب خداست و در محور آن بچرخید. پرسیدیم: یا رسول الله! ابن سمیه کیست؟ فرمود: مگر او را نمی‌شناسی؟

عرض کردم: وی را بطور مشخص معرفی فرمائید. فرمود: «ابن سمیه»، «عمار یاسر» است.

«حذیفه» گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به «عمار» می‌فرمود:

ای ابا یقظان! خواهی مرد مگر آنکه گروه بدکردار و ستمگری تو را به شهادت خواهند رساند.

«حاکم» گوید: حدیث مزبور، حدیثی است که به طرق مختلف و با سندهای صحیح، روایت شده است.

(۲) [همان کتاب ۳/ ۳۸۵] به سند خود، از «عمار بن خزیمه بن ثابت» روایت می‌کند که «خزیمه» گفت: جنگ جمل را دریافتم لیکن شمشیر نکشیدم؛ جنگ صفین را دریافتم و با خود گفتم که در این جنگ «عمار یاسر» شرکت دارد و من حاضر نیستم با شهادتی که برای «عمار» پیش می‌آید خودم را به گمراهی دچار کنم. بهتر دیدم که در انتظار باشم و بینم چه کسی او را به قتل می‌رساند؛ زیرا به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: ای عمار! گروه ستمگر و متجاوز تو را می‌کشند. پس از آنکه «عمار» به شهادت رسید، «خزیمه» گفت: اینک دانستم که گمراه کیست. آنگاه قدم پیش نهاد و آماده مبارزه شد. کسی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۱

که «عمار» را از پای در آورد، «ابو غادیه مزنی» بود که با نیزه او را از اسب به زیر افکند و «عمار» با همان حال نبرد می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد- رضوان الله تعالی علیه- «عمار» در آن روز که شربت شهادت را لاجرعه سر کشید، نود و چهار سال از عمر شریفش سپری شده بود.

هنگامی که «عمار» به زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد، مرد دیگری در رسید و سر از بدنش جدا کرد. «ابو غادیه» و این مرد با یکدیگر به خصومت برخاستند و هر یک مدعی بود که من «عمار» را کشته‌ام!! «عمرو عاص» گفت: به خصومت شما جز در آتش دوزخ، در جای دیگر رسیدگی نخواهد شد! آنگاه «عمرو عاص» گفت: به خدا سوگند! قتل «عمار» همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از این خبر داده بود که او را گروه بدکردار و ستمگر می کشند. آن مرد گفت: تو از این جریان با خبر بودی؟! به خدا سوگند! دوست داشتم که بیست سال پیش از این می مردم و این روز را نمی دیدم!! مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۳ / ۱۸۵] نقل کرده و می گوید: «خزیمه» گفت: همانا گمراهی مخالفان علی علیه السلام برای من هویدا گردید.

آنگاه قدم پیش نهاد و با مخالفان جنگید تا اینکه کشته شد. «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴ / ۴۷]، «ابن حجر» در [اصابه ۲ / ۱۱۱] و [تهذیب التهذیب ۳ / ۱۴۰] نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۳۸۶] به سند خود، از «محمد بن عمرو بن حزم» روایت می کند، هنگامی که «عمار یاسر» شهید شد، «عمرو بن حزم» به دیدار «عمرو عاص» رفت. «ابن حزم» گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: گروهی از بدکرداران و منحرفان از راه حق، او («عمار») را می کشند. «عمرو» جزع کنان از جای برخاست و با همان حال پیش «معاویه» رفت. «معاویه» که او را به آن حالت دید، پرسید: چه شده که این گونه حیرت زده‌ای؟ در پاسخ گفت: «عمار یاسر»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۲

کشته شد! پرسید: پس تو چرا ناراحتی؟ گفت: «عمرو» می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «عمار» را گروه ستمگران خواهد کشت! «معاویه» گفت: مگر ما او را کشته‌ایم؟! او را علی و اصحابش کشته‌اند!! برای اینکه او را همراه خود به جنگ کشاندند تا اینکه هدف نیزه‌ها یا شمشیرهای ما قرار گیرد! «حاکم» گفته است که این حدیث، بنا به قانون و شرایط «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است، لیکن آنها حدیث مزبور را به طریقی که ما ایراد کردیم، نقل ننموده‌اند.

مؤلف گوید: پس از این، پاسخ حضرت علی علیه السلام را به «معاویه» نقل خواهیم کرد که فرمود: اگر من «عمار» را کشته باشم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله هم «حمزه» را کشته است؛ به دلیل آنکه او را به جنگ با کفار گسیل داشت.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۳۸۷] به سند خود، از «ابو عبد الرحمن سلمی» نقل کرده است که در جنگ صفین، هنگام مواعده برخی از لشکر علی علیه السلام وارد لشکر «معاویه»، و افرادی هم از لشکر «معاویه» به لشکر علی علیه السلام می پیوستند. در این هنگام دیدم که چهار نفر در حال رفتن هستند که «معاویه»، «ابو الاعور سلمی»، «عمرو عاص» و فرزند «عمرو» بودند. شنیدم که فرزند «عمرو» به پدرش می گوید:

این مرد را کشتیم. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او چنین و چنان فرموده بود.

«عمرو» گفت: کدام مرد؟ در پاسخ گفت: «عمار یاسر»! مگر بیاد نداری روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسجدش را بنیان می کرد، ما قطعه‌های سنگ را یکی یکی حمل می کردیم و «عمار» دو تا دو تا حمل می کرد و تو هم آن روز در آنجا بودی که هنگام عبور، رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمار»، فرمود: با این علاقه‌ای که برای ساختن مسجد داری، طولی نمی کشد گروه ستمگر و تبهکاری تو را می کشند و تو از بهشتیان هستی. در آن حال «عمرو عاص» برای اعتراض نزد «معاویه» رفت و گفت: این مرد را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او چنین و چنان فرموده بود، از پای در آوردیم!؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۳

«معاویه» توهینی به او کرد و گفت: مگر ما او را کشته‌ایم! او را علی و اصحابش کشتند؛ برای اینکه او را همراه خود آورده و در دام ما افکندند؟! مؤلف گوید: جواب او را از فرمایش حضرت علی علیه السلام پیش از این اشاره کردیم و تفصیل پاسخ آن حضرت را پس از این بیان خواهیم کرد.

«ابن جریر» حدیث مزبور را در [تاریخ ۴/ ۲۸] مبسوطتر بیان کرده است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۲/ ۱۶۱] به سند خود، از «عبد الله بن حارث» روایت می‌کند، زمانیکه «معاویه» از جنگ صفین باز می‌گشت، من در میان «معاویه» و «عمرو عاص» حرکت می‌کردم. در این هنگام «عبد الله» پسر «عمرو عاص» خطاب به پدرش، گفت: ای پدر! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که خطاب به «عمار» فرمود: ای پسر سمیه! گروه ستمگری تو را می‌کشند؟ «عمرو عاص» به «معاویه»، گفت: آیا نمی‌شنوی پسرم چه می‌گوید؟ «معاویه» گفت: همواره تو با خصال ناپسند با ما رویاروی می‌شوی، مگر ما او را کشته‌ایم! او را کسانی کشتند که به جنگ ما آوردند و به دام ما کشانیده‌اند! مؤلف گوید: پیش از این، به این مغلطه پاسخ دادیم.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۱۶۴] به سند خود، از «حنظله بن خویلد عنبری» روایت می‌کند، هنگامی که پهلوی «معاویه» بودم، دو مرد درباره سر بریده «عمار» جدال می‌کردند و هر کدام ادعا می‌کرد که من او را کشتم! نزد «معاویه» آمدند.

«عبد الله» فرزند «عمرو عاص» به «معاویه» گفت: دلت را با ادعای یکی از این دو نفر خرسند کن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «عمار» را گروه بدکار و منحرف از راه حق می‌کشند. «معاویه» گفت: پس تو با ما چه می‌کنی؟ «عبد الله» در پاسخ گفت: در یکی از روزها، پدرم از من به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: تا زنده هستی از پدرت اطاعت کن و با او مخالفت منما؛ برای همین است که همراه شما هستم ولی جنگ نمی‌کنم!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۴

(۱) [همان کتاب ۴/ ۱۹۷] به سند خود، از «عمرو بن دینار» از مرد مصری روایت می‌کند که «عمرو عاص» هدایائی به مردم می‌داد و به «عمار» بیشتر از دیگران داد. وقتی علتش را پرسیدند، در پاسخ گفت: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: او را مردمی ناستوده و بدکار می‌کشند.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۲۸۹] به سند خود، از «ام سلمه» روایت می‌کند که گفت:

فراموش نمی‌کنم در روز خندق، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب خود که مشغول حفر خندق بودند، شیر می‌داد و در حالی که موهای سینه مبارکش گردآلود بود، فرمود:

پروردگارا! خوبی، خوبی آخرت است. اینک مهاجر و انصار را بیمارز. در این هنگام «عمار» را دید، فرمود: پسر «سمیه» را گروهی ستمگر می‌کشند.

(۳) [مسند ابو داود طیالسی ۳/ ۹۰] به سند خود، از «عبد الله بن هذیل عنزی» روایت می‌کند، هنگامی که «عمار» باتفاق اصحاب مشغول بیرون آوردن سنگ از خندق بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نظر ترحم و توجه نگرسته و فرمود: «عمار» به دست گروهی از بدکاران از پای در می‌آید.

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/ ۱۷۲] به سند خود، از «زید» روایت می‌کند که «عمار» از قریش و قریش از «عمار» بدگوئی می‌کردند سرانجام قریش ناراحت گشته بر او حمله‌ور شدند و او را مضر و ساختند. «عمار» از این پیشآمد خانه نشین شد. در یکی از روزها، «عثمان» به عیادتش رفت. پس از آنکه از خانه «عمار» خارج شد، بلافاصله منبر رفت و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شنیدم که خطاب به «عمار»، می‌فرمود: تو را فرومایگان می‌کشند و کشته تو دوزخی است.

(۵) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۳/ ۱۸۶] به سند خود، از «علقمه» و «اسود» روایت می‌کند، هنگامی که «ابو ایوب» از صفین بازگشت، به دیدار او رفتیم (تا آنجا که گوید: «ابو ایوب» اظهار داشت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به «عمار»، می‌فرمود: ای عمار! گروه ستمگر و پلید کردار تو را می‌کشند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۵

و تو در آن هنگام بر حقی و حق هم با توست. تمام این حدیث را در باب (صد و پنجاه و یک) «پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد»، آوردیم.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۲۸۲] به سند خود، از «ابو سعید» روایت کرده، «ابو سعید قتاده» - که از من بهتر بود - روایت می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

«عمار» به دست گروهی ستمگر به شهادت می‌رسد.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۴۱۴] به سند خود، از «عبد الله بن عمر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمار»، فرمود: تو را گروهی ستمگر و منحرف از حق می‌کشند.

(۳) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱/ ۱۷۷] به سند خود، از «عمرو بن میمون» نقل می‌کند که مشرکان، «عمار یاسر» را طعمه آتش ساختند. و گفته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از برابر «عمار» می‌گذشت، دست بر سر «عمار» می‌کشید و می‌فرمود: «

یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم

» و اضافه می‌فرمود: بدکرداران تو را از پای درمی‌آورند.

(۴) [همان کتاب ۳/ قسم ۱/ ۱۷۹] به سند خود، از «عبد الله بن ابی هذیل» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساختن مسجد خود می‌پرداخت، مسلمانان و سائل ساختمانی را بر دوش خود حمل می‌کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و «عمار» هم به حمل و سائل ساختمانی می‌پرداختند. در این هنگام «عمار» این رجز را می‌خواند «نحن المسلمون نبتنی المساجدا» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تأیید او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۶

می‌فرمود:

«المساجدا»

. پیش از این سروده، «عمار» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه‌ای کرده بود.

برخی گفتند: امروز «عمار» از پای درمی‌آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعه سنگ را از او گرفت و فرمود: ویحک (افسوس بر تو) و نفرمود: ویلک (وای بر تو). «۱» ای پسر سمیه! گروه ستمگری تو را به شهادت خواهند رساند.

(۱) [همان کتاب ۳/ قسم ۱/ ۱۸۱] به سند خود، از «هنی»، آزاد شده «عمر خطاب» نقل کرده که می‌گوید: نخست با «معاویه» بودم و علیه علی علیه السلام فعالیت می‌کردم، همدستان «معاویه» گفتند: به خدا سوگند! ما هرگز «عمار» را نمی‌کشیم؛ برای اینکه اگر او را بکشیم از همان گروهی به شمار می‌آییم که مردم می‌گویند.

(بدکردار و منحرف از حق). جنگ صفین که اتفاق افتاد، در میان کشتگان، «عمار یاسر» را مشاهده کردم که شهید شده است. در این هنگام به ملاقات «عمرو عاص» رفتم. او در روی سریرش نشسته بود. گفتم: ای ابا عبد الله! گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: می‌خواهم مطلبی را با تو در میان بگذارم. «عمرو عاص» از روی سریرش برخاست و نزد من آمد. پرسیدم: درباره «عمار» چه

شنیده‌ای؟ در پاسخ گفت: شنیده‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: گروه منحرف و ستمگر «عمار» را می‌کشند! گفتم: به خدا سوگند! اینک «عمار یاسر» کشته شده است! «عمرو عاص» گفت: این سخن، یاوه است. گفتم: کشته‌اش را به چشم خود دیدم.

اکنون همراه من بیا تا کشته او را از نزدیک مشاهده کنی. او را کنار کشته «عمار» بردم، اندکی به کشته او نگریست و رنگ از رخسارش پرید. سپس از کشته او فاصله گرفت و گفت: او را کسانی کشته‌اند که به این جنگ آورده‌اند! مؤلف گوید: پیش از این، به این مغلظه پاسخ دادیم. بزودی هم به تفصیل پاسخش را خواهیم آورد.

(۱) کلمه ویح را عرب در مقام ترحم و کلمه ویل را در مقام عذاب به کار می‌برد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۷

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۲/ ۱۴۳] در ضمن شرح حال «ذو الکلاع» می‌نویسد: «ذو الکلاع» به شام رفت و در آنجا ماندگار شد. هنگامی که فتنه صفین بوجود آمد، او سرپرستی امور جنگی را به عهده گرفت (و به کمک «معاویه» شتافت) و در همان جنگ هم کشته شد. گویند که کشته شدن او موجبات خرسندی «معاویه» را فراهم ساخت. و این بدان جهت بود که «ذو الکلاع» از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که «عمار» به دست بدکرداران و ستم پیشه‌گان کشته خواهد شد. هنگامی که با «معاویه» و «عمرو عاص» ملاقات کرد، گفت: چگونه با علی علیه السلام و «عمار» نبرد کنیم؟ هر دو تن گفتند: احساس ناراحتی نکن که بزودی «عمار» برای یاری بسوی ما خواهد آمد. (ولی «ذو الکلاع» به این حرف قانع نشد و می‌خواست به لشکریان علی علیه السلام بپیوندد که به طریق مرموزی او را کشتند) هنگامی که «ذو الکلاع» و «عمار» کشته شدند، «معاویه» از کشته شدن «ذو الکلاع» اظهار خوشوقتی کرد و گفت: اگر «ذو الکلاع» زنده می‌ماند، همراه نیمی از مردم به علی می‌پیوستند.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۱۷] «زهری» از «ابو السرو» از «زیاد قرد» روایت می‌کند که او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده که به «عمار» فرمود: گروهی ستمگر تو را می‌کشند.

(۳) [الامامة و السياسة ابن قتیبة ص ۱۰۶] درباره شهادت «عمار یاسر»، می‌نویسد: در روز صفین، «عمار یاسر» می‌گفت: امروز است که دوستان خویش یعنی محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را ملاقات می‌کنم. به دنبال این شعار پر افتخار همراه با جمعی از همدستان حقیقت مدارش به میدان رفت و نبرد کرد تا سرانجام با دو تن از قاسطان رویارو شد و به دست آنها به شهادت رسید. و سر از تنش جدا کرده بسوی «معاویه» گسیل شدند. و آن دو نفر با هم نزاع می‌کردند در اینکه چه کسی موفق به کشتن «عمار» شده است. «عمرو عاص» گفت: به خدا سوگند! نزاع شما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۸

جز در آتش دوزخ در محل دیگری بررسی نخواهد شد؛ برای اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: گروهی از تیره بختان، «عمار» را شهید می‌کنند.

«معاویه» که این سخن را از گفته «عمرو عاص» شنید، او را تقیح کرد و ناسزا گفت و اضافه کرد: مگر ما او را کشتیم! او را کسانی کشتند که به کارزارش آوردند. به این سخن مغلظه آمیز و بی‌اساس پاسخ گفتیم و بطور تفصیل هم پاسخش را بیان خواهیم کرد.

(۱) [اصابه ابن حجر ۱/ قسم ۴/ ۱۲۵] در شرح حال «اسماعیل بن عبد الرحمن انصاری» گفته است که «باوردی» از طریق «عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار» از «ابو سهل بن مالک» از «اسماعیل بن عبد الرحمن انصاری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: گروهی متجاوز و ستمگر تو را می‌کشند.

(۲) [الریاض النضره ۱/ ۱۴] در ضمن حدیثی طولانی، از «زید بن ابی اوفی» در خصوص مواخاة میان اصحاب، (تا آنجا که گوید:)

سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «عمار یاسر» و «سعد» را بحضور طلبید و فرمود: ای عمار! تو را گروهی ستمگر به شهادت می‌رسانند.

(۳) [نور الابصار شبلنجی ص ۸۹] می‌نویسد: در کتاب «عقائد شیخ ابو اسحاق فیروز آبادی» آمده است، «عمرو عاص» که وزارت «معاویه» را به عهده داشت، پس از شهادت «عمار» دست از جنگ کشید و به پیروی از او، گروهی از جنگ کناره‌گیری کردند. در ملاقاتی که «معاویه» با «عمرو عاص» داشت، از او پرسید: چرا از جنگ کناره‌گیری کردی؟ در پاسخ گفت: برای اینکه این مرد («عمار») را گروه ستم پیشه‌گان و بدفرجامان می‌کشند. کشتن او دلیل بر آنست که ما از ستمگرانیم! «معاویه» گفت: از این سخنان دست بردار و پس از توهینی که به او کرد اضافه نمود: مگر ما او را کشتیم! «عمار» را علی و اصحابش کشتند که او را فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۷۹

به جنگ با ما دعوت کردند تا آنجا که او را به دام شمشیر ما گرفتار ساختند. - در روایتی دیگر چنین آمده که پاسخ داد- «عمار» را کسی کشت که او را بسوی ما فرستاد تا با ما نبرد کند و ما به دفاع از خود برآمدم و در نتیجه «عمار» کشته شد. هنگامی که گزارش این گفتگو به حضرت علی علیه السلام رسید، فرمود: اگر من «عمار» را با روانه کردن او به جنگ با «معاویه» کشته باشم، (پس باید بگوئیم که) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم «حمزه» را که به جنگ با کفار گسیل داشت، کشته است!! مؤلف گوید: اگر علی علیه السلام «عمار» را با آوردن به جنگ «معاویه»، کشته باشد، باید گفت که خدای تعالی هم پیغمبرانش را کشته است!! چرا که آنها را برای ارشاد و هدایت کفار فرستاده و اگر خدا آنها را به چنین مأموریتی نمی‌فرستاد، آنها هم کشته نمی‌شدند. خدای تعالی می‌فرماید: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ أَشْتَكِبْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (سوره بقره، آیه ۸۷)؛ آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رسانیدند؟!

(۱) [کنز العمال ۷ / ۷۲] از «جابر بن سمره» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به «عمار»، فرمود: تبهکاران تو را می‌کشند. «ابن عساکر» هم این روایت را نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷ / ۷۲] از «جابر» روایت می‌کند، هنگامی که مسلمانان به اتفاق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حفر خندق مشغول بودند، «عمار» هم خاک و سنگ از خندق بدوش می‌گرفت و کنار خندق می‌ریخت. در آن حال بیماری و گرسنگی او را ناراحت کرده بطوریکه حالت غشوه و بی‌هوشی به وی دست داد. در این هنگام «ابو بکر» با وی ملاقات کرد و گفت: ای عمار! به خودت رحم کن! امروز با این بیماری که سراپای وجودت را فرا گرفته، جان به سلامت نخواهی برد. رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۰

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم سخن او را شنید و از جای برخاست. و به «عمار» نزدیک شد. گرد و غبار از سر و پشت گردنش می‌زدود و می‌فرمود: مردم گمان می‌کنند تو می‌میری و بزودی از پای در می‌آئی، به خدا سوگند! چنان نیست که آنها پنداشته‌اند، بلکه تو زنده خواهی ماند تا اینکه گروه ستمگری تو را به شهادت رسانند. «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۷ / ۷۲] از «عمار یاسر» نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با چشم رحمت به من نگریسته و فرمود: ای پسر سمیه! مردم بد کردار تو را از پای در می‌آورند و آخرین آشامیدنی تو، شیر خواهد بود. «ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷ / ۷۲] از آزاد شده «عمار یاسر» نقل است که در یکی از اوقات، «عمار» از شدت درد ناله می‌کرد تا از خود بی‌خود گشت. پس از آنکه به هوش آمد، گفت: آیا بیم دارید که در بستر بیماری بمیرم؟ چنین نخواهد بود چرا که حبیب من، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود که گروه ستمکاری مرا می‌کشند و آخرین خوراک من، شیر خواهد بود.

«ابو یعلی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۷۳] از «کعب بن مالک» روایت است، هنگامی که «عمار» خاک از میان خندق بیرون می‌آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود:

گروه بدفرجام و بدکرداری تو را می‌کشند و آخرین آشامیدنی تو، شیر ممزوج با آب است - در روایت دیگر - آخرین توشه تو از دنیا، شیر ممزوج با آب است.

«ابن عساکر» این روایت را نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۷/ ۷۳] از «خالد بن ولید» از دختر «هشام بن ولید بن مغیره» که هنگام بیماری «عمار» پرستاری او را به عهده داشت، نقل می‌کند که گفت: «معاویه» به عیادت «عمار» آمد. هنگامی که می‌خواست از منزل خارج

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۱

شود، گفت: پروردگارا! مرگ «عمار» را به دست ما، مقدّر مفرما. برای اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: گروهی ستمگر «عمار» را می‌کشند.

«ابو یعلی» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۷۳] از «ابو امامه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: گروهی ستمگر تو را می‌کشند. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «ابو قتاده» نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که غم و اندوه بر چهره‌اش نشسته بود خاکها را از سر «عمار» (که مشغول حفر خندق بود) می‌زدود و می‌فرمود: ای پسر سمیه! گروهی ستمگر تو را می‌کشند.

«ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «ابو بکر بن حفص» روایت می‌کند که از «یسر» شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار» فرمود: گروه ستمگری تو را از پای درمی‌آورند. در جمله دیگر آمده است. گروهی ستمگر «عمار» را می‌کشند.

(۴) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: گروهی ستمگر تو را می‌کشند. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌نماید.

(۵) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «عایشه» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ساختن مسجد را شروع کرد، مردم سنگها را یکی یکی برای بنای ساختمان می‌آوردند و «عمار» سنگها را دو تا دو تا حمل می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بر پشت «عمار» گذاشت و فرمود: پروردگارا! به «عمار» برکت عطا فرما. آنگاه فرمود: افسوس ای ابن سمیه!

که گروه ستم پیشه‌گان تو را می‌کشند. و آخرین توشه تو از دنیا، شیر ممزوج با آب خواهد بود. «ابن عساکر»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۲

این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «حسن» نقل می‌کند، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، خطاب به مسلمانان فرمود: برایمان مسجدی بنا کنید. برسیدند:

این مسجد را به چه کیفیتی بسازیم؟ حضرت فرمود: مانند عرش موسی باشد.

آری این بنا را از خشت خام بسازید. مسلمانان بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساختن مسجد پرداختند و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که آب و خاک در بغل داشت به آنها کمک می‌کرد. در این هنگام بود که فرمود: ای عمار! چقدر

کوشا هستی؛ همانا تو از بهشتیانی و بطور یقین، گروهی ستمگر و متجاوز تو را به شهادت خواهند رساند. در جنگ صفین که این

جریان به اطلاع «معاویه» رسید، وی آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار داشته بود، تصدیق کرد. «حسن» گفت: پس چرا «عمار» را کشتید؟! «معاویه» به او توهین کرد و گفت: مگر ما او را کشتیم! کسی او را کشت که همراه خود به جنگ ما آورده است (یعنی علی علیه السلام!).

حضرت علی علیه السلام جواب این یاوه گوئی را داده است. و «طبرانی» هم به نقل این حدیث پرداخته و رجال آن را از محدثان ثقات دانسته است.

(۲) [هیشمی در مجمع ۲۹۷/۹] از «حذیفه» روایت می‌کند، آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به پهلوی «عمار» زد، شنیدم که می‌فرمود: تو هرگز با مرگ طبیعی این جهان را ترک نمی‌گوئی بلکه گروه ستمگر از خدا بی‌خبر تو را می‌کشند و آخرین توشه تو از این دنیا، آشامیدن مقداری شیر خواهد بود.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: به دنبال احادیث مذکور حدیث‌های دیگری است که شایسته است آنها را در پایان این باب نقل کنیم.

(۳) از آن جمله: «متقی» در [کنز العمال ۱۵۵/۶] چنین یاد می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به الی علیه السلام، فرمود: یا علی! بزودی گروه بد سیرت از خدا بی‌خبر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۳

با تو نبرد می‌کنند. و تو بر حقی؛ کسی که در آن روز به یاری تو قیام نمی‌کند، از امت من نمی‌باشد.

«ابن عساکر» این حدیث را از «عمار» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند.

(۱) از آن جمله: [ابو نعیم در حلیه ۲۰/۴] به سند خود، از «ابن عمر» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! تو مخالفان را بر «عمار» چیره می‌کنی در حالی که او آنان را به بهشت دعوت می‌کند و آنها او را به دوزخ می‌خوانند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱۸۴/۶] نقل کرده و گفته است: «طبرانی» هم حدیث مزبور را از «ابن عمر» نقل می‌کند. و در [۷۵/۷] «ابن عساکر» از «مجاهد» روایت می‌کند که «اسامه بن شریک»- و یا «اسامه بن زید»- حدیث مزبور را روایت کرده و در پایان آن آورده است: کسی که «عمار» را بکشد و یا بدن او را عریان کند، از دوزخیان است!

(۲) و بار دیگر در [۷۵/۷] از «مجاهد» نقل کرده است، هنگامی که «عمار» به ساختن مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرداخت، گروهی که سنگ حمل می‌کردند و آنها را به دست «عمار» می‌دادند، بیش از حد توانائی او، بکارش می‌گرفتند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان را با «عمار» چه کار؟ (روزی می‌رسد که) با «عمار» می‌جنگند در حالی که «عمار» آنها را به بهشت می‌خواند و آنان او را به دوزخ دعوت می‌نمایند. بدیهی است رفتار آنان با «عمار» رفتار سیه روزان و بدبختان است. و عملی را نسبت به او انجام می‌دهند که مردم فاسق نسبت به دیگران مرتکب می‌شوند.

«ابن عساکر» از این حدیث یاد کرده است.

(۳) از آن جمله: «ابن سعد» در [طبقات ۳/قسم ۱/۱۸۸] به سند خود، از «حسن» روایت می‌کند که «عمرو عاص» گفت: آن روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت می‌کرد شخصی را دوست می‌داشت ولی آن شخص پس از مرگ اهل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۴

دوزخ می‌باشد آرزو داشتم من آن شخص نباشم. حاضران اظهار داشتند. ما گواه بودیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را دوست می‌داشت و در این رابطه بود که تو را به انجام کارهایی برمی‌گمارد. (!؟) «عمرو عاص» گفت: خدا می‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دوست می‌داشت- و یا با من با الفت رفتار می‌کرد-، لیکن ما شاهد بودیم که نسبت به مردی اظهار علاقه و محبت می‌کرد. پرسیدند: آن مرد که بود؟ پاسخ داد:

«عمار یاسر». گفتند: «عمار یاسر» که در صفین به دست شما کشته شد؟! گفت:

آری، به خدا سوگند او را کشتیم؛ آری راست می‌گویند ما او را کشتیم!!

(۱) از آن جمله: «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵/ ۲۶۷] در شرح حال «ابو غادیه جهنی»، می‌نویسد: «ابن ابی الدنیا» از «محمد بن ابی معشر» از پدرش روایت می‌کند: در یکی از روزها که «حجاج بن یوسف» نشسته بود، مردی که آهسته گام برمی‌داشت بر او وارد شد. به محض اینکه «حجاج» او را دید، به او خوش آمد گفت و مقدمش را گرمی داشت و در روی تخت کنار خود نشاند، آنگاه گفت: تو بودی که «ابن سمیه» («عمار یاسر») را کشتی؟ پاسخ داد: آری! من «عمار» را کشتم. «حجاج» گفت: ماجرای کشتن او را توضیح بده. وی چگونگی قتل او را بیان کرد. «حجاج» به اهل شام که در دربار او بودند، گفت: کسی که دوست می‌دارد در روز قیامت مرد بزرگوار و گشاده‌دستی را ملاقات نماید، به این شخص بنگرد!! در همین هنگام، «ابو غادیه» از «حجاج» درخواستی نمود. «حجاج» از انجام آن امتناع ورزید. «ابو غادیه» ناراحت شد و گفت: شگفت اینجاست که ما خود زمینه‌ساز دنیای چنین افرادی بوده‌ایم و اکنون توجهی و کمکی به ما نمی‌کنند و ما را در روز قیامت بزرگوار و گشاده‌دست معرفی می‌کنند! (تا آنجا که گفت) به خدا سوگند! اگر همه مردم روی زمین در کشتن «عمار» شرکت می‌کردند، همگی آنها را خدای تعالی به دوزخ می‌برد!!!

(۲) از آن جمله: [ابو النعیم در حلیه ۱/ ۱۴۲] به سند خود، از «ابو ملیح انصاری»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۵

از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن از «عمار» به میان آوردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با تو در جنگ‌هایی همراه خواهد بود؛ پاداشی که از این طریق نصیب او می‌شود، بزرگ است و از او فراوان نام برده می‌شود، و از او به خوبی یاد خواهد شد.

(۱) از آن جمله: «امام احمد» در [مسند ۴/ ۸۹] به سند خود، از «خالد بن ولید» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، میان من و «عمار» گفتگویی شد و به او پرخاش کردم. «عمار» بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و از من شکایت کرد. طولی نکشید «خالد» هم بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و به عرض رسانید که من بجز پرخاش، حرف دیگری به او نگفتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان ساکت بود. و پس از اندکی سکوت، در حالی که می‌گریست، فرمود: پروردگارا! زندگی واقعی، زندگی آخرت است. اینک انصار و مهاجر را بیمارز.

در جنگ احزاب که مسلمانان به حفر خندق می‌پرداختند، «عمار یاسر» در حالی که گرد و غبار سر و صورتش را فرا گرفته بود، از برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عبور کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد و غبار را از سر و صورت او زدود و فرمود: حیف از تو، ای پسر سمیه! که بدکرداران خیره‌سر تو را می‌کشند. «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۷/ ۷۴] از «سعید بن جبیر» روایت می‌کند، در هنگام ساختن مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، «عمار یاسر» سنگ و خاک به محل ساختمان می‌برد.

طولی نکشید که یکی از مسلمانان حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! سنگ بزرگی بر روی «عمار» در غلطید و او را از پای درآورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او نمی‌میرد بلکه او به دست طاغیان و ستمگران کشته می‌شود. «ابن عساکر» این حدیث را آورده است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۷۴] از «ابن مسعود» روایت می‌کند که فراموش نمی‌کنم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۶

روز خندق را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان ظرف شیر می‌داد و موهای سینه‌اش غبارآلود شده بود، فرمود: خیر و خوبی در خور آخرت است. پروردگارا! مهاجر و انصار را بیمارز. در این موقع «عمار یاسر» پیش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و

آله فرمود:

حیف از «عمار»، حیف از پسر «سمیه» که گروهی ستمگر او را از پای درمی آورند.
«ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۷/ ۲۴۰] از «ابو عبد الرحمن سلمی» روایت می کند که در صفین حضور امیر المؤمنین علی علیه السلام بودیم (تا آنجا که گفته است) «عمار» در آن روز پیشوا و جلودار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چنانکه در هیچ وادی از وادیهای صفین، قدم نمی گذارد مگر اینکه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دنباله رو او بودند. آن روز در مسیر خود به «هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص» که پرچمدار علی علیه السلام بود، رسیدیم. «عمار» به او، گفت: ای هاشم عور! تو و ترس! خیری نیست در عوری که نتواند مردم را به شور و هیجان در آورد. «هاشم» ناراحت شده پرچم را برافراشت و گفت:

عور بیغی اهل محلاقد عالج الحیاء حتی ملأ لا بد ان یفل او یفلأ؛ عور کسی است که برای کسان خود محل و مقامی می طلبد و زندگی را تا آنجایی سپری کرده که اظهار خستگی می نماید، اینک چاره‌ای ندارد از اینکه شمشیر بکشد و دشمن را شکست بدهد و یا شکست بخورد. «عمار» گفت: اینک پیش تاز که ورود به بهشت در سایه شمشیر هاست و «حور العین» همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و همدستان پاکیزه سرشتش، خود را برای هر گونه پذیرائی در رفیق اعلی آماده کرده‌اند. سرانجام از آن سرزمین بازنگشتند تا اینکه هر دو به شهادت رسیدند. (تا آنجا که گوید): در این هنگام، از «عبد الله بن عمرو» شنیدم که به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۷

پدرش می گفت: آخر هم این مرد را از پای در آوردم با توجه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او چنین و چنان گفته بود. پدرش پرسید: منظور تو از این مرد کیست؟ در پاسخ گفت: «عمار یاسر» است. مگر سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره او نشنیده‌ای که در روز بنای مسجد، ما سنگها را یکی یکی حمل می کردیم و «عمار» دو تا دو تا آنها را به دوش می کشید و تو او را تشویق می کردی و همان هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمار»، فرمود: گروه ستمگری تو را از پای در می آورند و تو در آنحال از بهشتیان خواهی بود. و در این رابطه، حدیث را بطوری که ما در آغاز این باب از [مستدرک حاکم ۳/ ۳۸۷] آورده بودیم، ادامه داده است و می گوید: «طبرانی» و «امام احمد» به مختصری از آن اکتفا کرده‌اند.

و «ابو یعلی» و «بزاز» هم آنرا روایت نموده‌اند. و رجال «امام احمد» و «ابو یعلی»، از محدثان ثقات می باشند.

(۱) [هیشمی در مجمع ۷/ ۲۴۲] از «عمار یاسر» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را به پهلو من زد و فرمود: پهلوئی است که سرپای آن را ایمان فرا گرفته است و اضافه فرمود: ای عمار! تو را فرقه‌ای از خدا بی خبر و ستمگر از پای در می آورند و آخرین توشه تو از این جهان، شیر ممزوج با آب خواهد بود.

«طبرانی» مختصری از این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۲۹۶] از «ابو رافع» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عمار» به دست ستمگران از پای در می آید.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۹/ ۲۶۹] از «حبه عرنی» نقل می کند که در یکی از روزها، «حذیفه» و «ابو مسعود» کنار هم نشسته بودند. یکی به دیگری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که گروهی بد فرجام «عمار» را از پای در می آورند. دیگری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۸

گفته او را تصدیق کرد.

«بزاز» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۲۹۷/۹] از «عبد الله بن حارث» روایت کرده است که «عمرو عاص» به «معاویه» گفت: ای امیر! آیا نشنیده‌ای که در هنگام بنای مسجد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمّار»، فرمود: تو عمّاری؟ عرض کرد: مگر او را مشاهده نمی‌فرمایید؟ در این هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله سر بالا برد و فرمود: کسی که با «عمّار» دشمنی کند، خدای تعالی با او دشمنی می‌کند. و کسی که با «عمّار» کینه‌توزی نماید، خدای تعالی با او کینه‌توزی می‌کند. هنگامی که از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شدم هیچ عملی از نظر من بهتر از به دست آوردن رضای خاطر «عمّار» نبود و این طرز رفتار با وی را بر خود لازم می‌دانستم! «عبد الله» پسر «امام احمد» گفته است که این حدیث را دو بار از پدرم شنیده بودم. مؤلف گوید: «هیثمی» بار دیگر این حدیث را در [مجمع ص ۹۰] آورده و اضافه نموده: کسی که به «عمار» ناسزا گوید، خدای تعالی به او ناسزا می‌گوید.

(۲) از آن جمله: «متقی» در [کنز العمال ۸۸/۶] به سند خود، از «شَدّاد بن اوس» نقل می‌کند که در یکی از روزها، «شَدّاد» به دربار «معاویه» رفت در حالی که «عمرو عاص» در بساط «معاویه» و در کنار او نشسته بود در میان «معاویه» و «عمرو عاص» قرار گرفت و گفت: آیا می‌دانید چرا در اینجا نشستیم؟ به این دلیل بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هرگاه ببینید این دو تن («معاویه» و «عمرو عاص») نزدیک به یکدیگر آرام گرفته‌اند در میانشان تفرقه ایجاد کنید. به خدا سوگند! این دو تن نزدیک به یکدیگر نمی‌نشینند مگر آنکه تصمیم دارند دست به انجام مکرری بزنند! این بود که می‌خواستیم میان شما دو تن تفرقه‌ای ایجاد کنم. «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۲۴۸/۷] به نقل آن می‌پردازد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۸۹

و «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۲۱/۸] از «ابن عباس» روایت می‌کند که در یکی از روزها، صدائی به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که دو مرد خوانندگی می‌کنند (تا آنجا که) پرسید: اینان کیستند؟ پاسخ داده شد، «معاویه» و «عمرو عاص» هستند. فرمود: پروردگارا! آنها را سرنگون ساز و به آتش دوزخ گرفتارشان نما. «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «ذهبی» هم در [میزان الاعتدال ۳/۳۱۱] از «ابو هریره» روایت می‌کند که «معاویه» و «عمرو عاص» به آوازه خوانی پرداخته بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن صدای آنان اظهار ناراحتی کرد و فرمود: پروردگارا! تخت آسایش آنان را در گرفتاری فتنه و فساد واژگون کن و آنها را به دوزخ در افکن.

(۳) و در [۳/۳۱۱] از «ابو هریره» روایت می‌کند که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم.

صدای آوازه خوانی به گوش حضرتش رسید. معلوم شد «معاویه» و «عمرو عاص» به آوازه خوانی سرگرم هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! اینان را در دنیا سرنگون ساز و در آخرت به دوزخ گرفتار کن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۰

(۱)

باب صد و پنجاه و هشتم کسانی که در جنگ صفین بخاطر «عمّار» و «اویسی» که در لشکر حضرت علی علیه السلام بودند، به علی علیه السلام

پیوستند

(۲) [اصابه ابن حجر ۳/ ۳۸] در شرح حال «زبید بن عبد خولانی»، می‌نویسد: «زبید» در جنگ مصر و فتح آن شرکت داشت و سپس به صفین رفت و به همدستان «معاویه» پیوست و پرچمداری او را عهده‌دار شد و همین که دید «عمار» به شهادت رسید، به لشکر حضرت علی علیه السلام پیوست.

«ابن حجر» می‌گوید: «ابن یونس» و تابعانش گزارش احوال او را نقل کرده‌اند.

(۳) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۴/ ۴۷] در شرح حال «عمار»، می‌نویسد: «عمارۀ بن خزیمۀ بن ثابت» می‌گوید: «خزیمۀ» شاهد جنگ جمل بود، لیکن شمشیر از نیام نکشید و پشت جبهه بود و در جنگ صفین هم حاضر شد، لیکن به مبارزه اقدام نمود و در پاسخ سؤال از اینکه چرا به مبارزه اقدام نمی‌کنی؟ گفت: با مخالفان نبرد نمی‌کنم تا آنگاه که «عمار» کشته شود و بینم چه کسی او را از پای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۱

در می‌آورد؛ برای اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: گروه ستمگر «عمّار» را به شهادت می‌رسانند. هنگامی که «عمار» شهید شد، «خزیمه» گفت:

اکنون گمراهی «معاویه» و همدستانش برای من ثابت شد. و بلافاصله به کارزار پرداخت تا کشته شد.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۲/ ۱۱۱] و مختصری از آن را در [تهذیب التهذیب ۳/ ۱۴۰] آورده است.

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۴۰۲] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» روایت کرده است که در روز صفین از لشکرگاه «معاویه» شخصی خطاب به یاران حضرت علی علیه السلام فریاد زد: آیا «اویس» در میان شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! وی پا بر پهلوی مرکب زده به لشکرگاه حضرت علی علیه السلام پیوست و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بهترین تابعان، «اویس قرنی» است.

(۲) مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیۀ ۲/ ۸۹۶] روایت می‌کند. در روز صفین، مردی از شامیان خطاب به یاران حضرت مولا علی علیه السلام فریاد زد: آیا «اویس» در میان شماست؟ یاران حضرت علی علیه السلام پاسخ دادند: آری! از او چه می‌خواهی؟ در پاسخ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بهترین تابعان در احسان و نیکی‌ها، «اویس قرنی» است. سپس اسب خویش را بسوی یاران علی علیه السلام حرکت داد و به اصحاب آن حضرت پیوست. و «ابن سعد» هم در [طبقات ۶/ ۱۱۲] به نقل آن پرداخته و محدثان دیگر هم متذکر شده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۲

(۱)

باب صد و پنجاه و نهم «عبد الله بن عمر» متأسف بود از این که چرا علیه «فئه باغیه» نجنید

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۵] به سند خود، از «شعیب بن ابی حمزه قرشی» از «زهری» از «حمزه بن عبد الله بن عمر» روایت می‌کند، هنگامی که در کنار «عبد الله بن عمر» نشسته بودم، مردی از عراقی‌ها فرا رسید و گفت: ای ابا عبد الرحمن! به خدا سوگند که من همواره موضع‌گیری تو را پسندیده‌ام و کوشیده‌ام روش تو را در پیش گیرم؛ در اختلاف مردم کنار کشیدم و از شر آنها خود را ایمن ساختم تا اینکه در هنگام تلاوت قرآن به آیه محکمی رسیدم که دلم را به مضمون خودش متوجه ساخت و آن آیه اینست: وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْرِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِخِداَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي، حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، فَإِن فَاءَتْ فَاصْرِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ، وَأَقْبِطُوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (سوره حجرات، آیه ۹)؛ و هر گاه دو گروه از مؤمنان، با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۳

پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد. مراد آیه را برای من بیان کن! «عبد الله» ناراحت شد و گفت: تو را با این آیه چکار است؟! آن مرد بازگشت و رفت تا به کلی از ما دور شد. «عبد الله بن عمر» به ما توجه کرد و گفت: آنچه را که من از این آیه نسبت به خودم احساس می‌کنم، آنست که چرا با این «فته باغیه» نجنگیدم و فرمان خدای - عزّ و جل - را نادیده گرفتم. «حاکم» گفته است: تأسف «عبد الله عمر» باب فراوانی در این رابطه گشوده است و گروه زیادی از بزرگان تابعین تأسف او را متذکر شده‌اند. و من در این خصوص حدیث «شعیب بن ابی حمزه» از «زهري» را بر احادیث دیگر مقدم داشتم و به ذکر آن اکتفا نمودم؛ برای اینکه به رأی «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحاح است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۴ / قسم ۱ / ۱۳۶] به سند خود، از «سعید بن جبیر» نقل کرده است، هنگامی که پسر «عمر» به گرفتاری مبتلا شده بود (تا آنجا که) پسر «عمر» گفت: از روزگاری که سپری کرده‌ام هیچگونه تأسفی ندارم. مگر در سه چیز: عطش در هوای گرم، و رنج شبانه، مهمتر از همه نتوانستم در جنگ با فرومایگان (فته باغیه) که بر ما نازل شده شرکت نمایم.

(۲) [همان کتاب ۴ / قسم ۱ / ۱۳۷] به سند خود، از «حیب بن ابی ثابت» روایت می‌کند که به اطلاع من رسید، که پسر «عمر» در بستر بیماری که با آن هم درگذشت، گفت: در هیچ چیزی از امور دنیوی خود متأسف نیستم، مگر اینکه چرا علیه «فته باغیه» شرکت نکردم و با آنها نجنگیدم.

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۴ / ۳۳] روایت کرده است. «شعیبی» گفت: «مسروق» از دنیا رفت مگر اینکه از همراهی نکردن علی علیه السلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۴

در جنگ، اظهار تأسف کرد و به درگاه الهی توبه نمود.

(۱) [هیشمی در مجمع ۳ / ۱۸۲] از «ابن عمر» روایت کرده است که بر چیزهایی که از دستم رفته متأسف نشدم و تنها تأسفم از روزه و نماز است که از دست داده‌ام، و تأسف دیگرم آن است که با گروه بدکاران، که «فته باغیه» باشد، جنگ نکردم و بیعت با علی علیه السلام را پس گرفتم.

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» آورده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۴۲] از پسر «عمر» نقل کرده است که بر هیچ چیزی که از دست داده‌ام متأسف نمی‌باشم و تنها تأسفم آن است که در رکاب علی علیه السلام با گروه ستمگران نبرد نکردم و تأسف دیگرم آنکه در روزهای گرم روزه نگرفتم. مؤلف «ریاض» اظهار می‌دارد که تأسف پسر «عمر»، دلیل بر آنست که خلافت حضرت علی علیه السلام از نظر آنها درست بوده است.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۱ / ۳۰۷] حدیث مسندی را از «ابو بکر بن ابو الجهم» نقل کرده است که از پسر «عمر» شنیدم که می‌گفت: نسبت به چیزهایی که از دست داده‌ام متأسف نمی‌باشم، مگر از یاری نکردن علی علیه السلام در جنگ با «معاویه»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۵

(۱)

باب صد و شصتم «عبد الله بن عمرو عاص» از این متأسف بود که چرا با «فته باغیه» همراهی کرده است

(۲) [طبقات ابن سعد ۴ / ۱۲ / ۲] به سند خود، از «نافع بن عمر» از «ابن ابو الملیکه» روایت می‌کند که «عبد الله» پسر «عمرو عاص» گفت: مرا با صفین چکار؟ مرا با نبرد با مسلمانان چکار؟ دوست می‌داشتیم که ده سال پیش از این مرده بودم؛ به خدا سوگند! در صفین، شمشیر نکشیدم، و نیزه پرتاب نکردم، و تیر به هدف نینداختم و مردی کوشاتر از من که چنین نکرده باشد، نبوده است. «نافع» می‌گوید: پسر «عمرو عاص» این سخنان را در حالی ابراز می‌داشت که پرچم طاغیان را در دست داشت و یک منزل یا دو منزل جلوتر از دیگران حرکت می‌کرد.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۱ / ۳۷۱] در شرح حال «عبد الله» پسر «عمرو عاص»، به سند خود، از «ابو الملیکه» از «عبد الله» پسر «عمرو عاص» روایت می‌کند که می‌گفت: مرا با صفین و نبرد کردن با مسلمانان چکار؟ به خدا سوگند! فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۶

دوست می‌داشتیم که ده سال پیش از این مرده بودم؛ به خدا سوگند! در معرکه صفین، نه شمشیری از نیام کشیدم، و نه کسی را هدف نیزه قرار دادم و نه تیری از کمان رها کردم و دوست می‌داشتیم که هیچ یک از این اعمال را انجام نمی‌دادم. اینک از خدای تعالی تمّی دارم مرا ببخشاید و توبه‌ام را بپذیرد. آری او در حالی دم از این سخنان می‌زد که پرچم طاغیان را در دست داشت و در قتالی که «معاویه» با حضرت علی علیه السلام کرد، پشیمان شده بود و استغفار و توبه می‌کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۷
(۱)

باب صد و شصت و یکم هنگام بروز فتنه و اختلاف باید از علی علیه السلام و «عمار» پیروی کرد

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۵ / ۲۸۷] در ذیل شرح حال «ابو لیلی غفاری»، حدیث مسندی را از «ابو لیلی غفاری» به این شرح آورده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: پس از درگذشت من، فساد و تبه کاری بوجود می‌آید، در چنین شرایطی دست به دامان علی علیه السلام بشوید و از او پیروی نمائید؛ چرا که او نخستین کسی است که مرا در روز قیامت ملاقات می‌کند، و نخستین کسی است که در آن روز با من مصافحه می‌نماید، و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می‌گرداند و پیشوای محبوب مؤمنان است.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۷ / ۱۶۷]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲ / ۶۵۷]، «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۵۵] و «ابو نعیم» از «ابو لیلای غفاری» نقل کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۱۵۷] از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که پس از رحلت من، در میان امت تفرقه و اختلافی بوجود می‌آید، در آن شرائط علی علیه السلام و یاران او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۸
بر حق‌اند.

«طبرانی» این حدیث را از «کعب بن عجره» او هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۷ / ۳۰۵] از «ابو رافع» روایت می‌کند که حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم (تا آنجا که می‌گوید): پس از من مردمی علیه علی علیه السلام، می‌جنگند، در این هنگام نبرد با آنها حق الهی است که باید آن را به انجام رسانید؛ بنابراین کسی که از جهاد با دشمنان ممانعتی داشته باشد، به زبان از آن حضرت جانبداری کند. و اگر به زبان نتواند به آن جناب یاری کند، به دل خود از آن حضرت پشتیبانی نماید و جز این، وظیفه دیگری به عهده او نمی‌باشد.

«طبرانی»، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۳/ ۱۸۶] به سند خود، از «علقمه» و «اسود» روایت کرده است که گفتند: هنگامی که «ابو ایوب» از جنگ صفین بازگشت (تا آنجا که) «ابو ایوب» گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به «عمار یاسر»، می‌فرمود: ای عمّار! گروه ستمکاری تو را از پای درمی‌آورند و تو در آن هنگام بر حقی و حق هم با توست؛ ای عمّار! هرگاه مشاهده کنی علی علیه السلام در راهی گام برمی‌دارد؛ و دیگران بر خلاف او در راه دیگر قدم می‌گذارند، به راهی قدم گذار که علی علیه السلام در آن راه اقدام می‌گذارد؛ چرا که او تو را به حال خودت و از طریق هدایت بیرون نمی‌سازد.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۵] و «دیلمی» از «عمار یاسر» و «ابو ایوب»، روایت کرده‌اند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۷/ ۲۳۶] در خصوص ایجاد فتنه و فساد، حدیثی را از «زید بن وهب» از «حذیفه» روایت کرده که در آن حدیث آمده است: «زید بن وهب» خطاب به «حذیفه» گفت: ای ابا عبد الله! آیا چنان اتفاقی واقع می‌شود؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۲۹۹

و برخی از اصحاب که حضور داشتند گفتند: ای ابا عبد الله! هرگاه با چنان پیشامدی مواجه شدیم، وظیفه ما چیست؟ «حذیفه» گفت: متوجه به مردمی باشید که از حضرت علی علیه السلام پشتیبانی می‌کنند و مردم را به پذیرش فرمان او دعوت می‌نمایند؛ چرا که به یقین بدانید، طریق هدایت، راه علی و همراهان اوست.

(۱) «بزاز» این حدیث را روایت می‌کند و رجال آن از ثقات است.

و «عسقلانی» هم در [فتح الباری ۱۶/ ۱۶۵] حدیث مزبور را مبسوط‌تر بیان کرده و گفته است که «بزاز» حدیث را از طریق «زید بن وهب» چنین نقل می‌کند:

هنگامی که اطراف «حذیفه» را فرا گرفته بودیم، گفت: چگونه خواهید بود هنگامی که بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله بر شما قیام می‌کنند و به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ چنانکه گروهی علیه گروه دیگر شمشیر می‌کشند و خون یکدیگر را می‌ریزند؟ گفتند: ای ابا عبد الله! هرگاه چنان واقعه‌ای رخ دهد، وظیفه ما چیست؟ در پاسخ گفت:

وظیفه شماست که با گروهی همراهی کنید که مردم را به فرمان حضرت علی علیه السلام دعوت می‌کنند و شکی نیست که راه هدایت، همان راه علی و یاوران علی علیه السلام است.

(۲) [مستدرک حاکم ۲/ ۱۴۸] به سند خود، از «خالد عرنی» روایت می‌کند که گفت: من و «ابو سعید خدری» به دیدار «حذیفه» رفتیم. به او گفتیم: ای حذیفه! آنچه را که راجع به ایجاد فتنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای ما بیان کن.

«حذیفه» گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: همواره در محور قرآن حرکت کنید، هر جا که باشد. شما هم در مدار آن حرکت کنید. گفتیم: یا رسول الله! اگر مردم روی به اختلاف نهادند، با چه کسانی ارتباط داشته باشیم؟ فرمود: بنگرید که «ابن سمیه» با چه گروهی هم‌آهنگ می‌شود، با همان گروه همراهی کنید که «ابن سمیه» بر محور قرآن است. پرسیدیم: «ابن سمیه» کیست؟ فرمود: مگر او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۰

را نمی‌شناسی؟ عرض کردم: او را بطور مشخص معرفی فرمایید. فرمود: «عمار یاسر» است. اضافه کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عمّار» شنیدم که می‌فرمود: ای ابا یقظان! هیچگاه نخواهی مرد مگر آنکه گروهی منحرف از راه حق تو را از پای درآورند.

«حاکم» گفته است که طرق این حدیث صحیح است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۷/ ۲۴۳] از «ابو الحکم سیتار» روایت می‌کند که فرزندان «عبس» به «حذیفه» گفتند: اکنون که «عثمان» کشته

شده در کارهای مربوط به خود با چه کسی پیوند برقرار سازیم؟ در پاسخ گفت: به شما دستور می‌دهم که همواره با «عمّار» ملازم باشید. گفتند: «عمّار» همواره با علی علیه السّلام است! گفت: آری «انّ الحسد هو اهلک الجسد»؛ همانا حسد انسان را هلاک می‌کند!! آنگاه فرمود: شما به «عمّار» با چشم حسادت می‌نگرید و حسادت است که آدمی را به هلاکت، دچار می‌کند و شما از «عمّار» فرار می‌کنید چرا که تقزبی نسبت به علی علیه السّلام دارد؛ به خدا سوگند! علی علیه السّلام برتر از «عمّار» است، همانطور که ابر، برتر از خاک است. همانا «عمّار» از دوستان است و علی علیه السّلام می‌داند که هرگاه مردم ملازم «عمّار» باشند، ملازم فرمان او خواهند بود.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده و رجال آن را موثّق شمرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۲۴۳] از «ابن مسعود» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند، هرگاه پس از رحلت من، مردم دم از اختلاف بزنند، در آن هنگام از «ابن سمیه» متابعت کنند که راه او حق است و «ابن سمیه»، همان «عمّار» است. «طبرانی» این حدیث را نقل می‌کند.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۲۳] هنگامی که «حذیفه» در حال احتضار بود، «ابو مسعود» و جمعی از دوستان به عیادت او رفتند. در این هنگام سخن از فتنه به میان آمد و خطاب به او گفتند: اگر مردم، اختلاف کنند، ما چه کار کنیم؟ در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۱

پاسخ گفت: بر شما لازم است که از «ابن سمیه» پیروی کنید؛ برای اینکه او تا هنگامی که بمیرد هرگز از حق دست برنمی‌دارد. (و یا در پاسخ گفت: تا حق بر مدار خود باقی است، «ابن سمیه» از مدار حق قدم فراتر نمی‌گذارد).

در ذیل احادیث مذکور، حدیثی است که مناسبت دارد در پایان این باب متذکر شویم.

(۱) «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۴۰۵] از «عبد الله بن یحیی» روایت می‌کند که از علی علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هرگز نه گمراه کرده و نه گمراه شده‌ام، و از پیمانی که از من گرفته شده است، تخطی نکرده‌ام. و بر حجتی که از سوی خدا برای من بوده و خدا آن را به پیغمبرش فرموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم حجت الهی را بر من تمام کرده است، باقی و پایدارم و همانا من بر راه و روش حق قدم برمی‌دارم.

«عقیلی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۲

(۱)

باب صد و شصت و دوم خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره شورش خوارج و اینکه آنها علیه گروهی از مردم نیک قیام می‌کنند و همچنین ذکر آنچه که در فضیلت سرکوبی آنها آمده و همانا خوارج به دست بهترین فرد آن دو گروه (علی علیه السّلام) که بر حق است، کشته خواهند شد

(۲) مؤلف گوید: احادیث وارده در این خصوص، متواتر و بسیار است که نمی‌توان همه آنها را شمارش کرد و ما در این باب به بهترین آنها می‌پردازیم و نیازی به استقصای همگی آنها نداریم؛ برای اینکه تمامی آنها متواتر و مشهور هستند.

(۳) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز خلقت» در باب نشانه‌های نبوت در اسلام، به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند، حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم و ایشان سرگرم تقسیم غنائم بود، در این هنگام «ذو الخویصره» (۱) که یکی از تمیمی‌ها بود وارد شد و اظهار داشت: یا رسول الله! در

(۱) «ذو الخویصره»، همان «ذو الثدیه» و «حرقوص بن زهیر» سرکرده خوارج می‌باشد. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۳

تقسیم غنائم کمال عدالت را رعایت کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو! اگر من در تقسیم غنائم عدالت را رعایت نمی‌کنم، پس چه کسی می‌تواند به اجرای عدالت الهی اقدام نماید؟ اگر عدالت پیشه نکنم، بطور قطع زیان و خسران کرده‌ام. «عمر» که تاب شنیدن اعتراض آن تمیمی را نداشت، عرض کرد: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این شخص را بزنم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را به حال خود واگذار. او یارانی دارد که چنان نماز می‌گزارند که هر گاه یکی از شما نماز آنها را بنگرد، نماز خود را در برابر نماز آنان حقیر و ناچیز می‌بیند؛ و به همین نسبت روزه‌ای می‌گیرند که اگر یکی از شما متوجه روزه آنها بشود، روزه خود را در برابر روزه آنان حقیر و ناچیز مشاهده می‌کند؛ آنان قرآن می‌خوانند لیکن هنوز صدای تلاوت قرآن از گلویشان نگذشته که از دین خارج می‌شوند، مانند تیری که از کمان خارج می‌گردد! (تا آنجا که فرموده) نشاندار و رئیس آنان مرد سیاه چهره‌ای است که بر یکی از دو بازوی او اثری مانند پستان زن پاره گوشتی است که از آن قطرات شیر جاری است. این گروه بر بهترین فرقه‌ای از مردم، خروج می‌کنند.

«ابو سعید» گفته است: گواهی می‌دهم که خودم این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. و گواهی می‌دهم که علی بن ابیطالب علیه السلام با آنها نبرد کرد و من هم در لشکرگاه آن حضرت بودم و درخواست کردم تا «ذو خویصر» را بینم و همان نشانه را بطوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود، در بازوی او مشاهده کردم.

(۱) مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [خصائص ص ۴۳ و ۴۴] و «مسلم» در «صحیح» خود در باب هشدار درباره مغرور شدن به زر و زیور دنیا، و «ابن اثیر جزری» در [اسد الغابۃ ۲/ ۱۴۰] در شرح حال «ذو الخویصره تمیمی»، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند، هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم (بنا به قول «ابن عباس») رسول خدا صلی الله علیه و آله به تقسیم غنائم هوازن که در جنگ احد به دست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۴

مسلمانان افتاده بود، سرگرم بود. «حرقوص بن زهیر تمیمی» مشهور به «ذو الخویصره» که سرپرستی خوارج را به عهده داشت در رسید و گفت: یا رسول الله! در تقسیم غنائم عدالت را رعایت کن! (تا آخر حدیث) و «ابن جریر طبری» هم در [تفسیر ۱۰/ ۱۰۹] و «امام احمد حنبل» در [مسند ۳/ ۵۶ و ۶۵] روایت کرده و اظهار داشته است که آنان را شخصی که نسبت به هر دو دسته اولیتر است از پای درمی‌آورد.

(۱) «هیشمی» هم در [مجمع ۶/ ۲۳۴] به نقل آن حدیث پرداخته و در آخر آن چنین آورده است: علی علیه السلام پرسید: از شما چه کسی این مرد را می‌شناسد؟

مردی گفت: من او را می‌شناسم، این شخص «حرقوص» است و مادر او اینجاست. حضرت علی علیه السلام کسی را فرستاد و مادر او را بحضور طلبید. هنگامی که مادرش آمد، علی علیه السلام فرمود: این شخص کیست؟ در پاسخ گفت: یا امیر المؤمنین! من بیش این نمی‌دانم که در روزگار جاهلیت در سرزمین ربذه هنگامی که به چوپانی اشتغال داشتم، موجودی در شکل تیرگی و تاریکی مرا به خود فراگرفت و از نزدیکی با او آستن شدم و این شخص از من تولد یافت!! «ابو یعلی» این حدیث را طولانی‌تر از آنچه که ما یاد کردیم آورده است.

(۲) [میزان الاعتدال ذهبی ۲/ ۲۶۳] حدیث مسندی را از «عامر بن سعد» به این شرح نقل می‌کند که «عمار» خطاب به «سعد»، گفت: آیا حاضر نیستی همراه علی علیه السلام با خوارج نبرد کنی؟ آیا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای که فرمود گروهی از

امت من هستند که از دین اسلام اعراض می‌کنند و علی علیه السلام همگی آنها را از پای درمی‌آورد؟ و پیغمبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار فرمود! «سعد» گفت:

آری راست می‌گوئی این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، لیکن دوست می‌دارم روزگارم را عزلت سپری کنم!!

(۳) [صحیح مسلم] در کتاب «زکات» در باب تشویق به قتل خوارج، به سند خود، از «عبیده» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که در حضور آن حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۵

سخن از خوارج به میان آمد، فرمود: در میان ایشان مردی «مخدج الید» است (یا مؤدن الید یا به معنای کسی که دستش ناقص است و یا کوتاه است) و اگر در شما نافرمانی و حیرت زدگی را نبینم، حدیثی ویژه کشتن خوارج که خدا به زبان پیغمبرش به شما وعده داده است، برایتان نقل می‌کنم. «عبیده» گفت: آیا شما خود آن حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اید؟ دوبار فرمود: آری به خدای کعبه که خودم آن حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در «صحیح» خود در باب یادی از خوارج، «ابو داود» در [صحیح جلد ۳۰] در باب قتال خوارج، «امام احمد» در [مسند ۱/ ۷۸] و در صفحات دیگر به طرق متعدد و گروه دیگری غیر از یاد شدگان هم نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «زکات» در باب تشویق به قتل خوارج، به سند خود، از «زید بن وهب جهنی» روایت کرده که می‌گوید: با لشکری که در رکاب حضرت علی علیه السلام به جنگ خوارج می‌رفتند، همراه بودم. حضرت علی علیه السلام به لشکریانش فرمود: ای مردم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: گروهی از امت من از حقیقت سرپیچی می‌کنند و ایشان کسانی هستند که قرآن را به گونه‌ای قرائت می‌کنند که شما در برابر قرائت آنان چیزی به حساب نمی‌آید و نماز و روزه شما در برابر نماز و روزه آنان، ناچیز است، قرآن تلاوت می‌کنند و می‌پندارند که قرآن ویژه آنهاست، در حالی که قرآن علیه آنها حکم می‌کند. نمازی که می‌خوانند هنوز از گودی گلویشان تجاوز نکرده که از دین اسلام خارج می‌شوند، همانگونه که تیر از کمان خارج می‌شود. لشکری که می‌خواهد با آنان بجنگد اگر بداند درباره آن گروهک چه قضاوتی بر زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جاری شده، بیشتر به کار خود می‌کوشند. و نشان این گروهک، مردی است در میان آنها که بازو دارد و کف دستی برای او نمی‌باشد و بر سر بازویش مانند سر پستانی ظاهر است که اطراف آن را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۶

موهای سپیدی فرا گرفته است (تا آنجا که گفته است) در آن روز بسیاری از آنها کشته می‌شوند و از لشکر علی علیه السلام بیشتر از دو نفر کشته نمی‌شوند. در این حال حضرت علی علیه السلام فرمود: در میان کشتگان بگردید تا نعش آن کوتاه دست را بیابید.

اصحاب حضرت علی علیه السلام در میان کشتگان جستجو کردند لیکن از تفحص خود طرفی نبستند. خود حضرت علی علیه السلام از جای برخاست و بر سر کشتگانی آمد که روی هم ریخته شده بود. دستور داد کشتگان را از روی هم بردارند تا اینکه نعش او را که در زیر آن همه کشتگان قرار گرفته بود، یافتند. در این هنگام حضرت علی علیه السلام صدا به تکبیر بلند کرد و فرمود: آری خدا درباره سرنوشت شوم این گروهک راست گرفته بود و پیغمبرش هم به بهترین شکل ابلاغ کرده بود. در این هنگام «عبیده سلمانی» پیش آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! به خدای یکتا که جز او خدائی نیست این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری! به خدای یکتا که جز او خدائی نیست. چنان است که تو شنیده‌ای.

آنگاه علی علیه السلام او را سه بار قسم داد که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است و «عبیده» هم سه بار سوگند یاد کرد.

مؤلف گوید: «ابو داود» این روایت را در [صحیح جلد ۳۰] در باب قتال با خوارج، «امام احمد» در [مسند ۱ / ۹۱]، «بیهقی» در [سنن ۸ / ۱۷۰] و محدثان دیگر روایت کرده‌اند.

(۱) [مستدرک حاکم ۲ / ۱۴۵] به سند خود، از «عبد الله بن عمرو عاص» روایت می‌کند که در روز خیبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تقسیم غنائم سرگرم بود، مردی حضور مبارکش شرفیاب شد و گفت: ای محمد! عدالت پیشه کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بیچاره! اگر من عدالت را رعایت نکنم چه کسی می‌خواهد بر تو به عدالت رفتار نماید. یا از چه کسی بعد از من انتظار عدالت خواهی داشت.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزودی گروهی از همفکران این مرد را خواهید دید که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۷

قرآن می‌خوانند در حالی که دشمن قرآنند و قرآن را در حالی تلاوت می‌کنند که سرهایشان را تراشیده‌اند، پس زمانیکه این گروهک خروج کردند، گردنهایشان را بزنید.

«حاکم» گفته است که این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم» صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۱۴۸] به سند خود، از «ابو بکر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی از امت من هستند که از همه بیشتر قرآن می‌خوانند و زبان آنها همواره به تلاوت آیات قرآن مترنم است و هنوز صدای قرآن از حلقوم آنها فراتر نرفته که از دین و حقایق آن بگونه‌ای می‌گریزند که تیر از کمان پرتاب می‌شود. هرگاه در میدان جنگ با آنان روبرو شدید، با آنها بجنگید و بدانید کسی که آنان را از پای درآورد، مأجور خواهد شد.

«حاکم» گوید: این حدیث مطابق نظر «مسلم» صحیح است.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۱۴۷] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بزودی اختلافی و تفرقه‌ای در امت من ظاهر می‌شود.

این گروه تفرقه انداز عملشان با گفتارشان تطبیق نمی‌کند؛ خوب صحبت می‌کنند ولی عمل بد انجام می‌دهند. اینان به تلاوت قرآن می‌پردازند در حالی که قرآن از گلوی آنها نمی‌گذرد. همچنین نماز می‌خوانند و روزها را به روزه می‌گذرانند، بطوریکه دیگران تحت تأثیر آنها قرار گرفته و به نماز و روزه خود به چشم حقارت می‌نگرند! این گروه از دین الهی بگونه‌ای اعراض می‌کنند که تیر از کمان بیرون می‌جهد. اینان بدترین آفریدگانند! خوشا به حال کسانی که آنها را بکشند و یا خود کشته شوند. آنها مردم را به پیروی از کتاب خدا می‌خوانند و خود آنها به اندکی از آیات آن عمل نمی‌کنند. کسی که آنان را از پای درآورد، اولیتر به خداست از آنها.

پرسیدند: یا رسول الله! نشان آنها چیست؟ فرمود: نشان ظاهری آنها آنست که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۸

همواره سرهایشان را می‌تراشند. «امام احمد» این حدیث را در [مسند ۳ / ۲۲۴] نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۱۵۴] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، پولی بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مبلغ را در برابر خود نهاد و دست در میان پولها می‌برد و به افرادی که در طرف راست و چپ حضرتش ایستاده بودند مرحمت می‌فرمود. در میان حاضران مرد ژنده پوشی که چهره حق به جانبی داشت و آثار سجده از پیشانیش نمایان بود در آنجا ایستاده بود و به چگونگی تقسیم آن پول، نظارت می‌کرد. پس از آنکه همه آن پولها به افراد داده شد باز گشت و گفت: ای محمد! امروز عدالت را اجرا نکردی!! رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک را به اطراف حرکت داد و فرمود: اگر من عدالت را رعایت نکنم پس چه کسی پس از من عدالت را مراعات می‌کند؟ سپس فرمود:

این مرد از کسانی پیروی می‌کند که دین اسلام را به باد استهزا می‌گیرند و از آن بگونه‌ای اعراض می‌کنند که تیر از کمان پرتاب می‌شود و دیگر به دین دست پیدا نمی‌کنند مگر آنکه تیر از کمان رها شده بجای اولش برگردد (که بر نمی‌گردد). آری اینان در حالی به تلاوت قرآن می‌پردازند که آیات کتاب الهی از گودی گلوی آنان فراتر نمی‌رود. اینان مردمی هستند که گفتارشان پسندیده است و عملشان ناپسند می‌باشد. پس هرگاه در میدان جنگ با آنان مواجه شدید، آنها را از پای در آورید. شکی نیست هر کسی که آنها را بکشد از بهترین پادشاه برخوردار می‌شود و کسی که آنها او را به شهادت برسانند، از برترین رتبه شهادت برخوردار خواهد شد. اینان از بدترین آفریدگانند و خدا هم از آنها بیزار است. کسی با آنها نبرد می‌کند که برترین فرد بر حق در بین دو طایفه می‌باشد.

«حاکم» گوید: این حدیث از صحاح احادیث است.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۸۸] به سند خود، از «ابو کثیر»، آزاد شده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۰۹

انصار، روایت می‌کند که من به اتفاق سرورم در جنگ نهروان در رکاب حضرت علی علیه السلام بودیم. یاران حضرت علی علیه السلام از اینکه با آنها جنگیده‌ان احساس ناراحتی می‌کردند. حضرت علی علیه السلام خطاب به آنان گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: گروهی از ائمت از دین خدا بگونه‌ای بیرون می‌روند که تیر از کمان بیرون می‌رود. آنان هرگز به دین اسلام بر نمی‌گردند همانطور که تیر رها شده از کمان بجای اولش بر نمی‌گردد. و نشانه آن گروهک آنست که در میان آنها مردی سیاه چهره و کوتاه دست وجود دارد، چنانکه یکی از دستانش مانند پستان زن است و سر پستان از آن عضو پیداست و در اطراف آن هفت مو دیده می‌شود.

اکنون در میان کشته‌ها بگردید و او را بیابید که من او را در میان کشته‌ها می‌بینم.

اصحاب به جستجو پرداختند تا اینکه او را در کنار نهر و در زیر نعشهای کشته شده‌گان یافتند و بدن او را از زیر کشته‌ها بیرون کشیدند. امیر المؤمنین علی علیه السلام تکبیر گفت و اضافه فرمود: خدا و رسول او راست فرمودند. در آن هنگام، آن شخص کمان عربی به خود آویخته بود. علی علیه السلام کمان او را به دست گرفت و ضربه‌های چندی به دست کوتاه او وارد آورد و فرمود: خدا و رسول راست گفتند: اصحاب که او را بدان حال مشاهده کردند تکبیر سردادند و به یکدیگر تبریک گفتند و خلجانی که در اندیشه آنها بود، بدین وسیله زدوده شد.

(۱) [صحیح ابو داود جلد ۲۹] در باب احادیثی که در هنگام فتنه باید خاموش بود، به سند خود، از «ابو سعید» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

گروهی از مارقان که از دین حق اعتراض کرده‌اند و مسلمانان آنها را به عنوان اعراض کنندگان می‌شناسند، بدست برترین فرد بر حق در بین دو دسته، از پای در می‌آیند.

مؤلف گوید: «امام احمد» این حدیث را در [مسند ۳/ ۲۶، ۳۲، ۴۵، ۴۸، ۷۰، ۸۲، ۹۵] و صفحات دیگر و «نسائی» در [خصائص ص ۴۲ و ۴۳] به طرق

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۰

عدیده‌ای روایت کرده‌اند.

(۱) [طبقات ابن سعد ۴/ قسم ۲/ ۳۶] به سند خود، از «سعید بن جمهان» روایت می‌کند که گفت: به اتفاق «عبد الله بن ابی اوفی» با خوارج نبرد می‌کردیم.

در این هنگام غلام «عبد الله» به گروه خوارج پیوست. گفتیم: ای فیروز! این شخص آقای تو «عبد الله» است؟ گفت: آری او خوب

مردی است، اگر هجرت می‌کرد. «ابن ابی اوفی» پرسید: این دشمن خدا چه می‌گوید؟ در پاسخ گفتیم:

می‌گوید: که «عبد الله» خوب مردی است اگر هجرت کند و به دشمنان علی علیه السلام بپیوندد!! «عبد الله» ناراحت شد و سه بار گفت: پس از هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، هجرت دیگری وجود ندارد. آری از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خوشا به حال کسی که با خوارج نبرد کند و خوشا به حال کسی که خوارج او را به شهادت برسانند. مؤلف گوید: «امام احمد» این حدیث را در [مسند ۴/۳۵۷] نقل کرده است.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/۱۸۶] به سند خود، از «زر» روایت می‌کند، از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: منم که چشم فتنه را کور کردم و اگر من نبودم، اهل نهروان و اهل جمل نابود نمی‌شدند. و هر گاه بیم آن نبود که دست از کار بکشید، به شما می‌گفتم آنچه را که خدای تعالی بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و آله جاری ساخته است، در مورد آن کسی که آنها را می‌کشد، در حالی که از ضلالت آنها آگاهی کامل دارد و به راه هدایتی که در آن هستیم، آشنا می‌باشد. مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [خصایص ص ۴۸] نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/۲۱] به سند خود، از «کعب» روایت می‌کند که شهید از دو گونه نور برخوردار است و کسی که بدست خوارج کشته شود، از هشت گونه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۱

نور برخوردار خواهد شد. و به گونه همین خوارج بودند آنها که در روزگار حضرت داود علیه السلام می‌زیستند و از حضرت او سرپیچی نموده و بر وی خروج کردند.

(۱) [همان کتاب ۷/۳۱] در تکمله «سفیان ثوری»، به سند خود، از «علی بن قادم» روایت می‌کند: از «سفیان» شنیدم که می‌گفت: علی علیه السلام با هیچ کس نجنگید مگر اینکه برتر از آن شخص بود و با حق، بیشتر پیوستگی داشت.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/۱۵۹] به سند خود، از «نویط بن شریط اشجعی» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام از نبرد با اهل نهروان آسوده گشت، «ابو قتاده انصاری» به اتفاق شصت یا هفتاد تن از انصار از لشکرگاه علی علیه السلام بازگشت و نخستین کسی را که ملاقات کرد، «عایشه» بود. «ابو قتاده» گوید:

هنگامی که بر او وارد شدم، پرسید: چه خبر آورده‌ای؟ در پاسخ گفتم: هنگامی که میانجی‌ها از حضور حضرت علی علیه السلام مرخص شدند، به نبرد با خوارج پرداختیم تا هنگامی که جنگ به پایان رسید. «عایشه» پرسید: آیا کسانی هم با تو همراهند؟

در پاسخ گفتم: آری شصت تن یا هفتاد تن از انصار با من همراهند. «عایشه» گفت:

همه همراهان تو، همان سخنی را می‌گویند که تو گفتی؟ گفتم: آری. «عایشه» گفت:

اکنون آنچه اتفاق افتاده است برای من بازگو کن. گفتم: ای مادر مؤمنان! نهروانی‌ها در حدود دوازده هزار تن بودند و همگی آنها فریاد می‌زدند: «حاکمی جز خدا نیست!» علی علیه السلام فرمود: سخنی که آنان می‌گویند حق است، لیکن آنها از این جمله اراده باطل دارند. ما آنها را به خدا و کتاب خدا سوگند دادیم تا دست از مخالفت بردارند، آنها بر خلاف انتظار در مخالفت خود پافشاری نشان می‌دادند و می‌گفتند: «عثمان»، علی، «عایشه» و «معاویه» کافرند! ناچار با آنها به جنگ پرداختیم و آنها هم در حالی که قرآن تلاوت می‌کردند با ما به مقابله برخاستند و همواره جنگ ادامه داشت تا گروه خوارج از پای درآمدند و عده‌ای از آنها هم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۲

با به فرار گذاشتند.

(۱) حضرت علی علیه السلام فرمود: آنها را که فرار می‌کنند، تعقیب نکنید.

آنگاه اطراف کشته‌ها می‌گشتیم تا هنگامی که استر رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام بر آن سوار بود از حرکت ایستاد. علی علیه السلام گفت: کشته‌ها را زیر و رو کنید. سرانجام از میان کشته‌ها مرد سیاه چهره‌ای که بر شانه‌اش اثری مانند سر پستان بود، افراد را به خود جلب کرد. حضرت علی علیه السلام با دیدن آن، تکبیر گفت و اضافه کرد: به خدا سوگند! تا به حال دروغ نگفته‌ام و کسی هم مرا به دروغ نسبت نداده است.

هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم و آن حضرت به تقسیم غنائم سرگرم بود. همین شخص آمد و خطاب به پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله، فریاد زد: ای محمد! در تقسیم غنائم به عدالت رفتار کن! به خدا سوگند! از آغاز امروز تا به حال، گامی مطابق عدالت برداشتی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی با تو به عدالت رفتار خواهد کرد؟ «عمر خطاب» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: آیا اجازه می‌فرمایید او را بکشم؟ فرمود: نه، او را به حال خود رها کن! برای اینکه کسی هست که او را از پای درآورد. علی علیه السلام فرمود: خدا و رسول راست گفته‌اند. راوی گوید: سخن که به اینجا رسید «عایشه» گفت: چه چیزی می‌تواند مانع من بشود که از ابراز حق خودداری کنم هر چند با علی علیه السلام اختلاف دارم. آری، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: پس از درگذشت من، امتم دو گروه می‌شوند؛ در میان ایشان گروهی هستند که از ابراز حق خودداری می‌کنند و از ویژگیهای آنهاست که سر و سیبل را می‌تراشند و در بازارها انصاف را مراعات می‌کنند و قرآن را در حالی تلاوت می‌کنند که اثر آیات از گلویشان تجاوز نمی‌کند. اینان را، بهترین کسی که در پیشگاه خدا و من از همه محبوبتر و والا-مقامتر است، از پای درمی‌آورد. راوی گوید: از فرصت استفاده کردم و گفتم:

اگر از چنین واقعتهائی با خبری، پس چرا چنان رفتاری را با حضرت علی علیه السلام انجام دادی؟ در پاسخ گفت: ای ابا قتاده! مخالفت من با علی علیه السلام در گرو تقدیر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۳

الهی است و هر تقدیر مستلزم اسبابی می‌باشد!!! (حدیث ادامه دارد).

(۱) [همان کتاب ۲۳۷/۷] به سند خود، از «جابر» روایت می‌کند که در جنگ نهروان چشم به علی علیه السلام دوخته بودم، همین که خوارج نهروان را مشاهده کرد، خطاب به اصحاب فرمود: دست از جنگ بردارید. آنگاه فریاد زد: خونبهای «عبد الله بن خباب» را که کارگزار من در نهروان بود و شما او را کشتید، پردازید.

خوارج پاسخ دادند: شخص معینی او را نکشته است که دیه قتل را پردازد، همگی ما به اتفاق او را از پای درآورده‌ایم!! در این هنگام حضرت علی علیه السلام تکبیر گفت و به اصحاب فرمود: آنها را هدف تیرهای خود قرار بدهید. و پس از آن فرمان حمله صادر کرد تا بر آنها حمله کنند در این حمله بود که همگی نهروانی‌ها به قتل رسیدند. در پایان جنگ، فرمان داد تا نعش آن شخص کوتاه دست را از میان کشتگان بیرون بکشند. اصحاب با کوشش و کنکاشی که کردند به نتیجه‌ای نرسیدند. حضرت علی علیه السلام فرمود: البته از کوشش خود ناامید نشوید، به خدا سوگند! تا به حال دروغ نگفته‌ام و از سوی کسی هم تکذیب نشده‌ام. سپس خطاب به «عجلان»، فرمود: استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را حاضر کن! استر را حاضر کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام بر فراز آن قرار گرفت و در میان کشتگان به جستجو پرداخت تا به محلی رسید، فرمود: در میان این کشتگان جستجو کنید. پس از تفحص معلوم شد نعش او در میان آب و گل و در زیر کشته‌هاست و بازوئی داشت مانند پستان زنان که هرگاه آن را می‌کشیدند، مانند پستان کشیده می‌شد. و اگر آن را به حال خود می‌گذارند، به حالت اول خود باز می‌گشت. حضرت علی علیه السلام با دیدن نعش آن پلید، تکبیر گفت و فرمود: اگر دست از کار نمی‌کشیدید و غرور شما را نمی‌گرفت، خبری را که خدای تعالی در برابر مبارزه‌ای که با خوارج کرده‌اید و بر زبان رسول اکرمش جاری ساخت، به اطلاعاتان می‌رساندم.

(۲) [هیثمی در مجمع ۶ / ۲۳۹] از «عایشه» نقل می‌کند که در یکی از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۴

اوقات، یادی از خوارج کرد و پرسید: چه کسی آنها را از پای درآورده است؟

گفتند: علی علیه السّلام. «عایشه» گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اهل نهروان را بهترین امت من از پای درمی‌آورد در حالی که خوارج پلیدترین اشخاص امت من خواهند بود.

این حدیث را «بزاز» و «طبرانی» هم در «الاوسط» به روش «بزاز»، نقل کرده و در آن، داستان خوارج آمده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۲۳۹] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

دانشمندانی از آل محمد صلی الله علیه و آله و همچنین «عایشه» دختر «ابو بکر» می‌دانستند که همدستان «ذو النّدیّه» افرادی بودند که مورد لعنت پیغمبر امّی صلی الله علیه و آله قرار گرفته بودند.

در روایتی بجای «اصحاب ذو النّدیّه»، «اصحاب نهروان» آمده است و «طبرانی» همین حدیث را در کتاب «الصغیر» و «الاوسط»، به دو سند، نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۲۴۱] از «جندب» روایت می‌کند، هنگامی که خوارج از حضرت علی علیه السّلام اعراض کردند، حضرت علی

علیه السّلام در طلب آنان برآمد و ما هم ایشان را همراهی کردیم، تا به نزدیکی لشکرگاه خوارج رسیدیم. صدای قرائت آنها به گونه‌ای که زبورها در هم می‌افتند و وزوز می‌کنند، به گوش می‌رسید، و در میانشان گروهی بودند که پیشانی‌هایشان از زیادی سجده پینه بسته بود! و جمعی هم کلاه‌های مخصوص عبّاد و دیوانی‌ها را بر سر نهاده بودند. هنگامی که نهروانی‌ها را به آن حال مشاهده کردم، از جنگ کردن با آنها قلباً متأثر شدم و از اقدام علیه آنها دست کشیدم! (تا آنجا که گفته است) همچنان به تصمیم خود باقی بودم که علی علیه السّلام - در حالی که بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود - در برابر من قرار گرفت و فرمود: ای جندب! از شرارت شرک، به خدا پناهنده شو، آری به خدا پناه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۵

ببر!

(۱) به مجردی که فرمایش حضرت علی علیه السّلام به گوشم رسید تغییر حالی در من ایجاد گردید و با سرعت هر چه تمامتر بسوی حضرتش روان شدم و هنگامی بحضورش شرفیاب گردیدم که حضرت از مرکب به زیر آمده و مشغول نماز شده بود. در این حال، اسب سواری نزدیک حضرت علی علیه السّلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! آیا به نهروانی‌ها عکس العملی نشان نمی‌دهید؟ فرمود: مگر چه کاری از آنها بروز کرده است؟ گفت: نهر را از مجرای خود منحرف کرده‌اند.

فرمود: هیچگاه چنان قدرتی ندارند و نمی‌توانند نهر را از مجرای خود منحرف سازند، بلکه در کنار آن نهر از پای درمی‌آیند! و آنچه می‌گویم مطابق با عهده‌ی است که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله به دست من رسیده است. در این هنگام تکبیر گفتم و از جای برخاستم و برای سوار شدن حضرت رکاب گرفتم و حضرت علی علیه السّلام بر اسب خود سوار شد. سپس باز گشتم و زره پوشیدم و کمان به خود آویختم و همراه با آن حضرت به مسیر خویش ادامه دادم. حضرت علی علیه السّلام فرمود: ای جندب! عرض کردم: لبیک، یا امیر المؤمنین! فرمود: اندکی پیش از آنکه به کارزار این قوم اقدام نمایم، مردی را که قرآن می‌خواند بسوی ایشان گسیل داشتم تا آنان را به کتاب خدا و سنّت رسول او دعوت کند. گذشته از اینکه به حرفهای او ترتیب اثر ندادند، او را کشتند. ای جندب! مطمئن باش که از ما بیش از ده تن شربت شهادت نمی‌نوشند و از آنها هم زیادتر از ده نفر باقی نمی‌مانند! آنگاه به لشکرگاه آنها رسیدیم. «جندب» گوید: با تجدید رأیی که برای من پیش آمد و با عدم توجه به خلجان فکری با همین دستم هشت نفر از آنان را به هلاکت رساندم و هنوز نماز ظهر را اقامه نکرده بودیم که جنگ ما با خوارج به پایان رسید. و همانطور که

حضرت علی علیه السّلام فرموده بود بیش از ده تن از ما به درجه شهادت نرسیدند، و بیش از ده تن از آنها هم زنده نماندند! «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۶

مؤلف گوید: «دار قطنی» در کتاب «سنن» خود، در کتاب «حدود» صفحه ۳۴۳، حدیثی را درباره خوارج نقل کرده که در آخر آن آمده است: حضرت علی علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! بیش از ده تن از شما به شهادت نمی‌رسند، و بیش از ده تن از آنها هم زنده نمی‌مانند!

(۱) [کنز العمال ۱/ ۹۲] از «حاتم بن اسماعیل» روایت می‌کند که حضور حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام شرفیاب بودم (تا آنجا که فرمود) پدرم از پدرش حضرت علی علیه السّلام نقل می‌فرماید که حضرت علی علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خوارج آنهایی هستند که از دین الهی اعراض می‌کنند همانطور که تیر از کمان پرتاب می‌شود و اینان در قبرهایشان به صورت سگ مسخ می‌شوند و در روز قیامت هم به صورت سگ محشور می‌گردند و آنان، سگهای دوزخ‌اند! «سلفی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: در باب آینده، حدیثی را از «کشاف زمخشری» می‌آوریم که در آن حدیث تصریح شده که خوارج، سگان دوزخند! گذشته از احادیث مذکور، حدیثی است که مناسب است آن را در پایان این باب نقل کنیم.

(۲) «ابن حجر» در [اصابه ۶/ ۳۴۸] می‌گوید: «خطیب» در «تاریخ» خود، از طریق «اسحاق بن ابراهیم بن حاتم بن اسماعیل مدنی»، نقل کرده است: نخستین کس از اصحاب حضرت علی علیه السّلام که در جنگ نهروان به درجه شهادت نایل آمد، مردی از انصار به نام «یزید بن نویره» بود و این شخص همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره او را به بهشت مژده داده بود!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۷

(۱)

باب صد و شصت و سوم آیاتی که در نکوهش خوارج نازل شده است

(۲) [تفسیر ابن جریر طبری ۱۶/ ۲۷] به سند خود، از «ابو طفیل» روایت می‌کند که «عبد الله بن کوّا» از حضرت علی علیه السّلام تفسیر آیه هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا را پرسید. حضرت علی علیه السّلام فرمود: آیه متوجه به شما اهل حروراء است. «۱» مؤلف گوید: همین حدیث را به طریق دیگر، از «سلمه بن کهیل» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السّلام خطاب به «ابن کوّا» فرمود: وای بر تو! مردم حروراء از همان زیانکاران به شمار می‌آیند.

(۳) [همان تفسیر ۱۶/ ۲۷] از «ابو الصّهباء بکری» روایت می‌کند که «ابن کوّا» از حضرت علی علیه السّلام سؤال کرد که مصداق آیه هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا کیانند؟ فرمود: تو و همدستان!

(۴) [همان تفسیر ۱۶/ ۲۸] به سند خود، از «نافع بن جبیر مطعم» روایت

(۱) حروراء، نام محلی است از عراق که از کوفه چندان دور نمی‌باشد. در این محل خوارج علیه امیر المؤمنین علی علیه السّلام خروج کردند و خواسته‌های خود را به امضا رسانیدند و سرانجام در پیشآمد نهروان به دست حضرت علی علیه السّلام از پای درآمدند. (مترجم).

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۸

می‌کند که «ابن کوّا» از علی علیه السّلام پرسید که مصداق آیه هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا کیانند؟ علی علیه السّلام فرمود: تو و

همدستان!

(۱) [همان تفسیر ۲۷/۱۶] به سند خود، از «زاذان» روایت می‌کند که از حضرت علی علیه السّلام سؤال شد، مصداق آیه مذکور کیست؟ فرمود: کافران اهل کتابند (تا آنجا که گفته است) سپس حضرت علی علیه السّلام فریاد زد: دور نیست که اهل نهروان هم مصداق این آیه باشند!

(۲) [زمخشری در کشاف] در تفسیر آیه خسران که در سوره «کَهِف» آمده است، نقل می‌کند: «ابن کَوّاء» از حضرت علی علیه السّلام می‌پرسد که مصداق آیه خسران چه کسانی است؟ فرمود: اهل حروراء مصداق این آیه هستند! مؤلف گوید: «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» اظهار داشته است که اهل حروراء مصداق آیه خسران هستند!

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَقَعُوا فِي السَّيْرِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ که حاکمی از کفران نعمت خداست، می‌نویسد: «عبد الرزاق»، «فریابی»، «نسائی»، «ابن جریر»، «ابن ابی حاتم»، «ابن انباری» در مصاحف خود، «ابن مردویه» و «حاکم» که صحت آن را اقرار کرده است، «بیهقی» در «الدلائل» از «ابو طفیل» روایت می‌کنند که «ابن کَوّاء» از حضرت علی علیه السّلام پرسید: آنها که نعمت خدا را کفران کردند چه کسانی هستند؟ فرمود:

فَجَارِ قَرِيشَ اَنْدَ كَهْ دَرِ جَنْكِ بَدْرِ اَنْهَآ رَا اَزِ پَآيِ دَرِ اَوْرَدَمِ. اَنْگَآهَ پَرَسِيْدَ: مَصْدَاقِ اَيْهْ خَسْرَانِ چَهْ كَسَانِي مِي بَاشَنْد؟ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فرمود: اهل حروراء!

(۴) [زمخشری در کشاف] در تفسیر آیه فَأَمَّا الَّذِينَ اشْرَدَتْ وُجُوهُهُمْ، أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ «سوره آل عمران» می‌نویسد: از «ابو امامه» روایت شده است که این گروه، سیاه چهرگان خوارج هستند. هنگامی که حضرت علی علیه السّلام آنان را در مسیر دمشق مشاهده کرد،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۱۹

دیدگانش پر از اشک شد و فرمود: اینان، سگان دوزخ‌اند! اینان بدترین کسانی هستند که در زیر آسمان کشته می‌شوند. و در زیر آسمان، بهترین کشته شدگان همانهایی هستند که با خوارج نبرد می‌کنند و به تیر و تیغ آنان به شهادت می‌رسند.

«ابو غالب» که حضور داشت، عرض کرد: آنچه را که فرمودید، از اندیشه خود شما بود یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودید؟ فرمود: آنچه را که شنیدی از اندیشه خود من نبود، بلکه سخنی است که بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه رَبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ چه بسا کافرانی که دوست می‌داشتند، یکبارگی مسلمان بودند.

می‌نویسد: «ابن ابی حاتم»، «طبرانی» و «ابن مردویه» از «زکریا بن یحیی» روایت می‌کنند که معنای آیه مذکور را از «ابو غالب» پرسیدم، در پاسخ گفت: «ابو امامه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که این آیه درباره خوارج نازل شده است؛ برای اینکه هنگامی که خوارج دیدند که خدای تعالی از گناه مسلمانان و امت و جماعت، صرف نظر کرده است، گفتند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم! مؤلف گوید: از خدا و منت الهی سپاسگزارم که جزء دوم این کتاب به پایان رسید. درود خدا بر محمد خاندان پاکش باد. پس از این به تألیف جز سوم آن می‌پردازم و با تألیف آن، کتاب به اتمام می‌رسد. آغاز جزء سوم از باب صد و شصت و چهارم است که ویژه زندگی و معیشت حضرت علی علیه السّلام می‌باشد.

خدا را شکر که با کمال بی‌بضاعتی موفق شدم جلد دوم «فضائل الخمسة» را به حسب تدوین خود، در صد و نوزده باب ترجمه کنم و امید است به یاری خدا و عنایات ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - به ترجمه جلد سوم که آخرین جلد این کتاب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۰

شریف است موفق گردم انشاء الله تعالی. و آخرین روز خاتمه ترجمه کتاب حاضر، مصادف است با آخرین روز ماه ذیحجه، روز

جمعه، سی‌ام ذیحجه الحرام، سال ۱۴۱۴ هجری، برابر با ۱۱۵۸ میلاد مسعود حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف - و مطابق با بیستم خرداد سال ۱۳۷۳ هجری شمسی.

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن الحجّه المغفور له الشیخ حسین المقدس قدس سزه المجاور لعتبه العلیه الرضویه علی صاحبها الاف الثنا و التحیه مشهد مقدس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۱

(۱) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) اللَّهُمَّ سَهِّلْ وَ تَمِّمِ اللَّهُمَّ أَنْتَى اسئلك الامن و الايمان بك و التصديق بنبيك و العافيه من جميع البلاء و الشكر على العافيه و الغنى عن شرار الناس و صلى الله على محمد و آله و عجل فرجهم و فرجنا بهم.

کتاب حاضر ترجمه مجلد سوم کتاب «فضائل الخمسة» تألیف منیف آیه الله علامه سید مرتضی فیروز آبادی - قدس سره الشریف - است که این جانب پس از ترجمه دو مجلد سابقش به ترجمه آن پرداختم. و از خدای تعالی و عنایات ائمه هدی علیهم السّلام امید آن دارم که با کمال بی‌بضاعتی بتوانم ترجمه آن را به پایان رسانم. فمنه التوفیق و علیه التکلان.

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن الحجّه المغفور له الشیخ حسین المقدس قدس سره روز شنبه غره محرم الحرام ۱۴۱۵ هجری، مشهد مقدس رضوی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۲

(۱) [مقدمه مؤلف قدس سره] از خدا سپاسگزارم که مرا از نعمتهای باطنی و ظاهری خویش بهره‌مند ساخت و درود و سلام خود را به پیشگاه پیغمبر بزرگوار محمد صلی الله علیه و آله تقدیم می‌دارم که ما را از گمراهی رهانید و از حیرت زدگی و نادانی نجات بخشید و درود و سلام بر خاندان پاکیزه گوهر - صلوات الله علیهم اجمعین - که خردمندان جهان آفرینش و خورشیدهای آسمان ولایت و هدایتند؛ آنهائی که هر کس دست نیاز به دامان آنان دراز کند از هر گونه بیچارگی نجات می‌یابد و هر کس که از آنها دوری کند به سیه چال بدبختی سقوط نماید.

اما بعد: کتاب حاضر، جزء سوم از کتاب «فضائل الخمسة من الصحاح الستة» است که آن را به خوانندگان ارجمند تقدیم می‌دارم و آرزومندم این تألیف را به دیده قبول پذیرا گردند و از لغزش و خطاهائی که در تألیف آن برایم رخ داده، درگذرند؛ چرا که آدمی در محل سهو و در معرض نسیان و فراموشی است.

و از خدا می‌خواهم تا مرا به آنچه دوست می‌دارد و سبب خشنودی اوست، موفق بدارد و سرانجام مرا به خیر و خوبی برگزارد فرماید؛ که او بخشنده‌ترین مسئولان و گرامی‌ترین کسانی است که سفره احسان عطایش را برای پذیرائی از همگان گسترانیده است و در فیض و بخشش را به روی همه آفریدگان گشوده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۳

(۱)

باب صد و شصت و چهارم در معیشت حضرت علی علیه السلام و اینکه ایشان برای هر سطل آب کشیدن یک خرما به عنوان دستمزد می‌گرفت و آن را هم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه می‌کرد

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۱۵۹] به سند خود، از «محمد بن کعب قرظی» روایت می‌کند که علی علیه السّلام فرمود: در یکی از روزها در حالیکه از شدت گرسنگی سنگ به شکم بسته بودم به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و همان روز هم چهل هزار صدقه به مستحقان پرداخته بودم! مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۴/ ۲۳] روایت کرده است و اظهار

می‌دارد که منظور حضرت علی علیه السلام از چهل هزار صدقه‌ای که پرداخته، محصول موقوفاتی بوده است که آنها را با توجه به عدد مزبور پرداخته است؛ برای اینکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچگاه مالی برای خود ذخیره نمی‌نمود و گرسنگی را با شدت هر چه تمامتر متحمل می‌شد و ذخیره‌ای نداشت؛ همانطور که پیش از این از فرزندش امام حسن علیه السلام روایت کردیم، آن روزی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۴

حضرت علی علیه السلام شهید شد، ما ترکی از خود باقی نگذاشت و تنها ششصد درهم از مازاد آنچه را به مستحقان پرداخته بود، در اختیار داشت و می‌خواست با این مبلغ خدمتکاری برای رفاه حال خاندانش استخدام نماید.

مؤلف گوید: پیش از این، سخن امام حسن مجتبی علیه السلام را در جلد دوم به چند طریق در باب «موقعی که علی علیه السلام با کافران نبرد می‌کرد، «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ حامی او بودند» و برخی از طرق دیگر آنرا در همان جلد در باب «هیچیک از دانشوران در علم، بر علی علیه السلام پیشی نگرفته است» متذکر شدیم.

(۱) [استیعاب ابن عبد البرّ ۲/ ۴۶۵] از «عبد الرزاق» از «ابو حیان تیمی» او هم از پدرش روایت می‌کند، زمانی حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر خطاب به حاضران فرمود: آیا در میان شما کسی هست که این شمشیر را از من خریداری کند؟ بدانید، اگر مبلغی در اختیار داشتیم که با آن مبلغ، زیر جامه‌ای بخرم، این شمشیر را در معرض فروش نمی‌گذاشتم! مردی از جای برخاست و عرض کرد:

ما حاضریم بهای زیر جامه را به شما پردازیم و شمشیر خودتان را نفروشید.

«عبد الرزاق» گفته است: این ماجرا در هنگامی به وقوع پیوست که جهان اسلام به استثنای شام، در اختیار حضرت علی علیه السلام بود.

(۲) مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۶/ ۱۶۵] از «ابو الرّجاء» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام شمشیرش را به بازار برد و در معرض فروش گذاشت و فرمود: اگر مبلغی در اختیارم بود که می‌توانستم با آن مبلغ زیر جامه‌ای بخرم، شمشیرم را در معرض فروش قرار نمی‌دادم!

(۳) «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۴۰۹] از «علی بن ارقم» از پدرش روایت می‌کند که علی علیه السلام را در «رحبه کوفه» دیدم که شمشیرش را در معرض فروش گذاشته و می‌فرماید: چه کسی حاضر است این شمشیر را از من بخرد؟ به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۵

خدا سوگند! این شمشیر در مصافهای بسیاری از نیام بیرون آمده است و دشمنان را از پای در آورده و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را از گزند مخالفان رهائی بخشیده است و اگر مبلغی داشتم که می‌توانستم با آن مبلغ، زیر جامه‌ای تهیه کنم، این شمشیر را نمی‌فروختم! «ابو نعیم» این روایت را در [حلیه ۱/ ۸۳] با اندک اختلافی در عبارت، نقل کرده است.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در ابواب «رهون»، در باب مردی که هر سطل آب را برای دریافت یک خرما به عنوان دستمزد، از چاه می‌کشید، از «ابن عباس» روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تهیدست شد، بطوریکه نتوانست برای خود و خاندانش چیزی تهیه کند. حضرت علی علیه السلام از این پیشآمد اطلاع یافت و بلافاصله از خانه خارج شد تا کاری پیدا کند و با آن، هزینه آن روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تهیه نماید. در مسیر خود به باغ یکی از یهودیان رسید. هفده سطل آب برای آبیاری درختان او کشید. در برابر کشیدن هر سطل آب، یک خرما دستمزد گرفت. یهودی در برابر کشیدن هفده سطل آب، هفده خرما عجوه (خرمای مرغوبی بوده در مدینه) به عنوان دستمزد به ایشان تقدیم کرد. حضرت علی علیه السلام آن خرماها را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و تقدیم حضرتش نمود.

(۲) مؤلف گوید: «بیهقی» این حدیث را در [سنن ۶ / ۱۱۹] آورده است و در پایان آن می‌نویسد: پس از آنکه خرماها حضور مبارک تقدیم شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: یا ابا الحسن! این خرماها از کجاست؟ عرض کرد: اطلاع یافتم که شما چنان در بند تهیدستی قرار گرفته‌اید که چیزی برای هزینه خود ندارید، لذا از خانه بیرون رفتم تا کاری بیابم و غذائی برای شما تهیه نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدیهی است این رفتار را بخاطر علاقه‌ای که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله داری انجام داده‌ای؟ علی علیه السلام گفت: آری چنان است که می‌فرمایید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۶

فرمود: به خدا سوگند! هیچ بنده‌ای خدا و رسول را دوست نمی‌دارد، مگر اینکه فقر و درماندگی سریعتر از سیل بسوی او جاری می‌شود؛ کسی که خدا و رسول را دوست می‌دارد، خود را برای هر گونه گرفتاری آماده کند و صبر و شکیبائی را از دست ندهد.

«متقی» هم در [کنز العمال ۳ / ۳۲۱] حدیث مزبور را روش روایت «بیهقی» و با اندک اختلافی، آورده است.

(۱) [کنز العمال ۴ / ۴۲] از «ابو قلابه» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در هوای گرم در میان کوچه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم و گفتم: پدر و مادرم فدای شما، چه پیشآمدی رخ داده که در چنین هوای گرمی از خانه بیرون آمده‌اید؟ فرمود: یا علی! در این هوای گرم، گرسنگی مرا از خانه بیرون آورده است! عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، آیا منتظر می‌مانی تا من بروم و بازگردم؟ فرمود: آری و آنگاه در سایه دیواری نشست. من به نزد یکی از اهالی مدینه رفتم. به آن مرد که به تازگی نهالهای یک خرما کاشته بود، گفتم: آیا حضری برای کشیدن هر سطل آب و آبیاری نهالهایت یک خرما به من بدهی؟ مشروط بر آنکه خرمای کهنه و کم بها نباشد. گفت: آری، هر نوع خرمائی که دلخواه شما باشد به شما خواهم داد. از این رو هر سطل آبی که می‌کشیدم و نهالهائش را سیراب می‌ساختم، یک خرما کنار می‌گذاشت تا در نتیجه یک قبضه خرما جمع شد. سپس به او گفتم: آیا حضری یک مشت از تره صحرائی به من بدهی؟ گفت: آری. آنگاه همان مقدار را به من داد. با آنچه آن روز بدست آوردم به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روانه شدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله همچنان در سایه دیوار در انتظار من بود و به مجردی که حضور مبارکش شرفیاب شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از لباسش را بدست گرفت و من خرماها و سبزی صحرائی را در میان آن ریختم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را تناول کرد و فرمود: سیر شدم، خدا تو را سیر فرماید!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۷

«حافظ ابو الفتح بن ابو الفوارس» این حدیث را در کتاب «الافراد» خود متذکر شده است.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۲۳۲] از «اسماء بنت عمیس» از حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من تشریف آورد و پرسید: حسن و حسین کجایند؟ عرض کردم: امروز در خانه ما هیچ خوراکی وجود نداشت که استفاده کنیم. علی علیه السلام به من فرمود که اینها را همراه خود می‌برم؛ چرا که بیم آن دارم اگر آنها نزد تو باشند، چیزی حاضر نداشته باشی تا به آنها بخورانی و آنها گریه کنند و موجبات ناراحتی تو را فراهم آورند.

این بود که آنها را همراه خود به نخلستان فلان یهودی برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از ماجرا با خبر شد بسوی آن نخلستان رفت. در آنجا مشاهده کرد که حسنین علیهما السلام در سبزه زاری با یکدیگر بازی می‌کنند و در برابرشان مقداری خرما قرار دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی! آیا نمی‌خواهی پیش از آنکه فرزندانم از شدت گرما ناراحت شوند، آنها را به خانه برگردانی؟ علی علیه السلام عرض کرد: امروز در خانه ما هیچ خوراکی وجود نداشت و گفتم: یا رسول الله! پس اگر تشریف داشته باشید، من مقداری خرما برای فاطمه علیهما السلام تهیه می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نشست. علی علیه السلام هم برای یهودی آب کشید و برای هر سطل آب، یک خرما دستمزد گرفت و به این

ترتیب، مقداری خرما تهیه شد. آنها را در دامان خود ریخت و آماده حرکت شد. یکی از دو فرزند را رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری را علی علیه السلام روی دوش گذاردند و به خانه رفتند.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۱۳۵] به سند خود، از «مجاهد» روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: در یکی از روزها که در مدینه بودم به شدت گرسنه شدم و چیزی برای خوردن نداشتم، برای تهیه غذا از مدینه بیرون رفتم. در خارج از شهر به زنی رسیدم که کلوخهای بسیاری گرد آورده بود. به ذهنم رسید که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۸
می‌خواهد آب بر روی آنها بریزد و گل کند، نزد او رفتم و با او قرار گذاشتم که من بر روی کلوخها آب می‌ریزم و برای هر سطل آب یک عدد خرما دستمزد می‌گیرم.

شانزده سطل آب کشیدم تا جایی که دستهایم آلوده به گل گردید. سپس دستهایم را با آب شستم و پیش آن زن رفتم و کف دستهایم را پهن کردم و آن زن به تعداد سطل آبهایی که کشیده بودم، شانزده خرما به من داد. خرماها را گرفته حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و جریان را برایشان گفتم. آنگاه آن خرماها را به اتفاق حضرتش تناول کردیم. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۳، باب ۳۲۸، ص ۳ و شصت و چهارم در معیشت حضرت علی علیه السلام و اینکه ایشان برای هر سطل آب کشیدن یک خرما به عنوان دستمزد می‌گرفت و آن را هم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه می‌کرد ص ۳۲۳ :

(۱) مؤلف گوید: «ابو نعیم» هم این حدیث را در [حلیه ۱/ ۷۰ و ۷۱] روایت می‌کند، در صفحه ۷۰ از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که خرما را نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بردم، حضرت فرمود: آنچه را انجام داده‌ای بجا و بموقع بود و برای من دعا کرد. و در صفحه ۷۱ می‌نویسد: پس از آنکه دستمزد خود را از آن زن گرفتم، با دست پر از خرما حضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، مقداری از آنها را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مقداری را هم من تناول کردم. این حدیث را علاوه بر «احمد» و «ابو نعیم»، محدثان دیگر هم روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۲۹
(۱)

باب صد و شصت و پنجم زهد و پارسائی حضرت علی علیه السلام

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در جلد اول در باب «علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام اختیار کرد» و در بابهای متعدد دیگر، از قول «سعد بن ابی وقاص» نقل کردیم: مگر علی علیه السلام نخستین کسی نبود که اسلام اختیار کرد، مگر علی علیه السلام نخستین کسی نبود که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارد، مگر علی علیه السلام پارساترین مردم نبود، مگر علی علیه السلام داناترین افراد به شمار نمی‌آمد. و پیش از این در جلد دوم در باب «در هنگام نبرد با مخالفان علی علیه السلام را «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ حمایت می‌کردند» از فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام به طرق متعددی نقل شد که در ضمن خطابه‌ای فرمود: پدرم در حالی دعوت حق تعالی را لئیک گفت که ما ترکی از درهم و دینار باقی نگذاشت، تنها هفتصد درهم از باقیمانده عطایائی که داده بود در اختیار داشت و با آن مبلغ می‌خواست خدمتکاری را برای خاندان خویش استخدام نماید. بدیهی است این دو حدیث از احادیثی است که بر پارسائی یا پارساترین بودن او را از همه مردم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۰

دلالت دارد. و اینک در همین رابطه به نقل احادیث دیگر با شتابی که دارم، می‌پردازم.

(۱) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۱ / ۸۰] به سند خود، از «علی بن ربیعة و الی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که در یکی از روزها، «ابن نباج» حضور مبارک حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! بیت المال مسلمانان پر از طلا و نقره است. حضرت علی علیه السلام تکبیر گفت و در حالی که به «ابن نباج» تکیه داشت از جای برخاست و به راه خود ادامه داد تا کنار بیت المال رسید، فرمود:

هذا جنای و خیاره فیه و کلّ جان یده الی فیه

«این چیده من است که بهترینش در میانش می‌باشد؛ زیرا هر چپنده دستش بسوی دهان خودش برمی‌گردد. (از اینکه این همه درهم و دینار در بیت المال مسلمانان مانده است و به مصرف نرسیده، متأثر گردیده و فرمود: پر بودن آن را از گناه خود می‌دانم که خود مرتکب شده‌ام و هر کسی که مرتکب گناهی بشود، باید دست به دهان خود بگذارد و سخنی نگوید و خویشتن را مقصّر بدانند).

سپس خطاب به «ابن نباج»، فرمود: اینک شیعیان کوفه را بحضور بیاور.

«ابن نباج» به دستور حضرت علی علیه السلام آنها را بحضور مبارک طلبید و همه درهم و دینارها را در میان آنها تقسیم کرد و آنگاه خطاب به درهم و دینار، فرمود: ای زرد و سپید! دیگری را بفریبید! از آن همه زرد و سپید چیزی را باقی نگذاشت و خود

(۱) همانطور که در کتاب [تاج العروس ۱۰ / ۷۸] و کتاب «مجمع الامثال میدانی» و غیره آمده است: این بیت ضرب المثل است. «عمرو بن عدی»، خواهرزاده «جدیمه»، با گروهی به صحرا رفته بودند و از زمین قارچ می‌کنند. همراهانش بهترین قارچها را که می‌یافتند خود می‌خوردند، ولی «عمرو» آنها را در آستین خود می‌گذاشت تا برای دایی خود بیاورد. آنگاه این شعر را خواند که من مثل قارچ چنان دیگر نیستم. علی علیه السلام در اینجا آن را تمثیل آورده است که مقصودش اینست که باید بیت المال مسلمین را در جای خود نهاد و نباید تبعیض قائل شد. (ویراستار).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۱

هم، اندکی از آنها را برنداشت و دستور داد محل بیت المال را جاروب زنند و دو رکعت نماز در آنجا بجای آورد.

(۱) در صفحه ۸۱ به سند خود، از «مجمع تیمی» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام پس از آنکه پولهای بیت المال را در میان مستحقان تقسیم می‌کرد، محل بیت المال را جاروب می‌کرد و در آنجا نماز می‌گزارد؛ به این امید که آن محل در روز قیامت گواهی دهد که علی در روی من نماز گزارده است.

مؤلف گوید: «علی بن سلطان» این دو حدیث را در کتاب [مرقات ۵ / ۱۳۱] نقل کرده است و در شرح آن می‌گوید: «احمد حنبل» هم این دو حدیث را آورده است.

(۲) [هیشمی در مجمع ۹ / ۱۳۱] از «عبد الله بن ابو النجاء» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام در بصره تشریف فرما بود، مبلغی طلا و نقره برای حضرتش آوردند. حضرت علی علیه السلام طلا و نقره را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ای نقره سپید، ای طلای زرد مرا فریب ندهید دیگری را بفریبید؛ مردم شام را فریب بدهید که فردا در برابر شما قرار می‌گیرند و آنچه را بخواهند با شما انجام می‌دهند. این سخن بر مردم گران آمد و ناراحتی ایشان به گوش علی علیه السلام رسید.

علی علیه السلام اجازه داد تا مردم بحضور مبارکش شرفیاب شوند. پس از شرفیابی آنان، فرمود: از دوستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، شنیدم که خطاب به من فرمود: یا علی! بزودی دعوت حق را اجابت خواهی کرد و در حالی بحضور حضرت حق تعالی می‌رسی که شیعیان تو از آنچه در آن جهان به آنها ارزانی می‌شود، خرسند می‌باشند و خدا هم از آنان خرسند است. از سوی دیگر

دشمنان تو در حالی در پیشگاه خود حضور می‌یابند که مورد خشم خدا قرار گرفته و دستهایشان به گردنشان آویخته است.

این حال که آویختگی دست به گردن باشد، «اقماح» گفته می‌شود و حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۲

علی علیه السلام دستهای مبارک خویش را به گردن خود آویخت و کیفیت «اقماح» را به آنها نشان داد.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» آورده است.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۵] به سند خود، از «عنتره شیبانی» روایت می‌کند که علی علیه السلام از هر صنعتگر و یا کسی که از کار دستی خودش هزینه زندگیش را اداره می‌کرد، مالیات و جزیه می‌گرفت و تنها به این عده اکتفا نمی‌کرد بلکه از سوزن زنان، مال داران، دوزندگان و ریسمان بافان هم، مالیات می‌گرفت و آنچه را بدست می‌آورد در میان مردم تقسیم می‌کرد و هرگاه در بیت المال زر و سیمی وجود داشت، نمی‌توانست بخوابد تا اینکه آنها را به مستحقان می‌پرداخت، مگر آنکه وظیفه مهمتری به عهده‌اش قرار می‌گرفت و آن را بر تقسیم بیت المال مقدم می‌داشت. حضرت علی علیه السلام خطاب به دنیا می‌فرمود: ای دنیا! دیگری جز مرا بفریب و آنگاه این شعر را با خود زمزمه می‌کرد:

هذا جنای و خیاره فیه و کلّ جان یده الی فیه

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۷۸] به سند خود، از «عبد الله زریر» روایت می‌کند که گفت: روز عید قربان حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدم، برای پذیرائی من حریره آورد. «۱» عرض کردم: خدای تعالی امور شما را اصلاح کند! اگر با گوشت مرغابی از من پذیرائی می‌کردید خوشحال‌تر می‌شدم و کمال پذیرائی هم به عمل می‌آمد، همانا خدای تعالی همگی خیرات را برای ما آفریده است! علی علیه السلام فرمود: ای پسر زریر! از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: برای خلیفه مسلمانان جایز نیست که از بیت المال از دو کاسه استفاده کند: یکی را برای بهره‌بری خود و خانواده‌اش، و دیگری را برای کمک کردن به مردم و پذیرائی از آنها.

(۱) غذائی است که از آرد همراه با شیر و یا روغن درست می‌کنند (المنجد). (مؤلف).

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۳

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۷۱] به سند خود، از «عمّار یاسر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی! خدای تعالی زیوری بر اندام تو راست آورده است که بر اندام هیچیک از بندگان زینت نداده است و آن محبوبترین زینتها نزد خدا که همان زینت ابرار، که زهد و پارسائی در دنیا است. آری خدای تعالی با این زیوری که به تو داده است نه چیزی از دنیا نصیب می‌بری و نه هم دنیا از تو سهمی می‌برد؛ و خوئی به تو کرم کرده است که تهیدستان را دوست می‌داری تا آنجا که تو از آنها به مناسبت پیروی که از تو می‌کنند خرسندی و آنها هم با توجه به اینکه تو پیشوای آنها هستی خرسند می‌باشند.

(۲) مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۴/ ۲۳] نقل کرده است و در پایان آن چنین روایت می‌کند: خوشا به حال کسی که تو را دوست می‌دارد و ولایت تو را تصدیق می‌نماید. و وای بر کسی که با تو دشمنی می‌کند و موقعیت تو را تکذیب می‌نماید. آری آنها که تو را دوست می‌دارند و مقام تو را تصدیق می‌نمایند، در روز قیامت همسایه تو خواهند بود و در کاخ تو دوستان و همصحبتهای تو به شمار خواهند آمد. با تو هم بزمند و آنها که از تو کینه‌توزی می‌کنند و مقام و موقعیت تو را انکار می‌نمایند، بر خدا لازم است آنها را در قرارگاههای کاذبان و دروغگویان درآورد. دیگران هم این روایت را نقل کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ۱/ ۸۱] به سند خود از «عبد الله بن شریک» از جدش از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که در یکی از

روزها، فالوده‌ای حضور حضرت علی علیه السّلام تقدیم شد. به مجردی که ظرف فالوده را در برابر آن حضرت گذاشتند، حضرت خطاب به آن فرمود: شکی نیست که خوشبو و خوش رنگ و خوش طعم می‌باشی، لیکن من از تو استفاده نمی‌کنم و نمی‌خواهم نفسم را به چیزی که عادت ندارد، عادت بدهم!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۴

(۱) [همان کتاب ۱/ ۸۲] به سند خود، از «زید بن وهب» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، گروهی از مردم بصره حضور مبارک حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدند. در میان ایشان یکی از خوارج به نام «جعد بن نعجه» بود که به محض اینکه چشمش به حضرت علی علیه السّلام افتاد با کمال بی‌حیائی به پوشش حضرت ایراد گرفت و گفت: این چه پوششی است که بر خود آراسته‌اید؟ فرمود: تو را با پوشش من چکار؟ پوششی را برای خود اختیار کرده‌ام که از هر گونه کبر و خودخواهی دور می‌باشد و شایسته است مردم مسلمان از آن پوشش پیروی نمایند.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۱۳۴] روایت کرده و «احمد» و مؤلف «صفوت» هم آن را روایت می‌کنند.

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر جزری ۴/ ۲۳] به سند خود، از «ابو نعیم» روایت می‌کند که از «سفیان» شنیدم که علی علیه السّلام در دوران زندگی خشت روی خشت و نی روی نی می‌گذاشت در حالیکه انبان عطایای او همواره از دروازه مدینه به دست مستحقان می‌رسید.

(۳) [همان کتاب ۴/ ۲۴] به سند خود، از «ابو بحر» از پیرمردی نقل می‌کند که در یکی از اوقات، مشاهده کردم در حالیکه حضرت علی علیه السّلام پیراهن ضخیمی پوشیده بود می‌فرمود: این پیراهن را به پنج درهم خریده‌ام هر کس آنرا به یک درهم منفعت از من بخرد آن پیراهن را به او می‌فروشم. این پیش‌آمد در همان حال بود که درهم‌های چندی داشت و می‌فرمود: اینها مازاد نفقه‌ای است که از «ینیع»^(۱) در اختیار من درآمده است.

(۴) [همان کتاب ۴/ ۲۴] به سند خود، از «ابو نوار» کرباس فروش، روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السّلام باتفاق غلامش نزد من آمد و دو عدد

(۱) «ینیع» محلی است در اطراف مدینه که بسیار آباد و پر آب بوده بطوریکه بعضی‌ها گفته‌اند در آنجا ۱۷۰ چشمه آب بوده است. (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۵

پیراهن کرباس از من خریداری کرد و به غلامش فرمود: هر کدام از این دو عدد پیراهن را که می‌خواهی برای خودت انتخاب کن. غلام به اختیار خود یکی از دو پیراهن را انتخاب کرد و دیگری را علی علیه السّلام برداشت و پوشید. سپس دست مبارکش را به طرف پایین دراز کرد و فرمود: تا هر مقدار که دستم می‌رسد برای من باقی بدار و ما بقی آن را قطع کن. غلام به دستور عمل کرد. آنگاه حضرت علی علیه السّلام همان مقدار را که باقی مانده بود، پوشید و باز گشت.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۶۵] به سند خود، از «ابحر بن جرmoz» از پدرش روایت می‌کند که به خاطر دارم در یکی از روزها، حضرت علی علیه السّلام از مسجد کوفه بیرون آمد در حالیکه دو جامه دوخته که یکی را به عنوان پیراهن، و دیگری را به منظور ردا پوشیده بود و زیر جامه‌اش هم تا نزدیک ساق پایش را فرا گرفته بود؛ با چنین حالی در بازارهای کوفه گام برمی‌داشت و از این سوی بدان سوی می‌رفت و درّه و تازیانه‌ای در دست داشت و خطاب به بازارها می‌فرمود: «از خدا بهراسید و تقوا پیشه کنید راست بگویید با مشتری‌ها به خوبی رفتار کنید و انصاف را از دست ندهید و گران نفروشید و از ترازو چیزی کم نگذارید».

همان صفحه، از «عطا» روایت می‌کند که علی علیه السلام را مشاهده کردم که پیراهن کرباسی که هنوز شسته نشده بود به اندام داشت. و از «ابو قیس اودی» روایت می‌کند، هنگامی که حالات مردم را از اندیشه خود گذرانیدم به این نتیجه رسیدم که مردم درباره علی علیه السلام به چند دسته تقسیم شده‌اند: ۱- دسته دینداران، اینان کسانی بودند که علی علیه السلام را دوست می‌داشتند و نسبت به حضرتش ارادت می‌ورزیدند؛ ۲- دسته دنیا داران که نسبت به «معاویه» اظهار علاقه می‌کردند و به علی علیه السلام اعتنائی نداشتند؛ ۳- خوارج نهروان (که با اندیشه پلید خود علیه علی علیه السلام قیام کردند و جنگ نهروان را پایه ریزی کردند).

(۲) [کنز العمال ۱۶۱/۲] از «ابو جعفر» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۶

خرمای زبون و نارسی تناول کرد و به دنبال آن مقداری آب نوشید و آنگاه دست روی شکم مبارک گذاشت و فرمود: کسی که شکم او وسیله به دوزخ رفتنش باشد، چنین کسی از رحمت خدای تعالی دور است! در این هنگام این بیت را با خود زمزمه کرد:

فَأَنَّكَ مَهْمَا تَعَطَّ بَطْنُكَ سَوْلهُ وَ فَرَجُكَ نَالَا مَتَهَى الدَّمِّ اَجْمَعَا

؛ هر گاه تو خواسته شکم و فرجت را برآورده بسازی، به هر گونه نکوهشی گرفتار خواهی شد.

«عسکری» این حدیث را روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۴۰۹/۶] از «عمرو بن قیس» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام زیر جامه وصله داری پوشیده بود. کسی به عرض رسانید: اینگونه لباس، شایسته مقام شما نمی‌باشد! فرمود: این لباسی است که مؤمن آن را برای خود الگو قرار می‌دهد و همچنین لباسی است که قلب را خاشع می‌کند و تواضع و افتادگی به دنبال دارد.

«هناد» و «ابو نعیم» هم در «حلیه» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۴۱۰/۶] از «ابو مطر» روایت می‌کند که از مسجد بیرون آمدم. صدای مردی را از پشت سرم شنیدم که مرا مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: پیراهنت را بالا بگیر که هم به تقوای از پروردگارت نزدیکتر است، و هم پیراهنت از آلودگی به خاک محفوظ می‌ماند؛ اگر از راه و روش مسلمانی باخبری، این خوی نخوت بار را از سرت بیرون کن. به مجردیکه صورت به عقب برگردانیدم، دیدم که آن شخص، علی علیه السلام است! در حالیکه تازیانه‌ای در دست داشت، به راه خود ادامه داد تا وارد بازار شتر فروشان شد و فرمود: خرید و فروش کنید و در رابطه با خرید و فروش سوگند یاد نکنید؛ همانا سوگند یاد کردن اگر چه وسیله فروش متاع را فراهم می‌آورد، لیکن برکت را محو می‌کند! آنگاه به بازار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۷

خرما فروشان رسید. کنیزکی را دید که گریه می‌کند.

(۱) پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: این خرما فروش، خرمائی به مبلغ یک درهم به من فروخته است و اکنون مولای من، خرما را به آن مبلغ قبول ندارد. حضرت علی علیه السلام به خرما فروش، فرمود: خرما را بگیر و یک درهم را به او برگردان. خرما فروش قبول نکرد! من که دیدم خرما فروش به دستور حضرت ترتیب اثری نداد، گفتم: آیا میدانی این بزرگوار کیست؟ گفت: نه! گفتم: این شخص، امیر المؤمنین علی علیه السلام است! بلافاصله متأثر گردید و خرماها را از آن کنیزک گرفت و یک درهم را به او پس داد و گفت: یا امیر المؤمنین! با رفتاری که با این کنیز انجام دادم، امیدوارم از من راضی بشوید. فرمود: هنگامی از تو خشنود می‌شوم که حق مشتری‌های خود را کاملاً ادا کرده باشی! از آنجا گذشت و خطاب به خرما فروشان فرمود: تهیدستان را کمک کنید و آنان را اطعام کنید تا کار شما از برکات الهی برخوردار گردد. از آنجا گذشت تا به ماهی فروشان رسید. فرمود: در بازار ما، ماهی طافی به فروش نمی‌رسد. «۱» پس از آن به بازار بزازها و کرباس فروشها رسید. در برابر دکان کرباس فروشی ایستاد و خطاب به کرباس فروش، فرمود: ای شیخ! آیا

حاضری پیراهنی به مبلغ سه درهم به من بفروشی؟ آن مرد حضرتش را شناخت. از آنجا که علی علیه السلام تصمیم داشت با فروشنده بطور ناشناس و بیگانه‌وار معامله کند، از معامله با او صرف نظر کرد! به دکان کرباس فروش دیگری رسید که جوان تازه سالی متصدی فروش کرباس بود. پیراهنی به مبلغ سه درهم از وی خریداری کرد و آن پیراهن را در حالیکه تا سر دو زانوی شریفش را می‌پوشاند، پوشید.

طولی نکشید که صاحب دکان آمد. به او گفتند که پسر پیراهنی را به مبلغ سه درهم به امیر المؤمنین علی علیه السلام فروخت. دکاندار ناراحت شد و به فرزندش، گفت:

چرا آن پیراهن را به دو درهم به امیر المؤمنین نفروختی؟ سپس یک درهم اضافی

(۱) «طافی» ماهی مرده است که روی آب ظاهر می‌شود. (مترجم).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۸

را از پسرش گرفت و به دنبال آن حضرت روان شد و عرض کرد: این یک درهم را بگیر! علی علیه السلام پرسید: این یک درهم را بگیر! علی علیه السلام پرسید: این یک درهم چیست؟ در پاسخ گفت: بهای پیراهنهای ما دو درهم است. و پسر از روی بی‌اطلاعی به سه درهم به شما فروخته است.

علی علیه السلام فرمود: من به رضای خودم با او معامله کردم و او هم سه درهم را به رضای خود گرفته است. (کنایه از آنکه معامله به رضای طرفین انجام شده است).

این حدیث را «ابن راهویه»، «احمد» در کتاب «الزهد»، «عبد بن حمید»، «ابو یعلی»، «بیهقی» و «ابن عساکر» روایت کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۴۱۰] از «زید بن وهب» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام در حالی بر ما وارد شد که ردا و پیراهن وصله داری پوشیده بود. کسی گفت: اینگونه لباس سزاوار شما نیست! علی علیه السلام فرمود: این دو جامه را به این منظور پوشیده‌ام که چنین لباسهایی دورتر از خودنمایی است، و نماز را با این لباس بهتر بجای می‌آورم و سنتی برای مؤمنان است.

«ابن مبارک» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۹] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چگونه بر تو می‌گذرد هنگامی که مشاهده کنی مردم از آخرت اعراض کرده و به دنیا روی آورده‌اند، ارث‌ها را یکباره بلعیده‌اند و میخ علاقه‌مندی به مال و ثروت را در دل خود استوار ساخته‌اند، دین الهی را وسیله تباهی خویش و دیگران قرار داده‌اند و مال خدا را دست بدست می‌گردانند؟ در پاسخ، به عرض رسانیدم: آنها را به آنچه خود اختیار کرده‌اند، وامی‌گذارم و بجای آنها (سیم و زرشان و مقام و موقعیت تباهی که دارند)، خدا و رسول و جهان همیشگی آخرت را برمی‌گزینم و در مصیبت‌ها و بلوهای آن، شکیبائی پیشه می‌کنم تا هنگامی که خدا بخواهد و به شما پیوندم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ مرا تصدیق کرد و از خدا درخواست کرد تا به همین شیوه پایدار باشم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۳۹

«حافظ ثقفی» این حدیث را در «الاربعین» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۲۳۰] از «ابن عباس» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در حالیکه بر سریر خلافت ظاهری قرار گرفته بود پیراهنی را به مبلغ سه درهم خریداری کرد و آستینش از مچ به بالا- برید و فرمود: خدا را شکر که این پارگی را به ما کرم فرمود! «سلفی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۲۳۰] از «علی بن ربیع» روایت می‌کند که علی علیه السلام دو همسر داشت؛ برای رعایت عدالت، روزی که نوبت خانه این زن بود، به اندازه نیم درهم گوشت تهیه می‌کرد و به خانه‌اش می‌برد. و روزی که نوبت خانه آن دیگری بود، آن روز هم نیم درهم گوشت می‌خرد و به خانه‌اش می‌برد.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۹۳] از «ابو الحمراء» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می‌خواهد به پایه علم آدم علیه السلام، به فهم نوح علیه السلام، بردباری ابراهیم علیه السلام، زهد یحیی بن زکریا علیه السلام، غیرت و تعصب موسی علیه السلام برسد، پس به علی بن ابیطالب علیه السلام بنگرد (که همه این صفات عالی و برجسته در وجود او جمع شده است!). «ابو الخیر حاکمی» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۰

(۱)

باب صد و شصت و ششم پرهیزکاری و دادگری و عصمت علی علیه السلام

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱ / ۸۲] به سند خود، از «عبد الملک بن عمیر» روایت می‌کند که مردی از قبیله ثقیف که حضرت علی علیه السلام کارگراری عکبرا را به عهده او گذاشته بود، در ملاقاتی که با حضرتش داشت می‌گوید: حضرت علی علیه السلام به من فرمود: هنگام ظهر که فرا می‌رسد، نزد من بیا. بنا به فرمان آن حضرت هنگام ظهر به حضورش شرفیاب شدم. برخلاف انتظار، درباری نداشت که مانع ورودم بشود. هنگامی که به حضورش رسیدم، مشاهده کردم که حضرت علی علیه السلام جلوس فرموده و در برابرش قدح و کوزه آبی است. در این هنگام علی علیه السلام دستور داد، همیانی که از پوست آهو تهیه شده بود، به حضورش بیاورند. با خود گفتم، پیداست که در آن همیان گوهر گرانبهائی است که حضرت علی علیه السلام مرا مورد اعتماد خود قرار داده است و می‌خواهد آن گوهر را به من نشان دهد. طولی نکشید همیانی سر به مهر بحضور حضرت علی علیه السلام تقدیم داشتند. این در حالی بود که من نمی‌دانستم در آن همیان چیست؟ حضرت علی علیه السلام مهر از سر آن همیان گرفت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۱

و معلوم شد در میان آن همیان، سویق است که آرد بریان شده باشد! حضرت علی علیه السلام آن آردها را در میان کاسه ریخت و مقداری هم از آب کوزه به آن افزود و تناول کرد و به من هم از همان سویق، خورانید. در این هنگام دیگر طاقت نیاوردم و گفتم: یا امیر المؤمنین! شما در حالیکه در عراق هستید از چنین غذائی تناول می‌فرمایید، با اینکه در عراق خوراکیهای زیادی است و از خوراکیهای خوب آنجا می‌توانید استفاده کنید؟ گذشته از این، مگر آرد بریان شده از چه اهمیتی برخوردار است که شما آن را در میان همیان سر به مهر شده، قرار داده‌اید؟! در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! این عمل را از آن نظر انجام نداده‌ام که شخص بخیلی هستم، بلکه من بقدر احتیاجم آرد بریان شده را تهیه می‌کنم و بیم آن دارم که اگر آن را در میان همیان سر به مهر شده نگذارم، در غیاب من، در آنرا بگشایند و چیز دیگری که مورد خواست قلبی من نمی‌باشد، به آن بیفزایند! (روغن و غیره) در حالیکه نمی‌خواهم بجز خوراکی حلال، خوراکی دیگری به درون من راه یابد! مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲ / ۲۳۵] روایت کرده است و اضافه می‌کند که از این حدیث در کتاب «الصفوة» و «ملا» هم در «السیره» یاد شده است.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۸۲] به سند خود، از «هارون بن عنتره» از پدرش روایت می‌کند که گفت: در خورنق حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدم و آن حضرت در زیر قطیفه‌ای قرار گرفته بود و می‌لرزید. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خدای تعالی برای شما و خانواده‌ات، از این مال سهمی مقرر فرموده است در حالیکه شما از بیت المال سهمی بر نمی‌دارید و به خود این چنین ستم روا می‌دارید که در زیر این قطیفه از سرما می‌لرزید. علی علیه السلام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! به پیشیزی از مال شما دست دراز

نمی‌کنم و این قتیفه همان است که از خانه خود-

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۲

یا گفت که از مدینه- همراه داشته‌ام! در همان صفحه از «اعمش» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام روز و شب را سپری می‌کرد، در حالیکه آن مقدار غذائی که از مدینه برایش می‌آوردند می‌خورد.

(۱) [همان کتاب ۱/ ۸۱] به سند خود، از «ابو عمرو بن علا» از پدرش روایت می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در ضمن خطابه‌ای خطاب به مردم فرمود:

به آن خدائی که جز او خدای دیگری نیست، از غنائم شما بجز از آنچه هم اکنون به شما ارائه می‌دهم، بهره دیگری ندارم. سپس دست در میان آستین پیراهنش برد و شیشه‌ای را بیرون آورد و فرمود: این شیشه را آزاد شده من، «دهقان» به من اهدا کرده است. مؤلف گوید: در جلد ۹ صفحه ۵۳ روایت می‌کند که «علا» می‌گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از زمانی که وارد کوفه شدم تاکنون بهره‌ای از شما نبردم، مگر همین شیشه که آزاد شده من، «دهقان»، به من هدیه کرده است.

(۲) [متقی در کنز العمال ۶/ ۴۰] روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در ضمن خطابه‌ای فرمود: ای مردم، به خدای یکتا سوگند! از بیت المال شما، از کم و زیاد آن، چیزی در اختیار نیاوردم، مگر همین شیشه را؛ آنگاه شیشه‌ای را از آستین پیراهنش بیرون آورد که در آن عطر بود و فرمود: این شیشه را هم «دهقان» به من هدیه کرده است. همچنین «متقی» می‌نویسد که گروهی از محدثان این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۳) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۴/ ۲۴] به سند خود، از «عبد الملک بن عمیر» روایت می‌کند که مردی از ثقیف گفت: حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کارگزاری شهر شاپور را به عهده من در آورد و در ضمن دستوری که به من داد، فرمود: در گرفتن مالیاتی که یک درهم است، کسی را که قدرت پرداخت ندارد، تازیانه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۳

نزدید؛ و از اشخاص و رعایا درخواست خوراک و پوشاک زمستانی و تابستانی نکنید؛ و افراد را وادار نکنید تا از مرکبایشان به نفع شما استفاده کنند؛ و برخی از آنها را برای پرداخت یک درهم مالیات مأموریت ندهید تا به هر طریقی که شده است آن یک درهم مالیات را تهیه نمایند.

مرد ثقیفی گفت: یا امیر المؤمنین! پس اگر چنین رفتاری را در پیش بگیرم همانطور که دست خالی به این مأموریت می‌روم! باید دست خالی هم برگردم!! علی علیه السلام فرمود: متأسفم، چنان نیست که پنداشته‌ای! بلکه منظورم آنست که اگر مبلغی از مخارج زندگیشان زیاد آمد، از آن مبلغ مالیات بگیرد.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۷۹] «ابن عساکر» می‌گوید: در یکی از اوقات، برادر امیر المؤمنین علی علیه السلام بحضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یا علی! اکنون مردی تهیدست و نیازمندم، از شما تقاضا دارم مبلغی از بیت المال به من، کمک کنید. علی علیه السلام فرمود: صبر کن موقع پرداخت حقوق فرا رسد. سهم تو را از بیت المال خواهم داد همانطور که به مسلمانان دیگر پرداخت می‌کنم. «عقیل» برای گرفتن آن مبلغ پیشنهادی خود اصرار و پافشاری می‌کرد، حضرت به یکی از حاضران گفت: دست «عقیل» را بگیر (در آن هنگام «عقیل» نابینا بود) و او را به بازار ببر و به او بگو تا قفل دکانها را بشکند و هر چه می‌خواهد و هر مبلغی که تقاضا دارد، از دکانها بردارد! «عقیل» که در انتظار چنین پاسخی نبود، گفت: مگر می‌خواهی با این پیشنهادت مرا به عنوان دزد و سارق دستگیر نمائی؟! فرمود: پس چطور به من پیشنهاد می‌کنی که از بیت المال مسلمانان دزدی کنم و آن را در اختیار تو درآورم؟! «عقیل» گفت: اکنون که پیشنهاد مرا نپذیرفتی و آن مبلغ را ندادی به دربار «معاویه» می‌روم! علی علیه السلام فرمود: خود دانی، در این کار مختاری! «عقیل» عازم شام شد و لدی الورود از وی در خواست کمک و مساعدت

نمود. «معاویه» صد هزار درهم به وی داد و گفت: اکنون که این مبلغ را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۴

از سوی ما دریافت کردی، به منبر برو و به اطلاع حاضران برسان که علی علیه السلام با تو چگونه رفتار کرده است و من با تو چگونه رفتار سخاوتمندانه کرده‌ام! «عقیل» به فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به حاضران گفت: ای مردم! سخنی را که باید به شما بگویم، این است: در ملاقاتی که با علی علیه السلام داشتم، «دین و ایمان» او را می‌خواستم بگیرم ولی او دین خود را بر من ترجیح داد! و از «معاویه» هم چنین تقاضائی کردم، او مرا بر دین و ایمان خود ترجیح داد و تقاضایم را پذیرفت!! «معاویه» از «خالد بن معمر» پرسید: چرا علی علیه السلام را بر ما برتری می‌دهی و او را بیشتر از مادرت دوست می‌داری؟ در پاسخ گفت: به جهت سه خصلت ویژه و مهمی که در علی علیه السلام وجود دارد ولی در تو اثری از آنها نیست: ۱- هنگامی که خشمناک می‌شود، بردباری می‌کند؛ ۲- هنگامی که سخن می‌گوید، راست می‌گوید و قدم از راستی فراتر نمی‌نهد؛ ۳- زمانی که دستور و فرمانی صادر می‌کند، عدل و دادگری را رعایت می‌نماید.

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۳۶] از «عمر بن یحیی» از پدرش روایت می‌کند که در یکی از اوقات، چند پوست آهو، روغن و عسل حضور حضرت علی علیه السلام اهدا شد. حضرت علی علیه السلام پس از اندک تفحصی متوجه شد که مقداری از آنها کاسته شده و دست خورده است. در پاسخ سؤال آن حضرت و علت کاستگی آن، به عرض رسید که «ام کلثوم» درخواست کرد تا مقداری از آن را به او بدهیم و برای همین کم شده است. حضرت علی علیه السلام دستور داد تا ترازو دار بیاید و مقدار کاسته شده را معین نماید. مقدار کاسته شده برابر با پنج درهم شد. علی علیه السلام به «ام کلثوم» پیغام داد که مقدار پنج درهم را به بیت المال مسلمانان واریز نماید!

(۲) این حدیث در کتاب «الصفوة» آمده است.

از «عاصم بن کلب» از پدرش روایت می‌کند که در یکی از روزها، مبلغی از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۵

اصفهان حضور حضرتش تقدیم شد. حضرت علی علیه السلام آنها را به هفت قسمت تقسیم نمود و گرده نانی هم در میان آنها بود که آن را هم به هفت قسمت تقسیم نمود و هر تکه از نان را روی هفت قسمت از آن مبلغ می‌گذاشت. آنگاه قرعه زد تا مشخص شود که هر قسمت از آنها به چه کسی از حقوق بگیران بیت المال داده شود.

(۱) «احمد» و «قلعی» این حدیث را روایت می‌کند.

از «ابو صالح» روایت می‌کند که گفت: به حضور «ام کلثوم»، دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام، شرفیاب شدم و این در حالی بود که «ام کلثوم» موهای سرش را شانه می‌زد. در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند و به خواهرشان، «ام کلثوم» که موهای خود را شانه می‌زد، گفتند: آیا غذائی به «ابو صالح» نمی‌دهید؟ «ابو صالح» گوید: کاسه نخود آبی را برای من آوردند! گفتم:

آیا شما که امرای مردمید، چنین غذائی را به من می‌دهید؟! «ام کلثوم» فرمود: ای ابا صالح! ای کاش امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیده بودی هنگامی که مقداری ترنج به حضورش آوردند. و امام حسین علیه السلام وارد شد و بلافاصله بسوی ترنجه‌ها رفت و یک ترنج را برداشت، حضرت علی علیه السلام ترنج را از دست امام حسین علیه السلام گرفت و دستور داد آنها را در میان مردم تقسیم کنند!

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۵۸] از «ربعی بن خراش» روایت می‌کند که در یکی از روزها، «ابن عباس» از «معاویه» اجازه گرفت تا به دیدارش برسد. همان هنگام شکم بارگان قریش در کاخ او حضور داشتند و «سعید بن عاص» هم در جانب راست او نشسته بود.

«معاویه» همینکه دید «ابن عباس» دارد بسوی آنها می‌آید، خطاب به «سعید» گفت: اکنون که «ابن عباس» بر ما وارد می‌شود، به خدا سوگند! مسائلی از او سؤال خواهم کرد که از پاسخ آنها عاجز بماند. «سعید» گفت: بر خلاف انتظار شما، «ابن عباس» کسی نیست که از پاسخ به پرسشهای تو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۶

درمانده شود. پس از آنکه «ابن عباس» در محل خود قرار گرفت، (تا آنجا حدیث را ادامه داده است که) «معاویه» از «ابن عباس»، پرسید: در حق علی بن ابیطالب علیه السّلام چه می‌گویی؟ «ابن عباس» گفت: خدا بیامزد ابو الحسن را، به خدا سوگند! علی علیه السّلام پرچم برافراشته هدایت، پناهگاه تقوا، جایگاه خرد، کوه دانش، نور شبهای تاریک، راهنمای راههای بزرگ، مطلع از صحیفه‌های گذشته، دانای تأویل، و عارف به تنزیل در حالیکه پیوسته به اسباب هدایت، اعراض کننده از جور و اذیت، کناره گیرنده از راههای پلیدی، برترین کسی که به خدا ایمان آورده و از نعمت تقوا برخوردار گردیده است، سرور کسانی است که پیراهن صبر و ردای بردباری بر اندام خود راست آورده‌اند، والاترین کسی است که به حج بیت الله رفته و سعی بین صفا و مروه را به انجام رسانده، سخاوتمندترین کسانی است که به راه عدل و داد قدم گذاشته و خطیب‌ترین خطبای روزگار است. (تا آنجا که گفت:) علی علیه السّلام همسر بهترین زنان، پدر والا گهر دو نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله است. دیدگان من مانند او را ندیده و تا روز قیامت و لقاء الهی هم مانند او را نخواهد دید! اینک لعنت خدا و بندگان او تا روز قیامت بر کسی باد که او را لعنت می‌کنند. (حدیث ادامه دارد)

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۶۵] از «علی بن علی هلالی» از پدرش روایت می‌کند که در آخرین بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن بیمار مقام اقدس نبوی صلی الله علیه و آله به لقاء الله پیوست، حضور مبارکش شرفیاب شدم. همان هنگام حضرت فاطمه زهرا علیهما السّلام بر بالین آن حضرت نشستند بود. در آن حال حضرت زهرا علیهما السّلام بلند گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم بسوی او گشود و فرمود: حبیبه من! فاطمه من! چرا گریه می‌کنی؟ به عرض رسانید: بیم آن دارم که پس از ارتحال شما، مردم مرا ضایع کنند! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیبه من! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی به موجودات زمینی توجهی کرد و از میان آنها پدرت را برای رسالت خویش اختیار کرد و پس

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۷

از آن، توجهی کرد و شوهرت را از میان آنها برگزید (تا آنجا که فرمود:) ای فاطمه! اندوهناک مباش و گریه مکن؛ همانا خدای تعالی رؤوفتر و مهربانتر از من به تو می‌باشد و این مهربانی به خاطر جایگاه ویژه‌ای است که در قلب من داری. آری خداست که همسری به تو ارزانی داشته است که در میان بستگان تو، حبیبش از همه شریف‌تر، و کرمش از همه زیاده‌تر، و مهربانیش به رعایا از همه بالاتر، و عدالتش از همه بهتر چنانکه بدون تبعیض با همه رفتار می‌کند و از هرگونه داوری و قضاوت آگاه‌تر است. ای فاطمه! از خدا خواسته‌ام که تو نخستین کسی باشی که از خاندانم به من می‌پیوندد.

علی علیه السّلام فرمود: آری فاطمه زهرا علیهما السّلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از هفتاد و پنج روز زندگی نکرد و خدا او را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق ساخت.

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۳۹۳] به سند خود، از «مأمون» از «رشید» از «مهدی» از «منصور» از پدرش و او هم از «عبید الله بن عباس» روایت می‌کند که از «عمر خطّاب» شنیدم که می‌گفت: از یاوه گوئی درباره علی علیه السّلام بهراسید و از او بخوبی یاد کنید؛ چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او خوبیهای شنیده‌ام که اگر یکی از آنها در آل خطّاب وجود می‌داشت، از نظر من بهتر بود از همه آن چیزهاییکه آفتاب بر آن می‌تابد! ماجرا به این شرح است که در یکی از روزها، من، «ابو بکر»، «ابو عبیده» و تنی چند از

اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مسیر خود به خانه «ام سلمه» رسیدیم.

همان زمان علی علیه السَّلام کنار در خانه ایستاده بود. به عرض رسانیدیم که می‌خواهیم حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله شرفیاب شویم. علی علیه السَّلام فرمود: طولی نمی‌کشد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خود از خانه بیرون می‌آید. فاصله‌ای نشد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه بیرون آمد و به علی بن ابیطالب علیه السَّلام تکیه داد و دست بر شانه علی علیه السَّلام گذاشت و فرمود: یا علی! تو هستی که با دشمنان خدا مخاصمه می‌کنی و دشمنان هم با تو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۸

مخاصمه می‌نمایند؛ تو نخستین کسی هستی که به آئین من ایمان آوردی؛ و از همه بیشتر از چگونگی ایام الله آگاه هستی؛ و از همه زیادتر به پیمان خود وفا می‌کنی؛ و حق مردم را بطور مساوی و بدون تبعیض می‌پردازی؛ و از همه مهربانتر به رعایا می‌باشی؛ و گرفتاری تو از همه زیادتر است.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۴ / ۴۹] به سند خود، از «عمار یاسر» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: همانا دو فرشته‌ای که حافظ علی بن ابیطالب علیه السَّلام هستند، بر فرشتگان حافظ دیگر مباحثات می‌کنند و این بدان جهت است که حافظ امور ظاهری و باطنی آن حضرت می‌باشند و هیچگاه به حضور خدای تعالی شرفیاب نمی‌شوند تا عمل خلافی از علی علیه السَّلام به خدا عرضه مدارند.

مؤلف گوید: «خطیب» این حدیث شریف را به دو طریق دیگر، از «عمار یاسر» روایت می‌کند که در یکی از آن دو، می‌گوید: هیچگاه این دو فرشته خلافی از علی علیه السَّلام را به عرض خدا نرسانده‌اند که مورد عتاب خدا قرار گیرد! به هر حال، این حدیث از جمله احادیثی است که بر عصمت علی علیه السَّلام دلالت می‌کند و ثابت می‌نماید که از علی علیه السَّلام گناهی سر نزده است؛ به دلیل آنکه هر گاه فرشتگان موکل بر علی علیه السَّلام بسوی خدا حرکت می‌کنند و کار نامطلوبی که مغضوب خدا باشد از علی علیه السَّلام به اطلاع خدا نمی‌رسانند، ثابت است که علی علیه السَّلام از آن کسانی است که مرتکب گناه و معاصی نمی‌شوند. و این معنی واضح و روشن است و جای تردیدی برای ما باقی نمی‌گذارد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۴۹

(۱)

باب صد و شصت و هفتم فروتنی و سخاوتمندی و عفو حضرت علی علیه السَّلام

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۳۴] از «زاذان» نقل می‌شود که حضرت علی علیه السَّلام در بازارها راه می‌رفت. در مسیر خود، هر گاه می‌دید که کفشی از پای کسی درآمده، از زمین برمی‌داشت و به او می‌داد و اگر کسی راهی یا چیزی را گم کرده بود، او را به درستی و آنچه‌ان که لازم بود راهنمایی می‌کرد و اگر باربری در بردن بار ناراحت بود، به او کمک می‌کرد و در ضمن انجام این سلسله از امور این آیه را تلاوت می‌کرد: تَلَسَّكَ الدَّارُ الْمَآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (سوره قصص، آیه ۸۳)؛ (آری)، این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در روی زمین ندارند و از فساد دوری می‌کنند؛ و عاقبت نیک برای اهل تقواست. سپس می‌فرمود: این آیه شریفه درباره مردم نیرومند نازل شده است.

«احمد» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۳) [الادب المفرد بخاری] در باب تکبر، به سند خود، از «صالح»،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۰

فروشنده کیسه‌ها، از جده‌اش نقل می‌کند که حضرت علی علیه السّلام خرماهایی به مبلغ یک درهم خرید و آنها را در میان پارچه‌ای ریخت و روی دوش خود گذاشت و به خانه برد. من - و یا مردی - به آن حضرت عرض کردم: یا امیر المؤمنین! اجازه بفرمائید تا من آن را به خانه شما بیاورم. علی علیه السّلام فرمود: چنین اجازه‌ای را نمی‌دهم؛ چرا که سرپرست خانه و کسی که امور نانخوران خود را به عهده می‌گیرد شایسته است که وسائل زندگی خانه را خودش به منزل حمل کند! مؤلف گوید: «علی بن سلطان» این حدیث را در [شرح مرقات ۵/ ۵۷۰] نقل کرده و می‌گوید: «بغوی» هم در «معجم» آن را ذکر کرده است.

(۱) [سنن بیهقی ۱۰/ ۱۳۶] به سند خود، از «شعبی» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام وارد بازار شد و یکی از ترسایان را دید که زرهی را برای فروش به بازار آورده است. حضرت علی علیه السّلام آن زره را شناخت و فرمود: این زره از آن من است و برای اثبات حق باید به نزد قاضی مسلمانان برویم. داوری در آن روز به عهده «شریح قاضی» بود که توسط حضرت علی علیه السّلام به این مقام نصب شده بود. به مجردیکه «شریح» حضرت علی علیه السّلام را دید برای احترام ایشان از جای برخاست و حضرت علی علیه السّلام را بجای خود نشانید و خود در برابر حضرت علی علیه السّلام و در کنار آن ترسا نشست. حضرت علی علیه السّلام خطاب به «شریح»، فرمود: ای شریح! اگر طرف مخاصمه من مسلمان بود، در کنار او می‌نشستم و به دستور قاضی و داوری او گوش فرا می‌دادم، لیکن از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: با اهل کتاب و افراد غیر مسلمان، مصافحه نکنید، و ابتدا به سلام ننمائید، و به عیادت بیماران آنها نروید، و بر مرده آنان نماز نگزارید، و آنها را وادار کنید تا از سخت‌ترین راهها عبور کنند و آنها را ناچیز انگارید؛ همانطور که خدا آنها را ناچیز انگاشته است. اینک، ای شریح! میان من و طرف مخاصمه من، قضاوت کن! «شریح» گفت: یا امیر المؤمنین! ادّعی شما چیست؟ حضرت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۱

علی علیه السّلام فرمود: ای شریح! این زره از آن من است که مدتی است از من ربوده‌اند.

(۱) «شریح» خطاب به ترسا، گفت: تو در برابر ادّعی امیر المؤمنین علیه السّلام چه دلیلی داری؟ وی پاسخ داد: علی علیه السّلام را تکذیب نمی‌کنم، لیکن می‌گویم که این زره از آن من است. «شریح» نگاهی به حضرت علی علیه السّلام انداخت و عرض کرد: یا علی! در حال حاضر زره در دست اوست و ایشان صاحب زره به شمار می‌رود، آیا شما برای اثبات حق خود و ابطال ادّعی او دلیل و بینه‌ای دارید؟ حضرت علی علیه السّلام فرمود: آری، «شریح» درست می‌گوید و من باید برای اثبات ادّعی خود دلیلی داشته باشم. ترسا که از اینگونه رفتار به شگفت آمده بود، گفت: گواهی می‌دهم که اینگونه داوری، برآستی از نوع داوری پیغمبران الهی است! و اضافه کرد: شگفتی اینجاست که امیر المؤمنین علیه السّلام خود به محکمه داورش که شخص خویش او را منصوب کرده، آمده و داور علیه او داوری می‌کند! اینک به خدا سوگند! جریان زره را بطوری که اتفاق افتاده است به عرض مبارک تقدیم می‌دارم: در یکی از جنگها که پشت سر شما حرکت می‌کردم، زره شما از روی شتر اوراق که شما بر آن سوار بودید به زمین افتاد، من بلافاصله آن را در ربودم. و تا به حال بدون آنکه کسی از چگونگی آن، اطلاع داشته باشد، در اختیارم بوده تا اینکه امروز این جریان رخ داد. و من اکنون گواهی می‌دهم که خدا یکتاست، و محمّد رسول اوست. حضرت علی علیه السّلام فرمود: اکنون که مسلمان شدی، آن زره را به تو بخشیدم. آنگاه آن تازه مسلمان را سوار اسب عتیق خود کرد.

«شعبی» گفته است که بخاطر دارم آن مرد بعد از مسلمان شدن در یکی از جنگها زیر پرچم علی علیه السّلام با دشمنان مبارزه می‌کرد!

(۲) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۴/ ۶] آورده و در آن حدیث آمده است: «شریح» خطاب به حضرت علی علیه السّلام، گفت: با توجه به اینکه می‌دانم زره از آن شماست ولی لازم است دو نفر گواه عادل به حقانیت شما

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۲

گواهی دهند.

(۱) حضرت علی علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام و «قنبر»، آزاد شده‌اش، را بحضور طلبید. و هر دو تن گواهی دادند که زره از آن حضرت علی علیه السلام است.

«شریح» گفت: گواهی «قنبر» را می‌پذیرم، لیکن گواهی فرزندان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را نمی‌پذیرم؛ به دلیل آنکه ممکن است رعایت حق پدر و فرزندی او را به گواهی وادار کرده باشد؟! حضرت علی علیه السلام فرمود: ای شریح! مادرت به عزایت بنشیند، مگر از «عمر» نشنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: حسن و حسین، سرور جوانان بهشت‌اند؟ «شریح» گفت: آری، خدا گواه است که این حدیث را از وی شنیده‌ام! فرمود: پس به چه دلیل گواهی سید شباب اهل بهشت را نمی‌پذیری؟ حضرت علی علیه السلام بدین وسیله مرافعه را پایان داد و به یهودی، فرمود:

زره مال تو باشد. یهودی گفت: امیر المؤمنین همراه من نزد قاضی مسلمانان آمد و قاضی مطابق با قانون داوری علیه او قضاوت کرد و آن حضرت هم نسبت به آن قضاوت، اظهار رضایت نمود. در این هنگام بود که یهودی گفت: به خدا سوگند، یا امیر المؤمنین! آنچه را ادعا کردی درست و بجا بود، و زره از آن شماسست و من آن هنگامی این زره را به اختیار خود در آوردم که زره از پشت مرکب شما به زیر افتاد و من بلا-درنگ آن را ربودم. اینک با روشن شدن حقیقت گواهی می‌دهم: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». حضرت علی علیه السلام آن زره را همراه مبلغ هفتصد درهم به وی بخشید. و آن زره همواره در اختیار او بود تا اینکه در جنگ صفین در زیر پرچم علی علیه السلام جنگید و به شهادت رسید.

«حاکم» این حدیث را در بخش «الکنی» آورده و «ابن جوزی» هم روایت کرده است. و «ابن عساکر» نیز با اندک اختلاف لفظی متذکر شده است.

(۲) [الامامة و السياسة ابن قتیبه ص ۹۷] گویند: «عبد الله بن ابو محجن» نزد «معاویه» آمد. «معاویه» پرسید: ای عبد الله! از کجا آمده‌ای؟ در پاسخ گفت: از نزد نادانی ترسو و بخیل، پسر «ابو طالب». «معاویه» گفت: خدا را! می‌دانی چه فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۳

می‌گویی؟! به خدا سوگند! اگر زبان همه مردم یکی شود، علی با زبانی که دارد بر همگان پیروز می‌گردد! و اما اینکه او را ترسو گفتی، مادرت به عزایت بنشیند! آیا هیچگاه دیده‌ای سلحشوری با او برابر شود و از دست او جان به سلامت ببرد؟! و از اینکه او را بخیل گفتی، به خدا سوگند! اگر علی علیه السلام دارای دو خانه باشد: یکی مملو از طلا، و دیگری مملو از گاه، نخست طلاهای یکی از دو خانه را جلوتر از خانه گاه در راه خدا انفاق می‌کند! «ثقفی» (همان پسر «ابو محجن» گفت: اگر می‌دانی که علی علیه السلام دارای چنین اوصافی است، پس چرا با او نبرد می‌کنی؟! «معاویه» در پاسخ گفت: به دلیل خونخواهی از «عثمان»؟!!

(۱) [کنز العمال ۳/ ۳۲۴] از «اصبغ بن نباته» روایت است که مردی حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و گفت: یا امیر المؤمنین! حاجتی دارم که نخست حاجتم را به عرض خدای تعالی تقدیم داشتم و پس از او به عرض شما می‌رسانم. اگر حاجتم را روا ساختی، از خدا سپاسگزاری می‌کنم و از شما هم تشکر می‌نمایم و اگر حاجتم را برآورده نساختم، به حمد خدا می‌پردازم و شما را معذور می‌دارم. حضرت علی علیه السلام فرمود: حاجت را بطور اجمال در روی زمین بنویس؛ برای اینکه نمی‌خواهم ذلت سؤال را در چهره تو مشاهده کنم! آن مرد در روی زمین نوشت: «نیاز مندم»! حضرت علی علیه السلام دستور داد بردی بیاورند. برد را حاضر کردند و حضرت علی علیه السلام آن برد را به وی مرحمت فرمود. آن مرد برد را گرفت و پوشید و این ابیات را انشا نمود:

كسوتنی حلة تلبی محاسنها فسوف اكسوك عن حسن الثنا حللا
ان نلت حسن ثنائی نلت مكرمه و لست تبغی بما قد قلته بدلا

انّ الثّناء لیحیی ذکر صاحبه کالغیث یحیی فده السّهل و الجبلا

لا تزهد الدهر فی خیر توفیقه فکلّ عبد سیجزی بالذی عملا؛ برد گرانبھائی که آثار خوبی آن ظاهر بود بر اندام من پوشانیدی و طولی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۴

نمی‌کشد که با ستایش و مدح خود، بردهایی را بر اندام تو می‌پوشانم؛ اینک اگر ستایش من در خور شما باشد، کسب بزرگواری برای خود نموده‌ام و یقین دارم که با سرودن این ابیات، پاداش و عوض آن را به شما تقدیم نکرده‌ام؛ براستی ثناگستری یاد صاحبش را زنده می‌دارد، چنانکه باران دشت و کوه را حیات می‌بخشد؛ از خیری که روزگار به تو عطا می‌کند، بدیده بی‌نیازی منگر که هر بنده‌ای از پاداش کاری که انجام می‌دهد بهره‌ور می‌شود.

آنگاه حضرت علی علیه السّلام دستور داد دینارها را بحضورش بیاورند. صد دینار به وی جایزه داد. «اصبغ» گوید که به عرض کردم: یا امیر المؤمنین! هم برد را به او کرم کردی و هم صد دینار زر به او جایزه دادی؟ فرمود: آری! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: مردم را در محلی که در خور آنهاست قرار دهید. و این عطا از نظر من، برای موقعیت و منزلت او مناسب بود.

«ابن عساکر» و «ابو موسی مدینی» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۲۲۸] از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام روایت می‌کند که «عمر»، قطعه‌ای از زمین ینبع را در اختیار حضرت علی علیه السّلام در آورد. به دنبال آن، حضرت علی علیه السّلام زمینی را در کنار آن قطعه، خریداری کرد و دستور داد تا چشمه (چاهی) در زمین خریداری شده حفر نمایند. هنگامی که حفاران، به حفر چاه مشغول بودند، ناگهان انفجاری رخ داد.

و آب مانند گردن شتر نحر شده، فواره می‌زد. حفاران حضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شده و جریان را به عرض رسانیدند. علی علیه السّلام فرمود: وارثان را از ظهور چنان چاهی مژده دهید. سپس آن زمین را در ردیف موقوفاتی قرار داد که محصول آن به فقرا و مسکینان و ابن سییل (در راه ماندگان) برسد و همچنین در راه خدا- از نزدیک و دور، صلح و جنگ- مصرف شود و از این راه توشه‌ای برای آخرتش باشد و فرمود: محصول این زمین را بدان جهت وقف بر نیازمندان می‌کنم، تا از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۵

روزی که رخسارهای جمعی از مردم سیاه و جمعی سپید می‌شود، آسوده خاطر باشم و از آتش دوزخ در امان بمانم.

«ابن سمان» این حدیث را در «المواقفه» نقل می‌کند.

(۱) [کنز العمال ۳ / ۳۱۰] از «عبید الله بن محمد بن عایشه» نقل می‌کند که در یکی از روزها، سائلی حضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شد. حضرت علی علیه السّلام به امام حسن علیه السّلام- و یا امام حسین علیه السّلام- فرمود: نزد مادرت برو و بگو از آن، شش درهمی که نزد شما دارم، یک درهم آن را بدهید. یکی از آن دو بزرگوار نزد مادرش رفت و پیام حضرت علی علیه السّلام را ابلاغ کرد و بازگشت، عرض کرد که مادرم می‌گوید: آن شش درهم را برای خرید آرد، کنار گذاشته‌ام. حضرت علی علیه السّلام فرمود: ایمان بنده در صورتی به کمال می‌رسد که بدانچه در دست خداست، استوارتر باشد از آنچه در اختیار خودش هست. حضرت علی علیه السّلام بار دیگر فرزندش را بحضور مادر گسیل داشت و فرمود: از مادرت درخواست کن تا همه آن شش درهم را به وسیله شما ارسال دارد. حضرت فاطمه علیها السّلام فرمان صاحب ولایت را پذیرا شد و همه آن شش درهم را ارسال داشت. حضرت علی علیه السّلام همگی آن شش درهم را به آن سائل مرحمت فرمود. هنوز از این کار آسوده خاطر نشده بود، مردی که افسار شتری را در دست گرفته بود و آن را برای فروش آماده داشت از آنجا گذشت، حضرت علی علیه السّلام که متوجه شد

ساربان، شتر خود را در معرض فروش قرار داده است، فرمود: این شتر را به چه مبلغی می‌فروشی؟ عرض کرد: به مبلغ صد و چهل درهم. حضرت علی علیه السّلام فرمود: شتر را می‌خرم؛ اینک آن را عقال کن و برو و پس از اندک مدّتی بازگرد تا بهای آن را بپردازم. ساربان به دستور حضرت علی علیه السّلام شتر را خوابانید و عقال کرد و رفت. طولی نکشید، مرد دیگری در رسید و پرسید: این شتر از کیست؟ حضرت علی علیه السّلام فرمود: از من است. عرض کرد: آیا آن را می‌فروشید؟ فرمود: آری. پرسید: به چه مبلغی می‌فروشید؟ فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۶

به دویت درهم. آن مرد گفت: شتر را به آن مبلغ می‌خرم. سرانجام شتر را خریداری کرد و بهای آن را داد و شتر را همراه خود برد. حضرت علی علیه السّلام مبلغ صد و چهل درهم را به آن مرد داد و مبلغ شصت درهم باقیمانده را بحضور فاطمه علیها السّلام برد. فاطمه علیها السّلام پرسید: این درهم‌ها چیست؟ فرمود: درهم‌هایی است که خدای تعالی به زبان پیغمبرش به ما وعده داده است: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا؛ کسی که یک کار نیک انجام بدهد، خدای تعالی ده برابر آن به وی اعطا خواهد کرد! «عسکری» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۷۹] از «عبد الله بن عیاش بن ابی ربیع» روایت کرده که درباره حضرت علی علیه السّلام از وی سؤال شد. در پاسخ گفت: علی علیه السّلام کسی بود که در هنگام سخن گفتن پاسخهای دندان شکنی می‌داد؛ از نسبتی عظیم برخوردار بود و از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او بود؛ در پذیرش آئین اسلام از همگان با سابقه‌تر بود؛ از قرآن و فقه و سنت الهی، کمال اطلاع را داشت؛ و شمشیر آخته‌ای بود در جنگها؛ و از هیچ گونه کمکی به رنجدیدگان دریغ نمی‌کرد. «مخلص ذهبی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹۳] به سند خود، از «عبد الله بن عباس» حدیثی را نقل کرده و در پایان آن چنین آمده است: سپس «ابن عباس» گفت که رستگاری و عزّت علی علیه السّلام در اینست که از دامادی رسول خدا صلی الله علیه و آله برخوردار می‌باشد؛ و عشیره و بستگان فراوان دارد؛ و از هیچگونه کمکی به بینوایان دریغ نمی‌دارد؛ از تزیل قرآن آگاه است. و از تأویل آن، کمال اطلاع را دارد؛ و بر اقرائش برتری پیدا کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۳۹۲] از «جبر شعبی» روایت است که حضرت علی علیه السّلام فرمود: از خدای تعالی شرمنده‌ام که گناهی عظیم‌تر از عفو مرتکب شوم و یا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۷

مرتکب جهلی بالاتر از بردباریم گردم و یا با عورتی رویاروی شوم و آن را نپوشانم و یا با بینوایی برابر گردم و جود و بخشش من از بینوایی او جلوگیری ننماید.

(۱) [سنن بیهقی ۸/ ۱۸۱] به سند خود، از علی بن الحسین علیهما السّلام روایت می‌کند که فرمود: به دیدار «مروان بن حکم» رفته بودم. در ضمن گفتگو اظهار داشت که هیچ رزم‌آرا و پیروزی را پیروزمندتر از پدر شما ندیدم! به خاطر دارم در جنگ جمل هر یک از ما را به وظائف خود برگماشته بود و در ضمن آن پیامی از سوی حضرت به اطلاع لشکریان رسید که مواظب باشید، اگر دشمنی پا به فرار گذاشت، دنبالش نکنید و بر دشمنی که مجروح شده و آخرین لحظات زندگی را طی می‌کند، یورش مبرید و به او آسیب نرسانید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۸

باب صد و شصت و هشتم همانا حضرت علی علیه السلام شیفته ذات خدا بود و در راه خدا سرسختی و جدیت بی‌نهایتی از خویش بروز می‌داد

(۲) [مستدرک حاکم ۱۳۴/۳] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که در یکی از روزها، گروهی در پیشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت علی علیه السلام شکایت کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنبال شکوه آنان از جای برخاست و خطابه‌ای ایراد فرمود و شنیدم خطاب به مردم اظهار می‌داشت: ای مردم! از علی علیه السلام شکوه نکنید، به خدا سوگند! علی علیه السلام شیفته ذات خداست و در راه خدا از خشونت و سرسختی زیادی برخوردار است و در این راه کمال پایمردی را دارد.

«حاکم» گفته که این حدیث صحیح است.

(۳) مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» حدیث مزبور را در [مسند ۶۸/۳] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۷۳/۲] از «زینب» دختر «کعب بن عجره» روایت می‌کند که گفت: در یکی از روزها، مردمی در حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام شکوه کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلا درنگ از جای برخاست و خطابه‌ای ایراد کرد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۵۹

و در ضمن آن فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکوه نکنید، به خدا سوگند! علی علیه السلام در ذات خدا سرسخت‌تر از آنست که شما از او شکوه نمایید.

«ابن اسحاق» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [تاریخ ابن جریر طبری ۴۰۲/۲] به سند خود، از «زینب» دختر «کعب بن عجره» - که در نزد «ابو سعید خدری» بود - از «ابو سعید» روایت می‌کند در یکی از اوقات، مردم در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابیطالب علیه السلام شکوه کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله به ایراد خطابه پرداخت و در طی مطالب راقیه‌ای که بیان می‌کرد شنیدم که فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکوه نکنید، به خدا سوگند! سرسختی و شیفتگی حضرت علی علیه السلام در ذات خدا یا در راه او، بیشتر از آنست که در خور فهم و استعداد شما باشد.

(۲) [استیعاب ۴۶۵/۲] به سند خود، از «اسحاق بن کعب بن عجره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام در ذات خدا، شیفته و سرسخت شده است.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۶۸/۱] به سند خود، از «اسحاق بن کعب بن عجره» از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نسبت به علی علیه السلام ناسزا نگوئید؛ برای اینکه او شیفته ذات خداست.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۱۳۰/۹] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم آنرا در «الکبیر» و «الاوسط» آورده است.

(۴) [الریاض النضره ۱۹۶/۲] از «محمد بن زیاد» روایت می‌کند: آنگاه که «عمر» به حج بیت الله رفته بود، مردی که به چشمش لطمه وارد آمده بود، با «عمر» ملاقات کرد. «عمر» از وی پرسید: چه کسی به چشم تو آسیب رسانده است؟ در پاسخ گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام. «عمر» گفت: آری، این آسیبی که بر چشم تو وارد شده است، اثر چشم خداست! آنگاه از چگونگی این ماجرا و اینکه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۰

چرا اینکار را با تو کرده است، سؤالی ننمود. طولی نکشید که حضرت علی علیه السلام و همان مرد به ملاقات «عمر» آمدند. حضرت علی علیه السلام فرمود: این مرد را در حال طواف دیدم که چشم چرانی می‌کند و به زن مردم چشم دوخته است. «عمر»

گفت:

آری، شما با نور خدا نگاه کرده‌ای! مؤلف گوید: حدیث مزبور را به طریق دیگر روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: مشاهده کردم که این مرد در حال طواف بدچشمی می‌کند و به حریم مسلمانان نگاه می‌کند.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۲۲۳] از «ابن عباس» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکه و در حالیکه گرسنه بود، به خانه «ام هانی» دختر «ابو طالب» وارد شد. «ام هانی» به عرض رسانید: یا رسول الله! دامادهائی دارم که از بیم کشته شدن به خانه من پناه آورده‌اند و علی بن ابیطالب علیه السلام در موقعیتی است که در راه خدا از هیچ ملامت‌گری هراسی ندارد و بیم آنست که علی علیه السلام از حال آنها اطلاع یابد و آنها را از پای درآورد. اینک از شما تقاضا دارم که مقرر فرمایید هر کسی به خانه من پناهنده می‌شود، از کشته شدن در امان است تا اینکه سخن خدا را بشنود و ایمان بیاورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهش او را پذیرفت و فرمود: هر کسی که در پناه «ام هانی» در آید، در پناه ما خواهد بود. (حدیث ادامه دارد) در ذیل احادیث یاد شده، گفتاری از «عایشه» هست که مناسب است آن را در پایان این باب یادآور شویم.

(۲) «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/ ۴۶۹] روایت می‌کند، هنگامی که شهادت حضرت علی علیه السلام به اطلاع «عایشه» رسید، گفت: از این به بعد، ملت عرب هر گونه تبهکاری و جنایتی را که می‌خواهند به انجام آورد؛ برای اینکه کسی مانند علی علیه السلام وجود ندارد که آنان را از تبهکاری و جنایت بازدارد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۱

(۱)

باب صد و شصت و نهم حضرت علی علیه السلام همواره به ذکر خدا می‌پرداخت

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۱] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند، روزی من و فاطمه علیهما السلام می‌خواستیم بخوابیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و پای مبارکش را در میان من و فاطمه علیهما السلام گذاشت. آنگاه به ما آموخت که در هنگام خواب چه ذکر را بخوانیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیهما السلام، فرمود: هر گاه می‌خواهید سر به بالین خواب بگذارید، سی و سه مرتبه «سبحان الله»

و سی و سه مرتبه

«الحمد لله»

و سی و چهار مرتبه

«الله اکبر»

، بگویند. حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! از آن روز تا کنون، آن ذکر را ترک نکرده‌ام. مردی که خلجانی در اندیشه داشت، گفت:

حتی در شب صفین هم از آن غفلت نکرده بودید؟ فرمود: آری! در آن شب (سرنوشت ساز و با مشکلات فراوان باز هم) این ذکر را ترک نکردم! «حاکم» گوید: این حدیث با اصول حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، صحیح می‌باشد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۲

(۱) مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/ ۱۴۴ و ۲/ ۱۶۶] نقل کرده و در آن آمده است که «ابن کوا» را از روی

استهزاء به علی علیه السلام، گفت: حتی در شب صفین هم از خواندن آن ذکر دست برداشتی؟ علی علیه السلام فرمود: آری! حتی در شب صفین هم ترک نکردم!

(۲) [فتح الباری ۳/ ۳۷۰] گوید که «زهیر» گفته است، مردی که به صورت استهزاء به عرض رسانید در شب صفین هم از آن غفلت نکردید و علی علیه السلام هم فرمود که آری، در شب صفین هم از آن دستور غفلت نکرده بودم، آن سؤال کننده «اشعث بن قیس» بود.

(۳) و می گوید: در روایت «سائب» آمده است، هنگامی که «ابن کوا» از روی استهزاء گفت: حتی در شب صفین هم از خواندن آن غفلت نورزیدی؟ علی علیه السلام فرمود: خدا بکشد شما عراقی ها را! آری، در شب صفین هم از خواندن آن دستور غفلت نکردم! تا آنکه می گوید: در روایت «زید بن ابی انیسه» از «حاکم» نقل می کند، هنگامی که «ابن کوا» گفت: در شب صفین هم از آن غافل نشدی؟ علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! نزدیک سحر بود که آن دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله به ذهنم خطور کرد و هماندم به انجام آن پرداختم.

(۴) در روایت «علی بن اعبد» آمده است، از همان لحظه‌ای که آن دستور را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، همه شب به خواندن آن ادامه می دادم مگر شب صفین که آخر شب به یاد آوردم و همان لحظه آن ذکر را گفتم. در روایت «شبت بن ربیع» نیز همینطور است و بجای «آن را به یاد آوردم»، «آن را گفتم» آمده است.

(۵) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۹] به سند خود، از «شبت بن ربیع» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که کنیزک اسیری را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده بودند، حضرت علی علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام پیشنهاد کرد با پدر بزرگوارش ملاقات کند و از ایشان خدمتگزاری را تقاضا کند تا در کارهای منزل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۳

یاری نماید. اول شب بود که فاطمه علیها السلام به ملاقات پدر رفت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی پرسید: ای دختر عزیزم! برای چکار آمده‌ای؟ فاطمه علیها السلام به عرض رسانید:

کار بخصوصی نداشتم جز اینکه می خواستم حضورتان عرض سلامی کرده باشم. آن لحظه حیا مانع شد که پیشنهادش را مطرح نماید. وقتی بازگشت، علی علیه السلام پرسید: چه کردی؟ فاطمه علیها السلام فرمود: تقاضایی نکردم و حیا مانع شد که درخواستی بنمایم. شب دوم فرا رسید. حضرت علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود:

امشب با پدرت ملاقات کن و از وی درخواست کن تا خادمی را در اختیار تو در آورد که کمک کار تو باشد. فاطمه علیها السلام بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

باز هم، حیا مانعش شد و درخواستی نکرد. علی علیه السلام فرموده که شب سوم فرا رسید و ما دسته جمعی حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: برای چکار آمده‌اید؟ علی علیه السلام جواب داد: یا رسول الله! اداره کردن امور خانه به تنهایی برای ما مشکل است و تقاضا داریم خدمتکاری را برای کمک به امور زندگی ما، در نظر بگیرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می خواهید سفارشی به شما بکنم که از داشتن شتران سرخ مو برایتان ارزنده تر باشد؟ علی علیه السلام به عرض رسانید: آری، یا رسول الله! فرمود: در هنگام خواب، صد مرتبه تکبیر و تسبیح و تمحید بگویند تا در آن هنگام، هزار حسنه در نامه عمل شما نوشته شود و در بامداد هم همین ذکر را به زبان آورید تا از هزار حسنه دیگر برخوردار گردید.

علی علیه السلام فرمود: از آن زمان که این دستور از ناحیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شد من هیچگاه از خواندن آن غفلت نکردم، جز در یکی از شبهای صفین که از گفتن آن، غافل شدم تا اینکه خوشبختانه آخر شب به یاد آن افتادم و بلافاصله آن

ذکر را انجام دادم.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۷۰] به سند خود، از «ابن اعبد» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام خطاب به من، فرمود: ای پسر اعبد! می‌دانی حق طعام چیست؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۴

عرض کردم: بیان فرمایید حق طعام چیست؟ فرمود: هرگاه طعامی در برابر تو گذاشته شود، (۱) حقش آنست که بگوئی:

«بِسْمِ اللَّهِ الْوَالِدِ بَارِكْ لَنَا فِيمَا رَزَقْتَنَا»

؛ پروردگارا! در آنچه به ما ارزانی فرمودی، برکت مرحمت بفرما. سپس فرمود:

می‌دانی پس از صرف غذا چگونه باید شکر نعمت را به جای آورد؟ عرض کردم:

شکر نعمت چگونه است؟ فرمود: پس از صرف غذا می‌گوئی:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اطْعَمَنَا وَسَقَانَا»

؛ سپاس خدا را که به ما غذا داد تا صرف کنیم، و آب داد تا از عطش در امان باشیم. سپس فرمود: می‌خواهی به گوشه‌ای از حال خود و فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کنم! گفتم: آری. فرمود: فاطمه علیها السلام، گرامی‌ترین فرد خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ولی آن قدر دستاس کرد که اثر دسته دستاس در دست مبارکش ظاهر گردید، و آنقدر با مشک آب آورد که اثر بند مشک در گلوی ایشان ظاهر شد، و خانه را آنقدر جاروب زد که لباسهایش گرد آلود شد و آن قدر در زیر قدر (دیگ) آتش افروخت که لباسهایش چرکین شد و سرانجام از به جای آوردن اینگونه کارها احساس ناراحتی کرد. همان روزها، کنیزک اسیر- و یا خادمی- را بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. به فاطمه علیها السلام گفتم: اکنون حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شو و از حضرتش درخواست کن تا خدمتکاری در اختیار تو درآورد و از این طریق، از صدماتی که در تنظیم امور زندگی بر خود هموار می‌کنی، جلوگیری نماید. پس از این حدیث را بطوری که پیش از این از «شبهت بن ربیع» از علی علیه السلام نقل کردیم، ادامه داده است.

(۲) [زمخشری در کشاف] در تفسیر آیه شریفه وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (سوره صافات، آیه ۱-۳) گفته است که مراد از «تالیات» همه کسانی هستند که قرآن تلاوت می‌کنند و آنگاه «زمخشری» می‌گوید: می‌شود آیه شریفه را به این طریق تقسیم کنیم: «صافات»، اشاره به دانشمندان عامل است که در نماز تهجد و نمازهای دیگر پاهای خود را استوار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۵

می‌دارند و در صفهای نماز جماعت با نمازگزاران شرکت می‌نمایند؛ و منظور از «زاجرات»، آنهایی هستند که بر اثر اندرز و نصیحت، مردم را از کارهای ناپسند بازمی‌دارند و اینانند که آیات خدا را تلاوت می‌کنند و آئین او را در میان مردم رواج می‌دهند. (۱) و هم ممکن است مراد از گروههای سه گانه، سوارگانی باشند که در راه خدا در صف رزمندگان قرار می‌گیرند و صفهای را تشکیل می‌دهند و بر اسبها می‌نشینند و آنها را بسوی دشمنان خدا، می‌رانند و به یاد خدا اشتغال می‌ورزند و مشاغل دنیوی آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. این تفسیر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۶

(۱)

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۸۴] به سند خود، از «ابو صالح» روایت می‌کند، در یکی از اوقات، «ضرار بن ضمیره کنانی» بر «معاویه» وارد شد. «معاویه» خطاب به او، گفت: اوصاف علی علیه السّلام را برای من بیان کن! «ضرار» گفت: ای امیر! ممکن است مرا معاف بداری؟ گفت: تو را معاف نمی‌دارم. «ضرار» گفت: اکنون که چاره‌ای ندارم، می‌گویم: علی علیه السّلام مرد نامتناهی بود، نیرومندی او بی‌نهایت بود، سخن گفتن او بطوری بود که حق را از باطل جدا می‌ساخت، در فرمانش از عدالت، تجاوز نمی‌کرد، چشمه‌های علم و دانش از گرداگردش می‌جوشید و کلمات حکمت‌آمیز از هر طرفی به زبانش جاری می‌شد، از دنیا و زخارف آن می‌هراسید، با شب و تاریکی انس داشت، بسیار می‌گریست و پیوسته در اندیشه بود، دست بسوی خود برمی‌گردانید و خود را مخاطب می‌ساخت، لباس کوتاه را دوست می‌داشت، و از نان درشت و سبوس نگرفته استفاده می‌کرد، به خدا سوگند!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۷

او مانند یکی از خودمان با ما برخورد داشت (رفتار خودمانی با ما داشت)، در ملاقاتی که با او داشتیم میان خود و ما تفاوتی قائل نمی‌شد،

(۱) و هرگاه پرسشی از وی می‌کردیم به خوبی پاسخ می‌داد، و در عین حالی که او به ما نزدیک بود و ما به او نزدیک بودیم، از هیبت و عظمتی برخوردار بود که نیروی گفتگوی با او را نداشتیم، هرگاه لبخند می‌زد چنان بود که گویا گوهر به رشته کشیده شده از دهانش نمایان می‌گردید، مردم دیندار را احترام می‌کرد، و بینوایان را دوست می‌داشت، آدم یاوه‌سرا نمی‌توانست در او نفوذ کند، و ناتوان از دادگری او مأیوس نمی‌شد، خدا گواه است! در یکی از شبها که پرده تیرگی سرپای شب را فرا گرفته بود و ستارگان فرو رفته بودند، در محراب عبادت ایستاد و محاسن شریف را به دست گرفته و مانند مار گزیده‌ای به خود می‌پیچید و آنچنان می‌گریست که گویا هم اکنون صدای آن حضرت را می‌شنوم که با دردمندی و اندوهناکی «یا ربّنا یا ربّنا» می‌گفت و بسوی پروردگار تضرع و زاری می‌نمود. سپس خطاب به دنیا می‌گفت: ای دنیا مرا فریب مده و مرا مشتاق خود مساز! چه بسیار دور است، چه بسیار دور است که نسبت به تو اظهار علاقه کنم؛ اینک دیگری را بفریب که من تو را سه طلاقه کرده‌ام! عمر تو کوتاه است و نشست و برخاست با تو ناچیز، و موقعیت تو اندک است. آه، آه! که توشه‌ام اندک است و سفرم دراز و راهم وحشتناک! سخن «ضرار» که به اینجا رسید، «معاویه» گریست، چنانکه اشک چشمش بر ریشش جاری می‌شد و نمی‌توانست خود را از گریه باز بدارد! آنگاه اشک چشمش را با آستینش پاک کرد در حالیکه حصار می‌گریستند! پس از آنکه «معاویه» اندکی آرام گرفت، گفت: اینک که علی از دستت رفته، نسبت به او چه حالی داری؟ گفت: اندوه من نسبت به آن حضرت بگونه زنی است که کودک او را در میان دامنش از پای در آوردند! بدیهی است اشک چشم چنین مادری هیچگاه خشک نمی‌شود و حزن او فرو نمی‌نشیند. «ضرار» آنچه را لازم می‌دانست، گفت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۸

و از جای برخاست و بیرون رفت.

(۱) مؤلف گوید: «ابن عبد البر» این حدیث را در [استیعاب ۲/ ۴۶۳] از «حرمازی» - که یکی از مردم همدان است - روایت می‌کند که در آن روایت آمده است: علی علیه السّلام خطاب به دنیا فرموده است: خودت را بر من عرضه می‌کنی یا مرا به خود مشتاق می‌گردانی؟ هیئات! که با تو سر سازگاری داشته باشم؛ چرا که تو را سه طلاقه کرده‌ام و رجوعی به تو ندارم. «محبّ طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۲] به نقل این حدیث پرداخته است و می‌گوید: «دولابی»، «ابو عمرو» و مؤلف «صفوة» هم آنرا نقل کرده‌اند. در طی حدیث مزبور روایتی در صفت شیعه علی علیه السّلام رسیده است که مناسب است آنرا در خاتمه این باب متذکر بشویم.

(۲) [ابو نعیم در حلیه الاولیاء ۱/ ۸۶] از «سلمه بن کهیل» از «مجاهد» روایت می‌کند که شیعه علی علیه السّلام مردمی بردبار،

دانشمند، لبهایشان از تشنگی خشک است؛ شیعه او آنهایی هستند که از زیادی عبادت به پارسائی شناخته می‌شوند.
(۳) در همان صفحه از حضرت علی بن الحسین علیهم السّلام روایت می‌کند که شیعه ما کسانی هستند که لبهایشان در تشنگی خشک است و امام ما کسی است که آنها را به اطاعت از خدا می‌خواند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۶۹
(۱)

باب صد و هفتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات زندگی، علی علیه السلام را در زیر جامه خواب خویش در آورد و در کنار خود قرار داد

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۱۸۰ و ذخائر العقبی ص ۷۲] از «عایشه» روایت کرده‌اند، هنگامی که لحظه رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، فرمود: حبیب مرا بحضور من بخوانید. ما «ابو بکر» را بحضورش دعوت کردیم، همینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله، «ابو بکر» را دید، رو گردانید! باز فرمود: حبیب مرا بسوی من بخوانید. این بار «عمر» را بحضور مبارک دعوت کردیم، به مجردیکه «عمر» را دید، باز صورت بر گردانید! فرمود: حبیب مرا بحضورم بخوانید. در این هنگام حضرت علی علیه السلام را دعوت کردند، به محض اینکه علی علیه السلام را دید، او را در زیر لحاف برد و او را در کنار خود نشانید تا هنگامی که رحلت کرد علی علیه السلام در کنارش بود، در حالیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله دست روی بدن علی علیه السلام گذاشته بود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۰
(۱)

باب صد و هفتاد و دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت کرد که سر مبارکش در دامان حضرت علی علیه السلام بود

(۲) [هیثمی در مجمع ۱ / ۲۹۳] از «ابو رافع» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رحلت کرد که سر مبارکش در میان دامان حضرت علی علیه السلام بود و در آن حال خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: خدا را در نظر بگیرد و از نگهداری و آسایش غلامان و کنیزان خود غفلت نکنید. خدا را در نظر بگیرید و از نماز غفلت نکنید. این بود آخرین سخن و توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله.
«بَرَّاز» این روایت را نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۹ / ۳۵] از «ابن عباس» روایت می‌کند که در آخرین بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت «عزرائیل» برای قبض روح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور یافت و اذن ورود خواست. در این هنگام سر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی دامان علی علیه السلام بود. «عزرائیل» هنگام ورود سلام کرد و گفت: «السّلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته» حضرت علی علیه السلام فرمود: باز گرد که ما سرگرم اندوه خود می‌باشیم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: می‌دانی این شخص کیست؟ این بزرگوار، ملک الموت است! آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون داخل شو و هر مأموریتی که داری انجام بده.
«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ ۵۱] به سند خود، از «عبد الله بن محمد بن عمر بن علی» از پدرش و او هم از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که سر مبارکش در دامان علی علیه السلام بود. و در همان صفحه از «شعبی» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت کرد که سر مبارکش در دامان علی علیه السلام بود. علی علیه السلام آن حضرت را غسل می‌داد و «فضل» هم جسد مبارکش را در بغل گرفته بود و بر می‌گردانید و «اسامه» به «فضل» آب می‌داد تا حضرت علی علیه السلام جسد مطهر را غسل بدهد.

(۲) [کنز العمال ۴/ ۵۵] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیمار بود، به خانه حضرتش شرفیاب شدم و دیدم سر مطهر آن حضرت صلی الله علیه و آله در دامان مردی است که زیباتر از او در میان آفریدگان ندیده‌ام و حضرت صلی الله علیه و آله در دامان مردی است که زیباتر از او را در میان آفریدگار ندیده‌ام و حضرت خوابیده است. در این هنگام وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشدم و در عین حال گفتم: آیا نزدیک بیایم؟ آن مرد گفت: نزدیک پسر عمویت بیا که تو شایسته‌تری از من به ایشان. نزدیک رفتم و آن مرد از محل خویش برخاست و من بجای او نشستم و سر مطهر آن حضرت را چنانکه در دامان آن مرد بود، بر دامان خویش گذاشتم. فاصله‌ای نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و پرسید: مردی که سرم در دامان او بود کجا رفت؟ گفتم: هنگامی که وارد خانه شما شدم او مرا به نزدیک شما دعوت کرد و گفت: نزدیک پسر عمویت بیا که تو سزاوارتری از من به ایشان. سپس او از جای برخاست و من بجای او نشستم و سر شما را در دامان خود نهادم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌دانی آن مرد چه کسی بود؟ عرض کردم:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۲

پدر و مادرم فدای شما، نمی‌دانم او که بود. فرمود: آن مرد، «جبرئیل» بود که با من سخن می‌گفت تا دردم تسکین پیدا کرد و در حالیکه سرم روی دامانش بود، به خواب رفتم.

«متقی» گوید: این حدیث را «ابو عمرو زاهد» در «الفوائد» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [ذخائر ص ۹۴] و در «الریاض النضره ۲/ ۲۱۹» این حدیث را آورده و گفته است که آنرا «ابو عمرو محمد لغوی» نقل کرده

(۱) و حدیث دیگری را مناسب این مقام از «ابن عباس» به این شرح نقل می‌کند: هنگامی که در حضور او سخن از حضرت علی علیه السلام به میان آمد، گفت: از مردی سخن می‌گویند که صدای پای «جبرئیل» را از بالای خانه‌اش می‌شنید. «احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» روایت کرده است.

(۲) [الادب المفرد بخاری] در باب «حسن الملكة»، به سند خود، از «نعیم بن یزید» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده است، هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به شدت گذاشت به من فرمود: یا علی! کاغذی حاضر کن تا مطالبی را در آن بنگارم که امتم بعد از من گمراه نشوند؛ برای آنکه بیم آن دارم پیش از آنکه به وظیفه عمل کنم، راهی سفر آخرت شوم آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نیازی به نامه تازه‌ای نیست و نامه‌ای در دست دارم. علی علیه السلام می‌فرماید: سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامانم بود، به نماز و زکات و اظهار محبت به کنیزان و غلامان، توصیه فرمود. همچنین بود تا اینکه دعوت حق را لبیک گفت و به یکتائی خدا و شهادت به رسالت خویش گواهی داد. بدیهی است کسی که به خدا و رسول او گواهی بدهد آتش دوزخ بر او احرام خواهد بود.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۳۶] از «ابن عباس» روایت می‌کند، هنگامی که بیماری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدت یافت و لحظات آخر عمر را سپری می‌کرد، «عایشه» و «حفصه» حضور مبارکش بودند. در این هنگام علی علیه السلام وارد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۳

شد، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را مشاهده کرد دو بار خطاب به علی علیه السلام، فرمود: نزدیک بیا! علی علیه السلام نزدیک رفته سر مبارک را در میان دامنش گرفت و به همان حال بود تا رحلت کرد. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۴

(۱)

باب صد و هفتاد و سوم روح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک علی علیه السلام تماس پیدا کرد و علی علیه السلام آنرا به رخسار مبارکش کشید

(۲) [مجمع هیشمی ۱۱۲/۹] از «جمیع بن عمیر» روایت می‌کند که مادر و خاله‌اش به دیدار «عایشه» رفتند (و حدیث را ادامه داده است تا آنجا که) از «عایشه» درخواست کردند تا از حالات علی علیه السلام برای آنها بگوید. «عایشه» گفت:

از چه چیز و از چه شخصی می‌پرسید؟ از مردی می‌پرسید که در موقعیت و جایگاهی بود که هنگام جدائی روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله از کالبدش، علی علیه السلام روح ایشان را با دست خود گرفت و به رخسارش کشید. هنگام شهادت علی علیه السلام، مردم درباره مدفن ایشان اختلاف کردند، علی علیه السلام فرمود: بهترین مکان برای مدفن من، آنجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبض روح شده است. آن دو نفر از «عایشه»، پرسیدند: پس چرا علی او خروج کردی؟ گفت: قضای الهی بود (!) چه بسا می‌خواستم همه زمین را فدای علی کنم!! «ابو یعلی» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۵

(۱)

باب صد و هفتاد و چهارم در عهد و پیمان، حضرت علی علیه السلام نزدیک‌ترین شخص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود

(۲) [مستدرک حاکم ۱۳۸/۳] به سند خود، از «ابو موسی» از «ام سلمه» روایت می‌کند: به خدا سوگند! علی علیه السلام از همگان نزدیک‌تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و امور آن حضرت را در این رابطه عهده‌دار می‌شد. جریان اینست در یکی از روزها به عیادت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و آن حضرت چند مرتبه فرمود: علی آمد؟

علی آمد؟ فاطمه علیها السلام فرمود: گویا او را برای انجام کاری گسیل داشتید. طولی نکشید علی علیه السلام وارد شد. پنداشتم که مطلب خاصی در میان است که ما نباید از چگونگی آن آگاه شویم، برای همین از اتاق پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم و در پشت در نشستیم. من از دیگران نزدیکتر به در اتاق بودم. مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در آغوش گرفت و اسراری را با علی علیه السلام در میان گذاشت که ما از چگونگی آنها اطلاعی بدست نیاوردیم و همان روز هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد. از آنچه به صورت ظاهر دریافتم، دانستم که علی علیه السلام از دیگران به آن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۶

حضرت نزدیکتر است و اوست که باید امور ظاهری و باطنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده بگیرد.

«حاکم» گوید: سند این حدیث صحیح است ولی «بخاری» و «مسلم» از آن یاد نکرده‌اند.

(۱) مؤلف گوید: این حدیث را «نسائی» مؤلف «صحیح» معروف در [خصایص ص ۴۰] و «احمد حنبل» در [مسند ۶ / ۳۰۰] نقل کرده‌اند و هر دو تن گفته‌اند که علی علیه السّلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت و اسرار و رازهای آن حضرت شنید. «نسائی» پیش از این حدیث، مختصری از آن را به طریق دیگر روایت می‌کند و محدثان دیگر هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۲) [اصابه ابن حجر عسقلانی ۶ / ۱۸۳] در ضمن شرح حال «لیلی غفاری»، می‌نویسد: «ابن منده» به نقل از «علی بن هاشم بن برید» روایت می‌کند، «لیلی غفاری» می‌گوید: در غزوات، در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت می‌کردم و به مداوای مجروحان و عیادت بیماران می‌پرداختم. هنگامی که حضرت علی علیه السّلام عازم بصره شد، همراه آن حضرت بودم. در این سفر، «عایشه» را ملاقات کردم و از وی پرسیدم: آیا درباره فضیلت علی علیه السّلام، سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفت: آری! به خاطر دارم در یکی از روزها، کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم. علی علیه السّلام در حالیکه جامه مخمل سترده مو و بسیار ساده‌ای پوشیده بود، بر ما وارد شد و در میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. از روی اعتراض گفتم: مگر محل وسیع‌تری در این اتاق نبود که میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! دست از برادرم بردار و به او اعتراض مکن؛ چرا که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است، و آخرین کسی است که معاهده فیما بین من و خود را استوار می‌دارد و اولین کسی است در قیامت که به ملاقات من می‌رسد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۷

(۱) [کنز العمال ۳ / ۱۵۵] از «زافر» او هم از مردی، از «حارث بن محمّد» از «ابو طفیل عامر بن وائله» روایت می‌کند که در روز شورا، کنار در خانه‌ام ایستاده بودم. صداها از هر طرف به گوشم می‌رسید. همان هنگام صدای علی علیه السّلام را شنیدم که می‌فرمود: مردم با «ابو بکر» بیعت کردند در حالیکه، به خدا سوگند! من شایسته‌تر به امر خلافتم (تا آنجا که فرمود) آیا در میان شما جز من کسی هست که در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمهای آن حضرت را بسته باشد؟ آیا در میان شما جز من کسی دیگر هست که در هنگام دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد آن حضرت را استوار کرده باشد؟ همگان اقرار کردند که جز شما کس دیگر این وظایف را انجام نداده است. «عقیلی» هم این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۸

(۱)

باب صد و هفتاد و پنجم حضرت علی علیه السّلام بدن شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱ / ۲۶۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای غسل دادن جسد شریفش آماده گردیدند، در خانه آن حضرت به غیر از بستگانش، این افراد حضور داشتند: علی علیه السّلام، «عباس» - عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله - «فضل بن عباس»، «قثم بن عبّاس»، «اسامه بن زید بن حارثه» و «صالح» - آزاد شده آن حضرت - به مجردیکه برای غسل دادن آن حضرت آماده شدند، «اوس بن خولی انصاری» از پشت در، نام مقدس علی علیه السّلام را به زبان آورد. همزمان یکی از مردم «بنی عوف بن خزرج» که از بدری‌ها بود، صدایش به گوش حضرت علی علیه السّلام رسید. علی علیه السّلام در را گشود. مرد انصاری عرض کرد: تو را به خدا سوگند می‌دهم، اجازه بده از حظ دیدار جسد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله محروم نمانم. حضرت به وی اجازه داد. آن مرد وارد شد و موظف شد در گوشه‌ای از منزل قرار بگیرد و در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۷۹

تغسیل پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت نداشته باشد.

(۱) در این هنگام حضرت علی علیه السّلام و اعضای خانواده به تغسیل جسد شریف پرداختند. حضرت علی علیه السّلام جسد شریف را که هنوز پیراهن داشت، به سینه چسبانید و «عباس»، «فضل» و «قثم» به همراه علی علیه السّلام بدن شریف را به طرف راست و چپ حرکت می‌دادند. «اسامه» و «صالح» آب می‌ریختند و علی علیه السّلام بدن شریف را غسل می‌داد. و چیز ناراحت کننده‌ای که در مردگان دیگر به چشم می‌خورد از آن حضرت دیده نمی‌شد. علی علیه السّلام فرمود: پدر و مادرم فدای شما، تو در روزگار حیات و ممات خوشبوئی! آری جسد شریف را با آب و سدر غسل داد. پس از آنکه از غسل جسد شریف فارغ شدند، طبق معمول جسد را خشک کردند و آن حضرت را در سه کفن که دو تای از آنها پارچه سفید رنگ و یکی هم برد یمانی بود، کفن کردند. سپس «عباس» آن دو مرد - انصاری و خزرجی - را که با اجازه حضرت علی علیه السّلام به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده بودند، بحضور طلبید. به یکی از آنها دستور داد تا «ابو عبیده جراح» را که گورکن مردم مکه بود، بحضور دعوت کند، و به دیگری دستور داد تا «ابو طلحه بن سهل انصاری» را که گورکن مردم مدینه بود، به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواند. در این هنگام که «ابن عباس» به آن دو نفر مأموریت داد، گفت: پروردگارا! آنچه خیر است، برای رسول خودت مرحمت بفرما. آن دو مرد برای دعوت «ابو عبیده» و «ابو طلحه» از منزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون رفتند. بر خلاف انتظار آن مردی که موظف بود «ابو عبیده» را به منزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخواند، وی را ملاقات نکرد لیکن آن دیگری به دیدار «ابو طلحه» نائل آمد و او را به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعوت کرد. «ابو طلحه» دعوت او را اجابت نمود و به خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و قبری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حفر نمود.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در «صحیح» خود، در باب اخباری که در رابطه با غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، بطور اختصار بیان کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۰

و «بیهقی» هم در [سنن ۳/۳۸۸] به دو طریق، از «سعید بن مسیب» نقل نموده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/۷۳] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» و «ابن عباس» نقل کرده و هر دو تن گفته‌اند: هنگامی که سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نازل شد (حدیث را ادامه داده تا آنجا که) حضرت علی علیه السّلام گفت: هرگاه دعوت حق را اجابت کردید چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ چه کسی بر شما نماز می‌گزارد؟ و چه کسی جنازه شما را دفن می‌کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو مرا غسل می‌دهی و «ابن عباس» بر بدن من آب می‌ریزد و «جبرئیل» که سومی شما بشمار می‌آید کمک کار شما می‌باشد. هنگامی که از غسل من آسوده شدید، مرا در سه جامه نو کفن می‌کنید و «جبرئیل» حنوط مرا از بهشت می‌آورد و هنگامی که بدن مرا در تابوت نهادند، تابوت مرا در مسجد بگذارید و بلافاصله از مسجد بیرون بروید؛ چرا که نخستین کسی که بر جنازه من نماز می‌گزارد، پروردگار عظیم الشان است که از فراز عرش بر من نماز می‌گزارد. پس از حضرت پروردگار، «جبرئیل»، «میکائیل» و «اسرافیل» به ترتیب بر جنازه من نماز می‌گزارند. پس از ایشان، فرشتگان الهی، گروه گروه بر جنازه من نماز می‌گزارند.

پس از فرشتگان، شما وارد می‌شوید و در صفوفی که تشکیل می‌دهید، بدون آنکه بر کسی اقتدا کنید بر من نماز می‌گزارید (تا آنجا که گفته است) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت. و چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود، حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام آن حضرت را غسل می‌داد و «ابن عباس» بر بدن شریفش آب می‌ریخت و «جبرئیل» هم به آنها کمک می‌کرد و با سه کفن آن حضرت را کفن کردند و در میان تابوت گذاشتند و تابوت را به مسجد بردند و خود به

فوریت از مسجد بیرون رفتند. نخستین کسی که بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، خدای تعالی بود که بر جنازه حضرتش از فراز عرش نماز گزارد. آنگاه «جبرئیل»، «میکائیل»، «اسرافیل» و گروه فرشتگان به ترتیب بر جسد شریف نماز گزاردند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۱

حضرت علی علیه السلام فرموده است که در میان مسجد مهمه‌هائی به گوش می‌رسید ولی صاحبان آن صداها دیده نمی‌شدند، در این حال صدای هاتفی به گوش رسید که می‌گفت: ای مردم! خدا شما را بیمارزاد، اینک بر جنازه پیغمبرتان نماز بگزارید. در این هنگام همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود، مسلمانان صفوفی تشکیل دادند. ما به تکبیر «جبرئیل»، تکبیر گفتیم و با نماز «جبرئیل»، بر آن حضرت نماز گزاردیم و کسی از ما عهده‌دار امامت جماعت نشد. پس از انجام نماز، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وارد قبر شد و بدن شریف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در میان قبر نهاد.

(۱) [هیثمی در مجمع ۳۶/۹] از «ابن عباس» روایت می‌کند، هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت «عایشه» و «حفصه» در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. در این موقع علی علیه السلام وارد شد، همینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، سر برداشت و فرمود: نزدیک من بیا، نزدیک من بیا! آن حضرت را کنار خود قرار داد و تمام وقت را در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله به سر برد تا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت. پس از قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام از محل خویش برخاست و در خانه را بست. به مجردیکه «عباس» و فرزندان «عبد المطلب» از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع یافتند، در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کردند.

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای شما، در حیات و ممات بوی خوش شما مشام ما را خوشبو می‌کرد. در آن حال، بوی خوشی به مشام رسید که مانند آن را استشمام! نکرده بودند! مردم گریستند و علی علیه السلام فرمود: چرا مانند زنان گریه می‌کنید! به یاد پیغمبرتان و دستوره‌ای او باشید. سپس فرمود: در را بگشایید و «فضل بن عباس» را به داخل خانه بخوانید. انصار گفتند: تو را به خدا! ما را از حضور در مراسم غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله محروم مدارید. امیر المؤمنین یک تن از آنها را به نام «اوس بن حول» که کوزه‌ای در دست داشت، به درون خانه دعوت کرد. در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۲

آن موقع صدائی به گوش رسید: جسد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برهنه نکنید، بلکه بدن حضرتش را از زیر همان پیراهن که بر اندام مبارکش پوشیده شده است، غسل بدهید! طبق این دستور حضرت علی علیه السلام از زیر پیراهن، بدن شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد و «فضل» پیراهن را بالا می‌گرفت و آن مرد انصاری هم آب برای غسل دادن آماده می‌کرد. در دست علی علیه السلام پارچه‌ای بود که با آن پارچه، دست مبارک را زیر پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برد و غسل می‌داد. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» و «الکبیر» نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: حدیث مزبور در [طبقات ابن سعد ۲/۶۲] با اندک اختلافی، از «عبد الله بن حارث» نقل شده است و در [سنن بیهقی ۳/۳۸۸] مختصری از حدیث مزبور، از «عبد الله بن حارث» روایت شده است.

(۲) «ثعلبی» در [قصص الانبیا ص ۵۹] از «ابن عباس» نقل می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: هنگامی که جسد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جایگاه غسل گذاشتم، از گوشه خانه، صدای هاتفی به گوشم رسید که خطاب به من گفت: ای علی! بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مناسبت اینکه پاک و مطهر است، غسل مده. علی علیه السلام می‌فرماید: از شنیدن این سخن، خلجانی در درون من ایجاد شد، گفتم: وای بر تو! تو کیستی؟ همانا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده است تا بدن میت را پیش از دفن، غسل بدهند و این روش، سنت آن حضرت است، حال چگونه ممکن است ما او را غسل ندهیم؟! در این اندیشه بودم که صدای هاتف دیگری به گوشم رسید که با فریاد بلند خطاب به من گفت: یا علی! جسد پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله را غسل بده و به حرف هاتف اول توجهی نکن که او شیطان است و بر محمد صلی الله علیه و آله، حسد می‌ورزد و می‌خواهد بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون غسل، به خاک سپرده شود. حضرت علی علیه السلام خطاب به هاتف دومی گفت: خدای تعالی پاداش خیر به تو مرحمت فرماید، که مرا از تلبیس ابلیس با خبر ساختی. اینک تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۳

«خضر» هستم که در مراسم غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله حضور یافته‌ام.

(۱) [مستدرک حاکم ۱۱۱/۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که علی علیه السلام از چهار خصلت ارزنده و منحصر به فرد برخوردار است: ۱- او نخستین مرد عرب و عجم است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد؛ ۲- او کسی است که در همه جنگها، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ ۳- او کسی است که در روز مه‌راس (جنگ احد) در برابر مخالفان پایمردی داشت و صبر و شکیبائی را از دست نداد؛ ۴- او کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد و جسد شریفش را در مرقد مطهرش دفن کرد.

(۲) مؤلف گوید: «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲/۴۵۷] حدیث مزبور را بیان کرده و نوشته است: علی علیه السلام کسی بود که در جنگ احد پایمردی نشان داد و در برابر دشمنان استقامت ورزید و مانند دیگران پشت به جنگ نداد و فرار نکرد.

(۳) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۵۰] به سند خود، از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت می‌کند که «کعب الاحبار» در هنگامی که «عمر» به خلافت رسیده بود، در حضور من و دیگران از جا برخاست و از «عمر» پرسید: آخرین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه مرگ چه بود؟ «عمر» گفت: از علی علیه السلام پرس.

«کعب الاحبار» گفت: علی کجاست؟ محل حضرتش را نشان داد: «کعب الاحبار» با حضرت علی علیه السلام ملاقات کرد و پرسید: آخرین سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آستانه مرگ چه بود؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: در آن هنگام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به سینه چسبانیده بودم و آن حضرت هم سر مبارکش را روی شانه من قرار داده بود و آخرین سخنش این بود:

«الصَّلوة الصَّلوة»

! «کعب» گفت: آری، آخرین سخن همه پیغمبران همین بود و مردم را به نماز دعوت کردند و انگیزش آنها هم برای اجرای این امر الهی بود.

«کعب الاحبار» از «عمر»، پرسید: چه کسی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد؟

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۴

«عمر» گفت: جواب این سؤال را هم از علی علیه السلام پرس. «کعب الاحبار» از علی علیه السلام، پرسید: چه کسی آن حضرت را غسل داد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: من آن حضرت را غسل می‌دادم و «عباس» نشسته بود و «اسامه» و «شقران» به نوبت آب می‌ریختند.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۵۱] به سند خود، از «ابو غطفان» روایت می‌کند که از «ابن عباس» پرسید: آیا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک می‌گفت دیدی چه کسی سر مبارک آن حضرت را به دامان گرفته است؟ در پاسخ گفت: آری، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت می‌کرد، سر مطهرش روی سینه حضرت علی علیه السلام بود. «ابو غطفان» اظهار داشت: «عروه» از «عایشه» نقل کرد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت می‌کرد، سر مطهرش در میان گلو و دل من بود. «ابن عباس» که به شگفت آمده بود، گفت: آیا باور می‌کنی که سر رسول خدا صلی الله علیه و آله

آله در چنان حالی روی سینه «عایشه» باشد؟! به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که سر مبارکش روی سینه علی علیه السلام بود و علی علیه السلام و برادرم، «فضل بن عباس»، در امور غسل دادن آن حضرت می‌پرداختند و پدرم، «عباس»، در آن هنگام حضور نداشت و می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده بود، هنگامی که من از دنیا رحلت کردم برای غسل دادن بدن من پرده بیاویزید و بدن مرا در پس پرده غسل دهید؛ برای همین پدرم هنگام غسل جسد رسول خدا صلی الله علیه و آله، در پس پرده نشسته بود.

(۲) [همان کتاب ۲ / قسم ۲ / ۶۱] به سند خود، از «یزید بن بلال» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرده بود که جز تو نباید دیگری مرا غسل دهد؛ مبادا چشم کسی به عورت من بیفتد که بلافاصله کور خواهد شد! این بود که «فضل» و «اسامه» برای غسل بدن شریف، از پس پرده به من آب می‌دادند و در عین حال چشمهای خود را با پارچه‌ای بسته بودند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۵

همچنین علی علیه السلام فرمود: در هنگام غسل، هر عضوی از اعضایش را که غسل می‌دادم، گویا سی تن مرد در بر گرداندن جسد شریف به من کمک می‌کردند! مؤلف گوید: «هیثمی» مختصری از این حدیث را در [مجمع ۹ / ۳۶] روایت کرده و می‌گوید: «بزاز» هم این روایت را نقل می‌کند و «متقی» هم مختصری از آن را در [کنز العمال ۴ / ۵۴] روایت می‌کند و می‌گوید: «بزاز»، «عقیلی» و «ابن جوزی» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۱۷۸] از حضرت حسین بن علی از پدرش و او هم از جدش علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد تا بدن شریف او را پس از رحلت، غسل دهد. علی علیه السلام معروض داشت: یا رسول الله! بیم آن دارم که نتوانم از عهده آن برآیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای اجرای این دستور یاران غیبی به تو کمک خواهند کرد. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هر عضوی از اعضایش را که می‌خواستم غسل بدهم، بگونه‌ای بود که خود آن عضو برمی‌گشت و جا به جا می‌شد! «ابن حنبل» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» بار دیگر در [کنز العمال ۴ / ۵۴] حدیث مزبور را به نقل از حضرت علی بن حسین از پدرش و او هم از جدش علیه السلام نقل نموده و می‌گوید: «ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌نماید.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۱۷۹] از «ابن اسحاق» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام تصمیم داشت بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل دهد، آن حضرت را به سینه خود چسبانید و همچنان که پیراهن بر اندام پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از زیر پیراهن غسل می‌داد؛ چنانکه دستش به بدن آن حضرت تماس پیدا نمی‌کرد و از بوی عطر آگین بدن شریفش احساس لذت می‌کرد و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما، که زنده و مرده شما خوشبو و عطر آگین است! و «عباس»، «فضل»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۶

و «قثم»، حضرت علی علیه السلام را در جا به جا کردن بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله، کمک می‌کردند. و «اسامه بن زید» و «شقران» آب به بدن مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌ریختند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۱۵۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! تو باید بدن مرا غسل بدهی، و دین مرا ببردازی، و مرا در قبرم دفن کنی، و ذمه مرا بری سازی؛ همانا تو پرچمدار من هستی در دنیا و آخرت! «دیلمی» این حدیث را از «ابو سعید خدری» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۸۸] مختصری از آن را ذکر کرده است و اظهار می‌دارد که «دیلمی» هم آنرا نقل می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که از «عمر بن خطاب» شنیدم که می‌گفت: از بدگویی علی علیه السلام خودداری کنید؛ چرا که خصلتهای ویژه‌ای درباره‌ی علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که اگر یکی از آنها در خانواده «خطاب» یافت می‌شد، از نظر من بهتر از تمامی چیزهایی بود که خورشید بر آنها می‌تابد! ماجرا این بود که در یکی از روزها، من، «ابو بکر»، «ابو عبیده» و چند تن از اصحاب، به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. در مسیر خود به در خانه «ام سلمه» رسیدیم. دیدیم علی علیه السلام کنار در خانه ایستاده است. گفتیم:

می‌خواهیم به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم. علی علیه السلام فرمود: الآن رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان از خانه بیرون می‌آید. فاصله‌ای نشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد. برای عرض ادب به حضورش نزدیک شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام تکیه داد و دست روی شانه‌اش گذاشت و فرمود: بزودی میان تو و مخالفان، خصومتی بر پا می‌شود. آنگاه فرمود: یا علی! تو نخستین کسی هستی که به آئین من ایمان آوردی، و تو از همگان به «ایام الله» داناتری، و تو از همگان به عهد خود با وفاتری، و تو از همه بهتر غنائم را به عدالت تقسیم می‌نمائی، و تو از فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۷

همگان به امت من مهربان‌تری، و گرفتاریهای تو از همگان فراوانتر است، و تو بازوی من هستی، و تو بدن مرا غسل می‌دهی و به خاک می‌سپاری و در هر پیشآمد ناگواری بر دیگران پیشی می‌گیری.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۷۹] «دیلمی» به سند خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند هنگام غسل هیچ کس جز علی علیه السلام نمی‌تواند به بدن یا عورت من نگاه کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۸
(۱)

باب صد و هفتاد و ششم حضرت علی علیه السلام مردم را دسته دسته اجازه می‌داد تا بر بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن صفوفی که تشکیل می‌دهند نماز بگذارند

(۲) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۲/ ۷۰] به سند خود، از «عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب» از پدرش و او هم از جدش و ایشان هم از علی علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تابوت گذاشتند، علی علیه السلام فرمود: هیچیک از شما حق ندارد به عنوان امام جماعت پیش بایستد؛ برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات و ممات امام بوده است. آنگاه علی علیه السلام دسته دسته مردم را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرستاد تا در ضمن صفهائی که تشکیل می‌دهند، بر بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله نماز بگذارند و خود علی علیه السلام در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و فرمود: درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! پروردگارا! گواهی می‌دهیم که آنچه بر او نازل شده بود، ابلاغ فرمود. و از اندرز مردم دریغ نداشت. و در راه خرسندی خداوند متعال تا آنجا کوشش کرد که خدای تعالی بر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۸۹

اثر پایمردی او دین اسلام را عزت بخشید و کلمه الهی او را به پایان برد.

پروردگارا! ما را بر آن بدار که از آنچه به وی نازل فرموده‌ای، پیروی کنیم. و ما را بر اثر درگذشت او پایدار بدار و ما و او را در سرای دیگر همدم گردان. مردم این سخنان را شنیدند و آمین گفتند.

و بدین ترتیب نخست، مردان بر جنازه شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردند. پس از آنها، زنان نماز گزاردند و پس

از آنها کودکان نماز گزارند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۰

(۱)

باب صد و هفتاد و هفتم پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرشتگان به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیت گفتند

(۲) [مستدرک حاکم ۵۷/۳۰] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت می کند که «جابر بن عبد الله» می گوید: پس از آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت، فرشتگان الهی به خاندان آن حضرت تسلیت گفتند؛ آن چنانکه همه آنها را می شنیدند ولی شخص آنها را مشاهده نمی کردند و در هنگام تسلیت اظهار می داشتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد! بدیهی است که در هر پیشآمد ناگواری خدا تعالی به شما سر سلامتی می دهد و آنچه را از دست داده اید جبران می کند. اینک به خدا اطمینان داشته باشید و فقط به او چشم امید ببندید و بکوشید که از حضرت او محروم نگردید و خواهان پاداش او باشید؛ برای اینکه محروم از دربار حضرت پروردگار، کسی است که از پاداش او محروم باشد. «حاکم» گوید: این حدیث صحیح است. مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مورد بحث را در [اصابه ۱۲۹/۲] ذکر کرده و اظهار می دارد که «بیهقی» از این حدیث در «الدلائل» یاد کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۱

(۱)

باب صد و هفتم حضرت خضر علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیت گفت و کسی جز حضرت علی علیه السلام او را نشناخت

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اواخر سوره آل عمران، اظهار می دارد: «ابن ابی حاتم» از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و مردم به تسلیت می آمدند. شخصی که صدای او شنیده می شد و خود او را مشاهده نمی کردیم برای عرض تسلیت آمد و گفت: درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد! هر کسی جام مرگ را لا جرعه سر می کشد و شما هم از آنها هستید که به درد اندوه گرفتار شده اید و در روز قیامت به پاداش خود می رسید. خداست که ناراحتی هر مصیبت رسیده را جبران می کند و جایگزین هر کسی است که از دنیا رحلت می کند و به بازماندگانش نظر عنایت می فرماید و آنچه را از دست داده اند، جبران می فرماید. اینک به خدا اطمینان داشته باشید و فقط به او امیدوار باشید و اندوهناک نباشید و خدا به شما پاداش می دهد، اندوهناک کسی است که از فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۲

پاداش خدا محروم می باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: این شخص، حضرت خضر علیه السلام است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۴۸/۲] به سند خود، از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام روایت کرده است که پیش از سه روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت حق را اجابت کند، «جبرئیل» بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: یا احمد! خدای تعالی به شما مشتاق است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به «عزرائیل» بگو تا به وظیفه خود عمل کند. «جبرئیل»

عرض کرد: درود بر شما، ای رسول خدا! این آخرین باری است که به زمین می‌آیم و پس از رحلت شما، نیازی دیگر برای آمدن به زمین ندارم. پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت و مردم به تسلیت اهل بیت که به سوگ نشسته بودند، می‌آمدند. در بیان تسلیت دهندگان، صدای مردی به گوش رسید که خود او دیده نمی‌شد، خطاب به اهل بیت اظهار داشت: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد! همه می‌میرند و شما هم که به سوگ پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته‌اید، اهل پاداشید و روز رستاخیز به پاداش خویش خواهید رسید. اینک خدای تعالی هرگونه اندوهی را از شما برطرف می‌سازد و پاداشی می‌دهد و او خوب جبران کننده‌ای است و آنچه را از دست داده‌اید، جبران می‌کند. بنابراین به خداوند متعال او کمال اطمینان را داشته و امیدوار باشید.

براستی شما اندوهناک نیستید. اندوهناک کسی است که از پاداش خدا محروم باشد. اینک که از شما خداحافظی می‌کنم، درود و رحمت و برکات خدا را برای شما خواستارم.

(۲) «ابن سعد» این حدیث را به طریق دیگر، روایت کرده و در آخر آن اظهار می‌دارد: حضرت علی علیه السلام خطاب به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، فرمود: آیا می‌دانید این تسلیت دهنده کیست؟ در پاسخ اظهار بی‌اطلاعی کردند. حضرت علی علیه السلام فرمود:

این شخص، حضرت خضر علیه السلام است. و همگی حدیث را در باب فضائل رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۳

اکرم صلی الله علیه و آله آورده‌ایم.

(۱) «ابن حجر» همین حدیث را در [اصابه ۱۲۷/۲ و ۱۲۸] به چند طریق، روایت نموده و همگی آنها مشتمل بر تعزیه و تسلیت است ولی قسمت اول حدیث را نیاورده است. و در آخر آن آمده است: جعفر علیه السلام از پدرش نقل کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام خطاب به اهل بیت، فرمود: آیا می‌دانید شخصی که به ما تسلیت گفت، کیست؟ این شخص، حضرت خضر علیه السلام است.

(۲) و «علی بن سلطان» در متن [مرفقات ۵/۵۰۳] از جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که مردی از قریش، بحضور پدرم، علی بن حسین علیهما السلام شرفیاب شد و معروض داشت:

مایلید حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما بیان نمایم؟ فرمود: آری، حدیثی از ابو القاسم صلی الله علیه و آله برای ما بیان کن. در پاسخ به عرض رسانید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار بود (تا آنجا که حدیث مزبور را با اندک اختلافی بیان کرده است و در آخر آن آمده است) حضرت علی علیه السلام خطاب به اهل بیت، فرمود: آیا می‌دانید شخصی که به ما تسلیت گفت، کیست؟ او خضر علیه السلام است.

«بیهقی» این حدیث را در «دلائل النبوة» روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۴

(۱)

باب صد وهفتاد و نهم حضرت علی علیه السلام قرضهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ادا می‌کرد و به وعده آن حضرت وفا می‌نمود

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/۱۱۱] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام ذیل آیه شریفه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله سی تن از خویشاوندان خود را گرد آورد. پس از صرف غذا، خطاب به

آنان فرمود: چه کسی از شما تضمین می‌کند که قرض مرا ادا کند و به وعده‌های من وفا نماید تا به جبران آن در بهشت همراه من به سر برد، و خلیفه من در میان اهل بیتم باشد؟ مردی از حاضران گفت: یا رسول الله! شما خود دریائی از معنویت، چه کسی می‌تواند به این امر قیام کند؟! هر کس یک چیزی گفت. پس به اهل بیت خود این مطلب را عرضه داشت، علی علیه السلام گفت: من حاضریم.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/۳۹۶] آورده و اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را «احمد حنبل» و «ابن جریر» نقل کرده و به صحت آن، اعتراف نموده‌اند و «طحاوی» و «ضیاء مقدسی» هم به نقل آن پرداخته‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۵

(۱) [الریاض النضره ۲/۱۶۸] گفته است، هنگامی که آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله گروهی از مردان خانه‌اش را به میهمانی دعوت کرد و در میان ایشان کسانی بودند که یک بزّه گوسفند یا یک بچه شتر می‌خوردند و یک کیل آب می‌نوشیدند! در عین حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله هنگام پذیرائی از ایشان یک پاچه گوسفند تهیه دید و همه حاضران از آن خوردند و سیر شدند! پس از آنکه پذیرائی به عمل آمد و سفره برچیده شد، خطاب به آنان فرمود: کدامیک از شما حاضر است قرض مرا ادا کند و به وعده‌های من وفا نماید تا به جبران آن، در بهشت با من باشد. از میان بستگان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تنها کسی که درخواست پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را پاسخ داد، حضرت علی علیه السلام بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: آری، تو هستی که قرض مرا ادا می‌کنی و به قراردادهائی که من مقرر داشته‌ام وفا می‌نمائی. «احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱۰/۲۱۱] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: علی علیه السلام پنج ویژگی دارد: ۱- عورت مرا در هنگام غسل می‌پوشاند؛ ۲- قرض مرا ادا می‌کند؛ ۳- در هر موقعی اتکای من به اوست؛ ۴- در کنار حوض کوثر مرا یاری می‌کند؛ ۵- چنین بیمی ندارم که او از ایمان خود برگردد، و یا پس از پاکدامنی، زنا کند.

(۳) [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۱/۸۹] به سند خود، از «عبد الواحد بن ابی عون» روایت می‌کند، هنگامی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دعوت حق را لبیک گفت، امیر المؤمنین علی علیه السلام به جارچی دستور داد تا فریاد بزند و بگوید: هر کسی قراردادی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله امضا کرده، و یا طلبی از آن حضرت داشته است، بیاید تا به قرار داد او عمل کنم و طلبش را بپردازم. این کار را هر ساله در عقبه و در روز قربان انجام می‌داد، تا اینکه به شهادت نائل آمد. پس از شهادت آن حضرت، امام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۶

حسن مجتبی علیه السلام هم تا هنگام شهادت عهده‌دار این مهم شد. پس از شهادت امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام به تبعیت از پدر و برادرش به این عمل می‌پرداخت و پس از شهادت آن حضرت، این کار منقطع و منسوخ گردید.

«ابن ابی عون» پس از نقل حدیث مزبور اظهار می‌دارد که هیچیک از بندگان الهی - به حق یا ناحق - علیه پیغمبری ادعائی نمی‌کرد مگر اینکه حضرت علی علیه السلام حاجت او را برآورده می‌ساخت.

(۱) [کنز العمال ۶/۴۰۳] «شریک» از «ابو اسحاق» از «حارث» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شنیدم که می‌فرمود: علی علیه السلام از پنج خصلت برخوردار است که هیچ پیغمبری قبل از من، آن خوی‌ها و اختیارات را به کسی نسپرده است: ۱- علی علیه السلام قرض مرا می‌پردازد و هنگام غسل عورت مرا می‌پوشاند؛ ۲- دشمنانم را از آب حوض کوثر دور می‌کند؛ ۳- در راههای محشر، چراغ من است؛ ۴- در روز قیامت لوای من، که آدم و فرزندان او در زیر آن قرار می‌گیرند، در دست اوست؛ ۵- بیمی ندارم که پس از من، با وجود عفتی که دارد دست به کار ناشایسته‌ای دراز کند، و یا پس از

ایمان به خدا، به لباس کافران در آید.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۱۵۵] در حدیث آمده است: قرض مرا جز خودم یا علی علیه السلام، کسی دیگر ادا نمی‌کند.

«طبرانی» این حدیث را از «حبشی بن جناد» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند در همان صفحه آمده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به وعده من وفا می‌کند و قرض مرا می‌پردازد. «ابن مردویه» و «دیلمی» این حدیث را از «سلمان» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند و پیش از این در صفحه ۱۵۳ چنین آمده است: علی علیه السلام قرض مرا می‌پردازد. «بزاز» این حدیث را از «انس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۷

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۳] از «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله «عباس بن عبد المطلب» را بحضور طلبید و فرمود: پس از من قرض مرا ادا کن و به وعده‌های من وفا نما. عرض کرد: من توانائی انجام آنها را ندارم. «عبد الله بن عباس» که از پاسخ پدرش اطلاع پیدا کرد، گفت: از مثل تو بزرگی توقع نداشتم که به درخواست پیغمبر توجه نکنی! «عباس» گفت: از خیالی که کرده‌ای دست بردار، زیرا برادر زاده‌ام مرا به کار مشکلی دعوت می‌کند! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را بحضور طلبید و پیشنهاد کرد که او عهده‌دار ادای دیون و قراردادهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشود. علی علیه السلام عرض کرد: من پرداخت قروض شما و وفا کردن به قراردادهای شما را به عهده می‌گیرم. «بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۱۳] از «سلمان» روایت می‌کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! هر پیغمبری وصی و جانشینی دارد، وصی شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخی نداد. پس از آنکه به ملاقاتش شرفیاب شدم، فرمود: ای سلمان! با شتاب گفتم: لیبک! فرمود: آیا می‌دانی وصی موسی علیه السلام کیست؟ عرض کردم: آری، «یوشع بن نون». فرمود: چرا «یوشع» وصی حضرت موسی علیه السلام است؟ «سلمان» گفت: برای آنکه در آن روزگار جناب «یوشع» از دیگران داناتر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدیهی است که وصی من، و کسی که از اسرار من کمال اطلاع را داراست و بهترین کسی که پس از من باقی می‌ماند، و به وعده من وفا می‌کند و قرض مرا می‌پردازد، علی بن ابیطالب علیه السلام است. «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [شرح فیض القدير ۴/ ۳۵۹] حدیث مورد بحث را آورده و اظهار می‌دارد که «بزاز» هم از آن یاد می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۹/ ۱۲۱] از پسر «عمر» روایت می‌کند که گفت، هنگامی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۸

در سایه دیواری از شهر مدینه حضور اقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم. همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد علی علیه السلام رفتیم و مشاهده کردیم که علی علیه السلام در روی زمین خوابیده و گرد و غبار روی لباسهایش نشسته است. (تا آنجا که) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! می‌خواهی مژده‌ای به تو بدهم که موجب خرسندی تو بشود؟ علی علیه السلام گفت: آری، یا رسول الله! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو، برادر و وزیر و پرداخت کننده قرض من و وفا کننده به پیمانهای من می‌باشی و ذمه مرا بری می‌گردانی؛ اینک کسی که تو را در دوران حیات من دوست بدارد، به خوبی بمیرد و کسی که تو را پس از رحلت من دوست بدارد، سرانجام او به ایمنی و ایمان سپری بشود و در روز قیامت از هرگونه ناراحتی در امان باشد. و کسی که در حالی بمیرد که کینه تو را در دل داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و خدای تعالی به حساب اسلام با او برخورد خواهد کرد.

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۳۸] از «ابو رافع» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از رحلت، فرمود: یا علی! ذمه مرا بری می‌کنی و سنت مرا با اقبال تمام می‌پذیری.
«بزاز» این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [خصائص نسائی] مؤلف «صحیح» معروف، صفحه ۴ به سند خود، از «عایشه» دختر «سعد» روایت می‌کند که از پدرم شنیدم که می‌گفت: در روز «جحفه» در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک علی علیه السلام را گرفته بود، خطبه‌ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: مگر نه اینست که من ولی شما (اولی به تصرف به جان و مال شما) هستم؟ گفتند: آری. همچنان که دست علی علیه السلام را گرفته بود دست او را بالا برد و فرمود: این بزرگوار، ولی من و پرداخت کننده قرض من است. و من دوست او را دوست می‌دارم، و دشمن او را دشمن.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۳۹۹

(۱) [کنوز الحقایق ص ۹۲] دو حدیث را نقل کرده است که در یکی از آن دو روایت می‌کند: علی علیه السلام کسی است که قرض مرا می‌پردازد. و در دیگری روایت می‌کند: علی علیه السلام کسی است که به پیمانهای که با مردم برقرار کرده‌ام، وفا می‌کند و قرض مرا می‌پردازد. و در ذیل هر دوی آنها، اظهار می‌دارد که «دیلمی» این حدیث را آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۰

(۱)

باب صد و هشتادم حضرت علی علیه السلام در روز عید قربان باقیمانده قربانی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نحر می‌کرد

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۲۷۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که در حجۃ الوداع، صد شتر بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سی نفر از آنها را به دست خود قربانی کرد. و به علی علیه السلام دستور داد تا مابقی آنها را که هفتاد نفر بود، نحر کند. و فرمود: پس از آنکه آنها را نحر کردی، گوشتها، جهازها و پوستهای آنها را در میان مردم تقسیم کن و چیزی از آنها را، به کسانی که متصدی نحر شده‌اند، اعطا مکن و برای ما از هر شتر، مقداری گوشت بردار و همگی آنها را در دیگی بریزید تا پخته شود و گوشتها را بخوریم و از آب آنها، آبگوشت تهیه نمائیم.
مؤلف گوید: در این خصوص، روایات بسیاری رسیده است و ما در این بخش به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

(۳) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در تفسیر سوره کوثر، اظهار می‌دارد که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۱

روایت کرده‌اند، در روز قربان، صد شتر قربانی بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد.

در میان آنها، شتری بود از «ابو جهل» که در بینی آن حیوان، یک حلقه طلائی قرار داده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نحر شترها پرداخت تا از زیادی نحر، حالت خستگی در خود احساس کرد. آنگاه به علی علیه السلام دستور داد تا مابقی آنها را نحر کند. باری شترهایی که برای نحر آماده شده بودند، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هجوم آورده و ایجاد مزاحمت می‌نمودند. همین که حضرت علی علیه السلام کارد می‌کشید از اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله دور می‌شدند.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۳۳۱] به سند خود، از «جابر» روایت می‌کند، شترهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قربان برای قربانی آماده کرده بود، صد شتر بود که سی نفر از آنها را شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله قربانی کرد و مابقی

آنها را که هفتاد نفر شتر بود، به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام قربانی کرد. پیش از آنکه حضرت علی علیه السلام به نحر شترها اقدام کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دستور داد از هر شتری، قطعه گوشتی جدا کند و در دیگری بجوشاند تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آب آن بیاشامد.

(۲) مؤلف گوید: در تأیید جزء آخر حدیث فوق، «سیوطی» در «الدر المنثور» در تفسیر آیه شریفه فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ سوره حج، از «ابن ابی حاتم» از «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه قربانی‌های خود را به انجام رسانید، دستور داد از هر شتری قطعه‌ای جدا کنند و همگی آنها را در دیگری پخت کنند. پس از آنکه گوشتها پخته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از گوشت و آب آن استفاده کردند. «سفیان» گفته است که این بدان جهت بود که خدای تعالی دستور داده است: فَكُلُوا مِنْهَا؛ از گوشت قربانی تغذیه نمائید.

(۳) [سنن بیهقی ۶/۵] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» حدیثی طولانی در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۲

خصوص برگزاری اعمال حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند و در اواخر آن حدیث آمده است: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد قربانگاه شد و شصت و سه شتر را قربانی کرد و مابقی آن را که سی و هفت شتر بود، به علی علیه السلام دستور داد تا آنها را قربانی کند و بدین وسیله علی علیه السلام را در قربانی خود شرکت داد. آنگاه دستور داد، از هر شتر قربانی، قطعه‌ای جدا کند و آن تکه‌های جدا شده را در دیگری بپزد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از گوشت و آب آنها استفاده کردند.

«بیهقی» مانند همین حدیث را در صفحه ۱۳۳ روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۵/۲۳۸] به سند خود، از «غرفه بن حارث کندی» روایت می‌کند که در حجه الوداع خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، شترهایی برای قربانی تقدیم حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را بحضورم بخوانید. علی علیه السلام شرفیاب حضور مبارک گردید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام نحر شترها به علی علیه السلام گفت: تو پایین حربه را به دست بگیر و خود بالای آن را به دست گرفت و بدین ترتیب شترها را قربانی کردند. پس از آنکه از نحر شترها فارغ شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر استر خود سوار شد و علی علیه السلام را در ردیف خود سوار کرد و از قربانگاه رفتند.

مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۷/قسم ۲/۱۴۵] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/۱۶۹] روایت کرده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۳

(۱)

باب صد و هشتاد و یکم رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش کرد تا پس از رحلت آن حضرت بجای او قربانی کند

(۲) [صحیح ابو داود] در جزء هیجدهم در باب قربانی از طرف متوفی، به سند خود، از «حنش» روایت می‌کند که در قربانگاه مشاهده کردم که علی علیه السلام دو گوسفند قربانی می‌کرد، پرسیدم: علت چیست که دو گوسفند قربانی می‌کنید؟ در پاسخ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده است تا پس از رحلتش از طرف ایشان، قربانی کنم و این قربانی به فرمان آن حضرت است.

مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/۱۵۰] در همین باب و در باب دیگر روایت کرده است.

(۳) [مستدرک حاکم ۴/ ۲۲۹] به سند خود، از «حنس» روایت می‌کند که در روز قربانی، حضرت علی علیه السّلام دو گوسفند قربانی کرد که یکی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دیگری از سوی خود آن حضرت بود. و در پاسخ پرسش از اینکه چرا دو گوسفند قربانی می‌کنید؟ فرمود: به خاطر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عهده‌ام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۴

نهاده تا از جانب ایشان، قربانی کنم؛ برای همین است که دو قربانی می‌کنم و تا زمانیکه زنده‌ام به این دستور عمل خواهم کرد. «حاکم» گفته است که حدیث مزبور صحیح می‌باشد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۵

(۱)

باب و صد هشتاد و دوّم حضرت علی علیه السّلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جمع آوری قرآن اشتغال ورزید.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۷] به سند خود، از «عبد خیر» از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد، سوگند یاد کردم که عبا از شانهام برندارم تا اینکه قرآن کریم را که در میان دو لوح گرد آمده، جمع آوری کنم. طبق این سوگند، عبا را از دوشم به زمین نهادم تا اینکه همه قرآن را جمع آوری نمودم. (۱)

(۱) در پاورقی از فهرست «ابن ندیم»، طبع دوم مصر، (صفحه ۴۷)، آمده است: «ابن منادی» از «حسن بن عباس» از «عبد الرحمن بن ابی حمّاد» از «حکم بن ظهیر سدوسی» از «عبد خیر» از علی علیه السّلام روایت می‌کند، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارفانی را وداع گفت، مردم در خصوص قرآن اظهار سرگردانی می‌کردند. علی علیه السّلام سوگند یاد کرد که عبا از دوش زمین نهد مگر اینکه قرآن کریم را جمع آوری کند. در این هنگام سه شبانه روز در خانه نشست. تا اینکه قرآن کریم را جمع آوری نمود و قرآن آن حضرت نخستین مصحفی است که تمامی آن را از قلب خود در آن مصحف گرد آورده است. «ابن ندیم» گوید که این مصحف در خاندان جعفر بود و من هم در این روزگار نزد «ابو یعلی حمزه حسینی» - ره - مصحفی را به خط مبارک حضرت علی علیه السّلام مشاهده کردم که چندین ورق از آن ناقص بود و به گذشت زمان در خاندان «بنی حسن» به ارث باقی مانده بود و ما ترتیب سوره‌ها را از آن مصحف آورده‌ایم. برای اطلاعات بیشتر به [تأسیس الشیعه - ص ۳۱۶] طبع بغداد، تألیف سیّدنا الحجّه سید حسن صدر کاظمی مراجعه کنید. (مؤلف) مترجم، در همان صفحه ذیل نخستین کسی که قرآن را جمع آوری کرد و او حضرت مولا علی علیه السّلام بود نخست مطالب ترجمه شده را از «ابن ندیم» و از «سیوطی» و دیگران نقل کرده و در ذیل آنها می‌نویسد: آنچه به تواتر رسیده است حضرت علی علیه السّلام نخستین کسی است که قرآن را جمع آوری کرده است و روایاتی که از اهل بیت رسیده در این خصوص که نخستین جامع قرآن علی علیه السّلام است، بیشتر از آن است که احصا شود. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۶

(۱)

باب صد و هشتاد و سوم پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم از طریق حیل‌گری با علی علیه السّلام در آمدند و حضرتش را از این طریق بسیار آزرده و گرفتاریهای او بوجود آوردند

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۴۰] به سند خود، از «ابو ادريس اودی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که از جمله تعهداتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عهده‌ام نهاد، یکی این بود که فرمود: پس از رحلت من، مردم با تو از راه حيله گری درمی‌آیند.

«حاکم» به صحت این حدیث اعتراف نموده است.

مؤلف گوید: «خطیب» هم در [تاریخ بغداد ۱۱/ ۲۱۶] همین حدیث را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۷

آورده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۶/ ۷۳] از آن یاد کرده و می‌نویسد: «ابن ابی شیبه»، «حارث»، «بزاز»، «حاکم»، «عقیلی» و «بیهقی» در «الدلائل» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۱۴۲] از «حیان اسدی» روایت می‌کند، از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: پس از رحلت من، اتم از طریق حيله گری وارد می‌شوند و با تو حيله می‌کنند و تو با توجه به آزاری که آنان نسبت به تو وارد می‌آورند، از پای نمی‌نشینی و به آئین من قدم برمی‌داری و به سنت من هم از پای درمی‌آئی؛ کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با تو کینه توزی نماید. با من به کینه توزی برخاسته است. و می‌بینم که موی رخسار شریف را از خون سرت، رنگین می‌کنند! «حاکم» اظهار داشته است که این روایت صحیح می‌باشد.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] نقل کرده و می‌نویسد: «دارقطنی» در «الافراد»، و «حاکم» و «خطیب» از حضرت علی علیه السلام، روایت کرده‌اند.

(۲) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۳۷] از «ثعلبیه» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر بود و می‌فرمود: به خدا سوگند! پیغمبر امی خطاب به من فرمود: یا علی! پس از رحلت من، اتم از طریق حيله گری درآمده و با تو حيله می‌کنند. «بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۴۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! پس از ارتحال من، در بند گرفتاریها خواهی افتاد. علی علیه السلام به عرض رسانید: آیا در آن هنگام، دین من سالم می‌ماند و انحرافی در من ایجاد نمی‌شود؟ فرمود: آری! در آن روزگار، دین و ایمان تو فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۸ آسیب نمی‌بیند.

«حاکم» گوید: این حدیث با توجه به شرایط حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۸۸] در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! پس از درگذشت من، به گرفتاری و ابتلا و ناراحتی از سوی اتم دچار خواهی شد. در این هنگام عکس العملی نشان مده و با آنان نبرد مکن! «ابو یعلی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: از ظاهر این حدیث استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داده است تا پس از او، از مبارزه کردن با مخالفان خودداری کند، حال آنکه مقتضای ظاهر پاره‌ای از اخبار چنان است که حضرت علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگهایی کرده و به مبارزاتی اشتغال داشته است.

از جمله، پیش از این یادآوری شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتگویی که با مردم داشت، فرمود: به راستی از شما مردم کسی است که پس از من، برای پابرجائی تأویل قرآن با مخالفان نبرد می‌کند، همانطور که من برای حقانیت و تنزیل قرآن با آنها جنگ کردم. و همچنین پیش از این متذکر شدیم که حضرت علی علیه السلام از سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله موظف

بود، با «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقان» جنگ کند و هر دو دسته از احادیث، به طرق متعدد روایت شده است.

حال چگونه باید اخباری که علی علیه السلام را از جنگ با مخالفان باز می‌دارد و اخباری که آن حضرت را به جنگ با ایشان دعوت می‌کند، گرد آورد تا هر دوی این اخبار به اصالت خود باقی بماند؟

پاسخ این سؤال این است: اخباری که از جنگ کردن نهی می‌کند، دلالت دارد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بلافاصله و بدون درنگ به نبرد با مخالفان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۰۹

نپردازد؛ برای آنکه یآوری ندارد و بیم آن می‌رود که مردم بر اثر نزدیکی که با روزگار جاهلیت دارند، از دین اسلام اعراض کنند و به آئین جاهلیت برگردند و یا موانع دیگری پیش آید که جنگ کردن با مخالفان سودمند نباشد. و اخباری که علی علیه السلام را به جنگ با مخالفان می‌خواند، به این مناسبت است که در آن هنگام یاورانی دارد و مواضع برطرف شده است و باید با مخالفان به مبارزه بپردازد و با آنها نبرد کند.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۶] به سند خود، از «ابو برزه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای تعالی می‌خواست در حق علی علیه السلام، پیمانی از من بگیرد. پرسیدم: آن تعهد و ویژگی چیست؟ حضرت پروردگار فرمود: بشنو! عرض کردم: سراپا گوشم. فرمود: علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت، و پیشوای من، و شمع نورانی و درخشان کسی است که از او پیروی نماید، علی علیه السلام «کلمه» ای است که پرهیزگاران خود را موظف می‌داند تا همواره ملازم آن باشند؛ اینک کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که کینه او را در دل بگیرد، با من کینه‌توزی کرده است. آنگاه خدای تعالی فرمود: اکنون، آنچه را به اطلاع تو رسانیدم به علی علیه السلام مژده بده و او را از این حقیقت با خبر ساز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طولی نکشید علی علیه السلام بحضور من آمد و به او آنچه را خدا فرموده بود، مژده دادم. علی علیه السلام در پاسخ مژده من اظهار کرد: یا رسول الله! من بنده خدا و در دست اختیار او هستم، اگر مرا شکنجه کند به خاطر گناهی است که مرتکب شده‌ام، و اگر آنچه را از فرموده خدا به من مژده داده‌ای به اتمام برساند، صاحب اختیار من است. پس از شنیدن سخنان علی علیه السلام، به عرض الهی تقدیم داشتم: پروردگارا! دل علی علیه السلام را به روشنی ذات خودت جلوه بده و بهار ایمان را در دل او سبز و خرم گردان. خدای تعالی درخواست مرا در حق علی علیه السلام اجابت کرد. و به اطلاع من رسانید که طولی نمی‌کشد علی علیه السلام به بلائی دچار می‌شود که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۰

هیچیک از اصحاب به آن دچار نمی‌گردد! عرض کردم: علی، برادر و همراز من است! خدا فرمود: این گرفتاری پیش از این در علم من گذشته که وی مبتلا می‌شود و دیگران هم به پیروی از او و به اعراض از او، در بوته آزمایش قرار خواهند گرفت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۱

(۱)

باب صد و هشتاد و چهارم گریستن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حضرت علی علیه السلام

(۲) [تاریخ بغداد ۱۲/ ۳۹۸] به سند خود، از «عبد الله بن احمد بن کثیر» و «احمد بن زهیر»، به سند هر دو، از «ابو عثمان نهدی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که در یکی از روزها، همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کنار باغی عبور کردیم، عرض کردم: یا رسول الله! چه باغ خوبی است! فرمود: در بهشت بهتر از این باغ برایت هست. تا اینکه هفت باغ را پشت سر گذاشتیم. هر باغی را که می‌گفتم خوب است و زیبا، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: باغ بهشت تو از این باغ، برتر و عالی‌تر

است.

«خطیب» گوید: «احمد بن زهیر» گفت: در مسیر خود به نه باغ رسید و خوبی باغها را به عرض رسانید و همان پاسخ را شنید. حضرت علی علیه السلام فرمود: طولی نکشید رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالیکه می‌گریست وارد خانه‌ام شد، پرسیدم: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود:

گریه من از کینه‌هائی است که این مردم علیه تو در سینه دارند و این کینه‌ها را علیه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۲

تو ابراز نمی‌کنند، مگر آنگاه که من دعوت حق را اجابت کنم! عرض کردم: آیا در آن هنگام، دین و ایمان من آسیب نمی‌بیند؟ فرمود: آری! تو بر دین من پایداری.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۴۰۸] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مرا گرفته بود و همراه ایشان در یکی از کوچه‌های مدینه به باغی رسیدیم، عرض کردم: یا رسول الله! چه باغ خوب و سرسبزی است! فرمود: باغی که در بهشت در اختیار تو گذاشته می‌شود، از این باغ بهتر و سرسبزتر و شاداب‌تر است! در مسیر خود از کنار هفت باغ عبور کردیم و من از آن باغها تعریف می‌کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: باغی که در بهشت به تو ارزانی می‌شود، از همه این باغها بهتر و عالی‌تر است! پس از آنکه راه از آمد و رفت مردم خلوت شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آغوش کشید و گریست! گفتم: یا رسول الله! سبب گریه چیست؟ فرمود: از حسادتهائی که مردم نسبت به تو در دل دارند و آنها را هویدا نمی‌سازند، مگر آنگاه که من دعوت حق را لیبیک بگویم! گفتم: یا رسول الله! در آن هنگام دین من از خطر انحراف و بی‌قیدی محفوظ می‌ماند؟ فرمود: آری! حسادت آنها آسیبی به دین تو وارد نمی‌سازد.

«بزاز»، «ابو یعلی»، «ابو الشیخ» در کتاب «القطع و السرقة»، «ابن جوزی» و «ابن نجار» در «تاریخش»، این حدیث را آورده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۰] بطور اختصار، «احمد حنبل» در «المناقب» و «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۱۳۹] در کمال اختصار، به نقل آن پرداخته‌اند.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۸] از «ابن عباس» روایت می‌کند که من، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در باغهای مدینه بودیم، در مسیرمان به باغ سرسبز و زیبایی رسیدیم. علی علیه السلام فرمود: چه باغ خوشبو و زیبایی است! رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۳

فرمود: باغی که در بهشت به تو ارزانی می‌شود، از این باغ بهتر است! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و صدای گریه‌اش بلند شد. علی علیه السلام می‌فرماید که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: علت گریه شما چیست؟ فرمود: علت گریه من، حسادتهائی است که مردم علیه تو، در دل دارند و آشکار نمی‌کنند و هنگامی آثار حسادتشان را بروز می‌دهند که من دعوت حق را اجابت کرده‌ام و در میان شما نیستم! «طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: سخن که به اینجا رسید، حدیثی مناسب با صدر احادیث پیشین نقل شده است، که در پایان این بخش می‌آوریم. «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۰] از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در بهشت عنایتی از سوی خدا به تو ارزانی شده است که اگر آن را بر همه مردم روی زمین تقسیم کنند، همگان کمال استفاده را می‌کنند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۴

(۱)

باب صد و هشتاد و پنجم رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا علیه مخالفانش نفرین کند

(۲) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱/ ۲۴] از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سحرگاه بود که حضور مبارک پدر بزرگوارم، حضرت علی علیه السلام، شرفیاب شدم، پدرم فرمود: می‌خواستم امشب خاندانم را برای نماز تهجد بیدار کنم، (ولی) همانطور که نشسته بودم به خواب رفتم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از فرصت استفاده کرده از رنج و مشقت و شدت دشمنی مردم که آشکار شده بود، شکایت کردم حضرت فرمود: یا علی! بر آنها نفرین کن! عرض کردم: پروردگارا! بجای این مردم بدکار، نیکوکاران آنها را نصیب من گردان و بجای من، بدترین شخص را بر آنها مسلط گردان! مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۴/ ۳۶] روایت کرده است.

(۳) [اسد الغابه ۴/ ۳۶] به سند خود، از «ابو عبد الرحمن سلمی» از امام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۵

حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! از امت شما رنج و مشقت فراوان و خصومت زیادی مشاهده کرده‌ام، فرمود: یا علی! بر این مردم قدر ناشناس نفرین کن! عرض کردم: پروردگارا! بجای این امت، کسانی که علاقه‌مند و خیرخواه من اند، نصیب کن و بجای من، بدترین شخص را بر آنها مسلط گردان! طولی نکشید از خانه بیرون رفت و به ضربت آن مرد پلید (ابن ملجم) به شهادت نائل آمد. «ابن اثیر» می‌گوید: بطوری که از ظاهر این حدیث استفاده می‌شود، روایت مزبور از امام حسین علیه السلام نقل شده است در حالیکه آن روایت از امام حسن علیه السلام است.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۷۰] «ابو عبد الرحمن سلمی» گفته است که در خانه حضرت علی علیه السلام به دیدار امام حسن مجتبی علیه السلام شرفیاب شدم، امام حسن علیه السلام مشغول تلاوت قرآن بود. این ملاقات در روزی اتفاق افتاد که حضرت علی علیه السلام به شهادت نائل آمده بود. حضرت امام حسن علیه السلام خطاب به من فرمود:

سحرگاه از پدرم، علی علیه السلام، شنیدم که می‌فرمود: ای فرزند! امشب در رؤیا حضور اقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله از گرفتاریها و ناراحتیها و خصومت‌هایی که مردم با من انجام داده‌اند شکوه کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! برای آنان نفرین کن! گفتم: پروردگارا! بجای این امت سیه روز و مردم بدآموز، بهترین آنها را نصیب من گردان و بجای من، بدترین شخص از آنها را بر خود آنها مسلط بفرما! پس از آنکه حضرت علی علیه السلام از خواب بیدار شد و آماده نماز گردید، مؤذن حضرت فرا رسید و او را به نماز دعوت کرد. حضرت علی علیه السلام برای ادای فریضه به مسجد رفت و در محراب عبادت قرار گرفت. در این هنگام، دو نامرد پلید به آن حضرت با شمشیر هجوم آوردند. شمشیر یکی از آنها به طاق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۶

محراب فرود آمد، و شمشیر دیگری بر سر مبارک آن حضرت رسید. و این پیشآمد ناگوار در بامداد روز جمعه، هفدهم رمضان که مصادف با بامداد روز بدر بود، رخ داد.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۴۵] از «حسن بصری» روایت کرده و اظهار می‌دارد که «ابو عمره» و «قلعی» هم آن را نقل کرده‌اند.

در ذیل عنوان مذکور و بخشی از احادیث یاد شده، حدیث دیگری است که مناسب با این باب می‌باشد.

(۱) «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۴۱۱] از امام حسن - یا از امام حسین - علیهما السّلام نقل کرده است که حضرت علی علیه السّلام فرمود: حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در رؤیا زیارت کردم، ناراحتیهایی که از عراقی‌ها تحمل کرده بودم به عرض رسانیدم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باش! طولی نمی کشد که از شرارت و بدکرداری آنان آسوده می شوی! چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود، سه روز بیشتر فاصله نشد که راهی سفر آخرت گردید.

«عدنی» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۷
(۱)

باب صد و هشتاد و ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت علی علیه السّلام خبر داد و خود حضرت علی علیه السّلام هم شهادت خویش را اعلام فرمود

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۲] از «حیان اسدی» روایت می کند که از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: پس از آنکه دعوت حق را اجابت کردم، امت با تو از در حيله گری وارد می شود. و تو (آسوده باش که) به آئین من به جهان دیگر راهی خواهی شد و در حالیکه به سنت من رفتار می کنی به شهادت می رسی؛ اینک کسی که تو را دوست می دارد، مرا دوست داشته است. و کسی که با تو کینه توزی نماید، با من کینه توزی کرده است. و بزودی محاسن شریفی از خونت رنگین می شود! «حاکم» سند این حدیث را صحیح می داند.

(۳) [استیعاب ۲ / ۶۸۱] به سند خود، از «ابن ابی فضاله» روایت کرده است که به اتفاق پدرم برای عیادت حضرت علی علیه السّلام به «ینبع» رفتم و این در حالی بود که حضرت به بیماری سختی دچار بود چنانکه از بهبود آن حضرت مأیوس

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۸

بودند. پدرم به عرض حضرت علی علیه السّلام رسانید: چرا با این حالی که دارید در محل ینبع مانده اید؟ اگر اجل شما برسد، جز اعراب جهینه کسی دیگر نیست که امور کفن و دفن شما را به عهده بگیرد؛ لیکن اگر از ینبع به مدینه عزیمت فرمائید و در آنجا اجل شما فرا برسد، اصحاب شما امور غسل و کفن و دفن را عهده دار می شوند و بر جنازه شما نماز می گزارند. - باید گفته شود که «ابو فضاله» از کسانی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شرکت داشته - حضرت علی علیه السّلام خطاب به او، فرمود: مطمئن باش! من از این درد بهبود پیدا می کنم؛ برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمان بسته است که دعوت حق را، هنگامی اجابت می کنم که دستور فرا رسد و علاوه بر آن، محاسنم از خون سرم رنگین شود!

(۱) مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱ / ۱۰۲] آورده است و در آخر آن آمده:

حضرت علی علیه السّلام همانطور که فرموده بود، از آن بیمار بهبود یافت و «ابو فضاله» هم زنده بود تا اینکه در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲ / ۲۲۳] به نقل حدیث مزبور پرداخته و اظهار داشته است که «ابن ضحاک» هم این حدیث را نقل می نماید.

(۲) [مسند ابو داود طیالسی ۱ / ۲۳] به سند خود، از «زبید بن وهب» روایت می کند که یکی از سران خوارج، حضور حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شد و گفت: از خدا بترس که بزودی خواهی مرد و دار دنیا را وداع خواهی گفت! حضرت علی علیه السّلام فرمود: چنان نیست که تو می پنداری، به خدائی که دانه را شکافته و خلق را آفریده است، از ضربتی که بر سر من وارد می شود و محاسنم به خون سرم رنگین می گردد، دعوت حق را لیبک خواهم گفت! و این موضوعی است که مقرر گردیده و قضای الهی بر

آن جاری شده است و زیانکار کسی است که افترا زند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۱۹

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۳۷/۹] از «عایشه» روایت می‌کند که مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در کنار خود نشانید و رخسارش را بوسید و فرمود:

پدرم فدای کسی که تنها و دور از یار و یاور به شهادت می‌رسد! «ابو یعلی» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» هم این حدیث را در [صواعق ص ۷۴] روایت کرده و می‌گوید: «ابو یعلی» هم آن را نقل می‌کند. و «متقی» هم در [کنز العمال ۱۵۷/۶] آن را آورده است و می‌گوید: «ابو یعلی» حدیث مزبور را از «عایشه» روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۱۵۷/۶] روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که این شخص (علی علیه السلام) نمی‌میرد مگر آنکه دل او مملو از خشم مخالفان است و نمی‌میرد مگر آنکه به دست مرد پلیدی به شهادت می‌رسد! «دارقطنی» این حدیث را در «الافراد» آورده و «ابن عساکر» هم از «انس» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌نماید.

(۳) [همان کتاب ۳۹۸/۶] از «جابر بن سمره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: تو کسی هستی که بجای من بر مردم حکومت می‌کنی و در حالیکه خلیفه آنها هستی، به شهادت می‌رسی و موی رخسارت از خون سرت رنگین می‌شود! «طبرانی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۴) [مسند احمد حنبل ۱۵۶/۱] به سند خود، از «عبد الله بن سبع» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در ضمن ایراد خطابه‌ای فرمود: به خدائی که حبه را شکافته و آفریدگان را آفریده است، محاسنم از خون سرم رنگین می‌شود! مردم پرسیدند: چه کسی این کار نامردانه را با شما انجام می‌دهد، او را به ما معرفی کنید تا خاندان او را ریشه کن سازیم؟ علی علیه السلام فرمود: هرگاه قضاء الهی جاری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۰

شد، شما را به خدا سوگند، جز قاتلم کس دیگری را نکشید.

(۱) [طبقات ۳/ قسم ۲۲/۱] به سند خود، از «نبل» دختر «بدر» از شوهرش روایت می‌کند که از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بطور یقین محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد!

(۲) [همان کتاب ۳/ قسم ۲۳/۱] به سند خود، از «امّ جعفر»، کنیز حضرت علی علیه السلام، روایت کرده که گفت: روی دست حضرت علی علیه السلام آب می‌ریختم، در آن حال دیدم سر بالا- کرد و محاسنش را بدست گرفته تا نزدیک بینش بالا برد و گفت:

خوشا به حال تو که از خون سرم رنگین می‌شوی! آری، چنانکه فرموده بود روز جمعه به چنین حالی درآمد.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۷۰] «اعمش» از «حبيب بن ابی ثابت» از «ثعلبه حمانی» از حضرت علی علیه السلام شنید که می‌فرمود: به خدائی که دانه را شکافته و مردم را آفریده است، محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد! مؤلف گوید: تا اینجا بخشی از خبرها را که گویای اعلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت علی علیه السلام و اعلام آن حضرت از شهادتش بود، بیان کردیم و مابقی آنها را در باب «قاتل آن حضرت از بدبخت‌ترین مردم می‌باشد» خواهیم آورد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۱

(۱)

(۲) [طبقات ابن سعد ۳ / قسم ۱ / ۲۲] به سند خود، از «محمد بن سیرین» روایت می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره‌ای به «ابن ملجم مرادی» کرده، فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی «۱»

من زنده ماندن او را می‌خواهم و او کشتن مرا طالب است، عذر تو درباره این دوست مرادی‌ات چیست! مؤلف گوید: این حدیث را «ابن عبد البر» در [استیعاب ۲ / ۴۷۰] آورده است.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲ / ۴۷۰] به سند خود، از «سکین بن عبد العزیز عبدی» روایت می‌کند که وی از پدرش شنید که در یکی از اوقات، «ابن ملجم

(۱) در بعضی روایات بجای «عذیرک»، «عذیری» آمده است و همچنین بجای «حیاته»، «حباته برای او بخشش و احسان می‌خواهم» ثبت شده است. (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۲

مرادی» از حضرت علی علیه السلام درخواست کرد تا او را در ردیف خود بر مرکبی که سوار بود، سوار کند. حضرت علی علیه السلام درخواست او را پذیرفت و پس از آن فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیری من خلیلی من مرادی

«من خواهان زندگی او می‌باشم و او آرزوی کشتن مرا دارد، عذر تو درباره این دوست مرادی‌ات چیست! آنگاه فرمود: این شخص مرا می‌کشد! به عرض رسید که اگر این شخص قاتل شماست، پس چرا او را نمی‌کشی؟ علی علیه السلام فرمود: او که در حال حاضر نسبت به من مرتکب خطائی نشده است (قصاص قبل از جنایت بکنم!)

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲ / ۲۴۵] آورده و در آخر آن آمده است که گویند، «ابن ملجم» شمشیر خود را زهر آلود کرد و گفت: این شمشیر، چنان تو را از پای در آورد که نقل مجالس عرب گردد! حضرت علی علیه السلام که شنید «ابن ملجم» شمشیر خود را به زهر آلوده می‌کند، از وی پرسید: چرا شمشیرت را به زهر آب می‌دهی؟ در پاسخ گفت: برای اینکه دشمن خودم و تو را از پای در آورم! علی علیه السلام دست از او برداشت و متعرض او نشد و هنگامی که از حضرتش پرسیدند: چرا او را به حال خود گذاردی؟ فرمود: او مرتکب جنایتی نشده و قصاص قبل از جنایت صحیح نیست. «ابو عمرو» این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۴۱۲] از «معاویه بن جوین حصرمی» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام از لشکر خود، سان می‌دید. هنگامی که لشکر از جلو حضرت عبور می‌کرد، علی علیه السلام «ابن ملجم» را در میان لشکر دید، پرسید: نامت چیست؟ و نام پدرت چیست؟ «ابن ملجم» نامش را که «عبد الرحمن» بود، به عرض رسانید و نام پدرش را به نام دیگری خواند. حضرت علی علیه السلام به او

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۳

فرمود: دروغ گفتی! این اسم نام پدر تو نیست. بالاخره ناچار شده نام پدرش را که «ملجم» است، بر زبان آورد. حضرت علی علیه السلام فرمود: اینک راست گفتی! سپس اظهار داشت: قاتل من، شخصی است شبیه به یهود! «ابن عدی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۸۰] شبی که بامداد آن حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید، همواره از اتاق بیرون می‌آمد و به آسمان تماشا می‌کرد و می‌فرمود: به خدا سوگند! تا کنون نه دروغ گفته‌ام و نه آن کسی که به من خبر داده، دروغ گفته است.

آری! این شبی است که وعده داده شده‌ام. همین که سحرگاه از خانه بیرون رفت، «ابن ملجم» همان ضربه موعود را بر سرش وارد آورد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۴
(۱)

باب صد و هشتاد و هشتم پیش از آنکه حضرت علی علیه السلام از خانه بسوی قتلگاه حرکت کند مرغابی‌هایی که در خانه حضرت بودند اطراف حضرت را فرا گرفته فریاد میزدند و نوحه سرائی می‌کردند

(۲) [اسد الغابۀ ابن اثیر ۴ / ۳۵] به سند خود، از «حسن بن کثیر» از پدرش روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام عازم نماز بامدادی شد، مرغابی‌هایی که در خانه بودند گرد حضرت جمع شدند، فریاد می‌زدند و نوحه سرائی می‌کردند و مانع از رفتن آن حضرت بودند. ما آنها را از گرد حضرت دور می‌کردیم. علی علیه السلام فرمود: آنها را به حال خود واگذارید که نوحه سرائی می‌کنند. آنگاه از خانه بیرون رفت و قضای الهی بر او جاری گردید.

«ابن اثیر» اظهار می‌دارد از این حدیث بدست می‌آید که حضرت علی علیه السلام از سال، ماه و شبی که در آن شب به شهادت رسید، با خبر بوده است - و الله اعلم -.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۴۱۳] نقل کرده و اضافه می‌کند که «ابن عساکر» آن را آورده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۵

(۱) [الریاض النضره ۲ / ۲۴۵] از «حسین بن کثیر» از پدرش - که حضور اقدس حضرت علی علیه السلام را دریافته بود - روایت می‌کند، هنگام طلوع فجر که حضرت علی علیه السلام تصمیم داشت از خانه به مسجد برود، مرغابی‌هایی که در خانه بودند گرد آن حضرت درآمدند و فریاد می‌کشیدند. کسانی که حضور داشتند سعی می‌کردند آنها را که مانع از خروج آن حضرت می‌باشند از اطراف علی علیه السلام دور کنند. در این هنگام حضرت علی علیه السلام فرمود: آنها را به حال خود واگذارید اینان نوحه گرانند. در همان شب بود که «ابن ملجم» ایشان را با ضربتی که بر سرش وارد آورد، به شهادت رساند.

به دنبال این واقعه، عرض کردم: یا امیر المؤمنین! اینک که چنین عمل ناجوانمردانه‌ای از مردم بنی مراد به ظهور رسیده است، اجازه بده تا به قبیله بنی مراد حمله کنیم و در ضمن انتقام گیری شترها و گوسفندان آنها را به غنیمت، تصاحب نمائیم! فرمود: چنین دستوری نمی‌دهم، بلکه پسر «ملجم» را زندانی کنید و تحت نظر بگیرید. اگر با ضربتی که او بر سرم وارد آورده است، دعوت حق را اجابت کردم، او را به قصاص از من، بکشید و اگر زنده ماندم، خود می‌دانم با او چگونه رفتار کنم.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۶
(۱)

باب صد هشتاد و نهم علی علیه السلام «ذو القرنین» امت اسلامی است

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۲۳] به سند خود، از «سلمه بن ابو طفیل» - و یا از خود «ابو طفیل» - روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: خدای تعالی گنجینه‌ای برای تو در آخرت مقرر داشته است و تو

«ذو القرنین» این امتی و باید در هر فرصتی خود را به مرتبه‌ای که خدای تعالی برای تو معین فرموده، برسانی و تأخیری در کار خویش روا نداری.

«حاکم» این حدیث را صحیح دانسته است.

مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/ ۱۵۹] نقل کرده و «طحاوی» هم در [مشکل الآثار ۲/ ۳۵۰]، در [شرح معانی الآثار ۲/ ۸] و گروهی دیگر از محدثان، روایت کرده‌اند.

(۳) [مشکل الآثار طحاوی ۲/ ۳۵۰] به سند خود، از «ابو طفیل» روایت می‌کند، هنگامی که علی علیه السلام بر فراز منبر قرار داشت، ناگهان از جای برخاست و فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی»

؛ پیش از آنکه دست شما از دامن من کوتاه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۷

شود، هر چه از من می‌خواهید از من بپرسید؛ چرا که هرگز دست شما به دامن چون من دانائی، نخواهد رسید. در این هنگام، «ابن کوا» از جای برخاست و گفت:

(۱) «ذو القرنین» پادشاه بود یا پیغمبر؟ حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: «ذو القرنین» نه پادشاه بود، و نه پیغمبر. بلکه او بنده شایسته‌ای بود که خدا را دوست می‌داشت، و خدا هم دوستدار او بود؛ در راه خدا به مردم اندرز می‌داد، و خدا هم اندرزهای او را تصدیق می‌فرمود. در یکی از اوقات، ضربه‌ای بر طرف راست او وارد آمد و از آن ضربت جان سپرد. خدا او را زنده کرد و بار دیگر ضربه‌ای به طرف چپش اصابت کرد و باز هم جان سپرد. و در میان شما همانند او وجود دارد! مؤلف گوید: «متقی» هم این حدیث را در [کنز العمال ۱/ ۲۵۴] متذکر شده و در حدیث او آمده است: خدای تعالی او را برای راهنمایی مردمش بسوی آنها گسیل داشت، آنان وجود او را به زیان خود دیدند و این بود که ضربه‌ای بر سرش وارد آوردند، از آن ضربت جان تسلیم کرد. سپس خدای تعالی او را برای جهاد با آنان زنده ساخت و او را بسوی مردمش گسیل داشت و این بار هم ضربه‌ای به طرف دیگر سرش وارد آوردند، این بار هم جان سپرد. خدا او را برای جهاد با مردمش زنده ساخت و به اینگونه بود که «ذو القرنین» نامیده شده است و در میان شما هم مثل او «ذو القرنین» ای وجود دارد! «متقی» گوید: «ابن عبد الحکم» این حدیث را در «فتوح مصر»، و «ابن ابی عاصم» در «السنه»، «ابن انباری» در «المصاحف»، «ابن مردویه»، «ابن منذر» و «ابن ابی عاصم» روایت کرده‌اند.

(۲) «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۰] پس از نقل حدیث مزبور می‌نویسد که: «هروی» در ضمن تفسیر آیه شریفه وَ يَسْتَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ، می‌گوید: این شخص را به این جهت «ذو القرنین» نامیده‌اند که او مردمش را به بندگی خدا می‌خواند و آنان که وجود او را مانع کارهای ناشایست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۸

خود می‌دیدند، برای نابودی او شمشیری به طرف راست سر او وارد آوردند و او از این ضربت جان سپرد. خدا او را زنده ساخت بار دیگر ضربتی به طرف چپ او وارد آوردند و او جان سپرد. خدای تعالی دوباره او را زنده ساخت. «هروی» گوید: هنگامی که حضرت علی علیه السلام از «ذو القرنین» یادآوری می‌کرد، فرمود: مثل «ذو القرنین» در میان شما وجود دارد! از بیان شریف حضرت علی علیه السلام چنین برمی‌آید که مراد از «ذو القرنین» امت اسلام، شخص آن حضرت است؛ برای اینکه حضرت علی علیه السلام هم دو ضربت دیده است: یکی در روز خندق و دیگری ضربه‌ای که «ابن ملجم» بر سر آن حضرت وارد آورد. و می‌توان گفت که همین هم اشاره به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد که خطاب به علی علیه السلام فرمود: یا علی! تو، «ذو القرنین» این امت هستی، چنانکه «ذو القرنین» در آن امت، بدین نام شناخته شده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۲۹

(۱)

باب صد و نودم قاتل حضرت علی علیه السلام از بدبخت‌ترین مردمان است

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر سوره «و الشمس» می‌نویسد:

«ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «بغوی» و «ابو نعیم» در «الدلائل» از «عمّار بن یاسر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام، فرمود: آیا می‌خواهی بدبخت‌ترین مردم را به تو معرفی کنم؟ عرض کرد: آری، یا رسول الله! فرمود: دو تن از مردمان بدبخت‌تر از همه آنها هستند: یکی «احیمر ثمود» که شتر حضرت صالح علیه السلام را پی کرد؛ دومی کسی است که ضربتی بر سر تو می‌زند و محاسنت را از خون سرت رنگین می‌نماید.

«طبرانی»، «ابن مردویه» و «ابو نعیم» این حدیث را نظیر حدیث «صهیب» و «جابر بن سمره» روایت کرده‌اند.

(۳) [خصائص نسائی، مؤلف صحیح معروف در ص ۳۹] به سند خود، از «عمّار یاسر» نقل می‌کند که در غزوه عسیره از بخش ینبع، من و حضرت علی علیه السلام مرافق یکدیگر بودیم. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا نزول اجلال فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۰

فرمود، مدت یکماه اقامتش طول کشید. در همانجا با «بنی مدلج» و هم سوگندان آنها از ضمیره مصالحه فرمود و با ایشان وداع کرد. (۱) در همین محل بود که علی علیه السلام به من پیشنهاد کرد: ای ابا یقظان! جمعی از «بنی مدلج» در چشمه‌ای کار می‌کنند آیا می‌خواهی به آنجا رفته و از کیفیت کارشان اطلاع پیدا کنیم؟ گفتم: اختیار با شماست. سرانجام به اتفاق حضرت علی علیه السلام بر سر چاه آنها رسیدیم و ساعتی به کیفیت کار ایشان نگاه کردیم و طولی نکشید که احساس خستگی و خواب در خود نمودیم. همراه آن حضرت به جانب دیوار نخلستانی حرکت کردیم و در سایه آن در روی خاک غنودیم، هنوز کاملاً از خستگی آسوده نشده بودیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رسید و ما را از خواب بیدار کرد. به احترام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی خاک برخاستیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: ای ابا تراب! چه شده که اینطور خاک آلود شده‌ای؟ سپس فرمود:

می‌خواهید دو تن از افرادی که از تیره بخت‌ترین مردم‌اند، به شما معرفی کنم؟

گفتم: آری، یا رسول الله! فرمود: یکی از آندو «احیمر ثمود» است که شتر حضرت صالح علیه السلام را پی کرد؛ آنگاه روی سر مبارک علی علیه السلام دست گذاشت و فرمود: دومی آن کسی است که ضربتی بر سر تو وارد می‌کند (با دست محاسن علی علیه السلام را گرفت و فرمود) و این محاسن را از خون سرت رنگین می‌نماید! مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۴/ ۲۶۲]، «حاکم» در [مستدرک ۳/ ۱۴۰]، «طحاوی» در [مشکل الاثار ۱/ ۳۵۱]، «ابن جریر طبری» در [تاریخ ۲/ ۱۲۳] به دو طریق، و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۹] نقل کرده‌اند و «متقی» می‌گوید: این حدیث را «بغوی»، «طبرانی»، «ابن مردویه»، «ابو نعیم»، «ابن عساکر» و «ابن نجار» روایت می‌کنند.

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۱۳] به سند خود، از «ابو سنان دوئلی» روایت می‌کند، در یکی از اوقات که حضرت علی علیه السلام بیمار شده بود به عیادت آن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۱

حضرت رفته و عرض کردم: یا علی! از این بیماری که بدان مبتلا شده‌اید نسبت به شما خائف و دل‌نگرانم. حضرت علی علیه

السلام فرمود: به خدا سوگند! من از این بیماری نسبت به خودم هیچگونه نگرانی ندارم؛ زیرا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که راستگوست و راستگوئی او مورد تصدیق خدا و خلق است - شنیدم که می‌فرمود:

بزودی ضربتی بر این جانب و آن جانب سرت وارد می‌آید - علی علیه السلام اشاره به دو شقیقه خود کرد، خون از شقیقه‌هایت جاری می‌شود تا آنجا که محاسنت را رنگین می‌گرداند و کسی که این عمل ناجوانمردانه را با تو انجام می‌دهد، از سیه بخت‌ترین مردمان است؛ چنانکه پی‌کننده شتر حضرت صالح علیه السلام از سیه بخت‌ترین مردم «ثمود» بود! «حاکم» گوید: این حدیث بنا به رأی «بخاری» و «مسلم»، از روایات صحیح است.

مؤلف گوید: «بیهقی» این حدیث را در [۵۸/۸] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۴/۳۳] با اندک اختلاف لفظی، و محدثان دیگر هم، نقل کرده‌اند.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/۱۳۰] به سند خود، از «عبد الله بن سبع» روایت می‌کند که از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بزودی محاسنم از خون سرم رنگین می‌شود؛ اینک آن سیه بخت را چه شده است که مرا در انتظار گذاشته است! حاضران عرض کردند: یا امیر المؤمنین! او را به ما معرفی کنید تا بستگان او را از پای در آوریم. حضرت علی علیه السلام فرمود: هر گاه قضای الهی جاری شد از شما انتظار دارم جز قاتل من، دیگری را نکشید.

مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۳/۲۲۲] و «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱۲/۵۷] روایت کرده‌اند.

(۲) [طبقات ابن سعد ۳/قسم ۱/۲۵] به سند خود، از «ابو طفیل» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام مردم را به بیعت با خود دعوت کرد، مردم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۲

گروه گروه به بیعت با حضرت بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. در میان بیعت‌کنندگان «عبد الرحمن ابن ملجم» هم بود که دوباره به عزم بیعت حضور حضرت علی علیه السلام آمد و هر دوبار، حضرت علی علیه السلام بیعت او را نپذیرفت! سومین بار که بحضور مبارک شرفیاب شد، علی علیه السلام فرمود: چه چیزی مانع شده است تا شقی‌ترین و تیره بخت‌ترین مردم، قصدی را که دارد به تأخیر بیندازد و محاسنم را به خون سرم رنگین ننماید؟ سپس این دو بیت را ترنم فرمود:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت اتیکا

و لا تجزع من القتل اذا حل برادیکا

؛ کمربند خودت را برای پذیرش مرگ استوار کن، برای اینکه مرگ از تو استقبال می‌کند؛ از کشته شدن بیتابی مکن بویژه آنگاه که شتر مرگ بر در خانه تو زانو زده باشد. «۱»

مؤلف گوید: «طحاوی» این حدیث را در [مشکل الآثار ۱/۳۵۲] نقل کرده است و در روایت او بجای

«ما یحبس اشقاها»، «ما انجس اشقاها»

آمده است، می‌توان گفت که این کلمه، ناشی از اشتباهی است که از نسخه نویسی یا چاپ‌کننده آن سر زده است. و همین روایت را «ابن اثیر» هم در [اسد الغابه ۴/۳۵] آورده است.

(۱) [همان کتاب ۳/قسم ۱/۲۲] به سند خود، از «عبیده» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: چه مانعی وجود دارد که تیره بخت‌ترین مردم را باز

(۱) این دو بیت با اندک اختلاف لفظی در دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام بنام آن حضرت ثبت شده است و پس از آن ابیات ذیل را هم به آن افزوده است: فان الدرع و البیضة یوم التروع یکفیکا

كما اضحك الدهر كذاك الدهر بيكيكا

فقد اعرف اقواما وان كانوا صعاليكا

مساريع الى النجدة للغي متاريكا

؛ در روز نبرد، زره و کلاه خود، برای رسیدن تو به مقصد کافی است، همانطور که روزگار تو را می‌خنداند، بهمان گونه روزگار تو را به گریه درمی‌آورد! گروهی از مردم را هر چند که تهیدست باشند، می‌شناسم که با دلاوری هر چه تمامتر بسوی مرگ راهی می‌شوند و با مرگ روبرو می‌گردند و مرگ با عزت را، بر زندگی توام با ذلت، برتری می‌دهند. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۳

داشته است که مرا از پای درآورد؟ پروردگارا! گواه باش که من از این مردم بیزارم و آنها هم از من اظهار تبری و بیزاری می‌کنند؛ پروردگارا! مرا از دست اینها رها کن و ایشان را هم از دست من برهان.

(۱) [همان کتاب ۳/ قسم ۲۲/۱] به سند خود، از «عبید الله» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: یا علی! سیه‌بخت‌ترین گذشتگان و آیندگان کیست؟

علی علیه السَّلام گفت: خدا و رسول دانانترند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: سیه‌بخت‌ترین گذشتگان، پی‌کننده شتر حضرت صالح علیه السَّلام است و بدبخت‌ترین آیندگان، آن کسی است که بر سر تو ضربت می‌زند و در این هنگام پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به محل ضربت، اشاره فرمود.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/ ۱۳۵] به سند خود، از «جابر بن سمره» روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از علی علیه السَّلام، پرسید: بدبخت‌ترین گذشتگان کیست؟ در پاسخ به عرض رسانید: پی‌کننده شتر حضرت صالح علیه السَّلام، پرسید: سیه‌بخت‌ترین آیندگان کیست؟ در پاسخ گفت: خدا و رسول او را می‌شناسند. فرمود: آن کسی است که تو را به شهادت می‌رساند! مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۳۹۸] روایت کرده و اظهار می‌دارد که «ابن عساکر» هم این حدیث را نقل می‌نماید. در ذیل آیه هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (سوره اعراف، آیه ۷۳)؛ (صالح گفت:) این «ناقه» الهی برای شما معجزه‌ای است؛ او را به حال خود واگذارید که در زمین خدا (از علفهای بیابان) بخورد و آن را آزاری نرسانید، که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت! «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» حدیث مورد بحث را نقل کرده‌اند.

(۳) [اسد الغابه ابن اثیر ۴/ ۳۴] به سند خود، از «صهیب» روایت می‌کند که علی علیه السَّلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از من پرسید: شقی‌ترین گذشتگان چه کسی است؟

در پاسخ عرض کردم: پی‌کننده شتر حضرت صالح علیه السَّلام. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سخن مرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۴

تصدیق کرد و پرسید: شقی‌ترین آیندگان کیست؟ پاسخ دادم: خدا و رسول می‌دانند و من از چگونگی حال او بی‌خبرم. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی است که بر سر تو ضربه‌ای وارد می‌آورد و در این هنگام اشاره به فرق سر حضرت علی علیه السَّلام نمود. حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلام از آن پس همواره می‌فرمود که دوست می‌دارم در هر فرصتی بدبخت‌ترین شما مردم برانگیخته شود، تا محاسنم را به خون سرم رنگین کند! مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۴۱۱] روایت می‌کند و می‌گوید: «ابن عساکر» هم این حدیث را نقل می‌کند. و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۴۸] حدیث مزبور را روایت می‌کند و می‌گوید: «ابو حاتم» و «ملا» در «سیره» آن را نقل می‌کنند و «ابن عبد البر» هم در [استیعاب ۲/ ۴۰۷] و «عسقلانی» در [فتح الباری ۸/ ۷۶] متذکر می‌شود و گفته است که «ابو یعلی» در سندی تا اندازه‌ای صحیح و «بزاز» با سند خوبی نقل کرده‌اند.

(۱) [ثعلبی در قصص الانبیاء ص ۱۰۰] به سند خود، از «ضحاک بن مزاحم» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا علی! می‌دانی سیه‌بخت‌ترین گذشتگان کیست؟ در پاسخ گفتم: خدا و رسول دانان‌ترند.

فرمود: بدبخت‌ترین پیشینیان پی‌کننده شتر حضرت صالح علیه السلام است. باز پرسید:

آیا می‌دانی سیه‌بخت‌ترین آیندگان کیست؟ گفتم: خدا و رسول از حال او باخبرند. فرمود: قاتل تو سیه‌بخت‌ترین آنهاست!

(۲) [کنز العمال ۶/۴۱۲] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

پیغمبر راستگو و راست گفتار به من اطلاع داد که از دنیا نمی‌روم مگر اینکه ضربتی بر فرق سرم وارد می‌آید و محاسنم را از خون سرم رنگین می‌کند و در این هنگام بود که محاسن شریفش را بدست گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! شقی‌ترین شخص این امت، تو را از پای درمی‌آورد، چنانکه شقی‌ترین بنی فلان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۵

از مردم نمود، شتر حضرت صالح علیه السلام را پی کرد.

«عبد بن حمید» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶/۴۱۲] از «سعید بن مسیب» روایت می‌کند که به خاطر دارم در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام را بر فراز منبر دیدم که می‌فرمود: به زودی این (محاسن) از این (خون سرم) رنگین می‌شود پس چه چیز آن شقی را باز داشته است که اقدام نمی‌کند؟ پس از آنکه این سخن را از آن حضرت شنیدم با خود گفتم از بیان علی علیه السلام به دست می‌آید که وی ادعای علم غیب می‌کند. این اندیشه در خاطر من بود تا وقتی که علی علیه السلام به شهادت رسید، دانستم که طبق عهدی که با او شده، از این واقعه خبر داشته است. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۹۷] در «فصول المهمه» آمده است که در یکی از روزها که حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر بود، یکی از حاضران از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: مصداق این آیه چیست که خدا می‌فرماید: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ؛ مردانی از مؤمنانند که به پیمان خدا برآستی رفتار کردند، برخی از آنها در گذشته و برخی از ایشان در انتظار فرا رسیدن مرگ می‌باشند. علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

خدایا طلب غفران می‌کنم! آری این آیه درباره من و عمویم، «حمزه» و عموزادهام، «عبیده بن حارث بن عبد المطلب»، نازل شده است. «عبیده» در روز بدر و «حمزه» در روز احد به شهادت رسیدند و من در انتظارم که شقی‌ترین مردم بیاید و محاسنم را از خون سرم رنگین کند و این پیمانی است میان من و دوستم ابو القاسم صلی الله علیه و آله! مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۸۰] نقل می‌کند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۶

(۱)

باب صد و نود و یکم هر روز پرنده‌ای جسد ابن ملجم ملعون را می‌بلعد و پس از آن، قی کرده بیرون می‌آورد

(۲) [نور الابصار شبلنجی ص ۹۸] در تحت عنوان «روایات شگفت‌انگیز»، از کتاب «مناقب ابو بکر خوارزمی» نقل می‌کند که «ابو القاسم بن محمد» گفت: در مسجد الحرام بودم که مشاهده کردم مردم زیادی اطراف مقام ابراهیم علیه السلام گرد آمده‌اند. پرسیدم: سبب این گردهمائی چیست؟ گفتند: راهبی است که اسلام اختیار کرده و به مکه آمده است و او حکایت عجیب و بی‌سابقه‌ای را برای مردم نقل می‌کند. «ابو القاسم» می‌گوید: پیش رفتم تا در جرگه حاضران درآمده به سخنان او گوش دهم. او

پیرمرد کهنسال بزرگ جثه‌ای بود که جامه پشمینه‌ای پوشیده بود و کلاه پشمینی - که نشانه ترسایان و راهبان است - بر سر نهاده بود.

راهب در مقام ابراهیم علیه السلام نشسته بود و برای مردم سخن می‌گفت و آنها هم به سخنان او گوش فرا می‌دادند. در ضمن گفتارش اظهار داشت: در یکی از روزها که در «دیر» ام نشسته بودم، متوجه شدم پرنده‌ای که مانند کرکس بزرگی بود بر روی فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۷

سنگی در کنار دریا نشست و استفراغ کرد و یک چهارم انسانی را قی کرد،

(۱) آنگاه به آسمان پرواز کرد. اندکی از چشمم دور شد. سپس بازگشت و یک چهارم دیگر آن را استفراغ نمود و به هوا برخاست. پس از اندکی باز آمد و یک چهارم آن را قی کرد و به آسمان بلند شد. مرتبه چهارم باز آمد و یک چهارم آخر آن را قی کرد و انسان کاملی از پیوستن آن چهار قسمت شکل گرفت. از آنچه دیده بودم حیرت‌زده شدم! طولی نکشید دیدم همان پرنده بازگشت و نوک و چنگال بر وی تیز کرد و یک چهارم آن را بلعید و به آسمان بالا رفت. پس از اندک فاصله‌ای آمد و یک چهارم دیگر از آن را بلعید و به آسمان پرواز کرد. پس از اندکی باز آمد و یک چهارم آن را بلعید و به آسمان صعود کرد و دفعه چهارم آمد و آخرین قسمت آن را بلعید و به آسمان رفت. از این پیشآمد غیر منتظره و بی سابقه به فکر فرو رفتم و افسوس خوردم که چرا از وی نپرسیدم که کیستی و حکایت تو چیست؟ روز دیگر همان پرنده بر روی همان سنگ نشست و همان کار دیروز را انجام داد.

هنگامی که چهار قسمت او به هم پیوست و انسان کاملی شد و پرنده به آسمان پرواز کرد، از «دیر» بیرون آمده و با سرعت نزد او رفتم و او را به خدا سوگند دادم که کیستی؟ وی در پاسخ من، ساکت ماند و جوابی نداد. بار دیگر او را به خدائی که وی را آفریده است، سوگند دادم تا خودش را معرفی نماید. این بار در پاسخ من گفت: «ابن ملجم» هستم! پرسیدم: حکایت تو با این پرنده چیست؟ گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام را کشتم و از آن هنگام، خدای تعالی این پرنده را بر من گماشته است و آنچه را که دیدی، همه روزه با من انجام می‌دهد! تا به اینجا گفتگوی من با پسر «ملجم» به پایان رسید و به «دیر» خود بازگشتم. فردای آن روز از «دیر» ام بیرون آمده از شخصیت و محل زندگی علی بن ابیطالب علیه السلام جويا شدم. به من گفتند: او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این بود که بلافاصله اسلام اختیار کردم و به قصد حج بیت الله به خانه او آمدم و در ضمن آن تصمیم داشتم مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم زیارت کنم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۸

(۱)

باب صد و نود و دوم علی علیه السلام با قاتل خود خوش رفتاری می‌کرد

(۲) [مستدرک حاکم ۱۴۴/۳] به سند خود، از «شعبی» روایت می‌کند پس از آنکه «ابن ملجم» بر سر مبارک حضرت علی علیه السلام ضربه فرود آورد، حضرت علی علیه السلام درباره او به کسان خویش سفارش کرد و فرمود: با آنکه او ضربه‌ای بر سرم فرود آورده است، از احسان به او دریغ ندارید و با او خوش رفتاری کنید و خوابگاه او را نرم و ملایم قرار دهید! اینک اگر زنده بمانم، یا از حقم درمی‌گذرم و یا او را قصاص می‌کنم، و اگر دعوت حق را لیبیک بگویم، بلافاصله او را از پای درآورید؛ چرا که می‌خواهم در پیشگاه خدا با وی مخاصمه نمایم.

(۳) [مسند امام شافعی] در کتاب «قتال با ستمگران» صفحه ۱۸۰ می‌نویسد:

خبر داد به ما، «ابراهیم بن محمّد» از «جعفر بن محمّد» از پدرش و او هم از حضرت علی علیه السّلام که پس از آنکه «ابن ملجم» ضربه‌ای بر سر مبارکش وارد آورد درباره او سفارش کرد که به وی خوراک و آب دهید و از احسان به او دریغ نداشته باشید! اگر زنده ماندم، من ولیّ دم خود می‌باشم که اگر بخواهم او را می‌بخشم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۳۹

و اگر بخواهم او را قصاص می‌کنم، و اگر از دنیا رفتم، او را بکشید (ولی) مثله نکنید. (دماغ و گوش بریدن و یا بدن را قطعه قطعه کردن)

(۱) [کنز العمال ۶/ ۴۱۳] از «جعفر بن محمد» از پدرش و او هم از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که معمولاً حضرت علی علیه السّلام شبها تازیانه‌ای بدست می‌گرفت و مردم را برای عبادت حق تعالی دعوت می‌کرد تا اینکه «ابن ملجم» آن حضرت را ضربت زد. در عین حال حضرت در حق او سفارش کرد که وی را از خوردن و آشامیدن سیراب سازید و به او احسان نمائید! پس اگر من زنده ماندم، خودم ولیّ دم خویش می‌باشم که اگر بخواهم او را عفو می‌کنم و یا قصاص می‌نمایم، و اگر رحلت کردم، او را بکشید و مثله نکنید.

«شافعی» و «بیهقی» این حدیث را نقل کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۰

(۱) فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۳ ۴۴۰ باب صد و نود سوم پاسخ از یاوه گوئیهای عمران بن حطان خارجی - لعنه الله تعالی - ص : ۴۴۰

باب صد و نود سوم پاسخ از یاوه گوئیهای عمران بن حطان خارجی - لعنه الله تعالی -

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۲ / ۴۷۱] به سند خود، از «عبد الله بن مالک» روایت کرده است که پس از آنکه حضرت علی علیه السّلام مضروب شد، طیب‌ها را برای مداوای آن حضرت دعوت کردند. در میان ایشان، «کثیر بن عمرو سکونی» بود که از همه اطباء داناتر و به کار طبابت بیناتر بود و او را «اثیر بن عمرو» می‌خواندند که طیب مخصوص کسری، پادشاه ایران، بود و همان کسی است که صحرای «اثیر» به نام او نامیده شده است. وی دستور داد گوسفندی را ذبح کنند و شش آن حیوان را از درونش بیرون آوردند و همچنان که داغ بود، رگی را از میان آن خارج کرد و آن را در میان شکاف سر مبارک داخل کرد و اندکی در آن دمید، سپس آن رگ را بیرون کشید و آثار مغز سر مبارک را بر آن مشاهده کرد و در این هنگام متوجه شد که شمشیر بر فرق سر مبارک وارد شده است. پس از معاینه به عرض رسانید: یا امیر المؤمنین! اگر وصیتی دارید، بیان فرمائید. که رحلت شما قطعی است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۱

«ابن عبد البر» گوید: «عمران بن حطان خارجی» که از این پیشآمد ناگوار، خوشحال بود چنین گفته است:

(۱)

یا ضربه من تقی ما اراد بهالآ لیلغ من ذی العرش رضوانا

انی لأذکره حینا فاحسبه او فی البریة عند الله میزانا ؛ ضربتی از شخص پرهیزگاری به وقوع پیوست که هیچ قصدی نداشت مگر اینکه از این طریق جلب رضایت پروردگار را کرده باشند؛ هنگامی که از آن ضربت یاد می‌کنم، یقین دارم که در میان آفریدگان خدا، هیچ عملی به اندازه آن با آن برابری نمی‌کند؟! «ابن عبد البر» گوید: «بکر بن حماد تاهرتی» (و یا «بکر بن حسان») - رضوان الله علیه - در ردّ یاوه سرانیهای «عمران حطان»، گفته است:

قل لابن ملجم و الاقدار غالبه هدمت و یلک للاسلام ارکانا
 قتلت افضل من یمشی علی قدم و اول الناس اسلاما و ایمانا
 و اعلم الناس بالقرآن ثم بمامن الرسول لنا شرعا و بیانا
 صهر النبى و مولاه و ناصره اوضحت مناقبه نورا و برهانا
 و کان منه علی رغم الحسود له ما کان هارون موسی بن عمران
 و کان فی الحرب سیفا صارما ذکرالینا اذا لقی الاقران اقرانا
 ذکرت قاتله و الدمع منحدر فقلت سبحان رب الناس سبحانا
 انى لا حسبه ما کان من بشریخشی المعاد و لکن کان شیطانا
 أشقی مراد اذا عدت قبائلها و أخسر الناس عند الله میزاننا
 کعافر الناقه الاولی التي جلبت علی ثمود بارض الحجر خسرانا
 قد کان یخبرهم ان سوف یخضبهاقبل المتیة ازمانا فازمانا
 فلا عفی الله عنه ما تحمله و لا سقی قبر عمران بن حطانا
 لقوله فی شقی ظل مجترماو نال ما ناله ظلما و عدوانا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۲ (یا ضربه من تقی ما اراد بهاالا لیلغ من ذی العرش رضوانا)

بل ضربه من غوی آوردته لظی فسوف یلقى بها الرحمن غضبانا
 کانه لم یرد قصدا بضرته الا لیصلی عذاب الخلد نیرانا

(۱)؛ هنگامی که قضای الهی جاری شد، به پسر «ملجم» بگو با عمل ناشایستی که انجام دادی ارکان اسلام را منهدم و ویران ساختی، با این کار بسیار ناپسندت برترین شخص را از پای درآوردی که با قدمهای سراسر برکتش روی زمین راه می‌رفت، نخستین کسی بود که دین اسلام را پذیرفت و به خدا و رسول او ایمان آورد، برترین کسی را شهید کردی که از همه مردم بهتر ظاهر و باطن قرآن را می‌فهمید، و سنت رسول و شریعت او را با بهترین بیانی ایراد می‌فرمود، او داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی بتصرف به جان و مال مسلمانان و یار و یاور او بود، نور مناقب و مقامات او همه جا را روشن کرده و بهترین دلیل برای عظمت و عزت اسلام بود و علی رغم انف حسودان از سوی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، به مقامی نایل گشته بود که حضرت هارون علیه السلام همان مقام را از سوی حضرت موسی علیه السلام بدست آورده بود، در کارزار شمشیر برّانی بود و مانند شیر نری بر دشمنان حمله‌ور می‌شد؛ هر گاه به یاد عمل ناجوانمردانه قاتل او می‌افتم اشک چشمم بر گونه‌هایم جاری می‌گردد، خدا را از هر عیب و نقصی مبرا می‌دانم و با شگفتی سبحان الله می‌گویم و می‌پندارم که قاتل او، انسانی نبوده است که از روز رستاخیز هراسی داشته باشد، بلکه قاتل او شیطان بوده که به صورت بشر درآمده و لباس بشری را بر اندام خود آراسته! هنگامی که از نزدیک به قبیله‌های عرب متوجه شویم خواهیم دید که قبیله «مراد» از همه قبیله‌ها سیه‌بخت‌ترین و میزان بزهکاری آنها در پیشگاه خدای تعالی، از همه آنها سنگین‌تر است. قاتل او مانند پی‌کننده ناقه صالح علیه السلام یعنی نخستین سیه‌بخت پلیدی بود که چنان عمل ناجوانمردانه‌ای را در سرزمین حجر و از میان مردم ثمود به ظهور رسانید. حضرت علی علیه السلام پیش از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۳

آنکه این واقعه دلخراش اتفاق افتد، به مردم اطلاع می‌داد که بزودی محاسنم از خون سرم رنگین می‌شود! اینک خدای تعالی گناه قاتل او را عفو نکند و همچنین گور «عمران بن حطان» را گرم بدارد و آن را از آب عفو خویش سرد نگرداند؛ این نفرین بدان جهت است که وی در حق سیه بخت مجرمی که پایه ستمگری را هر چه بیشتر استوار کرده، چنین سروده است: ضربتی از

پرهیزگاری به ظهور پیوسته و او در این ضربتی که بر سر علی علیه السلام نواخته است، جز رضای خدا قصد دیگری نداشته است؟! حال آنکه چنین نبود، بلکه این نیت از دلی برخاسته که سراسر آن را آتش حسادت فراگرفته بود و طولی نمی‌کشد خدای بخشنده را در حالی ملاقات می‌کند که به وی خشمگین است. پیداست که او از ضربتی که بر سر مولا نواخته است، تصمیم داشته جایگاه خود را از آتش دوزخ مملو بسازد و به شکنجه همیشگی گرفتار شود.

(۱) [نور الابصار شبلنجی ص ۹۸] می‌نویسد: هنگامی که «عمران بن حطان رقاشی خارجی» این ابیات را برای آرامش قلب خود و در ضمن آن، تبریک به پسر «ملجم» سرود که:

لله در المرادی الذی فتکت کفاه مهجئه شر الخلق انسانا

یا ضربه من تقی ما اراد بها لایبلغ من ذی العرش رضوانا

اَنی لا ذکره یوما فاحسبه أوفی البریة عند الله میزان؛ خدا به پسر «ملجم» خیر و نیکی عطا کند که دل بدترین آفریده خدا را لرزانید؟! و از زنده بودن در این دنیا نجات بخشید و ضربتی که بر سر علی نواخت، از سوی پرهیزگاری بود که جز رضای خدا نظر دیگری نداشت!!! و من هر روز که به یاد او می‌افتم می‌بینم در میان آفریدگان، میزان هیچ بنده‌ای سبکبارتر از میزان او نمی‌باشد!!! «ابو طیب طاهر بن عبد الله شافعی» در پاسخ از یاوه سرائی او، ابیات ذیل را سرود:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۴ اَنی لآبرء مما انت قائله عن ابن ملجم الملعون بهتانا

یا ضربه من شقی ما اراد بها لایهدم للاسلام ارکانا

اَنی لا ذکره یوما فألعه دینا و العن عمراناً و حطّاما

علیه ثم علیه الدهر متصاللعائن الله اشرارا و اعلانا

فانتما من کلاب النار جاء به نصّ الشریعة برهانا و تبیانا

علیکما لعنة الجبار ما طلعت شمس و ما أوقدوا فی الکون نیرانا

(۱)؛ از بهتانی که نسبت به پسر «ملجم» وارد آورده‌ای بیزارم و بر خلاف گفته تو، می‌گویم ضربتی که از ناحیه سیه‌بختی، بر سر مولا- علی علیه السلام وارد آمد جز ویرانی ارکان اسلام اثر دیگری نداشت. هر روز که بیاد کار ناپسند او می‌افتم، او را لعنت می‌کنم و به همین مناسبت و بنابر آنچه دینم تقاضا می‌کند، تو و پدرت، «حطان»، را هم لعنت می‌کنم و می‌گویم تا روزگار باقی است، لعنتهای ظاهری و باطنی حضرت پروردگارا بر او باد! آری، شما دو تن به تصریح شریعت اسلام، از سگان دوزخ هستید و مادامی که خورشید طلوع می‌کند و آتش در عالم افروخته می‌شود، مشمول لعنت خدای جبار که شکستگی‌های جهان را جبران می‌کند، قرار بگیرید!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۵

(۱)

باب صد و نود و چهارم پس از آنکه «ابن ملجم» ضربتی بر سر حضرت علی علیه السلام وارد آورد گروههای مختلفی از فرشتگان و ارواح طیبه پیغمبران به دیدار حضرت علی علیه السلام رسیدند

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر ۴ / ۳۸] به سند خود، از «عمرو ذی مر» روایت می‌کند، هنگامی که حضرت علی علیه السلام به دست پسر «ملجم» مجروح گشت،- در این هنگام علی علیه السلام سر مبارک را بسته بود- بحضور اقدسش شرفیاب شدم و تقاضا کردم تا محل ضربت را به من نشان بدهد. حضرت علی علیه السلام سر مبارکش را باز کرد نگاه کردم، عرضه داشتم: خراشی بیشتر نیست و نگرانی احساس نمی‌شود. حضرت علی علیه السلام فرمود: بزودی از شما مفارقت خواهم کرد. همین لحظه، صدای گریه «ام کلثوم»

از پشت پرده به گوش رسید. حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: آرام بگیر! اگر مشاهده کنی آنچه را من مشاهده می‌کنم، گریه و بیتابی نخواهی کرد! «عمرو ذی مر» گفت، پرسیدم: مگر چه می‌بینید؟ فرمود:

اینست گروه فرشتگان! اینانند ارواح طیبه پیغمبران! اینست حضرت رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۶

اکرم صلی الله علیه و آله! همگان مرا به سرانجام مزده می‌دهند و می‌گویند، محلی که بدانجا راهی هستی، بهتر است از این دنیا که در آنجا به سر می‌بری.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۷

(۱)

باب صد و نود و پنجم علی علیه السلام در حال گرسنگی دعوت خدای تعالی را تیک گفت

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۴ / ۳۵] به سند خود، از «عثمان بن مغیره» روایت می‌کند که ماه مبارک رمضان که فرا رسید حضرت علی علیه السلام، یک شب را در خانه امام حسن علیه السلام، و یک شب را در خانه امام حسین علیه السلام، و یک شب را هم در خانه «عبد الله بن جعفر»، افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی‌فرمود و می‌گفت: می‌خواهم دعوت حق را در حالی که گرسنه هستم، اجابت نمایم! سرانجام بیش از یک شب یا دو شب فاصله نشد که با ضربت پسر «ملجم» به شهادت رسید.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۴۱۳] نقل کرده و بجای «عبد الله بن جعفر»، «ابن عباس» را آورده است و در آخر آن حدیث آمده است: حضرت علی علیه السلام آخر آن شب ضربت خورد. «ابن عساکر» هم این حدیث را روایت می‌کند.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۴۱۱] از «جعفر» روایت می‌کند که ماه رمضان که فرا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۸

رسید، حضرت علی علیه السلام یک شب در خانه امام حسن مجتبی علیه السلام، و یک شب در خانه «عبد الله بن جعفر»، افطار می‌کرد و بیش از دو لقمه یا سه لقمه غذا تناول نمی‌فرمود و هنگامی که می‌پرسیدند: چرا به این مقدار اندک از غذا بسنده می‌فرمایید؟ در پاسخ می‌فرمود: شبهای اندکی بیش باقی نمانده است و طولی نمی‌کشد قضای الهی جاری می‌شود، می‌خواهم در آن هنگام، بیش از اندک غذائی تناول نکرده باشم! و همان شب، به شهادت رسید.

«عسکری» این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۴۹

(۱)

باب صد و نود و هشتم خدای تعالی روح مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و روح طیب و طاهر حضرت علی علیه السلام را به مشیت خود قبض کرد و در قبض ایشان حضرت عزرائیل علیه السلام مداخله نداشت

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۱۶۵] از «ابوذر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج در مسیر خود به فرشته‌ای رسیدم که بر کرسی از نور قرار گرفته بود، یک پای آن در مشرق و پای دیگرش در مغرب، و در برابرش لوحی بود که پیوسته به آن می‌نگریست. تمام دنیا در برابر دیدش قرار داشت و ما سوای حق تعالی در میان زانوها و دستهای او قرار داشتند و مشرق و مغرب جهان را تحت اختیار در آورده بود. از «جبرئیل» پرسیدم: این فرشته کیست؟ در پاسخ گفت:

«عزرائیل» علیه السلام است، اینک پیش خرام و بر او سلام کن؛ پیش رفتم و سلام کردم.

پاسخ مرا داد و گفت: ای احمد! برادرت علی علیه السلام چه می‌کند؟ گفتیم: آیا پسر عمویم، علی علیه السلام، را می‌شناسی؟ در

پاسخ گفت: چگونه او را نشناسم حال آنکه خدای تعالی مرا موکل داشته تا روح همه آفریدگان را قبض کنم، به غیر از روح

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۰

شما و روح پسر عمویتان، علی بن ابیطالب علیه السلام، و خدا روح شما را به مشیت خود قبض می‌کند.

«ملا» این حدیث را در «سیره» خود آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۱

(۱)

باب صد و نود و هفتم حضرت علی علیه السلام را با باقیمانده حنوط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حنوط کردند

(۲) [مستدرک حاکم ۱ / ۳۶۱] به سند خود، از «ابو وائل» روایت می‌کند که مقداری مشک در اختیار حضرت علی علیه السلام بود.

وصیت کرد حضرتش را با آن مقدار از مشک، حنوط کنند و فرمود: آن مقدار، باقیمانده‌ای از حنوط رسول خدا صلی الله علیه و

آله است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۴۱۲] نقل کرده و اشاره می‌کند که «ابن سعد»، «بیهقی» و «ابن عساکر» هم

حدیث مزبور را نقل کرده‌اند.

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۲۴۷] «هارون بن سعید» روایت می‌کند که مقدار مشک در اختیار علی علیه السلام بود، وصیت کرد تا آن

حضرت را با آن مقدار مشک، حنوط کنند و فرمود: این مقدار، باقیمانده حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «بغوی» هم

این حدیث را نقل می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۲

(۱)

باب صد و نود و هشتم حضرت علی علیه السلام از خدای تعالی درخواست می‌کرد تا مرقد او را در ربوه که نجف است قرار بدهد

(۲) [کنز العمال ۱ / ۲۵۸] از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که یکی از حضار، از مقام مقدس حضرت ولی الله علیه

السلام، پرسید: مراد از این آیه چیست که خدای تعالی می‌فرماید: وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ؛ مریم و عیسی را در

سرزمینی فرود آوردیم که هم شایستگی ساختن عمارت دارد، و هم دارای آب گوارا است. فرمود: مراد از «ربوه»، نجف است و

مراد از «قرار»، مسجد است و مراد از «معین»، فرات است. سپس فرمود: یک درهم که در کوفه انفاق شود، برابر با صد درهم است

که در محل دیگر انفاق شود. و یک رکعت نماز که در کوفه خوانده شود، برابر با صد رکعت نماز است که در محل دیگری به

جای آورده شود.

کسی که می‌خواهد با آب بهشت وضو بگیرد و کسی که می‌خواهد از آب بهشت بیاشامد و کسی که می‌خواهد با آب بهشت

غسل کند، از آب فرات استفاده نماید که دو چشمه از بهشت در آن وارد می‌شود و هر شب دو مثقال از مشک بهشتی در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۳

فرات می‌ریزد! معمول امیر المؤمنین علی علیه السّلام آن بود که بر در دروازه نجف می‌ایستاد و می‌فرمود: این جا دار السّلام و مجمع ارواح مؤمنان و خوابگاه خوبی برای مؤمنان است و اضافه می‌کرد: پروردگارا! مرقد مرا در این مکان قرار بده.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۴
(۱)

باب صد و نهم کرامت شگفت انگیزی که در بامداد روز شهادت حضرت علی علیه السّلام به ظهور رسید

(۲) [مستدرک حاکم ۱۱۳/۳] به سند خود، از «ابن شهاب» روایت می‌کند که وارد عراق شدم در حالیکه تصمیم داشتم به جهاد بروم. پس نزد «عبد الملک» رفتم تا به او سلام کنم. «عبد الملک» در میان خیمه‌ای نزدیک «قائم» «۱» بر روی دو سماط قرار گرفته بود. سلام کردم و نشستم. گفت: ای پسر شهاب! آیا می‌دانی در بامداد روز شهادت حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام در بیت المقدس چه واقعه‌ای رخ داد؟ در پاسخ گفتم: آری! «عبد الملک» از جا برخاست و گفت: با من بیا. همراه او از پشت مردم حرکت کردیم تا به پشت خیمه رسیدیم. «عبد الملک» نگاهی به من کرد و گفت: در بیت المقدس چه اتفاقی افتاده است؟ گفتم: در آن بامداد هر سنگی را که برمی‌داشتند در زیر آن خون تازه ظاهر می‌گشت! «عبد الملک» گفت: از این

(۱) [معجم البلدان ۴/۳۰۱] می‌نویسد: «قائم» یکی از بناهایی است نزدیک سامرا که متوکل آنرا ساخته است. (مترجم)
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۵

واقعه جز من و تو، کسی دیگر اطلاع نیابد! آری تا او زنده بود واقعه مزبور را با کسی در میان نگذاشتم.

«محبّ طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/۲۴۷] روایت کرده و می‌گوید: «ابن ضحاک» هم در «الاحاد و المثنائی» آن را آورده است.

(۱) [همان کتاب ۳/۱۴۴] به سند خود، از «زهري» روایت می‌کند که «اسماء انصاری» گفته است که در شب شهادت حضرت علی علیه السّلام، هر سنگی را که در «ایلیا» «۱» برمی‌داشتند، از زیر آن خون تازه ظاهر می‌گشت!

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۱۶] در خصوص شهادت امام حسین علیه السّلام، هر سنگی را که در شام- یا در دنیا- برمی‌داشتند، از زیر آن خون تازه ظاهر می‌شد، همینطور بود در روز شهادت حضرت علی علیه السّلام که هر سنگی را از جای برمی‌داشتند، خون تازه از زیر آن ظاهر می‌گردید! چنانکه «بیهقی» به این موضوع اشاره کرده است و از گفته «زهري» روایت می‌کند، هنگامی که وارد شام شدم و تصمیم داشتم در جهاد شرکت کنم، به دیدار «عبد الملک» رفتم. به او اطلاع دادم، روزی که حضرت علی علیه السّلام به شهادت رسید، هر سنگی را که در بیت المقدس از جای برمی‌داشتند، خون تازه از زیر آن نمایان می‌شد! «عبد الملک» توصیه کرد مواظب باش که مبادا این سخن را جز من و تو، کس دیگری از مردم شام خبردار گردد! توصیه او را به گوش سپردم و تا زمانیکه «عبد الملک» زنده بود، این سخن را به کسی نگفتم. و از خود او حکایت است که غیر از «عبد الملک» از آن قضیه شخص دیگری هم اطلاع یافته بود.

(۱) «ایلیا» به نوشته [معجم البلدان ۱/۲۹۳]، نام بیت المقدس است و معنای آن خانه خداست و به نام بانی آن که یکی از نوادگان حضرت نوح علیه السّلام است نامیده شده است که همان «ایلیا بن ارم بن سام بن نوح علیه السّلام» می‌باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۶

(۱)

باب دویستم حضرت علی علیه السلام در شبی قبض روح شد که وصی حضرت موسی علیه السلام در آن شب قبض روح شد و در همان شب هم حضرت عیسی علیه السلام به آسمان رفت و در همان شب بود که قرآن کریم و فرقان عظیم نازل گردید

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۴۶] از «ابو طفیل» نقل می‌کند که امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، خطابه‌ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی و یادآوری از مراتب حضرت علی علیه السلام که حضرت او خاتم اوصیا و وصی انبیا و امین صدیقان و شهدا بود، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مردی از میان شما رفت که هیچیک از پیشینیان در هیچ صفت شایسته‌ای بر او سبقت نگرفت و آیندگان هم مراتب عالیه او را درک نخواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به دست مبارک او سپرد و با دشمنان در حالی نبرد می‌کرد که «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ از وی حمایت می‌کردند. از میدان باز نمی‌گشت مگر اینکه خدای تعالی پیروزی را بدست او ارزانی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۷

می‌داشت. علی علیه السلام در شبی دعوت حق را لبیک گفت که در آن شب، وصی حضرت موسی علیه السلام قبض روح شده بود، و روح حضرتش در شبی به عالم بالا عروج کرد، که روح عیسی بن مریم علیه السلام در آن شب به عالم بالا عروج کرده بود و در شبی شربت گوارای مرگ را لا-جرعه سر کشید، که قرآن کریم در آن شب نازل شده بود. به خدا سوگند! از ثروت دنیا، درهم و دیناری پس‌انداز نکرده بود، مگر مبلغ هفتصد و پنجاه درهم که باقیمانده عطایائی که به مستمندان می‌پرداخت، بود و تصمیم داشت که با این مبلغ خدمتگزاری را برای «ام کلثوم» استخدام نماید. «طبرانی»، «ابو یعلی»، «بزاز» و «احمد حنبل» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [طبقات ابن سعد ۳/ قسم ۱/ ۲۶] به سند خود، از «هبیره بن یریم» روایت می‌کند، همینکه حضرت علی علیه السلام از دار دنیا رحلت کرد و به عالیترین مراتب شهیدان نائل گردید، امام حسن مجتبی علیه السلام از محل خود برخاست و به منبر رفت و خطابه‌ای ایراد کرد و خطاب به مردم گفت: دیشب مردی از میان شما رفت که گذشتگان در هیچ صفتی بر وی پیشی نگرفتند، و آیندگان هم مراتب عالیه او را درک نخواهند کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هر معرکه‌ای از قتال که او را گسیل می‌داشت، «جبرئیل» از طرف راست، و «میکائیل» از طرف چپ از او حمایت می‌کردند و از میدان باز نمی‌گشت، مگر اینکه خدای تعالی آن جنگ را به دست او پیروز می‌گردانید. از سرمایه و سیم و زر دنیا، چیزی پس‌انداز نداشت، مگر هفتصد درهم که می‌خواست با آن مبلغ خدمتکاری استخدام نماید. و در شبی به جایگاه همیشگی خود رسید و مرغ روحش به پرواز درآمد، که روح عیسی بن مریم علیه السلام در آن شب به عالم بالا خرامید. و این پیشآمد در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان رخ داد.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۱۲] از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت می‌کند، همینکه حضرت علی علیه السلام به شرف شهادت نایل آمد، امام حسن مجتبی علیه السلام خطابه‌ای ایراد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۸

کرد. پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: اما بعد، به خدا سوگند! مردی را امشب از دست دادید که در آن شب، قرآن کریم نازل شده و در آن شب، روح عیسی بن مریم علیه السلام به بالا عروج کرد و در آن شب، «یوشع بن نون»، وصی حضرت موسی علیه السلام، در گذشت و در آن شب، توبه بنی اسرائیل پذیرفته شد.

«ابو یعلی»، «ابن جریر» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۵۹

(۱)

باب دویست و یکم حضرت علی علیه السلام به سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسید

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۴۲] از «حیان اسدی» روایت می‌کند که گفت شنیدم از علی علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که پس از من، طولی نمی‌کشد که امت از در حيله گری با تو درمی‌آیند و تو در آن حال به آئین من زندگی می‌کنی و به سنت من به شهادت می‌رسی. کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. و بزودی محاسنت از خون سرت رنگین خواهد شد! «حاکم» می‌گوید: این حدیث صحیح است. مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۷] این حدیث را آورده است.

و می‌گوید: «دار قطنی»، «حاکم» و «خطیب» حدیث مزبور را از علی علیه السلام روایت کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۴۱۲] از «محمد بن عبد الله بن ابی رافع» از جدش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: تو بر آئین من به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۰

شهادت می‌رسی! «ابن عدی» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [همیشی در مجمع ۹/ ۱۳۸] از «ابو رافع» روایت می‌کند که پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کند. خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! ذمه مرا تو بری می‌کنی و به سنت من به شهادت می‌رسی! «بزاز» این حدیث را روایت می‌کند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۱

(۱)

باب دویست دوم حضرت علی علیه السلام آمرزیده است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۶۴] در ابواب دعوات، به سند خود، از «حارث» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا می‌خواهی کلماتی را به تو بیاموزم که با گفتن آنها، خدای تعالی گناهان تو را بیامرزد؟ هر چند تو آمرزیده شده پیشگاه خدای تعالی می‌باشی. آنگاه فرمود: بگو

«لا اله الا الله العلی العظیم، لا اله الا الله الحلیم الکریم، لا اله الا الله سبحان الله رب العرش العظیم».

مؤلف گوید: این روایت را به طریق دیگر نقل کرده است و در آخر آن آمده است:

«الحمد لله رب العالمین».

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۸] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا می‌خواهی کلماتی را به تو بیاموزم که با گفتن آنها، خدای تعالی تو را بیامرزد؟ هر چند تو آمرزیده هستی؟ آن کلمات اینهاست:

«لا اله الا الله العلی العظیم، لا اله الا الله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۲

الحلیم الکریم، سبحان الله رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین»

. «حاکم» گوید: این حدیث بنا به نظر و رأی «بخاری» و «مسلم» صحیح است.

(۱) [خصایص نسائی مؤلف صحیح معروف ص ۹] به سند خود، از «عبد الله بن سلمه» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا کلماتی را به تو بیاموزم که با گفتن آنها، خدای تعالی - در عین حالی که آمرزیده هستی - تو را می‌آمرزد؟ می‌گوئی:

«لا اله الا الله الحليم الكريم، لا اله الا الله العلي العظيم، الحمد لله رب العالمين»

(۲) مؤلف گوید: «نسائی» همین حدیث را در صفحه ۹ به چند طریق دیگر روایت می‌کند و در یکی از آنها آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کلمات فرج را به تو بیاموزم؟ و تمام آنها را ذکر کرده است و «احمد حنبل» نیز در [مسند ۱/ ۹۲] همان حدیث را روایت می‌کند و گروه دیگری از محدثان، به نقل آن پرداخته‌اند.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۱۷۷] از حضرت فاطمه علیها السلام، دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند که فرمود: شب عرفه‌ای بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود: خدای تعالی به شما مباحث می‌کند و همه شما را عموماً و علی علیه السلام خصوصاً آمرزیده است و من که رسول خدایم به طریق دیگری مورد آمرزش قرار گرفته‌ام و ارتباطی به قرابت با شما ندارم. «امام احمد حنبل» هم این حدیث را نقل می‌کند.

(۴) مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۳۲] حدیث مزبور را نقل می‌کند و در آخر آن آمده است: اینک «جبرئیل» است که به من اطلاع می‌دهد، نیکبخت واقعی کسی است که علی علیه السلام را در حیات و مماتش دوست بدارد و سیه‌بخت واقعی کسی است که علی علیه السلام را در حیات و مماتش دشمن بدارد. «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۳

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۶] «دیلمی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: یا علی! خدای تعالی، تو و ذریه و فرزندان و خانواده و شیعیان و محب شیعیان تو را، بخشیده است! اکنون مژده باد تو را که تو انزع البطینی و در صفحه ۱۳۹ می‌نویسد: و در روایتی است خدای تعالی، شیعیان تو و محبان شیعیان تو را، آمرزیده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۷۲] از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت که در یکی از اوقات، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه‌ای پرداخت، شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می‌فرمود: ای مردم! کسی که کینه ما خاندان را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت او را یهودی وارد صحرای محشر می‌کند! به عرض رسانیدم: هر چند چنین کسی نماز بگزارد و روزه بگیرد؟ فرمود: آری! هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان قلمداد کند. چنین شخصی با بغض و عداوتی که با ما دارد، تصمیم گرفته از راه حيله گری در آید تا خودش محفوظ بماند؛ چنین شخصی از اسلام بهره‌ای ندارد و باید با کمال ذلّت «جزیه» بدهد (تا آنجا که در آخر بیانات شریفش فرمود): اینک برای علی علیه السلام و شیعه او از خدا آمرزش می‌خواهم.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۳) مؤلف گوید: در اینجا حدیثی است که مناسبت دارد در پایان این باب متذکر شویم.

«متقی» در [کنز العمال ۶/ ۱۵۸] از «ابو رافع» روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به سرّیه‌ای گسیل داشت. پس از آنکه علی علیه السلام از مأموریت بازگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: یا علی! خدا و رسول و «جبرئیل»، از تو راضی و خرسند هستند.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۴

(۱)

باب دویست و سوم بهشت و حوریه و آسمانی‌ها و پیغمبران الهی مشتاق دیدار حضرت علی علیه السلام هستند

(۲) [صحیح ترمذی ۲ / ۳۱۰] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت برین مشتاق سه تن از مؤمنان می‌باشد:

علی، «عمّار» و «سلمان».

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابۀ ۲ / ۳۳۰]، «محبّ طبری» در [الریاض النضره ۲ / ۲۰۹] و «ابن سری» روایت کرده‌اند.

(۳) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۳۷] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت برین مشتاق دیدار سه تن از مؤمنان می‌باشد: علی، «عمّار» و «سلمان». وی گفته است که این حدیث صحیح می‌باشد.

(۴) [کنوز الحقایق مناوی ص ۶۰] چنین آمده است: سه تن از مؤمنان‌اند که بهشت مشتاق به آنهاست: علی، «عمّار» و «سلمان». «دیلمی» این حدیث را روایت کرده است.

(۵) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱ / ۱۹۰] به سند خود، از «انس بن مالک»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۵

روایت می‌کند که شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بهشت مشتاق دیدار چهار تن از مؤمنان است: علی، «مقداد»، «عمّار» و «سلمان».

مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را به طریق دیگر و با توجه به تقدیم و تأخیر در صفحه ۱۴۲، و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۶۳] روایت کرده‌اند و «طبرانی» نیز از «انس» نقل کرده است.

(۱) [استیعاب ابن عبد البرّ ۲ / ۴۲۳] از حدیث «انس» روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت مشتاق دیدار چهار تن از مسلمانان است: علی، «عمّار»، «سلمان» و «بلال».

(۲) [کنز العمال ۶ / ۴۲۸] چنین آورده است: بهشت مشتاق دیدار چهار تن است.

علی و «ابوذر» و «عمّار» و «مقداد». «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۴۲۸] از «ابن عباس» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بهشت مشتاق دیدار چهار تن از اصحاب من است و پروردگارم دستور داده است تا آنها را دوست بدارم. در این هنگام این افراد

حضور داشتند: «صهیب رومی»، «بلال بن ابی ریح حبشی»، «طلحه»، «زبیر»، «سعد بن ابی وقاص»، «حذیفه بن یمان» و «عمّار بن

یاسر» که پرسیدند: این چهار تن چه کسانی هستند که شما موظفید آنها را دوست بدارید؟ از میان حضّار، رسول خدا صلی الله علیه

و آله «عمّار» را طرف خطاب قرار داد و فرمود: ای عمار! خدای تعالی منافقان را به تو شناسانیده است. اما آن چهار تن اینها هستند:

علی بن ابیطالب علیه السلام، «مقداد بن اسود کندی»، «سلمان فارسی» و «ابوذر غفاری».

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۵۵] به نقل آن می‌پردازد.

(۴) [همان کتاب ۶ / ۴۲۹] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که «جبرئیل» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب

شد و عرض کرد: ای محمد! خدای تعالی از میان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۶

اصحاب تو، سه تن را دوست می‌دارد و شما هم آنها را دوست بدارید: علی بن ابیطالب علیه السلام، «ابوذر» و «مقداد».

(۱) در یکی از دیدارهایی که «جبرئیل» با رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت، گفت: ای محمد! بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب تو هست. هنگامی که این گفتگو به میان آمد، «انس بن مالک» حضور داشت و از جریان اطلاع یافت و امیدوار بود که یکی از انصار از آنها به شمار آید. برای اینکه به امید خود اطمینان حاصل کند تصمیم گرفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد آنهایی که بهشت مشتاق لقای ایشان است، چه کسانی هستند؟ لیکن ابهت مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن بود که وی سؤال خود را مطرح کند. ملاقاتی با «ابو بکر» کرد و جریان را به این شرح به او اطلاع داد: حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم که «جبرئیل» نازل شد و گفت:

بهشت مشتاق دیدار سه تن از صحابه شماست. من آرزو می‌کردم که بعضی از انصار از همان بهشتیانی باشند که بهشت مشتاق دیدارشان است. ولیکن ابهت مقام مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن شد که این سؤال را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نمایم، آیا از تو برمی‌آید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات کنی و سؤال کنی آنان چه کسانی هستند؟ «ابو بکر» گفت: بیم آن دارم که هرگاه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم و چنان سؤالی مطرح کنم و خود من هم از آنها بشمار نیایم، برای همیشه مورد ملامت قوم خود گردم؟! «انس» که از وی ناامید شد، با «عمر» ملاقات کرد و او هم همان پاسخی را داد که «ابو بکر» اظهار کرده بود. «انس» که از خواسته خویش دست بردار نبود، با علی علیه السلام ملاقات کرده و جریان را به عرض مبارک تقدیم داشت. علی علیه السلام فرمود: البته این سؤال را از حضرت خواهم کرد که اگر خودم از آنها بشمار آمدم، از خدا سپاسگزاری می‌کنم و اگر از آنها به حساب نیامدم، باز هم از خدا سپاسگزارم! بدین جهت بود که حضرت علی علیه السلام بحضور مبارک شرفیاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله! «انس» به من چنین اطلاع داده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۷

است که به تازگی حضور شما شرفیاب بوده و در همان لحظه «جبرئیل» نازل شده و گفته که بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب شماست، اینک، یا نبی الله! آنها را برای ما معرفی فرما؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو یکی از آن سه تن هستی و یکی هم «عمّار بن یاسر» است که بزودی در کارزارها تو را همراهی می‌نماید که فضل آن جهادها آشکار است و خیر و برکت آنها بسیار بزرگ می‌باشد؛ نفر سوم «سلمان» است که از ما اهل بیت می‌باشد و او شخص خیرخواهی است پس او را برای خودت نگهدار. «ابو یعلی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم حدیث مزبور را در [مجمع ۱۱۷/۹] به دو طریق روایت می‌کند که یکی از طریق «ابو یعلی» و دیگری از طریق «بزاز» می‌باشد.

(۱) [هیثمی در مجمع ۳۴۴/۹] از «انس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: سه تن از اصحابند که حور العین مشتاق دیدار آنهاست: علی، «عمّار» و «سلمان».

«طبرانی» این حدیث را نقل می‌کند.

(۲) [الریاض النضره ۲/۲۲۰] از «ابن عباس» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در معراج به هیچ آسمانی عبور نکردم مگر اینکه اهل آن آسمان به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار اشتیاق می‌کردند و در بهشت به هیچ پیغمبری نرسیدم مگر اینکه نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار اشتیاق می‌نمود.

«ملا» این حدیث را در «سیره» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۸

(۱)

باب دویست و چهارم حضرت علی علیه السلام از بهشتیان است

(۲) [اسد الغابۃ ابن اثیر ۵/ ۵۷۸] به سند خود، از «ام خارجه»، همسر «زید بن ثابت»، روایت می‌کند که در یکی از بوستانها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از اصحابش در پشت دیوار آن حضور داشتند، خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینک نخستین مردی که در این محل بر شما وارد شود، از بهشتیان است! کسی از ما در آنجا حضور نداشت مگر اینکه آرزو می‌کرد که ای کاش پشت دیوار آن بوستان بود. طولی نکشید صدای پائی شنیده شد. سرها به طرف بالا برگشت تا ببینند چه کسی وارد می‌شود! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: امید است کسی که بر ما وارد می‌شود، علی بن ابیطالب باشد! درست در همین لحظه بود که علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد! مؤلف گوید: حدیث مورد بحث را به طریق دیگر در صفحه ۶۱۸ با اندک اختلاف لفظی، آورده است. «ابن حجر» هم در [اصابه ۸/ ۲۲۸] آن را روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۶۹

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۷۷۶] در شرح حال «ام مرثد اسلمیه» اظهار می‌دارد که «ام خارجه»، همسر «زید بن ثابت»، از وی نقل می‌کند که در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: طولی نمی‌کشد از این وادی مردی ظاهر می‌شود که از بهشتیان است، چنانکه فرموده بود، پس از اندکی علی بن ابیطالب علیه السلام ظاهر گشت!

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۱۸] از «سلمی» زن «ابو رافع» روایت می‌کند که در «اسواف» حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم که فرمود: بزودی مردی که از بهشتیان است، بر شما ظاهر می‌شود. در این هنگام صدای پائی به گوش رسید. و به دنبال آن، حضرت علی علیه السلام بر جمع ما گام نهاد! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است. مؤلف گوید: «اسواف»، نام چشمه‌ای است در مدینه.

(۳) [مسند ابو حنیفه ص ۲۳۵] به سند خود، از «ام هانی» نقل می‌کند که یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاهی به حضرت علی علیه السلام کرد و در حالیکه از ظاهرش پیدا بود، گرسنه است، فرمود: یا علی! از ظاهرت پیداست که گرسنه‌ای؟ عرض کرد: آری، چندی است غذائی کامل نخورده‌ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را به بهشت مژده می‌دهم.

(۴) [الریاض النضره ۲/ ۲۰۹] از «عبد الله بن ظالم» روایت می‌کند که مردی نزد «سعید» آمد و گفت: علی علیه السلام را آنچنان دوست می‌دارم که به هیچ چیزی به آن اندازه علاقه‌مند نیستم! «سعید» گفت: اندیشه خوبی است، مردی را دوست می‌داری که از بهشتیان است.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده و «حضرمی» هم روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۰

(۱)

باب دویست و پنجم در روز قیامت نخستین کسی که از قبر بیرون می‌آید و نخستین کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در صحرای محشر مشاهده می‌کند و نخستین کسی که با آن حضرت مصافحه می‌کند، علی علیه السلام است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/ ۳۳۹] به سند خود، از «عبد الله بن عمر بن علی» از پدرش و او هم از جدش، علی بن ابیطالب

علیه السّلام، روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: از خدای تعالی برای تو پنج خصلت تقاضا کرده‌ام. خداوند متعال چهار خصلت از آنها را پذیرفت و یکی از آنها را قبول نفرمود، آن چهار خصلت اینهاست: ۱- از خدا خواسته‌ام تا در روز قیامت نخستین کسی باشی که سر از خاک بر می‌دارد؛ ۲- تو (در بهشت) با من باشی؛ ۳- لوای حمد من در دست تو باشد و تو آن را حمل کنی؛ ۴- از خدا تقاضا کرده‌ام تا پس از من، ولی مؤمنان باشی.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/۳۹۶] آورده و «ابن جوزی» هم روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۱

(۱) [کنز العمال ۶/۴۰۷] «شاذان» گفته- سند حدیث را ادامه داده تا آنجا که می‌گوید- علی بن ابیطالب علیه السّلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من، می‌فرمود:

از خدای تعالی تقاضا کردم تا پنج خصلت به تو ارزانی دارد: ۱- از پروردگرم درخواست کردم که در روز قیامت زمین قبرم را بشکافد و خاک از سر و صورتم دور کند در حالیکه تو با من باشی، این تقاضا را برآورده کرد؛ ۲- از خدا درخواست کرده‌ام که مرا در کنار کفه میزان متوقف سازد و تو با من باشی، این حاجت را هم پذیرفت؛ ۳- از او تقاضا کرده‌ام که تو را حامل لوی من قرار بدهد، یعنی همان لوی الله اکبر که رستگاران و بهشتیان در سایه آن قرار می‌گیرند، این تقاضا را هم قبول فرمود؛ ۴- از خدای تعالی درخواست کردم تا امت مرا از حوض من بنوشانی، این تقاضا هم مقبول افتاد؛ ۵- از خدا خواستم تا تو را پیشوای امت من قرار بدهد و آنها در سایه رهنمودهای تو به بهشت بروند، این تقاضا هم مورد قبول واقع شد. اینک از خدا سپاسگزارم که با تقاضاهای من موافقت کرد و پذیرش آنها را در حق تو، بر من منت نهاد.

(۲) [کنز العمال ۶/۱۵۹] چنین آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! از خدا خواستم تا پنج خصلت به تو ارزانی فرماید. خدای تعالی چهار تا از آنها را پذیرفت و با یکی از آنها موافقت نکرد: ۱- از او تقاضا کردم تا امت مرا بر آن بدارد که اختلافی درباره تو نداشته باشند، این تقاضا پذیرفته نشد؛ ۲- از او خواستم در روز قیامت که فرا می‌رسد و نخستین کسی که سر از قبر بیرون می‌آورد منم، تو هم با من باشی؛ ۳- لوی حمد در دست تو باشد؛ ۴- تو پرچمدار حمد باشی و در حضور من آن را بدست بگیری و از این طریق بر گذشتگان و آیندگان برتری یابی؛ ۵- تو پس از رحلت من، ولی مؤمنان باشی. همه این تقاضاها- به استثنای تقاضای اول- مورد قبول واقع شد.

«خطیب» و «رافعی» این حدیث را از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۲

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در صفحه ۳۹۶ به طریق دیگر نقل کرده است و «ابن جوزی» هم آن را روایت می‌نماید.

(۱) [اصابه ابن حجر ۷/۱۲۶] «ابن سکن» از طریق «علی بن هاشم» (تا آنجا که می‌گوید) «ابو عبد الرحمن»، مربی «عایشه» روایت کرده که از او خواستیم تا فضائل علی بن ابیطالب علیه السّلام را برای ما بیان کند. در پاسخ گفت: فضائل علی علیه السّلام بیشمار است! گفتیم: برخی از آنها را برایمان بیان فرما. گفت: آری در یکی از روزها، در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم که علی علیه السّلام وارد شد و اجازه خواست تا حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شود، اجازه صادر شد. همین که ملاقات دست داد شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: نخستین کسی هستی که در روز قیامت سر از خاک برمی‌داری و خاک قبر را از سر می‌زدائی.

(۲) [اسد الغابة ابن اثیر ۵/۲۸۷] حدیث مسندی را از «ابو لیلای غفاری» به این شرح روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: پس از ارتحال من آشوبی برپا می‌شود، در آن هنگام ملازم فرمان علی بن ابیطالب علیه السّلام باشید که او نخستین کسی است که در روز قیامت به دیدارم نائل می‌شود، و نخستین کسی است که با من مصافحه می‌نماید، او صدیق اکبر و

فاروق این است که حق را از باطل جدا می‌سازد و او پیشوای مؤمنان است.

(۳) مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۷/ ۱۶۷] آورده است و در آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند. و «ابن عبد البر» هم از این حدیث یاد کرده و در آخر آن آمده است: علی پیشوای مؤمنان است و مال و ثروت راهبر منافقان می‌باشد.

(۴) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۰۲] از «ابوذر» و «سلمان» نقل می‌کند که هر دو تن اظهار داشته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: علی اولین

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۳

کسی است که به من ایمان آورده و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند. و حدیث را به همان گونه که از «ابو لیلی» روایت کردیم ادامه داده است و «طبرانی» و «بزاز» هم آن را نقل کرده‌اند.

(۱) [الاصابه ابن حجر ۸/ قسم ۱/ ۱۸۳] «ابن منده» از روایت «علی بن هاشم بن برید» از «لیلای غفاری» نقل می‌کند که در غزوه‌ها همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم؛ مجروحان را مداوا می‌کردم و به عیادت بیماران می‌رفتم. هنگامی که حضرت علی علیه السلام از کوفه به بصره رفت، همواره ایشان را همراهی می‌کردم و به وظایف محوله می‌پرداختم. در این مسافرت «عایشه» را دیدم. از فرصت استفاده کرده نزد او رفتم و از وی پرسیدم: آیا حدیثی در خصوص فضیلت حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفت: آری! در یکی از روزها که حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، علی علیه السلام - که قتیفه‌ای بر اندام افکنده بود- وارد شد و بلافاصله میان من و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست. از کار او که بر خلاف انتظارم بود به شگفت آمده، گفتم: در این اتاق محلی از اینجا وسیعتر نبود که آن را رها کرده و میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتی؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! بر برادرم ایراد مگیر که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده، و آخرین کسی است که عهدش را با من استوار کرده است و نخستین کسی است که در روز قیامت با من ملاقات می‌نماید.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۹/ ۴۵۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله - در حالیکه دست علی علیه السلام را گرفته بود- شنیدم که می‌فرمود: علی علیه السلام اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌نماید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۴

(۱)

باب دویست و ششم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام لباس می‌پوشد و برهنه نمی‌ماند

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۰۳] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت نخستین کسی که به لباس آراسته می‌شود، پدرم ابراهیم علیه السلام است که دو جامه سفید می‌پوشد و در طرف راست عرش قرار می‌گیرد.

سپس مرا می‌خوانند و دو جامه سبز رنگ بر تن می‌کنم و در جانب چپ عرش قرار می‌گیرم. آنگاه تو یا علی! دعوت می‌شوی و دو جامه سبز رنگ می‌پوشی و در جانب راست من قرار می‌گیری. آیا از این خرسند نیستی که کسی باشی که دعوت می‌شوی و کسی باشی که دعوت می‌شوی و کسی باشی که از گناهکاران شفاعت می‌نمائی؟

«دار قطنی» این حدیث را در «العلل» روایت می‌کند.

(۳) [کنز العمال ۶/۴۰۳] از حضرت علی علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علی! از این خرسند نیستی هنگامی که خدای تعالی، مردم را که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۵

همگی بدون لباس و پوشش هستند، در یک سرزمین گرد آورد و این مردم، پیاده و تشنه‌اند آنچنانکه از تشنگی قدرت بالا نگهداشتن سر خود را ندارند! در آن روز، اولین کسی که به صحرای محشر دعوت می‌شود، حضرت ابراهیم علیه السّلام است که به ایشان دو جامه سپید رنگ ارزانی می‌شود که با آنها خود را می‌پوشاند و در جانب راست عرش قرار می‌گیرد. پس از این نهری از بهشت به حوض من وارد می‌شود و حوض من در روز رستاخیز پهناورتر از فاصله میان بصری و صنعاست و در کنار آن به عدد ستارگان آسمان دو قده از نقره گذاشته شده است. در این هنگام، من از آب کوثر می‌آشامم، و با آب کوثر وضو می‌گیرم، و با دو جامه سپید رنگ بدن خودم را پوشانده و در جانب راست عرش الهی قرار می‌گیرم. آنگاه تو را به صحرای محشر فرا می‌خوانند. از آب کوثر سیراب می‌شوی، و وضو می‌گیری، و دو جامه سپید رنگ بر تن کرده و در کنار من می‌ایستی. و در آن روز مرا به هر کار شایسته‌ای که بخوانند، تو را هم در آن کار نیک شریک من قرار می‌دهند.

حضرت علی علیه السّلام عرض کرد: بدیهی است که از تمام این محبتها راضی و خرسند می‌باشم.

«متقی» گفته است که «ابن شاهین» این حدیث را در «السننه»، «طبرانی» در «الاوسط»، «ابو نعیم» در «فضائل الصحابه» و «ابو الحسن هیشمی» روایت کرده‌اند.

(۱) [الریاض النضره ۲/۲۰۱] از «مخدوج بن زید ذهلی» روایت می‌کند که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علی! آیا می‌دانی نخستین کسی که در روز قیامت به صحرای محشر خوانده می‌شود، من هستم؟ پس از آنکه به محشر دعوت شدم، در طرف راست عرش و در سایه آن قرار می‌گیرم و حله سبز رنگی از حله‌های بهشت می‌پوشم. (تا آنجا که ادامه داده است که) آنگاه حله بهشتی را تو بر تن می‌کنی و منادی از تحت عرش الهی ندا می‌دهد و خطاب به من می‌گوید: خوب پدری است. پدر تو حضرت ابراهیم علیه السّلام! خوب برادری است، برادر تو علی!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۶

آنگاه پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود: اینک یا علی! مژده باد تو را که هرگاه جامه‌ای بر اندام من پوشانده شود، جامه‌ای هم بر اندام تو پوشانده می‌شود. و هر گاه برای ورود به محشر دعوت شوم، تو هم همراه من به محشر دعوت می‌شوی و هر چه به من ارزانی شود، به تو هم ارزانی می‌شود.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۲/۲۰۲] «مخلص ذهبی» از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، رسول خدا صلّی الله علیه و آله جامه‌ای بر اندام یکی از اصحابش آراست (ولی) مثل آن جامه را بر اندام علی علیه السّلام نیاراست. گویا از این مسئله آثار ناراحتی در چهره حضرت علی علیه السّلام به نظر می‌آمد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای دلداری ایشان، فرمود: آیا از این خرسند نمی‌باشی که هرگاه من جامه‌ای بر خود بیاریم، تو هم جامه‌ای بر اندام خود می‌آرائی و هرگاه از عطیته‌ای برخوردار گردم، تو هم از آن برخوردار می‌گردی؟

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۷

(۱)

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۱۲/۱۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت جز ما چهار تن کسی دیگر بر مرکب سوار نمی‌شود. «عباس بن عبد المطلب»، عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله، از جا برخاست و پرسید: این چهار تن چه کسانی هستند؟ فرمود: یکی از آن چهار تن، خودم هستم. که بر براق سوار می‌شوم. صورت آن براق مثل صورت انسان است، و گونه آن مثل اسب است، و یال آن از گوهرهای یک اندازه هم ردیف است، و گوشهای آن از زبرجد سبز است، و دو چشم آن بگونه ستاره زهره است که مانند دو ستاره درخشان می‌درخشید، و پرتو آن مانند پرتو خورشید است، رنگ آن ابلق است که در راه رفتن طوری حرکت می‌کند که گاهی می‌درخشد و گاهی هم درخششی ندارد، قطره‌های عرق مانند مروارید تر از زیر گلوی آن می‌ریزد، در میان خلق به طریقی حرکت می‌کند که حالت اضطرابی از آن احساس می‌شود، دم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۸

آن حیوان مانند دم گاو است، دست و پایش دراز است، و سمهای آن به گونه سم گاو است و از زبرجد سبز می‌باشد. در راه رفتن تیز و تند است، و حرکتش مانند باد است، و چون ابری بر خلق محشر سایه می‌افکند، و چون آدمیان سخن می‌گویند و مطالب را ادراک می‌کند، این حیوان از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر است.

«عباس» پرسید: آن سواره دیگر در روز قیامت کیست؟ در پاسخ فرمود: آن سواره دیگر، برادرم، صالح علیه السلام است که بر ناقه الهی که آن را مردمش پی کردند، سوار می‌شود. «عباس» پرسید: سومی کیست؟ در پاسخ فرمود: عمویم، «حمزه بن عبد المطلب»، که شیر خدا و شیر رسول خداست و همانا او سید الشهداء است که بر ناقه من سوار می‌شود. «عباس» پرسید: چهارمین ایشان کیست؟ در پاسخ فرمود:

برادرم، علی علیه السلام، است که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت می‌نشیند. دهانه آن شتر از مروارید تر و محمل آن از یاقوت سرخ است، و چوبهای آن از درّ سپید رنگ و بر سر آن تاجی است از نور، که هفتاد رکن دارد و در هر رکنی یاقوت سرخی است که برای سواره‌اش می‌درخشد. دو حله سبز رنگ بر اندام علی علیه السلام است و در حالیکه پرچم حمد در دست اوست، ندا می‌دهد: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» در این هنگام خلائق می‌گویند: این سواره یا پیغمبر مرسل است یا فرشته مقرب! همین لحظه فرشته‌ای از زیر عرش الهی ندا می‌دهد که این بزرگوار، نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش الهی، بلکه او علی بن ابیطالب، وصی رسول پروردگار جهانیان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر پیشانی سپیدان است!

(۱) [همان کتاب ۱۳/۱۲۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت سواره‌ای جز ما چهار تن وجود ندارد.

عمویش، «عباس»، از جا برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای شما، آن چهار تن کیانند؟ فرمود: یکی از آنها، خودم هستم که بر براق سوار می‌شوم؛ دیگر برادرم،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۷۹

صالح علیه السلام است که بر «ناقۀ الله» که مردمش آن را پی کردند، سوار می‌شود؛ سومی عمویم، «حمزه»، شیر خدا و شیر رسول اوست که بر ناقه عضباء من می‌نشیند، چهارمی برادر و پسر عمویم و دامادم، علی بن ابیطالب علیه السلام است که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌شود که بر پشت آن دیباجی از بهشت گسترده شده است و پالان آن از زمرد سبز همراه با طلای سرخ فام است، سر آن ناقه از کافور سفید است و دم آن از عنبر اشهب، پاهای آن از مشک اذفر (بسیار خوشبو)، و گردن آن از مروارید، بر فراز آن شتر قبه‌ای است از نور خدا که باطن آن عفو خدا و ظاهر آن رحمت خداست. در دست سواره آن، علی علیه السلام، لوای حمد است که بر گروهی از فرشتگان نمی‌گذرد، مگر اینکه می‌گویند: این بزرگوار، فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل است و یا حامل

عرش پروردگار جهانیان؟ منادی از عرش الهی ندا می‌دهد که این عالیجناب، نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش پروردگار، این بزرگوار همانا علی بن ابیطالب، امیر مؤمنان و امام متقیان و پیشوای پیشانی سپیدان است که آنان را به بهشت پروردگار عالمیان هدایت می‌کند؛ آری هر کسی امامت و ولایت او را تصدیق کند، رستگار است و کسی که ولایت و امامت او را تکذیب نماید، زیانکار است. و هرگاه پارسائی میان رکن و مقام، هزار سال به عبادت پروردگار بپردازد تا مانند مشک آب خشکیده شود (ولی) خدا را در حالی دیدار کند که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله را در دل داشته باشد، خدای تعالی او را به رو به آتش دوزخ می‌افکند!!

(۱) [کنز العمال ۶/۴۰۲] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در قیامت سواره‌ای جز ما وجود ندارد. و ما، آن روز چهار نفریم. یکی از انصار عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: یکی از آنها، خودم هستم که بر براق می‌نشینم؛ دیگری برادرم، صالح علیه السلام است، که بر «ناقۀ الله» که مردمش آن را پی کردند، سوار می‌شود؛

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۰

سومی عمویم، «حمزۀ»، که بر ناقه عضبای من سوار می‌شود، چهارمی برادرم، علی علیه السلام، است که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت می‌نشیند در حالیکه لوای حمد در دست اوست ندا می‌دهد: «لا اله الا الله محمد رسول الله» مردم می‌گویند: این بزرگوار، یا فرشته مقرب است و یا پیغمبر برگزیده و یا حامل عرش الهی است! فرشته‌ای از عرش الهی پاسخ می‌دهد: ای گروه آدمیان! این بزرگوار، نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش الهی، این عالی مقام، همانا صدیق اکبر علی بن ابیطالب علیه السلام است!

(۱) [همان کتاب ۶/۳۹۶] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! روز قیامت که فرا می‌رسد، ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی را می‌آورند که من و تو بر آن سوار می‌شویم و چنان در ردیف یکدیگر قرار می‌گیریم که زانوها و رانهای تو متصل به زانوها و رانهای من می‌گردد. و با این هیئت وارد بهشت می‌شویم.

«متقی» گوید: «حسن بن بدر» این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مورد بحث را در [الریاض النضره ۲/۲۱۱] نقل کرده و می‌گوید: «احمد حنبل» در «المناقب» از «انس بن مالک» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که خطاب به علی علیه السلام، فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد، ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت در اختیار تو قرار می‌گیرد. من و تو بر آن ناقه سوار می‌شویم در حالیکه زانوها و پاهای تو متصل به زانوها و پاهای من قرار گرفته است و به این هیئت وارد بهشت می‌شویم.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» روایت کرده است.

در ذیل احادیث یاد شده دو حدیث دیگر است که مناسبت دارد در پایان این باب یادآوری کنیم.

(۳) ۱- [خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ۳/۱۴۰] به سند خود، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۱

«ابو هریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد، خدای تعالی هر یک از پیغمبران را سوار بر ناقه‌ای مخصوص به خودش مبعوث می‌سازد، چنانکه حضرت صالح علیه السلام را بر ناقه خودش سوار می‌کند و با مؤمنان از اصحابش در محشر عبور می‌نماید، و دو فرزند فاطمه- حسن و حسین- را بر ناقه‌ای، و علی بن ابیطالب علیه السلام را بر ناقه من، و مرا بر براق و بلال را بر ناقه‌ای سوار می‌کند و او در حالیکه بر ناقه سوار است، اذان می‌گوید و حقاً بر زبان جاری می‌آورد تا به «اشهد ان محمدا رسول الله» می‌رسد، در این جمله از شهادت همه خلائق محشر از گذشته و آینده با وی هم آواز می‌شوند و از هر کسی که خدا بخواهد، گواهی به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از وی می‌پذیرد.

(۱) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۱۹۳] روایت می‌کند و اضافه می‌نماید که «طبرانی»، «ابو الشیخ» و «ابن عساکر» این حدیث را از «ابو هریره» روایت می‌نمایند.

(۲) ۲- [متقی در کنز العمال ۶/ ۴۰۳] از حضرت علی علیه السّلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد، تو و فرزندان بر اسبهای ابلق سوار شده و همگان تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر گذاشته، خدای تعالی در برابر چشم مردم که همه نظاره‌گرند، دستور می‌دهد که شما را به بهشت هدایت می‌کنند. مؤلف گوید: «محبّ طبری» این روایت را در [ذخائر ص ۱۳۵] آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۲
(۱)

باب دویست و هشتم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت لوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به دوش می‌گیرد

(۲) [الریاض النضره ۲/ ۲۰۲] از «جابر بن سمره» روایت است که در یکی از روزها، اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رسول الله! در روز قیامت چه کسی پرچم شما را به دوش خواهد گرفت؟ فرمود: کسی که در دنیا پرچم مرا بدوش می‌گرفت، همان کس هم در قیامت پرچم مرا بدوش خواهد داشت و او علی بن ابیطالب است! «متقی» گفته است که «نظام الملک» این حدیث را در «امالی» آورده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۳۹۸] به ذکر حدیث مزبور پرداخته و گفته است که «طبرانی» هم آن را نقل می‌کند.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱/ ۶۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا بسوی «ابو برزه اسلمی» گسیل داشت تا او را بحضور مبارک، احضار نمایم. پس از آنکه «ابو برزه» بحضور مبارک رسید، رسول فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۳

خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او- در حالیکه سخنانش را می‌شنیدم- فرمود: ای ابا برزه! درباره علی علیه السلام، خدای تعالی از من چنین تعهد گرفته است که علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت، و مرکز نورانیت ایمان، و پیشوای اولیای من و چراغ درخشان کسی است که از من اطاعت می‌کند. ای ابا برزه! علی بن ابیطالب علیه السلام در روز قیامت، امین و پرچمدار من است و کلید خزائن رحمت پروردگار در دست اوست.

«خطیب» این روایت را در [تاریخ بغداد ۱۴/ ۹۸] نقل می‌کند.

مؤلف گوید: پیش از این در باب دویست و چهارم، حدیثی را از «کنز العمال» نقل کردیم که متضمن این معنی بود که علی علیه السلام در روز قیامت، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو جسد مرا غسل می‌دهی، و قرض مرا می‌پردازی، و بدن مرا در قبر می‌گذاری، و مرا بریء الذمه می‌سازی و در دنیا و آخرت پرچمدار من هستی.

«دیلمی» این حدیث را از «ابو سعید» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۴۰۳] «شریک» از «ابو اسحاق» از «حارث» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در وجود علی علیه السلام پنج خصلت است که به هیچیک از پیغمبران پیشین ارزانی نشده است: ۱- قرض مرا می‌پردازد و عورتم را می‌پوشاند؛ ۲- بیگانگان را از حوض من دور می‌سازد؛ ۳- در روز قیامت چراغ تابان امت من است؛ ۴- پرچم من در روز قیامت در اختیار اوست، پرچمی که حضرت آدم و فرزندان او در زیر آن قرار می‌گیرند؛ ۵- بیمی از او ندارم

که دست به کار ناشایست دراز کند پس از آنکه در جایگاه پاکی قرار گرفته است و به خدا کفر بورزد پس از آنکه به خدا ایمان آورده است.

«عقیلی» این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۴
(۱)

باب دویست و نهم حضرت علی علیه السلام در روز قیامت حامل لوی حمد است

مؤلف گوید: باب دویست و هفتم گذشت که «علی علیه السلام در روز قیامت بر شتری از شترهای بهشت سوار می‌شود» و بخشی از احادیثی را متذکر شدیم که بر آن دلالت داشت که لوی حمد در روز قیامت در دست علی علیه السلام است و اینک باقیمانده احادیث مربوط به این باب را با شتابی که داشتیم، ذکر می‌کنیم.

(۲) [الریاض النضره ۲ / ۲۰۱ و ذخائر العقبی ص ۷۵] از «مخدوج بن زید ذهلی» روایت می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام، فرمود: یا علی! نخستین آفریده‌ای را که در صحرای محشر دعوت می‌کنند، من هستم. در این هنگام، از جا برمی‌خیزم و در طرف راست عرش و در سایه آن قرار می‌گیرم و حله سبز رنگی از حله‌های بهشتی بر اندام من پوشانده می‌شود. آنگاه پیغمبران را به صحرای محشر می‌خوانند. پیغمبران به ترتیب یکی بعد از دیگری زنده می‌شوند و در دو ردیف در جانب راست عرش قرار می‌گیرند و حله‌های سبز رنگ از حله‌های بهشت بر اندام آنان پوشانده می‌شود. یا علی! در روز قیامت، امت من فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۵

نخستین امتی است که در معرض سؤال و جواب قرار می‌گیرند و تو را به خاطر قرابتی که با من داری دعوت می‌کنند (۱) و لواء مرا که لوی حمد است، در اختیار تو درمی‌آورند. لوی حمد را به اهتزاز درمی‌آوری و هر دو ردیف پیغمبران و حضرت آدم و فرزندان او در روز قیامت در سایه لوی من قرار می‌گیرند. در ازای این پرچم، برابر با مسیر هزار سال راه است! نیزه آن یاقوت سرخ فام است، و دسته آن از نقره خام است، و آویزه آن گوهر سبز فام است. این پرچم دارای سه ذؤابه (رشته‌های یال ماندی که اطراف بالای پرچم را به آن مزین می‌کنند) ذؤابه‌ای در مشرق و ذؤابه‌ای در مغرب، یکی در باختر و دیگری در خاور، و سومی در وسط دنیا قرار گرفته است. بر آن پرچم سه سطر به قلم قدرت نگاشته شده است: در سطر اول

«بسم الله الرحمن الرحیم»

؛ در سطر دوم

«الحمد لله رب العالمین»

؛ در سطر سوم

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

و در ازای هر سطری، مسیر هزار سال راه است و پهنای آن، مسیر هزار سال راه می‌باشد! با این لوا به مسیر خود ادامه می‌دهی در حالیکه امام حسن مجتبی علیه السلام در جانب راست تو، و امام حسین علیه السلام در جانب چپ تو قرار گرفته‌اند. با این هیئت سراسر عزت به مسیر خود ادامه می‌دهی تا در سایه عرش خدا و در میان من و حضرت ابراهیم علیه السلام قرار می‌گیری.

و جامه‌ای از حله بهشتی بر اندام تو پوشانده می‌شود و منادی از زیر عرش ندا می‌دهد و خطاب به من می‌گوید: خوب پدری است، پدر تو حضرت ابراهیم علیه السلام و خوب برادری است، برادر تو علی علیه السلام. مژده باد تو را یا علی! هر لباسی که بر اندام من

پوشانده می‌شود، همان جامه هم بر اندام تو راست می‌آید و به هر مقامی که من به آن مقام دعوت می‌شوم، تو هم به آن مقام خوانده می‌شوی و هر گونه عطیه‌ای که در اختیار من قرار می‌گیرد، در اختیار تو هم درمی‌آید! «امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» ایراد کرده است.

(۲) «متقی» گوید: در روایتی که «ملا» در «سیره» آورده است، یکی از حاضران

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۶

عرض کرد: یا رسول الله! چگونه علی علیه السلام می‌تواند لوای حمد را با عظمتی که دارد، بر دوش بکشد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه علی علیه السلام نتواند حامل لوای حمد باشد، حال آنکه حضرت علی علیه السلام دارای پنج خصلت گوناگون است:

شکیبائیش همانند شکیبائی من است؛ و زیبائیش بگونه زیبائی حضرت یوسف علیه السلام است؛ و نیرویش بگونه نیروی حضرت «جبرئیل» است!

(۱) [همان کتاب ۲/۲۰۳] از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج صفت ارزنده از سوی پروردگارش به علی علیه السلام اعطا شده است که این ویژگیها از نظر من ارزنده‌تر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد: ۱- در روز قیامت به من اتکا دارد تا اینکه از حساب فارغ گردد؛ ۲- لوای حمد در دست اوست و حضرت آدم علیه السلام و فرزندان او در تحت آن لوا قرار می‌گیرند؛ ۳- در طرف آخر حوض کوثر ایستاده و امت مرا شناسائی می‌کند و آنها را از آب کوثر سیراب می‌گرداند؛ ۴- (هنگام غسل میت) عورت مرا از دید نامحرمان می‌پوشاند و مرا با طهارت کامل تسلیم پروردگار عزّ و جلّ می‌نماید؛ ۵- بیمی بر او ندارم که پس از آنکه لباس عفت را بر اندام خود پوشانیده است، از آن لباس بیرون آمده به لباس بی‌عفتی درآید و همچنین بیمی ندارم با همه رنجهایی که تحمل می‌کند دست از ایمان به حق بشوید و کافر شود (قرینه‌ها در این حدیث و امثال آن به خوبی ظاهر است! مترجم).

«احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۲) مؤلف گوید: در باب دویست و چهارم حدیثی را از «تاریخ بغداد خطیب بغدادی» نقل کردیم، متضمن این معنی بود که: علی علیه السلام در روز قیامت حامل لوای حمد است. و در آن باب از «کنز العمال متقی» یاد کردیم که علی علیه السلام در روز قیامت حامل لوای حمد است.

(۳) [کنز العمال ۶/۳۹۳] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۷

«عمر بن خطاب» شنیدم که می‌گفت: از ناسزاگوئی نسبت به علی علیه السلام خودداری کنید؛ برای اینکه خصلتهایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او شنیدم که هرگاه یکی از آن خصال، در خاندان آل خطاب وجود داشت، از نظر من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن می‌تابید! جریان از این قرار است که در یکی از روزها من، «ابو بکر»، «ابو عبیده» و چندین تن از اصحاب، تصمیم داشتیم به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم، برای این منظور به خانه «ام سلمه» رهسپار شدیم. همان هنگام علی علیه السلام دم در خانه ایستاده بود. گفتیم: می‌خواهیم حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم. فرمود: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون می‌آید. طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد. عرض ارادت کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه تکیه به علی بن ابیطالب علیه السلام داده بود قدم در راه نهاد. سپس با دست مبارک به شانه علی علیه السلام نواخت و فرمود: یا علی! مردم با تو مخاصمه می‌کنند (در حالیکه) تو نخستین کسی هستی که به خدا و رسول ایمان آوردی؛ و از دیگران داناتر به «ایام الله» می‌باشی؛ و بیشتر از همه به عهد خود وفا می‌کنی؛ و بیت

المال را بطور مساوی و عادلانه در میان مسلمانان تقسیم می‌نمائی؛ و از همگان به رعیت، مهربان‌تری و اندوه تو از همه، زیادتر است. یا علی! تو بازوی توانای منی؛ و تو مرا غسل می‌دهی و به خاک می‌سپاری؛ و از هر امر ناگواری که پیش می‌آید با کمال علاقه استقبال می‌کنی؛ و پس از ارتحال من، به بی‌دینی نمی‌گرائی؛ و در روز قیامت با لوی حمد که در دست داری، پیشاپیش من حرکت می‌کنی و بیگانگان را از حوض من دور می‌نمائی.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] از «ابن عباس» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در روز قیامت، پیشاپیش من حرکت می‌کنی؛ و در آن روز، لوی حمد در دست من قرار می‌گیرد و من آن را به دست تو می‌سپارم و تو در آن روز افراد بیگانه را از حوض من دور می‌کنی.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۸
(۱)

باب دویست و دهم حضرت علی علیه السلام و شیعیانش در کنار حوض کوثر قرار می‌گیرند

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۳۱] به سند «طبرانی» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو و شیعیات بر حوض کوثر وارد می‌شوید در حالیکه شیعیان تو، سیراب و سپید چهر گانند و دشمنان تو را در حالی کنار حوض کوثر قرار می‌گیرند، که لب تشنه و سیاه رویانند.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۸۸] «دیلمی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو و شیعیات به طرز ویژه‌ای کنار حوض کوثر قرار می‌گیرید.

(۴) [استیعاب ابن عبد البر ۲/ ۴۵۷] به سند خود، از «سلمان فارسی» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین کسی که در روز قیامت در کنار حوض کوثر با من ملاقات می‌کند، اولین کسی است که دین اسلام را پذیرفته که همان علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۵) مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۳۶]، «متقی» در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۸۹

[کنز العمال ۶/ ۴۰۰] و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۰۲] با اندک اختلافی، روایت نموده‌اند و گفته‌اند: نخستین کسی که در روز قیامت در کنار حوض کوثر بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شود، اولین کسی است که اسلام آورد که همان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

«متقی» گوید: حدیث اول را «ابن ابی شیبه» روایت کرده و «هیثمی» می‌گوید: حدیث مزبور را «طبرانی» روایت می‌کند و رجال سندش از ثقات‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۰
(۱)

باب دویست و یازدهم حضرت علی علیه السلام اختیاردار حوض کوثر و ساقی آن است و منافقان را از آن حوض دور می‌کند

(۲) [هیثمی در مجمع ۱۰/۳۶۷] از «ابو هریره» و «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام در روز قیامت، اختیاردار حوض من است، در کنار آن حوض ظرفهائی به تعداد ستارگان آسمان گذاشته شده است و بزرگی آن حوض، به اندازه فاصله میان «جاییه» تا «صنعاء یمن» است. (۱) «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» نقل کرده است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۹۲] «طبرانی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: علی علیه السلام در روز قیامت، اختیاردار حوض من است.

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۱۰/۲۱۱] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از

(۱) [معجم البلدان ۲/۹۱] می‌نویسد: «جاییه» یکی از شهرهای دمشق است و جیدور از ناحیه جولان میباید و در شمال حوران واقع شده است و نزدیک آن، تلی است به نام تل جاییه. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: علی علیه السلام نسبت به من از پنج خصلت برخوردار است: ۱- (هنگام غسل میت) عورت مرا از دید بیگانه می‌پوشاند؛ ۲- قرض مرا ادا می‌کند؛ ۳- در تمام مواقف حساب، متکی به من و هم قدم با من است؛ ۴- در کنار حوض کوثر مرا یاری می‌کند؛ ۵- بیمی از آن ندارم که پس از رحلت من، از ایمان به حق دست بکشد و به باطل گراید و دست به بی‌عفتی دراز کند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۴/۹۸] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بسوی «ابو برزه اسلمی» گسیل داشت تا او را بحضور مبارک دعوت کنم. پس از شرفیابی به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخنانی با وی در میان گذاشت که آنها را می‌شنیدم که می‌فرمود: ای ابا برزه! پروردگار جهانیان تعهدی از من نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام مقرر داشت به این شرح که: علی علیه السلام پرچم برافراشته هدایت، و شمع فروزان ایمان، و پیشوای اولیای من و نور همه کسانی است که از من اطاعت می‌کنند. ای ابا برزه! فردای قیامت علی علیه السلام در کنار حوض با من است و لوای حمد در اختیار اوست و با من در کلیدهای خزائن بهشت پروردگارم، شریک است.

(۲) [الریاض النضره ۲/۲۰۳] از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی پنج خصلت برجسته به علی علیه السلام مرحمت فرموده که از نظر من برتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد: ۱- علی علیه السلام به من اتکا دارد تا اینکه از حساب روز قیامت فارغ گردد؛ ۲- لوای حمد که آدم علیه السلام و فرزندانش در زیر آن قرار گرفته‌اند، در دست اوست؛ ۳- در کنار حوض کوثر قرار می‌گیرد و هر کسی را که از امت بدانند، از آب گوارای کوثر سیراب می‌سازد؛ ۴- (هنگام غسل) عورت مرا از بیگانه می‌پوشاند و مرا با طهارت کامل به دست خدا تسلیم می‌کند؛ ۵- بیمی از آن ندارم که پس از رحلت من، دست به بی‌عفتی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۲

دراز کند، یا پس از برخورداری از ایمان، به لباس کفر درآید.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۱) [کنز العمال ۶/۴۰۲] «شاذان» گفته (و حدیث را ادامه داده تا آنجا که) پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! از خدای تعالی درخواست کردم تا پنج خصلت منحصر را به تو ارزانی فرماید، درخواست مرا

اجابت کرد و آنها عبارتند از: ۱- از خدای تعالی درخواست کردم هنگامی که سر از خاک برمی‌دارم و گرد و غبار از سر و صورت خود دور می‌کنم، تو با من باشی.

این درخواست را اجابت فرمود؛ ۲- از خدا تمنی کردم هنگامی که کنار کفّه میزان قرار می‌گیرم، تو با من باشی، این درخواست هم به اجابت رسید؛ ۳- از خدا درخواست کردم تا تو حامل لوی حمد باشی، لوی من همان لوی «الله اکبر» است که مردم رستگار و نیکبختان در زیر سایه آن قرار می‌گیرند و به بهشت می‌روند، این درخواست را هم به اجابت رسانید؛ ۴- از پروردگرم تمنا کردم که تو از حوض من، امتم را سیراب کنی، این تمنا هم پذیرفته شد؛ ۵- از خدا خواستم که تو را پیشوای امتم قرار بدهد هنگام حرکت بسوی بهشت، این تقاضا را هم پذیرفت. اینک از خدا سپاسگزارم که بر من منت نهاد و این ویژگیها را به علی علیه السلام مرحمت فرمود.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۳۵] از «عبد الله بن اجاره بن قیس» روایت می‌کند که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر فراز منبر شنیدم که می‌فرمود: با همین دو دست کوتاه، کافران و منافقان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌کنم، بگونه‌ای که ساریبانان، شتر بیگانه را از حوض خودشان دور می‌سازند. «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت کرده است.

(۳) [الریاض النضره ۲/ ۲۱۱] حضرت علی علیه السلام فرمود: با همین دو دست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۳

کوتاه‌ام در روز قیامت، از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسداری می‌کنم و منافقان و کافران را از کنار آن حوض دور می‌سازم، بگونه‌ای که سیراب کنندگان شتر، شتر بیگانه را از کنار آبشخور خود دور می‌گردانند. «امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۳۵] از «ابو سعید» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: روز قیامت یکی از عصاهای بهشتی در اختیار تو در می‌آید که به وسیله آن، منافقان را از حوض من دور می‌گردانی. «طبرانی» این روایت را در «الاوسط» نقل می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» روایت مورد بحث را در [تهذیب التهذیب ۳/ ۲۸۴] متذکر می‌باشد.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۳۰] از «ابو کثیر» روایت می‌کند که در یکی از روزها، در حضور امام حسن مجتبی علیه السلام شرفیاب بودم، مردی وارد شد و عرض کرد: پیش «معاویه» بودم که مردی به نام «معاویه بن خدیج» - که شهرتی نداشت - از حضرت علی علیه السلام به بدی یاد می‌کرد و سخنان بسیار ناپسندی به زبان می‌آورد! حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: اگر او را دیدی به اینجا بیاور. آن مرد گوید: طولی نکشید که او را در کنار خانه «عمرو بن حرث» دیدم و بحضور حضرت مجتبی علیه السلام بردم. حضرت مجتبی علیه السلام از وی پرسید: تو «معاویه بن خدیج» هستی؟

وی ساکت ماند و پاسخی نداد. سه مرتبه امام علیه السلام سؤال خود را تکرار کرد ولی پاسخی نشنید. آنگاه فرمود: تو بودی که در برابر «معاویه» پسر «آکله الاکباد» (۱) از حضرت علی علیه السلام بدگویی کردی و به وی ناسزا گفتی؟ به خدا سوگند! روز قیامت هر گاه کنار حوض کوثر برسی - که می‌دانم نخواهی رسید - در حالی حضرت

(۱) اشاره به «هند» زن «ابو سفیان» و مادر «معاویه» است که در روز احد، جگر حضرت حمزه علیه السلام را از درون مبارکش بیرون آورد و در میان دهانش برد. (مترجم)

علی علیه السلام را ملاقات خواهی کرد که دامن به کمر زده و آستین‌ها را بالا برده و با تمام توان، کافران و منافقان را از حوض کوثر دور می‌کند! این سخن را صادق مصدق یعنی نبی بر حق صلی الله علیه و آله فرموده است.

(۱) «هیشمی» گفته است که در روایتی از «علی بن ابی طلحه»، آزاده شده بنی امیه، آمده است: سالی که «معاویه» به حج بیت الله رفت و «معاویه بن خدیج» که از همه بیشتر به سب حضرت علی علیه السلام می‌پرداخت، او را در این سفر همراهی می‌کرد. در مدینه وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. همین لحظه امام حسن مجتبی علیه السلام در مسجد تشریف فرما بود ... (و روایت را به طریقی که گذشت ادامه داده با این تفاوت که در آخر آن آمده است) زیانکار کسی است که افترا بزند.

«طبرانی» این حدیث را به دو طریق نقل می‌کند.

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۸] به سند خود، از «علی بن ابی طلحه» روایت می‌کند که پس از انجام مناسک حج، به اتفاق «معاویه بن خدیج» به مدینه رفتیم. به اطلاع امام حسن مجتبی علیه السلام رسید که این شخص، «معاویه بن خدیج» است که پیوسته به سب حضرت علی علیه السلام می‌پردازد. حضرت فرمود: او را بحضور من بیاورید. همین که بحضور رسید، امام حسن علیه السلام فرمود: تو همان کسی هستی که همواره به سب علی بن ابیطالب علیه السلام می‌پردازی؟ عرض کرد: چنان عملی از من به ظهور نرسیده است؟! امام حسن علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! اگر در روز قیامت به ملاقات حضرت علی علیه السلام برسی - که می‌پندارم به ملاقات حضرتش نائل نخواهی شد - علی علیه السلام را در حالی مشاهده می‌کنی که کنار حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و منافقان را با عصای عوسج (خاردار) از کنار حوض کوثر دور می‌کند! این حدیثی است که از صادق مصدق یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و افترائی در کار نمی‌باشد؛ به دلیل آنکه افترا زنده زیانکار است.

«حاکم» صحت اسناد این حدیث را تصدیق کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۵

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۷۳] از «ابو هریره» نقل می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت: مرا بیشتر دوست می‌داری یا فاطمه علیها السلام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام در نزد من از تو محبوبتر، و تو از او در نزد من عزیزتر می‌باشی و گویا می‌بینم کنار حوض من ایستاده‌ای و مردم ناشایست را از آن دور می‌کنی و ابریقهای در کنار حوض کوثر قرار داده‌اند که به شمارش ستارگان آسمان است.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۴۰۰] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در روز قیامت پیشاپیش من حرکت می‌کنی، نخست لوای حمد را به دست من می‌دهند و من آن را به دست تو می‌سپارم، و تو هستی که منافقان و کافران را از کنار حوض کوثر، دور می‌کنی.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۴۰۳] از «شریک» از «ابو اسحاق» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: به احترام من پنج خصلت به علی علیه السلام ارزانی شده که هیچیک از پیغمبران پیشین چنین خصالی را در اوصیای خود نداشته‌اند: ۱- دین مرا می‌پردازد و عورتم را از دید بیگانگان محفوظ می‌دارد؛ ۲- منافقان و کافران را از حوض من دور می‌کند؛ ۳- در روز قیامت چراغ راه محشر من است؛ ۴- لوای من در دست اوست و آدم علیه السلام و فرزندان او در تحت آن لوا قرار می‌گیرند؛ ۵- بیمی ندارم که پس از ارتحال من، دست به بی‌عفتی دراز کند و یا از ایمان به خدا و رسول، اعراض نماید.

«عقیلی» این حدیث را نقل می‌کند.

(۴) [همان کتاب ۶/ ۳۹۳] به سند خود، از «عبد الله بن عباس» روایت می‌کند که از «عمر بن خطاب» شنیدم که می‌گفت: از بد گوئی

و اعتراض نسبت به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۶

علی بن ابیطالب علیه السلام خودداری کنید؛

(۱) برای اینکه پنج خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او شنیدم که هرگاه یکی از آنها در آل خطّاب وجود می‌داشت، ارزنده‌تر بود از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد! ماجرا اینست که در یکی از روزها، من و «ابو بکر» و «ابو عبیده»، با گروهی از اصحاب تصمیم داشتیم شرفیاب حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بشویم، برای همین حرکت کرده تا به خانه «ام سلمه» رسیدیم. در این هنگام علی علیه السلام بر در خانه ایستاده بود. گفتیم: در نظر داریم حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم. علی علیه السلام فرمود: به همین زودی از خانه بیرون خواهد آمد.

طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد. بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله توجه کرده عرض ادب نمودیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالیکه تکیه به علی علیه السلام داده بود، گام در راه نهاد و دست به شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: روزگاری نمی‌گذرد که مردم با تو به مخاصمه می‌پردازند و تو هم با آنها خصومت خواهی کرد و اضافه کرد: تو نخستین کسی هستی که به خدا و رسول او ایمان آوردی؛ و تو از همه مردم نسبت به «ایام الله» آگاهتری؛ و به پیمان خودت از دیگران، بهتر وفا می‌کنی؛ و غنائم و بیت المال را مساوی و عادلانه تقسیم می‌نمائی؛ و از همگان به رعایا، مهربان‌تری؛ و اندوه تو از همه بیشتر است و تو بازوی توانای من هستی. بدن مرا غسل می‌دهی و به خاک می‌سپاری؛ و از هر گونه مکروه و شدتی که به تو می‌رسد، استقبال می‌کنی، و پس از رحلت من، هرگز لباس کفر را بر اندام خود نمی‌پوشانی؛ و روز قیامت در حالیکه لوای حمد را در دست داری، پیشاپیش من حرکت می‌کنی؛ و نا اهلان و فاسقان و کافران را از حوض من دور می‌سازی.

مؤلف گوید: این حدیث را پیش از این، در باب دویست و هشتم، از «کنز العمال» نقل کردیم و علت تکرار و اعاده آن، تناسبش با این باب است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۷

(۱)

باب دویست و دوازدهم هیچیک از اهل محشر از صراط عبور نمی‌کند مگر در صورتی که جواز عبور از حضرت علی علیه السلام در دست داشته باشند

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۰/۳۵۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند، هنگامی که «ابو بکر» در حال احتضار بود (تا آنجا که گفته) از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بر فراز صراط، عقبه‌ای است که کسی نمی‌تواند از آن عقبه عبور کند، مگر در صورتی که جواز عبور را از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در دست داشته باشد! (تا آنجا که در آخر حدیث می‌گوید) علی علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من خاتم پیغمبرانم و تو یا علی! خاتم اولیائی.

(۳) [الریاض النضره ۲/۱۷۲] از علی علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز که خدای تعالی خلق اولین و آخرین را گرد می‌آورد و صراط را بر روی پل دوزخ نصب می‌کند، هیچکس از روی آن پل عبور نمی‌کند، مگر در صورتی که برات برات از دشمنان علی علیه السلام، و پذیرش ولایت علی علیه السلام را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۸

در دست داشته باشد.

«حاکمی» این حدیث را در «الاربعمین» نقل می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۱۷۷] از «قیس بن حازم» روایت می‌کند، در ملاقاتی که «ابو بکر» با حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام داشت، به مجردیکه با چهره مبارک رویارو شد، به چهره شریف لبخندی زد! حضرت علی علیه السّلام پرسید: علت لبخند تو چیست؟ در پاسخ گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: روز رستاخیز هیچکس از صراط عبور نمی‌کند، مگر در صورتی که علی علیه السّلام جواز عبور از صراط را برای او صادر فرماید.

«ابن سَمَان» این حدیث را در «الموافق» آورده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۴۹۹
(۱)

باب دویست و سیزدهم حضرت علی علیه السّلام بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کند

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۷۵] از «دار قطنی» روایت می‌کند، هنگامی که «عمر خطاب» تعیین خلافت را به عهده شش تن نهاد، حضرت علی علیه السّلام در ضمن گفتگوی مفصّلی که با آنان داشت، فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خطاب به او بگوید:

«یا علی! انت قسیم الجنّة و النار يوم القيامة»

؛ یا علی! تو در روز قیامت، بهشت و دوزخ را برای مردمان تقسیم می‌کنی! حاضران گفتند: خدا گواه است که جز تو، کسی دیگر از چنان موقعیتی برخوردار نیست! «ابن حجر» گوید که معنای حدیث مزبور بطوری که «عنتر» از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نقل کرده، این است که حضرت علی علیه السّلام خطاب به دوزخ می‌فرماید: این شخص (که معتقد به ولایت و خلافت بر حق من نبود) از آن من است، و آن دیگری (که معتقد به خلافت بر حق من نبود) از آن توست!

(۳) [کنز العمال ۶/ ۴۰۲] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

«انا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۰
قسیم النار»
؛ من قسیم دوزخم.

«شاذان فضیلی» این روایت را در کتاب «ردّ الشمس» نقل می‌کند.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۹۲] «دیلمی» از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله روایت می‌کند: علی قسیم دوزخ است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۱
(۱)

باب دویست چهاردهم نخستین کسانی که وارد بهشت می‌شوند حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السّلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام می‌باشند

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۱] به سند خود، از «عاصم بن ضمره» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من اطلاع داد نخستین کسانی که در روز رستاخیز به بهشت می‌روند، من، تو، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستیم. علی علیه السلام می‌فرماید: دوستان ما چه وقت به بهشت خواهند رفت؟ فرمود: پس از ما.

«حاکم» گفته است که این حدیث از سند صحیح برخوردار است.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۳۳] روایت کرده و می‌گوید که «ابو سعد» هم آن را نقل نموده است. (۳) [زمخشری در کشف] در ذیل تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری، آیه ۲۳) از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۲

که به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم: مردم نسبت به من حسادت می‌ورزند! فرمود: حسادت آنان زبانی به حال تو ندارد؛ آیا از این خرسند نیستی که چهارمی چهار تن مردی باشی که وارد بهشت می‌شوند، یعنی من، تو، حسن، حسین و همسران ما هم، راست و چپ ما را فرا می‌گیرند و نوادگان ما در پشت سر ازواج ما می‌باشند.

مؤلف گوید: «شبلنجی» این حدیث را در [نور الابصار ص ۱۰۰] روایت می‌کند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۲۱۸] روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! نخستین چهار مردی که وارد بهشت می‌شوند، من، تو، حسن، حسین و خاندان و نوادگان ما از پشت سر و ازواج ما در پشت سر آنها و شیعیان از راست و چپ ما، وارد بهشت می‌شوند.

«ابن عساکر» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده و «طبرانی» هم از «ابو رافع» روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۳۹۶] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد، ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت را در اختیار ما می‌گذارند که من بر آن سوار می‌شوم و تو هم ردیف من بر آن ناقه می‌نشینی، چنانکه زانو و پاهای تو متصل به زانو و پاهای من باشد و به این هیئت وارد بهشت می‌شویم.

«حسن بن بدر» این حدیث را روایت می‌کند.

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۲۱۱] از «انس بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فرمود: ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت در اختیار تو درمی‌آید و من و تو، در ردیف یکدیگر بر آن ناقه سوار می‌شویم، چنانکه زانو و پاهای تو متصل به زانو و پاهای من باشد و با همین هیئت وارد بهشت می‌شویم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۳

«امام احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۲ / ۲۰۹] از «ابن عمر» از پدرش روایت می‌کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: یا علی! دست تو در دست من است و در روز قیامت به هر کجا که من وارد شوم، تو هم به آنجا وارد خواهی شد.

«حافظ دمشقی» این حدیث را در «الاربعین الطوال» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مزبور را در [کنز العمال ۶ / ۱۵۹] نقل می‌کند و می‌افزاید: «ابو بکر شافعی» در «غیلانیات» و «ابو نعیم» در «فضائل صحابه» نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۱۶۰] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در روز قیامت نخستین کسی هستی که کوبه در بهشت را می‌کوبی و بدون حساب و پس از ورود من، وارد بهشت می‌شوی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۴

(۱)

باب دویست و پانزدهم حضرت علی علیه السلام در حیات و ممات همدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است

(۲) [الاصابه ابن حجر ۳ / ۱۹۸] «ابن سکن»، «ابن شاهین»، «ابن قانع» و «طبرانی» از طریق «قیس بن ربیع» از «ابن اسحاق» از «ابو البختری» از «حجر بن عدی» روایت می‌کنند که از «شرحبیل بن مره» شنیدم که می‌گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: مژده باد یا علی! که مرگ و زندگی تو با من است.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» این حدیث را در [استیعاب ۲ / ۵۹۲] و «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۱۵۶] نقل کرده و می‌گوید: حدیث مورد نظر را «ابن قانع»، «ابن مندۀ»، «ابن عدی»، «طبرانی» و «ابن عساکر» از «شرحبیل بن مره» و «مناوی» هم در [کنز الحقایق ص ۳] و «عبد الرزاق» روایت کرده‌اند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۵

(۱)

باب دویست و شانزدهم حضرت علی علیه السلام در بهشت با پیغمبر صلی الله علیه و آله است

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱ / ۱۱۱] به سند خود، از «عباد بن عبد الله اسدی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، آنگاه که آیه و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بستگان خویش را به خانه خود دعوت کرد. سی تن از آنها در میهمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرکت کردند و خوردند و آشامیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدامیک از شما، ضمانت می‌کند که قرض مرا بپردازد و به وعده‌های من وفا کند تا به جبران آن، در بهشت با من باشد و خلیفه من و خاندانم گردد. بجای آنکه سؤال آن حضرت را پاسخ بگویند، یکی از حاضران گفت: خود دریا (علم و دانش) هستی چه کسی می‌تواند این مسئولیت بزرگ را به دوش بکشد! دیگری هم چیزی گفت، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله این امر را به خاندان خود عرضه داشت. از میان همه، علی علیه السلام گفت: من به آنچه پیشنهاد کردی عمل می‌کنم.

(۳) [کنز العمال ۵ / ۴۰] هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد مودت و اخوت را برقرار ساخت و برای علی علیه السلام کسی را به عنوان «برادر»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۶

معرفی نکرد، علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! اگر عمل خلافی از من سر زده است، امیدوارم مرا ببخشی؛ زیرا آن هنگام که مرا تنها گذاشتی، نزدیک بود روح از بدنم مفارقت کند و پشتم بشکند! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدائی که مرا به راستی مبعوث فرموده است، از آن جهت عقد اخوت تو را با کسی منعقد نکردم تا تو برادر من باشی. منزلت تو نسبت به من، مثل منزلت هارون با موسی علیه السلام است؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود. آری، تو برادر و وارث من هستی. علی علیه السلام پرسید: چه ارثی در شما به من می‌رسد؟ فرمود: آن ارثی که پیغمبران پیش از من باقی گذاشته‌اند. علی علیه السلام پرسید: مگر پیغمبران پیش از شما چه ارثی باقی گذاشتند؟ فرمود: کتاب پروردگار، و سنت پیغمبریشان. و تو و فاطمه در

بهشت در کاخ مخصوص من خواهید بود و تو، برادر و رفیق من هستی.

«امام احمد حنبل» این حدیث را در کتاب «المناقب» و «ابن عساکر» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» هم در [الریاض النضره ۱/ ۱۳] از «زید بن اوفی» در ضمن حدیثی طولانی مربوط به مواخاۀ بین اصحاب نقل می‌کند و اظهار می‌دارد که «حافظ ابو القاسم دمشقی» حدیث مورد بحث را در «الاربعین الطوال» روایت کرده است.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۷۳] از «ابو هریره» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله پرسید: یا رسول الله! کدامیک از ما نزد شما محبوب‌تریم، من یا فاطمه؟ فرمود: فاطمه در نزد من، محبوب‌تر از تو، و تو عزیزتر از او برایم هستی. و می‌بینم در روز قیامت در کنار حوض من ایستاده‌ای و مردم فاسق و کافر را از کنار حوض دور می‌کنی و ابریقهای به شمارش ستارگان آسمان در کنار حوض کوثر نهاده‌اند و من، تو، حسن، حسین، فاطمه، «عقیل» و «جعفر» در بهشت در برابر یکدیگر و در روی سریرهای بهشتی قرار دادیم و تو با منی

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۷

و شیعیان هم در بهشت خواهند بود. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ وَ طُورِي رُوبروی هم هستند که کسی متوجه به پشت سر دوستش نمی‌شود.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت می‌کند.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۹۶] «احمد حنبل» در «المناقب» نقل می‌کند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله خطاب به علی علیه السّلام، فرمود: آیا از این خرسند نیستی که تو در بهشت با من باشی، و حسن و حسین و ذریه ما، پشت سر ما باشند، و ازواج ما هم پشت سر ذریه ما، و شیعه ما در راست و چپ ما صف بکشند؟

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۹] روایت کرده و می‌گوید: «امام احمد حنبل» هم در «المناقب» و «ابو سعد» در «شرف النبوة» آورده‌اند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۸

(۱)

باب دویست و هفدهم پیغمبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و حضرت علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السّلام سادات و سروران بهشتیان هستند

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۲۱۱] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ما خاندان «عبدالمطلب»: من، علی، «جعفر»، «حمزه»، حسن، حسین و مهدی علیهم السّلام، سادات و سروران بهشتیان هستیم. «حاکم» گوید: به نظر «مسلم»، این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲/ ۲۰۹] روایت کرده و می‌گوید: «ابن سری» هم این حدیث را روایت می‌کند و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۹۶] نقل می‌کند و می‌گوید: «دیلمی» هم آن را روایت کرده است و در صفحه ۱۴۰ گفته است که «ابن سدی» و «دیلمی» در «مسند» روایت کرده‌اند.

(۳) [صحیح ابن ماجه ص ۳۰۹] در باب خروج و ظهور حضرت مهدی - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف -، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۰۹

که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ما فرزندان «عبد المطلب»: من، «حمزه»، علی، «جعفر»، حسن، حسین و مهدی علیه السلام، سادات و سروران اهل بهشتیم.

(۱) [تاریخ بغداد ۹/ ۴۳۴] به سند خود، از «انس بن مالک»، روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما هفت تن فرزندان «عبد المطلب»: من، علی - برادرم -، عمویم - «حمزه»، «جعفر»، حسن، حسین و مهدی - صلوات الله علیهم اجمعین و عجل الله تعالی فرجه الشریف - سادات و سروران بهشتیان هستیم

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۰
(۱)

باب دویسا و هجدهم در روز قیامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در یک جایگاه می ایستند

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۳۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل می کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام وارد شد و فرمود:

من، تو، این بزرگوار (علی علیه السلام) که در خواب است و این دو فرزند ارجمند (امام حسن و امام حسین علیهم السلام)، در روز قیامت در یک مکان خواهیم بود.
«حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۱۰۱] به سند خود، از «عبد الرحمن ازرق» از علی علیه السلام روایت می کند، در یکی از اوقات که در خانه خوابیده بودم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد. امام حسن یا امام حسین علیهما السلام آب خواستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست و به طرف گوسفندی که داشتیم رفت. این گوسفند کم شیر بود. همین که پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله دست به پستانهای آن حیوان دراز کرد، شیر فوران زد و ظرف پر از شیر شد! در همین لحظه امام حسن علیه السلام نزد پیغمبر آمد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۱

و مقداری شیر خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی توجهی نکرد! حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله! مثل اینکه او نزد تو محبوبتر از دیگری است؟ حضرت فرمود: مطلب این نیست، بلکه موضوع اینست که پیش از او آن دیگری (حسین علیه السلام) تقاضای آشامیدنی کرده است! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من، تو، این دو فرزند عزیز و این بزرگوار (علی علیه السلام) که در خواب است، فردای قیامت در یک جایگاه خواهیم بود.
مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابة ۵/ ۵۲۳] روایت می کند.

(۱) [اسد الغابة ابن اثیر ۵/ ۲۶۹] به سند خود، از «ابو فاخته» روایت می کند که در یکی از شبها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد و آن شب را در خانه ما تشریف داشت. حسن و حسین علیهما السلام در خواب بودند که ناگهان حسن علیه السلام از خواب بیدار شد و آب خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله از جای برخاست و به طرف مشک آب که خالی بود رفت و آن را فشرد و قدحی از آب آورد! درست در همین لحظه حسین علیه السلام پیش آمد که از آن قدح آب بیاشامد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وی آب نداد و حسن علیه السلام را در آشامیدن بر حسین علیه السلام مقدم داشت! به عرض رسید که از کار شما پیدا است که حسن نزد شما محبوبتر از حسین علیه السلام است! فرمود: چنین نیست، بلکه حسن جلوتر از حسین علیه السلام تقاضای آب کرده است! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! من، تو، این دو فرزند و علی علیه السلام که خوابیده است،

در روز قیامت در یک مرتبه خواهیم بود.

مؤلف گوید: «ابو داود طیالسی» این حدیث را در [مسند ۱/ ۲۶] و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۱] روایت کرده‌اند و «متقی» افزوده است: «ابو داود طیالسی»، «احمد بن حنبل»، «ابو یعلی»، «ابن ابی عاصم» در «السنة»، «طبرانی» در «المتفق و المفتقر»، «ابن نجار» و «خطیب» این حدیث را روایت کرده‌اند. و «هیثمی» هم در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۲

[مجمع ۹/ ۱۶۹] آورده و «بزاز» نیز روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] چنین روایت می‌کند: برادر تو زودتر آب خواست که بیاشامد پس او آب بیاشامد، پس از او، تو آب بیاشام. آنگاه فرمود: هر دو برادر از نظر من یکسانند و من، تو، این دو برادر و این بزرگوار (علی علیه السلام) که در خواب است، فردای قیامت در یک مکان می‌باشیم.

«طبرانی» این حدیث را از علی علیه السلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: بار دیگر «متقی» در صفحه ۱۵۶ روایت مزبور را با اندک اختلاف لفظی آورده و می‌گوید: «طبرانی» این حدیث را از «ابو سعید» روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۰۲] از «ابو سعید» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه دختر والا گوهرش فاطمه علیها السلام وارد شد و این در حالی بود که حسنین علیها السلام در کنارش بودند و علی علیه السلام هم خوابیده بود. در این هنگام امام حسن علیه السلام مقداری آب خواست. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جانب شتر آنها رفت و قدحی شیر از آن حیوان دوشید و بازگشت. حسین علیه السلام می‌خواست در آشامیدن شیر بر حسن علیه السلام پیشی بگیرد و بالاخره نزاع کود کانه‌ای در آنها به ظهور رسید و حسین علیه السلام گریست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به گریه او توجهی نکرد و فرمود: نخست برادرت شیر می‌آشامد، پس از او نوبت شیر آشامیدن توست! فاطمه علیها السلام عرض کرد: پیدا است که حسن علیه السلام نزد شما محبوبتر از حسین علیه السلام است! فرمود: چنان نیست، بلکه هر دوی آنها از نظر من یکسانند و اضافه کرد: تو، این دو فرزند و این شخص که خوابیده (علی علیه السلام)، در روز قیامت در یک مرتبه قرار خواهید گرفت. «۱»

«ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۱) این حدیث و امثال آن که مقامات عالیه اهل بیت علیهم السلام را تنزیل می‌دهد بطوریکه بخاطر آشامیدن آب مثل کودکان دیگر به نزاع می‌پردازند تا جاییکه امام حسین علیه السلام گریه می‌کند، در شأن اهل بیت نیست و از نظر ما بی‌اعتبار است. (مترجم) فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۳

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۴] از «ابو موسی اشعری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، روز جمعه در قبه بیضاء که سقف آن عرش خداست، بسر می‌بریم! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۲۱۶] فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام در بهشت برین در کاخ سپید رنگی می‌آرامند که سقف آن عرش خداست! «ابن عساکر» این حدیث را از «عمر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۱۰۲] از حضرت علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که در بهشت، درجه‌ای است به نام «وسیله»، پس زمانیکه از خدای تعالی برای من درخواستی دارید، از او بخواهید تا «وسیله» را به من اعطا فرماید. سؤال

کردند: چه کسانی در آنجا با شما خواهند بود؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام. «ابن مردویه» این حدیث را نقل کرده است.

(۴) [الریاض النضره ۲/ ۲۰۸] روایت می‌کند که «ابن عمر» گفته است:

احدی از اهل بیت را نمی‌توان با علی علیه السّلام مقایسه کرد. علی علیه السّلام در روز قیامت هم درجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. خدا هم در تأیید این موقعیت می‌فرماید: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (سوره طور، آیه ۲۱)؛ کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می‌کنیم ... آری، در بهشت فاطمه علیها السّلام هم درجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علی علیه السّلام هم، همراه فاطمه علیها السّلام می‌باشد.

«علی بن نعیم بصری» این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۴

(۱)

باب دویست و نوزدهم کاخ علی علیه السّلام در بهشت میان کاخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاخ حضرت ابراهیم علیه السلام واقع شده است

(۲) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدای تعالی مرا خلیل خود ساخت همانطور که ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود قرار داده بود؛ برای همین کاخ من در بهشت روبروی کاخ حضرت ابراهیم علیه السلام قرار دارد و کاخ بهشتی علی علیه السّلام هم در میان کاخ من و کاخ حضرت ابراهیم علیه السلام برپا شده است. اینک، خوشا به حال محبوبی که در میان دو خلیل است! «متقی» گفته است که «حاکم» این حدیث را در «تاریخ»، «بیهقی» در «فضائل الصحابه» و «ابن جوزی» از «حذیفه» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۱] و «ابو الخیر حاکمی» به نقل آن پرداخته‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۱۵۶] روز قیامت که فرا می‌رسد، قبه‌ای (بنائی مانند گنبد) از یاقوت سرخ برای من در طرف راست عرش مهیا می‌کنند برای حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۵

ابراهیم علیه السّلام نیز قبه‌ای از یاقوت زرد، در جانب چپ عرش می‌سازند و در میان آن دو قبه، قبه‌ای از گوهر سپید رنگ برای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بنا شده است.

اینک چه گمان می‌بری به محبوبی که در میان دو خلیل است!؟

(۱) مؤلف گوید: «متقی» گفته است که «بیهقی» این حدیث را در «فضائل الصحابه» آورده و «ابن جوزی» نیز از «سلمان» نقل کرده است و «محب طبری» هم در [الریاض النضره ۲/ ۲۱۱] نقل کرده‌اند. و اضافه می‌کند: «حاکمی» هم به نقل آن پرداخته است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۶

(۱)

(۲) [هیثمی در مجمع ۲۰۴/۹] از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده است که خطاب به حاضران گفت: بزودی خبری را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام به اطلاع شما می‌رسانم و همواره در صدد آن بودم که شاهی برای آن خبر بیابم ولی موفق نشدم. در جنگ تبوک که افتخار همراهی با آن حضرت را داشتم، فرمود:

هنگامی که حق تعالی به من دستور داد تا فاطمه را به همسری علی علیه السلام در آورم، به فرمان رفتار کردم. «جبرئیل» گفت: خدای تعالی به مژدگانی این همسری، بهشتی از نی گوه‌رین آفریده است که بلافاصله میان هر دو نی، گوه‌ری از یاقوت استوار شده به طلا قرار داده است و سقف آن بهشت را از زبرجد سبز آفریده و در آن بهشت، طاقهایی از گوه‌ر مزین به یاقوتها ایجاد فرموده و در آن بهشت، اتاقهایی خلق کرده است که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره، خشتی از درّ و خشت دیگر آن از یاقوت و خشتی از زبرجد است! در آن بهشت چشمه‌هایی است که در اطرافش همچنان می‌جوشد و گرداگرد آن نهرهایی جاری است و بر فراز آن نهرها،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۷

قبه‌هایی از در نهاده شده که به سلسله‌های زیادی آویخته است و در اطراف آن بهشت، درختهای فراوانی غرس شده است و در هر شاخه آنها، قبه‌ای (خیمه‌ای) آفریده شده است و در هر قبه، تختی از درّ سپید رنگ تعبیه شده که پوشش آن از سندس و استبرق است و زمین آن به زعفران و مشک و عنبر، مفروش گشته است.

و در هر قبه‌ای، «حور العین» ای آماده به خدمت است. قبه این بهشت دارای صد در است و کنار هر دری، دو نفر دربان ایستاده است و در هر قبه مفروشی، دو درخت کاشته شده است و گرداگرد آن قبه‌ها، «آیه الكرسي» نوشته شده است.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که از «جبرئیل» پرسیدم: خدای تعالی بهشت با این وصف را برای چه کسی آفریده است؟ «جبرئیل» در پاسخ گفت: برای دختر نیک اختر شما، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و علی بن ابیطالب علیه السلام. و این بهشت علاوه بر بهشت خود آنهاست و این هدیه‌ای است از سوی پروردگار برای آنها. اینک، ای رسول الله! بر این هدیه‌ای که خدای تعالی به آنها روزی فرموده است، دیدگانت را روشن کن! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۸

(۱)

باب دویست و بیست یکم حضرت علی علیه السلام در بهشت رفیق و همدم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲۶۸/۱۲] به سند خود، از محمد بن علی بن الحسین (باقر العلوم علیهم السلام) از پدرش بزرگوارش و ایشان هم از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو در بهشت برادر و مصاحب و رفیق من هستی.

(۳) [مستدرک حاکم ۱۹۹/۳] به سند خود، از «مسیب بن نجیه» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که خدای تعالی به هر پیغمبری هفت رفیق ارزانی کرده، و به من ده تن و اندی کرامت فرموده است. از علی علیه السلام پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: من، «حمزه» و دو فرزندم. «حاکم» می‌گوید: دیگران را هم یاد کرده است. آنگاه «حاکم» این حدیث را صحیح دانسته است.

مؤلف گوید: این حدیث شریف اگر چه مطلق است و تصریحی در آن نیست که آنان رفقای بهشتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله هستند، لیکن از قرائن قطعی استفاده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۱۹

می‌شود که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفقای بهشتی خودشان می‌باشد؛ برای اینکه رفقای دنیوی آن حضرت بیشتر بوده است و بیشتر از ده تن و اندی می‌باشند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۰

(۱)

باب دویست و بیست و دوم حضرت علی علیه السلام و پیروان آن حضرت نشانی از بهشت‌اند و معاویه و همدستان او نشانی از دوزخ‌اند

(۲) [هیثمی در مجمع ۴۰۵/۹] از «عمرو بن حنظل» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سرّیه‌ای را گسیل داشت (تا آنجا که گفته است) پس از مأموریت بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگشتم. در یکی از روزها که حضور مبارکش شرفیاب بودم، فرمود: ای عمرو! می‌خواهی نمونه‌ای از اهل بهشت را- که می‌خورد و می‌آشامد و در بازارها رفت و آمد می‌کند- به تو نشان بدهم! گفتم: آری، یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! فرمود: این شخص و پیروان او و بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا می‌خواهی نمونه‌ای از اهل دوزخ را- که می‌خورد و می‌آشامد و در بازارها رفت و آمد می‌کند- به تو نشان دهم؟ گفتم: آری، یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! فرمود: این مرد و همدستانش و اشاره به مردی کرد.

(که کنایه از «معاویه» است) مدت‌ها گذشت تا اینکه فتنه صفین بوجود آمد، همان لحظه به یاد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله افتادم و بلافاصله از نشانه دوزخ به نشانه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۱

بهشت روی آوردم! «۱» (تا آنجا که گفته است): هرگاه در میان سنگی قرار بگیرم که آن سنگ در میان سنگ دیگر قرار گرفته باشد، «بنی امیه» مرا از میان آن سنگ بیرون می‌کشند و به شهادت می‌رسانند! این حدیث را حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطلاع من رسانید و فرمود: نخستین سری که در اسلام از تن جدا می‌گردد و از شهری به شهر دیگر انتقال داده می‌شود، همانا سر تو خواهد بود! «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶۳/۷] از «اجلح بن عبد الله بن کندی» روایت می‌کند که گفت: از «زید بن علی»، «عبد الله بن حسن»، «جعفر بن محمد» و «محمد بن عبد الله بن حسن» شنیدم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در رکاب حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیده‌اند، نام می‌بردند و نامهای آنان را از پدران خود یا کسی که به صحبت اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده، روایت می‌کردند و از دیگران هم نامبرداری آنها را شنیده‌ام و از آن جمله، از «عمرو بن حنظل» نام بردند و او همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: ای عمرو! می‌خواهی نشانه بهشت را به تو نشان بدهم؟ گفت: آری، یا رسول الله! درست در همین لحظه حضرت علی علیه السلام از مقابل ما عبور می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بزرگوار و پیروانش، نشانه بهشت‌اند. زمانیکه «عثمان» کشته شد و مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، «عمرو بن حنظل» ملازم آن حضرت بود تا به شهادت رسید.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۶۳/۷] از «عبید الله بن رافع» نقل می‌کند که «معاویه»،

(۱) [راهنمای دانشوران ۱/ ۲۳۶] در ذیل «حمق»، می‌نویسد: «عمرو بن حمق خزاعی» از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام است. در نامه‌ای که امام حسن مجتبی علیه السلام برای «معاویه» توفیق فرموده است، خطاب به او می‌فرماید: تو آن کسی هستی که «عمرو بن حمق» بنده شایسته‌ای را که صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دریافته و بدنش از زیادی عبادت فرسوده گشته بود را کشتی و این در حالی بود که به وی امان داده و پیمانهای عجیبی با وی بسته بودی که اگر آن پیمانها را با پرنده‌ای مقرر می‌داشتی از آشیانه خود دست برداشته و به کاشانه تو می‌آمد. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۲

«عمرو بن حمق» را طلبید تا او را به شهادت رساند.

(۱) «عمرو بن حمق» با مردی از اصحاب حضرت علی علیه السلام به نام «زاهر» بسوی جزیره فرار کردند و هنگامی که وارد وادی شدند، شب هنگام ماری بر «عمرو» نیش زد و صبحگاهان در حالیکه از زهر آن حیوان بدنش ورم کرده بود خطاب به «زاهر»، گفت: از کنار من دور شو! چرا که دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من اطلاع داده است که جن و انس در ریختن خون من شریک خواهند بود! و چاره‌ای نیست جز اینکه باید کشته شوم و (برای همین است که) دیشب در این وادی به زخم نیش جن که به شکل مار مجسم شده بود مسموم گردیدم. در همین لحظه بود که پیشانی اسبان سواره‌هائی که در تعقیب «عمرو» بودند، نمایان شد. «عمرو» به «زاهر» دستور داد تا خود را پنهان سازد.

و اشاره کرد: هنگامی که به تیغ آنان کشته شدم، سر مرا از بدنم جدا می‌سازند و با خود می‌برند! تو در این هنگام از مخفیگاه بیرون آمده و جسد مرا دفن کن. «زاهر» گفت: حاضر نیستم بلکه پیشنهاد من این است که تا تیر در ترکش دارم با آنان مبارزه کنم و پس از آن، همراه تو کشته شوم؟ «عمرو» گفت: نه! چنین نکن، من به جبران آن هدیه و توشه‌ای به تو می‌دهم تا خدا از ناحیه آن، به تو خیر مرحمت کند. و آن اینست که آیت و نشانه بهشت، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است و علامت آن، علی بن ابیطالب علیه السلام بنا به توصیه «عمرو بن حمق»، «زاهر» در محلی مخفی شد و طولی نکشید مأموران «معاویه» فرا رسیدند و «عمرو» را بدان حال و با بدن ورم شده، دستگیر کردند. یکی از آنها که مرد گندم گونی بود از اسب فرود آمد و سر «عمرو» را برید. آنگاه جسدش را در همان قتلگاه نهادند و رفتند. این نخستین سری بود که در اسلام بریده شد و به معرض دید مردم مسلمان گذاشته شد. پس از بازگشتن آنها، «زاهر» از مخفیگاه بیرون آمد و جسد «عمرو» را دفن کرد.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۳

(۱)

باب دویست و بیست سوم حضرت علی علیه السلام و پیروان او در بهشت‌اند

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/ ۳۲۹] به سند خود، از «شعبی» از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من می‌فرمود: یا علی! تو و شیعیانت در بهشت‌اید.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» این حدیث را در [تاریخ بغداد ۱۲/ ۲۸۹] روایت می‌کند.

(۳) [تاریخ بغداد ۱۲/ ۳۵۸] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از «ام سلمه» نقل می‌کند، شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود، فاطمه علیها السلام به اتفاق علی علیه السلام به آنجا آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! تو و یارانت در بهشت‌اید؛ تو و شیعیانت در بهشت‌اید.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۲۱ / ۱۰] و «طبرانی» در «الاوسط» آورده‌اند.

(۴) [هیثمی در مجمع ۱۷۳ / ۹] از «ابو هریره» روایت می‌کند، در ملاقاتی که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۴

حضرت علی علیه السّلام با رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت، پرسید: یا رسول الله! کدامیک از ما (من و فاطمه علیها السلام) در نظر شما محبوبتر است از دیگری است؟ حضرت فرمود:

فاطمه در نظر من از تو محبوبتر، و تو نسبت به من عزیزتر از او هستی؛ و گویا می‌بینم در روز قیامت کنار حوض من (حوض کوثر) قرار گرفته‌ای و نا اهلان را از آن دور می‌سازی و ابریقهای به تعداد ستارگان آسمان در کنار آن نهاده‌اند و من، تو، حسن، حسین، فاطمه و «عقیل» و «جعفر»، در بهشت خواهیم بود و برادر وار روبروی یکدیگر بر فراز تختهای بهشتی قرار گرفته‌ایم و تو و پیروانت در بهشت الهی همراه من و متنعم به نعمتهای آن حضرت می‌باشید و آنگاه آیه شریفه إِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ را تلاوت کرد و فرمود: بگونه‌ای روبروی یکدیگر قرار می‌گیریم که هیچیک از حاضران به پشت سر دیگری نمی‌نگرد.

«طبرانی» این حدیث را نقل می‌کند.

(۱) [صواعق محرّقه ابن حجر ص ۹۶] «احمد حنبل» در «المناقب» می‌نویسد: رسول خدا صلّی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: آیا از این خرسند نیستی که در بهشت با من بسربری و حسن، حسین و ذریه ما، در پشت سر ما ازواج ما هم در پشت سر ذریه ما و شیعیان ما در طرف راست و چپ ما، قرار گرفته باشند.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [الریاض النضره ۲ / ۲۰۹]، «امام احمد حنبل» در «المناقب» و «ابو سعد» در «شرف النبوة» روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۲ / ۲۱۸] آمده است: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام، فرمود: یا علی! نخستین مرد از چهار تن هستی که وارد بهشت می‌شوند (آن چهار تن): من، تو، حسن و حسین هستیم. و ذریه ما در پشت سر ما، و ازدواج ما پشت سر ذریه ما، و شیعه ما در راست و چپ ما، قرار گرفته‌اند. «ابن عساکر» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده و «طبرانی» از «ابو رافع» روایت می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۵

(۱)

باب دویست و بیست چهارم حوریه مخصوص حضرت علی علیه السلام در بهشت

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴ / ۲۷۸] به سند خود، از «ابو سعید» روایت می‌کند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شبی که به معراج رفتم، «جبرئیل» سییی به من داد. آن را شکافتم و به دو نیم کردم، حوریه‌ای از میان آن، بیرون آمد. از او پرسیدم: تو از آن کیستی؟ در پاسخ گفت: برای علی بن ابیطالب علیه السلام هستم!

(۳) [الریاض النضره ۲ / ۲۱۱] از «انس» روایت می‌کند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج، «جبرئیل» دست مرا گرفت و بر بساطی از بساطهای بهشتی نشانید و یک گلابی به دست من داد. من آن را در دست خود می‌گردانیدم که ناگهان آن گلابی شکافته شد و از میان آن حوریه‌ای که زیباتر از آن را ندیده بودم، نمایان گشت! بر من سلام کرد، پاسخ او را دادم و پرسیدم: تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من، راضیه مرضیه‌ام که خدا مرا از سه قسم بوی خوش آفریده است؛ قسمت بالای من از عنبر، وسط من از کافور و قسمت پائین من از مشک است، و سرنوشت مرا از آب حیات عجین کرده است و سپس به من گفته است:

موجود شو! و من هم وجود

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۶

یافتیم؛ آری حق تعالی، مرا برای برادر و پسر عمویت، علی بن ابیطالب علیه السلام آفریده است!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۷

(۱)

باب دویست و بیست و پنجم حضرت علی علیه السلام در بهشت برین مانند ستاره صبحگاهی می درخشد

(۲) [کنز العمال ۱۵۳/۶] چنین آمده است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در بهشت می درخشد همانطور که ستاره صبحگاهی برای اهل دنیا می درخشد.

«بیهقی» این حدیث را در «فضائل الصحابه» و «دیلمی» در «الفردوس» از «انس» او هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

(۳) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱۵۵/۶] نقل کرده و اضافه می کند که «حاکم» در «التاریخ»، «بیهقی» در «فضائل الصحابه»، «دیلمی» و «ابن جوزی» از «انس» روایت کرده اند. و «مناوی» هم در متن «فیض القدیر» به نقل آن پرداخته و روایت آن را صحیح دانسته است.

علاوه بر ایشان، گروهی از محدثان نیز آن را نقل نموده اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص: ۵۲۸

(۱) بحمد الله تعالی با تدوین این باب، ۲۲۵ باب فضائل حضرت مولا علی ۷ به پایان می رسد به این شرح که ۴۴ باب در مجلد اول و ۱۱۹ باب تمام مجلد دوم و ۶۲ باب ثلثی از جلد سوم (طبق مجلدات عربی) را فرا گرفته است و بدست این ناتوان ترجمه شده است.

و انا الحقیق محمد باقر ساعدی ابن الحجّه المغفور له الشیخ حسین المقدس قدّس سره ۱۲ صفر ۱۴۱۵ هجری قمری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱

جلد چهارم

اشاره

(۱)

مقصد سوم در فضائل حضرت زهراء علیها السلام

اشاره

این مقصد مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲

[مقدمه مؤلف]

(۱) مؤلف گوید: پیش از این، بخشی از فضائل فاطمه علیها السلام را در قسمتی از ابواب فضائل علی علیه السلام ذکر کردیم؛ مانند باب «حضرت آدم علیه السلام حق تعالی را به حقیقت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و توبه‌اش پذیرفته شد»، باب «حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آل محمداند»، باب «آیه تطهیر درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است»، باب «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام مباحله فرمود»، باب «رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، فرمود: من با کسی نبرد می‌کنم که با شما نبرد کند و با کسی صلح و سازش می‌کنم که با شما صلح نماید» و امثال اینها از بابهای بسیار دیگر.

و آنچه را که در این مقصد می‌آوریم، برخی از فضائل حضرت زهرا سلام الله علیها است که ما به آنها دست یافته‌ایم - با شتابی که داریم - و در این مقصد که ویژه فضائل آن حضرت علیها السلام می‌باشد، متذکر می‌شویم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳

(۱)

باب اول نطفه حضرت زهرا علیها السلام از میوه‌های بهشتی بسته شده است و آن حضرت حوریه انسانی است چنانکه نه حیض می‌بیند و نه به عادات زنانگی گرفتار می‌شود

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه شریفه شُجِحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (سوره اسراء، آیه ۱) می‌گوید: «طبرانی» به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج که مرا وارد بهشت کردند، برابر درختی از درختان بهشت ایستادم که در تمام بهشت از آن زیباتر و برگهائی از برگهائی آن سفیدتر، و میوه‌ای از میوه آن خوشبوتر ندیدم! میوه‌ای را از آن درخت تناول کردم و نطفه‌ای در صلب من شکل گرفت، آنگاه که به زمین باز گشتم با خدیجه علیها السلام همبستر شدم، خدیجه علیها السلام به فاطمه علیها السلام آبستن شد.

لذا هنگامی که اشتیاق به بوی بهشت پیدا می‌کنم، فاطمه علیها السلام را می‌بویم!

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۶] به سند خود، از «سعد بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که معراج رفتم، «جبرئیل» علیه السلام گلابی‌ای از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴

بهشت به من داد و آن را خوردم. بعد از آنکه به زمین آمدم و با خدیجه همبستر شدم، خدیجه به فاطمه علیها السلام آبستن شد. لذا هنگامی که مشتاق بوی بهشت می‌شوم، گردن فاطمه علیها السلام را می‌بویم!

(۱) [ذخائر العقبی ص ۳۶] از «ابن عباس» روایت می‌کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زیاد رخسار حضرت فاطمه علیها السلام را می‌بوسید. «عایشه» (به عنوان اعتراض) گفت:

شما خیلی فاطمه علیها السلام را می‌بوسی؟! حضرت فرمود: (این بدان جهت است که) در شب معراج که به راهنمائی «جبرئیل» وارد بهشت شدم، از تمام میوه‌های بهشتی به من خورانید و از عصاره آنها نطفه‌ای تشکیل شد و در صلب من قرار گرفت.

هنگامی که به زمین آمدم با خدیجه علیها السلام نزدیکی کردم، خدیجه به فاطمه علیها السلام حامله شد. لذا هنگامی که اشتیاق به آن میوه‌ها پیدا می‌کنم، فاطمه علیها السلام را می‌بوسم و از بوی خوش رخسارش، همه میوه‌هائی را که در آن شب تناول کرده‌ام احساس می‌کنم! «ابو الفضل بن خیرون» این روایت را نقل می‌کند.

(۲) [همان کتاب ص ۴۴] «ملاً» در «سیره» خود روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل» یکی از سیبهای

بهشتی را به رسم هدیه برای من آورد، آن را تناول کردم و به دنبال آن با خدیجه علیها السّلام همبستر شدم و او به فاطمه علیها السّلام آباستن شد. خدیجه علیها السّلام می‌گفت: از آباستن شدن به فاطمه علیها السّلام هیچگونه احساس ناراحتی نمی‌کردم و هرگاه تنها می‌ماندم جنینی که در رحم من بود با من سخن می‌گفت و مرا سرگرم می‌ساخت! بزودی همگی این حدیث را در باب «ولادت حضرت زهراى مرضیه علیها السّلام» - بیاری خدا- خواهیم آورد.

(۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸۷/۵] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم: هرگاه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵

فاطمه علیها السّلام بحضور شما شرفیاب می‌شود، رخسارش را می‌بوسید تا آنجا که زبان مبارک را در میان دهان او می‌برید، گویا می‌خواهید، عسل به او بخورانید؟! فرمود:

آری، ای عایشه! در شب معراج، «جبرئیل» مرا به بهشت برد و سیبی به من داد. من آن را خوردم و نطفه فاطمه علیها السّلام از آن سیب در صلب من قرار گرفت. پس از بازگشت از معراج، با خدیجه علیها السّلام همبستر شدم و فاطمه از آن نطفه است. فاطمه حوریه‌ای است که به لباس انسانی درآمده است و من هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، او را می‌بوسم! مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۳۶] نقل کرده است و می‌گوید: «ابو سعد» آن را در «شرف النبوة» روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۱۲/۳۳۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم حوریه‌ای است که به شکل آدمیان درآمده است؛ حیض نمی‌شود و عادات زنانگی نمی‌بیند. و او را به این جهت فاطمه نامیده است که خدا، او و دوستانش را از آتش دور می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۹۶] روایت کرده و می‌گوید: «نسائی» هم آن را نقل می‌کند.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۴۴] در ضمن حدیثی که «اسماء» در خصوص میلاد مسعود امام حسن مجتبی علیها السّلام روایت کرده، می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم هنگامی که امام حسن مجتبی علیها السّلام از مادر معظّمه‌اش متولد شد، حیض و نفاسی از زهرا علیها السّلام مشاهده نکردم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری! مگر نمی‌دانی دختر من از هر جهت پاک و پاکیزه است، چنانکه نه حیض می‌شود و نه به نفاس دچار می‌گردد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶

(۱)

باب دوّم حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در رحم مادر با حضرت خدیجه علیها السّلام سخن می‌گفت و در هنگام ولادت، حضرت حوا و آسیه و کلثوم و مریم به حضرت خدیجه علیها السّلام کمک می‌کردند و فاطمه علیها السّلام هنگام ولادت سر بر سجده نهاد

(۲) [ذخائر العقبی ص ۴۴] گفته است: «ملا» در «سیره» می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل» سیبی از بهشت برای من آورد و من آن را خوردم، آنگاه با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه آباستن گردید. خدیجه علیها السّلام در هنگام حاملگی به من می‌گفت: از این فرزندی که در رحم دارم احساس هیچ ناراحتی نمی‌کنم و هنگامی که شما از نزد من می‌روید، جنینی که در رحم دارم با من سخن می‌گوید! و لحظه‌ای که وضع حملش فرارسید، پیامی به زنان قریش داد تا بیایند و او را در چنین حالی که زنان دچار آن می‌شوند کمک نمایند. زنان قریش به کمکش نشتاقتند و گفتند: با تو رفت و آمد نمی‌کنیم چرا که (تو نصیحت ما را نادیده گرفتی و) همسر محمد شدی! در این حال که خدیجه تنها مانده و از کمک

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷

آنها ناامید شده بود، چهار زن با جمال و نورانی که قابل توصیف نبودند، وارد شدند و خود را به حضرت خدیجه علیها السلام معرفی کردند. یکی از آنها گفت: من، مادرت «حوّا» هستم؛ و دیگری گفت: من، «آسیه بنت مزاحم» هستم؛ سومی گفت: من، «کلثوم» خواهر موسی هستم؛ چهارمی گفت: من «مریم» دختر «عمران»، مادر «عیسی» هستم. اینک ما آمده‌ایم تو را یاری نمائیم و ناراحتی‌های زایمان را از تو بکاهیم. «خدیجه» گفته است: پس فاطمه متولد شد و بلافاصله روی زمین قرار گرفت و جبین به سجده گذاشت و انگشت مبارکش را بالا برد!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸

(۱)

باب سوم علت نامگذاری حضرت زهرا علیها السلام به فاطمه و بتول و بیان کنیه «ا» آن حضرت

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در باب «انعقاد نطفه فاطمه علیها السلام» گذشت که «عباس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: او را فاطمه نامیده است، زیرا خدای تعالی او و دوستانش را از دوزخ بازداشته است. اینک، باقیمانده احادیثی را که بیانگر علت نامگذاری ایشان است - با شتابی که دارم - در این باب می‌آورم.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۲۶] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، فرمود: ای فاطمه! آیا می‌دانی چرا فاطمه نامگذاری شده‌ای؟ حضرت علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! چرا نام او فاطمه است؟

در پاسخ فرمود: برای اینکه خداوند بزرگ او و فرزندان او را از آتش دوزخ باز می‌دارد.

(۱) چنانکه در جلد اول نیز گذشت، کنیه به ضم کاف، نامی است که در اول آن «اب» یا «ابن» برای مردان و «ام» برای زنان آورده شود؛ مانند ابو القاسم. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹

«محب طبری» گوید: «حافظ دمشقی» هم این حدیث را روایت کرده است و سپس گفته که این حدیث را حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مسند شریفش چنین نقل فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی دخترم، فاطمه، و فرزندان او و محبان و شیعیان او را از آتش دوزخ در امان داشته است و برای همین است که او را فاطمه نامیده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۱۹] چنین نقل کرده است: فاطمه را، فاطمه گفته‌اند، زیرا خدای تعالی او و دوستان او را از آتش دوزخ در امان می‌دارد.

«دیلمی» این حدیث را از «ابو هریره» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

«ابن اثیر» در «النهاية» در ضمن ماده «بتل» می‌نویسد: به این دلیل فاطمه را، بتول گفته‌اند که از زندهای روزگارش، در فضیلت و دین و شرف خانوادگی، جزو آنها به شمار نمی‌آمد و از نظر صفات برتر بود. دیگری گفته است: به این دلیل آن حضرت را بتول نامیده‌اند که از دنیا و جلوه‌های فریبنده آن چشم پوشیده و از محبت دنیا گسسته و به خدای تعالی پیوسته بود. «عبیده هروی» در «الغریب» روایت می‌کند که فاطمه علیها السلام را به این دلیل بتول گفته‌اند که برای او نظیر و همتائی یافت نمی‌شد.

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۵/ ۵۲۰] «ابن اثیر» در شرح حال حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌نویسد: کنیه فاطمه علیها السلام، امّ ایها است (یعنی مادر پدرش).

(۳) [استیعاب ابن عبدالبر ۲/ ۷۵۲] از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است: کنیه حضرت فاطمه علیها السلام

دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، امّ ابیها است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰.

(۱)

باب چهارم حضرت فاطمه علیها السلام از جهاتی شبیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن حضرت را می‌بوسید

(۲) [صحیح ترمذی ۳۱۹ / ۲] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که هیچ زنی را از نشانه و دلالت و هدایت و قیام و قعود، مانند حضرت زهرا علیها السلام شبیه به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ندیدم! و علاقه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حضرت زهرا علیها السلام آنچنان بود که هرگاه فاطمه علیها السلام بر آن حضرت وارد می‌شد، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بلافاصله از جای برمی‌خاست و رخسارش را می‌بوسید و او را در جای خویش می‌نشاند و متقابلاً هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به خانه فاطمه علیها السلام وارد می‌شد، فاطمه از جای خود برمی‌خاست و آن حضرت را می‌بوسید و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بجای خویش می‌نشاند.

مؤلف گوید: «ابو داود» این حدیث را در [صحیح جلد ۳۳] در باب «ما جاء فی القیام» صفحه ۲۲۳، «حاکم» در [مستدرک ۲۷۲ / ۴]، «بخاری» در [الادب المفرد ص ۱۳۶]، «عسقلانی» در [فتح الباری ۲۰۰ / ۹] و «ابن حبان» روایت فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱ کرده‌اند.

(۱) [مستدرک حاکم ۱۵۴ / ۳] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند، من هیچکس را در سخن گفتن از فاطمه علیها السلام شبیه‌تر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ندیدم و او هرگاه بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وارد می‌شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به وی خوشآمد می‌گفت و در برابر دخترش برمی‌خاست و دستش را می‌گرفت و رخسارش را می‌بوسید و او را بجای خویش می‌نشاند.

«حاکم» گفته است: این حدیث بر اساس نظر و شروط «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۲) مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در صفحه ۱۵۹، «بخاری» در [الادب المفرد ص ۱۴۱]، «ابن عبدالبر» در [استیعاب ۷۵۱ / ۲] و «بیهقی» در [سنن ۱۰۱ / ۷] روایت کرده‌اند و در آخر حدیث «بیهقی» آمده است: هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر فاطمه علیها السلام وارد می‌شد، فاطمه خوشآمد می‌گفت و از محل خویش برمی‌خاست و دست پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را می‌گرفت و آن حضرت را می‌بوسید.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۱۶۴ / ۳] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که هیچ زن و مردی، مانند امام حسن مجتبی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در اخلاق و صفات و خصوصیات دیگر، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شباهت نداشت.

(۴) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل حضرت زهرا علیها السلام، به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، همه همسران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گرد آمده بودند، در این هنگام فاطمه علیها السلام - که مانند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گام برمی‌داشت - وارد شد. به مجرد ورود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به وی خوشآمد گفت و او را در جانب راست - یا چپش - نشاند ... ادامه حدیث را در باب «فاطمه سیده النساء است»، خواهیم آورد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در «صحیح» در باب «ما جاء فی ذکر مرض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»، «احمد بن حنبل» در [مسند ۶ / ۲۸۲] و گروه بسیاری از محدثان، روایت کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷ / ۱۱۱] از «عایشه» روایت می‌کند: چه بسیار اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گیسوان فاطمه علیها السلام را می‌بوسید.

«ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «مناوی» در [فیض القدير ۵ / ۱۷۶] روایت می‌کند: چه بسیار اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دهان حضرت زهرا علیها السلام را می‌بوسید. از «ابو داود» نقل کرده که علاوه بر آن، زبان مبارکش را می‌مکید.

(۳) [اسد الغابه ابن اثیر ۵ / ۵۲۲] از «ابن عباس» روایت می‌کند که معمول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود که هرگاه از سفر بازمی‌گشت، فاطمه علیها السلام را می‌بوسید.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۸ / ۴۲] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» آن را در «اللاوسط» نقل می‌کند و رجال آن موثق هستند.

و «محبّ طبری» هم در [ذخائر العقبی ص ۳۶] روایت کرده و اظهار می‌دارد که «ابن سری» هم به نقل آن پرداخته است.

(۴) [ذخائر العقبی ص ۳۶] از «عایشه» روایت می‌کند، در یکی از روزها پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گلوی فاطمه علیها السلام را بوسید. «حربی» این حدیث را نقل کرده و «ملّا» در «سیره» خود همین را آورده و اضافه می‌کند که «عایشه» می‌گوید: از کار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به شگفت آمده و عرض کردم: امروز با فاطمه طوری رفتار فرمودید که تاکنون چنان رفتاری نکرده بودید؟! فرمود: ای عایشه! هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، گلوی فاطمه علیها السلام را می‌بوسم.

(۵) مؤلف گوید: پیش از این، در باب «انعقاد نطفه زهرا علیها السلام»، حدیثی از «عایشه» روایت کردیم که «عایشه» گوید: به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه داشتم که علت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳

چیست، هنگامی که فاطمه علیها السلام بحضور شما شرفیاب می‌شود، او را می‌بوسی و به همین اندازه اکتفا نکرده، بلکه زبان خود را کاملاً در دهان او می‌گذاری گویا می‌خواهی غسل به او بخورانی؟! (حدیث ادامه دارد) در همان باب، حدیثی از «ابن عباس» روایت کردیم که هرگاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با زهرا علیها السلام ملاقات می‌کرد، رخسارش را می‌بوسید و این عمل مکرر در مکرر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اتفاق افتاده تا آنجا که «عایشه» ناراحت شده با زبان اعتراض به عرض رسانید: یا رسول الله! چه بسیار فاطمه علیها السلام را می‌بوسی! (حدیث ادامه دارد)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴

(۱)

باب پنجم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محبت و مهربانی خاصی نسبت به پدرش داشت و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز محبت و دلسوزی ویژه‌ای نسبت به ایشان ابراز می‌کرد

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «جهاد و سیر» در باب آزارهایی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از جانب مشرکان دیده است، به سند خود، از «ابن مسعود» روایت می‌کند، هنگامی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در برابر خانه کعبه نماز می‌گزارد، «ابو جهل» و همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن، بچه شتری نحر شده بود. «ابو جهل» به همدستان خود گفت: کدامیک از شما حاضر است برود و زهدان آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سجده است، آنها را روی

شانه او بیفکند؟ بدترین آنها پیشقدم شد و دستور «ابو جهل» را عملی ساخت. در حالیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده بود، آن زهدان آلوده را روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند. «ابو جهل» و همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند بطوریکه بعضی از آنها از شدت خنده به روی دیگری می افتاد! «ابن مسعود»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵

می گوید: من در این هنگام گوشه‌ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می کردم، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی شانه حضرتش بردارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان در حال سجده بود و سر از سجده بر نمی داشت تا اینکه مردی بحضور حضرت زهرا علیها السلام شتافت و جریان را به عرض رسانید. حضرت فاطمه علیها السلام در حالیکه از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت و آنها را مورد شماتت و ملامت قرار داد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از آنکه نماز را سلام داد، با صدای بلند بر آنها نفرین کرد. معمول رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هرگاه تصمیم می گرفت دعا یا نفرین نماید، سه مرتبه جمله دعا یا نفرین را به زبان می آورد. برای همین سه مرتبه فرمود:

«اللهم عليك بقریش»

! «ابو جهل» و همدستانش به مجردیکه صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند از خندیدن بازماندند و از نفرینش به هراس افتادند. سپس حضرت فرمود:

«اللهم عليك بابی جهل بن هشام و عتبۀ بن ربیعہ و شیبۀ بن ربیعہ و ولید بن عتبۀ و امیۀ بن خلف و عقبۀ بن ابی معیط»

و هفتمی را هم به زبان آورد که من نام او را از خاطر برده‌ام. به خدایی که محمد را به حقیقت به پیغمبری مبعوث فرمود، شاهد بودم که این گروه در جنگ بدر کشته شدند و بدنهایشان در چاه بدر انداخته شد! مؤلف گوید: «بخاری» این روایت را در «صحیح» در باب آغاز آفرینش و در باب گرفتاریهایی که از مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، نقل کرده است.

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «جهاد و سیر» در باب غزوه احد، به سند خود، از «ابو حازم» روایت می کند که مردی از «سهل بن سعد»، پرسید: در روز احد، چه جراحتهایی بر بدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد آمده بود؟ وی در پاسخ گفت: در آن روز، رخسار رسول اکرم صلی الله علیه و آله آسیب دید و دندان آن حضرت شکست و کلاه خود را بر سر آن حضرت شکستند. در آن روز فاطمه دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خونها را از سر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶

و صورت آن حضرت می شست و پاک می کرد و علی بن ابیطالب علیه السلام برای شستشوی آنها با سیر آب می آورد و هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام مشاهده کرد آبی که به سر آن حضرت می ریزند خون را زیاد می کند قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را در روی زخم نهاد و آن را بست و خون، بند آمد.

(۱) به طریق دیگر از «ابو حازم» روایت می کند که «سهل بن سعد» در ضمن پاسخ از زخمهایی که به بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده بود، گفت: به خدا سوگند! می دانم چه کسی زخمهای بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شست و چه کسی برای شستن آنها آب می ریخت و با چه چیزی زخم رسول خدا صلی الله علیه و آله مداوا شد. سپس حدیث را به طریق پیشین، ادامه داده است.

مؤلف گوید: «بخاری» این حدیث را در کتاب «صحیح» خود در کتاب «آغاز آفرینش» در باب «حدثنا قتیبه» آورده است.

(۲) [حلیۀ الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۳۰۰] به سند خود، از «ابو ثعلبه خشنی» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از غزوه‌ای، وارد مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد. آنگاه از مسجد بیرون رفت و پیش از اینکه به نزد همسرانش برود، به

ملاقات حضرت زهرا علیها السّلام شتافت. حضرت فاطمه علیها السّلام به استقبالش آمد و شروع کرد به بوسیدن رخسار و چشمان پدرش، در حالیکه اشک می ریخت! رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: می بینم که رنگ از رخسارت دگرگون شده! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! خدای تعالی پدرت را به امر مهمی مبعوث کرده که روی زمین خانه و خیمه‌ای نیست مگر اینکه اگر صاحبان آنها دعوت مرا بپذیرند، عزّت و خوشبختی در آن وارد خواهد شد و اگر دعوتم را نپذیرند، ذلّت و خواری در خانه‌شان را خواهد گشود و این دعوت (به اسلام و عزّت) پیش می‌رود تا زمانیکه شب پیش می‌رود!

(۳) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۱/ ۷۷] آورده و اضافه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۱۷:

می‌کند که «طبرانی» هم این حدیث را در «الکبیر» و «هیثمی» هم در [مجمع ۸/ ۲۶۲] ذکر کرده‌اند و «هیثمی» چنین نقل کرده است: حضرت فاطمه علیها السّلام همین که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد، گریست! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: علت گریه‌ات چیست؟ پاسخ داد: می‌بینم در حالی از جنگ برگشتی که آثار رنج و گرسنگی بر چهره‌ات نشسته و جامه‌هایت ژنده شده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گریه مکن که خدای عزّ و جلّ (تا آخر حدیث که اشاره شد).

(۱) [ذخائر العقبی ص ۴۷] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که در هنگام حفر خندق، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه علیها السّلام در حالیکه تکه‌ای نان در دست داشت، سر رسید و آن را به پدرش تقدیم کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه، فرمود: این چیست؟ گفت: تکه‌ای نان است که برای فرزندانم پخته بودم و مقداری از آن را هم به شما تقدیم می‌دارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دختر عزیزم! این تکه نان، نخستین غذائی است که پس از سه روز پدرت تناول می‌کند!

(۲) [طبقات ابن سعد ۸/ ۲۴] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند، هنگامی که «رقیه»، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به روح پاکش کرد و گفت: به «عثمان بن مظعون» که پیش از ما مرده است ملحق شو! در این هنگام زنان بر مرگ «رقیه» گریستند. (و حدیث را ادامه داده است تا آنجا که) حضرت فاطمه علیها السّلام هم در کنار قبر، پهلوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشت و می‌گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با لباس خود اشک چشمان فاطمه علیها السّلام را پاک می‌کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۱۸:

(۱)

باب ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مسافرت با آخرین کسی که وداع می‌گفت فاطمه علیها السّلام بود و هنگام بازگشت از مسافرت اولین کسی را که دیدار می‌کرد فاطمه علیها السّلام بود

(۲) [صحیح ابو داود جلد ۲۶] در باب احادیثی که درباره استفاده کردن از عاج رسیده است، به سند خود، از «ثوبان»، آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه عازم سفر می‌شد با آخرین کسی که خداحافظی می‌کرد، حضرت فاطمه علیها السّلام بود و هرگاه از سفر بازمی‌گشت با اولین کسی که دیدار می‌نمود، حضرت زهرا علیها السّلام بود! مؤلف گوید: «امام احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۵/ ۲۷۵] و «بیهقی» در [سنن ۱/ ۲۶] روایت کرده‌اند.

(۳) [مستدرک حاکم ۱/ ۴۸۹] از «ابن عمر» روایت می‌کند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از غزوات می‌رفت با

نخستین کسی که از خاندانش خداحافظی می‌کرد، حضرت زهرا علیها السلام بود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹

مؤلف گوید: «ذهبی» این حدیث را در کتاب «تلخیص» روایت کرده است و کتاب «تلخیص» در حاشیه «مستدرک حاکم» به طبع رسیده است و در آنجا می‌گوید: هرگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم غزوه‌ای می‌شد با آخرین کسی که وداع می‌کرد، فاطمه علیها السلام بود و در بازگشت با اولین کسی که تجدید عهد می‌کرد، فاطمه علیها السلام بود! (حدیث ادامه دارد)

(۱) [همان کتاب ۱۵۶/۳] به سند خود، از «ابن عمر» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه تصمیم به مسافرتی داشت با آخرین کسی که از خاندانش وداع می‌کرد، حضرت زهرا علیها السلام بود و چون از سفر بازمی‌گشت با اولین کسی که ملاقات می‌کرد، حضرت زهرا علیها السلام بود! «حاکم» حدیث مزبور را به طریق دیگر روایت می‌کند و در آن آمده است که در ضمن ملاقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام به عمل آورد، فرمود: «فداک ابی و امی»

؛ پدر و مادرم فدای تو!

(۲) [همان کتاب ۱۵۵/۳] به سند خود، از «ابو ثعلبه خشنی» روایت می‌کند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه یا سفری بازمی‌گشت به مسجد می‌آمد و دو رکعت نماز بجای می‌آورد. آنگاه به خانه زهرا علیها السلام تشریف فرما می‌شد و با او دیدار می‌کرد و سپس به دیدار همسرانش می‌رفت. «حاکم» اظهار می‌دارد که این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: پیش از این در باب گذشته حدیث «ثعلبه» را که در این رابطه بود، مبسوطتر نقل کردیم و «ابو نعیم» و دیگری حدیث مزبور را از «ثعلبه» روایت کرده‌اند.

(۳) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۰۹] اظهار می‌دارد که «امام احمد حنبل» و دیگری، حدیثی را بطور اختصار چنین بیان می‌کنند: معمول رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هرگاه از سفری بازمی‌گشت به خانه زهرا علیها السلام می‌رفت و مدتی در فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۴، باب ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مسافرت با آخرین کسی که وداع می‌گفت فاطمه علیها السلام بود و هنگام بازگشت از مسافرت اولین کسی را که دیدار می‌کرد فاطمه علیها السلام بود ص: ۱۸ فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰

نزد او می‌نشست.

(۱) در یکی از مسافرت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام دستبندی از نقره و گردن‌بند و دو گوشواره‌ای برای خود فراهم آورده و پرده‌ای به در خانه‌اش آویخته بود. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سفر بازگشت، طبق معمول نخست به خانه زهرا علیها السلام رفت، ولی مثل همیشه زیاد آنجا نماند و بلافاصله ناخرسندانه از خانه زهرا علیها السلام بیرون آمد و روی به مسجد نهاد و بر فراز منبر قرار گرفت. فاطمه علیها السلام که با این صحنه مواجه شد، پی برد که پدر از فراهم ساختن این وسائل ناراحت شده است. طولی نکشید آنچه را که تهیه کرده بود، بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و پیغام داد تا آنها را در راه خدا به مصرف برساند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این رفتار دخترش خرسند گشت و سه مرتبه فرمود: پدرش فدای او باد، آنچه را باید انجام بدهد به سامان آورد! و اضافه کرد: دنیا برای محمد و آل محمد نیست. دنیا ارزشی ندارد و اگر دنیا در پیشگاه خدای تعالی از اعتباری برخوردار بود و به قدر بال‌پشه‌ای ارزش داشت، خداوند متعال اجازه نمی‌داد حتی یک کافر هم جرعه‌ای از آب دنیا بیاشامد! سپس از منبر به زیر آمد و به خانه زهرا علیها السلام رفت و بر او سلام کرد و از رفتار او ابراز خرسندی نمود.

(۲) «ابن حجر» گوید: «احمد حنبل» در روایت خود افزوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «ثوبان» دستور داد تا آنها را به یکی از اصحاب بدهد تا به مصرف برساند و از سوی دیگر، دستور داد گردن‌بندی از عصب «۱» و دو عدد دستبند از عاج برای حضرت زهرا علیها السّلام تهیه کند و فرمود: اینان خانواده و اهل بیت منند، دوست نمی‌دارم در زندگی دنیا از لذائذ آن استفاده کنند.

(۱) «ابن اثیر» در [النهاية ۳/ ۲۴۵] با اشاره به حدیث فوق که به «ثوبان» دستور داد عصب و عاج برای فاطمه تهیه کند، می‌نویسد: در «المعالم» آمده است که «عصب» (بفتح عین و سکون صاد) جامه یمنی است و نمی‌دانم چگونه جامه‌ای است و همچنین نمیدانم چگونه آن را گردن‌بند می‌سازند. از «ابو موسی» نقل می‌کند که «عصب» (بفتح عین و صاد) طنابهایی است که از مفاصل حیوانات تهیه می‌شود و آنها را پس از خشک شدن به صورت گردن‌بند تهیه می‌کنند تا آنجا که اظهار می‌دارد یکی از یمنی‌ها به من گفت: «عصب»، دندان یکی از حیوانات دریائی است که آن را فرس فرعون می‌گویند و از آن خر مهره و امثال آن تهیه می‌کنند. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱

(۱)

باب هفتم حضرت زهرا علیها السلام خود شخصا به کارهای خانه می‌پرداخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله «تسبیح» را به او آموخت

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب مناقب حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، به سند خود، از آن حضرت روایت می‌کند که فاطمه علیها السّلام از ناراحتی که از ناحیه چرخاندن آسیاب دستی احساس می‌کرد، نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت تا کنیزی را برای کمک در کارهای خانه بگیرد. اتفاقاً رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل تشریف نداشت و «عایشه» جریان آمدن فاطمه علیها السّلام را به اطلاع حضرت رساند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بلادرنگ به خانه ما آمد و سلام کرد و این در حالی بود که می‌خواستیم بخوابیم. هنگام ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستم به احترام آن حضرت از محل خواب حرکت کنم، فرمود: به حال خود باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما قرار گرفت تا آنجا که اثر سردی پاهای مبارکش را در سینه خود احساس کردم.

فرمود: آیا میل دارید چیزی را به شما بیاموزم که بهتر از تقاضای شما باشد؟ هر وقت خواستید بخوابید، سی و چهار مرتبه تکبیر، و سی و سه مرتبه ذکر سبحان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲

الله، و سی و سه مرتبه ذکر الحمد لله بگویید و بدانید که ادامه دادن به این ذکر بهتر است از خدمتکاری که امور خانه شما را به عهده بگیرد.

مؤلف گوید: «بخاری» این حدیث را در کتاب «خمس» در باب استدلال بر اینکه خمس از آن نائبان رسول خداست، متذکر شده است. و «مسلم» هم در «صحیح» خود در کتاب «ذکر و دعا» در باب تسبیح اول روز و هنگام خواب، روایت کرده است. و «ابو داود» نیز در [صحیح جلد ۳۳] در باب تسبیح هنگام خواب، آن را آورده است.

(۱) [صحیح ابو داود جلد ۳۳] در باب تسبیح هنگام خواب، به سند خود، از «ابو ورد بن ثمامه» روایت کرده است که حضرت علی علیه السّلام خطاب به «ابن اعبد» گفت: آیا می‌خواهی حدیثی از خودم و همچنین از فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، برای تو بیان کنم؟ فاطمه علیها السّلام محبوبترین فرد خاندانش در دیده پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. او در خانه من چندان

آسیای دستی را به حرکت آورد که اثر دسته آن در دست مبارکش ظاهر گردید؛ و به اندازه‌ای با مشک، آب آورد که اثر بند آن در گلوی وی جای گذاشت؛ و چندان خانه‌ای را روفت که لباسش رنگ خاک گرفت؛ و چندان زیر دیگ آتش را افروخت که حرارت آتش رنگ از لباسش زدود و بالاخره از این جهات، زیان بسیاری تحمل کرده است. در همان اوقات شنیدیم که گروهی از کنیزان اسیر شده را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده‌اند. به زهرا علیها السلام پیشنهاد کردم که چه خوب است پیش پدرت بروی و درخواست خدمتکاری کنی تا در امور زندگی تو را کمک نمایند. فاطمه علیها السلام پیشنهاد را قبول کرد و به خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کرد ولی حیا مانعش شد و خواسته‌اش را مطرح نکرد و بازگشت. طولی نکشید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد- در حالیکه ما پهلوی هم آرمیده و رواندازی روی خود کشیده بودیم- رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر زهرا علیها السلام نشست. زهرا شرمنده شد و روانداز را روی سرش کشید. رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو دیروز پیش من آمدی و برگشتی، حتما حاجتی داشتی، آن را مطرح کن؟ این سؤال دو مرتبه از سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار شد و هر دو بار زهرا سکوت کرد. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! به خدا سوگند، من پاسخ شما را تقدیم می‌کنم: فاطمه علیها السلام چندان دستاس کرده است که اثر دستاس در دستش ظاهر شده است؛ چندان با مشک، آب آورده است که اثر بند مشک در گلویش نمایان گردیده است؛ و خانه را چندان روئیده است که لباسهایش غبار آلود گشته؛ و به اندازه‌ای زیر دیگ، آتش افروخته که رنگ لباسهایش تغییر کرده است! تازگی به اطلاع ما رسیده که کنیزان یا غلامان اسیری نزد شما آورده‌اند، به وی پیشنهاد کردم تا جریان ناراحتیهای خود را به عرض شما برساند. «ابو داود» گفته که «ابن اعبد» همان مطلبی را از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارائه داد که پیش از این از «بخاری» و «مسلم» نقل کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می‌خواهید چیزی را به شما یاد بدهم که از آنچه طلب می‌کنید بهتر باشد؟ (یعنی تعلیم تسبیح). «ابو نعیم» مختصری از این حدیث را در [حلیه ۲ / ۴۱] آورده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲ / ۴۱] به سند خود، از «زهری» روایت می‌کند که زهرا علیها السلام چندان دستاس کرد که دست مبارکش ورم کرد و اثر دسته دستانش (وسیله وسط آن) در دستش نمایان گردید.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۳ / ۱۵۰] به سند خود، از «انس بن مالک» نقل کرده است که در یکی از روزها، «بلال» در نماز صبح تأخیر داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: علت تأخیر چیست؟ در پاسخ گفت: از کنار خانه فاطمه علیها السلام عبور می‌کردم در حالیکه فاطمه علیها السلام دستاس می‌کرد و کودکش می‌گریست، به ایشان گفتم که اگر مایل باشید من دستاس کنم و شما از کودک نگهداری کنید، و اگر بخواهید من از کودک نگهداری می‌کنم و شما دستاس کنید؟ فرمود: من به نگهداری کودک از تو مهربان‌ترم. علت تأخیرم این بود. رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نسبت به فاطمه مهربانی کردی، خدا تو را مورد عنایت و رحمت خود قرار بدهد!

(۱) [کنز العمال ۶ / ۲۹۵] در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرد زهرای مرضیه علیها السلام عبائی از پشم شتر به دوش انداخته و مشغول آرد کردن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همین که فاطمه را در این حال دید، گریست و فرمود: ای فاطمه! برای رسیدن به نعمتهای همیشگی آخرت، مرارت و تلخی رنج دنیا را بر خود هموار کن و در این رابطه قدم از دامان شکیبائی بیرون مگذار آنگاه این آیه شریفه را خواند: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ بَرُودِ پروردگارت آنچه را بخواهد به تو می‌بخشد تا خرسند شوی.

این حدیث را «ابن دلال»، «ابن مردویه»، «ابن نجار»، «دیلمی»، «سیوطی» در «الدرالمنثور» در تفسیر سوره والضحی و «عسکری» در «المواعظ» نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵

(۱)

باب هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید

(۲) [سیوطی در الدرالمنثور] ذیل تفسیر آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ (سوره اسراء، آیه ۲۶)؛ حق نزدیکان را به آنها پرداز. می‌گوید: «بزاز»، «ابو یعلی»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از «ابو سعید خدری» روایت می‌کنند، هنگامی که آیه «ذی القربی» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بحضور طلبید و فدک را به او بخشید.

(۳) از «ابن مردویه» از «ابن عباس» نقل کرده است، هنگامی که آیه «ذی القربی» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را از اختیار خود خارج کرد و بطور کلی به دست زهرا علیها السلام سپرد. و «هیثمی» در [مجمع ۴۹ / ۷] از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند، هنگامی که آیه «ذی القربی» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را بحضور طلبید و فدک را به او بخشید. و گفته است: «طبرانی» هم حدیث اعطای فدک را نقل کرده است.

(۴) مؤلف گوید: «ذهبی» در [میزان الاعتدلال ۲ / ۲۲۸] همین حدیث را نقل

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶

کرده و به صحت آن حکم کرده است و «متقی» هم در [کنز العمال ۲ / ۱۵۸] از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند، هنگامی که آیه «ذی القربی» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه! فدک از آن توست و گفته است: «حاکم» در «تاریخ» و «ابن نجار» آن را نقل کرده‌اند. «۱»

(۱) از اخبار یاد شده استفاده می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزگار حیاتش فدک را در اختیار زهرا علیها السلام گذاشته و ملک طلق او قرار داده و وصیت نکرده است تا پس از رحلتش از فدک استفاده کند تا احتیاج داشته باشد که حدیثی جعل کنند و بگویند پیغمبران از خود ارثی باقی نمی‌گذارند؟

گذشته از این، از آیه «ذی القربی» استفاده می‌شود که فدک حق الهی بود که پیغمبر باید آن را در اختیار زهرا علیها السلام در می‌آورد. بنابراین مخالفان حق الهی زهرا علیها السلام را زیر پا گذاشتند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷

(۱)

باب نهم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بانوی بانوان جهان و برترین آنهاست

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های نبوت در اسلام، به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که روزی حضرت زهرا علیها السلام نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد- راه رفتن فاطمه درست مانند راه رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله بود- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفرین به دخترم! و او را در طرف راست یا در طرف چپش نشانید. سپس سخنی آرام در گوش او گفت، زهرا علیها السلام از شنیدن آن گریان شد.

«عایشه» گوید: از وی پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ پس بار دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن دیگری با وی گفت، زهرا علیها

السَّلام خرسند شد و خندید! من (عایشه) گفتم: تا امروز چنین خرسندی و شادی که نزدیک به اندوهناکی باشد، ندیده بودم و علت آن را از زهرا علیها السَّلام پرسیدم. زهرا علیها السَّلام گفت: راز پیغمبر صلی الله علیه و آله را افشا نمی‌کنم و این راز همچنان پوشیده ماند تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمود. آنگاه سؤال را باز با او مطرح ساختم. فاطمه علیها السَّلام در پاسخ فرمود: در آن روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: معمول «جبرئیل» آن بود که سالی یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می‌داشت، امسال دوبار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸

قرآن را بر من عرضه نمود و من از این رفتارش چنین برداشت کردم که اجل من فرا رسیده است و تو نخستین کسی هستی از خاندان من، به من ملحق خواهی شد. از شنیدن این سخن گریستم. سپس فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه سیده و بانوی زنان بهشت - یا زنان با ایمان - باشی؟ از شنیدن این سخن خرسند شدم و خندیدم.

(۱) مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۶ / ۲۸۲] نقل کرده و گفته است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سیده زنان این امت، یا سیده زنان مؤمن».

«ابن سعد» هم در [طبقات ۲ / ۴۰] آورده و گفته است که «سیده زنان این امت، یا سیده زنان جهانیان»، «ابن اثیر» هم در [اسد الغابه ۵ / ۵۲۲] آورده است: «سیده و سرور زنان جهانیان»، «نسائی» در [خصائص ص ۳۴] گفته است: «بانوی بانوان این امت، یا بانوی زنان مؤمن».

(۲) [همان کتاب] در کتاب «استیذان» در باب کسی که در بین مردم نجوا می‌کند و راز می‌گوید، به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند، همه ما همسران پیغمبر در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که فاطمه زهرا علیها السَّلام داشت بسوی ما می‌آمد در حالی که راه رفتنش مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و قدمی فراتر از قدم آن حضرت به زمین نمی‌گذاشت. هنگام ورودش رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خوشآمد گفت. و فرمود: مرحبا به دخترم! و آن حضرت را در طرف راست یا در طرف چپ خویش نشانید. سپس رازی به گوش او گفت که فاطمه علیها السَّلام از شنیدن آن گریست.

هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را اندوهناک دید، بار دیگر رازی به او گفت که فاطمه علیها السَّلام آرام گرفت و خنده بر لبانش نشست. من (عایشه) به او گفتم: از بین زنان و همسران، رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو رازش را در میان نهاد بجای آنکه تو از چنین پیشامدی خرسند باشی، گریه می‌کنی؟! همین هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت. از فرصت استفاده کردم و پرسیدم: مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو چه گفت که در مرتبه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹

اول گریستی و در مرتبه دوم خندیدی؟ فاطمه علیها السَّلام در پاسخ من فرمود: سر پیغمبر صلی الله علیه و آله را افشا نخواهم کرد! این راز همچنان سر بسته ماند تا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت کرد و دوباره آن راز را از فاطمه علیها السَّلام پرسیدم و او را سوگند دادم که مرا از آن راز آگاه سازد! فاطمه علیها السَّلام فرمود: اکنون که پدرم را از دست داده‌ام جای آن دارد که سر آن حضرت را افشا کنم. فاطمه علیها السَّلام فرمود: بار اول که سر به گوش من نهاد، گفت: هر سال «جبرئیل» یک بار قرآن را بر من عرضه می‌داشت، امسال «جبرئیل» دوبار قرآن را بر من تلاوت نمود و از رفتارش چنین برداشت کردم که مرگ من فرارسیده است. بنابراین از خدا بیهیز و شکیبائی را از دست مده که من خوب پدری برای تو هستم. فاطمه علیها السَّلام فرمود: این سخن، تاب و توان را از من ربود و بی‌اختیار گریستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی ناراحتی مرا دید، بار دیگر سر به گوش من گذارد و فرمود: ای فاطمه! آیا خرسند نیستی از اینکه سرور و بانوی زنان با ایمان باشی، و به روایتی، بزرگ زنان این امت باشی.

(۱) مؤلف گوید: «مسلم» این حدیث را در «صحیح» در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل حضرت فاطمه علیها السلام، روایت کرده و افزوده است: تو نخستین کسی از خاندان من هستی که به من می‌پیوندی. و برای بار دوم در همان باب به طریق دیگر بدون کم و کاست به نقل آن پرداخته است.

«ابن ماجه» در «صحیح» در باب یادآوری از بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، آنچه را «مسلم» اضافه کرده بود، متذکر شده است.

(۲) و «ابو داود طیالسی» در [مسند جلد ۶] در «احادیث النساء» آورده است که فاطمه علیها السلام بزرگ زنان جهانیان یا بزرگ زنان این امت است.

(۳) «ابو نعیم» در [حلیه ۲/ ۲۹] اظهار داشته است که فاطمه علیها السلام سرور و سیده زنان جهانیان، یا سرور و سیده زنان این امت است.

و طرق متعدد این حدیث را آورده است. «طحاوی» در [مشکل الآثار ۱/ ۴۸ و ۴۹] به دو طریق، حدیث مورد بحث را نقل می‌کند و «نسائی» در [خصائص ص ۳۴]

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰

گفته است: فاطمه علیها السلام بانوی بانوان این امت و بانوی بانوان جهانیان است.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۶] در باب مناقب امام حسن مجتبی و امام حسین سید الشهداء علیها السلام، به سند خود، از «حذیفه» نقل می‌کند که در یکی از روزها، مادرم از من پرسید: مدتی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات خصوصی نداشته‌ای؟ در پاسخ گفتم: آری، مدتی است که این افتخار نصیب من نشده است.

مادرم گفت: مناسب است از طرف من پیغامی به آن حضرت بدهی. گفتم: اجازه بده امشب پس از ادای نماز مغرب با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیغام تو را به عرض آن حضرت تقدیم بدارم و برای خود و تو، از ایشان التماس دعا نمایم. آن شب به مسجد رفتم و پس از نماز مغرب، رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله به نمازهای دیگر پرداخت و همچنان نماز می‌گزارد تا موقع نماز عشا فرارسید. نماز عشا را هم برگزار کرد و بلافاصله از مسجد بیرون رفت. پشت سر حضرت حرکت کردم ناگهان صدای مرا شنید و فرمود: «حذیفه» هستی؟ گفتم: آری، یا رسول الله! فرمود: حاجت چیست، خدا تو و مادرت را بیامرزد! آنگاه فرمود: فرشته‌ای که تاکنون به زمین نیامده بود از خدا اجازه گرفت تا به زمین بیاید تا به من سلام کند و مژده دهد که فاطمه علیها السلام، سرور زنان بهشت است و حسن و حسین هر دو، سرور جوانان اهل بهشت هستند.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۵۱] به دو طریق مختصری نقل کرده و در هر دو طریق، به نام فاطمه علیها السلام اکتفا نموده است و طریق دوم را صحیح می‌داند. «احمد حنبل» در [مسند ۵/ ۳۹۱]، «ابو نعیم» در [حلیه ۴/ ۱۹۰]، «ابن اثیر» در [اسدالغابه ۵/ ۵۷۴]، «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۱۷]، «رویانی» و «ابن حبان» در «صحیح» از «حذیفه»، در صفحه ۲۱۸ از «ابن عساکر» از «حذیفه»، در [۷/ ۱۰۲] از «ابن جریر» از «حذیفه» و در صفحه ۱۱۱ از همان کتاب به نام حضرت زهرا علیها السلام بسنده کرده و از «ابن ابی شیبه» هم نقل می‌نماید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۶] به سند خود، از «عایشه» نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین بیماری که با آن وفات یافت، خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود: آیا خرسند نیستی از اینکه بزرگ زنان عالم و بزرگ زنان این امت و بزرگ زنان مسلمان باشی؟ این حدیث صحیح است.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۴۲] به سند خود، از «عمران بن حصین» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «عمران»،

فرمود: فاطمه علیها السّلام بیمار است آیا می‌خواهی به عیادت او برویم؟ عرض کردم: آری، یا رسول الله! «عمران» گوید: به اتفاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرکت کردیم تا به خانه زهرا علیها السّلام رسیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و اجازه ورود خواست و فرمود: آیا اجازه می‌دهی من و همراهم به عیادت تو بیائیم؟ ایشان گفت: آری ای پدر، شما و شخصی که همراهتان هستند به درون خانه تشریف فرما شوید و بدانید که جز عبا، پوشش دیگری ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد چنین و چنان کن و خود را بپوشان. باز گفت: چارقدی ندارم که به سرم بیفکنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله (ریطه) رودوشی که روی شانه افکنده بود به وی داد. حضرت زهرا علیها السّلام آن را روی سر انداخت و اجازه داد تا «عمران» به اتفاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانه شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السّلام احوال پرسید و فرمود: خود را در چه حالی مشاهده می‌کنی؟ عرض کردم: بیمارم و بیماریم شدت می‌یابد و علاوه بر آن، غذائی هم برای خوردن ندارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای دخترم! آیا خرسند نیستی که بزرگ زنان جهانیان باشی؟

پرسید: اگر من بانوی زنان جهان باشم، پس مریم علیها السّلام، دختر «عمران»، چه موقعیتی از سیادت خواهد داشت؟ فرمود: او بزرگ و بانوی بانوان عصر خود بود و تو بزرگ و بانوی بانوان عصر خود هستی. به خدا سوگند! تو را به همسری بزرگواری در آوردم که بزرگ و سرور دنیا و آخرت است.

مؤلف گوید: «طحاوی» این حدیث را در [مشکل الآثار ۱/ ۵۰] متذکر شده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲

است و در آخر آن آمده است: جز منافق کسی دیگر علی علیه السّلام را دشمن نمی‌دارد.

«محب طبری» هم در [ذخائر ص ۴۳] این حدیث را روایت می‌کند و می‌گوید:

«حافظ ابو القاسم دمشقی» حدیث مزبور را با همان جمله - که ترجمه شد - آورده است.

(۱) [همان کتاب ۲/ ۴۲] به سند خود، از «جابرین سمره» روایت می‌کند، در یکی از اوقات که جمعی دور هم بودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، نشست و فرمود: فاطمه علیها السّلام بیمار است. حاضران گفتند: اگر چنین است و اجازه باشد به عیادتش برویم. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و همراه آن حضرت حرکت کردیم تا به خانه زهرا علیها السّلام رسیدیم. در خانه بسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا در داد: ای فاطمه! خود را بپوشان که مردم به عیادت تو آمده‌اند. فاطمه علیها السّلام عرض کرد: جز عبا بدن پوش دیگری ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا از دوش برگرفت از پشت در به زهرا علیها السّلام داد و فرمود: این عبا را هم بر سر بیفکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی در منزل زهرا علیها السّلام تشریف فرما بود.

آنگاه از آنجا رفت. همراهان گفتند: شگفت است که دختر پیغمبر ما به این حال به سر می‌برد! رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی کرده و فرمود: وضع ظاهری زهرا علیها السّلام قابل توجه نیست آنچه شایسته دقت می‌باشد آن است که او در روز قیامت بزرگ زنان است.

(۲) [خصائص نسائی ص ۳۴] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که یک روز تمام بر ما گذشت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدار نکردیم. شب هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کردیم، یکی از ما گفت: یا رسول الله! امروز بر ما بسیار گران گذشت که شما را ملاقات نکردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از فرشتگان آسمانی که مرا ندیده بود از خدای درخواست کرد تا مرا ملاقات کند. خدای تعالی به وی اجازه داد. همین که ملاقات کرد، به من مژده داد که فاطمه، دختر من،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳

سیده زنان امت من است و حسن و حسین، دو سید جوانان بهشت‌اند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۲۲۱] روایت می‌کند و می‌گوید: «طبرانی» و «ابن نجار» آن را از «ابو هریره» روایت کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷ / ۱۱۱] از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر آخرین بیماری که با آن دار فانی را وداع گفت، خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود:

ای فاطمه! نزدیک بیا تا رازی را به تو بگویم. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - در حضور «عایشه» - ساعتی با فاطمه در گوشی صحبت کرد. در این هنگام فاطمه علیها السلام گریست. بار دیگر رازهایی را با وی در میان نهاد که فاطمه علیها السلام از شنیدنش خندان شد. «عایشه» که این دو امر متضاد را یافت به فاطمه علیها السلام، گفت: ای دختر رسول خدا! پدر بزرگوارت چه رازی با تو گفت؟ فاطمه علیها السلام پاسخ داد: تو که شاهد این گفتگوی سرّی بودی حال گمان می‌کنی که من آن راز را تا زمانیکه پدرم زنده است، فاش خواهم کرد؟! «عایشه» ناراحت شد و نگرانی او از این بود که چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله آن راز را با وی در میان نهاد! این عقده همچنان دامنگیر بود تا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد. «عایشه» از فرصت استفاده کرد به فاطمه علیها السلام گفت:

آیا هنوز هم رازی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو گفت، فاش نمی‌کنی؟ فرمود: اکنون پرده از چهره آن راز برمی‌دارم؛ آری در مرتبه اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله با من در گوشی صحبت کرد، فرمود: معمول آن بود که هر سال یکبار «جبرئیل» بر من نازل می‌شد و قرآن را بر من عرضه می‌کرد، امسال دوبار قرآن را بر من تلاوت کرده است. گذشته از این به اطلاع من رسانید که هر پیغمبری که پس از پیغمبر دیگر مبعوث می‌شود عمر او برابر با نیمی از عمر پیغمبر پیش از او است؛ او گفت عیسی علیه السلام صد و بیست سال زندگی کرد. بنابراین من در آغاز شصت سالگی از دنیا خواهم رفت. از شنیدن این سخن گریستم. و اضافه کرد و فرمود: ای دخترم! در میان زنان مسلمان هیچ زنی مانند تو گرفتار غم و اندوه و ناراحتی نمی‌شود! در آن شرایط باید صبر و شکیبائی فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴

تو مانند صبر و تحمل من باش. بار دیگر با من در گوشی سخن گفت و به من فرمود:

تو نخستین کسی از خاندان من هستی که پس از رحلت من، به من می‌پیوندی و اضافه کرد: تو بزرگ و سرور زنان اهل بهشت هستی.

«ابن عساکر» این حدیث را نقل نموده است.

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۸۵] به سند خود، از «عایشه» نقل می‌کند که خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، گفت که ای فاطمه! می‌خواهی مژده‌ای به تو بدهم! مژده آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بانوی بانوان بهشت چهار نفرند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴- آسیه دختر «مراحم».

(۲) [کنز العمال ۷ / ۱۱۱] از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود: خوشحال نیستی از اینکه بزرگ و سرور زنان بهشتی و دو فرزندت، سرور جوانان اهل بهشت‌اند؟ «بزاز» این حدیث را نقل می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۱۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام، فرمود:

خوشحال نیستی از اینکه همسرت نخستین کسی است که به من ایمان آورد و عملش از همگان بیشتر است؟ همانا تو، بانوی بانوان امت من هستی همانطور که مریم بانوی بانوان مردم خود بود. ای فاطمه! خوشحال نیستی از اینکه خدای تعالی از مردم زمین دو مرد را برگزید، یکی پدر تو و دیگری شوهر تو. «حاکم»، «طبرانی» و «خطیب» این حدیث را نقل نموده‌اند.

(۴) [ذخائر العقبی ص ۴۴] از «ابن عباس» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: چهار زن، بزرگ زنان روزگار خود بودند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- آسیه دختر «مزاحم»؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و برترین آنها در علم و فضیلت، حضرت فاطمه علیها السلام است. «حافظ ثقفی اصفهانی» فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵. این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (سوره آل عمران، آیه ۴۲)؛ و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است. این حدیث را متذکر شده و می گوید: «ابن عساکر» این حدیث را از طریق «مقاتل» از «ضحاک» از «ابن عباس» از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

(۱) [مستدرک حاکم ۴۹۷/۲] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می کند که در یکی از اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله با انگشت مبارک چهار خط روی زمین ترسیم کرد و فرمود: می دانید منظور از این خطوط چیست؟ گفتند: خدا و رسول به حقیقت آنها داناترند. فرمود: برترین زنان بهشت، چهار نفر هستند: ۱- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۲- فاطمه دختر محمد علیها السلام؛ ۳- مریم دختر «عمران»؛ ۴- آسیه دختر «مزاحم». «حاکم» می گوید: این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «حاکم» حدیث مورد بحث را در چند جای دیگر و به طریقهای صحیح از «ابن عباس» نقل کرده است و «احمد حنبل» هم در [مسند ۱/۲۹۳ و ۳۱۶ و ۳۲۲] به طرق چندی از «ابن عباس» نقل کرده است و «ابن عبدالبر» در [استیعاب ۲/۷۲۰] به دو طریق، و «سیوطی» هم در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ در سوره «تحریم» آورده است و می گوید: «طبرانی» آن را نقل نموده است. «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵/۴۳۷] و «محب طبری» در [خصائص ص ۴۲] و گفته است که «احمد حنبل» و «ابو حاتم» هم آن را نقل کرده اند.

(۲) «ابن حجر» در [اصابه ۸/۱۵۸] حدیث مورد نظر را بیان می کند و در همان صفحه، حدیثی را از «عایشه» چنین آورده است: هیچ کسی را به غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتر و بالاتر از فاطمه علیها السلام ندیدم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶. و گفته است: «طبرانی» هم آن را نقل می کند و «ابن عبدالبر» در [استیعاب ۲/۷۵۰] و «هیثمی» در [مجمع ۹/۲۲۳] روایت می کنند و «هیثمی» اضافه می نماید که حدیث مزبور را «احمد حنبل»، «ابو یعلی» و «طبرانی» نقل کرده اند و رجال سند ایشان صحیح است و «طحاوی» در [مشکل الآثار ۱/۵۰] و «عسقلانی» در [فتح الباری ۷/۲۵۸]، «ابن حبان»، «احمد حنبل»، «ابو یعلی»، «طبرانی»، «ابو داود» در کتاب «الزهد» و «حاکم» روایت کرده اند. «عسقلانی» گوید: گواه درستی این حدیث، روایت «ابو هریره» است که در «الاوسط» «طبرانی» آمده و گواه درستی روایت «احمد حنبل»، حدیث «ابو سعید خدری» است و در صفحه ۲۸۲ چنین آمده است: «نسائی» به سند صحیح، از «ابن عباس» نقل می کند که برترین زنان بهشت خدیجه، فاطمه، مریم و آسیه هستند.

(۱) [استیعاب ابن عبد البر ۲/۷۲۰ و ۷۵۰] به دو طریق، از «ابو هریره» نقل می کند و لفظ حدیثش برابر با محل اخیر است و در آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنان جهان چهار تن اند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- آسیه دختر «مزاحم»؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/۲۲۳] و «ثعلبی» در [قصص الانبیاء ص ۵۱۱] آنرا روایت کرده اند و هر دو تن گفته اند که موقعیت تو در زنان جهان کافی است. (تا آخر حدیث)

(۲) [کنز العمال ۶/۲۱۷] چنین آمده است: بهترین مردان شما، علی علیه السلام است و بهترین جوانان شما، حسن و حسین علیهما

السلام هستند و بهترین زنان شما، فاطمه علیها السلام می‌باشد. «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن مسعود» نقل می‌کند.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴ / ۳۹۱] آن را نقل کرده است.

(۳) [متن فیض القدیر مناوی ۳ / ۴۳۲] آمده است: خدیجه، مریم و فاطمه،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷

هر کدام بهترین زنان عصر خود بودند.

«حارث بن ابی اسامه» این حدیث را در «مسند» خود از «عروه بن زبیر» روایت می‌کند.

(۱) [تفسیر ابن جریر ۳ / ۱۸۰] به سند خود، از «ثابت بن بنانی» از «انس بن مالک» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌فرمود: بهترین زنان جهان چهار تن‌اند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- آسیه دختر «مزاحم» (زن فرعون)؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛

۴- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

(۲) [صحیح ترمذی ص ۳۱] در فضل خدیجه علیها السلام، به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و

آله فرمود: از زنان جهان برای پی بردن به عظمت آنان همین چند تن کافی هستند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- خدیجه دختر

«خوئیلد»؛ ۳- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله؛ ۴- آسیه دختر «مزاحم» (زن فرعون).

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۱۵۷] به دو طریق روایت می‌کند و در ذیل طریق دوم می‌نویسد: این حدیث

به رأی «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است. و «احمد حنبل» در [مسند ۳ / ۱۳۵]، «ابو نعیم» در [حلیه ۲ / ۳۴۴]، «طحاوی» در

[مشکل الاثار ۱ / ۵۰]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۷ / ۱۴۸ و ۹ / ۴۰۴] به دو طریق و در هر دوی آنها آمده است: «بهترین زنان

چهار تن‌اند ...»، «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵ / ۴۳۷] و او نیز روایت کرده است:

«بهترین زنان عالمیان ...»، «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۱۲ / ۴۴۱] از «شعبی» در حدیث مرفوع از «جابر»، «ابن عبدالبر» در

[استیعاب ۲ / ۷۲۰] به دو طریق که در یکی از آن دو آمده است: «بهترین زنان عالمیان ...»، «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۲۲۷] به نقل از

«ابن حبان» از «انس»، «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» در ذیل تفسیر آیه وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ... (سوره آل عمران، آیه ۴۲) حدیث مورد

بحث را با تقدیم و تأخیر ذکر کرده است، و «سیوطی» در «الدر المنثور» در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸

تفسیر آیه مزبور به نقل این حدیث پرداخته است و می‌گوید: «ابن حبان» و «ابن منذر» هم آن را روایت کرده‌اند.

(۱) [تفسیر ابن جریر طبری ۳ / ۱۸۰] به سند خود، از «قتاده» نقل کرده است که به اطلاع ما رسید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: در عظمت و عزت زنان چهار نفر کافی هستند: ۱- مریم دختر «عمران»؛ ۲- آسیه زن «فرعون»؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴-

فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

(۲) [تفسیر ابن جریر ۳ / ۱۸۰] به سند خود، از «ابو موسی اشعری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از مردان

افراد زیادی به کمال رسیدند و از زنان تنها چهار زن از نعمت کمال برخوردار گردیدند: ۱- مریم؛ ۲- آسیه زن «فرعون»؛ ۳-

خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

مؤلف گوید: «زمخشری» در «کشاف» در تفسیر آیه وَ مَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا (سوره تحریم، آیه ۱۱)، «عسقلانی» در

[فتح الباری ۷ / ۲۵۸]، «طبرانی» و «ثعلبی» در «تفسیر»، حدیث مورد نظر را آورده‌اند.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ...

(سوره آل عمران، آیه ۴۲)، می‌نویسد: «ابن مردویه» از «انس» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای

تعالی چهار زن را بر زنان عالم برتری داده است: ۱- آسیه دختر «مزاحم»؛ ۲- مریم دختر «عمران»؛ ۳- خدیجه دختر «خوئیلد»؛ ۴-

فاطمه دختر محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹

(۱)

باب دهم بخشی از کرامتهای حضرت فاطمه علیها السلام

(۲) [ثعلبی در قصص الانبیاء ص ۵۱۳] و «زمخشری» در «کشاف» در تفسیر آیه شریفه کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (سوره آل عمران، آیه ۳۷) و «سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه مذکور از «ابو یعلی» از «جابر»، نقل کرده‌اند و ما در اینجا از «ثعلبی» نقل می‌کنیم که می‌گوید: خبر داد به ما، «عبدالله بن حامد» از «جابر بن عبدالله» که چند روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله گرسنه ماند، چنانکه هیچ طعامی بدست نیاورد تا جائی که او را ناتوان ساخت. در این هنگام برای یافتن طعام به خانه‌های همسرانش تشریف برد. در خانه آنها هم چیزی بدست نیاورد. از آنجا به خانه فاطمه علیها السلام تشریف فرما شد. به زهرا علیها السلام، فرمود: گرسنه‌ام غذائی آماده کن تا تناول نمایم. فاطمه علیها السلام عرض کرد: فدای شما، به خدا سوگند که هیچگونه طعامی ندارم. به مجردی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه زهرا علیها السلام بیرون رفت، زن همسایه دو گرده نان و مقداری گوشت تقدیم حضور کرد. فاطمه علیها السلام آنها را گرفت و در میان کاسه‌ای چوبین که در خانه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰

داشت گذاشت و روی آن را پوشانید

(۱) و گفت: به خدا سوگند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بر خودم و کسانی که نزدم هستند، ترجیح می‌دهم و این در حالی بود که همه آنها گرسنه بودند! زهرا علیها السلام حسنین علیهما السلام را به دنبال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرستاد. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه زهرا علیها السلام بازگشت. زهرا علیها السلام عرض کرد: فدایت گردم، چیزی خداوند برای ما فرستاده است و من آن را برای شما نگاه داشتم. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه زهرا علیها السلام ظرف غذا را حضور مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تقدیم کرد. همین که پارچه را از روی کاسه برداشت، کاسه را مملو از نان و گوشت یافت! از این جریان شگفت زده شد و دانست که این همه نان و گوشت با آنکه مقداری بیش نبوده است، برکتی از ناحیه خداست. به حمد خدا و درود بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرداخت.

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه زهرا علیها السلام، فرمود: ای فاطمه! این غذا را از کجا آورده‌ای؟

فاطمه علیها السلام پاسخ داد: از نزد خداست! آری، خدا به هر کسی که بخواهد روزی بی‌شمار عنایت می‌فرماید. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم به حمد خدا پرداخت و فرمود:

سپاس خدا را که تو را شبیه بزرگ زنان بنی اسرائیل (مریم) قرار داد. خدای تعالی هرگاه روزی خوبی به او کرم می‌کرد و از وی می‌پرسیدند که این غذا از کجاست؟

پاسخ می‌داد که این غذا از سوی خداست و به هر کس بخواهد روزی بی‌حساب کرم می‌کند. آنگاه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سراغ علی علیه السلام فرستاد، ایشان آمد و همگی از آن غذا تناول کردند و همسران پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هم از آن غذا خوردند و سیر شدند و کاسه غذا همچنان مملو از نان و گوشت بود! فاطمه علیها السلام می‌گوید: من از آن غذا به تمام همسایگان دادم و خداوند در آن برکت و خیر سرشاری نهاده بود!

(۲) مؤلف گوید: پیش از این نظیر این حدیث را و مبسوطتر از آن در فضائل حضرت علی علیه السلام در باب «بخشی از کرامات علی علیه السلام» ایراد کردیم. و در آنجا آمده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه زهرا علیها السلام بیرون رفت، زن همسایه دو گرده نان و مقداری گوشت تقدیم حضور کرد. فاطمه علیها السلام آنها را گرفت و در میان کاسه‌ای چوبین که در خانه

السلام، فرمود: خدا را شکر که از دنیا رحلت نکردید تا تو را به منزلت زکریا، و فاطمه را منزلت مریم، قرار داد؛ آن فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۱ چنانکه هر گاه زکریا در محراب عبادت مریم وارد می‌شد، مشاهده می‌کرد غذائی در عبادتگاه او آماده است. «۱»

(۱) سوره آل عمران، آیه ۳۷

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۲
(۱)

باب یازدهم فاطمه علیها السلام صدیقه و خیره الله است

(۲) [ریاض النضره ۲/ ۲۰۲] «ابو سعید» در «شرف النبوة» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: سه فضیلت ویژه به تو ارزانی شده که به من و هیچیک از بندگان خدا عطا نشده است: ۱- پدرزنی مانند من نصیب تو شده که به من اعطا نگردیده است؛ ۲- همسری صدیقه مثل دخترم به تو ارزانی شده است که به من اعطا نشده است؛ ۳- حسن و حسینی از صلب تو به دنیا آمده‌اند که مانند آنها از صلب من بوجود نیامده است و در عین حال من از شما و شما هم از من هستید. (۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/ ۲۵۹] از «ابن عباس» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج که مرا به آسمان بردند، بر در بهشت چنین نوشته شده بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حبّ الله، والحسن والحسين صفوة الله و فاطمة خيرة الله؛ علی باغضهم لعنة الله»؛

(۱) «حبّ» به کسر حاء و تشدید باء به معنی محبوب است. (مؤلف)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۳
خداوندی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا، و علی محبوب خداست، حسن و حسین برگزیدگان خدایند و فاطمه منتخب خداوند است؛ بر دشمنان آنها لعنت و نفرین خدا باد!
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۴
(۱)

باب دوازدهم فاطمه علیها السلام از همگان راستگوتر بود

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۶۰] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که معمول او بود که هر گاه از زهرا دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یاد می‌کرد، می‌گفت: هیچکس را راستگوتر از زهرا علیها السلام ندیدم، مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را که زهرا علیها السلام از قلب او تولّد یافته بود. این حدیث به نظر «مسلم»، صحیح است. مؤلف گوید: «ابن عبدالبر» این روایت را در [استیعاب ۲/ ۷۵۱] نقل کرده است. (۳) [حلیه الاولیاء ۲/ ۴۱] به سند خود، از «عمرو بن دینار» روایت می‌کند که «عایشه» گفت: هیچکسی را جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، راستگوتر از فاطمه علیها السلام ندیدم. (حدیث ادامه دارد)
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۵

(۱)

باب سیزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من پدر فرزندان فاطمه علیها السلام و از خویشاوندان نزدیک پدری آنها می‌باشم

(۲) [مستدرک حاکم ۲/ ۱۶۴] از «جابر» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر فرزند مادری، خویشاوندان نزدیکی است که خود را به آنها پیوند می‌دهند، مگر دو فرزند فاطمه که من ولی و خویشاوند آن دو هستم. «حاکم» گوید این حدیث صحیح است.

(۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۱/ ۲۸۵] به دو طریق، از فاطمه بنت الحسین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه فرزندان آدم خود را به یکی از خویشاوندان نزدیکشان پیوند می‌دهند، مگر فرزندان فاطمه که من پدر و خویشاوند آنان هستم.

(۴) [کنز العمال ۶/ ۲۲۰] به مناسبت باب حاضر سه گونه حدیث روایت می‌کند:

۱- برای هر فرزند زنی، خویشاوندی است که خود را به او پیوند می‌دهد،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۶

جز فرزندان فاطمه علیها السلام که من ولی و خویشاوند آنان هستم.

۲- هر شخص مادر زاده‌ای، به خویشاوند خود می‌بالد و می‌پیوندد، جز فرزندان فاطمه علیها السلام که من ولی و خویشاوند ایشان هستم.

«طبرانی» این حدیث را به سند خود، از حضرت روایت می‌کند.

۳- هر فرزند زنی، به خویشاوندان پدری خود می‌پیوندد، جز فرزندان فاطمه علیها السلام که من خویشاوند و پدر آنها هستم.

«طبرانی» این حدیث را از «عمر» روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۲۱۶] به این لفظ آمده است: برای فرزندان پدری، خویشاوندانی است که به آنها می‌پیوندند، جز فرزندان فاطمه علیها السلام که من ولی و خویشاوند آنان هستم. آری، فرزندان فاطمه علیها السلام از سرشت من آفریده شده‌اند و از فضائل بسیاری برخوردارند؛ وای بر کسی که مقام و فضیلت آنان را تکذیب کند. اینک کسی که فرزندان زهرا علیها السلام را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد.

و کسی که فرزندان آن حضرت را دشمن بدارد، خدا او را دشمن می‌دارد.

«ابن عساکر» این حدیث را از «جابر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۷۲] از فاطمه کبری علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که هر فرزند مادری، به خویشاوندان خود می‌پیوندد، مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من ولی و خویشاوند ایشان هستم. «طبرانی» و «ابو یعلی» این حدیث را نقل می‌کنند.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۲۱] از «عمر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر فرزند پدری، انتسابش به خویشاوندان پدری خود است، مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر و خویشاوند آنها هستم.

«احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است. «۱»

(۱) در تمام احادیث یاد شده، مراد از فرزند مادر و فرزند پدر، نواده‌های دختری و پسری است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۷

(۱)

باب چهاردهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است کسی که فاطمه علیها السلام را خشمناک بسازد مرا خشمگین نموده است

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب مناقب نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و منقبات حضرت فاطمه علیها السلام، به سند خود، از «مسور بن مخرمه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است؛ کسی که او را خشمناک بسازد، مرا خشمگین ساخته است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۲۲۰] نقل می‌کند و می‌گوید: «ابن ابی شیبه» هم آن را متذکر شده است. و «مناوی» هم در [فیض القدير ۴/ ۴۲۱] آورده است و می‌گوید: «سهیلی» با توجه به این حدیث، استدلال می‌کند که بنابراین هر کسی حضرت فاطمه علیها السلام را نکوهش کند، کافر است، برای اینکه نکوهش کردن از حضرت زهرا علیها السلام موجبات خشمگینی او را فراهم می‌کند و زهرا علیها السلام افضل از شیخین (ابو بکر و عمر) است!!!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۸

«نسائی» همین حدیث را در [خصائص ص ۳۵] روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «نکاح» در باب دفاع کردن پدر از دخترش، از «مسور بن مخرمه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ کسی که او را خرسند بسازد، مرا خرسند ساخته است. و کسی که او را آزار بدهد، مرا آزرده است.

مؤلف گوید: «ابو داود» در [صحیح جلد ۱۲] در باب مکروهات جمع میان زنان، و «احمد بن حنبل» در [مسند ۴/ ۳۲۸] و «ابو نعیم» در [حلیه ۲/ ۴۰] نقل کرده‌اند.

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل صحابه» در باب فضائل حضرت فاطمه علیها السلام، به سند خود، از «مسور بن مخرمه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز این نیست که فاطمه پاره تن من است؛ آنچه او را آزار دهد، مرا آزار می‌دهد. مؤلف گوید: «فخر رازی» در تفسیر آیه مؤدّت در سوره «شورا»، همین حدیث را نقل می‌کند و در سوره «معارج» در ذیل تفسیر آیه وَفَصِيلَتِهَا الَّتِي تُؤْوِيهِ حَدِيثُ مَوْرِدٍ بَحْثُهَا بِأَوْرِدِ
«فاطمه بضعة مني»

نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب] در باب یاد شده، به سند خود، از «مسور بن مخرمه» حدیثی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و در ضمن آن چنین نقل می‌کند: جز این نیست که فاطمه پاره تن من است؛ خوشحال می‌کند مرا آنچه مایه خرسندی او باشد و آزار می‌دهد مرا آنچه موجبات آزار او را فراهم آورد.

مؤلف گوید: «ترمذی» هم در [صحیح ۲/ ۳۱۹] حدیث مزبور را در باب «فضیلت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله» ذکر کرده است.

(۴) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۱۹] از «عبد الله بن زبیر» در ضمن حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: جز این نیست که فاطمه پاره وجود من

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۹

است؛ مرا آزار می‌دهد آنچه فاطمه علیها السلام را آزار دهد و مرا نکوهش می‌کند کسی که از فاطمه علیها السلام نکوهش نماید.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۱۵۹] روایت کرده و اظهار داشته که این حدیث بنا به نظر و قواعد حدیث‌شناسی «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح است و «احمد حنبل» هم در [مسند ۴ / ۵] به نقل آن می‌پردازد.

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۸] از «عبید الله بن ابی رافع» از «مسور» روایت می‌کند که «حسن بن حسن علیه السّلام» شخصی را به خواستگاری دخترش گسیل داشت.

«مسور» پیغام داد برای این موضوع شب هنگام در نماز عشا با من ملاقات نماید.

«حسن»، پیغام او را پذیرفت و هنگام نماز عشا با وی ملاقات کرد. «مسور» پس از حمد و ثنای الهی به «حسن»، گفت: به خدا سوگند! هیچ نسب و سبب و دامادی از نظر من، محبوبتر از نسب و سبب و دامادی شما خانواده نمی‌باشد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که فاطمه علیها السّلام پاره وجود من است، کاری که موجبات خرسندی فاطمه علیها السّلام را فراهم سازد، خرسندی مرا فراهم ساخته است و کاری که سبب ناراحتی او گردد، موجبات ناراحتی مرا فراهم کرده است. گذشته از این، تمام نسبها در روز قیامت از یکدیگر گسیخته می‌شود و تنها نسب و دامادی خویشاوندان من است که باقی می‌ماند. و من می‌دانم نواده حضرت زهرا علیها السّلام در خانه توست و هر گاه من دخترم را به همسری تو در آوردم، سبب ناراحتی زهرا علیها السّلام می‌گردم! حسن پس از شنیدن این پاسخ، عذرخواهی کرد و رفت. (۱)

(۱) «ابو نصر بخاری» در «سر السلسله» می‌نویسد: «ابو محمد حسن بن حسن بن علی علیه السّلام» معروف به حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام است. مادرش «خوله» دختر «منظور بن زمان است. «خوله» نخست همسر «محمد بن طلحه» بود. پس از آنکه او در جنگ جمل کشته شد، حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام او را به همسری خود در آورد و حسن مثنی از او به دنیا آمد.

حسن مثنی، صدقات امیر المؤمنین علی علیه السّلام را به عهده داشت و حضرت سجاد علیه السّلام با وی به گفتگو برخاست و سر انجام حسن مثنی آنها را در اختیار آن حضرت در آورد. حسن مثنی علاوه بر همسران دیگر، با سه تن از دختر عموهای خود ازدواج کرد. دختران امام حسین علیه السّلام، «محمد حنفیه» و «عمر بن علی». حسن مثنی در ملاقاتی که با عموی بزرگوارش داشت، یکی از دختران حضرت سید الشهداء را خواستگاری کرد. و امام حسین علیه السّلام فاطمه و سکینه را به وی پیشنهاد کرد.

حسن مثنی فاطمه را که شباهت کاملی به حضرت علیه السّلام داشت اختیار کرد و از وی «عبد الله» و «ابراهیم» و «حسن مثلث» روزی او شد. حسن مثنی در کربلا حضور داشت و مجروح شد و به وساطت «اسماء بن خارجه»، «ابن زیاد» از کشتن او در گذشت. حسن مثنی در سال ۹۷ هجری به امر «سلیمان بن ولید» در سن ۵۳ سالگی مسموم شد. از آنچه گذشت اشاره‌ای که «مسور» کرده که حضرت زهرا علیها السّلام در صورت ازدواج او با دخترش ناراحت می‌شد ظاهر می‌گردد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۰.

«حاکم» گوید: این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» حدیث مورد بحث را در [مسند ۴ / ۳۲۳ و ۳۳۲] به دو طریق مختلف و «بیهقی» در [سنن ۷ / ۶۴] مختصری از آن را روایت کرده و «ابو نعیم» هم به مختصری از آن اکتفا نموده و گفته است که این حدیث به اتفاق محدثان، حدیث «علی بن حسین» و «ابن ابی ملیکه» از «مسور بن مخرمه» می‌باشد.

(۱) [حلیه الاولیا ۲ / ۴۰] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله از اصحاب پرسید: چه چیز برای زنان از همه چیز بهتر است؟ «انس» گوید: نتوانستیم پاسخ آن را بگوییم. علی علیه السّلام بلافاصله بسوی حضرت زهرا علیها السّلام رفت و سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای او مطرح ساخت.

فاطمه علیها السّلام فرمود: چرا پاسخ ندادی که بهترین چیز برای زنان آن است که آنان مردان نامحرم را نبینند، و مردان بیگانه هم آنها را مشاهده نکنند. حضرت علی علیه السّلام بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اسلام عرضه داشت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این پاسخ را از چه کسی آموختی؟ عرض کرد: از حضرت فاطمه! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، او پاره وجود من است.

«سعید بن مسیب» این حدیث را از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» در [۲/۱۷۴] مانند حدیث مزبور را از «سعید بن مسیب» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام روایت می‌کند.

(۲) [کنز العمال ۶/۲۱۹] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فاطمه علیها السّلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۱

نسبت به من، مانند ریشه‌های درخت به هم پیوسته است؛ هر چیزی که مایه انبساط خاطر او باشد، وسیله انبساط خاطر من است. و هر کاری که موجبات ناراحتی قلبی او را فراهم کند، وسیله رنجش خاطر مرا بوجود آورده است.

«طبرانی» این حدیث را از «مسور» نقل می‌کند.

مؤلف گوید: «حاکم» حدیث فوق را در [مستدرک ۳/۱۵۴] از «مسور بن مخرمه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و روایت صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۸/۳۱۵] از «حسن بصری» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السّلام فرمود: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما پرسید: چه روشی شایسته زنان است؟ پاسخی نداشتیم. در این هنگام حضور فاطمه علیها السّلام رسیدم. گفتم: ای فاطمه! رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی مطرح فرمود و ما ندانستیم چگونه پاسخ آن را به عرض برسانیم. فاطمه علیها السّلام پرسید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه پرسشی داشت؟ در پاسخ گفتم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید که چه چیز برای زنان بهتر از چیزهای دیگر است؟

فرمود: شگفت است که نتوانستید پاسخ آن حضرت را بدهید. گفتم: آری چنان است که می‌فرمایید. فاطمه علیها السّلام فرمود: برای زنان، روشی بهتر از این نیست که زنان مردان نامحرم را نبینند و مردها هم زنان را مشاهده نکنند. همزمان به هنگام رسیدن نماز عشاء که حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! امروز پرسشی از ما فرمودید که نتوانستیم پاسخ بگوییم، اینک در پاسخ شما معروض می‌دارم: بهترین روش برای زن آن است که نه او مردها را ببیند و نه مردها او را مشاهده کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این پاسخ را چه کسی بیان کرده است؟ عرض کردم: فاطمه علیها السّلام! فرمود: راست گفته است، او پاره وجود من است.

«دارقطنی» این حدیث را در «الافراد» متذکر شده است.

مؤلف گوید: «متقی» در همان صفحه، بار دیگر همان حدیث را از علی علیه السّلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۲

روایت می‌کند و می‌گوید: «بزاز» و «ابو نعیم» در «حلیه» آن را ذکر کرده‌اند.

(۱) [خصائص نسائی ص ۳۶] به سند خود، از «مسور بن مخرمه» روایت می‌کند، آنگاه که تازه به بلوغ رسیده بودم «۱» به مسجد رفتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر تشریف فرما بود و در ضمن مطالبی که در خطبه‌ای ایراد می‌کرد، فرمود: فاطمه پاره وجود من است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۰۷] روایت می‌کند که «عبد الله بن حسن مثنی» فرزند امام حسن علیه السّلام - سبط اکبر رسول

اکرم صلی الله علیه و آله - که جوانی تازه سال بود و موهای سر مبارکش اطراف گوشش را فرا گرفته بود، بر «عمر بن عبد العزیز» وارد شد. به مجرد ورود «عبد الله»، «عمر بن عبد العزیز» از محل خویش برخاست و از وی استقبال نمود. حاضران که چنین توقعی از «عمر» نداشتند که در برابر چنان جوانی از جای برخیزد و از او استقبال نماید، وی را سرزنش کردند. گفت: از شخص موثقی شنیدم و گویا آنچه را می‌گفت به اندازه‌ای درست و راست بود که خودم آنها را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده باشم. او می‌گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: به راستی که فاطمه پاره تن من است، آنچه وی را خرسند می‌سازد، مرا خرسند ساخته است. و من یقین دارم که هر گاه فاطمه علیها السلام زنده بود و اینگونه برخورد مرا با فرزندش مشاهده می‌کرد، خوشحال می‌شد! «۲»

(۱) «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱ / ۲۶۱] می‌نویسد: «مسور بن مخرمه» دو سال پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، تولد یافت و هنگام ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله، هشت ساله بود. «ابن حجر» در «الاصابه» آورده که شاید منظور «مسور»، «حلم» باشد که عقل و قدرت ضبط حدیث را داشتم نه اینکه به معنی بلوغ جسمانی باشد. (ویراستار)

(۲) «ابو محمد عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام» وی فرزند «حسن مثنی» است و مادرش «فاطمه» دختر گرامی حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام می‌باشد و به این دلیل که نسب از دو سو دارد (از جهت نسب به امام مجتبی علیه السلام و از جهت سبب و عمومیت به حضرت سید الشهداء) او را «عبد الله محض» گفته‌اند. [مقاتل الطالبین ص ۱۲۳] می‌نویسد: «عبد الله» بزرگ بنی هاشم و پیشوای ایشان و فضل و علم و کرمش از اقران خود بیشتر بود. «مصعب زبیری» می‌گوید: هر گونه حسنی به «عبد الله» پایان یافته است چنانکه اگر پرسند: أحسن مردم کیست؟

عبد الله. افضل ناس کیست؟ عبد الله. گویاترین مردم کیست؟ عبد الله. از خود او نقل است گفت:

من نزدیکترین مردم به رسول خدایم به دلیل آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بار مرا به وجود آورده است از حسن و حسین. «عبد الله» نخستین هاشمی است که ولادت حسن و حسین در او گرد آمده است. «بندقه» گفته است در برخوردی که با «عبد الله» داشتم سراپای او را چنان یافتم که لباسی از نور فرا گرفته است با خود گفتم این است سید مردمان. «عیسی بن عبد الله» گفته است «عبد الله» در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه زهرا علیها السلام به دنیا آمده است. «عبد الله» فرزندی داشته از جمله «محمد نفس زکیه» و «ابراهیم قتیل باخمر» و «موسی الجون». سر انجام «عبد الله» بدست «منصور دوانیقی» گرفتار و محبوس شد و در سن ۷۵ سالگی در سال ۱۴۵ هجری در زندان هاشمیه «منصور» به امر منصور به شهادت رسید. - رضوان الله تعالی علیه - (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۵۳

مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مذکور را در [صواعق ص ۱۳۸] با اندک اختلافی متذکر شده و گفته است که «ابو الفرج اصفهانی» هم به نقل آن پرداخته است. «۱»

(۱) [امامه و سیاست ابن قته ص ۱۴] در ذیل کیفیت برگزاری بیعت علی بن ابیطالب علیه السلام، می‌نویسد: در ملاقاتی که «ابو بکر» و «عمر» با حضرت زهرا مرضیه علیها السلام داشتند، فاطمه علیها السلام خطاب به آنها گفت: حدیثی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شما گوشزد می‌کنم و می‌دانم که هر گاه آن حدیث را از من بشنوید، آن را می‌شناسید و اگر خواستید، به مضمون آن عمل کنید! گفتند: آری! فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه، خشنودی من و خشم او، خشم من است؛ کسی که دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که رضایت خاطر او را برآورد، رضایت خاطر مرا برآورد است و کسی که خاطر او را بیازارد، خاطر مرا آزرده است. گفتند: آری! چنین است که

می‌فرمایید، ما این حدیث را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيدِهِ ايم! فاطمه عليها السَّلَام فرمود: خدا و فرشتگان او را گواه می‌گیرم که مرا آزرديد و رضایت خاطر مرا بر آورده نساخديد و هر گاه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ملاقات کنم، شکایت شما را به عرض آن حضرت می‌رسانم!! «ابو بکر» گفت: از نارضایتی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و شما به خدا پناه می‌برم! این سخن را گفت و به سختی گریست چنانکه نزدیک بود از شدت گریه،

(۱) مقاتل الطالبین صفحه ۱۲۴

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۴

روح از بدنش بیرون بیاید؟! حضرت زهرا عليها السَّلَام خطاب به او، گفت: به خدا سوگند! در تعقیب هر نمازی که می‌گزارم، تو را نفرین می‌کنم، سرانجام «ابو بکر» با ناراحتی از حضور حضرت زهرا عليها السَّلَام بیرون رفت. مردم گرد او را گرفتند و چگونگی ملاقات او را جویا شدند. گفت: هر یک از شما شبها در کنار همسرانتان بر بستر کامیابی و سرور می‌خوابید و از من غافل هستید اکنون نیازی به بیعت شما ندارم بیعت خود را پس بگیرید و استغفایم را قبول نمائید!!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۵

(۱)

باب پانزدهم همانا خداوند غضب می‌کند هنگامی که فاطمه عليها السَّلَام به خشم آید و راضی می‌شود آنگاه که او راضی و خشنود گردد

(۲) [مستدرک حاکم ۱۵۳/۳] از حضرت علی علیه السَّلَام روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به فاطمه عليها السَّلَام، فرمود: به راستی خدای تعالی به خاطر خشم و غضب تو، خشمناک می‌شود و به واسطه خرسندی تو، خرسند می‌گردد. «حاکم» حکم به صحت این حدیث را داده است.

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابۀ ۵/۵۲۲]، «ابن حجر» در [اصابه ۸/۱۵۹] و در [تهذیب التهذیب ۱۲/۴۴۱]، «متقی» در [کنز العمال ۷/۱۱۱] و «ابن نجار» روایت کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/۲۱۹] چنین آورده است: به راستی خدای عز و جلّ بخاطر خشم فاطمه عليها السَّلَام، غضب می‌کند و به سبب رضای او، راضی می‌شود.

«دیلمی» این حدیث را از حضرت علی علیه السَّلَام روایت می‌کند و بار دیگر در همان صفحه با اندک اختلافی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۶

خطاب به حضرت فاطمه عليها السَّلَام، فرمود: ای فاطمه! همانا خدا به خاطر خشم و غضب تو، غضبناک می‌شود و به خاطر رضای تو، راضی می‌گردد.

این حدیث را «ابو یعلی» و «طبرانی» و «ابو نعیم» در «فضائل صحابه» روایت کرده‌اند.

(۱) [میزان الاعتدلال ذهبی ۲/۷۲] حدیث مسندی از حضرت علی علیه السَّلَام و با حکم به صحت آن، روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حضرت فاطمه عليها السَّلَام، فرمود: حضرت پروردگار به خاطر خشم تو، غضبناک می‌شود و بخاطر رضایت تو، راضی می‌گردد.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۳۹] از علی بن ابیطالب علیه السَّلَام روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به فاطمه عليها السَّلَام، فرمود: ای فاطمه! خدای عزّ و جلّ به خاطر خشم تو، خشمناک و به جهت رضایت تو، راضی می‌شود.

«ابو سعید» این حدیث را در «شرف النبوة» و «ابن مثنی» در «معجم» نقل کرده است.

(۳) مؤلف گوید: واقعا جای شگفت است که با اینکه همه احادیث این باب تصریح دارند که خدای تعالی با خشم حضرت فاطمه علیها السّلام به خشم می‌آید. و در آغاز باب پیشین از همین مجلد، حدیثی از «بخاری» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم که فرمود: کسی که فاطمه علیها السّلام را خشمگین سازد، مرا خشمگین کرده است.

و نتیجه‌ای که از مجموع احادیث به دست می‌آید، در این خصوص است که اگر کسی اسباب خشم حضرت زهرا علیها السّلام را فراهم آورد، خدا و رسول او را خشمگین ساخته است. در این باره خود «بخاری» در «صحیح» اش در باب خمس، متذکر شده است که فاطمه علیها السّلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر «ابو بکر» غضبناک شد و برای همین از «ابو بکر» دوری می‌گزید و همچنان از وی ناراحت بود تا وفات یافت.

و در باب «جنگ خیبر»، می‌نویسد: فاطمه علیها السّلام بر اثر ناراحتی خشمی که از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۷

«ابو بکر» در دل داشت، از وی دوری گزید و تا هنگامی که رحلت کرد با وی سخن نگفت! و در کتاب «ارث»، می‌نویسد: فاطمه علیها السّلام بر اثر ناراحتی که از «ابو بکر» داشت تا هنگامی که در گذشت با وی سخن نگفت و «مسلم» همین حدیث را در «صحیح» در کتاب «جهاد»، «احمد حنبل» در [مسند ۱ / ۹] در نسخه چاپ شده در میمنه، «بیهقی» در [سنن ۱۶ / ۳۰۰] طبع حیدرآباد و «ترمذی» در «صحیح» در باب ما ترک رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. «ترمذی» اظهار می‌دارد که حضرت فاطمه علیها السّلام به «ابو بکر» و «عمر» گفت: به خدا سوگند! هرگز با شما سخن نخواهم گفت و همین طور هم بود تا اینکه وفات یافت و با آنها سخن نگفت.

(۱) در پایان باب پیشین از همین مجلد آمده است که حضرت زهرا علیها السّلام خطاب به «ابو بکر» و «عمر»، گفت: خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما دو تن مرا خشمگین ساختید و اسباب خشنودی‌ام را فراهم نکردید و هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم شکایت شما را به عرض آن حضرت می‌رسانم (تا آنجا که به «ابو بکر»، فرمود) پس از هر نمازی که می‌گزارم، تو را نفرین می‌کنم و خدا را علیه تو می‌خوانم!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۸

(۱)

باب شانزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رحلت بطور پنهانی به حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: تو نخستین کسی از خاندانم هستی که به من ملحق می‌شوی

(۲) مؤلف گوید: پیش از این در باب «حضرت فاطمه علیها السّلام بانوی بانوان جهان و برترین آنهاست»، حدیثی از «بخاری» و محدثان دیگر از «عایشه» نقل کردیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام وفات بطور پنهانی به حضرت زهرا علیها السّلام، فرمود: تو نخستین کسی از خاندانم هستی که پس از رحلت من، به من ملحق می‌شوی. و در این باب به بخش دیگر از احادیث که در این خصوص است اشاره خواهیم کرد.

(۳) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های پیغمبری در اسلام، از «عایشه» روایت می‌کند که در آخرین بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به دنبال آن دار فانی را وداع گفت، دختر مکرمه‌اش حضرت زهرا علیها السّلام را بحضور طلبید و سخنی پوشیده از دیگران با وی گفت که زهرا علیها السّلام از شنیدن آن بیتاب شد و گریست. و سخن دیگری پوشیده از آنها با وی در میان گذاشت که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۵۹

زهرای علیها السلام خوشحال شد و خندید. «عایشه» گوید: پرسیدم مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو چه سخنی گفت که دو رفتار متضاد (گریه و خنده) از تو بظهور رسید؟ در پاسخ گفت:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن سزای خود، در آغاز به من اطلاع داد از این بیماری بهبود نمی‌یابد و راهی آخرت می‌شود که من از شنیدن این واقعه بیتاب شدم و گریستم. بار دیگر به من اطلاع داد که نخستین کسی هستم از خاندان او که پس از ارتحالش، به او می‌پیوندم و من از شنیدن این سخن، خوشحال شدم و خندیدم!

(۱) مؤلف گوید: «بخاری» همین حدیث را در باب «بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله» به طریق دیگر نقل کرده است: هنگامی که زهرای علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که نخستین کسی است از خاندان او که به وی می‌پیوندد و راهی دیار آخرت می‌شود، خندید. «مسلم» هم در «صحیح» خود در کتاب «فضائل صحابه» در باب فضائل حضرت فاطمه علیها السلام، همین حدیث را نقل کرده و به خنده آن حضرت، اشاره نموده است.

(۲) [صحیح ترمذی ۲/۳۱۹] در فصل فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، از «عایشه» روایت کرده است که گفت: من هیچکس را از فاطمه علیها السلام شبیه‌تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله در سیما و گفتار و رفتار، هنگام برخاستن و نشستن، ندیدم. و او هنگامی که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از جای برمی‌خاست و او را می‌بوسید و در محل خود می‌نشاند و هرگاه هم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد می‌شد، فاطمه علیها السلام از جای برمی‌خاست و پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌بوسید و آن حضرت را در جای خویش می‌نشاند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شده بود، فاطمه علیها السلام بحضورش رسید و خود را روی سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افکند و صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بوسید و هنگامی که سر برداشت گریست و بار دیگر که خود را روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله افکند و سر برداشت، خندید. این طرز رفتار را که از فاطمه علیها السلام مشاهده کردم با خود گفتم گمان می‌کردم فاطمه علیها السلام در میان ما زنها از همه خردمندتر است، اکنون

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۰

با این طرز رفتارش که گریست و خندید، دانستم مانند زنهای دیگر است و از نظر عقل و کیاست بر ما برتری ندارد؟! این گمان همواره خاطر مرا به خود مشغول داشت تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد. من به فاطمه علیها السلام، گفتم: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و به دیدارش آمده بودی، خود را دوبار روی بدن آن حضرت افکندی؛ مرتبه اول که سر برداشتی، گریستی و بار دیگر که آن عمل را تکرار کردی و سر برداشتی، خندیدی، علت چه بود؟ فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: بار نخست پیغمبر صلی الله علیه و آله به من اطلاع داد که از این بیماری بهبود نمی‌یابد و میمیرد، من از شنیدن این سخن گریستم و آنگاه که فرمود تو در اسرع وقت و پیش از افراد دیگر خاندانم به من ملحق می‌شوی، خوشحال شدم و خندیدم. «ترمذی» همین حدیث را به طریق دیگر از «عایشه» روایت کرده است.

(۱) مؤلف گوید: «حاکم» حدیث مورد بحث را در [مستدرک ۴/۲۷۲] نقل کرده و اظهار می‌دارد که این حدیث به نظر «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح است و «بخاری» در «ادب المفرد» در باب «قیام الرجل لآخیه»، حدیث مورد نظر را ذکر کرده است و در آخر آن می‌گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام شنید نخستین کسی است که در پی آن حضرت دار فانی را وداع می‌کند، مسرور شد و به شگفت آمد.

(۲) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۲/۴۰] از «ابن عباس» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام، فرمود: تو نخستین کسی از خاندانم هستی که به من می‌پیوندی.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۱

(۱)

باب هفدهم شیون و زاری حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدر بزرگوارش و شدت اندوه او در این مصیبت

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از «انس» روایت می‌کند، هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت، نفسش به سختی بالا و پائین می‌رفت. فاطمه علیها السلام که در آن هنگام تشریف فرما بود، از ناراحتی آن حضرت اظهار تأسف و اندوه نمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: اندوه و ناراحتی فقط همین امروز است و دیگر از این ناراحتیها راحت می‌شوم! به مجردیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت. فاطمه علیها السلام این جملات را در سوگ آن حضرت نوحه‌سرائی می‌کرد: «ای پدر! دعوت حق را اجابت کردی و در بهشت برین جای گرفتی و ما ارتحال تو را به «جبرئیل» تسلیت می‌گوئیم» پس از آنکه بدن پاک و پاکیزه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند، فاطمه علیها السلام به «انس»، گفت: چگونه دل‌تان راضی شد که خاک بر روی بدن پاکیزه پیغمبر صلی الله علیه و آله بریزید؟

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۲

(۱) مؤلف گوید: «نسائی» در [صحیح ۱ / ۲۶۱] در باب گریستن بر میت، مختصری از این حدیث را ذکر کرده و چنین گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، فاطمه علیها السلام گریست و سوگواری نمود و فرمود: «ای پدر! با رفتن از این دنیا، به خدا نزدیکتر شدی و ما رحلت تو را به «جبرئیل» تسلیت می‌گوئیم و یقین داریم که بهشت برین منزل همیشگی توست». «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۵۹] آورده و عبارات «نسائی» را متذکر شده است و صحت آن را با توجه به شرطی که «بخاری» و «مسلم» برای صحت حدیث دارند، اعلام نموده است. «احمد حنبل» هم در [مسند ۳ / ۱۹۷] به همان الفاظ بسنده کرده است. «ابن سعد» در [طبقات ۲ / ۸۳] به نقل آن پرداخته و عبارات «بخاری» را متذکر شده است.

(۲) و «خطیب بغدادی» هم در [تاریخ بغداد ۶ / ۲۶۲] آن را نقل کرده و عبارات «بخاری» را آورده است و اضافه می‌کند: هنگامی که فاطمه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نهایت ناراحتی مشاهده کرد، سر مبارک را به سینه چسبانید و شیون نمود و عباراتی را - که ترجمه شد - بیان کرده است.

(۳) [صحیح ابن ماجه] در ابواب جنازه‌ها در باب وفات و دفن آن حضرت، به سند خود، از «حماد بن زید» از «ثابت» از «انس» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد، فاطمه علیها السلام - که در بالین آن حضرت حضور داشت - نوحه‌سرائی کرد و گفت: ای پدر! رفتی و ما رفتن تو را از این دنیا، به «جبرئیل» تسلیت می‌گوئیم و می‌دانیم به خدای خویش نزدیکتر شدی. ای پدر! بهشت فردوس جایگاه توست و تو دعوت حق را به خوبی اجابت کردی. «حماد» گوید:

به یاد دارم هنگامی که «ثابت» این حدیث را برای من نقل می‌کرد، به شدت گریست چنانکه گوئی استخوانهای پهلوی او جابجا می‌شد! و در همان باب از «انس بن مالک» روایت کرده است، هنگامی که «انس» از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۳

بازگشت، فاطمه علیها السلام گفت: ای انس! چگونه دل‌های شما به این امر راضی شد که خاک بر اندام پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله بریزید؟! مؤلف گوید: «حاکم» هر دو روایت را با یک سند در [مستدرک ۱ / ۳۸۱] روایت می‌کند و می‌گوید: این حدیث بنا به شرط و رأی «بخاری» و «مسلم»، از روایات صحیح است.

(۱) [مسند امام حنبل ۳ / ۳۰۴] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن کردیم و

باز گشتیم، فاطمه علیها السّلام به من فرمود: چگونه حاضر شدید بدن پاک و پاکیزه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خاک بسپارید؟!

(۲) [سنن بیهقی ۴۰۹/۳] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد و بر اثر همان بیماری از دنیا رحلت کرد، فاطمه علیها السّلام که در حضور مبارکش تشریف فرما بود مشاهده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به سختی نفس می‌کشد. سر آن حضرت را به سینه خود چسبانید و گفت: آه! چقدر از ناراحتی پیغمبر صلی الله علیه و آله متأسفم! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: بعد از امروز هیچ درد و اندوهی بر پدر تو نخواهد بود. هنگامی که «انس» از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگشت، فاطمه علیها السّلام فرمود: ای انس! چگونه حاضر شدید بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر بگذارید و روی آن را با خاک انباشته کنید؟!

(۳) [حیله الاولیاء ابو نعیم ۴۳/۲] به سند خود، از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که حضرت زهرا علیها السّلام همواره پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ناراحت بود، چنانکه هرگز نخندید، مگر یکی از روزها که تبسمی کرد و پس از شش ماه که از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود، دنیا را وداع گفت. (صلوات الله علیها) «۱»

(۱) در این که حضرت زهرا علیها السّلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرموده است خلافی نیست. لیکن خلاف در آنست که چند ماه پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافته است؟ معروف در میان ما آنست که زهرا مرضیه علیها السّلام پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۵ روز، یا ۷۵ روز، یا ۹۵ روز زنده بود و پس از آن رحلت کرده است. در «عوامل» از «مقاتل الطالین» نقل کرده است، اختلاف است که فاطمه علیها السّلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چند ماه در قید حیات بود. اکثر هشت ماه و حداقل چهار روز گفته‌اند. در عین حال آنچه به صحت مقرون است فرموده امام باقر علیه السّلام است که فاطمه علیها السّلام سه ماه پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، وفات یافت. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۴

(۱) مؤلف گوید: «ابن سعد» این روایت را در [طبقات ۴۰/۲] نقل کرده و می‌گوید: پس از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السّلام نمی‌خندید، مگر گاهی که تبسم می‌فرمود.

(۲) [فتح الباری عسقلانی ۲۰۱/۹] از «طبری» از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه، فرمود: «جبرئیل» به من اطلاع داد که در میان زنان، هیچ زنی اندوهناک‌تر از تو نخواهد بود! اینک سعی کن تا صبر تو کمتر از زنان دیگر نباشد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۵

(۱)

باب هجدهم حضرت فاطمه علیها السّلام به اسماء بنت عمیس دستور داد تا برای حمل جنازه‌اش سریری بسازد

(۲) [ذخائر العقبی ص ۵۳] از «امّ ابی جعفر» روایت می‌کند که فاطمه علیها السّلام به «اسماء بنت عمیس»، فرمود: ای اسماء! من دوست نمی‌دارم بر جسد من مانند زنان دیگر جامه‌ای بیفکنید و اندام من از زیر جامه نمایان باشد و به این شکل مرا تشییع جنازه نمایند. «اسماء» عرض کرد: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! هنگامی که در حبشه بودم برای تشییع جنازه از وسیله‌ای استفاده می‌کردند که اکنون چگونگی آن را برای شما نشان می‌دهم. آنگاه «اسماء» چند شاخه تر خواست. شاخه‌ها را خم کرد و پارچه‌ای به روی آن کشید. حضرت فاطمه علیها السّلام از دیدن آن خرسند شد و فرمود: چه خوب وسیله‌ای است. با در اختیار

داشتن آن، جنازه زن از مرد امتیاز داده نمی‌شود. سپس فرمود: هنگامی که از دنیا رحلت کردم، تو و علی علیه السلام بدن مرا غسل بدهید و هیچ کسی هم در آن حال حق ورود به آنجا را ندارد. به مجردیکه حضرت زهرا علیها السلام دار فانی را وداع گفت، «عایشه» اجازه ورود خواست. «اسماء»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۶
به او اجازه ورود نداد. «عایشه» ناراحت شد.

(۱) و به پدرش شکایت کرد و اظهار داشت این زن «خثعمیه» (۱) میان ما و دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله حائل و مانع شده است و اجازه نمی‌دهد در غسل دادن بدن او شرکت نمائیم. بعلاوه برای حمل جنازه او وسیله‌ای مانند حجله عروسان ترتیب داده است. «ابو بکر» پس از شنیدن سخنان دخترش بلافاصله به در خانه زهرا علیها السلام آمد و گفت: ای اسماء! چرا نمی‌گذاری همسران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد دختر او بروند؟ چرا چنین وسیله‌ای همچو حجله عروسان برایش ساخته‌ای؟ «اسماء» در پاسخ گفت: خود زهرا علیها السلام به من وصیت کرده است کسی بر او وارد نشود و وسیله‌ای را که به آن اعتراض داری، پیشنهادی بود از طرف من که مورد پسند واقع شد و در حال حیاتش دستور ساختن آن را داد.

«ابو بکر» گفت: پس اگر مسئله از این قرار است، هر چه به تو دستور داده است، اجراء کن. آنگاه بازگشت و علی و «اسماء» بدن شریف آن حضرت را غسل دادند.

(۲) «طبری» گفته که این حدیث را «ابو عمرو» نقل کرده و «دولابی» هم مختصری از آن را نقل به معنی کرده است و گوید: هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام آن سریر را مشاهده کرد تبسم نمود با آنکه بعد از ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی لبخند او را ندیده بود. «بیهقی» هم در [سنن ۴/۳۴] آنرا روایت نموده است.

(۱) منظورش «اسماء بنت عمیس» بوده و خثعم از قحطانیان بوده است و عدنانیان با این کلمه قصد توهین و سرزنش قحطانیان را داشتند. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۷
(۱)

باب نوزدهم فاطمه علیها السلام هنگام ارتحالش خبر داد که در حال قبض روح است

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۶/۴۶۱] به سند خود، از «ام سلمی» روایت می‌کند که در آخرین بیماری حضرت فاطمه علیها السلام که در پی آن دار فانی را وداع گفت، من پرستاری آن حضرت را به عهده داشتم. در یکی از روزها که حضرت علی علیه السلام برای انجام کاری تشریف برده بود و حضرت زهرا علیها السلام هم مانند روزهای دیگر در بستر بیماری بسر می‌برد، فرمود: آب حاضر کن. آنگاه غسل کرد چنان غسلی انجام داد که مانند آن را ندیده بودم و به خادمه خود فرمود: جامه‌های نو مرا بیاور. جامه‌ها را پوشید. سپس فرمود: رختخواب مرا در وسط اتاق پهن کن.

رختخوابش را گسترانید. حضرت فاطمه علیها السلام به پهلو و رو به قبله خوابید و دست مبارکش را زیر گونه‌اش نهاد و فرمود: اینک لحظه وداع رسیده و من به لقاء الله می‌روم. چنانکه می‌دانی بدنم پاکیزه است و غسل کردم و نیازی به غسل ندارم.

بنابر این بدن مرا برای انجام غسل، عریان مسازید. این جملات را به زبان آورد و درست همین لحظه جان به جان آفرین سپرد. «اسماء» گوید: طولی نکشید

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۸

علی علیه السلام وارد شد و جریان را به اطلاع آن حضرت رسانیدم.

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۵۳] نقل کرده و در آغاز آن به جای «ام سلمی»، «ام سلمه» آورده است و در آخرش می‌نویسد:

حدیث مزبور را «احمد» در «مناقب» و «دولابی» نقل کرده‌اند. و «ابن اثیر» هم در [اسد الغابه ۵ / ۵۹۰] از «ام سلمی» روایت می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۶۹

(۱)

باب بیستم برانگیخته شدن زهرا علیها السلام در روز رستاخیز و عبور ایشان از صراط

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۲] از «ابو هریره» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز که فرا می‌رسد، پیغمبران سوار بر مرکبها هستند. تا در محشر با مردم خویش همراهی نمایند؛ چنانکه صالح بر ناقه خود می‌نشیند و من بر فراز براق قرار می‌گیرم و هنگامی که گام بر می‌دارد چنان است که گامهای او به آخرین نقطه دیدگان او می‌رسد و پیشاپیش من زهرا علیها السلام برانگیخته می‌شود.

«حاکم» گفته که این حدیث به رأی «مسلم» از احادیث صحیح است.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۱۹۳] چنین آمده است: روز قیامت که فرا می‌رسد، خدای تعالی پیغمبران خود را با مرکبهای مخصوص به خودشان زنده می‌سازد؛ چنانکه صالح بر ناقه خود سوار گردیده و با مردم خود به صحنه محشر می‌آید و فاطمه و حسن و حسین بر دو ناقه از ناقه‌های بهشت و علی علیه السلام بر ناقه من سوار می‌شوند و من بر براق قرار می‌گیرم و «بلال» هم بر ناقه خود سوار است و اذان می‌گوید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۰

«طبرانی»، «ابو الشیخ» و «ابن عساکر» این حدیث را از «ابو هریره» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۳] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد، منادی از پشت حجاب، خطاب به اهل محشر می‌گوید: دیدگان خود را فرو بندید تا فاطمه زهرا علیها السلام عبور نماید.

«حاکم» گوید: این حدیث به رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۲) مؤلف گوید: «حاکم این حدیث را به طریق دیگر در [۳ / ۱۶۱] نقل نموده و اضافه کرده است: فاطمه علیها السلام در حالی از صحنه محشر عبور می‌کند که دو چادر سبز رنگ بر سر مبارک افکنده است و این حدیث را صحیح دانسته است. «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵ / ۵۲۳]، «هیشمی» در [مجمع ۹ / ۲۱۲] با اضافه‌ای که در بالا بیان شد، «طبرانی» در «الکبیر»، «محب طبری» در [ذخائر ص ۴۸] و «تمام» از علی علیه السلام روایت کرده‌اند.

(۳) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۸ / ۱۴۱] به دو طریق، از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، منادی خطاب به مردم می‌گوید: ای گروه خلائق! سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله عبور کند.

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۴۸] آورده و «ابن بشران» هم از «عایشه» روایت کرده است.

(۴) [کنز العمال ۶ / ۲۱۸] روایت می‌کند، هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، منادی از درون عرش الهی خطاب به اهل محشر ندا می‌دهد ای اهل محشر! سرهای خود را به زیر افکنید و دیدگانتان را بپوشانید تا فاطمه از صراط، عبور کند. در این هنگام حضرت

فاطمه علیها السلام حور العین به سرعت برق

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۱

از روی صراط عبور می‌کند.

«ابو بکر» این حدیث را در «غیلانیات» از «ابو ایوب» روایت می‌کند.

(۱) مؤلف گوید: «متقی» حدیث مورد نظر را به دو طریق دیگر از «ابو بکر» در «غیلانیات» از «ابو ایوب» با اختلاف اندکی روایت کرده و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۱۳] نقل کرده است و می‌گوید: «ابو بکر» در «غیلانیات» «۱» از «ابو ایوب» این حدیث را نقل کرده است

(۲) و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۴۸] می‌نویسد: حضرت زهرا علیها السلام با همراهان خود به سرعت برق درخشنده از صراط عبور می‌کند.

«طبری» می‌نویسد: «ابو سعد محمد بن علی بن عمر نقاش» این حدیث را در «فوائد العراقین» نقل کرده است.

(۱) [کشف الظنون ۲/ ۱۲۱۴] می‌نویسد: «غیلانیات» کتابی است در فوائد حدیثی، تألیف «ابو بکر محمد بن عبد الله شافعی» در این کتاب احادیث «ابو طالب محمد بن غیلان بزار» متوفی ۳۵۴ هجری که از اساتید و شیوخش املا کرده آمده است «ابو بکر» از محدثان معتبر است و سال ۳۵۴ هجری وفات نموده است. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۲

(۱)

باب بیست و یکم خدای تعالی آتش دوزخ را بر ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حرام کرده است

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۲] از «عبد الله بن مسعود» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام خود را از هر گونه پلیدی پاک و منزّه داشت، خدا (به جبران این رفتار) آتش دوزخ را بر ذریه او حرام کرد. می‌گوید: سند این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۴/ ۱۸۸]، «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۱۹]، «بزاز»، «ابو یعلی»، «طبرانی» از «ابن مسعود» و «محب طبری» در [ذخائر ص ۴۸] و «ابو تمام» در «فوائد» از «عبد الله» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۲۱۹] نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود:

خدای تعالی فرزندان تو را به آتش دوزخ شکنجه نمی‌کند.

«طبرانی» این حدیث را از «ابن عباس» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۳

(۱) [همان کتاب ۶/ ۲۱۹] در حدیث آمده است: فاطمه زهرا علیها السلام در دوران زندگی خود را از هر گونه پلیدی محافظت کرد و (به جبران آن) خدای تعالی او و فرزندان او را به بهشت می‌برد.

«طبرانی» این حدیث را از «ابن مسعود» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: پیش از این در باب «نطفه حضرت زهرا علیها السلام از میوه‌های بهشتی بسته شده است و ...» و در باب «علت نامگذاری حضرت زهرا علیها السلام به فاطمه و بتول و ...»، حدیثی را بیان کردیم که خدای تعالی آن حضرت و دوستانش را از آتش دوزخ دور می‌سازد. و یا بدان جهت او را «فاطمه» گفتند که روز قیامت خدای تعالی آن حضرت و ذریه‌اش را از آتش دور

می‌گرداند و یا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: به درستی خدای - عز و جل - دخترم فاطمه و فرزندانش و محبان او را، از آتش دور می‌گرداند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۴

(۱)

باب بیست و دوم فاطمه زهرا علیها السلام چون عروسی سوی جنت می‌رود

(۲) [ذخائر العقبی ص ۴۸] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه علیها السلام در قیامت محشور می‌شود در حالیکه بر اندام او حله‌ای از کرامت که با آب حیات عجین شده است، افکنده می‌شود و خلاق به او نگاه می‌کنند و از جلالت و مقام شامخ او به شگفت می‌آیند. سپس حله‌ای از حله‌های بهشت بر اندام آن حضرت آراسته می‌شود که بر روی آن به خط سبز نگاشته شده است: دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به بهترین صورت و کاملترین هیبت و تمامترین کرامت و فراوانترین بهره‌مندی وارد بهشت کنید! سرانجام زهرا علیها السلام به گونه‌ای وارد بهشت می‌شود که عروس در شب زفاف به خانه همسرش راهی می‌شود و هفتاد هزار حوریه او را همراهی می‌کنند!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۵

(۱)

باب بیست و سوم فاطمه علیها السلام نخستین کسی است که به بهشت وارد می‌شود

(۲) [کنز العمال ۶ / ۲۱۹] در روایت آمده است: نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، دختر محمد صلی الله علیه و آله است. مثل فاطمه علیها السلام در این امت، مثل حضرت مریم علیها السلام است در میان مردم بنی اسرائیل. «ابو الحسن احمد بن میمون» این حدیث را در کتاب «فضائل علی علیه السلام» و «رافعی» از «بدل بن محبر» از «عبد السلام بن عجلان» از «ابو یزید مدنی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

(۳) [میزان الاعتدال ذهبی ۲ / ۱۳۱] حدیث مسندی را که به صحت آن حکم کرده است، از «ابو هریره» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین شخصی که در روز قیامت وارد بهشت می‌شود، فاطمه علیها السلام است. «ابو صالح مؤذن» این حدیث را در «مناقب فاطمه علیها السلام» ذکر کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۷

(۱)

مقصد چهارم: در فضائل مشترک میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام

اشاره

این مقصد مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۸

[مقدمه مؤلف]

(۱) مؤلف گوید: پیش از این بخشی از فضائل مشترک میان امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را در قسمتی از ابواب فضائل حضرت علی علیه السّلام ذکر کردیم از قبیل:

باب «حضرت آدم علیه السّلام حق تعالی را به حقیقت محمد و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام سوگند داد و توبه‌اش پذیرفته شد»، باب «حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام آل محمداند»، باب «آیه تطهیر درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام نازل شده است»، باب «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی علیه السّلام، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام مباحله فرمود»، باب «رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السّلام، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام فرمود: من با کسی نبرد می‌کنم که با شما نبرد کند و ..» و امثال این باب‌ها که بسیار است.

اینک، به بخش دیگر از فضائل مشترک میان امام حسن و امام حسین علیهما السّلام - با شنایی که داشتیم - دست یافتیم و در این مقصد آنها را می‌آوریم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۷۹

(۱)

باب اول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان حضرت زهرا علیها السّلام را به نام حسن و حسین و محسن که به ترتیب نام عبری فرزندان هارون علیه السّلام شیر و شبیر و مشیر می‌باشند نامگذاری کرده است

(۲) [الادب المفرد بخاری ص ۱۲۰] به سند خود، از «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند، هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السّلام به دنیا آمد او را به نام «حرب» نامیدم. طولی نکشید رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد و فرمود:

فرزندم را بیاورید او را چه نامیده‌اید؟ به عرض رسانیدم او را «حرب» نامیده‌ام.

فرمود: نه، بلکه او را حسن باید نامید. و هنگامی که حسین علیه السّلام متولد شد، باز هم او را «حرب» نامید، لیکن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را طلبید و پرسید: این فرزندم را به چه نامی موسوم ساخته‌اید؟ عرض کردم: او را «حرب» خوانده‌ام. فرمود:

چنان نیست، بلکه او را حسین باید نامید. سومین فرزند حضرت زهرا علیها السّلام که متولد شد، او را «حرب» نامیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه او را محسن بنامید.

سپس فرمود: من این سه تن فرزندم را به نام فرزندان حضرت هارون، برادر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۰

حضرت موسی علیه السّلام، شیر و شبیر و مشیر نامیدم.

(۱) [مستدرک حاکم ۱۶۵/۳] به سند خود، از «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند، هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السّلام از حضرت فاطمه علیها السّلام متولد شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه ما تشریف آورد و فرمود: فرزندم را بیاورید و بگوئید او را به چه اسمی نامیده‌اید؟ به عرض رسانیدم: او را «حرب» خوانده‌ام.

فرمود: نه چنین است، بلکه نام او حسن است. هنگامی که امام حسین علیه السّلام متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: فرزندم را بیاورید و حضرت حسین علیه السّلام را آوردیم. فرمود: او را چه نامیده‌اید؟ گفتم: او را «حرب» نامیده‌ایم.

فرمود: چنان نیست، بلکه نام او حسین است. فرزند سوم که متولد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف آورد. پس از آنکه

کودک را دید و همان سؤال را کرد. گفتم: او را «حرب» خوانده‌ام. فرمود: چنان نیست، بلکه نام محسن است. «۱» سپس فرمود: من فرزندانم را، به نام فرزندان هارون علیه السلام که شبر و شبیر و مشبر بود، بنام حسن و حسین و محسن علیهم السلام نامیده‌ام. «حاکم» این حدیث را صحیح می‌داند.

مؤلف گوید: «حاکم» حدیث مورد بحث را به طریق دیگر در همان صفحه یاد کرده است و می‌گوید: این حدیث هم صحیح الاسناد است و «احمد» در [مسند ۱/ ۹۸]، «بیهقی» در [سنن ۶/ ۱۶۵ و ۷/ ۶۳]، «ابن اثیر» در [اسدالغابه ۲/ ۱۸ و ۴/ ۳۰۸]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱/ ۱۳۹] و «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۲۱] از گروهی از محدثان روایت کرده‌اند و در باب «رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از حسنین علیها السلام عقیقه کرد و...»، حدیث دیگری از «کنز العمال» از علی علیه السلام نقل

(۱) از ظاهر اخبار یاد شده بدست می‌آید که محسن از مادر متولد شده است. حال آنکه چنین نیست. جناب محسن از آزاری که «قنفذ» نسبت به حضرت زهرا علیها السلام وارد آورد، سقط شد. آری پیش از این پیغمبر صلی الله علیه و آله از وجود چنین فرزندی خبر داده بود و او را در همان اوقات محسن نامید.

بعضی برای درستی اخبار یاد شده اظهار داشته‌اند که محسن از مادر متولد شد و در کودکی از دنیا رحلت کرد. بالاخره برای پابرجائی پاره‌ای از پیشآمدها که نسبت به حضرت زهرا علیها السلام انجام شد ناچار دست به چنین اخبار نامناسب زده‌اند. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۸۱:

می‌کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان مرا، به نام حسن و حسین و محسن نامید.

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۱۵] «بغوی» و «عبد الغنی» در «ایضاح» از «سلمان» روایت می‌کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هارون علیه السلام دو فرزند خود را به نام شبر و شبیر نامید، من هم دو فرزندم را مثل هارون علیه السلام، حسن و حسین نامیدم.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۲۰] از «اسماء بنت عمیس» روایت است که حضرت زهرا علیها السلام فرزند بزرگوارش، حسن علیه السلام، را به خانه من آورد. درست همین لحظه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: ای اسماء! فرزندم را بیاور. امام حسن علیه السلام را در پارچه زردی نهادم و به حضور مبارکش بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مگر به شما نگفتم کودک را در پارچه زرد رنگ نپسیدید. بلافاصله کودک را در میان پارچه سفیدی پیچیدم و به حضورش بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله کودک را از من گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آنگاه از علی علیه السلام پرسید که نام این فرزندم را چه نامیده‌ای؟ علی علیه السلام گفت: من بر شما پیشی نمی‌گیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هم در نامگذاری او، بر خدا سبقت نمی‌جویم. در این هنگام، «جبرئیل» نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگار سلام می‌رساند و می‌فرماید:

موقعیت علی علیه السلام در نزد تو، مانند منزلت هارون به موسی است؛ با این تفاوت که پیغمبری پس از تو مبعوث نمی‌شود. اسم فرزندان را به نام فرزند هارون نامگذاری کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: نام فرزند هارون چیست؟ «جبرئیل» در پاسخ گفت: نام او «شبر» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زبان من عربی است، «جبرئیل» فرمود: او را به نام حسن نامگذاری کن. پس از یکسال امام حسین علیه السلام متولد شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه «اسماء» آمد و جریان را بطوری که بیان کردیم، «اسماء» بیان کرد و قصه نامگذاری را متذکر شد تا آنجا که «جبرئیل» گفت: نام این کودک را حسین بگذار.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۸۲:

(۱) [مستدرک حاکم ۲۷۷/۴] به سند خود، از «محمد بن عقیل» از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت علی علیه السّلام فرزند بزرگ خود را به نام «عمویش» «حمزه»، نامگذاری کرد و فرزند دیگرش، حسین علیه السّلام، را به نام عمومی دیگرش، «جعفر»، نامید. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان اطلاع یافت، علی علیه السّلام را بحضور طلبید. فرمود: مأمورم که نام این دو کودک را تغییر بدهم. علی علیه السّلام فرمود: خدای تعالی و رسول او داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نام آن دو بزرگوار را حسن و حسین تعیین فرمود. این حدیث، صحیح است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/ ۱۵۹] ذکر کرده است.

(۲) [مسند ابو داود طیالسی ۱/ ۱۹] به سند خود، از «هانی بن هانی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السّلام روایت می‌کند، هنگامی که امام حسن علیه السّلام تولد یافت، گفتم او را «حرب» بنامید و من دوست دارم با چنان نامی که برای او می‌گذارم خود را به کنیه «ابو حرب» بنامم. همان لحظه رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد و کودک را بحضور طلبید و فرمود: او را چه نامیده‌اید؟ گفتیم:

«حرب». فرمود: نه چنین است، بلکه او را حسن بنامید. و هنگامی که امام حسین علیه السّلام متولد شد ما او را «حرب» نامیدیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود:

نوزاد را چه نامیده‌اید؟ گفتیم: «حرب». فرمود: او را حسین بنامید.

(۳) [سنن بیهقی ۳۰۴/۹] به سند خود، از جعفر بن محمد از پدرش رسول اکرم - صلوات الله علیهم اجمعین - نقل می‌کند که این نوزاد روز هفتم ولادتش، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن نامیده شد و کلمه حسین را از واژه، حسن، اشتقاق کرد و فاصله میان این دو بزرگوار بیش از اقل حمل که شش ماه است نبوده است.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۷۲] نقل کرده است.

(۴) [اسد الغابه ابن اثیر ۲/ ۹] در ذیل شرح حال امام حسن بن علی بن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۳

ابطالب علیهم السّلام، از «ابو احمد عسکری» روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت را حسن و کنیه‌اش را ابو محمّد نامید و این اسم بی‌سابقه بود و در جاهلیت هم کسی به این نام نامیده نشده است.

سپس گفته است: از «ابن اعرابی» از «مفضل» نقل است که خدای تعالی، این دو اسم - حسن و حسین - را ذخیره داشت تا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان خویش - حسن و حسین - را به آن نام بنامد! می‌گوید: گفتم که اگر اسم مزبور منحصر به آن دو بزرگوار است، پس چگونه برخی از یمنی‌ها به این دو نام شناخته شده‌اند؟ در پاسخ گفت: نام آنها حسن (به فتح حاء و سکون سین) و حسین (به فتح حاء و کسر سین است) نه حسن (به فتح حاء و سین) و حسین (به ضم حاء و فتح سین).

مؤلف گوید: «ابن اثیر» در [۲/ ۱۸] به سند خود، از «عمران بن سلیمان» روایت کرده است که گفت: حسن و حسین از نامهای بهشتیان است و در جاهلیت چنین اسمی سابقه نداشته است.

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۵/ ۴۸۳] در ذیل احوال «سوداه» دختر «مسرّح کندی»، می‌نویسد: «عروّه بن فیروز» از «سوداه» روایت می‌کند که من در میان افرادی که شاهد زایمان حضرت زهرا علیها السّلام بودند حضور داشتم. همزمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و احوال حضرت زهرا علیها السّلام را جویا شد. گفتم: به درد زایمان مبتلا است. فرمود: باشد هنگامی که بچه‌اش تولد یافت به کاری نپردازد. پس امام حسن علیه السّلام قدم به جهان نهاد، او را در پارچه‌ای پیچیدم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد. احوال حضرت زهرا علیها السّلام را جویا گردید. گفتم: فرزند پسری خدا به او مرحمت فرمود و من نوزاد را در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیدم. فرمود: آن فرزند را نزد من بیاور. کودک را بحضور مبارک بردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

پارچه زرد رنگ را از اندام او بیرون آورد و آن حضرت را در میان پارچه سپید رنگی پوشانید و آب دهان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۴

شریف را در میان دهان او ریخت و از آب دهان مبارکش به او آشامانید و حضرت علی علیه السّلام را صدا زد و فرمود: او را چه نامیده‌ای؟ عرض کرد: جعفر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، نام او حسن است و نام فرزند پس از او هم، حسین است و تو ابو الحسن و ابو الحسین هستی. - صلوات الله علیهم اجمعین -

(۱) مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۸/ ۱۱۷] در شرح حال «سواده آورده و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۵] نقل کرده و می گوید: «ابن منده» و «ابو نعیم» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند. «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۷۴] به نقل آن پرداخته و می گوید که حدیث مورد بحث را «طبرانی» به دو سند روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۵

(۱)

باب دوم هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام از حضرت فاطمه علیها السّلام تولد یافتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش آنها اذان گفت

(۲) [صحیح ترمذی ۱/ ۲۸۶] به سند خود، از «ابو رافع» روایت کرده است که به خاطر دارم هنگامی که امام حسن علیه السّلام از مادرش فاطمه علیها السّلام متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش او چون اذان اعلام نماز، اذان گفت.

مؤلف گوید: «ابو داود» حدیث بالا را در [صحیح ۳۳/ ۲۱۴]، «احمد حنبل» در [مسند ۶/ ۹ و ۳۹۱ و ۳۹۲] و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۴/ ۱۳۰] نقل کرده‌اند.

(۳) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۷۹] به سند خود، از «عبید الله بن ابی رافع» از پدرش روایت کرده است که پس از آنکه امام حسین علیه السّلام از فاطمه علیها السّلام متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش آن حضرت اذان گفت. این حدیث صحیح الاسناد است.

(۴) مؤلف گوید: پیش از این در باب سابق از «ذخائر العقبی طبری» از «اسماء بنت عمیس» نقل کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راست حسن علیه السّلام اذان و در گوش چپ آن حضرت اقامه گفت. (تا آنجا که می گوید) پس از یک سال امام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۶

حسین علیه السّلام متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد ... (و روایت را مانند اول ادامه داده است).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۷

(۱)

باب سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از حسین عقیقه «۱» کرد و دستور داد موی سر آنها را بتراند و هم وزن موسی آنها نقره تهیه کرده به مستحق بدهند

(۲) [صحیح نسائی ۲/ ۱۸۸] به سند خود، از «عبد الله بن بریده» از پدرش روایت می کند که به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از حسن و حسین برای هر کدام از آنها دو گوسفند عقیقه کرد.

(۳) مؤلف گوید: «ابو داود» این روایت را در [صحیح ۷/ ۱۸] از «ابن عباس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین، برای هر کدام از آنها، فقط یک گوسفند عقیقه کرد (نه دو تا). و «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۱۰/ ۱۵۱]،

«طحاوی» هم در [مشکل الاثار ۱/ ۴۵۶] و «ابو نعیم» در [حلیه ۷/ ۱۱۶] روایت مزبور را نقل کرده‌اند.

(۱) «عقیقه» به معنی پشم گوسفند و موی نوزاد است و سنت مؤکد است چه طفل پسر باشد و یا دختر و استحباب عقیقه روز هفتم مؤکدتر است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۸

(۱) [مستدرک حاکم ۴/ ۲۳۷] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف آنها، در روز هفتم ولادت برای حسن علیه السلام یک گوسفند و برای حسین علیه السلام هم یک گوسفند عقیقه کرد. و همان روز دستور داد موی سر آنها را بتراشند. «حاکم» این حدیث را صحیح الاسناد دانسته است.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۲۳۷] به سند خود، از «عمرو بن شعیب» از پدرش از جدش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از حسنین عقیقه کرد و برای هریک از آنها، گوسفندی که از هر جهت مشابه به گوسفند دیگر بود، عقیقه نمود.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۱۹] «اسماء بنت عمیس» می‌گوید: در روز هفتم ولادت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و به نیابت از هریک از آنها، گوسفند زیبا اندامی عقیقه کرد و یک ران آن را به قابله اعطا فرمود و موی سر ایشان را تراشید و هموزن آن، درهم (نقره) صدقه داد و سر آنها را با ماده خوشبوئی آغشته کرد و فرمود: ای اسماء! نوزاد را در چنین موقعیتی با بوی خلوق خوشبو کردن بهتر از آن است که مانند مردم جاهلیت سر او را با خون قربانی آغشته نمودن. پس از یکسال که امام حسین علیه السلام متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله همان رفتار ویژه عقیقه را نسبت به امام حسین علیه السلام اجرا کرد.

(۴) [مشکل الاثار طحاوی ۱/ ۴۵۶] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر یک از دو فرزندش حسن و حسین گوسفندی عقیقه فرمود.

(۵) [کنز العمال ۷/ ۱۰۷] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان مرا، به نام حسن، و حسین و محسن نامید. و از طرف آنها عقیقه کرد و سر آنها را تراشید و به هموزن موی آنها، صدقه داد و دستور داد آنها را ختنه کردند.

«طبرانی» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۸۹

(۱) [صحیح ترمذی ۱/ ۲۸۶] به سند خود، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف امام حسن علیه السلام، گوسفندی عقیقه کرد و به حضرت زهرا علیها السلام فرمود که سر او را بتراشد و هموزن موی آن، نقره تهیه کند و صدقه بدهد. راوی می‌گوید: ما به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کردیم و موی سرش را که وزن کردیم یک درهم تمام یا کمی از درهم کمتر بود.

(۲) [مستدرک حاکم ۴/ ۲۳۷] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب حسین علیه السلام، گوسفندی عقیقه کرد و به فاطمه علیها السلام فرمود که سر او را بتراشد و به وزن موی او مبلغی صدقه بدهد. هنگامی که موی سر او را وزن کردیم یک درهم بود.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۷۹] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب امام حسین علیه السلام عقیقه کرد، به حضرت فاطمه علیها السلام دستور داد تا موی سر امام حسین علیه السلام را وزن کند و هم وزن آن، نقره صدقه بدهد و یک ران از گوسفند را به قابله اعطا نماید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۰

(۱)

باب چهارم رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به گونه‌ای تعویذ کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندان خویش را تعویذ می‌نمود

(۱)

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب «یزفون النسلان فی المشی»، به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به این کلمات تعویذ می‌کرد:

«اعوذ بکلمات الله التامة، من کل شیطان و هامة، و من کل عین لامة»

؛ شما را از آسیب شیطان آزار دهنده و هر چشم شومی، بوسیله این کلمات تام، در پناه خدا قرار می‌دهم. آنگاه فرمود: پدر شما- حضرت ابراهیم علیه السلام- فرزندان خود، اسماعیل و اسحاق، را به آن کلمات تعویذ می‌فرمود و در پناه خدا قرار می‌داد.

(۳) [صحیح ترمذی ۶/۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را به این کلمات تعویذ می‌کرد:

«اعیذ کما بکلمات

(۱) تعویذ، پناه دادن است. از باب دعا، برای محافظت افراد، از بلاء و چشم زخم از زن و مرد و کوچک و بزرگ، کلمات و آیات و اشکالی را می‌نوشتند و همراه شخص می‌کردند و گاهی هم همان کلمات را می‌خواندند و به او می‌دمیدند. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۹۱

الله التامة، من کل شیطان و هامة»

آنگاه می‌فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزندان خود، اسحاق و اسماعیل، را به آن کلمات تعویذ می‌فرمود و در پناه خدا قرار می‌داد.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در ابواب طب در باب تعویذ رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «سعید بن جبیر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسنین علیهما السلام را با این کلمات

«اعوذ بکلمات الله التامة، من کل شیطان و هامة، و من کل عین لامة»

تعویذ می‌کرد و می‌فرمود: پدر ما- ابراهیم علیه السلام- فرزندان خود، اسماعیل و اسحاق (و به روایتی اسماعیل و یعقوب)، را با این کلمات تعویذ می‌کرد.

(۲) [صحیح ابو داود ۳۰ / ۱۸۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با این کلمات تعویذ می‌کرد:

«اعیذ کما بکلمات الله التامة، من کل شیطان و هامة، و من کل عین لامة»

سپس می‌فرمود: پدرتان- حضرت ابراهیم علیه السلام- با این کلمات فرزندان خود، اسماعیل و اسحاق، را تعویذ می‌کرد.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۱۶۷] روایت کرده و می‌گوید: این حدیث به قاعده «بخاری» و «مسلم»، صحیح است و «احمد حنبل» در [مسند ۱ / ۲۶۳ و ۲۷۰]، «ابو نعیم» در [حلیه ۴ / ۲۹۹ و ۴۵ / ۵]، «طحاوی» در [مشکل الآثار ۴ / ۷۲] و «متقی» در [کنز العمال ۵ / ۱۹۵] روایت کرده و می‌گوید:

«طبرانی» در «الاوسط» و «ابن نجار» آنرا روایت می‌کنند.

(۳) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۵/ ۴۴] به سند خود، از «عبد الله» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم. همزمان حسنین که دوران کودکی را سپری می‌کردند از نزدیک می‌گذشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو فرزند مرا بیاورید تا آنها را به گونه‌ای تعویذ کنم که حضرت ابراهیم علیه السّلام دو فرزندش، اسماعیل و اسحاق، را تعویذ می‌کرد. سپس فرمود:

«اعیذ کما بکلمات

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۲
الله التامة، من کلّ عین لامة، و من کلّ شیطان و هامة».

(۱) [کنز العمال ۵/ ۱۹۵] از «حارث» از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که «جبرئیل» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و حضرت را اندوهناک یافت. پرسید: ای محمد! این چه اندوهی است که بر چهره‌ات می‌بینم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: اندوه من از آن است که حسنین به چشم زخم مبتلا گردیده‌اند. «جبرئیل» گفت: چشم زخم را نادیده مگیر و حقیقت آن را تصدیق کن.

چرا برای دفع آفت از چشم زخم، از این کلمات استفاده نمی‌کنی؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کلماتی؟ عرض کرد بگو:

«اللهم یا ذا السلطان العظیم، ذا المنّ القدیم، ذا الرّحمة الکریم، و هی الکلمات التامة، و الدّعوة المستجابات؛ عاف الحسن و الحسین من انفس الجنّ و اعین الانس»

رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را به زبان آورد، بلافاصله حسنین علیهما السّلام بهبود یافتند، از جا برخاستند و به بازی پرداختند. به دنبال این ماجرا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خود و زنان و فرزندانان را با این تعویذ، از هر گزند آسوده بسازید؛ برای اینکه هیچ تعویذ کننده‌ای، بهتر از این، تعویذی در اختیار ندارد.

«متقی» پس از نقل حدیث مزبور، گروهی از محدثان را که راوی این خبر بودند، نام برده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۱۰/ ۱۸۸] از «عبد الرحمن عوف» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که این تعویذ: «

سمع الله داعیا لمن دعا، ما وراء الله مرمی لمن رمی

«، تعویذ ابراهیم علیه السّلام است که بوسیله آن فرزندان خود، اسماعیل و اسحاق، را تعویذ می‌کرده و من هم حسنین را با آن تعویذ می‌کنم. و «بزاز» نیز راوی آنست.

(۳) مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مورد بحث را در [ذخائر ص ۱۳۴] از «عبد الرحمن عوف» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: ای عبد الرحمن! آیا می‌خواهی تعویذی را که حضرت ابراهیم علیه السّلام فرزندانش، اسحاق

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۳

و اسماعیل، را به آن تعویذ می‌کرد و من هم حسنین را همان گونه تعویذ می‌نمایم، به تو بیاموزم؟ بگو:

«کفی بسمع الله داعیا لمن دعا و لا مرمی وراء امر الله لرام رمی»

. «مخلص ذهبی» این حدیث را روایت کرده است.

در پی احادیث مذکور حدیثی است که مناسب است آنرا در پایان این باب متذکر شویم.

(۱) «احمد حنبل» در [مسند ۵/ ۱۳۰] به سند خود، از «زرّ» روایت می‌کند که به پدرم گفتم: برادر تو، معوذتین (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را از مصحف خویش زدوده است (تا آنجا که گفت) این دو سوره در مصحف «ابن مسعود» هم، ذکر نشده

است، بلکه این دو سوره تعویذی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حسن و حسین علیهما السَّلَام را به آنها تعویذ می‌کرد و هیچگاه شنیده نشده که آنها را در نماز بخواند. برادرت می‌پنداشت که آنها دو گونه تعویذ است نه دو سوره از قرآن و اصراری داشت تا گمان خویش را به مرحله اجرا در آورد. لیکن قرآن شناسان دیگر، آن دو را، سوره قرآن می‌دانند و این است که آن را در مصحف خود آورده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۴

(۱)

باب پنجم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَبَانِ مَبَارَكِشِ رَا دَر دِهَانِ حَسَنِ مِي نِهَادِ وَ اَز اَنهَاءِ رَفْعِ تَشْنِغِي مِي كَرْد

(۲) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۲۹۸] از «اسحاق بن ابو حبیبه» از «ابو هریره» روایت می‌کند که گواهی می‌دهم در یکی از اوقات، همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حرکت می‌کردیم که ناگهان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صدای حسنین را شنید که می‌گریستند و مادر ایشان هم همراه آنها بود. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با سرعت بسوی آنها شتافت و از زهرا علیها السَّلَام پرسید: چرا این دو فرزندم می‌گریند؟ فاطمه علیها السَّلَام پاسخ داد: از شدت تشنگی! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سراغ مشک کهنه‌ای - آب را بهتر از مشک نو سرد می‌کند - که با آب آن وضو می‌گرفت، رفت. ولی آن روز آب بسیار کم بود و مردم همه دنبال به دست آوردن آب بودند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فریاد زد: آیا کسی از شما آب همراه دارد؟ همراه هیچکس قطره‌ای آب یافت نمی‌شد! آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به فاطمه علیها السَّلَام، فرمود: یکی از آن دو فرزند را به من بده. فاطمه علیها السَّلَام یکی از آنها را از زیر چادرش بیرون آورد و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را در حالیکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۵

می‌گریست به سینه چسبانید و زبان مبارکش را در میان دهان او فرو برد او زبان مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را می‌مکید تا سیراب شد و از گریه باز ایستاد و همین رفتار را با فرزند دیگرش هم انجام داد.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۸۰] حدیثی را بگونه‌ای که از «تهذیب التهذیب» آوردیم، با اندک اختلافی نقل کرده است که «مروان» «ابو هریره» را در آخرین بیماری که در پی آن درگذشت، عیادت کرد و به وی گفت: در این مدّت دوستی که با تو داشتم چیزی (که بر خلاف میل و نظر من باشد) در تو نیافتم جز اینکه تو حسن و حسین علیهما السَّلَام را دوست می‌داشتی!! «ابو هریره» از شنیدن این حرف ناراحت شد و سر از بالین برداشت و نشست. آنگاه گفت: گواهی می‌دهم که در یکی از روزها، همراه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم. ناگهان از کوچه‌ای صدای گریه حسن و حسین که با مادرشان بودند، به گوش رسید. حضرت بسوی آنها شتافت و با گوش خودم شنیدم که از فاطمه علیها السَّلَام، پرسید: چرا فرزندانم بی‌تابی می‌کنند؟

فاطمه علیها السَّلَام پاسخ داد: از شدت تشنگی است! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای رفع تشنگی آنها بسوی مشک آب رفت که شاید آبی در آن بیابد (ولی) آن روز اتفاقاً آب نایاب بود و مردم در طلب آب بودند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به مردم فرمود: آیا آبی در دسترس دارید؟ همگان با دست اشاره کردند آبی نداریم ممکن است در میان آن مشک آبی باشد، در حالیکه قطره‌ای آب هم در آن وجود نداشت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به فاطمه علیها السَّلَام، فرمود: یکی از دو فرزند را به من بده. فاطمه علیها السَّلَام یکی از آن دو را از زیر چادرش بیرون آورد (تا آنجا که گفته است) یکی از آندو را به سینه چسبانید و در حالیکه از تشنگی فریاد می‌کشید زبان مبارکش را در دهان او فرو برد و او زبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را می‌مکید تا سیراب شد و از گریه باز ایستاد. آن دیگری هم می‌گریست و فریاد می‌کشید. او را هم به سینه چسبانید و زبان مبارک را در دهان او نهاد و او هم از تشنگی و بی‌تابی باز ایستاد. و به این ترتیب هر دو ساکت شدند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۶

و صدایشان را نشنیدم. سپس «ابو هریره» گفت: چگونه ممکن است آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آنان مشاهده کرده‌ام نادیده بگیرم و آن دو بزرگوار را دوست نداشته باشم؟! «طبرانی» این روایت را نقل کرده است و رجال سند او از ثقات‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۰۵] از حضرت ابو جعفر- امام محمد باقر علیه السلام- روایت کرده است، در یکی از روزها که امام حسن علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، تشنگی بر آن حضرت روی آورد، چنانکه تاب و توانش را از دست داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای رفع تشنگی او در صدد یافتن آب برآمد ولی آبی به دست نیامد. رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان مبارکش را در دهان او نهاد و امام حسن علیه السلام زبان مبارک را مکید و رفع تشنگی کرد. «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

در ذیل احادیث یاد شده به حدیثی می‌رسیم که مناسب است در پایان این باب ذکر شود.

(۲) «ذهبی» در [میزان الاعتدال ۱/ ۹۷] به سند خود، از «ابو هریره» نقل می‌کند که به خاطر دارم در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان حسنین علیهما السلام را می‌مکید، بگونه‌ای که افراد، خرما را در دهان می‌گذارد و می‌مکد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۷

(۱)

باب ششم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو عضو از اعضای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۶/ ۳۹۹] به سند خود، از «قابوس بن مخارق» از «امّ الفضل» روایت می‌کند که در خواب دیدم یکی از اعضای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه من افتاده است. به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و رؤیای خود را به عرض مقدس رساندم. حضرت فرمود: خیر است، دیری نمی‌باید فاطمه علیها السلام پسری به دنیا می‌آورد و تو امور شیر دادن او را در کنار امر شیر دهی فرزندت «قثم»، به عهده می‌گیری. طولی نکشید که امام حسن علیه السلام از فاطمه علیها السلام تولّد یافت و او را به دست من سپردند و من شیردهی او را انجام می‌دادم.

همین حدیث را به طریق دیگر هم روایت می‌کند. «ابن اثیر» در [اسد الغابۀ ۲/ ۱۰]، «ابن حجر» در [اصابه ۵/ ۲۳۱] و «بغوی» هم آنرا روایت کرده‌اند.

(۳) [صحیح ابن ماجه] در ابواب تعبیر رؤیا صفحه ۲۸۹، به سند خود، از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۸

«قابوس» از «امّ الفضل» روایت می‌کند، در ملاقاتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم، عرض کردم: در خواب دیدم که عضوی از اعضای شما در خانه من است. فرمود:

خواب خوبی دیده‌ای، بزودی از فاطمه علیها السلام پسری بدنیا می‌آید که تو باید شیر دادن او را عهده‌دار شوی. دیری نپایید که حسن علیه السلام- یا حسین علیه السلام- از مادر متولد شد و او را با فرزندم «قثم» شیر می‌دادم! «امّ الفضل» می‌گوید: روزی این کودک را حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم، همینکه در دامان آن حضرت قرار گرفت، ادرار کرد. من (این عمل را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌ادبی احساس کردم) دست به شانه او زدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم را آزار دادی خدا تو را بیامرزد!

(۱) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۷۶] به سند خود، از «امّ الفضل» دختر «حارث» روایت می‌کند که در یکی از اوقات، حضور رسول خدا

صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کردم: یا رسول الله! دیشب خواب وحشتناکی دیدم. پرسید: چه خواب دیدی؟ عرض کردم: خواب نگران کننده‌ای! فرمود: جریانش را بیان کن. عرض کردم: در خواب دیدم گویا قطعه‌ای از بدن شما جدا شد و در دامن من قرار گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر خلاف انتظار تو، این خواب خوبی است، بزودی - به خواست خدا - از فاطمه علیها السلام فرزندی بدنیا می‌آید و در دامن دایگی تو قرار می‌گیرد.

چنانکه حضرت تعبیر فرموده بود، امام حسین علیه السلام متولد شد و مرا به دایگی آن حضرت گماردند.

(۲) [طبقات ابن سعد ۸/ ۲۰۴] به سند خود، از «سماک بن حرب» روایت می‌کند که «امّ الفضل» همسر «عباس بن عبد المطلب» به رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرض کرد: دیشب در خواب دیدم که گویا عضوی از اعضای شما در خانه من است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خواب خوبی دیده‌ای، بزودی از فاطمه علیها السلام پسری متولد می‌شود و تو او را با فرزندت «قثم» شیر خواهی داد. «سماک» گوید: چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود، امام حسین علیه السلام از فاطمه علیها السلام متولد شد و «امّ الفضل» دایگی او

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۹۹

را به عهده گرفت. «امّ الفضل» گفته که در یکی از آن اوقات، امام حسین علیه السلام را بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بردم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله کودک را از من گرفت و داشت او را نوازش می‌کرد و می‌بوسید، که ناگهان کودک در دامن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بول کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ الفضل! فرزندم را بگیر که روی دامنم بول کرد. او را از حضرت گرفتم و به منظور ادب کردن نیشگان گرفتم طوری که صدایش به گریه بلند شد و گفتم: با رفتاری که کردی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را آزریدی! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (او مرا ناراحت نکرد بلکه) ای امّ الفضل! از اینکه تو فرزندم را به گریه آوردی، مرا آزریدی!! سپس دستور داد آب حاضر کردند و یک بار آب روی جامه و بدنش ریخت و فرمود: ای امّ الفضل! هر گاه کودک پسر باشد و چنین رفتاری از او به ظهور برسد، با ریختن یک بار آب بر روی جامه یا بدن، پاک می‌شود و نیازی به فشردن لباس نیست و اگر دختر باشد علاوه بر ریختن آب، قسمت نجس آن را هم باید فشرد.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۸/ ۲۶۷] با اندک اختلافی در الفاظ حدیث، نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۸/ ۲۰۴] به سند خود، از «قابوس بن مخارق» روایت می‌کند که «امّ الفضل» در خواب دید، گویا عضوی از اعضای پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه او افتاده است. از این خواب وحشت کرد و بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و خوابش را به عرض رسانید. حضرت فرمود: خواب خوبی است، اگر خدا بخواهد، بزودی خدای تعالی پسری به فاطمه علیها السلام اعطا خواهد کرد که تو او را با فرزندت «قثم» شیر خواهی داد و دایگی او را به عهده خواهی گرفت. دیری نپایید که امام حسین علیه السلام متولد شد و کودک را در اختیار من گذاردند. و او را شیر دادم تا به راه افتاد. در یکی از اوقات، کودک را حضور مبارک بردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در دامت خود گرفت و نوازش می‌کرد که ناگهان کودک روی جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله ادرار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۰

کرد. «امّ الفضل» از کار او ناراحت شد و با دست به پشت او زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به «امّ الفضل»، فرمود: خدا کار تو را اصلاح کند - و یا خدا تو را بیامرزد - فرزندم را ناراحت ساختی! «امّ الفضل» گفت: جامه را از تن بیرون کنید و یکی دیگر بپوشید تا آن جامه را بشویم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: احتیاجی به شستن این لباس نیست، هر گاه پسری بول کند با ریختن آب بر روی جامه پاک می‌شود و اگر دختری بر جامه‌ای ادرار کند باید علاوه بر آب ریختن فشرده هم بشود.

(۳) مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابۀ ۳ / ۲۴۲] با اندک اختلافی، آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۱

(۱)

باب هفتم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو دسته گل خوشبوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله راضی نمی شد حرارت سوزان خورشید آنها را پژمرده سازد

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «ادب» در باب ابراز علاقه به فرزند و معانقه و بوسیدن رخسارش، به سند خود، از «ابن ابی نعم» روایت کرده است، شاهد بودم که مردی نزد پسر «عمر» آمد و از وی پرسید: حکم خون پشه (و کشتن آن) چیست؟ «ابن عمر» گفت: از چه کسانی هستی؟ در پاسخ گفت: من از مردم عراق هستم. وی گفت: به این مرد نگاه کنید! این مرد از حکم ریختن خون پشه (در حال احرام را) از من می پرسد. در حالیکه اینان همان اشخاصی هستند که خون پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ریختند و حکم آن را از کسی جویا نشدند!! و من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: این دو - حسن و حسین علیهما السلام - گلهای خوشبوی من هستند که از دنیا بر گرفته ام.

(۳) مؤلف گوید: «بخاری» این حدیث را به طریق دیگر در کتاب «آغاز

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۲

آفرینش» در باب مناقب حسنین علیهما السلام، و در کتاب [ادب المفرد ص ۱۴] و «ترمذی» هم در [صحیح ۲ / ۳۰۶] آورده اند و «ترمذی» می نویسد: راوی گفته است شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: به راستی که حسن و حسین، دو دسته گلهای خوشبوی من اند. و «احمد حنبل» در «مسند» به طرقی چند در [۲ / ۸۵ و ۹۳ و ۱۱۴ و ۱۵۳] با الفاظ نزدیک بهم و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۸ / ۱۶۰] و «ابو نعیم» در [حلیۀ ۵ / ۷۰] به دو طریق و «نسائی» در [خصائص ص ۱۳۷] و کتاب [فتح الباری در شرح بخاری ۸ / ۱۰۰] نقل کرده اند و می گوید: در روایت «جریر بن حازم» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسنین دو ریحانه من اند.

(۱) [حیلۀ الاولیاء ابو نعیم ۳ / ۲۰۱] به سند خود، از «جابر» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام، فرمود: درود بر تو، ای پدر دو دسته گل! همانا توصیه می کنم که از دو دسته گل من که از دنیا بر گرفته ام، کاملاً نگهداری کن؛ چرا که طولی نمی کشد که دو رکن استوار خویش را از دست می دهی (هر چند) خدای تعالی خلیفه من است بر تو. راوی گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت. علی علیه السلام فرمود: این مصیبت بزرگ همانا از دست دادن یکی از آن دو رکن هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به من فرموده بود. و روزی هم که فاطمه علیها السلام از این جهان به جهان دیگر شتافت، حضرت علی علیه السلام فرمود: این همان از دست دادن دومین رکن استوار من است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از آن مرا آگاه ساخته بود.

(۲) [خصائص نسائی ص ۳۷] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می کند که بعضی اوقات - و یا بارها می شد - که بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شدم، حسن و حسین علیهما السلام را می دیدم که روی سینه و شکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله جست و خیز می کنند و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اینان، دسته گل خوشبوی امت من اند.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۲۲۰] چنین آمده است: این دو فرزندم، دو ریحانه بسیار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۳

خوشبوی دنیای من اند. این بیان شریف را «ابن عدی» و «ابن عساکر» از «ابو بکر» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده

است.

(۱) مؤلف گوید: «متقی» حدیث مذکور را در [۱۰۹ / ۷] مبسوط‌تر روایت می‌کند. در یکی از اوقات رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز در حال سجده بود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را به آرامی از پشتش فرود می‌آورد تا روی زمین قرار می‌گرفتند و پس از اتمام نماز، آن دو بزرگوار را در دامنش می‌نهاد و می‌فرمود: اینان دو دسته گل معطر دنیای من‌اند.

«ابن عدی» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۲۲۱] چنین آمده است: فرزند، گل خوشبو و معطر است؛ و گل‌های خوشبوی من، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

«عسکری» این حدیث را در «الامثال» از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۶۵] حدیث مزبور را روایت کرده است و می‌گوید: «دیلمی» هم آن را روایت نموده است.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۲۲۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ اعتراض کنندگان) فرمود: چگونه حسن و حسین را دوست نداشته باشم؟ در حالیکه آنها، دو دسته گل خوشبوی دنیای من‌اند که آنها را می‌بویم (و لذت می‌برم).

«طبرانی» و «ضیاء مقدسی» این حدیث را از «ابو ایوب» روایت کرده‌اند.

(۴) مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۸۱] آن را مبسوط‌تر آورده که «ابو ایوب» گفت: بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی شرفیاب شدم که حسن و حسین در برابر- یا در دامن- پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول بازی بودند؛ سؤال کردم: یا رسول الله! آیا این دو را دوست می‌داری؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه آنها را دوست نداشته باشم؟ در حالیکه آنها، دو ریحانه دنیای من‌اند که آنها را می‌بویم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۴

و (لذت می‌برم). و «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۷ / ۱۱۰] از «سعد بن مالک» روایت است که بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم در حالیکه حسنین بر پشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته بودند و بازی می‌کردند؛ عرض کردم: یا رسول الله! این دو بزرگوار را دوست می‌دارید؟ فرمود: چگونه آنها را دوست نداشته باشم؟ در حالیکه اینان، دو ریحانه دنیای من‌اند.

«ابو نعیم» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۸۱] حدیث مزبور را روایت کرده و می‌گوید: «بزاز» آن را نقل کرده و سندش هم صحیح است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۲۴] از «سعید بن راشد» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حسنین علیهما السلام با سرعت بسوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دویدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از آنها را که زودتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید بغل گرفت و به سینه چسبانید؛ پس از او دیگری فرا رسید، او را هم بغل گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: این دو بزرگوار، دو دسته گل خوشبوی دنیای من‌اند؛ کسی که مرا دوست می‌دارد، باید آنها را هم دوست بدارد.

«ابن بنت منیع» این حدیث را روایت می‌کند.

(۳) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۶۵] به سند خود، از حضرت فاطمه علیها السلام روایت می‌کند که در یکی از روزها، پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه من آمد و پرسید: آن دو فرزندم کجایند؟ عرض کردم: علی علیه السلام آنها را بیرون برده است. پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله بلافاصله از خانه خارج شد و به محلی رفت که آنها در آنجا بودند. وقتی رسید دید حسنین در زمین سبزه‌زاری مشغول بازی هستند و مقداری خرما هم در برابرشان ریخته شده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تصمیم نداری پیش از اینکه هوا گرم و سوزناک شود، آنها را به خانه ببری؟

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۵

(۱) [الریاض النضره ۲/ ۲۳۲] از «اسماء بنت عمیس» از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من آمد و فرمود: فرزندانم کجا هستند؟ عرض کردم: امروز بامداد برای صبحانه چیزی نداشتیم برای همین علی علیه السلام فرمود که اینها را همراه خود می‌برم چرا که اگر در خانه باشند شاید گریه کنند و از تو غذا بخواهند در حالیکه در خانه هیچ غذایی نداری! اینک از خانه بیرون رفته‌اند و علی برای تهیه مقداری غذا به خانه فلان یهودی رفته است (!؟) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله بسوی علی علیه السلام روان شد. در مسیر خود حسنین علیهما السلام را دید که در سبزه‌زاری مشغول بازی هستند. و مقداری خرما هم در برابر آنها ریخته شده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! آیا آنها را پیش از آنکه حرارت خورشید رو به فزونی گذارد به خانه نمی‌بری؟ (تا آنجا که در روایت آمده است) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر کدام یکی از آن دو را روی شانه گذاردند و عازم منزل شدند.

«دولابی» این حدیث را در کتاب «الذریه الطاهره» در ضمن مسند «اسماء بنت عمیس» از حضرت فاطمه علیها السلام روایت می‌کند. مؤلف گوید: پیش از این، این حدیث را به نحو کاملتری، در باب معیشت حضرت علی علیه السلام که برای هر سطل آب کشیدن از چاه یک عدد خرما می‌گرفت، آوردیم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۶

(۱)

باب هشتم رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را روی دوش می‌گرفت و می‌فرمود: چه سواران نیکوئی هستید

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۳۰] از «ابن عباس» روایت می‌کند، در یکی از روزها که حضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، فاطمه علیها السلام گریه کنان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرت فدای تو باد، علت گریهات چیست؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: حسن و حسین علیهما السلام از خانه بیرون رفته‌اند، نمی‌دانم کجا هستند؟ فرمود: گریه مکن، آفریدگارشان از من و تو، نسبت به آنها مهربان‌تر است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و گفت:

پروردگارا! آنها را در حفظ خود قرار بده و از هر گزند سالم بدار. همزمان «جبرئیل» نازل شد و گفت: یا محمد! اندوهناک مباش، آنها در نخلستان «بنی نجار» به خواب رفته‌اند و خدای تعالی هم فرشته‌ای را نگهبانشان کرده تا ایشان را از هر گزند حفاظت نماید! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب بسوی نخلستان رفتند و مشاهده کردند که امام حسن علیه السلام دست در گردن امام حسین علیه السلام انداخته

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۷

و هر دو بخواب رفته‌اند.

(۱) و همان فرشته که از سوی خدای تعالی بر آنها گماشته شده است، یک بالش را در زیر آنها و بال دیگرش را سایبان آنها ساخته است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سرعت بسویشان شتافت و خود را به روی آنها افکند و آن دو را بوسید و بوئید تا اینکه از خواب

بیدار شدند. سپس امام حسن علیه السّلام را روی شانه راست، و امام حسین علیه السّلام را روی شانه چپش قرار داد و با این هیئت روحانی قدم در راه نهاد. در این هنگام «ابو بکر» به ملاقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد:

اجازه فرمائید یکی از آن دو کودک را من به شانه بگیرم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشنهاد وی توجهی نکرد و فرمود: خوب مرکبی است مرکب آنها و آنها هم سواران نیکوئی هستند و پدر آنها بهتر از خود آنهاست. بدین طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیر خود را پشت سر گذاشت تا وارد مسجد شد و همچنان که آنان روی شانه مبارکش بودند ایستاد و خطاب به مسلمانان فرمود: ای گروه مسلمانان! می‌خواهید شما را از بهترین مردم خبر دهم که جد و جده‌شان، از همگان بهتر و والامقامتر می‌باشند؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین از بهترین مردمان هستند که جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاتم پیغمبران است و جده‌شان، «خدیجه» دختر «خوید» که بانوی زنان بهشت است. آیا می‌خواهید شما را به کسانی راهنمایی کنم که عمو و عمه‌شان از بهترین مردم می‌باشند؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین علیهما السّلام که عمویشان، «جعفر بن ابی طالب» است و عمه‌شان، «امّ هانی» دختر «ابو طالب» است. ای مردم آیا می‌خواهید کسانی را به شما معرفی کنم که خود و دائی و خاله‌شان از بهترین مردم به شمار می‌آیند؟ گفتند:

آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین علیهما السّلام که دائیشان «قاسم» پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و خاله‌شان، «زینب» دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (پس از معرفی حسنین علیهما السّلام) فرمود: پروردگارا! تو می‌دانی که در روز قیامت، حسن و حسین، و عمو و عمه‌شان، در بهشت‌اند. و کسانی هم که ایشان را دوست می‌دارند، در

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۸

بهشت‌اند و کسانی که کینه آنها را در دل گرفته‌اند، در دوزخ خواهند افتاد.

«ملاً» این حدیث را در «سیره» خود روایت می‌کند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۸۲/۹] از «سلمان» - رضوان الله علیه - نقل کرده است که گفت: در یکی از روزها، با جمعی از اصحاب گرد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودیم. در این هنگام «امّ ایمن» در رسید و عرض کرد: یا رسول الله! حسن و حسین علیهما السّلام گم شده‌اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه هنگام از خانه خارج شدند؟ پاسخ داد: هنگامی که آفتاب رو به بلندی گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ما فرمود: برخیزید و فرزندانم را بیابید هر یک از اصحاب به طرفی رهسپار شدند. من هم به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله در یافتن آنها بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیر خود را پیمود تا به دامنه کوه رسید و مشاهده کرد که حسنین دست در گردن یکدیگر افکنده‌اند و ماری که شراره‌های آتش از دهانش شعله‌ور بود بر روی دمش قرار گرفته و در برابر آنان ایستاده است! رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی آن مار حمله‌ور شد شد، آن مار در حالی که سخنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت، بسوی آن حضرت توجه کرد و سپس در زیر سنگهای کوه مخفی شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش رفت و حسنین علیهما السّلام را از یکدیگر جدا کرد و دست مهر و محبت به صورت آنها کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای شما، چقدر در پیشگاه خدا محترم هستید! سپس یکی از آنها را روی شانه راست، و دیگری را روی شانه چپ خود گذاشت.

من گفتم: خوشبحال شما که از چنین راهواری استفاده می‌کنید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، آنها هم، نیکو سوارانی هستند و پدرشان از آنها برتر است.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم این حدیث را در [کنز العمال ۱۰۷/۷] نقل کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۳۰] «ابو سعید» در «شرف النبوة» از «عبد العزیز»

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۰۹

نقل کرده است، در یکی از اوقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بود، حضرت حسن و حسین علیهما السلام از دور ظاهر شدند، همین که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را دید از جای برخاست. در این هنگام آنها آهسته آهسته گام بر می‌داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبالشان شتافت و هر دو بزرگوار را روی شانه‌اش قرار داد و فرمود: خوب راهواری است راهوار شما، و شما هم سواران نیکویی هستید.

(۱) [همان کتاب ص ۱۳۲] از «جابر» روایت می‌کند که در یکی از روزها، به خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم حسنین علیهما السلام روی پشت آن حضرت نشسته‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خوب شتری است شتر شما و شما هم سواران خوبی هستید.

«غسانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «هیثمی» هم حدیث مزبور را در [مجمع ۹ / ۱۸۲] با اختلاف اندکی در لفظ حدیث، نقل کرده است و از «جابر» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم. دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اتاق، چهار دست و پا حرکت می‌کند و حسنین هم به پشت آن حضرت سوار شده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خوب شتری است شتر شما و شما هم سواران خوبی هستید.

«طبرانی» این حدیث را نقل می‌کند.

(۳) «متقی» هم در [کنز العمال ۷ / ۱۰۸] در سه موضوع، از آن حدیث یاد کرده است؛ در ذیل یکی از آنها می‌نویسد: «رامهرمزی» این حدیث را در «الامثال» و «ابن عساکر» نقل می‌کنند و در جای دیگر از همان صفحه می‌نویسد: «ابن عدی» و «ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده‌اند. و در موضع سوم می‌نویسد: «ابن عساکر» از حدیث مزبور یاد کرده است و متن هر سه حدیث مخالف یکدیگر است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۰

(۱) [هیثمی در مجمع ۹ / ۱۸۱] از «عمر» نقل می‌کند که گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را روی شانه‌اش سوار کرده است. گفتم: خوب مرکبی را برای خود اختیار کرده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، آنها هم سواران خوبی هستند.

«هیثمی» گفته است: «ابو یعلی» این حدیث را در «الکبیر» روایت کرده و سند آن را صحیح شمرده است. و «بزاز» هم آن حدیث را نقل نموده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۷ / ۱۰۶] به نقل آن پرداخته و اظهار می‌دارد که «ابن شاهین» هم در «السنة» آن را نقل می‌کند.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹ / ۱۸۲] از «براء بن عازب» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند، امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌آمدند و بر پشت ایشان سوار می‌شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌خواست سر از سجده بردارد دست می‌برد و آنها را با دست نگاه می‌داشت و پس از نماز می‌فرمود: خوب مرکبی بود مرکب شما.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت کرده و سندش حسن است.

(۳) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۷۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند، در یکی از روزها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را روی دوش خود سوار کرده بود، مردی رسید و خطاب به امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای پسر جان! بر نیکو مرکبی سوار شده‌ای. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راکب هم نیکو راکبی است. این حدیث صحیح است.

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابة ۲ / ۱۲]، «متقی» در [کنز العمال ۷ / ۱۰۴]، «ابن عساکر» و «ترمذی» در [صحیح ۲ /

۳۰۸] نقل کرده‌اند و بجای امام حسن علیه السلام، از امام حسین علیه السلام نام برده‌اند و گویا نسخه مغلوط باشد و مؤید آن اینست که «طبری» در [ذخائر ص ۱۳۱]، لفظ حسن بن علی علیه السلام را آورده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۱

است و اضافه می‌کند که «ترمذی» در «صحیح» و «بغوی» در کتاب «المصابیح» این حدیث را آورده‌اند.

در ذیل احادیث مذکور حدیثی است که مناسبت دارد آن را در پایان این باب یادآوری کنیم.

(۱) [صحیح مسلم] در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به سند خود، از «ابن سلمه» از پدرش روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر استر اشهب خود سوار بود، در حالیکه یکی از دو تن - حسن و حسین علیهما السلام - را در جلوی خود و دیگری را در پشت سر خود سوار کرده بود و من افتخار جلوداری آنها را داشتم تا اینکه داخل منزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رساندم.

مؤلف گوید: «ترمذی» این حدیث را در [صحیح ۲ / ۱۲۸] روایت کرده و گفته است که این حدیث از «ابن عباس» و «عبد الله جعفر» روایت شده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۲

(۱)

باب نهم هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند حسنین علیهما السلام بر پشت آن حضرت می‌پریدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را از این عمل باز نمی‌داشت

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۶۷] به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است که نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواندیم و چون به سجده می‌رفتند، حسن و حسین علیهما السلام بر پشت حضرت می‌پریدند و هنگامی که سر از سجده برمی‌داشت، آنها را با ملایمت و عطوفت می‌گرفت و به زمین می‌نهاد؛ بار دیگر که سر به سجده می‌گذاشت، همین عمل از آنها سر می‌زد. پس از آنکه پیغمبر نماز را سلام می‌داد، یکی از آنها را بر زانوی چپ، و دیگری را بر زانوی راست می‌نشانید. در این هنگام به عرض رسانیدم: یا رسول الله! اجازه می‌فرمایید این کودک را نزد مادرشان ببرم؟ فرمود: نه! در همین لحظه برقی جهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو بزرگوار، فرمود: اکنون با جهیدن این برق نزد مادرتان بروید. آنها همراه با آن برق حرکت کردند تا وارد منزل شدند. «حاکم» این حدیث را صحیح

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۳

می‌داند.

مؤلف گوید: «احمد بن حنبل» این حدیث را در [مسند ۲ / ۵۱۳] به دو طریق، «متقی» در [کنز العمال ۷ / ۱۰۹] به دو طریق، «ابن عساکر»، «هیشمی» در [مجمع ۹ / ۱۸۱] و مختصری از آن را هم «بزاز»، نقل کرده‌اند.

(۱) [سنن بیهقی ۲ / ۲۶۳] به سند خود، از «زرین حبیش» روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر را با مردم بجای می‌آورد، در آن هنگام حسنین علیهما السلام که خردسال بودند وارد مسجد شدند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به سجده نهاد، حسنین علیهما السلام بر پشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پریدند. مردم که چنان عملی را از آنها دیدند در صدد برآمدند تا آنها را از کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله دور کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادرم فدای ایشان! آنها را به حال خود بگذارید و اضافه کرد: کسی که مرا دوست می‌دارد، باید این دو بزرگوار را هم دوست بدارد.

مؤلف گوید: برای این حدیث طرق دیگری است که پس از این، بیاری خداوند تعالی در باب احادیثی که در خصوص محبت حسنین علیهما السلام رسیده است، ایراد خواهیم کرد.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۳۲] از «عبد الله» روایت کرده است، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می گزارد و به سجده می رفت، حسنین علیهما السلام بر پشت حضرت می پریدند. هنگامی که مردم می خواستند از این کار آنها جلوگیری کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: آنها را به حال خود بگذارید. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را سلام می داد، آن دو بزرگوار را روی دامان خود می نشانید و می فرمود: کسی که مرا دوست می دارد، باید این دو فرزند مرا نیز دوست بدارد. «حافظ دمشقی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «طبری» همین حدیث را با اندک اختلافی در صفحه ۱۲۳ نقل فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۴ کرده و اظهار می دارد: «ابو حاتم» این حدیث را نقل می نماید.

(۱) [همان کتاب صفحه ۱۳۲] از «انس بن مالک» روایت می کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردی عهدنامه‌ای مرقوم داشت. آن مرد برای عرض سلام (و تشکر) حضور مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. در این هنگام دید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می گزارد و حسن و حسین علیهما السلام گاهی به گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله می آویزند و گاهی بر پشتش سوار می شوند، باری از برابر آن حضرت و باری هم از پشت سرش می گذشتند (این طرز رفتار که برخلاف انتظار او بود، وی را واداشت تا دهان اعتراض بگشاید) این بود که پس از به پایان آمدن نماز، عرض کرد: آیا اعمال و رفتار این دو کودک، نماز را بهم نمی زند (و باطل نمی سازد)? رسول خدا صلی الله علیه و آله از اعتراض وی به سختی غضبناک شد و فرمود:

عهدنامه‌ای را که برایت نوشته بودم، بده! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گرفت و پاره کرد و فرمود: کسی که به کودک ما ترحم نکند و احترام بزرگ ما را هم نگاه ندارد، از ما نیست و من هم از او نیستم! «ابن ابی فراتی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [کنز العمال ۷/ ۱۰۹] از «ابو بکر» روایت می کند، هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سجده نماز بود، حسنین علیهما السلام بر پشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می پریدند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زمانیکه سر از سجده برمی داشت، دست می برد و آنها را به آرامی از پشت خود روی زمین می گذارد و پس از فراغت از نماز، آنها را روی دامان خود می نشانید و می فرمود: این دو فرزندم، دو دسته گل خوشبوی دنیای من اند. «ابن عدی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده اند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۲] از «براء بن عازب» روایت می کند، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز مشغول می شد، حسن و حسین علیهما السلام یا یکی از آن دو، بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار می شدند. و موقعی که سر از سجده بر می داشت هر دو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۵ تن - یا یکی از آنها - را بدست می گرفت و آهسته از روی پشتش به زمین می گذارد و پس از نماز، می فرمود: مرکب شما چه خوب مرکبی است! «طبرانی» این روایت را در «الاوسط» نقل کرده و سند آن حسن است.

(۱) [صحیح نسائی ۱/ ۱۷۱] به سند خود، از «عبد الله بن شداد» از پدرش روایت می کند، هنگام نماز عشا فرا رسیده بود، رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - یا حسین علیه السَّلام - را به دوش گرفته بود، وارد مسجد شد و از روی شانه خود به زمین گذاشت و تکبیر نماز را گفت. یکی از سجده‌های نماز را خیلی طول داد. پدرم (راوی حدیث) گفت که من زودتر سر از سجده برداشتم، ناگهان مشاهده کردم که کودک بر پشت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشسته و پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سجده است. این بود که من به منظور متابعت از آن حضرت دوباره سر به سجده نهادم. پس از آنکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز را سلام داد، مأمومین گفتند: یا رسول الله! چنین سجده طولانی (در نماز جماعت) از شما ندیده بودیم! ما پنداشتیم پیشامدی رخ داده و یا در حال سجده، وحیی بر شما نازل شده است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هیچیک از این احتمالات در کار نبود، بلکه فرزندم در حال سجده بر پشتم سوار شد، نخواستم در سر برداشتن از سجده شتاب کنم، آنقدر صبر کردم تا طفل، خودش از پشتم پیاده شود! مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۶۵] روایت کرده و اظهار می‌دارد: حدیث صحیحی است و مطابق با نظر «بخاری» و «مسلم» می‌باشد و در صفحه ۶۲۶ هم روایت کرده است و همچنین «احمد حنبل» در [مسند ۳/ ۴۸۳]، «بیهقی» در [سنن ۲/ ۲۶۳]، «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۲/ ۳۸۹] و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۹] آورده‌اند و «متقی» به دو طریق آنرا نقل کرده که در یکی از آنها «ابن ابی شیبه» و در دیگری «ابن عساکر» را بعنوان نقل کنندگان حدیث مزبور ذکر کرده است و در [۶/ ۲۲۲] هم روایت را ذکر کرده و می‌گوید: «بغوی»

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۶

و «طبری» و «سعید بن منصور» در «سنن»، این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۸۱] از «انس» روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حال سجده بود، حسن علیه السَّلام یا حسین علیه السَّلام می‌آمدند و بر پشت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سوار می‌شدند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را طول می‌داد و در پاسخ آنان که می‌گفتند: یا نبی الله! امروز سجده را طول دادید؟ می‌فرمود: فرزندم بر پشت من سوار بود، نمی‌خواستم در سر برداشتن از سجده شتاب نمایم.

«ابو یعلی» این روایت را نقل می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۷۵] از «زبیر» روایت می‌کند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی مشاهده کردم که پیشانی به سجده گذارده بود، ناگهان حسن بن علی علیه السَّلام وارد شد بر پشت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سوار شد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حال سجده بود، ناگهان حسن علیه السَّلام را از روی پشت خود فرو نیورد، بلکه حاضر شد تا امام حسن علیه السَّلام دو پای خود را از جهتی، داخل و از جهت دیگر، خارج نماید. «طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۳۲] از «عبد الله زبیر» روایت کرده و اضافه نموده است که «ابن غیلان» از «ابو بکر شافعی» همین حدیث را روایت می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۷

(۱)

باب دهم پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ناتمام گذارد و از منبر فرود آمد و حسین علیهما السَّلام را به آغوش کشید

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۶] به سند خود، از «ابو بریده» روایت کرده و می‌گوید: در یکی از روزها، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حال خطابه بود که ناگهان دید حسین علیهما السَّلام با جامه‌های سرخ فام به مسجد آمدند و در حالیکه می‌دویدند به زمین افتادند. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از منبر فرود آمد و آنها را در آغوش گرفت و دوباره به منبر رفت و آندو را بر روی پای خود نشاند و فرمود: خدا راست فرموده است آنجا که می‌فرماید: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (سوره تغابن، آیه ۱۵)؛ سرمایه‌ها و فرزندان

شما، وسیله آزمایش‌اند. این دو کودک خردسال را دیدم که افتان و خیزان می‌آیند، من آرام نگرفتم تا اینکه سخن خود را قطع کردم و به سراغ آنها رفتم و از زمین بلندشان کردم.

مؤلف گوید: «نسائی» این حدیث را در [صحیح ۱/ ۲۰۹ و ۲۳۵] به دو طریق، «ابن ماجه» در «صحیح» خود در کتاب «لباس» در باب پوشیدن جامه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۸

سرخ فام برای مردها، «ابو داود» در [صحیح ۶/ ۱۱۰] و «حاکم» در [مستدرک ۱/ ۲۸۷] متذکر شده‌اند و «حاکم» می‌گوید: این حدیث به گفته «مسلم»، از احادیث صحیح بشمار می‌آید و «احمد بن حنبل» در [مسند ۵/ ۳۵۴]، «بیهقی» در [سنن ۳/ ۲۱۸ و ۶/ ۱۶۵]، «ابن اثیر» در [اسد الغابۀ ۲/ ۱۲]، «ابن جریر» در [تفسیر ۲۸/ ۸۱]، «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۸] و «سیوطی» در «الدر المنثور» ذیل آیه **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (سوره تغابن، آیه ۱۵)، روایت کرده‌اند و «سیوطی» گفته است:

(۱) این روایت را «ابن ابی شیبه» و «ابن مردویه» روایت کرده‌اند و می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از قطع سخن که از منبر فرود آمد یکی از آن دو بزرگوار را بر شانه راست، و دیگری را بر شانه چپ خود گذاشت و با این هیئت بر بالای منبر نشست و آیه فتنه را تلاوت کرد.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه فتنه (سوره تغابن، آیه ۱۵) از «ابن مردویه» از «عبد الله بن عمر» روایت می‌کند، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر تشریف داشت، حسین علیه السلام وارد مسجد شد و پای مبارکش به جامه‌ای که پوشیده بود گرفت و به زمین افتاد و گریست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن خود را قطع کرد و بلافاصله از منبر پائین آمد، مردم که دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله سراسیمه به جانب امام حسین علیه السلام می‌آید، حسین علیه السلام را دست بدست گردانیدند تا بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بکشد شیطان را! آری، فرزند آزمایش است؛ به خدائی که جان من در دست اختیار اوست، همین که صدای حسین علیه السلام بگوשמ رسید، ناراحت شدم و بی‌اختیار از منبر فرود آمدم. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۴ ۱۱۸ باب دهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب خود را ناتمام گذارد و از منبر فرود آمد و حسنین علیهما السلام را به آغوش کشید ص: ۱۱۷

اسب این باب حدیثی وجود دارد که اینک در پایان این باب به آن اشاره می‌کنیم.

(۳) اوّل: «ابن ماجه» در «صحیح» در ابواب ادب در باب «نیکی پدر به فرزند»، به سند خود، از «یعلی عامری» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حسنین علیهما السلام با

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۱۹

شتاب خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانیدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در بغل گرفت و فرمود:

«ان الولد مبخلة مجبته»

؛ فرزند است که انسان را به بخل و ترس وادار می‌کند.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/ ۱۶۸] روایت کرده و می‌گوید: حسنین علیهما السلام برای رسیدن بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. و گفته است: این حدیث به رأی «مسلم»، صحیح است. و «احمد حنبل» در [مسند ۴/ ۱۷۲] نقل کرده و می‌گوید: حسنین علیهما السلام برای شرفیابی بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

(۱) دوم: «عسقلانی» در [فتح الباری ۸/ ۱۰۰] گفته است: در نزد «ترمذی» حدیثی از «انس» موجود است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل حسن و حسین علیهما السلام را بحضور می‌طلبید و پس از آنکه حضور می‌یافتند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را

به سینه می‌چسبانید و آنان را می‌بویید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۰.

(۱)

باب یازدهم حسین علیهما السلام از خاندانی هستند که صدقه دادن به آنها حرام است

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «زکات» در باب «گرفتن خرما صدقه»، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده است، هنگامی که موقع چیدن خوشه‌های خرما فرا می‌رسید، مردمی که نخلستان خرما داشتند خرماهای زیادی به عنوان صدقه حضور مبارک می‌آوردند تا پشته‌ای از خرما گرد می‌آمد. حسین که حضور داشتند با آن خرماها بازی می‌کردند. روزی یکی از آن دو، خرمائی را در دهان گذاشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نگاهی کرد و بلافاصله خرما را از دهان او بیرون آورد و فرمود: مگر نمی‌دانی این خرماها صدقه است و آل محمد صلی الله علیه و آله از صدقه استفاده نمی‌کنند.

(۳) [همان کتاب] در ذیل «جهاد و سیر» در باب کسی که به زبان فارسی، گفتگو می‌کند، به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که حضرت حسن بن علی علیه السلام، یک دانه خرما صدقه برداشت و در دهان خودش گذاشت. رسول

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۱.

خدا صلی الله علیه و آله به زبان فارسی، فرمود:

«کخ کخ» (۱)

و اضافه کرد: مگر نمی‌دانی ما از صدقه استفاده نمی‌کنیم؟

مؤلف گوید: «بخاری» همین حدیث را در باب آنچه درباره صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، ذکر کرده است و «مسلم» هم حدیث مزبور را در «صحیح» خود در کتاب «زکات» به طرق عدیده‌ای آورده است و «احمد حنبل» هم در «مسند» و گروهی از محدثان نیز آن را نقل کرده‌اند.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۲۰۰] از «ابو الحوراء سعدی» روایت می‌کند، در دیداری که با امام حسن مجتبی علیه السلام داشتیم، از حضرتش تقاضا کردم تا خاطره‌ای را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد دارد بیان فرماید. امام حسن علیه السلام فرمود: در یکی از روزها، خرمائی از خرماهای صدقه که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بودند تا در میان مستحقان تقسیم فرمایند، برداشتم و به دهان گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن خرما را که با آب دهانم تر شده بود، از دهانم بیرون آورد و در میان آن خرماها افکند. مردی که حضور داشت اظهار کرد: چه می‌شد اگر آن خرما را این کودک می‌خورد؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این خرماها صدقه است و ما از خرما صدقه تناول نمی‌کنیم.

مؤلف گوید: این روایت را به دو طریق دیگر روایت کرده است و «ابو داود طیالسی» هم در [مسند ۵/ ۱۶۳] این روایت را نقل می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۷۹] به سند خود، از «ابو هریره» نقل می‌کند که در یکی از روزها، حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که خرما صدقه آوردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تقسیم کردن آنها پرداخت و حسن علیه السلام در آن حال روی دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته بود. پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تقسیم خرماها آسوده

(۱)

خوبان پارسی گو بخشدگان عمرندساقی بده بشارت رندان پارسا را (دیوان حافظ، چاپ قزوینی - غنی ص ۱۰)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۲

شد، از جای برخاست و امام حسن علیه السّلام را روی دوش گذاشت. در همین لحظه مقداری از آب دهان حسن علیه السّلام بر روی بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چکید. پیغمبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و هویدا شد که حسن علیه السّلام خرمائی در دهان دارد و این لعاب از دهان اوست. بلافاصله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشت در دهان او فرو برد و خرما را بیرون آورد و فرمود: مگر نمی دانی صدقه بر آل محمد صلی الله علیه و آله حرام است؟

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این روایت را با اندک اختلافی، در صفحه ۴۰۶ و ۴۶۶ آورده است.

(۱) [همان کتاب ۳/ ۴۸۹] به سند خود، از «ابو عمیر» نقل می کند که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که مردی با طبق خرما بحضور مبارک شرفیاب شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این خرماها صدقه است یا هدیه؟

عرض کرد: صدقه است. حضرت فرمود: آنها را در اختیار حاضران بگذار. در این هنگام که امام حسن علیه السّلام حضور داشت و بازی می کرد، خرمائی برداشت و در دهان گذاشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله انگشت در دهانش فرو برد و آن خرما را بیرون آورد و به سوئی افکند و فرمود: بر ما آل محمد صلی الله علیه و آله صدقه حرام است.

این حدیث را به طریق دیگر هم روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۲/ ۲۰۱] به سند خود، از «ربیعہ شیبان» روایت می کند، در ملاقاتی که با حضرت حسین بن علی علیه السّلام داشتم، عرض کردم: از خاطراتی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتید، برایم بیان کن. فرمود: در یکی از روزها، بالای غرفه رفتم. خرمائی برداشتم و آن را در دهان گذاشتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه شد و فرمود: آن خرما را دور انداز، برای اینکه آن خرما، صدقه است و استفاده کردن از صدقه برای ما حرام است.

(۳) [کنز العمال ۳/ ۳۲۰] از «ابو عمره رشید بن مالک» روایت می کند که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، طبق خرمائی آوردند. حضرت پرسید:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۳

این خرما صدقه است یا هدیه؟ در پاسخ به عرض رسید: صدقه است. دستور داد، اصحاب از آن طبق استفاده کنند. حسین بن علی علیه السّلام که آنجا مشغول بازی بود، دست دراز کرد و خرمائی برداشت و در دهان گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله خرما را از دهان او بیرون آورد و فرمود: ما آل محمد صلی الله علیه و آله از صدقه استفاده نمی کنیم.

«متقی» گوید: «ابن نجار» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: احادیث زیاد و بیشماری در خصوص حرمت صدقه بر آل محمد صلی الله علیه و آله، روایت شده است بویژه در زندگی امام حسن علیه السّلام. و ما در اینجا به همین چند حدیث که روایت شد، اکتفا نمودیم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۴

(۱)

باب دوازدهم حسنین علیهما السّلام کشتی می گرفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السّلام را تشویق می کرد و «جبرئیل» حسین علیه السّلام را تشویق می نمود

(۲) [اسد الغابۀ ۲/ ۱۹] به سند خود، از «ابو هریره» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده گفت: حسنین علیهما السّلام در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر کشتی می گرفتند، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السّلام را

تشویق می‌کرد و حمایت می‌نمود و می‌گفت:

بگیر حسین را! حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام که حضور داشت عرض کرد: چرا حسن علیه السّلام را (که بزرگتر است) تشویق می‌کنید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (اگر من امام حسن علیه السّلام را بر امام حسین علیه السّلام تشویق می‌کنم) «جبرئیل» هم حسین علیه السّلام را تشویق می‌نماید و می‌گوید: بگیر حسن را! مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۱۵/۲] و «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۳۴] نقل کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۱۵۴/۳] از «عثمان بن عبد الله قرشی» از «یوسف بن اسباط» از «مخلد ضبّی» از «ابراهیم نخعی» از «علقمه» از «ابوذر» روایت کرده است، در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۵

نخستین روزی که برای خلافت «عثمان» از مردم بیعت گرفته می‌شد، مهاجر و انصار در مسجد گرد آمدند. طولی نکشید حضرت علی علیه السّلام وارد مسجد شد و به ایراد خطابه پرداخت و فرمود: شایسته‌ترین گفتاری که آغاز گران سخن رانده‌اند و بهترین سخنی که گویندگان به آن لب گشاده‌اند، ستایش و نیایش پروردگار است که کمال اهلیت را به آن دارد (تا آنجا که فرمود) آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله میان حسن و حسین علیهما السّلام عقد اخوت برقرار کرد؟ و همچنین دوبار خطاب به حسن علیه السّلام فرمود: هی یا حسن! (یعنی در هنگام کشتی گرفتن، امام حسن علیه السّلام را به چیرگی بر امام حسین علیه السّلام تشویق فرمود). در این هنگام بود که حضرت فاطمه علیهما السّلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله، عرض کرد: یا رسول الله! حسن علیه السّلام بزرگتر است و حسین علیه السّلام کوچکتر، چگونه است که شما بزرگتر را تشویق می‌کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا از این خرسند نیستی که من حسن را تشویق می‌کنم و می‌گویم: حسن بگیر او را، و «جبرئیل» هم حسین را تشویق می‌نماید و می‌گوید: حسین بگیر او را؟ اینک با توجه به آنچه که به اطلاع شما رسید، آیا در میان شما کسی هست که از چنین موقعیتی برخوردار باشد؟ این است که ما شکیبائی می‌ورزیم تا خدا آنچه را که می‌خواهد درباره ما و شما قضاوت فرماید. «ابن عساکر» هم این حدیث را آورده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۴] از حضرت جعفر بن محمد علیه السّلام از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که در یکی از روزها، حسن و حسین علیهما السّلام با یکدیگر کشتی می‌گرفتند که ناگهان حضرت علی علیه السّلام وارد شد و دید رسول خدا صلی الله علیه و آله با کلمه

«ویها الحسن» «۱»

، حسن علیه السّلام را برای چیرگی بر حسین علیه السّلام تشویق می‌کند. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله! حسن علیه السّلام را بر حسین علیه السّلام تشویق می‌فرمایید؟! فرمود:

(۱) «ویها» با تنوین، کلمه‌ای است که عرب آن را در هنگام تشویق کردن به کار می‌برد و مفرد و جمع و مذکر و مؤنث آن یکسان است. (مؤلف)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۶

هم اکنون «جبرئیل» هم با آن جمله، حسین علیه السّلام را تشویق می‌کند.

«طبری» گوید: «ابن بنت منیع» این حدیث را ذکر کرده است.

(۱) [کنز العمال ۱۰۷/۷] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل جنازه‌ها حضور داشت که در این هنگام، حسنین علیهما السّلام وارد شدند و به کشتی گرفتن پرداختند و حضرت علی علیه السّلام نیز آنجا حاضر

بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را تشویق می‌کرد و می‌گفت: آفرین حسین! بگير حسن را. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! بر برادرش که بزرگتر از اوست تشویق می‌فرمایید؟! فرمود: اینک «جبرئیل» ایستاده و امام حسن علیه السلام را تشویق می‌کند و می‌گوید: آفرین حسن! بگير حسین را. «ابن شاهین» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: در این حدیث اشتباهی رخ داده است و مخالف با احادیث یاد شده است و شاید اشتباه از سوی راوی و یا از ناحیه تکرار باشد که کلمه حسن علیه السلام با حسین علیه السلام در روایت جابجا شده است (در حالیکه در همه روایات آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را تشویق می‌کرد و «جبرئیل» حسن علیه السلام را).

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۷

(۱)

باب سیزدهم امام حسن و امام حسین علیهما السلام محبوبترین افراد خاندان پیغمبراند

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۶/۲] در مناقب حسنین علیهما السلام، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرسیدند: کدامیک از خاندانتان نزد شما محبوبتر است؟ فرمود: حسنین و به حضرت فاطمه علیهما السلام، می‌فرمود: دو فرزند دلبد مرا بحضورم فراخوان و چون آندو به حضورش می‌شتافتند، آنانرا به سینه می‌فشرد و می‌بویید.

مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [فیض القدير ۱/۱۴۸] آورده است و در شرح آن می‌گوید: «ابو یعلی» این حدیث را از «انس» روایت می‌کند و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۲۲] روایت کرده است و می‌گوید: این حدیث را «حافظ دمشقی» در «الموافقات» روایت می‌کند.

(۳) [کنوز الحقایق ص ۵] به این لفظ آورده است: محبوبترین افراد خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

از «طبرانی» نقل کرده که او این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتابش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۸

آورده است.

(۱) [هیثمی در مجمع ۱۷۵/۹] از «البهی» روایت می‌کند که از «عبد الله بن زبیر» پرسیدیم: چه کسی از مردمان شباهت بیشتری به رسول الله صلی الله علیه و آله داشت؟

پاسخ داد: حسن بن علی علیه السلام شبیه‌ترین به پیغمبر صلی الله علیه و آله و محبوبترین افراد خاندان آن حضرت بود؛ گاهی اتفاق می‌افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود، حسن علیه السلام وارد می‌شد و بر پشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت و تا با میل خود از پشت آن حضرت پیاده نمی‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از سجده بر نمی‌داشت. و گاهی هم می‌آمد و به زیر بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پاهای خود را می‌گشود تا اینکه او خارج می‌گشت.

«بزاز» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مزبور را در [اصابه ۲/۱۱] نقل کرده و گفته است که «زبیر» از عمویش و او هم از «البهی» روایت می‌کند که در یکی از روزها، با عده‌ای دور هم جمع شده و گفتگو می‌کردیم، سخن به اینجا رسید که چه کسی در خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شباهت بیشتری به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد؟ هر کس سخنی می‌گفت که ناگهان «عبد

الله بن زبیر» بر جمع ما وارد شد و اظهار داشت:

حسن بن علی علیه السلام از همه افراد خاندانش به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شبیه‌تر و از همه آنها در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، محبوب‌تر بود؛ (گواه این مطلب:) در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سجده بود. حسن علیه السلام وارد شد و بلادرنگ بر گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله - و یا گفت: پشت او - قرار گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به حال خود وا گذاشت و فرو نیارود تا اینکه با میل خود از پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد. و در وقت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال رکوع بود، امام حسن علیه السلام وارد شد و در زیر سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پاهای مبارک را از یکدیگر گشود تا حسن علیه السلام بیرون برود.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۲۹

«ابن حجر» گفته است که «ابن سعد» این حدیث را به روایت موصول «۱»، از طریق «یزید بن ابی زیاد» از «عبد الله البهی»، آزاد شده «زبیر»، روایت کرده است.

(۱) حدیث موصول یا متصل، حدیثی است که مرسل و مقطوع نباشد و متصل به پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از اصحاب یا دیگری باشد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۰

(۱)

باب چهاردهم احادیثی که در رابطه با حب و بغض حسنین علیهما السلام رسیده است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۲۴۰] به سند خود، از «اسامه بن زید» روایت کرده است که در یکی از شبها، برای انجام حاجتی به خانه رسول الله رفتم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالیکه چیزی زیر عبا داشت که نمی‌توانستم آن را تشخیص بدهم. بعد از مطرح ساختن حاجتم و برآورده شدن آن، عرض کردم: یا رسول الله! چه چیز زیر عبا داری؟ حضرت عبا را کنار زد، دیدم حسن و حسین را بالای ران خود نهاده است. آنگاه فرمود: این دو، فرزندان من و فرزندان دختر من هستند. خدایا! من دوستشان دارم، تو هم آنها و دوستانشان را دوست بدار.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۲۲۰] روایت کرده و می‌گوید: «ابن حبان» این حدیث را از «اسامه بن زید» نقل کرده است و «نسائی» هم در کتاب [خصایص ص ۳۶] آن را آورده است.

(۳) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۷] به سند خود، از «براء» نقل می‌کند که در یکی از روزها، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را دید، فرمود: پروردگارا! این دو

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۱

تن را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست بدار.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در فضائل حسنین علیهما السلام، به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۲/ ۲۸۸]، «خطیب بغدادی» در [تاریخ ۱/ ۱۴۱]، «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۳۴] و «دیلمی» روایت کرده‌اند.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۵ / ۳۶۹] به سند خود، از «عطا» روایت می‌کند که مردی به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسنین علیهما السّلام را به سینه چسبانیده بود و می‌فرمود: پروردگارا! من این دو را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست بدار.

(۳) [مسند ابی داود طیالسی ۱۰ / ۳۳۲] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم درباره حسنین علیهما السّلام، می‌فرمود: پروردگارا! این دو بزرگوار و محبانشان را دوست بدار.

(۴) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۲۲۱] چنین نقل کرده است: بار پروردگارا! حسنین را دوست می‌دارم و تو هم آنها را دوست بدار.

و کسی که آنها را دشمن می‌دارد، دشمن بدار. این حدیث را «ابن ابی شیبیه» و «طبرانی» از «ابو هریره» روایت می‌کنند. و «هیثمی» هم در [مجمع ۹ / ۱۸۰] به دو عبارت مختلف، روایت کرده است و در یکی از آنها از «ابو هریره» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسنین، فرمود: پروردگارا! آنها را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست بدار. «بزاز» هم این حدیث را روایت می‌کند و سند آن حسن است.

در دیگری گفته است: «ابو هریره» گفته که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسنین علیهما السّلام، می‌فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، باید حسنین را دوست بدارد. «بزاز» فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۲ هم آن را روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۱۰ / ۳۲۷] از «ابو هریره» نقل می‌کند که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسنین علیهما السّلام، می‌فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، بر اوست که این دو تن را هم دوست بدارد.

(۲) [سنن بیهقی ۲ / ۲۶۳] به سند خود، از «زرّین بن حبیش» روایت می‌کند، در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با مردم بجای می‌آورد، حسنین که دوران کودکی را سپری می‌کردند وارد مسجد شدند و شروع کردند به پریدن بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در حال سجده بود. مردم سعی کردند آنها را از این کار باز دارند، در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز را سلام داد و فرمود: که پدر و مادرم فدایشان باد، آنها را به حال خود بگذارید (و از این کارشان جلوگیری ننمائید) و همچنین فرمود:

کسی که مرا دوست می‌دارد، این دو تن را هم باید دوست بدارد.

مؤلف می‌گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۸ / ۳۰۵] با اندک اختلافی آورده و «ابن حجر» هم در [اصابه ۲ / ۱۲] نقل کرده و می‌گوید: برای این حدیث شاهدی است در «سنن» و در «صحیح»، «ابن خزیمه» از «بریده» نقل می‌کند و در «معجم بغوی» مانند آن را به سند صحیح، از «شداد بن الهاد» روایت کرده است.

(۳) [کنز العمال ۷ / ۱۰۸] از «حصین بن عوف خثعمی» روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوی خانه فاطمه علیها السّلام توقف کرد و سلام داد.

درست در همین لحظه حسن علیه السّلام یا حسین علیه السّلام از خانه بیرون آمد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: پدرم فدای تو، ای چشم پشه (بَقَّة) «۱» بالا- بیا. وی دو انگشت حضرت را گرفت و روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست. پس از آن، دیگری که حسن علیه السّلام یا حسین علیه السّلام باشد از خانه بیرون آمد در حالی که یکی از دو چشمش را به طرف بالا متوجه کرده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آفرین بر تو! پدرم به فدای تو، بالا بیا که تو

(۱) بقّه: مگس بزرگ را گویند (فقه اللغه و سرّ العربیه ثعالبی ص ۶۲)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۳

چشم پشه‌ای. وی دو انگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و روی دوش دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست. در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گردن آنها را با دست مبارک پایین آورد تا اینکه دهانشان را روی دهان خود نهاد و فرمود: پروردگارا! اینان را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست بدار و دوستان آنها را نیز دوست بدار. «طبرانی» این حدیث را از «ابو هریره» نقل کرده است.

(۱) مؤلف گوید: علامه فقید حرمین و مفتی عراقین، محدث شام، صدر الحفاظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد قرشی کنجی شافعی (وفات: سال ۶۵۸ هجری) در کتاب «کفایه الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام» به سند خود که منتهی به «ابو هریره» می‌شود، روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست حسین علیه السّلام را گرفت و او را در حالیکه کف پای حسین را بر دل و سینه خود گذاشته بود، بالا می‌برد و می‌فرمود: «حزقه حزقه ترق عین بقّه»

سپس فرمود: پروردگارا! همانا حسین علیه السّلام را دوست می‌دارم، تو هم او و هر کس که او را دوست می‌دارد دوست بدار. «کنجی» به دنبال آنچه آورده شد، اظهار می‌دارد: این حدیث، حدیث حسن و ثابتی است، آنگاه «حزقه» را چنین معنی کرده است: این کلمه به کسی گفته می‌شود که در هنگام حرکت گامها را نزدیک به یکدیگر برمی‌دارد و یا کسی که گامهای او کوتاه باشد و «عین بقّه»

اشاره به پشه‌ای است که پرواز می‌کند و چشمش از هر چیزی کوچکتر است تا آنجا که چیزی به کوچکی آن نمی‌باشد.

«ابن عساکر» این حدیث را با اندک تغییری در [تاریخ کبیر ۴/ ۲۰۲] متذکر شده است و می‌گوید: «حافظ» و «طبرانی» این حدیث را از «ابو هریره» روایت کرده‌اند و همچنین «ابن عبد البر» در کتاب [استیعاب ۱/ ۱۴۸] از «ابو هریره» نقل کرده است (۲) و «ابن اثیر جزری» در کتاب «النهایه» در ذیل کلمه «حزق»، می‌نویسد:

در حدیث آمده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین - یا حسن علیه السّلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۴

- را حرکت می‌داد تا شادی کنند و در همین حال می‌فرمود:

«حزقه حزقه ترق عین بقّه»

با این جمله آن حضرت دست یکی از آن دو را می‌گرفت و بالا می‌برد تا روی سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت: «حزقه»، کودک ناتوانی است که از ناتوانی تازه براه افتاده باشد و همانطور که اشاره شد این جمله را رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شادمانی و انس گرفتن بیان می‌فرمود. و کلمه «ترق»، به معنای بالا بیا و صعود کن، است و «عین بقّه»، کنایه از چشم کوچک است و «حزقه» (از نظر قواعد عربی) مرفوع و خبر برای مبتدای محذوف است و به این تقدیر: «انت حزقه» و «حزقه» دومی هم خبر برای مبتدای محذوف و یا خبر مکرر است و کسی که آن کلمه را بدون تنوین، بیان کند، منظورش «یا حزقه» است که حرف ندا «یا» را از آن حذف کرده است.

«حزقه» با حاء و (زای) مضموم و تشدید قاف فتحه‌دار است و در آخر آن، «هاء» می‌باشد.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۱] از «سلمان» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که حسین را دوست بدارد، من او را دوست می‌دارم و هر کس را که من دوست بدارم، خدا او را دوست می‌دارد و هر کس مورد محبت خدا قرار

بگیرد، خدا او را به بهشت‌های پر نعمت وارد می‌سازد و کسی که آنها را دشمن بدارد، من او را دشمن می‌دارم و هر کس را که من دشمن بدارم، خدا هم دشمن او خواهد بود و آن کس را که خدا دشمن بدارد، او را به دوزخ می‌برد و به عذاب همیشگی دچار می‌کند. «طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» هم این حدیث را در [کنز العمال ۶ / ۲۲۱] روایت کرده و می‌گوید: «ابو نعیم» و «ابن عساکر» هم حدیث مزبور را از «سلمان» روایت کرده‌اند و «ابو هریره» هم روایت می‌کند.

(۲) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۶۶] به سند خود، از «سلمان» روایت می‌کند که از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: حسن و حسین دو فرزند من‌اند؛ کسی که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد، خدای تعالی او را دوست می‌دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد، به بهشت می‌رود و کسی که با آنها دشمنی ورزد، با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند، خدا او را به دوزخ می‌برد. «حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۳ / ۱۶۶] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن و حسین را به دوش خود نهاده و به جانب ما می‌آید و هر بار، یکی از آنها را می‌بوسد. همین که به جمع ما رسید، یکی از اصحاب پرسید: یا رسول الله! آیا این دو فرزندت را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: آری! کسی که این دو دلبندم را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با آنها کینه‌توزی نماید، با من کینه‌توزی کرده است.

«حاکم» گفته است که سند این روایت، صحیح است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۲ / ۴۴۰]، «هیثمی» در [مجمع ۹ / ۱۷۹] و «بزاز» هم، روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۳ / ۱۷۱] از «ابو حازم» روایت می‌کند که بخاطر دارم که حضرت امام حسن علیه السلام رحلت کرده بود، امام حسین علیه السلام به «سعید بن عاص» - حاکم مدینه - که در تشییع جنازه آن حضرت حضور داشت، با ناراحتی گفت: به جلو برو و بر امام حسن علیه السلام نماز بگزار و اگر روش معمول چنین نبود هرگز تو را به پیشنمازی و نمی‌داشتم!! «۱» «ابو هریره» می‌گوید: هنگامی که این طرز برخورد آنها را مشاهده کردم، گفتم: در این هنگام که می‌خواهید فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را دفن

(۱) محققین شیعه از جمله علامه قرشی در کتاب «حیاء الحسن علیه السلام» بعد از نقل این مطلب، آن را رد کرده و فرموده که فقط «سعید بن عاص» در تشییع جنازه شرکت داشت و چگونه امکان دارد امام حسین علیه السلام او را به چنین کاری بگمارد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۶

کنید، چنین برخوردهائی خوب نیست! برای اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با آنها دشمنی کند، با من دشمنی کرده است. «حاکم» این حدیث را صحیح دانسته است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۲ / ۵۳۱]، «بیهقی» در [سنن ۴ / ۲۸] و «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۲ / ۳۰۱] نقل کرده‌اند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹ / ۱۸۰] از «قره بن ایاس» روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره حسین علیهما السلام، فرمود: پروردگارا! این دو را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست مدار.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۲۳] از «یعلی بن مژه» روایت کرده است، حسنین علیهما السّلام در حالیکه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. یکی از آن دو که پیشتر از دیگری رسیده بود دست در گردن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت، حضرت رسول هم او را به سینه چسبانید و آن دیگری که رسید او هم دست به گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله افکند، حضرت او را هم به سینه فشرد؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی این یکی و گاهی آن دیگری را می‌بوسید و آنگاه به مردم فرمود: من این دو تن را دوست می‌دارم، شما هم آنها را دوست بدارید. «احمد» و «دولابی» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۳) [همان کتاب ص ۱۲۳] از «عبد الله» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و حسنین علیهما السّلام بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌پریدند، در این هنگام مردم می‌خواستند آنها را از این کار باز دارند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادرم فدای آنها، آنان را به حال خود بگذارید و همچنین می‌فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، باید آنها را هم دوست بدارد. «ابو حاتم» از این حدیث یاد کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۷

مؤلف گوید: «طبری» همین روایت را در صفحه ۱۳۲ با اندک اختلافی آورده است و می‌گوید: «حافظ دمشقی» هم به ذکر آن پرداخته است. و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۷۹] متذکر آن شده و گفته است: «ابو یعلی» و «بزاز» و «طبرانی» به مختصری از آن، اکتفا نموده‌اند.

(۱) [همان کتاب ص ۱۲۳] از «اسرائیل» نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: کسی که حسنین علیهما السّلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. «ابو سعید» این حدیث را در «شرف النبوة» نقل نموده است.

(۲) [همان کتاب ص ۱۲۴] از «عبد الله» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این دو بزرگوار، فرزندان من اند؛ کسی که حسنین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. «ابن سری» و مؤلف «الصفوه» این حدیث را نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۸۰] با اندک اختلاف لفظی، متعرض آن شده است و از «عبد الله بن مسعود» روایت کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق حسنین علیهما السّلام، فرمود: بار پروردگارا! آنها را دوست می‌دارم، پس تو هم دوستشان بدار و کسی که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. «بزاز» این حدیث را نقل کرده و سندش خوب است.

(۳) [همان کتاب ص ۱۲۴] از «سعید بن راشد» روایت می‌کند که حسنین علیهما السّلام بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند، هنگامی که به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند، هر دو را به سینه چسبانید و فرمود: این دو، دو دسته گل خوشبوی دنیای من اند؛ کسی که مرا دوست می‌دارد، باید آنها را هم دوست بدارد.

«ابن بنت منیع» این حدیث را روایت کرده است.

(۴) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۵] از حضرت علی علیه السّلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسین بن علی علیه السّلام، فرمود: کسی که این بزرگوار را دوست

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۸

بدارد، مرا دوست داشته است.

«طبرانی» این حدیث را روایت می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۳۹

باب پانزدهم احادیثی که درباره شباهت حسین علیهما السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۷/۲] به سند خود، از «هانی بن هانی» از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: امام حسن علیه السلام از سر تا سینه شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و امام حسین علیه السلام از سینه تا قدم شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱۹/۱]، «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱/۱۳۹]، «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱/۱۹] و جمعی از محدثان نیز آن را روایت کرده‌اند.

(۳) [الاصابه ابن حجر ۲/قسم ۱۵/۱] «ابن سیرین» به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

(۴) [کنز العمال ۷/۱۰۶] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

هر کس که خوشحال می‌شود با نگاه کردن به شبیه‌ترین مردمان از نظر رخسار و گردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس به حسن بن علی علیه السلام بنگرد و هر کس که مسرور

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۰

می‌گردد از اینکه شبیه‌ترین مردمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را از گردن به پائین و از نظر آفرینش و رنگ، ببیند، پس به حسین بن علی علیه السلام نگاه کند.

«طبرانی» و «ابو نعیم» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۱) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «عقبه بن حارث» روایت می‌کند که «ابو بکر» پس از آنکه نماز گزارد و از مسجد بیرون آمد، در مسیر خود امام حسن علیه السلام را دید که با کودکان همسالش بازی می‌کند. «ابو بکر» آن حضرت را روی شانه‌اش گذاشت و گفت:

پدرم فدای کسی که شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله است نه علی علیه السلام. حضرت علی علیه السلام هم در این هنگام می‌خندید.

مؤلف گوید: این حدیث را به طریق دیگر در باب «مناقب حسن و حسین علیهما السلام» آورده و بجای

«لا شبیه بعلی علیه السلام»

، «لیس شبیها بعلی»

نقل کرده است. «حاکم» هم در [مستدرک ۳/۱۶۸] همین حدیث را روایت کرده و می‌گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، صحیح است. و «احمد حنبل» در [مسند ۸/۱] و محدثان دیگر هم حدیث مزبور را نقل کرده‌اند.

(۲) [فتح الباری ۸/۹۷] می‌نویسد:

«احمد» حدیث مزبور را به طریق دیگر از «ابن ابی ملیکه» روایت می‌کند که فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام را بازی می‌داد و او را خوشحال می‌ساخت و می‌فرمود:

فرزندم شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد نه به علی مرتضی علیه السلام.

(۳) [صحیح بخاری] کتاب «آغاز آفرینش» در باب صفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به دو طریق از «ابو جحیفه» روایت می‌کند که من پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده بودم و هنگامی که امام حسن علیه السلام را هم دیدم، او را شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله یافتم.

مؤلف گوید: این حدیث را «مسلم» در «صحیح» در کتاب «الفضائل» به دو طریق، «ترمذی» در [صحیح ۱۳۵ / ۲] به چند طریق و در [۳۰۷ / ۲] و «حاکم» در [مستدرک ۱۶۸ / ۳] روایت کرده‌اند و «حاکم» اظهار می‌دارد: این حدیث طبق نظر فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۱ «بخاری» و «مسلم»، صحیح است و «احمد حنبل» هم در [مسند ۳۰۷ / ۴] آنرا روایت کرده است.

(۱) [همان کتاب] در «آغاز آفرینش» در باب مناقب حسنین علیهما السّلام، به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که هیچ کس از افراد خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از حسن بن علی علیه السّلام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شباهت نداشت.

مؤلف گوید: «ترمذی» این حدیث را در [صحیح ۳۰۷ / ۲]، «حاکم» در [مستدرک ۱۶۸ / ۳] و «احمد حنبل» در [مسند ۱۶۴ / ۳] آورده‌اند و «احمد» اضافه کرده است: هیچ کس از حسن بن علی علیه السّلام و فاطمه علیها السلام، نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود. و در [۱۹۹ / ۳] گفته است: حسن بن علی علیه السّلام از نظر رخسار، از همه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شبیه‌تر به ایشان بود. و محدثان دیگر هم این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۳۴۲ / ۲] حدیثی را از «عاصم بن کلب» از پدرش از «ابن عباس» نقل کرده و در پایان آن «ابن عباس» تصریح کرده است که حسن بن علی علیه السلام شباهت کاملی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت.

(۳) [اصابه ابن حجر ۲ / قسم ۱۱ / ۱] از «البهی» روایت کرده است که در یکی از روزها، در ضمن گفتگوهایی که به عمل می‌آمد سخن به اینجا رسید که در میان خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسی شباهت بیشتری به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد؟

در این گفتگو بودیم که «عبد الله زبیر» وارد شد و از مسئله مطرح شده اطلاع یافت.

او گفت: من به شما می‌گویم چه کسی از آنها شبیه‌ترین و محبوبترین افراد خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آری، حسن بن علی علیه السّلام شبیه‌ترین و محبوبترین افراد خانواده نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. حدیث مزبور طولانی است و همگی آن را پیش از این در باب «حسین علیهما السّلام محبوبترین اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن حضرت می‌باشند» آوردیم و در ضمن آن حدیث اظهار شد که «هیشمی» در [مجمع ۱۷۵ / ۹] هم به روایت آن پرداخته است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۲

(۱) [هیشمی در مجمع ۱۷۶ / ۹] از «کلب بن شهاب» روایت می‌کند که در یکی از روزها، در حضور «ابن عباس» سخن به میان آمد. وی گفت: حسن بن علی علیه السّلام بیشترین شباهت را در میان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن حضرت داشته است. «طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «آغاز آفرینش» در مناقب حسنین علیهما السّلام، به سند خود، از «انس بن مالک» روایت کرده است، هنگامی که سر مطهر حسین بن علی علیه السّلام را نزد «عبید الله زیاد» آوردند، دستور داد سر مطهر آن حضرت را در میان طشتی نهادند و با کمال بی‌حیائی با چوب دستی که داشت به لب و دندان آن حضرت می‌زد و درباره چهره زیبای ایشان، مطالبی ابراز می‌داشت. «انس» گفت که سر مطهر و چهره مبارک در آن حال شبیه‌ترین فرد خانواده نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله بود و امام حسین علیه السلام پیش از این واقعه محاسن شریفش را خضاب کرده بود.

مؤلف گوید: «ترمذی» این روایت را در [صحیح ۳۰۷ / ۲]، «احمد حنبل» در [مسند ۲۶۱ / ۳]، «متقی» در [کنز العمال ۷ / ۱۱۰] و «ابو نعیم» روایت کرده‌اند.

(۳) [هیشمی در مجمع ۱۸۵ / ۹] از «محمد بن ضحاک بن عثمان حزامی» روایت کرده است که گفت: پیکر حضرت سید الشهداء

شبهه پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

«هیثمی» گفته که «طبرانی» این روایت را نقل کرده و رجال سند آن از ثقات‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۳

(۱)

باب شانزدهم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت‌اند

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۶/۲] در مناقب حسنین علیهما السّلام، به دو سند، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حسن و حسین هر دو سرور جوانان بهشت‌اند.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [۳/۳ و ۶۲ و ۸۲]، «ابو نعیم» در [حلیه ۵/۷۱] طرق چندی را ارائه داده است، «خطیب بغدادی» در [تاریخ ۹/۲۳۱ و ۲۳۲، ۱۰/۹۰] به طرق متعدد، و «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب جلد ۳] در ضمن شرح حال «زیاد بن جبیر» و شرح حال «سويد بن سعید»، و «نسائی» در [خصایص ص ۳۶] به دو طریق، روایت کرده‌اند و «نسائی» در آخر طریق دیگر می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حسنین علیهما السّلام دو سید جوانان بهشت‌اند و استثنائی هم در کار نیست.

(۳) [همان کتاب ۲/۳۰۷] به سند خود، از «زرّ بن حبیش» از «حذیفه» روایت می‌کند که در یکی از روزها، مادرم از من پرسید: مدتی است که با رسول

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۴

خدا صلی الله علیه و آله ملاقات خصوصی نداشته‌ای؟ گفتم: آری، مدتی است که این توفیق دست نداده است. مادرم از شنیدن این پاسخ ناراحت شد. گفتم: اجازه بده امشب پس از ادای نماز مغرب با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیغام تو را به عرض آن حضرت تقدیم بدارم و برای خود و تو، از ایشان التماس دعا نمایم. آن شب به مسجد رفتم و پس از نماز مغرب، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را سلام گفت و بلافاصله به نماز پرداخت تا آنکه نماز عشاء را به پایان آورد و بلادرنگ از مسجد خارج شد. پشت سر حضرت حرکت کردم ناگهان صدای مرا شنید و فرمود: حذیفه تو هستی؟ عرض کردم: آری. فرمود: چه می‌خواهی، خدای تعالی تو و مادرت را بیامرزد! آنگاه فرمود: فرشته‌ای که تاکنون به زمین نیامده بود. از خدای تعالی درخواست کرد تا به من سلام کند و مژده دهد که فاطمه علیها السّلام سرور زنان بهشت است و حسن و حسین علیهما السّلام سرور جوانان بهشت‌اند.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۵/۳۹۱]، «ابو نعیم» در [حلیه ۴/۱۹۰]، «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۵/۵۷۴] و «متقی» در [کنز العمال ۶/۲۱۷] آورده‌اند و «متقی» گفته است: «رویانی» و «ابن حبان» در «صحیح» از «حذیفه» روایت کرده‌اند و در [۶/۲۱۸] می‌گوید: «ابن عساکر» از «حذیفه» و در [۷/۱۰۲] گفته است که «ابن جریر» از «حذیفه» روایت کرده است و «حاکم» در [مستدرک ۳/۳۸۱] فقط نامی از حسنین علیهما السّلام برده است و گروه دیگری از محدثان- که ذکر آنها موجب تطویل است- حدیث مزبور را نقل کرده‌اند.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در باب فضائل اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «ابن عمر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت‌اند و پدرشان از خود آنها بهتر است.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳/۱۶۷] نقل کرده است.

(۲) [مستدرک ۳/۱۶۷] به سند خود، از «زرّ» از «عبد الله (مسعود)» روایت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۵

کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند و پدرشان از آنها بهتر

است.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۵/ ۵۸] روایت کرده و به نام حسنین علیهما السلام اکتفا کرده و ادامه حدیث را که پدرشان از خود آنها بهتر است، اشاره نکرده است.

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۴/ ۱۳۹] به سند خود، از «ابراهیم بن یزید تیمی» از پدرش نقل می‌کند که در یکی از روزها، علی بن ابیطالب علیه السلام زره خودش را که گم کرده بود در دست یکی از یهودیان دید و شناخت که زره خودش می‌باشد، به او فرمود: این زره من است که ناخودآگاه از پشت شتر اروقم به زیر افتاده است. یهودی گفت: چنین نیست بلکه زره از آن من است و در اختیارم می‌باشد. یهودی اضافه کرد که قضاوت آن به عهده قاضی مسلمانان است.

علی علیه السلام و یهودی نزد «شریح قاضی» رفتند (تا آنجا که) «شریح» گفت: یا امیر المؤمنین! راست می‌فرمائی زره از آن شماست. ولیکن برای اثبات حقانیت خود باید دو شاهد بیاوری. حضرت علی علیه السلام حسنین علیهما السلام و «قبر» را برای شهادت حاضر کرد و شهادت دادند که زره از آن امیر المؤمنین علیه السلام است. «شریح» گفت:

گواهی «قبر» که آزاد شده شماست، پذیرفته است؛ لیکن شهادت دو فرزندتان از نظر من قابل قبول نمی‌باشد؟! حضرت علی علیه السلام فرمود: مادرت به عزایت بنشیند مگر از «عمر بن خطاب» نشیندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند.

«ابو نعیم» گفته است که این حدیث را فرزندان «شریح» از خود او، و «شریح» هم از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده و روایت کرده‌اند. پس از این، «ابو نعیم» حدیث مزبور را به طریق دیگر در صفحه ۱۴۰ با اختلاف لفظی ذکر کرده است.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/ ۱۴۰] به سند خود، از علی علیه السلام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۶

روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حسن و حسین علیهما السلام دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند و پدرشان از خود آنها بهتر است.

مؤلف گوید: «خطیب» این حدیث را در [۲/ ۱۸۵ و ۴/ ۱۲] به دو طریق دیگر، از علی علیه السلام روایت کرده و به ذکر حسنین علیهما السلام پرداخته و نامی از پدر بزرگوارشان نیاورده است.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۳۷۲] به سند خود، از «زر بن حبیش» از «حذیفه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت‌اند.

(۲) [همان کتاب ۱۰/ ۲۳۰] به سند خود، از «زر بن حبیش» از «حذیفه» روایت کرده که در یکی از روزها، آثار سرور و فرح را در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردم، به عرض رسانیدم: یا رسول الله! امروز آثار نشاط و شادی در شما می‌بینم، علت آن چیست؟ فرمود: چگونه خوشحال نباشم در حالیکه «جبرئیل» بر من نازل شد و مژده داد که حسن و حسین علیهما السلام دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند و پدرشان برتر و والاتر از خود آنهاست.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۷/ ۱۰۸] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» و «ابن عساکر» هم آن را نقل کرده‌اند.

(۳) [اصابه ابن حجر ۱/ قسم ۱/ ۲۶۶] حدیث مسندی را از «جهم» نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: حسن و حسین دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۸] روایت کرده و می‌گوید: «ابن منده»، «ابو نعیم» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۴) [همان کتاب ۶ / ۴ / ۱۸۶] می‌نویسد: «بغوی» در شرح حال «مالک بن حویرث لثی»، حدیثی نقل کرده که در ضمن آن آمده است: حسن و حسین علیهما السّلام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۷

دو سید جوانان بهشت‌اند و پدرشان از خود آنها بهتر و والامقامتر می‌باشد.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶ / ۲۲۰] این حدیث را متذکر شده است و می‌گوید: «طبرانی» این حدیث را از «قرّه» و «مالک بن حویرث» روایت می‌کند.

(۱) [کنز العمال ۶ / ۲۲۰] چنین نقل کرده است: حسن و حسین علیهما السّلام دو سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند. و گفته است که «طبرانی» این حدیث را از «عمر» و «ابو هریره» روایت می‌کند. و «طبرانی» در «الاوسط» از «اسامه بن زید» و از «براء» و «ابن عدی» از «ابن مسعود» روایت می‌نماید و در صفحه ۲۲۰ چنین آورده است: هر کس که با نگاه کردن به سیمای سرور و سید جوانان اهل بهشت خوشحال می‌گردد، پس به حسن بن علی علیه السّلام بنگرد. «ابو یعلی» این حدیث را از «جابر» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۲۲۱] چنین نقل کرده است: فرشته‌ای از فرشتگان آسمان که تاکنون مرا زیارت نکرده و به دیدارم نیامده بود، از خدا اجازه خواست تا به دیدارم بیاید. پس از ملاقات به من مژده داد که فاطمه علیها السّلام سرور زنان امت من می‌باشد و حسن و حسین علیهما السّلام هر دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. «طبرانی» و «ابن نجار» این حدیث را از «ابو هریره» روایت کرده‌اند.

(۳) مؤلف گوید: «نسائی» حدیث مزبور را در [خصایص ص ۳۴] پس از ذکر سند و اتصال آن به «ابو هریره»، چنین آورده است: «ابو هریره» گفت که در یکی از روزها، رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای نماز ظهر به مسجد تشریف نیاورد و هنگام نماز عشاء که به مسجد آمد، گفتیم: یا رسول الله! چه پیشامدی امروز رخ داده بود که از دیدارتان محروم شدیم؟ فرمود: همانا یکی از فرشتگان آسمانی که تاکنون به دیدارم نیامده بود، از خدا اجازه خواست و به دیدارم نایل آمد و گزارش اجازه خواستن خود را به من داد و مژده داد که فاطمه علیها السّلام، دختر من، بزرگ و سرور زنان

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۸

امت من است و حسن و حسین علیهما السّلام دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۲۲۱] چنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن عباس» روایت می‌کند. و در آن حدیث آمده است: کسی که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با آنها دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۲۲۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. سپس فرمود: پروردگارا! آنها را دوست می‌دارم، تو هم آنها را دوست بدار. «طبرانی» این حدیث را از «اسامه بن زید» روایت کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۲۲۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: حسین از من است و من از حسینم، او یکی از اسباط است، کسی که حسین علیه السّلام را دوست بدارد، خدا را دوست می‌دارد. و همانا حسن و حسین علیهما السّلام دو سرور جوانان بهشت‌اند. «ابن عساکر» این حدیث را از «ابو رمثه» روایت کرده است.

(۴) [همان کتاب ۷ / ۱۰۷] از «ثابت بنانی» از «انس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین علیهما السّلام دو سرور جوانان بهشت‌اند.

(۵) [همان کتاب ۷ / ۱۱۱] از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول گرامی خطاب به فاطمه علیها السّلام، فرمود: آیا خوشنود نیستی از اینکه سرور زنان بهشت باشی و دو فرزند تو هم سرور جوانان بهشت باشند؟

«بزاز» این حدیث را ذکر کرده است.

(۶) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۲] از «عمر بن خطاب» روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان بهشت‌اند.

«طبرانی» هم این روایت را نقل کرده است.

(۷) [همان کتاب ۹/ ۱۸۳] از «قره بن ایاس» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۴۹

فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان بهشت‌اند و پدرشان از آنها بهتر و والا مرتبه تر است.

«طبرانی» این روایت را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۸۴] از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و

حسین دو سرور جوانان بهشت‌اند.

«طبرانی» این حدیث را در «اللاوسط» آورده است.

(۲) [همان کتاب ۹/ ۱۸۴] از «براه بن عازب» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین علیهما السلام

دو سید جوانان اهل بهشت‌اند.

«طبرانی» این حدیث را به سند حسن روایت کرده است.

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۸۱] از «دیلمی» به سند خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده است که فرمود: سرور

جوانان بهشت حسن و حسین علیهما السلام هستند.

(۴) [ذخائر العقبی ص ۱۲۹] از «ابوبکر» روایت است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: حسن و حسین

علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت‌اند.

«ابن سمان» این روایت را در «الموافق» ذکر کرده است.

(۵) [ذخائر العقبی ص ۱۳۰] از «جابر» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: کسی که دوست می‌دارد به سرور

بهشتیان بنگرد، پس به این بزرگوار (حسین بن علی علیه السلام) نگاه کند. و در صفحه ۱۲۹، از «جابر بن عبد الله» روایت است که

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: کسی که خوشحال می‌شود از اینکه مردی از بهشتیان را ببیند، پس به حسین

بن علی علیه السلام بنگرد.

«ابو حاتم» این حدیث را ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۸۹] می‌نویسد: «ابو یعلی» این روایت را یاد کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۰

(۱) [همان کتاب ص ۱۳۵] حدیثی را از «علی بن هلال» از پدرش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که در ضمن آن

آمده است: ای فاطمه! سبط این امت از ماست و آن سبط دو فرزند تو حسن و حسین علیهما السلام هستند و آن دو، سرور اهل

بهشت‌اند. به خدائی که مرا به حق فرستاده است، پدر ایشان از خود آنها والا مقامتر می‌باشد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۱

(۱)

باب هفدهم همانا خدای تعالی بهشت را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام زینت داده است

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲/ ۲۳۸] به سند خود، از «عقبه بن عامر» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که بهشتیان در جایگاه خود استقرار می‌یابند، «بهشت» به عرض الهی می‌رسانند: پروردگارا! به من وعده ندادی که مرا به دو رکن از ارکان خود مزین بسازی؟ حضرت حق تعالی می‌فرماید: من به وعده خود وفا کردم و حسنین علیهما السلام را که دو رکن از ارکان بسیار گرانبهای من می‌باشند در تو مستقر ساختم. بهشت از این مژده چنان اظهار شادمانی می‌کند که مانند عروسی که به زفاف می‌رود به خود می‌بالد و فخر می‌نماید.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۲۲۱] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» و «ابن عساکر» هم از «عقبه» روایت کرده‌اند. «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۸۴] علاوه بر آنچه یاد آور شدیم، پاره‌ای از مطالب دیگر دارد که در فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۲ باب آینده به آنها خواهیم پرداخت.

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۸۴] از «انس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گاهی بهشت و دوزخ به یکدیگر می‌بالیدند، بهشت در مقام مفاخرت می‌گفت: من از تو بهترم. دوزخ می‌گفت: بلکه من از تو بهتر می‌باشم!! بهشت از وی پرسید: چرا تو از من بهتر باشی؟ دوزخ در پاسخ گفت: برای آنکه من جایگاه ستمگران و نمود و فرعونم! بهشت ساکت شد و پاسخی نداد. در این هنگام خدای تعالی خطاب به بهشت، فرمود: ناراحت مباش که من دو رکن تو را به حسنین علیهما السلام زینت خواهم داد. اینجا بود که بهشت مانند عروس به خود می‌بالید و فخر می‌کرد. «طبرانی» این حدیث را در «اللاوسط» نقل نموده است.

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۱/ ۱۷۸] در ضمن شرح حال «بزیع ازدی»، پدر «عباس»، حدیثی را نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت» به عرض الهی رسانید: پروردگارا! مرا زینت بده و ارکان مرا نیکو ساز. خدای تعالی به او وحی کرد: همانا ارکان تو را به حسن و حسین علیهما السلام زینت می‌دهم.

(۳) [اصابه ابن حجر ۱/ قسم ۱/ ۱۵۱] می‌نویسد: «عبدان» از طریق «اسماعیل بن عیاش» از «محمد بن عیاض» از پدرش از «عباس بن بزیع» از پدرش به حدیث مرفوع، در ضمن تزیین ارکان بهشت به حسنین علیهما السلام اضافه کرده است که مجادله کننده و بخیل وارد بهشت نمی‌شوند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۳

(۱)

باب هجدهم حسنین علیهما السلام دو گوشواره عرش خدایند

(۲) [متن فیض القدر مناوی ۳/ ۴۱۵] گفته است: حسن و حسین علیهما السلام دو شنف عرش الهی هستند و معلق و آویزان از آن نیستند.

«طبرانی» این حدیث را در «اللاوسط» از «عقبه بن عامر» به نقل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است. در شرح آن کتاب از «دیلمی» نقل نموده است که حسنین علیهما السلام بمنزله دو شنف از چهره‌اند و «شنف»، گوشواره‌ای است که به گوش می‌آویزند، منظور آنست که یکی از حسنین علیهما السلام در جانب راست عرش و دیگری در جانب چپ عرش قرار دارند.

مؤلف گوید: «مناوی» این حدیث را در [کنوز الحقایق ص ۶۵] متذکر شده است و می‌گوید: حسن و حسین علیهما السلام دو سیف عرش الهی‌اند و آویخته به عرش هم نیستند. چنانکه در «کنوز الحقایق» آمده، کلمه «سیف» با سین بی نقطه و «یاء» و «فاء» بکار رفته

است و از قرینه پیداست که نسخه مغلوط بوده و صحیح آن،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۴

«شرف» به شین نقطه‌دار است که به معنای گوشواره می‌باشد.

(۱) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۸۴] از «عقبه بن عامر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین علیهما السلام دو گوشواره عرش خدا و معلق به عرش اند و جدای از آن نمی‌باشند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هنگامی که بهشتیان در بهشت استقرار می‌یابند، به عرض می‌رسانند: پروردگارا! به من وعده داده‌ای که مرا به دو رکن از ارکان خود زینت بدهی. خدای تعالی می‌فرماید: مگر نه اینست که تو را به حسن و حسین علیهما السلام زینت داده‌ام؟ «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: صدر این حدیث را «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۲۲۰] و «ابن حجر» در [صواعق ص ۱۱۴] آورده‌اند. و هر دو تن گفته‌اند «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است و عبارت آنها «سیفا العرش» است و پیش از این بدان اشاره کردیم. ظاهر آنست که نسخه مغلوط بوده و کلمه صحیح آن، «شفا العرش» است که از «فیض القدیر مناوی» و از «هیثمی» روایت کردیم و به معنای دو گوشواره است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۵

(۱)

باب نوزدهم امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سبط این امت‌اند

(۲) [کنز العمال ۲/ ۸۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیز و هر ساختمانی اساس و زیر بنائی است که آن ساختمان را نگهداری می‌کند، اساس و پایه استوار ایمان، پرهیزگاری است. برای هر شتر راهواری کوهانی است و کوهان این امت، عموم «عباس» است. و برای هر امتی، سبطی است و سبط این امت، حسن و حسین علیهما السلام هستند. و برای هر پرنده‌ای، بالی است و بال و پر این امت، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

(۳) [همان کتاب ۶/ ۲۲۱] حسن و حسین علیهما السلام دو سبط از اسباط هستند.

«طبرانی» و «ابو نعیم» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۴) [مرفاء المفاتیح علی بن سلطان ۵/ ۶۰۲] از «ابو ایوب انصاری» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام، فرمود: پیغمبر ما والاترین پیغمبران است و او هم پدر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است و او هم «حمزه»، عموی پدر تو است. و کسی که با دو بال به هر کجای بهشت که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۶

بخواهد پرواز می‌کند جزو خانواده ما می‌باشد و او هم «جعفر»، پسر عموی پدر توست. و دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السلام هستند که از ما بوده و دو فرزند تو می‌باشند. مهدی (عج) هم از خانواده ماست.

«طبرانی» این حدیث را در «معجم» نقل نموده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۴۴] این حدیث را روایت می‌کند و اضافه می‌کند که این حدیث را «طبرانی» در «معجم» روایت کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۵] از «علی بن هلال» از پدرش روایت می‌کند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین لحظات زندگی را سپری می‌کرد، حضور مبارکش شرفیاب شدم. در آن هنگام حضرت فاطمه علیها السلام بر بالین آن حضرت

نشسته بود و گریه می‌کرد، صدای گریه‌اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید. دیده گشوده متوجه حضرت فاطمه علیها السلام شد و فرمود: حبیب من، فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ به عرض رسانید: از ضایعه و بی‌مهری‌هائی که بعد از تو به ما می‌شود در هر اسم! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حبیب من! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی به مردم روی زمین توجهی کرد و از میان آنها پدرت را برگزید و او را به پیغمبری مبعوث فرمود، و بار دیگر، توجهی به مردم زمین کرد و شوهرت علی علیه السلام را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به همسری او درآورم. ای فاطمه! ما خاندانی هستیم که خدای تعالی هفت فضیلت ویژه به ما اعطا فرموده است که به هیچیک از خاندان پیش از ما و پس از ما، اعطا نکرده و نخواهد کرد: من پیغمبر خاتم و گرامتین افراد در پیشگاه خدایم و از محبوبترین آفریدگان الهی هستم؛ من پدر توام و وصی من، بهترین اوصیا و محبوبترین آنها در نزد خداست و همانا او شوهر تو می‌باشد؛ شهید ما بهترین شهیدان و محبوبترین آنهاست و او «حمزه بن عبدالمطلب»، عموی پدر تو و عموی شوهر تو می‌باشد؛ و از خاندان ما کسی است که خدای تعالی دو بال سبز به وی عنایت فرموده تا بوسیله آنها به هر کجای بهشت که بخواهد به همراه فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۷

فرشتگان پرواز کند و او «جعفر»، پسر عموی پدر تو و برادر همسر تو است؛

(۱) و از خاندان ما دو سبط این ائمت است که دو فرزند تو، حسن و حسین علیهما السلام هستند که سرور جوانان اهل بهشت‌اند؛ و به حق خدائی که مرا به راستی مبعوث کرده است، پدر آنها از خود ایشان هم بهتر و والامقامتر است؛ ای فاطمه! به خدائی که مرا به پیغمبری برانگیخت، از صلب این دو فرزند تو، مهدی (عج) این ائمت ظهور می‌کند و این در حالی است که هرج و مرج و اختناق و خونریزی و فسادها، از هر طرف هجوم می‌آورند و راهها بسته می‌گردد و مردم دست به چپاول دراز می‌نمایند و مال و جان یکدیگر را به خطر می‌اندازند، بطوریکه بزرگ به کوچک رحم نکند و کوچک به بزرگ احترام ننماید. در این هنگام است که خدای تعالی بزرگواری (ولی عصر (عج)) را برمی‌انگیزد تا دژهای گمراهی را ویران بسازد و قفل از دل‌هائی که به دست نااهلان و ستمگران مسدود گردیده بگشاید و دین را در آخر الزمان آنچنان استوار بسازد که من در آغاز به پابرجائی آن اقدام کردم. زمین را که از ظلم و جور مملو گردیده است، از عدل مملو بگرداند. «حافظ ابو العلاء همدانی» این حدیث را در کتاب «اربعین حدیث فی المهدی» متذکر شده است.

مؤلف گوید: در باب «فضائل حسین علیه السلام» و در باب

«حسین منی و انا من حسین علیه السلام»

، روایتی از «بخاری» در «الادب المفرد» خواهد آمد که حسن و حسین علیهما السلام دو سبط از اسباط هستند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۸

(۱)

باب بیستم حسین علیهما السلام از جهت جدّ و جدّه و پدر و مادر از بهترین مردمان به شمار می‌آیند

(۲) [کنز العمال ۶ / ۲۲۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: ای مردم! می‌خواهید به شما خبر دهم از کسی که دائی و خاله او از همه بهتر است؟ آیا می‌خواهید به شما اطلاع دهم از کسی که پدر و مادرش از همه پدر و مادرها بهتر است؟ آیا می‌خواهید به شما ابلاغ کنم از کسی که جدّ و جدّه‌اش از همه مردم بهتر است؟ آری! حسن و حسین هستند که جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و جدّه‌شان، خدیجه دختر «خویند» است؛ و مادرشان، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرشان، علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ و عمویشان، «جعفر بن ابیطالب» و عمه‌شان، «ام هانی» دختر «ابوطالب» است؛ و دائیشان «قاسم» فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاله‌هایشان زینب و رقیه و ام کلثوم، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله

هستند. بنابراین جد و جدّه‌شان، پدر و مادر، عمو و عمه و دائی و خاله‌شان، همه در بهشت‌اند و خود

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۵۹

آنها و هر کسی که دوستدار آنان باشد، در بهشت خواهند بود.

«طبرانی» و «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن عباس» روایت کرده‌اند.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۸۴] آنرا روایت کرده و گفته است که «طبرانی» در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» آنرا نقل می‌کند.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۰] از «ابن عباس» روایت می‌کند که در یکی از روزها که حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، فاطمه علیها السلام گریه کنان به جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پدرم فدای تو، علت گریه تو چیست گفت: حسنین از خانه بیرون رفته‌اند و تا به حال بازنگشته‌اند و نمی‌دانم در چه حالی هستند و کجا خوابیده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گریه مکن برای آنکه آفریدگارشان نسبت به آنها از من و تو مهربانتر است. سپس دستها را به دعا برداشت و گفت: بار خدایا! آنها را از خطرات محفوظ بدار و سلامت و تندرستی را به آنها ارزانی دار. در همین لحظه «جبرئیل» فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! هیچ غم مخور و اندوهگین مباش که حسنین علیهما السلام حالا در باغ بنی نجار خوابیده‌اند و خدای تعالی فرشته‌ای را بر آنها برگماشته تا آنها را از هر گونه خطری حفاظت نماید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست و همراه اصحاب عازم باغ بنی نجار شد و دید حسنین علیهما السلام دست در گردن یکدیگر درآورده و به خواب رفته‌اند و فرشته موکل یک بالش را در زیر آنان گسترانده و بال دیگرش را در بالای آنها سایبان قرار داده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانب آنان شتافت و آنها را می‌بوسید تا اینکه از خواب بیدار شدند. آنگاه امام حسن علیه السلام را روی شانه راست و امام حسین علیه السلام را روی شانه چپ قرار داد و از باغ بنی نجار بیرون آمد. در راه «ابو بکر» با رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و گفت: یا رسول الله! یکی از این دو کودک را به من بسپار تا من او را بردارم. فرمود: چه خوب راهواری است راهوار آنها و خوب سوارانی هستند خود آنها و پدر آنها از خودشان هم بهتر است. به این ترتیب پیغمبر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۰

اکرم صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا وارد مسجد شد.

(۱) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه حسنین علیهما السلام روی دوش مبارکش بودند، ایستاده خطاب به مسلمانان فرمود: ای گروه مسلمانان! آیا می‌خواهید شما را به بهترین افراد از جهت جد و جدّه، راهنمایی کنم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین‌اند که جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم رسولان و جدّه‌شان، دختر «خوئیلد» بزرگ زنان بهشت است؛ آیا می‌خواهید شما را به بهترین مردمان از جهت عمو و عمّه راهنمایی کنم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین‌اند که عمویشان، «جعفر بن ابیطالب علیه السلام» و عمه‌شان، «ام هانی» دختر «ابو طالب» است؛ ای مردم! آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین مردمان از جهت دائی و خاله؟ گفتند: آری، یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین‌اند که دائی ایشان، «قاسم» فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاله‌شان، زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس فرمود: پروردگارا! می‌دانی که حسن و حسین در بهشت‌اند، و عمو و عمه‌شان در بهشت‌اند، دوستانشان در بهشت‌اند، و دشمنانشان در دوزخ و گرفتار عذاب و شکنجه هستند.

«طبری» گفته است که «ملا» این حدیث را در «سیره» خود و محدثان دیگر هم آن را در کتابهای حدیث خودشان ذکر کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۱

باب بیست و یکم احادیثی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در خصوص دعا و امثال آن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند

(۲) [صحیح ترمذی ۱/۹۳] به سند خود، از «ابو الجوزاء سعدی» روایت می‌کند که امام حسن بن علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله کلماتی به من آموخت که آنها را در نماز وتر می‌خوانم:

«اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعطیت، و قنی شرّ ما قضیت، فانک تقضی و لا یقضی علیک و انه لا یدل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت»

؛ پروردگارا! مرا در جرگه هدایت یافتگان قرار بده، و جایگاه مرا در میان اصحاب عافیت مقرر بدار، و مرا با آنها که دوست تواند همراز و همگام قرار بده، و در آنچه به من داده‌ای برکت عنایت فرما، مرا از سرانجام ناخوش‌آیند قضای خودت محافظت کن. برای آنکه تو هستی که قضای الهیت را جاری می‌کنی و کسی نمی‌تواند تو را گرفتار قضای خودش سازد. همانا کسی را که تو دوست می‌داری دلیل نمی‌گردد. آری، پروردگار ما با برکت و عالیمقام است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۲

مؤلف گوید: این دعا از امام حسن بن علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است و گروه بسیاری از محدثان از قبیل: «نسائی»، «ابن ماجه» و «ابو داود» و غیره آن را روایت کرده‌اند. آری «احمد حنبل» در [مسند ۱/۲۰۱] دعای مزبور را از حسین بن علی علیه السلام روایت نموده و گویا نسخه‌ای که «ابن حنبل» دعای مزبور را از آن نقل کرده، مغلوپ بوده است.

(۱) [سنن دارمی ۲/۲۴۵] به سند خود، از «ابو جوزاء سعدی» روایت کرده که گفت: در یکی از روزها که حضور امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب بودم، عرض کردم: مقداری از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به خاطر سپرده‌اید، بیان فرمائید. فرمود: آری، در یکی از روزها، شخصی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و مسئله‌ای پرسید که اکنون از چگونگی آن سؤال اطلاعی ندارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود:

«دع ما یریبک الی ما لا یریبک»

، از آنچه شبهه‌ناک است در گذر و آنچه را شبهه‌ناک نیست بگیر.

(۲) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۸/۲۶۴] به سند خود، از «ابو جوزاء» روایت می‌کند، هنگامی که ملاقات حضرت حسن بن علی علیه السلام دست داد، به عرض رسانیدم: در حیات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند چه کسی بودی و چه مرحله‌ای از دوران زندگی را سپری می‌کردی، آیا حدیثی از ایشان به یاد می‌آوری؟ امام حسن علیه السلام فرمود: به خاطر می‌آورم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«دع ما یریبک الی ما لا یریبک فانّ الشرّ ریبه و الخیر طمأنینه»

، از هر چیزی که شبهه‌ناک است در گذر و آنچه شبهه‌ناک نیست بگیر؛ زیرا که شرّ و بدی شبهه‌آمیز است و خیر و خوبی بی‌دردسر و آرامشگر است. و به خاطر می‌آورم که فرمود: نماز یومیه در پنج وقت ادا می‌شود و همچنین کلماتی را از آن حضرت به خاطر دارم که در تعقیب نمازهایم آن را می‌خوانم:

«اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شرّ ما

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۳

قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یدل من والیت، تبارکت و تعالیت

. (ترجمه آن قبلاً ذکر شده است).

(۱) [اسد الغابه ابن اثیر ۲ / ۱۱] به سند خود، از «عمیر بن مأمون» روایت می‌کند که از حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: کسی که نماز صبح را بجای آورد و همچنان در مصلای خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش حجابی تهیه می‌شود و یا اینکه فرمود: از آتش دوزخ محفوظ می‌گردد.

(۲) [همان کتاب ۲ / ۱۸] به سند خود، از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت است که از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت می‌نماید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که گرفتار مصیبتی بشود- هر چند هم گرفتاری او سابقه‌دار باشد- و در حال رخ دادن این مصیبت، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به زبان آورد مگر آنکه خدای تعالی شدت مصیبت را بر او آسان گرداند و روز قیامت همان پاداشی را که به مصیبت رسیده اعطا می‌کند، به وی اعطا خواهد کرد.

(۳) [همان کتاب ۲ / ۱۹] به سند خود، از «طلحه بن عبید الله» از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امان امت من از غرق شدن در دریا، تلاوت کردن آیه شریفه ذیل است: بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُؤَسَّاسُهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (سوره هود، آیه ۴۳)، حضرت نوح صلی الله علیه و آله به امت خود گفت که به کشتی سوار شوید که حرکت و توقف آن کشتی به نام و یاد خداست که همانا پروردگار من آمرزگار و رحیم است.

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۳ / ۲۰۲] به سند خود، از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله از جای برخاست و در حضور اصحاب به ایراد خطابه پرداخت و فرمود: از قرائن پیداست که بی توجهی فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۴

ما به مرگ به حدی رسیده است که گویا در دار دنیا خدای تعالی مرگ را برای غیر ما مقدر فرموده است؛ و گویا دریافت حق در این دار دنیا بر دیگران واجب گردیده است؛ و گویا از امواتی که تشییع می‌کنیم نه مرده‌اند بلکه مسافرانی هستند که پس از اندکی بسوی ما باز می‌گردند؛ از ارث آنها آنگونه بهره می‌گیریم مثل اینکه پس از آنها در دنیا جاویدان خواهیم بود! از هر چیزی که وسیله عبرت است، غفلت کرده‌ایم و از هر گونه آفتی خود را در امان می‌دانیم. خوشا به حال کسی که عیوبش او را از عیوب مردم باز می‌دارد کسب و کارش از راه حلال باشد و باطنش را اصلاح نماید و ظاهرش را پسندیده و نیکو بسازد و در راهی که ادامه می‌دهد استوار باشد. خوشا به حال کسی که فروتنی کند و فروتنی را موجب پستی خود احساس نماید و خوشا به حال کسی که از ثروتی که بدون معصیت فراهم آورده، انفاق نماید و با مردم فقیه و حکیم نشست و برخاست کند و به افراد از پا افتاده و بینوا مهربانی نماید. خوشا به حال کسی که فزونی ثروت خودش را انفاق نماید و به همین نسبت از فزونی گفتار خود داری نماید و سنت الهی را رواج بدهد و از سنت الهی به بدعت روی نیاورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان گرانمایه خود را تا اینجا به پایان آورده و از منبر فرود آمد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۵

(۱)

باب بیست و دوم بخشی از فضائل متفرقه امام حسن و امام حسین علیهما السلام

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱ / ۲۵۹] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج که مرا به آسمان بردند بر در بهشت به قلم قدرت قادر مطلق نوشته بود:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حب الله، والحسن والحسين صفوة الله، فاطمة خيرة الله؛ علی باغضهم لعنة الله»

؛ خدای تعالی یکتای بی‌همتاست، محمد رسول خداست، علی محبوب خداست، حسن و حسین برگزیده خدا هستند، فاطمه بهترین

آفریدگان خداست؛ لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد! مؤلف گوید: «حَبَّ» (به کسر حاء بی نقطه و تشدید باء)، به معنی محبوب است. (۳) [همان کتاب ۹/۳۶۶] به سند خود، از «مجاهد» روایت می‌کند که مردی حضور مبارک امام حسن و امام حسین علیهما السلام شرفیاب شد و درخواست کمکی کرد.

ایشان فرمودند: درخواست صحیح نیست مگر برای حاجتی که انسان را از پای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۶

در آورد، و یا برای بار سنگینی که پشت او را بیازارد، یا قرضی که پرداخت آن مشکل باشد. آنگاه مبلغی به او اعطا کردند. سپس نزد پسر «عمر» آمد و او هم کمکی به او کرد و سؤالی از وی نمود. آن مرد گفت: هم اکنون پیش دو پسر عمویت رفتم درخواست کمکی کردم، آنها چنین و چنان سؤالی از من نمودند.

وی در پاسخ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم که می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام پرنده علم را غذا می‌دهند، آنچنانکه پرنده، جوجه‌اش را غذا می‌دهد.

(۱) [طبقات ابن سعد ۱/ قسم ۲/ ۳۳] روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله توقیعی برای مردم ثقیف مرقوم فرموده و یادآوری کرد مطابق با آنچه در این توقیع آمده است، مردم ثقیف در حمایت خدا و رسول می‌باشند. نویسنده این توقیع «خالد» و گواه صحت آن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بودند و پس از آنکه توقیع به پایان رسید و حسنین علیهما السلام صحت آن را گواهی کردند، توقیع مبارک به «نمیر بن خرشه» داده شد تا به مردم ثقیف ارائه نماید.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۲۲۲] چنین آمده است: هیچیک از شما نمی‌تواند در هنگامی که کسی بر او وارد می‌شود به خاطر احترام او از جای برخیزد مگر هنگامی که حسنین علیهما السلام یا ذرّیه آن دو بزرگوار، بر او وارد شوند که به خاطر ورود آنها باید از جای برخیزد و به آنها احترام نماید.

«ابن عساکر» این حدیث را از «ابان» از «انس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۱۰/ ۳۳۳] از «ابو هریره» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: فردای قیامت پیغمبران الهی برای آنکه پیروان خود را راهنمایی کنند بر مرکبهای خود سوار می‌شوند، چنانکه صالح بر ناقه خود، و من بر «براق» خویش و دو فرزندم، حسن و حسین علیهما السلام، بر دو ناقه از ناقه‌های بهشت سوار می‌شویم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۷

«طبرانی» این حدیث را در «الکبیر» روایت می‌کند.

(۱) مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۳۵] با اندک اختلاف لفظی، از «ابو هریره» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: پیغمبران در روز قیامت بر مرکبهای خود سوار می‌شوند، چنانکه صالح بر ناقه‌اش و دو فرزند فاطمه بر ناقه عضباء و قصواء من، خودم هم بر «براق» سوار می‌شوم، در حالیکه براق در آن روز گامهای بلند برمی‌دارد و «بلال» هم بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌شود. «حافظ سلفی» این حدیث را ذکر می‌کند.

«خطیب بغدادی» هم در [تاریخ بغداد ۳/ ۱۴۰] به نقل آن پرداخته است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۳۵] از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که خطاب به علی علیه السلام، فرمود: یا علی! در روز قیامت تو و فرزندان بر اسبان ابلغی که تاجی از درّ و یاقوت بر سر دارند، سوار می‌شوید و خدا دستور می‌دهد تا در برابر دیدگان مردم، شما را به بهشت ببرند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۸

باب بیست و سوم هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین لحظات زندگی را سپری می‌کرد بخشی از صفات پسندیده خود را به حسن و حسین علیهما السلام به عنوان ارث مرحمت کرد

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۵/ ۴۶۷] روایت می‌کند که «ابراهیم بن علی رافعی» از جدده‌اش، زینب دختر «ابو رافع»، روایت می‌نماید، در آخرین لحظات زندگی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری مرگ افتاده بود، فاطمه علیها السلام همراه حسنین علیهما السلام حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! این دو، فرزندان تو هستند، امید است در این آخرین لحظات زندگی از صفات پسندیده خود چیزی به عنوان ارث (معنوی) به آنها مرحمت فرمائی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هیبت و عظمت خود را به حسن علیه السلام و شهادت و بخشش خود را به حسین علیه السلام به ارث می‌دهم.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [اصابه ۸/ ۹۵] نقل می‌کند و پاره‌ای از طرق آن را متعرض می‌شود و «متقی» هم در [کنز العمال ۴/ ۵۹] این

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۶۹

حدیث را متذکر شده و اضافه می‌کند که «ابن منده» و «ابن عساکر» به نقل آن پرداخته‌اند. و در [کنز العمال ۶/ ۲۲۰] گفته است که «طبرانی» این حدیث را به نقل از حضرت فاطمه علیها السلام آورده است. و در [۷/ ۱۱۰] می‌گوید: «ابن منده»، «طبرانی»، «ابو نعیم» و «ابن عساکر» از آن حدیث یاد کرده‌اند و «محبّ طبری» هم در [ذخائر ص ۱۲۹] به ذکر حدیث اشاره کرده و می‌گوید: «ابن ضحاک» هم از آن یاد کرده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۲۱] چنین آورده است: فاطمه علیها السلام و دو فرزندش حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، فاطمه علیها السلام معروض داشت: از اوصاف خودتان آنچه می‌خواهید به این دو فرزند، اعطا فرمائید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

بردباری و هیبتم را به حسن علیه السلام و بزرگواری و بخششم را به حسین علیه السلام بخشیدم.

«ابن عساکر» این حدیث را از «ابو رافع» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۱۰] از «جابر بن سمره» از «امّ ایمن» روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و به عرض رسانید: یا نبی الله! از اوصاف خود چیزی به این دو فرزند کرامت فرما.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به فرزند بزرگم، هیبت و بردباری و به فرزند کوچکم، دوستی و خرسندی کرامت کردم.

«عسکری» این حدیث را در «الامثال» متعرض می‌باشد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۱

(۱)

مقصد پنجم: در فضائل ویژه حضرت امام حسن علیه السلام و فضائل ویژه امام حسین علیه السلام

اشاره

این مقصد مشتمل بر دو مقام است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۳

(۱)

مقام اول: در فضائل ویژه حضرت امام حسن علیه السلام**اشاره**

این مقام مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۵

(۱)

باب اول معانقه و روبوسی کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام حسن مجتبی علیه السلام و بخشی دیگر از فضائل آن حضرت

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «بیوع» در باب مطالبی که درباره بازارها رسیده است، به سند خود، از «ابو هریره دوسی» روایت می‌کند که در بخشی از روز رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و من همراه آن حضرت بودم در حالیکه نه من با آن حضرت سخن می‌گفتم و نه آن حضرت با من سخن می‌گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به مسیر خود ادامه داد تا به بازار «بنی قینقاع» رسید و کنار در خانه فاطمه علیها السلام نشست و فرمود: آیا فرزند خردسالم اینجاست؟ این جمله را دو بار تکرار کرد. فاطمه علیها السلام اندکی از آمدن کودک جلوگیری کرد، بطوریکه پنداشتم. فاطمه علیها السلام او را می‌شوید و یا به گردن بند آرزین می‌نماید. طولی نکشید حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و به سرعت خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بغل گرفت و معانقه کرد و چهره مبارکش را بوسه داد و فرمود:

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۶

پروردگارا! او را دوست بدار و دوست او را هم، دوست بدار.

(۱) مؤلف گوید: «مسلم» این روایت را در «صحیح» در بخش فضائل صحابه در ضمن فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام، روایت کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! من حسن را دوست می‌دارم، تو او و دوستانش را دوست بدار. «ابن ماجه» هم در «صحیح» همین حدیث را در بخش فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به اختصار متعرض است و گروه دیگری از محدثان هم آن را روایت کرده‌اند.

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب لباس در باب سخاب «۱» برای کودکان، به سند خود، از «ابو هریره» نقل می‌کند که در یکی از بازارهای مدینه، حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم. پس از اندکی از بازار بیرون رفت و من هم، همراه آن حضرت از بازار بیرون آمدم. پس از خارج شدن از بازار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمود:

«این لکع»

؟ (فرزند خردسال من کجاست؟) حسن بن علی علیه السلام را به نزد من فراخوان. امام حسن علیه السلام برخاست و در حالیکه گردن‌بندی به گردن داشت بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست گشود و حسن علیه السلام هم دست گشود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه چسباند و با وی معانقه نمود و فرمود:

پروردگارا! حسن را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار و هر کسی که او را دوست می‌دارد، دوست بدار. «ابو هریره» گفته پس از آنچه که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حسن بن علی علیه السلام شنیدم، هیچکس را به اندازه او دوست نمی‌داشتم.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۲ / ۳۳۱] نقل کرده و می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: پروردگارا! او را دوست می‌دارم، تو هم

(۱) «سخاب» (به کسر سین بی نقطه و خاء نقطه‌دار و الف و باء) نخی است که مهره و امثال آن را به رشته می‌کشند و زیور کودکان و کنیزان است و یا گردن‌بندی است از قرنفل که در آن گوهر یا مثل آن وجود ندارد. (مؤلف)
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۷
او و دوستانش را دوست بدار.

(۱) [همان کتاب] در کتاب «آغاز آفرینش» در باب مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به سند خود، از «براء» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالیکه حسن علیه السلام روی دوشش بود، می‌فرمود: پروردگارا! حسن را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار.

مؤلف گوید: «مسلم» این حدیث را در کتاب «صحیح» خود، در کتاب «فضائل الصحابه» در باب فضائل حسنین علیهما السلام، به دو طریق روایت می‌کند.

و «ترمذی» هم در [صحیح ۲ / ۳۰۷] و گروهی دیگر از محدثان نیز، آنرا روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب] در کتاب «ادب» در باب مهربانی کردن به فرزند و بوسیدن چهره او و معانقه کردن با وی، به سند خود، از «ابو هریره» روایت کرده که گفت:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، چهره حسن علیه السلام را بوسید و این در حالی بود که «اقرع بن حابس تمیمی» حضور داشت. «اقرع» گفت: من ده فرزند دارم و هرگز آنها را نبوسیده‌ام! رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاه غضب‌آلودی به وی کرد و فرمود: کسی که نسبت به دیگران مهربانی نکند، مورد مهربانی هم قرار نمی‌گیرد.

مؤلف گوید: «مسلم» این حدیث را در «صحیح» خود، در کتاب «فضائل» در باب مهربانی کردن به زن و بچه، و «ترمذی» در «صحیح» جلد اول، در باب احادیثی که در خصوص مهربانی به فرزند رسیده است، و در همان باب احادیث مزبور را از «انس» و «عایشه» روایت کرده است و «ابو داود» هم در «صحیح» جلد سی و دوم، در باب بوسیدن پدر چهره فرزندش را و «احمد حنبل» در [مسند ۲ / ۲۶۹] و در روایتش به جای حسن علیه السلام، حسین علیه السلام را ذکر کرده است.

و گروهی از محدثان دیگر هم آن را نقل کرده‌اند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۸

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۶۸] به سند خود، از «محمد» از «ابو هریره» روایت می‌کند که در یکی از روزها، به ملاقات امام حسن مجتبی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: به خاطر دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله شکم مبارک شما را بوسید، اینک خواهشمندم پیراهن را بالا بزنید تا جائیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوسیده، ببوسم.

حضرت مجتبی علیه السلام پیراهن را بالا زد و محلی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله، بوسیده بود، بوسید.

«حاکم» گوید: این حدیث بر طبق نظر و رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

مؤلف گوید: «بیهقی» این حدیث را در [سنن ۲ / ۲۳۲] با اندک اختلافی و محدثان دیگر هم نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۳ / ۱۷۰] به سند خود، از «زبیر» روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بوسید و او را به سینه چسبانید و او را می‌بوید. و این در حالی بود که یکی از انصار که ناظر این همه مهر و عطوفت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به کودکان بود، گفت: فرزند می‌دارم که به سن بلوغ رسیده و من هرگز او را نبوسیده‌ام! رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بگویم خدای تعالی رحمتش را از دل تو کنده است، گناهی نکرده‌ام.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق رأی «بخاری» و «مسلم»، صحیح است.

(۳) [همان کتاب ۳/ ۱۶۹] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که گفت: همواره این بزرگوار (امام حسن علیه السلام) را دوست می‌دارم و این دوستی، از آن جهت است که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در اظهار مهربانی نسبت به او، چه رفتاری داشت. به خاطر دارم در یکی از روزها، امام حسن علیه السلام در دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود و دستهای مبارکش را در میان محاسن شریف آن حضرت فرو می‌برد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۷۹

و رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان مبارکش را در دهان او داخل می‌کرد و می‌فرمود: پروردگارا! او را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. این حدیث صحیح الاسناد است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۲/ ۲۲۸] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که در یکی از روزها، «عینة بن حصن» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و مشاهده کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن یا حسین علیهما السلام را می‌بوسید.

«عینة» از این رفتار ناراحت شد و به عرض رسانید: یا رسول الله! این کودک را می‌بوس؛ برای اینکه من ده پسر دارم و هرگز آنها را نبوسیده‌ام! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نسبت به دیگری مهربان نباشد، مورد رحمت و مهربانی هم قرار نمی‌گیرد.

مؤلف گوید: «خطیب بغدادی» این حدیث را در [تاریخ ۱۰/ ۱۷۷] روایت کرده است و اظهار داشته که بجای آنکه بگوید: «لا تقبله» که حضرت را از این عمل نهی کرده باشد، گفته است: «اتقبله»؛ آیا او را می‌بوسی؟

[همان کتاب ۲/ ۲۵۵] به سند خود، از «عمیر بن اسحاق» روایت می‌کند که همراه حسن بن علی علیه السلام بودم که «ابو هریره» را ملاقات کردیم. «ابو هریره» تقاضا کرد که پیراهن را بالا بزنید تا محلی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسیده است، ببوسم. امام حسن علیه السلام پیراهن را بالا زد و «ابو هریره» ناف آن حضرت را بوسید.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [۲/ ۴۲۷ و ۴۸۸] و در صفحات دیگر از «مسند» نقل نموده است و محدثان دیگر هم به ذکر این حدیث پرداخته‌اند.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۹۳] به سند خود، از «معاویه» روایت می‌کند که در یکی از روزها، مشاهده کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان یا دو لب حسن بن علی علیه السلام را می‌مکید. بدیهی است زبان یا دو لبی که آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله مکیده باشد هرگز به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۰

عذاب گرفتار نمی‌شود.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۲/ ۲۹۷] روایت کرده است.

(۱) [الاصابه ابن حجر ۳/ قسم ۱/ ۷۸] می‌نویسد: «بغوی» از طریق «یزید بن ابی زیاد» از «یزید بن ابی الحسن» از «سعد بن زید انصاری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را روی دوش خود نهاد و دو مرتبه فرمود: پروردگارا! حسن علیه السلام را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار.

(۲) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۳۰۱] «ابن اسحاق» گفته است که «مساور»، آزاد شده «بنی سعد بن بکر»، روایت کرده که در یکی از روزها که امام حسن مجتبی علیه السلام در گذشته بود، «ابو هریره» را دیدم کنار در مسجد ایستاده و گریه می‌کند و با

صدای بلند فریاد می‌زند: ای مردم! امروز محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۵/ ۳۶۶] به سند خود، از «زهیر بن اقرم» روایت می‌کند که پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، بعد از آنکه امام حسن علیه السلام به ایراد خطابه پرداخته بود، مردی از قبیله «ازد» که شخصی گندمگون و بلند قامت بود از جای برخاست و گفت: به خاطر دارم دورانی که امام حسن علیه السلام خردسال بود در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌نشست، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، باید فرزندم حسن علیه السلام را دوست بدارد. اینک آنها که سخن مرا می‌شوند و حاضرند به آنانکه غائب‌اند ابلاغ نمایند. اینک اگر فرمان خدا نبود آنچه را که به اطلاع شما رسانیدم، ابلاغ نمی‌کردم.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۲/ ۲۹۷] روایت کرده و غیر از این دو تن، دیگران هم متعرض آن شده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۱

(۱) [کنز العمال ۶/ ۲۲۲] «طیالسی» به سند خود، از «براء» و «ابن عساکر» از حضرت علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که مرا دوست می‌دارد، باید این بزرگوار (حسن علیه السلام) را نیز دوست بدارد.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۰۴] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ما تشریف آورد و فرمود: «لکع» کجاست؟ آیا او اینجاست؟ طولی نکشید حسن علیه السلام آمد در حالیکه گردن‌بندی از قرنفل به گردن داشت. آنگاه دست دراز کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دست دراز کرد و او را به سینه چسبانید و فرمود: پدر و مادرم فدای این بزرگوار باد، کسی که مرا دوست می‌دارد، باید این بزرگوار را نیز دوست بدارد.

«ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۱۰۴] از «ابو هریره» روایت کرده که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان حسن علیه السلام را به گونه‌ای می‌مکید که مردی خرما را می‌مکد. «ابن شاهین» این حدیث را در کتاب «الافراد» ذکر کرده است و همچنین «ابن عساکر».

(۴) [همان کتاب ۷/ ۱۰۵] از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را می‌گرفت و به سینه می‌چسبانید و می‌فرمود: پروردگارا! این بزرگوار، فرزند من است؛ من او را دوست می‌دارم، تو هم او و دوستانش را دوست بدار. «ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۷۶] و «طبرانی» آنرا روایت کرده‌اند.

(۵) [همان کتاب ۷/ ۱۰۵] از «سعید بن زید» روایت کرده است، گاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضانت امام حسن علیه السلام را به عهده داشت می‌فرمود: پروردگارا! من این فرزند را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. «طبرانی» و «ابو نعیم» این حدیث را آورده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۲

(۱) [الادب المفرد بخاری ص ۱۷۱] در باب «احتباء» «۱»، به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که هیچگاه اتفاق نیفتاده است که من امام حسن علیه السلام را ببینم و اشک از دیدگانم جاری نشود! و این بدان جهت است که در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و مرا در مسجد دید. دست مرا گرفت و همراه خود بیرون برد. و با من سخنی نگفت تا وارد بازار «بنی قینقاع» شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوری زد و به اطراف نظاره‌ای کرد و از بازار بازگشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم مسجد شد و بحالت چمباتمه نشست و فرمود: فرزند خردسال کجاست؟ او را به نزد من بخوانید. طولی نکشید که حسن علیه السلام با شتاب به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست.

سپس دست بالا- برد و در محاسن شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرو نمود. پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهان حسن علیه السلام را گشود و دهان خود را در میان دهان او برد و فرمود: پروردگارا! من او را (حسن علیه السلام) دوست می‌دارم، پس تو نیز او و دوستانش را دوست بدار.

(۲) مؤلف گوید: «ابو نعیم» این حدیث را در [حلیه ۲ / ۳۵] روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: پروردگارا! حسن را دوست می‌دارم، تو او و دوستانش را دوست بدار.

(۳) «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۳ / ۱۷۸] نقل کرده و می‌گوید: «ابو هریره» گفته که هر گاه حسین علیه السلام را می‌بینم اشک دیدگانم جاری می‌شود. و قصه را نقل کرده و محدثان دیگر هم این حدیث را متذکر شده‌اند. در پایان این باب حدیثی ویژه امام حسین علیه السلام وجود دارد که ما آن را متذکر می‌شویم.

(۱) به چمباتمه نشستن گویند (حالتی از نشستن که دو کف پا را بر زمین بگذارند و زانوها را در بغل بگیرند).

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۳

(۱) «حاکم» در [مستدرک ۳ / ۱۷۷] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را روی دوش قرار داده بود و می‌فرمود: پروردگارا! همانا من حسین علیه السلام را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. «حاکم» این حدیث را صحیح دانسته است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۴

(۱)

باب دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندانم حسن علیه السلام سید و بزرگوار است شاید که خدای تعالی به برکت وجود او میان دو گروه بزرگ سازش برقرار نماید

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «صلح» در باب فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسن بن علی علیه السلام بزرگوار است، به سند خود، از «ابو موسی» روایت می‌کند که از «حسن بصری» شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند! حسن بن علی علیه السلام با سپاهسانی با «معاویه» رویاروی شد که مانند کوهها استوار و نیرومند بودند (تا آنجا که گفته است) از «ابو بکر» شنیدم که در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر قرار گرفت در حالیکه حسن بن علی علیه السلام را بر روی منبر در کنار خود نشاند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی به مردم توجه می‌کرد و گاهی هم به حسن بن علی علیه السلام و در همین هنگام، فرمود: همانا این فرزندانم، بزرگوار است و امید آن می‌رود که خدای تعالی بوسیله او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، سازش برقرار سازد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۵

(۱) مؤلف گوید: «بخاری» همین روایت را در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نشانه‌های پیغمبری در اسلام بطور مختصر، در باب مناقب حسن و حسین علیهما السلام و در کتاب «الفتن»، در باب فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسن مجتبی علیه السلام که این فرزندانم، سید بزرگوار است. و «نسائی» در [صحیح ۱ / ۲۰۸] در مخاطبه امام با رعیت که بر فراز منبر ایراد کرده است و مختصری از آن را «ابو داود» در [صحیح ۲۹ / ۱۷۳] در باب احادیثی که در خصوص ترک سخن گفتن، نقل کرده است و به همین نسبت گروه بسیاری از محدثان- به غیر از نامبردگان- مانند «احمد حنبل» و دیگران، آن را روایت کرده‌اند.

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۶ / ۲] به سند خود، از «ابو بکر» روایت کرده است، در یکی از روزها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر قرار گرفته بود، فرمود: فرزندم حسن علیه السلام، بزرگواری است که خدای تعالی بوسیله او اختلاف دو گروه عظیم را برطرف می‌کند و موجبات سازش ایشان را فراهم می‌آورد.
مؤلف گوید: «ابن اثیر» این روایت را در [اسد الغابۀ ۱۱ / ۲] متذکر شده است.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۴۴ / ۵] به سند خود، از «مبارک» از «حسن» از «ابو بکر» روایت می‌کند، در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز جماعت را برگزار می‌کرد، همین که به سجده می‌رفت، امام حسن علیه السلام بر پشت آن حضرت می‌پرید و این عمل چند بار تکرار شد. جمعی که این عمل برخلاف انتظارشان بود، عرض کردند: یا رسول الله! با حسن علیه السلام جوری رفتار می‌کنی که ندیده‌ام چنان رفتاری با دیگران داشته باشی؟! «مبارک» اطلاع می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنها مطالبی را ابراز داشت، سپس فرمود: این فرزندم، بزرگوار است و بزودی خدای تعالی بوسیله او میان دو گروه از مسلمانان سازش برقرار
فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۶
خواهد کرد.

(۱) مؤلف گوید: «احمد حنبل» همین حدیث را در [۵۱ / ۵] نقل کرده است و در این روایت آمده است که حسن علیه السلام ریحانه دنیای من است و همین بزرگوار، سید عالی مقام و والاتباری است که خدای تعالی به دست مبارک او در میان دو دسته از مسلمانان سازش برقرار می‌کند. و «ابو داود طیالسی» در [مسند ۱۱۸ / ۳] همین حدیث را با اندک اختلافی متذکر شده است و «ابو نعیم» در [حلیه ۳۵ / ۲] و محدثان دیگر هم نقل کرده‌اند.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲۱۵ / ۳] به سند خود، از «جابر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این پسر من (حسن علیه السلام)، بزرگوار است و بزودی خدای تعالی بواسطه او میان دو گروه عظیم از مسلمانان را سازش می‌دهد.
مؤلف گوید: «خطیب» این روایت را در [۲۶ / ۸] نقل کرده و «متقی» هم در [کنز العمال ۲۲۲ / ۶] متذکر گردیده و می‌گوید: این حدیث را «یحیی بن معین» در «فوائد»، «بیهقی» در «الدلائل»، «ابن عساکر» و «سعید بن منصور» در «سنن» از «جابر»، روایت کرده‌اند.
(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۲۵] از «ابو بکر» روایت می‌کند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اتمام نماز جماعت، به سخنرانی می‌پرداخت، حسن بن علی علیه السلام وارد مسجد می‌شد و بلادرنگ به فراز منبر می‌رفت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه می‌چسبانید و می‌فرمود: این فرزندم، بزرگواری است که خدای تعالی بوسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، سازش برقرار می‌کند.

«سلفی» این حدیث را به همین روش روایت کرده است.

(۴) [مستدرک حاکم ۱۶۹ / ۳] به سند خود، از «سعید بن ابی سعید مقبری» روایت می‌کند که در معیت «ابو هریره» بودیم که حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۷

کنار ما عبور کرد و ابلاغ سلام فرمود. سلام او را پاسخ دادیم. ولی «ابو هریره» متوجه عبور آن حضرت نشد. گفتیم: ای ابا هریره! این حسن بن علی علیه السلام بود که بر ما سلام کرد! «ابو هریره» متوجه شد و بدنبال آن حضرت شتافت و پاسخ آن حضرت را داد و گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: او (حسن علیه السلام)، سید و بزرگوار است.
«حاکم» این حدیث را صحیح الاسناد معرفی کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۱۰۴ / ۷] روایت کرده و می‌گوید:

«ابو یعلی» و «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده‌اند و «هیشمی» در [مجمع ۹/ ۱۷۸] آنرا آورده و «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته و رجال آن از ثقات‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۰۴] از «ابو اسحاق» روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در حالیکه به امام حسن علیه السلام می‌نگریست، فرمود: فرزندانم حسن علیه السلام همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، سید و بزرگوار است. این حدیث را «ابو داود» و «نعیم بن حماد» در «الفتن» ذکر کرده‌اند.

(۲) مؤلف گوید: منظور از دو گروه بزرگ از مسلمانان که در احادیث پیشین آمده است و خدای تعالی بدست مبارک امام حسن علیه السلام میان آنها سازش برقرار کرده است، مردم کوفه از اصحاب امام حسن علیه السلام و حضرت علی علیه السلام و مردم شام، پیروان «معاویه»، یعنی آنهایی که به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنابر آنچه از حدیث متواتر و مشهور استفاده می‌شود، «فته باغیه» اند. در حدیث چنین آمده: افسوس که «عمار یاسر» را گروه ستمگری به شهادت می‌رسانند، در حالیکه «عمار» آنان را به بهشت دعوت می‌کند و آنها او را به دوزخ می‌خوانند. بخشی از طرق این حدیث در بابی مستقل از ابواب فضائل حضرت علی علیه السلام، ایراد شده است و در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۸

همان باب،

(۱) بخش دیگری از اخبار آمده است که «عبد الله عمر» از این واقعیت متأسف بود که چرا با «فته باغیه» نبرد نکرده است و دسته سوم از اخبار آنهایی بود که در رابطه با تأسف «عبد الله بن عمرو بن عاص» به جهت همراهی «فته باغیه» بود. و در اواخر ابواب فضائل علی علیه السلام، در باب علی علیه السلام و مردم او نشانی از بهشت‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه اشاره به «معاویه» می‌کرد، فرمود: «معاویه» و همدستان او نشانی از دوزخند. و بزودی در باب ششم خواهد آمد که هرگاه ببینید «معاویه» بر منیر من بالا رفته او را بکشید! اکنون این سؤال پیش می‌آید با توجه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هر چه بیشتر از «معاویه» و همدستان او متنفر بود تا جائیکه آنها را نشان دوزخ معرفی می‌کرد، چرا لفظ مسلمانان را بر او و پیروانش اطلاق کرده است؟ در پاسخ می‌گوئیم که اطلاق لفظ «مسلمان» بر «معاویه» و همدستان او، هیچگونه غرابتی ندارد و دور از حقیقت نمی‌باشد. برای اینکه لفظ مسلم همانطور که بر مؤمن گفته می‌شود، بر منافق و ستمکار و خارجی و امثال اینها از گروههای گمراه دیگر که دین اسلام را وسیله پیشبرد مقاصد خود قرار داده‌اند، اطلاق می‌گردد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۸۹

(۱)

باب سوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسن از من است و اینکه امام حسن علیه السلام آخرین کسی بود که هنگام سپردن جسد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک با حضرتش وداع گفت

(۲) [مسند امام حنبل ۴/ ۱۳۲] به سند خود، از «خالد بن معدان» روایت کرده که می‌گوید: «مقدم بن معدیکرب» و «عمرو بن الاسود» عازم شام شدند تا با «معاویه» ملاقات کنند. پس از ورود به دربار او، «معاویه» به «مقدم»، گفت: آیا از درگذشت حسن بن علی علیه السلام اطلاع یافته‌ای؟ «مقدم» از شنیدن این سخن استرجاع کرد و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گفت. «معاویه» گفت: مگر مرگ حسن، مصیبت است که استرجاع گفتی!! «۱» «مقدم» در پاسخ گفت: چگونه ارتحال امام حسن علیه السلام مصیبت نباشد. در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را

(۱) مراد «معاویه» این بود که کلمه استرجاع را در هنگامی که مصیبتی اتفاق می‌افتد باید به زبان آورد چنانکه خدا فرموده: إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. بنابراین در گذشت حسن بن علی علیه السلام، مصیبت نیست که استرجاع بگویی؟! (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۰

روی دامان نشاند و فرمود: حسن از من است و حسین از علی علیه السلام است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۷/ ۱۰۵] روایت کرده و به استرجاع «مقدم» اشاره نموده و اظهار داشته که «طبرانی» هم این حدیث را متعرض است. «مناوی» هم در [متن فیض القدر ۳/ ۴۱۵] به حدیث مزبور توجه داشته و گفته که «احمد حنبلی» و «ابن عساکر» هم آن را ذکر کرده‌اند.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۰۷] از «براء بن عازب» روایت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در باره حسن یا حسین علیهما السَّلَام، فرمود: این فرزند از من است و من از اویم؛ آنچه بر من حرام است، بر او نیز حرام است. «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «طبری» در [ذخائر ص ۱۳۳] روایت کرده و می‌گوید: «حربی» هم از آن یاد کرده است.

(۲) [طبقات ابن سعد ۲/ ۷۷] گفت: خیر داد به ما، «سریح بن نعمان» از «هشیم» از «ابو معشر» که گفت: حکایت کردند برای ما برخی از مشایخ ما، هنگامی که حضرت علی علیه السلام جسد مطهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در آرامگاهش نهاد و بالا آمد که قبر را از خاک بپوشاند، «مغیره بن خالد» انگشتی خودش را در میان قبر مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افکند و به علی علیه السلام عرض کرد که انگشتیم در قبر افتاد! حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: وارد قبر شو و انگشتی او را بیرون بیاور. امام حسن علیه السلام به دستور علی علیه السلام رفتار کرد.

(۳) مؤلف گوید: نظر «مغیره» از اینکه انگشتیش را در قبر افکند این بود که پس از خروج علی علیه السلام از قبر، او برای برداشتن انگشتی خود به درون قبر برود و پس از آنکه بیرون آمد، بر اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کند که وی آخرین کسی بود که با جسد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عهد خود را تازه کرده است! حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۱

علی علیه السلام به این نکته زیرکانه توجه داشت، لذا به امام حسن علیه السلام دستور داد تا وارد قبر بشود و انگشتی او را بیرون بیاورد. بنابراین امام حسن علیه السلام آخرین بزرگواری است که بعد از حضرت علی علیه السلام با جسد مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عهد نمود.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۲

(۱)

باب چهارم خطابه‌ای که امام حسن مجتبی علیه السلام پیش از قرارداد مصالحه با «معاویه» ایراد فرموده است

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۲/ ۱۳] به سند خود، از «ابو بکر بن درید» روایت می‌کند که پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام در اجتماع مردم به ایراد خطابه‌ای پرداخت. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود:

به خدا سوگند! ما در بی‌اعتباری اهل شام هیچگونه شکمی به دل راه نداده‌ایم و از نبرد با آنها پشیمان نیستیم. ما با آنها بر اساس سلامت و شکیبائی جنگیدیم؛ امّا بر اثر عداوتی که پیش آمده است، سلامتی را از دست داده‌ایم و بر اثر جزع و بیتابی که مردم دارند، صبر و شکیبائی از اختیار ما بیرون رفته است. باید اعتراف کرد آنگاه که شما بسوی صفین راهی می‌شدید، دین شما بر

دنیایتان برتری داشت؛ و اکنون هرگونه تصمیمی که اتخاذ می‌کنید، در حالی است که دنیای شما مقدم بر دین شماست! بدانید ما برای شما بگونه‌ای هستیم که پیش از این بودیم. حال آنکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۳

اکنون شما با ما طور دیگری رفتار می‌کنید که پیش از این چنین رفتار نمی‌کردید!

(۱) آگاه باشید، در حال حاضر، دو کشته است که شما را به خود متوجه ساخته است:

یکی شهیدان صفین که برایشان گریه می‌کنید، و دیگری شهیدان جنگ خوارج که به خونخواهی آنها بپا خاسته‌اید؛ اما کسی که هنوز اقدامی نکرده و (فقط) گریه می‌کند، خوار می‌گردد! ای مردم! «معاویه» ما را به صلحی خواند که در آن نه عزت و سربلندی است و نه شرافت و انصاف. اینک اگر آماده شهادت و نبرد هستید، پیشنهاد صلح او را رد کنیم و با شمشیرهای آخته او را به محکمه الهی بکشیم، و اگر دنبال زندگی و زنده ماندن هستید، ما پیشنهاد صلح او را بپذیریم و خواسته شما را برآورده سازیم؟! سخنرانی امام حسن علیه السلام پایان یافت و سکوت سنگینی بر مجلس سایه افکند که ناگهان وقتی امام شعار دنیاپرستان را شنید، صلحنامه را امضاء کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۴

(۱)

باب پنجم بی‌لیاقتی «معاویه» و آنچه در این خصوص بیان شده است

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۴ / ۳۸۷] در شرح حال «معاویه بن صخر» که همان «معاویه بن ابی سفیان» است، می‌گوید: «عبد الرحمن ابزی» از «عمر» روایت می‌کند که برای تصدی خلافت، اهل بدر صلاحیت دارند که از آنها کسی باقی نمانده است و پس از ایشان شرکت کنندگان در احد، شایسته این موقعیت‌اند که از آنها هم کسی زنده نیست. پس از اینها، فلان و فلان است که از آنها به غیر از طلقا و یا فرزندانشان که قابل توجه باشند به نظر نمی‌آید.

مؤلف گوید: «ابن سعد» این حدیث را در [طبقات ۳ / قسم ۱ / ۲۴۸] روایت کرده است.

(۳) [استیعاب ابن عبد البر ۲ / ۴۰۲] در ذیل شرح حال «عبد الرحمن بن غنم اشعری»، می‌نویسد: وی بر اثر آنکه بیشتر اوقات را با «معاذ» به سر می‌برد به نام «صاحب معاذ» شهرت داشت و از «عمر بن خطاب» هم سماع حدیث نموده

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۵

است. «عبد الرحمن» از همه شامی‌ها، فقیه‌تر بود و مراتب فقهی را اکثر تابعین «۱» از وی فرا گرفته‌اند و مردی جلیل القدر بشمار می‌آمد.

(۱) «عبد الرحمن» کسی است که «ابو هریره» و «ابو درداء» را در «حمص» مورد مؤاخذه قرار داد و این در حالی بود که آن دو نفر به عنوان پیک «معاویه» از ملاقات حضرت علی علیه السلام باز می‌گشتند.

«عبد الرحمن» از جمله کلماتی که با آنها در میان گذارد این بود که به آنان گفت: از شما در شگفتم که چگونه حاضر شدید از سوی «معاویه» مأمور ملاقات با علی علیه السلام گردید! و از آن حضرت بخواهید تا خلافت را به شورا واگذارد با آنکه شما می‌دانستید که مهاجر و انصار و مردم حجاز و عراق با او بیعت کرده‌اند.

بدیهی است کسی که به خلافت آن حضرت علیه السلام خرسند باشد، بهتر از کسی است که از او نفرت داشته باشد و کسی که با او بیعت کند، بهتر از کسی است که از بیعت او اعراض نماید. و اضافه کرد: «معاویه» چه حقی دارد که در شورا دخالت نماید در حالیکه او یکی از طلقا (آزادشدگان فتح مکه) است که حق ندارد دم از خلافت بزند، چه رسد به اینکه خلیفه مسلمانان گردد! و

پدرش از سران احزاب بود. «ابو هریره» و «ابو درداء» هنگامی که با سخنان آفته اهل شام رویاروی شدند، از راهی که رفته بودند شرمند شدند و بدست او توبه کردند.

مؤلف گوید: «ابن اثیر» این حدیث را در [اسد الغابه ۳/ ۳۱۸] با اندک اختلاف لفظی ذکر کرده است.

(۱) تابعی به کسی گفته می‌شود که صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۶

(۱)

باب ششم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه معاویه را بر فراز منبر من مشاهده کردید او را بکشید

(۲) [میزان الاعتدال ذهبی ۷/ ۲] «عباد بن یعقوب» از «شریک» از «عاصم» از «زر» از «عبد الله» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه ببینید «معاویه» بر فراز منبر من قرار گرفته است، او را بکشید! مؤلف گوید: «ذهبی» می‌گوید که این حدیث صحیح است.

(۳) [همان کتاب ۱۲۹/ ۲] حدیثی را که خود به صحت آن اعتراف کرده است به طریق مرفوع از «ابو سعید» روایت می‌کند که هرگاه «معاویه» را بر فراز منبر من مشاهده کردید، او را از پای در آورید! و مانند همین حدیث را از «ابو جذعان» روایت می‌کند.

(۴) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۵/ ۱۱۰] در شرح حال «عباد بن یعقوب رواجی»، می‌نویسد: از «شریک» از «عاصم» از «زر» از «عبد الله» به طریق مرفوع

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۷

روایت می‌شده که هرگاه «معاویه» را بر فراز منبر من مشاهده کردید، او را بکشید!

(۱) [همان کتاب ۷/ ۳۲۴] در شرح حال «علی بن زید بن عبد الله بن ابی ملیکه»، می‌نویسد: «حماد بن سلمه» از «علی بن زید» از «ابو نضره» از «ابو سعید» به طریق مرفوع روایت می‌کند که هرگاه ببینید «معاویه» بر فراز این چوب‌ها قرار گرفته است، او را بکشید! «ابن حجر» گفته است که «حسن بن سفیان» این حدیث را در «مسند» خود از «اسحاق» از «عبد الرزاق» از «ابن عیینه» از «علی بن زید»، آورده و گفته است آنچه به خاطر است از «عبد الرزاق» از «جعفر بن سلیمان» از «علی» و لفظ حدیث از «ابن عیینه» است (هرگاه «معاویه» را بر فراز منبر من مشاهده کردید) او را سنگسار کنید! «ابن عدی» این حدیث را از «حسن بن سفیان» روایت می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۸/ ۷۴] در شرح حال «عمرو بن عبید بن باب»، گفته است:

«بندار» از «سلیمان بن حرب» از «حماد بن زید» روایت کرده است که به «ایوب» گفتند: «عمر بن خطاب» از حسن روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه «معاویه» را بر فراز منبر ببینید، او را بکشید!

(۳) [کنوز الحقایق مناوی ص ۹] «دیلمی» به سند خود، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که هرگاه «معاویه» را بر روی منبر ببینید، او را بکشید!

(۴) مؤلف گوید: به احتمال قوی مراد از منبر در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که «هرگاه «معاویه» را بر فراز منبر من ببینید، او را بکشید»، ویژه منبر معینی نبوده است، بلکه مطلق منبر است؛ به دلیل آنکه هر منبری که در اسلام نصب می‌شود و خطیب بر فراز آن قرار می‌گیرد و به ایراد خطابه می‌پردازد، منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و ممکن است مراد از منبر در فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله، منبر ویژه آن حضرت است که در مدینه بوده است. و دلیل بر آن، حدیث «ابو سعید» است

که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۸

پیش از این آورده شد که «هر گاه «معاویه» را بر فراز این چوبها مشاهده کردید، او را بکشید».

(۱) در هر حال، بنابر آنچه در احادیث پیشین آمده است، «معاویه» از کسانی است که به فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید کشته شود. لیکن مسلمانان در انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سهل‌انگاری کردند. با توجه به آنچه نگاشته شد، و خوب کشتن «معاویه» بنا به احتمال اول که مراد از منبر مطلق منبر باشد، ظاهر است و محلی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد. و بنا به احتمال دوم که مراد منبر خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، به مناسبت روایتی است که «ابن سعد» در [طبقات ۴ / قسم ۱ / ۱۳۶] می‌نویسد: هنگامی که «معاویه» وارد مدینه شد، به مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد و بلادرنگ به بالای منبر رفت و به منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد که همانا پسر «عمر» را خواهم کشت.

«ابن سعد» این حدیث را از «اسماعیل بن ابراهیم اسدی» از «ایوب» از «نافع» روایت می‌کند و به طریق دیگر هم از «نافع» نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۱۹۹

(۱)

باب هفتم شب قدر از هزار ماه که مدت حکومت بنی امیه می‌باشد، بهتر است

(۲) [صحیح ترمذی جلد دوم] در ابواب تفسیر قرآن در ضمن تفسیر سوره قدر، به سند خود، از «قاسم بن فضل حمدانی» از «یوسف بن سعد» روایت می‌کند که پس از آنکه امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، مردی با آن حضرت ملاقات نمود و گفت: چهره مؤمنان را تیره ساختی! (و یا گفت: ای سیاه کننده چهره مؤمنان!) امام حسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: خدا تو را بیامرزد، مرا سرزنش مکن، چرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا مشاهده کرد که بنی امیه بر منبر آن حضرت بالا می‌روند، از کار آنها ناراحت شد و بلافاصله **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ نَازِلٌ** شد که ای محمد! کوثر نام نهری است در بهشت که خدای تعالی به تو اعطا می‌فرماید.

و در همین خصوص این آیات نازل شد: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** به دنبال نزول آیات شریفه خطاب به من گفت: ای محمد! شب قدر، ارزنده‌تر و مهمتر از هزار ماهی است که بنی امیه بر مردم حکومت می‌کنند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۰

«قاسم بن فضل»، راوی خبر، می‌گوید: ما دوران سپاه بنی امیه را که بر مردم حکومت می‌کردند محاسبه کردیم، بدون کم و زیاد هزار ماه بود.

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۱۷۰] به سند خود، از «یوسف بن مازن راسبی» روایت می‌کند که پس از قرار صلح امام حسن علیه السلام با «معاویه»، مردی از جای برخاست و گفت: با پذیرش این صلح، چهره مؤمنان را تیره ساختی! امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: مرا سرزنش مکن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا مشاهده کرد که بنی امیه یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می‌روند و خطبه می‌خوانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این رؤیا سخت برآشفته، «جبرئیل» برای آرامش خاطر مبارک نازل شد و آیه **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ** را آورد و اشاره کرد که مراد از کوثر، نهری است که در بهشت می‌باشد و در همین خصوص هم آیه قدر **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ... أَلْفِ شَهْرٍ** نازل گشت و یادآوری کرد که الف شهر، مدت زمانی است که بنی امیه بر مردم حکومت می‌کنند. راوی گفته است که مدت زمان حکومت بنی امیه، بدون کم و زیاد هزار ماه بوده است.

«حاکم» گوید: این حدیث صحیح است. و روایت دیگری به همین طرز به سند خود، از «سفیان بن لیل همدانی» نقل کرده است.

(۲) [تفسیر ابن جریر ۱۶۷/۳۰] به سند خود، از «قاسم بن فضل» از «عیسی بن مازن» روایت می‌کند که به حسن بن علی علیه السلام گفت: ای تیره کننده رخسار مؤمنان! پشت به «معاویه» استوار ساختی و با پسر «ابو سفیان» بیعت کردی؟ امام حسن علیه السلام در پاسخ من فرمود: این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا مشاهده کرد که بنی امیه یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می‌روند. این کار بر آن جناب گران آمد، خدای تعالی برای آرامش خاطر آن حضرت آیه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ... أَلْفَ شَهْرٍ** را نازل کرد. و بدین ترتیب بر آن حضرت ثابت شد که ثواب و بهره‌گیری از شب قدر، بهتر و برتر از هزار ماه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۱.
حکومت تیره روز بنی امیه است.

«قاسم بن فضل» اظهار می‌دارد که دوران حکومت بنی امیه را که محاسبه کردیم، هزار ماه بود.

(۱) [فخر رازی] در ذیل تفسیر سوره قدر، می‌نویسد: «قاسم بن فضل» از «عیسی بن مازن» نقل می‌کند که به حسن بن علی علیه السلام گفتم: ای روسیاه کننده مؤمنان! پیداست که «معاویه» را تکیه گاه خود ساخته‌ای و با وی بیعت کرده‌ای! حسن بن علی علیه السلام در پاسخ فرمود: صلح من بدان جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیده بود که بنی امیه یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می‌روند- و یا به روایت دیگر- در خواب دید که بنی امیه بگونه بوزینگان بر منبر او بالا می‌روند و این خواب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را آشفته خاطر ساخت، برای آرامش خاطر آن حضرت خدای تعالی آیات **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ... أَلْفَ شَهْرٍ** را نازل کرد، که یک شب قدر ارزنده‌تر از هزار ماه حکومت بنی امیه است. «قاسم» گفته است: هنگامی که زمامداری بنی امیه را محاسبه کردیم، هزار ماه شد.

(۲) [همان کتاب] در تفسیر سوره کوثر، می‌نویسد: مردی در برابر حضرت حسن بن علی علیه السلام قرار گرفت و گفت: ای روسیاه کننده مؤمنان! امامت و رهبری مؤمنان را از خود خلع کردی و در اختیار «معاویه» درآوردی؟ امام علیه السلام فرمود: خدا تو را بیامرزد! با این سخنان آزارم مده، چرا که مصالحه من با «معاویه» بدان خاطر بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب رؤیت فرموده بود که بنی امیه یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می‌روند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خواب برآشفته و خدای تعالی برای آرامش حال آن حضرت، آیه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ... أَلْفَ شَهْرٍ** را نازل کرد. راوی گوید: آری، آنان این مدت را بر آریکه حکومت تکیه زده بودند تا سرانجام وبال انقطاع و انقراض دامن آنها را فرا گرفت و نابود گشتند.
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۲.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر سوره قدر، می‌نویسد: «خطیب بغدادی» در «تاریخ» خود از «ابن عباس» نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه از منبرش بالا می‌روند، از این رؤیا آشفته خاطر شد و خدای تعالی به او وحی کرد که خواب تو دلیل بر آنست که آنان باید خلافت و حکومت را در دست اختیار خود درآورند و برای همین مناسبت، آیه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ...** را بر من نازل فرمود.

(۲) باز گوید: «خطیب» از «ابن مسیب» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در خواب دیدم که بنی امیه از منبر من بالا می‌روند. این خواب بر من گران آمد و از اینرو خدای تعالی آیات **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ...** را بر من نازل فرمود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۳.
(۱)

باب هشتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه از منبر او بالا میروند و مانند بوزینگان جست و خیز می‌کنند و همانا بنی امیه از بدترین زمامدارانند

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه شریفه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (سوره بنی اسرائیل، آیه ۶۰)؛ و ما آن رؤیائی را که به تو نشان دادیم و همچنین «شجره ملعونه» را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، برای آزمایش مردم بود. «سیوطی» می‌گوید: در خصوص این رؤیا اقوالی است (تا آنجا که می‌گوید) قول سوم اینست که «سعید بن مسیب» می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه از منبر او بالا می‌روند و جست و خیز می‌کنند مانند بوزینگان، پس این رؤیا پیغمبر صلی الله علیه و آله را غمگین کرد.

این قول «ابن عباس» است که «عطا» از او روایت می‌کند.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... که در روایت پیش ذکر شد - می‌نویسد: «ابن ابی حاتم» از «یعلی بن مرّه» روایت می‌کند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۴

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در عالم رؤیا دیدم که بنی امیه بر منبرهای روی زمین قرار گرفته‌اند و (تعبیرش آنست که) بزودی شما را در اختیار خود درمی‌آورند و بر شما حکومت می‌کنند و شما خواهید فهمید که آنان بد حاکمانی هستند. در پی این رؤیا، رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت غمگین شد، تا اینکه خدای تعالی برای دلداری او، آیه رؤیا وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... را بر آن حضرت نازل فرمود.

(۱) [همان کتاب] «ابن مردویه» از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت غمگین بود، کسی پرسید: یا رسول الله! چرا غمگینی؟ فرمود: در خواب دیدم که بنی امیه بر منبرم بالا می‌روند! در پاسخ به عرض رسید: یا رسول الله! از دیدن این خواب ناراحت نباشید، برای اینکه رؤیای شما حاکی از آنست که آنان به دنیای خود می‌رسند. در این هنگام بود که آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... (سوره اسراء، آیه ۶۰) از سوی حق تعالی نازل گردید.

(۲) [همان کتاب] «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «بیهقی» در «الدلائل» و «ابن عساکر» از «سعید بن مسیب»، نقل کرده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بنی امیه از منبرها بالا می‌روند، از دیدن این رؤیا بسیار ناراحت شد و خدای تعالی به آن حضرت وحی کرد از خوابی که دیده‌ای ناراحت مشو، زیرا آنچه به آنها داده شده است نتیجه دنیای آنهاست و از آخرت نصیبی ندارند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از این پیغام خوشحال شد و آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ نازل گشت. (یعنی حکومت بنی امیه وسیله آزمایش مردم است تا چه کسانی به آنها می‌پیوندند و چه افرادی از آنها اعراض می‌کنند).

مؤلف گوید: «متقی» بخش آخر روایت را در [کنز العمال ۷/ ۱۴۲] متذکر شده است.

(۳) [همان کتاب] «ابن ابی حاتم»، «ابن مردویه»، «بیهقی» در «الدلائل» و «ابن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۵

عساکر» حدیث مزبور را نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: بزودی به مناسبت خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده که بنی امیه مانند بوزینگان بر فراز منبر او قرار می‌گیرند، احادیث دیگری در ابواب فضائل ویژه امام حسین علیه السلام در باب «احادیثی که در خصوص نکوهش مروان و فرزندش و همچنین پدرش حکم بن ابی عاص رسیده است»، خواهیم آورد.

(۱) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۵] در باب آنچه خصوص خلافت است، به سند خود، از «سعید بن جمهان» روایت کرده که گفت: «سفینه»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: دوران خلافت در امت من، سی سال است. بعد از آن از صورت خلافت بیرون رفته به شکل سلطنت و پادشاهی ظهور خواهد کرد. آنگاه «سفینه» گفت: دوران خلافت «ابو بکر»، «عمر»، «عثمان» و علی علیه السلام را که برشمردیم، سی سال تمام بود. «سعید» می گوید که به «سفینه»، گفتم بنی امیه می پندارند که آنان خلفاء پیغمبرند!! پاسخ داد: فرزندان کبود چشم، دروغ می گویند؛ آنان خلیفه نبودند، بلکه پادشاهانی بودند که بر سریر سلطنت تکیه زدند و بر مردم حکمرانی کردند و از بدترین و پست ترین پادشاهان بودند.

«ترمذی» گوید: گروهی این روایت را از «سعید بن جمهان» نقل کرده اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۶

(۱)

باب نهم امام حسن مجتبی علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به حج بیت الله شتافت و سه مرتبه ثروتش را در راه خدا به بینوایان بخشید

(۲) [مستدرک حاکم ۳/ ۱۶۹] به سند خود، از «عبد الله بن عبید بن عمیر» روایت می کند که حضرت حسن بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به حج بیت الله مشرف شد، در حالیکه شترهای قربانی را در برابرش یدک می کشیدند.

(۳) [سنن بیهقی ۴/ ۳۳۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:

از آنچه در دوران جوانیم از دست داده ام، اظهار ندامت و پشیمانی نمی کنم جز آنکه در آن دوران پیاده به حج بیت الله مشرف نشدم، در حالیکه حسن بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به حج بیت الله رفت و این در حالی بود که شترهایش پا به پای او در حرکت بودند و سه مرتبه آنچه داشت همه را در راه خدا بخشید، تا آنجا که یک کفش برای خود نگه داشت و دیگری را به بینوا داد!

(۴) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۳۷] به سند خود، از محمد بن علی روایت می کند که امام حسن علیه السلام فرمود: از خدای تعالی شرمنده ام که روز قیامت او را

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۷

ملاقات کنم در حالیکه پیاده به زیارت خانه او نرفته باشم. برای همین بود که بیست و پنج مرتبه با پای پیاده از مدینه به مکه رفت. و به سند خود، از «ابن ابی نجیح» روایت می کند که حسن بن علی علیه السلام پیاده به مکه رفت و آنچه که از اموال داشت به دو نیم کرد. و به سند خود، از «شهاب بن عامر» روایت می کند که حسن بن علی علیه السلام دوبار همه ثروتش را در راه خدا بین بینوایان تقسیم کرد، تا آنجا که یک جفت کفشش را به فقیر داد و جفت دیگر را خود برداشت. و به سند خود، از «علی بن زید بن جذعان» روایت می کند که حسن بن علی علیه السلام دوبار از مالش دست برداشت و سه بار کلیه اموالش را در راه خدا به بینوایان بخشید، تا آنجا که یک جفت کفشش را خود برداشت و دیگری را به بینوا داد؛ یک پاپوش را به بینوا داد و یکی را خود در اختیار گرفت.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۷] از «علی بن زید» روایت می کند که امام حسن علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به مکه رفت.

این حدیث را «ابو عمرو»، مؤلف «الصفوة» و «بغوی» در «معجم» از «عبید الله بن عبید بن عمیر» نقل کرده و افزوده است که در این سفرها، شترهای حضرت همراهش بودند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۸

(۱)

باب دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حسن علیه السلام را بیازارد مرا آزرده است

(۲) [کنز العمال ۶/ ۲۲۲] از «انس» روایت می‌کند، روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابیده بود، حسن مجتبی علیه السلام وارد شد و آرام آرام حرکت کرد تا روی سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. پیش آمدم تا آن حضرت را از روی سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله دور کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو، ای انس! مرا با فرزندم که میوه دل من است و ابگذار؛ هر کسی که حسن را اذیت کند، مرا اذیت کرده است و کسی که مرا اذیت کند، خدا را آزرده ساخته است. «طبرانی» این حدیث را ذکر کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۰۹

(۱)

باب یازدهم سخاوتمندی و دانش و بردباری امام حسن مجتبی علیه السلام و اینکه امام حسن علیه السلام هدف خنجر قرار گرفت و با مسمومیت این جهان را وداع گفت

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۶/ ۳۴] از امام حسن علیه السلام روایت شده است که روزی از کنار یکی از باغهای بیرون مدینه عبور می‌کرد، در مسیر خود به غلام سیاه چهره‌ای رسید که گرده نانی در دست داشت؛ یک لقمه خود می‌خورد و یک لقمه هم به سگی که در برابر او ایستاده بود، می‌خوراند و این کار را ادامه می‌داد تا نیمی از آن گرده نان را خورد و نیم دیگر را به آن سگ خوراند. امام حسن علیه السلام از وی پرسید: چرا چنین می‌کنی؟ وی در پاسخ گفت: خجالت می‌کشم که من بخورم و سیر گردم و این سگ گرسنه بماند! امام حسن علیه السلام پرسید: غلام کیستی؟ در پاسخ گفت: غلام «ابان بن عثمان». پرسید: این باغ از آن کیست؟ در پاسخ گفت: از «ابان بن عثمان». امام حسن علیه السلام خطاب به او فرمود: تو را سوگند می‌دهم که خدا که از این محل بیرون نروی تا من باز گردم. امام حسن علیه السلام رفت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۰

و طولی نکشید در حالیکه غلام و باغ را از «ابان» خریده بود، باز گشت. حضرت به غلام، گفت: تو را از مولایت خریدم. غلام گفت: ای مولای من! من مطیع خدا و رسول خدا و شخص شما هستم و در خدمت حاضریم! امام حسن علیه السلام فرمود: باغ را هم از «ابان» خریداری کردم. اینک تو را در راه خدا از قید بردگی آزاد می‌کنم و این باغ هم از سوی من به تو اهدا می‌شود! غلام گفت: ای مولای من! باغ را به کسی بخشیدی که مرا به او بخشیدی (یعنی خدا).

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۷] از «سعید بن عبد العزیز» روایت است که امام حسن علیه السلام از مردی شنید که از خدای تعالی ده هزار درهم درخواست می‌کند. امام حسن علیه السلام که سخن او را شنید، فوراً ده هزار درهم برای او فرستاد! این حدیث در «الصفوة» ذکر شده است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۸۳] مردی حضور امام حسن علیه السلام از ناداری و تهیدستی نالید و گفت که من روزی ثروتمند بودم و حالا این چنین تهیدست شده‌ام. امام حسن علیه السلام فرمود: از دست دادن آنچه را دارا بودی حقی را ثابت نمی‌کند، لیکن سؤال کردن تو پس از آنکه فهمیدم چه چیزی را بر من واجب می‌سازد، مهم‌تر است و از طرف دیگر، من هرگز قدرت آن را ندارم که به میزان لیاقت تو، به تو بخشش کنم. و می‌دانم که ثروت و دارائی هر چند هم زیاد باشد در برابر خدا بسیار اندک است و آنچه در حال حاضر دارم به سپاسگزاری از تو وفا نمی‌کند. اگر این اندک را از من قبول نمائی، مرا از بار سنگین و وظیفه‌ای که به عهده دارم، می‌رهانی و من آنچه دارم به تو اعطا می‌نمایم. آن مرد گفت: ای دخترزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! اندک شما را می‌پذیرم و از عطیه شما شکرگزاری هم می‌نمایم. در این هنگام امام حسن علیه السلام و کیل و مسئول امور مالی خود را خواست و فرمود: آنچه از پولهای ما باقی مانده بحضور بیاور. مسئول امور مالی مبلغ پنجاه هزار درهم (نقره) بحضور مبارک آورد. امام علیه

السلام فرمود: آن پانصد دینار (طلا) را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۱

که همراه تو بود چه کردی؟ عرض کرد: همچنان موجود است. فرمود: آنها را هم حاضر کن. مسئول امور مالی مبلغ پانصد دینار را بحضور آورد. امام حسن علیه السلام پنجاه هزار درهم و پانصد دینار را به وی ارزانی داشت و از ناچیزی آن مبلغ، پوزش طلبید!! همچنین روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام و «عبد الله بن جعفر»، هر کدام مبلغ هزار دینار و هزار گوسفند به پیرزنی اعطا کردند!! (که جمعا سه هزار دینار و سه هزار گوسفند می‌شود).

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۳۸] از «محمد بن سعد یربوعی» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام از امام حسن علیه السلام، پرسید: ای حسن! فاصله میان ایمان و یقین چقدر است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: فاصله میان ایمان و یقین، چهار انگشت است! علی علیه السلام فرمود: چگونگی آن را بیان کن. فرمود: یقین، چیزی است که به چشم می‌بینی، و ایمان واقعیتی است که به گوش می‌شنوی و تصدیق می‌کنی. حضرت علی علیه السلام پس از دریافت پاسخ، فرمود: گواهی می‌دهم که تو مصداق بارز این آیه هستی: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. «ابن ابی الدنیا» این حدیث را در کتاب «الیقین» ذکر کرده است.

(۲) [صواعق محرقة ص ۸۳] از «ابن عساکر» روایت می‌کند که در یکی از روزها، شخصی به عرض امام حسن علیه السلام تقدیم داشت که «ابوذر» می‌گفت: از نظر من، فقر بهتر از ثروت است و درد محبوبتر از تندرستی است؟! امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی «ابوذر» را رحمت کند، لیکن من می‌گویم کسی که سرانجام خودش را در اختیار خدا- که بهترین اختیاردار است- درآورد دیگر آرزو ندارد جز همان را که خدای تعالی برایش اختیار کرده است (چه فقر و چه ثروت!).

(۳) [زمخشری در کشف] در تفسیر آیه شریفه وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (سوره هود، آیه ۵۲)؛ (هود به قوم خود گفت: ای قوم من! از فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۲

پروردگارتان طلب آمرزش کنید، پس بسوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیروئی بر نیرویتان بیفزاید! و گنهکارانه، روی (از حق) برنتابید! در ذیل آیه می‌نویسد: از حضرت امام حسن علیه السلام روایت است که در یکی از روزها، به دربار «معاویه» رفته بود. هنگام مراجعت از دربار، یکی از پرده‌داران به اطلاع رسانید: مرد ثروتمندی هستم و فرزندی ندارم، دعائی تعلیم فرمائید تا بوسیله آن دعا شاید خدای تعالی فرزندی به من عنایت فرماید. امام حسن علیه السلام فرمود: بر تو باد که همواره استغفار کنی و از خدا آمرزش بخواهی! آن مرد بنابه دستور امام حسن علیه السلام همواره استغفار می‌کرد و گاهی در یک روز، هفتصد مرتبه استغفار می‌نمود. و بر اثر تداوم آن، خدای تعالی ده فرزند پسر به او عنایت فرمود!! هنگامی که دستور امام حسن علیه السلام به آن مرد به اطلاع «معاویه» رسید، گفت: ای کاش از آن حضرت می‌پرسیدی مدرک این دستور از کجاست؟! در وقت دیگری که امام حسن علیه السلام به دیدار «معاویه» آمده بود، هنگام بازگشت از نزد «معاویه»، همان مرد از امام حسن علیه السلام پرسید: دستوری که به من دادید از کجا و از چه مدرکی استفاده فرموده بودید؟ فرمود: مگر گفته حضرت هود علیه السلام را نشنیده‌ای که خدای تعالی از قول او نقل فرموده است: وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ از قول نوح علیه السلام نقل فرموده است: وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ؟! (۱) مؤلف گوید: مراد امام حسن علیه السلام که فرمود، مگر قول هود علیه السلام را نشنیده‌ای، همان آیه ابتدائی است که فرمود: يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا ... وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ مراد امام حسن علیه السلام، آیه ذیل می‌باشد که در سوره نوح آمده است: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ

(۱) مؤلف گوید: مراد امام حسن علیه السلام که فرمود، مگر قول هود علیه السلام را نشنیده‌ای، همان آیه ابتدائی است که فرمود: يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا ... وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ مراد امام حسن علیه السلام، آیه ذیل می‌باشد که در سوره نوح آمده است: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ

لَکُمْ أَنهَاراً (سوره نوح، آیه ۱۲)، به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار بخشنده است؛ (در نتیجه این درخواست) بارانها را پی در پی بر شما فرو ریزد و شما فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۳ را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد.

(۱) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۲۹۸] می‌نویسد: «جویریہ» گفت، هنگامی که امام حسن علیه السلام شهید شد، «مروان» در تشییع جنازه ایشان حضور داشت و می‌گریست! امام حسین علیه السلام به او، فرمود: چگونه بر مرگ برادرم گریه می‌کنی، حال آنکه جرعه‌های غم و اندوه را به او خوراندی؟! در پاسخ گفت: گریه من برای آن بزرگواری است که بردباریش از کوه بیشتر بود!!

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۸۳] از «ابن سعد» از «عمیر بن اسحاق» روایت کرده است که هیچگاه از امام حسن علیه السلام کلمه ناسزا شنیده نشد مگر یک دفعه، آن هم بر اثر خصومتی که در رابطه با زمینی که با «عمرو بن عثمان بن عفان» داشت. نسبت به وی فرمود: «عمرو بن عثمان» هیچگونه اعتباری در نزد ما ندارد، مگر به همان اندازه که دماغش را به خاک بمالد. «عمیر» گفته است که بدترین کلمه‌ای که از زبان ایشان شنیده‌ام فقط همین کلمه بود!! (تا آنجا که گفته است) دورانی که «مروان» استانداری مدینه را به عهده داشت، هر جمعه پیش از انجام نماز جمعه در خطبه‌ای که ایراد می‌کرد، نسبت به حضرت علی علیه السلام ناسزا می‌گفت: در یکی از روزها، شخصی را همراه نامه پر از فحش و دشنام بسوی امام حسن علیه السلام گسیل داشت. پس از آنکه آن مأمور آن نامه را به امام حسن علیه السلام رساند، ایشان فرمود: وقتی با «مروان» ملاقاتی کردی، از جانب من به او بگو: به خدا سوگند! من با گفتن دشنام به تو چیزی را محو نمی‌کنم ولیکن (صبر می‌کنم و چیزی نمی‌گویم که) وعده گاه من و تو، در پیشگاه خدا خواهد بود؛ اگر در آنچه نسبت به من ابراز داشته‌ای راستگو بوده‌ای، خدای تعالی پاداش خوبی به تو کرم فرماید و اگر نسبت به آنچه درباره من اظهار داشته‌ای دروغگو باشی، خدای تعالی برای انتقام گرفتن از همه مردم شایسته‌تر است!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۴

(۱) [همان کتاب ص ۸۳] از «بزاز» و دیگران، روایت می‌کند، هنگامی که امام حسن علیه السلام به خلاف رسید، در حالیکه نماز می‌گزارد و سر به سجده داشت، نامردی خنجر به آن حضرت زد. به دنبال این پیشآمد امام حسن علیه السلام به منبر تشریف برد و در ضمن خطابه‌ای به مردم فرمود: ای عراقی‌ها! از خدای تعالی به‌راسید و با ما خوشرفتاری کنید که ما امیران شما و میهمانان شما هستیم و ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آیه تطهیر را در حق ما نازل کرده و فرموده است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً هُمَاوَرَهُ امام حسن علیه السلام این آیه را تلاوت می‌کرد تا مردم یکی بعد از دیگری از مسجد بیرون رفتند و تنها یک مرد که می‌گریست در مسجد باقی ماند.

(۲) [حلیة الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۳۸] به سند خود، از «عمیر بن اسحاق» روایت کرده که گفت: من و مرد دیگری با هم جهت عیادت بحضور امام حسن علیه السلام شرفیاب شدیم. امام حسن علیه السلام فرمود: ای فلاخی، اگر سؤالی داری بپرس! گفتم: به خدا سوگند! سؤالی از شما نخواهم داشت تا اینکه خدای تعالی شما را عافیت بدهد، آنگاه هر سؤالی که داشتیم به عرض شما تقدیم خواهیم کرد. در این هنگام امام حسن علیه السلام از جای برخاست و به درون حجره دیگر رفت و پس از اندک فاصله‌ای تشریف آورد و فرمود: پیش از آنکه مرا نبینی هر سؤالی داری بکن. من همان حرف اول را تکرار کردم که تا عافیت پیدا نکنید از شما سؤالی نخواهم کرد. آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: اکنون که به آن حجره رفتم پاره‌ای از جگرم بیرون افتاد؛ مرا چندین بار مسموم ساخته‌اند و مانند این دفعه چنین سم مهلکی نیشامیده بودم. فردا که به منظور عیادت بحضورش شرفیاب شدم، در حالی بود که از شدت ناراحتی به خود می‌پیچید و امام حسین علیه السلام که بر بالین آن حضرت نشسته بود، فرمود: ای برادر! به چه کسی مظلونی و چه کسی را متهم می‌دانی؟

فرمود: آیا می‌خواهی او را بکشی؟ گفت: آری. امام حسن علیه السلام فرمود: کسی که از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۵

نظر من متهم است و به او بدگمانم، اگر همان کسی باشد که من احتمال می‌دهم، خدای تعالی از همه سخت‌تر از او انتقام می‌گیرد و او را شکنجه می‌کند، و اگر کسی که مظنون من است و مرتکب چنین کاری نشده است، دوست ندارم که بی‌گناهی در این رابطه کشته شود. همین که سخنان امام حسن علیه السلام به پایان رسید، به دیار ابدی و دیدار حق شتافت.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۸۳] می‌نویسد: علت رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام این بود که همسرش «جعده» دختر «اشعث بن قیس کنندی» بنا به دسیسه «یزید» تصمیم گرفت تا امام حسن علیه السلام را بوسیله سم از پای درآورد و در نتیجه مسموم شدن آن حضرت بدست وی «یزید» او را به همسری خویش نامزد کند و برای اطمینان خاطر او مبلغ صد هزار درهم به وی داد. «جعده» به دستوری که از ناحیه «یزید» داشت، امام حسن علیه السلام را مسموم ساخت. امام حسن علیه السلام مدت چهل شبانه روز بیمار بود. و همین که امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت کرد، کسی را به سوی «یزید» گسیل داشت تا به وعده‌ای که به وی داده است، وفا کند! «یزید» پیغام داد:

ما راضی نبودیم که با وی چنان معامله‌ای انجام بدهی، چگونه حاضر خواهیم شد که خود را بدست تو گرفتار بسازیم! «ابن حجر» گفته است: مسمومیت و شهادت امام حسن علیه السلام قابل خدشه نیست چرا که جمعی از متقدمان مانند: «قتاده» و «ابو بکر بن حفص» و از متأخران:

«زین عراقی» در مقدمه «شرح القریب»، به این مسئله اعتراف کرده‌اند. (تا آنجا که گفته است) برادران امام حسن علیه السلام کوشش می‌کردند تا نام قاتل را، امام حسن علیه السلام بگویند، ولی ایشان آن شخص را معرفی نکرد و فرمود: اگر همان کسی باشد که من به او گمان دارم، خدای تعالی سخت‌تر از شما، از وی انتقام می‌گیرد، و اگر کسی که مظنون من است، مرتکب چنین کاری نشده است، دوست ندارم که بی‌گناهی را در این رابطه بکشید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۶

(۱) در روایتی آمده است که امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام، فرمود: ای برادر! مرگ من فرا رسیده است و بزودی از تو جدا می‌شوم و به پروردگارم می‌پیوندم. ای برادر! پاره‌های جگر مرا در طشت مشاهده کردم و می‌دانم از ناحیه‌ای دچار مسمومیت شده‌ام. اینک تو را به حقی که بر تو دارم سوگند می‌دهم، در این رابطه هیچگونه حرفی به زبان نیآوری، هرگاه از دنیا رحلت کردم مرا غسل می‌دهی و کفن می‌کنی و جنازه مرا به طرف مرقد پیغمبر صلی الله علیه و آله حمل می‌کنی تا با حضرت او عهدی تازه کنم. پس از آن جسد مرا بسوی قبر جداهام فاطمه دختر «اسد» می‌بری و در آنجا به خاک می‌سپاری. تو را به خدا سوگند می‌دهم، در رابطه با شهادت من سعی کنی که به اندازه وسیله خون‌گیری هم خون ریخته نشود. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت ج ۴، باب یازدهم سخاوتمندی و دانش و بردباری امام حسن مجتبی علیه السلام و اینکه امام حسن علیه السلام هدف خنجر قرار گرفت و با مسمومیت این جهان را وداع گفت ص: ۲۰۹

(۲) در روایتی آمده است: خطاب به امام حسین علیه السلام، فرمود: ای برادر! سه بار مسموم شدم و هیچ بار به اندازه زهری که در حال حاضر آشامیده‌ام مرا از پای درنیاورده است. امام حسین علیه السلام پرسید: چه کسی شما را مسموم ساخته است؟

امام حسن علیه السلام فرمود: از سؤال تو پیداست که تصمیم داری او را از پای درآوری؟

گفت: آری. امام حسن علیه السلام آنها را از درخواست پاسخ منصرف ساخت و امرشان را به عهده خدا واگذار نمود. «ابن عبد البر» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) در روایت دیگر آمده است: چندین بار مسموم شده‌ام، هیچگاه مانند این دفعه دچار مسمومیت نشده‌ام، برای اینکه این بار

پاره‌های جگرم را در طشت مشاهده کردم و با چوبی آنها را به حاضران نشان می‌داد. امام حسین علیه السلام از ایشان پرسید: چه کسی شما را مسموم ساخته است؟ فرمود: اگر فلان کس که مظنون من است مرا مسموم ساخته باشد، خدای تعالی سخت‌تر از وی انتقام خواهد گرفت و اگر او نیست و دیگری است، راضی نیستم بی‌گناهی را به خاطر من از پای در آورید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۷

(۱) [مستدرک حاکم ۱۷۳/۳] به سند خود، از «ام بکر» دختر «مسور» روایت می‌کند که حضرت حسن بن علی علیه السلام چندین مرتبه مسموم شد و نجات یافت. مرتبه آخر شدت سم به اندازه‌ای بود که پاره‌های جگر حضرتش در طشت نمایان گردید و رحلت کرد و زنان بنی هاشم تا یکماه بر آن حضرت نوحه‌سرائی می‌کردند.

(۲) [همان کتاب ۱۷۶/۳] به سند خود، از «قتاده بن دعامه سد و سی» روایت می‌کند که دختر «اشعث بن قیس» که همسر حضرت حسن بن علی علیه السلام بود، آن حضرت را مسموم ساخت و برای مسموم کردن آن حضرت پول قابل توجهی رشوه گرفت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۱۹

(۱)

مقام دوم: در فضائل ویژه حضرت امام حسین علیه السلام

اشاره

این مقام مشتمل بر ابواب چندی است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۱

(۱)

باب اول امام حسین علیه السلام همانند حضرت عیسی علیه السلام در شش ماهگی متولد شد

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۱۸] «قتاده» گفته است: میلاد امام حسین علیه السلام پس از تولد امام حسن علیه السلام بود که به فاصله یک سال و ده ماه از میلاد حسن علیه السلام گذشته بود و مطابق بود با نیمه اول ماه ششم از سال پنجم هجرت.

«ابن دارع» در کتاب «موالید اهل بیت» می‌نویسد: فاصله میلاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به اندازه اقل حمل است که فرزند در رحم مادر می‌ماند و اقل حمل، شش ماه می‌باشد. و در این رابطه هیچ مولودی نیست که شش ماهگی از مادر متولد شود و زنده بماند، به غیر از امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۲

(۱)

باب دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گریه حسین علیه السلام مرا ناراحت و غمگین می‌سازد

(۲) [هیثمی در مجمع ۲۰۱/۹] از «یزید بن ابی زیاد» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه «عایشه» بیرون آمد و از کنار خانه فاطمه زهرا علیها السلام عبور کرد که ناگهان صدای گریه امام حسین علیه السلام به گوشش رسید. فاطمه علیها السلام را بحضور طلبید و فرمود: مگر نمی‌دانی شنیدن گریه حسین علیه السلام مرا ناراحت و غمگین می‌سازد.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۴۳] روایت کرده است و می‌گوید که «ابن بنت منیع» هم به ذکر آن پرداخته است. (۳) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (سوره تغابن، آیه ۱۵) گفته است که «ابن منذر» از «یحیی بن ابی کثیر» روایت کرده است: در یکی از روزها، رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** صدای گریه حسن یا حسین علیهما السلام را شنید، فرمود: فرزند، آزمایش است (همانا گریه این کودک مرا ناراحت ساخت) و من بی‌اختیار به سویش می‌شتابم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۳

(۱)

باب سوم رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** فرزندش ابراهیم علیه السلام را فدای امام حسین علیه السلام فرمود

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۲/ ۲۰۴] به سند خود، از «ابو العباس» روایت کرده است که حضور رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** شرفیاب بودم و این در حالی بود که رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** را روی زانوی چپ و حسین علیه السلام را روی زانوی راست نشانیده بود، گاهی حسین علیه السلام را می‌بوسید و گاهی «ابراهیم» را می‌بوسید. در این هنگام «جبرئیل» با وحی که از جانب پروردگار عالمین در اختیار داشت بر آن حضرت فرود آمد. پس از آنکه پیغام الهی را به اطلاع رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** رسانید، از حضور مبارک مرخص شد. رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** فرمود: اینک «جبرئیل» از سوی پروردگار نازل شد و پیغام داد که: ای محمد! پروردگار تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که من، این دو فرزند را برای تو نگاه نمی‌دارم. باید یکی از این دو را فدای دیگری قرار بدهی. پس از شنیدن پیغام و اظهاری که «جبرئیل» کرده بود، نگاهی به «ابراهیم» نمود و گریست، و نگاهی به حسین علیه السلام نمود و اشک از دیدگانش جاری شد. سپس فرمود: مادر «ابراهیم» کنیز است و اگر «ابراهیم» فدای

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۴

حسین علیه السلام بشود، جز من کسی دیگر بر او سوگوار نمی‌باشد.

(۱) از سوی دیگر مادر حسین علیه السلام، فاطمه علیها السلام است و پدرش، علی علیه السلام - پسر عموی من - که گوشت و خون من است و اگر حسین علیه السلام فدای «ابراهیم» بشود، دخترم و پسر عمویم و خود من، بر مرگ او سوگوار خواهیم شد. برای همین است که اندوهگین بودن خودم را بر اندوهناک شدن آنها، ترجیح می‌دهم. این بود که تقاضا کردم تا «ابراهیم» فدای حسین علیه السلام باشد. تقاضای من پذیرفته شد و «ابراهیم» پس از سه روز بیماری درگذشت. هر وقت پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** مشاهده می‌کرد حسین علیه السلام بسویش می‌شتابد، او را می‌بوسید و به سینه می‌چسبانید و دهانش را می‌مکید و می‌فرمود: فدای کسی که فرزندم «ابراهیم» را به خاطرش فدا کردم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۵

(۱)

باب چهارم پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** و آل زبانش را برای حسین علیه السلام بیرون می‌آورد و دهان و دندانهای او را می‌بوسید

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۲۶] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند، هنگامی که پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** با حسین علیه السلام روبرو می‌شد، زبان مبارکش را از میان دهانش بیرون می‌آورد. حسین علیه السلام که دوران کودکی را سپری می‌کرد همین که قرمزی زبان حضرت را مشاهده می‌کرد، حالت وحشتی به خود می‌گرفت.

«عینه بن بدر» که این عمل را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده می کرد با خود می گفت آیا نمی بینی چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله با کودک خود رفتار می کند؛ به خدا سوگند! فرزندی دارم که بزرگ شده و من از آغاز کودکی او تاکنون، برای یک دفعه هم او را نبوسیده‌ام! سخن او که به گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: کسی که مهربان نباشد، مهربانی نمی بیند. «ابو حاتم» این حدیث را ذکر کرده است.

(۳) [همان کتاب ص ۱۲۶] از «یعلی بن مژه» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسین علیه السلام را گرفت و پارچه‌ای روی سرش افکند و دهان مبارکش فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۶ را روی دهان او نهاد و بوسید.

«ابو حاتم» و «سعید بن منصور» این روایت را ذکر کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ص ۱۲۶] از «انس بن مالک» روایت است، هنگامی که امام حسین علیه السلام را شهید کردند، سر مبارکش را در برابر پسر «زیاد» (علیه لعنة الله الملك العباد) نهادند. او با چوبی که در دست داشت به لب و دندانهای آن حضرت می زد و آنگاه دندانهای مطهر آن جناب را توصیف می کرد. من با خود گفتم که خدا تو را به بیچارگی گرفتار سازد. من خود شاهد عینی جریان بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله جایی را که اکنون چوب می زنی، می بوسید!! «ابن ضحاک» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [اسد الغابة ۵ / ۳۸۱] در ضمن شرح حال «عبد الواحد بن عبد الله قرشی»، می نویسد: «محمد بن سوجه» از «عبد الواحد قرشی» نقل کرده است، هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السلام را در برابر یزید (لعنة الله علیه) نهادند، با چوب دستی که در دست داشت، لبهای مبارک امام حسین علیه السلام را از یکدیگر گشود و از سپیدی دندانهای آن حضرت علیه السلام توصیف کرد و گفت: به خدا سوگند، دندانهای حسین علیه السلام از برف سپیدتر است و گفت:

يَفْلَقُنْ هَامَا مِنْ رِجَالِ اعْزَةِ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا اَعْقَ وَ اَظْلَمَا ؛ سَرِي كِهْ اَكْنُونْ دَرِ بَرَابَرِ مِنْ قَرَارِ كَرَفْتِهْ اَسْتْ وَ دَنْدَانِهَائِي بَرَّاقِي دَارْدِ، اَزْ مَرْدَانِي اَسْتْ كِهْ اَزْ مَا وَ دِيْكَرَانْ عَزِيْزْتَرِ اَسْتْ، لِيْكَنْ تَأْسُفْ مَا دَرِ اَيْنِ اَسْتْ كِهْ اَوْ وَسِيْلَهْ بِيْ اَعْتِبَارِي خُوِيْشِ رَا فَرَاهِمْ آوَرْدِ وَ اَزْ هَمِهْ سَتْمَكَارْتَرِ كَشْتْ؟؟؟ مَرْدِي كِهْ حُضُوْرِ دَاشْتْ بِهْ «يَزِيْد» كَشْتْ: چَوْبِ دَسْتِيْ اَتِ رَا اَزْ لَبِ وَ دَنْدَانِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَرْدَارِ، بِهْ خُدا سُوْكَند! بَارِهَا دِيْدِهْ بُوْدَمْ كِهْ لَبِهَائِي پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رُوِيْ لَبِهَائِي حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَرَارِ مِيْ كَرَفْتِ وَ كُوِيَا لَبِهَائِي اَوْ رَا مِيْ بُوْسِيْد. «يَزِيْد» خَشْمَكِيْنِ شُدْ وَ چَوْبِ دَسْتِيْ رَا اَزْ لَبِهَائِي مَبَارَكِ اَنْ حُضْرْتِ دُوْرِ كَرْدِ.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۷

(۱) [کنز العمال ۷ / ۱۱۰] از «زید بن ارقم» روایت کرده که گفت: در کنار «ابن زیاد» (لعنة الله علیه) نشسته بودم. سر بریده حضرت سید الشهداء علیه السلام را به مجلس او وارد کردند. «ابن زیاد» سر بریده امام حسین علیه السلام را به دست گرفت و در برابر خود نهاد و چوب دستی را که در دستش بود در میان لبهای مبارک فرو می برد. من گفتم: ای پسر زیاد! چوب دستی خود را در محلی فرو می بری که همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا را می مکید! «ابن زیاد» ناراحت شد و گفت: بلند شو و برو! تو پیر مردی هستی که مشاعرت را از دست داده‌ای!! «خطیب» این حدیث را در «المتفق» ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «عسقلانی» این حدیث را در [فتح الباری ۸ / ۹۶] آورده است و از «زید بن ارقم» روایت می کند که به «ابن زیاد» گفتم: چوب دستی را از لبهای مبارک دور کن که من خود دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی آنها مشاهده کرده‌ام.

«طبرانی» این حدیث را از «زید بن ارقم» نقل نموده است.

(۲) [صواعق محرقه ص ۱۱۸] «ابن ابی الدنیا» روایت می‌کند که «زید بن ارقم» در مجلس «ابن زیاد» حضور داشت که دید «ابن زیاد» با چوب دستی به لب و دندان آن حضرت می‌زند، به وی گفت: چوب دستی را از لب و دندان امام حسین علیه السلام بردار، به خدا سوگند! همواره می‌دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان این دو لب را می‌بوسید. آنگاه «زید بن ارقم» گریست. «ابن زیاد» ناراحت شد، گفت: خدا دیدگان تو را بگریاند، اگر پیرمرد خرفت و از خرد دور مانده نشده بودی، گردنت را می‌زدم! «زید بن ارقم» از محل خود برخاست خطاب به مردم گفت: ای مردم! شما از امروز به بعد بردگانی بیش نخواهید بود، برای اینکه پسر فاطمه علیها السلام را شهید کردید و پسر «مرجان» را بر خود امیر قرار دادید. به خدا سوگند! طولی نمی‌کشد نیک مردان شما را می‌کشد و بد سیرتان شما را بر شما می‌گمارد. بدابه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۸

حال مردمی که ننگ ذلت را برای خود بخرند و تن به بیچارگی و مذلت بدهند.

سپس خطاب به «ابن زیاد» گفت: ای پسر زیاد! حدیثی برای تو نقل می‌کنم که غیظ و خشم تو را بیشتر کند. در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود، در حالیکه امام حسن علیه السلام را بر روی زانوی راست، و امام حسین علیه السلام را بر روی زانوی چپ خود نشانیده بود. سپس دست مبارک را بر تارک سر آنها نهاد و فرمود: بار پروردگارا! این دو تن و پدرشان که صالح مؤمنان است، ودیعه من می‌باشند که آنها را ودیعه تو قرار دادم. اکنون ای پسر زیاد، آگاه باش که چگونه با امانتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کردی؟

(۱) مؤلف گوید: پیش از این باب در باب سوم در ضمن روایت «ابو العباس» نقل کردیم که معمول رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هر گاه امام حسین علیه السلام بسوی آن حضرت می‌شتافت، او را به سینه می‌چسبانید لب و دندان آن حضرت را می‌بوسید و می‌فرمود: فدای آنکه فرزندم «ابراهیم» را فدای او کردم. و در باب آینده حدیثی از [مستدرک حاکم ۳/ ۱۷۷] نقل خواهیم کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو دستش را پشت گردن حسین علیه السلام و دیگری را زیر چانه آن حضرت گذاشت و دهان مبارکش را روی دهان حسین علیه السلام نهاد و بوسید و فرمود: حسین از من است و من از حسینم. و در باب بعدی آن، حدیثی از «استیعاب» نقل می‌کنیم که در آن حدیث آمده است: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود: دهانت را بگشا! پس از آنکه امام حسین علیه السلام دهانش را گشود، رسول خدا صلی الله علیه و آله دهان حسین علیه السلام را بوسید و فرمود: پروردگارا! این فرزند را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۲۹

(۱)

باب پنجم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من است و من از حسینم کسی که حسین علیه السلام را دوست بدارد خدا هم او را دوست می‌دارد حسین علیه السلام سبطی از اسباط است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۰۷] در ضمن مناقب حسنین علیهما السلام، به سند خود، از «یعلی بن مرّه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من است و من از حسینم، فدای دوست حسین علیه السلام را دوست می‌دارد و حسین سبطی از اسباط است.

(۳) [صحیح ابن ماجه] در باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سند خود، از «یعلی بن مرّه» نقل کرده است که در یکی از روزها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در معیت اصحابش به منزلی دعوت بودند، در مسیر خود به کوچهای رسیدند که حسین علیه السلام در آنجا سرگرم بازی با کودکان بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله از میان اصحاب بیرون آمد، دست گشود که

آن حضرت را بگیرد، حسین علیه السلام از این طرف به آن طرف می‌گریخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم خنده کنان او را دنبال می‌کرد تا اینکه حسین علیه السلام را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۰

گرفت. آنگاه دستی بر زیر چانه کودک و دستی دیگر پشت گردن او گذاشت و لب بر لبش نهاد و او را بوسید و فرمود: حسین از من است و من از حسینم؛ کسی که حسین علیه السلام را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است؛ حسین علیه السلام سبطی از اسباط است.

(۱) مؤلف گوید: «بخاری» این حدیث را در «الادب المفرد» در باب معانقه کردن با کودک، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حسین از من است و من از حسینم؛ کسی که او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است؛ حسن و حسین دو سبط از اسباطند و همین روایت را، «حاکم» در [مستدرک ۳ / ۱۷۷] روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستی را پشت گردن حسین علیه السلام و دست دیگر را زیر چانه‌اش گذاشت و لب بر لب او نهاد و بوسید.

«احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۴ / ۱۷۲] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۲ / ۱۹ و ۵ / ۱۳۰] و گروه دیگری از محدثان و مؤلفان سنن، آنرا نقل کرده‌اند.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۲۲۱] «ابن عساکر» از «ابو رمثه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من است و من از حسینم؛ او سبطی از اسباط است؛ خدای تعالی دوستدار حسین علیه السلام را دوست می‌دارد؛ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند.

(۳) [کنز العمال ۷ / ۱۰۷] از «جابر» روایت می‌کند که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مهمانی می‌رفتیم که در مسیرمان به حسین علیه السلام رسیدیم که سرگرم بازی با بچه‌ها بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از اصحاب جدا شد و دست گشود که حسین علیه السلام را در آغوش بگیرد، حسین علیه السلام از این طرف به آن طرف فرار می‌کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله خنده کنان در پی او بود تا اینکه حسین علیه السلام را گرفت. یکی از دو دست را زیر چانه‌اش و دیگری را روی پیشانیش نهاد سپس او را بغل گرفت و بوسید و فرمود: حسین از من است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۱

و من از حسینم؛ کسی که او را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد؛ حسن و حسین دو سبط از اسباطند. «طبرانی» این حدیث را ذکر کرده است.

(۱) مؤلف گوید: حدیث

«حسین منی و انا من حسین»

و یا به لفظ دیگر

«حسین منی و انا منه»

از جمله روایاتی است که همه مسلمانان آن را نقل کرده‌اند و کسی در صحت آن، شک ننموده است و دانشمندان در معنا و توضیح آن، مطالبی بیان کرده‌اند که از جمله، رسول خدا صلی الله علیه و آله به این وسیله خواسته است کمال محبت و الفت را نسبت به نواده و ریحانه‌اش، حسین علیه السلام، ابراز فرماید. برای اینکه بلغای عرب هر گاه تصمیم بگیرند تا اتحاد و الفت و شدت اتصال و محبت نسبت به یکی از وابستگان‌شان را، اظهار بدارند می‌گویند: «فلان منّا و نحن منه»؛ فلان شخص از ماست و ما از او هستیم. و به همین نسبت هر گاه اظهار نفرت و قطع علاقه از شخصی داشته باشند، می‌گویند: «أنا لسنامنه و لیس هو منّا»؛ ما از او نیستیم و او هم از ما نیست. و شاعری در این رابطه گفته است:

اینها السائل عنهم و عنی لست من قیس و لا- قیس منی ؛ ای کسی که از ایشان و از من می‌پرسی، باید بدانی که من از مردم قیس نیستم و قیس هم از من نیست.

در حدیث قدسی در خصوص انسان حسود، فرموده است:

«أنا لیس منی و لست انا منه»

؛ انسان حسود از من نیست و من هم از نیستم. و نزدیک به همین اسلوب هم در قرآن کریم آمده است: فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ، فَلَيْسَ مِنِّي (سوره بقره، آیه ۲۴۹)؛ کسی که از آن نهر بیاشامد، از من نیست.

(۲) پیش از این گفتیم که حدیث مورد بحث به دو گونه روایت شده است. گونه اول آن:

«حسین منی و انا من حسین»

که دلیل بر محبت شدید و اتصال تام و تمام و علاقه‌مندی بی‌اندازه است که میان من و حسین برقرار گردیده است تا جائی که او را جزئی از خودم و خودم را جزئی از او می‌دانم و اتصال فیما بین

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۲

بی‌اندازه است بطوریکه قابل انفکاک نمی‌باشد. بنابراین حدیث مزبور محمول به کنایه است. و گاهی این معنی از آن استفاده می‌شود که قیام حسین علیه السلام برای پابرجائی دین جدش و احیای شعائر آن حضرت بوده است و همین واقعیت ایجاب کرده تا در راه خدا شهید شود. اکنون می‌توان

«حسین منی»

را از جهت مادی و

«انا من حسین»

را از جهت معنوی، تفسیر و تعبیر نمود. (این تعبیر را مغتنم بدان)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۳

(۱)

[باب ششم حسین علیه السلام روی سینه پیغمبر بالا می‌رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تشویق او می‌فرمود: «تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةً»]

باب ششم حسین علیه السلام روی سینه پیغمبر بالا می‌رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تشویق او می‌فرمود:

«تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةً»

(۱)

(۲) [استیعاب ابن عبد البر ۱/ ۱۴۴] «اسد» از «حاتم بن اسماعیل» از «معاویة بن ابی مزرد» از پدرش روایت می‌کند که «ابو هریره» گفت: با دو چشمم دیدم و با دو گوشم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کف دست حسین علیه السلام را گرفت و قدمهایش را روی قدمهای خود جای داد و فرمود:

«تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةً»

. کودک به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا- می‌رفت تا قدمهایش را روی سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهاد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود: دهانت را بگشای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهانش را بوسید و فرمود: خدایا! حسین را دوست بدار که او را دوست می‌دارم.

(۳) [الادب المفرد بخاری] در باب «الانبساط الی الناس»، به سند خود، از «معاویة بن مزرد» از پدرش روایت می‌کند که «ابو هریره»

گفت: با دو چشم دیدم

(۱) در باب چهارم مقصد چهارم این حدیث روایت شده است و مؤلف در ضمن توضیح آن گفته است «ترق»، یعنی بالا رو و ترقی کن و «عین بقیه»، چشم پیشه که کنایه از چشم کوچک است.
(مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۴

و با دو گوش شنیدم که در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو دست خود دست حسن یا حسین علیهما السلام را گرفته بود و قدمهایش را روی قدمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «ارق»

؛ بالا- بیا. او بالا رفت تا قدمهایش را روی سینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهاد، آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: دهانت را بگشای. دهانش را گشود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهان او را بوسه داد و فرمود: پروردگارا! این فرزند را دوست بدار که او را دوست می‌دارم.

مؤلف گوید: «بخاری» مختصری از این حدیث را در باب مزاح با کودک، آورده است و «ابن حجر» هم در [اصابه ۱۱ / ۲] متذکر شده و می‌گوید: «طبرانی» حدیث مزبور را با همان سند یاد نموده است. و «متقی» هم در [کنز العمال ۱۰۴ / ۷] متذکر شده و می‌گوید: «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده است و در [۱۰۹ / ۷] می‌نویسد: «ابن شیبه» حدیث مورد بحث را روایت کرده و علاوه بر ایشان، گروهی از محدثان به نقل آن پرداخته‌اند.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۵۹] در ذیل مزاح کردن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با حسین علیهما السلام، عبارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را چنین آورده است:
«تَّق و تَرَق عین بَقَّة»

و اظهار کرده که روایت از «طبرانی» است.

(۲) [همان کتاب ص ۶۳] در ذیل مزاح کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام حسین علیه السلام آورده است:
«حزقه حزقه ترق عین بقیه»

این روایت از «ابن عساکر» است. «۱»

(۱) مؤلف در باب چهارم مقصد چهارم می‌نویسد: «حزقه» (با حاء مضموم و بعد از آن زای مضمومه و قاف مشدد و مفتوح) به معنای ناتوانی است که از ناتوانی پاها را نزدیک به یکدیگر برمی‌دارد و آوردن این کلمه به خاطر ایجاد انس و مزاح است و «حزقه» خبر برای مبتدای محذوف است که در اصل «انت حزقه» می‌باشد و هرگاه «حزقه» را بدون تنوین ادا کنند منادای به حذف حرف ندا می‌باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۵

(۱)

باب هفتم حسین علیه السلام به مصداق کتاب خدا از ذریه و وابستگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) [مستدرک حاکم ۱۶۴ / ۲] به سند خود، از «عاصم بن بهدله» روایت می‌کند که گروهی نزد «حجاج» بودند که سخن از امام

حسین علیه السلام به میان آمد.

«حجاج» گفت: حسین علیه السلام از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی‌شود! «یحیی بن یعمر» که حضور داشت، گفت: ای امیر! دروغ می‌گوئی، بلکه حسین از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. «حجاج» که ناراحت شده بود خطاب به او گفت: برای ادعای خودت باید بینه و مصداقی از قرآن بیاوری و در غیر این صورت، تو را به سختترین وضعی خواهم کشت. «یحیی» این آیه را تلاوت کرد: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ (سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵) در این آیه خدای تعالی اثبات کرده است که عیسی بن مریم علیه السلام از ناحیه مادرش - حضرت مریم علیها السلام - ذریه حضرت آدم علیه السلام به شمار می‌آید و به همین نسبت امام حسین علیه السلام از ناحیه مادر ارجمند و بزرگوارش - حضرت زهرا علیها السلام - ذریه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله محسوب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۶

می‌شود. «حجاج» استدلال «یحیی بن یعمر» را پذیرفت و گفت: علت اینکه مرا در مجلس خودم تکذیب کردی چه بود؟ «یحیی» در پاسخ «حجاج»، این آیه را تلاوت کرد: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْفُرُونَهُ فَتَوَدَّوْهُ وَ رَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا (سوره آل عمران، آیه ۱۸۷)؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده (پیغمبران)، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی مردم آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند ... راوی گوید:

«حجاج»، او را به خراسان تبعید کرد.

(۱) مؤلف گوید: «بیهقی» این حدیث را در [سنن ۱۶۶/۶] ذکر کرده است و همین حدیث را در باب مباحله رسول خدا صلی الله علیه و آله با نصارای نجران که به همراهی علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام به وقوع پیوست، از «فخر رازی» نقل کردیم و در ضمن آن به بخشی از روایات که مشتمل بر قصه «یحیی بن یعمر» با «حجاج» بوده است، توجه داشته‌ایم تنها موضوع قابل بحث آنست که همگی روایات درباره حسن و حسین علیهما السلام است. آری، کلیه اخباری که در باب مباحله وارد شده است، دلیل واضح و برهان قاطع و صریحی است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو فرزند رسول خدایند و آیه‌ای را که «یحیی بن یعمر» در استدلال خود آورده، دلیل واضح دیگری است که ثابت می‌کند امام حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ذریه اوست.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۷

(۱)

باب هشتم امام حسین علیه السلام در پیشگاه فرشتگان آسمان از محبوبترین افراد روی زمین است

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۳/۲۳۴] در ذیل شرح حال «عبد الله بن عمرو بن عاص» به سند خود، از «اسماعیل بن رجا» از پدرش روایت می‌کند که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گروهی بودم که در آن اجتماع «ابو سعید خدری» و «عبد الله بن عمرو» حضور داشتند. در این هنگام حسین بن علی علیهما السلام از کنار ما عبور کرد و به جمع ما سلام گفت. حاضران جواب سلام آن حضرت را دادند، تنها «عبد الله» پاسخ نداد. پس از آنکه همه حاضران ساکت ماندند، «عبد الله» فریاد زد: «و علیک السلام و رحمه الله و برکاته» پس از پاسخ سلام، رو به جمعیت کرد و گفت: می‌خواهید به شما بگویم چه کسی از مردم روی زمین در پیشگاه فرشتگان محبوبتر از دیگران است؟ گفتند: آری! در پاسخ گفت: همان کسی که در حرکت است (امام حسین علیه السلام) و اضافه کرد از شبهای صفین به بعد، حتی یک کلمه هم با من صحبت نکرده است. و هر گاه از من راضی بشود، رضایت او از نظر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۸

من، ارزنده‌تر است از شتران سرخ‌مو!

(۱) «ابو سعید» گفت: آیا حضری از حضرت او پوزش بخواهی؟ «عبد الله» گفت: البته حاضریم! قرار گذاشتند که فردا به اتفاق یکدیگر بحضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شوند. «رجا» گوید: فردا من هم همراه آنها به منزل امام حسین علیه السلام رهسپار شدم، «ابو سعید» از حضرتش اجازه ملاقات خواست. امام حسین علیه السلام به وی اجازه ورود داد. «ابو سعید» برای شرفیابی «عبد الله» اجازه خواست، امام حسین علیه السلام اجازه نداد. پس «ابو سعید» از حضرتش خواهش کرد. آنگاه امام حسین علیه السلام اجازه ورود داد. همین که «عبد الله» وارد شد، «ابو سعید» جریان دیروز را به اطلاع رسانید که «عبد الله» گفته است شما در نزد فرشتگان از محبوبترین افراد روی زمین هستید. امام حسین علیه السلام خطاب به «عبد الله»، فرمود: آیا به یقین می‌دانی که من در نزد فرشتگان آسمان، محبوبترین مردم روی زمین‌ام؟ «عبد الله» گفت: به پروردگار کعبه، به آن چه گفتم معترفم. فرمود: اگر چنین است که محبوبترین مردم روی زمین از نظر فرشتگانم، پس چرا در روز صفین با من و پدرم نبرد کردی؟! حال آنکه پدر من بهتر از من است.

«عبد الله» گفت: آری، چنان است که می‌فرمایید، پدر شما از شما بهتر است. لیکن خاطره‌ای دارم که در یکی از روزها، پدرم (عمرو بن عاص) در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از من شکایت کرد و گفت: یا رسول الله! «عبد الله» شب و روز را به نماز و روزه به سر می‌برد و به من رسیدگی نمی‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای عبد الله! نماز بخوان و به وقت بخواب و روزه بگیر و افطار بکن و از پدرت - عمرو بن عاص - اطاعت کن. روز صفین که فرا رسید، پدرم سوگند داد تا در نبرد با شما شرکت کنم. و از آنجا که موظف بودم از پدرم اطاعت کنم، در جنگ با شما شرکت کردم!! لیکن خدا می‌داند که شمشیری از نیام نکشیدم و نیزه‌ای پرتاب نکردم و تیری از کمان رها ننمودم. امام حسین علیه السلام فرمود: گویا همین طور است!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۳۹

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۸۶/۶] نقل کرده و می‌گوید: «ابن عساکر» این حدیث را روایت کرده است و «هیثمی» در [مجمع ۱۸۶/۹] به روایت آن پرداخته است و اظهار داشته که «طبرانی» هم آن را در «الاوسط» آورده است و در [۹/۱۷۶] بجای امام حسین علیه السلام، امام حسن علیه السلام را نام برده تا آنجا که می‌گوید: «بزاز» این حدیث را روایت نموده است. (۱) [اصابه ابن حجر ۲/قسم ۱/۱۵] از «یونس بن ابوالاسحاق» از «عیزار بن حریب» روایت می‌کند، هنگامی که «عبد الله بن عمر» در سایه خانه کعبه نشسته بود، امام حسین علیه السلام را مشاهده کرد که بسوی خانه کعبه می‌آید. «عبد الله» گفت:

این بزرگوار، محبوبترین مردم روی زمین در پیشگاه فرشتگان آسمان است.

مؤلف گوید: در [تهذیب التهذیب ۲/۳۴۶] همین حدیث آمده است، لیکن بجای «عبد الله بن عمر»، «عبد الله بن عمرو بن عاص» را آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۰

(۱)

باب نهم «عمر بن خطاب» به امام حسین علیه السلام عرض کرد: موهائی که بر سر ما روئیده است خدا روئانیده و پس از او شما روئانیده‌اید

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱/۱۴۱] به سند خود، از «عبید بن حنین» نقل کرده است که امام حسین علیه السلام فرمود: در یکی از روزها که «عمر بن خطاب» بر فراز منبر قرار گرفته بود، بر او وارد شدم و بلادرننگ بر روی منبر بالا رفتم و به او گفتم: از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خودت قرار بگیر! «عمر» گفت: پدر من منبری نداشته است که بر فراز آن قرار بگیرم. در عین حال

دست مرا گرفته و در کنار خود نشاند و من در آن حال با انگشت کوچکم بازی می‌کردم.

هنگامی که از منبر فرود آمد، مرا به منزلش برد و پرسید: چه شخصی این حرفها را به تو یاد داده است؟ پاسخ دادم: خدا داناست که آنچه را اظهار کردم کسی به من یاد نداده بود. «عمر» گفت: ای فرزند! چقدر شایسته است یک روز به منزل ما تشریف بیاوری. در یکی از روزها، به خانه او رفتم و این در حالی بود که وی با «معاویه» خلوت کرده بود و «ابن عمر» هم پشت در به انتظار اذن ورود ایستاده بود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۱

«ابن عمر» که اجازه ورود نداشت بازگشت، من هم همراه او بازگشتم. پس از آن، «عمر» با من ملاقات کرد و گفت: شما را ندیدم. در پاسخ گفتم: بنا به عهدی که داشتم آمدم و تو با «معاویه» خلوت کرده بودی و «ابن عمر» هم پشت در به انتظار اجازه ورود ایستاده بود. او بازگشت، من هم همراه او بازگشتم. «عمر» گفت: تو از «ابن عمر» شایسته‌تری به اذن ورود! آنگاه «عمر» گفت: این موهائی که بر سر ما روئیده است، نخست خدا رویانیده است و پس از او، شما رویانیده‌اید.

(۱) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۷/ ۱۰۵] روایت کرده است و می‌گوید: «ابن سعد»، «ابن راهویه» و «خطیب» آنرا نقل کرده‌اند و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۰۷] متعرض است و می‌نویسد: امام حسن علیه السلام از «عمر» استیذان کرد، «عمر» گفت: تو از «عبدالله» شایسته‌تری به اذن گرفتن و اضافه کرده است که آیا پس از خدای تعالی به غیر از شما دیگری هست که مو بر سر ما برویاند؟

(۲) در روایتی آمده است: هرگاه تصمیم داشتی پیش ما بیائی، نیازی به اجازه ورود نیست.

«دارقطنی» این حدیث را روایت کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۲

(۱)

باب دهم بخشی از جود و بخشش امام حسین علیه السلام

(۲) [فخر رازی در تفسیر کبیر] در ذیل تفسیر آیه شریفه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (سوره بقره، آیه ۳۱)، می‌نویسد: مرد بیابان نشینی حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد. پس از عرض سلام، حاجت خود را مطرح ساخت و گفت: از جد شما شنیدم که می‌فرمود هر گاه تقاضائی و حاجتی دارید از چهار گروه درخواست نمائید: ۱- عربی که از شرافت حسب و نسب برخوردار باشد؛ ۲- از بزرگواری که کریم باشد؛ ۳- از کسی که حامل حقایق قرآن باشد؛ ۴- از کسی که زیبا چهره باشد. اما مسئله شرافت، عرب در سایه جدت، رسول الله صلی الله علیه و آله، این بزرگواری را بدست آورد. و اما کرامت، که این هم راه و روش دیرینه شماس است و اما قرآن، آن هم در خانه‌های شما نازل گشت و اما نیکوئی و زیبایی چهره، پس خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر گاه می‌خواهید به چهره من بنگرید، به چهره حسن و حسین علیهما السّلام نظاره نمایید. در این موقع امام حسین علیه السلام فرمود: اکنون حاجت چیست؟ اعرابی حاجتش را روی زمین نوشت. امام حسین علیه السلام فرمود:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۳

(۱) پدرم، علی علیه السلام فرمود: ارزش آدمی در خور چیزی است که از آن به خوبی بهره‌ور می‌شود. و از جدّم، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شنیدم که می‌فرمود: کار شایسته و بخشش برای کسی انجام دادن باید در حدّ معرفت و شناخت او باشد. اینک سه سؤال از تو می‌کنم، اگر یکی از آنها را به خوبی پاسخ دادی یک ثلث از آنچه در حال حاضر در اختیار دارم به تو می‌دهم، و اگر به دو پرسش پاسخ دادی دو سوم از آنچه را در اختیار دارم به تو می‌دهم و اگر هر سه سؤال را به خوبی پاسخ دادی

تمام آنچه را در اختیار دارم- که همانا کیسه‌ای سر به مهر شده است که از عراق برایم فرستاده‌اند- به تو خواهم بخشید. مرد اعرابی گفت: سؤال فرما. آنگاه «لا حول و لا قوه بالله» گفت. امام حسین علیه السلام از وی پرسید: بهترین کارها چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا. سؤال دوم: نجات بنده از هلاکت چیست؟ در پاسخ گفت: اطمینان و اعتماد به خدا. سؤال سوم: چه چیز برای مردان زینت است؟ در پاسخ گفت: دانش همراه با بردباری. امام علیه السلام فرمود: اگر خطائی در آن واقع شد و به آن نرسید؟ در پاسخ گفت: ثروت توأم با بخشش. فرمود: اگر در این هم به خطا برخورد کرد و به آن دست نیافت؟ به عرض رسانید: بینوایی همراه با شکیبایی.

فرمود: این را نداشته باشد و به خطا برود؟ معروض داشت: سزاوار است بر چنین شخصی صاعقه‌ای از آسمان فرود بیاید و او را بسوزاند! امام حسین علیه السلام از پاسخ او خندید و همه کیسه سر به مهر شده را به او مرحمت فرمود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۴
(۱)

باب یازدهم بخشی از گرامتهای امام حسین علیه السلام

(۲) [طبقات ابن سعد ۵/ ۱۰۷] به سند خود، از «ابو عون» روایت کرده که گفت: آنگاه که امام حسین علیه السلام می‌خواست از مدینه به مکه برود در مسیر خود «ابن مطیع» را دید که مشغول حفر چاه است. «ابن مطیع» همین که امام حسین علیه السلام را مشاهده کرد به عرض رسانید: پدر و مادرم فدای شما، به کجا عازم هستید؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: تصمیم دارم به مکه مشرف شوم و افزود: در مکه گروهی از شیعیان را دارم که آنها از من دعوت به عمل آورده‌اند. «ابن مطیع» به عرض رسانید: پدر و مادرم فدای شما، این افتخار را به ما بدهید و همین جا بمانید و نزد آنها نروید. امام حسین علیه السلام خواهش او را نپذیرفت. «ابن مطیع» گفت: این چاه را که ملاحظه می‌فرمائید حفر کرده‌ام و امروز که می‌خواستم از آن استفاده نمایم دلو را به درون چاه افکندم جز مقدار کمی آب در آن سطل نیافتم. اینک شما دعا فرمائید تا خدای تعالی به این چاه برکتی عنایت فرماید. امام حسین علیه السلام فرمود: مقداری از آب آن چاه را بیاور. «ابن مطیع» مقداری از آبی که در سطل بود بحضور مبارک

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۵

تقدیم کرد. امام حسین علیه السلام اندکی از آن آب را آشامید و مقداری از آن را مضمضه کرد (دور دهان مبارکش گردانید) و آن مقدار را در چاه ریخت. از برکت وجود شریف آن حضرت، آب آن چاه شیرین و گوارا و فراوان گردید!

(۱) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۸۶] به سند خود، از «ابو هریره» نقل کرده است که امام حسین علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود و آن حضرت را بی‌اندازه دوست می‌داشت. در یکی از شبها امام حسین علیه السلام گفت:

می‌خواهم نزد مادرم بروم. من (ابو هریره) گفتم: اگر اجازه فرمائید تا خانه شما را همراهی کنم؟ در همین لحظه ناگهان نوری جهید و در روشنائی آن نور بسوی خانه حرکت کرد تا اینکه به منزل رسید! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) مؤلف گوید: «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۳۲] به نقل آن پرداخته است و اظهار می‌دارد: حسن یا حسین علیهما السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و من پیشنهاد کردم که اجازه می‌فرمائید او را تا منزل همراهی کنم؟ فرمود: نیازی به همراهی تو نیست! «ابو سعید» این حدیث را یادآوری کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۶

(۱)

باب دوازدهم «جبرئیل» از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داد و مقداری از تربت مدفن آن حضرت را به پیغمبر صلی الله علیه و آله تقدیم کرد

(۲) [مستدرک حاکم ۱۷۶/۳] به سند خود، از «شَدَّاد بن عبد الله» از «أمّ الفضل» دختر «حارث» روایت کرده است که در یکی از روزها، «امّ الفضل» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! دیشب خواب وحشتناکی دیده‌ام! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه خوابی دیده‌ای؟ گفت:

خواب بسیار وحشتناکی! فرمود: خواب را بیان کن. «امّ الفضل» گفت: در خواب دیدم که پاره‌ای از بدن شما جدا شد و در دامن من قرار گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر خلاف انتظار تو، خواب بسیار خوبی است؛ بزودی از فاطمه علیها السلام پسری متولد می‌شود و در دامن تو قرار می‌گیرد (و تو دایگی او را به عهده می‌گیری).

طولی نکشید امام حسین علیه السلام تولّد یافت و او را به «أمّ الفضل» سپردند. در یکی از روزها، خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و کودک را در دامن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۷

گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به من کرد، ناگهان اشک از دیدگان شریفش جاری شد! عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، یا رسول الله! علت گریستن شما چیست؟ فرمود: «جبرئیل» بر من نازل شد و اطلاع داد که بزودی اتمم همین فرزندانم را شهید خواهند کرد! عرض کردم: همین فرزند را؟! فرمود: آری همین فرزند را و «جبرئیل» مقداری از تربت او را که به رنگ سرخ درآمده است به من داد! «حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: مختصری از همین حدیث را در صفحه ۱۷۹ نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۳۹۸/۴] به سند خود، از «عبد الله بن وهب بن زمعه» روایت کرده است که «أمّ سلمه» گفت: در یکی از شبها، رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده بود که ناگهان با حالت اضطراب و نگرانی از خواب بیدار گشت. دوباره دراز کشید و خواب چشمه‌ایش را ربود. طولی نپایید باز بیدار شد در حالیکه اضطرابش کمتر از بار اول به نظر می‌رسید. مجدداً دراز کشید و خوابش برد و بیدار گشت در حالیکه مقداری خاک سرخ رنگ در دستش بود و آن را می‌بوئید و می‌بوسید! عرض کردم: یا رسول الله! این تربت چیست؟ در پاسخ فرمود: «جبرئیل» به من اطلاع داد که حسین علیه السلام را در سرزمین عراق به شهادت می‌رسانند. از «جبرئیل» درخواست کردم تا از خاک سرزمینی که در آن به شهادت می‌رسد به من ارائه دهد. این تربت، همان تربت است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است، لیکن آن دو تن آن را روایت نکرده‌اند.

مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مزبور را در [ذخائر ص ۱۴۸] متذکر شده است و اظهار می‌دارد که حدیث مزبور را «ابن بنت منیع» روایت کرده است

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۸

و «متقی» هم در [کنز العمال ۱۰۶/۷] آن را ذکر نموده است و می‌گوید: «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۲۴۲/۳] به سند خود، از «انس بن مالک» روایت می‌کند که فرشته باران از خدای تعالی اجازه خواست تا حضور مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شود. خدای تعالی به وی اجازه داد. فرشته باران حضور مبارک شرفیاب شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به «أمّ سلمه»، فرمود: مواظب در خانه باش تا احدی به اینجا وارد نشود. «أمّ سلمه» می‌گوید: در این هنگام حسین علیه السلام تشریف آورد و همین که خواست داخل آن اتاق شود، مانعش شدم. (ولی) حسین علیه السلام

پیشدستی کرده از دستم گریخت و وارد شد و بلادرننگ به جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و شروع کرد به بالا رفتن از پشت و شانه و گردن آن حضرت صلی الله علیه و آله. فرشته باران به عرض رسانید: آیا این کودک را دوست می‌داری؟ فرمود: آری! فرشته باران گفت:

آگاه باش که همانا امت تو این دل‌بند تو را خواهند کشت و اگر بخواهی قتلگاه او را به شما نشان می‌دهم. فرشته دست بر روی زمین زد و قتلگاه و خاک سرخ رنگی ظاهر شد، آن تربت را «ام سلمه» از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت و در گوشه‌ای از چادرش بست. «ثابت» که یکی از راویان حدیث است، اظهار داشته است: به اطلاع ما رسیده که آن تربت، تربت کربلا بود.

مؤلف گوید: «ابن حنبل» همین حدیث را با اندک اختلافی، در [مسند ص ۲۶۵] ذکر کرده است و «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۴۷] به نقل آن پرداخته و می‌گوید: «بغوی» در «معجم» و «ابو حاتم» در «صحیح» آنرا آورده‌اند و «متقی» هم در [کنز العمال ۷/ ۱۰۶] ذکر نموده و می‌گوید: «ابو نعیم» هم آن را نقل کرده است و «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۸۷] روایت مزبور را نقل می‌نماید و می‌گوید: «ابو یعلی»، «بزاز» و «طبرانی» به اسانید خود، آنرا روایت کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۶/ ۲۹۴] به سند خود، از «عایشه»- یا «ام سلمه»- روایت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۴۹

می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از آن دو تن، فرمود: اکنون فرشته‌ای بر من نازل شده که تاکنون بر من نازل نشده بود. او به من گفت: فرزندت، حسین علیه السلام، شهید می‌شود و اگر بخواهی خاک سرزمینی که در آن به شهادت می‌رسد را به تو می‌دهم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تربت سرخ فامی را که آن فرشته آورده بود نشان داد.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۷] از «ام سلمه» روایت کرده است که در یکی از روزها، «جبرئیل» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بود و حسین علیه السلام برای رفتن به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بی‌تابی می‌کرد، من او را رها کردم و بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم. «جبرئیل» به رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: ای محمد! آیا این کودک را دوست می‌داری؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! فرمود: زمانی نمی‌پاید که امت تو او را به شهادت می‌رسانند و اگر بخواهی تربت سرزمینی را که در آن به شهادت می‌رسد به تو نشان می‌دهم. «جبرئیل» بالهای خود را روی زمین پهن کرد و زمینی را به نام «کربلا» به حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد.

«ابن بنت منیع» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۱۵] اظهار می‌دارد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه «عایشه» اتاق ویژه‌ای داشت که هرگاه «جبرئیل» بر آن حضرت نازل می‌شد در همان اتاق به دیدارش می‌رسید. در یکی از اوقات که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ورود «جبرئیل» باخبر شد به «عایشه»، گفت: اینک که به آن اتاق می‌روم کسی از حضور من در آنجا اطلاع نیابد. حسین علیه السلام بدون آنکه «عایشه» از ورود او اطلاع پیدا کند وارد آن اتاق شد. «جبرئیل» پرسید: این کودک کیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزند من است و بلافاصله آن حضرت را در دامان خود نشانید. «جبرئیل» گفت:

دیری نباید که امت تو او را می‌کشند! حضرت فرمود: فرزند مرا می‌کشند؟! گفت:

آری، یا رسول الله! و اگر بخواهی از سرزمینی که در آنجا به شهادت می‌رسد به تو اطلاع می‌دهم. آنگاه «جبرئیل» به سرزمین طف عراق اشاره کرد و مقداری از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۰

تربت سرخ فام از آن زمین را برداشت و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نشان داد و عرض کرد: این تربت، مشتی از همان تربت قتلگاه اوست.

(۱) [کنز العمال ۶/۲۲۲] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل» به من اطلاع داد که فرزندم، حسین علیه السلام، پس از رحلت من، در سرزمین طف به شهادت می‌رسد و این تربت را از آن سرزمین برای من آورد و به من گفت: خوابگاه ابدی او آنجاست. «طبرانی» این حدیث را از «عایشه» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/۲۲۳] چنین آمده است: «جبرئیل» به اطلاع من رسانید که فرزندم، حسین علیه السلام، شهید می‌شود و تربتی را در اختیار من گذاشت و گفت: این تربت همان سرزمین است که او را در آنجا شهید می‌کنند. «خلیلی» این حدیث را در کتاب «ارشاد» از «عایشه» و «ام سلمه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، نقل کرده است.

(۳) [همان کتاب ۶/۲۲۳] به این لفظ آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که «جبرئیل» به من خبر داد: این فرزندم شهید می‌شود و خدای تعالی به تمام معنی از قاتل او اظهار نفرت دارد و او را به غضب خود دچار می‌کند. «ابن عساکر» این حدیث را به سند خود، از «ام سلمه» نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۶/۲۲۳] به این لفظ آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که «جبرئیل» به من گفت: فرزندم، حسین علیه السلام، را امت من شهید می‌کنند. گفتم: تربت او را به من نشان بده. او خاک سرخ رنگی را برای من آورد. «ابو یعلی» و «طبرانی» این حدیث را از «زینب بنت جحش» نقل کرده است.

(۵) [همان کتاب ۶/۲۲۳] به این لفظ آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیش از این، «جبرئیل» در حضور من ایستاد و گفت: حسین علیه السلام در کنار آب فرات به شهادت می‌رسد. من گفتم: آیا تربتی از مرقد و مشهد او داری تا آن را ببویم؟

«جبرئیل» دست دراز کرد و مشتی از آن تربت را به من داد و من از دیدن آن تربت صبر و تحمل را از دست دادم و گریستم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۱

«متقی» گوید: گروهی از محدثان این حدیث را ذکر کرده و روایت نموده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/۲۲۳] به این لفظ آمده است: خطاب به «عایشه»، فرمود:

آیا تعجب نمی‌کنی از اینکه همین چند لحظه پیش فرشته‌ای بر من نازل شد که تاکنون بر من نازل نشده بود؟ آری فرشته به من گفت: این فرزندم به شهادت می‌رسد و اضافه کرد: اگر می‌خواهی تربتی را که او در آن سرزمین به شهادت می‌رسد به تو نشان می‌دهم. آنگاه آن فرشته دست دراز کرد و تربت سرخ رنگی را به من ارائه داد.

«طبرانی» این حدیث را از «عایشه» نقل کرده است.

(۲) [همان کتاب ۶/۲۲۳] چنین نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شهادت فرزندم، حسین علیه السلام، به اطلاع من رسید و تربت او را به من نشان دادند و قاتلش را به من معرفی کردند. «دیلمی» این حدیث را از «معاذ» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کرده است.

(۳) [همان کتاب ۷/۱۰۶] از «مطلب بن عبد الله بن حنطب» از «ام سلمه» نقل است که گفت: در یکی از روزها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منزل من نشسته بود، به من فرمود: مواظب باش احدی بر من وارد نشود. من همچنان مراقب بودم که ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوشم رسید. دیدم حسین علیه السلام در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله - یا در کنار آن حضرت - قرار گرفته بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریه‌کنان دست بر سر او می‌کشید. پوزش خواستم و گفتم: به خدا سوگند! من از ورودش به این اتاق متوجه نشدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(از اینکه گفتم مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود به این دلیل بود که) «جبرئیل» در اینجا حضور داشت و همین که حسین علیه السلام را مشاهده کرد پرسید: آیا او را دوست می‌داری؟ در پاسخ گفتم: آری! «جبرئیل» گفت: ائمت او را در سرزمینی به نام فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۲

کربلا شهید می‌کنند. «ام سلمه» می‌گوید: آنگاه از خاک کربلا مثنی برداشت و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشان داد. هنگامی که لشکر دشمن، حسین علیه السلام را محاصره کردند و خواستند او را به شهادت برسانند، پرسید: این زمین چه نام دارد؟ گفتند:

کربلا- حسین علیه السلام فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله راست فرمود که این زمین، «کرب» و «بلا» است. «طبرانی» و «ابو نعیم» این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱۰۶/۶] از «ام سلمه» نقل کرده است که حسین علیه السلام به اتاق پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالیکه من دم در نشسته بودم. متوجه شدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی در دستش می‌گرداند و حسین علیه السلام هم روی شکم حضرت خوابیده است.

عرض کردم: یا رسول الله! از در خانه که نشسته بودم متوجه شدم همچنان که کودک روی بدن شما به خواب رفته است، چیزی را در دست مبارکت می‌گردانی؟

و اشک از دیدگانت جاری است؟ فرمود: آری، هنگامی که «جبرئیل» بر من نازل شد، مقداری از تربت سرزمینی که حسین علیه السلام در آنجا به شهادت می‌رسد برایم آورد و به من اطلاع داد که ائمت او را به شهادت می‌رسانند. «ابن ابی شیبه» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [هیشمی در مجمع ۹/۹۸۷] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که گفت: هنگامی که «جبرئیل» نازل شده بود و مراتب وحی را بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌کرد، حسین علیه السلام وارد شد و بلادرننگ بر پشت و شانه آن حضرت قرار گرفت. «جبرئیل» گفت: ای محمد! این کودک را دوست می‌داری؟ در پاسخ گفت:

چگونه او را دوست نداشته باشم حال آنکه او فرزند من است! «جبرئیل» گفت:

ائمت پس از ارتحال تو، او را می‌کشند. در همان لحظه «جبرئیل» دستش را دراز کرد و تربت سپید رنگی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و اظهار داشت: در این سرزمین است که این فرزندت به شهادت می‌رسد و نام آنجا، «طف» است. پس از آنکه «جبرئیل» از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت. حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۳

بیرون آمد، در حالیکه دست حسین علیه السلام را گرفته بود و می‌گریست. آنگاه به من فرمود: ای عایشه! «جبرئیل» به من خبر داد فرزندم، حسین علیه السلام، در سرزمین «طف» به شهادت می‌رسد و ائمت پس از درگذشت من، به فتنه و فساد می‌پردازند. سپس از منزل من بیرون رفت و همچنان که می‌گریست با اصحاب خود، علی علیه السلام و «ابو بکر» و «عمر» و «حذیفه» و «عمار» و «ابوذر» رویاروی شد. آنها پرسیدند: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: «جبرئیل» بر من نازل شد و گفت که ائمت پس از ارتحال من فرزندم، حسین علیه السلام، را در سرزمین «طف» به شهادت می‌رسانند و مقداری از خاک آن سرزمین را به من داد و گفت: این تربت از مرقد اوست که در آنجا به خاک سپرده می‌شود.

«طبرانی» مقدار بسیار مختصری از این حدیث را در «الکبیر» و «الاوسط» آورده است.

(۱) [همان کتاب ۱۸۸/۹] به سند خود، از «زینب بنت جحش» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل من به خواب رفته بود و حسین علیه السلام- که تازه پا گرفته بود- در خانه بازی می‌کرد، لحظه‌ای از او غافل شدم، ناگهان روی شکم

رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت (تا آنجا که گفته است): پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و به نماز ایستاد، در حالیکه حسین علیه السلام را به بغل گرفته بود و وقتی که می‌خواست رکوع و سجود کند، او را به زمین می‌نهاد و موقعی که قیام می‌کرد او را به آغوش می‌گرفت. آنگاه که نشست دست به دعا برداشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فراغت یافت. عرض کردم: یا رسول الله! امروز از شما کارهایی را مشاهده کردم که تاکنون مانند آنها را ندیده بودم؟! فرمود: «جبرئیل» بر من وارد شد و به من گفت: این فرزندم، بدست دشمنان و طاغیان به شهادت می‌رسد. گفتم: خاک مرقد او را به رؤیت من برسان. «جبرئیل» خاک سرخ رنگی را به من ارائه داد.

«طبرانی» این حدیث را به دو سند نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۴

(۱) [همان کتاب ۹ / ۱۸۹] به سند خود، از «ابو امامه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: مواظب باشید کاری نکنید که حسین مرا، به گریه در آورید! آن روز که نوبت «ام سلمه» بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه او تشریف داشت، «جبرئیل» نازل شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اتاق رفت و به «ام سلمه» سپرد که: مواظب باش کسی بر من وارد نشود. حسین علیه السلام آمد و همین که چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد، می‌خواست داخل اتاقش شود که «ام سلمه» او را گرفت و به سینه چسباند. امام حسین علیه السلام گریست و وی سعی می‌کرد تا او را از گریه باز بدارد ولی گریه حسین علیه السلام شدت یافت و «ام سلمه» او را رها کرد و به اتاق حضرت صلی الله علیه و آله داخل گشت و روی دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست. «جبرئیل» به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که در آینده نزدیک، امت تو، همین فرزندان را به شهادت می‌رسانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن «جبرئیل» به شگفت آمد و فرمود: آنها در حالیکه به من ایمان دارند، فرزندم را شهید می‌کنند؟! «جبرئیل» گفت: آری! آنها وی را شهید می‌نمایند. در حالیکه «جبرئیل» مشتی خاک به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داد، گفت: این خاک از همان سرزمینی است که در آن به شهادت می‌رسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه بسیار اندوهناک بود حسین علیه السلام را به بغل گرفت و از خانه بیرون رفت. «ام سلمه» گوید: پنداشتم از آنکه حسین علیه السلام را اجازه داده‌ام تا وارد منزل شود، ناراحت شده است، برای همین عرض کردم: یا نبی الله! جانم فدای شما، خود شما به ما (همسران) توصیه کرده بودید که کاری نکنید حسین من بگرید و از سوی دیگر دستور داده بودید اجازه ندهم تا کسی بر شما وارد شود و بالاخره چاره نداشتم و به حسین علیه السلام اجازه ورود دادم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نگفت تا اینکه نزد اصحاب خود رسید. آنان در مکانی نشسته بودند. حضرت فرمود: امت من، این فرزندم را شهید می‌کنند. «عمر» و «ابو بکر» هم در میان اصحاب حضور داشتند، گفتند: آیا آنهایی که مرتکب چنین عمل فجیعی

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۵

می‌شوند، مؤمن‌اند؟ فرمود: آری! ادعای ایمان دارند. آنگاه تربتی را که «جبرئیل» آورده بود به آنها نشان داد.

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: معنای این جمله که «آنان حسین علیه السلام را در حالی به شهادت می‌رسانند، که مؤمن‌اند»، اینست که قاتلهای امام حسین علیه السلام، مسلمانند و ظاهراً به یکتائی خدا و نبوت پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله اقرار دارند و از یهود و نصاری به شمار نمی‌آیند.

(۱) [همان کتاب ۹ / ۱۹۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که حسین علیه السلام در دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست، «جبرئیل» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا او را دوست می‌داری؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: چگونه ممکن است او را دوست نداشته باشم، در حالیکه حسین علیه السلام میوه دل من است؟ «جبرئیل» گفت:

دیری نباید که امت تو، او را شهید می‌کنند. آیا می‌خواهی محل قبر او را به تو نشان بدهم. سپس مشتی از خاک قبرش را برداشت و به من نشان داد که دیدم خاک سرخ رنگی است.

«بزاز» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۶

(۱)

باب سیزدهم حضرت علی علیه السلام از شهادت امام حسین علیه السلام و محل شهادتش خبر داده است

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۱/ ۸۵] به سند خود، از «عبد الله بن نجا» از پدرش روایت می‌کند پدرم که در آن سفر مسئول تهیه آب و آفتابه دار بود، گفت:

همراه علی علیه السلام عازم صفین بودیم، در مسیرمان به سرزمین نینوا رسیدیم. حضرت علی علیه السلام دو بار فریاد زد: یا ابا عبد الله! در کنار شط فرات صبر کن. عرض کردم:

مطلب چیست؟ حضرت فرمود: در یکی از روزها، حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می‌کند. عرض کردم: یا رسول الله! آیا کسی شما را خشمگین ساخته است که این چنین ناراحتید و گریه می‌کنید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل» بر من نازل شد و هنگامی که می‌خواست از نزد من برود به من اطلاع داد که حسین علیه السلام در کنار شط فرات شهید می‌شود. آنگاه «جبرئیل» به من گفت: آیا می‌خواهی مقداری از تربتش را به تو بدهم تا آن را ببویی؟ گفتم: آری! سپس دست دراز کرد و مشتی از خاک قبر او را به من داد، برای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۷

همین طاقت نیاوردم و بی‌اختیار گریستم.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این خبر را در [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۷] و «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۰۵] نقل کرده‌اند و «متقی» می‌نویسد: «ابن ابی شیبیه»، «ابو یعلی» و «سعید بن منصور» آن را نقل کرده‌اند. و «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۸۷]، «بزاز» و «طبرانی» هم متعرض‌اند و رجال حدیث از ثقات‌اند و مورد اعتماد می‌باشند.

(۱) [اسد الغابه ۴/ ۱۶۹] در شرح حال «غرفه ازدی»، می‌نویسد: «ابو صادق» از وی روایت می‌کند که «غرفه» از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب صفه به شمار می‌آمد و کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد و از خدا خواست تا در کسب او برکت عنایت فرماید. او می‌گوید: در خصوص کار و شأن حضرت علی علیه السلام شکی در دلم ایجاد شده بود، ولی با این همه، با ایشان بسوی صفین حرکت کردیم تا به محل «شاطیء الفرات» رسیدیم. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از راهی که می‌رفتیم به راه دیگر توجه کرد و در محلی که نمی‌دانستیم کجاست، توقف فرمود. ما هم در اطراف آن حضرت توقف نمودیم. حضرت علی علیه السلام با دستش اشاره کرد و فرمود: اینجا همان محل، خیمه و منزلگاهشان است، در اینجا سوارکارانی از مرکبهای خود فرود می‌آیند و منزل می‌کنند. اینجا محلی است که خون آنها ریخته می‌شود. پدرم فدای کسی که در آن روز در زمین و آسمان یآوری جز خدا ندارد! راوی گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، به قتلگاه حسین علیه السلام آمدم و برای من ثابت شد که آنچه را علی علیه السلام در آنروز فرموده بود، خطا نبوده است. از خدای تعالی نسبت به آنچه از من سر زده بود و شک و شبهه‌ای که داشتم، آمرزش خواستم و دانستم که علی علیه السلام به هیچ کاری اقدام نمی‌کند مگر آنکه پیش از آن برای انجام آن، تعهدی برقرار کرده و طبق تعهد خویش رفتار نموده است.

(۲) [کنز العمال ۷/ ۱۰۶] به سند خود، از «شیبان بن مخرم» نقل کرده است

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۸

که من در آن روز که علی علیه السلام به کربلا آمد، همراهش بودم. علی علیه السلام فرمود: در این محل، افرادی شربت شهادت می‌نوشند که به غیر از شهدای بدر، هیچ شهیدی همتای آنان نیست.

«طبرانی» این حدیث را روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۹۰] نقل نموده است.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۱۱۰] چنین روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: حسین علیه السلام به فجع‌ترین وضعی شهید می‌شود و من از تربتی که در آن به شهادت می‌رسد کاملاً خیر دارم و آن محل میان نهر فرات و نهر علقمه واقع شده است. «ابن ابی شیبه» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۹۱] به سند خود، از «ابو خیره» روایت می‌کند که همراه حضرت علی علیه السلام بودم تا اینکه وارد کوفه شد و به منبر تشریف برد. پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: ای کوفیان! شما چه برخوردی خواهید داشت زمانیکه ذریه پیغمبرتان در برابر شما قرار بگیرند؟ در پاسخ گفتند: بدیهی است که در آن هنگام، گرفتار آزمایش سختی شده و باید به خوبی از عهده آن برآیم.

فرمود: به خدائی که جان من در دست اختیار اوست، دیری نپاید که ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر شما قرار می‌گیرند و شما بر آنها می‌تازید و شهیدشان می‌کنید.

سپس این بیت را ایراد کرد:

هم آوردوه بالغرور و غررّوا الجیوا دعاه لا نجات و لا عذرا

؛ او را با غرور و خودخواهی بسوی خود می‌خوانید و به تعهدی که با وی بسته‌اید وفا نمی‌کنید؛ آری، دعوت او را اجابت می‌کنید، لیکن نه راه نجاتی برای او باقی می‌گذارید و نه از آنها پوزش می‌خواهید.

«هیثمی» گفته است که این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است.

(۳) [صواعق محرقه ص ۱۱۵] نوشته است که «ملا» می‌گوید: حضرت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۵۹

علی علیه السلام در مسیر صفین به محل قبر حسین علیه السلام رسید، فرمود: اینجا محل ورود مرکبهای آنهاست؛ اینجا بارانداز آنهاست؛ و اینجا قتلگاه آنهاست. آری جوانهایی از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا به شهادت می‌رسند که آسمان و زمین در شهادتشان می‌گیرند.

مؤلف گوید: «محبّ طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۹۷] روایت کرده و می‌گوید: این حدیث از «اصبغ بن نباته» روایت شده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۰

(۱)

باب چهاردهم «کعب» از شهادت امام حسین علیه السلام اطلاع داد

(۲) [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۷] به سند خود، از «عمار دهنی» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضرت علی علیه السلام از کنار «کعب» عبور کرد، «کعب» گفت: از فرزندان این بزرگوار، پسری به شهادت می‌رسد که همراه با ارادتمندانش بر فراز مرکبهایی قرار دارند و هنوز عرق سر و کله مرکبها خشک نشده است که همگی آنها شهید می‌شوند و به محمد صلی الله علیه و آله می‌پیوندند.

همین که سخن «کعب» تمام شد، امام حسن علیه السلام از آنجا عبور کرد. از «کعب» پرسیدند: این، همان فرزندی است که شهید می‌شود؟ در پاسخ گفت: نه. چند لحظه بعد، امام حسین علیه السلام عبور کرد. پرسیدند: این فرزند است؟ گفت: آری! مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۹۳] با اندک اختلافی نقل کرده و «طبری» هم به روایت آن پرداخته است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۱

(۱)

باب پانزدهم رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردم حسین علیه السلام را یاری کنند

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۱/ ۱۲۳] در شرح حال «انس بن حارث»، می‌نویسد:

«اشعث بن سحیم» از پدرش نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود:

پسرم حسین علیه السلام، در زمینی از حوالی سرزمین عراق به شهادت می‌رسد. کسی که او را در آن حال درک می‌کند، باید به او یاری کند و پا به پای او حرکت کند تا کشته شود.

(۳) [همان کتاب ۱/ ۳۴۹] در شرح حال «حارث بن نبیه»، می‌نویسد: «انس بن حارث بن نبیه» که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از گروه اهل صفه بود می‌گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله - در حالیکه حسین علیه السلام در دامنش بود - شنیدم، فرمود: این فرزندم، در سرزمینی به نام عراق به شهادت می‌رسد. کسی که او را در آن حال مشاهده کند، باید یاریش نماید. جای خوشبختی است که خود «انس بن حارث» به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد و در معرکه کربلا همراه امام حسین علیه السلام به شهادت نائل آمد.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۲

(۱) مؤلف گوید: «ابن حجر» حدیث مورد نظر را در [اصابه ۱/ ۶۸] ذیل شرح حال «انس بن حارث» آورده و می‌نویسد که «انس» گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندم حسین، در سرزمین کربلا شهید می‌شود. کسی که او را در برابر دشمنان و تیره‌دوزان مشاهده کند، باید از او حمایت کند و به یاری او برخیزد. هنگامی که «انس بن حارث» فهمید امام حسین علیه السلام عازم کربلا شده است، بلادرنگ بسوی کربلا رفت و در آن سرزمین در رکاب امام مبین علیه السلام شهید شد.

«متقی» هم این روایت را در [کنز العمال ۶/ ۲۲۳] روایت کرده است و می‌نویسد: «بغوی»، «ابن سکن»، «باوردی»، «ابن منده» و «ابن عساکر» حدیث مزبور را از «انس بن حارث بن نبیه» روایت کرده‌اند.

«محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۴۶] به نقل این خبر پرداخته است و می‌گوید: «ملا» در «سیره» به نقل آن اشاره کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۳

(۱)

باب شانزدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لعنت کرده کسی را که حلال بشمارد آنچه را خدا درباره اهل بیت علیه السلام حرام فرموده

است

(۲) [اسد الغابه ابن اثیر ۴/ ۱۰۷] به سند خود، از «عمرو بن شعوی یافعی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هفت دسته از مردم‌اند که من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای، آنها را لعنت کرده‌ام: ۱- کسی که آیه‌ای بر کتاب خدا

بیفزاید؛ ۲- کسی که مقدرات الهی را تکذیب نماید؛ ۳- کسی که حرام خدا را حلال بشمارد؛ ۴- کسی که آنچه را خدای تعالی نسبت به عترت من حرام کرده است، حلال بداند؛ ۵- کسی که سنت مرا ترک کند؛ ۶- کسی که از غنیمتهای جنگی نابجا بهره گیری کند؛ ۷- کسی که بر اریکه ستمگری تکیه زند تا شخصی را که خدا ذلیل کرده است، گرامی بدارد و کسی را که خدا عزیزش ساخته است، ذلیل کند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۸/ ۱۹۲] روایت کرده و می گوید: «طبرانی» حدیث مزبور را از «عمرو بن شعیب» نقل می نماید.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۴

(۱) [کنز العمال ۸/ ۱۹۱] چنین نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا و من و پیغمبران مستجاب الدعوه شش طائفه از مردم را نفرین کرده ایم: ۱- کسی که به آیات قرآن بیفزاید؛ ۲- کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب نماید؛ ۳- کسی که از سنت من اعراض کند و بجای آن بدعتی ایجاد نماید؛ ۴- کسی که نسبت به عترت من چیزی را حلال کند که خدا آن را در حق ایشان حرام فرموده است؛ ۵- کسی که بر امت من تسلط یابد تا آنجا که گرامی بدارد کسی را که خدا او را خوار ساخته است و ذلیل کند کسی را که خدا او را عزیز کرده است؛ ۶- کسی که پس از دست برداشتن از کفر، بار دیگر ذلت کفر را بر خود هموار نماید. «خطیب» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

(۲) [میزان الاعتدال ذهبی ۲/ ۱۱۹] حدیثی که صحت آن را تضمین کرده از «عایشه» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش طائفه از مردم اند که خدا و من و همه پیغمبران مستجاب الدعوه، آنها را لعنت کرده ایم: ۱- کسی که در کتاب خدا آیه ای را بیفزاید؛ ۲- کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب نماید؛ ۳- کسی که بر مردم تسلط یافته تا عزیزی را ذلیلی را عزیز کند؛ ۴- کسی که حرام خدا را حلال انگارد؛ ۵- کسی که با عترت من طوری رفتار کند که خدا آن را حرام فرموده است؛ ۶- کسی که سنت مرا ترک کند و نادیده بگیرد.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۱/ ۳۶، ۴/ ۹۰ و ۲/ ۵۲۵] از علی بن حسین علیه السلام او هم از پدرش و پدرش هم از جدش روایت کرده است.

و «سیوطی» در «الدّر المنثور» در ذیل تفسیر آیه وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا (سوره بقره، آیه ۱۲۶)، خبر مزبور را نقل کرده و اظهار می دارد:

«ازرقی»، «طبرانی» و «بیهقی» این حدیث را در «شعب الایمان»، نقل کرده اند.

گذشته از این عده، جمعی از محدثان هم به نقل آن پرداخته اند.

(۳) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۴۳] می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۵

است: کسی که اهل بیت مرا سب کند و از آنها بدگوئی نماید، از خدا و دین اسلام اعراض کرده و مرتد است (تا آنجا که گفته است) پنج طائفه- یا شش طائفه- هستند که من و همه پیغمبران مستجاب الدعوه، آنها را لعنت کرده ایم: ۱- کسی که به آیات قرآن بیفزاید؛ ۲- کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب نماید؛ ۳- کسی که محرمات الهی را حلال بداند؛ ۴- کسی که حرمت اهل بیت مرا که خدا حرام دانسته، حلال انگارد؛ ۵- کسی که سنت نبوی را ترک کند.

(۱) [مستدرک حاکم ۴/ ۴۶۴] به سند خود، از «عبد الله بن مسعود» روایت می کند که به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با خوشحالی و سرور از خانه خارج می شود، از ایشان هر سؤالی که می کردم جوابم را می داد.

اگر سؤالی نمی‌کردیم، آن حضرت آغاز به سخن می‌کرد تا اینکه از بنی هاشم تنی چند که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز همراه آنها بودند از کنارمان عبور کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله همین که آنها را دید به ایشان پیوست، در حالیکه از دیدگانش اشک روان بود، عرض کردیم: یا رسول الله! آرزو می‌کنیم که هرگز آثار غم و اندوه را در چهره شما مشاهده نکنیم. حضرت فرمود: آری، ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما گزیده و از دنیا چشم‌داشتی نداریم.

و اندوه من از پیشآمد ناگواری است که از سوی امتم، به خاندان من می‌رسد؛ پس از ارتحال من، خاندانم را از اعتبار ساقط می‌کنند و با تهیدستی و حیرت‌زدگی در شهرها پراکنده و آواره‌شان می‌سازند.

مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در کتاب [صحیح ص ۳۰۹] در باب خروج مهدی (عج)، متعرض است و تمام آن حدیث را به یاری خدا، در پایان این کتاب به مناسبت احادیثی که ویژه حضرت بقیه الله الاعظم (عج) نقل شده است، متذکر خواهیم شد.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۴۸۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۶

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از درگذشت من، برخی امتم، اهل بیت مرا می‌کشند و آواره‌شان می‌سازند. و از میان قوم‌ها، «بنی امیه» و «بنی مغیره» و «بنی مخزوم» از همه بیشتر نسبت به خاندانم دشمنی نشان می‌دهند. «حاکم» این حدیث را جزء احادیث صحیح شمرده است.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مورد بحث را در [کنز العمال ۶/ ۴۰] نقل کرده و اظهار می‌دارد: «نعیم بن حماد» این حدیث را در کتاب «الفتن» آورده است.

(۱) [کنز العمال ۶/ ۴۶] چنین نقل کرده است: روز قیامت که بر پا می‌گردد، قرآن و مسجد و عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دادخواهی در محضر حضرت پروردگار می‌آیند. قرآن در مقام دادخواهی به عرض می‌رساند: پروردگارا! مردم مسلمان گوشت از استخوان من کردند و مرا قطعه قطعه ساختند؛ مسجد می‌گوید:

پروردگارا! مرا ویران کردند و تعطیل نمودند و ضایع ساختند؛ عترت و خاندان من می‌گویند: پروردگارا! امت پیغمبر صلی الله علیه و آله، ما را از اعتبار انداختند و کشتند و آواره‌مان ساختند. در این هنگام بر سر زانو قرار می‌گیرم و به تظلم و دادخواهی می‌پردازم. خدا می‌فرماید: دادخواهی را به عهده من بگذار که من به دادرسی از تو، سزاوارترم.

«دیلمی» این حدیث را از «جابر»، «احمد حنبل»، «طبرانی» و «سعید بن منصور» از «ابو امامه»، روایت کرده‌اند.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۷] از «عبد الله» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما برگزیده و برای همین چشم‌داشتی به دنیا نداریم. و از این موضوع نگرانم که اهل بیت من پس از درگذشتم به سختی دچار می‌شوند و آنها را از پای درمی‌آورند و به شهرها تبعید می‌کنند و حیرت زده‌ها رها می‌نمایند و این ناراحتی همچنان ادامه دارد تا اینکه از آنجا (اشاره بسوی مشرق زمین نمود) پرچمهای سیاه رنگی به اهتزاز درمی‌آید.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۷

مؤلف گوید: همگی این حدیث را در پایان این کتاب ذیل احادیث ویژه حضرت مهدی (عج) ایراد خواهیم کرد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۸

(۱)

باب هفدهم خدای تعالی به جبران شهادت حضرت یحیی علیه السلام هفتاد هزار تن از مردم را از پای درآورد و به جبران شهادت امام حسین علیه السلام دو چندان آنها را به هلاکت رسانید

(۲) [مستدرک حاکم ۲ / ۲۹۰] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که خدای تعالی به پیغمبر شما وحی کرد که به جبران شهادت حضرت یحیی علیه السلام، هفتاد هزار تن از آنها را کشتم و به جبران شهادت فرزند دخترت، دو برابر دشمنانش را از پای درمی‌آورم.

(۳) مؤلف گوید: «حاکم» در صفحه ۵۲۹ و در [۱۷۸ / ۳] این حدیث را متذکر شده است و اضافه می‌کند: آنچه نقل کرده‌ام مطابق با لفظ حدیث «شافعی» است.

و در حدیث «قاضی ابو بکر بن کامل» آمده است که خدای تعالی خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به جبران شهادت حضرت یحیی علیه السلام، گروهی را از پای درآوردم و به جبران خون فرزند دخترت، گروهی را خواهم کشت. «حاکم» حدیث مزبور را صحیح الاسناد معرفی کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۶۹
«سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل تفسیر آیه شریفه وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (سوره مریم، آیه ۱۳)، می‌نویسد: «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن عباس» روایت می‌کند.

(۱) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱ / ۱۴۱] به سند خود، از «ابن عباس» روایت می‌کند که خدای تعالی به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرده است: ای محمد! به جبران شهادت حضرت یحیی علیه السلام، هفتاد هزار تن از قاتلان او را کشتم و به جبران شهادت فرزند دخترت، هفتاد هزار و هفتاد هزار تن (دو برابر قاتلان حضرت یحیی علیه السلام) را از پای درمی‌آورم.
مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳] ذکر کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۵۰] از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «جبرئیل» به اطلاع من رسانید که خدای عزّ و جلّ به جبران خون حضرت یحیی علیه السلام و به منظور خونخواهی از دشمنان او، هفتاد هزار تن از قاتلان او را کشت و به منظور خونخواهی از شهادت فرزندت - حسین علیه السلام - هفتاد هزار تن از دشمنان و قاتلان او را خواهد کشت.
«ملا» این حدیث را در «سیره» خود آورده است.

مؤلف گوید: ظاهر آنست که در روایت «ذخائر» اشتباهی رخ داده باشد و حق آنست که آنچه را در روایت «حاکم» و «خطیب» نقل کردیم، که هفتاد هزار و هفتاد هزار (دو برابر کسانی که به جبران شهادت یحیی علیه السلام کشته شده‌اند)، درست باشد.
فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۰
(۱)

باب هجدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری تربت مرقد مبارک امام حسین علیه السلام را به «ام سلمه» سپرد و فرمود: زمانیکه این تربت بصورت خون در آمد بدان که فرزندم حسین علیه السلام به شهادت رسیده است

(۲) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲ / ۳۴۷] به سند خود، از «عمر بن ثابت» از «اعمش» از «شقیق» از «ام سلمه» روایت می‌کند که گفت: حسن و حسین علیهما السلام در خانه من و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازی مشغول بودند. در این هنگام «جبرئیل» نازل شد و گفت: ای محمد! پس از رحلت تو، امت این فرزند را (و اشاره به حسین علیه السلام کرد) شهید می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و حسین علیه السلام را به سینه چسباند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله تربتی را که «جبرئیل» از مرقد شریف حسین علیه السلام آورده بود در دست گرفت و بویید و فرمود: بوی «کرب و بلا» از آن به مشام می‌رسد. آنگاه آن خاک را به دست «ام سلمه» سپرد و فرمود: ای ام سلمه! مواظب باش و بدان که هر گاه این تربت مبدل به خون گردید، فرزندم، حسین علیه السلام، به شهادت رسیده است. «ام سلمه» تربت را در شیشه‌ای ریخت و هر روز به آن تربت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۱

نگاه می‌کرد و می‌گفت: ای خاک! روزی که به خون تبدیل گردی آن روز، روز عظیمی خواهد بود. «ابن حجر» در همان باب، حدیث مزبور را از «عایشه»، «زینب بنت جحش»، «ام فضل» دختر «حارث»، «ابو امامه»، «انس بن حارث» و دیگران، روایت کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» در [مجمع ۱۸۹/۹] و «طبرانی» هم آنرا نقل کرده‌اند.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۷] از «ام سلمه» روایت می‌کند که در یکی از روزها، مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سر حسین علیه السلام می‌کشید و می‌گریست. عرض کردم: علت گریه شما چیست؟ در پاسخ فرمود: «جبرئیل» به من اطلاع داد که این فرزندت، در سرزمینی به نام «کربلا» به شهادت می‌رسد و منتهی هم از خاک سرخ‌فام آن را به من داد و اظهار داشت که این خاک، از تربت همان قتلگاه است. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله مشت خاک را به من داد و فرمود: هرگاه این خاک، به صورت خون در آمد، بدان که او به شهادت رسیده است. «ام سلمه» گفته است که آن خاک را در میان شیشه‌ای ریختم و آن شیشه در نزد من بود با خود می‌گفتم روزی که این خاک به صورت خون در آید، روز بزرگی خواهد بود. «ملا» این حدیث را در «سیره» آورده است.

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۱۵] پس از آنکه به قصه «ام سلمه» و شیشه‌ای که در آن خاک بود، اشاره کرده است، می‌نویسد: در روایتی از «ام سلمه» نقل شده است: روزی که حسین علیه السلام شهید شد، به آن شیشه نگاه کردم، دیدم آن خاک به شکل خون در آمده است.

(۳) در روایت دیگری آمده است: «جبرئیل» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاطر نشان ساخت که آیا می‌خواهید تربت او را به شما نشان دهم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! جبرئیل ریگهای ریزی را بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در میان شیشه‌ای ریخت و به «ام سلمه» سپرد. شبی که فردای آن،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۲

امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، «ام سلمه» صدائی شنید که شخصی این دو شعر را قرائت می‌کند:

(۱)

ایها القاتلون جهلا حسینا بشروا بالعذاب و التذلیل

قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و حامل الانجیل

؛ ای مردمی که حسین علیه السلام را با کمال جهلی که نسبت به حضرتش داشتید شهید کردید، به شما مژده می‌دهم! که در آینده نزدیکی گرفتار عذاب می‌شوید! و لباس بیچارگی بر اندام شما پوشانده می‌شود. شما کسانی هستید که به زبان حضرت سلیمان بن داود و حضرت موسی و حضرت عیسی - صاحب انجیل - علیهم السلام مورد لعنت و نفرین قرار گرفته‌اید.

«ام سلمه» از شنیدن این دو بیت، گریست و همین که سر شیشه را گشود، مشاهده کرد سنگ‌ریزه‌ها به شکل خون در آمده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۳

(۱)

باب نوزدهم رؤیای «ام سلمه» در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام

(۲) [صحیح ترمذی ۳۰۶/۲] در ضمن مناقب حسنین علیهما السلام، به سند خود، از «سلمی» نقل می‌کند که به دیدار «ام سلمه» رفتم، دیدم گریه می‌کند، پرسیدم:

علت گریه شما چیست؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که خاک بر سر و صورتش نشسته است، عرض کردم: یا رسول الله! شما را چه شده است؟! فرمود: چند لحظه پیش شاهد شهادت امام حسین علیه السلام بودم.

مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۴/ ۱۹] به مناسبت ذکر نام «ام المؤمنین ام سلمه» آورده است و «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۶] و «محب طبری» در [ذخائر العقبی ص ۱۴۸] و «بغوی» در ضمن خبر حسن، به نقل حدیث پرداخته‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۴

(۱)

باب بیستم رؤیای «ابن عباس» در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام

(۲) [مستدرک حاکم ۴/ ۳۹۷] در کتاب «تعبیر خواب»، به سند خود، از «عمّار بن عمّار» از «ابن عباس» نقل می‌کند، هنگام ظهر بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدم و این در حالی بود که سر و صورت مبارکش غبارآلود بود و شیشه خونینی هم در دست داشت. پرسیدم: یا رسول الله! این چیست؟ در پاسخ فرمود: این خون حسین علیه السلام و یاران اوست که از صبح امروز به جمع آوری آن مشغول بودم. آنگاه که تاریخ آن روز را- که «ابن عباس» به خواب دیده بود- با روزی که حسین علیه السلام شهید شد مقایسه کردند، چنین برآمد که یک روز قبل، امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است! «حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم» از احادیث صحیح به شمار می‌آید.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۱/ ۲۴۲] نقل کرده و می‌گوید: هنگامی که تاریخ خواب «ابن عباس» را معین کردیم، به این نتیجه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۵

رسیدیم که شهادت امام حسین علیه السلام در همان روز بوده است. و به طریق دیگر هم با اندک اختلافی روایت نموده است و «خطیب بغدادی» هم در [تاریخ بغداد ۱/ ۱۴۲] و «ابن اثیر» در [اسد الغابه ۲/ ۲۲] و «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱/ ۱۴۴] در ضمن شرح حال حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام و «ابن حجر» در [اصابه ۲/ ۱۷] و محدثان دیگر، نقل کرده‌اند. در این باب به خواب «شعبی» می‌رسیم که مناسب است آن را در پایان این باب یادآوری کنیم.

(۱) «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۵۹] از «شعبی» نقل می‌کند: امروز در عالم رؤیا مشاهده کردم که مردانی مجهّز به سلاحهای جنگی از آسمان فرود آمدند و قاتلان حسین علیه السلام را جستجو می‌کردند. خواب او دیری نپایید که تعبیر شد و «مختار» قیام کرد و همگی آنها را کشت. «طبرانی» این حدیث را به سند حسن نقل نموده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۶

(۱)

باب بیست و یکم نوحه سرائی و سوگواری جنّ به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام

(۲) [الاصابه ابن حجر ۲/ ۱۷] به سند خود، از «عمّار بن ابو عمّار» از «ام سلمه» روایت کرده است که از جنیان شنیدم که به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام نوحه سرائی و سوگواری می‌کردند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۵]، «هیثمی» در [مجمع ۹/ ۱۹۹]، «طبری» با توجه به رجال صحیح آن، «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۵۰] و «ابن ضحاک» آن را روایت کرده‌اند.

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۹۹] به سند خود، از «میمونه» روایت کرده است که سوگواری و نوحه‌سرایی جن را به مناسبت شهادت امام حسین بن علی علیه السلام، استماع کردم. «طبرانی» با توجه به رجال صحیح آن، حدیث مزبور را نقل کرده است.

(۴) [همان کتاب ۹/ ۱۹۹] از «ام سلمه» روایت کرده است، از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرده بود، نوحه‌گری جنیان را نشنیده بودم تا اینکه

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۷

فرزندم، حسین علیه السلام، شهید شد، همان شب کنیزی را فرستادم تا از چگونگی شهادت او خبردار شود. کنیز بازگشت و به من اطلاع داد که حسین علیه السلام را شهید کرده‌اند و همان وقت، یک زن از جنیان شروع به نوحه‌سرایی کرد و می‌گفت:

الا یا عین فاحتفلی بجهدی و من یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقوهم المنایالی متجبر فی ملک عبد

؛ ای چشم! در گریستن بر حسین شهید، بیشتر به من کمک کن و همچنین به کسانی که پس از من بر شهیدان گریه می‌کنند! آری، بر مردمی گریه کن که مرگ، آنان را بسوی خودخواهی گسیل می‌کند که خود مملوک و برده‌ای بیش نیست.

«طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» حدیث مورد بحث را در [ذخائر ص ۱۵۰] ذکر کرده و متعرض ابیات زن جنی نشده و گفته است که این حدیث را «ملا» در «سیره» متذکر می‌باشد.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۹۹] به سند خود، از «ابن جناب کلبی» روایت می‌کند، گنج‌پزها به من اطلاع دادند، شب هنگام همه به «جبانه» می‌رفتیم، از کنار آرامگاه امام حسین علیه السلام صدای جنیان به گوش ما می‌رسید که برای آن حضرت نوحه‌سرایی می‌کردند و می‌گفتند:

مسح الرسول جینه فله بریق فی الخدود

ابواه من علیا قریش جدّه خیر الجدود

؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشانی او را مسح کرد، آنگاه نور جمال در رخسارش درخشید، پدر و مادر او - علی و فاطمه علیهما السلام - از والامرتبه‌ترین مردم قریش بودند و جد او - حضرت رسول صلی الله علیه و آله - از بهترین اجداد بشمار می‌آمد.

«هیثمی» گفته است: «طبرانی» هم این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۵۰] به سند خود، از «ام سلمه» روایت می‌کند،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۸

هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، جنیان در عزای آن حضرت نوحه‌سرایی کردند و باران خون بر ما بارید! «ابن سری» این حدیث را ذکر کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۷۹

(۱)

باب بیست و دوم آیات و نشانه‌هایی که در روز شهادت امام حسین علیه السلام و پس از آن واقع شده است

(۲) [سنن بیهقی ۳/ ۳۲۷] در باب استدلال آوردن در این باره که ممکن است خسوف (ماه گرفتار) با عید اجتماع کند، به سند خود، از «ابو قبیل» روایت می‌کند، هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و آن قدر تاریک شد که هنگام ظهر ستاره‌های آسمان ظاهر گردیدند. از این اتفاق چنین پنداشتم که قیامت برپا شده است! مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در

[مجمع ۹/ ۱۹۷] روایت کرده و «طبرانی» هم با توجه به اینکه سندش حسن است به روایت آن پرداخته است.

(۳) [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «خلف بن خلیفه» از پدرش روایت کرده است، هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، آنچنان کسوف رخ داد که پنداشتم روز قیامت برپا گردیده است.

(۴) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۱۶] گفته است: در نیمه روزی که امام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۰

حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید آنچنان گرفت که مردم پنداشتند قیامت برپا شده است.

(۱) [همان کتاب ص ۱۱۶] اظهار می‌دارد: «حافظ ابو نعیم» در کتاب «الدلائل النبوة» از «نضره ازدی» روایت کرده است که گفت:

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، آسمان خون بارید؛ و شب را به صبح رساندیم در حالیکه چاهها و کوزه‌هایمان مملو از خون شده بود! راوی گفته است: در احادیث علاوه بر اینها مطالب دیگری هم ذکر شده است.

مؤلف گوید: پس از چند سطری می‌نویسد که «ثعلبی» هم این حدیث را روایت می‌کند (تا آنجا که گفته است) در روایت آمده که باران خون، در و دیوار خراسان و شام و کوفه را خونین ساخت و هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السلام را به خانه «عبید الله بن زیاد» وارد کردند، خون از دیوار خانه او جاری گشت! مؤلف گوید: «محب طبری» در [ذخائر ص ۱۴۵] حدیث مزبور را از «نضره ازدی» روایت کرده است.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۴۵] به سند خود، از «جعفر بن سلیمان» روایت کرده که خاله‌ام، «ام سلمه»، گفت: هنگامی که امام حسین

علیه السلام به شهادت رسید، خانه‌ها و دیوارها از باران خون، خونین گشت و بطوریکه اطلاع یافته‌ام، همین باران خون، در خراسان و شام و کوفه هم، جریان داشته است. «طبری» گوید: «ابن بنت منیع» هم این حدیث را روایت کرده است. سپس گفته که از «ام سلمه» روایت است، هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، باران خون، بارید. «ابن سری» این حدیث را ذکر نموده است.

(۳) [تفسیر ابن جریر ۲۵/ ۷۴] به سند خود، از «سدی» روایت است، هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، آسمان بر آن حضرت گریست و نشان گریه آن، همان قرمزی است که در آسمان پیدا می‌شود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۱

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل آیه وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا (سوره مریم، آیه ۱۳)، می‌نویسد: «ابن عساکر» به سند خود، از «قره» روایت می‌کند که آسمان بر هیچ کشته‌ای نگریست، مگر بر دو تن که یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام و نشانه گریه آن، قرمزی آسمان است.

(۲) [همان کتاب] در ذیل تفسیر آیه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (سوره دخان، آیه ۲۹)، می‌نویسد: «ابن ابی حاتم» از «عبید مکتیب» از «ابراهیم» روایت می‌کند که آسمان از آغاز آفرینش دنیا در عزای کسی نگریسته است، مگر بر دو تن (تا آنجا که می‌گوید) آیا می‌دانی مراد از گریه آسمان چیست؟ گفت: نه.

در پاسخ گفت: نخست قرمز می‌شود آنگاه جریان می‌یابد. و اضافه می‌کند:

هنگامی که یحیی بن زکریا علیه السلام به شهادت رسید، آسمان سرخ شد و قطرات خون از آسمان به زمین فرو ریخت و روزی که حسین بن علی علیه السلام شهید گشت، آسمان سرخ گردید و گفته است: «ابن ابی حاتم» از «زید بن زیاد» روایت می‌کند، هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، افق آسمان به مدت چهار ماه سرخ‌گون بود.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۲/ ۲۷۶] به سند خود، از «هشام» از «محمد» روایت می‌کند، این قرمزی که در افق آسمان به چشم می‌خورد قبلاً وجود نداشت تا اینکه حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و این قرمزی پدیدار گشت.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۷/ ۱۱۱] از «محمد بن سیرین» آورده و می‌گوید: «ابن عساکر» هم آنرا ذکر کرده

است. «هیشمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۹۷] متذکر شده است و «طبری» هم آن را نقل کرده است.

(۴) «هیشمی در مجمع ۱/ ۱۹۶] از «ام حکیم» نقل کرده است که گفت:

هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، خردسال بودم و به خاطر دارم تا مدتی آسمان مانند علقه سیاه بود.

«طبری» این حدیث را روایت کرده و می‌نویسد: رجال سند این روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۲

منتهی به «ام حکیم» می‌شود و سندش صحیح است.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۹۷] به سند خود، از «جمیل بن زید» روایت می‌کند، هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید،

آسمان سرخ گردید. از شنیدن این سخن شگفت زده شدم، گفتم: چه می‌گوئی؟! در پاسخ گفت: دروغ نمی‌گویم، بدلیل آنکه

دروغ گو، منافق است. آری، آسمان در هنگام شهادت حسین بن علی علیه السلام سرخ گردید. «طبرانی» این حدیث را نقل نموده

است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۱۶] به سند خود، از «عثمان بن ابی شیبه» نقل کرده است که هفت روز پس از شهادت امام

حسین علیه السلام، آسمان به شدت سرخ بود بطوریکه از شدت سرخی، مانند چادری بود که آن را به شدت سرخ گون کرده باشند

و ستاره‌ها از این پیش‌آمد ناگوار به یکدیگر برخورد می‌کردند.

مؤلف گوید: «هیشمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۹۷] از «عیسی بن حارث کندی» نقل کرده و می‌گوید: «طبرانی» هم به نقل آن

پرداخته است.

(۳) [همان کتاب ص ۱۱۶] به سند خود، از «ابن جوزی» از «ابن سیرین» روایت می‌کند که پس از شهادت امام حسین علیه السلام،

سه روز تمام دنیا را تیرگی فرا گرفته بود. آنگاه رنگ سرخی در آسمان پدیدار شد (تا آنجا که گفته است) «ثعلبی» به سند خود،

نقل کرده است که آسمان گریست و نشانه گریه آن، همان قرمزی است که در آسمان نمایان می‌باشد. دیگری گفته است: پس از

شهادت امام حسین علیه السلام کرانه‌های آسمان شش ماه سرخ شده بود. پس از شش ماه، آثار سرخی برطرف گردید. «ابن

سیرین» گفته است که به ما اطلاع دادند، حمراهی که در شفق ظاهر است، پیش از شهادت امام حسین علیه السلام در آسمان وجود

نداشته است. «ابن سعد» گفته است: حمراهی که در آسمان دیده می‌شود، پیش از شهادت امام حسین علیه السلام وجود نداشته

است. «ابن جوزی» اظهار می‌دارد: حکمت پیدایش این سرخی آنست که ما چون خشمگین می‌شویم رخسارمان به سرخی

می‌گراید، از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۳

آنجا که حق تعالی منزّه از آنست که جسم باشد، اثر خشم و غضب خود را بر دشمنان حسین علیه السلام، به قرمزی افق هویدا کرده

است، و این بجهت اظهار بزرگی جنایت می‌باشد.

(۱) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «ابن معین» از «جریر» از «یزید بن زیاد» روایت می‌کند که او گفت: سالی

که امام حسین علیه السلام به شهادت نائل آمد، من چهارده سال داشتم و همان روزها شنیدم که آثاری در پی شهادت آن حضرت

در لشکر مخالفان ظاهر گردیده، از جمله آنکه گیاهان ورس «۱» در لشکرگاه آنها خاکستر شد، و آسمان سرخ گون گردید، و در

لشکرگاه شتری را نحر کردند ولی گوشت شتر به شکل گوشت گاو درآمد! سپس از «حمیدی» از «ابن عیینه» از جدّه‌اش - «امّ ابیه» -

نقل می‌کند که پس از شهادت حسین علیه السلام، گیاهان ورس مخالفان خاکستر شد و دیدم گوشتی را که می‌خواستند بخورند

مثل این بود که آتش در آن نهاده بودند!

(۲) [همان کتاب ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «یعقوب بن سفیان» از «سلیمان بن حرب» از «حماد بن زید» از «معمر» نقل می‌کند،

«زهری» نخستین بار با سخن گفتن در مجلس «ولید بن عبد الملک» شناخته شد و شهرت یافت. «ولید» از حاضران در آن مجلس پرسید: کدامیک از شما می‌داند که در روز شهادت حسین علیه السلام، چه اتفاق غیر منتظره‌ای از سنگهای بیت المقدس به ظهور رسید؟

«زهری» گفت: در روز شهادت امام حسین علیه السلام هیچ سنگی را در بیت المقدس از جا بر نمی‌داشتند، مگر اینکه در زیر آن سنگ، خون تازه‌ای می‌یافتند!

(۳) [هیثمی در مجمع ۱۹۶/۹] به سند خود، از «زهری» روایت می‌کند که «عبد الملک» خطاب به من گفت: اگر بگوئی در روز شهادت حسین علیه السلام چه

(۱) ورس: همان اسپرک است که گیاهی است شبیه به کنجد با برگهای سبز رنگ که از رنگ آن برای رنگ کردن لباسها استفاده می‌شود و در یمن زیاد می‌روید و لباس ورسی، لباس سرخ رنگ را گویند. (ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۴

پیشآمدی اتفاق افتاد، معلوم می‌شود که خیلی دانایی؟ در پاسخ «عبد الملک»، گفتم: در بیت المقدس هیچ سنگی را از جایش بر نمی‌داشتند، مگر اینکه در زیر آن سنگ خون سرخ تازه‌ای ظاهر می‌شد. «عبد الملک» از پاسخ من خرسند گشت و گفت: من و تو در نقل این حدیث نزدیک به هم هستیم.

«طبری» این حدیث را نقل کرده است و رجال آن از ثقات اند. پس از این می‌گوید: از «زهری» روایت شده که در روز شهادت امام حسین علیه السلام، سنگی را در شام از محل خود بر نمی‌داشتند، مگر اینکه در زیر آن خونی ظاهر می‌شد. «طبری» این حدیث را نقل کرده و رجال و سند آن صحیح است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۵] از «ابن شهاب» نقل شده، هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، سنگی را در شهر شام از جای نمی‌کنند، مگر اینکه خونی در زیر آن ظاهر می‌شد. «ابن سری» این حدیث را نقل نموده است.

(۲) [همان کتاب ص ۱۴۵] به سند خود، از «مروان»، آزاد شده «هند» دختر «مهلب»، از دربانان «ابن زیاد» نقل کرده است، هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در برابر «ابن زیاد» نهادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره خون جاری می‌گشت! «ابن بنت منیع» این حدیث را روایت کرده است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۱۹۶/۹] به سند خود، از پرده‌دار «ابن زیاد»، نقل کرده است که گفت: پس از شهادت دلخراش امام حسین علیه السلام، پشت سر «ابن زیاد» وارد کاخ دارالاماره شدم، ناگهان آتشی به صورت او جهید و از ناراحتی آن، صورتش را با آستینش پوشانید، از من پرسید: آیا تو هم آن آتش را دیدی؟ گفتم:

آری! «ابن زیاد» به من دستور داد تا این پیشآمد را کتمان نمایم و با کسی در میان نگذارم! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۵

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۵] به سند خود، از «ابن لهیعه» از «ابو قبیل» روایت کرده است، هنگامی که امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام شهید شد، «ابن زیاد» سر مطهر آن حضرت را همراه گروهی از همدستان خود به شام گسیل داشت. لشکریان در منزل اول فرود آمدند، مجلس شرابی ترتیب دادند و سر مطهر را در برابر خود نهادند، هر جامی که لاجرعه سر می‌کشیدند به سر مطهر اشاره کرده و سخنانی در حد لیاقت خود به آن سر مطهر می‌گفتند. ناگهان دیدند در حالیکه دستی قلم آهنین در کف گرفته است ظاهر شد و این شعر را با خون نوشت:

اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده يوم الحساب

؛ آیا مردمی که حسین علیه السلام را شهید کردند امید دارند که جدش - رسول الله صلی الله علیه و آله - در فردای قیامت، آنها را شفاعت نماید؟! مأموران بسیار ترسیدند و از سر مطهر دست برداشتند و پا به فرا گذاشتند.

«ابن منصور بن عمار» این حدیث را ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «هیثمی» هم در [مجمع ۹/ ۱۹۹] این حدیث را متعرض شده و اضافه می‌کند که «طبرانی» هم به نقل آن پرداخته است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۹۹] به سند خود، از «امام بنی سلیمان» از مردان قوم خویش، روایت می‌کند در جنگی که با رومی‌ها داشتیم پس از آنکه بر آنها پیروز شدیم، در یکی از کنیسه‌های آنان فرود آمدیم، روی سنگی این شعر را دیدم:

ا ترجوا امه قتلت حسینا شفاعه جده یوم الحساب

؛ آیا امتی که امام حسین علیه السلام را کشته‌اند، در روز قیامت انتظار شفاعت جدش - حضرت رسول صلی الله علیه و آله - را دارند؟! از پیروان کنیسه و کسانی که امور آنها را به عهده داشتند، پرسیدیم: چند سال است این کنیسه بناء شده است؟ در پاسخ گفتند: سیصد سال پیش از مبعوث

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۶

شدن پیغمبر شما! «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.

(۱) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «ابو ولید بشر بن محمد تمیمی» از «احمد بن محمد مصقلی» از «ابن» روایت می‌کند، هنگامی که امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام شهید شد، منادیی که صدایش شنیده می‌شد ولی دیده نمی‌شد، فریاد می‌زد:

عقرت ثمود ناقة فاستأصلواو جرت سوانحهم بغیر الاسعد
فبنوا رسول الله اعظم حرمه و اجل من ام الفصیل المقعد
عجبا لهم لما اتوا لم یمسخواو الله یملی للطغاة الجحد

؛ مردم ثمود، ناقه حضرت صالح پیغمبر صلی الله علیه و آله را پی کردند و از این راه به بیچارگی گرفتار گردیدند و عاقبت شوم آنها که آثار نیکبختی از آن بطور کلی سلب شد بر سر زبانها افتاد و بالاخره دنیا و آخرت خود را به باد دادند. بدیهی است احترام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها و ناقه صالح، بیشتر و ارزنده‌تر بود؛ شگفت اینجاست که چرا هنگامی که آنان دست به این عمل فجیع دراز کردند، مسخ نشدند، در حالیکه خدای تعالی برای سرکشان و انکار کنندگان، دوزخ را مملو از آتش سوزان، قرار داده است؟!

(۲) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «حماد بن زید»، از «جمیل بن مرّه» روایت می‌کند، روزی که امام حسین علیه السلام را شهید کردند، لشکریان دشمن دست به چپاول و غارت زدند، از جمله شتری را تصاحب کردند.

آن را نحر کردند و پختند و هنگامی که خواستند گوشت آن حیوان را بخورند، مانند حنظل (هندوانه «ابو جهل») بلکه تلخ‌تر از آن بود، بطوریکه نتوانستند ذره‌ای از آن را تناول نمایند!

(۳) [هیثمی در مجمع ۹/ ۱۹۶] به سند خود، از «دوید جعفی» از پدرش

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۷

روایت می‌کند، هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، شتری از آن حضرت به دست چپاول آنان افتاد. آن حیوان را کشتند و هنگامی که پخته شد، همه گوشت آن حیوان، مانند خون بود! «طبرانی» این روایت را نقل کرده و رجالش موثق هستند.

(۱) [همان کتاب ۹/ ۱۹۶] به سند خود، از «حمید طحان» روایت می‌کند که در قبیله خزاعه بودم، از جمله چیزهایی که از امام حسین علیه السلام چپاول شده بود و به آن قبیله آورده بودند، یک شتر بود. مردم آن قبیله گفتند: این شتر را نحر کنیم و یا معامله نمائیم؟

کسی که شتر را آورده بود گفت: می‌خواهم آن را نحر کنید.

«حمید» گفت: سپر را برای نحر کردن آن حیوان آماده ساختم، همین که شتر را خوابانیده و سپر را به زمین گذاشتم و آماده کشتن آن بودیم، ناگهان آتشی از آن سپر مانند آب فوران کرد! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۱۹] به سند خود، نقل می‌کند که در میان همدستان «ابن زیاد»، گروهی مأمور بودند تا از سر مطهر امام حسین علیه السلام نگهداری کنند و همین گروه مقداری درهم و دینار از لشکر امام حسین علیه السلام غارت کرده بودند. وقتی که خواستند آن مبلغ را در میان خود تقسیم نمایند، همین که سر کیسه‌ها را گشودند، دیدند همه آنها به سفال تبدیل شده است! در حالیکه در یک طرف آنها نوشته شده است: *وَلَا تَحْصِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ*؛ و به روی دیگرش نوشته است: *وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ!*

(۳) [همان کتاب ص ۱۱۹] معمول نگهبانان سر مطهر امام حسین علیه السلام آن بود که هرگاه در مکانی فرود می‌آمدند، سر مطهر را بر فراز نیزه‌ای نصب می‌کردند و خود گرداگرد آن نیزه می‌نشستند و به کارهایی که در خور آنان بود می‌پرداختند. در یکی از منازل، در کناب دیر راهبی منزل کردند و طبق معمول سر مطهر را بر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۸

فراز نیزه‌ای نصب نمودند. راهب سر از دیر بیرون آورد و دید از سر مبارک نور ساطع است. از دیر به زیر آمد و پرسید: این سر از کیست؟ او را از جریان آگاه ساختند و گفتند: این سر فرزند علی است که ما بر او پیروز شدیم. اینک می‌خواهیم آن را به شام ببریم. راهب که از جریان اطلاع یافت، گفت: شما بد مردمی هستید! اینک آیا حاضرید ده هزار دینار طلا از من بگیرید و آن سر مطهر را فقط امشب در اختیارم بگذارید؟ یکپارچه گفتند: آری! راهب مبلغ ده هزار دینار را به آنها داد و سر مطهر را تحویل گرفت و به صومعه خود رفت. راهب از پیشآمد فجیعی که برای آن حضرت اتفاق افتاده بود، سخت متأثر گشت. سر مطهر را شستشو داد و با بوی خوش، عطر آگین نمود و نشست و آن را روی زانوش نهاد و تا صبح گریست! و به سبب نوری که دیده بود اسلام را پذیرفت. سپس از دیر بیرون آمد و آن سر مبارک را به لشکریان تسلیم کرد و از دیر و آنچه در دیر داشت چشم پوشید و به خدمتکاری اهل بیت درآمد! مؤلف گوید: در این خصوص گفتاری از سفیر قیصر روم و همچنین گفتاری از یکی از یهودیان در مجلس «یزید»، به میان آمده است که مناسب است هر دوی آنها را در اینجا متذکر شویم.

(۱) [ابن حجر در صواعق ص ۱۱۹] می‌نویسد: پس از آنکه سر مطهر به دارالاماره «ابن زیاد» آورده شد، وی تصمیم گرفت سر مطهر آن حضرت را همراه با اسیران نزد «یزید» گسیل نماید (تا آنجا که گفته است) «سبط ابن جوزی» و دیگران گفته‌اند: مشهور آنست که «یزید» همه اهل شام را جمع کرد و با چوب خیزران به لب و دندان امام حسین علیه السلام می‌زد. سفیر قیصر که ناظر این عمل فجیع بود به شگفت آمد و گفت: در یکی از جزیره‌ها دیری است که از نظر ما مسیحیان بسیار محترم است؛ چرا که در آنجا سم مرکب عیسی علیه السلام به یادگار مانده است، ما و همه مسیحیان جهان بسوی آن دیر عازم می‌شویم و ندوراتی می‌بریم و طوری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۸۹

آنجا را تعظیم می‌کنیم که شما کعبه را محترم می‌شمارید!! اینک گواهی می‌دهم که شما بر باطل هستید! «ابن حجر» می‌گوید: یکی از ذمی‌ها که جزو مهمانان بود خطاب به «یزید»، گفت: میان من و حضرت داود علیه السلام هفتاد پشت فاصله است و یهود هنوز احترام مرا در این خصوص دارند و مرا گرامی می‌دارند، در حالیکه شما فرزند پیغمبرتان را می‌کشید!!

(۱) [فیض القدير مناوی ۱ / ۲۴۰] به سند خود، از «ابن خالویه» از «اعمش» از «منهال بن عمرو اسدی» روایت می‌کند که به خدا سوگند! من در دمشق دیدم که سر مطهر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و مردی پیش روی سر مبارک، سوره

کهف را می‌خواند. همین که به این آیه رسید: **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا** (سوره کهف، آیه ۹)، ناگهان سر مطهر ابا عبد الله علیه السلام به قدرت خدا سخن گفت و به زبان فصیح و شیوا، فرمود: ماجرای من از قصه اصحاب کهف شگفت‌انگیزتر است!

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۰

(۱)

باب بیست و سوم امام حسین علیه السلام علیه برخی از آنهایی که با وی نبرد می‌کردند نفرین کرد و خدا هم نفرین آن حضرت را به اجابت رسانید

(۲) [هیشمی در مجمع ۱۹۳/۹] به سند خود، از «ابن وائل»- یا «وائل بن علقمه»- روایت کرده که می‌گفت: من شاهد بودم که مردی در برابر گروهی ایستاد و گفت: آیا حسین در میان شماست؟ پاسخ دادند: آری. او گفت: (ای حسین) تو را به دوزخ مژده می‌دهم. امام حسین علیه السلام فرمود: پیش از این مرا به پروردگاری مژده داده‌اند که رحمتش جهانیان را فرا گرفته است و شفاعت شفعا را می‌پذیرد و موجودات عالم در هر پایه‌ای که باشند از وی اطاعت می‌کنند. سپس امام حسین علیه السلام فرمود: تو کیستی که مرا به دوزخ بشارت می‌دهی؟ در پاسخ گفت: من، «جویره»- یا «جویره»- هستم. امام حسین علیه السلام بر او نفرین کرد و فرمود:

پرورد گارا! او را به دوزخ واصل کن. طولی نکشید اسب او رم کرد و در حالیکه پایش به رکاب اسب گیر کرده بود، به زمین افتاد و اسب رم کنان او را به این طرف و آن طرف برد. به خدا سوگند! تمام اعضا و جوارح او از یکدیگر گسیخت و هیچ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۱

عضوی جز پایش که در رکاب گیر کرده بود سالم نماند! «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است.

مؤلف گوید: «محب طبری» هم این حدیث را در [ذخائر ص ۱۴۴] آورده است و می‌گوید: «ابن بنت منیع» هم آن را ذکر کرده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۴] به سند خود، از مردی از «بنی کلیب» روایت می‌کند که امام حسین بن علی علیه السلام خطاب به مردم

کربلا می‌فرمود: به ما آب دهید! یکی از همدستان «عمر سعد» دهان مبارک آن حضرت علیه السلام را هدف تیر قرار داد.

امام حسین علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود: خدا تو را سیراب نکند! بلافاصله عطش بر او مستولی شد چنانکه هر چه آب می‌آشامید سیراب نمی‌شد، تا اینکه خود را در فرات انداخت و مرد.

«ملا» این حدیث را در «سیره» خود آورده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» هم در [مجمع ۱۹۳/۹] روایت یاد شده را نقل کرده و افزوده است که «طبرانی» نیز به نقل آن پرداخته است.

(۲) [همان کتاب ص ۱۴۴] به سند خود، از «عباس بن هشام بن محمد کوفی» از پدرش روایت می‌کند که در واقعه کربلا، مردی به

نام «زرعه» که جزو لشکر «ابن سعد» بود، تیری رها کرد و چانه حضرت را هدف تیر قرار داد، در حالیکه امام حسین علیه السلام از

آنها درخواست آب می‌کرد تا بیاشامد. و از سوی دیگر، «زرعه» میان آن حضرت و آب فرات حائل شد تا مبادا امام علیه السلام

آبی از شریعه فرات بیاشامد! امام حسین علیه السلام بر او نفرین کرد و گفت: پرورد گارا! او را سیراب مکن! راوی گفته است: از

شخصی، که خود شاهد مرگ «زرعه» بود، شنیدم که «زرعه» از تشنگی فریاد می‌زد و از دست سرما و گرما درمانده شده بود.

آتشی از درونش شعله می‌کشید و پشتش از سرما به لرزه درآمده بود و پیش روی خود را باد می‌زدند و یخ بر شکمش می‌گذاشتند

و در پشت سرش آتش روشن کرده بودند،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۲

ولی با این همه، باز فریاد می کشید و می گفت: به من آب دهید که تشنگی مرا هلاک کرد! برای او قدح بزرگی پر از آب و شیر و سویق می آوردند که برای پنج نفر کافی بود، او همه آن قدح را می آشامید، باز هم اظهار تشنگی می کرد و می گفت: به من آب بدهید که از تشنگی هلاک شدم! در این گیر و دار شکمش مانند شکم شتر پاره شد و به دوزخ واصل گردید.

«ابن ابی الدنیا» این حدیث را ذکر کرده است.

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۱۸] به سند خود چنین نقل کرده است: هنگامی که سه شبانه روز امام حسین و اصحابش علیهم السلام را از آشامیدن آب منع کردند، یکی از همدستان «ابن سعد» گفت: ای حسین! به آب فرات بنگر که مانند وسط آسمان در تابش و طراوت است. یک قطره از آب فرات نخواهی چشید تا اینکه با لب عطشان بمیری! امام حسین علیه السلام او را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! او را با جگر عطشان بکش. درست در همین لحظه تشنگی به او دست داد و هر چه آب می آشامید سیراب نمی شد تا اینکه با لب عطشان به جهنم واصل گشت!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۳
(۱)

باب بیست و چهارم عذاب دنیوی قاتلان و دشمنان امام حسین علیه السلام

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۱۶] به سند خود، از «زهری» روایت می کند که هیچیک از قاتلان حسین علیه السلام باقی نماند، مگر اینکه در دنیا به عذاب گرفتار شدند و در مدت کوتاهی، یا کشته شدند یا کور شدند، یا صورتشان سیاه شد و یا سلطنت از آنها زایل گشت.

(۳) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲ / ۳۵۵] به سند خود، از «ثعلب» از «عمر بن شبه نمیری» از «عبید بن جناده» از «عطاء بن مسلم» از «سدی» روایت می کند که برای خرید لباس به کربلا رفتم. پیرمردی از قبیله طی مرا به خانه اش دعوت کرد و طعامی ترتیب داد و من ظهر آن روز را در خانه اش به سر بردم. پس از صرف غذا، سخن از امام حسین علیه السلام به میان آمد. گفتم: هر کسی که در شهادت آن حضرت شرکت داشته و به هر نحوی در شهادت آن حضرت قیام و اقدام نموده است، به فضیص ترین و فجع ترین وضعی مرده است. پیرمرد طائی که این سخن را از من شنید، اظهار داشت: شما عراقی ها چه بسیار دروغگو هستید، حال آنکه من از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۴

کسانی هستم که در کشتن حسین شرکت داشتم و چنانکه مشاهده می کنی هنوز هیچ آسیبی به من نرسیده است. طولی نکشید به چراغی که با نفت افروخته بود نزدیک شد و خواست فتیله آن را بیرون آورد و تعمیر نماید، ناگهان انگشتش آتش گرفت و همین که خواست با فوت دهان، آتش انگشت را فرو نشاند، آتش به ریشش افتاد و شعله کشید پس خود را به آب افکند، آتش خاموش نشد تا اینکه از شدت آتش مانند زغال، سیاه شد و مرد!

(۱) مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۴۵] روایت کرده و می گوید: «ابن جراح» این حدیث را روایت کرده است. و «ابن حجر» هم در [صواعق ص ۱۱۶] با اندک اختلاف لفظی آورده است.

«ابو الشیخ» می گوید: گروهی با هم اجتماع کرده بودند. سخنشان به اینجا رسید که هیچ دشمنی در شهادت امام حسین علیه السلام شرکت نکرد و اعانت نمود، مگر اینکه پیش از مرگ، به بلائی دچار شد. پیرمردی که در آن جمع حضور داشت، گفت: برخلاف انتظار شما، من در کشتن حسین دست داشتم و به هیچ بلائی هم گرفتار نشدم. در این موقع از جای برخاست تا چراغی را اصلاح کند، آتش او را گرفت و همواره فریاد می زد: سوختم! برای فرونشاندن آتش خود را به آب فرات افکند، ولی با این همه، باز آتش خاموش نشد تا اینکه به آتش همیشگی جهنم واصل گردید!

(۲) [همان کتاب ۲/ ۳۸۲] به سند خود، از «علی بن عاصم» از «حصین» نقل می‌کند، هنگامی که شهادت امام حسین علیه السلام فرا رسید تا سه روز صورت ما را خاکستر فرا گرفته بود، از وی پرسیدم: در آن هنگام چند سال داشتی؟ گفت: تازه به سن بلوغ رسیده بودم.

(۳) [همان کتاب ۲/ ۳۵۴] به سند خود، از «قره بن خالد سدوسی» از «ابو رجاء عطاردی» روایت می‌کند که گفت: نسبت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۵

بدگوئی نکنید و سبشان ننمایید؛ برای اینکه همسایه‌ای داشتم از «بنی الهجیم» به کوفه رفته بود و در بازگشت از آنجا، گفت: آیا نمی‌بینید چگونه خدا، این فاسق بن فاسق را کشت؟! با گفتن این جمله طولی نکشید آتشی از دو ستاره به چشمهای او افتاد و بلافاصله کور شد! مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۹۶] روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی» حدیث مورد نظر را نقل کرده است و سند آن صحیح می‌باشد. «محب طبری» هم در [ذخائر ص ۱۴۵] نقل کرده و می‌گوید: علی و خاندانش علیهم السلام را سب نکنید (تا آخر حدیث) و اضافه کرده است که این حدیث را «احمد حنبل» در «المناقب» متذکر شده است.

(۱) [ذخائر العقبی ص ۱۴۴] به سند خود، از «ابو معشر» از شخصی که او هم از مشایخ نقل کرده است که می‌گوید: هنگامی که قاتل امام حسین علیه السلام نزد «ابن زیاد» رفت و کیفیت قتل آن حضرت علیه السلام و مطالبی را که امام حسین علیه السلام بیان فرموده بود به اطلاع وی رسانید، بلافاصله رنگ صورتش سیاه و تیره گشت!

(۲) مؤلف گوید: این حدیث را در صفحه ۱۴۹ مفصّل تر آورده است و از «عبد ربّه» روایت می‌کند، هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور شد، امام حسین علیه السلام لباس جنگ را پوشید و در برابر لشکر دشمن ایستاد و فرمود: آیا از من می‌پذیرید آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله از مشرکین می‌پذیرفت؟ (تا آنجا که گفته است) مردی اسلحه بدست گرفت در برابر امام حسین علیه السلام ایستاد و گفت: بشارت باد تو را به آتش دوزخ. امام حسین علیه السلام فرمود: چنان نیست که تو می‌گوئی، بلکه اگر خدا بخواهد به رحمت پروردگار مژده داده شده‌ام و از شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله - انشاء الله - برخوردار خواهم بود. پس از آن به شهادت رسید و سر مطهرش را به کوفه برده در برابر «ابن زیاد» قرار دادند. او هم با کمال بی‌حیائی با چوب دستی که در دست داشت به لب و دندان آن حضرت می‌زد. آنگاه پرسید: کدامیک از شما قاتل

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۶

اوست؟ مردی از جای برخاست و گفت: من او را کشته‌ام! پرسید در آن هنگام با تو چه گفت؟ جریان را که نقل می‌کرد ناگهان صورتش سیاه شد!

(۱) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۱۸] هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در برابر «ابن زیاد» نهادند، قاتلش این ایات را خواند:

املاء رکابی فضّة و ذهاب فقد قتلت الملك المحجّبا

و من یصلی القبلیتین فی الصباو خیرهم اذ یدکرون النسا

قتلت خیر الناس اما و ابا

؛ رکاب مرا از طلا- و نقره کن، به جهت آنکه من پادشاهی بزرگوار را کشته‌ام که در پرده حجاب نیکی و شایستگی قرار گرفته و کسی است که در دوران کودکی به دو قبله نماز گزارده و حسب و نسب او از همه مردم برتر و والا-تر است؛ کسی را کشته‌ام که مادر و پدرش از همه مردم بهتر و عالی مقامتر بودند.

«ابن زیاد» از شنیدن سخنان او غضبناک شد و گفت: اگر می‌دانستی که امام حسین علیه السلام دارای چنین فضائلی است پس چرا

او را کشتی؟! به خدا سوگند! خیری از من به تو نمی‌رسد و هم اکنون تو را می‌کشم و به او ملحق می‌سازم. آنگاه دستور داد گردنش را زدند!!

(۲) [همان کتاب ص ۱۱۷] به سند خود، از «سبط ابن جوزی» از «واقدی» روایت می‌کند که پیرمردی در لشکر دشمنان امام حسین علیه السلام حضور یافت ولی با آن حضرت نجنگید و تیری نینداخت. سرانجام کور شد. علت آن را از وی جویا شدند. در پاسخ گفت: در یکی از شبها رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدم که آستین بالا زده و شمشیری در دست دارد و پوستی که بر روی آن متهم را به قتل می‌رسانند در برابر حضرتش افکنده‌اند و ده تن از قاتلان حسین علیه السلام کشته شده و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین افتاده‌اند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مورد سب و لعن قرار داد، به دلیل آنکه سیاهی لشکر پسر «زیاد» بوده‌ام سپس چشم مرا با

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۷

خون امام حسین علیه السلام سورمه کشید. بامداد که سر از خواب برداشتم، کور و نابینا شده بودم!

(۱) «ابن حجر» گفته است که «سبط ابن جوزی» نقل می‌کند کسی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را بر زین اسبش آویخته بود و از کربلا به کوفه می‌برد، پس از چند روز که او را دیدند، صورتش از قیر هم سیاه‌تر گردیده بود! به او گفتند: تو از همه عرب زیبا چهره‌تر بودی، اکنون چه شده است که رنگ صورتت این چنین سیاه شده است؟ در پاسخ گفت: یک شب بیشتر از هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را بر زین اسبم آویخته بودم نمی‌گذشت که دو نفر آمدند و بازوهای مرا گرفتند و بسوی آتش شعله‌وری بردند و در آن افکندند و سرانجام به وضعی در آمدم که مشاهده می‌کنید. آن مرد به زشت‌ترین حالتی مرد. «ابن حجر» از «سبط ابن جوزی» نقل کرده است: پیرمردی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در رؤیا دید که در برابرش طشتی پر از خون نهاده‌اند و مردم از کنار آن حضرت عبور می‌کنند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک یک آنها را با آن خون، خون آلود می‌ساخت تا نوبت به من رسید. عرض کردم: من با حسین علیه السلام نبرد نکردم. فرمود: آری، لیکن به دشمنان او افزودی! آنگاه با انگشت به من اشاره کرد و بامداد که از خواب برخاستم، نابینا شده بودم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۸

(۱)

باب بیست و پنجم قاتل اهل بیت بطور کلی از بهشت و کوثر محروم خواهد بود

(۲) [ذخائر العقبی ص ۲۰] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی بهشت را بر کسی که نسبت به اهل بیت من ستم می‌کند و یا آنها را می‌کشد و یا خود را از آنها برتر می‌داند و یا آنها را سب می‌کند، حرام ساخته است (حدیث ادامه دارد).

مؤلف گوید: «شبلنجی» در [نور الابصار ص ۱۰۰] حدیثی را نزدیک به مضمون حدیث یاد شده آورده است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: بهشت بر کسی که نسبت به اهل بیت من ستم نماید و مرا با برخورد ناپسندش نسبت به اهل بیتم، آزار می‌دهد، حرام شده است.

(۳) [کنز العمال ۷/ ۲۷۳] به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که در یکی از روزها، حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی، کوثر را به من بخشید. پرسیدم: یا رسول الله! کوثر چیست: در پاسخ فرمود: نهری است در بهشت که درازا و پهنای آن به اندازه فاصله میان مشرق و مغرب است؛ کسی که از آب آن نهر بیاشامد هرگز تشنه نمی‌شود و کسی که از آب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۲۹۹

آن نهر وضو بگیرد، رخسارش همیشه نورانی است. از سوی دیگر، کسی که پیمان مرا نادیده گرفته و نقض عهد کرده و خاندان مرا از پای در آورده است، از آشامیدن آب آن نهر محروم می‌باشد.
«ابو نعیم» این حدیث را ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در صفحه ۲۱۳ آن کتاب با اندک اختلافی آورده است و می‌گوید: «ابن مردویه» حدیث مزبور را از «انس» نقل کرده است و در صفحه ۲۶۴ هم به نقل آن پرداخته است و اظهار داشته که «طبرانی» نیز آنرا به سند خود، از «انس» روایت نموده است.

(۱) [همان کتاب ۷/ ۲۲۵] روایت می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «انس»، فرمود: ای انس! خدای تعالی دیشب کوثر را به من اعطا فرمود. درازای آن ششصد سال و پهنای آن به اندازه فاصله میان مشرق و مغرب است. پیش از من هیچ کس از آن نیاشامیده و نمی‌آشامد و همچنین کسی که نقض عهد با من کرده و حق خاندانم را پایمال نموده و آنها را به شهادت رسانیده است، از آشامیدن آب آن محروم خواهد بود.
«ابن عدی» این حدیث را از «انس» روایت می‌کند.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر سوره «کوثر»، می‌نویسد: «ابن مردویه» از «انس» روایت می‌کند که بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، حضرت فرمود: خدای تعالی کوثر را به من اعطا فرمود. پرسیدم: یا رسول الله! کوثر چیست؟ فرمود: نهری است در بهشت (تا آنجا که فرمود) کسی که با من عهدشکنی کند و کسی که خاندانم را از پای در آورد، از آب کوثر محروم است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۰

(۱)

باب بیست و ششم احادیثی که بطور کلی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در نکوهش بنی امیه روایت شده است

(۲) [مستدرک حاکم ۴/ ۴۷۹] به دو طریق، از «راشد بن سعد» از «ابوذر» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: هرگاه بنی امیه به چهل تن برسند، بندگان خدا را برده خود قرار می‌دهند و مال خدا را به ناهلان می‌بخشند و احکام خدا را تباه می‌سازند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۳۹] نقل کرده و «ابن عساکر» هم به ذکر آن پرداخته است.

(۳) [همان کتاب ۴/ ۴۸۰] به سند خود، از «ابو برزه اسلمی» روایت کرده که می‌گفت: بنی امیه، بنی حنیفه و بنی ثقیف از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. «حاکم» گفته که این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.
مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۱۰/ ۷۱] نقل کرده و گفته

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۱

است که «ابو یعلی» هم آن را روایت نموده است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۴۸۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: پس از ارتحال من، خاندانم به دست امتم به شهادت می‌رسند و آواره می‌گردند. و دشمن‌ترین مردم نسبت به ما، بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم هستند.

«حاکم» گوید: اسناد این حدیث صحیح است.

(۲) [کنز العمال ۶ / ۶۸] به سند خود، از «بجاله» روایت کرده است که از «عمران بن حصین» درخواست کردم تا کسانی را که بغض و عداوتشان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگران بیشتر است به من معرفی نماید. «عمران» گفت: آیا تا من زنده‌ام آن را از دیگران پوشیده می‌داری؟ در پاسخ او تعهد کردم که کسی را از این ماجرا مطلع نسازم. آنگاه «عمران» گفت: دشمن‌ترین قبیله‌ها نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، قبیله بنی امیه و بنی ثقیف و بنی حذیفه می‌باشند.

«متقی» گوید: «نعیم بن حماد» این حدیث را در کتاب «الفتن» آورده است.

(۳) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۶ / ۲۹۳] به سند خود، از «ابو عثمان نهدی» از «عمران بن حصین» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رحلت کرد که سه قبیله بنی حنیفه و بنی مخزوم و بنی امیه را، دشمنان سرسخت خود می‌دانست. «هشام بن حسان» این روایت را از «عمران بن حصین» نقل کرده است.

(۴) [کنز العمال ۱ / ۲۵۲] از «عمر بن خطاب» روایت کرده است که او در ذیل آیه شریفه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا (سوره ابراهیم، آیه ۲۸)؛ آیا توجه نمی‌کنی به آنهایی که نعمت خدا را کفران کردند. گفته است: این عده که نعمت خدا را کفران کردند دو قبیله بدکار و فاجر قریش، بنی مغیره و بنی امیه می‌باشند.

«متقی» گوید: «ابن جریر»، «ابن منذر» و «ابن مردویه» این حدیث را ذکر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۲

کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۱ / ۲۵۲] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که در ذیل آیه یاد شده فرموده است: مصداق آیه شریفه، دو قبیله بنی امیه و بنی مغیره است که از قبیله‌های دیگر فاجرت‌رند. و فرمود: خدای تعالی، بنی مغیره را در جنگ بدر ریشه کن کرد، لیکن بنی امیه تا حال باقی و متمتع‌اند.

«ابن جریر»، «ابن منذر»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» این حدیث را نقل کرده‌اند. و «طبرانی» هم آن را در «الجامع الصغیر» آورده است.

(۲) مؤلف گوید: «سیوطی» نیز در «الدّر المنثور»، در تفسیر آیه پیشین (سوره ابراهیم، آیه ۲۸) اظهار می‌دارد: «طبرانی» در «الاوسط» و «حاکم» در «مستدرک» حدیث مزبور را روایت کرده و به صحت آن اعتراف نموده‌اند. «ابن مردویه» هم به سند خود، روایت می‌کند که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد، مصداق آیه شریفه الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا چه کسانی هستند؟ فرمود: بنی امیه و بنی مخزوم است که همدستان «ابو جهل» به شمار می‌آیند.

مؤلف گوید: «متقی» همین حدیث را در [کنز العمال ۱ / ۲۵۲] نقل کرده و گفته است: «ابن مردویه» به سند خود، این حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند.

(۳) [زمخشری در کشاف] در تفسیر آیه پیشین (سوره ابراهیم، آیه ۲۸) از «عمر» روایت می‌کند که گفت: بدکارترین مردم قریش، بنی مغیره و بنی امیه هستند.

بنی مغیره در جنگ بدر ریشه کن شد، ولی بنی امیه هنوز باقیست و از زندگی بهره می‌گیرند.

مؤلف گوید: «سیوطی» این حدیث را در «الدّر المنثور» نقل کرده و می‌گوید: حدیث مزبور را «بخاری» در تاریخ خود، «ابن جریر» و «ابن منذر» و «ابن مردویه» هم از «عمر بن خطاب»، روایت کرده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۳

(۱) [کنز العمال ۶ / ۹۱] از «حمران بن جابر حنفی» که جزو هیئت اعزامی «وفد» بنی حنیفه برای ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که سه مرتبه فرمود: وای بر بنی امیه! «ابن منده» و «ابو نعیم» این حدیث را ذکر

کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۷/ ۱۴۲] به سند خود، از «ابن مسعود» نقل می‌کند که برای هر دینی آفتی است و آفت این دین، بنی امیه است! «نعیم بن حماد» این حدیث را در کتاب «الفتن» آورده است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۱۷۱] نقل می‌کند که روز قیامت برپا نمی‌شود، الا اینکه سی تن دروغگو خروج می‌کنند (تا آنجا که گفته است) بدترین قبیله‌های عرب، بنی امیه و بنی حنیفه و بنی ثقیف هستند. این حدیث را «ابن ابی شیبه» و «ابن عدی» از «زهری» نقل کرده‌اند.

مؤلف گوید: «ذهبی» در [میزان الاعتدال ۲/ ۱۸۱] همین حدیث را آورده و جزو احادیث صحیح شمرده است و حدیث یاد شده را از «ابن زبیر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۴ (۱)

باب بیست و هفتم احادیثی که در خصوص نکوهش «مروان» و فرزندش و همچنین پدرش «حکم بن ابی العاص» رسیده است

(۲) [مستدرک حاکم ۴/ ۴۸۰] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در عالم رؤیا دیدم فرزندان «حکم بن ابی العاص» مانند بوزینه‌ها بر منبر من بالا می‌روند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از این رؤیا همواره غمناک بود و تا هنگام وفات، کسی او را خندان و شادمان ندید. «حاکم» گوید: طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، این حدیث از احادیث صحیح به شمار می‌آید.

مؤلف گوید: «متقی» حدیث مزبور را در [کنز العمال ۶/ ۴۰] با اندک اختلافی نقل کرده است و می‌گوید: «ابو یعلی» و «بیهقی» هم در کتاب «الدلائل» از «ابو هریره» آن را نقل نموده‌اند. و در صفحه ۹۰ می‌نویسد: «بیهقی» این حدیث را در «الدلائل» و همچنین «ابن عساکر» نقل کرده‌اند و در صفحه ۹۰ بار دیگر حدیث را متعرض است و می‌گوید: «ابو یعلی» و «ابن عساکر» آن را روایت نموده‌اند. (۳) [فخر رازی در تفسیر کبیر] ذیل تفسیر آیه شریفه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۵

الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (سوره بنی اسرائیل، آیه ۶۰) که رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله را دلیل بر آزمایش مردم قرار داده است، می‌نویسد: درباره «شجره ملعونه» اقوال چندی ارائه شده است. قول دوم، نظریه «ابن عباس» است که گفته مراد از این شجره، بنی امیه یعنی «حکم بن عاص» است و اضافه می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که فرزندان «مروان»، منبر او را در اختیار خود درآورده‌اند و مانند بوزینگان از آن بالا می‌روند. روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌اش با «ابو بکر» و «عمر» خلوت کرده بود، این خواب را برای آنها شرح داد. پس از آنکه نامبردگان از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از «حکم بن ابی العاص» شنید که می‌گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین خوابی دیده است! رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سختی ناراحت شد و «عمر» را در افشای این سرّ متهم دانست. طولی نکشید معلوم شد که «حکم بن ابی العاص» استراق سمع نموده است؛ برای همین پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تبعید کرد (تا آنجا که گفته است) مؤید آنچه اظهار شد، گفته «عایشه» است که خطاب به «مروان» می‌گفت: هنوز تو در صلب پدرت بودی که خدای تعالی پدرت را لعنت کرد. بنابراین تو پاره تن کسی هستی که خدا او را لعنت کرده است.

(۱) [سیوطی در الدر المنثور] ذیل تفسیر آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ...

(سوره اسراء، آیه ۶۰) می‌گوید: «ابن ابی حاتم» از «ابن عمر» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در رؤیا

دیدم فرزندان «حکم بن ابی العاص» بر منبرها همانند میمونها بالا می‌روند و خدای تعالی هم در این رابطه آیه و مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... را نازل فرمود و منظور از شجره ملعونه که در این آیه آمده است، «حکم» و فرزندان اوست.

(۲) «سیوطی» بار دیگر می‌گوید: «ابن مردویه» به سند خود، از «عایشه» نقل می‌کند که وی خطاب به «مروان بن حکم»، گفت: از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ شنیدم که به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۶

پدر و جدت، می‌فرمود: شما شجره ملعونه هستید.

(۱) [مستدرک حاکم ۴/ ۴۷۹] به سند خود، از «عبد الرحمن بن عوف» روایت شده است، هر فرزندی که به دنیا می‌آمد او را نزد رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ می‌بردند تا پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ برای او و سرانجامش دعا کند، طبق معمول هنگامی که «مروان بن حکم» متولد شد او را نزد رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بردند، حضرت فرمود: این کودک وزغ پسر وزغ (۱) و ملعون پسر ملعون است.

«حاکم» این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) [همان کتاب ۴/ ۴۸۱] به سند خود، از «محمد بن زیاد» روایت می‌کند، هنگامی که «معاویه» برای فرزندش، «یزید»، از مردم بیعت می‌گرفت، «مروان» گفت: این رویه‌ای که «معاویه» برای فرزندش اختیار کرده، روش «ابو بکر» و «عمر» است. «عبد الرحمن بن ابو بکر» گفت: چنین نیست، بلکه رفتار «معاویه»، روش «هرقل» و قیصر روم است. آنگاه گفت: ای مروان! خدای تعالی آیه وَاَلَّذِي قَالَ لَوْلَا اَلِدِّيْهِ اُفٍّ لَّكُمَا (سوره احقاف، آیه ۱۷)، را درباره تو نازل کرده است.

هنگامی که این ماجرا به گوش «عایشه» رسید، گفت: به خدا سوگند! «مروان» مصداق آیه مزبور نمی‌باشد، بلکه رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پدر او را در حالی مورد لعن قرار داد که «مروان» در صلب او بود. بنابراین، «مروان» از وجود کسی به شمار می‌آید که خدای عزّ و جلّ او را لعنت کرده بود.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث صحیح است.

مؤلف گوید: «سیوطی» در «الدّر المنثور» در تفسیر آیه وَاَلَّذِي قَالَ لَوْلَا اَلِدِّيْهِ اُفٍّ لَّكُمَا (سوره احقاف، آیه ۱۷)، می‌نویسد: این حدیث را «عبد بن حمید»، «نسائی»، «ابن منذر» و «ابن مردویه» از «محمد بن زیاد» نقل کرده‌اند

(۱) همان چلباسه است که سوسمار کوچک را می‌گویند. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۷

و «ابن مردویه» می‌گوید: «حکم بن ابی العاص» از کسانی بود که میان مردم اختلاف و تفرقه می‌انداخت.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۴۸۱] به سند خود، از «عمرو بن مژه جهنی» - که یکی از صحابه پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ است - نقل می‌کند که در یکی از روزها، «حکم بن ابی العاص» به خانه پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و آله آمد و اجازه ملاقات خواست. پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که صدای درخواست او را شنید، فرمود: به او اجازه دهید داخل شود؛ خدا او و هر کسی را که از صلب او به دنیا می‌آید، لعنت کند، مگر مؤمنین آنها را که البته بسیار اندک هستند. اینان در دنیا بزرگ می‌شوند و در آخرت هیچگونه مقام و منزلتی ندارند. اینان همواره دست به مکر و خدعه دراز می‌کنند در دنیا به آنها چیزی اعطاء می‌شود ولی در آخرت نصیبی ندارند! «حاکم» می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است.

مؤلف گوید: «متقی» در [کنز العمال ۶/ ۸۹] حدیث مورد بحث را نقل کرده و اضافه می‌کند: «ابو یعلی»، «طبرانی»، «بیهقی» و «ابن عساکر» هم آن را نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۴ / ۴۸۱] به سند خود، از «عبد الله بن زبیر» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حکم» و فرزندش - «مروان» - را لعنت کرده است. آنگاه گفته این حدیث صحیح است. سپس می‌گوید: کسی که در طلب علم حدیث برمی‌آید باید بداند احادیث باب حاضر به حدی است که ما بیش از یک سوّم آن را بیان نکرده‌ایم. نخستین فتنه‌ای که در این امت بوجود آمد، فتنه «حکم» و پسرش بود.

من با خدای خود عهد بسته‌ام که در معرفی چهره پلید اینها کوتاهی نکنم و در کتابهایم آنها را ذکر نمایم.

(۳) [کنز العمال ۶ / ۹۰] حدیثی از «یحیی نخعی» روایت کرده است، در برخوردی که «مروان» با امام حسن مجتبی علیه السلام داشت، امام حسن علیه السلام با خشم

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۸

و غضب به «مروان»، گفت: تو ادعا کرده‌ای که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ملعونند؟! به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را لعنت کرد در حالیکه هنوز در صلب پدرت بودی! «ابن سعد»، «ابو یعلی» و «ابن عساکر» این حدیث را نقل کرده‌اند. (۱) [همان کتاب ۶ / ۹۰] به سند خود، از «زهیر بن ارقم» روایت می‌کند که «حکم بن ابی العاص»، کنار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نشست و سخنانش را می‌شنید (و به عنوان سخن‌چینی) برای قریش نقل می‌کرد و همین عمل ناپسندش باعث شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حکم» و نسل او را تا روز قیامت مورد لعن قرار دهد. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۹۰] به سند خود، از «عبد الله بن زبیر» نقل کرده است که او بر فراز منبر می‌گفت: به پروردگار این بیت حرام و این شهر حرام سوگند، که «حکم بن ابی العاص» و فرزندانش به زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لعنت شده‌اند. «ابن عساکر» این حدیث را نقل می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۶ / ۹۰] به سند خود، از «ابن زبیر» نقل کرده است که او در حالیکه مشغول طواف خانه خدا بود، گفت: به پروردگار این خانه سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حکم» و فرزندانش را لعنت کرده است. «ابن عساکر» این حدیث را متعرض است.

مؤلف گوید: حدیث مزبور را «مناوی» در [کنوز الحقایق ص ۱۶۳] روایت می‌کند و اشاره کرده که «طبرانی» هم آن را ذکر نموده است.

(۴) [همان کتاب ۶ / ۹۰] به سند خود، از «عبد الله بن زبیر» نقل می‌کند که گفت: گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، «حکم» و فرزندان او را لعنت کرد. «ابن عساکر» این حدیث را ذکر می‌کند.

(۵) [همان کتاب ۶ / ۹۱] به سند خود، از «محمد بن کعب قرظی» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حکم» و فرزندانش را لعنت کرد، مگر خوبان آنها را که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۰۹

بسیار اندک‌اند.

«عبد الرزاق» این حدیث را در «الجامع» نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۹۰] به سند خود، از «عایشه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود تشریف فرما بود، صدائی به گوشش رسید که از شنیدنش احساس ناراحتی کرد. برخی از حاضران برای اینکه ببینند چه خبر است، به دم در رفتند. متوجه شدند «حکم بن عاص» است که می‌خواهد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شود. ورود او را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او و هر فرزندی که از صلب او به دنیا بیاید را، لعنت کرد و او را مدت یکسال تبعید نمود.

«ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [هیثمی در مجمع ۱/ ۱۱۲] به سند خود، از «عبد الله بن عمر» روایت می‌کند که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم، همان زمان «عمرو بن عاص» به خانه خود رفت که جامه‌اش را بپوشد و باز گردد تا همراه او به محلی که در نظر داشتیم برویم. هنوز بازنگشته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: طولی نمی‌کشد مرد ملعونی بر شما وارد می‌شود. از شنیدن این سخن همواره از خروج و دخول او وحشت زده بودم تا اینکه «حکم بن ابی العاص» وارد شد! «احمد حنبل» این روایت را متعرض است.

(۳) [مستدرک حاکم ۴/ ۴۷۹] به سند خود، از «حلام بن جندل غفاری» روایت می‌کند که از «ابوذر جندب بن جناده غفاری» شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرگاه فرزندان «ابو العاص» به سی تن برسند، مال خدا را در میان خود دست به دست می‌گردانند و بندگان خدا را به بردگی خود درمی‌آورند و دین خدا را تباه می‌کنند. «حلام» می‌گوید: پس از آنکه این سخنان را از «ابو ذر» شنیدم، نتوانستم بپذیرم و انکار کردم. «ابو ذر» حضرت علی بن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۰

ایطالب علیه السلام را به گواهی خواست. حضرت علی علیه السلام تشریف فرما شد و فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: راستگوتر از «ابو ذر» را نه زمین در بر گرفته و نه آسمان بر او سایه افکنده است! آری، من گواهی می‌دهم آنچه را «ابو ذر» برای تو نقل کرده، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «مسلم»، حدیث صحیحی است.

(۱) [همان کتاب ۴/ ۴۸۰] به دو طریق، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که پسران «ابو العاص» به سی تن برسند، دین خدا را تباه می‌کنند و بندگان خدا را به بردگی می‌گیرند و مال خدا را در میان خود تقسیم کرده و دست به دست می‌گردانند.

مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۶/ ۲۹ و ۳۹] نقل کرده و می‌نویسد: حدیث مورد نظر را «احمد بن حنبل» و «ابو یعلی» و «طبرانی» از «ابو سعید» و «ابو یعلی» از «ابو هریره» نقل کرده‌اند و در صفحه ۹۰ می‌نویسد:

«ابو یعلی» و «ابن عساکر» حدیث مزبور را از «ابو هریره» نقل کرده‌اند.

(۲) [کنز العمال ۶/ ۳۹] چنین آورده است: هرگاه فرزندان «حکم» به سی تن برسند، مال خدا را در اختیار می‌گیرند و در میان خود دست بدست می‌گردانند و بندگان خدا را زیر یوغ بردگی خویش درمی‌آورند و احکام کتاب خدا را تباه می‌سازند و هر گاه عدد آنها به چهار صد و نود و نه نفر برسد، هلاکت آنها از خوردن و خائیدن خرما سریعتر خواهد بود.

این حدیث را «طبرانی» و «بیهقی» از «معاویه» و «ابن عباس» روایت کرده‌اند.

(۳) مؤلف گوید: «متقی» حدیث مورد نظر را در صفحه ۹۱ مبسوط‌تر بیان می‌کند و به سند خود، از «ابن موهب» روایت می‌نماید، هنگامی که «معاویه» جلوس کرده بود و «ابن عباس» هم در نزد او حضور داشت. «مروان بن حکم» به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۱

خاطر حاجتی که داشت بر «معاویه» وارد شد و گفت: ای امیر! حاجت مرا برآورده ساز. به خدا سوگند! هزینه سنگینی را عهده دارم و اهل و عیال من زیاد شده‌اند و من در حال حاضر پدر ده فرزند و عموی ده برادرزاده و برادر ده برادر دیگرم. به مجردیکه «معاویه» حاجت او را برآورد و از نزد او بیرون رفت، «معاویه» به «ابن عباس»، گفت: آیا به خاطر داری رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه فرزندان «حکم» به سی تن برسند، مال خدا را در دست چپاول خود قرار می‌دهند و بندگان الهی را به بردگی می‌گیرند و کتاب خدا را تباه می‌سازند و هر گاه عدد آنها به چهارصد و نود و نه تن برسد، هلاکت آنها آسانتر از خرمائی است که کسی آن را بخاید و بجود؟ «ابن عباس» در پاسخ گفت: آری، آنچه را یادآوری کردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام.

طولی نکشید «عبد الملک» به پیشنهاد «مروان» نزد «معاویه» آمد و از او تقاضای کمکی نمود. هنگام بازگشت «عبد الملک»، «معاویه» خطاب به «ابن عباس»، گفت: تو را به خدا سوگند! آیا به خاطر داری رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره «عبد الملک»، فرمود که این شخص پدر چهار تن جابر و ستمکار است؟ «ابن عباس» تصدیق کرد.

«بیهقی» این حدیث را در «الدلائل» آورده و «ابن عساکر» هم آن را نقل کرده است.

(۱) [همان کتاب ۶ / ۴۰] به سند خود، نقل کرده است که «جبیر بن مطعم» می گوید: حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم. «حکم بن ابی العاص» از نزدیک ما عبور کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او، فرمود: وای بر امت من از فرزندان من که در صلب این شخص قرار گرفته‌اند! «متقی» گوید: این حدیث را «ابن نجیب» در «جزء» و «ابن عساکر» از «نافع بن جبیر بن مطعم» از پدرش روایت می کنند.

(۲) [همان کتاب ۶ / ۴۰] به سند خود، روایت می کند که «مروان بن حکم» را

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۲

که کودک تازه مولودی بود به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند تا با انگشت مبارک کام او را برآورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت و فرمود: وای بر امت من از این شخص و از فرزندان من که از صلب او پیدا می شوند!

(۱) [همان کتاب ۶ / ۳۹] چنین آورده است: «حکم بن ابی العاص» کسی است که با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مخالفت می کند و بزودی از صلب او فتنه‌هایی روی کار می آید که دود آنها به آسمان می رسد و برخی از شما در آن روز از پیروان او خواهید بود.

«دار قطنی» این حدیث را در «الافراد» از «ابن عمر» روایت می کند.

(۲) مؤلف گوید: «متقی» حدیث مزبور را در صفحه ۴۰ متذکر شده است و می گوید: «طبرانی» حدیث مورد نظر را از «ابن عمر» نقل کرده است و در صفحه ۹۰ حدیث مزبور را مبسوطتر از این، از «ابن عمر» نقل می کند که شبانگاهی در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم. طولی نکشید حضرت ابو الحسن علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود:

نزدیک بیا. علی آنچنان نزدیک شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دهان خود را نزدیک گوشش برد و مطالب سزایی که من نمی شنیدم به وی می گفت. ناگهان علی علیه السلام مانند کسی که از شنیدن مطلبی به فرح بیاید سر بالا برد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینک «حکم بن ابی العاص» با شمشیر دم در ایستاده او را همانطور که گوسفند را برای دوشیدن می برند، نزد من بیاور. علی علیه السلام از حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون رفت و طولی نکشید که حضرت علی علیه السلام در حالیکه گوش «حکم» را که قسمتی از آن پاره شده بود بدست گرفته و او را در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشانده. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را سه مرتبه لعنت کرد و به علی علیه السلام فرمود: او را در گوشه‌ای از خانه نگهداری کن. همانزمان گروهی از مهاجران بحضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد او را آوردند. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را لعنت کرد و فرمود: این

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۳

شخص بزودی با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مخالفت می کند و طولی نمی کشد از پشت او فتنه‌هایی ظاهر می گردد که دود آنها به آسمان می رسد.

گروهی از حاضران گفتند: این شخص بی ارزش تر و کمتر از آنست که بتواند دست به چنین اعمالی دراز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همان است که گفتم و برخی از شما هم در آن روز از پیروان او خواهید بود! این حدیث را «دار قطنی» در

«الافراد» و «ابن عساکر» نقل کرده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/ ۹۰] به سند خود، از «عبد الرحمن بن ابی بکر» روایت کرده است که در یکی از روزها، «حکم بن ابی العاص» در پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته بود. هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی بیان می‌کرد، «حکم» به علامت انکار فرمایش سر بالا می‌برد. و گاهی هم از شنیدن حدیثی روی ترش می‌کرد و عبوس می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کردار زشت او اطلاع یافت، فرمود: تو هستی که چنین و چنان می‌کنی؟! «حکم» در همان حال به لرزه در آمد و این لرزش پیوسته با او بود تا مرد.

«متقی» گوید: این حدیث را «ابو نعیم» و «ابن عساکر» متعرض‌اند.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در ذیل تفسیر آیه وَ لَا تُطِغْ كُلَّ خَلَّافٍ مَّهِينٍ (سوره قلم، آیه ۱۰)، به سند خود، نقل می‌کند که «ابن مردویه» از «ابو عثمان نهدی» روایت کرده است، هنگامی که «معاویه» از مردم برای خلافت یزید بیعت می‌گرفت، «مروان بن حکم» به منظور تشویق و تأیید او اظهار داشت:

این روشی که در پیش گرفته‌ای که برای فرزندت از مردم بیعت می‌گیری روش و سنت «ابو بکر» و «عمر» است. «عبد الرحمن بن ابی بکر» که در آن مجلس حضور داشت به «حکم»، گفت: این طرز کار «معاویه» رویه «عمر» و «ابو بکر» نیست، بلکه رویه و آئین «هرقل» می‌باشد. «حکم» گفت: «عبد الرحمن» کسی است که این آیه در شأن او آمده است وَ الَّذِي قَالَ لَوْلَا تَدْبِيهِ أَفَّ لَكُمَا (سوره احقاف، آیه ۱۷)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۴

(یعنی عبد الرحمن کسی است که نسبت به پدر و مادرش توهین کرد و کلمه اف را در حق آنها گفت). این جریان که به گوش «عایشه» رسید، گفت: «مروان» دروغ می‌گوید، آیه مزبور در شأن «عبد الرحمن» نازل نشده است، بلکه آیه وَ لَا تُطِغْ كُلَّ خَلَّافٍ مَّهِينٍ مَشَاءَ بَنِمِيمٍ (سوره قلم، آیه ۱۰) (در حق پدر تو نازل شده است که از پستی و دنائتی که داشت همواره سوگندهای نابجا یاد می‌کرد و به گوشه چشم به این و آن اشاره می‌نمود و گامهای آلوده به ویرانی برمی‌داشت و سخن چینی می‌نمود).

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۵

(۱)

باب بیست و هشتم احادیثی که در نکوهش از «یزید بن معاویه»، «عبید الله بن زیاد»، «عمر بن سعد» و «شمر بن ذی الجوشن» رسیده است

(۲) [صحیح بخاری] در کتاب «الفتن» درباره فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که «هلاکت امت من بدست غلامهای نادان است»، از «موسی بن اسماعیل» از «عمرو بن یحیی بن سعید بن عمر بن سعید» روایت می‌کند که جدم به من گفت: در مدینه با «ابو هریره» نشسته بودیم و «مروان» هم آنجا بود. «ابو هریره» گفت: از راستگوئی که در راست گفتاریش شک و شبهه‌ای نیست - یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمود: هلاکت امت من بدست غلامانی از قریش است. «مروان» گفت: خدا لعنت کند آنها را چگونه غلامانی هستند که امت اسلامی بدست آنها به هلاکت می‌رسد؟! «ابو هریره» گفت: اگر بخواهم، می‌توانم آنان را کاملاً معرفی کنم که از چه تیره و از چه قبیله‌ای از عرب هستند. من با جدم نزد «بنی مروان» رفتم که آن دوران، قدرت و حکومت را به دست گرفته بودند، مشاهده کردم که سردمداران حکومت شام جوانان تازه سال هستند. جدم گفت: از سن و سال حاکمان شام

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۶

می‌توان گفت که ممکن است اینان همان غلامانی باشند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فضائل پنج تن(ع) در صحاح

ششگانه اهل سنت ج ۴ ۳۱۶ باب بیست و هشتم احادیثی که در نکوهش از «یزید بن معاویه»، «عبید الله بن زیاد»، «عمر بن سعد» و «شمر بن ذی الجوشن» رسیده است ص: ۳۱۵

کت امت من بدست غلامانی است!! در پاسخ گفتم: شما در بیان این موضوع و مصداق آن از من داناترید.

(۱) «ابن حجر عسقلانی» در [فتح الباری ۷/۱۳ و ۸] که شرح «صحيح بخاری» است، می‌نویسد: «ابو هریره» هنگامی که در بازار راه می‌رفت، می‌گفت: پروردگارا مرا به ناگواریهای سال شصت و حکومت کودکان و نوجوانان گرفتار مکن! شارح (عسقلانی) می‌گوید: از بیان «ابو هریره» بدست می‌آید که سال شصت هجری نخستین سالی بود که جوانان بر آریکه حکومت و قدرت نشستند و این بدان علت است که «یزید بن معاویه» پس از مرگ پدرش، بر سریر حکومت تکیه زد و تا سال شصت و چهار هجری حکومت شام را عهده‌دار بود و پس از مرگ او، پسرش «معاویه» بجای او نشست و چند ماهی بیش حکومت نکرد و رحلت نمود. «عسقلانی» گوید: «یزید بن معاویه» نخستین آن جوانان بود که بر مردم حکومت کردند، چنانکه «ابو هریره» گفت: پروردگارا! نیاید آن روزی که سال شصت هجری و حکومت کودکان را ببینم. شارح (عسقلانی) در ضمن تنبیهی اظهار می‌دارد: شگفت اینجاست که «مروان بن حکم» غلامهائی را مورد لعنت و طرد قرار می‌دهد که خود از فرزندان او بوده‌اند! آری، این لعن را خدای تعالی از آن جهت بر زبان او جاری می‌گرداند تا در ضمن اتمام حجتی که بر آنها می‌نماید از چگونگی اعمال و رفتار خودشان عبرتی بگیرند و چنانکه می‌دانیم احادیث بسیاری ویژه لعن «حکم» - پدر «مروان» - و فرزندان او که از صلب او بوجود می‌آیند، وجود دارد که احادیث مزبور را «طبرانی» و محدثان دیگر یادآوری کرده‌اند. و سند برخی از آنها عالی و بعضی هم خالی از بحث درایه‌ای نمی‌باشد.

(۲) [کنز العمال ۶/۳۹] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: من محمد و پیغمبرم. خدای تعالی آغاز و انجام هر حقیقتی را در اختیار من در آورده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۷

اینک زمانیکه در میان شما هستم و دست شما به من می‌رسد، از فرصت استفاده کرده و از دستورها و احکام من پیروی نمائید. (تا آنجا که راوی گفت) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی بر کاتش را از «یزید» سلب کند. آری خبر شهادت امام حسین علیه السلام به اطلاع من رسید و مقداری از تربت او در اختیار من قرار داده شد و قاتل او به من معرفی شد؛ به خدائی که جان من در دست قدرت اوست، مردم بسیاری به امر او از پای درمی‌آیند و کسانی که او را در چنین کشتاری تشویق و تأیید می‌نمایند آنهائی هستند که خدای تعالی میان سینه و دل‌هایشان جدائی افکنده است و بدترین آنها را بر آنان چیره ساخته و لباس پیروی از اشرار را بر اندام آنان پوشانده است. آه و اسفا! بر فرزندان و بازماندگان آل محمد علیهم السلام از دست خلیفه‌ای که نابجا بر آریکه خلافت تکیه زده است، در حالیکه دلش مملو از علاقه به زر و سیم دنیاست، اوست که جانشین و جانشین جانشین مرا به شهادت می‌رساند.

«طبرانی» این حدیث را از «معاذ» روایت می‌کند.

(۱) مؤلف گوید: «هیشمی» در [مجمع ۹/۱۸۹] به سند خود، از «معاذ بن جبل» روایت می‌کند: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالیکه چهره مبارکش تغییر کرده و غضبناک بود، بر ما وارد شد بلافاصله فرمود: من محمدم که خدای تعالی، فواتح کلام و خواتم آن و آغاز و انجام همه چیز را در اختیار من نهاده است (تا آنجا که فرمود) اکنون می‌بینم که نبوت، از حیثیت خود پا بیرون گذاشته و به لباس سلطنت آراسته شده است. خدا بیامرزد کسی را که از حقایق نبوت استفاده نماید و همانطور که احکام الهی را به صدق دل پذیرفته و گام در این راه مقدس نهاده بر پیمان خود برقرار باشد. سپس خطاب به من فرمود: ای معاذ! آنهائی را که نام می‌برم بر شمار! یک یک آنها را شمردم تا به پنجمین آنها رسیدم که «یزید» بود.

آنگاه فرمود: خدای تعالی برکاتش را از او (یزید) سلب کند سپس اشک از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۸

دیدگان مبارکش جاری شد و فرمود: از شهادت حسین علیه السلام مرا مطلع ساخته‌اند. (تا آخر حدیث) «طبرانی» این حدیث را نقل کرده است و «مناوی» نیز مختصری از آن را در «فیض القدر» یاد کرده و در متن آن کتاب آمده است: «ابن عساکر» این حدیث را از «سلمه بن اکوع» روایت می‌کند و در شرح آن کتاب می‌گوید: «ابو نعیم» و «دیلمی» هم به نقل آن حدیث پرداخته‌اند.

(۱) [همان کتاب ۶/۲۲۳] چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی برکاتش را از «یزید» خونخوار و سب‌کننده باز گیرد و اضافه فرمود: شهادت محبوب من، حسین علیه السلام، به اطلاع من رسیده و مقداری از خاک مرقد او را نیز برای من آوردند و قاتل او را دیدم. آگاه باشید! کسی که در بین گروهی به شهادت برسد در حالیکه آنها می‌توانند او را یاری کنند ولی از این کار امتناع نمایند، همه آنها به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. «ابن عساکر» این حدیث را از «ابن عمر» روایت می‌کند.

(۲) [صواعق محرقه ص ۱۳۲] به سند خود، اظهار می‌دارد که «رویانی» در «مسند» خود از «ابو دردا» روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: نخستین کسی که سنت مرا تغییر می‌دهد، مردی است از بنی امیه به نام «یزید».

(۳) [همان کتاب ص ۱۳۲] به سند خود، از «واقدی» از طرقی چند روایت کرده است که «عبد الله بن حنظله» - غسیل الملائکه - گفت: به خدا سوگند! ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانیکه ترسیدیم که اگر علیه او قیام نکنیم، هدف سنگهای آسمانی قرار گیریم و این بدان جهت بود که وی با کنیزان اولاددار و با دختران و خواهران همبستر می‌شد و باده‌گساری می‌کرد و نماز را نیز ترک گفته بود.

از «ذهبی» نقل کرده است، زمانیکه «یزید» با مردم مدینه در افتاد و قتل عام

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۱۹

کرد و به باده‌گساری پرداخت و دست به کارهای پلید دراز نمود، مردم به شدت برآشفتنند و علیه او شوریدند و خدا هم خیر و برکتش را از عمر او برداشت (و به جهنم واصل شد).

(۱) مؤلف گوید: «ابن سعد» در [طبقات ۵/۴۷] از گروهی نقل کرده است، شبهای حَرّه «۱» که پیش آمد و مردم یک دل و یک جهت شورش کردند و بنی امیه (از قبیل: «عثمان بن محمد ابن ابی سفیان» و «مروان بن حکم» را از مدینه اخراج نمودند و عیوب و جنایات «یزید» و حکومتش را افشا کردند. آنگاه گرد «عبد الله بن حنظله» اجتماع کردند و امور خود را به عهده او درآوردند و با او تا آخرین قطره خونشان بیعت کردند. «عبد الله» گفت: ای مردم! از خدای یکتا و بی‌همتا در هراس باشید و به پیمان خود وفادار بمانید. به خدا سوگند! ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانیکه ترسیدیم هدف سنگهای آسمان قرار بگیریم. آری «یزید»، مردی بود که با زنان شوهردار و با دختران و خواهران همبستر می‌شد و باده‌گساری می‌کرد و نماز نمی‌خواند؛ به خدا سوگند! حتی اگر یک نفر از مردم هم با من همقدم نشود، باز علیه او می‌شورم و در راه خدا و به منظور از پای درآوردن او از هیچ گونه اقدامی دریغ نمی‌کنم. آنروز بود که مردم از اطراف و اکناف گرد آمدند و با «عبد الله» بیعت کردند.

(۲) [مستدرک حاکم ۳/۵۲۲] به سند خود، از «عثمان بن زیاد اشجعی» روایت می‌کند که «معقل بن سنان اشجعی» که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در روز فتح مکه پرچمدار قوم خود بود. (تا آنجا که می‌گوید) «معقل بن سنان» با «مسلم بن عقبه» معروف به «مسرف»، ملاقات کرد و «مسرف» از دوستان نزدیک «معقل» بود و با او مطالب سَرّی خود را در میان می‌گذاشت تا آنجا که در ضمن

(۱) حَرّه: واقع در نزدیکی مدینه است که انقلابی‌های مدینه به فرماندهی «عبد الله» پسر «حنظله» (معروف به «غسیل الملائکه»)، در

آنجا با لشکر «یزید» به فرماندهی «مسرف بن عقبه» درگیر شدند. (ویراستار)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۰

گفتگوهایی که با هم داشتند، «معلل» گفت: ای مسرف! من علاقه‌ای به «یزید بن معاویه» نداشتم و به کراهت با او بیعت کردم و قضا و قدر چنان بود که بسوی او روان شوم. او مردی باده‌گسار بود و با محارم خود زنا می‌کرد. پس پاره‌ای از کارهای زشت «یزید» را ذکر کرد. (حدیث ادامه دارد)

(۱) [صحیح ترمذی ۳۰۷/۲] در ضمن مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به سند خود، از «عمارۀ بن عمیر» روایت کرده است که گفت: هنگامی که من سر «عبید الله بن زیاد» و همدستانش را به رجه (میدان بزرگ کوفه) بردم، مردم اجتماع کرده و می‌گفتند: آمد! آمد! ناگهان متوجه شدم ماری ظاهر شد و در میان سرهای بریده که روی هم انباشته بودند تفحص کرد تا سر «عبید الله بن زیاد» را یافت، وارد بینی او شد، اندکی توقف نمود سپس از بینی او بیرون آمد و ناپدید شد. بار دیگر مردم فریاد برآوردند: آمد! آمد! باز وارد بینی او شد و این عمل را دو بار یا سه بار انجام داد.

(۲) [تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۴/۳۰۰] به سند خود، از «عمارۀ بن عمیر» روایت کرده است، هنگامی که «عبید الله بن زیاد» کشته شد، من در میدان بزرگ کوفه بودم که سر او و همدستانش را آوردند. مردم برای دیدن آن سرها از جای برخاستند، در این هنگام ناگهان مار بزرگی پیدا شد. مردم از ترس و وحشت متفرق شدند. آن مار در میان سرها جستجو می‌کرد تا سر «عبید الله بن زیاد» را یافت و به بینی «ابن زیاد» وارد شد و از دهان او بیرون آمد و چندین بار این عمل را تکرار کرد. سپس از میان سرها بیرون رفت. طولی نکشید باز ظاهر شد و همان عمل را چند بار تکرار نمود. تنها سخن مردم از آمد و رفت آن حیوان این بود: آمد! آمد! و رفت، رفت! و این بدان معنی بود که نمی‌دانستند از کجا می‌آید و به کجا می‌رود!

(۳) [کنز العمال ۷/۴۵۱] در ذیل شرح حال «عمر بن سعد بن ابی وقاص»، به

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۱

سند خود، از «حمیدی» روایت می‌کند که «سفیان» از «سالم» نقل می‌کند که «عمر سعد» به امام حسین علیه السلام، گفت: جمعی از مردم سفیه می‌پندارند که من تو را می‌کشم. امام حسین علیه السلام فرمود: آنان سفیه و ساده لوح نیستند! آنگاه فرمود: سوگند به خدا! تو پس از شهادت من جز مقدار اندکی از گندم عراق نخواهی خورد.

(۱) [همان کتاب ۶/۲۲۳] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: می‌بینم سگی که همه عمرش را در گورستان سپری کرده (یعنی «شمر») در میان خون اهل بیت من فرو می‌رود.

«ابن عساکر» این حدیث را از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: «مناوی» هم در [کنوز الحقایق ص ۱۰۳] و «دیلمی» نیز آن را نقل کرده‌اند.

(۲) [همان کتاب ۷/۱۱۰] به سند خود، از «محمد بن عمرو بن حسین» نقل می‌کند که به اتفاق امام حسین علیه السلام در نهر کربلا بودیم، چشم امام حسین علیه السلام به «شمر بن ذی الجوشن» افتاد و فرمود: خدا و رسولش راست گفته‌اند! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم سگ پیسی و برص گرفته‌ای در خون اهل بیت من غوطه‌ور است و خون آنها را می‌آشامد؛ آری پیغمبر راست فرمود چرا که «شمر» به برص دچار بود.

«ابن عساکر» این حدیث را ذکر کرده است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۲

باب بیست و نهم «معاویه بن یزید بن معاویه» خطبه‌ای را در نکوهش پدر و جدش ایراد کرد

(۲) [صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۳۴] گفته است: «یزید بن معاویه» در سال شصت و چهارم هجرت مرد، در حالیکه جوان شایسته‌ای داشت و منصب خلافت را به عهده او واگذار کرد. این جوان تا زمانیکه از دنیا رفت، همواره بیمار بود و پس از مرگ پدرش با آنکه منصب خلافت در اختیارش بود ولی نه با مردم ملاقات می‌کرد و نه با آنها نماز می‌گزارد و نه در امری از امور خلافت دخالت می‌نمود. مدت خلافتش، چهل روز و به قولی دو ماه و به قول دیگری سه ماه بود و هنگامی که درگذشت بیست و یکسال و یا بیست سال داشت. و شایستگی ظاهری او آن بود که وقتی خلافت را به دست گرفت، به منبر رفت و در ضمن خطابه‌ای به حاضران گفت: این خلافتی که اکنون من بر فراز منبر آن پای نهاده‌ام، ریسمان خدا و رابطه میان ما و اوست و همانا جدم، «معاویه»، با کسانی که اهل بیت خلافت دارند بویژه با شخصیتی چون علی بن ابیطالب علیه السلام مخالفت کرد، و دم از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۳

منافرت زد و کارهایی با شما انجام داد که خود از آنها باخبرید و از هیچگونه عمل خلاف، دریغ نداشت تا اینکه مرگش فرا رسید و همانطور که در گرو گناهانش بود به خاک رفت و مردم را از شرارت خویش آسوده ساخت.

(۱) پس از مرگ او پدرم، «یزید»، بر آریکه خلافت نشست و جایگزین او گردید. او هم در حالیکه از هیچگونه قابلیت برخوردار نبود با فرزند دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نزاع و جدال پرداخت تا آنکه کاری که نباید انجام بدهد، انجام داد. در این رابطه نیمی از عمرش را تباه کرد و فرزندی از او جز من باقی نماند و سرانجام هم در حالیکه در گرو گناهانش بود به خاک رفت. سخنش که بدینجا رسید، گریست و گفت: از مهمترین پیشآمدهائی که برای ما اتفاق افتاده آنست که می‌دانیم او با چه گرفتاریهایی به خاک رفته و چه سرانجام نکبت‌باری در انتظار اوست! آری او بود که عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از پای درآورد و باده‌گساری را مباح کرد و خانه کعبه را ویران ساخت، و من که شیرینی خلافت را نچشیده‌ام بار تلخی آن را هم بدوش نمی‌گیرم. اینک شما کاری را که در نظر دارید انجام دهید. به خدا سوگند! اگر دنیا خوب و پسندیده بوده، ما نصیب خود را از آن بدست آورده‌ایم و اگر بد بوده است، بازماندگان «ابو سفیان» آنچه را که انجام داده‌اند و به نتیجه نامطلوب آن رسیده‌اند برای آنها کافی است. سخنش را پایان داد و در خانه‌اش منزوی گردید و در را به روی همگان بست تا پس از چهل روز زندگی را وداع گفت و درگذشت.

«ابن حجر» گوید: خدا او را بیامرزاد که از پدرش با انصاف‌تر بود و می‌دانست خلافت از آن دیگری است.

مؤلف گوید: «معاویه بن یزید» تنها از پدرش با انصاف‌تر نبود، بلکه از پدر و جدش و از همه خاندان «ابو سفیان» با انصاف‌تر بود. -
رحمة الله علیه-

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۴

(۱)

باب سی‌ام فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و گریستن بر خاندان آن حضرت که در روایات آمده است

(۲) [ذخائر العقبی ص ۱۵۱] به سند خود، از حضرت علی بن موسی الرضا بن جعفر علیه السلام روایت کرده که راجع به زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام سؤال کردند، ایشان فرمود: پدرم - امام محمد باقر علیه السلام - می‌فرمود: کسی که قبر مطهر امام حسین علیه السلام را زیارت کند و عارف به حق او باشد، خدای تعالی نام او را در ردیف بهشتیان ثبت خواهد کرد. و باز فرمود: همانا اطراف قبر مطهر امام حسین علیه السلام را هفتاد هزار فرشته که همگی آنها ژولیده مو

و غبار آلودند فرا گرفته است و تا روز قیامت بر او می‌گیرند. «ابو الحسن عتیقی» این حدیث را ذکر کرده است.

(۳) [همان کتاب ص ۱۹] به سند خود، از «ربیع بن منذر» از پدرش روایت می‌کند که امام حسین علیه السلام می‌فرمود: کسی که به منظور پیشآمدهای ناگواری که برای ما اتفاق می‌افتد، چشمش اشک آلود شود و یا قطره اشکی از دیدگان او فرو

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۵

ریزد، خدای - عزّ و جلّ - بهشت جاویدان را به او مرحمت فرماید.

«احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است.

(۱) مؤلف گوید: «علی بن سلطان» حدیث مزبور را در [شرح مرقات ص ۶۰۴] متعرض است با این تفاوت که حدیث یاد شده را از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است.

مؤلف گوید: این چند حدیث که در خصوص فضیلت زیارت حسین علیه السلام و گریستن بر آن حضرت علیه السلام می‌باشد - با شتابی که داشتم - بدست آوردم و همین‌ها در ابطال توهمی که مخالفان دارند کافی است که ابراز داشته‌اند زیارت میت و گریستن بر او پس از وفاتش بدعت است! پیش از این در جزء اول این کتاب نوشتیم که همه روزه فرشتگان آسمان کنار مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور پیدا می‌کنند و مرقد مؤثرش را زیارت می‌کنند و بخشی از روایاتی را که در رابطه با فضیلت زیارت مرقد مبارکش رسیده، متذکر شدیم. و در این جلد کتاب هم، به مناسبت گریستن زهرای مرضیه علیها السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گریستن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زهرا علیها السلام، احادیثی ذکر کردیم و همچنین یادآور شدیم که حضرت زهرا علیها السلام در هنگام رحلت خواهرش، رقیه، بر او می‌گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک چشمش را با گوشه لباسش پاک می‌کرد. گذشته از این، حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن حضرت بسیار می‌گریست، و این سلسله از روایات که در رابطه با گریه بسیار آن حضرت است، روشن‌تر از خورشید، بلکه از جمله ضروریات به شمار می‌آید و اگر بخواهی بر اخبار فراوانی که در این باره رسیده است اطلاع یابی، می‌توانی از این منابع ذیل استفاده نمایی: [مستدرک حاکم ۱/ ۳۶۱، ۳/ ۲۸ و ۲۹ و ۱۰۸ و ۱۹۷ و ۱۹۹]، [مسند احمد حنبل ۲/ ۱۴۰]، [سنن بیهقی ۴/ ۵۳ و ۶۵ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۸]، [طبقات ابن سعد ۲/ قسم ۱/ ۳۱]، [اسد الغابه ابن اثیر ۱/ ۲۸۹]، [تهذیب التهذیب ابن حجر ۷/ ۳۸۸]، [استیعاب ابن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۶

عبد البر ۱/ ۸۱ و ۱۰۳ و ۲۰۶ و ۳۶۸] و [اصابه ابن حجر ۳/ قسم ۱/ ۱۱]. از همگی این روایات بطور متواتر بدست می‌آید که زیارت مؤمن پس از مرگش، از کارهای مشروع است، همچنین گریستن بر او پس از وفات یا پس از قتلش، بدون اشکال است و مشروعیت دارد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۷

(۱)

باب سی و یکم امام حسین علیه السلام و اصحاب باوفایش بدون حساب به بهشت خواهند رفت

(۲) [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲/ ۳۴۷] حدیثی را از «ابو عبد الله ضبّی» روایت کرده که گفت: بر «ابن هرثم ضبّی» وارد شدم، در حالیکه همراه حضرت علی علیه السلام از صفین بازگشته بود. «ابن هرثم» در ضمن خاطراتش اظهار داشت:

هنگامی که از صفین باز می‌گشتم وارد کربلا شدیم و با حضرت علی علیه السلام نماز صبح را بجای آوردیم. حضرت علی علیه السلام پس از سلام نماز، مشتی از پشکل آهوان را بدست گرفت و بوئید و فرمود: آه، آه! در این مکان مردمی به شهادت می‌رسند که بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند.

(۳) [همان کتاب ۲/ ۳۴۸] به سند خود، از «هرثمه بن سلمی» روایت کرده که گفت: در رکاب حضرت علی علیه السلام عازم بودیم تا اینکه امام علیه السلام در مسیر خود وارد سرزمین کربلا شد. در کنار درختی منزل کرد و نماز گزارد. سپس مقداری خاک از زمین برداشت و بوئید و خطاب به زمین، فرمود: خوشا به حال تو، ای فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۸

خاک! مردمی بر فراز تو به شهادت می‌رسند که بدون حساب به بهشت می‌روند.

راوی گوید: از نبردی که به خاطر از پای درآوردن دشمن رفته بودیم بازگشتیم و طولی نکشید حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید و من از حدیث کربلا و شهیدان آن غفلت کرده بودم، تا اینکه در شمار لشکریانی درآمدم که عازم جنگ با حسین علیه السلام بودند. هنگامی که به لشکرگاه حسین علیه السلام رسیدیم، چشمم به آن درخت افتاد و به یاد جریانی افتادم که از حضرت علی علیه السلام در کنار همین درخت دیده بودم، که در پی آن پیشآمد کربلا- را بیان نموده بود. در این هنگام اسبم را بسوی خرگاه حسین علیه السلام راندم و خطاب به آن حضرت، عرض کردم: ای فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله! مژده‌ای برای شما دارم. آنگاه جریانی را که از حضرت علی علیه السلام شنیده بودم به عرض رسانیدم. حضرت سید الشهداء علیه السلام پس از استماع جریان مزبور، فرمود: آیا با ما هستی یا علیه ما؟ در پاسخ گفتم: من نه با شما هستم و نه علیه شما!! من زن و فرزند و اموال خود را ترک گفته و اینک نگران آنهایم. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدائی که جان حسین در دست اوست، هر انسانی که شاهد ماجرای کشته شدن من باشد و به من کمک نکند، به دوزخ می‌رود. پس از شنیدن این سخن، اسبم را تاختم و از آنجا فاصله گرفتم تا شاهد شهادت او نباشم!!!

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۱۰] به سند خود، از «ابو هرثمه» روایت می‌کند که در سرزمین کربلا حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب بودم، فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد از این زمین هفتاد هزار تن ظاهر می‌شوند که همگی آنها بدون حساب به بهشت می‌روند. «ابن ابی شیبه» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [هیشمی در مجمع ۹/ ۱۹۱] به سند خود، از «ابو هرثمه» روایت می‌کند که من در کربلا همراه حضرت علی علیه السلام بودم، در مسیر خود به درختی رسیدیم که در کنار آن پشکل آهوان ریخته بود. حضرت علی علیه السلام مشتی از آن پشکلها را فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۲۹

برداشت و بوئید و فرمود: در روز قیامت از این سرزمین هفتاد هزار تن محشور می‌شوند که همگی آنها بدون حساب به بهشت می‌روند.

«طبرانی» این حدیث را نقل کرده و رجالش موثقاند.

مؤلف گوید: در این بخش، حدیثی است که مناسب است آن را در پایان این باب متذکر شویم، هر چند پیش از این، باب مستقلی برای آن منعقد ساخته‌ایم.

ولی بهر حال، یادآوری آن بی‌مناسبت نخواهد بود.

(۱) «ابن حجر» در [تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۷] به سند خود، از «عمار دهنی» روایت می‌کند، در یکی از روزها که کنار «کعب» نشسته بودم، حضرت علی علیه السلام از نزدیکی ما عبور کرد. «کعب» گفت: از فرزندان این شخص کسی است همراه با گروهی که هنوز عرق پیشانی اسبان آنان خشک نشده به محمد می‌پیوندند و این فرزند نیز به فیض شهادت می‌رسد. چند لحظه طول نکشید که امام حسن علیه السلام از نزدیک ما عبور کرد. حاضران پرسیدند: این بزرگوار، همان شخص است؟ گفت:

نه. پس از اندک فاصله‌ای امام حسین علیه السلام از نزدیک ما عبور کرد. حاضران پرسیدند: این بزرگوار، همان شخص است؟ «کعب» گفت: آری.

مؤلف گوید: «هیشمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۹۳] با اندک اختلافی روایت کرده و «طبرانی» هم به ذکر آن پرداخته است. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۱ (۱)

خاتمه: روایاتی که در خصوص حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد

اشاره

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۲

[مقدمه مؤلف]

(۱) مؤلف گوید: پیش از این، در اواخر فضائل حضرت علی علیه السلام در باب «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام سادات و سروران بهشتیان هستند» بخشی از اخبار وارده در این خصوص را متذکر شدیم و اکنون در خاتمه کتاب حاضر مابقی آن سلسله از احادیث را که ویژه حضرت بقیه الله (عج) است مورد توجه قرار داده و با شتابی که دارم به نقل آنها در ضمن چند باب می‌پردازم. منه التوفیق و علیه التکلان. فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۳ (۱)

باب اول امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - همانم رسول اکرم صلی الله علیه و آله است

(۲) [صحیح ترمذی ۲/ ۳۶] در باب احادیثی که درباره امام مهدی (عج) رسیده است، به سند خود، از «عاصم بن بهدله» از «زر» از «عبدالله» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا به پایان نمی‌رسد مگر اینکه مردی از خاندانم که همانم من است، ریاست تائمه عرب را بر عهده می‌گیرد.

«ترمذی» در همان باب، این حدیث را از حضرت علی علیه السلام، «ابو سعید»، «ام سلمه» و «ابو هریره» نقل کرده است.

(۳) مؤلف گوید: «ترمذی» حدیث مذکور را به طریق دیگری آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردی از خاندانم که همانم من است، امور عرب را به عهده می‌گیرد. در این روایت بجای «یملک»، «یلی»، آمده است.

(۴) از «عاصم» نقل می‌کند که «ابو صالح» از «ابو هریره» روایت کرده است که اگر از عمر جهان، حتی بیش از یک روز نمانده باشد، خدای تعالی همان یک روز

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۴

را چنان طولانی می‌سازد، تا مهدی (عج) ظهور کند و امور عالم را عهده‌دار گردد.

«ابو داود» این حدیث را در کتاب «صحیح» در بخش احوال مهدی (عج)، مجلد بیست و هفت، و «ابو نعیم» در [حلیه ۵/ ۷۵]

(۱) و «احمد بن حنبل» در [مسند ۱/ ۳۷۶] آورده‌اند. و «احمد حنبل» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت برپا نمی‌شود مگر آنگاه که مردی از خاندانم که همانم من است ظهور کند و در صفحه ۳۷۶ گفته است: روزها به شب نمی‌رسد و روزگار منقضی نمی‌شود مگر آنگاه که مردی از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله امور عرب را به عهده بگیرد. و در صفحات ۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸ همین روایت را متعرض است و «خطیب بغدادی» در [تاریخ بغداد ۴/ ۳۸۸] به نقل این حدیث پرداخته

است.

(۲) [کنز العمال ۷/ ۱۸۸] چنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

مردی از خاندانم که همنام من و در اخلاق و رفتار مثل من است، ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می کنند، در حالیکه لبریز از ظلم و جور شده است.

«طبرانی» این حدیث را ذکر کرده است.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۳۶] به سند خود، از «حذیفه» روایت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نماند، خدای تعالی همان یک روز را آنچنان طولانی می سازد، تا مردی از فرزندانم که همنام من است ظهور نماید. «سلمان» که حضور داشت، پرسید: حضرت مهدی از صلب کدامیک از فرزندان شماست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر پشت حسین علیه السلام نواخت و فرمود:

از صلب این فرزندم.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۵

(۱)

باب دوم هنگام ظهور مهدی (عج)، حضرت عیسی علیه السلام پشت سر ایشان نماز می گزارد و حاضر نمی شود، حضرت بقیه الله (عج) به وی اقتدا نماید

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۸] به سند خود، به طریق مرفوع، از «طبرانی» نقل می کند که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام، از آسمان فرود می آید در حالیکه به نظر می رسد از موهایش قطرات آب می ریزد، سپس حضرت ولی عصر (عج) پیشنهاد می کند جلو بایستید تا مردم نماز خود را با اقتدای به شما بجای آورند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: این صفوف جماعت به خاطر شما منعقد شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: آری عیسی علیه السلام است که پشت سر مردی از فرزندان من نماز می گزارد.

در «صحيح ابن حبان» هم نظیر همین حدیث در امامت امام حضرت مهدی (عج) روایت شده است.

(۳) [کنز العمال ۷/ ۱۸۷] چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام مفاخرت فرمود: از ما کسی وجود می یابد و

ظهور می کند که عیسی بن مریم علیهما السلام پشت سر

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۶

او نماز می خواند و به وی اقتدا می کند.

«ابو نعیم» این حدیث را در کتاب «المهدی» از «ابو سعید» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند.

(۱) مؤلف گوید: «مناوی» در [متن فیض القدير ۱۷/ ۶] و در شرح آن، می نویسد: حضرت عیسی علیه السلام در بامداد بر مناره سفید رنگی که در جانب شرقی دمشق قرار گرفته است فرود می آید، در حالیکه حضرت بقیه الله (عج) آماده برگزاری نماز صبح است. حضرت بقیه الله (عج) به حضرت عیسی علیه السلام خوش آمد می گوید و از وی می خواهد که جلو بایستد و او اقتدا نماید. حضرت عیسی علیه السلام این پیشنهاد را نمی پذیرد، پس حضرت بقیه الله (عج) جلو می ایستد و حضرت عیسی علیه السلام نماز صبح را با اقتدای به آن حضرت بجای می آورد.

(۲) «متقی» گوید: این کار حضرت عیسی علیه السلام ثابت می کند که حضرت مهدی (عج) در پایه فضیلت و شرافت در این امت تا کجاست که پیغمبر بزرگوار و اولوالعزمی مانند عیسی علیه السلام به امام زمان (عج) اقتدا می کند. «متقی» مطالب دیگری هم در

بیان خود دارد که به همین مختصر بسنده کردیم.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۳۴۵] به سند خود، از «جابر» نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید، می‌فرمود: پیوسته امت من برای دوام حق و پابرجائی آن با مخالفان نبرد می‌کنند و نبرد خود را تا روز قیامت ادامه می‌دهند. آنگاه گفت: حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام نازل می‌شود و امیر مسلمانان پیشنهاد می‌کند که پیش بایستید و نماز گزارید تا به شما اقتدا کنیم. عیسی علیه السلام می‌گوید: چنین کاری نمی‌کنم؛ برای اینکه برخی از شما بر برخی دیگر امیرید و خدا این امت را گرامی داشته است.

مؤلف گوید: این حدیث را در صفحه ۳۸۴ به طریق دیگر روایت کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۷

(۱) [مسند امام حنبل ۳/ ۳۶۷] به سند خود، از «جابر بن عبد الله» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانیکه دین اسلام به حالت خفقان در آید و علم و دانش الهی بر مردم پشت کند، «دجال» خروج می‌کند (تا آنجا که می‌گوید) عیسی علیه السلام نازل می‌شود، در حالیکه صفهای جماعت منعقد شده و مردم آماده برپائی نماز هستند، به آن حضرت می‌گویند: یا روح الله! جلو بایستید تا در نماز به شما اقتدا کنیم. می‌فرماید: امام شما باید جلو قرار بگیرد تا شما به او اقتدا کنید.

(حدیث ادامه دارد) مؤید صحت این حدیث روایتی است در «صحیح بخاری» در کتاب «آغاز آفرینش» در باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، که به سند خود، از «نافع»، آزاده شده «ابو قتاده انصاری» روایت می‌کند که «ابو هریره» گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ما می‌فرمود: چه حال و چه موقعیتی دارید هنگامی که پسر مریم علیهما السلام در میان شما ظاهر گردد، در حالیکه امام شما از خود شماست؟

«مسلم» این حدیث را در «صحیح» در کتاب «ایمان» در باب نزول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - و «احمد حنبل» در [مسند ۲/ ۳۳۶] آورده‌اند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۸

(۱)

باب سوم مهدی (عج) از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام و از صلب حسین علیه السلام است

مؤلف گوید: پیش از این در باب اول و دوم حتی در باب چهارم و پنجم همین بخش نیز احادیثی که در رابطه با این حقیقت است که حضرت مهدی (عج) از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ذکر کرده‌ایم و اینک باقیمانده آن را بطور مستقل می‌آوریم. (۲) [صحیح ابن ماجه] در ابواب جهاد در باب ذکر دیلم، به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد، همان یک روز را خدای تعالی آنقدر طولانی می‌سازد تا مردی از اهل بیت من، کوه دیلم و قسطنطنیه را در اختیار خود در آورد.

(۳) [همان کتاب] در «ابواب الفتن» در باب ظهور مهدی (عج)، به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی (عج) از اهل بیت من است؛ خدای تعالی برای برقراری صلح و رفع بی‌عدالتی، در شبی از

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۳۹

شبه او را برمی‌انگیزد.

مؤلف گوید: «ابو نعیم» در [حلیه ۳/ ۱۷۷] همین حدیث را نقل کرده است و بجای «شب»، «دو روز» را آورده است و «احمد حنبل» هم در [مسند ۱/ ۸۴] و «سیوطی» در «الدر المنثور» در تفسیر سوره «محمد» به ذکر آن پرداخته‌اند و «سیوطی» گفته است: «ابن ابی

شبهه»، «احمد» و «ابن ماجه» این حدیث را از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند.

(۱) [صحیح ابن ماجه] در «ابواب الفتن» در باب ظهور حضرت مهدی (عج)، به سند خود، از «عبد الله» روایت می‌کند، هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم، گروهی از جوانان بنی هاشم از آنجا عبور می‌کردند، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را دید، دیدگانش اشک آلود شد و رنگ چهره مبارکش تغییر کرد. عرض کردیم: یا رسول الله! آرزو می‌کنیم که هرگز چهره شما را غمناک و متأثر نبینیم! فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را بجای دنیا برای ما برگزیده است. و من یقین دارم پس از درگذشت من، اهل بیتم گرفتار شکنجه اتمم قرار می‌گیرند طوری که آنها را از پای درمی‌آورند و از شهری به شهری و از مکانی به مکان دیگر، آواره‌شان می‌سازند. و این رفتار را همواره ادامه می‌دهند تا هنگامی که مردمی از جانب مشرق با پرچمهای سیاه ظهور می‌کنند، اینان از مردم درخواست خیر می‌کنند. مردم به آنها پاسخ درستی نمی‌دهند در نتیجه با آنها نبرد می‌کنند و پیروز می‌شوند. و آنچه را خواسته‌اند به آنها می‌دهند لیکن آنها نمی‌پذیرند و بدین حال به سر می‌برند تا اختیارات کامل را در دست مردی از اهل بیت من قرار دهند. او هم به حسب وظیفه‌ای که دارد با مخالفان نبرد می‌کند تا دنیا را همانطور که بی‌عدالتی فراگرفته است، از عدل و داد لبریز سازد.

اینک کسی که آنها را دریابد دست از دامن آنها بر ندارد هر چند هم در شدت سرما و ناراحتی باشد.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۰

مؤلف گوید: «محب طبری» این حدیث را در [ذخائر ص ۱۷] نقل کرده و اظهار داشته «ابو حاتم بن حبان» این حدیث را روایت کرده است.

«سیوطی» هم در «الدّر المنثور» ذیل تفسیر آیه شریفه فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعِيَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً؛ هیچ انتظاری ندارند جز اینکه قیامت ناگهان برپا شود. در سوره «محمد» که سوره قتال نیز نامیده می‌شود، گفته است «ابن ابی شیبه» این حدیث را نقل نموده است.

(۱) [صحیح ابن داود جلد ۲۷] در کتاب «المهدی»، به سند خود، از «ابو طفیل» از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که اگر از روزگار، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی مردی از اهل بیت مرا برمی‌گمارد تا دنیا را پر از عدل و داد نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده است.

(۲) [مستدرک حاکم ۴/۵۵۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که قیامت برپا نمی‌شود مگر زمانیکه روی زمین لبریز از ظلم و جور و عداوت و دشمنی شود، آنگاه از خاندانم شخصی قیام می‌کند که روی زمین را لبریز از عدل و داد می‌سازد، در حالیکه پر از ظلم و عداوت شده است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «مسلم» و «بخاری» صحیح است.

مؤلف گوید: این حدیث را «ابو نعیم» در [حلیه ۳/۱۰۱] با اندک اختلاف لفظی و «احمد بن حنبل» در [مسند ۳/۳۶] روایت کرده‌اند و محدثان دیگر هم به نقل آن پرداخته‌اند.

(۳) [همان کتاب ۴/۵۵۸] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزگاری خواهد آمد که زمین پر از ظلم و جور می‌شود، در این هنگام مردی از خاندان من ظهور می‌کند.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «مسلم»، صحیح است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۱

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۱/۹۹] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که اگر از عمر دنیا، بیش از یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی مردی از خاندان ما را برمی‌گزیند تا دنیا را همانگونه که پر از ظلم و جور شده، لبریز از عدل سازد.

مؤلف گوید: «سیوطی» این حدیث را در «الدر المنثور» در تفسیر سوره «محمد» آورده و می‌نویسد: «ابن ابی شیبه» و «احمد» و «ابو داود» آنرا از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند.

(۲) [اسد الغابه ۱/ ۲۵۹] از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پس از ارتحالم، خلفائی بر مردم خلافت می‌کنند، سپس امرائی روی کار می‌آیند و بر مسند امارت تکیه می‌زنند و پس از آنها، پادشاهان ستمکاری بر مردم سلطنت می‌کنند.

سرانجام مردی از خاندانم ظهور می‌کند که دنیا را پر از عدل و داد می‌سازد، همانطور که مملو از ظلم و جور شده است. در [۵/ ۱۵۵] روایت می‌کند: پس از امراء، پادشاهان روی کار می‌آیند و بعد از ایشان، ستمگرانی امور مردم را به عهده می‌گیرند، آنگاه مردی از خاندان من ظهور می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن عبد البر» در [استیعاب ۱/ ۸۵]، «ابن حجر» در [اصابه ۷/ ۳۰]، «متقی» در [کنز العمال ۷/ ۱۸۶] و «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۶/ ۴۴] چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «عوف»، فرمود: ای عوف! چگونه خواهی بود و چه عکس العملی نشان خواهی داد، اگر امتم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند؟ یک فرقه از آنها بر حق‌اند و اهل بهشت‌اند و مابقی - هفتاد و دو فرقه دیگر - بر باطل و اهل دوزخ‌اند «۱» (تا آنجا که فرمود) پس

(۱)

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۲

از این، فتنه‌ای ظاهر می‌شود که همه جا را تار می‌سازد. پس از آن، آتش فتنه‌ها یکی بعد از دیگری زبانه می‌کشد تا مردی از خاندانم به نام «مهدی» (عج) ظهور می‌کند. پس اگر او را درک کردی، از وی پیروی کن تا در نتیجه از هدایت یافتگان و مهتدیان باشی.

«طبرانی» این حدیث را از «عوف بن مالک» روایت کرده است.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۲۶۳] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشتم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از دیگری است؟

فرمود: مهدی از ما آل محمد است، او خاتم ما آل محمد است چنانکه ما فاتح آل محمد بودیم.

«نعیم بن حماد»، «طبرانی»، «ابو نعیم» و «خطیب» این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۲) مؤلف گوید: «هیثمی» این حدیث را در [مجمع ۷/ ۳۱۶] مبسوطر بیان کرده است. از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می‌کند که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا مهدی از آل محمد است یا از خاندان دیگری است؟ فرمود:

مهدی از ما خاندان است. ختم ولایت به ماست چنانکه شروع و فتح آن به ما بود.

از برکت ماست که مردم از شرک نجات پیدا کردند و بوسیله ما بود که خدای تعالی الفتی در دلها بوجود آورد.

«طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» متعرض است.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۱۸۶] چنین آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی مردی است از فرزندان من و چهره‌اش مانند ستاره درخشان، می‌درخشد.

«رویانی» این حدیث را از «حذیفه» روایت می‌کند.

مؤلف گوید: «ابن حجر» این حدیث را در [صواعق ص ۹۸] متذکر است و می‌گوید: «رویانی» هم آن را نقل کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۳

(۱) [حلیه الاولیاء ابو نعیم ۳/ ۱۸۴] به سند خود، از «جابر» از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که خدای تعالی در دل‌های شیعیان ما رعب انداخته و هنگامی که قائم (عج) ما قیام می‌کند و مهدی ما ظاهر می‌شود، هر یک از مردان شیعه ما دلاورتر از شیران ژیان و بزنده‌تر از نیزه‌های تیزاند.

(۲) [ذخائر العقبی ص ۴۴] به سند خود، از «ابو ایوب انصاری» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام، فرمود: پیغمبر ما، بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و شهید ما، بهترین شهیدان است و او «حمزه»، عموی پدر تو است. و از ما خانواده بزرگوار است که خدای تعالی دو بال به او مرحمت فرموده است تا در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید و او «جعفر»، پسر عموی تو است. و از خاندان ما دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السلام هستند که دو فرزند تو باشند و از خاندان ما، مهدی (عج) می‌باشد.

«طبرانی» این حدیث را در «مجمع» ذکر کرده است.

مؤلف گوید: «هیشمی» این حدیث را در [مجمع ۹/ ۱۶۶] نقل کرده و «طبرانی» هم در «الصغیر» به ایراد آن پرداخته است.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر سوره «محمد»، می‌نویسد: «ابن ابی شیبّه» از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردی از اهل بیت من ظهور می‌کند و این در حالی است که زمان به انقطاع رسیده و فتنه‌ها همه جا را فرا گرفته، و عطای او عمومی است.

(۴) «سیوطی» گوید: «ترمذی» و «نعیم بن حمّاد» از «ابو هریره» نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان، امت من از ناحیه پادشاهان به دشوارترین وضعی گرفتار می‌شوند تا آنجا که زمین پهناور بر آنها تنگ می‌شود. در این هنگام حق تعالی، مردی از خاندان مرا برمی‌انگیزد تا زمین را که ظلم و جور فرا گرفته است، مملو از عدل و داد نماید. او شخصیتی است که ساکنان آسمان و زمین از او

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۴

خرسند می‌باشند. در آن دوران زمین بار محصور خویش را می‌دهد و چیزی را در خود پنهان نمی‌سازد. و به همین نسبت آسمان، قطره‌ای از باران را در خود نگاه نمی‌دارد و چنانکه باید، می‌بارد. آن بزرگوار، مدت هفت یا هشت یا نه سال، در میان مردم زندگی می‌کند.

(۱) [صحیح ابو داود ۲۷/ ۱۳۴] به سند خود، از «ام سلمه» روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: مهدی، از عترت من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

(۲) مؤلف گوید: «ابن ماجه» این حدیث را در «صحیح» در «ابواب الفتن» در باب ظهور مهدی (عج)، روایت می‌کند که مهدی (عج)، از فرزندان فاطمه علیها السلام است. «حاکم» همین حدیث را در [مستدرک ۴/ ۵۵۷] روایت می‌کند و می‌گوید: حقیقت آنست که مهدی (عج)، از فرزندان فاطمه علیها السلام است. به طریق دیگر هم این حدیث را روایت کرده است که مهدی (عج)، از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

«سیوطی» هم در «الدر المنثور» در تفسیر سوره «محمد» می‌گوید: این حدیث را «ابو داود» و «ابن ماجه» و «طبری» و «حاکم» از «ام سلمه»، روایت کرده‌اند.

(۳) [کنز العمال ۷/ ۲۶۱] از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، حضرت علی علیه السلام فرمود: مهدی (عج)، از نسل ما و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

«نعیم» این حدیث را ذکر کرده است.

(۴) [همان کتاب ۶ / ۲۱۸] چنین آورده است: مژده باد تو را، ای فاطمه! که مهدی، از وجود تو است.

«ابن عساکر» این حدیث را از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند.

مؤلف گوید: این حدیث را در [۲۵۹ / ۷] آورده است.

(۵) [ذخائر العقبی ص ۱۳۶] به سند خود، از «حذیفه» روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا، جز

یک روز باقی نمانده باشد، خدای

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۵

تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می‌فرماید، تا مردی را از فرزندانم که هم اسم من است برانگیزد.

«سلمان» پرسید: مهدی از کدامیک از فرزندان شماست؟ فرمود: از این فرزندم و دست مبارک را به شانه امام حسین علیه السلام نواخت.

(۱) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۵۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود: مهدی (عج)، از

فرزندان تو است.

(۲) [همان کتاب ص ۱۳۵] به سند خود، از «علی بن هلالی» از پدرش روایت می‌کند، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

آخرین روزهای عمر خود را سپری می‌کرد و سرانجام هم درگذشت حضور مبارکش شرفیاب شدم و این در حالی بود که فاطمه علیها السلام در بالای سر مبارک نشسته بود. و از اینکه پدر ارجمندش در حال نزع بود بلند می‌گریست، چنانکه صدای گریه‌اش به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سر برداشت و نگاهی به فاطمه علیها السلام کرد (تا آنجا که فرمود) ای فاطمه! به خدایی که مرا به راستی فرستاده است، مهدی این امت، از نسل حسن و حسین علیهما السلام است. و فرمود: اگر در دنیا هرج و مرج بوجود بیاید و آتشیهای فتنه‌گری از هر سو زبانه بکشد و راه‌ها بسته شود و مردم علیه یکدیگر دست چپاول دراز کنند چندان که کوچک به بزرگ احترام نگذارد و بزرگ به کوچک رحم ننماید، در آن هنگام است که خدای عزّ و جلّ کسی را برمی‌گمارد که حصارهای گمراهی را ویران کند و دلهای تاریک از دشمنی خدا و رسول و اولیای او را از آلودگی پاک کرده و روشن گرداند. آری، او در آخر الزّمان پیکره دین را استوار می‌دارد، همانطور که من در اول بعثت به پایداری آن همت گماشتم. و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است.

«حافظ ابو العلاء همدانی» این حدیث را نقل کرده است.

(۳) [ذخائر العقبی ص ۱۳۶] به سند خود، از «ابو ایوب انصاری» روایت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۶

می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی این امت، از نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۷

(۱)

باب چهارم مدت خلافت حضرت مهدی (عج)

(۲) [صحیح ترمذی ۲ / ۳۶] در باب «ما جاء فی المهدی»، به سند خود، از «زید عمی» از «ابو صدیق ناجی» از «ابو سعید خدری»

روایت کرده که گفت: از پیشآمد ناگواری که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع می‌پیوندد نگران بودیم.

در این خصوص از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی کردیم. فرمود: مهدی (عج) در این امت است. پس از آنکه ظهور کرد، مدت پنج سال یا هفت سال یا نه سال (تردید از «زید» است) زندگی می‌کند. پرسیدم: ظهور آن حضرت (عج) در چه زمانی خواهد بود؟ در پاسخ فرمود: سالها طول می‌کشد تا او ظهور کند. حضرت فرمود:

مردی به حضورش می‌رسد تقاضای اعطا می‌کند. مهدی (عج) جامه یا هر چه را که همراه دارد مملو از عطیه می‌سازد و تا حدی که توانائی حمل آن را دارد، به وی اعطا می‌فرماید! مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۳ / ۲۱] روایت می‌کند.

(۳) [صحیح ابو داود ۲۷ / ۱۳۶] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۸

می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از من است، پیشانیش پهن و بینیش کشیده و زیباست. زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است و هفت سال حکومت می‌کند.

(۱) مؤلف گوید: «حاکم» در [مستدرک ۴ / ۵۵۷] نقل کرده که مهدی (عج)، از ما خاندان است. بینی او کشیده و زیباست و پیشانیش پهن و درخشان. زمین را لبریز از عدل و داد می‌کند، همانگونه که مملو از ظلم و جور شده است و مدت زندگی آن حضرت را این چنین بیان فرمود: تمام دست چپ را گشود و دو انگشت شهادت و شصت دست راست را ظاهر کرد و سه انگشت دیگر را خوابانید. کنایه از آنکه آن حضرت مدت هفت سال خلافت بر حق می‌کند.

«حاکم» می‌گوید: این حدیث طبق نظر و شرائط روایی «مسلم»، از احادیث صحیح است لیکن در کتابش ذکر نکرده است.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۳ / ۱۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت برپا نمی‌شود مگر آنگاه که مردی از خاندان من که رخساری درخشان و بینی کشیده‌ای دارد، ظاهر شود و زمین را لبریز از عدل و داد کند، همانگونه که مملو از ظلم و جور شده است. و دوران خلافت آن حضرت هفت سال است.

(۳) [هیثمی در مجمع ۷ / ۳۱۵] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که خلیل من، ابو القاسم صلی الله علیه و آله، فرمود: قیامت برپا نمی‌شود مگر آنگاه که مردی از خاندان من ظهور کند و مردم را تنبیه کند تا از باطل دست بردارند و به حق و حقیقت گرایش پیدا کنند. پرسیدم: مهدی شما چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: هفت سال.

«ابو یعلی» این حدیث را روایت کرده است.

(۴) [همان کتاب ۷ / ۳۱۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۴۹

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: مردی از امت من ظهور می‌کند که آنچه می‌گوید، موافق سنت من است. خدای تعالی از برکت وجود او از آسمان باران نازل می‌کند و گیاهان زمین را از فیض آن حضرت (عج) ظاهر می‌سازد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است. او مدت هفت سال بر مردم حکومت می‌کند. و در بیت المقدس فرود می‌آید.

«ترمذی» و «ابن ماجه» این روایت را بطور مختصر نقل کرده‌اند.

(۱) [مستدرک حاکم ۳ / ۵۵۴] به سند خود، از «ابو طفیل» از «محمد بن حنفیه» روایت می‌کند که حضور حضرت علی علیه السلام شرفیاب بودیم، مردی از حضرت علی علیه السلام درباره مهدی (عج) سؤال کرد. حضرت فرمود: سؤال بسیار مهمی است. سپس هفت بند از انگشتان خود را شمرد و فرمود: مهدی در آخر الزمان ظهور می‌کند و این در حالیست که اگر مردی «الله الله» بگوید کشته می‌شود! در آن روزگار تفرقه در میان مردم بوجود می‌آید. خدای تعالی، آنها را که مانند ابرهای پراکنده‌ای که در آسمانند،

گرد می‌آورد و الفتی در دل‌های آنان ایجاد می‌کند. چندان که از کسی ترس و بیمی ندارند و از ناکسان احساس خوشحالی نمی‌کنند. تعداد اینان به اندازه اصحاب بدر است. از اوصافی برخوردارند که پیشینیان در آن اوصاف بر آنها پیشی نگرفته‌اند و آیندگان هم از ادراک اوصاف آنان در مانده می‌باشند. عدد آنان به اندازه عدد اصحاب طالوت است که همراه او از نهر عبور کردند.

«ابو طفیل» گفته است: «ابن حنفیه» اظهار داشت: آیا علاقه‌ای به دیدار او داری؟ گفتم: آری! «ابن حنفیه» گفت: از میان این دو چوب ظاهر می‌شود.

«ابو طفیل» گفت: تا زنده‌ام از آنها نگهداری می‌کنم. باری او به مقصود نرسید و در مکه در گذشت.

«حاکم» گفته است: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، از احادیث

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۰

صحیح است لیکن این حدیث را در کتابشان نیاورده‌اند.

(۱) [همان کتاب ۴/۵۵۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرین مدت امت من، مهدی ظهور می‌کند. خدای تعالی باران رحمتش را بر او و بر پیروانش نازل می‌کند و زمین از برکت وجود او گیاهان خود را ظاهر می‌سازد و همه جا را سرسبز می‌گرداند و اموال پاکیزه در اختیار او قرار می‌گیرد. چهارپایان زیاد می‌شود و امت اسلامی به عظمت و موقعیت خود می‌رسد و هفت یا هشت سال زندگی می‌کند.

«حاکم» گوید: این حدیث از نظر «بخاری» و «مسلم»، صحیح است. لیکن آنها حدیث مزبور را ذکر نکرده‌اند.

(۲) [صحیح ابن ماجه] در ابواب الفتن در باب ظهور مهدی (عج)، به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی، در امت من است و هرگاه ظاهر شود و به وظایف خود عمل کند، کمترین مدت حکومتش هفت سال و بیشترین مدت آن نه سال خواهد بود. در حکومتش مردم از همه نعمتها برخوردار خواهند بود، چنانکه پیش از آن از این همه بهره‌مند نبودند.

زمین تمام آنچه را انسان از آن کامیاب می‌شود در اختیار می‌گذارد و چیزی را ذخیره نمی‌کند. ثروت در آن روزگار مانند کودهای گندم روی هم انباشته است و بسادگی در اختیار همگان قرار می‌گیرد، آنچنانکه مردی به عرض می‌رساند: ای مهدی! عطیه‌ای به من کرم کنید. بلافاصله می‌فرماید: بگیر! مؤلف گوید: «حاکم» این حدیث را در [مستدرک ۴/۵۵۸] نقل می‌کند.

(۳) [مسند امام احمد حنبل ۳/۲۸] به سند خود، از «ابو سعید» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرالزمان، زمین از ظلم و جور مملو می‌شود.

در این هنگام مردی از خاندان من ظهور می‌کند که در مدت هفت سال یا نه سال که زمام را کاملاً در دست قدرت خود دارد، زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۱

مؤلف گوید: این حدیث را در صفحه ۷۰ به طریق دیگر یاد کرده است.

(۱) [مستدرک حاکم ۴/۴۶۵] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرالزمان امت من به گرفتاری سختی که از ناحیه پادشاه آن روزگار ایجاد می‌شود، مبتلا می‌گردند. آری، گرفتاری که ناراحت کننده‌تر از آن به گوش نرسیده است بطوریکه در مدت کوتاهی زمین به این فراخی بر آنها تنگ می‌شود و زمین را ظلم و جور فرا می‌گیرد و آتش فتنه و فساد از هر سو زبانه می‌کشد و بندگان مؤمن خدا پناهگاهی ندارند که از دست ظلم و جور به آنجا پناه ببرند. در این گیر و دار خدای تعالی بر مردم منت می‌گذارد و مردی از خاندان مرا بر می‌گمارد تا زمین را مملو از عدل و داد

کند، همانگونه که از ظلم و جور پر شده است. در این هنگام، ساکنان آسمان و زمین از حضرتش (عج) خرسند و دلشادند و زمین از بذره‌های خود چیزی را ذخیره نمی‌کند و همه آنها را در اختیار نیازمندان از انسان و حیوان قرار می‌دهد و به همین نسبت آسمان هم چیزی از باران را ذخیره نمی‌سازد و بارانهای رحمت خود را بر آنان نازل می‌کند. او مدت هفت سال یا هشت سال یا نه سال، در میان مردم با کمال خوبی و خیرخواهی حکومت می‌کند و چنان، آن دوران خوب خواهد بود که مردگان هم تقاضای زنده شدن را می‌کنند تا از آرامش و آسایش مردم زنده بهره‌مند گردند.

«حاکم» گوید: این حدیث از احادیث صحیح الاسناد است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» مختصری از این حدیث را در [مسند ۳/ ۲۶] آورده است.

(۲) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۳۷] به سند خود، از «ابو سعید خدری» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مژده باد شما را به ظهور مهدی (عج)! او به هنگام اختلاف امت من برانگیخته می‌شود و زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد،

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۲

همانطور که از ظلم و جور مملو شده است. ساکنان آسمان و زمین از او خرسند خواهند بود. اوست که مال خدا را درست درست تقسیم می‌کند. یکی از حضار پرسید: درست درست چیست؟ در پاسخ فرمود: او اموال الهی را بطور مساوی در میان مردم تقسیم می‌کند. در این حال است که خدای تعالی دلهای امت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بی‌نیاز می‌سازد و عدالت الهی در دل‌هایشان استقرار می‌یابد. و چنان ثروتمند می‌شوند که هرگاه منادی فریاد زند: چه کسی نیاز به مال و ثروت دارد؟ هیچ کس پاسخ نمی‌دهد، مگر یک نفر از حاضران که اظهار نیازمندی می‌نماید.

خطاب به او می‌گوید: هم اکنون نزد مسئول بیت المال برو و بگو که مهدی فرمان داد پولی به من بدهی. آن مرد با مسئول بیت المال ملاقات می‌کند و فرمان آن حضرت (عج) را به اطلاع او می‌رساند. مسئول آن می‌گوید: آماده باش! آنگاه دامنش را پر از سیم و زر می‌کند. در این هنگام آن مرد اظهار پشیمانی می‌کند و می‌گوید: از طرز رفتار من پیداست که من از همه امت محمد صلی الله علیه و آله حریص‌ترم و یا از آنچه آنها دارند، من تاب و توان آن را ندارم! برای همین پولها را به مسئول بیت المال باز پس می‌دهد. وی نمی‌پذیرد و می‌گوید: ما آنچه را اعطا کردیم، پس نمی‌گیریم. بدین ترتیب مدت هفت سال یا هشت سال یا نه سال سپری می‌شود تا آنکه به ملاء اعلی می‌پیوندد. مردم می‌گویند: پس از پیوستن او به ملاء اعلی، خیری در ماندن در دنیا نیست و یا به عبارت دیگر پس از او خیری در زندگی دنیا نمی‌باشد.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این روایت را در صفحه ۵۲ با اندک اختلافی به دو طریق دیگر، نقل کرده است.

(۱) [کنز العمال ۷/ ۱۸۹] رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ظهور مهدی (عج)، در امت من است. اگر عمر او کوتاه باشد، یا هفت سال است یا هشت سال یا نه سال.

امتم در حکومت او از هرگونه نعمتی برخوردار می‌گردند. که مانند آن در هیچ

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۳

عصری دیده نشده است. بدکار و نیکوکار از آن نعمت بی‌سابقه و غیرمنتظره بهره‌مند می‌شوند. آسمان در موقع خود باران رحمتش را نازل می‌کند. و زمین هم چیزی از گیاهان خود را ذخیره نمی‌سازد. و ثروت مانند کود خوبات روی هم انباشته است. در آن هنگام، مردی برمی‌خیزد و می‌گوید: ای مهدی! به من ثروتی ارزانی کن. بلافاصله و بدون پاسخ و پرسش می‌فرماید: بگیر! «دار قطنی» این حدیث را در «الافراد» از «ابو هریره» و «طبرانی» در «الاوسط» از «ابو سعید»، روایت کرده‌اند.

(۱) [هیثمی در مجمع ۷/ ۳۱۶] به سند خود، از «ابو هریره» روایت می‌کند که در یکی از روزها، در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن از حضرت مهدی (عج) به میان آمد. حضرت فرمود: حدّاقل عمر او، هفت سال یا هشت سال یا نه سال است.

اوست که زمین را مملو از عدل و داد می‌کند در حالیکه مملو از ظلم و جور شده است.

«بَرَّاز» این حدیث را ذکر کرده است.

(۲) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۸] اظهار می‌دارد «رویانی» و «طبرانی» و دیگران گفته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی (عج)، از فرزندان من است، چهره‌اش مانند ستاره درخشان، می‌درخشد و رنگش، گندمگون است. اندامش متناسب و استوار است. زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است. اهل زمین از خلافت او اظهار خرسندی می‌کنند و پرندگان آسمان هم از خلافت او خوشحالند. مدت بیست سال حکومت می‌کند.

(۳) [کنز العمال ۷/ ۲۶۱] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که مهدی (عج)، مدت سی سال یا چهل سال، امارت بر مردم را عهده‌دار می‌شود.

«نعیم بن حماد» این حدیث را ذکر کرده است.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۴

(۱)

باب پنجم احادیثی که درباره مهدی (عج) با مضمونهای مختلف آمده است

(۲) [صحیح مسلم] در کتاب «فتن» در باب اینکه قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه مردی از انجام وظیفه‌ای که دارد آسوده‌خاطر شود، به سند خود، از «جابر بن عبد الله» - که با طرق عدیده‌ای روایت شده است - نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرین افراد امت من، خلیفه‌ای است که مال و ثروت او از حدّ شماره بیرون است.

مؤلف گوید: «حاکم» این روایت را در [مستدرک ۴/ ۴۵۴] و «احمد حنبل» در [مسند ۳/ ۵، ۴۸، ۶۰، ۶۹، ۹۸ و ۳۳۳] روایت کرده‌اند.

(۳) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر سوره «محمد»، نقل می‌کند که «ابن ابی شیبه» از «ابو سعید خدری» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که در آخر الزمان، خلیفه‌ای بر مردم خلافت می‌کند که حق هر کسی را بدون حساب می‌پردازد.

(۴) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۹۸] به سند خود، از «ابو وداک» از «ابو سعید خدری» نقل کرده است که گفتیم: به خدا سوگند! هیچ امیری بر ما امارت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۵

نمی‌کند، مگر اینکه بدتر از امیر پیشین است و هیچ سالی بر ما سپری نمی‌شود، مگر اینکه بدتر از سال گذشته است. و اگر آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام استماع نکرده بودم، همان را می‌گفتم که آن حضرت فرموده بود. لیکن از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: از کسانی که بر شما امارت می‌کنند، امیری است که ثروت و اموال بی‌شماری در اختیار دارد و هر گاه نیازمندی نزد او بیاید و تقاضایی از او داشته باشد، بدون پرسش و سؤال، می‌گوید: بگیر! آن مرد هم جامه یا هر چیزی که دارد پهن می‌کند و آنچه را تقاضا کرده به او می‌دهد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحفه‌خشنی که در زیر پا داشت از زیر پا بیرون آورده و کاری را که آن مرد در آن روزگار انجام خواهد داد انجام داد پس از آن گوشه‌های آن زیرانداز را به هم پیچید و فرمود: به آن مرد گفته می‌شود: بگیر و برو!

(۱) [مسند امام احمد حنبل ۳/ ۳۱۷] به سند خود، از «جریری» از «ابو نصره» روایت می‌کند که در حضور «جابر بن عبد الله» بودیم، گفت: چیزی نمانده است که عراقی‌ها، نه از پیمان‌های استفاده کنند و نه از درهمی برخوردار گردند. پرسیدیم: از چه ناحیه‌ای این

گرفتاری برای آنها اتفاق می‌افتد؟ پاسخ داد:

از ناحیه عجم که آنها را از هرگونه بهره‌ای محروم می‌دارند. سپس گفت: طولی نمی‌کشد که مردم شام از دینار و از مدی طعام محروم خواهند شد. پرسیدیم: این واقعه از چه ناحیه‌ای برای آنها پیش می‌آید؟ در پاسخ گفت: از ناحیه رومی‌ها که آنها را از همه چیز محروم می‌دارند. سپس اندکی ساکت ماند بعد از آن گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: در آخرالزمان، خلیفه‌ای ظهور می‌کند که خزانه او مملو از درهم و دینار بی‌شمار است. «جریری» گفته به «ابو نصره» و «ابو العلاء» گفتیم: آیا آن خلیفه «عمر بن عبد العزیز» است؟ گفتند: خیر.

(۲) [مستدرک حاکم ۴/۴۶۳] به سند خود، از «ثوبان» روایت می‌کند که

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه تن در کنار گنجینه شما که همگیشان خلیفه‌زاده‌اند با یکدیگر نبرد می‌کنند و سرانجام هم هیچیک از آنها از آن گنجینه بهره‌ای نمی‌برند.

پس از آن پرچمهای سیاهی از سوی مشرق ظاهر می‌شود و با شما نبرد می‌کنند بگونه‌ای که تا آن هنگام چنان نبردی اتفاق نیفتاده است. پس از آن مطالبی بیان کرد و آنگاه فرمود: هرگاه او را مشاهده کردید با وی بیعت نمائید هر چند هم در روی یخ قرار گرفته باشید و در کمال شدت به سر ببرید، و بدانید او خلیفه خدا، مهدی (عج) است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر و شرائط «بخاری» و «مسلم»، از اخبار صحیح است.

(۱) مؤلف گوید: «ابن ماجه» حدیث مورد نظر را در «صحیح» در ابواب «فتن» در باب ظهور مهدی (عج)، نقل کرده است و حدیث دیگری را در همان باب، متعرض است که مناسب با باب حاضر ماست.

از «عبد الله بن حارث» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: مردمی از مشرق زمین حرکت می‌کنند به این منظور که مقام سلطنت و عزت حضرت مهدی (عج) را ادراک نمایند.

(۲) [همان کتاب ۴/۵۰۲] به سند خود، از «ثوبان» روایت می‌کند هنگامی که دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان برافراشته شد، به جانب آنها با هرگونه رنجی که هست روان شوید و بدانید که خلیفه خدا حضرت مهدی (عج) با آنهاست و سایه بلند پایه‌اش بر سر آن مردم افتاده و اراده ولایتش آن پرچمها را به اهتزاز درآورده است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر «بخاری» و «مسلم»، حدیث صحیحی است.

مؤلف گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در [مسند ۵/۵۷۷] نقل می‌کند.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۷

(۱) [مستدرک حاکم ۴/۵۰۳] به سند خود، از «عبد الله بن عمرو» روایت می‌کند مردم به همراهی با یکدیگر به حج بیت الله می‌روند و بدون آنکه پیشوائی داشته باشند اعمال عرفه را انجام می‌دهند و هنگامی که وارد منی می‌شوند شخصی که مانند سگ است آنها را به چنگ و دندان خود می‌گیرد. در این هنگام قبیله‌ها به جان یکدیگر می‌افتند و جنگ سختی می‌کنند چنانکه در عقبه، سیل خون جاری می‌شود. در این هنگام به بهترین فرد خودشان پناه می‌برند و این در حالی است که آن بزرگوار سر به خانه کعبه نهاده و گریه می‌کند و گویا هم اکنون می‌بینم که اشکهای چشمش گونه او را آلوده ساخته است. آن مردم به عرض می‌رسانند: بیاید تا با شما بیعت کنیم؟ می‌فرماید: تفو بر شما که چه بسیار عهد مرا شکستید و چه بسیار خونهای ناحق ریختید، سرانجام با کراهت هر چه بیشتر با آنها بیعت می‌کند. اینک توصیه من آنست که هرگاه دست شما به دامن او رسید با وی بیعت کنید که او در زمین و آسمان، مهدی (عج) است.

(۲) [سیوطی در الدر المنثور] در تفسیر سوره «محمد»، اظهار می‌دارد که «ابن ابی شیبه» از «مجاهد» روایت می‌کند که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: حضرت مهدی (عج) ظهور نمی‌کند، مگر آنگاه که نفس زکیه از پای درآید و

هر گاه کاملاً او شهید شد آسمانی‌ها و زمینی‌ها بر آن مردم خشمگین می‌شوند. در این هنگام است که از آن حضرت استقبال می‌نمایند و او را به گونه‌ای که عروس را در شب زفاف به خانه داماد می‌برند همراهی می‌نمایند و اوست که زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد، پس از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد. و از برکت وجود او زمین گیاهان خود را بیرون می‌دهد و آسمان باران رحمت خود را نازل می‌سازد و مردم در پرتو ولایت او از همه گونه نعمت متمتع می‌شوند آنچنانکه هیچگاه از چنان نعمتهائی برخوردار نبوده‌اند.

(۳) [مستدرک حاکم ۴/ ۵۱۴] به سند خود، از «ابن عباس» در ضمن

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۸

حدیثی روایت کرده است: مهدی (عج) بزرگواری است که زمین را پس از آنکه مملو از ظلم و جور شده، مملو از عدل و داد می‌گرداند. چندان که چهارپایان و درندگان با کمال ایمنی روز را به شب می‌برند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌دهد. سؤال شد: پاره‌های جگر زمین چیست؟ در پاسخ فرمود: اسطوانه شکلهایی هستند از زر و سیم که از زمین بیرون می‌آید. «حاکم» گوید: این حدیث، صحیح الاسناد است.

(۱) [طبقات ابن سعد ۴/ ۴] به سند خود، از «عبد الله بن عمرو» روایت کرده است نیکبخت‌ترین مردم از برکت وجود امام مهدی (عج) مردم کوفه‌اند.

(۲) [کنز العمال ۷/ ۲۶۰] به سند خود، از «قتاده» روایت می‌کند هنگامی که حضرت مهدی (عج) ظهور می‌کند در سن چهل سالگی است.

«ابن عساکر» این حدیث را روایت می‌کند.

(۳) [همان کتاب ۷/ ۲۶۰] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، مهدی (عج) ظهور نمی‌کند مگر آنگاه که یک سوم مردم کشته شوند و یک سوم به مرگ طبیعی بمیرند و یک سوم زنده بمانند.

(۴) [همان کتاب ۷/ ۲۶۰] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که هر گاه سرورش غیبی از آسمان ندا کند که حق با آل محمد است، در این رابطه به زبان مردم می‌افتد که مهدی (عج) ظهور می‌کند و علاقه آن حضرت در دلها زیاد می‌شود و یادی جز او از دیگری نمی‌نمایند.

«نعیم» و «ابن منادی» در «الملاحم» این حدیث را آورده‌اند.

(۵) [همان کتاب ۷/ ۲۶۰] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، آنگاه که «سفیانی» لشکری برای نبرد با مهدی (عج) گسیل می‌کند، لشکریان او در «بیدا» دچار خسوف می‌شوند. این بیچارگی که به اطلاع اهل شام می‌رسد، طلیعه آنها می‌گوید: مهدی (عج) ظهور کرده است باید با او بیعت کنی و از وی اطاعت

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۵۹

نمائی و در غیر اینصورت تو را می‌کشیم. برای همین با حضرت او بیعت می‌نماید. مهدی (عج) از آنجا حرکت می‌کند تا وارد بیت المقدس می‌شود و خزانه‌های آنجا را در اختیار درمی‌آورد و در این هنگام عرب و عجم و جنگجویان و رومیان و سلسله‌های مختلف دیگر از وی اطاعت می‌کنند و جنگ و جدالی در برابر تسلیم آنها بدست مهدی (عج) پیش نمی‌آید تا آنجا که مسجدهائی در اسلامبول و امکنه دیگر بنیان می‌کنند. و پیش از ظهور، یکی از مردان خاندانش در مشرق زمین خروج می‌کند و مدت شش ماه شمشیر از نیام کشیده مخالفان را می‌کشد و گوش و دماغ از آنها می‌برد و عازم بیت المقدس می‌شود و پیش از آنکه به آنجا برسد می‌میرد.

«نعیم بن حماد» این حدیث را روایت می‌کند.

(۱) [همان کتاب ۷ / ۲۶۱] به سند خود، از علی علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که پرچمهای «سفیانی» که در میان آنها «شعیب بن صالح» است به اهتزاز درمی‌آید، مردم در آرزوی ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشند در این هنگام حضرت مهدی (عج) در حالیکه پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست مبارک خود دارد خورشید وجودش از مکه طلوع می‌کند و دو رکعت نماز می‌گزارد و این در حالی است که مردم از ظهور او ناامید گردیده‌اند و دچار انواع گرفتاریها شده‌اند.

پس از آنکه از نماز فارغ می‌شود، خطاب به مردم می‌گوید: ای مردم! همانا گرفتاریها بر امت محمد صلی الله علیه و آله مخصوصا اهل بیت او بسیار بوده است تا آنجا که آل محمد صلی الله علیه و آله را مقهور ساختند و نسبت به ما ستم کردند. «ابو نعیم» این حدیث را روایت کرده است.

(۲) [همان کتاب ۷ / ۲۶۱] به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خوشا به حال طالقان که گنجینه‌هایی از خدای تعالی در آنجاست که از جنس سیم و زر نمی‌باشند، بلکه مردانی در آنجا بسر می‌برند که خدا را چندان که فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۰ باید بشناسند می‌شناسند، آنان در آخرالزمان یاران مهدی (عج) هستند. «ابو غنم کوفی» این حدیث را در کتاب «الفتن» ذکر کرده است.

(۱) [ثعلبی در قصص الانبیاء ص ۵۵۴] می‌نویسد: از «ابن عباس» روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه ممکن است خدای تعالی امتی را هلاک کند که من در اول آن و عیسی علیه السلام در آخر آن و مهدی (عج) که از خاندان من است وسط آن باشیم.

(۲) مؤلف گوید: «متقی» این حدیث را در [کنز العمال ۷ / ۱۸۷] چنین آورده است: هرگز امتی به هلاکت نمی‌رسد، در حالیکه من در اول آن و عیسی بن مریم علیه السلام در آخر آن و مهدی (عج) در وسط آن باشد. «ابو نعیم» همین حدیث را در اخبار مهدی (عج)، از «ابن عباس» روایت کرده است

(۳) و در [۲۱۸ / ۸] چنین آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: چگونه ممکن است امتی به هلاکت برسد، در حالیکه من در اول آن و مهدی ما در میان آن و مسیح بن مریم علیه السلام در آخر آن باشد. «ابن وکیع» این حدیث را روایت کرده است

(۴) و «علی بن سلطان» در متن کتاب [مرقات ص ۶۵۸] در ضمن حدیثی در پایان آن چنین آورده است: چگونه ممکن است امتی به هلاکت برسد، در حالیکه من در اول آن و مهدی (عج) در وسط آن و مسیح در آخر آن باشد. در عین حال گروهی از مردم کج‌رو خود را در این امت در آورده‌اند که از من نمی‌باشند و من هم از آنها نمی‌باشم. «رزین» این حدیث را روایت کرده است.

(۵) [همیشی در مجمع ۷ / ۳۱۴] به سند خود، از «ام سلمه» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان مکه و مقام ابراهیم علیه السلام، گروهی از اهل بدر با مردی بیعت می‌کنند. در این هنگام سران عراق و قهرمانان اهل شام ظاهر می‌گردند، برخلاف انتظار لشکری از شامی‌ها با آنها نبرد می‌کنند تا هنگامی که به «بیدا» می‌رسند و در آنجا دچار خسوف می‌شوند. و با آنها مردی از قریش که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۱

دائی‌های او از «بنی کلب» اند نبرد می‌کند و در میدان جنگ با آنها تلاقی می‌نماید و خدا آنها را منهزم می‌سازد. آری زیانکار کسی است که از غنیمت «بنی کلب» بهره‌ای برده باشد.

«طبرانی» این روایت را در «الکبیر» و «الاوسط» بطور اختصار روایت کرده است.

(۱) [صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۸] می‌نویسد: «ابن عساکر» به سند خود، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، هنگامی که

قائم آل محمد (عج) قیام می‌کند، خدای تعالی برای پشتیبانی از او، مردم مشرق و مغرب را گرد می‌آورد که رفیقان او از مردم کوفه و ابدال او از مردم شامند.

(۲) [کنوز الحقایق مناوی ص ۱۵۲] مهدی (عج)، طووس بهشتیان است.

«دیلمی» این حدیث را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است.

(۳) مؤلف - قدس سره - می‌گوید: این مجلد، آخرین جلد از مجلدات سه گانه و آخرین گزارشی است از برخی حالات حضرت بقیه الله الاعظم (عج) که به تألیف آن اقدام کردیم و اعتراف می‌کنیم که تمام اخباری را که درباره اهل بیت علیهم السلام رسیده است در این مجلدات سه گانه گرد نیاورده‌ایم و می‌دانیم که نباید امر ممکن و آسان را به امر دشوار از دست داد. همچنین توجه داریم هر آنچه که همه آن بدست نمی‌آید، همه آنرا نباید از دست داد.

[آب دریا را اگر نتوان کشیدهم به قدر تشنگی باید چشید] فراغت از تألیف این کتاب (فضائل الخمسه) در نجف اشرف علی دارجها و صاحبها الف الثناء و التحف در روز دوازدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۸۱ هجری حاصل گشت و زمان شروع به تألیف آن اوائل ماه رجب سال ۱۳۶۰ هجری بوده است.

بنابراین، مجموع مدت تألیف آن بیست و یک سال است و این بدان جهت است که مشاغل ضروری مانع از آن بود که بتوانم این اثر ارزنده را در مدت کوتاه‌تری

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۲

انجام بدهم. و الحمد لله اولاً و آخراً و صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ الْاِطْهَارُ الَّذِينَ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً. از خدا سپاسگزارم که این جانب را با همه بی‌بضاعتی که دارم موفق داشت تا مجلدات سه گانه کتاب حاضر را ترجمه کرده و از عربی به پارسی برگردانم و در جوار عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف الثناء والتحیه به اتمام آنها پردازم باشد که روزگاری از ما بیادگار بماند و زاد و توشه یوم المعاد این فقیر باشد و تا حدی مشمول توجهات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - قرار بگیرد.

روز جمعه هشتم جمادی الاولی سال ۱۴۱۵ هجری و انا الحقیق محمد باقر ساعدی ابن العلم الحجّة الشیخ حسین المقدس قدس سره

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۳

[مصادر کتاب]

(۱) مؤلف قدس سره پس از تألیف مجلد سوم «فضائل الخمسه» به فهرست مصادر کتاب اشاره کرده است و نام چهل و شش کتاب را با تعریف اجمالی بیان نموده است. و در پایان آنها می‌نویسد: کتابهایی را که نام بردیم، مصادر و مراجع کتاب حاضر است که ما به آنها به حسب، چاپ‌های مختلفی که دارند اشاره کرده‌ایم، به گونه‌ای که هنگام نقل هر حدیثی عدد اجزای کتاب و شماره صفحه‌های آن کتاب را متذکر شده‌ایم. از این روش، «صحیح بخاری» و «مسلم» را استثنا کرده‌ایم. آن هم به خاطر چاپ‌های مختلفی که دارد. در عین حال نام کتاب و نام بابی را که حدیث مورد نظر را از آن دو کتاب یاد کرده‌ایم مرقوم داشته‌ایم و هرگاه حدیثی را از تفاسیر نقل نموده‌ایم به آیه و سوره‌ای که آن حدیث در ذیل تفسیر آن آیه آورده شده، اشاره کرده‌ایم. اکنون از خوانندگان محترم تقاضا داریم، کسانی که مایل‌اند از احادیث، تحقیقی به عمل آورند و مراجعه به مصادر آن بنمایند. هرگاه در حد امکان نشان باشد به چاپی توجه کنند که ما از آن چاپ استفاده کرده‌ایم تا به اختلافی در عدد اجزای کتاب و در شماره صفحات آن، برخورد نمایند و سرانجام ما را به سهو و نسیان متهم ن سازند، هر چند انسان بیرون از سهو و نسیان نیست. و ما تا آنجا که در حدّ توان داشتیم در ضبط و دقت کوشیدیم.

با توجه به آنچه یادآوری شد، تصمیم گرفتیم برای بهره‌وری بیشتر و اینکه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۴

ترجمه ما از شرح حال رجال حدیث بیرون نباشد. نخست آنچه را مؤلف در تعریف اجمالی مصادر کتاب ذکر نموده است بیان کنیم. پس از آن، به شرح اجمالی رجال حدیث به ترتیبی که مؤلف قدس سره در نظر داشته است پردازیم. منه التوفیق و علیه التکلان.

(۱) «صحیح بخاری» تألیف «محمد بن اسماعیل بخاری»، چاپ مطبعه خیریه، مصر، سال ۱۳۲۰ هجری.

در آغاز کتاب «صحیح بخاری» چاپ «دار المعرفه» لبنان، می‌نویسد:

«ابو عبد الله محمد بن ابی الحسن اسماعیل» سال ۱۹۴ هجری در بخارا متولد شد و در دوران کودکی با اینکه یتیم بود، قرآن کریم را حفظ کرد و پس از آن علاقه به سماع حدیث پیدا کرد و پیش از آنکه به حد بلوغ برسد، ده‌ها هزار حدیث سماع کرد و برای طلب حدیث به اکثر ممالک شرق از خراسان و جبل و عراق و حجاز و مصر و شام مسافرت کرد و پس از آنکه به تمیز حدیث صحیح از سقیم موفق شد و علل و وجوه آن را بگونه‌ای بدست آورد، که برای هیچیک از محدثان چنان موقعیتی پیش نیامده است به تألیف کتاب «الجامع الصحیح» پرداخت و این کتاب را در ظرف شانزده سال، از ششصد هزار حدیث برگرفته و به پایان رسانید.

وی به مجردیکه تصمیم می‌گرفت حدیثی را نقل کند پیش از آن غسل می‌کرد و دو رکعت نماز بجای می‌آورد. «بخاری» از هزار و هشتاد تن محدث که همگی آنها صاحب حدیث صحیح بوده‌اند روایت داشته و گروه بسیاری از محدثان از وی روایت کرده‌اند. و همه دانشوران او را احترام می‌کردند و «مسلم» که خود صاحب «صحیح» است، هر گاه بر او وارد می‌شد می‌گفت: ای طیب حدیث و ای سید محدثان! به من اجازه بده تا پاهای تو را بوسم! کتاب «صحیح بخاری»، از بهترین کتابهای اهل سنت است. و احادیث موجود در آن، هفت هزار و دویست

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۵

و هفتاد و پنج است و اگر احادیث مکرر را از آن استثنا کنیم، چهار هزار حدیث خواهد بود. «بخاری» در طول زندگی به شهرهای آن زمان، تردّد داشت و گاهی در بغداد و زمانی در نیشابور زندگی می‌کرد. سرانجام به شهر خود اشتیاق پیدا کرد. و در آنجا به فتنه «خلق قرآن» دچار شد. بخارائیها که با این طرز فکر موافق نبودند، وی را از بخارا بیرون کردند. وی در راه، در دهکده «خرتنک» واقع در سه فرسخی سمرقند، به سال ۲۵۶ هجری وفات یافت. تألیفات او در حدیث و رجال حدیث، بسیار است از قبیل: «الادب المفرد»، «تاریخ صغیر»، «ثلاثیات بخاری» (احادیثی که با سه راوی به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد) و مهمتر از همه، «الجامع الصحیح» است.

(۱) «صحیح مسلم» تألیف «مسلم بن حجاج نیشابوری»، چاپ مطبعه بولاق، سال ۱۲۹۰ هجری.

«ابو الحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری» در [وفیات الاعیان ۵ / ۱۹۴] می‌نویسد: «مسلم» یکی از پیشوایان حفاظ حدیث و یکی از محدثان بنام است. به حجاز و عراق و شام و مصر مسافرت کرده و از جمعی از محدثان از جمله «احمد بن حنبل» روایت می‌کرده است. چندین مرتبه به بغداد مسافرت کرد و از محدثان آن سرزمین روایت می‌نمود و آخرین سفرش به بغداد سال ۲۵۹ هجری بود و «ترمذی»، مؤلف «صحیح»، از وی روایت داشته است و مورد وثوق محدثان بوده است. «مسلم» گفته است: کتاب «صحیح» را از سیصد هزار حدیث که سماع کرده بودم، تدوین نمودم. «حافظ ابو علی نیشابوری» می‌گوید: در زیر آسمان کتابی، صحیح‌تر از کتاب «مسلم» در علم حدیث، یافت نمی‌شود. «مسلم» همواره از «بخاری» جانبداری می‌کرد و هنگامی که «بخاری» در نیشابور زندگی می‌کرد، با وی رفت و آمد داشت

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۶

و زمانی هم که به دستور «محمد بن یحیی»، «بخاری» را از نیشابور اخراج کردند و ممنوع الملاقات شد، باز «مسلم» از رفت و آمد با او، دست برداشت. «مسلم» در شب یکشنبه وفات یافت و در روز دوشنبه پنج روز از ماه رجب مانده، سال ۲۶۱ هجری در سن پنجاه سالگی در نیشابور درگذشت و در نصرآباد نیشابور به خاک سپرده شد. گرچه هیچیک از حفاظ سال میلاد او را ننوخته‌اند ولی از اینکه عمر او پنجاه سال بود، پیداست که سال میلاد او ۲۰۶ هجری است.

(۱) «صحیح ترمذی» تألیف «محمد بن عیسی ترمذی» طبع چاپخانه بولاق سال ۱۲۹۲ هجری.

«ابو موسی محمد بن عیسی سوره ترمذی». یاقوت در [معجم البلدان ۲/ ۲۷] می‌نویسد: «ابو عیسی»، مؤلف «صحیح»، یکی از پیشوایان بنام حدیث است که محدثان در فنون حدیث به وی اقتدا می‌کنند و کتاب «جامع علل» را در کمال مهارت تألیف کرده تا آنجا که اثر او ضرب المثل محدثان قرار گرفته است. «ترمذی» از شاگردان «بخاری» بود و در جمعی از مشایخ با او مشارکت داشته است و «ابو العباس محبوبی» و دیگران از شاگردان او بوده‌اند.

«ترمذی» سال ۲۷۰ و اندی در قریه‌ای بنام «بوغ» درگذشت. [راهنمای دانشوران ۱/ ۹۶] می‌نویسد: «ترمذی» (بکسر تا و سکون را و کسر میم) یکی از شهرهای ماوراء النهر است و خود او در توصیف از کتابش می‌گوید: پس از آنکه «صحیح» خود را تألیف کردم و به نظر علمای حجاز و عراق و خراسان رسانیدم، همگان آن را پسندیدند و گفتند، کسی که «صحیح ترمذی» در خانه‌اش باشد، مثل اینست که با پیغمبر خدا سخن می‌گوید!

(۲) «صحیح نسائی» تألیف «احمد بن شعیب نسائی»، احادیثی که در این

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۷

کتاب از او نقل کرده‌ایم از نسخه‌ای است که سال ۱۳۱۲ هجری، در چاپخانه میمیه مصر، به طبع رسیده است.

(۱) «ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب» معروف به «نسائی». [ابن خلکان ۱/ ۷۷] می‌نویسد: «نسائی» در علم حدیث، پیشوای معاصران خود بود و کتاب «سنن» یا «صحیح نسائی» از تألیفات معروف اوست. «نسائی» در مصر ساکن بود و همانجا به نشر آثار خود می‌پرداخت و محدثان از علم او بهره می‌گرفتند. «نسائی» اواخر عمر از مصر بیرون رفت و عازم شام شد. در آنجا از وی پرسیدند: درباره فضیلت «معاویه» چه می‌گویی؟ در پاسخ آنها گفت: در فضیلت او همین بس که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او گفت، خدا شکمت را سیر نکند! «نسائی» اظهار تشییع می‌کرد و مردم که از پاسخ او و اظهار تشییعی که می‌نمود همواره وی را آزار می‌رساندند، سرانجام او را در زیر پاهایشان مالیدند و او را با همان حال به «رمله» تبعید کردند و در آنجا درگذشت.

گویند هنگامی که او را مورد اذیت قرار دادند و تصمیم گرفتند او را از دمشق تبعید کنند، درخواست کرد تا او را به مکه ببرند. تقاضای او را پذیرفتند.

او را به مکه بردند و در همانجا در سال ۳۰۳ هجری درگذشت و میان صفا و مروه مدفون شد. از آثار او کتاب «خصائص» که در فضیلت حضرت مولا علی علیه السلام و اهل بیت تألیف کرده و اکثر روایاتش را از «احمد بن حنبل» نقل نموده است. به او گفتند: چرا در فضائل صحابه کتابی تألیف نکرده‌ای؟ در پاسخ گفت: هنگامی که به دمشق وارد شدم مشاهده کردم که اکثر آن سرزمین از علی علیه السلام و اهل بیت او منحرف‌اند. این کتاب را تألیف کردم به این امید که خدا آنها را با خواندن این کتاب هدایت نماید. «نسائی» یک روز روزه می‌گفت و یک روز افطار می‌کرد و علاقه زیادی به همخوابی داشت و چهار زن عقدی و چندین کنیز داشت. «نسائی» در سال

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۸

۲۱۵ متولد شد. «نسا» (به فتح نون) یکی از شهرهای خراسان است.

(۱) «صحیح ابو داود» تألیف «ابو داود سیستانی»، طبع چاپخانه کستلیه، سال ۱۲۸۰ هجری.

«ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی (سیستانی). [الکنی و الالقباق قمی ۱ / ۶۱] می‌نویسد: «ابو داود» یکی از حافظان حدیث اهل سنت است و کتاب «سنن» او یکی از شش کتاب صحیح اهل سنت به شمار می‌آید. از او نقل است: پانصد هزار حدیث از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرد آوردم و از آنها چهار هزار و هشتصد حدیث صحیح را انتخاب کرده و در این کتاب «سنن» تدوین نمودم و همین کتاب برای انسان دیندار کافی است. از آنها چهار حدیث، متکفل امور دنیا و آخرت آنان می‌باشد: ۱- اعمالی که آدمی انجام می‌دهد بر زیربنای نیت استوار است؛ ۲- دلیل حسن اسلام آدمی در این رابطه است که از آنچه سودمند حال او نمی‌باشد دست بردارد؛ ۳- مؤمن در صورتی از حقیقت ایمان برخوردار می‌شود که آنچه را برای خود می‌خواهد، برای برادر مؤمنش هم بخواهد؛ ۴- حلال و حرام الهی آشکار است و جز این دو، مشتبه است. «ابو داود» با تألیف کتاب «سنن»، فهم حدیث و بهره‌گیری از آن را هموار و نرم و ملایم ساخت آنچنانکه آهن در دست حضرت داود علیه السلام نرم و ملایم بود. «ابو داود» در بصره می‌زیست و همانجا هم به سال ۲۷۵ هجری درگذشت.

(۲) «سنن یا صحیح ابن ماجه» تألیف «ابن ماجه قزوینی»، طبع چاپخانه فاروقی، دهلی هند.

«ابو عبد الله محمد بن یزید قزوینی» معروف به «ابن ماجه»، [ریحانه الادب ۶ / ۱۳۵] می‌نویسد: «ابن ماجه» از مشاهیر و اکابر حفاظ و محدثین عامه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۶۹

است که از پیشوایان حدیث به شمار می‌رود و از تمامی امور حدیث باخبر بود.

برای تکمیل علم حدیث، به ری و مصر و عراق و شام و مکه و بغداد و بصره مسافرت کرد و از اکابر مشایخ استماع احادیث نبوی صلی الله علیه و آله نمود. کتاب «سنن» او که به «سنن ابن ماجه» معروف است، یکی از صحاح سته اهل سنت بشمار می‌رود. «ابن ماجه» در تاریخ و تفسیر ید طولائی داشت. کتاب «تاریخ قزوین» و «تفسیر قرآن» از تألیفات اوست. «ابن ماجه» در ۲۲ رمضان سال ۲۷۳ هجری در سن شصت و چهار سالگی درگذشت. «ماجه» لقب پدر اوست.

(۱) «مستدرک الصحیحین» تألیف «حافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله نیشابوری» مشهور به «حاکم»، چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۲۴ هجری.

«ابو عبد الله محمد نیشابوری» معروف به «حاکم» و «ابن بیع»، [الکنی و الالقباق ۲ / ۱۵۲] می‌نویسد: «حاکم» دانش فراوانی داشت و پیشوای حافظان حدیث و محدثان بود. مسافرت‌ها کرد و فنون علمیه را از گروه بسیاری که نزدیک به دو هزار تن می‌باشند فرا گرفته است. اعلام آن روزگار از علما و محدثان او را بر خود مقدم می‌دانستند و از هیچگونه احترامی نسبت به او دریغ نداشتند. «حاکم» از دلاوران شیعه و خادمان شریعه است. تألیفات او نزدیک به هزار جزء است! از آن جمله: «مستدرک صحیحین» و «تاریخ علمای نیشابور» است که فهرست مانندی از آن در این روزگار به طبع رسیده و مجلدات آن مفقود گردیده است. خود او گوید: هنگامی که از آب زمزم مکه مکرمه آشامیدم، از خدای تعالی درخواست کردم تا بتوانم آثار ارزنده‌ای از خود باقی بگذارم.

«خطیب بغدادی» او را از اهل علم و فضل و معرفت و حفظ، معرفی کرده است و اضافه می‌نماید که در علوم حدیث تألیفاتی دارد. در جوانی به بغداد رفت و احادیثی از پیشوایان حدیث جمع‌آوری نمود و سالی که عمرش زیاد شده بود به

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۰

بغداد رفت و به نقل حدیث پرداخت. «دارقطنی» و دیگران از وی روایت کرده‌اند.

(۱) «حاکم» از محدثان مورد وثوق بود و سال ۳۲۱ هجری متولد شد. از «ابو طفیل فلکی همدانی» نقل شده است، هنگامی که در نیشابور رحل اقامت افکندم تنها به این خاطر بود که به کتاب «تاریخ نیشابور حاکم» دست یابم. جز به این منظور، حاضر نبودم در شهر نیشابور زندگی نمایم.

«ابن یعی» تمایل زیادی به تشیع داشت و در کتاب مستدرک، حدیث طائر و حدیث

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

را متذکر شده و می‌گوید: این دو حدیث از احادیث صحیح است و بر «مسلم» و «بخاری» لازم بود که آن دو حدیث را در صحیح خود ذکر می‌کردند. گروهی از شیعه و سنی، او را شیعه می‌دانند. «ابن طاهر» گفته است، «حاکم» در باطن، شیعه بود و تعصب خاصی نسبت به آئین شیعه داشت و در ظاهر، خود را سنی نشان می‌داد و دیگران را بر علی علیه السلام مقدم می‌داشت و در عین حال از «معاویه» و خاندان او متنفر بود و تنفر خود را از آنها علنا اعلام می‌داشت.

«ابن شهر آشوب» در «معالم العلماء» و صاحب «ریاض العلماء» در بخش اول، «حاکم» را در ردیف دانشمندان و محدثان شیعه آورده‌اند. «حاکم» در سوم صفر سال ۴۰۵ هجری در گذشت و در نیشابور به خاک سپرده شد.

«حاکم» در اصطلاح محدثان، به کسی گفته می‌شود که به تمام احادیث احاطه داشته باشد و هم ممکن است که چون وی امور داوری را به عهده داشته، به عنوان «حاکم» مشهور شده است.

«مسند امام احمد حنبل» طبع چاپخانه میمیه، مصر، سال ۱۳۱۳ هجری.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۱

(۱) «ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی» معروف به «ابن حنبل» از محدثان بنام او اواسط قرن سوم هجری است. [الکنی و اللقب ۱/ ۲۵۸] می‌نویسد:

«ابن حنبل» اصلاً از مردم مرو بود و در بغداد می‌زیست. چهارمین پیشوای اهل سنت است. در فن حدیث از همگان آگاهتر و یکتای زمانش بود. کتاب «مسند» از تألیفات اوست. احادیثی را در آن گرد آورده که جمع‌آوری آنها برای دیگران میسر نبوده است. «ابن حنبل» هزار حدیث از حفظ داشت و از شاگردان «امام شافعی» و از خواص او بوده است و از این ویژگی همواره برخوردار بود تا اینکه «امام شافعی» در گذشت. به «ابن حنبل» گفتند که باید قرآن را مخلوق بدانی، او از این معنی اعراض کرد و آن عقیده را پذیرفت. برای همین او را به زندان انداختند. «ابن حنبل» در مناقب و فضائل حضرت علی علیه السلام احادیث بسیاری نقل کرده و کتاب بزرگی در مناقب حضرت علی و خاندان او علیهم السلام تألیف نموده است. در این کتاب احادیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که همگی آنها حاکی از نص خلافت بلا فصل علی علیه السلام است. «ابن حنبل» در سال ۲۴۱ هجری در بغداد چشم از جهان فرو بست و در مقبره باب حرب دفن شد و گروه بسیاری - که تا آن روز برای هیچیک از اکابر و گذشتگان اتفاق نیفتاده بود - در تشییع جنازه او حضور یافتند. و هنگامی که جنازه «ابن حنبل» را برای نماز گزاردن بر جنازه‌ای متوقف ساختند، یکی از بزرگان آن روزگار فریاد کشید و گفت:

و اظلمت الدنيا لفقده محمد و اظلمت الدنيا لفقده ابن حنبل مأمون عباسی با «احمد حنبل» مخالفت داشت و برای همین او را به زندان انداخت و زمانیکه متوکل عباسی قدرت را در دست گرفت، مذهب «احمد» را رواج داد و از او تجلیل نمود. «احمد حنبل» با اینکه معاصر امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بوده ولی از آنها در کتاب مسند حدیثی نیاورده است!

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۲

(۱) «مؤطا» تألیف «مالک بن انس»، چاپ مطبعه حجری، مصر، سال ۱۲۸۰ هجری.

«ابو عبد الله مالک بن مالک بن انس بن مالک». در مقدمه مؤطا طبع علمیه می‌نویسد: «مالک» امام ائمه و فقیه امت و شیخ الاسلام و عالم مدینه بود. جدش مالک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در همه غزوات به غیر از جنگ بدر شرکت داشت. «مالک» در سال ۹۸ هجری در مدینه متولد شد. «مالک» مراتب علمی را از صد تن از مشایخ آن روزگار استفاده کرد تا به جایی رسید که بر بزرگان آن عصر برتری یافت و مردم از اطراف برای فراگرفتن علوم اسلامی بسوی وی گسیل می‌شدند و او را مردی

فقیه و محدث و باتقوا می‌شناختند.

«مالک» صد هزار حدیث را بدست خود نوشته است. و از «نافع» و دیگران روایت داشته است و مدت هفتاد سال بر اریکه فتوا تکیه زده بود و دانشمندان حجاز و یمن و عراق و خراسان و شام و مصر و آفریقا و اندلس از وی روایت داشته‌اند و «خطیب بغدادی» در ضمن کتابی که به مناسبت راویان از «مالک» تألیف کرده است، نزدیک به هزار و سه نفر راوی را که از وی روایت داشته‌اند نام برده است. و مردم برای فراگیری معلومات او در خانه‌اش ازدحام می‌کردند و گاهی برای ورود آنها کار به مجادله می‌کشید. «مالک» در صورتی بر مسند افتا قرار می‌گرفت که هفتاد تن از بزرگان شیوخ و علمای حجاز اهلیت او را تصدیق می‌کردند. «مالک» کتاب مؤطا را در مدت چهل سال جمع‌آوری کرد. «مؤطا» در آغاز کار مشتمل بر نه هزار حدیث بود ولی اندک اندک از آن کاسته شد تا به هفتصد حدیث بسنده گردید. «مالک» این کتاب را به پیشنهاد «ابو جعفر منصور» تألیف کرد تا از این طریق رفع اختلاف نماید. «مؤطا» به معنای ممهّد و آماده، یا پاکیزه از هر گونه سقم است. «مالک» نخستین عالمی است که کتابش

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۳

را موسوم به اسم کرد. پیش از او، هر کس کتابی در حدیث جمع‌آوری می‌کرد بعنوان جامع و مصنّف و مؤلف موسوم می‌داشت. «مؤطا» از کتابهای صحیح اهل سنت است و نخستین کتابی است که مرتب بر ابواب شده است. «مؤطا» و «صحیح بخاری» نخستین کتابهایی هستند که بر ابواب تدوین شده و دیگران از تدوین آنها استفاده کرده‌اند.

«مالک» در روز یکشنبه دهم ربیع الاول سال ۱۷۹ هجری وفات یافت و «عبد الله بن محمد»، نواده «ابن عباس»، که والی مدینه بود، پیاده در تشییع او حضور یافت و بر جنازه‌اش نماز گزارد و در باب البقیع به خاک سپرده شد.

(۱) «مسند امام ابو حنیفه نعمان» طبع سال ۱۳۰۶ هجری، مطبعه محمدی، لاهور.

«ابو حنیفه نعمان بن ثابت» مشهور به «امام اعظم» و معروف به «ابو حنیفه»، [ریحانه الادب ۵ / ۵۰]: اولین چهار امام اهل سنت و جماعت است.

از مشاهیر تابعین و از کسانی است که روزگار «انس بن مالک» را دریافته است، لیکن حدیثی از او نقل نکرده است. جد «ابو حنیفه» از مردم کابل طخارستان و از آزاد شدگان بنی تیم الله است. نخست کافر بود و در یکی از جنگهای مسلمانان اسیر شد و سرانجام اسلام آورد.

«ابو حنیفه» هشتاد هجری در کوفه متولد شد و نسبش به یزدگرد، آخرین شهریار ساسانی، می‌رسد. در آغاز کار در کوفه به خرفروشی اشتغال داشته، پس از آن به تحصیل علوم پرداخته و فقه و حدیث را از «قاضی حمّاد» فرا گرفت.

«ابن ابی الحدید» و گروهی بسیاری، او را از شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام نوشته‌اند و در نهایت از آن حضرت، منحرف شد. و در احکام شرعی به رأی و قیاس عمل می‌کرده است و این خود وسیله‌ای بود که مردم آن زمان بر وی طعنه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۴

می‌زدند و حکایاتی در کتابهای رجال و تراجم به مناسبت فتواها و قیاسات او نقل کرده‌اند. «ابو حنیفه» پس از انحراف از حضرت صادق علیه السلام خود مستقلاً بر اریکه تدوین نشست و عده‌ای از جمله: «ابو یوسف قاضی» و «محمد بن حسن شیبانی» و «فضیل عیاض» و «بشر حافی» از شاگردان او بودند. مذهب حنفی در دولت عثمانی بسیار توسعه یافت و در حکم مذهب رسمی آن دولت بود. «ابو حنیفه» قضاوت کوفه را که به وی پیشنهاد کردند نپذیرفت. سرانجام به زندان افتاد و پس از شکنجه‌های زیادی در ماه رجب سال ۱۵۰ هجری در زندان بغداد درگذشت.

مقبره‌اش در بغداد معروف است. از تألیفات او «الفقه الاکبر» در کلام است که شروح زیادی بر آن نوشته شده است. و دیگری «المسند» اوست که به مسند امام اعظم یا مسند «ابو حنیفه» معروف است. این مسند در علم فقه است و بعضی از بزرگان، احادیث

آن را به ابواب فقهیه مرتب ساخته‌اند.

(۱) «مسند شافعی» تألیف «امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی»، سال ۱۳۰۶ هجری، چاپ مطبعه خلیلی، شهر اهره هند.

«ابو عبد الله محمد بن ادریس»، از علمای بنام و یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است و از رجال اول قرن سوم به شمار می‌آید. و به مناسبت این که جدش «شافع بن سائب» است، به «شافعی» مشهور شده است. نسبش با بنی هاشم و بنی امیه پیوند پیدا می‌کند. چندین کتاب در شرح حال او و پیروانش تألیف شده است که مشهورترین آنها «طبقات شافعی سبکی» است که در شش مجلد به طبع رسیده است. «شافعی» در سال ۱۵۰ هجری که مصادف با روز درگذشت «ابو حنیفه» بود، در محل غزه که در اقصای شام از ناحیه مصر است متولد شده و در مکه نشو و نما یافته و در آنجا و مدینه به اخذ کمال پرداخته است.

پس از آن، دوبار به بغداد مسافرت کرده و در هر بار به نقل احادیث اشتغال

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۵

ورزیده است و از آنجا به مصر کوچ کرده و تا هنگام مرگ در آن سرزمین به سر برده است. «شافعی» مراتب علمی را از «انس بن مالک»

(۱) و مراتب حدیثی را از «محمد بن شیبان» فرا گرفته است. از خود او نقل است که قرآن را در سن هفت سالگی و «مؤطا» را در سن ده سالگی به خاطر سپرده است. «شافعی» تمایل شدیدی نسبت به تشیع داشت. «۱» چندان که در یکی از روزها مردی نزد او آمد و مسئله‌ای پرسید، «شافعی» او را پاسخ داد. آن مرد گفت: در پاسخی که دادی برخلاف فرمایش علی بن ابیطالب علیه السلام فتوا دادی! «شافعی» گفت: تو فتوای علی علیه السلام را اثبات کن تا من صورت بر خاک نهم و بگویم اشتباه کرده‌ام. و به خطای خود اعتراف کنم و طبق فرمایش علی علیه السلام، فتوا دهم! گواه دیگر اینکه در یکی از روزها، وارد مجلسی شد که بعضی از علوی‌ها در آن مجلس حضور داشتند. «شافعی» ساکت نشست. هنگامی که علت سکوتش را سؤال کردند، در پاسخ گفت: در مجلسی که یکی از آنها حضور داشته باشد، مرا حق سخن نیست و آنها به این کار سزاوارترند. ریاست و فضل درخور آنهاست. گواه سوم اینکه شخصی با «شافعی» ملاقات کرد و پرسید: در حق علی علیه السلام چه می‌گوئی؟ در پاسخ گفت: چه گویم درباره مردی که دوستان او از ترس دشمنانشان، مناقب و فضائل او را کتمان کردند و دشمنان از راه کینه‌ورزی، مناقب او را کتمان نمودند، در حالیکه مناقب و فضائل او به اندازه‌ای است که خاور و باختر جهان را پر کرده است. «شافعی» علاوه بر ویژگی‌هایی که داشت اشعاری نغم می‌سرود و از اوست:

إذا فی مجلس ذکروا علیاً و شلبیه و فاطمه الزکیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا فهدا من حدیث الرافضیه

(۱) «ابن ندیم» شافعی را شیعه دانسته و می‌گوید: «و کان الشافعی شدیداً فی التشیع» و سپس قرائتی را که در متن به آن اشاره شده آورده است و می‌گوید از اینها بوی تشیع به مشام می‌رسد.

(ویراستار)

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۶ هربت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حب الفاطمیه

علی آل الرسول صلاة ربی و لعنته لتلك الجاهلیه و از اوست در ارادتمندی به آل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر ان لکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له «شافعی» در آخر ماه رجب سال ۲۰۴ در مصر درگذشت و در محل قرافه صغری دفن شد. «مزنی» می‌گوید: روز وفات «شافعی» بدیدارش رفتم و احوال او را جويا شدم. گفت: در وضعیتی قرار گرفته‌ام

که کوله بار سفر آخرت را بدوش کشیده و از دوستانم جدا می شوم و کاسه مرگ را اندک اندک می آشامم و نمی دانم هنگامی که از دنیا رفتم، روحم به بهشت می رود تا به او مبارک باد بگویم و یا به دوزخ می خرامد که به آن تعزیت بگویم؟! آنگاه این دو شعر را سرود:

و لَمَّا قَسَى قَلْبِي وَضَاقَتْ مَذَاهِبِي جَعَلْتَ الرَّجَا مَنِي لَعْفُوكَ سَلْمًا

تعاظمنی ذنبی فلما قرنته بعفوك ربّي كان عفوك اعظما

(۱) «الادب المفرد» تألیف «ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری» که همان مؤلف «صحیح» معروف است، سال ۱۳۰۶ هجری، چاپ مطبعه خلیلی، شهر اده هند.

شرح حال «بخاری» را پیش از این نوشتیم و از این کتاب که در حدیث است و جزء تألیفات اوست یاد کردیم.

(۲) «مسند ابو داود طیالسی» تألیف «حافظ سلیمان بن داود»، طبع چاپخانه مجلس دائرة المعارف نظامیه، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۲۱ هجری.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۷

«ابو داود سلمان بن داود بن جارود» معروف به «طیالسی» از محدثان اوائل قرن سوم هجری است. «ابن اثیر جزیری» در [اللباب ۲/ ۲۹۳] می نویسد:

«طیالسی» اصلاً ایرانی بود و در بصره می زیست. از «شعبه»، «ثوری»، «ابو عوانه»، «هشام دستوانی» و دیگران روایت می کرده است و «احمد حنبل»، «ابن مدینی»، «ابو بکر»، «عثمان» دو فرزندان «ابن ابی شیبه» و دیگران از وی روایت می کنند. «طیالسی» در سال ۱۳۳ هجری متولد شد و در سنه ۲۰۳ هجری در ماه ربیع الاول در گذشت. مسند او از بهترین کتابهای حدیث است. «طیالسی» منسوب به طلیسان است که روی عمامه ها می پوشند.

(۱) «سنن دارمی» تألیف «حافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن دارمی»، چاپ مطبعه اعتدال، دمشق، سال ۱۳۴۹ هجری.

«ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل تمیمی سمرقندی» از محدثان و حافظان اواسط قرن سوم هجری است. [الکنی و الالقاب ۲/ ۲۰۱] می نویسد:

«دارمی» یکی از محدثان برجسته به شمار می آید و «سنن» و «تفسیر» و «جامع» از تألیفات اوست. «مسلم» و «ابو داود» و «ترمذی» که خود از مؤلفان مسندانند، از وی روایت می کنند. و او را به فضل و کمال می ستایند.

«دارمی» سال ۲۵۵ هجری در شهر مرو در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

هنگامی که خبر در گذشت او به اطلاع «بخاری» رسید، استرجاع کرد و *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* گفت و گریست و این شعر را انشاد نمود:

ان عشت تفجع بالاحبة كلهو فناء نفسك لا ابا لك افجع «دارمی» (به کسر راء) منسوب به «دارم بن مالک» که قبیله بزرگی است از بنی تمیم.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۸

(۱) «سنن کبری» تألیف «حافظ ابو بکر احمد بن حسین بن علی بیهقی»، چاپ مطبعه مجلس دائرة المعارف نظامیه، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۴۴ هجری.

«ابو بکر احمد بن حسین بن علی خسرو گجردی شافعی» از حافظان و محدثان اواسط قرن پنجم هجری است. [الکنی و الالقاب ۲/ ۱۰۲] می نویسد که «بیهقی» حافظی فقیه و از بزرگترین شاگردان «حاکم نیشابوری» به شمار می آید.

مردی زاهد و قانع بود و از دنیا به قلیلی اکتفا کرده بود. امام الحرمین «جوینی» متوفی ۴۷۸ هجری در حق او گفته است: هیچ عالم

شافعی وجود ندارد مگر اینکه «شافعی» بر او حق منت دارد، جز «بیهقی» که او حق منت بر «شافعی» دارد؛ چرا که «بیهقی» با تألیف کتب متعدد در ترویج مذهب شافعی کوشیده است.

«بیهقی» اولین کسی است که نصوص «امام شافعی» را در ده جلد جمع‌آوری کرده است. از «کامل بهائی» نقل شده است که یکی از اهل نظر گفت، «معاویه» به سبب نبرد با علی علیه السلام، از ایمان خارج شد. «بیهقی» گفت که «معاویه» از اول مؤمن نبود تا محاربه با علی علیه السلام او را از دین خارج کرده باشد، بلکه او در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کفر به نفاق پیوست و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کفر اصلی خویش بازگشت. از تألیفات «بیهقی»: «السِّنن الکبیر»، «السِّنن الصغیر»، «دلایل النبوة»، «شعب الایمان» و امثال اینهاست.

«بیهقی» سال ۴۵۸ هجری در نیشابور درگذشت و جنازه او را به بیهق سبزوار بردند و در آنجا به خاک سپردند.

(۲) «سنن دارقطنی» تألیف «حافظ ابو الحسن علی بن عمر دارقطنی»، چاپ مطبعه انصاری، دهلی نو.

«ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بغدادی دارقطنی» از حافظان و محدثان بنام اواخر قرن پنجم هجری است. وی در روزگار خودش از نظر علم و حدیث

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۷۹

و ویژگیهای دیگر همتائی نداشته است. از «ابو القاسم بغوی» و گروه بی‌شماری روایت کرده است و «حافظ ابو نعیم» و گروهی دیگر از وی روایت کرده‌اند.

«حموی» گوید: «دارقطنی» محدثی ادیب بود. چندین دیوان شعر از جمله دیوان «سید حمیری» را حفظ کرده بود و او را به تشیع نسبت می‌دهند. وی به آئین شافعی رفتار می‌کرد. از او پرسیدند که آیا در علم و دانش مانند خودت را دیده‌ای؟ در پاسخ گفت: خدا در قرآن می‌فرماید: فَلَا تُزُكُوا أَنْفُسَكُمْ (سوره نجم، آیه ۳۲)، خودستائی نکنید. آن مرد اصرار ورزید. «دارقطنی» گفت: تا به حال کسی را ندیده‌ام و آنچه را من جمع‌آوری کرده و به خاطر سپرده‌ام، کسی جمع‌آوری نکرده و به خاطر نسپرده است. از «حاکم» پرسیدند که آیا عالمی را به مانند «دارقطنی» دیده‌ای؟ جواب داد: هنگامی که او دانشوری مانند خود را ندیده است، من چگونه مانند او را دیده باشم!؟

(۱) «خطیب» می‌نویسد: هنگامی که «ابن خزایه» به مصر رفت و وزارت کافور را عهده‌دار شد، در آنجا به املاء حدیث می‌پرداخت. «دارقطنی» که از وزارت او اطلاع یافت و همان زمان در نظر داشت مسندی تصنیف نماید. از فرصت استفاده کرد و مدتی در نزد او بود و مسند را به نام او تصنیف کرد و از ناحیه او ثروت زیادی بدست آورد و در کتاب «مدیح» از وی احادیثی را روایت کرده است.

«دارقطنی» در ذی‌قعدة سال ۳۸۵ هجری در بغداد درگذشت و در کنار «معرون کرخی» دفن شد.

«دارقطنی» منسوب به دارقطن (پنبه‌خانه) است که نام محله‌ای است در بغداد واقع در میان کرخ و نهر عیسی بن علی.

(۲) «حلیة الاولیاء» تألیف «حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی»،

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۰

چاپخانه سعادت، مصر، سال ۱۳۵۱ هجری.

(۱) «ابو نعیم احمد بن عبد الله (عبید الله) بن احمد اصفهانی». [ریحانة الادب ۵ / ۱۸۴]: «ابو نعیم» از اکابر محدثان و اعظم ثقات حفاظ و مرجع استفاده اجلای ایشان بود. و به «حافظ اصفهانی» یا «حافظ دنیا» معروف بود و از اجداد «علامة مجلسی» است و فقه و تصوف را با حدیث توأم ساخته است. مشهور آنست که وی از علمای سنت و جماعت می‌باشد، «شیخ بهائی» و بعضی دیگر او را شیعی مذهب می‌دانند و به فرموده «مجلسی» از خالصین شیعه بوده و تشیع او را بواسطه پدران خود ابا عن جد از خودش نقل نموده

است و از آنجا که در روزگار او تقیه شدید بود تشیع خود را پنهان داشته است. «ابو نعیم» تألیفات چندی دارد از جمله: «اربعین» در حالات حضرت مهدی (عج)، «اخبار اصفهان» در دو جلد که به طبع رسیده، «دلائل النبوة» که چاپ شده، «ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام» و معروفترین تألیف او «حلیة الاولیاء» است که در حدیث تدوین کرده و از کتابهای خوب است. [کشف الظنون ۱/ ۶۸۹] می‌نویسد:

«حلیة الاولیاء» در حدیث، کتاب خوبی است و معتبر و متضمن اسامی گروهی از صحابه و تابعین و کسانی که پس از ایشان بوده‌اند از علما و متصوفه و زهاد و گفتار ایشان و نام و نشان خلفای دهگانه را در آن آورده است. این کتاب را «ابن جوزی» مختصر نموده و در چهار جلد به نام «صفوة الصفوه» تدوین کرده و علت اختصارش را در آغاز آن بیان نموده است. این کتاب به طبع رسیده است.

«ابو نعیم» در سال ۳۳۴ هجری متولد شد و سال ۴۳۰ یا ۴۴۴ هجری در اصفهان در گذشت و در قبرستان آب بخشان مدفون است و در «نخبه المقال» می‌گوید:

ابو نعیم حافظ قد صتفاعام و بعد الشاب عمره (کفی) کلمه «شاب» اشاره به تاریخ ولادت و «کفی» (۱۱۰) اشاره به مدت عمر

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۱

اوست و این در صورتی است که تاریخ وفات او ۴۴۴ هجری باشد.

(۱) «فتح الباری» در شرح صحیح بخاری تألیف «حافظ شهاب الدین ابو الفضل عسقلانی» معروف به «ابن حجر»، مطبوعه مصطفی بابی حلبی، مصر، سال ۱۳۷۸ هجری.

«ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی» ملقب به «شهاب الدین» و معروف به «ابن حجر عسقلانی». [الکنی و الالقاب ۱/ ۲۵۰] می‌نویسد: «ابن حجر» بزرگ محدثان و از کبار مجتهدان مذهب شافعی است. تألیفات بسیاری در فن حدیث و رجال و ادب دارد؛ از جمله: «تهذیب تهذیب الکمال»، «الدرر الکامنه»، «لسان المیزان» در هفت مجلد، «الاصابه فی معرفه الصحابه» و امثال اینها که نزدیک به صد مجلد است. «ابن حجر» در سال ۸۵۲ هجری در قاهره مصر درگذشت. [کشف الظنون ۱/ ۵۴۷] در ذیل شروح «صحیح بخاری» به مناسبت «فتح الباری» که کتاب مورد نظر است، می‌نویسد: شرح «ابن حجر» از مهمترین شروحي است که در رابطه با «صحیح بخاری» نوشته شده است. این شرح مشتمل بر ده جزء است و مقدمه آن که به نام «هدی الساری» است، یک جز از آن شرح را فرا گرفته است. اهمیت این شرح به خاطر فوائد حدیثی و نکات ادبی و فوائد فقهی و فوائد دیگر است. آغاز این شرح سال ۸۱۷ هجری بوده که از طریق املا نوشته می‌شده و مقدمه آن که مجلد بزرگی را شامل می‌شود در سال ۸۱۳ هجری به پایان رسید پس از آن به شرح «صحیح بخاری» پرداخته و جزوه‌های آن را اندک اندک به خط خود می‌نوشته و گروهی از حضار محضر او استکتاب می‌کردند و در یکی از روزها به مقابله و مباحثه آنچه استکتاب شده بود می‌پرداختند و با اصلی که به خط شارح بود مقابله می‌کردند و به این ترتیب برگزار می‌شد تا ۸۴۲ هجری که شرح مزبور به پایان رسید. «ابن حجر» به شکرانه

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۲

اتمام آن شرح ولیمه مهمی ترتیب داد و شخصیت‌های بزرگ مسلمانان را در آن ولیمه که در محلی به نام «التاج» پذیرائی می‌شد دعوت کرد و مبلغ پانصد دینار برای این پذیرائی پرداخت. و همین تشکیل مجلس ولیمه و خصوصیات دیگری که در کتاب بود ملوک اطراف را بر آن داشت تا به نسخه برداری از آن بپردازند.

نسخه‌های آن به مبلغ سیصد دینار خریداری می‌شد و بدین ترتیب مشهور آفاق گشت.

(۱) «الطبقات الکبری» تألیف «محمد بن سعد کاتب واقدی»، چاپخانه بریل شهر لیدن، سال ۱۳۲۲ هجری.

«ابو عبد الله محمد بن سعد زهری» از علما و مورخان اوائل قرن سوم هجری است. [الکنی و الالقاب ۱/ ۲۹۵] می‌نویسد: «ابن سعد»

یکی از فضایل با جلالت بود و معلومات بسیاری داشت و در حدیث و روایت و تاریخ مهارت داشت و کتابهای بسیاری تألیفات کرده است؛ از جمله: «الطبقات الکبری» که در هفت مجلد به طبع رسیده است. «سبط ابن جوزی» در کتاب «تذکره» از او بسیار نقل نموده است. «ابن سعد» به مناسبت اینکه نویسنده‌گی و کتابت آثار «محمد بن واقد» را که از فضلا و مورخان آن روزگار بوده است، به عهده داشته و از دوستان نزدیک او بوده و کتاب «مغازی» او را روایت می‌کرده، به عنوان «واقدی» شهرت یافته است. «ابن سعد» در سال ۲۳۰ هجری در بغداد وفات یافت.

(۱) «تاریخ بغداد» تألیف «حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی»، مطبوعه سعادت، مصر، سال ۱۳۶۰ هجری.

«ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بغدادی» از علما و خطبا

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۳

و مورخان اواسط قرن پنجم هجری است.

(۱) [الکنی و الالقاب ۲/ ۱۸۶] می‌نویسد:

از علمای شافعی بود و در اصول از اشعری‌ها به شمار می‌آمد و از حفاظ و ادبای عصر خودش بود و به «خطیب» یا «خطیب بغدادی» شهرت داشت و این بدان جهت است که در جمعه و اعیاد در جامع بغداد به ایراد خطبه می‌پرداخته است.

گویند، هنگامی که «خطیب» بیمار بود وصیت کرد که دوست دینار پولی که داشت در میان محدثان و فقیهان و نیازمندان تقسیم کنند و تمام لباسهای او را صدقه بدهند و تمام کتابهایش را وقف عام برای همه مسلمانان نمایند و این وصیت بخاطر آن بود که وارثی نداشت. «خطیب» پس از «ابو نعیم»، حافظ دوران خود بود. «خطیب» تمام «صحیح بخاری» را در ظرف سه مجلس بر «حیری» قرائت کرد. «خطیب» هنگامی که در مکه بود، آب زمزم را به این منظور آشامید که تاریخی برای بغداد بنویسد و در جامع منصوریه املائی حدیث کند و پس از مرگ در کنار «بشر حافی» دفن شود. آری «خطیب» به هر سه منظورش رسید. پایه معلوماتش تا آنجا بود که هرگاه خطبا یا وعظ می‌خواستند حدیثی روایت کنند نخست حدیث مورد نظر را به اطلاع او می‌رسانیدند؛ اگر «خطیب» صحت آن حدیث را تصدیق می‌کرد، آن را روایت می‌کردند و اگر صحت آن را امضا نمی‌کرد، از روایت کردن آن اعراض می‌کردند. گویند که یکی از یهودیها نامه‌ای در دست داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نامه دستور داده بود از اهل خیبر جزیه نگیرند، این نامه بدست رئیس الرؤساء رسید. وی آن نامه را به رؤیت «خطیب» رسانید. وی پس از اندک تأملی گفت: این نام جعلی است! سؤال شد که از کجا دانستی؟ در پاسخ گفت: در این نامه شهادت «معاویه» دیده می‌شود، حال آنکه «معاویه» در فتح مکه اسلام آورد و خیبر در سال هفتم هجری فتح شده؛ دیگر آنکه شهادت «سعد بن معاذ» ثبت شده با آنکه «سعد بن معاذ» در کارزار بنی قریظه - که دو سال پیش از جنگ خیبر بود - کشته

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۴

شد. سخن او را که همراه با دلیل بود پسندیدند و به آن نامه ترتیب اثری ندادند.

«خطیب» هر شبانه‌روز یک ختم قرآن می‌کرد. وی نیکو قرائت می‌کرد و صدائی بلند و خطی خوش داشت. «خطیب» در فتنه «آلب ارسلان سلجوقی» که علیه خلیفه بغداد شوریده بود از بغداد بیرون رفت و سال ۴۵۱ هجری وارد دمشق شد و در آنجا تا سال ۴۵۷ هجری اقامت داشت و بخاطر اتهامی که به وی نسبت دادند و قصد کشتن او را داشتند از «شام» به «صور» رفت. «خطیب» ابیاتی می‌سروده از جمله:

(۱)

ان كنت تبغی الرشاد محضالامر دنیاك و المعاد

مخالف النفس فی هواها ان الهوی جامع الفساد «خطیب» از گروهی از اعلام شیعه و سنی مراتب حدیث و علوم دیگر را فرا گرفته

است. به نام برخی از شیوخ شیعه او اشاره می‌کنیم:

۱- «ابو الحسن علی بن ایوب قمی» معروف به «ابن ساربان». تمام «دیوان متبنی» را بر او قرائت کرده است و او را رافضی معرفی کرده و نوشته است سال ۴۳۰ هجری در بغداد در گذشته است.

۲- «ابو ابراهیم جعفر بن محمد علوی نیشابوری» که در سال ۴۴۰ هجری به بغداد آمده و به املائی حدیث پرداخته است. «خطیب» در بغداد و در مکه از او سماع حدیث نموده است و می‌گوید، وی رافضی امامی بوده و سال ۴۴۸ هجری در نیشابور وفات یافته است.

۳- «ابو علی حسن بن محمد» معروف به «ابن حمامی بزاز». «خطیب» اندکی از احادیث را از او یادداشت کرده است. سال ۴۳۹ هجری وفات یافته است.

۴- «ابو طاهر ابراهیم بن محمد علوی». «خطیب» گفته است احادیثی از املائی او یادداشت کرده‌ام. در ۱۴ ماه صفر سال ۴۴۶ هجری درگذشت.

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۵

۵- «ابو الحسن احمد بن عبد الله انماطی» معروف به «لاعب». «خطیب» گفته است که احادیثی از وی سماع کرده‌ام و او خود را رافضی معرفی می‌کرد و سال ۴۳۹ هجری درگذشت.

(۱) ۶- «ابو نصر احمد بن محمد» معروف به «ابن وقار» از محدثان شیعه است. «خطیب» از او احادیثی یادداشت کرده است و سال ۴۲۹ هجری درگذشت.

۷- «ابو الحسن محمد بن طلحه نَعَالی». «خطیب» از او یادداشت‌هایی داشته است.

۸- «مرتضی علم الهدی». «خطیب» از او ثناگستری نموده است.

۹- «ابو الخطاب محمد بن علی» معروف به «جلی» که مردی ادیب و سراینده بوده و تعصبی در شیعه‌گری داشته است. در بغداد می‌زیسته و آخر عمر کور شده و مورد علاقه «ابو العلاء معری» بود و سال ۴۳۹ هجری وفات یافت.

«خطیب» در سال ۳۹۲ هجری متولد شده و در هفتم ذیحجه سال ۴۶۳ هجری وفات یافت و در باب حرب در کنار قبر «بشر حافی» در قبری که آن را «شیخ ابو بکر بن زهرای صوفی» برای خود آماده کرده بود، دفن شد.

«تاریخ بغداد» در چهارده جلد به طبع رسید و مشتمل بر شرح حال اجمالی و تفصیلی ۷۸۳۱ تن از دانشوران مرد و زن است که یا اصلاً بغدادی بوده و یا در آنجا می‌زیستند و چند تن از مورخان دانشور و حافظ حدیث حاشیه و پاورقی‌هایی بر آن نوشته‌اند.

(۲) «تاریخ الامم و الملوک» تألیف «ابو جعفر محمد بن جریر طبری»، مطبوعه استقامت، قاهره، سال ۱۳۷۵ هجری.

«ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری» معروف به «طبری» و «ابن

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۶

جریر»، از علما و مورخان اوائل قرن چهارم هجری است.

(۱) [الکنی و الالقاب ۱ / ۲۳۱] می‌نویسد: «طبری» محدثی فقیه و مورخ و علامه وقت و یکتای زمان خود بود. علوم را بدست آورده بود که هیچیک از دانشوران روزگارش در داشتن آنها با وی شریک نبود. تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله:

«تفسیر کبیر»، «تاریخ شهیر» (تاریخ الامم و الملوک که به تاریخ معروف است) و از تألیفات او طرق حدیث غدیر به نام «الولایه» است. «ذهبی» گفته است هنگامی که به این کتاب دسترسی یافتم از کثرت طرق آن به وحشت افتادم! این کتاب در دو جلد بزرگ تدوین شده است. و کتاب دیگر او در طرق حدیث طبر است. آثار او به اندازه‌ای زیاد است که یکی از شاگردانش اظهار می‌کرده که اگر اوراق تألیفات او را از هنگام بلوغ تا هنگام مرگش شمارش کنیم و به این دوران تقسیم نمایم به هر روزی چهارده ورق

می‌رسد. «طبری» دانشمندی مجتهد و آزاد اندیشه و در گفتارش بی‌پروا بود. هرگاه نسبت به چیزی اعتقاد داشت بدون هیچ ترس و بیمی به عقیده خود تظاهر می‌کرد و این بود که دشمنانش زیاد بودند؛ بویژه حنبلی‌ها که دشمنی خاصی نسبت به او داشتند و این بدان جهت بود که کتابی در اختلاف فقها تألیف کرده بود و از «احمد حنبل» در آن کتاب نامی نبرده بود. علتش را که پرسیدند، پاسخ داد: او فقیه نبود، بلکه محدث بود. این پاسخ بر حنبلی‌ها که در آن روزگار در بغداد بی‌شمار بودند گران آمد و بالاخره او را ملحد و بی‌دین قلمداد کردند و او از آنجا که دانشوری زاهد و قانع بود و از قریه‌ای که پدرش در طبرستان باقی گذاشته بود ارتزاق می‌کرد به دشمنی آنان تن درداد و از عقیده خویش راجع به «احمد حنبل» اعراض نکرد. [ابن خلکان ۴ / ۱۹۱] می‌نویسد: «طبری» از پیشوایان مجتهدان به شمار می‌آمد و در رأی مستقل بود و از کسی تقلید و پیروی نمی‌کرد و «ابو الفرج معافی بن زکریا» در امور فرعی از او پیروی می‌کرده است. در یکی از مجموعه‌ها این ابیات را به وی انتساب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۷
داده‌اند:

إذا عسرت لم يعلم شقیقی و استغنی و یستغنی صدیقی
حیائی حافظ لی ماء و جهی و رفقی فی مطالبتی رفیقی

و لوانی سمحت ببذل و جهی لکنت الی الغنی سهل الطریق «طبری» در سال ۲۱۴ هجری در آمل مازندران متولد شده و در آخر روز شنبه و به عبارتی روز یکشنبه مصادف با ۲۶ شوال سال ۳۱۰ هجری در بغداد درگذشت و در خانه خود به خاک سپرده شد. (۱) «خطیب» در [تاریخ بغداد ۲ / ۱۶۶] می‌نویسد: گروه بسیاری که عدد آنها را خدا می‌دانست بر جنازه او نماز گزارند و تا چند ماه مردم شبانه‌روز بر قبر او اقامه نماز می‌کردند و عده زیادی از متدینان و ادبا در سوگ او اشعاری گفتند. «ابو بکر خوارزمی» سراینده مشهور خواهرزاده اوست.

[تاریخ ادبیات شفق ص ۵۶] می‌نویسد: تاریخ «طبری» را «ابو علی محمد بلعمی»، وزیر «عبد الملک بن نوح سامانی»، در حدود ۳۵۲ هجری به امر «ابو منصور نوح سامانی» به پارسی ترجمه کرده است.

(۲) «مشکل الآثار» تألیف «ابو جعفر احمد بن محمد مصری حنفی طحاوی»، مطبوعه مجلس دائرة المعارف نظامیه، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۳۳ هجری.

«ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه ازدی طحاوی» از فقهای حنفی اوائل قرن چهارم هجری است. [الکنی و الالقاب ۲ / ۴۰۷]: «طحاوی» خواهرزاده «مزنی» نحوی است. در آغاز شافعی مذهب بود و همواره به کتابهای «ابو حنیفه» اشتغال می‌ورزید. در یکی از روزها، «مزنی» به او گفت: به خدا سوگند! از مطالعه کتابهای «ابو حنیفه» حقیقتی برای تو آشکار نمی‌شود.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۸

«طحاوی» خشمگین شد و از مذهب شافعی اعراض کرد و مذهب حنفی را اختیار نمود و به نزد «ابو جعفر بن ابی عمران حنفی» رفت و شاگردی او را برگزید. «طحاوی» کتب چندی تألیف کرده است؛ از جمله: «مشکل الآثار»، «احکام القرآن»، «شرح معانی الآثار» و امثال اینها. «طحاوی» در شب پنجشنبه غزه ذی‌قعدة سال ۳۲۱ هجری در مصر وفات یافت و در قرافه مدفون گردید. طحا بر وزن رها یکی از نواحی مصر است.

(۱) «شرح معانی الآثار» تألیف «ابو جعفر احمد طحاوی»، مطبوعه مصطفائی، سال ۱۳۰۰ هجری.

[کشف الظنون ۲ / ۱۷۲۸] «طحاوی» می‌گوید که یکی از اصحابش از وی درخواست کرد تا کتابی را در آثار مأثوره رسول خدا صلی الله علیه و آله در احکامی که برخی از ملحدان و ناتوانان پنداشته‌اند احکام رسول خدا صلی الله علیه و آله متناقض است حال آنکه از نسخ و منسوخ آنها اطلاعی نداشته‌اند، تألیف نماید. «طحاوی» پیشنهاد او را پذیرفت و کتاب «معانی الآثار» را تألیف کرد و

آن را در ضمن ابوابی تدوین نمود و در هریک از آنها، به ناسخ و منسوخ و تأویلی که علما درباره احکام نبوی داشته‌اند، متذکر شد و خود او کتابش را شرح کرد و همچنین «ابو الحسین باهلی» و «ابو محمد عینی» آن کتاب را شرح نمودند و «شیخ قاسم حنفی» هم کتابی در شرح حال رجال آن تألیف نمود.

(۲) «الآثار» تألیف «محمد بن حسن شیبانی» - شاگرد «ابو حنیفه» - چاپخانه انوار محمدی، لکنه، هند.

«ابو عبد الله محمد بن حسن بن فرقد شیبانی»، از فقهای بنام اواخر قرن دوم هجری است. [ریحانۃ الادب ۲ / ۳۷۵] می‌نویسد: «شیبانی» از اصحاب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۸۹

«ابو حنیفه» بود و در مجلس او «نوری» و «اوزاعی» و «مالک» و «ابو یوسف قاضی» حضور پیدا می‌کرده و امام اهل رأی بود و مذهب «ابو حنیفه» را رواج داده و در نحو و حساب و علوم عربی و قرآنی متبحر و بسیار فصیح بوده است. وی با امام شافعی معاصر است و در مجلس «هارون» با امام شافعی مذاکراتی داشته است. امام شافعی می‌گفته از علم «شیبانی» یک بار شتر استفاده کردم. تألیفاتی دارد؛ از جمله: «الجامع الکبیر»، «الجامع الصغیر» و «الحجج» در حدیث.

«شیبانی» در سال ۱۳۲ هجری متولد شد و سال ۱۸۷ هجری که همراه «هارون» به ری رفته بود در قریه رنبویه از دهات ری درگذشت و همان روز هم «کسائی» در ری وفات یافت. «هارون» گفت: فقه و علم عربی، در خاک ری دفن شدند.

(۱) «اسد الغابه» تألیف «عزّ الدین ابو الحسن علی بن محمد» معروف به «ابن اثیر»، مطبوعه وهیته، مصر، سال ۱۲۸۵ هجری.

«عزّ الدین ابو الحسن علی بن محمد بن محمد شیبانی جزری اربلی» از علمای اوائل قرن هفتم هجری است. [الکنی و الالقاب ۱ / ۱۹۹] می‌نویسد: وی در الجزیره متولد شد و در موصل می‌زیسته و اوقات خود را همیشه در منزل به سر می‌آورد و سرگرم علم و تصنیف بود و منزلش مجمع فضل بود و خود، حافظ احادیث و تواریخ است و از ایام عرب و اخبار آنها اطلاع کامل داشت. از تألیفات او کتاب «الکامل» است که از آغاز زمان تا سال ۶۲۸ هجری وقایع و مهماتی که در عالم اتفاق افتاده گرد آورده است و انساب «سمعانی» را خلاصه نمود و «اسد الغابه» را که در شناخت صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است در شش جلد تألیف کرده و به طبع رسیده است. و در سال ۶۳۰ هجری در موصل چشم از جهان فرو بست.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۰

(۱) «الاستیعاب» تألیف «حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله» معروف به «ابن عبد البر»، مطبوعه دائرة المعارف، حیدرآباد جنوب هند، سال ۱۳۳۶ هجری.

«ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد» از علما و رجال اواسط قرن پنجم هجری است. [ریحانۃ الادب ۶ / ۷۵] می‌نویسد: وی معروف به «ابن عبد البر» است در قرطبه متولد شد، در فروع مالکی و در اصول اشعری بوده است. از فقها و محدثان مالکی مذهب اندلس است. برای تحصیل علم، سیاحت‌ها کرد و به حافظ مغرب شهرت یافت و ناصبی بسیار متعصبی بود. تألیفات چندی دارد، معروفترین تألیف او «الاستیعاب فی معرفۃ الاصحاب» است که در مصر و حیدرآباد هند به طبع رسیده است. «ابن عبد البر» در سن ۹۵ سالگی سنه ۴۶۳ هجری در شاطبه اندلس مرده است.

(۲) «الاصابه» تألیف «حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد عسقلانی» معروف به «ابن حجر»، این کتاب در سال ۱۸۵۳ میلادی به چاپ رسیده و از روی آن، چاپ دیگری در کلکته هند شده است.

شرح حال او را پیش از این ذیل کتاب «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» نوشتیم. این کتاب هم در شرح احوال صحابه است.

(۳) «تهذیب التهذیب» تألیف «ابن حجر عسقلانی»، در مطبوعه مجلس دائرة المعارف نظامیه، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۲۵ هجری.

[کشف الظنون ۲ / ۱۵۱۰] ذیل «تهذیب التهذیب الکمال» می‌نویسد: این کتاب تألیف «ابن حجر عسقلانی» متوفی ۸۵۲ هجری و

کتاب بزرگی است که در ضمن شش جلد تدوین شده است. اصل آن «الکمال فی معرفه الرجال» است که

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۱

«حافظ عبد الغنی حنبلی» متوفی ۶۰۰ هجری تألیف کرده و «حافظ جمال الدین یوسف مزّی» متوفی ۷۴۲ هجری به تهذیب آن پرداخته و کتاب بزرگ و بی‌مانندی است. همین تهذیب را بطوری که اشاره شد «ابن حجر» در ضمن شش جلد به عنوان «تهذیب تهذیب الکمال» تدوین نموده و پس از شرح مفصلی، در خصوص تألیف آن، در پایان «تهذیب التهذیب» می‌نویسد: روز عید قربان سال ۷۱۲ هجری در مدت هشت سال، یکماه کم از تألیف آن آسوده خاطر شدیم. همین کتاب را خود او مختصر کرده و به نام «التقریب» در ۹ جمادی الاخری، سال ۸۰۸ هجری به انجام رسانیده است.

(۱) «میزان الاعتدال» تألیف «حافظ شمس الدین محمد بن احمد» معروف به «ذهبی»، مطبوعه سعادت، مصر، سال ۱۳۲۵ هجری.

«ذهبی» با نشانی که از وی داده شد، از علمای اوائل قرن هشتم هجری است. در مقدمه کتاب حاضر که در «احیاء الکتب العربیه عیسی بابی و شرکا» به طبع رسیده است، می‌نویسد: «ذهبی» در سال ۶۷۳ هجری در کفر بطنای غوطه دمشق متولد شد و در هجده سالگی به طلب حدیث پرداخت و در شهرهای دمشق و مصر و اسکندریه و مکه از مشایخ زیادی بهره برد و اساتید و شیوخ بسیاری را دید. و پس از آن در دمشق ماندگار شد و محدثان از اطراف و اکناف برای بهره‌گیری نزد او می‌آمدند. «ذهبی» به سؤالات آنان پاسخ می‌داد. از تصانیف او پیداست که در علوم نقلیه تبحر و مهارت کاملی داشته است. «ذهبی» نزدیک به صد جلد کتاب مختصر و مطول تألیف کرده است، از جمله: کتاب حاضر، «تاریخ اسلام» در بیست و یک جلد، «سیر النبلا» و «تذکره الحفاظ» که در چهار جلد به طبع رسیده است. «سیوطی» اظهار می‌دارد: آنچه که در حال حاضر باید اعتراف کنم اینست که علماء در رجال و فنون حدیث منت پذیر چهار

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۲

تن از محدثان اند: «مزّی»، «ذهبی»، «عراقی» و «ابن حجر عسقلانی».

«ذهبی» شب دوشنبه سوم ذی‌قعدۀ سال ۷۴۸ هجری در دمشق در مدرسه ام صالح وفات یافت و در مقبره باب صغیر مدفون گردید. و «تقی الدین سبکی» که او را شیخ خود معرفی کرده است، بر جنازه او نماز گزارد.

(۱) «تفسیر القرآن» مسّمی به «جامع البیان» تألیف «ابو جعفر محمد بن جریر طبری» متوفی ۳۱۰ هجری، مطبوعه کبرای بولاق، مصر، سال ۱۳۲۳ هجری.

شرح حال او را پیش از این آورديم.

(۲) «تفسیر القرآن» موسوم به «الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل» تألیف «محمود بن عمر زمخشری» متوفی ۵۲۸ هجری، طبع چاپخانه مصطفی محمد، مصر، سال ۱۳۵۶ هجری.

«جار الله ابو القاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی معتزلی» از علمای بنام اوائل قرن ششم هجری است. «زمخشری» به مکه مشرف شد و مدت زمانی در آنجا زندگی کرد و به «جار الله» ملقب گردید. در یکی از سفرهایی که داشت بر اثر سرمای شدید یک پایش را از دست داد و با پای چوبین حرکت می‌کرد.

کتابهای چندی تألیف کرده و برخی از آنها معروف است: «اساس البلاغه»، «ربیع الابرار»، «الفائق» و «المفصل» که کتاب درسی علم نحو است و مکرر به طبع رسیده است. معروفترین کتاب او، «کشاف» در تفسیر قرآن کریم است که در چهار جلد به طبع رسیده است. فاضلی در مدح او گفته است:

ان التفاسیر فی الدنيا بلا عدد و لیس فیها العمری مثل کشاف

ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته فالجهل کالداء و الکشاف کالشافی از اشعار اوست در ارادتندی به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله:

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۳ کثر الشک و الخلاف فکلّ یدعی الفوز بالصرط السوی فاعتصامی بلا اله سواه ثم حبی لا حمد و علی

فاز کلب بحب اصحاب کهف کیف اشقی بحب آل النبّی «زمخشری» پس از بازگشت از مکه مکرمه، وارد جرجانیه خوارزم شد. در آنجا در شب عرفه سال ۵۳۸ هجری درگذشت و وصیت کرد این ابیات را بر لوح قبرش حک کنند:

یا من یوی مدّ البعوض جناحها فی ظلمت اللیل البهیم اللیل

و یری مناط عروقها فی نحرها و المَخّ فی تلك العظام النحل

اغفر لعبد تاب عن فرطاته ما کان منه فی الزمان الاول «زمخشری» منسوب به زمخشر (بر وزن سفرجل) می باشد که نام دهکده‌ای است در نواحی خوارزم.

(۱) «تفسیر قرآن» موسوم به «مفاتیح الغیب» و مشهور به «تفسیر کبیر» تألیف «امام محمد رازی فخر الدین بن ضیاء الدین عمر» معروف به «خطیب ری» متوفی سال ۶۰۶ هجری، چاپ دار الطباعة عامره.

«فخر رازی» با نام و نشان فوق از علمای بنام اوائل قرن هفتم هجری است. [ریحانه الادب ۳ / ۱۹۲] می نویسد: «فخر رازی» اصلاً از مردم طبرستان بود و در ری متولد شده و به «فخر رازی» معروف شده است. «امام رازی» در فروع پیروی شافعی و در اصول تابع اشعری بود و از فحول حکما و علمای شافعی به شمار می رفته و در علوم ادبی و ریاضی یکتای زمان خود بوده است. دانش پژوهان از شهرهای دور برای فراگیری از معلومات او بسوی او گسیل می شدند.

در موقع سواری هم قریب سیصد تن از فقها در رکاب او حرکت می کردند و مطالبی را از او فرا می گرفتند. و گاهی بر اثر ژرف بینی که داشت پاره‌ای از

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۴

تشکیکات را ایراد می کرد و به این مناسبت، او را «امام المشککین» می گفتند.

(۱) برخی از مغربی‌ها اظهار داشته‌اند، «فخر رازی» شبهه را نقدا وارد آورده و حل آن را به نسیه گذاشته است و هنگامی که از حل شبهه‌ای که ایجاد کرده بود عاجز می شد، می گفت: «من التزم بدین العجائز فهو فائز»؛ کسی که دین عجوزه‌ها را بپذیرد، رستگار است. «فخر رازی» به خوارزم رفت به جهت پاره‌ای از گفتگوها از آنجا اخراج شد. از آنجا به ماوراء النهر رفت و به همان سبب اخراج شد و به موطن خود (ری) رفت و با طیب ثروتمندی آشنا شد. طیب دو دختر داشت هر دو را به همسری دو فرزند «فخر» درآورد و پس از مرگ طیب، تمامی ثروتش در اختیار «فخر الدین» درآورد. پس از چندی به خراسان رفت و مشمول توجهات «سلطان محمد خوارزمشاه» قرار گرفت و عاقبت در هرات متوطن شد. «فخر الدین» به زبان تازی و پارسی اندرز می داد و گاهی در حال اندرز بسیار می گریست. در یکی از روزها بالای منبر مردم شهر را مورد عتاب قرار داد و گفت:

المرء مادام حیّا یستهان به و یعظم الرزء فیه حین یفتقد؛ آدمی تا زنده است مورد تمسخر قرار می گیرد و هنگامی که بمیرد، بر او گریه می کنند.

«فخر رازی» به تازی و پارسی شعر می گفت و از اوست:

هر گز دل من ز علم محروم نشد کم مانده زاسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال عمر حاصل کردم معلوم شد که هیچ معلوم نشد «فخر رازی» تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله: «شرح اشارت بو علی سینا» به نام الانارات. معروفترین تألیف او «مفاتیح الغیب» در تفسیر قرآن کریم که به «تفسیر کبیر» معروف است و در مصر و اسلامبول در سی جلد به طبع رسیده است. به قول «ابن خلکان»، تفسیری است مملو از مطالب غریبه درباره آن گفته

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۵

شده:

بیهوده سخن به این درازی تفسیر کبیر فخر رازی لیکن خود «فخر» موفق به اکمال آن نشده است و شیخ «نجم الدین احمد»، ذیلی بر آن نوشته که پیش از اتمام آن در گذشته و «قاضی احمد خوبی» باقیمانده آنرا تکمیل کرده است. «فخر رازی» در روز دوشنبه که مصادف با عید فطر و غزه شوال بود در سال ۶۰۶ هجری در سن ۷۲ سالگی در هرات درگذشت و سال میلادش ۵۳۴ هجری است. (۱) «تفسیر قرآن» موسوم به «الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور» تألیف امام کبیر «جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی»، مطبوعه میمیتیه، مصر، سال ۱۳۱۴ هجری.

«ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر بن ناصر الدین محمد سیوطی شافعی» از علما و متفنین اوائل قرن دهم هجری است. مراتب علمی را از غالب علمای عصرش فرا گرفته است و حدود سیصد شیخ داشته؛ از جمله: «علم الدین مناوی» و «محبی الدین کافجی» (که در شرح الفیه از وی نقل کرده است). «روضات الجنات» در ضمن ذکر آثار او، می نویسد: «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از تألیفهای اوست. «سیوطی» در فروع، شافعی و در اصول، اشعری بود. از سید فقیه «امیر بهاء الدین محمد حسینی مختاری» در حاشیه‌ای که بر کتاب «الاشباه و النظائر سیوطی» دارد، از سید «علیخان مدنی کبیر» در سال ۱۱۱۶ در اصفهان نقل کرده است که «سیوطی» شافعی مذهب اخیرا از تسنن اعراض کرد و مستبصر شد و ائمه طاهرین را به امامت و ولایت پذیرفت و عاقبت بخیر گردید. «سید علیخان» گوید: کتابی از تألیفات «سیوطی» دیدم که در آن کتاب، اعراض از باطل و رجوع به حق کرده و مستبصر به آن گردیده است و استدلال نموده که علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه بلافضل آن حضرت فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۶

است. مؤید فرموده «سید علیخان» همان کتاب «ذخائر العقبی» اوست که در مناقب اولی القربی تألیف نموده است. (۱) «سیوطی» بیش از پانصد جلد کتاب تألیف نموده است. از تألیفات او: «بغیة الوعات» در شرح حال نحات، «البهجة المرضیة» در شرح «الفیه» که بارها به صورتهای مختلفی به چاپ رسیده و جزء کتب درسی طلاب است، «تاریخ الخلفاء»، «تفسیر الجلالین»، «شرح عقود الجمال»، «همع الهوامع»، «الرحمة فی الطب و الحکمة»، «الدّر المنثور فی تفسیر المأثور» در شش جلد. «محدث قمی» در [هدیة الاحباب ص ۱۵۷] می نویسد: مصنفاتش بسیار است لیکن بسیاری از کتب او اسم بزرگی دارد و اصلش به اندازه یک جزوه یا کمتر است و از مرحوم «محدث نوری» نقل کرده خطاب به «محدث قمی» فرمود: گول اسامی کتب او را نخوری که غالب آنها چیزی نیست و اگر «دار السّلام» مرا «سیوطی» تصنیف کرده بود آن را چهل یا پنجاه کتاب می نمود. «سیوطی» در شب یکشنبه غزه رجب، سال ۸۴۹ هجری متولد شد و در عصر جمعه ۱۹ جمادی الاولی، سال ۹۱۱ هجری، در قاهره درگذشت. سیوط و اسیوط نام شهرست در صعید مصر.

(۱) «اسباب النزول» تألیف «شیخ ابو الحسن علی بن احمد» مشهور به «واحدی»، مطبوعه هندی در غیظ نوبی، سال ۱۳۱۵ هجری. «واحدی» از مفسران و علمای اواسط قرن پنجم هجری است. [هدیة الاحباب محدث قمی ص ۲۶۰] می نویسد: «واحدی» از مردم نیشابور است.

محدث نحوی و استاد عصر و یکتای زمانش بود. «نظام نیشابوری» شارح «شافیه» به وی احترام می گذاشته و از هیچگونه تعظیمی نسبت به او دریغ نداشته

(۱) پس از این خواهد آمد که «محب طبری» کتابی به نام «ذخائر العقبی» دارد که از مدارک کتاب حاضر است و ممکن است «سیوطی» هم کتابی به همین نام داشته باشد. (مترجم)

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۷

است. «واحدی» تألیفاتی داشته؛ از قبیل: «بسیط»، «وسیط»، «وجیز» در تفسیر قرآن عزیز، «اسباب النزول»، «شرح دیوان متنبی» و «شرح اسماء الحسنی». «واحدی» در سال ۴۶۸ هجری در نیشابور وفات یافته است.

(۱) «قصص الانبیاء» موسوم به «عرایس التیجان» تألیف «احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی»، چاپ مطبوعه حیدری، بمبئی، هند، سال ۱۲۹۴ هجری.

«ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم محدث نیشابوری» از مفسران اوائل قرن پنجم هجری است. [الکنی و الالقاب ۱۱۷/۲] می‌نویسد: وی معروف به «ثعلبی» و مؤلف «تفسیر کبیر» است که «زمخشری» در «کشاف» و دیگران حدیث معروف «من مات علی حب آل محمد» را از او نقل می‌کنند و از تألیفات او کتاب «العرائس» در احوال پیغمبران الهی علیهم السّلام است. «ثعلبی» به خاطر تشیع یا سهل‌انگاری و کم‌تعصبی که داشت بسیاری از اخبار شیعه را در کتابهای خود نقل کرده است و برای همین است که «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، از کتاب او نقل کرده است. «ثعلبی» در سال ۴۲۷ یا ۴۳۷ هجری در گذشته است.

(۲) «خصایص امیر المؤمنین علیه السلام» تألیف «حافظ حجت ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی» مؤلف کتاب «صحیح» معروف به «صحیح نسائی»، چاپ مطبوعه تقدم، مصر سال ۱۳۴۸ هجری.

شرح حال «نسائی» را پیش از این ذیل «صحیح نسائی» نوشتیم.

(۳) «الامامه و السیاسة» تألیف «ابو محمد عبد الله بن مسلم» معروف به «ابن قتیبه»، چاپ مطبوعه الفتوح الادبیه، سال ۱۳۳۱ هجری.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۸

«ابن قتیبه» از لغویها و نحویهای اواخر قرن سوم هجری و از مردم دینور یا مرو است. [ابن خلکان ۴۲/۳] می‌نویسد: «ابن قتیبه» دانشمندی فاضل و مورد وثوق بود. در بغداد می‌زیست و در آنجا از «ابن راهویه» و «ابو حاتم سیستانی» و هم طبقه ایشان روایت می‌کرده است و فرزندش «ابو جعفر احمد» متوفی ۳۲۱ هجری و «ابن درستویه» از وی روایت داشته‌اند. گویند که پدرش مروزی است و خود او سال ۲۱۳ هجری در بغداد یا کوفه متولد شد. و مدتی هم داوری دینور را به عهده داشته و در این رابطه به دینوری شهرت یافته است. «ابن قتیبه» تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله: کتاب «المعارف»، «ادب الکاتب»، «عیون الاخبار» و «الامامه و السیاسة» که این کتاب در تاریخ خلافت و شروط آن است و بارها در مصر چاپ شده و چند نسخه آن در کتابخانه‌های مصر و پاریس موجود است و «ابن قتیبه» تا هنگام وفات کتابهای خود را تدریس و قرائت می‌کرد. «ابن قتیبه» در نیمه رجب سال ۲۷۶ هجری به مرگ ناگهانی در گذشت و جریان مرگش آن بود که در روزی که فجاءه کرد بی‌اختیار فریاد بلندی کشید که از دور شنیده شد، سپس حالت اغما به وی دست داد و در گذشت. و به قولی، آن روز هریسه خورده بود و حرارت شدیدی به وی دست داد و فریاد بلندی کشید و تا هنگام ظهر به حالت اغما بود، سپس اضطرابی در وی بوجود آمد و به این حال به سر می‌برد و تا هنگام سحر استغفار می‌کرد تا اینکه وفات یافت.

(۱) «مجمع الزوائد» تألیف «حافظ نور الدین علی بن ابی بکر هیشمی». این کتاب بنا به تصمیم مؤسس چاپخانه حسام الدین قدسی در سال ۱۳۵۲ هجری در مصر به طبع رسیده است.

«هیشمی» از علمای شافعی مذهب اوائل قرن هشتم هجری است.

«هیشمی» همواره به زهد و علم و عبادت و باعلاقه به فنون حدیث به سر می‌برد

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۳۹۹

و به محدثان کمال علاقه خود را در این خصوص نشان می‌داد. در سن کهولت به قرائت حدیث اشتغال داشت و محدثان بسیاری از محضر او استفاده می‌کردند. از تألیفات او «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» است. در این کتاب زوائد کتابهای شش گانه مسند «ابن

حنبل» و «بزاز» و «ابو یعلیٰ موصلی» و معاجم سه گانه «طبرانی» را مورد نظر قرار داده و از آنها کتابی مشتمل بر شش مجلد گرد آورده است. وی در سال ۸۰۷ هجری درگذشت.

(۱) «کنز العمیال» تألیف «متقی هندی». اصل کتاب همان «جمع الجوامع حافظ سیوطی» است که احادیث آن به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده ولی «متقی» احادیث کتاب مزبور را به روش کتابهای فقهی تدوین نمود و به نام «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال» نامید. این کتاب در مطبعه دائره المعارف نظامیه، حیدرآباد دکن، در سال ۱۳۱۲ هجری به طبع رسیده است.

«علاء الدین علی بن حسام الدین بن عبد الملک بن قاضیخان» معروف به «متقی» از علما و محدثان اواخر قرن دهم هجری است. [نزهة الخواطر ۴/ ۲۳۴] می نویسد: «متقی» در سال ۸۸۵ هجری در شهر برهان پور هندوستان متولد شد و با کمال پاکدامنی و طهارت تربیت یافت. پدرش او را در خردسالی در حلقه مریدان «بهاء الدین برهان پوری» درآورد و پس از درگذشت او به پسرش «عبد الحکیم» پیوست و به بلاد هند مسافرت کرد و مدت دو سال به ملازمت «شیخ حسام الدین متقی ملتانی» پرداخت و «تفسیر بیضاوی» و «عین العلم» را از او فرا گرفت. سپس به حرمین شریفین، مدینه و مکه، رفت و فن حدیث را از «شیخ ابو الحسن شافعی بکری» بدست آورد و از «شیخ محمد سخاوی مصری» مراتب سلوک را استفاده کرد و از «شهاب الدین احمد بن حجر» در فن قرائت حدیث بهره گرفت و در مکه مقیم گردید و در این خلال دو بار به هند رفت و مورد

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۰

توجه «محمود شاه صغیر گجراتی» قرار گرفت.

(۱) «شعرانی» در «طبقات الکبری» می گوید: در سال ۹۴۷ هجری در مکه مکرمه با «متقی» آشنا شدم و رفت و آمدی فیما بین برقرار گردید. «متقی» مردی عالم و پرهیزگار بود. از کثرت گرسنگی و ریاضت گوشت در بدن نداشت و پیوسته با روزه و انزوا به سر می برد؛ چنانکه جز برای نماز جمعه از خانه خارج نمی شد و نماز جمعه را که بجای می آورد به سرعت به خانه بازمی گشت. من آن روز همراه او به خانه اش رفتم، جمعی از فقرای راستی پیشه، گرد خانه او اجتماع کرده بودند، چندان که بعضی از آنها تلاوت قرآن می کردند و برخی ذکر می گفتند و عده ای به حال مراقبه بودند و جمعی هم به مطالعه علمی اشتغال داشتند. این رویه را در هیچیک از محافل علما و زهاد مکه مشاهده نکرده بودم. در میان کتابهای قرآنی را به خط خودش به من نشان داد که در هر سطر از آن یکچهارم حزب را نوشته بود. از «کاتب چلبی» نقل کرده است که «علاء الدین علی هندی» مشهور به «متقی» می گوید، در میان کتابهای حدیث هیچ کتابی را به جامعیت «جمع الجوامع سیوطی» نیافتم که جامع اصول سنت نبوی صلی الله علیه و آله باشد (تا آنجا که می گوید) «متقی» نخست «جامع صغیر سیوطی» را به نام «منهج العمال فی سنن الاقوال» تدوین کرد، بعد از آن، مابقی قسم اقوال را به نام «غایه العمال فی سنن الاقوال» سپس قسم افعال «جمع الجوامع» را به نام «مستدرک الافعال» و سرانجام همه فرآورده های خود را به ترتیب «جامع الاصول» درآورده و بنام «کنز العمال» در چهار جلد تدوین نموده است. از گفته «ابو الحسن بکری شافعی» نقل است که «سیوطی» بر همه جهانیان منت دارد و «متقی» او را منت پذیر خود ساخته است. از تألیفات «متقی» کتاب «البرهان فی علامات المهدی آخر الزمان» است.

«متقی» در شب سه شنبه هنگام سحر، دوم جمادی الاولی، سال ۹۷۵ هجری، در مکه مکرمه درگذشت و در بامداد آن شب در قبرستان معلا در

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۱

دامنه کوه در برابر تربت «فضیل عیاض» دفن شد.

(۱) «فیض القدر» تألیف علامه «عبد الرؤف مناوی». این کتاب شرح «جامع صغیر سیوطی» است که در سال ۱۳۵۶ هجری در مصر به طبع رسیده است.

«زین الدین عبد الرؤف محمد بن تاج العارفین علی بن زین العابدین قاهری شافعی» از محدثان اوائل قرن یازدهم هجری است. [الکنی و الالقباب ۳/ ۱۷۳] می‌نویسد: «مناوی» محدثی ادیب و فاضل بود. مراتب حدیث و علوم دیگر را از پدرش و از مشایخ عصرش فرا گرفته است. «مناوی» بیشتر اوقات را به انزوا می‌گذرانید و با مردم آمیزشی نداشت و به کار تألیف می‌پرداخت و در اکثر علوم تألیفاتی دارد. «مناوی» شبانه روز را با اندک غذائی بسنده می‌کرد و در عین حال گروهی بر او حسادت ورزیده و زبان طعنه بر او می‌گشودند تا آنکه در پنهانی او را مسموم کردند و بر اثر داروهائی که برای رفع مسمومیت استفاده می‌کرد اعضا و جوارحش از کار افتاد تا اینکه در سال ۱۰۳۱ هجری در قاهره درگذشت و پس از آنکه در جامع الازهر بر جنازه‌اش نماز خواندند، او را به خاک سپردند. ولادتش در سال ۹۵۲ هجری است. «مناوی» متجاوز از صد تألیف داشته؛ از قبیل: «التیسیر» شرح جامع صغیر، «شرح شمائل ترمذی»، «شرح شهاب قضاعی»، «شرح قصیده عینیه ابن سینا»، کتاب مورد بحث و کتاب «کنوز الحقایق» که ذیلاً نام برده می‌شود. (۲) «کنوز الحقایق فی احادیث خیر الخلائق» تألیف «عبد الرؤف مناوی».

این کتاب در سال ۱۲۸۵ هجری به خط «حافظ حسین حلمی» در اسلامبول به طبع رسیده است.

[کشف الظنون ۲/ ۱۵۲۰] می‌نویسد: کتاب «کنوز الحقایق» کتاب

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۲

مختصری است تألیف «عبد الرؤف مناوی» متوفی ۱۰۳۱ هجری. این کتاب مشتمل بر ده هزار حدیث است که در ضمن ده جزء تدوین شده است، در هر جزئی هزار حدیث و در هر ورقی صد حدیث و در هر صفحه‌ای پنجاه حدیث و در هر سطر دو حدیث به طریق رمزی ایراد شده است.

«مناوی» منسوب به «منیة الحصب» از شهرهای مصر.

(۱) «الریاض النضره» تألیف «حافظ ابو جعفر احمد بن عبد الله» مشهور به «محب طبری». این کتاب برای اولین بار در مطبعه اتحاد مصری به طبع رسیده است.

[ریحانة الادب ۳/ ۴۷۷] می‌نویسد: «ابو جعفر محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن ابراهیم طبری مکی» معروف به «محب طبری» از اکابر علمای عامه قرن هفتم هجری است که به «شیخ الحرم» و «حافظ الحجاز» موصوف و معروف است. برخی از تألیفات او عبارتند از: «الاحکام» در حدیث و «خلاصة السیر در بیان احوال سید البشر»، «الریاض النضر فی مناقب الاصحاب العشرة» که در قاهره چاپ شده است و «صفة حج النبی» و «مناقب ذی القربی». «محب طبری» در سال ۶۹۴ هجری در مکه وفات یافت.

(۲) «ذخائر العقبی» تألیف «حافظ ابو جعفر احمد بن عبد الله» مشهور به «محب طبری». چاپ انتشارات مدیر چاپخانه حسام الدین قدسی، مصر، سال ۱۳۵۶ هجری.

پیش از این ذیل احوال «سیوطی» نوشتیم که از تألیفات وی، کتابی است به نام «ذخائر العقبی» حال آنکه «چلبی» در «کشف الظنون» جزو تألیفات «محب طبری» نام می‌برد و برای «سیوطی» کتابی به این نام ذکر نمی‌کند. آری

فضائل پنج تن(ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۳

در مدارک اهل سنت، «بحار الانوار» جزء کتب مدارک بحار، «ذخائر العقبی» را به نام «سیوطی» یاد می‌کند.

(۱) «الصواعق المحرقة» تألیف «شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی»، مطبعه میمیه، مصر، سال ۱۳۱۲ هجری.

«ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن حجر» ملقب به «شهاب الدین» از محدثان اوایل قرن دهم هجری است. «ابن حجر» در هیثم (با تای نقطه‌دار) مصر متولد شده و در مکه مکرمه نشو و نما یافته و در آنجا مقیم بود و به «ابن حجر» معروف است.

«ابن حجر» در سال ۹۰۹ هجری در محله هیثم متولد شده و در خردسالی، پدرش را از دست داده و تحت کفالت بعضی از اجلای آن عصر به جامع الازهر راه یافته و به تحصیل فقه شافعی و اصول و کلام و ادبیات و علوم متداوله دیگر پرداخت و برخلاف «ابن

حجر عسقلانی»- که پیش از این به شرح حالش اشاره کردیم- با شیعه عداوت خاصی داشته است، چندان که کتاب «صواعق محرقة» (کتاب مورد بحث) را در رد شیعه نوشته و از سال ۹۴۰ هجری تا آخر عمر در مکه بوده و مفتی حجاز شناخته می‌شد و به تدوین و تألیف اشتغال می‌ورزید و سال ۹۷۳ هجری در آنجا مرده است. کتابهایی دارد؛ از جمله: کتاب مورد بحث («صواعق محرقة») که در رد شیعه تدوین کرده و کتاب دیگرش به نام «تطهیر الجنان و اللسان» در حاشیه صواعق چاپ شده است. چندین کتاب در رد «صواعق» نوشته شده است؛ از جمله: «صوارم المهرقه» تألیف «قاضی نورالله شهید- قدس سره-» و «السیف المسلول» علامه «بیرجندی». در آغاز کتاب «صواعق» که سال ۱۳۱۲ هجری طبع شده با نسخه‌های مطبوعه دیگر که مقابله شده است بسیاری از اغلاط یا تحریفهایی بوجود آمده، فاضل معاصر سید «طیب

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۴

موسوی جزائری» نسخ مزبور را مورد مقابله و مطالعه قرار داده و تحاریف و تغییرات را متذکر گردیده و به طبع رسانیده است. (جزاه الله خیرا)

(۱) «مراقاة المفاتیح» تألیف «علی بن سلطان محمد قاری»، این کتاب شرح «مشکاة المصابیح خطیب تبریزی ولی الدین محمد بن عبد الله» می‌باشد، و کتاب «مشکاة» شرح کتاب «مصاییح ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی» است. این کتاب در سال ۱۳۰۹ هجری در مطبعه میمنیه مصر به طبع رسیده است.

«علی بن سلطان محمد» ملقب به «نور الدین» معروف به «ملا-علی قاری» از محدثان حنفی مذهب قرن یازدهم هجری است. «ملا علی» اصلا از مردم هرات و در مکه مکرمه مقیم بوده است. «ملا علی» پس از آنکه دوران ابتدائی تحصیلی را در هرات سپری کرد، به مکه رفت و از مشایخ آن سرزمین مقدس بهره‌ها برد تا آنکه آوازه علمی او در همه جا پیچید. «ملا علی» با معلوماتی که کسب کرده بود با مذاهب اربعه اهل سنت باب منازعه را گشود، بخصوص با شافعی‌ها برخورد شدید داشت و به «امام مالک» که دستور داده در حال نماز دست گشاده نماز بخوانند، اعتراض شدید داشته آنچنانکه در این رابطه، رساله‌ای تألیف نموده است. «ملا علی» تألیفاتی دارد؛ از جمله:

«الاحادیث القدسیه»، «الحرز الثمین» در شرح کتاب «الحصن الحصین» تألیف «محمد بن علی جزری»، «فتح الرحمن» در فضائل شعبان و «مراقاة المفاتیح» که کتاب مورد بحث می‌باشد.

«ملا-علی» بر اثر مخالفتهایی که با مذاهب اربعه داشت به شدت و به سختی روزگار می‌گذرانیده است تا اینکه در سال ۱۰۱۴ هجری در مکه جهان را وداع گفت. علمای مصر که از درگذشت او اطلاع یافتند، در جامع الازهر مصر همراه با گروهی متجاوز از چهار هزار تن، غیابا بر او نماز میت گزاردند.

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۵

(۱) «نور الابصار» تألیف عالم فاضل شیخ «شبلنجی» معروف به «مؤمن»، مطبعه میمنیه، مصر، سال ۱۳۲۲ هجری.

«سید مؤمن بن سید حسن مؤمن شافعی» از اکابر علمای اوائل قرن چهاردهم هجری است. «شبلنجی» در سال ۱۲۵۰ هجری متولد شد و در ده سالگی قرآن کریم را حفظ کرده و از شیخ «محمد خضری» و اکابر دیگر بهره برده و به انزوا و عزلت و زیارت اهل قبور بسنده می‌کرده و چشم طمع به کسی نداشته و با کمال قناعت روزگار خود را سپری می‌کرده است. کتابهای چندی تألیف کرده؛ از جمله: «فتح المنان فی تفسیر غریب القرآن»، «مختصر الجبرتی» در دو جزء، «نور الابصار» در مناقب آل بیت المختار.

از همان کتاب روایت است که باقر علیه السلام از «جابر»، پرسید: جریان میان علی علیه السلام و «عایشه» چه بوده است؟ به عرض رسانید: در یکی از روزها نزد عایشه رفتم از او پرسیدم که در حق علی علیه السلام چه می‌گوئی؟ اندکی تأمل کرد و گفت:

إذا ما التبرحک علی محک تبین غشّه من غیر شکّ

و فینا الغشّ و الذهب المصفّی علیّ بیننا شبه المحکک ؛ طلا را که محکک بزنند از غش پاکیزه می‌شود و در میان ما طلای خالص و ناخالص وجود دارد، علی علیه السلام مانند محکک است که باید خالص از ناخالص را ظاهر سازد.

خدا را سپاسگزارم که با کمی بضاعت موفق شدم شرح حال چهل تن از محدثان که مؤلف کتاب حاضر قدس سرّه تألیفات آنها را مرجع و منبع کتاب خود قرار داده در پایان

فضائل پنج تن (ع) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص: ۴۰۶

ترجمه جلد سوم چنانکه پیش از این هم اشاره کردم اضافه کنم. امید است مأجور و مثاب باشیم.

شب چهارشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۱۴۱۵ هجری مصادف با ایام فاطمیه علیها السّلام انا الحقیقیر محمد باقر ساعدی ابن الحسین المقدس المشهدی قدس سرّه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

